

ترجمه قدیم

Old Persion Version Bible

Public Domain

This Bible is in the Public Domain and is produced at cost by the Digital Bible Society
(dbs.org).

This Bible, and many others, are available for free download in a variety of digital formats at dbs.org/bibles

Language
Country
Publisher
Copyright: Public Domain
Last Updated: 2023-10-20
ID: a62c0486-6503-42e4-bc23-155e21b5dfff
ISO: pes
ISBN



410	ناحوم.....	4	پیدایش.....
412	حقوق.....	28	خروج.....
414	صَفْنِيا.....	48	لاویان.....
416	حَجّای.....	63	اعداد.....
417	زکریا.....	84	تثنیه.....
422	ملاکی.....	103	یوشع.....
424	مَثی.....	115	داوران.....
443	مرقس.....	127	روت.....
455	لوقا.....	129	اول سموئیل.....
475	یوحنا.....	145	دوم سموئیل.....
489	کارهای رسولان.....	159	اول پادشاهان.....
506	رومیان.....	175	دوم پادشاهان.....
513	اول قرنطیان.....	190	اول تواریخ.....
520	دوم قرنطیان.....	203	دوم تواریخ.....
525	غلاطیان.....	220	عزرا.....
528	افسسیان.....	225	نحمیا.....
531	فیلپیان.....	232	استر.....
533	کولسیان.....	236	ایوب.....
535	تسالونیکیان.....	249	مزامیر.....
537	2 تسالونیکیان.....	283	امثال.....
538	1 تیموتاوس.....	297	جامعه.....
540	2 تیموتاوس.....	302	غزل غزلها.....
542	تیطس.....	305	اشعیا.....
543	فلیمون.....	330	ارمیا.....
544	عبرانیان.....	358	سوگنامه.....
550	یعقوب.....	361	حزقیال.....
552	اول پطرس.....	386	دانیال.....
554	دوم پطرس.....	394	هوشع.....
556	اول یوحنا.....	398	یوئیل.....
558	دوم یوحنا.....	400	عاموس.....
559	سوم یوحنا.....	404	عوبدیا.....
560	یهودا.....	405	یونس.....
561	مکاشفه یوحنا.....	407	میکا.....

پیدایش

دادم.» و چنین شد.³¹ و خدا هر چه ساخته بود، دید و همانا بسیار نیکو بود. و شام بود و صبح بود، روز ششم.

2 و آسمانها و زمین و همه لشکر آنها تمام شد.

2 و در روز هفتم، خدا از همه کار خود که ساخته بود، فارغ شد. و در روز هفتم از همه کار خود که ساخته بود، آرامی گرفت.³ پس خدا روز هفتم را مبارک خواند و آن را تقدیس نمود، زیرا که در آن آرام گرفت، از همه کار خود که خدا آفرید و ساخت.

آدم و حوا

4 این است پیدایش آسمانها و زمین در حین آفرینش آنها در روزی که یهوه، خدا، زمین و آسمانها را بساخت.⁵ و هیچ نهال صحرا هنوز در زمین نبود و هیچ علف صحرا هنوز نرویده بود، زیرا خداوند خدا باران بر زمین نبارانیده بود و آدمی نبود که کار زمین را بکند.⁶ و مه از زمین برآمده، تمام روی زمین را سیراب می کرد.⁷ خداوند خدا پس آدم را از خاک زمین سرشت و در بینی وی روح حیات دمید، و آدم نفس زنده شد.⁸ و خداوند خدا باغی در عدن بطرف مشرق غرس نمود و آن آدم را که سرشته بود، در آنجا گذاشت.⁹ و خداوند خدا هر درخت خوشنما و خوش خوراک را از زمین رویانید، و درخت حیات را در وسط باغ و درخت معرفت نیک و بد را.¹⁰ و نهی از عدن بیرون آمد تا باغ را سیراب کند، و از آنجا منقسم گشته، چهار شعبه شد.¹¹ نام اول فیثون است که تمام زمین حویله را که در آنجا طلاست، احاطه می کند.¹² و طلای آن زمین نیکوست و در آنجا مروارید و سنگ جزع است.¹³ و نام نهر دوم جیحون که تمام زمین کوش را احاطه می کند.¹⁴ و نام نهر سوم حدقل که بطرف شرقی آشور جاری است. و نهر چهارم فرات.

15 پس خداوند خدا آدم را گرفت و او را در باغ عدن گذاشت تا کار آن را بکند و آن را محافظت نماید.¹⁶ و خداوند خدا آدم را امر فرموده، گفت: «از همه درختان باغ بی ممانعت بخور،¹⁷ اما از درخت معرفت نیک و بد زنهاری نخوری، زیرا روزی که از آن خوردی، هراینه خواهی مرد.»¹⁸ و خداوند خدا گفت: «خوب نیست که آدم تنها باشد. پس برایش معاونی موافق وی بسازم.»¹⁹ و خداوند خدا هر حیوان صحرا و هر پرنده آسمان را از زمین سرشت و نزد آدم آورد تا ببیند که چه نام خواهد نهاد و آنچه آدم هر ذی حیات را خواند، همان نام او شد.²⁰ پس آدم همه بهایم و پرندگان آسمان و همه حیوانات صحرا را نام نهاد. لیکن برای آدم معاونی موافق وی یافت نشد.

21 و خداوند خدا، خوابی گران بر آدم مستولی گردانید تا بخت، و یکی از دنده هایش را گرفت و گوشت در جایش پر کرد.²² و خداوند خدا آن دنده را که از آدم گرفته بود، زنی بنا کرد و وی را به نزد آدم آورد.²³ و آدم گفت: «همانا اینست استخوانی از استخوانهایم و گوشتی از گوشتم، از این سبب "نسا" نامیده شود زیرا که از انسان گرفته شد.»²⁴ از این سبب مرد پدر و مادر خود را ترک کرده، با زن خویش خواهد پیوست و یک تن خواهند بود.²⁵ و آدم و زنش هر دو برهنه بودند و خجلت نداشتند.

گناه آدم و حوا

3 و مار از همه حیوانات صحرا که خداوند خدا ساخته بود، هشیارتر بود. و به زن گفت: «آیا خدا حقیقت گفته است که از همه درختان باغ نخورید؟»² زن به مار گفت: «از میوه درختان باغ می خوریم،³ لکن از

آفرینش

1 در ابتدا، خدا آسمانها و زمین را آفرید.² و زمین تهی و بایر بود و تاریکی بر روی لجه. و روح خدا سطح آبها را فرو گرفت.³ و خدا گفت: «روشنایی بشود.» و روشنایی شد.⁴ و خدا روشنایی را دید که نیکوست و خدایشناپی را از تاریکی جدا ساخت.⁵ و خدایشناپی را روز نامید و تاریکی را شب نامید. و شام بود و صبح بود، روزی اول.⁶ و خدا گفت: «فلکی باشد در میان آبها و آبها را از آبها جدا کند.»⁷ و خدا فلک را بساخت و آبهای زیر فلک را از آبهای بالای فلک جدا کرد. و چنین شد.⁸ و خدا فلک را آسمان نامید. و شام بود و صبح بود، روزی دوم.⁹ و خدا گفت: «آبهای زیر آسمان در یکجا جمع شود و خشکی ظاهر گردد.» و چنین شد.¹⁰ و خدا خشکی را زمین نامید و اجتماع آبها را دریا نامید. و خدا دید که نیکوست.¹¹ و خدا گفت: «زمین نباتات برویاند، علفی که تخم بیاورد و درخت میوه ای که موافق جنس خود میوه آورد که تخمش در آن باشد، بر روی زمین.» و چنین شد.¹² و زمین نباتات را رویانید، علفی که موافق جنس خود تخم آورد و درخت میوه داری که تخمش در آن، موافق جنس خود باشد. و خدادید که نیکوست.¹³ و شام بود و صبح بود، روزی سوم.

14 و خدا گفت: «نیرها در فلک آسمان باشند تا روز را از شب جدا کنند و برای آیات و زمانها و روزها و سالها باشند.¹⁵ و نیرها در فلک آسمان باشند تا بر زمین روشنایی دهند.» و چنین شد.¹⁶ و خدا دو نیر بزرگ ساخت، نیر اعظم را برای سلطنت روز و نیر اصغر را برای سلطنت شب، و ستارگان را.¹⁷ و خدا آنها را در فلک آسمان گذاشت تا بر زمین روشنایی دهند،¹⁸ و تا سلطنت نمایند بر روز و بر شب، و روشنایی را از تاریکی جدا کنند. و خدا دید که نیکوست.¹⁹ و شام بود و صبح بود، روزی چهارم.²⁰ و خدا گفت: «آبها به انبوه جانوران پر شود و پرندگان بالای زمین بر روی فلک آسمان پرواز کنند.»²¹ پس خدا نهنگان بزرگ آفرید و همه جانداران خزنه را، که آبها از آنها موافق اجناس آنها پر شد، و همه پرندگان بالدار را به اجناس آنها. و خدا دید که نیکوست.²² و خدا آنها را برکت داد، گفت: «بارور و کثیر شوید و آبهای دریا را پر سازید، و پرندگان در زمین کثیر بشوند.»²³ و شام بود و صبح بود، روزی پنجم.²⁴ و خدا گفت: «زمین، جانوران را موافق اجناس آنها بیرون آورد، بهایم و حشرات و حیوانات زمین به اجناس آنها.» و چنین شد.²⁵ پس خدا حیوانات زمین را به اجناس آنها بساخت و بهایم را به اجناس آنها و همه حشرات زمین را به اجناس آنها. و خدا دید که نیکوست.

26 و خدا گفت: «آدم را بصورت ما و موافق شبیه ما بسازیم تا بر ماهیان دریا و پرندگان آسمان و بهایم و بر تمامی زمین و همه حشراتی که بر زمین می خزند، حکومت نماید.»

27 پس خدا آدم را بصورت خود آفرید. او را بصورت خدا آفرید. ایشان را نر و ماده آفرید.²⁸ و خدا ایشان را برکت داد و خدا بدیشان گفت: «بارور و کثیر شوید و زمین را پر سازید و در آن تسلط نمایید، و بر ماهیان دریا و پرندگان آسمان و همه حیواناتی که بر زمین می خزند، حکومت کنید.»²⁹ و خدا گفت: «همانا همه علف های تخم داری که بر روی تمام زمین است و همه درختهایی که در آنها میوه درخت تخم دار است، به شما دادم تا برای شما خوراک باشد.»³⁰ و به همه حیوانات زمین و به همه پرندگان آسمان و به همه حشرات زمین که در آنها حیات است، هر علف سبز را برای خوراک

برادرت را از دستت فرو برد.¹² هر گاه کار زمین کنی، همانا قوت خود را دیگر به تو ندهد. و پریشان و آواره در جهان خواهی بود.»¹³ قائل به خداوند گفت: «عقوبتم از تحملم زیاده است.»¹⁴ اینک مرا امروز بر روی زمین مطرود ساختی، و از روی تو پنهان خواهم بود. و پریشان و آواره در جهان خواهم بود و واقع می‌شود هر که مرا یابد، مرا خواهد کشت.»¹⁵ خداوند به وی گفت: «پس هر که قائل را بکشد، هفت چندان انتقام گرفته شود.» و خداوند به قائل نشانی‌ای داد که هر که او را یابد، وی را نکشد.¹⁶ پس قائل از حضور خداوند بیرون رفت و در زمین نود، بطرف شرقی عدن، ساکن شد.¹⁷ و قائل زوجه خود را شناخت. پس حامله شده، خونخ را زایید. و شهری بنا می‌کرد، و آن شهر را به اسم پسر خود، خونخ نام نهاد.¹⁸ و برای خونخ عیراد متولد شد، و عیراد، محویائیل را آورد، و محویائیل، متوشائیل را آورد، و متوشائیل، لمک را آورد.¹⁹ و لمک، دو زن برای خود گرفت، یکی را عاده نام بود و دیگری را ظله.²⁰ و عاده، یابال را زایید. وی پدر خیمه نشینان و صاحبان مواشی بود.²¹ و نام برادرش یوبال بود. وی پدر همه نوازندگان بریط و نی بود.²² و ظله نیز توبل قائل را زایید، که صانع هر آلت مس و آهن بود. و خواهر توبل قائل، نعمه بود.²³ و لمک به زنان خود گفت: «ای عاده و ظله، قول مرا بشنوید! ای زنان لمک، سخن مرا گوش گیرید! زیرا مردی را کشتم بسبب جراحت خود، و جوانی را بسبب ضرب خویش.»²⁴ اگر برای قائل هفت چندان انتقام گرفته شود، هر آینه برای لمک، هفتاد و هفت چندان.²⁵ پس آدم بار دیگر از خود را شناخت، و او پسری بزاد و او را شیت نام نهاد، زیرا گفت: «خدا نسلی دیگر به من قرارداد، به عوض هابیل که قائل او را کشت.»²⁶ و برای شیت نیز پسری متولد شد و او را انوش نامید. در آنوقت به خواندن اسم یهوه شروع کردند.

از آدم تا نوح

5 این است کتاب پیدایش آدم. در روزی که خدا آدم را آفرید، به شبیه خدا او را ساخت.² نر و ماده ایشان را آفرید. و ایشان را برکت داد و ایشان را «آدم» نام نهاد، در روز آفرینش ایشان.³ و آدم صد و سی سال بزیست، پس پسری به شبیه و بصورت خود آورد، و او را شیت نامید.⁴ و ایام آدم بعد از آوردن شیت، هشتصد سال بود، و پسران و دختران آورد.⁵ پس تمام ایام آدم که زیست، نهصد و سی سال بود که مرد.⁶ و شیت صد و پنج سال بزیست، و انوش را آورد.⁷ و شیت بعد از آوردن انوش، هشتصد و هفت سال بزیست و پسران و دختران آورد.⁸ و جمله ایام شیت، نهصد و دوازده سال بود که مرد.⁹ و انوش نود سال بزیست، و قینان را آورد.¹⁰ و انوش بعد از آوردن قینان، هشتصد و پانزده سال زندگانی کرد و پسران و دختران آورد.¹¹ پس جمله ایام انوش نهصد و پنج سال بود که مرد.¹² و قینان هفتاد سال بزیست، و مهلائیل را آورد.¹³ و قینان بعد از آوردن مهلائیل، هشتصد و چهل سال زندگانی کرد و پسران و دختران آورد.¹⁴ و تمامی ایام قینان، نهصد و ده سال بود که مرد.¹⁵ و مهلائیل، شصت و پنج سال بزیست، و یارد را آورد.¹⁶ و مهلائیل بعد از آوردن یارد، هشتصد و سی سال زندگانی کرد و پسران و دختران آورد.¹⁷ پس همه ایام مهلائیل، هشتصد و نود و پنج سال بود که مرد.¹⁸ و یارد صد و شصت و دو سال بزیست، و خونخ را آورد.¹⁹ و یارد بعد از آوردن خونخ، هشتصد سال زندگانی کرد و پسران و دختران آورد.²⁰ و تمامی ایام یارد، نهصد و شصت و دو سال بود که مرد.²¹ و خونخ شصت و پنج سال بزیست، و متوشالغ را آورد.²² و خونخ بعد از آوردن متوشالغ، سیصد سال با خدا راه می‌رفت و پسران و دختران آورد.²³ و همه ایام خونخ، سیصد و شصت و پنج سال بود.²⁴ و خونخ با خدا راه می‌رفت و نایاب شد، زیرا خدا او را برگرفت.²⁵ و متوشالغ صد و هشتاد و هفت سال بزیست، و لمک را آورد.²⁶ و متوشالغ بعد از آوردن لمک، هفتصد و هشتاد و دو سال زندگانی کرد و پسران و دختران آورد.²⁷ پس جمله ایام متوشالغ، نهصد و شصت و نه سال بود که مرد.²⁸ و لمک صد و هشتاد و دو سال بزیست، و پسری آورد.²⁹ و وی را نوح نام نهاد گفت: «این ما را تسلی خواهد داد از اعمال ما و از محنت دستهای ما از زمینی که خداوند آن را ملعون کرد.»³⁰ و لمک بعد از آوردن نوح، پانصد و نود و پنج سال زندگانی کرد و پسران و

میوه درختی که در وسط باغ است، خدا گفت از آن مخورید و آن را لمس نکنید، مبدا بمیرید.»⁴ مار به زن گفت: «هر آینه نخواهید مرد، بلکه خدا می‌داند در روزی که از آن بخورید، چشمان شما باز شود و مانند خدا عارف نیک و بد خواهید بود.»⁶ و چون زن دید که آن درخت برای خوراک نیکوست و بنظر خوشنما و درختی دلپذیر دانش افزا، پس از میوه‌اش گرفته، بخورد و به شوهر خود نیز داد و او خورد.⁷ آنگاه چشمان هر دو ایشان باز شد و فهمیدند که عریانند. پس برگهای انجیر به هم دوخته، سترها برای خویشتن ساختند.

⁸ و آواز خداوند خدا را شنیدند که در هنگام وزیدن نسیم نهار در باغ می‌خرامید، و آدم و زنش خویشتن را از حضور خداوند خدا در میان درختان باغ پنهان کردند.⁹ و خداوند خدا آدم را ندا در داد و گفت: «کجا هستی؟»¹⁰ گفت: «چون آوازت را در باغ شنیدم، ترسان گشتم، زیرا که عریانم. پس خود را پنهان کردم.»¹¹ گفت: «که تورا آگاهانید که عریانی؟ آیا از آن درختی که تو را قندغ کردم که از آن نخوری، خوردی؟»¹² آدم گفت: «این زنی که قرین من ساختی، وی از میوه درخت به من داد که خوردم.»¹³ پس خداوند خدا به زن گفت: «این چه کار است که کردی؟» زن گفت: «مار مرا اغوا نمود که خوردم.»

¹⁴ پس خداوند خدا به مار گفت: «چونکه این کار کردی، از جمیع بهایم و از همه حیوانات صحرا ملعون تر هستی! بر شکمت راه خواهی رفت و تمام ایام عمرت خاک خواهی خورد.»¹⁵ و عداوت در میان تو و زن، و در میان ذریت تو و ذریت وی می‌گذارم؛ او سر تو را خواهد کوبید و تو پاشنه وی را خواهی کوبید.»¹⁶ و به زن گفت: «الم و حمل تو را بسیار افزون گردانم؛ با الم فرزندان خواهی زایید و اشتیاق تو به شوهرت خواهد بود و او بر تو حکمرانی خواهد کرد.»¹⁷ و به آدم گفت: «چونکه سخن زوجه ات را شنیدی و از آن درخت خوردی که امر فرموده، گفتم از آن نخوری، پس بسبب تو زمین ملعون شد، و تمام ایام عمرت از آن بارنج خواهی خورد.»¹⁸ خار و خس نیز برایت خواهد رویانید و سبزه های صحرا را خواهی خورد،¹⁹ و به عرق پیشانی ات نان خواهی خورد تا حینی که به خاک راجع گردی، که از آن گرفته شدی زیرا که تو خاک هستی و به خاک خواهی برگشت.»²⁰ و آدم زن خود را حوا نام نهاد، زیرا که او مادر جمیع زندگان است.²¹ و خداوند خدا درختها برای آدم و زنش از پوست بساخت و ایشان را پوشانید.²² و خداوند خدا گفت: «همانا انسان مثل یکی از ما شده است، که عارف نیک و بد گردیده. اینک مبدا دست خود را دراز کند و از درخت حیات نیز گرفته بخورد، و تا به ابد زنده ماند.»²³ پس خداوند خدا، او را از باغ عدن بیرون کرد تا کار زمینی را که از آن گرفته شده بود، بکند.²⁴ پس آدم را بیرون کرد و به طرف شرقی باغ عدن، کروبیان را مسکن داد و شمشیر آتشباری را که به هر سو گردش می‌کرد تا طریق درخت حیات را محافظت کند.

قائل و هابیل

4 و آدم، زن خود حوا را بشناخت و او حامله شده، قائل را زایید. و گفت: «مردی از یهوه حاصل نمودم.»² و بار دیگر برادر او هابیل را زایید. و هابیل گله بان بود، و قائل کارکن زمین بود.³ و بعد از مرور ایام، واقع شد که قائل هدیه‌ای از محصول زمین برای خداوند آورد.⁴ و هابیل نیز از نخست زادگان گله خویش و پیه آنها هدیه‌ای آورد. و خداوند هابیل و هدیه او را منظور داشت،⁵ اما قائل و هدیه او را منظور نداشت. پس خشم قائل به شدت افروخته شده، سر خود را بر زیر افکند.⁶ آنگاه خداوند به قائل گفت: «چرا خشمناک شدی؟ و چرا سر خود را بر زیر افکندی؟⁷ اگر نیکویی می‌کردی، آیا مقبول نمی‌شدی؟ و اگر نیکویی نکردی، گناه بر در، در کمین است و اشتیاق تو دارد، اما تو بر وی مسلط شوی.»

⁸ و قائل با برادر خود هابیل سخن گفت. و واقع شد چون در صحرا بودند، قائل بر برادر خود هابیل برخاسته او را کشت.⁹ پس خداوند به قائل گفت: «برادرت هابیل کجاست؟» گفت: «نمی‌دانم، مگر پاسبان برادرم هستم؟»¹⁰ گفت: «چه کرده‌ای؟ خون برادرت از زمین نزد من فریاد برمی‌آورد!»¹¹ و اکنون تو ملعون هستی از زمینی که دهان خود را باز کرد تا خون

دختران آورد. ³¹ پس تمام ایام لمک، هفتصد و هفتاد و هفت سال بود که مرد.
³² و نوح پانصد ساله بود، پس نوح سام و حام و یافت را آورد.

شرارت انسان

6 و واقع شد که چون آدمیان شروع کردند به زیاد شدن بر روی زمین و دختران برای ایشان متولد گردیدند، ² پسران خدا دختران آدمیان را دیدند که نیکومنظرند، و از هر کدام که خواستند، زنان برای خویشان می گرفتند. ³ و خداوند گفت: «روح من در انسان دائم داوری نخواهد کرد، زیرا که او نیز بشر است. لیکن ایام وی صد و بیست سال خواهد بود.» ⁴ و در آن ایام مردان تنومند در زمین بودند. و بعد از هنگامی که پسران خدا به دختران آدمیان درآمدند و آنها برای ایشان اولاد زاییدند، ایشان جبارانی بودند که در زمان سلف، مردان نامور شدند. ⁵ و خداوند دید که شرارت انسان در زمین بسیار است، و هر تصور از خیالهای دل وی دائم محض شرارت است. ⁶ و خداوند پشیمان شد که انسان را بر زمین ساخته بود، و در دل خود محزون گشت. ⁷ و خداوند گفت: «انسان را که آفریده‌ام، از روی زمین محو سازم، انسان و بهایم و حشرات و پرندگان هوا را، چونکه متاسف شدم از ساختن ایشان.» ⁸ اما نوح در نظر خداوند التفات یافت.

نوح

⁹ این است پیدایش نوح. نوح مردی عادل بود، و در عصر خود کامل. و نوح با خدا راه می رفت. ¹⁰ و نوح سه پسر آورد: سام و حام و یافت. ¹¹ و زمین نیز بنظر خدا فاسد گردیده و زمین از ظلم پر شده بود. ¹² و خدا زمین را دید که اینک فاسد شده است، زیرا که تمامی بشر راه خود را بر زمین فاسد کرده بودند. ¹³ و خدا به نوح گفت: «انتهای تمامی بشر به حضورم رسیده است، زیرا که زمین بسبب ایشان پر از ظلم شده است. و اینک من ایشان را با زمین هلاک خواهم ساخت. ¹⁴ پس برای خود کشتی ای از چوب کوفر بساز، و حجرات در کشتی بنا کن و درون و بیرونش را به قیر بیند. ¹⁵ و آن را بدین ترکیب بساز که طول کشتی سیصد ذراع باشد، و عرض پنج ذراع و ارتفاع آن سی ذراع. ¹⁶ و روشنی ای برای کشتی بساز و آن را به ذراعی از بالا تمام کن. و در کشتی را در جنب آن بگذار، و طبقات تحتانی و وسطی و فوقانی بساز. ¹⁷ زیرا اینک من طوفان آب را بر زمین می آورم تا هر جسدی که روح حیات در آن باشد، از زیر آسمان هلاک گردانم. و هر چه بر زمین است، خواهد مرد. ¹⁸ لکن عهد خود را با تو استوار می سازم، و به کشتی در خواهی آمد، تو و پسرانت و زوجه ات و ازواج پسرانت با تو. ¹⁹ و از جمیع حیوانات، از هر ذی جسدی، جفتی از همه به کشتی در خواهی آورد، تا با خویشتن زنده نگاه داری، نر و ماده باشند. ²⁰ از پرندگان به اجناس آنها، و از بهایم به اجناس آنها، و از همه حشرات زمین به اجناس آنها، دودو از همه نژد تو آیند تا زنده نگاه داری. ²¹ و از هر آذوقه ای که خورده شود، بگیر و نزد خود ذخیره نما تا برای تو و آنها خوراک باشد.» ²² پس نوح چنین کرد و به هر چه خدا او را امر فرمود، عمل نمود.

طوفان نوح

7 و خداوند به نوح گفت: «تو و تمامی اهل خانه ات به کشتی در آیی، زیرا تو را در این عصر به حضور خود عادل دیدم. ² و از همه بهایم پاک، هفت، نر و ماده با خود بگیر، و از بهایم ناپاک، دودو، نر و ماده، ³ و از پرندگان آسمان نیز هفت هفت، نر و ماده را، تا نسلی بر روی تمام زمین نگاه داری. ⁴ زیرا که من بعد از هفت روز دیگر، چهل روز و چهل شب باران می بارانم، و هر موجودی را که ساخته‌ام، از روی زمین محومی سازم.» ⁵ پس نوح موافق آنچه خداوند او را امر فرموده بود، عمل نمود. ⁶ و نوح ششصد ساله بود، چون طوفان آب بر زمین آمد. ⁷ و نوح و پسرانش و زنش و زنان پسرانش با وی از آب طوفان به کشتی درآمدند. ⁸ از بهایم پاک و از بهایم ناپاک، و از پرندگان و از همه حشرات زمین، ⁹ دودو، نر و ماده، نزد

نوح به کشتی درآمدند، چنانکه خدا نوح را امر کرده بود. ¹⁰ و واقع شد بعد از هفت روز که آب طوفان بر زمین آمد. ¹¹ و در سال ششصد از زندگانی نوح، در روز هفدهم از ماه دوم، در همان روز جمیع چشمه های لجه عظیم شکافته شد، و روزهای آسمان گشوده. ¹² و باران، چهل روز و چهل شب بر روی زمین می بارید. ¹³ در همان روز نوح و پسرانش، سام و حام و یافت، و زوجه نوح و سه زوجه پسرانش، با ایشان داخل کشتی شدند. ¹⁴ ایشان و همه حیوانات به اجناس آنها، و همه بهایم به اجناس آنها، و همه حشرات که بر زمین می خزند به اجناس آنها، و همه پرندگان به اجناس آنها، همه مرغان و همه بالداران. ¹⁵ دودواز هر ذی جسدی که روح حیات دارد، نزد نوح به کشتی درآمدند. ¹⁶ و آنهايي که آمدند نر و ماده از هر ذی جسد آمدند، چنانکه خدا وی را امر فرموده بود. و خداوند در را از عقب او بست. ¹⁷ و طوفان چهل روز بر زمین می آمد، و آب همی افزود و کشتی را برداشت که از زمین بلند شد. ¹⁸ و آب غلبه یافته، بر زمین همی افزود، و کشتی بر سطح آب می رفت. ¹⁹ و آب بر زمین زیاد و زیاد غلبه یافت، تا آنکه همه کوههای بلند که زیر تمامی آسمانها بود، مستور شد. ²⁰ پانزده ذراع بالاتر آب غلبه یافت و کوهها مستور گردید. ²¹ و هر ذی جسدی که بر زمین حرکت می کرد، از پرندگان و بهایم و حیوانات و کل حشرات خزنده بر زمین، و جمیع آدمیان، مردند. ²² هر که دم روح حیات در بینی او بود، از هر که در خشکی بود، مرد. ²³ و خدا محو کرد هر موجودی را که بر روی زمین بود، از آدمیان و بهایم و حشرات و پرندگان آسمان، پس از زمین محو شدند. و نوح با آنچه همراه وی در کشتی بود فقط باقی ماند. ²⁴ و آب بر زمین صد و پنجاه روز غلبه می یافت.

و خدا نوح و همه حیوانات و همه

8 بهایم را که با وی در کشتی بودند، بیاد آورد. و خدا بادی بر زمین وزانید و آب ساکن گردید. ² و چشمه های لجه و روزهای آسمان بسته شد، و باران از آسمان باز ایستاد. ³ و آب رفته رفته از روی زمین برگشت. و بعد از انقضای صد و پنجاه روز، آب کم شد، ⁴ و روز هفدهم از ماه هفتم، کشتی بر کوههای آرات قرار گرفت. ⁵ و تا ماه دهم، آب رفته رفته کمتر می شد، و در روز اول از ماه دهم، قله های کوهها ظاهر گردید. ⁶ و واقع شد بعد از چهل روز که نوح در پیچه کشتی را که ساخته بود، باز کرد. ⁷ و زاغ را رها کرد. او بیرون رفته، در تردد می بود تا آب از زمین خشک شد. ⁸ پس کبوتر را از نزد خود رها کرد تا ببیند که آیا آب از روی زمین کم شده است. ⁹ اما کبوتر چون نشیمنی برای کف پای خود نیافت، زیرا که آب در تمام روی زمین بود، نزد وی به کشتی برگشت. پس دست خود را دراز کرد و آن را گرفته نزد خود به کشتی در آورد. ¹⁰ و هفت روز دیگر نیز درنگ کرده، باز کبوتر را از کشتی رها کرد. ¹¹ و در وقت عصر، کبوتر نزد وی برگشت، و اینک برگ زیتون تازه در منقار وی است. پس نوح دانست که آب از روی زمین کم شده است. ¹² و هفت روز دیگر نیز توقف نموده، کبوتر را رها کرد، و او دیگر نزد وی برگشت. ¹³ و در سال ششصد و یکم در روز اول از ماه اول، آب از روی زمین خشک شد. پس نوح پوشش کشتی را برداشته، نگرست، و اینک روی زمین خشک بود. ¹⁴ و در روز بیست و هفتم از ماه دوم، زمین خشک شد. ¹⁵ آنگاه خدا نوح را مخاطب ساخته، گفت: ¹⁶ «از کشتی بیرون شو، تو و زوجه ات و پسرانت و ازواج پسرانت با تو. ¹⁷ و همه حیواناتی را که نزد خود داری، هر ذی جسدی را از پرندگان و بهایم و کل حشرات خزنده بر زمین، با خود بیرون آور، تا بر زمین منتشر شده، در جهان بارور و کثیر شوند.» ¹⁸ پس نوح و پسران او و زنش و زنان پسرانش، با وی بیرون آمدند. ¹⁹ و همه حیوانات و همه حشرات و همه پرندگان، و هر چه بر زمین حرکت می کند، به اجناس آنها، از کشتی به در شدند. ²⁰ و نوح مذبحی برای خداوند بنا کرد، و از هر بهیمه پاک و از هر پرنده پاک گرفته، قربانی های سوختنی بر مذبح گذرانید. ²¹ و خداوند بوی خوش بویید و خداوند در دل خود گفت: «بعد از این دیگر زمین را بسبب انسان لعنت نکنم، زیرا که خیال دل انسان از طفولیت بد است، و بار دیگر همه حیوانات را هلاک نکنم، چنانکه کردم.»

22 مادامی که جهان باقی است، زرع و حصا، و سرما و گرما، و زمستان و تابستان، و روز و شب موقوف نخواهد شد.»

عهد خدا

9 و خدا، نوح و پسرانش را برکت داده، بدیشان گفت: «بارور و کثیر شوید و زمین را پر سازید. 2 و خوف شما و هیبت شما بر همه حیوانات زمین و بر همه پرندگان آسمان، و بر هرچه بر زمین می‌خزد، و بر همه ماهیان دریا خواهد بود، به دست شما تسلیم شده‌اند. 3 و هرچند که زندگی دارد، برای شما طعام باشد. همه را چون علف سبز به شما دادم، 4 مگر گوشت را با جانش که خون او باشد، نخورید. 5 و هر آینه انتقام خون شما را برای جان شما خواهم گرفت. از دست هر حیوان آن را خواهم گرفت. 6 هر که خون انسان ریزد، خون وی به دست انسان ریخته شود. زیرا خدا انسان را به صورت خود ساخت. 7 و شما بارور و کثیر شوید، و در زمین منتشر شده، در آن بیفزایید.» 8 و خدا نوح و پسرانش را با وی خطاب کرده، گفت: 9 «اینک من عهد خود را با شما و بعد از شما با نریت شما استوار سازم، 10 و با همه جانورانی که با شما باشند، از پرندگان و بهایم و همه حیوانات زمین با شما، با هرچه از کشتی بیرون آمد، حتی جمیع حیوانات زمین. 11 عهد خود را با شما استوار می‌گردانم که بار دیگر هرنی جسد از آب طوفان هلاک نشود، و طوفان بعد از این نباشد تا زمین را خراب کند.» 12 و خدا گفت: «اینست نشان عهدی که من می‌بندم، در میان خود و شما، و همه جانورانی که با شما باشند، نسلا بعد نسل تا به ابد: 13 قوس خود را در ابر می‌گذارم، و نشان آن عهدی که در میان من و جهان است، خواهد بود. 14 و هنگامی که ابر را بالای زمین گسترانم، و قوس در ابر ظاهر شود، 15 آنگاه عهد خود را که در میان من و شما و همه جانوران ذی جسد می‌باشد، بیاد خواهم آورد. و آب طوفان دیگر نخواهد بود تا هرنی جسدی را هلاک کند. 16 و قوس در ابر خواهد بود، و آن را خواهم نگریست تا بیاد آورم آن عهد جاودانی را که در میان خدا و همه جانوران است، از هر ذی جسدی که بر زمین است.» 17 و خدا به نوح گفت: «این است نشان عهدی که استوار ساختم در میان خود و هرنی جسدی که بر زمین است.»

پسران نوح

18 و پسران نوح که از کشتی بیرون آمدند، سام و حام و یافت بودند. و حام پدر کنعان است. 19 اینانند سه پسر نوح، و از ایشان تمامی جهان منشعب شد. 20 و نوح به فلاحیت زمین شروع کرد، و تاکستانی غرس نمود. 21 و شراب نوشید، مست شد، و در خیمه خود عریان گردید. 22 و حام، پدر کنعان، برهنگی پدر خود را دید و دو برادر خود را بیرون خبر داد. 23 و سام و یافت، ردا را گرفته، بر کتف خود انداختند، و پس رفته، برهنگی پدر خود را پوشانیدند. و روی ایشان بازپس بود که برهنگی پدر خود را ندیدند. 24 و نوح از مستی خود به هوش آمده، دریافت که پسرکهنترش با وی چه کرده بود. 25 پس گفت: «کنعان ملعون باد! برادران خود را بنده بندگان باشد.» 26 و گفت: «متبارک باد یهوه خدای سام! و کنعان، بنده او باشد. 27 خدا یافت را وسعت دهد، و درخیمه های سام ساکن شود، و کنعان بنده او باشد.» 28 و نوح بعد از طوفان، سیصد و پنجاه سال زندگانی کرد. 29 پس جمله ایام نوح نهصد و پنجاه سال بود که مرد.

نسل نوح

10 این است پیدایش پسران نوح، سام و حام و یافت. و از ایشان بعد از طوفان پسران متولد شدند. 2 پسران یافت: جومر و ماجوج و مادای و یواوان و توبال و ماشک و تیراس. 3 و پسران جومر: اشکناز و ریفات و توچرمه. 4 و پسران یواوان: الیشه و ترشیش و کتیم و رودانیم. 5 از اینان جزایر امتها منشعب شدند در اراضی خود، هر یکی موافق زبان و قبیله اش در امت های خویش.

6 و پسران حام: کوش و مصرایم و فوط و کنعان. 7 و پسران کوش: سبا و حویله و سبت و ورعمه و سبتکا. و پسران رعمه: شبا و ددان. 8 و کوش نمرود را آورد. او به جبار شدن در جهان شروع کرد. 9 وی در حضور خداوند صیادی جبار بود. از این جهت می‌گویند: «مثل نمرود، صیاد جبار در حضور خداوند.» 10 و ابتدای مملکت وی، بابل بود و ارک و اکد و کلنه در زمین شنعار. 11 از آن زمین آشور بیرون رفت، و نینوا و رحو بوت عبر، و کالج را بنا نهاد. 12 و ریسن را در میان نینوا و کالج. و آن شهری بزرگ بود. 13 و مصرایم لودیم و عنامیم و لهابیم و نفتوحیم را آورد. 14 و فتروسیم و کسلوحیم را که از ایشان فلسطینیان پدید آمدند و کفتوریم را. 15 و کنعان، صیدون، نخست زاده خود، وحت را آورد. 16 و یبوسیان و اموریان و جرجاشیان را 17 و حویان و عرفیان و سینیان را 18 و اروادیان و صاریان و حمایتیان را. و بعد از آن، قبایل کنعانیان منشعب شدند. 19 و سرحد کنعانیان از صیدون به سمت جرار تا غزه بود، و به سمت سدوم و عموره وادمه و صبوئیم تا به لاشع. 20 اینانند پسران حام برحسب قبایل و زبانهای ایشان، در اراضی وامت های خود.

21 و از سام که پدر جمیع بنی عابر و برادریافت بزرگ بود، از او نیز اولاد متولد شد. 22 پسران سام: عیلام و آشور و ارفکشاد و لود و ارام. 23 و پسران ارام: عوص و حول و جاتر و ماش. 24 و ارفکشاد، شالج را آورد، و شالج، عابرا را آورد. 25 و عابر را دو پسر متولد شد. یکی رافالج نام بود، زیرا که در ایام وی زمین منقسم شد. و نام برادرش یقطنان. 26 و یقطنان، الموداد و شالف و حضرموت و یارح را آورد، 27 و هدورام و اوزال و دقله را، 28 و عوبال و ابیمائیل و شبا را، 29 و اوفیر و حویله و یوباب را. این همه پسران یقطنان بودند. 30 و مسکن ایشان از میشا بود به سمت سفاره، که کوهی از کوههای شرقی است. 31 اینانند پسران سام برحسب قبایل و زبانهای ایشان، در اراضی خود برحسب امت های خویش. 32 اینانند قبایل پسران نوح، برحسب پیدایش ایشان در امت های خود که از ایشان امت های جهان، بعد از طوفان منشعب شدند.

برج بابل

11 و تمام جهان را یک زبان و یک لغت بود. 2 و واقع شد که چون از مشرق کوچ می‌کردند، همواری ای در زمین شنعار یافتند و در آنجا سکنی گرفتند. 3 و به یکدیگر گفتند: «بیایید، خشتها بسازیم و آنها را خوب بپزیم.» و ایشان را آجر به جای سنگ بود، و قیر به جای گچ. 4 و گفتند: «بیایید شهری برای خود بنا نهیم، و برجی را که سرش به آسمان برسد، تا نامی برای خویشتن پیدا کنیم، مبادا بر روی تمام زمین پراکنده شویم.» 5 و خداوند نزول نمود تا شهر و برجی را که بنی آدم بنا می‌کردند، ملاحظه نماید. 6 و خداوند گفت: «همانا قوم یکی است و جمیع ایشان را یک زبان و این کار را شروع کرده‌اند، والان هیچ کاری که قصد آن بکنند، از ایشان ممتنع نخواهد شد. 7 اکنون نازل شویم و زبان ایشان را در آنجا مشوش سازیم تا سخن یکدیگر رانفهمند.» 8 پس خداوند ایشان را از آنجا بر روی تمام زمین پراکنده ساخت و از بنای شهر بازماندند. 9 از آن سبب آنجا را بابل نامیدند، زیرا که در آنجا خداوند لغت تمامی اهل جهان رامشوش ساخت. و خداوند ایشان را از آنجا بر روی تمام زمین پراکنده نمود.

نسل سام تا ابرام

10 این است پیدایش سام. چون سام صد ساله بود، ارفکشاد را دو سال بعد از طوفان آورد. 11 و سام بعد از آوردن ارفکشاد، پانصد سال زندگانی کرد و پسران و دختران آورد. 12 و ارفکشاد سی و پنج سال بزیست و شالج را آورد. 13 و ارفکشاد بعد از آوردن شالج، چهار صد و سه سال زندگانی کرد و پسران و دختران آورد. 14 و شالج سی سال بزیست، و عابر را آورد. 15 و شالج بعد از آوردن عابر، چهارصد و سه سال زندگانی کرد و پسران و دختران آورد. 16 و عابر سی و چهار سال بزیست و فالج را آورد. 17 و عابر بعد از آوردن فالج، چهار صد و سی سال زندگانی کرد و پسران و دختران آورد. 18 و فالج سی سال بزیست، و رعورا آورد. 19 و فالج بعد از آوردن رعور، دو بیست و نه سال زندگانی کرد و پسران و دختران آورد. 20 و رعور سی و دو

ابرام و لوط

13 و ابرام با زن خود، و تمام اموال خویش، و لوط، از مصر به جنوب آمدند.² و ابرام از مواشی و نقره و طلا، بسیار دولتمند بود.³ پس، از جنوب، طی منازل کرده، به بیت نیل آمد، بدانجایی که خیمه اش در ابتدا بود، در میان بیت نیل و عای،⁴ به مقام آن مذبحی که اول بنا نهاده بود، و در آنجا ابرام نام یهوه را خواند.⁵ و لوط را نیز که همراه ابرام بود، گله و رمه و خیمه هابود.⁶ و زمین گنجایش ایشان را نداشت که در یکجا ساکن شوند زیرا که اندوخته های ایشان بسیار بود، و نتوانستند در یک جا سکونت کنند.⁷ و در میان شبانان مواشی ابرام و شبانان مواشی لوط نزاع افتاد. و در آن هنگام کنعانیان و فرزندان، ساکن زمین بودند.⁸ پس ابرام به لوط گفت: «زنهار در میان من و تو، و در میان شبانان من و شبانان تو نزاعی نباشد، زیرا که ما برادریم.⁹ مگر تمام زمین پیش روی تو نیست؟ متمسک اینک از من جداشوی. اگر به جانب چپ روی، من بسوی راست خواهم رفت و اگر بطرف راست روی، من به جانب چپ خواهم رفت.»

¹⁰ آنگاه لوط چشمان خود را برافراشت، و تمام وادی اردن را بیدید که همه اش مانند باغ خداوند و زمین مصر، به طرف صوغر، سیراب بود، قبل از آنکه خداوند سدوم و عموره را خراب سازد.¹¹ پس لوط تمام وادی اردن را برای خود اختیار کرد، و لوط بطرف شرقی کوچ کرد، و از یکدیگر جدا شدند.¹² ابرام در زمین کنعان ماند، و لوط در بلاد وادی ساکن شد، و خیمه خود را تا سدوم نقل کرد.¹³ لکن مردمان سدوم بسیار شریر و به خداوند خطاکار بودند.¹⁴ و بعد از جدا شدن لوط از وی، خداوند به ابرام گفت: «اکنون تو چشمان خود را برافراز و از مکانی که در آن هستی، بسوی شمال و جنوب، و مشرق و مغرب بنگر¹⁵ زیرا تمام این زمین را که می بینی به تو و ذریه تو تا به ابد خواهم بخشید.¹⁶ و ذریه تو راماند غبار زمین گردانم. چنانکه اگر کسی غبار زمین را تواند شمرد، ذریه تو نیز شمرده شود.¹⁷ برخیز و در طول و عرض زمین گردش کن زیرا که آن را به تو خواهم داد.»¹⁸ و ابرام خیمه خود را نقل کرده، روانه شد و در بلوطستان ممری که در حبرون است، ساکن گردید، و در آنجا مذبحی برای یهوه بنا نهاد.

14 و واقع شد در ایام امرافل، ملک شنعار، و اریوک، ملک الاسار، و کدرلا عمر، ملک عیلام، و تدعال، ملک امتها،² که ایشان با ابرام، ملک سدوم، و برشاع ملک عموره، و شتاب، ملک ادمه، و شمئیر، ملک صبوئیم، و ملک بالع که صوغر باشد، جنگ کردند.³ این همه در وادی سدیم که بحرالمح باشد، با هم پیوستند.⁴ دوازده سال، کدرلا عمر را بندگی کردند، و در سال سیزدهم، بر وی شوریدند.⁵ و در سال چهاردهم، کدرلا عمر با ملوکی که با وی بودند، آمده، رفائیان را در عشتروت قرنین، و وزویان را در هام، و ایمیان را در شاهه قریتین، شکست دادند.⁶ و حوریان را در کوه ایشان، سعیر، تا ایل فاران که متصل به صحراست.⁷ پس برگشته، به عین مشفات که قادش باشد، آمدند، و تمام مرز و بوم عمالقه و اموریان را نیز که در حصون تمار ساکن بودند، شکست دادند.⁸ آنگاه ملک سدوم و ملک عموره و ملک ادمه و ملک صبوئیم و ملک بالع که صوغر باشد، بیرون آمده، با ایشان در وادی سدیم، صف آرای نمودند.⁹ با کدرلا عمر ملک عیلام و تدعال، ملک امتها و امرافل، ملک شنعار و اریوک ملک الاسار، چهارملک با پنج.¹⁰ و وادی سدیم پر از چاههای قیری بود. پس ملوک سدوم و عموره گریخته، در آنجا افتادند و باقیان به کوه فرار کردند.¹¹ و جمیع اموال سدوم و عموره را با تمامی ماکولات آنها گرفته، برفتند.¹² و لوط، برادرزاده ابرام را که در سدوم ساکن بود، با آنچه داشت برداشته، رفتند.

¹³ و یکی که نجات یافته بود آمده، ابرام عبرانی را خبر داد. و او در بلوطستان ممری آموری که برادر اشکول و عانر بود، ساکن بود. و ایشان با ابرام هم عهد کردند.¹⁴ چون ابرام از اسیری برادر خود آگاهی یافت، سیصد و هجده تن از خانه زادان کارزآموده خود را بیرون آورده، در عقب ایشان تا دان بتاخت.¹⁵ شبانگاه، او و ملازمانش، بر ایشان فرقه فرقه شده، ایشان را شکست داده، تا به حوبه که به شمال دمشق واقع است، تعاقب نمودند.¹⁶ و همه اموال را بازگرفت، و برادر خود، لوط و اموال او را نیز با زنان و مردان باز آورد.

سال بزیت، و سروج را آورد.²¹ و رعو بعد از آوردن سروج، دویست و هفت سال زندگانی کرد و پسران و دختران آورد.²² و سروج سی سال بزیت، و ناحور را آورد.²³ و سروج بعد از آوردن ناحور، دویست سال بزیت و پسران و دختران آورد.²⁴ و ناحور بیست و نه سال بزیت، و تارح را آورد.²⁵ و ناحور بعد از آوردن تارح، صد و نوزده سال زندگانی کرد و پسران و دختران آورد.²⁶ و تارح هفتاد سال بزیت، و ابرام و ناحور و هاران را آورد.

²⁷ و این است پیدایش تارح که تارح، ابرام و ناحور و هاران را آورد، و هاران، لوط را آورد.²⁸ و هاران پیش پدر خود، تارح در زادبوم خویش در اور کلدانیان بمرد.²⁹ و ابرام و ناحور زنان برای خود گرفتند. زن ابرام را سارای نام بود. و زن ناحور را ملکه نام بود، دختر هاران، پدر ملکه و پدر یسکه.³⁰ اما سارای نازاد مانده، ولی نیآورد.³¹ پس تارح پسر خود ابرام، و نواده خود لوط، پسر هاران، و عروس خود سارای، زوجه پسرش ابرام را برداشته، با ایشان از اور کلدانیان بیرون شدند تا به ارض کنعان بروند، و به حران رسیده، در آنجا توقف نمودند.³² و مدت زندگانی تارح، دویست و پنج سال بود، و تارح در حران مرد.

دعوت خدا از ابرام

12 و خداوند به ابرام گفت: «از ولایت خود، و از مولد خویش و از خانه پدر خود بسوی زمینی که به تو نشان دهم بیرون شو،² و از تو امتی عظیم پیدا کنم و تو را برکت دهم، و نام تو را بزرگ سازم، و تو برکت خواهی بود.³ و برکت دهم به آنانی که تو را مبارک خوانند، و لعنت کنم به آنکه تو را ملعون خواند. و از توجیم قبایل جهان برکت خواهند یافت.»⁴ پس ابرام، چنانکه خداوند بدو فرموده بود، روانه شد. و لوط همراه وی رفت. و ابرام هفتاد و پنج ساله بود، هنگامی که از حران بیرون آمد.⁵ و ابرام زن خود سارای، و برادرزاده خود لوط، و همه اموال اندوخته خود را با اشخاصی که در حران پیدا کرده بودند، برداشته، به عزیمت زمین کنعان بیرون شدند، و به زمین کنعان داخل شدند.⁶ و ابرام در زمین می گشت تا مکان شکیم تا بلوطستان موره. و در آنوقت کنعانیان در آن زمین بودند.⁷ و خداوند بر ابرام ظاهر شده، گفت: «به ذریه تو این زمین را می بخشم.» و در آنجا مذبحی برای خداوند که بر وی ظاهر شد، بنا نمود.⁸ پس، از آنجا به کوهی که به شرقی بیت نیل است، کوچ کرده، خیمه خود را برپا نمود. و بیت نیل بطرف غربی و عای بطرف شرقی آن بود. و در آنجا مذبحی برای خداوند بنا نمود و نام یهوه را خواند.⁹ و ابرام طی مراحل و منازل کرده، به سمت جنوب کوچید.

فرود آمدن ابرام به مصر

¹⁰ و قحطی در آن زمین شد، و ابرام به مصر فرود آمد تا در آنجا بسر برد، زیرا که قحط در زمین شدت می کرد.¹¹ و واقع شد که چون نزدیک به ورود مصر شد، به زن خود سارای گفت: «اینک می دانم که تو زن نیکومنظر هستی.¹² همانا چون اهل مصر تو را بینند، گویند: "این زوجه اوست." پس مرا بکشند و تو را زنده نگاه دارند.¹³ پس بگو که تو خواهر من هستی تا به خاطر تو برای من خیریت شود و جانم بسبب تو زنده ماند.»¹⁴ و به مجرد ورود ابرام به مصر، اهل مصر آن زن را دیدند که بسیار خوش منظر است.¹⁵ و امرای فرعون او را دیدند، و او را در حضور فرعون ستودند. پس وی را به خانه فرعون درآوردند.¹⁶ و بخاطر وی با ابرام احسان نمود، و او صاحب میشها و گاو و حماران و غلامان و کنیزان و ماده الاغان و شتران شد.¹⁷ و خداوند فرعون و اهل خانه او را بسبب سارای، زوجه ابرام به بلایای سخت مبتلا ساخت.¹⁸ و فرعون ابرام را خوانده، گفت: «این چیست که به من کردی؟ چرا مرا خیرندادی که او زوجه توست؟¹⁹ چرا گفتی: او خواهر منست، که او را به زنی گرفتم؟ و الان، اینک زوجه تو. او را برداشته، روانه شو!»²⁰ آنگاه فرعون در خصوص وی، کسان خود را امر فرمود تا او را با زوجه اش و تمام مایملکش روانه نمودند.

6 ابرام به سارای گفت: «اینک کنیز تو به دست توست، آنچه پسند نظر تو باشد با وی بکن.» پس چون سارای با وی بنای سختی نهاد، او از نزد وی بگریخت.

7 و فرشته خداوند او را نزد چشمه آب در بیابان، یعنی چشمه‌ای که به راه شور است، یافت. 8 و گفت: «ای هاجر کنیز سارای، از کجا آمدی و کجا می‌روی؟» گفت: «من از حضور خاتون خودسارای گریخته‌ام.» 9 فرشته خداوند به وی گفت: «نزد خاتون خود برگرد و زیر دست او مطیع شو.» 10 و فرشته خداوند به وی گفت: «ذریه تو را بسیار افزون گردانم، به حدی که از کثرت به شماره نیایند.» 11 و فرشته خداوند وی را گفت: «اینک حامله هستی و پسری خواهی زایید، و او را اسماعیل نام خواهی نهاد، زیرا خداوند تظلم تو را شنیده است. 12 و او مردی وحشی خواهد بود، دست وی به ضد هر کس و دست هر کس به ضد او، و پیش روی همه برادران خود ساکن خواهد بود.» 13 و او، نام خداوند را که با وی تکلم کرد، «انت ایل رئی» خواند، زیرا گفت: «آیا اینجانبی به عقب او که مرا می‌بیند، نگرستم.» 14 از این سبب آن چاه را «بنزلحی رئی» نامیدند، اینک در میان قادش و بارد است. 15 و هاجر از ابرام پسری زایید، و ابرام پسر خود را که هاجر زایید، اسماعیل نام نهاد. 16 و ابرام هشتاد و شش ساله بود چون هاجر اسماعیل را برای ابرام بزاد.

عهد ختنه

17 و چون ابرام نود و نه ساله بود، خداوندبر ابرام ظاهر شده، گفت: «من هستم خدای قادر مطلق، پیش روی من بخرام و کامل شو، 2 و عهد خویش را در میان خود و تو خواهم بست، و تو را بسیار بسیار کثیر خواهم گردانید.» 3 آنگاه ابرام به روی درافتاد و خدا به وی خطاب کرده، گفت: 4 «اما من اینک عهد من با توست و تو پدر امت های بسیار خواهی بود.» 5 و نام تو بعد از این ابرام خوانده نشود بلکه نام تو ابراهیم خواهد بود، زیرا که تو را پدر امت های بسیار گردانیدم. 6 و تو را بسیار بارور نمایم و امت‌ها از تو پدیدآورم و پادشاهان از تو به وجود آیند. 7 و عهد خویش را در میان خود و تو، و ذریهت بعد از تو، استوار گردانم که نسلا بعد نسل عهد جاودانی باشد، تا تو را و بعد از تو ذریهت تو را خدا باشم. 8 و زمین غربت تو، یعنی تمام زمین کنعان را، به تو و بعد از تو به ذریهت تو به ملکیت ابدی دهم، و خدای ایشان خواهم بود.» 9 پس خدا به ابراهیم گفت: «و اما تو عهد مرا نگاه دار، تو و بعد از تو ذریهت تو در نسلهای ایشان. 10 این است عهد من که نگاه خواهید داشت، در میان من و شما و ذریهت تو بعد از تو هر ذکوری از شما مختون شود، 11 و گوشت قلفه خود را مختون سازید، تا نشان آن عهدی باشد که در میان من و شماست. 12 هر پسر هشت روزه از شما مختون شود. هر ذکوری در نسلهای شما، خواه خانه زاد خواه زرخیزد، از اولاد هر اجنبی که از ذریهت تو نباشد، 13 هر خانه زاد تو و هر زر خرید تو البته مختون شود تا عهد من در گوشت شما عهد جاودانی باشد. 14 و اما هر ذکور نامختون که گوشت قلفه او ختنه نشود، آن کس از قوم خود منقطع شود، زیرا که عهد مرا شکسته است.»

15 و خدا به ابراهیم گفت: «اما زوجه توسارای، نام او را سارای مخوان، بلکه نام او ساره باشد. 16 و او را برکت خواهم داد و پسری نیز از وی به تو خواهم بخشید. او را برکت خواهم داد و امتهای از وی به وجود خواهند آمد، و ملوک امتهای از وی پدید خواهند شد.» 17 آنگاه ابراهیم به روی درافتاده، بخندید و در دل خود گفت: «آیا برای مرد صد ساله پسری متولد شود و ساره درنود سالگی بزاید؟» 18 و ابراهیم به خدا گفت: «کاش که اسماعیل در حضور تو زیست کند.» 19 خدا گفت: «به تحقیق زوجه ات ساره برای تو پسری خواهد زایید، و او را اسحاق نام بنه، و عهد خود را با وی استوار خواهم داشت، تا با ذریهت او بعد از او عهد ابدی باشد. 20 و اما در خصوص اسماعیل، تو را اجابت فرمودم. اینک او را برکت داده، بارور گردانم، و او را بسیار کثیر گردانم. دوازده رئیس از وی پدید آیند، و امتی عظیم از وی بوجود آورم. 21 لکن عهد خود را با اسحاق استوار خواهم ساخت، که ساره او را بدین وقت در سال آینده برای تو خواهد زایید.» 22 و چون خدا از سخن گفتن با وی فارغ شد، از نزد ابراهیم صعود فرمود. 23 و ابراهیم پسر

17 و بعد از مراجعت وی از شکست دادن کدرلا عمر و ملوکی که با وی بودند، ملک سدوم تابه وادی شاهه، که وادی الملک باشد، به استقبال وی بیرون آمد. 18 و ملکیصدق، ملک سالیم، نان و شراب بیرون آورد. و او کاهن خدای تعالی بود، 19 و او را مبارک خوانده، گفت: «مبارک باد ابرام از جانب خدای تعالی، مالک آسمان و زمین. 20 و متبارک باد خدای تعالی، که دشمنان را به دست تسلیم کرد.» و او را از هر چیز ده یک داد. 21 و ملک سدوم به ابرام گفت: «مردم را به من واگذار و اموال را برای خود نگاه دار.» 22 ابرام به ملک سدوم گفت: «دست خود را به یهوه خدای تعالی، مالک آسمان و زمین، برافراشتم، 23 که از اموال تو رسته‌ای یا دوال نعلینی بر نگیرم، مبادا گویی "من ابرام را دولت مند ساختم." 24 مگر فقط آنچه جوانان خوردند و بهره عانر و اشکول و ممری که همراه من رفتند، ایشان بهره خود را بردارند.»

عهد خدا با ابرام

15 بعد از این وقایع، کلام خداوند در رویا، به ابرام رسیده، گفت: «ای ابرام مترس، من سپر تو هستم، و اجر بسیار عظیم تو.» 2 ابرام گفت: «ای خداوند یهوه، مرا چه خواهی داد، و من بی‌اولاد می‌روم، و مختارخانه‌ام، این العاذر دمشقی است؟» 3 و ابرام گفت: «اینک مرا نسلی ندادی، و خانه زادم وارث من است.» 4 در ساعت، کلام خداوند به وی در رسیده، گفت: «این وارث تو نخواهد بود، بلکه کسی که از صلب تو درآید، وارث تو خواهد بود.» 5 و او را بیرون آورده، گفت: «اکنون بسوی آسمان بنگر و ستارگان را بشمار، هرگاه آنها را توانی شمرد.» پس به وی گفت: «ذریهت تو چنین خواهد بود.» 6 و به خداوند ایمان آورد، و او، این را برای وی عدالت محسوب کرد. 7 پس وی را گفت: «من هستم یهوه که تو را از اور کلدانیان بیرون آوردم، تا این زمین را به ارثیت، به تو بخشم.» 8 گفت: «ای خداوند یهوه، به چه نشان بدانم که وارث آن خواهم بود؟» 9 به وی گفت: «گوساله ماده سه ساله و بز ماده سه ساله و قوچی سه ساله و قمری و کیوتی برای من بگیر.»

10 پس این همه را بگرفت، و آنها را از میان، دوپاره کرد، و هر پاره‌ای را مقابل جفتش گذاشت، لکن مرغان را پاره نکرد. 11 و چون لاشخورها بر لاشه‌ها فرود آمدند، ابرام آنها را راند. 12 و چون آفتاب غروب می‌کرد، خوابی گران بر ابرام مستولی شد، و اینک تاریکی ترسناک سخت، او را فرو گرفت. 13 پس به ابرام گفت: «یقین بدان که ذریهت تو در زمینی که از آن ایشان نباشد، غریب خواهند بود، و آنها را بندگی خواهند کرد، و آنها چهارصد سال ایشان را مظلوم خواهند داشت. 14 و بر آن امتی که ایشان بندگان آنها خواهند بود، من داوری خواهم کرد. و بعد از آن با اموال بسیار بیرون خواهند آمد. 15 و تو نزد پدران خود به سلامتی خواهی رفت، و در پیری نیکو مدفون خواهی شد. 16 و در پشت چهارم بدینجا خواهند برگشت، زیرا گناه اموریان هنوز تمام نشده است.»

17 و واقع شد که چون آفتاب غروب کرده بودو تاریک شد، تنوری پر دود و چراغی مشتعل از میان آن پاره‌ها گذر نمود. 18 در آن روز، خداوندبا ابرام عهد بست و گفت: «این زمین را از نهر مصر تا به نهر عظیم، یعنی نهر فرات، به نسل تو بخشیده‌ام، 19 یعنی قینیان و قنزیان و قدمونیان و حتیان و فرزندان و رفائیان، 20 و اموریان و کنعانیان و جرجاشیان و یبوسیای را.»

هاجر و اسماعیل

16 و سارای، زوجه ابرام، برای وی فرزندی نیاورد. و او را کنیزی مصری، هاجر نام بود. 2 پس سارای به ابرام گفت: «اینک خداوند مرا از زاییدن باز داشت. پس به کنیز من درآی، شاید از او بنا شوم.» و ابرام سخن سارای را قبول نمود. 3 و چون ده سال از اقامت ابرام در زمین کنعان سپری شد، سارای زوجه ابرام، کنیز خود هاجر مصری را برداشته، او را به شوهر خود، ابرام، به زنی داد. 4 پس به هاجر درآمد و او حامله شد. و چون دید که حامله است، خاتونش بنظر وی حقیر شد. 5 و سارای به ابرام گفت: «ظلم من بر تو باد! من کنیز خود را به آغوش تو دادم و چون آثار حمل در خود دید، در نظر او حقیر شدم. خداوند در میان من و تو داوری کند.»

پنج در آنجا یابم، آن را هلاک نکنم.»²⁹ بار دیگر بدو عرض کرده، گفت: «هر گاه در آنجا چهل یافت شوند؟» گفت: «به خاطر چهل آن را نکنم.»³⁰ گفت: «زَنهار غضب خداوند فروخته نشود تا سخن گویم، شاید در آنجا سی پیدا شوند؟» گفت: «اگر در آنجا سی یابم، این کار را نخواهم کرد.»³¹ گفت: «اینک جرات کردم که به خداوند عرض کنم. اگر بیست در آنجا یافت شوند؟» گفت: «به خاطر بیست آن را هلاک نکنم.»³² گفت: «خشم خداوند، فروخته نشود تا این دفعه را فقط عرض کنم، شاید ده در آنجا یافت شوند؟» گفت: «به خاطر ده آن را هلاک نخواهم ساخت.»³³ پس خداوند چون گفتگو را با ابراهیم به اتمام رسانید، برفت و ابراهیم به مکان خویش مراجعت کرد.

نابودی سدوم و عموره

19 و وقت عصر، آن دو فرشته وارد سدوم شدند، و لوط به دروازه سدوم نشست. و چون لوط ایشان را بدید، به استقبال ایشان برخاسته، رو بر زمین نهاد² و گفت: «اینک اکنون ای آقایان من، به خانه بنده خود بیاوید، و شب را بسر برید، و پایهای خود را بشویید و بامدادان برخاسته، راه خود را پیش گیرید.» گفتند: «نی، بلکه شب را در کوچه بسر بریم.»³ اما چون ایشان را الحاح بسیار نمود، با او آمده، به خانه اش داخل شدند، و برای ایشان ضیافتی نمود و نان فطیر پخت، پس تناول کردند.⁴ و به خواب هنوز نرفته بودند که مردان شهر، یعنی مردم سدوم، از جوان و پیر، تمام قوم از هر جانب، خانه وی را احاطه کردند.⁵ و به لوط ندا در داده، گفتند: «آن دو مرد که امشب به نزد تو درآمدند، کجا هستند؟ آنها را نزد ما بیرون آور تا ایشان را بشناسیم.»⁶ آنگاه لوط نزد ایشان، بدرگاه بیرون آمد و در از عقب خود بیست⁷ و گفت: «ای برادران من، زَنهار بدی مکنید. اینک من دو دختر دارم که مرد رانشناخته اند. ایشان را الان نزد شما بیرون آورم و آنچه در نظر شما پسند آید، با ایشان بکنید. لکن کاری بدین دو مرد ندارید، زیرا که برای همین زیر سایه سقف من آمده اند.»⁹ گفتند: «دور شو.» و گفتند: «این یکی آمد تا نزیل ما شود و پیوسته داوری می کند. الان با تو از ایشان بدتر کنیم.» پس بر آن مرد، یعنی لوط، بشدت هجوم آورده، نزدیک آمدند تا در را بشکنند.

¹⁰ آنگاه آن دو مرد، دست خود را پیش آورده، لوط را نزد خود به خانه در آوردند و در رابستند.¹¹ اما آن اشخاصی را که به در خانه بودند، از خرد و بزرگ، به کوری مبتلا کردند، که از جستن در، خویشان را خسته ساختند.¹² و آن دو مرد به لوط گفتند: «آیا کسی دیگر در اینجا داری؟ دامادان و پسران و دختران خود و هر که در شهر داری، از این مکان بیرون آور، زیرا که ما این مکان را هلاک خواهیم ساخت، چونکه فریادشید ایشان به حضور خداوند رسیده و خداوند ما را فرستاده است تا آن را هلاک کنیم.»¹⁴ پس لوط بیرون رفته، با دامادان خود که دختران او را گرفتند، مکالمه کرده، گفت: «برخیزید و از این مکان بیرون شوید، زیرا خداوند این شهر را هلاک می کند.» اما بنظر دامادان مسخره آمد.¹⁵ و هنگام طلوع فجر، آن دو فرشته، لوط را شتابانیده، گفتند: «برخیز و زن خود را با این دودختر که حاضرند بردار، مبادا در گناه شهر هلاک شوی.»¹⁶ و چون تاخیر می نمود، آن مردان، دست او و دست زنش و دست هر دو دخترش را گرفتند، چونکه خداوند بر وی شفقت نمود و او را بیرون آورده، در خارج شهر گذاشتند.¹⁷ و واقع شد چون ایشان را بیرون آورده بودند که یکی به وی گفت: «جان خود را دریاب و از عقب منگر، و در تمام وادی مایست، بلکه به کوه بگریز، مبادا هلاک شوی.»¹⁸ لوط بدیشان گفت: «ای آقاچنین مبادا!¹⁹ همانا بنده ات در نظرت التفات یافته است و احسانی عظیم به من کردی که جانم را رستگار ساختی، و من قدرت آن ندارم که به کوه فرار کنم، مبادا این بلا مرا فروگیرد و بمیرم.»²⁰ اینک این شهر نزدیک است تا بدان فرار کنم، و نیز صغیر است. اذن بده تا بدان فرار کنم. آیا صغیر نیست، تا جانم زنده ماند.»²¹ بدو گفت: «اینک در این امر نیز تو را اجابت فرمودم، تا شهری را که سفارش آن را نمودی، و از گون نسازم.²² بدان جابزودی فرار کن، زیرا که تا تو بدانجا نرسی، هیچ نمی توانم کرد.» از این سبب آن شهر مسمی به صوغر شد.²³ و چون آفتاب بر زمین طلوع کرد،

خود، اسماعیل و همه خانه زادان و زر خریدان خود را، یعنی هرذکوری که در خانه ابراهیم بود، گرفته، گوشت قلفه ایشان را در همان روز ختنه کرد، چنانکه خدا به وی امر فرموده بود.²⁴ و ابراهیم نود و نه ساله بود، وقتی که گوشت قلفه اش مختون شد.²⁵ و پسرش، اسماعیل سیزده ساله بود هنگامی که گوشت قلفه اش مختون شد.²⁶ در همان روز ابراهیم و پسرش، اسماعیل مختون گشتند.²⁷ و همه مردان خانه اش، خواه خانه زاد، خواه زر خرید از اولاد اجنبی، با وی مختون شدند.

دیدار سه فرشته

18 و خداوند در بلوطستان ممری، بروی ظاهر شد، و او در گرمای روز به درخیمه نشسته بود.² ناگاه چشمان خود را بلند کرده، دید که اینک سه مرد در مقابل او ایستاده اند. و چون ایشان را دید، از در خیمه به استقبال ایشان شتافت، و رو بر زمین نهاد³ و گفت: «ای مولا، اکنون اگر منظور نظر تو شدم، از نزد بنده خود مگذر،⁴ اندک آبی بیاورند تا پای خود را شسته، در زیر درخت بیاورم،⁵ و لقمه نانی بیاورم تا دلهای خود را تقویت دهید و پس از آن روانه شوید، زیرا برای همین، شما را بر بنده خود گذر افتاده است.» گفتند: «آنچه گفتی بکن.»⁶ پس ابراهیم به خیمه، نزد ساره شتافت و گفت: «سه کیل از آرد میده بزودی حاضر کن و آن را خمیر کرده، گردها بساز.»⁷ و ابراهیم به سوی رمه شتافت و گوساله نازک خوب گرفته، به غلام خود داد تا بزودی آن را طبخ نماید.⁸ پس کره و شیر و گوساله ای را که ساخته بود، گرفته، پیش روی ایشان گذاشت، و خود در مقابل ایشان زیر درخت ایستاد تا خوردند.⁹ به وی گفتند: «زوجه ات ساره کجاست؟» گفت: «اینک درخیمه است.»¹⁰ گفت: «البته موافق زمان حیات، نزد تو خواهم برگشت، و زوجه ات ساره را پسری خواهد شد.» و ساره به در خیمه ای که در عقب او بود، شنید.¹¹ و ابراهیم و ساره پیر و سالخورده بودند، و عادت زنان از ساره منقطع شده بود.¹² پس ساره در دل خود یخندید و گفت: «آیا بعد از فرسودگی ام مرا شادی خواهد بود، و آقایم نیز پیر شده است؟»¹³ و خداوند به ابراهیم گفت: «ساره برای چه خندیدی؟» و گفت: «آیا فی الحقیقه خواهم زایید و حال آنکه پیر هستم؟»¹⁴ «مگر هیچ امری نزد خداوند مشکل است؟ در وقت موعود، موافق زمان حیات، نزد تو خواهم برگشت و ساره را پسری خواهد شد.»¹⁵ آنگاه ساره انکار کرده، گفت: «نخندیدم»، چونکه ترسید. گفت: «نی، بلکه خندیدی.»

شفاعت ابراهیم

¹⁶ پس، آن مردان از آنجا برخاسته، متوجه سدوم شدند، و ابراهیم ایشان را مشایعت نمود.¹⁷ و خداوند گفت: «آیا آنچه من می کنم از ابراهیم مخفی دارم؟¹⁸ و حال آنکه از ابراهیم هر آینه امتی بزرگ و زور آور پدید خواهد آمد، و جمیع امت های جهان از او برکت خواهند یافت.¹⁹ زیرا او را می شناسم که فرزندان و اهل خانه خود را بعد از خود امر خواهد فرمود تا طریق خداوند را حفظ نمایند، و عدالت و انصاف را بجا آورند، تا خداوند آنچه به ابراهیم گفته است، به وی برساند.»²⁰ پس خداوند گفت: «چونکه فریاد سدوم و عموره زیاد شده است، و خطایای ایشان بسیار گران،²¹ اکنون نازل می شوم تا ببینم موافق این فریادی که به من رسیده، بالتمام کرده اندوالا خواهم دانست.»²² آنگاه آن مردان از آنجاسوی سدوم متوجه شده، برفتند. و ابراهیم در حضور خداوند هنوز ایستاده بود.²³ و ابراهیم نزدیک آمده، گفت: «آیا عادل را با شریر هلاک خواهی کرد؟²⁴ شاید در شهر پنجاه عادل باشند، آیا آن را هلاک خواهی کرد و آن مکان را بخاطر آن پنجاه عادل که در آن باشند، نجات نخواهی داد؟²⁵ حاشا از تو که مثل این کار بکنی که عادلان را با شریران هلاک سازی و عادل و شریر مساوی باشند. حاشا از تو آیا داور تمام جهان، انصاف نخواهد کرد؟»²⁶ خداوند گفت: «اگر پنجاه عادل در شهر سدوم یابم هر آینه تمام آن مکان را به خاطر ایشان رهایی دهم.»²⁷ ابراهیم در جواب گفت: «اینک من که خاک و خاکستر هستم جرات کردم که به خداوند سخن گویم.²⁸ شاید از آن پنجاه عادل پنج کم باشد، آیا تمام شهر را بسبب پنج، هلاک خواهی کرد؟» گفت: «اگر چهل و

«اینک هزار مثقال نقره به برادرت دادم، همانا او برای تو پرده چشم است، نزد همه کسانی که با تو هستند، و نزد همه دیگران، پس انصاف تو داده شد.»¹⁷ و ابراهیم نزد خدا دعا کرد. و خدا ابی ملک، و زوجه او و کنیزانش را شفا بخشید، تا اولاد بهم رسانیدند.¹⁸ زیرا خداوند، رحم های تمام اهل بیت ابی ملک را بخاطر ساره، زوجه ابراهیم بسته بود.

تولد اسحاق

21 و خداوند برحسب وعده خود، از ساره تفقد نمود، و خداوند، آنچه به ساره گفته بود، بجا آورد.² و ساره حامله شده، از ابراهیم درپیری اش، پسری زایید، در وقتی که خدا به وی گفته بود.³ و ابراهیم، پسر مولود خود را، که ساره از وی زایید، اسحاق نام نهاد.⁴ و ابراهیم پسر خود اسحاق را، چون هشت روزه بود، مختون ساخت، چنانکه خدا او را امر فرموده بود.⁵ و ابراهیم، در هنگام ولادت پسرش، اسحاق، صد ساله بود.⁶ و ساره گفت: «خدا خنده برای من ساخت، و هرکه بشنود، با من خواهد خندید.»⁷ و گفت: «که بود که به ابراهیم بگوید، ساره اولاد را شیر خواهد داد؟ زیرا که پسری برای وی، درپیری اش زاییدم.»⁸ و آن پسر نمود، تا او را از شیر باز گرفتند. و در روزی که اسحاق را از شیر باز داشتند، ابراهیم ضیافتی عظیم کرد.

بیرون کردن کنیز و پسرش

9 آنگاه ساره، پسر هاجر مصری را که از ابراهیم زاییده بود، دید که خنده می کند.¹⁰ پس به ابراهیم گفت: «این کنیز را با پسرش بیرون کن، زیرا که پسر کنیز با پسر من اسحاق، وارث نخواهد بود.»¹¹ اما این امر، بنظر ابراهیم، درباره پسرش بسیار سخت آمد.¹² خدا به ابراهیم گفت: «درباره پسر خود و کنیزت، بنظرت سخت نیاید، بلکه هرآنچه ساره به تو گفته است، سخن او را بشنو، زیرا که ذریت تو از اسحاق خوانده خواهد شد.¹³ و از پسر کنیز نیز امتی بوجود آورم، زیرا که او نسل توست.»¹⁴ بامدادان، ابراهیم برخاسته، نان و مشکی از آب گرفته، به هاجر داد، و آنها را بر دوش وی نهاد، و او را با پسر روانه کرد. پس رفت، و در بیابان بئرشع می گشت.¹⁵ و چون آب مشک تمام شد، پسر را زیر بوته ای گذاشت.¹⁶ و به مسافت تیر پرتابی رفته، در مقابل وی بنشست، زیرا گفت: «موت پسر را نبینم.» و در مقابل او نشسته، آواز خود را بلند کرد و بگریست.¹⁷ و خدا، آواز پسر را بشنید، و فرشته خدا از آسمان، هاجر را ندا کرده، وی را گفت: «ای هاجر، تو را چه شد؟ ترسان مباش، زیرا خدا، آواز پسر را در آنجایی که اوست، شنیده است.¹⁸ برخیز و پسر را برداشته، او را به دست خود بگیر، زیرا که از او، امتی عظیم بوجود خواهیم آورد.»¹⁹ و خدا چشمان او را باز کرد تا چاه ابی دید. پس رفته، مشک را از آب پر کرد، و پسر را نوشانید.²⁰ و خدا با آن پسر می بود. و او نمو کرده، ساکن صحرا شد، و در تیراندازی بزرگ گردید.²¹ و در صحرای فاران، ساکن شد. و مادرش زنی از زمین مصر برایش گرفت.

عهد ابراهیم با ابی ملک

22 و واقع شد، در آن زمانی که ابی ملک، و فیکول، که سپهسالار او بود، ابراهیم را عرض کرده، گفتند که «خدا در آنچه می کنی با توست.²³ اکنون برای من، در اینجا به خدا سوگند بخور، که با من و نسل من و ذریت من خیانت نخواهی کرد، بلکه برحسب احسانی که با تو کرده ام، با من و با زمینی که در آن غربت پذیرفتی، عمل خواهی نمود.»²⁴ ابراهیم گفت: «من سوگند می خورم.»²⁵ و ابراهیم ابی ملک را تنبیه کرد، بسبب چاه ابی که خادمان ابی ملک، از او به زور گرفته بودند.²⁶ ابی ملک گفت: «نمی دانم کیست که این کار را کرده است، و تو نیز مرا خبر ندادی، و من هم تا امروز نشنیده بودم.»²⁷ و ابراهیم، گوسفندان و گاوان گرفته، به ابی ملک داد، و با یکدیگر عهد بستند.²⁸ و ابراهیم، هفت بره از گله جدا ساخت.²⁹ گفت: «که این هفت بره ماده را از دست من قبول فرمای، تا شهادت باشد که این چاه را من حفر نمودم.»³⁰ از این سبب، آن مکان را، بئرشع نامید، زیرا که در آنجا با یکدیگر قسم خوردند.³¹ و چون آن عهد را در بئرشع بسته بودند، ابی ملک با سپهسالار خود فیکول برخاسته، به زمین

لوط به صوغر داخل شد.²⁴ آنگاه خداوند برسدوم و عموره، گوگرد و آتش، از حضور خداوند از آسمان بارانید.²⁵ و آن شهرها، و تمام وادی، و جمیع سکنه شهرها و نباتات زمین را واژگون ساخت.²⁶ اما زن او، از عقب خودنگریسته، ستونی از نمک گردید.

²⁷ بامدادان، ابراهیم برخاست و به سوی آن مکانی که در آن به حضور خداوند ایستاده بود، رفت.²⁸ و چون به سوی سدوم و عموره، و تمام زمین وادی نظر انداخت، دید که اینک دود آن زمین، چون دود کوره بالا می رود.²⁹ و هنگامی که خدا، شهرهای وادی را هلاک کرد، خدا، ابراهیم را به یاد آورد، و لوط را از آن انقلاب بیرون آورد، چون آن شهرهایی را که لوط در آنها ساکن بود، واژگون ساخت.

سرنوشت لوط و دخترانش

³⁰ و لوط از صوغر برآمد و با دو دختر خود در کوه ساکن شد زیرا ترسید که در صوغر بماند. پس با دو دختر خود در مغاره سکنی گرفت.³¹ و دختر بزرگ به کوچک گفت: «پدر ما پیر شده و مردی بر روی زمین نیست که برحسب عادت کل جهان، به ما درآید.³² بیا تا پدر خود را شراب بنوشانیم، و با او هم بستر شویم، تا نسلی از پدر خود نگاه داریم.»³³ پس در همان شب، پدر خود را شراب نوشانیدند، و دختر بزرگ آمده با پدر خویش همخواب شد، و او از خوابیدن و برخاستن وی آگاه نشد.³⁴ و واقع شد که روز دیگر، بزرگ به کوچک گفت: «اینک دوش با پدرم همخواب شدم، امشب نیز او را شراب بنوشانیم، و تو بیا و با وی همخواب شو، تا نسلی از پدر خود نگاه داریم.»³⁵ آن شب نیز پدر خود را شراب نوشانیدند، و دختر کوچک همخواب وی شد، و او از خوابیدن و برخاستن وی آگاه نشد.³⁶ پس هر دو دختر لوط از پدر خود حامله شدند.³⁷ و آن بزرگ، پسری زاییده، او را موآب نام نهاد، و او تا امروز پدر موآبیان است.³⁸ و کوچک نیز پسری بزاد، و او را بن عمی نام نهاد. وی تا بحال پدر بنی عمون است.

ابراهیم در جرار

20 پس ابراهیم از آنجا بسوی ارض جنوبی کوچ کرد، و در میان قادش و شور، ساکن شد و در جرار منزل گرفت.² و ابراهیم در خصوص زن خود، ساره، گفت که «او خواهر من است.» و ابی ملک، ملک جرار، فرستاده، ساره را گرفت.³ و خدا در رویای شب، بر ابی ملک ظاهر شده، به وی گفت: «اینک تومرده ای بسبب این زن که گرفتی، زیرا که زوجه دیگری می باشد.»⁴ و ابی ملک، هنوز به او نزدیکی نکرده بود. پس گفت: «ای خداوند، آیا امتی عادل را هلاک خواهی کرد؟⁵ مگر او به من نگفت که "او خواهر من است"، و او نیز خود گفت که "او برادر من است؟" به ساده دلی و پاک دستی خود این را کردم.»⁶ خدا وی را در رویا گفت: «من نیز می دانم که این را به ساده دلی خود کردی، و من نیز تو را نگاه داشتم که به من خطا نوری، و از این سبب نگذاشتم که او را لمس نمایی.»⁷ پس الان زوجه این مرد را رد کن، زیرا که او نبی است، و برای تو دعا خواهد کرد تا زنده بمانی، و اگر او وارد کنی، بدان که تو و هرکه از آن تو باشد، هرابینه خواهید مرد.»

⁸ بامدادان، ابی ملک برخاسته، جمیع خادمان خود را طلبیده، همه این امور را به سمع ایشان رسانید، و ایشان بسیار ترسان شدند.⁹ پس ابی ملک، ابراهیم را خوانده، بدو گفت: «به ما چه کردی؟ و به تو چه گناه کرده بودم، که بر من و بر مملکت من گناهی عظیم آوردی و کارهای ناکردنی به من کردی؟»¹⁰ و ابی ملک به ابراهیم گفت: «چه دیدی که این کار را کردی؟»¹¹ ابراهیم گفت: «زیرا گمان بردم که خداترسی در این مکان نباشد، و مرا به جهت زوجه ام خواهند کشت.¹² وفی الواقع نیز او خواهر من است، دختر پدرم، اما نه دختر مادرم، و زوجه من شد.¹³ و هنگامی که خدا مرا از خانه پدرم آواره کرد، او را گفتم: احسانی که به من باید کرد، این است که هر جابرویم، درباره من بگویی که او برادر من است.»¹⁴ پس ابی ملک، گوسفندان و گاوان و غلامان و کنیزان گرفته، به ابراهیم بخشید، و زوجه اش ساره را به وی رد کرد.¹⁵ و ابی ملک گفت: «اینک زمین من پیش روی توست، هر جا که پسند نظرت افتد، ساکن شو.»¹⁶ و به ساره گفت:

و نزیل هستم. قبری از نزد خود به ملکیت من دهید، تا میت خود را از پیش روی خود دفن کنم.»⁵ پس بنی حت در جواب ابراهیم گفتند: «ای مولای من، سخن ما را بشنو. تو در میان ما رئیس خدا هستی. در بهترین مقبره های ما، میت خود را دفن کن. هیچ کدام از ما، قبرخویش را از تو دریغ نخواهد داشت که میت خود را دفن کنی.»⁷ پس ابراهیم برخاست، و نزد اهل آن زمین، یعنی بنی حت، تعظیم نمود.⁸ و ایشان را خطاب کرده، گفت: «اگر مرضی شما باشد که میت خود را از نزد خود دفن کنیم، سخن مرا بشنوید و به عفرون بن صوحار، برای من سفارش کنید،⁹ تا مغاره مکفیله را که از املاک او در کنارزمینش واقع است، به من دهد، به قیمت تمام، در میان شما برای قبر، به ملکیت من بسپارد.»

¹⁰ و عفرون در میان بنی حت نشسته بود. پس عفرون حتی، در مسامح بنی حت، یعنی همه که به دروازه شهر او داخل می شدند، در جواب ابراهیم گفت: «ای مولای من، نی، سخن مرا بشنو، آن زمین را به تو می بخشم، و مغاره ای را که در آن است به تو می دهم، بحضور ابنای قوم خود، آن رابه تو می بخشم. میت خود را دفن کن.»

¹² پس ابراهیم نزد اهل آن زمین تعظیم نمود،¹³ و عفرون را به مسامح اهل زمین خطاب کرده، گفت: «اگر تو راضی هستی، التماس دارم عرض مرا اجابت کنی. قیمت زمین را به تو می دهم، از من قبول فرمای، تا در آنجا میت خود را دفن کنم.»¹⁴ عفرون در جواب ابراهیم گفت: «ای مولای من، از من بشنو، قیمت زمین چهارصد مثقال نقره است، این در میان من و تو چیست؟ میت خود را دفن کن.»

¹⁶ پس ابراهیم، سخن عفرون را اجابت نمود، و آن مبلغی را که در مسامح بنی حت گفته بود، یعنی چهارصد مثقال نقره رایج معامله، به نزد عفرون وزن کرد.¹⁷ پس زمین عفرون، که در مکفیله، برابر ممری واقع است، یعنی زمین مغاره ای که در آن است، با همه درختانی که در آن زمین، و در تمامی حدود و حوالی آن بود، مقرر شد.¹⁸ به ملکیت ابراهیم، بحضور بنی حت، یعنی همه که به دروازه شهرش داخل می شدند.¹⁹ از آن پس، ابراهیم، زوجه خود، ساره را در مغاره صحرای مکفیله، در مقابل ممری، که حبرون باشد، در زمین کنعان دفن کرد.²⁰ و آن صحرا، بامغاره ای که در آن است، از جانب بنی حت، به ملکیت ابراهیم، به جهت قبر مقرر شد.

ازدواج اسحاق و رفقه

24 و ابراهیم پیر و سالخورده شد، و خداوند، ابراهیم را در هر چیز برکت داد.² و ابراهیم به خادم خود، که بزرگ خانه وی، و بر تمام مایملک او مختار بود، گفت: «اکنون دست خود را زیر ران من بگذار.³ و به یهوه، خدای آسمان و خدای زمین، تو را قسم می دهم، که زنی برای پسر من از دختر کنعانیان، که در میان ایشان ساکنم، نگیری،⁴ بلکه به ولایت من و به مولدم بروی، و از آنجا زنی برای پسر من اسحاق بگیری.»⁵ خادم به وی گفت: «شاید آن زن راضی نباشد که با من بدین زمین بیاید؟ آیا پسرت را بدان زمینی که از آن بیرون آمدی، بازبرم؟»⁶ ابراهیم وی را گفت: «زنهار، پسر مرا بدانجا باز مبری.⁷ یهوه، خدای آسمان، که مرا از خانه پدرم و از زمین مولد من، بیرون آورد، و به من تکلم کرد، و قسم خورده، گفت: "که این زمین را به ذریت تو خواهیم داد." او فرشته خود را پیش روی تو خواهد فرستاد، تا زنی برای پسر من از آنجا بگیری.»

⁸ اما اگر آن زن از آمدن با تو رضا ندهد، از این قسم من، بری خواهی بود، لیکن زنهار، پسر مرا بدانجا باز نبری.»⁹ پس خادم دست خود را زیر ران آقای خود ابراهیم نهاد، و در این امر برای او قسم خورد.

¹⁰ و خادم ده شتر، از شتران آقای خود گرفته، برفت. و همه اموال مولایش به دست او بود. پس روانه شده، به شهر ناحور در ازام نهرین آمد.¹¹ و به وقت عصر، هنگامی که زنان برای کشیدن آب بیرون می آمدند،

شتران خود را در خارج شهر، بربل چاه آب خوابانید.¹² و گفت: «ای یهوه، خدای آقایم ابراهیم، امروز مرا کامیاب بفرما، و با آقایم ابراهیم احسان بنما.¹³ اینک من بر این چشمه آب ایستاده ام، و دختران اهل این شهر، به جهت کشیدن آب بیرون می آیند.¹⁴ پس چنین بشود که آن دختری که به وی گویم: "سبوی خود را فرود آر تا بنوشم"، و او گوید: "بنوش و شتران را

فلسطینیان مراجعت کردند.³² و ابراهیم در بئرشیع، شوره کزی غرس نمود، و در آنجا به نام یهوه، خدای سرمدی، دعا نمود.³³ پس ابراهیم در زمین فلسطینیان، ایام بسیاری بسر برد.

قربانی اسحاق

22 و واقع شد بعد از این وقایع، که خدا ابراهیم را امتحان کرده، بدو گفت: «ای ابراهیم!» عرض کرد: «لیبیک.»² گفت: «اکنون پسر خود را، که یگانه توست و او را دوست می داری، یعنی اسحاق را بردار و به زمین موریا برو، و او را در آنجا، بر یکی از کوههایی که به تو نشان می دهم، برای قربانی سوختنی بگذران.»³ بامدادان، ابراهیم برخاسته، الاغ خود را بیاراست، و دو نفر از نوکران خود را، با پسرخویش اسحاق، برداشته و هیزم برای قربانی سوختنی، شکسته، روانه شد، و به سوی آن مکانی که خدا او را فرموده بود، رفت.⁴ و در روز سوم، ابراهیم چشمان خود را بلند کرده، آن مکان را از دور دید.⁵ آنگاه ابراهیم، به خادمان خود گفت: «شما در اینجا نزد الاغ بمانید، تا من با پسر بدانجا رویم، و عبادت کرده، نزد شما باز آییم.»

⁶ پس ابراهیم، هیزم قربانی سوختنی را گرفته، بر پسر خود اسحاق نهاد، و آتش و کارد را به دست خود گرفت؛ و هر دو با هم می رفتند.⁷ و اسحاق پدر خود، ابراهیم را خطاب کرده، گفت: «ای پدر من!» گفت: «ای پسر من لیبیک؟» گفت: «اینک آتش و هیزم، لکن بره قربانی کجاست؟»⁸ ابراهیم گفت: «ای پسر من، خدا بره قربانی را برای خود مهیا خواهد ساخت.» و هر دو با هم رفتند.⁹ چون بدان مکانی که خدا بدو فرموده بود، رسیدند، ابراهیم در آنجا مذبح را بنا نمود، و هیزم را بر هم نهاد، و پسر خود، اسحاق را بسته، بالای هیزم، بر مذبح گذاشت.¹⁰ و ابراهیم، دست خود را دراز کرده، کارد را گرفت، تا پسر خویش را ذبح نماید.¹¹ در حال، فرشته خداوند از آسمان وی را ندا درداد و گفت: «ای ابراهیم! ای ابراهیم!» عرض کرد: «لیبیک.»¹² گفت: «دست خود را بر پسر دراز مکن، و بدو هیچ مکن، زیرا که الان دانستم که تو از خدا می ترسی، چونکه پسر یگانه خود را از من دریغ نداشتی.»¹³ آنگاه، ابراهیم، چشمان خود را بلند کرده، دید که اینک قوچی، در عقب وی، در پیشه ای، به شاخهایش گرفتار شده. پس ابراهیم رفت و قوچ را گرفته، آن را در عوض پسر خود، برای قربانی سوختنی گذراند.¹⁴ و ابراهیم آن موضع را «یهوه یری» نامید، چنانکه تا امروز گفته می شود: «در کوه، یهوه، دیده خواهد شد.»

¹⁵ بار دیگر فرشته خداوند، به ابراهیم از آسمان ندا درداد¹⁶ و گفت: «خداوند می گوید: به ذات خود قسم می خورم، چونکه این کار را کردی و پسر یگانه خود را دریغ نداشتی،¹⁷ هرآینه تو را برکت دهم، و ذریت تو را کثیر سازم، مانند ستارگان آسمان، و مثل ریگهایی که بر کناره دریاست. و ذریت تو دروازه های دشمنان خود را متصرف خواهند شد.¹⁸ و از ذریت تو، جمیع امتهای زمین برکت خواهند یافت، چونکه قول مرا شنیدی.»¹⁹ پس ابراهیم نزد نوکران خود برگشت، و ایشان برخاسته، به بئرشیع با هم آمدند، و ابراهیم در بئرشیع ساکن شد.

پسران ناحور

²⁰ و واقع شد بعد از این امور، که به ابراهیم خبر داده، گفتند: «اینک ملکه نیز برای برادرت ناحور، پسران زاییده است.²¹ یعنی نخست زاده او عوض، و برادرش بوز و قموئیل، پدر ارام،²² و کاسد و جزو و فلداش و یدلاف و بتوئیل.»²³ و بتوئیل، رفقه را آورده است. این هشت را، ملکه برای ناحور، برادر ابراهیم زایید.²⁴ و کنیز او که رومه نام داشت، او نیز طایح و جاحم و تاحش و معکه را زایید.

مرگ ساره

23 و ایام زندگانی ساره، صد و بیست و هفت سال بود، این است سالهای عمر ساره.² و ساره در قریه اربع، که حبرون باشد، در زمین کنعان مرد. و ابراهیم آمد تا برای ساره ماتم و گریه کند.³ و ابراهیم از نزد میت خود برخاست، و بنی حت را خطاب کرده، گفت: «من نزد شما غریب

یهوه، خدای آقای خود ابراهیم را، متبارک خواندم، که مرا به راه راست هدایت فرمود، تا دختر برادر آقای خود را، برای پسرش بگیرم. ⁴⁹ اکنون اگر بخواهید با آقای احسان و صداقت کنید، پس مرا خبر دهید. و اگر نه مرا خبر دهید، تا بطرف راست یا چپ ره سیر شوم.»
⁵⁰ لابان و بتوئیل در جواب گفتند: «این امر از خداوند صادر شده است، با تو نیک یا بد نمی توانیم گفت. ⁵¹ اینک رفقه حاضر است، او را برداشته، روانه شو تا زن پسر آقای باشد، چنانکه خداوند گفته است.»
⁵² و واقع شد که چون خادم ابراهیم سخن ایشان را شنید، خداوند را به زمین سجده کرد. ⁵³ و خادم، آلات نقره و آلات طلا و رختها را بیرون آورده، پیشکش رفقه کرد، و برادر و مادر او را چیزهای نفیسه داد. ⁵⁴ و او و رفقاییش خوردند و آشامیدند و شب را بسر بردند. و بامدادان برخاسته، گفت: «مرا به سوی آقای روانه نمایید.» ⁵⁵ برادر و مادر او گفتند: «دختر با ما ده روزی بماند و بعد از آن روانه شود.» ⁵⁶ بدیشان گفت: «مرا معطل مسازید، خداوند سفر مرا کامیاب گردانیده است، پس مرا روانه نمایید تا بنزد آقای خود بروم.» ⁵⁷ گفتند: «دختر را بخوانیم و از زبانش بپرسیم.»
⁵⁸ پس رفقه را خواندند و به وی گفتند: «با این مرد خواهی رفت؟» گفت: «می‌روم.» ⁵⁹ آنگاه خواهر خود رفقه، و دایه‌اش را، با خادم ابراهیم و رفقاییش روانه کردند. ⁶⁰ و رفقه را برکت داده به وی گفتند: «تو خواهر ماهستی، مادر هزار کرورها باش، و ذریت تو، دروازه دشمنان خود را متصرف شوند.»

⁶¹ پس رفقه با کنیزانش برخاسته، بر شتران سوار شدند، و از عقب آن مرد روانه گردیدند. و خادم، رفقه را برداشته، برفت. ⁶² و اسحاق از راه بئرلحی رئی می‌آمد، زیرا که او در ارض جنوب ساکن بود. ⁶³ و هنگام شام، اسحاق برای تفکر به صحرا بیرون رفت، و چون نظر بالا کرد، دید که شتران می‌آیند. ⁶⁴ و رفقه چشمان خود را بلند کرده، اسحاق را دید، و از شتر خود فرود آمد. ⁶⁵ زیرا که از خادم پرسید: «این مرد کیست که در صحرا به استقبال ما می‌آید؟» و خادم گفت: «آقای من است.» پس برقع خود را گرفته، خود را پوشانید. ⁶⁶ و خادم، همه کارهایی را که کرده بود، به اسحاق بازگفت. ⁶⁷ و اسحاق، رفقه را به خیمه مادر خود، ساره، آورد، و او را به زنی خود گرفته، دل در او بست. و اسحاق بعد از وفات مادر خود، تسلی پذیرفت.

رحلت ابراهیم

25 و ابراهیم، دیگر بار، زنی گرفت که قطوره نام داشت. ² و او زمران و یقشان و مدان و مدیان و یسحاق و شوخا را برای او زایید. ³ و یقشان، شبا و ددان را آورد. و بنی ددان، اشوریم و لوطوشیم و لامیم بودند. ⁴ و پسران مدیان، عیفا و عیفر و حنوک و ابیداع و الداعه بودند. جمله اینها، اولاد قطوره بودند. ⁵ و ابراهیم تمام مایملک خود را به اسحاق بخشید. ⁶ اما به پسران کنیزانی که ابراهیم داشت، ابراهیم عطا یاداد، و ایشان را در حین حیات خود، از نزد پسر خویش اسحاق، به جانب مشرق، به زمین شرقی فرستاد. ⁷ این است ایام سالهای عمر ابراهیم، که زندگانی نمود: صد و هفتاد و پنج سال. ⁸ و ابراهیم جان بداد، و در کمال شیخوخت، پیر و سیر شده، بمرد. و به قوم خود ملحق شد. ⁹ و پسرانش، اسحاق و اسماعیل، او را در مغاره مکفیله، در صحرای عفران بن صوحارحتی، در مقابل ممری دفن کردند. ¹⁰ آن صحرائی که ابراهیم، از بنی حت، خریده بود. در آنجا ابراهیم و زوجه‌اش ساره مدفون شدند. ¹¹ و واقع شد بعد از وفات ابراهیم، که خدا پسرش اسحاق را برکت داد، و اسحاق نزد بئرلحی رئی ساکن بود.

پسران اسماعیل

¹² این است پیدایش اسماعیل بن ابراهیم، که هاجر مصری، کنیز ساره، برای ابراهیم زایید. ¹³ و این است نامهای پسران اسماعیل، موافق اسمهای ایشان به حسب پیدایش ایشان. نخست زاده اسماعیل، ناپوت، و قیدار و ادبیل و مهبسام. ¹⁴ و مشماع و دومه و مسا ¹⁵ و حدار و تیما و بطور و نافیش و قدمه. ¹⁶ اینانند پسران اسماعیل، و این است نامهای ایشان در بلدان و حله‌های ایشان، دوازده امیر، حسب قبایل ایشان. ¹⁷ و مدت زندگانی

نیز سیراب کنم، همان باشد که نصیب بنده خود اسحاق کرده باشی، تا بدین، بدانم که با آقای احسان فرموده‌ای.»
¹⁵ و او هنوز از سخن گفتن فارغ نشده بود که ناگاه، رفقه، دختر بتوئیل، پسر ملکه، زن ناحور، برادر ابراهیم، بیرون آمد و سبویی بر کتف داشت. ¹⁶ و آن دختر بسیار نیکومنظر و باکره بود، و مردی او را نشناخته بود. پس به چشمه فرورفت، و سبوی خود را پر کرده، بالا آمد. ¹⁷ آنگاه خادم به استقبال او بشتافت و گفت: «جرعه‌ای آب از سبوی خود به من بنوشان.»
¹⁸ گفت: «ای آقای من بنوش»، و سبوی خود را بزودی بر دست خود فرود آورده، او را نوشانید. ¹⁹ و چون از نوشانیدنش فارغ شد، گفت: «برای شتران نیز یکشم تا از نوشیدن بازایستند.» ²⁰ پس سبوی خود را بزودی در آب‌خور خالی کرد و باز به سوی چاه، برای کشیدن بدوید، و از بهر همه شترانش کشید. ²¹ و آن مرد بر وی چشم دوخته بود و سکوت داشت، تا بداند که خداوند، سفر او را خیریت اثر نموده است یا نه.
²² و واقع شد، چون شتران از نوشیدن بازایستادند، که آن مرد حلقه طلای نیم مثقال وزن، و دو ابرنجین برای دستهایش، که ده مثقال طلا وزن آنها بود، بیرون آورد. ²³ و گفت: «به من بگو که دختر کیستی؟ آیا در خانه پدرت جایی برای ما باشد تا شب را بسر بریم؟» ²⁴ وی را گفت: «من دختر بتوئیل، پسر ملکه که او را از ناحور زایید، می‌باشم.» ²⁵ و بدو گفت: «نزد ما کاه و علف فراوان است، و جای نیز برای منزل.» ²⁶ آنگاه آن مرد خم شد، خداوند را پرستش نمود ²⁷ و گفت: «متبارک باد یهوه، خدای آقای ابراهیم، که لطف و وفای خود را از آقای دروغ نداشت، و چون من در راه بودم، خداوند مرا به خانه برادران آقای راهنمایی فرمود.»
²⁸ پس آن دختر دوان دوان رفته، اهل خانه مادر خویش را از این وقایع خبر داد. ²⁹ و رفقه را برادری لابان نام بود. پس لابان به نزد آن مرد، به سر چشمه، دوان دوان بیرون آمد. ³⁰ و واقع شد که چون آن حلقه و ابرنجینها را بر دستهای خواهر خود دید، و سخنهای خواهر خود رفقه را شنید که می‌گفت آن مرد چنین به من گفته است، به نزد وی آمد. و اینک نزد شتران به سر چشمه ایستاده بود. ³¹ و گفت: «ای مبارک خداوند، بیا، چرا بیرون ایستاده‌ای؟ من خانه را و منزلی برای شتران، مهیا ساخته‌ام.» ³² پس آن مرد به خانه درآمد، و لابان شتران را باز کرد، و کاه و علف به شتران داد، و آب به جهت شستن پایهایش و پایهای رفقاییش آورد. ³³ و غذا پیش او نهادند. وی گفت: «تا مقصود خود را بازنگویم، چیزی نخورم.» گفت: «بگو.»
³⁴ گفت: «من خادم ابراهیم هستم. ³⁵ و خداوند، آقای مرا بسیار برکت داده و او بزرگ شده است، و گله‌ها و رمه‌ها و نقره و طلا و غلامان و کنیزان و شتران و الاغان بدو داده است. ³⁶ و زوجه آقای ساره، بعد از پیر شدن، پسری برای آقای زایید، و آنچه دارد، بدو داده است. ³⁷ و آقای مرا قسم داد و گفت که "زنی برای پسرم از دختران کنعانیان که در زمین ایشان ساکنم، نگیری. ³⁸ بلکه به خانه پدرم و به قبیله من بروی، و زنی برای پسرم بگیری." ³⁹ و به آقای خود گفتم: "شاید آن زن همراه من نیاید؟" ⁴⁰ او به من گفت: "یهوه که به حضور او سالک بوده‌ام، فرشته خود را با تو خواهد فرستاد، و سفر تو را خیریت اثر خواهد گردانید، تا زنی برای پسرم از قبیله‌ام و از خانه پدرم بگیری. ⁴¹ آنگاه از قسم من بری خواهی گشت، چون به نزد قبیله‌ام رفتی، هرگاه زنی به تو ندادند، از سوگند من بری خواهی بود." ⁴² پس امروز به سر چشمه رسیدم و گفتم: "ای یهوه، خدای آقای ابراهیم، اگر حال، سفر مرا که به آن آمده‌ام، کامیاب خواهی کرد." ⁴³ اینک من به سر این چشمه آب ایستاده‌ام. پس چنین بشود که آن دختری که برای کشیدن آب بیرون آید، و به وی گویم: "مرا از سبوی خود جرعه‌ای آب بنوشان"، ⁴⁴ و به من گوید: "بیاشام، و برای شتران نیز آب می‌کشم"، او همان زن باشد که خداوند، نصیب آقازاده من کرده است. ⁴⁵ و من هنوز از گفتن این، در دل خود فارغ نشده بودم، که ناگاه، رفقه با سبویی بر کتف خود بیرون آمد، و به چشمه پایین رفت، تا آب بکشد. و به وی گفتم: "جرعه‌ای آب به من بنوشان." ⁴⁶ پس سبوی خود را بزودی از کتف خود فرود آورده، گفت: "بیاشام، و شتران را نیز آب می‌دهم." پس نوشیدم و شتران را نیز آب داد. ⁴⁷ و از او پرسیده، گفتم: "تو دختر کیستی؟" گفت: "دختر بتوئیل بن ناحور که ملکه، او را برای او زایید." پس حلقه را در بینی او، و ابرنجینها را بر دستهایش گذاشتم. ⁴⁸ آنگاه سجده کرده، خداوند را پرستش نمودم. و

بود، و فلسطینیان بر او حسد بردند.¹⁵ و همه چاههایی که نوکران پدرش در ایام پدرش ابراهیم، کنده بودند، فلسطینیان آنها را بستند، و از خاک پرکردند.¹⁶ و ابی ملک به اسحاق گفت: «از نزد ما برو، زیرا که از ما بسیار بزرگتر شده‌ای.»

¹⁷ پس اسحاق از آنجا برفت، و در وادی جرار فرود آمد، در آنجا ساکن شد.¹⁸ و چاههای آب را، که در ایام پدرش ابراهیم کنده بودند، و فلسطینیان آنها را بعد از وفات ابراهیم بسته بودند، اسحاق از سر نو کند، و آنها را مسمی نموده نامهایی که پدرش آنها را نامیده بود.¹⁹ و نوکران اسحاق در آن وادی حفرة زدند، و چاه آب زنده‌ای در آنجا یافتند.²⁰ و شبانان جرار، باشبانان اسحاق، منازعه کرده، گفتند: «این آب از آن ماست!» پس آن چاه را عسق نامید، زیرا که باوی منازعه کردند.²¹ و چاهی دیگر کردند، همچنان برای آن نیز جنگ کردند، و آن را سطنه نامید.²² و از آنجا کوچ کرده، چاهی دیگر کند، و برای آن جنگ نکردند، پس آن را رحوبوت نامیده، گفت: «که اکنون خداوند ما را وسعت داده است، و در زمین، بارور خواهیم شد.»²³ پس از آنجا به بئر شبع آمد.²⁴ در همان شب، خداوند بر وی ظاهر شده، گفت: «من خدای پدرت، ابراهیم، هستم. ترسان مباش زیرا که من با تو هستم، و تو را برکت می‌دهم، و ذریت تو را بخاطر بنده خود، ابراهیم، فراوان خواهم ساخت.»²⁵ و مذبحی در آنجا بنا نهاد و نام یهوه را خواند، و خیمه خود را برپا نمود، و نوکران اسحاق، چاهی در آنجا کردند.²⁶ و ابی ملک، به اتفاق یکی از اصحاب خود، احزات نام، و فیکول، که سیهسالار او بود، از جرار به نزد او آمدند.²⁷ و اسحاق بدیشان گفت: «چرا نزد من آمدید، با آنکه با من عداوت نمودید، و مرا از نزد خود رانیدید؟»²⁸ گفتند: «به تحقیق فهمیده‌ایم که خداوند با توست. پس گفتیم سوگندی در میان ما تو باشد، و عهدی با تو ببندیم.²⁹ تا با ما بدی نکنی چنانکه به تو ضرری نرساندیم، بلکه غیر از نیکی به تو نکردیم، و تو را به سلامتی روانه نمودیم، و اکنون مبارک خداوند هستی.»

³⁰ آنگاه برای ایشان ضیافتی برپا نمود، و خوردند و آشامیدند.³¹ بامدادان برخاسته، بایکدیگر قسم خوردند، و اسحاق ایشان را وداع نمود. پس، از نزد وی به سلامتی رفتند.³² و در آن روز چنان افتاد که نوکران اسحاق آمده، او را از آن چاهی که می‌کنند خبر داده، گفتند: «آب یافتیم!»³³ پس آن را شعبه نامید. از این سبب آن شهر، تا امروز بئر شبع نام دارد.³⁴ و چون عیسو چهل ساله بود، یهودیه، دختر بیری حتی، و بسمه، دختر ایلون حتی را به زنی گرفت.³⁵ و ایشان باعث تلخی جان اسحاق و رفقه شدند.

برکت اسحاق

27 و چون اسحاق پیر شد، و چشمانش از دیدن تار گشته بود، پسر بزرگ خود عیسو را طلبیده، به وی گفت: «ای پسر من!» گفت: «لبیک.»² گفت: «اینک پیر شده‌ام و وقت اجل خود را نمی‌دانم.³ پس اکنون، سلاح خود یعنی ترکش و کمان خویش را گرفته، به صحرا برو، و نخجیری برای من بگیر،⁴ و خورشی برای من چنانکه دوست می‌دارم ساخته، نزد من حاضر کن، تا بخورم و جانم قبل از مردنم تو را برکت دهد.»⁵ و چون اسحاق به پسر خود عیسو سخن می‌گفت، رفقه بشنید، و عیسو به صحرا رفت تا نخجیری صید کرده، بیاورد.⁶ آنگاه رفقه پسر خود، یعقوب را خوانده، گفت: «اینک پدر تو راشنیدم که برادرت عیسو را خطاب کرده، می‌گفت: ⁷ برای من شکاری آورده، خورشی بساز تا آن را بخورم، و قبل از مردنم تو را در حضور خداوند برکت ده.»⁸ پس ای پسر من، الان سخن مرا بشنو در آنچه من به تو امر می‌کنم.⁹ بسوی گله بشتاب، و دو بزغاله خوب از بزها، نزد من بیاور، تا از آنها غذایی برای پدرت بطوری که دوست می‌دارد، بسازم.¹⁰ و آن را نزد پدرت ببر تا بخورد، و تو را قبل از وفاتش برکت دهد.»¹¹ یعقوب به مادر خود، رفقه، گفت: «اینک برادرم عیسو، مردی مویدار است و من مردی بی‌موی هستم؛¹² شاید که پدرم مرا لمس نماید، و در نظرش مثل مسخره‌ای بشوم، و لعنت به عوض برکت بر خود آورم.»¹³ مادرش به وی گفت: «ای پسر من، لعنت تو بر من باد! فقط سخن مرا بشنو و رفته، آن را برای من بگیر.»¹⁴ پس رفت و گرفته، نزد مادر خود آورد. و مادرش خورشی ساخت بطوری که پدرش دوست می‌داشت.¹⁵ و

اسماعیل، صد و سی و هفت سال بود، که جان را سپرده، بمرد. و به قوم خود ملحق گشت.¹⁸ و ایشان از حویله تا شور، که مقابل مصر، به سمت آشور واقع است، ساکن بودند. و نصیب او در مقابل همه برادران او افتاد.

پسران اسحاق

¹⁹ و این است پیدایش اسحاق بن ابراهیم. ابراهیم، اسحاق را آورد.²⁰ و چون اسحاق چهل ساله شد، رفقه دختر بتوئیل ارامی و خواهر لابان ارامی را، از فدان ارام به زنی گرفت.²¹ و اسحاق برای زوجه خود، چون که نازاد بود، نزد خداوند دعا کرد. و خداوند او را مستجاب فرمود. و زوجه‌اش رفقه حامله شد.²² و دو طفل در رحم او منازعت می‌کردند. او گفت: «اگر چنین باشد، من چرا چنین هستم؟» پس رفت تا از خداوند بپرسد.²³ خداوند به وی گفت: «دو امت در بطن تو هستند، و دو قوم از رحم تو جدا شوند. و قومی بر قومی تسلط خواهد یافت، و بزرگ، کوچک را بندگی خواهد نمود.»²⁴ و چون وقت وضع حملش رسید، اینک توامان در رحم او بودند.²⁵ و نخستین، سرخ‌فام بیرون آمد، و تمامی بدنش مانند پوستین، پشمین بود. و او را عیسو نام نهادند.²⁶ و بعد از آن، برادرش بیرون آمد، و پاشنه عیسو را به دست خود گرفته بود. و او را یعقوب نام نهادند. و در حین ولادت ایشان، اسحاق، شصت ساله بود.²⁷ و آن دو پسر، نمود کردند، و عیسو صیادی ماهر، و مرد صحرا بی بود. و اما یعقوب، مرد ساده دل و چادر نشین.²⁸ و اسحاق، عیسو را دوست داشتی، زیرا که صید او را می‌خورد. اما رفقه، یعقوب را محبت نمودی.²⁹ روزی یعقوب، آش می‌پخت و عیسو و مانده، از صحرا آمد.³⁰ و عیسو به یعقوب گفت: «از این آش ادوم (یعنی سرخ) مرا بخوران، زیرا که و امانده‌ام.» از این سبب او را ادوم نامیدند.³¹ یعقوب گفت: «امروز نخست زادگی خود را به من بفروش.»³² عیسو گفت: «اینک من به حالت موت رسیده‌ام، پس مرا از نخست زادگی چه فایده؟»³³ یعقوب گفت: «امروز برای من قسم بخور.» پس برای او قسم خورد، و نخست زادگی خود را به یعقوب فروخت.³⁴ و یعقوب نان و آش عدس را به عیسو داد، که خورد و نوشید و برخاسته، برفت. پس عیسو نخست زادگی خود را خوار نمود.

اسحاق در جرار

26 و قحطی در آن زمین حادث شد، غیر آن قحط اول، که در ایام ابراهیم بود. و اسحاق نزد ابی ملک، پادشاه فلسطینیان به جرار رفت.² و خداوند بر وی ظاهر شده، گفت: «به مصر فرود میا، بلکه به زمینی که به تو بگویم ساکن شو.³ در این زمین توقف نما، و با تو خواهم بود، و تو را برکت خواهم داد، زیرا که به تو و ذریت تو، تمام این زمین را می‌دهم، و سوگندی را که با پدرت ابراهیم خوردم، استوار خواهم داشت.⁴ و ذریتت را مانند ستارگان آسمان کثیر گردانم، و تمام این زمینها را به ذریت تو بخشم، و از ذریت تو جمیع امتهای جهان برکت خواهند یافت.⁵ زیرا که ابراهیم قول مرا شنید، و وصایا و اوامر و فریاض و احکام مرا نگاه داشت.»⁶ پس اسحاق در جرار اقامت نمود.⁷ و مردمان آن مکان درباره زنش از او جوپا شدند. گفت: «او خواهر من است،» زیرا ترسید که بگوید: «زوجه من است،» مبادا اهل آنجا، او را به خاطر رفقه که نیکومنظر بود، بکشند.⁸ و چون در آنجا مدتی توقف نمود، چنان افتاد که ابی ملک، پادشاه فلسطینیان، از دریاچه نظاره کرد، و دید که اینک اسحاق با زوجه خود رفقه، مزاح می‌کند.⁹ پس ابی ملک، اسحاق را خوانده، گفت: «همانا این زوجه توست! پس چرا گفتی که خواهر من است؟» اسحاق بدو گفت: «زیرا گفتم که مبادا برای وی بمیرم.»¹⁰ ابی ملک گفت: «این چه کار است که با ما کردی؟ نزدیک بود که یکی از قوم، بازوچه ات همخواب شود، و بر ما جرمی آورده باشی.»¹¹ و ابی ملک تمامی قوم را قدغن فرموده، گفت: «کسی که متعرض این مرد و زوجه‌اش بشود، هر آینه خواهد مرد.»¹² و اسحاق در آن زمین زراعت کرد، و در آن سال صد چندان پیدا نمود؛ و خداوند او را برکت داد.¹³ و آن مرد بزرگ شده، آن فان ترقی می‌نمود، تا بسیار بزرگ گردید.¹⁴ و او را گله گوسفندان و مواشی گاوان و غلامان کثیر

رفقه، جامه فاخر پسر بزرگ خود عیسو را، که نزد او در خانه بود گرفته، به پسر کهنتر خود، یعقوب پوشانید،¹⁶ و پوست بزغاله‌ها را، بر دستها و نرمه گردن او بست.¹⁷ و خورش ونانی که ساخته بود، به دست پسر خود یعقوب سپرد.

¹⁸ پس نزد پدر خود آمده، گفت: «ای پدر من!» گفت: «لبیک، تو کیستی ای پسر من؟»¹⁹ یعقوب به پدر خود گفت: «من نخست زاده تو عیسو هستم. آنچه به من فرمودی کردم، الان برخیز، بنشین و از شکار من بخور، تا جانت مرا برکت دهد.»²⁰ اسحاق به پسر خود گفت: «ای پسر من! چگونه بدین زودی یافتی؟» گفت: «یهوه خدای تو به من رسانید.»²¹ اسحاق به یعقوب گفت: «ای پسر من، نزدیک بیا تا تو را لمس کنم، که آیا تو پسر من عیسو هستی یا نه.»²² پس یعقوب نزد پدر خود اسحاق آمد، و او را لمس کرده، گفت: «آواز، آواز یعقوب است، لیکن دستها، دستهای عیسوست.»²³ و او را نشناخت، زیرا که دستهایش مثل دستهای برادرش عیسو، موی دار بود، پس او را برکت داد.²⁴ و گفت: «آیاتو همان پسر من، عیسو هستی؟» گفت: «من هستم.»²⁵ پس گفت: «نزدیک بیاور تا از شکار پسر خود بخورم و جانم تو را برکت دهد.» پس نزد وی آورد و بخورد و شراب برایش آورد و نوشید.²⁶ و پدرش، اسحاق به وی گفت: «ای پسر من، نزدیک بیا و مرا ببوس.»²⁷ پس نزدیک آمده، او را بوسید و رایحه لباس او را بوییده، او را برکت داد و گفت: «همانا رایحه پسر من، مانند رایحه صحرا بی است که خداوند آن را برکت داده باشد.»²⁸ پس خدا تو را از شبنم آسمان و از فربهی زمین، و از فراوانی غله و شیر عطا فرماید.²⁹ قومه‌ها تو را بندگی نمایند و طوایف تو را تعظیم کنند، بر برادران خود سرور شوی، و پسران مادرت تو را تعظیم نمایند. ملعون باد هر که تو را لعنت کند، و هر که تو را مبارک خواند، مبارک باد.»³⁰ و واقع شد چون اسحاق، از برکت دادن به یعقوب فارغ شد، به مجرد بیرون رفتن یعقوب از حضور پدر خود اسحاق، که برادرش عیسو از شکار باز آمد.³¹ و او نیز خورشی ساخت، و نزد پدر خود آورده، به پدر خود گفت: «پدر من برخیزد و از شکار پسر خود بخورد، تا جانت مرا برکت دهد.»³² پدرش اسحاق به وی گفت: «تو کیستی؟» گفت: «من پسر نخستین تو، عیسو هستم.»³³ آنگاه لرزه‌ای شدید بر اسحاق مستولی شده، گفت: «پس آن که بود که نجبیری صید کرده، برایم آورد، و قبل از آمدن تو از همه خوردم و او را برکت دادم، و فی الواقع او مبارک خواهد بود؟»³⁴ عیسو چون سخنان پدر خود را شنید، نعره‌ای عظیم و بی‌نهایت تلخ برآورد، به پدر خود گفت: «ای پدرم، به من، به من نیز برکت بده!»³⁵ گفت: «برادرت به حيله آمد، و برکت تو را گرفت.»³⁶ گفت: «نام او را یعقوب بخوبی نهادند، زیرا که دو مرتبه مرا از پا درآورد. اول نخست زادگی مرا گرفت، و اکنون برکت مرا گرفته است.» پس گفت: «آیا برای من نیز برکتی نگاه نداشتی؟»³⁷ اسحاق در جواب عیسو گفت: «اینک او را بر تو سرور ساختم، و همه برادرانش را غلامان او گردانیدم، و غله و شیر را رزق او دادم. پس الان ای پسر من، برای تو چه کنم؟»³⁸ عیسو به پدر خود گفت: «ای پدر من، آیا همین یک برکت را داشتی؟ به من، به من نیز ای پدرم برکت بده!» و عیسو به آواز بلند بگریست.³⁹ پدرش اسحاق در جواب او گفت: «اینک مسکن تو (دور) از فربهی زمین، و از شبنم آسمان از بالا خواهد بود.»⁴⁰ و به شمشیرت خواهی زیست، و برادر خود را بندگی خواهی کرد، و واقع خواهد شد که چون سر باز زدی، یوغ او را از گردن خود خواهی انداخت.»

فرار یعقوب از عیسو

⁴¹ و عیسو بسبب آن برکتی که پدرش به یعقوب داده بود، بر او بغض ورزید؛ و عیسو دردل خود گفت: «ایام نوحه گری برای پدرم نزدیک است، آنگاه برادر خود یعقوب را خواهم کشت.»⁴² و رفقه، از سخنان پسر بزرگ خود، عیسو آگاهی یافت. پس فرستاده، پسر کوچک خود، یعقوب را خوانده، بدو گفت: «اینک برادرت عیسو درباره تو خود را تسلی می‌دهد به اینکه تو را بکشد.»⁴³ پس الان ای پسر من سخن مرا بشنو و برخاسته، نزد برادرم، لابان، به حران فرار کن.⁴⁴ و چند روز نزد وی بمان، تا خشم برادرت بر گردد.⁴⁵ تا غضب برادرت از تو بر گردد، و آنچه بدو کردی، فراموش کند. آنگاه می‌فرستم و تو را از آنجا باز می‌آورم. چرا باید از شما هر دو در یک روز

محروم شوم؟»⁴⁶ و رفقه به اسحاق گفت: «بسبب دختران حت از جان خود بیزار شده‌ام. اگر یعقوب زنی از دختران حت، مثل اینانی که دختران این زمینند بگیرد، مرا از حیات چه فایده خواهد بود.»

28 و اسحاق، یعقوب را خوانده، او را برکت داد و او را امر فرموده، گفت: «زنی از دختران کنعان مگیر.² برخاسته، به فدان آرام، به خانه پدر مادرت، بتوئیل، برو و از آنجانی از دختران لابان، برادر مادرت، برای خود بگیر.»³ و خدای قادر مطلق تو را برکت دهد، و تو را بارور و کنیز سازد، تا از تو امتهای بسیار بوجود آیند.⁴ و برکت ابراهیم را به تو دهد، به تو و به ذریه تو با تو، تا وارث زمین غربت خود شوی، که خدا آن را به ابراهیم بخشید.⁵ پس اسحاق، یعقوب را روانه نمود و به فدان آرام، نزد لابان بن بتوئیل آرامی، برادر رفقه، مادر یعقوب و عیسو، رفت.⁶ و اما عیسو چون دید که اسحاق یعقوب را برکت داده، و او را به فدان آرام روانه نمود، تا از آنجا زنی برای خود بگیرد، و در حین برکت دادن به وی امر کرده، گفته بود که «زنی از دختران کنعان مگیر،»⁷ و اینکه یعقوب، پدر و مادر خود را اطاعت نموده، به فدان آرام رفت.⁸ و چون عیسو دید که دختران کنعان در نظر پدرش، اسحاق، بدند،⁹ پس عیسو نزد اسماعیل رفت، و محلت، دختر اسماعیل بن ابراهیم را که خواهر ناپیوت بود، علاوه بر زنی که داشت، به زنی گرفت.

¹⁰ و اما یعقوب، از بشرع روانه شده، بسوی حران رفت.¹¹ و به موضعی نزول کرده، در آنجا شب را بسر برد، زیرا که آفتاب غروب کرده بود و یکی از سنگهای آنجا را گرفته، زیر سر خود نهاد و در همان جا بخسبید.¹² و خوابی دید که ناگاه نردبانی بر زمین برپا شده، که سرش به آسمان می‌رسد، و اینک فرشتگان خدا، بر آن صعود و نزول می‌کنند.¹³ در حال، خداوند بر سر آن ایستاده، می‌گوید: «من هستم یهوه، خدای پدرت ابراهیم، و خدای اسحاق. این زمینی را که تو بر آن خفته‌ای به تو و به ذریه تو می‌بخشم.¹⁴ و ذریه تو مانند غبار زمین خواهند شد، و به مغرب و مشرق و شمال و جنوب منتشر خواهی شد، و از تو و از نسل تو جمیع قبایل زمین برکت خواهند یافت.¹⁵ و اینک من با تو هستم، و تو را در هر جایی که روی، محافظت فرمایم تا تو را بدین زمین بازآورم، زیرا که تا آنچه به تو گفته‌ام، بجانیاورم، تو را رها نخواهم کرد.»¹⁶ پس یعقوب از خواب بیدار شد و گفت: «البته یهوه در این مکان است و من ندانستم.»¹⁷ پس ترسان شده، گفت: «این چه مکان ترسناکی است! این نیست جز خانه خدا و این است دروازه آسمان.»¹⁸ بامدادان یعقوب برخاست و آن سنگی را که زیر سر خود نهاده بود، گرفت، و چون ستونی برپا داشت، و روغن بر سرش ریخت.¹⁹ و آن موضع را بیت تیل نامید، لکن نام آن شهر اولاً لوز بود.²⁰ و یعقوب نذر کرده، گفت: «اگر خدا با من باشد، و مرا در این راه که می‌روم محافظت کند، و مرا نان دهد تا بخورم، و رخت تا بپوشم،²¹ تا به خانه پدر خود به سلامتی برگردم، هرآینه یهوه، خدای من خواهد بود.»²² و این سنگی را که چون ستون برپا کردم، بیت الله شود، و آنچه به من بدهی، ده یک آن را به تو خواهم داد.»

لابان، یعقوب و زنانش

29 پس یعقوب روانه شد و به زمین بنی‌المشرق آمد.² و دید که اینک در صحرا، چاهی است، و بر کناره‌اش سه گله گوسفند خوابیده، چونکه از آن چاه گله‌ها را آب می‌دادند، و سنگی بزرگ بر دهنه چاه بود.³ و چون همه گله‌ها جمع شدند، سنگ را از دهنه چاه غلطانیده، گله را سیراب کردند. پس سنگ را بجای خود، بر سر چاه باز گذاشتند.⁴ یعقوب بدیشان گفت: «ای برادرانم از کجا هستید؟» گفتند: «ما از حرانیم.»⁵ بدیشان گفت: «لابان بن ناحور را می‌شناسید؟» گفتند: «می‌شناسیم.»⁶ بدیشان گفت: «سلامت است؟» گفتند: «سلامت، و اینک دخترش، راحیل، با گله او می‌آید.»⁷ گفت: «هنوز روز بلند است و وقت جمع کردن مواشی نیست، گله را آب دهید و رفته، بچرانید.»⁸ گفتند: «نمی‌توانیم، تا همه گله‌ها جمع شوند، و سنگ را از سر چاه غلطانند، آنگاه گله را آب می‌دهیم.»⁹ و هنوز با ایشان در گفتگومی بود که راحیل، با گله پدر خود رسید. زیرا که آنها را چوپانی می‌کرد.¹⁰ اما چون یعقوب راحیل، دختر

دختران، مرا خوشحال خواهند خواند.» او را اشیر نام نهاد.¹⁴ و در ایام درو گندم، روبین رفت و مهرگیاها در صحرا یافت و آنها را نزد مادر خود لیه، آورد. پس راحیل به لیه گفت: «از مهرگیاها پسر خود به من بده.»¹⁵ وی را گفت: «آیا کم است که شوهر مرا گرفتی و مهر گیاه پسر مرا نیز می خواهی بگیری؟» راحیل گفت: «امشب به عوض مهر گیاه پسر، با تو بخوابد.»¹⁶ و وقت عصر، چون یعقوب از صحرا می آمد، لیه به استقبال وی بیرون شده، گفت: «به من درآ، زیرا که تو را به مهر گیاه پسر خود اجیر کردم.» پس آنشب با وی هم خواب شد.¹⁷ و خدا، لیه را مستجاب فرمود که آبستن شده، پسر پنجمین برای یعقوب زایید.¹⁸ و لیه گفت: «خدا اجرت به من داده است، زیرا کنیز خود را به شوهر خود دادم.» و او را یساکار نام نهاد.¹⁹ و بار دیگر لیه حامله شده، پسر ششمین برای یعقوب زایید.²⁰ و لیه گفت: «خدا عطای نیکو به من داده است. اکنون شوهرم با من زیست خواهد کرد، زیرا که شش پسر برای او زاییدم.» پس او را زیولون نامید.²¹ و بعد از آن دختری زایید، و او را دینه نام نهاد.²² پس خداراحیل را بیاد آورد، و دعای او را اجابت فرموده، خدا رحم او را گشود.²³ و آبستن شده، پسری بزاد و گفت: «خدا ننگ مرا برداشته است.»²⁴ و او را یوسف نامیده، گفت: «خداوند پسری دیگر برای من مزید خواهد کرد.»

ازدیاد گله های یعقوب

²⁵ و واقع شد که چون راحیل، یوسف را زایید، یعقوب به لابان گفت: «مرا مرخص کن، تا به مکان و وطن خویش بروم.²⁶ زنان و فرزندان مرا که برای ایشان، تو را خدمت کرده ام به من واگذار، تا بروم زیرا خدمتی که به تو کردم، تو می دانی.»²⁷ لابان وی را گفت: «کاش که منظور نظر تو باشم، زیرا تفلا یافته ام که بخاطر تو، خداوند مرا برکت داده است.»²⁸ و گفت: «اجرت خود را بر من معین کن تا آن را به تو بدهم.»²⁹ وی را گفت: «خدمتی که به تو کرده ام، خود می دانی، و مواشی ات چگونه نزد من بود.³⁰ زیرا قبل از آمدن من، مال تو قلیل بود، و به نهایت زیاد شد. و بعد از آمدن من، خداوند تو را برکت داده است. و اکنون من نیز تدارک خانه خود را کی ببینم؟»³¹ گفت: «پس تو را چه بدهم؟» یعقوب گفت: «چیزی به من مده، اگر این کار را برای من بکنی، بار دیگر شبانی و پاسبانی گله تو را خواهم نمود.»³² امروز در تمامی گله تو گردش می کنم، و هر میش پیسه و ابلق و هر میش سیاه را از میان گوسفندان، و ابلق ها و پیسه ها را از بزها، جدامی سازم، و آن، اجرت من خواهد بود.³³ و درآینده عدالت من، بر من شهادت خواهد داد، وقتی که بیایی تا اجرت مرا پیش خود ببینی، آنچه از بزها، پیسه و ابلق، و آنچه از گوسفندان، سیاه نباشد، نزد من به دزدی شمرده شود.»³⁴ لابان گفت: «اینک موافق سخن تو باشد.»³⁵ و در همان روز، بزهای نرینه مخطط و ابلق، و همه ماده بزهای پیسه و ابلق، یعنی هرچه سفیدی در آن بود، و همه گوسفندان سیاه را جدا کرده، به دست پسران خود سپرد.³⁶ و در میان خود و یعقوب، سه روز راه، مسافت گذارد. و یعقوب باقی گله لابان را شبانی کرد.

³⁷ و یعقوب چوبهای تر و تازه از درخت کبوده و بادام و چنار برای خود گرفت، و خطهای سفید در آنها کشید، و سفیدی را که در چوبها بود، ظاهر کرد.³⁸ و وقتی که گله ها، برای آب خوردن می آمدند، آن چوبهایی را که خراشیده بود، در حوضها و آبخورها پیش گله ها می نهاد، تا چون برای نوشیدن بیایند، حمل بگیرند.³⁹ پس گله های پیش چوبها بار آور می شدند، و بزهای مخطط و پیسه و ابلق می زاییدند.⁴⁰ و یعقوب، بزها را جدا کرد، و روی گله ها را بسوی هر مخطط و سیاه درگله لابان واداشت، و گله های خود را جدا کرد و باگله لابان نگذاشت.⁴¹ و هرگاه حیوان های تنومند حمل می گرفتند، یعقوب چوبها را پیش آنها در آبخورها می نهاد، تا در میان چوبها حمل گیرند.⁴² و هرگاه حیوانات ضعیف بودند، آنها را نمی گذاشت، پس ضعیف ها از آن لابان، و تنومندها از آن یعقوب شدند.⁴³ و آن مرد بسیار ترقی نمود، و گله های بسیار و کنیزان و غلامان و شتران و حماران بهم رسانید.

خالوی خود، لابان، و گله خالوی خویش، لابان را دید، یعقوب نزدیک شده، سنگ را از سر چاه غلطانید، و گله خالوی خویش، لابان را سیراب کرد.¹¹ و یعقوب، راحیل را بوسید، و به آواز بلند گریست.¹² و یعقوب، راحیل را خبرداد که او برادر پدرش، و پسر رفقه است. پس دوان دوان رفته، پدر خود را خبر داد.¹³ و واقع شد که چون لابان، خبر خواهرزاده خود، یعقوب را شنید، به استقبال وی شتافت، و او را در بغل گرفته، بوسید و به خانه خود آورد، و او لابان را از همه این امور آگاهانید.

¹⁴ لابان وی را گفت: «فی الحقیقه تو استخوان و گوشت من هستی.» و نزد وی مدت یک ماه توقف نمود.¹⁵ پس لابان، به یعقوب گفت: «آیا چون برادر من هستی، مرا باید مفت خدمت کنی؟ به من بگو که اجرت تو چه خواهد بود؟»¹⁶ و لابان را دو دختر بود، که نام بزرگتر، لیه و اسم کوچکتر، راحیل بود.¹⁷ و چشمان لیه ضعیف بود، و اما راحیل، خوب صورت و خوش منظر بود.¹⁸ و یعقوب عاشق راحیل بود و گفت: «برای دختر کوچکتر، راحیل، هفت سال تو را خدمت می کنم.»¹⁹ لابان گفت: «او را به تو بدهم، بهتر است از آنکه به دیگری بدهم. نزد من بمان.»²⁰ پس یعقوب برای راحیل هفت سال خدمت کرد. و بسبب محبتی که به وی داشت، در نظرش روزی چند نمود.²¹ و یعقوب به لابان گفت: «زوجم را به من بسپار، که روزهایم سپری شد، تا به وی درآیم.»²² پس لابان، همه مردمان آنجا را دعوت کرده، ضیافتی برپا نمود.²³ و واقع شده که هنگام شام، دختر خود، لیه را برداشته، او را نزد وی آورد، و او به وی درآمد.²⁴ و لابان کنیز خود زلفه را، به دختر خود لیه، به کنیزی داد.²⁵ صبحگاهان دید، که اینک لیه است! پس به لابان گفت: «این چیست که به من کردی؟ مگر برای راحیل نزد تو خدمت نکردم؟ چرا مرا فریب دادی؟»²⁶ لابان گفت: «در ولایت ما چنین نمی کنند که کوچکتر را قبل از بزرگتر بدهند.»²⁷ هفته این را تمام کن و او را نیز به تو می دهم، برای هفت سال دیگر که خدمتت بکنی.»²⁸ پس یعقوب چنین کرد، و هفته او را تمام کرد، و دختر خود، راحیل را به زنی بدو داد.²⁹ و لابان، کنیز خود، بلهه را به دختر خود، راحیل به کنیزی داد.³⁰ و به راحیل نیز درآمد و او را از لیه بیشتر دوست داشتی، و هفت سال دیگر خدمت وی کرد.

پسران یعقوب

³¹ و چون خداوند دید که لیه مکره است، رحم او را گشود. ولی راحیل، نازاد ماند.³² و لیه حامله شده، پسری بزاد و او را روبین نام نهاد، زیرا گفت: «خداوند مصیبت مرا دیده است. الان شوهرم مرا دوست خواهد داشت.»³³ و بار دیگر حامله شده، پسری زایید و گفت: «چونکه خداوند شنید که من مکره هستم، این را نیز به من بخشید.» پس او را شمعون نامید.³⁴ و باز آبستن شده، پسری زایید و گفت: «اکنون این مرتبه شوهرم با من خواهد پیوست، زیرا که برایش سه پسر زاییدم.» از این سبب او را لاوی نام نهاد.³⁵ و بار دیگر حامله شده، پسری زایید و گفت: «این مرتبه خداوند را حمد می گویم.» پس او را یهودانامید. آنگاه از زاییدن باز ایستاد.

و اما راحیل، چون دید که برای

30 یعقوب، اولادی نزیاید، راحیل برخواهر خود حسد برد. و به یعقوب گفت: «پسران به من بده والا می میرم.»² آنگاه غضب یعقوب بر راحیل افروخته شد و گفت: «مگر من به جای خدا هستم که بار رحم را از تو باز داشته است؟»³ گفت: «اینک کنیز من، بلهه! بدو درآ تا بر زانویم بزایید، و من نیز از او اولاد بیابم.»⁴ پس کنیز خود، بلهه را به یعقوب به زنی داد. و او به وی درآمد.⁵ و بلهه آبستن شده، پسری برای یعقوب زایید.⁶ و راحیل گفت: «خدا مرا داوری کرده است، و آواز مرا نیز شنیده، و پسری به من عطا فرموده است.» پس او را دان نام نهاد.⁷ و بلهه، کنیز راحیل، باز حامله شده، پسر دومین برای یعقوب زایید.⁸ و راحیل گفت: «به کشتیهای خدا با خواهر خود کشتی گرفتم و غالب آمدم.» و او را نفتالی نام نهاد.⁹ و اما لیه چون دید که از زاییدن باز مانده بود، کنیز خود زلفه را برداشته، او را به یعقوب به زنی داد.¹⁰ و زلفه، کنیز لیه، برای یعقوب پسری زایید.¹¹ و لیه گفت: «به سعادت!» پس او را جادنامید.¹² و زلفه، کنیز لیه، پسر دومین برای یعقوب زایید.¹³ و لیه گفت: «به خوشحالی من! زیرا که

فرار یعقوب از لابان

31

و سخنان پسران لابان را شنید که می گفتند: «یعقوب همه مایملک پدر ما را گرفته است، و از اموال پدر ما تمام این بزرگی را بهم رسانیده.»² و یعقوب روی لابان را دید که اینک مثل سابق با او نبود.³ و خداوند به یعقوب گفت: «به زمین پدرانت و به مولد خویش مراجعت کن و من با تو خواهم بود.»⁴ پس یعقوب فرستاده، راحیل و لیه را به صحرا نزد گله خود طلب نمود.⁵ و بدیشان گفت: «روی پدر شما را می بینم که مثل سابق با من نیست، لیکن خدای پدرم با من بوده است.»⁶ و شما می دانید که به تمام قوت خود پدر شما را خدمت کرده ام.⁷ و پدر شما مرا فریب داده، ده مرتبه اجرت مرا تبدیل نمود ولی خدا او را نگذاشت که ضرری به من رساند.⁸ هر گاه می گفت اجرت تو پیسه ها باشد، تمام گله ها پیسه می آوردند، و هر گاه گفتمی اجرت تو مخطط باشد، همه گله ها مخطط می زاییدند.⁹ پس خدا اموال پدر شما را گرفته، به من داده است.»¹⁰ و واقع شد هنگامی که گله ها حمل می گرفتند که در خوابی چشم خود را باز کرده، دیدم اینک قوچهایی که با میشها جمع می شدند، مخطط و پیسه و ابلق بودند.¹¹ و فرشته خدا در خواب به من گفت: «ای یعقوب!» گفتم: «لیک.»¹² گفت: «اکنون چشمان خود را باز کن و بنگر که همه قوچهایی که با میشها جمع می شوند، مخططو پیسه و ابلق هستند زیرا که آنچه لابان به تو کرده است، دیده ام.¹³ من هستم خدای بیت ئیل، جایی که ستون را مسح کردی و با من نذر نمودی. الان برخاسته، از این زمین روانه شده، به زمین مولد خویش مراجعت نما.»¹⁴ راحیل و لیه در جواب وی گفتند: «آیا در خانه پدر ما، برای ما بهره یامیرائی باقیست؟¹⁵ مگر نزد او چون بیگانگان محسوب نیستیم، زیرا که ما را فروخته است و نقدا را تمام خورده.¹⁶ زیرا تمام دولتی را که خداز پدر ما گرفته است، از آن ما و فرزندان ماست، پس اکنون آنچه خدا به تو گفته است، بجا آور.»

¹⁷ آنگاه یعقوب برخاسته، فرزندان و زنان خود را بر شتران سوار کرد، و تمام مواشی و اموال خود را که اندوخته بود، یعنی مواشی حاصل خود را که در فدان ارام حاصل ساخته بود، برداشت تا نزد پدر خود اسحاق به زمین کنعان برود.¹⁹ و اما لابان برای پشم بریدن گله خود رفته بود و راحیل، بنهای پدر خود را دزدید.²⁰ و یعقوب لابان آرامی را فریب داد، چونکه او را از فرار کردن خود آگاه نساخت.²¹ پس با آنچه داشت، بگریخت و برخاسته، از نهر عبور کرد و متوجه جبل جلعاد شد.

²² در روز سوم، لابان را خبر دادند که یعقوب فرار کرده است.²³ پس برادران خویش را با خود برداشته، هفت روز راه در عقب او شتافت، تا در جبل جلعاد بدو پیوست.²⁴ شبانگاه، خدا در خواب بر لابان آرامی ظاهر شده، به وی گفت: «باحذر باش که به یعقوب نیک یا بد نگویی.»²⁵ پس لابان به یعقوب در رسید و یعقوب خیمه خود را در جبل زده بود، و لابان با برادران خود نیز در جبل جلعاد فرود آمدند.²⁶ و لابان به یعقوب گفت: «چه کردی که مرا فریب دادی و دخترانم را مثل اسیران، شمشیر برداشته، رفتی؟²⁷ چرا مخفی فرار کرده، مرا فریب دادی و مرا آگاه ساختی تا تو را با شادی و نعمات و دف و بر بتمشایعت نمایم؟²⁸ و مرا نگذاشتی که پسران و دختران خود ببوسم؛ الحال ابلهانه حرکتی نمودی.²⁹ در قوت دست من است که به شما ازیت رسانم. لیکن خدای پدر شما دوش به من خطاب کرده، گفت: «با حذر باش که به یعقوب نیک یا بد نگویی.»³⁰ و الان چونکه به خانه پدر خود رغبتی تمام داشتی البته رفتنی بودی و لکن خدایان مرا چرا دزدیدی؟»³¹ یعقوب در جواب لابان گفت: «سبب این بود که ترسیدم و گفتم شاید دختران خود را از من به زور بگیری،³² و اما زده هر که خدایان را بیایی، او زنده نماند. در حضور برادران ما، آنچه از اموال تو نزد ما باشد، مشخص کن و برای خود بگیر.» زیرا یعقوب ندانست که راحیل آنها را دزدیده است.

³³ پس لابان به خیمه یعقوب و به خیمه لیه و به خیمه دو کنیز رفت و نیافت، و از خیمه لیه بیرون آمده، به خیمه راحیل درآمد.³⁴ اما راحیل تنها را گرفته، زیر جهاز شتر نهاد و بر آن بنشست و لابان تمام خیمه را جست و جو کرده، چیزی نیافت.³⁵ او به پدر خود گفت: «بنظر آقایم بدنیاید که در

حضورت نمی توانم برخاست، زیرا که عادت زنان بر من است.» پس تجسس نموده، بتهارا نیافت.³⁶ آنگاه یعقوب خشمگین شده، با لابان منازعت کرد. و یعقوب در جواب لابان گفت: «تقصیر و خطای من چیست که بدین گرمی مرا تعاقب نمودی؟³⁷ الان که تمامی اموال مرا تنفیش کردی، از همه اسباب خانه خود چه یافته ای، اینجا نزد برادران من و برادران خودبگذار تا در میان من و تو انصاف دهند.³⁸ در این بیست سال که من با تو بودم، میشها و بزهایت حمل نینداختند و قوچهای گله تو را نخوردم.³⁹ در دیده شده ای را پیش تو نیاوردم؛ خود تاوان آن را می دادم و آن را از دست من می خواستی، خواه دزدیده شده در روز و خواه دزدیده شده در شب.⁴⁰ چنین بودم که گرما در روز و سرما در شب، مرا تلف می کرد، و خواب از چشمانم می گریخت.⁴¹ بدینطور بیست سال در خانه ات بودم، چهارده سال برای دو دخترت خدمت تو کردم، و شش سال برای گله ات، و اجرت مرا ده مرتبه تغییر دادی.⁴² و اگر خدای پدرم، خدای ابراهیم، و هیبت اسحاق با من نبود، اکنون نیز مرا تهی دست روانه می نمودی. خدا مصیبت مرا و مشقت دستهای مرا دید و دوش، تو را توبیخ نمود.»⁴³ لابان در جواب یعقوب گفت: «این دختران، دختران منند و این پسران، پسران من و این گله، گله من و آنچه می بینی از آن من است. پس ایوب، به دختران خودم و به پسرانی که زاییده اند چه توانم کرد؟⁴⁴ اکنون بیا تا من و تو عهد ببندیم که در میان من و تو شهادتی باشد.»

⁴⁵ پس یعقوب سنگی گرفته، آن را ستونی برپانمود.⁴⁶ و یعقوب برادران خود را گفت: «سنگها جمع کنید.» پس سنگها جمع کرده، توده ای ساختند و در آنجا بر توده غذا خوردند.⁴⁷ و لابان آن را «یجرسه دوتا» نامید ولی یعقوب آن را جلعید خواند.⁴⁸ و لابان گفت: «امروز این توده در میان من و تو شهادتی است.» از این سبب آن را «جلعید» نامید.⁴⁹ و مصفه نیز، زیرا گفت: «خداوند در میان من و تو دیده بانی کند وقتی که از یکدیگر غایب شویم.⁵⁰ اگر دختران مرا آزار کنی، و سوای دختران من، زنان دیگر بگیری، هیچکس در میان ما نخواهد بود. آگاه باش، خدادر میان من و تو شاهد است.»⁵¹ و لابان به یعقوب گفت: «اینک این توده و اینک این ستونی که در میان خود و تو برپا نمودم.⁵² این توده شاهد است و این ستون شاهد است که من از این توده بسوی تو نگذرم و تو از این توده و از این ستون به قصدی بسوی من نگذری.⁵³ خدای ابراهیم و خدای ناحور و خدای پدر ایشان در میان ما انصاف دهند.» و یعقوب قسم خورد به هیبت پدر خود اسحاق.⁵⁴ آنگاه یعقوب در آن کوه، قربانی گذرانید، و برادران خود را به نان خوردن دعوت نمود، و غذا خوردند و در کوه، شب را بسر بردند.⁵⁵ بامدادان لابان برخاسته، پسران و دختران خود را بوسید و ایشان را برکت داد و لابان روانه شده، به مکان خویش مراجعت نمود.

تدارک ملاقات با عیسو

32 و یعقوب راه خود را پیش گرفت و فرشتگان خدا به وی برخوردند.² و چون یعقوب، ایشان را دید، گفت: «این لشکر خداست!» و آن موضع را «محنایم» نامید.

³ پس یعقوب، قاصدان پیش روی خود زبردادر خویش، عیسو به دیار سعیر به بلاد ادوم فرستاد.⁴ و ایشان را امر فرموده، گفت: «به آقایم، عیسو چنین گویند که بنده تو یعقوب عرض می کند با لابان ساکن شده، تاکنون توقف نمودم،⁵ و برای من گاوان و الاغان و گوسفندان و غلامان و کنیزان حاصل شده است، و فرستادم تا آقای خود را آگاهی دهم و در نظرت انفتات یابم.»⁶ پس قاصدان، نزد یعقوب برگشته، گفتند: «نزد برادرت، عیسو رسیدیم و اینک با چهارصد نفر به استقبال تو می آید.»⁷ آنگاه یعقوب به نهایت ترسان و متحیر شده، کسانی را که با وی بودند با گوسفندان و گاوان و شتران به دو دسته تقسیم نمود⁸ و گفت: «هر گاه عیسو به دسته اول برسد و آنها را بزند، همانا دسته دیگر رهایی یابد.»

⁹ و یعقوب گفت: «ای خدای پدرم، ابراهیم و خدای پدرم، اسحاق، ای یهوه که به من گفتمی به زمین و به مولد خویش برگرد و با تو احسان خواهم کرد.¹⁰ کمتر هستم از جمیع لطفها و از همه وفایی که با بنده خود کرده ای زیرا که با چو بدست خود از این اردن عبور کردم و الان (مالک) دو گروه شده ام.

13 گفت: «آقایم آگاه است که اطفال نازکند وگوسفندان و گاوان شیرده نیز با من است، و اگر آنها را یک روز برانند، تمامی گله می‌میرند؛¹⁴ پس آقایم پیشتر از بنده خود برود و من موافق قدم مواسی که دارم. و به حسب قدم اطفال، آهسته سفر می‌کنم، تا نزد آقای خود به سعیر برسم.¹⁵ عیسو گفت: «پس بعضی از این کسانی را که با منند نزد تو می‌گذارم.» گفت: «چه لازم است، فقط در نظر آقای خود التفات بیابم.»¹⁶ در همان روز عیسو راه خود را پیش گرفته، به سعیر مراجعت کرد.¹⁷ و اما یعقوب به سکوت سفر کرد و خانه‌ای برای خود بنا نمود و برای مواسی خود سایبانها ساخت. از این سبب آن موضع به «سکوت» نامیده شد.¹⁸ پس چون یعقوب از فدان آرام مراجعت کرد، به سلامتی به شهر شکیم، در زمین کنعان آمد، و در مقابل شهر فرود آمد.¹⁹ و آن قطعه زمینی را که خیمه خود را در آن زده بود ازبنی حمور، پدر شکیم، به صد قسیت خرید.²⁰ و مذبحی در آنجا بنا نمود و آن را ایل الوهی اسرائیل نامید.

ماجرای دینه

34 پس دینه، دختر لیه، که او را برای یعقوب زاییده بود، برای دیدن دختران آن ملک بیرون رفت.² و چون شکیم بن حمورحوی که رئیس آن زمین بود، او را بدید، او را بگرفت و با او همخواب شده، وی را بی‌عصمت ساخت.³ و دلش به دینه، دختر یعقوب، بسته شده، عاشق آن دختر گشت، و سخنان دل‌آویز به آن دختر گفت.⁴ و شکیم به پدر خود، حمور خطاب کرده، گفت: «این دختر را برای من به زنی بگیر.»⁵ و یعقوب شنید که دخترش دینه را بی‌عصمت کرده است. و چون پسرانش با مواسی او در صحرا بودند، یعقوب سکوت کرد تا ایشان بیابند.⁶ و حمور، پدر شکیم نزد یعقوب بیرون آمد تا به وی سخن گوید.⁷ و چون پسران یعقوب این را شنیدند، از صحرا آمدند و غضبناک شده، خشم ایشان به شدت افروخته شد، زیرا که با دختر یعقوب همخواب شده، قباحتی در اسرائیل نموده بود و این عمل، ناکردنی بود.

⁸ پس حمور ایشان را خطاب کرده، گفت: «دل پسر شکیم شیفته دختر شماست؛ او را به وی به زنی بدهید.»⁹ و با ما مصاهرت نموده، دختران خود را به ما بدهید و دختران ما را برای خود بگیرید.¹⁰ و با ما ساکن شوید و زمین از آن شما باشد. در آن بمانید و تجارت کنید و در آن تصرف کنید.»¹¹ و شکیم به پدر و برادران آن دختر گفت: «در نظر خود مرا منظور بدارید و آنچه به من بگویید، خواهم داد.»¹² مهر و پیشکش هر قدر زیاده از من بخواهید، آنچه بگویید، خواهم داد فقط دختر را به زنی به من بسپارید.»¹³ اما پسران یعقوب در جواب شکیم و پدرش حمور به مکر سخن گفتند زیرا خواهر ایشان، دینه را بی‌عصمت کرده بود.¹⁴ پس بدیشان گفتند: «این کار را نمی‌توانیم کرد که خواهر خود را به شخصی نامختون بدهیم، چونکه این برای ما ننگ است.»¹⁵ لکن بدین شرط با شما همداستان می‌شویم اگر چون ما بشوید، که هر ذکوری از شما مختون گردد.¹⁶ آنگاه دختران خود را به شما دهیم و دختران شما را برای خود بگیریم و باشما ساکن شده، یک قوم شویم.¹⁷ اما اگر سخن ما را اجابت نکنید و مختون نشوید، دختر خود را برداشته، از اینجا کوچ خواهیم کرد.»¹⁸ و سخنان ایشان بنظر حمور و بنظر شکیم بن حمور پسند افتاد.¹⁹ و آن جوان در کردن این کار تاخیر نمود، زیرا که شیفته دختر یعقوب بود، و او از همه اهل خانه پدرش گرامی تر بود.²⁰ پس حمور و پسرش شکیم به دروازه شهر خود آمده، مردمان شهر خود را خطاب کرده، گفتند: «این مردمان با ما صلاح اندیش هستند، پس در این زمین ساکن بشوند، و در آن تجارت کنند. اینک زمین از هر طرف برای ایشان وسیع است؛ دختران ایشان را به زنی بگیریم و دختران خود را بدیشان بدهیم.»²² فقط بدین شرط ایشان باما متفق خواهند شد تا با ما ساکن شده، یک قوم شویم که هر ذکوری از ما مختون شود، چنانکه ایشان مختونند.²³ آیا مواسی ایشان و اموال ایشان و هر حیوانی که دارند، از آن ما نمی‌شود؟ فقط با ایشان همداستان شویم تا با ما ساکن شوند.»²⁴ پس همه کسانی که به دروازه شهر او درآمدند، به سخن حمور و پسرش شکیم رضادادند، و هر ذکوری از آنانی که به دروازه شهر او درآمدند، مختون

11 اکنون مرا از دست برادرم، از دست عیسو رهایی ده زیرا که من از اومی ترسم، مبادا بیاید و مرا بزند، یعنی مادر و فرزندان را،¹² و تو گفתי هرآینه با تو احسان کنم و ذریت تو را مانند ریگ دریا سازم که از کثرت، آن را نتوان شمرد.»

¹³ پس آن شب را در آنجا بسر برد و از آنچه بدستش آمد، ارمغانی برای برادر خود، عیسو گرفت:¹⁴ دویست ماده بز با بیست بز نر و دویست میش با بیست قوچ،¹⁵ و سی شتر شیرده با بچه‌های آنها و چهل ماده گاو با ده گاو نر و بیست ماده الاغ با ده کره.

¹⁶ و آنها را دسته دسته، جدا جدا به نوکران خود سپرد و به بندگان خود گفت: «پیش روی من عبور کنید و در میان دسته‌ها فاصله بگذارید.»¹⁷ و نخستین را امر فرموده، گفت که «چون برادرم عیسو به تو رسد و از تو پرسیده، بگوید: از آن کیستی و کجا می‌روی و اینها که پیش توست از آن کیست؟¹⁸ بدو بگو: این از آن بنده ات، یعقوب است، و پیشکشی است که برای آقایم، عیسو فرستاده شده است و اینک خودش نیز در عقب ماست.»¹⁹ و همچنین دومین و سومین و همه کسانی را که از عقب آن دسته‌ها می‌رفتند، امر فرموده، گفت: «چون به عیسو برسید، بدو چنین گوید،²⁰ و نیز بگوید: اینک بنده ات، یعقوب در عقب ماست.» زیرا گفت: «غضب او را بدین ارمغانی که پیش من می‌رود، فرو خواهد نشاند، و بعد چون روی او را بینم، شاید مرا قبول فرماید.»²¹ پس ارمغان، پیش از او عبور کرد و او آن شب را در خیمه گاه بسر برد.

²² و شبانگاه، خودش برخاست و دو زوجه و دو کنیز و یازده پسر خویش را برداشته، ایشان را از معبر بیوق عبور داد.²³ ایشان را برداشت و از آن نهر عبور داد، و تمام مایملک خود را نیز عبور داد.²⁴ و یعقوب تنها ماند و مردی با وی تا طلوع فجر کشتی می‌گرفت.²⁵ و چون او دید که بر وی غلبه نمی‌یابد، کف ران یعقوب را لمس کرد، و کف ران یعقوب در کشتی گرفتن با او فشرده شد.²⁶ پس گفت: «مرا رها کن زیرا که فجر می‌شکافد.» گفت: «تا مرا برکت ندهی تو را رها نکنم.»²⁷ به وی گفت: «نام تو چیست؟» گفت: «یعقوب.»²⁸ گفت: «از این پس نام تو یعقوب خوانده نشود بلکه اسرائیل، زیرا که با خدا و بانسان مجاهده کردی و نصرت یافتی.»²⁹ و یعقوب از او سوال کرده، گفت: «مرا از نام خود آگاه ساز.» گفت: «چرا اسم مرا می‌پرسی؟» و او را در آنجا برکت داد.³⁰ و یعقوب آن مکان را «فنیئیل» نامیده، گفت: «زیرا خدا را روبرو دیدم و جانم رستگار شد.»³¹ و چون از «فنیئیل» گذشت، آفتاب بر وی طلوع کرد، و بر ران خود می‌لنگید.³² از این سبب بنی اسرائیل تا امروز عرق النساء را که در کف ران است، نمی‌خورند، زیرا کف ران یعقوب را در عرق النساء لمس کرد.

ملاقات عیسو و یعقوب

33 پس یعقوب چشم خود را باز کرده، دید که اینک عیسو می‌آید و چهارصد نفر با او. آنگاه فرزندان خود را به لیه و راحیل و دوکنیز تقسیم کرد.² و کنیزان را با فرزندان ایشان پیش داشت و لیه را با فرزندان در عقب ایشان، و راحیل و یوسف را آخر.³ و خود در پیش ایشان رفته، هفت مرتبه رو به زمین نهاد تا به برادر خود رسید.⁴ اما عیسو دوان دوان به استقبال او آمد و او را در برگرفته، به آغوش خود کشید، و او را بوسید و هر دو بگریستند.⁵ و چشمان خود را باز کرده، زنان و فرزندان را بدید و گفت: «این همراهان تو کیستند؟»

⁶ آنگاه کنیزان با فرزندان ایشان نزدیک شده، تعظیم کردند.⁷ و لیه با فرزندان نزدیک شده، تعظیم کردند. پس یوسف و راحیل نزدیک شده، تعظیم کردند.⁸ و او گفت: «از تمامی این گروهی که بدان برخوردم، چه مقصود داری؟» گفت: «تا در نظر آقای خود التفات یابم.»⁹ عیسو گفت: «ای برادرم مرا بسیار است، مال خود را نگاه دار.»¹⁰ یعقوب گفت: «نی، بلکه اگر در نظرت التفات یافته‌ام، پیشکش مرا از دستم قبول فرما، زیرا که روی تو را دیدم مثل دیدن روی خدا، و مرا منظور داشتی.»¹¹ پس هدیه مرا که به حضورت آورده شد بپذیر، زیرا خدا به من احسان فرموده است و همه چیز دارم.» پس او را الحاح نمود تا پذیرفت.¹² گفت: «کوچ کرده، برویم و من همراه تو می‌آیم.»

راحیل: دان و نفتالی.²⁶ و پسران زلفه، کنیز لیه: جاد واشیر. اینانند پسران یعقوب، که در فدان آرام برای او متولد شدند.
²⁷ و یعقوب نزد پدر خود، اسحاق، در ممری آمد، به قریه اربع که حبرون باشد، جایی که ابراهیم و اسحاق غربت گزیدند.²⁸ و عمر اسحاق صد و هشتاد سال بود.²⁹ و اسحاق جان سپرد و مرد، و پیر و سالخورده به قوم خویش پیوست. و پسرانش عیسو و یعقوب او را دفن کردند.

نسل عیسو

36 و پیدایش عیسو که دوم باشد، این است:² عیسو زنان خود را از دختران کنعانیان گرفت: یعنی عاده دختر ایلون حتی، و اهلویبامه دختر عنی، دختر صبعون حوی،³ و بسمه دختر اسماعیل، خواهر نایوت.
⁴ و عاده، الیفاز را برای عیسو زایید، و بسمه، رعوثیل را بزاد،⁵ و اهلویبامه یعوش، و یعلام و قورح را زایید. اینانند پسران عیسو که برای وی در زمین کنعان متولد شدند.⁶ پس عیسو زنان و پسران و دختران و جمیع اهل بیت، و مواسی و همه حیوانات، و تمامی اندوخته خود را که در زمین کنعان اندوخته بود، گرفته، از نزد برادر خود یعقوب به زمین دیگر رفت.⁷ زیرا که اموال ایشان زیاده بود از آنکه با هم سکونت کنند. و زمین غربت ایشان بسبب مواسی ایشان گنجایش ایشان نداشت.⁸ و عیسو در جبل سعیر ساکن شد. و عیسو همان ادوم است.
⁹ و این است پیدایش عیسو پدر ادوم در جبل سعیر:¹⁰ اینست نامهای پسران عیسو: الیفاز پسر عاده، زن عیسو، و رعوثیل، پسر بسمه، زن عیسو.
¹¹ و بنی الیفاز: تیمان و اومار و صفوا و جعتام و قناز بودند.¹² و تمناع، کنیز الیفاز، پسر عیسو بود. وی عمالیک را برای الیفاز زایید. اینانند پسران عاده زن عیسو.¹³ و اینانند پسران رعوثیل: نحت و زارع و شمه و مزه. اینانند پسران بسمه زن عیسو.¹⁴ و اینانند پسران اهلویبامه دختر عنی، دختر صبعون، زن عیسو که یعوش و یعلام و قورح را برای عیسو زایید.
¹⁵ اینانند امرای بنی عیسو: پسران الیفاز نخست زاده عیسو، یعنی امیر تیمان و امیر اومار و امیر صفوا و امیر قناز،¹⁶ و امیر قورح و امیر جعتام و امیر عمالیک. اینانند امرای الیفاز در زمین ادوم. اینانند پسران عاده.
¹⁷ و اینان پسران رعوثیل بن عیسو می باشند: امیر نحت و امیر زارح و امیر شمه و امیر مزه. اینها امرای رعوثیل در زمین ادوم بودند. اینانند پسران بسمه زن عیسو.

¹⁸ و اینانند بنی اهلویبامه زن عیسو: امیریعوش و امیر یعلام و امیر قورح. اینها امرای اهلویبامه دختر عنی، زن عیسو می باشند.¹⁹ اینانند پسران عیسو که دوم باشد و اینها امرای ایشان می باشند.
²⁰ و اینانند پسران سعیر حوری که ساکن آن زمین بودند، یعنی: لوطان و شوبال و صبعون و عنی،²¹ و دیشون و ایصر و دیشان. اینانند امرای حوریان و پسران سعیر در زمین ادوم.

²² و پسران لوطان: حوری و هیمام بودند و خواهر لوطان تمناع، بود.²³ و اینانند پسران شوبال: علوان و منحت و عیبال و شفو و اونام.²⁴ و اینانند بنی صبعون: ایه و عنی. همین عنی است که چشمه های آب گرم را در صحرا پیدانمود، هنگامی که الاغهای پدر خود، صبعون رامی چرانید.²⁵ و اینانند اولاد عنی: دیشون و اهلویبامه دختر عنی.²⁶ و اینانند پسران دیشان: حمدان و اشبان و بتران و کران.²⁷ و اینانند پسران ایصر: بلهان و زعوان و عقان.²⁸ اینانند پسران دیشان: عوض و اران.
²⁹ اینها امرای حوریانند: امیر لوطان و امیر شوبال و امیر صبعون و امیر عنی،³⁰ امیر دیشون و امیر ایصر و امیر دیشان. اینها امرای حوریانند به حسب امرای ایشان در زمین سعیر.

پادشاهان ادوم

³¹ و اینانند پادشاهانی که در زمین ادوم سلطنت کردند، قبل از آنکه پادشاهی بر بنی اسرائیل سلطنت کند:³² و بالغ بن بعور در ادوم پادشاهی کرد، و نام شهر او دینهابه بود.³³ و بالغ مرد، و در جایش یوباب بن زارح از بصره سلطنت کرد.³⁴ و یوباب مرد، و در جایش حوشام از زمین تیمانی پادشاهی کرد.³⁵ و حوشام مرد، و در جایش هداد بن بداد، که در صحرای

شدند.²⁵ و در روز سوم چون دردمند بودند، دو پسر یعقوب، شمعون و لاوی، برادران دینه، هر یکی شمشیر خود را گرفته، دلیرانه بر شهر آمدند و همه مردان را کشتند.²⁶ و حمور و پسرش شکیم را به دم شمشیر کشتند، و دینه را از خانه شکیم برداشته، بیرون آمدند.²⁷ و پسران یعقوب بر کشتگان آمده، شهر را غارت کردند، زیرا خواهر ایشان را بی عصمت کرده بودند.²⁸ و گله ها و رمه ها و الاغها و آنچه در شهر و آنچه در صحرا بود، گرفتند.²⁹ و تمامی اموال ایشان و همه اطفال و زنان ایشان را به اسیری بردند. و آنچه در خانه ها بود تاراج کردند.³⁰ پس یعقوب به شمعون و لاوی گفت: «مرا به اضطراب انداختید، و مرا نزد سکنه این زمین، یعنی کنعانیان و فرزندان مکروه ساختید، و من در شماره قلیلم، همانا بر من جمع شوند و مرا بزنند و من با خانه ام هلاک شوم.»³¹ گفتند: «آیا او با خواهر ما مثل فاحشه عمل کند؟»

بازگشت یعقوب به بیت ئیل

35 و خدا به یعقوب گفت: «برخاسته، به بیت ئیل برآی، و در آنجا ساکن شو و آنجا برای خدایی که بر تو ظاهر شد، وقتی که از حضور برادرت، عیسو فرار کردی، مذبحی بساز.»² پس یعقوب به اهل خانه و همه کسانی که با وی بودند، گفت: «خدایان بیگانه ای را که در میان شماست، دور کنید، و خویشتان را طاهر سازید، و رختهای خود را عوض کنید.
³ تا برخواست، به بیت ئیل برویم و آنجا برای آن خدایی که در روز تنگی من، مرا اجابت فرمود و در راهی که رفتم با من می بود، مذبحی بسازم.»⁴ آنگاه همه خدایان بیگانه را که در دست ایشان بود، به یعقوب دادند، با گوشواره هایی که در گوشهای ایشان بود. و یعقوب آنها را زیر بلوطی که در شکیم بود دفن کرد.⁵ پس کوچ کردند، و خوف خدا بر شهرهای گرداگرد ایشان بود، که بنی یعقوب را تعاقب نکردند.⁶ و یعقوب به لوزکه در زمین کنعان واقع است، و همان بیت ئیل باشد، رسید. او با تمامی قوم که با وی بودند.⁷ و در آنجا مذبحی بنا نمود و آن مکان را «ایل بیت ئیل» نامید. زیرا در آنجا خدا بر وی ظاهر شده بود، هنگامی که از حضور برادر خود می گریخت.
⁸ و دپوره دایه رفقه مرد. و او را زیر درخت بلوط تحت بیت ئیل دفن کردند، و آن را «الون پاکوت» نامید.

⁹ و خدا بار دیگر بر یعقوب ظاهر شد، وقتی که از فدان آرام آمد، و او را برکت داد.¹⁰ و خدا به وی گفت: «نام تو یعقوب است اما بعد از این نام تو یعقوب خوانده نشود، بلکه نام تو اسرائیل خواهد بود.» پس او را اسرائیل نام نهاد.¹¹ و خدا وی را گفت: «من خدای قادر مطلق هستم. بارور و کثیرشو. امتی و جماعتی از امتها از تو بوجود آیند، و از صلب تو پادشاهان پدید شوند.¹² و زمینی که به ابراهیم و اسحاق دادم، به تو دهم؛ و به ذریت بعد از تو، این زمین را خواهم داد.»¹³ پس خدا از آنجایی که با وی سخن گفت، از نزد وی صعود نمود.

¹⁴ و یعقوب ستونی برپا داشت، در جایی که با وی تکلم نمود. ستونی از سنگ و هدیه ای ریختنی بر آن ریخت، و آن را به روغن تدهین کرد.¹⁵ پس یعقوب آن مکان را، که خدا با وی در آنجا سخن گفته بود، «بیت ئیل» نامید.

مرگ راحیل و اسحاق

¹⁶ پس، از «بیت ئیل» کوچ کردند. و چون اندک مسافتی مانده بود که به افراته برسند، راحیل را وقت وضع حمل رسید، و زاییدنش دشوار شد.¹⁷ و چون زاییدنش دشوار بود، قابله وی را گفت: «مترس زیرا که این نیز برای پسر است.»¹⁸ و در حین جان کندن، زیرا که مرد، پسر را «بن اونی» نام نهاد، لکن پدرش وی را «بن یامین» نامید.

¹⁹ پس راحیل وفات یافت، و در راه افراته که بیت لحم باشد، دفن شد. و یعقوب بر قبر وی ستونی نصب کرد، که آن تا امروز ستون قبر راحیل است.²¹ پس اسرائیل کوچ کرد، و خیمه خود را بدان طرف برج عیدر زد.²² و در حین سکونت اسرائیل در آن زمین، روبین رفته، با کنیز پدر خود، بلهه، همخواب شد. و اسرائیل این را شنید. و بنی یعقوب دوازده بودند:²³ پسران لیه: روبین نخست زاده یعقوب و شمعون و لاوی و یهوذا و یساکار و زبولون.²⁴ و پسران راحیل: یوسف و بن یامین.²⁵ و پسران بلهه کنیز

25 پس برای غذا خوردن نشستند، و چشمان خود را باز کرده، دیدند که ناگاه قافله اسماعیلیان از جلعاد می‌رسد، و شتران ایشان کنیرا و بلسان ولادن، بار دارند، و می‌روند تا آنها را به مصر ببرند. 26 آنگاه یهودا به برادران خود گفت: «برادر خود را کشتن و خون او را مخفی داشتن چه سود دارد؟» 27 بیایید او را به این اسماعیلیان بفروشیم، دست ما بر وی نباشد، زیرا که او برادر و گوشت ماست.» پس برادرانش بدین رضا دادند. 28 و چون تجار مدیانی در گذر بودند، یوسف را از چاه کشیده، برآوردند، و یوسف را به اسماعیلیان به بیست پاره نقره فروختند. پس یوسف را به مصر بردند. 29 و روبین چون به سرچاه برگشت، و دید که یوسف در چاه نیست، جامه خود را چاک زد، 30 و نزد برادران خود بازآمد و گفت: «طفل نیست و من کجا بروم؟»

31 پس ردای یوسف را گرفتند، و بز نری راکشته، ردا را در خونش فرو بردند. 32 و آن ردای بلند را فرستادند و به پدر خود رسانیده، گفتند: «این را یافته‌ایم، تشخیص کن که ردای پسر است یا نه.» 33 پس آن را شناخته، گفت: «ردای پسر من است! جانوری درنده او را خورده است، و یقین یوسف دریده شده است.» 34 و یعقوب رخت خود را پاره کرده، پلاس دربر کرد، و روزهای بسیار برای پسر خود ماتم گرفت. 35 و همه پسران و همه دخترانش به تسلی او برخاستند. اما تسلی نپذیرفت، و گفت: «سوگوار نزد پسر خود به گور فرود می‌روم.» پس پدرش برای وی همی گریست. 36 اما مدیانیان، یوسف را در مصر، به فوطیفار که خواجه فرعون و سردار افواج خاصه بود، فروختند.

ماجرای یهودا و تامار

38 و واقع شد در آن زمان که یهودا از نزد برادران خود رفته، نزد شخصی عدلامی، که حیره نام داشت، مهمان شد. 2 و در آنجا یهودا، دختر مرد کنعانی را که مسمی به شوعه بود، دید و او را گرفته، بدو درآمد. 3 پس آستن شده، پسری زایید و او را عیر نام نهاد. 4 و بار دیگر آستن شده، پسری زایید و او را اونان نامید. 5 و باز هم پسری زاییده، او را شילה نام گذارد. و چون او را زایید، یهودا در کزب بود. 6 و یهودا، زنی مسمی به تامار، برای نخست زاده خود عیر گرفت. 7 و نخست زاده یهودا، عیر، در نظر خداوند شریر بود، و خداوند او را بمیراند. 8 پس یهودا به اونان گفت: «به زن برادرت درای، و حق برادر شوهری را بجا آورده، نسلی برای برادر خود پیدا کن.» 9 لکن چونکه اونان دانست که آن نسل از آن او نخواهد بود، هنگامی که به زن برادر خود درآمد، بر زمین انزال کرد، تا نسلی برای برادر خود ندهد. 10 و این کار او در نظر خداوند ناپسند آمد، پس او را نیز بمیراند. 11 و یهودا به عروس خود، تامار گفت: «در خانه پدرت بیوه بنشین تا پسر من شیشه بزرگ شود.» زیرا گفت: «مبادا او نیز مثل برادرانش بمیرد.» پس تامار رفته، در خانه پدر خود ماند. 12 و چون روزها سپری شد، دختر شوعه زن یهودا مرد. و یهودا بعد از تعزیت او با دوست خود حیره عدلامی، نزد پشم‌چینان گله خود، به تمه آمد. 13 و به تامار خبر داده، گفتند: «اینک پدرشورت برای چیدن پشم گله خویش، به تمه می‌آید.» 14 پس رخت بیوگی را از خویشتن بیرون کرده، برقی به رو کشیده، خود را در چادری پوشید، و به دروازه عینایم که در راه تمه است، بنشست. زیرا که دید شیشه بزرگ شده است، و او را به وی به زنی ندادند. 15 چون یهودا او را بدید، وی را فاحشه پنداشت، زیرا که روی خود را پوشیده بود.

16 پس از راه به سوی او میل کرده، گفت: «بیا تا به تو درآیم.» زیرا ندانست که عروس اوست. گفت: «مرا چه می‌دهی تا به من درآیی.» 17 گفت: «بزغاله‌ای از گله می‌فرستم.» گفت: «آیا گرومی دهی تا بفرستی.» 18 گفت: «تو را چه گرودم.» گفت: «مهر و زنار خود را و عصابی که در دست داری.» پس به وی داد، و بدو درآمد، و او از وی آستن شد. 19 و برخاسته، برفت. و برقع را از خود برداشته، رخت بیوگی پوشید. 20 و یهودا بزغاله را به دست دوست عدلامی خود فرستاد، تا گرو را از دست آن زن بگیرد، اما او را نیافت. 21 و از مردمان آن مکان پرسیده، گفت: «آن فاحشه‌ای که سر راه عینایم نشسته بود، کجاست؟» گفتند: «فاحشه‌ای

مواب، مدیان را شکست داد، پادشاهی کرد، و نام شهر او عویت بود. 36 و هداد مرد، و درجایش سمله از مسریقه پادشاهی نمود. 37 و سمله مرد، و شاول از رحوبوت نهر در جایش پادشاهی کرد. 38 و شاول مرد، و در جایش بعل حانان بن عکبور سلطنت کرد. 39 و بعل حانان بن عکبور مرد، و در جایش، هدار پادشاهی کرد. و نام شهرش فاعو بود، و زنش مسمی به مهیطئیل دختر مطرد، دختر می‌ذاهب بود. 40 و اینست نامهای امرای عیسو، حسب قبائل ایشان و اماکن و نامهای ایشان: امیر تمناع و امیر علوه و امیر یتیت، 41 و امیر اهلویامه و امیرایله و امیر فینون، 42 و امیر قناز و امیر تیمان و امیر مبصار، 43 و امیر مجدئیل و امیر عیرام. اینان امرای ادومند، حسب مساکن ایشان در زمین ملک ایشان. همان عیسو پدر ادوم است.

رویای یوسف

37 و یعقوب در زمین غربت پدر خود، یعنی زمین کنعان ساکن شد. 2 این است پیدایش یعقوب. چون یوسف هفده ساله بود، گله را با برادران خود چوپانی می‌کرد. و آن جوان با پسران بلهه و پسران زلفه، زنان پدرش، می‌بود. و یوسف از بدسلوکی ایشان پدر را خبر می‌داد. 3 و اسرائیل، یوسف را از سایر پسران خود بیشتر دوست داشتی، زیرا که او پسر پیری او بود، و برایش ردایی بلند ساخت. 4 و چون برادرانش دیدند که پدر ایشان، او را بیشتر از همه برادرانش دوست می‌دارد، از او کینه داشتند، و نمی‌توانستند با وی به سلامتی سخن گویند. 5 و یوسف خوابی دیده، آن را به برادران خود بازگفت. پس بر کینه او افزودند. 6 و بدیشان گفت: «این خوابی را که دیده‌ام، بشنوید: 7 اینک ما در مزرعه بافه‌ها می‌بستیم، که ناگاه بافه من برپا شده، بایستاد، و بافه‌های شما گرد آمده، به بافه من سجده کردند.» 8 برادرانش به وی گفتند: «آیا فی الحقیقه بر ماسلطنت خواهی کرد؟ و بر ما مسلط خواهی شد؟» و بسبب خوابها و سخنانش بر کینه او افزودند. 9 از آن پس خوابی دیگر دید، و برادران خود را از آن خبر داده، گفت: «اینک باز خوابی دیده‌ام، که ناگاه آفتاب و ماه و یازده ستاره مرا سجده کردند.» 10 و پدر و برادران خود را خبر داد، و پدرش او را توبیخ کرده، بوی گفت: «این چه خوابی است که دیده‌ای؟ آیا من و مادرت و برادرانت حقیقت خواهیم آمد و تو را بر زمین سجده خواهیم نمود؟» 11 و برادرانش بر او حسد بردند، و اما پدرش، آن امر را در خاطر نگاه داشت.

فروش یوسف

12 و برادرانش برای چوپانی گله پدر خود، به شکیم رفتند. 13 و اسرائیل به یوسف گفت: «آیا برادرانت در شکیم چوپانی نمی‌کنند، بیا تا تو رانزد ایشان بفرستم.» وی را گفت: «لبیک.» 14 او را گفت: «الان برو و سلامتی برادران و سلامتی گله را ببین و نزد من خبر بیاور.» و او را از وادی حبرون فرستاد، و به شکیم آمد. 15 و شخصی به او برخورد، و اینک، او در صحرا آواره می‌بود، پس آن شخص از او پرسیده، گفت: «چه می‌طلبی؟» 16 گفت: «من برادران خود را می‌جویم، مرا خبرده که کجا چوپانی می‌کنند.» 17 آن مرد گفت: «از اینجا روانه شدند، زیرا شنیدیم که می‌گفتند: به دوتان می‌رویم.» پس یوسف از عقب برادران خود رفته، ایشان را در دوتان یافت. 18 و او را از دور دیدند، و قبل از آنکه نزدیک ایشان بیاید، باهم توطئه دیدند که او را بکشند. 19 و به یکدیگر گفتند: «اینک این صاحب خوابها می‌آید. 20 اکنون بیایید او را بکشیم، و به یکی از این جاهها بیندازیم، و گوئیم جانوری درنده او را خورد. و ببینیم خوابهایش چه می‌شود.» 21 لیکن روبین چون این را شنید، او را از دست ایشان رهانیده، گفت: «او را نکشیم.» 22 پس روبین بدیشان گفت: «خون مرزید، او را در این چاه که در صحراست، بیندازید، و دست خود را بر او دراز مکنید.» تا او را از دست ایشان رهانیده، به پدر خود رد نماید. 23 و به مجرد رسیدن یوسف نزد برادران خود، رختش را یعنی آن ردای بلند را که در برداشت، از او کردند. 24 و او را گرفته، در چاه انداختند، اما چاه، خالی و بی‌آب بود.

می کردند، او کننده آن بود.²³ و داروغه زندان بدانچه در دست وی بود، نگاه نمی کرد، زیرا خداوند با وی می بود و آنچه را که او می کرد، خداوند راست می آورد.

تعبیر خواب ساقی و خباز فرعون

40 و بعد از این امور، واقع شد که ساقی و خباز پادشاه مصر، به آقای خویش، پادشاه مصر خطا کردند.² و فرعون به دو خواجه خود، یعنی سردار ساقیان و سردار خبازان غضب نمود.³ و ایشان را در زندان رئیس افواج خاصه، یعنی زندانی که یوسف در آنجا محبوس بود، انداخت.⁴ و سردار افواج خاصه، یوسف را برایشان گماشت، و ایشان را خدمت می کرد، و مدتی در زندان ماندند.⁵ و هر دو در یک شب خوابی دیدند، هر کدام خواب خود را. هر کدام موافق تعبیر خود، یعنی ساقی و خباز پادشاه مصر که در زندان محبوس بودند.⁶ بامدادان چون یوسف نزد ایشان آمد، دید که اینک ملول هستند.⁷ پس، از خواجه های فرعون، که با وی در زندان آقای او بودند، پرسیده، گفت: «امروز چرا روی شما غمگین است؟»⁸ به وی گفتند: «خوابی دیده ایم و کسی نیست که آن را تعبیر کند.» یوسف بدیشان گفت: «آیا تعبیرها از آن خدائیت است؟ آن را به من بازگویید.»

⁹ آنگاه رئیس ساقیان، خواب خود را به یوسف بیان کرده، گفت: «در خواب من، اینک تاکی پیش روی من بود.¹⁰ و در تاک سه شاخه بود و آن بشکفت، و گل آورد و خوشه هایش انگور رسیده داد.¹¹ و جام فرعون در دست من بود. و انگورها را چیده، در جام فرعون فشردم، و جام را به دست فرعون دادم.»

¹² یوسف به وی گفت: «تعبیرش اینست، سه شاخه سه روز است.¹³ بعد از سه روز، فرعون سر تو را برافرازد و به منصب بازگمارد، و جام فرعون را به دست وی دهی به رسم سابق، که ساقی او بودی.¹⁴ و هنگامی که برای تو نیکو شود، مرا یاد کن و به من احسان نموده، احوال مرا نزد فرعون مذکور ساز، و مرا از این خانه بیرون آور،¹⁵ زیرا که فی الواقع از زمین عبرانیان دزدیده شده ام، و اینجا نیز کاری نکرده ام که مرا درسیاه چال افکنند.»

¹⁶ اما چون رئیس خبازان دید که تعبیر، نیکو بود، به یوسف گفت: «من نیز خوابی دیده ام، که اینک سه سبد نان سفید بر سر من است،¹⁷ و در سبد زبرین هر قسم طعام برای فرعون از پیشه خباز می باشد و مرغان، آن را از سبیدی که بر سر من است، می خورند.»¹⁸ یوسف در جواب گفت: «تعبیرش این است، سه سبد سه روز می باشد.¹⁹ و بعد از سه روز فرعون سر تو را از تو بردارد و تو را بر دار بیاویزد، و مرغان، گوشتت را از تو بخورند.»

²⁰ پس در روز سوم که یوم میلاد فرعون بود، ضیافتی برای همه خدام خود ساخت، و سررئیس ساقیان و سر رئیس خبازان را در میان نوکران خود برافراشت.²¹ اما رئیس ساقیان را به ساقی گریش باز آورد، و جام را به دست فرعون داد.²² و اما رئیس خبازان را به دار کشید، چنانکه یوسف برای ایشان تعبیر کرده بود.²³ لیکن رئیس ساقیان، یوسف را به یاد نیاورد، بلکه او را فراموش کرد.

تعبیر خواب فرعون

41 و واقع شد، چون دو سال سپری شد، که فرعون خوابی دید که اینک بر کنار نهر ایستاده است.² که ناگاه از نهر، هفت گاو خوب صورت و فربه گوشت برآمده، بر مرغزاری چریدند.³ و اینک هفت گاو دیگر، بد صورت و لاغر گوشت، در عقب آنها از نهر برآمده، به پهلوی آن گاووان اول به کنار نهر ایستادند.⁴ و این گاووان زشت صورت و لاغر گوشت، آن هفت گاو خوب صورت و فربه را فرو بردند. و فرعون بیدار شد.

⁵ و باز بخیسبید و دیگر باره خوابی دید، که اینک هفت سنبله پر و نیکو بر یک ساق برمی آید.⁶ و اینک هفت سنبله لاغر، از باد شرقی پژمرده، بعد از آنها می روید.⁷ و سنبله های لاغر، آن هفت سنبله فربه و پر را فرو بردند، و فرعون بیدار شده، دید که اینک خوابی است.⁸ صبحگاهان دلش مضطرب شده، فرستاد و همه جادوگران و جمیع حکیمان مصر را خواند، و فرعون خوابهای خود را بدیشان بازگفت. اما کسی نبود که آنها را برای فرعون تعبیر کند.

در اینجا نبود.²² پس نزد یهودا برگشته، گفت: «او را نیافتیم، مردمان آن مکان نیز می گویند که فاحشه ای در اینجا نبود.»²³ یهودا گفت: «بگذار برای خودنگاه دارد، مبادا رسوا شویم. اینک بزغاله رافرستادم و تو او را نیافتی.»²⁴ و بعد از سه ماه یهودا را خبر داده، گفتند: «عروس تو تامل، زنا کرده است و اینک از زنا نیز آبتن شده.» پس یهودا گفت: «وی را بیرون آرید تا سوخته شود!»²⁵ چون او را بیرون می آوردند نزد پدر شوهر خود فرستاده، گفت: «از مالک این چیزها آبتن شده ام، و گفت: «تشخیص کن که این مهر و زنار وعصا از آن کیست.»²⁶ و یهودا آنها را شناخت، و گفت: «او از من بی گناه تر است، زیرا که او را به پسر خود شبیه ندادم. و بعد او را دیگر نشناخت.

²⁷ و چون وقت وضع حملش رسید، اینک توامان در رحمش بودند.²⁸ و چون می زایید، یکی دست خود را بیرون آورد که در حال قابله ریسمانی قرمز گرفته، بر دستش بست و گفت: «این اول بیرون آمد.»²⁹ و دست خود را بازکشید. و اینک برادرش بیرون آمد و قابله گفت: «چگونه شکافتی، این شکاف بر تو باد.» پس او را فارص نام نهاد.³⁰ بعد از آن برادرش که ریسمان قرمز را بردست داشت بیرون آمد، و او را زارح نامید.

یوسف در خانه فوطیفار

39 اما یوسف را به مصر بردند، و مردی مصری، فوطیفار نام که خواجه و سردار افواج خاصه فرعون بود، وی را از دست اسماعیلیانی که او را بدانجا برده بودند، خرید.² و خداوند با یوسف می بود، و او مردی کامیاب شد، و در خانه آقای مصری خود ماند.³ و آقایش دید که خداوند با وی می باشد، و هرآنچه او می کند، خداوند در دستش راست می آورد.⁴ پس یوسف در نظر وی التفات یافت، و او را خدمت می کرد، و او را به خانه خود برگماشت و تمام مایملک خویش را بدست وی سپرد.⁵ و واقع شد بعد از آنکه او را بر خانه و تمام مایملک خود گماشته بود، که خداوند خانه آن مصری را بسبب یوسف برکت داد، و برکت خداوند بر همه اموالش، چه در خانه و چه در صحرا بود.⁶ و آنچه داشت به دست یوسف واگذاشت، و از آنچه با وی بود، خبر نداشت جز نانی که می خورد. و یوسف خوش اندام و نیک منظر بود.

⁷ و بعد از این امور واقع شد که زن آقایش بریوسف نظر انداخته، گفت: «با من هم خواب شو.»⁸ اما او ابا نموده، به زن آقای خود گفت: «اینک آقای من از آنچه نزد من در خانه است، خبر ندارد، و آنچه دارد، به دست من سپرده است.»⁹ بزرگتری آژمن در این خانه نیست و چیزی از من دریغ نداشته، جز تو، چون زوجه او می باشی؛ پس چگونه مرتکب این شرارت بزرگ بشوم و به خدا خطا ورزم؟¹⁰ و اگرچه هر روزه به یوسف سخن می گفت، به وی گوش نمی گرفت که با او بخوابد یا نزد وی بماند.

¹¹ و روزی واقع شد که به خانه درآمد، تا به شغل خود پردازد و از اهل خانه کسی آنجا درخانه نبود.¹² پس جامه او را گرفته، گفت: «با من بخواب.» اما او جامه خود را به دستش رها کرده، گریخت و بیرون رفت.¹³ و چون او دید که رخت خود را به دست وی ترک کرد و از خانه گریخت،¹⁴ مردان خانه راصدا زد، و بدیشان بیان کرده، گفت: «بنگرید، مردعبرانی را نزد ما آورد تا ما را مسخره کند، و نزد من آمد تا با من بخوابد، و به آواز بلند فریاد کردم،¹⁵ و چون شنید که به آواز بلند فریاد برآوردم، جامه خود را نزد من واگذارده، فرار کرد و بیرون رفت.»

¹⁶ پس جامه او را نزد خود نگاه داشت، تا آقایش به خانه آمد.¹⁷ و به وی بدین مضمون ذکر کرده، گفت: «آن غلام عبرانی که برای ما آورده ای، نزد من آمد تا مرا مسخره کند،¹⁸ و چون به آواز بلند فریاد برآوردم، جامه خود را پیش من رها کرده، بیرون گریخت.»

¹⁹ پس چون آقایش سخن زن خود را شنید که به وی بیان کرده، گفت: «غلامت به من چنین کرده است، «خشم او افروخته شد.»²⁰ و آقای یوسف او را گرفته، در زندان خانه ای که اسپران پادشاه بسته بودند، انداخت و آنجا در زندان ماند.²¹ اما خداوند با یوسف می بود و بر وی احسان می فرمود، و او را در نظر داروغه زندان حرمت داد.²² و داروغه زندان همه زندانیان را که در زندان بودند، به دست یوسف سپرد. و آنچه در آنجا

می کردند که «زانو زنید!» پس او را بر تمامی زمین مصر برگماشت.⁴⁴ و فرعون به یوسف گفت: «من فرعون هستم، و بدون توهیچکس دست یا پای خود را در کل ارض مصر بلند نکند.»⁴⁵ و فرعون یوسف را صفات فعینح نامید، و اسنات، دختر فوطی فارغ، کاهن اون رابدو به زنی داد، و یوسف بر زمین مصر بیرون رفت.

⁴⁶ و یوسف سی ساله بود وقتی که به حضور فرعون، پادشاه مصر بایستاد، و یوسف از حضور فرعون بیرون شده، در تمامی زمین مصر گشت.⁴⁷ و در هفت سال فراوانی، زمین محصول خود را به کثرت آورد.⁴⁸ پس تمامی ماکولات آن هفت سال را که در زمین مصر بود، جمع کرد، و خوراک را در شهرها ذخیره نمود، و خوراک مزارع حوالی هر شهر را در آن گذاشت.⁴⁹ و یوسف غله بیکران بسیار، مثل ریگ دریا ذخیره کرد، تا آنکه از حساب بازماند، زیرا که از حساب زیاده بود.⁵⁰ و قبل از وقوع سالهای قحط، دو پسر برای یوسف زاییده شد، که اسنات، دختر فوطی فارغ، کاهن اون برایش بزاد.⁵¹ و یوسف نخست زاده خود رامنسی نام نهاد، زیرا گفت: «خدا مرا از تمامی مشقتم و تمامی خانه پدرم فراموشی داد.»⁵² دومین را افرایم نامید، زیرا گفت: «خدا مرا در زمین مذلتم بارآور گردانید.»⁵³ و هفت سال فراوانی که در زمین مصر بود، سپری شد.⁵⁴ و هفت سال قحط، آمدن گرفت، چنانکه یوسف گفته بود. و قحط در همه زمینها پدید شد، لیکن در تمامی زمین مصر نان بود.⁵⁵ و چون تمامی زمین مصر مبتلای قحط شد، قوم برای نان نزد فرعون فریاد برآوردند. و فرعون به همه مصریان گفت: «نزد یوسف بروید و آنچه او به شما گوید، بکنید.»⁵⁶ پس قحط، تمامی روی زمین را فروگرفت، و یوسف همه انبارها را باز کرده، به مصریان می فروخت، و قحط در زمین مصر سخت شد.⁵⁷ و همه زمینها به جهت خریدغله نزد یوسف به مصر آمدند، زیرا قحط بر تمامی زمین سخت شد.

دیدار یوسف با برادران

42 و اما یعقوب چون دید که غله در مصر است، پس یعقوب به پسران خود گفت: «چرا به یکدیگر می نگرید؟»² و گفت: «اینک شنیده‌ام که غله در مصر است، بدانجا بروید و برای ما از آنجا بخرید، تا زیست کنیم و نمیریم.»

³ پس ده برادر یوسف برای خریدن غله به مصر فرود آمدند.⁴ و اما بنیامین، برادر یوسف رایعقوب با برادرانش نفرستاد، زیرا گفت مبادا زبانی بدو رسد.⁵ پس بنی اسرائیل در میان آنانی که می آمدند، به جهت خرید آمدند، زیرا که قحط در زمین کنعان بود.

⁶ و یوسف حاکم ولایت بود، و خود به همه اهل زمین غله می فروخت. و برادران یوسف آمده، رو به زمین نهاده، او را سجد کردند.⁷ چون یوسف برادران خود را دید، ایشان را بشناخت، و خود را بدیشان بیگانه نموده، آنها را به درشتی، سخن گفت و از ایشان پرسید: «از کجا آمده اید؟» گفتند: «از زمین کنعان تا خوراک بخریم.»

⁸ و یوسف برادران خود را شناخت، لیکن ایشان او را نشناختند.⁹ و یوسف خوابها را که درباره ایشان دیده بود، بیاد آورد. پس بدیشان گفت: «شما جاسوسانید، و به جهت دیدن عریانی زمین آمده اید.»¹⁰ بدو گفتند: «نه، یا سیدی! بلکه غلامان به جهت خریدن خوراک آمده‌اند.»¹¹ ماهمه پسران یک شخص هستیم. ما مردمان صادقیم؛ غلامان، جاسوس نیستند.»¹² بدیشان گفت: «نه، بلکه به جهت دیدن عریانی زمین آمده اید.»¹³ گفتند: «غلامان دوازده برادرند، پسران یک مرد در زمین کنعان. و اینک کوچکتز، امروز نزد پدر ماست، و یکی نایاب شده است.»¹⁴ یوسف بدیشان گفت: «همین است آنچه به شما گفتم که جاسوسانید!»¹⁵ بدینطور آزموده می شوید. به حیات فرعون از اینجا بیرون نخواهید رفت، جز اینکه برادر کهنتر شما در اینجا بیاید.¹⁶ یک نفر از خودتان بفرستید، تا برادر شما را بیاورد، و شما اسیر بمانید تا سخن شما آزموده شود که صدق با شماست یا نه، والا به حیات فرعون جاسوسانید!»¹⁷ پس ایشان را با هم سه روز در زندان انداخت.

⁹ آنگاه رئیس ساقیان به فرعون عرض کرده، گفت: «امروز خطایای من بخاطر آمد.¹⁰ فرعون بر غلامان خود غضب نموده، مرا با رئیس خبازان در زندان سردار افواج خاصه، حبس فرمود.¹¹ و من و او در یک شب، خوابی دیدیم، هر یک موافق تعبیر خواب خود، خواب دیدیم.¹² و جوانی عبرانی در آنجا با ما بود، غلام سردار افواج خاصه. و خوابهای خود را نزد او بیان کردیم و او خوابهای ما را برای ما تعبیر کرد، هر یک را موافق خوابش تعبیر کرد.¹³ و به عینه موافق تعبیری که برای ما کرد، واقع شد. مرا به منصب باز آورد، و او را به دار کشید.»

¹⁴ آنگاه فرعون فرستاده، یوسف را خواند، و او را به زودی از زندان بیرون آوردند. و صورت خود را تراشیده، رخت خود را عوض کرد، و به حضور فرعون آمد.¹⁵ فرعون به یوسف گفت: «خوابی دیده‌ام و کسی نیست که آن را تعبیر کند، و درباره تو شنیدم که خواب می شنوی تا تعبیرش کنی.»¹⁶ یوسف فرعون را به پاسخ گفت: «از من نیست، خدا فرعون را به سلامتی جواب خواهد داد.»

¹⁷ و فرعون به یوسف گفت: «در خواب خود دیدم که اینک به کنار نهر ایستاده‌ام.¹⁸ و ناگاه هفت گاو فریه گوشت و خوب صورت از نهر برآمده، بر مرغزار می چرند.¹⁹ و اینک هفت گاو دیگر زیون و بسیار زشت صورت و لاغر گوشت، که در تمامی زمین مصر بدان زشتی ندیده بودم، در عقب آنها برمی آیند.²⁰ و گاوان لاغر زشت، هفت گاو فریه اول را می خورند.²¹ و چون به شکم آنها فرو رفتند معلوم نشد که بدرون آنها شدند، زیرا که صورت آنها مثل اول زشت ماند. پس بیدار شدم.²² و باز خوابی دیدم که اینک هفت سنبله پر و نیکو بر یک ساق برمی آید.²³ و اینک هفت سنبله خشک باریک و از باد شرقی پژمرده، بعد از آنها می روید.²⁴ و سنابل لاغر، آن هفت سنبله نیکو را فرو می برد. و جادوگران را گفتم، لیکن کسی نیست که برای من شرح کند.»

²⁵ یوسف به فرعون گفت: «خواب فرعون یکی است. خدا از آنچه خواهد کرد، فرعون را خبر داده است.²⁶ هفت گاو نیکو هفت سال باشد و هفت سنبله نیکو هفت سال. همانا خواب یکی است.²⁷ و هفت گاو لاغر زشت، که در عقب آنها برآمدند، هفت سال باشد. و هفت سنبله خالی از باد شرقی پژمرده، هفت سال قحط می باشد.²⁸ سخنی که به فرعون گفتم، این است: آنچه خدای کند به فرعون ظاهر ساخته است.²⁹ همانا هفت سال فراوانی بسیار، در تمامی زمین مصر می آید.³⁰ و بعد از آن، هفت سال قحط پدید آید. و تمامی فراوانی در زمین مصر فراموش شود. و قحط، زمین را تباه خواهد ساخت.³¹ و فراوانی در زمین معلوم نشود بسبب قحطی که بعد از آن آید، زیرا که به غایت سخت خواهد بود.³² و چون خواب به فرعون دو مرتبه مکرر شد، این است که این حادثه از جانب خدا مقرر شده، و خدا آن را به زودی پدید خواهد آورد.³³ پس اکنون فرعون می باید مردی بصیر و حکیم را پیدانموده، و او را بر زمین مصر بگمارد.³⁴ فرعون چنین بکند، و ناظران بر زمین بگمارد، و در هفت سال فراوانی، خمس از زمین مصر بگیرد.³⁵ و همه ماکولات این سالهای نیکو را که می آید جمع کنند، و غله را زیر دست فرعون ذخیره نمایند، و خوراک در شهرها نگاه دارند.³⁶ تا خوراک برای زمین، به جهت هفت سال قحطی که در زمین مصر خواهد بود ذخیره شود، مبادا زمین از قحط تباه گردد.»

³⁷ پس این سخن بنظر فرعون و بنظر همه بندگانش پسند آمد.³⁸ و فرعون به بندگان خود گفت: «آیا کسی را مثل این توانیم یافت، مردی که روح خدا در وی است؟»³⁹ و فرعون به یوسف گفت: «چونکه خدا کل این امور را بر تو کشف کرده است، کسی مانند تو بصیر و حکیم نیست.⁴⁰ تو بر خانه من باش، و به فرمان تو، تمام قوم من منتظم شوند، جز اینکه بر تخت از تو بزرگتر باشم.»

منصب والای یوسف

⁴¹ و فرعون به یوسف گفت: «بدانکه تو را بر تمامی زمین مصر گماشتم.»⁴² و فرعون انگشتر خود را از دست خویش بیرون کرده، آن را بردست یوسف گذاشت، و او را به کتان نازک آراسته کرد، و طوقی زرین بر گردنش انداخت.⁴³ و او را بر عرابه دومین خود سوار کرد، و پیش رویش ندا

⁹ من ضامن او می‌باشم، او را از دست من بازخواست کن هر گاه او را نزد تو باز نیاوردم و به حضورت حاضر نساختم، تا به ابد در نظر تو مقصر باشم.
¹⁰ زیرا اگر تاخیر نمی‌نمودیم، هر آینه تا حال، مرتبه دوم را برگشته بودیم.»
¹¹ پس پدر ایشان، اسرائیل، بدیشان گفت: «اگر چنین است، پس این را بکنید. از ثمرات نیکوی این زمین در ظروف خود بردارید، وارمغانی برای آن مرد ببرید، قدری بلسان و قدری عسل و کنیرا و لادن و پسته و بادام.¹² و نقد مضاعف بدست خود گیرید، و آن نقدی که در دهنه عدل‌های شما رد شده بود، به دست خود بازبرید، شاید سهوی شده باشد.¹³ و برادر خود را برداشته، روانه شوید، و نزد آن مرد برگردید.¹⁴ و خدای قادر مطلق شما را در نظر آن مرد مکرّم دارد، تا برادر دیگر شما و بنیامین را همراه شما بفرستد، و من اگر بی‌ولاد شدم، بی‌ولاد شدم.»
¹⁵ پس آن مردان، ارمغان را برداشته، و نقد مضاعف را بدست گرفته، با بنیامین روانه شدند. و به مصر فرود آمده، به حضور یوسف ایستادند.¹⁶ اما یوسف، چون بنیامین را با ایشان دید، به ناظر خانه خود فرمود: «این اشخاص را به خانه ببر، و ذبح کرده، تدارک ببین، زیرا که ایشان وقت ظهر با من غذا می‌خورند.»
¹⁷ و آن مرد چنانکه یوسف فرموده بود، کرد. و آن مرد ایشان را به خانه یوسف آورد.¹⁸ و آن مردان ترسیدند، چونکه به خانه یوسف آورده شدند و گفتند: «بسبب آن نقدی که دفعه اول در عدل‌های ما رد شده بود، ما را آورده‌اند تا بر ما هجوم آورد، و بر ما حمله کند، و ما را مملوک سازد و حماران ما را.»
¹⁹ و به ناظر خانه یوسف نزدیک شده، در درگاه خانه بدو متکلم شده،
²⁰ گفتند: «یا سیدی! حقیقت مرتبه اول برای خرید خوراک آمدیم.²¹ و واقع شد چون به منزل رسیده، عدل‌های خود را باز کردیم، که اینک نقد هر کس در دهنه عدلش بود. نقره ما به وزن تمام و آن را به دست خود باز آورده‌ایم.²² و نقد دیگر برای خرید خوراک به دست خود آورده‌ایم. نمی‌دانیم کدام کس نقد ما را در عدل‌های ما گذاشته بود.»
²³ گفت: «سلامت باشید مترسید، خدای شما و خدای پدر شما، خزانه‌ای در عدل‌های شما، به شما داده است؛ نقد شما به من رسید.» پس شمعون را نزد ایشان بیرون آورد.²⁴ و آن مرد، ایشان را به خانه یوسف درآورده، آب بدیشان داد، تا پایهای خود را شستند، و عولفه به حماران ایشان داد.²⁵ و ارمغان را حاضر ساختند، تا وقت آمدن یوسف به ظهر، زیرا شنیده بودند که در آنجا باید غذا بخورند.²⁶ و چون یوسف به خانه آمد، ارمغانی را که به دست ایشان بود، نزد وی به خانه آوردند، و به حضور وی رو به زمین نهادند.
²⁷ پس از سلامتی ایشان پرسید و گفت: «آیا پدر پیر شما که ذکرش را کردید، به سلامت است؟ و تا بحال حیات دارد؟»²⁸ گفتند: «غلامت، پدر ما، به سلامت است، و تا بحال زنده.» پس تعظیم و سجده کردند.²⁹ و چون چشمان خود را باز کرده، برادر خود بنیامین، پسر مادر خویش را دید، گفت: «آیا این است برادر کوچک شما که نزد من، ذکر او را کردید؟» و گفت: «ای پسر، خدا بر تو رحم کند.»
³⁰ و یوسف چونکه مهرش بر برادرش بجنبید، بشناخت، و جای گریستن خواست. پس به خلوت رفته، آنجا بگریست.³¹ و روی خود را شسته، بیرون آمد. و خودداری نموده، گفت: «طعام بگذارید.»
³² و برای وی جدا گذارند، و برای ایشان جدا، و برای مصریانی که با وی خوردند جدا، زیرا که مصریان با عبرانیان نمی‌توانند غذا بخورند زیرا که این، نزد مصریان مکروه است.³³ و به حضور وی بنشستند، نخست زاده موافق نخست زادگی اش، و خرد سال بحسب خردسالی اش، و ایشان به یکدیگر تعجب نمودند.³⁴ و حصه‌ها از پیش خود برای ایشان گرفت، اما حصه بنیامین پنج چندان حصه دیگران بود، و باوی نوشیدند و کیف کردند.

جام نقره

44 پس به ناظر خانه خود امر کرده، گفت: عدل‌های این مردمان را به قدری که می‌توانند برد، از غله پر کن، و نقد هر کسی را به دهنه

¹⁸ و روز سوم یوسف بدیشان گفت: «این را بکنید و زنده باشید، زیرا من از خدا می‌ترسم: هر گاه شما صادق هستید، یک برادر از شما در زندان شما اسیر باشد، و شما رفته، غله برای گرسنگی خانه‌های خود ببرید.²⁰ و برادر کوچک خود را نزد من آرید، تا سخنان شما تصدیق شود و نمیرید.» پس چنین کردند.

²¹ و به یکدیگر گفتند: «هر آینه به برادر خود خطا کردیم، زیرا تنگی جان او را دیدیم وقتی که به ما استغاثه می‌کرد، و نشنیدیم. از این رو این تنگی بر ما رسید.»²² و روبین در جواب ایشان گفت: «آیا به شما نگفتم که به پسر خطا موزید؟»

²³ و ایشان ندانستند که یوسف می‌فهمد، زیرا که ترجمانی در میان ایشان بود.²⁴ پس از ایشان کناره جسته، بگریست و نزدایشان برگشته، با ایشان گفتگو کرد، و شمعون را از میان ایشان گرفته، او را روبروی ایشان در بند نهاد.

²⁵ و یوسف فرمود تا جوالهای ایشان را از غله پر سازند، و نقد ایشان را در عدل هر کس نهند، و زاد سفر بدیشان دهند، و به ایشان چنین کردند.
²⁶ پس غله را بر حماران خود بار کرده، از آنجا روانه شدند.

²⁷ و چون یکی، عدل خود را در منزل باز کرد، تا خوراک به الاغ دهد، نقد خود را دید که اینک در دهن عدل او بود.²⁸ و به برادران خود گفت: «نقد من رد شده است، و اینک در عدل من است. آنگاه دل ایشان طیبیدن گرفت، و به یکدیگر لرزان شده، گفتند: «این چیست که خدا به ما کرده است.»

²⁹ پس نزد پدر خود، یعقوب، به زمین کنعان آمدند، و از آنچه بدیشان واقع شده بود، خبر داده، گفتند: «آن مرد که حاکم زمین است، با ما به سختی سخن گفت، و ما را جاسوسان زمین پنداشت.³¹ و بدو گفتیم ما صادقیم و جاسوس نی. ³² ما دوازده برادر، پسران پدر خود هستیم، یکی نایاب شده است، و کوچکتر، امروز نزد پدر ما در زمین کنعان می‌باشد.³³ و آن مرد که حاکم زمین است، به ما گفت: از این خواهم فهمید که شما راستگو هستید که یکی از برادران خود را نزد من گذارید، و برای گرسنگی خانه‌های خود گرفته، بروید.³⁴ و برادر کوچک خود را نزد من آرید، و خواهم یافت که شما جاسوس نیستید بلکه صادق. آنگاه برادر شما را به شما رد کنم، و در زمین داد و ستد نمایید.»

³⁵ و واقع شد که چون عدل‌های خود را خالی می‌کردند، اینک کیسه پول هر کس در عدلش بود. و چون ایشان و پدرشان، کیسه‌های پول را دیدند، بترسیدند.³⁶ و پدر ایشان، یعقوب، بدیشان گفت: «مرا بی‌ولاد ساختید، یوسف نیست و شمعون نیست و بنیامین را می‌خواهید ببرید. این همه بر من است؟»³⁷ روبین به پدر خود عرض کرده، گفت: «هر دو پسر مرا بکش، اگر او را نزد تو باز نیاورم. او را به دست من بسپار، و من او را نزد تو باز خواهم آورد.»

³⁸ گفت: «پسر ما با شما نخواهد آمد زیرا که برادرش مرده است، و او تنها باقی است. و هر گاه در راهی که می‌روید زبانی بدو رسد، همانا مویهای سفید مرا با حزن به گور فرود خواهید برد.»

بازگشت مجدد برادران

43 و قحط در زمین سخت بود.² و واقع شد چون غله‌ای را که از مصر آورده بودند، تمام خوردند، پدرشان بدیشان گفت: «برگردید و اندک خوراکی برای ما بخرید.»³ یهودا بدو متکلم شده، گفت: «آن مرد به ما تاکید کرده، گفته است هر گاه برادر شما با شما نباشد، روی مرا نخواهید دید.⁴ اگر تو برادر ما را با ما فرستی، می‌رویم و خوراک برایت می‌خریم.⁵ اما اگر تو او را نفرستی، نمی‌رویم، زیرا که آن مرد ما را گفت، هر گاه برادر شما، با شما نباشد، روی مرا نخواهید دید.»

⁶ اسرائیل گفت: «چرا به من بدی کرده، به آن مرد خبر دادید که برادر دیگر دارید؟»⁷ گفتند: «آن مرد احوال ما و خویشاوندان ما را به دقت پرسیده، گفت: "آیا پدر شما هنوز زنده است، و برادر دیگر دارید؟" و او را بدین مضمون اطلاع دادیم، و چه می‌دانستیم که خواهد گفت: "برادر خود را نزد من آرید."»⁸ پس یهودا به پدر خود، اسرائیل گفت: «جوان را با من بفرست تا برخاسته، برویم و زیست کنیم و نمیریم، ما و تو و اطفال ما نیز.

عدلش بگذار. 2 و جام مرا، یعنی جام نقره را، در دهنه عدل آن کوچکتز، با قیمت غله‌اش بگذار.» پس موافق آن سخنی که یوسف گفته بود، کرد. 3 و چون صبح روشن شد، آن مردان را باحماران ایشان، روانه کردند. 4 و ایشان از شهر بیرون شده، هنوز مسافتی چند طی نکرده بودند، که یوسف به ناظر خانه خود گفت: «بر پا شده، در عقب این اشخاص بشتاب، و چون بدیشان فرار رسیدی، ایشان را بگو: چرا بدی به عوض نیکویی کردید؟ 5 آیا این نیست آنکه آقایم در آن می‌نوشد، و از آن تقال می‌زند؟ در آنچه کردید، بد کردید.»

6 پس چون بدیشان در رسید، این سخنان را بدیشان گفت. 7 به وی گفتند: «چرا آقایم چنین می‌گوید؟ حاشا از غلامانت که مرتکب چنین کارشوند! 8 همانا نقدی را که در دهنه عدلهای خود یافته بودیم، از زمین کنعان نزد تو باز آوردیم، پس چگونه باشد که از خانه آقایت طلا یا نقره بدرزیم. 9 نزد هر کدام از غلامانت یافت شود، بمیرد، و مانیز غلام آقای خود باشیم.» 10 گفت: «هم الان موافق سخن شما بشود، آنکه نزد او یافت شود، غلام من باشد، و شما آزادباشید.» 11 پس تعجیل نموده، هر کس عدل خود را به زمین فرود آورد، و هر یکی عدل خود را بازکرد. 12 و او تجسس کرد، و از مهتر شروع نموده، به کهنتر ختم کرد. و جام در عدل بنیامین یافته شد. 13 آنگاه رخت خود را چاک زدند، و هر کس الاغ خود را بار کرده، به شهر برگشتند.

14 و یهودا با برادرانش به خانه یوسف آمدند، و او هنوز آنجا بود، و به حضور وی بر زمین افتادند. 15 یوسف بدیشان گفت: «این چه کاری است که کردید؟ آیا ندانستید که چون من مردی، البته تقال می‌زنم؟» 16 یهودا گفت: «به آقایم چه گوییم، و چه عرض کنیم، و چگونه بی‌گناهی خویش را ثابت نماییم؟ خدا گناه غلامانت را دریافت نموده است؛ اینک ما نیز و آنکه جام بدستش یافت شد، غلامان آقای خود خواهیم بود.» 17 گفت: «حاشا از من که چنین کنم! بلکه آنکه جام بدستش یافت شد، غلام من باشد، و شما به سلامتی نزد پدر خویش بروید.» 18 آنگاه یهودا نزدیک وی آمده، گفت: «ای آقایم بشنو غلامت به گوش آقای خود سخنی بگو. و غضبت بر غلام خود افروخته نشود، زیرا که توجون فرعون هستی. 19 آقایم از غلامانت پرسیده، گفت: «آیا شما را پدر یا برادری است؟» 20 و به آقای خود عرض کردیم: «که ما را پدری است، و پسر کوچک پیری او که برادرش مرده است، و او تنها از مادر خود مانده است، و پدر او را دوست می‌دارد.» 21 و به غلامان خود گفتی: «وی را نزد من آرید تا چشمان خود را بروی نهم.» 22 و به آقای خود گفتیم: «آن جوان نمی‌تواند از پدر خود جدا شود، چه اگر از پدر خویش جدا شود او خواهد مرد.» 23 و به غلامان خود گفتی: «اگر برادر کهنتر شما با شما نیاید، روی مرا دیگر نخواهید دید.» 24 پس واقع شد که چون نزد غلامت، پدر خود، رسیدیم، سخنان آقای خود را بدو بازگفتیم. 25 و پدر ما گفت: «برگشته اندک خوراکی برای ما بخرید.» 26 گفتیم: «نمی‌توانیم رفت، لیکن اگر برادر کهنتر با ما آید، خواهیم رفت، زیرا که روی آن مرد رانمی‌توانیم دید اگر برادر کوچک با ما نباشد.» 27 و غلامت، پدر من، به ما گفت: «شما آگاهید که زوجه‌ام برای من دو پسر زایید. 28 و یکی از نزد من بیرون رفت، و من گفتم هر آینه دریده شده است، و بعد از آن او را ندیدم. 29 اگر این را نیز از نزد من ببرید، و زیانی بدو رسد، همانا موی سفیدم را به حزن به گور فرود خواهید برد.» 30 و الان اگر نزد غلامت، پدر خود بروم، و این جوان با من نباشد، و حال آنکه جان او به جان وی بسته است، 31 واقع خواهد شد که چون ببیند پسر نیست، او خواهد مرد. و غلامانت موی سفید غلامت، پدر خود را به حزن به گور فرود خواهند برد. 32 زیرا که غلامت نزد پدر خود ضامن پسر شده، گفتیم: «هرگاه او را نزد تو باز نیاورم، تا ابدالاباد نزد پدر خود مقصر خواهیم شد.» 33 پس الان تمنا اینکه غلامت به عوض پسر در بندگی آقای خود بماند، و پسر، همراه برادران خود برود. 34 زیرا چگونه نزد پدر خود بروم و پسر با من نباشد، مبادا بلایی را که به پدرم واقع شود ببینم.»

یوسف خود را به برادرانش

45 معرفی می‌کند و یوسف پیش جمعی که به حضورش ایستاده بودند، نتوانست خودداری کند، پس ندا کرد که «همه را از نزد من بیرون کنید!» و کسی نزد او نماند، وقتی که یوسف خویشتن را به برادران خود شناسانید. 2 و به آواز بلند گریست، و مصریان و اهل خانه فرعون شنیدند. 3 و یوسف، برادران خود را گفت: «من یوسف هستم! آیا پدرم هنوز زنده است؟» و برادرانش جواب وی را نتوانستند داد، زیرا که به حضور وی مضطرب شدند.

4 و یوسف به برادران خود گفت: «نزدیک من بیایید.» پس نزدیک آمدند، و گفت: «منم یوسف، برادر شما، که به مصر فروختید!» 5 و حال رنجیده مشوید، و متغیر نگردید که مرا بدینجا فروختید، زیرا خدا مرا پیش روی شما فرستاد تا (نفوس را) زنده نگاه دارد. 6 زیرا حال دو سال شده است که قحط در زمین هست، و پنج سال دیگر نیز نه شیار خواهد بود نه درو. 7 و خدا مرا پیش روی شما فرستاد تا برای شما بقیتی در زمین نگاه دارد، و شما را به نجاتی عظیم احیا کند. 8 و الان شما مرا اینجا نفرستادید، بلکه خدا، و او مرا پدر بر فرعون و آقا بر تمامی اهل خانه او و حاکم بر همه زمین مصر ساخت. 9 بشتابید و نزد پدرم رفته، بدو گویید: پسر تو، یوسف چنین می‌گوید: که خدا مرا حاکم تمامی مصر ساخته است، نزد من بیا و تاخیر منما. 10 و در زمین جوشن ساکن شو، تانزدیک من باشی، تو و پسرانت و پسران پسرانت، و گله ات و رمه ات با هر چه داری. 11 تا تو را در آنجا بپرورانم، زیرا که پنج سال قحط باقی است، مبادا تو و اهل خانه ات و متعلقانت بینوا گردید. 12 و اینک چشمان شما و چشمان برادرم بنیامین، می‌بیند، زبان من است که با شما سخن می‌گوید. 13 پس پدر مرا از همه حشمت من در مصر و از آنچه دیده‌اید، خبر دهید، و تعجیل نموده، پدرم را بدینجا آورید.»

14 پس به گردن برادر خود، بنیامین، آویخته، بگریست و بنیامین بر گردن وی گریست. 15 و همه برادران خود را بوسیده، برایشان بگریست، و بعد از آن، برادرانش با وی گفتگو کردند. 16 و این خبر را در خانه فرعون شنیدند، و گفتند برادران یوسف آمده‌اند، و بنظر فرعون و بنظر بندگانش خوش آمد. 17 و فرعون به یوسف گفت: «برادران خود را بگو: چنین بکنید: چهارپایان خود را بار کنید، و روانه شده، به زمین کنعان بروید. 18 و پدر اهل خانه های خود را برداشته، نزد من آید، و نیکوتر زمین مصر را به شما می‌دهم تا از فریبهی زمین بخورید. 19 و تو مامور هستی این را بکنید: ارا به‌ها از زمین مصر برای اطفال و زنان خود بگیری، و پدر خود برداشته، بیایید. 20 و چشمان شما در پی اسباب خود نباشد، زیرا که نیکویی تمامی زمین مصر از آن شماست.» 21 پس بنی اسرائیل چنان کردند، و یوسف به حسب فرمایش فرعون، ارا به‌ها بدیشان داد، و زاد سفر بدیشان عطا فرمود. 22 و بهر هر یک از ایشان، یک دست رخت بخشید، اما به بنیامین سیصد مثقال نقره، و پنج دست جامه داد. 23 و برای پدر خود بدین تفصیل فرستاد: ده الاغ بار شده به نفایس مصر، و ده ماده الاغ بار شده به غله و نان و خورش برای سفر پدر خود. 24 پس برادران خود را مرخص فرموده، روانه شدند و بدیشان گفت: «زنهار در راه منازعه مکنید!»

25 و از مصر برآمده، نزد پدر خود، یعقوب، به زمین کنعان آمدند. 26 و او را خبر داده، گفتند: «یوسف الان زنده است، و او حاکم تمامی زمین مصر است.» آنگاه دل وی ضعف کرد، زیرا که ایشان را باور نکرد. 27 و همه سخنانی که یوسف بدیشان گفته بود، به وی گفتند، و چون ارا به‌هایی را که یوسف برای آوردن او فرستاده بود، دید، روح پدر ایشان، یعقوب، زنده گردید. 28 و اسرائیل گفت: «کافی است! پسر من، یوسف، هنوز زنده است؛ می‌روم و قبل از مردنم او را خواهم دید.»

سفر یعقوب به مصر

46 و اسرائیل با هر چه داشت، کوچ کرده، به بئر شبع آمد، و قربانی‌ها برای خدای پدر خود، اسحاق، گذرانید. 2 و خدا در رویاهای شب، به اسرائیل خطاب کرده، گفت: «ای یعقوب! ای یعقوب!» گفت: «لبیک.» 3 گفت:

«من هستم الله، خدای پدرت، از فرود آمدن به مصر مترس، زیرا در آنجا امتی عظیم از تو به وجود خواهم آورد.⁴ من با تو به مصر خواهم آمد، و من نیز، تو را از آنجا البته باز خواهم آورد، و یوسف دست خود را بر چشمان تو خواهد گذاشت.»⁵ و یعقوب از بشریح روانه شد، و بنی اسرائیل پدر خود، یعقوب، و اطفال و زنان خویش را بر اراهه هایی که فرعون به جهت آوردن او فرستاده بود، برداشتند.⁶ و مواشی و اموالی را که در زمین کنعان اندوخته بودند، گرفتند. و یعقوب با تمامی ذریت خود به مصر آمدند.⁷ و پسران و پسران پسران خود را با خود، و دختران و دختران پسران خود را، و تمامی ذریت خویش را به همراهی خود به مصر آورد.⁸ و این است نامهای پسران اسرائیل که به مصر آمدند: یعقوب و پسرانش روبین نخست زاده یعقوب.⁹ و پسران روبین: حنوک و فلو و حصرون و کرمی.¹⁰ و پسران شمعون: یموئیل و یامین و اوهد و یاکین و صوحر و شاول که پسرزن کنعانی بود.¹¹ و پسران لاوی: جرشون و قهات و مراری.¹² و پسران یهودا: عیر و اونان و شبله و فارص و زارح. اما عیر و اونان در زمین کنعان مردند. و پسران فارص: حصرون و حامل بودند.¹³ و پسران یساکار: تولاع و فوه و یوب و شمرون.¹⁴ و پسران زبولون: سارد و ایلون و یاحلیل.¹⁵ اینانند پسران لیه، که آنها را با دختر خود دینه، در فدان ارام برای یعقوب زایید. همه نفوس پسران و دخترانش سی و سه نفر بودند.¹⁶ و پسران جاد: صفیون و حجی و شونی و اصبون و عیری و اوردی و اریئلی.¹⁷ و پسران اشیر: یمنه و یشوه و یشوی و بریعه، و خواهر ایشان ساره، و پسران بریعه حابر و ملکئیل.¹⁸ اینانند پسران زلفه که لابان به دختر خود لیه داد، و این شانزده را برای یعقوب زایید.¹⁹ و پسران راحیل زن یعقوب: یوسف و بنیامین.²⁰ و برای یوسف در زمین مصر، منسی و افرایم زاییده شدند، که اسنات دختر فوطی فارع، کاهن اون برایش بزد.²¹ و پسران بنیامین: بالع و باکر و اشبیل و جیرا و نعمان و ایچی و رش و مفیم و حفیم و آرد.²² اینانند پسران راحیل که برای یعقوب زاییده شدند، همه چهارده نفر.²³ و پسران دان: حوشیم.²⁴ و پسران نفتالی: یحصیل و جونی و یصر و شلیم.²⁵ اینانند پسران بلهه، که لابان به دختر خود راحیل داد، و ایشان را برای یعقوب زایید. همه هفت نفر بودند.²⁶ همه نفوسی که با یعقوب به مصر آمدند، که از صلب وی پدید شدند، سوای زنان پسران یعقوب، جمیع شصت و شش نفر بودند.²⁷ و پسران یوسف که برایش در مصر زاییده شدند، دوفتر بودند. پس جمیع نفوس خاندان یعقوب که به مصر آمدند هفتاد بودند.²⁸ و یهودا را پیش روی خود نزد یوسف فرستاد تا او را به جوشن راهنمایی کند، و به زمین جوشن آمدند.²⁹ و یوسف عرابه خود را حاضر ساخت، تا به استقبال پدر خود اسرائیل به جوشن برود. و چون او را بدید به گردنش بیاویخت، و مدتی بر گردنش گریست.³⁰ و اسرائیل به یوسف گفت: «اکنون بمیرم، چونکه روی تو را دیدم که تابحال زنده هستی.»³¹ و یوسف برادران خود و اهل خانه پدر خویش را گفت: «می‌روم تا فرعون را خبر دهم و به وی گویم: «برادرانم و خانواده پدرم که در زمین کنعان بودند، نزد من آمده‌اند.»³² و مردان شبانان هستند، زیرا اهل مواشیند، و گله‌ها و رمه‌ها و کل مایملک خود را آورده‌اند.»³³ و چون فرعون شما را بطلبد و گوید: «کسب شما چیست؟»³⁴ گوئید: «غلامان از طفولیت تابحال اهل مواشی هستیم، هم ما و هم اجداد ما، تادر زمین جوشن ساکن شوید، زیرا که هر شبان گوسفند مکروه مصریان است.»

خشکسالی

¹³ و در تمامی زمین نان نبود، زیرا قحط زیاده سخت بود، و ارض مصر و ارض کنعان بسبب قحط بینوا گردید.¹⁴ و یوسف، تمام نقره‌ای را که در زمین مصر و زمین کنعان یافته شد، به عوض غله‌ای که ایشان خریدند، بگرفت، و یوسف نقره را به خانه فرعون درآورد.¹⁵ و چون نقره از ارض مصر و ارض کنعان تمام شد، همه مصریان نزد یوسف آمده، گفتند: «ما را نان بده، چرا درحضورت بمیریم؟ زیرا که نقره تمام شد.»¹⁶ یوسف گفت: «مواشی خود را بیاورید، و به عوض مواشی شما، غله به شما می‌دهم، اگر نقره تمام شده است.»¹⁷ پس مواشی خود را نزد یوسف آوردند، و یوسف به عوض اسبان و گله‌های گوسفندان و رمه‌های گاوان و الاغان، نان بدیشان داد. و در آن سال به عوض همه مواشی ایشان، ایشان را به نان پروراند.¹⁸ و چون آن سال سپری شد در سال دوم به حضور وی آمده، گفتندش: «از آقای خود مخفی نمی‌داریم که نقره ما تمام شده است، و مواشی و بهایم از آن آقای ماگردیده، و جز بدن‌ها و زمین ما به حضور آقای ما چیزی باقی نیست.»¹⁹ چرا ما و زمین ما نیز در نظرتو هلاک شویم؟ پس ما را و زمین ما را به نان بخر، و ما و زمین ما مملوک فرعون بشویم، و بذر بده تازیست کنیم و نمیریم و زمین بایر نماند.»²⁰ پس یوسف تمامی زمین مصر را برای فرعون بخرید، زیرا که مصریان هر کس مزرعه خود را فروختند، چونکه قحط برایشان سخت بود و زمین از آن فرعون شد.²¹ و خلق را از این حد تا به آن حد مصر به شهرها منتقل ساخت.²² فقط زمین کهنه را نخرید، زیرا کهنه را حصه‌ای از جانب فرعون معین شده بود، و از حصه‌ای که فرعون بدیشان داده بود، می‌خوردند. از این سبب زمین خود را نفروختند.²³ و یوسف به قوم گفت: «اینک، امروز شما را و زمین شما را برای فرعون خریدم، همانا برای شما بذر است تا زمین را بکارید.²⁴ و چون حاصل برسد، یک‌خمس به فرعون دهید، و چهار حصه از آن شما باشد، برای زراعت زمین و برای خوراک شما و اهل خانه‌های شما و طعام به جهت اطفال شما.»²⁵ گفتند: «تو ما را احیا ساختی، در نظر آقای خود التفات بیاوریم، تا غلام فرعون باشیم.»²⁶ پس یوسف این قانون را بر زمین مصر تا امروز قرار داد که خمس از آن فرعون باشد، غیر از زمین کهنه فقط، که از آن فرعون نشد.²⁷ و اسرائیل در ارض مصر در زمین جوشن ساکن شده، ملک در آن گرفتند، و بسیار بارور و کثیر گردیدند.²⁸ و یعقوب در ارض مصر هفده سال بزیست. و ایام سالهای عمر یعقوب صد و چهل و هفت سال بود.²⁹ و چون حین وفات اسرائیل نزدیک شد، پسر خود یوسف را طلبیده، بدو گفت: «الان اگر در نظر تو التفات یافته‌ام، دست خود را زیر ران من بگذار، و احسان و امانت با من بکن، و زنتهار مرادر مصر دفن منما،³⁰ بلکه با پدران خود بخوابم و مرا از مصر برداشته، در قبر ایشان دفن کن.» گفت: «آنچه گفتمی خواهم کرد.»³¹ گفت: «برایم قسم بخور،» پس برایش قسم خورد و اسرائیل بر سر بستر خود خم شد.

47 پس یوسف آمد و به فرعون خبر داده، گفت: «پدرم و برادرانم با گله و رمه خویش و هر چه دارند، از زمین کنعان آمده‌اند و در زمین جوشن هستند.»² و از جمله برادران خود پنج نفر برداشته، ایشان را به حضور فرعون بر پا داشت.³ و فرعون، برادران او را گفت: «شغل شما چیست؟» به فرعون گفتند: «غلامان شبان گوسفند هستیم، هم ما و هم اجداد ما.»⁴ و به فرعون گفتند: «آمده‌ایم تا در این زمین ساکن شویم، زیرا که برای گله غلامان مرتعی نیست، چونکه قحط در زمین کنعان سخت است. و الان تمنا داریم که بندگانت در زمین جوشن سکونت کنند.»⁵ و فرعون به یوسف خطاب کرده، گفت: «پدرت و برادرانت نزد تو آمده‌اند، زمین مصر پیش روی توست. در نیکوترین زمین، پدر و برادران خود را

پسران یوسف

48

و بعد از این امور، واقع شد که به یوسف گفتند: «اینک پدر تو بیمار است.» پس دو پسر خود، منسی و افرایم را با خود برداشت. و یعقوب را خبر داده، گفتند: «اینک پسر تو یوسف، نزد تو می‌آید.» و اسرائیل، خویشتن را تقویت داده، بر بستر بنشست.³ و یعقوب به یوسف گفت: «خدای قادر مطلق در لولوز در زمین کنعان به من ظاهر شده، مرا برکت داد. و به من گفت: هر آینه من تو را بارور و کثیرگردانم، و از تو قومهای بسیار بوجود آورم، و این زمین را بعد از تو به ذریت تو، به میراث ابدی خواهم داد.⁵ و الان دو پسر تو که در زمین مصر برایت زاییده شدند، قبل از آنکه نزد تو به مصر بیایم، ایشان از آن من هستند، افرایم و منسی مثل روبین و شمعون از آن من خواهند بود.⁶ و اما اولاد تو که بعد از ایشان بیواری، از آن تو باشند و در ارث خود به نامهای برادران خود مسمی شوند.⁷ و هنگامی که من از فدان آمدم، راحیل نزد من در زمین کنعان به سر راه مرد، چون اندک مسافتی باقی بود که به افرات برسم، و او را در آنجا به سر راه افرات که بیت لحم باشد، دفن کردم.»⁸ و چون اسرائیل، پسران یوسف را دید، گفت: «اینان کیستند؟»⁹ یوسف، پدر خود را گفت: «اینان پسران منند که خدا به من در اینجاده است.» گفت: «ایشان را نزد من بیاور تا ایشان را برکت دهم.»¹⁰ و چشمان اسرائیل از پیروی تار شده بود که نتوانست دید. پس ایشان را نزدیک وی آورد و ایشان را بوسیده، در آغوش خود کشید.

¹¹ و اسرائیل به یوسف گفت: «گمان نمی‌بردم که روی تو را ببینم، و همانا خدا، ذریت تو را نیز به من نشان داده است.»¹² و یوسف ایشان را از میان دو زانوی خود بیرون آورده، رو به زمین نهاد.¹³ و یوسف هر دو را گرفت، افرایم را به دست راست خود به مقابل دست چپ اسرائیل، و منسی را به دست چپ خود به مقابل دست راست اسرائیل، و ایشان را نزدیک وی آورد.¹⁴ و اسرائیل دست راست خود را دراز کرده، بر سرفرایم نهاد و او کوچکتر بود و دست چپ خود را بر سر منسی، و دستهای خود را به فراست حرکت داد، زیرا که منسی نخست زاده بود.¹⁵ و یوسف را برکت داده، گفت: «خدایی که در حضور وی پدرانم، ابراهیم و اسحاق، سالک بودند، خدایی که مرا از روز بودنم تا امروز رعایت کرده است،¹⁶ آن فرشته‌ای که مرا از هربدی خلاصی داده، این دو پسر را برکت دهد، و نام من و نامهای پدرانم، ابراهیم و اسحاق، برایشان خوانده شود، و در وسط زمین بسیار کثیر شوند.»

¹⁷ و چون یوسف دید که پدرش دست راست خود را بر سر افرایم نهاد، بنظرش ناپسند آمد، و دست پدر خود را گرفت، تا آن را از سر افرایم به سر منسی نقل کند.¹⁸ و یوسف به پدر خود گفت: «ای پدر من، نه چنین، زیرا نخست زاده این است، دست راست خود را به سر او بگذار.»¹⁹ اما پدرش ابا نموده، گفت: «می‌دانم ای پسر من! او نیز قومی خواهد شد و او نیز بزرگ خواهد گردید، لیکن برادر کهنترش از وی بزرگتر خواهد شد و ذریت او امتهای بسیار خواهند گردید.»

²⁰ و در آن روز، او ایشان را برکت داده، گفت: «به تو، اسرائیل، برکت طلبیده، خواهند گفت که خدا تو را مثل افرایم و منسی کرداند.» پس افرایم را به منسی ترجیح داد.²¹ و اسرائیل به یوسف گفت: «همانا من می‌میرم، و خدا با شما خواهد بود، و شما را به زمین پدران شما باز خواهد آورد.²² و من به تو حصه‌ای زیاده از برادران من دهم، که آن را از دست اموریان به شمشیر و کمان خود گرفتم.»

برکت یعقوب به پسرانش

49

و یعقوب، پسران خود را خوانده، گفت: «جمع شوید تا شما را از آنچه در ایام آخر به شما واقع خواهد شد، خبر دهم.»² ای پسران یعقوب جمع شوید و بشنویید! و به پدر خود، اسرائیل، گوش گیرید.³ «ای روبین! تو نخست زاده منی، توانایی من و ابتدای قوتم، فضیلت رفعت و فضیلت قدرت.⁴ جوشان مثل آب، برتری نخواهی یافت، زیرا که بر بستر پدر خود برآمدی. آنگاه آن را بی‌حرمت ساختی، به بستر من برآمدی.»

⁵ «شمعون و لاوی برادرند. آلات ظلم، شمشیرهای ایشان است.»⁶ ای نفس من به مشورت ایشان داخل مشو، وای جلال من به محفل ایشان متحد مباش زیرا در غضب خود مردم را کشتند. و در خودرایی خویش گاو را رایی کردند.⁷ ملعون باد خشم ایشان، که سخت بود، و غضب ایشان زیرا که تند بود! ایشان را در یعقوب متفرق سازم و در اسرائیل پراکنده کنم.

⁸ «ای یهودا تو را برادران خواهند ستود. دست بر گردن دشمنان خواهد بود، و پسران پدرت، تو را تعظیم خواهند کرد.»⁹ یهودا شیربچه‌ای است، ای پسر من از شکار برآمدی. مثل شیر خویشتن را جمع کرده، در کمین می‌خوابد و چون شیرماده‌ای است. کیست او را برانگیزاند؟¹⁰ عصا از یهودا دور نخواهد شد. و نه فرمان فرمایی از میان پایهای وی تا شیلو بیاید. و مر او را اطاعت امتهای خواهد بود.¹¹ کره خود را به تاک و کره الاغ خویش را به مو بسته. جامه خود را به شراب، و رخت خویش را به عصیر انگور می‌شوید.¹² چشمانش به شراب سرخ و دندان‌ش به شیر سفید است.

¹³ «زبولون، بر کنار دریا ساکن شود، و نزد بندر کشتیها. و حدود او تا به صیدون خواهد رسید.¹⁴ یساکار حمار قوی است در میان آغلها خوابیده.¹⁵ چون محل آرمیدن را دید که پسندیده است، و زمین را دلگشا یافت، پس گردن خویش را برای بار خم کرد، و بنده خراج گردید.

¹⁶ «دان، قوم خود را داوری خواهد کرد، چون یکی از اسباط اسرائیل.¹⁷ دان، ماری خواهد بود به سر راه، و افعی بر کنار طریق که پاشنه اسب را بگذرد تا سوارش از عقب افتد.»¹⁸ ای یهوه منتظر نجات تو می‌باشم.¹⁹ «جاد، گروهی بر وی هجوم خواهند آورد، و او به عقب ایشان هجوم خواهد آورد.²⁰ اشیر، نان او چرب خواهد بود، و لذات ملوکانه خواهد داد.²¹ نفتالی، غزال آزادی است، که سخنان حسنه خواهد داد.

²² «یوسف، شاخه باروری است. شاخه بارور بر سر چشمه‌ای که شاخه هایش از دیوار برآید.²³ تیراندازان او را رنجانیدند، و تیر انداختند و اذیت رسانیدند.²⁴ لیکن کمان وی در قوت قایم ماند. و بازوهای دستش به دست قدیر یعقوب مقوی گردید که از آنجاست شبان و صخره اسرائیل.²⁵ از خدای پدرت که تو را اعانت می‌کند، و از قادر مطلق که تو را برکت می‌دهد، به برکات آسمانی از اعلی و برکات لجه‌ای که در اسفل واقع است، و برکات پستانها و رحم.²⁶ برکات پدرت بر برکات جبال ازلی فایق آمد، و بر حدود کوههای ابدی و بر سر یوسف خواهد بود، و بر فرق او که از برادرانش برگزیده شد.

²⁷ «بنیامین، گرگی است که می‌درد. صبحگاهان شکار را خواهد خورد، و شامگاهان غارت را تقسیم خواهد کرد.»²⁸ همه اینان دوازده سبط اسرائیلند، و این است آنچه پدرایشان، بدیشان گفت و ایشان را برکت داد، و هریک را موافق برکت وی برکت داد.

مرگ یعقوب

²⁹ پس ایشان را وصیت فرموده، گفت: «من به قوم خود ملحق می‌شوم، مرا با پدرانم در مغاره‌ای که در صحرای عفرون حتی است، دفن کنید.»³⁰ در مغاره‌ای که در صحرای مکفله است، که در مقابل ممری در زمین کنعان واقع است، که ابراهیم آن را با آن صحرا از عفرون حتی برای ملکیت مقبره خرید.³¹ آنجا ابراهیم و زوجه‌اش، ساره را دفن کردند؛ آنجا اسحاق و زوجه او رفقه را دفن کردند؛ و آنجا لیه را دفن نمودم.³² خرید آن صحرا و مغاره‌ای که در آن است از بنی حنوت بود.³³ و چون یعقوب وصیت را با پسران خود به پایان برد، پایهای خود را به بستر کشیده، جان بداد و به قوم خویش ملحق گردید.

⁵⁰ و یوسف بر روی پدر خود افتاده، بروی گریست و او را بوسید.² و یوسف طبیعیانی را که از بندگان او بودند، امر فرمود تا پدراو را

حنوط کنند. و طیبیان، اسرائیل را حنوط کردند.³ و چهل روز در کار وی سپری شد، زیرا که این قدر روزها در حنوط کردن صرف می‌شد، و اهل مصر هفتاد روز برای وی ماتم گرفتند.⁴ و چون ایام ماتم وی تمام شد، یوسف اهل خانه فرعون را خطاب کرده، گفت: «اگر الان در نظر شما التفات یافته‌ام، در گوش فرعون عرض کرده، بگویید: «پدرم مرا سوگند داده، گفت: اینک من می‌میرم؛ در قبری که برای خویشتن در زمین کنعان کنده‌ام،

مردنش امر فرموده، گفت: ¹⁷ به یوسف چنین بگوئید: التماس دارم که گناه و خطای برادران خود را عفو فرمایی، زیرا که به تو بدی کرده‌اند، پس اکنون گناه بندگان خدای پدر خود را عفو فرما.» و چون به وی سخن گفتند، یوسف بگریست. ¹⁸ و برادرانش نیز آمده، به حضور وی افتادند، و گفتند: «اینک غلامان تو هستیم.» ¹⁹ یوسف ایشان را گفت: «مترسید زیرا که آیا من در جای خدا هستم؟ ²⁰ شما درباره من بد اندیشیدید، لیکن خدا از آن قصد نیکی کرد، تا کاری کند که قوم کثیری را احیا نماید، چنانکه امروز شده است. ²¹ و الان ترسان مباشید. من، شما را و اطفال شما را می‌پرورانم.» پس ایشان را تسلی داد و سخنان دل‌آویز بدیشان گفت.

مرگ یوسف

²² و یوسف در مصر ساکن ماند، او و اهل خانه پدرش. و یوسف صد و ده سال زندگانی کرد. ²³ و یوسف پسران پشت سوم افرایم را دید. و پسران ماکیر، پسر منسی نیز بر زانوهای یوسف تولد یافتند. ²⁴ و یوسف، برادران خود را گفت: «من می‌میرم، و یقین خدا از شما تفقد خواهد نمود، و شما را از این زمین به زمینی که برای ابراهیم و اسحاق و یعقوب قسم خورده است، خواهد برد.» ²⁵ و یوسف به بنی‌اسرائیل سوگند داده، گفت: «هر آینه خدا از شما تفقد خواهد نمود، و استخوانهای مرا از اینجا خواهید برداشت.» ²⁶ و یوسف مرد در حینی که صد و ده ساله بود. و او را حنوط کرده، در زمین مصر در تابوت گذاشتند.

آنجا مرا دفن کن. «اکنون بروم و پدر خود را دفن کرده، مراجعت نمایم.» ⁶ فرعون گفت: «برو و چنانکه پدرت به تو سوگند داده است، او را دفن کن.» ⁷ پس یوسف روانه شد تا پدر خود را دفن کند، و همه نوکران فرعون که مشایخ خانه وی بودند، و جمیع مشایخ زمین مصر با او رفتند. ⁸ و همه اهل خانه یوسف و برادرانش و اهل خانه پدرش، جز اینکه اطفال و گله‌ها و رومه‌های خود را در زمین جوشن و گذاشتند. ⁹ و ارابه‌ها نیز و سواران، همراهش رفتند؛ و انبوهی بسیار کثیر بودند. ¹⁰ پس به خرمگاه اطاد که آنطرف اردن است رسیدند، و در آنجا ماتمی عظیم و بسیار سخت گرفتند، و برای پدر خود هفت روز نوحه‌گری نمود. ¹¹ و چون کنعانیان ساکن آن زمین، این ماتم را در خرمگاه اطاد دیدند، گفتند: «این برای مصریان ماتم سخت است.» از این رو آن موضع را ابل مصرایم نامیدند، که بدان طرف اردن واقع است. ¹² همچنان پسران او بدان طوریکه امر فرموده بود، کردند. ¹³ و پسرانش، او را به زمین کنعان بردند. و او را در مغاره صحرای مکفیله، که ابراهیم با آن صحرا از عفرون حتی برای ملکیت مقبره خریده بود، در مقابل ممری دفن کردند. ¹⁴ و یوسف بعد از دفن پدر خود، با برادران خویش و همه کسانی که برای دفن پدرش با وی رفته بودند، به مصر برگشتند.

یوسف برادران خود را

¹⁵ و چون برادران یوسف دیدند که پدر ایشان مرده است، گفتند: «اگر یوسف الان از ما کینه دارد، هر آینه مکافات همه بدی را که به وی کرده‌ایم به ما خواهد رسانید.» ¹⁶ پس نزد یوسف فرستاده، گفتند: «پدر تو قبل از

خروج

بندگی اسرائیل

۱ و این است نامهای پسران اسرائیل که به مصر آمدند، هر کس با اهل خانه‌اش همراه یعقوب آمدند: ^۲ روبین و شمعون و لاوی و یهوذا، ^۳ یساکار و زبولون و بنیامین، ^۴ و دان و نفتالی، و جاد و اشیر. ^۵ و همه نفوسی که از صلب یعقوب پدید آمدند هفتاد نفر بودند. و یوسف در مصر بود.

^۶ و یوسف و همه برادرانش، و تمامی آن طبقه مردند. ^۷ و بنی اسرائیل بارور و منتشر شدند، و کثیر و بی‌نهایت زورآور گردیدند. و زمین از ایشان پر گشت. ^۸ اما پادشاهی دیگر بر مصر برخاست که یوسف را نشناخت. ^۹ و به قوم خود گفت: «همانا قوم بنی اسرائیل از ما زیاده‌وزور آورند. ^{۱۰} بیایید با ایشان به حکمت رفتار کنیم، مبادا که زیاد شوند. و واقع شود که چون جنگ پدید آید، ایشان نیز با دشمنان ما همدستان شوند، و با ما جنگ کرده، از زمین بیرون روند.»

^{۱۱} پس سرکاران بر ایشان گماشتند، تا ایشان را به کارهای دشوار ذلیل سازند، و برای فرعون شهرهای خزینه، یعنی فیتوم و رع‌میس را بنا کردند. ^{۱۲} لیکن چندانکه بیشتر ایشان را ذلیل ساختند، زیاده‌تر متزاید و منتشر گردیدند، و از بنی اسرائیل احتراز می‌نمودند. ^{۱۳} و مصریان از بنی اسرائیل به ظلم خدمت گرفتند. ^{۱۴} و جانهای ایشان را به بندگی سخت، به گل کاری و خشت سازی و هر گونه عمل صحرايي، تلخ ساختندی. و هر خدمتی که بر ایشان نهادندی به ظلم می‌بود. ^{۱۵} و پادشاه مصر به قابله‌های عبرانی که یکی را شفره و دیگری را فوعه نام بود، امر کرده، ^{۱۶} گفت: «چون قابله‌گری برای زنان عبرانی بکنید، و بر سنگها نگاه کنید، اگر پسر باشد او را بکشید، و اگر دختر بود زنده بماند.» ^{۱۷} لکن قابله‌ها از خدا ترسیدند، و آنچه پادشاه مصری‌شان فرموده بود نکردند، بلکه پسران را زنده گذاردند.

^{۱۸} پس پادشاه مصر قابله‌ها را طلبیده، بدیشان گفت: «چرا این کار را کردید، و پسران را زنده گذاردید؟» ^{۱۹} قابله‌ها به فرعون گفتند: «از این سبب که زنان عبرانی چون زنان مصری نیستند، بلکه زورآورند، و قبل از رسیدن قابله می‌زایند.» ^{۲۰} و خدا با قابله‌ها احسان نمود، و قوم کثیر شدند، و بسیار توانا گردیدند. ^{۲۱} و واقع شد چونکه قابله‌ها از خدا ترسیدند، خانه‌ها برای ایشان بساخت. ^{۲۲} و فرعون قوم خود را امر کرده، گفت: «هر پسر که زاییده شود به نهر اندازید، و هر دختری را زنده نگاه دارید.»

تولد موسی

۲ و شخصی از خاندان لاوی رفته، یکی از دختران لاوی را به زنی گرفت. ^۲ و آن زن حامله شده، پسر بزاد. و چون او را نیکو منظر دید، وی را سه ماه نهان داشت. ^۳ و چون نتوانست او را دیگر پنهان دارد، تابوتی از نی برایش گرفت، و آن را به قیر و زفت اندوده، طفل را در آن نهاد، و آن را در نیزار به کنار نهر گذاشت. ^۴ و خواهرش از دور ایستاد تا بداند او را چه می‌شود. ^۵ و دختر فرعون برای غسل به نهر فرود آمد. و کنیزانش به کنار نهر می‌گشتند. پس تابوت را در میان نیزار دیده، کنیزک خویش را فرستاد تا آن را بگیرد. ^۶ و چون آن را بگشاد، طفل را دید و اینک پسر گریان بود. پس دلش بر وی بسوخت و گفت: «این از اطفال عبرانیان است.» ^۷ و خواهر وی به دختر فرعون گفت: «آیا بروم و زنی شیرده را از زنان عبرانیان نزدت بخوانم تا طفل را برایت شیردهد؟» ^۸ دختر فرعون به وی گفت: «برو.» پس آن دختر رفته، مادر طفل را بخواند. ^۹ و دختر فرعون گفت: «این طفل را ببر

و او را برای من شیر بده و مزد تو را خواهم داد.» پس آن زن طفل را برداشته، بدو شیر می‌داد. ^{۱۰} و چون طفل نمود کرد، وی را نزد دختر فرعون برد، و او را پسر شد. و وی را موسی نام نهاد زیرا گفت: «او را از آب کشیدم.»

فرار موسی

^{۱۱} و واقع شد در آن ایام که چون موسی بزرگ شد، نزد برادران خود بیرون آمد، و به کارهای دشوار ایشان نظر انداخته، شخصی مصری را دید که شخصی عبرانی را که از برادران او بود، می‌زند. ^{۱۲} پس به هر طرف نظر افکنده، چون کسی را ندید، آن مصری را کشت، و او را در ریگ پنهان ساخت. ^{۱۳} و روز دیگر بیرون آمد، که ناگاه دومرد عبرانی منازعه می‌کنند، پس به ظالم گفت: «چرا همسایه خود را می‌زنی.» ^{۱۴} گفت: «کیست که تو را بر ما حاکم یا داور ساخته است، مگر تومی خواهی مرا بکشی چنانکه آن مصری را کشتی؟» پس موسی ترسید و گفت: «یقین این امر شیوع یافته است.» ^{۱۵} و چون فرعون این ماجرا را بشنید، قصد قتل موسی کرد، و موسی از حضور فرعون فرار کرده، در زمین مدیان ساکن شد. و بر سر چاهی بنشست. ^{۱۶} و کاهن مدیان را هفت دختر بود که آمدند و آب کشیده، آبخورها را پر کردند، تا گله پدر خویش را سیراب کنند. ^{۱۷} و شبانان نزدیک آمدند، تا ایشان را دور کنند. آنگاه موسی برخاسته، ایشان را مدد کرد، و گله ایشان را سیراب نمود. ^{۱۸} و چون نزد پدر خود رعوثیل آمدند، او گفت: «چگونه امروز بدین زودی برگشتید؟» ^{۱۹} گفتند: «شخصی مصری ما را از دست شبانان رهایی داد، و آب نیز برای ما کشیده، گله را سیراب نمود.» ^{۲۰} پس به دختران خود گفت: «او کجاست؟ چرا آن مرد را ترک کردید؟ وی را بخوانید تا نان خورد.»

^{۲۱} و موسی راضی شد که با آن مرد ساکن شود، و او دختر خود، صفوره را به موسی داد. ^{۲۲} و آن زن پسری زایید، و (موسی) او را جرشون نام نهاد، چه گفت: «در زمین بیگانه نزیل شدم.» ^{۲۳} و واقع شد بعد از ایام بسیار که پادشاه مصرمرد، و بنی اسرائیل به سبب بندگی آه کشیده، استغاثه کردند، و ناله ایشان به سبب بندگی نزد خدا برآمد. ^{۲۴} و خدا ناله ایشان را شنید، و خدا عهد خود را با ابراهیم و اسحاق و یعقوب بیاد آورد. ^{۲۵} و خدا بر بنی اسرائیل نظر کرد و خدادانست.

بوته مشتعل

۳ و اما موسی گله پدر زن خود، یترون، کاهن مدیان را شبانی می‌کرد، و گله را بدان طرف صحرا راند و به حوریب که جبل الله باشد آمد. ^۲ و فرشته خداوند در شعله آتش از میان بوته‌ای بروی ظاهر شد، و چون او نگریست، اینک آن بوته به آتش مشتعل است اما سوخته نمی‌شود. ^۳ و موسی گفت: «انکون بدان طرف شوم، و این امر غریب را ببینم، که بوته چرا سوخته نمی‌شود.» ^۴ چون خداوند دید که برای دیدن مایل بدان سومی شود، خدا از میان بوته به وی ندا درداد و گفت: «ای موسی! ای موسی!» گفت: «لیبک.» ^۵ گفت: «بدین جا نزدیک میا، نعلین خود را از پایهایت بیرون کن، زیرا مکانی که در آن ایستاده‌ای زمین مقدس است.» ^۶ و گفت: «من هستم خدای پدرت، خدای ابراهیم، و خدای اسحاق، و خدای یعقوب.» آنگاه موسی روی خود را پوشانید، زیرا ترسید که به خدا بنگرد. ^۷ و خداوند گفت: «هر آینه مصیبت قوم خود را که در مرصند دیدم، و استغاثه ایشان را از دست سرکاران ایشان شنیدم، زیرا غمهای ایشان رامی

14 آنگاه خشم خداوند بر موسی مشتعل شد و گفت: «آیا برادرت، هارون لای را نمی دانم که او فصیح الکلام است؟ و اینک او نیز به استقبال تو بیرون می آید، و چون تو را ببیند، در دل خود شاد خواهد گردید. 15 و بدو سخن خواهی گفت و کلام را به زبان وی القا خواهی کرد، و من با زبان تو و با زبان او خواهم بود، و آنچه باید بکنید شما را خواهم آموخت. 16 و او برای تو به قوم سخن خواهد گفت، و او مر تو را به جای زبان خواهد بود، و تو او را به جای خدا خواهی بود. 17 و این عصا را به دست خود بگیر که به آن آیات را ظاهر سازی.»

بازگشت موسی به مصر

18 پس موسی روانه شده، نزد پدر زن خود، یترون، برگشت و به وی گفت: «بروم و نزد برادران خود که در مصرند برگردم، و ببینم که تا کنون زنده اند.» یترون به موسی گفت: «به سلامتی برو.» 19 و خداوند در میان به موسی گفت: «روانه شده به مصر برگرد، زیرا آنانی که در قصد جان تو بودند، مرده اند.» 20 پس موسی زن خویش و پسران خود را برداشته، ایشان را بر الاغ سوار کرده، به زمین مصر مراجعت نمود، و موسی عصای خدا را به دست خود گرفت. 21 و خداوند به موسی گفت: «چون روانه شده، به مصر مراجعت کردی، آگاه باش که همه علاماتی را که به دستت سپرده ام به حضور فرعون ظاهر سازی، و من دل او را سخت خواهم ساخت تا قوم را رهان کند. 22 و به فرعون بگو خداوند چنین می گوید: اسرائیل، پسر من و نخست زاده من است، 23 و به تو می گویم پسر من را رها کن تا مرا عبادت نماید، و اگر از رها کردنش ابا نمایی، همانا پسر تو، یعنی نخست زاده تو را می کشم.»

24 و واقع شد در بین راه که خداوند در منزل بدو برخورد، قصد قتل وی نمود. 25 آنگاه صفوره سنگی تیز گرفته، غلفه پسر خود را ختنه کرد و نزد پای وی انداخته، گفت: «تو مرا شوهر خون هستی.» 26 پس او وی را رها کرد، آنگاه (صفوره) گفت: «شوهر خون هستی،» به سبب ختنه. 27 و خداوند به هارون گفت: «به سوی صحرا به استقبال موسی برو.» پس روانه شد و او را در جبل الله ملاقات کرده، او را بوسید. 28 و موسی از جمیع کلمات خداوند که او را فرستاده بود، و از همه آیاتی که به وی امر فرموده بود، هارون را خبر داد. 29 پس موسی و هارون رفته، کل مشایخ بنی اسرائیل را جمع کردند. 30 و هارون همه سخنانی را که خداوند به موسی فرموده بود، بازگفت، و آیات را به نظر قوم ظاهر ساخت. 31 و قوم ایمان آوردند. و چون شنیدند که خداوند از بنی اسرائیل تفقد نموده، و به مصیبت ایشان نظر انداخته است، به روی درافتاده، سجده کردند.

بیگاری بنی اسرائیل

5 و بعد از آن موسی و هارون آمده، به فرعون گفتند: «یهوه خدای اسرائیل چنین می گوید: قوم مرا رها کن تا برای من در صحرا عیدنگاه دارند.» 2 فرعون گفت: «یهوه کیست که قول او را بشنوم و اسرائیل را رهایی دهم؟ یهوه رانمی شناسم و اسرائیل را نیز رها نخواهم کرد.» 3 گفتند: «خدای عبرانیان ما را ملاقات کرده است، پس الان سفر سه روزه به صحرا برویم، و نزد یهوه، خدای خود، قربانی بگذرانیم، مبادا ما را به وبا یا شمشیر مبتلا سازد.» 4 پس پادشاه مصر بدیشان گفت: «ای موسی و هارون چرا قوم را از کارهای ایشان بازمی دارید؟ به شغلای خود بروید!» 5 و فرعون گفت: «اینک الان اهل زمین بسیاریند، و ایشان را از شغلای ایشان بیکار می سازید.» 6 و در آن روز، فرعون سرکاران و ناظران قوم خود را قدغن فرموده، گفت: 7 «بعد از این، کاه برای خشت سازی مثل سابق بدین قوم مدهید. خود بروند و کاه برای خویشتن جمع کنند.» 8 و همان حساب خشتهایی را که پیشتر می ساختند، برایشان بگذارید، و از آن هیچ کم نکنید، زیرا کاهلند، و از این رو فریاد می کنند و می گویند: برویم تا برای خدای خود قربانی گذرانیم. 9 و خدمت ایشان سخت تر شود تا در آن مشغول شوند، و به سخنان باطل اعتنا نکنند.» 10 پس سرکاران و ناظران قوم بیرون آمده، قوم را خطاب کرده، گفتند: «فرعون چنین می فرماید که من کاه به شما نمی

دادم. 8 و نزول کردم تا ایشان را از دست مصریان خلاصی دهم، و ایشان را از آن زمین به زمین نیکو و وسیع برآورم، به زمینی که به شیر و شهد جاری است، به مکان کنعانیان و حتیان و اموریان و فرزبان و حویان و یبوسیان. 9 و الان اینک استغاثه بنی اسرائیل نزد من رسیده است، و ظلمی را نیز که مصریان بر ایشان می کنند، دیده ام. 10 پس اکنون بیا تا تو را نزد فرعون بفرستم، و قوم من، بنی اسرائیل را از مصر بیرون آوری.»

11 موسی به خدا گفت: «من کیستم که نزد فرعون بروم، و بنی اسرائیل را از مصر بیرون آورم؟» 12 گفت: «الیتنه با تو خواهم بود. و علامتی که من تو را فرستاده ام، این باشد که چون قوم را از مصر بیرون آوردی، خدا را بر این کوه عبادت خواهید کرد.» 13 موسی به خدا گفت: «اینک چون من نزد بنی اسرائیل برسم، و بدیشان گویم خدای پدران شما مرا نزد شما فرستاده است، و از من پرسند که نام او چیست، بدیشان چه گویم؟» 14 خدا به موسی گفت: «هستم آنکه هستم.» و گفت: «به بنی اسرائیل چنین بگو: ایهه (هستم) مرا نزد شما فرستاد.» 15 و خدا باز به موسی گفت: «به بنی اسرائیل چنین بگو، یهوه خدای پدران شما، خدای ابراهیم و خدای اسحاق و خدای یعقوب، مرا نزد شما فرستاده، این است نام من تا ابدالابد، و این است یادگاری من نسلا بعد نسل. 16 برو و مشایخ بنی اسرائیل را جمع کرده، بدیشان بگو: یهوه خدای پدران شما، خدای ابراهیم و اسحاق و یعقوب، به من ظاهر شده، گفت: هر آینه از شما و از آنچه به شما در مصر کرده اند، تفقد کرده ام، 17 و گفتم شما را از مصیبت مصر بیرون خواهم آورد، به زمین کنعانیان و حتیان و اموریان و فرزبان و حویان و یبوسیان، به زمینی که به شیر و شهد جاری است. 18 و سخن تو را خواهند شنید، و تو با مشایخ اسرائیل، نزد پادشاه مصر بروید، و به وی گوید: یهوه خدای عبرانیان ما را ملاقات کرده است. و الان سفر سه روزه به صحرا برویم، تا برای یهوه خدای خود قربانی بگذرانیم. 19 و من می دانم که پادشاه مصر شما را نمی گذارد بروید، و نه هم به دست زور آور. 20 پس دست خود را دراز خواهم کرد، و مصر را به همه عجایب خود که در میانش به ظهور می آورم خواهم زد، و بعد از آن شما را رها خواهد کرد. 21 و این قوم را در نظر مصریان مکرم خواهم ساخت، و واقع خواهد شد که چون بروید تهی دست نخواهید رفت. 22 بلکه هر زنی از همسایه خود و مهمان خانه خویش آلات نقره و آلات طلا و رخت خواهد خواست، و به پسران و دختران خود خواهید پوشانید، و مصریان را غارت خواهید نمود.»

و موسی در جواب گفت: «همانا مرا

4 تصدیق نخواهند کرد، و سخن مرا نخواهند شنید، بلکه خواهند گفت یهوه بر تو ظاهر نشده است.» 2 پس خداوند به وی گفت: «آن چیست در دست تو؟» گفت: «عصا.» 3 گفت: «آن را بر زمین بینداز.» و چون آن را به زمین انداخت، ماری گردید و موسی از نزدش گریخت. 4 پس خداوند به موسی گفت: «دست خود را دراز کن و دمش را بگیر.» پس دست خود را دراز کرده، آن را بگرفت، که در دستش عصا شد. 5 «تا آنکه باور کنند که یهوه خدای پدران ایشان، خدای ابراهیم، خدای اسحاق، و خدای یعقوب، به تو ظاهر شد.» 6 و خداوند دیگر باره وی را گفت: «دست خود را در گریبان خود بگذار.» چون دست به گریبان خود برد، و آن را بیرون آورد، اینک دست او مثل برف مبروص شد. 7 پس گفت: «دست خود را باز به گریبان خود بگذار.» چون دست به گریبان خود باز برد، و آن را بیرون آورد، اینک مثل سایر بدنش باز آمده بود. 8 «و واقع خواهد شد که اگر تو را تصدیق نکنند، و آواز آیت نخستین را نشنوند، همانا آواز آیت دوم را باور خواهند کرد. 9 و هر گاه این دو آیت را باور نکردند و سخن تو را نشنیدند، آنگاه از آب نهر گرفته، به خشکی بریز، و آبی که از نهر گرفتی بر روی خشکی به خون مبدل خواهد شد.» 10 پس موسی به خداوند گفت: «ای خداوند، من مردی فصیح نیستم، نه در سابق و نه از وقتی که به بنده خود سخن گفتم، بلکه بطی الکلام و کند زبان.» 11 خداوند گفت: «کیست که زبان به انسان داد، و گنگ و کر و بیبا و نابینا را که آفرید؟ آیا نه من که یهوه هستم؟ 12 پس الان برو و من با زبانت خواهم بود، و هر چه باید بگویی تو را خواهم آموخت.» 13 گفت: «استدعا دارم ای خداوند که بفرستی به دست هر که می فرستی.»

حسب قبایل ایشان. 18 و پسران قهات: عمرام و یصهار و حبرون و عزینیل. و سالهای عمر قهات صد و سی و سه سال بود. 19 و پسران مراری: محلی و موشی؛ اینانند قبایل لاویان به حسب پیدایش ایشان. 20 و عمرام عمه خود، یوکابد را به زنی گرفت، و او برای وی هارون و موسی را زایید، و سالهای عمر عمرام صد و سی و هفت سال بود. 21 و پسران یصهار: قورح و نافح و زکری. 22 و پسران عزینیل: میشائیل و ایلیصافن و ستری. 23 و هارون، الیشایع، دختر عمیناداب، خواهر نحشون را به زنی گرفت، و برایش ناداب و ابیهو و العازر و ایتمار را زایید. 24 و پسران قورح: اسیر و القانه و اییاساف؛ اینانند قبایل قورحیان. 25 و العازر بن هارون یکی از دختران فوتینیل را به زنی گرفت، و برایش فینحاس را زایید؛ اینانند روسای آبی لاویان، بحسب قبایل ایشان. 26 اینانند هارون و موسی که خداوند بدیشان گفت: «بنی اسرائیل ربا جنود ایشان از زمین مصر بیرون آورید.» 27 اینانند که به فرعون پادشاه مصر سخن گفتند، برای بیرون آوردن بنی اسرائیل از مصر. اینان موسی و هارونند.

28 و واقع شد در روزی که خداوند در زمین مصر موسی را خطاب کرد. 29 که خداوند به موسی فرموده، گفت: «من یهوه هستم هرآنچه من به تو گویم آن را به فرعون پادشاه مصر بگو.» 30 و موسی به حضور خداوند عرض کرد: «اینک من نامختون لب هستم، پس چگونه فرعون مرا بشنود؟»

هارون نبی

7 و خداوند به موسی گفت: «ببین تو را بفرعون خدا ساخته ام، و برادرت، هارون، نبی تو خواهد بود. 2 هرآنچه به تو امر نمایم تو آن را بگو، و برادرت هارون، آن را به فرعون بازگوید، تا بنی اسرائیل را از زمین خود رهایی دهد. 3 و من دل فرعون را سخت می کنم، و آیات و علامات خود را در زمین مصر بسیار می سازم. 4 و فرعون به شما گوش نخواهد گرفت، و دست خود را بر مصر خواهم انداخت، تا جنود خود، یعنی قوم خویش بنی اسرائیل را از زمین مصر به داوریهای عظیم بیرون آورم. 5 و مصریان خواهند دانست که من یهوه هستم، چون دست خود را بر مصر دراز کرده، بنی اسرائیل را از میان ایشان بیرون آوردم.» 6 و موسی و هارون چنانکه خداوند بدیشان امر فرموده بود کردند، و هم چنین عمل نمودند. 7 و موسی هشتاد ساله بود و هارون هشتاد و سه ساله، وقتی که به فرعون سخن گفتند.

8 پس خداوند موسی و هارون را خطاب کرده، گفت: 9 «چون فرعون شما را خطاب کرده، گوید معجزه‌ای برای خود ظاهر کنید، آنگاه به هارون بگو عصای خود را بگیر، و آن را پیش روی فرعون بینداز، تا اژدها شود.» 10 آنگاه موسی و هارون نزد فرعون رفتند، و آنچه خداوند فرموده بود کردند. و هارون عصای خود را پیش روی فرعون و پیش روی ملازمانش انداخت، و اژدها شد. 11 و فرعون نیز حکیمان و جادوگران را طلبید و ساحران مصر هم به افسونهای خودچنین کردند، 12 هر یک عصای خود را انداختند و اژدها شد، ولی عصای هارون عصاهای ایشان را بلعید. 13 و دل فرعون سخت شد و ایشان را نشنید، چنانکه خداوند گفته بود.

بلای خون

14 و خداوند موسی را گفت: «دل فرعون سخت شده، و از رها کردن قوم ابا کرده است. 15 بامدادان نزد فرعون برو، اینک به سوی آب بیرون می آید، و برای ملاقات وی به کنار نهر بایست، و عصا را که به مار مبدل گشت، بدست خود بگیر. 16 و او را بگو: یهوه خدای عبرانیان مرا نزد تو فرستاده، گفت: قوم مرا رها کن تا مرا در صحرا عبادت نمایند و اینک تا بحال نشنیده‌ای، 17 پس خداوند چنین می گوید، از این خواهی دانست که من یهوه هستم، همانا من به عصایی که در دست دارم آب نهر را می زنم و به خون مبدل خواهد شد. 18 و ماهیانی که در نهرند خواهند مرد، و نهر گندیده شود و مصریان نوشیدن آب نهر را مکروه خواهند داشت.»

19 و خداوند به موسی گفت: «به هارون بگو عصای خود را بگیر و دست خود را بر آبهای مصر دراز کن، بر نهرهای ایشان، و جویهای ایشان، و دریاچه های ایشان، و همه حوضهای آب ایشان، تا خون شود، و در تمامی زمین

دهم. 11 خود بروید و کاه برای خود ازهرجا که بیابید بگیرید، و از خدمت شما هیچ کم نخواهد شد.»

12 پس قوم در تمامی زمین مصر پراکنده شدند تا خاشاک به عوض کاه جمع کنند. 13 و سرکاران، ایشان را شتابانیده، گفتند: «کارهای خود را تمام کنید، یعنی حساب هر روز را در روزش، مثل وقتی که کاه بود.» 14 و ناظران، بنی اسرائیل را که سرکاران فرعون بر ایشان گماشته بودند، می زدند و می گفتند: «چرا خدمت معین خشت سازی خود را در این روزها مثل سابق تمام نمی کنید؟» 15 آنگاه ناظران بنی اسرائیل آمده، نزد فرعون فریاد کرده، گفتند: «چرا به بندگان خود چنین می کنی؟ 16 کاه به بندگان نمی دهند و می گویند: خشت برای ما بسازید! و اینک بندگان را می زنند و اما خطا از قوم تو می باشد.» 17 گفت: «کاه هستی. شما کاهلید! از این سبب شما می گوید: برویم و برای خداوند قربانی بگذرانیم. 18 اکنون رفته، خدمت بکنید، و کاه به شما داده نخواهد شد، و حساب خشت را خواهید داد.» 19 و ناظران بنی اسرائیل دیدند که در بدی گرفتار شده اند، زیرا گفت: «از حساب یومیه خشتهای خود هیچ کم مکنید.» 20 و چون از نزد فرعون بیرون آمدند، به موسی و هارون برخوردند، که برای ملاقات ایشان ایستاده بودند. 21 و بدیشان گفتند: «خداوند بر شما بنگردو داوری فرماید! زیرا که رایحه ما را نزد فرعون و ملازمانش متعفن ساخته اید، و شمشیری به دست ایشان داده اید تا ما را بکشند.»

وعده رهایی

22 آنگاه موسی نزد خداوند برگشته، گفت: «خداوند چرا بدین قوم بدی کردی؟ و برای چه مرا فرستادی؟ 23 زیرا از وقتی که نزد فرعون آمدم تا به نام تو سخن گویم، بدین قوم بدی کرده است و قوم خود را هرگز خلاصی ندادی.»

6 خداوند به موسی گفت: «الان خواهی دید آنچه به فرعون می کنم، زیرا که به دست قوی ایشان را رها خواهد کرد، و به دست زورآرایشان را از زمین خود خواهد راند.» 2 و خدا به موسی خطاب کرده، وی را گفت: «من یهوه هستم. 3 و به ابراهیم و اسحاق و یعقوب به نام خدای قادر مطلق ظاهر شدم، لیکن به نام خود، یهوه، نزد ایشان معروف نگشتم. 4 و عهد خود را نیز با ایشان استوار کردم، که زمین کنعان را بدیشان دهم، یعنی زمین غربت ایشان را که در آن غریب بودند. 5 و من نیز چون ناله بنی اسرائیل را که مصریان ایشان را مملوک خود ساخته اند، شنیدم، عهد خود را بیاد آوردم. 6 بنابراین بنی اسرائیل را بگو، من یهوه هستم، و شما را از زیر مشقتهای مصریان بیرون خواهم آورد، و شما را از بندگی ایشان رهایی دهم، و شما را به بازوی بلند و به داوری های عظیم نجات دهم. 7 و شما را خواهم گرفت تا برای من قوم شوید، و شما را خداخواهم بود، و خواهید دانست که من یهوه هستم، خدای شما، که شما را از مشقتهای مصریان بیرون آوردم. 8 و شما را خواهم رسانید به زمینی که درباره آن قسم خوردم که آن را به ابراهیم و اسحاق و یعقوب بخشم، پس آن را به ارثیت شما خواهم داد. من یهوه هستم.»

9 و موسی بنی اسرائیل را بدین مضمون گفت، لیکن بسبب تنگی روح و سختی خدمت، او را نشنیدند. 10 و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: 11 «برو و به فرعون پادشاه مصر بگو که بنی اسرائیل را از زمین خود رهایی دهد.» 12 و موسی به حضور خداوند عرض کرده، گفت: «اینک بنی اسرائیل مرا نمی شنوند، پس چگونه فرعون مرا بشنود، و حال آنکه من نامختون لب هستم؟»

13 و خداوند به موسی و هارون تکلم نموده، ایشان را به سوی بنی اسرائیل و به سوی فرعون پادشاه مصر مامور کرد، تا بنی اسرائیل را از زمین مصر بیرون آورند. 14 و اینانند روسای خاندانهای آبی ایشان: پسران روبین، نخست زاده اسرائیل، حنوک و فلو و حصرون و کرمی؛ اینانند قبایل روبین. 15 و پسران شمعون: یموئیل و یامین و اوهد و یاکین و صوحر و شاول که پسر زن کنعانی بود؛ اینانند قبایل شمعون. 16 و این است نامهای پسران لاوی به حسب پیدایش ایشان: جرشون و قهات و مراری. و سالهای عمر لاوی صد و سی و هفت سال بود. 17 پسران جرشون: لبنی و شمعی، به

مصر در ظروف چوبی و ظروف سنگی، خون خواهد بود.»²⁰ و موسی و هارون چنانکه خداوند امر فرموده بود، کردند. و عصا را بلند کرده، آب نهر را به حضور فرعون و به حضور ملازمانش زد، و تمامی آب نهر به خون مبدل شد.²¹ و ماهیانی که در نهر بودند، مردند. و نهر بگندید، و مصریان از آب نهر نتوانستند نوشید، و در تمامی زمین مصر خون بود.²² و جادوگران مصر به افسونهای خویش هم چنین کردند، و دل فرعون سخت شد، که بدیشان گوش نگرفت، چنانکه خداوند گفته بود.²³ و فرعون برگشته، به خانه خود رفت و براین نیز دل خود را متوجه نساخت.²⁴ و همه مصریان گرداگرد نهر برای آب خوردن حفره می زدند زیرا که از آب نهر نتوانستند نوشید.²⁵ و بعد از آنکه خداوند نهر را زده بود، هفت روز سپری شد.

بلای وزغها

8 و خداوند موسی را گفت: «نزد فرعون برو، و به وی بگو خداوند چنین می گوید: قوم مرا رها کن تا مرا عبادت نمایند،² و اگر تو از رها کردن ایشان ابا می کنی، همانا من تمامی حدود تورا به وزغها مبتلا سازم.»³ و نهر، وزغها را به کثرت پیدا نماید، به حدی که برآمده، به خانه ات و خوابگاهت و بسترت و خانه های بندگانت و برقومت و به تنورهایت و تغارهای خمیرت، درخواهند آمد،⁴ و بر تو و قوم تو و همه بندگان تو وزغها برخواهند آمد.»⁵ و خداوند به موسی گفت: «به هارون بگو: دست خود را با عصای خویش بر نهرها و جویها و دریاچه ها دراز کن، و وزغها را بر زمین مصر برآور.»

6 پس چون هارون دست خود را بر آبهای مصر دراز کرد، وزغها برآمده، زمین مصر را پوشانیدند.⁷ و جادوگران به افسونهای خود چنین کردند، و وزغها بر زمین مصر برآوردند.⁸ آنگاه فرعون موسی و هارون را خوانده، گفت: «نزد خداوند دعا کنید، تا وزغها را از من و قوم من دور کند، و قوم را رها خواهد کرد تا برای خداوند قربانی گذرانند.»⁹ موسی به فرعون گفت: «وقتی را برای من معین فرما که برای تو و بندگانت و قومت دعا کنم تا وزغها از تو و خانه ات نابود شوند و فقط در نهر بمانند.»¹⁰ گفت: «فردا»، موسی گفت: «موافق سخن تو خواهد شد تا بدانی که مثل یهوه خدای ما دیگری نیست،¹¹ و وزغها از تو و خانه ات و بندگانت و قومت دور خواهند شد و فقط در نهر باقی خواهند ماند.»¹² و موسی و هارون از نزد فرعون بیرون آمدند و موسی درباره وزغهایی که بر فرعون فرستاده بود، نزد خداوند استغاثه نمود.¹³ و خداوند موافق سخن موسی عمل نمود و وزغها از خانه ها و از دهات و از صحراها مردند،¹⁴ و آنها را توده توده جمع کردند و زمین متعفن شد.¹⁵ اما فرعون چون دید که آسایش پدید آمد، دل خود را سخت کرد و بدیشان گوش نگرفت، چنانکه خداوند گفته بود.

بلای پشه ها

16 و خداوند به موسی گفت: «به هارون بگو که عصای خود را دراز کن و غبار زمین را بزن تا در تمامی زمین مصر پشه ها بشود.»¹⁷ پس چنین کردند و هارون دست خود را با عصای خویش دراز کرد و غبار زمین را زد و پشه ها بر انسان و بهایم پدید آمد زیرا که تمامی غبار زمین در کل ارض مصر پشه ها گردید،¹⁸ و جادوگران به افسونهای خود چنین کردند تا پشه ها بیرون آورند اما نتوانستند و پشه ها بر انسان و بهایم پدید شد.¹⁹ و جادوگران به فرعون گفتند: «این انگشت خداست.» اما فرعون را دل سخت شد که بدیشان گوش نگرفت، چنانکه خداوند گفته بود.

بلای مگسها

20 و خداوند به موسی گفت: «بامدادان برخاسته پیش روی فرعون بایست. اینک بسوی آب بیرون می آید. و او را بگو: خداوند چنین می گوید: قوم مرا رها کن تا مرا عبادت نمایند،²¹ زیرا اگر قوم مرا رها نکنی، همانا من بر تو و بندگانت و قومت و خانه های انواع مگسها فرستم و خانه های مصریان و زمینی نیز که برآنداز انواع مگسها پر خواهد شد.²² و در آن روز زمین جوشن را که قوم من در آن مقیمند، جداسازم که در آنجا مگسی نباشد تا بدانی که من در میان این زمین یهوه هستم.»²³ و فرقی در میان

28 فرعون گفت: «من شما را رهایی خواهم داد تا برای یهوه، خدای خود، در صحرا قربانی گذرانید لیکن بسیار دور مروید و برای من دعا کنید.»²⁹ موسی گفت: «همانا من از حضورت بیرون می روم و نزد خداوند دعا می کنم و مگسها از فرعون و بندگانش و قومش فردا دور خواهند شد اما زنده فرعون بار دیگر حيله نکند که قوم رارهایی نهد تا برای خداوند قربانی گذرانند.»³⁰ پس موسی از حضور فرعون بیرون شده نزد خداوند دعا کرد،³¹ و خداوند موافق سخن موسی عمل کرد و مگسها را از فرعون و بندگانش و قومش دور کرد که یکی باقی نماند.³² اما در این مرتبه نیز فرعون دل خود را سخت ساخته، قوم رارهایی نداد.

بلا بر مواشی

9 و خداوند به موسی گفت: «نزد فرعون برو و به وی بگو: یهوه خدای عبرانیان چنین می گوید: قوم مرا رها کن تا مرا عبادت کنند.² زیرا اگر تو از رهایی دادن ابا نمایی و ایشان را بازنگاه داری،³ همانا دست خداوند بر مواشی تو که در صحرا بید خواهد شد، بر اسبان و الاغان و شتران و گاوان و گوسفندان، یعنی و بای بسیار سخت.⁴ و خداوند در میان مواشی اسرائیلیان و مواشی مصریان فرقی خواهد گذاشت که از آنچه مال بنی اسرائیل است، چیزی نخواهد مرد.»⁵ و خداوند وقتی معین نموده، گفت: «فردا خداوند این کار را در این زمین خواهد کرد.»⁶ پس در فردا خداوند این کار را کرد و همه مواشی مصریان مردند و از مواشی بنی اسرائیل یکی هم نمرد.⁷ و فرعون فرستاد و اینک از مواشی اسرائیلیان یکی هم نمرده بود اما دل فرعون سخت شده، قوم رارهایی نداد.

بلای دملها

8 و خداوند به موسی و هارون گفت: «از خاکستر کوره، مشت های خود را بر کرده، بردارید و موسی آن را به حضور فرعون بسوی آسمان برافشانند،⁹ و غبار خواهد شد بر تمامی زمین مصر و سوزشی که دملها بیرون آورد بر انسان و بر بهایم در تمامی زمین مصر خواهد شد.»¹⁰ پس از خاکستر کوره گرفتند و به حضور فرعون ایستادند و موسی آن را بسوی آسمان پراکند، و سوزشی پدید شده، دملها بیرون آورد، در انسان و در بهایم.¹¹ و جادوگران به سبب آن سوزش به حضور موسی نتوانستند ایستاد، زیرا که سوزش بر جادوگران و بر همه مصریان بود.¹² و خداوند دل فرعون را سخت ساخت که بدیشان گوش نگرفت، چنانکه خداوند به موسی گفته بود.

بلای تگرگ

13 و خداوند به موسی گفت: «بامدادان برخاسته، پیش روی فرعون بایست، و به وی بگو: یهوه خدای عبرانیان چنین می گوید: قوم مرا رها کن تا مرا عبادت نمایند.¹⁴ زیرا در این دفعه تمامی بلایای خود را بر دل تو و بندگانت و قومت خواهم فرستاد، تا بدانی که در تمامی جهان مثل من نیست.¹⁵ زیرا اگر تاکنون دست خود را دراز کرده، و تو را و قومت را به وبا مبتلا ساخته بودم، هرآینه از زمین هلاک می شدی.¹⁶ و لکن برای همین تو را برپا داشته ام تا قدرت خود را به تونشان دهم، و نام من در تمامی جهان شایع شود.¹⁷ و آیا تا بحال خویشتن را بر قوم من برتر می سازی و ایشان را رهایی نمی دهی؟¹⁸ همانا فردا این وقت، تگرگی بسیار سخت خواهم بارانید، که مثل آن در مصر از روز بنیانش تاکنون نشده است.¹⁹ پس الان بفرست و مواشی خود آنچه را در صحرا داری جمع کن، زیرا که بر

12 و خداوند به موسی گفت: «دست خود را برای ملخها بر زمین مصر دراز کن، تا بر زمین مصر برآیند، و همه نباتات زمین را که از تگرگ مانده است، بخورند.»¹³ پس موسی عصای خود را بر زمین مصر دراز کرد، و خداوند تمامی آن روز، و تمامی آن شب را بادی شرقی بر زمین مصر وزانید، و چون صبح شد، باد شرقی ملخها را آورد.¹⁴ و ملخها بر تمامی زمین مصر برآمدند، و در همه حدود مصر نشستند، بسیار سخت که قبل از آن چنین ملخها نبود، و بعد از آن نخواهد بود.¹⁵ و روی تمامی زمین را پوشانیدند، که زمین تاریک شد و همه نباتات زمین و همه میوه درختان را که از تگرگ باقی مانده بود، خوردند، به حدی که هیچ سبزی بر درخت، و نبات صحرا در تمامی زمین مصر نماند.¹⁶ آنگاه فرعون، موسی و هارون را به زودی خوانده، گفت: «به یهوه خدای شما و به شما گناه کرده‌ام.»¹⁷ و اکنون این مرتبه فقط گناه مرا عفو فرمایید، و از یهوه خدای خود استدعا نمایید تا این موت را فقط از من برطرف نماید.¹⁸ پس از حضور فرعون بیرون شده، از خداوند استدعا نمود.¹⁹ و خداوند بادغربی ای بسیار سخت برگردانید، که ملخها را برداشته، آنها را به دریای قلزم ریخت، و در تمامی حدود مصر ملخی نماند.²⁰ اما خداوند دل فرعون را سخت گردانید، که بنی اسرائیل راهی نداد.

بلای تاریکی

21 و خداوند به موسی گفت: «دست خود را به سوی آسمان برافراز، تا تاریکی ای بر زمین مصر پدید آید، تاریکی ای که بتوان احساس کرد.»²² پس موسی دست خود را به سوی آسمان برافراشت، و تاریکی غلیظ تا سه روز در تمامی زمین مصر پدید آمد.²³ و یکدیگر را نمی دیدند. و تا سه روز کسی از جای خود برنخاست، لیکن برای جمیع بنی اسرائیل در مسکنهای ایشان روشنائی بود.²⁴ و فرعون موسی را خوانده، گفت: «بروید خداوند را عبادت کنید، فقط گله ها و رمه های شما بماند، اطفال شما نیز با شما بروند.»²⁵ موسی گفت: «ذبیح و قربانی های سوختنی نیز می باید به دست ما بدهی، تا نزد یهوه، خدای خود بگذرانیم.»²⁶ مواشی ما نیز با ما خواهد آمد، یک سمی باقی نخواهد ماند زیرا که از اینها برای عبادت یهوه، خدای خود می باید گرفت، و تا بدانجا نرسیم، نخواهیم دانست به چه چیز خداوند را عبادت کنیم.»²⁷ و خداوند، دل فرعون را سخت گردانید که از رهایی دادن ایشان ابا نمود.²⁸ پس فرعون وی را گفت: «از حضور من برو! و با حذر باش که روی مرا دیگر نبینی، زیرا در روزی که مرا ببینی خواهی مرد.»²⁹ موسی گفت: «نیکو گفتی، روی تو را دیگر نخواهم دید.»

بلای آخر

11 و خداوند به موسی گفت: «یک بلای دیگر بر فرعون و بر مصر می آورم، و بعد از آن شما را از اینجا رهایی خواهد داد، و چون شما را رها کند، البته شما را بالکلیه از اینجا خواهد راند.»² اکنون به گوش قوم بگو که هر مرد از همسایه خود، و هر زن از همسایه اش آلات نقره و آلات طلا بخواهند.³ و خداوند قوم را در نظر مصریان محترم ساخت. و شخص موسی نیز در زمین مصر، در نظر بندگان فرعون و در نظر قوم، بسیار بزرگ بود.⁴ و موسی گفت: «خداوند چنین می گوید: قریب به نصف شب در میان مصر بیرون خواهیم آمد.»⁵ و هر نخست زاده ای که در زمین مصر باشد، از نخست زاده فرعون که بر تختش نشسته است، تا نخست زاده کنیزی که در پشت دستاس باشد، و همه نخست زادگان بهایم خواهند مرد.⁶ و نعره عظیمی در تمامی زمین مصر خواهد بود که مثل آن نشده، و مانند آن دیگر نخواهد شد.⁷ اما بر جمیع بنی اسرائیل سگی زبان خود را تیز نکنند، نه بر انسان و نه بر بهایم، تا بدانید که خداوند در میان مصریان و اسرائیلیان فرقی گذارده است.⁸ و این همه بندگان تو به نزد من فرود آمده، و مرا تعظیم کرده، خواهند گفت: تو و تمامی قوم که تابع تو باشی، بیرون روید! و بعد از آن بیرون خواهیم رفت.»⁹ و خداوند به موسی گفت: «فرعون به شما گوش نخواهد گرفت، تا آیات من در زمین مصر زیاد شود.»¹⁰ و موسی و هارون جمیع این آیات را به حضور فرعون ظاهر ساختند. اما خداوند دل فرعون را سخت گردانید، و بنی اسرائیل را از زمین خود رهایی نداد.

هرانسان و بهایمی که در صحرا یافته شوند، و به خانه ها جمع نشوند، تگرگ فرود خواهد آمد و خواهند مرد.»

20 پس هر کس از بندگان فرعون که از قول خداوند ترسید، نوکران و مواشی خود را به خانه ها گریزانید.²¹ اما هر که دل خود را به کلام خداوند متوجه نساخت، نوکران و مواشی خود را در صحرا وا گذاشت.²² و خداوند به موسی گفت: «دست خود را به سوی آسمان دراز کن، تا در تمامی زمین مصر تگرگ بشود، بر انسان و بر بهایم و بر همه نباتات صحرا، در کل ارض مصر.»²³ پس موسی عصای خود را به سوی آسمان دراز کرد، و خداوند رعد و تگرگ داد، و آتش بر زمین فرود آمد، و خداوند تگرگ بر زمین مصر بارانید.²⁴ و تگرگ آمد و آتشی که در میان تگرگ آمیخته بود، و به شدت سخت بود، که مثل آن در تمامی زمین مصر از زمانی که امت شده بودند، نبود.²⁵ و در تمامی زمین مصر، تگرگ آنچه را که در صحرا بود، از انسان و بهایم زد. و تگرگ همه نباتات صحرا را زد، و جمیع درختان صحرا را شکست.²⁶ فقط در زمین جوشن، جایی که بنی اسرائیل بودند، تگرگ نبود.²⁷ آنگاه فرعون فرستاده، موسی و هارون را خواند، و بدیشان گفت: «در این مرتبه گناه کرده‌ام، خداوند عادل است و من و قوم من گناهکاریم.»²⁸ نزد خداوند دعا کنید، زیرا کافی است تا رعدهای خدا و تگرگ دیگر نشود، و شما را رها خواهیم کرد، و دیگر درنگ نخواهید نمود.»²⁹ موسی به وی گفت: «چون از شهر بیرون روم، دستهای خود را نزد خداوند خواهم افراشت، تا رعدها موقوف شود، و تگرگ دیگر نیاید، تا بدانی جهان از آن خداوند است.»³⁰ و اما تو و بندگان، می دانم که تا بحال از یهوه خدا نخواهید ترسید.»³¹ و کتان و جو زده شد، زیرا که جو خوشه آورده بود، و کتان تخم داشته.³² و اما گندم و خلر زده نشد زیرا که متاخر بود.³³ و موسی از حضور فرعون از شهر بیرون شده، دستهای خود را نزد خداوند برافراشت، و رعدها و تگرگ موقوف شد، و باران بر زمین نیارید.³⁴ و چون فرعون دید که باران و تگرگ و رعدها موقوف شد، باز گناه ورزیده، دل خود را سخت ساخت، هم او و هم بندگان. پس دل فرعون سخت شده، بنی اسرائیل را رهایی نداد، چنانکه خداوند به دست موسی گفته بود.

بلای ملخها

10 و خداوند به موسی گفت: «نزد فرعون برو زیرا که من دل فرعون و دل بندگان را سخت کرده‌ام، تا این آیات خود را در میان ایشان ظاهر سازم.»² و تا آنچه در مصر کردم و آیات خود را که در میان ایشان ظاهر ساختم، بگوش پسرت و پسر پسرت بازگویی تا بدانید که من یهوه هستم.»³ پس موسی و هارون نزد فرعون آمده، به وی گفتند: «یهوه خدای عبرانیان چنین می گوید: تا به کی از تواضع کردن به حضور من ابا خواهی نمود؟ قوم مرا رها کن تا مرا عبادت کنند.»⁴ زیرا اگر تو از رها کردن قوم من ابا کنی، هر آینه من فردا ملخها در حدود تو فرود آورم.⁵ که روی زمین را مستور خواهند ساخت، به حدی که زمین را نتوان دید، و تتمه آنچه رسته است که برای شما از تگرگ باقی مانده، خواهند خورد،⁶ و خانه تو و خانه های بندگان و خانه های همه مصریان را پر خواهند ساخت، به مرتبه ای که پدران و پدران پدران از روزی که بر زمین بوده اند تا الیوم ندیده اند.» پس روگردانید، از حضور فرعون بیرون رفت.⁷ آنگاه بندگان فرعون به وی گفتند: «تا به کی برای ما این مرد دامی باشد؟ این مردمان را رها کن تا یهوه، خدای خود را عبادت نمایند. مگر تا بحال ندانسته ای که مصر ویران شده است؟»⁸ پس موسی و هارون را نزد فرعون برگردانیدند، او به ایشان گفت: «بروید و یهوه، خدای خود را عبادت کنید، لیکن کیستند که می روند؟»⁹ موسی گفت: «با جوانان و پیران خود خواهیم رفت، با پسران و دختران، و کوسفندان و گاوان خود خواهیم رفت، زیرا که ما را عیدی برای خداوند است.»¹⁰ بدیشان گفت: «خداوند با شما چنین باشد، اگر شما را با اطفال شما رهایی دهم با حذر باشید زیرا که بدی پیش روی شماست!»¹¹ نه چنین! بلکه شما که بالغ هستید رفته، خداوند را عبادت کنید، زیرا که این است آنچه خواسته بودید.» پس ایشان را از حضور فرعون بیرون راندند.

عید فطیر

خروج عظیم

12

و خداوند موسی و هارون را در زمین مصر مخاطب ساخته، گفت: ² «این ماه برای شما سر ماهها باشد، این اول از ماههای سال برای شماست. ³ تمامی جماعت اسرائیل را خطاب کرده، گویند که در دهم این ماه هر یکی از ایشان بره‌ای به حسب خانه‌های پدران خود بگیرند، یعنی برای هر خانه یک بره. ⁴ و اگر اهل خانه برای بره کم باشند، آنگاه او و همسایه‌اش که مجاور خانه او باشد آن را به حسب شماره نفوس بگیرند، یعنی هر کس موافق خوراکش بره را حساب کند. ⁵ بره شما بی‌عیب، نرینه یکساله باشد، از گوسفندان یا از بزها آن را بگیرید. ⁶ و آن را تا چهاردهم این ماه نگاه دارید، و تمامی انجمن جماعت بنی اسرائیل آن را در عصر ذبح کنند. ⁷ و از خون آن بگیرند، و آن را بر هر دو قایمه، و سردر خانه که در آن، آن را می‌خورند، بپاشند. ⁸ و گوشتش را در آن شب بخورند. به آتش بریان کرده، یا نان فطیر و سبزیهای تلخ آن را بخورند. ⁹ و از آن هیچ خام نخورید، و نه پخته با آب، بلکه به آتش بریان شده، کله‌اش و پاچه‌هایش و اندرونش را. ¹⁰ و چیزی از آن تا صبح نگاه مدارید، و آنچه تا صبح مانده باشد به آتش بسوزانید. ¹¹ و آن را بدین طور بخورید: کمر شما بسته، و نعلین بر پایهای شما، و عصا در دست شما، و آن را به تعجیل بخورید، چونکه فصیح خداوند است. ¹² «و در آن شب از زمین مصر عبور خواهیم کرد، و همه نخست زادگان زمین مصر را از انسان و بهایم خواهیم زد، و بر تمامی خدایان مصر داوری خواهیم کرد. من بیهوده هستم. ¹³ و آن خون، علامتی برای شما خواهد بود، بر خانه‌هایی که در آنها می‌باشید، و چون خون را ببینم، از شما خواهم گذشت و هنگامی که زمین مصر را می‌زنم، آن بلا برای هلاک شما بر شما نخواهد آمد. ¹⁴ و آن روز، شما را برای یادگاری خواهد بود، و در آن، عیدی برای خداوند نگاه دارید، و آن را به قانون ابدی، نسلا بعد نسل عید نگاه دارید. ¹⁵ هفت روز نان فطیر خورید، در روز اول خمیرمایه را از خانه‌های خود بیرون کنید، زیرا هر که از روز نخستین تا روز هفتمین چیزی خمیرشده بخورد، آن شخص از اسرائیل منقطع گردد. ¹⁶ و در روز اول، محفل مقدس، و در روز هفتم، محفل مقدس برای شما خواهد بود. در آنها هیچ کار کرده نشود جز آنچه هر کس باید بخورد؛ آن فقط در میان شما کرده شود. ¹⁷ پس عید فطیر را نگاه دارید، زیرا که در همان روز لشکرهاي شما را از زمین مصر بیرون آوردم. بنابراین، این روز را در نسلهای خود به فریضه ابدی نگاه دارید. ¹⁸ در ماه اول در روز چهاردهم ماه، در شام، نان فطیر بخورید، تا شام بیست و یکم ماه. ¹⁹ هفت روز خمیرمایه در خانه‌های شما یافت نشود، زیرا هر که چیزی خمیر شده بخورد، آن شخص از جماعت اسرائیل منقطع گردد، خواه غریب باشد خواه بومی آن زمین. ²⁰ هیچ چیز خمیر شده نخورید، در همه مساکن خود فطیر بخورید.»

²¹ پس موسی جمیع مشایخ اسرائیل را خوانده، بدیشان گفت: «بروید و بره‌ای برای خود موافق خاندانهای خویش بگیرید، و فصیح را ذبح نمایید. ²² و دسته‌ای از زوفا گرفته، در خونی که در طشت است فروبرید، و بر سر در و دو قایمه آن، از خونی که در طشت است بزنید، و کسی از شما از در خانه خود تا صبح بیرون نرود. ²³ زیرا خداوند عبور خواهد کرد تا مصریان را بزند و چون خون را بر سردر و دو قایمه‌اش بیند، همانا خداوند از در گذرد و نگذارد که هلاک کننده به خانه‌های شما درآید تا شما را بزند. ²⁴ و این امر را برای خود و پسران خود به فریضه ابدی نگاه دارید. ²⁵ و هنگامی که داخل زمینی شدید که خداوند حسب قول خود، آن را به شما خواهد داد. آنگاه این عبادت را مرعی دارید. ²⁶ و چون پسران شما به شما گویند که این عبادت شما چیست، ²⁷ گویند این قربانی فصیح خداوند است، که از خانه‌های بنی اسرائیل در مصر عبور کرد، وقتی که مصریان را زد و خانه‌های ما را خلاصی داد.» پس قوم به روی درافتاده، سجده کردند. ²⁸ پس بنی اسرائیل رفته، آن را کردند، چنانکه خداوند به موسی و هارون امر فرموده بود همچنان کردند. ²⁹ و واقع شد که در نصف شب، خداوند همه نخست زادگان زمین مصر را، از نخست زاده فرعون که بر تخت نشسته بود تا نخست زاده اسپری که در زندان بود، و همه نخست زاده‌های بهایم را زد.

³⁰ و در آن شب فرعون و همه بندگانش و جمیع مصریان برخاستند و نعره عظیمی در مصر برپا شد، زیرا خانه‌ای نبود که در آن میتی نباشد. ³¹ و موسی و هارون را در شب طلبیده، گفت: «برخیزید! و از میان قوم من بیرون شوید، هم شما و جمیع بنی اسرائیل! و رفته، خداوند را عبادت نمایید، چنانکه گفتید. ³² گله‌ها و رمه‌های خود را نیز چنانکه گفتید، برداشته، بروید و مرا نیز برکت دهید.» ³³ و مصریان نیز بر قوم الحاح نمودند تا ایشان را بزودی از زمین روانه کنند، زیرا گفتند ماهمه مرده‌ایم. ³⁴ و قوم، آرد سرشته خود را پیش از آنکه خمیر شود برداشتند، و تغارهای خویش را در رختها بر دوش خود بستند. ³⁵ و بنی اسرائیل به قول موسی عمل کرده، از مصریان آلات نقره و آلات طلا و رختها خواستند. ³⁶ و خداوند قوم را در نظر مصریان مکرم ساخت، که هر آنچه خواستند بدیشان دادند. پس مصریان را غارت کردند. ³⁷ و بنی اسرائیل از رعسبیس به سکوت کوچ کردند، قریب ششصد هزار مرد پیداده، سوای اطفال. ³⁸ و گروهی مختلفه بسیار نیز همراه ایشان بیرون رفتند، و گله‌ها و رمه‌ها و مواشی بسیار سنگین. ³⁹ و از آرد سرشته، که از مصر بیرون آورده بودند، قرصهای فطیر پختند، زیرا خمیر نشده بود، چونکه از مصر رانده شده بودند، و نتوانستند درنگ کنند، و زاد سفر نیز برای خود مهیا نکرده بودند. ⁴⁰ و توقف بنی اسرائیل که در مصر کرده بودند، چهارصد و سی سال بود. ⁴¹ و بعد از انقضای چهار صد و سی سال در همان روز به وقوع پیوست که جمیع لشکرهاي خدا از زمین مصر بیرون رفتند. ⁴² این است شبی که برای خداوند باید نگاه داشت، چون ایشان را از زمین مصر بیرون آورد. این همان شب خداوند است که بر جمیع بنی اسرائیل نسلا بعد نسل واجب است که آن را نگاه دارند.

قوانین فصیح

⁴³ و خداوند به موسی و هارون گفت: «این است فریضه فصیح که هیچ بیگانه از آن نخورد. ⁴⁴ و اما هر غلام زر خرید، او را ختنه کن و پس آن را بخورد. ⁴⁵ نزیل و مزدور آن را نخورند. ⁴⁶ دریک خانه خورده شود، و چیزی از گوشتش از خانه بیرون مبر، و استخوانی از آن مشکند. ⁴⁷ تمامی جماعت بنی اسرائیل آن را نگاه بدارند. ⁴⁸ و اگر غریبی نزد تو نزیل شود، و بخواهد فصیح را برای خداوند مرعی بدارد، تمامی ذکروانش مختون شوند، و بعد از آن نزدیک آمده، آن را نگاه دارد، و مانند بومی زمین خواهد بود و اما هر نامختون از آن نخورد. ⁴⁹ یک قانون خواهد بود برای اهل وطن و بجهت غریبی که در میان شما نزیل شود.» ⁵⁰ پس تمامی بنی اسرائیل این را کردند، چنانکه خداوند به موسی و هارون امر فرموده بود، عمل نمودند. ⁵¹ و واقع شد که خداوند در همان روز بنی اسرائیل را با لشکرهاي ایشان از زمین مصر بیرون آورد.

نخست زادگان

13 و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ² «هر نخست زاده‌ای را که رحم را بگشاید، در میان بنی اسرائیل، خواه از انسان خواه از بهایم، تقدیس نما؛ او از آن من است.» ³ و موسی به قوم گفت: «این روز را که از مصر از خانه غلامی بیرون آمدید، یاد دارید، زیرا خداوند شما را به قوت دست، از آنجا بیرون آورد، پس نان خمیر، خورده نشود. ⁴ این روز، در ماه ایبیب بیرون آمدید. ⁵ و هنگامی که خداوند تو را به زمین کنعانیان و حتیان و اموریان و حویان و بیبوسیان داخل کند، که با پدران تو قسم خورد که آن را به تو بدهد، زمینی که به شیر و شهد جاری است، آنگاه این عبادت را در این ماه بجا بیاور. ⁶ هفت روز نان فطیر بخور، و در روز هفتمین عید خداوند است. ⁷ هفت روز نان فطیر خورده شود، و هیچ چیز خمیر شده نزد تو دیده نشود، و خمیرمایه نزد تو در تمامی حدودت پیدا نشود. ⁸ و در آن روز پسر خود را خبر داده، بگو: این است به سبب آنچه خداوند به من کرد، وقتی که از مصر بیرون آمدم. ⁹ و این برای تو علامتی بر دست خواهد بود و تذکره‌ای در میان دو چشم، تا شریعت خداوند در دهانت باشد. زیرا

دیگر نخواهید دید.¹⁴ خداوند برای شما جنگ خواهد کرد و شما خاموش باشید.»

¹⁵ و خداوند به موسی گفت: «چرا نزد من فریاد می‌کنی؟ بنی اسرائیل را بگو که کوچ کنند.

¹⁶ و اما تو عصای خود را برافراز و دست خود را بر دریا دراز کرده، آن را منسق کن، تا بنی اسرائیل از میان دریا بر خشکی راه سپر شوند.¹⁷ و اما من اینک، دل مصریان را سخت می‌سازم، تا از عقب ایشان بیایند، و از فرعون و تمامی لشکر او و اربابه‌ها و سوارانش جلال خواهم یافت.¹⁸ و مصریان خواهند دانست که من یهوه هستم، وقتی که از فرعون و اربابه هایش و سوارانش جلال یافته باشم.»

¹⁹ و فرشته خدا که پیش اردوی اسرائیل می‌رفت، حرکت کرده، از عقب ایشان خرامید، و ستون ابر از پیش ایشان نقل کرده، در عقب ایشان بایستاد.²⁰ و میان اردوی مصریان و اردوی اسرائیل آمده، از برای آنها ابر و تاریکی می‌بود، و اینها را در شب روشنایی می‌داد که تمامی شب نزدیک یکدیگر نیامدند.²¹ پس موسی دست خود را بر دریا دراز کرد و خداوند دریا را به بادشرفی شدید، تمامی آن شب برگردانیده، دریا را خشک ساخت و آب منسق گردید.²² و بنی اسرائیل در میان دریا بر خشکی می‌رفتند و آنها برای ایشان بر راست و چپ، دیوار بود.²³ و مصریان با تمامی اسبان و اربابه‌ها و سواران فرعون از عقب ایشان تاخته، به میان دریا درآمدند.

²⁴ و در پاس سحری واقع شد که خداوند بر اردوی مصریان از ستون آتش و ابر نظر انداخت، و اردوی مصریان را آشفته کرد.²⁵ و چرخهای اربابه‌های ایشان را بیرون کرد، تا آنها را به سنگینی برانند و مصریان گفتند: «از حضور بنی اسرائیل بگریزیم! زیرا خداوند برای ایشان با مصریان جنگ می‌کند.»

²⁶ و خداوند به موسی گفت: «دست خود را بردار دراز کن، تا آنها بر مصریان برگردد، و بر اربابه‌ها و سواران ایشان.»²⁷ پس موسی دست خود را بر دریا دراز کرد، و به وقت طلوع صبح، دریا به جریان خود برگشت، و مصریان به مقابلش گریختند، و خداوند مصریان را در میان دریا به زیر انداخت.²⁸ و آنها برگشته، عرابه‌ها و سواران و تمام لشکر فرعون را که از عقب ایشان به دریا درآمده بودند، پوشانید، که یکی از ایشان هم باقی نماند.²⁹ اما بنی اسرائیل در میان دریا به خشکی رفتند، و آنها برای ایشان دیواری بود به طرف راست و به طرف چپ.³⁰ و در آن روز خداوند اسرائیل را از دست مصریان خلاصی داد و اسرائیل مصریان را به کنار دریا مرده دیدند.³¹ و اسرائیل آن کار عظیمی را که خداوند به مصریان کرده بود دیدند، و قوم از خداوند ترسیدند، و به خداوند و به بنده او موسی ایمان آوردند.

سرود رهایی

15 آنگاه موسی و بنی اسرائیل این سرود را برای خداوند سراییده، گفتند که «یهوه را سرود می‌خوانم زیرا که با جلال مظفر شده است.

اسب و سوارش را به دریا انداخت.

² خداوند قوت و تسبیح من است.

و او نجات من گردیده است.

این خدای من است، پس او را تمجید می‌کنم.

خدای پدر من است، پس او را متعال می‌خوانم.

³ خداوند مرد جنگی است.

نام او یهوه است.

⁴ اربابه‌ها و لشکر فرعون را به دریا انداخت.

مبارزان برگزیده او در دریای قلزم غرق شدند.

⁵ لجه‌ها ایشان را پوشانید.

مثل سنگ به ژرفیها فرو رفتند.

⁶ دست راست توای خداوند، به قوت جلیل گردیده.

دست راست توای خداوند، دشمن را خردشکسته است.

⁷ و به کثرت جلال خود خصمان را منهدم ساختی.

غضب خود را فرستاده، ایشان را چون خاشاک سوزانیده‌ای.

⁸ و به نفعه بینی تو آنها فراهم گردید.

خداوند تورا به دست قوی از مصر بیرون آورد.¹⁰ و این فریضه را در موسمش سال به سال نگاه دار.

¹¹ «و هنگامی که خداوند تو را به زمین کنعانیان درآورد، چنانکه برای تو و پدران تو قسم خورد، و آن را به تو بخشد.¹² آنگاه هرچه رحم را گشاید، آن را برای خدا جدا بساز، و هر نخست زاده‌ای از بچه‌های بهایم که از آن توست، نرینه‌ها از آن خداوند باشد.¹³ و هر نخست زاده الاغ را به بره‌ای فدیبه بده، و اگر فدیبه ندهی گردنش را بشکن، و هر نخست زاده انسان را از پسران فدیبه بده.¹⁴ و در زمان آینده چون پسر تو سوال کرده، گوید که این چیست، او را بگو، یهوه ما را به قوت دست از مصر، از خانه غلامی بیرون آورد.¹⁵ و چون فرعون از رها کردن ما دل خود را سخت ساخت، واقع شد که خداوند جمیع نخست زادگان مصر را از نخست زاده انسان تا نخست زاده بهایم کشت. بنابراین من همه نرینه‌ها را که رحم را گشاید، برای خداوند ذبح می‌کنم، لیکن هر نخست زاده‌ای از پسران خود را فدیبه می‌دهم.¹⁶ و این علامتی بر دست و عصابه‌ای در میان چشمان تو خواهد بود، زیرا خداوند ما را بقوت دست از مصر بیرون آورد.»

ستون ابر و آتش

¹⁷ و واقع شد که چون فرعون قوم را رها کرده بود، خدا ایشان را از راه زمین فلسطینیان رهبری نکرد، هر چند آن نزدیکتر بود. زیرا خدا گفت: «مبادا که چون قوم جنگ ببینند، پشیمان شوند و به مصر برگردند.»¹⁸ اما خدا قوم را از راه صحرای دریای قلزم دور گردانید. پس بنی اسرائیل مسلح شده، از زمین مصر برآمدند.¹⁹ و موسی استخوانهای یوسف را با خود برداشت، زیرا که او بنی اسرائیل را قسم سخت داده، گفته بود: «هرآینه خدا از شما تفقد خواهد نمود و استخوانهای مرا از اینجا با خود خواهید برد.»²⁰ و از سکوت کوچ کرده، در ایتم به کنار صحرا اردو زدند.²¹ و خداوند در روز، پیش روی قوم در ستون ابر می‌رفت تا راه را به ایشان دلالت کند، و شبانگاه در ستون آتش، تا ایشان را روشنایی بخشد، و روز و شب راه روند.²² و ستون ابر را در روز و ستون آتش را در شب، از پیش روی قوم برداشت.

گذشتن از دریا

14 و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:² «به بنی اسرائیل بگو که برگردیده، برابر فم الحیروت در میان مجدل و دریا اردو زنند. و در مقابل بعل صفون، در برابر آن به کنار دریا اردو زنید.³ و فرعون درباره بنی اسرائیل خواهد گفت: در زمین گرفتار شده‌اند، و صحرا آنها را محصور کرده است.⁴ و دل فرعون را سخت گردانم تا ایشان را تعاقب کند، و در فرعون و تمامی لشکرش جلال خود را جلوه دهم، تا مصریان بدانند که من یهوه هستم.» پس چنین کردند.⁵ و به پادشاه مصر گفته شد که قوم فرار کردند، و دل فرعون و بندگانش بر قوم متغیر شد، پس گفتند: «این چیست که کردیم که بنی اسرائیل را از بندگی خود رهایی دادیم؟»⁶ پس اربابه خود را بیاراست، و قوم خود را با خود برداشت،⁷ و ششصد اربابه برگزیده برداشت، و همه اربابه‌های مصر را و سرداران را بر جمیع آنها.⁸ و خداوند دل فرعون، پادشاه مصر را سخت ساخت تا بنی اسرائیل را تعاقب کرد، و بنی اسرائیل به دست بلند بیرون رفتند.

⁹ و مصریان با تمامی اسبان و اربابه‌های فرعون و سوارانش و لشکرش در عقب ایشان تاخته، بدیشان در رسیدند، وقتی که به کنار دریا نزد فم الحیروت، برابر بعل صفون فرود آمده بودند.¹⁰ و چون فرعون نزدیک شد، بنی اسرائیل چشمان خود را بالا کرده، دیدند که اینک مصریان از عقب ایشان می‌آیند. پس بنی اسرائیل سخت بترسیدند، و نزد خداوند فریاد برآوردند.¹¹ و به موسی گفتند: «آیا در مصر قبرها نبود که ما را برداشته‌ای تا در صحرا بمیریم؟ این چیست به ما کردی که ما را از مصر بیرون آوردی؟¹² آیا این آن سخن نیست که به تو در مصر گفتیم که ما را بگذار تا مصریان را خدمت کنیم؟ زیرا که ما را خدمت مصریان بهتر است از مردن در صحرا!»¹³ موسی به قوم گفت: «مترسید. بایستید و نجات خداوند را ببینید، که امروز آن را برای شما خواهد کرد، زیرا مصریان را که امروز دیدید تا به ابد

و موجها مثل توده بایستاد و لجه‌ها در میان دریامنجمد گردید.
 9 دشمن گفت تعاقب می‌کنم و ایشان را فرومی‌گیرم.
 و غارت را تقسیم کرده، جانم از ایشان سیرخواهد شد.
 شمشیر خود را کشیده، دست من ایشان را هلاک خواهد ساخت.
 10 و چون به نفخه خود دمیدی، دریا ایشان را پوشانید.
 11 کیست مانند توای خداوند در میان خدایان؟
 کیست مانند تو جلیل در قدوسیت؟
 12 چون دست راست خود را دراز کردی، زمین ایشان را فرو برد.
 13 این قوم خویش را که فدیة دادی، به رحمانیت خود، رهبری نمودی.
 ایشان را به قوت خویش به سوی مسکن قدس خود هدایت کردی.
 14 امته‌ها چون شنیدند، مضطرب گردیدند.
 لرزه بر سکنه فلسطین مستولی گردید.
 15 آنگاه امرای ادوم در حیرت افتادند.
 و اکابر موآب را لرزه فرو گرفت، و جمیع سکنه کنعان گداخته گردیدند.
 16 ترس و هراس، ایشان را فروگرفت.
 از بزرگی بازوی تو مثل سنگ ساکت شدند.
 تا قوم توای خداوند عبور کنند.
 تا این قومی که تو خریدهای، عبور کنند.
 17 ایشان را داخل ساخته، در جیل میراث خودغرس خواهی کرد، به
 مکانی که توای خداوند مسکن خود ساخته‌ای، یعنی آن مقام مقدسی که
 دستهای توای خداوند مستحکم کرده است.
 18 خداوند سلطنت خواهد کرد تا ابد اباد.»
 19 زیرا که اسبهای فرعون با ارابه‌ها و سوارانش به دریا درآمدند، و
 خداوند آب دریا را بر ایشان برگردانید. اما بنی‌اسرائیل از میان دریا به
 خشکی رفتند.
 20 و مریم نبیه، خواهر هارون، دَف را به دست خود گرفته، و همه زنان از
 عقب وی دفها گرفته، رقص کنان بیرون آمدند. 21 پس مریم در جواب ایشان
 گفت: «خداوند را بسرایید، زیرا که با جلال مظفر شده است، اسب و
 سوارش را به دریا انداخت.»

آب تلخ

22 پس موسی اسرائیل را از بحر قلزم کوچانید، و به صحرای شور آمدند،
 و سه روز در صحرا می‌رفتند و آب نیافتند. 23 پس به ماره رسیدند، و از آب
 ماره نتوانستند نوشید زیرا که تلخ بود. از این سبب، آن را ماره نامیدند.
 24 و قوم بر موسی شکایت کرده، گفتند: «چه بنوشیم؟» 25 چون نزد
 خداوند استغاثه کرد، خداوند درختی بدو نشان داد، پس آن را به آب
 انداخت و آب شیرین گردید. و در آنجا فریضه‌ای و شریعتی برای ایشان قرار
 داد، و در آنجا ایشان را امتحان کرد. 26 و گفت: «هرآینه اگر قول بیهوه، خدای
 خود را بشنوی، و آنچه را در نظر او راست است بجا آوری، و احکام او را
 بشنوی، و تمامی فرایض او را نگاه داری، همانا هیچ‌یک از همه مرضهایی را
 که بر مصریان آورده‌ام بر تو نیاورم، زیرا که من بیهوه، شفا دهنده تو
 هستم.» 27 پس به ایلیم آمدند، و در آنجا دوازده چشمه آب و هفتاددرخت
 خرما بود، و در آنجا نزد آب خیمه زدند.

«من»

16 پس تمامی جماعت بنی‌اسرائیل از ایلیم کوچ کرده، به صحرای
 سین که در میان ایلیم و سینا است در روز پانزدهم از ماه دوم، بعد
 از بیرون آمدن ایشان از زمین مصر، رسیدند. 2 و تمامی جماعت
 بنی‌اسرائیل در آن صحرا بر موسی و هارون شکایت کردند. 3 و بنی‌اسرائیل
 بدیشان گفتند: «کاش که در زمین مصر به دست خداوند مرده بودیم، وقتی
 که نزد دیگهای گوشت می‌نشستیم و نان را سیر می‌خوردیم، زیرا که ما را
 بدین صحرا بیرون آوردید، تا تمامی این جماعت را به گرسنگی بکشید.»
 4 آنگاه خداوند به موسی گفت: «همانا من نان از آسمان برای شما بارانم،
 و قوم رفته، کفایت هرروز را در روزش گیرند، تا ایشان را امتحان کنم که بر
 شریعت من رفتار می‌کنند یا نه. 5 و واقع خواهد شد در روز ششم، که چون
 عومر، ده‌یک ایفه است.

آنچه را که آورده باشند درست نمایند، همانا دوچندان آن خواهد بود که هر
 روز برمی‌چینند.» 6 و موسی و هارون به همه بنی‌اسرائیل گفتند:
 «شامگاهان خواهید دانست که خداوند شما را از زمین مصر بیرون آورده
 است. 7 و بامدادان جلال خداوند را خواهید دید، زیرا که او شکایتی را که
 بر خداوند کرده‌اید شنیده است، و ما چیستیم که بر ماشکایت می‌کنید؟»
 8 و موسی گفت: «این خواهد بود چون خداوند، شامگاه شما را گوشت دهد
 تا بخورید، و بامداد نان، تا سیر شوید، زیرا خداوند شکایتیهای شما را که بر
 وی کرده‌اید شنیده است، و ما چیستیم؟ بر ما نی، بلکه بر خداوند شکایت
 نموده‌اید.» 9 و موسی به هارون گفت: «به تمامی جماعت بنی‌اسرائیل بگو
 به حضور خداوند نزدیک بیایید، زیرا که شکایتیهای شما را شنیده است.»
 10 و واقع شد که چون هارون به تمامی جماعت بنی‌اسرائیل سخن گفت،
 به سوی صحرانگریستند و اینک جلال خداوند در ابر ظاهر شد. 11 و
 خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: 12 «شکایتیهای بنی‌اسرائیل را
 شنیده‌ام، پس ایشان را خطاب کرده، بگو: در عصر گوشت خواهید خورد، و
 بامداد از نان سیر خواهید شد تا بدانید که من بیهوه خدای شما هستم.» 13 و
 واقع شد که در عصر، سلوی برآمده، لشکرگاه را پوشانیدند، و بامدادان شبنم
 گرداگرد اردونشست. 14 و چون شبنمی که نشسته بود برخواست، اینک بر
 روی صحرا چیزی دقیق، مدور و خرد، مثل ژاله بر زمین بود. 15 و چون
 بنی‌اسرائیل این را دیدند به یکدیگر گفتند که این من است، زیرا که
 ندانستند چه بود. موسی به ایشان گفت: «این آن نان است که خداوند به
 شما می‌دهد تا بخورید. 16 این امری که خداوند فرموده است، که هر
 کس به قدر خوراک خود از این بگیرد، یعنی یک عومر برای هر نفر به حسب
 شماره نفوس خویش، هر شخص برای کسانی که در خیمه او باشند بگیرد.»
 17 پس بنی‌اسرائیل چنین کردند، بعضی زیاد و بعضی کم برچیدند. 18 اما
 چون به عومر بپیاموند، آنکه زیاد برچیده بود، زیاده نداشت، و آنکه کم
 برچیده بود، کم نداشت، بلکه هر کس به قدر خوراکش برچیده بود. 19 و
 موسی بدیشان گفت: «زنها کسی چیزی از این تا صبح نگاه ندارد.» 20 لکن
 به موسی گوش ندادند، بلکه بعضی چیزی از آن تا صبح نگاه داشتند. و
 کرما بهم رسانیده، متعفن گردید، و موسی بدیشان خشمناک شد.
 21 و هر صبح، هر کس به قدر خوراک خود برمی‌چید، و چون آفتاب گرم
 می‌شد، می‌گذاخت. 22 و واقع شد در روز ششم که نان مضاعف، یعنی برای
 هر نفری دو عومر برچیدند. پس همه روسای جماعت آمده، موسی را
 خبر دادند. 23 او بدیشان گفت: «این است آنچه خداوند گفت، که فردا آرامی
 است، و سبت مقدس خداوند. پس آنچه بر آتش باید پخت بپزید، و آنچه در
 آب باید جوشانید بجوشانید، و آنچه باقی باشد، برای خود ذخیره کرده،
 بجهت صبح نگاه دارید.» 24 پس آن را تا صبح ذخیره کردند، چنانکه موسی
 فرموده بود، و نه متعفن گردید و نه کرم در آن پیدا شد. 25 و موسی گفت:
 «امروز این را بخورید زیرا که امروز سبت خداوند است، و در این روز آن را
 در صحرا نخواهید یافت. 26 شش روز آن را برچینید، و روز هفتمین، سبت
 است. در آن نخواهد بود.» 27 و واقع شد که در روز هفتم، بعضی از قوم
 برای برچیدن بیرون رفتند، اما نیافتند. 28 و خداوند به موسی گفت: «تا به
 کی از نگاه داشتن وصایا و شریعت من ابا می‌نمایید؟ 29 ببینید چونکه
 خداوند سبت را به شما بخشیده است، از این سبب در روز ششم، نان دو
 روز را به شما می‌دهد، پس هر کس در جای خود بنشیند و در روز هفتم
 هیچ‌کس از مکانش بیرون نرود.» 30 پس قوم در روز هفتمین آرام گرفتند.
 31 و خاندان اسرائیل آن را من نامیدند، و آن مثل تخم گشنیز سفید بود،
 و طعمش مثل قرصهای عسلی. 32 و موسی گفت: «این امری است که
 خداوند فرموده است که عومری از آن پرکنی، تا در نسلهای شما نگاه داشته
 شود، تا آن نان را ببینند که در صحرا، وقتی که شما را از زمین مصر بیرون
 آوردم، آن را به شما خوراندیم.» 33 پس موسی به هارون گفت: «ظرفی
 بگیر، و عومری پر از من در آن بنه و آن را به حضور خداوند بگذار، تا در
 نسلهای شما نگاه داشته شود.» 34 چنانکه خداوند به موسی امر فرموده بود،
 همچنان هارون آن را پیش (تابوت) شهادت گذاشت تا نگاه داشته شود.
 35 و بنی‌اسرائیل مدت چهل سال من را می‌خورند، تا به زمین آباد رسیدند،
 یعنی تا به سرحد زمین کنعان داخل شدند، خوراک ایشان من بود. 36 و اما
 عومر، ده‌یک ایفه است.

¹² و یترون، پدر زن موسی، قربانی سوختنی و ذبایح برای خدا گرفت، و هارون و جمیع مشایخ اسرائیل آمدند تا با پدر زن موسی به حضور خدا نان بخوردند.

¹³ بامدادان واقع شد که موسی برای داوری قوم بنشست، و قوم به حضور موسی از صبح تا شام ایستاده بودند.¹⁴ و چون پدر زن موسی آنچه را که او به قوم می‌کرد دید، گفت: «این چه کار است که تو با قوم می‌نمایی؟ چرا تو تنها می‌نشینی و تمامی قوم نزد تو از صبح تا شام می‌ایستند؟»¹⁵ موسی به پدر زن خود گفت که «قوم نزد من می‌آیند تا از خدا مسالت نمایند.¹⁶ هرگاه ایشان را دعوی شود، نزد من می‌آیند، و میان هر کس و همسایه‌اش داوری می‌کنم، و فرایض و شرایع خدا را بدیشان تعلیم می‌دهم.»¹⁷ پدر زن موسی به وی گفت: «کاری که تو می‌کنی، خوب نیست.»¹⁸ هرآینه تو و این قوم نیز که با تو هستند، خسته خواهید شد، زیرا که این امر برای تو سنگین است. تنها این را نمی‌توانی کرد.¹⁹ اکنون سخن مرا بشنو. تو را پند می‌دهم. و خدا با تو باد. و تو برای قوم به حضور خدا باش، و امور ایشان را نزد خدا عرضه دار.²⁰ و فرایض و شرایع را بدیشان تعلیم ده، و طریقی را که بدان می‌باید رفتار نمود، و عملی را که می‌باید کرد، بدیشان اعلام نما.²¹ و از میان تمامی قوم، مردان قابل را که خداترس و مردان امین، که از رشوت نفرت کنند، جستجو کرده، بر ایشان بگمار، تاروسای هزاره و روسای صده و روسای پنجاه و روسای ده باشند.²² تا بر قوم پیوسته داوری نمایند، و هر امر بزرگ را نزد تو بیاورند، و هر امر کوچک را خود فیصل دهند. بدین طور بار خود راسبک خواهی کرد، و ایشان با تو متحمل آن خواهند شد.²³ اگر این کار را بکنی و خدا تو را چنین امر فرماید، آنگاه یاری استقامت خواهی داشت، و جمیع این قوم نیز به مکان خود به سلامتی خواهند رسید.»

²⁴ پس موسی سخن پدر زن خود را اجابت کرده، آنچه او گفته بود به عمل آورد.²⁵ و موسی مردان قابل از تمامی اسرائیل انتخاب کرده، ایشان را روسای قوم ساخت، روسای هزاره و روسای صده و روسای پنجاه و روسای ده.²⁶ و در داوری قوم پیوسته مشغول می‌بودند. هر امرمشکل را نزد موسی می‌آوردند، و هر دعوی کوچک را خود فیصل می‌دادند.²⁷ و موسی پدرزن خود را رخصت داد و او به ولایت خود رفت.

کوه سینا

19 و در ماه سوم از بیرون آمدن بنی اسرائیل از زمین مصر، در همان روزه صحرای سینا آمدند،² و از رفیدیم کوچ کرده، به صحرای سینا رسیدند، و در بیابان اردو زدند، و اسرائیل در آنجا در مقابل کوه فرود آمدند.³ و موسی نزد خدا بالا رفت، و خداوند از میان کوه او را ندا درداد و گفت: «به خاندان یعقوب چنین بگو، و بنی اسرائیل را خبر ده: ⁴ شما آنچه را که من به مصریان کردم، دیده‌اید، و چگونه شما را بر بالهای عقاب برداشته، نزد خود آورده‌ام.⁵ و اکنون اگر آواز مرا فی الحقیقه بشنوید، و عهد مرانگاه دارید، همانا خزانه خاص من از جمیع قومها خواهید بود. زیرا که تمامی جهان، از آن من است.⁶ و شما برای من مملکت کهنه و امت مقدس خواهید بود. این است آن سخنانی که به بنی اسرائیل می‌باید گفت.»⁷ پس موسی آمده، مشایخ قوم را خواند، و همه این سخنان را که خداوند او را فرموده بود، بر ایشان القا کرد.⁸ و تمامی قوم به یک زبان در جواب گفتند: «آنچه خداوند امر فرموده است، خواهیم کرد.» و موسی سخنان قوم را باز به خداوند عرض کرد.

⁹ و خداوند به موسی گفت: «اینک من در ابرمظلم نزد تو می‌آیم، تا هنگامی که به تو سخن گویم قوم بشنوند، و بر تو نیز همیشه ایمان داشته باشند.» پس موسی سخنان قوم را به خداوند بازگفت.¹⁰ خداوند به موسی گفت: «نزد قوم برو و ایشان را امروز و فردا تقدیس نما، و ایشان رخت خود را بشویند.¹¹ و در روز سوم مهیا باشید، زیرا که در روز سوم خداوند در نظر تمامی قوم برکوه سینا نازل شود.¹² و حدود برای قوم از هرطرف قرار ده، و بگو: باحذر باشید از اینکه به فرازکوه برآیید، یا دامنه آن را لمس نمایید، زیرا هرکه کوه را لمس کند، هرآینه کشته شود.¹³ دست برآن گذارده

آبی از صخره

17 و تمامی جماعت بنی اسرائیل به حکم خداوند طی منازل کرده، از صحرای سین کوچ کردند، و در رفیدیم اردو زدند، و آب نوشیدن برای قوم نبود.² و قوم باموسی منازعه کرده، گفتند: «ما را آب بدهید تا بنوشیم.» موسی بدیشان گفت: «چرا با من منازعه می‌کنید، و چرا خداوند را امتحان می‌نمایید؟»³ و در آنجا قوم تشنه آب بودند، و قوم بر موسی شکایت کرده، گفتند: «چرا ما را از مصر بیرون آوردی، تا ما و فرزندان و مواشی ما را به تشنگی بکشی؟»⁴ آنگاه موسی نزد خداوند استغاثه نموده، گفت: «با این قوم چه کنم؟ نزدیک است مرا سنگسار کنند.»⁵ خداوند به موسی گفت: «پیش روی قوم برو، و بعضی از مشایخ اسرائیل را با خود بردار، و عصای خود را که بدان نهر رازدی به دست خود گرفته، برو.⁶ همانا من در آنجا پیش روی تو بر آن صخره‌ای که در حوریب است، می‌ایستم، و صخره را خواهی زد تا آب از آن بیرون آید، و قوم بنوشند.» پس موسی به حضور مشایخ اسرائیل چنین کرد.⁷ و آن موضع را مسه و مریبه نامید، به سبب منازعه بنی اسرائیل، و امتحان کردن ایشان خداوند را، زیرا گفته بودند: «آیا خداوند در میان ما هست یا نه؟»

جنگ با عمالیق

⁸ پس عمالیق آمده، در رفیدیم با اسرائیل جنگ کردند.⁹ و موسی به یوشع گفت: «مردان برای ما برگزین و بیرون رفته، با عمالیق مقابله نما، و بامدادان من عصای خدا را به دست گرفته، بر قله کوه خواهم ایستاد.»¹⁰ پس یوشع بطوری که موسی او را امر فرموده بود کرد، تا با عمالیق محاربه کند. و موسی و هارون و حور بر قله کوه برآمدند.¹¹ و واقع شد که چون موسی دست خود را برمی افراشت، اسرائیل غلبه می‌یافتند و چون دست خود را فرو می‌گذاشت، عمالیق چیره می‌شدند.¹² و دستهای موسی سنگین شد. پس ایشان سنگی گرفته، زیرش نهادند که بر آن بنشیند. و هارون و حور، یکی از این طرف و دیگری از آن طرف، دستهای او را بر می‌داشتند، و دستهایش تا غروب آفتاب برقرار ماند.¹³ و یوشع، عمالیق و قوم او را به دم شمشیر منهزم ساخت.¹⁴ پس خداوند به موسی گفت: «این را برای یادگاری در کتاب بنویس، و به سمع یوشع برسان که هرآینه ذکر عمالیق را از زیر آسمان محو خواهم ساخت.»¹⁵ و موسی مذبحی بنا کرد و آن را یهوه نسی نامید.¹⁶ و گفت: «زیرا که دست بر تخت خداوند است، که خداوند را جنگ با عمالیق نسلا بعد نسل خواهد بود.»

یترون پدر زن موسی

18 و چون یترون، کاهن مدیان، پدر زن موسی، آنچه را که خدا با موسی و قوم خود، اسرائیل کرده بود شنید که خداوند چگونه اسرائیل را از مصر بیرون آورده بود،² آنگاه یترون پدرزن موسی، صفوره، زن موسی را برداشت، بعد از آنکه او را پس فرستاده بود.³ و دو پسر او را که یکی را جرشون نام بود، زیرا گفت: «در زمین بیگانه غریب هستم.»⁴ و دیگری را الیعازر نام بود، زیرا گفت: «که خدای پدرم مددکار من بوده، مرا از شمشیر فرعون رهانید.»

⁵ پس یترون، پدر زن موسی، با پسران و زوجه‌اش نزد موسی به صحرا آمدند، در جایی که او نزد کوه خدا خیمه زده بود.⁶ و به موسی خبر داد که من یترون، پدر زن تو با زن تو و دو پسرش نزد تو آمده‌ایم.⁷ پس موسی به استقبال پدر زن خود بیرون آمد و او را تعظیم کرده، بوسید و سلامتی یکدیگر را پرسیده، به خیمه درآمدند.⁸ و موسی پدر زن خود را از آنچه خداوند به فرعون و مصریان به خاطر اسرائیل کرده بود خبر داد، و از تمامی مشقتی که در راه بدیشان واقع شده، خداوند ایشان را از آن رهانیده بود.⁹ و یترون شاد گردید، به سبب تمامی احسانی که خداوند به اسرائیل کرده، و ایشان را از دست مصریان رهانیده بود.¹⁰ و یترون گفت: «متبارک است خداوند که شما را از دست مصریان و ازدست فرعون خلاصی داده است، و قوم خود را ازدست مصریان رهانیده.¹¹ الان دانستم که یهوه از جمیع خدایان بزرگتر است، خصوص در همان امری که بر ایشان تکبر می‌کردند.»

یادگاری برای نام خود سازم، نزد تو خواهم آمد، و تو را برکت خواهم داد.²⁵ و اگر مذبحی از سنگ برای من سازی، آن را از سنگهای تراشیده بنا مکن، زیرا اگر افزار خود را بر آن بلند کردی، آن را نجس خواهی ساخت.²⁶ و بر مذبح من ازپله‌ها بالا مرو، مبادا عورت تو بر آن مکشوف شود.»

حکم در مورد غلامان عبری

21 «و این است احکامی که پیش ایشان می‌گذاری:² اگر غلام عبری بخری، شش سال خدمت کند، و در هفتمین، بی‌قیمت، آزاد بیرون رود.³ اگر تنها آمده، تنها بیرون رود. و اگر صاحب زن بوده، زنش همراه او بیرون رود.

4 اگر آقايش زنی بدو دهد و پسران یا دختران برایش بزاید، آنگاه زن و اولادش از آن آقايش باشند، و آن مرد تنها بیرون رود.⁵ لیکن هرگاه آن غلام بگوید که هرآینه آقايم و زن و فرزندان خود را دوست می‌دارم و نمی‌خواهم که آزاد بیرون روم،⁶ آنگاه آقايش او را به حضور خدا بیاورد، و او را نزدیک در یا قایمه در برساند، و آقايش گوش او را با درفشی سوراخ کند، و او وی را همیشه بندگی نماید.⁷ اما اگر شخصی، دختر خود را به کنیزی بفروشد، مثل غلامان بیرون نرود.⁸ هرگاه به نظر آقايش که او را برای خود نامزد کرده است ناپسند آید، بگذارد که او را فدییه دهند، اما هیچ حق ندارد که او را به قوم بیگانه بفروشد، زیرا که بدو خیانت کرده است.⁹ و هرگاه او را به پسر خود نامزد کند، موافق رسم دختران با او عمل نماید.¹⁰ اگر زنی دیگر برای خود گیرد، آنگاه خوراک و لباس و مباشرت او را کم نکند.¹¹ و اگر این سه چیز را برای او نکند، آنگاه بی‌قیمت و رایگان بیرون رود.

حکم در مورد برخورد های شخصی

12 «هرکه انسانی را بزند و او بمیرد، هرآینه کشته شود.¹³ اما اگر قصد او نداشت، بلکه خداوی را بدستش رسانید، آنگاه مکانی برای تو معین کنم تا بدانجا فرار کند.¹⁴ لیکن اگر شخصی عمد بر همسایه خود آید، تا او را به مکر بکشد، آنگاه او را از مذبح من کشیده، به قتل برسان.¹⁵ و هرکه پدر یا مادر خود را زند، هرآینه کشته شود.¹⁶ و هرکه آدمی را بدزد و او را بفروشد یا در دستش یافت شود، هرآینه کشته شود.¹⁷ و هرکه پدر یا مادر خود را لعنت کند، هرآینه کشته شود.¹⁸ و اگر دو مرد نزاع کنند، و یکی دیگری را به سنگ یا به مشت زند، و او نمیرد لیکن بستری شود،¹⁹ اگر برخیزد و با عصا بیرون رود، آنگاه زنده او بی‌گناه شمرده شود، اما عوض بیکاریش را ادا نماید، و خرج معالجه او را بدهد.²⁰ و اگر کسی غلام یا کنیز خود را به عصا بزند، و او زیر دست او بمیرد، هرآینه انتقام او گرفته شود.²¹ لیکن اگر یک دوروز زنده بماند، از او انتقام کشیده نشود، زیرا که زرخیز او است.²² و اگر مردم جنگ کنند، و زنی حامله را بزنند، و اولاد او سقط گردد، و ضرری دیگر نشود، البته غرامتی بدهد موافق آنچه شوهر زن بدو بگذارد، و به حضور داوران ادا نماید.²³ و اگر اذیتی دیگر حاصل شود، آنگاه جان به عوض جان بده.²⁴ و چشم به عوض چشم، و دندان به عوض دندان، و دست به عوض دست، و پا به عوض پا.²⁵ و داغ به عوض داغ، و زخم به عوض زخم، و لطمه به عوض لطمه.²⁶ و اگر کسی چشم غلام یا چشم کنیز خود را بزند که ضایع شود، او را به عوض چشمش آزاد کند.²⁷ و اگر دندان غلام یا دندان کنیز خود را ببندازد او را به عوض دندانش آزاد کند.²⁸ و هرگاه گاوی به شاخ خود مردی یا زنی را بزند که او بمیرد، گاو را البته سنگسار کنند، و گوشتش را نخورند و صاحب گاو بی‌گناه باشد.²⁹ و لیکن اگر گاو قبل از آن شاخ زن می‌بود، و صاحبش آگاه بود، و آن را نگاه نداشت، و او مردی یا زنی را کشت، گاو را سنگسار کنند، و صاحبش را نیز به قتل رسانند.

30 و اگر دبه بر او گذاشته شود، آنگاه برای فدییه جان خود هرآنچه بر او مقرر شود، ادا نماید.³¹ خواه پسر خواه دختر را شاخ زده باشد، به حسب این حکم با او عمل کنند.³² اگر گاو، غلامی یا کنیزی را بزند، سی مثقال نقره به صاحب او داده شود، و گاو سنگسار شود.³³ و اگر کسی چاهی گشاید یا کسی چاهی حفر کند، و آن را نیوشاند، و گاوی یا الاغی در آن افتد،

نشود بلکه یا سنگسار شود یا به تیرکشته شود، خواه بهایم باشد خواه انسان، زنده نماند. اما چون کرنا نواخته شود، ایشان به کوه برآیند.»¹⁴ پس موسی از کوه نزد قوم فرود آمده، قوم را تقدیس نمود و رخت خود را شستند.¹⁵ و به قوم گفت: «در روز سوم حاضر باشید، و به زنان نزدیکی منمابید.»¹⁶ و واقع شد در روز سوم به وقت طلوع صبح، که رعدها و برقها و ابر غلیظ برکوه پدید آمد، و آواز کرناي بسیار سخت، بطوری که تمامی قوم که در لشکرگاه بودند، بلرزیدند.¹⁷ و موسی قوم را برای ملاقات خدا از لشکرگاه بیرون آورد، و در پایان کوه ایستادند.¹⁸ و تمامی کوه سینا را دود فرو گرفت، زیرا خداوند در آتش بر آن نزول کرد، و دودش مثل دود کوره‌ای بالا می‌شد، و تمامی کوه سخت متزلزل گردید.¹⁹ و چون آواز کرنا زیاد و زیاد سخت نواخته می‌شد، موسی سخن گفت، و خدا او را به زبان جواب داد.²⁰ و خداوند بر کوه سینا بر قله کوه نازل شد، و خداوند موسی را به قله کوه خواند، و موسی بالا رفت.²¹ و خداوند به موسی گفت: «پایین برو و قوم را قدغن نما، مبادا نزد خداوند برای نظر کردن، از حد تجاوز نمایند، که بسیاری از ایشان هلاک خواهند شد.²² و کهنه نیز که نزد خداوند می‌آیند، خویشتن را تقدیس نمایند، مبادا خداوند بر ایشان هجوم آورد.»²³ موسی به خداوند گفت: «قوم نمی‌تواند به فراز کوه سینا آید، زیرا که تو ما را قدغن کرده، گفته‌ای کوه را حدود قرار ده و آن را تقدیس نما.»²⁴ خداوند وی را گفت: «پایین برو و تو و هارون همراهت برآید، اما کهنه و قوم از حد تجاوزنمایند، تا نزد خداوند بالا بیایند، مبادا بر ایشان هجوم آورد.»²⁵ پس موسی نزد قوم فرود شده، بدیشان سخن گفت.

ده فرمان

20 و خدا تکلم فرمود و همه این کلمات را بگفت:² «من هستم یهوه، خدای تو، که تو را از زمین مصر و از خانه غلامی بیرون آوردم.³ تو را خدایان دیگر غیر از من نباشد.⁴ صورتی تراشیده و هیچ تمثالی از آنچه بالا درآسمان است، و از آنچه پایین در زمین است، و از آنچه در آب زیر زمین است، برای خود مساز.⁵ نزد آنها سجده مکن، و آنها را عبادت منما، زیرا من که یهوه، خدای تو می‌باشم، خدای غیور هستم، که انتقام گناه پدران را از پسران تا پشت سوم و چهارم از اتانی که مرا دشمن دارندی گیرم.⁶ و تا هزار پشت بر اتانی که مرا دوست دارند و احکام مرا نگاه دارند، رحمت می‌کنم.⁷ نام یهوه، خدای خود را به باطل مبر، زیرا خداوند کسی را که اسم او را به باطل برد، بی‌گناه نخواهد شمرد.⁸ روز سبت را یاد کن تا آن را تقدیس نمایی.⁹ شش روز مشغول باش و همه کارهای خود را بجا آور.¹⁰ اما روز هفتمین، سبت یهوه، خدای توست. در آن هیچ کار مکن، تو و پسران و دختران و غلامت و کنیزت و بهیمه ات و مهمان تو که درون دروازه های تو باشد.¹¹ زیرا که در شش روز، خداوند آسمان و زمین و دریا و آنچه را که در آنهاست بساخت، و در روز هفتم آرام فرمود. از این سبب خداوند روز هفتم را مبارک خوانده، آن را تقدیس نمود.¹² پدر و مادر خود را احترام نما، تا روزهای تو در زمینی که یهوه خدایت به تو می‌بخشد، دراز شود.¹³ قتل مکن.¹⁴ زنا مکن.¹⁵ دزدی مکن.¹⁶ بر همسایه خود شهادت دروغ مده.¹⁷ به خانه همسایه خود طمع مورز، و به زن همسایه ات و غلامش و کنیزش و گاوش و الاغش و به هیچ چیزی که از آن همسایه تو باشد، طمع مکن.»

18 و جمیع قوم رعدها و زبانه های آتش و صدای کرنا و کوه را که پر از دود بود دیدند، و چون قوم این را بدیدند لرزیدند، و از دور بایستادند.¹⁹ و به موسی گفتند: «تو به ما سخن بگو و خواهیم شنید، اما خدا به ما نگوید، مبادا بمیریم.»²⁰ موسی به قوم گفت: «مترسید زیرا خدا برای امتحان شما آمده است، تا ترس او پیش روی شما باشد و گناه نکنید.»²¹ پس قوم از دور ایستادند و موسی به ظلمت غلیظ که خدا در آن بود، نزدیک آمد.²² و خداوند به موسی گفت: «به بنی اسرائیل چنین بگو: شما دیدید که از آسمان به شما سخن گفتم؛²³ با من خدایان نقره مسازید و خدایان طلا برای خود مسازید.²⁴ مذبحی از خاک برای من بساز، و قربانی های سوختنی خود و هدایای سلامتی خود را از گله ورمه خویش بر آن بگذران، در هر جایی که

در روز هشتمین آن را به من بده. ³¹ و برای من مردان مقدس باشید، و گوشتی را که در صحرا دریده شود مخورید؛ آن را نزد سگان بیندازید.

حکم عدالت و رحمت

23 «خبر باطل را انتشار مده، و با شریبان همدستان مشو، که شهادت دروغ دهی. ² پیروی بسیاری برای عمل بد مکن؛ و درمرافعه، محض

متابعت کثیری، سخنی برای انحراف حق مگو. ³ و در مرافعه فقیر نیز طرفداری او منما. ⁴ اگر گاو یا الاغ دشمن خود رایافتی که گم شده باشد، البته آن را نزد او بازبیاور. ⁵ اگر الاغ دشمن خود را زیر بارش خوابیده یافتی، و از گشادن او روگردان هستی، البته آن را همراه او باید بگشایی. ⁶ حق فقیر خود را در دعوی او منحرف مساز. ⁷ از امر دروغ اجتناب نما و بی‌گناه و صالح را به قتل مرسان زیرا که ظالم را عادل نخواهم شمرد. ⁸ ورشوت مخور زیرا که رشوت بینایان را کور می‌کند و سخن صدیقان را کج می‌سازد. ⁹ و بر شخص غریب ظلم منما زیرا که از دل غریبان خبر داری، چونکه در زمین مصر غریب بودید.

حکم سبت

¹⁰ «و شش سال مزرعه خود را بکار و محصولش را جمع کن، ¹¹ لیکن در هفتمین آن را بگذار و ترک کن تا فقیران قوم تو از آن بخورند و آنچه از ایشان باقی ماند حیوانات صحرا بخورند. همچنین با تاکستان و درختان زیتون خود عمل نما. ¹² شش روز به شغل خود بپرداز و در روز هفتمین آرام کن تا گاو و الاغ آرام گیرند و پسر کنیزت و مهمانت استراحت کنند. ¹³ و آنچه را به شما گفته‌ام، نگاه دارید و نام خدایان غیر را ذکر نکنید، از زیانت شنیده نشود.

اعیاد

¹⁴ «در هر سال سه مرتبه عید برای من نگاه دار. ¹⁵ عید فطیر را نگاه دار، و چنانکه تو را امر فرموده‌ام، هفت روز نان فطیر بخور در زمان معین در ماه اییب، زیرا که در آن از مصر بیرون آمدی. و هیچ‌کس به حضور من تهی‌دست حاضر نشود. ¹⁶ و عید حصاد نوبر غلات خود را که در مزرعه کاشته‌ای، و عید جمع را در آخر سال وقتی که حاصل خود را از صحرا جمع کرده‌ای. ¹⁷ در هر سال سه مرتبه همه ذکورات به حضور خداوند بیهوه حاضر شوند. ¹⁸ خون قربانی مرا با نان خمیرمایه دار مگذاران و پیه عید من تا صبح باقی نماند. ¹⁹ نوبر نخستین زمین خود را به خانه بیهوه خدای خود بیاور و بزغاله را در شیر مادرش میز.

فرشته خدا

²⁰ «اینک من فرشته‌ای پیش روی تو می‌فرستم تا تو را در راه محافظت نموده، بدان مکانی که مهیا کرده‌ام برساند. ²¹ از او با حذر باش و آواز او را بشنو و از او ترمز منما زیرا گناهان شما را نخواهد آمرزید، چونکه نام من در اوست.

²² و اگر قول او را شنیدی و به آنچه گفته‌ام عمل نمودی، هرآینه دشمن دشمنانت و مخالف مخالفانت خواهی بود، ²³ زیرا فرشته من پیش روی تو می‌رود و تو را به اموریان و حتیان و فرزبان و کنعانیان و حیوان و یبوسیان خواهد رسانید و ایشان را هلاک خواهد ساخت. ²⁴ خدایان ایشان را سجده منما و آنها را عبادت مکن و موافق کارهای ایشان مکن، البته آنها را منهدم ساز و بتهای ایشان را بشکن. ²⁵ و بیهوه، خدای خود را عبادت نمایید تا نان و آب تو را برکت دهد و بیماری را از میان تو دور خواهد کرد، ²⁶ و در زمینت سقط کننده و نازاد نخواهد بود و شماره روزهایت را تمام خواهی کرد. ²⁷ و خوف خود را پیش روی تو خواهی فرستاد و هر قومی را که بدیشان برسی متحیر خواهی ساخت و جمیع دشمنانت را پیش تو روگردان خواهی ساخت. ²⁸ و زنبورها پیش روی تو خواهی فرستاد تا حیوان و کنعانیان و حتیان را از حضورت برانند. ²⁹ ایشان را در یک سال از حضور تو نخواهم راند، مبادا زمین ویران گردد و حیوانات صحرا بر تو زیاده شوند. ³⁰ ایشان را از پیش روی تو به تدریج خواهی راند تا کثیر شوی

³⁴ صاحب چاه عوض او را بدهد، و قیمتش را به صاحبش ادا نماید، و میتة از آن او باشد. ³⁵ و اگر گاو شخصی، گاو همسایه او را بزند، و آن بمیرد پس گاو زنده را بفروشند، و قیمت آن را تقسیم کنند، و میتة را نیز تقسیم نمایند، ³⁶ اما اگر معلوم بوده باشد که آن گاو قبل از آن شاخ زن می‌بود، و صاحبش آن را نگاه نداشت، البته گاو به عوض گاو بدهد و میتة از آن او باشد.

حکم در مورد محافظت مالکیت

22 «اگر کسی گاوی یا گوسفندی بدزدد، و آن را بکشد یا بفروشد، به عوض گاو پنچ گاو، و به عوض گوسفند چهار گوسفند بدهد. ² اگر دزدی در رخنه کردن گرفته شود، و او را بزنند بطوری که بمیرد، بازخواست خون برای او نباشد. ³ اما اگر آفتاب بر او طلوع کرد، بازخواست خون برای او هست. البته مکافات باید داد، و اگر چیزی ندارد، به عوض دزدی که کرد، فروخته شود. ⁴ اگر چیزی دزدیده شده، از گاو یا الاغ یا گوسفند زنده در دست او یافت شود، دو مقابل آن را رد کند. ⁵ اگر کسی مرتعی یا تاکستانی را بچراند، یعنی مواشی خود را براند تا مرتع دیگری را بچراند، از نیکوترین مرتع و از بهترین تاکستان خود عوض بدهد. ⁶ اگر آتشی بیرون رود، و خارها را فراگیرد و بافه های غله یا خوشه های نادریده یا مزرعه‌ای سوخته گردد، هرکه آتش را فروخته است، البته عوض بدهد. ⁷ اگر کسی پول یا اسباب نزد همسایه خود امانت گذارد، و از خانه آن شخص دزدیده شود، هر گاه دزد پیدا شود، دو چندان رد نماید. ⁸ و اگر دزد گرفته نشود، آنگاه صاحب‌خانه را به حضور حکام بیاورند، تا حکم شود که آیا دست خود را بر اموال همسایه خویش دراز کرده است یا نه. ⁹ در هر خیانتی از گاو و الاغ و گوسفند و رخت و هر چیز گم شده، که کسی بر آن ادعا کند، امر هر دو به حضور خدا برده شود، و بر گناه هر کدام که خدا حکم کند، دو چندان به همسایه خود رد نماید. ¹⁰ اگر کسی الاغی یا گاوی یا گوسفندی یا جانوری دیگر به همسایه خود امانت دهد، و آن بمیرد یا پایش شکسته شود یا دزدیده شود، و شاهدهی نباشد، ¹¹ قسم خداوند در میان هر دونهاده شود، که دست خود را به مال همسایه خویش دراز نکرده است. پس مالکش قبول بکند و عوض ندهد. ¹² لیکن اگر از او دزدیده شد، به صاحبش عوض باید داد. ¹³ و اگر دریده شد، آن را برای شهادت بیاورد، و برای دریده شده، عوض ندهد. ¹⁴ و اگر کسی حیوانی از همسایه خود عاریت گرفت، و پای آن شکست یا مرد، و صاحبش همراهش نبود، البته عوض باید داد. ¹⁵ اما اگر صاحبش همراهش بود، عوض نباید داد، و اگر کرایه شد، برای کرایه آمده بود.

حکم در مورد وظایف اجتماعی

¹⁶ «اگر کسی دختری را که نامزد نبود فریب داده، با او هم بستر شد، البته می‌باید او را زن منکوحه خویش سازد. ¹⁷ و هرگاه پدرش راضی نباشد که او را بدو دهد، موافق مهر دوشیزگان نقدی بدو باید داد. ¹⁸ زن جادوگر را زنده مگذار. ¹⁹ هرکه با حیوانی مقاربت کند، هرآینه کشته شود. ²⁰ هرکه برای خدای غیر از یهوه و بس قربانی گذراند، البته هلاک گردد. ²¹ غریبی را اذیت مرسانید. و بر او ظلم مکنید، زیرا که در زمین مصر غریب بودید. ²² بر بیوه‌زنی یا یتیمی ظلم مکنید. ²³ و هر گاه بر او ظلم کردی، و او نزد من فریاد برآورد، البته فریاد او را مستجاب خواهم فرمود. ²⁴ و خشم من مشتعل شود، و شمارا به شمشیر خواهم کشت، و زنان شما بیوه شوند و پسران شما یتیم. ²⁵ اگر نقدی به فقیری از قوم من که همسایه تو باشد قرض دادی، مثل رباخوار یا او رفتار مکن و هیچ سود بر او مگذار. ²⁶ اگر رخت همسایه خود را به گروگرفتی، آن را قبل از غروب آفتاب بدو رد کن. ²⁷ زیرا که آن فقط پوشش او و لباس برای بدن اوست، پس در چه چیز بخوابد، و اگر نزد من فریاد برآورد، هرآینه اجابت خواهم فرمود، زیرا که من کریم هستم. ²⁸ به خدا ناسزا مگو و رئیس قوم خود را لعنت مکن. ²⁹ در آوردن نوبرغله و عصیر رز خود تاخیر منما. و نخست زاده پسران خود را به من بده. ³⁰ با گاوان و گوسفندان خود چنین بکن. هفت روز نزد مادر خود بماند و

و زمین را متصرف گردی.³¹ و حدود تو را از بحر قلزم تا بحر فلسطین، و از صحرا تا نهر فرات قرار دهم زیرا ساکنان آن زمین را بدست شما خواهم سپرد و ایشان را از پیش روی خود خواهی راند.³² با ایشان و با خدایان ایشان عهد مبنی.³³ در زمین تو ساکن نشوند، مبادا تو را بر من عاصی گردانند و خدایان ایشان را عبادت کنی و دامی برای تو باشد.»

موسی احکام را بازگو می‌کند

24

و به موسی گفت: «نزد خداوند بالابیا، تو و هارون و ناداب و ابیهو و هفتاد نفر از مشایخ اسرائیل و از دور سجده کنید.² و موسی تنها نزدیک خداوند بیاید و ایشان نزدیک نیایند و قوم همراه او بالا نیایند.»³ پس موسی آمده، همه سخنان خداوند و همه این احکام را به قوم بازگفت و تمامی قوم به یک زبان در جواب گفتند: «همه سخنانی که خداوند گفته است، بجا خواهیم آورد.»⁴ و موسی تمامی سخنان خداوند را نوشت و بامدادان برخاسته، مذبحی در پای کوه و دوازده ستون، موافق دوازده سبط اسرائیل بنا نهاد.⁵ و بعضی از جوانان بنی اسرائیل را فرستاد و قربانی های سوختنی گذرانیدند و قربانی های سلامتی از گاوان برای خداوند ذبح کردند.⁶ و موسی نصف خون را گرفته، در لگنهای ریخت و نصف خون را بر مذبح پاشید،⁷ و کتاب عهد را گرفته، به سمع قوم خواند. پس گفتند: «هرآنچه خداوند گفته است، خواهیم کرد و گوش خواهیم گرفت.»⁸ و موسی خون را گرفت و بر قوم پاشیده، گفت: «اینک خون آن عهدی که خداوند بر جمیع این سخنان با شما بسته است.»

⁹ و موسی با هارون و ناداب و ابیهو و هفتاد نفر از مشایخ اسرائیل بالا رفت.¹⁰ و خدای اسرائیل را دیدند، و زیر پایهای مثل صنعتی از یاقوت کیود شفاف و مانند ذات آسمان در صفا.¹¹ و بر سروران بنی اسرائیل دست خود را نگذارد، پس خدا را دیدند و خوردند و آشامیدند.¹² و خداوند به موسی گفت: «نزد من به کوه بالا بیا، و آنجا باش تا لوحهای سنگی و تورات و احکامی را که نوشته‌ام تا ایشان را تعلیم نمایم، به تو دهم.»¹³ پس موسی با خادم خود یوشع برخاست، و موسی به کوه خدا بالا آمد.¹⁴ و به مشایخ گفت: «برای ما در اینجا توقف کنید، تا نزد شما برگردیم، همانا هارون و حور با شما می‌باشند. پس هرکه امری دارد، نزد ایشان برود.»¹⁵ و چون موسی به فراز کوه برآمد، ابر کوه را فرو گرفت.¹⁶ و جلال خداوند بر کوه سینا قرار گرفت، و شش روز ابر آن را پوشانید، و روز هفتمین، موسی را از میان ابر ندا درداد.¹⁷ و منظر جلال خداوند، مثل آتش سوزنده در نظر بنی اسرائیل برقله کوه بود.¹⁸ و موسی به میان ابر داخل شده، به فراز کوه برآمد، و موسی چهل روز و چهل شب در کوه ماند.

هدایا

25

و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:² «به بنی اسرائیل بگو که برای من هدایا بیاورند؛ از هرکه به میل دل بیاورد، هدایای مرا بگیرد.³ و این است هدایا که از ایشان می‌گیرید: طلا و نقره و برنج،⁴ و لاجورد وارغوان و قرمز و کتان نازک و پشم بز،⁵ و پوست قوچ سرخ شده و پوست خز و چوب شطیم،⁶ و روغن برای چراغها، و ادویه برای روغن مسح، و برای بخور معطر،⁷ و سنگهای عقیق و سنگهای مرصعی برای ایفود و سینه بند.⁸ و مقامی و مقدسی برای من بسازند تا در میان ایشان ساکن شوم.⁹ موافق هرآنچه به تو نشان دهم از نمونه مسکن و نمونه جمیع اسبابش، همچنین بسازید.»

تابوت عهد

خوان

²³ «و خوانی از چوب شطیم بساز که طولش دو ذراع، و عرضش یک ذراع، و بلندی یک ذراع و نیم باشد.²⁴ و آن را به طلای خالص ببوشان، و تاجی از طلا به هر طرفش بساز.²⁵ و حاشیه‌ای به قدر چهار انگشت به اطرافش بساز، و برای حاشیه‌اش تاجی زرین از هر طرف بساز.²⁶ و چهار حلقه زرین برایش بساز، و حلقه‌ها را بر چهار گوشه چهار قایمه‌اش بگذار.²⁷ و حلقه هادر برابر حاشیه باشد، تا خانه‌ها باشد بجهت عصاها برای برداشتن خوان.²⁸ و عصاها را از چوب شطیم بساز، و آنها را به طلا ببوشان تاخوان را بدانها بردارند.²⁹ و صحنها و کاسه‌ها و جامها و پیاله هایش را که به آنها هدایای ریختنی می‌ریزند بساز، آنها را از طلای خالص بساز.³⁰ و نان تقدمه را بر خوان، همیشه به حضور من بگذار.»

چراغدان

³¹ «و چراغدانی از طلای خالص بساز، و از چرخکاری چراغدان ساخته شود، قاعده‌اش و پایه‌اش و پیاله هایش و سببهایش و گلهایش از همان باشد.³² و شش شاخه از طرفینش بیرون آید، یعنی سه شاخه چراغدان از یک طرف و سه شاخه چراغدان از طرف دیگر.³³ سه پیاله بادامی با سببی و گلی در یک شاخه و سه پیاله بادامی با سببی و گلی در شاخه دیگر و هم چنین در شش شاخه‌ای که از چراغدان بیرون می‌آید.³⁴ و در چراغدان چهار پیاله بادامی با سببها و گلهای آنها باشد.³⁵ و سببی زیر دو شاخه آن و سببی زیر دو شاخه آن و سببی زیر دو شاخه آن بر شش شاخه‌ای که از چراغدان بیرون می‌آید.³⁶ و سببها و شاخه هایش از همان باشد، یعنی از یک چرخکاری طلای خالص.³⁷ و هفت چراغ برای آن بساز، و چراغهایش را بر بالای آن بگذار تا پیش روی آن را روشنایی دهند.³⁸ و گل گیرها و سببهایش از طلای خالص باشد.³⁹ خودش با همه اسبابش از یک وزنه طلای خالص ساخته شود.⁴⁰ و آگاه باش که آنها را موافق نمونه آنها که در کوه به تو نشان داده شد بسازی.»

خیمه

26

«و مسکن را از ده پرده کتان نازک تائیده، و لاجورد و ارغوان و قرمز بساز. با کروبیان از صنعت نساج ماهر آنها را ترتیب نما.² طول یک پرده بیست و هشت ذراع، و عرض یک پرده چهار ذراع، و همه پرده‌ها را یک اندازه باشد.³ پنج پرده با یکدیگر پیوسته باشد، و پنج پرده با یکدیگر پیوسته.⁴ و مادگیهای لاجورد برکنار هر پرده‌ای بر لب پیوستگی‌اش بساز، و برکنار پرده بیرونی در پیوستگی دوم چنین بساز.⁵ پنجاه مادگی در یک پرده بساز، و پنجاه مادگی در کنار پرده‌ای که در پیوستگی دوم است بساز، به قسمی که مادگیها مقابل یکدیگر باشد.⁶ و پنجاه تکمه زرین بساز و پرده‌ها را به تکمه‌ها با یکدیگر پیوسته ساز، تا مسکن یک باشد.⁷ و خیمه بالای مسکن را از پرده های پشم بز بساز، و برای آن یازده پرده درست کن.⁸ طول یک پرده سی ذراع، و عرض یک پرده چهار ذراع، و اندازه هر یازده پرده یک باشد.⁹ و پنج پرده را جدا و شش پرده را جدا، پیوسته ساز، و پرده ششم را پیش روی خیمه دولا کن.¹⁰ و پنجاه

صحن مسکن

9 «و صحن مسکن را بساز به طرف جنوب به سمت یمانی. پرده های صحن از کتان نازک تابیده شده باشد، و طولش صد ذراع به یک طرف. 10 وستونهایش بیست و پایه های آنها بیست، از برنج باشد و قلابهای ستونها و پشت بندهای آنها از نقره باشد. 11 و همچنین به طرف شمال، در طولش پرده ها باشد که طول آنها صد ذراع باشد و بیست ستون آن و بیست پایه آنها از برنج باشد و قلابهای ستونها و پشت بندهای آنها از نقره باشد. 12 و برای عرض صحن به سمت مغرب، پرده های پنجاه ذراعی باشد. و ستونهای آنها ده و پایه های آنها ده. 13 و عرض صحن به جانب مشرق از سمت طلوع پنجاه ذراع باشد. 14 و پرده های یک طرف دروازه، پانزده ذراع وستونهای آنها سه و پایه های آنها سه. 15 و پرده های طرف دیگر پانزده ذراعی و ستونهای آنها سه و پایه های آنها سه. 16 و برای دروازه صحن، پرده بیست ذراعی از لاجورد و ارغوان و قرمز و کتان نازک تابیده شده از صنعت طراز باشد. و ستونهایش چهار و پایه هایش چهار. 17 همه ستونهای گرداگرد صحن با پشت بندهای نقره پیوسته شود، و قلابهای آنها از نقره و پایه های آنها از برنج باشد. 18 طول صحن صد ذراع، و عرضش در هر جا پنجاه ذراع، و بلندی اش پنج ذراع از کتان نازک تابیده شده، و پایه هایش از برنج باشد. 19 و همه اسباب مسکن برای هر خدمتی، و همه میخهایش، و همه میخهای صحن از برنج باشد.

روغن مصفی

20 «و تو بنی اسرائیل را امر فرما که روغن زیتون مصفی و کوبیده شده برای روشنایی نزد توبیاورند تا چراغها دائم روشن شود. 21 در خیمه اجتماع، بیرون پرده ای که در برابر شهادت است، هارون و پسرانش از شام تا صبح، به حضور خداوند آن را درست کنند. و این برای بنی اسرائیل نسلا بعد نسل فریضه ابدی باشد.

رخت کهنات

28 «و تو برادر خود، هارون و پسرانش را با وی از میان بنی اسرائیل نزد خودبیاور تا برای من کهنات بکنند، یعنی هارون و ناداب و ابیهو و العازار و ایتمار، پسران هارون. 2 و رختهای مقدس برای برادرت، هارون، بجهت عزت و زینت بساز. 3 و تو به جمیع دانادلانی که ایشان را به روح حکمت پر ساخته ام، بگو که رختهای هارون را بسازند برای تقدیس کردن او تا برای من کهنات کند. 4 و رختهایی که می سازند این است: سینه بند و ایفود و ردا و پیراهن مطرز و عمامه و کمر بند. این رختهای مقدس را برای برادرت هارون و پسرانش بسازند تا بجهت من کهنات کند. 5 و ایشان طلا و لاجورد و ارغوان و قرمز و کتان نازک را بگیرند، 6 «و ایفود را از طلا و لاجورد و ارغوان و قرمز و کتان نازک تابیده شده، از صنعت نساج ماهر بسازند. 7 و دو کتفش را بر دو کناره اش ببیوندند تا پیوسته شود. 8 و زنار ایفود که بر آن است، از همان صنعت و از همان پارچه باشد، یعنی از طلا و لاجورد و ارغوان و قرمز و کتان نازک تابیده شده. 9 و دو سنگ بگیر و نامهای بنی اسرائیل را بر آنها نقش کن. 10 شش نام ایشان را بر یک سنگ و شش نام باقی ایشان را بر سنگ دیگر موافق تولد ایشان. 11 از صنعت نقاش سنگ مثل نقش خاتم نامهای بنی اسرائیل را بر هر دو سنگ نقش نما و آنها را در طوقهای طلا نصب کن. 12 و آن دو سنگ را بر کتفهای ایفود بگذار تا سنگهای یادگاری برای بنی اسرائیل باشد، و هارون نامهای ایشان را بر دو کتف خود، بحضور خداوند برای یادگاری بردارد. 13 و دو طوق از طلا بساز. 14 و دو زنجیر از طلای خالص بساز مثل طناب بهم پیچیده شده، و آن دو زنجیر بهم پیچیده شده را در طوقها بگذار.

15 «و سینه بند عدالت را از صنعت نساج ماهر، موافق کار ایفود بساز و آن را از طلا و لاجورد و ارغوان و قرمز و کتان نازک تابیده شده بساز. 16 و مربع و دولا باشد، طولش یک و جب و عرضش یک و جب. 17 و آن را به ترصیع سنگها، یعنی به چهار رسته از سنگها مرصع کن که رسته اول عقیق احمر و یاقوت اصفر و زمرد باشد، 18 و رسته دوم بهرمان و یاقوت کبود و

مادگی بر کنار پرده ای که در پیوستگی بیرون است بساز، و پنجاه مادگی بر کنار پرده ای که در پیوستگی دوم است. 11 و پنجاه تکمه برنجین بساز، و تکمه ها را در مادگیها بگذار، و خیمه را با هم پیوسته ساز تا یک باشد. 12 و زیادتی پرده های خیمه که باقی باشد، یعنی نصف پرده که زیاده است، از پشت خیمه آویزان شود. 13 و ذراعی از این طرف و ذراعی از آن طرف که در طول پرده های خیمه زیاده باشد، برطرفین مسکن از هر دو جانب آویزان شود تا آن رایبوشد. 14 و پوششی برای خیمه از پوست قوچ سرخ شده بساز، و پوششی از پوست خز بر زبیر آن.

15 «و تخته های قایم از چوب شطیم برای مسکن بساز. 16 طول هر تخته ده ذراع، و عرض هر تخته یک ذراع و نیم. 17 و در هر تخته دو زبانه قرینه یکدیگر باشد، و همه تخته های مسکن را چنین بساز. 18 و تخته ها برای مسکن بساز، یعنی بیست تخته از طرف جنوب به سمت یمانی. 19 و چهل پایه نقره در زبیر آن بیست تخته بساز، یعنی دو پایه زیر یک تخته برای دو زبانه اش، و دو پایه زیر یک تخته برای دو زبانه اش. 20 و برای جانب دیگر مسکن، از طرف شمال بیست تخته باشد. 21 و چهل پایه نقره آنها، یعنی دو پایه زیر یک تخته و دو پایه زیر تخته دیگر. 22 و برای موخر مسکن از جانب غربی شش تخته بساز. 23 و برای گوشه های مسکن در موخرش دو تخته بساز. 24 و از زیر وصل کرده شود، و تا بالا نیز در یک حلقه با هم پیوسته شود، و برای هر دو چنین بشود، در هر دو گوشه باشد. 25 و هشت تخته باشد و پایه های آنها از نقره شانزده پایه باشد، یعنی دو پایه زیر یک تخته و دو پایه زیر تخته دیگر.

26 «و پشت بندها از چوب شطیم بساز، پنج از برای تخته های یک طرف مسکن، 27 و پنج پشت بند برای تخته های طرف دیگر مسکن، و پنج پشت بند برای تخته های طرف مسکن در موخرش به سمت مغرب. 28 و پشت بند وسطی که میان تخته هاست، از این سر تا آن سر بگذرد. 29 و تخته ها را به طلا ببوشان و حلقه های آنها را از طلا بساز تا خانه های پشت بندها باشد و پشت بندها را به طلا ببوشان.

30 «پس مسکن را برپا کن موافق نمونه ای که در کوه به تو نشان داده شد. 31 و حجابی از لاجورد و ارغوان و قرمز و کتان نازک تابیده شده بساز، از صنعت نساج ماهر با کروبیان ساخته شود. 32 و آن را بر چهار ستون چوب شطیم پوشیده شده به طلا بگذار، و قلابهای آنها از طلا باشد و بر چهار پایه نقره قایم شود. 33 و حجاب را زیر تکمه ها آویزان کن، و تابوت شهادت را در آنجا به اندرون حجاب بیاور، و حجاب، قدس را برای شما از قدس الاقداس جدا خواهد کرد. 34 و تخت رحمت را بر تابوت شهادت در قدس الاقداس بگذار. 35 و خوان را بیرون حجاب و چراغدان را برابر خوان به طرف جنوبی مسکن بگذار، و خوان را به طرف شمالی آن برپا کن. 36 و پرده ای برای دروازه مسکن از لاجورد و ارغوان و قرمز و کتان نازک تابیده شده از صنعت طراز بساز. 37 و برای پرده پنج ستون از چوب شطیم بساز، و آنها را به طلا ببوشان، و قلابهای آنها از طلا باشد، و برای آنها پنج پایه برنجین بریز.

مذبح

27 «و مذبح را از چوب شطیم بساز، طولش پنج ذراع و عرضش پنج ذراع. و مذبح مربع باشد. و بلندی اش سه ذراع. 2 و شاخه هایش را بر چهار گوشه اش بساز و شاخه هایش از همان باشد و آن را به برنج ببوشان. 3 و لگنهایش را برای برداشتن خاکسترش بساز. و خاک اندازهایش و جامهایش و چنگالهایش و مجمرهایش و همه اسبابش را از برنج بساز. 4 و برایش آتش دانی مشبک برنجین بساز و بر آن شبکه چهار حلقه برنجین بر چهار گوشه اش بساز. 5 و آن را در زیر، کنار مذبح بگذار تا شبکه به نصف مذبح برسد. 6 و دو عصا برای مذبح بساز. عصاها از چوب شطیم باشد و آنها را به برنج ببوشان. 7 و عصاها را در حلقه ها بگذارند، و عصاها بر هر دو طرف مذبح باشد تا آن را بردارند. 8 و آن را مجوف از تخته ها بساز، همچنانکه در کوه به تو نشان داده شد، به این طور ساخته شود.

ذبح کن.¹² و از خون گوساله گرفته، بر شاخهای مذبح به انگشت خود بگذار، و باقی خون را بر بنیان مذبح بریز.¹³ و همه پیه را که احشا را می پوشاند، و سفیدی که بر جگر است، و دو گرده را با پیهی که بر آنهاست، گرفته، بر مذبح بسوزان.¹⁴ اما گوشت گوساله را و پوست و سرگینش را بیرون از اردو به آتش بسوزان، زیرا قربانی گناه است.

¹⁵ «و یک قوچ بگیر و هارون و پسران، دستهای خود را بر سر قوچ بگذارند.¹⁶ و قوچ را ذبح کرده، خونش را بگیر و گرداگرد مذبح بپاش.¹⁷ و قوچ را به قطعه هایش ببر، و احشا و پاچه هایش را بشوی، و آنها را بر قطعه ها و سرش بنه.¹⁸ و تمام قوچ را بر مذبح بسوزان، زیرا برای خداوند قربانی سوختنی است، و عطر خوشبو، و قربانی آتشین برای خداوند است.

¹⁹ پس قوچ دوم را بگیر و هارون و پسرانش دستهای خود را بر سر قوچ بگذارند.²⁰ و قوچ را ذبح کرده، از خونش بگیر و به نرمه گوش راست هارون، و به نرمه گوش پسرانش، و به شست دست راست ایشان، و به شست پای راست ایشان، بگذار، و باقی خون را گرداگرد مذبح بپاش.²¹ و از خونی که بر مذبح است، و از روغن مسح گرفته، آن را بر هارون و رخت وی و بر پسرانش و رخت پسرانش با وی بپاش، تا او و رختش و پسرانش و رخت پسرانش با وی تقدیس شوند.²² پس پیه قوچ را، و دنبه و پیهی که احشا را می پوشاند، و سفیدی جگر، و دو گرده و پیهی که بر آنهاست، و ساق راست را بگیر، زیرا که قوچ، قربانی تخصیص است.²³ و یک گرده نان و یک

قرص نان روغنی، و یک رقیق از سبب نان فطیر را که به حضور خداوند است،²⁴ و این همه را به دست هارون و به دست پسرانش بنه، و آنها را برای هدیه جنبانیدنی به حضور خداوند بجنان.²⁵ و آنها را از دست ایشان گرفته، برای قربانی سوختنی بر مذبح بسوزان، تا برای خداوند عطر خوشبو باشد، زیرا که این قربانی آتشین خداوند است.²⁶ و سینه قوچ قربانی تخصیص را که برای هارون است گرفته، آن را برای هدیه جنبانیدنی به حضور خداوند بجنان. و آن حصه تو می باشد.²⁷ و سینه جنبانیدنی و ساق رفیعه را که از قوچ قربانی تخصیص هارون و پسرانش جنبانیده، و برداشته شد، تقدیس نمای.²⁸ و آن از آن هارون و پسرانش از جانب بنی اسرائیل به فریضه ابدی خواهد بود، زیرا که هدیه رفیعه است و هدیه رفیعه از جانب بنی اسرائیل از قربانی های سلامتی ایشان برای خداوند خواهد بود.

²⁹ و رخت مقدس هارون بعد از او، از آن پسرانش خواهد بود، تا در آنها مسح و تخصیص شوند.³⁰ هفت روز، آن کاهن که جانشین او می باشد از پسرانش و به خیمه اجتماع داخل شده، خدمت قدس را می کند، آنها را بپوشد.³¹ و قوچ قربانی تخصیص را گرفته، گوشتش را در قدس آب بپزند.³² و هارون و پسرانش گوشت قوچ را با نانی که در سبب است، به در خیمه اجتماع بخورند.³³ و آنانی که برای تخصیص و تقدیس خود بدین چیزها کفاره کرده شدند، آنها را بخورند، لیکن شخص اجنبی نخورد زیرا که مقدس است.³⁴ و اگر چیزی از گوشت هدیه تخصیص و از نان، تا صبح باقی ماند، آن باقی را به آتش بسوزان، و آن را نخورند، زیرا که مقدس است.

³⁵ «همچنان به هارون و پسرانش عمل نما، موافق آنچه به تو امر فرموده ام، هفت روز ایشان را تخصیص نما.³⁶ و گوساله قربانی گناه را هر روز بجهت کفاره ذبح کن.³⁷ و مذبح را طاهر ساز به کفاره ای که بر آن می کنی، و آن را مسح کن تا مقدس شود.³⁸ هفت روز برای مذبح کفاره کن، و آن را مقدس ساز، و مذبح، قدس اقداس خواهد بود. هر که مذبح را لمس کند، مقدس باشد.³⁹ و این است قربانی هایی که بر مذبح باید گذرانید:

دوبره یکساله. هر روز پیوسته⁴⁰ یک بره را در صبح ذبح کن، و بره دیگر را در عصر ذبح نما.⁴¹ و ده یک از آرد نرم سرشته شده با یک ربع هین روغن کوبیده، و برای هدیه ریختنی، یک ربع هین شراب برای هر بره خواهد بود.⁴² و بره دیگر را در عصر ذبح کن و برای آن موافق هدیه صبح و موافق هدیه ریختنی آن بگذاران، تا عطر خوشبو و قربانی آتشین برای خداوند باشد.

⁴³ این قربانی سوختنی دائمی، در نسلهای شما نزد دروازه خیمه اجتماع خواهد بود، به حضور خداوند، در جایی که با شما ملاقات می کنم تا آنجا به تو سخن گویم.⁴⁴ و در آنجا با بنی اسرائیل ملاقات می کنم، تا از جلال من مقدس شود.⁴⁵ و خیمه اجتماع و مذبح را مقدس می کنم، و هارون و پسرانش را تقدیس می کنم تا برای من کفایت کنند.⁴⁶ و در میان بنی اسرائیل ساکن شده، خدای ایشان می باشم.⁴⁷ و خواهند دانست که من

عقیق سفید،¹⁹ ورسته سوم عین الهر و یشم و جمشت،²⁰ و رسته چهارم زبرجد و جزع و یشب. و آنها در رسته های خود با طلا نشانده شود.²¹ و سنگها موافق نامهای بنی اسرائیل مطابق اسامی ایشان، دوازده باشد، مثل نقش خاتم، و هر یک برای دوازده سبط موافق اسمش باشد.²² و بر سینه بند، و زنجیرهای بهم پیچیده شده، مثل طناب از طلای خالص بساز.²³ و بر سینه بند، دو حلقه از طلا بساز و آن دو حلقه را بر دو طرف سینه بند بگذار.²⁴ و آن دو زنجیر طلا را بر آن دو حلقه ای که بر سر سینه بند است بگذار.

²⁵ و دو سر دیگر آن دوزنجیر را در آن دو طوق ببند و بر دو کتف ایفود بپوش بگذار.²⁶ و دو حلقه زرین بساز و آنها را بر دو سر سینه بند، به کنار آن که بطرف اندرون ایفود است، بگذار.²⁷ و دو حلقه دیگر زرین بساز و آنها را بر دو کتف ایفود از پایین بجانب پیش، در برابر پیوستگی آن، بر زبر زنار ایفود بگذار.²⁸ و سینه بند را به حلقه هایش بر حلقه های ایفود به نوار لاجورد ببندند تا بالای زنار ایفود باشد و تاسینه بند از ایفود جدا نشود.²⁹ و هارون نامهای بنی اسرائیل را بر سینه بند عدالت بر دل خود، وقتی که به قدس داخل شود، به حضور خداوند بجهت یادگاری دائم بردارد.³⁰ و اوریم و تمیم را در سینه بند عدالت بگذار تا بر دل هارون باشد، وقتی که به حضور خداوند بیاید، و عدالت بنی اسرائیل را بر دل خود بحضور خداوند دائم متحمل شود.

³¹ «و ردای ایفود را تمام از لاجورد بساز.³² و شکافی برای سر، در وسطش باشد. و حاشیه گرداگرد شکافش از کار نساج مثل گریبان زره، تادریده نشود.³³ و در دامنش، انارها بساز از لاجورد و ارغوان و قرمز، گرداگرد دامنش، و زنگوله های زرین در میان آنها به هر طرف.³⁴ زنگوله زرین و اناری و زنگوله های زرین و اناری گرداگرد دامن ردا.³⁵ و در بر هارون باشد، هنگامی که خدمت می کند، تا آواز آنها شنیده شود، هنگامی که در قدس بحضور خداوند داخل می شود و هنگامی که بیرون می آید تا نمیرد.³⁶ و تنکه از طلای خالص بساز و بر آن مثل نقش خاتم قدوسیت برای پیهه نقش کن.³⁷ و آن را به نوار لاجوردی ببند تا بر عمامه باشد، بر پیشانی عمامه خواهد بود.³⁸ و بر پیشانی هارون باشد تا هارون گناه موقوفاتی که بنی اسرائیل وقف می نمایند، در همه هدایای مقدس ایشان متحمل شود. و آن دائم بر پیشانی او باشد تا بحضور خداوند مقبول شوند.³⁹ و پیراهن کتان نازک را بیاف و عمامه ای از کتان نازک بساز و کمر بندی از صنعت طراز بساز.⁴⁰ و برای پسران هارون پیراهن بساز و بجهت ایشان کمر بندها بساز و برای ایشان عمامه ها بساز بجهت عزت و زینت.⁴¹ و برادر خود هارون و پسرانش را همراه او به آنها آراسته کن، و ایشان را مسح کن و ایشان را تخصیص و تقدیس نما تا برای من کفایت کنند.⁴² و زبرجامه های کتان برای ستر عورت ایشان بساز که از کمر تا ران برسد،⁴³ و بر هارون و پسرانش باشد، هنگامی که به خیمه اجتماع داخل شوند یا نزد مذبح آیند تا در قدس خدمت نمایند، مبادا متحمل گناه شوند و بمیرند. این برای وی و بعد از او برای ذریتش فریضه ابدی است.

تقدیس کاهنان

29 «و این است کاری که بدیشان می کنی، برای تقدیس نمودن ایشان تا بجهت من کفایت کنند: یک گوساله و دو قوچ بی عیب بگیر،² و نان فطیر و قرصهای فطیر سرشته به روغن و رقیقهای فطیر مسح شده به روغن. آنها را از آرد نرم گندم بساز.³ و آنها را در یک سبب بگذار و آنها را در سبب با گوساله و دو قوچ بگذاران.⁴ و هارون و پسرانش را نزد دروازه خیمه اجتماع آورده، ایشان را به آب غسل ده،⁵ و آن رختها را گرفته، هارون را به پیراهن و ردای ایفود و ایفود و سینه بند آراسته کن و زنار ایفود را بر وی ببند.⁶ و عمامه را بر سرش بنه و افسر قدوسیت را بر عمامه بگذار،⁷ و روغن مسح را گرفته، بر سرش بریز و او را مسح کن.⁸ و پسرانش را نزدیک آورده، ایشان را به پیراهن بپوشان.⁹ و بر ایشان، یعنی هارون و پسرانش کمر بندها ببند و عمامه هارا بر ایشان بگذار و کفایت برای ایشان فریضه ابدی خواهد بود. پس هارون و پسرانش را تخصیص نما.¹⁰ و گوساله را پیش خیمه اجتماع برسان، و هارون و پسرانش دستهای خود را بر سر گوساله بگذارند.¹¹ و گوساله را به حضور خداوند نزد در خیمه اجتماع

من کهانت کنند.³¹ و بنی اسرائیل را خطاب کرده، بگو: این است روغن مسح مقدس برای من در نسلهای شما.³² و بر بدن انسان ریخته نشود، و مثل آن موافق ترکیبش مسازید، زیرا که مقدس است و نزد شما مقدس خواهد بود.³³ هرکه مثل آن ترکیب نماید، و هرکه چیزی از آن بر شخصی بیگانه بمالد، از قوم خود منقطع شود.»

عطریات

³⁴ و خداوند به موسی گفت: «عطریات بگیر، یعنی میعه و اظفار و قنه و از این عطریات با کندر صاف حصه‌ها مساوی باشد.³⁵ و از اینها بخور بساز، عطری از صنعت عطار نمکین و مصفی و مقدس.³⁶ و قدری از آن را نرم بکوب، و آن را پیش شهادت در خیمه اجتماع، جایی که با تو ملاقات می‌کنم بگذار، و نزد شما قدس اقداس باشد.³⁷ و موافق ترکیب این بخور که می‌سازی، دیگری برای خود مسازید؛ نزد تو برای خداوند مقدس باشد.³⁸ هرکه مثل آن را برای بوییدن بسازد، از قوم خود منقطع شود.»

حکمت و هنر

31 و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ² «آگاه باش بصلئیل بن اوری بن حور را از سبط یهودا به نام خوانده‌ام.³ و او را به روح خدا پر ساخته‌ام، و به حکمت و فهم و معرفت و هر هنری،⁴ برای اختراع مخترعات، تادر طلا و نقره و برنج کار کند.⁵ و برای تراشیدن سنگ و ترصیع آن و درودگری چوب، تا در هر صنعتی اشتغال نماید.⁶ و اینک من، اهو لیاب بن اخیسامک را از سبط دان، انباز او ساخته‌ام، و دردل همه دانادان حکمت بخشیده‌ام، تا آنچه را به تو امر فرموده‌ام، بسازند.⁷ خیمه اجتماع و تابوت شهادت و کرسی رحمت که بر آن است، و تمامی اسباب خیمه،⁸ و خوان و اسبابش و چراغدان طاهر و همه اسبابش و مذبح بخور،⁹ و مذبح قربانی سوختنی و همه اسبابش، و حوض و پایه‌اش،¹⁰ و لباس خدمت و لباس مقدس برای هارون کاهن، و لباس پسرانش بجهت کهانت،¹¹ و روغن و مسح و بخور معطر بجهت قدس، موافق آنچه به تو امر فرموده‌ام، بسازند.»

سبت

¹² و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ¹³ «و تو بنی اسرائیل را مخاطب ساخته، بگو: البته سبت‌های مرا نگاه دارید. زیرا که این در میان من و شما در نسلهای شما آیتی خواهد بود تا بدانید که من یهوه هستم که شما را تقدیس می‌کنم.¹⁴ پس سبت را نگاه دارید، زیرا که برای شما مقدس است، هرکه آن را بی‌حرمت کند، هرآینه کشته شود، و هرکه در آن کار کند، آن شخص از میان قوم خود منقطع شود.¹⁵ شش روز کار کرده شود، و در روز هفتم سبت آرام و مقدس خداوند است. هرکه در روز سبت کار کند، هرآینه کشته شود.¹⁶ پس بنی اسرائیل سبت را نگاه بدارند، نسلا بعد نسل سبت را به عهد ابدی مرعی دارند.¹⁷ این در میان من و بنی اسرائیل آیتی ابدی است، زیرا که در شش روز، خداوند آسمان و زمین را ساخت و در روز هفتمین آرام فرموده، استراحت یافت.»¹⁸ و چون گفتگو را با موسی در کوه سینا پایان برد، دو لوح شهادت، یعنی دو لوح سنگ مرقوم به انگشت خدا را به وی داد.

گوساله طلایی

32 و چون قوم دیدند که موسی در فرود آمدن از کوه تاخیر نمود، قوم نزد هارون جمع شده، وی را گفتند: «برخیز و برای ما خدایان بساز که پیش روی ما بخرامند، زیرا این مرد، موسی، که ما را از زمین مصر بیرون آورد، نمی‌دانیم او را چه شده است.»² هارون بدیشان گفت: «گوشواره‌های طلا را که در گوش زنان و پسران و دختران شماست، بیرون کرده، نزد من بیاورید.»³ پس تمامی گوشواره‌های زرین را که در گوشهای ایشان بود بیرون کرده، نزد هارون آوردند.⁴ و آنها را از دست ایشان گرفته، آن را با قلم نقش کرد، و از آن گوساله ریخته شده ساخت، و ایشان گفتند: «ای اسرائیل این خدایان تو می‌باشند، که تو را

یهوه، خدای ایشان هستیم، که ایشان را از زمین مصر بیرون آورده‌ام، تا در میان ایشان ساکن شوم. من یهوه خدای ایشان هستم.

مذبح بخور

30 «و مذبحی برای سوزانیدن بخور بساز. آن را از چوب شطیم بساز.² طولش ذراعی باشد، و عرضش ذراعی، یعنی مربع باشد، و بلندی‌اش دو ذراع، و شاخهایش از خودش باشد.³ و آن را به طلای خالص ببوشان. سطحش و جانبهایش به هر طرف و شاخهایش راو تاجی از طلا گرداگردش بساز.⁴ و دو حلقه زرین برایش در زیر تاجش بساز، بر دو گوشه‌اش، بر هر دو طرفش، آنها را بساز. و آنها خانه‌ها باشند برای عصاها، تا آن را بدانها بردارند.⁵ و عصاها را از چوب شطیم بساز و آنها را به طلا ببوشان.⁶ و آن را پیش حجابی که روبروی تابوت شهادت است، در مقابل کرسی رحمت که بر زیر شهادت است، در جایی که با تو ملاقات می‌کنم، بگذار.⁷ و هر بامداد هارون بخور معطر بر روی آن بسوزاند، وقتی که چراغها را می‌آرید، آن را بسوزاند.⁸ و در عصر چون هارون چراغها را روشن می‌کند، آن را بسوزاند تا بخور دائمی به حضور خداوند در نسلهای شما باشد.⁹ هیچ بخور غریب و قربانی سوختنی و هدیه‌ای بر آن نگذارید، و هدیه ریختنی بر آن مریزید.¹⁰ و هارون سالی یک مرتبه بر شاخهایش کفاره کند، به خون قربانی گناه که برای کفاره است، سالی یک مرتبه بر آن کفاره کند در نسلهای شما، زیرا که آن برای خداوند قدس اقداس است.»

فدیه

¹¹ و خداوند به موسی خطاب کرده، گفت: ¹² «وقتی که شماره بنی اسرائیل را برحسب شمرده شدگان ایشان می‌گیری، آنگاه هرکس فدیه جان خود را به خداوند دهد، هنگامی که ایشان را می‌شماری، مبادا در حین شمردن ایشان، و بایی در ایشان حادث شود.¹³ هرکه به سوی شمرده شدگان می‌گذرد، این را بدهد، یعنی نیم مثقال موافق مثقال قدس، که یک مثقال بیست قیراط است، و این نیم مثقال هدیه خداوند است.¹⁴ هرکس از بیست ساله و بالاتر که به سوی شمرده شدگان بگذرد، هدیه خداوند را بدهد.¹⁵ دولت مند از نیم مثقال زیاده ندهد، و فقیر کمتر ندهد، هنگامی که هدیه‌ای برای کفاره جانهای خود به خداوند می‌دهند.¹⁶ و نقد کفاره را از بنی اسرائیل گرفته، آن را برای خدمت خیمه اجتماع بده، تا برای بنی اسرائیل یادگاری به حضور خداوند باشد، و بجهت جانهای ایشان کفاره کند.»

حوض

¹⁷ و خداوند به موسی خطاب کرده، گفت: ¹⁸ «حوضی نیز برای شستن از برنج بساز، و پایه‌اش از برنج و آن را در میان خیمه اجتماع و مذبح بگذار، و آب در آن بریز.¹⁹ و هارون و پسرانش دست و پای خود را از آن بشویند.²⁰ هنگامی که به خیمه اجتماع داخل شوند، به آب بشویند، مبادا بمیرند. و وقتی که برای خدمت کردن و سوزانیدن قربانی‌های آتشین بجهت خداوند به مذبح نزدیک آیند،²¹ آنگاه دست و پای خود را بشویند، مبادا بمیرند. و این برای ایشان، یعنی برای او و ذریتش، نسلا بعد نسل فریضه ابدی باشد.»

روغن مسح

²² و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ²³ «و تو عطریات خاص بگیر، از مر چکیده پانصد مثقال، و از دارچینی معطر، نصف آن، دو بیست و پنجاه مثقال، و از قصب الذریره، دو بیست و پنجاه مثقال.²⁴ و از سلیخه پانصد مثقال موافق مثقال قدس، و از روغن زیتون یک هین.²⁵ و از آنها روغن مسح مقدس را بساز، عطری که از صنعت عطار ساخته شود، تا روغن مسح مقدس باشد.²⁶ و خیمه اجتماع و تابوت شهادت را بدان مسح کن.²⁷ و خوان را با تمامی اسبابش، و چراغدان را با اسبابش، و مذبح بخور را،²⁸ و مذبح قربانی سوختنی را با همه اسبابش، و حوض را با پایه‌اش.²⁹ و آنها را تقدیس نما، تا قدس اقداس باشد. هرکه آنها را لمس نماید مقدس باشد.³⁰ و هارون و پسرانش را مسح نموده، ایشان را تقدیس نما، تا برای

بازخواست خواهد کرد.³⁵ و خداوند قوم را مبتلا ساخت زیرا گوساله‌ای را که هارون ساخته بود، ساخته بودند.

33 و خداوند به موسی گفت: «روانه شده، از اینجا کوچ کن، تو و این قوم که از زمین مصر برآورده‌ای، بدان زمینی که برای ابراهیم، اسحاق و یعقوب قسم خورده، گفته‌ام آن را به ذریت تو عطا خواهم کرد.² و فرشته‌ای پیش روی تو می‌فرستم، و کنعانیان و اموریان و حتیان و فرزریان و حویان و یبوسیان را بیرون خواهم کرد.³ به زمینی که به شیر و شهد جاری است، زیرا که در میان شما نمی‌آیم، چونکه قوم گردن کش هستی، مبادا تو را در بین راه هلاک سازم.»⁴ و چون قوم این سخنان بد را شنیدند، ماتم گرفتند، و هیچکس زیور خود را بر خود نهد.⁵ و خداوند به موسی گفت: «بنی اسرائیل را بگو: شما قوم گردن کش هستید؛ اگر لحظه‌ای در میان تو آیم، همانا تو را هلاک سازم. پس اکنون زیور خود را از خود بیرون کن تا بدانم با تو چه کنم.»⁶ پس بنی اسرائیل زیورهای خود را از جبل حوریب از خود بیرون کردند.

خیمه اجتماع

⁷ و موسی خیمه خود را برداشته، آن را بیرون لشکرگاه، دور از اردو زد، و آن را «خیمه اجتماع» نامید. و واقع شد که هرکه طالب یهوه می‌بود، به خیمه اجتماع که خارج لشکرگاه بود، بیرون می‌رفت.⁸ و هنگامی که موسی به سوی خیمه بیرون می‌رفت، تمامی قوم برخاسته، هر یکی به در خیمه خود می‌ایستاد، و در عقب موسی می‌نگریست تا داخل خیمه می‌شد.⁹ و چون موسی به خیمه داخل می‌شد، ستون ابر نازل شده، به در خیمه می‌ایستاد، و خدا با موسی سخن می‌گفت.¹⁰ و چون تمامی قوم، ستون ابر را بر در خیمه ایستاده می‌دیدند، همه قوم برخاسته، هر کس به در خیمه خود سجده می‌کرد.¹¹ و خداوند با موسی روبرو سخن می‌گفت، مثل شخصی که با دوست خود سخن گوید. پس به اردو بر می‌گشت. اما خادم او یوشع بن نون جوان، از میان خیمه بیرون نمی‌آمد.

موسی و جلال خدا

¹² و موسی به خداوند گفت: «اینک تو به من می‌گویی: این قوم را ببر. و تو مرا خبر نمی‌دهی که همراه من که را می‌فرستی. و تو گفته‌ای، تو را به نام می‌شناسم، و ایض در حضور من فیض یافته‌ای.¹³ الان اگر فی الحقیقه منظور نظر توشده‌ام، طریق خود را به من بیاموز تا تو را بشناسم، و در حضور تو فیض یابم، و ملاحظه بفرما که این طایفه، قوم تو می‌باشند.»¹⁴ گفت: «روی من خواهد آمد و تو را آرامی خواهم بخشید.»¹⁵ به وی عرض کرد: «هرگاه روی تونیاید، ما را از اینجا ببر.»¹⁶ زیرا به چه چیز معلوم می‌شود که من و قوم تو منظور نظر تو شده‌ایم، آیانه از آمدن تو با ما؟ پس من و قوم تو از جمیع قومهایی که بر روی زمینند، ممتاز خواهیم شد.»¹⁷ خداوند به موسی گفت: «این کار را نیز که گفته‌ای خواهم کرد، زیرا که در نظر من فیض یافته‌ای و تو را بنام می‌شناسم.»¹⁸ عرض کرد: «مستدعی آنکه جلال خود را به من بنمایی.»¹⁹ گفت: «من تمامی احسان خود را پیش روی تومی گذرانم و نام یهوه را پیش روی تو ندا می‌کنم، و رفت می‌کنم بر هرکه رئوف هستم و رحمت خواهم کرد بر هرکه رحیم هستم.»²⁰ و گفت روی مرا نمی‌توانی دید، زیرا انسان نمی‌تواند مرا ببیند و زنده بماند.»²¹ و خداوند گفت: «اینک مقامی نزد من است. پس بر صخره بایست.»²² و واقع می‌شود که چون جلال من می‌گذرد، تو را در شکاف صخره می‌گذارم، و تو را به دست خودخواهم پوشانید تا عبور کنم.²³ پس دست خود را خواهم برداشت تا قفای مرا ببینی، اما روی من دیده نمی‌شود.»

دو لوح جدید

34 و خداوند به موسی گفت: «دو لوح سنگی مثل اولین برای خود بتراش، و سخنانی را که بر لوح‌های اول بود و شکستی براین لوح‌ها خواهم نوشت.² و بامدادان حاضر شوو صبحگاهان به کوه سینا بالا بیا، و در آنجا نزد من بر قله کوه بایست.³ و هیچکس با تو بالا نیاید،

از زمین مصر بیرون آوردند.»⁵ و چون هارون این را بدید، مذبحی پیش آن بنا کرد و هارون ندا در داده، گفت: «فردا عید یهوه می‌باشد.»⁶ و بامدادان برخاسته، قربانی‌های سوختنی گذرانیدند، و هدایای سلامتی آوردند، و قوم برای خوردن و نوشیدن نشستند، و بجهت لعب برپا شدند.⁷ و خداوند به موسی گفت: «روانه شده، بزیر برو، زیرا که این قوم تو که از زمین مصر بیرون آورده‌ای، فاسدشده‌اند.»⁸ و به زودی از آن طریقی که بدیشان امر فرموده‌ام، انحراف ورزیده، گوساله ریخته شده برای خویشتن ساخته‌اند، و نزد آن سجده کرده، و قربانی گذرانیده، می‌گویند که ای اسرائیل این خدایان تو می‌باشند که تو را از زمین مصر بیرون آورده‌اند.»⁹ و خداوند به موسی گفت: «این قوم را دیده‌ام و اینک قوم گردنکش می‌باشند.¹⁰ و اکنون مرا بگذار تا خشم من بر ایشان مشتعل شده، ایشان را هلاک کنم و تو را قوم عظیم خواهم ساخت.»¹¹ پس موسی نزد یهوه، خدای خود تضرع کرده، گفت: «ای خداوند چرا خشم تو بر قوم خود که با قوت عظیم و دست زورآور از زمین مصر بیرون آورده‌ای، مشتعل شده است؟¹² چرا مصریان این سخن گویند که ایشان را برای بدی بیرون آورد، تا ایشان را در کوهها بکشد، و از روی زمین تلف کند؟ پس از شدت خشم خود برگرد، و از این قصد بدی قوم خویش رجوع فرما.¹³ بندگان خود ابراهیم و اسحاق و اسرائیل را ببادآور، که برای ایشان به ذات خود قسم خورده، بدیشان گفتمی که ذریت شما را مثل ستارگان آسمان کثیر گردانم، و تمامی این زمین را که درباره آن سخن گفته‌ام به ذریت شما بخشم، تا آن را متصرف شوند تا ابدالابد.»¹⁴ پس خداوند از آن بدی که گفته بود که به قوم خود برساند، رجوع فرمود.

¹⁵ آنگاه موسی برگشته، از کوه به زیر آمد، و دو لوح شهادت به دست وی بود، و لوحها به هردو طرف نوشته بود، بدین طرف و بدان طرف مرقوم بود.¹⁶ و لوح‌ها صنعت خدا بود، و نوشته، نوشته خدا بود، منقوش بر لوح‌ها.¹⁷ و چون یوشع آواز قوم را که می‌خروشیدند شنید، به موسی گفت: «در اردو صدای جنگ است.»¹⁸ گفت: «صدای خروش ظفر نیست، و صدای خروش شکست نیست، بلکه آواز مغنیان را من می‌شنوم.»¹⁹ و واقع شد که چون نزدیک به اردو رسید، و گوساله و رقص کنندگان را دید، خشم موسی مشتعل شد، و لوحها را از دست خود افکنده، آنها را زیر کوه شکست.²⁰ و گوساله‌ای را که ساخته بودند گرفته، به آتش سوزانید، و آن را خرد کرده، نرم ساخت، و بر روی آب پاشیده، بنی اسرائیل را نوشانید.²¹ و موسی به هارون گفت: «این قوم به تو چه کرده بودند که گناه عظیمی بر ایشان آوردی؟»²² هارون گفت: «خشم آقایم افروخته نشود، تو این قوم رامی شناسی که مایل به بدی می‌باشند.²³ و به من گفتند، برای ما خدایان بساز که پیش روی ما بخرامند، زیرا که این مرد، موسی، که ما را از زمین مصر بیرون آورده است، نمی‌دانیم او را چه شده.²⁴ بدیشان گفتم هرکه را طلا باشد آن را بیرون کند، پس به من دادند، و آن را در آتش انداختم و این گوساله بیرون آمد.»²⁵ و چون موسی قوم را دید که بی‌لگام شده‌اند، زیرا که هارون ایشان را برای رسوایی ایشان در میان دشمنان ایشان بی‌لگام ساخته بود،²⁶ آنگاه موسی به دروازه اردو ایستاده، گفت: «هرکه به طرف خداوند باشد، نزد من آید.» پس جمیع بنی لاوی نزد وی جمع شدند.²⁷ او بدیشان گفت: «یهوه، خدای اسرائیل، چنین می‌گوید: هر کس شمشیر خود را بر ران خویش بگذارد، و از دروازه تا دروازه اردو آمد و رفت کند، و هر کس برادر خود و دوست خویش و همسایه خود را بکشد.»²⁸ و بنی لاوی موافق سخن موسی کردند. و در آن روز قریب سه هزار نفر از قوم افتادند.²⁹ و موسی گفت: «امروز خویشتن را برای خداوند تخصیص نمایید. حتی هر کس به پسر خود و به برادر خویش، تا امروز شما را برکت دهد.»³⁰ و بامدادان واقع شد که موسی به قوم گفت: «شما گناهی عظیم کرده‌اید. اکنون نزد خداوند بالا می‌روم، شاید گناه شما را کفاره کنم.»³¹ پس موسی به حضور خداوند برگشت و گفت: «آه، این قوم گناهی عظیم کرده، و خدایان طلا برای خویشتن ساخته‌اند.»³² الان هرگاه گناه ایشان رامی آمرزی و اگر نه مرا از دفترت که نوشته‌ای، محو ساز.»³³ خداوند به موسی گفت: «هرکه گناه کرده است، او را از دفتر خود محو سازم.»³⁴ و اکنون برو و این قوم را بدانجایی که به تو گفته‌ام، راهنمایی کن. اینک فرشته من پیش روی تو خواهد خرامید، لیکن در یوم تفقد من، گناه ایشان را از ایشان

آنچه به وی امر شده بود، به بنی اسرائیل می‌گفت. ³⁵ و بنی اسرائیل روی موسی را می‌دیدند که پوست چهره او می‌درخشید. پس موسی نقاب را به روی خود باز می‌کشید، تا وقتی که برای گفتگوی او می‌رفت.

قوانین سبت

35 و موسی تمام جماعت بنی اسرائیل را جمع کرده، بدیشان گفت: «این است سخنانی که خداوند امر فرموده است که آنها را بکنی: ² شش روز کار کرده شود، و در روز هفتمین، سبت آرامی مقدس خداوند برای شماست؛ هرکه در آن کاری کند، کشته شود. ³ در روز سبت آتش در همه مسکنهای خود می‌فروزید.»

هدیه جهت مسکن و خیمه

⁴ و موسی تمامی جماعت بنی اسرائیل را خطاب کرده، گفت: «این است امری که خداوند فرموده، و گفته است: ⁵ از خودتان هدیه‌ای برای خداوند بگیرید. هرکه از دل راغب است، هدیه خداوند را از طلا و نقره و برنج بیاورد، ⁶ و از لاجورد و ارغوان و قرمز و کتان نازک و پشم بز، ⁷ و پوست قوچ سرخ شده و پوست خز و چوب شطیم، ⁸ و روغن برای روشنایی، و عطریات برای روغن مسح و برای بخور معطر، ⁹ و سنگهای جرز و سنگهای ترصیع برای ایفود و سپینه بند. ¹⁰ و همه دانادان از شما بیابند و آنچه را خداوند امر فرموده است، بسازند. ¹¹ مسکن و خیمه‌اش و پوشش آن و تکه‌هایش و تخته‌هایش و پشت بندهایش و ستونهایش و پایه‌هایش، ¹² و تابوت و عصاهایش و کرسی رحمت و حجاب ستر، ¹³ و خوان و عصاهایش و کل اسبابش و نان تقدمه، ¹⁴ و چراغدان برای روشنایی و اسبابش و چراغهایش و روغن برای روشنایی، ¹⁵ و مذب بخور و عصاهایش و روغن مسح و بخور معطر، و پرده دروازه برای درگاه مسکن، ¹⁶ و مذب قربانی سوختنی و شبکه برنجین آن، و عصاهایش و کل اسبابش و حوض و پایه‌اش، ¹⁷ و پرده‌های صحن و ستونهایش و پایه‌های آنها و پرده دروازه صحن، ¹⁸ و میخهای مسکن و میخهای صحن و طنابهای آنها، ¹⁹ و رختهای بافته شده برای خدمت قدس، یعنی رخت مقدس هارون کاهن، و رختهای پسرانش را تا کهنات نمایند.»

²⁰ پس تمامی جماعت بنی اسرائیل از حضور موسی بیرون شدند. ²¹ و هرکه دلش او را ترغیب کرد، و هرکه روحش او را با اراده گردانید، آمدند و هدیه خداوند را برای کار خیمه اجتماع، و برای تمام خدمتش و برای رختهای مقدس آوردند. ²² مردان و زنان آمدند، هرکه از دل راغب بود، و حلقه‌های بینی و گوشواره‌ها و انگشتریها و گردن بندها و هر قسم آلات طلا آوردند، و هرکه هدیه طلا برای خداوند گذرانیده بود. ²³ و هرکسی که لاجورد و ارغوان و قرمز و کتان نازک و پشم بز و پوست قوچ سرخ شده و پوست خز نژادو یافت شد، آنها را آورد. ²⁴ هرکه خواست هدیه نقره و برنج بیاورد، هدیه خداوند را آورد، و هرکه چوب شطیم برای هر کار خدمت نزد او یافت شد، آن را آورد. ²⁵ و همه زنان دانادل به دستهای خود می‌رشتند، و رشته شده را از لاجورد و ارغوان و قرمز و کتان نازک، آوردند. ²⁶ و همه زنانی که دل ایشان به حکمت مایل بود، پشم بز را می‌رشتند. ²⁷ و سروران، سنگهای جرز و سنگهای ترصیع برای ایفود و سپینه بند آوردند. ²⁸ و عطریات و روغن برای روشنایی و برای روغن مسح و برای بخور معطر. ²⁹ و همه مردان و زنان بنی اسرائیل که دل ایشان، ایشان را راغب ساخت که چیزی برای هر کاری که خداوند امر فرموده بود که به وسیله موسی ساخته شود، برای خداوند به اراده دل آوردند.

³⁰ و موسی بنی اسرائیل را گفت: «آگاه باشید که خداوند بصلئیل بن اوری بن حور را از سبطیهودا به نام دعوت کرده است. ³¹ او را به روح خدا از حکمت و فطانت و علم و هر هنری پراخته، ³² و برای اختراع مخترعات و برای کارکردن در طلا و نقره و برنج، ³³ و برای تراشیدن و مرصع ساختن سنگها، و برای درودگری چوب تاهر صنعت هنری را بکند. ³⁴ و در دل او تعلیم دادن را القا نمود، و همچنین اهلویاب بن اخیسامک را از سبط دان، ³⁵ و ایشان را به حکمت دلی پر ساخت، برای هر عمل نقاش و نساج ماهر و

و هیچکس نیز در تمامی کوه دیده نشود، و گله ورمه نیز به طرف این کوه چرا نکند.» ⁴ پس موسی دو لوح سنگی مثل اولین تراشید و بامدادان برخاسته، به کوه سینا بالا آمد، چنانکه خداوند او را امر فرموده بود، و دو لوح سنگی را به دست خود برداشت. ⁵ و خداوند در ابر نازل شده، در آنجا با وی بایستاد، و به نام خداوند ندا درداد. ⁶ و خداوند پیش روی وی عبور کرده، ندا درداد که «یهوه، یهوه، خدای رحیم و رئوف و دیرخشم و کثیر احسان و وفا، ⁷ نگاه دارنده رحمت برای هزاران، و آمرزنده خطا و عصیان و گناه، لکن گناه را هرگز بی‌سزا نخواهد گذاشت، بلکه خطای پدران را بر پسران و پسران پسران ایشان تا پشت سوم و چهارم خواهد گرفت.» ⁸ و موسی به زودی رو به زمین نهاده، سجده کرد. ⁹ و گفت: «ای خداوند اگر فی الحقیقه منظور نظر تو شده‌ام، مستدعی آنکه خداوند در میان ما بیاید، زیرا که این قوم گردنکش می‌باشند، پس خطا و گناه ما را بیامرز و ما را میراث خود بساز.»

¹⁰ گفت: «اینک عهدی می‌بندم و در نظر تمامی قوم تو کارهای عجیب می‌کنم، که در تمامی جهان و در جمیع امتهای کرده نشده باشد، و تمامی این قومی که تو در میان ایشان هستی، کار خداوند را خواهند دید، زیرا که این کاری که با تو خواهم کرد، کاری هولناک است. ¹¹ آنچه را من امروز به تو امر می‌فرمایم، نگاه دار. اینک من از پیش روی تو اموریان و کنعانیان و حتیان و فرزندان و حویان و یبوسیان را خواهم راند. ¹² با حذر باش که با ساکنان آن زمین که تو بدانجا می‌روی، عهد نبندی، مبادا در میان شما دامی باشد. ¹³ بلکه مذبحهای ایشان را منهدم سازید، و بتهای ایشان را بشکنید و اشیریم ایشان را قطع نمایید. ¹⁴ زهار خدای غیر را عبادت منما، زیرا یهوه که نام او غیور است، خدای غیور است. ¹⁵ زهار با ساکنان آن زمین عهد مبند، والا از عقب خدایان ایشان زنا می‌کنند، و نزد خدایان ایشان قربانی می‌گذرانند، و تو را دعوت می‌نمایند و از قربانی‌های ایشان می‌خوری. ¹⁶ و از دختران ایشان برای پسران خود می‌گیری، و چون دختران ایشان از عقب خدایان خود زنا کنند، آنگاه پسران شما را در پیروی خدایان خود مرتکب زنا خواهند نمود. ¹⁷ خدایان ریخته شده برای خویشستن مساز. ¹⁸ عید فطیر را نگاه دار، و هفت روز نان فطیر چنانکه تو را امر فرمودم، در وقت معین در ماه ایبب بخور، زیرا که در ماه ایبب از مصر بیرون آمدی. ¹⁹ هرکه رحم را گشاید، از آن من است و هرکه نخست زاده ذکور از مواشی تو، چه از گاوچه از گوسفند، ²⁰ و برای نخست زاده الاغ، بره‌ای فدیة بده، و اگر فدیة ندهی، گردنش را بشکن و هرنخست زاده‌ای از پسرانت را فدیة بده. و هیچکس به حضور من تهی‌دست حاضر نشود. ²¹ شش روز مشغول باش، و روز هفتمین، سبت را نگاه دار. در وقت شیار و در حصاد، سبت را نگاه دار. ²² و عید هفته‌ها را نگاه دار، یعنی عید نوبیر حصادگندم و عید جمع در تحویل سال. ²³ سالی سه مرتبه همه ذکورانت به حضور خداوند یهوه، خدای اسرائیل، حاضر شوند. ²⁴ زیرا که امتهای را از پیش روی تو خواهم راند، و حدود تو را وسیع خواهم گردانید، و هنگامی که در هر سال سه مرتبه می‌آیی تا به حضور یهوه، خدای خود حاضر شوی، هیچکس زمین تو را طمع نخواهد کرد. ²⁵ خون قربانی مرا با خمیرمایه مگردان، و قربانی عید فصح تا صبح نماند. ²⁶ نخستین نوبرزمین خود را به خانه یهوه، خدای خود، بیاور. و بزغاله را در شیر مادرش میز. ²⁷ و خداوند به موسی گفت: «این سخنان را تو بنویس، زیرا که به حسب این سخنان، عهد با تو و با اسرائیل بسته‌ام.» ²⁸ و چهل روز و چهل شب آنجا نزد خداوند بوده، نان نخورد و آب ننوشید و اوسخنان عهد، یعنی ده کلام را بر لوحها نوشت.

²⁹ و چون موسی از کوه سینا بزیر می‌آمد، و دو لوح سنگی در دست موسی بود، هنگامی که از کوه بزیر می‌آمد، واقع شد که موسی ندانست که به سبب گفتگوی او با پوست چهره وی می‌درخشید. ³⁰ اما هارون و جمیع بنی اسرائیل موسی را دیدند که اینک پوست چهره او می‌درخشید. پس ترسیدند که نزدیک او بیابند. ³¹ و موسی ایشان را خواند، و هارون و همه سرداران جماعت نزد او برگشتند، و موسی بدیشان سخن گفت. ³² و بعد از آن همه بنی اسرائیل نزدیک آمدند، و آنچه خداوند در کوه سینا بدو گفته بود، بدیشان امر فرمود. ³³ و چون موسی از سخن گفتن با ایشان فارغ شد، نقابی بر روی خود کشید. ³⁴ و چون موسی به حضور خداوند داخل می‌شد که با وی گفتگو کند، نقاب را برمی‌داشت تا بیرون آمدن او. پس بیرون آمده،

ماهر ترتیب داد.³⁶ و چهار ستون از چوب شطیم برایش ساخت، و آنها را به طلا پوشانید و قلابهای آنها از طلا بود، و برای آنها چهار پایه نقره ریخت.³⁷ و پرده‌ای برای دروازه خیمه از لاجورد و ارغوان و قرمز و کتان نازک تابیده شده از صنعت طراز بساخت.³⁸ و پنج ستون آن و قلابهای آنها را ساخت و سرها و عصاهای آنها را به طلا پوشانید و پنج پایه آنها از برنج بود.

ساختن تابوت

37 و بصلئیل، تابوت را از چوب شطیم ساخت، طولش دو ذراع و نیم، و عرضش یک ذراع و نیم، و بلندی یک ذراع و نیم.² و آن را به طلای خالص از درون و بیرون پوشانید. و برای آن تاجی از طلا بر طرفش ساخت.³ و چهار حلقه زرین برای چهارقایمه‌اش بریخت، یعنی دو حلقه بر یک طرفش و دو حلقه بر طرف دیگر.⁴ و دو عصا از چوب شطیم ساخته، آنها را به طلا پوشانید.⁵ و عصاهای در حلقه‌ها بر دو جانب تابوت گذرانید، برای برداشتن تابوت.⁶ و کرسی رحمت را از طلای خالص ساخت. طولش دو ذراع و نیم، و عرضش یک ذراع و نیم.⁷ و دو کروی از طلا ساخت. و آنها را بر هر دو طرف کرسی رحمت از چرخکاری ساخت.⁸ یک کروی بر این طرف و کروی دیگر بر آن طرف، و از کرسی رحمت، کروی‌بان را بر هر دو طرفش ساخت.⁹ و کروی‌بان بالهای خود را بر زیر آن پهن می‌کردند، و به بالهای خویش کرسی رحمت را می‌پوشانیدند، و رویهای ایشان به سوی یکدیگر می‌بود، یعنی رویهای کروی‌بان به جانب کرسی رحمت می‌بود.

ساختن خوان

¹⁰ و خوان را از چوب شطیم ساخت. طولش دو ذراع، و عرضش یک ذراع، و بلندی یک ذراع و نیم.¹¹ و آن را به طلای خالص پوشانید، و تاجی زرین گرداگردش ساخت.¹² و حاشیه‌ای به مقدار چهار انگشت گرداگردش ساخت، و تاجی زرین گرداگرد حاشیه ساخت.¹³ و چهار حلقه زرین برایش ریخت، و حلقه‌ها را بر چهار گوشه‌ای که بر چهار قایمه‌اش بود گذاشت.¹⁴ و حلقه‌ها مقابل حاشیه بود، تا خانه‌های عصاها باشد، برای برداشتن خوان.¹⁵ و دو عصا از چوب شطیم ساخته، آنها را به طلا پوشانید، برای برداشتن خوان.¹⁶ و ظروفی را که بر خوان می‌بود از صحنها و کاسه‌ها و پیاله‌ها و جامه‌های که بدانها هدایای ریختنی می‌ریختند، از طلای خالص ساخت.

ساختن چراغدان

¹⁷ و چراغدان را از طلای خالص ساخت. از چرخکاری، چراغدان را ساخت، و پایه‌اش و شاخه‌هایش و پیاله‌هایش و سیبهایش و گلهایش از همین بود.¹⁸ و از دو طرفش شش شاخه بیرون آمد، یعنی سه شاخه چراغدان از یک طرف، و سه شاخه چراغدان از طرف دیگر.¹⁹ و سه پیاله بادامی با سیبی و گلی در یک شاخه، و سه پیاله بادامی و سیبی و گلی بر شاخه دیگر، و همچنین برای شش شاخه‌ای که از چراغدان بیرون می‌آمد.²⁰ و بر چراغدان چهار پیاله بادامی با سیبها و گلهای آن.²¹ و سیبی زیر دو شاخه آن، و سیبی زیر دو شاخه آن، و سیبی زیر دو شاخه آن، برای شش شاخه‌ای که از آن بیرون می‌آمد.²² سیبهای آنها و شاخه‌های آنها از همین بود، یعنی همه از یک چرخکاری طلای خالص.²³ و هفت چراغش و گلگیرهایش و سیبهایش را از طلای خالص ساخت.²⁴ از یک وزنه طلای خالص آن را با همه اسبابش ساخت.

ساختن مذبح بخور

²⁵ و مذبح بخور را از چوب شطیم ساخت، طولش یک ذراع، و عرضش یک ذراع مربع، و بلندی دو ذراع، و شاخه‌هایش از همان بود.²⁶ و آن را به طلای خالص پوشانید، یعنی سطحش و طرفهای گرداگردش، و شاخه‌هایش، و تاجی گرداگردش از طلای خالص ساخت.²⁷ و دو حلقه زرین برایش زیر تاج بر دو گوشه‌اش بر دو طرفش ساخت، تا خانه‌های عصاها باشد برای برداشتنش به آنها.²⁸ و عصاها را از چوب شطیم ساخته، آنها را به طلا

طراز در لاجورد و ارغوان و قرمز و کتان نازک، و در هر کار نساج تا صانع هر صنعتی و مخترع مخترعات بشوند.

36 «و بصلئیل و اهلویاب و همه دانادلانی که خداوند حکمت و فطانت بدیشان داده است، تا برای کردن هر صنعت خدمت قدس، ماهر باشند، موافق آنچه خداوند امر فرموده است، کار بکنند.»² پس موسی، بصلئیل و اهلویاب و همه دانادلانی را که خداوند در دل ایشان حکمت داده بود، و آنان را که دل ایشان، ایشان را راغب ساخته بود که برای کردن کار نزدیک ببینند، دعوت کرد.³ و همه هدایایی را که بنی‌اسرائیل برای بجا آوردن کار خدمت قدس آورده بودند، از حضور موسی برداشتند، و هر بامداد هدایای تبری دیگر نزد وی می‌آوردند.⁴ و همه داناییانی که هر گونه کار قدس رامی ساختند، هر یک از کار خود که در آن مشغول می‌بود، آمدند.⁵ و موسی را عرض کرده، گفتند: «قوم زیاده از آنچه لازم است برای عمل آن کاری که خداوند فرموده است که ساخته شود، می‌آورند.»⁶ و موسی فرمود تا در اردو ندا کرده، گویند که «مردان و زنان هیچ کاری دیگر برای هدایای قدس نکنند.» پس قوم از آوردن بازداشته شدند.⁷ و اسباب برای انجام تمام کار، کافی، بلکه زیاده بود.

ساختن مسکن

⁸ پس همه دانادلانی که در کار اشتغال داشتند، ده پرده مسکن را ساختند، از کتان نازک تابیده شده و لاجورد و ارغوان و قرمز، و آنها را با کروی‌بان از صنعت نساج ماهر ترتیب دادند.⁹ طول هر پرده بیست و هشت ذراع، و عرض هر پرده چهار ذراع. همه پرده‌ها را یک اندازه بود.¹⁰ و پنج پرده را با یکدیگر ببیوست، و پنج پرده را با یکدیگر ببیوست،¹¹ و بر لب یک پرده در کنار ببیوستگی اش مادگیهای لاجورد ساخت، و همچنین در لب پرده بیرونی در ببیوستگی دوم ساخت.¹² و در یک پرده، پنجاه مادگی ساخت، و در کنار پرده‌ای که در ببیوستگی دومین بود، پنجاه مادگی ساخت. و مادگیها مقابل یکدیگر بود.¹³ و پنجاه تکمه زرین ساخت، و پرده‌ها را به تکمه‌ها با یکدیگر ببیوست، تا مسکن یک باشد.¹⁴ و پرده‌ها از بشم بز ساخت بجهت خیمه‌ای که بالای مسکن بود؛ آنها را پانزده پرده ساخت.¹⁵ طول هر پرده سی ذراع، و عرض هر پرده چهار ذراع؛ و یازده پرده را یک اندازه بود.¹⁶ و پنج پرده را جدا ببیوست، و شش پرده را جدا.¹⁷ و پنجاه مادگی بر کنار پرده‌ای که در ببیوستگی بیرونی بود ساخت، و پنجاه مادگی در کنار پرده در ببیوستگی دوم.¹⁸ و پنجاه تکمه برنجین برای ببیوستن خیمه بساخت تا یک باشد.¹⁹ و پوششی از پوست قوچ سرخ شده برای خیمه ساخت، و پوششی بر زیر آن از پوست خز.

²⁰ و تخته‌های قایم از چوب شطیم برای مسکن ساخت.²¹ طول هر تخته ده ذراع، و عرض هر تخته یک ذراع و نیم.²² هر تخته را دوزبانه بود مقرون یکدیگر، و بدین ترکیب همه تخته‌های مسکن را ساخت.²³ و تخته‌های مسکن را ساخت، بیست تخته به جانب جنوب به طرف پمانی،²⁴ و چهل پایه نقره زیر بیست تخته ساخت، یعنی دو پایه زیر تخته‌ای برای دوزبانه‌اش، و دو پایه زیر تخته دیگر برای دوزبانه‌اش.²⁵ و برای جانب دیگر مسکن به طرف شمال، بیست تخته ساخت.²⁶ و چهل پایه نقره آنها را یعنی دو پایه زیر یک تخته‌ای از دو پایه زیر تخته دیگر.²⁷ و برای موخر مسکن به طرف مغرب، شش تخته ساخت.²⁸ و دو تخته برای گوشه‌های مسکن در هر دو جانبش ساخت.²⁹ و از زیر با یکدیگر ببیوسته شد، و تا سر آن با هم در یک حلقه تمام شد. و همچنین برای هر دو در هر دو گوشه کرد.³⁰ پس هشت تخته بود، و پایه‌های آنها از نقره شانزده پایه، یعنی دو پایه زیر هر تخته.

³¹ و پشت بندها از چوب شطیم ساخت، یعنی پنج برای تخته‌های یک جانب مسکن،³² و پنج پشت بند برای تخته‌های جانب دیگر مسکن، و پنج پشت بند برای تخته‌های موخر جانب غربی مسکن.³³ و پشت بند وسطی را ساخت تا در میان تخته‌ها از سر تا سر بگذرد.³⁴ تخته‌ها را به طلا پوشانید، و حلقه‌های آنها را از طلا ساخت تا برای پشت بندها، خانه‌ها باشد، و پشت بندها را به طلا پوشانید.³⁵ و حجاب را از لاجورد و ارغوان و قرمز و کتان نازک تابیده شده ساخت، و آن را با کروی‌بان از صنعت نساج

پوشانید.²⁹ و روغن مسح مقدس و بخور معطر طاهر را از صنعت عطارساخت.

ساختن مذبح قربانی و حوض

38 و مذبح قربانی سوختنی را از چوب شطیم ساخت. طولش پنج ذراع، و عرضش پنج ذراع مربع، و بلندی سه ذراع.² و شاخهایش را بر چهار گوشه اش ساخت. شاخهایش از همان بود و آن را از برنج پوشانید.

³ و همه اسباب مذبح را ساخت، یعنی: دیگها و خاک اندازها و کاسه ها و چنگالها و مجمرها و همه ظروفش را از برنج ساخت.⁴ و برای مذبح، آتش دانی مشبک از برنج ساخت، که زیرحاشیه اش بطرف پایین تا نصفش برسد.⁵ و چهارحلقه برای چهار سر آتش دان برنجین ریخت، تاخانه های عصاها باشد.⁶ و عصاها را از چوب شطیم ساخته، آنها را به برنج پیوشانید.⁷ و عصاها را در حلقه ها بر دو طرف مذبح گذرانید، برای برداشتنش به آنها، و مذبح را از چوبها مجوف ساخت.⁸ و حوض را از برنج ساخت، و پایه اش را از برنج از آینه های زنانی که نزد دروازه خیمه اجتماع برای خدمت جمع می شدند.

ساختن صحن مسکن

⁹ و صحن را ساخت که برای طرف جنوبی به سمت یمانی. پرده های صحن از کتان نازک تابیده شده صد ذراعی بود.¹⁰ ستونهای آنها بیست بود، و پایه های آنها بیست بود، از برنج و قلابهای آنها و پشت بندهای آنها از نقره.¹¹ و برای طرف شمالی صد ذراعی بود، و ستونهای آنها بیست از برنج، و قلابهای ستونها و پشت بندهای آنها از نقره بود.¹² و برای طرف غربی، پرده های پنجاه ذراعی بود، و ستونهای آنها ده و پایه های آنها ده، و قلابها و پشت بندهای ستونها از نقره بود.¹³ و برای طرف شرقی به سمت طلوع، پنجاه ذراعی بود.¹⁴ و پرده های یک طرف دروازه پانزده ذراعی بود، ستونهای آنها سه و پایه های آنها سه.¹⁵ و برای طرف دیگر دروازه صحن از این طرف و از آن طرف پرده ها پانزده ذراعی بود، ستونهای آنها سه و پایه های آنها سه.¹⁶ همه پرده های صحن به هر طرف از کتان نازک تابیده شده بود.¹⁷ و پایه های ستونها از برنج بود، و قلابها و پشت بندهای ستونها از نقره، و پوشش سرهای آنها از نقره، و جمیع ستونهای صحن به پشت بندهای نقره پیوسته شده بود.¹⁸ و پرده دروازه صحن از صنعت طراز از لاجورد و ارغوان و قرمز و کتان نازک تابیده شده بود. طولش بیست ذراع، و بلندی سه ذراع پنج ذراع موافق پرده های صحن.¹⁹ و ستونهای آنها چهار، و پایه های برنجین آنها چهار، و قلابهای آنها از نقره، و پوشش سرهای آنها و پشت بندهای آنها از نقره بود.²⁰ و همه میخهای مسکن و صحن، به هر طرف از برنج بود.

حساب مسکن

²¹ این است حساب مسکن، یعنی مسکن شهادت، چنانکه حسب فرمان موسی به خدمت لاویان، به توسط ایتامار بن هارون کاهن حساب آن گرفته شد.²² و بصلئیل بن اوری بن حور از سبطیهودا، آنچه را که خداوند به موسی امر فرموده بود بساخت.²³ و با وی اهوایاب بن اخیسامک از سبط دان بود، نقاش و مخترع و طراز در لاجورد و ارغوان و قرمز و کتان نازک.²⁴ و تمام طلایی که در کار صرف شد، یعنی در همه کار قدس، از طلای هدایا بیست و نه وزنه و هفتصد و سی مثقال موافق مثقال قدس بود.²⁵ و نقره شمرده شدگان جماعت صد وزنه و هزار و هفتصد و هفتاد و پنج مثقال بود، موافق مثقال قدس.²⁶ یک درهم یعنی نیم مثقال موافق مثقال قدس، برای هر نفری از آنانی که به سوی شمرده شدگان گذشتند، از بیست ساله و بالاتر، که ششصد و سه هزار و پانصد و پنجاه نفر بودند.²⁷ و اما آن صد وزنه نقره برای ریختن پایه های قدس و پایه های پرده بود. صد پایه از صد وزنه یعنی یک وزنه برای یک پایه.²⁸ و از آن هزار و هفتصد و هفتاد و پنج مثقال قلابها برای ستونها ساخت، و سرهای آنها را پوشانید، و پشت بندها برای آنها ساخت.²⁹ و برنج هدایا هفتاد وزنه و دو هزار و چهارصد مثقال بود.³⁰ و از

آن پایه های دروازه خیمه اجتماع، و مذبح برنجین، و شبکه برنجین آن و همه اسباب مذبح را ساخت.³¹ و پایه های صحن را به هر طرف، و پایه های دروازه صحن و همه میخهای مسکن و همه میخهای گرداگرد صحن را.

لباس کهان

39 و از لاجورد و ارغوان و قرمز رختهای بافته شده ساختند، برای خدمت کردن در قدس، و رختهای مقدس برای هارون ساختند، چنانکه خداوند به موسی امر نموده بود.² و ایفود را از طلا و لاجورد و ارغوان و قرمز و کتان نازک تابیده شده، ساخت.³ و تنگه های نازک از طلا ساختند و تارها کشیدند تا آنها را در میان لاجورد و ارغوان و قرمز و کتان نازک به صنعت نساج ماهر بیافند.⁴ و کتفهای پیوسته شده برایش ساختند، که بر دو کنار پیوسته شد.⁵ و زنار بسته شده ای که بر آن بود از همان پارچه واز همان صنعت بود، از طلا و لاجورد و ارغوان و قرمز و کتان نازک تابیده شده، چنانکه خداوند به موسی امر فرموده بود.⁶ و سنگهای جزع مرصع در دو طوق طلا، و منقوش به نقش خاتم، موافق نامهای بنی اسرائیل درست کردند.⁷ آنها را بر کتفهای ایفود نصب کرد، تا سنگهای یادگاری برای بنی اسرائیل باشد، چنانکه خداوند به موسی امر فرموده بود.

⁸ و سینه بند را موافق کار ایفود از صنعت نساج ماهر ساخت، از طلا و لاجورد و ارغوان و قرمز و کتان نازک تابیده شده.⁹ و آن مربع بود و سینه بند را دولا ساختند طولش یک وجب و عرضش یک وجب دولا.¹⁰ و در آن چهار رسته سنگ نصب کردند، رسته ای از عقیق سرخ و یاقوت زرد و زمرد. این بود رسته اول.¹¹ و رسته دوم از بهرمان و یاقوت کبود و عقیق سفید.¹² و رسته سوم از عین الھر و یشم و جمست.¹³ و رسته چهارم از زبرجد و جزع و یشب در ترصیعه خود که به دیوارهای طلا احاطه شده بود.¹⁴ و سنگها موافق نامهای بنی اسرائیل دوازده بود، مطابق اسامی ایشان، مثل نقش خاتم، هر یکی به اسم خود برای دوازده سبط.¹⁵ و بر سینه بند زنجیرهای تابیده شده، مثل کار طنابها از طلای خالص ساختند.¹⁶ و دو طوق زرین و دو حلقه زرین ساختند و دو حلقه را بر دو سر سینه بند گذاشتند.¹⁷ و آن دو زنجیر تابیده شده زرین را در دو حلقه ای که بر سرهای سینه بند بود، گذاشتند.¹⁸ و دو سر دیگر آن دو زنجیر را بر دو طوق گذاشتند، و آنها را بر دو کتف ایفود درپیش نصب کردند.¹⁹ و دو حلقه زرین ساختند، آنها را بر دو سر سینه بند گذاشتند، بر کناری که بر طرف اندرونی ایفود بود.²⁰ و دو حلقه زرین دیگر ساختند، و آنها را بر دو کتف ایفود، به طرف پایین، از جانب پیش، مقابل پیوستگیش بالای زنار ایفود گذاشتند.²¹ و سینه بند را به حلقه هایش با حلقه های ایفود به نوار لاجوردی بستند، تا بالای زنار ایفود باشد. و سینه بند از ایفود جدا نشود، چنانکه خداوند به موسی امر فرموده بود.

²² و ردای ایفود را از صنعت نساج، تمام لاجوردی ساخت.²³ و دهنه ای در وسط ردا بود، مثل دهنه زره با حاشیه ای گرداگرد دهنه تادریده نشود.²⁴ و بر دامن ردا، انارها از لاجورد و ارغوان و قرمز و کتان تابیده شده ساختند.²⁵ و زنگوله ها از طلای خالص ساختند. و زنگوله ها را در میان انارها بر دامن ردا گذاشتند، گرداگردش در میان انارها.²⁶ و زنگوله ای و اناری، و زنگوله ای و اناری گرداگرد دامن ردا برای خدمت کردن، چنانکه خداوند به موسی امر فرموده بود.²⁷ و پیراهنهای برای هارون و پسرانش از کتان نازک از صنعت نساج ساختند.²⁸ و عمامه را از کتان نازک و دستارهای زیبا را از کتان نازک، و زبرجامه های کتانی را از کتان نازک تابیده شده.²⁹ و کمر بند را از کتان نازک تابیده شده، و لاجورد و ارغوان و قرمز از صنعت طراز، چنانکه خداوند به موسی امر فرموده بود.³⁰ و تنگه افسر مقدس را از طلای خالص ساختند، و بر آن کتابتی مثل نقش خاتم مرقوم داشتند: قدوسیت برای یهوه.³¹ و بر آن نواری لاجوردی بستند تا آن را بالای عمامه ببندند، چنانکه خداوند به موسی امر فرموده بود.

پایان کار و برکت موسی

32 پس همه کار مسکن خیمه اجتماع تمام شد، و بنی اسرائیل ساختند. موافق آنچه خداوند به موسی امر فرموده بود، عمل نمودند. 33 و مسکن خیمه را نزد موسی آوردند، با همه اسبابش و تکه‌ها و تخته‌ها و پشت بندها و ستونها و پایه‌هایش. 34 و پوشش از پوست قوچ سرخ شده و پوشش از پوست خز و حجاب ستر. 35 و تابوت شهادت و عصاهایش و کرسی رحمت. 36 و خوان و همه اسبابش و نان تقدمه. 37 و چراغدان طاهر و چراغهایش، چراغهای آراسته شده و همه اسبابش، و روغن برای روشنایی. 38 و مذبح زرین و روغن مسح و بخورمعطر و پرده برای دروازه خیمه. 39 و مذبح برنجین و شبکه برنجین آن، و عصاهایش و همه اسبابش و حوض و پایه‌اش. 40 و پرده‌های صحن و ستونها و پایه‌هایش و پرده دروازه صحن، و طنابهایش و میخهایش و همه اسباب خدمت مسکن برای خیمه اجتماع. 41 و رختهای بافته شده برای خدمت قدس، و رخت مقدس برای هارون کاهن، و رختها برای پسرانش تا کهنات نمایند. 42 موافق آنچه خداوند به موسی امر فرموده بود، بنی اسرائیل همچنین تمام کار را ساختند. 43 و موسی تمام کارها را ملاحظه کرد، و اینک موافق آنچه خداوند امر فرموده بود ساخته بودند، همچنین کرده بودند. و موسی ایشان را برکت داد.

برپایی مسکن

را نزدیک آورده، ایشان را به پیراهنهای پوشان. 15 و ایشان را مسح کن، چنانکه پدرایشان را مسح کردی تا برای من کهنات نماید. و مسح ایشان هر آینه برای کهنات ابدی در نسلهای ایشان خواهد بود. 16 پس موسی موافق آنچه خداوند او را امر فرموده بود کرد، و همچنین به عمل آورد. 17 و واقع شد در غره ماه اول از سال دوم که مسکن برپا شد، 18 و موسی مسکن را برپا نمود، و پایه‌هایش را بنهاد و تخته‌هایش را قایم کرد، و پشت بندهایش را گذاشت، و ستونهایش را برپا نمود، 19 و خیمه را بالای مسکن کشید، و پوشش خیمه را بر زیر آن گسترانید، چنانکه خداوند به موسی امر نموده بود. 20 و شهادت را گرفته، آن را در تابوت نهاد، و عصاها را بر تابوت گذارد، و کرسی رحمت را بالای تابوت گذاشت. 21 و تابوت را به مسکن درآورد، و حجاب ستر را آویخته، آن را پیش تابوت شهادت کشید. چنانکه خداوند به موسی امر فرموده بود. 22 و خوان را در خیمه اجتماع به طرف شمالی مسکن، بیرون حجاب نهاد. 23 و نان را به حضور خداوند بر آن ترتیب داد، چنانکه خداوند به موسی امر فرموده بود. 24 و چراغدان را در خیمه اجتماع، مقابل خوان به طرف جنوبی مسکن نهاد. 25 و چراغها را به حضور خداوند گذاشت، چنانکه خداوند به موسی امر فرموده بود. 26 و مذبح زرین را در خیمه اجتماع، پیش حجاب نهاد. 27 و بخورمعطر بر آن سوزانید، چنانکه خداوند به موسی امر فرموده بود. 28 و پرده دروازه مسکن را آویخت. 29 و مذبح قربانی سوختنی را پیش دروازه مسکن خیمه اجتماع وضع کرد، و قربانی سوختنی و هدیه را بر آن گذرانید، چنانکه خداوند به موسی امر فرموده بود. 30 و حوض را در میان خیمه اجتماع و مذبح وضع کرده، آب برای شستن در آن بریخت. 31 و موسی و هارون و پسرانش دست و پای خود را در آن شستند. 32 وقتی که به خیمه اجتماع داخل شدند و نزد مذبح آمدند شست و شو کردند، چنانکه خداوند به موسی امر فرموده بود. 33 و صحن را گرداگرد مسکن و مذبح برپا نمود، و پرده دروازه صحن را آویخت. پس موسی کار را به انجام رسانید.

جلال خدا

34 آنگاه ابر، خیمه اجتماع را پوشانید و جلال خداوند مسکن را بر ساخت. 35 و موسی نتوانست به خیمه اجتماع داخل شود، زیرا که ابر بر آن ساکن بود، و جلال خداوند مسکن را پرسیخته بود. 36 و چون ابر از بالای مسکن برمی‌خاست، بنی اسرائیل در همه مراحل خود کوچک می‌کردند. 37 و هرگاه ابر بر نمی‌خاست، تا روز برخاستن آن، نمی‌کوچیدند. 38 زیرا که در روز، ابر خداوند بر مسکن و در شب، آتش بر آن می‌بود، در نظر تمامی خاندان اسرائیل، در همه منازل ایشان.

40 و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: 2 «در غره ماه اول مسکن خیمه اجتماع را برپا نما. 3 و تابوت شهادت را در آن بگذار. و حجاب را پیش تابوت پهن کن. 4 و خوان را درآورده، چیزهایی را که می‌باید، بر آن ترتیب نما. و چراغدان را درآور و چراغهایش را آراسته کن. 5 و مذبح زرین را برای بخور پیش تابوت شهادت بگذار، و پرده دروازه را بر مسکن بیاویز. 6 و مذبح قربانی سوختنی را پیش دروازه مسکن خیمه اجتماع بگذار. 7 و حوض را در میان خیمه اجتماع و مذبح بگذار، و آب در آن بریز. 8 و صحن را گرداگرد برپا کن. و پرده دروازه صحن را بیاویز. 9 و روغن مسح را گرفته، مسکن را با آنچه در آن است مسح کن، و آن را با همه اسبابش تقدیس نما تا مقدس شود. 10 و مذبح قربانی سوختنی را با همه اسبابش مسح کرده، مذبح را تقدیس نما. و مذبح، قدس اقداس خواهد بود. 11 و حوض را با پایه‌اش مسح نموده، تقدیس کن. 12 و هارون و پسرانش را نزد دروازه خیمه اجتماع آورده، ایشان را به آب غسل ده. 13 و هارون را به رخت مقدس بپوشان، و او را مسح کرده، تقدیس نما، تا برای من کهنات کند. 14 و پسرانش

لاویان

قربانی سوختنی

کاهن از هدیه آردی یادگاری آن را بردارد و بر مذبح بسوزاند. این هدیه آتشین و عطر خوشبو بجهت خداوند است.¹⁰ و بقیه هدیه آردی از آن هارون و پسرانش باشد. این از هدایای آتشین خداوند قدس اقداس است.¹¹ «و هیچ هدیه آردی که بجهت خداوند می گذرانید با خمیرمایه ساخته نشود، زیرا که هیچ خمیرمایه و عسل را برای هدیه آتشین بجهت خداوند نباید سوزانید.¹² آنها را برای قربانی نوبرها بجهت خداوند بگذارید، لیکن برای عطر خوشبو به مذبح برنیاوردند.¹³ و هر قربانی هدیه آردی خود را به نمک نمکین کن، و نمک عهد خدای خود را از هدیه آردی خود بازمدار، با هر قربانی خود نمک بگذاران.¹⁴ و اگر هدیه آردی نوبرها بجهت خداوند بگذرانی، پس خوشه های برشته شده به آتش، یعنی بلغور حاصل نیکو بجهت هدیه آردی نوبرهای خود بگذاران.¹⁵ و روغن بر آن بریزد و کند بر آن بنه. این هدیه آردی است.¹⁶ و کاهن یادگاری آن را یعنی قدری از بلغور آن و از روغنش با تمامی کندرش بسوزاند. این هدیه آتشین بجهت خداوند است.»

ذبیحه سلامتی

3 «و اگر قربانی او ذبیحه سلامتی باشد، اگر از روزه بگذراند خواه نر و خواه ماده باشد، آن را بی عیب به حضور خداوند بگذارند.² و دست خود را بر سر قربانی خویش بنهد، و آن را نزد درخیمه اجتماع ذبح نماید، و پسران هارون کهنه خون را به اطراف مذبح بپاشند.³ و از ذبیحه سلامتی، هدیه آتشین بجهت خداوند بگذارند، یعنی پیهی که احشا را می پوشاند و همه پیه را که بر احشاست.⁴ و دو گرده و پیه که بر آنهاست که بر دو تهیگاه است، و سفیدی را که بر جگر است، با گرده جدا کند.⁵ و پسران هارون آن را بر مذبح با قربانی سوختنی بر هیزمی که بر آتش است بسوزانند. این هدیه آتشین و عطر خوشبو بجهت خداوند است.⁶ و اگر قربانی او برای ذبیحه سلامتی بجهت خداوند از گله باشد، آن را نر یا ماده بی عیب بگذارند.⁷ اگر بره ای برای قربانی خود بگذارند، آن را به حضور خداوند نزدیک بیاورد.⁸ و دست خود را بر سر قربانی خود بنهد، و آن را نزد درخیمه اجتماع ذبح نماید، و پسران هارون خونش را به اطراف مذبح بپاشند.⁹ و از ذبیحه سلامتی هدیه آتشین بجهت خداوند بگذارند، یعنی پیه اش و تمامی دنبه را و آن را از نزد عصص جدا کند، و پیهی که احشا را می پوشاند و همه پیه را که بر احشاست.¹⁰ و دو گرده و پیهی که بر آنهاست که بر دو تهیگاه است و سفیدی را که بر جگر است با گرده ها جدا کند.¹¹ و کاهن آن را بر مذبح بسوزاند. این طعام هدیه آتشین بجهت خداوند است.»

12 و اگر قربانی او بز باشد پس آن را به حضور خداوند نزدیک بیاورد.¹³ و دست خود را بر سرش بنهد و آن را پیش خیمه اجتماع ذبح نماید. و پسران هارون خونش را به اطراف مذبح بپاشند.¹⁴ و قربانی خود، یعنی هدیه آتشین را، بجهت خداوند از آن بگذارند، پیهی که احشا را می پوشاند و تمامی پیهی که بر احشاست.¹⁵ و دو گرده و پیهی که بر آنهاست که بر دو تهیگاه است و سفیدی را که بر جگر است با گرده ها جدا کند.¹⁶ و کاهن آن را بر مذبح بسوزاند. این طعام هدیه آتشین برای عطر خوشبوست. تمامی پیه از آن خداوند است.¹⁷ این قانون ابدی در همه پشتهای شما در جمیع مسکنهای شما خواهد بود که هیچ خون و پیه را نخورید.»

قربانی هدیه آردی

1 و خداوند موسی را خواند، و او را از خیمه اجتماع خطاب کرده، گفت:² «بنی اسرائیل را خطاب کرده، به ایشان بگو: هرگاه کسی از شما قربانی نزد خداوند بگذراند، پس قربانی خود را از بهایم یعنی از گاو یا از گوسفند بگذارند.³ اگر قربانی او قربانی سوختنی از گاو باشد، آن را نری عیب بگذارند، و آن را نزد درخیمه اجتماع بیاورد تا به حضور خداوند مقبول شود.⁴ و دست خود را بر سر قربانی سوختنی بگذارد، و برایش مقبول خواهد شد تا بجهت او کفاره کند.⁵ پس گاو را به حضور خداوند ذبح نماید، و پسران هارون کهنه خون را نزدیک بیاورند، و خون را بر اطراف مذبح که نزد درخیمه اجتماع است بپاشند.⁶ و پوست قربانی سوختنی را بکند و آن را قطعه قطعه کند.⁷ و پسران هارون کاهن آتش بر مذبح بگذارند، و هیزم بر آتش بچینند.⁸ و پسران هارون کهنه قطعه ها و سر و پیه را بر هیزمی که بر آتش روی مذبح است بچینند.⁹ و احشایش و پاچه هایش را به آب بشویند، و کاهن همه را بر مذبح بسوزاند، برای قربانی سوختنی و هدیه آتشین و عطر خوشبو بجهت خداوند.¹⁰ و اگر قربانی او از گله باشد خواه از گوسفند خواه از بز بجهت قربانی سوختنی، آن را نری عیب بگذارند.¹¹ و آن را به طرف شمالی مذبح به حضور خداوند ذبح نماید، و پسران هارون کهنه خونش را به اطراف مذبح بپاشند.¹² و آن را با سرش و پیه اش قطعه قطعه کند، و کاهن آنها را بر هیزمی که بر آتش روی مذبح است بچیند.¹³ و احشایش و پاچه هایش را به آب بشوید، و کاهن همه را نزدیک بیاورد و بر مذبح بسوزاند، که آن قربانی سوختنی و هدیه آتشین و عطر خوشبو بجهت خداوند است.»

14 «و اگر قربانی او بجهت خداوند قربانی سوختنی از مرغان باشد، پس قربانی خود را از فاخته ها یا از جوجه های کبوتر بگذارند.¹⁵ و کاهن آن را نزد مذبح بیاورد و سرش را بپیچد و بر مذبح بسوزاند، و خونش را بر پهلوی مذبح افشرده شود.¹⁶ و چینه دانش را با فضلات آن بیرون کرده، آن را بر جانب شرقی مذبح در جای خاکستر بیندازد.¹⁷ و آن را از میان بالهایش چاک کند و از هم جدا نکند، و کاهن آن را بر مذبح بر هیزمی که بر آتش است بسوزاند، که آن قربانی سوختنی و هدیه آتشین و عطر خوشبو بجهت خداوند است.»

2 «و هرگاه کسی قربانی هدیه آردی بجهت خداوند بگذراند، پس قربانی او از آرد نرم باشد، و روغن بر آن بریزد و کند بر آن بنهد.² و آن را نزد پسران هارون کهنه بیاورد، و یک مشت از آن بگیرد یعنی از آرد نرمش و روغنش با تمامی کندرش و کاهن آن را برای یادگاری بسوزاند، تا هدیه آتشین و عطر خوشبو بجهت خداوند باشد.³ و بقیه هدیه آردی از آن هارون و پسرانش باشد. این از هدایای آتشین خداوند قدس اقداس است.⁴ و هرگاه قربانی هدیه آردی پخته شده ای در تنور بگذرانی، پس قرصهای فطیر از آرد نرم سرشته شده به روغن، یا گرده های فطیر مالیده شده به روغن باشد.⁵ و اگر قربانی تو هدیه آردی بر ساج باشد، پس از آرد نرم فطیر سرشته شده به روغن باشد.⁶ و آن را پاره پاره کرده، روغن بر آن بریز. این هدیه آردی است.⁷ و اگر قربانی تو هدیه آردی تابه باشد از آرد نرم باروغن ساخته شود.⁸ و هدیه آردی را که از این چیزها ساخته شود نزد خداوند بیاور، و آن را پیش کاهن بگذار، و او آن را نزد مذبح خواهد آورد.⁹ و

قربانی گناه

4 و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: 2 «بنی اسرائیل را خطاب کرده، بگو: اگر کسی سهو گناه کند، در هر کدام از نواهی خداوند که نباید کرد، و به خلاف هریک از آنها عمل کند، 3 اگر کاهن که مسح شده است گناهی ورزد و قوم را مجرم سازد، پس برای گناهی که کرده است، گوساله‌ای بی‌عیب از رمه برای قربانی گناه نزد خداوند بگذراند. 4 و گوساله را به درخیمه اجتماع به حضور خداوند بیاورد، و دست خود را بر سر گوساله بنهد و گوساله را به حضور خداوند ذبح نماید. 5 و کاهن مسح شده از خون گوساله گرفته، آن را به خیمه اجتماع درآورد. 6 و کاهن انگشت خود را در خون فرو برد، و به حضور خداوند پیش حجاب قدس قدری از خون را هفت مرتبه بپاشد. 7 و کاهن قدری از خون را بر شاخه‌های مذبح بخور معطر که درخیمه اجتماع است، به حضور خداوند بپاشد، و همه خون گوساله را بر بنیان مذبح قربانی سوختنی که به درخیمه اجتماع است بریزد. 8 و تمامی پیه گوساله قربانی گناه، یعنی پیهی که احشا را می‌پوشاند و همه پیه را که بر احشاست از آن بردارد. 9 و دو گرده و پیهی که بر آنهاست که برود تهیگاه است و سفیدی را که بر جگر است باگردها جدا کند. 10 چنانکه از گاو ذبیحه سلامتی برداشته می‌شود و کاهن آنها را بر مذبح قربانی سوختنی بسوزاند. 11 و پوست گوساله و تمامی گوشتش با سرش و پاچه هایش و احشایش و سرگینش، 12 یعنی تمامی گوساله را بیرون لشکرگاه در مکان پاک جایی که خاکستر رامی ریزند برود، و آن را بر همیز به آتش بسوزاند. در جایی که خاکستر را می‌ریزند سوخته شود. 13 «و هرگاه تمامی جماعت اسرائیل سهو گناه کنند و آن امر از چشمان جماعت مخفی باشد، و کاری را که نباید کرد از جمیع نواهی خداوند کرده، مجرم شده باشند. 14 چون گناهی که کردند معلوم شود، آنگاه جماعت گوساله‌ای از رمه برای قربانی گناه بگذرانند و آن را پیش خیمه اجتماع بیاورند. 15 و مشایخ جماعت دستهای خود را بر سر گوساله به حضور خداوند بنهند، و گوساله به حضور خداوند ذبح شود. 16 و کاهن مسح شده، قدری از خون گوساله را به خیمه اجتماع درآورد. 17 و کاهن انگشت خود را در خون فروربرد و آن را به حضور خداوند پیش حجاب هفت مرتبه بپاشد. 18 و قدری از خون را بر شاخه‌های مذبح که به حضور خداوند درخیمه اجتماع است بگذارد، و همه خون را بر بنیان مذبح قربانی سوختنی که نزد درخیمه اجتماع است بریزد. 19 و همه پیه آن را از آن برداشته، بر مذبح بسوزاند. 20 و با گوساله عمل نماید چنانکه با گوساله قربانی گناه عمل کرد، همچنان با این بکند و کاهن برای ایشان کفاره کند، و آمرزیده خواهند شد. 21 و گوساله را بیرون لشکرگاه برده، آن را بسوزاند چنانکه گوساله اول را بسوزانید. این قربانی گناه جماعت است. 22 «و هرگاه رئیس گناه کند، و کاری را که نباید کرد از جمیع نواهی پیهو خدای خود سهو بکند و مجرم شود، 23 چون گناهی که کرده است بر او معلوم شود، آنگاه بز نر بی‌عیب برای قربانی خود بیاورد. 24 و دست خود را بر سر بز بنهد و آن را در جایی که قربانی سوختنی را ذبح کنند به حضور خداوند ذبح نماید. این قربانی گناه است. 25 و کاهن قدری از خون قربانی گناه را به انگشت خود گرفته، بر شاخه‌های مذبح قربانی سوختنی بگذارد، و خورش را بر بنیان مذبح سوختنی بریزد. 26 و همه پیه آن را مثل پیه ذبیحه سلامتی بر مذبح بسوزاند، و کاهن برای او گناهش را کفاره خواهد کرد و آمرزیده خواهد شد. 27 «و هرگاه کسی از اهل زمین سهو گناه ورزد و کاری را که نباید کرد از همه نواهی خداوند بکند و مجرم شود، 28 چون گناهی که کرده است بر او معلوم شود، آنگاه برای قربانی خود بز ماده بی‌عیب بجهت گناهی که کرده است بیاورد. 29 و دست خود را بر سر قربانی گناه بنهد و قربانی گناه را در جای قربانی سوختنی ذبح نماید. 30 و کاهن قدری از خورش را به انگشت خود گرفته، آن را بر شاخه‌های مذبح قربانی سوختنی بگذارد، و همه خورش را بر بنیان مذبح بریزد. 31 و همه پیه آن را جدا کند چنانکه پیه از ذبیحه سلامتی جدا می‌شود، و کاهن آن را بر مذبح بسوزاند برای عطر خوشبو بجهت خداوند و کاهن برای او کفاره خواهد کرد و آمرزیده خواهد شد. 32 و

اگر برای قربانی خود بره‌ای بجهت قربانی گناه بیاورد آن راماده بی‌عیب بیاورد. 33 و دست خود را بر سر قربانی گناه بنهد و آن را برای قربانی گناه در جایی که قربانی سوختنی ذبح می‌شود ذبح نماید. 34 و کاهن قدری از خون قربانی گناه را به انگشت خود گرفته، بر شاخه‌های مذبح قربانی سوختنی بگذارد و همه خورش را بر بنیان مذبح بریزد. 35 و همه پیه آن را جدا کند، چنانکه پیه بره ذبیحه سلامتی جدا می‌شود، و کاهن آن را بر مذبح بر هدایای آتشین خداوند بسوزاند، و کاهن برای او بجهت گناهی که کرده است کفاره خواهد کرد و آمرزیده خواهد شد.

«و اگر کسی گناه ورزد، و آواز قسم را

5 بشنود، و او شاهد باشد خواه دیده و خواه دانسته، اگر اطلاع ندهد، گناه او را متحمل خواهد بود. 2 یا کسی که هر چیز نجس را لمس کند، خواه لاش وحش نجس، خواه لاش بهیمه نجس، خواه لاش حشرات نجس، و از او مخفی باشد، پس نجس و مجرم می‌باشد. 3 یا اگر نجاست آدمی را لمس کند، از هر نجاست او که به آن نجس می‌شود، و از وی مخفی باشد، چون معلوم شد آنگاه مجرم خواهد بود. 4 و اگر کسی غفلت به لبهای خود قسم خورد برای کردن کار بد یا کار نیک، یعنی در هر چیزی که آدمی غفلت قسم خورد، و از او مخفی باشد، چون بر او معلوم شود آنگاه در هر کدام که باشد مجرم خواهد بود. 5 و چون در هر کدام از اینها مجرم شد، آنگاه به آن چیزی که در آن گناه کرده است اعتراف بنماید.

6 و قربانی جرم خود را برای گناهی که کرده است نزد خداوند بیاورد، یعنی ماده‌ای از گله بره‌ای یابزی بجهت قربانی گناه، و کاهن برای وی گناهش را کفاره خواهد کرد. 7 و اگر دست او به قیمت بره نرسد، پس قربانی جرم خود را برای گناهی که کرده است دو فاخته یا دو جوجه کبوتر نزد خداوند بیاورد، یکی برای قربانی گناه و دیگری برای قربانی سوختنی. 8 و آنها را نزد کاهن بیاورد، و او آن را که برای قربانی گناه است اول بگذراند و سرش را از گردنش بکند و آن را دو پاره نکند، 9 و قدری از خون قربانی گناه را بر پهلوی مذبح بپاشد، و باقی خون بر بنیان مذبح افشرده شود. این قربانی گناه است. 10 و دیگری را برای قربانی سوختنی موافق قانون بگذراند، و کاهن برای وی گناهش را که کرده است کفاره خواهد کرد و آمرزیده خواهد شد. 11 و اگر دستش به دو فاخته یا دو جوجه کبوتر نرسد، آنگاه قربانی خود را برای گناهی که کرده است دهیک ایفه آرد نرم بجهت قربانی گناه بیاورد، و روغن بر آن نهد و کندر بر آن نگذارد زیرا قربانی گناه است. 12 و آن را نزد کاهن بیاورد و کاهن یک مشت از آن را برای یادگاری گرفته، بر هدایای آتشین خداوند بر مذبح بسوزاند. این قربانی گناه است. 13 و کاهن برای وی گناهش را که در هر کدام از اینها کرده است کفاره خواهد کرد، و آمرزیده خواهد شد، و مثل هدیه آردی از آن کاهن خواهد بود.»

قربانی جرم

14 و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: 15 «اگر کسی خیانت ورزد، و درباره چیزهای مقدس خداوند سهو گناه کند، آنگاه قربانی جرم خود را قوچی بی‌عیب از گله نزد خداوند موافق برآورد، و به مثقالهای نقره مطابق مثقال قدس بیاورد، و این قربانی جرم است. 16 و به عوض نقصانی که در چیز مقدس رسانیده است عوض بدهد، و پنج یک بر آن اضافه کرده، و آن را به کاهن بدهد و کاهن برای وی به قوچ قربانی جرم کفاره خواهد کرد، و آمرزیده خواهد شد. 17 و اگر کسی گناه کند و کاری از جمیع نواهی خداوند که نباید کرد بکند، و آن را نداند، پس مجرم است و متحمل گناه خود خواهد بود. 18 و قوچی بی‌عیب از گله موافق برآورد و نزد کاهن بیاورد، و کاهن برای وی غفلت او را که کرده است کفاره خواهد کرد، و آمرزیده خواهد شد. 19 این قربانی جرم است البته نزد خداوند مجرم می‌باشد.»

6 و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: 2 «اگر کسی گناه کند، و خیانت به خداوند ورزد، و به همسایه خود دروغ گوید، درباره امانت یا رهن یا چیز دزدیده شده، یا مال همسایه خود را غصب نماید، 3 یا چیز گمشده را یافته، درباره آن دروغ گوید، و قسم دروغ بخورد، در هر کدام از

کارهایی که شخصی در آنها گناه کند.⁴ پس چون گناه ورزیده، مجرم شود، آنچه را که دزدیده یا آنچه را غصب نموده یا آنچه نزد او به امانت سپرده شده یا آن چیز گم شده را که یافته است، رد بنماید.⁵ یا هرآنچه را که درباره آن قسم دروغ خورده، هم اصل مال را رد بنماید، وهم پنج یک آن را برآن اضافه کرده، آن را به مالکش بدهد، در روزی که جرم او ثابت شده باشد.⁶ و قربانی جرم خود را نزد خداوند بیاورد، یعنی قوچ بی‌عیب از گله موافق برآورد تو برای قربانی جرم نزد کاهن.⁷ و کاهن برای وی به حضور خداوند کفاره خواهد کرد و آمرزیده خواهد شد، از هر کاری که کرده، و در آن مجرم شده است.»

قانون قربانی سوختنی

⁸ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ⁹ «هارون و پسرانش را امر فرموده، بگو: این است قانون قربانی سوختنی: که قربانی سوختنی تمامی شب تا صبح بر آتشدان مذبح باشد، و آتش مذبح بر آن افروخته بماند.¹⁰ و کاهن لباس کتان خود را بپوشد، و زیرجامه کتان بر بدن خود بپوشد، و خاکستر قربانی سوختنی را که بر مذبح به آتش سوخته شده، بردارد و آن را به یک طرف مذبح بگذارد.¹¹ و لباس خود را بیرون کرده، لباس دیگر بپوشد، و خاکستر را بیرون لشکرگاه به جای پاک ببرد.¹² و آتشی که بر مذبح است افروخته باشد، و خاموش نشود و هر بامداد کاهن هیزم برآن بسوزاند، و قربانی سوختنی را بر آن مرتب سازد، و پیه ذبیحه سلامتی را بر آن بسوزاند،¹³ و آتش بر مذبح پیوسته افروخته باشد، و خاموش نشود.

قانون هدیه آردی

¹⁴ «و این است قانون هدیه آردی: پسران هارون آن را به حضور خداوند بر مذبح بگذارند.¹⁵ و از آن یک مشت از آرد نرم هدیه آردی و از روغنش با تمامی کندر که بر هدیه آردی است بردارد، و بر مذبح بسوزاند، برای عطر خوشبو و یادگاری آن نزد خداوند.¹⁶ و باقی آن را هارون و پسرانش بخورند. بی‌خمیرمایه در مکان قدس خورده شود، در صحن خیمه اجتماع آن را رابخورند.¹⁷ با خمیرمایه پخته نشود، آن را از هدایای آتشین برای قسمت ایشان داده‌ام، این قدس اقداس است مثل قربانی گناه و مثل قربانی جرم.¹⁸ جمیع ذکور از پسران هارون آن را رابخورند. این فریضه ابدی در نسلهای شما از هدایای آتشین خداوند است، هرکه آنها را لمس کند مقدس خواهد بود.»

¹⁹ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ²⁰ «این است قربانی هارون و پسرانش که در روز مسح کردن او نزد خداوند بگذارند، ده یک ایفه آرد نرم برای هدیه آردی دائمی، نصفش در صبح و نصفش در شام،²¹ و بر ساج با روغن ساخته شود و چون آمیخته شد آن را بیاور و آن را به پاره های برشته شده برای هدیه آردی بجهت عطر خوشبو نزد خداوند بگذارند.²² و کاهن مسح شده که از پسرانش در جای او خواهد بود آن را بگذارند. این است فریضه ابدی که تمامی نزد خداوند سوخته شود.²³ و هر هدیه آردی کاهن تمام سوخته شود و خورده نشود.»

قانون قربانی گناه

²⁴ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ²⁵ «هارون و پسرانش را خطاب کرده، بگو: این است قانون قربانی گناه، در جایی که قربانی سوختنی ذبح می‌شود، قربانی گناه نیز به حضور خداوند ذبح شود. این قدس اقداس است.²⁶ و کاهنی که آن را برای گناه می‌گذارند آن را بخورد، در مکان مقدس، در صحن خیمه اجتماع خورده شود.²⁷ هرکه گوشتش را لمس کند مقدس شود، و اگر خوشش بر جامه‌ای پاشیده شود آنچه را که بر آن پاشیده شده است در مکان مقدس بشوی.²⁸ و ظرف سفالین که در آن پخته شود شکسته شود و اگر در ظرف مسین پخته شود زدوده، و به آب شسته شود.²⁹ و هر ذکوری از کاهنان آن را بخورد، این قدس اقداس است.³⁰ و هیچ قربانی گناه که از خون آن به خیمه اجتماع درآورده شود تا در قدس کفاره نماید خورده نشود، به آتش سوخته شود.

قانون قربانی جرم

⁷ «و این است قانون قربانی جرم؛ این اقداس اقداس است.² در جایی که قربانی سوختنی را ذبح کنند، قربانی جرم را نیز ذبح بکنند، و خوشش را به اطراف مذبح بپاشند.³ و از آن همه پیه‌اش را بگذارند، دنبه و پیه که احشا را می‌پوشاند.⁴ و دو گرده و پیهی که بر آنهاست که بر دو تهیگاه است، و سفیدی را که بر جگر است، با گرده‌ها جدا کند.⁵ و کاهن آنها را برای هدیه آتشین بجهت خداوند بسوزاند. این قربانی جرم است.⁶ و هر ذکوری از کاهنان آن را بخورد، در مکان مقدس خورده شود. این قدس اقداس است.»

⁷ «قربانی جرم مانند قربانی گناه است. آنها را یک قانون است. کاهنی که به آن کفاره کند از آن او خواهد بود.⁸ و کاهنی که قربانی سوختنی کسی را گذراند، آن کاهن پوست قربانی سوختنی را که گذرانید برای خود نگه دارد.⁹ و هر هدیه آردی که در تنور پخته شود و هرچه بر تابه یا ساج ساخته شود از آن کاهن که آن را گذرانید خواهد بود.¹⁰ و هر هدیه آردی، خواه به روغن سرشته شده، خواه خشک، از آن همه پسران هارون بی‌تفاوت یکدیگر خواهد بود.»

قانون ذبیحه سلامتی

¹¹ «و این است قانون ذبیحه سلامتی که کسی نزد خداوند بگذراند.¹² اگر آن را برای تشکر بگذراند پس با ذبیحه تشکر، قرصهای فطیر سرشته شده به روغن، و نازکهای فطیر مالیده شده به روغن، و از آرد نرم آمیخته شده، قرصهای سرشته شده به روغن را بگذارند.¹³ با قرصهای نان خمیر مایه دار قربانی خود را همراه ذبیحه تشکر سلامتی خود بگذارند.¹⁴ و از آن از هر قربانی یکی را برای هدیه افراشتنی نزد خداوند بگذارند، و از آن آن کاهن که خون ذبیحه سلامتی را می‌پاشد خواهد بود.¹⁵ و گوشت ذبیحه تشکر سلامتی او در روز قربانی وی خورده شود، چیزی از آن را تا صبح نگذارد.¹⁶ و اگر ذبیحه قربانی او نذری یا تبرعی باشد، در روزی که ذبیحه خود را می‌گذراند خورده شود، و باقی آن در فردای آن روز خورده شود.¹⁷ و باقی گوشت ذبیحه در روز سوم به آتش سوخته شود.¹⁸ و اگر چیزی از گوشت ذبیحه سلامتی او در روز سوم خورده شود مقبول نخواهد شد و برای کسی که آن را گذرانید محسوب نخواهد شد، نجس خواهد بود. و کسی که آن را بخورد گناه خود را متحمل خواهد شد.¹⁹ و گوشتی که به هر چیز نجس برخورد، خورده نشود، به آتش سوخته شود، و هرکه طاهر باشد از آن گوشت بخورد.²⁰ لیکن کسی که از گوشت ذبیحه سلامتی که برای خداوند است بخورد و نجاست او بر او باشد، آن کس از قوم خود منقطع خواهد شد.²¹ و کسی که هر چیز نجس را خواه نجاست آدمی، خواه بهیمة نجس، خواه هر چیز مکروه نجس را لمس کند، و از گوشت ذبیحه سلامتی که برای خداوند است بخورد، آن کس از قوم خود منقطع خواهد شد.»

قانون در مورد پیه و خون

²² و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ²³ «بنی اسرائیل را خطاب کرده، بگو: هیچ پیه گاوو گوسفند و بز را مخورید.²⁴ اما پیه مردار و پیه حیوان دریده شده برای هر کار استعمال می‌شود، لیکن هرگز خورده نشود.²⁵ زیرا هرکه پیه جانوری که از آن هدیه آتشین برای خداوند می‌گذراند بخورد، آن کس که خورد، از قوم خود منقطع شود.²⁶ و هیچ خون را خواه از مرغ خواه از بهایم در همه مسکنهای خود مخورید.²⁷ هرکسی که از هر قسم خون بخورد، آن کس از قوم خود منقطع خواهد شد.»

حصه کاهنان

²⁸ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ²⁹ «بنی اسرائیل را خطاب کرده، بگو: هرکه ذبیحه سلامتی خود را برای خداوند بگذراند، قربانی خود را از ذبیحه سلامتی خود نزد خداوند بیاورد.³⁰ به دستهای خود هدایای آتشین خداوند را بیاورد، پیه را با سینه بیاورد تا سینه بجهت هدیه جناباندینی به حضور خداوند جنابانیده شود.³¹ و کاهن پیه را بر مذبح

را بر پیه و بر ران راست نهاد.²⁷ و همه را بر دست هارون و بر دستهای پسرانش نهاد. و آنها را برای هدیه جنبانیدنی به حضور خداوند بجنبانید.²⁸ و موسی آنها را از دستهای ایشان گرفته، بر مذبح بالای قربانی سوختنی سوزانید. این هدیه تخصیص برای عطر خوشبو و قربانی آتشین بجهت خداوند بود.²⁹ و موسی سینه را گرفته، آن را به حضور خداوند برای هدیه جنبانیدنی بجنبانید، و از قوچ تخصیص، این حصه موسی بود چنانکه خداوند موسی را امر فرموده بود.

³⁰ و موسی قدری از روغن مسح و از خونی که بر مذبح بود گرفته، آن را بر هارون و رختهایش و بر پسرانش و رختهای پسرانش با وی پاشید، و هارون و رختهایش و پسرانش و رختهای پسرانش را با وی تقدیس نمود.³¹ و موسی هارون و پسرانش را گفت: «گوشت را نزد درخیمه اجتماع بپزید و آن را با نانی که در سبت تخصیص است در آنجا بخورید، چنانکه امر فرموده، گفتم که هارون و پسرانش آن را بخورند.³² و باقی گوشت و نان را به آتش بسوزانید.³³ واز در خیمه اجتماع هفت روز بیرون مروید تاروزی که ایام تخصیص شما تمام شود، زیرا که در هفت روز شما را تخصیص خواهد کرد.³⁴ چنانکه امروز کرده شده است، همچنان خداوند امر فرمود که بشود تا برای شما کفاره گردد.³⁵ پس هفت روز نزد درخیمه اجتماع روزو شب بمانید، و امر خداوند را نگاه دارید مبادا بمیرید، زیرا همچنان مامور شده‌ام.»³⁶ و هارون و پسرانش همه کارهایی را که خداوند به دست موسی امر فرموده بود بجا آوردند.

شروع کار کاهنان

9 و واقع شد که در روز هشتم، موسی هارون و پسرانش و مشایخ اسرائیل را خواند.² و هارون را گفت: «گوساله‌ای نرینه برای قربانی گناه، و قوچی بجهت قربانی سوختنی، هر دو رابی عیب بگیر، و به حضور خداوند بگذران.³ و بنی اسرائیل را خطاب کرده، بگو: بزغاله نرینه برای قربانی گناه، و گوساله و بره‌ای هر دو یک ساله و بی‌عیب برای قربانی سوختنی بگیرید.⁴ و گاوی و قوچی برای ذبیحه سلامتی، تا به حضور خداوند ذبح شود، و هدیه آردی سرشته شده به روغن را، زیرا که امروز خداوند بر شما ظاهر خواهد شد.»⁵ پس آنچه را که موسی امر فرموده بود پیش خیمه اجتماع آوردند. و تمامی جماعت نزدیک شده، به حضور خداوند ایستادند.⁶ و موسی گفت: «این است کاری که خداوند امر فرموده است که بکنید، و جلال خداوند بر شما ظاهر خواهد شد.»⁷ و موسی هارون را گفت: «نزدیک مذبح بیا و قربانی گناه خود و قربانی سوختنی خود را بگذران، و برای خود و برای قوم کفاره کن، و قربانی قوم را بگذران و بجهت ایشان کفاره کن، چنانکه خداوند امر فرموده است.»⁸ و هارون به مذبح نزدیک آمده، گوساله قربانی گناه را که برای خودش بود ذبح کرد.⁹ و پسران هارون خون را نزد او آوردند و انگشت خود را به خون فرو برده، آن را بر شاخهای مذبح مالید و خون را بر بنیان مذبح ریخت.¹⁰ و پیه وگرده‌ها و سفیدی جگر از قربانی گناه را بر مذبح سوزانید، چنانکه خداوند موسی را امر فرموده بود.¹¹ و گوشت و پوست را بیرون لشکرگاه به آتش سوزانید.¹² و قربانی سوختنی را ذبح کرد، و پسران هارون خون را به او سپردند، و آن را به اطراف مذبح پاشید.¹³ و قربانی را به قطعه هایش و سرش به او سپردند، و آن را بر مذبح سوزانید.¹⁴ و احشا و پاچه‌ها را شست و آنها را بر قربانی سوختنی بر مذبح سوزانید.¹⁵ و قربانی قوم رانزدیک آورد، و بز قربانی گناه را که برای قوم بود گرفته، آن را ذبح کرد و آن را مثل اولین برای گناه گذرانید.¹⁶ و قربانی سوختنی را نزدیک آورده، آن را به حسب قانون گذرانید.¹⁷ و هدیه آردی رانزدیک آورده، مثنی از آن برداشت، و آن را علاوه بر قربانی سوختنی صبح بر مذبح سوزانید.¹⁸ و گاو و قوچ ذبیحه سلامتی را که برای قوم بود ذبح کرد، و پسران هارون خون را به او سپردند و آن را به اطراف مذبح پاشید.¹⁹ و پیه گاو و دنبه قوچ و آنچه احشا را می‌پوشاند و گرده‌ها و سفیدی جگر را.²⁰ و پیه را بر سینه‌ها نهادند، و پیه را بر مذبح سوزانید.²¹ و هارون سینه‌ها و ران راست را برای هدیه جنبانیدنی به حضور خداوند بجنبانید، چنانکه موسی امر فرموده بود.²² پس هارون دستهای خود را به سوی قوم

بسوزاند، و سینه از آن هارون و پسرانش خواهد بود.³² و ران راست را برای هدیه افراشتنی از ذبیح سلامتی خود به کاهن بدهید.³³ آن کسی از پسران هارون که خون ذبیحه سلامتی و پیه را گذرانید، ران راست حصه وی خواهد بود.³⁴ زیرا سینه جنبانیدنی و ران افراشتنی را از بنی اسرائیل از ذبیح سلامتی ایشان گرفتیم، و آنها را به هارون کاهن و پسرانش به فریضه ابدی از جانب بنی اسرائیل دادم.»³⁵ این است حصه مسح هارون و حصه مسح پسرانش از هدایای آتشین خداوند، در روزی که ایشان را نزدیک آورد تا برای خداوند کھانت کنند.³⁶ که خداوند امر فرمود که به ایشان داده شود، در روزی که ایشان را از میان بنی اسرائیل مسح کرد، این فریضه ابدی در نسلهای ایشان است.³⁷ این است قانون قربانی سوختنی و هدیه آردی و قربانی گناه و قربانی جرم و قربانی تقدیس و ذبیحه سلامتی،³⁸ که خداوند به موسی در کوه سینا امر فرموده بود، در روزی که بنی اسرائیل را مامور فرمود تا قربانی های خود را نزد خداوند بگذرانند در صحرای سینا.

مسح هارون و پسرانش

8 و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:² «هارون و پسرانش را با او و رختها و روغن مسح و گوساله قربانی گناه و دو قوچ و سبندان فطیر را بگیر.³ و تمامی جماعت را به درخیمه اجتماع جمع کن.»⁴ پس موسی چنانکه خداوند به وی امر فرموده بود به عمل آورد، و جماعت به درخیمه اجتماع جمع شدند.⁵ و موسی به جماعت گفت: «این است آنچه خداوند فرموده است که کرده شود.»⁶ پس موسی هارون و پسرانش را نزدیک آورد، و ایشان را به آب غسل داد.⁷ و پیراهن را بر او پوشانید و کمر بند را بر او بست، و او را به ردا ملبس ساخت، و ایفود را بر او گذاشت و زنار ایفود را بر او بسته، آن را بر وی استوار ساخت⁸ و سینه بند را بر او گذاشت و اوریم و تمیم را در سینه بند گذارد.⁹ و عمامه را بر سرش نهاد، و بر عمامه درپیش آن تنکه زرین، یعنی افسر مقدس را نهاد، چنانکه خداوند موسی را امر فرموده بود.

¹⁰ و موسی روغن مسح را گرفته، مسکن و آنچه را که در آن بود مسح کرده، آنها را تقدیس نمود.¹¹ و قدری از آن را بر مذبح هفت مرتبه پاشید، و مذبح و همه اسبابش و حوض و پایه‌اش را مسح کرد، تا آنها را تقدیس نماید.¹² و قدری از روغن مسح را بر سر هارون ریخته، او را مسح کرد تا او را تقدیس نماید.¹³ و موسی پسران هارون را نزدیک آورده، بر ایشان پیراهن را پوشانید و کمر بندها را بر ایشان بست و کلاهها را بر ایشان نهاد، چنانکه خداوند موسی را امر فرموده بود.

¹⁴ پس گوساله قربانی گناه را آورد، و هارون و پسرانش دستهای خود را بر سر گوساله قربانی گناه نهادند.¹⁵ و آن را ذبح کرد، و موسی خون را گرفته، بر شاخهای مذبح به هر طرف به انگشت خود مالید، و مذبح را طاهر ساخت، و خون را بر بنیان مذبح ریخته، آن را تقدیس نمود تا برایش کفاره نماید.¹⁶ و همه پیه را که بر احشا بود و سفیدی جگر و دو گرده و پیه آنها را گرفت، و موسی آنها را بر مذبح سوزانید¹⁷ و گوساله و پوستش و گوشتش و سرگینش را بیرون از لشکرگاه به آتش سوزانید، چنانکه خداوند موسی را امر فرموده بود.¹⁸ پس قوچ قربانی سوختنی را نزدیک آورد، و هارون و پسرانش دستهای خود را بر سر قوچ نهادند.¹⁹ و آن را ذبح کرد، و موسی خون را به اطراف مذبح پاشید.²⁰ و قوچ را قطعه قطعه کرد، و موسی سر و قطعه‌ها و چربی را سوزانید.²¹ و احشا و پاچه‌ها را به آب شست و موسی تمامی قوچ را بر مذبح سوزانید.

²² پس قوچ دیگر یعنی قوچ تخصیص را نزدیک آورد، و هارون و پسرانش دستهای خود را بر سر قوچ نهادند.²³ و آن را ذبح کرد، و موسی قدری از خونش را گرفته، بر نرمه گوش راست هارون و بر شست دست راست او، و بر شست پای راست او مالید.²⁴ و پسران هارون را نزدیک آورد، و موسی قدری از خون را بر نرمه گوش راست ایشان، و بر شست دست راست ایشان، و بر شست پای راست ایشان مالید، و موسی خون را به اطراف مذبح پاشید.²⁵ و پیه و دنبه و همه پیه را که بر احشاست، و سفیدی جگر و دو گرده و پیه آنها و ران راست را گرفت.²⁶ و از سبب نان فطیر که به حضور خداوند بود، یک قرص فطیر و یک قرص نان روغنی و یک نازک گرفت، و آنها

برافراشته، ایشان را برکت داد، و از گذراندن قربانی گناه و قربانی سوختنی و ذبایح سلامتی بزرگ آمد.²³ موسی و هارون به خیمه اجتماع داخل شدند، و بیرون آمده، قوم را برکت دادند و جلال خداوند بر جمیع قوم ظاهر شد.²⁴ و آتش از حضور خداوند بیرون آمده، قربانی سوختنی و پیه را بر مذبح بلعید، و چون تمامی قوم این را دیدند، صدای بلند کرده، به روی درافتادند.

اهمیت تقدیس

10 و ناداب و ابیهو پسران هارون، هر یکی مجمره خود را گرفته، آتش بر آنها نهادند. و بخور بر آن گذارده، آتش غریبی که ایشان را فرموده بود، به حضور خداوند نزدیک آوردند.² و آتش از حضور خداوند به در شده، ایشان را بلعید، و به حضور خداوند مردند.³ پس موسی به هارون گفت: «این است آنچه خداوند فرموده، و گفته است که از آنانی که به من نزدیک آیند تقدیس کرده خواهم شد، و در نظر تمامی قوم جلال خواهم یافت.» پس هارون خاموش شد.⁴ و موسی میثائیل و الصافان، پسران عزریئیل عموی هارون را خوانده، به ایشان گفت: «نزدیک آمده، برادران خود را از پیش قدس بیرون لشکرگاه ببرید.»⁵ پس نزدیک آمده، ایشان را در پیراهنهای ایشان بیرون لشکرگاه بردند، چنانکه موسی گفته بود.⁶ و موسی هارون و پسرانش العازار و ایتامار را گفت: «مویهای سرخود را باز مکنید و گریبان خود را چاک مزیدمبادا بمیرید. و غضب بر تمامی جماعت بشود. اما برادران شما یعنی تمام خاندان اسرائیل بجهت آتشی که خداوند افروخته است ماتم خواهند کرد.⁷ و از در خیمه اجتماع بیرون مروید مبادا بمیرید، زیرا روغن مسح خداوند بر شماست.» پس به حسب آنچه موسی گفت، کردند.

⁸ و خداوند هارون را خطاب کرده، گفت: «توو پسرانت با تو چون به خیمه اجتماع داخل شوید شراب و مسکری منوشید مبادا بمیرید. این است فریضه ابدی در نسلهای شما.¹⁰ و تا در میان مقدس و غیرمقدس و نجس و طاهر تمیز دهید،¹¹ و تا به بنی اسرائیل همه فرایضی را که خداوند به دست موسی برای ایشان گفته است، تعلیم دهید.»¹² و موسی به هارون و پسرانش العازار و ایتامار که باقی بودند گفت: «هدیه آردی که از هدایای آتشین خداوند مانده است بگیرید، و آن را بی خمیرمایه نزد مذبح بخورید زیرا قدس اقداس است.¹³ و آن را در مکان مقدس بخورید زیرا که از هدایای آتشین خداوند این حصه تو و حصه پسران توست چنانکه مامور شده‌ام.¹⁴ و سینه جنابیدنی و ران افراشتنی را تو و پسرانت و دخترانت با تو در جای پاک بخورید، زیرا اینها از ذبایح سلامتی بنی اسرائیل برای حصه تو و حصه پسرانت داده شده است.¹⁵ ران افراشتنی و سینه جنابیدنی را با هدایای آتشین پیه بیاورند، تا هدیه جنابیدنی به حضور خداوند جنابیده شود، و از آن تو و از آن پسرانت خواهد بود، به فریضه ابدی چنانکه خداوند امر فرموده است.»¹⁶ و موسی بز قربانی گناه را طلبید و اینک سوخته شده بود، پس بر العازار و ایتامار پسران هارون که باقی بودند خشم نموده، گفت: «چرا قربانی گناه را در مکان مقدس نخوردید؟ زیرا که آن قدس اقداس است، و به شما داده شده بود تا گناه جماعت را برداشته، برای ایشان به حضور خداوند کفاره کنید.¹⁸ اینک خون آن به اندرون قدس آورده نشد، البته می‌بایست آن را در قدس خورده باشید، چنانکه امر کرده بودم.»¹⁹ هارون به موسی گفت: «اینک امروز قربانی گناه خود و قربانی سوختنی خود را به حضور خداوند گذرانیدند، و چنین چیزها بر من واقع شده است، پس اگر امروز قربانی گناه را می‌خوردم آیا منظور نظر خداوند می‌شد؟»²⁰ چون موسی این را شنید، در نظرش پسند آمد.

غذای نجس و طاهر

11 و خداوند موسی و هارون را خطاب کرده، به ایشان گفت: «بنی اسرائیل را خطاب کرده، بگویند: اینها حیواناتی هستند که می‌باید بخورید، از همه بهایی که بر روی زمین اند.³ هر شکافته سم که شکاف تمام دارد و نشخوار کننده‌ای از بهایم، آن را بخورید.⁴ اما

از نشخوارکنندگان و شکافتگان سم اینها را نخورید، یعنی شتر، زیرا نشخوار می‌کند لیکن شکافته سم نیست، آن برای شما نجس است.⁵ وونک، زیرا نشخوار می‌کند اما شکافته سم نیست، این برای شما نجس است.⁶ و خرگوش، زیرا نشخوار می‌کند ولی شکافته سم نیست، این برای شما نجس است.⁷ و خوک، زیرا شکافته سم است و شکاف تمام دارد لیکن نشخوار نمی‌کند، این برای شما نجس است.⁸ از گوشت آنها نخورید و لاش آنها را لمس مکنید، اینها برای شما نجس‌اند.⁹ از همه آنچه در آب است اینها را بخورید، هرچه پر و فلس دارد در آب خواه در دریا خواه در نهرها، آنها را بخورید.¹⁰ و هرچه پر و فلس ندارد در دریا یا در نهرها، از همه حشرات آب و همه جانورانی که در آب می‌باشند، اینها نزد شما مکروه باشند.¹¹ البته نزد شما مکروه‌اند، از گوشت آنها نخورید و لاشهای آنها را مکروه دارید.¹² هرچه در آنها پر و فلس ندارد نزد شما مکروه خواهد بود.¹³ و از مرغ آن اینها را مکروه دارید، خورده نشوند، زیرا مکروه‌اند، عقاب و استخوان خوار و نسربحر.¹⁴ و کرس و لاشخوار به اجناس آن.¹⁵ و غراب به اجناس آن.¹⁶ و شترمرغ و جغد و مرغ دریایی و باز به اجناس آن.¹⁷ و بوم و غواص و بوتیمار.¹⁸ و قاز و مرغ سقا و رخم.¹⁹ و لقلق و کلنگ به اجناس آن و هدهد و شپره.²⁰ و همه حشرات بالدار که بر چهارپا می‌روند برای شما مکروه‌اند.²¹ لیکن اینها را بخورید از همه حشرات بالدار که بر چهار پا می‌روند، هر کدام که بر پایهای خودساقها برای جستن بر زمین دارند.²² از آن قسم اینها را بخورید. ملخ به اجناس آن و دبا به اجناس آن و حرجوان به اجناس آن و حذب به اجناس آن.²³ و سایر حشرات بالدار که چهار پا دارند برای شما مکروه‌اند.²⁴ از آنها نجس می‌شوید، هرکه لاش آنها را لمس کند تا شام نجس باشد.²⁵ و هرکه چیزی از لاش آنها را بردارد، رخت خود را بشوید و تا شام نجس باشد.²⁶ و هر بهیمه‌ای که شکافته سم باشد لیکن شکاف تمام ندارد و نشخوار نکند اینها برای شما نجسند، و هرکه آنها را لمس کند نجس است.²⁷ و هرچه بر کف پا رود از همه جانورانی که بر چهار پامی روند، اینها برای شما نجس‌اند، هرکه لاش آنها را لمس کند تا شام نجس باشد.²⁸ و هرکه لاش آنها را بردارد، رخت خود را بشوید و تا شام نجس باشد. اینها برای شما نجس‌اند.

²⁹ «و از حشراتی که بر زمین می‌خزند اینها برای شما نجس‌اند: موش کور و موش و سوسمار به اجناس آن،³⁰ و دله و ورل و چلباسه و کرباسه و بوقلمون.³¹ از جمیع حشرات اینها برای شما نجس‌اند: هرکه لاش آنها را لمس کند تا شام نجس باشد،³² و بر هر چیزی که یکی از اینها بعد از موتش بیفتد نجس باشد، خواه هر ظرف چوبی، خواه رخت، خواه چرم، خواه جوال؛ هر ظرفی که در آن کار کرده شود در آب گذاشته شود و تا شام نجس باشد، پس طاهر خواهد بود.³³ و هر ظرف سفالین که یکی از اینها در آن بیفتد آنچه در آن است نجس باشد و آن را بشکنید.³⁴ هر خوراک در آن که خورده شود، اگر آب بر آن ریخته شد نجس باشد، و هر مشروب که آشامیده شود که در چنین ظرف است نجس باشد.³⁵ و بر هر چیزی که پاره‌ای از لاش آنها بیفتد نجس باشد، خواه تنور، خواه اجاق، شکسته شود؛ اینها نجس‌اند و نزد شما نجس خواهند بود.³⁶ و چشمه و حوض که مجمع آب باشد طاهر است لیکن هرکه لاش آنها را لمس کند نجس خواهد بود.³⁷ و اگر پاره‌ای از لاش آنها بر تخم کاشتنی که باید کاشته شود بیفتد طاهر است.³⁸ لیکن اگر آب بر تخم ریخته شود و پاره‌ای از لاش آنها بر آن بیفتد، این برای شما نجس باشد.³⁹ و اگر یکی از بهایی که برای شما خوردنی است بمیرد، هرکه لاش آن را لمس کند تا شام نجس باشد.⁴⁰ و هرکه لاش آن را بخورد رخت خود را بشوید و تا شام نجس باشد. و هرکه لاش آن را بردارد، رخت خود را بشوید و تا شام نجس باشد.

⁴¹ «و هر حشراتی که بر زمین می‌خزد مکروه است؛ خورده نشود.⁴² و هرچه بر شکم راه رود و هرچه بر چهارپا راه رود و هرچه پایهای زیاده دارد، یعنی همه حشراتی که بر زمین می‌خزند، آنها را نخورید زیرا که مکروه‌اند.⁴³ خویشتن رابه هر حشراتی که می‌خزد مکروه مسازید، و خود را به آنها نجس مسازید، مبادا از آنها ناپاک شوید.⁴⁴ زیرا من یهوه خدای شما هستم، پس خود را تقدیس نمایید و مقدس باشید، زیرا من قدوس هستم پس خویشتن را به همه حشراتی که بر زمین می‌خزند نجس مسازید.⁴⁵ زیرا من یهوه هستم که شما را از زمین مصر بیرون آوردم تا خدای شما باشم، پس

مقدس باشید زیرا من قدوس هستم.⁴⁶ این است قانون بهایم و مرغان و هر حیوانی که در آنها حرکت می‌کند و هر حیوانی که بر زمین می‌خزد.⁴⁷ تا در میان نجس و طاهر و در میان حیواناتی که خورده شوند و حیواناتی که خورده نشوند امتیاز بشود.»

تطهیر مادر

12

و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ² «بنی اسرائیل را خطاب کرده، بگو: چون زنی آبستن شده، پسر نرینه‌ای بزاید، آنگاه هفت روز نجس باشد، موافق ایام طمث حیضش نجس باشد.³ و در روز هشتم گوشت غلغه او مختون شود.⁴ و سی و سه روز در خون تطهیر خود بماند، و هیچ چیز مقدس را لمس ننماید، و به مکان مقدس داخل نشود، تا ایام طهرش تمام شود.⁵ و اگر دختری بزاید، دو هفته بر حسب مدت طمث خود نجس باشد، و شصت و شش روز در خون تطهیر خود بماند.⁶ و چون ایام طهرش برای پسر یا دختر تمام شود، بره‌ای یک ساله برای قربانی سوختنی و جوجه کبوتر یا فاخته‌ای برای قربانی گناه به در خیمه اجتماع نزد کاهن بیاورد.⁷ و او آن را به حضور خداوند خواهد گذراند، و برایش کفاره خواهد کرد، تا از چشمه خون خود طاهر شود. این است قانون آن که بزاید، خواه پسر خواه دختر.⁸ و اگر دست او به قیمت بره نرسد، آنگاه دو فاخته یا دو جوجه کبوتر بگیرد، یکی برای قربانی سوختنی و دیگری برای قربانی گناه. و کاهن برای وی کفاره خواهد کرد، و طاهر خواهد شد.»

قانون امراض پوستی

13

و خداوند موسی و هارون را خطاب کرده، گفت: ² «چون شخصی در پوست بدنش آماس یا قوبا یا لکه‌ای براق بشود، و آن در پوست بدنش مانند بلای برص باشد، پس او را نزد هارون کاهن یا نزد یکی از پسرانش که کهنه باشند بیاورند.³ و کاهن آن بلا را که در پوست بدنش باشد ملاحظه نماید. اگر مو در بلا سفید گردیده است، و نمایش بلا از پوست بدنش گودتر باشد، بلای برص است، پس کاهن او را ببیند و حکم به نجاست او بدهد.⁴ و اگر آن لکه براق در پوست بدنش سفید باشد، و از پوست گودتر ننماید، و موی آن سفید نگردیده، آنگاه کاهن آن مبتلا را هفت روز نگاه دارد.⁵ و روز هفتم کاهن او را ملاحظه نماید، و اگر آن بلا در نظرش ایستاده باشد، و بلا در پوست پهن نشده، پس کاهن او را هفت روز دیگر نگاه دارد.⁶ و در روز هفتم کاهن او را باز ملاحظه کند، و اگر بلا کم رنگ شده، و در پوست پهن نگشته است، کاهن حکم به طهارتش بدهد. آن قوبا است. رخت خود را بشوید و طاهر باشد.⁷ و اگر قوبا در پوست پهن شود بعد از آن که خود را به کاهن برای تطهیر نمود، پس بار دیگر خود را به کاهن بنماید.⁸ و کاهن ملاحظه نماید، و هرگاه قوبا در پوست پهن شده باشد، حکم به نجاست او بدهد. این برص است.⁹ و چون بلای برص در کسی باشد او را نزد کاهن بیاورند.¹⁰ و کاهن ملاحظه نماید اگر آماس سفید در پوست باشد، و موی را سفید کرده، و گوشت خام زنده در آماس باشد،¹¹ این در پوست بدنش برص مزمن است. کاهن به نجاستش حکم دهد و او را نگاه ندارد زیرا که نجس است.¹² و اگر برص در پوست بسیار پهن شده باشد و برص، تمامی پوست آن مبتلا را از سر تا پا هر جایی که کاهن بنگرد، پوشانیده باشد،¹³ پس کاهن ملاحظه نماید اگر برص تمام بدن را فروگرفته است، به تطهیر آن مبتلا حکم دهد. چونکه همه بدنش سفید شده است، طاهر است.¹⁴ لیکن هر وقتی که گوشت زنده در او ظاهر شود، نجس خواهد بود.¹⁵ و کاهن گوشت زنده را ببیند و حکم به نجاست او بدهد. این گوشت زنده نجس است زیرا که برص است.¹⁶ و اگر گوشت زنده به سفیدی برگردد نزد کاهن بیاورد.¹⁷ و کاهن او را ملاحظه کند و اگر آن بلا به سفیدی مبدل شده است، پس کاهن به طهارت آن مبتلا حکم دهد زیرا طاهر است.

¹⁸ «و گوشتی که در پوست آن دمل باشد و شفا یابد،¹⁹ و در جای دمل آماس سفید یا لکه براق سفید مایل به سرخی پدید آید، آن را به کاهن بنماید.²⁰ و کاهن آن را ملاحظه نماید و اگر از پوست گودتر بنماید و موی آن سفید شده، پس کاهن به نجاست او حکم دهد. این بلای برص است که

از دمل درآمده است.²¹ و اگر کاهن آن را ببیند و اینک موی سفید در آن نباشد و گودتر از پوست هم نباشد و کم رنگ باشد، پس کاهن او را هفت روز نگاه دارد.²² و اگر در پوست پهن شده، کاهن به نجاست او حکم دهد. این بلا می‌باشد.²³ و اگر آن لکه براق در جای خود مانده، پهن نشده باشد، این گری دمل است. پس کاهن به طهارت وی حکم دهد.²⁴ یا گوشتی که در پوست آن داغ آتش باشد و از گوشت زنده آن داغ، لکه براق سفید مایل به سرخی یا سفید پدید آید،²⁵ پس کاهن آن را ملاحظه نماید. اگر مو در لکه براق سفید گردیده، و گودتر از پوست بنماید برص است که از داغ درآمده است. پس کاهن به نجاست او حکم دهد زیرا بلای برص است.²⁶ و اگر کاهن آن را ملاحظه نماید و اینک در لکه براق موی سفید نباشد و گودتر از پوست نباشد و کم رنگ باشد، کاهن او را هفت روز نگاه دارد.²⁷ و در روز هفتم کاهن او را ملاحظه نماید. اگر در پوست پهن شده، کاهن به نجاست وی حکم دهد. این بلای برص است.²⁸ و اگر لکه براق در جای خود مانده، در پوست پهن نشده باشد و کم رنگ باشد، این آماس داغ است. پس کاهن به طهارت وی حکم دهد. این گری داغ است.

²⁹ «و چون مرد یا زن، بلایی در سر یا در زنج داشته باشد،³⁰ کاهن آن بلا را ملاحظه نماید. اگر گودتر از پوست بنماید و موی زرد باریک در آن باشد، پس کاهن به نجاست او حکم دهد. این سعفه یعنی برص سر یا زنج است.³¹ و چون کاهن بلای سعفه را ببیند، اگر گودتر از پوست بنماید و موی سیاه در آن نباشد، پس کاهن آن مبتلای سعفه را هفت روز نگاه دارد.³² و در روز هفتم کاهن آن بلا را ملاحظه نماید. اگر سعفه پهن نشده، و موی زرد در آن نباشد و سعفه گودتر از پوست بنماید،³³ آنگاه موی خود را تراشد لیکن سعفه را نتراشد و کاهن آن مبتلای سعفه را باز هفت روز نگاه دارد.³⁴ و در روز هفتم کاهن سعفه را ملاحظه نماید. اگر سعفه در پوست پهن نشده، و از پوست گودتر ننماید، پس کاهن حکم به طهارت وی دهد و او رخت خود را بشوید و طاهر باشد.³⁵ لیکن اگر بعد از حکم به طهارتش سعفه در پوست پهن شود،³⁶ پس کاهن او را ملاحظه نماید. اگر سعفه در پوست پهن شده باشد، کاهن موی زرد را نجوید، او نجس است.³⁷ اما اگر در نظرش سعفه ایستاده باشد، و موی سیاه از آن درآمده، پس سعفه شفا یافته است. او طاهر است و کاهن حکم به طهارت وی بدهد.

³⁸ «و چون مرد یا زن در پوست بدن خود لکه‌های براق سفید داشته باشد،³⁹ کاهن ملاحظه نماید. اگر لکه‌ها در پوست بدن ایشان کم رنگ و سفید باشد، این بهق است که از پوست درآمده. او طاهر است.⁴⁰ و کسی که موی سر او ریخته باشد، او اقرع است، و طاهر می‌باشد.⁴¹ و کسی که موی سر او از طرف پیشانی ریخته باشد، او اصلع است، و طاهر می‌باشد.⁴² و اگر در سر کل او یا پیشانی کل او سفید مایل به سرخی باشد، آن برص است که از سر کل او یا پیشانی کل او درآمده است.⁴³ پس کاهن او را ملاحظه کند. اگر آماس آن بلا در سر کل او یا پیشانی کل او سفید مایل به سرخی، مانند برص در پوست بدن باشد،⁴⁴ او مبروص است، و نجس می‌باشد. کاهن البته حکم به نجاست وی بدهد. بلای وی در سرش است.⁴⁵ و اما مبروص که این بلا را دارد، گریبان او چاک شده، و موی سر او گشاده، و شاربهای او پوشیده شود، و ندا کنند نجس نجس.⁴⁶ و همه روزهایی که بلا دارد، البته نجس خواهد بود، و تنها بماند و مسکن او بیرون لشکرگاه باشد.

قانون برص

⁴⁷ «و رختی که بلای برص داشته باشد، خواه رخت پشمین خواه رخت پنبه‌ای،⁴⁸ خواه در تارو خواه در پود، چه از پشم و چه از پنبه و چه از چرم، یا از هر چیزی که از چرم ساخته شود،⁴⁹ اگر آن بلا مایل به سبزی یا به سرخی باشد، در رخت یا در چرم، خواه در تار خواه در پود یا در هر ظرف چرمی، این بلای برص است. به کاهن نشان داده شود.⁵⁰ و کاهن آن بلا را ملاحظه نماید و آن چیزی را که بلا دارد هفت روز نگاه دارد.⁵¹ و آن چیزی را که بلا دارد، در روز هفتم ملاحظه کند. اگر آن بلا در رخت پهن شده باشد، خواه در تار خواه در پود، یا در چرم در هر کاری که چرم برای آن استعمال می‌شود، این برص مفسد است و آن چیز نجس می‌باشد.⁵² پس آن رخت را

کند، بگیرد و یک عشر از آرد نرم سرشته شده به روغن برای هدیه آردی و یک لچ روغن،²² و دو فاخته یا دو جوجه کبوتر، آنچه دستش به آن برسد، و یکی قربانی گناه و دیگری قربانی سوختنی بشود.²³ «و در روز هشتم آنها را نزد کاهن به درخیمه اجتماع برای طهارت خود به حضور خداوند بیاورد.²⁴ و کاهن بره قربانی جرم و لچ روغن را بگیرد و کاهن آنها را برای هدیه جنبانیدنی به حضور خداوند بجناند.²⁵ و قربانی جرم را ذبح نماید و کاهن از خون قربانی جرم گرفته، بر نرمه گوش راست و شست دست راست و شست پای راست کسی که تطهیر می شود بمالد.²⁶ و کاهن قدری از روغن را به کف دست چپ خود بریزد.²⁷ و کاهن از روغنی که در دست چپ خود دارد، به انگشت راست خود هفت مرتبه به حضور خداوند بپاشد.²⁸ و کاهن از روغنی که در دست دارد بر نرمه گوش راست و بر شست دست راست و بر شست پای راست کسی که تطهیر می شود، بر جای خون قربانی جرم بمالد.²⁹ و بقیه روغنی که در دست کاهن است آن را بر سر کسی که تطهیر می شود بمالد تا برای وی به حضور خداوند کفاره کند.³⁰ و یکی از دوفاخته یا از دو جوجه کبوتر را از آنچه دستش به آن رسیده باشد بگذراند.³¹ یعنی هرآنچه دست وی به آن برسد، یکی را برای قربانی گناه و دیگری را برای قربانی سوختنی با هدیه آردی. و کاهن برای کسی که تطهیر می شود به حضور خداوند کفاره خواهد کرد.»³² این است قانون کسی که برای برص دارد، و دست وی به تطهیر خود نمی رسد.

تطهیر برای برص

³³ و خداوند موسی و هارون را خطاب کرده، گفت: «چون به زمین کنعان که من آن را به شما به ملکیت می دهم داخل شوید، و برای برص رادر خانه ای از زمین ملک شما عارض گردانم،³⁵ آنگاه صاحب خانه آمده، کاهن را اطلاع داده، بگوید که مرا به نظر می آید که مثل بلا در خانه است.³⁶ و کاهن امر فرماید تا قبل از داخل شدن کاهن برای دیدن بلا، خانه را خالی کنند، مبادا آنچه در خانه است نجس شود، و بعد از آن کاهن برای دیدن خانه داخل شود،³⁷ و بلا را ملاحظه نماید. اگر بلا در دیوارهای خانه از خطای مایل به سبزی یا سرخی باشد، و از سطح دیوار گودتر نباشد،³⁸ پس کاهن از خانه نزد در بیرون رود و خانه را هفت روز ببندد.³⁹ و در روز هفتم کاهن باز بیاید و ملاحظه نماید اگر بلا در دیوارهای خانه پهن شده باشد،⁴⁰ آنگاه کاهن امر فرماید تا سنگهایی را که بلا در آنهاست کنده، آنها را به جای ناپاک بیرون شهر بیندازند.⁴¹ و اندرون خانه را از هر طرف بتراشند و خاکی را که تراشیده باشند به جای ناپاک بیرون شهر بریزند.⁴² و سنگهای دیگر گرفته، به جای آن سنگها بگذارند و خاک دیگر گرفته، خانه را اندود کنند.⁴³ و اگر بلا برگردد و بعد از کندن سنگها و تراشیدن و اندود کردن خانه باز در خانه بروز کند،⁴⁴ پس کاهن بیاید و ملاحظه نماید. اگر بلا در خانه پهن شده باشد این برص مفسد در خانه است و آن نجس است.⁴⁵ پس خانه را خراب کند با سنگهایش و چوبش و تمامی خاک خانه و به جای ناپاک بیرون شهر بیندازند.⁴⁶ و هرکه داخل خانه شود در تمام روزهایی که بسته باشد تا شام نجس خواهد بود.⁴⁷ و هرکه در خانه بخوابد رخت خود را بشوید و هرکه در خانه چیزی خورد، رخت خود را بشوید.⁴⁸ و چون کاهن بیاید و ملاحظه نماید اگر بعد از اندود کردن خانه بلا در خانه پهن نشده باشد، پس کاهن حکم به طهارت خانه بدهد، زیرا بلا رفع شده است.⁴⁹ و برای تطهیر خانه دو گنجشک و چوب ارز و قرمز و زوفا بگیرد.⁵⁰ و یک گنجشک را در ظرف سفالین بر آب روان ذبح نماید،⁵¹ و چوب ارز و زوفا و قرمز و گنجشک زنده را گرفته، آنها را به خون گنجشک ذبح شده و آب روان فرو برد، و هفت مرتبه بر خانه بپاشد.⁵² و خانه را به خون گنجشک و به آب روان و به گنجشک زنده و به چوب ارز و زوفا و قرمز تطهیر نماید.⁵³ و گنجشک زنده را بیرون شهر به سوی صحرا رها کند، و خانه را کفاره نماید و طاهر خواهد بود.»⁵⁴ این است قانون، برای هر برای برص و برای سعه،⁵⁵ و برای برص رخت و خانه،⁵⁶ و برای آماس و قوبا و لکه براق.⁵⁷ و برای تعلیم دادن که چه وقت نجس می باشد و چه وقت طاهر. این قانون برص است.

بسوزاند، چه تار و چه پود، خواه در پشم خواه در پنبه، یا در هر ظرف چرمی که بلا در آن باشد، زیرا برص مفسد است. به آتش سوخته شود.⁵³ اما چون کاهن آن را ملاحظه کند، اگر بلا در رخت، خواه در تار خواه در پود، یا در هر ظرف چرمی پهن نشده باشد،⁵⁴ پس کاهن امر فرماید تا آنچه را که بلا دارد بشویند، و آن راهفت روز دیگر نگاه دارد.⁵⁵ و بعد از شستن آن چیز که بلا دارد کاهن ملاحظه نماید. اگر رنگ آن بلا تبدیل نشده، هر چند بلا هم پهن نشده باشد، این نجس است. آن را به آتش بسوزان. این خوره است، خواه فرسودگی آن در درون باشد یا در بیرون.⁵⁶ و چون کاهن ملاحظه نماید، اگر بلا بعد از شستن آن کم رنگ شده باشد، پس آن را از رخت یا از چرم خواه از تار خواه از پود، پاره کند.⁵⁷ و اگر باز در آن رخت خواه در تار خواه در پود، یا در هر ظرف چرمی ظاهر شود، این برآمدن برص است. آنچه را که بلا دارد به آتش بسوزان.⁵⁸ و آن رخت خواه تار و خواه پود، یا هر ظرف چرمی را که شسته ای و بلا از آن رفع شده باشد، دوباره شسته شود و طاهر خواهد بود.⁵⁹ این است قانون برای برص در رخت پشمین یا پنبه ای خواه در تار خواه در پود، یا در هر ظرف چرمی برای حکم به طهارت یا نجاست آن.

قانون تطهیر مبروص

14 و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: «این است قانون مبروص: در روز تطهیرش نزد کاهن آورده شود.³ و کاهن بیرون لشکرگاه برود و کاهن ملاحظه کند. اگر برای برص از مبروص رفع شده باشد،⁴ کاهن حکم بدهد که برای آن کسی که باید تطهیر شود، دو گنجشک زنده طاهر، و چوب ارز و قرمز و زوفا بگیرند.⁵ و کاهن امر کند که یک گنجشک را در ظرف سفالین بر بالای آب روان بکشند.⁶ و اما گنجشک زنده را با چوب ارز و قرمز و زوفا بگیرد و آنها را با گنجشک زنده به خون گنجشکی که بر آب روان کشته شده، فرو برد.⁷ و بر کسی که از برص باید تطهیر شود هفت مرتبه بپاشد، و حکم به طهارتش بدهد. و گنجشک زنده را به سوی صحرا رها کند.⁸ و آن کس که باید تطهیر شود رخت خود را بشوید، و تمامی موی خود را بتراشد، و به آب غسل کند، و طاهر خواهد شد. و بعد از آن به لشکرگاه داخل شود، لیکن تا هفت روز بیرون خیمه خود بماند.⁹ و در روز هفتم تمامی موی خود را بتراشد از سر و ریش و آبروی خود، یعنی تمامی موی خود را بتراشد و رخت خود را بشوید و بدن خود را به آب غسل دهد. پس طاهر خواهد بود.

¹⁰ «و در روز هشتم دو بره نرینه بی عیب، و یک بره ماده یک ساله بی عیب، و سه عشر آرد نرم سرشته شده به روغن، برای هدیه آردی، و یک لچ روغن بگیرد.¹¹ و آن کاهن که او را تطهیر می کند، آن کس را که باید تطهیر شود، با این چیزها به حضور خداوند نزد در خیمه اجتماع حاضر کند.¹² و کاهن یکی از بره های نرینه را گرفته، آن را با آن لچ روغن برای قربانی جرم بگذراند. و آنها را برای هدیه جنبانیدنی به حضور خداوند بجناند.¹³ و بره را در جایی که قربانی گناه و قربانی سوختنی را ذبح می کنند، در مکان مقدس ذبح کند، زیرا قربانی جرم مثل قربانی گناه از آن کاهن است. این قدس اقداس است.¹⁴ و کاهن از خون قربانی جرم بگیرد، و کاهن آن را بر نرمه گوش راست کسی که باید تطهیر شود، و بر شست دست راست و بر شست پای راست وی بمالد.¹⁵ و کاهن قدری از لچ روغن گرفته، آن را در کف دست چپ خود بریزد.¹⁶ و کاهن انگشت راست خود را به روغنی که در کف چپ خود دارد فروبرد، و هفت مرتبه روغن را به حضور خداوند بپاشد.¹⁷ و کاهن از باقی روغن که در کف وی است بر نرمه گوش راست و بر شست دست راست و بر شست پای راست آن کس که باید تطهیر شود، بالای خون قربانی جرم بمالد.¹⁸ و بقیه روغن را که در کف کاهن است بر سر آن کس که باید تطهیر شود بمالد و کاهن برای وی به حضور خداوند کفاره خواهد نمود.¹⁹ و کاهن قربانی گناه را بگذراند، و برای آن کس که باید تطهیر شود نجاست او را کفاره نماید. و بعد از آن قربانی سوختنی را ذبح کند.²⁰ و کاهن قربانی سوختنی و هدیه آردی را بر مذبح بگذراند، و برای وی کفاره خواهد کرد، و طاهر خواهد بود.²¹ و اگر او فقیر باشد و دستش به اینها نرسد، پس یک بره نرینه برای قربانی جرم تا جنبانیده شود و برای وی کفاره

جریان نجس

روز کفاره

16 و خداوند موسی را بعد از مردن دو پسر هارون، وقتی که نزد خداوند آمدند و مردند خطاب کرده، گفت: ² «پس خداوند به موسی گفت: برادر خود هارون را بگو که به قدس درون حجاب پیش کرسی رحمت که بر تابوت است همه وقت داخل نشود، مبادا بمیرد، زیرا که در ابر بر کرسی رحمت ظاهر خواهیم شد. ³ و باین چیزها هارون داخل قدس بشود، با گوساله‌ای برای قربانی گناه، و قوچی برای قربانی سوختنی. ⁴ و پیراهن کتان مقدس را بپوشد، و زیر جامه کتان بر بدنش باشد، و به کمر بند کتان بسته شود، و به عامه کتان معمم باشد. اینها رخت مقدس است. پس بدن خود را به آب غسل داده، آنها را بپوشد. ⁵ و از جماعت بنی اسرائیل دو بز زیننه برای قربانی گناه، و یک قوچ برای قربانی سوختنی بگیرد. ⁶ و هارون گوساله‌ای برای قربانی گناه را که برای خود اوست بگذراند، و برای خود و اهل خانه خود کفاره نماید. ⁷ و دو بز را بگیرد و آنها را به حضور خداوند به در خیمه اجتماع حاضر سازد. ⁸ و هارون بر آن دو بز قرعه اندازد، یک قرعه برای خداوند و یک قرعه برای عزازیل. ⁹ و هارون بز را که قرعه برای خداوند بر آن برآمد نزدیک بیاورد، و بجهت قربانی گناه بگذراند. ¹⁰ و بز را که قرعه برای عزازیل بر آن برآمد به حضور خداوند زنده حاضر شود، و بر آن کفاره نماید و آن را برای عزازیل به صحرا بفرستد.

¹¹ «و هارون گاو قربانی گناه را که برای خود اوست نزدیک بیاورد، و برای خود و اهل خانه خود کفاره نماید، و گاو قربانی گناه را که برای خود اوست ذبح کند. ¹² و مجمری پر از زغال آتش از روی مذبح که به حضور خداوند است و دو مشت پر از بخور معطر کوبیده شده برداشته، به اندرون حجاب بیاورد. ¹³ و بخور را بر آتش به حضور خداوند بنهد تا ابر بخور کرسی رحمت را که بر تابوت شهادت است بپوشاند، مبادا بمیرد. ¹⁴ و از خون گاو گرفته، بر کرسی رحمت به انگشت خود به طرف مشرق بپاشد، و قدری از خون را پیش روی کرسی رحمت هفت مرتبه بپاشد. ¹⁵ پس بز قربانی گناه را که برای قوم است ذبح نماید، و خونس را به اندرون حجاب بیاورد، و با خونس چنانکه با خون گاو عمل کرده بود عمل کند، و آن را بر کرسی رحمت و پیش روی کرسی رحمت بپاشد. ¹⁶ و برای قدس کفاره نماید به سبب نجاسات بنی اسرائیل، و به سبب تقصیرهای ایشان با تمامی گناهان ایشان، و برای خیمه اجتماع که با ایشان در میان نجاسات ایشان ساکن است، همچنین بکند. ¹⁷ و هیچکس در خیمه اجتماع نباشد، و از وقتی که برای کردن کفاره داخل قدس بشود تا وقتی که بیرون آید، پس برای خود و برای اهل خانه خود و برای تمامی جماعت اسرائیل کفاره خواهد کرد. ¹⁸ پس نزد مذبح که به حضور خداوند است بیرون آید، و برای آن کفاره نماید، و از خون گاو و از خون بز گرفته، آن را بر شاخه های مذبح بهر طرف بپاشد. ¹⁹ و قدری از خون را به انگشت خود هفت مرتبه بر آن بپاشد و آن را تطهیر کند، و آن را از نجاسات بنی اسرائیل تقدیس نماید. ²⁰ «و چون از کفاره نمودن برای قدس و برای خیمه اجتماع و برای مذبح فارغ شود، آنگاه بز زنده را نزدیک بیاورد. ²¹ و هارون دو دست خود را بر سر بز زنده بنهد، و همه خطای بنی اسرائیل و همه تقصیرهای ایشان را با همه گناهان ایشان اعتراف نماید، و آنها را بر سر بز بگذارد و آن را به دست شخص حاضر به صحرا بفرستد. ²² و بز همه گناهان ایشان را به زمین ویران بر خود خواهد برد. پس بز را به صحرا رها کند. ²³ و هارون به خیمه اجتماع داخل شود، و رخت کتان را که در وقت داخل شدن به قدس پوشیده بود بیرون کرده، آنها را در آنجا بگذارد. ²⁴ و بدن خود را در جای مقدس به آب غسل دهد، و رخت خود را پوشیده، بیرون آید، و قربانی سوختنی خود و قربانی سوختنی قوم را بگذراند، و برای خود و برای قوم کفاره نماید. ²⁵ و پیه قربانی گناه را بر مذبح بسوزاند. ²⁶ و آنکه بز را برای عزازیل رها کرد رخت خود را بشوید و بدن خود را به آب غسل دهد، و بعد از آن به لشکرگاه داخل شود. ²⁷ و گاو قربانی گناه و بز قربانی گناه را که خون آنها به قدس برای کردن کفاره آورده شد، بیرون لشکرگاه برده شود، و پوست و گوشت و سرگین آنها را به آتش بسوزاند. ²⁸ و آنکه آنها را سوزانید رخت

15 و خداوند موسی و هارون را خطاب کرده، گفت: ² «بنی اسرائیل را خطاب کرده، به ایشان بگوئید: مردی که جریان از بدن خود دارد او به سبب جریانش نجس است. ³ و این است نجاستش، به سبب جریان او، خواه جریانش از گوشتش روان باشد خواه جریانش از گوشتش بسته باشد. این نجاست اوست. ⁴ هر بستری که صاحب جریان بر آن بخوابد نجس است، و هر چه بر آن بنشیند نجس است. ⁵ و هر که بستر او را لمس نماید، رخت خود را بشوید، و به آب غسل کند، و تا شام نجس باشد. ⁶ و هر که بنشیند بر هر چه صاحب جریان بر آن نشسته بود، رخت خود را بشوید و به آب غسل کند، و تا شام نجس باشد. ⁷ و هر که بدن صاحب جریان را لمس کند رخت خود را بشوید و به آب غسل کند و تا شام نجس باشد. ⁸ و اگر صاحب جریان، بر شخص طاهر آب دهن اندازد، آن کس رخت خود را بشوید، و به آب غسل کند، و تا شام نجس باشد. ⁹ و هر زینی که صاحب جریان بر آن سوار شود، نجس باشد. ¹⁰ و هر که چیزی را که زیر او بوده لمس نماید تا شام نجس بوده، و هر که این چیزها را بردارد، رخت خود را بشوید، و به آب غسل کند و تا شام نجس باشد. ¹¹ و هر کسی را که صاحب جریان لمس نماید، و دست خود را به آب نشسته باشد، رخت خود را بشوید، و به آب غسل کند و تا شام نجس باشد. ¹² و ظرف سفالین که صاحب جریان آن را لمس نماید، شکسته شود، و هر ظرف چوبین به آب شسته شود. ¹³ و چون صاحب جریان از جریان خود طاهر شده باشد، آنگاه هفت روز برای تطهیر خود بشمارد، و رخت خود را بشوید و بدن خود را به آب غسل دهد و طاهر باشد. ¹⁴ و در روز هشتم دو فاخته یا دو جوجه کبوتر بگیرد، و به حضور خداوند به در خیمه اجتماع آمده، آنها را به کاهن بدهد. ¹⁵ و کاهن آنها را بگذراند، یکی برای قربانی گناه و دیگری برای قربانی سوختنی. و کاهن برای وی به حضور خداوند جریانش را کفاره خواهد کرد. ¹⁶ و چون منی از کسی در آید تمامی بدن خود را به آب غسل دهد، و تا شام نجس باشد. ¹⁷ و هر رخت و هر چرمی که منی بر آن باشد به آب شسته شود، و تا شام نجس باشد. ¹⁸ و هر زنی که مرد با او بخوابد و انزال کند، به آب غسل کند و تا شام نجس باشند.

¹⁹ «و اگر زنی جریان دارد، و جریانی که در بدنش است خون باشد، هفت روز در حیض خود بماند. و هر که او را لمس نماید، تا شام نجس باشد. ²⁰ و بر هر چیزی که در حیض خود بخوابد نجس باشد، و بر هر چیزی که بنشیند نجس باشد. ²¹ و هر که بستر او را لمس کند، رخت خود را بشوید، و به آب غسل کند و تا شام نجس باشد. ²² و هر که چیزی را که او بر آن نشسته بود لمس نماید رخت خود را بشوید، و به آب غسل کند، و تا شام نجس باشد. ²³ و اگر آن بر بستر باشد یا بر هر چیزی که او بر آن نشسته بود، چون آن چیز را لمس کند تا شام نجس باشد. ²⁴ و اگر مردی با او هم بستر شود و حیض او بر وی باشد تا هفت روز نجس خواهد بود. و هر بستری که بر آن بخوابد نجس خواهد بود. ²⁵ و زنی که روزهای بسیار، غیر از زمان حیض خود جریان خون دارد، یا زیاد از زمان حیض خود جریان دارد، تمامی روزهای جریان نجاستش مثل روزهای حیضش خواهد بود. او نجس است. ²⁶ و هر بستری که در روزهای جریان خود بر آن بخوابد، مثل بستر حیضش برای وی خواهد بود. و هر چیزی که بر آن بنشیند مثل نجاست حیضش نجس خواهد بود. ²⁷ و هر که این چیزها را لمس نماید نجس می‌باشد. پس رخت خود را بشوید و به آب غسل کند و تا شام نجس باشد. ²⁸ و اگر از جریان خود طاهر شده باشد، هفت روز برای خود بشمارد، و بعد از آن طاهر خواهد بود. ²⁹ و در روز هشتم دو فاخته یا دو جوجه کبوتر بگیرد، و آنها را نزد کاهن به در خیمه اجتماع بیاورد. ³⁰ و کاهن یکی را برای قربانی گناه و دیگری را برای قربانی سوختنی بگذراند. و کاهن برای وی نجاست جریانش را به حضور خداوند کفاره کند. ³¹ پس بنی اسرائیل را از نجاست ایشان جدا خواهید کرد، مبادا مسکن مرا که در میان ایشان است نجس سازند و در نجاست خود بمیرند. ³² این است قانون کسی که جریان دارد، و کسی که منی از وی در آید و از آن نجس شده باشد. ³³ و حیض در حیضش و هر که جریان دارد خواه مرد خواه زن، و مردی که با زن نجس همبستر شود.

دارید، که هر آدمی که آنها را بجا آورد در آنها زیست خواهد کرد، من یهوه هستم.⁶ هیچ کس به احدی از اقربای خویش نزدیکی ننماید تا کشف عورت او بکند. من یهوه هستم.⁷ عورت پدر خود یعنی مادر خود را کشف منما؛ او مادر توست. کشف عورت او مکن.⁸ عورت زن پدر خود را کشف مکن. آن عورت پدر تو است.⁹ عورت خواهر خود، خواه دختر پدرت، خواه دختر مادرت چه مولود در خانه، چه مولود بیرون، عورت ایشان را کشف منما.¹⁰ عورت دختر پسر و دختر دخترت، عورت ایشان را کشف مکن، زیرا که اینها عورت تو است.¹¹ عورت دختر زن پدرت که از پدر تو زاییده شده باشد، او خواهر تو است کشف عورت او را مکن.¹² عورت خواهر پدر خود را کشف مکن، او از اقربای پدر تو است.¹³ عورت خواهرمادر خود را کشف مکن، او از اقربای مادر تو است.¹⁴ عورت برادر پدر خود را کشف مکن، و به زن او نزدیکی منما. او (به منزله) عمه تو است.¹⁵ عورت عروس خود را کشف مکن، او زن پسر تو است. عورت او را کشف مکن.¹⁶ عورت زن برادر خود را کشف مکن. آن عورت برادر تو است.¹⁷ عورت زنی را با دخترش کشف مکن. و دختر پسر او یا دختر دختر او را مگیر، تا عورت او را کشف کنی. اینان از اقربای او می باشند و این فجور است.¹⁸ و زنی را با خواهرش مگیر، تاهیبوی او بشود، و تا عورت او را با وی مادامی که او زنده است، کشف نمایی.¹⁹ و به زنی درنجاست حیضش نزدیکی منما، تا عورت او را کشف کنی.²⁰ و با زن همسایه خود همبسترشوی، تا خود را با وی نجس سازی.²¹ و کسی از ذریت خود را برای مولک از آتش مگذران و نام خدای خود را بی حرمت مساز. من یهوه هستم.²² و با ذکور مثل زن جماع مکن، زیرا که این فجور است.²³ و با هیچ بهیمه ای جماع مکن، تا خود را به آن نجس سازی، و زنی پیش بهیمه ای ناپستد تا با آن جماع کند، زیرا که این فجور است.

²⁴ «به هیچ کدام از اینها خویشستن را نجس مسازید، زیرا به همه اینها امتهایی که من پیش روی شما بیرون می کنم، نجس شده اند.²⁵ و زمین نجس شده است، و انتقام گناهش را از آن خواهم کشید، و زمین ساکنان خود را قی خواهد نمود.²⁶ پس شما فرایض و احکام مرا نگاه دارید، و هیچ کدام از این فجور را به عمل نیاورید، نه متوطن و نه غریبی که در میان شما ماواگزینند.²⁷ زیرا مردمان آن زمین که قبل از شما بودند، جمیع این فجور را کردند، و زمین نجس شده است.²⁸ مبادا زمین شما را نیز قی کند، اگر آن را نجس سازید، چنانکه امتهایی را که قبل از شما بودند، قی کرده است.²⁹ زیرا هر کسی که یکی از این فجور را بکند، همه کسانی که کرده باشند، از میان قوم خود منقطع خواهند شد.³⁰ پس وصیت مرا نگاه دارید، و از این رسوم زشت که قبل از شما به عمل آورده شده است عمل منمائیید، و خود را به آنها نجس مسازید. من یهوه خدای شما هستم.»

قوانین مختلف

19 و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ² «تمامی جماعت بنی اسرائیل را خطاب کرده، به ایشان بگو: مقدس باشید، زیرا که من یهوه خدای شما قدوس هستم.³ هر یکی از شما مادر و پدر خود را احترام ننماید و سبت های مرا نگاه دارید، من یهوه خدای شما هستم.⁴ به سوی بتها میل مکنید، و خدایان ریخته شده برای خود مسازید. من یهوه خدای شما هستم.⁵ و چون ذبیحه سلامتی نزد خداوند بگذرانید، آن را بگذرانید تا مقبول شوید،⁶ در روزی که آن را ذبح نمایید. و در فردای آن روز خورده شود، و اگر چیزی از آن تا روز سوم بماند به آتش سوخته شود.⁷ و اگر در روز سوم خورده شود، مکروه می باشد، مقبول نخواهد شد.⁸ و هر که آن را بخورد، متحمل گناه خود خواهد بود، زیرا چیز مقدس خداوند را بی حرمت کرده است، آن کس از قوم خود را منقطع خواهد شد.⁹ و چون حاصل زمین خود را درو کنید، گوشه های مزرعه خود را تمام نکنید، و محصول خود را خوشه چینی مکنید.¹⁰ و تاکستان خود را دانه چینی منما، و خوشه های ریخته شده تاکستان خود را بر مچین، آنها را برای فقیر و غریب بگذار، من یهوه خدای شما هستم.¹¹ دزدی مکنید، و مکر منمائیید، و با یکدیگر دروغ مگویید.¹² و به نام من قسم دروغ مخورید، که نام خدای خود را بی حرمت نموده باشی، من یهوه هستم.¹³ مال همسایه

خود را بشوید و بدن خود را به آب غسل دهد، و بعد از آن به لشکرگاه داخل شود.

²⁹ «و این برای شما فریضه دائمی باشد، که در روز دهم از ماه هفتم جانهای خود را ذلیل سازید، و هیچ کار مکنید، خواه متوطن خواه غریبی که در میان شما ماوا گزیده باشد.³⁰ زیرا که در آن روز کفاره برای تطهیر شما کرده خواهد شد، و از جمیع گناهان خود به حضور خداوند طاهر خواهید شد.³¹ این سبت آرامی برای شماست، پس جانهای خود را ذلیل سازید. این است فریضه دائمی.³² و کاهنی که مسح شده، و تخصیص شده باشد، تا در جای پدر خود کهانت نماید کفاره را بنماید. و رختهای کتان یعنی رختهای مقدس را بپوشد.³³ و برای قدس مقدس کفاره نماید، و برای خیمه اجتماع و مذبح کفاره نماید، و برای کهنه و تمامی جماعت قوم کفاره نماید.³⁴ و این برای شما فریضه دائمی خواهد بود تا برای بنی اسرائیل از تمامی گناهان ایشان یک مرتبه هر سال کفاره شود.» پس چنانکه خداوند موسی را امر فرمود، همچنان بعمل آورد.

اهمیت خون

17 و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ² «هارون و پسرانش و جمیع بنی اسرائیل را خطاب کرده، به ایشان بگو: این است کاری که خداوند می فرماید و می گوید: ³ هر شخصی از خاندان اسرائیل که گاو یا گوسفند یا بزدر لشکرگاه ذبح نماید، یا آنکه بیرون لشکرگاه ذبح نماید،⁴ و آن را به در خیمه اجتماع نیاورد، تا قربانی برای خداوند پیش مسکن خداوند بگذرانند، بر آن شخص خون محسوب خواهد شد. او خون ریخته است و آن شخص از قوم خود منقطع خواهد شد.⁵ تا آنکه بنی اسرائیل ذبایح خود را که در صحرا ذبح می کنند بیاورند، یعنی برای خداوند به در خیمه اجتماع نزد کاهن آنها را بیاورند، و آنها را بجهت ذبایح سلامتی برای خداوند ذبح نمایند.⁶ و کاهن خون را بر مذبح خداوند نزد در خیمه اجتماع بپاشد، و بیه را بسوزاند تا عطر خوشبو برای خداوند شود.⁷ و بعد از این، ذبایح خود را برای دیوهایی که در عقب آنها زنا می کنند دیگر ذبح نمایند. این برای ایشان در پشتهای ایشان فریضه دائمی خواهد بود.

⁸ «و ایشان را بگو: هر کس از خاندان اسرائیل و از غریبانی که در میان شما ماوا گزینند که قربانی سوختنی یا ذبیحه بگذرانند،⁹ و آن را به درخیمه اجتماع نیاورد، تا آن را برای خداوند بگذرانند. آن شخص از قوم خود منقطع خواهد شد.¹⁰ و هر کس از خاندان اسرائیل یا از غریبانی که در میان شما ماوا گزینند که هر قسم خون را بخورد، من روی خود را بر آن شخصی که خون خورده باشد برمی گردانم، و او را از میان قومش منقطع خواهم ساخت.¹¹ زیرا که جان جسد درخون است، و من آن را بر مذبح به شما داده ام تا برای جانهای شما کفاره کند، زیرا خون است که برای جان کفاره می کند.¹² بنابراین بنی اسرائیل را گفته ام: هیچکس از شما خون نخورد و غریبی که در میان شما ماوا گزیند خون نخورد.¹³ و هر شخصی از بنی اسرائیل یا از غریبانی که در میان شما ماوا گزینند، که هر جانور یا مرغی را که خورده می شود صید کند، پس خون آن را بریزد و به خاک بپوشاند.¹⁴ زیرا جان هر ذی جسد خون آن و جان آن یکی است، پس بنی اسرائیل را گفته ام خون هیچ ذی جسد را مخورید، زیرا جان هر ذی جسد خون آن است، هر که آن را بخورد منقطع خواهد شد.¹⁵ و هر کسی از متوطنان یا از غریبانی که میت به یا دریده شده ای بخورد، رخت خود را بشوید، و به آب غسل کند و تا شام نجس باشد. پس طاهر خواهد شد.¹⁶ و اگر آن را نشوید و بدن خود را غسل ندهد، متحمل گناه خود خواهد بود.»

روابط نامشروع

18 و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ² «بنی اسرائیل را خطاب کرده، به ایشان بگو: من یهوه خدای شما هستم.³ مثل اعمال زمین مصر که در آن ساکن می بودید عمل منمائیید، و مثل اعمال زمین کنعان که من شما را به آنجا داخل خواهم کرد عمل منمائیید، و بر حسب فرایض ایشان رفتار مکنید.⁴ احکام مرا بجا آورید و فرایض مرا نگاه دارید تا در آنها رفتار ننمایید، من یهوه خدای شما هستم.⁵ پس فرایض و احکام مرا نگاه

کسی که پدر یا مادر خود را لعنت کند، البته کشته شود، چونکه پدر و مادر خود را لعنت کرده است، خونش بر خود او خواهد بود.¹⁰ و کسی که با زن دیگری زنا کند یعنی هرکه با زن همسایه خود زنا نماید، زانی و زانیه البته کشته شوند.¹¹ و کسی که با زن پدر خود بخوابد، و عورت پدر خود را کشف نماید، هر دو البته کشته شوند. خون ایشان بر خود ایشان است.¹² و اگر کسی با عروس خود بخوابد، هر دو ایشان البته کشته شوند. فاحشگی کرده‌اند خون ایشان بر خود ایشان است.¹³ و اگر مردی با مردی مثل با زن بخوابد هر دو فجور کرده‌اند. هر دو ایشان البته کشته شوند. خون ایشان بر خود ایشان است.¹⁴ و اگر کسی زنی و مادرش را بگیرد، این قباحت است. او و ایشان به آتش سوخته شوند، تا در میان شما قباحتی نباشد.¹⁵ و مردی که با بهیمه‌ای جماع کند، البته کشته شود و آن بهیمه را نیز بکشید.¹⁶ و زنی که به بهیمه‌ای نزدیک شود تا با آن جماع کند، آن زن و بهیمه را بکش. البته کشته شوند خون آنها بر خود آنهاست.¹⁷ و کسی که خواهر خود را خواه دختر پدرش خواه دختر مادرش باشد بگیرد، و عورت او را ببیند و او عورت وی را ببیند، این رسوایی است. درپیش چشمان پسران قوم خود منقطع شوند، چون که عورت خواهر خود را کشف کرده است. متحمل گناه خود خواهد بود.¹⁸ و کسی که با زن حایض بخوابد و عورت او را کشف نماید، او چشمه او را کشف کرده است و او چشمه خون خود را کشف نموده است، هر دو ایشان از میان قوم خود منقطع خواهند شد.¹⁹ و عورت خواهر مادرت یا خواهر پدرت را کشف مکن؛ آن کس خویش خود را عریان ساخته است. ایشان متحمل گناه خود خواهند بود.²⁰ و کسی که با زن عموی خود بخوابد، عورت عموی خود را کشف کرده است. متحمل گناه خود خواهند بود. بی‌کس خواهند بود.²¹ و کسی که زن برادر خود را بگیرد، این نجاست است. عورت برادر خود را کشف کرده است. بی‌کس خواهند بود.²² «پس جمیع فرایض مرا و جمیع احکام مرا نگاه داشته، آنها را بجا آورید. تا زمینی که من شمارا به آنجا می‌آورم تا در آن ساکن شوید، شما را قی کند.²³ و به رسوم قومهایی که من آنها را ازپیش شما بیرون می‌کنم رفتار ننمایید، زیرا که جمیع این کارها را کردند پس ایشان را مکروه داشتم.²⁴ و به شما گفتم شما وارث این زمین خواهید بود و من آن را به شما خواهم داد و وارث آن بشوید، زمینی که به شیر و شهد جاری است. من یهوه خدای شما هستم که شما را از امتها امتیاز کرده‌ام.²⁵ پس در میان بهایم طاهر و نجس، و در میان مرغان نجس و طاهر امتیاز کنید، و جانهای خود را به بهیمه یا مرغ یا به هیچ چیزی که بر زمین می‌خزد مکروه مسازید، که آنها را برای شما جدا کرده‌ام تا نجس باشند.²⁶ و برای من مقدس باشید زیرا که من یهوه قدوس هستم، و شما را از امتها امتیاز کرده‌ام تا از آن من باشید.²⁷ مرد و زنی که صاحب اجنه یا جادوگر باشد، البته کشته شوند؛ ایشان را به سنگ سنگسار کنید. خون ایشان بر خود ایشان است.»

قوانین برای کاهنان

21 و خداوند به موسی گفت: «به کاهنان یعنی پسران هارون خطاب کرده، به ایشان بگو: کسی از شما برای مردگان، خود را نجس نسازد،¹ جز برای خویشان نزدیک خود، یعنی برای مادرش و پدرش و پسرش و دخترش و برادرش.³ و برای خواهر باکره خود که قریب او باشد و شوهر ندارد؛ برای او خود را نجس تواند کرد.⁴ چونکه در قوم خود رئیس است، خود را نجس نسازد، تا خویشتن را بی‌عصمت نماید.⁵ سر خود را بی‌مو نسازند، و گوشه‌های ریش خود را نتراشند، و بدن خود را مجروح نمایند.⁶ برای خدای خود مقدس باشند، و نام خدای خود را بی‌حرمت نمایند. زیرا که هدایای آتشین خداوند و طعام خدای خود را ایشان می‌گذرانند. پس مقدس باشند.⁷ زن زانیه یابی عصمت را نکاح نمایند، و زن مطلقه از شوهرش را نگیرند، زیرا او برای خدای خود مقدس است.⁸ پس او را تقدیس نما، زیرا که او طعام خدای خود را می‌گذراند. پس برای تو مقدس باشد، زیرا من یهوه که شما را تقدیس می‌کنم، قدوس هستم.⁹ و دختر هر کاهنی که خود را به فاحشگی بی‌عصمت ساخته باشد، پدر خود را بی‌عصمت کرده است. به آتش سوخته شود.

خود را غصب نمنا، و ستم مکن، و مزد مزدور نزد تو تا صبح نماند.¹⁴ کر را لعنت مکن، و پیش روی کور سنگ لغزش مگذار، و از خدای خود بترس، من یهوه هستم.¹⁵ در داوری بی‌انصافی مکن، و فقیر را طرفداری نمنا، و بزرگ را محترم مدار، و درباره همسایه خود به انصاف داوری بکن؛¹⁶ در میان قوم خود برای سخن چینی گردش مکن، و بر خون همسایه خود مایست. من یهوه هستم.¹⁷ برادر خود را در دل خود بغض نمنا، البته همسایه خود را تنبیه کن، و به سبب او متحمل گناه مباش.¹⁸ از اینانی قوم خود انتقام مگیر، و کینه مورز، و همسایه خود را مثل خویشتن محبت نما. من یهوه هستم.¹⁹ فرایض مرا نگاه دارید. بهیمه خود را با غیر جنس به جماع وامدار؛ و مزرعه خود را به دو قسم تخم مکار؛ و رخت از دو قسم بافته شده در بر خود مکن.²⁰ و مردی که با زنی همبستر شود و آن زن کتیز و نامزد کسی باشد، اما فدیة ن داده شده، و نه آزادی به او بخشیده، ایشان را سیاست باید کرد، لیکن کشته نشوند زیرا که او آزاد نبود.²¹ و مرد برای قربانی جرم خود قوچ قربانی جرم را نزد خداوند به در خیمه اجتماع بیاورد.²² و کاهن برای وی به قوچ قربانی جرم رانزد خداوند گناهی را که کرده است کفاره خواهد کرد، و او از گناهی که کرده است آمرزیده خواهد شد.²³ «و چون به آن زمین داخل شدید و هر قسم درخت را برای خوراک نشانید، پس میوه آن را مثل نامختونی آن بشمارید، سه سال برای شما نامختون باشد؛ خورده نشود.²⁴ و در سال چهارم همه میوه آن برای تمجید خداوند مقدس خواهد بود.²⁵ و در سال پنجم میوه آن را بخورید تا محصول خود را برای شما زیاده کند. من یهوه خدای شما هستم.²⁶ هیچ چیز را با خون مخورید و تفال مزینید و شگون مکنید.²⁷ گوشه‌های سر خود را متراشید، و گوشه‌های ریش خود را مچینید.²⁸ بدن خود را بجهت مرده مجروح مسازید، و هیچ نشان بر خود داغ مکنید. من یهوه هستم.²⁹ دختر خود را بی‌عصمت مساز، و او را به فاحشگی وامدار، مبادا زمین مرتکب زنا شود و زمین پر از فجور گردد.³⁰ سبت‌های مرا نگاه دارید، و مکان مقدس مرا محترم دارید. من یهوه هستم.³¹ به اصحاب اجنه توجه مکنید، و از جادوگران پرسش ننمایید، تا خود را به ایشان نجس سازید. من یهوه خدای شما هستم.³² درپیش ریش سفید برخیز، و روی مرد پیر را محترم دار، و از خدای خود بترس. من یهوه هستم.³³ و چون غریبی با تو در زمین شما ماواگزیند، او را میازارید.³⁴ غریبی که در میان شما ماوا گزیند، مثل متوطن از شما باشد. و او را مثل خود محبت نما، زیرا که شما در زمین مصر غریب بودید. من یهوه خدای شما هستم.³⁵ در عدل هیچ بی‌انصافی مکنید، یعنی درپیمایش یا دروزن یا درپیمان. ³⁶ ترازوهای راست و سنگهای راست و ایفه راست و هین راست بدارید. من یهوه خدای شما هستم که شما را از زمین مصر بیرون آوردم.³⁷ پس جمیع فرایض مرا و احکام مرا نگاه دارید و آنها را بجا آورید. من یهوه هستم.»

مجازات گناه

20 و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ² «بنی اسرائیل را بگو: هر کسی از بنی اسرائیل یا از غریبانی که در اسرائیل ماوا گزینند، که از ذریت خود به مولک بدهد، البته کشته شود؛ قوم زمین او را با سنگ سنگسار کنند.³ و من روی خود را به ضد آن شخص خواهم گردانید، و او را از میان قومش منقطع خواهم ساخت، زیرا که از ذریت خود به مولک داده است، تا مکان مقدس مرا نجس سازد، و نام قدوس مرا بی‌حرمت کند.⁴ و اگر قوم زمین چشمان خود را از آن شخص بپوشانند، وقتی که از ذریت خود به مولک داده باشد، و او را نکشند،⁵ آنگاه من روی خود را به ضد آن شخص و خاندانش خواهم گردانید، و او را و همه کسانی را که در عقب او زناکار شده، در پیروی مولک زنا کرده‌اند، از میان قوم ایشان منقطع خواهم ساخت.⁶ و کسی که به سوی صاحبان اجنه و جادوگران توجه نماید، تا در عقب ایشان زنا کند، من روی خود را به ضد آن شخص خواهم گردانید، و او را از میان قومش منقطع خواهم ساخت.⁷ پس خود را تقدیس نمایید و مقدس باشید، زیرا من یهوه خدای شما هستم.⁸ و فرایض مرا نگاه داشته، آنها را بجا آورید. من یهوه هستم که شما را تقدیس می‌نمایم.⁹ و هر

از گوسفند یا از بز بگذرانید.²⁰ هر چه را که عیب دارد مگذرانید، برای شما مقبول نخواهد شد.²¹ و اگر کسی ذبیحه سلامتی برای خداوند بگذراند، خواه برای وفای نذر، خواه برای نافله، چه از رمه چه از گله، آن بی عیب باشد تا مقبول بشود، البته هیچ عیب در آن نباشد.²² کور یا شکسته یا مجروح یا آبله دار یا صاحب جرب یا گری، اینها را برای خداوند مگذرانید، و از اینها هدیه آتشین برای خداوند بر مذبح مگذارید.²³ اما گاو و گوسفند که زاید یا ناقص اعضا باشد، آن را برای نوافل بگذران، لیکن برای نذر قبول نخواهد شد.²⁴ و آنچه را که بیضه آن کوفته یا فشرده یا شکسته یا بریده باشد، برای خداوند نزدیک میاورید، و در زمین خود قربانی مگذرانید.²⁵ و از دست غریب نیز طعام خدای خود را از هیچ یک از اینها مگذرانید، زیرا فساد آنها در آنهاست چونکه عیب دارند، برای شما مقبول نخواهد شد.²⁶ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: «چون گاو یا گوسفند یا بز زاییده شود، هفت روز نزد مادر خود بماند و در روز هشتم و بعد برای قربانی هدیه آتشین نزد خداوند مقبول خواهد شد.²⁸ اما گاو یا گوسفند آن را با بچه اش در یک روز ذبح نمایند.²⁹ و چون ذبیحه تشکر برای خداوند ذبح نمایند، آن را ذبح کنید تا مقبول شوید.³⁰ در همان روز خورده شود و چیزی از آن را تا صبح نگاه ندارید. من بیهوه هستم.³¹ پس اوامر مرا نگاه داشته، آنها را بجا آورید. من بیهوه هستم.³² و نام قدوس مرا بی حرمت مسازید و در میان بنی اسرائیل تقدیس خواهم شد. من بیهوه هستم که شما را تقدیس می نمایم.³³ و شما را از زمین مصر بیرون آوردم تا خدای شما باشم. من بیهوه هستم.»

محفل های مقدس

23 و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: «بنی اسرائیل را خطاب کرده، به ایشان بگو: موسمهای خداوند که آنها را محفلهای مقدس خواهید خواند، اینها موسمهای من می باشند.

سبت

³ «شش روز کار کرده شود و در روز هفتم سبت آرامی و محفل مقدس باشد. هیچ کار مکنید. آن در همه مسکنهای شما سبت برای خداوند است.

فصح

⁴ «اینها موسمهای خداوند و محفلهای مقدس می باشد، که آنها را در وقتهای آنها اعلان باید کرد.⁵ در ماه اول، در روز چهاردهم ماه بین العصرین، فصح خداوند است.⁶ و در روز پانزدهم این ماه عید فطیر برای خداوند است، هفت روز فطیر بخورید.⁷ در روز اول محفل مقدس برای شما باشد، هیچ کار از شغل مکنید.⁸ هفت روز هدیه آتشین برای خداوند بگذرانید، و در روز هفتم، محفل مقدس باشد؛ هیچ کار از شغل مکنید.»

عید نوربها

⁹ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: «بنی اسرائیل را خطاب کرده، به ایشان بگو: چون به زمینی که من به شما می دهم داخل شوید، و محصول آن را درو کنید، آنگاه بافه نوبر خود رانزد کاهن بیاورید.¹¹ و بافه را به حضور خداوند بجناباند تا شما مقبول شوید، در فردای بعد از سبت کاهن آن را بجناباند.¹² و در روزی که شما بافه را می جنابانید، بره یک ساله بی عیب برای قربانی سوختنی به حضور خداوند بگذرانید.¹³ و هدیه آردی آن دو عشر آرد نرم سرشته شده به روغن خواهد بود، تا هدیه آتشین و عطر خوشبو برای خداوند باشد، و هدیه ریختنی آن چهار یک هین شراب خواهد بود.¹⁴ و نان و خوشه های برشته شده و خوشه های تازه مخورید، تا همان روزی که قربانی خدای خود را بگذرانید. این برای پشتهای شما در همه مسکنهای شما فریضه ای ابدی خواهد بود.

¹⁰ «و آن که از میان برادرانش رئیس کهنه باشد، که بر سر او روغن مسح ریخته شده، و تخصص گردیده باشد تا لباس را بپوشد، موی سر خود را نگشاید و گریبان خود را چاک نکند،¹¹ و نزد هیچ شخص مرده نرود، و برای پدر خود و مادر خود خویشتن را نجس نسازد.¹² و از مکان مقدس بیرون نرود، و مکان مقدس خدای خود را بی عصمت نسازد، زیرا که تاج روغن مسح خدای او بر وی می باشد. من بیهوه هستم.¹³ و اوزن باکره ای نکاح کند.¹⁴ و بیهوه و مطلقه و بی عصمت و زانیه، اینها را نگیرد. فقط باکره ای از قوم خود را به زنی بگیرد.¹⁵ و ذریت خود را در میان قوم خود بی عصمت نسازد. من بیهوه هستم که او را مقدس می سازم.»

¹⁶ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: «هارون را خطاب کرده، بگو: هر کس از اولاد تو در طبقات ایشان که عیب داشته باشد نزدیک نیاید، تا طعام خدای خود را بگذرانند.¹⁸ پس هر کس که عیب دارد نزدیک نیاید، نه مرد کور و نه لنگ و نه پهن بینی و نه زاید اعضا،¹⁹ و نه کسی که شکسته یا شکسته دست باشد،²⁰ و نه گوشت و نه کوتاه قد و نه کسی که در چشم خود لکه دارد، و نه صاحب جرب و نه کسی که گری دارد و نه شکسته بیضه.²¹ هر کس از اولاد هارون کاهن که عیب داشته باشد نزدیک نیاید، تا طعام خدای خود نزدیک نیاید.²² طعام خدای خود را خواه از آنچه قدس اقداس است و خواه از آنچه مقدس است، بخورد.²³ لیکن به حجاب داخل نشود و به مذبح نزدیک نیاید، چونکه معیوب است، تا مکان مقدس مرا بی حرمت نسازد. من بیهوه هستم که ایشان را تقدیس می کنم.»²⁴ پس موسی هارون و پسرانش و تمامی بنی اسرائیل را چنین گفت.

22 و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: «هارون و پسرانش را بگو که از موقوفات بنی اسرائیل که برای من وقف می کنند احتراز نمایند، و نام قدوس مرا بی حرمت نسازند. من بیهوه هستم.³ به ایشان بگو: هر کس از همه ذریت شما در نسلهای شما که به موقوفاتی که بنی اسرائیل برای خداوند وقف نمایند نزدیک بیاید، و نجاست او بر وی باشد، آن کس از حضور من منقطع خواهد شد. من بیهوه هستم.⁴ هر کس از ذریت هارون که میروص یا صاحب جریان باشد تا ظاهر نشود، از چیزهای مقدس نخورد، و کسی که هر چیزی را که از میت نجس شود لمس نماید، و کسی که منی از وی درآید،⁵ و کسی که هر حشرات را که از آن نجس می شوند لمس نماید، یا آدمی را که از آن نجس می شوند از هر نجاستی که دارد.⁶ پس کسی که یکی از اینها را لمس نماید تا شام نجس باشد، و تا بدن خود را به آب غسل نهد از چیزهای مقدس نخورد.⁷ و چون آفتاب غروب کند، آنگاه طاهر خواهد بود، و بعد از آن از چیزهای مقدس بخورد چونکه خوراک وی است.⁸ میته یا دریده شده را نخورد تا از آن نجس شود. من بیهوه هستم.⁹ پس وصیت مرا نگاه دارند مبادا به سبب آن متحمل گناه شوند. و اگر آن را بی حرمت نمایند بپذیرند. من بیهوه هستم که ایشان را تقدیس می نمایم.¹⁰ هیچ غریبی چیز مقدس نخورد، و مهمان کاهن و مزدور او چیز مقدس نخورد.¹¹ اما اگر کاهن کسی را بخرد، زر خرید او می باشد. او آن را بخورد و خانه زاد او نیز. هر دو خوراک او را بخورند.¹² و دختر کاهن اگر منکوحه مرد غریب باشد، از هدایای مقدس نخورد.¹³ و دختر کاهن که بیوه یا مطلقه بشود و اولاد نداشته، به خانه پدر خود مثل طفولیتش برگردد، خوراک پدر خود را بخورد، لیکن هیچ غریب از آن نخورد.¹⁴ و اگر کسی سهو چیز مقدس را بخورد، پنج یک بر آن اضافه کرده، آن چیز مقدس را به کاهن بدهد.¹⁵ و چیزهای مقدس بنی اسرائیل را که برای خداوند می گذرانند، بی حرمت نسازند.¹⁶ و به خوردن چیزهای مقدس ایشان، ایشان را متحمل جرم گناه نسازند، زیرا من بیهوه هستم که ایشان را تقدیس می نمایم.»

قربانی نامقبول

¹⁷ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: «هارون و پسرانش و جمیع بنی اسرائیل را خطاب کرده، به ایشان بگو: هر کس از خاندان اسرائیل و از غریبانی که در اسرائیل باشند که قربانی خود را بگذرانند، خواه یکی از نذرهای ایشان، خواه یکی از نوافل ایشان، که آن را برای قربانی سوختنی نزد خداوند می گذرانند،¹⁹ تا شما مقبول شوید. آن را نری عیب از گاو یا

بدانند که من بنی اسرائیل را وقتی که ایشان را از زمین مصر بیرون آوردم در خیمه‌ها ساکن گردانیدم. من یهوه خدای شما هستم.»⁴⁴ پس موسی بنی اسرائیل را از موسمه‌های خداوند خبر داد.

هدایای آتشین

24 و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت² که «بنی اسرائیل را امر بفرما تا روغن زیتون صاف کوبیده شده برای روشنایی بگیرند، تا چراغ را دائم روشن کنند.³ هارون آن را بیرون حجاب شهادت در خیمه اجتماع از شام تا صبح به حضور خداوند پیوسته بیاراید. در پشت‌های شما فریضه ابدی است.⁴ چراغها را بر چراغدان طاهر، به حضور خداوند پیوسته بیاراید.⁵ و آرد نرم بگیر و از آن دوازده گرده بپز؛ برای هر گرده دوعشر باشد.⁶ و آنها را به دو صف، در هر صف شش، بر میز طاهر به حضور خداوند بگذار.⁷ و بر هر صف بخور صاف بپز، تا بجهت یادگاری برای نان و هدیه آتشین باشد برای خداوند.⁸ در هر روز سبت آن را همیشه به حضور خداوند بیاراید. از جانب بنی اسرائیل عهد ابدی خواهد بود.⁹ و از آن هارون و پسرانش خواهد بود تا آن را در مکان مقدس بخورند، زیرا این از هدایای آتشین خداوند به فریضه ابدی برای وی قدس اقداس خواهد بود.»

مجازات لعنت کننده

¹⁰ و پسر زن اسرائیلی که پدرش مرد مصری بود در میان بنی اسرائیل بیرون آمد، و پسر زن اسرائیلی با مرد اسرائیلی در لشکرگاه جنگ کردند.¹¹ و پسر زن اسرائیلی اسم را کفر گفت و لعنت کرد. پس او را نزد موسی آوردند و نام مادراو شلومیت دختر دبری از سبط دان بود.¹² و او را در زندان انداختند تا از دهن خداوند اطلاع یابند.¹³ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:¹⁴ «آن کس را که لعنت کرده است، بیرون لشکرگاه ببر، و همه آنانی که شنیدند دستهای خود را بر سر وی بپزند، و تمامی جماعت او را سنگسار کنند.¹⁵ و بنی اسرائیل را خطاب کرده، بگو: هر کسی که خدای خود را لعنت کند متحمل گناه خود خواهد بود.¹⁶ و هر که اسم یهوه را کفر گوید هراینه کشته شود، تمامی جماعت او را البته سنگسار کنند، خواه غریب خواه متوطن. چونکه اسم را کفر گفته است کشته شود.¹⁷ و کسی که آدمی را بزند که بمیرد، البته کشته شود.¹⁸ و کسی که بهیمه‌ای را بزند که بمیرد عوض آن را بدهد، جان به عوض جان.¹⁹ و کسی که همسایه خود را عیب رسانیده باشد چنانکه او کرده باشد، به او کرده خواهد شد.²⁰ شکستگی عوض شکستگی، چشم عوض چشم، دندان عوض دندان، چنانکه به آن شخص عیب رسانیده، همچنان به او رسانیده شود.²¹ و کسی که بهیمه‌ای را کشت، عوض آن را بدهد، اما کسی که انسان را کشت، کشته شود.²² شما را یک حکم خواهد بود، خواه غریب خواه متوطن، زیرا که من یهوه خدای شما هستم.»²³ و موسی بنی اسرائیل را خبر داد، و آن را که لعنت کرده بود، بیرون لشکرگاه بردند، و او را به سنگ سنگسار کردند. پس بنی اسرائیل چنانکه خداوند به موسی امر فرموده بود به عمل آوردند.

سال سبت

25 و خداوند موسی را در کوه سینا خطاب کرده، گفت:² «بنی اسرائیل را خطاب کرده، به ایشان بگو: چون شما به زمینی که من به شما می‌دهم، داخل شوید، آنگاه زمین، سبت خداوند را نگاه بدارد.³ شش سال مزرعه خود را بکار، و شش سال تاکستان خود را پازش بکن، و محصولش را جمع کن.⁴ و در سال هفتم سبت آرامی برای زمین باشد، یعنی سبت برای خداوند. مزرعه خود را مکار و تاکستان خود را پازش منما.⁵ آنچه از مزرعه تو خودرو باشد، درو مکن، و انگورهای مو پازش ناکرده خود را مچین، سال آرامی برای زمین باشد.⁶ و سبت زمین، خوراک بجهت شما خواهد بود، برای تو و غلامت و کنیزت و مزدورت و غریبی که نزد تو ماوا گزیند.⁷ و برای بهایمت و برای جانورانی که در زمین تو باشند، همه محصولش خوراک خواهد بود.»

عید هفته ها

¹⁵ و از فردای آن سبت، از روزی که بافه جنبانیدنی را آورده باشید، برای خود بشمارید تا هفت هفته تمام بشود.¹⁶ تا فردای بعد از سبت هفتم، پنجاه روز بشمارید، و هدیه آردی تازه برای خداوند بگذارید.¹⁷ از مسکنهای خود دونان جنبانیدنی از دو عشر بیاورید از آرد نرم باشد، و با خمیر مایه پخته شود تا نوبر برای خداوند باشد.¹⁸ و همراه نان، هفت بره یک ساله بی‌عیب و یک گوساله و دو قوچ، و آنها با هدیه آردی و هدیه ریختنی آنها قربانی سوختنی برای خداوند خواهد بود، و هدیه آتشین و عطر خوشبو برای خداوند.¹⁹ و یک بز نر برای قربانی گناه، و دو بره نر یک ساله برای ذبیحه سلامتی بگذارید.²⁰ و کاهن آنها را با نان نوبر بجهت هدیه جنبانیدنی به حضور خداوند با آن دو بره بجنباند، تا برای خداوند بجهت کاهن مقدس باشد.²¹ و در همان روز منادی کنید که برای شما محفل مقدس باشد؛ و هیچ کار از شغل مکنید. در همه مسکنهای شما بر پشت‌های شما فریضه ابدی باشد.²² و چون محصول زمین خود را درو کنید، گوشه‌های مزرعه خود را تمام درو مکن، و حصاد خود را خوشه چینی منما، آنها را برای فقیر و غریب بگذار. من یهوه خدای شما هستم.»

عید کرناها

²³ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:²⁴ «بنی اسرائیل را خطاب کرده، بگو: در ماه هفتم در روز اول ماه، آرامی سبت برای شما خواهد بود، یعنی یادگاری نواختن کرناها و محفل مقدس.²⁵ هیچ کار از شغل مکنید و هدیه آتشین برای خداوند بگذارید.»

عید کفاره

²⁶ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:²⁷ «در دهم این ماه هفتم، روز کفاره است. این برای شما محفل مقدس باشد. جانهای خود را ذلیل سازید، و هدیه آتشین برای خداوند بگذارید.²⁸ و در همان روز هیچ کار مکنید، زیرا که روز کفاره است تا برای شما به حضور یهوه خدای شما کفاره بشود.²⁹ و هر کسی که در همان روز خود را ذلیل نسازد، از قوم خود منقطع خواهد شد.³⁰ و هر کسی که در همان روز هرگونه کاری بکند، آن شخص را از میان قوم او منقطع خواهیم ساخت.³¹ هیچ کار مکنید. برای پشت‌های شما در همه مسکنهای شما فریضه‌ای ابدی است.³² این برای شما سبت آرامی خواهد بود، پس جانهای خود را ذلیل سازید، در شام روز نهم، از شام تا شام، سبت خود را نگاه دارید.»

عید خیمه ها

³³ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:³⁴ «بنی اسرائیل را خطاب کرده، بگو: در روز یازدهم این ماه هفتم، عید خیمه‌ها، هفت روز برای خداوند خواهد بود.³⁵ در روز اول، محفل مقدس باشد؛ هیچ کار از شغل مکنید.³⁶ هفت روز هدیه آتشین برای خداوند بگذارید، و در روز هشتم جشن مقدس برای شما باشد، و هدیه آتشین برای خداوند بگذارید. این تکمیل عید است؛ هیچ کار از شغل مکنید.³⁷ این موسمه‌های خداوند است که در آنها محفلهای مقدس را اعلان بکنید تا هدیه آتشین برای خداوند بگذارید، یعنی قربانی سوختنی و هدیه آردی و ذبیحه و هدایای ریختنی. مال هر روز را در روز شش،³⁸ سوای سبت های خداوند و سوای عطایای خود و سوای جمیع نذرهای خود و سوای همه نوافل خود که برای خداوند می‌دهید.³⁹ در روز پانزدهم ماه هفتم چون شما محصول زمین را جمع کرده باشید، عید خداوند را هفت روز نگاه دارید، در روز اول، آرامی سبت خواهد بود، و در روز هشتم آرامی سبت.⁴⁰ و در روز اول میوه درختان نیکو برای خود بگیرید، و شاخه‌های خرما و شاخه‌های درختان پربرگ، و بیدهای نهر، و به حضور یهوه خدای خود هفت روز شادی نمایید.⁴¹ و آن را هر سال هفت روز برای خداوند عید نگاه دارید، برای پشت‌های شما فریضه‌ای ابدی است که در ماه هفتم آن را عید نگاه دارید.⁴² هفت روز در خیمه‌ها ساکن باشید؛ همه متوطنان در اسرائیل در خیمه‌ها ساکن شوند.⁴³ تا طبقات شما

سال پنجاهم

بندگان منند که ایشان را از زمین مصر بیرون آوردم؛ مثل غلامان فروخته نشوند.⁴³ بر او به سختی حکم رانی منما و از خدای خود بترس.⁴⁴ و اما غلامانت و کنیزانت که برای تو خواهند بود، از امتهایی که به اطراف تو می‌باشند از ایشان غلامان و کنیزان بخرید.⁴⁵ و هم از پسران مهمانانی که نزد شما ماوا گزینند، و از قبیله های ایشان که نزد شما باشند، که ایشان را در زمین شما تولید نمودند، بخرید و مملوک شما خواهند بود.⁴⁶ و ایشان را بعد از خود برای پسران خود واگذارید، تا ملک موروثی باشند و ایشان را تا به ابد مملوک سازید. و اما برادران شما از بنی اسرائیل هیچکس بر برادر خود به سختی حکمرانی نکند.

⁴⁷ «و اگر غریب یا مهمانی نزد شما برخوردار گردد، و برادرت نزد او فقیر شده، به آن غریب یا مهمان تو یا به نسل خاندان آن غریب، خود را بفروشد،⁴⁸ بعد از فروخته شدنش برای وی حق انفکاک می‌باشد. یکی از برادرانش او را انفکاک نماید.⁴⁹ یا عمویش یا پسر عمویش او را انفکاک نماید، یا یکی از خویشان او از خاندانش او را انفکاک نماید، یا خود او اگر برخوردار گردد، خویشتن را انفکاک نماید.⁵⁰ و با آن کسی که او را خرید از سالی که خود را فروخت تا سال یوبیل حساب کند، و نقد فروش او برحسب شماره سالها باشد، موافق روزهای مزدور نزد او باشد.⁵¹ اگر سالهای بسیار باقی باشد، برحسب آنها نقد انفکاک خود را از نقد فروش خود، پس بدهد.⁵² و اگر تا سال یوبیل، سالهای کم باقی باشد باوی حساب بکند، و برحسب سالهایش نقد انفکاک خود را رد نماید.⁵³ مثل مزدوری که سال به سال اجیر باشد نزد او بماند، و در نظر تو به سختی بر وی حکمرانی نکند.⁵⁴ و اگر به اینها انفکاک نشود پس در سال یوبیل رها شود، هم خود او و پسرانش همراه وی.⁵⁵ زیرا برای من بنی اسرائیل غلام اند، ایشان غلام من می‌باشند که ایشان را از زمین مصر بیرون آوردم. من یهوه خدای شما هستم.

برکت مطیعان

26 «برای خود بتها مسازید، و تمثال تراشیده و ستونی به جهت خود برپانمایید، و سنگی مصور در زمین خود مگذارید تا به آن سجده کنید، زیرا که من یهوه خدای شما هستم.² سبت های مرا نگاه دارید، و مکان مقدس مرا احترام نمایید. من یهوه هستم.³ اگر در فریاض من سلوک نمایند و اوامر مرا نگاه داشته، آنها را بجا آورید،⁴ آنگاه بارانهای شما را در موسم آنها خواهم داد، و زمین محصول خود را خواهد آورد، و درختان صحرا میوه خود را خواهد داد.⁵ و کوفتن خرمن شما تا چیدن انگور خواهد رسید، و چیدن انگور تا کاشتن تخم خواهد رسید، و نان خود را به سیری خورده، در زمین خود به امنیت سکونت خواهید کرد.⁶ و به زمین، سلامتی خواهم داد و خواهید خوابید و ترساننده‌ای نخواهد بود، و حیوانات مودی را از زمین نابود خواهم ساخت، و شمشیر از زمین شما گذر نخواهد کرد.⁷ و دشمنان خود را تعاقب خواهید کرد، و ایشان پیش روی شما از شمشیر خواهند افتاد.⁸ و پنج نفر از شما صد را تعاقب خواهند کرد، و صد از شما ده هزار را خواهند راند، و دشمنان شما پیش روی شما از شمشیر خواهند افتاد.⁹ و بر شما التفات خواهم کرد، و شما را بارور گردانیده، شما را کثیر خواهم ساخت، و عهد خود را با شما استوار خواهم نمود.¹⁰ و غله کهنه پارینه را خواهید خورد، و کهنه را برای نو بیرون خواهید آورد.¹¹ و مسکن خود را در میان شما برپا خواهم کرد و جانم شما را مکره نخواهد داشت.¹² و در میان شما خواهم خرامید و خدای شما خواهم بود و شما قوم من خواهید بود.¹³ من یهوه خدای شما هستم که شما را از زمین مصر بیرون آوردم تا ایشان را غلام نباشید، و بندهای یوغ شما را شکستم، و شما را راست روان ساختم.

تنبیه نامطیعان

¹⁴ «و اگر مرا نشنوید و جمیع این اوامر را بجانیاورید،¹⁵ و اگر فریاض مرا رد نمایید و دل شما احکام مرا مکره دارد، تا تمامی اوامر مرا بجانیاورده، عهد مرا بشکنید،¹⁶ من این را به شما خواهم کرد که خوف و سل و تب را که چشمان را فنا سازد، و جان را تلف کند، بر شما مسلط خواهم ساخت، و تخم خود را بی‌فایده خواهید کاشت و دشمنان شما آن را خواهند

⁸ «و برای خود هفت سبت سالها بشمار، یعنی هفت در هفت سال و مدت هفت سبت سالها برای تو چهل و نه سال خواهد بود.⁹ و در روز دهم از ماه هفتم در روز کفاره، کرنای بلند آواز را بگردان؛ در تمامی زمین خود کرنا را بگردان.¹⁰ سال پنجاهم را تقدیس نمایید، و در زمین برای جمیع ساکنانش آزادی را اعلان کنید. این برای شما یوبیل خواهد بود، و هر کس از شما به ملک خود برگردد، و هر کس از شما به قبیله خود برگردد.¹¹ این سال پنجاهم برای شما یوبیل خواهد بود. زراعت مکنید و حاصل خود روی آن را مچینید، و انگورهای مو پازش ناکرده آن را مچینید.¹² چونکه یوبیل است، برای شما مقدس خواهد بود؛ محصول آن را در مزرعه بخورید.¹³ در این سال یوبیل هر کس از شما به ملک خود برگردد.¹⁴ و اگر چیزی به همسایه خود بفروشی یا چیزی از دست همسایه ات بخری یکدیگر را مغبون مسازید.¹⁵ برحسب شماره سالهای بعد از یوبیل، از همسایه خود بخر و برحسب سالهای محصولش به تو بفروشد.¹⁶ برحسب زیادتی سالها قیمت آن را زیاده کن، و برحسب کمی سالها قیمتش را کم نما، زیرا که شماره حاصلها رابه تو خواهد فروخت.¹⁷ و یکدیگر را مغبون مسازید، و از خدای خود بترس. من یهوه خدای شما هستم.¹⁸ پس فریاض مرا بجا آورید و احکام مرا نگاه داشته، آنها را به عمل آورید، تا در زمین به امنیت ساکن شوید.¹⁹ و زمین بار خود را خواهد داد و به سیری خواهید خورد، و به امنیت در آن ساکن خواهید بود.²⁰ و اگر گوئید در سال هفتم چه بخوریم، زیرا اینک نمی‌کاریم و حاصل خود را جمع نمی‌کنیم،²¹ پس در سال ششم برکت خود را بر شما خواهم فرمود، و محصول سه سال خواهد داد.²² و در سال هشتم بکارید و از محصول کهنه تا سال نهم بخورید. تا حاصل آن برسد، کهنه را بخورید.²³ و زمین به فروش ابدی نرود زیرا زمین از آن من است، و شما نزد من غریب و مهمان هستید.²⁴ و در تمامی زمین ملک خود برای زمین فکاک بدهید.²⁵ اگر برادر تو فقیر شده، بعضی از ملک خود را بفروشد، آنگاه ولی او که خویش نزدیک او باشد بیاید، و آنچه را که برادرت می‌فروشد، انفکاک نماید.²⁶ و اگر کسی ولی ندارد و برخوردار شده، قدر فکاک آن را پیدا نماید.²⁷ آنگاه سالهای فروش آن را بشمارد و آنچه را که زیاده است به آنکس که فروخته بود، رد نماید، و او به ملک خود برگردد.²⁸ و اگر نتواند برای خود پس بگیرد، آنگاه آنچه فروخته است به دست خریدار آن تا سال یوبیل بماند، و در یوبیل رها خواهد شد، و او به ملک خود خواهد برگشت.

²⁹ «و اگر کسی خانه سکنتی در شهر حصاردار بفروشد، تا یک سال تمام بعد از فروختن آن حق انفکاک آن را خواهد داشت، مدت انفکاک آن یک سال خواهد بود.³⁰ و اگر در مدت یک سال تمام آن را انفکاک ننماید، پس آن خانه‌ای که در شهر حصاردار است، برای خریداران نسلا بعد نسل برقرار باشد، در یوبیل رها نشود.³¹ لیکن خانه های دهات که حصار گرد خود ندارد، با مزرعه های آن زمین شمرده شود. برای آنها حق انفکاک هست و در یوبیل رها خواهد شد.³² و اما شهرهای لاویان، خانه های شهرهای ملک ایشان، حق انفکاک آنها همیشه برای لاویان است.³³ و اگر کسی از لاویان بخرد، پس آنچه فروخته شده است از خانه یا از شهر ملک او در یوبیل رها خواهد شد، زیرا خانه های شهرهای لاویان در میان بنی اسرائیل، ملک ایشان است.³⁴ و مزرعه های حوالی شهرهای ایشان فروخته نشود، زیرا که این برای ایشان ملک ابدی است.

³⁵ «و اگر برادرت فقیر شده، نزد تو تهی دست باشد، او را مثل غریب و مهمان دستگیری نما تا باتو زندگی نماید.³⁶ از او ربا و سود بگیر و از خدای خود بترس، تا برادرت با تو زندگی نماید.³⁷ نقد خود را به او به ربا مده و خوراک خود را به او به سود مده.³⁸ من یهوه خدای شما هستم که شما را از زمین مصر بیرون آوردم تا زمین کنعان رابه شما دهم و خدای شما باشم.³⁹ و اگر برادرت نزد تو فقیر شده، خود را به تو بفروشد، بر او مثل غلام خدمت مگذار.⁴⁰ مثل مزدور و مهمان نزد تو باشد و تا سال یوبیل نزد تو خدمت نماید.⁴¹ آنگاه از نزد تو بیرون رود، خود او و پسرانش همراه وی، و به خاندان خود برگردد و به ملک پدران خود رجعت نماید.⁴² زیرا که ایشان

ایشان باشم. من بیهوه هستم.»⁴⁶ این است فرایض و احکام و شرایعی که خداوند در میان خود و بنی اسرائیل در کوه سینا به دست موسی قرار داد.

موقوفات برای خداوند

27 و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ² «بنی اسرائیل را خطاب کرده، به ایشان بگو: چون کسی نذر مخصوصی نماید، نفوس برحسب برآورد تو، از آن خداوند باشند.³ و اگر برآورد تو بجهت ذکور، از بیست ساله تا شصت ساله باشد، برآورد تو پنجاه مثقال نقره برحسب مثقال قدس خواهد بود.⁴ و اگر اناث باشد برآورد تو سی مثقال خواهد بود.⁵ و اگر از پنج ساله تا بیست ساله باشد، برآورد تو بجهت ذکور، بیست مثقال و بجهت اناث ده مثقال خواهد بود.⁶ و اگر از یک ماه تا پنج ساله باشد، برآورد تو بجهت ذکور پنج مثقال نقره، و بجهت اناث، برآورد تو سه مثقال نقره خواهد بود.⁷ و اگر از شصت ساله و بالاتر باشد، اگر ذکور باشد، آنگاه برآورد تو پانزده مثقال، و برای اناث ده مثقال خواهد بود.⁸ و اگر از برآورد تو فقیرتر باشد، پس او را به حضور کاهن حاضر کنند، و کاهن برایش برآورد کند و کاهن به مقدار قوه آن که نذر کرده، برای وی برآورد نماید.⁹ و اگر بیهیمه‌ای باشد از آنهایی که برای خداوند قربانی می‌گذرانند، هرآنچه را که کسی از آنها به خداوند بدهد، مقدس خواهد بود.¹⁰ آن را مبادله ننماید و خوب را به بد یا بد را به خوب عوض نکنند. و اگر بیهیمه‌ای رابه بیهیمه‌ای مبادله کند، هم آن و آنچه به عوض آن داده شود، هر دو مقدس خواهد بود.¹¹ و اگر هر قسم بیهیمه نجس باشد که از آن قربانی برای خداوند نمی‌گذرانند، آن بیهیمه را پیش کاهن حاضر کند.¹² و کاهن آن را چه خوب و چه بد، قیمت کند و برحسب برآورد توای کاهن، چنین باشد.¹³ و اگر آن را فدیة دهد، پنج یک بر برآورد تو زیاده دهد.¹⁴ و اگر کسی خانه خود را وقف نماید تا برای خداوند مقدس شود، کاهن آن را چه خوب و چه بد برآورد کند، و بطوری که کاهن آن را برآورد کرده باشد، همچنان بماند.¹⁵ و اگر وقف کننده بخواد خانه خود را فدیة دهد، پس پنج یک بر نقد برآورد تو زیاده کند و از آن او خواهد بود.¹⁶ و اگر کسی قطعه‌ای از زمین ملک خود را برای خداوند وقف نماید، آنگاه برآورد تو موافق زراعت آن باشد، زراعت یک حومر جو به پنجاه مثقال نقره باشد.¹⁷ و اگر زمین خود را از سال یوبیل وقف نماید، موافق برآورد تو برقرار باشد.¹⁸ و اگر زمین خود را بعد از یوبیل وقف نماید، آنگاه کاهن نقد آن را موافق سالهایی که تا سال یوبیل باقی می‌باشد برای وی بشمارد، و از برآورد تو تخفیف شود.¹⁹ و اگر آنکه زمین را وقف کرد بخواد آن را فدیة دهد، پس پنج یک از نقد برآورد تو را بر آن بیفزاید و برای وی برقرار شود.²⁰ و اگر نخواهد زمین را فدیة دهد، یا اگر زمین را به دیگری فروخته باشد، بعد از آن فدیة داده نخواهد شد.²¹ و آن زمین چون در یوبیل رها شود مثل زمین وقف برای خداوند، مقدس خواهد بود؛ ملکیت آن برای کاهن است.²² و اگر زمینی را که خریده باشد که از زمین ملک او نبود، برای خداوند وقف نماید،²³ آنگاه کاهن مبلغ برآورد تو را تا سال یوبیل برای وی بشمارد، و در آن روز برآورد تو را مثل وقف خداوند به وی بدهد.²⁴ و آن زمین در سال یوبیل به کسی که از او خریده شده بود خواهد برگشت، یعنی به کسی که آن زمین ملک موروثی وی بود.²⁵ و هر برآورد تو موافق مثقال قدس باشد که بیست جیره یک مثقال است.²⁶ «لیکن نخست زاده‌ای از بهایم که برای خداوند نخست زاده شده باشد، هیچکس آن را وقف ننماید، خواه گاو خواه گوسفند، از آن خداوند است.²⁷ و اگر از بهایم نجس باشد، آنگاه آن را برحسب برآورد تو فدیة دهد، و پنج یک بر آن بیفزاید، و اگر فدیة داده نشود پس موافق برآورد تو فروخته شود.²⁸ اما هر چیزی که کسی برای خداوند وقف نماید، از کل مایملک خود، چه از انسان چه از بهایم چه از زمین ملک خود، نه فروخته شود و نه فدیة داده شود، زیرا هر چه وقف باشد برای خداوند قدس اقداس است.²⁹ هر وقفی که از انسان وقف شده باشد، فدیة داده نشود. البته کشته شود.³⁰ و تمامی دهیک زمین چه از تخم زمین چه از میوه درخت از آن خداوند است، و برای خداوند مقدس می‌باشد.³¹ و اگر کسی از دهیک خود چیزی فدیة دهد پنج یک آن را بر آن بیفزاید.³² و تمامی دهیک گاو و گوسفند یعنی هر چه زیر عصا بگذرد، دهم آن برای خداوند مقدس خواهد بود.³³ در خوبی

خورد.¹⁷ و روی خود را به ضد شما خواهم داشت، و پیش روی دشمنان خود منهزم خواهید شد، و آنانی که از شما نفرت دارند، بر شما حکمرانی خواهند کرد، و بدون تعاقب کننده‌ای فرار خواهید نمود.¹⁸ و اگر با وجود این همه، مرا نشنوید، آنگاه شما را برای گناهان شما هفت مرتبه زیاده سیاست خواهم کرد.¹⁹ و فخر قوت شما را خواهم شکست، و آسمان شما را مثل آهن و زمین شما را مثل مس خواهم ساخت.²⁰ و قوت شما در بیاطالت صرف خواهد شد، زیرا زمین شما حاصل خود را نخواهد داد، و درختان زمین میوه خود را نخواهد آورد.²¹ و اگر به خلاف من رفتار نموده، از شنیدن من ایا نمایید، آنگاه برحسب گناهانتان هفت چندان بلایای زیاده بر شما عارض گردانم.²² و وحوش صحرا را بر شما فرستم تا شما را بی اولاد سازند، و بهایم شما را هلاک کنند، و شمارا در شماره کم سازند، و شاهراههای شما ویران خواهد شد.²³ و اگر با این همه از من منته‌ب نشده، به خلاف من رفتار کنید،²⁴ آنگاه من نیز به خلاف شما رفتار خواهم کرد، و شما را برای گناهانتان هفت چندان سزا خواهم داد.²⁵ و بر شما شمشیری خواهم آورد که انتقام عهد مرا بگیرد. و چون به شهرهای خود جمع شوید، و با در میان شما خواهم فرستاد، و به دست دشمن تسلیم خواهید شد.²⁶ و چون عصای نان شما را بشکنم، ده زن نان شما را در یک تور خواهند پخت، و نان شما را به شما به وزن پس خواهند داد، و چون بخورید سیر نخواهید شد.²⁷ و اگر با وجود این، مرا نشنوید و به خلاف من رفتار نمایید،²⁸ آنگاه به غضب به خلاف شما رفتار خواهم کرد، و من نیز برای گناهانتان، شما را هفت چندان سیاست خواهم کرد.²⁹ و گوشت پسران خود را خواهید خورد، و گوشت دختران خود را خواهید خورد.³⁰ و مکانهای بلند شما را خراب خواهم ساخت، و اصنام شما را قطع خواهم کرد، و لاشه‌های شما را بر لاشه‌های بتهای شما خواهم افکند، و جان من شما را مکروه خواهد داشت.³¹ و شهرهای شما را خراب خواهم ساخت، و مکانهای مقدس شما را ویران خواهم کرد، و بوی عطرها و خوشبوی شما را نخواهم بویید.³² و من زمین را ویران خواهم ساخت، به حدی که دشمنان شما که در آن ساکن باشند، متحیر خواهند شد.³³ و شما را در میان امتهای پراکنده خواهم ساخت، و شمشیر را در عقب شما خواهم کشید، و زمین شما ویران و شهرهای شما خراب خواهد شد.³⁴ آنگاه زمین در تمامی روزهای ویرانی‌اش، حینی که شما در زمین دشمنان خود باشید، از سبت‌های خود تمتع خواهد برد. پس زمین آرامی خواهد یافت و از سبت‌های خود تمتع خواهد برد.³⁵ تمامی روزهای ویرانی‌اش آرامی خواهد یافت، یعنی آن آرامی که در سبت‌های شما حینی که در آن ساکن می‌بودید، نیافته بود.³⁶ «و اما در دلهای بقیه شما در زمین دشمنان شما ضعف خواهم فرستاد، و آواز برگ رانده شده، ایشان را خواهد گریزانید، و بدون تعاقب کننده‌ای مثل کسی که از شمشیر فرار کند، خواهند گریخت و خواهند افتاد.³⁷ و به روی یکدیگر مثل از دم شمشیر خواهند ریخت، با آنکه کسی تعاقب نکند، و شما را یاری مقاومت با دشمنان خود نخواهد بود.³⁸ و در میان امتهای هلاک خواهید شد و زمین دشمنان شما، شما را خواهد خورد.³⁹ و بقیه شما در زمین دشمنان خود در گناهان خود فانی خواهند شد، و به گناهان پدران خود نیز فانی خواهند شد.⁴⁰ پس به گناهان خود و به گناهان پدران خود در خیانتی که به من ورزیده، و سلوکی که به خلاف من نموده‌اند، اعتراف خواهند کرد.⁴¹ از این سبب من نیز به خلاف ایشان رفتار نمودم، و ایشان را به زمین دشمنان ایشان آوردم. پس اگر دل نامختون ایشان متواضع شود و سزای گناهان خود را بپذیرند،⁴² آنگاه عهد خود را با یعقوب بیاد خواهم آورد، و عهد خود را با اسحاق نیز و عهد خود را با ابراهیم نیز بیاد خواهم آورد، و آن زمین را بیاد خواهم آورد.⁴³ و زمین از ایشان ترک خواهد شد و چون از ایشان ویران باشد از سبت‌های خود تمتع خواهد برد، و ایشان سزای گناه خود را خواهند پذیرفت، به سبب اینکه احکام مرا رد کردند، و دل ایشان فرایض مرامکروه داشت.⁴⁴ و با وجود این همه نیز چون در زمین دشمنان خود باشند، من ایشان را رد نخواهم کرد، و ایشان را مکروه نخواهم داشت تا ایشان راهلاک کنم، و عهد خود را با ایشان بشکنم، زیرا که من بیهوه خدای ایشان هستم.⁴⁵ بلکه برای ایشان عهد اجداد ایشان را بیاد خواهم آورد که ایشان را در نظر امتهای از زمین مصر بیرون آوردم، تا خدای

و بدی آن تفحص ننماید و آن را مبادله نکند، واگر آن را مبادله کند هم آن و هم بدل آن مقدس خواهد بود و فدیة داده نشود.»³⁴ این است اوامری که خداوند به موسی برای بنی اسرائیل درکوه سینا امر فرمود.

اعداد

سرشماری اول

1 و در روز اول ماه دوم از سال دوم از بیرون آمدن ایشان از زمین مصر، خداوند در بیابان سینا در خیمه اجتماع موسی را خطاب کرده، گفت: 2 «حساب تمامی جماعت بنی اسرائیل را برحسب قبایل و خاندان آبی ایشان، به شماره اسم های همه ذکوران موافق سرهای ایشان بگیرید. 3 از بیست ساله و زیاده، هرکه از اسرائیل به جنگ بیرون می رود، تو و هارون ایشان را برحسب افواج ایشان بشمارید. 4 و همراه شما یک نفر از هر سبط باشد که هر یک رئیس خاندان آبایش باشد. 5 و اسم های کسانی که با شما باید بایستند، این است: از روبین، الیصوربن شدینور. 6 و از شمعون، شلومئیل بن صوریشدای. 7 و از یهودا، نحشون بن عمیناداب. 8 و از یساکار، نتنائیل بن صوغر. 9 و از زبولون، الیاب بن حیلون. 10 و از بنی یوسف: از افرایم، الیشمع بن عمیهود. و از منسی، جملیئیل بن فدهصور.

11 از بنیامین، ابیدان بن جدعونی.

12 و از دان، اخیعزر بن عمیشدای.

13 و از اشیر، فجعیئیل بن عکران.

14 و از جاد، الیاساف بن دعوئیل.

15 و از نفتالی، اخیرع بن عینان.»

16 اینانند دعوت شدگان جماعت و سروران اسباط آبی ایشان، و روسای

هزاره های اسرائیل.

17 و موسی و هارون این کسان را که به نام، معین شدند، گرفتند. 18 و در

روز اول ماه دوم، تمامی جماعت را جمع کرده، نسب نامه های ایشان را

برحسب قبایل و خاندان آبی ایشان، به شماره اسمها از بیست ساله و بالاتر

موافق سرهای ایشان خواندند. 19 چنانکه خداوند موسی را امر فرموده بود،

ایشان را در بیابان سینا بشمرد.

20 و اما انساب بنی روبین نخست زاده اسرائیل، برحسب قبایل و خاندان

آبی ایشان، موافق نامها و سرهای ایشان این بود: هر ذکور از بیست ساله و

بالاتر، جمیع کسانی که برای جنگ بیرون می رفتند. 21 شمرده شدگان ایشان

از سبط روبین، چهل و شش هزار و پانصد نفر بودند.

22 و انساب بنی شمعون برحسب قبایل و خاندان آبی ایشان، کسانی که از

ایشان شمرده شدند، موافق شماره اسمها و سرهای ایشان این بود: هر

ذکور از بیست ساله و بالاتر، هرکه برای جنگ بیرون می رفت. 23 شمرده

شدگان ایشان از سبط شمعون، پنجاه و نه هزار و سیصد نفر بودند.

24 و انساب بنی جاد برحسب قبایل و خاندان آبی ایشان، موافق شماره

اسمها، از بیست ساله و بالاتر، هرکه برای جنگ بیرون می رفت. 25 شمرده

شدگان ایشان از سبط جاد، چهل و پنج هزار و ششصد و پنجاه نفر بودند.

26 و انساب بنی یهودا برحسب قبایل و خاندان آبی ایشان، موافق شماره

اسمها از بیست ساله و بالاتر، هرکه برای جنگ بیرون می رفت. 27 شمرده

شدگان ایشان از سبط یهودا، هفتاد و چهار هزار و شش صد نفر بودند.

28 و انساب بنی یساکار برحسب قبایل و خاندان آبی ایشان، موافق

شماره اسمها از بیست ساله و بالاتر، هرکه برای جنگ بیرون می رفت.

29 شمرده شدگان ایشان از سبط یساکار، پنجاه و چهار هزار و چهارصد نفر

بودند.

30 و انساب بنی زبولون برحسب قبایل و خاندان آبی ایشان، موافق

شماره اسمها از بیست ساله و بالاتر، هرکه برای جنگ بیرون می رفت.

31 شمرده شدگان ایشان از سبط زبولون پنجاه و هفت هزار و چهارصد نفر

بودند.

32 و انساب بنی یوسف از بنی افرایم برحسب قبایل و خاندان آبی

ایشان، موافق شماره اسمها از بیست ساله و بالاتر، هرکه برای جنگ بیرون

می رفت. 33 شمرده شدگان ایشان از سبط افرایم، چهل هزار و پانصد نفر

بودند.

34 و انساب بنی منسی برحسب قبایل و خاندان آبی ایشان، موافق شماره

اسمها، از بیست ساله و بالاتر، هرکه برای جنگ بیرون می رفت. 35 شمرده

شدگان ایشان از سبط منسی، سی و دو هزار و دویست نفر بودند.

36 و انساب بنی بنیامین برحسب قبایل و خاندان آبی ایشان، موافق

شماره اسمها، از بیست ساله و بالاتر، هرکه برای جنگ بیرون می رفت.

37 شمرده شدگان ایشان از سبط بنیامین، سی و پنج هزار و چهارصد نفر

بودند.

38 و انساب بنی دان برحسب قبایل و خاندان آبی ایشان، موافق شماره

اسمها از بیست ساله و بالاتر، هرکه برای جنگ می رفت. 39 شمرده شدگان

ایشان از سبط دان، شصت و دو هزار و هفتصد نفر بودند.

40 و انساب بنی اشیر برحسب قبایل و خاندان آبی ایشان، موافق شماره

اسمها از بیست ساله و بالاتر، هرکه برای جنگ بیرون می رفت. 41 شمرده

شدگان ایشان از سبط اشیر، چهل و یک هزار و پانصد نفر بودند.

42 و انساب بنی نفتالی برحسب قبایل و خاندان آبی ایشان، موافق شماره

اسمها از بیست ساله و بالاتر، هرکه برای جنگ بیرون می رفت. 43 شمرده

شدگان ایشان از سبط نفتالی، پنجاه و سه هزار و پانصد نفر بودند.

44 اینانند شمرده شدگانی که موسی و هارون با دوازده نفر از سروران

اسرائیل، که یک نفر برای هر خاندان آبی ایشان بود، شمردند. 45 و تمامی

شمرده شدگان بنی اسرائیل برحسب خاندان آبی ایشان، از بیست ساله و

بالاتر، هر کس از اسرائیل که برای جنگ بیرون می رفت. 46 همه شمرده

شدگان، ششصد و سه هزار و پانصد و پنجاه نفر بودند. 47 اما لایوان

برحسب سبط آبی ایشان در میان آنها شمرده نشدند.

48 زیرا خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: 49 «اما سبط لایوان را مشمار

و حساب ایشان را در میان بنی اسرائیل مگیر. 50 لیکن لایوان را برمسکن

شهادت و تمامی اسبابش و بر هرچه علاقه به آن دارد بگمار، و ایشان مسکن

و تمامی اسبابش را بردارند، و ایشان آن را خدمت نمایند و به اطراف مسکن

خیمه زنند. 51 و چون مسکن روانه شود لایوان آن را پایین بیاورند، و چون

مسکن افزاشته شود لایوان آن را برپا نمایند، و غریبی که نزدیک آن آید،

کشته شود. 52 و بنی اسرائیل هر کس در محله خود و هر کس نزد علم

خویش برحسب افواج خود، خیمه زنند. 53 و لایوان به اطراف مسکن

شهادت خیمه زنند، مبدا غضب بر جماعت بنی اسرائیل بشود، و لایوان

شعائر مسکن شهادت را نگاه دارند.» 54 پس بنی اسرائیل چنین کردند، و

برحسب آنچه خداوند موسی را امر فرموده بود، به عمل آوردند.

ترتیب قرارگیری اسباط

2 و خداوند موسی و هارون را خطاب کرده، گفت: 2 «هر کس از

بنی اسرائیل نزد علم و نشان خاندان آبی خویش خیمه زند، در برابر

و اطراف خیمه اجتماع خیمه زنند. 3 و به جانب مشرق به سوی طلوع آفتاب

اهل علم محله یهودا برحسب افواج خود خیمه زنند، و رئیس بنی یهودا

شعائر او و شعائر تمامی جماعت را پیش خیمه اجتماع نگاه داشته، خدمت مسکن را بجآوردند.⁸ و جمیع اسباب خیمه اجتماع و شعائری اسرائیل را نگاه داشته، خدمت مسکن را بجآوردند.⁹ و لایوان را به هارون و پسرانش بده، زیرا که ایشان از جانب بنی اسرائیل بالکل به وی داده شده‌اند.¹⁰ و هارون و پسرانش را تعیین نما تا کاهان خود را بجا بیاورند، و غریبی که نزدیک آید، کشته شود.»

¹¹ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ¹² «که اینک من لایوان را از میان بنی اسرائیل، به عوض هر نخست زاده‌ای از بنی اسرائیل که رحم را بگشاید گرفته‌ام، پس لایوان از آن من می‌باشند.¹³ زیرا جمیع نخست زادگان از آن منند، و در روزی که همه نخست زادگان زمین مصر را کشتم، جمیع نخست زادگان اسرائیل را خواه از انسان و خواه از بهایم برای خود تقدیس نمودم، پس از آن من می‌باشند. من بیهوه هستم.»

¹⁴ و خداوند موسی را در بیابان سینا خطاب کرده، گفت: ¹⁵ «بنی لایوان را برحسب خاندان آباو قبایل ایشان بشمار، هر ذکور ایشان را از یک ماهه و زیاده بشمار.» ¹⁶ پس موسی برحسب قول خداوند چنانکه مامور شد، ایشان را شمرد. ¹⁷ و پسران لایوان موافق نامهای ایشان اینانند: جرشون و قهات و مراری.¹⁸ و نامهای بنی جرشون برحسب قبایل ایشان این است: لبنی و شمعی.¹⁹ و پسران قهات برحسب قبایل ایشان: عمرام و یصهار و حبرون و عزیزئیل.²⁰ و پسران مراری برحسب قبایل ایشان: محلی و موشی بودند. اینانند قبایل لایوان برحسب خاندان آباو ایشان.

²¹ و از جرشون، قبیله لبنی و قبیله شمعی. اینانند قبایل جرشونیان.²² و شمرده شدگان ایشان به شماره همه ذکوران از یک ماهه و بالاتر، شمرده شدگان ایشان هفت هزار و پانصد نفر بودند.²³ و قبایل جرشونیان در عقب مسکن، به طرف مغرب خیمه زدند.²⁴ و سرور خاندان آباو جرشونیان، الیاساف بن لایل باشد.²⁵ و ودیعت بنی جرشون در خیمه اجتماع، مسکن و خیمه و پوشش آن و پرده دروازه خیمه اجتماع باشد.²⁶ و تجیرهای صحن و پرده دروازه صحن که پیش روی مسکن و به اطراف مذبح است و طنابهایش با هر خدمت آنها.

²⁷ و از قهات، قبیله عرامیان و قبیله یصهاریان و قبیله حبرونیان و قبیله عزیزئیلیان، اینانند قبایل قهاتیان.²⁸ به شماره همه ذکوران از یک ماهه و بالاتر، هشت هزار و شش صد نفر بودند که ودیعت قدس را نگاه می‌داشتند.²⁹ و قبایل بنی قهات به طرف جنوب مسکن، خیمه بزنند.³⁰ و سرور خاندان آباو قبایل قهاتیان، الیاساف بن عزیزئیل باشد.³¹ و ودیعت ایشان تابوت و میز و شمعدان و مذبح‌ها و اسباب قدس که با آنها خدمت می‌کنند، و حجاب و هر خدمت آن باشد.³² و سرور سروران لایوان، العازار بن هارون کاهن باشد، و نظارت نگهبانان خدمت قدس، او را خواهد بود.³³ و از مراری، قبیله محلیان و قبیله موشیان؛ اینانند قبایل مراری.³⁴ و

شمرده شدگان ایشان و شماره همه ذکوران از یک ماهه و بالاتر، شش هزار و دویست نفر بودند.³⁵ و سرور خاندان آباو قبایل مراری، صورئیل بن ابیحایل باشد و ایشان به طرف شمالی مسکن، خیمه بزنند.³⁶ و ودیعت معین بنی مراری، تختهای مسکن و پشت بندهایش و ستونهایش و پایه هایش و تمامی اسبابش با تمامی خدمتش باشد.³⁷ و ستونهای اطراف صحن و پایه های آنها و میخها و طنابهای آنها.

³⁸ و پیش مسکن به طرف مشرق و پیش روی خیمه اجتماع به طرف طلوع شمس، موسی و هارون و پسرانش خیمه بزنند و نگاهبانی قدس را و نگاهبانی بنی اسرائیل را بدارند. و هر غریبی که نزدیک آید، کشته شود.³⁹ و جمع شمرده شدگان لایوان که موسی و هارون ایشان را برحسب قبایل ایشان و فرمان خداوند شمردند، همه ذکوران از یک ماهه و بالاتر، بیست و دو هزار نفر بودند.

⁴⁰ و خداوند به موسی گفت: «جمیع نخست زادگان نرینه بنی اسرائیل را از یک ماهه و بالاتر بشمار، و حساب نامهای ایشان را بگیر.⁴¹ و لایوان را به عوض همه نخست زادگان بنی اسرائیل برای من که بیهوه هستم بگیر، و بهایم لایوان را به عوض همه نخست زادگان بهایم بنی اسرائیل.»

⁴² پس موسی چنانکه خداوند او را امر فرموده بود، همه نخست زادگان بنی اسرائیل را شمرد.⁴³ و جمیع نخست زادگان نرینه، برحسب شماره اسم

نحشون بن عمیناداب باشد.⁴ و فوج او که از ایشان شمرده شدند هفتاد و چهار هزار و ششصد نفر بودند.⁵ و سبط یساکار در پهلو او خیمه زدند، و رئیس بنی یساکار نتائیل بن صوغرباشد.⁶ و فوج او که از ایشان شمرده شدند پنجاه و چهار هزار و چهارصد نفر بودند.⁷ و سبط زبولون و رئیس بنی زبولون الیاب بن حیلون باشد.⁸ و فوج او که از ایشان شمرده شدند، پنجاه و هفت هزار و چهارصد نفر بودند.⁹ جمیع شمرده شدگان محله یهودا برحسب افواج ایشان صد و هشتاد و شش هزار و چهارصد نفر بودند. و ایشان اول کوچ کنند.

¹⁰ و بر جانب جنوب، علم محله روبین برحسب افواج ایشان باشد، و رئیس بنی روبین الیصور بن شدیئور باشد.¹¹ و فوج او که از ایشان شمرده شدند چهل و شش هزار و پانصد نفر بودند.¹² و در پهلو او سبط شمعون خیمه زدند و رئیس بنی شمعون شلومئیل بن صوریئیل باشد.¹³ و فوج او که از ایشان شمرده شدند، پنجاه و نه هزار و سیصد نفر بودند.¹⁴ و سبط جادو و رئیس بنی جادو الیاساف بن رعویئیل باشد.¹⁵ و فوج او که از ایشان شمرده شدند، چهل و پنج هزار و ششصد و پنجاه نفر بودند.¹⁶ جمیع شمرده شدگان محله روبین برحسب افواج ایشان صد و پنجاه و یک هزار و چهارصد و پنجاه نفر بودند و ایشان دوم کوچ کنند.

¹⁷ و بعد از آن خیمه اجتماع با محله لایوان در میان محله‌ها کوچ کند، چنانکه خیمه می‌زنند، همچنان هر کس در جای خود نزد علمهای خویش کوچ کند.

¹⁸ و به طرف مغرب، علم محله افرایم برحسب افواج ایشان و رئیس بنی افرایم، الیشمع بن عمیهور باشد.¹⁹ و فوج او که از ایشان شمرده شدند، چهل هزار و پانصد نفر بودند.²⁰ و در پهلو او سبط منسی، و رئیس بنی منسی جملیئیل بن فدهصور باشد.²¹ و فوج او که از ایشان شمرده شدند، سی و دو هزار و دویست نفر بودند.²² و سبط بنیامین و رئیس بنی بنیامین، ابیدان بن جدعونی باشد.²³ و فوج او که از ایشان شمرده شدند، سی و پنج هزار و چهارصد نفر بودند.²⁴ جمیع شمرده شدگان محله افرایم برحسب افواج ایشان، صد و هشت هزار و یکصد نفر بودند، و ایشان سوم کوچ کنند.²⁵ و به طرف شمال، علم محله دان، برحسب افواج ایشان، و رئیس بنی دان اخیعزر بن عمیئیل باشد.²⁶ و فوج او که از ایشان شمرده شدند، شصت و دو هزار و هفت صد نفر بودند.²⁷ و در پهلو ایشان سبط اشیر خیمه زدند، و رئیس بنی اشیر فجعیئیل بن عکران باشد.²⁸ و فوج او که از ایشان شمرده شدند، چهل و یک هزار و پانصد نفر بودند.²⁹ و سبط نفتالی و رئیس بنی نفتالی اخیرع بن عینان باشد.³⁰ و فوج او که از ایشان شمرده شدند، پنجاه و سه هزار و چهارصد نفر بودند.³¹ جمیع شمرده شدگان محله دان، صد و پنجاه و هفت هزار و ششصد نفر بودند. ایشان نزد علمهای خود در عقب کوچ کنند.

³² اینانند شمرده شدگان بنی اسرائیل برحسب خاندان آباو ایشان، جمیع شمرده شدگان محله‌ها موافق افواج ایشان شش صد و سه هزار و پانصد و پنجاه نفر بودند.³³ اما لایوان چنانکه خداوند به موسی امر فرموده بود، در میان بنی اسرائیل شمرده نشدند.

³⁴ و بنی اسرائیل موافق هر چه خداوند به موسی امر فرموده بود، عمل نمودند، به اینطور نزد علمهای خود خیمه می‌زدند و به اینطور هر کس برحسب قبایل خود با خاندان آباو خود کوچ می‌کردند.

لایوان

3 این است اسباب هارون و موسی در روزی که خداوند در کوه سینا با موسی متکلم شد.² و نامهای پسران هارون این است: نخست زاده‌اش ناداب و ابیهو و العازار و ایتمار.³ این است نامهای پسران هارون که نه که مسح شده بودند که ایشان را برای کهنات تخصیص نمود.⁴ اما ناداب و ابیهو در حضور خداوند مردند، هنگامی که ایشان در بیابان سینا آتش غریب به حضور خداوند گذرانیدند، و ایشان را پسری نبود و العازار و ایتمار به حضور پدر خود هارون، کهنات می‌نمودند.⁵ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ⁶ «سبط لایوان را نزدیک آورده، ایشان را پیش هارون کاهن حاضر کن تا او را خدمت نمایند.⁷ و ایشان

های شمرده شدگان ایشان از یک ماهه و بالاتر، بیست و دو هزار و دویست و هفتاد و سه نفر بودند.

44 و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: 45 «لاویان را به عوض جمیع نخست زادگان بنی اسرائیل، و بهایم لاویان را به عوض بهایم ایشان بگیر، و لاویان از آن من خواهند بود. من یهوه هستم. 46 و اما درباره فدیة دویست و هفتاد و سه نفر از نخست زادگان بنی اسرائیل که بر لاویان زیاده‌اند، 47 پنج مثقال برای هر سری بگیر، آن را موافق مثقال قدس که بیست جیره یک مثقال باشد، بگیر. 48 و نقد فدیة آنانی که از ایشان زیاده‌اند به هارون و پسرانش بده.»

49 پس موسی نقد فدیة را از آنانی که زیاده بودند، بر کسانی که لاویان فدیة آنها شده بودند، گرفت. 50 و از نخست زادگان بنی اسرائیل نقد راکه هزار و سیصد و شصت و پنج مثقال موافق مثقال قدس باشد، گرفت. 51 و موسی نقد فدیة را برحسب قول خداوند چنانکه خداوند موسی را امر فرموده بود، به هارون و پسرانش داد.

بنی قهات

4 و خداوند موسی و هارون را خطاب کرده، گفت: 2 «حساب بنی قهات را از میان بنی لایوی برحسب قبایل و خاندان آبی ایشان بگیر. 3 از سی ساله و بالاتر تا پنجاه ساله، هرکه داخل خدمت شود تا در خیمه اجتماع کار کند.

4 «و خدمت بنی قهات در خیمه اجتماع، کار قدس الاقداس باشد. 5 و هنگامی که اردو کوچ می‌کند هارون و پسرانش داخل شده، پوشش حجاب را پایین بیاورند، و تابوت شهادت را به آن بپوشانند. 6 و بر آن پوشش پوست خز آبی بگذارند و جامه‌ای که تمام آن لاجوردی باشد بالای آن پهن نموده، چوب دستهایش را بگذارند. 7 «و بر میز نان تقدمه، جامه لاجوردی بگسترانند و بر آن، بشقابها و قاشقها و کاسه‌ها و ویاله‌های ریختنی را بگذارند و نان دائمی بر آن باشد. 8 و جامه قرمز بر آنها گسترانیده، آن را به پوشش پوست خز بپوشانند و چوبدستهایش را بگذارند.

9 «و جامه لاجوردی گرفته، شمعدان روشنایی و چراغهایش و گلگیرهایش و سینی‌هایش و تمامی ظروف روغنش را که به آنها خدمتش می‌کنند، بپوشانند، 10 و آن را و همه اسبابش را در پوشش پوست خز گذارده، بر چوب دستی بگذارند.

11 «و بر مذبح زرین، جامه لاجوردی گسترانیده، آن را به پوشش پوست خز بپوشانند، و چوب دستهایش را بگذارند.

12 «و تمامی اسباب خدمت را که به آنها در قدس خدمت می‌کنند گرفته، آنها را در جامه لاجوردی بگذارند، و آنها را به پوشش پوست خز بپوشانیده، بر چوب دست بنهند.

13 «و مذبح را از خاکستر خالی کرده، جامه ارغوانی بر آن بگسترانند.

14 و جمیع اسبابش را که به آنها خدمت آن را می‌کنند یعنی مجمرها و چنگالها و خاک اندازها و کاسه‌ها، همه اسباب مذبح را بر روی آن بنهند، و بر آن پوشش، پوست خز گسترانیده، چوب دستهایش را بگذارند.

15 «و چون هارون و پسرانش در هنگام کوچ کردن اردو، از پوشانیدن

قدس و تمامی اسباب قدس فارغ شوند، بعد از آن پسران قهات برای برداشتن آن بیایند، اما قدس را لمس نمایند مبادا بمیرند، این چیزها از خیمه اجتماع حمل بنی قهات می‌باشد.

16 «و ودیعت العزاز بن هارون کاهن، روغن بجهت روشنایی و بخور خوشبو و هدیه آردی دائمی و روغن مسح و نظارت تمامی مسکن می‌باشد، با هر آنچه در آن است، خواه از قدس و خواه از اسبابش.»

17 و خداوند موسی و هارون را خطاب کرده، گفت: 18 «سبط قبایل

قهاتیان را از میان لاویان منقطع مسازید. 19 بلکه با ایشان چنین

رفتار نمایند تا چون به قدس الاقداس نزدیک آیند، زنده بمانند و نمیرند.

هارون و پسرانش داخل آن بشوند، و هریک از ایشان را به خدمت و حمل خود بگمارند. 20 و اما ایشان بجهت دیدن قدس لحظه‌ای هم داخل نشوند، مبادا بمیرند.»

بنی جرشون

21 و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: 22 «حساب بنی جرشون را نیز برحسب خاندان آباو قبایل ایشان بگیر. 23 از سی ساله و بالاتر تا پنجاه ساله ایشان را بشمار، هرکه داخل شود تادر خیمه اجتماع به شغل پردازد و خدمت بنماید.

24 «این است خدمت قبایل بنی جرشون در خدمت گذاری و حمل، 25 که تجیره‌های مسکن و خیمه اجتماع را با پوشش آن و پوشش پوست خز که بر بالای آن است، و پرده دروازه خیمه اجتماع را بردارند. 26 و تجیره‌های صحن و پرده مدخل دروازه صحن، که پیش مسکن و به اطراف مذبح است، و طنابهای آنها و همه اسباب خدمت آنها و هرچه به آنها باید کرده شود، ایشان بکنند. 27 و تمامی خدمت بنی جرشون در هر حمل و خدمت ایشان، به فرمان هارون و پسران او بشود، و جمیع حملهای ایشان را بر ایشان ودیعت گذارید. 28 این است خدمت قبایل بنی جرشون در خیمه اجتماع. و نظارت ایشان به دست ایتمار بن هارون کاهن باشد.

بنی مراری

29 «و بنی مراری را برحسب قبایل و خاندان آبی ایشان بشمار. 30 از سی ساله و بالاتر تا پنجاه ساله هرکه به خدمت داخل شود، تا کار خیمه اجتماع را بنماید. ایشان را بشمار. 31 این است ودیعت حمل ایشان، در تمامی خدمت ایشان در خیمه اجتماع، تختهای مسکن و پشت بندهایش و ستونهایش و پایه‌هایش 32 و ستونهای اطراف صحن و پایه‌های آنها و میخهای آنها و طنابهای آنها با همه اسباب آنها، و تمامی خدمت آنها، پس اسباب و دیعت حمل ایشان را به نامها حساب کنید. 33 این است خدمت قبایل بنی مراری در تمامی خدمت ایشان در خیمه اجتماع، زیر دست ایتمار بن هارون کاهن.»

34 و موسی و هارون و سروران جماعت، بنی قهات را برحسب قبایل و خاندان آبی ایشان شمردند. 35 از سی ساله و بالاتر تا پنجاه ساله هرکه به خدمت داخل می‌شد تا در خیمه اجتماع مشغول شود. 36 و شمرده شدگان ایشان برحسب قبایل ایشان، دو هزار و هفتصد و پنجاه نفر بودند. 37 اینانند شمرده شدگان قبایل قهاتیان، هرکه در خیمه اجتماع کار می‌کرد که موسی و هارون ایشان را برحسب آنچه خداوند به واسطه موسی فرموده بود، شمردند.

38 و شمرده شدگان بنی جرشون برحسب قبایل و خاندان آبی ایشان، 39 از سی ساله و بالاتر تا پنجاه ساله، هرکه به خدمت داخل می‌شد تا در خیمه اجتماع کار کند. 40 و شمرده شدگان ایشان برحسب قبایل و خاندان آبی ایشان، دوهزار و ششصد و سی نفر بودند. 41 اینانند شمرده شدگان قبایل بنی جرشون، هرکه در خیمه اجتماع کار می‌کرد که موسی و هارون ایشان را برحسب فرمان خداوند شمردند.

42 و شمرده شدگان قبایل بنی مراری برحسب قبایل و خاندان آبی ایشان، 43 از سی ساله و بالاتر تا پنجاه ساله، هرکه به خدمت داخل می‌شد تا در خیمه اجتماع کار کند. 44 و شمرده شدگان ایشان برحسب قبایل ایشان سه هزار و دویست نفر بودند. 45 اینانند شمرده شدگان قبایل بنی مراری که موسی و هارون ایشان را برحسب آنچه خداوند به واسطه موسی فرموده بود، شمردند.

46 جمیع شمرده شدگان لاویان که موسی و هارون و سروران اسرائیل ایشان را برحسب قبایل و خاندان آبی ایشان شمردند، 47 از سی ساله و بالاتر تا پنجاه ساله هرکه داخل می‌شد تا کار خدمت و کار حملها را در خیمه اجتماع بکند. 48 شمرده شدگان ایشان هشت هزار و پانصد و هشتاد نفر بودند. 49 برحسب فرمان خداوند به توسط موسی، هرکس موافق خدمتش و حملش شمرده شد.

و چنانکه خداوند موسی را امر فرموده بود، او ایشان را شمرد.

29 «این است قانون غیرت، هنگامی که زن از شوهر خود برگشته، نجس شده باشد. 30 یا هنگامی که روح غیرت بر مرد بیاید، و بر زنش غیور شود، آنگاه زن را به حضور خداوند برپادارد، و کاهن تمامی این قانون را درباره او اجراء دارد. 31 پس آن مرد از گناه میرا شود، و زن گناه خود را متحمل خواهد بود.»

نذر نذیره

6 و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: 2 «بنی اسرائیل را خطاب کرده، به ایشان بگو: چون مرد یا زن نذر خاص، یعنی نذر نذیره بکند، و خود را برای خداوند تخصیص نماید، 3 آنگاه از شراب و مسکرات بهره‌برد و سرکه شراب و سرکه مسکرات را ننوشد، و هیچ عصیرانگور ننوشد، و انگور تازه یا خشک نخورد. 4 و تمام ایام تخصیصش از هر چیزی که از تاک انگور ساخته شود، از هسته تا پوست نخورد.

5 «و تمام ایام نذر تخصیص او، استرته بر سر او نیاید، و تا انقضای روزهایی که خود را برای خداوند تخصیص نموده است، مقدس شده، گیسهای موی سر خود را بلند دارد.

6 و تمام روزهایی که خود را برای خداوند تخصیص نموده است، نزدیک بدن میت نیاید. 7 برای پدر و مادر و برادر و خواهر خود، هنگامی که بمیرند خوبستن را نجس نسازد، زیرا که تخصیص خدایش بر سر وی می‌باشد. 8 تمامی روزهای تخصیصش برای خداوند مقدس خواهد بود.

9 «و اگر کسی دفعه ناگهان نزد او بمیرد، پس سر خود را در روز طهارت خویش بتراشد، یعنی در روز هفتم آن را بتراشد. 10 و در روز هشتم دوفاخته یا دو جوجه کیوتز نزد کاهن به در خیمه اجتماع بیاورد. 11 و کاهن یکی را برای قربانی گناه و دیگری را برای قربانی سوختنی گذرانده، برای وی کفاره نماید، از آنچه به سبب میت، گناه کرده است و سر او را در آن روز تقدیس نماید. 12 و روزهای تخصیص خود را برای خداوند (ازنو) تخصیص نماید، و بره نرینه یک ساله برای قربانی جرم بیاورد، لیکن روزهای اول ساقط خواهد بود، چونکه تخصیصش نجس شده است.

13 «این است قانون نذیره، چون روزهای تخصیص او تمام شود، آنگاه او را نزد دروازه خیمه اجتماع بیاورند. 14 و قربانی خود را برای خداوند بگذارند، یعنی یک بره نرینه یک ساله بی‌عیب بجهت قربانی سوختنی، و یک بره ماده یک ساله بی‌عیب، بجهت قربانی گناه، و یک قوچ بی‌عیب بجهت ذبیحه سلامتی. 15 و یک سبد نان فطیر یعنی گرده‌های آرد نرم سرشته شده باروغن، و قرصهای فطیر مسح شده با روغن، و هدیه آردی آنها و هدیه ریختنی آنها.

16 «و کاهن آنها را به حضور خداوند نزدیک آورده، قربانی گناه و قربانی سوختنی او را بگذراند. 17 و قوچ را با سبد نان فطیر بجهت ذبیحه سلامتی برای خداوند بگذراند، و کاهن هدیه آردی و هدیه ریختنی او را بگذراند. 18 «و آن نذیره سر تخصیص خود را نزد درخیمه اجتماع بتراشد، و موی سر تخصیص خود را گرفته، آن را بر آتشی که زیر ذبیحه سلامتی است بگذراند.

19 «و کاهن سردست بریان شده قوچ را با یک گرده فطیر از سبد و یک قرص فطیر گرفته، آن را بر دست نذیره، بعد از تراشیدن سر تخصیصش بگذارد. 20 و کاهن آنها را بجهت هدیه جنبانیدنی به حضور خداوند بچنانند، این با سینه جنبانیدنی و ران افراشتنی برای کاهن، مقدس است. و بعد از آن نذیره شراب بنوشد.

21 «این است قانون نذیره‌ای که نذر بکند و قانون قربانی که بجهت تخصیص خود برای خداوند باید بگذراند، علاوه بر آنچه دستش به آن می‌رسد موافق نذری که کرده باشد، همچنین برحسب قانون تخصیص خود، باید بکند.»

16 «و کاهن آنها را به حضور خداوند نزدیک آورده، قربانی گناه و قربانی سوختنی او را بگذراند. 17 و قوچ را با سبد نان فطیر بجهت ذبیحه سلامتی برای خداوند بگذراند، و کاهن هدیه آردی و هدیه ریختنی او را بگذراند. 18 «و آن نذیره سر تخصیص خود را نزد درخیمه اجتماع بتراشد، و موی سر تخصیص خود را گرفته، آن را بر آتشی که زیر ذبیحه سلامتی است بگذراند.

19 «و کاهن سردست بریان شده قوچ را با یک گرده فطیر از سبد و یک قرص فطیر گرفته، آن را بر دست نذیره، بعد از تراشیدن سر تخصیصش بگذارد. 20 و کاهن آنها را بجهت هدیه جنبانیدنی به حضور خداوند بچنانند، این با سینه جنبانیدنی و ران افراشتنی برای کاهن، مقدس است. و بعد از آن نذیره شراب بنوشد.

21 «این است قانون نذیره‌ای که نذر بکند و قانون قربانی که بجهت تخصیص خود برای خداوند باید بگذراند، علاوه بر آنچه دستش به آن می‌رسد موافق نذری که کرده باشد، همچنین برحسب قانون تخصیص خود، باید بکند.»

19 «و کاهن سردست بریان شده قوچ را با یک گرده فطیر از سبد و یک قرص فطیر گرفته، آن را بر دست نذیره، بعد از تراشیدن سر تخصیصش بگذارد. 20 و کاهن آنها را بجهت هدیه جنبانیدنی به حضور خداوند بچنانند، این با سینه جنبانیدنی و ران افراشتنی برای کاهن، مقدس است. و بعد از آن نذیره شراب بنوشد.

21 «این است قانون نذیره‌ای که نذر بکند و قانون قربانی که بجهت تخصیص خود برای خداوند باید بگذراند، علاوه بر آنچه دستش به آن می‌رسد موافق نذری که کرده باشد، همچنین برحسب قانون تخصیص خود، باید بکند.»

16 «و کاهن آنها را به حضور خداوند نزدیک آورده، قربانی گناه و قربانی سوختنی او را بگذراند. 17 و قوچ را با سبد نان فطیر بجهت ذبیحه سلامتی برای خداوند بگذراند، و کاهن هدیه آردی و هدیه ریختنی او را بگذراند. 18 «و آن نذیره سر تخصیص خود را نزد درخیمه اجتماع بتراشد، و موی سر تخصیص خود را گرفته، آن را بر آتشی که زیر ذبیحه سلامتی است بگذراند.

19 «و کاهن سردست بریان شده قوچ را با یک گرده فطیر از سبد و یک قرص فطیر گرفته، آن را بر دست نذیره، بعد از تراشیدن سر تخصیصش بگذارد. 20 و کاهن آنها را بجهت هدیه جنبانیدنی به حضور خداوند بچنانند، این با سینه جنبانیدنی و ران افراشتنی برای کاهن، مقدس است. و بعد از آن نذیره شراب بنوشد.

21 «این است قانون نذیره‌ای که نذر بکند و قانون قربانی که بجهت تخصیص خود برای خداوند باید بگذراند، علاوه بر آنچه دستش به آن می‌رسد موافق نذری که کرده باشد، همچنین برحسب قانون تخصیص خود، باید بکند.»

16 «و کاهن آنها را به حضور خداوند نزدیک آورده، قربانی گناه و قربانی سوختنی او را بگذراند. 17 و قوچ را با سبد نان فطیر بجهت ذبیحه سلامتی برای خداوند بگذراند، و کاهن هدیه آردی و هدیه ریختنی او را بگذراند. 18 «و آن نذیره سر تخصیص خود را نزد درخیمه اجتماع بتراشد، و موی سر تخصیص خود را گرفته، آن را بر آتشی که زیر ذبیحه سلامتی است بگذراند.

19 «و کاهن سردست بریان شده قوچ را با یک گرده فطیر از سبد و یک قرص فطیر گرفته، آن را بر دست نذیره، بعد از تراشیدن سر تخصیصش بگذارد. 20 و کاهن آنها را بجهت هدیه جنبانیدنی به حضور خداوند بچنانند، این با سینه جنبانیدنی و ران افراشتنی برای کاهن، مقدس است. و بعد از آن نذیره شراب بنوشد.

تطهیر اردوگاه

5 و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: 2 «بنی اسرائیل را امر فرما که مبروص را و هرکه جریان دارد و هرکه از میت نجس شود، از اردو اخراج کنند. 3 خواه مرد و خواه زن، ایشان را اخراج نمایند؛ بیرون از اردو ایشان را اخراج نمایید، تا اردوی خود را جایی که من در میان ایشان ساکن هستم، نجس نسازند.» 4 و بنی اسرائیل چنین کردند، و آن کسان را بیرون از اردو اخراج کردند. چنانکه خداوند به موسی گفته بود، بنی اسرائیل به آن طور عمل نمودند.

جبران جرم

5 و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: 6 «بنی اسرائیل را بگو: هرگاه مردی یا زنی به هرکدام از جمیع گناهان انسان مرتکب شده، به خداوند خیانت ورزد، و آن شخص مجرم شود، 7 آنگاه گناهی را که کرده است اعتراف بنماید، واصل جرم خود را رد نماید، و خمس آن را بر آن مزید کرده، به کسی که بر او جرم نموده است، بدهد. 8 و اگر آن کس را ولی‌ای نباشد که دیه جرم به او داده شود، آنگاه دیه جرمی که برای خداوند داده می‌شود، از آن کاهن خواهد بود، علاوه بر قوچ کفاره که به آن درباره وی کفاره می‌شود. 9 و هر هدیه افراشتنی از همه موقوفات بنی اسرائیل که نزد کاهن می‌آورند، از آن او باشد. 10 و موقوفات هر کس از آن او خواهد بود، و هرچه که کسی به کاهن بدهد، از آن او باشد.»

خیانت زن شوهردار

11 و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: 12 «بنی اسرائیل را خطاب کرده، به ایشان بگو: هرگاه زن کسی از او برگشته، به وی خیانت ورزد، 13 و مردی دیگر با او همبستر شود، و این از چشمان شوهرش پوشیده و مستور باشد، آن زن نجس می‌باشد، و اگر بر او شاهی نباشد و در عین فعل گرفتار نشود، 14 و روح غیرت بر او بیاید به زن خود غیور شود، و آن زن نجس شده باشد، یا روح غیرت بر او بیاید و به زن خود غیور شود، و آن زن نجس نشده باشد، 15 پس آن مرد زن خود را نزد کاهن بیاورد، و بجهت او برای هدیه، یک عشر ایفه آرد جوین بیاورد، و روغن بر آن نریزد، و کندر بر آن نهد، زیرا که هدیه غیرت است و هدیه یادگار، که گناه را بیاد می‌آورد.

16 «و کاهن او را نزدیک آورده، به حضور خداوند برپا دارد. 17 و کاهن آب مقدس در ظرف سفالین بگیرد، و کاهن قدری از غباری که بر زمین مسکن باشد گرفته، بر آب بپاشد. 18 و کاهن زن را به حضور خداوند برپا داشته، موی سر او را باز کند و هدیه یادگار را که هدیه غیرت باشد بردست آن زن بگذارد، و آب تلخ لعنت بر دست کاهن باشد. 19 و کاهن به زن قسم داده، به وی بگوید: اگر کسی با تو همبستر نشده، و اگر بسوی نجاست به کسی غیر از شوهر خود برنگشته‌ای، پس از این آب تلخ لعنت میرا شوی. 20 و لیکن اگر به غیر از شوهر خود برگشته، نجس شده‌ای، و کسی غیر از شوهرت با تو همبستر شده است، 21 آنگاه کاهن زن را قسم لعنت بدهد و کاهن به زن بگوید: خداوند تو را در میان قوم مورد لعنت و قسم بسازد به اینکه خداوند ران تو را ساقط و شکم تو را منتفخ گرداند. 22 و این آب لعنت در احشای تو داخل شده، شکم تو را منتفخ و ران تو را ساقط بسازد. و آن زن بگوید: آمین آمین.

23 «و کاهن این لعنتها را در طوماری بنویسد، و آنها را در آب تلخ محو کند. 24 و آن آب لعنت تلخ را به زن بنوشاند، و آن آب لعنت در او داخل شده، تلخ خواهد شد. 25 و کاهن هدیه غیرت را از دست زن گرفته، آن هدیه را به حضور خداوند بچنانند، و آن را نزد مذبح بیاورد. 26 و کاهن مشتکی از هدیه برای یادگاری آن گرفته، آن را بر مذبح بسوزاند و بعد از آن، آن آب را به زن بنوشاند. 27 و چون آب را به او نوشاند، اگر نجس شده و به شوهر خود خیانت ورزیده باشد، آن آب لعنت داخل او شده، تلخ خواهد شد، و شکم او منتفخ و ران او ساقط خواهد گردید، و آن زن در میان قوم خود مورد لعنت خواهد بود. 28 و اگر آن زن نجس نشده، طاهر باشد، آنگاه مبراشده، اولاد خواهد زاید.

23 «و کاهن این لعنتها را در طوماری بنویسد، و آنها را در آب تلخ محو کند. 24 و آن آب لعنت تلخ را به زن بنوشاند، و آن آب لعنت در او داخل شده، تلخ خواهد شد. 25 و کاهن هدیه غیرت را از دست زن گرفته، آن هدیه را به حضور خداوند بچنانند، و آن را نزد مذبح بیاورد. 26 و کاهن مشتکی از هدیه برای یادگاری آن گرفته، آن را بر مذبح بسوزاند و بعد از آن، آن آب را به زن بنوشاند. 27 و چون آب را به او نوشاند، اگر نجس شده و به شوهر خود خیانت ورزیده باشد، آن آب لعنت داخل او شده، تلخ خواهد شد، و شکم او منتفخ و ران او ساقط خواهد گردید، و آن زن در میان قوم خود مورد لعنت خواهد بود. 28 و اگر آن زن نجس نشده، طاهر باشد، آنگاه مبراشده، اولاد خواهد زاید.

23 «و کاهن این لعنتها را در طوماری بنویسد، و آنها را در آب تلخ محو کند. 24 و آن آب لعنت تلخ را به زن بنوشاند، و آن آب لعنت در او داخل شده، تلخ خواهد شد. 25 و کاهن هدیه غیرت را از دست زن گرفته، آن هدیه را به حضور خداوند بچنانند، و آن را نزد مذبح بیاورد. 26 و کاهن مشتکی از هدیه برای یادگاری آن گرفته، آن را بر مذبح بسوزاند و بعد از آن، آن آب را به زن بنوشاند. 27 و چون آب را به او نوشاند، اگر نجس شده و به شوهر خود خیانت ورزیده باشد، آن آب لعنت داخل او شده، تلخ خواهد شد، و شکم او منتفخ و ران او ساقط خواهد گردید، و آن زن در میان قوم خود مورد لعنت خواهد بود. 28 و اگر آن زن نجس نشده، طاهر باشد، آنگاه مبراشده، اولاد خواهد زاید.

23 «و کاهن این لعنتها را در طوماری بنویسد، و آنها را در آب تلخ محو کند. 24 و آن آب لعنت تلخ را به زن بنوشاند، و آن آب لعنت در او داخل شده، تلخ خواهد شد. 25 و کاهن هدیه غیرت را از دست زن گرفته، آن هدیه را به حضور خداوند بچنانند، و آن را نزد مذبح بیاورد. 26 و کاهن مشتکی از هدیه برای یادگاری آن گرفته، آن را بر مذبح بسوزاند و بعد از آن، آن آب را به زن بنوشاند. 27 و چون آب را به او نوشاند، اگر نجس شده و به شوهر خود خیانت ورزیده باشد، آن آب لعنت داخل او شده، تلخ خواهد شد، و شکم او منتفخ و ران او ساقط خواهد گردید، و آن زن در میان قوم خود مورد لعنت خواهد بود. 28 و اگر آن زن نجس نشده، طاهر باشد، آنگاه مبراشده، اولاد خواهد زاید.

23 «و کاهن این لعنتها را در طوماری بنویسد، و آنها را در آب تلخ محو کند. 24 و آن آب لعنت تلخ را به زن بنوشاند، و آن آب لعنت در او داخل شده، تلخ خواهد شد. 25 و کاهن هدیه غیرت را از دست زن گرفته، آن هدیه را به حضور خداوند بچنانند، و آن را نزد مذبح بیاورد. 26 و کاهن مشتکی از هدیه برای یادگاری آن گرفته، آن را بر مذبح بسوزاند و بعد از آن، آن آب را به زن بنوشاند. 27 و چون آب را به او نوشاند، اگر نجس شده و به شوهر خود خیانت ورزیده باشد، آن آب لعنت داخل او شده، تلخ خواهد شد، و شکم او منتفخ و ران او ساقط خواهد گردید، و آن زن در میان قوم خود مورد لعنت خواهد بود. 28 و اگر آن زن نجس نشده، طاهر باشد، آنگاه مبراشده، اولاد خواهد زاید.

23 «و کاهن این لعنتها را در طوماری بنویسد، و آنها را در آب تلخ محو کند. 24 و آن آب لعنت تلخ را به زن بنوشاند، و آن آب لعنت در او داخل شده، تلخ خواهد شد. 25 و کاهن هدیه غیرت را از دست زن گرفته، آن هدیه را به حضور خداوند بچنانند، و آن را نزد مذبح بیاورد. 26 و کاهن مشتکی از هدیه برای یادگاری آن گرفته، آن را بر مذبح بسوزاند و بعد از آن، آن آب را به زن بنوشاند. 27 و چون آب را به او نوشاند، اگر نجس شده و به شوهر خود خیانت ورزیده باشد، آن آب لعنت داخل او شده، تلخ خواهد شد، و شکم او منتفخ و ران او ساقط خواهد گردید، و آن زن در میان قوم خود مورد لعنت خواهد بود. 28 و اگر آن زن نجس نشده، طاهر باشد، آنگاه مبراشده، اولاد خواهد زاید.

23 «و کاهن این لعنتها را در طوماری بنویسد، و آنها را در آب تلخ محو کند. 24 و آن آب لعنت تلخ را به زن بنوشاند، و آن آب لعنت در او داخل شده، تلخ خواهد شد. 25 و کاهن هدیه غیرت را از دست زن گرفته، آن هدیه را به حضور خداوند بچنانند، و آن را نزد مذبح بیاورد. 26 و کاهن مشتکی از هدیه برای یادگاری آن گرفته، آن را بر مذبح بسوزاند و بعد از آن، آن آب را به زن بنوشاند. 27 و چون آب را به او نوشاند، اگر نجس شده و به شوهر خود خیانت ورزیده باشد، آن آب لعنت داخل او شده، تلخ خواهد شد، و شکم او منتفخ و ران او ساقط خواهد گردید، و آن زن در میان قوم خود مورد لعنت خواهد بود. 28 و اگر آن زن نجس نشده، طاهر باشد، آنگاه مبراشده، اولاد خواهد زاید.

23 «و کاهن این لعنتها را در طوماری بنویسد، و آنها را در آب تلخ محو کند. 24 و آن آب لعنت تلخ را به زن بنوشاند، و آن آب لعنت در او داخل شده، تلخ خواهد شد. 25 و کاهن هدیه غیرت را از دست زن گرفته، آن هدیه را به حضور خداوند بچنانند، و آن را نزد مذبح بیاورد. 26 و کاهن مشتکی از هدیه برای یادگاری آن گرفته، آن را بر مذبح بسوزاند و بعد از آن، آن آب را به زن بنوشاند. 27 و چون آب را به او نوشاند، اگر نجس شده و به شوهر خود خیانت ورزیده باشد، آن آب لعنت داخل او شده، تلخ خواهد شد، و شکم او منتفخ و ران او ساقط خواهد گردید، و آن زن در میان قوم خود مورد لعنت خواهد بود. 28 و اگر آن زن نجس نشده، طاهر باشد، آنگاه مبراشده، اولاد خواهد زاید.

23 «و کاهن این لعنتها را در طوماری بنویسد، و آنها را در آب تلخ محو کند. 24 و آن آب لعنت تلخ را به زن بنوشاند، و آن آب لعنت در او داخل شده، تلخ خواهد شد. 25 و کاهن هدیه غیرت را از دست زن گرفته، آن هدیه را به حضور خداوند بچنانند، و آن را نزد مذبح بیاورد. 26 و کاهن مشتکی از هدیه برای یادگاری آن گرفته، آن را بر مذبح بسوزاند و بعد از آن، آن آب را به زن بنوشاند. 27 و چون آب را به او نوشاند، اگر نجس شده و به شوهر خود خیانت ورزیده باشد، آن آب لعنت داخل او شده، تلخ خواهد شد، و شکم او منتفخ و ران او ساقط خواهد گردید، و آن زن در میان قوم خود مورد لعنت خواهد بود. 28 و اگر آن زن نجس نشده، طاهر باشد، آنگاه مبراشده، اولاد خواهد زاید.

تابان سازد و بر تو رحمت کند.²⁶ یهوه روی خود را بر تو برافرازد و تو را سلامتی بخشد،²⁷ و نام مرا بنی اسرائیل بگذارند، و من ایشان را برکت خواهم داد.»

هدایای تقدیس مسکن و مذبح

7 و در روزی که موسی از برپا داشتن مسکن فارغ شده و آن را مسح نموده و تقدیس کرده و تمامی اسبابش را و مذبح را با تمامی اسبابش مسح کرده و تقدیس نموده بود،² سروران اسرائیل و روسای خاندان آبی ایشان هدیه گذرانیدند. و اینها روسای اسباط بودند که بر شمرده شدگان گماشته شدند.³ پس ایشان بجهت هدیه خود، به حضور خداوند شش ارا به سرپوشیده و دوازده گاو آوردند، یعنی یک ارا به برای دو سرور، و برای هر نفری یک گاو، و آنها راپیش روی مسکن آوردند.⁴ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:⁵ «اینها را از ایشان بگیر تا برای بجا آوردن خدمت خیمه اجتماع به کار آید، و به لایوان به هرکس به اندازه خدمتش تسلیم نما.»⁶ پس موسی ارا بهها و گاوها را گرفته، آنها را به لایوان تسلیم نمود.⁷ دو ارا به و چهار گاو به بنی جرشون، به اندازه خدمت ایشان تسلیم نمود.⁸ و چهار ارا به و هشت گاو به بنی مراری، به اندازه خدمت ایشان، به دست ایتمار بن هارون کاهن تسلیم نمود.⁹ اما به بنی قهات هیچ نداد. زیرا خدمت قدس متعلق به ایشان بود و آن را بر دوش خود برمی داشتند.¹⁰ و سروران بجهت تبرک مذبح، در روز مسح کردن آن، هدیه گذرانیدند. و سروران هدیه خود را پیش مذبح آوردند.¹¹ و خداوند به موسی گفت که هر سرور در روز نوبه خود هدیه خویش را بجهت تبرک مذبح بگذارند.¹² و در روز اول، نحشون بن عمیناداب از سبط یهودا هدیه خود را گذرانید.¹³ و هدیه او یک طبق نقره بود که وزنش صد و سی مثقال بود، و یک لگن نقره، هفتاد مثقال به مثقال قدس که هر دوی آنها پر از آرد نرم مخلوط شده با روغن بود بجهت هدیه آردی.¹⁴ و یک قاشق طلا ده مثقال پر از بخور.¹⁵ و یک گاو جوان و یک قوچ و یک بره نرینه یک ساله بجهت قربانی سوختنی.¹⁶ و یک بز نر بجهت قربانی گناه.¹⁷ و بجهت ذبیحه سلامتی، دو گاو و پنج قوچ و پنج بز نر و پنج بره نرینه یک ساله، این بود هدیه نحشون بن عمیناداب.¹⁸ و در روز دوم، نتنائیل بن صوغر، سرور یساکار هدیه گذرانید.¹⁹ و هدیه ای که او گذرانید یک طبق نقره بود که وزنش صد و سی مثقال بود، و یک لگن نقره هفتاد مثقال، موافق مثقال قدس، هر دوی آنها پر از آرد نرم مخلوط با روغن بجهت هدیه آردی.²⁰ و یک قاشق طلا ده مثقال پر از بخور.²¹ و یک گاو جوان و یک قوچ و یک بره نرینه یک ساله، بجهت قربانی سوختنی.²² و یک بز نر بجهت قربانی گناه.²³ و بجهت ذبیحه سلامتی، دو گاو و پنج قوچ و پنج بز نر و پنج بره نرینه یک ساله، این بود هدیه نتنائیل بن صوغر.²⁴ و در روز سوم، الیاب بن حیلون سرور بنی زبولون،²⁵ هدیه او یک طبق نقره که وزنش صد و سی مثقال بود، و یک لگن نقره هفتاد مثقال، موافق مثقال قدس، هر دوی آنها پر از آرد نرم مخلوط با روغن بجهت هدیه آردی.²⁶ و یک قاشق طلا ده مثقال پر از بخور،²⁷ و یک گاو جوان و یک قوچ بره نرینه یک ساله بجهت قربانی سوختنی.²⁸ و یک بز نر بجهت قربانی گناه.²⁹ و بجهت ذبیحه سلامتی، دو گاو و پنج قوچ و پنج بز نر و پنج بره نرینه یک ساله، این بود هدیه الیاب بن حیلون.³⁰ و در روز چهارم، ایصور بن شدینور سرور بنی روبین،³¹ هدیه او یک طبق نقره که وزنش صد و سی مثقال بود، و یک لگن نقره هفتاد مثقال، موافق مثقال قدس، هر دوی آنها پر از آرد نرم مخلوط با روغن بجهت هدیه آردی.³² و یک قاشق طلا ده مثقال پر از بخور.³³ و یک گاو جوان و یک قوچ و یک بره نرینه یک ساله بجهت قربانی سوختنی.³⁴ و یک بز نر بجهت قربانی گناه.³⁵ و بجهت ذبیحه سلامتی، دو گاو و پنج قوچ و پنج بز نر و پنج بره نرینه یک ساله، این بود هدیه ایصور بن شدینور.³⁶ و در روز پنجم، شلومیبیل بن صوریشدای سرور بنی شمعون.³⁷ هدیه او یک طبق نقره که وزنش صد و سی مثقال بود، و یک لگن نقره

هفتاد مثقال، موافق مثقال قدس، هر دوی آنها پر از آرد نرم مخلوط با روغن بجهت هدیه آردی.³⁸ و یک قاشق طلا ده مثقال پر از بخور.³⁹ و یک گاو جوان و یک قوچ و یک بره نرینه یک ساله بجهت قربانی سوختنی.⁴⁰ و یک بز نر بجهت قربانی گناه.⁴¹ و بجهت ذبیحه سلامتی، دو گاو و پنج قوچ و پنج بز نر و پنج بره نرینه یک ساله، این بود هدیه شلومیبیل بن صوریشدای.⁴² و در روز ششم، الیاساف بن دعوییل سرور بنی جاد،⁴³ هدیه او یک طبق نقره که وزنش صد و سی مثقال بود، و یک لگن نقره هفتاد مثقال، موافق مثقال قدس، هر دوی آنها پر از آرد نرم مخلوط با روغن بجهت هدیه آردی.⁴⁴ و یک قاشق طلا ده مثقال پر از بخور.⁴⁵ و یک گاو جوان و یک قوچ و یک بره نرینه یک ساله بجهت قربانی سوختنی.⁴⁶ و یک بز نر بجهت قربانی گناه.⁴⁷ و بجهت ذبیحه سلامتی، دو گاو و پنج قوچ و پنج بز نر و پنج بره نرینه یک ساله، این بود هدیه الیاساف بن دعوییل.⁴⁸ و در روز هفتم، الیشمع بن عمیهود سرور بنی افرایم،⁴⁹ هدیه او یک طبق نقره که وزنش صد و سی مثقال بود، و یک لگن نقره هفتاد مثقال، موافق مثقال قدس، هر دوی آنها پر از آرد نرم مخلوط با روغن بجهت هدیه آردی.⁵⁰ و یک قاشق طلا ده مثقال پر از بخور.⁵¹ و یک گاو جوان و یک قوچ و یک بره نرینه یک ساله بجهت قربانی سوختنی.⁵² و یک بز نر بجهت قربانی گناه.⁵³ و بجهت ذبیحه سلامتی، دو گاو و پنج قوچ و پنج بز نر و پنج بره نرینه یک ساله، این بود هدیه الیشمع بن عمیهود.⁵⁴ و در روز هشتم، جملیبیل بن فدهصور سرور بنی منسی،⁵⁵ هدیه او یک طبق نقره که وزنش صد و سی مثقال بود، و یک لگن نقره هفتاد مثقال، موافق مثقال قدس، هر دوی آنها پر از آرد نرم مخلوط با روغن بجهت هدیه آردی.⁵⁶ و یک قاشق طلا ده مثقال پر از بخور.⁵⁷ و یک گاو جوان و یک قوچ و یک بره نرینه یک ساله بجهت قربانی سوختنی.⁵⁸ و یک بز نر بجهت قربانی گناه.⁵⁹ و بجهت ذبیحه سلامتی، دو گاو و پنج قوچ و پنج بز نر و پنج بره نرینه یک ساله، این بود هدیه جملیبیل بن فدهصور.⁶⁰ و در روز نهم، ابیدان بن جدعونی سرور بنی بنیامین،⁶¹ هدیه او یک طبق نقره که وزنش صد و سی مثقال بود و یک لگن نقره هفتاد مثقال موافق مثقال قدس، هر دوی آنها پر از آرد نرم مخلوط با روغن، بجهت هدیه آردی.⁶² و یک قاشق طلا ده مثقال پر از بخور.⁶³ و یک گاو جوان و یک قوچ و یک بره نرینه یک ساله بجهت قربانی سوختنی.⁶⁴ و یک بز نر به جهت قربانی گناه.⁶⁵ به جهت ذبیحه سلامتی دو گاو و پنج قوچ و پنج بره نرینه یک ساله، این بود هدیه ابیدان بن جدعونی.⁶⁶ و در روز دهم، اخیعزر بن عمیشدای سرور بنی دان،⁶⁷ هدیه او یک طبق نقره که وزنش صد و سی مثقال بود، و یک لگن نقره، هفتاد مثقال موافق مثقال قدس، هر دوی آنها پر از آرد نرم مخلوط با روغن بجهت هدیه آردی.⁶⁸ و یک قاشق طلا، ده مثقال پر از بخور.⁶⁹ و یک گاو جوان و یک قوچ و یک بره نرینه یک ساله بجهت قربانی سوختنی.⁷⁰ و یک بز نر بجهت قربانی گناه.⁷¹ و بجهت ذبیحه سلامتی، دو گاو و پنج قوچ و پنج بز نر و پنج بره نرینه یک ساله، این بود هدیه اخیعزر بن عمیشدای.⁷² و در روز یازدهم، فجعیئیل بن عکران سرور بنی اشیر،⁷³ هدیه او یک طبق نقره که وزنش صد و سی مثقال بود، و یک لگن نقره، هفتاد مثقال موافق مثقال قدس؛ هر دوی آنها پر از آرد نرم مخلوط با روغن بجهت هدیه آردی.⁷⁴ و یک قاشق طلا ده مثقال پر از بخور.⁷⁵ و یک گاو جوان و یک قوچ و بره نرینه یک ساله بجهت قربانی سوختنی.⁷⁶ و یک بز نر بجهت قربانی گناه.⁷⁷ و بجهت ذبیحه سلامتی، دو گاو و پنج قوچ و پنج بز نر و پنج بره نرینه یک ساله، این بود هدیه فجعیئیل بن عکران.⁷⁸ و در روز دوازدهم، اخیرع بن عینان، سرور بنی نفتالی،⁷⁹ هدیه او یک طبق نقره که وزنش صد و سی مثقال بود، و یک لگن نقره هفتاد مثقال موافق مثقال قدس، هر دوی آنها پر از آرد نرم مخلوط با روغن بجهت هدیه آردی.⁸⁰ و یک قاشق طلا، ده مثقال پر از بخور.⁸¹ و یک گاو جوان و یک قوچ و یک بره نرینه یک ساله بجهت قربانی سوختنی.⁸² و یک بز نر بجهت قربانی گناه.⁸³ و بجهت ذبیحه سلامتی، دو گاو و پنج قوچ و پنج بز نر و پنج بره نرینه یک ساله، این بود هدیه اخیرع بن عینان.⁸⁴ این بود تبرک مذبح در روزی که مسح شده بود، از جانب سروران اسرائیل دوازده طبق نقره و دوازده لگن نقره و دوازده قاشق طلا.

²³ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ²⁴ «این است قانون لایوان که از بیست و پنج ساله و بالاتر داخل شوند تا در کار خیمه اجتماع مشغول خدمت بشوند. ²⁵ و از پنجاه ساله از کارخدمت بازایستند، و بعد از آن خدمت نکنند. ²⁶ لیکن با برادران خود در خیمه اجتماع به نگاهبانی نمودن مشغول شوند، و خدمتی دیگر نکنند. بدین طور با لایوان درباره ودیعت ایشان عمل نما.»

عید فصح

9 و در ماه اول سال دوم بعد از بیرون آمدن ایشان از زمین مصر، خداوند موسی را در صحرای سینا خطاب کرده، گفت: ² «بنی اسرائیل عید فصح را در موسمش بجا آورند. ³ در روز چهاردهم این ماه آن را در وقت عصر در موسمش بجا آورید، برحسب همه فرایضش و همه احکامش آن را معمول دارید.»

⁴ پس موسی به بنی اسرائیل گفت که فصح را بجا آورند. ⁵ و فصح را در روز چهاردهم ماه اول، در وقت عصر در صحرای سینا بجا آورند، برحسب هرچه خداوند به موسی امر فرموده بود بنی اسرائیل چنان عمل نمودند. ⁶ اما بعضی اشخاص بودند که از میت آدمی نجس شده، فصح را در آن روز نتوانستند بجا آورند، پس در آن روز نزد موسی و هارون آمدند. ⁷ و آن اشخاص وی را گفتند که «ما از میت آدمی نجس هستیم؛ پس چرا از گذرانیدن قربانی خداوند در موسمش در میان بنی اسرائیل ممنوع شویم؟» ⁸ موسی ایشان را گفت: «بایستید تا آنچه خداوند در حق شما امر فرماید، بشنوم.»

⁹ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ¹⁰ «بنی اسرائیل را خطاب کرده، بگو: اگر کسی از شما یا از اعقاب شما از میت نجس شود، یا در سفر دور باشد، مع هذا فصح را برای خداوند بجا آورد. ¹¹ در روز چهاردهم ماه دوم، آن را در وقت عصر بجا آورند، و آن را با نان فطیر و سبزی تلخ بخورند. ¹² چیزی از آن تا صبح نگذارند و از آن استخوانی نشکنند؛ برحسب جمیع فرایض فصح آن را معمول دارند. ¹³ اما کسی که طاهر باشد و در سفر نباشد و از بجا آوردن فصح بازایستد، آن کس از قوم خود منقطع شود، چونکه قربانی خداوند را در موسمش نگذرانیده است، آن شخص گناه خود را متحمل خواهد شد. ¹⁴ و اگر غریبی در میان شما ماوا گزیند و بخواهد که فصح را برای خداوند بجا آورد، برحسب فریضه و حکم فصح عمل نماید، برای شما یک فریضه می باشد خواه برای غریب و خواه برای متوطن.»

ابر و آتش

¹⁵ و در روزی که مسکن برپا شد، ابر مسکن خیمه شهادت را پوشانید، و از شب تا صبح مغل منظر آتش بر مسکن می بود. ¹⁶ همیشه چنین بود که ابر آن را می پوشانید و منظر آتش در شب. ¹⁷ و هرگاه ابر از خیمه برمی خاست بعد از آن بنی اسرائیل کوچ می کردند و در هر جایی که ابر ساکن می شد آنجا بنی اسرائیل اردو می زدند.

¹⁸ به فرمان خداوند بنی اسرائیل کوچ می کردند و به فرمان خداوند اردو می زدند، همه روزهایی که ابر بر مسکن ساکن می بود، در اردو می ماندند. ¹⁹ و چون ابر، روزهای بسیار بر مسکن توقف می نمود، بنی اسرائیل ودیعت خداوند را نگاه می داشتند و کوچ نمی کردند. ²⁰ و بعضی اوقات ابر ایام قلبیلی بر مسکن می ماند، آنگاه به فرمان خداوند در اردومی ماندند و به فرمان خداوند کوچ می کردند. ²¹ و بعضی اوقات، ابر از شام تا صبح می ماند و در وقت صبح ابر برمی خاست، آنگاه کوچ می کردند، یا اگر روز و شب می ماند چون ابر برمی خاست، می کوچیدند. ²² خواه دو روز و خواه یک ماه و خواه یک سال، هر قدر ابر بر مسکن توقف نموده، بر آن ساکن می بود، بنی اسرائیل در اردومی ماندند، و کوچ نمی کردند و چون برمی خاست، می کوچیدند. ²³ به فرمان خداوند اردو می زدند، و به فرمان خداوند کوچ می کردند، و ودیعت خداوند را برحسب آنچه خداوند به واسطه موسی فرموده بود، نگاه می داشتند.

⁸⁵ هر طبق نقره صد و سی مثقال و هر لگن هفتاد، که تمامی نقره ظروف، دوهزار و چهارصد مثقال موافق مثقال قدس بود. ⁸⁶ و دوازده قاشق طلا پراز بخور هر کدام ده مثقال موافق مثقال قدس، که تمامی طلای قاشقها صد و بیست مثقال بود. ⁸⁷ تمامی گاوان بجهت قربانی سوختنی، دوازده گاو و دوازده قوچ و دوازده بره نرینه یک ساله. باهدیه آردی آنها و دوازده بز نر بجهت قربانی گناه. ⁸⁸ و تمامی گاوان بجهت ذبیحه سلامتی، بیست و چهار گاو و شصت قوچ و شصت بز نر و شصت بره نرینه یک ساله. این بود تبرک مذبح بعد از آنکه مسح شده بود.

⁸⁹ و چون موسی به خیمه اجتماع داخل شد تا با وی سخن گوید، آنگاه قول را می شنید که از بالای کرسی رحمت که بر تابوت شهادت بود، از میان دو کروی به وی سخن می گفت، پس با او تکلم می نمود.

برافروختن چراغها

8 و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ² «هارون را خطاب کرده، به وی بگو: هنگامی که چراغها را برافرازی، هفت چراغ پیش شمعدان روشنایی بدهد.» ³ پس هارون چنین کرد، و چراغها را برافراشت تا پیش شمعدان روشنایی بدهد، چنانکه خداوند موسی را امر فرموده بود. ⁴ و صنعت شمعدان این بود: از چرخکاری طلا از ساق تا گلگایش چرخکاری بود، موافق نمونه ای که خداوند به موسی نشان داده بود، به همین طور شمعدان را ساخت.

تطهیر لایوان

⁵ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ⁶ «لایوان را از میان بنی اسرائیل گرفته، ایشان را تطهیر نما. ⁷ و بجهت تطهیر ایشان، به ایشان چنین عمل نما، آن كفاره گناه را بر ایشان بپاش و بر تمام بدن خود استره بگذارند، و رخت خود را شسته، خود را تطهیر نمایند. ⁸ و گاو جوان و هدیه آردی آن، یعنی آرد نرم مخلوط با روغن بگیرند، و گاو جوان دیگر بجهت قربانی گناه بگیر. ⁹ و لایوان را پیش خیمه اجتماع نزدیک بیاور، و تمامی جماعت بنی اسرائیل را جمع کن. ¹⁰ و لایوان را به حضور خداوند نزدیک بیاور، و بنی اسرائیل دستهای خود را بر لایوان بگذارند. ¹¹ و هارون لایوان را از جانب بنی اسرائیل به حضور خداوند هدیه بگذارند، تا خدمت خداوند را بجا بیاورند. ¹² و لایوان دستهای خود را بر سرگاوان بنهند، و تو یکی را بجهت قربانی گناه و دیگری را بجهت قربانی سوختنی برای خداوند بگذاران، تا بجهت لایوان كفاره شود. ¹³ و لایوان را پیش هارون و پسرانش برپا بدان، و ایشان را برای خداوند هدیه بگذاران. ¹⁴ و لایوان را از میان بنی اسرائیل جدا نما و لایوان از آن من خواهند بود.

¹⁵ «و بعد از آن لایوان داخل شوند تا خدمت خیمه اجتماع را بجا آورند، و تو ایشان را تطهیر کرده، ایشان را هدیه بگذاران. ¹⁶ زیرا که ایشان از میان بنی اسرائیل به من بالکل داده شده اند، و به عوض هر گشاینده رحم، یعنی به عوض همه نخست زادگان بنی اسرائیل، ایشان را برای خود گرفته ام. ¹⁷ زیرا که جمیع نخست زادگان بنی اسرائیل خواه از انسان و خواه از بهایم، از آن من اند، در روزی که جمیع نخست زادگان را در زمین مصر زدم، ایشان را برای خود تقدیس نمودم. ¹⁸ پس لایوان را به عوض همه نخست زادگان بنی اسرائیل گرفتم. ¹⁹ و لایوان را از میان بنی اسرائیل به هارون و پسرانش پیشکش دادم تا خدمت بنی اسرائیل را در خیمه اجتماع بجا آورند، و بجهت بنی اسرائیل كفاره نمایند، و چون بنی اسرائیل به قدس نزدیک آیند، وبا به بنی اسرائیل عارض نشود.»

²⁰ پس موسی و هارون و تمامی جماعت بنی اسرائیل به لایوان چنین کردند، برحسب هر آنچه خداوند موسی را درباره لایوان امر فرمود، همچنان بنی اسرائیل به ایشان عمل نمودند. ²¹ و لایوان برای گناه خود كفاره کرده، رخت خود را شستند، و هارون ایشان را به حضور خداوند هدیه گذرانید، و هارون برای ایشان كفاره نموده، ایشان را تطهیر کرد. ²² و بعد از آن لایوان داخل شدند تا در خیمه اجتماع به حضور هارون و پسرانش به خدمت خود بپردازند، و چنانکه خداوند موسی را درباره لایوان امر فرمود، همچنان به ایشان عمل نمودند.

36 و چون فرود می‌آمد، می‌گفت: «ای خداوند نزد هزاران هزار اسرائیلی رجوع نما.»

دو کرنای نقره

طغیان قوم

11 و قوم شکایت‌کنان در گوش خداوند بدگفتند، و خداوند این را شنیده، غضبش افروخته شد، و آتش خداوند در میان ایشان مشتعل شده، در اطراف اردو بسوخت. 2 و قوم نزد موسی فریاد برآورد، موسی نزد خداوند دعانمود و آتش خاموش شد. 3 پس آن مکان را تبعیره نام نهادند، زیرا که آتش خداوند در میان ایشان مشتعل شد. 4 و گروه مختلف که در میان ایشان بودند، شهوت‌پرست شدند، و بنی‌اسرائیل باز گریان شده، گفتند: «کیست که ما را گوشت بخوراند! 5 ماهی‌ای را که در مصر مفت می‌خوردیم و خیارو خربوزه و تره و پیاز و سیر را بیاد می‌آوریم. 6 والان جان ما خشک شده، و چیزی نیست و غیر از این من، در نظر ما هیچ نمی‌آید!» 7 و من مثل تخم گشنیز بود و شکل آن مثل مقل. 8 و قوم گردش کرده، آن را جمع می‌نمودند، و آن را در آسیا خرد می‌کردند یا در هاون می‌کوبیدند، و در دیگها پخته، گرده‌ها از آن می‌ساختند. و طعم آن مثل طعم قرصهای روغنی بود. 9 و چون شب‌نم در وقت شب بر اردو می‌بارید، من نیز بر آن می‌ریختم.

10 و موسی قوم را شنید که با اهل خانه خود هر یک به در خیمه خویش می‌گریستند، و خشم خداوند به شدت افروخته شد، و در نظر موسی نیز قبیح آمد. 11 و موسی به خداوند گفت: «چرا به بنده خود بدی نمودی؟ و چرا در نظر تو التفات نیافتم که بار جمیع این قوم را بر من نهادی؟ 12 آیا من به تمامی این قوم حامله شده، یا من ایشان را زاییده‌ام که به من می‌گویی ایشان را در آغوش خود بردار، به زمینی که برای پدران ایشان قسم خوردی مثل لالا که طفل شیرخواره را برمی‌دارد؟ 13 گوشت از کجا پیدا کنم تا به همه این قوم بدهم؟ زیرا نزد من گریان شده، می‌گویند ما را گوشت بده تا بخوریم. 14 من به تنهایی نمی‌توانم تحمل تمامی این قوم را بنمایم زیرا بر من زیاد سنگین است. 15 و اگر با من چنین رفتارنمایی، پس هرگاه در نظر تو التفات یافتم مرا کشته، نابود ساز تا بدبختی خود را نبینم.»

16 پس خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: «هفتاد نفر از مشایخ بنی‌اسرائیل که ایشان رامی دانی که مشایخ قوم و سروران آنها می‌باشند نزد من جمع کن، و ایشان را به خیمه اجتماع بیاور تا در آنجا با تو بایستند. 17 و من نازل شده، در آنجا با تو سخن خواهم گفت، و از روحی که برتوست گرفته، بر ایشان خواهم نهاد تا با تو متحمل بار این قوم باشند و تو به تنهایی متحمل آن نباشی.»

18 «و قوم را بگو که برای فردا خود را تقدیس نمایید تا گوشت بخورید، چونکه در گوش خداوند گریان شده، گفتید، کیست که ما را گوشت بخوراند! زیرا که در مصر ما را خوش می‌گذشت! پس خداوند شما را گوشت خواهد داد تا بخورید. 19 نه یک روز و نه دو روز خواهید خورد، و نه پنج روز و نه ده روز و نه بیست روز، بلکه یک ماه تمام تا از بینی شما بیرون آید و نزد شما مکروه شود، چونکه خداوند را که در میان شماست رد نمودید، و به حضور وی گریان شده، گفتید، چرا از مصر بیرون آمدیم.» 21 موسی گفت: «قومی که من در میان ایشانم، ششصد هزار پیاده‌اند و تو گفתי ایشان را گوشت خواهم داد تا یک ماه تمام بخورند. 22 آیا گله‌ها و رمه‌ها برای ایشان کشته شود تا برای ایشان کفایت کند؟ یا همه ماهیان دریا برای ایشان جمع شوند تا برای ایشان کفایت کند؟»

23 خداوند موسی را گفت: «آیا دست خداوند کوتاه شده است؟ الان خواهی دید که کلام من بر تو واقع می‌شود یا نه.» 24 پس موسی بیرون آمده، سخنان خداوند را به قوم گفت، و هفتاد نفر از مشایخ قوم را جمع کرده، ایشان را به اطراف خیمه برپا داشت. 25 و خداوند در ابر نازل شده، با وی تکلم نمود، و از روحی که بر وی بود، گرفته، بر آن هفتاد نفر مشایخ نهاد و چون روح بر ایشان قرار گرفت، نبوت کردند، لیکن مزید نکردند.

10 و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: 2 «برای خود دو کرنای نقره بساز، آنها را از چرخکاری درست کن، و آنها را بجهت خواندن جماعت و کوچیدن اردو بکار ببر. 3 و چون آنها را بنوازند تمامی جماعت نزد تو به درخیمه اجتماع جمع شوند. 4 و چون یکی را بنوازند، سروران و روسای هزاره‌های اسرائیل نزد تو جمع شوند. 5 و چون تیز آهنگ بنوازید محله‌هایی که به طرف مشرق جا دارند، کوچ بکنند. 6 و چون مرتبه دوم تیز آهنگ بنوازید، محله‌هایی که به طرف جنوب جا دارند کوچ کنند؛ بجهت کوچ دادن ایشان تیز آهنگ بنوازند. 7 و بجهت جمع کردن جماعت بنوازید، لیکن تیز آهنگ منوازید. 8 «و بنی هارون کهنه، کرناها را بنوازند. این برای شما در نسلهای شما فریضه ابدی باشد. 9 و چون در زمین خود برای مقاتله با دشمنی که بر شما تعدی می‌نمایند می‌روید، کرناها را تیز آهنگ بنوازید، پس به حضور یهوه خدای خود بیاد آورده خواهید شد، و از دشمنان خود نجات خواهید یافت. 10 و در روز شادی خود و در عیدها و در اول ماه‌های خود کرناها را بر قربانی‌های سوختنی و ذبایح سلامتی خود بنوازید، تا برای شما به حضور خدای شما یادگاری باشد. من یهوه خدای شما هستم.»

کوچ از صحرای سینا

11 و واقع شد در روز بیستم ماه دوم سال دوم که ابر از بالای خیمه شهادت برداشته شد، 12 و بنی‌اسرائیل به مراحل خود از صحرای سینا کوچ کردند، و ابر در صحرای فاران ساکن شد، 13 و ایشان اول به فرمان خداوند به واسطه موسی کوچ کردند.

14 و علم محله بنی یهودا، اول با افواج ایشان روانه شد، و بر فوج او نحشون بن عمیناداب بود. 15 و بر فوج سبط بنی یساکار، تتنائیل بن صوغر. 16 و بر فوج سبط بنی زبولون، الیاب بن حیلون. 17 پس مسکن را پایین آوردند و بنی جرشون و بنی مراری که حاملان مسکن بودند، کوچ کردند.

18 و علم محله روبین با افواج ایشان روانه شد، و بر فوج او الیصور بن شدیئور بود. 19 و بر فوج سبط بنی شمعون، شلومئیل بن صوریئیل. 20 و بر فوج سبط بنی جاد، الیاساف بن دعوئیل. 21 پس قهاتیان که حاملان قدس بودند، کوچ کردند و پیش از رسیدن ایشان، آنها مسکن را برپا داشتند.

22 پس علم محله بنی افرایم با افواج ایشان روانه شد، و بر فوج او الیشمع بن عمیهود بود. 23 و بر فوج سبط بنی منسی، جملیئیل بن فدهصور. 24 و بر فوج سبط بنی بنیامین، ابیدان بن جدعونی.

25 پس علم محله بنی دان که موخر همه محله‌ها بود با افواج ایشان روانه شد، و بر فوج او اخیعزر بن عمیشدای بود. 26 و بر فوج سبط بنی اشیر، فجعیئیل بن عکران. 27 و بر فوج سبط بنی نفتالی، اخیرع بن عینان. 28 این بود مراحل بنی‌اسرائیل با افواج ایشان. پس کوچ کردند.

29 و موسی به حوآب بن رعوئیل مدیانی که برادرزن موسی بود، گفت: «ما به مکانی که خداوند درباره آن گفته است که آن را به شما خواهم بخشید کوچ می‌کنیم، همراه ما بیا و بتواحسان خواهیم نمود، چونکه خداوند درباره اسرائیل نیکو گفته است.»

30 او وی را گفت: «نمی‌آیم، بلکه به زمین و به خاندان خود خواهم رفت.»

31 گفت: «ما را ترک مکن زیرا چونکه تو منازل ما را در صحرا می‌دانی، بجهت ما مثل چشم خواهی بود. 32 و اگر همراه ما بیایی، هر احسانی که خداوند بر ما بنماید، همان را بر تو خواهیم نمود.»

33 و از کوه خداوند سفر سه روزه کوچ کردند، و تابوت عهد خداوند سفر سه روزه پیش روی ایشان رفت تا آرامگاهی برای ایشان بطلبد. 34 و ابر خداوند در روز بالای سر ایشان بود، و وقتی که از لشکرگاه روانه می‌شدند. 35 و چون تابوت روانه می‌شد، موسی می‌گفت: «ای خداوند برخیز و دشمنانت پراکنده شوند و مبعضات از حضور تو منهزم گردند.»

یهودا، کالیب بن یفنه.⁷ از سبط یساکار، یجال بن یوسف.⁸ از سبط افرایم، هوشع بن نون.⁹ از سبط بنیامین، فطلی بن رافو.¹⁰ از سبط زبولون، جدیئیل بن سودی.¹¹ از سبط یوسف از سبط بنی منسی، جدی بن سوسی.¹² از سبط دان، عمیئیل بن جملی.¹³ از سبط اشیر، ستور بن میکائیل.¹⁴ از سبط نفتالی، نحیی بن وفسی.¹⁵ از سبط جاد، جوائیل بن ماکی.¹⁶ این است نامهای کسانی که موسی برای جاسوسی زمین فرستاد، و موسی هوشع بن نون را یهوشوع نام نهاد.

¹⁷ و موسی ایشان را برای جاسوسی زمین کنعان فرستاده، به ایشان گفت: «از اینجا به جنوب رفته، به کوهستان برآید.¹⁸ و زمین را ببینید که چگونه است و مردم را که در آن ساکنند که قوی اند یا ضعیف، قلیل اند یا کثیر.¹⁹ و زمینی که در آن ساکنند چگونه است، نیک یا بد؟ و در چه قسم شهرها ساکنند، در چادرها یا در قلعه‌ها؟²⁰ و چگونه است زمین، چرب یا لاغر؟ و درخت دارد یا نه؟ پس قوی دل شده، از میوه زمین بیاورید.» و آن وقت موسم نوبر انگور بود.

²¹ پس رفته زمین را از بیابان سین تا رحوب، نزد مدخل حماط جاسوسی کردند.²² و به جنوب رفته، به حبرون رسیدند، و اخیمان و شیشای و تلمای بنی عناق در آنجا بودند، اما حبرون هفت سال قبل از صوعن مصر بنا شده بود.²³ و به وادی اشکول آمدند، و شاخه‌ای با یک خوشه انگور بریده، آن را بر چوب دستی، میان دونفر با قدری از انار و انجیر برداشته، آوردند.²⁴ و آن مکان به سبب خوشه انگور که بنی اسرائیل از آنجا بریده بودند، به وادی اشکول نامیده شد.

²⁵ و بعد از چهل روز، از جاسوسی زمین برگشتند.²⁶ و روانه شده، نزد موسی و هارون و تمامی جماعت بنی اسرائیل به قادش در بیابان فاران رسیدند، و برای ایشان و برای تمامی جماعت خبر آوردند، و میوه زمین را به ایشان نشان دادند.²⁷ و برای او حکایت کرده، گفتند: «به زمینی که ما را فرستادی رفتیم، و به درستی که به شیر و شهد جاریست، و میوه‌اش این است.²⁸ لیکن مردمانی که در زمین ساکنند زور آورند، و شهرهایش حصاردار و بسیار عظیم، و بنی عناق رانیز در آنجا دیدیم.²⁹ و عمالقه در زمین جنوب ساکنند، و حتیان و یبوسیان و اموریان در کوهستان سکونت دارند. و کنعانیان نزد دریا و برکناره اردن ساکنند.»

³⁰ و کالیب قوم را پیش موسی خاموش ساخته، گفت: «فی الفور برویم و آن را در تصرف آریم، زیرا که می‌توانیم بر آن غالب شویم.»³¹ اما آن کسانی که با وی رفته بودند، گفتند: «نمی‌توانیم با این قوم مقابله نماییم زیرا که ایشان از ما قوی‌ترند.»³² و درباره زمینی که آن را جاسوسی کرده بودند، خبر بد نزد بنی اسرائیل آورده، گفتند: «زمینی که برای جاسوسی آن از آن گذشتیم زمینی است که ساکنان خود را می‌خورد، و تمامی قومی که در آن دیدیم، مردان بلند قد بودند.³³ و در آنجا جباران بنی عناق را دیدیم که اولاد جبارانند، و ما در نظر خود مثل ملخ بودیم و همچنان در نظر ایشان می‌نمودیم.»

شورش قوم اسرائیل

14 و تمامی جماعت آواز خود را بلند کرده، فریاد نمودند. و قوم در آن شب می‌گریستند.² و جمیع بنی اسرائیل بر موسی و هارون همههم کردند، و تمامی جماعت به ایشان گفتند: «کاش که در زمین مصر می‌مردیم یا در این صحرا وفات می‌یافتیم!»³ و چرا خداوند ما را به این زمین می‌آورد تا به دم شمشیر بیفتیم، و زنان و اطفال ما به بیگما برده شوند، آیا برگشتن به مصر برای ما بهتر نیست؟⁴ و به یکدیگر گفتند: «سرداری برای خود مقرر کرده، به مصر برگردیم.»

⁵ پس موسی و هارون به حضور تمامی گروه جماعت بنی اسرائیل به رو افتادند.⁶ و یوشع بن نون و کالیب بن یفنه که از جاسوسان زمین بودند، رخت خود را درپدند.⁷ و تمامی جماعت بنی اسرائیل را خطاب کرده، گفتند: «زمینی که برای جاسوسی آن از آن عبور نمودیم، زمین بسیار بسیار خوب است.⁸ اگر خداوند از ما راضی است ما را به این زمین آورده، آن را به ما خواهد بخشید، زمینی که به شیر و شهد جاری است.⁹ زناهار از خداوند متهم نشود، و از اهل زمین ترسان مباشید، زیرا که ایشان خوراک ما

²⁶ اما دو نفر در لشکرگاه باقی ماندند که نام یکی الداد بود و نام دیگری میداد، و روح بر ایشان نازل شد و نامهای ایشان در ثبت بود، لیکن نزدخیمه نیامده، در لشکرگاه نبوت کردند.²⁷ آنگاه جوانی دوید و به موسی خبر داده، گفت: «الداد و میداد در لشکرگاه نبوت می‌کنند.»

²⁸ و یوشع بن نون خادم موسی که از برگزیدگان او بود، در جواب گفت: «ای آقایم موسی ایشان را منع نما!»

²⁹ موسی وی را گفت: «آیا تو برای من حسد می‌بری؟ کاشکه تمامی قوم خداوند نبی می‌بودند و روح خود را بر ایشان افاضه می‌نمود!»

³⁰ پس موسی با مشایخ اسرائیل به لشکرگاه آمدند.³¹ و بادی از جانب خداوند وزیده، سلوی را از دریا برآورد و آنها را به اطراف لشکرگاه تخمین یک روز راه به این طرف و یک روز راه به آن طرف پراکنده ساخت، و قریب به دو ذراع از روی زمین بالا بودند.³² و قوم برخاسته تمام آن روز و تمام آن شب و تمام روز دیگر سلوی را جمع کردند و آنکه کمتر یافته بود، ده حومر جمع کرده بود، و آنها را به اطراف اردو برای خود پهن کردند.³³ و گوشت هنوز در میان دندان ایشان می‌بود پیش از آنکه خاییده شود، که غضب خداوند بر ایشان افروخته شده خداوند قوم را به بلای بسیار سخت مبتلا ساخت.³⁴ و آن مکان را قبروت هتاوه نامیدند، زیرا قومی را که شهوت پرست شدند، در آنجا دفن کردند.³⁵ و قوم از قبروت هتاوه به حضیروت کوچ کرده، در حضیروت توقف نمودند.

شکایت مریم و هارون

12 و مریم و هارون درباره زن حبشی که موسی گرفته بود، بر او شکایت آوردند، زیرا زن حبشی گرفته بود.² و گفتند: «آیا خداوند با موسی به تنهایی تکلم نموده است، مگر به ما نیز تکلم نموده؟» و خداوند این را شنید.³ و موسی مرد بسیار حلیم بود، بیشتر از جمیع مردمانی که در روی زمینند.

⁴ در ساعت خداوند به موسی و هارون و مریم گفت: «شما هر سه نزد خیمه اجتماع بیرون آید.» و هر سه بیرون آمدند.⁵ و خداوند در ستون ابرنازل شده، به در خیمه ایستاد، و هارون و مریم را خوانده، ایشان هر دو بیرون آمدند.⁶ و او گفت: «الان سخنان مرا بشنوید: اگر در میان شما نبی‌ای باشد، من که یهوه هستم، خود را در رویا بر او ظاهر می‌کنم و در خواب به او سخن می‌گویم.⁷ اما بنده من موسی چنین نیست. او در تمامی خانه من امین است.⁸ با وی روبرو و آشکارا و نه در رمزها سخن می‌گویم، و شبیه خداوند رامعاینه می‌بیند، پس چرا نترسیدید که بر بنده من موسی شکایت آوردید؟»⁹ و غضب خداوند بر ایشان افروخته شده، برفت.¹⁰ و چون ابر از روی خیمه برخاست، اینک مریم مثل برف مبروص بود، و هارون بر مریم نگاه کرد و اینک مبروص بود.¹¹ و هارون به موسی گفت: «وای ای آقایم بار این گناه را بر ما مگذار زیرا که حماقت کرده، گناه ورزیده‌ایم.¹² و او مثل میته‌ای نباشد که چون از رحم مادرش بیرون آید، نصف بدنش پوسیده باشد.»

¹³ پس موسی نزد خداوند استغاثه کرده، گفت: «ای خدا او را شفا بده!»¹⁴ خداوند به موسی گفت: «اگر پدرش به روی وی فقط آب دهان می‌انداخت، آیا هفت روز خجل نمی‌شد؟ پس هفت روز بیرون لشکرگاه محبوس بشود، و بعد از آن داخل شود.»¹⁵ پس مریم هفت روز بیرون لشکرگاه محبوس ماند، و تا داخل شدن مریم، قوم کوچ نکردند.¹⁶ و بعد از آن، قوم از حضیروت کوچ کرده، در صحرای فاران اردو زدند.

تجسس کنعان

13 و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: «کسان بفرست تا زمین کنعان را که به بنی اسرائیل دادم، جاسوسی کنند؛ یک نفر را از اهر سبط آبابی ایشان که هرکدام در میان ایشان سرور باشد، بفرستید.»³ پس موسی به فرمان خداوند، ایشان را از صحرای فاران فرستاد، و همه ایشان از روسای بنی اسرائیل بودند.⁴ و نامهای ایشان اینهاست: از سبط روبین، شموع بن زکور.⁵ از سبط شمعون، شافاط بن حوری.⁶ از سبط

هستند، سایه ایشان از ایشان گذشته است، و خداوند با ماست، از ایشان مترسید.»

¹⁰ لیکن تمامی جماعت گفتند که باید ایشان را سنگسار کنند. آنگاه جلال خداوند در خیمه اجتماع بر تمامی بنی اسرائیل ظاهر شد. ¹¹ و خداوند به موسی گفت: «تا به کی این قوم مرا اهانت نمایند؟ و تا به کی با وجود همه آیاتی که در میان ایشان نمودم، به من ایمان نیاورند؟ ¹² ایشان را به وبا مبتلا ساخته، هلاک می‌کنم و از تو قومی بزرگ و عظیم تر از ایشان خواهم ساخت.»

¹³ موسی به خداوند گفت: «آنگاه مصریان خواهند شنید، زیرا که این قوم را به قدرت خود از میان ایشان بیرون آوردی. ¹⁴ و به ساکنان این زمین خبر خواهند داد و ایشان شنیده‌اند که توای خداوند، در میان این قوم هستی، زیرا که توای خداوند، معاینه دیده می‌شوی، و ابر تو بر ایشان قایم است، و تو پیش روی ایشان روز در ستون ابرو شب در ستون آتش می‌خرامی. ¹⁵ پس اگر این قوم را مثل شخص واحد بکشی، طوایفی که آوازه تو را شنیده‌اند، خواهند گفت: ¹⁶ چون که خداوند نتوانست این قوم را به زمینی که برای ایشان قسم خورده بود درآورد از این سبب ایشان را در صحرا کشت. ¹⁷ پس الان قدرت خداوند عظیم بشود، چنانکه گفته بودی ¹⁸ که بیهوه دیرخشم و بسیار رحیم و آمرزنده گناه و عصیان است، لیکن مجرم را هرگز بی‌سزا نخواهد گذاشت بلکه عقوبت گناه پدران را بر پسران تاپشت سوم و چهارم می‌رساند. ¹⁹ پس گناه این قوم را برحسب عظمت رحمت خود بیاورز، چنانکه این قوم را از مصر تا اینجا آمرزیده‌ای.»

²⁰ و خداوند گفت: «برحسب کلام تو آمرزیدم. ²¹ لیکن به حیات خودم قسم که تمامی زمین از جلال بیهوه پر خواهد شد. ²² چونکه جمیع مردانی که جلال و آیات مرا که در مصر و بیابان نمودم دیدند، مرا ده مرتبه امتحان کرده، آواز مرا نشنیدند. ²³ به درستی که ایشان زمینی را که برای پدران ایشان قسم خوردم، نخواهند دید، و هر که مرا اهانت کرده باشد، آن را نخواهد دید. ²⁴ لیکن بنده من کالیب چونکه روح دیگر داشت و مرا تمام اطاعت نمود، او را به زمینی که رفته بود داخل خواهم ساخت، و ذریت او وارث آن خواهند شد. ²⁵ و چونکه عمالیقیان و کنعانیان دروادی ساکنند، فردا رو گردانیده، از راه بحر قزقم به صحرا کوچ کنید.»

²⁶ و خداوند موسی و هارون را خطاب کرده، گفت: ²⁷ «تا به کی این جماعت شریر را که بر من هممه می‌کنند متحمل بشوم؟ هممه بنی اسرائیل را که بر من هممه می‌کنند، شنیدم. ²⁸ به ایشان بگو خداوند می‌گوید: به حیات خودم قسم که چنانکه شما در گوش من گفتید، همچنان با شما عمل خواهم نمود. ²⁹ لاشه‌های شما در این صحرا خواهد افتاد، و جمیع شمرده شدگان شما برحسب تمامی عدد شما، از بیست ساله و بالاتر که بر من هممه کرده‌اید. ³⁰ شما به زمینی که درباره آن دست خود را بلند کردم که شما را در آن ساکن گردانم، هرگز داخل نخواهید شد، مگر کالیب بن یفنه و یوشع بن نون. ³¹ اما اطفال شما که درباره آنها گفتید که به یغما برده خواهند شد، ایشان را داخل خواهم کرد و ایشان زمینی را که شما رد کردید، خواهند دانست. ³² لیکن لاشه‌های شما در این صحرا خواهد افتاد. ³³ و پسران شما در این صحرا چهل سال آواره بوده، بار زناکاری شما را متحمل خواهند شد، تالاشه‌های شما در صحرا تلف شود. ³⁴ برحسب شماره روزهایی که زمین را جاسوسی می‌کردید، یعنی چهل روز، یک سال به عوض هر روز، بارگناهان خود را چهل سال متحمل خواهید شد، و مخالفت مرا خواهید دانست. ³⁵ من که بیهوه هستم، گفتم که البته این را به تمامی این جماعت شریر که به ضد من جمع شده‌اند خواهم کرد، و در این صحرا تلف شده، در اینجا خواهند مرد.»

³⁶ و اما آن کسانی که موسی برای جاسوسی زمین فرستاده بود. و ایشان چون برگشتند خبر بد درباره زمین آورده، تمام جماعت را از او گله‌مند ساختند. ³⁷ آن کسانی که این خبر بد را درباره زمین آورده بودند، به حضور خداوند از و پامردند. ³⁸ اما یوشع بن نون و کالیب بن یفنه از جمله آنانی که برای جاسوسی زمین رفته بودند، زنده ماندند. ³⁹ و چون موسی این سخنان را به جمیع بنی اسرائیل گفت، قوم بسیار گریستند. ⁴⁰ و پامدادان به زودی برخاسته، به سر کوه برآمده، گفتند: «اینک

حاضریم و به مکانی که خداوند وعده داده است می‌رویم، زیرا گناه کرده‌ایم.»

⁴¹ موسی گفت: «چرا از فرمان خداوند تجاوز می‌نمایید؟ لیکن این کار به کام نخواهد شد! ⁴² مروید زیرا خداوند در میان شما نیست، مبادا از پیش دشمنان خود منهزم شوید. ⁴³ زیرا عمالیقیان و کنعانیان آنجا پیش روی شما هستند، پس به شمشیر خواهید افتاد، و چونکه از پیروی خداوند روگردانیده‌اید، لهذا خداوند با شما خواهد بود.»

⁴⁴ لیکن ایشان از راه تکبر به سر کوه رفتند، اما تابوت عهد خداوند و موسی از میان لشکرگاه بیرون نرفتند. ⁴⁵ آنگاه عمالیقیان و کنعانیان که در آن کوهستان ساکن بودند فرودآمده، ایشان را زدند و تا حرما منهزم ساختند.

هدایا و قربانی ها

15 و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ² «بنی اسرائیل را خطاب کرده، به ایشان بگو: چون به زمین سکونت خود که من آن را به شما می‌دهم داخل شوید، ³ و می‌خواهید هدیه آتشین برای خداوند بگذرانید، چه قربانی سوختنی و چه ذبیحه وفای نذر، یا برای نافله یادر عیدهای خود، برای گذرانیدن هدیه خوشبو بجهت خداوند، خواه از رمه و خواه از گله، ⁴ آنگاه کسی که هدیه خود را می‌گذراند، برای هدیه آردی یک عشر ایفه آرد نرم مخلوط شده بایک ربع هین روغن بجهت خداوند بگذراند. ⁵ و برای هدیه ریختنی یک ربع هین شراب با قربانی سوختنی یا برای ذبیحه بجهت هر بره حاضرکن.»

⁶ «یا بجهت قوچ برای هدیه آردی دو عشر ایفه آرد نرم مخلوط شده با یک ثلث هین روغن حاضرکن. ⁷ و بجهت هدیه ریختنی یک ثلث هین شراب برای خوشبویی بجهت خداوند حاضرکن.»

⁸ «و چون گاوی برای قربانی سوختنی یا ذبیحه‌ای برای ادای نذر یا برای ذبیحه سلامتی بجهت خداوند حاضر می‌کنی، ⁹ آنگاه بجهت هدیه آردی، سه عشر آرد نرم مخلوط شده بانصف هین روغن با گاو بگذراند. ¹⁰ و برای هدیه ریختنی نصف هین شراب بگذران تا هدیه آتشین خوشبو برای خداوند بشود.»

¹¹ «همچنین برای هر گاو و برای هر قوچ و برای هر بره نربنه و هر بزغاله کرده شود. ¹² برحسب شماره‌ای که حاضر کنید بدین قسم برای هر یک، موافق شماره آنها عمل نمایید.»

¹³ «هر متوطن چون هدیه آتشین خوشبو برای خداوند می‌گذراند، این اوامر را به اینطور بجای آورد. ¹⁴ و اگر غریبی که در میان شما ماواگزیند، هر که در قرنهای شما در میان شما باشد، می‌خواهد هدیه آتشین خوشبو برای خداوند بگذراند، به نوعی که شما عمل می‌نمایید، او نیز عمل نماید. ¹⁵ برای شما که اهل جماعت هستید برای غریبی که نزد شما ماوا گزیند یک فریضه باشد، فریضه ابدی در نسلهای شما؛ مثل شما به حضور خداوند مثل غریب است. ¹⁶ یک قانون و یک حکم برای شما و برای غریبی که در میان شما ماوا گزیند، خواهد بود.»

¹⁷ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ¹⁸ «بنی اسرائیل را خطاب کرده، به ایشان بگو: چون به زمینی که من شما را در آن درمی آورم داخل شوید، ¹⁹ و از محصول زمین بخورید، آنگاه هدیه افراشتنی برای خداوند بگذرانید. ²⁰ از خمیر اول خود گرده‌ای بجهت هدیه افراشتنی بگذرانید؛ مثل هدیه افراشتنی خرمن، همچنان آن را بگذرانید. ²¹ از خمیر اول خود، هدیه افراشتنی در قرنهای خود برای خداوند بگذرانید.»

²² «و هرگاه سهو خطا کرده، جمیع این اوامرا که خداوند به موسی گفته است، بجا نیاورده باشید، ²³ یعنی هر چه خداوند به واسطه موسی شما را امر فرمود، از روزی که خداوند امر فرموده از آن به بعد در قرنهای شما. ²⁴ پس اگر این کار سهو و بدون اطلاع جماعت کرده شد، آنگاه تمامی جماعت یک گاو جوان برای قربانی سوختنی و خوشبویی بجهت خداوند با هدیه آردی و هدیه ریختنی آن، موافق رسم بگذرانند، و یک بز نر بجهت قربانی گناه. ²⁵ و کاهن برای تمامی جماعت بنی اسرائیل کفاره نماید، و ایشان آمرزیده خواهند شد، زیرا که آن کار سهو شده است، و ایشان قربانی

است، بیرون آوردی تا ما را در صحرا نیز هلاک سازی که می‌خواهی خود را بر ما حکمران سازی؟¹⁴ و ما را هم به زمینی که به شیر و شهدجاری است درنیابوردی و ملکیتی از مزرعه‌ها و تاکستانها به ما ندادی. آیا چشمان این مردمان رامی کنی؟ نخواهیم آمد!»

¹⁵ و موسی بسیار خشمناک شده، به خداوندگفت: «هدیه ایشان را منظور منما، یک خر از ایشان نگرفتم، و به یکی از ایشان زیان نرساندم.»¹⁶ و موسی به قورح گفت: «تو با تمامی جمعیت خود فردا به حضور خداوند حاضر شوید، تو و ایشان و هارون.¹⁷ و هر کس مجمر خود را گرفته، بخور بر آنها بگذارد و شما هر کس مجمر خود، یعنی دویست و پنجاه مجمر به حضور خداوند بیاورید، تو نیز و هارون هر یک مجمر خود را بیاورید.»¹⁸ پس هر کس مجمر خود را گرفته، و آتش در آنها نهاده، و بخور بر آنها گذارده، نزد دروازه خیمه اجتماع، با موسی و هارون ایستادند.¹⁹ و قورح تمامی جماعت را به مقابل ایشان نزد در خیمه اجتماع جمع کرد، و جلال خداوند بر تمامی جماعت ظاهر شد.

²⁰ و خداوند موسی و هارون را خطاب کرده، گفت: «²¹ خود را از این جماعت دور کنید تا ایشان را در لحظه‌ای هلاک کنم.»²² پس ایشان به روی درافتاده، گفتند: «ای خدا که خدای روحهای تمام بشر هستی، آیا یک نفر گناه ورزد و بر تمام جماعت غضبناک شوی؟»

²³ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: «²⁴ جماعت را خطاب کرده، بگو از اطراف مسکن قورح و داتان و ابیرام دور شوید.»²⁵ پس موسی برخاسته، نزد داتان و ابیرام رفت و مشایخ اسرائیل در عقب وی رفتند.²⁶ و جماعت را خطاب کرده، گفت: «از نزد خیمه‌های این مردمان شیرین دور شوید، و چیزی را که از آن ایشان است لمس ننمایید، مبدا در همه گناهان ایشان هلاک شوید.»²⁷ پس از اطراف مسکن قورح و داتان و ابیرام دور شدند، و داتان و ابیرام بیرون آمده، با زنان و پسران و اطفال خود به در خیمه‌های خود ایستادند.²⁸ و موسی گفت: «از این خواهید دانست که خداوند مرا فرستاده است تا همه این کارها را بکنم و به ازاده من نبوده است.»²⁹ اگر این کسان مثل موت سایر بنی آدم بمیرند و اگر مثل وقایع جمیع بنی آدم بر ایشان واقع شود، خداوند مرا فرستاده است.³⁰ و اما اگر خداوند چیز تازه‌ای بنماید و زمین دهان خود را گشاده، ایشان را با جمیع مایملک ایشان ببلعد که به گور زنده فرود روند، آنگاه بدانید که این مردمان خداوند را اهانت نموده‌اند.»

³¹ و چون از گفتن همه این سخنان فارغ شد، زمینی که زیر ایشان بود، شکافته شد.³² و زمین دهان خود را گشوده، ایشان را و خانه‌های ایشان و همه کسان را که تعلق به قورح داشتند، با تمامی اموال ایشان بلعد.³³ و ایشان با هر چه به ایشان تعلق داشت، زنده به گور فرورفتند، و زمین برایشان به هم آمد که از میان جماعت هلاک شدند.³⁴ و جمیع اسرائیلیان که به اطراف ایشان بودند، از نعره ایشان گریختند، زیرا گفتند مبدا زمین ما را نیز بلعد.³⁵ و آتش از حضور خداوند بدرآمده، دویست و پنجاه نفر را که بخور می‌گذرانیدند، سوزانید.

³⁶ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: «³⁷ به العازار بن هارون کاهن بگو که مجمرها را از میان آتش بردار، و آتش را به آن طرف پیاش زیرا که آنها مقدس است.»³⁸ یعنی مجمرهای این گناهکاران را به ضد جان ایشان و از آنها تخته‌های پهن برای پوشش مذبح بسازند، زیرا چونکه آنها را به حضور خداوند گذرانیده‌اند مقدس شده است، تا برای بنی اسرائیل آیتی باشد.»³⁹ پس العازار کاهن مجمرهای برنجین را که سوخته شدگان گذرانیده بودند گرفته، از آنها پوشش مذبح ساختند.⁴⁰ تا برای بنی اسرائیل یادگار باشد تا هیچ غریبی که از اولاد هارون نباشد بجهت سوزانیدن بخور به حضور خداوند نزدیک نیاید، مبدا مثل قورح و جمعیتش بشود، چنانکه خداوند به واسطه موسی او را امر فرموده بود.

⁴¹ و در فردای آن روز تمامی جماعت بنی اسرائیل بر موسی و هارون همه‌همه کرده، گفتند که شما قوم خداوند را کشتید.⁴² و چون جماعت بر موسی و هارون جمع شدند، به سوی خیمه اجتماع نگرستند، و اینک ابران را پوشانید و جلال خداوند ظاهر شد.⁴³ و موسی و هارون پیش خیمه اجتماع آمدند.⁴⁴ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: «⁴⁵ از میان این

خود را بجهت هدیه آتشین خداوند و قربانی گناه خود را بجهت سهو خویش، به حضور خداوند گذرانیده‌اند.²⁶ و تمامی جماعت بنی اسرائیل و غریبی که در میان ایشان ساکن باشد، آرمزیده خواهند شد، زیرا که به تمامی جماعت سهو شده بود.

²⁷ «و اگر یک نفر سهو خطا کرده باشد، آنگاه بز ماده یک ساله برای قربانی گناه بگذرانند.²⁸ و کاهن بجهت آن کسی که سهو کرده است چونکه خطای او از نادانستگی بود، به حضور خداوند کفار کند تا بجهت وی کفاره بشود و آرمزیده خواهد شد.²⁹ بجهت کسی که سهو خطا کند، خواه متوطنی از بنی اسرائیل و خواه غریبی که در میان ایشان ساکن باشد، یک قانون خواهد بود.

³⁰ «و اما کسی که به دست بلند عمل نماید، چه متوطن و چه غریب، او به خداوند کفر کرده باشد، پس آن شخص از میان قوم خود منقطع خواهد شد.³¹ چونکه کلام خداوند را حقیر شمرده، حکم او را شکسته است، آن کس البته منقطع شود و گناهش بر وی خواهد بود.»

³² و چون بنی اسرائیل در صحرا بودند، کسی را یافتند که در روز سبت هیزم جمع می‌کرد.³³ و کسانی که او را یافتند که هیزم جمع می‌کرد، او را نزد موسی و هارون و تمامی جماعت آوردند.³⁴ و او را در حبس نگاه داشتند، زیرا که اعلام نشده بود که با وی چه باید کرد.³⁵ و خداوند به موسی گفت: «این شخص البته کشته شود، تمامی جماعت او را بیرون از لشکرگاه با سنگها سنگسار کنند.»³⁶ پس تمامی جماعت او را بیرون از لشکرگاه آورده، او را سنگسار کردند و بمرد، چنانکه خداوند به موسی امر کرده بود.

³⁷ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: «³⁸ بنی اسرائیل را خطاب کرده، به ایشان بگو که: برای خود بر گوشه‌های رخت خویش در قرنهاي خود صیصیت بسازند و رشته لاجوردی بر هر گوشه صیصیت بگذرانند.³⁹ و بجهت شما صیصیت خواهد بود تا بر آن بنگرید و تمام او امر خداوند را بیاد آورده، بجا آورید، و در پی دلها و چشمان خود که شما در پی آنها زنا می‌کنید، منحرف نشوید.⁴⁰ تا تمامی او امر مرا بیاد آورده، بجا آورید، و بجهت خدای خود مقدس باشید.⁴¹ من بیهو خدای شما هستم که شما را از زمین مصر بیرون آوردم تا خدای شما باشم. من بیهو خدای شما هستم.»

مجازات یاغیان

16 و قورح بن یصهار بن قهات بن لاوی وداتان و ابیرام پسران الیاب و اون بن فالت پسران روبین (کسان) گرفته،² با بعضی از بنی اسرائیل، یعنی دویست و پنجاه نفر از سروران جماعت که برگزیدگان شورا و مردان معروف بودند، به حضور موسی برخاستند.³ و به مقابل موسی و هارون جمع شده، به ایشان گفتند: «شما از حد خود تجاوز می‌نمایید، زیرا تمامی جماعت هریک از ایشان مقدس اند، و خداوند در میان ایشان است. پس چرا خویشتن را بر جماعت خداوند برمی‌افزاید؟»⁴ و چون موسی این را شنید به روی خود در افتاد.⁵ و قورح و تمامی جمعیت او را خطاب کرده، گفت: «بامدادان خداوند نشان خواهد داد که چه کس از آن وی و چه کس مقدس است، و او را نزد خود خواهد آورد، و هر که را برای خود برگزیده است، او را نزد خود خواهد آورد.⁶ این را بکنید که مجمرها برای خود بگیرید، ای قورح و تمامی جمعیت تو.⁷ و آتش در آنها گذارده، فردا به حضور خداوند بخور در آنها بریزید، و آن کس که خداوند برگزیده است، مقدس خواهد شد. ای پسران لاوی شما از حد خود تجاوز می‌نمایید!»⁸ و موسی به قورح گفت: «ای بنی لاوی بشنوید!⁹ آیا نزد شما کم است که خدای اسرائیل شما را از جماعت اسرائیل ممتاز کرده است، تا شما را نزد خود بیاورد تا در مسکن خداوند خدمت نماید، و به حضور جماعت برای خدمت ایشان بایستید؟¹⁰ و تو را و جمیع برادرانت بنی لاوی را با تو نزدیک آورد، و آیا کهانت را نیز می‌طلبید؟

¹¹ از این جهت تو و تمامی جمعیت تو به ضد خداوند جمع شده‌اید، و اما هارون چیست که براو همه‌همه می‌کنید؟»

¹² و موسی فرستاد تا داتان و ابیرام پسران الیاب را بخواند، و ایشان گفتند: «نمی‌آییم!¹³ آیا کم است که ما را از زمینی که به شیر و شهد جاری

به سبب مسح شدن به فریضه ابدی دادم.⁹ از قدس اقداس که از آتش نگاه داشته شود این از آن تو خواهد بود، هر هدیه ایشان یعنی هر هدیه آردی و هر قربانی گناه و هر قربانی جرم ایشان که نزد من بگذرانند، اینها برای تو و پسرانت قدس اقداس باشد.¹⁰ مثل قدس اقداس آنها را بخور. هر ذکور از آن بخورد، برای تو مقدس باشد.¹¹ و این هم از آن تو باشد، هدیه افراشتنی از عطایای ایشان با هر هدیه جنبانیدنی بنی اسرائیل را به تو و به پسرانت و دخترانت به فریضه ابدی دادم، هر که در خانه تو ظاهر باشد، از آن بخورد.¹² تمامی بهترین روغن و تمامی بهترین حاصل مو و غله یعنی نوبرهای آنها را که به خداوند می دهند، به تو بخشیدم.¹³ و نوبرهای هر چه در زمین ایشان است که نزد خداوند می آورند از آن تو باشد، هر که در خانه تو ظاهر باشد، از آن بخورد.¹⁴ و هر چه در اسرائیل وقف بشود، از آن تو باشد.¹⁵ و هر چه رحم را گشاید از هر ذی جسدی که برای خداوند می گذرانند چه از انسان و چه از بهایم از آن تو باشد، اما نخست زاده انسان را البته فدیة دهی، و نخست زاده بهایم ناپاک را فدیة ای بده.

¹⁶ «و اما درباره فدیة آنها، آنها را از یک ماهه به حساب خود به پنج مثقال نقره، موافق مثقال قدس که بیست جیره باشد فدیة بده.¹⁷ ولی نخست زاده گاو یا نخست زاده گوسفند یا نخست زاده بز را فدیة ندهی؛ آنها مقدسند، خون آنها را بر مذبح بپاش و پیه آنها را بجهت هدیه آتشین و عطر خوشبو برای خداوند بسوزان.¹⁸ و گوشت آنها مثل سینه جنبانیدنی، از آن تو باشد و ران راست، از آن تو باشد.¹⁹ جمیع هدایای افراشتنی را از چیزهای مقدس که بنی اسرائیل برای خداوند می گذرانند به تو و پسرانت و دخترانت با تو به فریضه ابدی دادم، این به حضور خداوند برای تو و ذریه تو با تو عهد نمک تا به ابد خواهد بود.»

²⁰ و خداوند به هارون گفت: «تو در زمین ایشان هیچ ملک نخواهی یافت، و در میان ایشان برای تو نصیبی نخواهد بود، نصیب تو و ملک تودر میان بنی اسرائیل من هستم.»

²¹ «و به بنی لاوی اینک تمامی عشر اسرائیل را برای ملکیت دادم، به عوض خدمتی که می کنند یعنی خدمت خیمه اجتماع.²² و بعد از این بنی اسرائیل به خیمه اجتماع نزدیک نیایند، مبادا گناه را متحمل شده، بمیرند.²³ اما لاویان خدمت خیمه اجتماع را بکنند و متحمل گناه ایشان بشوند، این در قرنهای شما فریضه ای ابدی خواهد بود، و ایشان در میان بنی اسرائیل ملک نخواهند یافت.²⁴ زیرا که عشر بنی اسرائیل را که آن را نزد خداوند برای هدیه افراشتنی بگذرانند به لاویان بجهت ملک بخشیدم، بنابراین به ایشان گفتم که در میان بنی اسرائیل ملک نخواهند یافت.»²⁵ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ²⁶ «که لاویان را نیز خطاب کرده، به ایشان بگو: چون عشری را که از بنی اسرائیل به شما برای ملکیت دادم از ایشان بگیری، آنگاه هدیه افراشتنی خداوند را از آن، یعنی عشری از عشر بگذرانید.²⁷ و هدیه افراشتنی شما برای شما، مثل غله خرمن و پری چرخشت حساب می شود.²⁸ بدینطور شما نیز از همه عشرهایی که

از بنی اسرائیل می گیرید، هدیه افراشتنی برای خداوند بگذرانید، و از آنها هدیه افراشتنی خداوند را به هارون کاهن بدهید.²⁹ از جمیع هدایای خود هر هدیه خداوند را از تمامی پیه آنها و از قسمت مقدس آنها بگذرانید.³⁰ و ایشان را بگو هنگامی که پیه آنها را از آنها گذرانیده باشید، آنگاه برای لاویان مثل محصول خرمن و حاصل چرخشت حساب خواهد شد.³¹ و شما و خداوند شما آن را در هر جا بخورید زیرا که این مزد شما است، به عوض خدمتی که در خیمه اجتماع می کنید.³² و چون پیه آنها را از آنها گذرانیده باشید، پس به سبب آنها متحمل گناه نخواهید بود، و چیزهای مقدس بنی اسرائیل را ناپاک نکنید، مبادا بمیرند.»

19 و خداوند موسی و هارون را خطاب کرده، گفت: ² «این است فریضه شریعتی که خداوند آن را امر فرموده، گفت: به بنی اسرائیل بگو که گاو سرخ پاک که در آن عیب نباشد و بوغ بر گردنش نیامده باشد، نزد تویبیاورند.³ و آن را به العازار کاهن بدهید، و آن را بیرون از لشکرگاه برده، پیش روی وی کشته شود.⁴ و العازار کاهن به انگشت خود از خون آن بگیرد، و به سوی پیشگاه خیمه اجتماع آن خون را هفت مرتبه بپاشد.⁵ و گاو در نظر او سوخته شود، پوست و گوشت و خون با سرگین آن سوخته شود.⁶ و کاهن چوب سرو با زوفا و قرمز گرفته، آنها را در میان آتش گاو

جماعت دور شوید تا ایشان را ناگهان هلاک سازم.» و ایشان به روی خود درافتادند.

⁴⁶ و موسی به هارون گفت: «مجموع خود را گرفته، آتش از روی مذبح در آن بگذار، و بخور بر آن بریز، و به زودی به سوی جماعت رفته، برای ایشان کفاره کن، زیرا غضب از حضور خداوند برآمده، و وبا شروع شده است.»⁴⁷ پس هارون به نحوی که موسی گفته بود آن را گرفته، در میان جماعت دوید و اینک وبا در میان قوم شروع شده بود، پس بخور را بریخت و بجهت قوم کفاره نمود.⁴⁸ و او در میان مردگان و زندگان ایستاد و وبا بازداشته شد.⁴⁹ و عدد کسانی که از وبا مردند چهارده هزار و هفتصد بود، سوای آنانی که در حادثه قورح هلاک شدند.⁵⁰ پس هارون نزد موسی به در خیمه اجتماع برگشت و وبا رفع شد.

عصای هارون

17 و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ² «به بنی اسرائیل سخن بگو و از ایشان عصاها بگیر، یک عصا از هر خاندان آبا، از جمیع سروران ایشان دوازده عصا بر حسب خاندان آبا ایشان. و نام هر کس را بر عصای او بنویس.³ و اسم هارون را بر عصای لاوی بنویس، زیرا که برای هر سرور خاندان آبا ایشان یک عصا خواهد بود.⁴ و آنها را در خیمه اجتماع پیش شهادت، جایی که من با شما ملاقات می کنم بگذار.⁵ و شخصی را که من اختیار می کنم عصای او شکوفه خواهد آورد، پس همه بنی اسرائیل را که بر شما می کنند از خود ساکت خواهم نمود.»

⁶ و موسی این را به بنی اسرائیل گفت، پس جمیع سروران ایشان او را عصاها دادند، یک عصا برای هر سرور، یعنی دوازده عصا بر حسب خاندان آبا ایشان، و عصاهای هارون در میان عصاهای آنها بود.⁷ و موسی عصاها را به حضور خداوند در خیمه شهادت گذارد.⁸ و در فردای آن روز چون موسی به خیمه شهادت داخل شد، اینک عصای هارون که بجهت خاندان لاوی بود شکفته بود، و شکوفه آورده و گل داده، و بادام رسانیده بود.⁹ و موسی همه عصاها را از حضور خداوند نزد جمیع بنی اسرائیل بیرون آورده، هر یک نگاه کرده، عصای خود را گرفتند.

¹⁰ و خداوند به موسی گفت: «عصای هارون را پیش روی شهادت باز بگذار تا بجهت علامت برای انبای تومرد نگاه داشته شود، و همه ایشان را از من رفع نمایی تا نمیرند.»

¹¹ پس موسی چنان کرد، و به نحوی که خداوند او را امر فرموده بود، عمل نمود.¹² و بنی اسرائیل به موسی عرض کرده، گفتند: «اینک فانی و هلاک می شویم، جمیع ما هلاک شده ایم!¹³ هر که نزدیک می آید که به مسکن خداوند نزدیک می آید می میرد. آیا تمام فانی شویم؟»

وظایف کاهنان و لاویان

18 و خداوند به هارون گفت: «تو و پسرانت و خاندان آبایت با تو، گناه مقدس را متحمل شوید، و تو و پسرانت با تو، گناه کفالت خود را متحمل شوید.² و هم برادران خود یعنی سبط لاوی را که سبط آبا تو باشند با خود نزدیک بیاور تا با تو متفق شده، تو را خدمت نمایند، و امانت با پسرانت پیش خیمه شهادت باشید.³ و ایشان ودیعت تو را و ودیعت تمامی مسکن را نگاه دارند، لیکن به اسباب قدس و به مذبح نزدیک نیایند مبادا بمیرند، ایشان و شما نیز.⁴ و ایشان با تو متفق شده، ودیعت خیمه اجتماع را با تمامی خدمت خیمه بجا آورند و غریبی به شما نزدیک نیاید.⁵ و ودیعت قدس و ودیعت مذبح را نگاه دارید تا غضب بر بنی اسرائیل دیگر مستولی نشود.⁶ و اما من اینک برادران شما لاویان را از میان بنی اسرائیل گرفتم، و برای شما پیشکش می باشند که به خداوند داده شده اند، تا خدمت خیمه اجتماع را بجا آورند.⁷ و اما تو با پسرانت، کفالت خود را بجهت هر کار مذبح و برای آنچه اندرون حجاب است نگاه دارید، و خدمت بکنید. کفالت را به شما دادم تا خدمت از راه بخشش باشد، و غریبی که نزدیک آید، کشته شود.»

⁸ و خداوند به هارون گفت: «اینک من ودیعت هدایای افراشتنی خود را با همه چیزهای مقدس بنی اسرائیل به تو بخشیدم. آنها را به تو و پسرانت

ببندازد.⁷ پس کاهن رخت خود را بشوید و بدن خود را به آب غسل دهد، و بعد از آن در لشکرگاه داخل شود و کاهن تا شام نجس باشد.⁸ و کسی که آن را سوزانید، رخت خود را به آب بشوید و بدن خود را به آب غسل دهد، و تا شام نجس باشد.

⁹ «و شخص طاهر، خاکستر گاو را جمع کرده، بیرون از لشکرگاه در جای پاک بگذارد. و آن بجهت جماعت بنی اسرائیل برای آب تنزیه نگاه داشته شود. آن قربانی گناه است.¹⁰ و کسی که خاکستر گاو را جمع کند، رخت خود را بشوید و تا شام نجس باشد. این برای بنی اسرائیل و غریبی که در میان ایشان ساکن باشد، فریضه‌ای ابدی خواهد بود.

¹¹ «هرکه میتة هر آدمی را لمس نماید هفت روز نجس باشد.¹² و آن شخص در روز سوم خویشتن را به آن پاک کند، و در روز هفتم طاهر باشد، و اگر خویشتن را در روز سوم پاک نکرده باشد، در روز هفتم طاهر نخواهد بود.¹³ و هرکه میتة هر آدمی را که مرده باشد لمس نموده، و خود را به آن پاک نکرده باشد، او مسکن خداوند را ملوث کرده است. و آن شخص از اسرائیل منقطع شود، چونکه آب تنزیه بر او پاشیده نشده است، نجس خواهد بود، و نجاستش بر وی باقی است.

¹⁴ «این است قانون برای کسی که در خیمه‌ای بمیرد، هرکه داخل آن خیمه شود و هرکه در آن خیمه باشد هفت روز نجس خواهد بود.¹⁵ و هر ظرف گشاده که سرپوش بر آن بسته نباشد، نجس خواهد بود.¹⁶ و هرکه در بیابان کشته شمشیر یامیته یا استخوان آدمی یا قبری را لمس نماید، هفت روز نجس باشد.¹⁷ و برای شخص نجس از خاکستر آتش آن قربانی گناه بگیرند و آب روان بر آن در ظرفی بریزند.¹⁸ و شخص طاهر زوفا گرفته، در آن آب فرو برد و بر خیمه بر همه اسباب و کسانی که در آن بودند و بر شخصی که استخوان یا مقتول یا میتة یا قبر را لمس کرده باشد، بپاشد.¹⁹ و آن شخص طاهر، آب را بر آن شخص نجس در روز سوم و در روز هفتم بپاشد، و در روز هفتم خویشتن را تطهیر کرده، رخت خود را بشوید و به آب غسل کند و در شام طاهر خواهد بود.²⁰ و اما کسی که نجس شده، خویشتن را تطهیر نکند. آن شخص از میان جماعت منقطع شود، چونکه مقدس خداوند راملوث نموده، و آب تنزیه بر او پاشیده نشده است. او نجس است.²¹ «و برای ایشان فریضه ابدی خواهد بود. و کسی که آب تنزیه را بپاشد، رخت خود را بشوید و کسی که آب تنزیه را لمس کند تا شام نجس باشد.²² و هر چیزی را که شخص نجس لمس نماید نجس خواهد بود، و هر کسی که آن را لمس نماید تا شام نجس خواهد بود.»

آب از صخره

20 و تمامی جماعت بنی اسرائیل در ماه اول به بیابان صین رسیدند، و قوم در قادمات کردند، و مریم در آنجا وفات یافته، دفن شد.

² و برای جماعت آب نبود. پس بر موسی و هارون جمع شدند.³ و قوم با موسی منازعت کرده، گفتند: «کاش که می‌مردیم وقتی که برادران ما در حضور خداوند مردند!»⁴ و چرا جماعت خداوند را به این بیابان آوردید تا ما و بهایم ما، در اینجا بمیریم؟⁵ و ما را از مصر چرا برآوردید تا ما را به این‌جای بد بیاورید که جای زراعت و انجیرو مو و انار نیست؟ و آب هم نیست که بنوشیم!»⁶ و موسی و هارون از حضور جماعت نزد درخیمه اجتماع آمدند، و به روی خود در افتادند، و جلال خداوند بر ایشان ظاهر شد.⁷ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:⁸ «عصا را بگیر و توو برادرت هارون جماعت را جمع کرده، در نظرایشان به این صخره بگویند که آب خود را بدهد، پس آب را برای ایشان از صخره بیرون آورده، جماعت و بهایم ایشان را خواهی نوشانید.»

⁹ پس موسی عصا را از حضور خداوند، چنانکه او را فرموده بود، گرفت. و موسی و هارون، جماعت را پیش صخره جمع کردند، و به ایشان گفت: «ای مفسدان بشنوید، آیا از این صخره آب برای شما بیرون آوریم؟»¹¹ و موسی دست خود را بلند کرده، صخره را دو مرتبه با عصای خود زد و آب بسیار بیرون آمد که جماعت و بهایم ایشان نوشیدند.¹² و خداوند به موسی و هارون گفت: «چونکه مرا تصدیق نمودید تا مرا در نظر

بنی اسرائیل تقدیس نمایید، لهذا شما این جماعت را به زمینی که به ایشان داده‌ام داخل نخواهید ساخت.»¹³ این است آب مریبه‌جایی که بنی اسرائیل با خداوند مخاصمه کردند، و او خود را در میان ایشان تقدیس نمود.

درخواست عبور از ادم

¹⁴ و موسی، رسولان از قادمات نزد ملک ادم فرستاد که «برادر تو اسرائیل چنین می‌گوید: که تمامی مشقتی را که بر ما واقع شده است، تومی دانی.¹⁵ که پدران ما به مصر فرود آمدند و مدت مدیدی در مصر ساکن می‌بودیم، و مصریان با ما و با پدران ما، بد سلوکی نمودند.¹⁶ و چون نزد خداوند فریاد برآوردیم، او آواز ما را شنیده، فرشته‌ای فرستاد و ما را از مصر بیرون آورد. و اینک ما در قادمات هستیم، شهری که در آخر حدود توست.¹⁷ تمنا اینکه از زمین تو بگذریم، از مزرعه و تاکستان نخواهیم گذشت، و آب از چاهها نخواهیم نوشید، بلکه از شاهراهها خواهیم رفت، و تا از حدود تو نگذشته باشیم، به طرف راست یا چپ انحراف نخواهیم کرد.»¹⁸ ادم وی را گفت: «از من نخواهی گذشت والا به مقابله تو با شمشیر بیرون خواهیم آمد.»¹⁹ بنی اسرائیل در جواب وی گفتند: «از راههای عام خواهیم رفت و هرگاه من و مواشیم از آب توبنوشیم قیمت آن را خواهیم داد، فقط بر پایهای خود می‌گذرم و بس.»²⁰ گفت: «نخواهی گذشت.» و ادم با خلق بسیار و دست قوی به مقابله ایشان بیرون آمد.²¹ بدینطور ادم راضی نشد که اسرائیل را از حدود خود راه دهد، پس اسرائیل از طرف او رو گردانید.

رحلت هارون

²² پس تمامی جماعت بنی اسرائیل از قادمات کوچ کرده، به کوه هور رسیدند.²³ و خداوند موسی و هارون را در کوه هور نزد سرحد زمین ادم خطاب کرده، گفت:²⁴ «هارون به قوم خود خواهد پیوست، زیرا چونکه شما نزد آب مریبه از قول من عصیان ورزیدید، از این جهت او به زمینی که به بنی اسرائیل دادم، داخل نخواهد شد.²⁵ پس هارون و پسرش العازار را برداشته، ایشان را به فراز کوه هور بیاور.²⁶ و لباس هارون را بیرون کرده، بر پسرش العازار بپوشان، و هارون در آنجا وفات یافته، به قوم خود خواهد پیوست.»

²⁷ پس موسی به طوری که خداوند او را امر فرموده بود، عمل نموده، ایشان در نظر تمامی جماعت به فراز کوه هور برآمدند.²⁸ و موسی لباس هارون را بیرون کرده، به پسرش العازار پوشانید. و هارون در آنجا بر قلعه کوه وفات یافت، و موسی و العازار از کوه فرود آمدند.²⁹ و چون تمامی جماعت دیدند که هارون مرد، جمیع خاندان اسرائیل برای هارون سی روز ماتم گرفتند.

شکست عراد

21 و چون کنعانی که ملک عراد و در جنوب ساکن بود، شنید که اسرائیل از راه اتاریم می‌آید، با اسرائیل جنگ کرد و بعضی از ایشان را به اسیری برد.² و اسرائیل برای خداوند نذر کرده گفت: «اگر این قوم را به دست من تسلیم نمایی، شهرهای ایشان را بالکل هلاک خواهم ساخت.»³ پس خداوند دعای اسرائیل را مستجاب فرموده، کنعانیان را تسلیم کرد، و ایشان و شهرهای ایشان را بالکل هلاک ساختند، و آن مکان حرمه نامیده شد.

مار برنجی

⁴ و از کوه هور به راه بحر قلزم کوچ کردند تا زمین ادم را دور زنند، و دل قوم به سبب راه، تنگ شد.⁵ و قوم بر خدا و موسی شکایت آورد، گفتند: «که ما را از مصر چرا برآوردید تا در بیابان بمیریم؟ زیرا که نان نیست و آب هم نیست! و دل ما از این خوراک سخیف کراهت دارد!»⁶ پس خداوند، مارهای آتشی در میان قوم فرستاده، قوم را گزیدند، و گروهی کثیر از اسرائیل مردند.⁷ و قوم نزد موسی آمده، گفتند: «گناه کرده‌ایم زیرا که بر خداوند و بر تو شکایت آورده‌ایم، پس نزد خداوند دعا

ماجرای بلعام

22 و بنی اسرائیل کوچ کرده، در عربات موآب به آنطرف اردن، در مقابل اریحاردو زدند.² و چون بالاق بن صفور هرچه اسرائیل به اموریان کرده بودند دید،³ موآب از قوم بسیار ترسید، زیرا که کثیر بودند. و موآب از بنی اسرائیل مضطرب گردیدند.⁴ و موآب به مشایخ مدیان گفتند: «الان این گروه هرچه به اطراف ما هست خواهند لیسید، به نوعی که گاو سبزه صحرا را می لیسند.» و در آن زمان بالاق بن صفور، ملک موآب بود.⁵ پس رسولان به فتور که برکنار وادی است، نزد بلعام بن بعور، به زمین پسران قوم او فرستاد تا او را طلبیده، بگویند: «اینک قومی از مصر بیرون آمده اند و هان روی زمین را مستور می سازند، و در مقابل من مقیم می باشند.⁶ پس الان بیا و این قوم را برای من لعنت کن، زیرا که از من قوی ترند، شاید توانایی یابم تا بر ایشان غالب آیم، و ایشان را از زمین خود بیرون کنم، زیرا می دانم هرکه راتو برکت دهی مبارک است و هرکه را لعنت نمایی، ملعون است.»⁷ پس مشایخ موآب و مشایخ مدیان، مزد فالگیری را به دست گرفته، روانه شدند، و نزد بلعام رسیده، سخنان بالاق را به وی گفتند.⁸ او به ایشان گفت: «این شب را در اینجا بمانید، تا چنانکه خداوند به من گوید، به شما باز گویم.» و سروران موآب نزد بلعام ماندند.⁹ و خدا نزد بلعام آمده، گفت: «این کسانی که نزد تو هستند، کیستند؟»¹⁰ بلعام به خدا گفت: «بالاق بن صفور ملک موآب نزد من فرستاده است،¹¹ که اینک این قومی که از مصر بیرون آمده اند روی زمین را پوشانیده اند. الان آمده، ایشان را برای من لعنت کن شاید که توانایی یابم تا با ایشان جنگ نموده، ایشان را دور سازم.»¹² خدا به بلعام گفت: «با ایشان مرو و قوم را لعنت مکن زیرا مبارک هستند.»¹³ پس بلعام بامدادان برخاسته، به سروران بالاق گفت: «به زمین خود بروید، زیرا خداوند مرا اجازت نمی دهد که با شما بیایم.»¹⁴ و سروران موآب برخاسته، نزد بالاق برگشته، گفتند که «بلعام از آمدن ما با انکار نمود.»¹⁵ و بالاق بار دیگر سروران زیاده و بزرگتر از آنان فرستاد.¹⁶ و ایشان نزد بلعام آمده، و وی را گفتند: «بالاق بن صفور چنین می گوید: تمنا اینکه از آمدن نزد من انکار نکنی.¹⁷ زیرا که البته تو را بسیار تکریم خواهیم نمود، و هر آنچه به من بگویی بجا خواهیم آورد، پس بیا و این قوم را برای من لعنت کن.»¹⁸ بلعام در جواب نوکران بالاق گفت: اگر بالاق خانه خود را پر از نقره و طلا به من بخشد، نمی توانم از فرمان یهوه خدای خود تجاوز نموده، کم یا زیاد به عمل آورم.¹⁹ پس الان شما نیز امشب در اینجا بمانید تا بدانم که خداوند به من دیگر چه خواهد گفت.»²⁰ و خدادار شب نزد بلعام آمده، وی را گفت: «اگر این مردمان برای طلبیدن تو بیایند برخاسته، همراه ایشان برو، اما کلامی را که من به تو گویم به همان عمل نما.»²¹ پس بلعام بامدادان برخاسته، الاغ خود را بیاراست و همراه سروران موآب روانه شد.²² و غضب خدا به سبب رفتن او افروخته شده، فرشته خداوند در راه به مقاومت وی ایستاد، و او بر الاغ خود سوار بود، و دو نوکرش همراهش بودند.²³ و الاغ، فرشته خداوند را باشمشیر برهنه به دستش، بر سر راه ایستاده دید. پس الاغ از راه به یک سو شده، به مزرعه ای رفت و بلعام الاغ را زد تا او را به راه برگرداند.²⁴ پس فرشته خداوند در جای گود در میان تاکستان بایستاد، و به هر دو طرفش دیوار بود.²⁵ و الاغ فرشته خداوند را دیده، خود را به دیوار چسباند، و پای بلعام را به دیوار فشرد. پس او را بار دیگر زد.²⁶ و فرشته خداوند پیش رفته، در مکانی تنگ بایستاد، که جایی بجهت برگشتن به طرف راست یا چپ نبود.²⁷ و چون الاغ، فرشته خداوند را دید، در زیر بلعام خوابید. و خشم بلعام افروخته شده، الاغ را به عصای خود زد.²⁸ آنگاه خداوند دهان الاغ را باز کرد که بلعام را گفت: به تو چه کرده ام که مرا این سه مرتبه زدی.²⁹ بلعام به الاغ گفت: «از این جهت که تو مرا استهزا نمودی! کاش که شمشیر در دست من می بود که الان تو رامی کشتم.»³⁰ الاغ به بلعام گفت: «آیا من الاغ تونیستم که از وقتی که مال تو شده ام تا امروز بر من سوار شده ای، آیا هرگز عادت می داشتم که به اینطور با تو رفتار نمایم؟» او گفت: «نی»³¹ و خداوند چشمان بلعام را باز کرد تا

کن تا مارها را از مادور کند.» و موسی بجهت قوم استغاثه نمود.⁸ و خداوند به موسی گفت: «مار آتشی بساز و آن را بر نیزه ای بردار، و هر گزیده شده ای که بر آن نظر کنی، خواهد زیست.»⁹ پس موسی مار برنجینی ساخت، و بر سر نیزه ای بلند کرد، و چنین شد که اگر مار کسی را گزیده بود، به مجرد نگاه کردن بر آن مار برنجین، زنده می شد.

سفر به موآب

¹⁰ و بنی اسرائیل کوچ کرده، در اوپوت اردوزدند.¹¹ و از اوپوت کوچ کرده، در عیبی عباریم، در بیابانی که در مقابل موآب به طرف طلوع آفتاب است، اردو زدند.¹² و از آنجا کوچ کرده، به وادی زارد اردو زدند.¹³ و از آنجا کوچ کرده، به آن طرف ارنون که در بیابان خارج از حدود اموریان می باشد اردو زدند، زیرا که ارنون حدموآب در میان موآب و اموریان است.¹⁴ از این جهت، در کتاب جنگهای خداوند گفته می شود: «واهیپ در سوفه و وادیهای ارنون،¹⁵ و رودخانه وادیهای که بسوی مسکن عار متوجه است، و بر حدود موآب تکیه می زند.»¹⁶ و از آنجا به بئر کوچ کردند. این آن چاهی است که خداوند در باره اش به موسی گفت: «قوم را جمع کن تا به ایشان آب دهم.»¹⁷ آنگاه اسرائیل این سرود را سراییدند: «ای چاه بجوش آی، شما برایش سرود بخوانید،¹⁸ «چاهی که سروران حفره زدند، و نجبای قوم آن را کنند. به صلوجان حاکم، به عصاهای خود آن را کنند.»¹⁹ و از متانه به نحلیئیل و از نحلیئیل به باموت.²⁰ و از باموت به دره ای که در صحرای موآب نزد قله فسجه که به سوی بیابان متوجه است.

فتح سرزمین اموریان

²¹ و اسرائیل، رسولان نزد سیحون ملک اموریان فرستاده، گفت: «22 مرا اجازت بده تا از زمین تو بگذرم، به سوی مزرعه یا تاکستان انحراف نخواهیم ورزید، و از آب چاه نخواهیم نوشید، و به شاهراه خواهیم رفت تا از سرحد تو بگذریم.»²³ اما سیحون، اسرائیل را از حدود خود راه نداد. و سیحون تمامی قوم خود را جمع نموده، به مقابله اسرائیل به بیابان بیرون آمد. و چون به یاهص رسید با اسرائیل جنگ کرد.²⁴ و اسرائیل او را به دم شمشیر زده، زمینش را از ارنون تا یبوق و تا حد بنی عمون به تصرف آورد، زیرا که حد بنی عمون مستحکم بود.²⁵ و اسرائیل تمامی آن شهرها را گرفت و اسرائیل در تمامی شهرهای اموریان در حشبون و در تمامی دهاتش ساکن شد.²⁶ زیرا که حشبون، شهر سیحون، ملک اموریان بود، و او با ملک سابق موآب جنگ کرده، تمامی زمینش را تا ارنون از دستش گرفته بود.²⁷ بنابراین مثل آورندگان می گویند: «به حشبون بیایید تا شهر سیحون بنا کرده، و استوار شود.»²⁸ زیرا آتشی از حشبون برآمد و شعله ای از قریه سیحون. و عار، موآب را سوزانید و صاحبان بلندیهای ارنون را.²⁹ وای بر توای موآب! ای قوم کموش، هلاک شدید! پسران خود را مثل گریزندگان تسلیم نمود، و دختران خود را به سیحون ملک اموریان به اسیری داد.³⁰ به ایشان تیر انداختیم. حشبون تا به دیبون هلاک شد. و آن را تا نوحه که نزد میدباست ویران ساختیم.»³¹ و اسرائیل در زمین اموریان اقامت کردند.³² و موسی برای جاسوسی یعزیر فرستاد و دهات آن را گرفته، اموریان را که در آنجا بودند، بیرون کردند.

فتح باشان

³³ پس برگشته، از راه باشان برآمدند. و عوج ملک باشان با تمامی قوم خود به مقابله ایشان از برای جنگ به ادروی بیرون آمد.³⁴ و خداوند به موسی گفت: «از او مترس زیرا که او را با تمامی قومش و زمینش به دست تو تسلیم نموده ام، و به نحوی که با سیحون ملک اموریان که در حشبون ساکن بود، عمل نمودی، با او نیز عمل خواهی نمود.»³⁵ پس او را با پسرانش و تمامی قومش زدند، به حدی که کسی از برایش باقی نماند و زمینش را به تصرف آوردند.

است. 23 به درستی که بر یعقوب افسون نیست و بر اسرائیل فالگیری نی. درباره یعقوب و درباره اسرائیل در وقتش گفته خواهد شد، که خدا چه کرده است. 24 اینک قوم مثل شیر ماده خواهند برخاست. و مثل شیر نر خویشتن را خواهند برانگیخت، و تا شکار را نخورد، و خون کشتگان را ننوشد، نخواهد خوابید.»

25 بالاق به بلعام گفت: «نه ایشان را لعنت کن و نه برکت ده.» 26 بلعام در جواب بالاق گفت: «آیاتو را نگفتم که هرآنچه خداوند به من گوید، آن را باید بکنم؟»

27 بالاق به بلعام گفت: «بیا تا تو را به جای دیگر ببرم، شاید در نظر خدا پسند آید که ایشان را برای من از آنجا لعنت نمایم.» 28 پس بالاق بلعام را بر قله فغور که مشرف بر بیابان است، برد. 29 بلعام به بالاق گفت: «در اینجا برای من هفت مذبح بساز و هفت گاو و هفت قوچ از برایم در اینجا حاضر کن.» 30 و بالاق به طوری که بلعام گفته بود، عمل نموده، گاو و قوچی بر هر مذبح قربانی کرد.

24 و چون بلعام دید که اسرائیل را برکت دادن به نظر خداوند پسند می آید، مثل دفعه های پیش برای طلبیدن افسون نرفت، بلکه به

سوی صحرا توجه نمود. 2 و بلعام چشمان خود را بلند کرده، اسرائیل را دید که موافق اسباط خود ساکن می بودند. و روح خدا بر او نازل شد. 3 پس مثل خود را آورده، گفت: «وحی بلعام بن بعور. وحی آن مردی که چشمانش باز شد. 4 وحی آن کسی که سخنان خدا را شنید. و رویای قادر مطلق را مشاهده نمود. آنکه بیفتاد و چشمان او گشاده گردید. 5 چه زیباست خیمه های توای یعقوب! و مسکنهای توای اسرائیل! 6 مثل وادیهای کشیده شده، مثل باغها بر کنار رودخانه، مثل درختان عود که خداوند غرس نموده باشد، و مثل سروهای آزاد نزد جویهای آب. 7 آب از دلوهایش ریخته خواهد شد. و بذر او در آبهای بسیار خواهد بود. و پادشاه او از اجاج بلندتر، و مملکت او برافراشته خواهد شد. 8 خدا او را از مصر بیرون آورد. او را شاخها مثل گاو وحشی است. امتهای دشمنان خود را خواهد بلعید و استخوانهای ایشان را خواهد شکست و ایشان را به تیرهای خود خواهد دوخت. 9 مثل شیر نر خود را جمع کرده، خوابید. و مثل شیر ماده کیست که او را برانگیزاند؟ مبارک باد هرکه تو را برکت دهد. و ملعون باد هرکه تو را لعنت نماید!»

10 پس خشم بالاق بر بلعام افروخته شده، هردو دست خود را بر هم زد و بالاق به بلعام گفت: «تو را خواندم تا دشمنانم را لعنت کنی و اینک این سه مرتبه ایشان را برکت تمام دادی. 11 پس الان به جای خود فرار کن! گفتم که تو را احترام تمام نمایم. همانا خداوند تو را از احترام بازداشته است.» 12 بلعام به بالاق گفت آیا به رسولانی که نزد من فرستاده بودی نیز نگفتم: 13 که اگر بالاق خانه خود را پر از نقره و طلا به من بدهد، نمی توانم از فرمان خداوند تجاوز نموده، از دل خود نیک یا بد بکنم بلکه آنچه خداوند به من گوید آن را خواهم گفت؟ 14 و الان اینک نزد قوم خود می روم. بیا تا تو را اعلام نمایم که این قوم با قوم تو در ایام آخر چه خواهند کرد.

15 پس مثل خود را آورده، گفت: «وحی بلعام بن بعور. وحی آن مردی که چشمانش باز شد. 16 وحی آن کسی که سخنان خدا را شنید. و معرفت حضرت اعلی را دانست. و رویای قادر مطلق را مشاهده نمود. آنکه بیفتاد و چشمان او گشوده گردید. 17 او را خواهم دید لیکن نه الان. او را مشاهده خواهم نمود اما نزدیک نی. ستاره ای از یعقوب طلوع خواهد کرد و عصایی از اسرائیل خواهد برخاست و اطراف موآب را خواهد شکست. و جمیع ابنای فتنه را هلاک خواهد ساخت. 18 و ادوم ملک او خواهد شد و دشمنانش (اهل) سعیر، ملوک او خواهند گردید. و اسرائیل به شجاعت عمل خواهد نمود. 19 و کسی که از یعقوب ظاهر می شود، سلطنت خواهد نمود. و بقیه اهل شهر را هلاک خواهد ساخت.»

20 و به عمالقه نظر انداخته، مثل خود را آورده، گفت: «عمالیق اول امتهای بود، اما آخر اومنتهی به هلاکت است.»

21 و بر قینیان نظر انداخته، مثل خود را آورد و گفت: «مسکن تو مستحکم و آشیانه تو بر صخره نهاده (شده است). 22 لیکن قاین تباه خواهد شد، تا وقتی که آشور تو را به اسیری ببرد.»

23 پس مثل خود را آورده، گفت: «وای! چون خدا این را می کند، کیست که زنده بماند؟ 24 و کشتیها از جانب کتیم آمده، آشور را دلیل خواهند

فرشته خداوند را دید که با شمشیر برهنه در دستش، به سر راه ایستاده است پس خم شده، به روی درافتاد. 32 و فرشته خداوند وی را گفت: «الاع خود را این سه مرتبه چرا زدی؟ اینک من به مقاومت تو بیرون آمدم، زیرا که این سفر تو در نظرم از روی تمرد است. 33 و الاع مرا دیده، این سه مرتبه از من کناره جست، و اگر از من کناره نمی جست یقین الان تو را می کشتم و او را زنده نگاه می داشتم.» 34 بلعام به فرشته خداوند گفت: «گناه کردم زیرا ندانستم که تو به مقابل من در راه ایستاده ای. پس الان اگر در نظر تو ناپسند است برمی گردم.» 35 فرشته خداوند به بلعام گفت: «همراه این اشخاص برو لیکن سخنی را که من به تو گویم، همان را فقط بگو.» پس بلعام همراه سروران بالاق رفت.

36 و چون بالاق شنید که بلعام آمده است، به استقبال وی تا شهر موآب که برحد ارنون و بر اقصای حدود وی بود، بیرون آمد. 37 و بالاق به بلعام گفت: «آیا برای طلبیدن تو نزد تو نفرستادم، پس چرا نزد من نیامدی، آیا حقیقت قادر نیستم که تو را به عزت رسانم؟» 38 بلعام به بالاق گفت: «اینک نزد تو آمده ام، آیا الان هیچ قدرتی دارم که چیزی بگویم؟ آنچه خدا به دهانم می گذارد همان را خواهم گفت.» 39 پس بلعام همراه بالاق رفته، به قریت حصوت رسیدند. 40 و بالاق گاوان و گوسفندان ذبح کرده، نزد بلعام و سرورانی که با وی بودند، فرستاد. 41 و بامدادان بالاق بلعام را برداشته، او را به بلندیهای بعل آورد، تا از آنجا اقصای قوم خود را ملاحظه کند.

23 و بلعام به بالاق گفت: «در اینجا برای من هفت مذبح بساز، و هفت گاو و هفت قوچ در اینجا برایم حاضر کن.» 2 و بالاق به نحوی که بلعام گفته بود به عمل آورد، و بالاق و بلعام، گاو و قوچی بر هر مذبح گذراندند. 3 و بلعام به بالاق گفت: «نزد قربانی سوختنی خود بایست، تا من بروم؛ شاید خداوند برای ملاقات من بیاید، و هرچه او به من نشان دهد آن را به تو باز خواهم گفت.» پس به تلی برآمد.

4 و خدا بلعام را ملاقات کرد، و او وی را گفت: «هفت مذبح برپا داشتیم و گاو و قوچی بر هر مذبح قربانی کردم.» 5 خداوند سخنی به دهان بلعام گذاشته، گفت: «نزد بالاق برگشته چنین بگو.» 6 پس نزد او برگشت، و اینک او با جمیع سروران موآب نزد قربانی سوختنی خود ایستاده بود. 7 و مثل خود را آورده، گفت: «بالاق ملک موآب مرا از آرام از کوههای مشرق آورد، که بیایعقوب را برای من لعنت کن، و بیا اسرائیل را نفرین نما. 8 چگونه لعنت کنم آن را که خدا لعنت نکرده است؟ و چگونه نفرین نمایم آن را که خداوند نفرین نموده است؟ 9 زیرا از سر صخره ها او را می بینم. و از کوهها او را مشاهده می نمایم. اینک قومی است که به تنهایی ساکن می شود، و در میان امتهای حساب نخواهد شد. 10 کیست که غبار یعقوب را تواند شمرد یا ربع اسرائیل را حساب نماید؟ کاش که من به وفات عادلان بمیرم و عاقبت من مثل عاقبت ایشان باشد.»

11 پس بالاق به بلعام گفت: «به من چه کردی؟ تو را آوردم تا دشمنانم را لعنت کنی، و هان برکت تمام دادی!» 12 او در جواب گفت: «آیا نمی باید با حذر باشم تا آنچه را که خداوند به دهانم گذارد بگویم؟»

13 بالاق وی را گفت: «بیا الان همراه من به جای دیگر که از آنجا ایشان را توانی دید، فقط اقصای ایشان را خواهی دید، و جمیع ایشان را نخواهی دید و از آنجا ایشان را برای من لعنت کن.» 14 پس او را به صحرای صوفیم، نزد قله فسجه برد و هفت مذبح بنا نموده، گاو و قوچی بر هر مذبح قربانی کرد. 15 و او به بالاق گفت: «نزد قربانی سوختنی خود، اینجا بایست تا من در آنجا (خداوند را) ملاقات نمایم.» 16 و خداوند بلعام را ملاقات نموده، و سخنی در زبانش گذاشته، گفت: «نزد بالاق برگشته، چنین بگو.» 17 پس نزد وی آمد، و اینک نزد قربانی سوختنی خود با سروران موآب ایستاده بود، و بالاق از او پرسید که «خداوند چه گفت؟» 18 آنگاه مثل خود را آورده، گفت: «ای بالاق برخیز و بشنو. وای پسر صفور مرا گوش بگیر. 19 خدا انسان نیست که دروغ بگوید. و از بنی آدم نیست که به اراده خود تغییر بدهد. آیا او سخنی گفته باشد و نکند؟ یا چیزی فرموده باشد و استوار نماید؟

20 اینک مامور شده ام که برکت بدهم. و او برکت داده است و آن را رد نمی توانم نمود. 21 او گناهی در یعقوب ندیده، و خطایی در اسرائیل مشاهده نموده است. یهوه خدای او با وی است. و نعره پادشاه در میان ایشان است. 22 خدا ایشان را از مصر بیرون آورد. او را شاخها مثل گاو وحشی

ساخت، و عابر را دلیل خواهند گردانید، و او نیز به هلاکت خواهد رسید.»²⁵ و بلعام برخاسته، روانه شده، به جای خودرفت و بلاق نیز راه خود را پیش گرفت.

دختران موآب

25 و اسرائیل در شطیم اقامت نمودند، و قوم با دختران موآب زنا کردن گرفتند.² زیرا که ایشان قوم را به قربانی های خدایان خود دعوت نمودند، پس قوم می خوردند و به خدایان ایشان سجده می نمودند.³ و اسرائیل به بلع فغور ملحق شدند، و غضب خداوند بر اسرائیل افروخته شد.⁴ و خداوند به موسی گفت که: «تمامی روسای قوم را گرفته، ایشان را برای خداوند پیش آفتاب به دار بکش، تا شدت خشم خداوند از اسرائیل برگردد.»⁵ و موسی به داوران اسرائیل گفت که «هر یکی از شما کسان خود را که به بلع فغور ملحق شدند، بکشید.»⁶ و اینک مردی از بنی اسرائیل آمده، زن مدیانی ای را در نظر موسی و در نظر تمامی جماعت بنی اسرائیل نزد برادران خود آورد، و ایشان به دروازه خیمه اجتماع گریه می کردند.⁷ و چون فینحاس بن العازار بن هارون کاهن، این را دید، از میان جماعت برخاسته، نیزه ای به دست خود گرفت،⁸ و از عقب آن مرد اسرائیلی به قبه داخل شده، هر دوی ایشان یعنی آن مرد اسرائیلی و زن را به شکمش فرو برد، و وبا از بنی اسرائیل رفع شد.⁹ و آنانی که از وبا مردند، بیست و چهار هزار نفر بودند.¹⁰ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: «فینحاس بن العازار بن هارون کاهن، غضب مرا از بنی اسرائیل برگردانید، چونکه با غیرت من در میان ایشان غیور شد، تا بنی اسرائیل را در غیرت خود هلاک نسازم.¹² لهذا بگو اینک عهد سلامتی خود را به او می بخشم.»¹³ و برای او و برای ذریتش بعد از او این عهد کهنات جاودانی خواهد بود، زیرا که برای خدای خود غیور شد، و بجهت بنی اسرائیل کفاره نمود.»¹⁴ و اسم آن مرد اسرائیلی مقتول که با زن مدیانی کشته گردید، زمیری ابن سالو رئیس خاندان آبی سبط شمعون بود.¹⁵ و اسم زن مدیانی که کشته شد، کزبی دختر صور بود و اورئیس قوم خاندان آبا در مدیان بود.¹⁶ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: «مدیانیان را دلیل ساخته، مغلوب سازید.¹⁸ زیرا که ایشان شما را به مکاید خود ذلیل ساختند، چونکه شما را در واقعه فغور و در امرخواهر خود کزبی، دختر رئیس مدیان، که در روزوبا در واقعه فغور کشته شد، فریب دادند.»

سرشماری دوم

26 و بعد از وبا، خداوند موسی و العازار بن هارون کاهن را خطاب کرده، گفت: «شماره تمامی بنی اسرائیل را برحسب خاندان آبی ایشان، از بیست ساله و بالاتر، یعنی جمیع کسانی را که از اسرائیل به جنگ بیرون می روند، بگیرید.»³ پس موسی و العازار کاهن ایشان را در عربات موآب، نزد اردن در مقابل اریحا خطاب کرده، گفتند: «قوم را از بیست ساله و بالاتر بشمارید، چنانکه خداوند موسی و بنی اسرائیل را که از زمین مصر بیرون آمدند، امر فرموده بود.»⁵ و روبین نخست زاده اسرائیل: بنی روبین: ازحنوک، قبیله حنوکیان. و از فلو، قبیله فلوئیان.⁶ و از حصرون، قبیله حصرونیان. و از کرمی، قبیله کرمیان.⁷ اینانند قبایل روبینیان و شمرده شدگان ایشان، چهل و سه هزار و هفتصد و سی نفر بودند.⁸ و بنی فلو: الیاب.⁹ و بنی الیاب: نموئیل و داتان و ابیرام. اینانند داتان و ابیرام که خوانده شدگان جماعت بوده، با موسی و هارون در جمعیت قورح مخاصه کردند، چون با خداوند مخاصه نمودند،¹⁰ و زمین دهان خود را گشوده، ایشان را با قورح فرو برد، هنگامی که آن گروه مردند و آتش، آن دو بیست و پنجاه نفر را سوزانیده، عبرت گشتند.¹¹ لکن پسران قورح نمردند.¹² و بنی شمعون برحسب قبایل ایشان: از نموئیل، قبیله نموئیلیان و از یامین، قبیله یامینیان و از یاکین، قبیله یاکینیان.¹³ و از زارح قبیله زارحیان و از شاول قبیله شاولیان.¹⁴ اینانند قبایل شمعونیان: بیست و دو هزار و دو بیست نفر.

¹⁵ و بنی جاد برحسب قبایل ایشان: از صفون قبیله صفونیان و از حجی قبیله حجیان و از شونی قبیله شونیان.¹⁶ و از ازنی قبیله ازنیان و از عیری، قبیله عیریان.¹⁷ و از ارود قبیله ارودیان و از ارنیلی قبیله ارنیلیان.¹⁸ اینانند قبایل بنی جاد برحسب شماره ایشان، چهل هزار و پانصد نفر.¹⁹ و بنی یهودا عیر و اونان. و عیر و اونان در زمین کنعان مردند.²⁰ و بنی یهودا برحسب قبایل ایشان اینانند: از شیه قبیله شیلئیان و از فارص قبیله فارصیان و از زارح قبیله زارحیان.²¹ و بنی فارص اینانند: از حصرون قبیله حصرونیان و از حامل قبیله حامولیان.²² اینانند قبایل یهودا برحسب شمرده شدگان ایشان، هفتاد و شش هزار و پانصد نفر.²³ و بنی یساکار برحسب قبایل ایشان: از تولع قبیله تولعیان و از فوه قبیله فونیان.²⁴ و از یاشوب قبیله یاشوبیان و از شمرون قبیله شمرونیان.²⁵ اینانند قبایل یساکار برحسب شمرده شدگان ایشان، شصت و چهار هزار و سیصد نفر.²⁶ و بنی زبولون برحسب قبایل ایشان: از ساردقیله ساردیان و از ایلون قبیله ایلونیان و از یحلیئیل قبیله یحلیئیلیان.²⁷ اینانند قبایل زبولونیان برحسب شمرده شدگان ایشان، شصت هزار و پانصد نفر.²⁸ و بنی یوسف برحسب قبایل ایشان: منسی و افرایم.²⁹ و بنی منسی: از ماکیر قبیله ماکیریان و ماکیر جلعاد را آورد و از جلعاد قبیله جلعادیان.³⁰ اینانند بنی جلعاد: از ایعزر قبیله ایعزریان، از حالق قبیله حالقیان.³¹ از اسرئیل قبیله اسرئیلیان، از شکیم قبیله شکیمیان.³² از شمیداع قبیله شمیداعیان و از حافر قبیله حافریان.³³ و صلحفاد بن حافر را پسری نبودیکن دختران داشت و نامهای دختران صلحفاد محله و نوعه و حجه و ملکه و ترصه.³⁴ اینانند قبایل منسی و شمرده شدگان ایشان، پنجاه و دوهزار و هفتصد نفر بودند.³⁵ و اینانند بنی افرایم برحسب قبایل ایشان: از شوتالح قبیله شوتالحیان و از باکر قبیله باکریان و از تاحن قبیله تاحنیان.³⁶ و بنی شوتالح اینانند: از غیران قبیله غیرانیان.³⁷ اینانند قبایل بنی افرایم برحسب شمرده شدگان ایشان، سی و دو هزار و پانصد نفر. و بنی یوسف برحسب قبایل ایشان اینانند.³⁸ و بنی بنیامین برحسب قبایل ایشان: از بالع قبیله بالعیان از اشبیل قبیله اشبیلیان و از احیرام قبیله احیرامیان.³⁹ از شوفام قبیله شوفامیان از حوفام قبیله حوفامیان.⁴⁰ و بنی بالع: ارد و نعمان. از ارد قبیله اردیان و از نعمان قبیله نعمانیان.⁴¹ اینانند بنی بنیامین برحسب قبایل ایشان و شمرده شدگان ایشان، چهل و پنج هزار و ششصد نفر بودند.⁴² اینانند بنی دان برحسب قبایل ایشان: از شوحام قبیله شوحامیان.⁴³ جمیع قبایل شوحامیان برحسب شمرده شدگان ایشان، شصت و چهار هزار و چهارصد نفر بودند.⁴⁴ اینانند بنی اشیر برحسب قبایل ایشان: از بیمنه قبیله بیمنیان، از یشوی قبیله یشویان، از بریعه قبیله بریعیان،⁴⁵ از بنی بریعه، از حابر قبیله حابریان، از ملکینیل قبیله ملکینیلیان.⁴⁶ و نام دختر اشیر، ساره بود.⁴⁷ اینانند قبایل بنی اشیر برحسب شمرده شدگان ایشان، پنجاه و سه هزار و چهارصد نفر.⁴⁸ اینانند بنی نفتالی برحسب قبایل ایشان: از یاحصئیل، قبیله یاحصئیلیان، از جونی قبیله جونیان.⁴⁹ از یصر قبیله یصریان از شلیم قبیله شلیمیان.⁵⁰ اینانند قبایل نفتالی برحسب قبایل ایشان و شمرده شدگان ایشان، چهل و پنج هزار و چهارصد نفر بودند.⁵¹ اینانند شمرده شدگان بنی اسرائیل: ششصد و یک هزار و هفتصد و سی نفر.⁵² و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: «برای اینان برحسب شماره نامها، زمین برای ملکیت تقسیم بشود.⁵⁴ برای کثیر، نصیب او رازباده کن و برای قلیل، نصیب او را کم نما، به هرکس برحسب شمرده شدگان او نصیبش داده شود.⁵⁵ لیکن زمین به قرعه تقسیم شود، و برحسب نامهای اسباط آبی خود در آن تصرف نمایند.⁵⁶ موافق قرعه، ملک ایشان در میان کثیر و قلیل تقسیم شود.»⁵⁷ و اینانند شمرده شدگان لوی برحسب قبایل ایشان: از جرشون قبیله جرشونیان، از قهات قبیله قهاتیان، از مراری قبیله مراریان.⁵⁸ اینانند قبایل

خود را بر او گذاشته، او را به طوری که خداوند به واسطه موسی گفته بود، وصیت نمود.

هدایا

28 و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ² «بنی اسرائیل را امر فرموده، به ایشان بگو: مراقب باشید تا هدیه طعام مرا از قربانی های آتشین عطر خوشبوی من در موسمش نزد من بگذرانید. ³ و ایشان را بگو قربانی آتشین را که نزد خداوند بگذرانید، این است: دو بره نرینه یک ساله بی عیب، هر روز بجهت قربانی سوختنی دائمی. ⁴ یک بره را در صبح قربانی کن و بره دیگر را در عصر قربانی کن. ⁵ و یک عشر ایفه آرد نرم مخلوط شده با یک ربع هین روغن زلال برای هدیه آردی. ⁶ این است قربانی سوختنی دائمی که در کوه سینا بجهت عطر خوشبو و قربانی آتشین خداوند معین شد. ⁷ و هدیه ریختنی آن یک ربع هین بجهت هر بره ای باشد، این هدیه ریختنی مسکرات را برای خداوند در قدس بریز. ⁸ و بره دیگر را در عصر قربانی کن، مثل هدیه آردی صبح و مثل هدیه ریختنی آن بگذران تا قربانی آتشین و عطر خوشبو برای خداوند باشد.

⁹ «و در روز سبت دو بره یک ساله بی عیب، و دو عشر ایفه آرد نرم سرشته شده با روغن، بجهت هدیه آردی با هدیه ریختنی آن. ¹⁰ این است قربانی سوختنی هر روز سبت سوای قربانی سوختنی دائمی با هدیه ریختنی آن. ¹¹ «و در اول ماههای خود قربانی سوختنی برای خداوند بگذرانید، دو گاو جوان و یک قوچ و هفت بره نرینه یک ساله بی عیب. ¹² و سه عشر ایفه آرد نرم سرشته شده با روغن بجهت هدیه آردی برای هر گاو، و دو عشر آرد نرم سرشته شده با روغن، بجهت هدیه آردی برای هر قوچ. ¹³ و یک عشر آرد نرم سرشته شده با روغن، بجهت هدیه آردی برای هر بره، تا قربانی سوختنی، عطر خوشبو و هدیه آتشین برای خداوند باشد. ¹⁴ و هدایای ریختنی آنها نصف هین شراب برای هر گاو، و ثلث هین برای هر قوچ، و ربع هین برای هر بره باشد. این است قربانی سوختنی هر ماه از ماههای سال. ¹⁵ و یک بز نرینه جهت قربانی گناه سوای قربانی سوختنی دائمی، با هدیه ریختنی آن برای خداوند قربانی بشود.

عید فصیح

¹⁶ «و در روز چهاردهم ماه اول، فصیح خداوند است. ¹⁷ و در روز پانزدهم این ماه، عید است که هفت روز نان فطیر خورده شود. ¹⁸ در روز اول، محفل مقدس است که هیچ کار خدمت در آن نکنید. ¹⁹ و بجهت هدیه آتشین و قربانی سوختنی برای خداوند، دو گاو جوان و یک قوچ و هفت بره نرینه یک ساله قربانی کنید، اینها برای شما بی عیب باشد. ²⁰ و بجهت هدیه آردی آنها سه عشر آرد نرم سرشته شده با روغن برای هر گاو، و دو عشر برای هر قوچ بگذرانید. ²¹ و یک عشر برای هر بره، از آن هفت بره بگذران. ²² و یک بز نرینه جهت قربانی گناه تا برای شما کفاره شود. ²³ اینها را سوای قربانی سوختنی صبح که قربانی سوختنی دائمی است، بگذرانید. ²⁴ به اینطور هر روز از آن هفت روز، طعام هدیه آتشین، عطر خوشبو برای خداوند بگذرانید، و این سوای قربانی سوختنی دائمی گذرانیده شود، با هدیه ریختنی آن. ²⁵ و در روز هفتم، برای شما محفل مقدس باشد. هیچ کار خدمت در آن نکنید.

عید هفته ها

²⁶ «و در روز نوبرها چون هدیه آردی تازه در عید هفته های خود برای خداوند بگذرانید، محفل مقدس برای شما باشد و هیچ کار خدمت در آن نکنید. ²⁷ و بجهت قربانی سوختنی برای عطر خوشبوی خداوند دو گاو جوان و یک قوچ و هفت بره نرینه یک ساله قربانی کنید. ²⁸ و هدیه آردی آنها سه عشر آرد نرم سرشته شده با روغن برای هر گاو، و دو عشر برای هر قوچ. ²⁹ و یک عشر برای هر بره، از آن هفت بره. ³⁰ و یک بز نرینه تا برای شما کفاره شود. ³¹ اینها را با هدیه آردی آنها و هدایای ریختنی آنها سوای قربانی سوختنی دائمی بگذرانید و برای شما بی عیب باشد.

لاویان: قبیله لبنیان و قبیله حبرونیان و قبیله محلیان و قبیله موشیان و قبیله قورحیان. اما قهات، عمرام را آورد. ⁵⁹ و نام زن عمرام، یوکابد بود، دختر لاوی که برای لاوی درمرصر زاییده شد و او برای عمرام، هارون و موسی و خواهر ایشان مریم را زایید. ⁶⁰ و برای هارون ناداب و ابیهو و العازار و ایتامار زاییده شدند. ⁶¹ ناداب و ابیهو چون آتش غریبی به حضور خداوند گذرانیده بودند، مردند. ⁶² و شمرده شدگان ایشان یعنی همه ذکور از یک ماهه و بالاتر، بیست و سه هزار نفر بودند زیرا که ایشان در میان بنی اسرائیل شمرده نشدند، چونکه نصیبی در میان بنی اسرائیل به ایشان داده نشد.

⁶³ ایاناند آتانی که موسی و العازار کاهن شمرند، وقتی که بنی اسرائیل را در عربات مواب نزد اردن در مقابل اریحا شمرند. ⁶⁴ و در میان ایشان کسی نبود از آتانی که موسی و هارون کاهن، شمرده بودند وقتی که بنی اسرائیل را در بیابان سینا شمرند. ⁶⁵ زیرا خداوند درباره ایشان گفته بود که البته در بیابان خواهند مرد، پس از آنها یک مرد سوای کالیب بن یفنه و یوشع بن نون باقی نماند.

دختران صلفحاد

27 و دختران صلفحاد بن حافر بن جلعاد بن ماکیر بن منسی، که از قبایل منسی ابن یوسف بود نزدیک آمدند، و اینهاست نامهای دخترانش: محله و نوعه و حجله و ملکه و ترصه. ² و به حضور موسی و العازار کاهن، و به حضور سروران و تمامی جماعت نزد در خیمه اجتماع ایستاده، گفتند: ³ «پدر ما در بیابان مرد و او از آن گروه نبود که در جمعیت قورح به ضد خداوند همداستان شدند، بلکه در گناه خود مرد و پسری نداشت. ⁴ پس چرا نام پدر ما از این جهت که پسری ندارد از میان قبیله اش محو شود، لهذا ما را در میان برادران پدر ما نصیبی بده.» ⁵ پس موسی دعوی ایشان را به حضور خداوند آورد. ⁶ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ⁷ «دختران صلفحاد راست می گویند، البته در میان برادران پدر ایشان ملک موروثی به ایشان بده، و نصیب پدر ایشان را به ایشان انتقال نما. ⁸ و بنی اسرائیل را خطاب کرده، بگو: اگر کسی بمیرد و پسری نداشته باشد، ملک او را به دخترش انتقال نماید. ⁹ و اگر او را دختری نباشد، ملک او را به برادرانش بدهید. ¹⁰ و اگر او را برادری نباشد، ملک او را به برادران پدرش بدهید. ¹¹ و اگر پدر او را برادری نباشد، ملک او را به هر کس از قبیله اش که خویش نزدیکتر او باشد بدهید، تا مالک آن بشود، پس این برای بنی اسرائیل فریضه شرعی باشد، چنانکه خداوند به موسی امر فرموده بود.»

یوشع، جانشین موسی

¹² و خداوند به موسی گفت: «به این کوه عباریم برآی و زمینی را که به بنی اسرائیل داده ام، ببین. ¹³ و چون آن را دیدی تو نیز به قوم خود ملحق خواهی شد، چنانکه برادرت هارون ملحق شد. ¹⁴ زیرا که در بیابان سینا وقتی که جماعت مخامصه نمودند شما از قول من عصیان ورزیدید، و مرا نزد آب در نظر ایشان تقدیس نمودید.» این است آب مریمه قادش، در بیابان سینا. ¹⁵ و موسی به خداوند عرض کرده، گفت: ¹⁶ «ملتسم اینک به یهوه خدای ارواح تمامی بشر، کسی را بر این جماعت بگمارد ¹⁷ که پیش روی ایشان بیرون رود، و پیش روی ایشان داخل شود، و ایشان را بیرون برد و ایشان را در آورد، تا جماعت خداوند مثل گوسفندان بی شبان نباشند.» ¹⁸ و خداوند به موسی گفت: «یوشع بن نون را که مردی صاحب روح است گرفته، دست خود را بر او بگذار. ¹⁹ و او را به حضور العازار کاهن و به حضور تمامی جماعت برپاداشته، در نظر ایشان به وی وصیت نما. ²⁰ و از عزت خود بر او بگذار تا تمامی جماعت بنی اسرائیل او را اطاعت نمایند. ²¹ و او به حضور العازار کاهن بایستد تا از برای او به حکم اوریم به حضور خداوند سوال نماید، و به فرمان وی، او و تمامی بنی اسرائیل با وی و تمامی جماعت، بیرون روند، و به فرمان وی داخل شوند.» ²² پس موسی به نوعی که خداوند او را امر فرموده بود عمل نموده، یوشع را گرفت و او را به حضور العازار کاهن و به حضور تمامی جماعت برپا داشت. ²³ و دستهای

عید کرناها

35 «و در روز هشتم، برای شما جشن مقدس باشد؛ هیچ کار خدمت نکنید. و قربانی سوختنی هدیه آتشین عطر خوشبو برای خداوند بگذرانید، یک گاو جوان و یک قوچ و هفت بره نرینه یک ساله بی‌عیب. 37 و هدایای آردی و هدایای ریختنی آنها برای گاو و قوچ و بره‌ها به شماره آنها برحسب قانون. 38 و یک بز نر برای قربانی گناه سویای قربانی سوختنی دائمی، با هدیه آردی‌اش و هدیه ریختنی آن. 39 اینها را شما در موسمه‌های خود برای خداوند بگذرانید، سویای نذرها و نوافل خود برای قربانی‌های سوختنی و هدایای آردی و هدایای ریختنی و ذبایح سلامتی خود.» 40 پس برحسب هر آنچه خداوند به موسی امر فرموده بود، موسی بنی‌اسرائیل را اعلام نمود.

نذر و قسم

30 و موسی سروران اسباط بنی‌اسرائیل را خطاب کرده، گفت: «این است کاری که خداوند امر فرموده است: 2 چون شخصی برای خداوند نذر کند یا قسم خورد تا جان خود را به تکلیفی الزام نماید، پس کلام خود را باطل نسازد، بلکه برحسب هر آنچه از دهانش برآمد، عمل نماید. 3 «و اما چون زن برای خداوند نذر کرده، خود را در خانه پدرش در جوانی‌اش به تکلیفی الزام نماید، 4 و پدرش نذر او و تکلیفی که خود را بر آن الزام نموده، شنیده باشد، و پدرش درباره اوساکت باشد، آنگاه تمامی نذرهایش استوار، و هر تکلیفی که خود را به آن الزام نموده باشد، قایم خواهد بود. 5 اما اگر پدرش در روزی که شنید او را منع کرد، آنگاه هیچ کدام از نذرهایش و از تکالیفش که خود را به آن الزام نموده باشد، استوار نخواهد بود، و از این جهت که پدرش او را منع نموده است، خداوند او را خواهد آمرزید. 6 «و اگر به شوهری داده شود، و نذرهای او یا سخنی که از لبهایش جسته، و جان خود را به آن الزام نموده، بر او باشد، 7 و شوهرش شنید و در روز شنیدنش به وی هیچ نگفت، آنگاه نذرهایش استوار خواهد ماند. و تکلیفهایی که خویشتن را به آنها الزام نموده است، قایم خواهند ماند. 8 لیکن اگر شوهرش در روزی که آن را شنید، او را منع نماید، و نذری را که بر او است یا سخنی را که از لبهایش جسته، و خویشتن را به آن الزام نموده باشد، باطل سازد، پس خداوند او را خواهد آمرزید. 9 اما نذر زن بیوه یا مطلقه، در هر چه خود را به آن الزام نموده باشد، بر وی استوار خواهد ماند. 10 و اما اگر زنی در خانه شوهرش نذر کند، یا خویشتن را با قسم به تکلیفی الزام نماید، 11 و شوهرش بشنود و او را هیچ نگوید و منع ننماید، پس تمامی نذرهایش استوار، و هر تکلیفی که خویشتن را به آن الزام نموده باشد، قایم خواهد بود. 12 و اما اگر شوهرش در روزی که بشنود، آنها را باطل سازد. پس هر چه از لبهایش درآمده باشد درباره نذرهایش یا تکالیف خود، استوار نخواهد ماند. چونکه شوهرش آن را باطل نموده است، خداوند او را خواهد آمرزید. 13 هر نذری و هر قسم الزامی را برای ذلیل ساختن جان خود، شوهرش آن را استوار نماید، و شوهرش آن را باطل سازد. 14 اما اگر شوهرش روز به روز به او هیچ نگوید، پس همه نذرهایش و همه تکالیفش را که بر وی باشد استوار نموده باشد، چونکه در روزی که شنید به وی هیچ نگفت، پس آنها را استوار نموده است. 15 و اگر بعد از شنیدن، آنها را باطل نمود، پس او گناه وی را متحمل خواهد بود.» 16 این است فریضی که خداوند به موسی امر فرمود، در میان مرد و زنش و در میان پدر و دخترش، در زمان جوانی او در خانه پدر وی.

جنگ با مدیان

31 و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: 2 «انتقام بنی‌اسرائیل را از مدیانیان بگیر، و بعد از آن به قوم خود ملحق خواهی شد.» 3 پس موسی قوم را مخاطب ساخته، گفت: «از میان خود مردان برای جنگ مهیا سازید تا به مقابله مدیان برآیند، و انتقام خداوند را از مدیان بکشند. 4 هزار نفر از هر سبط از جمیع اسباط اسرائیل برای جنگ بفرستید.»

29 «و در روز اول ماه هفتم، محفل مقدس برای شما باشد؛ در آن هیچ کار خدمت نکنید و برای شما روز نواختن کرنا باشد. 2 و قربانی سوختنی بجهت عطر خوشبوی خداوند بگذرانید، یک گاو جوان و یک قوچ، و هفت بره نرینه یک ساله بی‌عیب. 3 و هدیه آردی آنها، سه عشر آرد نرم سرشته شده با روغن برای هر گاو، و دو عشر برای هر قوچ. 4 و یک عشر برای هر بره، از آن هفت بره. 5 و یک بز نر بجهت قربانی گناه تا برای شما کفاره شود. 6 سویای قربانی سوختنی اول ماه و هدیه آردی‌اش، و قربانی سوختنی دائمی با هدیه آردی‌اش، با هدایای ریختنی آنها برحسب قانون آنها تا عطر خوشبو و هدیه آتشین خداوند باشد.»

روز کفاره

7 «و در روز دهم این ماه هفتم، محفل مقدس برای شما باشد. جانهای خود را ذلیل سازید و هیچ کار نکنید. 8 و قربانی سوختنی عطر خوشبو برای خداوند بگذرانید، یک گاو جوان و یک قوچ و هفت بره نرینه یک ساله که برای شما بی‌عیب باشند. 9 و هدیه آردی آنها سه عشر آرد نرم سرشته شده با روغن برای هر گاو، و دو عشر برای هر قوچ. 10 و یک عشر برای هر بره، از آن هفت بره. 11 و یک بز نر برای قربانی گناه سویای قربانی گناه کفاره‌ای و قربانی سوختنی دائمی با هدیه آردی‌اش و هدایای ریختنی آنها.»

عید خیمه‌ها

12 «و در روز پانزدهم ماه هفتم، محفل مقدس برای شما باشد، هیچ کار خدمت نکنید و هفت روز برای خداوند عید نگاه دارید. 13 و قربانی سوختنی هدیه آتشین عطر خوشبو برای خداوند بگذرانید. سیزده گاو جوان و دو قوچ و چهارده بره نرینه یک ساله که برای شما بی‌عیب باشند. 14 و بجهت هدیه آردی آنها سه عشر آرد نرم سرشته شده با روغن برای هر گاو از آن سیزده گاو، و دو عشر برای هر قوچ از آن دو قوچ. 15 و یک عشر برای هر بره از آن چهارده بره. 16 و یک بز نر بجهت قربانی گناه، سویای قربانی سوختنی دائمی، با هدیه آردی و هدیه ریختنی آن. 17 «و در روز دوم، دوازده گاو جوان و دو قوچ و چهارده بره نرینه یک ساله بی‌عیب. 18 و هدایای آردی و هدایای ریختنی آنها برای گاوها و قوچها و بره‌ها به شماره آنها برحسب قانون. 19 و یک بز نر بجهت قربانی گناه، سویای قربانی سوختنی دائمی با هدیه آردی‌اش، و هدایای ریختنی آنها. 20 «و در روز سوم، یازده گاو جوان و دو قوچ و چهارده بره نرینه یک ساله بی‌عیب. 21 و هدایای آردی و هدایای ریختنی آنها برای گاوها و قوچها و بره‌ها به شماره آنها برحسب قانون. 22 و یک بز نر بجهت قربانی گناه سویای قربانی سوختنی دائمی با هدیه آردی‌اش و هدیه ریختنی آن. 23 «و در روز چهارم ده گاو جوان و دو قوچ و چهارده بره نرینه یک ساله بی‌عیب. 24 و هدایای آردی و هدایای ریختنی آنها برای گاوها و قوچها و بره‌ها به شماره آنها برحسب قانون. 25 و یک بز نر بجهت قربانی گناه، سویای قربانی سوختنی دائمی، و هدیه آردی‌اش و هدیه ریختنی آن. 26 «و در روز پنجم، نه گاو جوان و دو قوچ و چهارده بره نرینه یک ساله بی‌عیب. 27 و هدایای آردی و هدایای ریختنی آنها برای گاوها و قوچها و بره‌ها به شماره آنها برحسب قانون. 28 و یک بز نر بجهت قربانی گناه، سویای قربانی سوختنی دائمی و هدیه آردی‌اش و هدیه ریختنی آن. 29 «و در روز ششم، هشت گاو جوان و دو قوچ و چهارده بره نرینه یک ساله بی‌عیب. 30 و هدایای آردی و هدایای ریختنی آنها برای گاوها و قوچها و بره‌ها به شماره آنها برحسب قانون. 31 و یک بز نر بجهت قربانی گناه سویای قربانی سوختنی دائمی و هدیه آردی‌اش و هدایای ریختنی آن. 32 «و در روز هفتم، هفت گاو جوان و دو قوچ و چهارده بره نرینه یک ساله بی‌عیب. 33 و هدایای آردی و هدایای ریختنی آنها برای گاوها و قوچها و بره‌ها به شماره آنها برحسب قانون. 34 و یک بز نر بجهت قربانی گناه، سویای قربانی سوختنی دائمی و هدیه آردی‌اش و هدیه ریختنی آن.»

⁴⁴ و از گاوان سی و شش هزار راس. ⁴⁵ و از الاغها، سی هزار و پانصد راس. ⁴⁶ و از انسان، شانزده هزار نفر. ⁴⁷ و موسی از قسمت بنی اسرائیل یکی را که از هر پنجاه گرفته شده بود، چه از انسان و چه از بهایم گرفت، و آنها را به لایوانی که ودیعت مسکن خداوند را نگاه می‌داشتند، داد، چنانکه خداوند به موسی امر فرموده بود.

⁴⁸ و روسایی که بر هزاره های لشکر بودند، سرداران هزاره ها با سرداران صدها نزد موسی آمدند. ⁴⁹ و به موسی گفتند: «بندگان حساب مردان جنگی را که زیر دست ما می‌باشند گرفتیم، و از ما یک نفر مفقود نشده است. ⁵⁰ پس ما از آنچه هر کس یافته است هدیه‌ای برای خداوند آورده‌ایم از زیورهای طلا و خالخالها و دست بندها و انگشترها و گوشواره‌ها و گردن بندها تا برای جانهای ما به حضور خداوند کفاره شود.» ⁵¹ و موسی و العازار کاهن، طلا و همه زیورهای مصنوعه را از ایشان گرفتند. ⁵² و تمامی طلای هدیه‌ای که از سرداران هزاره‌ها و سرداران صدها برای خداوند گذرانیدند، شانزده هزار و هفتصد و پنجاه مثقال بود. ⁵³ زیرا که هر یکی از مردان جنگی غنیمتی برای خود برده بودند. ⁵⁴ و موسی و العازار کاهن، طلا را از سرداران هزاره‌ها و صدها گرفته، به خیمه اجتماع آوردند تا بجهت بنی اسرائیل، به حضور خداوند یادگار باشد.

مالکیت زمینهای دو طرف اردن

32 و بنی روبین و بنی جاد را مواشی بی نهایت بسیار و کثیر بود، پس چون زمین یعزیر و زمین جلعاد را دیدند که اینک این مکان، مکان مواشی است. ² بنی جاد و بنی روبین نزد موسی و العازار کاهن و سروران جماعت آمده، گفتند: ³ «عطارت و دیبون و یعزیر و نمره و حشون و العاله و شبام و نبو و بعون، ⁴ زمینی که خداوند پیش روی جماعت اسرائیل مفتوح ساخته است، زمین مواشی است، و بندگان صاحب مواشی می‌باشیم. ⁵ پس گفتند: اگر در نظر تو التفات یافته‌ایم، این زمین به بندگان به ملکیت داده شود، و ما را از اردن عبور مده.» ⁶ موسی به بنی جاد و بنی روبین گفت: «آیا برادران شما به جنگ روند و شما اینجا بنشینید؟ ⁷ چرا دل بنی اسرائیل را افسرده می‌کنید تا به زمینی که خداوند به ایشان داده است، عبور نکنند؟ ⁸ به همین طور پدران شما عمل نمودند، وقتی که ایشان را از قادش برنیع برای دیدن زمین فرستادم. ⁹ به وادی اشکول رفته، زمین را دیدند و دل بنی اسرائیل را افسرده ساختند تا به زمینی که خداوند به ایشان داده بود، داخل نشوند. ¹⁰ پس غضب خداوند در آن روز افروخته شد به حدی که قسم خورده، گفت: ¹¹ البته هیچکدام از مردانی که از مصر بیرون آمدند از بیست ساله و بالاتر آن زمین را که برای ابراهیم و اسحاق و یعقوب قسم خوردم، نخواهند دید، چونکه ایشان مرا پیروی کامل نمودند. ¹² سوای کالیب بن یفته قنزی و یوشع بن نون، چونکه ایشان خداوند را پیروی کامل نمودند. ¹³ پس غضب خداوند بر اسرائیل افروخته شده، ایشان را چهل سال در بیابان آواره گردانید، تا تمامی آن گروهی که این شرارت را در نظر خداوند ورزیده بودند، هلاک شدند. ¹⁴ و اینک شما به جای پدران خود انبوهی از مردان خطاکار برپا شده‌اید تا شدت غضب خداوند را بر اسرائیل باز زیاده کنید؟ ¹⁵ زیرا اگر از پیروی او رویگردانید بار دیگر ایشان را در بیابان ترک خواهد کرد و شما تمامی این قوم را هلاک خواهید ساخت.»

¹⁶ پس ایشان نزد وی آمده، گفتند: «آغلها را اینجا برای مواشی خود و شهرها بجهت اطفال خویش خواهیم ساخت. ¹⁷ و خود مسلح شده، حاضر می‌شویم و پیش روی بنی اسرائیل خواهیم رفت تا آنها را به مکان ایشان برسانیم. و اطفال ما از ترس ساکنان زمین در شهرهای حصاردار خواهند ماند. ¹⁸ و تا هر یکی از بنی اسرائیل ملک خود را نگرفته باشد، به خانه های خود مراجعت نخواهیم کرد. ¹⁹ زیرا که ما با ایشان در آن طرف اردن و ماورای آن ملک نخواهیم گرفت، چونکه نصیب ما به این طرف اردن به طرف مشرق به ما رسیده است.»

²⁰ و موسی به ایشان گفت: «اگر این کار را بکنید و خویشتن را به حضور خداوند برای جنگ مهیا سازید، ²¹ و هر مرد جنگی از شما به حضور خداوند از اردن عبور کند تا او دشمنان خود را از پیش روی خود اخراج نماید، ²² و

⁵ پس از هزاره های اسرائیل، از هر سبط یک هزار، یعنی دوازده هزار نفر مهیا شده برای جنگ منتخب شدند. ⁶ و موسی ایشان را هزار نفر از هر سبط به جنگ فرستاد، ایشان را با فینحاس بن العازار کاهن و اسباب قدس و کرناها برای نواختن در دستش به جنگ فرستاد. ⁷ و با مدیان به طوری که خداوند موسی را امر فرموده بود، جنگ کرده، همه ذکوران را کشتند. ⁸ و در میان کشتگان ملوک مدیان یعنی اوئی و راقم و صور و حور و رابع، پنج پادشاه مدیان را کشتند، بلعام بن بعور را به شمشیر کشتند. ⁹ و بنی اسرائیل زنان مدیان و اطفال ایشان را به اسیری بردند، و جمیع بهایم و جمیع مواشی ایشان و همه املاک ایشان را غارت کردند. ¹⁰ و تمامی شهرها و مساکن و قلعه های ایشان را به آتش سوزانیدند. ¹¹ و تمامی غنیمت و جمیع غارت را از انسان و بهایم گرفتند. ¹² و اسیران و غارت و غنیمت را نزد موسی و العازار کاهن و جماعت بنی اسرائیل در لشکرگاه درعربات مواب، که نزد اردن در مقابل اریحاست، آوردند.

¹³ و موسی و العازار کاهن و تمامی سروران جماعت بیرون از لشکرگاه به استقبال ایشان آمدند. ¹⁴ و موسی بر روسای لشکر یعنی سرداران هزاره‌ها و سرداران صدها که از خدمت جنگ باز آمده بودند، غضبناک شد. ¹⁵ و موسی به ایشان گفت: «آیا همه زنان را زنده نگاه داشتید؟ ¹⁶ اینک اینانند که بر حسب مشورت بلعام، بنی اسرائیل را واداشتند تا در امر فغور به خداوند خیانت ورزیدند و در جماعت خداوند و باعارض شد. ¹⁷ پس الان هر ذکوری از اطفال را بکشید، و هر زنی را که مرد را شناخته، با او همبستر شده باشد، بکشید. ¹⁸ و از زنان هر دختری را که مرد را شناخته، و با او همبستر نشده برای خود زنده نگاه دارید. ¹⁹ و شما هفت روز بیرون از لشکرگاه خیمه زنید، و هر شخصی را کشته و هر که کشته‌ای را لمس نموده باشد از شما و اسیران شما در روز سوم و در روز هفتم، خود را تطهیر نماید. ²⁰ و هر جامه و هر ظرف چرمی و هر چه از پشم بز ساخته شده باشد و هر ظرف چوبین را تطهیر نمایید.»

²¹ و العازار کاهن به مردان جنگی که به مقاتله رفته بودند، گفت: «این است قانون شریعتی که خداوند به موسی امر فرموده است: ²² طلا و نقره و برنج و آهن و روی و سرب، ²³ یعنی هر چه متحمل آتش بشود، آن را از آتش بگذرانید و طاهر خواهد شد، و به آب تنزیه نیز آن را طاهر سازند و هر چه متحمل آتش نشود، آن را از آب بگذرانید. ²⁴ و در روز هفتم رخت خود را بشویید تا طاهر شوید، و بعد از آن به لشکرگاه داخل شوید.» ²⁵ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ²⁶ «تو و العازار کاهن و

سروران خاندان آبابی جماعت، حساب غنایمی که گرفته شده است، چه از انسان و چه از بهایم بگیری. ²⁷ و غنیمت رادر میان مردان جنگی که به مقاتله بیرون رفته‌اند، و تمامی جماعت نصف نما. ²⁸ و از مردان جنگی که به مقاتله بیرون رفته‌اند زکات برای خداوند بگیر، یعنی یک نفر از پانصد چه از انسان و چه از گاو و چه از الاغ و چه از گوسفند. ²⁹ از قسمت ایشان بگیر و به العازار کاهن بده تا هدیه افراشتنی برای خداوند باشد. ³⁰ و از قسمت بنی اسرائیل یکی که از هر پنجاه نفر گرفته شده باشد چه از انسان و چه از گاو و چه از الاغ و چه از گوسفند و چه از جمیع بهایم بگیر، و آنها را به لایوانی که ودیعت مسکن خداوند را نگاه می‌دارند، بده.»

³¹ پس موسی و العازار کاهن بر حسب آنچه خداوند به موسی امر فرموده بود، عمل کردند. ³² و غنیمت سوای آن غنیمتی که مردان جنگی گرفته بودند، از گوسفند ششصد و هفتاد و پنج هزار راس بود. ³³ و از گاو هفتاد و دو هزار راس. ³⁴ و از الاغ شصت و یک هزار راس. ³⁵ و از انسان از زنانی که مرد را شناخته بودند، سی و دوهزار نفر بودند.

³⁶ و نصفه‌ای که قسمت کسانی بود که به جنگ رفته بودند، سیصد و سی و هفت هزار و پانصد گوسفند بود. ³⁷ و زکات خداوند از گوسفند ششصد و هفتاد و پنج راس بود. ³⁸ و گاوان سی و شش هزار بود و از آنها زکات خداوند هفتاد و دو راس بود. ³⁹ و الاغها سی هزار و پانصد و از آنها زکات خداوند شصت و یک راس بود. ⁴⁰ و مردمان شانزده هزار و از ایشان زکات خداوند سی و دو نفر بودند. ⁴¹ و موسی زکات را هدیه افراشتنی خداوند بود به العازار کاهن داد، چنانکه خداوند به موسی امر فرموده بود.

⁴² و از قسمت بنی اسرائیل که موسی آن را از مردان جنگی جدا کرده بود، ⁴³ و قسمت جماعت از گوسفندان، سیصد و سی هزار و پانصد راس بود.

کوچ کرده، در رتمه فرود آمدند.¹⁹ و از رتمه کوچ کرده، و در رمون فارص فرود آمدند.²⁰ و از رمون فارص کوچ کرده، در لینه فرود آمدند.²¹ و از لینه کوچ کرده، در رسه فرود آمدند.²² و از رسه کوچ کرده، در قهیلاته فرود آمدند.²³ و از قهیلاته کوچ کرده، در جبل شافر فرود آمدند.²⁴ و از جبل شافر کوچ کرده، در حراده فرود آمدند.²⁵ و از حراده کوچ کرده، در مقهیلوت فرود آمدند.²⁶ و از مقهیلوت کوچ کرده، در تاحت فرود آمدند.²⁷ و از تاحت کوچ کرده، در تارح فرود آمدند.²⁸ و از تارح کوچ کرده، در متقه فرود آمدند.²⁹ و از متقه کوچ کرده، در حشمونه فرود آمدند.³⁰ و از حشمونه کوچ کرده، در مسیروت فرود آمدند.³¹ و از مسیروت کوچ کرده، در بنی یعقان فرود آمدند.³² و از بنی یعقان کوچ کرده، در حورالجدجاد فرود آمدند.³³ و از حورالجدجاد کوچ کرده، در یبطات کوچ کرده، در عبرونه فرود آمدند.³⁵ و از عبرونه کوچ کرده، در عصیون جابر فرود آمدند.³⁶ و از عصیون جابركوچ کرده، در بیابان صین که قادش باشد، فرود آمدند.³⁷ و از قادش کوچ کرده، در جبل هور در سرحد زمین ادوم فرود آمدند.

³⁸ هارون کاهن برحسب فرمان خداوند به جبل هور برآمده، در سال چهل و خروج بنی اسرائیل از زمین مصر، در روز اول ماه پنجم وفات یافت.³⁹ و هارون صد و بیست و سه ساله بود که در جبل هور مرد.⁴⁰ و ملک عراد کنعانی که در جنوب زمین کنعان ساکن بود از آمدن بنی اسرائیل اطلاع یافت.

⁴¹ پس از جبل هور کوچ کرده، در صلومونه فرود آمدند.⁴² و از صلومونه کوچ کرده در فونون فرود آمدند.⁴³ و از فونون کوچ کرده، در اوبوت فرود آمدند.⁴⁴ و از اوبوت کوچ کرده، در عیبی عباریم در حدود موآب فرود آمدند.⁴⁵ و از عیبی کوچ کرده، در دیبون جاد فرود آمدند.⁴⁶ و از دیبون جاد کوچ کرده، در علمون دبلاتایم فرود آمدند.⁴⁷ و از علمون دبلاتایم کوچ کرده، در کوههای عباریم در مقابل نبو فرود آمدند.⁴⁸ و از کوههای عباریم کوچ کرده، در عربات موآب نژاداردن در مقابل اریحا فرود آمدند.⁴⁹ پس نزد اردن از بیت یشیموت تا آبل شطیم در عربات موآب اردو زدند.⁵⁰ و خداوند موسی را در عربات موآب نژاداردن، در مقابل اریحا خطاب کرده، گفت: ⁵¹ «بنی اسرائیل را خطاب کرده، به ایشان بگو: چون شما از اردن به زمین کنعان عبور کنید،⁵² جمیع ساکنان زمین را از پیش روی خود اخراج نمایید، و تمامی صورتهای ایشان را خراب کنید، و تمامی بتهای ریخته شده ایشان را بشکنید، و همه مکانهای بلند ایشان را منهدم سازید.⁵³ و زمین را به تصرف آورده، در آن ساکن شوید، زیرا که آن زمین را به شما دادم تا مالک آن باشید.⁵⁴ و زمین را به حسب قبایل خود به قرعه تقسیم کنید، برای کنیز، نصیب او را کنیز بدهید، و برای قلیل، نصیب او را قلیل بدهید، جایی که قرعه برای هر کس برآید از آن او باشد برحسب اسباط آبی شما آن را تقسیم نمایید.⁵⁵ و اگر ساکنان زمین را از پیش روی خود اخراج ننمایید کسانی را که از ایشان باقی می‌گذاردید در چشمان شما خار خواهند بود، و در پهلوهای شما تیغ و شما را در زمینی که در آن ساکن شوید، خواهند نجانید.⁵⁶ و به همان طوری که قصد نمودم که با ایشان رفتار نمایم، با شما رفتار خواهم نمود.»

مرزهای کنعان

34 و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ² «بنی اسرائیل را امر فرموده، به ایشان بگو: چون شما به زمین کنعان داخل شوید، این است زمینی که به شما به ملکیت خواهد رسید، یعنی زمین کنعان با حدودش.³ آنگاه حد جنوبی شما از بیابان سین بر جانب ادوم خواهد بود، و سرحد جنوبی شما از آخر بحرالملح به طرف مشرق خواهد بود.⁴ و حد شما از جانب جنوب گردنه عقریم دور خواهد زد و به سوی سین خواهد گذشت، و انتهای آن به طرف جنوب قادش برنبح خواهد بود، و نزد حصرادار بیرون رفته، تا عصمون خواهد گذشت.⁵ و این حد از عصمون تا وادی مصر دور زده، انتهایش نزد دریا خواهد بود.⁶ و اما حد غربی. دریای بزرگ حد شما خواهد بود. این است حد غربی شما.

زمین به حضور خداوند مغلوب شود، پس بعد از آن برگردیده، به حضور خداوند و به حضور اسرائیل بی‌گناه خواهید شد، و این زمین از جانب خداوند ملک شما خواهد بود.²³ و اگر چنین نکنید اینک به خداوند گناه ورزیده‌اید، و بدانید که گناه شما، شما را در خواهد گرفت.²⁴ پس شهرها برای اطفال و آغلها برای گله‌های خود بنا کنید، و به آنچه از دهان شما درآمد، عمل نمایید.»

²⁵ پس بنی جاد و بنی روبین موسی را خطاب کرده، گفتند: «بندگان به طوری که آقای ما فرموده است، خواهیم کرد.²⁶ اطفال و زنان و مواشی و همه بهایم ما اینجا در شهرهای جلعاد خواهند ماند.²⁷ و جمیع بندگان مهبای جنگ شده، چنانکه آقای ما گفته است به حضور خداوند برای مقاتله عبور خواهیم نمود.»

²⁸ پس موسی العازار کاهن، و یوشع بن نون، و روسای خاندان آبی اسباط بنی اسرائیل را در باره ایشان وصیت نمود.²⁹ و موسی به ایشان گفت: «اگر جمیع بنی جاد و بنی روبین مهبای جنگ شده، همراه شما به حضور خداوند از اردن عبور کنند، و زمین پیش روی شما مغلوب شود، آنگاه زمین جلعاد را برای ملکیت به ایشان بدهید.³⁰ و اگر ایشان مهبای نشوند و همراه شما عبور نمایند، پس در میان شما در زمین کنعان ملک بگیرند.»³¹ بنی جاد و بنی روبین در جواب وی گفتند: «چنانکه خداوند به بندگان گفته است، همچنین خواهیم کرد.³² ما مهبای جنگ شده، پیش روی خداوند به زمین کنعان عبور خواهیم کرد، و ملک نصیب ما به این طرف اردن داده شود.»³³ پس موسی به ایشان یعنی به بنی جاد و بنی روبین و نصف سبط

منسی ابن یوسف، مملکت سیحون، ملک اموریان و مملکت عوج ملک باشان را داد، یعنی زمین را با شهرهایش و حدود شهرهایش، زمین را از هر طرف.³⁴ و بنی جاد، دیبون و عطروت و عروعی.³⁵ و عطروت، شوفان و یعزیز و یججه.³⁶ و بیت نمره و بیت هاران را بنا کردند یعنی شهرهای حصاردار را با آغلها گله‌ها.³⁷ و بنی روبین حشبون والیعاله و قریبتایم.³⁸ و نبو و بعل معون که نام این دورا تغییر دادند و سبمه را بنا کردند و شهرهایی را که بنا کردند به نامها مسمی ساختند.³⁹ و بنی ماگیر بن منسی به جلعاد رفته، آن را گرفتند و اموریان را که در آن بودند، اخراج نمودند.⁴⁰ و موسی جلعاد را به ماگیر بن منسی داد و او در آن ساکن شد.⁴¹ و یائیر بن منسی رفته، قصبه هایش را گرفت، و آنها را حووت یائیر نامید.⁴² و نوبح رفته، قنات و دهاتش را گرفته، آنها را به اسم خود نوبح نامید.

کوچ قوم اسرائیل

33 این است منازل بنی اسرائیل که از زمین مصر با افواج خود زبردست موسی و هارون کوچ کردند.² و موسی به فرمان خداوند سفرهای ایشان را برحسب منازل ایشان نوشت، و این است منازل و مراحل ایشان:³ پس در ماه اول از رعمسیس، در روز پانزدهم از ماه اول کوچ کردند، و در فردای بعد از فصح بنی اسرائیل در نظر تمامی مصریان با دست بلند بیرون رفتند.⁴ و مصریان همه نخست زادگان خود را که خداوند از ایشان کشته بود دفن می‌کردند، و یهوه بر خدایان ایشان قصاص نموده بود.

⁵ و بنی اسرائیل از رعمسیس کوچ کرده، در سکوت فرود آمدند.⁶ و از سکوت کوچ کرده، در ایتمام که به کنار بیابان است، فرود آمدند.⁷ و از ایتمام کوچ کرده، به سوی فم الحیروت که در مقابل بعل صفون است، برگشتند، و پیش مجدل فرود آمدند.⁸ و از مقابل حیروت کوچ کرده، از میان دریا به بیابان عبور کردند و در بیابان ایتمام سفر سه روزه کرده، در ماره فرود آمدند.⁹ و از ماره کوچ کرده، به ایلم رسیدند و در ایلم دوازده چشمه آب و هفتاد درخت خرما بود، و در آنجا فرود آمدند.¹⁰ و از ایلم کوچ کرده، نزد بحر قلزم فرود آمدند.¹¹ و از بحر قلزم کوچ کرده، در بیابان سین فرود آمدند.¹² و از بیابان سین کوچ کرده، در دفعه فرود آمدند.¹³ و از دفعه کوچ کرده، در الوش فرود آمدند.¹⁴ و از الوش کوچ کرده، در رفیدیم فرود آمدند و در آنجا آب نبود که قوم بنوشند.¹⁵ و از رفیدیم کوچ کرده، در بیابان سینا فرود آمدند.¹⁶ و از بیابان سینا کوچ کرده، در قیروت هتاهو فرود آمدند.¹⁷ و از قیروت هتاهو کوچ کرده، در حصریوت فرود آمدند.¹⁸ و از حصریوت

این شش شهر برای ملجا باشد تا هرکه شخصی راسهو کشته باشد به آنجا فرار کند.

¹⁶ «و اگر او را به آلت آهنین زد که مرد، او قاتل است و قاتل البته کشته شود.»¹⁷ و اگر او را بادت خود به سنگی که از آن کسی کشته شود، بزند تا بمیرد، او قاتل است و قاتل البته کشته شود.¹⁸ و اگر او را به چوب دستی که به آن کسی کشته شود، بزند تا بمیرد، او قاتل است و قاتل البته کشته شود.¹⁹ ولی خون، خود، قاتل را بکشد. هرگاه به او برخورد، او را بکشد.²⁰ و اگر از روی بغض او را یا تیغ زد یا قصد چیزی بر او انداخت که مرد،²¹ یا از روی عداوت او را بادت خود زد که مرد، آن زننده چون که قاتل است البته کشته شود، ولی خون هرگاه به قاتل برخورد، او را بکشد.

²² «لیکن اگر او را بدون عداوت سهو تیغ زندیا چیزی بدون قصد بر او اندازد،²³ و اگر سنگی را که کسی به آن کشته شود نادیده بر او بیندازد که بمیرد و با وی دشمنی نداشته، و بداندیش او نبوده باشد،²⁴ پس جماعت در میان قاتل و ولی خون برحسب این احکام داورى نمایند.²⁵ و جماعت، قاتل را از دست ولی خون رهایی دهند، و جماعت، وی را به شهر ملجای او که به آن فرار کرده بود برگردانند، و او در آنجا تا موت رئیس کهنه که به روغن مقدس مسح شده است، ساکن باشد.²⁶ و اگر قاتل وقتی از حدود شهر ملجای خود که به آن فرار کرده بود بیرون آید،²⁷ و ولی خون، او را بیرون حدود شهر ملجایش بیاید، پس ولی خون قاتل را بکشد؛ قصاص خون برای او نشود.²⁸ زیرا که می‌بایست تا وفات رئیس کهنه در شهر ملجای خود مانده باشد، و بعد از وفات رئیس کهنه، قاتل به زمین ملک خود برگردد.²⁹ «و این احکام برای شما در قرنهای شما در جمیع مسکنهای شما فریضه عدالتی خواهد بود.

³⁰ «هرکه شخصی را بکشد پس قاتل به گواهی شاهدان کشته شود، و یک شاهد برای کشته شدن کسی شهادت ندهد.³¹ و هیچ فدییه به عوض جان قاتلی که مستوجب قتل است، مگیرید بلکه او البته کشته شود.³² و از کسی که به شهر ملجای خود فرار کرده باشد فدییه مگیرید، که پیش از وفات کاهن برگردد و به زمین خود ساکن شود.³³ و زمینی را که در آن ساکنید ملوث مسازید، زیرا که خون، زمین را ملوث می‌کند، و زمین را برای خونی که در آن ریخته شود، کفاره نمی‌توان کرد مگر به خون کسی که آن را ریخته باشد.³⁴ پس زمینی را که شما در آن ساکنید و من در میان آن ساکن هستم نجس مسازید، زیرا من که یهوه هستم در میان بنی اسرائیل ساکن می‌باشم.»

ملک دختران صلفحاد

36 و روسای خاندان آبای قبیله بنی جلعاد بن ماکیر بن منسی که از قبایل بنی یوسف بودند نزدیک آمده به حضور موسی و به حضور سروران و روسای خاندان آبای بنی اسرائیل عرض کرده،² گفتند: «خداوند، آقای ما را امر فرمود که زمین را به قرعه تقسیم کرده، به بنی اسرائیل بدهد، و آقای ما از جانب خداوند مامور شده است که نصیب برادر ماصلفحاد را به دخترانش بدهد.³ پس اگر ایشان به یکی از پسران سایر اسباط بنی اسرائیل منکوحه شوند، ارث ما از میراث پدران ما قطع شده، به میراث سبطی که ایشان به آن داخل شوند، اضافه خواهد شد، و از بهره میراث ما قطع خواهد شد.⁴ و چون یوییل بنی اسرائیل بشود ملک ایشان به ملک سبطی که به آن داخل شوند اضافه خواهد شد، و ملک ایشان از ملک پدران ما قطع خواهد شد.»

⁵ پس موسی بنی اسرائیل را برحسب قول خداوند امر فرموده، گفت: «سبط بنی یوسف راست گفتند.⁶ این است آنچه خداوند درباره دختران صلفحاد امر فرموده، گفته است: به هرکه در نظر ایشان پسند آید، به زنی داده شوند، لیکن در قبیله سبط پدران خود فقط به نکاح داده شوند.⁷ پس میراث بنی اسرائیل از سبط به سبط منتقل نشود، بلکه هر یکی از بنی اسرائیل به میراث سبط پدران خود ملحق باشند.⁸ و هر دختری که وارث ملکی از اسباط بنی اسرائیل بشود، به کسی از قبیله سبط پدر خود به زنی داده شود، تا هر یکی از بنی اسرائیل وارث ملک آبای خود گردند.⁹ و

⁷ و حد شمالی شما این باشد، از دریای بزرگ برای خود جبل هور را نشان گیرید.⁸ و از جبل هور تا مدخل حمات را نشان گیرید. و انتهای این حد نزد صد باشد.⁹ و این حد نزد زفرون بیرون رود و انتهایش نزد حصر عینان باشد، این حد شمالی شما خواهد بود.

¹⁰ و برای حد مشرقی خود از حصر عینان تا شفام را نشان گیرید.¹¹ و این حد از شفام تا ربله به طرف شرقی عین برود، پس این حد کشیده شده به جانب دریای کنرت به طرف مشرق برسد.¹² و این حد تا به اردن برسد و انتهایش نزد بحرالملح باشد. این زمین برحسب حدودش به هر طرف زمین شما خواهد بود.»

¹³ و موسی بنی اسرائیل را امر کرده، گفت: «این است زمینی که شما آن را به قرعه تقسیم خواهید کرد که خداوند امر فرموده است تا به نه سبط و نصف داده شود.¹⁴ زیرا که سبط بنی روبین برحسب خاندان آبای خود و سبط بنی جاد برحسب خاندان آبای خود، و نصف سبط منسی، نصیب خود را گرفته‌اند.¹⁵ این دو سبط و نصف به آن طرف اردن در مقابل اریحا به جانب مشرق به سوی طلوع آفتاب نصیب خود را گرفته‌اند.»

¹⁶ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: «این است نامهای کسانی که زمین را برای شما تقسیم خواهند نمود. العازار کاهن و یوشع بن نون.¹⁸ و یک سرور را از هر سبط برای تقسیم نمودن زمین بگیرید.¹⁹ و این است نامهای ایشان. از سبط یهوذا کالیب بن یفنه،²⁰ و از سبطینی شمعون شموتیل بن عمیهود،²¹ و از سبطینیا مین الیاد بن کسلون.²² و از سبط بنی دان رئیس بقی ابن یجلی.²³ و از بنی یوسف از سبطینی منسی رئیس حنیئیل بن ایفود.²⁴ و از سبطینی افرایم رئیس قموتیل بن شفطان.²⁵ و از سبطینی زبولون رئیس الیصافان بن فرناک.²⁶ و از سبطینی یساکار رئیس فلطینیل بن عزان.²⁷ و از سبطینی اشیر رئیس اخیهود بن شلومی.²⁸ و از سبطینی نفتالی رئیس فدهئیل بن عمیهود.»²⁹ اینانند که خداوند مامور فرمود که ملک را در زمین کنعان برای بنی اسرائیل تقسیم نمایند.

شهرهای لاویان

35 و خداوند موسی را در عربات موآب نزد اردن در مقابل اریحا خطاب کرده، گفت:² «بنی اسرائیل را امر فرما که از نصیب ملک خود شهرها برای سکونت به لاویان بدهند، و نواحی شهرها را از اطراف آنها به لاویان بدهید.³ و شهرها بجهت سکونت ایشان باشد، و نواحی آنها برای بهایم و اموال و سایر حیوانات ایشان باشد.⁴ و نواحی شهرها که به لاویان بدهید از دیوار شهر بیرون از هر طرف هزار ذراع باشد.⁵ و از بیرون شهر به طرف مشرق دو هزار ذراع، و به طرف جنوب دو هزار ذراع، و به طرف مغرب دو هزار ذراع، و به طرف شمال دو هزار ذراع بپیمایید. و شهر در وسط باشد و این نواحی شهرها برای ایشان خواهد بود.

⁶ «و از شهرها که به لاویان بدهید شش شهر ملجا خواهد بود، و آنها را برای قاتل بدهید تا به آنجا فرار کند و سوای آنها چهل و دو شهر بدهید.⁷ پس جمیع شهرها که به لاویان خواهید داد چهل و هشت شهر با نواحی آنها خواهد بود.⁸ و اما شهرهایی که از ملک بنی اسرائیل می‌دهید از کثیر، و از قلیل، قلیل بگیرید. هر کس به اندازه نصیب خود که یافته باشد از شهرهای خود به لاویان بدهد.»

شهرهای ملجا

⁹ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:¹⁰ «بنی اسرائیل را خطاب کرده، به ایشان بگو: چون شما از اردن به زمین کنعان عبور کنید،¹¹ آنگاه شهرها برای خود تعیین کنید تا شهرهای ملجا برای شما باشد، تا هر قاتلی که شخصی راسهو کشته باشد، به آنجا فرار کند.¹² و این شهرها برای شما بجهت ملجا از ولی مقتول خواهد بود، تا قاتل پیش از آنکه به حضور جماعت برای داورى بایستد، نمیرد.

¹³ «و از شهرهایی که می‌دهید، شش شهر ملجا برای شما باشد.¹⁴ سه شهر از آنطرف اردن بدهید، و سه شهر در زمین کنعان بدهید تا شهرهای ملجا باشد.¹⁵ بجهت بنی اسرائیل و غریب و کسی که در میان شما وطن گزیند،

ملک از یک سبط به سبط دیگر منتقل نشود، بلکه هرکس از اسباط بنی اسرائیل به میراث خود ملصق باشند.»¹⁰ پس چنانکه خداوند موسی را امر فرمود، دختران صلفحاد چنان کردند.¹¹ و دختران صلفحاد، محله و ترصه و حجله و ملکه و نوعه به

پسران عموهای خود به زنی داده شدند.¹² در قبايل بنی منسی ابن یوسف منکوحه شدند و ملک ایشان در سبط قبیله پدر ایشان باقی ماند.¹³ این است اوامر و احکامی که خداوند به واسطه موسی در عربات موآب نزد اردن در مقابل اریحا به بنی اسرائیل امر فرمود.

تثنيه

نمودند.²⁵ و از میوه زمین به دست خود گرفته، آن را نزد ما آوردند، و ما را مخبرساخته، گفتند: «زمینی که یهوه خدای ما، به ما می دهد، نیکوست.»

عصیان قوم

²⁶ لیکن شما نخواستید که بروید، بلکه از فرمان خداوند عصیان ورزیدید. و درخیمه های خود همه کرده، گفتید: «چونکه خداوند ما را دشمن داشت، ما را از زمین مصر بیرون آورد، تا ما را به دست اموریان تسلیم کرده، هلاک سازد.»²⁸ و حال کجا برویم چونکه برادران ما دل ما را گذاخته، گفتند که این قوم از ما بزرگتر و بلندترند و شهرهای ایشان بزرگ و تا آسمان حصاردار است، و نیز بنی عناق را در آنجا دیده ایم.»²⁹ پس من به شما گفتم: «مترسید و از ایشان هراسان مباشید.»³⁰ یهوه خدای شما که پیش روی شما می رود برای شما جنگ خواهد کرد، برحسب هرآنچه به نظر شما در مصر برای شما کرده است.»³¹ و هم در بیابان که در آنجا دیدید چگونه یهوه خدای تو مثل کسی که پسر خود را می برد تو را در تمامی راه که می رفتید برمی داشت تا به اینجا رسیدید.³² لیکن با وجود این، همه شما به یهوه خدای خود ایمان نیاوردید.³³ که پیش روی شما در راه می رفت تا جایی برای نزول شما بطلبد، وقت شب در آتش تا راهی را که به آن بروید به شما بنماید و وقت روز در ابر.

³⁴ و خداوند آواز سخنان شما را شنیده، غضبناک شد، و قسم خورده، گفت: «هیچکدام از این مردمان و از این طبقه شریب، آن زمین نیکو را که قسم خوردم که به پدران شما بدهم، هرگز نخواهند دید.»³⁶ سوای کالیب بن یفنه که آن را خواهد دید و زمینی را که در آن رفته بود، به وی و به پسرانش خواهم داد، چونکه خداوند را پیروی کامل نمود.»³⁷ و خداوند بخاطر شما بر من نیز خشم نموده، گفت که «تو هم داخل آنجا نخواهی شد.»³⁸ یوشع بن نون که بحضور تو می ایستد داخل آنجا خواهد شد، پس او را قوی گردان زیرا اوست که آن را برای بنی اسرائیل تقسیم خواهد نمود.³⁹ و اطفال شما که درباره آنها گفتید که به یغما خواهند رفت، و پسران شما که امروز نیک و بد را تمیز نمی دهند، داخل آنجا خواهند شد، و آن را به ایشان خواهم داد تا مالک آن بشوند.⁴⁰ و اما شما روگردانیده از راه بحر قلزم به بیابان کوچ کنید.»

⁴¹ و شما در جواب من گفتید که «به خداوندگناه ورزیده ایم، پس رفته، جنگ خواهیم کرد، موافق هرآنچه یهوه خدای ما به ما امر فرموده است، و همه شما اسلحه جنگ خود را بسته، عزیمت کردید که به کوه برآیید.»

⁴² آنگاه خداوند به من گفت: «به ایشان بگو که نروند و جنگ نمایند زیرا که من در میان شما نیستم، مبدا از حضور دشمنان خود مغلوب شوید.»⁴³ پس به شما گفتم، لیکن نشنیدید، بلکه از فرمان خداوند عصیان ورزیدید، و مغرور شده، به فراز کوه برآمدید.⁴⁴ و اموریانی که در آن کوه ساکن بودند به مقابله شما بیرون آمده، شما را تعاقب نمودند، بطوری که زنبورها می کنند و شما را از سعیر تا حرما شکست دادند.⁴⁵ پس برگشته، به حضور خداوند گریه نمودید، اما خداوند آواز شما را نشنید و به شما گوش نداد.

⁴⁶ و در قادش برحسب ایام توقف خود، روزهای بسیار ماندید.

سرگردانی در بیابان

2 پس برگشته، چنانکه خداوند به من گفته بود، از راه بحر قلزم در بیابان کوچ کردیم و روزهای بسیار کوه سعیر را دور زدیم.² پس

این است سخنانی که موسی به آنطرف

1 اردن، در بیابان عربیه مقابل سوف، در میان فاران و توفل و لابان و حضیروت و دی ذهب باتمامی اسرائیل گفت.² از حوریب به راه جبل سعیر تا قادش برنیع، سفر یازده روزه است.³ پس در روز اول ماه یازدهم سال چهارم، موسی بنی اسرائیل را برحسب هرآنچه خداوند او را برای ایشان امر فرموده بود تکلم نمود،⁴ بعد از آنکه سیحون ملک اموریان را که در حشبون ساکن بود و عوج ملک باشان را که در عشتروت درادری ساکن بود، کشته بود.⁵ به آن طرف اردن در زمین موآب، موسی به بیان کردن این شریعت شروع کرده، گفت: دستور ترک حوریب⁶ یهوه خدای ما، ما را در حوریب خطاب کرده، گفت: «توقف شما در این کوه بس شده است.»⁷ پس توجه نموده، کوچ کنید و به کوهستان اموریان، و جمیع حوالی آن از عربیه و کوهستان وهامون و جنوب و کناره دریا، یعنی زمین کنعانیان و لبنان تا نهر بزرگ که نهر فرات باشد، داخل شوید.⁸ اینک زمین را پیش روی شما گذاشتم. پس داخل شده، زمینی را که خداوند برای پدران شما، ابراهیم و اسحاق و یعقوب، قسم خورد که به ایشان و بعد از آنها به ذریت ایشان بدهد، به تصرف آورید.»

⁹ و در آن وقت به شما متکلم شده، گفتم: «من به تنهایی نمی توانم متحمل شما باشم.»¹⁰ یهوه خدای شما، شما را افزوده است و اینک شما امروز مثل ستارگان آسمان کثیر هستید.¹¹ یهوه خدای پدران شما، شما را هزار چندان که هستید بیفزاید و شما را برحسب آنچه به شما گفته است، برکت دهد.¹² لیکن من چگونه به تنهایی متحمل محنت و بار و منازعت شما بشوم.¹³ پس مردان حکیم و عاقل و معروف از اسباط خود بیاورید، تا ایشان را بر شما روسا سازم.»¹⁴ و شما در جواب من گفتید: «سخنی که گفتم نیکو است که بکنیم.»¹⁵ پس روسای اسباط شما را که مردان حکیم و معروف بودند گرفته، ایشان را بر شما روسا ساختم، تا سروران هزاره ها و سروران صدها و سروران پنجاهها و سروران دهها و ناظران اسباط شما باشند.¹⁶ و در آنوقت داوران شما را امر کرده، گفتم: دعوی برادران خود را بشنویید، و در میان هرکس و برادرش و غریبی که نزد وی باشد به انصاف داوری نمایید.¹⁷ و در داوری طرف داری مکنید، کوچک را مثل بزرگ بشنویید از روی انسان مترسید، زیرا که داوری از آن خداست، و هر دعوی که برای شما مشکل است، نزد من بیاورید تا آن را بشنوم.¹⁸ و آن وقت همه چیزهایی را که باید بکنید، برای شما امر فرمودم.

تجسس کنعان

¹⁹ پس از حوریب کوچ کرده، از تمامی این بیابان بزرگ و ترسناک که شما دیدید به راه کوهستان اموریان رفتیم، چنانکه یهوه خدای ما به ما امر فرمود و به قادش برنیع رسیدیم.²⁰ و به شما گفتم: «به کوهستان اموریانی که یهوه خدای ما به ما می دهد، رسیده اید.»²¹ اینک یهوه خدای تو، این زمین را پیش روی تو گذاشته است، پس برای و چنانکه یهوه خدای پدران به تو گفته است، آن را به تصرف آور و ترسان و هراسان مباش.»

²² آنگاه جمیع شما نزد من آمده، گفتید: «مردان چند، پیش روی خود بفرستیم تا زمین را برای ما جاسوسی نمایند، و ما را از راهی که باید برویم و از شهرهایی که به آنها می رویم، خبر بیاورند.»²³ و این سخن مرا پسند آمد، پس دوازده نفر از شما، یعنی یکی را از هر سبط گرفتیم،²⁴ و ایشان متوجه راه شده، به کوه برآمدند و به وادی اشکول رسیده، آن را جاسوسی

31 و خداوند مرا گفت: «اینک به تسلیم نمودن سیحون و زمین او به دست تو شروع کردم، پس بنابه تصرف آن بنما تا زمین او را مالک شوی.»³² آنگاه سیحون با تمامی قوم خود به مقابله مابرای جنگ کردن در یاهص بیرون آمدند.³³ و یهوه خدای ما او را به دست ما تسلیم نموده، او را با پسرانش و جمیع قومش زدیم.³⁴ و تمامی شهرهای او را در آنوقت گرفته، مردان و زنان و اطفال هر شهر را هلاک کردیم که یکی را باقی نگذاشتیم.³⁵ لیکن بهایم را با غنیمت شهرهایی که گرفته بودیم، برای خود به غارت بردیم.³⁶ از عروعر که برکناره وادی ارنون است، و شهری که در وادی است، تا جلعاد قریه‌ای نبود که به ماممتنع باشد، یهوه خدای ما همه را به ما تسلیم نمود.³⁷ لیکن به زمین بنی عمون و به تمامی کناره وادی یبوق و شهرهای کوهستان، و به هر جایی که یهوه خدای ما نهی فرموده بود، نزدیک نشدیم.

پیروزی بر باشان

3 پس برگشته، به راه باشان رفتیم، و عوج ملک باشان با تمامی قوم خود به مقابله مابیرون آمده، در ادروی جنگ کرد.² و خداوند مرا گفت: «از او مترس زیرا که او و تمامی قومش وزمینش را به دست تو تسلیم نموده‌ام، تا بطوری که با سیحون ملک اموریان که در حشبون ساکن بود، عمل نمودی، با وی نیز عمل نمایی.»³ پس یهوه، خدای ما، عوج ملک باشان را نیز و تمامی قومش را به دست ما تسلیم نموده، او را به حدی شکست دادیم که احدی از برای وی باقی نماند.⁴ و در آنوقت همه شهرهایش را گرفتیم، و شهری نماند که از ایشان نگرفتیم، یعنی شصت شهر و تمامی مرزبوم ارجوب که مملکت عوج در باشان بود.⁵ جمیع اینها شهرهای حصاردار باديوارهای بلند و دروازه‌ها و پشت بندها بود، سوای قرای بی حصار بسیار کثیر.⁶ و آنها را بالکل هلاک کردیم، چنانکه با سیحون، ملک حشبون کرده بودیم، هر شهر را با مردان و زنان و اطفال هلاک ساختیم.⁷ و تمامی بهایم و غنیمت شهرها را برای خود به غارت بردیم.⁸ و در آن وقت زمین را از دست دو ملک اموریان که به آن طرف اردن بودند، از وادی ارنون تا جبل حرمون، گرفتیم.⁹ (و این حرمون راصیدونیان سریون می‌خوانند و اموریان آن راسنیر می‌خوانند.)¹⁰ تمام شهرهای هامون و تمامی جلعاد و تمامی باشان تا سلخه و ادروی که شهرهای مملکت عوج در باشان بود.¹¹ زیرا که عوج ملک باشان از بقیه رفائیان تنها باقی‌مانده بود. اینک تخت خواب او تخت آهنین است آیان در ریت بنی عمون نیست. و طولش نه ذراع و عرضش چهار ذراع برحسب ذراع آدمی می‌باشد.

تقسیم اراضی

12 و این زمین را در آن وقت به تصرف آوردیم، و آن را از عروعر که برکنار وادی ارنون است و نصف کوهستان جلعاد، و شهرهایش را به روبینیان و جادیان دادم.¹³ و بقیه جلعاد و تمامی باشان را که مملکت عوج باشد به نصف سبطمنسی دادم، یعنی تمامی مرزبوم ارجوب را باتمامی باشان که زمین رفائیان نامیده می‌شود.¹⁴ یائیر بن منسی تمامی مرزبوم ارجوب را تا حدجشوریان و معکیان گرفت، و آنها را تا امروز به اسم خود باشان، حووت یائیر نامید.¹⁵ و جلعاد را به ماگیر دادم.¹⁶ و به روبینیان و جادیان، از جلعاد تا وادی ارنون، هم وسط وادی و هم کناره‌اش تا وادی یبوق را که حد بنی عمون باشد، دادم.¹⁷ و عربیه را نیز و اردن و کناره‌اش را از کنرت تا دریای عربیه که بحرالملح باشد، زیردامنه های فسجه به طرف مشرق دادم.¹⁸ و در آن وقت به شما امر فرموده، گفتم: «یهوه خدای شما این زمین را به شما داده است تا آن را به تصرف آورید، پس جمیع مردان جنگی شما مهیا شده، پیش روی برادران خود، بنی اسرائیل، عبور کنید.¹⁹ لیکن زنان و اطفال و مواشی شما، چونکه می‌دانم مواشی بسیار دارید، در شهرهای شما که به شما دادم، بمانند.²⁰ تا خداوند به برادران شما مثل شما آرامی دهد، و ایشان نیز زمینی را که یهوه خدای شما به آنطرف اردن به ایشان می‌دهد، به تصرف آورند، آنگاه هر یکی از شما به ملک خود که به شما دادم، برگردد.»²¹ و در آن وقت یوشع را امر فرموده، گفتم: «هرآنچه یهوه، خدای

خداوند مرا خطاب کرده، گفت:³ «دور زدن شما به این کوه بس است، بسوی شمال برگردید.⁴ و قوم را امر فرموده، بگو که شما از حدود برادران خود بنی عیسو که در سعیر ساکنند باید بگذرید، و ایشان از شما خواهند ترسید، پس بسیاریا احتیاط کنید.»⁵ و با ایشان منازعه مکنید، زیرا که از زمین ایشان بقدر کف پای هم به شما نخواهم داد، چونکه کوه سعیر را به عیسو به ملکیت داده‌ام.⁶ خوراک را از ایشان به نقره خریده، بخورید و آب را نیز از ایشان به نقره خریده، بنوشید.⁷ زیرا که یهوه خدای تو، تو را در همه کارهای دستت برکت داده است، او راه رفتنت را در این بیابان بزرگ می‌داند، الان چهل سال است که یهوه خدایت با تو بوده است و به هیچ چیز محتاج نشده‌ای.⁸ پس از برادران خود بنی عیسو که در سعیر ساکنند، از راه عربیه از ایلت و عسیون جابر عبور نمودیم.

9 پس برگشته، از راه بیابان موآب گذشتیم، و خداوند مرا گفت: «موآب را اذیت مرسان و با ایشان منازعت و جنگ منما، زیرا که از زمین ایشان هیچ نصیبی به شما نخواهم داد، چونکه عار را به بنی لوط برای ملکیت داده‌ام.»¹⁰ ایمیان که قوم عظیم و کثیر و بلند قد مثل عناقیان بودند، پیش در آنجا سکونت داشتند.¹¹ ایشان نیز مثل عناقیان از رفائیان محسوب بودند، لیکن موآبیان ایشان را ایمیان می‌خوانند.¹² و حوریان در سعیر پیشتر ساکن بودند، و بنی عیسو ایشان را اخراج نموده، ایشان را از پیش روی خود هلاک ساختند، و در جای ایشان ساکن شدند، چنانکه اسرائیل به زمین میراث خود که خداوند به ایشان داده بود، کردند.¹³ الان برخیزید و از وادی زارد عبور نمایید. پس از وادی زارد عبور نمودیم.¹⁴ و ایامی که از قادش برنیع راه می‌رفتیم تا از وادی زارد عبور نمودیم سی و هشت سال بود، تا تمامی آن طبقه مردان جنگی از میان اردو تمام شدند، چنانکه خداوند برای ایشان قسم خورده بود.¹⁵ و دست خداوند نیز بر ایشان می‌بود تا ایشان را از میان اردو بالکل هلاک کند.

16 پس چون جمیع مردان جنگی از میان قوم بالکل مردند،¹⁷ آنگاه خداوند مرا خطاب کرده، گفت:¹⁸ «تو امروز از عار که سرحد موآب باشد، باید بگذری.»¹⁹ و چون به مقابل بنی عمون برسی ایشان را مرنجان و با ایشان منازعه مکن، زیرا که از زمین بنی عمون نصیبی به تو نخواهم داد چونکه آن را به بنی لوط به ملکیت داده‌ام.²⁰ (آن نیز زمین رفائیان شمرده می‌شود و رفائیان پیشتر ساکن آنجا بودند، لیکن عمونیان ایشان را زمزمیان می‌خوانند.)²¹ ایشان قومی عظیم و کثیر و بلند قدم مثل عناقیان بودند، و خداوند آنها را از پیش روی ایشان هلاک کرد، پس ایشان را اخراج نموده، در جای ایشان ساکن شدند.²² چنانکه برای بنی عیسو که در سعیر ساکنند عمل نموده، حوریان را از حضور ایشان هلاک ساخته، آنها را اخراج نمودند، و تا امروز در جای ایشان ساکنند.²³ و عویان را که در دهات تا به غزا ساکن بودند کفتوریان که از کفتور بیرون آمدند هلاک ساخته، در جای ایشان ساکن شدند.)²⁴ پس برخیزید و کوچ کرده، از وادی ارنون عبور کنید، اینک سیحون اموری ملک حشبون و زمین او را به دست تو دادم، به تصرف آن شروع کن و با ایشان جنگ نما.²⁵ امروز شروع کرده، خوف و ترس تو را بر قومهای زیر تمام آسمان مستولی می‌گردانم، و ایشان آوازه تو را شنیده، خواهند لرزید، و از ترس تو مضطرب خواهند شد.»

پیروزی بر حشبون

26 پس قاصدان با سخنان صلح آمیز از بیابان قدیموت نزد سیحون ملک حشبون فرستاده، گفتم:²⁷ «اجازت بده که از زمین تو بگذرم، به شاهراه خواهم رفت و به طرف راست یا چپ میل نخواهم کرد.»²⁸ خوراک را به نقره به من بفروش تا بخورم، و آب را به نقره به من بده تا بنوشم، فقط اجازت بده تا بر پایهای خود بگذرم.²⁹ چنانکه بنی عیسو که در سعیر ساکنند و موآبیان که در عارساکنند به من رفتار نمودند، تا از اردن به زمینی که یهوه خدای ما به ما می‌دهد، عبور نمایم.»³⁰ اما سیحون ملک حشبون نخواست که ما را از سرحد خود راه بدهد، زیرا که یهوه خدای تو روح او را به قساوت و دل او را به سختی واگذاشت، تا او را چنانکه امروز شده است، به دست تو تسلیم نماید.

بسازید. 17 یا شبیه هر بهیمه‌ای که بر روی زمین است، یا شبیه هر مرغ بالدار که در آسمان می‌پرد. 18 یا شبیه هر خزنده‌ای بر زمین یا شبیه هر ماهی‌ای که در آبهای زیر زمین است. 19 و مبادا چشمان خود را بسوی آسمان بلند کنی، و آفتاب و ماه و ستارگان و جمیع جنود آسمان را دیده، فریفته شوی و سجده کرده، آنها را که بیهوه خدایت برای تمامی قومهایی که زیر تمام آسمانند، تقسیم کرده است، عبادت نمایی. 20 لیکن خداوند شما را گرفته، از کوره آهن ازمصر بیرون آورد تا برای او قوم میراث باشید، چنانکه امروز هستید.

21 و خداوند بخاطر شما بر من غضبناک شده، قسم خورد که از اردن عبور نکنم و به آن زمین نیکو که بیهوه خدایت به تو برای ملکیت می‌دهد، داخل نشوم. 22 بلکه من در این زمین خواهم مرد و از اردن عبور نخواهم کرد، لیکن شما عبور خواهید کرد، و آن زمین نیکو را به تصرف خواهید آورد. 23 پس احتیاط نمائید، مبادا عهد بیهوه، خدای خود را که با شما بسته است فراموش نمائید، و صورت تراشیده یا شبیه هر چیزی که بیهوه خدایت به تو نهی کرده است، برای خودسازی. 24 زیرا که بیهوه خدایت آتش سوزنده و خدای غیور است.

25 چون پسران و پسران پسران را تولید نموده، و در زمین مدتی ساکن باشید، اگر فاسد شده، صورت تراشیده، و شبیه هر چیزی را بسازید و آنچه در نظر بیهوه خدای شما بد است بجا آورده، او را غضبناک سازید، 26 آسمان وزمین را امروز بر شما شاهد می‌آورم که از آن زمینی که برای تصرف آن از اردن بسوی آن عبور می‌کنید البته هلاک خواهید شد. و روزهای خود را در آن طویل نخواهید ساخت، بلکه بالکل هلاک خواهید شد. 27 و خداوند شما را در میان قومها پراکنده خواهد نمود، و شما در میان طوایفی که خداوند شما را به آنجا می‌برد، قلیل العدد خواهید ماند. 28 و در آنجا خدایان ساخته شده دست انسان از چوپ و سنگ راعبادت خواهید کرد، که نمی‌بینند و نمی‌شنوند و نمی‌خورند و نمی‌بویند. 29 لیکن اگر از آنجا بیهوه خدای خود را بطلبی، او را خواهی یافت. بشرطی که او را به تمامی دل و به تمامی جان خود تفحص نمایی. 30 چون در تنگی گرفتار شوی، و جمیع این وقایع بر تو عارض شود، در ایام آخر بسوی بیهوه خدای خود برگشته، آواز او را خواهی شنید. 31 زیرا که بیهوه خدای تو خدای رحیم است، تو را ترک نخواهد کرد و تو را هلاک نخواهد نمود، و عهد پدران را که برای ایشان قسم خورده بود، فراموش نخواهد کرد.

32 زیرا که از ایام پیشین که قبل از تو بوده است از روزی که خدا آدم را بر زمین آفرید، و از یک کناره آسمان تا به کناره دیگر پیرس که آیا مثل این امر عظیم واقع شده یا مثل این شنیده شده است؟ 33 آیا قومی هرگز آواز خدا را که از میان آتش متکلم شود، شنیده باشند و زنده بمانند، چنانکه تو شنیدی؟ 34 و آیا خدا عزیمت کرد که برود و قومی برای خود از میان قوم دیگر بگیرد با تجربه‌ها و آیات و معجزات و جنگ و دست قوی و بازوی دراز شده و ترسهای عظیم، موافق هر آنچه بیهوه خدای شما برای شما در مصر در نظر شما بعمل آورد؟ 35 این بر تو ظاهر شد تابدانی که بیهوه خداست و غیر از او دیگری نیست. 36 از آسمان آواز خود را به تو شنوید تا تو راتادیب نمایی، و بر زمین آتش عظیم خود را به تونشان داد و کلام او را از میان آتش شنیدی. 37 و از این جهت که پدران تو را دوست داشته، ذریت ایشان را بعد از ایشان برگزیده بود، تو را به حضرت خود با قوت عظیم از مصر بیرون آورد. 38 تا امتهای بزرگتر و عظیم تر از تو را پیش روی تو بیرون نماید و تو را در آورده، زمین ایشان را برای ملکیت به تو دهد، چنانکه امروز شده است. 39 لهذا امروز بدان و دردل خود نگاه دار که بیهوه خداست، بالا در آسمان و پایین بر روی زمین و دیگری نیست. 40 و فرایض و اوامر او را که من امروز به تو امر می‌فرمایم نگاهدار، تا تو را و بعد از تو فرزندان تو را نیکو باشد و تا روزهای خود را بر زمینی که بیهوه خدایت به تو می‌دهد تا به ابد طویل نمایی.

شهرهای ملجا

41 آنگاه موسی سه شهر به آن طرف اردن بسوی مشرق آفتاب جدا کرد. 42 تا قاتلی که همسایه خود را نادانسته کشته باشد و پیشتر باوی بغض

شما، به این دو پادشاه کرده است، چشمان تو دید، پس خداوند با تمامی ممالکی که بسوی آنها عبور می‌کنی، چنین خواهد کرد. 22 از ایشان مترسید زیرا که بیهوه خدای شماست که برای شما جنگ می‌کند.»

منع ورود موسی به کنعان

23 و در آنوقت نزد خداوند استغاثه کرده، گفتم: 24 «ای خداوند بیهوه تو به نشان دادن عظمت و دست قوی خود به بنده ات شروع کرده‌ای، زیرا کدام خداست در آسمان یا در زمین که مثل اعمال و جبروت تو می‌تواند عمل نماید. 25 تمنا اینکه عبور نمایم و زمین نیکو را که به آنطرف اردن است و این کوه نیکو و لبنان را ببینم.» 26 لیکن خداوند بخاطر شما با من غضبناک شده، مرا اجابت نمود و خداوند مرا گفت: «تو را کافی است. بار دیگر درباره این امر با من سخن مگو. 27 به قله فسجه برآی و چشمان خود را به طرف مغرب و شمال و جنوب و مشرق بلند کرده، به چشمان خود ببین، زیرا که از این اردن نخواهی گذشت. 28 اما یوشع را امر فرموده، او را دلیر و قوی گردان، زیرا که او پیش این قوم عبور نموده، زمینی را که تو خواهی دید، برای ایشان تقسیم خواهد نمود.» 29 پس در دره، در برابر بیت فغور توقف نمودیم.

فرمان اطاعت

4 پس الان ای اسرائیل، فرایض و احکامی را که من به شما تعلیم می‌دهم تا آنها را بجا آورید بشنوید، تا زنده بمانید و داخل شده، زمینی را که بیهوه، خدای پدران شما، به شما می‌دهد به تصرف آورید. 2 بر کلامی که من به شما امر می‌فرمایم چیزی میفزایید و چیزی از آن کم ننمایید، تا اوامر بیهوه خدای خود را که به شما امر می‌فرمایم، نگاه دارید. 3 چشمان شما آنچه را خداوند در بعل فغور کرد دید، زیرا هر که پیروی بعل فغور کرد، بیهوه خدای تو، او را از میان توهلاک ساخت. 4 اما جمیع شما که به بیهوه خدای خود ملصق شدید، امروز زنده ماندید. 5 اینک چنانکه بیهوه، خدایم، مرا امر فرموده است، فرایض و احکام به شما تعلیم نمودم، تا در زمینی که شما داخل آن شده، به تصرف می‌آورید، چنان عمل نمائید. 6 پس آنها را نگاه داشته، بجا آورید زیرا که این حکمت و فطانت شماست، در نظر قومهایی که چون این فرایض را بشنوند، خواهند گفت: «هر آینه این طایفه‌ای بزرگ، قوم حکیم، و فطانت پیشه‌اند.» 7 زیرا کدام قوم بزرگ است که خدا نزدیک ایشان باشد چنانکه بیهوه، خدای ما است، در هروقت که نزاد او دعا می‌کنیم؟ 8 و کدام طایفه بزرگ است که فرایض و احکام عادلانه‌ای مثل تمام این شریعتی که من امروز پیش شما می‌گذارم، دارند؟

9 لیکن احتراز نما و خویشتن را بسیار متوجه باش، مبادا این چیزهایی را که چشمانت دیده است فراموش کنی و مبادا اینها در تمامی ایام عمرت از دل تو محو شود، بلکه آنها را به پسرانت و پسران پسرانت تعلیم ده. 10 در روزی که در حضور بیهوه خدای خود در حوریب ایستاده بودی و خداوند به من گفت: «قوم را نزد من جمع کن تا کلمات خود را به ایشان بشنویم، تا پیامونند که در تمامی روزهایی که بر روی زمین زنده باشند از من بترسند، و پسران خود را تعلیم دهند.» 11 و شما نزدیک آمده، زیر کوه ایستادید، و کوه تا به وسط آسمان به آتش و تاریکی و ابرها و ظلمت غلیظ می‌سوخت. 12 و خداوند با شما از میان آتش متکلم شد، و شما آواز کلمات را شنیدید، لیکن صورتی ندیدید، بلکه فقط آواز را شنیدید. 13 و عهد خود را که شما را به نگاه داشتن آن مامور فرمود، برای شما بیان کرد، یعنی ده کلمه را و آنها را بر دو لوح سنگ نوشت. 14 و خداوند مرا در آنوقت امر فرمود که فرایض و احکام را به شما تعلیم دهم، تا آنها را در زمینی که برای تصرفش به آن عبور می‌کنید، بجا آورید.

منع بت‌پرستی

15 پس خویشتن را بسیار متوجه باشید، زیرا در روزی که خداوند با شما در حوریب از میان آتش تکلم می‌نمود، هیچ صورتی ندیدید. 16 مبادا فاسد شوید و برای خود صورت تراشیده، یا تمثال هر شکلی از شبیه ذکور یا اناث

نداشته به آنها فرار کند، و به یکی از این شهرها فرار کرده، زنده ماند.⁴³ یعنی باصر در بیابان، در زمین همواری به جهت روبینیان، وراموت در جلعاد به جهت جادیان، و جولان در باشان به جهت منسیان.

شریعت

⁴⁴ و این است شریعتی که موسی پیش روی بنی اسرائیل نهاد.⁴⁵ این است شهادت و فرایض و احکامی که موسی به بنی اسرائیل گفت، وقتی که ایشان از مصر بیرون آمدند.⁴⁶ به آنطرف اردن در دره مقابل بیت فغور در زمین سیحون، ملک اموریان که در حشبون ساکن بود، و موسی و بنی اسرائیل چون از مصر بیرون آمده بودند او را مغلوب ساختند.⁴⁷ و زمین او را و زمین عوج ملک باشان را، دو ملک اموریانی که به آنطرف اردن بسوی مشرق آفتاب بودند، به تصرف آوردند.⁴⁸ از عروعر که بر کناره وادی اردن است تا جبل سیئون که حرمون باشد.⁴⁹ و تمامی عربی به آنطرف اردن بسوی مشرق تا دریای عربی زیر دامنه های فسیجه.

ده فرمان

5 و موسی تمامی بنی اسرائیل را خوانده، به ایشان گفت: ای اسرائیل فرایض و احکامی را که من امروز به گوش شما می گویم بشنوید، تا آنها را یاد گرفته، متوجه باشید که آنها را بجا آورید.² یهوه خدای ما با ما در حوریب عهد بست.³ خداوند این عهد را با پدران ما نبست، بلکه با ما که جمیع امروز در اینجا زنده هستیم.⁴ خداوند در کوه از میان آتش با شما روبرو متکلم شد.⁵ (من در آن وقت میان خداوند و شما ایستاده بودم، تا کلام خداوند را برای شما بیان کنم، زیرا که شما به سبب آتش می ترسیدید و به فراز کوه برنیامدید) و گفت:⁶ «من هستم یهوه، خدای تو، که تو را از زمین مصر از خانه بندگی بیرون آوردم.⁷ تو را به حضور من خدایان دیگر نباشند.

⁸ «به جهت خود صورت تراشیده یا هیچ تمثالی از آنچه بالا در آسمان، یا از آنچه پایین در زمین، یا از آنچه در آبهای زیر زمین است مساز.⁹ آنها را سجد و عبادت نما. زیرا من که یهوه خدای تو هستم، خدای غیورم، و گناه پدران را بر پسران تا پشت سوم و چهارم از انانی که مرادشمن دارند، می رسانم.¹⁰ و رحمت می کنم تا هزار پشت بر انانی که مرا دوست دارند و احکام مرا نگاه دارند.

¹¹ «نام یهوه خدای خود را به باطل مبر، زیرا خداوند کسی را که نام او را به باطل برد، بی گناه نخواهد شمرد.

¹² «روز سبت را نگاه دار و آن را تقدیس نما، چنانکه یهوه خدایت به تو امر فرموده است.¹³ شش روز مشغول باش و هر کار خود را بکن.¹⁴ اما روز هفتمین سبت یهوه خدای توست، در آن هیچکاری مکن، تو و پسر و دخترت و غلامت و کنیزت و گاو و الاغت و همه بهایمت و مهمانت که در اندرون دروازه های تو باش، تا غلامت و کنیزت مثل تو آرام گیرند.¹⁵ و بیاد آور که در زمین مصر غلام بودی، و یهوه خدایت تو را به دست قوی و بازوی دراز از آنجا بیرون آورد، بنابراین یهوه، خدایت، تو را امر فرموده است که روز سبت را نگاه داری.

¹⁶ «پدر و مادر خود را حرمت دار، چنانکه یهوه خدایت تو را امر فرموده است، تا روزهایت دراز شود و تو را در زمینی که یهوه خدایت به تومی بخش، نیکویی باشد.

¹⁷ «قتل مکن.¹⁸ و زنا مکن.¹⁹ و دزدی مکن.²⁰ و بر همسایه خود شهادت دروغ مده.²¹ و برزن همسایه ات طمع مورز، و به خانه همسایه ات و به مزرعه او و به غلامش و کنیزش و گاوش و الاغش و به هر چه از آن همسایه تو باشد، طمع مکن.»

²² این سخنان را خداوند به تمامی جماعت شما در کوه از میان آتش و ابر و ظلمت غلیظ به آواز بلند گفت، و بر آنها چیزی نیفزود و آنها را بردو لوح سنگ نوشته، به من داد.²³ و چون شما آن آواز را از میان تاریکی شنیدید، و کوه به آتش می سوخت، شما با جمیع روسای اسباط و مشایخ خود نزد من آمده،²⁴ گفتید: ایکن یهوه، خدای ما، جلال و عظمت خود را بر ما ظاهر کرده است، و آواز او را از میان آتش شنیدیم، پس امروز دیدیم که

خدا با انسان سخن می گوید و زنده است.²⁵ و اما الان چرا بمیریم زیرا که این آتش عظیم ما را خواهد سوخت، اگر آواز یهوه خدای خود را دیگر بشنویم، خواهیم مرد.²⁶ زیرا از تمامی بشر کیست که مثل ما آواز خدای حی را که از میان آتش سخن گوید، بشنود و زنده ماند؟²⁷ تو نزدیک برو و هر آنچه یهوه خدای ما بگوید، بشنو و هر آنچه یهوه خدای ما به تو بگوید برای ما بیان کن، پس خواهیم شنید و به عمل خواهیم آورد.

²⁸ و خداوند آواز سخنان شما را که به من گفتید شنید، و خداوند مرا گفت: «آواز سخنان این قوم را که به تو گفتند، شنیدم؛ هر چه گفتند نیکو گفتند.²⁹ کاش که دلی را مثل این داشتند تا از من می ترسیدند، و تمامی اوامر مرا در هر وقت بجا می آوردند، تا ایشان را و فرزندان ایشان را تا به ابد نیکو باشد.³⁰ برو و ایشان را بگو به خیمه های خود برگردید.³¹ و اما تو در اینجا پیش من بایست، تا جمیع اوامر و فرایض و احکامی را که می باید به ایشان تعلیم دهی به تو بگویم، و آنها را در زمینی که من به ایشان می دهم تا در آن تصرف نمایید، بجا آورند.»

³² «پس توجه نمایید تا آنچه یهوه، خدای شما، به شما امر فرموده است، به عمل آورید، و به راست و چپ انحراف ننمایید.³³ در تمامی آن طریقی که یهوه، خدای شما، به شما امر فرموده است، سلوک نمایید، تا برای شما نیکو باشد و ایام خود را در زمینی که به تصرف خواهید آورد، طویل نمایید.

محبت و اطاعت خداوند

6 و این است اوامر و فرایض و احکامی که یهوه، خدای شما، امر فرمود که به شما تعلیم داده شود، تا آنها را در زمینی که شما بسوی آن

برای تصرف عبور می کنید، بجا آورید.² و تا از یهوه خدای خود ترسان شده، جمیع فرایض و اوامر او را که من به شما امر می فرمایم نگاه داری، تو و پسر و پسر پسر، در تمامی ایام عمرت و تا عمر تو دراز شود.³ پس ای اسرائیل بشنو، و به عمل نمودن آن متوجه باش، تا برای تو نیکو باشد، و بسیار افزوده شوی در زمینی که به شیر و شهد جاری است، چنانکه یهوه خدای پدران تو را وعده داده است.

⁴ ای اسرائیل بشنو، یهوه، خدای ما، یهوه واحد است.⁵ پس یهوه خدای خود را به تمامی جان و تمامی قوت خود محبت نما.⁶ و این سخنانی که من امروز تو را امر می فرمایم، بر دل تو باشد.⁷ و آنها را به پسرانت به دقت تعلیم نما، و حین نشستنت در خانه، و رفتنت به راه، و وقت خوابیدن و برخاستنت از آنها گفتگو نما.⁸ و آنها را بردست خود برای علامت ببند، و در میان چشمانت عصابه باشد.⁹ و آنها را بر باهوهای درختانه ات و بر دروازه های بنویس.

¹⁰ و چون یهوه، خدایت، تو را به زمینی که برای پدران ابراهیم و اسحاق و یعقوب قسم خورد که به تو بدهد، در آورد، به شهرهای بزرگ و خوشنمایی که تو بنا نکرده ای،¹¹ و به خانه های پر از هر چیز نیکو که پر نکرده ای، و حوضهای کنده شده ای که نکرده ای، و تاکستانها و باغهای زیتونی که غرس نموده ای، و از آنها خورده، سیر شدی.¹² آنگاه با حذر باش مبادا خداوند را که تو را از زمین مصر، از خانه بندگی بیرون آورد، فراموش کنی.¹³ از یهوه خدای خود بترس و او را عبادت نما و به نام او قسم بخور.¹⁴ خدایان دیگر را از خدایان طوایفی که به اطراف تومی باشند، پیروی ننمایید.¹⁵ زیرا یهوه خدای تودر میان تو خدای غیور است، مبادا غضب یهوه، خدایت، بر تو افروخته شود، و تو را از روی زمین هلاک سازد.

¹⁶ یهوه خدای خود را میازمایید، چنانکه او را در مسا آزمودید.¹⁷ توجه نمایید تا اوامر یهوه خدای خود را و شهادت و فرایض او را که به شما امر فرموده است، نگاه دارید.¹⁸ و آنچه در نظر خداوند راست و نیکوست، به عمل آور تا برای تو نیکو شود، و داخل شده آن زمین نیکو را که خداوند برای پدران تو قسم خورد به تصرف آوری.¹⁹ و تا جمیع دشمنانت را از حضورت اخراج نماید، چنانکه خداوند گفته است.

²⁰ چون پسر تو در ایام آینده از تو سوال نموده، گوید که مراد از این شهادت و فرایض و احکامی که یهوه خدای ما به شما امر فرموده است، چیست؟²¹ پس به پسر خود بگو: ما در مصر غلام فرعون بودیم، و خداوند ما را از مصر با دست قوی بیرون آورد.²² و خداوند آیات و معجزات عظیم و

نمایی مبادا وحوش صحرا برتوزیاد شوند.²³ لیکن یهوه خدایت، ایشان را به دست تو تسلیم خواهد کرد، و ایشان را به اضطراب عظیمی پریشان خواهد نمود تا هلاک شوند.²⁴ و ملوک ایشان را بدست تو تسلیم خواهد نمود، تا نام ایشان را از زیر آسمان محوسازی، و کسی یارای مقاومت با تو نخواهد داشت تا ایشان را هلاک سازی.²⁵ و تمناهای خدایان ایشان را به آتش بسوزانید، به نقره و طلائی که بر آنهاست، طمع مورز، و برای خودمگیر، مبادا از آنها به دام گرفتار شوی، چونکه نزد یهوه، خدای تو، مکروه است.²⁶ و چیزمکروه را به خانه خود میاور، مبادا مثل آن حرام شوی، از آن نهایت نفرت و کراهت دار چونکه حرام است.

حفظ اوامر خداوند

8 تمامی اوامری را که من امروز به شما امر می فرمایم، حفظ داشته، بجا آورید، تا زنده مانده، زیاد شوید، و به زمینی که خداوند برای پدران شما قسم خورده بود، داخل شده، در آن تصرف نمایید.² و بیاد آور تمامی راه را که یهوه، خدایت، تو را این چهل سال در بیابان رهبری نمود تا تو را دلیل ساخته، بیازماید، و آنچه را که در دل تو است بدانند، که آیا اوامر او را نگاه خواهی داشت یا نه.³ و او تو را دلیل و گرسنه ساخت و من را به تو خورانید که نه تو آن رامی دانستی و نه پدران تو می دانستند، تا تو راییاموزاند که انسان نه به نان تنها زیست می کند بلکه به هر کلمه ای که از دهان خداوند صادر شود، انسان زنده می شود.⁴ در این چهل سال لباس تو در برت مندرس نشد، و پای تو آماس نکرد.⁵ پس در دل خود فکر کن که بطوری که پدر، پسر خود را تادیب می نماید، یهوه خدایت تو را تادیب کرده است.⁶ و اوامر یهوه خدای خود را نگاه داشته، در طریقهای او سلوک نما و از او بترس.⁷ زیرا که یهوه خدایت تو را به زمین نیکو درمی آورد؛ زمین پر از نهرهای آب و از چشمه ها و دریاچه ها که از دره ها و کوهها جاری می شود.⁸ زمینی که پر از گندم و جو و مو و انجیرو انار باشد، زمینی که پر از زیتون زیت و عسل است.⁹ زمینی که در آن نان را به تنگی نخواهی خورد، و در آن محتاج به هیچ چیز نخواهی شد، زمینی که سنگهایش آهن است، و از کوههایش مس خواهی کند.¹⁰ و خورده، سیر خواهی شد، و یهوه خدای خود را به جهت زمین نیکو که به تو داده است، متبارک خواهی خواند.¹¹ پس باحذر باش، مبادا یهوه خدای خود را فراموش کنی و اوامر و احکام و فرایض او را که من امروز به تو امر می فرمایم، نگاه نداری.¹² مبادا خورده، سیر شوی، و خانه های نیکو بنا کرده، در آن ساکن شوی.¹³ و رمه و گله تو زیاد شود، و نقره و طلا برای تو افزون شود، و مایملک تو افزوده گردد.¹⁴ و دل تو مغرور شده، یهوه خدای خود را که تو را از زمین مصر از خانه بندگی بیرون آورد، فراموش کنی.¹⁵ که تو را در بیابان بزرگ و خوفناک که در آن مارهای آتشین و عقربها و زمین تشنه بی آب بود، رهبری نمود، که برای تو آب از سنگ خارا بیرون آورد.¹⁶ که تو را در بیابان من را خورانید که پدران آن را ندانسته بودند، تا تو را دلیل سازد و تو را بیازماید و بر تو در آخرت احسان نماید.¹⁷ مبادا در دل خود بگویی که قوت من و توانایی دست من، این توانگری را از برایم پیدا کرده است.¹⁸ بلکه یهوه خدای خود را بیاد آور، زیرا اوست که به تو قوت می دهد تا توانگری پیدا نمایی، تا عهد خود را که برای پدران تو قسم خورده بود، استوار بدارد، چنانکه امروز شده است.¹⁹ و اگر یهوه خدای خود را فراموش کنی و پیروی خدایان دیگر نموده، آنها را عبادت و سجده نمایی، امروز بر شما شهادت می دهم که البته هلاک خواهید شد.²⁰ مثل قومهایی که خداوند پیش روی تو هلاک می سازد، شما همچنین هلاک خواهید شد از این جهت که قول یهوه خدای خود را نشنیدید.

9 ای اسرائیل بشنو. تو امروز از اردن عبور می کنی، تا داخل شده، قومهایی را که از تو عظیم تر و قوی تراند، و شهرهای بزرگ را که تا به فلک حصاردار است، به تصرف آوری،² یعنی قوم عظیم و بلند قد بنی عناق را که می شناسی و شنیده ای که گفته اند کیست که یارای مقاومت بابنی عناق داشته باشد.³ پس امروز بدان که یهوه، خدایت، اوست که پیش روی تو مثل آتش سوزنده عبور می کند، و او ایشان را هلاک

رئی ای بر مصر و فرعون و تمامی اهل خانه او در نظر ما ظاهر ساخت.²³ و ما را از آنجا بیرون آورد تا ما را به زمینی که برای پدران ما قسم خورد که به ما بدهد، در آورد.²⁴ و خداوند ما را مامور داشت که تمام این فرایض را بجا آورده، از یهوه خدای خود بترسیم، تا برای ما همیشه نیکو باشد و ما را زنده نگاه دارد، چنانکه تا امروز شده است.²⁵ و برای ما عدالت خواهد بود که متوجه شویم که جمیع این اوامر را به حضور یهوه خدای خود بجا آوریم، چنانکه ما را امر فرموده است.

تصرف امتها

7 چون یهوه، خدایت، تو را به زمینی که برای تصرفش به آنجا می روی در آورد، و امتهای بسیار را که حتیان و جرجاشیان و اموریان و کنعانیان و فرزبان و حویان و بیوسیان، هفت امت بزرگتر و عظیم تر از تو باشند، از پیش تو اخراج نماید.² و چون یهوه خدایت، ایشان را به دست تو تسلیم نماید، و تو ایشان را مغلوب سازی، آنگاه ایشان را بالکل هلاک کن، و با ایشان عهد مبند و بر ایشان ترحم منما.³ و با ایشان مصاهرت منما؛ دختر خود را به پسر ایشان مده، و دختر ایشان را برای پسر خود مگیر.⁴ زیرا که اولاد تو را از متابعت من بر خواهند گردانید، تا خدایان غیر را عبادت نمایند، و غضب خداوند بر شما افروخته شده، شما را بزودی هلاک خواهد ساخت.⁵ بلکه با ایشان چنین عمل نمایید؛ مذبحهای ایشان را منهدم سازید، و تمناهای ایشان را بشکنید و اشیریم ایشان را قطع نمایید، و بنهای تراشیده ایشان را به آتش بسوزانید.⁶ زیرا که تو برای یهوه، خدایت، قوم مقدس هستی. یهوه خدایت تو را برگزیده است تا از جمیع قومهایی که بر روی زمین اند، قوم مخصوص برای خود او باشی.

⁷ خداوند دل خود را با شما نسبت و شما را برنگزید از این سبب که از سایر قومها کثیرتر بودید، زیرا که شما از همه قومها قلیتر بودید.⁸ لیکن از این جهت که خداوند شما را دوست می داشت، و می خواست قسم خود را که برای پدران شما خورده بود، بجا آورد، پس خداوند شما را با دست قوی بیرون آورد، و از خانه بندگی از دست فرعون، پادشاه مصر، فدیة داد.⁹ پس بدان که یهوه، خدای تو، اوست خدا، خدای امین که عهد و رحمت خود را با آنانی که او را دوست می دارند و اوامر او را بجا می آورند تا هزار پشت نگاه می دارد.¹⁰ و آنانی که او را دشمن دارند، بر روی ایشان مکافات رسانیده، ایشان را هلاک می سازد. و به هر که او را دشمن دارد، تاخیر ننموده، او را بر روی مکافات خواهد رسانید.¹¹ پس اوامر و فرایض و احکامی را که من امروز به جهت عمل نمودن به تو امر می فرمایم نگاه دار.

¹² پس اگر این احکام را بشنوید و آنها را نگاه داشته، بجا آورید، آنگاه یهوه خدایت عهد و رحمت را که برای پدران تو قسم خورده است، با تو نگاه خواهد داشت.¹³ و تو را دوست داشته، برکت خواهد داد، و خواهد افزود، و میوه بطن تو میوه زمین تو را و غله و شیر و روغن تو را و نتاج رمه تو را و بچه های گله تو را، در زمینی که برای پدران تو قسم خورده که به تو بدهد، برکت خواهد داد.¹⁴ از همه قومها مبارک تر خواهی شد، و در میان شما و بهایم شما، نریا ماده، نازد نخواهد بود.¹⁵ و خداوند هر بیماری را از تو دور خواهد کرد، و هیچکدام از مرضهای بد مصر را که می دانی، بر تو عارض نخواهد گردانید، بلکه بر تمامی دشمنان آنها را خواهد آورد.

¹⁶ و تمامی قومها را که یهوه بدست تو تسلیم می کند هلاک ساخته، چشم تو بر آنها ترحم ننماید، و خدایان ایشان را عبادت منما، مبادا برای تو دام باشد.¹⁷ و اگر در دلت گویی که این قومها از من زیاده اند، چگونه توانم ایشان را اخراج نمایم؟¹⁸ از ایشان مترس بلکه آنچه را یهوه خدایت با فرعون و جمیع مصریان کرد، نیکو بیاد آور.¹⁹ یعنی تجربه های عظیمی را که چشمانت دیده است، و آیات و معجزات و دست قوی و بازوی دراز را که یهوه، خدایت، تو را به آنها بیرون آورد. پس یهوه، خدایت، با همه قومهایی که از آنها می ترسی، چنین خواهد کرد.²⁰ و یهوه خدایت نیز زنبورها در میان ایشان خواهد فرستاد، تا باقی ماندگان و پنهان شدگان ایشان از حضور تو هلاک شوند.²¹ از ایشان مترس زیرا یهوه خدایت که در میان توست، خدای عظیم و مهیب است.²² و یهوه، خدایت، این قومها را از حضور تو به تدریج اخراج خواهد نمود، ایشان را بزودی نمی توانی تلف

خواهد کرد، و پیش روی تو ذلیل خواهد ساخت، پس ایشان را اخراج نموده، بزودی هلاک خواهی نمود، چنانکه خداوند به تو گفته است.
 4 پس چون یهوه، خدایت، ایشان را از حضور تو اخراج نماید، در دل خود فکر مکن و مگو که به سبب عدالت من، خداوند مرا به این زمین درآورد تا آن را به تصرف آورم، بلکه به سبب شرارت این امتهای، خداوند ایشان را از حضور تو اخراج می نماید. 5 نه به سبب عدالت خود و نه به سبب راستی دل خویش داخل زمین ایشان برای تصرف می شوی، بلکه به سبب شرارت این امتهای، یهوه، خدایت، ایشان را از حضور تو اخراج می نماید، و تا آنکه کلامی را که خداوند برای پدران، ابراهیم و اسحاق و یعقوب، قسم خورده بود، استوار نماید.

6 پس بدان که یهوه، خدایت، این زمین نیکو را به سبب عدالت تو به تو نمی دهد تا در آن تصرف نمایی، زیرا که قومی گردن کش هستی. 7 پس بیادآور و فراموش مکن که چگونه خشم یهوه خدای خود را در بیابان جنبش دادی و از روزی که از زمین مصر بیرون آمدی تا به اینجا رسیدی به خداوند عاصی می شدیدی.

8 و در حوریب خشم خداوند را جنبش دادید، و خداوند بر شما غضبناک شد تا شما راهلاک نمایید. 9 هنگامی که من به کوه برآمدم تالوهای سنگ یعنی لوحهای عهدی را که خداوند با شما بست، بگیرم، آنگاه چهل روز و چهل شب در کوه ماندم؛ نه نان خوردم و نه آب نوشیدم. 10 و خداوند دو لوح سنگ مکتوب شده به انگشت خدا را به من داد و بر آنها موافق تمامی سخنانی که خداوند در کوه از میان آتش در روز اجتماع به شما گفته بود، نوشته شد. 11 و واقع شد بعد از انقضای چهل روز و چهل شب که خداوند این دو لوح سنگ یعنی لوحهای عهد را به من داد، 12 و خداوند مرا گفت: «برخاسته، از اینجا به زودی فرود شو زیرا قوم تو که از مصر بیرون آوردی فاسد شده اند، و از طریقی که ایشان را امر فرمودم به زودی انحراف ورزیده، بتی ریخته شده برای خود ساختند.» 13 و خداوند مرا خطاب کرده، گفت: «این قوم را دیدم و اینک قوم گردن کش هستند. 14 مرا واگذار تا ایشان را هلاک سازم و نام ایشان را از زیر آسمان محو کنم و از تو قومی قوی تر و کثیرتر از ایشان بوجود آورم.»

15 پس برگشته، از کوه فرود آمدم و کوه به آتش می سوخت و دو لوح عهد در دو دست من بود. 16 و نگاه کرده، دیدم که به یهوه خدای خود گناه ورزیده، گوساله ای ریخته شده برای خود ساخته و از طریقی که خداوند به شما امر فرموده بود، به زودی برگشته بودید. 17 پس دو لوح را گرفتم و آنها را از دو دست خود انداخته، در نظر شما شکستم. 18 و مثل دفعه اول، چهل روز و چهل شب به حضور خداوند به روی در افتادم؛ نه نان خوردم و نه آب نوشیدم، به سبب همه گناهان شما که کرده و کار ناشایسته که در نظر خداوند عمل نموده، خشم او را به هیجان آوردید. 19 زیرا که از غضب و حدت خشمی که خداوند بر شما نموده بود تا شما را هلاک سازد، می ترسیدم، و خداوند آن مرتبه نیز مرا اجابت نمود. 20 و خداوند بر هارون بسیا غضبناک شده بود تا او را هلاک سازد، و برای هارون نیز در آن وقت دعا کردم. 21 و اما گناه شما یعنی گوساله ای را که ساخته بودید، گرفتم و آن را به آتش سوزانیدم و آن را خرد کرده، نیکو ساییدم تا مثل غبار نرم شد، و غبارش را به نهی که از کوه جاری بود، پاشیدم.

22 و در تبعیره و مسا و کبروت هتاوه خشم خداوند را به هیجان آوردید. 23 و وقتی که خداوند شما را از قادش برنیع فرستاده، گفت: بروید و در زمینی که به شما داده ام تصرف نمایید، از قول یهوه خدای خود عاصی شدید و به او ایمان نیاورده، آواز او را نشنیدید. 24 از روزی که شما را شناخته ام به خداوند عصیان ورزیده اید.

25 پس به حضور خداوند به روی در افتادم در آن چهل روز و چهل شب که افتاده بودم، از این جهت که خداوند گفته بود که شما را هلاک سازد. 26 و نزد خداوند استدعا نموده، گفتم: «ای خداوند یهوه، قوم خود و میراث خود را که به عظمت خود فدیة دادی و به دست قوی از مصر بیرون آوردی، هلاک مساز. 27 بندگان خود ابراهیم و اسحاق و یعقوب را بیاد آور، و برسخت دلی این قوم و شرارت و گناه ایشان نظر منما. 28 مبادا اهل زمینی که ما را از آن بیرون آوردی، بگویند چونکه خداوند نتوانست ایشان را به زمینی که به ایشان وعده داده بود درآورد، و چونکه ایشان را دشمن می داشت، از این

دو لوح جدید

10 و در آن وقت خداوند به من گفت: «دو لوح سنگ موافق اولیه برای خودبتراش، و نزد من به کوه برای، و تابوتی از چوب برای خود بساز. 2 و بر این لوحها کلماتی را که بر لوحهای اولین که شکستی بود، خواهم نوشت، و آنها را در تابوت بگذار.» 3 پس تابوتی از چوب سبط ساختم، و دو لوح سنگ موافق اولین تراشیدم، و آن دو لوح را در دست داشتم، به کوه برآمدم. 4 و بر آن دو لوح موافق کتابت اولین، آن ده کلمه را که خداوند در کوه از میان آتش، در روز اجتماع به شما گفته بود نوشت، و خداوند آنها را به من داد. 5 پس برگشته، از کوه فرود آمدم، و لوحها را در تابوتی که ساخته بودم گذاشتم، و در آنجا هست، چنانکه خداوند مرا امر فرموده بود.

6 (و بنی اسرائیل از بیروت بنی یعقان به موسیره کوچ کردند، و در آنجا هارون مرد و در آنجا دفن شد. و پسرش العازار در جایش به کهنات پرداخت. 7 و از آنجا به جدجوده کوچ کردند، و از جدجوده به یطبات که زمین نهرهای آب است. 8 در آنوقت خداوند سبط لای را جدا کرد، تا تابوت عهد خداوند را بردارند، و به حضور خداوند ایستاده، او را خدمت نمایند، و به نام او برکت دهند، چنانکه تا امروز است. 9 بنابراین لای را در میان برادرانش نصیب ومیراثی نیست؛ خداوند میراث وی است، چنانکه یهوه خدایت به وی گفته بود).

10 و من در کوه مثل روزهای اولین، چهل روز و چهل شب توقف نمودم، و در آن دفعه نیز خداوند مرا اجابت نمود، و خداوند نخواست تورا هلاک سازد. 11 و خداوند مرا گفت: «برخیز و پیش روی این قوم روانه شو تا به زمینی که برای پدران ایشان قسم خوردم که به ایشان بدهم داخل شده، آن را به تصرف آورند.»

ترس خداوند

12 پس الان ای اسرائیل، یهوه خدایت از توجه می خواهد، جز اینکه از یهوه خدایت بترسی و در همه طریقهایش سلوک نمایی، و او را دوست بداری و یهوه خدای خود را به تمامی دل و به تمامی جان خود عبادت نمایی. 13 و او امر خداوند و فرایض او را که من امروز تو را برای خیریت امر می فرمایم، نگاه داری. 14 اینک فلک و فلک الافلاک از آن یهوه خدای توست، و زمین و هر آنچه در آن است. 15 لیکن خداوند به پدران تو رغبت داشته، ایشان را محبت می نمود، و بعد از ایشان ذریت ایشان، یعنی شما را از همه قومها برگزید، چنانکه امروز شده است. 16 پس غلفه دلهای خود را مختون سازید، و دیگر گردن کشی ننمایید. 17 زیرا که یهوه خدای شما خدای خدایان و رب الارباب، و خدای عظیم و جبار و مهیب است، که طرفداری ندارد و رشوه نمی گیرد. 18 یتیمان و بیوه زنان را دادرسی می کند، و غریبان را دوست داشته، خوراک و پوشاک به ایشان می دهد. 19 پس غریبان را دوست دارید، زیرا که در زمین مصر غریب بودید. 20 از یهوه خدای خود بترس، و او را عبادت نما و به او ملصق شو و به نام او قسم بخور. 21 او فخرتوست و او خدای توست که برای تو این اعمال عظیم و مهیبی که چشمانت دیده بجا آورده است. 22 پدران تو با هفتاد نفر به مصر فرود شدند و الان یهوه خدایت، تو را مثل ستارگان آسمان کثیر ساخته است.

خدا را دوست بدار

11 پس یهوه خدای خود را دوست بدار، وودبعت و فرایض و احکام و اوامر او را در همه وقت نگاهدار. 2 و امروز بدانید، زیرا که به پسران شما سخن نمی گویم که ندانسته اند، و تادیب یهوه خدای شما را ندیده اند، و نه عظمت و دست قوی و بازوی افراشته او را. 3 و آیات و اعمال او را که در میان مصر، به فرعون، پادشاه مصر، و به تمامی زمین او بظهور

ساکن خواهید شد.³² پس متوجه باشید تا جمیع این فرایض و احکامی را که من امروز پیش شما می‌گذارم، به عمل آورید.

تنها محل عبادت

12 اینهاست فرایض و احکامی که شما در تمامی روزهایی که بر زمین زنده خواهید ماند، می‌باید متوجه شده، به عمل آرید، در زمینی که یهوه خدای پدرانت به تو داده است، تا در آن تصرف نمایی.

² جمیع اماکن امتهایی را که در آنها خدایان خود را عبادت می‌کنند و شما آنها را اخراج می‌نمایید خراب نمایید، خواه بر کوههای بلندخواه بر تله‌ها و خواه زیر هر درخت سبز.³ مذبحهای ایشان را بشکنید و ستونهای ایشان را خرد کنید، و اشیره‌های ایشان را به آتش بسوزانید، و بت‌های تراشیده شده خدایان ایشان را قطع نمایید، و نامهای ایشان را از آنجا محو سازید.⁴ با یهوه خدای خود چنین عمل نمائید.⁵ بلکه به مکانی که یهوه خدای شما از جمیع اسباط شما برگزید تا نام خود را در آنجا بگذارد، یعنی مسکن او را بطلیبید و به آنجا بروید.⁶ و به آنجا قربانی‌های سوختنی و ذبایح و عشرهای خود، و هدایای افراشتنی دستهای خویش، و نذرهای خود و نخست زاده‌های رمه و گله خویش را ببرید.⁷ و در آنجا بحضور یهوه خدای خود بخورید، و شما و اهل خانه شما در هر شغل دست خود که یهوه خدای شما، شما را در آن برکت دهد، شادی نمائید.

⁸ موافق هرآنچه ما امروز در اینجا می‌کنیم، یعنی آنچه در نظر هرکس پسند آید، نکنید.⁹ زیرا که هنوز به آرامگاه و نصیبی که یهوه خدای شما، به شما می‌دهد داخل نشده‌اید.¹⁰ اما چون از اردن عبور کرده، در زمینی که یهوه، خدای شما، برای شما تقسیم می‌کند، ساکن شوید، و اوشما را از جمیع دشمنان شما از هرطرف آرامی دهد تا در امنیت سکونت نمائید.¹¹ آنگاه به مکانی که یهوه خدای شما برگزید تا نام خود را در آن ساکن سازد، به آنجا هرچه را که من به شما امر فرمایم بیاورید، از قربانی‌های سوختنی و ذبایح و عشرهای خود، و هدایای افراشتنی دستهای خویش، و همه نذرهای بهترین خود که برای خداوند نذر نمائید.¹² و به حضور یهوه خدای خود شادی نمائید، شما با پسران و دختران و غلامان و کنیزان خود، و لایوانی که درون دروازه‌های شما باشند، چونکه ایشان را باشما حصای و نصیبی نیست.

¹³ با حذر باش که در هر جایی که می‌بینی قربانی‌های سوختنی خود را نگذاری،¹⁴ بلکه در مکانی که خداوند در یکی از اسباط تو برگزید در آنجا قربانی‌های سوختنی خود را بگذاری، و در آنجا هرچه من به تو امر فرمایم، به عمل آوری.

¹⁵ لیکن گوشت را برحسب تمامی آرزوی دلت، موافق برکتی که یهوه خدایت به تو دهد، در همه دروازه‌های ذبح کرده، بخور؛ اشخاص نجس و طاهر از آن بخورند چنانکه از غزال و آهومی خورند.¹⁶ ولی خون را نخور؛ آن را مثل آب بر زمین بریز.¹⁷ عشر غله و شیر و روغن و نخست زاده رمه و گله خود را در دروازه‌های خودمخور، و نه هیچ‌یک از نذرهای خود را که نذرمی کنی و از نوافل خود و هدایای افراشتنی دست خود را.¹⁸ بلکه آنها را به حضور یهوه خدایت در مکانی که یهوه خدایت برگزید، بخور، تو و پسران و دخترت و غلامت و کنیزت و لایوانی که درون دروازه‌های تو باشند، و به هرچه دست خود را بر آن بگذاری به حضور یهوه خدایت شادی نما.¹⁹ با حذر باش که لایوان را در تمامی روزهایی که در زمین خود باشی، ترک نمایی.

²⁰ چون یهوه، خدایت، حدود تو را بطوری که تو را وعده داده است، وسیع گرداند، و بگویی که گوشت خواهم خورد، زیرا که دل تو به گوشت خوردن مایل است، پس موافق همه آرزوی دلت گوشت را بخور.²¹ و اگر مکانی که یهوه، خدایت، برگزید تا اسم خود را در آن بگذارد از تو دور باشد، آنگاه از رمه و گله خود که خداوند به تو دهد ذبح کن، چنانکه به تو امر فرموده‌ام و از هرچه دلت بخواهد در دروازه‌های خود بخور.²² چنانکه غزال و آهو خورده شود، آنها را چنین بخور؛ شخص نجس و شخص طاهر از آن برابر بخورند.²³ لیکن هوشیار باش که خون را نخوری زیرا خون جان است و جان را با گوشت نخوری.²⁴ آن را مخور، بلکه مثل آب بر زمینش بریز.

آورد.⁴ و آنچه را که به لشکر مصریان، به اسبها و به ارابه‌های ایشان کرد، چگونه آب بحر قلزم را برایشان جاری ساخت، وقتی که شما را تعاقب می‌نمودند، و چگونه خداوند، ایشان را تا به امروز هلاک ساخت.⁵ و آنچه را که برای شما در بیابان کرد تا شما به اینجا رسیدید.⁶ و آنچه را که به داتان و ابیرام پسران الیاب بن روبین کرد، که چگونه زمین دهان خود را گشوده، ایشان را و خاندان و خیمه‌های ایشان را، و هر ذی حیات را که همراه ایشان بود در میان تمامی اسرائیل بلعید.⁷ لیکن چشمان شما تمامی اعمال عظیمه خداوند را که کرده بود، دیدند.

⁸ پس جمیع اوامری را که من امروز برای شما امر می‌فرمایم نگاه دارید، تا قوی شوید و داخل شده، زمینی را که برای گرفتن آن عبور می‌کنید، به تصرف آورید.⁹ و تا در آن زمینی که خداوند برای پدران شما قسم خورد که آن را به ایشان و ذریبت ایشان بدهد، عمر دراز داشته باشید، زمینی که به شیر و شهد جاری است.¹⁰ زیرا زمینی که تو برای گرفتن آن داخل می‌شوی، مثل زمین مصر که از آن بیرون آمدی نیست، که در آن تخم خود را می‌کاشتی و آن را مثل باغ بقول به پای خود سیراب می‌کردی.¹¹ لیکن زمینی که شما برای گرفتنش به آن عبور می‌کنید، زمین کوهها و دره‌هاست که از بارش آسمان آب می‌نوشد،¹² زمینی است که یهوه خدایت بر آن التفات دارد و چشمان یهوه خدایت از اول سال تا آخر سال پیوسته بر آن است.

¹³ و چنین خواهد شد که اگر اوامری را که من امروز برای شما امر می‌فرمایم، بشنوید، و یهوه خدای خود را دوست بدارید، و او را به تمامی دل و به تمامی جان خود عبادت نمائید،¹⁴ آنگاه باران زمین شما یعنی باران اولین و آخرین را در موسم شما ببارد، تا غله و شیر و روغن خود را جمع نمایی.¹⁵ و در صحرائی تو برای بهایمت علف خواهم داد تا بخوری و سیر شوی.¹⁶ باحذر باشید مبادا دل شما فریفته شود و برگشته، خدایان دیگر را عبادت و سجده نمائید.¹⁷ و خشم خداوند بر شما افروخته شود، تا آسمان را مسدود سازد، و باران نبارد، و زمین محصول خود را ندهد و شما از زمین نیکویی که خداوند به شما می‌دهد، بزودی هلاک شوید.

¹⁸ پس این سخنان مرا در دل و جان خود جاد کنید، و آنها را بر دستهای خود برای علامت ببندید، و در میان چشمان شما عصابه باشد.¹⁹ و آنها را به پسران خود تعلیم دهید، و حین نشستنت در خانه خود، و رفتنت به راه، و وقت خوابیدن و برخاستنت از آنها گفتگو نمائید.²⁰ و آنها را بر باهوی خود در خانه خود و بر دروازه‌های خود بنویسید.²¹ تا ایام شما و ایام پسران شما بر زمینی که خداوند برای پدران شما قسم خورد که به ایشان بدهد، کثیر شود، مثل ایام افلاک بر بالای زمین.

²² زیرا اگر تمامی این اوامر را که من به جهت عمل نمودن به شما امر می‌فرمایم، نیکو نگاه دارید، تا یهوه خدای خود را دوست دارید، و در تمامی طریقهای او رفتار نموده، به او ملصق شوید،²³ آنگاه خداوند جمیع این امتها را از حضور شما اخراج خواهد نمود، و شما امتهای بزرگتر و قویتر از خود را تسخیر خواهید نمود.²⁴ هر جایی که کف پای شما بر آن گذارده شود، از آن شما خواهد بود، از بیابان و لبنان و از نهر، یعنی نهر فرات تا دریای غربی، حدود شما خواهد بود.²⁵ و هیچکس یارای مقاومت با شما نخواهد داشت، زیرا یهوه خدای شما ترس و خوف شما را بر تمامی زمین که به آن قدم می‌نیزد مستولی خواهد ساخت، چنانکه به شما گفته است.

²⁶ اینک من امروز برکت و لعنت پیش شما می‌گذارم.²⁷ اما برکت، اگر اوامر یهوه خدای خود را که من امروز به شما امر می‌فرمایم، اطاعت نمائید.²⁸ و اما لعنت، اگر اوامر یهوه خدای خود را اطاعت ننموده، از طریقی که من امروز به شما امر می‌فرمایم برگردید، و خدایان غیر را که نشناخته‌اید، پیروی نمائید.²⁹ و واقع خواهد شد که چون یهوه، خدایت، تو را به زمینی که به جهت گرفتنش به آن می‌روی داخل سازد، آنگاه برکت را بر کوه جرزیم و لعنت را بر کوه ایبال خواهی گذاشت.³⁰ آیا آنها به آنطرف اردن نیستند پشت راه غروب آفتاب، در زمین کنعانیانی که در عربیه ساکنند مقابل جلجال نزد بلوطهای موره.

³¹ زیرا که شما از اردن عبور می‌کنید تا داخل شده، زمینی را که یهوه خدایت به تو می‌بخشد به تصرف آورید، و آن را خواهید گرفت و در آن

شنیده، و همه اوامرش را که من امروز به تو امر می فرمایم نگاه داشته، آنچه در نظر یهوه خدایت راست است، بعمل آورده باشی.

حلال و حرام

14 شما پسران یهوه خدای خود هستید، پس برای مردگان، خوبستن را مجروح نمائید، و مابین چشمان خود را متراشید.² زیرا تو برای یهوه، خدایت، قوم مقدس هستی، و خداوند تو را برای خود برگزیده است تا از جمیع امتهایی که بر روی زمین اند به جهت او قوم خاص باشی.³ هیچ چیز مکروه مخور.⁴ این است حیواناتی که بخورید: گاو و گوسفند و بز،⁵ و آهو و غزال و گور و بزکوهی و ریم و گاو دشتی و مهات.⁶ و هر حیوان شکافته سم که سم را به دو حصه شکافته دارد و نشخوار کند، آن را از بهایم بخورید.⁷ لیکن از نشخوارکنندگان و شکافتگان سم اینهارا مخورید: یعنی شتر و خرگوش و ونک، زیرا که نشخوار می کنند اما شکافته سم نیستند. اینهارا برای شما نجس اند.⁸ و خوک زیرا شکافته سم است، لیکن نشخوار نمی کند، این برای شما نجس است. از گوشت آنها مخورید و لاش آنها را لمس نکنید.

⁹ از همه آنچه در آب است اینهارا بخورید: هرچه پر و فلس دارد، آنها را بخورید.¹⁰ و هرچه پر و فلس ندارد مخورید، برای شما نجس است.¹¹ از همه مرغان طاهر بخورید.¹² و این است آنهايي که نخورید: عقاب و استخوان خوار و نسر بحر،¹³ و لاشخوار و شاهین و کرکس به اجناس آن؛¹⁴ و هر غراب به اجناس آن؛¹⁵ و شترمرغ و جغد و مرغ دریایی و باز، به اجناس آن؛¹⁶ و بوم و بوتیمار و قاز؛¹⁷ و قانت و رخم و غواص؛¹⁸ و لقلق و کلنک، به اجناس آن؛ و هدهد و شبیره.¹⁹ و همه حشرات بالدار برای شما نجس اند؛ خورده نشوند.²⁰ اما از همه مرغان طاهر بخورید.²¹ هیچ میته مخورید؛ به غریبی که درون دروازه های تو باشد بده تا بخورد، یا به اجنبی بفروش، زیرا که تو برای یهوه، خدایت، قوم مقدس هستی و بزغاله را در شیر مادرش میز.

دهیک

²² عشر تمامی محصولات مزرعه خود را که سال به سال از زمین برآید، البته بده.²³ و به حضور یهوه خدایت در مکانی که برگزیند تا نام خود را در آنجا ساکن سازد، عشر غله و شیره و روغن خود را و نخست زادگان رمه و گله خویش را بخور، تا بیاموزی که از یهوه خدایت همه اوقات بترسی.²⁴ و اگر راه از برایت دور باشد که آن را نمی توانی برد، و آن مکانی که یهوه، خدایت، خواهد برگزید تا نام خود را در آن بگذارد، وقتی که یهوه، خدایت، تو را برکت دهد، از تو دور باشد.²⁵ پس آن را به نقره بفروش و نقره را بدست خود گرفته، به مکانی که یهوه خدایت برگزیند، برو.²⁶ و نقره را برای هرچه دلت می خواهد از گاو و گوسفند و شراب و مسکرات و هرچه دلت از تو بطلبد، بده، و در آنجا بحضور یهوه، خدایت، بخور و خودت با خاندانت شادی نما.²⁷ و لاوی ای را که اندرون دروازه هایت باشد، ترک منما چونکه او را با تو حصه و نصیبی نیست.²⁸ و در آخر هر سه سال تمام عشر محصول خود را در همان سال بیرون آورده، در اندرون دروازه هایت ذخیره نما.²⁹ و لاوی چونکه با توحصه و نصیبی ندارد و غریب و یتیم و بیوه زنی که درون دروازه هایت باشند، بیایند و بخورند و سیرشوند، تا یهوه، خدایت، تو را در همه اعمال دست که می کنی، برکت دهد.

سال انفکاک

15 و در آخر هر هفت سال، انفکاک نمایی.² و قانون انفکاک این باشد، هر طلبکاری قرضی را که به همسایه خود داده باشد منفک سازد، و از همسایه و برادر خود مطالبه نکند، چونکه انفکاک خداوند اعلان شده است.³ از غریب مطالبه توانی کرد، اما هر آنچه از مال تو نزد برادرت باشد، دست تو آن را منفک سازد.⁴ تا نزد تو هیچ فقیر نباشد، زیرا که خداوند تو رادر زمینی که یهوه، خدایت، برای نصیب و ملک به تو می دهد، البته برکت خواهد داد.⁵ اگر قول یهوه، خدایت، را به دقت بشنوی تا متوجه شده،

²⁵ آن را مخور تا برای تو و بعد از تو برای پسرانت نیکو باشد هنگامی که آنچه در نظر خداوند راست است، بجا آوری.²⁶ لیکن موقوفات خود را که داری و نذرهای خود را برداشته، به مکانی که خداوند برگزیند، برو.²⁷ و گوشت و خون قربانی های سوختنی خود را بر مذبح یهوه خدایت بگذران و خون ذبایح تو بر مذبح یهوه خدایت ریخته شود و گوشت را بخور.²⁸ متوجه باش که همه این سخنانی را که من به تو امر می فرمایم بشنوی تا برای تو و بعد از تو برای پسرانت هنگامی که آنچه در نظر یهوه، خدایت، نیکو و راست است بجا آوری تا به ابد نیکو باشد.²⁹ وقتی که یهوه، خدایت، امتهایی را که به جهت گرفتن آنها به آنجا می روی، از حضور تو منقطع سازد، و ایشان را اخراج نموده، در زمین ایشان ساکن شوی.³⁰ آنگاه با حذر باش، مبادا بعد از آنکه از حضور تو هلاک شده باشند به دام گرفته شده، ایشان را پیروی نمایی و درباره خدایان ایشان دریافت کرده، بگویی که این امتهای خدایان خود را چگونه عبادت کردند تا من نیز چنین کنم.³¹ با یهوه، خدای خود، چنین عمل منما، زیرا هر چه را که نزد خداوند مکروه است و از آن نفرت دارد، ایشان برای خدایان خود می کردند، حتی اینکه پسران و دختران خود را نیز برای خدایان خود به آتش می سوزانیدند.³² هر آنچه من به شما امر می فرمایم متوجه شوید، تا آن را به عمل آورید، چیزی بر آن میفزایید و چیزی از آن کم نکنید.

خدایان دیگر

13 اگر در میان تو نبی ای یا بیننده خواب از میان شما برخیزد، و آیت یا معجزه ای برای شما ظاهر سازد،² و آن آیت یا معجزه واقع شود که از آن تو را خبر داده، گفت خدایان غیر را که نمی شناسی پیروی نمایم، و آنها را عبادت کنیم،³ سخنان آن نبی یا بیننده خواب را مشنو، زیرا که یهوه، خدای شما، شما را امتحان می کند، تا بداند که آیا یهوه، خدای خود را به تمامی دل و به تمامی جان خود محبت می نمایید؟⁴ یهوه خدای خود را پیروی نمائید و از او بترسید، و اوامر او را نگاه دارید، و قول او را بشنوید و او را عبادت نموده، به او ملحق شوید.⁵ و آن نبی یا بیننده خواب کشته شود، زیرا که سخنان فتنه انگیز بر یهوه خدای شما که شما را از زمین مصر بیرون آورد، و تو را از خانه بندگی فدیة داد، گفته است تا تو را از طریق که یهوه خدایت به توامر فرمود تا با آن سلوک نمایی، منحرف سازد، پس به این طور بدی را از میان خود دور خواهی کرد.

⁶ و اگر برادرت که پسر مادرت باشد یا پسر یادختر تو یا زن هم آغوش تو یا رفیق که مثل جان تو باشد، تو را در خفا اغوا کند، و گوید که برویم و خدایان غیر را که تو و پدران تو نشناختید عبادت نمایم،⁷ از خدایان امتهایی که به اطراف شما می باشند، خواه به تو نزدیک و خواه از تو دور باشند، از اقصای زمین تا اقصای دیگر آن،⁸ او را قبول مکن و او را گوش مده، و چشم تو بر وی رحم نکند و بر او شفقت منما و او را پنهان مکن.⁹ البته او را به قتل رسان، دست تو اول به قتل او دراز شود و بعد دست تمامی قوم.¹⁰ و او را به سنگ سنگسار نما تا بمیرد، چونکه می خواست تو را از یهوه، خدایت، که تو را از زمین مصر از خانه بندگی بیرون آورد، منحرف سازد.¹¹ و جمیع اسرائیلیان چون بشنوند، خواهند ترسید و بار دیگر چنین امر زشت را در میان شما مرتکب نخواهند شد.

¹² اگر درباره یکی از شهرهایی که یهوه خدایت به تو به جهت سکونت می دهد خبر یابی،¹³ که بعضی پسران بلیعال از میان تو بیرون رفته، ساکنان شهر خود را منحرف ساخته، گفته اند برویم و خدایان غیر را که نشناخته اید، عبادت نمایم،¹⁴ آنگاه تفحص و تجسس نموده، نیکو استفسار نما. و اینک اگر این امر، صحیح و یقین باشد که این رجاست در میان تو معمول شده است،¹⁵ البته ساکنان آن شهر را به دم شمشیر بکش و آن را با هر چه در آن است و بهایمش را به دم شمشیر هلاک نما.¹⁶ و همه غنیمت آن را در میان کوچهایش جمع کن و شهر را با تمامی غنیمتش برای یهوه خدایت به آتش بالکل بسوزان، و آن تا به ابد تلی خواهد بود و بار دیگر بنا نخواهد شد.¹⁷ و از چیزهای حرام شده چیزی به دستت نجسد تا خداوند از شدت خشم خود برگشته، بر تو رحمت و رفت بنماید، و تو را بیفزاید بطوری که برای پدران قسم خورده بود.¹⁸ هنگامی که قول یهوه خدای خود را

بپز و بخور و بامدادان برخاسته، به خیمه هایت برو. ⁸ شش روز نان فطیر بخور، و در روز هفتم، جشن مقدس برای یهوه خدایت باشد، در آن هیچ کارمکن.

عید هفته ها

⁹ هفت هفته برای خود بشمار. از ابتدای نهادن داس در زرع خود، شمردن هفت هفته را شروع کن. ¹⁰ و عید هفته ها را با هدیه نوافل دست خوندنگاهدار و آن را به اندازه برکتی که یهوه خدایت به تو دهد، بده. ¹¹ و به حضور یهوه، خدایت، شادی نما تو و پسرت و دخترت و غلامت و کنیزت و لاوی که درون دروازه هایت باشد و غریب و یتیم و بیوه زنی که در میان تو باشند، در مکانی که یهوه خدایت برگزیند تا نام خود را در آن ساکن گرداند. ¹² و بیاد آور که در مصر غلام بودی، پس متوجه شده، این فرایض را بجا آور.

عید خیمه ها

¹³ عید خیمه ها را بعد از جمع کردن حاصل از خرمن، و چرخش خود هفت روز نگاهدار. ¹⁴ و در عید خود شادی نما، تو و پسرت و دخترت و غلامت و کنیزت و لاوی و غریب و یتیم و بیوه زنی که درون دروازه هایت باشند. ¹⁵ هفت روز در مکانی که خداوند برگزیند، برای یهوه خدایت عید نگاه دار، زیرا که یهوه خدایت تو را در همه محصولات و در تمامی اعمال دستت برکت خواهد داد، و بسیار شادمان خواهی بود. ¹⁶ سه مرتبه در سال جمیع ذکورانت به حضور یهوه خدایت در مکانی که او برگزیند حاضر شوند، یعنی در عید فطیر و عید هفته ها و عید خیمه ها و به حضور خداوند تهی دست حاضر نشوند. ¹⁷ هر کس به قدر قوه خود به اندازه برکتی که یهوه، خدایت، به تو عطا فرماید، بدهد.

تعیین داوران

¹⁸ داوران و سروران در جمیع دروازه هایی که یهوه، خدایت، به تو می دهد برحسب اسباط خود برای تعیین نما، تا قوم را به حکم عدل، داوری نمایند. ¹⁹ داوری را منحرف مساز و طرفداری منما و رشوه مگیر، زیرا که رشوه چشمان حکمارا کور می سازد و سخنان عادلان را کج می نماید. ²⁰ انصاف کامل را پیروی نما تا زنده مانی وزمینی را که یهوه خدایت به تو می دهد، مالک شوی.

خدایان غیر

²¹ اشیره ای از هیچ نوع درخت نزد مذبح یهوه، خدایت، که برای خود خواهی ساخت غرس منما. ²² و ستونی برای خود نصب مکن زیرا یهوه خدایت آن را مکروه می دارد.

17 گاو یا گوسفندی که در آن عیب یا هیچ چیز بد باشد، برای یهوه خدای خود ذبح منما، چونکه آن، نزد یهوه خدایت مکروه است. ² اگر در میان تو، در یکی از دروازه هایت که یهوه خدایت به تو می دهد، مرد یا زنی پیدا شود که در نظر یهوه، خدایت، کار ناشایسته نموده، از عهد او تجاوز کند، ³ و رفته خدایان غیر را عبادت کرده، سجده نماید، خواه آفتاب یا ماه یا هر یک از جنود آسمان که من امر نفرموده ام، ⁴ و از آن اطلاع یافته، بشنوی، پس نیکو تفحص کن. و اینک اگر راست و یقین باشد که این رجاست در اسرائیل واقع شده است، ⁵ آنگاه آن مرد یا زن را که این کار بد را در دروازه هایت کرده است، بیرون آور، و آن مرد یا زن را با سنگها سنگسار کن تا بمیرند. ⁶ از گواهی دو یا سه شاهد، آن شخصی که مستوجب مرگ است کشته شود؛ از گواهی یک نفر کشته نشود. ⁷ اولاً دست شاهدان به جهت کشتنش بر او افراشته شود، و بعد از آن، دست تمامی قوم، پس بدی را از میان خود دور کرده ای.

جمیع این اوامر را که من امروز به تو امر می فرمایم بجا آوری. ⁶ زیرا که یهوه، خدایت، تو را چنانکه گفته است برکت خواهد داد، و به امتهای بسیار قرض خواهی داد، لیکن تو مدیون نخواهی شد، و بر امتهای بسیار تسلط خواهی نمود، و ایشان بر تو مسلط نخواهند شد.

⁷ اگر نزد تو در یکی از دروازه هایت، در زمینی که یهوه، خدایت، به تو می بخشد، یکی از برادرانت فقیر باشد، دل خود را سخت مساز، و دستت را بر برادر فقیر خود میند. ⁸ بلکه البته دست خود را بر او گشاده دار، و به قدر کفایت، موافق احتیاج او به او قرض بده. ⁹ و باحذر باش مبادا در دل تو فکر زشت باشد، و بگویی سال هفتم یعنی سال انفکاک نزدیک است، و چشم تو بر برادر فقیر خود بد شده، چیزی به او ندهی و او از تو نزد خداوند فریاد برآورده، برایت گناه باشد. ¹⁰ البته به او بدهی و دلت از دادنش آزرده نشود، زیرا که به عوض این کار یهوه، خدایت، تو را در تمامی کارهایت و هر چه دست خود را بر آن دراز می کنی، برکت خواهد داد. ¹¹ چونکه فقیر از زمینت معدوم نخواهد شد، بنابراین من تو را امر فرموده، می گویم البته دست خود را برای برادر مسکین و فقیر خود که در زمین تو باشند، گشاده دار.

آزادی غلامان

¹² اگر مرد یا زن عبرانی از برادرانت به توفروخته شود، و او تو را شش سال خدمت نماید، پس در سال هفتم او را از نزد خود آزاد کرده، رها کن. ¹³ و چون او را از نزد خود آزاد کرده، رهامی کنی، او را تهی دست روانه مساز. ¹⁴ او را از گله و خرمن و چرخش خود البته زاد بده، به اندازه ای که یهوه، خدایت، تو را برکت داده باشد به او بده. ¹⁵ و بیاد آور که تو در زمین مصر غلام بودی و یهوه، خدایت، تو را فدیه داد، بنابراین من امروز این را به تو امر می فرمایم، ¹⁶ و اگر به تو گوید از نزد تو بیرون نمی روم چونکه تو را و خاندان تو را دوست دارد و او را نزد تو خوش گذشته باشد، ¹⁷ آنگاه در فشی گرفته، گوشش را بآن به دریدوز تا تو را غلام ابدی باشد، و با کنیز خود نیز چنین عمل نما.

¹⁸ و چون او را از نزد خود آزاد کرده، رهامی کنی، بنظرت بد نیاید، زیرا که دو برابر اجرت اجیر، تو را شش سال خدمت کرده است. و یهوه خدایت در هر چه می کنی تو را برکت خواهد داد.

تقدیس حیوانات

¹⁹ همه نخست زادگان نرینه را که از رمه و گله تو زاییده شوند برای یهوه، خدای خود، تقدیس نما، و با نخست زاده گاو خود کار مکن و نخست زاده گوسفند خود را پشم مبر. ²⁰ آنها را به حضور یهوه خدای خود در مکانی که خداوند برگزیند، تو و اهل خانه ات سال به سال بخورید. ²¹ لیکن اگر عیبی داشته باشد، مثلاً لنگ یا کور یا هر عیب دیگر، آن را برای یهوه خدایت ذبح مکن. ²² آن را در اندرون دروازه هایت بخور، شخص نجس و شخص طاهر، آن را برابر مثل غزال و آهوبخورند. ²³ اما خونش را مخور. آن را مثل آب بر زمین بریز.

فصح

16 ماه اییب را نگاهدار و فصح را به جهت یهوه، خدایت، بجا آور، زیرا که در ماه اییب یهوه، خدایت، تو را از مصر در شب بیرون آورد. ² پس فصح را از رمه و گله برای یهوه، خدایت، ذبح کن، در مکانی که خداوند برگزیند، تا نام خود را در آن ساکن سازد. ³ با آن، خمیرمایه مخور، هفت روز نان فطیر یعنی نان مشقت را بآن بخور، زیرا که به تعجیل از زمین مصر بیرون آمدی، تا روز خروج خود را از زمین مصر در تمامی حدودت روزهای عمرت بیاد آوری. ⁴ پس هفت روز هیچ خمیرمایه در تمامی حدودت دیده نشود، و از گوشتی که در شام روز اول، ذبح می کنی چیزی تا صبح باقی نماند. ⁵ فصح را در هر یکی از دروازه هایت که یهوه خدایت به تومی دهد، ذبح نتوانی کرد. ⁶ بلکه در مکانی که یهوه، خدایت، برگزیند تا نام خود را در آن ساکن سازد، در آنجا فصح را در شام، وقت غروب آفتاب، هنگام بیرون آمدن از مصر ذبح کن. ⁷ و آن را در مکانی که یهوه، خدایت، برگزیند

داوری اختلافات

۸ اگر در میان تو امری که حکم بر آن مشکل شود به ظهور آید، در میان خون و خون، و در میان دعوی و دعوی، و در میان ضرب و ضرب، از مرافعه هایی که در دروازه هایت واقع شود، آنگاه برخاسته، به مکانی که یهوه، خدایت، برگزیند، برو. ۹ و نزد لایوان کهنه و نزد داوری که در آن روزها باشد رفته، مسالت نما و ایشان تو را از فتوای قضا مخبر خواهند ساخت. ۱۰ و برحسب فتوایی که ایشان از مکانی که خداوند برگزیند، برای تو بیان می کنند، عمل نما. و هوشیار باش تا موافق هرآنچه به تو تعلیم دهند، عمل نمایی. ۱۱ موافق مضمون شریعتی که به تو تعلیم دهند، و مطابق حکمی که به تو گویند، عمل نما، و از فتوایی که برای تو بیان می کنند به طرف راست یا چپ تجاوز مکن. ۱۲ و شخصی که از روی تکبر رفتار نماید، و کاهنی را که به حضور یهوه، خدایت، به جهت خدمت در انجامی ایستد یا داور را گوش نگیرد، آن شخص کشته شود. پس بدی را از میان اسرائیل دور کرده ای. ۱۳ و تمامی قوم چون این را بشنوند، خواهند ترسید و بار دیگر از روی تکبر رفتار نخواهند نمود.

پادشاه اسرائیل

۱۴ چون به زمینی که یهوه، خدایت، به تومی دهد، داخل شوی و در آن تصرف نموده، ساکن شوی و بگویی مثل جمیع امتهایی که به اطراف منند پادشاهی بر خود نصب نمایم، ۱۵ البته پادشاهی را که یهوه خدایت برگزیند بر خود نصب نما. یکی از برادرانت را بر خود پادشاه بساز، و مرد بیگانه ای را که از برادرانت نباشد، نمی توانی بر خود مسلط نمایی. ۱۶ لکن او برای خود اسبهای بسیار نگیرد، و قوم را به مصر پس نفرستد، تا اسبهای بسیار برای خود بگیرد، چونکه خداوند به شما گفته است بار دیگر به آن راه برنگردید. ۱۷ و برای خود زنان بسیار نگیرد، مبادا دلش منحرف شود، و نقره و طلا برای خود بسیار زیاده نیندوزد. ۱۸ و چون بر تخت مملکت خود بنشیند، نسخه این شریعت را از آنچه از آن، نزد لایوان کهنه است برای خود در طوماری بنویسد. ۱۹ و آن نزد او باشد و همه روزهای عمرش آن را بخواند، تا بیاموزد که از یهوه خدای خود بترسد، و همه کلمات این شریعت و این فرایض را نگاه داشته، به عمل آورد. ۲۰ مبادا دل او بر برادرانش افراشته شود، و از این اوامر به طرف چپ یا راست منحرف شود، تا آنکه او و پسرانش در مملکت او در میان اسرائیل روزهای طویل داشته باشند.

هدایا برای کاهنان و لایوان

18 لایوان کهنه و تمامی سبط لایو راحصه و نصیبی با اسرائیل نباشد.

۲ پس ایشان در میان برادران خود نصیب نخواهند داشت. خداوند نصیب ایشان است، چنانکه به ایشان گفته است. ۳ و حق کاهنان از قوم، یعنی از آثانی که قربانی، خواه از گاو و خواه از گوسفندی گذرانند، این است که دوش و دو بنا گوش و شکنجه را به کاهن بدهند. ۴ و نوبر غله و شیر و روغن خود و اول چین پشم گوسفند خود را به او بدهد، ۵ زیرا که یهوه، خدایت، او را از همه اسباط برگزیده است، تا او و پسرانش همیشه بایستند و به نام خداوند خدمت نمایند. ۶ و اگر احدی از لایوان از یکی از دروازه هایت از هر جایی در اسرائیل که در آنجا ساکن باشد آمده، به تمامی آرزوی دل خود به مکانی که خداوند برگزیند، برسد، ۷ پس به نام یهوه خدای خود، مثل سایر برادرانش از لایوانی که در آنجا به حضور خداوند می ایستند، خدمت نماید. ۸ حصه های برابر بخورند، سوای آنچه از اراثت خود بفروشد.

اعمال مکروه

۹ چون به زمینی که یهوه، خدایت، به تومی دهد داخل شوی، یاد مگیر که موافق رجاسات آن امته عمل نمایی. ۱۰ و در میان تو کسی یافت نشود که پسر یا دختر خود را از آتش بگذرانند، و نه فالگیر و نه غیب گو و نه افسونگر و نه جادوگر، ۱۱ و نه ساحر و نه سوال کننده از اجنه و نه رمال

و نه کسی که از مردگان مشورت می کند. ۱۲ زیرا هرکه این کارها را کند، نزد خداوند مکروه است و به سبب این رجاسات، یهوه، خدایت، آنها را از حضور تو اخراج می کند. ۱۳ نزد یهوه، خدایت، کامل باش. ۱۴ زیرا این امتهایی که تو آنها را بیرون می کنی به غیب گوین و فالگیران گوش می گیرند، و اما یهوه، خدایت، تو را نمی گذارد که چنین بکنی.

مبعوث کردن نبی

۱۵ یهوه، خدایت، نبی ای را از میان تو از برادرانت، مثل من برای تو مبعوث خواهد گردانید، او را بشنوید. ۱۶ موافق هرآنچه در حوریب در روز اجتماع از یهوه خدای خود مسالت نموده، گفتی: «آواز یهوه خدای خود را دیگر نشنوم، و این آتش عظیم را دیگر نبینم، مبادا بمیرم.» ۱۷ و خداوند به من گفت: «آنچه گفتند نیکو گفتند. ۱۸ نبی ای را برای ایشان از میان برادران ایشان مثل تو مبعوث خواهم کرد، و کلام خود را به دهانش خواهم گذاشت و هرآنچه به او امر فرمایم به ایشان خواهد گفت. ۱۹ و هر کسی که سخنان مرا که او به اسم من گوید نشنود، من از او مطالبه خواهم کرد. ۲۰ و اما نبی ای که جسارت نموده، به اسم من سخن گوید که به گفتنش امر نفرمودم، یا به اسم خدایان غیر سخن گوید، آن نبی البته کشته شود.» ۲۱ و اگر در دل خود گویی: «سخنی را که خداوند نگفته است، چگونه تشخیص نمایم.» ۲۲ هنگامی که نبی به اسم خداوند سخن گوید، اگر آن چیز واقع نشود و به انجام نرسد، این امری است که خداوند نگفته است، بلکه آن نبی آن را از روی تکبر گفته است. پس از او نترس.

شهر ملجا

19 وقتی که خدایت این امته را که یهوه، خدایت، زمین ایشان را به تو می دهد منقطع سازد، و تو وارث ایشان شده، در شهرها و خانه های ایشان ساکن شوی، ۲ پس سه شهر را برای خود در میان زمینی که یهوه، خدایت، به جهت ملکیت به تو می دهد، جدا کن. ۳ شاهراه را برای خود درست کن، و حدود زمین خود را که یهوه خدایت برای تو تقسیم می کند، سه قسمت کن، تا هر قاتلی در آنجا فرار کند. ۴ و این است حکم قاتلی که به آنجا فرار کرده، زنده ماند، هرکه همسایه خود را نادانسته بکشد، و قبل از آن از او بغض نداشت. ۵ مثل کسی که با همسایه خود برای بریدن درخت در جنگل برود، و دستش برای قطع نمودن درخت تبر را بلند کند، و آهن از دسته بیرون رفته، به همسایه اش بخورد تا بمیرد، پس به یکی از آن شهرها فرار کرده، زنده ماند. ۶ مبادا ولی خون وقتی که دلش گرم است قاتل را تعاقب کند، و به سبب مسافت راه به وی رسیده، او را بکشد، و او مستوجب موت نباشد، چونکه او را پیشتر بغض نداشت. ۷ از این جهت من تو را امر فرموده، گفتم برای خود سه شهر جدا کن.

۸ و اگر یهوه، خدایت، حدود تو را به طوری که به پدران قسم خورده است وسیع گرداند، و تمامی زمین را به تو عطا فرماید، که به دادن آن به پدران تو وعده داده است، ۹ و اگر تمامی این اوامرا که من امروز به تو می فرمایم نگاه داشته، بجا آوری که یهوه خدای خود را دوست داشته، به طریقهای او دائم سلوک نمایی، آنگاه سه شهردیگر بر این سه برای خود مزید کن. ۱۰ تا خون بی گناه در زمینی که یهوه خدایت برای ملکیت به تو می دهد، ریخته نشود، و خون بر گردن تو نباشد. ۱۱ لیکن اگر کسی همسایه خود را بغض داشته، در کمین او باشد و بر او برخاسته، او را ضرب مهلک بزند که بمیرد، و به یکی از این شهرها فرار کند، ۱۲ آنگاه مشایخ شهرش فرستاده، او را از آنجا بگیرند، و او را به دست ولی خون تسلیم کنند، تا کشته شود. ۱۳ چشم تو بر او ترحم نکند، تا خون بی گناهی را از اسرائیل دور کنی، و برای تو نیکو باشد.

۱۴ حد همسایه خود را که پیشینیان گذاشته اند، در ملک تو که به دست تو خواهد آمد، در زمینی که یهوه خدایت برای تصرفش به تومی دهد، منتقل مساز.

15 یک شاهد بر کسی برنخیزد، به هر تقصیر و هر گناه از جمیع گناهای که کرده باشد، به گواهی دو شاهد یا به گواهی سه شاهد هر امری ثابت شود. 16 اگر شاهد کاذبی بر کسی برخاسته، به معصیتش شهادت دهد، 17 آنگاه هر دو شخصی که منازعه در میان ایشان است، به حضور خداوند و به حضور کاهنان و داورانی که در آن زمان باشند، حاضر شوند. 18 و داوران، نیکو تفحص نمایند، و اینک اگر شاهد، شاهد کاذب است و بربرادر خود شهادت دروغ داده باشد، 19 پس به طوری که او خواست با برادر خود عمل نماید با او همان طور رفتار نمایند، تا بدی را از میان خود دور نمایند. 20 و چون بقیه مردمان بشنوند، خواهند ترسید، و بعد از آن مثل این کار زشت در میان شما نخواهند کرد. 21 و چشم تو ترحم نکند، جان به عوض جان، و چشم به عوض چشم، و دندان به عوض دندان، و دست به عوض دست و پا به عوض پا.

دستورالعمل برای جنگ

20 چون برای مقاتله با دشمن خود بیرون روی، و اسبها و اراهها و قومی را زیاده از خود بینی، از ایشان مترس زیرا یهوه خدایت که تو را از زمین مصر برآورده است، با توست. 2 و چون به جنگ نزدیک شوید آنگاه کاهن پیش آمده، قوم را مخاطب سازد. 3 و ایشان را گوید: «ای اسرائیل بشنوید شما امروز برای مقاتله بادشمنان خود پیش می‌روید، دل شما ضعیف نشود، و از ایشان ترسان و لرزان و هراسان مباشید. 4 زیرا یهوه، خدای شما، با شما می‌رود، تا برای شما با دشمنان شما جنگ کرده شما رانجات دهد.» 5 و سروران، قوم را خطاب کرده، گویند: «کیست که خانه نو بنا کرده، آن را تخصیص نکرده است؛ او روانه شده، به خانه خود برگردد، مبادا در جنگ بمیرد و دیگری آن را تخصیص نماید. 6 و کیست که تاکستانی غرس نموده، آن را حلال نکرده است؛ او روانه شده، به خانه خود برگردد، مبادا در جنگ بمیرد، و دیگری آن را حلال کند. 7 و کیست که دختری نامزد کرده، به نکاح در نیآورده است، او روانه شده، به خانه خود برگردد، مبادا در جنگ بمیرد و دیگری او را به نکاح درآورد.» 8 و سروران نیز قوم را خطاب کرده، گویند: «کیست که ترسان و ضعیف دل است؛ او روانه شده، به خانه‌اش برگردد، مبادا دل برادرانش مثل دل او گداخته شود.» 9 و چون سروران از تکلم نمودن به قوم فارغ شوند، بر سر قوم، سرداران لشکر مقرر سازند.

10 چون به شهری نزدیک آیی تا با آن جنگ نمایی، آن را برای صلح ندا بکن. 11 و اگر تو را جواب صلح بدهد، و دروازه‌ها را برای تو بگشاید، آنگاه تمامی قومی که در آن یافت شوند، به تو جزیه دهند و تو را خدمت نمایند. 12 و اگر باتو صلح نکرده، با تو جنگ نمایند، پس آن را محاصره کن. 13 و چون یهوه، خدایت، آن را به دست تو بسپارد، جمیع ذکورانش را به دم شمشیر بکش. 14 لیکن زنان و اطفال و بهایم و آنچه در شهر باشد، یعنی تمامی غنیمتش را برای خود به تاراج ببر، و غنایم دشمنان خود را که یهوه خدایت به تو دهد، بخور. 15 به همه شهرهایی که از تو بسیار دورند که از شهرهای این امتهای نباشند، چنین رفتار نما. 16 اما از شهرهای این امتهایی که یهوه، خدایت، تو را به ملکیت می‌دهد، هیچ ذی نفس را زنده نگذار. 17 بلکه ایشان را، یعنی حتیان و اموریان و کنعانیان و فرزریان و حویان و یبوسیان را، چنانکه یهوه، خدایت، تو را امر فرموده است، بالکل هلاک ساز. 18 تا شما را تعلیم ندهند که موافق همه رجاساتی که ایشان با خدا پان خود عمل می‌نمودند، عمل نمایند. و به یهوه، خدای خود، گناه کنید. 19 چون برای گرفتن شهری با آن جنگ کنی، و آن را روزهای بسیار محاصره نمایی، تیر بر درختهایش مزن و آنها را تلف مساز. چونکه از آنها می‌خوری پس آنها را قطع منما، زیرا آیدرخت صحرا انسان است تا آن را محاصره نمایی؟ 20 و اما درختی که میدانی درختی نیست که از آن خورده شود آن را تلف ساخته، قطع نما و سنگری بر شهری که با تو جنگ می‌کند، بنا کن تا منهدم شود.

قتل نامعین

21 اگر در زمینی که یهوه، خدایت، برای تصرفش به تو می‌دهد مقتولی در صحرا افتاده، پیدا شود و معلوم نباشد که قاتل او کیست، 2 آنگاه مشایخ و داوران تو بیرون آمده، مسافت شهرهایی را که در اطراف مقتول است، بیمایند. 3 و اما شهری که نزدیک تر به مقتول است، مشایخ آن شهر گوساله رمه را که با آن خیش زنده، و یوغ به آن بسته‌اند، بگیرند. 4 و مشایخ آن شهر آن گوساله را در وادی‌ای که آب در آن همیشه جاری باشد و در آن خیش زنده، و شخم نکرده باشند، فرود آورند، و آنجا در وادی، گردن گوساله را بشکنند. 5 و بنی لای که یهوه خدایت، چونکه یهوه خدایت ایشان را برگزیده است تا او را خدمت نمایند، و به نام خداوند برکت دهند، و برحسب قول ایشان هرمنازعه و هر آزاری فیصل پذیرد. 6 و جمیع مشایخ آن شهری که نزدیک تر به مقتول است، دستهای خود را بر گوساله‌ای که گردنش در وادی شکسته شده است، بشویند. 7 و جواب داده، بگویند: «دستهای ما این خون را نریخته، و چشمان ما ندیده است. 8 ای خداوند قوم خود اسرائیل را که فدیه داده‌ای بیامرز، و مگذار که خون بی‌گناه در میان قوم تو اسرائیل بماند.» پس خون برای ایشان عفو خواهد شد. 9 پس خون بی‌گناه را از میان خود رفع کرده‌ای هنگامی که آنچه در نظر خداوند راست است به عمل آورده‌ای.

ازدواج با اسرا

10 چون بیرون روی تا با دشمنان خود جنگ کنی، و یهوه خدایت ایشان را به دست تسلیم نماید و ایشان را اسیر کنی، 11 و در میان اسیران زن خوب صورتی دیده، عاشق او بشوی و بخوای او را به زنی خود بگیری، 12 پس او را به خانه خود ببر و او سر خود را بتراشد و ناخن خود را بگیرد. 13 و رخت اسیری خود را بیرون کرده، در خانه تو بماند، و برای پدر و مادر خود یک ماه ماتم گیرد، و بعد از آن به او درآمده، شوهر او بشو و او زن تو خواهد بود. 14 و اگر از وی راضی نباشی او را به خواهش دلش رها کن، لیکن او را به نقره هرگز مفروش و به او سختی مکن چونکه او را ذلیل کرده‌ای.

حق نخست زاده

15 و اگر مردی را دو زن باشد یکی محبوبه و یکی مکروهه، و محبوبه و مکروهه هر دو برایش پسران بزایند، و پسر مکروهه نخست زاده باشد، 16 پس در روزی که اموال خود را به پسران خویش تقسیم نماید، نمی‌تواند پسر محبوبه را بر پسر مکروهه که نخست زاده است، حق نخست زادگی دهد. 17 بلکه حصه‌ای مضاعف از جمیع اموال خود را به پسر مکروهه داده، او را نخست زاده خویش اقرار نماید، زیرا که او ابتدای قوت اوست و حق نخست زادگی از آن اومی باشد.

پسر سرکش

18 اگر کسی را پسری سرکش و فتنه انگیز باشد، که سخن پدر و سخن مادر خود را گوش ندهد، و هر چند او را تادیب نمایند ایشان رانشود، 19 پدر و مادرش او را گرفته، نزد مشایخ شهرش به دروازه محله‌اش بیاورند. 20 و به مشایخ شهرش گویند: «این پسر ما سرکش و فتنه انگیز است، سخن ما را نمی‌شنود و مسرف و می‌گسار است.» 21 پس جمیع اهل شهرش او را به سنگ سنگسار کنند تا بمیرد، پس بدی را از میان خود دور کرده‌ای و تمامی اسرائیل چون بشنوند، خواهند ترسید.

قوانین دیگر

22 و اگر کسی گناهی را که مستلزم موت است، کرده باشد و کشته شود، و او را به دارکشیده باشی، 23 بدنش در شب بر دار نماند. او را البته در همان روز دفن کن، زیرا آنکه بر دار آویخته شود ملعون خدا است تا زمینی را که یهوه، خدایت، تو را به ملکیت می‌دهد، نجس نسازی.

22 اگر گاو یا گوسفند برادر خود را گم شده بینی، از او رومگردان. آن را البته نزد برادر خود برگردان.² و اگر برادرت نزدیک تو نباشد یا او را نشناسی، آن را به خانه خود بیاور و نزد تو بماند، تا برادرت آن را طلب نماید، آنگاه آن را به او رد نما.³ و به الاغ او چنین کن و به لباسش چنین عمل نما و به هر چیز گمشده برادرت که از او گم شود و یافته باشی چنین عمل نما، نمی توانی از او روگردانی.

4 اگر الاغ یا گاو برادرت را در راه افتاده بینی، از آن رومگردان، البته آن را با او بر خیزان.

5 متاع مرد بر زن نباشد، و مرد لباس زن را نپوشد، زیرا هر که این کار را کند مکروه بیهوده خدای توست.

6 اگر اتفاق آشیانه مرغی در راه به نظر تو آید، خواه بر درخت یا بر زمین، و در آن بچه ها یا تخمها باشد، و مادر بر بچه ها یا تخمها ننشسته، مادر را با بچه ها بگیر.⁷ مادر را البته رها کن و بچه ها را برای خود بگیر، تا برای تو نیکو شود و عمر دراز کنی.

8 چون خانه نو بنا کنی، بر پشت بام خود دیواری بساز، مبدا کسی از آن بیفتد و خون بر خانه خود بیاوری.

9 در تاقستان خود دو قسم تخم مکار، مباداتمامی آن، یعنی هم تخمی که کاشته ای و هم محصول تاقستان، وقف شود.

10 گاو و الاغ را با هم جفت کرده، شیار منما.

11 پارچه مختلط از پشم و کتان با هم میوش.

12 بر چهار گوشه رخت خود که خود را به آن می پوشانی، رشته ها بساز.

مکروه داشتن زن

13 اگر کسی برای خود زنی گیرد و چون بدودر آید، او را مکروه دارد.¹⁴ و اسباب حرف بدون نسبت داده، از او اسم بد شهرت دهد و گوید این زن را گرفتم و چون به او نزدیکی نمودم، او را باکره نیافتم.¹⁵ آنگاه پدر یا مادر آن دختر علامت بکارت دختر برداشته، نزد مشایخ شهر نزدروازه بیاورند.¹⁶ و پدر دختر به مشایخ بگوید: «دختر خود را به این مرد به زنی داده ام، و از او کراهت دارد،¹⁷ و اینک اسباب حرف بدو نسبت داده، می گوید دختر تو را باکره نیافتم، و علامت بکارت دختر من این است.» پس جامه را پیش مشایخ شهر بگسترانند.¹⁸ پس مشایخ آن شهر آن مرد را گرفته، تنبیه کنند.¹⁹ و او را صد مثقال نقره جریمه نموده، به پدر دختر بدهند چونکه بر باکره اسرائیل بدنامی آورده است. و او زن وی خواهد بود و در تمامی عمرش نمی تواند او رارها کند.

20 لیکن اگر این سخن راست باشد، و علامت بکارت آن دختر پیدا نشود،²¹ آنگاه دختر را نزد در خانه پدرش بیاورند، و اهل شهرش او را با سنگ سنگسار نمایند تا بمیرد، چونکه در خانه پدر خود زنا کرده، در اسرائیل قباحتی نموده است. پس بدی را از میان خود دور کرده ای.

22 اگر مردی یافت شود که با زن شوهرداری همبستر شده باشد، پس هر دو یعنی مردی که بازن خوابیده است و زن، کشته شوند. پس بدی را از اسرائیل دور کرده ای.

23 اگر دختر باکره ای به مردی نامزد شود و دیگری او را در شهر یافته، با او همبستر شود،²⁴ پس هر دو ایشان را نزد دروازه شهر بیاورند، ایشان را با سنگها سنگسار کنند تا بمیرند؛ اما دختر را چونکه در شهر بود و فریاد نکرد، و مرد را چونکه زن همسایه خود را ذلیل ساخت، پس بدی را از میان خود دور کرده ای.

25 اما اگر آن مرد دختری نامزد را در صحرایابد و آن مرد به او زور آورده، با او بخوابد، پس آن مرد که با او خوابیده، تنها کشته شود.²⁶ و اما با دختری هیچ مکن زیرا بر دختر، گناه مستلزم موت نیست، بلکه این مثل آن است که کسی بر همسایه خود برخاسته، او را بکشد.²⁷ چونکه او را در صحرا یافت و دختر نامزد فریاد برآورد و برایش رهاننده ای نبود.

28 و اگر مردی دختر باکره ای را که نامزد نباشد بیابد و او را گرفته، با او همبستر شود و گرفتار شوند،²⁹ آنکه آن مرد که با او خوابیده است پنجاه مثقال نقره به پدر دختر بدهد و آن دختر زن او باشد، چونکه او را ذلیل ساخته است و در تمامی عمرش نمی تواند او را رها کند.

30 هیچ کس زن پدر خود را نگیرد و دامن پدر خود را منکشف نسازد.

ممانعت از حضور در

23 جماعت خداوند شخصی که کوبیده بیضه و آلت بریده باشد داخل جماعت خداوند نشود.

2 حرام زاده ای داخل جماعت خداوند نشود، حتی تا پشت دهم احدی از او داخل جماعت خداوند نشود.³ عمونی و موآبی داخل جماعت خداوند نشوند. حتی تا پشت دهم، احدی از ایشان هرگز داخل جماعت خداوند نشود.⁴ زیرا وقتی که شما از مصر بیرون آمدید، شما را در راه به نان و آب استقبال نکردند، و از این جهت که بلعام بن بعور را از فتور آرام نهرین اجیر کردند تا تو را لعنت کند.⁵ لیکن بیهوه خدایت نخواست بلعام را بشنود، پس بیهوه خدایت لعنت را به جهت تو، به برکت تبدیل نمود، چونکه بیهوه خدایت تو را دوست می داشت.⁶ ابد در تمامی عمرت جویای خیریت و سعادت ایشان مباش.

7 ادومی را دشمن مدار چونکه برادر توست، و مصری را دشمن مدار چونکه در زمین وی غریب بودی.⁸ اولادی که از ایشان زاییده شوند در پشت سوم داخل جماعت خداوند شوند.

تقدیس اردو

9 چون در اردو به مقابله دشمنانت بیرون روی خویشتن را از هر چیز بد نگاه دار.

10 اگر در میان شما کسی باشد که از احتلام شب نجس شود، از اردو بیرون رود و داخل اردو نشود.¹¹ چون شب نزدیک شود با آب غسل کند، و چون آفتاب غروب کند، داخل اردو شود.

12 و تو را مکانی بیرون از اردو باشد تا به آنجا بیرون روی.¹³ و در میان اسباب تو میخی باشد، و چون بیرون می نشینی با آن بکن و برگشته، فضله خود را از آن ببوشان.¹⁴ زیرا که بیهوه خدایت در میان اردوی تو می خرامد تا تو را رهایی داده، دشمنانت را به تو تسلیم نماید، پس اردوی تو مقدس باشد، مبدا چیز پلید را در میان تو دیده، از تو روگرداند.

احکام مختلف

15 غلامی را که از آقای خود نزد تو بگریزد به آفایش مسپار.¹⁶ با تو در میان تو در مکانی که برگزینند در یکی از شهرهای تو که به نظرش پسند آید، ساکن شود. و بر او جفامنما.

17 از دختران اسرائیل فاحشه ای نباشد و از پسران اسرائیل لواطی نباشد.¹⁸ اجرت فاحشه و قیمت سگ را برای هیچ نذری به خانه بیهوه خدایت مپاورد، زیرا که این هر دو نزد بیهوه خدایت مکروه است.

19 برادر خود را به سود قرض مده نه به سودنقره و نه به سود آذوقه و نه به سود هر چیزی که به سود داده می شود.²⁰ غریب را می توانی به سود قرض بدهی، اما برادر خود را به سود قرض مده تابهوه خدایت در زمینی که برای تصرفش داخل آن می شوی تو را به هر چه دستت را بر آن دراز می کنی، برکت دهد.

21 چون نذری برای بیهوه خدایت می کنی دروفای آن تاخیر منما، زیرا که بیهوه خدایت البته آن را از تو مطالبه خواهد نمود، و برای تو گناه خواهد بود.²² اما اگر از نذر کردن ابا نمایی، تو را گناه نخواهد بود.²³ آنچه را که از

دهانت بیرون آید، هوشیار باش که بجا آوری، موافق آنچه برای بیهوه خدایت از اراده خود نذر کرده ای و به زبان خود گفته ای.

24 چون به تاقستان همسایه خود درآیی، از انگور، هر چه می خواهی به سبزی بخور، اما در ظرف خود هیچ مگذار.

25 چون به کشتزار همسایه خود داخل شوی، خوشه ها را به دست خود بچین، اما داس بر کشت همسایه خود مگذار.

24 چون کسی زنی گرفته، به نکاح خود درآورد، اگر در نظر او پسند نیاید از این که چیزی ناشایسته در او بیاید آنگاه طلاق نامه ای نوشته، بدستش دهد، و او را از خانه اش رها کند.² و از خانه او روانه شده، برود و زن دیگری شود.³ و اگر شوهر دیگر نیز او را مکروه دارد و طلاق

نامه‌ای نوشته، به دستش بدهد و او را از خانه اش رها کند، یا اگر شوهری دیگر که او را به زنی گرفت، بمیرد،⁴ شوهر اول که او را رها کرده بود، نمی تواند دوباره او را به نکاح خود درآورد. بعد از آن ناپاک شده است، زیرا که این به نظر خداوند مکروه است. پس بر زمینی که یهوه، خدایت، تو را به ملکیت می دهد، گناه میاورد.⁵ چون کسی زن تازه ای بگیرد، در لشکر بیرون نرود، و هیچ کار به او تکلیف نشود، تا یک سال در خانه خود آزاد بماند، و زنی را که گرفته است، مسرور سازد.⁶ هیچکس آسیا یا سنگ بالای آن را به گرونگیرد، زیرا که جان را به گرو گرفته است.⁷ اگر کسی یافت شود که یکی از برادران خود از بنی اسرائیل را دزدیده، بر او ظلم کند یا بفرود، آن دزد کشته شود، پس بدی را از میان خود دور کرده ای.⁸ درباره بلای برص هوشیار باش که به هر آنچه لایوان کهنه شما را تعلیم دهند به دقت توجه نموده، عمل نمایید، و موافق آنچه به ایشان امر فرمودم، هوشیار باشید که عمل نمایید.⁹ بیادآور که یهوه خدایت در راه با مریم چه کرد، وقتی که شما از مصر بیرون آمدید.¹⁰ چون به همسایه خود هر قسم قرض دهی، برای گرفتن گرو به خانه اش داخل مشو.¹¹ بلکه بیرون بایست تا شخصی که به او قرض می دهی گرو را نزد تو بیرون آورد.¹² و اگر مرد فقیر باشد گرو او مخواب.¹³ البته به وقت غروب آفتاب، گرو را به او پس بده، تا در رخت خود بخوابد و تورا برکت دهد و به حضور یهوه خدایت، عدالت شمرده خواهد شد.¹⁴ بر مزدوری که فقیر و مسکین باشد، خواه از برادران و خواه از غریبانی که در زمین دراندرون دروازه های تو باشند ظلم منما.¹⁵ در همان روز مزدش را بده، و آفتاب بر آن غروب نکند، چونکه او فقیر است و دل خود را به آن بسته است، مبادا بر تو نزد خداوند فریاد برآورد و برای تو گناه باشد.¹⁶ پدران به عوض پسران کشته نشوند، و نه پسران به عوض پدران خود کشته شوند. هر کس برای گناه خود کشته شود.¹⁷ داوری غریب و یتیم را منحرف مساز، و جامه بیوه را به گرو مگیر.¹⁸ و بیاد آور که در مصر غلام بودی و یهوه، خدایت، تو را از آنجا فدیة داد. بنابراین من تو را امر می فرمایم که این کار را معمول داری.¹⁹ چون محصول خود را در مزرعه خویش درو کنی، و در مزرعه، بافهای فراموش کنی، برای برداشتن آن بر مگرد؛ برای غریب و یتیم و بیوه زن باشد تا یهوه خدایت تو را در همه کارهای دست برکت دهد.²⁰ چون زیتون خود را بتکانی باریگر شاخه ها را متکان؛ برای غریب و یتیم و بیوه باشد.²¹ چون انگور تاکستان خود را بچینی باریگر آن را مچین، برای غریب و یتیم و بیوه باشد.²² و بیاد آور که در زمین مصر غلام بودی. بنابراین تو را امر می فرمایم که این کار را معمول داری.

26 و چون به زمینی که یهوه خدایت تو رانصیب می دهد داخل شدی، و در آن تصرف نموده، ساکن گردیدی،² آنگاه نوبر تمامی حاصل زمین را که از زمینی که یهوه خدایت به تومی دهد، جمع کرده باشی بگیر، و آن را در سیدگذاشته، به مکانی که یهوه خدایت برگزید تا نام خود را در آن ساکن گرداند، برو.³ و نزد کاهنی که در آن روزها باشد رفته، وی را بگو: «امروز برای یهوه خدایت اقرار می کنم که به زمینی که خداوند برای پدران ما قسم خورد که به ما بدهد، داخل شده ام.»⁴ و کاهن سید را از دست گرفته، پیش مذبح یهوه خدایت بگذارد.⁵ پس تو به حضور یهوه خدای خود اقرار کرده، بگو: «پدر من ارامی آواره بود، و با عددی قلیل به مصر فرود شده، در آنجا غربت پذیرفت، و در آنجا امتی بزرگ و عظیم و کثیر شد.⁶ و مصریان با ما بد رفتاری نموده، ما را ذلیل ساختند، و بندگی سخت بر ما نهادند.⁷ و چون نزد یهوه، خدای پدران خود، فریاد برآوردیم، خداوند آواز ما را شنید و مشقت و محنت و تنگی ما را دید.⁸ و خداوند ما را از مصر به دست قوی و بازوی افراشته و خوف عظیم، و با آیات و معجزات بیرون آورد.⁹ و ما رابه این مکان درآورده، این زمین را زمینی که به شیرو شهد جاری است به ما بخشید.¹⁰ و الان اینک نوبر حاصل زمینی را که توای خداوند به من دادی، آورده ام.» پس آن را به حضور یهوه خدای خود بگذار، و به حضور یهوه، خدایت، عبادت نما.¹¹ و تو با لای و غریبی که در میان تو باشد از تمامی نیکویی که یهوه، خدایت، به تو و به خاندانت بخشیده است، شادی خواهی نمود.

¹² و در سال سوم که سال عشر است، چون از گرفتن تمامی عشر محصول خود فارغ شدی، آن را به لای و غریب و یتیم و بیوه زن بده، تا دراندرون دروازه های تو بخورند و سیر شوند.¹³ و به حضور یهوه خدایت بگو: «موقوفات را از خانه خود بیرون کردم، و آنها را نیز به لای و غریب و یتیم و بیوه زن، موافق تمامی اوامری که به من امر فرمودی، دادم، و از اوامر تو تجاوز ننموده، فراموش نکردم.¹⁴ در ماتم خود از آنها نخوردم و در نجاستی از آنها صرف ننمودم، و برای اموات از آنها ندادم، بلکه به قول یهوه، خدایم، گوش داده، موافق هر آنچه به من امر فرمودی، رفتار نمودم.¹⁵ از مسکن مقدس خود از آسمان بنگر، و قوم خود اسرائیل و زمینی را که به ما دادی چنانکه برای پدران ما قسم خوردی، زمینی که به شیرو و شهد جاری است، برکت بده.»

نگهداری اوامر خدا

¹⁶ امروز یهوه، خدایت، تو را امر می فرماید که این فرایض و احکام را بجا آوری، پس آنها رابه تمامی دل و تمامی جان خود نگاه داشته، بجا آور.

نامه‌ای نوشته، به دستش بدهد و او را از خانه اش رها کند، یا اگر شوهری دیگر که او را به زنی گرفت، بمیرد،⁴ شوهر اول که او را رها کرده بود، نمی تواند دوباره او را به نکاح خود درآورد. بعد از آن ناپاک شده است، زیرا که این به نظر خداوند مکروه است. پس بر زمینی که یهوه، خدایت، تو را به ملکیت می دهد، گناه میاورد.⁵ چون کسی زن تازه ای بگیرد، در لشکر بیرون نرود، و هیچ کار به او تکلیف نشود، تا یک سال در خانه خود آزاد بماند، و زنی را که گرفته است، مسرور سازد.⁶ هیچکس آسیا یا سنگ بالای آن را به گرونگیرد، زیرا که جان را به گرو گرفته است.⁷ اگر کسی یافت شود که یکی از برادران خود از بنی اسرائیل را دزدیده، بر او ظلم کند یا بفرود، آن دزد کشته شود، پس بدی را از میان خود دور کرده ای.⁸ درباره بلای برص هوشیار باش که به هر آنچه لایوان کهنه شما را تعلیم دهند به دقت توجه نموده، عمل نمایید، و موافق آنچه به ایشان امر فرمودم، هوشیار باشید که عمل نمایید.⁹ بیادآور که یهوه خدایت در راه با مریم چه کرد، وقتی که شما از مصر بیرون آمدید.¹⁰ چون به همسایه خود هر قسم قرض دهی، برای گرفتن گرو به خانه اش داخل مشو.¹¹ بلکه بیرون بایست تا شخصی که به او قرض می دهی گرو را نزد تو بیرون آورد.¹² و اگر مرد فقیر باشد گرو او مخواب.¹³ البته به وقت غروب آفتاب، گرو را به او پس بده، تا در رخت خود بخوابد و تورا برکت دهد و به حضور یهوه خدایت، عدالت شمرده خواهد شد.¹⁴ بر مزدوری که فقیر و مسکین باشد، خواه از برادران و خواه از غریبانی که در زمین دراندرون دروازه های تو باشند ظلم منما.¹⁵ در همان روز مزدش را بده، و آفتاب بر آن غروب نکند، چونکه او فقیر است و دل خود را به آن بسته است، مبادا بر تو نزد خداوند فریاد برآورد و برای تو گناه باشد.¹⁶ پدران به عوض پسران کشته نشوند، و نه پسران به عوض پدران خود کشته شوند. هر کس برای گناه خود کشته شود.¹⁷ داوری غریب و یتیم را منحرف مساز، و جامه بیوه را به گرو مگیر.¹⁸ و بیاد آور که در مصر غلام بودی و یهوه، خدایت، تو را از آنجا فدیة داد. بنابراین من تو را امر می فرمایم که این کار را معمول داری.¹⁹ چون محصول خود را در مزرعه خویش درو کنی، و در مزرعه، بافهای فراموش کنی، برای برداشتن آن بر مگرد؛ برای غریب و یتیم و بیوه زن باشد تا یهوه خدایت تو را در همه کارهای دست برکت دهد.²⁰ چون زیتون خود را بتکانی باریگر شاخه ها را متکان؛ برای غریب و یتیم و بیوه باشد.²¹ چون انگور تاکستان خود را بچینی باریگر آن را مچین، برای غریب و یتیم و بیوه باشد.²² و بیاد آور که در زمین مصر غلام بودی. بنابراین تو را امر می فرمایم که این کار را معمول داری.

25 اگر در میان مردم مرافعه ای باشد و به محاکمه آیند و در میان ایشان داوری نمایند، آنگاه عادل را عادل شمارند، و شریر را ملزم سازند.² و اگر شریر مستوجب تازیانه باشد آنگاه داور، او را بخواباند و حکم دهد تا او را موافق شرارتش به حضور خود به شماره بزنند.³ چهل تازیانه او را بزند و زیاد نکند، مبادا اگر از این زیاده کرده، تازیانه بسیار زند، برادرت در نظرتو خوار شود.⁴ دهن گاو را هنگامی که خرمن را خرد می کند، میند.⁵ اگر برادران با هم ساکن باشند و یکی از آنها بی اولاد بمیرد، پس زن آن متوفی، خارج به شخص بیگانه داده نشود، بلکه برادر شوهرش به او درآمده، او را برای خود به زنی بگیرد، و حق برادر شوهری را با او بجا آورد.⁶ و نخست زاده ای که بزاید به اسم برادر متوفای او وارث گردد، تا اسمش از اسرائیل محو نشود.⁷ و اگر آن مرد به گرفتن زن برادرش راضی نشود، آنگاه زن برادرش به دروازه نزد مشایخ برود و گوید: «برادر شوهر من از بریا داشتن اسم برادر خود در اسرائیل انکار می کند، و از بجا آوردن حق برادر شوهری با من ابا می نماید.»⁸ پس مشایخ شهرش او را طلبیده، با وی گفتگو کنند، و اگر اصرار کرده، بگویند نمی خواهیم او را بگیریم،⁹ آنگاه زن

17 امروز به یهوه اقرار نمودی که خدای توست، و اینکه به طریقه‌های او سلوک خواهی نمود، و فریاض و اوامر و احکام او را نگاه داشته، آواز او را خواهی شنید. 18 و خداوند امروز به توافرار کرده است که تو قوم خاص او هستی، چنانکه به تو وعده داده است، و تا تمامی اوامر او را نگاه داری. 19 و تا تو را در ستایش و نام و اکرام از جمیع امتهایی که ساخته است، بلند گرداند، و تا برای یهوه، خدایت، قوم مقدس باشی، چنانکه وعده داده است.

مذبح در کوه عیبال

27 و موسی و مشایخ اسرائیل، قوم را امر فرموده، گفتند: «تمامی اوامری را که من امروز به شما امر می‌فرمایم، نگاه دارید. 2 و در روزی که از اردن به زمینی که یهوه، خدایت، به تو می‌دهد عبور کنی، برای خود سنگهای بزرگ برپا کرده، آنها را با گچ بمال. 3 و بر آنها تمامی کلمات این شریعت را بنویس، هنگامی که عبور نمایی تابه زمینی که یهوه، خدایت، به تو می‌دهد، داخل شوی، زمینی که به شیر و شهد جاری است، چنانکه یهوه خدای پدرانت به تو وعده داده است. 4 و چون از اردن عبور نمودی این سنگها را که امروز به شما امر می‌فرمایم در کوه عیبال برپا کرده، آنها را با گچ بمال. 5 و در آنجا مذبحی برای یهوه خدایت بنا کن، و مذبح از سنگها باشد و آلت آهنین بر آنها بکار مبر. 6 مذبح یهوه خدای خود را از سنگهای ناتراشیده بنا کن، و قربانی‌های سوختنی برای یهوه خدایت، بر آن بگذران. 7 و ذبایح سلامتی ذبح کرده، در آنجا بخور و به حضور یهوه خدایت شادی نما. 8 و تمامی کلمات این شریعت را بر آن به خط روشن بنویس.»

لعنت‌ها

9 پس موسی و لایوان کهنه تمامی اسرائیل را خطاب کرده، گفتند: «ای اسرائیل خاموش باش و بشنو. امروز قوم یهوه خدایت شدی. 11 پس آواز یهوه خدایت را بشنو و اوامر و فریاض او را که من امروز به تو امر می‌فرمایم، بجا آر.» 12 «چون از اردن عبور کردید، اینان یعنی شمعون و لاوی و یهودا و یساکار و یوسف و بنیامین بر کوه جرزیم بایستند تا قوم را برکت دهند. 13 و اینان یعنی روبین و جاد و اشیر و زبولون و دان و نفتالی بر کوه عیبال بایستند تا نفرین کنند. 14 و لایوان جمیع مردان اسرائیل رابه آواز بلند خطاب کرده، گویند: 15 «ملعون باد کسی که صورت تراشیده یاریخته شده از صنعت دست کارگر که نزد خداوند مکروه است، بسازد، و مخفی نگاه دارد.» و تمامی قوم در جواب بگویند: «آمین!» 16 «ملعون باد کسی که با پدر و مادر خود به خفت رفتار نماید.» و تمامی قوم بگویند: «آمین!» 17 «ملعون باد کسی که حد همسایه خود را تغییر دهد.» و تمامی قوم بگویند: «آمین!» 18 «ملعون باد کسی که نابینا را از راه منحرف سازد.» و تمامی قوم بگویند: «آمین!» 19 «ملعون باد کسی که داوری غریب و یتیم و بیوه را منحرف سازد.» و تمامی قوم بگویند: «آمین!» 20 «ملعون باد کسی که با زن پدر خود همبستر شود، چونکه دامن پدر خود را کشف نموده است.» و تمامی قوم بگویند: «آمین!» 21 «ملعون باد کسی که با هر قسم بهایمی بخوابد.» و تمامی قوم بگویند: «آمین!» 22 «ملعون باد کسی که با خواهر خویش چه دختر پدر و چه دختر مادر خویش بخوابد.» و تمامی قوم بگویند: «آمین!» 23 «ملعون باد کسی که با مادرزن خود بخوابد.» و تمامی قوم بگویند: «آمین!» 24 «ملعون باد کسی که همسایه خود را در پنهانی بزند.» و تمامی قوم بگویند: «آمین!» 25 «ملعون باد کسی که رشوه گیرد تا خون بی‌گناهی ریخته شود.» و تمامی قوم بگویند: «آمین!»

برکت

28 «و اگر آواز یهوه خدای خود را به دقت بشنوی تا هوشیار شده، تمامی اوامر او را که من امروز به تو امر می‌فرمایم بجا آوری، آنگاه یهوه خدایت تو را بر جمیع امتهای جهان بلند خواهد گردانید. 2 و تمامی این برکتها به تو خواهد رسید و تو را خواهد دریافت، اگر آواز یهوه خدای خود را بشنوی. 3 در شهر، مبارک و در صحرا، مبارک خواهی بود. 4 میوه بطن تو و میوه زمین تو و میوه بهایمت و بجه‌های گاو و بره‌های گله تو مبارک خواهند بود. 5 سب و ظرف خمیر تو مبارک خواهد بود. 6 وقت درآمدت مبارک، و وقت بیرون رفتنت مبارک خواهی بود. 7 «و خداوند دشمنان را که با تو مقاومت نمایند، از حضور تو منهدم خواهد ساخت، از یک راه بر تو خواهند آمد، و از هفت راه پیش تو خواهند گریخت. 8 خداوند در انبارهای تو و به هرچه دست خود را به آن دراز می‌کنی بر تو برکت خواهد فرمود، و تو را در زمینی که یهوه خدایت به تو می‌دهد، مبارک خواهد ساخت. 9 و اگر اوامر یهوه خدای خود را نگاهداری، و در طریقه‌های او سلوک نمایی، خداوند تو را برای خود قوم مقدس خواهد گردانید، چنانکه برای تو قسم خورده است. 10 و جمیع امتهای زمین خواهند دید که نام خداوند بر تو خوانده شده است، و از تو خواهند ترسید. 11 و خداوند تو را در میوه بطنت و ثمره بهایمت و محصول زمینت، در زمینی که خداوند برای پدرانت قسم خورده که به تو بدهد، به نیکویی خواهد افزود. 12 و خداوند خزینه نیکوی خود، یعنی آسمان را برای تو خواهد گشود، تا باران زمین تو را در موسم بارانند، و تو را در جمیع اعمال دستت مبارک سازد، و به امتهای بسیار قرض خواهی داد، و تو قرض نخواهی گرفت. 13 و خداوند تو را سر خواهد ساخت نه دم، و بلند خواهی بود فقط نه پست، اگر اوامریهوه خدای خود را که من امروز به تو امر می‌فرمایم بشنوی، و آنها را نگاه داشته، بجا آوری. 14 و از همه سخنانی که من امروز به تو امر می‌کنم به طرف راست یا چپ میل نکنی، تا خدایان غیر را پیروی نموده، آنها را عبادت کنی.»

لعنت

15 «و اما اگر آواز یهوه خدای خود را نشنوی تا هوشیار شده، همه اوامر و فریاض او را که من امروز به تو امر می‌فرمایم بجا آوری، آنگاه جمیع این لعنتها به تو خواهد رسید، و تو را خواهد دریافت. 16 در شهر ملعون، و در صحرا ملعون خواهی بود. 17 سب و ظرف خمیر تو ملعون خواهد بود. 18 میوه بطن تو و میوه زمین تو و بچه‌های گاو و بره‌های گله تو ملعون خواهد بود. 19 وقت درآمدت ملعون، و وقت بیرون رفتنت ملعون خواهی بود. 20 و به هرچه دست خود را برای عمل نمودن دراز می‌کنی خداوند بر تو لعنت و اضطراب و سرزنش خواهد فرستاد تا به زودی هلاک و نابود شوی، به سبب بدی کارهایت که به آنها مرا ترک کرده‌ای، 21 خداوند تو را بر تو ملصق خواهد ساخت، تا تو را از زمینی که برای تصرفش به آن داخل می‌شوی، هلاک سازد. 22 و خداوند تو را با سل و تب و التهاب و حرارت و شمشیر و باد سموم و برقان خواهد زد، و تو را تعاقب خواهند نمود تا هلاک شوی. 23 و فلک تو که بالای سر تو است مس خواهد شد، و زمینی که زیر تو است آهن. 24 و خداوند باران زمین را گرد و غبار خواهد ساخت، که از آسمان بر تو نازل شود تا هلاک شوی. 25 «و خداوند تو را پیش روی دشمنان منهدم خواهد ساخت. از یک راه بر ایشان بیرون خواهی رفت، و از هفت راه از حضور ایشان خواهی گریخت، و در تمامی ممالک جهان به تلاطم خواهی افتاد. 26 و بدن شما برای همه پرنندگان هوا و بهایم زمین خوراک خواهد بود، و هیچ‌کس آنها را دور نخواهد کرد. 27 خداوند تو را به دنبل مصر و خراج و جرب و خارش که تواز آن شفا نتوانی یافت، مبتلا خواهد ساخت. 28 خداوند تو را به دیوانگی و نابینایی و پریشانی دل مبتلا خواهد ساخت. 29 و در وقت ظهر مثل کوری که در تاریکی لمس نماید کورانه راه خواهی رفت، و در راههای

خود کامیاب نخواهی شد، بلکه در تمامی روزهایت مظلوم و غارت شده خواهی بود، و نجات‌دهنده‌ای نخواهد بود.³⁰ زنی را نامزد خواهی کرد و دیگری با او خواهد خوابید. خانه‌ای بنا خواهی کرد و در آن ساکن خواهی شد. تاکستانی غرس خواهی نمود و میوه‌اش را خواهی خورد.³¹ گاوت در نظرت کشته شود و از آن خواهی خورد. الاغت پیش روی تو به غارت برده شود و باز به دست تو نخواهند آمد. گوسفند تو به دشمنت داده می‌شود و برای تو رهاکننده‌ای نخواهد بود.³² پسران و دخترانت به امت دیگر داده می‌شوند، و چشمانت نگریسته از آرزوی ایشان تمامی روز کاهیده خواهد شد، و در دست تو هیچ قوه‌ای نخواهد بود.³³ میوه زمینت و مشقت تو را امتی که نشناخته‌ای، خواهند خورد، و همیشه فقط مظلوم و کوفته شده خواهی بود.³⁴ به حدی که از چیزهایی که چشم‌ت می‌بیند، دیوانه خواهی شد.³⁵ خداوند زانوها و ساقها واز کف پا تا فرق سر تو را به دنبال بد که از آن شفا نتوانی یافت، مبتلا خواهد ساخت.³⁶ خداوند تورا و پادشاهی را که بر خود نصب می‌نمایی، بسوی امتی که تو و پدران‌ت نشناخته‌اید، خواهد برد، و در آنجا خدایان غیر را از چوب و سنگ عبادت خواهی کرد.³⁷ و در میان تمامی امتهایی که خداوند شما را به آنجا خواهد برد، عبرت و مثل و سخریه خواهی شد.

³⁸ «تخم بسیار به مزرعه خواهی برد، و اندکی جمع خواهی کرد چونکه ملخ آن را خواهد خورد.³⁹ تاکستانها غرس نموده، خدمت آنها را خواهی کرد، اما شراب را نخواهی نوشید و انگور را نخواهی چید، زیرا کرم آن را خواهد خورد.⁴⁰ تو را در تمامی حدودت درختان زیتون خواهد بود، لکن خویشتن را به زیت تدهین خواهی کرد، زیرا زیتون تو نارس ریخته خواهد شد.⁴¹ پسران و دختران خواهی آورد، لیکن ازان تو نخواهند بود، چونکه به اسیری خواهند رفت.⁴² تمامی درختانت و محصول زمینت راملخ به تصرف خواهد آورد.⁴³ غریبی که در میان تو است بر تو به نهایت رفیع و برافراشته خواهد شد، و تو به نهایت پست و متنزل خواهی گردید.⁴⁴ او به تو قرض خواهد داد و تو به او قرض خواهی داد، او سر خواهد بود و تو دم خواهی بود.

نگه داشتن احکام خداوند

29 این است کلمات عهدی که خداوند در زمین مواب به موسی امر فرمود که بابنی اسرائیل ببندد، سوای آن عهد که با ایشان در حوریب بسته بود.

² و موسی تمامی اسرائیل را خطاب کرده، به ایشان گفت: «هرآنچه خداوند در زمین مصر بافرعون و جمیع بندگان‌ش و تمامی زمینش عمل نمود، شما دیده‌اید.³ تجربه‌های عظیم که چشمان تو دید و آیات و آن معجزات عظیم.⁴ اما خداوند دلی را که بدانید و چشمانی را که ببینید و گوشه‌هایی را که بشنوید تا امروز به شما نداده است.⁵ و شما را چهل سال در بیابان رهبری نمودم که لباس شما مندرس نگردید، و کفشها درپای شما پاره نشد.⁶ نان نخورده و شراب و مسکرت نوشیده‌اید، تا بدانید که من یهوه خدای شما هستم.⁷ و چون به اینجا رسیدید، سیحون، ملک حبشون، و عوج، ملک باشان، به مقابله شما برای جنگ بیرون آمدند و آنها را مغلوب ساختیم.⁸ و زمین ایشان را گرفته، به روبینیان و جدایان و نصف سبط منسی به ملکیت دادیم.⁹ پس کلمات این عهد را نگاه داشته، بجا آورید تا در هرچه کنید کامیاب شوید.

¹⁰ «امروز جمیع شما به حضور یهوه، خدای خود حاضرید، یعنی روسای شما و اسباط شما و مشایخ شما و سروران شما و جمیع مردان اسرائیل.¹¹ و اطفال و زنان شما و غریبی که در میان اردوی شماست از هیزم شکنان تا آب کشان شما.¹² تا در عهد یهوه خدایت و سوگند او که یهوه خدایت امروز با تو استوار می‌سازد، داخل شوی.¹³ تا تو را امروز برای خود قومی برقرار دارد، و او خدای تو باشد چنانکه به تو گفته است، و چنانکه برای پدران‌ت، ابراهیم و اسحاق و یعقوب، قسم خورده است.¹⁴ و من این عهد و این قسم را با شما تنها استوار نمی‌نمایم.¹⁵ بلکه با آنانی که امروز با ما به حضور یهوه خدای ما در اینجا حاضرند، و هم با آنانی که امروز با ما در اینجا حاضر نیستند.¹⁶ زیرا شما می‌دانید که چگونه در زمین مصر سکونت داشتیم، و چگونه از میان امتهایی که عبور نمودید، گذشتیم.¹⁷ و رجاسات و بتهای ایشان را از چوب و سنگ و نقره و طلا که در میان ایشان بود،

خود کامیاب خواهی شد، بلکه در تمامی روزهایت مظلوم و غارت شده خواهی بود، و نجات‌دهنده‌ای نخواهد بود.³⁰ زنی را نامزد خواهی کرد و دیگری با او خواهد خوابید. خانه‌ای بنا خواهی کرد و در آن ساکن خواهی شد. تاکستانی غرس خواهی نمود و میوه‌اش را خواهی خورد.³¹ گاوت در نظرت کشته شود و از آن خواهی خورد. الاغت پیش روی تو به غارت برده شود و باز به دست تو نخواهند آمد. گوسفند تو به دشمنت داده می‌شود و برای تو رهاکننده‌ای نخواهد بود.³² پسران و دخترانت به امت دیگر داده می‌شوند، و چشمانت نگریسته از آرزوی ایشان تمامی روز کاهیده خواهد شد، و در دست تو هیچ قوه‌ای نخواهد بود.³³ میوه زمینت و مشقت تو را امتی که نشناخته‌ای، خواهند خورد، و همیشه فقط مظلوم و کوفته شده خواهی بود.³⁴ به حدی که از چیزهایی که چشم‌ت می‌بیند، دیوانه خواهی شد.³⁵ خداوند زانوها و ساقها واز کف پا تا فرق سر تو را به دنبال بد که از آن شفا نتوانی یافت، مبتلا خواهد ساخت.³⁶ خداوند تورا و پادشاهی را که بر خود نصب می‌نمایی، بسوی امتی که تو و پدران‌ت نشناخته‌اید، خواهد برد، و در آنجا خدایان غیر را از چوب و سنگ عبادت خواهی کرد.³⁷ و در میان تمامی امتهایی که خداوند شما را به آنجا خواهد برد، عبرت و مثل و سخریه خواهی شد.

³⁸ «تخم بسیار به مزرعه خواهی برد، و اندکی جمع خواهی کرد چونکه ملخ آن را خواهد خورد.³⁹ تاکستانها غرس نموده، خدمت آنها را خواهی کرد، اما شراب را نخواهی نوشید و انگور را نخواهی چید، زیرا کرم آن را خواهد خورد.⁴⁰ تو را در تمامی حدودت درختان زیتون خواهد بود، لکن خویشتن را به زیت تدهین خواهی کرد، زیرا زیتون تو نارس ریخته خواهد شد.⁴¹ پسران و دختران خواهی آورد، لیکن ازان تو نخواهند بود، چونکه به اسیری خواهند رفت.⁴² تمامی درختانت و محصول زمینت راملخ به تصرف خواهد آورد.⁴³ غریبی که در میان تو است بر تو به نهایت رفیع و برافراشته خواهد شد، و تو به نهایت پست و متنزل خواهی گردید.⁴⁴ او به تو قرض خواهد داد و تو به او قرض خواهی داد، او سر خواهد بود و تو دم خواهی بود.

⁴⁵ «و جمیع این لعنتها به تو خواهد رسید، و تو را تعاقب نموده، خواهد دریافت تا هلاک شوی، از این جهت که قول یهوه خدایت را گوش ندادی تا اوامر و فریاضی را که به تو امر فرموده بود، نگاه داری.⁴⁶ و تو را و ذریت تو را تا به ابدآیت و شگفت خواهد بود.

⁴⁷ «از این جهت که یهوه خدای خود را به شادمانی و خوشی دل برای فراوانی همه چیز عبادت نمودی.⁴⁸ پس دشمنانت را که خداوند بر تو خواهد فرستاد در گرسنگی و تشنگی و برهنگی و احتیاج همه چیز خدمت خواهی نمود، و یوغ آهنین بر گردنت خواهد گذاشت تا تورا هلاک سازد.⁴⁹ و خداوند از دور، یعنی از اقصای زمین، امتی را که مثل عقاب می‌پرد بر تو خواهد آورد، امتی که زبان‌ش را نخواهی فهمید.

⁵⁰ امتی مهیب صورت که طرف پیران را نگاه ندارد و بر جوانان ترحم ننماید.⁵¹ و نتایج بهایم و محصول زمینت را بخورد تا هلاک شوی. و برای تو نیز غله و شیر و روغن و بچه‌های گاو و بره‌های گوسفند را باقی نگذارد تا تو را هلاک سازد.⁵² و تو را در تمامی دروازه‌هایت محاصره کند تا دیواره‌های بلند و حصین که بر آنها توکل داری در تمامی زمینت منهدم شود، و تو را در تمامی دروازه‌هایت، در تمامی زمینی که یهوه خدایت به تو می‌دهد، محاصره خواهد نمود.⁵³ و میوه بطن خود، یعنی گوشت پسران و دخترانت را که یهوه خدایت به تو می‌دهد در محاصره و تنگی که دشمنانت تو را به آن زیون خواهند ساخت، خواهی خورد.⁵⁴ مردی که در میان شما نرم و بسیار متنعم است، چشمش بربرادر خود و زن هم آغوش خویش و بقیه فرزندان‌ش که باقی می‌مانند بد خواهد بود.⁵⁵ به حدی که به احدی از ایشان از گوشت پسران خود که می‌خورد نخواهد داد زیرا که در محاصره و تنگی که دشمنانت تو را در تمامی دروازه‌هایت به آن زیون سازند، چیزی برای او باقی نخواهد ماند.⁵⁶ و زنی که در میان شما نازک و متنعم است که به سبب تنعم و نازکی خود جرات نمی‌کرد که کف پای خود را به زمین بگذارد، چشم او بر شوهر هم آغوش خود و پسر و دختر خویش بد خواهد بود.⁵⁷ و بر مشیمه‌ای که از میان پایهای او درآید بر اولادی که بزاید

حیات و موت

11 «زیرا این حکمی که من امروز به تو امر می فرمایم، برای تو مشکل نیست و از تو دور نیست. 12 نه در آسمان است تا بگویی کیست که به آسمان برای ما صعود کرده، آن را نزد ما بیاورد و آن را به ما بشنوند تا به عمل آوریم. 13 و نه آن طرف دریا که بگویی کیست که برای ما به آن طرف دریا عبور کرده، آن را نزد ما بیاورد و به ما بشنوند تا به عمل آوریم. 14 بلکه این کلام، بسیار نزدیک توست و در دهان و دل توست تا آن را بجا آوری. 15 «بین امروز حیات و نیکویی و موت و بدی را پیش روی تو گذاشتم. 16 چونکه من امروز تو را امر می فرمایم که یهوه خدای خود را دوست بداری و در طریقه‌های او رفتار کنی، و او امر و فریاض و احکام او را نگاه داری تا زنده مانده، افزوده شوی، و تا یهوه، خدایت، تو را در زمینی که برای تصرفش به آن داخل می شوی، برکت دهد. 17 لیکن اگر دل تو برگردد و اطاعت ننمایی و فریفته شده، خدایان غیر را سجده و عبادت کنی، 18 پس امروز به شما اطلاع می دهم که البته هلاک خواهید شد، و در زمینی که از اردن عبور می کنید تا در آن داخل شده، تصرف نکنید، عمر طویل نخواهید داشت. 19 امروز آسمان و زمین را بر شما شاهد می آورم که حیات و موت و برکت و لعنت را پیش روی تو گذاشتم، پس حیات را برگزین تا تو با ذریت زنده بمانی. 20 و تاییهوه خدای خود را دوست بداری و آواز او را بشنوی و با او ملصق شوی، زیرا که او حیات تو و درازی عمر توست تا در زمینی که خداوند برای پدران، ابراهیم و اسحاق و یعقوب، قسم خورده که آن را به ایشان بدهد، ساکن شوی.»

یوشع، جانشین موسی

31 و موسی رفته، این سخنان را به تمامی اسرائیل بیان کرد،² و به ایشان گفت: «من امروز صد و بیست ساله هستم و دیگر طاقت خروج و دخول ندارم، و خداوند به من گفته است که از این اردن عبور نخواهی کرد. 3 یهوه خدای تو، خود به حضور تو عبور خواهد کرد، و او این امته را از حضور تو هلاک خواهد ساخت، تا آنها را به تصرف آوری، و یوشع نیز پیش روی تو عبور خواهد نمود چنانکه خداوند گفته است. 4 و خداوند چنانکه به سبوح و عوج، دو پادشاه اموریان، که هلاک ساخت و به زمین ایشان عمل نمود به اینها نیز رفتار خواهد کرد. 5 پس چون خداوند ایشان را به دست شما تسلیم کند شما با ایشان موافق تمامی حکمی که به شما امر فرمودم، رفتار نمایید. 6 قوی و دلیر باشید و از ایشان ترسان و هراسان مباشید، زیرا یهوه، خدایت، خود با تو می رود و تو را و نخواهد گذاشت و ترک نخواهد نمود.»

7 و موسی یوشع را خوانده، در نظر تمامی اسرائیل به او گفت: «قوی و دلیر باش زیرا که تو با این قوم به زمینی که خداوند برای پدران ایشان قسم خورد که به ایشان بدهد داخل خواهی شد، و تو آن را برای ایشان تقسیم خواهی نمود. 8 و خداوند خود پیش روی تومی رود او با تو خواهد بود و تو را و نخواهد گذاشت و ترک نخواهد نمود پس ترسان و هراسان مباش.»

قرائت تورات

9 و موسی این تورات را نوشته، آن را به بنی لای که کهنه که تابوت عهد خداوند را برمی داشتند و به جمیع مشایخ اسرائیل سپرد. 10 و موسی ایشان را امر فرموده، گفت: «که در آخر هر هفت سال، در وقت معین سال انفکاک درعید خیمه‌ها، 11 چون جمیع اسرائیل بیایند تا به حضور یهوه خدای تو در مکانی که او برگزیند حاضر شوند، آنگاه این تورات را پیش جمیع اسرائیل در سمع ایشان بخوان. 12 قوم را از مردان و زنان و اطفال و غریبانی که در دروازه‌های تو باشند جمع کن تا بشنوند، و تعلیم یافته، از یهوه خدای شما بترسند و به عمل نمودن جمیع سخنان این تورات هوشیار باشند. 13 و تا پسران ایشان که ندانسته‌اند، بشنوند، و تعلیم یابند، تا مادامی که شما بر زمینی که برای تصرفش از اردن عبور می کنید زنده باشید، از یهوه خدای شما بترسند.»

دیدید. 18 تا در میان شما مرد یا زن یا قبیله یا سبطی نباشد که دلش امروز از یهوه خدای ما منحرف گشته، برود و خدایان این طوایف را عبادت نماید، مبادا در میان شما ریشه‌ای باشد که حنظل و افسنتین بار آورد. 19 «و مبادا چون سخنان این لعنت را بشنود در دلش خویشتن را برکت داده، گوید: هر چند در سختی دل خود سلوک می نمایم تا سیراب و تشنه را با هم هلاک سازم، مرا سلامتی خواهد بود. 20 خداوند او را نخواهد آمرزید، بلکه در آن وقت خشم و غیرت خداوند بر آن شخص دودافشان خواهد شد، و تمامی لعنتی که در این کتاب مکتوب است، بر آن کس نازل خواهد شد، و خداوند نام او را از زیر آسمان محو خواهد ساخت. 21 و خداوند او را از جمیع اسباب اسرائیل برای بدی جدا خواهد ساخت، موافق جمیع لعنتهای عهدی که در این طومار شریعت مکتوب است. 22 و طبقه آینده یعنی فرزندان شما که بعد از شما خواهند برخاست، و غریبانی که از زمین دور می آیند، خواهند گفت: هنگامی که بلایای این زمین و بیماریهایی که خداوند به آن می‌رساند ببینند. 23 و تمامی زمین آن را که کبریت و شوره و آتش شده، نه کاشته می شود و نه حاصل می‌روید و هیچ علف در آن نمو نمی‌کند مثل انقلاب سدوم و عموره و ادمه صوبئیم که خداوند در غضب و خشم خود آنها را واژگون ساخت، گشته است. 24 پس جمیع امتهای خواهند گفت: چرا خداوند با این زمین چنین کرده است و شدت این خشم عظیم از چه سبب است؟ 25 آنگاه خواهند گفت: از این جهت که عهد یهوه خدای پدران خود را که به وقت بیرون آوردن ایشان از زمین مصر با ایشان بسته بود، ترک کردند. 26 و رفته، خدایان غیر را عبادت نموده، به آنها سجده کردند، خدایانی را که نشناخته بودند و قسمت ایشان نساخته بود. 27 پس خشم خداوند بر این زمین افروخته شده، تمامی لعنت را که در این کتاب مکتوب است، بر آن آورد. 28 و خداوند ریشه ایشان را به غضب و خشم و غیض عظیم، از زمین ایشان کند و به زمین دیگر انداخت، چنانکه امروز شده است. 29 چیزهای مخفی از آن یهوه خدای ماست و اما چیزهای مکتشف تا به ابد از آن ما و فرزندان ما است، تا جمیع کلمات این شریعت را به عمل آوریم.»

برای بازگشت بسوی خدا

30 و چون جمیع این چیزها، یعنی برکت و لعنتی که پیش روی تو گذاشتم بر تو عارض شود، و آنها را در میان جمیع امتهایی که یهوه، خدایت، تو را به آنجا خواهد راند، بیاوری. 2 و تو با فرزندان با تمامی دل و تمامی جان خود به سوی یهوه خدایت بازگشت نموده، قول او را موافق هر آنچه که من امروز به تو امر می فرمایم، اطاعت کنی. 3 آنگاه یهوه خدایت اسپری تو را برگردانده، بر تو ترحم خواهد کرد، و رجوع کرده، تو را از میان جمیع امتهایی که یهوه، خدایت، تو را به آنجا پراکنده کرده است، جمع خواهد نمود. 4 اگر آوارگی تو تا کران آسمان بشود، یهوه، خدایت، تو را از آنجا جمع خواهد کرد و تو را از آنجا خواهد آورد. 5 یهوه، خدایت، تو را به زمینی که پدران مالک آن بودند خواهد آورد، و مالک آن خواهی شد، و بر تو احسان نموده، تو را بیشتر از پدران خواهد افزود. 6 «و یهوه خدایت دل تو و دل ذریت تو را مکتوب خواهد ساخت تا یهوه خدایت را به تمامی دل و تمامی جان خود دوست داشته، زنده بمانی. 7 و یهوه خدایت جمیع این لعنتها را بردشمنان و بر خصمانت که تو را آزرده، نازل خواهد گردانید. 8 و تو بازگشت نموده، قول خداوند را اطاعت خواهی کرد، و جمیع اوامر او را که من امروز به تو امر می فرمایم، بجا خواهی آورد. 9 و یهوه، خدایت، تو را در تمامی اعمال دستت و در میوه بطنت و نتایج بهایمت و محصول زمینت به نیکویی خواهد افزود، زیرا خداوند بار دیگر بر تو برای نیکویی شادی خواهد کرد، چنانکه بر پدران تو شادی نمود. 10 اگر آواز یهوه خدای خود را اطاعت نموده، اوامر و فریاض او را که در طومار این شریعت مکتوب است، نگاه داری، و به سوی یهوه، خدای خود، با تمامی دل و تمامی جان بازگشت کنی.»

پیشگویی سرکشی اسرائیل

14 و خداوند به موسی گفت: «اینک ایام مردن تو نزدیک است، یوشع را طلب نما و در خیمه اجتماع حاضر شوید تا او را وصیت نمایم.» پس موسی و یوشع رفته، در خیمه اجتماع حاضر شدند. 15 و خداوند در ستون ابر در خیمه ظاهر شد و ستون ابر، بر در خیمه ایستاد.

16 و خداوند به موسی گفت: «اینک با پدران خود می‌خواهی و این قوم برخاسته، در پی خدایان بیگانه زمینی که ایشان به آنجا در میان آنها می‌روند، زنا خواهند کرد و مرا ترک کرده، عهده را که با ایشان بستم خواهند شکست. 17 و در آن روز، خشم من بر ایشان مشتعل شده، ایشان را ترک خواهم نمود، و روی خود را از ایشان پنهان کرده، تلف خواهند شد، و بدیها و تنگیهای بسیار به ایشان خواهد رسید، به حدی که در آن روز خواهند گفت: «آیا این بدیها به ما نرسید از این جهت که خدای ما در میان ما نیست؟» 18 و به سبب تمامی بدی که کرده‌اند که به سوی خدایان غیر برگشته‌اند من در آن روز البته روی خود را پنهان خواهم کرد. 19 پس الان این سرود را برای خود بنویسید و تو آن را به بنی اسرائیل تعلیم داده، آن را در دهان ایشان بگذار تا این سرود برای من بر بنی اسرائیل شاهد باشد.

20 زیرا چون ایشان را به زمینی که برای پدران ایشان قسم خورده بودم که به شیر و شهد جاری است، درآورده باشم، و چون ایشان خورده، و سیر شده، و فربه گشته باشند، آنگاه ایشان به سوی خدایان غیر برگشته، آنها را عبادت خواهند نمود، و مرا اهانت کرده، عهد مرا خواهند شکست. 21 و چون بدیها و تنگیهای بسیار بر ایشان عارض شده باشد، آنگاه این سرود مثل شاهد پیش روی ایشان شهادت خواهد داد، زیرا که از دهان ذریت ایشان فراموش نخواهد شد، زیرا خیالات ایشان را نیز که امروز دارند می‌دانم، قبل از آن که ایشان را به زمینی که درباره آن قسم خوردم، درآورم.» 22 پس موسی این سرود را در همان روز نوشته، به بنی اسرائیل تعلیم داد.

23 و یوشع بن نون را وصیت نموده، گفت: «قوی و دلیر باش زیرا که تو بنی اسرائیل را به زمینی که برای ایشان قسم خوردم داخل خواهی ساخت، و من با تو خواهم بود.»

24 و واقع شد که چون موسی نوشتن کلمات این تورات را در کتاب، تمام به انجام رسانید، 25 موسی به لایوانی که تابوت عهد خداوند را برمی داشتند وصیت کرده، گفت: 26 «این کتاب تورات را بگیرید و آن را در پهلوی تابوت عهدیهوه، خدای خود، بگذارید تا در آنجا برای شما شاهد باشد. 27 زیرا که من تهر و گردن کشی شمارا می‌دانم، اینک امروز که من هنوز با شما زنده هستم بر خداوند فتنه انگیزته‌اید، پس چند مرتبه زیاده بعد از وفات من. 28 جمیع مشایخ اسباط و سروران خود را نزد من جمع کنید تا این سخنان را در گوش ایشان بگویم، و آسمان و زمین را برایشان شاهد بگیرم. 29 زیرا می‌دانم که بعد از وفات من خویشتن را بالکل فاسد گردانیده، از طریقی که به شما امر فرمودم خواهید برگشت، و در روزهای آخر بدی بر شما عارض خواهد شد، زیرا که آنچه در نظر خداوند بد است خواهید کرد، و از اعمال دست خود، خشم خداوند را به هیجان خواهید آورد.»

30 پس موسی کلمات این سرود را در گوش تمامی جماعت اسرائیل تمام گفت: سرود موسی ای آسمان گوش بگیر تا بگویم.

32 و زمین سخنان دهانم را بشنود.

2 تعلیم من مثل باران خواهد بارید. و کلام من مثل شبنم خواهد ریخت. مثل قطره های باران بر سبزه تازه، و مثل بارشها بر نباتات.

3 زیرا که نام یهوه را ندا خواهم کرد. خدای ما را به عظمت وصف نمایم.

4 او صخره است و اعمال او کامل. زیرا همه طریقه های او انصاف است.

خدای امین و از ظلم میرا. عادل و راست است او.

5 ایشان خود را فاسد نموده، فرزندان او نیستند بلکه عیب ایشانند. طبقه کج و متمردند.

6 آیا خداوند را چنین مکافات می‌دهید، ای قوم احمق و غیر حکیم. آیا او پدر و مالک تو نیست. او تو را آفرید و استوار نمود.

7 ایام قدیم را بیاد آور. در سالهای دهر به دهر تامل نما. از پدر خود بپرس تا تو را آگاه سازد. و از مشایخ خویش تا تو را اطلاع دهند.

8 چون حضرت اعلی به امتهای نصیب ایشان را دادو بنی آدم را منتشر ساخت، آنگاه حدود امتهای را قرار داد، برحسب شماره بنی اسرائیل.

9 زیرا که نصیب یهوه قوم وی است. و یعقوب قرعه میراث اوست.

10 او را در زمین ویران یافت. و در بیابان خراب وهولناک. او را احاطه کرده، منظور داشت. و او را مثل مردمک چشم خود محافظت نمود.

11 مثل عقابی که آشیانه خود را حرکت دهد. و بچه های خود را فروگیرد.

و بالهای خود را پهن کرده، آنها را بردارد. و آنها را بر پره های خود ببرد.

12 همچنین خداوند تنها او را رهبری نمود. و هیچ خدای بیگانه با وی نبود.

13 او را بر بلندیهایی زمین سوار کرد تا از محصولات زمین بخورد. و شاهد را از صخره به اوداد تا مکید. و روغن را از سنگ خارا.

14 کره گاوان و شیر گوسفندان را با پیه بردها و قوچها را از جنس باشان و بزها. و پیه کرده های گندم را. و شراب از عصیر انگور نوشیدی.

15 لیکن یشورون فربه شده، لگد زد. تو فربه و تنومند و چاق شده ای. پس خدایی را که او را آفریده بود، ترک کرد. و صخره نجات خود را حقیر شمرد.

16 او را به خدایان غریب به غیرت آوردند. و خشم او را به رجاسات جنبش دادند.

17 برای دیوهایی که خدایان نبودند، قربانی گذرانیدند، برای خدایانی که نشناخته بودند، برای خدایان جدید که تازه به وجود آمده، و پدران ایشان از آنها ترسیده بودند.

18 و به صخره های که تو را تولید نمود، اعتنانمندی. و خدای آفریننده خود را فراموش کردی.

19 چون یهوه این را دید ایشان را مکروه داشت. چونکه پسران و دخترانش خشم او را به هیجان آوردند.

20 پس گفت روی خود را از ایشان خواهم پوشید. تا ببینم که عاقبت ایشان چه خواهد بود.

زیرا طبقه بسیار گردن کشند. و فرزندان که امانتی در ایشان نیست.

21 ایشان مرا به آنچه خدا نیست به غیرت آوردند. و به اباطیل خود مرا خشمناک گردانیدند. و من ایشان را به آنچه قوم نیست به غیرت خواهم آورد. و به امت باطل، ایشان را خشمناک خواهم ساخت.

22 زیرا آتشی در غضب من افروخته شده. و تاهاویه پدین ترین شعله ور شده است. و زمین را باحاصلش می سوزاند. و اساس کوهها را آتش خواهد زد.

23 بر ایشان بلایا را جمع خواهم کرد. و تیرهای خود را تمام بر ایشان صرف خواهم نمود.

24 از گرسنگی کاهیده، و از آتش تب، و از وبای تلخ تلف می شوند. و دندانهای وحوش را به ایشان خواهم فرستاد، با زهر خزندگان زمین.

25 شمشیر از بیرون و دهشت از اندرون. ایشان را بی اولاد خواهد ساخت. هم جوان و هم دوشیزه را. شیرخواره را با ریش سفید هلاک خواهد کرد.

26 می گفتم ایشان را پراکنده کنم و ذکر ایشان را از میان مردم، باطل سازم.

27 اگر از کینه دشمن نمی ترسیدم که مبادامخالفان ایشان برعکس آن فکر کنند، و بگویند دست ما بلند شده، و یهوه همه این را نکرده است.

28 زیرا که ایشان قوم گم کرده تدبیر هستند. و درایشان بصیرتی نیست.

29 کاش که حکیم بوده، این را می فهمیدید. و درعاقبت خود تامل می نمودند.

30 چگونه یک نفر هزار را تعاقب می کرد. و دو نفرده هزار را منهدم می ساختند. اگر صخره ایشان، ایشان را نفروخته. و خداوند، ایشان را تسلیم ننموده بود.

31 زیرا که صخره ایشان مثل صخره ما نیست. اگرچه هم دشمنان ما خود، حکم باشند.

32 زیرا که مو ایشان از موهای سدوم است، و از تاکستانهای عموره. انگورهای ایشان انگورهای حنظل است، و خوشه های ایشان تلخ است.

33 شراب ایشان زهر اژدهاست. و سم قاتل افعی. 34 آیا این نزد من مکنون نیست. و درخزانه های من مختوم نی.

35 انتقام و جزا از آن من است، هنگامی که پایهای ایشان بلغزد، زیرا که روز هلاکت ایشان نزدیک است و قضای ایشان می شتابد.

مادر خود گفت که ایشان را ندیده‌ام و برادران خود را نشناخت. و پسران خود را ندانست. زیرا که کلام تو را نگاه می‌داشتند. و عهد تو را محافظت می‌نمودند.¹⁰ احکام تو را به یعقوب تعلیم خواهند داد. و شریعت تو را به اسرائیل. بخور به حضور تو خواهند آورد. و قربانی های سوختنی بر مذبح تو.¹¹ ای خداوند اموال او را برکت بده، و اعمال دستهای او را قبول فرما. کمرهای مقاومت کنندگانش را بشکن. کمرهای خصمان او را که دیگر برنخیزند.»

¹² و درباره بنیامین گفت: «حبیب خداوند نزدی ایمن ساکن می‌شود. تمامی روز او را مستور می‌سازد. و در میان کتفهایش ساکن می‌شود.»
¹³ و درباره یوسف گفت: «زمینش از خداوند مبارک باد، از نفایس آسمان و از شبنم، و از لجه ها که در زیرش مقیم است.¹⁴ از نفایس محصولات آفتاب و از نفایس نباتات ماه.¹⁵ از فخرهای کوههای قدیم، و از نفایس تلهای جاودانی.¹⁶ از نفایس زمین و پری آن، و از رضامندی او که دربوته ساکن بود. برکت بر سر یوسف برسد. و برفرق سر آنکه از برادران خود ممتاز گردید.¹⁷ جاه او مثل نخست زاده گاوش باشد. و شاخهای مثل شاخهای گاو وحشی. با آنها امتها را جمع تا به اقصای زمین خواهد زد. و اینانند ده هزارهای افرایم و هزارهای منسی.»
¹⁸ و درباره زبولون گفت: «ای زبولون در بیرون رفتنت شاد باش، و توای یساکار در خیمه های خویش.¹⁹ قومها را به کوه دعوت خواهند نمود. در آنجا قربانی های عدالت را خواهند گذرانید.»

زیرا که فراوانی دریا را خواهند مکید. و خزانه های مخفی ریگ را.»
²⁰ و درباره جاد گفت: «مبارک باد آنکه جاد را وسیع گرداند. مثل شیرماده ساکن باشد، و بازو و فرق را نیز می‌برد،²¹ و حصه بهترین را برای خود نگاه دارد، زیرا که در آنجا نصیب حاکم محفوظ است. و با روسای قوم می‌آید. و عدالت خداوند و احکامش را با اسرائیل بجامی آورد.»
²² و درباره دان گفت: «دان بچه شیر است که از ایشان می‌جهد.»
²³ و درباره نفتالی گفت: «ای نفتالی از رضامندی خداوند سیر شو. و از برکت او مملو گردیده، مغرب و جنوب را به تصرف آور.»
²⁴ و درباره اشیر گفت: «اشیر از فرزندان مبارک شود، و نزد برادران خود مقبول شده، پای خود را به روغن فرو برد.²⁵ نعلین تو از آهن و برنجست، و مثل روزهایت همچنان قوت تو خواهد بود.²⁶ ای یشورون مثل خدا کسی نیست، که برای مدد تو بر آسمانها سوار شود. و در کبریای خود برافلاک.
²⁷ خدای ازلی مسکن توست. و در زیر تو بازوهای جاودانی است. و دشمن را از حضور تو اخراج کرده، می‌گوید هلاک کن.²⁸ پس اسرائیل در امنیت ساکن خواهد شد، و چشمه یعقوب به تنهایی. و در زمینی که پر از غله و شیره باشد. و آسمان آن شبنم می‌ریزد.²⁹ خوشباه حال توای اسرائیل. کیست مانند تو! ای قومی که از خداوند نجات یافته‌اید. که او سپر نصرت تو و شمشیر جاه توست. و دشمنانت مطیع تو خواهند شد. و تو بلندبهای ایشان را پایمال خواهی نمود.»

رحلت موسی، مرد خدا

34 و موسی از عربات موآب، به کوه نبو، برقله فسجه که در مقابل اریحاست برآمد، و خداوند تمامی زمین را، از جلعاد تا دان، به او نشان داد.² و تمامی نفتالی و زمین افرایم و منسی و تمامی زمین یهودا را تا دریای مغربی.³ و جنوب را و میدان دره اریحا را که شهر نخلستان است تا صوغر.⁴ و خداوند وی را گفت: «این است زمینی که برای ابراهیم و اسحاق و یعقوب قسم خورده، گفتم که این را به ذریت تو خواهم داد، تو را اجازت دادم که به چشم خود آن را ببینی لیکن به آنجا عبور نخواهی کرد.»⁵ پس موسی بنده خداوند در آنجا به زمین موآب برحسب قول خداوند مرد.⁶ و او را در زمین موآب در مقابل بیت فکور، در دره دفن کرد، و احدی قبر او را تا امروز ندانسته است.⁷ و موسی چون وفات یافت، صد و بیست سال داشت، و نه چشمش تار، و نه قوتش کم شده بود.⁸ و بنی اسرائیل برای موسی در عربات موآب سی روز ماتم گرفتند. پس روزهای ماتم و نوحه گری برای موسی سپری گشت.

³⁶ زیرا خداوند، قوم خود را داوری خواهد نمود. و بر بندگان خویش شفقت خواهد کرد. چون می‌بیند که قوت ایشان نابود شده، و هیچکس چه غلام و چه آزاد باقی نیست.

³⁷ و خواهد گفت: خدایان ایشان کجایند، و صخره‌ای که بر آن اعتماد می‌داشتند.³⁸ که بیه قربانی های ایشان را می‌خوردند. و شراب هدایای ریختنی ایشان را می‌نوشیدند. آنها برخاسته، شما را امداد کنند. و برای شما ملجا باشند.

³⁹ الان ببینید که من خود، او هستم. و با من خدای دیگری نیست. من می‌یرانم و زنده می‌کنم. مجروح می‌کنم و شفا می‌دهم. و از دست من رهناندهای نیست.

⁴⁰ زیرا که دست خود را به آسمان برمی افرازم، و می‌گویم که من تا ابد آباد زنده هستم.

⁴¹ اگر شمشیر براق خود را تیز کنم. و قصاص را به دست خود گیرم. آنگاه از دشمنان خود انتقام خواهم کشید. و به خصمان خود مکافات خواهم رسانید.

⁴² تیرهای خود را از خون مست خواهم ساخت. و شمشیر من گوشت را خواهد خورد. از خون کشتگان و اسیران، با روسای سروران دشمن.
⁴³ ای امتها با قوم او آواز شادمانی دهید. زیرا انتقام خون بندگان خود را گرفته است. و از دشمنان خود انتقام کشیده و برای زمین خود وقوم خویش کفاره نموده است.

⁴⁴ و موسی آمده، تمامی سخنان این سرود را به سمع قوم رسانید، او و یوشع بن نون.⁴⁵ و چون موسی از گفتن همه این سخنان به تمامی اسرائیل فارغ شد،⁴⁶ به ایشان گفت: «دل خود را به همه سخنانی که من امروز به شما شهادت می‌دهم، مشغول سازید، تا فرزندان خود را حکم دهید که متوجه شده، تمامی کلمات این تورات را به عمل آورند.⁴⁷ زیرا که این برای شما امر باطل نیست، بلکه حیات شمامست، و به واسطه این امر، عمر خود را در زمینی که شما برای تصرفش از اردن به آنجا عبور می‌کنید، طویل خواهید ساخت.»

اخبار رحلت موسی

⁴⁸ و خداوند در همان روز موسی را خطاب کرده، گفت: «به این کوه عباریم یعنی جبل نبوکه در زمین موآب در مقابل اریحاست برای، و زمین کنعان را که من آن را به بنی اسرائیل به ملکیت می‌دهم ملاحظه کن.⁵⁰ و تو در کوهی که به آن برمی آیی وفات کرده، به قوم خود ملحق شو، چنانکه برادرت هارون در کوه هور مرد و به قوم خود ملحق شد.⁵¹ زیرا که شما در میان بنی اسرائیل نزد آب مریبا قادتش در بیابان سین به من تقصیر نمودید، چون که مرا در میان بنی اسرائیل تقدیس نکردید.⁵² پس زمین را پیش روی خود خواهی دید، لیکن به آنجا به زمینی که به بنی اسرائیل می‌دهم، داخل نخواهی شد.»

دعای برکت موسی

33 و این است برکتی که موسی، مرد خدا، قبل از وفاتش به بنی اسرائیل برکت داده،² گفت: «بیهوه از سینا آمد، و از سعیر برایشان طلوع نمود. و از جبل فاران درخشان گردید. و با کورهای مقدسین آمد، و از دست راست او برای ایشان شریعت آتشین پدید آمد.³ به درستی که قوم خود را دوست می‌دارد. و جمیع مقدسانش در دست تو هستند. و نزدیهای تو نشسته، هر یکی از کلام تو بهره‌مند می‌شوند.
⁴ موسی برای ما شریعتی امر فرمود که میراث جماعت یعقوب است.⁵ و او در یشورون پادشاه بود هنگامی که روسای قوم اسباط اسرائیل با هم جمع شدند.⁶ روبین زنده بماند و نمیرد. و مردان او در شماره کم نباشند.»
⁷ و این است درباره یهودا که گفت: «ای خداوند آواز یهودا را بشنو. و او را به قوم خودش برسان. به دستهای خود برای خویشتن جنگ می‌کند. و تو از دشمنانش معاون می‌باشی.»

⁸ و درباره لاوی گفت: «تمیم و اوریم تو نزد مرد مقدس توست. که او را در مسا امتحان نمودی. و با او نزد آب مریبا منازعت کردی.⁹ که درباره پدر و

⁹ و یوشع بن نون از روح حکمت مملو بود، چونکه موسی دستهای خود را بر او نهاده بود، و بنی اسرائیل او را اطاعت نمودند، و برحسب آنچه خداوند به موسی امر فرموده بود، عمل کردند.

¹⁰ و نبی‌ای مثل موسی تا بحال در اسرائیل برنخاسته است که خداوند او را روبرو شناخته باشد.¹¹ در جمیع آیات و معجزاتی که خداوند او را فرستاد تا آنها را در زمین مصر به فرعون و جمیع بندگانش و تمامی زمینش بنماید.¹² و در تمامی دست قوی، و جمیع آن هیبت عظیم که موسی در نظر همه اسرائیل نمود.

یوشع

فرمان عبور به یوشع

راجاسوسی کنند. ³ و ملک اریحا نزد راحاب فرستاده، گفت: «مردانی را که نزد تو آمده، به خانه تو داخل شده‌اند، بیرون بیاور زیرا برای جاسوسی تمامی زمین آمده‌اند.» ⁴ و زن آن دومرد را گرفته، ایشان را پنهان کرد و گفت: «بلی آن مردان نزد من آمدند اما ندانستم از کجا بودند.» ⁵ و نزدیک به وقت بستن دروازه، آن مردان در تاریکی بیرون رفتند و نمی دانم که ایشان کجا رفتند. به زودی ایشان را تعاقب نمایید که به ایشان خواهید رسید.» ⁶ لیکن او ایشان را به پشت بام برده، درشاخه های کتان که برای خود بر پشت بام چیده بود، پنهان کرده بود. ⁷ پس آن کسان، ایشان را به راه اردن تا گذارها تعاقب نمودند، و چون تعاقب کنندگان ایشان بیرون رفتند، دروازه را بستند.

⁸ و قبل از آنکه بخوابند، او نزد ایشان به پشت بام برآمد. ⁹ و به آن مردان گفت: «می دانم که یهوه این زمین را به شما داده، و ترس شما بر مامستولی شده است، و تمام ساکنان زمین به سبب شما گداخته شده‌اند.» ¹⁰ زیرا شنیده‌ایم که خداوند چگونه آب دریای قلزم را پیش روی شما خشکانید، وقتی که از مصر بیرون آمدید، و آنچه به دو پادشاه اموریان که به آن طرف اردن بودند کردید، یعنی سیهون و عوج که ایشان راهلاک ساختید. ¹¹ و چون شنیدیم دل‌های ماگداخته شد، و به سبب شما دیگر در کسی جان نماند، زیرا که یهوه خدای شما، بالا در آسمان و پایین بر زمین خداست. ¹² پس الان برای من به خداوند قسم بخورید که چنانکه به شما احسان کردم، شما نیز به خاندان پدرم احسان خواهید نمود، و نشانه امانت به من بدهید. ¹³ که پدرم و مادرم و برادرانم و خواهرانم و هرچه دارند زنده خواهید گذارد، و جانهای ما را از موت رستگار خواهید ساخت.» ¹⁴ آن مردان به وی گفتند: «جانهای ما به عوض شما بمیرند که چون خداوند این زمین را به ما بدهد اگر این کار ما را بروز ندهید، البته به شما احسان و امانت خواهیم کرد.» ¹⁵ پس ایشان را با طناب از دریاچه پایین کرد، زیرا خانه او بر حصار شهر بود و او بر حصار ساکن بود. ¹⁶ و ایشان را گفت: «به کوه بروید مباداتعاقب کنندگان به شما برسند و در آنجا سه روز خود را پنهان کنید، تا تعاقب کنندگان برگردند بعد از آن به راه خود بروید.» ¹⁷ آن مردان به وی گفتند: «ما از این قسم تو که به ما دادی مبرا خواهیم شد. ¹⁸ اینک چون ما به زمین داخل شویم، این طناب ریسمان قرمز را به دریاچه‌ای که ما را به آن پایین کردی ببند، و پدرت و مادرت و برادرانت و تمامی خاندان پدرت را نزد خود به خانه جمع کن. ¹⁹ و چنین خواهد شد که هر کسی که از در خانه تو به کوچه بیرون رود، خورش بر سرش خواهد بود و ما مبرا خواهیم بود، و هرکه نزد تو در خانه باشد، اگر کسی بر او دست بگذارد، خورش بر سر ما خواهد بود. ²⁰ و اگر این کار ما را بروز دهی، از قسم تو که به ما داده‌ای مبرا خواهیم بود.» ²¹ او گفت: «موافق کلام شما باشد.» پس ایشان را روانه کرده، رفتند، و طناب قرمز را به دریاچه بست.

²² پس ایشان روانه شده، به کوه آمدند و در آنجا سه روز ماندند تا تعاقب کنندگان برگشتند، و تعاقب کنندگان تمامی راه را جستجو کردند ولی ایشان را نیافتند. ²³ پس آن دو مرد برگشته، از کوه به زیر آمدند و از نهر عبور نموده، نزد یوشع بن نون رسیدند، و هرآنچه به ایشان واقع شده بود، برای وی بیان کردند. ²⁴ و به یوشع گفتند: «هرآینه خداوند تمامی زمین را به دست ما داده است و جمیع ساکنان زمین به سبب ما گداخته شده‌اند.»

عبور از اردن

3 بامدادان یوشع بزودی برخاسته، او و تمامی بنی اسرائیل از شطیم روانه شده، به اردن آمدند، و قبل از عبور کردن در آنجا منزل گرفتند.

1 و واقع شد بعد از وفات موسی، بنده خداوند، که خداوند یوشع بن نون، خادم موسی را خطاب کرده، گفت: ² «موسی بنده من وفات یافته است، پس الان برخیز و از این اردن عبور کن، تو و تمامی این قوم، به زمینی که من به ایشان، یعنی به بنی اسرائیل می‌دهم. ³ هر جایی که کف پای شما گذارده شود به شما داده‌ام، چنانکه به موسی گفتم. ⁴ از صحرا و این لبنان تا نهر بزرگ یعنی نهر فرات، تمامی زمین حتیان و تادریای بزرگ به طرف مغرب آفتاب، حدود شما خواهد بود. ⁵ هیچکس را در تمامی ایام عمرت یارای مقاومت با تو نخواهد بود. چنانکه با موسی بودم با تو خواهم بود، تو را مهمل نخواهم گذاشت و ترک نخواهم نمود. ⁶ قوی و دلیر باش، زیرا که تو این قوم را متصرف، زمینی که برای پدران ایشان قسم خوردم که به ایشان بدهم، خواهی ساخت. ⁷ فقط قوی و بسیار دلیر باش تا برحسب تمامی شریعتی که بنده من، موسی تو را امر کرده است متوجه شده، عمل نمایی. زنه‌ار از آن به طرف راست یا چپ تجاوز نمنا تا هر جایی که روی، کامیاب شوی. ⁸ این کتاب تورات از دهان تو دور نشود، بلکه روز و شب در آن تفکر کن تا برحسب هر آنچه در آن مکتوب است متوجه شده، عمل نمایی زیرا همچنین راه خود را فیروز خواهی ساخت، و همچنین کامیاب خواهی شد. ⁹ آیا تو را امر نکردم؟ پس قوی و دلیر باش، مترس و هراسان مباش زیرا در هر جاکه بروی یهوه خدای تو، با توست.» ¹⁰ پس یوشع روسای قوم را امر فرموده، گفت: ¹¹ «در میان لشکرگاه بگذرید و قوم را امر فرموده، بگویید: برای خود توشه حاضر کنید، زیرا که بعد از سه روز، شما از این اردن عبور کرده، داخل خواهید شد تا تصرف کنید در زمینی که یهوه خدای شما، به شما برای ملکیت می‌دهد.» ¹² و یوشع روبینیان و جادیان و نصف سبطمنسی را خطاب کرده، گفت: ¹³ «بیاد آورید آن سخن را که موسی، بنده خداوند، به شما امر فرموده، گفت: یهوه، خدای شما به شما آرامی می‌دهد و این زمین را به شما می‌بخشد. ¹⁴ زنان و اطفال و مواشی شما در زمینی که موسی در آن طرف اردن به شما داد خواهند ماند، و اما شما مسلح شده، یعنی جمیع مردان جنگی پیش روی برادران خود عبور کنید، و ایشان را اعانت نمایید. ¹⁵ تا خداوند برادران شما را مثل شما آرامی داده باشد، و ایشان نیز در زمینی که یهوه، خدای شما به ایشان می‌دهد تصرف کرده باشند، آنگاه به زمین ملکیت خود خواهید برگشت و متصرف خواهید شد، در آن که موسی، بنده خداوند به آن طرف اردن به سوی مشرق آفتاب به شما داد.» ¹⁶ ایشان در جواب یوشع گفتند: «هرآنچه به ما فرمودی خواهیم کرد، و هر جا ما را بفرستی، خواهیم رفت. ¹⁷ چنانکه موسی را در هر چیز اطاعت نمودیم، تو را نیز اطاعت خواهیم نمود، فقط یهوه، خدای تو، با تو باشد چنانکه با موسی بود. ¹⁸ هر کسی که از حکم تو رو گرداند و کلام تو را در هر چیزی که او را امر فرمایی اطاعت نکند، کشته خواهد شد، فقط قوی و دلیر باش.»

راحاب و جاسوسان

2 و یوشع بن نون دو مرد جاسوس از شطیم به پنهانی فرستاده، گفت: «روانه شده، زمین و اریحا را ببینید.» پس رفته، به خانه زن زانیه‌ای که راحاب نام داشت داخل شده، در آنجا خوابیدند. ² و ملک اریحا را خبر دادند که «اینک مردمان از بنی اسرائیل امشب داخل این جا شدند تا زمین

موسی به یوشع امر کرده بود و قوم به تعجیل عبور کردند. ¹¹ و بعد از آنکه تمامی قوم بالکل گذشتند، واقع شد که تابوت خداوند و کاهنان به حضور قوم عبور کردند. ¹² و بنی روبین و بنی جاد و نصف سبط منسی مسلح شده، پیش روی بنی اسرائیل عبور کردند چنانکه موسی به ایشان گفته بود. ¹³ قریب به چهل هزار نفر مهیاشده کارزار به حضور خداوند به صحرای اریحای جنگ عبور کردند.

¹⁴ و در آن روز خداوند، یوشع را در نظر تمامی اسرائیل بزرگ ساخت، و از او در تمام ایام عمرش می‌ترسیدند، چنانکه از موسی ترسیده بودند. ¹⁵ و خداوند یوشع را خطاب کرده، گفت: ¹⁶ «کاهنانی را که تابوت شهادت را برمی دارند، بفرما که از اردن برآیند.» ¹⁷ پس یوشع کاهنان را امر فرموده، گفت: «از اردن برآیید.» ¹⁸ و چون کاهنانی که تابوت عهد خداوند را برمی داشتند از میان اردن برآمدند و کف پایهای کاهنان برخشکی گذارده شد، آنگاه آب اردن بجای خودبرگشت و مثل پیش بر تمامی کناره هایش جاری شد.

¹⁹ و در روز دهم از ماه اول، قوم از اردن برآمدند و در جلجال به جانب شرقی اریحا اردوزندند. ²⁰ و یوشع آن دوازده سنگ را که از اردن گرفته بودند، در جلجال نصب کرد. ²¹ و بنی اسرائیل را خطاب کرده، گفت: «چون پسران شما در زمان آینده از پدران خود پرسیده، گویند: که این سنگها چیست؟ ²² آنگاه پسران خود را تعلیم داده، گویند که اسرائیل از این اردن به خشکی عبور کردند. ²³ زیرا یهوه، خدای شما، آب اردن را از پیش روی شما خشکانید تا شما عبور کردید، چنانکه یهوه خدای شما به بحرقلزم کرد که آن را پیش روی ما خشکانید تا ما عبور کردیم. ²⁴ تا تمامی قومهای زمین دست خداوند را بدانند که آن زورآور است، و از یهوه، خدای شما، همه اوقات بترسند.»

فرمان اختتن

5 و واقع شد که چون تمامی ملوک اموریانی که به آن طرف اردن به سمت مغرب بودند، و تمامی ملوک کنعانیانی که به کناره دریا بودند، شنیدند که خداوند آب اردن را پیش روی بنی اسرائیل خشکانیده بود تا ما عبور کردیم، دلهای ایشان گداخته شد و از ترس بنی اسرائیل، دیگر جان در ایشان نماند.

² در آن وقت، خداوند به یوشع گفت: «کارها از سنگ چخماق برای خود بساز، و بنی اسرائیل را بار دیگر مختون ساز.» ³ و یوشع کارها از سنگ چخماق ساخته، بنی اسرائیل را بر تل غلفه ختنه کرد. ⁴ و سبب ختنه کردن یوشع این بود که تمام ذکوران قوم، یعنی تمام مردان جنگی که از مصر بیرون آمدند به سر راه در صحرا مردند. ⁵ اما تمامی قوم که بیرون آمدند مختون بودند، و تمامی قوم که در صحرا بعد از بیرون آمدن ایشان از مصر به سر راه مولود شدند، مختون نگشتند. ⁶ زیرا بنی اسرائیل چهل سال در بیابان راه می‌رفتند، تا تمامی آن طایفه، یعنی آن مردان جنگی که از مصر بیرون آمده بودند، تمام شدند. زانرو که آواز خداوند را نشنیدند و خداوند به ایشان قسم خورده، گفت: «شما را نمی‌گذارم که آن زمین را ببینید که خداوند برای پدران ایشان قسم خورده بود که آن را به ما بدهد، زمینی که به شیر و شهد جاری است.» ⁷ و اما پسران ایشان که در جای آنها برخیزانیده بود یوشع ایشان را مختون ساخت، زیرا نامختون بودند چونکه ایشان را در راه ختنه نکرده بودند.

⁸ و واقع شد که چون از ختنه کردن تمام قوم فارغ شدند، در جایهای خود در لشکرگاه مانند دتا شفا یافتند. ⁹ و خداوند به یوشع گفت: «امروز عاز مصر را از روی شما غلطانیدم. از این سبب نام آن مکان تا امروز جلجال خوانده می‌شود.»

¹⁰ و بنی اسرائیل در جلجال اردو زدند و عیدفصح را در شب روز چهاردهم ماه، در صحرای اریحا نگاه داشتند. ¹¹ و در فردای بعد از فصح در همان روز، از حاصل کهنه زمین، نازکهای فطیر و خوشه های برشته شده خوردند. ¹² و در فردای آن روزی که از حاصل زمین خوردند، من موقوف شد و بنی اسرائیل دیگر من نداشتند، و در آن سال از محصول زمین کنعان می‌خوردند.

² و بعد از سه روز روسای ایشان از میان لشکرگاه گذشتند. ³ و قوم را امر کرده، گفتند: «چون تابوت عهد یهوه، خدای خود را ببینید که لاویان کهنه آن را می‌برند، آنگاه شما از جای خود روانه شده، در عقب آن بروید. ⁴ و در میان شما و آن، به مقدار دوهزار ذراع مسافت باشد، و نزدیک آن میایید تا راهی که باید رفت بدانید، زیرا که از این راه قبل از این عبور نکرده‌اید.» ⁵ و یوشع به قوم گفت: «خود را تقدیس نمایید زیرا فردا خداوند در میان شما کارهای عجیب خواهد کرد.» ⁶ و یوشع کاهنان را خطاب کرده، گفت: «تابوت عهد را برداشته، پیش روی قوم بروید.» پس تابوت عهد را برداشته، پیش روی قوم روانه شدند.

⁷ و خداوند یوشع را گفت: «امروز به بزرگ ساختن تو در نظر تمام اسرائیل شروع می‌کنم تا بدانند که چنانکه با موسی بودم با تو نیز خواهم بود. ⁸ پس تو کاهنان را که تابوت عهد را برمی دارند امر فرموده، بگو: چون شما به کنار آب اردن برسید در اردن بایستید.» ⁹ و یوشع بنی اسرائیل را گفت: «اینجا نزدیک آمده، سخنان یهوه خدای خود را بشنوید.» ¹⁰ و یوشع گفت: «به این خواهید دانست که خدای زنده در میان شماست، و او کنعانیان و حتیان و حویان و فرزبان و جرجاشیان و اموریان و بیوسیان را از پیش روی شما البته بیرون خواهد کرد. ¹¹ اینک تابوت عهد خداوند تمامی زمین، پیش روی شما به اردن عبور می‌کند. ¹² پس الان دوازده نفر از اسباط اسرائیل، یعنی از هر سبط یک نفر را انتخاب کنید. ¹³ و واقع خواهد شد چون کف پایهای کاهنانی که تابوت یهوه، خداوند تمامی زمین را برمی دارند در آبهای اردن قرار گیرد که آبهای اردن، یعنی آبهایی که از بالا می‌آید شکافته شده مثل توده بر روی هم خواهد ایستاد.»

¹⁴ و چون قوم از خیمه های خود روانه شدند تا از اردن عبور کنند و کاهنان تابوت عهد را پیش روی قوم می‌بردند. ¹⁵ و بردارندگان تابوت به اردن رسیدند، و پایهای کاهنانی که تابوت را برداشته بودند، به کنار آب فرو رفت (و اردن، تمام موسم حصاد، بر همه کناره هایش سیلاب می‌شود). ¹⁶ واقع شد که آبهایی که از بالامی آمد، بایستاد و به مسافتی بسیار دور تا شهرآدم که به جانب صرتان است، بلند شد، و آبی که به سوی دریای عربیه، یعنی بحرالملح می‌رفت تمام قطع شد، و قوم در مقابل اریحا عبور کردند. ¹⁷ و کاهنانی که تابوت عهد خداوند را برمی داشتند در میان اردن بر خشکی قائم ایستادند، و جمیع اسرائیل به خشکی عبور کردند تا تمامی قوم از اردن، بالکلیه گذشتند.

و واقع شد که چون تمامی قوم از اردن

4 بالکلیه گذشتند، خداوند یوشع را خطاب کرده، گفت: ² «دوازده نفر از قوم، یعنی از هر سبطیک نفر را بگیرید. ³ و ایشان را امر فرموده، بگویید: از اینجا از میان اردن از جایی که پایهای کاهنان قائم ایستاده بود، دوازده سنگ بردارید، و آنها را با خود برده، در منزلی که امشب در آن فرود می‌آیید بنهید.» ⁴ پس یوشع آن دوازده مرد را که از بنی اسرائیل انتخاب کرده بود، یعنی از هر سبط یک نفر طلبید. ⁵ و یوشع به ایشان گفت: «پیش تابوت یهوه، خدای خود به میان اردن بروید، و هر کسی از شما یک سنگ موافق شماره اسباط بنی اسرائیل بر دوش خود بردارد. ⁶ تا این در میان شما علامتی باشد هنگامی که پسران شما در زمان آینده پرسیده، گویند که مقصود شما از این سنگها چیست؟ ⁷ آنگاه به ایشان بگویید: که آبهای اردن از حضور تابوت عهد خداوند شکافته شد، یعنی هنگامی که آن از اردن می‌گذشت، آبهای اردن شکافته شد، پس این سنگها به جهت بنی اسرائیل برای یادگاری ابدی خواهد بود.»

⁸ و بنی اسرائیل موافق آنچه یوشع امر فرموده بود کردند، و دوازده سنگ از میان اردن به طوری که خداوند به یوشع گفته بود، موافق شماره اسباط بنی اسرائیل برداشتند، و آنها را با خود به جایی که در آن منزل گرفتند برده، آنها را در آنجا نهادند. ⁹ و یوشع در وسط اردن، در جایی که پایهای کاهنانی که تابوت عهد را برداشته بودند، ایستاده بود، دوازده سنگ نصب کرد و در آنجا تا امروز هست.

¹⁰ و کاهنانی که تابوت را برمی داشتند در وسط اردن ایستادند، تا هرآنچه خداوند یوشع را امر فرموده بود که به قوم بگوید تمام شد، به حسب آنچه

ویرانی اریحا

¹³ و واقع شد چون یوشع نزد اریحا بود که چشمان خود را بالا انداخته، دید که اینک مردی با شمشیر برهنه در دست خود پیش وی ایستاده بود. و یوشع نزد وی آمده، او را گفت: «آیا تو از ماهستی یا از دشمنان ما؟»
¹⁴ گفت: «نی، بلکه من سردار لشکر خداوند هستم که الان آمدم.» پس یوشع روی به زمین افتاده، سجده کرد و به وی گفت: «آقایم به بنده خود چه می‌گویید؟»¹⁵ سردار لشکر خداوند به یوشع گفت که «نعلین خود را از پایت بیرون کن زیرا جایی که تو ایستاده‌ای مقدس است.» و یوشع چنین کرد.

6 (و اریحا به سبب بنی اسرائیل سخت بسته شد، به طوری که کسی به آن رفت و آمد نمی‌کرد.)² و یهوه به یوشع گفت: «بین اریحا و ملکش و مردان جنگی را به دست تو تسلیم کردم.³ پس شما یعنی همه مردان جنگی شهر را طواف کنید، و یک مرتبه دور شهر بگردید، و شش روز چنین کن.⁴ و هفت کاهن پیش تابوت، هفت کرنای یوبیل بردارند، و در روز هفتم شهر را هفت مرتبه طواف کنید، و کاهنان کرناها را بنوازند.⁵ و چون بوق یوبیل کشیده شود و شما آواز کرنا را بشنوید، تمامی قوم به آواز بلند صدا کنند، و حصار شهر به زمین خواهد افتاد، و هر کس از قوم پیش روی خود برآید.»⁶ پس یوشع بن نون کاهنان را خوانده، به ایشان گفت: «تابوت عهد را بردارید و هفت کاهن هفت کرنای یوبیل را پیش تابوت خداوند بردارند.»⁷ و به قوم گفتند: «پیش بروید و شهر را طواف کنید، و مردان مسلح پیش تابوت خداوند بروند.»

⁸ و چون یوشع این را به قوم گفت، هفت کاهن هفت کرنای یوبیل را برداشته، پیش خداوند رفتند و کرناها را نواختند و تابوت عهد خداوند از عقب ایشان روانه شد.⁹ و مردان مسلح پیش کاهنانی که کرناها را می‌نواختند رفتند، و ساقه لشکر از عقب تابوت روانه شدند و چون می‌رفتند، کاهنان کرناها را می‌نواختند.¹⁰ و یوشع قوم را امر فرموده، گفت: «صدا نزنید و آواز شما شنیده نشود، بلکه سخنی از دهان شما بیرون نیاید تا روزی که به شما بگویم که صدا کنید. آن وقت صدا زنید.»¹¹ پس تابوت خداوند را به شهر طواف داد و یک مرتبه دور شهر گردش کرد. و ایشان به لشکرگاه برگشتند و شب را در لشکرگاه به سر بردند.

¹² بامدادان یوشع به زودی برخاست و کاهنان تابوت خداوند را برداشتند.¹³ و هفت کاهن هفت کرنای یوبیل را برداشته، پیش تابوت خداوند می‌رفتند، و کرناها را می‌نواختند، و مردان مسلح پیش ایشان می‌رفتند، و ساقه لشکر از عقب تابوت خداوند رفتند، و چون می‌رفتند (کاهنان) کرناها را می‌نواختند.¹⁴ پس روز دوم، شهر را یک مرتبه طواف کرده، به لشکرگاه برگشتند، و شش روز چنین کردند.

¹⁵ و در روز هفتم، وقت طلوع فجر، به زودی برخاسته، شهر را به همین طور هفت مرتبه طواف کردند، جز اینکه در آن روز شهر را هفت مرتبه طواف کردند.¹⁶ و چنین شد در مرتبه هفتم، چون کاهنان کرناها را نواختند که یوشع به قوم گفت: «صدا نزنید زیرا خداوند شهر را به شما داده است. و خود شهر و هرچه در آن است برای خداوند حرام خواهد شد، و راحاب فاحشه فقط، با هرچه با وی در خانه باشد زنده خواهد ماند، زیرا رسولانی را که فرستادیم پنهان کرد.¹⁸ و اما شما زنها را خویشتن را از چیز حرام نگاه دارید، مباد بعد از آنکه آن را حرام کرده باشید، از آن چیز حرام بگیریید و لشکرگاه اسرائیل را حرام کرده، آن را مضطرب سازید.¹⁹ و تمامی نقره و طلا و ظروف مسین و آهنین، وقف خداوند می‌باشد و به خزانه خداوند گذارده شود.»²⁰ آنگاه قوم صدا زدند، حصار شهر به زمین افتاد، و قوم کرنا را شنیدند و قوم به آواز بلند صدا زدند، حصار شهر به زمین افتاد، و قوم یعنی هر کس پیش روی خود به شهر برآمد و شهر را گرفتند.²¹ و هر آنچه در شهر بود از مرد و زن و جوان و پیر و حتی گاو و گوسفند و الاغ را به دم شمشیر هلاک کردند.

²² و یوشع به آن دو مرد که به جاسوسی زمین رفته بودند، گفت: «به خانه زن فاحشه بروید، و زن را با هرچه دارد از آنجا بیرون آرید چنانکه برای وی قسم خوردید.»²³ پس آن دو جوان جاسوس داخل شده، راحاب و پدرش و مادرش و برادرانش را با هرچه داشت بیرون آوردند، بلکه تمام

خویشتانش را آورده، ایشان را بیرون لشکرگاه اسرائیل جا دادند.²⁴ و شهر را با آنچه در آن بود، به آتش سوزانیدند. لیکن نقره و طلا و ظروف مسین و آهنین را به خزانه خانه خداوند گذارند.²⁵ و یوشع، راحاب فاحشه و خاندان پدرش را با هرچه از آن او بود زنده نگاه داشت، و او تا امروز در میان اسرائیل ساکن است، زیرا رسولان را که یوشع برای جاسوسی اریحافرستاده بود پنهان کرد.

²⁶ و در آنوقت یوشع ایشان را قسم داده، گفت: «ملعون باد به حضور خداوند کسی که برخاسته، این شهر اریحا را بنا کند، به نخست زاده خود بنیادش خواهد نهاد، و به پسر کوچک خود دروازه هایش را برپا خواهد نمود.»²⁷ و خداوند با یوشع می‌بود و اسم او در تمامی آن زمین شهرت یافت.

خیانت در مال حرام

7 و بنی اسرائیل در آنچه حرام شده بود خیانت ورزیدند، زیرا عخان ابن کرمی ابن زبدي ابن زارح از سبط یهودا، از آنچه حرام شده بود گرفت، و غضب خداوند بر بنی اسرائیل افروخته شد.² و یوشع از اریحا تا عای که نزد بیت آون به طرف شرقی بیت ئیل واقع است، مردان فرستاد و ایشان را خطاب کرده، گفت: «بروید و زمین راجاسوسی کنید.» پس آن مردان رفته، عای راجاسوسی کردند.³ و نزد یوشع برگشته، او را گفتند: «تمامی قوم بر نیایند؛ به قدر دو یا سه هزار نفر برآیند و عای را بزنند و تمامی قوم را به آنجا حمت ندهی زیرا که ایشان کم‌اند.»⁴ پس قریب به سه هزار نفر از قوم به آنجا رفتند و از حضور مردان عای فرار کردند.⁵ و مردان عای از آنها به قدر سی و شش نفر کشتند و از پیش دروازه تاشباریم ایشان را تعاقب نموده، ایشان را در نشیب زدند، و دل قوم گداخته شده، مثل آب گردید.

⁶ و یوشع و مشایخ اسرائیل جامه خود را چاک زده، پیش تابوت خداوند تا شام رو به زمین افتادند، و خاک به سرهای خود پاشیدند.⁷ و یوشع گفت: «آهای خداوند یهوه برای چه این قوم را از اردن عبور دادی تا ما را به دست اموریان تسلیم کرده، ما را هلاک کنی، کاش راضی شده بودیم که به آن طرف اردن بمانیم.»⁸ آهای خداوند چه بگویم بعد از آنکه اسرائیل از حضور دشمنان خود پشت داده‌اند.⁹ زیرا چون کنعانیان و تمامی ساکنان زمین این را بشنوند دور ما را خواهند گرفت و نام ما را از این زمین منقطع خواهند کرد، و تو به اسم بزرگ خود چه خواهی کرد؟»

¹⁰ خداوند به یوشع گفت: «برخیز چرا تو به این طور به روی خود افتاده‌ای.¹¹ اسرائیل گناه کرده، و از عهدی نیز که به ایشان امر فرمودم تجاوز نموده‌اند و از چیز حرام هم گرفته، دزدیده‌اند، بلکه انکار کرده، آن را در اسباب خود گذاشته‌اند.¹² از این سبب بنی اسرائیل نمی‌توانند به حضور دشمنان خود بایستند و از حضور دشمنان خود پشت داده‌اند، زیرا که ملعون شده‌اند، و اگر چیز حرام را از میان خود تباه نسازید، من دیگر با شما نخواهم بود.»¹³ برخیز قوم را تقدیس نما و بگو برای فردا خویشتن را تقدیس نمایید، زیرا یهوه خدای اسرائیل چنین می‌گوید: ای اسرائیل چیزی حرام در میان توست و تا این چیز حرام را از میان خود دور نکنی، پیش روی دشمنان خود نمی‌توانی ایستاد.¹⁴ پس بامدادان، شما موافق اسباط خود نزدیک بیایید، و چنین شود که سبطی را که خداوند انتخاب کند به قبیله های خود نزدیک آیند، و قبیله‌ای را که خداوند انتخاب کند به خاندانهای خود نزدیک بیایند، و خاندانی را که خداوند انتخاب کند به مردان خود نزدیک آیند.¹⁵ و هر که آن چیز حرام نزد او یافت شود با هرچه دارد به آتش سوخته شود، زیرا که از عهد خداوند تجاوز نموده، قباحتی در میان اسرائیل به عمل آورده است.»

¹⁶ پس یوشع بامدادان بزودی برخاسته، اسرائیل را به اسباط ایشان نزدیک آورد و سبطیهودا گرفته شد.¹⁷ و قبیله یهودا را نزدیک آورد و قبیله زارحیان گرفته شد. پس قبیله زارحیان را به مردان ایشان نزدیک آورد و زبدي گرفته شد.¹⁸ و خاندان او را به مردان ایشان نزدیک آورد و عخان بن کرمی ابن زبدي بن زارح از سبط یهودا گرفته شد.¹⁹ و یوشع به عخان گفت: «ای پسر من الان یهوه خدای اسرائیل را جلال بده و نزد او اعتراف نما و مرا

به سوی شهر دراز کرد.¹⁹ و آنانی که در کمین بودند بزودی از جای خود برخاستند و چون او دست خود را دراز کرد دویدند و داخل شهر شده، آن را گرفتند و تعجیل نموده، شهر را به آتش سوزانیدند.²⁰ و مردان عای بر عقب نگرسته، دیدند که اینک دود شهر بسوی آسمان بالا می‌رود. پس برای ایشان طاقت نماند که به این طرف و آن طرف بگریزند و قومی که به سوی صحرا می‌گریختند بر تعاقب کنندگان خود برگشتند.²¹ و چون یوشع و تمامی اسرائیل دیدند که آنانی که در کمین بودند شهر را گرفته اند و دود شهر بالا می‌رود ایشان برگشته، مردان عای را شکست دادند.²² و دیگران به مقابله ایشان از شهر بیرون آمدند، و ایشان در میان اسرائیل بودند. آنان از یک طرف و اینان از طرف دیگر و ایشان را می‌کشتند به حدی که کسی از آنها باقی نماند و نجات نیافت.²³ و ملک عای را زنده گرفته، او را نزد یوشع آوردند.

²⁴ و واقع شد که چون اسرائیل از کشتن همه ساکنان عای در صحرا و در بیابانی که ایشان را در آن تعاقب می‌نمودند فارغ شدند، و همه آنها از دم شمشیر افتاده، هلاک گشتند، تمامی اسرائیل به عای برگشته آن را به دم شمشیر کشتند.²⁵ و همه آنانی که در آن روز از مرد و زن افتادند دوازده هزار نفر بودند یعنی تمامی مردمان عای.²⁶ زیرا یوشع دست خود را که با مزراق دراز کرده بود، پس نکشید تا تمامی ساکنان عای را هلاک کرد.²⁷ لیکن بهایم و غنیمت آن شهر را اسرائیل برای خود به تاراج بردند موافق کلام خداوند که به یوشع امر فرموده بود.²⁸ پس یوشع عای را سوزانید و آن را توده ابدی و خرابه ساخت که تا امروز باقی است.²⁹ و ملک عای را تا وقت شام به دار کشید، و در وقت غروب آفتاب، یوشع فرمود تا لاش او را از دار پایین آورده، او را نزد دهنه دروازه شهر انداختند و توده بزرگ از سنگها بر آن برپا کردند که تا امروز باقی است.

تجدید عهد

³⁰ آنگاه یوشع مذبحی برای یهوه، خدای اسرائیل در کوه عیبال بنا کرد.³¹ چنانکه موسی، بنده خداوند، بنی اسرائیل را امر فرموده بود، به طوری که در کتاب تورات موسی مکتوب است، یعنی مذبحی از سنگهای ناتراشیده که کسی بر آنها آلات آهنین بلند نکرده بود و بر آن قربانی های سلامتی برای خداوند گذرانیدند و ذبایح سلامتی ذبح کردند.³² و در آنجا بر آن سنگها نسخه تورات موسی را که نوشته بود به حضور بنی اسرائیل مرقوم ساخت.³³ و تمامی اسرائیل و مشایخ و روسا و داوران ایشان به هر دو طرف تابوت پیش لایبان کهنه که تابوت عهد خداوند را برمی داشتند ایستادند، هم غریبان و هم متوطنان؛ نصف ایشان به طرف کوه جرزیم و نصف ایشان به طرف کوه عیبال چنانکه موسی بنده خداوند امر فرموده بود، تا قوم اسرائیل را اول برکت دهند.³⁴ و بعد از آن تمامی سخنان شریعت، هم برکت‌ها و هم لعنت‌ها را به طوری که در کتاب تورات مرقوم است، خواند.³⁵ از هرچه موسی امر فرموده بود حرفی نبود که یوشع به حضور تمام جماعت اسرائیل با زنان و اطفال و غریبانی که در میان ایشان می‌رفتند، نخواند.

حیله جبعونیان

9 و واقع شد که تمامی ملوک حتیان و اموریان و کنعانیان و فرزبان و حویان و یبوسیان، که به آن طرف اردن در کوه و هامون و در تمامی کناره دریای بزرگ تا مقابل لبنان بودند، چون این را شنیدند،² با هم جمع شدند، تا بایوشع و اسرائیل متفق جنگ کنند.³ و اما ساکنان جبعون چون آنچه را که یوشع به اریحا و عای کرده بود شنیدند،⁴ ایشان نیز به حیله رفتار نمودند و روانه شده، خویشتن را مثل ایلیچیان ظاهر کرده، جوالهای کهنه بر الاغهای خود و مشکهای شراب که کهنه و پاره و بسته شده بود، گرفتند.⁵ و بر پایهای خود کفشهای مندرس و پینه زده و بر بدن خود رخت کهنه و تمامی نان توشه ایشان خشک و کفه زده بود.⁶ و نزد یوشع به اردو در جلجال آمده، به او و به مردان اسرائیل گفتند که «از زمین دور آمده‌ایم پس الان با ما عهد ببندید.»⁷ و مردان

خبر بده که چه کردی و از مامخی مدار.»²⁰ عخان در جواب یوشع گفت: «فی الواقع به یهوه خدای اسرائیل گناه کرده، و چنین و چنان به عمل آورده‌ام.»²¹ چون در میان غنیمت ردایی فاخر شنعاری و دوپست متقال نقره و یک شمش طلا که و زرش پنجاه متقال بود دیدم، آنها را طمع ورزیده، گرفتم، و اینک در میان خیمه من در زمین است و نقره زیر آن می‌باشد.»²² آنگاه یوشع رسولان فرستاد و به خیمه دویدند، و اینک در خیمه او پنهان بود و نقره زیر آن.²³ و آنها را از میان خیمه گرفته، نزد یوشع و جمیع بنی اسرائیل آوردند و آنها را به حضور خداوند نهادند.²⁴ و یوشع و تمامی بنی اسرائیل با وی عخان پسر زارح و نقره و ردا و شمش طلا و پسرانش و دخترانش و گاوانش و حمارانش و گوسفندانش و خیمه‌اش و تمامی مایملکش را گرفته، آنها را به وادی عخور بردند.²⁵ و یوشع گفت: «برای چه ما را مضطرب ساختی؟ خداوند امروز تو را مضطرب خواهد ساخت.» پس تمامی اسرائیل او را سنگسار کردند و آنها را به آتش سوزانیدند و ایشان را به سنگها سنگسار کردند.

²⁶ و توده بزرگ از سنگها بر او برپا داشتند که تا به امروز هست، و خداوند از شدت غضب خود برگشت، بنابراین اسم آن مکان تا امروز وادی عخور نامیده شده است.

ویرانی عای

8 و خداوند به یوشع گفت: «مترس و هراسان مباش. تمامی مردان جنگی را با خود بردارو برخاسته، به عای برو. اینک ملک عای و قوم او و شهرش و زمینش را به دست تو دادم.² و به عای و ملکش به طوری که به اریحا و ملکش عمل نمودی بکن، لیکن غنیمتش را با بهایمیش برای خود به تاراج گیرید و در پشت شهر کمین ساز.»

³ پس یوشع و جمیع مردان جنگی برخاستند تا به عای بروند، و یوشع سی هزار نفر از مردان دلاور انتخاب کرده، ایشان را در شب فرستاد.⁴ و ایشان را امر فرموده، گفت: «اینک شما برای شهردر کمین باشید، یعنی از پشت شهر و از شهر بسیار دور مروید، و همه شما مستعد باشید.⁵ و من و تمام قومی که با منند نزدیک شهر خواهیم آمد، و چون مثل دفعه اول به مقابله ما بیرون آیند از پیش ایشان فرار خواهیم کرد.»⁶ و ما را تعاقب خواهند کرد تا ایشان را از شهر دور سازیم، زیرا خواهند گفت که مثل دفعه اول از حضور ما فرار می‌کنند، پس از پیش ایشان خواهیم گریخت.⁷ آنگاه از کمین گاه برخاسته، شهر را به تصرف آورید، زیرا یهوه، خدای شما آن را به دست شما خواهد داد.⁸ و چون شهر را گرفته باشید پس شهر را به آتش بسوزانید و موافق سخن خداوند به عمل آورید. اینک شما را امر نمودم.»⁹ پس یوشع ایشان را فرستاد و به کمین گاه رفته، در میان بیت ئیل و عای به طرف غربی عای ماندند و یوشع آن شب را در میان قوم بسر برد.

¹⁰ و یوشع بامدادان بزودی برخاسته، قوم راصف آرایبی نمود، و او با مشایخ اسرائیل پیش روی قوم بسوی عای روانه شدند.¹¹ و تمامی مردان جنگی که با وی بودند روانه شده، نزدیک آمدند و در مقابل شهر رسیده، به طرف شمال عای فرود آمدند، و در میان او و عای وادی ای بود.¹² و قریب به پنج هزار نفر گرفته، ایشان را در میان بیت ئیل و عای به طرف غربی شهر در کمین نهاد.¹³ پس قوم، یعنی تمامی لشکر که به طرف شمالی شهر بودند و آنانی را که به طرف غربی شهر در کمین بودند قرار دادند، و یوشع آن شب در میان وادی رفت.¹⁴ و چون ملک عای این را دید او و تمامی قومش تعجیل نموده، به زودی برخاستند، و مردان شهر به مقابله بنی اسرائیل برای جنگ به جای معین پیش عربه بیرون رفتند، و او ندانست که در پشت شهر برای وی در کمین هستند.¹⁵ و یوشع و همه اسرائیل خود را از حضور ایشان منهزم ساخته، به راه بیابان فرار کردند.¹⁶ و تمامی قومی را که در شهر بودند نادرادند تا ایشان را تعاقب کنند. پس یوشع را تعاقب نموده، از شهر دور شدند.¹⁷ و هیچکس در عای و بیت ئیل باقی نماند که از عقب بنی اسرائیل بیرون نرفت، و دروازه های شهر را باز گذاشته، اسرائیل را تعاقب نمودند.

¹⁸ و خداوند به یوشع گفت: «مزراقی که در دست توست بسوی عای دراز کن، زیرا آن را به دست تو دادم و یوشع، مزراقی را که به دست خود داشت

6 پس مردان جبعون نزد یوشع به اردو درجلجال فرستاده، گفتند: «دست خود را از بندگانت بازمدار. بزودی نزد ما بیا و ما را نجات بده، و مدد کن زیرا تمامی ملوک اموریانی که درکوهستان ساکنند، بر ما جمع شده‌اند.»
7 پس یوشع با جمیع مردان جنگی و همه مردان شجاع از جلجال آمد. 8 و خداوند به یوشع گفت: «از آنها مترس زیرا ایشان را به دست تو دادم و کسی از ایشان پیش تو نخواهد ایستاد.» 9 پس یوشع تمامی شب از جلجال کوچ کرده، ناگهان به ایشان برآمد. 10 و خداوند ایشان را پیش اسرائیل منهزم ساخت، و ایشان را در جبعون به کشتار عظیمی کشت. و ایشان را به راه گردنه بیت حورون گریزانید، و تا عزیقه و مقیده ایشان راکشت. 11 و چون از پیش اسرائیل فرار می‌کردند ایشان در سرازیری بیت حورون می‌بودند، آنگاه خداوند تا عزیقه بر ایشان از آسمان سنگهای بزرگ بارانید و مردند. و آنانی که از سنگهای تگرگ مردند، بیشتر بودند از کسانی که بنی اسرائیل به شمشیر کشتند.

12 آنگاه یوشع در روزی که خداوند اموریان را پیش بنی اسرائیل تسلیم کرد، به خداوند درحضور بنی اسرائیل تکلم کرده، گفت: «ای آفتاب بر جبعون بایست و توای ماه بر وادی ایلون.» 13 پس آفتاب ایستاد و ماه توقف نمود تا قوم اذشمنان خود انتقام گرفتند، مگر این در کتاب یاشر مکتوب نیست که آفتاب در میان آسمان ایستاد و قریب به تمامی روز به فرو رفتن تعجیل نکرد. 14 و قبل از آن و بعد از آن روزی مثل آن واقع نشده بود که خداوند آواز انسان را بشنود زیرا خداوند برای اسرائیل جنگ می‌کرد. 15 پس یوشع با تمامی اسرائیل به اردو به جلجال برگشتند.

کشتن پنج ملک

16 اما آن پنج ملک فرار کرده، خود را در مغاره مقیده پنهان ساختند. 17 و به یوشع خبر داده، گفتند: «که آن پنج ملک پیدا شده‌اند و در مغاره مقیده پنهانند.» 18 یوشع گفت: «سنگهایی بزرگ به دهنه مغاره بغلطانید و بر آن مردمان بگمارید تا ایشان را نگاهبانی کنند.» 19 و اما شما توقف نمایید بلکه دشمنان خود را تعاقب کنید و موخر ایشان را بکشید و مگذارید که به شهرهای خود داخل شوند، زیرا یهوه خدای شما ایشان را به دست شما تسلیم نموده است.» 20 و چون یوشع و بنی اسرائیل از کشتن ایشان به کشتار بسیار عظیمی تا نابود شدن ایشان فارغ شدند، وبقیه‌ای که از ایشان نجات یافتند، به شهرهای حصاردار درآمدند. 21 آنگاه تمامی قوم نزدیوشع به اردو در مقیده به سلامتی برگشتند، وکسی زبان خود را بر احدی از بنی اسرائیل تیزن ساخت.

22 پس یوشع گفت: «دهنه مغاره را بگشایید و آن پنج ملک را از مغاره، نزد من بیرون آورید.» 23 پس چنین کردند، و آن پنج ملک، یعنی ملک اورشلیم و ملک حبرون و ملک یرموت و ملک لایخیش و ملک عجلون را از مغاره نزد وی بیرون آوردند. 24 و چون ملوک را نزد یوشع بیرون آوردند، یوشع تمامی مردان اسرائیل را خواند و به سرداران مردان جنگی که همراه وی می‌رفتند، گفت: «نزدیک بیایید و پایهای خود را بر گردن این ملوک بگذارید.» پس نزدیک آمده، پایهای خود را بر گردن ایشان گذاردند. 25 و یوشع به ایشان گفت: «مترسید و هراسان مباشید. قوی و دلیرباشید زیرا خداوند با همه دشمنان شما که با ایشان جنگ می‌کنید، چنین خواهد کرد.» 26 و بعد از آن یوشع ایشان را زد و کشت و بر پنج دارکشید که تا شام بر دارها آویخته بودند. 27 و در وقت غروب آفتاب، یوشع فرمود تا ایشان را از دارها پایین آورند، و ایشان را به مغاره‌ای که در آن پنهان بودند انداختند، و به دهنه مغاره سنگهای بزرگ که تا امروز باقی است، گذاشتند. 28 و در آن روز یوشع مقیده را گرفت، و آن و ملکش را به دم شمشیر زده، ایشان و همه نفوسی را که در آن بودند، هلاک کرد، و کسی را باقی نگذاشت، و به طوری که با ملک اریحا رفتارنموده بود، با ملک مقیده نیز رفتار کرد.

تصرف شهرهای جنوبی

29 و یوشع با تمامی اسرائیل از مقیده به لینه گذشت و با لینه جنگ کرد. 30 و خداوند آن را نیز با ملکش به دست اسرائیل تسلیم نمود، پس آن و همه

اسرائیل به حویان گفتند: «شاید در میان ما ساکن باشید. پس چگونه با شما عهد ببندیم؟»
8 ایشان به یوشع گفتند: «ما بندگان تو هستیم.» یوشع به ایشان گفت که «شما کیانید و از کجایم آید؟» 9 به وی گفتند: «بندگان به سبب اسم یهوه خدای تو از زمین بسیار دور آمده‌ایم زیرا که آوازه او و هر چه را که در مصر کرد، شنیدیم. 10 و نیز آنچه را به دو ملک اموریان که به آن طرف اردن بودند یعنی به سیهون، ملک حبشون، و عوج، ملک باشان، که در عشتاروت بود، کرد. 11 پس مشایخ ما و تمامی ساکنان زمین ما به ما گفتند که توشه‌ای به جهت راه به دست خود بگیرید و به استقبال ایشان رفته، ایشان را بگویید که ما بندگان شما هستیم. پس الان با ما عهد ببندید. 12 این نان ما در روزی که روانه شدیم تا نزد شما بیاییم از خانه‌های خود آن را برای توشه راه گرم گرفتیم، و الان اینک خشک و کفه زده شده است. 13 و این مشکهای شراب که پر کردیم تازه بود و اینک پاره شده، و این رخت و کفشهای ما از کثرت طول راه کهنه شده است.» 14 آنگاه آن مردمان از توشه ایشان گرفتند و از دهان خداوند مشورت نکردند. 15 و یوشع با ایشان صلح کرده، عهد بست که ایشان را زنده نگهدارد و روسای جماعت با ایشان قسم خوردند.

16 اما بعد از انقضای سه روز که با ایشان عهد بسته بودند، شنیدند که آنها نزدیک ایشانند و در میان ایشان ساکنند. 17 پس بنی اسرائیل کوچ کرده، در روز سوم به شهرهای ایشان رسیدند و شهرهای ایشان، جبعون و کفیره و بیروت و قریه یعاریم، بود. 18 و بنی اسرائیل ایشان را نکشتند زیرا روسای جماعت برای ایشان به یهوه، خدای اسرائیل، قسم خورده بودند، و تمامی جماعت بر روسا مهمه کردند. 19 و جمیع روسا به تمامی جماعت گفتند که برای ایشان به یهوه، خدای اسرائیل، قسم خوردیم پس الان نمی‌توانیم به ایشان ضرر برسانیم. 20 این را به ایشان خواهیم کرد و ایشان را زنده نگاه خواهیم داشت مبادا به سبب قسمی که برای ایشان خوردیم، غضب بر ما بشود. 21 و روسا به ایشان گفتند: «بگذارید که زنده بمانند.» پس برای تمامی جماعت هیزم شکنان و سقایان آب شدند، چنانکه روسا به ایشان گفته بودند.

22 و یوشع ایشان را خواند و بدیشان خطاب کرده، گفت: «چرا ما را فریب دادید و گفتید که ما از شما بسیار دور هستیم و حال آنکه در میان ما ساکنید. 23 پس حال شما ملعونید و از شما غلامان و هیزم شکنان و سقایان آب همیشه برای خانه خدای ما خواهند بود.» 24 ایشان در جواب یوشع گفتند: «زیرا که بندگان تو را یقین خبر دادند که یهوه، خدای تو، بنده خود موسی را امر کرده بود که تمامی این زمین را به شما بدهد، و همه ساکنان زمین را از پیش روی شما هلاک کند، و برای جانهای خود به سبب شما بسیار ترسیدیم، پس این کار را کردیم. 25 و الان، اینک ما در دست تو هستیم؛ به هر طوری که در نظر تو نیکو و صواب است که به ما رفتار نمایی، عمل نما.» 26 پس او با ایشان به همین طور عمل نموده، ایشان را از دست بنی اسرائیل رهایی داد که ایشان را نکشتند. 27 و یوشع در آن روز ایشان را مقرر کرد تا هیزم شکنان و سقایان آب برای جماعت و برای مذبح خداوند باشند، در مقامی که او اختیار کند و تا به امروز چنین هستند.

توقف آفتاب

10 و چون ادونی صدق، ملک اورشلیم شنید که یوشع عای را گرفته و آن را تباه کرده، و به طوری که به اریحا و ملکش عمل نموده بود به عای و ملکش نیز عمل نموده است، و ساکنان جبعون با اسرائیل صلح کرده، در میان ایشان می‌باشند، 2 ایشان بسیار ترسیدند زیرا جبعون، شهر بزرگ، مثل یکی از شهرهای پادشاه نشین بود، و مردانش شجاع بودند. 3 پس ادونی صدق، ملک اورشلیم نزد هوهام، ملک حبرون، و فرام، ملک یرموت، و یافیع، ملک لایخیش، و دبیر، ملک عجلون، فرستاده، گفت: 4 «نزد من آمده، مرا اعانت کنید، تا جبعون را بزیم زیرا که با یوشع و بنی اسرائیل صلح کرده‌اند.»

5 پس پنج ملک اموریان یعنی ملک اورشلیم و ملک حبرون و ملک یرموت و ملک لایخیش و ملک عجلون جمع شدند، و با تمام لشکر خود برآمدند، و در مقابل جبعون اردو زده، با آن جنگ کردند.

هلاک کرد به طوری که موسی بنده خداوند امر فرموده بود.¹³ لکن همه شهرهایی که بر تلهای خوداستوار بودند اسرائیل آنها را نسوزانید، سواي حاصور که یوشع آن را فقط سوزانید.¹⁴ وبنی اسرائیل تمامی غنیمت آن شهرها و بهایم آنها را برای خود به غارت بردند، اما همه مردم رابه دم شمشیر کشتند، به حدی که ایشان را هلاک کرده، هیچ ذی حیات را باقی نگذاشتند.¹⁵ چنانکه خداوند بنده خود موسی را امر فرموده بود، همچنین موسی به یوشع امر فرمود و به همین طور یوشع عمل نمود، و چیزی از جمیع احکامی که خداوند به موسی فرموده بود، باقی نگذاشت.¹⁶ پس یوشع تمامی آن زمین کوهستان و تمامی جنوب و تمامی زمین جوشن و هامون و عربه و کوهستان اسرائیل و هامون آن را گرفت.¹⁷ از کوه حالق که به سوی سعیر بالا می رود تا بعل جاد که در وادی لبنان زیر کوه حرمان است، و جمیع ملوک آنها را گرفته، ایشان را زد و کشت.¹⁸ و یوشع روزهای بسیار با این ملوک جنگ کرد.¹⁹ و شهری نبود که با بنی اسرائیل صلح کرده باشد، جز حویانی که در جبعون ساکن بودند و همه دیگران را در جنگ گرفتند.²⁰ زیرا از جانب خداوند بود که دل ایشان را سخت کند تا به مقابله اسرائیل درآیند و او ایشان را بالکل هلاک سازد، و بر ایشان رحمت نشود بلکه ایشان را نابود سازد چنانکه خداوند به موسی امر فرموده بود.²¹ و در آن زمان یوشع آمده، عناقیان را از کوهستان از جبرون و دبیر و عناب و همه کوههای یهودا و همه کوههای اسرائیل منقطع ساخت، و یوشع ایشان را با شهرهای ایشان بالکل هلاک کرد.²² کسی از عناقیان در زمین بنی اسرائیل باقی نماند، لیکن در غزا و جت و اشود بعضی باقی ماندند.²³ پس یوشع تمامی زمین را برحسب آنچه خداوند به موسی گفته بود، گرفت، و یوشع آن را به بنی اسرائیل برحسب فرقه‌ها و اسباط ایشان به ملکیت بخشید و زمین از جنگ آرام گرفت.

پادشاهان مغلوب

12 و اینانند ملوک آن زمین که بنی اسرائیل کشتند، و زمین ایشان را به آن طرف اردن به سوی مطلع آفتاب از وادی ارنون تا کوه حرمون، و تمامی عربه شرقی را متصرف شدند.² سیهون ملک اموریان که در حشبون ساکن بود، واز عروعر که به کناره وادی ارنون است، و از وسط وادی و نصف جلعاد تا وادی یبوق که سرحد بنی عمون است، حکمرانی می کرد.³ و ازعربه تا دریای کنروت به طرف مشرق و تا دریای عربه، یعنی بحرالملح به طرف مشرق به راه بیت یشیموت و به طرف جنوب زیر دامن فسجه.⁴ و سرحد عوج، ملک باشان، که از بقیه رفائیان بود و در عشتاروت و ادروی سکونت داشت.⁵ و در کوه حرمون و سلخه و تمامی باشان تا سر حدجشوریان و معکیان و بر نصف جلعاد تا سرحدسیهون، ملک حشبون حکمرانی می کرد.⁶ اینهارا موسی بنده خداوند و بنی اسرائیل زدند، و موسی بنده خداوند آن را به روبینیان و جادیان و نصف سبط منسی به ملکیت داد.⁷ و اینانند ملوک آن زمین که یوشع و بنی اسرائیل ایشان را در آن طرف اردن به سمت مغرب کشت، از بعل جاد در وادی لبنان، تا کوه حالق که به سعیر بالا می رود، و یوشع آن را به اسباط اسرائیل برحسب فرقه های ایشان به ملکیت داد.⁸ در کوهستان و هامون و عربه و دشتها و صحرا و در جنوب از حتیان و اموریان و کنعانیان و فرزریان و حویان و یبوسیان.⁹ یکی ملک اریحا و یکی ملک عای که در پهلو بیت نیل است.¹⁰ و یکی ملک اورشلیم و یکی ملک جبرون.¹¹ و یکی ملک یرموت و یکی ملک لایحیش.¹² و یکی ملک عجلون و یکی ملک جازر.¹³ و یکی ملک دبیر و یکی ملک جادر.¹⁴ و یکی ملک حرما و یکی ملک عراد.¹⁵ و یکی ملک لینه و یکی ملک عدلام.¹⁶ و یکی ملک مقیده و یکی ملک بیت نیل.¹⁷ و یکی ملک تفوح و یکی ملک حافر.¹⁸ و یکی ملک عقیق و یکی ملک لشارون.¹⁹ و یکی ملک مادون و یکی ملک حاصور.²⁰ و یکی ملک شمرون مرون و یکی ملک اکشاف.²¹ و یکی ملک تعناک و یکی ملک مجدو.²² و یکی ملک قادش و یکی ملک یقنعام در کرمل.²³ و یکی ملک دور در نافت دور و یکی ملک امها در جلعال.²⁴ پس یکی ملک ترصه و جمیع ملوک سی و یک نفر بودند.

کسانی را که در آن بودند به دم شمشیر کشت و کسی را باقی نگذاشت، و به طوری که با ملک اریحا رفتار نموده بود با ملک آن نیز رفتار کرد.³¹ و یوشع با تمامی اسرائیل از لینه به لایحیش گذشت و به مقابلش اردو زد، با آن جنگ کرد.³² و خداوند لایحیش را به دست اسرائیل تسلیم نمود که آن را در روز دوم تسخیر نمود. و آن و همه کسانی را که در آن بودند به دم شمشیر کشت چنانکه به لینه کرده بود.³³ آنگاه هورام ملک جازر برای اعانت لایحیش آمد، و یوشع او و قومش را شکست داد، به حدی که کسی را برای او باقی نگذاشت.³⁴ و یوشع با تمامی اسرائیل از لایحیش به عجلون گذشتند و به مقابلش اردو زد، با آن جنگ کردند.³⁵ و در همان روز آن را گرفته، به دم شمشیر زدند و همه کسانی را که در آن بودند در آن روز هلاک کرد چنانکه به لایحیش کرده بود.³⁶ و یوشع با تمامی اسرائیل از عجلون به حبرون برآمده، با آن جنگ کردند.³⁷ و آن را گرفته، آن را با ملکش و همه شهرهایش و همه کسانی که در آن بودند به دم شمشیر زدند، و موافق هرآنچه که به عجلون کرده بود کسی را باقی نگذاشت، بلکه آن را با همه کسانی که در آن بودند، هلاک ساخت.³⁸ و یوشع با تمامی اسرائیل به دبیر برگشت و با آن جنگ کرد.³⁹ و آن را با ملکش و همه شهرهایش گرفت و ایشان را به دم شمشیر زدند، و همه کسانی را که در آن بودند، هلاک ساختند و او کسی را باقی نگذاشت و به طوری که به حبرون رفتار نموده بود به دبیر و ملکش نیز رفتار کرد، چنانکه به لینه و ملکش نیز رفتار نموده بود.⁴⁰ پس یوشع تمامی آن زمین یعنی کوهستان و جنوب و هامون و وادیها و جمیع ملوک آنها رازده، کسی را باقی نگذاشت و هر ذی نفس را هلاک کرده، چنانکه یهوه، خدای اسرائیل، امر فرموده بود.⁴¹ و یوشع ایشان را از قادش برنیع تاغزه و تمامی زمین جوشن را تا جبعون زد.⁴² و یوشع جمیع این ملوک و زمین ایشان را در یک وقت گرفت، زیرا که یهوه، خدای اسرائیل، برای اسرائیل جنگ می کرد.⁴³ و یوشع با تمامی اسرائیل به اردو در جلجال مراجعت کردند.

پیروزی بر پادشاهان شمال

11 و واقع شد که چون یابین ملک حاصور این را شنید، نزد یوباب ملک مادون و نزد ملک شمرون و نزد ملک اخشاف فرستاد.² و نزدملوکی که به طرف شمال در کوهستان، و در عربه، جنوب کنروت، و در هامون و در نافوت دور، به طرف مغرب بودند.³ و نزد کنعانیان به طرف مشرق و مغرب و اموریان و حتیان و فرزریان و یبوسیان در کوهستان، و حویان زیر حرمون در زمین مصفه.⁴ و آنها با تمامی لشکرهای خود که قوم بسیاری بودند و عدد ایشان مثل ریگ درکناره دریا بود با اسبان و ارابه های بسیار بیرون آمدند.⁵ و تمامی این ملوک جمع شده، آمدند و نزد آبهای میروم در یک جا اردو زدند تا با اسرائیل جنگ کنند.⁶ و خداوند به یوشع گفت: «از ایشان مترس زیرا که فردا چنین وقتی جمیع ایشان را کشته شده، به حضور اسرائیل تسلیم خواهی کرد، و اسبان ایشان را پی خواهی کرد، و ارابه های ایشان را به آتش خواهی سوزانید.»⁷ پس یوشع باتمامی مردان جنگی به مقابله ایشان نزد آبهای میروم ناگهان آمده، بر ایشان حمله کردند.⁸ و خداوند ایشان را به دست اسرائیل تسلیم نمود، که ایشان را زدند و تا صیدون بزرگ و مسرفوت مایم و تا وادی مصفه به طرف شرقی تعاقب کرده، کشتند، به حدی که کسی را از ایشان باقی نگذاشتند.⁹ و یوشع به طوری که خداوند به وی گفته بود با ایشان رفتار نموده، اسبان ایشان را پی کرد و ارابه های ایشان را به آتش سوزانید.¹⁰ و یوشع در آن وقت برگشت، و حاصور را گرفته، ملکش را با شمشیر کشت، زیرا حاصور قبل از آن سر جمیع آن ممالک بود.¹¹ و همه کسانی را که در آن بودند به دم شمشیر کشته، ایشان را بالکل هلاک کرد، و هیچ ذی حیات باقی نماند، و حاصور را به آتش سوزانید.¹² و یوشع تمامی شهرهای آن ملوک و جمیع ملوک آنها را گرفت و ایشان را به دم شمشیر کشته، بالکل

32 اینهاست آنچه موسی در عربات موآب در آن طرف اردن در مقابل اریحا به سمت مشرق برای ملکیت تقسیم کرد. 33 لیکن به سبط لاوی، موسی هیچ نصیب نداد زیرا که یهوه، خدای اسرائیل، نصیب ایشان است چنانکه به ایشان گفته بود.

تقسیم زمینهای غرب اردن

14 و اینهاست ملکهای که بنی اسرائیل در زمین کنعان گرفتند، که العازار کاهن ویوشع بن نون و روسای آبی اسباط بنی اسرائیل برای ایشان تقسیم کردند. 2 برحسب قرعه، ملکیت ایشان شد، برای نه سبط و نصف سبط، چنانکه خداوند به دست موسی امر فرموده بود. 3 زیرا که موسی ملکیت دو سبط و نصف سبط را به آن طرف اردن داده بود، اما به لاویان هیچ ملکیت در میان ایشان نداد. 4 زیرا پسران یوسف دو سبط بودند، یعنی منسی و افرایم، و به لاویان هیچ قسمت در زمین ندادند، غیر از شهرها به جهت سکونت و اطراف آنها به جهت مواشی و اموال ایشان. 5 چنانکه خداوند موسی را امر فرموده بود، همچنان بنی اسرائیل عمل نموده، زمین را تسلیم کردند.

قسمت کالیب

6 آنگاه بنی یهودا در جلجال نزد یوشع آمدند، و کالیب بن یفنه قنزی وی را گفت: «سخنی را که خداوند به موسی، مرد خدا، درباره من و تو وقادش برنیع گفت می‌دانی. 7 من چهل ساله بودم وقتی که موسی، بنده خداوند، مرا از قادش برنیع برای جاسوسی زمین فرستاد، و برای او خبر بازآوردم چنانکه در دل من بود. 8 لیکن برادرانم که همراه من رفته بودند دل قوم را گداختند، و اما من یهوه خدای خود را به تمامی دل پیروی کردم. 9 و در آن روز موسی قسم خورد و گفت: البته زمینی که پای تو بر آن گذارده شد برای تو و اولادت ملکیت ابدی خواهد بود، زیرا که یهوه خدای مرا به تمامی دل پیروی نمودی. 10 و الان اینک خداوند چنانکه گفته بود این چهل و پنج سال مرا زنده نگاه داشته است، از وقتی که خداوند این سخن را به موسی گفت هنگامی که اسرائیل در بیابان راه می‌رفتند، و الان، اینک من امروز هشتاد و پنج ساله هستم. 11 و حال امروز قوت من باقی است مثل روزی که موسی مرا فرستاد، چنانکه قوت من در آن وقت بود، همچنان قوت من الان است، خواه برای جنگ کردن و خواه برای رفتن و آمدن. 12 پس الان این کوه را به من بده که در آن روز خداوند درباره اش گفت، زیرا تو در آن روز شنیدی که عناقیان در آنجا بودند، و شهرهای بزرگ و حصاردار است، شاید خداوند با من خواهد بود تا ایشان را بیرون کنم، چنانکه خداوند گفته است.» 13 پس یوشع او را برکت داد و حبرون را به کالیب بن یفنه به ملکیت بخشید. 14 بنابراین حبرون تا امروز ملکیت کالیب بن یفنه قنزی شد، زیرا که یهوه خدای اسرائیل را به تمامی دل پیروی نموده بود. 15 و قبل از آن نام حبرون، قریه اربع بود که او در میان عناقیان مرد بزرگ ترین بود. پس زمین از جنگ آرام گرفت.

قسمت بنی یهودا

15 و قرعه به جهت سبط بنی یهودا، به حسب قبایل ایشان، به طرف جنوب به سر حد ادوم، یعنی صحرای صین به اقصای تیمان رسید. 2 و حد جنوبی ایشان از آخر بحرالملح، از خلیجی که متوجه به سمت جنوب است، بود. 3 و به طرف جنوب، فراز عکریم بیرون آمده، به صین گذشت، و به جنوب قادش برنیع برآمده، به حصرون گذشت، و به اداربرآمده، به سوی قرقر برگشت. 4 و از عصمون گذشته، به وادی مصر بیرون آمد، و انتهای این حد تا به دریا بود. این حد جنوبی شما خواهد بود. 5 و حد شرقی، بحرالملح تا آخر اردن بود، و حد طرف شمال، از خلیج دریا تا آخر اردن بود. 6 و این حد تا بیت حمله برآمده، به طرف شمالی بیت عربه گذشت، و این حد نزد سنگ بهن پسر روبین برآمد. 7 و این حد از وادی عخور نزد دبیر برآمد، و به طرف شمال به سوی جلجال که مقابل فراز ادمیم است، که در جنوب وادی است، متوجه می‌شود، و این حد نزد آبهای عین شمس گذشت، و انتهایش نزد عین روجل بود. 8 و این حد از وادی پسر هنوم

زمینهای تصرف نشده

13 و یوشع پیر و سالخورده شد، و خداوند به وی گفت: «تو پیر و سالخورده شده‌ای و هنوز زمین بسیار برای تصرف باقی می‌ماند. 2 و این است زمینی که باقی می‌ماند، تمامی بلوک فلسطینیان و جمیع جشوریان. 3 از شیحور که در مقابل مصر است تا سرحد عقرون به سمت شمال که از کنعانیان شمرده می‌شود، یعنی پنج سردار فلسطینیان از غزیان و اشدودیان و اشقلونیان و جتیان و عقرونیان و عویان. 4 و از جنوب تمامی زمین کنعانیان و مغاره‌ای که از صیدونیان است تا افیق و تا سرحد اموریان. 5 و زمین جبلیان و تمامی لبنان به سمت مطلع آفتاب از بعل جاد که زیر کوه حرمون است تا مدخل حمت. 6 تمامی ساکنان کوهستان از لبنان تا مصرفوت مایم که جمیع صیدونیان باشند، من ایشان را از پیش بنی اسرائیل بیرون خواهم کرد، لیکن تو آنها را به بنی اسرائیل به ملکیت به قرعه تقسیم نما چنانکه تو را امر فرموده‌ام. 7 پس الان این زمین را به نه سبط و نصف سبط منسی برای ملکیت تقسیم نما.»

تقسیم زمینهای شرق اردن

8 با او روبینیان و جادیان ملک خود را گرفتند که موسی در آن طرف اردن به سمت مشرق به ایشان داد، چنانکه موسی بنده خداوند به ایشان بخشیده بود. 9 از عروعیر که بر کناره وادی ارنون است، و شهری که در وسط وادی است، و تمامی بیابان میدبا تا دیبون. 10 و جمیع شهرهای سیهون ملک اموریان که در حشبون تا سرحد بنی عمون حکمرانی می‌کرد. 11 و جلعاد و سرحد جشوریان و معکیان و تمامی کوه حرمون و تمامی باشان تا سلخه. 12 و تمامی ممالک عوج در باشان که در اشناروت و ادرعی حکمرانی می‌کرد، و او از بقیه رفائیان بود. پس موسی ایشان را شکست داد و بیرون کرد. 13 اما بنی اسرائیل جشوریان و معکیان را بیرون نکردند، پس جشور و معکی تا امروز در میان اسرائیل ساکنند. 14 لیکن به سبط لاوی هیچ ملکیت نداد، زیرا هدایای آتشین یهوه خدای اسرائیل ملکیت وی است چنانکه به او گفته بود. 15 و موسی به سبط بنی روبین برحسب قبیله های ایشان داد. 16 و حدود ایشان از عروعیر بود که به کنار وادی ارنون است و شهری که در وسط وادی است و تمامی بیابان که پهلوی میدبا است. 17 حشبون و تمامی شهرهایش که در بیابان است و دیبون و باموت بعل و بیت بعل معون. 18 و یههصه و قدیموت و میفاعت. 19 و قریتایم و سیمه و سارت شحر که در کوه دره بود. 20 و بیت فغورو دامن فسجه و بیت یشیموت. 21 و تمامی شهرهای بیابان و تمامی ممالک سیهون، ملک اموریان، که در حشبون حکمرانی می‌کرد، و موسی او را با سرداران میدیان یعنی اوی و راقم و صور و حور و رابع، امرای سیهون، که در آن زمین ساکن بودند، شکست داد. 22 و بلعام بن بعور فالگیر را بنی اسرائیل در میان کشتگان به شمشیر کشتند. 23 و سرحد بنی روبین اردن و کناره اش بود. این ملکیت بنی روبین برحسب قبیله های ایشان بود یعنی شهرها و دهات آنها. 24 و موسی به سبط جاد یعنی به بنی جاد برحسب قبیله های ایشان داد. 25 و سرحد ایشان یعیز بود و تمامی شهرهای جلعاد و نصف زمین بنی عمون تا عروعیر که در مقابل ربه است. 26 و از حشبون تا رامت مصفه و بطونیم و از محتایم تا سرحد دبیر. 27 و در دره بیت هارام و بیت نمره و سکوت و صاقون و بقیه مملکت سیهون، ملک حشبون، و اردن و کناره آن تا انتهای دریای کنرت در آن طرف اردن به سمت مشرق. 28 این است ملکیت بنی جاد برحسب قبیله های ایشان یعنی شهرها و دهات آنها. 29 و موسی به نصف سبط منسی داد و برای نصف سبط بنی منسی برحسب قبیله های ایشان برقرار شد. 30 و حدود ایشان از محتایم تمامی باشان یعنی تمامی ممالک عوج، ملک باشان و تمامی قریه های یائیر که در باشان است، شصت شهر بود. 31 و نصف جلعاد و عشناروت و ادرعی شهرهای مملکت عوج در باشان برای پسران ماکیر بن منسی یعنی برای نصف پسران ماکیر برحسب قبیله های ایشان بود.

قسمت بنی یوسف

16 و قرعه برای بنی یوسف به سمت مشرق، از اردن اریحا به طرف آبهای اریحا تا صحرائی که از اریحا به سوی کوه بیت ئیل بر می آید، بیرون آمد.² و از بیت ئیل تالوز برآمد، به سرحد ارکیان تا عطاروت گذشت.³ و به سمت مغرب به سرحد یفلیطیان تا کناریت حورون پایین و تا جازر پایین آمد، و انتهایش تا دریا بود.⁴ پس پسران یوسف، منسی و افرایم، ملک خود را گرفتند.⁵ و حدود بنی افرایم به حسب قبایل ایشان چنین بود که حد شرقی ملک ایشان عطاروت ادارتا بیت حورون بالا بود.⁶ و حد غربی ایشان به طرف شمال نزد مکمیت برآمد و حد ایشان به سمت مشرق به تانه شیلوه برگشته، به طرف مشرق یانوحه از آن گذشت.⁷ و از یانوحه به عطاروت و نعره پایین آمده، به اریحا رسید و به اردن منتهی شد.⁸ و سرحد غربی آن از تفوح تاوادی قانه رفت و آخر آن به دریا بود، این است ملک سبط بنی افرایم به حسب قبایل ایشان.⁹ علاوه بر شهرهایی که از میان ملک بن منسی برای بنی افرایم جدا شده بود، جمیع شهرها بادهات آنها بود.¹⁰ و کنعانیان را که در جازر ساکن بودند، بیرون نکردند. پس کنعانیان تا امروز در میان افرایم ساکنند، و برای جزیه، بندگان شدند.

قسمت بنی منسی

17 و قسمت سبط منسی این شد، زیرا که او نخست زاده یوسف بود، و اما ماکیرنخست زاده منسی که پدر جلعاد باشد، چونکه مرد جنگی بود جلعاد و باشان به او رسید.² و برای پسران دیگر منسی به حسب قبایل ایشان قسمتی شد، یعنی برای پسران ابیعزر، و برای پسران هالک، و برای پسران اسرنیل، و برای پسران شکیم، و برای پسران حافر، و برای پسران شمیداع. اینان اولاد ذکور منسی بن یوسف بر حسب قبایل ایشان می باشند.³ و اما صلفحاد بن حافر بن جلعاد بن ماکیر بن منسی را پسران نبود، بلکه دختران، و اینهاست نامهای دخترانش: محله و نوعه و حجه و ملکه و ترصه.⁴ پس ایشان نزد العازار کاهن و نزد یوشع بن نون و نزد روسا آمده، گفتند که «خداوند موسی را امر فرمود که ملکی در میان برادران ما به مابدهد.» پس بر حسب فرمان خداوند، ملکی در میان برادران پدرشان به ایشان داد.⁵ و به منسی سوای زمین جلعاد و باشان که به آن طرف اردن واقع است، ده حصه رسید.⁶ زیرا که دختران منسی، ملکی در میان پسرانش یافتند، و پسران دیگر منسی، جلعاد را یافتند.⁷ و حد منسی از اشیر تا مکمه که مقابل شکیم است، بود، و حدش به طرف راست تا ساکنان عین تفوح رسید.⁸ و زمین تفوح از آن منسی بود، اما تفوح که به سرحد منسی واقع است از آن بنی افرایم بود.⁹ و حدش به وادی قانه یعنی به طرف جنوب وادی برآمد، و این شهرها از میان شهرهای منسی، ملک افرایم بود، و حد منسی به طرف شمال وادی و انتهایش به دریا بود.¹⁰ جنوب آن از آن افرایم، و شمال آن از آن منسی و دریا حد او بود، و ایشان به سوی شمال تاشیر و به سوی مشرق تا یساکار رسیدند.¹¹ و منسی در یساکار و در اشیر بیت شان و قصبه هایش، و یبلعام و قصبه هایش، و ساکنان دور و قصبه هایش، و ساکنان عین دور و قصبه هایش، و ساکنان تعناک و قصبه هایش، و ساکنان مجدو و قصبه هایش، یعنی سه محال کوهستانی داشت.¹² لیکن بنی منسی ساکنان آن شهرها را نتوانستند بیرون کنند، و کنعانیان جازم بودند که در آن زمین ساکن باشند.¹³ و واقع شد که چون بنی اسرائیل قوت یافتند، از کنعانیان جزیه گرفتند، لیکن ایشان را بالکل بیرون نکردند.¹⁴ و بنی یوسف یوشع را خطاب کرده، گفتند: «چرا یک قرعه و یک حصه فقط به من برای ملکیت دادی؟ و حال آنکه من قوم بزرگ هستم، چونکه خداوند تا الان مرا برکت داده است.»¹⁵ یوشع به ایشان گفت: «اگر تو قوم بزرگ هستی به جنگل برای و در آنجا در زمین فرزبان ورفانیان برای خود مکانی صاف کن، چونکه کوهستان افرایم برای تو تنگ است.»¹⁶ بنی یوسف گفتند: «کوهستان برای ما کفایت نمی کند، و جمیع کنعانیان که در

به جانب بیوسی، به طرف جنوب که همان اورشلیم باشد، برآمد. پس این حد به سوی قله کوهی که به طرف مغرب مقابل وادی هنوم، و به طرف شمال به آخر وادی رفائیم است، گذشت.⁹ و این حد از قله کوه به چشمه آبهای نفتوح کشیده شد، و نزد شهرهای کوه عفرون بیرون آمد، و تا بعله که قریه یعیاریم باشد، کشیده شد.¹⁰ و این حد از بعله به طرف مغرب به کوه سعیر برگشت، و به طرف شمال از جانب کوه یعیاریم که کسالون باشد گذشت، و نزد بیت شمس بزیز آمده، از نمته گذشت.¹¹ و این حد به سوی شمال از جانب عفرون بیرون آمد، و تا شکران کشیده شد، و از کوه بعله گذشته، نزد بینئیل بیرون آمد، و انتهای این حد دریا بود.¹² و حد غربی دریای بزرگ و کناره آن بود، این است حدود بنی یهودا از هر طرف به حسب قبایل ایشان.

¹³ و به کالیب بن یفنه به حسب آنچه خداوند به یوشع فرموده بود، در میان بنی یهودا قسمتی داد، یعنی قریه اربع پدر عناق که حبرون باشد.¹⁴ و کالیب سه پسر عناق یعنی شیشی و اخیمان و تلمی اولاد عناق را از آنجا بیرون کرد.¹⁵ و از آنجا به ساکنان دبیر برآمد و اسم دبیر قبل از آن قریه سفر بود.¹⁶ و کالیب گفت: «هرکه قریه سفرا بزند و آن را بگیرد، دختر خود عکسه را به زنی به او خواهم داد.»¹⁷ و عتئیل پسر قناز برادر کالیب آن را گرفت، و دختر خود عکسه را به او به زنی داد.¹⁸ و چون او نزد وی آمد او را ترغیب کرد که از پدر خود زمینی طلب نماید، و دختر از لاغ خود پایین آمد، و کالیب وی را گفت: «چه می خواهی؟»¹⁹ گفت: «مرا برکت ده، چونکه زمین جنوبی را به من داده ای، چشمه های آب نیز به من بده. پس چشمه های بالا و چشمه های پایین را به او بخشید.

²⁰ این است ملک سبط بنی یهودا به حسب قبایل ایشان.²¹ و شهرهای انتهای سبط بنی یهودا به سمت جنوب بر سرحد ادوم قبضئیل و عیدر و یاجور بود،²² و قینه و دیمونه و عدعه،²³ و قادش و حاصور و یتنان،²⁴ و زیف و طالم و بعلوت،²⁵ و حاصور حدته و قریوت حصرن که حاصور باشد.²⁶ امام و شماع و مولاده،²⁷ و حصرجده و حشمون و بیت فالط،²⁸ و حصر شوعل و بیرشع و بزوتیه،²⁹ و بعاله و عییم و عاصم،³⁰ و التولد و کسبیل و حرمه،³¹ و صقلج و مدمنه و سنسنه،³² و لباوت و سلخیم و عین و رمون، جمیع این شهرها با دهات آنها بیست و نه می باشد.³³ و در هامون اشتاول و صرعه و اشنه،³⁴ و زانوح و عین جنیم و تفوح و عینام،³⁵ و یرموت و عدلام و سوکوه و عزیزه،³⁶ و شعرایم و عدیتایم و الجدییره و جدیرتایم، چهارده شهر با دهات آنها.

³⁷ صنان و حداشاه و مجدل جاد.³⁸ و دلعان و المصفه و یقتئیل.³⁹ و لاخیش و بصقه و عجلون.⁴⁰ و کبون و لحنان و کتلیش.⁴¹ و جدیروت و بیت داجون و نعمه و مقیده. شانزده شهر با دهات آنها.⁴² و لبنه و عاتر و عاشان.

⁴³ و یفتاح و اشنه و نصیب.⁴⁴ و قعیله و اکزیب و مریشه. نه شهر با دهات آنها.⁴⁵ و عقرون و قصبه ها و دهات آن.⁴⁶ از عقرون تادریا، همه که به اطراف اشود بود با دهات آنها.

⁴⁷ و اشود و قصبه ها و دهات آن. و غزا و قصبه ها و دهات آن تا وادی مصر، و تا دریای بزرگ و کنار آن.

⁴⁸ و در کوهستان شامیر و یتیر و سوکوه.⁴⁹ و دونه و قریه سنه که دبیر باشد.⁵⁰ و عناب و اشتموه و عانیم.⁵¹ و جوشن و حولون و جیلوه، یازده شهر با دهات آنها.

⁵² و اراب و دومه و اشعان.⁵³ و یانوم و بیت تفوح و افیقه.⁵⁴ و حمطه و قریه اربع که حبرون باشد، و صیعور، نه شهر با دهات آنها.

⁵⁵ و معون و کرمل و زیف و یوطه.⁵⁶ و یبزرعیل و یقدهام و زانوح.⁵⁷ و القابن و جیعه و تمنه، ده شهر با دهات آنها.

⁵⁸ و حلحول و بیت صور و جدور.⁵⁹ و معارات و بیت عنوت و التقون، شش شهر با دهات آنها.

⁶⁰ و قریه بعل که قریه یعیاریم باشد و الریه، دوشهر با دهات آنها.

⁶¹ و در بیابان بیت عربه و مدین و سکاکه.⁶² و النباشان و مدینه الملح و عین جدی، شش شهر با دهات آنها.

⁶³ و اما بیوسیان که ساکن اورشلیم بودند، بنی یهودا نتوانستند ایشان را بیرون کنند. پس بیوسیان با بنی یهودا تا امروز در اورشلیم ساکنند.

اردن بود و ملک بنی بنیامین به حسب حدودش به هر طرف و برحسب قبایل ایشان این بود.

²¹ و این است شهرهای سبط بنی بنیامین برحسب قبایل ایشان اریحا و بیت حمله و عمیق قصبیص. ²² و بیت عربی و صمارایم و بیت نئیل. ²³ و عویم و فاره و عفرت. ²⁴ و کفر عمونی و عفنی و جابع، دوازده شهر با دهات آنها. ²⁵ و جبعون و رامه و بئیروت. ²⁶ و مصفه و کفیره و موصه. ²⁷ و راقم و یرفئیل و تراله. ²⁸ و صیله و آلف و بیوسی که اورشلیم باشد و جبعه و قریت، چهارده شهر با دهات آنها. این ملک بنی بنیامین به حسب قبایل ایشان بود.

قسمت بنی شمعون

19 و قرعه دومین برای شمعون برآمد، یعنی برای سبط بنی شمعون برحسب قبایل ایشان، و ملک ایشان در میان ملک بنی یهودا بود. ² و اینها نصیب ایشان شد یعنی بئیر شیع و شیع و مولادا. ³ و حصر شوعل و بالح و عاصم. ⁴ و التولد و بتول و حرمه. ⁵ صقلغ و بیت مرکبوت و حصر سوسه. ⁶ و بیت لباعوت و شاروحن. سیزده شهر با دهات آنها. ⁷ و عین ورمون و عاتر و عاشان، چهارده شهر با دهات آنها. ⁸ تمامی دهاتی که در اطراف این شهرها تا بعلت بئیر رامه جنوبی بود. ملک سبط بنی شمعون برحسب قبایل ایشان این بود. ⁹ و ملک بنی شمعون از میان قسمت بنی یهودا بود، زیرا قسمت بنی یهودا برای ایشان زیاد بود، پس بنی شمعون ملک خود را از میان ملک ایشان گرفتند.

قسمت بنی زبولون

¹⁰ و قرعه سوم برای بنی زبولون برحسب قبایل ایشان برآمد، و حد ملک ایشان تا ساریدرسید. ¹¹ و حد ایشان به طرف مغرب تا مرعله رفت و تا دباشه رسید و تا وادی که در مقابل یقنعام است، رسید. ¹² و از سارید به سمت مشرق به سوی مطلع آفتاب تا سرحد کسلوت تا بوبر پیچید، و نزد دابره بیرون آمده، به یافیع رسید. ¹³ و از آنجا به طرف مشرق تا جت حافر و تا عت قاصین گذشته، نزد رمون بیرون آمد و تانیعه کشیده شد. ¹⁴ و این حد به طرف شمال تا حناتون آن را احاطه کرد، و آخرش نزد وادی یفتحنئیل بود. ¹⁵ و قطه و نهلال و شمرون و یداله و بیت لحم، دوازده شهر با دهات آنها. ¹⁶ این ملک بنی زبولون برحسب قبایل ایشان بود، یعنی این شهرها با دهات آنها.

قسمت یساکار

¹⁷ و قرعه چهارم برای یساکار برآمد یعنی برای بنی یساکار برحسب قبایل ایشان. ¹⁸ و حد ایشان تا یزرعیل و کسلوت و شونم بود. ¹⁹ و حفارایم و شیئون و اناحره. ²⁰ و ربیت و قشیون و آبص. ²¹ و رمه و عین جنیم و عین حده و بیت فصیص. ²² و این حد به تابور و شحصیمه و بیت شمس رسید، و آخر حد ایشان نزد اردن بود. یعنی شانزده شهر با دهات آنها. ²³ این ملک سبط بنی یساکار برحسب قبایل ایشان بود، یعنی شهرها با دهات آنها.

قسمت بنی اشیر

²⁴ و قرعه پنجم برای سبط بنی اشیر برحسب قبایل ایشان بیرون آمد. ²⁵ و حد ایشان حلقه وحلی و باطن و اکشاف. ²⁶ و الملک و عمعاد و مشال و به طرف مغرب به کرمل و شیخور لینه رسید. ²⁷ و به سوی مشرق آفتاب به بیت داجون پیچیده، تا زبولون رسید، و به طرف شمال تا وادی یفتحنئیل و بیت عامق و نعئیل و به طرف چپ نزد کابول بیرون آمد. ²⁸ و به حبرون و رحوب و حمون و قانه تا صیدون بزرگ. ²⁹ و این حد به سوی رامه به شهر حصاردار صور پیچید و این حد به سوی حوصه برگشت، و انتهایش نزد دریا در دیار اکزب بود. ³⁰ و عمه و عقیق و رحوب، و بیست و دو شهر با دهات آنها. ³¹ ملک سبط بنی اشیر برحسب قبایل ایشان این بود، یعنی این شهرها با دهات آنها.

زمین وادی ساکنند، ارابه های آهنین دارند، چه آنانی که در بیت شان و قصبه هایش، و چه آنانی که در وادی یزرعیل هستند. ¹⁷ پس یوشع به خاندان یوسف یعنی به افرایم و منسی خطاب کرده، گفت: «توقوم بزرگ هستی و قوت بسیار داری، برای تو یک قرعه نخواهد بود. ¹⁸ بلکه کوهستان نیز از آن تو خواهد بود، و اگرچه آن جنگل است آن را خواهی برید، و تمامی حدودش مال تو خواهد بود زیرا که کنعانیان را بیرون خواهی کرد، اگرچه ارابه های آهنین داشته، و زورآور باشند.»

تقسیم بقیه زمین

18 و تمامی جماعت بنی اسرائیل در شیلوه جمع شده، خیمه اجتماع را در آنجا برپا داشتند، و زمین پیش روی ایشان مغلوب بود. ² و از بنی اسرائیل هفت سبط باقی ماندند، که هنوز ملک خود را تقسیم نکرده بودند. ³ و یوشع به بنی اسرائیل گفت: «شما تا به کی کاهلی می‌ورزید و داخل نمی‌شوید تا در آن زمینی که یهوه خدای پدران شما، به شما داده است، تصرف نمایید؟ ⁴ سه نفر برای خود از هر سبط انتخاب کنید، تا ایشان را روانه نمایم، و برخاسته، از میان زمین گردش کرده، آن را برحسب ملکهای خود ثبت کنند، و نزد من خواهند برگشت. ⁵ و آن را به هفت حصه تقسیم کنند، و یهودا به سمت جنوب به حدود خود خواهد ماند، و خاندان یوسف به سمت شمال به حدود خود خواهد ماند. ⁶ و شما زمین را به هفت حصه ثبت کرده، آن را نزد من اینجا بیاورید، و من برای شما در اینجا در حضور یهوه، خدای ما، قرعه خواهد انداخت. ⁷ زیرا که لاویان در میان شما هیچ نصیب ندارند، چونکه کهنات خداوند نصیب ایشان است، و جادو روبین و نصف سبط منسی ملک خود را که موسی، بنده خداوند، به ایشان داده بود در آن طرف اردن به سمت شرقی گرفته‌اند.»

⁸ پس آن مردان برخاسته، رفتند و یوشع آنانی را که برای ثبت کردن زمین می‌رفتند امر فرموده، گفت: «بروید و در زمین گردش کرده، آن را ثبت نمایید و نزد من برگردید، تا در اینجا در حضور خداوند در شیلوه برای شما قرعه اندازم.» ⁹ پس آن مردان رفته، از میان زمین گذشتند و آن را به هفت حصه به حسب شهرهایش در طوماری ثبت نموده، نزد یوشع به اردن در شیلوه برگشتند. ¹⁰ و یوشع به حضور خداوند در شیلوه برای ایشان قرعه انداخت، و در آنجا یوشع زمین را برای بنی اسرائیل برحسب فرقه های ایشان تقسیم نمود.

قسمت بنی بنیامین

¹¹ و قرعه سبط بنی بنیامین برحسب قبایل ایشان برآمد، و حدود حصه ایشان در میان بنی یهودا و بنی یوسف افتاد. ¹² و حد ایشان به سمت شمال از اردن بود، و حد ایشان به طرف اریحا به سوی شمال برآمد، و از میان کوهستان به سوی مغرب بالا رفت، و انتهایش به صحرای بیت آون بود. ¹³ و حد ایشان از آنجا تا لوزگذشت، یعنی به جانب لوز جنوبی که بیت نئیل باشد، و حد ایشان به سوی عطاروت ادار بر جانب کوهی که به جنوب بیت حورون پایین است، رفت. ¹⁴ و حدش کشیده شد و به جانب مغرب به سوی جنوب از کوهی که در مقابل بیت حورون جنوبی است گذشت، و انتهایش نزد قریه بعل بود که آن را قریت یعاریم می‌گویند و یکی از شهرهای بنی یهوداست. این جانب غربی است. ¹⁵ و جانب جنوبی از انتهای قریت یعاریم بود، و این حد به طرف مغرب می‌رفت و به سوی چشمه آبهای نفتوح برآمد. ¹⁶ و این حد به انتهای کوهی که در مقابل دره این هنوم است که در جنوب وادی رفائیم باشد، برآمد، و به سوی دره هنوم به جانب جنوبی بیوسیان رفته، تا عین روجل رسید. ¹⁷ و از طرف شمال کشیده شده، به سوی عین شمس رفت، و به جلیلوت که در مقابل سر بالای ادمیم است برآمد، و به سنگ بوهن بن روبین به زیر آمد. ¹⁸ و به جانب شمالی در مقابل عربی گذشته، به عربی به زیر آمد. ¹⁹ و این حد به جانب بیت حمله به سوی شمال گذشت، و آخر این حد به خلیج شمالی بحرالملح نزد انتهای جنوبی اردن بود. این حد جنوبی است. ²⁰ و به طرف مشرق، حد آن

قسمت بنی نفتالی

شهرهای لاویان

21 آنگاه روسای آبی لاویان نزد العازرکاهن و نزد یوشع بن نون و نزد روسای آبی اسباط بنی اسرائیل آمدند.² و ایشان را درشیلوه در زمین کنعان مخاطب ساخته، گفتند که «خداوند به واسطه موسی امر فرموده است که شهرها برای سکونت و حوالی آنها به جهت بهایم ما، به ما داده شود.»³ پس بنی اسرائیل برحسب فرمان خداوند این شهرها را با حوالی آنها از ملک خود به لاویان دادند.

⁴ و قرعه برای قبایل قهاتیان بیرون آمد، و برای پسران هارون کاهن که از جمله لاویان بودند سیزده شهر از سبط یهودا، و از سبط شمعون و از سبط بنیامین به قرعه رسید.

⁵ و برای بقیه پسران قهات، ده شهر از قبایل سبط افرایم و از سبط دان و از نصف سبط منسی به قرعه رسید.

⁶ و برای پسران جرشون سیزده شهر از قبایل سبط یساکار و از سبط اشیر و از سبط نفتالی و از نصف سبط منسی در باشان به قرعه رسید.

⁷ و برای پسران مراری برحسب قبایل ایشان دوازده شهر از سبط روبین و از سبط جاد و از سبط زبولون رسید.

⁸ و بنی اسرائیل، این شهرها و حوالی آنها را به لاویان به قرعه دادند، چنانکه خداوند به واسطه موسی امر فرموده بود.

⁹ و از سبط بنی یهودا و از سبط بنی شمعون این شهرها را که به نامها ذکر می شود، دادند.¹⁰ و اینها به پسران هارون که از قبایل قهاتیان از بنی لاوی بودند رسید، زیرا که قرعه اول از ایشان بود.¹¹ پس قریه اربع پدر عناق که حبرون باشد در کوهستان یهودا با حوالی که در اطراف آن بود، به ایشان دادند.¹² لیکن مزرعه های شهر و دهات آن را به کالیب بن یفنه برای ملکیت دادند.

¹³ و به پسران هارون کاهن، حبرون را که شهرملجای قاتلان است با حوالی آن، و لینه را با حوالی آن دادند.¹⁴ و یتیر را با نواحی آن و اشتموع را با نواحی آن.¹⁵ و حولون را با نواحی آن و دبیر را با نواحی آن.¹⁶ و عین را با نواحی آن و یطه را با نواحی آن و بیت شمس را با نواحی آن، یعنی از این دو سبط نه شهر را.¹⁷ و از سبط بنیامین جبعون را با نواحی آن و جبع را با نواحی آن.¹⁸ عناتوت را با نواحی آن و علمون را با نواحی آن، یعنی چهار شهر دادند.¹⁹ تمامی شهرهای پسران هارون کهنه سیزده شهر با نواحی آنها بود.

²⁰ و اما قبایل بنی قهات لاویان، یعنی بقیه بنی قهات شهرهای قرعه ایشان از سبط افرایم بود.²¹ پس شکیم را در کوهستان افرایم که شهرملجای قاتلان است با نواحی آن و جازر را با نواحی آن به ایشان دادند.²² و قبصایم را با نواحی آن و بیت حورون را با نواحی آن، یعنی چهار شهر.²³ و از سبط دان التقی را با نواحی آن و جبتون را با نواحی آن.²⁴ و ایلون را با نواحی آن و جت رمون را با نواحی آن، یعنی چهار شهر.²⁵ و از نصف سبط منسی تعنک را با نواحی آن و جت رمون را با نواحی آن، یعنی دو شهر دادند.²⁶ تمامی شهرهای قبایل بقیه بنی قهات با نواحی آنها ده بود.

²⁷ و به بنی جرشون که از قبایل لاویان بودند از نصف سبط منسی جولان را در باشان که شهرملجای قاتلان است با نواحی آن و بعشتره را با نواحی آن، یعنی دو شهر دادند.²⁸ و از سبط یساکار قشویون را با نواحی آن و دابره را با نواحی آن.²⁹ و یرموت را با نواحی آن و عین جنیم را با نواحی آن، یعنی چهار شهر.³⁰ و از سبط اشیرمیشال را با نواحی آن و عیدون را با نواحی آن.³¹ و حلقات را با نواحی آن و رحوب را با نواحی آن، یعنی چهار شهر.³² و از سبط نفتالی قادش رادر جلیل که شهرملجای قاتلان است با نواحی آن و حموت دور را با نواحی آن و قرتان را، یعنی سه شهر دادند.³³ و تمامی شهرهای جرشونیان برحسب قبایل ایشان سیزده شهر بود با نواحی آنها.

³⁴ و به قبایل بنی مراری که از لاویان باقی مانده بودند، از سبط زبولون یقنعم را با نواحی آن و قرته را با نواحی آن.³⁵ و دمنه را با نواحی آن و نحلال را با نواحی آن، یعنی چهار شهر.³⁶ و از سبط روبین، باصر را با نواحی آن و یهصه را با نواحی آن.³⁷ و قدیموت را با نواحی آن و میفعه را

³² و قرعه ششم برای بنی نفتالی بیرون آمد، یعنی برای بنی نفتالی برحسب قبایل ایشان.³³ وحد ایشان از حالف از بلوطی که در صعنیم است و ادامی و ناقب و یبئیل تا لقوم بود و آخرش نژاردن بود³⁴ و حدش به سمت مغرب به سوی ازنوت تا بور پیچید، و از آنجا تا حقوق بیرون آمد، و به سمت جنوب به زبولون رسید و به سمت مغرب به اشیر رسید، و به سمت مشرق به یهودا نزد اردن.³⁵ و شهرهای حصاردار صدیم و صیر و حمه و رقه و کناره.³⁶ و ادامه و رامه و حاصور.³⁷ و قادش و اذرعی و عین حاصور.³⁸ و یرون و مجدئیل و حوریم و بیت عناه و بیت شمس، نوزده شهر با دهات آنها.³⁹ ملک سبط بنی نفتالی برحسب قبایل ایشان این بود، یعنی شهرها با دهات آنها.

قسمت بنی دان

⁴⁰ و قرعه هفتم برای سبط بنی دان برحسب قبایل ایشان بیرون آمد.⁴¹ وحد ملک ایشان صرعه و اشتنول و غیر شمس بود.⁴² و شعلین و ایلون و یتله.⁴³ و ایلون و تمنه و عقرون.⁴⁴ و التقیه و جبتون و بعله.⁴⁵ و یهود و بنی برق و جت رمون.⁴⁶ و میاه یرقون و رقون با سر حدی که در مقابل یافا است.⁴⁷ و حد بنی دان از طرف ایشان بیرون رفت، زیر که بنی دان برآمده، با لشم جنگ کردند و آن را گرفته، به دم شمشیر زدند. و متصرف شده، در آن سکونت گرفتند. پس لشم رادن نامیدند، موافق اسم دان که پدر ایشان بود.⁴⁸ این است ملک سبط بنی دان برحسب قبایل ایشان، یعنی این شهرها با دهات آنها.

قسمت یوشع

⁴⁹ و چون از تقسیم کردن زمین برحسب حدودش فارغ شدند، بنی اسرائیل ملکی را در میان خود به یوشع بن نون دادند.⁵⁰ برحسب فرمان خداوند شهری که او خواست، یعنی تمنه سارح را در کوهستان افرایم به او دادند، پس شهر را بنا کرده، در آن ساکن شد.

⁵¹ این است ملکهای که العازر کاهن با یوشع بن نون و روسای آبی اسباط بنی اسرائیل درشیلوه به حضور خداوند نزد در خیمه اجتماع به قرعه تقسیم کردند. پس از تقسیم نمودن زمین فارغ شدند.

شهرهای ملجاء

20 و خداوند یوشع را خطاب کرده، گفت: ² «بنی اسرائیل را خطاب کرده، بگو: شهرهای ملجایی را که درباره آنها به واسطه موسی به شما سخن گفتم، برای خود معین سازید³ تا قاتلی که کسی را سهو و ندانسته کشته باشد به آنها فرار کند، و آنها برای شما از ولی مقتول ملجا باشد.⁴ و او به یکی از این شهرها فرار کرده، و به مدخل دروازه شهر ایستاده، به گوش مشایخ شهر ماجرای خود را بیان کند، و ایشان او را نزد خود به شهر درآورده، مکانی به او بدهند تا با ایشان ساکن شود.⁵ و اگر ولی مقتول او را تعاقب کند، قاتل را به دست او نسپارند، زیرا که همسایه خود را از نادانستگی کشته، و او را پیش از آن دشمن نداشته بود.⁶ و در آن شهر تا وقتی که به جهت محاکمه به حضور جماعت حاضر شود تا وفات رئیس کهنه که در آن ایام می باشد توقف نماید، و بعد از آن قاتل برگشته، به شهر و به خانه خود یعنی به شهری که از آن فرار کرده بود، داخل شود.⁷ پس قادش را در جلیل در کوهستان نفتالی و شکیم را در کوهستان افرایم و قریه اربع را که در حبرون باشد در کوهستان یهودا، تقدیس نمودند.⁸ و از آن طرف اردن به سمت مشرق اریحا باصر را در صحرا در بیابان از سبط روبین و راموت را در جلعاد از سبط جاد و جولان را در باشان از سبط منسی تعیین نمودند.⁹ اینهاست شهرهایی که برای تمامی بنی اسرائیل و برای غریبی که در میان ایشان ماوا گزیند معین شده بود، تا هرکه کسی راسهو کشته باشد به آنجا فرار کند، و به دست ولی مقتول کشته نشود تا وقتی که به حضور جماعت حاضر شود.

شده‌اید؟¹⁷ آیا گناه فغور برای ما کم است که تا امروز خود را از آن طاهر نساخته‌ایم، اگر چه و با در جماعت خداوند عارض شد.¹⁸ شما امروز از متابعت خداوند برگشته‌اید و واقع خواهد شد چون شما امروز از خداوند متمرد شده‌اید که او فردا بر تمامی جماعت اسرائیل غضب خواهد نمود.¹⁹ و لیکن اگر زمین ملکیت شما نجس است، پس به زمین ملکیت خداوند که مسکن خداوند در آن ساکن است عبور نمایید، و در میان ما ملک بگیرید و از خداوند متمرد نشوید، و از ما نیز متمرد نشوید، در این که مذبحی برای خود سوی مذبح یهوه خدای ما بنا کنید.²⁰ آیا عخان بن زارح درباره چیز حرام خیانت نورزید؟ پس بر تمامی جماعت اسرائیل غضب آمد، و آن شخص در گناه خود تنها هلاک نشد.»

²¹ آنگاه بنی روبین و بنی جاد و نصف سبط منسی در جواب روسای قبایل اسرائیل گفتند: «یهوه خدای خدایان! یهوه خدای خدایان! اومی داند و اسرائیل خواهند دانست اگر این کار از راه تمرد یا از راه خیانت بر خداوند بوده باشد، امروز ما را خلاصی مده،²² که برای خودمذبحی ساخته‌ایم تا از متابعت خداوند برگشته، قربانی سوختنی و هدیه آردی بر آن بگذرانیم، و ذبایح سلامتی بر آن بنماییم؛ خود خداوند بازخواست بنماید.²⁴ بلکه این کار را از راه احتیاط و هوشیاری کرده‌ایم، زیرا گفتیم شاید در وقت آینده پسران شما به پسران ما بگویند شما را با یهوه خدای اسرائیل چه علاقه است؟²⁵ چونکه خداوند اردن را در میان ما و شمای بنی روبین و بنی جاد حد گذارده است. پس شما را در خداوند بهره‌ای نیست و پسران شما پسران ما را از ترس خداوند باز خواهند داشت.²⁶ پس گفتیم برای ساختن مذبحی به جهت خود تدارک ببینیم، نه برای قربانی سوختنی و نه برای ذبیحه،²⁷ بلکه تا در میان ما و شما و در میان نسلهای ما بعد از ما شاهد باشد تا عبادت خداوند را به حضور او با قربانی های سوختنی و ذبایح سلامتی خود به جا آوریم، تا در زمان آینده پسران شما به پسران ما نگویند که شما را در خداوند هیچ بهره‌ای نیست.²⁸ پس گفتیم اگر در زمان آینده به ما و به نسلهای ما چنین بگویند، آنگاه ما خواهیم گفت، نمونه مذبح خداوند را ببینید که پدران ما ساختند نه برای قربانی سوختنی و نه برای ذبیحه، بلکه تا در میان ما و شما شاهد باشد.²⁹ حاشا از ما که از خداوند متمرد شده، امروز از متابعت خداوند برگردیم، و مذبحی برای قربانی سوختنی و هدیه آردی و ذبیحه سوی مذبح یهوه، خدای ما که پیش روی مسکن اوست، بسازیم.»

³⁰ و چون فینحاس کاهن و سروران جماعت و روسای قبایل اسرائیل که با وی بودند سخنی را که بنی روبین و بنی جاد و بنی منسی گفته بودند، شنیدند، در نظر ایشان پسند آمد.³¹ و فینحاس بن العازار کاهن به بنی روبین و بنی جاد و بنی منسی گفت: «امروز دانستیم که خداوند در میان ماست، چونکه این خیانت را بر خداوند نورزیده‌اید، پس الان بنی اسرائیل را از دست خداوند خلاصی دادید.»

³² پس فینحاس بن العازار کاهن و سروران از نزد بنی روبین و بنی جاد از زمین جلعاد به زمین کنعان، نزد اسرائیل برگشته، این خبر به ایشان رسانیدند.³³ و این کار به نظر بنی اسرائیل پسند آمد و بنی اسرائیل خدا را متبارک خواندند، و درباره برآمدن برای مقاتله ایشان تا زمینی را که بنی روبین و بنی جاد در آن ساکن بودند خراب نمایند، دیگر سخن نگفتند.³⁴ و بنی روبین و بنی جاد آن مذبح را عید نامیدند، زیرا که آن در میان ما شاهد است که یهوه خداست.

وصیت یوشع به رهبران قوم

23 و واقع شد بعد از روزهای بسیار چون خداوند اسرائیل را از جمیع دشمنان ایشان از هر طرف آرامی داده بود، و یوشع پیر

و سالخورده شده بود.² که یوشع جمیع اسرائیل را با مشایخ و روسا و داوران و ناظران ایشان طلبیده، به ایشان گفت: «من پیر و سالخورده شده‌ام.³ و شما هر آنچه یهوه، خدای شما به همه این طوایف به خاطر شما کرده است، دیده‌اید، زیرا یهوه، خدای شما اوست که برای شما جنگ کرده است.⁴ اینک این طوایف را که باقی مانده‌اند از اردن و جمیع طوایف را که مغلوب ساخته‌ام تادریای بزرگ، به سمت مغرب آفتاب برای شما به قرعه

بانوای آن، یعنی چهار شهر.³⁸ و از سبط جادراموت را در جلعاد که شهر ملجای قاتلان است بانوای آن و محتایم را با نواحی آن.³⁹ و حشبون را با نواحی آن و یعزیر را با نواحی آن؛ همه این شهرها چهار می‌باشد.⁴⁰ همه اینها شهرهای بنی مراری برحسب قبایل ایشان بود، یعنی بقیه قبایل لویان و قرعه ایشان دوازده شهر بود.

⁴¹ و جمیع شهرهای لویان در میان ملک بنی اسرائیل چهل و هشت شهر با نواحی آنها بود.⁴² این شهرها هر یکی با نواحی آن به هر طرفش بود، و برای همه این شهرها چنین بود.

⁴³ پس خداوند تمامی زمین را که برای پدران ایشان قسم خورده بود که به ایشان بدهد به اسرائیل داد، و آن را به تصرف آورده، در آن ساکن شدند.⁴⁴ و خداوند ایشان را از هر طرف آرامی داد چنانکه به پدران ایشان قسم خورده بود، واحدی از دشمنان ایشان نتوانست با ایشان مقاومت نماید، زیرا که خداوند جمیع دشمنان ایشان را به دست ایشان سپرده بود.⁴⁵ و از جمیع سخنان نیکویی که خداوند به خاندان اسرائیل گفته بود، سخنی به زمین نیفتاد بلکه همه واقع شد.

بازگشت سبطهای شرقی

22 آنگاه یوشع روبینیان و جادیان و نصف سبط منسی را خوانده،² به ایشان گفت: «شما هر چه موسی بنده خداوند به شما امر فرموده بود، نگاه داشتید، و کلام مرا از هر چه به شما امر فرموده‌ام، اطاعت نمودید.³ و برادران خود را در این ایام طویل تا امروز ترک نکرده، وصیتی را که یهوه، خدای شما، امر فرموده بود، نگاه داشته‌اید.⁴ و الان یهوه خدای شما به برادران شما آرامی داده است، چنانکه به ایشان گفته بود. پس حال به خیمه های خود و به زمین ملکیت خود که موسی بنده خداوند از آن طرف اردن به شما داده است بازگشته، بروید.⁵ اما بدقت متوجه شده، امر و شریعتی را که موسی بنده خداوند به شما امر فرموده است به جا آورید، تا یهوه، خدای خود، را محبت نموده، به تمامی طریقه‌های او سلوک نمایید، و اوامر او را نگاه داشته، به او بچسبید و او را به تمامی دل و تمامی جان خود عبادت نمایید.»⁶ پس یوشع ایشان را برکت داده، روانه نمود و به خیمه های خود رفتند.

⁷ و به نصف سبط منسی، موسی ملک در ایشان داده بود، و به نصف دیگر، یوشع در این طرف اردن به سمت مغرب در میان برادران ایشان ملک داد. و هنگامی که یوشع ایشان را به خیمه های ایشان روانه می‌کرد، ایشان را برکت داد.⁸ و ایشان را مخاطب ساخته، گفت: «با دولت بسیار و با مواشی بی‌شمار، با نقره و طلا و مس و آهن و لباس فراوان به خیمه های خود برگردید، و غنیمت دشمنان خود را با برادران خویش تقسیم نمایید.»⁹ پس بنی روبین و بنی جاد و نصف سبط منسی از نزد بنی اسرائیل از شیلوه که در زمین کنعان است برگشته، روانه شدند تا به زمین جلعاد، و به زمین ملک خود که آن را به واسطه موسی برحسب فرمان خداوند به تصرف آورده بودند، بروند.

¹⁰ و چون به حوالی اردن که در زمین کنعان است رسیدند، بنی روبین و بنی جاد و نصف سبط منسی در آنجا به کنار اردن مذبحی بنا نمودند، یعنی مذبح عظیم المنظری.¹¹ و بنی اسرائیل خبر این را شنیدند که اینک بنی روبین و بنی جاد و نصف سبط منسی، به مقابل زمین کنعان، در حوالی اردن، بر کناری که از آن بنی اسرائیل است، مذبحی بنا کرده‌اند.¹² پس چون بنی اسرائیل این را شنیدند، تمامی جماعت بنی اسرائیل در شیلوه جمع شدند تا برای مقاتله ایشان برآیند.

¹³ و بنی اسرائیل فینحاس بن العازار کاهن رانزد بنی روبین و بنی جاد و نصف سبط منسی به زمین جلعاد فرستادند.¹⁴ و با او ده رئیس، یعنی یک رئیس از هر خاندان آبی از جمیع اسباط اسرائیل را که هر یکی از ایشان رئیس خاندان آبی ایشان از قبایل بنی اسرائیل بودند.¹⁵ پس ایشان نزد بنی روبین و بنی جاد و نصف سبط منسی به زمین جلعاد آمدند و ایشان را مخاطب ساخته، گفتند: «تمامی جماعت خداوند چنین می‌گویند: این چه فتنه است که به خدای اسرائیل انگیزخته‌اید که امروز از متابعت خداوند برگشته‌اید و برای خود مذبحی ساخته، امروز از خداوند متمرد

شما را از دست او رها نمودیم. ¹¹ و از اردن عبور کرده، به اریحا رسیدید، و مردان اریحا یعنی اموریان و فرزندان و کنعانیان و حتیان و جرجاشیان و حویان و یبوسیان با شما جنگ کردند، و ایشان را به دست شما تسلیم نمودیم. ¹² و زنبور را پیش شما فرستاده، ایشان را به دست شما تسلیم نمودیم. ¹³ و از حضور شما براندم، نه به شمشیر و نه به کمان شما. ¹⁴ و زمینی که در آن زحمت نکشیدید، و شهرهایی را که بنا نمودید، به شما دادم که در آنها ساکن می‌باشید و از تاکستانها و باغات زیتون که نکاشتید، می‌خورید. ¹⁵ پس الان از یهوه بترسید، و او را به خلوص و راستی عبادت نمایید، و خدایانی را که پدران شما به آن طرف نهر و در مصر عبادت نمودند از خود دور کرده، یهوه را عبادت نمایید. ¹⁶ و اگر در نظر شما پسند نیاید که یهوه را عبادت نمایید، پس امروز برای خود اختیار کنید که را عبادت خواهید نمود، خواه خدایانی را که پدران شما که به آن طرف نهر بودند عبادت نمودند، خواه خدایان اموریانی را که شما در زمین ایشان ساکنید، و اما من و خاندان من، یهوه را عبادت خواهیم نمود.»

¹⁷ آنگاه قوم در جواب گفتند: «حاشا از ما که یهوه را ترک کرده، خدایان غیر را عبادت نماییم. ¹⁸ زیرا که یهوه، خدای ما، اوست که ما و پدران ما را از زمین مصر از خانه بندگی بیرون آورد، و این آیات بزرگ را در نظر ما نمود، و ما را در تمامی راه که رفتیم و در تمامی طوایفی که از میان ایشان گذشتیم، نگاه داشت. ¹⁹ و یهوه تمامی طوایف، یعنی اموریانی را که در این زمین ساکن بودند از پیش روی ما بیرون کرد، پس ما نیز یهوه را عبادت خواهیم نمود، زیرا که او خدای ماست.»

²⁰ پس یوشع به قوم گفت: «نمی‌توانید یهوه را عبادت کنید زیرا که او خدای قدوس است و او خدای غیور است که عصیان و گناهان شما را نخواهد آمرزید. ²¹ اگر یهوه را ترک کرده، خدایان غیر را عبادت نمایید، آنگاه او خواهد برگشت و به شما ضرر رسانیده، بعد از آنکه به شما احسان نموده است، شما را هلاک خواهد کرد.» ²² قوم به یوشع گفتند: «نی بلکه یهوه را عبادت خواهیم نمود.» ²³ یوشع به قوم گفت: «شما برخورد شاهد هستید که یهوه را برای خود اختیار نموده‌اید تا او را عبادت کنید.» گفتند: «شاهد هستیم.» ²⁴ (گفت): «پس الان خدایان غیر را که در میان شما هستند دور کنید، و دل‌های خود را به یهوه، خدای اسرائیل، مایل سازید.» ²⁵ قوم به یوشع گفتند: «یهوه خدای خود را عبادت خواهیم نمود و آواز او را اطاعت خواهیم کرد.» ²⁶ پس در آن روز یوشع با قوم عهد بست و برای ایشان فریضه و شریعتی در شکیم قرار داد. ²⁷ و یوشع این سخنان را در کتاب تورات خدا نوشت و سنگی بزرگ گرفته، آن را در آنجا زیر درخت بلوطی که نزد قدس خداوند بود برپا داشت. ²⁸ و یوشع به تمامی قوم گفت: «اینک این سنگ برای ما شاهد است، زیرا که تمامی سخنان خداوند را که به ما گفت، شنیده‌است؛ پس برای شما شاهد خواهد بود، مبادا خدای خود را انکار نمایید.» ²⁹ پس یوشع، قوم یعنی هر کس را به ملک خود روانه نمود.

رحلت یوشع

³⁰ و بعد از این امور واقع شد که یوشع بن نون، بنده خداوند، چون صد و ده ساله بود، مرد. ³¹ و او را در حدود ملک خودش در تمنه سارح که در کوهستان افرایم به طرف شمال کوه جاعش است، دفن کردند. ³² و اسرائیل در همه ایام یوشع و همه روزهای مشایخی که بعد از یوشع زنده ماندند و تمام عملی که خداوند برای اسرائیل کرده بود دانستند، خداوند را عبادت نمودند. ³³ و استخوانهای یوسف را که بنی اسرائیل از مصر آورده بودند در شکیم، در حصه زمینی که یعقوب از بنی حمور، پدر شکیم به صد قسیطه خریده بود، دفن کردند، و آن ملک بنی یوسف شد. ³⁴ و العازار بن هارون مرد، و او را در تل پسرش فینحاس که در کوهستان افرایم به او داده شد، دفن کردند.

تقسیم کرده‌ام تا میراث اسباط شما باشند. ⁵ و یهوه، خدای شما اوست که ایشان را از حضور شما رانده، ایشان را از پیش روی شما بیرون می‌کند، و شما زمین ایشان را در تصرف خواهید آورد، چنانکه یهوه خدای شما به شما گفته است. ⁶ پس بسیار قوی باشید و متوجه شده، هر چه در سفر تورات موسی مکتوب است نگاه دارید و به طرف چپ یا راست از آن تجاوز ننمایید. ⁷ تا به این طوایفی که در میان شما باقی مانده‌اند داخل نشوید، و نامهای خدایان ایشان را ذکر ننمایید، و قسم نخورید و آنها را عبادت ننمایید و سجده نکنید. ⁸ بلکه به یهوه، خدای خود بچسبید چنانکه تا امروز کرده‌اید. ⁹ زیرا خداوند طوایف بزرگ و زورآور را از پیش روی شما بیرون کرده است، و اما با شما کسی را تا امروز پاری مقاومت نبوده است. ¹⁰ یک نفر از شما هزار را تعاقب خواهد نمود زیرا که یهوه، خدای شما، اوست که برای شما جنگ می‌کند، چنانکه به شما گفته است. ¹¹ پس بسیار متوجه شده، یهوه خدای خود را محبت نمایید. ¹² و اما اگر برگشته، با بقیه این طوایفی که در میان شما مانده‌اند بچسبید و با ایشان مصاهرت نمایید، و به ایشان درآید و ایشان به شما درآیند، ¹³ یقین بدانید که یهوه خدای شما این طوایف را از حضور شما دیگر بیرون نخواهد کرد، بلکه برای شما دام و تله و برای پهلوه‌های شما تازیانه و در چشمان شما خار خواهند بود، تا وقتی که از این زمین نیکو که یهوه خدای شما، به شما داده است، هلاک شوید. ¹⁴ و اینک من امروز به طریق اهل تمامی زمین می‌روم، و به تمامی دل و به تمامی جان خود می‌دانم که یک چیز از تمام چیزهای نیکو که یهوه، خدای شما درباره شما گفته است به زمین نیفتاده، بلکه همه‌اش واقع شده است، و یک حرف از آن به زمین نیفتاده. ¹⁵ و چنین واقع خواهد شد که چنانکه همه چیزهای نیکو که یهوه، خدای شما به شما گفته بود برای شما واقع شده است، همچنان خداوند همه چیزهای بد را بر شما عارض خواهد گردانید، تا شما را از این زمین نیکو که یهوه، خدای شما به شما داده است، هلاک سازد. ¹⁶ اگر از عهد یهوه، خدای خود، که به شما امر فرموده است، تجاوز نمایید، و رفته، خدایان دیگر را عبادت نمایید، و آنها را سجده کنید، آنگاه غضب خداوند بر شما افروخته خواهد شد، و از این زمین نیکو که به شما داده است به زودی هلاک خواهید شد.

تجدید پیمان

24 و یوشع تمامی اسباط اسرائیل را در شکیم جمع کرد، و مشایخ اسرائیل و روسا و داوران و ناظران ایشان را طلبیده، به حضور خدا حاضر شدند. ² و یوشع به تمامی قوم گفت که «یهوه خدای اسرائیل چنین می‌گوید که پدران شما، یعنی طارح پدر ابراهیم و پدر ناحور، در زمان قدیم به آن طرف نهر ساکن بودند، و خدایان غیر را عبادت می‌نمودند. ³ و پدر شما ابراهیم را از آن طرف نهر گرفته، در تمامی زمین کنعان گردانیدم، و ذریت او را زیاد کردم و اسحاق را به او دادم. ⁴ و یعقوب و عیسو را به اسحاق دادم، و کوه سعیر را به عیسو دادم تا ملکیت او بشود، و یعقوب و پسرانش به مصر فرود شدند. ⁵ و موسی و هارون را فرستاده مصر را به آنچه در وسط آن کردم، مبتلا ساختم؛ پس شما را از آن بیرون آوردم. ⁶ و چون پدران شما را از مصر بیرون آوردم و به دریا رسیدید، مصریان با ارباب‌ها و سواران، پدران شما را تا بحر قلزم تعاقب نمودند. ⁷ و چون نزد خداوند فریاد کردند، او در میان شما و مصریان تاریکی گذارد، و دریا را برایشان آورده، ایشان را پوشانید، و چشمان شما آنچه را در مصر کردم دید، پس روزهای بسیار در بیابان ساکن می‌بودید. ⁸ پس شما را در زمین اموریانی که به آن طرف اردن ساکن بودند آوردم، و با شما جنگ کردند، و ایشان را به دست شما تسلیم نمودم، و زمین ایشان را در تصرف آوردید، و ایشان را از حضور شما هلاک ساختم. ⁹ و بلال بن صفور ملک موآب برخاسته، با اسرائیل جنگ کرد و فرستاده، بلعام بن بعور را طلبید تا شما را لعنت کند. ¹⁰ و نخواستم که بلعام را بشنوم لهذا شما را برکت همی داد و

داوران

جنگ با بقیه کنعانیان

1 و بعد از وفات یوشع واقع شد که بنی اسرائیل از خداوند سوال کرده، گفتند: «کیست که برای ما بر کنعانیان، اول برآید و با ایشان جنگ نماید؟» 2 خداوند گفت: «یهودا برآید، اینک زمین را به دست او تسلیم کرده‌ام.» 3 و یهودا به برادر خود شمعون گفت: «به قرعه من همراه من برآی، و با کنعانیان جنگ کنیم، و من نیز همراه تو به قرعه تو خواهم آمد.» پس شمعون همراه او رفت. 4 و یهودا برآمد، و خداوند کنعانیان و فرزندان را به دست ایشان تسلیم نمود، و ده هزار نفر از ایشان را در بازق کشتند. 5 و ادونی بازق را در بازق یافته، با او جنگ کردند، و کنعانیان و فرزندان را شکست دادند. 6 و ادونی بازق فرار کرد و او را تعاقب نموده، گرفتندش، و شستهای دست و پایش را بریدند. 7 و ادونی بازق گفت: «هفتاد ملک با شستهای دست و پا بریده زیر سفره من خورده‌ها برمی چیدند، موافق آنچه من کردم خدا به من مکافات رسانیده است.» پس او را به اورشلیم آوردند و در آنجا مرد.

8 و بنی یهودا با اورشلیم جنگ کرده، آن را گرفتند، و آن را به دم شمشیر زده، شهر را به آتش سوزانیدند. 9 و بعد از آن بنی یهودا فرود شدند تا با کنعانیانی که در کوهستان و جنوب و بیابان ساکن بودند، جنگ کنند. 10 و یهودا بر کنعانیانی که در حبرون ساکن بودند برآمد، و اسم حبرون قبل از آن قریه اربع بود، و شیشای و اخیمان و تلمای را کشتند. 11 و از آنجا بر ساکنان دبیر برآمد و اسم دبیر قبل از آن، قریه سفیر بود. 12 و کالیب گفت: «آنکه قریه سفیر را زده، فتح نماید، دختر خود عکسه را به او به زنی خواهم داد.» 13 و عتینیل بن قناز برادر کوچک کالیب آن را گرفت، پس دختر خود عکسه را به او به زنی داد. 14 و چون دختر نزد وی آمد او را ترغیب کرد که از پدرش زمینی طلب کند و آن دختر از الاغ خود پیاده شده، کالیب وی را گفت: «چه می‌خواهی؟» 15 به وی گفت: «مرا برکت ده زیرا که مرا در زمین جنوب ساکن گردانیدی، پس مرا چشمه‌های آب بده.» و کالیب چشمه‌های بالا و چشمه‌های پایین را به او داد.

16 و پسران قینی پدر زن موسی از شهر نخلستان همراه بنی یهودا به صحرای یهودا که به جنوب عراد است برآمده، رفتند و با قوم ساکن شدند. 17 و یهودا همراه برادر خود شمعون رفت، و کنعانیانی را که در صفت ساکن بودند، شکست دادند، و آن را خراب کرده، اسم شهر را حرما نامیدند. 18 و یهودا غزه و نواحی اش و اشقلون و نواحی اش و عقرون و نواحی اش را گرفت. 19 و خداوند با یهودا می‌بود، و او اهل کوهستان را بیرون کرد، لیکن ساکنان وادی را نتوانست بیرون کند، زیرا که ارابه‌های آهنین داشتند. 20 و حبرون را برحسب قول موسی به کالیب دادند، و او سه پسر عناق را از آنجا بیرون کرد. 21 و بنی بنیامین بیوسیان را که در اورشلیم ساکن بودند بیرون نکردند، و بیوسیان بابنی بنیامین تا امروز در اورشلیم ساکنند. 22 و خاندان یوسف نیز به بیت ثیل برآمدند، و خداوند با ایشان بود. 23 و خاندان یوسف بیت ثیل را جاسوسی کردند، و نام آن شهر قبل از آن لوز بود. 24 و کشیکچیان مردی را که از شهر بیرون می‌آمد دیده، به وی گفتند:

«مدخل شهر را به ما نشان بده که با تو احسان خواهیم نمود.» 25 پس مدخل شهر را به ایشان نشان داده، پس شهر را به دم شمشیر زدند، و آن مرد را با تمامی خاندانش رها کردند. 26 و آن مرد به زمین حتیان رفته، شهری بنا نمود و آن را لوز نامید که تا امروز اسمش همان است. 27 و منسی اهل بیت‌شان و دهات آن را و اهل تنک و دهات آن و ساکنان دور و دهات آن و ساکنان بیلعام و دهات آن و ساکنان مجدو و دهات آن را

بیرون نکرد، و کنعانیان عزیمت داشتند که در آن زمین ساکن باشند. 28 و چون اسرائیل قوی شدند، بر کنعانیان جزیه نهادند، لیکن ایشان را تمام بیرون نکردند.

29 و افرایم کنعانیانی را که در جازر ساکن بودند، بیرون نکرد، پس کنعانیان در میان ایشان در جازر ساکن ماندند. 30 و زبولون ساکنان فطرون و ساکنان نهلول را بیرون نکرد، پس کنعانیان در میان ایشان ساکن ماندند، و جزیه بر آنها گذارده شد.

31 و اشیر ساکنان عکو و ساکنان صیدون و احلب و اکزیب و حلبه و عفیق و رحوب را بیرون نکرد. 32 پس اشیریان در میان کنعانیانی که ساکن آن زمین بودند سکونت گرفتند، زیرا که ایشان را بیرون نکردند.

33 و نفتالی ساکنان بیت شمس و ساکنان بیت عنات را بیرون نکرد، پس در میان کنعانیانی که ساکن آن زمین بودند، سکونت گرفت. لیکن ساکنان بیت شمس و بیت عنات به ایشان جزیه می‌دادند.

34 و اموریان بنی دان را به کوهستان مسدود ساختند زیرا که نگذاشتند که به بیابان فرود آیند. 35 پس اموریان عزیمت داشتند که در ایلون و شعلبیم در کوه حارس ساکن باشند، و لیکن چون دست خاندان یوسف قوت گرفت، جزیه برایشان گذارده شد. 36 و حد اموریان از سر بالای عقرییم و از صالح تا بالاتر بود.

ملاقات فرشته خدا

2 و فرشته خداوند از جلجال به بوکیم آمده، گفت: «شما را از مصر برآوردم و به زمینی که به پدران شما قسم خوردم داخل کردم، و گفتم عهد خود را با شما تا به ابد نخواهم شکست. 2 پس شما با ساکنان این زمین عهد مبنیدید و مذبح‌های ایشان را بشکنید، لیکن شما سخن مرا نشنیدید. این چه کار است که کرده‌اید؟ 3 لهما من نیز گفتم ایشان را از حضور شما بیرون نخواهم کرد، و ایشان در کمرهای شما خاها خواهند بود، و خدایان ایشان برای شما دام خواهند بود.» 4 و چون فرشته خداوند این سخنان را به تمامی اسرائیل گفت، قوم آواز خود را بلند کرده، گریستند. 5 و آن مکان را بوکیم نام نهادند، و در آنجا برای خداوند قربانی گذرانیدند.

نتیجه ناطاعتی

6 و چون یوشع قوم را روانه نموده بود، بنی اسرائیل هر یکی به ملک خود رفتند تا زمین را به تصرف آورند. 7 و در تمامی ایام یوشع و تمامی ایام مشایخی که بعد از یوشع زنده ماندند، و همه کارهای بزرگ خداوند را که برای اسرائیل کرده بود، دیدند، قوم، خداوند را عبادت نمودند. 8 و یوشع بن نون، بنده خداوند، چون صد و ده ساله بود، مرد. 9 و او را در حدود ملکش در تنه حارس در کوهستان افرایم به طرف شمال کوه جاعش دفن کردند. 10 و تمامی آن طبقه نیز به پدران خود پیوستند، و بعد از ایشان طبقه دیگر برخاستند که خداوند و اعمالی را که برای اسرائیل کرده بود، ندانستند.

11 و بنی اسرائیل در نظر خداوند شرارت ورزیدند، و بعلاها را عبادت نمودند. 12 و یهوه خدای پدران خود را که ایشان را از زمین مصر بیرون آورده بود، ترک کردند، و خدایان غیر را از خدایان طوایفی که در اطراف ایشان بودند پیروی نموده، آنها را سجده کردند. و خشم خداوند را برانگیختند. 13 و یهوه را ترک کرده، بعلا و عشتاروت را عبادت نمودند. 14 پس خشم خداوند بر اسرائیل افروخته شده، ایشان را به دست تاراج

15 و چون بنی اسرائیل نزد خداوند فریاد برآوردند، خداوند برای ایشان نجات دهنده‌ای یعنی ایهود بن جیرای بنیامینی را که مرد چپ دستی بود، برپا داشت، و بنی اسرائیل به دست او برای عجلون، پادشاه موآب، ارمغان فرستادند. 16 و ایهود خنجر دودمی که طولش یک ذراع بود، برای خود ساخت و آن را در زیرجامه بر ران راست خود بست. 17 و ارمغان را نزد عجلون، پادشاه موآب عرضه داشت. و عجلون مرد بسیار فربه‌ی بود. 18 و چون از عرضه داشتن ارمغان فارغ شد، آنانی را که ارمغان را آورده بودند، روانه نمود. 19 و خودش از معدنهای سنگ که نزد جلجال بود، برگشته، گفت: «ای پادشاه سخنی مخفی برای تو دارم.» گفت: «ساکت باش.» و جمیع حاضران از پیش او بیرون رفتند. 20 و ایهود نزد وی داخل شد و او بنتهایی در بالاخانه تابستانی خود می‌نشست. ایهود گفت: «کلامی از خدا برای تو دارم.» پس از کرسی خود برخاست. 21 و ایهود دست چپ خود را دراز کرده، خنجر را از ران راست خویش کشید و آن را در شکمش فرو برد. 22 و دسته آن با تیغه‌اش نیز فرو رفت و پیه، تیغه را پوشانید زیرا که خنجر را از شکمش بیرون نکشید و به فضلات رسید. 23 و ایهود به دهلیز بیرون رفته، درهای بالاخانه را بر وی بسته، قفل کرد. 24 و چون او رفته بود، نوکرانش آمده، دیدند که اینک درهای بالاخانه قفل است. گفتند، یقین پایهای خود را در غرفه تابستانی می‌پوشاند. 25 و انتظار کشیدند تا خجل شدند، و چون او درهای بالاخانه را نگشود پس کلید را گرفته، آن را باز کردند، و اینک آقای ایشان بر زمین مرده افتاده بود. 26 و چون ایشان معطل می‌شدند، ایهود به دررفت و از معدنهای سنگ گذشته، به سعیرت به سلامت رسید. 27 و چون داخل آنجا شد کرنا رادر کوهستان افرایم نواخت و بنی اسرائیل همراهش از کوه به زیر آمدند، و او پیش روی ایشان بود. 28 و به ایشان گفت: «از عقب من بیاید زیرا خداوند، موآبیان، دشمنان شما را به دست شما تسلیم کرده است.» پس از عقب او فرود شده، معبرهای اردن را پیش روی موآبیان گرفتند، و نگذاشتند که احدی عبور کند. 29 و در آن وقت به قدر ده هزار نفر از موآبیان را، یعنی هرزورآور و مرد جنگی را کشتند و کسی رهایی نیافت. 30 و در آن روز موآبیان زیر دست اسرائیل ذلیل شدند، و زمین هشتاد سال آرامی یافت.

شمجر

31 و بعد از او شمجر بن عنات بود که ششصد نفر از فلسطینیان را با چوب گاورانی کشت، و او نیز اسرائیل را نجات داد.

دبوره

4 و بنی اسرائیل بعد از وفات ایهود بار دیگر در نظر خداوند شرارت ورزیدند. 2 و خداوند ایشان را به دست بایین، پادشاه کنعان، که در حاصور سلطنت می‌کرد، فروخت، و سردار لشکرش سیسرا بود که در حروشت امتهاسکونت داشت. 3 و بنی اسرائیل نزد خداوند فریاد کردند، زیرا که او را نهضد ارابه آهنین بود و بر بنی اسرائیل بیست سال بسیار ظلم می‌کرد. 4 و در آن زمان دبوره نبیه زن لفیدوت اسرائیل را داوری می‌نمود. 5 و او زیر نخل دبوره که در میان رامه و بیت ئیل در کوهستان افرایم بود، می‌نشست، و بنی اسرائیل به جهت داوری نزد وی می‌آمدند. 6 پس او فرستاده، باراق بن ابینوعم را از قادش نفتالی طلبید و به وی گفت: «آیا یهوه، خدای اسرائیل، امر نفرموده است که برو و به کوه تابور رهنمایی کن، و ده هزار نفر از بنی نفتالی و بنی زبولون را همراه خود بگیر؟ 7 و سیسرا، سردار لشکر بایین را با ارابه‌ها و لشکرش به نهر قیشون نزد تو کشیده، او را به دست تو تسلیم خواهم کرد.» 8 باراق وی را گفت: «اگر همراه من بیایی می‌روم و اگر همراه من نیایی نمی‌روم.» 9 گفت: «البته همراه تو می‌آیم، لیکن این سفر که می‌روی برای تو اکرام نخواهد بود، زیرا خداوند سیسرا را به دست زنی خواهد فروخت.» پس دبوره برخاسته، همراه باراق به قادش رفت. 10 و باراق، زبولون و نفتالی را به قادش جمع کرد و ده هزار نفر در رکاب او رفتند، و دبوره همراهش برآمد.

کنندگان سپرد تا ایشان را غارت نمایند، و ایشان را به دست دشمنانی که به اطراف ایشان بودند، فروخت، به حدی که دیگر نتوانستند با دشمنان خود مقاومت نمایند. 15 و به هر جا که بیرون می‌رفتند، دست خداوند برای بدی بر ایشان می‌بود، چنانکه خداوند گفته، و چنانکه خداوند برای ایشان قسم خورده بود و به نهایت تنگی گرفتار شدند.

16 و خداوند داوران برانگیزانید که ایشان را از دست تاراج کنندگان نجات دادند. 17 و باز داوران خود را اطاعت ننمودند، زیرا که در عقب خدایان غیر زناکار شده، آنها را سجده کردند، و از راهی که پدران ایشان سلوک می‌نمودند، و اوامر خداوند را اطاعت می‌کردند، به زودی برگشتند، و مثل ایشان عمل نمودند. 18 و چون خداوند برای ایشان داوران برمی‌انگیخت خداوند با داوری بود، و ایشان را در تمام ایام آن داور از دست دشمنان ایشان نجات می‌داد، زیرا که خداوند به خاطر ناله‌ای که ایشان از دست ظالمان و ستم کنندگان خود برمی‌آوردند، پشیمان می‌شد. 19 و واقع می‌شد چون داور وفات یافت که ایشان برمی‌گشتند و از پدران خود بیشتر فتنه انگیز شده، خدایان غیر را پیروی می‌کردند، و آنها را عبادت نموده، سجده می‌کردند، و از اعمال بد و راههای سرکشی خود چیزی باقی نمی‌گذاشتند. 20 لهذا خشم خداوند بر اسرائیل افروخته شد و گفت: «چونکه این قوم از عهدی که با پدران ایشان امرفرمودم، تجاوز نموده، آواز مرا نشنیدند، 21 من نیز هیچ‌یک از امتهای را که یوشع وقت وفاتش واگذاشت، از حضور ایشان دیگر بیرون نخواهم نمود. 22 تا اسرائیل را به آنها بیازمایم که آیا طریق خداوند را نگهداشته، چنانکه پدران ایشان نگهداشتند، در آن سلوک خواهند نمود یا نه.» 23 پس خداوند آن طوایف را واگذاشته، به سرعت بیرون نکرد و آنها را به دست یوشع تسلیم ننمود.

3 پس اینانند طوایفی که خداوند واگذاشت تا به واسطه آنها اسرائیل را بیازماید، یعنی جمیع آنانی که همه جنگهای کنعان را ندانسته بودند. 2 تا طبقات بنی اسرائیل دانشمند شوند و جنگ را به ایشان تعلیم دهد، یعنی آنانی که آن را پیشتر به هیچ وجه نمی‌دانستند. 3 پنج سردار فلسطینیان و جمیع کنعانیان و صیدونیان و حویان که در کوهستان لبنان از کوه بعل حرمون تا مدخل حمات ساکن بودند. 4 و اینها برای آزمایش بنی اسرائیل بودند، تا معلوم شود که آیا احکام خداوند را که به واسطه موسی به پدران ایشان امرفرموده بود، اطاعت خواهند کرد یا نه. 5 پس بنی اسرائیل در میان کنعانیان و حتیان و اموریان و فریزیان و حویان و یبوسیان ساکن می‌بودند. 6 دختران ایشان را برای خود به زنی می‌گرفتند، و دختران خود را به پسران ایشان می‌دادند، و خدایان آنها را عبادت می‌نمودند.

عتنئیل

7 و بنی اسرائیل آنچه در نظر خداوند ناپسند بود، کردند، و یهوه خدای خود را فراموش نموده، بعلها و بتها را عبادت کردند. 8 و غضب خداوند بر اسرائیل افروخته شده، ایشان را به دست کوشان رشعتایم، پادشاه آرام نهرین، فروخت، و بنی اسرائیل کوشان رشعتایم را هشت سال بندگی کردند. 9 و چون بنی اسرائیل نزد خداوند فریاد کردند، خداوند برای بنی اسرائیل نجات دهنده‌ای یعنی عتنئیل بن قناز برادر کوچک کالیب را برپا داشت، و او ایشان را نجات داد. 10 و روح خداوند بر او نازل شد پس بنی اسرائیل را داوری کرد، و برای جنگ بیرون رفت، و خداوند کوشان رشعتایم، پادشاه آرام را به دست او تسلیم کرد، و دستش بر کوشان رشعتایم مستولی گشت. 11 و زمین چهل سال آرامی یافت. پس عتنئیل بن قناز مرد.

ایهود

12 و بنی اسرائیل بار دیگر در نظر خداوند بدی کردند، و خداوند عجلون، پادشاه موآب را بر اسرائیل مستولی ساخت، زیرا که در نظر خداوند شرارت ورزیده بودند. 13 و او بنی عمون و عمالیق را نزد خود جمع کرده، آمد، و بنی اسرائیل را شکست داد، و ایشان شهر نخلستان را گرفتند. 14 و بنی اسرائیل عجلون، پادشاه موآب را هجده سال بندگی کردند.

12 بیدار شو بیدار شوای دپوره. بیدار شو بیدار شو و سرود بخوان. برخی‌زای باراق وای پسرابینوعم، اسپران خود را به اسپری ببر. 13 آنگاه جماعت قلیل بر بزرگان قوم تسلط یافتند. و خداوند مرا بر جباران مسلط ساخت.

14 از افرایم آمدند، آنانی که مقر ایشان در عمالیق است. در عقب تو بنیامین با قومهای تو، و از ماکیرداوران آمدند. و از زبولون آنانی که عصای صف آرا را به دست می‌گیرند.

15 و سروران یساکار همراه دپوره بودند. چنانکه باراق بود همچنان یساکار نیز بود. در عقب او به وادی هجوم آوردند. فکرهاى دل نزد شعوب روبین عظیم بود.

16 چرا در میان آغله‌ها نشستى. آیا تا نی گله‌ها رابشئوی؟ مباحثات دل، نزد شعوب روبین عظیم بود.

17 جلعاد به آن طرف اردن ساکن ماند. و دان چرانزد کشتیها درنگ نمود. اشیر به کناره دریانشست. و نزد خلیجهای خود ساکن ماند.

18 و زبولون قومی بودند که جان خود را به خطر موت تسلیم نمودند. و نفتالی نیز در بلندیهای میدان.

19 پادشاهان آمده، جنگ کردند. آنگاه پادشاهان کنعان مقاتله نمودند. در تئنگ نزد آبهای مجدو. و هیچ منفعت نقره نبردند.

20 از آسمان جنگ کردند. ستارگان از منازل خودبا سپسرا جنگ کردند.

21 نهر قیشون ایشان را در ربود. آن نهر قدیم یعنی نهر قیشون. ای جان من قوت را پایمال نمودی.

22 آنگاه اسبان، زمین را یازدن گرفتند. به سبب تاختن یعنی تاختن زورآوران ایشان.

23 فرشته خداوند می‌گوید می‌رویز را لعنت کنید، ساکنانش را به سختی لعنت کنید، زیرا که به امدادخداوند نیامدند تا خداوند را در میان جباران اعانت نمایند.

24 یاعیل، زن حابرقینی، از سایر زنان مبارک باد! از زنان چادرنشین مبارک باد!

25 او آب خواست و شیر به وی داد، و سرشیر رادر ظرف ملوکانه پیش آورد.

26 دست خود را به میخ دراز کرد، و دست راست خود را به چکش عمله. و به چکش سپسرا را زده، سرش را سفت. و شقیقه او را شکافت و فرودوخت.

27 نزد پایهایش خم شده، افتاد و دراز شد. نزد پایهایش خم شده، افتاد. جایی که خم شد در آنجا کشته افتاد.

28 از دریچه نگریست و نعره زد، مادر سپسرا از شبکه (نعره زد): چرا ارباه‌اش درآمدن تاخیر می‌کند؟ و چرا چرخهای ارباه‌اش توقف می‌نمایند؟

29 خانوئهای دانشمندش در جواب وی گفتند. لیکن او سخنان خود را به خود تکرار کرد.

30 آیا غنیمت را نیافته، و تقسیم نمی‌کنند؟ یک دختر دو دختر برای هر مرد. و برای سپسرا غنیمت رختهای رنگارنگ، غنیمت رختهای رنگارنگ قلابدوزی، رخت رنگارنگ قلابدوزی دورو. بر گردنهای اسپران.

31 همچنین‌ای خداوند جمیع دشمنانت هلاک شوند. و اما محبان او مثل آفتاب باشند، وقتی که در قوتش طلوع می‌کند.»

و زمین چهل سال آرامی یافت.

جدعون

6 و بنی‌اسرائیل در نظر خداوند شرارت ورزیدند. پس خداوند ایشان را به دست مدیان هفت سال تسلیم نمود. 2 و دست مدیان بر اسرائیل استیلا یافت، و به سبب مدیان بنی‌اسرائیل شکافها و مغاره‌ها و ملاذها را که در کوهها می‌باشند، برای خود ساختند. 3 و چون اسرائیل زراعت می‌کردند، مدیان و عمالیق و بنی‌مشرق آمده، بر ایشان هجوم می‌آوردند. 4 و بر ایشان اردو زده، محصول زمین را تا به غزه خراب کردند، و در اسرائیل آذوقه و گوسفند و گاو و الاغ باقی نگذاشتند. 5 زیرا که ایشان

11 و حابر قینی خود را از قینیان یعنی از بنی حوالب برادر زن موسی جدا کرده خیمه خویش را نزد درخت بلوط در صعنایم که نزد قادش است، برپا داشت.

12 و به سپسرا خبر دادند که باراق بن ابینوعم به کوه تابور برآمده است. 13 پس سپسرا همه ارباه‌هایش، یعنی نهصد ارباه‌آهین و جمیع مردانی را که همراه وی بودند از حروشت امتهاتانهر قیشون جمع کرد. 14 و دپوره به باراق گفت: «برخیز، این است روزی که خداوند سپسرا را به دست تو تسلیم خواهد نمود، آیا خداوند پیش روی تو بیرون زرفته است؟» پس باراق از کوه تابور به زیر آمد و ده هزار نفر از عقب وی. 15 و خداوند سپسرا و تمامی ارباه‌ها و تمامی لشکرش را به دم شمشیر پیش باراق منهزم ساخت، و سپسرا از ارباه‌خود به زیر آمده، پیاده فرار کرد. 16 و باراق ارباه‌ها و لشکر را تا حروشت امتهاتعاقب نمود، و جمیع لشکر سپسرا به دم شمشیرافتادند، به حدی که کسی باقی نماند.

17 و سپسرا به چادر یاعیل، زن حابر قینی، پیاده فرار کرد، زیرا که در میان یابین، پادشاه حاصور، و خاندان حابرقینی صلح بود. 18 و یاعیل به استقبال سپسرا بیرون آمده، وی را گفت: «برگردای آقای من؛ به سوی من برگرد، 19 و مترس.» پس به سوی وی به چادر برگشت و او رابه لحافی پوشانید. و او وی را گفت: «جرعه‌ای آب به من بنوشان، زیرا که تشنه هستم.» پس مشک شیر را باز کرده، به وی نوشانید و او راپوشانید. 20 او وی را گفت: «به در چادر بایست و اگر کسی بیاید و از تو سوال کرده، بگوید که آیا کسی در اینجا است، بگو نی.» 21 و یاعیل زن حابرمیخ چادر را برداشت، و چکشی به دست گرفته، نزد وی به آهستگی آمده، میخ را به شقیقه اش کوبید، چنانکه به زمین فرو رفت، زیرا که او از خستگی در خواب سنگین بود و بمرد. 22 و اینک باراق سپسرا را تعاقب نمود و یاعیل به استقبالش بیرون آمده، وی را گفت: «بیا تا کسی را که می‌جویی تو را نشان بدهم.» پس نزد وی داخل شد و اینک سپسرا مرده افتاده، و میخ در شقیقه‌اش بود.

23 پس در آن روز خدا یابین، پادشاه کنعان راپیش بنی‌اسرائیل ذلیل ساخت. 24 و دست بنی‌اسرائیل بر یابین پادشاه کنعان زیاده و زیاده استیلا می‌یافت تا یابین، پادشاه کنعان را هلاک ساختند.

سرود دپوره

5 و در آن روز دپوره و باراق بن ابینوعم سرودخوانده، گفتند: 2 «چونکه پیش روان در اسرائیل پیشروی کردند، چونکه قوم نفوس خود را به ارادت تسلیم نمودند، خداوند را متبارک بخوانید. 3 ای پادشاهان بشنوید! ای زورآوران گوش دهید! من خود برای خداوند خواهم سراپید. برای یهوه خدای اسرائیل سرود خواهم خواند. 4 ای خداوند وقتی که از سعیر بیرون آمدی، وقتی که از صحرای ادوم خرامیدی، زمین متزلزل شد و آسمان نیز قطره‌ها ریخت. و ابرها هم آبهارانید. 5 کوهها از حضور خداوند لرزان شد و این سینا از حضور یهوه، خدای اسرائیل. 6 در ایام شمر بن عنات، در ایام یاعیل شاهراهاترک شده بود، و مسافران از راههای غیرمعارف می‌رفتند. 7 حاکمان در اسرائیل نایاب و نابود شدند، تا من، دپوره، برخاستم، در اسرائیل، مادر برخاستم. 8 خدایان جدید را اختیار کردند. پس جنگ در دروازه‌ها رسید. در میان چهل هزار نفر در اسرائیل، سپری و نیزه‌ای پیدا نشد. 9 قلب من به حاکمان اسرائیل مایل است، که خود را در میان قوم به ارادت تسلیم نمودند. خداوند را متبارک بخوانید. 10 ای شما که بر الاغهای سفید سوارید و بر مسندها می‌نشینید، و بر طریق سالک هستید، این را بیان کنید. 11 دور از آواز تیراندازان، نزد حوضهای آب در آنجا اعمال عادلانه خداوند را بیان می‌کنند، یعنی احکام عادلانه او را در حکومت اسرائیل. آنگاه قوم خداوند به دروازه‌ها فرود می‌آیند.

نماید همین صبح کشته شود، و اگر او خداست، برای خود محاجه نماید چونکه کسی مذبح او را منهدم ساخته است.³² پس در آن روز او را یربعل نامید و گفت: «بگذارید تا بعل با او محاجه نماید زیرا که مذبح او را منهدم ساخته است.»

³³ آنگاه جمیع اهل مدیان و عمالیک و بنی مشرق با هم جمع شدند و عبور کرده، دروادی یزرعیل اردو زدند.³⁴ و روح خداوند جدهون را ملبس ساخت، پس کرنا را نواخت و اهل ابیعزر در عقب وی جمع شدند.³⁵ و رسولان در تمامی منسی فرستاد که ایشان نیز در عقب وی جمع شدند و در اشیر و زبولون و نفتالی رسولان فرستاد و به استقبال ایشان برآمدند.³⁶ و جدهون به خدا گفت: «اگر اسرائیل را برحسب سخن خود به دست من نجات خواهی داد،³⁷ اینک من در خرمنگاه، پوست پشمینی می گذارم و اگر شبنم فقط بر پوست باشد و بر تمامی زمین خشکی بود، خواهم دانست که اسرائیل را برحسب قول خود به دست من نجات خواهی داد.»³⁸ و همچنین شد و بامدادان به زودی برخاسته، پوست را فشرده و کاسه‌ای پر از آب شبنم از پوست بیفشرد.³⁹ و جدهون به خدا گفت: «غضب تو بر من افروخته نشود و همین یک مرتبه خواهم گفت، یک دفعه دیگر فقط با پوست تجربه نمایم، این مرتبه پوست به تنهایی خشک باشد و بر تمامی زمین شبنم.»⁴⁰ و خدا در آن شب چنان کرد که بر پوست فقط، خشکی بود و بر تمامی زمین شبنم.

پیروزی بر مدیان

7 و یربعل که جدهون باشد با تمامی قوم که با وی بودند صبح زود برخاسته، نزد چشمه حرود اردو زدند، و اردوی مدیان به شمال ایشان نزد کوه موره در وادی بود.

² و خداوند به جدهون گفت: «قومی که با تو هستند، زیاده از آنند که مدیان را به دست ایشان تسلیم نمایم، مبدا اسرائیل بر من فخر نموده، بگویند که دست ما، ما را نجات داد.³ پس الان به گوش قوم ندا کرده، بگو: هر کس که ترسان و هراسان باشد از کوه جلعاد برگشته، روانه شود.» و بیست و دو هزار نفر از قوم برگشتند و ده هزار باقی ماندند.

⁴ و خداوند به جدهون گفت: «باز هم قوم زیاده‌اند، ایشان را نزد آب بیاور تا ایشان را آنجا برای تو بیازمایم، و هر که را به تو گویم این با تو برود، او همراه تو خواهد رفت، و هر که را به تو گویم این با تو نرود، او نخواهد رفت.»⁵ و چون قوم را نزد آب آورده بود، خداوند به جدهون گفت: «هر که آب را به زبان خود بنوشد چنانکه سگ می نوشد او را تنها بگذار، و همچنین هر که بر زانوی خود خم شده، بنوشد.»⁶ و عدد آنانی که دست به دهان آورده، نوشیدند، سیصد نفر بود و جمیع بقیه قوم بر زانوی خود خم شده، آب نوشیدند.⁷ و خداوند به جدهون گفت: «به این سیصد نفر که به کف نوشیدند، شما را نجات می‌دهم، و مدیان را به دست تو تسلیم خواهم نمود. پس سایر قوم هر کس به جای خود برونند.»⁸ پس آن گروه توشه و کرناهای خود را به دست گرفتند و هر کس را از سایر مردان اسرائیل به خیمه خود فرستاد، ولی آن سیصد نفر را نگاه داشت. و اردوی مدیان در وادی پایین دست او بود.

⁹ و در همان شب خداوند وی را گفت: «برخیزو به اردو فرود بیا زیرا که آن را به دست تو تسلیم نموده‌ام.¹⁰ لیکن اگر از رفتن می‌ترسی، با خادم خود فوره به اردو برو.¹¹ و چون آنچه ایشان بگویند بشنوی، بعد از آن دست تو قوی خواهد شد، و به اردو فرود خواهی آمد.» پس او و خادمش، فوره به کناره سلاح دارانی که در اردو بودند، فرود آمدند.¹² و اهل مدیان و عمالیک و جمیع بنی مشرق مثل ملخ، بی‌شمار در وادی ریخته بودند، و شتران ایشان را مثل ریگ که برکناره دریا بی‌حساب است، شماره‌ای نبود.¹³ پس چون جدهون رسید، دید که مردی به رفیقش خوابی بیان کرده، می‌گفت که «اینک خوابی دیدم، و هان گرده‌ای نان جوین در میان اردوی مدیان غلطانیده شده، به خیمه‌ای برخورد آن را چنان زد که افتاد و آن را واژگون ساخت، چنانکه خیمه بر زمین پهن شد.»¹⁴ رفیقش در جواب وی گفت که «این نیست جز شمشیر جدهون بن یوآش، مرد اسرائیلی، زیرا خادمدیان و تمام اردو را به دست او تسلیم کرده است.»

بامواشی و خیمه‌های خود برآمده، مثل ملخ بی‌شمار بودند، و ایشان و شتران ایشان را حسابی نبود و به جهت خراب ساختن زمین داخل شدند.⁶ و چون اسرائیل به سبب مدیان بسیار ذلیل شدند، بنی اسرائیل نزد خداوند فریاد برآوردند.

⁷ و واقع شد چون بنی اسرائیل از دست مدیان نزد خداوند استغاثه نمودند،⁸ که خداوند نبی‌ای برای بنی اسرائیل فرستاد، و او به ایشان گفت: «یهوه خدای اسرائیل چنین می‌گوید: من شما را از مصر برآوردم و شما را از خانه بندگی بیرون آوردم،⁹ و شما را از دست مصریان و از دست جمیع ستماکاران شما رهایی دادم، و اینان را از حضور شما بیرون کرده، زمین ایشان را به شما دادم.¹⁰ و به شما گفتم، من، یهوه، خدای شما هستم. از خدایان اموریانی که در زمین ایشان ساکنید، مترسید لیکن آواز مرا نشنیدید.»

¹¹ و فرشته خداوند آمده، زیر درخت بلوطی که در عفره است که مال یوآش ابیعزری بود، نشست و پسرش جدهون گندم رادر چرخشت می‌کوبید تا آن را از مدیان پنهان کند.¹² پس فرشته خداوند بر او ظاهر شده، وی را گفت: «ای مرد زورآور، یهوه با تو است.»¹³ جدهون وی را گفت: «آه‌ای خداوند من، اگر یهوه با ماست پس چرا این همه بر ما واقع شده است، و کجاست جمیع اعمال عجیب او که پدران ما برای ما ذکر کرده، و گفته‌اند که آیا خداوند ما را از مصر بیرون نیاورد، لیکن الان خداوند ما را ترک کرده، و به دست مدیان تسلیم نموده است.»¹⁴ آنگاه یهوه بروی نظر کرده، گفت: «به این قوت خود برو و اسرائیل را از دست مدیان رهایی ده، آیا من تو را نفرستادم.»¹⁵ او در جواب وی گفت: «آه‌ای خداوند چگونه اسرائیل را رهایی ده، اینک خاندان من در منسی ذلیل تر از همه است و من در خانه پدرم کوچکترین هستم.»¹⁶ خداوند وی را گفت: «یقین من با تو خواهم بود و مدیان را مثل یک نفر شکست خواهی داد.»¹⁷ او وی را گفت: «اگر الان در نظر تو فیض یافتم، پس آیتی به من بنما که تو هستی آنکه با من حرف می‌زنی.¹⁸ پس خواهش دارم که از اینجا نروی تا نزد تو برگردم، و هدیه خود را آورده، به حضور تو بگذارم.» گفت: «من می‌مانم تا برگردی.»¹⁹ پس جدهون رفت و بزغاله‌ای را با قرصهای نان فطیر از یک ایفه آرد نرم حاضر ساخت، و گوشت را در سبزی و آب گوشت را در کاسه‌ای گذاشته، آن را نزد وی، زیر درخت بلوط آورد و پیش وی نهاد.²⁰ و فرشته خدا او را گفت: «گوشت و قرصهای فطیر را بردار و بر روی این صخره بگذار، و آب گوشت را بریز.» پس چنان کرد.²¹ آنگاه فرشته خداوند نوک عصا را که در دستش بود، دراز کرده، گوشت و قرصهای فطیر را لمس نمود که آتش از صخره برآمده، گوشت و قرصهای فطیر را بلعید، و فرشته خداوند از نظرش غایب شد.²² پس جدهون دانست که او فرشته خداوند است. و جدهون گفت: «آه‌ای خداوند یهوه، چونکه فرشته خداوند را روبرو دیدم.»²³ خداوند وی را گفت: «سلامتی بر تو باد! مترس نخواهی مرد.»²⁴ پس جدهون در آنجا برای خداوند مذبحی بنا کرد و آن را یهوه شالوم نامید که تا امروز در عفره ابیعزریان باقی است.

²⁵ و در آن شب، خداوند او را گفت: «گاو پدر خود، یعنی گاو دومین را که هفت ساله است بگیر، و مذبح بعل را که از آن پدرت است منهدم کن، و تمثال اشیره را که نزد آن است، قطع نما.²⁶ و برای یهوه، خدای خود، بر سر این قلعه مذبحی موافق رسم بنا کن، و گاو دومین را گرفته، با چوب اشیره که قطع کردی برای قربانی سوختنی بگذار.»²⁷ پس جدهون ده نفر از نوکران خود را برداشت و به نوعی که خداوند وی را گفته بود، عمل نمود، اما چونکه از خاندان پدر خود و مردان شهر می‌ترسید، این کار را در روز نتوانست کرد، پس آن را در شب کرد.

²⁸ و چون مردمان شهر در صبح برخاستند، اینک مذبح بعل منهدم شده، و اشیره که در نزد آن بود، بریده، و گاو دومین بر مذبحی که ساخته شده بود، قربانی گشته.²⁹ پس به یکدیگر گفتند، کیست که این کار را کرده است، و چون دریافت و تفحص کردند، گفتند جدهون بن یوآش این کار را کرده است.³⁰ پس مردان شهر به یوآش گفتند: «پسر خود را بیرون بیاور تا بمیرد زیرا که مذبح بعل را منهدم ساخته، و اشیره را که نزد آن بود، بریده است.»³¹ اما یوآش به همه کسانی که برضد او برخاسته بودند، گفت: «آیا شما برای بعل محاجه می‌کنید؟ و آیا شما او را می‌رهانید؟ هر که برای او محاجه

۱۵ و چون جدعون نقل خواب و تعبیرش را شنید، سجده نمود، و به لشکرگاه اسرائیل برگشته، گفت: «برخیزید زیرا که خداوند اردوی میان را به دست شما تسلیم کرده است.»^{۱۶} و آن سیصد نفر را به سه فرقه منقسم ساخت، و به دست هر یکی از ایشان کرناها و سبوهای خالی داد و مشعلها در سبوها گذاشت.^{۱۷} و به ایشان گفت: «بر من نگاه کرده، چنان بکنید. پس چون به کنار اردو برسم، هر چه من می‌کنم، شما هم چنان بکنید.»^{۱۸} و چون من و آنانی که با من هستند کرناهارا بنوازیم، شما نیز از همه اطراف اردو کرناها را بنوازید و بگویید (شمشیر) خداوند و جدعون.»^{۱۹}

۱۹ پس جدعون و صد نفر که با وی بودند در ابتدای پاس دوم شب به کنار اردو رسیدند و در همان حین کشیکچی‌ای تازه گذارده بودند، پس کرناها را نواختند و سبوها را که در دست ایشان بود، شکستند.^{۲۰} و هر سه فرقه کرناها را نواختند و سبوها را شکستند و مشعلها را به دست چپ و کرناها را به دست راست خود گرفته، نواختند، و صدا زدند شمشیر خداوند و جدعون.^{۲۱}

۲۱ و هر کس به جای خود به اطراف اردو ایستادند و تمامی لشکر فرار کردند و ایشان نعره زده، آنها را منهزم ساختند.^{۲۲} و چون آن سیصد نفر کرناها را نواختند، خداوند شمشیر هر کس را بر رقیقش و بر تمامی لشکر گردانید، و لشکر ایشان تابیت شطه به سوی صریرت و تا سر حد آبل محوله که نزد طباط است، فرار کردند.^{۲۳} و مردان اسرائیل از نفتالی و اشیر و تمامی منسی جمع شده، میان را تعاقب نمودند.

۲۴ و جدعون به تمامی کوهستان افرایم، رسولان فرستاده، گفت: «به جهت مقابله با میان به زیر آبیید و آنها را تا بیت باره و اردن پیش ایشان بگیریید.» پس تمامی مردان افرایم جمع شده، آنها را تا بیت باره و اردن گرفتند.^{۲۵} و غراب و ذئب، دو سردار میان را گرفته، غراب را بر صخره غراب و ذئب را در چرخشت ذئب کشتند، و میان را تعاقب نمودند، و سرهای غراب و ذئب را به آن طرف اردن، نزد جدعون آوردند.

ملوک مدیان

۲۲ پس مردان اسرائیل به جدعون گفتند: «بر ماسلطنت نما، هم پسر تو و پسر پسر تو نیز چونکه ما را از دست میان رهانیدی.»^{۲۳} جدعون در جواب ایشان گفت: «من بر شما سلطنت نخواهم کرد، و پسر من بر شما سلطنت نخواهد کرد، خداوند بر شما سلطنت خواهد نمود.»^{۲۴} و جدعون به ایشان گفت: «یک چیز از شما خواهش دارم که هر یکی از شما گوشواره های غنیمت خود را به من بدهد.» زیرا که گوشواره های طلا داشتند چونکه اسمعیلیان بودند.^{۲۵} در جواب گفتند: «البته می‌دهیم.» پس ردایی پهن کرده، هر یکی گوشواره های غنیمت خود را در آن انداختند.^{۲۶} و وزن گوشواره های طلائی که طلبیده بود هزار و هفتصد مثقال طلا بود، سوای آن هلالها و حلقه‌ها و جامه های ارغوانی که برملوک مدیان بود، و سوای گردنبندهایی که برگردن شتران ایشان بود.^{۲۷} و جدعون از آنها ایفودی ساخت و آن را در شهر خود عفره برپاداشت، و تمامی اسرائیل به آنجا در عقب آن زنا کردند، و آن برای جدعون و خاندان او دام شد.^{۲۸} پس مدیان در حضور بنی اسرائیل مغلوب شدند و دیگر سر خود را بلند نکردند، و زمین در ایام جدعون چهل سال آرامی یافت.

۲۹ و یربعل بن یوآش رفته، در خانه خود ساکن شد.^{۳۰} و جدعون را هفتاد پسر بود که از صلش بیرون آمده بودند، زیرا زنان بسیار داشت.^{۳۱} و کنیز او که در شکیم بود او نیز برای وی پسری آورد، و او را ایملک نام نهاد.^{۳۲} و جدعون بن یوآش پیر و سالخورده شده، مرد، و در قبر پدرش یوآش در عفره ایبزری دفن شد.

۳۳ و واقع شد بعد از وفات جدعون که بنی اسرائیل برگشته، در پیروی بعلا زنا کردند، و بعل بریت را خدای خود ساختند.^{۳۴} و بنی اسرائیل یهوه، خدای خود را که ایشان را از دست جمیع دشمنان ایشان از هر طرف رهایی داده بود، به یاد نیاوردند.^{۳۵} و با خاندان یربعل جدعون موافق همه احسانی که با بنی اسرائیل نموده بود، نیکویی نکردند.

ایملک

۹ و ایملک بن یربعل نزد برادران مادر خود به شکیم رفته، ایشان و تمامی قبیله خاندان پدر مادرش را خطاب کرده، گفت: «الان در گوشه‌های جمیع اهل شکیم بگویید، برای شما کدام بهتر است؟ که هفتاد نفر یعنی همه پسران یربعل بر شما حکمرانی کنند؟ یا اینکه یک شخص بر شما حاکم باشد؟ و بیاد آورید که من استخوان و گوشت شما هستم.»^۳ و برادران مادرش درباره او در گوشه‌های جمیع اهل شکیم همه این سخنان را گفتند، و دل ایشان به پیروی ایملک مایل شد، زیرا گفتند او برادر ماست.^۴ و هفتاد مثقال نقره از خانه بعل بریت به او دادند، و ایملک مردان مهمل و باطل را به آن اجیر کرد که او را پیروی نمودند.^۵ پس به خانه پدرش به عفره رفته، برادران خود پسران یربعل را که هفتاد نفر بودند بر یک سنگ بکشت، لیکن یونام پسر کوچک یربعل زنده ماند، زیرا خود را پنهان کرده بود.^۶ و تمامی اهل شکیم و تمامی خاندان ملو جمع شده، رفتند، و ایملک را نزد بلوط ستون که در شکیم است، پادشاه ساختند.

۷ و چون یوتام را از این خبر دادند، او رفته، به سر کوه جرزیم ایستاد و آواز خود را بلند کرده، ندا درداد و به ایشان گفت: «ای مردان شکیم

۸ و مردان افرایم او را گفتند: «این چه کار است که به ما کرده‌ای که چون برای جنگ میان می‌رفتی ما را نخواندی و به سختی با وی منازعت کردند.»^۲ او به ایشان گفت: «الان من بالنسبه به کار شما چه کردم؟ مگر خوشه چینی افرایم از میوه چینی ایبزر بهتر نیست؟^۳ به دست شما خدا دو سردار مدیان، یعنی غراب و ذئب را تسلیم نمود و من مثل شما قادر بر چه کار بودم؟» پس چون این سخن را گفت، خشم ایشان بروی فرو نشست.

۴ و جدعون با آن سیصد نفر که همراه او بودند به اردن رسیده، عبور کردند، و اگر چه خسته بودند، لیکن تعاقب می‌کردند.^۵ و به اهل سکوت گفت: «تو این که چند نان به رفقایم بدهید زیرا خسته‌اند، و من زیح و صلمونع، ملوک مدیان را تعاقب می‌کنم.»^۶ سرداران سکوت به وی گفتند: «مگر دستهای زیح و صلمونع الان در دست تومی باشد تا به لشکر تو نان بدهیم.»^۷ جدعون گفت: «پس چون خداوند زیح و صلمونع را به دست من تسلیم کرده باشد، آنگاه گوشت شما را با شوک و خار صحرا خواهم درید.»^۸ و از آنجا به فنوعیل برآمده، به ایشان همچنین گفت، و اهل فنوعیل مثل جواب اهل سکوت او را جواب دادند.^۹ و به اهل فنوعیل نیز گفت: «وقتی که به سلامت برگردم این برج را منهدم خواهم ساخت.»^{۱۰}

۱۰ و زیح و صلمونع در قرقور با لشکر خود به قدر پانزده هزار نفر بودند. تمامی بقیه لشکر بنی مشرق این بود، زیرا صد و بیست هزار مرد جنگی افتاده بودند.^{۱۱} و جدعون به راه چادر نشینان به طرف شرقی نوبح و یجبهه برآمده، لشکر ایشان را شکست داد، زیرا که لشکر مطمئن بودند.^{۱۲} و زیح و صلمونع فرار کردند و ایشان را تعاقب نموده، آن دو ملک مدیان یعنی زیح و صلمونع را گرفت و تمامی لشکر ایشان را منهزم ساخت.

۱۳ و جدعون بن یوآش از بالای حارس از جنگ برگشت.^{۱۴} و جوانی از اهل سکوت را گرفته، از او تفتیش کرد و او برای وی نامهای سرداران سکوت و مشایخ آن را که هفتاد و هفت نفر بودند، نوشت.^{۱۵} پس نزد اهل سکوت آمده، گفت: «اینک زیح و صلمونع را که درباره ایشان مرا طعنه زده، گفتید مگر دست زیح و صلمونع الان در دست تو است تا به مردان خسته تو نان

جنگ کرد.⁴⁰ و ایملک او را منهزم ساخت که از حضور وی فرار کرد و بسیاری تادهنه دروازه مجروح افتادند.⁴¹ و ایملک درارومه ساکن شد، و زبول، جعل و برادرانش را بیرون کرد تا در شکیم نباشند.⁴² و در فردای آن روز واقع شد که مردم به صحرا بیرون رفتند، و ایملک را خبر دادند.⁴³ پس مردان خود را گرفته، ایشان را به سه فرقه تقسیم نمود، و در صحرا در کمین نشست، و نگاه کرد و اینک مردم از شهر بیرون می آیند، پس برایشان برخاسته، ایشان را شکست داد.⁴⁴ و ایملک با فرقه‌ای که با وی بودند حمله برده، دردهنه دروازه شهر ایستادند، و آن دو فرقه برکسانی که در صحرا بودند هجوم آوردند، و ایشان را شکست دادند.⁴⁵ و ایملک در تمامی آن روزها شهر جنگ کرده، شهر را گرفت و مردم را که در آن بودند، کشت، و شهر را منهدم ساخته، نمک در آن کاشت.

⁴⁶ و چون همه مردان برج شکیم این را شنیدند، به قلعه بیت نیل بریت داخل شدند.⁴⁷ و به ایملک خبر دادند که همه مردان برج شکیم جمع شده‌اند.⁴⁸ آنگاه ایملک با همه کسانی که با وی بودند به کوه صلون برآمدند، و ایملک تبری به دست گرفته، شاخه‌ای از درخت بریده، آن را گرفت و بر دوش خود نهاده، به کسانی که با وی بودند، گفت: «آنچه مرا دیدید که کردم تعجیل نموده، مثل من بکنید.»⁴⁹ و تمامی قوم، هر کس شاخه خود را بریده، در عقب ایملک افتادند و آنها را به اطراف قلعه نهاده، قلعه را بر سرایشان به آتش سوزانیدند، به طوری که همه مردمان برج شکیم که تخمین هزار مرد و زن بودند، بمردند.

⁵⁰ و ایملک به تاباص رفت و بر تاباص اردو زده، آن را گرفت.⁵¹ و در میان شهر برج محکمی بود و همه مردان و زنان و تمامی اهل شهر در آنجا فرار کردند، و درها را بر خود بسته، به پشت بام برج برآمدند.⁵² و ایملک نزد برج آمده، با آن جنگ کرد، و به دروازه برج نزدیک شد تا آن را به آتش بسوزاند.⁵³ آنگاه زنی سنگ بالائین آسیایی گرفته، بر سر ایملک انداخت و کاسه سرش را شکست.⁵⁴ پس جوانی را که سلاحدارش بود به زودی صدا زده، وی را گفت: «شمشیر خود را کشیده، مرا بکش، مبادا درباره من بگویند زنی او را کشت.» پس غلامش شمشیر را به او فرو برد که مرد.⁵⁵ و چون مردان اسرائیل دیدند که ایملک مرده است، هر کس به مکان خود رفت.⁵⁶ پس خدا شر ایملک را که به پدر خود به کشتن هفتاد برادر خویش رسانیده بود، مکافات کرد.⁵⁷ و خدا تمامی شر مردم شکیم را بر سر ایشان برگردانید، و لعنت یوتام بن یربعل برایشان رسید.

دو داور

10 و بعد از ایملک تولع بن فواه بن دودا، مردی از سبط یساکار، برخاست تا اسرائیل را رهایی دهد، و او در شامیر در کوهستان افرایم ساکن بود.² و او بر اسرائیل بیست و سه سال داوری نمود، پس وفات یافته، در شامیر مدفون شد.³ و بعد از او یائیر جلعادی برخاسته، بر اسرائیل بیست و دو سال داوری نمود.⁴ و او راسی پسر بود که بر سی کره الاغ سوار می‌شدند، و ایشان را سی شهر بود که تا امروز به حووت یائیر نامیده است، و در زمین جلعاد می‌باشد.⁵ و یائیر وفات یافته، در قامون دفن شد.

تنگی اسرائیل

⁶ و بنی اسرائیل باز در نظر خداوند شرارت ورزیده، بعلم و عشتاروت و خدایان آرام و خدایان صیدون و خدایان موآب و خدایان بنی عمون و خدایان فلسطینیان را عبادت نمودند، و یهوه را ترک کرده، او را عبادت نکردند.⁷ و غضب خداوند بر اسرائیل افروخته شده، ایشان را به دست فلسطینیان و به دست بنی عمون فروخت.⁸ و ایشان در آن سال بر بنی اسرائیل ستم و ظلم نمودند، و بر جمیع بنی اسرائیل که به آن طرف اردن در زمین اموریان که در جلعاد باشد، بودند، هجده سال ظلم کردند.⁹ و بنی عمون از اردن عبور کردند، تا با یهودا و بنیامین و خاندان افرایم نیز جنگ کنند، و اسرائیل در نهایت تنگی بودند.¹⁰ و بنی اسرائیل نزد خداوند فریاد برآورده، گفتند: «به تو گناه کرده‌ایم، چونکه خدای خود را ترک کرده، بعلم را عبادت نمودیم.»¹¹ خداوند به

مرا بشنود تا خدا شما را بشنود.⁸ وقتی درختان رفتند تا بر خود پادشاهی نصب کنند، و به درخت زیتون گفتند بر ما سلطنت نما.⁹ درخت زیتون به ایشان گفت: آیا روغن خود را که به سبب آن خدا و انسان مرا محترم می‌دارند ترک کنم و رفته، بر درختان حکمرانی نمایم؟¹⁰ و درختان به انجیر گفتند که تو بیا و بر ما سلطنت نما.¹¹ انجیر به ایشان گفت: آیا شیرینی و میوه نیکوی خود را ترک بکنم و رفته، بر درختان حکمرانی نمایم؟¹² و درختان به مو گفتند که بیا و بر ما سلطنت نما.¹³ مو به ایشان گفت: آیا شیر خود را که خدا و انسان را خوش می‌سازد ترک بکنم و رفته، بر درختان حکمرانی نمایم؟¹⁴ و جمیع درختان به خار گفتند که تو بیا و بر ما سلطنت نما.

¹⁵ خار به درختان گفت: اگر به حقیقت شما مرا بر خود پادشاه نصب می‌کنید، پس بیایید و در سایه من پناه گیرید، و اگر نه آتش از خار بیرون بیاید و سروهای آزاد لبنان را بسوزاند.¹⁶ و الان اگر برآستی و صداقت عمل نمودید در اینکه ایملک را پادشاه ساختید، و اگر به یربعل و خاندانش نیکویی کردید و بر حسب عمل دستهایش رفتار نمودید.¹⁷ زیرا که پدر من به جهت شما جنگ کرده، جان خود را به خطر انداخت و شما را از دست مدیان رها نید.¹⁸ و شما امروز بر خاندان پدرم برخاسته، پسرانش، یعنی هفتاد نفر را بر یک سنگ کشتید، و پسر کنیز او ایملک را چون برادر شما بود بر اهل شکیم پادشاه ساختید.¹⁹ پس اگر امروز به راستی و صداقت با یربعل و خاندانش عمل نمودید، از ایملک شاد باشید و او از شما شاد باشد.²⁰ و اگر نه آتش از ایملک بیرون بیاید، و اهل شکیم و خاندان ملو را بسوزاند، و آتش از اهل شکیم و خاندان ملو بیرون بیاید و ایملک را بسوزاند.²¹ پس یوتام فرار کرده، گریخت و به بنیئر آمده، در آنجا از ترس برادرش، ایملک، ساکن شد.

²² و ایملک بر اسرائیل سه سال حکمرانی کرد.²³ و خدا روحی خبیث در میان ایملک و اهل شکیم فرستاد، و اهل شکیم با ایملک خیانت ورزیدند.²⁴ تا انتقام ظلمی که بر هفتاد پسر یربعل شده بود، بشود، و خون آنها را از برادرایشان ایملک که ایشان را کشته بود، و از اهل شکیم که دستهایش را برای کشتن برادران خود قوی ساخته بودند، گرفته شود.²⁵ پس اهل شکیم بر قله‌های کوهها برای او کمین گذاشتند، و هر کس را که از طرف ایشان در راه می‌گذشت، تاراج می‌کردند. پس ایملک را خبر دادند.

²⁶ و جعل بن عابد با برادرانش آمده، به شکیم رسیدند و اهل شکیم بر او اعتماد نمودند.²⁷ و به مزرعه‌ها بیرون رفته، موها را چیدند و انگور رافزوده، بزم نمودند، و به خانه خدای خود داخل شده، اکل و شرب کردند و ایملک را لعنت نمودند.²⁸ و جعل بن عابد گفت: «ایملک کیست و شکیم کیست که او را بندگی نمایم؟ آیا او پسر یربعل و زبول، وکیل او نیست؟ مردان حامور پدر شکیم را بندگی نمایند. ما چرا باید او را بندگی کنیم؟²⁹ کاش که این قوم زیر دست من می‌بودند تا ایملک را رفع می‌کردم، و به ایملک گفت: لشکر خود را زیاد کن و بیرون بیا.»

³⁰ و چون زبول، رئیس شهر، سخن جعل بن عابد را شنید خشم او افروخته شد.³¹ پس به حيله قاصدان نزد ایملک فرستاده، گفت: «اینک جعل بن عابد با برادرانش به شکیم آمده‌اند و ایشان شهر را به ضد تو تحریک می‌کنند.³² پس الان در شب برخیز، تو و قومی که همراه توست، و در صحرا کمین کن.³³ و بامدادان در وقت طلوع آفتاب برخاسته، به شهر هجوم آور، و اینک چون او و کسانی که همراهش هستند بر تو بیرون آیند، آنچه در قوت توست، با او خواهی کرد.»

³⁴ پس ایملک و همه کسانی که با وی بودند، در شب برخاسته، چهار دسته شده، در مقابل شکیم در کمین نشستند.³⁵ و جعل بن عابد بیرون آمده، به دهنه دروازه شهر ایستاد، و ایملک و کسانی که با وی بودند از کمینگاه برخاستند.³⁶ و چون جعل آن گروه را دید به زبول گفت: «اینک گروهی از سر کوهها به زیر می‌آیند.» زبول وی را گفت: «سایه کوهها را مثل مردم می‌بینی.»³⁷ و بار دیگر جعل متکلم شده، گفت: «اینک گروهی از بلندی زمین به زیر می‌آیند و جمعی دیگر از راه بلوط معونیم می‌آیند.»³⁸ زبول وی را گفت: «الان زبان تو کجاست که گفتی ایملک کیست که او را بندگی نمایم؟ آیا این آن قوم نیست که حقیر شمردی؟ پس حال بیرون رفته، با ایشان جنگ کن.»³⁹ و جعل بیش روی اهل شکیم بیرون شده، با ایملک

بیابان تاردن به تصرف آوردند.²³ پس حال یهوه، خدای اسرائیل، اموریان را از حضور قوم خود اسرائیل اخراج نموده است، و آیا تو آنها را به تصرف خواهی آورد؟²⁴ آیا آنچه خدای تو، کموش به تصرف تو بیاورد، مالک آن نخواهی شد؟ همچنین هرکه را یهوه، خدای ما از حضور ما اخراج نماید آنها را مالک خواهیم بود.²⁵ و حال آیا تو از بلاق بن صفور، ملک موآب بهتر هستی و آیا او با اسرائیل هرگز مقاتله کرد یا با ایشان جنگ نمود؟

²⁶ هنگامی که اسرائیل در حشبون و دهاتش و عروعر و دهاتش و در همه شهرهایی که بر کناره ارنون است، سیصد سال ساکن بودند پس در آن مدت چرا آنها را باز نگرفتید؟²⁷ من به تو گناه نکردم بلکه تو به من بدی کردی که با من جنگ می‌نمایی. پس یهوه که داور مطلق است امروز در میان بنی اسرائیل و بنی عمون داوری نماید.²⁸ اما ملک بنی عمون سخن یفتاح را که به او فرستاده بود، گوش نگرفت.

²⁹ و روح خداوند بر یفتاح آمد و او از جلعادو منسی گذشت و از مصفه جلعاد عبور کرد و از مصفه جلعاد به سوی بنی عمون گذشت.³⁰ و یفتاح برای خداوند نذر کرده، گفت: «اگر بنی عمون را به دست من تسلیم نمایم،³¹ آنگاه وقتی که به سلامتی از بنی عمون برگردم، هرچه به استقبال من از در خانه ام بیرون آید از آن خداوند خواهد بود، و آن را برای قربانی سوختنی خواهم گذرانم.»³² پس یفتاح به سوی بنی عمون گذشت تا با ایشان جنگ نماید، و خداوند ایشان را به دست او تسلیم کرد.³³ و ایشان را از عروعر تا منیت که بیست شهر بود و تا آبیل کرامیم به صدمه بسیار عظیم شکست داد، و بنی عمون از حضور بنی اسرائیل مغلوب شدند.

³⁴ و یفتاح به مصفه به خانه خود آمد و اینک دخترش به استقبال وی با دف و رقص بیرون آمد و دختر یگانه او بود و غیر از او پسری یادختری نداشت.³⁵ و چون او را دید، لباس خود را دریده، گفت: «آهای دختر من، مرا بسیار ذلیل کردی و تو یکی از آزارندگان من شدی، زیرا دهان خود را به خداوند باز نموده‌ام و نمی‌توانم برگردم.»³⁶ و او وی را گفت: «ای پدر من دهان خود را نزد خداوند باز کردی پس با من چنانکه ازدهانت بیرون آمد عمل نما، چونکه خداوند انتقام تو را از دشمنان بنی عمون کشیده است.»³⁷ و به پدر خود گفت: «این کار به من معمول شود. دو ماه مرا مهلت بده تا رفته بر کوهها گردش نمایم و برای بکریت خود با رفقایم ماتم گیرم.»³⁸ او گفت: «برو.» و او را دو ماه روانه نمود پس او بارفقای خود رفته، برای بکریتش بر کوهها ماتم گرفت.³⁹ و واقع شد که بعد از انقضای دو ماه نزد پدر خود برگشت و او موافق نذری که کرده بود به او عمل نمود، و آن دختر مردی را نشناخت، پس در اسرائیل عادت شد،⁴⁰ که دختران اسرائیل سال به سال می‌رفتند تا برای دختر یفتاح جلعادی چهار روز در هر سال ماتم گیرند.

12 و مردان افرایم جمع شده، به طرف شمال گذشتند، و به یفتاح گفتند: «چرا برای جنگ کردنت با بنی عمون رفتی و ما را تطبیعی تا همراه تو بیاییم؟ پس خانه تو را بر سرتو خواهیم سوزانید.»² و یفتاح به ایشان گفت: «مرا و قوم مرا با بنی عمون جنگ سخت می‌بود، و چون شما را خواندم مرا از دست ایشان رهایی ندادید.»³ پس چون دیدم که شما مرا رهایی نمی‌دهید جان خود را به دست خود گرفته، به سوی بنی عمون رفتم و خداوند ایشان را به دست من تسلیم نمود، پس چرا امروز نزد من برآمدید تا با من جنگ نمایید؟⁴ پس یفتاح تمامی مردان جلعاد را جمع کرده، با افرایم جنگ نمود و مردان جلعاد افرایم را شکست دادند، چونکه گفته بودند اهل جلعاد شما فراریان افرایم در میان افرایم و در میان منسی هستید.⁵ و اهل جلعاد معبرهای اردن را پیش روی افرایم گرفتند و واقع شد که چون یکی از گریزندگان افرایم می‌گفت: «بگذارید عبور نمایم.» اهل جلعاد می‌گفتند: «آیاتو افرایمی هستی؟» و اگر می‌گفت نی،⁶ پس او رامی گفتند: بگو شہولت، و او می‌گفت شہولت، چونکه نمی‌توانست به درستی تلفظ نماید، پس او را گرفته، نزد معبرهای اردن می‌کشتند، و در آن وقت چهل و دو هزار نفر از افرایم کشته شدند.⁷ و یفتاح بر اسرائیل شش سال داوری نمود. پس یفتاح جلعادی وفات یافته، در یکی از شهرهای جلعاد دفن شد.

بنی اسرائیل گفت: «آیا شما را از مصریان و اموریان و بنی عمون و فلسطینیان رهایی ندادم؟¹² و چون صیدونیان و عمالیقیان و معونیان بر شما ظلم کردند، نزد من فریاد برآوردید و شما را از دست ایشان رهایی دادم.¹³ لیکن شما مرا ترک کرده، خدایان غیر را عبادت نمودید، پس دیگر شما را رهایی نخواهم داد.¹⁴ بروید و نزد خدایانی که اختیار کرده‌اید، فریاد برآوردید، و آنها شما را در وقت تنگی شما رهایی دهند.»¹⁵ بنی اسرائیل به خداوند گفتند: «گناه کرده‌ایم، پس بر حسب آنچه در نظر تو پسند آید به ما عمل نما، فقط امروز ما را رهایی ده.»¹⁶ پس ایشان خدایان غیر را از میان خود دور کرده، یهوه را عبادت نمودند، و دل او به سبب تنگی اسرائیل محزون شد.

¹⁷ پس بنی عمون جمع شده، در جلعاد اردوزدند، و بنی اسرائیل جمع شده، در مصفه اردوزدند.¹⁸ و قوم یعنی سروران جلعاد به یکدیگر گفتند: «کیست آن که جنگ را با بنی عمون شروع کند؟ پس وی سردار جمیع ساکنان جلعاد خواهد بود.»

11 و یفتاح جلعادی مردی زورآور، شجاع، و پسر فاحشهای بود، و جلعاد یفتاح را تولید نمود.² و زن جلعاد پسران برای وی زایید، و چون پسران زنش بزرگ شدند یفتاح را بیرون کرده، به وی گفتند: «تو در خانه پدر ما میراث نخواهی یافت، زیرا که تو پسر زن دیگر هستی.»³ پس یفتاح از حضور برادران خود فرار کرده، در زمین طوب ساکن شد، و مردان باطل نزد یفتاح جمع شده، همراه وی بیرون می‌رفتند.⁴ و واقع شد بعد از مرور ایام که بنی عمون با اسرائیل جنگ کردند.⁵ و چون بنی عمون با اسرائیل جنگ کردند، مشایخ جلعاد رفتند تا یفتاح را از زمین طوب بیاروند.⁶ و به یفتاح گفتند: «سردار ما باش تا با بنی عمون جنگ نماییم.»⁷ یفتاح به مشایخ جلعاد گفت: «آیا شما به من بغض نمودید؟ و مرا از خانه پدرم بیرون نکردید؟ و الان چونکه در تنگی هستید چرا نزد من آمده‌اید؟»

⁸ مشایخ جلعاد به یفتاح گفتند: «از این سبب الان نزد تو برگشته‌ایم تا همراه ما آمده، بانی عمون جنگ نمایم، و بر ما و بر تمامی ساکنان جلعاد سردار باشی.»⁹ یفتاح به مشایخ جلعاد گفت: «اگر مرا برای جنگ کردن با بنی عمون بازآورید و خداوند ایشان را به دست من بسپارد، ایامن سردار شما خواهم بود.»

¹⁰ و مشایخ جلعاد به یفتاح گفتند: «خداوند در میان ما شاهد باشد که البته بر حسب سخن تو عمل خواهیم نمود.»¹¹ پس یفتاح با مشایخ جلعاد رفت و قوم او را بر خود رئیس و سردار ساختند، و یفتاح تمام سخنان خود را به حضور خداوند در مصفه گفت.

¹² و یفتاح قاصدان نزد ملک بنی عمون فرستاده، گفت: «تو را با من چه کار است که نزد من آمده‌ای تا با زمین من جنگ نمایم؟»¹³ ملک بنی عمون به قاصدان یفتاح گفت: «از این سبب که اسرائیل چون از مصر بیرون آمدند زمین مرا از ارنون تا بیوق و اردن گرفتند، پس الان آن زمینها را به سلامتی به من رد نما.»

¹⁴ و یفتاح بار دیگر قاصدان نزد ملک بنی عمون فرستاد.¹⁵ و او را گفت که «یفتاح چنین می‌گوید: اسرائیل زمین موآب و زمین بنی عمون را نگرفت.¹⁶ زیرا که چون اسرائیل از مصر بیرون آمدند، در بیابان تا بحر قلزم سفر کرده، به قادش رسیدند.»¹⁷ و اسرائیل رسولان نزد ملک ادوم فرستاده، گفتند: «تمنا اینکه از زمین تو بگذریم. اما ملک ادوم قبول نکرد، و نزد ملک موآب نیز فرستادند و او راضی نشد، پس اسرائیل در قادش ماندند.¹⁸ پس در بیابان سیر کرده، زمین ادوم و زمین موآب را دور زدند و به جانب شرقی زمین موآب آمده، به آن طرف ارنون اردو زدند، و به حدود موآب داخل نشدند، زیرا که ارنون حدموآب بود.»¹⁹ و اسرائیل رسولان نزد سیحون، ملک اموریان، ملک حشبون، فرستادند، و اسرائیل به وی گفتند: تمنا اینکه از زمین تو به مکان خود عبور نماییم.²⁰ اما سیحون بر اسرائیل اعتماد ننمود تا از حدود او بگذرند، بلکه سیحون تمامی قوم خود را جمع کرده، در یاهص اردوزدند و با اسرائیل جنگ نمودند.²¹ و یهوه خدای اسرائیل سیحون و تمامی قومش را به دست اسرائیل تسلیم نمود که ایشان را شکست دادند، پس اسرائیل تمامی زمین اموریانی که ساکن آن ولایت بودند در تصرف آوردند.²² و تمامی حدود اموریان را از ارنون تا بیوق و از

سایر داوران

مانوح دانست که فرشته خداوند بود.²² و مانوح به زنش گفت: «الته خواهیم مرد، زیرا خدا را دیدیم.»²³ اما زنش گفت: «اگر خداوند می‌خواست ما را بکشد قربانی سوختنی و هدیه آردی را از دست ما قبول نمی‌کرد، و همه این چیزها را به ما نشان نمی‌داد، و در این وقت مثل این امور را به سمع ما نمی‌رسانید.»²⁴ و آن زن پسری زاییده، او را شمشون نام نهاد، و پسر نمو کرد و خداوند او را برکت داد.²⁵ و روح خداوند در لشکرگاه دان در میان صرعه و اشتاول به برانگیختن او شروع نمود.

ازدواج شمشون

14 و شمشون به تمنه فرود آمده، زنی ازدختران فلسطینیان در تمنه دید.² و آمده، به پدر و مادر خود بیان کرده، گفت: «زنی ازدختران فلسطینیان در تمنه دیدم، پس الان او را برای من به زنی بگیرد.»³ پدر و مادرش وی را گفتند: «آیا از دختران برادرانت و در تمامی قوم من دختری نیست که تو باید بروی و از فلسطینیان نامختون زن بگیری؟» شمشون به پدر خود گفت: «او را برای من بگیر زیرا در نظر من پسند آمد.»⁴ اما پدر و مادرش نمی‌دانستند که این از جانب خداوند است، زیرا که بر فلسطینیان علتی می‌خواست، چونکه در آن وقت فلسطینیان بر اسرائیل تسلط می‌داشتند.

⁵ پس شمشون با پدر و مادر خود به تمنه فرود آمد، و چون به تاکستانهای تمنه رسیدند، اینک شیری جوان بر او بغرید.⁶ و روح خداوند بر او مستقر شده، آن را درید به طوری که بزغاله‌ای دریده شود، و چیزی در دستش نبود و پدر و مادر خود را از آنچه کرده بود، اطلاع نداد.⁷ و رفته، با آن زن سخن گفت و به نظر شمشون پسند آمد.⁸ و چون بعد از چندی برای گرفتنش برمی‌گشت، از راه به کنار رفت تا لاشه شیر را ببیند و اینک انبوه زنبور، و عسل در لاشه شیر بود.⁹ و آن را به دست خود گرفته، روان شد و در رفتن می‌خورد تا به پدر و مادر خود رسیده، به ایشان داد و خوردند. اما به ایشان نگفت که عسل را از لاشه شیر گرفته بود.

¹⁰ و پدرش نزد آن زن آمد و شمشون در آنجا مهمانی کرد، زیرا که جوانان چنین عادت داشتند.¹¹ و واقع شد که چون او را دیدند، سی رفیق انتخاب کردند تا همراه او باشند.¹² و شمشون به ایشان گفت: «معمایی برای شما می‌گویم، اگر آن را برای من در هفت روز مهمانی حل کنید و آن رادریافت نمایید، به شما سی جامه کتان و سی دست رخت می‌دهم.»¹³ و اگر آن را برای من نتوانید حل کنید آنگاه شما سی جامه کتان و سی دست رخت به من بدهید. ایشان به وی گفتند: «معمای خود را بگو تا آن را بشنویم.»¹⁴ به ایشان گفت: «از خورنده خوراک بیرون آمد، و از زور آور شیرینی بیرون آمد.» و ایشان تا سه روز معما را نتوانستند حل کنند.

¹⁵ و واقع شد که در روز هفتم به زن شمشون گفتند: «شوهر خود را ترغیب نما تا معمای خود را برای ما بیان کند مبادا تو را و خانه پدر تو را به آتش بسوزانیم، آیا ما را دعوت کرده‌اید تا ما را تاراج نماید یا نه.»¹⁶ پس زن شمشون پیش او گریسته، گفت: «به درستی که مرا بغض می‌نمایی و دوست نمی‌داری زیرا معمایی به پسران قوم من گفته‌ای و آن را برای من بیان نکردی.» او وی را گفت: «اینک برای پدر و مادر خود بیان نکردم، آیا برای تو بیان کنم.»¹⁷ و در هفت روزی که سیافت ایشان می‌بود پیش او می‌گریست، و واقع شد که در روز هفتم چونکه او را بسیار الحاح می‌نمود، برایش بیان کرد و او معما را به پسران قوم خود گفت.¹⁸ و در روز هفتم مردان شهر پیش از غروب آفتاب به وی گفتند که «چیست شبرین تراز عسل و چیست زورآورتر از شیر.» او به ایشان گفت: «اگر با گاو من خیش نمی‌کردید، معمای مرادریافت نمی‌نمودید.»¹⁹ و روح خداوند بر وی مستقر شده، به اشقلون رفت و از اهل آنجا سی نفر را کشت، و اسباب آنها را گرفته، دسته‌های رخت را به آنانی که معما را بیان کرده بودند، داد و خشمش افروخته شده، به خانه پدر خود برگشت.²⁰ و زن شمشون به رفیقش که او رادوست خود می‌شمرد، داده شد.

⁸ و بعد از او ابسان بیت لحمی بر اسرائیل داوری نمود.⁹ و او را سی پسر بود و سی دختر که بیرون فرستاده بود و از بیرون سی دختر برای پسران خود آورد و هفت سال بر اسرائیل داوری نمود.¹⁰ و ابسان مرد و در بیت لحم دفن شد.¹¹ و بعد از او ایلون زبولونی بر اسرائیل داوری نمود و داوری او بر اسرائیل ده سال بود.¹² و ایلون زبولونی مرد و در ایلون در زمین زبولون دفن شد.¹³ و بعد از او عبدون بن هلیل فرعتونی بر اسرائیل داوری نمود.¹⁴ و او را چهل پسر و سی نواده بود، که بر هفتاد کره الاغ سوار می‌شدند و هشت سال بر اسرائیل داوری نمود.¹⁵ و عبدون بن هلیل فرعتونی مرد و در فرعتون در زمین افرایم در کوهستان عمالیقیان دفن شد.

شمشون

13 و بنی اسرائیل بار دیگر در نظر خداوند شرارت ورزیدند، و خداوند ایشان را به دست فلسطینیان چهل سال تسلیم کرد.² و شخصی از صرعه از قبیله دان، مانوح نام بود، و زنش نازاد بوده، نمی‌زایید.³ و فرشته خداوند به آن زن ظاهر شده، او را گفت: «اینک تو حال نازاد هستی و نزیاییده‌ای لیکن حامله شده، پسری خواهی زایید.»⁴ و الان باحذر باش و هیچ شراب و مسکری منوش و هیچ چیز نجس مخور.⁵ زیرا یقین حامله شده، پسری خواهی زایید، و استره بر سرش نخواهد آمد، زیرا آن ولد از رحم مادر خود برای خدا نذیره خواهد بود، و او به رها نیدن اسرائیل از دست فلسطینیان شروع خواهد کرد.»⁶ پس آن زن آمده، شوهر خود را خطاب کرده، گفت: «مرد خدایی نزد من آمد، و منظر او مثل منظر فرشته خدا بسیار مهیب بود. و نپرسیدم که از کجاست و از اسم خود مرا خبر نداد.»⁷ و به من گفت اینک حامله شده، پسری خواهی زایید، و الان هیچ شراب و مسکری منوش، و هیچ چیز نجس مخور زیرا که آن ولد از رحم مادر تا روز وفاتش برای خدا نذیره خواهد بود.»

⁸ و مانوح از خداوند استعدا نموده، گفت: «آه‌ای خداوند تمنا اینکه آن مرد خدا که فرستادی بار دیگر نزد ما بیاید و ما را تعلیم دهد که با ولدی که مولود خواهد شد، چگونه رفتار نماییم.»⁹ و خدا آواز مانوح را شنید و فرشته خدا بار دیگر نزد آن زن آمد و او در صحرا نشسته بود، اما شوهرش مانوح نزد وی نبود.¹⁰ و آن زن به زودی دوباره، شوهر خود را خبر داده، به وی گفت: «اینک آن مرد که در آن روز نزد من آمد، بار دیگر ظاهر شده است.»

¹¹ و مانوح برخاسته، در عقب زن خود روانه شد، و نزد آن شخص آمده، وی را گفت: «آیا تو آن مرد هستی که با این زن سخن گفتی؟» او گفت: «من هستم.»¹² مانوح گفت: «کلام تو واقع بشود اما حکم آن ولد و معامله با وی چه خواهد بود؟»

¹³ و فرشته خداوند به مانوح گفت: «از هر آنچه به زن گفتم اجتناب نماید.»¹⁴ از هر حاصل مو زنه‌ارنخورد و هیچ شراب و مسکری ننوشد، و هیچ چیز نجس نخورد و هر آنچه به او امر فرمودم، نگاهدارد.»¹⁵ و مانوح به فرشته خداوند گفت: «تو راتعویق بیندازیم و برای تو گوساله‌ای تهیه کنیم.»¹⁶ فرشته خداوند به مانوح گفت: «اگرچه راتعویق اندازی، از نان تو نخواهم خورد، و اگر قربانی سوختنی بگذرانی آن را برای یهوه بگذران.» زیرا مانوح نمی‌دانست که فرشته خداوند است.¹⁷ و مانوح به فرشته خداوند گفت: «نام تو چیست تا چون کلام تو واقع شود، تو را اکرام نماییم.»¹⁸ فرشته خداوند وی را گفت: «چرا درباره اسم من سوال می‌کنی چونکه آن عجیب است.»

¹⁹ پس مانوح گوساله و هدیه آردی را گرفته، بر آن سنگ برای خداوند گذرانید، و فرشته کاری عجیب کرد و مانوح و زنش می‌دیدند.²⁰ زیرا واقع شد که چون شعله آتش از مذبح به سوی آسمان بالا می‌رفت، فرشته خداوند در شعله آتش از مذبح صعود نمود، و مانوح و زنش چون دیدند، رو به زمین افتادند.²¹ و فرشته خداوند بر مانوح و زنش دیگر ظاهر نشد، پس

انتقام شمشون

15

و بعد از چندی، واقع شد که شمشون در روزهای درو گندم برای دیدن زن خود با بزغاله‌ای آمد و گفت نزد زن خود به حجره خواهم درآمد. لیکن پدرش نگذاشت که داخل شود.² و پدرزنش گفت: «گمان می‌کردم که او را بغض می‌نمودی، پس او را به رفیق تو دادم، آیاخواهر کوچکش از او بهتر نیست؛ او را به عوض وی برای خود بگیر.»³ شمشون به ایشان گفت: «این دفعه از فلسطینیان بی‌گناه خواهم بود اگرایشان را اذیتی برسانم.»⁴ و شمشون روانه شده، سیصد شغال گرفت، و مشعلها برداشته، دم بر دم گذاشت، و در میان هر دودم مشعلی گذارد.⁵ و مشعلها را آتش زده، آنها را در کشتزارهای فلسطینیان فرستاد، و بافها و زرعه‌ها و باغهای زیتون را سوزانید.⁶ و فلسطینیان گفتند: «کیست که این را کرده است؟» گفتند: «شمشون دامادتمنی، زیرا که زنش را گرفته، او را به رفیقش داده است.» پس فلسطینیان آمده، زن و پدرش را به آتش سوزانیدند.⁷ و شمشون به ایشان گفت: «اگر به اینطور عمل کنید، البته از شما انتقام خواهم کشید و بعد از آن آرامی خواهم یافت.»⁸ و ایشان را از ساق تا ران به صدمه‌ای عظیم کشت. پس رفته، در مغاره صخره عیظام ساکن شد.

⁹ و فلسطینیان برآمده، در یهودا اردو زدند و در لحن متفرق شدند.¹⁰ و مردان یهودا گفتند: «چرا بر ما برآمدید.» گفتند: «آمده‌ایم تا شمشون را ببندیم و برحسب آنچه به ما کرده است به او عمل نماییم.»¹¹ پس سه هزار نفر از یهودا به مغاره صخره عیظام رفته، به شمشون گفتند: «آیاندانسته‌ای که فلسطینیان بر ما تسلط دارند، پس این چه کار است که به ما کرده‌ای؟» در جواب ایشان گفت: «به نحوی که ایشان به من کردند، من به ایشان عمل نمودم.»¹² ایشان وی را گفتند: «مآآمده‌ایم تا تو را ببندیم و به دست فلسطینیان بسپاریم.» شمشون در جواب ایشان گفت: «برای من قسم بخورید که خود بر من هجوم نیاورید.»¹³ ایشان در جواب وی گفتند: «حاشا! بلکه تو را بسته، به دست ایشان خواهیم سپرد، و یقین تو را نخواهیم کشت.» پس او را به دو طناب نو بسته، از صخره برآوردند.

¹⁴ و چون او به لحن رسید، فلسطینیان از دیدن او نعره زدند و روح خداوند بر وی مستقر شده، طنابهایی که بر بازوهایش بود مثل کتانی که به آتش سوخته شود گردید، و بندها از دستهایش فرو ریخت.¹⁵ و چانه تازه الاغی یافته، دست خود را دراز کرد و آن را گرفته، هزار مرد با آن کشت.¹⁶ و شمشون گفت: «با چانه الاغ توده برتوده با چانه الاغ هزار مرد کشتم.»¹⁷ و چون از گفتن فارغ شد، چانه را از دست خود انداخت و آن مکان را رمت لحن نامید.

¹⁸ پس بسیار تشنه شده، نزد خداوند دعا کرده، گفت که «به دست بنده ات این نجات عظیم را دادی و آیا الان از تشنگی بمیرم و به دست نامختوانان بیفتم؟»¹⁹ پس خدا کفه‌ای را که در لحن بود شکافت که آب از آن جاری شد و چون بنوشید جانش برگشته، تازه روح شد. از این سبب اسمش عین حقوری خوانده شد که تا امروز در لحن است.²⁰ و او در روزهای فلسطینیان بیست سال بر اسرائیل داوری نمود.

شمشون و دلیله

16

و شمشون به غزه رفت و در آنجا فاحشه‌ای دیده، نزد او داخل شد.² و به اهل غزه گفته شد که شمشون به اینجا آمده است. پس او را احاطه نموده، تمام شب برایش نزدروازه شهر کمین گذاردند، و تمام شب خاموش مانده، گفتند، چون صبح روشن شود او را می‌کشیم.³ و شمشون تا نصف شب خوابید. و نصف شب برخاسته، لنگهای دروازه شهر و دوباهو را گرفته، آنها را با پشت بند کند و بر دوش خود گذاشته، بر قله کوهی که در مقابل حبرون است، برد.

⁴ و بعد از آن واقع شد که زنی را در وادی سوری که اسمش دلیله بود، دوست می‌داشت.⁵ و سروران فلسطینیان نزد او برآمده، وی را گفتند: «او را فریفته، دریافت کن که قوت عظیمش در چه چیز است، و چگونه بر او غالب آیییم تا او را بسته، دلیله نماییم، و هریکی از ما هزار و صد مثقال نقره به تو خواهیم داد.»⁶ پس دلیله به شمشون گفت: «تو آینه که به من بگویی

که قوت عظیم تو در چه چیز است و چگونه می‌توان تو را بست و دلیل نمود.»⁷ شمشون وی را گفت: «اگر مرا به هفت ریسمان تر و تازه که خشک نباشد ببندند، من ضعیف و مثل سایر مردم خواهم شد.»⁸ و سروران فلسطینیان هفت ریسمان تر و تازه که خشک نشده بود، نزد او آوردند و او وی را به آنها بست.⁹ و کسان نزد وی در حجره در کمین می‌بودند و او وی را گفت: «ای شمشون فلسطینیان بر تو آمدند.» آنگاه ریسمانها را بگسیخت چنانکه ریسمان کتان که به آتش بر خورد گسیخته شود، لهذا قوتش دریافت نشد.

¹⁰ و دلیله به شمشون گفت: «اینک استهزاکرده، به من دروغ گفتی، پس الان مرا خبر بده که به چه چیز تو را توان بست.»¹¹ او وی را گفت: «اگر مرا با طنابهای تازه که با آنها هیچ کار کرده نشده است، ببندند، ضعیف و مثل سایر مردان خواهم شد.»¹² و دلیله طنابهای تازه گرفته، او را با آنها بست و به وی گفت: «ای شمشون فلسطینیان بر تو آمدند.» و کسان در حجره در کمین می‌بودند. آنگاه آنها را از بازوهای خود مثل نخ بگسیخت.

¹³ و دلیله به شمشون گفت: «تابحال مرا استهزا نموده، دروغ گفتی. مرا بگو که به چه چیز بسته می‌شوی.» او وی را گفت: «اگر هفت گیسوی سر مرا با تار بیافی.»¹⁴ پس آنها را به میخ قایم بست و وی را گفت: «ای شمشون فلسطینیان بر تو آمدند.» آنگاه از خواب بیدار شده، هم میخ نورد نساج و هم تار را بر کند.

¹⁵ و او وی را گفت: «چگونه می‌گویی که مرادوست می‌داری و حال آنکه دل تو با من نیست. این سه مرتبه مرا استهزا نموده، مرا خبر ندادی که قوت عظیم تو در چه چیز است.»¹⁶ و چون او وی را هر روز به سخنان خود عاجز می‌ساخت و او را الحاح می‌نمود و جانش تا به موت تنگ می‌شد،¹⁷ هرچه در دل خود داشت برای او بیان کرده، گفت که «استره بر سر من نیامده است، زیرا که از رحم مادرم برای خداوند نذیره شده‌ام، و اگر تراشیده شوم، قوتم از من خواهد رفت و ضعیف و مثل سایر مردمان خواهم شد.»

گرفتار شدن شمشون

¹⁸ پس چون دلیله دید که هرآنچه در دلش بود، برای او بیان کرده است، فرستاد و سروران فلسطینیان را طلبیده، گفت: «این دفعه بیایید زیرا هرچه در دل داشت مرا گفته است.» آنگاه سروران فلسطینیان نزد او آمدند و نقد را به دست خود آوردند.¹⁹ و او را بر زانوهای خود خوابانیده، کسی را طلبید و هفت گیسوی سرش را تراشید. پس به دلیل نمودن او شروع کرد و قوتش از او برفت.²⁰ و گفت: «ای شمشون فلسطینیان بر تو آمدند.» آنگاه از خواب بیدار شده، گفت: «مثل پیشتر بیرون رفته، خود را می‌افشانم. اما او ندانست که خداوند از او دور شده است.»²¹ پس فلسطینیان او را گرفته، چشمانش را کردند و او را به غزه آورده، به زنجیرهای برنجین بستند و در زندان دستاس می‌کرد.²² و موی سرش بعد از تراشیدن باز به بلند شدن شروع نمود.

²³ و سروران فلسطینیان جمع شدند تا قربانی عظیمی برای خدای خود، دا چون بگذرانند، و بزم نمایند زیرا گفتند خدای ما دشمن ما شمشون را به دست ما تسلیم نموده است.²⁴ و چون خلق او را دیدند خدای خود را تمجید نمودند، زیرا گفتند خدای ما دشمن ما را که زمین ما را خراب کرد و بسیاری از ما را کشت، به دست ما تسلیم نموده است.²⁵ و چون دل ایشان شاد شد، گفتند: «شمشون را بخوانید تا برای ما بازی کند.» پس شمشون را از زندان آورده، برای ایشان بازی می‌کرد، و او را در میان ستونها برپا داشتند.²⁶ و شمشون به پسری که دست او را می‌گرفت، گفت: «مرا واگذار تا ستونهایی که خانه بر آنها قایم است، لمس نموده، بر آنها تکیه نمایم.»²⁷ و خانه از مردان و زنان پر بود و جمیع سروران فلسطینیان در آن بودند و قریب به سه هزار مرد و زن بر پشت بام، بازی شمشون را تماشا می‌کردند.

وفات شمشون

²⁸ و شمشون از خداوند استعفا نموده، گفت: «ای خداوند یهوه مرا بیاد آور ای خدا این مرتبه فقط مرا قوت بده تا یک انتقام برای دو چشم خوداز

«برخیزیم و بر ایشان هجوم آوریم، زیرا که زمین را دیده‌ایم که اینک بسیار خوب است، و شما خاموش هستید، پس کاهلی مورزید بلکه رفته، داخل شوید و زمین را در تصرف آورید.¹⁰ و چون داخل شوید به قوم مطمئن خواهید رسید، و زمین بسیار وسیع است، و خدا آن را به‌دست شما داده است، و آن جایی است که از هرچه در جهان است، باقی ندارد.»¹¹ پس ششصد نفر از قبیله دان مسلح شده، به آلات جنگ از آنجا یعنی از صرعه و اشتاول روانه شدند.¹² و برآمده، در قریه یعاریم در یهودا اردو زدند. لهذا تا امروز آن مکان را محنه دان می‌خوانند و اینک در پشت قریه یعاریم است.¹³ و از آنجا به کوهستان افرایم گذشته، به خانه میخا رسیدند.

¹⁴ و آن پنج نفر که برای جاسوسی زمین لایش رفته بودند، برادران خود را خطاب کرده، گفتند: «آیا می‌دانید که در این خانه‌ها ایفود و ترافیم و تمثال تراشیده و تمثال ریخته شده‌ای هست؟ پس الان فکر کنید که چه باید بکنید.»¹⁵ پس به آنسو برگشته، به خانه جوان لاوی، یعنی به خانه میخا آمده، سلامتی او را پرسیدند.¹⁶ و آن ششصد مرد مسلح شده، به آلات جنگ که از پسران دان بودند، در دهنه دروازه ایستاده بودند.¹⁷ و آن پنج نفر که برای جاسوسی زمین رفته بودند برآمده، به آنجا داخل شدند، و تمثال تراشیده و ایفود و ترافیم و تمثال ریخته شده را گرفتند، و کاهن با آن ششصد مرد مسلح شده، به آلات جنگ به دهنه دروازه ایستاده بود.¹⁸ و چون آنها به خانه میخا داخل شده، تمثال تراشیده و ایفود و ترافیم و تمثال ریخته شده را گرفتند، کاهن به ایشان گفت: «چه می‌کنید؟»¹⁹ ایشان به وی گفتند: «خاموش شده، دست را بر دهانت بگذار و همراه ما آمده، برای ما پدر و کاهن باش. کدام برایت بهتر است که کاهن خانه یک شخص باشی یا کاهن سبطی و قبیله‌ای در اسرائیل شوی؟»²⁰ پس دل کاهن شاد گشت، و ایفود و ترافیم و تمثال تراشیده را گرفته، در میان قوم داخل شد.²¹ پس متوجه شده، روانه شدند، و اطفال و مواشی و اسباب را پیش روی خود قرار دادند.²² و چون ایشان از خانه میخا دور شدند، مردانی که در خانه‌های اطراف خانه میخا بودند جمع شده، بنی دان را تعاقب نمودند.²³ و بنی دان را صدا زدند، و ایشان رو برگردانیده، به میخا گفتند: «تو را چه شده است که با این جمعیت آمده‌ای؟»²⁴ او گفت: «خدایان مرا که ساختم با کاهن گرفته، رفته‌اید؛ و مرا دیگر چه چیز باقی است؟ پس چگونه به من می‌گویید که تو را چه شده است؟»²⁵ و پسران دان او را گفتند: «آواز تو در میان ماشنبه‌ها نشود مبادا مردان تند خو بر شما هجوم آورند، و جان خود را با جانهای اهل خانه ات هلاک سازی.»²⁶ و بنی دان راه خود را پیش گرفتند. و چون میخا دید که ایشان از او قوی ترند، رو گردانیده، به خانه خود برگشت.

²⁷ و ایشان آنچه میخا ساخته بود و کاهنی را که داشت برداشته، به لایش بر قومی که آرام و مطمئن بودند، برآمدند، و ایشان را به دم شمشیرکشته، شهر را به آتش سوزانیدند.²⁸ و رهاننده‌ای نبود زیرا که از صیدون دور بود و ایشان را با کسی معامله‌ای نبود و آن شهر در وادی‌ای که نزدبیت رحوب است، واقع بود. پس شهر را بنا کرده، در آن ساکن شدند.²⁹ و شهر را به اسم پدر خود، دان که برای اسرائیل زاینده شد، دان نامیدند. اما اسم شهر قبل از آن لایش بود.³⁰ و بنی دان آن تمثال تراشیده را برای خود نصب کردند و یهوناتان بن جرشوم بن موسی و پسرانش تا روزاسیر شدن اهل زمین، کهنه بنی دان می‌بودند.³¹ پس تمثال تراشیده میخا را که ساخته بود تمامی روزهایی که خانه خدا در شیلوه بود، برای خود نصب نمودند.

لاوی و کنیزش

19 و در آن ایام که پادشاهی در اسرائیل نبود، مرد لاوی در پشت کوهستان افرایم ساکن بود، و کنیزی از بیت لحم یهودا از برای خود گرفته بود.² و کنیزش بر او زنا کرده، از نزد او به خانه پدرش در بیت لحم یهودا رفت، و در آنجا مدت چهار ماه بماند.³ و شوهرش برخاسته، از عقب او رفت تا دلش را برگردانیده، پیش خود باز آورد، و غلامی با دو الاغ همراه او بود، و آن زن او را به خانه پدر خود برد. و چون پدر کنیز او را دید، از ملاقاتش شاد شد.⁴ و پدرزنش، یعنی پدر کنیز او را نگاه داشت. پس سه

فلسطینیان بکشم»²⁹ و شمشون دو ستون میان را که خانه بر آنها قایم بود، یکی را به‌دست راست و دیگری را به‌دست چپ خود گرفته، بر آنها تکیه نمود.³⁰ و شمشون گفت: «همراه فلسطینیان بمیرم و با زور خم شده، خانه بر سروران و بر تمامی خلقی که در آن بودند، افتاد. پس مردگانی که در موت خود کشت از مردگانی که در زندگی‌اش کشته بود، زیادتر بودند.³¹ آنگاه برادرانش و تمامی خاندان پدرش آمده، او را برداشتند و او را آورده، در قبر پدرش مانوح در میان صرعه و اشتاول دفن کردند. و او بیست سال بر اسرائیل داوری کرد.

بت میخا

17 و از کوهستان افرایم شخصی بود که میخا نام داشت.² و به مادر خود گفت: «آن هزار و یکصد متقال نقره‌ای که از تو گرفته شد، و درباره آن لعنت کردی و در گوشه‌های من نیز سخن گفتی، اینک آن نقره نزد من است، من آن را گرفتم.» مادرش گفت: «خداوند پسر مرا برکت دهد.»³ پس آن هزار و یکصد متقال نقره را به مادرش رد نمود و مادرش گفت: «این نقره را برای خداوند از دست خود به جهت پسرم بالکل وقف می‌کنم تا تمثال تراشیده و تمثال ریخته شده‌ای ساخته شود، پس الان آن را به تو باز می‌دهم.»⁴ و چون نقره را به مادر خود رد نمود، مادرش دو بیست متقال نقره گرفته، آن را به زرگری داد که او تمثال تراشیده، و تمثال ریخته شده‌ای ساخت و آنها در خانه میخا بود.⁵ و میخا خانه خدایان داشت، و ایفود و ترافیم ساخت، و یکی از پسران خود را تخصیص نمود تا کاهن او بشود.⁶ و در آن ایام در اسرائیل پادشاهی نبود و هر کس آنچه در نظرش پسند می‌آمد، می‌کرد.

⁷ و جوانی از بیت لحم یهودا از قبیله یهودا و از لاویان بود که در آنجا ماوا گزید.⁸ و آن شخص از شهر خود، یعنی از بیت لحم یهودا روانه شد، تا هر جایی که بیاید ماوا گزیند، و چون سیر می‌کرد به کوهستان افرایم به خانه میخا رسید.⁹ و میخا او را گفت: «از کجا آمده‌ای؟» او در جواب وی گفت: «من لاوی هستم از بیت لحم یهودا، و می‌روم تا هر جایی که بیایم ماوا گزینم.»¹⁰ میخا او را گفت: «نزد من ساکن شو و برایم پدر و کاهن باش، و من تو را هر سال ده متقال نقره و یک دست لباس و معاش می‌دهم.» پس آن لاوی داخل شد.¹¹ و آن لاوی راضی شد که با او ساکن شود، و آن جوان نزد او مثل یکی از پسرانش بود.¹² و میخا آن لاوی را تخصیص نمود و آن جوان کاهن او شد، و در خانه میخا می‌بود.¹³ و میخا گفت: «الان دانستم که خداوند به من احسان خواهد نمود زیرا لاوی‌ای را کاهن خود دارم.»

سکونت سبط دان

18 و در آن ایام در اسرائیل پادشاهی نبود، و در آن روزها سبط دان، ملکی برای سکونت خود طلب می‌کردند، زیرا تا در آن روزملک ایشان در میان اسباط اسرائیل به ایشان نرسیده بود.² و پسران دان از قبیله خویش پنج نفر از جماعت خود که مردان جنگی بودند از صرعه و اشتاول فرستادند تا زمین را جاسوسی و تفحص نمایند، و به ایشان گفتند: «بروید و زمین را تفحص کنید.» پس ایشان به کوهستان افرایم به خانه میخا آمده، در آنجا منزل گرفتند.³ و چون ایشان نزد خانه میخا رسیدند، آواز جوان لاوی را شناختند و به آنجا برگشته، او را گفتند: «کجاست که تو را به اینجا آورده است و در این مکان چه می‌کنی و در اینجا چه داری؟»⁴ او به ایشان گفت: «میخا با من چنین و چنان رفتار نموده است، و مرا اجیر گرفته، کاهن او شده‌ام.»⁵ وی را گفتند: «از خدا سوال کن تا بدانیم آیا راهی که در آن می‌رویم خیر خواهد بود.»⁶ کاهن به ایشان گفت: «به سلامتی بروید. راهی که شما می‌روید منظور خداوند است.»

⁷ پس آن پنج مرد روانه شده، به لایش رسیدند. و خلقی را که در آن بودند، دیدند که در امنیت و به رسم صیدونیان در اطمینان و امنیت ساکن بودند. و در آن زمین صاحب اقتداری نبود که اذیت رساند و از صیدونیان دور بوده، با کسی کار نداشتند.⁸ پس نزد برادران خود به صرعه و اشتاول آمدند. و برادران ایشان به ایشان گفتند: «چه خبر دارید؟»⁹ گفتند:

«از روزی که بنی اسرائیل از مصر بیرون آمده‌اند تا امروز عمل مثل این کرده و دیده نشده است. پس در آن تامل کنید و مشورت کرده، حکم نمایید.»

جنگ با بنی بنیامین

20 و جمیع بنی اسرائیل بیرون آمدند و جماعت مثل شخص واحد از دان تابئرشبع با اهل زمین جلعاد نزد خداوند در مصفه جمع شدند. و سروران تمام قوم و جمیع اسباط اسرائیل یعنی چهارصد هزار مرد شمشیر زن پیاده در جماعت قوم خدا حاضر بودند. 3 و بنی بنیامین شنیدند که بنی اسرائیل در مصفه برآمده‌اند. و بنی اسرائیل گفتند: «بگویید که این عمل زشت چگونه شده است.» 4 آن مرد لای که شوهر زن مقتوله بود، در جواب گفت: «من با کنیز خود به جبهه که از آن بنیامین باشد، آمدم تا شب را بسر بریم. 5 و اهل جبهه بر من برخاسته، خانه رادر شب، گرد من احاطه کردند، و مرا خواستند بکشند و کنیز مرا ذلیل نمودند که بمرد. 6 و کنیز خود را گرفته، او را قطعه قطعه کردم و او را در تمامی ولایت ملک اسرائیل فرستادم، زیرا که کار قبیح و زشت در اسرائیل نمودند. 7 هان جمیع شما، ای بنی اسرائیل حکم و مشورت خود را اینجا بیاورید.» 8 آنگاه تمام قوم مثل شخص واحد برخاسته، گفتند: «هیچ کدام از ما به خیمه خود نخواهیم رفت، و هیچ کدام از ما به خانه خود بر نخواهیم گشت. 9 و حال کاری که به جبهه خواهیم کرد این است که به حسب قرعه بر آن برآییم. 10 و ده نفر از صد و صد هزار و هزار از ده هزار از تمامی اسباط اسرائیل بگیریم تا آذوقه برای قوم بیاورند، و تا چون به جبهه بنیامینی برسند با ایشان موافق همه قباحتی که در اسرائیل نموده‌اند، رفتار نمایند.»

11 پس جمیع مردان اسرائیل بر شهر جمع شده، مثل شخص واحد متحد شدند. 12 و اسباط اسرائیل اشخاصی چند در تمامی سبط بنیامین فرستاده، گفتند: «این چه شرارتی است که در میان شما واقع شده است؟ 13 پس الان آن مردان بنی بلعال را که در جبهه هستند، تسلیم نمایید تا آنها را به قتل رسانیم، و بدی را از اسرائیل دور کنیم.» اما بنیامینیان نخواستند که سخن برادران خود بنی اسرائیل را بشنوند. 14 و بنی بنیامین از شهرهای خود به جبهه جمع شدند تا بیرون رفته، با بنی اسرائیل جنگ نمایند. 15 و از بنی بنیامین در آن روز بیست و شش هزار مرد شمشیرزن از شهرها سان دیده شد، غیر از ساکنان جبهه که هفتصد نفر برگزیده، سان دیده شد. 16 و از تمام این گروه هفتصد نفر چپ دست برگزیده شدند که هر یکی از آنها مویی را به سنگ فلاخن می‌زدند و خطا نمی‌کردند. 17 و از مردان اسرائیل سوای بنیامینیان چهارصد هزار مرد شمشیرزن سان دیده شد که جمیع اینها مردان جنگی بودند.

18 و بنی اسرائیل برخاسته، به بیت ئیل رفتند و از خدا مشورت خواسته، گفتند: «کیست که اولاً ما برای جنگ نمودن با بنی بنیامین برآید؟» خداوند گفت: «یهودا اول برآید.» 19 و بنی اسرائیل بامدادان برخاسته، در برابر جبهه اردو زدند. 20 و مردان اسرائیل بیرون رفتند تا با بنیامینیان جنگ نمایند، و مردان اسرائیل برابر ایشان در جبهه صف آرایی کردند. 21 و بنی بنیامین از جبهه بیرون آمده، در آن روز بیست و دو هزار نفر از اسرائیل را بر زمین هلاک کردند. 22 و قوم، یعنی مردان اسرائیل خود را قوی دل ساخته، بار دیگر صف آرایی نمودند، در مکانی که روز اول صف آرایی کرده بودند. 23 و بنی اسرائیل برآمده، به حضور خداوند تا شام گریه کردند، و از خداوند مشورت خواسته، گفتند: «آیا بار دیگر نزدیک بشوم تا با برادران خود بنی بنیامین جنگ نمایم؟» خداوند گفت: «به مقابله ایشان برآید.»

24 و بنی اسرائیل در روز دوم به مقابله بنی بنیامین پیش آمدند. 25 و بنیامینیان در روز دوم به مقابله ایشان از جبهه بیرون شده، بار دیگر هجده هزار نفر از بنی اسرائیل را بر زمین هلاک ساختند که جمیع اینها شمشیرزن بودند. 26 آنگاه تمامی بنی اسرائیل، یعنی تمامی قوم برآمده، به بیت ئیل رفتند و گریه کرده، در آنجا به حضور خداوند توقف نمودند، و آن روز را تا شام روزه داشته، قربانی‌های سوختنی و ذبایح سلامتی به حضور خداوند گذراندند. 27 و بنی اسرائیل از خداوند مشورت خواستند، و تابوت عهد خدا

روز نزد وی توقف نمود و اکل و شرب نموده، آنجا بسر بردند. 5 و در روز چهارم چون صبح زود بیدار شدند او برخاست تا روانه شود، اما پدر کنیز به داماد خود گفت که دل خود را به لقمه‌ای نان تقویت ده، و بعد از آن روانه شوید. 6 پس هردو با هم نشستند، خوردند و نوشیدند. و پدر کنیز به آن مرد گفت: «موافقت کرده، امشب را بمان دولت شاد باشد.»

7 و چون آن مرد برخاست تا روانه شود، پدر کنیز او را الحاح نمود و شب دیگر در آنجا ماند. 8 و در روز پنجم صبح زود برخاست تا روانه شود، پدر کنیز گفت: «دل خود را تقویت نما و تازوال روز تاخیر نمایید.» و ایشان هردو خوردند.

9 و چون آن شخص با کنیز و غلام خود برخاست تا روانه شود، پدر کنیز یعنی پدر کنیز او را گفت: «الان روز نزدیک به غروب می‌شود، شب را بمانید اینک روز تمام می‌شود، در اینجا شب را بمان و دولت شاد باشد و فردا بامدادان روانه خواهید شد و به خیمه خود خواهی رسید.»

10 اما آن مرد قبول نکرد که شب را بماند، پس برخاسته، روانه شد و به مقابل بیوس که اورشلیم باشد، رسید، و دو الاغ پالان شده و کنیزش همراه وی بود. 11 و چون ایشان نزد بیوس رسیدند، نزدیک به غروب بود. غلام به آقای خود گفت: «بیا و به این شهر بیوسیان برگشته، شب را در آن بسر بریم.» 12 آقای وی را گفت: «به شهر غریب که احدی از بنی اسرائیل در آن نباشد بر نمی‌گردیم بلکه به جبهه بگذریم.» 13 و به غلام خود گفت: «بیا و به یکی از این جاها، یعنی به جبهه یا رامه نزدیک بشویم و در آن شب را بمانیم.»

14 پس از آنجا گذشته، برفتند و نزد جبهه که از آن بنیامین است، آفتاب بر ایشان غروب کرد. 15 پس به آن طرف برگشتند تا به جبهه داخل شده، شب را در آن بسر برند. و او درآمد در کوچه شهر نشست، اما کسی نبود که ایشان را به خانه خود ببرد و منزل دهد.

16 و اینک مردی پیر در شب از کار خود از مزرعه می‌آمد، و این شخص از کوهستان افرایم بوده، در جبهه ماوا گزیده بود، اما مردمان آن مکان بنیامینی بودند. 17 و او نظر انداخته، شخص مسافری را در کوچه شهر دید، و آن مرد پیر گفت: «کجا می‌روی و از کجا می‌آیی؟» 18 او وی را گفت: «ما از بیت لحم یهودا به آن طرف کوهستان افرایم می‌رویم، زیرا از آنجا هستم و به بیت لحم یهودا رفته بودم، و الان عازم خانه خداوند هستم، و هیچ کس مرا به خانه خود نمی‌پذیرد، 19 و نیزگاه و علف به جهت الاغهای ما هست، و نان و شراب هم برای من و کنیز تو و غلامی که همراه بندگان است، می‌باشد و احتیاج به چیزی نیست.» 20 آن مرد پیر گفت: «سلامتی بر تو باد، تمامی حاجات تو بر من است، اما شب را در کوچه بسر مبر.» 21 پس او را به خانه خود برده، به الاغها خوراک داد و پایهای خود را شسته، خوردند و نوشیدند.

22 و چون دلهای خود را شاد می‌کردند، اینک مردمان شهر، یعنی بعضی اشخاص بنی بلعال خانه را احاطه کردند، و در را زده، به آن مرد پیر صاحب‌خانه خطاب کرده، گفتند: «آن مرد را که به خانه تو داخل شده است بیرون بیاور تا او را بشناسیم.» 23 و آن مرد صاحب‌خانه نزد ایشان بیرون آمده، به ایشان گفت: «نی‌ای برادرانم شرارت موزید، چونکه این مرد به خانه من داخل شده است، این عمل زشت را ننمایید. 24 اینک دختر باکره من و کنیز این مرد، ایشان را نزد شما بیرون می‌آورم. ایشان را ذلیل ساخته، آنچه در نظر شما پسند آید به ایشان بکنید. لیکن با این مرد این کار زشت را مکنید.» 25 اما آن مردمان نخواستند که او را بشنوند. پس آن شخص کنیز خود را گرفته، نزد ایشان بیرون آورد و او را شناختند و تمامی شب تا صبح او را بی‌عصمت می‌کردند، و در طلوع فجر او را رها کردند. 26 و آن زن در سییده صبح آمده، به در خانه آن شخص که آقایش در آن بود، افتاد تا روشن شد.

27 و در وقت صبح آقایش برخاسته، بیرون آمد تا به راه خود برود و اینک کنیزش نزد در خانه افتاده، و دستهایش بر آستانه بود. 28 و او وی را گفت: «برخیز تا برویم.» اما کسی جواب نداد، پس آن مرد او را بر الاغ خود گذاشت و برخاسته، به مکان خود رفت. 29 و چون به خانه خود رسید، کاردی برداشت و کنیز خود را گرفته، اعضای او را به دوازده قطعه تقسیم کرد، و آنها را در تمامی حدود اسرائیل فرستاد. 30 و هر که این را دید گفت:

آمده، در آنجا به حضور خدا تا شام نشستند و آواز خود را بلند کرده، زارزار بگریستند.³ و گفتند: «ای یهوه، خدای اسرائیل، این چرا در اسرائیل واقع شده است که امروز یک سبط از اسرائیل کم شود؟»⁴ و در فردای آن روز قوم به زودی برخاسته، مذبحی در آنجا بنا کردند، و قربانی های سوختنی و ذبایح سلامتی گذراندند.⁵ و بنی اسرائیل گفتند: «کیست از تمامی اسباط اسرائیل که در جماعت نزد خداوند بر نیامده است.» زیرا قسم سخت خورده، گفته بودند که هرکه به حضور خداوند به مصفیه نیاید، البته کشته شود.⁶ و بنی اسرائیل درباره برادر خود بنیامین پشیمان شده، گفتند: «امروز یک سبط از اسرائیل منقطع شده است.⁷ برای بقیه ایشان درباره زنان چه کنیم؟ زیرا که ما به خداوند قسم خورده ایم که از دختران خود به ایشان به زنی ندهیم.»

⁸ و گفتند: «کدام یک از اسباط اسرائیل است که به حضور خداوند به مصفیه نیامده است؟» و اینک از یابیش جلعاد کسی به اردو و جماعت نیامده بود.⁹ زیرا چون قوم شمرده شدند اینک از ساکنان یابیش جلعاد احدی در آنجا نبود.¹⁰ پس جماعت دوازده هزار نفر از شجاع ترین قوم را به آنجا فرستاده، و ایشان را امر کرده، گفتند: «بروید و ساکنان یابیش جلعاد را با زنان و اطفال به دم شمشیر بکشید.¹¹ و آنچه باید بکنید این است که هر مردی را و هر زنی را که با مرد خوابیده باشد، هلاک کنید.»¹² و در میان ساکنان یابیش جلعاد چهارصد دختر باکره که با ذکوری خوابیده و مردی را نشناخته بودند یافتند، و ایشان را به اردو در شیلوه که در زمین کنعان است، آوردند.

¹³ و تمامی جماعت نزد بنی بنیامین که در صخره رمون بودند فرستاده، ایشان را به صلح دعوت کردند.¹⁴ و در آن وقت بنیامینیان برگشتند و دخترانی را که از زنان یابیش جلعاد زنده نگاه داشته بودند به ایشان دادند، و باز ایشان را کفایت نکرد.

¹⁵ و قوم برای بنیامین پشیمان شدند، زیرا خداوند در اسباط اسرائیل شقاق پیدا کرده بود.¹⁶ و مشایخ جماعت گفتند: «درباره زنان به جهت باقی ماندگان چه کنیم چونکه زنان از بنیامین منقطع شده اند؟»¹⁷ و گفتند: میراثی به جهت نجات یافتگان بنیامین باید باشد تا سبطی از اسرائیل محو نشود.¹⁸ اما ما دختران خود را به ایشان به زنی نمی توانیم داد زیرا بنی اسرائیل قسم خورده، گفته اند ملعون باد کسی که زنی به بنیامین دهد.¹⁹ و گفتند: «اینک هر سال در شیلوه که به طرف شمال بیت ئیل و به طرف مشرق راهی که از بیت ئیل به شکیم می رود، و به سمت جنوبی لبونه است، عیدی برای خداوند می باشد.»²⁰ پس بنی بنیامین را امر فرموده، گفتند:

«بروید در تاختاکنانها در کمین باشید،²¹ و نگاه کنید و اینک اگر دختران شیلوه بیرون آیند تا با رقص کنندگان رقص کنند، آنگاه از تاختاکنانها درآید، و از دختران شیلوه هرکس زن خود را ربوده، به زمین بنیامین برود.²² و چون پدران و برادران ایشان آمده، نزد ما شکایت کنند، به ایشان خواهیم گفت: «ایشان را به خاطر ما ببخشید، چونکه ما برای هر کس زنش را در جنگ نگاه نداشتیم، و شما آنها را به ایشان ندادید، الان مجرم می باشید.»²³ پس بنی بنیامین چنین کردند، و از رقص کنندگان، زنان را برحسب شماره خود گرفتند، و ایشان را به یغما برده، رفتند، و به ملک خود برگشته، شهرها را بنا کردند و در آنها ساکن شدند.²⁴ و در آن وقت بنی اسرائیل هر کس به سبط خود و به قبیله خود روانه شدند، و از آنجا هرکس به ملک خود بیرون رفتند.

²⁵ و در آن ایام در اسرائیل پادشاهی نبود و هرکس آنچه در نظرش پسند می آمد، می کرد.

آن روزها در آنجا بود.²⁸ و فینحاس بن العازار بن هارون در آن روزها پیش آن ایستاده بود، و گفتند: «آیا بار دیگر بیرون روم و با برادران خود بنی بنیامین جنگ کنم یا دست بردارم؟» خداوند گفت: «برای زیرا که فردا او را به دست تو تسلیم خواهم نمود.»

²⁹ پس اسرائیل در هر طرف جبعه کمین ساختند.³⁰ و بنی اسرائیل در روز سوم به مقابله بنی بنیامین برآمدند، و مثل سابق در برابر جبعه صف آرایی نمودند.³¹ و بنی بنیامین به مقابله قوم بیرون آمده، از شهر کشیده شدند و به زدن و کشتن قوم در راهها که یکی از آنها به سوی بیت ئیل و دیگری به سوی جبعه می رود مثل سابق شروع کردند، و به قدر سی نفر از اسرائیل در صحرا کشته شدند.³² و بنی بنیامین گفتند که «ایشان مثل سابق پیش ما منهزم شدند.» اما بنی اسرائیل گفتند: «بگریزیم تا ایشان را از شهر به راهها بکشیم.»³³ و تمامی مردان اسرائیل از مکان خود برخاسته، در بعل تامل صف آرایی نمودند، و کمین کنندگان اسرائیل از مکان خود یعنی از معره جبعه به در جستند.³⁴ و ده هزار مرد برگزیده از تمام اسرائیل در برابر جبعه آمدند و جنگ سخت شد، و ایشان نمی دانستند که بلا بر ایشان رسیده است.

³⁵ و خداوند بنیامین را به حضور اسرائیل مغلوب ساخت و بنی اسرائیل در آن روز بیست و پنجهزار و یکصد نفر را از بنیامین هلاک ساختند که جمیع ایشان شمشیرزن بودند.

³⁶ و بنی بنیامین دیدند که شکست یافته اند زیرا که مردان اسرائیل به بنیامینیان جا داده بودند، چونکه اعتماد داشتند بر کمینی که به اطراف جبعه نشانده بودند.³⁷ و کمین کنندگان تعجیل نموده، بر جبعه هجوم آوردند و کمین کنندگان خود را پراکنده ساخته، تمام شهر را به دم شمشیر زدند.³⁸ و در میان مردان اسرائیل و کمین کنندگان علامتی قرار داده شد که تراکم دود بسیار بلند از شهر برافرازد.³⁹ پس چون مردان اسرائیل در جنگ رو گردانیدند، بنیامینیان شروع کردند به زدن و کشتن قریب سی نفر از مردان اسرائیل زیرا گفتند یقین ایشان مثل جنگ اول از حضور ما شکست یافته اند.⁴⁰ و چون آن تراکم ستون دود از شهر بلند شدن گرفت، بنیامینیان از عقب خود نگرستند و اینک تمام شهر به سوی آسمان به دود بالا می رود.⁴¹ و بنی اسرائیل برگشتند و بنیامینیان پریشان شدند، زیرا دیدند که بلا برایشان رسیده است.⁴² پس از حضور مردان اسرائیل به راه صحرا روگردانیدند. اما جنگ، ایشان را در گرفت و آنانی که از شهر بیرون آمدند ایشان را در میان، هلاک ساختند.⁴³ پس بنیامینیان را احاطه کرده، ایشان را تعاقب نمودند، و در منوحه در مقابل جبعه به سوی طلوع آفتاب ایشان را پایمال کردند.⁴⁴ و هجده هزار نفر از بنیامین که جمیع ایشان مردان جنگی بودند، افتادند.⁴⁵ و ایشان برگشته، به سوی صحرا تا صخره رمون بگریختند. و پنج هزار نفر از ایشان را به سر راهها هلاک کردند، و ایشان را تا جدعوم تعاقب کرده، دو هزار نفر از ایشان را کشتند.⁴⁶ پس جمیع کسانی که در آن روز از بنیامین افتادند، بیست و پنج هزار مرد شمشیرزن بودند که جمیع آنها مردان جنگی بودند.⁴⁷ اما ششصد نفر برگشته، به سوی بیابان به صخره رمون فرار کردند، و در صخره رمون چهار ماه بماندند.⁴⁸ و مردان اسرائیل بر بنیامینیان برگشته، ایشان را به دم شمشیر کشتند، یعنی تمام اهل شهر و بهایم و هرچه را که یافتند و همچنین همه شهرهایی را که به آنها رسیدند، به آتش سوزانیدند.

سوگند بنی اسرائیل در مورد بنی بنیامین

21 و مردان اسرائیل در مصفیه قسم خورده، گفتند که «احدی از ما دختر خود را به بنیامینیان به زنی ندهند.»² و قوم به بیت ئیل

روت

نعومی و عروسانش

روت و بوعلز

۱ و واقع شد در ایام حکومت داوران که قحطی در زمین پیدا شد، و مردی از بیت لحم یهودا رفت تا در بلاد موآب ساکن شود، او و زنش و دو پسرش.² و اسم آن مرد الیملک بود، و اسم زنش نعومی، و پسرانش به محلون و کلیون مسمی و افراتیان بیت لحم یهودا بودند. پس به بلاد موآب رسیده، در آنجا ماندند.³ و الیملک شوهر نعومی، مرد و او با دو پسرش باقی ماند.⁴ و ایشان از زنان موآب برای خود زن گرفتند که نام یکی عرفه و نام دیگری روت بود، و در آنجا قریب به ده سال توقف نمودند.⁵ و هردوی ایشان محلون و کلیون نیز مردند، و آن زن از دو پسر و شوهر خود محروم ماند.

۶ پس او با دو عروس خود برخاست تا از بلاد موآب برگردد، زیرا که در بلاد موآب شنیده بود که خداوند از قوم خود تفقد نموده، نان به ایشان داده است.⁷ و از مکانی که در آن ساکن بود بیرون آمد، و دو عروسش همراه وی بودند، و به راه روانه شدند تا به زمین یهودا مراجعت کنند.⁸ و نعومی به دو عروس خود گفت: «بروید و هر یکی از شما به خانه مادر خود برگردید، و خداوند بر شما احسان کند، چنانکه شما به مردگان و به من کردید.⁹ و خداوند به شما عطا کند که هر یکی از شما در خانه شوهر خود راحت یابید.» پس ایشان را بوسید و آواز خود را بلند کرده، گریستند.¹⁰ و به او گفتند: «نی بلکه همراه تو نزد قوم تو خواهیم برگشت.»¹¹ نعومی گفت: «ای دخترانم برگردید، چرا همراه من بیایید؟ آیا در رحم من هنوز پسران هستند که برای شما شوهر باشند؟¹² ای دخترانم برگشته، راه خود را پیش گیرید زیرا که برای شوهر گرفتن زیاده پیر هستم، و اگر گویم که امید دارم و امشب نیز به شوهر داده شوم و پسران هم بزایم،¹³ آیا تا بالغ شدن ایشان صبر خواهید کرد، و به خاطر ایشان، خود را از شوهر گرفتن محروم خواهید داشت؟ نی ای دخترانم زیرا که جانم برای شما بسیار تلخ شده است چونکه دست خداوند بر من دراز شده است.»

۱۴ پس بار دیگر آواز خود را بلند کرده، گریستند و عرفه مادر شوهر خود را بوسید، اماروت به وی چسبید.¹⁵ و او گفت: «اینک زن برادر شوهرت نزد قوم خود و خدایان خویش برگشته است تو نیز در عقب زن برادر شوهرت برگرد.»¹⁶ روت گفت: «بر من اصرار مکن که تو را ترک کنم و از نزد تو برگردم، زیرا هر جایی که روی می آیم و هر جایی که منزل کنی، منزل می کنم، قوم تو قوم من و خدای تو خدای من خواهد بود.¹⁷ جایی که بمیری، می میرم و در آنجا دفن خواهم شد. خداوند به من چنین بلکه زیاده بر این کند اگر چیزی غیر از موت، مرا از توجدا نماید.»

۱۸ پس چون دید که او برای رفتن همراهش مصمم شده است از سخن گفتن با وی باز ایستاد.¹⁹ و ایشان هر دو روانه شدند تا به بیت لحم رسیدند، و چون وارد بیت لحم گردیدند، تمامی شهر بر ایشان به حرکت آمده، زنان گفتند که آیا این نعومی است؟²⁰ او به ایشان گفت: «مرا نعومی مخوانید بلکه مرا مره بخوانید زیرا قادر مطلق به من مرارت سخت رسانیده است.²¹ من پر بیرون رفتم و خداوند مرا خالی برگردانید پس برای چه مرا نعومی می خوانید چونکه خداوند مرا ذلیل ساخته است و قادر مطلق به من بدی رسانیده است.»

۲۲ و نعومی مراجعت کرد و عروسش روت موآبیه که از بلاد موآب برگشته بود، همراه وی آمد، و در ابتدای درویدن جو وارد بیت لحم شدند.

۲ و نعومی خویش شوهری داشت که مردی دولت مند، بوعلز نام از خاندان الیملک بود.² و روت موآبیه به نعومی گفت: «مرا اجازت ده که به کشتزارها بروم و در عقب هر کسی که در نظرش التفات یابم خوشه چینی نمایم. او وی را گفت: «بروای دخترم.»³ پس روانه شده، به کشتزار درآمد و در عقب دروندگان خوشه چینی می نمود، و اتفاق او به قطعه زمین بوعلز که از خاندان الیملک بود، افتاد.⁴ و اینک بوعلز از بیت لحم آمده، به دروندگان گفت: «خداوند باشما باد.» ایشان وی را گفتند: «خداوند تو را برکت دهد.»

۵ و بوعلز به نوکر خود که بر دروندگان گماشته بود، گفت: «این دختر از آن کیست؟»⁶ نوکر که بر دروندگان گماشته شده بود، در جواب گفت: «این است دختر موآبیه که با نعومی از بلاد موآب برگشته است،⁷ و به من گفت: تمنا اینکه خوشه چینی نمایم و در عقب دروندگان در میان بافه ها جمع کنم، پس آمده، از صبح تا به حال مانده است، سوای آنکه اندکی در خانه توقف کرده است.»

۸ و بوعلز به روت گفت: «ای دخترم مگر نمی شنوی، به هیچ کشت زار دیگر برای خوشه چینی مرو و از اینجا هم مگذر بلکه با کنیزان من در اینجا باش.⁹ و چشمانت به زمینی که می دروند نگران باشد و در عقب ایشان برو، آيا جوانان را حکم نکردم که تو را لمس نکنند، و اگر تشنه باشی، نزد ظروف ایشان برو و از آنچه جوانان می کشند، بنوش.»¹⁰ پس به روی در افتاده، او را تا به زمین تعظیم کرد و به او گفت: «برای چه در نظر تو التفات یافتم که به من توجه نمودی و حال آنکه غریب هستم.»

۱۱ بوعلز در جواب او گفت: «از هر آنچه بعد از مردن شوهرت به مادر شوهر خود کردی اطلاع تمام به من رسیده است، و چگونه پدر و مادر وزمین ولادت خود را ترک کرده، نزد قومی که پیشتر ندانسته بودی، آمدی.»

۱۲ خداوند عمل تو را جزا دهد و از جانب یهوه، خدای اسرائیل، که در زیر بالهایش پناه بردی، اجر کامل به تو برسد.»¹³ گفت: «ای آقایم، در نظر تو التفات بیابم زیرا که مرا تسلی دادی و به کنیز خود سخنان دل آویزگفتی، اگرچه من مثل یکی از کنیزان تو نیستم.»

۱۴ بوعلز وی را گفت: «در وقت چاشت اینجایا و از نان بخور و لقمه خود را در شیره فرو بر.» پس نزد دروندگان نشست و غله برشته به او دادند و خورد و سپر شده، باقی مانده را وا گذاشت.¹⁵ و چون برای خوشه چینی برخاست بوعلز جوانان خود را امر کرده، گفت: «بگذارید که در میان بافه ها هم خوشه چینی نماید و او را زجرمنمایید.¹⁶ و نیز از دسته ها کشیده، برایش بگذارید تا برچیند و او را عتاب مکنید.»

۱۷ پس تا شام در آن کشتزار خوشه چینی نموده، آنچه را که برچیده بود، کوبید و به قدر یک ایفه جو بود.¹⁸ پس آن را برداشته، به شهردرآمد، و مادر شوهرش آنچه را که برچیده بود، دید، و آنچه بعد از سیرشدنش باقی مانده بود، بیرون آورده، به وی داد.¹⁹ و مادر شوهرش وی را گفت: «امروز کجا خوشه چینی نمودی و کجا کار کردی؟ مبارک باد آنکه بر تو توجه نموده است.» پس مادر شوهر خود را از کسی که نزد وی کار کرده بود، خبر داده، گفت: «نام آن شخص که امروز نزد او کار کردم، بوعلز است.»²⁰ و نعومی به عروس خود گفت: «او از جانب خداوند مبارک باد زیرا که احسان را بر زندگان و مردگان ترک نموده است.» و نعومی وی را گفت: «این شخص، خویش ما و از ولی های ماست.»²¹ و روت موآبیه گفت که «او نیز مرا گفت با جوانان من باش تا همه درو مرا تمام کنند.»²² نعومی به

عروس خود روت گفت که «ای دخترم خوب است که با کنیزان او بیرون روی و تو را در کشتزار دیگر نیابند.»²³ پس با کنیزان بوعز برای خوشه چینی می ماند تا درو جو و دروگندم تمام شد، و با مادرشوهرش سکونت داشت.

نقشه نعومی

3 و مادر شوهرش، نعومی وی را گفت: «ای دختر من، آیا برای تو راحت نجویم تا برایت نیکو باشد.² و الان آیا بوعز که تو با کنیزانش بودی خویش ما نیست؟ و اینک او امشب در خرمن خود، جو پاک می کند.³ پس خویشتن را غسل کرده، تدهین کن و رخت خود را پوشیده، به خرمن برو، اما خود را به آن مردنشناسان تا از خوردن و نوشیدن فارغ شود.⁴ و چون او بخوابد جای خوابیدنش را نشان کن، و رفته، پایهای او را بگشا و بخواب، و او تو را خواهد گفت که چه باید بکنی.»⁵ او وی را گفت: «هرچه به من گفتی، خواهم کرد.»

⁶ پس به خرمن رفته، موافق هرچه مادرشوهرش را و امر فرموده بود، رفتار نمود.⁷ پس چون بوعز خورد و نوشید و دلش شاد شد و رفته، به کنار بافه های جو خوابید، آنگاه او آهسته آهسته آمده، پایهای او را گشود و خوابید.⁸ و در نصف شب آن مرد مضطرب گردید و به آن سمت متوجه شد که اینک زنی نزد پایهایش خوابیده است.⁹ و گفت: «تو کیستی؟» او گفت: «من کنیزتو، روت هستم، پس دامن خود را بر کنیز خویش بگستران زیرا که تو ولی هستی.»

¹⁰ او گفت: «ای دختر من! از جانب خداوند مبارک باش! زیرا که در آخر بیشتر احسان نمودی از اول، چونکه در عقب جوانان، چه فقیر و چه غنی، نرفتی.¹¹ و حال ای دختر من، مترس! هرآنچه به من گفتی برایت خواهم کرد، زیرا که تمام شهر قوم من تو را زن نیکو می دانند.¹² و الان راست است که من ولی هستم لیکن ولی ای نزدیکتر از من هست.¹³ امشب در اینجا بمان و بامدادان اگر او حق ولی را برای تو ادا نماید، خوب ادا نماید، و اگر نخواهد که برای تو حق ولی را ادا نماید، پس قسم به حیات خداوند که من آن را برای تو ادا خواهم نمود، الان تا صبح بخواب.»

¹⁴ پس نزد پایش تا صبح خوابیده، پیش از آنکه کسی همسایه اش را تشخیص دهد، برخاست، و بوعز گفت: «زنهار کسی نفهمد که این زن به خرمن آمده است.¹⁵ و گفت چادری که برتوست، بیاور و بگیر.» پس آن را بگرفت و او شش کیل جو پیموده، بروی گذارد و به شهر رفت.¹⁶ و چون نزد مادر شوهر خود رسید، او وی را گفت: «ای دختر من، بر تو چه گذشت؟» پس او را از هرآنچه آن مرد با وی کرده بود، خبر داد.¹⁷ و گفت: «این شش کیل جو را به من داد زیرا گفت، نزد مادرشوهرت تهیدست مرو.»¹⁸ او وی را گفت: «ای دخترم آرام بنشین تا بدانی که این امر چگونه خواهد شد، زیرا که آن مرد تا این کار را امروز تمام نکند، آرام نخواهد گرفت.»

ازدواج روت

4 و بوعز به دروازه آمده، آنجا نشست و اینک آن ولی که بوعز درباره او سخن گفته بود می گذشت، و به او گفت: «ای فلان! به

اینجا برگشته، بنشین.» و او برگشته، نشست.² و ده نفر از مشایخ شهر را برداشته، به ایشان گفت: «اینجا بنشینید.» و ایشان نشستند.³ و به آن ولی گفت: «نعومی که از بلاد موآب برگشته است قطعه زمینی را که از برادر ما الیملک بود، می فروشد.⁴ و من مصلحت دیدم که تو را اطلاع داده، بگویم که آن را به حضور این مجلس و مشایخ قوم من بخر، پس اگر انفکاک می کنی، بکن، و اگر انفکاک نمی کنی مرا خبر بده تا بدانم، زیرا غیر از تو کسی نیست که انفکاک کند، و من بعد از تو هستم.» او گفت: «من انفکاک می کنم.»⁵ بوعز گفت: «در روزی که زمین را از دست نعومی می خری، از روت موآبیه، زن متوفی نیز باید خرید، تا نام متوفی را بر میراثش برانگیزی.»⁶ آن ولی گفت: «نمی توانم برای خود انفکاک کنم مبادا میراث خود را فاسد کنم، پس تو حق انفکاک مرا بر ذمه خود بگیر زیرا نمی توانم انفکاک نمایم.»

⁷ و رسم انفکاک و مبادلت در ایام قدیم در اسرائیل به جهت اثبات هر امر این بود که شخص کفش خود را بیرون کرده، به همسایه خود می داد. و این در اسرائیل قانون شده است.⁸ پس آن ولی به بوعز گفت: «آن را برای خود بخر» و کفش خود را بیرون کرد.⁹ و بوعز به مشایخ و به تمامی قوم گفت: «شما امروز شاهد باشید که تمامی مایملک الیملک و تمامی مایملک کلیون و محلون را از دست نعومی خریدم.¹⁰ و هم روت موآبیه زن محلون را به زنی خود خریدم تا نام متوفی را بر میراثش برانگیزانم، و نام متوفی از میان برادرانش و از دروازه محله اش منقطع نشود، شما امروز شاهد باشید.»

¹¹ و تمامی قوم که نزد دروازه بودند و مشایخ گفتند: «شاهد هستیم و خداوند این زن را که به خانه تو درآمد، مثل راحیل و لیه گرداند که خانه اسرائیل را بنا کردند، و تو در افراشه کامیاب شو، و در بیت لحم نامور باش.¹² و خانه تو مثل خانه فارص باشد که تamar برای یهودا زایید، از اولادی که خداوند تو را از این دختر، خواهد بخشید.»

نسب نامه داود

¹³ پس بوعز روت را گرفت و او زن وی شد و به او درآمد و خداوند او را حمل داد که پسری زایید.¹⁴ و زنان به نعومی گفتند: «متبارک باد خداوند که تو را امروز بی ولی نگذاشته است و نام او در اسرائیل بلند شود.¹⁵ و او برایت تازه کننده جان و پرورنده پیری تو باشد، زیرا که عروس است که تو را دوست می دارد و برایت از هفت پسر بهتر است، او را زایید.»¹⁶ و نعومی پسر را گرفته، در آغوش خود گذاشت و دایه او شد.¹⁷ و زنان همسایه اش، او را نام نهاده، گفتند برای نعومی پسری زاییده شد، و نام او را عوبید خواندند و او پدر یسی پدر داود است.

¹⁸ این است پیدایش فارص: فارص حصرون را آورد؛¹⁹ و حصرون، رام را آورد؛ و رام، عمیناداب را آورد؛²⁰ و عمیناداب نحشون را آورد؛ و نحشون سلمون را آورد؛²¹ و سلمون بوعز را آورد؛ و بوعز عوبید را آورد؛²² و عوبیدیسی را آورد؛ و یسی داود را آورد.

اول سموئیل

تولد سموئیل

۱ و مردی بود از رame تایم صوفیم از کوهستان افرایم، مسمی به القانه بن یروحام بن الیهو بن توحو بن صوف. و او افرایمی بود. ۲ و او دو زن داشت. اسم یکی حنا و اسم دیگری فننه بود. و فننه اولاد داشت لیکن حنا را اولاد نبود.

۳ و آن مرد هر سال برای عبادت نمودن و قربانی گذرانییدن برای یهوه صباوت از شهر خودبه شیلوه می آمد، و حفنی و فینحاس دو پسرعیلی، کاهنان خداوند در آنجا بودند. ۴ و چون روزی می آمد که القانه قربانی می گذرانیید، به زن خود فننه و همه پسران و دختران خود قسمت هادی داد. ۵ و اما به حنا قسمت مضاعف می داد زیرا که حنا را دوست می داشت، اگرچه خداوند رحم او را بسته بود. ۶ و هئوی وی او را نیز سخت می رنجانیید به حدی که وی را خشمناک می ساخت، چونکه خداوند رحم او را بسته بود. ۷ و همچنین سال به سال واقع می شد که چون حنابه خانه خدا می آمد، فننه همچنین او را می رنجانیید و او گریه نموده، چیزی نمی خورد. ۸ و شوهرش، القانه، وی را می گفت: «ای حنا چرا گریانی و چرا نمی خوری و دلت چرا غمگین است؟ آیا من برای تو از ده پسر بهتر نیستم؟» ۹ و بعد از اکل و شرب نمودن ایشان در شیلوه، حنا برخاست و عیلی کاهن بر کرسی خود نزد ستونی در هیکل خدا نشسته بود. ۱۰ و او به تلخی جان نزد خداوند دعا کرد، و زارزار بگریست. ۱۱ و نذر کرده، گفت: «ای یهوه صباوت اگر فی الواقع به مصیبت کنیز خود نظر کرده، مرا بیاد آوری و کنیزک خود را فراموش نکرده، اولاد ذکوری به کنیز خود عطا فرمایی، او را تمامی ایام عمرش به خداوند خواهم داد، و استره بر سرش نخواهد آمد.» ۱۲ و چون دعای خود را به حضور خداوند طول داد عیلی دهن او را ملاحظه کرد. ۱۳ و حنادر دل خود سخن می گفت، و لبهایش فقط، متحرک بود و آوازش مسموع نمی شد، و عیلی گمان برد که مست است. ۱۴ پس عیلی وی را گفت: «تا به کی مست می شوی؟ شرابت را از خود دور کن.» ۱۵ و حنا در جواب گفت: «نی آقایم، بلکه زن شکسته روح هستم، و شراب و مسکرات نوشیده ام، بلکه جان خود را به حضور خداوند ریخته ام. ۱۶ کنیز خود را از دختران بلیعال مشمار، زیرا که از کثرت غم و رنجیدگی خود تابحال می گفتم.» ۱۷ عیلی در جواب گفت: «به سلامتی برو و خدای اسرائیل مسالتي را که از او طلب نمودی، تو را عطا فرماید.» ۱۸ گفت: «کنیزت در نظرت التفات یابد.» پس آن زن راه خود را پیش گرفت و می خورد و دیگر ترشرونبود.

۱۹ و ایشان بامدادان برخاسته، به حضور خداوند عبادت کردند و برگشته، به خانه خویش به رame آمدند، و القانه زن خود حنا را بشناخت و خداوند او را به یاد آورد. ۲۰ و بعد از مرور ایام حنا حامله شده، پسری زایید و او را سموئیل نام نهاد، زیرا گفت: «او را از خداوند سوال نمودم.»

وقف سموئیل

۲۱ و شوهرش القانه با تمامی اهل خانه اش رفت تا قربانی سالیانه و نذر خود را نزد خداوند بگذراند. ۲۲ و حنا نرفت زیرا که به شوهر خود گفته بود تا پسر از شیر باز داشته نشود، نمی آیم، آنگاه او را خواهم آورد و به حضور خداوند حاضر شده، آنجا دائم خواهد ماند. ۲۳ شوهرش القانه وی را گفت: «آنچه در نظرت پسند آید، بکن، تا وقت باز داشتنش از شیر بمان، لیکن

خداوند کلام خود را استوار نماید.» پس آن زن ماند و تا وقت بازداشتن پسر خود از شیر، او را شیر می داد.

۲۴ و چون او را از شیر باز داشته بود، وی را باسه گاو و یک ایفه آرد و یک مشک شراب با خود آورده، به خانه خداوند در شیلوه رسانید و آن پسر کوچک بود. ۲۵ و گاو را ذبح نمودند، و پسر را نزد عیلی آوردند. ۲۶ و حنا گفت: «عرض می کنم ای آقایم! جانم زنده باد ای آقایم! من آن زن هستم که در اینجا نزد تو ایستاده، از خداوند مسئلت نمودم. ۲۷ برای این پسر مسالت نمودم و خداوند مسالت مرا که از او طلب نموده بودم، به من عطا فرموده است. ۲۸ و من نیز او را برای خداوند وقف نمودم؛ تمام ایامی که زنده باشد وقف خداوند خواهد بود.» پس در آنجا خداوند را عبادت نمودند.

دعای حنا

۲ و حنا دعا نموده، گفت: «دل من در خداوند وجد می نماید. و شاخ من در نزد خداوند برافراشته شده. و دهانم بر دشمنانم وسیع گردیده است. زیرا که در نجات تو شادمان هستم. ۲ مثل یهوه قدوسی نیست. زیرا غیر از تو کسی نیست. و مثل خدای ما صخره ای نیست. ۳ سخنان تکبرآمیز دیگر مگویید. و غرور از دهان شما صادر نشود. زیرا یهوه خدای علام است. و به او اعمال، سنجیده می شود. ۴ کمان جباران را شکسته است. و آنانی که می لغزیدند، کمر آنها به قوت بسته شد. ۵ سیرشدگان، خویشتن را برای نان اجیر ساختند. و کسانی که گرسنه بودند، استراحت یافتند. بلکه زن نازا هفت فرزند زاییده است. و آنکه اولاد بسیار داشت، زیون گردیده. ۶ خداوند می میراند و زنده می کند؛ به قبر فرودمی آورد و برمی خیزاند. ۷ خداوند فقیر می سازد و غنی می گرداند؛ پست می کند و بلند می سازد. ۸ فقیر را از خاک برمی افرازد. و مسکین را از مزبله برمی دارد تا ایشان را با امیران بشناسند. و ایشان را وارث کرسی جلال گرداند. زیرا که ستونهای زمین از آن خداوند است. و ربع مسکون را بر آنها استوار نموده است. ۹ پایهای مقدسین خود را محفوظ می دارد. اما شیربان در ظلمت خاموش خواهند شد، زیرا که انسان به قوت خود غالب نخواهد آمد. ۱۰ آنانی که با خداوند مخاصمه کنند، شکسته خواهند شد. او بر ایشان از آسمان صاعقه خواهد فرستاد. خداوند، اقصای زمین را داوری خواهد نمود، و به پادشاه خود قوت خواهد بخشید. و شاخ مسیح خود را بلند خواهد گردانید.» ۱۱ پس القانه به خانه خود به راما رفت و آن پسر به حضور عیلی کاهن، خداوند را خدمت می نمود.

پسران عیلی

۱۲ و پسران عیلی از بنی بلیعال بودند و خداوند را نشناختند. ۱۳ و عادت کاهنان با قوم این بود که چون کسی قربانی می گذرانیید هنگامی که گوشت پخته می شد، خادم کاهن با چنگال سه دندانه در دست خود می آمد ۱۴ و آن را به تاوه یا مرجل یا دیگ یا پاتیل فرو برده، هرچه چنگال برمی آورد کاهن آن را برای خود می گرفت، و همچنین با تمامی اسرائیل که در آنجا به شیلوه می آمدند، رفتار می نمودند. ۱۵ و نیز قبل از سوزانیدن پیه، خادم کاهن آمده، به کسی که قربانی می گذرانیید، می گفت: «گوشت به جهت کباب برای کاهن

شدن نموده، نمی توانست دید،³ و چراغ خدا هنوز خاموش نشده، و سموئیل در هیكل خداوند، جایی که تابوت خدا بود، می خوابید،⁴ خداوند سموئیل را خواند و او گفت: «لبیک.»⁵ پس نزد عیلی شتافته، گفت: «اینک حاضرم زیرا مرا خواندی.» او گفت: «نخواندم، برگشته، بخواب.» و او برگشته، خوابید.

⁶ و خداوند بار دیگر خواند: «ای سموئیل!» و سموئیل برخاسته، نزد عیلی آمده، گفت: «اینک حاضرم زیرا مرا خواندی.» او گفت: «ای پسرم تو را نخواندم، برگشته، بخواب.»

⁷ و سموئیل، خداوند را هنوز نمی شناخت و کلام خداوند تا حال بر او منکشف نشده بود.⁸ و خداوند باز سموئیل را بار سوم خواند و او برخاسته، نزد عیلی آمده، گفت: «اینک حاضرم زیرا مرا خواندی.» آنگاه عیلی فهمید که یهوه، پسر را خوانده است.⁹ و عیلی به سموئیل گفت: «برو و بخواب و اگر تو را بخواند، بگوای خداوند بفرما زیرا که بنده تو می شنود.» پس سموئیل رفته، در جای خود خوابید.

¹⁰ و خداوند آمده، بایستاد و مثل دفعه های پیش خواند: «ای سموئیل! ای سموئیل!» سموئیل گفت: «بفرما زیرا که بنده تو می شنود.»¹¹ و خداوند به سموئیل گفت: «اینک من کاری در اسرائیل می کنم که گوشه های هر که بشنود، صدا خواهد داد.¹² در آن روز هر چه درباره خانه عیلی گفتیم بر او اجرا خواهیم داشت، و شروع نموده، به انجام خواهیم رسانید.¹³ زیرا به او خیر دادم که من بر خانه او تا به ابد داوری خواهیم نمود به سبب گناهی که می داند، چونکه پسرانش بر خود لعنت آوردند و او ایشان را منع نمود.¹⁴ بنابراین برای خاندان عیلی قسم خوردم که گناه خاندان عیلی به قربانی و هدیه، تا به ابد کفاره نخواهد شد.»

¹⁵ و سموئیل تا صبح خوابید و درهای خانه خداوند را باز کرد، و سموئیل ترسید که عیلی را از رویا اطلاع دهد.¹⁶ اما عیلی سموئیل را خوانده، گفت: «ای پسرم سموئیل!» او گفت: «لبیک»¹⁷ گفت: «چه سخنی است که به تو گفته است؟ آن را از من مخفی مدار. خدا با تو چنین بلکه زیاده از این عمل نماید، اگر از هر آنچه به تو گفته است چیزی از من مخفی داری.»¹⁸ پس سموئیل همه چیز را برای او بیان کرد و چیزی از آن مخفی نداشت. و او گفت «خداوند است آنچه در نظر او پسند آید بکند.»¹⁹ و سموئیل بزرگ می شد و خداوند با وی می بود و نمی گذاشت که یکی از سخنانش بر زمین بیفتد.²⁰ و تمامی اسرائیل از دان تا بئر شبع دانستند که سموئیل برقرار شده است تا نبی خداوند باشد.²¹ و خداوند بار دیگر در شیله ظاهر شد، زیرا که خداوند در شیله خود را بر سموئیل به کلام خداوند ظاهر ساخت.

جنگ با فلسطینیان

4 و کلام سموئیل به تمامی اسرائیل رسید. و اسرائیل به مقابله فلسطینیان در جنگ بیرون آمده، نزد ابن عزرا اردو زدند، و فلسطینیان در افیق فرود آمدند.² و فلسطینیان در مقابل اسرائیل صف آرای کردند، و چون جنگ در پیوستند، اسرائیل از حضور فلسطینیان شکست خوردند، و در معرکه به قدر چهار هزار نفر را در میدان کشتند.³ و چون قوم به لشکرگاه رسیدند، مشایخ اسرائیل گفتند: «چرا امروز خداوند ما را از حضور فلسطینیان شکست داد؟ پس تابوت عهد خداوند را از شیله نزد خود بیاوریم تا در میان ما آمده، ما را از دست دشمنان ما نجات دهد.»⁴ و قوم به شیله فرستاده، تابوت عهد یهوه صباوت را که در میان کرویوان ساکن است از آنجا آوردند، و دو پسر عیلی حفنی و فینحاس در آنجا با تابوت عهد خدا بودند.

⁵ و چون تابوت عهد خداوند به لشکرگاه داخل شد، جمیع اسرائیل صدای بلند زدند به حدی که زمین متزلزل شد.⁶ و چون فلسطینیان آواز صدا را شنیدند، گفتند: «این آواز صدای بلند در اردوی عبرانیان چیست؟» پس فهمیدند که تابوت خداوند به اردو آمده است.⁷ و فلسطینیان ترسیدند زیرا گفتند: «خدا به اردو آمده است» و گفتند: «وای بر ما، زیرا قبل از این چنین چیزی واقع نشده است!»⁸ وای بر ما، کیست که ما را از دست این خدایان زورآور رهایی دهد، همین خدایانند که مصریان را در بیابان به همه بلایا

بده، زیرا گوشت پخته از تونمی گیرد بلکه خام.»¹⁶ و آن مرد به وی می گفت: «پیه را اول بسوزانند و بعد هر چه دلت می خواهی برای خود بگیر.» او می گفت: «نی، بلکه الان بده، والا به زور می گیرم.»¹⁷ پس گناهان آن جوانان به حضور خداوند بسیار عظیم بود، زیرا که مردمان هدایای خداوند را مکروه می داشتند.

¹⁸ و اما سموئیل به حضور خداوند خدمت می کرد، و او پسر کوچک بود و بر کمرش ایفودکتان بسته بود.¹⁹ و مادرش برای وی جبه کوچک می ساخت، و آن را سال به سال همراه خود می آورد، هنگامی که با شوهر خود برمی آمد تا قربانی سالیانه را بگذرانند.²⁰ و عیلی القانه و زنش را برکت داده، گفت: «خداوند تو را از این زن به عوض عاریتی که به خداوند داده ای، اولاد بدهد.» پس به مکان خود رفتند.

²¹ و خداوند از حنا تفقد نمود و او حامله شده، سه پسر و دو دختر زایید، و آن پسر، سموئیل به حضور خداوند نمو می کرد.

²² و عیلی بسیار سالخورده شده بود، و هر چه پسرانش با تمامی اسرائیل عمل می نمودند، می شنید، و اینکه چگونه با زنانی که نزد در خیمه اجتماع خدمت می کردند، می خوابیدند.²³ پس به ایشان گفت: «چرا چنین کارها می کنید زیرا که اعمال بد شما را از تمامی این قوم می شنوم.»²⁴ چنین مکتبای پسرانم زیرا خبری که می شنوم خوب نیست، شما باعث عصیان قوم خداوند می باشید.²⁵ اگر شخصی بر شخصی گناه ورزد خدا او را داوری خواهد کرد اما اگر شخصی بر خداوند گناه ورزد، کیست که برای وی شفاعت نماید؟ اما ایشان سخن پدر خود را نشنیدند، زیرا خداوند خواست که ایشان راهلاک سازد.

²⁶ و آن پسر، سموئیل، نمو می یافت و هم نزد خداوند و هم نزد مردمان پسندیده می شد.

پیشگویی در مورد خاندان عیلی

²⁷ و مرد خدایی نزد عیلی آمده، به وی گفت: «خداوند چنین می گوید: آیا خود را بر خاندان پدرت هنگامی که ایشان در مصر در خانه فرعون بودند، ظاهر نساختم؟²⁸ و آیا او را از جمیع اسباط اسرائیل برنگزیدم تا کاهن من بوده، نزد مذبح من بیاید. و بخور بسوزاند و به حضور من ایفود بپوشد، و آیا جمیع هدایای آتشین بنی اسرائیل را به خاندان پدرت نبخشیدم؟²⁹ پس چرا قربانی ها و هدایای مرا که در مسکن خود امر فرمودم، پایمال می کنید و پسران خود را زیاده از من محترم می داری، تا خویشتن را از نیکوترین جمیع هدایای قوم من، اسرائیل فربه سازی.³⁰ بنابراین یهوه، خدای اسرائیل می گوید: البته گفتیم که خاندان تو و خاندان پدرت به حضور من تا به ابد سلوک خواهند نمود، لیکن الان خداوند می گوید: حاشا از من! زیرا آنانی که مرا تکریم نمایند، تکریم خواهم نمود و کسانی که مرا حقیر شمارند، خوار خواهند شد.³¹ اینک ایامی می آید که بازوی تو را و بازوی خاندان پدرتو را قطع خواهم نمود که مردی پیر در خانه تو یافت نشود.³² و تنگی مسکن مرا خواهی دید، در هر احسانی که به اسرائیل خواهد شد، و مردی پیر در خانه تو ابد نخواهد بود.³³ و شخصی را از کسان تو که از مذبح خود قطع نمی نمایم برای کاهیدن چشم تو و رنجانیدن دلت خواهد بود، و جمیع ذریت خانه تو در جوانی خواهند مرد.³⁴ و این برای تو علامت باشد که بر دو پسر حفنی و فینحاس واقع می شود که هر دوی ایشان در یک روز خواهند مرد.³⁵ و کاهن امینی به جهت خود برپا خواهم داشت که موافق دل و جان من رفتار خواهد نمود، و برای او خانه مستحکم بنا خواهم کرد، و به حضور مسیح من پیوسته سلوک خواهد نمود.³⁶ و واقع خواهد شد که هر که در خانه تو باقی ماند، آمده، نزد او به جهت پاره ای نقره و قرص نانی تعظیم خواهد نمود و خواهد گفت: تمنا اینکه مرا به یکی از وظایف کهنات بگذار تا لقمه ای نان بخورم.»

دعوت سموئیل

3 و آن پسر، سموئیل، به حضور عیلی، خداوند را خدمت می نمود، و در آن آن روزها کلام خداوند نادر بود و رویا مکشوف نمی شد.² و در آن زمان واقع شد که چون عیلی در جایش خوابیده بود و چشمانش آغاز تار

مهلک بود، و دست خدا در آنجا بسیار سنگین شده بود.¹² و آنانی که نمرندند به خراجها مبتلا شدند، و فریاد شهر تا به آسمان بالا رفت.

بازگشت تابوت خدا

6 و تابوت خداوند در ولایت فلسطینیان هفت ماه ماند.² و فلسطینیان، کاهنان و فالگیران خود را خوانده، گفتند: «با تابوت خداوند چه کنیم؟ ما را اعلام نمایید که آن را به جایش با چه چیز بفرستیم.»³ گفتند: «اگر تابوت خدای اسرائیل را بفرستید آن را خالی مفرستید، بلکه قربانی جرم البته برای او بفرستید، آنگاه شفا خواهید یافت، و بر شما معلوم خواهد شد که از چه سبب دست او از شما برداشته نشده است.»⁴ ایشان گفتند: «چه قربانی جرم برای او بفرستیم؟»⁵ پس تماشای خراجهای خود و تماثیل موشهای خود را که زمین را خراب می کنند بسازید، و خدای اسرائیل را جلال دهید که شاید دست خود را از شما و از خدایان شما و از زمین شما بردارد.⁶ و چرا دل خود را سخت سازید، چنانکه مصریان و فرعون دل خود را سخت ساختند؟ آیا بعد از آنکه در میان ایشان کارهای عجیب کرده بود ایشان را رها نکردند که رفتند؟⁷ پس الان ارابه تازه بسازید و دو گاو شیرده را که یوغ برگردن ایشان نهاده نشده باشد بگیرید، و دو گاو ارابه ببندید و گوساله های آنها را از عقب آنها به خانه برگرانید.⁸ و تابوت خداوند را گرفته، آن را بر ارابه بنهید و اسباب طلا را که به جهت قربانی جرم برای او می فرستید در صندوقچه ای به پهلوی آن بگذارید، و آن را رها کنید تا برود.⁹ و نظر کنید اگر به راه سرحد خود به سوی بیت شمس بروید، بدانید اوست که این بلای عظیم را بر ما وارد گردانیده است، و اگر نه، پس خواهید دانست که دست او ما را لمس نکرده است، بلکه آنچه بر ما واقع شده است، اتفاقی است.»¹⁰ پس آن مردمان چنین کردند و دو گاو شیرده را گرفته، آنها را به ارابه بستند، و گوساله های آنها را در خانه نگاه داشتند.¹¹ و تابوت خداوند و صندوقچه را با موشهای طلا و تماثیل خراجهای خود بر ارابه گذاشتند.¹² و گاووان راه خود را راست گرفته، به راه بیت شمس روانه شدند و به شاهراه رفته، بانگ می زدند و به سوی چپ یا راست میل نمی نمودند، و سروران فلسطینیان در عقب آنها تا حد بیت شمس رفتند.¹³ و اهل بیت شمس در دره گندم را درومی کردند، و چشمان خود را بلند کرده، تابوت را دیدند و از دیدنش خوشحال شدند.¹⁴ و ارابه به مزرعه یهوشع بیت شمسی درآمد، در آنجا بایستاد و سنگ بزرگی در آنجا بود. پس چوب ارابه را شکسته، گاووان را برای قربانی سوختنی به جهت خداوند گذرانیدند.¹⁵ و لاویان تابوت خداوند و صندوقچه ای را که با آن بود و اسباب طلا داشت، پایین آورده، آنها را بر آن سنگ بزرگ نهادند و مردمان بیت شمس در همان روز برای خداوند قربانی های سوختنی گذرانیدند و ذبایح ذبح نمودند.¹⁶ و چون آن پنج سرور فلسطینیان این را دیدند، در همان روز به عقرون برگشتند.¹⁷ و این است خراجهای طلایی که فلسطینیان به جهت قربانی جرم نزد خداوند فرستادند: برای اشدود یک، و برای غزه یک، و برای اشقلون یک، و برای جت یک، و برای عقرون یک.¹⁸ و موشهای طلا برحسب شماره جمیع شهرهای فلسطینیان که از املاک آن پنج سرور بود، چه از شهرهای حصاردار و چه از دهات بیرون تا آن سنگ بزرگی که تابوت خداوند را بر آن گذاشتند که تا امروز در مزرعه یهوشع بیت شمسی باقی است.¹⁹ و مردمان بیت شمس را زد، زیرا که به تابوت خداوند نگرستند، پس پنجاه هزار وهفناد نفر از قوم را زد و قوم ماتم گرفتند، چونکه خداوند خلق را به بلای عظیم مبتلا ساخته بود.²⁰ و مردمان بیت شمس گفتند: «کیست که به حضور این خدای قدوس یعنی یهوه می تواند بایستد و از ما نزد که خواهد رفت؟»²¹ پس رسولان نزد ساکنان قریه یعاریم فرستاده، گفتند: «فلسطینیان تابوت خداوند را پس فرستاده اند، بیایید و آن را نزد خود ببرید.»

مبتلا ساختند.⁹ ای فلسطینیان خویشتن را تقویت داده، مردان باشید مبادا عبرانیان را بندگی کنید، چنانکه ایشان شما را بندگی نمودند، پس مردان شوید و جنگ کنید.»

¹⁰ پس فلسطینیان جنگ کردند و اسرائیل شکست خورده، هر یک به خیمه خود فرار کردند و کشتار بسیار عظیمی شد، و از اسرائیل سی هزار پیاده کشته شدند.¹¹ و تابوت خدا گرفته شد، و دو پسر عیلی حفنی و فینحاس کشته شدند.

مرگ عیلی

¹² و مردی بنیامینی از لشکر دویده، در همان روز با جامه دریده و خاک بر سر ریخته، به شیله آمد.¹³ و چون وارد شد اینک عیلی به کنار راه برکوسی خود مراقب نشسته، زیرا که دلش درباره تابوت خدا مضطرب می بود. و چون آن مرد به شهر داخل شده، خبر داد، تمامی شهر نعره زدند.¹⁴ و چون عیلی آواز نعره را شنید، گفت: «این آواز هنگامه چیست؟» پس آن مرد شتافته، عیلی را خبر داد.¹⁵ و عیلی نود و هشت ساله بود و چشمانش تار شده، نمی توانست دید.¹⁶ پس آن مرد به عیلی گفت: «منم که از لشکر آمده، و من امروز از لشکر فرار کرده ام.» گفت: «ای پسرم کار چگونه گذشت؟»¹⁷ و آن خبرآورنده در جواب گفت: «اسرائیل از حضور فلسطینیان فرار کردند، و شکست عظیمی هم در قوم واقع شد، و نیز دو پسر حفنی و فینحاس مردند و تابوت عهد خدا گرفته شد.»¹⁸ و چون از تابوت خدا خبر داد، عیلی از کرسی خود به پهلوی دروازه به پشت افتاده، گردنش بشکست و بمرد، زیرا که مردی پیر و سنگین بود و چهل سال بر اسرائیل داوری کرده بود.¹⁹ و عروس او، زن فینحاس که حامله و نزدیک به زاییدن بود، چون خبر گرفتن تابوت خدا و مرگ پدر شوهرش و شوهرش را شنید، خم شده، زایید زیرا که درد زه او را بگرفت.²⁰ و در وقت مردنش زانی که نزدی ایستاده بودند، گفتند: «مترس زیرا که پسرزایی، اما او جواب نداد و اعتنا نمود.²¹ و پسر را ایخابود نام نهاده، گفت: «جلال از اسرائیل زایل شد»، چونکه تابوت خدا گرفته شده بود و به سبب پدر شوهرش و شوهرش.²² پس گفت: «جلال از اسرائیل زایل شد زیرا که تابوت خدا گرفته شده است.»

تابوت خدا نزد فلسطینیان

5 و فلسطینیان تابوت خدا را گرفته، آن را از ابن عزز به اشدود آوردند.² و فلسطینیان تابوت خدا را گرفته، آن را به خانه داجون در آورده، نزدیک داجون گذاشتند.³ و بامدادان چون اشدودیان برخاستند، اینک داجون به حضور تابوت خداوند رو به زمین افتاده بود. و داجون را برداشته، باز در جایش برپا داشتند.⁴ و در فردای آن روز چون صبح برخاستند، اینک داجون به حضور تابوت خداوند رو به زمین افتاده، و سر داجون و دو دستش بر آستانه قطع شده، و تن داجون فقط از او باقی مانده بود.⁵ از این جهت کاهنان داجون و هرکه داخل خانه داجون می شود تا امروز بر آستانه داجون در اشدود پا نمی گذرد.⁶ و دست خداوند بر اهل اشدود سنگین شده، ایشان را تپاه ساخت و ایشان را هم اشدود و هم نواحی آن را به خراجها مبتلا ساخت.⁷ و چون مردان اشدود دیدند که چنین است گفتند تابوت خدای اسرائیل با ما نخواهد ماند، زیرا که دست او بر ما و بر خدای ما، داجون سنگین است.⁸ پس فرستاده، جمیع سروران فلسطینیان را نزد خود جمع کرده، گفتند: «با تابوت خدای اسرائیل چه کنیم؟» گفتند: «تابوت خدای اسرائیل به جت منتقل شود.» پس تابوت خدای اسرائیل را به آنجا بردند.⁹ و واقع شد بعد از نقل کردن آن که دست خداوند بر آن شهر به اضطراب بسیار عظیمی دراز شده، مردمان شهر را از خرد و بزرگ مبتلا ساخته، خراجها بر ایشان منتفخ شد.¹⁰ پس تابوت خدا را به عقرون بردند و به مجرد ورود تابوت خدا به عقرون، اهل عقرون فریاد کرده، گفتند: «تابوت خدای اسرائیل را نزد ما آوردند تا ما را و قوم ما را بکشند.»¹¹ پس فرستاده، جمیع سروران فلسطینیان را جمع کرده، گفتند: «تابوت خدای اسرائیل را روانه کنید تا به جای خود برگردد و ما را و قوم ما را نکشد زیرا که در تمام شهر هنگامه

و مردمان قریه یعاریم آمده، تابوت

7 خداوند را آوردند، و آن را به خانه ابیناداب در جبعه داخل کرده، پسرش العازار را تقدیس نمودند تا تابوت خداوند را نگاهبانی کند.

داوری سموئیل

2 و از روزی که تابوت در قریه یعاریم ساکن شد، وقت طول کشید تا بیست سال گذشت، و بعد از آن خاندان اسرائیل برای پیروی خداوند جمع شدند.

3 و سموئیل تمامی خاندان اسرائیل را خطاب کرده، گفت: «اگر به تمامی دل به سوی خداوند بازگشت نمایید، و خدایان غیر و عشتاروت را از میان خود دور کنید، و دلهای خود را برای خداوند حاضر ساخته، او را تنها عبادت نمایید، پس او، شما را از دست فلسطینیان خواهد رهانید.» 4 آنگاه بنی اسرائیل بعلم و عشتاروت رادور کرده، خداوند را تنها عبادت نمودند. 5 و سموئیل گفت: «تمامی اسرائیل را در مصفّه جمع کنید تا درباره شما نزد خداوند دعانمایم.» 6 و در مصفّه جمع شدند و آب کشیده، آن را به حضور خداوند ریختند، و آن روز را روزه داشته، در آنجا گفتند که بر خداوند گناه کرده ایم، و سموئیل بنی اسرائیل را در مصفّه داوری نمود. 7 و چون فلسطینیان شنیدند که بنی اسرائیل در مصفّه جمع شده اند، سروران فلسطینیان بر اسرائیل برآمدند، و بنی اسرائیل چون این را شنیدند، از فلسطینیان ترسیدند. 8 و بنی اسرائیل به سموئیل گفتند: «از تضرع نمودن برای ما نزد یهوه خدای ما ساکت میباش تا ما را از دست فلسطینیان برهاند.» 9 و سموئیل بره شیرخواره گرفته، آن را به جهت قربانی سوختنی تمام برای خداوند گذرانید، و سموئیل درباره اسرائیل نزد خداوند تضرع نموده، خداوند او را اجابت نمود. 10 و چون سموئیل قربانی سوختنی رامی گذرانید، فلسطینیان برای مقاتله اسرائیل نزدیک آمدند، و در آن روز خداوند به صدای عظیم بر فلسطینیان رعد کرده، ایشان را منهزم ساخت، و از حضور اسرائیل شکست یافتند. 11 و مردان اسرائیل از مصفّه بیرون آمدند و فلسطینیان را تعاقب نموده، ایشان را تا زیر بیت کار شکست دادند. 12 و سموئیل سنگی گرفته، آن را میان مصفّه و سن برپا داشت و آن را ابن عزر نامیده، گفت: «تابحال خداوند ما را اعانت نموده است.» 13 پس فلسطینیان مغلوب شدند، و دیگر به حدود اسرائیل داخل نشدند، و دست خداوند در تمامی روزهای سموئیل بر فلسطینیان سخت بود. 14 و شهرهایی که فلسطینیان از اسرائیل گرفته بودند، از عقرون تا جت، به اسرائیل پس دادند، و اسرائیل حدود آنها را از دست فلسطینیان رهانیدند، و در میان اسرائیل و اموریان صلح شد.

15 و سموئیل در تمام روزهای عمر خود بر اسرائیل داوری می نمود. 16 و هر سال رفته، به بیت نیل و جلجال و مصفّه گردش می کردند، و در تمامی این جاها بر اسرائیل داوری می نمود. 17 و به رومه بر می گشت زیرا خانه اش در آنجا بود و در آنجا بر اسرائیل داوری می نمود، و مذبحی در آنجا برای خداوند بنا کرد.

در طلب پادشاه

8 و واقع شد که چون سموئیل پیر شد، پسران خود را بر اسرائیل داوران ساخت. 2 و نام پسر نخست زاده اش یونیل بود و نام دومینش ابیاه؛ و در بکرش داور بودند. 3 اما پسرانش به راه او رفتار نمی نمودند بلکه در پی سود رفته، رشوه می گرفتند و داوری را منحرف می ساختند.

4 پس جمیع مشایخ اسرائیل جمع شده، نزد سموئیل به رومه آمدند. 5 و او را گفتند: «اینک تو پیر شده ای و پسرانت به راه تو رفتار نمی نمایند، پس الان برای ما پادشاهی نصب نما تا مثل سایر امتهای ما حکومت نماید.» 6 و این امر در نظر سموئیل ناپسند آمد، چونکه گفتند: «ما را پادشاهی بده تا بر ما حکومت نماید.» و سموئیل نزد خداوند دعا کرد. 7 و خداوند به سموئیل گفت: «آواز قوم را در هر چه به تو گفتند بشنو، زیرا که تو را ترک نکردند بلکه مرا ترک کردند تا برایشان پادشاهی ننمایم.» 8 برحسب همه اعمالی که

از روزی که ایشان را از مصر بیرون آوردم، بجا آوردند و مرا ترک نموده، خدایان غیر را عبادت نمودند پس با تو نیز همچین رفتار می نمایند. 9 پس الان آواز ایشان را بشنو لکن بر ایشان به تاکید شهادت بده، و ایشان را از رسم پادشاهی که بر ایشان حکومت خواهد نمود، مطلع ساز.» 10 و سموئیل تمامی سخنان خداوند را به قوم که از او پادشاه خواسته بودند، بیان کرد. 11 و گفت: «رسم پادشاهی که بر شما حکم خواهد نمود این است که پسران شما را گرفته، ایشان را برارابه ها و سواران خود خواهد گماشت و پیش ارباب هایش خواهند دوید. 12 و ایشان را سرداران هزاره و سرداران پنجاهه برای خود خواهد ساخت، و بعضی را برای شیار کردن زمینش و درویدن محصولش و ساختن آلات جنگش و اسباب ارباب هایش تعیین خواهد نمود. 13 و دختران شما را برای عطرکشی و طباحی و خبازی خواهد گرفت. 14 و بهترین مزرعه ها و تاکستانها و باغات زیتون شما را گرفته، به خادمان خود خواهد داد. 15 و عشر زراعات و تاکستانهای شما را و نیکوترین جوانان شما را و الاغهای شما را گرفته، برای کار خود خواهد گماشت. 17 و عشرگله های شما را خواهد گرفت و شما غلام او خواهید بود. 18 و در آن روز از دست پادشاه خود که برای خویشتن برگزیده اید فریاد خواهید کرد و خداوند در آن روز شما را اجابت خواهد نمود.» 19 اما قوم از شنیدن قول سموئیل ابا نمودند و گفتند: «نی بلکه می باید بر ما پادشاهی باشد. 20 تا ما نیز مثل سایر امتهای ما باشیم و پادشاه ما بر ما داوری کند، و پیش روی ما بیرون رفته، در جنگهای ما برای ما بجنگد.» 21 و سموئیل تمامی سخنان قوم را شنیده، آنها را به سمع خداوند رسانید. و خداوند به سموئیل گفت: «آواز ایشان را بشنو و پادشاهی بر ایشان نصب نما.» پس سموئیل به مردمان اسرائیل گفت: «شما هر کس به شهر خود بروید.»

مسح شاول

9 و مردی بود از بنیامین که اسمش قیس بن ابینیل بن ضرور بن بکورت بن افیج بود، و او پسر مرد بنیامینی و مردی زورآور مقتدر بود. 2 و او را پسری شاول نام، جوانی خوش اندام بود که در میان بنی اسرائیل کسی از او خوش اندام تر نبود که از کنفش تا به بالا از تمامی قوم بلندتر بود. 3 و الاغهای قیس پدر شاول گم شد. پس قیس به پسر خود شاول گفت: «الان یکی از جوانان خود را با خود گرفته، برخیز و رفته، الاغها را جستجو نما.» 4 پس از کوهستان افرایم گذشته، از زمین شلیشه عبور نموده، آنها را نیافتند. و از زمین شعلیم گذشتند و نبود و از زمین بنیامین گذشته، آنها را نیافتند.

5 و چون به زمین صوف رسیدند، شاول به خادمی که همراهش بود، گفت: «بیا برگردیم مبادا پدرم از فکر الاغها گذشته، به فکر ما افتد.» 6 او در جواب وی گفت: «اینک مرد خدایی در این شهر است و او مردی مکرم است و هر چه می گوید البته واقع می شود. الان آنجا برویم؛ شاید از راهی که باید برویم ما را اطلاع بدهد.» 7 شاول به خادمش گفت: «اینک اگر برویم چه چیز برای آن مرد ببریم، زیرا نان از ظروف ما تمام شده، و هدیه ای نیست که به آن مرد بدهیم. پس چه چیز داریم.» 8 و آن خادم باز در جواب شاول گفت که «اینک در دستم ربع مثقال نقره است. آن را به مرد خدا می دهم تا راه ما را به ما نشان دهد.» 9 در زمان سابق چون کسی در اسرائیل برای درخواست کردن از خدا می رفت، چنین می گفت: «بیا بیا نزد رائی برویم.» زیرا نبی امروز را سابق رائی می گفتند. 10 و شاول به خادم خود گفت: «سخن تو نیکوست. بیا برویم.» پس به شهری که مرد خدا در آن بود، رفتند.

11 و چون ایشان به فراز شهر بالا می رفتند، دختران چند یافتند که برای آب کشیدن بیرون می آمدند و به ایشان گفتند: «آیا رائی در اینجا است؟» 12 در جواب ایشان گفتند: «بلی اینک پیش روی شماست. حال بشتابید زیرا امروز به شهر آمده است چونکه امروز قوم را در مکان بلند قربانی هست.» 13 به مجرد ورود شما به شهر، قبل از آنکه به مکان بلند برای خوردن

بیاید، به او خواهید برخورد زیرا که تا او نیاید قوم غذا نخواهند خورد، چونکه او می‌باید اول قربانی را برکت دهد و بعد از آن دعوت‌شدگان بخورند. پس اینک بروید زیرا که الان او را خواهید یافت.»¹⁴ پس به شهر رفتند و چون داخل شهر می‌شدند، اینک سموئیل به مقابل ایشان بیرون آمد تا به مکان بلند برود.

¹⁵ و یک روز قبل از آمدن شاول خداوند بر سموئیل کشف نموده، گفت: «فردا مثل این وقت شخصی را از زمین بنیامین نزد تو می‌فرستم، او را مسح نما تا بر قوم من اسرائیل رئیس باشد، و قوم مرا از دست فلسطینیان رهایی دهد. زیرا که بر قوم خود نظر کردم چونکه تضرع ایشان نزد من رسید.»¹⁷ و چون سموئیل شاول را دید، خداوند او را گفت: «اینک این است شخصی که درباره‌اش به تو گفتم که بر قوم من حکومت خواهد نمود.»

¹⁸ و شاول در میان دروازه به سموئیل نزدیک آمده، گفت: «مرا بگو که خانه رائی کجاست؟»¹⁹ سموئیل در جواب شاول گفت: «من رائی هستم. پیش من به مکان بلند برو زیرا که شما امروز با من خواهید خورد، و بامدادان تو را رها کرده، هرچه در دل خود داری برای تو بیان خواهم کرد.»²⁰ و اما الاغهایت که سه روز قبل از این گم شده است، درباره آنها فکر مکن زیرا پیدا شده است، و آرزوی تمامی اسرائیل بر کیست؟ آیا بر تو و بر تمامی خاندان پدر تو نیست؟»²¹ شاول در جواب گفت: «آیا من بنیامینی و از کوچک ترین اسباط بنی اسرائیل نیستم؟ و آیا قبیله من از جمیع قبایل سبط بنیامین کوچکتر نیست؟ پس چرا مثل این سخنان به من می‌گویی؟»²² و سموئیل شاول و خادمش را گرفته، ایشان را به مهمانخانه آورد و بر صدر دعوت‌شدگان که قریب به سی نفر بودند، جا داد.²³ و سموئیل به طباح گفت: «قسمتی را که به تودادم و درباره‌اش به تو گفتم که پیش خوندنگاهدار، بیاور.»²⁴ پس طباح ران را با هرچه بر آن بود، گرفته، پیش شاول گذاشت و سموئیل گفت: «اینک آنچه نگاهداشته شده است، پیش خود بگذار و بخور زیرا که تا زمان معین برای تونگاه داشته شده است، از وقتی که گفتم از قوم وعده بخواهم.»

²⁵ و چون ایشان از مکان بلند به شهر آمدند، او با شاول بر پشت بام گفتگو کرد.²⁶ و صبح زود برخاستند نزد طلوع فجر سموئیل شاول را بر پشت بام خوانده، گفت: «برخیز تا تو را روانه نمایم.» پس شاول برخاست و هر دوی ایشان، او و سموئیل بیرون رفتند.

²⁷ و چون ایشان به کنار شهر رسیدند، سموئیل به شاول گفت: «خادم را بگو که پیش ما برود. (و او پیش رفت) و اما تو الان بایست تا کلام خدا را به تو بشنوانم.»

10 پس سموئیل ظرف روغن را گرفته، بر سر وی ریخت و او را بوسیده، گفت: «آیا این نیست که خداوند تو را مسح کرد تا بر میراث او حاکم شوی؟»² امروز بعد از رفتنت از نزد من دو مرد، نزد قبر را حیل به سرحد بنیامین در صلح خواهی یافت، و تو را خواهند گفت: الاغهایی که برای جستن آنها رفته بودی، پیدا شده است و اینک پدرت فکر الاغها را ترک کرده، به فکر شما افتاده است، و می‌گوید به جهت پسر من چکنم.³ چون از آنجا پیش رفتی و نزد بلوط تابور رسیدی در آنجا سه مرد خواهی یافت که به حضور خدا به بیت تیل می‌روند که یکی از آنها سه بزغاله دارد، و دیگری سه قرص نان، و سومی یک مشگ شراب.⁴ و سلامتی تو را خواهند پرسید و دو نان به تو خواهند داد که از دست ایشان خواهی گرفت.⁵ بعد از آن به جعبه خدا که در آنجا قراول فلسطینیان است خواهی آمد، و چون در آنجا نزدیک شهر برسی گروهی از انبیا که از مکان بلند به زیر می‌آیند و در پیش ایشان چنگ و دف و نای و بریط بوده، نبوت می‌کنند، به تو خواهند برخورد.⁶ و روح خداوند بر تو مستولی شده، با ایشان نبوت خواهی نمود، و به مرد دیگر متبدل خواهی شد.⁷ و هنگامی که این علامات به تو رونماید، هرچه دستت یابد بکن زیرا خدا باتوست.⁸ و پیش من به جلجال برو و اینک من برای گذراندن قربانی‌های سوختنی و ذبح نمودن ذبایح سلامتی نزد تو می‌آیم، و هفت روز منتظر باش تا نزد تو بیایم و تو را اعلام نمایم که چه باید کرد.»

⁹ و چون رو گردانید تا از نزد سموئیل برود، خدا او را قلب دیگر داد. و در آن روز جمیع این علامات واقع شد.¹⁰ و چون آنجا به جعبه رسیدند، اینک

¹⁴ و عموی شاول به او و به خادمش گفت: «کجا رفته بودید؟» او در جواب گفت: «برای جستن الاغها و چون دیدیم که نیستند، نزد سموئیل رفتیم.»¹⁵ عموی شاول گفت: «مرا بگو که سموئیل به شما چه گفت؟»¹⁶ شاول به عموی خود گفت: «ما را واضح خبر داد که الاغها پیدا شده است.» لیکن درباره امر سلطنت که سموئیل به او گفته بود، او را مخبر نداشت.

¹⁷ و سموئیل قوم را در مصفه به حضور خداوند خواند¹⁸ و به بنی اسرائیل گفت: «بپوه، خدای اسرائیل، چنین می‌گوید: من اسرائیل را از مصر بر آوردم، و شما از دست مصریان و از دست جمیع ممالکی که بر شما ظلم نمودند، رهایی دادم.»¹⁹ و شما امروز خدای خود را که شما را از تمامی بدیها و مصیبت های شما رهانید، اهانت کرده، او را گفتید: پادشاهی بر ما نصب نما، پس الان با اسباط و هزاره های خود به حضور خداوند حاضر شوید.»

²⁰ و چون سموئیل جمیع اسباط اسرائیل را حاضر کرد، سبط بنیامین گرفته شد.²¹ و سبط بنیامین را با قبایل ایشان نزدیک آورد، و قبیله مطری گرفته شد. و شاول پسر قیس گرفته شد، و چون او را طلبیدند، نیافتند.²² پس بار دیگر از خداوند سوال کردند که آیا آن مرد به اینجا دیگر خواهد آمد؟ خداوند در جواب گفت: «اینک او خود را در میان اسبابها پنهان کرده است.»²³ و دوبده، او را از آنجا آوردند، و چون در میان قوم بایستاد، از تمامی قوم از کتف به بالا بلندتر بود.²⁴ و سموئیل به تمامی قوم گفت: «آیا شخصی را که خداوند برگزیده است ملاحظه نمودید که در تمامی قوم مثل او کسی نیست؟» و تمامی قوم صدا زده، گفتند: «پادشاه زنده بماند!»²⁵ پس سموئیل رسوم سلطنت را به قوم بیان کرده، در کتاب نوشت، و آن را به حضور خداوند گذاشت. و سموئیل هرکس از تمامی قوم را به خانه‌اش روانه نمود.²⁶ و شاول نیز به خانه خود به جعبه رفت و فوجی از کسانی که خدا دل ایشان را برانگیخت همراه وی رفتند.²⁷ اما بعضی پسران بیلعال گفتند: «این شخص چگونه ما را برهاند؟» و او را حقیق شمرده، هدیه برایش نیاوردند. اما او هیچ نگفت.

رهای اهل یابیش و استقرار سلطنت

11 و ناحاش عمونی برآمده، در برابر یابیش جلعال اردو زد، و جمیع اهل یابیش به ناحاش گفتند: «با ما عهد ببند و تو را بپندگی خواهیم نمود.»² ناحاش عمونی به ایشان گفت: «به این شرط با شما عهد خواهم بست که چشمان راست جمیع شما کنده شود، و این را بر تمامی اسرائیل عار خواهم ساخت.»³ و مشایخ یابیش به وی گفتند: «ما را هفت روز مهلت بده تا رسولان به تمامی حدود اسرائیل بفرستیم، و اگر برای مارهاننده‌ای نباشد نزد تو بیرون خواهیم آمد.»⁴ پس رسولان به جعبه شاول آمده، این سخنان را به گوش قوم رسانیدند، و تمامی قوم آواز خود را بلند کرده، گریستند.

⁵ و اینک شاول در عقب گاوان از صحرامی آمد، و شاول گفت: «قوم را چه شده است که می‌گریند؟» پس سخنان مردان یابیش را به او بازگفتند.⁶ و چون شاول این سخنان را شنید روح خدا بر وی مستولی گشته، خشمش به شدت افروخته شد.⁷ پس یک جفت گاو را گرفته، آنها را پاره پاره نمود و به دست قاصدان به تمامی حدود اسرائیل فرستاده، گفت: «هر که در عقب شاول و سموئیل بیرون نیاید، به گاوان او چنین کرده شود.»⁸ آنگاه ترس خداوند بر قوم افتاد که مثل مرد واحد بیرون آمدند.⁸ و ایشان را در بازق شمرد و بنی اسرائیل سیصد هزار نفر و مردان یهودا سی هزار بودند.⁹ پس به رسولانی که آمده بودند گفتند: «به مردمان یابیش

روززعه‌ها و باران فرستاد، و تمامی قوم از خداوند و سموئیل بسیار ترسیدند.

¹⁹ و تمامی قوم به سموئیل گفتند: «برای بندگانت از یهوه، خدای خود استدعا نما تا منیریم، زیرا که بر تمامی گناهان خود این بدی را افزودیم که برای خود پادشاهی طلبیدیم.»²⁰ و سموئیل به قوم گفت: «مترسید! شما تمامی این بدی را کرده‌اید، لیکن از پیروی خداوند بترسید، بلکه خداوند را به تمامی دل خود عبادت نمایید.²¹ و در عقب اباطیلی که منفعت ندارد و رهایی نتواند داد، چونکه باطل است، بترسید.²² زیرا خداوند به خاطر نام عظیم خود قوم خود را ترک نخواهد نمود، چونکه خداوند را پسند آمد که شما را برای خود قومی سازد.²³ و اما من، حاشا از من که به خداوند گناه ورزیده، ترک دعا کردن برای شما نمایم، بلکه راه نیکو و راست را به شما تعلیم خواهم داد.²⁴ لیکن از خداوند بترسید و او را به راستی به تمامی دل خود عبادت نمایید و در کارهای عظیمی که برای شما کرده است، تفکر کنید.²⁵ و اما اگر شرارت ورزید، هم شما و هم پادشاه شما، هلاک خواهید شد.»

نااطاعتی شاول

13 و شاول (سی) ساله بود که پادشاه شد. و چون دو سال بر اسرائیل سلطنت نموده بود،² شاول به جهت خود سه هزار نفر

از اسرائیل برگزید، و از ایشان دو هزار با شاول در مخماس و در کوه بیت ئیل بودند، و یک هزار بایوناتان در جبعه بنیامین. و اما هرکس از بقیه قوم رابه خیمه‌اش فرستاد.³ و یوناتان قراول فلسطینیان را که در جبعه بودند، شکست داد. و فلسطینیان این را شنیدند. و شاول در تمامی زمین کرناواخته، گفت که «ای عبرانیان بشنوید!»⁴ و چون تمامی اسرائیل شنیدند که شاول قراول فلسطینیان را شکست داده است، و اینکه اسرائیل نزد فلسطینیان مکروه شده‌اند، قوم نزد شاول در جلال جمع شدند.⁵ و فلسطینیان سی هزار ارابه و شش هزار سوار و خلقی را که مثل ریگ کناره دریا بشمار بودند، جمع کردند تا با اسرائیل جنگ نمایند، و برآمده، در مخماس به طرف شرقی بیت آون اردوزندند.⁶ و چون اسرائیلیان را دیدند که در تنگی هستند زیرا که قوم مضطرب بودند، پس ایشان خود را در مغاره‌ها و بیشه‌ها و گریوه‌ها و حفره‌ها و صخره‌ها پنهان کردند.⁷ و بعضی از عبرانیان از اردن به زمین جاد و جلعاد عبور کردند. و شاول هنوز در جلال بود و تمامی قوم در عقب او لرزان بودند.

⁸ پس هفت روز موافق وقتی که سموئیل تعیین نموده بود، درنگ کرد. اما سموئیل به جلال نیامد و قوم از او پراکنده می‌شدند.⁹ و شاول گفت: «قربانی سوختنی و ذبایح سلامتی رانزد من بیاورید.» و قربانی سوختنی را گذرانید.¹⁰ و چون از گذرانیدن قربانی سوختنی فارغ شد، اینک سموئیل برسد و شاول به جهت تحیتش، به استقبال وی بیرون آمد.¹¹ و سموئیل گفت: «چه کردی؟» شاول گفت: «چون دیدم که قوم از نزد من پراکنده می‌شوند و تو در روزهای معین نیامدی و فلسطینیان در مخماس جمع شده‌اند،¹² پس گفتم: الان فلسطینیان بر من در جلال فرود خواهند آمد، و من رضامندی خداوند رانطلبیدم. پس خویشتن را مجبور ساخته، قربانی سوختنی را گذرانیدم.»

¹³ و سموئیل به شاول گفت: «احمقانه عمل نمودی و امری که یهوه خدایت به تو امر فرموده است، بجا نیاوردی، زیرا که حال خداوند سلطنت تو را بر اسرائیل تا به ابد برقرار می‌داشت.¹⁴ لیکن الان سلطنت تو استوار نخواهد ماند و خداوند به جهت خویش مردی موافق دل خود طلب نموده است، و خداوند او را مامور کرده است که پیشوای قوم وی باشد، چونکه تو فرمان خداوند را نگاه نداشتی.»¹⁵ و سموئیل برخاسته، از جلال به جبعه بنیامین آمد.

¹⁶ و شاول و پسرش یوناتان و قومی که با ایشان حاضر بودند در جبعه بنیامین ماندند، و فلسطینیان در مخماس اردو زدند.¹⁷ و تاراج کنندگان از اردوی فلسطینیان در سه فرقه بیرون آمدند که یک فرقه از ایشان به راه غره به زمین شوعال توجه نمودند.¹⁸ و فرقه دیگر به راه بیت حورون میل کردند. و فرقه سوم به راه حدی که مشرف بر دره صوبوعیم به جانب بیابان است، توجه نمودند.

جلعاد چنین گوید: فردا وقتی که آفتاب گرم شود برای شما خلاصی خواهد شد.» و رسولان آمده، به اهل یابیش خبر دادند، پس ایشان شاد شدند.¹⁰ و مردان یابیش گفتند: «فردا نزد شما بیرون خواهیم آمد تا هرچه در نظرتان پسند آید به ما بکنید.»¹¹ و در فردای آن روز شاول قوم را به سه فرقه تقسیم نمود و ایشان در پاس صبح به میان لشکرگاه آمده، عمونیان را تا گرم شدن آفتاب می‌زدند، و باقی ماندگان پراکنده شدند به حدی که دو نفر از ایشان در یک جا نماندند.

¹² و قوم به سموئیل گفتند: «کیست که گفته است! آیا شاول بر ما سلطنت نماید؟ آن کسان را بیاورید تا ایشان را بکشیم.»¹³ اما شاول گفت: «کسی امروز کشته نخواهد شد زیرا که خداوند امروز در اسرائیل نجات به عمل آورده است.»

¹⁴ و سموئیل به قوم گفت: «بباید تا به جلال برویم و سلطنت را در آنجا از سر نو برقرار کنیم.»¹⁵ پس تمامی قوم به جلال رفتند، و آنجا در جلال، شاول را به حضور خداوند پادشاه ساختند، و در آنجا ذبایح سلامتی به حضور خداوند ذبح نموده، شاول و تمامی مردمان اسرائیل در آنجا شادی عظیم نمودند.

سخنان آخر سموئیل

12 و سموئیل به تمامی بنی اسرائیل گفت: «اینک قول شما را در هر آنچه به من گفتید، شنیدم و پادشاهی بر شما نصب نمودم.² و حال اینک پادشاه پیش روی شما راه می‌رود و من پیر و مو سفید شده‌ام، و اینک پسران من با شما می‌باشند، و من از جوانیم تا امروز پیش روی شما سلوک نموده‌ام.³ اینک من حاضر، پس به حضور خداوند و مسیح او بر من شهادت دهید که گاو که را گرفتم؟ و الاغ که را گرفتم و بر که ظلم نموده، که را ستم کردم و از دست که رشوه گرفتم تا چشمان خود را به آن کور سازم و آن را به شمارد نمایم.»⁴ گفتند: «بر ما ظلم نکرده‌ای و بر ما ستم نموده‌ای و چیزی از دست کسی نگرفته‌ای.»⁵ به ایشان گفت: «خداوند بر شما شاهد است و مسیح او امروز شاهد است که چیزی در دست من نیافته‌اید.» گفتند: «او شاهد است.»

⁶ و سموئیل به قوم گفت: «خداوند است که موسی و هارون را مقیم ساخت و پدران شما را از زمین مصر برآورد.⁷ پس الان حاضر شوید تا به حضور خداوند با شما درباره همه اعمال عادلانه خداوند که با شما و با پدران شما عمل نمود، محاجه نمایم.⁸ چون یعقوب به مصر آمد و پدران شما نزد خداوند استغاثه نمودند، خداوند موسی و هارون را فرستاد که پدران شما را از مصر بیرون آورده، ایشان را در این مکان ساکن گردانیدند.⁹ و چون یهوه خدای خود را فراموش کردند ایشان را به دست سبیرا، سردار لشکر حاصور، و به دست فلسطینیان و به دست پادشاه موآب فروخت که با آنها جنگ کردند.¹⁰ پس نزد خداوند فریاد برآورده، گفتند: «گناه کرده‌ایم زیرا خداوند را ترک کرده بعلم و عشتاروت را عبادت نموده‌ایم، و حال ما را از دست دشمنان ما رهایی ده و تو را عبادت خواهیم نمود.»¹¹ پس خداوند بیرعل و بدان و یفتاح و سموئیل را فرستاده، شمارا از دست دشمنان شما که در اطراف شما بودند، رهانید و در اطمینان ساکن شدید.¹² و چون دیدید که ناحاش، پادشاه بنی عمون، بر شما می‌آید به من گفتید: نی بلکه پادشاهی بر ما سلطنت نماید، و حال آنکه یهوه، خدای شما، پادشاه شما بود.¹³ و الان اینک پادشاهی که برگزیدید و او را طلبیدید. و همانا خداوند بر شما پادشاهی نصب نموده است.¹⁴ اگر از خداوند ترسیده، او را عبادت نمایید و قول او را بشنوید و از فرمان خداوند عصیان نورزید، و هم شما و هم پادشاهی که بر شما سلطنت می‌کند، یهوه، خدای خود را پیروی نمایید خوب.¹⁵ و اما اگر قول خداوند را نشنوید و از فرمان خداوند عصیان ورزید، آنگاه دست خداوند چنانکه به ضد پدران شما بود، به ضد شما نیز خواهد بود.¹⁶ پس الان بایستید و این کار عظیم را که خداوند به نظر شما بجا می‌آورد، ببینید.¹⁷ آیا امروز وقت درو گند نیست؟ از خداوند استدعا خواهم نمود و اورعه‌ها و باران خواهد فرستاد تا بدانید و ببینید که شرارتی که از طلبیدن پادشاه برای خود نمودید در نظر خداوند عظیم است.»¹⁸ پس سموئیل از خداوند استدعا نمود و خداوند در همان

در جنگ تعاقب نمودند.²³ پس خداوند در آن روز اسرائیل را نجات داد و جنگ تا بیت آون رسید.

²⁴ و مردان اسرائیل آن روز در تنگی بودند زیرا که شاول قوم را قسم داده، گفته بود: «تا من از دشمنان خود انتقام نکشیده باشم ملعون باد کسی که تا شام طعام بخورد.» و تمامی قوم طعام نچشیدند.²⁵ و تمامی قوم به جنگی رسیدند که در آنجا عسل بر روی زمین بود.²⁶ و چون قوم به جنگ داخل شدند، اینک عسل می چکید اما احدی دست خود را به دهانش نبرد زیرا قوم از قسم ترسیدند.²⁷ لیکن یوناتان هنگامی که پدرش به قوم قسم می داد نشنیده بود، پس نوک عصایی را که در دست داشت دراز کرده، آن را به شان عسل فرو برد، و دست خود را به دهانش برده، چشمان او روشن گردید.

²⁸ و شخصی از قوم به او توجه نموده، گفت: «پدرت قوم را قسم سخت داده، گفت: ملعون باد کسی که امروز طعام خورد.» و قوم بی تاب شده بودند.²⁹ و یوناتان گفت: «پدرم زمین را مضطرب ساخته است، الان ببینید که چشمانم چه قدر روشن شده است که اندکی از این عسل چشیده‌ام.»³⁰ و چه قدر زیاده اگر امروز قوم از غارت دشمنان خود که یافته‌اند بی ممانعت می خوردند، آیا قتال فلسطینیان بسیار زیاده نمی شد؟³¹ و در آن روز فلسطینیان را از مخماس تا ایلون منهزم ساختند و قوم بسیار بی تاب شدند.³² و قوم بر غنیمت حمله کرده، از گوسفندان و گاو و گوساله‌ها گرفته، بر زمین کشتند و قوم آنها را با خون خوردند.³³ و شاول را خبر داده، گفتند: «اینک قوم به خداوند گناه ورزیده، با خون می خورند.» گفت: «شما خیانت ورزیده‌اید امروز سبکی بزرگ نزد من بغلطانید.»³⁴ و شاول گفت: «خود را در میان قوم منتشر ساخته، به ایشان بگویید: هر کس گاو خود و هر کس گوسفند خود را نزد من بیاورد و در اینجا ذبح نموده، بخورید و به خدا گناه نوزیده، با خون مخورید.» و تمامی قوم در آن شب هر کس گاو را با خود آورده، در آنجا ذبح کردند.³⁵ و شاول مذبحی برای خداوند بنا کرد و این مذبح اول بود که برای خداوند بنا نمود.

³⁶ و شاول گفت: «امشب در عقب فلسطینیان برویم و آنها را تا روشنایی صبح غارت کرده، از ایشان احدی را باقی نگذاریم.» ایشان گفتند: «هر چه در نظرت پسند آید بکن.» و کاهن گفت: «در اینجا به خدا تقرب بجوییم.»³⁷ و شاول از خدا سوال نمود که آیا از عقب فلسطینیان برویم و آیا ایشان را به دست اسرائیل خواهی داد، اما در آن روز او را جواب نداد.³⁸ آنگاه شاول گفت: «ای تمامی روسای قوم به اینجا نزدیک شوید و بدانید ببینید که امروز این گناه در چه چیز است.»³⁹ زیرا قسم به حیات خداوند رها نده اسرائیل که اگر در پسر یوناتان هم باشد، البته خواهد مرد.» لیکن از تمامی قوم احدی به او جواب نداد.

⁴⁰ پس به تمامی اسرائیل گفت: «شما به یک طرف باشید و من با پسر خود یوناتان به یک طرف باشیم.» و قوم به شاول گفتند: «هر چه در نظرت پسند آید بکن.»⁴¹ و شاول به یهوه، خدای اسرائیل گفت: «قرعای راست بده.» پس یوناتان و شاول گرفته شدند و قوم رها گشتند.⁴² و شاول گفت: «در میان من و پسر یوناتان قرعه بیندازید.» و یوناتان گرفته شد.

⁴³ و شاول به یوناتان گفت: «مرا خبر ده که چه کرده‌ای؟» و یوناتان به او خبر داده، گفت: «به نوک عصایی که در دست دارم اندکی عسل چشیدم و اینک باید بمیرم؟»⁴⁴ و شاول گفت: «خدا چنین بلکه زیاده از این بکنده یوناتان! زیرا البته خواهی مرد.»⁴⁵ اما قوم به شاول گفتند: «آیا یوناتان که نجات عظیم را در اسرائیل کرده است، باید بمیرد؟ حاشا! قسم به حیات خداوند که مویی از سرش به زمین نخواهد افتاد زیرا که امروز با خدا عمل نموده است.» پس قوم یوناتان را خلاص نمودند که نمرد.⁴⁶ و شاول از تعاقب فلسطینیان باز آمد و فلسطینیان به جای خود رفتند.

⁴⁷ و شاول عنان سلطنت اسرائیل را به دست گرفت و با جمیع دشمنان اطراف خود، یعنی باموآب و بنی عمون و ادوم و ملوک صوبه و فلسطینیان جنگ کرد و به هر طرف که توجه می نمود، غالب می شد.⁴⁸ و به دلیری عمل می نمود و عمالیقیان را شکست داده، اسرائیل را از دست تاراج کنندگان ایشان رها نمود.

⁴⁹ و پسران شاول، یوناتان و یسوی و ملکیشو بودند و اسمهای دخترانش این است: اسم نخست زاده اش میرب و اسم کوچک میکال.⁵⁰ و اسم زن

¹⁹ و در تمام زمین اسرائیل آهنگری یافت نمی شد، زیرا که فلسطینیان می گفتند: «مباد عبرانیان برای خود شمشیر یا نیزه بسازند.»²⁰ و جمیع اسرائیلیان نزد فلسطینیان فرود می آمدند تا هر کس بیل و گاو آهن و تبر و داس خود را تیز کند.²¹ اما به جهت بیل و گاو آهن و چنگال سه دندانه و تبر و برای تیز کردن آهن گاوران سوهان داشتند.²² و در روز جنگ، شمشیر و نیزه در دست تمامی قومی که با شاول و یوناتان بودند یافت نشد، اما نزد شاول و پسرش یوناتان بود.²³ و قراول فلسطینیان به معبر مخماس بیرون آمدند.

حمله یوناتان به فلسطین

14 و روزی واقع شد که یوناتان پسر شاول به جوان سلاح دار خود گفت: «بیا تا به قراول فلسطینیان که به آن طرفند بگذریم.» اما پدر خود را خبر نداد.² و شاول در کناره جعبه زیر درخت اناری که در مغرون است، ساکن بود و قومی که همراهش بودند تخمین ششصد نفر بودند.³ و اخیا ابن اخیطوب برادر اخیابودبن فینحاس بن عیلی، کاهن خداوند، در شیله با ایفود ملبس شده بود، و قوم از رفتن یوناتان خبر نداشتند.⁴ و در میان معبرهایی که یوناتان می خواست از آنها نزد قراول فلسطینیان بگذرد، یک صخره تیز به این طرف و یک صخره تیز به آن طرف بود، که اسم یکی بو صیص و اسم دیگری سنه بود.⁵ و یکی از این صخره‌ها به طرف شمال در برابر مخماس ایستاده بود، و دیگری به طرف جنوب در برابر جعبه.⁶ و یوناتان به جوان سلاحدار خود گفت: «بیا نزد قراول این نامختونان بگذریم شاید خداوند برای ما عمل کند زیرا که خداوند را از رها نیدن با کثیر یا با قلیل مانعی نیست.»⁷ و سلاحدارش به وی گفت: «هر چه در دلت باشد، عمل نما. پیش برو! اینک من موافق رای تو با تو هستم.»⁸ و یوناتان گفت: «اینک ما به طرف این مردمان گذر نماییم و خود را به آنها ظاهر سازیم، اگر به ما چنین گویند: بایستید تا نزد شما برسیم، آنگاه در جای خود خواهیم ایستاد و نزد ایشان نخواهیم رفت.¹⁰ اما اگر چنین گویند که نزد ما برآید، آنگاه خواهیم رفت زیرا خداوند ایشان را به دست ما تسلیم نموده است و به جهت ما، این علامت خواهد بود.»

¹¹ پس هر دوی ایشان خویشتن را به قراول فلسطینیان ظاهر ساختند و فلسطینیان گفتند: «اینک عبرانیان از حفره هایی که خود را در آنها پنهان ساخته‌اند، بیرون می آیند.»¹² و قراولان، یوناتان و سلاحدارش را خطاب کرده، گفتند: «نزد ما برآید تا چیزی به شما نشان دهیم.» و یوناتان به سلاحدار خود گفت که «در عقب من بیایید خداوند ایشان را به دست اسرائیل تسلیم نموده است.»

¹³ و یوناتان به دست و پای خود نزد ایشان بالارفت و سلاحدارش در عقب وی، و ایشان پیش روی یوناتان افتادند و سلاحدارش در عقب او می کشت.¹⁴ و این کشتار اول که یوناتان و سلاحدارش کردند به قدر بیست نفر بود در قریب نصف شیار یک جفت گاو زمین.¹⁵ و در اردو و صحرا و تمامی قوم تزلزل در افتاد و قراولان و تاراج کنندگان نیز لرزان شدند و زمین متزلزل شد، پس تزلزل عظیمی واقع گردید.

¹⁶ و دیده بانان شاول در جعبه بنیامین نگاه کردند و اینک آن انبوه گداخته شده، به هر طرف پراکنده می شدند.¹⁷ و شاول به قومی که همراهش بودند، گفت: «الان تفحص کنید و ببینید از ما که بیرون رفته است؟» پس تفحص کردند که اینک یوناتان و سلاحدارش حاضر نبودند.¹⁸ و شاول به اخیا گفت: «تابوت خدا را نزدیک بیاور.» زیرا تابوت خدا در آن وقت همراه بنی اسرائیل بود.¹⁹ و واقع شد چون شاول با کاهن سخن می گفت که اغتشاش در اردوی فلسطینیان زیاده و زیاده می شد، و شاول به کاهن گفت: «دست خود را نگاهدار.»

²⁰ و شاول و تمامی قومی که با وی بودند جمع شده، به جنگ آمدند، و اینک شمشیر هر کس به ضد رفیقش بود و قتال بسیار عظیمی بود.²¹ و عبرانیانی که قبل از آن با فلسطینیان بودند و همراه ایشان از اطراف به اردو آمده بودند، ایشان نیز نزد اسرائیلیانی که با شاول و یوناتان بودند، برگشتند.²² و تمامی مردان اسرائیل نیز که خود را در کوهستان افرایم پنهان کرده بودند چون شنیدند که فلسطینیان منهزم شده‌اند، ایشان را

26 سموئیل به شاول گفت: «با تو بر نمی گردم چونکه کلام خداوند را ترک نموده‌ای. خداوند نیز تو را از پادشاه بودن بر اسرائیل رد نموده است.»
27 و چون سموئیل برگشت تا روانه شود، اودامن جامه او را بگرفت که پاره شد. 28 و سموئیل وی را گفت: «امروز خداوند سلطنت اسرائیل را از تو پاره کرده، آن را به همسایه ات که از تو بهتر است، داده است. 29 و نیز جلال اسرائیل دروغ نمی گوید، و تغییر به اراده خود نمی دهد زیرا اوانسان نیست که به اراده خود تغییر دهد.» 30 گفت: «گناه کرده‌ام، حال تمنا اینکه مرا به حضورمشایخ قومم و به حضور اسرائیل محترم داری و همراه من برگردی تا یهوه خدایت را عبادت نماید.» 31 پس سموئیل در عقب شاول برگشت، و شاول خداوند را عبادت نمود.
32 و سموئیل گفت: «اجاج پادشاه عمالیک رانزد من بیاورید.» و اجاج به خرمی نزد او آمد و اجاج گفت: «به درستی که تلخی موت گذشته است.»
33 و سموئیل گفت: «چنانکه شمشیر توزنان را بی اولاد کرده است، همچنین مادر تو از میان زنان، بی اولاد خواهد شد.» و سموئیل اجاج را به حضور خداوند در جلجال پاره پاره کرد.
34 و سموئیل به رانه رفت و شاول به خانه خود به جبهه شاول برآمد.
35 و سموئیل برای دیدن شاول تا روز وفاتش دیگر نیامد. اما سموئیل برای شاول ماتم می گرفت، و خداوند پشیمان شده بود که شاول را بر اسرائیل پادشاه ساخته بود.

مسح داود

16 و خداوند به سموئیل گفت: «تا به کی تو برای شاول ماتم می گیری چونکه من او را از سلطنت نمودن بر اسرائیل رد نمودم. پس حقه خود را از روغن پر کرده، بیا تا تو را نزد یسای بیت لحمی بفرستم، زیرا که از پسرانش پادشاهی برای خود تعیین نموده‌ام.» 2 سموئیل گفت: «چگونه بروم. اگر شاول بشنود مرا خواهد کشت.» خداوند گفت: «گوساله‌ای همراه خود ببرو بگو که به جهت گذرانیدن قربانی برای خداوند آمده‌ام. 3 و پسا را به قربانی دعوت نما، و من تو را اعلام می نمایم که چه باید بکنی، و کسی را که به تو امر نمایم برای من مسح نما.» 4 و سموئیل آنچه را که خداوند به او گفته بود بجا آورده، به بیت لحم آمد، و مشایخ شهر لرزان شده، به استقبال او آمدند، و گفتند: «آیا با سلامتی می آیی؟» 5 گفت: «با سلامتی به جهت قربانی گذرانیدن برای خداوند آمده‌ام، پس خود را تقدیس نموده، همراه من به قربانی بیاوید.» و او پسا و پسرانش را تقدیس نموده، ایشان را به قربانی دعوت نمود.
6 و واقع شد که چون آمدند بر الیاب نظرانداخته، گفت: «یقین مسیح خداوند به حضوروی است.» 7 اما خداوند به سموئیل گفت: «به چهره‌اش و بلندی قامتش نظر منما زیرا او را رد کرده‌ام، چونکه خداوند مثل انسان نمی نگرد، زیرا که انسان به ظاهر می نگرد و خداوند به دل می نگرد.» 8 و پسا اینناداب را خوانده، او را از حضور سموئیل گذرانید، و او گفت: «خداوند این را نیز برنگزیده است.» 9 و پسا شماه را گذرانید و او گفت: «خداوند این را نیز برنگزیده است.» 10 و پسا هفت پسر خود را از حضور سموئیل گذرانید و سموئیل به پسا گفت: «خداوند اینها را برنگزیده است.»
11 و سموئیل به پسا گفت: «آیا پسرانت تمام شدند.» گفت: «کوچکتر هنوز باقی است و اینک او گله را می چرانند.» و سموئیل به پسا گفت: «بفرست و او را بیاور، زیرا که تا او به اینجا نیاید نخواهیم نشست.» 12 پس فرستاده، او را آورد، و او سرخ رو و نیکوچشم و خوش منظر بود. و خداوند گفت: «برخاسته، او را مسح کن زیرا که همین است.» 13 پس سموئیل حقه روغن را گرفته، او را در میان برادرانش مسح نمود، و از آن روز به بعد روح خداوند بر داود مستولی شد، و سموئیل برخاسته، به رانه رفت.

داود در خدمت شاول

14 و روح خداوند از شاول دور شد، و روح بد از جانب خداوند او را مضطرب می ساخت. 15 و بندگان شاول وی را گفتند: «اینک روح بد از جانب خدا تو را مضطرب می سازد.» 16 پس آقای ما بندگان خود را که به حضورت هستند امر فرماید تا کسی را که بر بربط ناوختن ماهر باشد بجویند، و چون

شاول اخینوعام، دختر اخیمعاص، بود و اسم سردار لشکرش ابنیر بن نیر، عموی شاول بود. 51 و قیس پدر شاول بود و نیر پدر ابنیر و پسر ابیئیل بود. 52 و در تمامی روزهای شاول با فلسطینیان جنگ سخت بود و هر صاحب قوت و صاحب شجاعت که شاول می دید، او را نزد خود می آورد.

خلع شاول از سلطنت

15 و سموئیل به شاول گفت: «خداوند مرا فرستاد که ترا مسح نمایم تا بر قوم او اسرائیل پادشاه شوی. پس الان آواز کلام خداوند را بشنو. 2 یهوه صباوت چنین می گوید: آنچه عمالیک به اسرائیل کرد، بخاطر داشته‌ام که چگونه هنگامی که از مصر برمی آمد، با او در راه مقاومت کرد. 3 پس الان برو و عمالیک را شکست داده، جمیع مایملک ایشان را بالکل نابود ساز، و بر ایشان شفقت مفرما بلکه مرد و زن و طفل و شیرخواره و گاو و گوسفند و شتر و الاغ را بکش.»
4 پس شاول قوم را طلبید و از ایشان دویست هزار پیاده و ده هزار مرد از یهودا در طلایم سان دید. 5 و شاول به شهر عمالیک آمده، در وادی کمین گذاشت. 6 و شاول به قینیان گفت: «بروید و برگشته، از میان عمالقه دور شوید، مبدا شما را با ایشان هلاک سازم و حال آنکه شما با همه بنی اسرائیل هنگامی که از مصر برآمدند، احسان نمودید.» پس قینیان از میان عمالقه دور شدند. 7 و شاول عمالقه را از حویله تا شور که در برابر مصر است، شکست داد. 8 و اجاج پادشاه عمالیک رانزنده گرفت و تمامی خلق را به دم شمشیر، بالکل هلاک ساخت. 9 و اما شاول و قوم اجاج را و بهترین گوسفندان و گاوان و پرواریها و بره‌ها و هر چیز خوب را دریغ نموده، نخواستند آنها را هلاک سازند. لیکن هر چیز خوار و بیقیمت را بالکل نابود ساختند.

10 و کلام خداوند بر سموئیل نازل شده، گفت: 11 «پشیمان شدم که شاول را پادشاه ساختم زیرا از پیروی من برگشته، کلام مرا بجا نیاورده است.» و سموئیل خشمناک شده، تمامی شب نزد خداوند فریاد برآورد. 12 و بامدادان سموئیل برخاست تا شاول را ملاقات نماید و سموئیل را خبر داده، گفتند که «شاول به کرمل آمد و اینک به جهت خوبستن ستونی نصب نمود دور زده، گذشت و در جلجال فرود آمده است.» 13 و چون سموئیل نزد شاول رسید شاول به او گفت: «برکت خداوند بر تو باد! من فرمان خداوند را بجا آوردم.» 14 سموئیل گفت: «پس این صدای گوسفندان در گوش من و بانگ گاوان که من می شنوم چیست؟» 15 شاول گفت: «اینها را از عمالقه آورده‌اند زیرا قوم بهترین گوسفندان و گاوان را دریغ داشتند تا برای یهوه خدایت قربانی نمایند، و بقیه را بالکل هلاک ساختیم.» 16 سموئیل به شاول گفت: «تامل نما تا آنچه خداوند دیشب به من گفت به تو بگویم.» او وی را گفت: «بگو.»

17 و سموئیل گفت: «هنگامی که تو در نظر خود کوچک بودی، آیا رئیس اسباط اسرائیل نشدی و آیا خداوند تو را مسح نکرد تا بر اسرائیل پادشاه شوی؟ 18 و خداوند تو را به راهی فرستاده، گفت: این عمالقه گناهکار را بالکل هلاک ساز و با ایشان جنگ کن تا نابود شوند.» 19 پس چرا قول خداوند را نشنیدی بلکه برغنیمت هجوم آورده، آنچه را که در نظر خداوند است عمل نمودی؟» 20 شاول به سموئیل گفت: «قول خداوند را استماع نمودم و به راهی که خداوند مرا فرستاد، رفتم و اجاج، پادشاه عمالقه را آوردم و عمالقه را بالکل هلاک ساختم.» 21 اما قوم از غنیمت، گوسفندان و گاوان، یعنی بهترین آنچه حرام شده بود، گرفتند تا برای یهوه خدایت در جلجال قربانی بگذرانند.» 22 سموئیل گفت: «آیا خداوند به قربانی های سوختنی و ذبایح خوشنود است یا به اطاعت فرمان خداوند؟ اینک اطاعت از قربانی‌ها و گوش گرفتن از پیه فوچها نیکوتر است.

23 زیرا که تمرد مثل گناه جادوگری است و گردن کشی مثل بت پرستی و ترافیم است. چونکه کلام خداوند را ترک کردی او نیز تو را از سلطنت رد نمود.»

24 و شاول به سموئیل گفت: «گناه کردم زیرا از فرمان خداوند و سخن تو تجاوز نمودم چونکه از قوم ترسیده، قول ایشان را شنیدم.» 25 پس حال تمنا اینکه گناه مرا عفو نمایی و با من برگردی تا خداوند را عبادت نمایم.»

ایشان گفتگو می کرد اینک آن مرد مبارز فلسطینی حتی که اسمش جلیات بود از لشکر فلسطینیان برآمده، مثل پیش سخن گفت و داود شنید.²⁴ و جمیع مردان اسرائیل چون آن مرد را دیدند، از حضورش فرار کرده، بسیار ترسیدند.²⁵ و مردان اسرائیل گفتند: «آیا این مرد را که برمی آید، دیدید؟ یقین برای به ننگ آوردن اسرائیل برمی آید و هرکه او را بکشد، پادشاه او را از مال فراوان دولت مند سازد، و دختر خود را به او دهد، و خانه پدرش را در اسرائیل آزاد خواهد ساخت.»²⁶ و داود کسانی را که نزد او ایستاده بودند خطاب کرده، گفت: «به شخصی که این فلسطینی را بکشد و این ننگ را از اسرائیل بردارد چه خواهد شد؟ زیرا که این فلسطینی نامختون کیست که لشکرهای خدای حی را به ننگ آورد؟»²⁷ و قوم او را به همین سخنان خطاب کرده، گفتند: «به شخصی که او را بکشد، چنین خواهد شد.»

²⁸ و چون با مردمان سخن می گفتند برادر بزرگش الیاب شنید و خشم الیاب بر داود افروخته شده، گفت: «برای چه اینجا آمدی و آن گله قلیل را در بیابان نزد که گذاشتی؟ من تکبر و شرارت دل تو را می دانم زیرا برای دیدن جنگ آمده ای.»²⁹ داود گفت: «الان چه کردم آیا سببی نیست؟»³⁰ پس از وی به طرف دیگری روگردانیده، به همین طور گفت و مردمان او را مثل بیشتر جواب دادند.

³¹ و چون سخنانی که داود گفت، مسموع شد، شاول را مخبر ساختند و او وی را طلبید.³² و داود به شاول گفت: «دل کسی به سبب اونیفند. بنده ات می رود و با این فلسطینی جنگ می کند.»³³ شاول به داود گفت: «تو نمی توانی به مقابل این فلسطینی بروی تا با وی جنگ نمایی زیرا که تو جوان هستی و او از جوانیش مرد جنگی بوده است.»³⁴ داود به شاول گفت: «بنده ات گله پدر خود را می چراند که شیر و خرسی آمده، بره ای از گله ربوندند.»³⁵ و من آن راتعاقب نموده، کشتم و از دهانش رها نمودم و چون به طرف من بلند شد، ریش او را گرفته، او را زدم و کشتم.»³⁶ بنده ات هم شیر و هم خرس را کشت، و این فلسطینی نامختون مثل یکی از آنها خواهد بود، چونکه لشکرهای خدای حی را به ننگ آورده است.³⁷ و داود گفت: خداوند که مرا از چنگ شیر و از چنگ خرس رها کنید، مرا از دست این فلسطینی خواهد رها کنید.» و شاول به داود گفت: «برو و خداوند با تو باد.»³⁸ و شاول لباس خود را به داود پوشانید و خود برنجینی بر سرش نهاد و زره ای به او پوشانید.³⁹ و داود شمشیرش را بر لباس خود بست و می خواست که برود زیرا که آنها رانیا زوده بود و داود به شاول گفت: «با اینهانی توانم رفت چونکه نیازموده ام.» پس داود آنها را از بر خود بیرون آورد.⁴⁰ و چوب دستی خود را به دست گرفته، پنج سنگ مالیده، از نهر ساوکرد، و آنها را در کیسه شبانی که داشت، یعنی درانبان خود گذاشت و فلاختش را به دست گرفته، به آن فلسطینی نزدیک شد.

⁴¹ و آن فلسطینی همی آمد تا به داود نزدیک شد و مردی که سپرش را برمی داشت پیش رویش می آمد.⁴² و فلسطینی نظر افکنده، داود را دید و او را حقیر شمرد زیرا جوانی خوشرو و نیکو منظر بود.⁴³ و فلسطینی به داود گفت: «ایامن سگ هستم که با چوب دستی نزد من می آیی؟» و فلسطینی داود را به خدایان خود لعنت کرد.⁴⁴ و فلسطینی به داود گفت: «نزد من بیا تا گوشت تو را به مرغان هوا و درندگان صحرا بدهم.»⁴⁵ داود به فلسطینی گفت: «تو با شمشیر و نیزه و مزارق نزد من می آیی اما من به اسم یهوه صباوت، خدای لشکرهای اسرائیل که او را به ننگ آورده ای نزد تو می آیم.»⁴⁶ و خداوند امروز تو را به دست من تسلیم خواهد کرد و تو را زده، سر تو را از تنت جدا خواهد کرد، و لاشه های لشکر فلسطینیان را امروز به مرغان هوا و درندگان زمین خواهیم داد تا تمامی زمین بدانند که در اسرائیل خدایی هست.⁴⁷ و تمامی این جماعت خواهند دانست که خداوند به شمشیر و نیزه خلاصی نمی دهد زیرا که جنگ از آن خداوند است و او شما را به دست ما خواهد داد.»

⁴⁸ و چون فلسطینی برخاسته، پیش آمد و به مقابله داود نزدیک شد، داود شتافته، به مقابله فلسطینی به سوی لشکر دوید.⁴⁹ و داود دست خود را به کیسه اش برد و سنگی از آن گرفته، از فلاخن انداخت و به پیشانی فلسطینی زد، و سنگ به پیشانی او فرو رفت که بر روی خود بر زمین افتاد.

روح بد از جانب خدا بر تو بیاید به دست خود بنوازد، و تو را نیکو خواهد شد.»¹⁷ و شاول به بندگان خود گفت: «الان کسی را که به نواختن ماهر باشد برای من پیدا کرده، نزد من بیاورید.»¹⁸ و یکی از خدامانش در جواب وی گفت: «اینک پسر یسای بیت لحمی را دیدم که به نواختن ماهر و صاحب شجاعت و مرد جنگ آزموده و فصیح زبان و شخص نیکو صورت است و خداوند با وی می باشد.»

¹⁹ پس شاول قاصدان نزد یسای فرستاده، گفت: «پسرت داود را که با گوسفندان است، نزد من بفرست.»²⁰ آنگاه یسای یک بار الاغ از نان و یک مَشگ شراب و یک بزغاله گرفته، به دست پسر خود داود نزد شاول فرستاد.²¹ و داود نزد شاول آمده، به حضور وی ایستاد و او وی را بسیار دوست داشت و سلاحدار او شد.²² و شاول نزد یسای فرستاده، گفت: «داود نزد من بماند زیرا که به نظرم پسند آمد.»²³ و واقع می شد هنگامی که روح بد از جانب خدا بر شاول می آمد که داود بر بربط گرفته، به دست خود می نواخت، و شاول راحات و صحت حاصل می شد و روح بد از اومی رفت.

داود و جلیات

17 و فلسطینیان لشکر خود را برای جنگ جمع نموده، در سوکوه که در یهودیه است، جمع شدند، و در میان سوکوه و عزیزه درافس دمیم اردو زدند.² و شاول و مردان اسرائیل جمع شده، در دره ایلاه اردو زده، به مقابله فلسطینیان صف آرایی کردند.³ و فلسطینیان برکوه از یک طرف ایستادند، و اسرائیلیان بر کوه به طرف دیگر ایستادند، و دره در میان ایشان بود.

⁴ و از اردوی فلسطینیان مرد مبارزی مسمی به جلیات که از شهر جت بود بیرون آمد، و قدش شش ذراع و یک وجب بود.⁵ و بر سر خود، خود برنجینی داشت و به زره فلسی ملبس بود، و وزن زره اش پنج هزار مثقال برنج بود.⁶ و بر ساقهایش ساق بندهای برنجین و در میان کتفهایش مزارق برنجین بود.⁷ و چوب نیزه اش مثل نوردجولاهگان و سرنیزه اش ششصد مثقال آهن بود، و سپردارش پیش او می رفت.⁸ و او ایستاده، افواج اسرائیل را صدا زد و به ایشان گفت: «چرا بیرون آمده، صف آرایی نمودید؟ آیا من فلسطینی نیستم و شما بندگان شاول؟ برای خود شخصی برگزینید تا نزد من درآید.»⁹ اگر او بتواند با من جنگ کرده، مرا بکشد، ما بندگان شما خواهیم شد، و اگر من بر او غالب آمده، او را بکشم شما بندگان ما شده، ما را بندگان خواهید نمود.¹⁰ و فلسطینی گفت: «من امروز فوجهای اسرائیل را به ننگ می آورم، شخصی به من بدهید تا با هم جنگ نمایم.»¹¹ و چون شاول و جمیع اسرائیلیان این سخنان فلسطینی را شنیدند هراسان شده، بسیار ترسیدند.

¹² و داود پسر آن مرد افراتی بیت لحم یهودا بود که یسای نام داشت، و او را هشت پسر بود، و آن مرد در ایام شاول در میان مردمان پیر و سالخورده بود.¹³ و سه پسر بزرگ یسای روانه شده، در عقب شاول به جنگ رفتند و اسم سه پسرش که به جنگ رفته بودند: نخست زاده اش الیاب و دومش ابیناداب و سوم شماه بود.¹⁴ و داود کوچکتر بود و آن سه بزرگ در عقب شاول رفته بودند.¹⁵ و داود از نزد شاول آمد و رفت می کرد تا گوسفندان پدر خود را در بیت لحم بچراند.¹⁶ و آن فلسطینی صبح و شام می آمد و چهل روز خود را ظاهر می ساخت.

¹⁷ و یسای به پسر خود داود گفت: «الان به جهت برادرانت یک ایفه از این غله برشته و این ده قرص نان را بگیر و به اردو نزد برادرانت بشتاب.¹⁸ و این ده قطعه پنیر را برای سردار هزاره ایشان ببر و از سلامتی برادرانت بپرس و از ایشان نشانی ای بگیر.»

¹⁹ و شاول و آنها و جمیع مردان اسرائیل در دره ایلاه بودند و با فلسطینیان جنگ می کردند.²⁰ پس داود بامدادان برخاسته، گله را به دست چوپان و گذاشت و برداشته، چنانکه یسای او را امر فرموده بود برفت، و به سنگر اردو رسید وقتی که لشکر به میدان بیرون رفته، برای جنگ نعره می زدند.²¹ و اسرائیلیان و فلسطینیان لشکر به مقابل لشکر صف آرایی کردند.²² و داود اسبابی را که داشت به دست نگاهبان اسباب سپرد و به سوی لشکر دویده، آمد و سلامتی برادران خود را پرسید.²³ و چون با

برایش دام شود و دست فلسطینیان براو دراز شود.» پس شاول به داود بار دوم گفت: «امروز داماد من خواهی شد.»²² و شاول خادمان خود را فرمود که در خفا با داود متکلم شده، بگویند: «اینک پادشاه از تو راضی است و خادمانش تو را دوست می‌دارند؛ پس الان دامادپادشاه بشو.»²³ پس خادمان شاول این سخنان را به سمع داود رسانیدند و داود گفت: «آیا در نظر شما دامادپادشاه شدن آسان است؟ و حال آنکه من مردمسکین و حقیرم.»²⁴ و خادمان شاول او را خبر داده، گفتند که داود به این طور سخن گفته است.²⁵ و شاول گفت: «به داود چنین بگویند که پادشاه مهر نمی‌خواهد جز صد قلفه فلسطینیان تا از دشمنان پادشاه انتقام کشیده شود.» و شاول فکر کرد که داود را به دست فلسطینیان به قتل رساند.²⁶ پس خادمانش داود را از این امر خبر دادند و این سخن به نظر داود پسند آمد که داماد پادشاه بشود، و روزهای معین هنوز تمام نشده بود.²⁷ پس داود برخاسته، با مردان خود رفت و دو بیست نفر از فلسطینیان را کشته، داود قلفه های ایشان را آورد و آنها را تمام نزد پادشاه گذاشتند، تا داماد پادشاه بشود. و شاول دختر خود میکال را به وی به زنی داد.²⁸ و شاول دید و فهمید که خداوند با داود است. و میکال دختر شاول او را دوست می‌داشت.²⁹ و شاول از داود باز بیشتر ترسید، و شاول همه اوقات دشمن داود بود.

³⁰ و بعد از آن سرداران فلسطینیان بیرون آمدند، و هر دفعه که بیرون می‌آمدند داود از جمیع خادمان شاول زیاده عاقلانه حرکت می‌کرد، و از این جهت اسمش بسیار شهرت یافت.

قصه قتل داود

19 و شاول به پسر خود یوناتان و به جمیع خادمان خویش فرمود تا داود را بکشند.² اما یوناتان پسر شاول به داود بسیار میل داشت، و یوناتان داود را خبر داده، گفت: «پدرم شاول قصد قتل تو دارد، پس الان تا بامدادان خویشانت را نگاهدار و در جایی مخفی مانده، خود را پنهان کن.³ و من بیرون آمده، به پهلوی پدرم در صحرائی که تو در آن می‌باشی خواهم ایستاد، و درباره تو با پدرم گفتگو خواهم کرد و اگر چیزی ببینم تو را اطلاع خواهم داد.»

⁴ و یوناتان درباره داود نزد پدر خود شاول به نیکی سخن رانده، وی را گفت: «پادشاه بر بنده خود داود گناه نکند زیرا که او به تو گناه نکرده است بلکه اعمال وی برای تو بسیار نیکو بوده است.»⁵ و جان خویش را به دست خود نهاده، آن فلسطینی را کشت و خداوند نجات عظیمی به جهت تمامی اسرائیل نمود و تو آن را دیده، شادمان شدی؛ پس چرا به خون بی‌تقصیری گناه کرده، داود را بی‌سبب بکشی.»⁶ و شاول به سخن یوناتان گوش گرفت، و شاول قسم خورد که به حیات خداوند او کشته نخواهد شد.⁷ آنگاه یوناتان داود را خواند و یوناتان او را از همه این سخنان خبر داد و یوناتان داود را نزد شاول آورده، او مثل ایام سابق در حضور وی می‌بود.⁸ و باز جنگ واقع شده، داود بیرون رفت و با فلسطینیان جنگ کرده، ایشان را به کشتار عظیمی شکست داد و از حضور وی فرار کردند.⁹ و روح بد از جانب خداوند بر شاول آمد و او در خانه خود نشست، مزارق خویش را در دست داشت و داود به دست خود می‌نواخت.¹⁰ و شاول خواست که داود را با مزارق خود تا به دیوار بزند، اما او از حضور شاول بگریخت و مزارق را به دیوار زد و داود فرار کرده، آن شب نجات یافت.

¹¹ و شاول قاصدان به خانه داود فرستاد تا آن را نگاهبانی نمایند و در صبح او را بکشند. اما میکال، زن داود، او را خبر داده، گفت: «اگر امشب جان خود را خلاص کنی، فردا کشته خواهی شد.»¹² پس میکال داود را از پنجره فرو هشته، اوروانه شد و فرار کرده، نجات یافت.¹³ اما میکال ترافیم را گرفته، آن را در بستر نهاد و بالینی از پشم بز سرش نهاد، آن را با رخت پوشانید.¹⁴ و چون شاول قاصدان فرستاده تا داود را بگیرند، گفت بیمار است.¹⁵ پس شاول قاصدان را فرستاد تا داود را ببینند و گفت: «او را بر بسترش نزد من بیاورید تا او را بکشم.»¹⁶ و چون قاصدان داخل شدند، اینک ترافیم در بستر و بالین پشم بز زیر سرش بود.¹⁷ و شاول به میکال گفت: «برای چه مرا چنین فریب دادی و دشمنم را رها کردی تا نجات

⁵⁰ پس داود بر فلسطینی با فلاخن و سنگ غالب آمده، فلسطینی را زد و کشت و در دست داود شمشیری نبود.⁵¹ و داود دویده، بر آن فلسطینی ایستاد، و شمشیر او را گرفته، از غلافش کشید و او را کشته، سرش را با آن از تنش جدا کرد، و چون فلسطینیان، مبارز خود را کشته دیدند، گریختند.⁵² و مردان اسرائیل و یهودا برخاستند و نعره زده، فلسطینیان را تا جت و تادروازه های عقرون تعاقب نمودند و مجروحان فلسطینیان به راه شعریم تا به جت و عقرون افتادند.⁵³ و بنی اسرائیل از تعاقب نمودن فلسطینیان برگشتند و اردوی ایشان را غارت نمودند.⁵⁴ و داود سر فلسطینی را گرفته، به اورشلیم آورد اما اسلحه او را در خیمه خود گذاشت.

⁵⁵ و چون شاول داود را دید که به مقابله فلسطینی بیرون می‌رود، به سردار لشکرش ابییرگفت: «ای ابییر، این جوان پسر کیست؟» ابییر گفت: «ای پادشاه به جان تو قسم که نمی‌دانم.»⁵⁶ پادشاه گفت: «بپرس که این جوان پسر کیست.»⁵⁷ و چون داود از کشتن فلسطینی برگشت، ابییر او را گرفته، به حضور شاول آورد، و سر آن فلسطینی در دستش بود.⁵⁸ و شاول وی را گفت: «ای جوان تو پسر کیستی؟» داود گفت: «پسر بنده ات، یسای بیت لحمی، هستم.»

حسادت شاول

18 و واقع شد که چون از سخن گفتن با شاول فارغ شد، دل یوناتان بر دل داود چسبید، و یوناتان او را مثل جان خویش دوست داشت.² و در آن روز شاول وی را گرفته، نگذاشت که به خانه پدرش برگردد.³ و یوناتان با داود عهد بست چونکه او را مثل جان خود دوست داشته بود.⁴ و یوناتان ردایی را که در برش بود، بیرون کرده، آن را به داود داد و رخت خود حتی شمشیر و کمان و کمر بند خویش را نیز.⁵ و داود به هر جایی که شاول او را می‌فرستاد بیرون می‌رفت، و عاقلانه حرکت می‌کرد و شاول او را بر مردان جنگی خود گماشت، و به نظر تمامی قوم و به نظر خادمان شاول نیز مقبول افتاد.⁶ و واقع شد هنگامی که داود از کشتن فلسطینی برمی‌گشت چون ایشان می‌آمدند که زنان از جمیع شهرهای اسرائیل با دفها و شادی و با آلات موسیقی سرود و رقص کنان به استقبال شاول پادشاه بیرون آمدند.⁷ و زنان لهو و لعب کرده، به یکدیگر می‌سراییدند و می‌گفتند: «شاول هزاران خود را و داود ده هزاران خود را کشته است.»⁸ و شاول بسیار غضبناک شد، و این سخن در نظرش ناپسند آمده، گفت: «به داود ده هزاران دادند و به من هزاران دادند، پس غیر از سلطنت برایش چه باقی است.»⁹ و از آن روز به بعد شاول بر داود به چشم بد می‌نگریست.

¹⁰ و در فردای آن روز روح بد از جانب خدا بر شاول آمده، در میان خانه شوریده احوال گردید. و داود مثل هر روز به دست خود می‌نواخت و مزارقی در دست شاول بود.¹¹ و شاول مزارق را انداخته، گفت: داود را تا به دیوار خواهم زد، اما داود دو مرتبه از حضورش خویشانت را به کنار کشید.¹² و شاول از داود می‌ترسید زیرا خداوند با او بود و از شاول دور شده.¹³ پس شاول وی را از نزد خود دور کرد و او را سردار هزاره خود نصب نمود، و به حضور قوم خروج و دخول می‌کرد.¹⁴ و داود در همه رفتار خود عاقلانه حرکت می‌نمود، و خداوند با وی می‌بود.¹⁵ و چون شاول دید که او بسیار عاقلانه حرکت می‌کند به سبب او هراسان می‌بود.¹⁶ اما تمامی اسرائیل و یهودا داود را دوست می‌داشتند، زیرا که به حضور ایشان خروج و دخول می‌کرد.

¹⁷ و شاول به داود گفت: «اینک دختر بزرگ خود میرب را به تو به زنی می‌دهم. فقط برایم شجاع باش و در جنگهای خداوند بکوش، زیرا شاول می‌گفت: «دست من بر او دراز نشود بلکه دست فلسطینیان.»¹⁸ و داود به شاول گفت: من کیستم و جان من و خاندان پدرم در اسرائیل چیست تا داماد پادشاه بشوم.»¹⁹ و در وقتی که میرب دختر شاول می‌بایست به داود داده شود او به عدریئیل محولاتی به زنی داده شد.²⁰ و میکال، دختر شاول، داود را دوست می‌داشت، و چون شاول را خبر دادند این امر وی را پسند آمد.²¹ و شاول گفت: «او را به وی می‌دهم تا

به جایی که خود را در آن در روز شغل پنهان کردی بیا و در جانب سنگ آزل بنشین. ²⁰ و من سه تیر به طرف آن خواهم انداخت که گویا به هدف می اندازم. ²¹ و اینک خادم خود را فرستاده، خواهم گفت برو و تیرها را پیدا کن و اگر به خادم گویم: اینک تیرها از این طرف تو است. آنها را بگیر. آنگاه بیا زیرا که برای تو سلامتی است و به حیات خداوند تو را هیچ ضرری نخواهد بود. ²² اما اگر به خادم چنین بگویم که: اینک تیرها از آن طرف توست، آنگاه برو زیرا خداوند تو را رها کرده است. ²³ و اما آن کاری که من و تو درباره آن گفتگو کردیم اینک خداوند در میان من و تو تا به ابد خواهد بود.»

²⁴ پس داود خود را در صحرا پنهان کرد و چون اول ماه رسید، پادشاه برای غذا خوردن نشست. ²⁵ و پادشاه در جای خود بر حسب عادتش برمسند، نزد دیوار نشسته، و یوناتان ایستاده بود و ابنیر به پهلویش شاول نشست، و جای داود خالی بود.

²⁶ و شاول در آن روز هیچ نگفت زیرا گمان می برد: «چیزی بر او واقع شده، طاهر نیست. البته طاهر نیست!» ²⁷ و در فردای اول ماه که روز دوم بود، جای داود نیز خالی بود. پس شاول به پسر خود یوناتان گفت: «چرا پسر یسا، هم دیروز و هم امروز به غذا نیامدی؟» ²⁸ یوناتان در جواب شاول گفت: «داود از من بسیار التماس نمود تا به بیت لحم بروم. ²⁹ و گفت: تمنا اینکه مرا رخصت بدهی زیرا خاندان ما را در شهر قربانی است و برادر مرا امر فرموده است، پس اگر الان در نظرتو التفات یافتم، مرخص بشوم تا برادران خود را ببینم. از این جهت به سفره پادشاه نیامده است.» ³⁰ آنگاه خشم شاول بر یوناتان افروخته شده، او را گفت: «ای پسر زن کردنکش فتنه انگیز، آیا نمی دانم که تو پسر یسا را به جهت افتضاح خود و افتضاح عورت مادرت اختیار کرده ای؟» ³¹ زیرامادامی که پسر یسا بر روی زمین زنده باشد تو وسلطنت تو پایدار نخواهید ماند. پس الان بفرست و او را نزد من بیاور زیرا که البته خواهد مرد.» ³² یوناتان پدر خود شاول را جواب داده، وی را گفت: «چرا بمیرد؟ چه کرده است؟»

³³ آنگاه شاول مزراق خود را به او انداخت تا او را بزند. پس یوناتان دانست که پدرش بر کشتن داود جازم است. ³⁴ و یوناتان به شدت خشم، از سفره برخاست و در روز دوم ماه، طعام نخورد چونکه برای داود غمگین بود زیرا پدرش او را خجل ساخته بود.

³⁵ و بامدادان یوناتان در وقتی که با داود تعیین کرده بود به صحرا بیرون رفت و یک پسر کوچک همراهش بود. ³⁶ و به خادم خود گفت: «بدو و تیرها را که می اندازم پیدا کن.» و چون پسر می دوید تیر را چنان انداخت که از او رد شد. ³⁷ و چون پسر به مکان تیری که یوناتان انداخته بود، می رفت، یوناتان در عقب پسر آواز داده، گفت که: «آیا تیر به آن طرف تو نیست؟» ³⁸ و یوناتان در عقب پسر آواز داد که بشتاب و تعجیل کن و درنگ منما. پس خادم یوناتان تیرها را برداشته، نزد آقای خود برگشت. ³⁹ و پسر چیزی نفهمید. اما یوناتان و داود این امر را می دانستند. ⁴⁰ و یوناتان اسلحه خود را به خادم خود داده، وی را گفت: «برو و آن را به شهر ببر.»

⁴¹ و چون پسر رفته بود، داود از جانب جنوبی برخاست و بر روی خود بر زمین افتاده، سه مرتبه سجده کرد و یکدیگر را بوسیده، با هم گریه کردند تا داود از حد گذرانید. ⁴² و یوناتان به داود گفت: «به سلامتی برو چونکه ما هر دو به نام خداوند قسم خورده، گفتیم که خداوند در میان من و تو و در میان ذریه من و ذریه تو تا به ابد باشد. پس برخاسته، برفت و یوناتان به شهر برگشت.

داود در نوب

21 و داود به نوب نزد اخیملک کاهن رفت، و اخیملک لزان شده، به استقبال داود آمده، گفت: «چرا تنها آمدی و کسی با تو نیست؟» ² داود به اخیملک کاهن گفت: «پادشاه مرا به کاری مامور فرمود و مرا گفت: از این کاری که تو را می فرستم و از آنچه به تو امر فرمودم کسی اطلاع نیابد، و خادمان را به فلان و فلان جا تعیین نمودم. ³ پس الان چه در دست داری، پنج قرص نان یا هر چه حاضر است به من بده.»

یابد.» و میکال شاول را جواب داد که او به من گفت: «مرا رها کن؛ برای چه تو را بکشم؟»

¹⁸ و داود فرار کرده، رهایی یافت و نزد سموئیل به رامه آمده، از هر آنچه شاول با وی کرده بود، او را مخبر ساخت، و او و سموئیل رفته، در نایوت ساکن شدند. ¹⁹ پس شاول را خبر داده، گفتند: «اینک داود در نایوت رامه است.» ²⁰ و شاول قاصدان برای گرفتن داود فرستاد، و چون جماعت انبیا را دیدند که نبوت می کنند و سموئیل را که به پیشوایی ایشان ایستاده است، روح خدا بر قاصدان شاول آمده، ایشان نیز نبوت کردند. ²¹ و چون شاول را خبر دادند قاصدان دیگر فرستاده، ایشان نیز نبوت کردند، و شاول باز قاصدان سوم فرستاده، ایشان نیز نبوت کردند.

²² پس خود او نیز به رامه رفت و چون به چاه بزرگ که نزد سیخوه است رسید، سوال کرده، گفت: «سموئیل و داود کجا می باشند؟» و کسی گفت: «اینک در نایوت رامه هستند.» ²³ و به آنجا به نایوت رامه روانه شد و روح خدا بر او نیز آمد و در حینی که می رفت نبوت می کرد تا به نایوت رامه رسید. ²⁴ و او نیز جامه خود را کنده، به حضور سموئیل نبوت می کرد و تمامی آن روز و تمامی آن شب برهنه افتاد، بنابراین گفتند: «آیا شاول نیز از جمله انبیاست؟»

داود و یوناتان

20 و داود از نایوت رامه فرار کرده، آمد و به حضور یوناتان گفت: «چه کرده ام و عصیانم چیست و در نظر پدرت چه گناهی کرده ام که قصد جان من دارد؟» ² او وی را گفت: «حاشا! تو نخواهی مرد. اینک پدر من امری بزرگ و کوچک نخواهد کرد جز آنکه مرا اطلاع خواهد داد. پس چگونه پدرم این امر را از من مخفی بدارد؟ چنین نیست.»

³ و داود نیز قسم خورده، گفت: «پدرت نیکومی داند که در نظر تو التفات یافته ام، و می گوید مادام یوناتان این را بداند و غمگین شود، و لکن به حیات خداوند و به حیات تو که در میان من و موت یک قدم بیش نیست.»

⁴ یوناتان به داود گفت: «هر چه دلت بخواهد آن را برای تو خواهم نمود.»

⁵ داود به یوناتان گفت: «اینک فردا اول ماه است و من می باید با پادشاه به غذا بنشینم، پس مرا رخصت بده که تا شام سوم، خود را در صحرا پنهان کنم. ⁶ اگر پدرت مرا مفقود بیند بگو داود از من بسیار التماس نمود که به شهر خود به بیت لحم بشتابم، زیرا که تمامی قبیله او را آنجا قربانی

سالیانه است. ⁷ اگر گوید که خوب، آنگاه بنده ات را سلامتی خواهد بود، و اما اگر بسیار غضبناک شود بدانکه او به بدی جازم شده است. ⁸ پس باینده خود احسان نما چونکه بنده خویش را با خودت به عهد خداوند در آوردی و

اگر عصیان در من باشد، خودت مرا بکش زیرا برای چه مرا نزد پدرت ببری.» ⁹ یوناتان گفت: «حاشا از تو! زیرا اگر می دانستم بدی از جانب پدرم جزم شده است که بر تو بیاید، آیا تو را از آن اطلاع نمی دادم؟» ¹⁰ داود به

یوناتان گفت: «اگر پدرت تو را به درشتی جواب دهد کیست که مرا مخبر سازد؟» ¹¹ یوناتان به داود گفت: «بیا تا به صحرا برویم.» و هر دوی ایشان به صحرا رفتند.

¹² و یوناتان به داود گفت: «ای بیهوش، خدای اسرائیل، چون فردا یا روز سوم پدر خود را مثل این وقت آزمودم و اینک اگر برای داود خیر باشد، اگر من نزد او نفرستم و وی را اطلاع ندهم، ¹³ خداوند به یوناتان مثل این بلکه زیاده از این عمل نماید، و اما اگر پدرم ضرر تو را صواب بیند، پس تو را اطلاع داده، رها خواهم نمود تا به سلامتی بروی و خداوند همراه تو باشد چنانکه همراه پدر من بود. ¹⁴ و نه تنها مادام حیاتم، لطف خداوند را با من بجا آوری تا نمیرم، ¹⁵ بلکه لطف خود را از خاندانم تا به ابد قطع ننمایی، هم در وقتی که خداوند دشمنان داود را جمیع از روی زمین منقطع ساخته باشد.» ¹⁶ پس یوناتان با خاندان داود عهد بست و گفت خداوند این را از دشمنان داود مطالبه نماید. ¹⁷ و یوناتان بار دیگر به سبب محبتی که با او داشت داود را قسم داد زیرا که او را دوست می داشت چنانکه جان خود را دوست می داشت.

¹⁸ و یوناتان او را گفت: «فردا اول ماه است و چونکه جای تو خالی می باشد، تو را مفقود خواهند یافت. ¹⁹ و در روز سوم به زودی فرودشده،

4 کاهن در جواب داود گفت: «هیچ نان عام دردست من نیست، لیکن نان مقدس هست اگرخصوص خادمان، خویشتن را از زنان بازداشته باشند.»
5 داود در جواب کاهن گفت: «به درستی که در این سه روز زنان از ما دور بوده‌اند و چون بیرون آمدن ظروف جوانان مقدس بود، و آن بطوری عام است خصوص چونکه امروز دیگری در ظرف مقدس شده است.»⁶ پس کاهن، نان مقدس را به او داد زیرا که در آنجا نانی نبود غیر از نان تقدیمه که از حضور خداوند برداشته شده بود، تا در روز برداشتنش نان گرم بگذارند.
7 و در آن روز یکی از خادمان شاول که مسمی به دواغ ادومی بود، به حضور خداوند اعتکاف داشت، و بزرگترین شبانان شاول بود.

8 و داود به اخیملک گفت: «آیا اینجا دردست نیزه یا شمشیر نیست زیرا که شمشیر و سلاح خویش را با خود نیآورده‌ام چونکه کارپادشاه به تعجیل بود.»⁹ کاهن گفت: «اینک شمشیر جلیات فلسطینی که در دره ایلاه کشتی، در پشت ایفود به جامه ملفوف است. اگر می خواهی آن را بگیری بگیر، زیرا غیر از آن در اینجا نیست.» داود گفت: «مفل آن، دیگری نیست. آن را به من بده.»

داود در جت

10 پس داود آن روز برخاسته، از حضورشاول فرار کرده، نزد اخیش، ملک جت آمد.¹¹ و خادمان اخیش او را گفتند: «آیا این داود، پادشاه زمین نیست؟ و آیا در باره او رقص کنان سرودخوانده، نگفتند که شاول هزاران خود را و داود ده هزاران خود را کشت؟»¹² و داود این سخنان را در دل خود جا داده، از اخیش، ملک جت بسپارترسید.¹³ و در نظر ایشان رفتار خود را تغییر داده، به حضور ایشان خویشتن را دیوانه نمود، و بر لنگه های در خط می کشید و آب دهنش را بر ریش خود می ریخت.¹⁴ و اخیش به خادمان خود گفت: «اینک این شخص را می بینید که دیوانه است، او را چرا نزد من آوردید؟¹⁵ آیا محتاج به دیوانگان هستم که این شخص را آوردید تا نزد من دیوانگی کند؟ و آیا این شخص داخل خانه من بشود؟»

داود در عدلام و مصفه

23 و به داود خبر داده، گفتند: «اینک فلسطینیان با قعیله جنگ می کنند و خرمنها را غارت می نمایند.»² و داود از خداوندسوال کرده، گفت: «آیا بروم و این فلسطینیان را شکست دهم.» خداوند به داود گفت: «برو و فلسطینیان را شکست داده، قعیله را خلاص کن.»³ و مردمان داود وی را گفتند: «اینک اینجا دریهودا می ترسیم پس چند مرتبه زیاده اگر به مقابله لشکرهای فلسطینیان به قعیله برویم.»
4 و داود بار دیگر از خداوند سوال نمود و خداوند او را جواب داده، گفت: «برخیز به قعیله برو زیرا که من فلسطینیان را به دست تو خواهم داد.»⁵ و داود با مردانش به قعیله رفتند و با فلسطینیان جنگ کرده، مواشی ایشان را بردند، و ایشان را به کشتار عظیمی کشتند. پس داود ساکنان قعیله را نجات داد.

تعاقب داود

6 و هنگامی که ابیاتار بن اخیملک نزد داود به قعیله فرار کرد، ایفود را در دست خود آورد.⁷ و به شاول خبر دادند که داود به قعیله آمده است و شاول گفت: «خدا او را به دست من سپرده است، زیرا به شهری که دروازه‌ها و پشت بندها دارد داخل شده، محبوس گشته است.»⁸ و شاول جمیع قوم را برای جنگ طلبید تا به قعیله فرودشده، داود و مردانش را محاصره نماید.⁹ و چون داود دانست که شاول شرارت را برای او اندیشیده است، به ابیاتار کاهن گفت: «ایفود را نزدیک بیاور.»¹⁰ و داود گفت: «ای یهوه، خدای اسرائیل، بنده ات شنیده است که شاول عزیمت دارد که به قعیله بیاید تا به خاطر من شهر را خراب کند.»¹¹ آیا اهل قعیله مرا به دست او تسلیم خواهند نمود؟ و آیا شاول چنانکه بنده ات شنیده است، خواهد آمد؟ ای یهوه، خدای اسرائیل، مسالت آنکه بنده خود را خبر دهی.» خداوند گفت که او خواهد آمد.¹² داود گفت: «آیا اهل قعیله مرا و کسان مرا به دست شاول تسلیم خواهند نمود؟» خداوند گفت که «تسلیم خواهند نمود.»

10 پس داود آن روز برخاسته، از حضورشاول فرار کرده، نزد اخیش، ملک جت آمد.¹¹ و خادمان اخیش او را گفتند: «آیا این داود، پادشاه زمین نیست؟ و آیا در باره او رقص کنان سرودخوانده، نگفتند که شاول هزاران خود را و داود ده هزاران خود را کشت؟»¹² و داود این سخنان را در دل خود جا داده، از اخیش، ملک جت بسپارترسید.¹³ و در نظر ایشان رفتار خود را تغییر داده، به حضور ایشان خویشتن را دیوانه نمود، و بر لنگه های در خط می کشید و آب دهنش را بر ریش خود می ریخت.¹⁴ و اخیش به خادمان خود گفت: «اینک این شخص را می بینید که دیوانه است، او را چرا نزد من آوردید؟¹⁵ آیا محتاج به دیوانگان هستم که این شخص را آوردید تا نزد من دیوانگی کند؟ و آیا این شخص داخل خانه من بشود؟»

22 و داود از آنجا رفته، به مغاره عدلام فرار کرد و چون برادرانش و تمامی خاندان پدرش شنیدند، آنجا نزد او فرود آمدند.² و هرکه در تنگی بود و هر قرض دار و هرکه تلخی جان داشت، نزد او جمع آمدند، و بر ایشان سردار شد و تخمین چهار صد نفر با او بودند.

3 و داود از آنجا به مصفه موآب رفته، به پادشاه موآب گفت: «تمنا اینکهدر دم و مادرم نزد شما بیایند تا بدانم خدا برای من چه خواهد کرد.»⁴ پس ایشان را نزد پادشاه موآب برد و تمامی روزهایی که داود در آن ملاذ بود، نزد او ساکن بودند.⁵ و جاد نبی به داود گفت که «در این ملاذ دیگر توقف منما بلکه روانه شده، به زمین یهودا برو.» پس داود رفت و به جنگل حارث درآمد.

قتل کاهنان

6 و شاول شنید که داود و مردمانی که با وی بودند پیدا شده‌اند، و شاول در جبعه، زیر درخت بلوط در راه نشسته بود، و نیزه‌اش در دستش، و جمیع خادمانش در اطراف او ایستاده بودند.⁷ و شاول به خادمانی که در اطرافش ایستاده بودند، گفت: «حال ای بنیامینیان بشنویید! آیا پسر یسا به جمیع شما کشتزارها و تاکستانها خواهد داد و آیا همگی شما را سردار هزاره‌ها و سردار صدها خواهد ساخت؟»⁸ که جمیع شما بر من فتنه انگیزشده، کسی مرا اطلاع ندهد که پسر من با پسر یساعهد بسته است و از شما کسی برای من غمگین نمی شود تا مرا خبر دهد که پسر من بنده مرا برانگیخته است تا در کمین بنشیند چنانکه امروز هست.»⁹ و دواغ ادومی که با خادمان شاول ایستاده بود در جواب گفت: «پسر یسا را دیدم که به نوب نزد اخیملک بن اخیوتوب درآمد.»¹⁰ و او از برای وی از خداوند سوال نمود و توشه‌ای به او داد و شمشیر جلیات فلسطینی را نیز به او داد.¹¹ پس پادشاه فرستاده، اخیملک بن اخیوتوب کاهن و جمیع کاهنان خاندان پدرش را که در نوب بودند طلبید، و تمامی ایشان نزد پادشاه آمدند.

گفتم دست خود را بر آقای خویش دراز نکنم، زیرا که مسیح خداوند است.¹¹ وای پدرم ملاحظه کن و دامن ردای خود را در دست من ببین، زیرا از اینکه جامه تو را بریدم و تورا نکشتم بدان و ببین که بدی و خیانت در دست من نیست، و به تو گناه نکرده‌ام، اما تو جان مرا شکار می‌کنی تا آن را گرفتار سازی.¹² خداوند در میان من و تو حکم نماید، و خداوند انتقام مرا از تو بکشد اما دست من بر تو نخواهد شد.¹³ چنانکه مثل قدیمان می‌گوید که شرارت از شیریران صادر می‌شود اما دست من بر تو نخواهد شد.¹⁴ و در عقب کیست که پادشاه اسرائیل بیرون می‌آید و کیست که او را تعاقب می‌نمایم، در عقب سگ مرده‌ای بلکه در عقب یک کیک!¹⁵ پس خداوند داور باشد و میان من و تو حکم نماید و ملاحظه کرده دعوی مرا با تو فیصل کند و مرا از دست تو برهاند.»

¹⁶ و چون داود از گفتن این سخنان به شاول فارغ شد، شاول گفت: «آیا این آواز توست ای پسر من داود.» و شاول آواز خود را بلند کرده، گریست.¹⁷ و به داود گفت: «تو از من نیکوتر هستی زیرا که تو جزای نیکو به من رسانیدی و من جزای بد به تو رسانیدم.»¹⁸ و تو امروز ظاهر کردی که چگونه به من احسان نمودی چونکه خداوند مرا به دست تو تسلیم کرده، و مرا نکشتی.¹⁹ و اگر کسی دشمن خویش را بیابد، آیا او را به نیکویی رها نماید؟ پس خداوند تو را به نیکویی جزا دهد به سبب آنچه امروز به من کردی.²⁰ و حال اینکه می‌دانم که البته پادشاه خواهی شد و سلطنت اسرائیل در دست تو ثابت خواهد گردید.²¹ پس الان برای من قسم به خداوند بخور که بعد از من ذریه مرا منقطع نسازی، و اسم مرا از خاندان پدرم محو نکنی.²² و داود برای شاول قسم خورد، و شاول به خانه خود رفت و داود و کسانش به مامن خویش آمدند.

نابال و ابیجایل

25 و سموئیل وفات نمود، و تمامی اسرائیل جمع شده، از برایش نوحه گری نمودند، و او را در خانه‌اش در رامه دفن نمودند و داود برخاسته، به بیابان فاران فرود شد.

² و در معون کسی بود که املاکش در کرمل بود و آن مرد بسیار بزرگ بود و سه هزار گوسفند و هزار بز داشت، و گوسفندان خود را در کرمل پشم می‌برید.³ و اسم آن شخص نابال بود و اسم زنش ابیجایل. و آن زن نیک فهم و خوش منظر بود. اما آن مرد سخت دل و بدرفتار و از خاندان کالیب بود.⁴ و داود در بیابان شنید که نابال گله خود را پشم می‌برد.

⁵ پس داود ده خادم فرستاد و داود به خادمان خود گفت که «به کرمل برآید و نزد نابال رفته، از زبان من سلامتی او را بپرسید.⁶ و چنین گویند: زنده باش و سلامتی بر تو باد و بر خاندان تو و بر هرچه داری سلامتی باشد.⁷ و الان شنیده‌ام که پشم برندگان داری و به شبانان تو که در این اوقات نزد ما بودند، اذیت نرسانیدیم. همه روزهایی که در کرمل بودند چیزی از ایشان گم نشد.⁸ از خادمان خود بپرس و تو را خواهند گفت. پس خادمان در نظر تو التفات یابند زیرا که در روز سعادت مندی آمده‌ایم، تنها اینکه آنچه دستت بیاید به بندگان و پسر تو داود بدهی.»

⁹ پس خادمان داود آمدند و جمیع این سخنان را از زبان داود به نابال گفته، ساکت شدند.¹⁰ و نابال به خادمان داود جواب داده، گفت:

«داود کیست و پسر یسا کیست؟ امروز بسا بندگان هر یکی از آقای خویش می‌گریزند.¹¹ آیا نان و آب خود را و گوشت را که برای پشم برندگان خود ذبح نموده‌ام، بگیرم و به کسانی که نمی‌دانم از کجا هستند بدهم.»¹² پس خادمان داود برگشته، مراجعت نمودند و آمده، داود را از جمیع این سخنان مخبر ساختند.¹³ و داود به مردان خود گفت: «هر یک از شما شمشیر خود را ببندد.» و هر یک شمشیر خود را بستند، و داود نیز شمشیر خود را بست و تخمین چهارصد نفر از عقب داود رفتند، و دویست نفر نزد اسباب ماندند.

¹⁴ و خادمی از خادمانش به ابیجایل، زن نابال، خبر داده، گفت: «اینک داود، قاصدان از بیابان فرستاد تا آقای مرا تحیت گویند و او ایشان را اهانت نمود.¹⁵ و آن مردمان احسان بسیار به ما نمودند و همه روزهایی که در صحرا بودیم و با ایشان معاشرت داشتیم اذیتی به ما نرسید و چیزی از ما

¹³ پس داود و مردانش که تخمین ششصد نفر بودند، برخاسته، از قعیله بیرون رفتند و هر جایی که توانستند بروند، رفتند. و چون به شاول خبر دادند که داود از قعیله فرار کرده است، از بیرون رفتن باز ایستاد.¹⁴ و داود در بیابان در ملاذنهانشت و در کوهی در بیابان زیف توقف نمود. و شاول همه روزه او را می‌طلبید لیکن خداوند او را به دستش تسلیم ننمود.¹⁵ و داود دید که شاول به قصد جان او بیرون آمده است و داود در بیابان زیف در جنگل ساکن بود.¹⁶ و یوناتان، پسر شاول، به جنگل آمده، دست او را به خدا تقویت نمود.¹⁷ و او را گفت: «مترس زیرا که دست پدر من، شاول تو را نخواهد جست، و تو بر اسرائیل پادشاه خواهی شد، و من دومین تو خواهم بود و پدرم شاول نیز این رامی داند.»¹⁸ و هر دوی ایشان به حضور خداوند عهد بستند و داود به جنگل برگشت و یوناتان به خانه خود رفت.

¹⁹ و زیفیان نزد شاول به جبهه آمده، گفتند: «آیا داود در ملاذهای جنگل در کوه حخیله که به طرف جنوب بیابان است، خود را نزد ما پنهان نکرده است؟²⁰ پس ای پادشاه چنانکه دلت کمال آرزو برای آمدن دارد بیا و تکلیف ما این است که او را به دست پادشاه تسلیم نماییم.»²¹ شاول گفت: «شما از جانب خداوند مبارک باشید چونکه بر من دلسوزی نمودید.²² پس بروید و بیشتر تحقیق نموده، جایی را که آمد و رفت می‌کند ببینید و بفهمید، و دیگر اینکه کیست که او را در آنجا دیده است، زیرا به من گفته شد که بسیار با مکر رفتار می‌کند.²³ پس ببینید و جمیع مکانهای مخفی را که خود را در آنها پنهان می‌کند ببینید و حقیقت حال را به من باز رسانید تا با شما بیایم و اگر در این زمین باشد او را از جمیع هزاره های یهودا پیدا خواهم کرد.»²⁴ پس برخاسته، پیش روی شاول به زیف رفتند.

²⁵ و شاول و مردان او به تفحص او رفتند و چون داود را خبر دادند، او نزد صخره فرود آمده، در بیابان معون ساکن شد و شاول چون این را شنید، داود را در بیابان معون تعاقب نمود.²⁶ و شاول به یک طرف کوه می‌رفت و داود و کسانش به طرف دیگر کوه، و داود می‌شتافت که از حضور شاول بگریزد و شاول و مردانش داود و کسانش را احاطه نمودند تا ایشان را بگیرند.²⁷ اما قاصدی نزد شاول آمده، گفت: «بشتاب و بیا زیرا که فلسطینیان به زمین حمله آورده‌اند.²⁸ پس شاول از تعاقب نمودن داود برگشته، به مقابله فلسطینیان رفت، بنابراین آن مکان را صخره محلقوت نامیدند.²⁹ و داود از آنجا برآمده، در ملاذهای عین جدی ساکن شد.

گذشت داود

24 و واقع شد بعد از برگشتن شاول از عقب فلسطینیان که او را خبر داده، گفتند: «اینک داود در بیابان عین جدی است.»² و شاول سه هزار نفر برگزیده را از تمامی اسرائیل گرفته، برای جستجوی داود و کسانش بر صخره های بزهای کوهی رفت.³ و به سر راه به اغلهای گوسفندان که در آنجا مغاره‌ای بود، رسید. و شاول داخل آن شد تا پایهای خود را ببوشاند. و داود و کسان او در جانهای مغاره نشستند.⁴ و کسان داود وی را گفتند: «اینک روزی که خداوند به تو وعده داده است که همانا دشمن تورا به دست تسلیم خواهد نمود تا هرچه در نظرت پسند آید به او عمل نمایی.» و داود برخاسته، دامن ردای شاول را آهسته برید.⁵ و بعد از آن دل داود مضطرب شد از این جهت که دامن شاول را بریده بود.⁶ و به کسان خود گفت: «حاشا بر من از جانب خداوند که این امر را به آقای خود مسیح خداوند بکنم، و دست خود را بر او دراز نمایم چونکه او مسیح خداوند است.»⁷ پس داود کسان خود را به این سخنان توبیخ نموده، ایشان را نگذاشت که بر شاول برخیزند، و شاول از مغاره برخاسته، راه خود را پیش گرفت.

⁸ و بعد از آن، داود برخاسته، از مغاره بیرون رفت و در عقب شاول صدا زده، گفت: «ای آقایم پادشاه.» و چون شاول به عقب خود نگریست داود رو به زمین خم شده، تعظیم کرد.⁹ و داود به شاول گفت: «چرا سخنان مردم را می‌شنوی که می‌گویند اینک داود قصد اذیت تو را دارد.¹⁰ اینک امروز چشمانت دیده است که چگونه خداوند تو را در مغاره امروز به دست من تسلیم نمود، و بعضی گفتند که تو را بکشیم، اما چشم بر تو شفقت نموده،

را بشوید.»⁴² و ایجایل تعجیل نموده، برخاست و بر الاغ خود سوار شد و پنج کنیزش همراهش روانه شدند و از عقب قاصدان داود رفته، زن او شد.⁴³ و داود اخینوم بزرگی را نیز گرفت و هردوی ایشان زن او شدند.⁴⁴ و شاول دختر خود، میکال، زن داود را به فطی ابن لابش که از جلیلم بود، داد.

گذشت دوباره شاول

26 پس زیفان نزد شاول به جعبه آمده، گفتند: «آیا داود خویشتن را در تل حخیله که در مقابل بیابان است، پنهان نکرده است؟»² آنگاه شاول برخاسته، به بیابان زیف فرود شد و سه هزار مرد از برگزیدگان اسرائیل همراهش رفتند تا داود را در بیابان زیف جستجو نمایند.³ و شاول در تل حخیله که در مقابل بیابان به سر راه است اردو زد، و داود در بیابان ساکن بود، و چون دید که شاول در عقبش در بیابان آمده است،⁴ داود جاسوسان فرستاده، دریافت کرد که شاول به تحقیق آمده است.⁵ و داود برخاسته، به جایی که شاول در آن اردو زده بود، آمد. و داود مکانی را که شاول و ابنیر، پسر نیر، سردار لشکرش خوابیده بودند، ملاحظه کرد، و شاول در اندرون سنگرمی خوابید و قوم در اطراف او فرود آمده بودند.

⁶ و داود به اخیملک حتی و ابیشای ابن صرویه برادر یوآب خطاب کرده، گفت: «کیست که همراه من نزد شاول به اردو بیاید؟» ابیشای گفت: «من همراه تو می‌آیم.»⁷ پس داود و ابیشای در شب به میان قوم آمدند و اینک شاول در اندرون سنگردراز شده، خوابیده بود، و نیزه‌اش نزد سرش در زمین کوبیده، و ابنیر و قوم در اطرافش خوابیده بودند.⁸ و ابیشای به داود گفت: «امروز خدا، دشمن تو را به دست تسلیم نموده، پس الان اذن بده تا او را با نیزه یک دفعه به زمین بدوزم و او را دوباره نخواهم زد.»⁹ و داود به ابیشای گفت: «اورا هلاک مکن زیرا کیست که به مسیح خداوند دست خود را دراز کرده، بی‌گناه باشد.»¹⁰ و داود گفت: «به حیات یهوه قسم که یا خداوند او را خواهد زد یا اجلش رسیده، خواهد مرد یا به جنگ فرود شده، هلاک خواهد گردید.»¹¹ حاشا بر من از خداوند که دست خود را بر مسیح خداوند دراز کنم اما الان نیزه‌ای را که نزد سرش است و سبوی آب را بگیر و برویم.¹² پس داود نیزه و سبوی آب را از نزد سر شاول گرفت و روانه شدند، و کسی نبود که ببیند و بداند یا بیدار شود زیرا جمیع ایشان در خواب بودند، چونکه خواب سنگین از خداوند بر ایشان مستولی شده بود.¹³ و داود به طرف دیگر گذشته، از دور به سرکوه بايستاد و مسافت عظیمی در میان ایشان بود.¹⁴ و داود قوم و ابنیر پسر نیر را صدا زده، گفت: «ای ابنیر جواب نمی‌دهی؟» و ابنیر جواب داد، گفت: «تو کیستی که پادشاه را می‌خوانی؟»¹⁵ داود به ابنیر گفت: «آیا تو مرد نیستی و در اسرائیل مثل تو کیست؟ پس چرا آقای خود پادشاه را نگاهبانی نمی‌کنی؟ زیرا یکی از قوم آمد تا آقایت پادشاه را هلاک کند.»¹⁶ این کار که کردی خوب نیست، به حیات یهوه، شمامستوجب قتل هستی، چونکه آقای خود مسیح خداوند را نگاهبانی نکردی، پس الان ببین که نیزه پادشاه و سبوی آب که نزد سرش بود، کجاست؟

¹⁷ و شاول آواز داود را شناخته، گفت: «آیا این آواز توست ای پسر من داود؟» و داود گفت: «ای آقای پادشاه آواز من است.»¹⁸ و گفت: «این از چه سبب است که آقای پند خود را تعاقب می‌کنی؟ زیرا چه کردم و چه بدی در دست من است؟»¹⁹ پس الان آقای پادشاه سخنان بنده خود را بشنود، اگر خداوند تو را بر من تحریک نموده است پس هدیه‌ای قبول نماید، و اگر بنی آدم باشند پس ایشان به حضور خداوند ملعون باشند، زیرا که امروز مرا از التصاق به نصیب خداوندی راند و می‌گویند برو و خدایان غیر را عبادت نما.²⁰ و الان خون من از حضور خداوند به زمین ریخته نشود زیرا که پادشاه اسرائیل مثل کسی که بک را بر کوه‌ها تعاقب می‌کند به جستجوی یک کیک بیرون آمده است.»

²¹ شاول گفت: «گناه ورزیدم ای پسر داود! برگرد و تو را دیگر اذیت نخواهم کرد، چونکه امروز جان من در نظر تو عزیز آمد اینک احمقانه رفتار نمودم و بسیار گمراه شدم.»²² داود در جواب گفت: «اینک نیزه پادشاه! پس

گم نشد.¹⁶ و تمام روزهایی که با ایشان گوسفندان را می‌چرانیدیم هم در شب وهم در روز برای ما مثل حصار بودند.¹⁷ پس الان بدان و ببین که چه باید بکنی زیرا که بدی برای آقای ما و تمامی خاندانش مهیاست، چونکه او به حدی پسر بلعالم است که احدی با وی سخن نتواند گفت.»

¹⁸ آنگاه ایجایل تعجیل نموده، دو بیست گرده نان و دو مشگ شراب و پنج گوسفند مهیا شده، و پنج کیل خوشه برشته و صد قرص کشمش و دو بیست قرص انجیر گرفته، آنها را بر الاغها گذاشت.¹⁹ و به خادمان خود گفت: «پیش من بروید و اینک من از عقب شما می‌آیم.» اما به شوهر خود نابال هیچ خبر نداد.²⁰ و چون بر الاغ خود سوار شده، از سایه کوه به زیر می‌آمد، اینک داود و کسانش به مقابل او رسیدند و به ایشان برخورد.²¹ و داود گفته بود: «به تحقیق که تمامی مایملک این شخص را در بیابان عبث نگاه داشتم که از جمیع اموالش چیزی گم نشد و او بدی را به عوض نیکویی به من پاداش داده است.»²² خدا به دشمنان داود چنین بلکه زیاده از این عمل نماید اگر از همه متعلقان او تا طلوع صبح ذکوری واگذارم.»²³ و چون ایجایل، داود را دید، تعجیل نموده، از الاغ پیاده شد و پیش داود به روی خود به زمین افتاده، تعظیم نمود.²⁴ و نزد پایهایش افتاده، گفت: «ای آقای این تقصیر بر من باشد و کنیزت در گوش تو سخن بگوید، و سخنان کنیز خود را بشنو.»²⁵ و آقای دل خود را بر این مرد بلعالم، یعنی نابال مشغول نسازد، زیرا که اسمش مثل خودش است اسمش نابال است و حماقت با اوست، لیکن من کنیز تو خادمانی را که آقای فرستاده بود، ندیدم.²⁶ و الان ای آقای به حیات خداوند و به حیات جان تو چونکه خداوند تو را از ریختن خون و از انتقام کشیدن به دست خود منع نموده است، پس الان دشمنان و جویندگان ضرر آقای مثل نابال بشوند.²⁷ و الان این هدیه‌ای که کنیزت برای آقای خود آورده است به غلامانی که همراه آقای می‌روند، داده شود.²⁸ و تقصیر کنیز خود را عفو نما زیرا به درستی که خداوند برای آقای خانه استوار بنا خواهد نمود، چونکه آقای در جنگهای خداوند می‌کوشد و بدی در تمام روزهایت به تو نخواهد رسید.²⁹ و اگر چه کسی برای تعاقب تو و به قصد جانت برخیزد، اما جان آقای در دسته حیات، نزد یهوه، خدایت، بسته خواهد شد. و اما جان دشمنان را گویا از میان کفه فلاخن خواهد انداخت.³⁰ و هنگامی که خداوند بر حسب همه احسانی که برای آقای وعده داده است، عمل آورد، و تو را پیشوا بر اسرائیل نصب نماید.³¹ آنگاه این برای تو سنگ مصادم و به جهت آقای لغزش دل نخواهد بود که خون بی‌جهت ریخته‌ای و آقای انتقام خود را کشیده باشد، و چون خداوند به آقای احسان نماید آنگاه کنیز خود را بیاد آور.»

³² داود به ایجایل گفت: «یهوه، خدای اسرائیل، متبارک باد که تو را امروز به استقبال من فرستاد.»³³ و حکمت تو مبارک و تو نیز مبارک باشی که امروز مرا از ریختن خون و از کشیدن انتقام خویش به دست خود منع نمودی.³⁴ ولیکن به حیات یهوه، خدای اسرائیل، که مرا از رسانیدن اذیت به تو منع نمود. اگر تعجیل نموده، به استقبال من نمی‌آمدی البته تا طلوع صبح برای نابال ذکوری باقی نمی‌ماند.»³⁵ پس داود آنچه را که به جهت او آورده بود، از دستش پذیرفته، به او گفت: «به سلامتی به خانه ات برو و ببین که سخنت را شنیده، تو را مقبول داشتم.»

³⁶ پس ایجایل نزد نابال برگشت و اینک اوضیافتی مثل ضیافت ملوکانه در خانه خود می‌داشت و دل نابال در اندرونش شادمان بود چونکه بسیار مست بود و تا طلوع صبح چیزی کم یا زیاد به او خبر نداد.³⁷ و بامدادان چون شراب از نابال بیرون رفت، زنش این چیزها را به او بیان کرد و دلش در اندرونش مرده گردید و خود مثل سنگ شد.³⁸ و واقع شد که بعد از ده روز خداوند نابال را مبتلا ساخت که بمرد.

³⁹ و چون داود شنید که نابال مرده است، گفت: «مبارک باد خداوند که انتقام عار مرا از دست نابال کشیده، و بنده خود را از بدی نگاه داشته است، زیرا خداوند شرارت نابال را به سرش رد نموده است و داود فرستاده، با ایجایل سخن گفت تا او را به زنی خود بگیرد.»⁴⁰ و خادمان داود نزد ایجایل به کرمل آمده، با وی مکالمه کرده، گفتند: «داود ما را نزد تو فرستاده است تا تو را برای خویش به زنی بگیرد.»⁴¹ و او برخاسته، رو به زمین خم شد و گفت: «اینک کنیزت بنده است تا پایهای خادمان آقای خود

برآوری. 9 آن زن وی را گفت: «اینک آنچه شاول کرده است می‌دانی که چگونه اصحاب اجنه و فالگیران را از زمین منقطع نموده است، پس تو چرا برای جانم دام می‌گذاری تا مرا به قتل رسانی؟» 10 و شاول برای وی به یهوه قسم خورده، گفت: «به حیات یهوه قسم که از این امر به تو هیچ بدی نخواهد رسید.» 11 آن زن گفت: «از برایت که را برآورم؟» او گفت: «سموئیل را برای من برآور.» 12 و چون آن زن سموئیل را دید به آواز بلند صدا زد و زن، شاول را خطاب کرده، گفت: «برای چه مرا فریب دادی زیرا تو شاول هستی.» 13 پادشاه وی را گفت: «مترس! چه دیدی؟» آن زن در جواب شاول گفت: «خدایی را می‌بینم که از زمین بر می‌آید.» 14 او وی را گفت: «صورت او چگونه است؟» زن گفت: «مردی پیر بر می‌آید و به ردایی ملبس است.» پس شاول دانست که سموئیل است و روبه زمین خم شده، تعظیم کرد. 15 و سموئیل به شاول گفت: «چرا مرا برآورده، مضطرب ساختی؟» شاول گفت: «در شدت تنگی هستم چونکه فلسطینیان با من جنگ می‌نمایند و خدا از من دور شده، مرا نه به واسطه انبیا و نه به خواها دیگر جواب می‌دهد، لهذا تو را خواندم تا مرا اعلام نمایی که چه باید بکنم.» 16 سموئیل گفت: «پس چرا از من سوال می‌نمایی و حال آنکه خداوند از تو دور شده، دشمنت گردیده است.» 17 و خداوند به نحوی که به زبان من گفته بود، برای خود عمل نموده است، زیرا خداوند سلطنت را از دست تو دریده، آن را به همسایه ات داود داده است. 18 چونکه آواز خداوند را نشنیدی و شدت غضب او را بر عمالیک به عمل نیاوردی، بنابراین خداوند امروز این عمل را به تو نموده است. 19 و خداوند اسرائیل را نیز با تو به دست فلسطینیان خواهد داد، و تو و پسرانت فردا نزد من خواهید بود، و خداوند اردوی اسرائیل را نیز به دست فلسطینیان خواهد داد.» 20 و شاول فوراً به تمامی قامتش بر زمین افتاد، و از سخنان سموئیل بسیار بترسید. و چونکه تمامی روز و تمامی شب نان نخورده بود، هیچ قوت نداشت. 21 و چون آن زن نزد شاول آمده، دید که بسیار پریشان حال است وی را گفت: «اینک کنیزت آواز تو را شنید و جانم را به دست خود گذاشتم و سخنانی را که به من گفتی اطاعت نمودم. 22 پس حال تنها اینکه تو نیز آواز کنیز خود را بشنوی تا لقمه‌ای نان به حضورت بگذارم و بخوری تا قوت یافته، به راه خود بروی.» 23 اما او انکار نموده، گفت: «نمی‌خورم.» لیکن چون خادمانش و آن زن نیز اصرار نمودند، آواز ایشان را بشنید و از زمین برخاسته، بر بستر نشست. 24 و آن زن گوساله‌ای پرواری در خانه داشت. پس تعجیل نموده، آن را ذبح کرد و آرد گرفته، خمیر ساخت و قرصهای نان فطیر پخت. 25 و آنها را نزد شاول و خادمانش گذاشت که خوردند. پس برخاسته، در آن شب روانه شدند.

بازگشت داود به صقلج

29 و فلسطینیان همه لشکرهای خود را در اقیق جمع کردند، و اسرائیلیان نزد چشمه‌ای که در یزرعیل است، فرود آمدند. 2 و سرداران فلسطینیان صدها و هزارها می‌گذشتند، و داود و مردانش با اخیش در دنباله ایشان می‌گذشتند. 3 و سرداران فلسطینیان گفتند که «این عبرانیان کیستند؟» و اخیش به جواب سرداران فلسطینیان گفت: «مگر این داود، بنده شاول، پادشاه اسرائیل نیست که نزد من این روزها این سالها بوده است و از روزی که نزد من آمد تا امروز در او عیبی نیافتم.» 4 اما سرداران فلسطینیان بر وی غضبناک شدند، و سرداران فلسطینیان او را گفتند: «این مرد را باز گردان تا به جایی که برایش تعیین کرده‌ای برگردد، و با ما به جنگ نیاید، مبادا در جنگ دشمن ما بشود، زیرا این کس با چه چیز با آقای خود صلح کند آیا نه با سرهای این مردمان؟ 5 آیا این داود نیست که درباره او با یکدیگر رقص کرده، می‌سراییدند و می‌گفتند: «شاول هزارهای خود و داود ده هزارهای خویش را کشته است.» 6 آنگاه اخیش داود را خوانده، او را گفت: «به حیات یهوه قسم که تو مرد راست هستی و خروج و دخول تو با من در اردو به نظر من پسند آمد، زیرا از روز آمدنت نزد من تا امروز از تو بدی ندیده‌ام لیکن در نظر سرداران پسند نیستی.» 7 پس الان برگشته، به سلامتی برو مبادا مرتکب عملی شوی که در نظر سرداران فلسطینیان ناپسند آید.» 8 و داود به اخیش گفت: «چه

یکی از غلامان به اینجا گذشته، آن را بگیرد.» 23 و خداوند هر کس را بر حسب عدالت و امانتش پادشاه دهد، چونکه امروز خداوند تو را به دست من سپرده بود. اما نخواستم دست خود را بر مسیح خداوند دراز کنم. 24 و اینک چنانکه جان تو امروز در نظر من عظیم آمد جان من در نظر خداوند عظیم باشد مرا از هر تنگی برهاند.» 25 شاول به داود گفت: «مبارک باش ای پسرم داود، البته کارهای عظیم خواهی کرد و غالب خواهی شد.» پس داود راه خود را پیش گرفت و شاول به جای خود مراجعت کرد.

فرار داود

27 و داود در دل خود گفت: «الحال روزی به دست شاول هلاک خواهم شد. چیزی برای من از این بهتر نیست که به زمین فلسطینیان فرار کنم، و شاول از جستجوی من در تمامی حدود اسرائیل مایوس شود. پس از دست او نجات خواهم یافت.» 2 پس داود برخاسته، با آن ششصد نفر که همراهش بودند نزد اخیش بن معوک، پادشاه جت گذشت. 3 و داود نزد اخیش در جت ساکن شد، او و مردمانش هر کس با اهل خانه‌اش، و داود با دو زنش اخینوعم یزرعیلیه و ابیجایل کرملیه زن نابال. 4 و به شاول گفته شد که داود به جت فرار کرده است، پس او را دیگر جستجو نکرد.

5 و داود به اخیش گفت: «الان اگر من در نظر توالتفات یافتم مکانی به من در یکی از شهرهای صحرا بدهند تا در آنجا ساکن شوم، زیرا که بنده تو چرا در شهر دارالسلطنه با تو ساکن شود.» 6 پس اخیش در آن روز صقلج را به او داد، لهذا صقلج تا امروز از آن پادشاهان یهوداست. 7 و عدد روزهایی که داود در بلاد فلسطینیان ساکن بود یک سال و چهار ماه بود. 8 و داود و مردانش برآمده، بر جشوریان و جرزبان و عمالقه هجوم آوردند زیرا که این طوایف در ایام قدیم در آن زمین از شور تا به زمین مصر ساکن می‌بودند. 9 و داود اهل آن زمین را شکست داده، مرد یا زنی زنده نگذاشت و گوسفندان و گاو و الاغها و شتران و رخوت گرفته، برگشت و نزد اخیش آمد. 10 و اخیش گفت: «امروز به کجا تاخت آوردید.» داود گفت: «بر جنوبی یهودا و جنوب یرحتمیلیان و به جنوب قینیان. 11 و داود مرد یا زنی را زنده نگذاشت که به جت بیایند زیرا گفت مبادا درباره ما خبر آورده، بگویند که داود چنین کرده است و تمامی روزهایی که در بلاد فلسطینیان بماند، عادتش چنین خواهد بود.»

12 و اخیش داود را تصدیق نموده، گفت: «خوبیشتن را نزد قوم خود اسرائیل بالکل مکروه نموده است، پس تا به ابد بنده من خواهد بود.»

شاول و صاحب اجنه

28 و واقع شد در آن ایام که فلسطینیان لشکرهای خود را برای جنگ فراهم آوردند تا با اسرائیل مقاتله نمایند، و اخیش به داود گفت: «یقین بدان که تو و کسانت همراه من به اردو بیرون خواهید آمد.» 2 داود به اخیش گفت: «به تحقیق خواهی دانست که بنده تو چه خواهد کرد.» اخیش به داود گفت: «از این جهت تو راهمیشه اوقات نگاهبان سرم خواهم ساخت.»

3 و سموئیل وفات نموده بود، و جمیع اسرائیل به جهت او نوحه گری نموده، او را در شهرش رامه دفن کرده بودند، و شاول تمامی اصحاب اجنه و فالگیران را از زمین بیرون کرده بود. 4 و فلسطینیان جمع شده، آمدند و در شونیم اردو زدند، و شاول تمامی اسرائیل را جمع کرده، در جلیوع اردو زدند. 5 و چون شاول لشکر فلسطینیان را دید، بترسید و دلش بسیار مضطرب شد. 6 و شاول از خداوند سوال نمود و خداوند او را جواب نداد، نه به خوابها و نه به اوریم و نه به انبیا. 7 و شاول به خادمان خود گفت: «زنی را که صاحب اجنه باشد، برای من بطلبید تا نزد او رفته، از او مسالت نمایم.» خادمانش وی را گفتند: «اینک زنی صاحب اجنه در عین دور می‌باشد.»

8 و شاول صورت خویش را تبدیل نموده، لباس دیگر پوشید و دو نفر همراه خود برداشته، رفت و شبانگاه نزد آن زن آمده، گفت: «تمنا اینکه به واسطه جن برای من فالگیری نمایی و کسی را که به تو بگویم از برایم

21 و داود نزد آن دوپست نفر که از شدت خستگی نتوانسته بودند در عقب داود بروند و ایشان را نزد وادی بسور واگذاشته بودند آمد، و ایشان به استقبال داود و به استقبال قومی که همراهش بودند بیرون آمدند، و چون داود نزد قوم رسید از سلامتی ایشان پرسید. 22 اما جمیع کسان شریب و مردان بلیعال از اشخاصی که با داود رفته بودند متکلم شده، گفتند: «چونکه همراه ما نیامدند، از غنیمتی که باز آورده‌ایم چیزی به ایشان نخواهیم داد مگر به هر کس زن و فرزندان او را. پس آنها را برداشته، بروند.» 23 لیکن داود گفت: «ای برادرانم چنین نکنید چونکه خداوند اینها را به ما داده است و ما را حفظ نموده، آن فوج را که بر ما تاخت آورده بودند به دست ماتسلیم نموده است. 24 و کیست که در این امر به شما گوش دهد زیرا قسمت آنانی که نزد اسباب می‌مانند مثل قسمت آنانی که به جنگ می‌روند، خواهد بود و هر دو قسمت مساوی خواهند برد.» 25 و از آن روز به بعد چنین شد که این را قاعده و قانون در اسرائیل تا امروز قرار داد. 26 و چون داود به صقلغ رسید، بعضی از غنیمت را برای مشایخ یهودا و دوستان خود فرستاده، گفت: «اینک هدیه‌ای از غنیمت دشمنان خداوند برای شماست.» 27 برای اهل بیت ئیل و اهل راموت جنوبی و اهل یتیر؛ 28 و برای اهل عروعر و اهل سفموت و اهل اشتموع؛ 29 و برای اهل راکال و اهل شهرهای یرحمیلیان و اهل شهرهای قینیان؛ 30 و برای اهل حرما و اهل کورعاشان و اهل عتاق؛ 31 و برای اهل حبرون و جمیع مکانهایی که داود و کسانش در آنها آمد و رفت می‌کردند.

مرگ شاول

31 و فلسطینیان با اسرائیل جنگ کردند و مردان اسرائیل از حضور فلسطینیان فرار کردند، و در کوه جلبوع کشته شده، افتادند. 2 و فلسطینیان، شاول و پسرانش را به سختی تعاقب نمودند، و فلسطینیان یوناتان و ابیناداب و ملکیشوع پسران شاول را کشتند. 3 و جنگ بر شاول سخت شد، و تیراندازان دور او را گرفتند و به سبب تیراندازان به غایت دلتنگ گردید. 4 و شاول به سلاحدار خود گفت: «شمشیر خود را کشیده، آن را به من فرو بر مبادا این نامختونان آمده، مرا مجروح سازند و مرا افتضاح نمایند.» اما سلاحدارش نخواست زیرا که بسیار ترس بود. پس شاول شمشیر خود را گرفته، بر آن افتاد. 5 و هنگامی که سلاحدارش شاول را دید که مرده است، او نیز بر شمشیر خود افتاده، با او بمرد. 6 پس شاول و سه پسرش و سلاحدارش و جمیع کسانش نیز در آن روز با هم مردند. 7 و چون مردان اسرائیل که به آن طرف دره و به آن طرف اردن بودند، دیدند که مردان اسرائیل فرار کرده‌اند و شاول و پسرانش مرده‌اند، شهرهای خود را ترک کرده، گریختند و فلسطینیان آمده، در آنها ساکن شدند. 8 و در فردای آن روز، چون فلسطینیان برای برهنه کردن کشتگان آمدند، شاول و سه پسرش را یافتند که در کوه جلبوع افتاده بودند. 9 پس سر او را بردند و اسلحه‌اش را بیرون کرده، به زمین فلسطینیان، به هر طرف فرستادند تا به بتخانه‌های خود و به قوم مژده برسانند. 10 و اسلحه او را در خانه عشتروت نهادند و جسدش را بر حصار بیتشان آویختند. 11 و چون ساکنان یابیش جلعاد، آنچه را که فلسطینیان به شاول کرده بودند شنیدند، 12 جمیع مردان شجاع برخاسته، و تمامی شب سفر کرده، جسد شاول و اجساد پسرانش را از حصار بیتشان گرفتند، و به یابیش برگشته، آنها را در آنجا سوزانیدند. 13 و استخوانهای ایشان را گرفته، آنها را زیر درخت بلوطی که در یابیش است، دفن کردند و هفت روز و هفت روز و هفت روز گرفتند.

کرده‌ام و از روزی که به حضور تو بوده‌ام تا امروز در بنده ات چه یافته‌ای تا آنکه به جنگ نیایم و با دشمنان آقایم پادشاه جنگ ننمایم؟»
9 اخیش در جواب داود گفت: «می‌دانم که تودر نظر من مثل فرشته خدا نیکی هستی لیکن سرداران فلسطینیان گفتند که با ما به جنگ نیاید. 10 پس الحال بامدادان با بندگان آقاییت که همراه تو آمده‌اند، برخیز و چون بامدادان برخاسته باشید و روشنایی برای شما بشود، روانه شوید.» 11 پس داود با کسان خود صبح زود برخاستند تا روانه شده، به زمین فلسطینیان برگردند و فلسطینیان به یزرعیل برآمدند.

پیروزی داود بر اخیملک

30 و واقع شد چون داود و کسانش در روز سوم به صقلغ رسیدند که عمالقه بر جنوب و بر صقلغ هجوم آورده بودند، و صقلغ رازده آن را به آتش سوزانیده بودند. 2 و زنان و همه کسانی که در آن بودند از خرد و بزرگ اسیر کرده، هیچ‌کس را نکشته، بلکه همه را به اسیری برده، به راه خود رفته بودند. 3 و چون داود و کسانش به شهر رسیدند، اینک به آتش سوخته، و زنان و پسران و دختران ایشان اسیر شده بودند. 4 پس داود و قومی که همراهش بودند آواز خود را بلند کرده، گریستند تا طاقت گریه کردن دیگر نداشتند. 5 و دو زن داود اخینوعم یزرعیلیه و ابیجیل، زن نابال کرملی، اسیر شده بودند. 6 و داود بسیار مضطرب شد زیرا که قوم می‌گفتند که او را سنگسار کنند، چون جان تمامی قوم هر یک برای پسران و دختران خویش بسیار تلخ شده بود، اما داود خویش را از یهوه، خدای خود، تقویت نمود. 7 و داود به ابیاتار کاهن، پسر اخیملک گفت: «ایفود را نزد من بیاور.» و ابیاتار ایفود را نزد داود آورد. 8 و داود از خداوند سوال نموده، گفت: «اگر این فوج را تعاقب نمایم، آیا به آنها خواهیم رسید؟» او وی را گفت: «تعاقب نما زیرا که به تحقیق خواهی رسید و رها خواهی کرد.» 9 پس داود و ششصد نفر که همراهش بودند روانه شده، به وادی بسور آمدند و واماندگان در آنجا توقف نمودند. 10 و داود با چهارصد نفر تعاقب نمود و دوپست نفر توقف نمودند زیرا به حدی خسته شده بودند که از وادی بسور نتوانستند گذشت.

11 پس شخصی مصری در صحرا یافته، او رانزد داود آوردند و به او نان دادند که خورد و او را آب نوشانیدند. 12 و پاره‌ای از قرص انجیر و دو قرص کشمش به او دادند و چون خورد روحش به وی بازگشت زیرا که سه روز و سه شب نه نان خورده، و نه آب نوشیده بود. 13 و داود او را گفت: «از آن که هستی و از کجا می‌باشی؟» او گفت: «من جوان مصری و بنده شخص عمالیقی هستم، و آقایم مرا ترک کرده است زیرا سه روز است که بیمار شده‌ام. 14 ما به جنوب کریتیان و بر ملک یهودا و بر جنوب کالیب تاخت آوردیم. صقلغ را به آتش سوزانیدیم.» 15 داود وی را گفت: «آیا مرا به آن گروه خواهی رسانیدی؟» او گفت: «برای من به خدا قسم بخور که نه مرا بکشی و نه مرا به دست آقایم تسلیم کنی، پس تو را نزد آن گروه خواهم رسانید.»

16 و چون او را به آنجا رسانید اینک بر روی تمامی زمین منتشر شده، می‌خوردند و می‌نوشیدند و بزم می‌کردند، به سبب تمامی غنیمت عظیمی که از زمین فلسطینیان و از زمین یهودا آورده بودند. 17 و داود ایشان را از وقت شام تا عصر روز دیگر می‌زد که از ایشان احدی رهایی نیافت جز چهارصد مرد جوان که بر شتران سوار شده، گریختند. 18 و داود هر چه عمالقه گرفته بودند، باز گرفت و داود دو زن خود را باز گرفت. 19 و چیزی از ایشان مفقود نشد از خرد و بزرگ و از پسران و دختران و غنیمت و از همه چیزهایی که برای خود گرفته بودند، بلکه داود همه را باز آورد. 20 و داود همه گوسفندان و گاوان خود را گرفت و آنها را پیش مواسی دیگر رانند و گفتند این است غنیمت داود.

دوم سموئیل

آگاهی داود از مرگ شاول

1 و بعد از وفات شاول و مراجعت داود از مقاتله عمالقه واقع شد که داود دو روز در صقلغ توقف نمود. 2 و در روز سوم ناگاه شخصی از نزد شاول با لباس دریده و خاک بر سرش ریخته از لشکر آمد، و چون نزد داود رسید، به زمین افتاده، تعظیم نمود. 3 و داود وی را گفت: «از کجا آمدی؟» او در جواب وی گفت: «از لشکر اسرائیل فرار کرده‌ام.» 4 داود وی را گفت: «مرا خبر بده که کار چگونه شده است.» او گفت: «قوم از جنگ فرار کردند و بسیاری از قوم نیز افتادند و مردند، و هم شاول و پسرش، یوناتان، مردند.» 5 پس داود به جوانی که او را مخبر ساخته بود، گفت: «چگونه دانستی که شاول و پسرش یوناتان مرده‌اند.» 6 و جوانی که او را مخبر ساخته بود، گفت: «اتفاق مرا در کوه جلبوع گذر افتاد و اینک شاول بر نیزه خود تکیه می‌نمود، و اینک ازابه‌ها و سواران او را به سختی تعاقب می‌کردند. 7 و به عقب نگریده‌ام، مرا دید و مرا خواند و جواب دادم، لبیک. 8 او مرا گفت: تو کیستی؟ وی را گفتم: عمالیقی هستم. 9 او به من گفت: تمنا اینکه بر من بایستی و مرا بکشی زیرا که پریشانی مرا در گرفته است چونکه تمام جانم تا بحال در من است. 10 پس بر او ایستاده، او را کشتم زیرا دانستم که بعد از افتادنش زنده نخواهد ماند و تاجی که بر سرش و بازوبندی که بر بازویش بود، گرفته، آنها را اینجا نزد آقایم آوردم.» 11 آنگاه داود جامه خود را گرفته، آن را درید و تمامی کسانی که همراهش بودند، چنین کردند. 12 و برای شاول و پسرش، یوناتان، و برای قوم خداوند و خاندان اسرائیل ماتم گرفتند و گریه کردند، و تا شام روزه داشتند، زیرا که به دم شمشیر افتاده بودند. 13 و داود به جوانی که او را مخبر ساخت، گفت: «تو از کجا هستی؟» او گفت: «من پسر مرد غریب عمالیقی هستم.» 14 داود وی را گفت: «چگونه نترسیدی که دست خود را بلند کرده، مسیح خداوند را هلاک ساختی؟» 15 آنگاه داود یکی از خادمان خود را طلبیده، گفت: «نزدیک آمده، او را بکش.» پس او را زد که مرد. 16 و داود او را گفت: «خونت بر سر خودت باشد زیرا که دهانت بر تو شهادت داده، گفت که من مسیح خداوند را کشتم.»

سوگواری داود

17 و داود این مرثیه را درباره شاول و پسرش یوناتان انشا کرد. 18 و امر فرمود که نشید قوس را به بنی یهودا تعلیم دهند. اینک در سفر یاشرمکتوب است: 19 «زیبایی توای اسرائیل در مکانهای بلندت کشته شد. جباران چگونه افتادند. 20 در جت اطلاع ندهید و در کوچه های اشقلون خبر مرسانید، مبدا دختران فلسطینیان شادی کنند. و مبدا دختران نامختونان وجد نمایند. 21 ای کوههای جلبوع، شنم و باران بر شما نبارد. و نه از کشتزارهای هدایا بشود، زیرا در آنجا سپر جباران دور انداخته شد. سپر شاول که گویابه روغن مسح نشده بود. 22 از خون کشتگان و از پیه جباران، کمان یوناتان برنگردید. و شمشیر شاول تهی برنگشت. 23 شاول و یوناتان در حیات خویش محبوب نازنین بودند. و در موت خود از یکدیگر جدا نشدند. از عقابها تیزتر و از شیران تواناتر بودند. 24 ای دختران اسرائیل برای شاول گریه کنید که شما را به قرمز و نفایس ملبس می‌ساخت و زیورهای طلا بر لباس شما می‌گذاشت.

25 شجاعان در معرض جنگ چگونه افتادند. ای یوناتان بر مکان های بلند خود کشته شدی.

26 ای برادر من یوناتان برای تو دلتنگ شده‌ام. برای من بسیار نازنین بودی. محبت تو با من عجیب تر از محبت زنان بود. 27 جباران چگونه افتادند. و چگونه اسلحه جنگ تلف شد.»

داود، پادشاه یهودا

2 و بعد از آن واقع شد که داود از خداوند سوال نموده، گفت: «آیا به یکی از شهرهای یهودا برآیم؟» خداوند وی را گفت: «برآی.» داود گفت: «کجا برآیم؟» گفت: «به حبرون.» 2 پس داود به آنجا برآمد و دو زنش نیز اخینومع یزرعیلیه و ابیجیل زن نابال کرملی. 3 و داود کسانی را که با او بودند با خاندان هر یکی برد، و در شهرهای حبرون ساکن شدند. 4 و مردان یهودا آمده، داود را در آنجا مسح کردند، تا برخاندان یهودا پادشاه شود. و به داود خبر داده، گفتند که «اهل یابیش جلعاد بودند که شاول را دفن کردند.» 5 پس داود قاصدان نزد اهل یابیش جلعاد فرستاده، به ایشان گفت: «شما از جانب خداوند مبارک باشید زیرا که این احسان را به آقای خود شاول نمودید و او را دفن کردید. 6 والان خداوند به شما احسان و راستی بنماید و من نیز جزای این نیکویی را به شما خواهم نمود چونکه این کار را کردید. 7 و حال دستهای شما قوی باشد و شما شجاع باشید زیرا آقای شما شاول مرده است و خاندان یهودا نیز مرا بر خود به پادشاهی مسح نمودند.»

جنگ داود با خاندان شاول

8 اما ابنیر بن نیر سردار لشکر شاول، ایشبوش بن شاول را گرفته، او را به محتایم برد. 9 و او را بر جلعاد و بر آشوریان و بر یزرعیل و بر افرایم و بر بنیامین و بر تمامی اسرائیل پادشاه ساخت. 10 و ایشبوش بن شاول هنگامی که بر اسرائیل پادشاه شد چهل ساله بود، و دو سال سلطنت نمود، اما خاندان یهودا، داود را متابعت کردند. 11 و عدد ایامی که داود در حبرون برخاندان یهودا سلطنت نمود هفت سال و شش ماه بود. 12 و ابنیر بن نیر و بندگان ایشبوش بن شاول از محتایم به جبعون بیرون آمدند. 13 و یوآب بن صرویه و بندگان داود بیرون آمده، نزد برکه جبعون با آنها ملتی شدند، و اینان به این طرف برکه و آنان بر آن طرف برکه نشستند. 14 و ابنیر به یوآب گفت: «الان جوانان برخیزند و در حضور مابازی کنند.» یوآب گفت: «برخیزید.» 15 پس برخاسته، به شماره عبور کردند، دوازده نفر برای بنیامین و برای ایشبوش بن شاول و دوازده نفر از بندگان داود. 16 و هر یک از ایشان سر حریف خود را گرفته، شمشیر خود را در پهلویش زد، پس با هم افتادند. پس آن مکان را که در جبعون است، حلقهت هصریم نامیدند. 17 و آن روز جنگ بسیار سخت بود و ابنیر و مردان اسرائیل از حضور بندگان داود منهزم شدند. 18 و سه پسر صرویه، یوآب و ابیشای و عسائیل، در آنجا بودند، و عسائیل مثل غزال بری سبک پا بود. 19 و عسائیل، ابنیر را تعاقب کرد و در رفتن به طرف راست یا چپ از تعاقب ابنیر انحراف نوزید. 20 و ابنیر به عقب نگریده، گفت: «آیا تو عسائیل هستی؟» گفت: «من هستم.» 21 ابنیر وی را گفت: «به طرف راست یا به طرف چپ خود برگرد و یکی از جوانان را گرفته، اسلحه او را بردار.» اما عسائیل نخواست که از عقب او انحراف ورزد. 22 پس ابنیر بار دیگر به عسائیل گفت: «از عقب من برگرد چرا تو را به

خواهم داد.»¹⁹ و ابنیر به گوش بنیامینیان نیز سخن گفت. و ابنیر هم به حبرون رفت تا آنچه را که در نظر اسرائیل و در نظر تمامی خاندان بنیامین پسند آمده بود، به گوش داود بگوید.²⁰ پس ابنیر بیست نفر با خود برداشته، نزد داود به حبرون آمد و داود به جهت ابنیر و رفقاییش ضیافتی برپا کرد.²¹ و ابنیر به داود گفت: «من برخاسته، خواهم رفت و تمامی اسرائیل را نزد آقای خود، پادشاه، جمع خواهم آورد تا با تو عهد ببندند و به هر آنچه دلت می‌خواهد سلطنت نمایی. پس داود ابنیر را مرخص نموده، او به سلامتی برفت.²² و ناگاه بندگان داود و یوآب از غارتی بازآمده، غنیمت بسیار با خود آوردند. و ابنیر با داود در حبرون نبود زیرا وی را رخصت داده، و او به سلامتی رفته بود.²³ و چون یوآب و تمامی لشکری که همراهش بودند، برگشتند، یوآب را خبر داده، گفتند که «ابنیر بن نیر نزد پادشاه آمد و او را رخصت داده و به سلامتی رفت.»²⁴ پس یوآب نزد پادشاه آمده، گفت: «چه کردی! اینک ابنیر نزد تو آمد. چرا او را رخصت دادی و رفت؟»²⁵ ابنیر بن نیر را می‌دانی که او آمد تا تو را فریب دهد و خروج و دخول تو را بداند و هر کاری را که می‌کنی دریافت کند.»²⁶ و یوآب از حضور داود بیرون رفته، قاصدان در عقب ابنیر فرستاد که او را از چشمه سیره بازآوردند اما داود ندانست.²⁷ و چون ابنیر به حبرون برگشت، یوآب او را در میان دروازه به کنار کشید تا با او به خفیه سخن گوید و به سبب خون برادرش عسائیل به شکم او زد که مرد.²⁸ و بعد از آن چون داود این را شنید، گفت: «من و سلطنت من به حضور خداوند از خون ابنیر بن نیر تا به ابد بری هستیم.»²⁹ پس بر سر یوآب و تمامی خاندان پدرش قرار گیرد و کسی که جریان و برص داشته باشد و بر عصا تکیه کند و به شمشیر بیدقت و محتاج نان باشد، از خاندان یوآب منقطع نشود.»³⁰ و یوآب و برادرش ابیشای، ابنیر را کشتند، به سبب این که برادر ایشان، عسائیل را در جعبون در جنگ کشته بود.³¹ و داود به یوآب و تمامی قومی که همراهش بودند، گفت: «جامه خود را بدرید و پلاس ببوشید و برای ابنیر نوحه کنید.» و داود پادشاه در عقب جنازه رفت.³² و ابنیر را در حبرون دفن کردند و پادشاه آواز خود را بلند کرده، نزد قبر ابنیر گریست و تمامی قوم گریه کردند.³³ و پادشاه برای ابنیر مرثیه خوانده، گفت: «آیا باید ابنیر بمیرد به طوری که شخص احمق می‌میرد.»³⁴ دستهای تو بسته نشد و پاییهایت در زنجیر گذاشته نشد. مثل کسی که پیش شریبان افتاده باشد افتادی.» پس تمامی قوم بار دیگر برای او گریه کردند.³⁵ و تمامی قوم چون هنوز روز بود آمدند تا داود را نان بخوراند اما داود قسم خورده، گفت: «خدا به من مثل این بلکه زیاده از این بکند اگر نان یا چیز دیگر پیش از غروب آفتاب بچشم.»³⁶ و تمامی قوم ملتفت شدند و به نظر ایشان پسند آمد. چنانکه هر چه پادشاه می‌کرد، در نظر تمامی قوم پسند می‌آمد.³⁷ و جمیع قوم و تمامی اسرائیل در آن روز دانستند که کشتن ابنیر بن نیر از پادشاه نبود.³⁸ و پادشاه به خادمان خود گفت: «آیا نمی‌دانید که سروری و مرد بزرگی امروز در اسرائیل افتاد؟»³⁹ و من امروز با آنکه به پادشاهی مسح شده‌ام ضعیف هستم و این مردان، یعنی پسران صروبه از من تواناترند. خداوند عامل شرارت را بر حسب شرارتش جزا دهد.»

مرگ ایشبوش

4 و چون پسر شاول شنید که ابنیر در حبرون مرده است دستهایش ضعیف شد، و تمامی اسرائیل پریشان گردیدند.² و پسر شاول دو مرد داشت که سردار فوج بودند؛ اسم یکی بعنه و اسم دیگری ریکاب بود، پسران رمون بنیروتی از بنی بنیامین، زیرا که بنیروتن با بنیامین محسوب بود.³ و بنیروتیان به جتایم فرار کرده، در آنجا تا امروز غربت پذیرفتند.⁴ و یوناتان پسر شاول را پسری لنگ بود که هنگام رسیدن خبر شاول و یوناتان از یزرعیل، پنج ساله بود، و دایه‌اش او را برداشته، فرار کرد. و چون به فرار کردن تعجیل می‌نمود، او افتاد و لنگ شد و اسمش مفیوشت بود.⁵ و ریکاب و بعنه، پسران رمون بنیروتی روانه شده، در وقت گرمای روز به خانه ایشبوشت داخل شدند و او به خواب ظهر بود.⁶ پس به بهانه‌ای که

زمین بزنم، پس چگونه روی خود را نزد برادرت یوآب برافرازم.»²³ و چون نخواست که برگردد ابنیر او را به موخر نیزه خود به شکمش زد که سرنیزه از عقبش بیرون آمد و در آنجا افتاده، در جایش مرد. و هر کس که به مکان افتادن و مردن عسائیل رسید، ایستاد.

²⁴ اما یوآب و ابیشای، ابنیر را تعاقب کردند و چون ایشان به تل امه که به مقابل جیح در راه بیابان جعبون است رسیدند، آفتاب فرو رفت.²⁵ و بنی بنیامین بر عقب ابنیر جمع شده، یک گروه شدند و بر سر یک تل ایستادند.²⁶ و ابنیر یوآب را صدا زده، گفت که «آیا شمشیر تا به ابد هلاک سازد؟ آیا نمی‌دانی که آخر به تلخی خواهد انجامید؟ پس تا به کی قوم را امر نمی‌کنی که از تعاقب برادران خویش بگردند.»²⁷ یوآب در جواب گفت: «به خدای حی قسم اگر سخن نگفته بودی هر آینه قوم در صبح از تعاقب برادران خود برمی‌گشتند.»²⁸ پس یوآب کرنا نواخته، تمامی قوم ایستادند و اسرائیل را باز تعاقب نمودند و دیگر جنگ نکردند.

²⁹ و ابنیر و کسانش، تمامی آن شب را از راه عربیه رفته، از اردن عبور کردند و از تمامی یترون گذشته، به محتایم رسیدند.³⁰ و یوآب از عقب ابنیر برگشته، تمامی قوم را جمع کرد. و از بندگان داود سوای عسائیل نوزده نفر مفقود بودند.³¹ اما بندگان داود، بنیامین و مردمان ابنیر را زنده که از ایشان سپید و شصت نفر مردند.³² و عسائیل را برداشته، او را در قبر پدرش که در بیت لحم است، دفن کردند و یوآب و کسانش، تمامی شب کوچ کرده، هنگام طلوع فجر به حبرون رسیدند.

3 و جنگ در میان خاندان شاول و خاندان داود به طول انجامید و داود روز به روز قوت می‌گرفت و خاندان شاول روز به روز ضعیف می‌شدند.

² و برای داود در حبرون پسران زاییده شدند، و نخست زاده‌اش، عمون، از اخینوعم یزرعیلیه بود.³ و دومش، کیلاب، از ابیجیل، زن نابال کرملی، و سوم، ابشالوم، پسر معکه، دختر تلمای پادشاه جشور.⁴ و چهارم ادونیا، پسر حجیت، و پنجم شفتیا پسر ابیطال،⁵ و ششم، یترعام از عجله، زن داود. اینان برای داود در حبرون زاییده شدند.

سرگذشت ابنیر

⁶ و هنگامی که جنگ در میان خاندان شاول و خاندان داود می‌بود، ابنیر، خاندان شاول را تقویت می‌نمود.⁷ و شاول را کنیزی مسمی به رصفه دختر ایه بود، و ایشبوشت به ابنیر گفت: «چرا به کنیز پدرم درآمدی؟»⁸ و خشم ابنیر به سبب سخن ایشبوشت بسیار فروخته شده، گفت: «آیا من سر سگ برای یهودا هستم و حال آنکه امروز به خاندان پدرت، شاول، و برادرانش و اصحابش احسان نموده‌ام و تو را به دست داود تسلیم نکرده‌ام که به سبب این زن امروز گناه بر من اسناد می‌دهی؟»⁹ خدا مثل این و زیاده از این به ابنیر بکند اگر من به طوری که خداوند برای داود قسم خورده است، برایش چنین عمل ننمایم.¹⁰ تا سلطنت را از خاندان شاول نقل نموده، کرسی داود را بر اسرائیل و یهودا از دان تا بفرشع پایدار گردانم.»¹¹ و او دیگر نتوانست در جواب ابنیر سخنی گوید زیرا که از او می‌ترسید.

¹² پس ابنیر در آن حین قاصدان نزد داود فرستاده، گفت: «این زمین مال کیست؟ و گفت تو با من عهد ببند و اینک دست من با تو خواهد بود تا تمامی اسرائیل را به سوی تو برگردانم.»¹³ او گفت: «خوب، من با تو عهد خواهم بست ولیکن یک چیز از تو می‌طلبم و آن این است که روی مرا نخواهی دید، جز اینکه اول چون برای دیدن روی من بیایی میکال، دختر شاول را بیاوری.»¹⁴ پس داود رسولان نزد ایشبوشت بن شاول فرستاده، گفت: «زن من، میکال را که برای خود به صد قلفه فلسطینیان نامزد ساختم، نزد من بفرست.»¹⁵ پس ایشبوشت فرستاده، او را از نزد شوهرش فلطیل بن لایش گرفت.¹⁶ و شوهرش همراهش رفت و در عقبش تا حوریم گریه می‌کرد. پس ابنیر وی را گفت: «برگشته، برو.» و او برگشت.

¹⁷ و ابنیر با مشایخ اسرائیل تکلم نموده، گفت: «قبل از این داود را می‌طلبیدید تا بر شما پادشاهی کند.»¹⁸ پس الان این را به انجام برسانید زیرا خداوند درباره داود گفته است که به وسیله بنده خود، داود، قوم خویش، اسرائیل را از دست فلسطینیان و از دست جمیع دشمنان ایشان نجات

گندم بگیرند در میان خانه داخل شده، به شکم او زدند و ریکاب و برادرش بعنه فرار کردند.⁷ و چون به خانه داخل شدند و او بر بسترش در خوابگاه خود می‌خوابید، او را زدند و کشتند و سرش را از تن جدا کردند و سرش را گرفته، از راه عربه تمامی شب کوچ کردند.⁸ و سرایشبوست را نزد داود به حبرون آورده، به پادشاه گفتند: «اینک سر دشمن، ایشبوست، پسرشاول، که قصد جان تو می‌داشت. و خداوند امروز انتقام آقای ما پادشاه را از شاول و ذریه‌اش کشیده است.»

⁹ و داود ریکاب و برادرش بعنه، پسران رمون پیروتی را جواب داده، به ایشان گفت: «قسم به حیات خداوند که جان مرا از هر تنگی فدیة داده است.¹⁰ وقتی که کسی مرا خبر داده، گفت که اینک شاول مرده است و گمان می‌برد که بشارت می‌آورد، او را گرفته، در صقلغ کشتم و این اجرت بشارت بود که به او دادم.¹¹ پس چندمرتبه زیاده چون مردان شریب، شخص صالح رادر خانه‌اش بر بسترش بکشند، آیا خون او را از دست شما مطالبه نکنم؟ و شما را از زمین هلاک نسازم؟»¹² پس داود خادمان خود را امر فرمود که ایشان را کشتند و دست و پای ایشان را قطع نموده، بر برکه حبرون آویختند. اما سرایشبوست را گرفته در قبر ابنیر در حبرون دفن کردند.

بازگرداندن تابوت عهد

6 و داود بار دیگر جمیع برگزیدگان اسرائیل، یعنی سی هزار نفر را جمع کرد.² و داود باتمامی قومی که همراهش بودند برخاسته، از یعلی یهودا روانه شدند تا تابوت خدا را که به اسم، یعنی به اسم یهوه صباپوت که بر کروبیان نشسته است، مسمی می‌باشد، از آنجا بیاورند.³ و تابوت خدا را بر اراه‌های نو گذاشتند و آن را از خانه ابیناداب که در جبعه است، برداشتند، و عزه و اخیو، پسران ابیناداب، اراه نو را راندند.⁴ و آن را از خانه ابیناداب که در جبعه است با تابوت خداوند آوردند و اخیو پیش تابوت می‌رفت.⁵ و داود و تمامی خاندان اسرائیل با انواع آلات چوب سرو و بربط و رباب و دف و دهل و سنجها به حضور خداوند بازی می‌کردند.

⁶ و چون به خرمنگاه ناکون رسیدند عزه دست خود را به تابوت خداوند دراز کرده، آن را گرفت زیرا گاوآن می‌لغزیدند.⁷ پس غضب خداوند بر عزه افروخته شده، خدا او را در آنجا به سبب تقصیرش زد، و در آنجا نزد تابوت خدا مرد.⁸ و داود غمگین شد زیرا خداوند بر عزه رخنه کرده بود، و آن مکان را تا به امروز فارص عزه نام نهاد.⁹ و در آن روز، داود از خداوند ترسیده، گفت که تابوت خداوند نزد من چگونه بیاید.¹⁰ و داودخواست که تابوت خداوند را نزد خود به شهرداود بیاورد. پس داود آن را به خانه عوبید اوم جتی برگردانید.¹¹ و تابوت خداوند در خانه عوبید اوم جتی سه ماه ماند و خداوند عوبید اوم و تمامی خاندانش را برکت داد.

¹² و داود پادشاه را خبر داده، گفتند که: خداوند خانه عوبید اوم و جمیع مایملک او را به سبب تابوت خدا برکت داده است. پس داود رفت و تابوت خدا را از خانه عوبید اوم به شهر داود به شادمانی آورد.¹³ و چون بردارندگان تابوت خداوند شش قدم رفته بودند، گاوآن و پروار یهاذبح نمود.¹⁴ و داود با تمامی قوت خود به حضور خداوند رقص می‌کرد، و داود به ایفودگتان ملبس بود.¹⁵ پس داود و تمامی خاندان اسرائیل، تابوت خداوند را به آواز شادمانی و آواز کرنا آوردند.¹⁶ و چون تابوت خداوند داخل شهر داود می‌شد، میکال دختر شاول ازینجره نگریسته، داود پادشاه را دید که به حضور خداوند جست و خیز و رقص می‌کند، پس او رادر دل خود حقیر شمرد.

¹⁷ و تابوت خداوند را در آورده، آن را در مکانش در میان خیمه‌ای که داود برایش برپاداشته بود، گذاشتند، و داود به حضور خداوند قربانی های سوختنی و ذبایح سلامتی گذرانید.¹⁸ و چون داود از گذرانیدن قربانی های سوختنی و ذبایح سلامتی فارغ شد، قوم را به اسم یهوه صباپوت برکت داد.¹⁹ و به تمامی قوم، یعنی به جمیع گروه اسرائیل، مردان و زنان به هر یکی یک گرده نان و یک پاره گوشت و یک قرص کشمش بخشید، پس تمامی قوم هر یکی به خانه خود رفتند.

²⁰ اما داود برگشت تا اهل خانه خود را برکت دهد. و میکال دختر شاول به استقبال داود بیرون آمده، گفت: «پادشاه اسرائیل امروز چه قدر خویشتن را عظمت داد که خود را در نظر کنیزان بندگان خود برهنه ساخت، به طوری که یکی از سفها خود را برهنه می‌کند.»²¹ و داود به میکال گفت: «به حضور خداوند بود که مرا بر پدرت و بر تمامی خاندانش برتری داد تا مرا بر قوم خداوند، یعنی بر اسرائیل پیشوا سازد، از این جهت به حضور خداوند بازی کردم.»²² و از این نیز خود را زیاده حقیر خواهم نمود و

گندم بگیرند در میان خانه داخل شده، به شکم او زدند و ریکاب و برادرش بعنه فرار کردند.⁷ و چون به خانه داخل شدند و او بر بسترش در خوابگاه خود می‌خوابید، او را زدند و کشتند و سرش را از تن جدا کردند و سرش را گرفته، از راه عربه تمامی شب کوچ کردند.⁸ و سرایشبوست را نزد داود به حبرون آورده، به پادشاه گفتند: «اینک سر دشمن، ایشبوست، پسرشاول، که قصد جان تو می‌داشت. و خداوند امروز انتقام آقای ما پادشاه را از شاول و ذریه‌اش کشیده است.»

⁹ و داود ریکاب و برادرش بعنه، پسران رمون پیروتی را جواب داده، به ایشان گفت: «قسم به حیات خداوند که جان مرا از هر تنگی فدیة داده است.¹⁰ وقتی که کسی مرا خبر داده، گفت که اینک شاول مرده است و گمان می‌برد که بشارت می‌آورد، او را گرفته، در صقلغ کشتم و این اجرت بشارت بود که به او دادم.¹¹ پس چندمرتبه زیاده چون مردان شریب، شخص صالح رادر خانه‌اش بر بسترش بکشند، آیا خون او را از دست شما مطالبه نکنم؟ و شما را از زمین هلاک نسازم؟»¹² پس داود خادمان خود را امر فرمود که ایشان را کشتند و دست و پای ایشان را قطع نموده، بر برکه حبرون آویختند. اما سرایشبوست را گرفته در قبر ابنیر در حبرون دفن کردند.

داود، پادشاه اسرائیل

5 و جمیع اسباط اسرائیل نزد داود به حبرون آمدند و متکلم شده، گفتند: «اینک ما استخوان و گوشت تو هستیم.»² و قبل از این نیز چون شاول بر ما سلطنت می‌نمود تو بودی که اسرائیل را بیرون می‌بردی و اندرون می‌آوردی، و خداوند تو را گفت که تو قوم من، اسرائیل رارعايت خواهی کرد و بر اسرائیل پیشوا خواهی بود.³ و جمیع مشایخ اسرائیل نزد پادشاه به حبرون آمدند، و داود پادشاه در حبرون به حضور خداوند با ایشان عهد بست و داود را بر اسرائیل به پادشاهی مسح نمودند.⁴ و داود هنگامی که پادشاه شد سی ساله بود، و چهل سال سلطنت نمود.⁵ هفت سال و شش ماه در حبرون بر یهودا سلطنت نمود، و سی و سه سال در اورشلیم بر تمامی اسرائیل و یهودا سلطنت نمود.

⁶ و پادشاه با مردانش به اورشلیم به مقابله بیوسیان که ساکنان زمین بودند، رفت، و ایشان به داود متکلم شده، گفتند: «به اینجا داخل نخواهی شد جز اینکه کوران و لنگان را بیرون کنی.» زیرا گمان بردند که داود به اینجا داخل نخواهد شد.⁷ و داود قلعه صهیون را گرفت که همان شهر داوداست.⁸ و در آن روز داود گفت: «هرکه بیوسیان را بزند و به قنات رسیده، لنگان و کوران را که مبعوض جان داود هستند (بزند)». بنابراین می‌گویند کور و لنگ، به خانه داخل نخواهند شد.⁹ و داود در قلعه ساکن شد و آن را شهر داود نامید، و داود به اطراف ملو و اندرونش عمارت ساخت.¹⁰ و داود ترقی کرده، بزرگ می‌شد و یهوه، خدای صباپوت، با وی می‌بود.

¹¹ و حیرام، پادشاه صور، قاصدان و درخت سرو آزاد و نجاران و سنگ تراشان نزد داود فرستاده، برای داود خانه‌ای بنا نمودند.¹² پس داود فهمید که خداوند او را بر اسرائیل به پادشاهی استوار نموده، و سلطنت او را به خاطر قوم خویش اسرائیل برافراشته است.

¹³ و بعد از آمدن داود از حبرون کنیزان و زنان دیگر از اورشلیم گرفت، و باز برای داود پسران و دختران زاییده شدند.¹⁴ و نامهای آنانی که برای او در اورشلیم زاییده شدند، این است: شموع و شوباب و ناتان و سلیمان،¹⁵ و یبجار و الیشوع و نافع و یافیع،¹⁶ و الیشمع و الیداع و الیفلط.

شکست فلسطینیان

¹⁷ و چون فلسطینیان شنیدند که داود را به پادشاهی اسرائیل مسح نموده‌اند، جمیع فلسطینیان برآمدند تا داود را بطلبند، و چون داود این را شنید به قلعه فرود آمد.¹⁸ و فلسطینیان آمده، در وادی رفائیان منتشر شدند.¹⁹ و داود از خداوند سوال نموده، گفت: «آیا به مقابله فلسطینیان برآیم و ایشان را به دست من تسلیم خواهی نمود؟» خداوند به داود گفت: «برو زیرا که فلسطینیان را البته به دست تو خواهم داد.»²⁰ و داود به بعل

در نظر خود پست خواهم شد، لیکن در نظر کنیزانی که درباره آنها سخن گفتم، معظم خواهم بود.»²³ و میکال دخترشاول را تا روز وفاتش اولاد نداشت.

وعده خدا به داود

7 و واقع شد چون پادشاه در خانه خود نشست، و خداوند او را از جمیع دشمنانش از هر طرف آرامی داده بود،² که پادشاه به ناتان نبی گفت: «الآن مرا می بینی که در خانه سرو آزادساکن می باشم، و تابوت خدا در میان پرده ها ساکن است.»³ ناتان به پادشاه گفت: «بیا و هرآنچه دردت باشد معمول دار زیرا خداوند با توست.»

⁴ و در آن شب واقع شد که کلام خداوند به ناتان نازل شده، گفت: «برو و به بنده من داود بگو، خداوند چنین می گوید: آیا تو خانه ای برای سکونت من بنا می کنی؟⁶ زیرا از روزی که بنی اسرائیل را از مصر بیرون آوردم تا امروز، درخانه ای ساکن نشده ام بلکه در خیمه و مسکن گردش کرده ام.⁷ و به هر جایی که با جمیع بنی اسرائیل گردش کردم آیا به احدی از داوران اسرائیل که برای رعایت قوم خود، اسرائیل، مامور داشتیم، سخنی گفتم که چرا خانه ای از سرو آزاد برای من بنا نکردید؟⁸ و حال به بنده من، داود چنین بگو که یهوه صباوت چنین می گوید: من تو را از چراگاه از عقب گوسفندان گرفتم تا پیشوای قوم من، اسرائیل، باشی.⁹ و هر جایی که می رفتی من با تو می بودم و جمیع دشمنانت را از حضور تو منقطع ساختم، و برای تو اسم بزرگ مثل اسم بزرگانی که بر زمینند، پیدا کردم.¹⁰ و به جهت قوم خود، اسرائیل، مکانی تعیین کردم و ایشان را غرس نمودم تا در مکان خویش ساکن شده، باز متحرک نشوند، و شریران، دیگر ایشان را مثل سابق ذلیل نسازند.¹¹ و مثل روزهایی که داوران را بر قوم خود، اسرائیل، تعیین نموده بودم و تو را از جمیع دشمنانت آرامی دادم، و خداوند تو را خبر می دهد که خداوند برای تو خانه ای بنا خواهد نمود.¹² زیرا روزهای تو تمام خواهد شد و با پدران خود خواهی خوابید و ذریت تو را که از صلب تو بیرون آید، بعد از تو استوار خواهم ساخت، و سلطنت او را پایدار خواهم نمود.¹³ او برای اسم من خانه ای بنا خواهد نمود و کرسی سلطنت او را تا به ابد پایدار خواهم ساخت.¹⁴ من او را پدر خواهم بود و او مرا پسرخواهد بود، و اگر او گناه ورزد، او را با عصای مردمان و به تازیانه های بنی آدم تادیب خواهم نمود.¹⁵ ولیکن رحمت من از او دور نخواهد شد، به طوری که آن را از شاول دور کردم که او را از حضور تو رد ساختم.¹⁶ و خانه و سلطنت تو، به حضورت تا به ابد پایدار خواهد شد، و کرسی توتا به ابد استوار خواهد ماند.»¹⁷ برحسب تمامی این کلمات و مطابق تمامی این رویا ناتان به داود تکلم نمود.

دعای داود

¹⁸ و داود پادشاه داخل شده، به حضور خداوند نشست و گفت: «ای خداوند یهوه، من کیستم و خاندان من چیست که مرا به این مقام رسانیدی؟¹⁹ و این نیز در نظر تو ای خداوند یهوه امر قلیل نمود زیرا که درباره خانه بنده ات نیز برای زمان طویل تکلم فرمودی. و آیا این ای خداوند یهوه عادت بنی آدم است؟²⁰ و داود دیگر به تو چه تواند گفت زیرا که تو ای خداوند یهوه، بنده خود را می شناسی،²¹ و برحسب کلام خود و موافق دل خود تمامی این کارهای عظیم را بجا آوردی تا بنده خود را تعلیم دهی.²² بنابراین ای یهوه خدا، تو بزرگ هستی زیرا چنانکه به گوشه های خود شنیده ایم مثل تو کسی نیست و غیر از تو خدایی نیست.²³ و مثل قوم تو اسرائیل کدام یک امت بر روی زمین است که خدایباید تا ایشان را فدیه داده، برای خویش قوم بسازد، و اسمی برای خود پیدا نماید، و چیزهای عظیم و مهیب برای شما و برای زمین خود بجا آورد به حضور قوم خویش که برای خود از مصر و از امتها و خدایان ایشان فدیه دادی.²⁴ و قوم خود اسرائیل را برای خود استوار ساختی، تا ایشان تا به ابد قوم تو باشند، و تو ای یهوه، خدای ایشان شدی.²⁵ و الان ای یهوه خدا، کلامی را که درباره بنده خود و خانه اش گفتم تا به ابد استوارکن، و برحسب آنچه گفتم، عمل نما.²⁶ و اسم توتا به ابد معظم بماند، تا گفته شود که یهوه صباوت، خدای

اسرائیل است، و خاندان بنده ات داود به حضور تو پایدار بماند.²⁷ زیرا تو ای یهوه صباوت، خدای اسرائیل، به بنده خود اعلان نموده، گفتمی که برای تو خانه ای بنا خواهم نموده، بنابراین بنده تو جرات کرده است که این دعا را نزد تو بگوید.²⁸ و الان ای خداوند یهوه تو خدا هستی و کلام تو صدق است و این نبی کوئی را به بنده خود وعده داده ای.²⁹ و الان احسان فرموده، خاندان بنده خود را برکت بده تا آنکه درحضورت تا به ابد بماند، زیرا که تو ای خداوند یهوه گفتمی که خاندان بنده ات از برکت تو تا به ابد مبارک خواهد بود.»

پیروزیهای داود

8 و بعد از این واقع شد که داود فلسطینیان را شکست داده، ایشان را ذلیل ساخت. و داود زمام البلاد را از دست فلسطینیان گرفت.² و موآب را شکست داده، ایشان را به زمین خوابانیده، با ریسمانی پیمود و دو ریسمان برای کشتن پیمود، و یک ریسمان تمام برای زنده نگاه داشتن. و موآبیان بندگان داود شده، هدایا آوردند.

³ و داود، هددعزر بن رحوب، پادشاه صوبه راهنگامی که می رفت تا استیلائی خود را نزد نهر باز به دست آورد، شکست داد.⁴ و داود هزار و هفتصد سوار و بیست هزار پیاده از او گرفت، و داود جمیع اسبهای اربه هایش را پی کرد، اما از آنها برای صد اربه نگاه داشت.⁵ و چون آرامیان دمشق به مدد هددعزر، پادشاه صوبه، آمدند، داود بیست و دو هزار نفر از آرامیان را بکشت.⁶ و داود در آرام دمشق قراولان گذاشت، و آرامیان، بندگان داود شده، هدایا می آوردند، و خداوند، داود را در هر جا که می رفت، نصرت می داد.⁷ و داود سپرهای طلا را که بر خادمان هددعزر بود گرفته، آنها را به اورشلیم آورد.⁸ و از باته و بیروتای شهرهای هددعزر داود پادشاه، برنج از حد افزون گرفت.

⁹ و چون توئی، پادشاه حما ت شنید که داود تمامی لشکر هددعزر را شکست داده است،¹⁰ توئی، یورام، پسر خود را نزد داود پادشاه فرستاد تا از سلامتی او بپرسد، و او را تهنیت گوید، از آن جهت که با هددعزر جنگ نموده، او را شکست داده بود، زیرا که هددعزر با توئی مقاتله می نمود و یورام ظروف نقره و ظروف طلا و ظروف برنجین با خود آورد.¹¹ و داود پادشاه آنها را نیز برای خداوند وقف نمود با نقره و طلائی که از جمیع امت هایی که شکست داده بود، وقف نموده بود،¹² یعنی از آرام و موآب و بنی عمون و فلسطینیان و عمالقه و از غنیمت هددعزر بن رحوب پادشاه صوبه.¹³ و داود برای خویش تذکره ای برپا نمود هنگامی که از شکست دادن هجده هزار نفر از آرامیان در وادی ملح مراجعت نمود.¹⁴ و در اوم قراولان گذاشت، بلکه در تمامی اوم قراولان گذاشته، جمیع ادمیان بندگان داود شدند، و خداوند، داود را هر جا که می رفت، نصرت می داد.

¹⁵ و داود بر تمامی اسرائیل سلطنت می نمود، و داود بر تمامی قوم خود داوری و انصاف را اجرامی داشت.¹⁶ و یوآب بن صرویه سردار لشکر بود و یهوشافات بن اخیلود وقایع نگار.¹⁷ و صادق بن اخیطوب و اخیملک بن ابیاتار، کاهن بودند و سرایا کاتب بود.¹⁸ و بنایاهو بن یهویداع برکریتیان و فلیتیان بود و پسران داود کاهن بودند.

داود و مفیوشوت

9 و داود گفت: «آیا از خاندان شاول کسی تا به حال باقی است تا به خاطر یوناتان او را احسان نمایم؟»² و از خاندان شاول خادمی مسمی به صیبا بود، پس او را نزد داود خواندند و پادشاه وی را گفت: «آیا تو صیبا هستی؟» گفت: «بنده تو هستم.»³ پادشاه گفت: «آیا تا به حال از خاندان شاول کسی هست تا او را احسان خدایی نمایم؟» صیبا در جواب پادشاه گفت: «یوناتان راتا به حال پسری لنگ باقی است.»⁴ پادشاه از وی پرسید که «او کجاست؟» صیبا به پادشاه گفت: «اینک او در خانه ماکیر بن عمیئیل در لودباراست.»⁵ و داود پادشاه فرستاده، او را از خانه ماکیر بن عمیئیل از لودبار گرفت.

⁶ پس مفیوشوت بن یوناتان بن شاول نزد داود آمده، به روی درافتاده، تعظیم نمود. و داود گفت: «ای مفیوشوت!» گفت: «اینک بنده تو.»⁷ داود وی

حضور اسرائیل شکست خوردند، با اسرائیل صلح نموده، بنده ایشان شدند. و ارامیان پس از آن از امداد بنی عمون ترسیدند.

داود و بتشیع

11 و واقع شد بعد از انقضای سال، هنگام بیرون رفتن پادشاهان که داود، یوآب را با بندگان خویش و تمامی اسرائیل فرستاد، و ایشان بنی عمون را خراب کرده، ربه را محاصره نمودند، اما داود در اورشلیم ماند. ² و واقع شد در وقت عصر که داود از بسترش برخاسته، بر پشت بام خانه پادشاه گردش کرد و از پشت بام زنی را دید که خوبشتر را شستشوی کند و آن زن بسیار نیکومنظر بود. ³ پس داود فرستاده، درباره زن استفسار نمود و او را گفتند که «آیا این بتشیع، دختر الیعام، زن اوربای حتی نیست؟» ⁴ و داود قاصدان فرستاده، او را گرفت و او نزد وی آمده، داود با او همبستر شد و او از نجاست خود طاهر شده، به خانه خود برگشت. ⁵ و آن زن حامله شد و فرستاده، داود را مخبر ساخت و گفت که من حامله هستم.

⁶ پس داود نزد یوآب فرستاد که اوربای حتی را نزد من بفرست و یوآب، اوربای را نزد داود فرستاد. ⁷ و چون اوربای نزد وی رسید، داود از سلامتی یوآب و از سلامتی قوم و از سلامتی جنگ پرسید. ⁸ و داود به اوربای گفت: «به خانه ات برو و پایهای خود را بشو.» پس اوربای از خانه پادشاه بیرون رفت و از عقبش، خوانی از پادشاه فرستاده شد. ⁹ اما اوربای نزد در خانه پادشاه با سایر بندگان آقايش خوابیده، به خانه خود نرفت. ¹⁰ و داود را خبر داده، گفتند که «اوربای به خانه خود نرفته است.» پس داود به اوربای گفت: «آیا تو از سفر نیامده‌ای، پس چرا به خانه خود نرفته‌ای؟» ¹¹ اوربای به داود عرض کرد که «تابوت و اسرائیل و یهودا در خیمه‌ها ساکنند و آقايم، یوآب، و بندگان آقايم بر روی بیابان خیمه نشینند و آیا من به خانه خود بروم تا اکل و شرب بنمایم و با زن خود بخوابم؟ به حیات تو و به حیات جان تو قسم که این کار را نخواهم کرد.» ¹² و داود به اوربای گفت: «امروز نیز اینجا باش و فردا تو را روانه می‌کنم.» پس اوربای آن روز و فردایش را در اورشلیم ماند. ¹³ و داود او را دعوت نمود که در حضورش خورد و نوشید و او را مست کرد، و وقت شام بیرون رفته، بر بسترش با بندگان آقايش خوابید و به خانه خود نرفت.

¹⁴ و بامدادان داود مکتوبی برای یوآب نوشته، به دست اوربای فرستاد. ¹⁵ و در مکتوب به این مضمون نوشت که «اوربای را در مقدمه جنگ سخت بگذارید، و از عقبش پس بروید تا زده شده، بمیرد.» ¹⁶ و چون یوآب شهر را محاصره می‌کرد اوربای را در مکانی که می‌دانست که مردان شجاع در آنجا می‌باشند، گذاشت. ¹⁷ و مردان شهر بیرون آمده، با یوآب جنگ کردند و بعضی از قوم، از بندگان داود، افتادند و اوربای حتی نیز بمرد. ¹⁸ پس یوآب فرستاده، داود را از جمیع وقایع جنگ خبر داد. ¹⁹ و قاصد را امر فرموده، گفت: «چون از تمامی وقایع جنگ به پادشاه خبر داده باشی، ²⁰ اگر خشم پادشاه افروخته شود و تو را گوید چرا برای جنگ به شهر نزدیک شدید، آیا نمی‌دانستید که از سر حصار، تیر خواهند انداخت؟ ²¹ کیست که ابیملک بن یرویش راکشت؟ آیا زنی سنگ بالایین آسیایی را از روی حصار بر او نینداخت که در تاباص مرد؟ پس چرا به حصار نزدیک شدید؟ آنگاه بگو که «بنده ات، اوربای حتی نیز مرده است.»

²² پس قاصد روانه شده، آمد و داود را از هر آنچه یوآب او را پیغام داده بود، مخبر ساخت. ²³ و قاصد به داود گفت که «مردان بر ما غالب شده، در عقب ما به صحرا بیرون آمدند، و ما بر ایشان تا دهنه دروازه تاخیمیم. ²⁴ و تیراندازان بر بندگان تو از روی حصار تیر انداختند، و بعضی از بندگان پادشاه مردند و بنده تو اوربای حتی نیز مرده است.» ²⁵ داود به قاصد گفت: «به یوآب چنین بگو: این واقعه در نظر تو بد نیاید زیرا که شمشیر، این و آن را بی تفاوت هلاک می‌کند. پس در مقاتله با شهر به سختی کوشیده، آن را منهدم بساز. پس او را خاطر جمعی بده.»

²⁶ و چون زن اوربای شنید که شوهرش اوربای مرده است، برای شوهر خود ماتم گرفت. ²⁷ و چون ایام ماتم گذشت، داود فرستاده، او را به خانه خود

را گفت: «مترس! زیرا به خاطر پدرت یوناتان بر تو البته احسان خواهم نمود و تمامی زمین پدرت شاول را به تو رد خواهم کرد، و تو دائم بر سفره من نان خواهی خورد.» ⁸ پس او تعظیم کرده، گفت که «بنده تو چیست که بر سگ مرده‌ای مثل من التفات نمایی؟»

⁹ و پادشاه، صیبا، بنده شاول را خوانده، گفت: «آنچه را که مال شاول و تمام خاندانش بود به پسر آقای تو دادم. ¹⁰ و تو و پسرانت و بندگان به جهت او زمین را زرع نموده، محصول آن را بیاورید تا برای پسر آقايت به جهت خوردنش نان باشد، اما مفیوشت، پسر آقايت همیشه بر سفره من نان خواهد خورد.» و صیبا پانزده پسر و بیست خادم داشت. ¹¹ و صیبا به پادشاه گفت: «موافق هر آنچه آقايم پادشاه به بنده‌اش فرموده است بهمین طور بنده ات عمل خواهد نمود.» و پادشاه گفت که مفیوشت بر سفره من مثل یکی از پسران پادشاه خواهد خورد. ¹² و مفیوشت را پسری کوچک بود که میکا نام داشت، و تمامی ساکنان خانه صیبا بنده مفیوشت بودند. ¹³ پس مفیوشت در اورشلیم ساکن شد زیرا که همیشه بر سفره پادشاه می‌خورد و از هر دو پا لنگ بود.

پیروزی بر بنی عمون

10 و بعد از آن واقع شد که پادشاه بنی عمون، مرد و پسرش، حانون، در جایش سلطنت نمود. ² و داود گفت: «به حانون بن ناحاش احسان نمایم چنانکه پدرش به من احسان کرد.» پس داود فرستاد تا او را به واسطه خادمانش درباره پدرش تعزیت گوید، و خادمان داود به زمین بنی عمون آمدند. ³ و سروران بنی عمون به آقای خود حانون گفتند: «آیا گمان می‌بری که برای تکريم پدرت که داود، رسولان به جهت تعزیت تو فرستاده است، آید او خادمان خود را نزد تو نفرستاده است تا شهر را تفحص و تجسس نموده، آن را منهدم سازد؟» ⁴ پس حانون، خادمان داود را گرفت و نصف ریش ایشان را تراشید و لباسهای ایشان را از میان تا جای نشستن بدرید و ایشان را رها کرد. ⁵ و چون داود را خبر دادند، به استقبال ایشان فرستاد زیرا که ایشان بسیار خجل بودند، و پادشاه گفت: «در اریحا بمانید تا ریشهای شما درآید و بعد از آن برگردید.»

⁶ و چون بنی عمون دیدند که نزد داود مکروه شدند، بنی عمون فرستاده، بیست هزار پیاده از ارامیان بیت رحوب و ارامیان صوبه و پادشاه معکه را با هزار نفر و دوازده هزار نفر از مردان طوب اجیر کردند. ⁷ و چون داود شنید، یوآب و تمامی لشکر شجاعان را فرستاد. ⁸ و بنی عمون بیرون آمده، نزد دهنه دروازه برای جنگ صف آرایی نمودند، و ارامیان صوبه و رحوب و مردان طوب و معکه در صحرا علیحده بودند.

⁹ و چون یوآب دید که روی صفوف جنگ، هم از پیش و هم از عقبش بود، از تمام برگزیدگان اسرائیل گروهی را انتخاب کرده، در مقابل ارامیان صف آرایی نمود. ¹⁰ و بقیه قوم را به دست برادرش ابیشای سپرد تا ایشان را به مقابل بنی عمون صف آرایی کند. ¹¹ و گفت: «اگر ارامیان بر من غالب آیند، به مدد من بیا، و اگر بنی عمون بر تو غالب آیند، به جهت امداد تو خواهم آمد. ¹² دلیر باش و به جهت قوم خویش و به جهت شهرهای خدای خود مردانه بکوشیم، و خداوند آنچه را که در نظرش پسند آید بکند.» ¹³ پس یوآب و قومی که همراهش بودند نزدیک شدند تا با ارامیان جنگ کنند و ایشان از حضوری فرار کردند. ¹⁴ و چون بنی عمون دیدند که ارامیان فرار کردند، ایشان نیز از حضور ابیشای گریخته، داخل شهر شدند و یوآب از مقابل بنی عمون برگشته، به اورشلیم آمد.

¹⁵ و چون ارامیان دیدند که از حضور اسرائیل شکست یافته‌اند، با هم جمع شدند. ¹⁶ و هددعزر فرستاده، ارامیان را که به آن طرف نهر بودند، آورد و ایشان به حیلاد آمدند، و شوبک، سردار لشکر هددعزر، پیشوای ایشان بود. ¹⁷ و چون به داود خبر رسید، جمیع اسرائیل را جمع کرده، از اردن عبور کرد و به حیلاد آمد، و ارامیان به مقابل داود صف آرایی نموده، با او جنگ کردند. ¹⁸ و ارامیان از حضور اسرائیل فرار کردند، و داود از ارامیان، مردان هفتصد ارابه و چهل هزار سوار را کشت و شوبک سردار لشکرش را زد که در آنجا مرد. ¹⁹ و چون جمیع پادشاهانی که بنده هددعزر بودند، دیدند که از

آورد و او زن وی شد، و برایش پسری زایید، اما کاری که داود کرده بود، در نظر خداوند ناپسند آمد.

عقاب داود

12 و خداوند ناتان را نزد داود فرستاد و نزد وی آمده، او را گفت که «در شهری دومرد بودند، یکی دولتمند و دیگری فقیر.² و دولتمند را گوسفند و گاو، بی نهایت بسیار بود.³ و فقیر را جز یک ماده بره کوچک نبود که آن را خریده، و پرورش داده، همراه وی و پسرانش بزرگ می شد، از خوراک وی می خورد و از کاسه او می نوشید و در آغوشش می خوابید و برایش مثل دختر می بود.⁴ و مسافری نزد آن مرد دولتمند آمد و او را حیف آمد که از گوسفندان و گاوان خود بگیرد تا به جهت مسافری که نزد وی آمده بود مهیا سازد، و بره آن مرد فقیر را گرفته، برای آن مرد که نزد وی آمده بود، مهیا ساخت.»⁵ آنگاه خشم داود بر آن شخص افروخته شده، به ناتان گفت: «به حیات خداوند قسم، کسی که این کار را کرده است، مستوجب قتل است.»⁶ و چونکه این کار را کرده است و هیچ ترحم ننموده، بره را چهار چندان باید رد کند.»⁷

ناتان به داود گفت: «آن مرد تو هستی، و یهوه، خدای اسرائیل، چنین می گوید: من تو را بر اسرائیل به پادشاهی مسح نمودم و من تو را از دست شاول رهایی دادم.⁸ و خانه آقایت را به تودادم و زنان آقای تو را به آغوش تو، و خاندان اسرائیل و یهودا را به تو عطا کردم. و اگر این کم می بود، چنین و چنان برای تو مزید می کردم.»⁹ پس چرا کلام خداوند را خوار نموده، در نظروی عمل بد بجا آوردی و اوربایی حتی را به شمشیر زده، زن او را برای خود به زنی گرفتی، و او را با شمشیر بنی عمون به قتل رسانیدی.¹⁰ پس حال شمشیر از خانه تو هرگز دور نخواهد شد به علت اینکه مرا تحقیر نموده، زن اوربایی حتی را گرفتی تا زن تو باشد.¹¹ خداوند چنین می گوید: اینک من از خانه خودت بدی را بر تو عارض خواهم گردانید و زنان تو را پیش چشم تو گرفته، به همسایه ات خواهم داد، و او در نظر این آفتاب، با زنان تو خواهد خوابید.¹² زیرا که تو این کار را به پنهانی کردی، اما من این کار را پیش تمام اسرائیل و در نظر آفتاب خواهم نمود.»¹³ و داود با ناتان گفت: «به خداوند گناه کرده ام.» ناتان به داود گفت: «خداوند نیز گناه تو را عفو نموده است که نخواهی مرد.¹⁴ لیکن چون از این امر باعث کفر گفتن دشمنان خداوند شده ای، پسری نیز که برای تو زاییده شده است، البته خواهد مرد.»¹⁵ پس ناتان به خانه خود رفت.

¹⁶ پس داود از خدا برای طفل استدعا نمود و داود روزه گرفت و داخل شده، تمامی شب بر روی زمین خوابید.¹⁷ و مشایخ خانه اش بر او برخاستند تا او را از زمین برخیزانند، اما قبول نکرد و با ایشان نان نخورد.¹⁸ و در روز هفتم طفل بمرد و خادمان داود ترسیدند که از مردن طفل او را اطلاع دهند، زیرا گفتند: «اینک چون طفل زنده بود، با وی سخن گفتیم و قول ما را نشنید، پس اگر به او خبر دهیم که طفل مرده است، چه قدر زیاده رنجیده می شود.»¹⁹ و چون داود دید که بندگان با یکدیگر نجوی می کنند، داود فهمید که طفل مرده است، و داود به خادمان خود گفت: «آیا طفل مرده است؟» گفتند: «مرده است.»

²⁰ آنگاه داود از زمین برخاسته، خویشتن را شست و شو داده، تدهین کرد و لباس خود را عوض نموده، به خانه خداوند رفت و عبادت نمود و به خانه خود آمده، خوراک خواست که پیشش گذاشتند و خورد.²¹ و خادمانش به وی گفتند: «این چه کار است که کردی؟ وقتی که طفل زنده بود روزه گرفته، گریه نمودی و چون طفل مرد، برخاسته، خوراک خوردی؟»²² او گفت: «وقتی که طفل زنده بود روزه گرفتم و گریه نمودم زیرا فکر کردم کیست که بداند که شاید خداوند بر من ترحم فرماید تا طفل زنده بماند،²³ اما الان که مرده است، پس چرا من روزه بدارم؛ آیا می توانم دیگر او را باز بیاورم؟! من نزد او خواهم رفت لیکن او نزد من باز نخواهد آمد.»

²⁴ و داود زن خود بتشیع را تسلی داد و نزد وی درآمد، با او خوابید و او پسری زاییده، او را سلیمان نام نهاد. و خداوند او را دوست داشت.

²⁵ و به دست ناتان نبی فرستاد و او را به خاطر خداوند پدیدیا نام نهاد.

²⁶ و یوآب با ربه بنی عمون جنگ کرده، شهر پادشاه نشین را گرفت.²⁷ و یوآب قاصدان نزد داود فرستاده، گفت که «با ربه جنگ کردم و شهر آنها را گرفتم.»²⁸ پس الان بقیه قوم را جمع کن و در برابر شهر اردو زده، آن را بگیر، مبادا من شهر را بگیرم و به اسم من نامیده شود.»²⁹ پس داود تمامی قوم را جمع کرده، به ربه رفت و با آن جنگ کرده، آن را گرفت.³⁰ و تاج پادشاه ایشان را از سرش گرفت که وزنش یک وزنه طلا بود و سنگهای گرانبها داشت و آن را بر سر داود گذاشتند، و غنیمت از حد زیاده از شهر بردند.³¹ و خلق آنجا را بیرون آورده، ایشان را زیر آره ها و چومهای آهنین و تیشه های آهنین گذاشت و ایشان را از کوره آجرپزی گذرانید، و به همین طور با جمیع شهرهای بنی عمون رفتار نمود. پس داود و تمامی قوم به اورشلیم برگشتند.

امنون و تامار

13 و بعد از این، واقع شد که ابشالوم بن داود را خواهری نیکو صورت مسمی به تامار بود، و امنون، پسر داود، او را دوست می داشت.² و امنون به سبب خواهر خود تامار چنان گرفتار شد که بیمار گشت، زیرا که او باکره بود و به نظر امنون دشوار آمد که با وی کاری کند.³ و امنون رفیقی داشت که مسمی به یوناداب بن شمعی، برادر داود، بود، و یوناداب مردی بسیار زیرک بود.⁴ و او وی را گفت: «ای پسر پادشاه چرا روز به روز چنین لاغر می شوی و مرا خبر نمی دهی؟» امنون وی را گفت که «من تامار، خواهر برادر خود، ابشالوم را دوست می دارم.»

⁵ و یوناداب وی را گفت: «بر بستر خود خوابیده، تمارض نما و چون پدرت برای عیادت تو بیاید، وی را بگو: تمنا این که خواهر من تامار بیاید و مرا خوراک بخوراند و خوراک را در نظر من حاضر سازد تا ببینم و از دست وی بخورم.»⁶ پس امنون خوابید و تمارض نمود و چون پادشاه به عیادتش آمد، امنون به پادشاه گفت: «تمنا اینکه خواهرم تامار بیاید و دو قرص طعام پیش من بیزد تا از دست او بخورم.»

⁷ و داود نزد تامار به خانه اش فرستاده، گفت: «الان به خانه برادرت امنون برو و برایش طعام بساز.»⁸ و تامار به خانه برادر خود، امنون، رفت. و او خوابیده بود. و آرد گرفته، خمیر کرد، و پیش او قرصها ساخته، آنها را پخت.⁹ و تابه را گرفته، آنها را پیش او ریخت. اما از خوردن ابا نمود. و گفت: «همه کس را از نزد من بیرون کنید.» و همگان از نزد او بیرون رفتند.¹⁰ و امنون به تامار گفت: «خوراک را به اطاق بیاور تا از دست تو بخورم.» و تامار قرصها را که ساخته بود، گرفته، نزد برادر خود، امنون، به اطاق آورد.¹¹ و چون پیش او گذاشت تا بخورد، او وی را گرفته، به او گفت: «ای خواهرم بیا با من بخواب.»¹² او وی را گفت: «نی ای برادرم، مرا ذلیل نساز زیرا که چنین کار در اسرائیل کرده نشود، این قباحت را به عمل میاور. اما من کجا ننگ خود را برم و اما تو مثل یکی از سفها در اسرائیل خواهی شد، پس حال تمنا اینکه به پادشاه بگویی، زیرا که مرا از تو دریغ نخواهد نمود.»¹⁴ لیکن او نخواست سخن وی را بشنود، و بر او زور آور شده، او را مجبور ساخت و با او خوابید.

¹⁵ آنگاه امنون با شدت بر وی بغض نمود، و بغضی که با او ورزید از محبتی که با وی می داشت، زیاده بود، پس امنون وی را گفت: «برخیز و برو.»¹⁶ او وی را گفت: «چنین مکن. زیرا این ظلم عظیم که در بیرون کردن من می کنی، بدتر است از آن دیگری که با من کردی.» لیکن او نخواست که وی را بشنود.¹⁷ پس خادمی را که او را خدمت می کرد خوانده، گفت: «این دختر را از نزد من بیرون کن و در را از عقبش ببند.»¹⁸ و او جامه رنگارنگ دربر داشت زیرا که دختران باکره پادشاه به این گونه لباس، ملبس می شدند. و خادمش او را بیرون کرده، در را از عقبش بست.¹⁹ و تامار خاکستر بر سر خود ریخته، و جامه رنگارنگ که در برش بود، دریده، دست خود را بر سر گذارده، روانه شد. و چون می رفت، فریاد می نمود.

²⁰ و برادرش، ابشالوم، وی را گفت: «که آیا برادرت، امنون، با تو بوده است؟ پس ای خواهرم اکنون خاموش باش. او برادر توست و از این کار متفکر مباش.» پس تامار در خانه برادر خود، ابشالوم، در پریشان حالی ماند.²¹ و چون داود پادشاه تمامی این وقایع را شنید، بسیار غضبناک شد.

22 و ایشالوم به امنون سخنی نیک یا بدنگفت، زیرا که ایشالوم امنون را بغض می‌داشت، به علت اینکه خواهرش تامار را ذلیل ساخته بود.

مرگ امنون

23 و بعد از دو سال تمام، واقع شد که ایشالوم در بعل حاصور که نزد افرایم است، پشم برندگان داشت. و ایشالوم تمامی پسران پادشاه را دعوت نمود. 24 و ایشالوم نزد پادشاه آمده، گفت: «اینک حال، بنده تو، پشم برندگان دارد. تمنا اینکه پادشاه با خادمان خود همراه بنده ات بیایند.» 25 پادشاه به ایشالوم گفت: «نی‌ای پسر، همه ما نخواهیم آمد مبادا برای تو بار سنگین باشیم.» و هرچند او را الحاح نمود لیکن نخواست که بیاید او را برکت داد. 26 و ایشالوم گفت: «پس تمنا اینکه برادرم، امنون، با ما بیاید.» پادشاه او را گفت: «چرا با تو بیاید؟» 27 اما چون ایشالوم او را الحاح نمود، امنون و تمامی پسران پادشاه را با او روانه کرد. 28 و ایشالوم خادمان خود را امر فرموده، گفت: «ملاحظه کنید که چون دل امنون از شراب خوش شود، و به شما بگویم که امنون را بزئید. آنگاه او را بکشید، و مترسید، آیا من شما را امر فرمودم. پس دلیر و شجاع باشید.» 29 و خادمان ایشالوم با امنون به طوری که ایشالوم امر فرموده بود، به عمل آوردند، و جمیع پسران پادشاه برخاسته، هر کس به قاطر خود سوار شده، گریختند. 30 و چون ایشان در راه می‌بودند، خبر به داود رسانیده، گفتند که «ایشالوم همه پسران پادشاه راکشته و یکی از ایشان باقی نمانده است.» 31 پس پادشاه برخاسته، جامه خود را درید و به روی زمین دراز شد و جمیع بندگانش با جامه دریده در اطرافش ایستاده بودند. 32 اما یوناداب بن شمعی برادر داود متوجه شده، گفت: «آقایم گمان نبرد که جمیع جوانان، یعنی پسران پادشاه کشته شده‌اند، زیرا که امنون تنها مرده است چونکه این، نزد ایشالوم مقرر شده بود از روزی که خواهرش تامار را ذلیل ساخته بود. 33 و الان آقایم، پادشاه از این امر متفکر نشود، و خیال نکند که تمامی پسران پادشاه مرده‌اند زیرا که امنون تنها مرده است.»

34 و ایشالوم گریخت، و جوانی که دیده بانی می‌کرد، چشمان خود را بلند کرده، نگاه کرد و اینک خلق بسیاری از بهلولی کوه که در عقبش بود، می‌آمدند. 35 و یوناداب به پادشاه گفت: «اینک پسران پادشاه می‌آیند، پس به طوری که بنده ات گفت، چنان شد.» 36 و چون از سخن گفتن فارغ شد، اینک پسران پادشاه رسیدند و آواز خود را بلند کرده، گریستند، و پادشاه نیز و جمیع خادمانش به آواز بسیار بلند گریه کردند. 37 و ایشالوم فرار کرده، نزد تلمای ابن عمیهود، پادشاه جشور رفت، و داود برای پسر خود هر روز نوحه گری می‌نمود. 38 و ایشالوم فرار کرده، به جشور رفت و سه سال در آنجا ماند. 39 و داود آرزو می‌داشت که نزد ایشالوم بیرون رود، زیرا درباره امنون تسلی یافته بود، چونکه مرده بود.

بازگشت ایشالوم به اورشلیم

14 و یوآب بن صرویه فهمید که دل پادشاه به ایشالوم مایل است. 2 پس یوآب به تقوع فرستاده، زنی دانشمند از آنجا آورد و به وی گفت: «تمنا اینکه خویشتن را مثل ماتم کننده ظاهر سازی، و لباس تعزیت پوشی و خود را به روغن تدهین کنی و مثل زنی که روزهای بسیار به جهت مرده ماتم گرفته باشد، بشوی. 3 و نزد پادشاه داخل شده، او را بدین مضمون بگویی.» پس یوآب سخنان را به دهانش گذاشت. 4 و چون زن تقوعیه با پادشاه سخن گفت، به روی خود به زمین افتاده، تعظیم نمود و گفت: «ای پادشاه، اعانت فرما.» 5 و پادشاه به او گفت: «تو راجه شده است؟» عرض کرد: «اینک من زن بیوه هستم و شوهرم مرده است. 6 و کنیز تو را دو پسر بود و ایشان با یکدیگر در صحرا مخاصمه نمودند و کسی نبود که ایشان را از یکدیگر جدا کند. پس یکی از ایشان دیگری را زد و کشت. 7 و اینک تمامی قبیله بر کنیز تو برخاسته، و می‌گویند قاتل برادر خود را بسپار تا او را به عوض جان برادرش که کشته شده است، به قتل برسانیم، و وارث را نیز هلاک کنیم. و به اینطور اخگر مرا که باقی‌مانده است، خاموش خواهند کرد، و برای شوهرم نه اسم و نه اعقاب بر روی زمین و خواهند گذاشت.»

8 پادشاه به زن فرمود: «به خانه ات برو و من درباره ات حکم خواهم نمود.» 9 و زن تقوعیه به پادشاه عرض کرد: «ای آقایم پادشاه، تقصیر بر من و بر خاندان من باشد و پادشاه و کرسی او بی تقصیر باشند.» 10 و پادشاه گفت: «هرکه با تو سخن گوید، او را نزد من بیاور، و دیگر به تو ضرر نخواهد رسانید.» 11 پس زن گفت: «ای پادشاه، بیهوه، خدای خود را به یاد آور تا ولی مقتول، دیگر هلاک نکند، مبادا پسر مرا تلف سازند.» پادشاه گفت: «به حیات خداوند قسم که مویی از سر پسر تو به زمین نخواهد افتاد.» 12 پس زن گفت: «مستدعی آنکه کنیزت با آقای خود پادشاه سخنی گوید.» گفت: «بگو.» 13 زن گفت: «پس چرا درباره قوم خدا مثل این تدبیر کرده‌ای و پادشاه در گفتن این سخن مثل تقصیرکار است، چونکه پادشاه آواره شده خود را باز نیاورده است. 14 زیرا ما باید البته بمیریم و مثل آب هستیم که به زمین ریخته شود، و آن رانتوان جمع کرد، و خدا جان را نمی‌گیرد بلکه تدبیرها می‌کند تا آواره شده‌ای از او آواره نشود. 15 و حال که به قصد عرض کردن این سخن، نزد آقای خود، پادشاه، آمدم، سبب این بود که خلق، مرا ترسانیدند، و کنیزت فکر کرد که چون به پادشاه عرض کنم، احتمال دارد که پادشاه عرض کنیز خود را به انجام خواهد رسانید. 16 زیرا پادشاه اجابت خواهد نمود که کنیز خود را از دست کسی که می‌خواهد مرا و پسر مرا با هم از میراث خدا هلاک سازد، برهاند. 17 و کنیز تو فکر کرد که کلام آقایم، پادشاه، باعث تسلی خواهد بود، زیرا که آقایم، پادشاه، مثل فرشته خداست تانیک و بد را تشخیص کند، و بیهوه، خدای تو همراه تو باشد.»

18 پس پادشاه در جواب زن فرمود: «چیزی را که از تو سوال می‌کنم، از من مخفی مدار.» زن عرض کرد «آقایم پادشاه، بفرماید.» 19 پادشاه گفت: «آیا دست یوآب در همه این کار با تو نیست؟» زن در جواب عرض کرد: «به حیات جان تو، ای آقایم پادشاه که هیچ‌کس از هر چه آقایم پادشاه بفرماید به طرف راست یا چپ نمی‌تواند انحراف ورزد، زیرا که بنده تو یوآب، اوست که مرا امر فرموده است، و اوست که تمامی این سخنان را به دهان کنیزت گذاشته است. 20 برای تبدیل صورت این امر، بنده تو، یوآب، این کار را کرده است، اما حکمت آقایم، مثل حکمت فرشته خدا می‌باشد تا هر چه بر روی زمین است، بداند.»

21 پس پادشاه به یوآب گفت: «اینک این کار را کرده‌ام. حال برو و ایشالوم جوان را باز آور.» 22 آنگاه یوآب به روی خود به زمین افتاده، تعظیم نمود، و پادشاه را تحسین کرد و یوآب گفت: «ای آقایم پادشاه امروز بنده ات می‌داند که در نظر تو التفات یافته‌ام چونکه پادشاه کار بنده خود را به انجام رسانیده است.» 23 پس یوآب برخاسته، به جشور رفت و ایشالوم را به اورشلیم باز آورد. 24 و پادشاه فرمود که به خانه خود برگردد و روی مرا نبیند. پس ایشالوم به خانه خود رفت و روی پادشاه را ندید.

25 و در تمامی اسرائیل کسی نیکو منظر و بسیار ممدوح مثل ایشالوم نبود که از کف پا تا فرق سرش در او عیبی نبود. 26 و هنگامی که موی سر خود را می‌چید، (زیرا آن را در آخر هر سال می‌چید، چونکه بر او سنگین می‌شد و از آن سبب آن را می‌چید) موی سر خود را وزن نموده، دو بیست مثقال به وزن شاه می‌یافت. 27 و برای ایشالوم سه پسر و یک دختر مسمی به تامارزاییده شدند. و او دختری نیکو صورت بود.

28 و ایشالوم دو سال تمام در اورشلیم مانده، روی پادشاه را ندید. 29 پس ایشالوم، یوآب را طلبید تا او را نزد پادشاه بفرستد. اما نخواست که نزد وی بیاید. و باز بار دیگر فرستاد و نخواست که بیاید. 30 پس به خادمان خود گفت: «ببینید، مزرعه یوآب نزد مزرعه من است و در آنجا جودارد. بروید و آن را به آتش بسوزانید.» پس خادمان ایشالوم مزرعه را به آتش سوزانیدند. 31 آنگاه یوآب برخاسته، نزد ایشالوم به خانه‌اش رفته، وی را گفت که «چرا خادمان تو مزرعه مرا آتش زده‌اند؟» 32 ایشالوم به یوآب گفت: «اینک نزد تو فرستاده، گفتم: اینجا بیا تا تو را نزد پادشاه بفرستم تا بگویی برای چه از جشور آمده‌ام؟ مرا بهتر می‌بود که تا بحال در آنجا مانده باشم، پس حال روی پادشاه را ببینم و اگر گناهی در من باشد، مرا بکشد.» 33 پس یوآب نزد پادشاه رفته، او را مخبر ساخت. و او ایشالوم را طلبید که پیش پادشاه آمد و به حضور پادشاه رو به زمین افتاده، تعظیم کرده و پادشاه، ایشالوم را بوسید.

شگرد ابشالوم

15

و بعد از آن، واقع شد که ابشالوم اربابه‌ای و اسبان و پنجاه مرد که پیش او بودند، مهیا نمود.² و ابشالوم صبح زود برخاسته، به کناره راه دروازه می‌ایستاد، و هر کسی که دعوی می‌داشت و نزد پادشاه به محاکمه می‌آمد، ابشالوم او را خوانده، می‌گفت: «تو از کدام شهر هستی؟» و او می‌گفت: «بنده ات از فلان سبط از اسباط اسرائیل هستم.»³ و ابشالوم او را می‌گفت: «ببین، کارهای تو نیکو و راست است لیکن از جانب پادشاه کسی نیست که تو را بشنود.»⁴ و ابشالوم می‌گفت: «کاش که در زمین داور می‌شدم و هر کس که دعوی یا مرافعه‌ای می‌داشت، نزد من می‌آمد و برای او انصاف می‌نمودم.»⁵ و هنگامی که کسی نزدیک آمده، او را تعظیم می‌نمود، دست خود را دراز کرده، او را می‌گرفت و می‌بوسید.⁶ و ابشالوم با همه اسرائیل که نزد پادشاه برای داور می‌آمدند بدین منوال عمل می‌نمود، پس ابشالوم دل مردان اسرائیل را فریفت.⁷

و بعد از انقضای چهل سال، ابشالوم به پادشاه گفت: «مستدعی اینکه بروم تا ندی را که برای خداوند در حبرون کرده‌ام، وفا نمایم،⁸ زیرا که بنده ات وقتی که در جشور ارام ساکن بودم، نذر کرده، گفتم که اگر خداوند مرا به اورشلیم باز آورد، خداوند را عبادت خواهم نمود.»⁹ پادشاه وی را گفت: «به سلامتی برو.» پس او برخاسته، به حبرون رفت.¹⁰ و ابشالوم، جاسوسان به تمامی اسباط اسرائیل فرستاده، گفت: «به مجرد شنیدن آواز کرنا بگویند که ابشالوم در حبرون پادشاه شده است.»¹¹ و دوپست نفر که دعوت شده بودند، همراه ابشالوم از اورشلیم رفتند، و اینان به صافدلی رفته، چیزی ندانستند.¹² و ابشالوم اخیئوفل جیلونی را که مشیر داود بود، از شهرش، جیلوه، وقتی که قربانی‌ها می‌گذرانید، طلبید و فتنه سخت شد، و قوم با ابشالوم روزبه روز زیاده می‌شدند.

فرار داود

¹³ و کسی نزد داود آمده، او را خبر داده، گفت که «دلهای مردان اسرائیل در عقب ابشالوم گرویده است.»¹⁴ و داود به تمامی خادمانی که با او در اورشلیم بودند، گفت: «برخاسته، فرار کنیم والا ما را از ابشالوم نجات نخواهد بود. پس به تعجیل روانه شویم مبادا او ناگهان به ما برسد و بدی بر ما عارض شود و شهر را به دم شمشیر بزند.»¹⁵ و خادمان پادشاه، به پادشاه عرض کردند: «اینک بندگان حاضرند برای هرچه آقای ما پادشاه اختیار کند.»¹⁶ پس پادشاه و تمامی اهل خانه‌اش با وی بیرون رفتند، و پادشاه ده زن را که متعه او بودند، برای نگاه داشتن خانه واگذاشت.¹⁷ و پادشاه و تمامی قوم با وی بیرون رفته، دربیت مرحق توقف نمودند.¹⁸ و تمامی خادمانش پیش او گذشتند و جمیع کریتیان و جمیع فلیتیان و جمیع جتیان، یعنی ششصد نفر که از جت در عقب او آمده بودند، پیش روی پادشاه گذشتند.

¹⁹ و پادشاه به اتای جتی گفت: «تو نیز همراه ما چرا می‌آیی؟ برگرد و همراه پادشاه بمان زیرا که تو غریب هستی و از مکان خود نیز جلائی وطن کرده‌ای.»²⁰ دیروز آمدی. پس آیا امروز تو را همراه ما آواره گردانم و حال آنکه من می‌روم به جایی که می‌روم. پس برگرد و برادران خود را برگردان و رحمت و راستی همراه تو باد.»²¹ و اتای در جواب پادشاه عرض کرد: «به حیات خداوند و به حیات آقایم پادشاه، قسم که هر جایی که آقایم پادشاه خواه در موت و خواه در زندگی، باشد، بنده تو در آنجا خواهد بود.»²² و داود به اتای گفت: «بیا و پیش برو.» پس اتای جتی با همه مردمانش و جمیع اطفالی که با او بودند، پیش رفتند.²³ و تمامی اهل زمین به آواز بلند گریه کردند، و جمیع قوم عبور کردند، و پادشاه از نهر قدرون عبور کرد و تمامی قوم به راه بیابان گذشتند.

²⁴ و اینک صادق نیز و جمیع لاویان با وی تابوت عهد خدا را برداشتند، و تابوت خدا را نهادند و تا تمامی قوم از شهر بیرون آمدند، ایباتار قربانی می‌گذرانید.²⁵ و پادشاه به صادق گفت: «تابوت خدا را به شهر برگردان. پس اگر در نظر خداوند التفات یابم مرا باز خواهد آورد، و آن راو مسکن خود را به من نشان خواهد داد.»²⁶ و اگر چنین گوید که از تو راضی نیستم،

اینک حاضرم هر چه در نظرش پسند آید، به من عمل نماید.»²⁷ و پادشاه به صادق کاهن گفت: «آیا تو را بی نیستی؟ پس به شهر به سلامتی برگرد و هر دو پسر شما، یعنی اخیمعص، پسر تو، و یوناتان، پسر ایباتار، همراه شما باشند.»²⁸ بدانید که من در کناره‌های بیابان درنگ خواهم نمود تا پیغامی از شما رسیده، مرا مخبر سازد.»²⁹ پس صادق و ایباتار تابوت خدا را به اورشلیم برگردانید، در آنجا ماندند.

³⁰ و اما داود به فراز کوه زیتون برآمد و چون می‌رفت، گریه می‌کرد و با سر پوشیده و پای برهنه می‌رفت و تمامی قومی که همراهش بودند، هریک سر خود را پوشانیدند و گریه‌کنان می‌رفتند.³¹ و داود را خبر داده، گفتند: «که اخیئوفل، یکی از فتنه انگیزان، با ابشالوم شده است. و داود گفت: «ای خداوند، مشورت اخیئوفل را حماقت گردان.»

³² و چون داود به فراز کوه، جایی که خدا راسجده می‌کنند رسید، اینک حوشای ارکی با جامه دریده و خاک بر سر ریخته او را استقبال کرد.³³ و داود وی را گفت: «اگر همراه من بیایی برای من بار خواهی شد.»³⁴ اما اگر به شهر برگردی و به ابشالوم بگویی: ای پادشاه، من بنده تو خواهم بود، چنانکه پیشتر بنده تو بودم، الان بنده تو خواهم بود. آنگاه مشورت اخیئوفل را برای من باطل خواهی گردانید.³⁵ و آیا صادق و ایباتار کهنه در آنجا همراه تو نیستند؟ پس هر چیزی را که از خانه پادشاه بشنوی، آن را به صادق و ایباتار کهنه اعلام نما.³⁶ و اینک دوپسر ایشان اخیمعص، پسر صادق، و یوناتان، پسر ایباتار، در آنجا با ایشانند و هر خبری را که می‌شنوید، به دست ایشان، نزد من خواهید فرستاد.»³⁷ پس حوشای، دوست داود، به شهر رفت و ابشالوم وارد اورشلیم شد.

داود و صیبا

16

و چون داود از سر کوه اندکی گذشته بود، اینک صیبا، خادم مفیبوش، بایک جفت الاغ آراسته که دوپست قرص نان و صد قرص کشمش و صد قرص انجیر و یک مشک شراب بر آنها بود، به استقبال وی آمد.² و پادشاه به صیبا گفت: «از این چیزها چه مقصود داری؟» صیبا گفت: «الاغها به جهت سوار شدن اهل خانه پادشاه، و نان و انجیر برای خوراک خادمان، و شراب به جهت نوشیدن خسته شدگان در بیابان است.»³ پادشاه گفت: «اما پسر آقایت کجا است؟» صیبا به پادشاه عرض کرد: «اینک در اورشلیم مانده است، زیرا فکر می‌کند که امروز خاندان اسرائیل سلطنت پدر مرا به من رد خواهند کرد.»⁴ پادشاه به صیبا گفت: «اینک کل مایملک مفیبوش از مال توست.» پس صیبا گفت: «اظهار بندگی می‌نمایم ای آقایم پادشاه، تمنا اینکه در نظر تو التفات یابم.»

دشنام شمعی

⁵ و چون داود پادشاه به بحوریم رسید، اینک شخصی از قبیله خاندان شاول مسمی به شمعی از آنجا بیرون آمد و چون می‌آمد، دشنام می‌داد.⁶ و به داود و به جمیع خادمان داود پادشاه سنگهای انداخت، و تمامی قوم و جمیع شجاعان به طرف راست و چپ او بودند⁷ و شمعی دشنام داد، چنین می‌گفت: «دور شو دور شوای مردخون ریز وای مرد بلیعال!»⁸ خداوند تمامی خون خاندان شاول را که در جایش سلطنت نمودی بر تو رد کرده، و خداوند سلطنت را به دست پسر تو ابشالوم، تسلیم نموده است، و اینک چونکه مردی خون ریز هستی، به شرارت خود گرفتار شده‌ای.»⁹ و ایبشای این صریحه به پادشاه گفت که «چرا این سگ مرده، آقایم پادشاه را دشنام دهد؟ مستدعی آنکه بروم و سرش را از تن جدا کنم.»¹⁰ پادشاه گفت: «ای پسران صریحه مرا با شما چه کار است؟ بگذارید که دشنام دهد، زیرا خداوند او را گفته است که داود را دشنام بده، پس کیست که بگوید چرا این کار را می‌کنی؟»¹¹ و داود به ایبشای و به تمامی خادمان گفت: «اینک پسر من که از صلب من بیرون آمد، قصد جان من دارد، پس حال چند مرتبه زیاده این بنیامینی، پس او را بگذارید که دشنام دهد زیرا خداوند او را امر فرموده است.»¹² شاید خداوند بر مصیبت من نگاه کند و خداوند به عوض دشنامی که او امروز به من می‌دهد، به من جزای نیکو دهد.»¹³ پس داود و مردانش راه خود را پیش گرفتند و اما شمعی در برابر

17 و یوناتان و اخیمص نزد عین روجل توقف می نمودند و کنیزی رفته، برای ایشان خبر می آورد، و ایشان رفته، به داود پادشاه خبر می رسانیدند، زیرا نمی توانستند به شهر داخل شوند که مبادا خوبیشان را ظاهر سازند. 18 اما غلامی ایشان را دیده، به ابشالوم خبر داد، و هر دو ی ایشان به زودی رفته، به خانه شخصی در بحوریم داخل شدند و در حیاط او چاهی بود که در آن فرود شدند. 19 و زن، سرپوش چاه را گرفته، بر دهنه اش گسترانید و بلغور بر آن ریخت. پس چیزی معلوم نشد. 20 و خادمان ابشالوم نزد آن زن به خانه درآمد، گفتند: «اخیمص و یوناتان کجا هستند؟» زن به ایشان گفت: «از نهر آب عبور کردند.» پس چون جستجو کرده، نیافتند، به اورشلیم برگشتند.

21 و بعد از رفتن آنها، ایشان از چاه برآمدند و رفته، داود پادشاه را خبر دادند و به داود گفتند: «برخیزید و به زودی از آب عبور کنید، زیرا که اخیتوفل درباره شما چنین مشورت داده است.» 22 پس داود و تمامی قومی که همراهش بودند، برخاستند و از اردن عبور کردند و تا طلوع فجر یکی باقی نماند که از اردن عبور نکرده باشد. 23 اما چون اخیتوفل دید که مشورت او بجا آورده نشد، الاغ خود را بیاراست و برخاسته، به شهر خود به خانه اش رفت و برای خانه خودتدارک دیده، خوبش را خفه کرد و مرد و او را در قبر پدرش دفن کردند. 24 اما داود به محنایم آمد و ابشالوم از اردن گذشت و تمامی مردان اسرائیل همراهش بودند. 25 و ابشالوم، عماسا را به جای یوآب به سرداری لشکر نصب کرد، و عماسا پسر شخصی مسمی به پتیرای اسرائیلی بود که نزد ابیجایل، دختر ناحاش، خواهر صرویه، مادر یوآب درآمد بود. 26 پس اسرائیل و ابشالوم در زمین جلعاد اردو زدند. 27 و واقع شد که چون داود به محنایم رسید، شوبی ابن ناحاش از ربت بنی عمون و ماکیبر بن عمیئیل از لودبار و برزلائی جلعادی از روجلیم، 28 بسترها و کاسه ها و ظروف سفالین و گندم و جو و آرد و خوشه های برشته و باقلا و عدس و نخود برشته، 29 و غسل و کره و گوسفندان و پنیرگاو برای خوراک داود و قومی که همراهش بودند آوردند، زیرا گفتند که قوم در بیابان گرسنه و خسته و تشنه می باشند.

مرگ ابشالوم

18 و داود قومی را که همراهش بودند، سان دید، و سرداران هزاره و سرداران صده برایشان تعیین نمود. 2 و داود قوم را روانه نمود، ثلثی به دست یوآب و ثلثی به دست ابیشای ابن صرویه، برادر یوآب، و ثلثی به دست اتای جتی. و پادشاه به قوم گفت: «من نیز البته همراه شما می آیم.» 3 اما قوم گفتند: «تو همراه ما نخواهی آمد زیرا اگر ما فرار کنیم درباره ما فکر نخواهند کرد و اگر نصف ما بمیریم برای ما فکر نخواهند کرد و حال تو مثل ده هزار نفر ما هستی، پس الان بهتر این است که ما را از شهر امداد کنی.» 4 پادشاه به ایشان گفت: «آنچه در نظر شما پسند آید، خواهم کرد.» و پادشاه به جانب دروازه ایستاده بود، و تمامی قوم با صدها و هزاره هابیرون رفتند. 5 و پادشاه یوآب و ابیشای و اتای را امر فرموده، گفت: «به خاطر من بر ابشالوم جوان به رفق رفتار نمایید. و چون پادشاه جمیع سرداران را درباره ابشالوم فرمان داد، تمامی قوم شنیدند. 6 پس قوم به مقابله اسرائیل به صحرا بیرون رفتند و جنگ در جنگل افرایم بود. 7 و قوم اسرائیل در آنجا از حضور بندگان داود شکست یافتند، و در آن روز کشتار عظیمی در آنجا شد و بیست هزار نفر کشته شدند. 8 و جنگ در آنجا بر روی تمامی زمین منتشر شد و در آن روز آنانی که از جنگل هلاک گشتند، بیشتر بودند از آنانی که به شمشیر کشته شدند. 9 و ابشالوم به بندگان داود برخورد و ابشالوم بر قاطر سوار بود و قاطر زیر شاخه های پیچیده شده بلوط بزرگی درآمد، و سر او در میان بلوط گرفتار شد، به طوری که در میان آسمان و زمین آویزان گشت و قاطری که زیرش بود، بگذشت. 10 و شخصی آن را دیده، به یوآب خبر رسانید و گفت: «اینک ابشالوم را دیدم که در میان درخت بلوط آویزان است.» 11 و یوآب به آن شخصی که او را خبر داد، گفت: «هان تو دیده ای، پس چرا او را در آنجا به زمین نزدی؟ و من ده مثقال نقره و کمربندی به تو می دادم.» 12 آن

ایشان به جانب کوه می رفت و چون می رفت، دشنام داده، سنگها به سوی او می انداخت و خاک به هوا می پاشید. 14 و پادشاه با تمامی قومی که همراهش بودند، خسته شده، آمدند و در آنجا استراحت کردند. 15 و اما ابشالوم و تمامی گروه مردان اسرائیل به اورشلیم آمدند، و اخیتوفل همراهش بود، 16 و چون حوشای ارکی، دوست داود، نزد ابشالوم رسید، حوشای به ابشالوم گفت: «پادشاه زنده بماند! پادشاه زنده بماند!» 17 و ابشالوم به حوشای گفت: «آیا مهربانی تو با دوست خود این است؟ چرا با دوست خود نرفتی؟» 18 و حوشای به ابشالوم گفت: «نی، بلکه هر کس را که خداوند و این قوم و جمیع مردان اسرائیل برگزیده باشند، بنده او خواهم بود و نزد او خواهم ماند. 19 و ثانی که را می باید خدمت نمایم؟ آیا نه نزد پسر او؟ پس چنانکه به حضور پدر تو خدمت نموده ام، به همان طور در حضور تو خواهم بود.»

20 و ابشالوم به اخیتوفل گفت: «شما مشورت کنید که چه بکنیم.» 21 و اخیتوفل به ابشالوم گفت که «نزد متعه های پدر خود که به جهت نگاهبانی خانه گذاشته است، در آی، و چون تمامی اسرائیل بشنوند که نزد پدرت مکروه شده ای، آنگاه دست تمامی همراهانت قوی خواهد شد.» 22 پس خیمه ای بر پشت بام برای ابشالوم برپا کردند و ابشالوم در نظر تمامی بنی اسرائیل نزد متعه های پدرش درآمد. 23 و مشورتی که اخیتوفل در آن روزها می داد، مثل آن بود که کسی از کلام خدا سوال کند. و هر مشورتی که اخیتوفل هم به داود و هم به ابشالوم می داد، چنین می بود.

17 و اخیتوفل به ابشالوم گفت: «مرا اذن بده که دوازده هزار نفر را برگزیده، برخیزم و شبانگاه داود را تعاقب نمایم.» 2 پس در حالتی که او خسته و دستهایش سست است بر اورسیده، او را مضطرب خواهم ساخت و تمامی قومی که همراهش هستند، خواهند گریخت، و پادشاه را به تنهایی خواهم کشت. 3 و تمامی قوم را نزد تو خواهم برگردانید زیرا شخصی که او را می طلبی مثل برگشتن همه است، پس تمامی قوم در سلامتی خواهند بود.» 4 و این سخن در نظر جمیع مشایخ اسرائیل پسند آمد.

5 و ابشالوم گفت: «حوشای ارکی را نیز بخوانید تا بشنویم که او چه خواهد گفت.» 6 و چون حوشای نزد ابشالوم آمد، ابشالوم وی را خطاب کرده، گفت: «اخیتوفل بدین مضمون گفته است، پس تو بگو که برحسب رای او عمل نمایم یا نه.» 7 حوشای به ابشالوم گفت: «مشورتی که اخیتوفل این مرتبه داده است، خوب نیست.» 8 و حوشای گفت: «می دانی که پدرت و مردانش شجاع هستند و مثل خرسی که بچه هایش را در بیابان گرفته باشند، در تلخی جانند، و پدرت مرد جنگ آزموده است، و شب را در میان قوم نمی ماند. 9 اینک او الان درحرفه ای یا جای دیگر مخفی است، و واقع خواهد شد که چون بعضی از ایشان در ابتدا بیفتند، هر کس که بشنود خواهد گفت: در میان قومی که تابع ابشالوم هستند، شکستی واقع شده است. 10 و نیز شجاعی که دلش مثل دل شیر باشد، بالکل گداخته خواهد شد، زیرا جمیع اسرائیل می دانند که پدر تو جباری است و رفیقانش شجاع هستند. 11 لهذا رای من این است که تمامی اسرائیل از دان تا بئر شبع که مثل ریگ کناره دریا بی شمارند، نزد تو جمع شوند، و حضرت تو همراه ایشان برود. 12 پس در مکانی که یافت می شود بر او خواهیم رسید، و مثل شبثی که بر زمین می ریزد بر او فرود خواهیم آمد، و از او و تمامی مردانی که همراه وی می باشند، یکی هم باقی نخواهد ماند. 13 و اگر به شهری داخل شود، آنگاه تمامی اسرائیل طنابا به آن شهر خواهند آورد و آن شهر را به نهر خواهند کشید تا یک سنگ ریزه ای هم در آن پیدانشود.»

14 پس ابشالوم و جمیع مردان اسرائیل گفتند: «مشورت حوشای ارکی از مشورت اخیتوفل بهتر است.» زیرا خداوند مقدر فرموده بود که مشورت نیکوی اخیتوفل را باطل گرداند تا آنکه خداوند بدی را بر ابشالوم برساند. 15 و حوشای به صادوق و ابیاتار کهنه گفت: «اخیتوفل به ابشالوم و مشایخ اسرائیل چنین و چنان مشورت داده، و من چنین و چنان مشورت داده ام. 16 پس حال به زودی بفرستید و داود را اطلاع داده، گویند: امشب در کناره های بیابان توقف نما بلکه به هر طوری که توانی عبور کن، مبادا پادشاه و همه کسانی که همراه وی می باشند، بلعیده شوند.»

کرده، از روی خجالت دزدانه می‌آیند.⁴ و پادشاه روی خود را پوشانید و پادشاه به آواز بلند صدا زد که ای پسر امیشالوم! ای امیشالوم! پسر من! ای پسر یوآب نزد پادشاه به خانه درآمده، گفت: «امروز روی تمامی بندگان خود را شرمند ساخته که جان تو و جان پسرانت و دخترانت و جان زنان و جان متعه هایت را امروز نجات دادند.⁶ چونکه دشمنان خود را دوست داشتی و محبان خویش را بغض نمودی، زیرا که امروز ظاهر ساختی که سرداران و خادمان نزد تو هیچ‌چند و امروز فهمیدم که اگر امیشالوم زنده می‌ماند و جمیع ما امروز می‌مردیم آنگاه در نظرتو پسند می‌آمد.⁷ و الان برخاسته، بیرون بیا و به بندگان خود سخنان دل آویز بگو، زیرا به خداوند قسم می‌خورم که اگر بیرون نیایی، امشب برای تو کسی نخواهد ماند، و این بلا برای تو بدتر خواهد بود از همه بلاهایی که از طفولیت تا این وقت به تو رسیده است.»⁸ پس پادشاه برخاست و نزد دروازه بنشست و تمامی قوم را خبر داده، گفتند که «اینک پادشاه نزد دروازه نشست است.» و تمامی قوم به حضور پادشاه آمدند.

بازگشت داود به اورشلم

⁹ و جمیع قوم در تمامی اسباط اسرائیل منازعه کرده، می‌گفتند که «پادشاه ما را از دست دشمنان ما رها کرده است، و اوست که ما را از دست فلسطینیان رهایی داده، و حال به سبب امیشالوم از زمین فرار کرده است.»¹⁰ و امیشالوم که او را برای خود مسح نموده بودیم، در جنگ مرده است. پس الان شما چرا در بازآوردن پادشاه تاخیر می‌نمایید؟¹¹ و داود پادشاه نزد صادوق و ابیاتار که پادشاه فرستاده، گفت: «به مشایخ یهودا بگویید: شما چرا در بازآوردن پادشاه به خانه‌اش، آخر همه هستید، و حال آنکه سخن جمیع اسرائیل نزد پادشاه به خانه‌اش رسیده است.¹² شما برادران من هستید و شما استخوانها و گوشت منید. پس چرا در بازآوردن پادشاه، آخر همه می‌باشید؟¹³ و به عاماسا بگویید: آیا تو استخوان و گوشت من نیستی؟ خدا به من مثل این بلکه زیاده از این به عمل آورد اگر تو در حضور من در همه اوقات به جای یوآب، سردار لشکر، نباشی.»¹⁴ پس دل جمیع مردان یهودا را مثل یک شخص مایل گردانید که ایشان نزد پادشاه پیغام فرستادند که توو تمامی بندگان برگردید.¹⁵ پس پادشاه برگشته، به اردن رسید و یهودا به استقبال پادشاه به جلجال آمدند تا پادشاه را از اردن عبور دهند.

¹⁶ و شمعی بن جیرای بنیامینی که از بحوریم بود، تعجیل نموده، همراه مردان یهودا به استقبال داود پادشاه فرود آمد.¹⁷ و هزار نفر از بنیامینیان و صیبیا، خادم خاندان شاول، با پانزده پسرش و بیست خادمش همراهش بودند، و ایشان پیش پادشاه از اردن عبور کردند.¹⁸ و معبر را عبور دادند تا خاندان پادشاه عبور کنند، و هرچه در نظرش پسند آید بجا آورند.¹⁹ و به پادشاه گفت: «آقایم گناهی بر من اسناد ندهد و خطایی را که بنده ات در روزی که آقایم پادشاه از اورشلم بیرون می‌آمد ورزید بیاد نیاورد و پادشاه آن را به دل خود راه ندهد.²⁰ زیرا که بنده تو می‌داند که گناه کرده‌ام و اینک امروز من از تمامی خاندان یوسف، اول آمده‌ام و به استقبال آقایم، پادشاه، فرود شده‌ام.»²¹ و ابیشای ابن صرویه متوجه شده، گفت: «آیا شمعی به سبب اینکه مسیح خداوند را دشنام داده است، کشته نشود؟»²² اما داود گفت: «ای پسران صرویه مرا با شما چه کار است که امروز دشمن من باشید و آیا امروز کسی در اسرائیل کشته شود و آیا نمی‌دانم که من امروز بر اسرائیل پادشاه هستم؟»²³ پس پادشاه به شمعی گفت: «نخواهی مرد.» و پادشاه برای وی قسم خورد.

²⁴ و مفیوش، پسر شاول، به استقبال پادشاه آمد و از روزی که پادشاه رفت تا روزی که به سلامتی برگشت نه پایهای خود را ساز داده، و نه ریش خویش را طراز نموده، و نه جامه خود را شسته بود.²⁵ و چون برای ملاقات پادشاه به اورشلم رسید، پادشاه وی را گفت: «ای مفیوش چرا با من نیامدی؟»²⁶ او عرض کرد: «ای آقایم پادشاه، خادم من مرا فریب داد زیرا بنده ات گفت که الاغ خود را خواهم آراست تا بر آن سوار شده، نزد پادشاه بروم، چونکه بنده تولنگ است.»²⁷ و او بنده تو را نزد آقایم، پادشاه، متهم کرده است، لیکن آقایم، پادشاه، مثل فرشته خداست، پس هرچه در

شخص به یوآب گفت: «اگر هزار مثقال نقره به دست من می‌رسید دست خود را بر پسر پادشاه دراز نمی‌کردم، زیرا که پادشاه تو را و ابیشای و اتای را به سمع ما امر فرموده، گفت: «زنهار هر یکی از شما درباره امیشالوم جوان باحذر باشید.»¹³ والا بر جان خود ظلم می‌کردم چونکه هیچ امری از پادشاه مخفی نمی‌ماند، و خودت به ضد من بر می‌خاستی.»

¹⁴ آنگاه یوآب گفت: «نمی‌توانم با تو به اینطور تاخیر نمایم.» پس سه تیر به دست خود گرفته، آنها را به دل امیشالوم زد حینی که او هنوز در میان بلوط زنده بود.¹⁵ و ده جوان که سلاحداران یوآب بودند دور امیشالوم را گرفته، او را زدند و کشتند.

¹⁶ و چون یوآب کرنا را نواخت، قوم از تعاقب نمودن اسرائیل برگشتند، زیرا که یوآب قوم را منع نمود.¹⁷ و امیشالوم را گرفته، او را در حفره بزرگ که در جنگل بود، انداختند، و بر او توده بسیار بزرگ از سنگها افراشتند، و جمیع اسرائیل هر یک به خیمه خود فرار کردند.¹⁸ اما امیشالوم در حین حیات خود بنایی را که در وادی ملک است برای خود برپا کرد، زیرا گفت پسری ندارم که از او اسم من مذکور بماند، و آن بنا را به اسم خود مسمی ساخت. پس تا امروز ید امیشالوم خوانده می‌شود.

آگاهی داود از مرگ امیشالوم

¹⁹ و اخیمعص بن صادوق گفت: «حال بروم و مزده به پادشاه برسانم که خداوند انتقام او را از دشمنانش کشیده است.»²⁰ یوآب او را گفت: «تو امروز صاحب بشارت نیستی، اما روز دیگر بشارت خواهی برد و امروز مزده نخواهی داد چونکه پسر پادشاه مرده است.»²¹ و یوآب به کوشی گفت: «برو و از آنچه دیده‌ای به پادشاه خبر برسان.» و کوشی یوآب را تعظیم نموده، دوید.²² و اخیمعص بن صادوق، بار دیگر به یوآب گفت: «هرچه بشود، ملتمس اینکه من نیز در عقب کوشی بروم.» یوآب گفت: «ای پسر من چرا باید بدوی چونکه بشارت نداری که ببری؟»²³ گفت: «هرچه بشود، بروم.» او وی را گفت: «بدو.» پس اخیمعص به راه وادی دویده، از کوشی سبقت جست.

²⁴ و داود در میان دو دروازه نشست بود و دیده بان بر پشت بام دروازه به حصار برآمد و چشمان خود را بلند کرده، مردی را دید که اینک به تنهایی می‌دود.²⁵ و دیده بان آواز کرده، پادشاه را خبر داد و پادشاه گفت: «اگر تنهاست بشارت می‌آورد.» و او می‌آمد و نزدیک می‌شد.²⁶ و دیده بان، شخص دیگر را دید که می‌دود و دیده بان به دربان آواز داده، گفت: «شخصی به تنهایی می‌دود.» و پادشاه گفت: «او نیز بشارت می‌آورد.»²⁷ و دیده بان گفت: «دویدن اولی رامی بینم که مثل دویدن اخیمعص بن صادوق است.» پادشاه گفت: «او مرد خوبی است و خبر خوب می‌آورد.»²⁸ و اخیمعص ندا کرده، به پادشاه گفت: «سلامتی است.» و پیش پادشاه رو به زمین افتاده، گفت: «پهوه خدای تو متبارک باد که مردمانی که دست خود را بر آقایم پادشاه بلند کرده بودند، تسلیم کرده است.»²⁹ پادشاه گفت: «آیا امیشالوم جوان به سلامت است؟ و اخیمعص در جواب گفت: «چون یوآب، بنده پادشاه و بنده تو را فرستاد، هنگامه عظیمی دیدم که ندانستم که چه بود.»³⁰ و پادشاه گفت: «بگرد و اینجا بایست.» و او به آن طرف شده، بایستاد.

³¹ و اینک کوشی رسید و کوشی گفت: «برای آقایم، پادشاه، بشارت است، زیرا خداوند امروز انتقام تو را از هر که با تو مقاومت می‌نمود، کشیده است.»³² و پادشاه به کوشی گفت: «آیا امیشالوم جوان به سلامت است؟» کوشی گفت: «دشمنان آقایم، پادشاه، و هر که برای ضرر تو برخیزد، مثل آن جوان باشد.»

³³ پس پادشاه، بسیار مضطرب شده، به بالاخانه دروازه برآمد و می‌گریست و چون می‌رفت، چنین می‌گفت: «ای پسر امیشالوم! ای پسر امیشالوم! کاش که به جای تومی مردم، ای امیشالوم پسر امیشالوم! و به یوآب خبر دادند که اینک پادشاه گریه می‌کند و برای امیشالوم ماتم گرفته است.² و در آن روز برای تمامی قوم ظفر به ماتم مهبل گشت، زیرا قوم در آن روز شنیدند که پادشاه برای پسرش غمگین است.³ و قوم در آن روز دزدانه به شهر داخل شدند، مثل کسانی که از جنگ فرار

عماسا به استقبال ایشان آمد. و یوآب ردای جنگی دربرداشت و بر آن بندشمیری که در غلافش بود، بر کمرش بسته، و چون می‌رفت شمشیر از غلاف افتاد.⁹ و یوآب به عماسا گفت: «ای برادرم آیا به سلامت هستی؟» و یوآب ریش عماسا را به‌دست راست خود گرفت تا او را ببوسد.¹⁰ و عماسا به شمشیری که در دست یوآب بود، اعتنا نمود. پس او آن را به شکمش فرو برد که احشایش به زمین ریخت و او را دوباره نزد و مرد.

¹¹ و یکی از خادمان یوآب نزدی ایستاده، گفت: «هرکه یوآب را می‌خواهد و هرکه به طرف داود است، در عقب یوآب بیاید.»¹² و عماسا در میان راه در خونس می‌غلطید، و چون آن شخص دید که تمامی قوم می‌ایستند، عماسا را از میان راه در صحرا کشید و لباسی بر او انداخت زیرا دید که هرکه نزدش می‌آید، می‌ایستد.¹³ پس چون از میان راه برداشته شد، جمیع مردان در عقب یوآب رفتند تا شمع بن بکری را تعاقب نمایند.¹⁴ و او از جمیع اسباط اسرائیل تا آبل و تا بیت معکه و تمامی بیربان عبور کرد، و ایشان نیز جمع شده، او را متابعت کردند.¹⁵ و ایشان آمده، او را در آبل بیت معکه محاصره نمودند و پشت‌های در برابر شهر ساختند که در برابر حصار برپا شد، و تمامی قوم که با یوآب بودند، حصار را می‌زدند تا آن را منهدم سازند.¹⁶ و زنی حکیم از شهر صادر داد که بشنوید: «به یوآب بگویید: اینجا نزدیک بیا تا با تو سخن گویم.»¹⁷ و چون نزدیک وی شد، زن گفت که «آیا تو یوآب هستی؟» او گفت: «من هستم.» وی را گفت: «سخنان کنیز خود را بشنو.» او گفت: «می‌شنوم.»¹⁸ پس زن متکلم شده، گفت: «در زمان قدیم چنین می‌گفتند که هرآینه درآبل می‌باید مشورت بجویند و همچنین هر امری را ختم می‌کردند.¹⁹ من در اسرائیل سالم و امین هستم و تو می‌خواهی شهری و مادری را در اسرائیل خراب کنی، چرا نصیب خداوند را بالکل هلاک می‌کنی؟»²⁰ پس یوآب در جواب گفت: «حاشا از من حاشا از من! که هلاک یا خراب نمایم.²¹ کار چنین نیست بلکه شخصی مسمی به شمع بن بکری از کوهستان افرایم دست خود را بر داود پادشاه بلند کرده است. او را تنها بسپارید و از نزد شهر خواهم رفت.» زن در جواب یوآب گفت: «اینک سر او را از روی حصار نزد تو خواهند انداخت.»²² پس آن زن به حکمت خود نزد تمامی قوم رفت و ایشان سر شمع بن بکری را از تن جدا کرده، نزد یوآب انداختند و او کرنا رانواخته، ایشان از نزد شهر، هر کس به خیمه خود متفرق شدند. و یوآب به اورشلیم نزد پادشاه برگشت.²³ و یوآب، سردار تمامی لشکر اسرائیل بود، و بنایاهو ابن یهوآداع سردار کریتیان و فلیتیان بود.²⁴ و ادورام سردار باجگیران و یهوشافاط بن اخیلود وقایع نگار،²⁵ و شیوا کاتب و صادوق و ابیاتار، کاهن بودند،²⁶ و عیرای یائیری نیز کاهن داود بود.

انتقام برای جبعونیان

21 و در ایام داود، سه سال علی‌الاصح قحطی شد، و داود به حضور خداوند سوال کرد و خداوند گفت: «به سبب شاول و خاندان خون ریز او شده است زیرا که جبعونیان را کشت.»² و پادشاه جبعونیان را خوانده، به ایشان گفت (اما جبعونیان از بنی اسرائیل نبودند بلکه از بقیه اموریان، و بنی اسرائیل برای ایشان قسم خورده بودند؛ لیکن شاول از غیرتی که برای اسرائیل و یهودا داشت، قصد قتل ایشان می‌نمود).³ و داود به جبعونیان گفت: «برای شما چه بکنم و با چه چیز کفاره نمایم تا نصیب خداوند را برکت دهید.»⁴ جبعونیان وی را گفتند: «از شاول و خاندانش، نقره و طلا نمی‌خواهیم و نه آنکه کسی در اسرائیل برای ما کشته شود.» او گفت: «هرچه شما بگویید، برای شما خواهم کرد.»⁵ ایشان به پادشاه گفتند: «آن شخص که ما را تباه می‌ساخت و برای ما تدبیر می‌کرد که ما راهلاک سازد تا در هیچ کدام از حدود اسرائیل باقی نمانیم،⁶ هفت نفر از پسران او به ما تسلیم شوند تا ایشان را در حضور خداوند در جبعه شاول که برگزیده خداوند بود به دار کشیم.» پادشاه گفت: «ایشان را به شما تسلیم خواهم کرد.»

⁷ اما پادشاه، مفیوشت بن یوناتان بن شاول رادریغ داشت، به سبب قسم خداوند که در میان ایشان، یعنی در میان داود و یوناتان بن شاول بود.⁸ و پادشاه ارمونی و مفیوشت، دو پسر رصفه، دختر ایه که ایشان را برای

نظرت پسند آید، به عمل آور.²⁸ زیرا تمامی خاندان پدرم به حضورت آقا، پادشاه، مثل مردمان مرده بودند، و بنده خود را در میان خوردگان سفره ات ممتاز گردانیدی، پس من دیگر چه حق دارم که باز نزد پادشاه فریاد نمایم.»²⁹ پادشاه وی را گفت: «چرا دیگر از کارهای خود سخن می‌گویی؟ گفتم که تو صیبا، زمین را تقسیم نمایم.»³⁰ مفیوشت به پادشاه عرض کرد: «نی، بلکه او همه را بگیرد چونکه آقا، پادشاه، به خانه خود به سلامتی برگشته است.»

³¹ و برزلائی جلعادی از روجلیم فرود آمد و با پادشاه از اردن عبور کرد تا او را به آن طرف اردن مشایعت نماید.³² و برزلائی مرد بسیار پیر هشتادساله بود، و هنگامی که پادشاه در محنایم توقف می‌نمود او را پرورش می‌داد زیرا مردی بسیار بزرگ بود.³³ و پادشاه به برزلائی گفت: «تو همراه من بیا و تو را در اورشلیم پرورش خواهم داد.»³⁴ برزلائی به پادشاه عرض کرد: «ایام سالهای زندگی من چند است که با پادشاه به اورشلیم بیایم؟³⁵ من امروز هشتاد ساله هستم و ایامی توانم در میان نیک و بد تمیز بدهم و آیا بنده تو طعم آنچه را که می‌خورم و می‌نوشم، توانم دریافت؟ یا دیگر آواز مغنیان و مغنیات را توانم شنید؟ پس چرا بنده ات دیگر برای آقا، پادشاه بار باشد؟³⁶ لهذا بنده تو همراه پادشاه اندکی از اردن عبور خواهد نمود و چرا پادشاه مرا چنین مکافات بدهد.³⁷ بگذار که بنده ات برگردد تا در شهر خود نزد قبر پدر و مادر خویش بمیرم، و اینک بنده تو، کههام، همراه آقا، پادشاه بروم و آنچه در نظرت پسند آید با او به عمل آور.»

³⁸ پادشاه گفت: «کههام همراه من خواهد آمد و آنچه در نظر تو پسند آید، با وی به عمل خواهم آورد و هرچه از من خواهش کنی برای تو به انجام خواهم رسانید.»³⁹ پس تمامی قوم از اردن عبور کردند و چون پادشاه عبور کرد، پادشاه برزلائی را بوسید و وی را برکت داد و او به مکان خود برگشت.⁴⁰ و پادشاه به جلعال رفت و کههام همراهش آمد و تمامی قوم یهودا و نصف قوم اسرائیل نیز پادشاه را عبور دادند.⁴¹ و اینک جمیع مردان اسرائیل نزد پادشاه آمدند و به پادشاه گفتند: «چرا برادران ما، یعنی مردان یهودا، تو را نزد دیدند و پادشاه و خاندانش را و جمیع کسان داود را همراهش از اردن عبور دادند؟»⁴² و جمیع مردان یهودا به مردان اسرائیل جواب دادند: «از این سبب که پادشاه از خویشان ماست، پس چرا از این امر حسدی برید؟ آیا چیزی از پادشاه خورده‌ایم یا انعامی به ما داده است؟»⁴³ و مردان اسرائیل در جواب مردان یهودا گفتند: «ما را در پادشاه ده حصه است و حق ما در داود از شما بیشتر است. پس چرا ما را حقیر شمردید؟ و آیا ما برای بازآوردن پادشاه خود، اول سخن نگفتیم؟» اما گفتگوی مردان یهودا از گفتگوی مردان اسرائیل سختتر بود.

گردنکشی شمع

20 و اتفاق مرد بلیعال، مسمی به شمع بن بکری بنیامینی در آنجا بود و کرنا رانواخته، گفت که «ما را در داود حصه‌ای نیست، و برای ما در پسر یسا نصیبی نی، ای اسرائیل! هرکس به خیمه خود برود.»² و تمامی مردان اسرائیل از متابعت داود به متابعت شمع بن بکری برگشتند، اما مردان یهودا از اردن تا اورشلیم، پادشاه را ملازم نمودند.³ و داود به خانه خود در اورشلیم آمد، و پادشاه ده زن متعه را که برای نگاهبانی خانه خود گذاشته بود، گرفت و ایشان را در خانه محروس نگاه داشته، پرورش داد، اما نزد ایشان داخل نشد و ایشان تا روز مردن در حالت بیوگی محبوس بودند.⁴ و پادشاه به عماسا گفت: «مردان یهودا را در سه روز نزد من جمع کن و تو در اینجا حاضر شو.»⁵ پس عماسا رفت تا یهودا را جمع کند، اما از زمانی که برایش تعیین نموده بود تاخیر کرد.⁶ و داود به ابیشای گفت: «الان شمع بن بکری بیشتر از ابشالوم به ما ضرر خواهد رسانید؛ پس بندگان آقا، بر داشته، او را تعاقب نما مبادا شهرهای حصاردار برای خود پیدا کند و از نظر ما رهایی یابد.»⁷ و کسان یوآب و کریتیان و فلیتیان و جمیع شجاعان از عقب او بیرون رفتند، و به جهت تعاقب نمودن شمع بن بکری از اورشلیم روانه شدند.⁸ و چون ایشان نزد سنگ بزرگی که در جبعون است رسیدند،

12 ظلمت را به اطراف خود سایبانها ساخت. و اجتماع آنها و ابرهای متراکم افلاک را.
 13 از درخشندگی ای که پیش روی وی بود، اخگرهای آتش افروخته گردید.
 14 خداوند از آسمان رعد نمود. و حضرت اعلی آواز خویش را مسموع گردانید.
 15 تیرها فرستاده، ایشان را پراکنده ساخت. و برق را جهانیده، ایشان را سراسیمه گردانید.
 16 پس عمق های دریا ظاهر شد. و اساسهای ربع مسکون منکشف گردید. از توییخ خداوند و ازنفخه باد بینی وی.
 17 از اعلی علیین فرستاده، مرا گرفت. و از آبهای بسیار مرا بیرون کشید.
 18 مرا از دشمنان زورآورم رهایی داد. و ازمبغضانم، چونکه از من قویتر بودند.
 19 در روز شقاوت من، ایشان مرا دریافته بودند. لیکن خداوند تکیه گاه من بود.
 20 مرا به مکان وسیع بیرون آورد. و مرا خلاصی داد چونکه به من رغبت می داشت.
 21 پس خداوند مرا به حسب عدالتم جزا خواهد داد. و به حسب پاکیزگی دستم مرا مکافات خواهد رسانید.
 22 زیرا که طریق های خداوند را حفظ نمودم. و از خدای خویش عصیان نوزیدم.
 23 چونکه جمیع احکام او در مد نظر من است. و از فریاض او انحراف نوزیدم.
 24 و به حضور او کامل شدم. و از عصیان ورزیدن، خویشتن را بازداشتم.
 25 بنابراین خداوند مرا به حسب عدالتم جزا داد. و برحسب صداقتی که در نظر وی داشتم.
 26 با شخص رحیم، خویشتن را رحیم خواهی نمود. و با مرد کامل با کاملیت رفتار خواهی کرد.
 27 با شخص طاهر به طهارت عمل خواهی نمود. و با کج خلقان مخالفت خواهی کرد.
 28 و قوم مستمند را نجات خواهی داد. اماچشمان تو بر متکبران است تا ایشان را پست گردانی.
 29 زیرا که توای خداوند، نور من هستی. و خداوند، تاریکی مرا به روشنائی مبدل خواهد ساخت.
 30 زیرا که به استعانت تو بر لشکری تاخت آوردم. و به مدد خدای خود بر حصارها جست و خیز نمودم.
 31 و اما خدا، طریق وی کامل است؛ و کلام خداوند مصفا؛ و او برای جمیع متوکلاتش سپرمی باشد.
 32 زیرا کیست خدا غیر از یهوه؟ و کیست صخره غیر از خدای ما؟
 33 خدا قلعه استوار من است. و طریق مرا کامل می سازد.
 34 و پایهایم را مثل پای غزال می گرداند، و مرا برمکانهای بلندم بریا می دارد.
 35 دستهای مرا به جنگ تعلیم می دهد، و به بازوی خود کمان برنجین را می کشم.
 36 و سیر نجات خود را به من خواهی داد، و لطف تو مرا بزرگ خواهد ساخت.
 37 قدمهای مرا در زیر من وسعت دادی که پایهایم نلغزید.
 38 دشمنان خود را تعاقب نموده، ایشان را هلاک خواهم ساخت، و تا نابود نشوند بر نخواهم گشت.
 39 ایشان را خراب کرده، خرد خواهم ساخت تا دیگر برنخیزند، و زیر پایهایم خواهند افتاد.
 40 زیرا کمر مرا برای جنگ به قوت خواهی بست، و آنانی را که به ضد من برخیزند در زیر من خم خواهی ساخت.
 41 و دشمنانم را پیش من منهزم خواهی کرد تا خصمان خود را منقطع سازم.
 42 فریاد برمی آورند، اما رهاننده ای نیست؛ و به سوی خداوند، لیکن ایشان را اجابت نخواهد کرد.

شاول زابیده بود، و پنج پسر میکال، دختر شاول را که برای عدریل بن برزلی محولاتی زابیده بود، گرفت،⁹ و ایشان را به دست جبعونیان تسلیم نموده، آنها را در آن کوه به حضور خداوند به دار کشیدند و این هفت نفر با هم افتادند، و ایشان در ابتدای ایام حصاد دراول درویدن جو کشته شدند.¹⁰ و رصفه، دختر ایه، پلاسی گرفته، آن را برای خود از ابتدای درو تا باران از آسمان برایشان بارانیده شد، بر صخره ای گسترانید، و نگذاشت که پرندگان هوا در روز، یا بهایم صحرا در شب بر ایشان بیایند.¹¹ و داود را از آنچه رصفه، دختر ایه، متعه شاول کرده بود، خبر دادند.¹² پس داود رفته، استخوانهای شاول و استخوانهای پسرش، یوناتان را از اهل یابیش جلعاد گرفت که ایشان آنها را از شارع عام بیت شان دزدیده بودند، جایی که فلسطینیان آنها را آویخته بودند در روزی که فلسطینیان شاول را در جلعاد کشته بودند.¹³ و استخوانهای شاول و استخوانهای پسرش، یوناتان را از آنجا آورد و استخوانهای آنانی را که بر دار بودند نیز، جمع کردند.¹⁴ و استخوانهای شاول و پسرش یوناتان را در صیلع، در زمین بنیامین، در قبر پدرش قیسی، دفن کردند و هرچه پادشاه امر فرموده بود، بجاء آوردند. و بعد از آن، خدا به جهت زمین اجابت فرمود.

جنگ با فلسطینیان

15 و باز فلسطینیان با اسرائیل جنگ کردند و داود با بندگانش فرود آمده، با فلسطینیان مقاتله نمودند و داود وامانده شد.¹⁶ و یسبی بنوب که از اولاد رافا بود و وزن نیزه او سیصد مثقال برنج بود و شمشیری نو بر کمر داشت، قصد کشتن داود نمود.¹⁷ اما ابیشای ابن صرویه او را مدد کرده، آن فلسطینی را زد و کشت. آنگاه کسان داود قسم خورده، به وی گفتند: «بار دیگر همراه ما به جنگ نخواهی آمد مبادا چراغ اسرائیل را خاموش گردانی.»
 18 و بعد از آن نیز، جنگی با فلسطینیان درجوب واقع شد که در آن سبکای حوشاتی، صاف را که او نیز از اولاد رافا بود، کشت.¹⁹ و باز جنگ با فلسطینیان در جوب واقع شد و الحانان بن یعری ارجیم بیت لحمی، جلیات جتی را کشت که چوب نیزه اش مثل نورد جولا هکان بود.²⁰ و دیگر جنگی در جت واقع شد که در آنجا مردی بلند قد بود که دست و پای او هریک شش انگشت داشت که جمله آنها بیست و چهار باشد و او نیز برای رافا زابیده شده بود.²¹ و چون اسرائیل را به ننگ آورد، یوناتان بن شمعی، برادر داود، او را کشت.²² این چهار نفر برای رافا در جت زابیده شده بودند و به دست داود و به دست بندگانش افتادند.

سرود داود

22 و داود در روزی که خداوند او را از دست جمیع دشمنانش و از دست شاول رهایی داد، کلمات این سرود را برای خداوند انشا نمود.² و گفت: «خداوند صخره من و قلعه من و رهاننده من است.
 3 خدای صخره من که بر او توکل خواهم نمود، سپر من و شاخ نجاتم، برج بلند و ملجای من، ای نجات دهنده من، مرا از ظلم خواهی رهانید.
 4 خداوند را که سزاوار کل حمد است، خواهم خواند. پس از دشمنان خود خلاصی خواهم یافت.
 5 زیرا که موجهای موت مرا احاطه نموده، و سیلهای عصیان مرا ترسانیده بود.
 6 رسنهای گور مرا احاطه نمودند. دامهای موت مرا دریافتند.
 7 در تنگی خود خداوند را خواندم. و نزد خدای خویش دعا نمودم. و او آواز مرا از هیکل خود شنید. و استغاثه من به گوش وی رسید.
 8 آنگاه زمین متزلزل و مرتعش گردید. و اساسهای آسمان بلرزیدند. و از حدت خشم او متحرک گردیدند.
 9 از بینی وی دود متصاعد شد. و از دهان او آتش سوزان درآمد و اخگرها از آن افروخته گردید.
 10 و او آسمانها را خم کرده، نزول فرمود. و تاریکی غلیظ زیر پایهایم بود.
 11 بر کروبین سوار شده، پرواز نمود. و بر بالهای باد نمایان گردید.

آن را نزد داود آوردند، اما نخواست که آن را بنوشد و آن را به جهت خداوند ریخت. ¹⁷ و گفت: «ای خداوند حاشا ازمن که این کار را بکنم، مگر این خون آن کسان نیست که به خطر جان خود رفتند؟» از این جهت نخواست که بنوشد. کاری که این سه مرد کردند، این است.

¹⁸ و ابیشای، برادر یوآب بن صرویه، سردار سه نفر بود و نیزه خود را بر سیصد نفر حرکت داده، ایشان را کشت و در میان آن سه نفر اسم یافت. ¹⁹ آیا از آن سه نفر مکرم تر نبود؟ پس سردار ایشان شد لیکن به سه نفر اول نرسید.

²⁰ و بنایاهو ابن یهویداع، پسر مردی شجاع قبصیلی، که کارهای عظیم کرده بود، دو پسراریئیل موآبی را کشت و در روز برف به حفره‌ای فرود شده، شیری را بکشت. ²¹ و مرد خوش اندام مصری‌ای را کشت و آن مصری در دست خود نیزه‌ای داشت اما نزد وی با چوب دستی رفت و نیزه را از دست مصری ربود و وی را با نیزه خودش کشت. ²² و بنایاهو ابن یهویداع این کارها را کرد و در میان آن سه مرد شجاع اسم یافت. ²³ و از آن سی نفر مکرمت‌تر شد لیکن به آن سه نفر اول نرسید و داود او را بر اهل مشورت خود گذاشت.

²⁴ و عسائیل برادر یوآب یکی از آن سی نفر بود و الحانان بن دودوی بیت لحمی، ²⁵ و شمه حرودی و البقای حرودی، ²⁶ و حالف فطی و عبرا ابن عقیش تقوعی، ²⁷ و ابیعزر عناتوتی و مبنوی حوشاتی، ²⁸ و سلمون اخوخی و مهران نطوفاتی، ²⁹ و حالب بن بعنه نطوفاتی و اتای بن ربیای از جبعه بنی بنیامین، ³⁰ و بنایای فرعاتونی و هدای از وادیهای جاعش، ³¹ و ابوعلیون عرباتی و عزموت برحومی، ³² و الیحای شعلبونی و از بنی یاشن یوناتان، ³³ و شمه حراری و اخیام بن شارر اراری، ³⁴ و الیفلط بن احسبای ابن معکاتی و الیعام بن اخیتوفل جیلونی، ³⁵ و حصرای کرملی و فعرای ارابی، ³⁶ و یجال بن ناتان از صوبه و بانی جادی، ³⁷ و صالح عمونی و نحرای بیروتی که سلاحداران یوآب بن صرویه بودند، ³⁸ و عیرای پتری و جارب پتری، ³⁹ و اوربای حتی، که جمیع اینها سی و هفت نفر بودند.

شمارش مردان جنگی

24 و خشم خداوند بار دیگر بر اسرائیل افروخته شد. پس داود را بر ایشان برانگیزانیده، گفت: «برو و اسرائیل و یهودا را بشمار.» ² و پادشاه به سردار لشکر خود یوآب که همراهش بود، گفت: «الان در تمامی اسباط اسرائیل از دان تا بئرشیع گردش کرده، قوم را بشمار تا عدد قوم را بدانم.» ³ و یوآب به پادشاه گفت: «حال یهوه، خدای تو، عدد قوم را هرچه باشد، صد چندان زیاده کند، و چشمان آقایم، پادشاه، این را ببیند، لیکن چرا آقایم، پادشاه، خواهش این عمل دارد؟» ⁴ اما کلام پادشاه بریوآب و سرداران لشکر غالب آمد و یوآب و سرداران لشکر از حضور پادشاه برای شمردن قوم اسرائیل بیرون رفتند. ⁵ و از اردن عبور کرده، در عروعر به طرف راست شهری که در وسط وادی جاد در مقابل یعزیر است، اردو زدند. ⁶ و به جلعاد و زمین تحتیم حدشی آمدند و به دان یعن رسیده، به سوی صیدون دور زدند. ⁷ و به قلعه صور و تمامی شهرهای حویان و کنعانیان آمدند و به جنوب یهودا تا بئرشیع گذشتند. ⁸ و چون در تمامی زمین گشته بودند، بعد از انقضای نه ماه و بیست روز به اورشلیم مراجعت کردند. ⁹ و یوآب عدد شمرده شدگان قوم را به پادشاه داد: از اسرائیل هشتصد هزار مرد جنگی شمشیرزن و از یهودا پانصد هزار مرد بودند.

¹⁰ و داود بعد از آنکه قوم را شمرده بود، دردل خود پشیمان گشت. پس داود به خداوند گفت: «در این کاری که کردم، گناه عظیمی ورزیدم و حال‌ای خداوند گناه بنده خود را عفو فرما زیرا که بسیار احمقانه رفتار نمودم.» ¹¹ و بامدادان چون داود برخاست، کلام خداوند به جاد نبی که رای‌ی داود بود، نازل شده، گفت: ¹² «برو داود را بگو خداوند چنین می‌گوید: سه چیز پیش تو می‌گذارم پس یکی از آنها را برای خود اختیار کن تا برایت به عمل آورم.» ¹³ پس جاد نزد داود آمده، او را مخبر ساخت و گفت: «آیا هفت سال قحط در زمین بر تو عارض شود، یا سه ماه از حضور دشمنان خود فرار نمایی و ایشان تو را تعاقب کنند، یا وبا سه روز در زمین تو واقع شود. پس الان تشخیص نموده، ببین که نزد فرستنده خود چه جواب ببرم.» ¹⁴ داود

⁴³ پس ایشان را مثل غبار زمین نرم می‌کنم. و مثل گل کوچه‌ها کوبیده، پایمال می‌سازم.

⁴⁴ و تو مرا از مخاصمات قوم من خواهی رهانید، و مرا برای سرداری امت‌ها حفظ خواهی کرد، و قومی را که نشناخته بودم، مرا بندگی خواهند نمود.

⁴⁵ غریبان نزد من تذلل خواهند کرد و به مجرد شنیدن من، مرا اطاعت خواهند نمود.

⁴⁶ غریبان پژمرده خواهند گردید و از مکان‌های مخفی خود با ترس بیرون خواهند آمد.

⁴⁷ خداوند زنده است و صخره من متبارک و خدای صخره نجات من متعال باد.

⁴⁸ ای خدایی که برای من انتقام می‌کشی و قومهارا زیر من پست می‌سازی.

⁴⁹ و مرا از دست دشمنانم بیرون می‌آوری و بر مقاومت کنندگانم مرا بلند می‌گردانی. تو مرا از مرگ ظالم خلاصی خواهی داد.

⁵⁰ بنابراین‌ای خداوند، تو را در میان امت‌ها حمد خواهم گفت. و به نام تو ترنم خواهم نمود.

⁵¹ نجات عظیمی برای پادشاه خود می‌نماید. و برای مسیح خویش رحمت را پدید می‌آورد. به جهت داود و ذریت وی تا ابدالابد.

سخنان آخر داود

23 و این است سخنان آخر داود: «وحی داود بن یسا. و وحی مردی که بر مقام بلند ممتاز گردید، مسیح خدای یعقوب، و مغنی شیرین اسرائیل. ² روح خداوند به وسیله من متکلم شد و کلام او بر زبانم جاری گردید. ³ خدای اسرائیل متکلم شد و صخره اسرائیل مرا گفت: آنکه بر مردمان حکمرانی کند، عادل باشد و خدا ترسی سلطنت نماید. ⁴ و او خواهد بود مثل روشنایی صبح، وقتی که آفتاب طلوع نماید، یعنی صبح بی‌ای، هنگامی که علف سبز از زمین می‌روید، به سبب درخشندگی بعد از باران. ⁵ یقین خانه من با خدا چنین نیست. لیکن عهد جاودانی با من بسته است، که در همه چیز آراسته و مستحکم است. و تمامی نجات و تمامی مسرت من این است، هرچند آن را نمونی دهد. ⁶ لیکن جمیع مردان بی‌اعمال مثل خارهایند که در انداخته می‌شوند. چونکه آنها را به دست نتوان گرفت. ⁷ و کسی که ایشان را لمس نماید، می‌باید با آهن و نی نیزه مسلح شود. و ایشان در مسکن خود با آتش سوخته خواهند شد.»

شجاعان داود

⁸ و نامهای شجاعانی که داود داشت این است: یوشیب بشتت تحکونی که سردار شالیسیم بود که همان عدینو عینی باشد که بر هشتصد نفر تاخت آورد و ایشان را در یک وقت کشت.

⁹ و بعد از او العازار بن دودو ابن اخوخی، یکی از آن سه مرد شجاع که با داود بودند، هنگامی که فلسطینیان را که در آنجا برای جنگ جمع شده، و مردان اسرائیل رفته بودند، به مقاتله طلبیدند. ¹⁰ و اما او برخاسته، با فلسطینیان جنگ کرد تا دستش خسته شد و دستش به شمشیر چسبید و خداوند در آن روز، ظفر عظیمی داد، و قوم در عقب او فقط برای غارت کردن برگشتند.

¹¹ و بعد از او شمه بن آجی هراری بود و فلسطینیان، لشکری فراهم آوردند، در جایی که قطعه زمینی پر از عدس بود، و قوم از حضور فلسطینیان فرار می‌کردند. ¹² آنگاه او در میان آن قطعه زمین ایستاد و آن را نگاه داشته، فلسطینیان را شکست داد و خداوند ظفر عظیمی داد. ¹³ و سه نفر از آن سی سردار فرود شده، نزد داود در وقت حصاد به مغاره عدلام آمدند، و لشکر فلسطینیان در وادی رفائیم اردو زده بودند. ¹⁴ و داود در آن وقت در ملاذ خویش بود و قراول فلسطینیان در بیت لحم. ¹⁵ و داود خواهش نموده، گفت: «کاش کسی مرا از چاهی که نزد دروازه بیت لحم است آب بنوشاند.» ¹⁶ پس آن سه مرد شجاع، لشکر فلسطینیان را از میان شکافته، آب را از چاهی که نزد دروازه بیت لحم است کشیده، برداشتند و

خود آمده است؟» داود گفت: «تا خرمنگاه را از تو بخرم و مذبحی برای خداوند بنا نمایم و تا وبا از قوم رفع شود.»²² و ارونه به داود عرض کرد: «آقایم پادشاه آنچه را که در نظرش پسند آید گرفته، قربانی کند و اینک گاوان به جهت قربانی سوختنی و چومها و اسباب گاوان به جهت هیزم. این همه را ای پادشاه، ارونه به پادشاه می دهد. و ارونه به پادشاه گفت: «یهوه، خدایت، تو را قبول فرماید.»²³ اما پادشاه به ارونه گفت: «نی، بلکه البته به قیمت از تو خواهم گرفت، و برای یهوه، خدای خود، قربانی های سوختنی بی قیمت نخواهم گذرانید.» پس داود خرمنگاه و گاوان را به پنجاه مثقال نقره خرید.

²⁴ و داود در آنجا مذبحی برای خداوند بنا نموده، قربانی های سوختنی و ذبایح سلامتی گذرانید. پس خداوند به جهت زمین اجابت فرمود و وبا از اسرائیل رفع شد.

گذرانید. پس خداوند به جهت زمین اجابت فرمود و وبا از اسرائیل رفع شد.

به جادگفت: «در شدت تنگی هستم. تمنا اینکه به دست خداوند بیفتیم زیرا که رحمت های او عظیم است و به دست انسان نیفتیم.»

¹⁵ پس خداوند وبا بر اسرائیل از آن صبح تا وقت معین فرستاد و هفتاد هزار نفر از قوم، از دان تا بئر شبع مردند.¹⁶ و چون فرشته، دست خود را بر اورشلیم دراز کرد تا آن را هلاک سازد، خداوند از آن بلا پشیمان شد و به فرشته ای که قوم را هلاک می ساخت گفت: «کافی است! حال دست خود را باز دار.» و فرشته خداوند نزد خرمنگاه ارونه یبوسی بود.¹⁷ و چون داود، فرشته ای را که قوم را هلاک می ساخت دید، به خداوند عرض کرده، گفت: «اینک من گناه کرده ام و من عصیان ورزیده ام اما این گوسفندان چه کرده اند؟ تمنا اینکه دست تو بر من و بر خاندان پدرم باشد.»

¹⁸ و در آن روز جاد نزد داود آمده، گفت: «بروو مذبحی در خرمنگاه ارونه یبوسی برای خداوند برپا کن.»¹⁹ پس داود موافق کلام جاد چنانکه خداوند امر فرموده بود، رفت.²⁰ و چون ارونه نظر انداخته، پادشاه و بندگانش را دید که نزد وی می آیند، ارونه بیرون آمده، به حضور پادشاه به روی خود به زمین افتاده، تعظیم نمود.²¹ و ارونه گفت: «آقایم، پادشاه، چرا نزد بنده

اول پادشاهان

و داود پادشاه پیر و سالخورده شده، هر

۱ چند او را به لباس می پوشانیدند، لیکن گرم نمی شد. ^۲ و خادمانش وی را گفتند: «به جهت آقای ما، پادشاه، باکره ای جوان بطلبند تا به حضور پادشاه بایستند و او را پرستاری نماید، و در آغوش تو بخوابد تا آقای ما، پادشاه، گرم بشود.» ^۳ پس در تمامی حدود اسرائیل دختری نیکو منظر طلبیدند و ابیشک شونمیه را یافته، او را نزد پادشاه آوردند. ^۴ و آن دختر بسیار نیکو منظر بود و پادشاه را پرستاری نموده، او را خدمت می کرد، اما پادشاه او را نشناخت.

^۵ آنگاه ادنیا پسر حجیت، خویشتن را برافراشته، گفت: «من سلطنت خواهم نمود.» و برای خود اراهه ها و سواران و پنجاه نفر را که پیش روی وی بدوند، مهیا ساخت. ^۶ و پدرش او را در تمامی ایام عمرش نرنجانیده، و نگفته بود چرا چنین و چنان می کنی، و او نیز بسیار خوش اندام بود و مادرش او را بعد از ابشالوم زاییده بود. ^۷ و بایوآب بن صرویه و ابیاتار کاهن مشورت کرد و ایشان ادنیا را اعانت نمودند. ^۸ و اما صادوق کاهن و بنایاهو ابن یهویدادع و ناتان نبی و شمعی و ربعی و شجاعانی که از آن داود بودند، با ادنیا نرفتند.

^۹ و ادنیا گوسفندان و گاوان و پرواریها نزد سنگ زوحت که به جانب عین روجل است، ذبح نمود، و تمامی برادرانش، پسران پادشاه را با جمیع مردان یهودا که خادمان پادشاه بودند، دعوت نمود. ^{۱۰} اما ناتان نبی و بنایاهو و شجاعان و برادر خود، سلیمان را دعوت نکرد.

^{۱۱} و ناتان به بتشیع، مادر سلیمان، عرض کرده، گفت: «آیا نشنیدی که ادنیا، پسر حجیت، سلطنت می کند و آقای ما داود نمی داند. ^{۱۲} پس حال بیا تو را مشورت دهم تا جان خود و جان پسر، سلیمان را برهانی. ^{۱۳} بروونزد داود پادشاه داخل شده، وی را بگو که ای آقای پادشاه، آیا تو برای کنیز خود قسم خورده، نگفتی که پسر تو سلیمان، بعد از من پادشاه خواهد شد؟ و او بر کرسی من خواهد نشست؟ پس چرا ادنیا پادشاه شده است؟ ^{۱۴} اینک وقتی که تو هنوز در آنجا با پادشاه سخن گویی، من نیز بعد از تو خواهم آمد و کلام تو را ثابت خواهم کرد.»

^{۱۵} پس بتشیع نزد پادشاه به اطاق درآمد و پادشاه بسیار پیر بود و ابیشک شونمیه، پادشاه را خدمت می نمود. ^{۱۶} و بتشیع خم شده، پادشاه را تعظیم نمود و پادشاه گفت: «تو را چه شده است؟» ^{۱۷} او وی را گفت: «ای آقای توبرای کنیز خود به یهوه خدای خویش قسم خوردی که پسر تو، سلیمان بعد از من پادشاه خواهد شد و او بر کرسی من خواهد نشست. ^{۱۸} و حال اینک ادنیا پادشاه شده است و آقای پادشاه اطلاع ندارد. ^{۱۹} و گاوان و پرواریها و گوسفندان بسیار ذبح کرده، همه پسران پادشاه و ابیاتار کاهن و یوآب، سردار لشکر را دعوت کرده، اما بنده ات سلیمان را دعوت ننموده است. ^{۲۰} و اما ای آقای پادشاه، چشمان تمامی اسرائیل به سوی توست تا ایشان را خبر دهی که بعد از آقای پادشاه، کیست که بر کرسی وی خواهد نشست. ^{۲۱} والا واقع خواهد شد هنگامی که آقای پادشاه با پدران خویش بخوابد که من و پسر سلیمان مقصر خواهیم بود.»

^{۲۲} و اینک چون او هنوز با پادشاه سخن می گفت، ناتان نبی نیز داخل شد. ^{۲۳} و پادشاه را خبر داده، گفتند که «اینک ناتان نبی است.» و او به حضور پادشاه درآمد، رو به زمین خم شده، پادشاه را تعظیم نمود. ^{۲۴} و ناتان گفت: «ای آقای پادشاه، آیا تو گفته ای که ادنیا بعد از من پادشاه خواهد شد و او بر کرسی من خواهد نشست؟ ^{۲۵} زیرا که امروز او روانه شده، گاوان و پرواریها و گوسفندان بسیار ذبح نموده، و همه پسران پادشاه و سرداران

لشکر و ابیاتارکاهن را دعوت کرده است، و اینک ایشان به حضورش به اکل و شرب مشغولند و می گویند ادنیای پادشاه زنده بماند. ^{۲۶} لیکن بنده ات مرا و صادوق کاهن و بنایاهو ابن یهویدادع و بنده ات، سلیمان را دعوت نکرده است. ^{۲۷} آیا این کار از جانب آقای پادشاه شده و آیا به بنده ات خبر ندادی که بعد از آقای پادشاه، کیست که بر کرسی وی بنشیند؟»

پادشاهی سلیمان

^{۲۸} و داود پادشاه در جواب گفت: «بتشیع رانزد من بخوانید.» پس او به حضور پادشاه درآمد و به حضور پادشاه ایستاد. ^{۲۹} و پادشاه سوگندخورده، گفت: «قسم به حیات خداوند که جان مرا از تمام تنگیها رها نموده است. ^{۳۰} چنانکه برای تو، به یهوه خدای اسرائیل، قسم خورده، گفتم که پسر تو، سلیمان بعد از من پادشاه خواهد شد، و او به جای من بر کرسی من خواهد نشست، به همان طور امروز به عمل خواهم آورد.» ^{۳۱} و بتشیع روبه زمین خم شده، پادشاه را تعظیم نمود و گفت: «آقای پادشاه، داود پادشاه تا به ابد زنده بماند!»

^{۳۲} و داود پادشاه گفت: «صادوق کاهن و ناتان نبی و بنایاهو بن یهویدادع را نزد من بخوانید.» پس ایشان به حضور پادشاه داخل شدند. ^{۳۳} و پادشاه به ایشان گفت: «بندگان آقای خویش را همراه خود بردارید و پسر، سلیمان را بر قاطر من سوار نموده، او را به جیحون ببرید. ^{۳۴} و صادوق کاهن و ناتان نبی او را در آنجا به پادشاهی اسرائیل مسح نمایند و کرنا را نواخته،

بگویند: سلیمان پادشاه زنده بماند! ^{۳۵} و شما در عقب وی برآید تا او داخل شده، بر کرسی من بنشیند و او به جای من پادشاه خواهد شد، و او را مامور فرمودم که بر اسرائیل و بر یهودا پیشوا باشد.» ^{۳۶} و بنایاهو ابن یهویدادع در جواب پادشاه گفت: «آمین! یهوه، خدای آقای پادشاه، پادشاه نیز چنین بگوید.

^{۳۷} چنانکه خداوند با آقای پادشاه بوده است، همچنین با سلیمان نیز باشد، و کرسی وی را از کرسی آقای پادشاه عظیم تر گرداند.»

^{۳۸} و صادوق کاهن و ناتان نبی و بنایاهو ابن یهویدادع و کریتیان و فلیتیان رفته، سلیمان را بر قاطر داود پادشاه سوار کردند و او را به جیحون آوردند. ^{۳۹} و صادوق کاهن، حقه روغن را از خیمه گرفته، سلیمان را مسح کرد و چون کرنا رانواختند تمامی قوم گفتند: «سلیمان پادشاه زنده بماند.»

^{۴۰} و تمامی قوم در عقب وی برآمدند و قوم نای نواختند و به فرح عظیم شادی نمودند، به حدی که زمین از آواز ایشان منشق می شد.

^{۴۱} و ادنیا و تمامی دعوت شدگانی که با او بودند، چون از خوردن فراغت یافتند، این را شنیدند و چون یوآب آواز کرنا را شنید، گفت: «چیست این صدای اضطراب در شهر؟» ^{۴۲} و چون او هنوز سخن می گفت، اینک یونانان بن ابیاتار کاهن رسید و ادنیا گفت: «بیا زیرا که تو مردشجاع هستی و خبر نیکو می آوری.» ^{۴۳} یونانان در جواب ادنیا گفت: «به درستی که آقای ما، داود پادشاه، سلیمان را پادشاه ساخته است. ^{۴۴} و پادشاه، صادوق کاهن و

ناتان نبی و بنایاهو ابن یهویدادع و کریتیان و فلیتیان را با او فرستاده، او را بر قاطر پادشاه سوار کرده اند. ^{۴۵} و صادوق کاهن و ناتان نبی، او را در جیحون به پادشاهی مسح کرده اند و از آنجا شادی کتان برآمدند، چنانکه شهر به آشوب درآمد. و این است صدایی که شنیدید. ^{۴۶} و سلیمان نیز بر کرسی سلطنت جلوس نموده است. ^{۴۷} و ایضاً بندگان پادشاه به جهت

تهنیت آقای ما، داود پادشاه آمده، گفتند: خدای تو اسم سلیمان را از اسم تو افضل و کرسی او را از کرسی تو اعظم گرداند. و پادشاه بر بستر خود سجد نمود. ^{۴۸} و پادشاه نیز چنین گفت: متبارک باد یهوه، خدای اسرائیل،

را رد نخواهم کرد.»²¹ و او گفت: «ایبشک شونمیه به برادرت ادنیا به زنی داده شود.»²² سلیمان پادشاه، مادر خود را جواب داد، گفت: «چرا ایبشک شونمیه را به جهت ادنیا طلبیدی؟ سلطنت را نیز برای وی طلب کن چونکه او برادر بزرگ من است، هم به جهت او و هم به جهت ابیاتار کاهن و هم به جهت یوآب بن صرویه.»²³ و سلیمان پادشاه به خداوند قسم خورد، گفت: «خدا به من مثل این بلکه زیاده از این عمل نماید اگر ادنیا این سخن را به ضرر جان خود نگفته باشد.»²⁴ و الان قسم به حیات خداوند که مرا استوار نموده، و مرا بر کرسی پدرم، داود نشانیده، و خانه‌ای برایم به طوری که وعده نموده بود، برپا کرده است که ادنیا امروز خواهد مرد.»²⁵ پس سلیمان پادشاه به دست بنایاهو ابن یهویداد فرستاد و او وی را زد که مرد.²⁶ و پادشاه به ابیاتار کاهن گفت: «به مزرعه خود به عناتوت برو زیرا که تو مستوجب قتل هستی، لیکن امروز تو را نخواهم کشت، چونکه تابوت خداوند، یهوه را در حضور پدرم داود برمی داشتی، و در تمامی مصیبت های پدرم مصیبت کشیدی.»²⁷ پس سلیمان، ابیاتار را از کهنانت خداوند اخراج نمود تا کلام خداوند را که درباره خاندان عیلی در شیله گفته بود، کامل گرداند.

²⁸ و چون خبر به یوآب رسید، یوآب به خیمه خداوند فرار کرده، شاخهای مذبح را گرفت زیرا که یوآب، ادنیا را متابعت کرده، هر چند ابشالوم را متابعت نموده بود.²⁹ و سلیمان پادشاه را خبر دادند که یوآب به خیمه خداوند فرار کرده، و اینک به یهلوی مذبح است. پس سلیمان، بنایاهو ابن یهویداد را فرستاده، گفت: «برو و او را بکش.»³⁰ و بنایاهو به خیمه خداوند داخل شده، او را گفت: «پادشاه چنین می فرماید که بیرون بیا.» او گفت: «نی، بلکه اینجا می میرم.» و بنایاهو به پادشاه خبر رسانیده، گفت که «یوآب چنین گفته، و چنین به من جواب داده است.»³¹ پادشاه وی را فرمود: «موافق سخنش عمل نما و او را کشته، دفن کن تا خون بی گناهی را که یوآب ریخته بود از من و از خاندان پدرم دورنمایی.»³² و خداوند خونش را بر سر خودش رد خواهد گردانید به سبب اینکه بر دو مرد که از او عادلتر و نیکوتر بودند هجوم آورده، ایشان را با شمشیر کشت و پدرم، داود اطلاع نداشت، یعنی ابنیر بن نیر، سردار لشکر اسرائیل و عماسا ابن یتر، سردار لشکر یهودا.³³ پس خون ایشان بر سر یوآب و بر سر ذریتش تا به ابد بر خواهد گشت و برای داود و ذریتش و خاندانش و کرسی اش سلامتی از جانب خداوند تا ابدالابد خواهد بود.»³⁴ پس بنایاهو ابن یهویداد رفته، او را زد و کشت و او را در خانه اش که در صحرا بود، دفن کردند.³⁵ و پادشاه بنایاهو ابن یهویداد را به جایش به سرداری لشکر نصب کرد و پادشاه، صادق کاهن را در جای ابیاتار گماشت.³⁶ و پادشاه فرستاده، شمعی را خوانده، وی را گفت: «به جهت خود خانه‌ای در اورشلیم بنا کرده، در آنجا ساکن شو و از آنجا به هیچ طرف بیرون مرو.»³⁷ زیرا یقین در روزی که بیرون روی و از نهر قدرون عبور نمایی، بدان که البته خواهی مرد و خونت بر سر خودت خواهد بود.»³⁸ و شمعی به پادشاه گفت: «آنچه گفتی نیکوست. به طوری که آقام پادشاه فرموده است، بنده ات چنین عمل خواهد نمود.» پس شمعی روزهای بسیار در اورشلیم ساکن بود.

³⁹ اما بعد از انقضای سه سال واقع شد که دوغلام شمعی نزد اخیش بن معکه، پادشاه جت فرار کردند و شمعی را خبر داد، گفتند که «اینک غلامانت در جت هستند.»⁴⁰ و شمعی برخاسته، الاغ خود را بیاراست و به جستجوی غلامانش، نزد اخیش به جت روانه شد، و شمعی رفته، غلامان خود را از جت باز آورد.⁴¹ و به سلیمان خبر دادند که شمعی از اورشلیم به جت رفته و برگشته است.⁴² و پادشاه فرستاده، شمعی را خواند و وی را گفت: «آیا تو را به خداوند قسم ندادم و تو را نگفتم در روزی که بیرون شوی و به هر جا بروی یقین بدان که خواهی مرد، و تو مرا گفتی سخنی که شنیدم نیکوست.»⁴³ پس قسم خداوند و حکمی را که به تو امر فرمودم، چرانگاه نداشتی؟»⁴⁴ و پادشاه به شمعی گفت: «تمامی بدی را که دلت از آن آگاهی دارد که به پدر من داود کرده‌ای، می دانی و خداوند شرارت تو را به سرت برگردانیده است.»⁴⁵ و سلیمان پادشاه، مبارک خواهد بود و کرسی داود در حضور خداوند تا به ابد پایدار خواهد ماند.»⁴⁶ پس پادشاه بنایاهو ابن یهویداد را امر فرمود و او بیرون رفته، او را زد که مرد.

که امروز کسی را که بر کرسی من بنشیند، به من داده است و چشمان من، این را می بیند.»⁴⁹ آنگاه تمامی مهمانان ادنیا ترسان شده، برخاستند و هرکس به راه خود رفت.⁵⁰ و ادنیا از سلیمان ترسان شده، برخاست و روانه شده، شاخهای مذبح را گرفت.⁵¹ و سلیمان را خبر داده، گفتند که «اینک ادنیا از سلیمان پادشاه می ترسد و شاخهای مذبح را گرفته، می گوید که سلیمان پادشاه امروز برای من قسم بخورد که بنده خود را به شمشیر نخواهد کشت.»⁵² و سلیمان گفت: «اگر مرد صالح باشد، یکی از مویهایش بر زمین نخواهد افتاد اما اگر بدی در او یافت شود، خواهد مرد.»⁵³ و سلیمان پادشاه فرستاد تا او را از نزد مذبح آوردند و او آمده، سلیمان پادشاه را تعظیم نمود و سلیمان گفت: «به خانه خود برو.»

وصیت داود به سلیمان

2 و چون ایام وفات داود نزدیک شد، پسر خود سلیمان را وصیت فرموده، گفت:² «من به راه تمامی اهل زمین می روم. پس تو قوی و دلیر باش.»³ و صیای یهوه، خدای خود را نگاه داشته، به طریق های وی سلوک نما، و فریاض و اوامر و احکام و شهادت وی را به نوعی که در تورات موسی مکتوب است، محافظت نما تا در هر کاری که کنی و به هر جایی که توجه نمایی، برخوردار باشی.⁴ و تا آنکه خداوند، کلامی را که درباره من فرموده و گفته است، برقرار دارد که اگر پسران تو راه خویش را حفظ نموده، به تمامی دل و به تمامی جان خود در حضور من به راستی سلوک نمایند، یقین که از تو کسی که بر کرسی اسرائیل بنشیند، مفقود نخواهد شد.⁵ و دیگر تو آنچه را که یوآب بن صرویه به من کرد می دانی، یعنی آنچه را با دو سردار لشکر اسرائیل ابنیر بن نیر و عماسا ابن یتر کرد و ایشان را کشت و خون جنگ را در حین صلح ریخته، خون جنگ را بر کمر بندی که به کمر خود داشت و بر نعلینی که به پایهایش بود، پاشید.⁶ پس موافق حکمت خود عمل نما و مباد که موی سفید او به سلامتی به قبر فرو رود.⁷ و اما با پسران برزلی جلعادی احسان نما و ایشان از جمله خورندگان بر سفره تو باشند، زیرا که ایشان هنگامی که از برادر تو ابشالوم فرار می کردم، نزد من چنین آمدند.⁸ و اینک شمعی ابن جیرای بنیامینی از بحوریم نزد توست و او مرا در روزی که به محتایم رسیدم به لعنت سخت لعن کرد، لیکن چون به استقبال من به اردن آمد برای او به خداوند قسم خورده، گفتم که تو را با شمشیر نخواهم کشت.⁹ پس الان او را بی گناه مشمار زیرا که مرد حکیم هستی و آنچه را که با او باید کرد، می دانی. پس مویهای سفید او را به قبر باخون فرود آور.»¹⁰ پس داود با پدران خود خوابید و در شهر داود دفن شد.¹¹ و ایامی که داود بر اسرائیل سلطنت می نمود، چهل سال بود. هفت سال در حبرون سلطنت کرد و در اورشلیم سی و سه سال سلطنت نمود.¹² و سلیمان بر کرسی پدر خود داود نشست و سلطنت او بسیار استوار گردید.

سلطنت سلیمان

¹³ و ادنیا پسر حجیت نزد بتشبع، مادر سلیمان آمد و او گفت: «آیا به سلامتی آمدی؟» او جواب داد: «به سلامتی.»¹⁴ پس گفت: «با تو حرفی دارم.» او گفت: «بگو.»¹⁵ گفت: «تو می دانی که سلطنت با من شده بود و تمامی اسرائیل روی خود را به من مایل کرده بودند تا سلطنت نمایم، اما سلطنت منتقل شده، از آن برادرم گردید زیرا که از جانب خداوند از آن او بود.»¹⁶ و الان خواهشی از تو دارم؛ مسالت مرا رد مکن.» او وی را گفت: «بگو.»¹⁷ گفت: «تمنا این که به سلیمان پادشاه بگویی زیرا خواهش تو را رد نخواهد کرد تا ایبشک شونمیه را به من به زنی بدهد.»¹⁸ بتشبع گفت: «خوب، من نزد پادشاه برای تو خواهم گفتم.»¹⁹ پس بتشبع نزد سلیمان پادشاه داخل شد تا با او درباره ادنیا سخن گوید. و پادشاه به استقبالش برخاسته، او را تعظیم نمود و بر کرسی خود نشست و فرمود تا به جهت مادر پادشاه کرسی بیاورند و او به دست راستش بنشست.²⁰ و او عرض کرد: «یک مطلب جزئی دارم که از تو سوال نمایم. مسالت مرا رد منما.» پادشاه گفت: «ای مادرم بگو زیرا که مسالت تو

و سلطنت در دست سلیمان برقرار گردید.

درخواست سلیمان از خدا

3 و سلیمان با فرعون، پادشاه مصر، مصاهرت نموده، دختر فرعون را گرفت، و او را به شهر داود آورد تا بنای خانه خود و خانه خداوند و حصار اورشلیم را به هر طرفش تمام کند.² لیکن قوم در مکانهای بلند قربانی می‌گذرانیدند زیرا خانه‌ای برای اسم خداوند تا آن زمان بنا نشده بود.³ و سلیمان خداوند را دوست داشته، به فرایض پدر خود، داود رفتار می‌نمود، جز اینکه در مکانهای بلند قربانی می‌گذرانید و بخورمی سوزانید.⁴ و پادشاه به جیعون رفت تا در آنجا قربانی بگذرانند زیرا که مکان بلند عظیم، آن بود و سلیمان بر آن مذبح هزار قربانی سوختنی گذرانید.⁵ و خداوند به سلیمان در جیعون در خواب شب ظاهر شد. و خدا گفت: «آنچه را که به تو بدهم، طلب نما.»⁶ سلیمان گفت: «تو با بنده ات، پدرم داود، هرگاه در حضور تو با راستی و عدالت و قلب سلیم با تو رفتار می‌نمود، احسان عظیم می‌نمودی، و این احسان عظیم را برای او نگاه داشتی که پسری به او دادی تا بر کرسی وی بنشیند، چنانکه امروز واقع شده است.⁷ و الان ای یهوه، خدای من، تو بنده خود را به جای پدرم داود، پادشاه ساختی و من طفل صغیر هستم که خروج و دخول را نمی‌دانم.⁸ و بنده ات در میان قوم تو که برگزیده‌ای هستم، قوم عظیمی که کنیزند به حدی که ایشان را نتوان شمرد و حساب کرد.⁹ پس به بنده خود دل فهیم عطا فرما تا قوم تو را داوری نمایم و در میان نیک و بد تمیز کنم، زیرا کیست که این قوم عظیم تو را داوری توان نمود؟»

10 و این امر به نظر خداوند پسند آمد که سلیمان این چیز را خواسته بود.¹¹ پس خدا وی را گفت: «چونکه این چیز را خواستی و طول ایام برای خوبستن نطلبیدی، و دولت برای خودسوال نمودی، و جان دشمنان را نطلبیدی، بلکه به جهت خود حکمت خواستی تا انصاف رابفهمی،¹² اینک برحسب کلام تو کردم و اینک دل حکیم و فهیم به تو دادم به طوری که پیش از تو مثل تویی نبوده است و بعد از تو کسی مثل تو نخواهد برخاست.¹³ و نیز آنچه را نطلبیدی، یعنی هم دولت و هم جلال را به تو عطا فرمودم به حدی که در تمامی روزهایت کسی مثل تو در میان پادشاهان نخواهد بود.¹⁴ و اگر در راههای من سلوک نموده، فرایض و اوامر مرا نگاه داری به طوری که پدر تو داود سلوک نمود، آنگاه روزهایت را طویل خواهم گردانید.»¹⁵ پس سلیمان بیدار شد و اینک خواب بود و به اورشلیم آمده، پیش تابوت عهد خداوند ایستاد، و قربانی‌های سوختنی گذرانید و ذبایح سلامتی ذبح کرده، برای تمامی بندگان ضیافت نمود.

حکمت سلیمان

16 آنگاه دو زن زانیه نزد پادشاه آمده، در حضورش ایستادند.¹⁷ و یکی از آن زنان گفت: «ای آقایم، من و این زن در یک خانه ساکنیم و در آن خانه با او زاییدم.¹⁸ و روز سوم بعد از زاییدنم واقع شد که این زن نیز زایید و ما با یکدیگر بودیم و کسی دیگر با ما در خانه نبود و ما هر دو در خانه تنها بودیم.¹⁹ و در شب، پسر این زن مرد زیرا که بر او خوابیده بود.²⁰ و او در نصف شب برخاسته، پسر مرا وقتی که کنیزت در خواب بود از پهلوی من گرفت و در بغل خود گذاشت و پسر مرده خود را در بغل من نهاد.²¹ و بامدادان چون برخاستم تا پسر خود را شیر دهم اینک مرده بود اما چون در وقت صبح بر او نگاه کردم، دیدم که پسری که من زاییده بودم، نیست.»²² زن دیگر گفت: «نی، بلکه پسر زنده از آن من است و پسر مرده از آن توست.» و آن دیگر گفت: «نی، بلکه پسر مرده از آن توست و پسر زنده از آن من است.» و به حضور پادشاه مکالمه می‌کردند.

23 پس پادشاه گفت: «این می‌گوید که این پسر زنده از آن من است و پسر مرده از آن توست و آن می‌گوید نی، بلکه پسر مرده از آن توست و پسر زنده از آن من است.»²⁴ و پادشاه گفت: «شمشیری نزد من بیاورید.» پس شمشیری به حضور پادشاه آوردند.²⁵ و پادشاه گفت: «پسر زنده را به دو حصه تقسیم نمایم و نصفش را به این و نصفش را به آن بدهید.»²⁶ و زنی که پسر زنده از آن او بود چونکه دلش بر پسرش می‌سوخت به پادشاه

عرض کرده، گفت: «ای آقایم! پسر زنده را به او بدهید و او را هرگز مکشید.» اما آن دیگری گفت: «نه از آن من و نه از آن تو باشد؛ او را تقسیم نمایید.»²⁷ آنگاه پادشاه امر فرموده، گفت: «پسر زنده را به او بدهید و او را البته مکشید زیرا که مادرش این است.»²⁸ و چون تمامی اسرائیل حکمی را که پادشاه کرده بود، شنیدند از پادشاه بترسیدند زیرا دیدند که حکمت خدایی به جهت داوری کردن در دل اوست.

سرداران سلیمان

4 و سلیمان پادشاه بر تمامی اسرائیل پادشاه بود.² و سردارانی که داشت اینانند: عزریاهو ابن صادوق کاهن،³ و الیحورف و اخیاسپران شیشه کاتبان و یهوشافاط بن اخیلود وقایع نگار،⁴ و بنایاهو ابن یهویداع، سردار لشکر، و صادوق و ابیاتار کاهنان،⁵ و عزریاهو بن ناتان، سردار وکلاء و زابود بن ناتان کاهن و دوست خالص پادشاه،⁶ و اخیشار ناظر خانه و ادونیرام بن عبا، رئیس باجگیران.

7 و سلیمان دوازده وکیل بر تمامی اسرائیل داشت که به جهت خوراک پادشاه و خاندانش تدارک می‌دیدند، که هر یک از ایشان یک ماه در سال تدارک می‌دیدند.⁸ و نامهای ایشان این است: بنحور در کوهستان افرایم⁹ و بندقر درماقص و شعلیم و بیت شمس و ایلون بیت حانان¹⁰ و بنحسد در اربوت که سوکوه و تمامی زمین حافر به او تعلق داشت¹¹ و بنبنیداب در تمامی نافت دور که تافت دختر سلیمان زن او بود¹² و بعنا ابن اخیلود در تعنک و مجدو و تمامی بیتشان که به جانب صرتان زیر یزرعیل است از بیتشان تا آبل محوله تا آن طرف یقمعم¹³ و بنجابر درراموت جلعاد که قرای یاعیر بن منسی که درجلعاد می‌باشد و بلوک ارجوب که در باشان است به او تعلق داشت، یعنی شصت شهر بزرگ حصاردار با پشت بندهای برنجین¹⁴ و اخیناداب بن عدو در محتایم¹⁵ و اخیمعص در نفتالی که اونیز باسمت، دختر سلیمان را به زنی گرفته بود¹⁶ و بعنا ابن حوشای در اشیر و بعلوت¹⁷ و یهوشافاطین فاروح در یساکار¹⁸ و شمعی ابن ایلا در بنیامین¹⁹ و جابر بن اوری در زمین جلعاد که ولایت سیحون پادشاه اموریان و عوج پادشاه باشان بود و او به تنهایی در آن زمین وکیل بود.

20 و یهودا و اسرائیل مثل ریگ کناره دریاییشمار بودند و اکل و شرب نموده، شادی می‌کردند.²¹ و سلیمان بر تمامی ممالک، از نهر(فرات) تا زمین فلسطینیان و تا سرحد مصر سلطنت می‌نمود، و هدایا آورده، سلیمان را در تمامی ایام عمرش خدمت می‌کردند.

22 و آنوقه سلیمان برای هر روز سی کر آردنرم و شصت کر بلغور بود.²³ و ده گاو پرواری و بیست گاو از چراگاه و صد گوسفند سوی غزالها و آهوها و گوزنها و مرغهای فریه.²⁴ زیرا که بر تمام ماورای نهر از تقسح تا غزه بر جمیع ملوک ماورای نهر حکمرانی می‌نمود و او را از هر جانب به همه اطرافش صلح بود.²⁵ و یهودا و اسرائیل، هرکس زیر مو و انجیر خود از آن تابشرب در تمامی ایام سلیمان اینمن می‌نشستند.²⁶ و سلیمان را چهل هزار آخور اسب به جهت ارا به هایش و دوازده هزار سوار بود.²⁷ و آن وکلا از برای خوراک سلیمان پادشاه و همه کسانی که بر سفره سلیمان پادشاه حاضر می‌بودند، هر یک در ماه خود تدارک می‌دیدند و نمی‌گذاشتند که به هیچ چیز احتیاج باشد.²⁸ و جو و کاه به جهت اسبان و اسبان تازی به مکانی که هر کس برحسب وظیفه‌اش مقرر بود، می‌آوردند.

حکمت سلیمان

29 و خدا به سلیمان حکمت و فطانت از حدزباده و وسعت دل مثل ریگ کناره دریا عطا فرمود.³⁰ و حکمت سلیمان از حکمت تمامی بنی مشرق و از حکمت جمیع مصریان زیاده بود.³¹ و از جمیع آدمیان از ایقان ازراحی و از پسران ماحول، یعنی حیمان و کلکول و درعد حکیم تربود و اسم او در میان تمامی امتهایی که به اطرافش بودند، شهرت یافت.³² و سه هزار مثل گفت و سرودهایش هزار و پنج بود.³³ و درباره درختان سخن گفت، از سرو آزاد لبنان تا زوفانی که بردیوارها می‌روید و درباره بهایم و مرغان وحشرات و ماهیان نیز سخن گفت.³⁴ و از جمیع طوایف و از تمام پادشاهان زمین که

آوازه حکمت او را شنیده بودند، می‌آمدند تا حکمت سلیمان را استماع نمایند.

قصد بنای هیکل

5 و حیرام، پادشاه صور، خادمان خود را نزد سلیمان فرستاد، چونکه شنیده بود که او را به جای پدرش به پادشاهی مسح کرده‌اند، زیرا که حیرام همیشه دوست داود بود.² و سلیمان نزد حیرام فرستاده، گفت³ که «تو پدر من داود را می‌دانی که نتوانست خانه‌ای به اسم یهوه، خدای خود بنا نماید به سبب جنگهایی که او را احاطه می‌نمود تا خداوند ایشان را زیر کف پایهای او نهاد.⁴ اما الان یهوه، خدای من، مرا از هر طرف آرامی داده است که هیچ دشمنی و هیچ واقعه بدی وجود ندارد.⁵ و اینک مراد من این است که خانه‌ای به اسم یهوه، خدای خود، بنا نمایم چنانکه خداوند به پدرم داود وعده داد و گفت که پسر تو که او را به جای تو بر کرسی خواهم نشاند، خانه را به اسم من بنا خواهد کرد.⁶ و حال امر فرما که سروهای آزاد از لبنان برای من قطع نمایند و خادمان من همراه خادمان تو خواهند بود، و مزد خادمانت را موافق هر آنچه بفرمایی به تو خواهم داد، زیرا تو می‌دانی که در میان ما کسی نیست که مثل صیدونیان در قطع نمودن درختان ماهر باشد.»

⁷ پس چون حیرام سخنان سلیمان را شنید، به غایت شادمان شده، گفت: «امروز خداوند متبارک باد که به داود پسر ی حکیم بر این قوم عظیم عطا نموده است.»⁸ و حیرام نزد سلیمان فرستاده، گفت: «پیغمبری که نزد من فرستادی اجابت نمودم و من خواهش تو را درباره چوب سرو آزاد و چوب صنوبر بجا خواهم آورد.⁹ خادمان من آنها را از لبنان به دریا فرود خواهند آورد و من آنها را بسته خواهم ساخت در دریا، تا مکانی که برای من معین کنی و آنها را در آنجا از هم باز خواهم کرد تا آنها را ببری و اما تو درباره دادن آذوقه به خانه من اراده مرا به جایی خواهی آورد.»¹⁰ پس حیرام چوبهای سرو آزاد و چوبهای صنوبر را موافق تمامی اراده‌اش به سلیمان داد.¹¹ و سلیمان بیست هزار کرگندم و بیست هزار کرورغن صاف به حیرام به جهت قوت خانه‌اش داد، و سلیمان هرساله اینقدر به حیرام می‌داد.¹² و خداوند سلیمان را به نوعی که به او وعده داده بود، حکمت بخشید و در میان حیرام و سلیمان صلح بود و با یکدیگر عهد بستند.¹³ و سلیمان پادشاه از تمامی اسرائیل سخره گرفت و آن سخره سی هزار نفر بود.¹⁴ و از ایشان ده هزار نفر، هر ماهی به نوبت به لبنان می‌فرستاد. یک ماه در لبنان و دو ماه در خانه خویش می‌ماندند. و ادونیرام رئیس سخره بود.¹⁵ و سلیمان را هفتاد هزار مرد باربردار و هشتاد هزار نفر چوب بر در کوه بود.¹⁶ سوای سروران گماشتگان سلیمان که ناظر کار بود، یعنی سه هزار و سیصد نفر که بر عاملان کار ضابط بودند.¹⁷ و پادشاه امر فرمود تا سنگهای بزرگ و سنگهای گرانها و سنگهای تراشیده شده به جهت بنای خانه کنند.¹⁸ و بنایان سلیمان و بنایان حیرام و جبلیان آنها را تراشیدند، پس چوبها و سنگها را به جهت بنای خانه مهیا ساختند.

بنای هیکل

6 و واقع شد در سال چهارصد و هشتاد از خروج بنی اسرائیل از زمین مصر در ماه زیو که ماه دوم از سال چهارم سلطنت سلیمان بر اسرائیل بود که بنای خانه خداوند را شروع کرد.² و خانه خداوند که سلیمان پادشاه بنا نمود طولش شصت ذراع و عرضش بیست و بلندیش سی ذراع بود.³ و رواق پیش هیکل خانه موافق عرض خانه، طولش بیست ذراع و عرضش روبروی خانه ده ذراع بود.⁴ و برای خانه پنجره‌های مشبک ساخت.⁵ و بر دیوار خانه به هر طرفش طبقه‌ها بنا کرد، یعنی به هر طرف دیوارهای خانه هم بر هیکل و هم بر محراب و به هر طرفش غرفه‌ها ساخت.⁶ و طبقه تحتانی عرضش پنج ذراع و طبقه وسطی عرضش شش ذراع و طبقه سومی عرضش هفت ذراع بود زیرا که به هر طرف خانه از خارج پشته‌ها گذاشت تا تیرها در دیوار خانه متمکن نشود.⁷ و چون خانه بنا می‌شد از سنگهایی که در معدن مهیا شده بود، بنا شد به طوری که در وقت بنا نمودن خانه نه چکش و نه تیر و نه هیچ آلات آهنی مسموع شد.

⁸ و در غرفه‌های وسطی در جانب راست خانه بود و به طبقه وسطی و از طبقه وسطی تا طبقه سومی از پله‌های پیچ‌پیچ بالا می‌رفتند.⁹ و خانه را بنا کرده، آن را به اتمام رسانید و خانه را با تیرها و تخته‌های چوب سرو آزاد پوشانید.¹⁰ و بر تمامی خانه طبقه‌ها را بنا نمود که بلندی هر یک از آنها پنج ذراع بود و با تیرهای سرو آزاد در خانه متمکن شد.¹¹ و کلام خداوند بر سلیمان نازل شده، گفت:¹² «این خانه‌ای که تو بنا می‌کنی اگر در فرایض من سلوک نموده، احکام مرا به جایی آوری و جمیع اوامر مرا نگاه داشته، در آنها رفتار نمایی، آنگاه سخنان خود را که با پدرت، داود، گفته‌ام با تو استوار خواهم گردانید.¹³ و در میان بنی اسرائیل ساکن شده، قوم خود اسرائیل را ترک نخواهم نمود.»

¹⁴ پس سلیمان خانه را بنا نموده، آن را به اتمام رسانید.¹⁵ و اندرون دیوارهای خانه را به تخته‌های سرو آزاد بنا کرد، یعنی از زمین خانه تادیوار متصل به سقف را از اندرون با چوب پوشانید و زمین خانه را به تخته‌های صنوبر فرش کرد.¹⁶ و از پشت خانه بیست ذراع با تخته‌های سرو آزاد از زمین تا سر دیوارها بنا کرد و آنها را در اندرون به جهت محراب، یعنی به جهت قدس الاقداس بنا نمود.¹⁷ و خانه، یعنی هیکل پیش روی محراب چهل ذراع بود.¹⁸ و در اندرون خانه چوب سرو آزاد منبت به شکل کدوها و بسته‌های گل بود چنانکه همه‌اش سرو آزاد بود و هیچ سنگ پیدا نشد.¹⁹ و در اندرون خانه، محراب را ساخت تا تابوت عهد خداوند را در آن بگذارد.²⁰ و اما داخل محراب طولش بیست ذراع و عرضش بیست ذراع و بلندیش بیست ذراع بود و آن را به زر خالص پوشانید و مذبح را با چوب سرو آزاد پوشانید.²¹ پس سلیمان داخل خانه را به زر خالص پوشانید و پیش روی محراب زنجیرهای طلا کشید و آن را به طلا پوشانید.²² و تمامی خانه را به طلا پوشانید تا همگی خانه تمام شد و تمامی مذبح را که پیش روی محراب بود، به طلا پوشانید.

²³ و در محراب دو کروی از چوب زیتون ساخت که قد هر یک از آنها ده ذراع بود.²⁴ و بال یک کروی پنج ذراع و بال کروی دیگر پنج ذراع بود و از سر یک بال تا به سر بال دیگر ده ذراع بود.²⁵ و کروی دوم ده ذراع بود که هر دو کروی را یک اندازه و یک شکل بود.²⁶ بلندی کروی اول ده ذراع بود و همچنین کروی دیگر.²⁷ و کروی‌بان را در اندرون خانه گذاشت و بالهای کروی‌بان پهن شد به طوری که بال یک کروی به دیوار می‌رسید و بال کروی دیگر به دیوار دیگر می‌رسید و در میان خانه بالهای آنها با یکدیگر برمی‌خورد.²⁸ و کروی‌بان را به طلا پوشانید.

²⁹ و بر تمامی دیوارهای خانه، به هر طرف نقشهای تراشیده شده کروی‌بان و درختان خرما و بسته‌های گل در اندرون و بیرون کند.³⁰ و زمین خانه را از اندرون و بیرون به طلا پوشانید.

³¹ و به جهت در محراب دو لنگه از چوب زیتون، و آستانه و باهوه‌های آن را به اندازه پنج یک دیوار ساخت.³² پس آن دو لنگه از چوب زیتون بود و بر آنها نقشهای کروی‌بان و درختان خرما و بسته‌های گل کند و به طلا پوشانید. و کروی‌بان و درختان خرما را به طلا پوشانید.

³³ و همچنین به جهت در هیکل باهوه‌های چوب زیتون به اندازه چهار یک دیوار ساخت.³⁴ و دو لنگه این در از چوب صنوبر بود و دو تخته لنگه اول تا می‌شد و دو تخته لنگه دوم تا می‌شد.³⁵ و بر آنها کروی‌بان و درختان خرما و بسته‌های گل کند و آنها را به طلائی که موافق نقشها ساخته بود، پوشانید.³⁶ و صحن اندرون را از سه صف سنگهای تراشیده، و یک صف تیرهای سرو آزاد بنا نمود.

³⁷ و بنیاد خانه خداوند در ماه زیو از سال چهارم سلطنت نهاده شد.³⁸ و در سال یازدهم در ماه بول که ماه هشتم باشد، خانه با تمامی متعلقاتش بر وفق تمامی قانون هایش تمام شد. پس آن را در هفت سال بنا نمود.

بنای قصر سلیمان

7 اما خانه خودش را سلیمان در مدت سیزده سال بنا نموده، تمامی خانه خویش را به اتمام رسانید.² و خانه جنگل لبنان را بنا نمود که طولش صد ذراع و عرضش پنجاه ذراع و بلندیش سی ذراع بود و آن را بر چهار صف تیرهای سرو آزاد بنا کرد و بر آن ستونها، تیرهای سرو آزاد گذاشت.

کار پایه مدور و یک ذراع ونیم بود. و بر دهنش نیز نقشها بود و حاشیه های آنها مربع بود نه مدور.³² و چهار چرخ زیر حاشیه ها بود و تیره های چرخها در پایه بود و بلندی هر چرخ یک ذراع و نیم بود.³³ و کارچرخها مثل کار چرخهای ارابه بود و تیره ها و فلکها و پرده ها و قبه های آنها همه ریخته شده بود.³⁴ و چهار دوش بر چهار گوشه هر پایه بود و دوشهای پایه از خودش بود.³⁵ و در سر پایه، دایره ای مدور به بلندی نیم ذراع بود و بر سر پایه، تیره های و حاشیه های از خودش بود.³⁶ و برلوحه های تیره ها و بر حاشیه هایش، کروبیان و شیران و درختان خرما را به مقدار هریک نقش کرد و بسته ها گرداگردش بود.³⁷ به این طور آن ده پایه را ساخت که همه آنها را یک ریخت و یک پیمایش و یک شکل بود.

³⁸ و ده حوض برنجین ساخت که هر حوض گنجایش چهل بت داشت. و هر حوض چهارذراعی بود و بر هر پایه ای از آن ده پایه، یک حوض بود.³⁹ و پنج پایه را به جانب راست خانه و پنج را به جانب چپ خانه گذاشت و دریاچه را به جانب راست خانه به سوی مشرق از طرف جنوب گذاشت.⁴⁰ و حیرام، حوضها و خاک اندازها و کاسه ها را ساخت. پس حیرام تمام کاری که برای سلیمان پادشاه به جهت خانه خداوند می کرد به انجام رسانید.⁴¹ دو ستون و دو پیاله تاجهایی که بر سر دو ستون بود و دو شبکه به جهت پوشانیدن دو پیاله تاجهایی که بر سر ستونها بود.⁴² و چهارصد انار برای دو شبکه که دو صف انار برای هر شبکه بود به جهت پوشانیدن دو پیاله تاجهایی که بالای ستونها بود،⁴³ و ده پایه و ده حوضی که بر پایه ها بود،⁴⁴ و یک دریاچه و دوازده گاو زیردریاچه.

⁴⁵ و دیگها و خاک اندازها و کاسه ها، یعنی همه این ظروفی که حیرام برای سلیمان پادشاه در خانه خداوند ساخت از برنج صیقلی بود.⁴⁶ آنها را پادشاه در صحرای اردن در کل رست که در میان سکوت و صرطان است، ریخت.⁴⁷ و سلیمان تمامی این ظروف را بی وزن واگذاشت زیرا چونکه از حد زیاده بود، وزن برنج دریافت نشد.

⁴⁸ و سلیمان تمامی آلاتی که در خانه خداوند بود ساخت، مذبح را از طلا و میز را که نان تقدیمه بر آن بود از طلا.⁴⁹ و شمعدانها را که پنج از آنها به طرف راست و پنج به طرف چپ روبروی محراب بود، از طلای خالص و گلها و چراغها و انبرها را از طلا،⁵⁰ و طاسها و گلگیرها و کاسه ها و قاشقها و مجمرها را از طلای خالص و پاشنه ها را هم به جهت درهای خانه اندرونی، یعنی به جهت قدس الاقداس و هم به جهت درهای خانه، یعنی هیکل، از طلا ساخت.

⁵¹ پس تمامی کاری که سلیمان پادشاه برای خانه خداوند ساخت تمام شد و سلیمان چیزهایی را که پدرش داود وقف کرده بود، از نقره و طلا و آلات درآورده، در خزینه های خانه خداوند گذاشت.

تابوت عهد در هیکل

8 آنگاه سلیمان، مشایخ اسرائیل و جمیع روسای اسباط و سروران خانه های آبابی بنی اسرائیل را نزد سلیمان پادشاه در اورشلیم جمع کرد تا تابوت عهد خداوند را از شهر داود که صهیون باشد، برآورند.² و جمیع مردان اسرائیل در ماه ایتانیم که ماه هفتم است در عیدنزد سلیمان پادشاه جمع شدند.³ و جمیع مشایخ اسرائیل آمدند و کاهنان تابوت را برداشتند.⁴ و تابوت خداوند و خیمه اجتماع و همه آلات مقدس را که در خیمه بود آوردند و کاهنان ولویان آنها را برآوردند.⁵ و سلیمان پادشاه و تمامی جماعت اسرائیل که نزد وی جمع شده بودند، پیش روی تابوت همراه وی ایستادند، و اینقدر گوسفند و گاو را ذبح کردند که به شمار و حساب نمی آمد.⁶ و کاهنان تابوت عهد خداوند را به مکانش در محراب خانه، یعنی در قدس الاقداس زیر بالهای کروبیان درآوردند.⁷ زیرا کروبیان بالهای خود را بر مکان تابوت پهن می کردند و کروبیان تابوت و عصاهایش را از بالای پوشانیدند.⁸ و عصاها اینقدر دراز بود که سرهای عصاها از قدسی که پیش محراب بود، دیده می شد اما از بیرون دیده نمی شد و تا امروز در آنجا هست.⁹ و در تابوت چیزی نبود سوای آن دو لوح سنگ که موسی در حوریب در آن گذاشت، وقتی که خداوند با بنی اسرائیل در حین بیرون آمدن ایشان از زمین مصر عهد بست.¹⁰ و واقع شد که چون کاهنان از

³ و آن بر زبر چهل و پنج غرفه که بالای ستونها بود به سرو آزاد پوشانیده شد که در هر صف پانزده بود.⁴ و سه صف تخته پوش بود و پنجره مقابل پنجره در سه طبقه بود.⁵ و جمیع درها و باهوها مربع و تخته پوش بود و پنجره مقابل پنجره در سه طبقه بود.

⁶ و رواقی از ستونها ساخت که طولش پنجاه ذراع و عرضش سی ذراع بود و رواقی پیش آنها.⁷ و ستونها و آستانه پیش آنها و رواقی به جهت کرسی خود، یعنی رواق داوری که در آن حکم نماید، ساخت و آن را به سرو آزاد از زمین تاسقف پوشانید.

⁸ و خانه اش که در آن ساکن شود در صحن دیگر در اندرون رواق به همین ترکیب ساخته شد. و برای دختر فرعون که سلیمان او را به زنی گرفته بود، خانه ای مثل این رواق ساخت.

⁹ همه این عمارات از سنگهای گرانمایی که به اندازه تراشیده و از اندرون و بیرون با اره ها بریده شده بود از بنیاد تا به سر دیوار و از بیرون تا صحن بزرگ بود.¹⁰ و بنیاد از سنگهای گرانمایی و سنگهای بزرگ، یعنی سنگهای ده ذراعی و سنگهای هشت ذراعی بود.¹¹ و بالای آنها سنگهای گرانمایی که به اندازه تراشیده شده، و چوبهای سرو آزاد بود.¹² و گرداگرد صحن بزرگ سه صف سنگهای تراشیده و یک صف تیره های سرو آزاد بود و صحن اندرون خانه خداوند و رواق خانه همچنین بود.

تزیین هیکل

¹³ و سلیمان پادشاه فرستاده، حیرام را از صور آورد.¹⁴ و او پسر بیوه زنی از سبط نفتالی بود و پدرش مردی از اهل صور و مسگر بود و او پر از حکمت و مهارت و فهم برای کردن هر صنعت مسگری بود. پس نزد سلیمان پادشاه آمده، تمامی کارهایش را به انجام رسانید.

¹⁵ و دو ستون برنج ریخت که طول هر ستون هجده ذراع بود و ریسمانی دوازده ذراع ستون دوم را احاطه داشت.¹⁶ و دو تاج از برنج ریخته شده ساخت تا آنها را بر سر ستونها بگذارد که طول یک تاج پنج ذراع و طول تاج دیگر پنج ذراع بود.¹⁷ و شبکه های شبکه کاری و رشته های زنجیر کاری بود به جهت تاجهایی که بر سر ستونها بود، یعنی هفت برای تاج اول و هفت برای تاج دوم.¹⁸ پس ستونها را ساخت و گرداگرد یک شبکه کاری دو صف بود تا تاجهایی را که بر سر آنها بود پوشاند. و به جهت تاج دیگر همچنین ساخت.¹⁹ و تاجهایی که بر سر ستونهایی که در رواق بود، از سوسنکاری به مقدار چهار ذراع بود.²⁰ و تاجها از طرف بالا نیز بر سر آن دو ستون بودند بطنی که به جانب شبکه بود، و انارها در صفها گرداگرد تاج دیگر دویست بود.²¹ و ستونها را در رواق هیکل برپا نمود و ستون راست را برپانموده، آن را یاکین نام نهاد. پس ستون چپ را برپا نمود، آن را بوعلز نامید.²² و بر سر ستونها سوسنکاری بود. پس کار ستونها تمام شد.

²³ و دریاچه ریخته شده را ساخت که از لب تالیش ده ذراع بود و از هر طرف مدور بود، و بلندی پنج ذراع و ریسمانی سی ذراعی آن را گرداگرد احاطه داشت.²⁴ و زیر لب آن از هر طرف کدوها بود که آن را احاطه می داشت برای هر ذراع ده، و آنها دریاچه را از هر جانب احاطه داشت و آن کدوها در دو صف بود و در حین ریخته شدن آن، ریخته شده بود.²⁵ و آن بردوازده گاو قائم بود که روی سه از آنها به سوی شمال بود و روی سه به سوی مغرب و روی سه به سوی جنوب و روی سه به سوی مشرق بود، و دریاچه بر فوق آنها بود و همه موخرهای آنها به طرف اندرون بود.²⁶ و حجم آن یک وجب بود و لبش مثل لب کاسه مانند گل سوسن ساخته شده بود که گنجایش آن دو هزار بت می داشت.

²⁷ و ده پایه اش را از برنج ساخت که طول هر پایه چهار ذراع بود و عرضش چهار ذراع و بلندی سه ذراع بود.²⁸ و صنعت پایه ها اینطور بود که حاشیه ها داشت و حاشیه ها در میان زبانه ها بود.²⁹ و بر آن حاشیه ها که درون زبانه ها بود شیران و گاوان و کروبیان بودند و همچنین برزبانه ها به طرف بالا بود. و زیر شیران و گاوان بسته های گل کاری آویزان بود.³⁰ و هر پایه چهار چرخ برنجین با میله های برنجین داشت و چهار پایه آن را دوشها بود و آن دوشها زیر حوض ریخته شده بود و بسته ها به جانب هریک طرف از آنها بود.³¹ و دهنش در میان تاج و فوق آن یک ذراع بود و دهنش مثل

35 «هنگامی که آسمان بسته شود و به سبب گناهی که به تو ورزیده باشند باران نبارد، اگر به سوی این مکان دعا کنند و اسم تو را اعتراف نمایند و به سبب مصیبتی که به ایشان رسانیده باشی از گناه خویش بازگشت کنند، 36 آنگاه از آسمان بشنو و گناه بندگانت و قوم خود اسرائیل را بیامرز و ایشان را به راه نیکو که در آن باید رفت، تعلیم ده و به زمین خود که آن را به قوم خویش برای میراث بخشیده‌ای، باران بفرست. 37 «اگر در زمین قحطی باشد و اگر وبا یا بادسموم یا یرقان باشد و اگر ملیخ یا کرم باشد و اگر دشمنان ایشان، ایشان را در شهرهای زمین ایشان محاصره نمایند، هر بلایی یا هر مرضی که بوده باشد، 38 آنگاه هر دعا و هر استغفانه‌ای که از هر مرد یا از تمامی قوم تو، اسرائیل، کرده شود که هریک از ایشان برای دل خود را خواهند دانست، و دستهای خود را به سوی این خانه دراز نمایند، 39 آنگاه از آسمان که مکان سکونت تو باشد بشنو و بیامرز و عمل نموده، به هر کس که دل او رامی دانی به حسب راههایش جزا بده، زیرا که تو به تنهایی عارف قلوب جمیع بنی آدم هستی. 40 تا آنکه ایشان در تمام روزهایی که به روی زمینی که به پدران ما داده‌ای زنده باشند، از تو بترسند. 41 «و نیز غریبی که از قوم تو، اسرائیل، نباشد و به خاطر اسم تو از زمین بعید آمده باشد، 42 زیرا که آوازه اسم عظیمت و دست قویت و بازوی دراز تو را خواهند شنید، پس چون بیاید و به سوی این خانه دعا نماید، 43 آنگاه از آسمان که مکان سکونت توست بشنو و موافق هرچه آن غریب از تو استدعا نماید به عمل آور تا جمیع قومهای جهان اسم تو را بشناسند و مثل قوم تو، اسرائیل، از تو بترسند و بدانند که اسم تو بر این خانه‌ای که بنا کرده‌ام، نهاده شده است. 44 «اگر قوم تو برای مقاتله با دشمنان خود به راهی که ایشان را فرستاده باشی بیرون روند و ایشان به سوی شهری که تو برگزیده‌ای و خانه‌ای که به جهت اسم تو بنا کرده‌ام، نزد خداوند دعانمایند، 45 آنگاه دعا و تضرع ایشان را از آسمان بشنو و حق ایشان را بجا آور. 46 «و اگر به تو گناه ورزیده باشند زیرا انسانی نیست که گناه نکند و تو بر ایشان غضبناک شده، ایشان را به دست دشمنان تسلیم کرده باشی و اسپرکنندگان ایشان، ایشان را به زمین دشمنان خواه دور و خواه نزدیک به اسیری ببرند، 47 پس اگر ایشان در زمینی که در آن اسیر باشند به خود آمده، بازگشت نمایند و در زمین اسیری خود نزد تو تضرع نموده، گویند که گناه کرده، و عصبان ورزیده، و شریانه رفتار نموده‌ایم، 48 و در زمین دشمنانی که ایشان را به اسیری برده باشند به تمامی دل و به تمامی جان خود به تو بازگشت نمایند، و به سوی زمینی که به پدران ایشان داده‌ای و شهری که برگزیده و خانه‌ای که برای اسم تو بنا کرده‌ام، نزد تو دعا نمایند، 49 آنگاه از آسمان که مکان سکونت توست، دعا و تضرع ایشان را بشنو و حق ایشان را بجا آور. 50 و قوم خود را که به تو گناه ورزیده باشند، عفو نما و تمامی تقصیرهای ایشان را که به تو ورزیده باشند بیامرز و ایشان را در دل اسپرکنندگان ایشان ترحم عطا فرما تا بر ایشان ترحم نمایند. 51 زیرا که ایشان قوم تو و میراث تو می‌باشند که از مصر از میان کوره آهن بیرون آوردی. 52 تا چشمان تو به تضرع بنده ات و به تضرع قوم تو اسرائیل گشاده شود و ایشان را در هرچه نزد تو دعا نمایند، اجابت نمایی. 53 زیرا که تو ایشان را از جمیع قومهای جهان برای ارثیت خویش ممتاز نموده‌ای چنانکه به واسطه بنده خود موسی وعده دادی هنگامی که توای خداوند یهوه پدران ما را از مصر بیرون آوردی.» 54 و واقع شد که چون سلیمان از گفتن تمامی این دعا و تضرع نزد خداوند فارغ شد، از پیش مذبح خداوند از زانو زدن و دراز نمودن دستهای خود به سوی آسمان برخاست، 55 و ایستاده، تمامی جماعت اسرائیل را به آواز بلند برکت دادو گفت: 56 «مبارک باد خداوند که قوم خود، اسرائیل را موافق هرچه وعده کرده بود، آرامی داده است زیرا که از تمامی وعده‌های نیکو که به واسطه بنده خود، موسی داده بود، یک سخن به زمین نیفتاد. 57 یهوه خدای ما با ما باشد چنانکه با پدران ما می بود و ما را ترک نکند و رد نماید. 58 و دل‌های ما را به سوی خود مایل بگرداند تا در تمامی طریق‌هایش سلوک نموده، اوامر و فرائض و احکام او را که به پدران ما امر فرموده بود، نگاه داریم. 59 و کلمات این دعایی که نزد خداوند گفته‌ام، شب و روز نزدیک

قدس بیرون آمدند ابر، خانه خداوند را پر ساخت. 11 و کاهنان به سبب ابر نتوانستند به جهت خدمت بایستند، زیرا که جلال یهوه، خانه خداوند را پر کرده بود.

12 آنگاه سلیمان گفت: «خداوند گفته است که در تاریکی غلیظ ساکن می‌شوم. 13 فی الواقع خانه‌ای برای سکونت تو و مکانی را که در آن تا به ابد ساکن شوی بنا نموده‌ام.»

14 و پادشاه روی خود را برگردانیده، تمامی جماعت اسرائیل را برکت داد و تمامی جماعت اسرائیل بایستادند. 15 پس گفت: «یهوه خدای اسرائیل متبارک باد که به دهان خود به پدر من داود وعده داده، و به دست خود آن را به جا آورده، گفت: 16 از روزی که قوم خود اسرائیل را از مصر برآوردی، شهری از جمیع اسباط اسرائیل برنگزیدم تا خانه‌ای بنا نمایم که اسم من در آن باشد، اما داود را برگزیدم تا پیشوای قوم من اسرائیل بشود. 17 و در دل پدرم، داود بود که خانه‌ای برای اسم یهوه، خدای اسرائیل، بنا نماید. 18 اما خداوند به پدرم داود گفت: چون در دل تو بود که خانه‌ای برای اسم من بنا نمایی، نیکو کردی که این را در دل خود نهادی. 19 لیکن تو خانه را بنا نخواهی نمود بلکه پسر تو که از صلب تو بیرون آید، او خانه را برای اسم من بنا خواهد کرد. 20 پس خداوند کلامی را که گفته بود ثابت گردانید، و من به جای پدر خود داود برخاسته، و بر وفق آنچه خداوند گفته بود بر کرسی اسرائیل نشسته‌ام، و خانه را به اسم یهوه، خدای اسرائیل، بنا کرده‌ام. 21 و در آن، مکانی مقرر کرده‌ام برای تابوتی که عهد خداوند در آن است که آن را با پدران ما حین بیرون آوردن ایشان از مصر بسته بود.»

دعای تقدیس هیکل

22 و سلیمان پیش مذبح خداوند به حضور تمامی جماعت اسرائیل ایستاده، دستهای خود را به سوی آسمان برافراشت 23 و گفت: «ای یهوه، خدای اسرائیل، خدایی مثل تو نه بالا در آسمان و نه پایین بر زمین هست که با بندگان خود که به حضور تو به تمامی دل خویش سلوک می‌نمایند، عهد و رحمت را نگاه می‌داری. 24 و آن وعده‌ای که به بنده خود، پدرم داود داده‌ای، نگاه داشته‌ای زیرا به دهان خود وعده دادی و به دست خود آن را وفا نمودی چنانکه امروز شده است. 25 پس الان ای یهوه، خدای اسرائیل، باینده خود، پدرم داود، آن وعده‌ای را نگاه دار که به او داده و گفته‌ای کسی که بر کرسی اسرائیل بنشیند برای تو به حضور من منقطع نخواهد شد، به شرطی که پسرانت طریق‌های خود را نگاه داشته، به حضور من سلوک نمایند چنانکه تو به حضور رفتار نمودی. 26 و الان ای خدای اسرائیل تمنا اینکه کلامی که به بنده خود، پدرم داود گفته‌ای، ثابت بشود.

27 «اما آیا خدا فی الحقیقه بر زمین ساکن خواهد شد؟ اینک فلک و فلک الافلاک تو را گنجایش ندارد تا چه رسد به این خانه‌ای که من بنا کرده‌ام. 28 لیکن ای یهوه، خدای من، به دعا و تضرع بنده خود توجه نما و استغاثه و دعایی را که بنده ات امروز به حضور تو می‌کند، بشنو، 29 تا آنکه شب و روز چشمان تو بر این خانه باز شود و بر مکانی که درباره‌اش گفتی که اسم من در آنجا خواهد بود و تا دعایی را که بنده ات به سوی این مکان بنماید، اجابت کنی. 30 و تضرع بنده ات و قوم خود اسرائیل را که به سوی این مکان دعایی نمایند، بشنو و از مکان سکونت خود، یعنی از آسمان بشنو و چون شنیدی عفو نما.

31 «اگر کسی به همسایه خود گناه ورزد و قسم بر او عرضه شود که بخورد و او آمده پیش مذبح تو در این خانه قسم خورد، 32 آنگاه از آسمان بشنو و عمل نموده، به جهت بندگانت حکم نما و شریران را ملزم ساخته، راه ایشان را به سر ایشان برسان و عادلان را عادل شمرده، ایشان را بر حسب عدالت ایشان جزا ده.

33 «و هنگامی که قوم تو اسرائیل به سبب گناهی که به تو ورزیده باشند به حضور دشمنان خود مغلوب شوند اگر به سوی تو بازگشت نموده، اسم تو را اعتراف نمایند و نزد تو در این خانه دعا و تضرع نمایند، 34 آنگاه از آسمان بشنو گناه قوم خود، اسرائیل را بیامرز و ایشان را به زمینی که به پدران ایشان داده‌ای باز آور.

یهوه خدای ما باشد تاحق بنده خود و حق قوم خویش اسرائیل را برحسب اقتضای هر روز بجا آورد.⁶⁰ تا تمامی قوم های جهان بدانند که یهوه خداست و دیگری نیست.⁶¹ پس دل شما با یهوه خدای ما کامل باشد تا در فرایض او سلوک نموده، اوامر او را مثل امروز نگاه دارید.»

مبارک ساختن خانه

⁶² پس پادشاه و تمامی اسرائیل با وی به حضور خداوند قربانی ها گذرانیدند.⁶³ و سلیمان به جهت ذبایح سلامتی که برای خداوند گذارید، بیست و دو هزار گاو و صد و بیست هزار گوسفندذبح نمود و پادشاه و جمیع بنی اسرائیل، خانه خداوند را تبریک نمودند.⁶⁴ و در آن روز پادشاه وسط صحن را که پیش خانه خداوند است تقدیس نمود زیرا چونکه مذبح برنجینی که به حضور خداوند بود به جهت گنجایش قربانی های سوختنی و هدایای آردی و پیه قربانی های سلامتی کوچک بود، از آن جهت قربانی های سوختنی و هدایای آردی و پیه ذبایح سلامتی را در آنجا گذرانید.⁶⁵ و در آن وقت سلیمان و تمامی اسرائیل با وی عید را نگاه داشتند و آن انجمن بزرگ ازمدخل حمتا تا وادی مصر هفت روز و هفت روز یعنی چهارده روز به حضور یهوه، خدای ما بودند.⁶⁶ و در روز هشتم، قوم را مرخص فرمودو ایشان برای پادشاه برکت خواسته، و با شادمانی و خوشدلی به سبب تمامی احسانی که خداوند به بنده خود، داود و به قوم خویش اسرائیل نموده بود، به خیمه های خود رفتند.

ظهور خداوند به سلیمان

9 و واقع شد که چون سلیمان از بنا نمودن خانه خداوند و خانه پادشاه و از بجا آوردن هر مقصودی که سلیمان خواسته بود، فارغ شد،² خداوند بار دیگر به سلیمان ظاهر شد، چنانکه در جبعون بر وی ظاهر شده بود.³ و خداوند وی را گفت: «دعا و تضرع تو را که به حضور من کردی، اجابت نمودم، و این خانه ای را که بنامودی تا نام من در آن تا به ابد نهاده شود تقدیس نمودم، و چشمان و دل من همیشه اوقات در آن خواهد بود.⁴ پس اگر تو با دل کامل و استقامت به طوری که پدرت داود رفتار نمود به حضور من سلوک نمایی، و هرچه تو را امر فرمایم بجا آوری و فرایض و احکام مرا نگاه داری،⁵ آنگاه کرسی سلطنت تو را بر اسرائیل تا به ابد برقرار خواهم گردانید، چنانکه به پدر تو داود وعده دادم و گفتم که از تو کسی که بر کرسی اسرائیل بنشیند، مفقودنخواهد شد.⁶ اما اگر شما و پسران شما از متابعت من روگردانیده، اوامر و فرایضی را که به پدران شما دادم نگاه ندارید و رفتن، خدایان دیگر را عبادت نموده، آنها را سجده کنید،⁷ آنگاه اسرائیل را از روی زمینی که به ایشان دادم منقطع خواهم ساخت، و این خانه را که به جهت اسم خود تقدیس نمودم از حضور خویش دور خواهم انداخت، و اسرائیل در میان جمیع قومها ضرب المثل و مضحکه خواهد شد.⁸ و این خانه عبرتی خواهد گردید به طوری که هر که نزد آن بگذرد، متحیر شده، صغیر خواهد زد و خواهند گفت: خداوند به این زمین و به این خانه چرا چنین عمل نموده است؟⁹ و خواهند گفت: از این جهت که یهوه، خدای خود را که پدران ایشان را از زمین مصر بیرون آورده بود، ترک کردند و به خدایان دیگر متمسک شده، آنها را سجده و عبادت نمودند. لهذا خداوند تمامی این بلا را بر ایشان آورده است.»

سایر اعمال سلیمان

¹⁰ و واقع شد بعد از انقضای بیست سالی که سلیمان این دو خانه، یعنی خانه خداوند و خانه پادشاه را بنا می کرد،¹¹ و حیرام، پادشاه صور، سلیمان را به چوب سرو آزاد و چوب صنوبر و طلا موافق هرچه خواسته بود اعانت کرده بود، آنگاه سلیمان پادشاه بیست شهر در زمین جلیل به حیرام داد.¹² و حیرام به جهت دیدن شهرهایی که سلیمان به او داده بود، از صور بیرون آمد اما آنها به نظرش پسند نیامد.¹³ و گفت: «ای برادر من این شهرهایی که به من بخشیده ای چیست؟» و آنها را تا امروز زمین کابول نامید.¹⁴ و حیرام صد و بیست وزنه طلا برای پادشاه فرستاد.

¹⁵ و این است حساب سخره ای که سلیمان پادشاه گرفته بود به جهت بنای خانه خداوند و خانه خود و ملو و حصارهای اورشلیم و حاصورو مجدو و جازر.¹⁶ زیرا که فرعون، پادشاه مصربرآمده، جازر را تسخیر نموده، و آن را به آتش سوزانیده، و کنعانیان را که در شهر ساکن بودندکشته بود، و آن را به دختر خود که زن سلیمان بودبه جهت مهر داده بود.¹⁷ و سلیمان، جازر و بیبت حورون تحتانی را بنا کرد.¹⁸ و بعلت و تدمررا در صحرای زمین،¹⁹ و جمیع شهرهای مخزنی که سلیمان داشت و شهرهای اراهه و شهرهای سواران را و هرآنچه را که سلیمان میل داشت که در اورشلیم و لبنان و تمامی زمین مملکت خود بنا نماید (بنا نمود).²⁰ و تمامی مردمانی که از اموریان و حتیان و فرزریان و حویان و یبوسیان باقی مانده، و از بنی اسرائیل نبودند،²¹ یعنی پسران ایشان که در زمین باقی ماندند بعداز آنانی که بنی اسرائیل نتوانستند ایشان را بالکل هلاک سازند، سلیمان ایشان را تا امروز خراج گذار و غلامان ساخت.²² اما از بنی اسرائیل، سلیمان احدی را به غلامی نگرفت، بلکه ایشان مردان جنگی و خدام و سروران و سرداران و روسای اراهه ها و سواران او بودند.²³ و اینانند ناظران خاصه که بر کارهای سلیمان بودند، پانصد و پنجاه نفر که بر اشخاصی که در کار مشغول می بودند، سرکاری داشتند.²⁴ پس دختر فرعون از شهر داود به خانه خودکه برایش بنا کرده بود، برآمد، و در آن زمان ملو را بنا می کرد.

²⁵ و سلیمان هر سال سه مرتبه قربانی های سوختنی و ذبایح سلامتی بر مذبحی که به جهت خداوند بنا کرده بود می گذرانید، و بر مذبحی که پیش خداوند بود، بخور می گذرانید. پس خانه را به اتمام رسانید.²⁶ و سلیمان پادشاه در عصیون جابر که به جانب اپلوت بر کناره بحر قلزم در زمین ادوم است، کشتیها ساخت.²⁷ و حیرام، بندگان خود را که ملاح بودند و در دریا مهارت داشتند، در کشتیها همراه بندگان سلیمان فرستاد.²⁸ پس به اوفیر رفتند و چهارصد و بیست وزنه طلا از آنجا گرفته، برای سلیمان پادشاه آوردند.

ملکه سبا

10 و چون ملکه سبا آوازه سلیمان را در باره اسم خداوند شنید، آمد تا او را به مسائل امتحان کند.² پس با موبک بسیار عظیم و با شترانی که به عطریات و طلای بسیار و سنگهای گرانبها بار شده بود به اورشلیم وارد شده، به حضور سلیمان آمد و با وی از هرچه در دلش بود، گفتگو کرد.³ و سلیمان تمامی مسائلی را برایش بیان نمود و چیزی از پادشاه مخفی نماند که برایش بیان نکرد.⁴ و چون ملکه سبا تمامی حکمت سلیمان را دید و خانه ای را که بنا کرده بود،⁵ و طعام سفره او و مجلس بندگان را و نظام و لباس خادمانش را و ساقیانش و زینتهای او را که به آن به خانه خداوند برمی آمد، روح در او دیگر نماند.⁶ و به پادشاه گفت: «آوازه ای که درباره کارها و حکمت تو در ولایت خود شنیدم، راست بود.

⁷ اما تا نیامدم و به چشمان خود ندیدم، اخبار را باور نکردم، و اینک نفسش به من اعلام نشده بود؛ حکمت و سعادت مندی تو از خبری که شنیده بودم، زیاده است.⁸ خوشباه حال مردان تو و خوشباه حال این بندگان که به حضور تو همیشه می ایستند و حکمت تو را می شنوند.⁹ متبارک بادیهوه، خدای تو، که بر تو رغبت داشته، تو را بر کرسی اسرائیل نشاند.¹⁰ از این سبب که خداوند، اسرائیل را تا به ابد دوست می دارد، تو را بر پادشاهی نصب نموده است تا داوری و عدالت را بجا آوری.»

¹¹ و به پادشاه صد و بیست وزنه طلا و عطریات از حد زیاده و سنگهای گرانبها داد، و مثل این عطریات که ملکه سبا به سلیمان پادشاه داد، هرگز به آن فراوانی دیگر نیامد.¹² و کشتیهای حیرام نیز که طلا از اوفیر آوردند، چوب صندل از حد زیاده، و سنگهای گرانبها از اوفیر آوردند.¹³ و پادشاه از این چوب صندل، ستونها به جهت خانه خداوند و خانه پادشاه و عودها و بریطها برای مغنیان ساخت، و مثل این چوب صندل تا امروز نیامده و دیده نشده است.

باب امر فرموده بود که پیروی خدایان غیر را ننماید اما آنچه خداوند به او امر فرموده بود، به‌جا نیاورد. ¹¹ پس خداوند به سلیمان گفت: «چونکه این عمل را نمودی و عهد و فریاض مرا که به تو امر فرمودم نگاه نداشتی، البته سلطنت را از تو پاره کرده، آن را به بنده ات خواهم داد. ¹² لیکن در ایام تو این را به خاطر پدرت، داودنخواهم کرد اما از دست پسر آن را پاره خواهم کرد. ¹³ ولی تمامی مملکت را پاره نخواهم کرد بلکه یک سبط را به خاطر بندهام داود و به خاطر اورشلیم که برگزیده‌ام به پسر تو خواهم داد.»

دشمنان سلیمان

¹⁴ و خداوند دشمنی برای سلیمان برانگیزانید، یعنی هدد ادمی را که از ذریت پادشاهان ادم بود. ¹⁵ زیرا هنگامی که داود در ادم بود و یوآب که سردار لشکر بود، برای دفن کردن کشتگان رفته بود و تمامی ذکوران ادم راکشته بود. ¹⁶ (زیرا یوآب و تمامی اسرائیل شش ماه در آنجا ماندند تا تمامی ذکوران ادم را منقطع ساختند). ¹⁷ آنگاه هدد با بعضی ادمیان که از بنندگان پدرش بودند، فرار کردند تا به مصر بروند، و هدد طفلی کوچک بود. ¹⁸ پس، از میان روانه شده، به فاران آمدند، و چند نفر از فاران با خود برداشته، به مصر نزد فرعون، پادشاه مصر آمدند، و او وی را خانه‌ای داد و معیشتی برایش تعیین نمود و زمینی به او ارزانی داشت. ¹⁹ و هدد در نظر فرعون التفات بسیار یافت و خواهر زن خود، یعنی خواهر تحفیس ملکه را به وی به زنی داد. ²⁰ و خواهر تحفیس پسری جنوب نام برای وی زایید و تحفیس او را در خانه فرعون از شیربازداشت و جنوب در خانه فرعون در میان پسران فرعون می‌بود. ²¹ و چون هدد در مصر شنید که داود با پدران خویش خوابیده، و یوآب، سردار لشکر مرده است، هدد به فرعون گفت: «مرا رخصت بده تا به ولایت خود بروم.» ²² فرعون وی را گفت: «اما تو را نزد من چه چیز کم است که اینک می‌خواهی به ولایت خود بروی؟» گفت: «هیچ، لیکن مرا البته مرخص نما.»

²³ و خدا دشمنی دیگر برای وی برانگیزانید، یعنی رزون بن الیداع را که از نزد آقای خویش، هددعزر، پادشاه صوبه فرار کرده بود. ²⁴ و مردان چندی نزد خود جمع کرده، سردار فوجی شده‌نگامی که داود بعضی ایشان را کشت. پس به دمشق رفتند و در آنجا ساکن شده، در دمشق حکمرانی نمودند. ²⁵ و او در تمامی روزهای سلیمان، دشمن اسرائیل می‌بود، علاوه بر ضرری که هدد می‌رسانید و از اسرائیل نفرت داشته، برارام سلطنت می‌نمود.

توطئه یربعام

²⁶ و یربعام بن نباط افرایمی از صرده که بنده سلیمان و مادرش مسمی به صروعه و بیوه‌زی بود، دست خود را نیز به ضد پادشاه بلند کرد. ²⁷ و سبب آنکه دست خود را به ضد پادشاه بلند کرد، این بود که سلیمان ملو را بنا می‌کرد، و رخنه شهرپدر خود داود را تعمیر می‌نمود. ²⁸ و یربعام مردشجاع جنگی بود. پس چون سلیمان آن جوان را دید که در کار مردی زرتنگ بود او را بر تمامی امور خاندان یوسف بگماشت. ²⁹ و در آن زمان واقع شد که یربعام از اورشلیم بیرون می‌آمد و اخیای شیلونی نبی در راه به او برخورد، و جامه تازه‌ای در برداشت و ایشان هر دو در صحرا تنها بودند. ³⁰ پس اخیای جامه تازه‌ای که در برداشت گرفته، آن را به دوازده قسمت پاره کرد. ³¹ و به یربعام گفت: «ده قسمت برای خود بگیر زیرا که یهوه، خدای اسرائیل چنین می‌گوید، اینک من مملکت را از دست سلیمان پاره می‌کنم و ده سبطه تو می‌دهم. ³² و به خاطر بنده من، داود و به خاطر اورشلیم، شهری که از تمامی اسباطی اسرائیل برگزیده‌ام، یک سبط از آن او خواهد بود. ³³ چونکه ایشان مرا ترک کردند و عشتورت، خدای صیدونیان، و کموش، خدای موآب، و ملوکوم، خدای بنی عمون را سجده کردند، و در طریقهای من سلوک نمودند و آنچه در نظر من راست است، بجا نیاوردند و فریاض و احکام مرا مثل پدرش، داود نگاه نداشتند. ³⁴ لیکن تمام مملکت را از دست او نخواهم گرفت بلکه به خاطر بنده خود داود که او را برگزیدم، از آنرو که اوامر و فریاض مرا نگاه داشته بود، او را در تمامی ایام

¹⁴ و سلیمان پادشاه به ملکه سبا، تمامی اراده او را که خواسته بود داد، سوای آنچه سلیمان از کرم ملوکانه خویش به وی بخشید. پس او باندگانش به ولایت خود توجه نموده، رفت.

مایملک سلیمان

¹⁵ و وزن طلائی که در یک سال نزد سلیمان رسید ششصد و شصت و شش وزنه طلا بود. ¹⁶ سوای آنچه از تاجران و تجارت بازرگانان و جمیع پادشاهان عرب و حاکمان مملکت می‌رسید. ¹⁷ و سلیمان پادشاه دویست سیرطلائی چکشی ساخت که برای هر سیر ششصد مثقال طلا به‌کار برده شد، و سیصد سیر کوچک طلائی چکشی ساخت که برای هر سیر سه منای طلا به‌کار برده شد، و پادشاه آنها را در خانه جنگل لبنان گذاشت. ¹⁸ و پادشاه تخت بزرگی از عاج ساخت و آن را به زر خالص پوشانید. ¹⁹ و تخت را شش پله بود و سر تخت از عقبش مدور بود، و به این طرف و آن طرف کرسی‌اش دسته هابود و دو شیر به پهلوی دستها ایستاده بودند. ²⁰ و آنجا دوازده شیر از این طرف و آن طرف بر آن شش پله ایستاده بودند که در هیچ مملکت مثل این ساخته نشده بود. ²¹ و تمامی ظروف نوشیدنی سلیمان پادشاه از طلا و تمامی ظروف خانه جنگل لبنان از زر خالص بود و هیچ‌یکی از آنها از نقره نبود زیرا که آن در ایام سلیمان هیچ به حساب نمی‌آمد. ²² زیرا پادشاه کشتیهای ترشیشی با کشتیهای حیرام به روی دریا داشت. و کشتیهای ترشیشی هر سال یک مرتبه می‌آمدند و طلا و نقره و عاج و میمونها و طاووسهای آوردند.

²³ پس سلیمان پادشاه در دولت و حکمت از جمیع پادشاهان جهان بزرگتر شد. ²⁴ و تمامی اهل جهان، حضور سلیمان را می‌طلبیدند تا حکمتی را که خداوند در دلش نهاده بود، بشنوند. ²⁵ و هر یکی از ایشان هدیه خود را از آلات نقره و آلات طلا و رخوت و اسلحه و عطریات و اسبان و قاطرها، سال به سال می‌آوردند.

²⁶ و سلیمان ارابه‌ها و سواران جمع کرده، هزار و چهارصد ارابه و دوازده هزار سوار داشت و آنها را در شهرهای ارابه‌ها و نزد پادشاه در اورشلیم گذاشت. ²⁷ و پادشاه نقره را در اورشلیم مثل سنگها و چوب سرو آزاد را مثل چوب افراغ که در صحراست، فراوان ساخت. ²⁸ و اسبهای سلیمان از مصر آورده می‌شد، و تاجران پادشاه دسته‌های آنها را می‌خریدند هر دسته را به قیمت معین. ²⁹ و یک ارابه را به قیمت ششصد مثقال نقره از مصر بیرون آوردند، و می‌رسانیدند و یک اسب را به قیمت صد و پنجاه، و همچنین برای جمیع پادشاهان حتیان و پادشاهان آرام به توسط آنها بیرون می‌آوردند.

زنان سلیمان

11 و سلیمان پادشاه سوای دختر فرعون، زنان غریب بسیاری را از موآبیان و عمونیان و ادمیان و صیدونیان و حتیان دوست می‌داشت. ² از امتهایی که خداوند درباره ایشان بنی اسرائیل را فرموده بود که شما به ایشان درنیابید و ایشان به شما درنیابند مبادا دل شما را به پیروی خدایان خود مایل گردانند. و سلیمان با اینها به محبت ملصق شد. ³ و او را هفتصد زن بانو و سیصد متعه بود و زنانش دل او را برگردانیدند. ⁴ و در وقت پیری سلیمان واقع شد که زنانش دل او را به پیروی خدایان غریب مایل ساختند، و دل او مثل دل پدرش داود با یهوه، خدایش کامل نبود. ⁵ پس سلیمان در عقب عشتورت، خدای صیدونیان، و در عقب ملوکوم رجس عمونیان رفت. ⁶ و سلیمان در نظر خداوند شرارت ورزیده، مثل پدر خود داود، خداوند را پیروی کامل نمود. ⁷ آنگاه سلیمان در کوهی که روبروی اورشلیم است مکانی بلند به جهت کموش که رجس موآبیان است، و به جهت مولک، رجس بنی عمون بنا کرد. ⁸ و همچنین به جهت همه زنان غریب خود که برای خدایان خویش بخور می‌سوزانیدند و قربانی‌ها می‌گذرانیدند، عمل نمود.

⁹ پس خشم خداوند بر سلیمان افروخته شد از آن جهت که دلش از یهوه، خدای اسرائیل منحرف گشت که دو مرتبه بر او ظاهر شده، ¹⁰ او را در همین

یسا چه نصیب؟ ای اسرائیل به خیمه های خود بروید! و اینک ای داود به خانه خود متوجه باش!»

¹⁷ اما رحبعام بر بنی اسرائیل که در شهرهای یهودا ساکن بودند، سلطنت می نمود. ¹⁸ و رحبعام پادشاه ادورام را که سردار باج گیران بود، فرستاد و تمامی اسرائیل، او را سنگسار کردند که مرد و رحبعام پادشاه تعجیل نموده، بر ارابه خودسوار شد و به اورشلیم فرار کرد. ¹⁹ پس اسرائیل تا به امروز بر خاندان داود عاصی شدند.

²⁰ و چون تمامی اسرائیل شنیدند که یربعام مراجعت کرده است، ایشان فرستاده، او را نزد جماعت طلبیدند و او را بر تمام اسرائیل پادشاه ساختند، و غیر از سبط یهودا فقط، کسی خاندان داود را پیروی نکرد.

²¹ و چون رحبعام به اورشلیم رسید، تمامی خاندان یهودا و سبط بنیامین، یعنی صد و هشتاد هزار نفر برگزیده جنگ آزموده را جمع کرد تا با خاندان اسرائیل مقاتله نموده، سلطنت را به رحبعام بن سلیمان برگرداند. ²² اما کلام خدا برشمعیا، مرد خدا نازل شده، گفت: ²³ «به رحبعام بن سلیمان، پادشاه یهودا و به تمامی خاندان یهودا و بنیامین و به بقیه قوم خطاب کرده، بگو: ²⁴ خداوند چنین می گوید: مروید و با برادران خود بنی اسرائیل جنگ نمائید، هر کس به خانه خود برگردد زیرا که این امر از جانب من شده است.» و ایشان کلام خداوند را شنیدند و برگشته، موافق فرمان خداوند رفتار نمودند.

گوساله طلایی یربعام

²⁵ و یربعام شکیم را در کوهستان افرایم بنا کرده، در آن ساکن شد و از آنجا بیرون رفته، فنوئیل را بنا نمود. ²⁶ و یربعام در دل خود فکر کرد که حال سلطنت به خاندان داود خواهد برگشت. ²⁷ اگر این قوم به جهت گذرانیدن قربانی ها به خانه خداوند به اورشلیم بروند همانند این قوم به آقای خویش، رحبعام، پادشاه یهودا خواهد برگشت و مرا به قتل رسانیده، نزد رحبعام، پادشاه یهودا خواهند برگشت. ²⁸ پس پادشاه مشورت نموده، دو گوساله طلا ساخت و به ایشان گفت: «برای شما رفتن تا به اورشلیم زحمت است، هان ای اسرائیل خدایان تو که تو را از زمین مصر بر آوردند!» ²⁹ و یکی را در بیت ئیل گذاشت و دیگری را در دان قرار داد. ³⁰ و این امریاعت گناه شد و قوم پیش آن یک تا دان می رفتند.

³¹ و خانه ها در مکانهای بلند ساخت و از تمامی قوم که از بنی لایوی نبودند، کاهنان تعیین نمود. ³² و یربعام عیدی در ماه هشتم در روز پانزدهم ماه مثل عیدی که در یهوداست برپا کرد و نزد آن مذبح می رفت و در بیت ئیل به همان طور عمل نموده، برای گوساله هایی که ساخته بود، قربانی می گذرانید. و کاهنان مکانهای بلند را که ساخته بود، در بیت ئیل قرار داد. ³³ و در روز پانزدهم ماه هشتم، یعنی در ماهی که از دل خود ابداع نموده بود، نزد مذبح که در بیت ئیل ساخته بود می رفت، و برای بنی اسرائیل عید برپا نموده، نزد مذبح برآمده، بخور می سوزانید.

نبوت مرد خدا

13 و اینک مرد خدایی به فرمان خداوند از یهودا به بیت ئیل آمد و یربعام به جهت سوزانیدن بخور نزد مذبح ایستاده بود. ² پس به فرمان خداوند مذبح را ندا کرده، گفت: «ای مذبح! ای مذبح! خداوند چنین می گوید: اینک پسری که یوشیا نام دارد به جهت خاندان داود زاییده می شود و کاهنان مکانهای بلند را که بر تو بخور می سوزانند، بر تو ذبح خواهد نمود و استخوانهای مردم را بر تو خواهند سوزانید.» ³ و در آن روز علامتی نشان داده، گفت: «این است علامتی که خداوند فرموده است، اینک این مذبح چاک خواهد شد و خاکستری که بر آن است، ریخته خواهد گشت.» ⁴ و واقع شد که چون پادشاه، سخن مرد خدا را که مذبح را که در بیت ئیل بود، ندا کرده بود، شنید، یربعام دست خود را از جانب مذبح دراز کرده، گفت: «او را بگیرید.» و دستش که به سوی او دراز کرده بود، خشک شد به طوری که نتوانست آن را نزد خود باز بکشد. ⁵ و مذبح چاک شد و خاکستر از روی مذبح ریخته گشت بر حسب علامتی که آن مرد خدا به فرمان خداوند نشان داده بود. ⁶ و پادشاه، مرد خدا را خطاب کرده، گفت:

روزهایش سرور خواهم ساخت. ³⁵ اما سلطنت را از دست پسرش گرفته، آن را یعنی ده سبط به تو خواهم داد. ³⁶ و یک سبط به پسرش خواهم بخشید تا بنده من، داود در اورشلیم، شهری که برای خود برگزیده ام تا اسم خود را در آن بگذارم، نوری در حضور من همیشه داشته باشد. ³⁷ و تو را خواهم گرفت تا موافق هر چه دلت آرزو دارد، سلطنت نمایی و بر اسرائیل پادشاه شوی. ³⁸ و واقع خواهد شد که اگر هر چه تو را امر فرمایم، بشنوی و به طریق هایم سلوک نموده، آنچه در نظرم راست است بجا آوری و فریاض و اوامر مرا نگاه داری چنانکه بنده من، داود آنها را نگاه داشت، آنگاه با تو خواهم بود و خانه ای مستحکم برای تو بنا خواهم نمود، چنانکه برای داود بنا کردم و اسرائیل را به تو خواهم بخشید. ³⁹ و ذریت داود را به سبب این امر ذلیل خواهم ساخت اما نه تا به ابد.» ⁴⁰ پس سلیمان قصد کشتن یربعام داشت و یربعام برخاسته، به مصر نزد شیشق، پادشاه مصر فرار کرد و تا وفات سلیمان در مصر ماند.

وفات سلیمان

⁴¹ و بقیه امور سلیمان و هر چه کرد و حکمت او، آیا آنها در کتاب وقایع سلیمان مکتوب نیست؟ ⁴² و ایامی که سلیمان در اورشلیم بر تمامی اسرائیل سلطنت کرد، چهل سال بود. ⁴³ پس سلیمان با پدران خود خوابید و در شهر پدر خود داود دفن شد و پسرش رحبعام در جای او سلطنت نمود

قیام یربعام

12 و رحبعام به شکیم رفت زیرا که تمامی اسرائیل به شکیم آمدند تا او را پادشاه بسازند. ² و واقع شد که چون یربعام بن نباط شنید (و او هنوز در مصر بود که از حضور سلیمان پادشاه به آنجا فرار کرده، و یربعام در مصر ساکن می بود. ³ و ایشان فرستاده، او را خواندند)، آنگاه یربعام و تمامی جماعت اسرائیل آمدند و به رحبعام عرض کرده، گفتند: ⁴ «پدر تو یوغ ما را ساخت ساخت اما تو الان بندگی سخت و یوغ سنگینی را که پدرت بر ما نهاد سبک ساز، و تو را خدمت خواهیم نمود.» ⁵ به ایشان گفت: «تا سه روز دیگر بروید و بعد از آن نزد من برگردید.» پس قوم رفتند. ⁶ و رحبعام پادشاه با مشایخی که در حین حیات پدرش، سلیمان به حضورش می ایستادند مشورت کرده، گفت: «که شما چه صلاح می بینید تا به این قوم جواب دهم؟» ⁷ ایشان او را عرض کرده، گفتند: «اگر امروز این قوم را بنده شوی و ایشان را خدمت نموده، جواب دهی و سخنان نیکو به ایشان گویی همانا همیشه اوقات بنده تو خواهند بود.» ⁸ اما مشورت مشایخ را که به او دادند ترک کرد، و با جوانانی که با او تربیت یافته بودند و به حضورش می ایستادند، مشورت کرد. ⁹ و به ایشان گفت: «شما چه صلاح می بینید که به این قوم جواب دهیم؟ که به من عرض کرده، گفته اند یوغی را که پدرت بر ما نهاده است، سبک ساز.» ¹⁰ و جوانانی که با او تربیت یافته بودند او را خطاب کرده، گفتند که به این قوم که به تو عرض کرده، گفته اند که پدرت یوغ ما را سنگین ساخته است و تو آن را برای ما سبک ساز، به ایشان چنین بگو: انگشت کوچک من از کمر پدرم کلفت تراست. ¹¹ و حال پدرم یوغ سنگین بر شما نهاده است اما من یوغ شما را زیاده خواهم گردانید. پدرم شما را به تازیانه ها تنبیه می نمود اما من شما را به عقربها تنبیه خواهم نمود.»

¹² و در روز سوم، یربعام و تمامی قوم به نزد رحبعام باز آمدند، به نحوی که پادشاه فرموده و گفته بود که در روز سوم نزد من باز آید. ¹³ و پادشاه، قوم را به سختی جواب داد، و مشورت مشایخ را که به وی داده بودند، ترک کرد. ¹⁴ و موافق مشورت جوانان ایشان را خطاب کرده، گفت: «پدرم یوغ شما را سنگین ساخت، اما من یوغ شما را زیاده خواهم گردانید. پدرم شما را به تازیانه تنبیه می نمود اما من شما را به عقربها تنبیه خواهم کرد.» ¹⁵ و پادشاه، قوم را اجابت نکرد زیرا که این امر از جانب خداوند شده بود تا کلامی را که خداوند به واسطه اخیای شیلونی به یربعام بن نباط گفته بود، ثابت گرداند.

¹⁶ و چون تمامی اسرائیل دیدند که پادشاه، ایشان را اجابت نکرد آنگاه قوم، پادشاه را جواب داده، گفتند: «ما را در داود چه حصه است؟ و در پسر

نبوت بضد یربعام

14 در آن زمان ایبا پسر یربعام بیمار شد.² و یربعام به زن خود گفت که «الان برخیز و صورت خود را تبدیل نما تا شناسند که تو زن یربعام هستی، و به شیلوه برو. اینک اخیای نبی که درباره من گفت که براین قوم پادشاه خواهیم شد در آنجاست.»³ و در دست خود ده قرص نان و کلیچه‌ها و کوزه عسل گرفته، نزد وی برو و او تو را از آنچه بر طفل واقع می‌شود، خبر خواهد داد.»

⁴ پس زن یربعام چنین کرده، برخاست و به شیلوه رفته، به خانه اخیای رسید و اخیایمی توانست ببیند زیرا که چشمانش از پیری تار شده بود.⁵ و خداوند به اخیای گفت: «اینک زن یربعام می‌آید تا درباره پسرش که بیمار است، چیزی از تو بپرسد. پس به او چنین و چنان بگو و چون داخل می‌شود به هیات، متنکره خواهد بود.»⁶ و هنگامی که اخیای صدای پایهای او را که به در داخل می‌شد شنید، گفت: «ای زن یربعام داخل شو. چرا هیات خود را متنکر ساخته‌ای؟ زیرا که من باخبر سخت نزد تو فرستاده شده‌ام.⁷ برو و به یربعام بگو: یهوه، خدای اسرائیل چنین می‌گوید: چونکه تو را از میان قوم ممتاز نمودم، و تو را بر قوم خود، اسرائیل رئیس ساختم،⁸ و سلطنت را از خاندان داود دریده، آن را به تو دادم، و تو مثل بنده من، داود نبودی که او امر مرا نگاه داشته، با تمامی دل خود مرا پیروی می‌نمود، و آنچه در نظر من راست است، معمول می‌داشت و بس.⁹ اما تو از همه کسانی که قبل از تو بودند زیاده شرات و ورزیدی و رفته، خدایان غیر و بت‌های ریخته شده به جهت خود ساختی و غضب مرا به هیجان آوردی و مرا پشت سر خود انداختی.¹⁰ بنابراین اینک من بر خاندان یربعام بلا عارض می‌گردانم و از یربعام هر مرد را و هر محبوس و آزاد را که در اسرائیل باشد، منقطع می‌سازم، و تمامی خاندان یربعام را دور می‌اندازم چنانکه سرگین را بالکل دور می‌اندازند.¹¹ هرکه از یربعام در شهر بمیرد، سگان بخورند و هرکه در صحرا بمیرد، مرغان هوا بخورند، زیرا خداوند این را گفته است.¹² پس تو برخاسته به خانه خود برو و به مجرد رسیدن پایهایت به شهر، پسر خواهد مرد.¹³ و تمامی اسرائیل برای او نوحه نموده، او را دفن خواهند کرد زیرا که او تنها از نسل یربعام به قبر داخل خواهد شد، به علت اینکه با او چیز نیکو نسبت به یهوه، خدای اسرائیل در خاندان یربعام یافت شده است.¹⁴ و خداوند امروز پادشاهی بر اسرائیل خواهد برانگیخت که خاندان یربعام را منقطع خواهد ساخت و چه (بگویم) الان نیز (واقع شده است).¹⁵ و خداوند اسرائیل را خواهد زد مثل نی‌ای که در آب متحرک شود، و ریشه اسرائیل را از این زمین نیکو که به پدران ایشان داده بود، خواهد کندو ایشان را به آن طرف نهر پراکنده خواهد ساخت، زیرا که اشیریم خود را ساخته، خشم خداوند را به هیجان آوردند.¹⁶ و اسرائیل را به سبب گناهانی که یربعام ورزیده، و اسرائیل را به آنها مرتکب گناه ساخته است، تسلیم خواهند نمود.»

¹⁷ پس زن یربعام برخاسته، و روانه شده، به ترصه آمد و به مجرد رسیدنش به آستانه خانه، پسر مرد.¹⁸ و تمامی اسرائیل او را دفن کردند و برایش ماتم گرفتند، موافق کلام خداوند که به واسطه بنده خود، اخیای نبی گفته بود.

¹⁹ و بقیه وقایع یربعام که چگونه جنگ کرد و چگونه سلطنت نمود اینک در کتاب تواریخ ایام پادشاهان اسرائیل مکتوب است.²⁰ و ایامی که یربعام سلطنت نمود، بیست و دو سال بود. پس با پدران خود خوابید و پسرش ناداب به جایش پادشاه شد.

رحبعام، پادشاه یهودا

²¹ و رحبعام بن سلیمان در یهودا سلطنت می‌کرد، و رحبعام چون پادشاه شد چهل و یک ساله بود و در اورشلیم، شهری که خداوند از تمام اسباط اسرائیل برگزید تا اسم خود را در آن بگذارد، هفده سال پادشاهی کرد. و اسم مادرش نعمه عمونیه بود.²² و یهودا در نظر خداوند شرارت ورزیدند، و به گناهانی که کردند، بیشتر از هر آنچه پدران ایشان کرده بودند، غیرت او را به هیجان آوردند.²³ و ایشان نیز مکانهای بلند و ستونها و اشیریم بر هر تل

«تمنا اینکه نزد یهوه، خدای خود تضرع نمایی و برای من دعا کنی تا دست من به من باز داده شود.» پس مرد خداوند تضرع نمود، و دست پادشاه به او باز داده شده، مثل اول گردید.⁷ و پادشاه به آن مرد خدا گفت: «همراه من به خانه بیا و استراحت نما و تو را اجرت خواهم داد.»⁸ اما مرد خدا به پادشاه گفت: «اگر نصف خانه خود را به من بدهی، همراه تو نمی‌آیم، و در اینجا نه نان می‌خورم و نه آب می‌نوشم.»⁹ زیرا خداوند مرا به کلام خود چنین امر فرموده و گفته است نان مخور و آب منوش و به راهی که آمده‌ای بر مگرد.¹⁰ پس به راه دیگر برت و از راهی که به بیت ئیل آمده بود، مراجعت نمود.

¹¹ و نبی سالخوردی در بیت ئیل ساکن می‌بود و پسرانش آمده، او را از هر کاری که آن مرد خدا آن روز در بیت ئیل کرده بود، مخبر ساختند، و نیز سخنانی را که به پادشاه گفته بود، برای پدر خود بیان کردند.¹² و پدر ایشان به ایشان گفت: «به کدام راه رفته است؟» و پسرانش دیده بودند که آن مرد خدا که از یهودا آمده بود به کدام راه رفت.¹³ پس به پسران خود گفت: «الاغ را برای من بیارید.» و الاغ را برایش آراستند و بران سوار شد.¹⁴ و از عقب مرد خدا رفته، او را زیر درخت بلوط نشسته یافت. پس او را گفت: «آیا توان مرد خدا هستی که از یهودا آمده‌ای؟» گفت: «من هستم.»¹⁵ وی را گفت: «همراه من به خانه بیا و غذا بخور.»¹⁶ او در جواب گفت که «همراه تو نمی‌توانم برگردم و با تو داخل شوم، و در اینجا باتو نه نان می‌خورم و نه آب می‌نوشم.»¹⁷ زیرا که به فرمان خداوند به من گفته شده است که در آنجا نان مخور و آب منوش و از راهی که آمده‌ای مراجعت منما.¹⁸ او وی را گفت: «من نیز مثل تویی هستم و فرشته‌ای به فرمان خداوند با من متکلم شده، گفت او را با خود به خانه ات برگردان تا نان بخورد و آب بنوشد.» اما وی را دروغ گفت.¹⁹ پس همراه وی در خانه‌اش برگشته، غذا خورد و آب نوشید.

²⁰ و هنگامی که ایشان بر سفره نشسته بودند، کلام خداوند به آن نبی که او را برگردانیده بود آمد،²¹ و به آن مرد خدا که از یهودا آمده بود، ندا کرد، گفت: «خداوند چنین می‌گوید: چونکه از فرمان خداوند تمرد نموده، حکمی را که یهوه، خدایت به تو امر فرموده بود نگاه نداشتی،²² و برگشته، در جایی که به تو گفته شده بود غذا مخور و آب منوش، غذا خوردی و آب نوشیدی، لهذا جسد تو به قبر پدران داخل نخواهد شد.»²³ پس بعد از اینکه او غذا خورد و آب نوشید الاغ را برایش بیاراست، یعنی به جهت نبی که برگردانیده بود.²⁴ و چون رفت، شبیری او را راه یافته، کشت و جسد او در راه انداخته شد، و الاغ به پهلویش ایستاده، و شیر نیز نزد لاش ایستاده بود.²⁵ و اینک بعضی راه گذران جسد را در راه انداخته شده، و شیر را نزد جسد ایستاده دیدند، پس آمدند و در شهری که آن نبی پیر در آن ساکن می‌بود، خبر دادند.

²⁶ و چون نبی که او را از راه برگردانیده بود شنید، گفت: «این آن مرد خداست که از حکم خداوند تمرد نمود، لهذا خداوند او را به شیر داده که او را دریده و کشته است، موافق کلامی که خداوند به او گفته بود.»²⁷ پس پسران خود را خطاب کرده، گفت: «الاغ را برای من بیارید.» و ایشان آن را آراستند.²⁸ و او روانه شده، جسد او را در راه انداخته، و الاغ و شیر را نزد جسدا ایستاده یافت، و شیر جسد را نخورده و الاغ راندریده بود.²⁹ و آن نبی جسد مرد خدا را برداشت و بر الاغ گذارده، آن را باز آورد و آن نبی پیر به شهر آمد تا ماتم گیرد و او را دفن نماید.³⁰ و جسد او را در قبر خویش گذارد و برای او ماتم گرفته، گفتند: «وای ای برادر من!»³¹ و بعد از آنکه او را دفن کرد به پسران خود خطاب کرده، گفت: «چون من بمیرم مرا در قبری که مرد خدا در آن مدفون است، دفن کنید، و استخوانهایم را به پهلوی استخوانهای وی بگذارید.»³² زیرا کلامی را که درباره مذبحی که در بیت ئیل است و درباره همه خانه‌های مکانهای بلند که در شهرهای سامره می‌باشد، به فرمان خداوند گفته بود، البته واقع خواهد شد.

³³ و بعد از این امر، یربعام از طریق ردی خود بازگشت نمود، بلکه کاهنان برای مکانهای بلند از جمیع قوم تعیین نمود، و هرکه می‌خواست، او را تخصیص می‌کرد تا از کاهنان مکانهای بلند بشود.³⁴ و این کار باعث گناه خاندان یربعام گردید تا آن را از روی زمین منقطع و هلاک ساخت.

پادشاه جبع بنیامین و مصفه را با آنها بنا نمود.²³ و بقیه تمامی وقایع آسا و تهور او هرچه کرد و شهرهایی که بنا نمود، آیا در کتاب تواریخ ایام پادشاهان یهودا مذکور نیست؟ اما در زمان پیریش درد پا داشت.²⁴ و آسا با پدران خویش خوابید و او را در شهر داود با پدرانش دفن کردند، و پسرش یهوشافاط در جایش سلطنت نمود.

ناداب، پادشاه اسرائیل

²⁵ و در سال دوم آسا، پادشاه یهودا، ناداب بن یربعام بر اسرائیل پادشاه شد، و دو سال بر اسرائیل پادشاهی کرد.²⁶ و آنچه در نظر خداوند ناپسند بود، بجا می آورد. و به راه پدر خود و به گناه او که اسرائیل را به آن مرتکب ساخته بود، سلوک می نمود.

²⁷ و بعشا ابن اخیا که از خاندان یساکار بود، بروی فتنه انگیزت و بعشا او را در جبتون که از آن فلسطینیان بود، کشت و ناداب و تمامی اسرائیل، جبتون را محاصره نموده بودند.²⁸ و در سال سوم آسا، پادشاه یهودا، بعشا او را کشت و در جایش سلطنت نمود.²⁹ و چون او پادشاه شد، تمام خاندان یربعام را کشت و کسی را برای یربعام زنده نگذاشت تا همه را هلاک کرد موافق کلام خداوند که به واسطه بنده خود اخیا شیلونی گفته بود.³⁰ و این به سبب گناهی شد که یربعام ورزیده، و اسرائیل را به آنها مرتکب گناه ساخته، و خشم یهوه، خدای اسرائیل را به آنها به هیجان آورده بود.³¹ و بقیه وقایع ناداب و هرچه کرد، آیا در کتاب تواریخ ایام پادشاهان اسرائیل مکتوب نیست؟³² و در میان آسا و بعشا، پادشاه اسرائیل، در تمام روزهای ایشان جنگ می بود.

بعشا، پادشاه اسرائیل

³³ در سال سوم آسا، پادشاه یهودا، بعشا ابن اخیا بر تمامی اسرائیل در ترصه پادشاه شد و بیست و چهار سال سلطنت نمود.³⁴ و آنچه در نظر خداوند ناپسند بود، می کرد و به راه یربعام و به گناهی که اسرائیل را به آن مرتکب گناه ساخته بود، سلوک می نمود.

16 و کلام خداوند بر بیهو ابن حنانی درباره بعشا نازل شده، گفت:
² «چونکه تو را از خاک برافراشتم و تو را بر قوم خود، اسرائیل پیشوا ساختم اما تو به راه یربعام سلوک نموده، قوم من، اسرائیل را مرتکب گناه ساخته، تا ایشان خشم مرا از گناهان خود به هیجان آورند.³ اینک من بعشا و خانه او را بالکل تلف خواهم نمود و خانه تو را مثل خانه یربعام بن نباط خواهم گردانید.⁴ آن را که از بعشا در شهر بمیرد، سگان بخورند و آن را که در صحرا بمیرد، مرغان هوا بخورند.»
⁵ و بقیه وقایع بعشا و آنچه کرد و تهور او، آیا در کتاب تواریخ ایام پادشاهان اسرائیل مکتوب نیست؟⁶ پس بعشا با پدران خود خوابید و در ترصه مدفون شد و پسرش ایله در جایش پادشاه شد.⁷ و نیز کلام خداوند بر بیهو ابن حنانی نبی نازل شد، درباره بعشا و خاندانش هم به سبب تمام شرارتی که در نظر خداوند بجا آورده، خشم او را به اعمال دستهای خود به هیجان آورد و مثل خاندان یربعام گردید و هم از این سبب که او را کشت.

ایله، پادشاه اسرائیل

⁸ و در سال بیست و ششم آسا، پادشاه یهودا، ایله بن بعشا در ترصه بر اسرائیل پادشاه شد و دو سال سلطنت نمود.⁹ و بنده او، زمری که سردار نصف ارا به های او بود، بر او فتنه انگیزت و او در ترصه در خانه ارضا که ناظر خانه او در ترصه بود، می نوشید و مستی می نمود.¹⁰ و زمری داخل شده، او را در سال بیست و هفتم آسا، پادشاه یهودا زد و کشت و در جایش سلطنت نمود.¹¹ و چون پادشاه شد و بر کرسی وی بنشست، تمام خاندان بعشا را زد چنانکه یک مرد از اقربا و اصحاب او را برایش باقی نگذاشت.¹² پس زمری تمامی خاندان بعشا را موافق کلامی که خداوند به واسطه بیهوی نبی درباره بعشا گفته بود، هلاک کرد.¹³ به سبب تمامی گناهانی که بعشا و گناهی که پسرش ایله کرده، و اسرائیل را به آنها مرتکب گناه ساخته بودند، به طوری که ایشان به اباطیل خویش خشم

بلند و زیر هر درخت سبز بنا نمودند.²⁴ و الواط نیز در زمین بودند و موافق رجاسات امتهایی که خداوند از حضور بنی اسرائیل اخراج نموده بود، عمل می نمودند.

²⁵ و در سال پنجم رحبعام پادشاه واقع شد که شیشق پادشاه مصر به اورشلیم برآمد.²⁶ و خزانه های خانه خداوند و خزانه های خانه پادشاه را گرفت و همه چیز را برداشت و جمیع سپرهای طلایی که سلیمان ساخته بود، برد.²⁷ و رحبعام پادشاه به عوض آنها سپرهای برنجین ساخت و آنها را به دست سرداران شاطرانی که در خانه پادشاه را نگاهبانی می کردند، سپرد.²⁸ و هر وقتی که پادشاه به خانه خداوند داخل می شد، شاطران آنها را برمی داشتند و آنها را به حجره شاطران باز می آوردند.
²⁹ و بقیه وقایع رحبعام و هرچه کرد، آیا در کتاب تواریخ ایام پادشاهان یهودا مکتوب نیست؟³⁰ و در میان رحبعام و یربعام در تمامی روزهای ایشان جنگ می بود.³¹ و رحبعام با پدران خویش خوابید و در شهر داود با پدران خود دفن شد، و اسم مادرش نعمه عمونیه بود و پسرش ابیام در جایش پادشاهی نمود.

ایبام، پادشاه یهودا

15 و در سال هجدهم پادشاهی یربعام بن نباط، ایبام، بر یهودا پادشاه شد.² سه سال در اورشلیم سلطنت نمود و اسم مادرش معکه دختر ابشالوم بود.³ و در تمامی گناهی که پدرش قبل از او کرده بود، سلوک می نمود، و دلش با یهوه، خدایش مثل دل پدرش داود کامل نبود.⁴ اما یهوه، خدایش به خاطر داود وی را نوری در اورشلیم داد تا پسرش را بعد از او برقرار گرداند، و اورشلیم را استوار نماید.⁵ چونکه داود آنچه در نظر خداوند راست بود، بجا می آورد و از هرچه او را امر فرموده، تمام روزهای عمرش تجاوز نموده بود، مگر در امر اوربایی حتی.⁶ و در میان رحبعام و یربعام تمام روزهای عمرش جنگ بود.⁷ و بقیه وقایع ایبام و هرچه کرد، آیا در کتاب تواریخ ایام پادشاهان یهودا مکتوب نیست؟ و در میان ایبام و یربعام جنگ بود.⁸ و ایبام با پدران خویش خوابید و او را در شهر دفن کردند و پسرش آسا در جایش سلطنت نمود.

آسا، پادشاه یهودا

⁹ و در سال بیستم یربعام پادشاه اسرائیل، آسابر یهودا پادشاه شد.¹⁰ و در اورشلیم چهل و یک سال پادشاهی کرد و اسم مادرش معکه دختر ابشالوم بود.¹¹ و آسا آنچه در نظر خداوند راست بود، مثل پدرش، داود عمل نمود.¹² و الواط را از ولایت بیرون کرد و بت هایی را که پدرانش ساخته بودند، دور نمود.¹³ و مادر خود، معکه را نیز از ملکه بودن معزول کرد، زیرا که او تمثالی به جهت اشیره ساخته بود. و آسا تمثال او را قطع نموده، آن را در وادی قدرون سوزانید.¹⁴ اما مکان های بلند برداشته نشد لیکن دل آسا در تمام ایامش با خداوند کامل می بود.¹⁵ و چیزهایی را که پدرش وقف کرده و آنچه خودش وقف نموده بود، از نقره و طلا و ظروف، در خانه خداوند آورد.

¹⁶ و در میان آسا و بعشا، پادشاه اسرائیل، تمام روزهای ایشان جنگ می بود.¹⁷ و بعشا پادشاه اسرائیل بر یهودا برآمده، رامه را بنا کرد تا نگذارد که کسی نزد آسا، پادشاه یهودا رفت و آمد نماید.¹⁸ آنگاه آسا تمام نقره و طلا را که در خزانه های خانه خداوند و خزانه های خانه پادشاه باقی مانده بود گرفته، آن را به دست بندگان خود سپرد و آسا پادشاه ایشان را نزد بنهد بن طبرمون بن حزیون، پادشاه ارام که در دمشق ساکن بود فرستاده، گفت:
¹⁹ «در میان من و تو و در میان پدر من و پدر تو عهد بوده است، اینک هدیه ای از نقره و طلا نزد تو فرستادم، پس بیا و عهد خود را با بعشا، پادشاه اسرائیل بشکن تا او از نزد من برود.»²⁰ و بنهد، آسا پادشاه را اجابت نموده، سرداران افواج خود را بر شهرهای اسرائیل فرستاد و عیون ودان و آبل بیت معکه و تمامی کنروت را با تمامی زمین نفتالی مغلوب ساخت.²¹ و چون بعشا این را شنید بنا نمودن رامه را ترک کرده، در ترصه اقامت نمود.
²² و آسا پادشاه در تمام یهودا ندادرداد که احدی از آن مستغنی نبود تا ایشان سنگهای رامه و چوب آن را که بعشا بنا می کرد برداشتند، و آسا

2 و کلام خداوند بر وی نازل شده، گفت: 3 «از اینجا برو و به طرف مشرق توجه نما و خویشتن را نزد نهر کریت که در مقابل اردن است، پنهان کن. 4 و از نهر خواهی نوشید و غرابها را امر فرموده‌ام که تو را در آنجا بیروند.» 5 پس روانه شده، موافق کلام خداوند عمل نموده، و رفته نزد نهر کریت که در مقابل اردن است، ساکن شد. 6 و غرابها در صبح، نان و گوشت برای وی و در شام، نان و گوشت می‌آوردند و از نهر می‌نوشید. 7 و بعد از انقضای روزهای چند، واقع شد که نهر خشکید زیرا که باران در زمین نبود.

ایلیا و بیوه‌زن

8 و کلام خداوند بر وی نازل شده، گفت: 9 «برخاسته، به صرفه که نزد صیدون است برو و در آنجا ساکن بشو، اینک به بیوه‌زنی در آنجا امر فرموده‌ام که تو را بیروند.» 10 پس برخاسته، به صرفه رفت و چون نزد دروازه شهر رسید اینک بیوه‌زنی در آنجا هیزم برمی‌چید، پس او را صدا زد، گفت: «تمنا اینکه جرعه‌ای آب در ظرفی برای من بیاوری تا بنوشم.» 11 و چون به جهت آوردن آن می‌رفت وی را صدا زد، گفت: «لقمه‌ای نان برای من در دست خود بیاور.» 12 او گفت: «به حیات یهوه، خدایت قسم که قرص نانی ندارم، بلکه فقط یک مشت آرد در تاپو و قدری روغن در کوزه، و اینک دو چوبی برمی‌چینم تارفته، آن را برای خود و پسرم بیزم که بخوریم و بمیرم.» 13 ایلیا وی را گفت: «مترس، برو و به طوری که گفتمی بکن. لیکن اول گرده‌ای کوچک از آن برای من بپز و نزد من بیاور، و بعد از آن برای خود و پسرت بپز. 14 زیرا که یهوه، خدای اسرائیل، چنین می‌گوید که تا روزی که خداوند باران بر زمین نباراند، تاپوی آرد تمام نخواهد شد، و کوزه روغن کم نخواهد گردید.» 15 پس رفته، موافق کلام ایلیا عمل نمود. و زن و او و خاندان زن، روزهای بسیار خوردند. 16 و تاپوی آرد تمام نشد و کوزه روغن کم نگردید، موافق کلام خداوند که به واسطه ایلیا گفته بود.

17 و بعد از این امور واقع شد که پسر آن زن که صاحب‌خانه بود، بیمار شد. و مرض او چنان سخت شد که نفسی در او باقی نماند. 18 و به ایلیا گفت: «ای مرد خدا ما تو چه کار است؟ آیا نزدمن آمدی تا گناه مرا بیاد آوری و پسر مرا بکشی؟» 19 او وی را گفت: «پسرت را به من بده.» پس او را از آغوش وی گرفته، به بالاخانه‌ای که در آن ساکن بود، برد و او را بر بستر خود خوابانید. 20 و نزد خداوند استغاثه نموده، گفت: «ای یهوه، خدای من، آیا به بیوه‌زنی نیز که من نزد او ماوا گزیده‌ام بلا رسانیدی و پسر او را کشتی؟» 21 آنگاه خویشتن را سه مرتبه بر پسر دراز کرده، نزد خداوند استغاثه نموده، گفت: «ای یهوه، خدای من، مسالت اینکه جان این پسر به وی برگردد.» 22 و خداوند آواز ایلیا را اجابت نمود و جان پسر به وی برگشت که زنده شد. 23 و ایلیا پسر را گرفته، او را از بالاخانه به خانه به زیر آورد و به مادرش سپرد و ایلیا گفت: «ببین که پسرت زنده است!» 24 پس آن زن به ایلیا گفت: «الان از این دانستم که تو مرد خدا هستی و کلام خداوند در دهان تو راست است.»

ایلیا و عوبدیا

18 و بعد از روزهای بسیار، کلام خداوند در سال سوم، به ایلیا نازل شده، گفت: «برو و خود را به اخاب بنما و من بر زمین باران خواهم بارانید.» 2 پس ایلیا روانه شد تا خود را به اخاب بنماید و قحط در سامره سخت بود. 3 و اخاب عوبدیا را که ناظر خانه او بود، احضار نمود و عوبدیا از خداوند بسیار می‌ترسید. 4 و هنگامی که ایزابل انبیای خداوند را هلاک می‌ساخت، عوبدیا صد نفر از انبیا را گرفته، ایشان را پنجاه پنجاه در مغاره پنهان کرد و ایشان را به نان و آب پرورد. 5 و اخاب به عوبدیا گفت: «در زمین نزد تمامی چشمه‌های آب و همه نهرها برو که شاید علف پیدا کرده، اسبان و قاطران را زنده نگاه داریم و همه بهایم از ما تلف نشوند.» 6 پس زمین را در میان خود تقسیم کردند تا در آن عبور نمایند؛ اخاب به یک راه تنها رفت، و عوبدیا به راه دیگر، تنها رفت.

7 و چون عوبدیا در راه بود، اینک ایلیا بدوبرخورد و او وی را شناخته، به روی خود درافتاده، گفت: «آیا آقای من ایلیا، تو هستی؟» 8 او را جواب داد

یهوه، خدای اسرائیل رابه هیجان آورد. 14 و بقیه وقایع ایله و هرچه کرد، آیا در کتاب تواریخ ایام پادشاهان اسرائیل مکتوب نیست.

زمری، پادشاه اسرائیل

15 در سال بیست و هفتم آسا، پادشاه یهودا، زمری در ترصه هفت روز سلطنت نمود و قوم در برابر جبتون که از آن فلسطینیان بود، اردو زده بودند. 16 و قومی که در اردو بودند، شنیدند که زمری فتنه برانگیخته و پادشاه را نیز کشته است. پس تمامی اسرائیل، عمری را که سردار لشکر بود، در همان روز بر تمامی اسرائیل در اردو پادشاه ساختند. 17 آنگاه عمری و تمام اسرائیل با وی از جبتون برآمده، ترصه را محاصره نمودند. 18 و چون زمری دید که شهر گرفته شد، به قصر خانه پادشاه داخل شده، خانه پادشاه را بر سر خویس به آتش سوزانید و مرد. 19 و این به سبب گناهی بود که ورزید و آنچه را که در نظر خداوند ناپسند بود بجا آورد، و به راه یربعام و به گناهی که او ورزیده بود، سلوک نموده، اسرائیل را نیز مرتکب گناه ساخت. 20 و بقیه وقایع زمری و فتنه‌ای که او برانگیخته بود، آیا در کتاب تواریخ ایام پادشاهان اسرائیل مکتوب نیست؟

عمری، پادشاه اسرائیل

21 آنگاه قوم اسرائیل به دو فرقه تقسیم شدند و نصف قوم تابع تبنی پسر جینت گشتند تا او را پادشاه سازند و نصف دیگر تابع عمری. 22 اما قومی که تابع عمری بودند بر قومی که تابع تبنی پسر جینت بودند، غالب آمدند پس تبنی مرد و عمری سلطنت نمود. 23 در سال سی و یکم آسا، پادشاه یهودا، عمری بر اسرائیل پادشاه شد و دوازده سال سلطنت نمود؛ شش سال در ترصه سلطنت کرد.

24 پس کوه سامره را از سامر به دو وزنه نقره خرید و در آن کوه بنایی ساخت و شهری را که بنا کرد به نام سامر که مالک کوه بود، سامره نامید. 25 و عمری آنچه در نظر خداوند ناپسند بود، به عمل آورد و از همه آنانی که پیش از او بودند، بدتر کرد. 26 زیرا که به تمامی راههای یربعام بن نباط و به گناهی که اسرائیل را به آنها مرتکب گناه ساخته بود به طوری که ایشان به اباطیل خویس خشم یهوه، خدای اسرائیل را به هیجان آورد، سلوک می‌نمود. 27 و بقیه اعمال عمری که کرد و تهوری که نمود، آیا در کتاب تواریخ ایام پادشاهان اسرائیل مکتوب نیست؟ 28 پس عمری با پدران خویس خوابید و در سامره مدفون شد و پسرش اخاب در جایش سلطنت نمود.

اخاب، پادشاه اسرائیل

29 و اخاب بن عمری در سال سی و هشتم آسا، پادشاه یهودا، بر اسرائیل پادشاه شد، و اخاب بن عمری بر اسرائیل در سامره بیست و دو سال سلطنت نمود. 30 و اخاب بن عمری از همه آنانی که قبل از او بودند در نظر خداوند بدتر کرد.

31 و گویا سلوک نمودن او به گناهان یربعام بن نباط سهل می‌بود که ایزابل، دختر ائبل، پادشاه صیدونیان را نیز به زنی گرفت و رفته، بعل را عبادت نمود و او را سجد کرد. 32 و مذبحی به جهت بعل در خانه بعل که در سامره ساخته بود، برپا نمود. 33 و اخاب اشیره را ساخت و اخاب در اعمال خود افراط نموده، خشم یهوه، خدای اسرائیل را بیشتر از جمیع پادشاهان اسرائیل که قبل از او بودند، به هیجان آورد. 34 و در ایام او، حیثیل بیت نیلی، اریحا را بنا کرد و بنیادش را بر نخست زاده خود ابیرام نهاد و دروازه هایش را بر پسر کوچک خود سجوی برپا کرد موافق کلام خداوند که به واسطه یوشع بن نون گفته بود.

ایلیا و نهر خشک

17 و ایلیای تشبی که از ساکنان جلعاد بود، به اخاب گفت: «به حیات یهوه، خدای اسرائیل که به حضور وی ایستاده‌ام قسم که در این سالها شبنم و باران جز به کلام من نخواهد بود.»

بار سوم کردند.³⁵ و آب گرداگرد مذبح جاری شد و خندق نیز از آب پر گشت.

³⁶ و در وقت گذراندن هدیه عصری، ایلیای نبی نزدیک آمده، گفت: «ای یهوه، خدای ابراهیم و اسحاق و اسرائیل، امروز معلوم بشود که تو در اسرائیل خدا هستی و من بنده تو هستم و تمام این کارها را به فرمان تو کرده‌ام.³⁷ مرا اجابت فرمای خداوند! مرا اجابت فرما تا این قوم بدانند که تو یهوه خدا هستی و اینکه دل ایشان را باز پس گردانیدی.»³⁸ آنگاه آتش یهوه افتاده، قربانی سوختنی و همیزم و سنگها و خاک را بلعید و آب را که در خندق بود، لیسید.³⁹ و تمامی قوم چون این را دیدند به روی خود افتاده، گفتند: «یهوه، او خداست! یهوه او خداست!»⁴⁰ و ایلیا به ایشان گفت: «انبیای بعل را بگیرید و یکی از ایشان رهایی نیابد.» پس ایشان را گرفتند و ایلیا ایشان را نزد نهر قیشون فرود آورده، ایشان را در آنجا کشت.⁴¹ و ایلیا به اخاب گفت: «برآمده، اکل و شرب نما.» زیرا که صدای باران بسیار می‌آید.⁴² پس اخاب برآمده، اکل و شرب نمود. و ایلیا برقله کرمل برآمد و به زمین خم شده، روی خود را به میان زانوهایش گذاشت.⁴³ و به خادم خود گفت: «بالا رفته، به سوی دریا نگاه کن.» و او بالا رفته، نگرست و گفت که چیزی نیست و او گفت: «هفت مرتبه دیگر برو.»⁴⁴ و در مرتبه هفتم گفت که «اینک ابری کوچک به قدر کف دست آدمی از دریا برمی‌آید.» او گفت: «برو و به اخاب بگو که ارابه خود را ببند و فرود شو مبادا باران تو را مانع شود.»⁴⁵ و واقع شد که در اندک زمانی آسمان از ابر غلیظ و باد، سیاه فام شد، و باران سخت بارید و اخاب سوار شده، به یزرعیل آمد.⁴⁶ و دست خداوند بر ایلیا نهاده شده، کمر خود را بست و پیش روی اخاب دوید تا به یزرعیل رسید.

فرار ایلیا

19 و اخاب، ایزابل را از آنچه ایلیا کرده، و چگونه جمیع انبیا را به شمشیر کشته بود، خبر داد.² و ایزابل رسولی نزد ایلیا فرستاده، گفت: «خدایان به من مثل این بلکه زیاده از این عمل نمایند اگر فردا قریب به این وقت، جان تو را مثل جان یکی از ایشان نسازم.»³ و چون این را فهمید، برخاست و به جهت جان خود روانه شده، به بئرشیع که در یهوداست آمد و خادم خود را در آنجا واگذاشت.⁴ و خودش سفر یک روزه به بیابان کرده، رفت و زیر درخت اردجی نشست و برای خویشتن مرگ را خواسته، گفت: «ای خداوند بس است! جان مرا بگیر زیرا که از پدرانم بهتر نیستم.»⁵ وزیر درخت اردج دراز شده، خوابید. و اینک فرشته‌ای او را لمس کرده، به وی گفت: «برخیز و بخور.»⁶ و چون نگاه کرد، اینک نزد سرش قرصی نان بر ریگهای داغ و کوزه‌ای از آب بود. پس خورد و آشامید و بار دیگر خوابید.⁷ و فرشته خداوند بار دیگر برگشته، او را لمس کرد و گفت: «برخیز و بخور زیرا که راه برای تو زیاده است.»⁸ پس برخاسته، خورد و نوشید و به قوت آن خوراک، چهل روز و چهل شب تا حوریب که کوه خدا باشد، رفت.⁹ و در آنجا به مغاره‌ای داخل شده، شب را در آن بسر برد.

¹⁰ او در جواب گفت: «به جهت یهوه، خدای لشکرها، غیرت عظیمی دارم زیرا که بنی اسرائیل عهد تو را ترک نموده، مذبح‌های تو را منهدم ساخته، و انبیای تو را به شمشیر کشته‌اند، و من به تنهایی باقی مانده‌ام و قصد هلاکت جان من نیز دارم.»¹¹ او گفت: «بیرون آی و به حضور خداوند در کوه بایست.» و اینک خداوند عبور نمود و باد عظیم سخت کوهها را منشق ساخت و صخره‌ها را به حضور خداوند خرد کرد اما خداوند در باد نبود. و بعد از باد، زلزله شد اما خداوند در زلزله نبود.¹² و بعد از زلزله، آتشی، اما خداوند در آتش نبود و بعد از آتش، آوازی ملایم و آهسته.¹³ و چون ایلیا این را شنید، روی خود را به ردای خویش پوشانیده، بیرون آمد و در دهنه مغاره ایستاد و اینک هاتقی به او گفت: «ای ایلیا تو را در اینجا چه کار است؟»¹⁴ او در جواب گفت: «به جهت یهوه، خدای لشکرها، غیرت عظیمی دارم زیرا که بنی اسرائیل عهد تو را ترک کرده، مذبح‌های تو را منهدم ساخته‌اند و انبیای تو را به شمشیر کشته‌اند و من به تنهایی باقی مانده‌ام و قصد هلاکت جان

که «من هستم، برو و به آقای خودبگو که اینک ایلیاست.»⁹ گفت: «چه گناه کرده‌ام که بنده خود را به دست اخاب تسلیم می‌کنی تا مرا بکشد.»¹⁰ به حیات یهوه، خدای تو قسم که قومی و مملکتی نیست، که آقایم به جهت طلب تو آنجا نفرستاده باشد و چون می‌گفتند که اینجانیست به آن مملکت و قوم قسم می‌داد که تو را نیافته‌اند.¹¹ و حال می‌گویی برو به آقای خودبگو که اینک ایلیاست؟¹² و واقع خواهد شد که چون از نزد تو رفته باشم، روح خداوند تو را به جایی که نمی‌دانم، بردارد و وقتی که بروم و به اخاب خبر دهم و او تو را نیابد، مرا خواهد کشت. و بنده ات از طفولیت خود از خداوند می‌ترسد.¹³ مگر آقایم اطلاع ندارد از آنچه من هنگامی که ایزابل انبیای خداوند را می‌کشت کردم، که چگونه صد نفر از انبیای خداوند را پنجاه پنجاه در مغاره‌ای پنهان کرده، ایشان را به نان و آب پروردم.¹⁴ و حال تو می‌گویی برو و آقای خود را بگو که اینک ایلیاست؟ و مرا خواهد کشت.¹⁵ ایلیا گفت: «به حیات یهوه، صباوت که به حضور وی ایستاده‌ام قسم که خود را امروز به وی ظاهر خواهم نمود.»¹⁶ پس عوبدیا برای ملاقات اخاب رفته، او را خبر داد و اخاب به جهت ملاقات ایلیا آمد.

ایلیا بر کوه کرمل

¹⁷ و چون اخاب ایلیا را دید، اخاب وی را گفت: «آیا تو هستی که اسرائیل را مضطرب می‌سازی؟»¹⁸ گفت: «من اسرائیل را مضطرب نمی‌سازم، بلکه تو و خاندان پدرت، چونکه او امر خداوند را ترک کردید و تو پیروی بعلم را نمودی.»¹⁹ پس الان بفرست و تمام اسرائیل را نزد من بر کوه کرمل جمع کن و انبیای بعل را نیز چهارصد و پنجاه نفر، و انبیای اشیریم را چهارصد نفر که بر سفره ایزابل می‌خورند.»

²⁰ پس اخاب نزد جمیع بنی اسرائیل فرستاده، انبیا را بر کوه کرمل جمع کرد.²¹ و ایلیا به تمامی قوم نزدیک آمده، گفت: «تا به کی در میان دو فرقه می‌لنجید؟ اگر یهوه خداست، او را پیروی نمایید! و اگر بعل است، وی را پیروی نمایید!» اما قوم در جواب او هیچ نگفتند.²² پس ایلیا به قوم گفت: من تنها نبی یهوه باقی مانده‌ام و انبیای بعل چهارصد و پنجاه نفرند.²³ پس به مادو گاو بدهند و یک گاو به جهت خود انتخاب کرده، و آن را قطعه قطعه نموده، آن را بر همیزم بگذارند و آتش نهند و من گاو دیگر را حاضر ساخته، بر همیزم می‌گذارم و آتش نمی‌نهم.²⁴ و شما اسم خدای خود را بخوانید و من نام یهوه را خواهم خواند و آن خدایی که به آتش جواب دهد، او خدا باشد.» و تمامی قوم در جواب گفتند: «نیکو گفتی.»²⁵ پس ایلیا به انبیای بعل گفت: «یک گاو برای خود انتخاب کرده، شما اول آن را حاضر سازید زیرا که بسیار هستید و به نام خدای خود بخوانید، اما آتش نگذارید.»²⁶ پس گاو را که به ایشان داده شده بود، گرفتند و آن را حاضر ساخته، نام بعل را از صبح تا ظهر خوانده، می‌گفتند: «ای بعل ما را جواب بده،» لیکن هیچ صدا یا جوابی نبود و ایشان بر مذبحی که ساخته بودند، جست و خیز می‌نمودند.²⁷ و به وقت ظهر، ایلیا ایشان را مسخره نموده، گفت: «به آواز بلند بخوانید زیرا که او خداست! شاید متفکر است یا به خلوت رفته، یا در سفر می‌باشد، یا شاید که در خواب است و باید او را بیدار کرد!»²⁸ و ایشان به آواز بلند می‌خواندند و موافق عادت خود خویشتن را به تیغها و نیزه‌ها مجروح می‌ساختند به حدی که خون بر ایشان جاری می‌شد.²⁹ و بعد از گذشتن ظهر تا وقت گذراندن هدیه عصری ایشان نبوت می‌کردند لیکن نه آوازی بود و نه کسی که جواب دهد یا توجه نماید.

³⁰ آنگاه ایلیا به تمامی قوم گفت: «نزد من بیایید.» و تمامی قوم نزد وی آمدند و مذبح یهوه را که خراب شده بود، تعمیر نمود.³¹ و ایلیا موافق شماره اسباط بنی یعقوب که کلام خداوند بر وی نازل شده، گفته بود که نام تو اسرائیل خواهد بود، دوازده سنگ گرفت.³² و به آن سنگها مذبحی به نام یهوه بنا کرد و گرداگرد مذبح خندقی که گنجایش دو پیمان بزر داشت، ساخت.³³ و همیزم را ترتیب داد و گاو را قطعه قطعه نموده، آن را بر همیز گذاشت. پس گفت: «چهار خم از آب پر کرده، آن را بر قربانی سوختنی و همیز بریزید.»³⁴ پس گفت: «بار دیگر بکنید،» و گفت: «بار سوم بکنید.» و

من نیز دارند.»¹⁵ پس خداوند به او گفت: «روانه شده، به راه خود به بیابان دمشق برگرد، و چون برسی، حزائیل را به پادشاهی آرام مسح کن.»¹⁶ و ییهو ابن نمشی را به پادشاهی اسرائیل مسح نما، و الیشع بن شافاط را که از آبل محوله است، مسح کن تا به جای تو نبی بشود.¹⁷ و واقع خواهد شد هرکه از شمشیر حزائیل رهایی یابد، ییهو او را به قتل خواهد رسانید و هرکه از شمشیر ییهو رهایی یابد، الیشع او را به قتل خواهد رسانید.¹⁸ اما در اسرائیل هفت هزار نفر را باقی خواهم گذاشت که تمامی زانوهای ایشان نزد بعل خم نشده، و تمامی دهنهای ایشان او را نبوسیده است.»

دعوت الیشع

¹⁹ پس از آنجا روانه شده، الیشع بن شافاط را یافت که شیار می کرد و دوازده جفت گاو پیش وی و خودش با جفت دوازدهم بود. و چون ایلایان او می گذشت، ردای خود را بر وی انداخت.²⁰ و او گاوها را ترک کرده، از عقب ایلایا دوید و گفت: «بگذار که پدر و مادر خود را ببوسم و بعد از آن در عقب تو آیم.» او وی را گفت: «برو و برگرد زیرا به تو چه کرده ام!»²¹ پس از عقب او برگشته، یک جفت گاو را گرفت و آنها را ذبح کرده، گوشت را با آلات گاوان پخت، و به کسان خود داد که خوردند و برخاسته، از عقب ایلایا رفت و به خدمت او مشغول شد.

حمله بنهدد به سامره

20 و بنهدد، پادشاه آرام، تمامی لشکر خود را جمع کرد، و سی و دو پادشاه و اسبان و ارابه ها همراهش بودند. پس برآمده، سامره را محاصره کرد و با آن جنگ نمود.² و رسولان نزد آخاب پادشاه اسرائیل به شهر فرستاده، وی را گفت: «بنهدد چنین می گوید: ³ نقره تو و طلای تواز آن من است و زنان و پسران مقبول تو از آن منند.»⁴ و پادشاه اسرائیل در جواب گفت: «ای آقایم پادشاه موافق کلام تو، من و هرچه دارم از آن تو هستیم.»⁵ و رسولان بار دیگر آمده، گفتند: «بنهدد چنین امر فرموده، می گوید: به درستی که من نزد تو فرستاده، گفتم که نقره و طلا و زنان و پسران خود را به من بدهی.»⁶ پس فردا قریب به این وقت، بندگان خود را نزد تو می فرستم تا خانه تو را و خانه بندگان را جستجو نمایند و هرچه در نظر تو پسندیده است به دست خود گرفته، خواهند برد.»⁷ آنگاه پادشاه اسرائیل تمامی مشایخ زمین را خوانده، گفت: «بفهمید و ببینید که این مرد چگونه بدی را می اندیشد، زیرا که چون به جهت زنان و پسرانم و نقره و طلایم فرستاده بود، او را انکار نکردم.»⁸ آنگاه جمیع مشایخ و تمامی قوم وی را گفتند: او را مشنو و قبول منما.»⁹ پس به رسولان بنهدد گفت: «به آقایم، پادشاه بگویند: هرچه باراول به بنده خود فرستادی بجا خواهم آورد، اما اینکار را نمی توانم کرد.» پس رسولان مراجعت کرده، جواب را به او رسانیدند.¹⁰ آنگاه بنهدد نزد وی فرستاده، گفت: «خدایان، مثل این بلکه زیاده از این به من عمل نمایند اگر گرد سامره کفایت مشت های همه مخلوقی را که همراه من باشند بکنند.»¹¹ و پادشاه اسرائیل در جواب گفت: «وی را بگویند: آنکه اسلحه می پوشد مثل آنکه می گشاید فخر نکند.»¹² و چون این جواب را شنید در حالی که او و پادشاهان در خیمه هامیگساری می نمودند، به بندگان خود گفت: «صف آرایبی بنمایید.» پس در برابر شهر صف آرایبی نمودند.

پیروزی آخاب

¹³ و اینک نبی ای نزد آخاب، پادشاه اسرائیل آمده، گفت: «خداوند چنین می گوید: آیا این گروه عظیم را می بینی؟ همانا من امروز آن را به دست تو تسلیم می نمایم تا بدانی که من یهوه هستم.»¹⁴ آخاب گفت: «به واسطه که؟» او در جواب گفت: «خداوند می گوید به واسطه خادمان سروران کشورها.» گفت: «کیست که جنگ را شروع کند؟» جواب داد: «تو.»¹⁵ پس خادمان سروران کشورها را سان دید که ایشان دوپست وسی و دو نفر بودند و بعد از ایشان، تمامی قوم، یعنی تمامی بنی اسرائیل را سان دید که هفت هزار نفر بودند.

¹⁶ و در وقت ظهر بیرون رفتند و بنهدد با آن پادشاهان یعنی آن سی و سه پادشاه که مددکار اومی بودند، در خیمه ها به میگساری مشغول بودند.¹⁷ و خادمان سروران کشورها اول بیرون رفتند و بنهدد کسان فرستاد و ایشان او را خبر داده، گفتند که «مردمان از سامره بیرون می آیند.»¹⁸ او گفت: «خواه برای صلح بیرون آمده باشند، ایشان رازنده بگیرید، و خواه به جهت جنگ بیرون آمده باشند، ایشان را زنده بگیرید.»¹⁹ پس ایشان از شهر بیرون آمدند، یعنی خادمان سروران کشورها و لشکری که در عقب ایشان بود.²⁰ هر کس از ایشان حریف خود را کشت و آرامیان فرار کردند و اسرائیلیان ایشان را تعاقب نمودند و بنهدد پادشاه آرام بر اسب سوار شده، با چند سوار رهایی یافتند.²¹ و پادشاه اسرائیل بیرون رفته، سواران و ارابه ها را شکست داد، و آرامیان را به کشتار عظیمی کشت.²² و آن نبی نزد پادشاه اسرائیل آمده، وی را گفت: «برو و خویشتن را قوی ساز و متوجه شده، ببین که چه می کنی زیرا که در وقت تحویل سال، پادشاه آرام بر تو خواهد برآمد.»

²³ و بندگان پادشاه آرام، وی را گفتند: «خدایان ایشان خدایان کوهها می باشند و از این سبب بر ما غالب آمدند اما اگر با ایشان در همواری جنگ نماییم، هر آینه بر ایشان غالب خواهیم آمد.»²⁴ پس به اینطور عمل نما که هر یک از پادشاهان را از جای خود عزل کرده، به جای ایشان سرداران بگذار.²⁵ و تو لشکری را مثل لشکری که از تو تلف شده است، اسب به جای اسب و ارابه به جای ارابه برای خود بشمارتا با ایشان در همواری جنگ نمایم و البته برایشان غالب خواهیم آمد.» پس سخن ایشان را اجابت نموده، به همین طور عمل نمود.

²⁶ و در وقت تحویل سال، بنهدد آرامیان را سان دیده، به افیق برآمد تا با اسرائیل جنگ نماید.²⁷ و بنی اسرائیل را سان دیده، زاد دادند و به مقابله ایشان رفتند و بنی اسرائیل در برابر ایشان مثل دو گله کوچک بزغاله اردو زدند، اما آرامیان زمین را پر کردند.²⁸ و آن مرد خدا نزدیک آمده، پادشاه اسرائیل را خطاب کرده، گفت: «خداوند چنین می گوید: چونکه آرامیان می گویند که یهوه خدای کوههاست و خدای وادیها نیست، لهذا تمام این گروه عظیم را به دست تو تسلیم خواهم نمود تا بدانید که من یهوه هستم.»²⁹ و اینان در مقابل آنان، هفت روز اردو زدند و در روز هفتم جنگ، با هم پیوستند و بنی اسرائیل صد هزار پیاپیاده آرامیان را در یک روز کشتند.³⁰ و باقی ماندگان به شهر افیق فرار کردند و حصار بر بیست و هفت هزار نفر از باقی ماندگان افتاد.

³¹ و بندگان وی را گفتند: «همانا شنیده ایم که پادشاهان خاندان اسرائیل، پادشاهان حلیم می باشند، پس بر کمر خود پلاس و بر سر خود ریسمانها ببندیم و نزد پادشاه اسرائیل بیرون رویم شاید که جان تو را زنده نگاه دارد.»³² و پلاس بر کمرهای خود و ریسمانها بر سر خود بسته، نزد پادشاه اسرائیل آمده، گفتند: «بنده تو، بنهدد می گوید: تمنا اینکه جانم زنده بماند.» او جواب داد: «آیا او تا حال زنده است؟ او برادر من می باشد.»³³ پس آن مردان تقال نموده، آن را به زودی از دهان وی گرفتند و گفتند: «برادر تو بنهدد!» پس او گفت: «بروید و او را بیاورید.» و چون بنهدد نزد او بیرون آمد، او را بر ارابه خود سوار کرد.³⁴ و (بنهدد) وی را گفت: «شهرهایی را که پدر من از پدر تو گرفت، پس می دهم و برای خود در دمشق کوچه ها بساز، چنانکه پدر من در سامره ساخت.» (در جواب گفت): «من تو را به این عهد رها می کنم.» پس با او عهد بست و او را رها کرد.

توییح شدن آخاب

³⁵ و مردی از پسران انبیا به فرمان خداوند به رفیق خود گفت: «مرا بز.» اما آن مرد از زدنش ابا نمود.³⁶ و او وی را گفت: «چونکه آواز خداوند را نشنیدی همانا چون از نزد من بروی شیری تو را خواهد کشت.» پس چون از نزد وی رفته بود، شیری او را یافته، کشت.³⁷ و او شخصی دیگر را پیدا کرده، گفت: «مرا بز.» و آن مرد او را ضربتی زده، مجروح ساخت.³⁸ پس آن نبی رفته، به سرراه منتظر پادشاه ایستاد، و عصابه خود را برچشمان خود کشیده، خویشتن را متنکر نمود.³⁹ و چون پادشاه در گذر می بود او به پادشاه ندا درداد و گفت که «بنده تو به میان جنگ رفت و

آوری. ²¹ اینک من بر تو بلا آورده، تورا بالکل هلاک خواهم ساخت، و از اخاب هرمرد را خواه محبوس و خواه آزاد در اسرائیل منقطع خواهم ساخت. ²² و خاندان تو را مثل خاندان یربعام بن نباط و مانند خاندان بعشا ابن اخیا خواهم ساخت به سبب اینکه خشم مرا به هیجان آورده، و اسرائیل را مرتکب گناه ساخته ای. ²³ و دربارہ ایزابل نیز خداوند تکلم نموده، گفت: «سگان ایزابل را نزد حصار یزرعیل خواهند خورد. ²⁴ هرکه را از کسان اخاب در شهر بمیرد، سگان بخورند و هرکه را در صحرا بمیرد مرغان هوا بخورند.»

²⁵ و کسی نبود مثل اخاب که خوبستن را برای بچا آوردن آنچه در نظر خداوند بد است فروخت، و زنش ایزابل او را اغوا نمود. ²⁶ و در پیروی بنتها رجاسات بسیار می نمود، بر حسب آنچه اموریانی که خداوند ایشان را از حضور بنی اسرائیل اخراج نموده بود، می کردند.

²⁷ و چون اخاب این سخنان را شنید، جامه خود را چاک زده، پلاس در بر کرد و روزه گرفته، بر پلاس خوابید و به سکوت راه می رفت. ²⁸ آنگاه کلام خداوند بر ایلای تشبی نازل شده، گفت: ²⁹ «آیا اخاب را دیدی چگونه به حضور من متواضع شده است؟ پس از این جهت که در حضور من متواضع می نماید، این بلا را در ایام وی نمی آوردم، لیکن در ایام پسرش، این بلا را بر خاندانش عارض خواهم گردانید.»

نبوت میکایا بصد اخاب

22 و سه سال گذشت که در میان آرام و اسرائیل جنگ نبود. ² و در سال سوم، یهوشافاط، پادشاه یهودا نزد پادشاه اسرائیل فرود آمد. ³ و پادشاه اسرائیل به خادمان خود گفت: «آیا نمی دانید که راموت جلعاد از آن ماست و ما از گرفتنش از دست پادشاه آرام غافل می باشیم؟» ⁴ پس به یهوشافاط گفت: «آیا همراه من به راموت جلعاد برای جنگ خواهی آمد؟» و یهوشافاط پادشاه اسرائیل را جواب داد که «من، چون تو و قوم من، چون قوم تو و سواران من، چون سواران تو می باشم.» ⁵ و یهوشافاط به پادشاه اسرائیل گفت: «تمنا اینکه امروز از کلام خداوند مسالت نمایی.» ⁶ و پادشاه اسرائیل به قدر چهارصد نفر از انبیا جمع کرده، به ایشان گفت: «آیا به راموت جلعاد برای جنگ بروم یا باز ایستم؟» ایشان گفتند: «برای و خداوند آن را به دست پادشاه تسلیم خواهد نمود.» ⁷ اما یهوشافاط گفت: «آیا در اینجا غیر از اینها نبی خداوند نیست تا از او سوال نمایم؟» ⁸ و پادشاه اسرائیل به یهوشافاط گفت: «یک مرد دیگر، یعنی میکایا ابن یمله هست که به واسطه او از خداوند مسالت توان کرد، لیکن من از او نفرت دارم زیرا که دربارہ من به نیکویی نبوت نمی کند، بلکه به بدی.» و یهوشافاط گفت: «پادشاه چنین نگوید.» ⁹ پس پادشاه اسرائیل یکی از خواجه سربایان خود را خوانده، گفت: «میکایا ابن یمله رابه زودی حاضر کن.» ¹⁰ و پادشاه اسرائیل و یهوشافاط، پادشاه یهودا، هر یکی لباس خود را پوشیده، بر کرسی خود در جای وسیع، نزد دهنه دروازه سامره نشسته بودند، و جمیع انبیا به حضور ایشان نبوت می کردند. ¹¹ و صدقیا ابن کنعنه شاخهای آهنین برای خود ساخته، گفت: «خداوند چنین می گوید: آرامیان را به اینها خواهی زد تا تلف شوند.» ¹² و جمیع انبیا نبوت کرده، چنین می گفتند: «به راموت جلعاد برای و فیروز شو زیرا خداوند آن را به دست پادشاه تسلیم خواهد نمود.»

¹³ و قاصدی که برای طلبیدن میکایا رفته بود، او را خطاب کرده، گفت: «اینک انبیا به یک زبان درباره پادشاه نیکو می گویند. پس کلام تو مثل کلام یکی از ایشان باشد و سخنی نیکو بگو.» ¹⁴ میکایا گفت: «به حیات خداوند قسم که هر آنچه خداوند به من بگوید همان را خواهم گفت.»

¹⁵ پس چون نزد پادشاه رسید، پادشاه وی را گفت: «ای میکایا آیا به راموت جلعاد برای جنگ برویم یا باز ایستیم.» او در جواب وی گفت: «برای و فیروز شو. و خداوند آن را به دست پادشاه تسلیم خواهد کرد.» ¹⁶ پادشاه وی را گفت: «چند مرتبه تو را قسم بدهم که به اسم یهوه، غیر از آنچه راست است به من نگوئی.» ¹⁷ او گفت: «تمامی اسرائیل را مثل گله ای که شبان ندارد بر کوهها پراکنده دیدم و خداوند گفت: اینها صاحب ندارند، پس هر کس به سلامتی به خانه خود برگردد.» ¹⁸ و پادشاه اسرائیل به یهوشافاط

اینک شخصی میل کرده، کسی را نزد من آورد و گفت: این مرد را نگاه دار و اگر مفقود شود جان تو به عوض جان او خواهد بود یا یک وزنه نقره خواهی داد. ⁴⁰ و چون بنده تو اینجا و آنجا مشغول می بود او غایب شد.» پس پادشاه اسرائیل وی را گفت: «حکم تو چنین است. خودت فتوی دادی.» ⁴¹ پس به زودی عصابه را از چشمان خود برداشت و پادشاه اسرائیل او را شناخت که یکی از انبیاست. ⁴² او وی را گفت: «خداوند چنین می گوید: چون تو مردی را که من به هلاکت سپرده بودم از دست خود رها کردی، جان تو به عوض جان او و قوم تو به عوض قوم او خواهند بود.» ⁴³ پس پادشاه اسرائیل پریشان حال و مغموم شده، به خانه خود رفت و به سامره داخل شد.

تاکستان نابوت

21 و بعد از این امور، واقع شد که نابوت یزرعیلی، تاکستانی در یزرعیل به پهلوی قصر اخاب، پادشاه سامره، داشت. ² و اخاب، نابوت را خطاب کرده، گفت: «تاکستان خود را به من بده تا باغ سبزی کاری، برای من بشود زیرا نزدیک خانه من است، و به عوض آن تاکستانی نیکوتر از آن به تو خواهم داد، یا اگر در نظرت پسند آید قیمتش را نقره خواهم داد.» ³ نابوت به اخاب گفت: «حاشا بر من از خداوند که ارث اجداد خود را به تو بدهم.» ⁴ پس اخاب به سبب سخنی که نابوت یزرعیلی به او گفته بود، پریشان حال و مغموم شده، به خانه خود رفت زیرا گفته بود ارث اجداد خود را به تو نخواهم داد. و بر بستر خود دراز شده، رویش را برگردانید و طعام نخورد.

⁵ و زنش، ایزابل نزد وی آمده، وی را گفت: «روح تو چرا پریشان است که طعام نمی خوری؟» ⁶ او وی را گفت: «از این جهت که نابوت یزرعیلی را خطاب کرده، گفتم: تاکستان خود را به نقره به من بده یا اگر بخواهی به عوض آن، تاکستان دیگری به تو خواهم داد، و او جواب داد که تاکستان خود را به تو نمی دهم.» ⁷ زنش ایزابل به او گفت: «آیا تو الان بر اسرائیل سلطنت می کنی؟ بر خیز و غذا بخور و دلت خوش باشد. من تاکستان نابوت یزرعیلی را به تو خواهم داد.»

⁸ آنگاه مکتوبی به اسم اخاب نوشته، آن را به مهر او مختوم ساخت و مکتوب را نزد مشایخ و نجبابی که با نابوت در شهرش ساکن بودند، فرستاد. ⁹ و در مکتوب بدین مضمون نوشت: «به روزه اعلان کنید و نابوت را به صدر قوم بنشانید.» ¹⁰ و دو نفر از بنی بلیعال را پیش او وا دارید که براو شهادت داده، بگویند که تو خدا و پادشاه را کفر گفته ای. پس او را بیرون کشیده، سنگسار کنید تا بمیرد.» ¹¹ پس اهل شهرش، یعنی مشایخ و نجبابی که در شهر ساکن بودند، موافق پیغامی که ایزابل نزد ایشان فرستاده، و بر حسب مضمون مکتوبی که نزد ایشان ارسال کرده بود، به عمل آوردند. ¹² و به روزه اعلان کرده، نابوت را در صدر قوم نشانیدند. ¹³ و دو نفر از بنی بلیعال در آمده، پیش وی نشستند و آن مردان بلیعال به حضور قوم بر نابوت شهادت داده، گفتند که نابوت بر خدا و پادشاه کفر گفته است، و او را از شهر بیرون کشیده، وی را سنگسار کردند تا بمرد. ¹⁴ و نزد ایزابل فرستاده، گفتند که نابوت سنگسار شده و مرده است.

¹⁵ و چون ایزابل شنید که نابوت سنگسار شده، و مرده است، ایزابل به اخاب گفت: «بر خیز و تاکستان نابوت یزرعیل را که او نخواست آن رابه تو به نقره بدهد، متصرف شو، زیرا که نابوت زنده نیست بلکه مرده است.» ¹⁶ و چون اخاب شنید که نابوت مرده است اخاب برخاسته، به جهت تصرف تاکستان نابوت یزرعیلی فرود آمد.

¹⁷ و کلام خداوند نزد ایلای تشبی نازل شده، گفت: ¹⁸ «بر خیز و برای ملاقات اخاب، پادشاه اسرائیل که در سامره است فرود شو اینک او در تاکستان نابوت است که به آنجا فرود شد تا آن را متصرف شود.» ¹⁹ و او را خطاب کرده، بگو خداوند چنین می گوید: آیا هم قتل نمودی و هم متصرف شدی؟ و باز او را خطاب کرده، بگو خداوند چنین می گوید: در جایی که سگان خون نابوت را لیسیدند سگان خون تو را نیز خواهند لیسید.»

²⁰ اخاب به ایلای گفت: «ای دشمن من، آیا مرا یافتی؟» او جواب داد: «بلی تو را یافتم زیرا تو خود را فروخته ای تا آنچه در نظر خداوند بد است، بجا

³⁶ و هنگام غروب آفتاب در لشکر ندا در داده، گفتند: «هر کس به شهر خود و هر کس به ولایت خویش برگردد.»³⁷ و پادشاه مرد و او را به سامره آوردند و پادشاه را در سامره دفن کردند.³⁸ و ارابه را در برکه سامره شستند و سگان خویش را لیسیدند و اسلحه او را شستند، برحسب کلامی که خداوند گفته بود.³⁹ و بقیه وقایع اخاب و هرچه او کرد و خانه عاجی که ساخت و تمامی شهرهایی که بنا کرد، آیا در کتاب تواریخ ایام پادشاهان اسرائیل مکتوب نیست.⁴⁰ پس اخاب با اجداد خود خوابید و پسرش، اخزیا به جایش سلطنت نمود.

یهوشافاط، پادشاه یهودا

⁴¹ و یهوشافاط بن آسا در سال چهارم اخاب، پادشاه اسرائیل بر یهودا پادشاه شد.⁴² و یهوشافاط سی و پنج ساله بود که آغاز سلطنت نمود و بیست و پنج سال در اورشلیم سلطنت کرد و اسم مادرش عزوبه دختر شلحی، بود.⁴³ و در تمامی طریقهای پدرش، آسا سلوک نموده، از آنها تجاوز نمی نمود و آنچه در نظر خداوند راست بود، بجا می آورد. مگر اینکه مکانهای بلندبرداشته نشد و قوم در مکانهای بلند قربانی همی گذرانیدند و بخور همی سوزانیدند.⁴⁴ و یهوشافاط با پادشاه اسرائیل صلح کرد.⁴⁵ و بقیه وقایع یهوشافاط و تهوری که نمود و جنگهایی که کرد، آیا در کتاب تواریخ ایام پادشاهان یهودا مکتوب نیست؟⁴⁶ و بقیه الواطی که از ایام پدرش، آسا باقی مانده بودند، آنها را از زمین نابود ساخت.⁴⁷ و در دوم، پادشاهی نبود. لیکن وکیلی پادشاهی می کرد.⁴⁸ و یهوشافاط کشتیهای ترشیشی ساخت تا به جهت آوردن طلا به او فیربروند، اما نرفتند زیرا کشتیها در عصیون جابرشکست.⁴⁹ آنگاه اخزیا ابن اخاب به یهوشافاط گفت: «بگذار که بندگان من با بندگان تو در کشتیها بروند.» اما یهوشافاط قبول نکرد.⁵⁰ و یهوشافاط با اجداد خود خوابید و با اجدادش در شهر پدرش، داود دفن شد و پسرش، یهورام در جایش سلطنت نمود.

اخزیا، پادشاه اسرائیل

⁵¹ و اخزیا ابن اخاب در سال هفدهم یهوشافاط، پادشاه یهودا بر اسرائیل در سامره پادشاه شد، و دو سال بر اسرائیل پادشاهی نمود.⁵² و آنچه در نظر خداوند ناپسند بود، بجامی آورد و به طریق پدرش و طریق مادرش و طریق یربعام بن نباط که اسرائیل را مرتکب گناه ساخته بود، سلوک می نمود.⁵³ و بعل را خدمت نموده، او را عبادت کرد و برحسب هرچه پدرش عمل نموده بود، خشم یهوه خدای اسرائیل را به هیجان آورد.

گفت: «آیا تو را نگفتم که درباره من به نیکویی نبوت نمی کند بلکه به بدی.»¹⁹ او گفت: «پس کلام خداوند را بشنو: من خداوند را بر کرسی خود نشسته دیدم و تمامی لشکر آسمان نزد وی به طرف راست و چپ ایستاده بودند.²⁰ و خداوند گفت: کیست که اخاب را اغوا نماید تا به راموت جلعاد برآمده، بیفتد. و یکی به اینطور سخن راند و دیگری به اینطور تکلم نمود.²¹ و آن روح (پلید) بیرون آمده، به حضور خداوند بایستاد و گفت: من او را اغوا می کنم.»²² و خداوند وی را گفت: به چه چیز؟ او جواب داد که من بیرون می روم و در دهان جمیع انبیایش روح کاذب خواهم بود. او گفت: وی را اغوا خواهی کرد و خواهی توانست. پس برو و چنین بکن.²³ پس الان خداوند روحی کاذب در دهان جمیع این انبیای تو گذاشته است و خداوند درباره تو سخن بد گفته است.»

²⁴ آنگاه صدقیا ابن کنعنه نزدیک آمده، به رخسار میکایا زد و گفت: «روح خداوند به کدام راه از نزد من به سوی تو رفت تا به تو سخن گوید؟»²⁵ میکایا جواب داد: «اینک در روزی که به حجره اندرونی داخل شده، خود را پنهان کنی آن را خواهی دید.»²⁶ و پادشاه اسرائیل گفت: «میکایا را بگیر و او را نزد آمون، حاکم شهر ویوآش، پسر پادشاه ببر.»²⁷ و بگو پادشاه چنین می فرماید: این شخص را در زندان بیندازید و او را به نان تنگی و آب تنگی بپرورید تا من به سلامتی برگردم.»²⁸ میکایا گفت: «اگر فی الواقع به سلامتی مراجعت کنی خداوند به من تکلم نموده است، و گفت ای قوم جمیع بشنوید.»

مرگ اخاب

²⁹ و پادشاه اسرائیل و یهوشافاط، پادشاه یهودا به راموت جلعاد برآمدند.³⁰ و پادشاه اسرائیل به یهوشافاط گفت: «من خود را متنکر ساخته، به جنگ می روم و تو لباس خود را بپوش.» پس پادشاه اسرائیل خود را متنکر ساخته، به جنگ رفت.³¹ و پادشاه آرام سی و دوسر دار ارابه های خود را امر کرده، گفت: «نه با کوچک و نه با بزرگ بلکه با پادشاه اسرائیل فقط جنگ نمایید.»³² و چون سرداران ارابه های یهوشافاط را دیدند، گفتند: «یقین این پادشاه اسرائیل است.» پس برگشتند تا با او جنگ نمایند و یهوشافاط فریاد برآورد.³³ و چون سرداران ارابه ها دیدند که او پادشاه اسرائیل نیست، از تعاقب او برگشتند.³⁴ اما کسی کمان خود را بدون غرض کشیده، پادشاه اسرائیل را میان وصله های زره زد، و او به ارابه ران خود گفت: «دست خود را بگردان و مرا از لشکر بیرون ببر زیرا که مجروح شدم.»³⁵ و در آن روز جنگ سخت شد و پادشاه را در ارابه اش به مقابل آرامیان برپا می داشتند، و وقت غروب مرد و خون زخمش به میان ارابه ریخت.

دوم پادشاهان

و بعد از وفات اخاب، موآب بر اسرائیل

ربوده شدن ایلیا

1 عاصی شدند.

2 و اخزیا از پنجره بالاخانه خود که در سامره بود افتاده، بیمار شد. پس رسولان را روانه نموده، به ایشان گفت: «نزد بعل زیوب، خدای عقرون رفته، بپرسید که آیا از این مرض شفا خواهم یافت؟»³ و فرشته خداوند به ایلیای تشبی گفت: «برخیز و به ملاقات رسولان پادشاه سامره برآمده، به ایشان بگو که آیا از این جهت که خدایی در اسرائیل نیست، شما برای سوال نمودن از بعل زیوب، خدای عقرون می‌روید؟»⁴ پس خداوند چنین می‌گوید: از بستری که بر آن برآمدی، فرود نخواهی شد بلکه البته خواهی مرد.»⁵ و ایلیا رفت و رسولان نزد وی برگشتند و او به ایشان گفت: «چرا برگشتید؟»⁶ ایشان در جواب وی گفتند: «شخصی به ملاقات ما برآمده، ما را گفت: بروید و نزد پادشاهی که شما را فرستاده است، مراجعت کرده، او را گوید: خداوند چنین می‌فرماید: آیا از این جهت که خدایی در اسرائیل نیست، تو برای سوال نمودن از بعل زیوب، خدای عقرون می‌فرستی؟ بنابراین از بستری که به آن برآمدی، فرود نخواهی شد بلکه البته خواهی مرد.»⁷ او به ایشان گفت: «هیات شخصی که به ملاقات شما برآمد و این سخنان را به شما گفت چگونه بود؟»⁸ ایشان او را جواب دادند: «مرد موی دار بود و کمر بند چرمی بر کمرش بسته بود.» او گفت: «ایلیای تشبی است.»⁹ آنگاه سردار پنجاهه را با پنجاه نفرش نزد وی فرستاد و او نزد وی آمد در حالتی که او بر قله کوه نشسته بود و به وی عرض کرد که «ای مرد خدا، پادشاه می‌گوید به زیر آی؟»¹⁰ ایلیا در جواب سردار پنجاهه گفت: «اگر من مرد خدا هستم، آتش از آسمان نازل شده، تو را و پنجاه نفرت را بسوزاند.» پس آتش از آسمان نازل شده، او را و پنجاه نفرش را بسوخت.

11 و باز سردار پنجاهه دیگر را با پنجاه نفرش نزد وی فرستاد و او وی را خطاب کرده، گفت: «ای مرد خدا، پادشاه چنین می‌فرماید که به زودی به زیر آی؟»¹² ایلیا در جواب ایشان گفت: «اگر من مرد خدا هستم آتش از آسمان نازل شده، تو را و پنجاه نفرت را بسوزاند.» پس آتش خدا از آسمان نازل شده، او را و پنجاه نفرش را بسوخت.

13 پس سردار پنجاهه سوم را با پنجاه نفرش فرستاد و سردار پنجاهه سوم آمده، نزد ایلیا به زانو درآمد و از او التماس نموده، گفت که «ای مرد خدا، تمنا اینکه جان من و جان این پنجاه نفر بندگان در نظر تو عزیز باشد.»¹⁴ اینک آتش از آسمان نازل شده، آن دو سردار پنجاهه اول را با پنجاهه های ایشان سوزانید، اما الان جان من در نظر تو عزیز باشد.»¹⁵ و فرشته خداوند به ایلیا گفت: «همراه او به زیر آی و از او مترس.» پس برخاسته، همراه وی نزد پادشاه فرود شد.¹⁶ و وی را گفت: «خداوند چنین می‌گوید: چونکه رسولان فرستادی تا از بعل زیوب، خدای عقرون سوال نماید، آیا از این سبب بود که در اسرائیل خدایی نبود که از کلام او سوال نمایی؟

بنابراین از بستری که به آن برآمدی، فرود نخواهی شد البته خواهی مرد.»¹⁷ پس او موافق کلامی که خداوند به ایلیا گفته بود، مرد و یهورام در سال دوم یهورام بن یهوشافاط، پادشاه یهودا در جایش پادشاه شد، زیرا که او را پسری نبود.¹⁸ و بقیه اعمال اخزیا که کرد، آیا در کتاب تواریخ ایام پادشاهان اسرائیل مکتوب نیست؟

شفای آب

2 و چون خداوند اراده نمود که ایلیا را در گردباد به آسمان بالا برد، واقع شد که ایلیا و الیشع از جلجال روانه شدند.² و ایلیا به الیشع گفت: «در اینجا بمان، زیرا خداوند مرا به بیت ئیل فرستاده است.» الیشع گفت: «به حیات یهوه و حیات خودت قسم که تو را ترک نکنم.» پس به بیت ئیل رفتند.³ و پسران انبیاپی که در بیت ئیل بودند، نزد الیشع بیرون آمده، وی را گفتند: «آیامی دانی که امروز خداوند آقای تو را از فوق سرتو خواهد برداشت.» او گفت: «من هم می‌دانم؛ خاموش باشید.»⁴ و ایلیا به او گفت: «ای الیشع در اینجا بمان زیرا خداوند مرا به اریحا فرستاده است.» او گفت: «به حیات یهوه و به حیات خودت قسم که تو را ترک نکنم.» پس به اریحا آمدند.⁵ و پسران انبیاپی که در اریحا بودند، نزد الیشع آمده، وی را گفتند: «آیا می‌دانی که امروز خداوند، آقای تو را از فوق سر تو برمی‌دارد؟» او گفت: «من هم می‌دانم؛ خاموش باشید.»⁶ و ایلیا وی را گفت: «در اینجا بمان زیرا خداوند مرا به اردن فرستاده است.» او گفت: «به حیات یهوه و به حیات خودت قسم که تو را ترک نکنم.» پس هردوی ایشان روانه شدند.⁷ و پنجاه نفر از پسران انبیا رفته، در مقابل ایشان از دور ایستادند و ایشان نزد اردن ایستاده بودند.⁸ پس ایلیا ردای خویش را گرفت و آن را پیچیده، آب را زد که به این طرف و آن طرف شکافته شد و هردوی ایشان بر خشکی عبور نمودند.

9 و بعد از گذشتن ایشان، ایلیا به الیشع گفت: «آنچه را که می‌خواهی برای تو بکنم، پیش از آنکه از نزد تو برداشته شوم، بخواه.» الیشع گفت: «نصیب مضاعف روح تو بر من بشود.»¹⁰ او گفت: «چیز دشواری خواستی اما اگر چیزی که از نزد تو برداشته شوم مرا ببینی، از برایت چنین خواهد شد و الا نخواهد شد.»¹¹ و چون ایشان می‌رفتند و گفتگو می‌کردند، اینک ارا به آتشین و اسبان آتشین ایشان را از یکدیگر جدا کرد و ایلیا در گردباد به آسمان صعود نمود.¹² و چون الیشع این را بدید فریاد برآورد که «ای پدرم! ای پدرم! ارا به اسرائیل و سوارانش! پس او را دیگر ندیدو جامه خود را گرفته، آن را به دو حصه چاک زد.

13 و ردای ایلیا را که از او افتاده بود، برداشت و برگشته به کناره اردن ایستاد.¹⁴ پس ردای ایلیا را که از او افتاده بود، گرفت و آب را زده، گفت: «یهوه خدای ایلیا کجاست؟» و چون او نیز آب رازد، به این طرف و آن طرف شکافته شد و الیشع عبور نمود.

15 و چون پسران انبیا که روبروی او در اریح بودند او را دیدند، گفتند: «روح ایلیا بر الیشع می‌باشد.» و برای ملاقات وی آمده، او را رو به زمین تعظیم نمودند.¹⁶ و او را گفتند: «اینک حال با بندگان پنجاه مرد قوی هستند، تمنا اینکه ایشان بروند و آقای تو را جستجو نمایند، شاید روح خداوند او را برداشته، به یکی از کوهها یا دریکی از درهها انداخته باشد.» او گفت: «مفرستید.»¹⁷ اما به حدی بر وی ابرام نمودند که خجل شده، گفت: «بفرستید.» پس پنجاه نفر فرستادند و ایشان سه روز جستجو نمودند اما او را نیافتند.¹⁸ و چون او در اریحا توقف می‌نمود، ایشان نزد وی برگشتند و او به ایشان گفت: «آیا شما را نگفتم، که نروید.»

19 و اهل شهر به الیشع گفتند: «اینک موضع شهر نیکوست چنانکه آقای ما می‌بیند، لیکن آبش ناگوار و زمینش بی حاصل است.»²⁰ او گفت: «نزد

شدند و به سرحد خود اقامت کردند.²² پس بامدادان چون برخاستند و آفتاب بر آن آب تابید، موآبیان از آن طرف، آب را مثل خون سرخ دیدند،²³ و گفتند: «این خون است، پادشاهان البته مقاتله کرده، یکدیگر را کشته اند، پس حال ای موآبیان به غنیمت بشتابید.»²⁴ اما چون به لشکرگاه اسرائیل رسیدند، اسرائیلیان برخاسته، موآبیان را شکست دادند که از حضور ایشان منهزم شدند، و به زمین ایشان داخل شده، موآبیان را می‌کشتند.²⁵ و شهرها را منهدم ساختند و بر هر قطعه نیکو هرکس سنگ خود را انداخته، آن را پر کردند و تمام چشمه های آب رامسدود ساختند، و تمامی درختان خوب را قطع نمودند لکن سنگهای قیرحارست را در آن واگذاشتند و فلاخن اندازان آن را احاطه کرده، زدند.²⁶ و چون پادشاه موآب دید که جنگ بر او سخت شد هفتصد نفر شمشیرزن گرفت که تا نزد پادشاه ادوم را بشکافند اما نتوانستند.²⁷ پس پسر نخست زاده خود را که به جاییش می‌بایست سلطنت نماید، گرفته، او را بر حصار به جهت قربانی سوختنی گذرانید. و غیظ عظیمی بر اسرائیل پدید آمد. پس از نزد وی روانه شده، به زمین خود مراجعت کردند.

روغن بیوه‌زن

4 و زنی از زنان پسران انبیا نزد ایشع تضرع نموده، گفت: «بنده ات، شوهرم مرد و تومی دانی که بنده ات از خداوند می‌ترسید، و طلبکار او آمده است تا دو پسر مرا برای بندگی خود ببرد.»² ایشع وی را گفت: «بگو برای تو چه کنم؟ و در خانه چه داری؟ او گفت: «کنیزت را در خانه چیزی سواي ظرفی از روغن نیست.»³ او گفت برو و ظرفها از بیرون از تمامی همسایگان خود طلب کن، ظرفهای خالی و بسیار بخواه.⁴ و داخل شده، در را بر خودت و پسرانت ببند و در تمامی آن ظرفها بریز و هرچه پر شود به کناریگذار.»⁵ پس از نزد وی رفته، در را بر خودت و پسرانش بست و ایشان ظرفها نزد وی آورده، اومی ریخت.⁶ و چون ظرفها را پر کرده بود به یکی از پسران خود گفت: «ظرفی دیگر نزد من بیاور.» او وی را گفت: «ظرفی دیگر نیست.» و روغن باز ایستاد.⁷ پس رفته، آن مرد خدا را خبر داد. و او وی را گفت: «برو و روغن را بفروش و قرض خود را ادا کرده، تو و پسرانت از باقی‌مانده گذران کنی.»

زنده شدن یک پسر

⁸ و روزی واقع شد که ایشع به شونیم رفت و در آنجا زنی بزرگ بود که بر او ابرام نمود که طعام بخورد و هرگاه عبور می‌نمود، به آنجا به جهت نان خوردن میل می‌کرد.⁹ پس آن زن به شوهر خود گفت: «اینک فهمیده‌ام که این مرد مقدس خداست که همیشه از نزد ما می‌گذرد.»¹⁰ پس برای وی بالاخانه‌ای کوچک بر دیوار بسازیم و بستر و خوان و کرسی و شمعدانی در آن برای وی بگذرانیم که چون نزد ما آید، در آنجا فرود آید.»¹¹ پس روزی آنجا آمد و به آن بالاخانه فرود آمد، در آنجا خوابید.¹² و به خادم خود، جیحزی گفت: «این زن شونمی را بخوان.» و چون او را خواند، او به حضور وی ایستاد.¹³ و او به خادم گفت: «به او بگو که اینک تمامی این زحمت را برای ما کشیده‌ای پس برای تو چه شود؟ آیا با پادشاه یا سردار لشکر کاری داری؟ او گفت: «نی، من در میان قوم خود ساکن هستم.»¹⁴ و او گفت: «پس برای این زن چه باید کرد؟» جیحزی عرض کرد: «یقین که پسری ندارد و شوهرش سالخورده است.»¹⁵ آنگاه ایشع گفت: «او را بخوان.» پس وی را خواند، او نزد در ایستاد.¹⁶ و گفت: «در این وقت موافق زمان حیات، پسری در آغوش خواهی گرفت.» و او گفت: «نی ای آقایم؛ ای مرد خدا به کنیز خود دروغ مگو.»

¹⁷ پس آن زن حامله شده، در آن وقت موافق زمان حیات به موجب کلامی که ایشع به او گفته بود، پسری زایدید.

¹⁸ و چون آن پسر بزرگ شد روزی اتفاق افتاد که نزد پدر خود نزد دروگران رفت.¹⁹ و به پدرش گفت: «آه سر من! آه سر من! او به خادم خود گفت: «وی را نزد مادرش ببر.»²⁰ پس او را برداشته، نزد مادرش برد و او به زانوهایش تا ظهر نشست و مرد.²¹ پس مادرش بالا رفته، او را بر بستر مرد خدا خوابانید و در را بر او بسته، بیرون رفت.²² و شوهر خود را آواز

من طشت نوی آورده، نمک در آن بگذارید.» پس برایش آوردند.²¹ و او نزد چشمه آب بیرون رفته، نمک را در آن انداخت و گفت: «خداوند چنین می‌گوید: این آب را شفا دادم که بار دیگر مرگ یا بی‌حاصلی از آن پدید نیاید.»²² پس آب تا به امروز بر حسب سخنی که ایشع گفته بود، شفا یافت.

لعنت ایشع

²³ و از آنجا به بیت ئیل برآمد و چون او به راه برمی آمد اطفال کوچک از شهر بیرون آمده، او را سخریه نموده، گفتند: «ای کچل برآی! ای کچل برآی!»²⁴ و او به عقب برگشته، ایشان را دید و ایشان را به اسم یهوه لعنت کرد و دو خرس از جنگل بیرون آمده، چهل و دو پسر از ایشان بدرید.²⁵ و از آنجا به کوه کرمل رفت و از آنجا به سامره مراجعت نمود.

سرکشی پادشاه موآب

3 و یهورام بن اخاب در سال هجدهم یهوشافاط، پادشاه یهودا در سامره بر اسرائیل آغاز سلطنت نمود و دوازده سال پادشاهی کرد.² و آنچه در نظر خداوند ناپسند بود به عمل می‌آورد، اما نه مثل پدر و مادرش زیرا که تمثال بعل را که پدرش ساخته بود، دور کرد.³ لیکن به گناهان یربعام بن نباط که اسرائیل را مرتکب گناه ساخته بود، چسبیده، از آن دوری نورزید.

⁴ و میشع، پادشاه موآب، صاحب مواشی بود و پادشاه اسرائیل صد هزار بره و صد هزار قوچ با پشم آنها ادا می‌نمود.⁵ و بعد از وفات اخاب، پادشاه موآب بر پادشاه اسرائیل عاصی شد.⁶ و در آن وقت یهورام پادشاه از سامره بیرون شده، تمامی اسرائیل را سان دید.⁷ و رفت و نزد یهوشافاط، پادشاه یهودا فرستاده، گفت: «پادشاه موآب بر من عاصی شده است آیا همراه من برای مقاتله با موآب خواهی آمد؟» او گفت: «خواهم آمد، من چون تو هستم و قوم من چون قوم تو و اسبان من چون اسبان تو.»⁸ او گفت: «به کدام راه برویم؟» گفت: «به راه بیابان ادوم.»

⁹ پس پادشاه اسرائیل و پادشاه یهودا و پادشاه ادوم روانه شده، سفر هفت روزه دور زدند و به جهت لشکر و چارپایانی که همراه ایشان بود، آب نبود.¹⁰ و پادشاه اسرائیل گفت: «افسوس که خداوند این سه پادشاه را خوانده است تا ایشان را به دست موآب تسلیم کند.»¹¹ و یهوشافاط گفت: «آیا نبی خداوند در اینجا نیست تا به واسطه او از خداوند مسالت نمایم؟» و یکی از خادمان پادشاه اسرائیل در جواب گفت: «ایشع بن شافاط که آب بر دستهای ایلیامی ریخت، اینجا است.»¹² و یهوشافاط گفت: «کلام خداوند با اوست.» پس پادشاه اسرائیل و یهوشافاط و پادشاه ادوم نزد وی فرود آمدند.

¹³ و ایشع به پادشاه اسرائیل گفت: «مرا با توجه کار است؟ نزد انبیای پدرت و انبیای مادرت برو.» اما پادشاه اسرائیل وی را گفت: «نی، زیرا خداوند این سه پادشاه را خوانده است تا ایشان را به دست موآب تسلیم نماید.»¹⁴ ایشع گفت: «به حیات یهوه صباپوت که به حضور وی ایستاده‌ام قسم که اگر من احترام یهوشافاط، پادشاه یهودا را نگاه نمی‌داشتم به سوی تو نظر نمی‌کردم و تو رانمی‌دیدم.»¹⁵ اما الان برای من مطربی بیاورید.» و واقع شد که چون مطرب ساز زد، دست خداوند بر وی آمد.¹⁶ و او گفت: «خداوند چنین می‌گوید: این وادی را پر از خندقها بساز.»¹⁷ زیرا خداوند چنین می‌گوید: باد نخواهید دید و باران نخواهید دید اما این وادی از آب پر خواهد شد تا شما و مواشی شما و بهایم شما بنوشید.¹⁸ و این در نظر خداوند قلیل است بلکه موآب را نیز به دست شما تسلیم خواهد کرد.¹⁹ و تمامی شهرهای حصاردار و همه شهرهای بهترین را منهدم خواهید ساخت و همه درختان نیکو را قطع خواهید نمود و جمیع چشمه های آب را خواهید بست و هر قطعه زمین نیکو را با سنگها خراب خواهید کرد.»²⁰ و بامدادان در وقت گذرانیدن هدیه، اینک آب از راه ادوم آمد و آن زمین را از آب پر ساخت.

²¹ و چون تمامی موآبیان شنیده بودند که پادشاهان برای مقاتله ایشان برمی آیند هرکه به اسلح جنگ مسلح می‌شد و هرکه بالاتر از آن بود، جمع

داده، گفت: «تمنا اینکه یکی از جوانان و الاغی از الاغها بفرستی تانزد مرد خدا بشتابم و برگردم.»²³ او گفت: «امروز چرا نزد او بروی، نه غره ماه و نه سبت است.» گفت: «سلامتی است.»²⁴ پس الاغ را آراسته، به خادم خود گفت: «بران و برو و تا تو را نکویم درراندن کوتاهی نمما.»²⁵ پس رفته، نزد مرد خدا به کوه کرمل رسید.

²⁶ پس حال به استقبال وی بشتاب و وی را بگو: آیا تو را سلامتی است و آیا شوهرت سالم و پسرت سالم است؟» او گفت: «سلامتی است.»²⁷ و چون نزد مرد خدا به کوه رسید، به پایهایش چسبید. و جیحزی نزدیک آمد تا او را دور کند اما مرد خدا گفت: «او را واگذار زیرا که جانش دروی تلخ است و خداوند این را از من مخفی داشته، مرا خبر نداده است.»²⁸ و زن گفت: «آیا پسری از آقایم درخواست نمودم، مگر نگفتم مرا فریب مده؟»²⁹ پس او به جیحزی گفت: «کمر خود را ببند و عصای مرا به دست گرفته، برو و اگر کسی را ملاقات کنی، او را تحیت مگو و اگر کسی تو را تحیت گوید، جوابش مده و عصای مرا بر روی طفل بگذار.»³⁰ اما مادر طفل گفت: «به حیات یهوه و به حیات خودت قسم که تو را ترک نکنم.» پس او برخاسته، در عقب زن روانه شد.³¹ و جیحزی از ایشان پیش رفته، عصا را بر روی طفل نهاد اما نه آواز داد و نه اعتنا نمود، پس به استقبال وی برگشته، او را خبر داد و گفت که طفل بیدار نشد.

³² پس الیشع به خانه داخل شده، دید که طفل مرده و بر بستر او خوابیده است.³³ و چون داخل شد، در را بر هر دو بست و نزد خداوند دعا نمود.

³⁴ و برآمده بر طفل دراز شد و دهان خود را بردهان وی و چشم خود را بر چشم او و دست خود را بر دست او گذاشته، بر وی خم گشت و گوشت پسر گرم شد.³⁵ و برگشته، درخانه یک مرتبه این طرف و آن طرف بخرامید و برآمده، بر وی خم شد که طفل هفت مرتبه عطسه کرد، پس طفل چشمان خود را باز کرد.³⁶ و جیحزی را آواز داده، گفت: «این زن شونمی را بخوان.» پس او را خواند و چون نزد او داخل شد، او وی را گفت: «پسر خود را بردار.»³⁷ پس آن زن داخل شده، نزد پایهایش افتاد و رو به زمین خم شد و پسر خود را برداشته، بیرون رفت.

مرگ در دیگ

³⁸ و الیشع به جلجال برگشت و قحطی در زمین بود و پسران انبیا به حضور وی نشستند. و او به خادم خود گفت: «دیگ بزرگ را بگذار و آش به جهت پسران انبیا بپز.»³⁹ و کسی به صحرا رفت تا سبزیها بچیند و بوته بری یافت و خیارهای بری از آن چیده، دامن خود را پرسیخت و آمده، آنها را در دیگ آش خرد کرد زیرا که آنها را نشناختند.⁴⁰ پس برای آن مردمان ریختند تا بخورند و چون قدری آش خوردند، صدا زده، گفتند: «ای مرد خدا مرگ در دیگ است.» و نتوانستند بخورند.⁴¹ او گفت: «آرد بیاورید.» پس آن را در دیگ انداخت و گفت: «برای مردم بریز تا بخورند.» پس هیچ چیز مضر در دیگ نبود.

⁴² و کسی از بعل شلیشه آمده، برای مرد خدا خوراک نویر، یعنی بیست قرص نان جو و خوشه‌ها در کبسه خود آورد. پس او گفت: «به مردم بده تا بخورند.»⁴³ خادمش گفت: «اینقدر را چگونه پیش صد نفر بگذارم؟» او گفت: «به مردمان بده تا بخورند، زیرا خداوند چنین می‌گوید که خواهند خورد و از ایشان باقی خواهد ماند.»⁴⁴ پس پیش ایشان گذاشت و به موجب کلام خداوند خوردند و از ایشان باقی ماند.

شفای نعمان

²⁵ و او داخل شده، به حضور آقای خود ایستاد و الیشع وی را گفت: «ای جیحزی از کجایم آبی؟» گفت: «بنده ات جایی نرفته بود.»²⁶ الیشع وی را گفت: «آیا دل من همراه تو نرفت هنگامی که آن مرد از ارا به خود به استقبال تو برگشت؟ آیا این وقت، وقت گرفتن نقره و گرفتن لباس و باغات زیتون و تاکستانها و گله‌ها و رمه‌ها و غلامان و کنیزان است؟»²⁷ پس برص نعمان به تو و به ذریت تو تا به ابد خواهد چسبید.» و از حضور وی مبروص مثل برف بیرون رفت.

5 و نعمان، سردار لشکر پادشاه آرام، در حضور آقایش مردی بزرگ و بلند جاه بود، زیرا خداوند به وسیله او آرام را نجات داده بود، و آن مرد چهار شجاع ولی ابرص بود.² و فوجهای آرامیان بیرون رفته، کنیزی کوچک از زمین اسرائیل به اسیری آوردند و او در حضور زن نعمان خدمت می‌کرد.³ و به خاتون خود گفت: «کاش که آقایم در حضور نبی‌ای که در سامره است، می‌بود که او را از برصش شفا می‌داد.»⁴ پس کسی درآمده، آقای خود را خبر داده، گفت: «کنیزی که از ولایت اسرائیل است، چنین

آهن روی آب

مدد کنم؟ آیا از خرمن یا از پرخشت؟»²⁸ پس پادشاه او را گفت: «تو را چه شد؟» او عرض کرد: «این زن به من گفت: پسر خود را بده تا امروز او را بخوریم و پسر مرا فردا خواهیم خورد.»²⁹ پس پسر مرا بختیم و خوردیم و روز دیگر وی را گفتم: پسرت را بده تا او را بخوریم اما او پسر خود را پنهان کرد.»³⁰ و چون پادشاه سخن زن را شنید، رخت خود را بردید و او بر باره می‌گذشت و قوم دیدند که اینک در زیرلباس خود پلاس دربر داشت.³¹ و گفت: «خدا به من مثل این بلکه زیاده از این بکند اگر سر الیشع بن شافاط امروز بر تنش بماند.»³² و الیشع در خانه خود نشسته بود و مشایخ، همراهش نشسته بودند و پادشاه، کسی را از نزد خود فرستاد و قبل از رسیدن قاصد نزد وی، الیشع به مشایخ گفت: «ایامی ببینید که این پسر قاتل فرستاده است تا سر مرا از تن جدا کند؟ متوجه باشید وقتی که قاصد برسد، در را ببندید و او را از در برانید، آیا صدای پایهای آفایش در عقبش نیست.»³³ و چون او هنوز به ایشان سخن می‌گفت، اینک قاصد نزد وی رسید و او گفت: «اینک این بلا از جانب خداوند است، چرا دیگر برای خداوند انتظار بکشم.»

7 و الیشع گفت: «کلام خداوند را بشنوید. خداوند چنین می‌گوید که «فردا مثل این وقت یک کیل آرد نرم به یک مثقال و دو کیل جوبه یک مثقال نزد دروازه سامره فروخته می‌شود.»² و سرداری که پادشاه بر دست وی تکیه می‌نمود در جواب مرد خدا گفت: «اینک اگر خداوند پنجره‌ها هم در آسمان بسازد، آیا این چیز واقع تواند شد؟» او گفت: «همانا تو به چشم خود خواهی دید اما از آن نخواهی خورد.»

پیروزی بر ارامیان

³ و چهار مرد مبروص نزد دهنه دروازه بودند و به یکدیگر گفتند: «چرا ما اینجا بنشینیم تا بمیریم؟ اگر گوییم به شهر داخل شویم همانا قحطی در شهر است و در آنجا خواهیم مرد و اگر در اینجا بمانیم، خواهیم مرد. پس حال برویم و خود را به اردوی ارامیان ببندازیم. اگر ما را زنده نگاه دارند، زنده خواهیم ماند و اگر ما را بکشند، خواهیم مرد.»⁵ پس وقت شام برخاستند تا به اردوی ارامیان بروند، اما چون به کنار اردوی ارامیان رسیدند اینک کسی در آنجا نبود.⁶ زیرا خداوند صدای ارابه‌ها و صدای اسبان و صدای لشکر عظیمی را در اردوی ارامیان شنواید و به یکدیگر گفتند: «اینک پادشاه اسرائیل، پادشاهان حتیان و پادشاهان مصریان را به ضد ما اجیر کرده است تا بر ما بیایند.»⁷ پس برخاسته، به وقت شام فرار کردند و خیمه‌ها و اسبان و الاغها و اردوی خود را به طوری که بود ترک کرده، از ترس جان خود گریختند.⁸ و آن مبروصان به کنار اردوآمده، به خیمه‌ای داخل شدند و اکل و شرب نموده، از آنجا نقره و طلا و لباس گرفته، رفتند و آنها را پنهان کردند و برگشته، به خیمه‌ای دیگر داخل شده، از آن نیز بردند؛ و رفته، پنهان کردند.

⁹ پس به یکدیگر گفتند: «ما خوب نمی‌کنیم؛ امروز روز بشارت است و ما خاموش می‌مانیم و اگر تا روشنایی صبح به تاخیر اندازیم، بلایی به ما خواهد رسید، پس الان بیایید برویم و به خانه پادشاه خبر دهیم.»¹⁰ پس رفته، دربانان شهر را صدا زدند و ایشان را مخبر ساخته، گفتند: «به اردوی ارامیان درآمده‌ایم و اینک در آنجا نه کسی و نه صدای انسانی بود مگر اسبان بسته شده، والاغها بسته شده و خیمه‌ها به حالت خود.»

¹¹ پس دربانان صدا زده، خاندان پادشاه را در اندرون اطلاع دادند.¹² و پادشاه در شب برخاست و به خادمان خود گفت: «به تحقیق شمارا خبر می‌دهم که ارامیان به ما چه خواهند کرد؛ می‌دانند که ما گرسنه هستیم پس از اردو بیرون رفته، خود را در صحرا پنهان کرده‌اند و می‌گویند چون از شهر بیرون آیند، ایشان را زنده خواهیم گرفت و به شهر داخل خواهیم شد.»¹³ و یکی از خادمانش در جواب وی گفت: «پنج راس از اسبان باقی مانده که در شهر باقی‌اند، بگیرند (اینک آنها مثل تمامی گروه اسرائیل که در آن باقی‌اند یا مانند تمامی گروه اسرائیل که هلاک شده‌اند، می‌باشند) و بفرستیم تا دریافت نماییم.»¹⁴ پس دو ارابه با اسبها گرفتند و پادشاه از عقب لشکر ارام فرستاده، گفت: «بروید و تحقیق کنید.»¹⁵ پس از عقب ایشان تا اردن رفتند و اینک تمامی راه از لباس و ظروفی که ارامیان از

6 و پسران انبیا به الیشع گفتند که «اینک مکانی که در حضور تو در آن ساکنیم، برای ما تنگ است.»² پس به اردن برویم و هریک چوبی از آنجا بگیریم و مکانی برای خود در آنجا بسازیم تا در آن ساکن باشیم.» او گفت: «بروید.»³ و یکی از ایشان گفت: «مرحمت فرموده، همراه بندگانانت بیا.» او جواب داد که «می‌آیم.»⁴ پس همراه ایشان روانه شد و چون به اردن رسیدند، چوبها را قطع نمودند.⁵ و هنگامی که یکی از ایشان تیر را می‌برد، آهن تیر در آب افتاد و او فریاد کرده، گفت: «آهای آقایم زیرا که عاریه بود.»⁶ پس مرد خدا گفت: «کجا افتاد؟» و چون جا را به وی نشان داد، او چوبی بریده، در آنجا انداخت و آهن را روی آب آورد.⁷ پس گفت: «برای خود بردار.» پس دست خود را دراز کرده، آن را گرفت.

کوری لشکر ارام

⁸ و پادشاه ارام با اسرائیل جنگ می‌کرد و با بندگان خود مشورت کرده، گفت: «در فلان جا اردوی من خواهد بود.»⁹ اما مرد خدا نزد پادشاه اسرائیل فرستاده، گفت: «با حذر باش که از فلان جا گذر نکنی زیرا که ارامیان به آنجا نزول کرده‌اند.»¹⁰ و پادشاه اسرائیل به مکانی که مرد خدا او را خبر داد و وی را از آن انداز نمود، فرستاده، خود را از آنجا نه یکبار و نه دو بار محافظت کرد.

¹¹ و دل پادشاه ارام از این امر مضطرب شد و خادمان خود را خوانده، به ایشان گفت: «آیا مخابر نمی‌دهید که کدام از ما به طرف پادشاه اسرائیل است؟»¹² و یکی از خادمانش گفت: «ای آقایم چنین نیست، بلکه الیشع نبی که در اسرائیل است، پادشاه اسرائیل را از سخنی که در خوابگاه خود می‌گویی، مخبر می‌سازد.»¹³ او گفت: «بروید و ببینید که او کجاست، تا بفرستم و او را بگیرم.» پس او را خبر دادند که اینک در دوتان است.¹⁴ پس سواران و ارابه‌ها و لشکر عظیمی بدانجا فرستاد و ایشان وقت شب آمده، شهر را احاطه نمودند.¹⁵ و چون خادم مرد خدا صبح زود برخاسته، بیرون رفت. اینک لشکری با سواران و ارابه‌ها شهر را احاطه نموده بودند. پس خادمش وی را گفت: «آهای آقایم چه بکنیم؟»¹⁶ او گفت: «مترس زیرا آنانی که با ما ایند از آنانی که با ایشانند بیشترند.»¹⁷ و الیشع دعا کرده، گفت: «ای خداوند چشمان او را بگشا تا ببیند.» پس خداوند چشمان خادم را گشود و او دید که اینک کوههای اطراف الیشع از سواران و ارابه‌های آتشین پر است.¹⁸ و چون ایشان نزد وی فرود شدند الیشع نزد خداوند دعا کرده، گفت: «تمنا اینکه این گروه را به کوری مبتلا سازی.» پس ایشان را به موجب کلام الیشع به کوری مبتلا ساخت.¹⁹ و الیشع، ایشان را گفت: «راه این نیست و شهر این نیست. از عقب من بیایید و شما را به کسی که می‌طلبید، خواهم رسانید.» پس ایشان را به سامره آورد.

²⁰ و هنگامی که وارد سامره شدند، الیشع گفت: «ای خداوند چشمان ایشان را بگشا تا ببینند.» پس خداوند چشمان ایشان را گشود و دیدند که اینک در سامره هستند.²¹ آنگاه پادشاه اسرائیل چون ایشان را دید، به الیشع گفت: «ای پدرم آیا بزنم؟ آیا بزنم؟»²² او گفت: «مزن آیکسانی را که به شمشیر و کمان خود اسیر کرده‌ای، خواهی زد؟ نان و آب پیش ایشان بگذار تا بخورند و بنوشند و نزد آقای خود بروند.»²³ پس ضیافتی بزرگ برای ایشان برپا کرد و چون خوردند و نوشیدند، ایشان را مرخص کرد که نزد آقای خویش رفتند. و بعد از آن، فوجهای ارام دیگر به زمین اسرائیل نیامدند.

قحطی در سامره

²⁴ و بعد از این، واقع شد که بنهد، پادشاه ارام، تمام لشکر خود را جمع کرد و برآمده، سامره را محاصره نمود.²⁵ و قحطی سخت در سامره بود و اینک آن را محاصره نموده بودند، به حدی که سر الاغی به هشتاد پاره نقره و یک ربع قاب جلفوزه، به پنج پاره نقره فروخته می‌شد.²⁶ و چون پادشاه اسرائیل بر باره گذر می‌نمود، زنی نزد وی فریاد برآورده، گفت: «ای آقایم پادشاه، مدد کن.»²⁷ او گفت: «اگر خداوند تو را مدد نکند، من از کجا تو را

نمود. 17 و چون پادشاه شد، سی و دوساله بود و هشت سال در اورشلم پادشاهی کرد. 18 و به طریق پادشاهان اسرائیل به نحوی که خاندان اخاب عمل می نمودند سلوک نمود، زیرا که دختر اخاب، زن او بود و آنچه در نظر خداوند ناپسند بود، به عمل می آورد. 19 اما خداوند به خاطر بنده داود نخواست که یهودا را هلاک سازد چونکه وی را وعده داده بود که او را و پسرانش را همیشه اوقات، چراغی بدهد. 20 و در ایام وی ادوم از زیر دست یهودا عاصی شده، پادشاهی بر خود نصب کردند. 21 و یورام با تمامی ارايه های خود به صعیر رفتند و در شب برخاسته، ادومیان را که او را احاطه نموده بودند و سرداران ارايهها را شکست داد و قوم به خیمه های خود فرار کردند. 22 و ادوم از زیر دست یهودا تا امروز عاصی شده اند و لینه نیز در آن وقت عاصی شد. 23 و بقیه وقایع یورام و آنچه کرد، آیا در کتاب تواریخ ایام پادشاهان یهودا مکتوب نیست؟ 24 و یورام با پدران خود خوابید و در شهر داود با پدران خود دفن شد. و پسرش اخزيا به جایش پادشاهی کرد. 25 و در سال دوازدهم یورام بن اخاب، پادشاه اسرائیل، اخزيا ابن یهورام، پادشاه یهودا، آغاز سلطنت نمود. 26 و اخزيا چون پادشاه شد، بیست و دو ساله بود و یک سال در اورشلم پادشاهی کرد و اسم مادرش عتلیا، دختر عمری پادشاه اسرائیل بود. 27 و به طریق خاندان اخاب سلوک نموده، آنچه در نظر خداوند ناپسند بود، مثل خاندان اخاب به عمل می آورد زیرا که داماد خاندان اخاب بود. 28 و با یورام بن اخاب برای مقاتله با حزائیل پادشاه ارام به راموت جلعاد رفت و ارامیان، یورام را مجروح ساختند. 29 و یورام پادشاه به یزرعیل مراجعت کرد تا از جراحتی که ارامیان به وی رسانیده بودند هنگامی که با حزائیل، پادشاه ارام جنگ می نمود، شفا یابد. و اخزيا ابن یهورام، پادشاه یهودا، به یزرعیل فرود آمد تا یورام بن اخاب را عیادت نماید چونکه مریض بود.

یورام، پادشاه یهودا

9 و الیشع نبی یکی از پسران انبیا را خوانده، به او گفت: «کمر خود را ببند و این حقه روغن را به دست خود گرفته، به راموت جلعاد برو. 2 و چون به آنجا رسیدی، بیهو ابن یهوشافاط بن نمشی را پیدا کن و داخل شده، او را از میان برادرانش بر خیزان و او را به اطاق خلوت ببر. 3 و حقه روغن را گرفته، به سرش بریز و بگو خداوند چنین می گوید که تو را به پادشاهی اسرائیل مسح کردم. پس در را باز کرده، فرار کن و درنگ منما.» 4 پس آن جوان، یعنی آن نبی جوان به راموت جلعاد آمد. 5 و چون بدانجا رسید، اینک سرداران لشکر نشسته بودند و او گفت: «ای سردار با توسختی دارم.» بیهو گفت: «به کدامیک از جمیع ما؟» گفت: «به توای سردار!» 6 پس او برخاسته، به خانه داخل شد و روغن را به سرش ریخته، وی را گفت: «بیهو، خدای اسرائیل چنین می گوید که تو را بر قوم خداوند، یعنی بر اسرائیل به پادشاهی مسح کردم. 7 و خاندان آقای خود، اخاب را خواهی زد تا من انتقام خون بندگان خود، انبیا را و خون جمیع بندگان خداوند را از دست ایزابل بکشم. 8 و تمامی خاندان اخاب هلاک خواهند شد. و از اخاب هر مرد را و هر بسته و رها شده ای در اسرائیل را منقطع خواهم ساخت. 9 و خاندان اخاب را مثل خاندان یربعام بن نباط و مانند خاندان بعشا ابن اخیا خواهم ساخت. 10 و سگان، ایزابل را در ملک یزرعیل خواهند خورد و دفن کننده ای نخواهند بود.» پس در را باز کرده، بگریخت. 11 و بیهو نزد بندگان آقای خویش بیرون آمد و کسی وی را گفت: «آیا سلامتی است؟ و این دیوانه برای چه نزد تو آمد؟» به ایشان گفت: «شما این مرد و کلامش را می دانید.» 12 گفتند: «چنین نیست. ما را اطلاع بده.» پس او گفت: «چنین و چنان به من تکلم نموده، گفت که خداوند چنین می فرماید: تو را به پادشاهی اسرائیل مسح کردم.» 13 آنگاه ایشان تعجبیل نموده، هر کدام رخت خود را گرفته، آن را زیر او به روی زینه نهادند، و کرنا را نواخته، گفتند که «بیهو پادشاه است.»

تعجبیل خود انداخته بودند، پر بود. پس رسولان برگشته، پادشاه را مخبر ساختند. 16 و قوم بیرون رفته، اردوی ارامیان را غارت کردند و یک کیل آرد نرم به یک مثقال و دو کیل جو به یک مثقال به موجب کلام خداوند به فروش رفت. 17 و پادشاه آن سردار را که بر دست وی تکیه می نمود بر دروازه گماشت و خلق، او را نزد دروازه پایمال کردند که مرد بر حسب کلامی که مرد خدا گفت هنگامی که پادشاه نزد وی فرود آمد. 18 و واقع شد به نهجی که مرد خدا، پادشاه را خطاب کرده، گفته بود که فردا مثل این وقت دو کیل جو به یک مثقال و یک کیل آرد نرم به یک مثقال نزد دروازه سامره فروخته خواهد شد. 19 و آن سردار در جواب مرد خدا گفته بود: اگر خداوند پنجره ها هم در آسمان بگشاید، آیامل این امر واقع تواند شد؟ و او گفت: «اینگه به چشمان خود خواهی دید اما از آن نخواهی خورد.» 20 پس او را همچنین واقع شد زیرا خلق او را نزد دروازه پایمال کردند که مرد.

بازگرداندن مایملک بیوه زن

8 و الیشع به زنی که پسرش را زنده کرده بود، خطاب کرده، گفت: «تو و خاندانت برخاسته، بروید و در جایی که می توانی ساکن شوی، ساکن شو، زیرا خداوند قحطی خوانده است و هم بر زمین هفت سال واقع خواهد شد.» 2 و آن زن برخاسته، موافق کلام مرد خدا، عمل نمود و با خاندان خود رفته، در زمین فلسطینیان هفت سال ماوا گزید. 3 و واقع شد بعد از انقضای هفت سال که آن زن از زمین فلسطینیان مراجعت کرده، بیرون آمد تا نزد پادشاه برای خانه و زمین خود استغاثه نماید. 4 و پادشاه با جیحزی، خادم مرد خدا گفتگو می نمود و می گفت: «حال تمام اعمال عظیمی را که الیشع بجا آورده است، به من بگو.» 5 و هنگامی که او برای پادشاه بیان می کرد که چگونه مرده ای را زنده نمود، اینک زنی که پسرش را زنده کرده بود، نزد پادشاه به جهت خانه و زمین خود استغاثه نمود. و جیحزی گفت: «ای آقایم پادشاه! این همان زن است و پسری که الیشع زنده کرد، این است.» 6 و چون پادشاه از زن پرسید، او وی را خبر داد، پس پادشاه یکی از خواجگان خود را برایش تعیین نموده، گفت: «تمامی مایملک او و تمامی حاصل ملک او را از روزی که زمین را ترک کرده است تا الان به او رد نما.»

مرگ بنهد

7 و الیشع به دمشق رفت و بنهد، پادشاه ارام، بیمار بود و به او خبر داده، گفتند که مرد خدا اینجا آمده است. 8 پس پادشاه به حزائیل گفت: «هدیه ای به دست خود گرفته، برای ملاقات مرد خدا برو و به واسطه او از خداوند سوال نما که آیا از این مرض خود شفا خواهم یافت؟» 9 و حزائیل برای ملاقات وی رفته، هدیه ای به دست خود گرفت، یعنی بار چهل شتر از تمامی نفایس دمشق. و آمده، به حضور وی ایستاد و گفت: «پسرت، بنهد، پادشاه ارام مرا نزد تو فرستاده، می گوید: آیا از این مرض خود شفا خواهم یافت؟» 10 و الیشع وی را گفت: «برو و او را بگو: البته شفا توانی یافت لیکن خداوند مرا اعلام نموده است که هر آینه او خواهد مرد.» 11 و چشم خود را خیره ساخته، بر وی نگریست تا خجل گردید. پس مرد خدا بگریست. 12 و حزائیل گفت: «آقایم چرا گریه می کنی؟» او جواب داد: «چونکه ضرری را که تو به بنی اسرائیل خواهی رسانید، می دانم، قلعه های ایشان را آتش خواهی زد و جوانان ایشان را به شمشیر خواهی کشت، و اطفال ایشان را خرد خواهی نمود و حامله های ایشان را شکم پاره خواهی کرد.» 13 و حزائیل گفت: «بنده تو که سگ است، کیست که چنین عمل عظیمی بکنی؟» الیشع گفت: «خداوند بر من نموده است که تو پادشاه ارام خواهی شد.» 14 پس از نزد الیشع روانه شده، نزد آقای خود آمد و او وی را گفت: «الیشع تو را چه گفت؟» او جواب داد: «به من گفت که البته شفا خواهی یافت.» 15 و در فردای آن روز، لحاف را گرفته آن را در آب فرو برد و بر رویش گسترد که مرد و حزائیل در جایش پادشاه شد. 16 و در سال پنجم یورام بن اخاب، پادشاه اسرائیل، وقتی که یهوشافاط هنوز پادشاه یهودا بود، یهورام بن یهوشافاط، پادشاه یهودا آغاز سلطنت

خورد. ³⁷ و لاش ایزابل مثل سرگین به روی زمین، در ملک یزرعیل خواهد بود، به طوری که نخواهند گفت که این ایزابل است.»

قتل یورام و اخزیا

مرگ پسران اخاب

10 و هفتاد پسر اخاب در سامره بودند. پس بیهو مکتوبی نوشته، به سامره نزد سروران یزرعیل که مشایخ و مربیان پسران اخاب بودند فرستاده، گفت: ² «الآن چون این مکتوب به شما برسد چونکه پسران آقای شما و ارابه‌ها واسبان و شهر حصاردار و اسلحه با شما است، ³ پس بهترین و نیکوترین پسران آقای خود را انتخاب کرده، او را بر کرسی پدرش بنشانید و به جهت خانه آقای خود جنگ نمایید.» ⁴ اما ایشان به شدت ترسان شدند و گفتند: «اینک دو پادشاه نتوانستند با او مقاومت نمایند، پس ما چگونه مقاومت خواهیم کرد؟» ⁵ پس ناظر خانه و رئیس شهر و مشایخ و مربیان را نزد بیهو فرستاده، گفتند: «ما بندگان تو هستیم و هر چه به ما بفرماید بجا خواهیم آورد، کسی را پادشاه نخواهیم ساخت. آنچه در نظر تو پسند آید، به عمل آور.» ⁶ پس مکتوبی دیگر به ایشان نوشت و گفت: «اگر شما با من هستید و سخن مرا خواهید شنید، سرهای پسران آقای خود را بگیرید و فردا مثل این وقت نزد من به یزرعیل بیاورید.» و آن پادشاه زادگان که هفتاد نفر بودند، نزد بزرگان شهر که ایشان را تربیت می‌کردند، می‌بودند. ⁷ و چون آن مکتوب نزد ایشان رسید، پادشاه زادگان را گرفته، هر هفتاد نفر را کشتند و سرهای ایشان را در سبدها گذاشته، به یزرعیل، نزد وی فرستادند. ⁸ و قاصدی آمده، او را خبر داد و گفت: «سرهای پسران پادشاه را آوردند.» او گفت: «انها را به دو توده نزد دهنه دروازه تا صبح بگذارید.» ⁹ و بامدادان چون بیرون رفت، بایستاد و به تمامی قوم گفت: «شما عادل هستید. اینک من بر آقای خود شوریده، او را کشتم. اما کیست که جمیع اینها را کشته است؟» ¹⁰ پس بدانید که از کلام خداوند که خداوند درباره خاندان اخاب گفته است، حرفی به زمین نخواهد افتاد و خداوند آنچه را که به واسطه بنده خود ایلیا گفته، بجای آورده است. ¹¹ و بیهو جمیع باقی ماندگان خاندان اخاب را که در یزرعیل بودند، کشت، و تمامی بزرگان و صدقایش و کاهنش را تا از برایش کسی باقی نماند. ¹² پس برخاسته، و روانه شده، به سامره آمد و چون در راه به بیت عقد شبانان رسید، ¹³ بیهو به برادران اخزیا، پادشاه یهودا دچار شده، گفت: «شما کیستید؟» گفتند: «برادران اخزیا هستیم و می‌ایم تا پسران پادشاه و پسران ملکه را تحیت گوئیم.» ¹⁴ او گفت: «اینها را زنده بگیرد.» پس ایشان را زنده گرفتند و ایشان را که چهل و دو نفر بودند، نزد چاه بیت عقد کشتند که از ایشان احدی رهایی نیافت. ¹⁵ و چون از آنجا روانه شد، به یهوناداب بن رکاب که به استقبال او می‌آمد، برخورد و او را تحیت نموده، گفت که «آیا دل تو راست است، مثل دل من با دل تو؟» یهوناداب جواب داد که «راست است.» گفت: «اگر هست، دست خود را به من بده.» پس دست خود را به او داد و او وی را نزد خود به ارابه برکشید. ¹⁶ و گفت: «همراه من بیا، و غیرتی که برای خداوند دارم، ببین.» و او را بر ارابه وی سوار کردند. ¹⁷ و چون به سامره رسید، تمامی باقی ماندگان اخاب را که در سامره بودند، کشت به حدی که اثر او را نابود ساخت برحسب کلامی که خداوند به ایلیا گفته بود.

قتل پرستندگان بعل

¹⁸ پس بیهو تمامی قوم را جمع کرده، به ایشان گفت: «خاب بعل را پرستش قلیل کرد اما بیهو او را پرستش کثیر خواهد نمود.» ¹⁹ پس الان جمیع انبیای بعل و جمیع پرستندگانش و جمیع کهنه او را نزد من بخوانید و احدی از ایشان غایب نباشد زیرا قصد ذبح عظیمی برای بعل دارم. هر که حاضر نباشد زنده نخواهد ماند.» اما بیهو این را از راه حيله کرد تا پرستندگان بعل را هلاک سازد. ²⁰ و بیهو گفت: «محفلی مقدس برای بعل تقدیس نمایید.» و آن را اعلان کردند. ²¹ و بیهو نزد تمامی اسرائیل فرستاد و تمامی پرستندگان بعل آمدند و احدی باقی نماند که نیامد و به خانه بعل داخل شدند و خانه بعل سرتاسر پر شد. ²² و به ناظر مخزن لباس گفت که «برای جمیع پرستندگان بعل لباس بیرون آور.» و او برای ایشان لباس

¹⁴ لهذا بیهو ابن یهوشافاط بن نمشی بر یورام بشورید و یورام خود و تمامی اسرائیل، راموت جلعاد را از حزائیل، پادشاه آرام نگاه می‌داشتند. ¹⁵ اما یهورام پادشاه به یزرعیل مراجعت کرده بود تا از جراحتهایی که ارامیان به او رسانیده بودند وقتی که با حزائیل، پادشاه آرام، جنگ می‌نمود، شفا یابد. پس بیهو گفت: «اگر رای شما این است، مگذارید که کسی رها شده، از شهر بیرون رود مبادا رفته، به یزرعیل خبر برساند.» ¹⁶ پس بیهو به ارابه سوار شده، به یزرعیل رفت زیرا که یورام در آنجا بستری بود و اخزیا، پادشاه یهودا برای عیادت یورام فرود آمده بود. ¹⁷ پس دیده یانی بر برج یزرعیل ایستاده بود، و جمعیت، بیهو را وقتی که می‌آمد، دید و گفت: «جمعیتی می‌بینم.» و یهورام گفت: «سواری گرفته، به استقبال ایشان بفرست تا بپرسد که آیا سلامتی است؟» ¹⁸ پس سواری به استقبال وی رفت و گفت: «پادشاه چنین می‌فرماید که آیا سلامتی است؟» بیهو جواب داد که «تو را با سلامتی چه کار است؟ به عقب من برگرد.» و دیده بان خبر داده گفت که «قاصد نزد ایشان رسید، اما بر نمی‌گردد.» ¹⁹ پس سوار دیگری فرستاد و او نزد ایشان آمد و گفت: «پادشاه چنین می‌فرماید که آیا سلامتی است؟» بیهو جواب داد: «تو را با سلامتی چه کار است؟ به عقب من برگرد.» ²⁰ و دیده بان خبر داده، گفت که «نزد ایشان رسید اما بر نمی‌گردد و راندن مثل راندن بیهو ابن نمشی است زیرا که به دیوانگی می‌راند.»

²¹ و یهورام گفت: «حاضر کنید.» پس ارابه او را حاضر کردند و یهورام، پادشاه اسرائیل و اخزیا، پادشاه یهودا، هر یک بر ارابه خود بیرون رفتند و به استقبال بیهو بیرون شده، او را در ملک نابوت یزرعیلی یافتند. ²² و چون یهورام، بیهو را دید گفت: «ای بیهو آیا سلامتی است؟» او جواب داد: «چه سلامتی مادامی که زناکاری مادرت ایزابل و جادوگری وی اینقدر زیاد است؟» ²³ آنگاه یهورام، دست خود را برگردانیده، فرار کرد و به اخزیا گفت: «ای اخزیا خیانت است.» ²⁴ و بیهو کمان خود را به قوت تمام کشیده، در میان بازوهای یهورام زد که تیر از دلش بیرون آمد و در ارابه خود افتاد. ²⁵ و بیهو به بدقر، سردار خود گفت: «او را برداشته، در حصه ملک نابوت یزرعیلی بینداز و بیادآور که چگونه وقتی که من وتو با هم از عقب پدرش اخاب، سوار می‌بودیم، خداوند این وحی را درباره او فرمود.» ²⁶ خداوند می‌گوید: هر آینه خون نابوت و خون پسرانش را دیروز دیدم و خداوند می‌گوید: که در این ملک به تو مکافات خواهم رسانید. پس الان او را بردار و به موجب کلام خداوند او را در این ملک بینداز.»

²⁷ اما چون اخزیا، پادشاه یهودا این را دید، به راه خانه بوستان فرار کرد و بیهو او را تعاقب نموده، فرمود که او را بزنید و او را نیز در ارابه‌اش به فراز جور که نزد ییلعام است (زند) و او تا مجدو فرار کرده، در آنجا مرد. ²⁸ و خادمانش او را در ارابه به اورشلیم بردند و او را در مزار خودش در شهر داود با پدرانش دفن کردند. ²⁹ و در سال یازدهم یورام بن اخاب، اخزیا بر یهودا پادشاه شد.

مرگ ایزابل

³⁰ و چون بیهو به یزرعیل آمد، ایزابل این را شنیده، سرمه به چشمان خود کشیده و سر خود را زینت داده، از پنجره نگریست. ³¹ و چون بیهو به دروازه داخل شد، او گفت: «آیا زمی را که آقای خود را کشت، سلامتی بود؟» ³² و او به سوی پنجره نظر افکنده، گفت: «کیست که به طرف من باشد؟ کیست؟» پس دو سه نفر از خواجگان به سوی او نظر کردند. ³³ و او گفت: «اورا بیندازید.» پس او را به زیر انداختند و قدری از خونش بر دیوار و اسبان پاشیده شد و او را پایمال کرد. ³⁴ و داخل شده، به اکل و شرب مشغول گشت. پس گفت: «این زن ملعون را نظر کنید، و او را دفن نمایید زیرا که دختر پادشاه است.» ³⁵ اما چون برای دفن کردنش رفتند، جز کاسه سر و پایها و کفهای دست، چیزی از او نیافتند. ³⁶ پس برگشته، وی را خبر دادند. و او گفت: «این کلام خداوند است که به واسطه بنده خود، ایلیای تشبی تکلم نموده، گفت که سگان گوشت ایزابل را در ملک یزرعیل خواهند

گذاشت، و شهادت را به او داد و او را به پادشاهی نصب کرده، مسح نمودند و دستک زده، گفتند: «پادشاه زنده بماند.»¹³ و چون عتلیا آواز شاطران و قوم را شنید، نزد قوم به خانه خداوند داخل شد.¹⁴ و دید که اینک پادشاه بر حسب عادت، نزد ستون ایستاده. و سروران و کرناوزان نزد پادشاه بودند و تمامی قوم زمین شادی می کردند و کرناها را می نواختند. پس عتلیا لباس خود را دریده، صدا زد که خیانت! خیانت!¹⁵ و یهو یاداع کاهن، یوزباشیها را که سرداران فوج بودند، امر فرموده، ایشان را گفت: «او را از میان صفها بیرون کنید و هرکه از عقب او برود، به شمشیر کشته شود.» زیرا کاهن فرموده بود که در خانه خداوند کشته نگردد.¹⁶ پس او راه را دادند و از راهی که اسبان به خانه پادشاه می آمدند، رفت و در آنجا کشته شد.

¹⁷ و یهو یاداع در میان خداوند و پادشاه و قوم عهد بست تا قوم خداوند باشند و همچنین در میان پادشاه و قوم.¹⁸ و تمامی قوم زمین به خانه بعل رفته، آن را منهدم ساختند و مذبح هایش و تماثیلش را خرد درهم شکستند. و کاهن بعل، متان را روبروی مذبحها کشتند و کاهن ناظران برخانه خداوند گماشت.¹⁹ و یوزباشیها و کریتیان و شاطران و تمامی قوم زمین را برداشته، ایشان پادشاه را از خانه خداوند به زیر آوردند و به راه دروازه شاطران به خانه پادشاه آمدند و او بر کرسی پادشاهان بنشست.²⁰ و تمامی قوم زمین شادی کردند و شهر آرامی یافت و عتلیا را نزدخانه پادشاه به شمشیر کشتند.

²¹ و چون یوآش پادشاه شد، هفت ساله بود.

ترمیم هیکل

12 در سال هفتم بیهو، یهوآش پادشاه شد و چهل سال در اورشلم پادشاهی کرد.

² و یهوآش آنچه را که در نظر خداوند پسند بود، در تمام روزهایی که یهو یاداع کاهن او را تعلیم می داد، بجا می آورد.³ مگر این که مکان های بلند برداشته نشد و قوم هنوز در مکان های بلند قربانی می گذرانیدند و بخور می سوزانیدند.

⁴ و یهوآش به کاهنان گفت: «تمام نقره موقوفاتی که به خانه خداوند آورده شود، یعنی نقره رایج و نقره هر کس بر حسب نفوسی که برای او تقویم شده است، و هر نقره ای که در دل کسی بگذرد که آن را به خانه خداوند بیاورد،⁵ کاهنان آن را نزد خود بگیرند، هر کس از آشنای خود، و ایشان خرابیهای خانه را هر جا که در آن خرابی پیدا کنند، تعمیر نمایند.»⁶ اما چنان واقع شد که در سال بیست و سوم یهوآش پادشاه، کاهنان، خرابیهای خانه را تعمیر نکرده بودند.⁷ و یهوآش پادشاه، یهو یاداع کاهن و سایر کاهنان را خوانده، به ایشان گفت که «خرابیهای خانه را چرا تعمیر نکرده اید؟ پس الان نقره ای دیگر از آشنایان خودمگیرید بلکه آن را به جهت خرابیهای خانه بدهید.»⁸ و کاهنان راضی شدند که نه نقره از قوم بگیرند و نه خرابیهای خانه را تعمیر نمایند.

⁹ و یهو یاداع کاهن صندوقی گرفته و سوراخی در سرپوش آن کرده، آن را به پهلوی مذبح به طرف راست راهی که مردم داخل خانه خداوند می شدند، گذاشت. و کاهنانی که مستحفظان در بودند، تمامی نقره ای را که به خانه خداوند می آوردند، در آن گذاشتند.

¹⁰ و چون دیدند که نقره بسیار در صندوق بود، کاتب پادشاه و رئیس کهنه برآمده، نقره ای را که در خانه خداوند یافت می شد، در کیسه هابسته، حساب آن را می دادند.¹¹ و نقره ای را که حساب آن داده می شد، به دست کارگزارانی که برخانه خداوند گماشته بودند، می سپردند. و ایشان آن را به نجاران و بنایان که در خانه خداوند کار می کردند، صرف می نمودند،¹² و به معماران و سنگ تراشان و به جهت خریدن چوب و سنگهای تراشیده برای تعمیر خرابیهای خانه خداوند، و به جهت هر خرجی که برای تعمیرخانه لازم می بود.¹³ اما برای خانه خداوند نقره و گلگیرها و کاسه ها و کرناها و هیچ ظرفی از طلا و نقره از نقدی که به خانه خداوند می آوردند، ساخته نشد.¹⁴ زیرا که آن را به کارگزاران دادند تا خانه خداوند را به آن، تعمیر نمایند.¹⁵ و از کسانی که نقره را به دست ایشان می دادند تا

بیرون آورد.²³ و بیهو و یهو ناداب بن رکاب به خانه بعل داخل شدند و به پرستندگان بعل گفت: «تفتیش کرده، دریافت کنید که کسی از بندگان بیهو در اینجا با شما نباشد، مگر بندگان بعل و بس.»²⁴ پس داخل شدند تا ذیابح و قربانی های سوختنی بگذرانند. و بیهو هشتاد نفر برای خود بیرون در گماشته بود و گفت: «اگر یکنفر از اینانی که به دست شما سپردم رهایی یابد، خون شما به عوض جان او خواهد بود.»²⁵ و چون از گذرانیدن قربانی سوختنی فارغ شدند، بیهو به شاطران و سرداران گفت: «داخل شده، ایشان را بکشید و کسی بیرون نیاید.» پس ایشان را به دم شمشیر کشتند و شاطران و سرداران ایشان را بیرون انداختند. پس به شهر بیت بعل رفتند.²⁶ و تماثیل را که در خانه بعل بود، بیرون آورده، آنها را سوزانیدند.²⁷ و تماثیل بعل را شکستند و خانه بعل را منهدم ساخته، آن را تا امروز مزبله ساختند.²⁸ پس بیهو، اثر بعل را از اسرائیل نابود ساخت.²⁹ اما بیهو از پیروی گناهان یربعام بن نباط که اسرائیل را مرتکب گناه ساخته بود برنگشت، یعنی از گوساله های طلا که در بیت نیل و دان بود.³⁰ و خداوند به بیهو گفت: «چونکه نیکویی کردی و آنچه در نظر من پسند بود، بجا آوردی و موافق هرچه در دل من بود باخانه اخاب عمل نمودی، از این جهت پسران توتا پشت چهارم بر کرسی اسرائیل خواهند نشست.»³¹ اما بیهو توجه نمود تا به تمامی دل خود در شریعت بیهو، خدای اسرائیل، سلوک نماید، و از گناهان یربعام که اسرائیل را مرتکب گناه ساخته بود، اجتناب نمود.

³² و در آن ایام، خداوند به منقطع ساختن اسرائیل شروع نمود و حزائیل، ایشان را در تمامی حدود اسرائیل می زد،³³ یعنی از اردن به طرف طلوع آفتاب، تمامی زمین جلعاد و جادیان و رویبنیان و منسیان را از عروعر که بر وادی ارنون است و جلعاد و باشان.³⁴ و بقیه وقایع بیهو هرچه کرد و تمامی تهور او، آیا در کتاب تواریخ ایام پادشاهان اسرائیل مکتوب نیست؟³⁵ پس بیهو با پدران خود خوابید و او را در سامره دفن کردند و پسرش یهوآخاز به جایش پادشاه شد.³⁶ و ایامی که بیهو در سامره بر اسرائیل سلطنت نمود، بیست و هشت سال بود.

عتلیا و یوآش

11 و چون عتلیا، مادر اخزیا دید که پسرش مرده است، او برخاست و تمامی خانواده سلطنت را هلاک ساخت.² اما یهو شبع دختر یورام پادشاه که خواهر اخزیا بود، یوآش پسر اخزیا را گرفت، و او را از میان پسران پادشاه که کشته شدند، دزدیده، او را با دایه اش در اطاق خوابگاه از عتلیا پنهان کرد و او کشته نشد.³ و او نزد وی در خانه خداوند شش سال مخفی ماند و عتلیا بر زمین سلطنت می نمود.

⁴ و در سال هفتم، یهو یاداع فرستاده، یوزباشیهای کریتیان و شاطران را طلبید و ایشان را نزد خود به خانه خداوند آورده، با ایشان عهد بست و به ایشان در خانه خداوند قسم داد و پسر پادشاه را به ایشان نشان داد.⁵ و ایشان را امر فرموده، گفت: «کاری که باید بکنید، این است: یک ثلث شما که در سبت داخل می شوید به دیده بانی خانه پادشاه مشغول باشید.»⁶ و ثلث دیگر به دروازه سور و ثلثی به دروازه ای که پشت شاطران است، حاضر باشید، و خانه را دیده بانی نمایید که کسی داخل نشود.⁷ و دو دسته شما، یعنی جمیع آنانی که در روز سبت بیرون می روید، خانه خداوند را نزد پادشاه دیده بانی نمایید.⁸ و هر کدام سلاح خود را به دست گرفته، به اطراف پادشاه احاطه نمایید و هرکه از میان صفها درآید، کشته گردد. و چون پادشاه بیرون رود یا داخل شود نزد او بمانید.»

⁹ پس یوزباشیها موافق هرچه یهو یاداع کاهن امر فرمود، عمل نمودند، و هر کدام کسان خود را خواه از آنانی که در روز سبت داخل می شدند و خواه از آنانی که در روز سبت بیرون می رفتند، برداشته، نزد یهو یاداع کاهن آمدند.¹⁰ و کاهن نیزه ها و سپرها را که از آن داود پادشاه و در خانه خداوند بود، به یوزباشیها داد.¹¹ و هر یکی از شاطران، سلاح خود را به دست گرفته، از طرف راست خانه تا طرف چپ خانه به پهلوی مذبح و به پهلوی خانه، به اطراف پادشاه ایستادند.¹² و او پسر پادشاه را بیرون آورده، تاج بر سرش

به کارگزاران بسیارند، حساب نمی گرفتند، زیرا که ایشان به امانت رفتاری نمودند.¹⁶ اما نقره قربانی های جرم و نقره قربانی های گناه را به خانه خداوند نمی آوردند، چونکه از آن کاهنان می بود.
¹⁷ آنگاه حزائیل، پادشاه ارام برآمده، با جت جنگ نمود و آن را تسخیر کرد. پس حزائیل توجه نموده، به سوی اورشلیم برآمد.¹⁸ و یهوشاف، پادشاه یهودا تمامی موقوفاتی را که پدرانیش، یهوشافاط و یهورام و اخزیا، پادشاهان یهودا وقف نموده بودند و موقوفات خود و تمامی طلا را که در خزانه های خانه خداوند و خانه پادشاه یافت شد، گرفته، آن را نزد حزائیل، پادشاه ارام فرستاد و او از اورشلیم برفت.
¹⁹ و بقیه وقایع یوآش و هرچه کرد، آیا در کتاب تواریخ ایام پادشاهان یهودا مکتوب نیست؟²⁰ و خادمانش برخاسته، فتنه انگیزانند و یوآش را در خانه ملو به راهی که به سوی سلی فرود می رود، کشتند.²¹ زیرا خادمانش، یوزاکاربن شمعت و یهوزاباد بن شومیر، او را زدند که مردو او را با پدرانیش در شهر داود دفن کردند و پسرش امصیا در جاییش سلطنت نمود.

یهواخاز، پادشاه اسرائیل

13 در سال بیست و سوم یوآش بن اخزیا، پادشاه یهودا، یهواخاز بن بیهو، بر اسرائیل در سامره پادشاه شده، هفده سال سلطنت نمود.
² و آنچه در نظر خداوند ناپسند بود به عمل آورد، و در پی گناهان یربعام بن نباطکه اسرائیل را مرتکب گناه ساخته بود، سلوک نموده، از آن اجتناب نکرد.³ پس غضب خداوند بر اسرائیل افروخته شده، ایشان را به دست حزائیل، پادشاه ارام و به دست بنهدد، پسر حزائیل، همه روزها تسلیم نمود.
⁴ و یهواخاز نزد خداوند تضرع نمود و خداوند او را اجابت فرمود زیرا که تنگی اسرائیل را دید که چگونه پادشاه ارام، ایشان را به تنگ می آورد.⁵ و خداوند نجات دهنده ای به اسرائیل داد که ایشان از زیر دست ارامیان بیرون آمدند و بنی اسرائیل مثل ایام سابق در خیمه های خود ساکن شدند.⁶ اما از گناهان خانه یربعام که اسرائیل را مرتکب گناه ساخته بود، اجتناب ننموده، در آن سلوک کردند، و اشیره نیز در سامره ماند.⁷ و برای یهواخاز، از قوم به جز پنجاه سوار و ده اربه و ده هزار پیاده وانگذاشت زیرا که پادشاه ارام ایشان را تلف ساخته، و ایشان را پایمال کرده، مثل غبار گردانیده بود.⁸ و بقیه وقایع یهواخاز و هرچه کرد و تهور او، آیا در کتاب تواریخ ایام پادشاهان اسرائیل مکتوب نیست؟⁹ پس یهواخاز با پدران خود خوابید و او را در سامره دفن کردند و پسرش، یوآش، در جاییش سلطنت نمود.

یهوآش، پادشاه اسرائیل

¹⁰ و در سال سی و هفتم یوآش، پادشاه یهودا، یهوآش بن یهواخاز بر اسرائیل در سامره پادشاه شد و شانزده سال سلطنت نمود.¹¹ و آنچه در نظر خداوند ناپسند بود، به عمل آورد و از تمامی گناهان یربعام بن نباط که اسرائیل را مرتکب گناه ساخته بود اجتناب نکرده، در آنها سلوک می نمود.
¹² و بقیه وقایع یوآش و هرچه کرد و تهور او که چگونه با امصیا، پادشاه یهودا جنگ کرد، آیا در کتاب تواریخ ایام پادشاهان اسرائیل مکتوب نیست؟
¹³ و یوآش با پدران خود خوابید و یربعام بر کرسی وی نشست و یوآش با پادشاهان اسرائیل در سامره دفن شد.
¹⁴ و الیشع به بیماری ای که از آن مرد، مریض شد و یوآش، پادشاه اسرائیل، نزد وی فرود شده، بر او بگریست و گفت: «ای پدر من! ای پدر من! ای اربه اسرائیل و سوارانش!»¹⁵ و الیشع وی را گفت: «کمان و تیرها را بگیر.» و برای خود کمان و تیرها گرفت.¹⁶ و به پادشاه اسرائیل گفت: «کمان را به دست خود بگیر.» پس آن را به دست خود گرفت و الیشع دست خود را بر دست پادشاه نهاد.¹⁷ و گفت: «پنجره را به سوی مشرق باز کن.» پس آن را باز کرد و الیشع گفت: «بینداز.» پس انداخت.
¹⁸ و گفت: «تیرها را بگیر.» پس گرفت و به پادشاه اسرائیل گفت: «زمین را بزن.» پس سه مرتبه آن را زده، باز ایستاد.¹⁹ و مرد خدابه او خشم نموده، گفت: «می بایست پنج شش مرتبه زده باشی آنگاه ارامیان را شکست

می دادی تا تلف می شدند، اما حال ارامیان را فقط سه مرتبه شکست خواهی داد.»
²⁰ و الیشع وفات کرد و او را دفن نمودند و در وقت تحویل سال لشکرهای موآب به زمین درآمدند.²¹ و واقع شد که چون مردی را دفن می کردند، آن لشکر را دیدند و آن مرده را در قبر الیشع انداختند، و چون آن میت به استخوانهای الیشع برخورد، زنده گشت و به پایهای خود ایستاد.
²² و حزائیل، پادشاه ارام، اسرائیل را در تمامی ایام یهواخاز به تنگ آورد.
²³ اما خداوند بر ایشان رفت و ترحم نموده، به خاطر عهد خود که با ابراهیم و اسحاق و یعقوب بسته بود به ایشان التفات کرد و نخواست ایشان را هلاک سازد، و ایشان را از حضور خود هنوز دور نینداخت.
²⁴ پس حزائیل، پادشاه ارام مرد و پسرش، بنهدد به جاییش پادشاه شد.
²⁵ و یهوشاف بن یهواخاز، شهرهایی را که حزائیل از دست پدرش، یهواخاز به جنگ گرفته بود، از دست بنهدد بن حزائیل باز پس گرفت، و یهوشاف سه مرتبه او را شکست داده، شهرهای اسرائیل را استرداد نمود.

امصیا، پادشاه یهودا

14 در سال دوم یوآش بن یهواخاز پادشاه اسرائیل، امصیا بن یوآش، پادشاه یهودا آغاز سلطنت نمود.² و بیست و پنج ساله بود که پادشاه شد. و بیست و نه سال در اورشلیم پادشاهی کرد و اسم مادرش یهوعدان اورشلمی بود.³ و آنچه در نظر خداوند پسند بود، به عمل آورد اما نه مثل پدرش داود بلکه موافق هرچه پدرش یوآش کرده بود، رفتار می نمود.⁴ لیکن مکان های بلند برداشته نشد، و قوم هنوز در مکان های بلند قربانی می گذرانیدند و بخورمی سوزانیدند.⁵ و هنگامی که سلطنت در دستش مستحکم شد، خادمان خود را که پدرش، پادشاه را کشته بودند، به قتل رسانید.⁶ اما پسران قاتلان را نکشت به موجب نوشته کتاب تورات موسی که خداوند امر فرموده و گفته بود پدران به جهت پسران کشته نشوند و پسران به جهت پدران مقتول نگردند، بلکه هر کس به جهت گناه خود کشته شود.
⁷ و او ده هزار نفر از ادومیان را در وادی ملح کشت و سالی را در جنگ گرفت و آن را تا به امروز بقیثیل نامید.
⁸ آنگاه امصیا رسولان نزد یهوآش بن یهواخاز بن یهوهو، پادشاه اسرائیل، فرستاده، گفت: «بیا تا بایکدیگر مقابله نماییم.»⁹ و یهوآش پادشاه اسرائیل نزد امصیا، پادشاه یهودا فرستاده، گفت: «شترخار لبنان نزد سرو آزاد لبنان فرستاده، گفت: دختر خود را به پسر من به زنی بده، اما حیوان وحشی ای که در لبنان بود، گذر کرده، شترخار را پایمال نمود.»¹⁰ دوم را البته شکست دادی و دلت تو را مغرور ساخته است پس فخر نموده، در خانه خود بمان زیرا برای چه بلا را برای خود برمی انگیزی تا خودت و یهودا همراهت بیفتید.»
¹¹ اما امصیا گوش نداد. پس یهوآش، پادشاه اسرائیل برآمد و او و امصیا، پادشاه یهودا در بیت شمس که در یهوداست، با یکدیگر مقابله نمودند.¹² و یهودا از حضور اسرائیل منهزم شده، هر کس به خیمه خود فرار کرد.¹³ و یهوآش، پادشاه اسرائیل، امصیا این یهوآش بن اخزیا پادشاه یهودا را در بیت شمس گرفت و به اورشلیم آمده، حصار اورشلیم را از دروازه افرایم تا دروازه زاویه، یعنی چهار صد ذراع منهدم ساخت.¹⁴ و تمامی طلا و نقره و تمامی ظروفی را که در خانه خداوند و در خزانه های خانه پادشاه یافت شد، و یرغمالان گرفته، به سامره مراجعت کرد.
¹⁵ و بقیه اعمالی را که یهوآش کرد و تهور او و چگونه با امصیا پادشاه یهودا جنگ کرد، آیا در کتاب تواریخ ایام پادشاهان اسرائیل مکتوب نیست؟
¹⁶ و یهوآش با پدران خود خوابید و با پادشاهان اسرائیل در سامره دفن شد و پسرش یربعام در جاییش پادشاه شد.
¹⁷ و امصیا بن یوآش، پادشاه یهودا، بعد از وفات یهوآش بن یهواخاز، پادشاه اسرائیل، پانزده سال زندگانی نمود.¹⁸ و بقیه وقایع امصیا، آیا در کتاب تواریخ ایام پادشاهان یهودا مکتوب نیست؟¹⁹ و در اورشلیم بر وی فتنه انگیزانند. پس او به لاکیش فرار کرد و از عقبش به لاکیش فرستاده، او را در آنجا کشتند.²⁰ و او را بر اسبان آوردند و با پدران خود در اورشلیم

گناه ساخته بود، اجتناب نمود.¹⁹ پس فول، پادشاه آشور، بر زمین هجوم آورد و منحیم، هزار وزنه نقره به فول داد تا دست او با وی باشد و سلطنت رادر دستش استوار سازد.²⁰ و منحیم این نقد را براسرائیل، یعنی بر جمیع متمولان گذاشت تا هریک از ایشان پنجاه مثقال نقره به پادشاه آشور بدهند. پس پادشاه آشور مراجعت نموده، در زمین اقامت نمود.²¹ و بقیه وقایع منحیم و هرچه کرد، آیا در کتاب تواریخ ایام پادشاهان اسرائیل مکتوب نیست؟²² پس منحیم با پدران خود خوابید و پسرش فححیا به جایش پادشاه شد.

منحیم، پادشاه اسرائیل

²³ و در سال پنجاهم عزریا، پادشاه یهودا، فححیا ابن منحیم بر اسرائیل در سامره پادشاه شد و دو سال سلطنت نمود.²⁴ و آنچه در نظر خداوند ناپسند بود، به عمل آورد و از گناهان یربعام بن نباط که اسرائیل را مرتکب گناه ساخته بود، اجتناب نمود.²⁵ و یکی از سردارانش، فحح بن رملیا بر او شوریده، او را با ارجوب واریه در سامره در قصر خانه پادشاه زد و با وی پنجاه نفر از بنی جلعاد بودند. پس او را کشته، به جایش سلطنت نمود.²⁶ و بقیه وقایع فححیا و هرچه کرد، اینک در کتاب تواریخ ایام پادشاهان اسرائیل مکتوب است.

فحح، پادشاه اسرائیل

²⁷ و در سال پنجاه و دوم عزریا، پادشاه یهودا، فحح بن رملیا بر اسرائیل، در سامره پادشاه شد و بیست سال سلطنت نمود.²⁸ و آنچه در نظر خداوند ناپسند بود، به عمل آورد و از گناهان یربعام بن نباط که اسرائیل را مرتکب گناه ساخته بود، اجتناب نمود.²⁹ در ایام فحح، پادشاه اسرائیل، تغلت فلاسر، پادشاه آشور آمده، عیون و ابل بیت معکه و یانوح و قادش و حاصور و جلعاد و جلیل و تمامی زمین نفتالی را گرفته، ایشان را به آشوریه اسیری برد.³⁰ و در سال بیستم یوتام بن عزیا، هوشع بن ابله، بر فحح بن رملیا بشورید و او را زده، کشت و در جایش سلطنت نمود.³¹ و بقیه وقایع فحح و هرچه کرد، اینک در کتاب تواریخ ایام پادشاهان اسرائیل مکتوب است.

یوتام، پادشاه یهودا

³² در سال دوم فحح بن رملیا، پادشاه اسرائیل، یوتام بن عزیا، پادشاه یهودا، آغاز سلطنت نمود.³³ او بیست و پنج ساله بود که پادشاه شد و شانزده سال در اورشلیم پادشاهی کرد و اسم مادرش یروش، دختر صادق بود.³⁴ و آنچه در نظر خداوند شایسته بود، موافق هر آنچه پدرش عزیا کرد، به عمل آورد.³⁵ لیکن مکان های بلند برداشته نشد و قوم در مکان های بلند هنوز قربانی می گذرانیدند و بخور می سوزانیدند، و او باب عالی خانه خداوند را بنا نمود.³⁶ و بقیه وقایع یوتام و هرچه کرد، آیا در کتاب تواریخ ایام پادشاهان یهودا مکتوب نیست.³⁷ در آن ایام خداوند شروع نموده، رصین، پادشاه ارام و فحح بن رملیا را بر یهودا فرستاد.³⁸ پس یوتام با پدران خود خوابید و در شهر پدرش داود با پدران خود دفن شد و پسرش، آحاز به جایش سلطنت نمود.

آحاز، پادشاه یهودا

¹⁶ در سال هفدهم فحح بن رملیا، آحاز بن یوتام، پادشاه یهودا آغاز سلطنت نمود.² و آحاز بیست ساله بود که پادشاه شد و شانزده سال در اورشلیم سلطنت نمود و آنچه در نظریه خدایش شایسته بود، موافق پدرش داود عمل نمود.³ و نه فقط به راه پادشاهان اسرائیل سلوک نمود، بلکه پسر خود را نیز از آتش گذرانید، موافق رجاسات امتهایی که خداوند، ایشان را از حضور بنی اسرائیل اخراج نموده بود.⁴ و در مکان های بلند و تله و زیر هر درخت سبز قربانی می گذرانید و بخور می سوزانید.⁵ آنگاه رصین، پادشاه ارام، و فحح بن رملیا، پادشاه اسرائیل، به اورشلیم برای جنگ برآمده، آحاز را محاصره نمودند اما نتوانستند غالب آیند.⁶ در آن وقت رصین، پادشاه ارام، ایلت را برای ارامیان استرداد نمود و یهودا را از

در شهر داود، دفن شد.²¹ و تمامی قوم یهودا، عزریا را که شانزده ساله بود گرفته، او را به جای پدرش، امصیا، پادشاه ساختند.²² او ایلت را بنا کرد و بعد از آنکه پادشاه با پدران خود خوابیده بود، آن را برای یهودا استرداد ساخت.

یربعام دوم، پادشاه اسرائیل

²³ و در سال پانزدهم امصیا بن یوآش، پادشاه یهودا، یربعام بن یهوآش، پادشاه اسرائیل، در سامره آغاز سلطنت نمود، و چهل و یک سال پادشاهی کرد.²⁴ و آنچه در نظر خداوند ناپسند بود، به عمل آورده، از تمامی گناهان یربعام بن نباط که اسرائیل را مرتکب گناه ساخته بود، اجتناب نمود.²⁵ او حدود اسرائیل را از مدخل حمات تا دریای عربیه استرداد نمود، موافق کلامی که یهوه، خدای اسرائیل، به واسطه بنده خود یونس بن امتای نبی که از جت حافر بود، گفته بود.²⁶ زیرا خداوند دید که مصیبت اسرائیل بسیار تلخ بود چونکه نه محبوس و نه آزادی باقی ماند. و معاونی به جهت اسرائیل وجود نداشت.²⁷ اما خداوند به محو ساختن نام اسرائیل از زیر آسمان تکلم نمود لهذا ایشان را به دست یربعام بن یوآش نجات داد.²⁸ و بقیه وقایع یربعام و آنچه کرد و تهور او که چگونه جنگ نمود و چگونه دمشق و حمات را که از آن یهودا بود، برای اسرائیل استرداد ساخت، آیا در کتاب تواریخ ایام پادشاهان اسرائیل مکتوب نیست؟²⁹ پس یربعام با پدران خود، یعنی با پادشاهان اسرائیل خوابید و پسرش زکریا در جایش سلطنت نمود.

عزیا پادشاه یهودا

15 و در سال بیست و هفتم یربعام، پادشاه اسرائیل، عزریا ابن امصیا، پادشاه یهودا آغاز سلطنت نمود.² و شانزده ساله بود که پادشاه شد و پنجاه و دو سال در اورشلیم پادشاهی کرد و اسم مادرش یکلای اورشلیمی بود.³ و آنچه در نظر خداوند پسند بود، موافق هرچه پدرش امصیا کرده بود، بجا آورد.⁴ لیکن مکانهای بلند برداشته نشد و قوم هنوز در مکانهای بلند قربانی می گذرانیدند و بخور می سوزانیدند.⁵ و خداوند، پادشاه را مبتلا ساخت که تا روز وفاتش ابرص بود و در مریضخانه ای ساکن ماند و یوتام پسر پادشاه بر خانه او بود و بر قوم زمین داوری می نمود.⁶ و بقیه وقایع عزریا و هرچه کرد، آیا در کتاب تواریخ ایام پادشاهان یهودا مکتوب نیست؟⁷ پس عزریا با پدران خود خوابید و او را با پدران در شهر داود دفن کردند و پسرش، یوتام در جایش پادشاه بود.⁸ در سال سی و هشتم عزریا، پادشاه یهودا، زکریا ابن یربعام بر اسرائیل در سامره پادشاه شد و شش ماه پادشاهی کرد.⁹ و آنچه در نظر خداوند ناپسند بود، به نحوی که پدران می کردند، به عمل آورد و از گناهان یربعام بن نباط که اسرائیل را مرتکب گناه ساخته بود، اجتناب نمود.¹⁰ پس شلوم بن یابیش بر او شوریده، او را در حضور قوم زد و کشت و به جایش سلطنت نمود.¹¹ و بقیه وقایع زکریا اینک در کتاب تواریخ ایام پادشاهان اسرائیل مکتوب است.¹² این کلام خداوند بود که آن را به یهوه خطاب کرده، گفت: «پسران تو تا پشت چهارم برکرسی اسرائیل خواهند نشست.» پس همچنین به وقوع پیوست.

شلوم، پادشاه اسرائیل

¹³ در سال سی و نهم عزریا، پادشاه یهودا، شلوم بن یابیش پادشاه شد و یک ماه در سامره سلطنت نمود.¹⁴ و منحیم بن جادی از ترصه برآمده، به سامره داخل شد. و شلوم بن یابیش رادر سامره زده، او را کشت و به جایش سلطنت نمود.¹⁵ و بقیه وقایع شلوم و فتنه ای که کرد، اینک در کتاب تواریخ ایام پادشاهان اسرائیل مکتوب است.¹⁶ آنگاه منحیم تفصح را با هرچه در آن بود و حدودش را از ترصه زد، از این جهت که برای او باز نکردند، آن را زد، و تمامی زنان حامله اش را شکم پاره کرد.¹⁷ در سال سی و نهم عزریا، پادشاه یهودا، منحیم بن جادی، بر اسرائیل پادشاه شد و ده سال در سامره سلطنت نمود.¹⁸ و آنچه در نظر خداوند ناپسند بود، به عمل آورد و از گناهان یربعام بن نباط که اسرائیل را مرتکب

ایلت اخراج نمود و ارامیان به ایلت داخل شده، تا امروز در آن ساکن شدند. ⁷ و آحاز رسولان نزد تغلت فلاسر، پادشاه آشور، فرستاده، گفت: «من بنده تو و پسر تو هستم. پس برآمده، مرا از دست پادشاه آرام و از دست پادشاه اسرائیل که به ضامن برخاسته‌اند، رهایی ده.» ⁸ و آحاز، نقره و طلائی را که در خانه خداوند و در خزانه های خانه پادشاه یافت شد، گرفته، آن را نزد پادشاه آشور پیشکش فرستاد. ⁹ پس پادشاه آشور، وی را اجابت نمود و پادشاه آشور به دمشق برآمده، آن را گرفت و اهل آن را به قیر به اسیری برد و رصین را به قتل رسانید.

¹⁰ و آحاز پادشاه برای ملاقات تغلت فلاسر، پادشاه آشور، به دمشق رفت و مذبحی را که در دمشق بود، دید و آحاز پادشاه شبیه مذبح و شکل آن را برحسب تمامی صنعتش نزد اوربای کاهن فرستاد. ¹¹ و اوربای کاهن مذبحی موافق آنچه آحاز پادشاه از دمشق فرستاده بود، بنا کرد، و اوربای کاهن تا وقت آمدن آحاز پادشاه از دمشق، آن را همچنان ساخت. ¹² و چون پادشاه از دمشق آمد، پادشاه مذبح را دید. و پادشاه به مذبح نزدیک آمده، برآن قربانی گذرانید. ¹³ و قربانی سوختنی و هدیه آردی خود را سوزانید و هدیه ریختنی خویش را ریخت و خون ذبایح سلامتی خود را بر مذبح پاشید. ¹⁴ و مذبح برنجین را که پیش خداوند بود، آن را از روبروی خانه، از میان مذبح خود و خانه خداوند آورده، آن را به طرف شمالی آن مذبح گذاشت. ¹⁵ و آحاز پادشاه، اوربای کاهن را امر فرموده، گفت: «قربانی سوختنی صبح و هدیه آردی شام و قربانی سوختنی پادشاه و هدیه آردی او را با قربانی سوختنی تمامی قوم زمین و هدیه آردی ایشان و هدایای ریختنی ایشان بر مذبح بزرگ بگذران، و تمامی خون قربانی سوختنی و تمامی خون ذبایح را بر آن بپاش اما مذبح برنجین برای من باشد تا مسالت نمایم.» ¹⁶ پس اوربای کاهن بر وفق آنچه آحاز پادشاه امر فرموده بود، عمل نمود.

¹⁷ و آحاز پادشاه، حاشیه پایه‌ها را بریده، حوض را از آنها برداشت و دریاچه را از بالای گاوان برنجینی که زیر آن بودند، فرود آورد و آن را بر سنگ فرشی گذاشت. ¹⁸ و رواق سبت را که در خانه بنا کرده بودند و راهی را که پادشاه از بیرون به آن داخل می‌شد، در خانه خداوند به خاطر پادشاه آشور تغییر داد. ¹⁹ و بقیه اعمال آحاز که کرد، آیا در کتاب تواریخ ایام پادشاهان یهودا مکتوب نیست. ²⁰ پس آحاز با پدران خود خوابید و با پدران خویش در شهر داود دفن شد و پسرش حزقیال در جایش پادشاه شد.

هوشع، آخرین پادشاه اسرائیل

17 در سال دوازدهم آحاز، پادشاه یهودا، هوشع بن ایلا بر اسرائیل در سامره پادشاه شد و نه سال سلطنت نمود. ² و آنچه در نظر خداوند ناپسند بود، به عمل آورد اما نه مثل پادشاهان اسرائیل که قبل از او بودند. ³ و شلمناسر، پادشاه آشور، به ضد وی برآمده، هوشع، بنده او شد و برای او پیشکش آورد. ⁴ اما پادشاه آشور در هوشع خیانت یافت زیرا که رسولان نزد سوء، پادشاه مصر فرستاده بود و پیشکش مثل هر سال نزد پادشاه آشور نفرستاده، پس پادشاه آشور او را بند نهاده، در زندان انداخت.

⁵ و پادشاه آشور بر تمامی زمین هجوم آورده، به سامره برآمد و آن را سه سال محاصره نمود. ⁶ و در سال نهم هوشع، پادشاه آشور، سامره را گرفت و اسرائیل را به آشور به اسیری برد و ایشان را در حلق و خابور بر نهر جوزان و در شهرهای مادین سکونت داد.

اسارت اسرائیل

⁷ و از این جهت که بنی اسرائیل به یهوه، خدای خود که ایشان را از زمین مصر از زیر دست فرعون، پادشاه مصر بیرون آورده بود، گناه ورزیدند و از خدایان دیگر ترسیدند. ⁸ و در فریاض امتهایی که خداوند از حضور بنی اسرائیل اخراج نموده بود و در فریاضی که پادشاهان اسرائیل ساخته بودند، سلوک نمودند. ⁹ و بنی اسرائیل به خلاف یهوه، خدای خود کارهایی را که درست نبود، سر به عمل آوردند، و در جمیع شهرهای خود، از برجهای دیدبانان تاشهرهای حصاردار، مکان های بلند برای خود ساختند. ¹⁰ و تماثیل و اشیریم بر هر تل بلند وزیر هر درخت سبز برای خویشتن ساختند. ¹¹ و در

آن جایها مثل امتهایی که خداوند از حضور ایشان رانده بود، در مکان های بلند بخور سوزانیدند و اعمال زشت به جا آورده، خشم خداوند را به هیجان آوردند. ¹² و بتها را عبادت نمودند که درباره آنها خداوند به ایشان گفته بود، این کار را مکنید. ¹³ و خداوند به واسطه جمیع انبیا و جمیع رانیان بر اسرائیل و بر یهودا شهادت می‌داد و می‌گفت: «از طریقهای زشت خود بازگشت نمایید و اوامر و فرایض مرا موافق تمامی شریعتی که به پدران شما امر فرمودم و به واسطه بندگان خود، انبیا نزد شما فرستادم، نگاه دارید.» ¹⁴ اما ایشان اطاعت ننموده، گردنهای خود را مثل گردنهای پدران ایشان که به یهوه، خدای خود ایمان نیاوردند، سخت گردانیدند. ¹⁵ و فریاض او و عهدی که با پدران ایشان بسته، و شهادتات را که به ایشان داده بود، ترک نمودند، و پیروی اباطیل نموده، باطل گردیدند و امتهایی را که به اطراف ایشان بودند و خداوند، ایشان را درباره آنها امر فرموده بود که مثل آنها عمل ننمایید، پیروی کردند. ¹⁶ و تمامی اوامر یهوه خدای خود را ترک کرده، بتهای ریخته شده، یعنی دو گوساله برای خود ساختند و اشیره را ساخته، به تمامی لشکر آسمان سجده کردند و بعل را عبادت نمودند. ¹⁷ و پسران و دختران خود را از آتش گذرانیدند و فالگیری و جادوگری نموده، خویشتن را فروختند تا آنچه در نظر خداوند ناپسند بود، به عمل آورده، خشم او را به هیجان بیاوردند. ¹⁸ پس از این جهت غضب خداوند بر اسرائیل به شدت افروخته شده، ایشان را از حضور خود دور انداخت که جز سبط یهودا فقط باقی نماند.

¹⁹ اما یهودا نیز اوامر یهوه، خدای خود را نگاه نداشتند بلکه به فریاضی که اسرائیلیان ساخته بودند، سلوک نمودند. ²⁰ پس خداوند تمامی ذریه اسرائیل را ترک نموده، ایشان را دلیل ساخت و ایشان را به دست تاراج کنندگان تسلیم نمود، حتی اینکه ایشان را از حضور خود دور انداخت.

²¹ زیرا که او اسرائیل را از خاندان داود منشق ساخت و ایشان یربعام بن نباط را به پادشاهی نصب نمودند و یربعام، اسرائیل را از پیروی خداوند برگردانید، ایشان را مرتکب گناه عظیم ساخت. ²² و بنی اسرائیل به تمامی گناهانی که یربعام ورزیده بود سلوک نموده، از آنها اجتناب نکردند. ²³ تا آنکه خداوند اسرائیل را موافق آنچه به واسطه جمیع بندگان خود، انبیا گفته بود، از حضور خود دور انداخت. پس اسرائیل از زمین خود تا امروز به آشور جلائی وطن شدند.

²⁴ و پادشاه آشور، مردمان از بابل و کوت و عوا و حمات و سفروایم آورده، ایشان را به جای بنی اسرائیل در شهرهای سامره سکونت داد و ایشان سامره را به تصرف آورده، در شهرهایش ساکن شدند. ²⁵ و واقع شد که در ابتدای سکونت ایشان در آنجا از خداوند نترسیدند. لهذا خداوند شیران در میان ایشان فرستاد که بعضی از ایشان را کشتند. ²⁶ پس به پادشاه آشور خبر داده، گفتند: «طوایفی که کوچانیدی و ساکن شهرهای سامره گردانیدی، قاعده خدای آن زمین را نمی‌دانند و او شیران در میان ایشان فرستاده است و اینک ایشان را می‌کشند از این جهت که قاعده خدای آن زمین را نمی‌دانند.» ²⁷ و پادشاه آشور امر فرموده، گفت: «یکی از کاهنانی را که از آنجا کوچانیدید، بفرست تا برود و در آنجا ساکن شود و ایشان را موافق قاعده خدای زمین تعلیم دهد.» ²⁸ پس یکی از کاهنانی که از سامره کوچانیده بودند، آمد و در بیت نیل ساکن شده، ایشان را تعلیم داد که چگونه خداوند را باید بپرستند.

²⁹ اما هر امت، خدایان خود را ساختند و در خانه های مکان های بلند که سامریان ساخته بودند گذاشتند، یعنی هر امتی در شهر خود که در آن ساکن بودند. ³⁰ پس اهل بابل، سکوت بنوت را و اهل کوت، نرجل را و اهل حمات، اشیم را ساختند. ³¹ و عویان، نبجز و تراتاک را ساختند و اهل سفروایم، پسران خود را برای ادرملک و عتملک که خدایان سفروایم بودند، به آتش می‌سوزانیدند. ³² پس یهوه را می‌پرستیدند و کاهنان برای مکان های بلند از میان خود ساختند که برای ایشان در خانه های مکان های بلند قربانی می‌گذرانیدند. ³³ پس یهوه را می‌پرستیدند و خدایان خود را نیز بر وفق رسوم امتهایی که ایشان را از میان آنها کوچانیده بودند، عبادت می‌نمودند. ³⁴ ایشان تا امروز برحسب عادت نخستین خود رفتار می‌نمایند و نه از یهوه می‌ترسند و نه موافق فرایض و احکام او و نه مطابق شریعت و اوامری که خداوند به پسران یعقوب که او را اسرائیل نام نهاد، امر نمود، رفتاری

ایلت اخراج نمود و ارامیان به ایلت داخل شده، تا امروز در آن ساکن شدند. ⁷ و آحاز رسولان نزد تغلت فلاسر، پادشاه آشور، فرستاده، گفت: «من بنده تو و پسر تو هستم. پس برآمده، مرا از دست پادشاه آرام و از دست پادشاه اسرائیل که به ضامن برخاسته‌اند، رهایی ده.» ⁸ و آحاز، نقره و طلائی را که در خانه خداوند و در خزانه های خانه پادشاه یافت شد، گرفته، آن را نزد پادشاه آشور پیشکش فرستاد. ⁹ پس پادشاه آشور، وی را اجابت نمود و پادشاه آشور به دمشق برآمده، آن را گرفت و اهل آن را به قیر به اسیری برد و رصین را به قتل رسانید.

¹⁰ و آحاز پادشاه برای ملاقات تغلت فلاسر، پادشاه آشور، به دمشق رفت و مذبحی را که در دمشق بود، دید و آحاز پادشاه شبیه مذبح و شکل آن را برحسب تمامی صنعتش نزد اوربای کاهن فرستاد. ¹¹ و اوربای کاهن مذبحی موافق آنچه آحاز پادشاه از دمشق فرستاده بود، بنا کرد، و اوربای کاهن تا وقت آمدن آحاز پادشاه از دمشق، آن را همچنان ساخت. ¹² و چون پادشاه از دمشق آمد، پادشاه مذبح را دید. و پادشاه به مذبح نزدیک آمده، برآن قربانی گذرانید. ¹³ و قربانی سوختنی و هدیه آردی خود را سوزانید و هدیه ریختنی خویش را ریخت و خون ذبایح سلامتی خود را بر مذبح پاشید. ¹⁴ و مذبح برنجین را که پیش خداوند بود، آن را از روبروی خانه، از میان مذبح خود و خانه خداوند آورده، آن را به طرف شمالی آن مذبح گذاشت. ¹⁵ و آحاز پادشاه، اوربای کاهن را امر فرموده، گفت: «قربانی سوختنی صبح و هدیه آردی شام و قربانی سوختنی پادشاه و هدیه آردی او را با قربانی سوختنی تمامی قوم زمین و هدیه آردی ایشان و هدایای ریختنی ایشان بر مذبح بزرگ بگذران، و تمامی خون قربانی سوختنی و تمامی خون ذبایح را بر آن بپاش اما مذبح برنجین برای من باشد تا مسالت نمایم.» ¹⁶ پس اوربای کاهن بر وفق آنچه آحاز پادشاه امر فرموده بود، عمل نمود.

¹⁷ و آحاز پادشاه، حاشیه پایه‌ها را بریده، حوض را از آنها برداشت و دریاچه را از بالای گاوان برنجینی که زیر آن بودند، فرود آورد و آن را بر سنگ فرشی گذاشت. ¹⁸ و رواق سبت را که در خانه بنا کرده بودند و راهی را که پادشاه از بیرون به آن داخل می‌شد، در خانه خداوند به خاطر پادشاه آشور تغییر داد. ¹⁹ و بقیه اعمال آحاز که کرد، آیا در کتاب تواریخ ایام پادشاهان یهودا مکتوب نیست. ²⁰ پس آحاز با پدران خود خوابید و با پدران خویش در شهر داود دفن شد و پسرش حزقیال در جایش پادشاه شد.

هوشع، آخرین پادشاه اسرائیل

17 در سال دوازدهم آحاز، پادشاه یهودا، هوشع بن ایلا بر اسرائیل در سامره پادشاه شد و نه سال سلطنت نمود. ² و آنچه در نظر خداوند ناپسند بود، به عمل آورد اما نه مثل پادشاهان اسرائیل که قبل از او بودند. ³ و شلمناسر، پادشاه آشور، به ضد وی برآمده، هوشع، بنده او شد و برای او پیشکش آورد. ⁴ اما پادشاه آشور در هوشع خیانت یافت زیرا که رسولان نزد سوء، پادشاه مصر فرستاده بود و پیشکش مثل هر سال نزد پادشاه آشور نفرستاده، پس پادشاه آشور او را بند نهاده، در زندان انداخت.

⁵ و پادشاه آشور بر تمامی زمین هجوم آورده، به سامره برآمد و آن را سه سال محاصره نمود. ⁶ و در سال نهم هوشع، پادشاه آشور، سامره را گرفت و اسرائیل را به آشور به اسیری برد و ایشان را در حلق و خابور بر نهر جوزان و در شهرهای مادین سکونت داد.

اسارت اسرائیل

⁷ و از این جهت که بنی اسرائیل به یهوه، خدای خود که ایشان را از زمین مصر از زیر دست فرعون، پادشاه مصر بیرون آورده بود، گناه ورزیدند و از خدایان دیگر ترسیدند. ⁸ و در فریاض امتهایی که خداوند از حضور بنی اسرائیل اخراج نموده بود و در فریاضی که پادشاهان اسرائیل ساخته بودند، سلوک نمودند. ⁹ و بنی اسرائیل به خلاف یهوه، خدای خود کارهایی را که درست نبود، سر به عمل آوردند، و در جمیع شهرهای خود، از برجهای دیدبانان تاشهرهای حصاردار، مکان های بلند برای خود ساختند. ¹⁰ و تماثیل و اشیریم بر هر تل بلند وزیر هر درخت سبز برای خویشتن ساختند. ¹¹ و در

۱۹ و ربشاقی به ایشان گفت: «به حزقیای بگویند: سلطان عظیم، پادشاه آشور چنین می‌گوید: این اعتماد شما که بر آن توکل می‌نمایی، چیست؟²⁰ تو سخن می‌گویی، اما مشورت و قوت جنگ تو، محض سخن باطل است. الان کیست که بر اوتوکل نموده‌ای که بر من عاصی شده‌ای.²¹ اینک حال بر عصای این نی خرد شده، یعنی بر مصرتوکل می‌نمایی که اگر کسی بر آن تکیه کند، به دستش فرو رفته، آن را مجروح می‌سازد. همچنان است فرعون، پادشاه مصر برای همگانی که بر وی توکل می‌نمایند.²² و اگر مرا گویند که بر یهوه، خدای خود توکل داریم، آیا او آن نیست که حزقیای مکان های بلند و مذبح های او را برداشته است و به یهودا و اورشلیم گفته که پیش این مذبح در اورشلیم سجده نمایید؟²³ پس حال با آقایم، پادشاه آشور شرط ببند و من دو هزار اسب به تومی دهم. اگر از جانب خود سواران بر آنها توانی گذاشت!²⁴ پس چگونه روی یک پاشا از کوچکترین بندگان آقایم را خواهی برگردانید و بر مصر به جهت اربابها و سواران توکل داری؟²⁵ و آیا من الان بی‌اذن خداوند بر این مکان به جهت خرابی آن برآمده‌ام، خداوند مرا گفته است بر این زمین برای و آن را خراب کن.»²⁶ آنگاه الیاقیم بن حلقیا و شبنای و یوآخ به ربشاقی گفتند: «تو ما را بندگان به زبان ارامی گفتگو نمایی که آن را می‌فهمیم و با ما به زبان یهود در گوش مردمی که بر حصارند، گفتگو نمایی.»²⁷ ربشاقی به ایشان گفت: «آیا آقایم مرانزد آقایت و تو فرستاده است تا این سخنان را بگویم؟ مگر مرا نزد مردانی که بر حصارنشسته‌اند، نفرستاده، تا ایشان با شما نجاست خود را بخوردند و بول خود را بنوشند؟»²⁸ پس ربشاقی ایستاد و به آواز بلند به زبان یهود صدا زد و خطاب کرده، گفت: «کلام سلطان عظیم، پادشاه آشور را بشنوید.²⁹ پادشاه چنین می‌گوید: حزقیای شما را فریب ندهد زیرا که او شما را نمی‌تواند از دست وی برهاند.³⁰ و حزقیای شما را بر یهوه مطمئن نسازد و نگوید که یهوه، البته ما را خواهد رها کند و این شهر به دست پادشاه آشور تسلیم نخواهد شد.³¹ به حزقیای گوش دهید زیرا که پادشاه آشور چنین می‌گوید: با من صلح کنید و نزد من بیرون آید تا هرکس ازمو خود و هرکس از انجیر خویش بخورد و هرکس از آب چشمه خود بنوشد.³² تا بیایم و شما را به زمین مانند زمین خودتان بیاورم، یعنی به زمین غله و شیر و زمین نان و تاکستانها و زمین زیتونهای نیکو و عسل تا زنده بمانید و نمیرید. پس به حزقیای گوش دهید زیرا که شما را فریب می‌دهد و می‌گوید: یهوه ما را خواهد رها کند.³³ آیا هیچکدام از خدایان امتهای، هیچ وقت زمین خود را از دست پادشاه آشور رها کرده است؟³⁴ خدایان حما و ارفاد کجایند؟ و خدایان سفروایم و هینع و عوا کجا؟ و آیا سامره را از دست من رها کرده‌اند؟³⁵ از جمیع خدایان این زمین کدامند که زمین خویش را از دست من نجات داده‌اند تا یهوه، اورشلیم را از دست من نجات دهد؟»³⁶ اما قوم سکوت نموده، به او هیچ جواب ندادند زیرا که پادشاه امر فرموده بود و گفته بود که او را جواب ندهید.³⁷ پس الیاقیم بن حلقیا که ناظر خانه بود و شبنه کاتب و یوآخ بن آساف وقایع نگار با جامه دریده نزد حزقیای آمدند و سخنان ربشاقی را به او بازگفتند.

پیشگویی رهایی اورشلیم

۱۹ و واقع شد که چون حزقیای پادشاه این را شنید، لباس خود را چاک زده، و پلاس پوشیده، به خانه خداوند داخل شد.² و الیاقیم، ناظر خانه و شبنه کاتب و مشایخ کهنه راملیس به پلاس نزد اشعیا ابن آموص نبی فرستاده،³ به وی گفتند: «حزقیای چنین می‌گوید که «امروز روز تنگی و تادیب و اهانت است زیرا که پسران به فم رحم رسیده‌اند و قوت زابیدن نیست.⁴ شاید یهوه خدایت تمامی سخنان ربشاقی را که آقایش، پادشاه آشور، او را برای اهانت نمودن خدای حی فرستاده است، بشنود و سخنانی را که یهوه، خدایت شنیده است، توبیخ نماید. پس برای بقیه‌ای که یافت می‌شوند، تضرع نما.»⁵ و بندگان حزقیای پادشاه نزد اشعیا آمدند.⁶ و اشعیا به ایشان گفت: «به آقای خود چنین گویند که خداوند چنین می‌فرماید: از سخنانی که شنیدی که بندگان پادشاه آشور به آنها به من کفرگفته‌اند، مترس.⁷ همانا روحی بر او می‌فرستم که خبری شنیده، به

کنند،³⁵ با آنکه خداوند با ایشان عهد بسته بود و ایشان را امر فرموده، گفته بود: «از خدایان غیر مترسید و آنها را سجده ننمایید و عبادت مکنید و برای آنها قربانی مگذارید.³⁶ بلکه از یهوه فقط که شما را از زمین مصر به قوت عظیم و بازوی افراشته بیرون آورد، بترسید و او را سجده ننمایید و برای او قربانی بگذارید.³⁷ و فریاض واحکام و شریعت و اوامری را که برای شما نوشته است، همیشه اوقات متوجه شده، به‌جا آورید و از خدایان غیر مترسید.³⁸ و عهدی را که با شماستم، فراموش مکنید و از خدایان غیر مترسید.³⁹ زیرا اگر از یهوه، خدای خود بترسید، او شما را از دست جمیع دشمنان شما خواهد رها کند.»⁴⁰ اما ایشان نشنیدند بلکه موافق عادت نخستین خود رفتار نمودند.⁴¹ پس آن امتهای، یهوه را می‌پرستیدند و بتهای خود را نیز عبادت می‌کردند و همچنین پسران ایشان و پسران پسران ایشان به نحوی که پدران ایشان رفتار نموده بودند تا امروز رفتار می‌نمایند.

حزقیای، پادشاه یهودا

18 و در سال سوم هوشع بن ایله، پادشاه اسرائیل، حزقیای ابن آحاز، پادشاه یهودا آغاز سلطنت نمود.² او بیست و پنج ساله بود که پادشاه شد و بیست و نه سال در اورشلیم سلطنت کرد و اسم مادرش ابی، دختر زکریا بود.³ و آنچه در نظر خداوند پسند بود، موافق هرچه پدرش داود کرده بود، به عمل آورد.⁴ او مکان های بلند را برداشت و تمایل را شکست و اشیره را قطع نمود و مار برنجین را که موسی ساخته بود، خرد کرد زیرا که بنی اسرائیل تا آن زمان برایش بخورمی سوزانیدند. و او آن را نحشتان نامید.⁵ او بر یهوه، خدای اسرائیل توکل نمود و بعد از او از جمیع پادشاهان یهودا کسی مثل او نبود و نه از آنانی که قبل از او بودند.⁶ و به خداوند جسیبیده، از پیروی او انحراف نورزید و اوامری را که خداوند به موسی امر فرموده بود، نگاه داشت.⁷ و خداوند با او می‌بود و به هر طرفی که رو می‌نمود، فیروز می‌شد و بر پادشاه آشور عاصی شده، او را خدمت نمود.⁸ او فلسطینیان را تا غزه و حدودش و از برجهای دیده بانان تا شهرهای حصاردار شکست داد.⁹ و در سال چهارم حزقیای پادشاه که سال هفتم هوشع بن ایله، پادشاه اسرائیل بود، شلمناسر، پادشاه آشور به سامره برآمده، آن را محاصره کرد.¹⁰ و در آخر سال سوم در سال ششم حزقیای آن را گرفتند، یعنی در سال نهم هوشع، پادشاه اسرائیل، سامره گرفته شد.¹¹ و پادشاه آشور، اسرائیل را به آشور کوچانیده، ایشان را در حلب و خابور، نهر جوزان، و در شهرهای مادین برده، سکونت داد.¹² از این جهت که آواز یهوه، خدای خود را نشنیده بودند از عهد او و هرچه موسی، بنده خداوند، امر فرموده بود، تجاوز نمودند و آن را اطاعت نکردند و به عمل نیاوردند.¹³ و در سال چهاردهم حزقیای پادشاه، سنحاریب، پادشاه آشور بر تمامی شهرهای حصاردار یهودا برآمده، آنها را تسخیر نمود.¹⁴ و حزقیای پادشاه یهودا نزد پادشاه آشور به لاکیش فرستاده، گفت: «خطا کردم. از من برگرد و آنچه را که بر من بگذاری، ادا خواهم کرد.» پس پادشاه آشور سیصد وزنه نقره و سی وزنه طلا بر حزقیای پادشاه یهودا گذاشت.¹⁵ و حزقیای تمامی نقره‌ای را که در خانه خداوند و در خزانه های خانه پادشاه یافت شد، داد.¹⁶ در آن وقت حزقیای طلارا از درهای هیکل خداوند و از ستونهایی که حزقیای، پادشاه یهودا آنها را به طلا پوشانیده بودکنده، آن را به پادشاه آشور داد.

تهدید اورشلیم

17 و پادشاه آشور، ترتان و ریساریس و ربشاقی را از لاکیش نزد حزقیای پادشاه به اورشلیم با موکب عظیم فرستاد. و ایشان برآمده، به اورشلیم رسیدند و چون برآمدند، رفتند و نزد قنات برکه فوقانی که به سر راه مزرعه گازر است، ایستادند.¹⁸ و چون پادشاه را خواندند، الیاقیم بن حلقیا که ناظر خانه بود و شبنای کاتب و یوآخ بن آساف وقایع نگار، نزد ایشان بیرون آمدند.

ولایت خود خواهد برگشت و او را در ولایت خودش به شمشیر هلاک خواهم ساخت.»⁸ پس ریشاقی مراجعت کرده، پادشاه آشور را یافت که با لینه جنگ می‌کرد، زیرا شنیده بود که از لکیش کوچ کرده است.⁹ و دربارۀ ترهاقه، پادشاه حبش، خبری شنیده بود که به جهت مقاتله با توبیرون آمده است (پس چون شنید) بار دیگر ایلچیان نزد حزقیا فرستاده، گفت: ¹⁰ «به حزقیا، پادشاه یهویدا چنین گویند: «خدای تو که به اوتوکل می‌نمایی، تو را فریب ندهد و نگوید که اورشلیم به دست پادشاه آشور تسلیم نخواهد شد.»¹¹ اینک تو شنیده‌ای که پادشاهان آشور با همه ولایتهای چه کرده و چگونه آنها را بالکل هلاک ساخته‌اند، و آیا تو رهایی خواهی یافت؟¹² آیا خدایان امتهایی که پدران من، ایشان راهلاک ساختند، مثل جوزان و حاران و رصف و بنی عدن که در تلسار می‌باشند، ایشان را نجات دادند؟¹³ پادشاه حمات کجاست؟ و پادشاه ارفاد و پادشاه شهر سفروایم و هینع و عوا؟»

دعای حزقیا

¹⁴ و حزقیا مکتوب را از دست ایلچیان گرفته، آن را خواند و حزقیا به خانه خداوند درآمده، آن را به حضور خداوند پهن کرد.¹⁵ و حزقیا نزد خداوند دعا نموده، گفت: «ای یهوه، خدای اسرائیل که بر کروییان جلوس می‌نمایی، تویی که به تنهایی بر تمامی ممالک جهان خدا هستی و تو آسمان و زمین را آفریده‌ای.¹⁶ ای خداوند گوش خود را فرا گرفته، بشنو. ای خداوند چشمان خود را گشوده، ببین و سخنان سنحاریب را که به جهت اهانت نمودن خدای حی فرستاده است، استماع نما.¹⁷ ای خداوند، راست است که پادشاهان آشور امت‌ها و زمین ایشان را خراب کرده است،¹⁸ و خدایان ایشان را به آتش انداخته، زیرا که خدا نبودند، بلکه ساخته دست انسان از چوب و سنگ. پس به این سبب آنها را تپاه ساختند.¹⁹ پس حال یهوه، خدای ما، ما را از دست اورهایی ده تا جمیع ممالک جهان بدانند که تو تنهای یهوه، خدا هستی.»

نبوت اشعیا

²⁰ پس اشعیا ابن آموص نزد حزقیا فرستاده، گفت: «یهوه، خدای اسرائیل، چنین می‌گوید: آنچه را که دربارۀ سنحاریب، پادشاه آشور، نزد من دعا نمودی اجابت کردم.²¹ کلامی که خداوند دربارۀ اش گفته، این است: آن باکره، دختر صهیون، تو را حقیر شمرده، استهزا نموده است و دختر اورشلیم سر خود را به تو جنبانیده است.²² کیست که او را اهانت کرده، کفر گفته‌ای و کیست که بر وی آواز بلند کرده، چشمان خود را به علیین افراشته‌ای؟ مگر قدوس اسرائیل نیست؟²³ به واسطه رسولانت، خداوند را اهانت کرده، گفته‌ای: به کثرت اربابه‌های خود بر بلندی کوهها و به اطراف لبنان برآمده‌ام و بلندترین سروهای آزادش و بهترین صنوبرهایش را قطع نموده، به بلندی اقصایش و به درختستان بوستانش داخل شده‌ام.²⁴ و من، حفره کنده، آب غریب نوشیدم و به کف پای خود تمامی نهرهای مصر را خشک خواهم کرد.²⁵ آیا نشنیده‌ای که من این را از زمان سلف کرده‌ام و از ایام قدیم صورت داده‌ام و الان، آن را به وقوع آورده‌ام تا توبه ظهور آمده و شهرهایی حصاردار را خراب نموده، به توده‌های ویران مبدل سازی؟²⁶ از این جهت، ساکنان آنها کم قوت بوده، ترسان و خجل شدند، مثل علف صحرا و گیاه سبزه و علف پشت بام و مثل غله‌ای که پیش از رسیدنش پژمرده شود، گردیدند.

²⁷ «اما من نشستن تو را و خروج و دخولت و خشمی را که بر من داری، می‌دانم.²⁸ چونکه خشمی که بر من داری و غرور تو، به گوش من برآمده است. بنابراین مهار خود را به بینی تو ولگام خود را به لبهایت گذاشته، تو را به راهی که آمده‌ای، برخواهم گردانید.

²⁹ «و علامت، برای تو این خواهد بود که امسال غله خودرو خواهید خورد و سال دوم آنچه از آن پروید و در سال سوم بکارید و بدروید و تاکستانها غرس نموده، میوه آنها را بخورید.³⁰ و بقیه‌ای که از خاندان یهویدا رستگار شوند، باردیگر به پایین ریشه خواهند زد و به بالا میوه

خواهند آورد.³¹ زیرا که بقیه‌ای از اورشلیم ورستگاران از کوه صهیون بیرون خواهند آمد. غیرت یهوه این را بجا خواهد آورد.³² «بنابراین خداوند دربارۀ پادشاه آشور چنین می‌گوید که «به این شهر داخل نخواهد شد و به اینجا تیر نخواهد انداخت و در مقابلش با سپرنخواهد آمد و منجنیق را در پیش آن بر نخواهد افراشت.³³ به راهی که آمده است به همان بر خواهد گشت و به این شهر داخل نخواهد شد. خداوند این را می‌گوید.³⁴ زیرا که این شهر را حمایت کرده، به خاطر خود و به خاطر بنده خویش داود، آن را نجات خواهم داد.»³⁵ پس فرشته خداوند در آن شب بیرون آمده، صد و هشتاد و پنج هزار نفر از اردوی آشور را زدو بامدادان چون برخواستند، اینک جمیع آنها لاشه‌های مرده بودند.³⁶ و سنحاریب، پادشاه آشور کوچ کرده، روانه گردید و برگشته، درینوی ساکن شد.³⁷ و واقع شد که چون او در خانه خدای خویش، نسرک عبادت می‌کرد، پسرانش ادرملک و شرآصر او را به شمشیر زدند، و ایشان به زمین آرات فرار کردند و پسرش آسرحدون به جایش سلطنت نمود.

بیماری حزقیا

20 در آن ایام، حزقیا بیمار و مشرف به موت شد و اشعیا ابن آموص نبی نزد وی آمده، او را گفت: «خداوند چنین می‌گوید: تدارک خانه خود را ببین زیرا که می‌میری و زنده نخواهی ماند.»² آنگاه او روی خود را به سوی دیوار برگردانید و نزد خداوند دعا نموده، گفت: ³ «ای خداوند مسالت اینکه بیاد آوری که چگونه به حضور تو به امانت و به دل کامل سلوک نموده‌ام و آنچه در نظر تو پسند بوده است، بجا آورده‌ام.» پس حزقیا زارزار بگریست.

⁴ و واقع شد قبل از آنکه اشعیا از وسط شهر بیرون رود، که کلام خداوند بر وی نازل شده، گفت: ⁵ «برگرد و به پیشوای قوم من حزقیا بگو: خدای پدرت، داود چنین می‌گوید: دعای تو را شنیدم و اشکهای تو را دیدم. اینک تو را شفا خواهم داد و در روز سوم به خانه خداوند داخل خواهی شد.⁶ و من بر روزهای تو پانزده سال خواهم افزود، و تو را و این شهر را از دست پادشاه آشور خواهم رهانید، و این شهر را به خاطر خود و به خاطر بنده خود، داود حمایت خواهم کرد.»⁷ و اشعیا گفت که «قرصی از انجیر بگیر.» و ایشان آن را گرفته، بر دمل گذاشتند که شفا یافت.⁸ و حزقیا به اشعیا گفت: «علامتی که خداوند مرا شفا خواهد بخشید و در روز سوم به خانه خداوند خواهم برآمد، چیست؟»⁹ و اشعیا گفت: «علامت از جانب خداوند که خداوند این کلام را که گفته است، بجا خواهد آورد، این است: آیاسایه ده درجه پیش برود یا ده درجه برگردد؟»¹⁰ حزقیا گفت: «سهل است که سایه ده درجه پیش برود. نی، بلکه سایه ده درجه به عقب برگردد.»¹¹ پس اشعیا نبی از خداوند استدعانمود و سایه را از درجاتی که بر ساعت آفتابی آحاز پایین رفته بود، ده درجه برگردانید.

مرسلین از بابل

¹² و در آن زمان، مرو دک بلدان بن بلدان، پادشاه بابل، رسایل و هدیه نزد حزقیا فرستاد زیرا شنیده بود که حزقیا بیمار شده است.¹³ و حزقیا ایشان را اجابت نمود و تمامی خانه خزانه‌های خود را از نقره و طلا و عطریات و روغن معطر و خانه اسلحه خویش و هرچه را که در خزاین او یافت می‌شد، به ایشان نشان داد، و در خانه‌اش و در تمامی مملکتش چیزی نبود که حزقیا آن را به ایشان نشان نداد.¹⁴ پس اشعیا نبی نزد حزقیای پادشاه آمده، وی را گفت: «این مردمان چه گفتند؟ و نزد تو از کجا آمدند؟» حزقیا جواب داد: «از جای دور، یعنی از بابل آمده‌اند.»¹⁵ او گفت: «در خانه تو چه دیدند؟» حزقیا جواب داد: «هرچه در خانه من است، دیدند و چیزی در خزاین من نیست که به ایشان نشان ندام.»

¹⁶ پس اشعیا به حزقیا گفت: «کلام خداوند را بشنو: ¹⁷ اینک روزها می‌آید که هرچه در خانه توست و آنچه پدرانت تا امروز ذخیره کرده‌اند، به بابل برده خواهد شد. و خداوند می‌گوید که چیزی باقی نخواهد ماند.¹⁸ و بعضی از پسرانت را که از تو پدید آیند و ایشان را تولید نمایی، خواهند

که پدرش پرستید، عبادت کرد و آنها را سجده نمود.²² و یهوه، خدای پدران خود را ترک کرده، به طریق خداوند سلوک نمود.²³ پس خادمان آمون بر او شوریدند و پادشاه را در خانه اش کشتند.²⁴ اما اهل زمین همه آنانی را که بر آمون پادشاه، شوریده بودند به قتل رسانیدند و اهل زمین پسرش، یوشیا را در جایش به پادشاهی نصب کردند.²⁵ و بقیه اعمالی که آمون بجا آورد، آیا در کتاب تواریخ ایام پادشاهان یهودا مکتوب نیست؟²⁶ و در قبر خود در باغ عزا دفن شد و پسرش یوشیا به جایش سلطنت نمود.

بازیابی تورات

22 یوشیا هشت ساله بود که پادشاه شد و در اورشلیم سی و یک سال سلطنت نمود. و اسم مادرش دیدیه، دختر عدایه، از بصقت بود.² و آنچه را که در نظر خداوند پسندید، به عمل آورد، و به تمامی طریق پدر خود، داود سلوک نمود، به طرف راست یا چپ انحراف نوریذ.³ و در سال هجدهم یوشیا پادشاه واقع شد که پادشاه، شافان بن اصلیا بن مشلام کاتب را به خانه خداوند فرستاده، گفت:⁴ «نزد حلقیا رئیس کهنه برو و او نقره‌ای را که به خانه خداوند آورده می‌شود و مستحفظان در، آن را از قوم جمع می‌کنند، بشمارد.⁵ و آن را به دست سرکارانی که بر خانه خداوند گماشته شده‌اند، بسپارند تا ایشان آن را به کسانی که در خانه خداوند کار می‌کنند، به جهت تعمیر خرابیهای خانه بدهند.⁶ یعنی به نجاران و بنایان و معماران، و تا چوبها و سنگهای تراشیده به جهت تعمیر خانه بخرند.»⁷ اما نقره‌ای را که به دست ایشان سپردند، حساب نکردند زیرا که به امانت رفتار نمودند.

⁸ و حلقیا، رئیس کهنه، به شافان کاتب گفت: «کتاب تورات را در خانه خداوند یافته‌ام.» و حلقیا آن کتاب را به شافان داد که آن را خواند.⁹ و شافان کاتب نزد پادشاه برگشت و به پادشاه خبر داده، گفت: «بندگان، نقره‌ای را که در خانه خداوند یافت شد، بیرون آوردند و آن را به دست سرکارانی که بر خانه خداوند گماشته بودند، سپردند.»¹⁰ و شافان کاتب، پادشاه را خبر داده، گفت: «حلقیا، کاهن، کتابی به من داده است.» پس شافان آن را به حضور پادشاه خواند.

¹¹ پس چون پادشاه سخنان سفر تورات را شنید، لباس خود را درید.¹² و پادشاه، حلقیای کاهن و اخیقام بن شافان و عکبور بن میکایا و شافان کاتب و عسایا، خادم پادشاه را امر فرموده، گفت:¹³ «بروید و از خداوند برای من و برای قوم و برای تمامی یهودا درباره سخنانی که در این کتاب یافت می‌شود، مسالت نمایید، زیرا غضب خداوند که بر ما افروخته شده است، عظیم می‌باشد، از این جهت که پدران ما به سخنان این کتاب گوش ندادند تا موافق هر آنچه درباره مامکتوب است، عمل نمایند.»¹⁴ پس حلقیای کاهن و اخیقام و عکبور و شافان و عسایا نزد حلدیه نبيه، زن شلام بن تقوه بن حرحس لباس دار، رفتند و او در محله دوم اورشلیم ساکن بود. و با وی سخن گفتند.¹⁵ و او به ایشان گفت: «یهوه، خدای اسرائیل چنین می‌گوید: به کسی که شما را نزد من فرستاده است، بگویید: خداوند چنین می‌گوید: اینک من بلایی بر این مکان و ساکنانش خواهم رسانید، یعنی تمامی سخنان کتاب را که پادشاه یهودا خوانده است،¹⁷ چونکه مرا ترک کرده، برای خدایان دیگر بخورسوزانیدند تا به تمامی اعمال دستهای خود، خشم مرا به هیجان بیاورند. پس غضب من بر این مکان مشتعل شده، خاموش نخواهد شد.¹⁸ لیکن به پادشاه یهودا که شما را به جهت مسالت نمودن از خداوند فرستاده است، چنین بگویید: یهوه، خدای اسرائیل چنین می‌فرماید: درباره سخنانی که شنیده‌ای¹⁹ چونکه دل تو نرم بود و هنگامی که کلام مرادبراره این مکان و ساکنانش شنیدی که ویران و مورد لعنت خواهند شد، به حضور خداوند متواضع شده، لباس خود را دریدی، و به حضورم گریستی، بنابراین خداوند می‌گوید: من نیز تورا اجابت فرمودم.²⁰ لهذا اینک من، تو را نزد پدران جمع خواهم کرد و در قبر خود به سلامتی گذارده خواهی شد و تمامی بلا را که من بر این مکان می‌رسانم، چشمانت نخواهد دید.» پس ایشان نزد پادشاه جواب آوردند.

گرفت و در قصر پادشاه بابل، خواجه خواهند شد.»¹⁹ حزقیا به اشعیا گفت: «کلام خداوند که گفتم نیکوست.» و دیگر گفت: «هرآینه در ایام من سلامتی و امان خواهد بود.»²⁰ و بقیه وقایع حزقیا و تمامی تهور او و حکایت حوض و قناتی که ساخت و آب را به شهر آورد، آیا در کتاب تواریخ ایام پادشاهان یهودا مکتوب نیست؟²¹ پس حزقیا با پدران خود خوابید و پسرش، منسی به جایش سلطنت نمود.

منسی، پادشاه یهودا

21 منسی دوازده ساله بود که پادشاه شد و پنجاه و پنج سال در اورشلیم سلطنت نمود. و اسم مادرش حفصیه بود.² و آنچه در نظر خداوند ناپسند بود، موافق رجاسات امت هایی که خداوند، آنها را از حضور بنی اسرائیل اخراج کرده بود، عمل نمود.³ زیرامکانهای بلند را که پدرش، حزقیا خراب کرده بود، بار دیگر بنا کرد و مذبحها برای بعل بنا نمود و اشیره را به نوعی که اخاب، پادشاه اسرائیل ساخته بود، ساخت و به تمامی لشکر آسمان سجده نمود، آنها را عبادت کرد.⁴ و مذبحها در خانه خداوند بنا نمود که درباره اش خداوند گفته بود: «اسم خود را در اورشلیم خواهم گذاشت.»⁵ و مذبحها برای تمامی لشکر آسمان در هر دو صحن خانه خداوند بنا نمود.⁶ و پسر خود را از آتش گذرانید و فالگیری و افسونگری می‌کرد و با اصحاب اجنه و جادوگران مراوده می‌نمود. و در نظر خداوند شرارت بسیار ورزیده، خشم او را به هیجان آورد.⁷ و تمثال اشیره را که ساخته بود، در خانه‌ای که خداوند درباره اش به داود و پسرش، سلیمان گفته بود که «در این خانه و در اورشلیم که آن را از تمامی اسباط اسرائیل برگزیده‌ام، اسم خود را تا به ابد خواهم گذاشت برپا نمود.⁸ و پاییهای اسرائیل را از زمینی که به پدران ایشان داده‌ام بار دیگر آواره نخواهم گردانید. به شرطی که توجه نمایند تا برحسب هر آنچه به ایشان امر فرمودم و برحسب تمامی شریعتی که بنده من، موسی به ایشان امر فرموده بود، رفتار نمایند.»⁹ اما ایشان اطاعت نمودند زیرا که منسی، ایشان را اغوا نمود تا از امتهایی که خداوند پیش بنی اسرائیل هلاک کرده بود، بدتر رفتار نمودند.¹⁰ و خداوند به واسطه بندگان خود، انبیا تکلم نموده، گفت:¹¹ «چونکه منسی، پادشاه یهودا، این رجاسات را بجا آورد و بدتر از جمیع اعمال اموریانی که قبل از او بودند عمل نمود، و به بتهای خود، یهودا را نیز مرتکب گناه ساخت،¹² بنابراین یهوه، خدای اسرائیل چنین می‌گوید: اینک من بر اورشلیم و یهودا بلا خواهم رسانید که گوشهای هر که آن را بشنود، صدا خواهد کرد.¹³ و بر اورشلیم، ریسمان سامره و ترازوی خانه اخاب را خواهم کشید و اورشلیم را پاک خواهم کرد، به طوری که کسی پیشقاب را زوده و واژگون ساخته، آن را پاک می‌کند.¹⁴ و بقیه میراث خود را پراکنده خواهم ساخت و ایشان را به دست دشمنان ایشان تسلیم خواهم نمود، و برای جمیع دشمنانشان یغما و غارت خواهند شد،¹⁵ چونکه آنچه در نظر من ناپسند است، به عمل آوردند و از روزی که پدران ایشان از مصر بیرون آمدند تا امروز، خشم مرا به هیجان آوردند.»¹⁶ و علاوه بر این، منسی خون بی‌گناهان را از حد زیاد ریخت تا اورشلیم را سراسر پر کرد، سوای گناه او که یهودا را به آن مرتکب گناه ساخت تا آنچه در نظر خداوند ناپسند است بجا آوردند.¹⁷ و بقیه وقایع منسی و هر چه کرد و گناهی که مرتکب آن شد، آیا در کتاب تواریخ ایام پادشاهان یهودا مکتوب نیست؟¹⁸ پس منسی با پدران خود خوابید و در باغ خانه خود، یعنی در باغ عزا دفن شد و پسرش، آمون، به جایش پادشاه شد.

آمون، پادشاه یهودا

¹⁹ آمون بیست و دو ساله بود که پادشاه شد و دو سال در اورشلیم سلطنت نمود و اسم مادرش مشلمت، دختر حاروص، از یطبه بود.²⁰ و آنچه در نظر خداوند ناپسند بود، موافق آنچه پدرش منسی کرد، عمل نمود.²¹ و به تمامی طریقی که پدرش به آن سلوک نموده بود، رفتار کرد، و بت هایی را

تجدید عهد

23

و پادشاه فرستاد که تمامی مشایخ یهودا و اورشلیم را نزد وی جمع کردند.² و پادشاه و تمامی مردان یهودا و جمیع سکنه اورشلیم با وی و کاهنان و انبیا و تمامی قوم، چه کوچک و چه بزرگ، به خانه خداوند برآمدند. و او تمامی سخنان کتاب عهده را که در خانه خداوند یافت شد، در گوش ایشان خواند.³ و پادشاه نزد ستون ایستاد و به حضور خداوند عهد بست که خداوند را پیروی نموده، اوامر و شهادتات و فرایض او را به تمامی دل و تمامی جان نگاه دارند و سخنان این عهد را که در این کتاب مکتوب است، استوار نمایند. پس تمامی قوم این عهد را برپا داشتند.⁴ و پادشاه، حلقیا، رئیس کهنه و کاهنان دسته دوم و مستحفظان در را امر فرمود که تمامی ظروف را که برای بعل و اشیره و تمامی لشکر آسمان ساخته شده بود، از هیکل خداوند بیرون آورند. و آنها را در بیرون اورشلیم در مزرعه های قدرون سوزانید و خاکستر آنها را به بیت ئیل برد.⁵ و کاهنان بتها را که پادشاهان یهودا تعیین نموده بودند تا در مکان های بلند شهرهای یهودا و نواحی اورشلیم بخور بسوزانند، و آنانی را که برای بعل و آفتاب و ماه و بروج و تمامی لشکر آسمان بخور می سوزانیدند، معزول کرد.⁶ و اشیره را از خانه خداوند، بیرون از اورشلیم به وادی قدرون برد و آن را به کنار نهر قدرون سوزانید، و آن را مثل غبار، نرم ساخت و گرد آن را بر قبرهای عوام الناس پاشید.⁷ و خانه های لواط را که نزد خانه خداوند بود که زنان در آنها خیمه ها به جهت اشیره می بافتند، خراب کرد.⁸ و تمامی کاهنان را از شهرهای یهودا آورد و مکانهای بلند را که کاهنان در آنها بخور می سوزانیدند، از جبع تا بئرشع نجس ساخت، و مکان های بلند دروازه ها را که نزد دهنه دروازه یهوشع، رئیس شهر، و به طرف چپ دروازه شهر بود، منهدم ساخت.⁹ لیکن کاهنان، مکانهای بلند، به مذبح خداوند در اورشلیم برنیا موند اما نان فطیر در میان برادران خود خوردند.¹⁰ و توفت را که در وادی بنی هنوم بود، نجس ساخت تا کسی پسر یا دختر خود را برای مولک از آتش نگیرند.¹¹ و اسبایی را که پادشاهان یهودا به آفتاب داده بودند که نزد حجره نتنملک خواجه سرا در پیرامون خانه بودند، از مدخل خانه خداوند دور کرد و ارابه های آفتاب را به آتش سوزانید.¹² و مذبح هایی را که بر پشت بام بالاخانه آحاز بود و پادشاهان یهودا آنها را ساخته بودند، و مذبح هایی را که منسی در دو صحن خانه خداوند ساخته بود، پادشاه منهدم ساخت و از آنجا خراب کرده، گرد آنها را در نهر قدرون پاشید.¹³ و مکانهای بلند را که مقابل اورشلیم به طرف راست کوه فساد بود و سلیمان، پادشاه اسرائیل، آنها را برای اشتورت، رجاست صیدونیان و برای کموش، رجاست موآبیان، و برای ملکوم، رجاست بنی عمون، ساخته بود، پادشاه، آنها را نجس ساخت.¹⁴ و تماثیل را خرد کرد و اشیریم را قطع نمود و جایهای آنها را از استخوانهای مردم پر ساخت.

¹⁵ و نیز مذبحی که در بیت ئیل بود و مکان بلندی که یربعام بن نباط که اسرائیل را مرتکب گناه ساخته، آن را بنا نموده بود، هم مذبح و هم مکان بلند را منهدم ساخت و مکان بلند را سوزانیده، آن را مثل غبار، نرم کرد و اشیره را سوزانید.¹⁶ و یوشیا ملتفت شده، قبرها را که آنجا در کوه بود، دید. پس فرستاده، استخوانها را از آن قبرها برداشت و آنها را بر آن مذبح سوزانیده، آن را نجس ساخت، به موجب کلام خداوند که آن مرد خدایی که از این امور اخبار نموده بود، به آن ندا درداد.¹⁷ و پرسید: «این مجسمه ای که می بینم، چیست؟» مردان شهر وی را گفتند: «قبر مرد خدایی است که از یهودا آمده، به این کارهایی که تو بر مذبح بیت ئیل کرده ای، ندا کرده بود.»¹⁸ او گفت: «آن را واگذارید و کسی استخوانهای او را حرکت ندهد.» پس استخوانهای او را با استخوانهای آن نبی که از سامره آمده بود، واگذاشتند.¹⁹ و یوشیا تمامی خانه های مکان های بلند را نیز که در شهرهای سامره بود و پادشاهان اسرائیل آنها را ساخته، خشم (خداوند) را به هیجان آورده بودند، برداشت و با آنها موافق تمامی کارهایی که به بیت ئیل کرده بود، عمل نمود.²⁰ و جمیع کاهنان مکان های بلند را که در آنجا بودند، بر مذبح ها کشت و استخوانهای مردم را بر آنها سوزانیده، به اورشلیم مراجعت کرد.

²¹ و پادشاه تمامی قوم را امر فرموده، گفت که «عید فصیح را به نحوی که در این کتاب عهد مکتوب است، برای خدای خود نگاه دارید.»²² به تحقیق فصیحی مثل این فصیح از ایام داورانی که بر اسرائیل داوری نمودند و در تمامی ایام پادشاهان اسرائیل و پادشاهان یهودا نگاه داشته نشد.²³ اما در سال هجدهم، یوشیا پادشاه، این فصیح را برای خداوند در اورشلیم نگاه داشتند.

²⁴ و نیز یوشیا اصحاب اجنه و جادوگران و ترفیقم و بتها و تمام رجاسات را که در زمین یهودا در اورشلیم پیدا شد، نابود ساخت تا سخنان تورات را که در کتابی که حلقیای کاهن در خانه خداوند یافته بود، به جا آورد.²⁵ و قبل از او پادشاهی نبود که به تمامی دل و تمامی جان و تمامی قوت خود موافق تمامی تورات موسی به خداوند رجوع نماید، و بعد از او نیز مثل او ظاهر نشد.

²⁶ اما خداوند از حدت خشم عظیم خود برنگشت زیرا که غضب او به سبب همه کارهایی که منسی خشم او را از آنها به هیجان آورده بود، بر یهودا مشتعل شد.²⁷ و خداوند گفت: «یهودا را نیز از نظر خود دور خواهم کرد چنانکه اسرائیل را دور کردم و این شهر اورشلیم را که برگزیدم و خانه ای را که گفتم اسم من در آنجا خواهد بود، ترک خواهم نمود.»²⁸ و بقیه وقایع یوشیا و هرچه کرد، آیا در کتاب تواریخ ایام پادشاهان یهودا مکتوب نیست؟²⁹ و در ایام او، فرعون نکوه، پادشاه مصر، بر پادشاه آشور به نهر فرات برآمد و یوشیای پادشاه به مقابل او برآمد و چون (فرعون) او را دید، وی را در مجدو کشت.³⁰ و خادمانش او را در ارابه نهاده، از مجدو به اورشلیم، مرده آوردند و او را در قبرش دفن کردند و اهل زمین، یهوآحاز بن یوشیا را گرفتند و او را مسح نموده، به جای پدرش به پادشاهی نصب کردند.

یهوآحاز، پادشاه یهودا

³¹ و یهوآحاز بیست و سه ساله بود که پادشاه شد و سه ماه در اورشلیم سلطنت نمود و اسم مادرش حموطل، دختر ارمیا از لینه بود.³² و آنچه را که در نظر خداوند ناپسند بود، موافق هر آنچه پدرانش کرده بودند، به عمل آورد.³³ و فرعون نکوه، او را در ربله، در زمین حما، دربند نهاد تا در اورشلیم سلطنت ننماید و صد وزنه نقره و یک وزنه طلا بر زمین گذارد.³⁴ و فرعون نکوه، الیاقیم بن یوشیا را به جای پدرش، یوشیا، به پادشاهی نصب کرد و اسمش را به یهوآقیم تبدیل نمود و یهوآحاز را گرفته، به مصر آمد. و او در آنجا مرد.³⁵ و یهوآقیم، آن نقره و طلا را به فرعون داد اما زمین را تقویم کرد تا آن مبلغ را موافق فرمان فرعون بدهند و آن نقره و طلا را از اهل زمین، از هر کس موافق تقویم او به زور گرفت تا آن را به فرعون نکرده بدهد.

یهوآقیم، پادشاه یهودا

³⁶ یهوآقیم بیست و پنج ساله بود که پادشاه شد و یازده سال در اورشلیم سلطنت کرد و اسم مادرش زبیده، دختر فدایه، از رومه بود.³⁷ و آنچه را که در نظر خداوند ناپسند بود موافق هر آنچه پدرانش کرده بودند، به عمل آورد.

24 و در ایام او، نبوکدنصر، پادشاه بابل آمد، و یهوآقیم سه سال بنده او بود. پس برگشته، از او عاصی شد.² و خداوند فوجهای کلدانیان و فوجهای ارامیان و فوجهای موآبیان و فوجهای بنی عمون را بر او فرستاد و ایشان را بر یهودا فرستاد تا آن را هلاک سازد، به موجب کلام خداوند که به واسطه بندگان خود انبیا گفته بود.³ به تحقیق، این از فرمان خداوند بر یهودا واقع شد تا ایشان را به سبب گناهان منسی و هرچه او کرد، از نظر خود دور اندازد.⁴ و نیز به سبب خون بی گناهی که او ریخته بود، زیرا که اورشلیم را از خون بی گناهان پر کرده بود و خداوند نخواست که او را عفو نماید.⁵ و بقیه وقایع یهوآقیم و هرچه کرد، آیا در کتاب تواریخ ایام پادشاهان یهودا مکتوب نیست؟⁶ پس یهوآقیم با پدران خود خوابید و پسرش یهوآکین به جایش پادشاه شد.⁷ و پادشاه مصر، بار دیگر از ولایت

8 و در روز هفتم ماه پنجم از سال نوزدهم نبوکدنصر پادشاه، سلطان بابل، نبوزرادان، رئیس جلاخان، خادم پادشاه بابل، به اورشلیم آمد. 9 و خانه خداوند و خانه پادشاه را سوزانید و همه خانه های اورشلیم و هر خانه بزرگ را به آتش سوزانید. 10 و تمامی لشکر کلدانیان که همراه رئیس جلاخان بودند، حصارهای اورشلیم را به هر طرف منهدم ساختند. 11 و نبوزرادان، رئیس جلاخان، بقیه قوم را که در شهر باقی مانده بودند و خارجی را که به طرف پادشاه بابل شده بودند و بقیه جمعیت را به اسیری برد. 12 اما رئیس جلاخان بعضی از مسکینان زمین را برای باغبانی و فلاحتی واگذاشت. 13 و کلدانیان ستونهای برنجینی که در خانه خداوند بود و پایه ها و دریاچه برنجینی را که در خانه خداوند بود، شکستند و برنج آنها را به بابل بردند. 14 و دیگها و خاک اندازها و گلگیرها و قاشقها و تمامی اسباب برنجینی را که با آنها خدمت می کردند، بردند. 15 و مجمرها و کاسه های معنی طلای آنچه را که از طلا بود و نقره آنچه را که از نقره بود، رئیس جلاخان برد. 16 اما دو ستون و یک دریاچه و پایه هایی که سلیمان آنها را برای خانه خداوند ساخته بود، وزن برنج همه این اسباب بی اندازه بود. 17 بلندی یک ستون هجده ذراع و تاج برنجین بر سرش و بلندی تاج سه ذراع بود و شبکه و انارهای گرداگرد روی تاج، همه از برنج بود و مثل اینها برای ستون دوم بر شبکه اش بود. 18 و رئیس جلاخان، سرایا، رئیس کهنه، وصفیای کاهن دوم و سه مستحفظ در را گرفت. 19 و سرداری که بر مردان جنگی گماشته شده بود و پنج نفر را از آنانی که روی پادشاه را می دیدند و در شهر یافت شدند و کاتب سردار لشکر را که اهل ولایت را سان می دید، و شصت نفر از اهل زمین را که در شهر یافت شدند، از شهر گرفت. 20 و نبوزرادان رئیس جلاخان، ایشان را برداشته، به ربله، نزد پادشاه بابل برد. 21 و پادشاه بابل، ایشان را در ربله در زمین حیات زده، به قتل رسانید. پس یهودا از ولایت خود به اسیری رفتند.

22 و اما قومی که در زمین یهودا باقی ماندند و نبوکدنصر، پادشاه بابل ایشان را رها کرده بود، پس جدلیا ابن اخیقام بن شافان را بر ایشان گماشت. 23 و چون تمامی سرداران لشکر بامردان ایشان شنیدند که پادشاه بابل، جدلیا را حاکم قرار داده است، ایشان نزد جدلیا به مصفیه آمدند، یعنی اسماعیل بن نتنیا و یوحنا بن قاری و سرایا ابن تحومت نطوفاتی و یازنیا ابن معکاتی با کسان ایشان. 24 و جدلیا برای ایشان و برای کسان ایشان قسم خورده، به ایشان گفت: «از بندگان کلدانیان مترسید. در زمین ساکن شوید و پادشاه بابل را بندگی نمایید و برای شما نیکو خواهد بود.» 25 اما در ماه هفتم واقع شد که اسماعیل بن نتنیا ابن ایشمع که از ذریت پادشاه بود، به اتفاق ده نفر آمدند و جدلیا را زدند که بمردو یهودیان و کلدانیان را نیز که با او در مصفیه بودند (کشتند). 26 و تمامی قوم، چه خرد و چه بزرگ، و سرداران لشکرها برخاسته، به مصر رفتند زیرا که از کلدانیان ترسیدند.

آزادی یهوایکین

27 و در روز بیست و هفتم ماه دوازدهم از سال سی و هفتم اسیری یهوایکین، پادشاه یهودا، واقع شد که اوایل مرووک، پادشاه بابل، در سالی که پادشاه شد، سر یهوایکین، پادشاه یهودا را از زندان برافراشت. 28 و با اوسختان دلویز گفت و کرسی او را بالاتر از کرسیهای سایر پادشاهانی که با او در بابل بودند، گذاشت. 29 و لباس زندانی او را تبدیل نمود و او در تمامی روزهای عمرش همیشه در حضور وی نان می خورد. 30 و برای معیشت او وظیفه دائمی، یعنی قسمت هر روز در روزش، در تمامی ایام عمرش از جانب پادشاه به او داده می شد.

خود بیرون نیامد زیرا که پادشاه بابل هرچه را که متعلق به پادشاه مصر بود، از نهر مصر تا نهر فرات، به تصرف آورده بود.

یهویاکین، پادشاه یهودا

8 و یهوایکین هجده ساله بود که پادشاه شد و سه سال در اورشلیم سلطنت نمود و اسم مادرش نحوشتا دختر الناتان اورشلیمی بود. 9 و آنچه را که در نظر خداوند ناپسند بود، موافق هر آنچه پدرش کرده بود، به عمل آورد.

10 در آن زمان بندگان نبوکدنصر، پادشاه بابل، بر اورشلیم برآمدند و شهر محاصره شد. 11 و نبوکدنصر، پادشاه بابل، در حینی که بندگانش آن را محاصره نموده بودند، به شهر برآمد. 12 و یهوایکین، پادشاه یهودا با مادر خود و بندگانش و سرداران و خواجگه سرایانش نزد پادشاه بابل بیرون آمد، و پادشاه بابل در سال هشتم سلطنت خود، او را گرفت.

13 و تمامی خزانه های خانه خداوند و خزانه های خانه پادشاه را از آنجا بیرون آورد و تمام ظروف طلایی را که سلیمان، پادشاه اسرائیل برای خانه خداوند ساخته بود، به موجب کلام خداوند، شکست. 14 و جمیع ساکنان اورشلیم و جمیع سرداران و جمیع مردان جنگی را که ده هزار نفر بودند، اسیر ساخته، برد و جمیع صنعت گران و آهنگران را نیز، چنانکه سوای مسکینان، اهل زمین کسی باقی نماند. 15 و یهوایکین را به بابل برد و مادر پادشاه و زنان پادشاه و خواجگه سرایانش و بزرگان زمین را اسیر ساخت و ایشان را از اورشلیم به بابل برد. 16 و تمامی مردان جنگی، یعنی هفت هزار نفر و یک هزار نفر از صنعت گران و آهنگران را که جمیع ایشان، قوی و جنگ آزموده بودند، پادشاه بابل، ایشان را به بابل به اسیری برد. 17 و پادشاه بابل، عموی وی، متنیا را در جای او به پادشاهی نصب کرد و اسمش را به صدقیا مبدل ساخت.

صدقیا، پادشاه یهودا

18 صدقیای بیست و یکساله بود که آغاز سلطنت نمود و یازده سال در اورشلیم پادشاهی کرد و اسم مادرش حمیطل، دختر ارمیا از لینه بود. 19 و آنچه را که در نظر خداوند ناپسند بود، موافق هر آنچه یهوایکین کرده بود، به عمل آورد. 20 زیرا به سبب غضبی که خداوند بر اورشلیم و یهودا داشت، به حدی که آنها را از نظر خود انداخت، واقع شد که صدقیای بر پادشاه بابل عاصی شد.

سقوط اورشلیم

25 و واقع شد که نبوکدنصر، پادشاه بابل، با تمامی لشکر خود در روز دهم ماه دهم از سال نهم سلطنت خویش بر اورشلیم برآمد، و در مقابل آن اردو زده، سنگری گرداگردش بنا نمود. 2 و شهر تا سال یازدهم صدقیای پادشاه، محاصره شد. 3 و در روز نهم آن ماه، قحطی در شهر چنان سخت شد که برای اهل زمین نان نبود. 4 پس در شهر رخنه ای ساختند و تمامی مردان جنگی در شب از راه دروازه ای که در میان دو حصار، نزد باغ پادشاه بود، فرار کردند. و کلدانیان به هر طرف در مقابل شهر بودند (و پادشاه) به راه عربیه رفت. 5 و لشکر کلدانیان، پادشاه را تعاقب نموده، در بیابان اریحا به او رسیدند و تمامی لشکرش از او پراکنده شدند. 6 پس پادشاه را گرفته، او را نزد پادشاه بابل به ربله آوردند و بر او فتوی دادند. 7 و پسران صدقیای را پیش رویش به قتل رسانیدند و چشمان صدقیای را کتند و او را به دو زنجیر بسته، به بابل آوردند.

اول تواریخ

از آدم تا ابراهیم

اسرائیل پسران

2 پسران اسرائیل اینانند: رؤبین وشمعون و لاوی یهودا ویشاکار زبولون² و دان ویوسف و بنیامین و نفتالی و جاد و آشیر.³ پسران یهودا: عیر واونان وشیله؛ این سه نفر از بتشوع گنغانیه برای او زاییده شدند؛ و عیر نخست زاده یهودا به نظر خداوند شیرین بود؛ پس او را کشت. و عروس وی تمار فازص و زارح را برای وی زایید، و همه پسران یهودا پنج نفر بودند.⁵ و پسران فازص: خصرون و حامول.⁶ و پسران زارح: زمري و ایتان و هیمان و کلکول و دارع که همگی ایشان پنج نفر بودند.⁷ واز پسران گرمی، عاکار مضطرب کننده اسرائیل بود که درباره چیز حرام خیانت ورزید.⁸ و پسر ایتان: غزریا بود.⁹ و پسران خصزون که برای وی زاییده شدند، یرخمئیل ورام وکلوبای.¹⁰ و رام غمیناداب را آورد و غمیناداب نحشون را آورد که رئیس بنی یهودا بود.¹¹ و نحشون سلما را آورد و سلما بوغز را آورد.¹² و بوغز عوبید را آورد و غوبید یسی را آورد.¹³ یسی نخست زاده خویش الیاب را آورد، و دومین ایناداب را، و سومین شمعی را،¹⁴ و چهارمین تثنئیل را و پنجمین زدای را،¹⁵ و ششمین اوضم را و هفتمین داود را آورد.¹⁶ و خواهران ایشان صزوویه و ابیحایل بودند. و پسران صزوویه، آبشای و یوآب و عسائیل، سه نفر بودند.¹⁷ و ابیحایل غماسا را زانید و پدر غماسا یتر اسماعیلی بود.¹⁸ و کالیب بن خصزون از زن خود غزوویه واز یریفوت اولاد به هم رسانید و پسران وی اینانند: یاشر و شوباب و اردون.¹⁹ و غزوویه مُرد وکالیب افرات را به زنی گرفت و او حور را برای وی زایید.²⁰ و حور، اوری را آورد و اوری بصلئیل را آورد.²¹ و بعد از آن، خصزون به دختر ماکیر پدر جلعاد درآمد، او را به زنی گرفت حینی که شصت ساله بود و او سنجوب را برای وی زایید.²² و سنجوب یائیر را آورد و او بیست و سه شهر در زمین جلعاد داشت.²³ و او جشور و آرام را که خوبی یائیر باشد، با قنات و دهات آنها که شصت شهر بود، از ایشان گرفت و جمیع اینها از آن بنی ماکیر پدر جلعاد بودند.²⁴ و بعد از آنکه خصزون در کالیب افراته وفات یافت، آبیّه زن خصزون آشخور پدر تقوع را برای وی زایید.²⁵ و پسران یرخمئیل نخست زاده خصزون نخست زاده اش: رام و بونه و اوزن و اوضم و آخیا بودند.²⁶ و یرخمئیل را زن دیگر مسماة به عطازه بود که مادر اوانام باشد.²⁷ و پسران رام نخست زاده یرخمئیل معص و یامین و عاقر بودند.²⁸ و پسران اوانام: شقایی و یاداع بودند، و پسران شقایی ناداب و ابیشور.²⁹ و اسم زن ابیشور ابیحایل بود و او احبان و فولید را برای وی زایید.³⁰ ناداب سلد و اقایم بودند و سلد بی اولاد مُرد.³¹ و بنی اقایم یسعی و بنی یسعی شیشان و بنی شیشان آحلائی.³² و پسران یاداع برادر شقایی یتر و یوناتان؛ و یتر بی اولاد مُرد.³³ و پسران یوناتان: فالت و زازا. اینها پسران یرخمئیل بودند.³⁴ و شیشان را پسری نبود لیکن دختران داشت و شیشان را غلامی مصری بود که یرحاع نام داشت.³⁵ و شیشان دختر خود را به غلام خویش یرحاع به زنی داد و او عتای را برای وی زایید.³⁶ و عتای ناتان را آورد و ناتان زاباد را آورد.³⁷ و زاباد اقلال را آورد و اقلال عوبید را آورد.³⁸ و عوبید بیهو را آورد، بیهو غزریا را آورد.³⁹ و غزریا حالص را آورد و حالص العاسه را آورد.⁴⁰ و العاسه سسمای را آورد و سسمای سلوم را آورد.⁴¹ و سلوم یقمیا را آورد و یقمیا آیشمع را آورد.⁴² و بنی کالیب برادر یرخمئیل نخست زاده اش میشاع که پدر زیف باشد و بنی ماریشه که پدر خبزون باشد بودند.⁴³ و پسران خبزون: قوزح و تقووح و راقم و شامع.⁴⁴ و شامع راحم پدر یرقعام را آورد و راقم شقایی را آورد.⁴⁵ و پسر شقایی ماعنون و ماعون پدر بیت صور بود.⁴⁶ عیقه متعه کالیب حاران

1 آدم، شبت انوش،² قینان مهلائیل یازد،³ خنوخ متوشالچ لَمک،⁴ نُوح سام حام یافت.⁵ پسران یافت: جومر و ماجوج و مادای و یواوان و ماشک و تیراس.⁶ و پسران جومر: اشکناز و ریفات و ثجرمه.⁷ و پسران یواوان: آلیشه و ترشیش و کتیم و دودانیم.⁸ و پسران حام: کوش و مصرایم و قوت و کنعان.⁹ و پسران کوش: سببا و خویله و سبتا و زعما و سبتکا. و پسران زعما: شبا و ددان.¹⁰ و کوش، نمرود را آورد، و او به جبار شدن در جهان شروع نمود.¹¹ و مصرایم، لودیم و غنایم و لهایم و نفثوحیم را آورد،¹² و فتروسیم و کسلو حیم را که فلسطیم و گفتوریم از ایشان پدید آمدند.¹³ و کنعان نخست زاده خود، صیدون و جت را آورد،¹⁴ و یئوسی و اموری و جرجاشی،¹⁵ و جوی و عرقی و سینی،¹⁶ و اروادی و ضماری و حماتی را.¹⁷ پسران سام: عیلام و آشور و آرفکشاد و لود و آرام و غوص و خول و جاتر و ماشک.¹⁸ و آرفکشاد، شالچ را آورد و شالچ، عابر را آورد.¹⁹ و برای عابر، دو پسر متولد شدند که یکی را فالج نام بود زیرا در ایام وی زمین منقسم شد و اسم برادرش یقطان بود.²⁰ و یقطان، الفوداد و شالف و خصرموت و یازح را آورد؛²¹ و هذورام و اوزال و دقله،²² و ایبال و ابیمایل و شبا،²³ و اوفیر و خویله و یوباب را که جمیع اینها پسران یقطان بودند.²⁴ سام، آرفکشاد سالح،²⁵ عابر فالج زغو،²⁶ سروج ناخور تازح،²⁷ ابرام که همان ابراهیم باشد.²⁸ پسران ابراهیم: اسحاق و اسماعیل.²⁹ این است پیدایش ایشان: نخستزاده اسماعیل: نَبایوت و قیدار و آذنبیل و مبسام،³⁰ و مشماع و ذومه و مسا و خدد و تیما،³¹ و یظور و نافیش و قدمه که اینان پسران اسماعیل بودند.³² و پسران قظوره که متعه ابراهیم بود، پس او زمران و یقشان و مدان و مدیان و یسحاق و شوحا را زایید و پسران یقشان: شبا و ددان بودند.³³ و پسران مدیان عیقه و عیقر و خنوخ و ابیداع و آلدغه بودند. پس جمیع اینها پسران قظوره بودند.³⁴ و ابراهیم اسحاق را آورد؛ و پسران اسحاق عیشو و اسرائیل بودند.³⁵ و پسران عیشو: آلیفاز و زغوئیل و یغوش و یعلام و قوزح.³⁶ پسران آلیفاز: تیمان و اومار و صفی و جعتام و قناز و تمناع و غمالیق.³⁷ پسران زغوئیل: نخت و زارح و شمه و مژه.³⁸ و پسران سعبیر: لوطان و شوبال و صبعون و عنه و دیشون و ایصر و دیشان.³⁹ و پسران لوطان: حوری و هومام و خواهر لوطان تمناع.⁴⁰ پسران شوبال: غلیان و متاحت و عیبال و شفی و اوانام و پسران صبغون: آبه و عنه.⁴¹ و پسران عنه: دیشون و پسران دیشون: حمران و ایشبان و بتران و کران.⁴² پسران ایصر: پلهان و زعوان و یعقان و پسران دیشان: غوص و آران.⁴³ و پادشاهانی که در زمین آدوم سلطنت نمودند، پیش از آنکه پادشاهی بر بنی اسرائیل سلطنت کند، اینانند: بالع بن بغور و اسم شهر او دنهابه بود.⁴⁴ و بالع مُرد و یوباب بن زارح از بصره به جاییش پادشاه شد.⁴⁵ و یوباب مُرد و حوشام از زمین تیمانی به جاییش سلطنت نمود.⁴⁶ و حوشام مُرد و هدد بن بدد که مدیان را در زمین مواب شکست داد در جاییش پادشاه شد و اسم شهرش عویت بود.⁴⁷ و هدد مُرد و سمله از مسریقه به جاییش پادشاه شد.⁴⁸ و سمله مُرد و ساؤل از زخبوت نهر به جاییش پادشاه شد.⁴⁹ و ساؤل مُرد و بعل حانان بن عکبور به جاییش پادشاه شد.⁵⁰ و بعل حانان مُرد و هدد به جاییش پادشاه شد؛ و اسم شهرش فاعی و اسم زنش مهیظنبیل دختر مطرد دختر می دهب بود.⁵¹ و هدد مُرد و امیران آدوم امیر تمناع و امیر آیه و امیر بیتیت بودند.⁵² و امیر اهلویلیتاهه و امیر ایله و امیر فینون؛⁵³ و امیر قناز و امیر تیمان و امیر مبصار؛⁵⁴ و امیر مجدئیل و امیر عیرام؛ اینان امیران آدوم بودند.

را که خواست به او بخشید.¹¹ و کلوب برادر شوخه مجیر را که پدر آشتون باشد آورد.¹² و آشتون بیت رافا و فاسیح تجنه پدر غیر ناحاش را آورد. اینان اهل ریفه می باشد.¹³ و پسران قناز و غتنبیل و سربا بودند؛ و پسر غتنبیل حثات.¹⁴ و مغوثوتای غفره را آورد و سربا، یوآب پدر جیحراشیم را آورد، زیرا که صنعتگر بودند.¹⁵ و پسران کالیب بن یفته، عیزو و ایله و ناغم بودند؛ و پسر ایله قناز بود.¹⁶ و پسران یهلئیل، زیف و زیفه و تیریا و آسرتیل.¹⁷ و پسران عزره یتر و مزد و عافر و یالون (و زن مزد) مریم و شمایی و یسیح پدر آشتفوع را زایید.¹⁸ و زن یهودیه او یازد، پدر جدور، و جابر پدر شوگو و یقوتئیل پدر زانوح را زایید. اما آنان پسران پتیه دختر فرعون که مزد او را به زنی گرفته بود می باشند.¹⁹ و پسران زن یهودیه او که خواهر نحم بود پدر قعیله جرمی و آشتفوع معکاتی بودند.²⁰ و پسران شیمون: آمنون ورتنه و بنحانان و تیلون و پسران یشعی زئزوحیت.²¹ و بنی شیله بن یهودا، غیر پدر لیکه، و لعدده پدر مریشه و قبایل خاندان عاملان کتان نازک از خانواده اشبع بودند.²² و یوقیم و اهل کوزبیا و یوآش و ساراف که در مواب ملک داشتند، و یشوبی لحم؛ و این وقایع قدیم است.²³ و اینان کوزه گر بودند با ساکنان نتاعیم و جدیره که در آنجاها نزد پادشاه به جهت کار او سکونت داشتند.

پسران شمعون

²⁴ پسران شمعون: نفوئیل و یامین و یاریب و زازح و شاول.²⁵ و پسرش شلوم و پسرش مسمام و پسرش مشماع.²⁶ و بنی مشماع پسرش حموئیل و پسرش زگور و پسران شمعی.²⁷ و شمعی را شانزده پسر و شش دختر بود و لکن برادرانش را پسران بسیار نبود و همه قبایل ایشان مثل بنی یهودا زیاد نشدند.²⁸ و ایشان در بئر شبع و مولاده و حصر شوال،²⁹ و در پله و عاصم و تولاد،³⁰ و در بتوئیل و خرمه و صقلغ³¹ و در بیت مرگوت و حصرشوسیم و بیت برئی و شعرایم ساکن بودند. اینها شهرهای ایشان تا زمان سلطنت داود بود.³² و قریه های ایشان عیظام عین و رمون و توکن و عاشان، یعنی پنج قریه بود،³³ و جمیع قریه های ایشان که در پیرامون آن شهرها تا بعل بود. پس مسکنهای ایشان این است و نسب نامه های خود را داشتند.³⁴ و مشوبات و یملیک و یوشه بن امصیا،³⁵ یوئیل و یهوه ابن یوشبیا ابن سربا ابن عسیئیل،³⁶ و آلیوعینای و یعکوبه و یشوحایا و عسایا و عدیئیل و یسیمئیل و بنایا،³⁷ و زیزا ابن شفعی ابن الون بن پدایا ابن شمعی ابن شمعی،³⁸ اینانی که اسم ایشان مذکور شد، در قبایل خود رؤسا بودند و خانه های آبی ایشان بسیار زیاد شد.³⁹ و به مدخل جدورتا طرف شرقی وادی رفتند تا برای گله های خویش چراگاه بجویند.⁴⁰ پس برومند نیکو یافتند و آن زمین وسیع و آرام و امین بود، زیرا که آل حام در زمان قدیم در آنجا ساکن بودند.⁴¹ و اینانی که اسم ایشان مذکور شد، در ایام جزقی پادشاه یهودا آمدند و خیمه های ایشان و معونیان را که در آنجا یافت شدند، شکست دادند و ایشان را تا به امروز تباہ ساخته، در جای ایشان ساکن شده اند زیرا که مرتع برای گله های ایشان در آنجا بود.⁴² و بعضی از ایشان، یعنی پانصد نفر از بنی شمعون به کوه شعیر رفتند؛ و فلطیا و نعریا و رفایا و غزئیل پسران یشعی رؤسای ایشان بودند.⁴³ و بقیه عمالقه را که فرار کرده بودند، شکست داده، تا امروز در آنجا ساکن شده اند.

پسران رؤبین

5 و پسران رؤبین نخست زاده اسرائیل ایناند: (زیرا که او نخست زاده بود و اما به سبب بی عصمت ساختن بستر پدر خویش، حق نخست زادگی او به پسران یوسف بن اسرائیل داده شد. از این جهت نسب نامه او بر حسب نخست زادگی ثبت نشده بود.² زیرا یهودا بر برادران خود برتری یافت و پادشاه از او بود؛ اما نخست زادگی از آن یوسف بود).³ پس پسران رؤبین نخست زاده اسرائیل: خنوک و فلو و حصرون و گرمی.⁴ و پسران یوئیل: پسرش شمعی و پسرش جوج و پسرش شمعی؛⁵ و پسرش میکا و پسرش زایا و پسرش بعل؛⁶ و پسرش بنیزه که تلغت فلناسر پادشاه آشور او را به اسیری برد و او رئیس رؤبیینان بود.⁷ و برادرانش بر حسب قبایل ایشان وقتی که نسب نامه موالید ایشان ثبت گردید، مقدم ایشان

و موسا و جازیز را زایید و حاران جازیز را آورد.⁴⁷ و پسران یهدای راجم و یوتام و جیشان و فالت و عیقه و شاعف.⁴⁸ و معکه منعه کالیب، شازرو ترخنه را زایید.⁴⁹ و او نیز شاعف، پدر مدمته و شوا، پدر مکبنا پدر جعبا را زایید؛ و دختر کالیب عکسه بود.⁵⁰ و پسران کالیب بن خور نخست زاده آفراته ایناند: شوبال پدر قریه یعاریم،⁵¹ و سلما پدر بیت لحم و حاریف پدر بیت جادر.⁵² و پسران شوبال پدر قریه یعاریم ایناند: هرزاه و نصف متوخوت.⁵³ و قبایل قریه یعاریم ایناند: یتریان و فوتیان و شوماتیان و مشراعیان که از ایشان صارعاتیان و ایشطاولیان پیدا شدند.⁵⁴ و بنی سلما بیت لحم و نطوفاتیان و غطروت بیت یوآب و نصف مائحتیان و ضرعیان بودند.⁵⁵ و قبایل کاتبانی که در یعیص ساکن بودند، ترعاتیان و شمعاتیان و شوکاتیان بودند. اینان قینیان اند که از حمت پدرتیت ریکاب بیرون آمدند.

پسران داود

3 و پسران داود که برای او در خبرون زاییده شدند، ایناند: نخست زاده اش آمنون از آخینوعیم یزرعیلیه؛ و دومین دانیال از آبیجایل گرمیلیه؛² و سومین ابشالوم پسر معکه دختر تلمای پادشاه جشور؛ و چهارمین اذونیا پسر حجیت.³ و پنجمین شفقیا از آبیطال و ششمین یترعام از زن او عجله.⁴ این شش برای او در خبرون زاییده شدند که در آنجا هفت سال و شش ماه سلطنت نمود و در اورشلیم سی سه سال سلطنت کرد.⁵ و اینها برای وی در اورشلیم زاییده شدند: شمعی و شوباب و ناتان و سلیمان. این چهار از بتشوع دختر عقیئیل بودند.⁶ و ییحار و آیشامع و آلیفالت.⁷ و نوحه و نافج و یافیع.⁸ و ایشمع و آلیداد و آلیفلط که نه نفر باشند.⁹ همه اینها پسران داود بودند سواي پسران منعه ها. و خواهر ایشان تamar بود.

پادشاهان یهودا

¹⁰ و پسر سلیمان، زحبعام و پسر او ابیا و پسر او آسا و پسر او یهووشافاط.¹¹ و پسر او بورام و پسر او آخزیا و پسر او یوآش.¹² و پسر او امصیا و پسر او غزریا و پسر او یوتام.¹³ و پسر او آحاز و پسر او جزقیبا و پسر او منسی.¹⁴ و پسر او آمون و پسر او یوشیا.¹⁵ و پسران یوشیا نخست زاده اش یوحانان و دومین یهوویاقیم و سومین صدقیبا و چهارمین شلوم.¹⁶ و پسران یهوویاقیم پسر او یکنیا و پسر او صدقیبا.¹⁷ و پسران یکنیا آشیر و پسر او شائتئیل.¹⁸ و ملکیرام و فدایا و سنأصر و یقمیا و هوشامع و ندبیا.¹⁹ و پسران فدایا زرزابل و شمعی و پسران زرزابل مشلام و خننیا و خواهرایشان شلومیت بود.²⁰ و خشوبه و اوهل و بزجیا و خسدیا و یوشب خسد که پنج نفر باشند.²¹ و پسران خننیا فلطیا و ایشعیا، بنی رفایا و بنی آرنان و بنی غوبدیا و بنی شکنیا.²² و شکنیا شمعی و پسران شمعی، حظوش و ییحال و باریح و نعریا و شافاط که شش باشند.²³ و پسران نعریا آلیوعینای و جزقیبا و غزریقام که سه باشند.²⁴ و بنی آلیوعینای هودایا و آلیامیب و فلایا و غقوب و یوحانان و دلایع و غنانی که هفت باشند.

بقیه سبط یهودا

4 بنی یهودا: فارص و حصرون و گرمی و حور و شوبال.² و زایا ابن شوبال یخت را آورد و یخت اُخوماي و لاهد را آورد. ایناند قبایل ضرعاتیان.³ و اینان پسران پدر عیظام اند: یزرعیل و یشما و یدباش و اسم خواهر ایشان هصلفونی بود.⁴ فنوئیل پدر جدور و عازر پدر خوشه اینها پسران حور نخست زاده آفراته پدر بیت لحم بودند.⁵ و آشخور پدر تقوع دو زن داشت: خلا و نعزه.⁶ و نعزه، آخزام و حافر و تیمانی و آخسطاری را برای او زایید؛ اینان پسران نعزه اند.⁷ و پسران خلا: صرت و صوخر و اتنان.⁸ و قوس عانوب و صویبته و قبایل آخرحیل بن هازم را آورد.⁹ و یعیص از برادران خود شریف تر بود و مادرش او را یعیص نام نهاد و گفت: «از این جهت که او را با حزن زاییدم.»¹⁰ و یعیص از خدای اسرائیل استدعا نموده گفت: «کاش که مرا برکت می دادی و حدود مرا وسیع میگردانیدی و دست تو با من می بود و مرا از بلا نگاه می داشتی تا محزون نشوم.» و خدا آنچه

بعینیل بود و زکریا،⁸ و بالغ بن عزاز بن شامع بن یوئیل که در غزوعبر تائبو و بعل مغون ساکن بود،⁹ و به طرف مشرق تا مدخل بیابان از نهر فرات سکن گرفت، زیرا که مواشی ایشان در زمین چلعاد زیاده شد.¹⁰ و در ایام شاؤل ایشان با حاجریان جنگ کردند و آنها به دست ایشان افتادند و در خیمه های آنها در تمامی اطراف شرقی چلعاد ساکن شدند.

پسران جاد

¹¹ و بنی جاد در مقابل ایشان در زمین باشان تا سلخه ساکن بودند.¹² و مقدم ایشان یوئیل بود و دومین شافام و یعنی و شافاط در باشان (ساکن بود).¹³ و برادران ایشان بر حسب خانه های آبی ایشان، میکائیل و مشلام و شبع و یورای و یعکان و زیع و عابر که هفت نفر باشند.¹⁴ اینانند پسران ابیحایل بن حوری این یاروح بن چلعاد بن میکائیل بن ییشیشای بن یحذو ابن بوز.¹⁵ آخی ابن عبیدینیل بن جونی رئیس خاندان آبی ایشان.¹⁶ و ایشان در چلعاد باشان و قریه هایش و در تمامی نواحی شارون تا حدود آنها ساکن بودند.¹⁷ نسب نامه جمیع اینها در ایام یوتام پادشاه یهودا و در ایام یزیعام پادشاه اسرائیل ثبت گردید.¹⁸ از بنی رؤبین و جادیان و نصف سبط منسی شجاعان و مردانی که سپر شمشیر برمی داشتند و تیراندازان و جنگ آزمودگان که به جنگ بیرون می رفتند، چهل و هزار و هفت صد و شصت نفر بودند.¹⁹ و ایشان با حاجریان و یظور و نافیش و نوداب مقاتله نمودند.²⁰ و بر ایشان نصرت یافتند و حاجریان و جمیع رفقای آنها به دست ایشان تسلیم شدند زیرا که در حین جنگ نزد خدا استغاثه نمودند و او ایشان را چونکه بر او توکل نمودند، اجابت فرمود.²¹ پس از مواشی ایشان، پنجاه هزار شتر و دویست و پنجاه هزار گوسفند و دو هزار الاغ و صد هزار مرد به تاراج بردند.²² زیرا چونکه جنگ از جانب خدا بود، بسیاری مقتول گردیدند. پس ایشان به جای آنها تا زمان اسیری ساکن شدند.²³ و پسران نصف سبط منسی در آن زمین ساکن شده، از باشان تا بعل خرمون و سنیر و جبیل خرمون زیاد شدند.²⁴ و اینانند رؤسای خاندان آبی ایشان عافر و یسعی و آلیئیل و غزریئیل و ایرمیا و هودویا یحدیئیل که مردان تنومند شجاع و ناموران و رؤسای خاندان آبی ایشان بودند.²⁵ اما به خدای پدران خود خیانت ورزیده، در پی خدایان قومهای آن زمین که خدا آنها را به حضور ایشان هلاک کرده بود، زنا کردند.²⁶ پس خدای اسرائیل روح فول پادشاه آشور و روح تلغت فلناتر پادشاه آشور را برانگیخت که رؤبیینان و جادیان و نصف سبط منسی را اسیر کرده، ایشان را به خلج و خابور و هارا و نهر جوزان تا امروز برد.

پسران لای

6 بنی لای: جرشون و قهات و مراری.² بنی قهات: عمرام و یسهار و حبرون و غزئیل.³ و بنی عمرام: هارون و موسی و مریم. و بنی هارون: ناداب و ابیهو و الیعازار و ایتامار.⁴ و الیعازار فینحاس را آورد و فینحاس ابیشوع را آورد.⁵ و ابیشوع بقی را آورد و بقی غزی را آورد.⁶ و غزی زرحیا را آورد و زرحیا مرایوت را آورد.⁷ و مرایوت آفریا را آورد و آفریا اخیطوب را آورد.⁸ و اخیطوب صادق را آورد و صادق اخیطوب را آورد.⁹ و اخیطوب غزریا را آورد و غزریا یوحانان را آورد.¹⁰ و یوحانان غزریا را آورد و او در خانه ای که سلیمان در اورشلیم بنا کرد، کاهن بود.¹¹ و غزریا آفریا را آورد و آفریا اخیطوب را آورد.¹² و اخیطوب صادق را آورد و صادق سلوم را آورد.¹³ و سلوم حلقیا را آورد و حلقیا غزریا را آورد.¹⁴ و غزریا سترایا را آورد و سترایا یهوصادق را آورد.¹⁵ و یهوصادق به اسیری رفت هنگامی که خداوند یهودا و اورشلیم را به دست نبوکدنصر اسیر ساخت.¹⁶ پسران لای: جرشوم و قهات و مراری.¹⁷ و اینها است اسمهای پسران جرشوم: لیئیل و شمعی.¹⁸ و پسران قهات: عمرام و یسهار و حبرون و غزئیل.¹⁹ و پسران مراری: محلی و موشی پس اینها قبایل لایوان بر حسب اجداد ایشان است.²⁰ از جرشوم پسرش لیئیل، پسرش یخت، پسرش زفه.²¹ پسرش یوآح پسرش عدو پسرش زارح پسرش یاترای.²² پسران قهات، پسرش غیناداب پسرش فورح پسرش اشیر.²³ پسرش آلفانه پسرش آبیآ ساف پسرش اشیر.²⁴ پسرش تحت پسرش

اورئیل پسرش غزیا، پسرش شاؤل.²⁵ و پسران آلفانه عماسای و آخیفوت.²⁶ و اما آلفانه. پسران آلفانه پسرش صوفای پسرش نخت.²⁷ پسرش آلیاب پسرش یزوحام پسرش آلفانه.²⁸ و پسران سموئیل نخست زاده اش و شینی و دومش آبیآ.²⁹ پسران مراری محلی و پسرش لیئیل پسرش شمعی پسرش غزه.³⁰ پسرش شمعی پسرش هجیا پسرش عسایا.

سرایندگان در هیکل

³¹ و اینانند که داود ایشان را بر خدمت سرود در خانه خداوند تعیین نمود بعد از آنکه تابوت مستقر شد.³² و ایشان پیش مسکن خیمه اجتماع مشغول سراییدن می شدند تا حینی که سلیمان خانه خداوند را در اورشلیم بنا کرد. پس بر حسب قانون خویش بر خدمت خود مواظب شدند.³³ پس آنهايي که با پسران خود معین شدند، اینانند: از بنی قهاتیان همان مغئی ابن یوئیل بن سموئیل.³⁴ بن آلفانه بن یزوحام بن آلیئیل بن نوح،³⁵ ابن صوف بن آلفانه بن مهت بن عماسای،³⁶ ابن آلفانه بن یوئیل بن غزریا بن صفنیا،³⁷ ابن تحت بن اشیر بن آبیآ ساف بن فورح،³⁸ ابن یسهار بن قهات بن لای بن اسرائیل.³⁹ و برادرش آساف که به دست راست وی می ایستاد. آساف بن بزکیا ابن شمعی،⁴⁰ ابن میکائیل بن بعسیا ابن ملکیا،⁴¹ ابن آتی ابن زارح بن عدایا،⁴² ابن ایقان بن زفه بن شمعی،⁴³ ابن یحت بن جرشوم بن لای.⁴⁴ و به طرف چپ برادران ایشان که پسران مراری بودند: ایقان بن قیشی ابن عبیدی ابن ملوک،⁴⁵ ابن خشبیا ابن آمصیا ابن حلقیا،⁴⁶ ابن امصی ابن بانئ ابن شامر،⁴⁷ ابن محلی ابن موشی ابن مراری ابن لای.⁴⁸ و لایوانی که برادران ایشان بودند، به تمامی خدمت مسکن خانه خدا گماشته شدند.⁴⁹ و اما هارون و پسرانش بر مذبح قربانی سوختنی و بر مذبح بخور به جهت تمامی عمل قدس الاقداس قربانی می گذرانیدند تا به جهت اسرائیل موافق هر آنچه موسی بنده خدا امر فرموده بود، کفارہ نمایند.⁵⁰ و اینانند پسران هارون: پسرش العازار، پسرش فینحاس، پسرش ابیشوع.⁵¹ پسرش بقی، پسرش غزی، پسرش زرحیا،⁵² پسرش مرایوت پسرش آفریا پسرش اخیطوب،⁵³ پسرش صادق، پسرش اخیطوب.⁵⁴ و مسکن های ایشان بر حسب موضع ها و حدود ایشان اینها است: از پسران هارون به جهت قبایل قهاتیان زیرا قرعه اول از آن ایشان بود.⁵⁵ پس خبزون در زمین یهودا با حوالی آن به هر طرفش به ایشان داده شد.⁵⁶ و اما زمینهای آن شهر دهاتش را به کالیب بن یفته دادند.⁵⁷ به پسران هارون به جهت شهرهای ملجا خبزون و لینه و حوالی آن، و یتیر و اشتموع و حوالی آن را دادند.⁵⁸ و جیلین و حوالی آن را و دبیر و حوالی آن را،⁵⁹ و عاشان و حوالی آن را و بیت شمس و حوالی آن را،⁶⁰ و از بسط بنیامین جبع و حوالی آن را و غلمت و حوالی آن را و غناتوت و حوالی آن را. پس جمیع شهرهای ایشان بر حسب قبایل ایشان سیزده شهر بود.⁶¹ و به پسران قهات که از قبایل آن سبط باقی ماندند، ده شهر از نصف سبط یعنی از نصف منسی به قرعه داده شد.⁶² و به بنی جرشوم بر حسب قبایل ایشان از بسط یساکار و از بسط اشیر و از بسط نفتالی و از بسط منسی درباشان سیزده شهر.⁶³ و به پسران مراری بر حسب قبایل ایشان از بسط رؤبین و از بسط جاد و از بسط زبولون دوازده شهر به قرعه داده شد.⁶⁴ پس بنی اسرائیل این شهرها را با حوالی آنها به لایوان دادند.⁶⁵ و از بسط بنی یهودا و از بسط بنی شمعون و از بسط بنی بنیامین این شهرها را که اسم آنها مذکور است به قرعه دادند.⁶⁶ و بعضی از قبایل بنی قهات شهرهای حدود خود را از بسط افرایم داشتند.⁶⁷ پس شکیم را با حوالی آن در کوهستان افرام و جازر را با حوالی آن به جهت شهرهای ملجا به ایشان دادند.⁶⁸ و یقمعام را با حوالی آن و بیت خوزون را با حوالی آن.⁶⁹ و آیلون را با حوالی آن و جت رمون را با حوالی آن.⁷⁰ و از نصف سبط منسی، غنیر را با حوالی آن، و بلعام را با حوالی آن، به قبایل باقی مانده بقی قهات دادند.⁷¹ و به پسران جرشوم از قبایل نصف سبط منسی، جولان را در باشان با حوالی آن و غشتازوت را با حوالی آن.⁷² و از بسط یساکار قادش را با حوالی آن و دبره را با حوالی آن.⁷³ و راموت را با حوالی آن و غنیم را با حوالی آن.⁷⁴ و از بسط اشیر مشال را با حوالی آن غبذون را با حوالی آن.⁷⁵ و خقوق را با حوالی آن و زحوب را با حوالی آن.⁷⁶ و از بسط نفتالی قادش را در جلیل با

حوالی آن و حَقون را با حوالی آن و قَریتایم را با حوالی آن.⁷⁷ و به پسران مراری که از لایوان باقی مانده بودند، از سبط زبولون رقمون را با حوالی آن و تابور را با حوالی آن.⁷⁸ و از آن طرف اَرْدُن در برابر اریحا به جانب شرقی اَرْدُن از سبط رُوبین، باضر را در بیابان با حوالی آن و بهضه را با حوالی آن.⁷⁹ و قدیموت را با حوالی آن و مِیْفَعَه را با حوالی آن.⁸⁰ و از سبط جاد راموت را در جلعاد با حوالی آن و مَحْنایم را با حوالی آن.⁸¹ و خشبون را با حوالی آن و یعزیر را با حوالی آن.

پسران یساکار

7 و اما پسران یساکار: تولاع و قُوَه و یاشوب و شمزُون چهار نفر بودند.² و پسران تولاع: غُزَی و رفایا و یریبئیل و یحمای و یبسام و سموئیل؛ ایشان رؤسای خاندان پدر خود تولاع و مردان قوی شجاع در انساب خود بودند، و عدد ایشان در داود بیست و دو هزار و ششصد بود.³ و پسر غُزَی، یزرَحیا و پسران یزرَحیا، میکائیل و غوبدیا و یوئیل و یشیا که پنج نفر و جمیع آنها رؤسا بودند.⁴ و با ایشان بر حسب انساب ایشان و خاندان آباي ایشان، فوجهای لشکر جنگی سی و شش هزار نفر بودند، زیرا که زنان و پسران بسیار داشتند.⁵ و برادران ایشان از جمیع قبایل یساکار مردان قوی شجاع هشتاد و هفت هزار نفر جمیعا در نسب نامه ثبت شدند.

پسران بنیامین

6 و پسران بنیامین: بَالَع و باگر و یدیعئیل، سه نفر بودند.⁷ و پسران بَالَع: اَصْبُون و غُزَی و غُزَیئیل و یریموت و عیری، پنج نفر رؤسای خاندان آبا و مردان قوی شجاع که بیست و دو هزار و سی و چهار نفر از ایشان در نسب نامه ثبت گردیدند.⁸ و پسران باگر: زَمیرَه و یوعاش و آلیعازار و آلیوعینای و غمری و یریموت و آپیا و غناتوت و غلامت. جمیع اینها پسران باگر بودند.⁹ و بیست هزار ودویست نفر از ایشان بر حسب انساب ایشان، رؤسای خاندان آباي ایشان مردان قوی شجاع در نسب نامه ثبت شدند.¹⁰ و پسر یدیعئیل: پلهان و پسران پلهان: یعیش و بنیامین و ایهُود و کتعتَه و زیتان و تَریشیش و آخیشاخر.¹¹ جمیع اینها پسران یدیعئیل بر حسب رؤسای آبا و مردان جنگی شجاع هفده هزار و دویست نفر بودند که در لشکر برای جنگ بیرون می رفتند.¹² و پسران عیر: شَقِیم و حَقِیم و پسر آجیر خوشیم.

پسران نفتالی

13 و پسران نفتالی: یحصیئیل و جونی و یضر و شَلُوم از پسران پلهه بودند.

پسران منسی

14 پسران مَنَسِی اَسریئیل که زوجه اش او را زایید، و ماگیر پدر جلعاد که مُتعه آرامیه وی او را زایید.¹⁵ و ماگیر خواهر حَقِیم و شَقِیم را که به مَعکه مسماة بود، به زنی گرفت؛ و اسم پسر دوم او صلفحاد بود؛ و صلفحاد دختران داشت.¹⁶ و مَعکه زن ماگیر پسری زاییده، او را فَاَرَش نام نهاد و اسم برادرش شازش بود و پسرانش، اَلام و راقم بودند.¹⁷ و پسر اولام پدان بود. اینانند پسران جلعاد بن ماگیر بن مَنَسِی.¹⁸ و خواهر او هَفُولکه ایشهُود و اَبِیغَزَر و مَحَلَه را زایید.¹⁹ و پسران شَمِیداع اَحیان و شَکِیم و لَقجی و اَنبِعام.

پسران افرایم

20 و پسران افرایم شوتالَح و پسرش بازَد و پسرش تَحَت و پسرش اَلِعادا و پسرش تَحَت.²¹ و پسرش زاباد و پسرش شوتالَح و عازَر و اِلِعاد که مردان جَث که در آن زمین مولود شدند، ایشان را کشتند زیرا که برای گرفتن مواشی ایشان فرمود آمده بودند.²² و پدر ایشان افرایم به جهت ایشان روزهای بسیار ماتم گرفت و برادرانش برای تعزیت وی آمدند.²³ پس نزد زن خود درآمد و او حامله شده، پسری زایید و او را بَرِیغَه نام نهاد، از این جهت که در خاندان او بلایی عارض شده بود.²⁴ و دخترش شیره بود که

پسران اشیر

30 پسران اَشیر، یمئه و یشوه و یشوی و بریعه بودند، و خواهر ایشان سارَح بود.³¹ و پسران بریغَه، حایز و مَلکینیل که همان پدر پرزوت باشد.³² حایز، یفلیط و شومیر و خوتام و خواهر ایشان شوعا را آورد.³³ و پسران یفلیط فاشک و پمهال و عَشوت بودند. اینانند بنی یفلیط.³⁴ و پسران شامراخی و زهجه و یخثه و آرام.³⁵ و پسران هیلام برادر وی صُوفَح و یمناع و شالَش و عامال بودند.³⁶ و پسران صُوفَح، شوح و خَرَنفَر و شُوعال و یریری و یمزه.³⁷ و باضر و هُود و شفا و شَلْشَه و یتران و بئیرا.³⁸ و پسران یتز، یفنه و فِسفا و آرا.³⁹ و پسران غَلام، اَرَح و حَئینیل و رَصِیا.⁴⁰ جمیع اینها پسران اَشیر و رؤسای خاندان آباي ایشان و برگزیدگان مردان جنگی و رؤسای سرداران بودند. و شماره ایشان که در لشکر برای جنگ بر حسب نسب نامه ثبت گردید، بیست و شش هزار نفر بود.

نسب نامه شاول

8 و بنیامین نخست زاده خود بَالَع را آورد و دومین اَشبیل و سومش اَحزَح،² و چهارم نُوحَه و پنجم را فارا.³ و پسران بَالَع: اَدار و جیرا و اَبِیهُود.⁴ و اَبِیشوع و نُعمان و اَحُوخ.⁵ و جیرا و شُوفان و خورام بودند.⁶ و اینانند پسران اَحود که رؤسای خاندان آباي ساکنان جَبَع بودند و ایشان را به مَناحت کوچانیدند.⁷ و او نُعمان و اَحیا و جیرا را کوچانید و او غَزَا و اَحیخود را تولید نمود.⁸ و شَحرایم در بلاد موآب بعد از طلاق دادن زنان خود خوشیم و بَعرا فرزندان تولید نمود.⁹ پس از زن خویش که خُوداش نام داشت یوباب و ظبیا و میشا و مَلکام را آورد.¹⁰ و یغوض و شَکِیا و مرمه را که اینها پسران او و رؤسای خاندانهای آبا بودند.¹¹ و از خوشیم ابیطوب و اَلْفَعَل را آورد.¹² و پسران اَلْفَعَل عابَر و مشعام و شامر که اوئو و لُود و دهاتش را بنا نهاد بودند.¹³ و بریعه و شامع که ایشان رؤسای خاندان آباي ساکنان ایلون بودند و ایشان ساکنان جَث را اخراج نمودند.¹⁴ و اَحیو و شاشق و یریفوت.¹⁵ و زَیدیا و عازَد و عادَر.¹⁶ و میکائیل و یشفَه و یوخا پسران بریعه بودند.¹⁷ و زَیدیا و مَشْلام و جَزقی و حابَر،¹⁸ و یشمراي و یزلیاه و یوباب پسران اَلْفَعَل بودند.¹⁹ و یعقیم و زَکری و زَبدی،²⁰ و اَلیعینای و صلتای و ایلینیل،²¹ و آدایا و بریا و شَمزَت پسران شَمعی،²² و یشفان و عابَر و ایلینیل.²³ و عبدوَن و زَکری و حانان،²⁴ و حَئِنیا و عیلام و غنثوتیا،²⁵ و یفدیا و فَنوئیل پسران شاشق بودند.²⁶ و شَمشراي و شَحریا و غتلیا.²⁷ و یعزَشیا و ایلِیا و زَکری پسران یزحام بودند.²⁸ اینان رؤسای خاندان آبا بر حسب انساب خود و سرداران بودند و ایشان در اورشلیم سکونت داشتند.²⁹ و در جَبغون پدر جَبغون سکونت داشت و اسم زنش مَعکه بود.³⁰ و نخست زاده اش غَبْدون بود، پس صور و قِیس و بَعَل و ناداب،³¹ و جَدور و اَحیو و زاگر،³² و مَقْلوت شَماه را آورد و ایشان نیز با برادران خود در اورشلیم در مقابل برادران ایشان ساکن بودند.³³ و نیر قِیس را آورد و قِیس شاول را آورد و شاول یهوناتان و مَلکیشوع و ابیناداب و اَشبَعَل را آورد.³⁴ و پسر یهوناتان مَرِیب بَعَل بود و مَرِیب بَعَل میکا را آورد.³⁵ و پسران میکا، فیتون و مالک و تاربع و آحاز بودند.³⁶ و آحاز یهوعده را آورد، یهوعده غلفت و غزفوت و زَمری را آورد و زَمری موصا را آورد.³⁷ و موصا پسر او را آورد و پسرش رافَه بود و پسرش اَلعاشه و پسرش اَصیل بود.³⁸ و اَصیل را شش پسر بود و نامهای ایشان اینها است: غزریقام و بُکزو و اِسْمعیل و شعریا و غوبدیا و حانان. و جمیع اینها پسران اَصیل اند.³⁹ و پسران عیشق برادر او نخست زاده اش اولام و دومین یغوش و

ناداب،³⁷ و جذور و آخيو و زكريا و مقلوت؛³⁸ و مقلوت شمَام را آورد و ایشان نیز با برادران خود در اورشليم در مقابل برادران ایشان ساکن بودند.³⁹ و نير قيس را آورد و قيس شاول را آورد و شاول يهوناتان و ملكيشوع و اينداد و اشبعل را آورد.⁴⁰ و پسر يهوناتان، مريب بعل بود و مريب بعل ميكا را آورد.⁴¹ و پسر ميكا، فيتون و مالك و تحريص و آحاز بودند.⁴² و آحاز يعزه را آورد و يعزه غلمت و غزموت و زمري را آورد و زمري موصا را آورد.⁴³ و موصا پنهان را آورد و پسرش رفايا و پسرش العاصه و پسرش اصيل.⁴⁴ و اصيل را شش پسر بود و اين است نامهاي ایشان: غزريقام و بكرزو و اسمعيل و شعريا و غوبديا و حانان اينها پسران اصيل مي باشند.

خودکشي شاول

10 و فلسطينيان با اسرائيل جنگ کردند، و مردان اسرائيل از حضور فلسطينيان فرار کردند و در کوه چلبوع کشته شده، افتادند.² و فلسطينيان شاول و پسرانش را به سختي تعاقب نمودند، و فلسطينيان پسران شاول يوناتان و اينداد و ملكيشوع را کشتند.³ و جنگ بر شاول سخت شد و تيراندازان او را دريافتند و از تيراندازان مجروح شد.⁴ و شاول به سلاحدار خود گفت: «شمشير را بکش و به من فرو بر، مبادا اين نامختونان بيابند و مرا افتضاح کنند.» اما سلاحدارش نخواست زير که بسيار مي ترسيد؛ پس شاول شمشير را گرفته بر آن افتاد.⁵ و سلاحدارش چون شاول را مرده ديد، او نیز بر شمشير افتاده، بفرود.⁶ و شاول مُرد و سه پسرش و تمامي اهل خانه اش همراه وي مردند.⁷ و چون جميع مردان اسرائيل که در وادي بودند، اين را ديدند که لشکر منهزم شده، و شاول و پسرانش مرده اند، ایشان نیز شهرهاي خود را ترک کرده، گريختند و فلسطينيان آمده، در آنها قرار گرفتند.⁸ و روز ديگر واقع شد که چون فلسطينيان آمدند تا کشتگان را برهنه نمايند، شاول و پسرانش را در کوه چلبوع افتاده يافتند.⁹ پس او را برهنه ساخته، سر و اسلحه اش را گرفتند و آنها را به زمين فلسطينيان به هر طرف فرستادند تا به بتها و قوم خود مژده برسانند.¹⁰ و اسلحه اش را در خانه خدايان خود گذاشتند و سرش را در خانه داجون به ديوار کوبيدند.¹¹ و چون تمامي اهل ياييش جلعاد آنچه را که فلسطينيان به شاول کرده بودند شنيدند،¹² جميع شجاعان برخاسته، جسد شاول و جسد هاي پسرانش را برداشته، آنها را به ياييش آوردند، استخوانهاي ایشان را زير درخت بلوط که در ياييش است، دفن کردند و هفت روز روزه داشتند.¹³ پس شاول به سبب خيانتي که به خداوند ورزيده بود مُرد، به جهت کلام خداوند که آن را نگاه نداشته بود، و از اين جهت نیز که از صاحبه اجنه سؤال نموده بود.¹⁴ و چونکه خداوند را نطلبیده بود، او را کشت و سلطنت او را به داود بن يسي برگردانيد.

داود، پادشاه اسرائيل

11 و تمامي اسرائيل نزد داود در خبزون جمع شده، گفتند: «اينک ما استخوانها و گوشت تو مي باشيم.»² و قبل از اين نیز هنگامي که شاول پادشاه مي بود، تو اسرائيل را بيرون مي بردي و درون مي آوردی؛ و يهوه خدايت تو را گفت که: تو قوم من اسرائيل را شبناني خواهي نمود و تو بر قوم من اسرائيل پيشوا خواهي شد.»³ و جميع مشايخ اسرائيل نزد پادشاه به خبزون آمدند و داود با ایشان به حضور خداوند در خبزون عهد بست، و داود را بر حسب کلامي که خداوند به واسطه سموئيل گفته بود به پادشاهي اسرائيل مسح نمودند.⁴ و داود و تمامي اسرائيل به اورشليم که ييوس باشد، آمدند و ييوسيان در آن زمين ساکن بودند.⁵ و اهل ييوس به داود گفتند: «به اينجا داخل نخواهي شد.» اما داود قلعه ضهيون را که شهر داود باشد بگرفت.⁶ و داود گفت: «هر که ييوسيان را اول مغلوب سازد، رئيس و سردار خواهد شد.» پس يوباب بن ضويه اول بر آمد و رئيس شد.⁷ و داود در آن قلعه ساکن شد، از آن جهت آن را شهر داود ناميدند.⁸ و شهر را به اطراف آن و گرداگرد ملوه بنا کرد و يوباب باقي شهر را تعمير نمود.⁹ و داود ترقي کرده، بزرگ مي شد و يهوه صبايوت با وي مي بود.

سومين آيلفط.⁴⁰ و پسران اولام، مردان زورآور شجاع و تيرانداز بودند؛ و پسران و پسران پسران ایشان بسيار يعني صد و پنجاه نفر بودند. جميع اينها از بني بنيامين مي باشند.

ساکنان اورشليم

9 و تمامي اسرائيل بر حسب نسب نامه هاي خود شمرده شدند، و اينک در کتاب پادشاهان اسرائيل مکتوب اند و يهودا به سبب خيانت خود به بابل اسيري رفتند.² و کساني که اول در مُلکها و شهرهاي ایشان سکونت داشتند، اسرائيليان و کاهنان و لاويان و تئينيم بودند.³ و در اورشليم بعضي از بني يهودا و از بني بنيامين و از بني افرايم و مئسي ساکن بودند.⁴ عوتاي ابن عميهود بن عمري ابن امري ابن باني از بني فارص بن يهودا.⁵ و از شيلونيان نخست زاده اش عساي و پسران او.⁶ و از بني زارح يغوئيل و براران ایشان ششصد و نود نفر.⁷ و از بني بنيامين سلو ابن مشلام بن هودويا ابن هسنواه.⁸ و بينيا ابن يزوحام و ايله بن غزي ابن مکري و مشلام بن شفتيا بن زاؤئيل بن بينيا.⁹ و برادران ایشان بر حسب انساب ایشان نه صد و پنجاه و شش نفر. جميع اينها رؤساي اجداد بر حسب خاندهاي آباي ایشان بودند.¹⁰ و از کاهنان، يدعيا و يهوياريب و ياکين،¹¹ غزريا ابن حلقيا ابن مشلام بن صادوق بن مرايوت بن اخيظوب رئيس خانه خدا،¹² و عدايا ابن يزوحام بن فشخور بن ملکيا و معساي ابن غدئيل بن يحزيره بن مشلام بن مشليميت بن امير.¹³ و برادران ایشان که رؤساي خاندان آباي ایشان بودند، هزار و هفتصد شصت نفر که مردان رشيد به جهت عمل خدمت خانه خدا بودند.¹⁴ و از لاويان شمعي ابن خشوب بن غزريقام بن خشيا از بني مراري.¹⁵ و بققر و حازش و جلال و متنيا ابن ميکا ابن زکري ابن آساف.¹⁶ و غوبديا ابن شمعي ابن جلال و بن يدوثون و برخيا ابن آسا ابن آلفانه که در دهات نطوفاتيان ساکن بود.¹⁷ و در بانان، سلوم و عقوب و ظلمون و اخيمان و برادران ایشان. و سلوم رئيس بود.¹⁸ و ایشان تا الان بر دروازه شرقي پادشاه (مي باشند) و در بانان فرقه بني لاوي بودند.¹⁹ و سلوم بن قوري ابن آبيا ساف بن قورح و برادرانش از خاندان پدرش يعني بني قورح که ناظران عمل خدمت و مستحفظان دروازه هاي خيمه بودند و پدران ایشان ناظران اردوي خداوند و مستحفظان مدخل آن بودند.²⁰ و فيئحاس بن العازار، سابق رئيس ایشان بود. و خداوند با وي مي بود.²¹ و زکريا ابن مشلما دربان دروازه خيمه اجتماع بود.²² و جميع ايناني که براي درباري دروازه ها منتخب شدند، دويست دوازده نفر بودند و ایشان در دهات خود بر حسب نسب نامه هاي خود شمرده شدند که داود و سموئيل رائي ایشان را بر ويظيفه هاي ایشان گماشته بودند.²³ پس ایشان و پسران ایشان بر دروازه هاي خانه خداوند و خانه خيمه براي نگهداري آن گماشته شدند.²⁴ و دربانان به هر چهار طرف يعني مشرق و مغرب و شمال و جنوب بودند.²⁵ و برادران ایشان که در دهات خود بودند، هر هفت روز نوبت به نوبت با ایشان مي آمدند.²⁶ زيرا چهار رئيس دربانان که لاويان بودند، منصب خاص داشتند و ناظران حجره ها و خزانه هاي خانه خدا بودند.²⁷ و به اطراف خانه خدا منزل داشتند زيرا که نگاه بانيش بر ایشان بود، و باز کردن آن هر صبح بر ایشان بود.²⁸ و بعضي از ایشان بر آلات خدمت مأمور بودند، چونکه آنها را به شماره مي آوردند و به شماره بيرون مي بردند.²⁹ از ایشان بر اسباب و جميع آلات قدس و آرد نرم و شراب و روغن و بخور و عطريات مأمور بودند.³⁰ و بعضي از پسران کاهنان، عطريات خوشبو را ترکيب مي کردند.³¹ و متنيا که از جمله لاويان و نخست زاده سلوم قورحي بود، بر عمل مطبوعات گماشته شده بود.³² و بعضي از برادران ایشان از پسران قهاتيان، بر نان تقديمه مأمور بودند تا آن را در هر روز سبت مهيا سازند.³³ و مغنيان از رؤساي خاندان آباي لاويان در حجره ها سکونت داشتند و از کار ديگر فارغ بودند زيرا که روز و شب در کار خود مشغول مي بودند.³⁴ اينان رؤساي خاندان آباي لاويان و بر حسب انساب خود رئيس بودند و در اورشليم سکونت داشتند.

³⁵ و در جبغون، پدر جبغون، يعوئيل سکونت داشت و اسم زنش معکه بود.³⁶ و نخست زاده اش عبودن بود، پس صور و قيس و بعل و نير و

شجاعان داود

ارمیا و یحزیئیل و یوحانان و یوزاباد جدیراتی،⁵ و آلعوزای و یریموت و بعلیا و شقریا و شققیای خزوفی،⁶ و آلقانه و یشبا و عزرائیل و یوعزر و یشبعام که از قوزحیان بودند،⁷ و یوعیله و زبدیا پسران یروحام جدوری.⁸ و بعضی از جادیان که مردان قوی شجاع و مردان جنگ آزموده و مسلح به سپر و تیراندازان که روی ایشان مثل روی شیر و مانند غزال کوهی تیزرو بودند، خوشتن را نزد داود در ملاذ بیابان جدا ساختند،⁹ که رئیس ایشان عازر و دومین غوبدیا و سومین آلیاب بود،¹⁰ و چهارمین مشمته و پنجمین ارمیا،¹¹ و ششم غثای و هفتم آلیئیل،¹² و هشتم یوحانان و نهم آزاباد،¹³ و دهم ارمیا و یازدهم مکبتای.¹⁴ اینان از بنی جاد رؤسای لشکر بودند که کوچکتر ایشان برابر صد نفر و بزرگتر برابر هزار نفر می بود.¹⁵ اینانند که در ماه اول از اردن عبور نمودند هنگامی که آن از تمامی حدودش سیلان کرده بود و جمیع ساکنان و ادیها را هم به طرف مشرق و هم به طرف مغرب منهزم ساختند.¹⁶ و بعضی از بنی بنیامین و یهودا نزد داود به آن ملاذ آمدند.¹⁷ داود به استقبال ایشان بیرون آمده، ایشان را خطاب کرده، گفت: «اگر با سلامتی برای اعانت من نزد من آمدید، دل من با شما ملصق خواهد شد؛ و اگر برای تسلیم نمودن من به دست دشمنان آمدید، با آنکه ظلمی در دست من نیست، پس خدای پدران ما این را ببیند و انصاف نماید.»¹⁸ آنگاه روح بر عماسای که رئیس شلاشیم بود نازل شد (و او گفت): «ای داود ما از آن تو و ای پسر یسی ما با تو هستیم؛ سلامتی، سلامتی بر تو باد، و سلامتی بر انصار تو باد زیرا خدای تو نصرت دهنده تو است.» پس داود ایشان را پذیرفته، سرداران لشکر ساخت.¹⁹ و بعضی از مئسی به داود ملحق شدند هنگامی که او همراه فلسطینیان برای مقاتله با شاول می رفت؛ اما ایشان را مدد نکردند زیرا که سرداران فلسطینیان بعد از مشورت نمودن، او را پس فرستاده، گفتند که: «او با سرهای ما به آقایی خود شاول ملحق خواهد شد.»²⁰ و هنگامی که به صقلع می رفت، بعضی از مئسی به او پیوستند یعنی غدناح و یوزاباد و یدیعئیل و میکائیل و یوزاباد و آلیهو و صلتای که سرداران هزارهای مئسی بودند.²¹ ایشان داود را به مقاومت فوجهای (عمالقه) مدد کردند، زیرا جمیع ایشان مردان قوی شجاع و سردار لشکر بودند.²² زیرا در آن وقت، روز به روز برای اعانت داود نزد وی می آمدند تا لشکر بزرگ، مثل لشکر خدا شد.²³ و این است شماره افراد آنانی که برای جنگ مسلح شده، نزد داود به خبزون آمدند تا سلطنت شاول را بر حسب فرمان خداوند به وی تحویل نمایند.²⁴ از بنی یهودا شش هزار و هشتصد نفر که سپر و نیزه داشتند و مسلح جنگ بودند.²⁵ از بنی شمعون هفت هزار و یکصد نفر که مردان قوی شجاع برای جنگ بودند.²⁶ از بنی لاوی چهار هزار و ششصد نفر.²⁷ و یهویداع رئیس بنی هارون و سه هزار و هفتصد نفر همراه وی.²⁸ و صادق که جوان قوی و شجاع بود با بیست و دو سردار از خاندان پدرش.²⁹ و از بنی بنیامین سه هزار نفر از برادران شاول و تا آن وقت اکثر ایشان وفای خاندان شاول را نگاه می داشتند.³⁰ و از بنی افرایم بیست هزار و هشتصد نفر که مردان قوی و شجاع و در خاندان پدران خویش نامور بودند.³¹ و از نصف سبط مئسی هجده هزار نفر که به نامهای خود تعیین شده بودند که بیابند و داود را به پادشاهی نصب نمایند.³² و از بنی یساکار کسانی که از زمانها مخبر شده، می فهمیدند که اسرائیلیان چه باید بکنند، سرداران ایشان دوست نفر و جمیع برادران ایشان فرمان بردار ایشان بودند.³³ و از زبولون پنجاه هزار نفر که با لشکر بیرون رفته، می توانستند جنگ را با همه آلات حرب بیارایند و صف آرای کنند و دو دل نبودند.³⁴ و از نفتالی هزار سردار و با ایشان سی و هفت هزار نفر با سپر و نیزه.³⁵ و از بنی دان بیست و هشت هزار و ششصد نفر برای جنگ مهیا شدند.³⁶ و از آشیر چهل هزار نفر که با لشکر بیرون رفته، می توانستند جنگ را مهیا سازند.³⁷ و از آن طرف اردن از بنی جاد و نصف سبط مئسی صد و بیست هزار نفر که با جمیع آلات لشکر برای جنگ (مهیا شدند).³⁸ جمیع اینها مردان جنگی بودند که بر صف آرائی قادر بودند با دل کامل به خبزون آمدند تا داود را بر تمامی اسرائیل به پادشاهی نصب نمایند، و تمامی بقیه اسرائیل نیز برای پادشاه ساختن داود یک دل بودند.³⁹ و در آنجا با داود سه روز اکل و شرب نمودند زیرا که برادران ایشان به جهت ایشان تدارک دیده بودند.⁴⁰ و مجاوران ایشان نیز تا یساکار و زبولون و نفتالی نان بر الاغها و شتران و قاطران و گاوان آوردند و ماکولات از آرد و

¹⁰ و اینانند رؤسای شجاعانی که داود داشت که با تمامی اسرائیل او را در سلطنتش تقویت دادند تا او را بر حسب کلامی که خداوند درباره اسرائیل گفته بود پادشاه سازد.¹¹ و عدد شجاعانی که داود داشت این است: ییشبعام بن حکونی که سردار شلیشیم بود که بر سیصد نفر نیزه خود را حرکت داد و ایشان را در یک وقت کشت.

¹² و بعد از او آلعازار بن نوذوی آخوخی که یکی از آن سه شجاع بود. ¹³ او با داود در فسدمیم بود وقتی که فلسطینیان در آنجا برای جنگ جمع شده بودند، و قطعه زمین پُر از جو بود، و قوم از حضور فلسطینیان فرار می کردند.¹⁴ و ایشان در میان آن قطعه زمین ایستاده، آن را محافظت نمودند، و فلسطینیان را شکست دادند و خداوند نصرت عظیمی به ایشان داد.¹⁵ و سه نفر از آن سی سردار به صخره نزد داود به مغاره غذلام فرود شدند و لشکر فلسطینیان در وادی رفائیم اردو زده بودند.¹⁶ و داود در آن وقت در ملاذ خویش بود، و قراول فلسطینیان آن وقت در بیت لحم بودند.¹⁷ و داود خواهش نموده، گفت: «کاش کسی مرا از آب چاهی که نزد دروازه بیت لحم است بنوشاند.»¹⁸ پس آن سه مرد، لشکر فلسطینیان را از میان شکافته، آب را از چاهی که نزد دروازه بیت لحم است کشیده، برداشتند و آن را نزد داود آوردند؛ اما داود نخواست که آن را بنوشد و آن را به جهت خداوند بریخت،¹⁹ و گفت: «ای خداوند من حاشا از من که این کار را بکنم! آیا خون این مردان را بنوشم که جان خود را به خطر انداختند زیرا به خطر جان خود آن را آوردند؟» پس نخواست که آن را بنوشد؛ کاری که این سه مرد شجاع کردند این است.²⁰ و آپیشای برادر یوآب سردار آن سه نفر بود و او نیز نیزه خود را بر سیصد نفر حرکت داده، ایشان را کشت و در میان آن سه نفر اسم یافت.²¹ در میان آن سه نفر از دو مکرم تر بود؛ پس سردار ایشان شد، لیکن به سه نفر اول نرسید.²² و بنایا ابن یهویداع پسر مردی شجاع قصبیئیلی بود که کارهای عظیم کرده بود، و پسر آریئیل موآبی را کشت و در روز برف به حفره ای فرود شده، شیری را کشت.²³ و مرد مصری بلند قد را که قامت او پنج ذراع بود کشت، و آن مصری در دست خود نیزه ای مثل نورد نساجان داشت؛ اما او نزد وی با چوب دستی رفت و نیزه را از دست مصری ربوده، وی را با نیزه خودش کشت.²⁴ بنایا ابن یهویداع این کارها را کرد و در میان آن سه مرد شجاع اسم یافت.²⁵ اینک او از آن سی نفر مکرم تر شد، لیکن به آن سه نفر اول نرسید و داود او را بر اهل مشورت خود برگماشت.²⁶ و نیز از شجاعان لشکر، عسائیل برادر یوآب و آلحانان بن نوذوی بیت لحمی،²⁷ و شقوت هزوری و حالص فلونی،²⁸ و غیرا ابن عقیش تقوعی و ابیغزر غناوتی،²⁹ و سبکای خوشاتی و عیلائی آخوخی،³⁰ و مهران نظوفاتی و خالد بن بعته نظوفاتی،³¹ و ائای ابن ربیای از جعه بنی بنیامین و بنایای فرعاوثی،³² و خورای از وادیهای جاعش و آبیئیل غزباتی،³³ و غزموت بحزومی و ایخبای شعلبونی.³⁴ و از بنی هاشم جزونی یوناتان بن شاجای هراری،³⁵ و آخیام بن ساکار هراری و الیفال بن اور،³⁶ و حافر مکیراتی و آخیای فلونی،³⁷ و حصروی گرملی و نعرای ابن آزبای،³⁸ و یوئیل برادر ناتان و مبحار بن هجری،³⁹ و صالح عمونی و نحرای بیژوتی که سلاحدار یوآب بن صزویه بود.⁴⁰ و عیرای یتری و جازب یتری،⁴¹ و اوریای جئی و زاباد بن آحلائی،⁴² و غدینا ابن شیزای رؤبیینی که سردار رؤبیینان بود و سی نفر همراهش بودند.⁴³ و حانان بن معکه و یوشافاط متنی،⁴⁴ و غزبای غشترزوتی و شاماع و یغوئیل پسران خوتام غزوعیری،⁴⁵ و یدیعئیل بن شمیری و برادرش یوخای تیسی،⁴⁶ و آلیئیل از مخویم و یرببای یو شویا پسران الناعم و یتقه موآبی،⁴⁷ و آلیئیل و غوبید و یعیسئیل مضوباتی.

12 و اینانند که نزد داود به صقلع آمدند، هنگامی که او هنوز از ترس شاول بن قیس گرفتار بود، و ایشان از آن شجاعان بودند که در جنگ معاون او بودند.² و به کمان مسلح بودند و سنگها و تیرها از کمانها از دست راست و دست چپ می انداختند و از برادران شاول بنیامینی بودند.³ سردار ایشان آخیعزر بود، و بعد از او یوآش پسران شماعه جبعاتی و یزئیل و فالط پسران غزموت و براهه و ییهوی عناتوتی،⁴ و بشمعبای جبعونی که در میان آن سی نفر شجاع بود، و بر آن سی نفر برتری داشت و

قرصهای انجیر و کشمش و شراب و روغن و گاو و گوسفندان به فراوانی آوردند چونکه در اسرائیل شادمانی بود.

بازگرداندن تابوت عهد

13 و داود با سرداران هزاره و صده و با جمیع رؤسا مشورت کرد.² و داود به تمامی جماعت اسرائیل گفت: «اگر شما مصلحت می دانید و اگر این از جانب یهوه خدای ما باشد، نزد برادران خود که در همه زمینهای اسرائیل باقی مانده اند، به هر طرف بفرستیم و با ایشان کاهنان و لایوانی که در شهرهای خود و حوالی آنها می باشند، نزد ما جمع شوند،³ و تابوت خدای خویش را باز نزد خود بیاوریم چونکه در ایام شاول نزد آن مسألت نمودیم.»⁴ و تمامی جماعت گفتند که: «چنین بکنیم.» زیرا که این امر به نظر تمامی قوم پسند آمد.⁵ پس داود تمامی اسرائیل را از شیخوهر مصر تا مدخل حمت جمع کرد تا تابوت خدا را از قریت یعاریم بیاورند.⁶ و داود و تمامی اسرائیل به بعله که همان قریت یعاریم است و از آن یهودا بود، بر آمدند تا تابوت خدا یهوه را که در میان کرویبيان در جایی که اسم او خوانده می شود ساکن است، از آنجا بیاورند.⁷ و تابوت خدا را بر ارابه ای تازه از خانه آپیناداب آوردند و غزا و اخیو ارابه را می رانندند.⁸ و داود و تمامی اسرائیل با سرود و بربط و عود و دف و سنج و کرنا به قوت تمام به حضور خدا و جد می نمودند.⁹ و چون به خرمنگاه کیدون رسیدند غزا دست خود را دراز کرد تا تابوت را بگیرد زیرا گاوان می لغزیدند.¹⁰ و خشم خداوند بر غزا افروخته شده، او را زد از آن جهت که دست خود را به تابوت دراز کرد و در آنجا به حضور خدا مرد.¹¹ و داود محزون شد چونکه خداوند بر غزا رخنه نمود و آن مکان را تا امروز فارص غزا نامید.¹² و در آن روز داود از خدا ترسان شده، گفت: «تابوت خدا را نزد خود چگونه بیاورم؟»¹³ پس داود تابوت را نزد خود به شهر داود نیاورد بلکه آن را به خانه غوبید آدوم جثی برگردانید.¹⁴ و تابوت خدا نزد خاندان غوبید آدوم در خانه اش سه ماه ماند و خداوند خانه غوبید آدوم و تمامی مایملک او را برکت داد.

خانه و خاندان داود

14 و حیرام پادشاه صور، قاصدان با چوب سرو آزاد و بنایان و نجاران نزد داود فرستاده تا خانه ای برای او بسازند.² و داود دانست که خداوند او را به پادشاهی اسرائیل استوار داشته است، زیرا که سلطنتش به خاطر قوم او اسرائیل به درجه بلند برافراشته شده بود.³ و داود در اورشلیم با زنان گرفت، و داود پسران و دختران دیگر تولید نمود.⁴ و این است نامه‌های فرزندان که در اورشلیم برای وی به هم رسیدند: شموع و شوباب و ناتان و سلیمان،⁵ و بیحار و آلیشوع و آلیفالط،⁶ و نوجه و نافع و یافیع،⁷ و آلیشامع و بعلیاداع و آلیقلط. پیروزی داود بر فلسطینیان⁸ و چون فلسطینیان شنیدند که داود به پادشاهی تمام اسرائیل مسح شده است، پس فلسطینیان برآمدند تا داود را (برای جنگ) بطلبند؛ و چون داود شنید، به مقابله ایشان برآمد.⁹ و فلسطینیان آمده، در وادی رفائیم منتشر شدند.¹⁰ و داود از خدا مسألت نموده، گفت: «آیا به مقابله فلسطینیان برآیم و آیا ایشان را به دست من تسلیم خواهی نمود؟» خداوند او را گفت: «برای وایشان را به دست تو تسلیم خواهم کرد.»¹¹ پس به بعل فراصیم برآمدند و داود ایشان را در آنجا شکست داد و داود گفت: «خدا بر دشمنان من به دست من مثل رخنه آب رخنه کرده است.» بنابراین آن مکان را بعل فراصیم نام نهادند.¹² و خدایان خود را در آنجا ترک کردند و داود امر فرمود که آنها را به آتش بسوزانند.¹³ و فلسطینیان بار دیگر در آن وادی منتشر شدند.¹⁴ و داود باز از خدا سؤال نمود و خدا او را گفت: «از عقب ایشان مرو بلکه از ایشان رو گردانیده، در مقابل درختان توت به ایشان نزدیک شو.»¹⁵ و چون در سر درختان توت آواز قدمها بشنوی، آنگاه برای جنگ بیرون شو، زیرا خدا پیش روی تو بیرون رفته است تا لشکر فلسطینیان را مغلوب سازد.»¹⁶ پس داود بر وفق آنچه خدا امر فرموده بود، عمل نمود و لشکر فلسطینیان را از چبغون تا جازز شکست دادند.¹⁷ و اسم داود در جمیع اراضی شیوع یافت و خداوند ترس او را بر تمامی امت ها مستولی ساخت.

آوردن تابوت عهد به اورشلیم

15 و داود در شهر خود خانه ها بنا کرد و مکانی برای تابوت خدا فراهم ساخته، خیمه ای به جهت آن برپا نمود.² آنگاه داود فرمود که غیر از لایوان کسی تابوت خدا را بر ندارد زیرا خداوند ایشان را برگزیده بود تا تابوت خدا بردارند و او را همیشه خدمت نمایند.³ و داود تمامی اسرائیل را در اورشلیم جمع کرد تا تابوت خداوند را به مکانی که برایش مهیا ساخته بود، بیاورند.⁴ و داود پسران هارون و لایوان را جمع کرد.⁵ از بنی قهات اوریشیل رئیس و صد بیست نفر برادرانش را.⁶ از بنی مراری، عسایای رئیس و دوست بیست نفر برادرانش را.⁷ از بنی جرشوم، یوئیل رئیس و صد وسی نفر برادرانش را.⁸ از بنی ایصافان، شمعای رئیس و دوست نفر برادرانش را.⁹ از بنی حزون، ایلیئیل رئیس و هشتاد نفر برادرانش را.¹⁰ از بنی غزئیل، عمیناداب رئیس و صد و دوازده نفر برادرانش را.¹¹ و داود صادق و ابیاتارگهنه و لایوان یعنی اریئیل و عسایا و یوئیل و شمعیا و ایلیئیل و عمیناداب را خوانده،¹² به ایشان گفت: «شما رؤسای خاندانهای آبی لایوان هستید؛ پس شما و برادران شما خویشتن را تقدیس نمایید تا تابوت یهوه خدای اسرائیل را به مکانی که برایش مهیا ساخته ام بیاورید.¹³ زیرا از این سبب که شما دفعه اول آن را نیاوردید، یهوه خدای ما بر ما رخنه کرد، چونکه او را بر حسب قانون نطلبیدیم.»¹⁴ پس کاهنان و لایوان خویشتن را تقدیس نمودند تا تابوت یهوه خدای اسرائیل را بیاورند.¹⁵ و پسران لایوان بر وفق آنچه موسی بر حسب کلام خداوند امر فرموده بود، چوب دستیهای تابوت خدا را بر کتفهای خود گذاشته، آن را برداشتند.¹⁶ و داود رؤسای لایوان را فرمود تا برادران خود مغنیان را با آلات موسیقی از عودها و بربطها سنجها تعیین نمایند، تا به آواز بلند و شادمانی صدا زنند.¹⁷ پس لایوان هیمان بن یوئیل و از برادران او آساف بن بزکیا و از برادران ایشان بنی مراری ایتنان بن قوشیا را تعیین نمودند.¹⁸ و با ایشان از برادران درجه دوم خود: زکریا و بین و یعیئیل و شمیراموت و یحییئیل و عثی و الیاب و بنایا و معسیا و متتیا و آلیقلیا و مقنیا و غوبید آدوم و یعیئیل دربانان را.¹⁹ و از مغنیان: هیمان و آساف و ایتنان را با سنجهای برنجین تا بنوازند.²⁰ و زکریا و غزئیل و شمیراموت و یحییئیل و عثی و الیاب و معسیا و بنایا را با عودها بر الاموت.²¹ و متتیا و آلیقلیا و مقنیا و غوبید آدوم و یعیئیل و غزریا را با بربطهای بر ثمانی تا پیشروی نمایند.²² و کنتیا رئیس لایوان بر نغمات بود و مغنیان را تعلیم می داد زیرا که ماهر بود.²³ و بزکیا و آلقانه دربانان تابوت بودند.²⁴ و شبنیا و یوشافاط و نئنیئیل و عسایا و زکریا و بنایا و آلیعزر گهنه پیش تابوت خدا کرنا می نواختند، و غوبید آدوم و یحیی دربانان تابوت بودند.²⁵ و داود و مشایخ اسرائیل و سرداران هزاره رفتند تا تابوت عهد خداوند را از خانه غوبید آدوم با شادمانی بیاورند.²⁶ و چون خدا لایوان را که تابوت عهد خداوند را برمی داشتند اعانت کرد، ایشان هفت گاو و هفت قوچ ذبح کردند.²⁷ و داود و جمیع لایوانی که تابوت را برمی داشتند و مغنیان و کنتیا که رئیس نغمات مغنیان بود به کتان نازک ملبس بودند، و داود ایفود کتان دربرداشت.²⁸ و تمامی اسرائیل تابوت عهد خداوند را به آواز شادمانی و آواز بوق و کرنا و سنج و عود و بربط می نواختند.²⁹ و چون تابوت عهد خداوند وارد شهر داود می شد، میکال دختر شاول از پنجره نگریست و داود پادشاه را دید که رقص و وجد می نماید، او را در دل خود خوار شمرد.

سرود داود

16 و تابوت خدا را آورده، آن را در خیمه ای که داود برایش برپا کرده بود، گذاشتند؛ و قربانی های سوختنی و ذبایح سلامتی به حضور خدا گذرانیدند.² و چون داود از گذرانیدن قربانی های سوختنی و ذبایح سلامتی فارغ شد، قوم را به اسم خداوند برکت داد.³ و به جمیع اسرائیلیان به مردان و زنان به هر یکی یک گرده نان و یک پاره گوشت و یک قرص کشمش بخشید.⁴ و بعضی لایوان برای خدمتگزاری پیش تابوت خداوند تعیین نمود تا یهوه خدای اسرائیل را ذکر نمایند و شکر گویند و تسبیح خوانند،⁵ یعنی آساف رئیس و بعد از او زکریا و یعیئیل و

عمل آور زیرا خدا با تو است.»³ و در آن شب واقع شد که کلام خدا به ناتان نازل شده، گفت: «برو و به بنده من داود بگو خداوند چنین می فرماید: تو خانه ای برای سکونت من بنا نخواهی کرد.⁵ زیرا از روزی که بنی اسرائیل را بیرون آوردم تا امروز در خانه ساکن نشده ام بلکه از خیمه به خیمه و مسکن به مسکن گردش کرده ام.⁶ و به هر جای که با تمامی اسرائیل گردش کرده ام، آیا به احدی از داوران اسرائیل که برای رعایت قوم خود مأمور داشتیم، سخنی گفتم که چرا خانه ای از سرو آزاد برای من بنا نکردید؟⁷ و حال به بنده من داود چنین بگو: یهوه صباوت چنین می فرماید: من تو را از چراگاه از عقب گوسفندان گرفتم تا پیشوای قوم من اسرائیل باشی.⁸ و هر جای که می رفتی، من با تو می بودم و جمیع دشمنانت را از حضور تو منقطع ساختم و برای تو اسمی مثل اسم بزرگانی که بر زمین اند پیدا کردم.⁹ و به جهت قوم خود اسرائیل مکانی تعیین نمودم و ایشان را غرس کردم تا در مکان خویش ساکن شده، باز متحرک نشوند، و شریران ایشان را دیگر مثل سابق ذلیل نسازند.¹⁰ و از ایامی که داوران را بر قوم خود اسرائیل تعیین نمودم و تمامی دشمنانت را مغلوب ساختم، تو را خبر می دادم که خداوند خانه ای برای تو بنا خواهد نمود.¹¹ و چون روزهای عمر تو تمام شود که نزد پدران خود رحلت کنی، آنگاه ذریت تو را که پسران تو خواهد بود، بعد از تو خواهم برانگیخت و سلطنت او را پایدار خواهم نمود.¹² او خانه ای برای من بنا خواهد کرد و من کرسی او را تا به ابد استوار خواهم ساخت.¹³ من او را پدر خواهم بود و او مرا پسر خواهد بود و رحمت خود را از او دور نخواهم کرد چنانکه آن را از کسی که قبل از تو بود دور کردم.¹⁴ و او را در خانه و سلطنت خودم تا به ابد پایدار خواهم ساخت و کرسی او استوار خواهد ماند تا ابدالآباد.»¹⁵ بر حسب تمامی این کلمات و مطابق تمامی این رؤیا ناتان به داود تکلم نمود.

دعای داود

¹⁶ و داود پادشاه داخل شده، به حضور خداوند نشست و گفت: «ای یهوه خدا، من کیستم و خاندان من چیست که مرا به این مقام رسانیدی؟¹⁷ و این نیز در نظر تو ای خدا امر قلیل نمود زیرا که درباره خانه بنده ات نیز برای زمان طویل تکلم نمودی و مرا ای یهوه خدا، مثل مرد بلند مرتبه منظور داشتی.¹⁸ و داود دیگر درباره اکرامی که به بنده خود کردی، نزد تو چه تواند افزود زیرا که تو بنده خود را می شناسی.¹⁹ ای خداوند، به خاطر بنده خود و موافق دل خویش جمیع این کارهای عظیم را به جا آوردی تا تمامی این عظمت را ظاهر سازی.²⁰ ای یهوه مثل تو کسی نیست و غیر از تو خدایی نی. موافق هر آنچه به گوشه‌های خود شنیدیم،²¹ و مثل قوم تو اسرائیل کدام امتی بر روی زمین است که خدا بیاید تا ایشان را فدیة داده، برای خویش قوم بسازد، و به کارهای عظیم و مهیب اسمی برای خود پیدا نمایی و امت ها را از حضور قوم خود که ایشان را از مصر فدیة دادی، اخراج نمایی.²² و قوم خود اسرائیل را برای خویش تا به ابد قوم ساختنی و تو ای یهوه خدای ایشان شدی.²³ «و الآن ای خداوند کلامی که درباره بنده ات و خانه اش گفتی تا به ابد استوار شود و بر حسب آنچه گفتی عمل نما.²⁴ و اسم تو تا به ابد استوار و معظم بماند تا گفته شود که یهوه صباوت خدای اسرائیل خدای اسرائیل است و خاندان بنده ات داود به حضور تو پایدار بماند.²⁵ زیرا تو ای خدای من بر بنده خود کشف نمودی که خانه ای برایش بنا خواهی نمود؛ بنابراین بنده ات جرأت کرده است که این دعا را نزد تو بگویم.²⁶ و الآن ای یهوه، تو خدا هستی و این احسان را به بنده خود وعده دادی.²⁷ و الآن تو را پسند آمد که خانه بنده خود را برکت دهی تا در حضور تو تا به ابد بماند زیرا که تو ای خداوند برکت داده ای و مبارک خواهد بود تا ابدالآباد.»

فتوحات داود

18 و بعد از این واقع شد که داود فلسطینیان را شکست داده، مغلوب ساخت و جث و قریه هایش را از دست فلسطینیان گرفت.² و مواب را شکست داد و موابیان بندگان داود شده، هدایا آوردند.³ و داود هدرغز پادشاه ضوبه را در خمت هنگامی که می رفت تا سلطنت خود را

شمبراوت و یحییئیل و مئتیا و آلیاب و بنایا و غوبید اذوم و یحییئیل را با عودها و بریطها و آساف با سنجها می نواخت.⁶ و بنایا و یحییئیل کهنه پیش تابوت عهد خدا با کزناها دائماً (حاضر می بودند).⁷ پس در همان روز داود اولاً (این سرود را) به دست آساف و برادرانش داد تا خداوند را تسبیح بخوانند:

⁸ یهوه را حمد گوید و نام او را بخوانند. اعمال او را در میان قومه اعلام نمایید.⁹ او را بسرایید برای او تسبیح بخوانید. در تمامی کارهای عجیب او تفکر نمایید.¹⁰ در نام قدوس او فخر کنید. دل طالبان خداوند شادمان باشد.¹¹ خداوند و قوت او را بطلبید. روی او را پیوسته طالب باشید.¹² کارهای عجیب را که او کرده است، بیاد آورید، آیات او را و داوربهای دهان وی را،¹³ ای ذریت بنده او اسرائیل! ای فرزندان یعقوب برگزیده او! یهوه خدای ما است. داوربهای او در تمامی جهان است.¹⁴ عهد او را بیاد آورید تا ابدالآباد، و کلامی را که به هزاران پشت فرموده است،¹⁵ آن عهدی را که با ابراهیم بسته، و قسمی را که برای اسحاق خورده است،¹⁶ و آن را برای یعقوب فریضه قرار داد و برای اسرائیل عهد جاودانی؛¹⁷ و گفت زمین کنعان را به تو خواهم داد، تا حصه میراث شما شود،¹⁸ هنگامی که عددی معدود بودید، قلیل العدد و غربا در آنجا،²⁰ و از امتی تا امتی سرگردان می بودند، و از یک مملکت تا قوم دیگر.²¹ او نگذاشت که کسی بر ایشان ظلم کند، بلکه پادشاهان را به خاطر ایشان توبیخ نمود،²² که بر مسیحان من دست مگذارید، و انبیای مرا ضرر مرسانید.²³ ای تمامی زمین یهوه را بسرایید. نجات او را روز به روز بشارت دهید.²⁴ در میان امت ها جلال او را ذکر کنید، و کارهای عجیب او را در جمیع قوم ها.²⁵ زیرا خداوند عظیم است و بی نهایت محمود؛ و او مهیب است بر جمیع خدایان.²⁶ زیرا جمیع خدایان امت ها بتهایند. اما یهوه آسمانها را آفرید.²⁷ مجد و جلال به حضور وی است؛ قوت و شادمانی در مکان او است.²⁸ ای قبایل قوم ها خداوند را توصیف نمایید. خداوند را به جلال و قوت توصیف نمایید.²⁹ خداوند را به جلال اسم او توصیف نمایید. هدایا بیاورید و به حضور وی بیایید. خداوند را در زینت قدوسیت بپرستید.³⁰ ای تمامی زمین از حضور وی بلرزید. ربع مسکون نیز پایدار شد و جنبش نخواهد خورد.³¹ آسمان شادی کند و زمین سرور نماید، و در میان امت ها بگویند که یهوه سلطنت می کند.³² دریا و پری آن غرش نماید؛ و صحرا و هر چه در آن است به وجد آید.³³ آنگاه درختان جنگل ترنم خواهند نمود، به حضور خداوند زیرا که برای داوروی جهان می آید.³⁴ یهوه را حمد بگویند زیرا که نیکو است. زیرا که رحمت او تا ابدالآباد است.³⁵ و بگویند ای خدای نجات ما ما را نجات بده. و ما را جمع کرده، از میان امت ها رهایی بخش. تا نام قدوس تو را حمد گوئیم، و در تسبیح تو فخر نماییم.³⁶ یهوه خدای اسرائیل متبارک باد. از ازل تا ابدالآباد.

و تمامی قوم آمین گفتند و خداوند را تسبیح خواندند.³⁷ پس آساف و برادرانش را آنجا پیش تابوت عهد خداوند گذاشت تا همیشه پیش تابوت به خدمت هر روز در روزش مشغول باشند.³⁸ و غوبید اذوم و شصت و هشت نفر برادران ایشان و غوبید اذوم بن یدوثون و خوشه دربانان را.³⁹ و صادق کاهن و کاهنان برادرانش را پیش مسکن خداوند در مکان بلندی که در جبعون بود،⁴⁰ تا قربانی های سوختنی برای خداوند بر مذبح قربانی سوختنی دائماً صبح و شام بگذرانند بر حسب آنچه در شریعت خداوند که آن را به اسرائیل امر فرموده بود مکتوب است.⁴¹ و با ایشان هیمان و یدوثون و سایر برگزیدگانی را که اسم ایشان ذکر شده بود تا خداوند را حمد گویند زیرا که رحمت او تا ابدالآباد است.⁴² و همراه ایشان هیمان و یدوثون را با کزناها و سنجها و آلات نغمات خدا به جهت نوازندگان و پسران یدوثون را تا نزد دروازه باشند.⁴³ پس تمامی قوم هر یکی به خانه خود رفتند، اما داود برگشت تا خانه خود را تبرک نماید.

وعده خدا به داود

17 و واقع شد چون داود در خانه خود نشسته بود که داود به ناتان نبی گفت: «اینک من خانه سرو آزاد ساکن می باشم و تابوت عهد خداوند زیر پرده ها است.»² ناتان به داود گفت: «هر آنچه در دلت باشد به

نزد نهر فرات استوار سازد، شکست داد.⁴ و داود هزار ارابه و هفت هزار سوار و بیست هزار پیاده از او گرفت، و داود تمامی اسبان ارابه را پی کرد، اما از آنها برای صد ارابه نگاه داشت.⁵ و چون آرامیان دمشق به مدد هَدْرَعَزَّر پادشاه صُوبَه آمدند، داود بیست و دو هزار نفر از آرامیان را کشت.⁶ و داود در آرام دمشق (قراولان) گذاشت و آرامیان بندگان داود شده، هدایا آوردند. و خداوند داود را در هر جا که می رفت نصرت می داد.⁷ و داود سپهرهای طلا را که بر خادمان هَدْرَعَزَّر بود گرفته، آنها را به اورشلیم آورد.⁸ و داود از طبخت و کُون شهرهای هَدْرَعَزَّر برنج از حد زیاده گرفت که از آن شلیمان دریاچه و ستونها و ظروف برنجین ساخت.⁹ و چون ثُوغُو پادشاه خمتا شنید که داود تمامی لشکر هَدْرَعَزَّر پادشاه صُوبَه را شکست داده است،¹⁰ پسر خود هَدْرَام را نزد داود پادشاه فرستاد تا سلامتی او بپرسد و او را تهنیت گوید از آن جهت که با هَدْرَعَزَّر جنگ نموده او را شکست داده بود، زیرا هَدْرَعَزَّر با ثُوغُو مقاتله می نمود؛ و هر قسم ظروف طلا و نقره و برنج (با خود آورد).¹¹ و داود پادشاه آنها را نیز برای خداوند وقف نمود، با نقره و طلاهایی که از جمیع امت ها یعنی از اُدوم و موآب و بنی عَمُّون و فلسطینیان و عَمَلَقَه آورده بود.¹² و اِشْطای ابن صُزُویَه هجده هزار نفر از اُدومیان را در وادی ملح کشت.¹³ و در اُدوم قراولان قرار داد و جمیع اُدومیان بندگان داود شدند و خداوند داود را در هر جایی که می رفت نصرت می داد.¹⁴ و داود بر تمامی اسرائیل سلطنت نمود، انصاف و عدالت را بر تمامی قوم خود مجزا می داشت.¹⁵ و یوآب بن صُزُویَه سردار لشکر بود و یهوشافاط بن اخیلُود وقایع نگار.¹⁶ و صادوق بن اخیلُوب و ابیمَلِک بن ابیاتار کاهن بودند و شوشا کاتب بود.¹⁷ و بنایا ابن یهویدادع رئیس گریتیان و قلیتیان و پسران داود نزد پادشاه مقدم بودند.

جنگ بارَبَه و فلسطینیان

20 و واقع شد در وقت تحویل سال، هنگام بیرون رفتن پادشاهان، که یوآب قوت لشکر را بیرون آورد، و زمین بنی عَمُّون را ویران ساخت و آمده، رَئَه را محاصره نمود. اما داود در اورشلیم ماند و یوآب رَئَه را تسخیر نموده، آن را منهدم ساخت.² و داود تاج پادشاه ایشان را از سرش گرفت که وزنش یک وزنه طلا بود و سنگهای گرانها داشت و آن را بر سر داود گذاشتند و غنیمت از حد زیاده از شهر بردند.³ و خلق آنجا را بیرون آورده، ایشان را به اژه ها و چومهای آهنین و تیشه ها پاره پاره کرد؛ و داود به همین طور با جمیع شهرهای بنی عَمُّون رفتار نمود. پس داود و تمامی قوم به اورشلیم برگشتند.⁴ و بعد از آن جنگی با فلسطینیان در جازر، واقع شد که در آن سبکای خوشاتنی سبفای را که از اولاد رافا بود کشت و ایشان مغلوب شدند.⁵ و باز جنگ با فلسطینیان واقع شد و اَلحانان بن یاعیر لحمیرا که برادر جلیات جَثی بود کشت که چوب نیزه اش مثل نورد جولاهاکان بود.⁶ و باز جنگ در جَت واقع شد که در آنجا مردی بلند قد بود که بیست و چهار انگشت، شش بر هر دست و شش بر هر پا داشت و او نیز برای رافا زاییده شده بود.⁷ و چون او اسرائیل را به تنگ آورد، یهونانان بن شمعاع برادر داود او را کشت.⁸ اینان برای رافا در جَت زاییده شدند و به دست داود و به دست بندگان او افتادند.

شمارش مردان جنگی

21 و شیطان بر ضد اسرائیل برخاسته، داود را اغوا نمود که اسرائیل را بشمارد.² و داود به یوآب و سروران قوم گفت: «بروید و عدد اسرائیل را از بَرشَع تا دان گرفته، نزد من بیاورید تا آن را بدانم.»³ یوآب گفت: «خداوند بر قوم خود هر قدر که باشند صد چندان مزید کند؛ و ای آقایم پادشاه آیا جمیع ایشان بندگان آقایم نیستند؟ لیکن چرا آقایم خواهش این عمل دارد و چرا باید باعث گناه اسرائیل بشود؟»⁴ اما کلام پادشاه بر یوآب غالب آمد و یوآب در میان تمامی اسرائیل گردش کرده، باز به اورشلیم مراجعت نمود.⁵ و یوآب عدد شمرده شدگان قوم را به داود داد و جمله اسرائیلیان هزار هزار و یکصد هزار مرد شمشیر زن و از یهودا چهارصد و هفتاد و چهار هزار مرد شمشیر زن بودند.⁶ لیکن لاویان و بنیامینیان را در میان ایشان نشمرد زیرا که فرمان پادشاه نزد یوآب مکروه بود.⁷ و این امر به نظر خدا ناپسند آمد، پس اسرائیل را مبتلا ساخت.⁸ و داود به خدا گفت: «در این کاری که کردم، گناه عظیمی ورزیدم. و حال گناه بنده خود را عفو فرما زیرا که بسیار احمقانه رفتار نمودم.»⁹ و خداوند جاد را که رابی داود بود خطاب کرده، گفت: «¹⁰ برو و داود را اعلام کرده، بگو خداوند چنین می فرماید: من سه چیز پیش تو می گذارم؛ پس یکی از آنها را برای خود اختیار کن تا برایت به عمل آورم.»¹¹ پس جاد نزد داود آمده، وی را گفت: «خداوند چنین می فرماید برای خود اختیار کن: ¹² یا سه سال قحط بشود، یا سه ماه پیش روی خصمانت تلف شوی و شمشیر دشمنانت تو را درگیرد، یا سه روز شمشیر خداوند و وبا در زمین تو واقع شود، و فرشته خداوند تمامی حدود اسرائیل را ویران سازد. پس الآن ببین که نزد فرستنده خود چه جواب برم.»¹³ داود به جاد گفت: «در شدت تنگی هستم. تمنا اینکه به دست خداوند بیفتم زیرا که رحمت های او بسیار عظیم است و به دست انسان نیفتم.»¹⁴ پس خداوند وبا بر اسرائیل فرستاد و هفتاد هزار نفر از اسرائیل مردند.¹⁵ و خدا فرشته ای به اورشلیم

نزد نهر فرات استوار سازد، شکست داد.⁴ و داود هزار ارابه و هفت هزار سوار و بیست هزار پیاده از او گرفت، و داود تمامی اسبان ارابه را پی کرد، اما از آنها برای صد ارابه نگاه داشت.⁵ و چون آرامیان دمشق به مدد هَدْرَعَزَّر پادشاه صُوبَه آمدند، داود بیست و دو هزار نفر از آرامیان را کشت.⁶ و داود در آرام دمشق (قراولان) گذاشت و آرامیان بندگان داود شده، هدایا آوردند. و خداوند داود را در هر جا که می رفت نصرت می داد.⁷ و داود سپهرهای طلا را که بر خادمان هَدْرَعَزَّر بود گرفته، آنها را به اورشلیم آورد.⁸ و داود از طبخت و کُون شهرهای هَدْرَعَزَّر برنج از حد زیاده گرفت که از آن شلیمان دریاچه و ستونها و ظروف برنجین ساخت.⁹ و چون ثُوغُو پادشاه خمتا شنید که داود تمامی لشکر هَدْرَعَزَّر پادشاه صُوبَه را شکست داده است،¹⁰ پسر خود هَدْرَام را نزد داود پادشاه فرستاد تا سلامتی او بپرسد و او را تهنیت گوید از آن جهت که با هَدْرَعَزَّر جنگ نموده او را شکست داده بود، زیرا هَدْرَعَزَّر با ثُوغُو مقاتله می نمود؛ و هر قسم ظروف طلا و نقره و برنج (با خود آورد).¹¹ و داود پادشاه آنها را نیز برای خداوند وقف نمود، با نقره و طلاهایی که از جمیع امت ها یعنی از اُدوم و موآب و بنی عَمُّون و فلسطینیان و عَمَلَقَه آورده بود.¹² و اِشْطای ابن صُزُویَه هجده هزار نفر از اُدومیان را در وادی ملح کشت.¹³ و در اُدوم قراولان قرار داد و جمیع اُدومیان بندگان داود شدند و خداوند داود را در هر جایی که می رفت نصرت می داد.¹⁴ و داود بر تمامی اسرائیل سلطنت نمود، انصاف و عدالت را بر تمامی قوم خود مجزا می داشت.¹⁵ و یوآب بن صُزُویَه سردار لشکر بود و یهوشافاط بن اخیلُود وقایع نگار.¹⁶ و صادوق بن اخیلُوب و ابیمَلِک بن ابیاتار کاهن بودند و شوشا کاتب بود.¹⁷ و بنایا ابن یهویدادع رئیس گریتیان و قلیتیان و پسران داود نزد پادشاه مقدم بودند.

جنگ با بنی عمون

19 و بعد از این واقع شد که ناحاش، پادشاه بنی عَمُّون مرد و پسرش در جای او سلطنت نمود.² و داود گفت: «با حائون بن ناحاش احسان نمایم چنانکه پدرش به من احسان کرد.» پس داود قاصدان فرستاد تا او را درباره پدرش تعزیت گویند. و خادمان داود به زمین بنی عَمُّون نزد حائون برای تعزیت وی آمدند.³ و سروران بنی عَمُّون به حائون گفتند: «آیا گمان می بری که به جهت تکریم پدر تو است که داود تعزیت کنندگان نزد تو فرستاده است؟ نی بلکه بندگانش به جهت تفحص و انقلاب و جاسوسی زمین نزد تو آمدند.»⁴ پس حائون خادمان داود را گرفته، ریش ایشان را تراشید و لباسهای ایشان را از میان تا جای نشستن دریده، ایشان را رها کرد.⁵ و چون بعضی آمده، داود را از حالت آن کسان خبر دادند، به استقبال ایشان فرستاد زیرا که ایشان بسیار خجل بودند، و پادشاه گفت: «در آریحا بمانید تا ریشهای شما درآید و بعد از آن برگردید.»⁶ و چون بنی عَمُّون دیدند که نزد داود مکروه شده اند، حائون و بنی عَمُّون هزار وزنه نقره فرستادند تا ارابه ها و سواران از آرام نَهْرین و آرام مَعکَه و صُوبَه برای خود اجیر سازند.⁷ پس سی و دو هزار ارابه و پادشاه مَعکَه و جمعیت او را برای خود اجیر کردند، و ایشان بیرون آمده، در مقابل میڈبا اُردو زدند، و بنی عَمُّون از شهر های خود جمع شده، برای مقاتله آمدند.⁸ و چون داود این را شنید، یوآب و تمامی لشکر شجاعان را فرستاد.⁹ و بنی عَمُّون بیرون آمده، نزد دروازه شهر برای جنگ صف آرایی نمودند. و پادشاهانی که آمده بودند، در صحرا علیحده بودند.¹⁰ و چون یوآب دید که روی صفوف جنگ، هم از پیش و هم از عقبش بود، از تمامی برگزیدگان اسرائیل گروهی را انتخاب کرده، در مقابل آرمیان صف آرایی نمود.¹¹ و بقیه قوم را به دست برادر خود اِشْطای سپرده و به مقابل بنی عَمُّون صف کشیدند.¹² و گفت: «اگر آرمیان بر من غالب آیند، به مدد من بیا؛ و اگر بنی عَمُّون بر تو غالب آیند، به جهت امداد تو خواهم آمد.»¹³ دلیر باش که به جهت قوم خویش و به جهت شهر های خدای خود مردانه بکوشیم و خداوند آنچه را در نظرش پسند آید بکند.»¹⁴ پس یوآب و گروهی که همراهش بودند، نزدیک شدند تا با آرمیان جنگ کنند و ایشان از حضور وی فرار کردند.¹⁵ و چون بنی عَمُّون دیدند که آرمیان فرار کردند، ایشان نیز از حضور برادرش اِشْطای گریخته، داخل شهر شدند؛ و یوآب به اورشلیم برگشت.¹⁶ و چون آرمیان دیدند که از حضور

و من پدر او خواهم بود. و گرسی سلطنت او را بر اسرائیل تا ابدالآباد پایدار خواهم گردانید.¹¹ پس حال ای پسر من خداوند همراه تو باد تا کامیاب شوی و خانه یهوه خدای خود را چنانکه درباره تو فرموده است بنا نمایي. اما خداوند تو را فطانت و فهم عطا فرماید و تو را درباره اسرائیل وصیت نماید تا شریعت یهوه خدای خود را نگاه داری.¹³ آنگاه اگر متوجه شده، فرایض و احکامی را که خداوند به موسی درباره اسرائیل امر فرموده است، به عمل آوری کامیاب خواهی شد. پس قوی دلیر باش و ترسان و هراسان مشو.¹⁴ و اینک من در تنگی خود صد هزار وزنه طلا و صد هزار وزنه نقره و برنج و آهن اینقدر زیاده که به وزن نیاید، برای خانه خداوند حاضر کرده ام؛ و چوب و سنگ نیز مهیا ساخته ام و تو بر آنها مزید کن.¹⁵ و نزد تو عمله بسیاریند، از سنگ بران و سنگتراشان و نجاران و اشخاص هنرمند برای هر صنعتی.¹⁶ طلا و نقره و برنج و آهن بشمار است پس برخیز و مشغول باش و خداوند همراه تو باد.¹⁷ و داود تمامی سروران اسرائیل را امر فرمود که پسرش سلیمان را اعانت نمایند.¹⁸ (و گفت): «ایا یهوه خدای شما با شما نیست و آیا شما را از هر طرف آرامی نداده است؟ زیرا ساکنان زمین را به دست من تسلیم کرده است و زمین به حضور خداوند و به حضور قوم او مغلوب شده است.¹⁹ پس حال دلها و جانهای خود را متوجه سازید تا یهوه خدای خویش را بطلبید و برخاسته، مقدس یهوه خدای خویش را بنا نماید تا تابوت عهد خداوند و آلات مقدس خدا را به خانه ای که به جهت اسم یهوه بنا می شود درآورید.»

لاویان

23 و چون داود پیر و سالخورده شد، پسر خود سلیمان را به پادشاهی اسرائیل نصب نمود.² و تمامی سروران اسرائیل و کاهنان و لاویان را جمع کرد.³ و لاویان از سی ساله و بالاتر شمرده شدند و عدد ایشان بر حسب سرهای مردان ایشان، سی و هشت هزار بود.⁴ از ایشان بیست و چهار هزار به جهت نظارت عمل خانه خداوند و شش هزار سروران و داوران بودند.⁵ و چهار هزار دربانان و چهار هزار نفر بودند که خداوند را به آلاتی که به جهت تسبیح ساخته شد، تسبیح خواندند.⁶ و داود ایشان را بر حسب پسران لاوی یعنی جرشون و قهات و مزاری به فرقه ها تقسیم نمود.

⁷ از جرشونیان لعدان و شمعی.⁸ پسران لعدان اول یحییئیل و زیتام و سومین یوئیل.⁹ پسران شمعی شلومیت و خزئیئیل و هاران سه نفر. اینان رؤسای خاندانهای آباي لعدان بودند.¹⁰ و پسران شمعی یخت و زینا و یغوش و بریغه. اینان چهار پسر شمعی بودند.¹¹ و یخت اولین و زیزا دومین و یغوش و بریغه پسران بسیار نداشتند؛ از این سبب یک خاندان آبا از ایشان شمرده شد.¹² پسران قهات غمرام و یصهار و خبزون و غزئیئیل چهار نفر.¹³ پسران غمرام هارون و موسی و هارون ممتاز شد تا او و پسرانش قدس الاقداس را پیوسته تقدیس نمایند و به حضور خداوند بخور بسوزانند و او را خدمت نمایند و به اسم او همیشه اوقات برکت دهند.¹⁴ و پسران موسی مرد خدا با سبط لاوی نامیده شدند.¹⁵ پسران موسی جرشوم و ألعازار.¹⁶ از پسران جرشوم شبنوئیل رئیس بود.¹⁷ و از پسران ألعازار زحیبا رئیس بود و ألعازار را پسر دیگر نبود؛ اما پسران زحیبا بسیار زیاد بودند.¹⁸ از پسران یصهار شلومیت رئیس بود.¹⁹ پسران خبزون، اولین پریا و دومین آمریکا و سومین یحزئیئیل و چهارمین یقفعام.²⁰ پسران غزئیئیل اولین میکا و دومین یسایا.²¹ پسران مزاری محلی و موشی و پسران محلی ألعازار و قیس.²² و ألعازار فرد و او را پسری نبود؛ لیکن دختران داشت و برادران ایشان پسران قیس ایشان را به زنی گرفتند.²³ پسران موشی محلی و عاتر و یریموت سه نفر بودند.²⁴ اینان پسران لاوی موافق خاندانهای آباي خود و رؤسای خاندانهای آبا از آنانی که شمرده شدند بر حسب شماره اسمای سرهای خود بودند که از بیست ساله و بالاتر در عمل خدمت خانه خداوند می پرداختند.²⁵ زیرا که داود گفت: «یهوه خدای اسرائیل قوم خویش را آرامی داده است و او در اورشلیم تا به ابد ساکن می باشد.²⁶ و نیز لاویان را دیگر لازم نیست که مسکن و همه اسباب خدمت را بردارند.»²⁷ لهذا بر حسب فرمان آخر داود پسران لاوی از بیست

فرستاد تا آن را هلاک سازد. و چون می خواست آن را هلاک کند، خداوند ملاحظه نمود و از آن بلا پشیمان شد و به فرشته ای که (قوم را) هلاک می ساخت گفت: «کافی است، حال دست خود را باز دار.» و فرشته خداوند نزد خرمنگاه آرنان ییوسی ایستاده بود.¹⁶ و داود چشمان خود را بالا انداخته، فرشته خداوند را دید که در میان زمین و آسمان ایستاده است و شمشیری برهنه در دستش بر اورشلیم برافراشته؛ پس داود و مشایخ به پلاس ملیس شده، به روی خود درافتادند.¹⁷ و داود به خدا گفت: «آیا من برای شمردن قوم امر نفرودم و آیا من آن نیستم که گناه ورزیده، مرتکب شرارت زشت شدم؟ اما این گوسفندان چه کرده اند؟ پس ای یهوه خدایم، مستدعی اینکه دست تو بر من و خاندان پدرم باشد و به قوم خود بلا مرسانی.»¹⁸ و فرشته خداوند جاد را امر فرمود که به داود بگوید که داود برود و مذبحی به جهت خداوند در خرمنگاه آرنان ییوسی برپا کند.¹⁹ پس داود بر حسب کلامی که جاد به اسم خداوند گفت برفت.²⁰ و آرنان روگردانیده، فرشته را دید و چهار پسرش که همراهش بودند، خویشتن را پنهان کردند؛ و آرنان گندم می کوبید.²¹ و چون داود نزد آرنان آمد، آرنان نگریده، داود را دید و از خرونگاه بیرون آمده، به حضور داود رو به زمین افتاد.²² و داود به آرنان گفت: «جای خرمنگاه را به من بده تا مذبحی به جهت خداوند برپا نمایم؛ آن را به قیمت تمام به من بده تا وبا از قوم رفع شود.»²³ آرنان به داود عرض کرد: «آن را برای خود بگیر و آقايم پادشاه آنچه که در نظرت پسند آید به عمل آورد؛ بین گاوان را به جهت قربانی سوختنی و جومها را برای هیزم و گندم را به جهت هدیه آردی دادم و همه را به تو بخشیدم.»²⁴ اما داود پادشاه به آرنان گفت: «نی، بلکه آن را البته به قیمت تمام از تو خواهم خرید، زیرا که از اموال تو برای خداوند نخواهم گرفت و قربانی سوختنی مجاناً نخواهم گذرانید.»²⁵ پس داود برای آن موضع ششصد منقال طلا به وزن، به آرنان داد.²⁶ و داود در آنجا مذبحی به جهت خداوند بنا نموده، قربانی های سوختنی و ذبایح سلامتی گذرانید و نزد خداوند استدعا نمود؛ و او آتشی از آسمان بر مذبح قربانی سوختنی (نازل کرده)، او را مستجاب فرمود.²⁷ و خداوند فرشته را حکم داد تا شمشیر خود را در غلافش برگردانید.²⁸ در آن زمان چون داود دید که خداوند او را در خرمنگاه آرنان ییوسی مستجاب فرموده است، در آنجا قربانی ها گزرانید.²⁹ اما مسکن خداوند که موسی در بیابان ساخته بود و مذبح قربانی سوختنی، در آن ایام در مکان بلند جبعون بود.³⁰ لیکن داود نتوانست نزد آن برود تا از خدا مسألت نماید، چونکه از شمشیر فرشته خداوند می ترسید.

تدارک برای خانه خدا

22 پس داود گفت: «این است خانه یهوه خدا، و این مذبح قربانی سوختنی برای اسرائیل می باشد.»² و داود فرمود تا غریبان را که در زمین اسرائیل اند جمع کنند، و سنگ تراشان معین کرد تا سنگهای مربع برای بنای خانه خدا بترانند.³ و داود آهن بسیاری به جهت میخها برای لنگه های دروازه ها و برای وصلها حاضر ساخت و برنج بسیار که نتوان وزن نمود.⁴ و چوب سرو آزاد بیشمار زیرا اهل صیدون و صور چوب سرو آزاد بسیار برای داود آوردند.⁵ و داود گفت: «پسر من سلیمان صغیر و نازک است و خانه ای برای یهوه باید بنا نمود، می بایست بسیار عظیم و نامی و جلیل در تمامی زمینها بشود؛ لهذا حال برایش تهیه می بینم.» پس داود قبل از وفاتش تهیه بسیار دید.⁶ پس پسر خود سلیمان را خوانده، او را وصیت نمود که خانه ای برای یهوه خدای اسرائیل بنا نماید.⁷ و داود به سلیمان گفت که: «ای پسر من! من اراده داشتم که خانه ای برای اسم یهوه خدای خود بنا نمایم.⁸ لیکن کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: چونکه بسیار خون ریخته ای و جنگهای عظیم کرده ای، پس خانه ای برای اسم من بنا نخواهی کرد، چونکه به حضور من بسیار خون بر زمین ریخته ای.⁹ اینک پسری برای تو متولد خواهد شد که مرد آرامی خواهد بود زیرا که من او را از جمیع دشمنانش از هر طرف آرامی خواهم بخشید، چونکه اسم او سلیمان خواهد بود در ایام او اسرائیل را سلامتی و راحت عطا خواهم فرمود.¹⁰ او خانه ای برای اسم من بنا خواهد کرد و او پسر من خواهد بود

زیر حکم آساف بودند که بر حسب فرمان پادشاه نبوت می نمود. ³ و از یڈوئون، پسران یڈوتون جدلیا و صری و أشعیا و حشبیا و مئتیبا شش نفر زیر حکم پدر خویش یڈوئون با بریطها بودند که با حمد و تسبیح خداوند نبوت می نمود. ⁴ و از هیمان، پسران هیمان بُقیّا و مئتیبا و غزئیل و شئوئیل و پیریموت و حنّیا و حنّانی و آلیآته و جدّتی و زومئتی غزّو و یشبقاشه و ملوتی و هوتیر و محزبوت. ⁵ جمیع اینها پسران هیمان بودند که در کلام خدا به جهت برافراشتن بوق رایبی پادشاه بود. و خدا به هیمان چهارده پسر و سه دختر داد. ⁶ جمیع اینها زیر فرمان پدران خویش بودند تا در خانه خداوند با سنج و عود و بریط بسرایند و زیر دست پادشاه و آساف و یڈوئون و هیمان به خدمت خانه خدا پردازند. ⁷ و شماره ایشان با برادران ایشان که سرایبند را به جهت خداوند آموخته بودند، یعنی همه کسان ماهر دویست و هشتاد و هشت نفر بودند. ⁸ و برای وظیفه های خود کوچک با بزرگ و معلم با تلمیذ علی السویه قرعه انداختند. ⁹ پس قرعه اول بنی آساف برای یوسف بیرون آمد. و قرعه دوم برای جدلیا و او و برادرانش و پسرانش دوازده نفر بودند. ¹⁰ و سوم برای زکّور و پسران و برادران او دوازده نفر. ¹¹ و چهارم برای یصری و پسران و برادران او دوازده نفر. ¹² و پنجم برای تئتیبا و پسران و برادران او دوازده نفر. ¹³ و ششم برای بُقیّا و پسران و برادران او دوازده نفر. ¹⁴ و هفتم برای یشئریله و پسران و برادران او دوازده نفر. ¹⁵ و هشتم برای ایشعیا و پسران و برادران او دوازده نفر. ¹⁶ نهم برای مئتیبا و پسران و برادران او دوازده نفر. ¹⁷ و دهم برای شمعی و پسران او و برادران او دوازده نفر. ¹⁸ و یازدهم برای غزئیل و پسران و برادران او دوازده نفر. ¹⁹ و دوازدهم برای حشبیا و پسران و برادران او دوازده نفر. ²⁰ و سیزدهم برای شئوئیل و پسران و برادران او دوازده نفر. ²¹ و چهاردهم برای مئتیبا و پسران و برادران او دوازده نفر. ²² و پانزدهم برای پیریموت و پسران و برادران او دوازده نفر. ²³ و شانزدهم برای حنّیا و پسران و برادران او دوازده نفر. ²⁴ و هفدهم برای یشبقاشه و پسران و برادران او دوازده نفر. ²⁵ و هجدهم برای حنّانی و پسران و برادران او دوازده نفر. ²⁶ و نوزدهم برای ملوتی و پسران و برادران او دوازده نفر. ²⁷ و بیستم برای ایلپآته و پسران و برادران او دوازده نفر. ²⁸ و بیست و یکم برای هوتیر و پسران و برادران او دوازده نفر. ²⁹ و بیست و دوم برای جدّتی و پسران و برادران او دوازده نفر. ³⁰ و بیست و سوم برای محزبوت و پسران و برادران او دوازده نفر. ³¹ و بیست و چهارم برای زومئتی غزّو و پسران و برادران او دوازده نفر.

فرقه های دربانان

26 و اما فرقه های دربانان: پس از قوزحیان مَشلمیا ابن قوُری که از بنی آساف بود. ² و مَشلمیا را پسران بود. نخست زاده اش زکریا و دوم یدبعیئیل و سوم زَبدیا و چهارم یتنیئیل. ³ و پنجم عیلام و ششم یهوحنان و هفتم آلیهووعینای. ⁴ و غوبید اُدوم را پسران بود: نخست زاده اش، شَمعیّا و دوم یهُوزاباد و سوم یواخ و چهارم ساکار و پنجم تَنئیل. ⁵ و ششم عَمیئیل و هفتم یساکار و هشتم فَعَلتای زیرا خدا او را برکت داده بود. ⁶ و برای پسرش شَمعیّا پسرانی که بر خاندان آبی خویش تسلط یافتند، زاییده شدند زیرا که ایشان مردان قوی شجاع بودند. ⁷ پسران شَمعیّا عتّیبا و زفائیل و غوبید و آلزابد که برادران او مردان شجاع بودند و آلهو و سَمکیّا. ⁸ جمیع اینها از بنی غوبید اُدوم بودند و ایشان با پسران و برادران ایشان در قوت خدمت مردان قابل بودند یعنی شصت و دو نفر (از اولاد) غوبید اُدوم. ⁹ و مَشلمیا هجده نفر مردان قابل از پسران و برادران خود داشت. ¹⁰ و خوشه که از بنی قمراری بود پسران داشت که شمیری رئیس ایشان بود زیرا اگر چه نخست زاده نبود، پدرش او را رئیس ساخت. ¹¹ و دوم حلقیا و سوم طَبلیّا و چهارم زکریّا و جمیع پسران و برادران خوشه سیزده نفر بودند. ¹² و به اینان یعنی به رؤسای ایشان فرقه های دربانان داده شد و وظیفه های ایشان مثل برادران ایشان بود تا در خانه خداوند خدمت نمایند. ¹³ و ایشان از کوچک و بزرگ بر حسب خاندان آبی خویش برای هر دوازده قرعه انداختند. ¹⁴ و قرعه شرقی به شَملیّا افتاد و بعد از او برای پسرش زکریّا که مَشیر دانا بود، قرعه انداختند و قرعه او به سمت

ساله و بالاتر شمرده شدند. ²⁸ زیرا که منصب ایشان به طرف بنی هارون بود تا خانه خداوند را خدمت نمایند، در صحن ها و حجره ها و برای تطهیر همه چیزهای مقدس و عمل خدمت خانه خدا. ²⁹ و بر نان تقدیمه و آرد نرم به جهت هدیه آردی و قرصهای فطیر و آنچه بر ساج پخته می شود و زبیکه ها و بر همه کیلها و وزنها. ³⁰ و تا هر صبح برای تسبیح و حمد خداوند حاضر شوند و همچنین هر شام. ³¹ و به جهت گذرانیدن همه قربانی های سوختنی برای خداوند در هر روز سبت و غزه ها و عیدها بر حسب شماره و بر وفق قانون آنها دائماً به حضور خداوند. ³² و برای نگاه داشتن وظیفه خیمه اجتماع و وظیفه قدس و وظیفه برادران خود بنی هارون در خدمت خانه خداوند.

فرقه های کهنات

24 و این است فرقه های بنی هارون: پسران هارون، ناداب و آیهو و اَلعازار و ایتمار. ² و ناداب و آیهو قبل از پدر خود مُردند و پسری نداشتند، پس اَلعازار و ایتمار به کهنات پرداختند. ³ و داود با صادق که از بنی اَلعازار بود و اخیملک که از بنی ایتمار بود، ⁴ و از پسران اَلعازار مردانی که قابل ریاست بودند، زیاده از بنی ایتمار یافت شدند. پس شانزده رئیس خاندان آبا از بنی اَلعازار و هشت رئیس خاندان آبا از بنی ایتمار معین ایشان را بر حسب وکالت ایشان بر خدمت ایشان تقسیم کردند. ⁵ پس اینان با آنان به حسب قرعه معین شدند زیرا که رؤسای قدس و رؤسای خانه خدا هم از بنی اَلعازار و هم از بنی ایتمار بودند. ⁶ و شَمعیّا ابن تَنئیل کاتب که از بنی لاوی بود، اسمهای ایشان را به حضور پادشاه و سروران و صادق کاهن و اخیملک بن ابیاتار و رؤسای خاندان آبی کاهنان و لاویان نوشت و یک خاندان آبا به جهت اَلعازار گرفته شد و یک به جهت ایتمار گرفته شد. ⁷ و قرعه اول برای یهُویاریب بیرون آمد و دوم برای یدعیّا، ⁸ و سوم برای حاریم و چهارم برای سغوریم، ⁹ و پنجم برای مَلکیّه و ششم برای میامین، ¹⁰ و هفتم برای هُفوص و هشتم برای آبیّا، ¹¹ و نهم برای یَشوع و دهم برای شَکّیّا، ¹² و یازدهم برای آلیاشیب و دوازدهم برای یاقیم، ¹³ و سیزدهم برای حُفّه و چهاردهم برای یشاباب، ¹⁴ و پانزدهم برای بلّجه و شانزدهم برای امیر، ¹⁵ و هفدهم برای حیزیر و هجدهم برای هفصیص، ¹⁶ و نوزدهم برای فُتحیا و بیستم برای یخزئیل، ¹⁷ و بیست و یکم برای یاکین و بیست و دوم برای جافول، ¹⁸ و بیست و سوم برای دلایا و بیست و چهارم برای مَغزیا. ¹⁹ پس این است وظیفه ها و خدمت های ایشان به جهت داخل شدن در خانه خداوند بر حسب قانونی که به واسطه پدر ایشان هارون موافق فرمان یهُوه خدای اسرائیل به ایشان داده شد.

بقیه لاویان

²⁰ و اما درباره بقیه بنی لاوی، از بنی عَمرام شئوئیل و از بنی شئوئیل یخیدا. ²¹ و اما زَحبیّا، از بنی زَحبیّا یشیای رئیس، ²² و از بنی یصهار شلوموت و از بنی شلوموت یخت. ²³ و از بنی حَبزُون یربا و دومین آمِریّا و سومین یحزئیل و چهارمین یقَمعام. ²⁴ از بنی غزئیل میکا و از بنی میکا شامیر. ²⁵ و برادر میکا یشیا و از بنی یشیا زکریّا. ²⁶ و از بنی قمراری محلی و موشی و پسر یعزبائو. ²⁷ و از بنی قمراری پسران یعزبا ئو و شوهم و زکّور و عبری. ²⁸ و پسر محلی اَلعازار و او را فرزند ی بُود. ²⁹ و اما قیس، از بنی قیس یزحمیئیل، ³⁰ و از بنی موشی محلی و عادر و یریموت. اینان بر حسب خاندان آبی ایشان بنی لاوی می باشند. ³¹ ایشان نیز مثل برادران خود بنی هارون به حضور داود پادشاه و صادق و اخیملک و رؤسای آبی کهنه و لاویان قرعه انداختند یعنی خاندانهای آبی برادر بزرگتر برابر خاندانهای کوچکتر او بودند.

نوازندگان

25 و داود و سرداران لشکر بعضی از پسران آساف و هیمان و یڈوئون را به جهت خدمت جدا ساختند تا با بریط و عود و سنج نبوت نمایند؛ و شماره آنان که بر حسب خدمت خود به کار می پرداختند این است: ² و اما از بنی آساف، زکّور و یوسف و تئتیبا و اَشْرئیلّه پسران آساف

نفر بودند.¹⁵ و رئیس دوازدهم برای ماه دوازدهم خلدای نطوفاتی از בני غتینئیل و در فرقه او بیست و چهار هزار نفر بودند.

رؤسای اسباط

¹⁶ و اما رؤسای اسباط بني اسرائيل: رئیس رؤبیینان ألعازار بن زكري، و رئیس شمعونيان شفقيا ابن معكه.¹⁷ و رئیس لاویان غشبیابن قفونیل و رئیس بني هارون صادوق.¹⁸ و رئیس یهودا ألیهو از برادران داود و رئیس یساکار غمري ابن میکائیل.¹⁹ و رئیس زیولون یشمعیابن غوبیدا و رئیس نفتالی یریموت بن غزریئیل.²⁰ و رئیس بني افرایم هوشع بن غزریا و رئیس نصف سبط منسی یوئیل بن فدایا.²¹ و رئیس نصف سبط منسی در چلعدا یڈو ابن زکریا و رئیس بنیامین یعیسیئیل بن آبنیر.²² و رئیس دان غزریئیل بن یزوحام. اینها رؤسای اسباط اسرائيل بودند.²³ و داود شماره کسانی که بیست ساله و کمتر بودند، نگرفت زیرا خداوند وعده داده بود که اسرائيل را مثل ستارگان آسمان کثیر گرداند.²⁴ و یوآب بن صزویه آغاز شمردن نمود، اما به اتمام نرسانید و از این جهت غضب بر اسرائيل وارد شد و شماره آنها در دفتر اخبار ایام پادشاه ثبت نشد.

ناظران پادشاه

²⁵ و ناظر انبارهای پادشاه غزموت بن عدیئیل بود و ناظر انبارهای مزرعه ها که در شهرها و در دهات و در قلعه ها بود، یهوناتان بن غزریا بود.²⁶ و ناظر عملجات مزرعه ها که کار زمین می کردند، غزری ابن کلوب بود.²⁷ و ناظر تاکستانها شمعی راماتی بود و ناظر محصول تاکستانها و انبارهای شراب زبدي شفماتی بود.²⁸ و ناظر درختان زیتون و افراغ که در همواری بود بعل حاتان جیدیری بود و ناظر انبارهای روغن یوآش بود.²⁹ و ناظر رمله هایی که در شارون می چربیدند شطرای شارونی بود. و ناظر رمله هایی که در وادیها بودند شافاط بن غدلائی بود.³⁰ و ناظر شتران غوبیل اسمعیلی بود و ناظر الاغهای یخدای میرونوتی بود.³¹ و ناظر گله ها یازیز هاجری بود. جمیع اینان ناظران اندوخته های داود پادشاه بودند.³² و یهوناتان عموی داود مشیر و مرد دانا و فقیه بود و یحییئیل بن خکفونی همراه پسران پادشاه بود.³³ آخیثوئل مشیر پادشاه و حوشای آرکی دوست پادشاه بود.³⁴ و بعد از آخیثوئل یهویداع بن بنایا و آبیاتار بودند و سردار لشکر پادشاه یوآب بود.

طرح داود برای خانه خدا

28 و داود جمیع رؤسای اسرائيل را از رؤسای اسباط و رؤسای فرقه هایی که پادشاه را خدمت می کردند و رؤسای هزاره و رؤسای صده و ناظران همه اندوخته ها و اموال پادشاه و پسرانش را با خواجه سراپان و شجاعان و جمیع مردان جنگی در اورشلیم جمع کرد.² پس داود پادشاه برپا ایستاده، گفت: «ای برادرانم و ای قوم من! مرا بشنوید! من اراده داشتم خانه ای که آرامگاه تابوت عهد خداوند و پای انداز پایهای خدای ما باشد بنا نمایم، و برای بنای آن تدارک دیده بودم.³ لیکن خدا مرا گفت: تو خانه ای به جهت اسم من بنا نخواهی نمود، زیرا مرد جنگی هستی و خون ریخته ای.⁴ لیکن یهوه خدای اسرائيل مرا از تمامی خاندان پدرم برگزیده است که بر اسرائيل تا ابد پادشاه بشوم، زیرا که یهودا را برای ریاست اختیار کرد و از خاندان یهودا خاندان پدر مرا و از فرزندان پدرم مرا پسند کرد تا مرا بر تمامی اسرائيل به پادشاهی نصب نماید.⁵ و از جمیع پسران من (زیرا خداوند پسران بسیار به من داده است)، پسر سلیمان را برگزیده است تا بر کرسی سلطنت خداوند بر اسرائيل بنشیند.⁶ و به من گفت: پسر تو سلیمان، او است که خانه مرا و صحن های مرا بنا خواهد نمود، زیرا که او را برگزیده ام تا پسر من باشد و من پدر او خواهم بود.⁷ و اگر او به جهت بجا آوردن فرایض و احکام من مثل امروز ثابت بماند، آنگاه سلطنت او را تا به ابد استوار خواهم گردانید.⁸ پس الان در نظر تمامی اسرائيل که جماعت خداوند هستند و به سمع خدای ما متوجه شده، تمامی اوامر یهوه خدای خود را بطلیبید تا این زمین نیکو را به تصرف آورده، آن را بعد از خودتان به پسران خویش تا به ابد به ارثیت واگذارید.⁹» و تو ای

شمال بیرون آمد.¹⁵ و برای غوبید اذوم (قرعه) جنوبی و برای پسرانش (قرعه) بیت المال.¹⁶ و برای شقیم و خوسه قرعه مغربی نزد دروازه شلکت در جاده ای که سر بلا می رفت و محرس این مقابل محرس آن بود.¹⁷ و به طرف شرقی شش نفر از لاویان بودند و به طرف شمال هر روزه چهار نفر و به طرف جنوب هر روزه چهار نفر و نزد بیت المال جفت جفت.¹⁸ و به طرف غربی فروار برای جاده سربالا چهار نفر و برای فروار دو نفر.¹⁹ اینها فرقه های دربانان از بني قورح و از بني مراری بودند.

خزانه داران و بقیه مقامات

²⁰ و اما از لاویان آخیا بر خزانه خانه خدا و بر خزانه موقوفات بود.²¹ و اما بني لادان: از پسران لادان جرشونی رؤسای خاندان آبابی لادان یحییئیلی جرشوتی.²² پسران یحییئیلی زیتام و برادرش یوئیل بر خزانه خانه خداوند بودند.²³ از عرامیان و از یصهاریان و از خبزونیان و از غزبیلیان.²⁴ و شئوئیل بن جرشوم بن موسی ناظر خزانه ها بود.²⁵ و از برادرانش بني ألعازار، پسرش زحبیبا و پسرش أشعیبا و پسرش یورام و پسرش زکری و پسرش شلومیت.²⁶ این شلومیت و برادرانش بر جمیع خزائن موقوفاتی که داود پادشاه وقف کرده بود و رؤسای آبا و رؤسای هزاره ها و صده ها و سرداران لشکر بودند.²⁷ از جنگها و غنیمت ها وقف کردند تا خانه خداوند را تعمیر نمایند.²⁸ و هر آنچه سموئیل رایبی و شاول بن قیس و آبنیرین نیر و یوآب بن صزویه وقف کرده بودند و هر چه هر کس وقف کرده بود زیر دست شلومیت و برادرانش بود.²⁹ و از یصهاریان کنیا و پسرانش برای اعمال خارجه اسرائيل صاحبان منصب و داوران بودند.³⁰ و از خبزونیان خشبیبا و برادرانش هزار و هفتصد نفر مردان شجاع به آن طرف آردن به سمت مغرب به جهت هر کار خداوند و به جهت خدمت پادشاه بر اسرائيل گماشته شده بودند.³¹ از خبزونیان: بر حسب انساب آبابی ایشان یریا رئیس خبزونیان بود و در سال چهل سلطنت داود طلبیده شدند و در میان ایشان مردان شجاع در یعزیر چلعدا یافت شدند.³² و از برادرانش دو هزار و هفتصد مرد شجاع و رئیس آبا بودند. پس داود پادشاه ایشان را بر رؤبیینان و جادیان و نصف سبط منسی برای همه امور خدا و امور پادشاه گماشت.

رؤسای لشکر

27 و از بني اسرائيل بر حسب شماره ایشان از رؤسای آبا و رؤسای هزاره و صده و صاحبان منصب که پادشاه را در همه امور فرقه های داخله و خارجه ماه به ماه در همه ماههای سال خدمت می کردند، هر فرقه بیست و چهار هزار نفر بودند.² و بر فرقه اول برای ماه اول یشبعام بن زبديئیل بود و در فرقه او بیست و چهار هزار نفر بودند.³ و از پسران فارص رئیس جمیع رؤسای لشکر، به جهت ماه اول بود.⁴ و بر فرقه ماه دوم نودای آخوجی و از فرقه او مقلوت رئیس بود و در فرقه او بیست و چهار هزار نفر بودند.⁵ و رئیس لشکر سوم برای ماه سوم بنایا ابن یهویداع کاهن بزرگ بود و در فرقه او بیست چهار هزار نفر بودند.⁶ این همان بنایا است که در میان آن سی نفر بزرگ بود و بر آن سی نفر برتری داشت و از فرقه او پسرش غمیزاباد بود.⁷ و رئیس چهارم برای ماه چهارم غسائیل برادر یوآب و بعد از او برادرش زبديا بود و در فرقه او بیست و چهار هزار نفر بودند.⁸ و رئیس پنجم برای ماه پنجم شمهوت یزراحی بود و در فرقه او بیست و چهار هزار نفر بودند.⁹ و رئیس ششم برای ماه ششم عیرا ابن عقبیش تقوعی بود و در فرقه او بیست و چهار هزار نفر بودند.¹⁰ و رئیس هفتم برای ماه هفتم حالص قلونی از بني افرایم بود و در فرقه او بیست و چهار هزار نفر بودند.¹¹ و رئیس هشتم برای ماه هشتم سیکای خوشاتی از زارحیان بود و در فرقه او بیست و چهار هزار نفر بودند.¹² و رئیس نهم برای ماه نهم آبیغز غناتوتی از بني بنیامین بود و در فرقه او بیست و چهار هزار نفر بودند.¹³ و رئیس دهم برای ماه دهم مهراي نطوفاتی از زارحیان بود و در فرقه او بیست و چهار هزار نفر بودند.¹⁴ و رئیس یازدهم برای ماه یازدهم بنایای فرعاتونی از بني افرایم بود و در فرقه او بیست و چهار هزار

وزنه آهن دادند.⁸ و هر کس که سنگهای گرانها نزد او یافت شد، آنها را به خزانه خانه خداوند به دست یحییئیل جرشونی داد.⁹ آنگاه قوم از آن رو که به خوشی دل هدیه آورده بودند شاد شدند زیرا به دل کامل هدایای تیزی برای خداوند آوردند و داود پادشاه نیز بسیار شاد و مسرور شد.¹⁰ و داود به حضور تمامی جماعت خداوند را مبارک خواند و داود گفت: «ای یهوه خدای پدر ما اسرائیل تو از ازل تا به ابد متبارک هستی.¹¹ و ای خداوند عظمت و جبروت و جلال و قوت و کبریا از آن تو است زیرا هر چه در آسمان و زمین است از آن تو می باشد. و ای خداوند ملکوت از آن تو است و تو بر همه سر و متعال هستی.¹² و دولت از تو می آید و تو بر همه حاکمی، و کبریا و جبروت در دست تو است و عظمت دادن و قوت بخشیدن به همه کس در دست تو است.¹³ و الآن ای خدای ما تو را حمد می گویم و اسم مجید تو را تسبیح می خوانیم.¹⁴ لیکن من کیستم و قوم من کیستند که قابلیت داشته باشیم که به خوشی دل اینطور هدایا بیاوریم؟ زیرا که همه این چیزها از آن تو است و از دست تو به تو داده ایم.¹⁵ زیرا که ما مثل همه اجداد خود به حضور تو غریب و نزیل می باشیم و ایام ما بر زمین مثل سایه است و هیچ دوام ندارد.¹⁶ ای یهوه خدای ما تمامی این اموال که به جهت ساختن خانه برای اسم قدوس تو مهیا ساخته ایم، از دست تو و تمامی آن از آن تو می باشد.¹⁷ و می دانم ای خدایم که دلها را می آزمایی و استقامت را دوست می داری و من به استقامت دل خود همه این چیزها را به خوشی دادم و الآن قوم تو را که اینجا حاضرند دیدم که به شادمانی و خوشی دل هدایا برای تو آوردند.¹⁸ ای یهوه خدای پدران ما ابراهیم و اسحاق و اسرائیل این را همیشه در تصور فکرهاي دل قوم خود نگاه دار و دلهاي ایشان را به سوي خود ثابت گردان.¹⁹ و به پسر من سلیمان دل کامل عطا فرما تا اوامر و شهادت و فرائض تو را نگاه دارد، و جمیع این کارها را به عمل آورد و هیكل را که من برای آن تدارک دیدم بنا نماید.»

سلطنت سلیمان

²⁰ پس داود به تمامی جماعت گفت: «یهوه خدای خود را متبارک خوانید.» و تمامی جماعت یهوه خدای پدران خویش را متبارک خوانده، به رو افتاده، خداوند را سجده کردند و پادشاه را تعظیم نمودند.²¹ و در فردای آن روز برای خداوند ذبایح ذبح کردند و قربانی های سوختنی برای خداوند گذرانیدند یعنی هزار گاو و هزار قوچ و هزار بره با هدایای ریختنی و ذبایح بسیار به جهت تمامی اسرائیل.²² و در آن روز به حضور خداوند به شادی عظیم اکل و شرب نمودند، و سلیمان پسر داود را دوباره به پادشاهی نصب نموده، او را به حضور خداوند به ریاست و صادق را به کهنات مسح نمودند.²³ پس سلیمان بر کرسی خداوند نشست، به جای پدرش داود پادشاهی کرد و کامیاب شد و تمامی اسرائیل او را اطاعت کردند.²⁴ و جمیع سروران و شجاعان و همه پسران داود پادشاه نیز مطیع سلیمان پادشاه شدند.²⁵ و خداوند سلیمان را در نظر تمام اسرائیل بسیار بزرگ گردانید و او را جلالی شاهانه داد که به هیچ پادشاه اسرائیل قبل از او داده نشده بود.²⁶ پس داود بن یسی بر تمامی اسرائیل سلطنت نمود.²⁷ و مدت سلطنت او بر اسرائیل چهل سال بود، اما در خبزون هفت سال سلطنت کرد و در اورشلیم سی و سه سال پادشاهی کرد.²⁸ و در پیری نیکو از عمر و دولت و حشمت سیر شده، وفات نمود و پسرش سلیمان به جایش پادشاه شد.²⁹ و اینک امور اول و آخر داود پادشاه در سفر اخبار سموئیل رایی و اخبار ناتان نبی و اخبار جاد رایی،³⁰ با تمامی سلطنت و جبروت او و روزگاری که بر وی و بر اسرائیل و بر جمیع ممالک آن اراضی گذشت، مکتوب است.

پسر من سلیمان خدای پدر خود را بشناس و او را به دل کامل و به ارادت تمام عبادت نما زیرا خداوند همه دلها را تفتیش می نماید و هر تصور فکرها را ادراک می کند؛ و اگر او را طلب نمایی، او را خواهی یافت؛ اما اگر او را ترک کنی، تو را تا به ابد دور خواهد انداخت.¹⁰ حال با حذر باش زیرا خداوند تو را برگزیده است تا به خانه ای به جهت مقدس او بنا نمایی. پس قوی شده، مشغول باش.»¹¹ و داود به پسر خود سلیمان نمونه رواق و خانه ها و خزاین و بالاخانه ها و حجره های اندرونی آن و خانه کرسی رحمت،¹² و نمونه هر آنچه را که از روح به او داده شده بود، برای صحن های خانه خداوند و برای همه حجره های گرداگردش و برای خزاین خانه خدا و خزاین موقوفات داد.¹³ و برای فرقه های کاهنان و لویان و برای تمامی کار خدمت خانه خداوند و برای همه اسباب خدمت خانه خداوند.¹⁴ و از طلا به وزن برای همه آلات طلا به جهت هر نوع خدمتی و از نقره به وزن برای همه آلات نقره به جهت هر نوع خدمتی.¹⁵ و طلا را به جهت شمعدهای طلا و چراغهای آنها به جهت هر شمعدها و چراغهایش، آن را به وزن داد و برای شمعدهای نقره نیز نقره را به وزن به جهت هر چراغدان موافق کار هر شمعدها و چراغهای آن.¹⁶ و طلا را به وزن به جهت میزهای نان تقدیمه برای هر میز علیحده و نقره را برای میزهای نقره.¹⁷ و زر خالص را برای چنگالها و کاسها و پیاله ها و به جهت طاسهای طلا موافق وزن هر طاس و به جهت طاسهای نقره موافق وزن هر طاس.¹⁸ و طلای مصفی را به وزن به جهت مذبح بخور و طلا را به جهت نمونه مرکب کروبیان که بالهای خود را پهن کرده، تابوت عهد خداوند را می پوشانیدند.¹⁹ (و داود گفت): «خداوند این همه را یعنی تمامی کارهای این نمونه را از نوشته دست خود که بر من بود به من فهمانید.»²⁰ و داود به پسر خود سلیمان گفت: «قوی و دلیر باش و مشغول شو و ترسان و هراسان مباش، زیرا یهوه خدا که خدای من می باشد، با تو است و تا همه کار خدمت خانه خداوند تمام نشود، تو را وا نخواهد گذاشت و تو را ترک نخواهد نمود.²¹ اینک فرقه های کاهنان و لویان برای تمام خدمت خانه خدا (حاضرند) و برای هر گونه عمل همه کسان دلگرم که برای هر صنعتی مهارت دارند، با تو هستند و سروران و تمامی قوم مطیع کامل اوامر تو می باشند.»

هدایا برای خانه خدا

29 و داود پادشاه به تمامی جماعت گفت: «پسر من سلیمان که خدا او را به تنهایی برای خود برگزیده، جوان و لطیف است و این مهم عظیمی است زیرا که هیكل به جهت انسان نیست بلکه برای یهوه خدا است.² و من به جهت خانه خدای خود به تمامی قوتم تدارک دیده ام، طلا را به جهت چیزهای طلایی و نقره را برای چیزهای نقره ای و برنج را به جهت چیزهای برنجین و آهن را برای چیزهای آهنین و چوب را به جهت چیزهای چوبین و سنگ را جزع و سنگهای ترصیع و سنگهای سیاه و سنگهای رنگارنگ و هر قسم سنگ گرانها و سنگ مرمر فراوان.³ و نیز چونکه به خانه خدای خود رغبت داشتم و طلا و نقره از اموال خاص خود داشتم، آن را علاوه بر هر آنچه به جهت خانه قدس تدارک دیدم برای برای خانه خدای خود دادم.⁴ یعنی سه هزار وزنه طلا از طلای اوفیر و هفت هزار وزنه نقره خالص به جهت پوشانیدن دیوارهای خانه ها.⁵ طلا را به جهت چیزهای طلا و نقره را به جهت چیزهای نقره و به جهت تمامی کاری که به دست صنعتگران ساخته می شود. پس کیست که به خوشی دل خوشتن را امروز برای خداوند وقف نماید؟»⁶ آنگاه رؤسای خاندانهای آبا و رؤسای اسباط اسرائیل و سرداران هزاره و صده با ناظران کارهای پادشاه به خوشی دل هدایا آوردند.⁷ و به جهت خدمت خانه خدا پنج هزار وزنه و ده هزار درهم طلا و ده هزار وزنه نقره و هجده هزار وزنه برنج و صد هزار

دوم تواریخ

سلیمان و درخواست او

1 و سلیمان پسر داود در سلطنت خود قوی شد و یهوه خدایش با وی می بود و او راعظمت بسیار بخشید.

2 و سلیمان تمامی اسرائیل و سرداران هزاره و صد و داوران و هر رئیس را که در تمامی اسرائیل بود از روسای خاندانهای آبا خواند.

3 و سلیمان با تمامی جماعت به مکان بلندی که در جبعون بود رفتند زیرا خیمه اجتماع خدا که موسی بنده خداوند آن را در بیابان ساخته بود در آنجا بود. 4 لیکن داود تابوت خدا را از قریه یعاریم به جایی که داود برایش مهیا کرده بود بالا آورد و خیمه ای برایش در اورشلیم برپا نمود. 5 و مذبج برنجینی که بصلئیل بن اوری ابن حور ساخته بود، در آنجا پیش مسکن خداوند ماند و سلیمان و جماعت نزد آن مسالت نمودند. 6 پس سلیمان به آنجا نزد مذبج برنجینی که در خیمه اجتماع بود به حضور خداوند برآمده، هزار قربانی سوختنی بر آن گذراند.

7 در همان شب خدا به سلیمان ظاهر شد و او را گفت: «آنچه را که به تو بدهم طلب نما.» 8 سلیمان به خدا گفت: «تو به پدرم داود احسان عظیم نمودی و مرا به جای او پادشاه ساختی. 9 حال ای یهوه خدا به وعده خود که به پدرم داود دادی وفا نما زیرا که تو مرا بر قومی که مثل غبار زمین کثیرند پادشاه ساختی. 10 الان حکمت و معرفت را به من عطا فرما تا به حضور این قوم خروج و دخول نمایم زیرا کیست که این قوم عظیم تو را داوری تواند نمود؟»

11 خدا به سلیمان گفت: «چونکه این در خاطر تو بود و دولت و توانگری و حشمت و جان دشمنان را نطلبیدی و نیز طول ایام را نخواستی بلکه به جهت خود حکمت و معرفت رادرخواست کردی تا بر قوم من که تو را بر سلطنت ایشان نصب نموده ام داوری نمای. 12 لهذا حکمت و معرفت به تو بخشیده شد و دولت و توانگری و حشمت را نیز به تو خواهیم داد که پادشاهانی که قبل از تو بودند مثل آن را نداشتند و بعد از تو نیز مثل آن را نخواهند داشت.» 13 پس سلیمان از مکان بلندی که در جبعون بود از حضور خیمه اجتماع به اورشلیم مراجعت کرد و بر اسرائیل سلطنت نمود.

14 و سلیمان ازابه ها و سواران جمع کرده، هزار و چهارصد ارابه و دوازده هزار سوار داشت، و آنها را در شهرهای ارابه ها و نزد پادشاه در اورشلیم گذاشت. 15 و پادشاه نقره و طلا را در اورشلیم مثل سنگها و چوب سرو آزاد را مثل چوب افراغ که در همواری است فراوان ساخت. 16 و اسبهای سلیمان از مصر آورده می شد، و تاجران پادشاه دسته های آنها را می خریدند هر دسته را به قیمت معین. 17 و یک ارابه را به قیمت ششصد مثقال نقره از مصر بیرون می آوردند و می رسانیدند و یک اسب را به قیمت صد و پنجاه، و همچنین برای جمیع پادشاهان حتیان و پادشاهان آرام به توسط آنها بیرون می آوردند.

تدارک برای خانه خدا

2 و سلیمان قصد نمود که خانه ای برای اسم یهوه و خانه ای به جهت سلطنت خودش بنا نماید. 2 و سلیمان هفتاد هزار نفر برای حمل بارها، و هشتاد هزار نفر برای بریدن چوب درکوهها، و سه هزار و ششصد نفر برای نظارت آنها شمرد.

3 و سلیمان نزد حورام، پادشاه صور فرستاده، گفت: «چنانکه با پدرم داود رفتار نمودی و چوب سرو آزاد برایش فرستادی تا خانه ای به جهت سکونت

خویش بنا نماید، (همچنین با من رفتار نما). 4 اینک من خانه ای برای اسم یهوه خدای خود بنا می نمایم تا آن را برای او تقدیس کنم و بخور معطر در حضور وی بسوزانم، و به جهت نان تقدیمه دائمی و قربانی های سوختنی صبح و شام، و به جهت سبت ها و غره ها و عیدهای یهوه خدای ما زیرا که این برای اسرائیل فریضه ای ابدی است. 5 و خانه ای که من بنا می کنم عظیم است، زیرا که خدای ما از جمیع خدایان عظیم تر می باشد. 6 و کیست که خانه ای برای او توان ساخت؟ زیرا فلک و فلک الافلاک گنجایش او را ندارد؛ و من کیستم که خانه ای برای وی بنا نمایم؟ نی بلکه برای سوزانیدن بخور در حضور وی. 7 و حال کسی را برای من بفرست که در کار طلا و نقره و برنج و آهن و ارغوان و قرمز و آسمانجونی ماهرو در صنعت نقاشی دانا باشد، تا با صنعتگرانی که نزد من در یهودا و اورشلیم هستند که پدر من داود ایشان را حاضر ساخت، باشد. 8 و چوب سرو آزاد و صنوبر و چوب صندل برای من از لبنان بفرست، زیرا بندگان تو را می دانم که در بریدن چوب لبنان ماهرند و اینک بندگان من با بندگان تو خواهند بود. 9 تا چوب فراوان برای من مهیا سازند زیرا خانه ای که من بنا می کنم عظیم و عجیب خواهد بود. 10 و اینک به چوب بران که این چوب را می برند، من بیست هزار کرگندم کوبیده شده، و بیست هزار کر جو و بیست هزاربیت شراب و بیست هزار بت روغن برای بندگان تو خواهم داد.»

11 و حورام پادشاه صور مکتوب جواب داده، آن را نزد سلیمان فرستاد که «چون خداوند قوم خود را دوست می دارد از این جهت تو را به پادشاهی ایشان نصب نموده است.» 12 و حورام گفت: «متبارک باد یهوه خدای اسرائیل که آفریننده آسمان و زمین می باشد، زیرا که به داود پادشاه پسری حکیم و صاحب معرفت و فهم بخشیده است تا خانه ای برای خداوند و خانه ای برای سلطنت خودش بنا نماید.

13 و الان حورام را که مردی حکیم و صاحب فهم از کسان پدر من است فرستادم. 14 و او پسرزنی از دختران دان است، و پدرش مرد صوری بود و به کار طلا و نقره و برنج و آهن و سنگ و چوب و ارغوان و آسمانجونی و کتان نازک و قرمز و هر صنعت نقاشی و اختراع همه اختراعات ماهر است، تا برای او با صنعتگران توو صنعتگران آقاییم پدرت داود کاری معین بشود. 15 پس حال آقاییم گندم و جو و روغن و شراب را که ذکر نموده بود، برای بندگان خود بفرستد. 16 و ما چوب از لبنان به قدر احتیاج تو خواهیم برید، و آنها را بسته ساخته، بروی دریا به یافا خواهیم آورد و تو آن را به اورشلیم خواهی برد.»

17 پس سلیمان تمامی مردان غریب را که در زمین اسرائیل بودند، بعد از شماره ای که پدرش داود آنها را شمرده بود شمرده، و صد و پنجاه و سه هزار و ششصد نفر از آنها یافت شدند. 18 و از ایشان هفتاد هزار نفر برای حمل بارها و هشتاد هزار نفر برای بریدن چوب در کوهها و سه هزار و ششصد نفر برای نظارت تا از مردم کار بگیرند، تعیین نمود.

شروع بنای خانه خداوند

3 و سلیمان شروع کرد به بنا نمودن خانه خداوند در اورشلیم بر کوه موربا، جایی که (خداوند) بر پدرش داود ظاهر شده بود، جایی که داود در خرمنگاه ارنون بیوسی تعیین کرده بود. 2 و در روز دوم ماه دوم از سال چهارم سلطنت خود به بنا کردن شروع نمود. 3 و این است اساس هایی که سلیمان برای بنا نمودن خانه خدا نهاد: طولش به ذراعها برحسب پیمایش اول شصت ذراع و عرضش بیست ذراع، 4 و طول رواقی که پیش خانه بود مطابق عرض خانه بیست ذراع، و بلندی صد و بیست ذراع و

پادشاه به جهت خانه خداوند از برنج صیقلی ساخت.¹⁷ آنها را پادشاه در صحرای اردن در گل رست که در میان سکوت و صرده بود ریخت.¹⁸ و سلیمان تمام این آلات را از حد زیاده ساخت، چونکه وزن برنج دریافت نمی شد.

¹⁹ و سلیمان تمامی آلات را که در خانه خدا بود و مذبح طلا و میزها را که نان تقدیمه بر آنها بود ساخت.²⁰ و شمعدانها و چراغهای آنها را از طلائی خالص تا برحسب معمول در مقابل محراب افروخته شود.²¹ و گلهای و چراغها و انبرها را از طلا یعنی از زر خالص ساخت.²² و گلگیرها و کاسهها و قاشقها و مجمرها را از طلائی خالص (ساخت)، و دروازه خانه و درهای اندرونی آن به جهت قدس الاقداس و درهای خانه هیکل از طلا بود.

آوردن تابوت عهد به خانه خدا

5 پس تمامی کاری که سلیمان به جهت خانه خداوند کرد تمام شد، و سلیمان موقوفات پدرش داود را داخل ساخت، و نقره و طلا و سایر آلات آنها را در خزاین خانه خدا گذاشت.

² آنگاه سلیمان مشایخ اسرائیل و جمیع روسای اسباط و سروران آبی بنی اسرائیل را در اورشلیم جمع کرد تا تابوت عهد خداوند را از شهر داود که صهیون باشد، برآورند.³ و جمیع مردان اسرائیل در عید ماه هفتم نزد پادشاه جمع شدند.⁴ پس جمیع مشایخ اسرائیل آمدند و لایوان تابوت را برداشتند.⁵ و تابوت و خیمه اجتماع و همه آلات مقدس را که در خیمه بود برآوردند، و لایوان کهنه آنها را برداشتند.⁶ و سلیمان پادشاه و تمامی جماعت اسرائیل که نزد وی جمع شده بودند پیش تابوت ایستادند، و آنقدر گوسفند و گاو ذبح کردند که به شماره و حساب نمی آمد.⁷ و کاهنان تابوت عهد خداوند را به مکانش در محراب خانه، یعنی در قدس الاقداس زیر بالهای کروبیان درآوردند.⁸ و کروبیان بالهای خود را بر مکان تابوت پهن می کردند و کروبیان تابوت و عصاهایش را از بالای پوشانیدند.⁹ و عصاهای اینقدر دراز بود که سرهای عصاهای تابوت پیش محراب دیده می شد، اما از بیرون دیده نمی شد، و تا امروز در آنجا است.¹⁰ و در تابوت چیزی نبود سوای آن دو لوح که موسی در حوریب در آن گذاشت وقتی که خداوند با بنی اسرائیل در حین بیرون آمدن ایشان از مصر عهد بست.

¹¹ و واقع شد که چون کاهنان از قدس بیرون آمدند (زیرا همه کاهنانی که حاضر بودند بدون ملاحظه نوبتهای خود خویشتن را تقدیس کردند.¹² و جمیع لایوانی که مغنی بودند یعنی آساف وهیمان و بدوتون و پسران و برادران ایشان به کتان نازک ملبس شده، با سنجها و بریطها و عودها به طرف مشرق مذبح ایستاده بودند، و با ایشان صدو بیست کاهن بودند که کرنا می نواختند).¹³ پس واقع شد که چون کرنا نوازان و مغنیان مثل یک نفر به یک آواز در حمد و تسبیح خداوند به صد آمدند، و چون با کرناها و سنجها و سایر آلات موسیقی به آواز بلند خواندند و خداوند را حمد گفتند که او نیکو است زیرا که رحمت او تا ابد الابد است، آنگاه خانه یعنی خانه خداوند از ابر پر شد.¹⁴ و کاهنان به سبب ابر نتوانستند برای خدمت بایستند زیرا که جلال یهوه خانه خدا را پر کرده بود.

6 آنگاه سلیمان گفت: «خداوند فرموده است که در تاریکی غلیظ ساکن می شوم.² اما من خانه ای برای سکونت تو و مکانی را که تا به ابد ساکن شوی بنا نموده ام.»

³ و پادشاه روی خود را برگردانیده، تمامی جماعت اسرائیل را برکت داد، و تمامی جماعت اسرائیل بایستادند.⁴ پس گفت: «یهوه خدای اسرائیل متبارک باد که به دهان خود به پدرم داود وعده داده، و به دست خود آن را به جا آورده، گفت: ⁵ از روزی که قوم خود را از زمین مصر بیرون آوردم شهری از جمیع اسباط اسرائیل برنگزیدم تا خانه ای بنا نمایم که اسم من در آن باشد، و کسی را برنگزیدم تا پیشوای قوم من اسرائیل بشود.⁶ اما اورشلیم را برگزیدم تا اسم من در آنجا باشد و داود را انتخاب نمودم تا پیشوای قوم من اسرائیل بشود.⁷ و در دل پدرم داود بود که خانه ای برای اسم یهوه خدای اسرائیل بنا نماید.⁸ اما خداوند به پدرم داود گفت: چون در دل تو بود که خانه ای برای اسم من بنا نمایی نیکو کردی که این را در دل خود نهادی.⁹ لیکن تو خانه را بنا نخواهی نمود، بلکه پسر تو که از صلب تو

اندرونش را به طلای خالص پوشانید.⁵ و خانه بزرگ را به چوب صنوبر پوشانید و آن را به زر خالص پوشانید، و بر آن درختان خرما و رشته ها نقش نمود.⁶ و خانه را به سنگهای گرانبه برای زیبایی مرصع ساخت، و طلای آن طلای فروایم بود.⁷ و تیرها و آستانه ها و دیوارها و درهای خانه را به طلا پوشانید و بر دیوارها کروبیان نقش نمود.

⁸ و خانه قدس الاقداس را ساخت که طولش موافق عرض خانه بیست ذراع، و عرضش بیست ذراع بود، و آن را به زر خالص به مقدار ششصدوزنه پوشانید.⁹ و وزن میخها پنجاه مثقال طلا بود، و بالاخانه ها را به طلا پوشانید.

¹⁰ و در خانه قدس الاقداس دو کروبی مجسمه کاری ساخت و آنها را به طلا پوشانید.¹¹ و طول بالهای کروبیان بیست ذراع بود که بال یکی پنج ذراع بود، به دیوار خانه می رسید و بال دیگرش پنج ذراع بود، به بال کروبی دیگر برمی خورد.¹² و بال کروبی دیگر پنج ذراع بود، به دیوار خانه می رسید و بال دیگرش پنج ذراع بود، به بال کروبی دیگر ملصق می شد.¹³ و بالهای این کروبیان به قدر بیست ذراع پهن می بود و آنها بر پایهای خود ایستاده بودند، و رویهای آنها به سوی اندرون خانه می بود.¹⁴ و حجاب راز آسمانجونی و ارغوان و قرمز و کتان نازک ساخت، و کروبیان بر آن نقش نمود.

¹⁵ و پیش خانه دو ستون ساخت که طول آنها سی و پنج ذراع بود و تاجی که بر سر هر یکی از آنها بود پنج ذراع بود.¹⁶ و رشته ها مثل آنها بی که در محراب بود ساخته، آنها را بر سر ستونها نهاد و صد انار ساخته، بر رشته ها گذاشت.¹⁷ و ستونها را پیش هیکل یکی به دست راست، و دیگری به طرف چپ برپا نمود، و آن را که به طرف راست بود یاکین و آن را که به طرف چپ بود بوئز نام نهاد.

وسایل خانه خداوند

4 و مذبح برنجینی ساخت که طولش بیست ذراع، و عرضش بیست ذراع، و بلندیش ده ذراع بود.² و دریاچه ریخته شده را ساخت که از لب تا لبش ده ذراع بود، و از هر طرف مدور بود، و بلندیش پنج ذراع، و ریسمانی سی ذراعی آن را گرداگرد احاطه می داشت.³ و زیر آن از هر طرف صورت گاوان بود که آن را گرداگرد احاطه می داشتند، یعنی برای هر ذراع ده از آنها دریاچه را از هر جانب احاطه می داشتند، و آن گاوان در دو صف بودند و در حین ریخته شدن آن ریخته شدند.⁴ و آن بر دوازده گاو قایم بود که روی سه از آنها به سوی شمال و روی سه به سوی مغرب و روی سه به سوی جنوب و روی سه به سوی مشرق بود، و دریاچه بر فوق آنها و همه موخرهای آنها به طرف اندرون بود.⁵ و حجم آن یک وجب بود و لبش مثل لب کاسه مانند گل سوسن ساخته شده بود که گنجایش سه هزار بت به پیمایش داشت.⁶ و ده حوض ساخت و از آنها پنج را به طرف راست و پنج را به طرف چپ گذاشت تا در آنها شست و شو نمایند، و آنچه را که به قربانی های سوختنی تعلق داشت در آنها می شستند، اما دریاچه برای شست و شوی کاهنان بود.

⁷ و ده شمعدان طلا موافق قانون آنها ساخته، پنج را به طرف راست و پنج را به طرف چپ در هیکل گذاشت.⁸ و ده میز ساخته، پنج را به طرف راست و پنج را به طرف چپ در هیکل گذاشت، و صد کاسه طلا ساخت.⁹ و صحن کاهنان و صحن بزرگ و دروازه های صحن (بزرگ را) ساخت، و درهای آنها را به برنج پوشانید.¹⁰ و دریاچه را به جانب راست خانه به سوی مشرق از طرف جنوب گذاشت.

¹¹ و حورام دیگها و خاکندازها و کاسه ها را ساخت پس حورام تمام کاری که برای سلیمان پادشاه به جهت خانه خدا می کرد به انجام رسانید.¹² دو ستون و پیاله های تاجهایی که بر سر دستون بود و دو شبکه به جهت پوشانیدن دو پیاله تاجهایی که بر ستونها بود¹³ و چهارصد انار برای دو شبکه و دو صف انار برای هر شبکه بود تا دو پیاله تاجهایی را که بالای ستونها بود بپوشاند.¹⁴ و پایه ها را ساخت و حوضها را بر پایه ها ساخت.¹⁵ و یک دریاچه و دوازده گاو را زیر دریاچه (ساخت).¹⁶ و دیگها و خاکندازها و چنگالها و تمامی اسباب آنها را پدرش حورام برای سلیمان

تمامی روزهایی که بروی زمینی که به پدران ما داده‌ای زنده باشند از تو بترسند.

³² «و نیز غریبی که از قوم تو اسرائیل نباشد و به خاطر اسم عظیم تو و دست قوی و بازوی برافراشته تو از زمین بعید آمده باشد، پس چون بیاید و به سوی این خانه دعا نماید،³³ آنگاه از آسمان، مکان سکونت خود، بشنو و موافق هرآنچه آن غریب نزد تو استغاثه نماید به عمل آورتا جمیع قومهای جهان اسم تو را بشناسند و مثل قوم تو اسرائیل از تو بترسند و بدانند که اسم تو بر این خانه‌ای که بنا کرده‌ام نهاده شده است.

³⁴ «اگر قوم تو برای مقاتله با دشمنان خود به راهی که ایشان را فرستاده باشی، بیرون روند و به سوی شهری که برگزیده‌ای و خانه‌ای که به جهت اسم تو بنا کرده‌ام، نزد تو دعا نمایند،³⁵ آنگاه دعا و تضرع ایشان را از آسمان بشنو و حق ایشان را به جا آور.

³⁶ «و اگر به تو گناه ورزیده باشند زیرا انسانی نیست که گناه نکند، و بر ایشان غضبناک شده، ایشان را به دست دشمنان تسلیم کرده باشی و اسپرکنندگان ایشان، ایشان را به زمین دور یازدیک ببرند،³⁷ پس اگر در زمینی که در آن اسپرباشند به خود آمده، بازگشت نمایند و در زمین اسیری خود نزد تو تضرع نموده، گویند که گناه کرده و عصیان ورزیده، و شیربانه رفتارنموده‌ایم،³⁸ و در زمین اسیری خویش که ایشان را به آن به اسیری برده باشند، به تمامی دل و تمامی جان خود به تو بازگشت نمایند، و به سوی زمینی که به پدران ایشان داده‌ای و شهری که برگزیده‌ای و خانه‌ای که برای اسم تو بنا کرده‌ام دعا نمایند،³⁹ آنگاه از آسمان، مکان سکونت خود، دعا و تضرع ایشان را بشنو و حق ایشان را بجا آور، و قوم خود را که به تو گناه ورزیده باشند بیامرز.⁴⁰ پس الان‌ای خدای من چشمان تو باز شود و گوشهای تو به دعاهایی که در این مکان کرده شود شنوا باشد.⁴¹ و حال توای یهوه خدا، با تابوت قوت خود به سوی آرامگاه خویش برخیز. ای یهوه خدا کاهنان تو به نجات ملبس گردند و مقدسات به نیکیوی شادمان بشوند.⁴² ای یهوه خدا روی مسیح خود را برنگردان و رحمتهای بنده خود داود را بیاد آور.»

تقدیس خانه خدا

7 و چون سلیمان از دعا کردن فارغ شد، آتش از آسمان فرود آمده، قربانی‌های سوختنی و ذبایح را سوزانید و جلال خداوند خانه را مملو ساخت.² و کاهنان به خانه خداوند نتوانستند داخل شوند، زیرا جلال یهوه خانه خداوند را پر کرده بود.³ و چون تمامی بنی اسرائیل آتش را که فرود می‌آمد و جلال خداوند را که بر خانه می‌بود دیدند، روی خود را به زمین بر سنگفرش نهادند و سجده نموده، خداوند را حمد گفتند که او نیکواست، زیرا که رحمت او تا ابدالابد است.⁴ و پادشاه و تمامی قوم قربانی‌ها در حضور خداوند گذرانیدند.⁵ و سلیمان پادشاه بیست و دو هزار گاو و صد و بیست هزار گوسفند برای قربانی گذرانید و پادشاه و تمامی قوم، خانه خدا را تبریک نمودند.⁶ و کاهنان بر سر شغلای مخصوص خود ایستاده بودند و لاویان، آلات نغمه خداوند را (به دست گرفتند) که داود پادشاه آنها را ساخته بود، تا خداوند را به آنها حمدگویند، زیرا که رحمت او تا ابدالابد است، و داود به وساطت آنها تسبیح می‌خواند و کاهنان پیش ایشان کرنا می‌نواختند و تمام اسرائیل ایستاده بودند.

⁷ و سلیمان وسط صحنی را که پیش خانه خداوند بود، تقدیس نمود زیرا که در آنجا قربانی‌های سوختنی و پیه ذبایح سلامتی رامی گذرانید، چونکه مذبح برنجینی که سلیمان ساخته بود، قربانی‌های سوختنی و هدایای آردی و پیه ذبایح را گنجایش نداشت.

⁸ و در آنوقت سلیمان و تمامی اسرائیل با وی هفت روز را عید نگاه داشتند و آن انجمن بسیار بزرگ از مدخل حمتا تا نهر مصر بود.⁹ و در روز هشتم محفلی مقدس برپا داشتند، زیرا که برای تبریک مذبح هفت روز و برای عید هفت روز نگاه داشتند.¹⁰ و در روز بیست و سوم ماه هفتم قوم را به خیمه‌های ایشان مرخص فرمود و ایشان به سبب احسانی که خداوند به داود و سلیمان و قوم خود اسرائیل کرده بود، شادمان و خوشدل بودند.

بیرون آید او خانه را برای اسم من بنا خواهد کرد.¹⁰ پس خداوند کلامی را که گفته بود ثابت گردانید و من به جای پدرم داود بر خاسته، و بر وفق آنچه خداوند گفته بود بر کرسی اسرائیل نشسته‌ام و خانه را به اسم یهوه خدای اسرائیل بنا نمودم.¹¹ و تابوت را که عهد خداوند که آن را با بنی اسرائیل بسته بود در آن می‌باشد در آنجا گذاشته‌ام.»

دعای تقدیس خانه خداوند

¹² و او پیش مذبح خداوند به حضور تمامی جماعت اسرائیل ایستاده، دستهای خود را برافراشت.¹³ زیرا که سلیمان منبر برنجینی را که طولش پنج ذراع، و عرضش پنج ذراع، و بلندی سه ذراع بود ساخته، آن را در میان صحن گذاشت و بر آن ایستاده، به حضور تمامی جماعت اسرائیل زانو زد و دستهای خود را به سوی آسمان برافراشته،¹⁴ گفت: «ای یهوه خدای اسرائیل! خدایی مثل تو نه در آسمان و نه در زمین می‌باشد که با بندگان خود که به حضور تو به تمامی دل خویش سلوک می‌نمایند، عهد و رحمت را نگاه می‌داری.¹⁵ و آن وعده‌ای را که به بنده خود پدرم داود داده‌ای نگاه داشته‌ای زیرا به دهان خود وعده دادی و به دست خود آن را وفا نمودی چنانکه امروز شده است.¹⁶ پس الان‌ای یهوه خدای اسرائیل با بنده خود پدرم داود آن وعده را نگاه دار که به او داده و گفته‌ای که به حضور من کسی که بر کرسی اسرائیل بنشیند برای تو منقطع نخواهد شد، به شرطی که پسرانت طریقه‌های خود را نگاه داشته، به شریعت من سلوک نمایند چنانکه تو به حضور من رفتار نمودی.¹⁷ و الان‌ای یهوه خدای اسرائیل کلامی که به بنده خود داود گفته‌ای ثابت بشود.»

«اما آیا خدا فی الحقیقه در میان آدمیان بر زمین ساکن خواهد شد؟ اینک فلک و فلک الافلاک تو را گنجایش ندارد تا چه رسد به این خانه‌ای که بنا کردم.¹⁹ لیکن ای یهوه خدای من به دعا و تضرع بنده خود توجه نما و استغاثه و دعایی را که بنده ات به حضور تو می‌کند اجابت فرما.²⁰ تا آنکه شب و روز چشمان تو بر این خانه باز شود و بر مکانی که در باره‌اش وعده داده‌ای که اسم خود را در آنجا قرار خواهی داد تا دعایی را که بنده ات به سوی این مکان بنماید اجابت کنی.²¹ و تضرع بنده ات و قوم خود اسرائیل را که به سوی این مکان دعا می‌نمایند استماع نما و از آسمان مکان سکونت خود بشنو و چون شنیدی عفو فرما.»

²² «اگر کسی با همسایه خود گناه ورزد و قسم بر او عرضه شود که بخورد و او آمده، پیش مذبح تو در این خانه قسم خورد،²³ آنگاه از آسمان بشنو و عمل نموده، به جهت بندگانت داوری کن و شریران را جزا داده، طریق ایشان را بسر ایشان برسان، و عادلان را عادل شمرده، ایشان را به حسب عدالت ایشان جزا بده.»

²⁴ «و هنگامی که قوم تو اسرائیل به سبب گناهایی که به تو ورزیده باشند به حضور دشمنان خود مغلوب شوند، اگر به سوی تو بازگشت نموده، به اسم تو اعتراف نمایند و نزد تو در این خانه دعا و تضرع کنند،²⁵ آنگاه از آسمان بشنو و گناه قوم خود اسرائیل را بیامرز و ایشان را به زمینی که به ایشان و به پدران ایشان داده‌ای باز آور.»

²⁶ «هنگامی که آسمان بسته شود و به سبب گناهایی که به تو ورزیده باشند باران نیارد، اگر به سوی این مکان دعا کنند و به اسم تو اعتراف نمایند و به سبب مصیبتی که به ایشان رسانیده باشی از گناه خویش بازگشت کنند،²⁷ آنگاه از آسمان بشنو و گناه بندگانت و قوم خود اسرائیل را بیامرز و راه نیکو را که در آن باید رفت به ایشان تعلیم بده، و به زمین خود که آن را به قوم خویش برای میراث بخشیده‌ای باران بفرست.»

²⁸ «اگر در زمین قحطی باشد و اگر وبا یا بادسوموم یا یرقان باشد یا اگر ملخ یا کرم باشد و اگر دشمنان ایشان، ایشان را در شهرهای زمین ایشان محاصره نمایند هر بلایی یا هر مرضی که بوده باشد.²⁹ آنگاه هر دعا و هر استغاثه‌ای که از هر مرد یا از تمامی قوم تو اسرائیل کرده شود که هر یک از ایشان بلا و غم دل خود را خواهد دانست، و دستهای خود را به سوی این خانه دراز خواهد کرد.³⁰ آنگاه از آسمان که مکان سکونت تو باشد بشنو و بیامرز و به هر کس که دل او را می‌دانی به حسب راههایش جزا بده، زیرا که تو به تنهایی عارف قلوب جمیع بنی آدم هستی.³¹ تا آن که ایشان در

¹¹ پس سلیمان خانه خداوند و خانه پادشاه را تمام کرد و هرآنچه سلیمان قصد نموده بود که درخانه خداوند و در خانه خود بسازد، آن را نیکو به انجام رسانید.

سخن خدا به سلیمان

¹² و خداوند بر سلیمان در شب ظاهر شده، اورا گفت: «دعای تو را اجابت نمودم و این مکان را برای خود برگزیدم تا خانه قربانی‌ها شود. ¹³ اگر آسمان را ببندم تا باران نیارد و اگر امر کنم که ملخ، حاصل زمین را بخورد و اگر وبا در میان قوم خودبفرستم، ¹⁴ و قوم من که به اسم من نامیده شده اند متواضع شوند، و دعا کرده، طالب حضور من باشند، و از راههای بد خویش بازگشت نمایند، آنگاه من از آسمان اجابت خواهم فرمود، و گناهان ایشان را خواهم آمرزید و زمین ایشان راشفا خواهم داد. ¹⁵ و از این به بعد چشمان من گشاده، و گوشهای من به دعایی که در این مکان کرده شود شنوا خواهد بود. ¹⁶ و حال این خانه را اختیار کرده، و تقدیس نموده‌ام که اسم من تا به ابد در آن قرار گیرد و چشم و دل من همیشه بر آن باشد. ¹⁷ و اگر تو به حضور من سلوک نمایی، چنانکه پدرت داود سلوک نمود و برحسب هرآنچه تو را امر فرمایم عمل نمایی و فرایض و احکام مرا نگاه داری، ¹⁸ آنگاه کرسی سلطنت تورا استوار خواهم ساخت چنانکه با پدرت داود عهد بسته، گفتم کسی که بر اسرائیل سلطنت نماید از تو منقطع نخواهد شد.

¹⁹ «لیکن اگر شما برگردید و فرایض و احکام مرا که پیش روی شما نهاده‌ام ترک نمایید و رفته، خدایان غیر را عبادت کنید، و آنها را سجده نمایید، ²⁰ آنگاه ایشان را از زمینی که به ایشان داده‌ام خواهم کند و این خانه را که برای اسم خود تقدیس نموده‌ام، از حضور خود خواهم افکند و آن را در میان جمیع قوم‌ها ضرب‌المثل و مسخره خواهم ساخت. ²¹ و این خانه که اینقدر رفیع است هرکه از آن بگذرد متحیر شده، خواهد گفت: برای چه خداوند به این زمین و به این خانه چنین عمل نموده است؟ ²² و جواب خواهند داد: چونکه بیهوه خدای پدران خود را که ایشان را از زمین مصر بیرون آورد ترک کردند و به خدایان غیر متمسک شده، آنها را سجده و عبادت نمودند از این جهت تمامی این بلا را بر ایشان وارد آورده است.»

بقیه کارهای سلیمان

8 و بعد از انقضای بیست سالی که سلیمان خانه خداوند و خانه خود را بنا می‌کرد، ² سلیمان شهرهایی را که حورام به سلیمان داده بود تعمیر نمود، و بنی اسرائیل را در آنها ساکن گردانید. ³ و سلیمان به حمات صوبه رفته، آن را تسخیر نمود. ⁴ و تدمور را در بیابان و همه شهرهای خزینه را که در حمات بنا کرده بود به اتمام رسانید. ⁵ و بیت حورون بالا و بیت حورون پایین را بنا نمود که شهرهای حصاردار با دیوارها و دروازه‌ها و پشت بندها بود. ⁶ و بعله و همه شهرهای خزانه را که سلیمان داشت، و جمیع شهرهای ارابه‌ها و شهرهای سواران را و هرآنچه را که سلیمان می‌خواست در اورشلیم و لبنان و تمامی زمین مملکت خویش بنا نماید (بنا نمود). ⁷ و تمامی کسانی که از حتیان و اموریان و فرزریان و حویان و یبوسیان باقی مانده، و از بنی اسرائیل نبودند، ⁸ یعنی از پسران ایشان که در زمین بعد از ایشان باقی مانده بودند، و بنی اسرائیل ایشان را هلاک نکرده بودند، سلیمان از ایشان تا امروز سخره گرفت. ⁹ اما از بنی اسرائیل سلیمان احدی را برای کار خود به غلامی نگرفت بلکه ایشان مردان جنگی و سرداران ابطال و سرداران ارابه‌ها و سواران او بودند. ¹⁰ و سروران مقدم سلیمان پادشاه که بر قوم حکمرانی می‌کردند دویست و پنجاه نفر بودند.

¹¹ و سلیمان دختر فرعون را از شهر داود به خانه‌ای که برایش بنا کرده بود آورد، زیرا گفت: «زن من در خانه داود پادشاه اسرائیل ساکن نخواهد شد، چونکه همه جایهایی که تابوت خداوند داخل آنها شده است مقدس می‌باشد.»

¹² آنگاه سلیمان قربانی‌های سوختنی بر مذبح خداوند که آن را پیش رواق بنا کرده بود برای خداوند گذرانید. ¹³ یعنی قربانی‌های سوختنی

قسمت هر روز در روزش برحسب فرمان موسی در روزهای سبت، و غره‌ها و سه مرتبه در هر سال در مواسم یعنی در عید فطیر و عید هفته‌ها و عید خیمه‌ها. ¹⁴ و فرقه‌های کاهنان را برحسب امر پدر خود داود بر سر خدمت ایشان معین کرد و لاویان را بر سر شغلای ایشان تا تسبیح بخوانند و به حضور کاهنان لوازم خدمت هر روز را در روزش بجا آورند و دربانان را برحسب فرقه‌های ایشان بر هر دروازه (قرارداد)، زیرا که داود مرد خدا چنین امر فرموده بود. ¹⁵ و ایشان از حکمی که پادشاه درباره هر امری و درباره خزانه‌ها به کاهنان و لاویان داده بود تجاوز نمودند.

¹⁶ پس تمامی کار سلیمان از روزی که بنیادخانه خداوند نهاده شد تا روزی که تمام گشت، نیکو آراسته شد، و خانه خداوند به اتمام رسید. ¹⁷ آنگاه سلیمان به عصیون جابر و به ایلولت که بر کنار دریا در زمین اودم است، رفت. ¹⁸ و حورام کشتیها و نوکرانی را که در دریا مهارت داشتند به دست خادمان خود برای وی فرستاد و ایشان با بندگان سلیمان به اوفیر رفتند، و چهارصد و پنجاه وزنه طلا از آنجا گرفته، برای سلیمان پادشاه آوردند.

دیدار ملکه سبا

9 و چون ملکه سبا آوازه سلیمان را شنید باموکب بسیار عظیم و شترانی که به عطریات و طلای بسیار و سنگهای گرانبها بارشده بود به اورشلیم آمد، تا سلیمان را به مسائل امتحان کند. و چون نزد سلیمان رسید با وی از هرچه در دلش بود گفتگو کرد. ² و سلیمان تمامی مسائلی را که برای وی بیان نمود و چیزی از سلیمان مخفی نماند که برایش بیان نکرد. ³ و چون ملکه سبا حکمت سلیمان و خانه‌ای را که بنا کرده بود، ⁴ و طعام سفره او و مجلس بندگانش و نظم و لباس خادمانش را و ساقپانش و لباس ایشان و زینهای را که به آن به خانه خداوند برمی آمد دید، روح دیگر در او نماند.

⁵ پس به پادشاه گفت: «آوازه‌ای را که در ولایت خود درباره کارها و حکمت تو شنیدم راست بود. ⁶ اما تا نیامدم و به چشمان خود ندیدم اخبار آنها را باور نکردم، و همانا نصف عظمت حکمت تو به من اعلام نشده بود، و از خبری که شنیده بودم افزوده‌ای. ⁷ خوشباه حال مردان تو و خوشباه حال این خادمانت که به حضور تو همیشه می‌ایستند و حکمت تو را می‌شنوند. ⁸ متبارک بادیهوه خدای تو که بر تو رغبت داشته، تو را بر کرسی خود نشاند تا برای بیهوه خدایت پادشاه بشوی. چونکه خدای تو اسرائیل را دوست می‌دارد تا ایشان را تا به ابد استوار نماید، از این جهت تو را بر پادشاهی ایشان نصب نموده است تا داوری و عدالت را بجا آوری.» ⁹ و به پادشاه صد و بیست وزنه طلا و عطریات از حد زیاده، و سنگهای گرانبها داد و مثل این عطریات که ملکه سبا به سلیمان پادشاه داد هرگز دیده نشد. ¹⁰ و نیز بندگان حورام و بندگان سلیمان که طلا از اوفیر می‌آوردند چوب صندل و سنگهای گرانبها آوردند. ¹¹ و پادشاه از این چوب صندل زینه‌ها به جهت خانه خداوند و خانه پادشاه وعده‌ها و بربطها برای مغنیان ساخت، و مثل آنها قبل از آن در زمین یهودا دیده نشده بود. ¹² و سلیمان پادشاه به ملکه سبا تمامی آرزوی او را که خواسته بود داد، سوای آنچه که او برای پادشاه آورده بود، پس با بندگانش به ولایت خود توجه نموده، برفت.

دولت سلیمان

¹³ و وزن طلائی که در یک سال به سلیمان رسید ششصد و شصت و شش وزنه طلا بود. ¹⁴ سوای آنچه تاجران و بازرگانان آوردند و جمیع پادشاهان عرب و حاکمان کشورها طلا و نقره برای سلیمان می‌آوردند. ¹⁵ و سلیمان پادشاه دویست سپر طلای چکشی ساخت که برای هر سپر ششصد مثقال طلا بکار برده شد. ¹⁶ و سیصد سپر کوچک طلای چکشی ساخت که برای هر سپر سیصد مثقال طلا بکار برده شد، و پادشاه آنها را در خانه جنگل لبنان گذاشت. ¹⁷ و پادشاه تخت بزرگی از عاج ساخت و آن را به زرخالص پوشانید. ¹⁸ و تخت را شش پله و پایداری زرین بود که به تخت پیوسته بود و به این طرف و آن طرف نزد جای کرسیش دستها بود، و دو شیر به

که این امر از جانب خدا شده بود تا خداوند کلامی را که به واسطه اخیای شیلونی به یربعام بن نباط گفته بود ثابت گرداند.¹⁶ و چون تمامی اسرائیل دیدند که پادشاه ایشان را اجابت نکرد آنگاه قوم، پادشاه را جواب داده، گفتند: «ما را در داود چه حصه است؟ در پسر یسی نصیبی نداریم. ای اسرائیل! به خیمه های خود بروید. حال ای داود به خانه خود متوجه باش!» پس تمامی اسرائیل به خیمه های خویش رفتند.¹⁷ اما بنی اسرائیلی که در شهرهای یهودا ساکن بودند رحبعام بر ایشان سلطنت می نمود.¹⁸ پس رحبعام پادشاه هدرام را که رئیس باجگیران بود فرستاد، و بنی اسرائیل او را سنگسار کردند که مرد و رحبعام پادشاه تعجیل نموده، بر ارابه خود سوار شد و به اورشلیم فرار کرد.¹⁹ پس اسرائیل تا به امروز بر خاندان داود عاصی شده اند.

11 و چون رحبعام وارد اورشلیم شد، صدو هشتاد هزار نفر برگزیده جنگ آزموده را از خاندان یهودا و بنیامین جمع کرد تا با اسرائیل مقاتله نموده، سلطنت را به رحبعام برگرداند.² اما کلام خداوند بر شمعی مرد خداناازل شده، گفت: ³ «به رحبعام بن سلیمان پادشاه یهودا و به تمامی اسرائیلیان که در یهودا و بنیامین می باشند خطاب کرده، بگو: ⁴ خداوند چنین می گوید: برمی آید و با برادران خود جنگ منماید. هرکس به خانه خود برگردد زیرا که این امر از جانب من شده است.» و ایشان کلام خداوند را شنیدند و از رفتن به ضد یربعام برگشتند.

رحبعام، پادشاه یهودا

⁵ و رحبعام در اورشلیم ساکن شد و شهرهای حصاردار در یهودا ساخت.⁶ پس بیت لحم و عیتام و تقوع⁷ و بیت صور و سوکو و عدلام،⁸ و جت و مریشه و زیف،⁹ و ادورایم و لاکیش و عزیزقه،¹⁰ و صرعه و ایلون و حبرون را بنا کرد که شهرهای حصاردار در یهودا و بنیامین می باشند.¹¹ و حصارها را محکم ساخت و در آنها سرداران و انبارهای ماکولات و روغن و شراب گذاشت.¹² و در هر شهری سپرها و نیزه ها گذاشته، آنها را بسیار محکم گردانید، پس یهودا و بنیامین با او ماندند.¹³ و کاهنان و لایوانی که در تمامی اسرائیل بودند از همه حدود خود نزد او جمع شدند.¹⁴ زیرا که لایوان اراضی شهرها و املاک خود را ترک کرده، به یهودا و اورشلیم آمدند چونکه یربعام و پسرانش ایشان را از کهنات یهوه اخراج کرده بودند.¹⁵ و او برای خود به جهت مکان های بلند و دیوها و گوساله هایی که ساخته بود کاهنان معین کرد.¹⁶ و بعد از ایشان آنانی که دلهای خود را به طلب یهوه خدای اسرائیل مشغول ساخته بودند از تمامی اسباط اسرائیل به اورشلیم آمدند تا برای یهوه خدای پدران خود قربانی بگذرانند.¹⁷ پس سلطنت یهودا را مستحکم ساختند و رحبعام بن سلیمان را سه سال تقویت کردند، زیرا که سه سال به طریق داود و سلیمان سلوک نمودند.

¹⁸ و رحبعام محله دختر یریموت بن داود و ابیحایل دختر الیاب بن یسی را به زنی گرفت.¹⁹ و او برای وی پسران یعنی یعوش و شمیریا و زهم رازا بید.²⁰ و بعد از او معکه دختر ایشالوم را گرفت و او برای وی ابیا و عتای و زبزا و شلومیت رازا بید.²¹ و رحبعام، معکه دختر ایشالوم را از جمیع زنان و متعه های خود زیاده دوست می داشت، زیرا که هجده زن و شصت متعه گرفته بود و بیست و هشت پسر و شصت دختر تولید نمود.²² و رحبعام ابیا پسر معکه را در میان برادرانش سرور و رئیس ساخت، زیرا که می خواست او را به پادشاهی نصب نماید.²³ و عاقلانه رفتار نموده، همه پسران خود را در تمامی بلاد یهودا و بنیامین در جمیع شهرهای حصاردار متفرق ساخت، و برای ایشان آذوقه بسیار قرار داد و زنان بسیار خواست.

حمله شیشق به اورشلیم

12 و چون سلطنت رحبعام استوار گردید و خودش تقویت یافت، او با تمامی اسرائیل شریعت خداوند را ترک نمودند.² و در سال پنجم سلطنت رحبعام، شیشق پادشاه مصر به اورشلیم برآمد زیرا که ایشان بر خداوند عاصی شده بودند.³ با هزار و دو بیست ارابه و شصت هزار سوار و

پهلوی دستها ایستاده بودند.¹⁹ و دوازده شیر از این طرف و آن طرف، بر آن شش پله ایستاده بودند که در هیچ مملکت مثل این ساخته نشده بود.²⁰ و تمامی ظروف نوشیدنی سلیمان پادشاه از طلا و تمامی ظروف خانه جنگ لبنان از زر خالص بود، و نقره در ایام سلیمان هیچ به حساب نمی آمد.²¹ زیرا که پادشاه را کشتیها بود که با بندگان حورام به ترشیش می رفت، و کشتیهای ترشیشی هر سه سال یک مرتبه می آمد، و طلا و نقره و عاج و میمونها و طاووسها می آورد.

²² پس سلیمان پادشاه در دولت و حکمت از جمیع پادشاهان کشورها بزرگتر شد.²³ و تمامی پادشاهان کشورها حضور سلیمان را می طلبیدند تا حکمتی را که خدا در دلش نهاده بود بشنوند.²⁴ و هر یکی از ایشان هدیه خود را از آلات نقره و آلات طلا و رخوت و اسلحه و عطریات و اسبها و قاطرها یعنی قسمت هر سال را در سالش می آوردند.²⁵ و سلیمان چهار هزار آخور به جهت اسبان و ارابه ها و دوازده هزار سوار داشت. و آنها را در شهرهای ارابه ها و نزد پادشاه در اورشلیم گذاشت.²⁶ و بر جمیع پادشاهان از نهر (فرات) تا زمین فلسطینیان و سرحد مصر حکمرانی می کرد.²⁷ و پادشاه نقره را در اورشلیم مثل سنگها و چوب سرو آزاد را مثل چوب افراغ که در صحراست فراوان ساخت.²⁸ و اسبها برای سلیمان از مصر و از جمیع ممالک می آوردند.

وفات سلیمان

²⁹ و اما بقیه وقایع سلیمان از اول تا آخر آیانها در تواریخ ناتان نبی و در نبوت اخیای شیلونی و در رویای یعدوی رابی درباره یربعام بن نباط مکتوب نیست؟³⁰ پس سلیمان چهل سال در اورشلیم بر تمامی اسرائیل سلطنت کرد.³¹ و سلیمان با پدران خود خوابید و او را در شهر پدرش داود دفن کردند و پسرش رحبعام در جای او پادشاه شد.

جدا شدن اسرائیل از رحبعام

10 و رحبعام به شکیم رفت زیرا که تمامی اسرائیل به شکیم آمدند تا او را پادشاه سازند.² و چون یربعام بن نباط این را شنید، (و او هنوز در مصر بود که از حضور سلیمان پادشاه به آنجا فرار کرده بود)، یربعام از مصر مراجعت نمود.³ و ایشان فرستاده، او را خواندند، آنگاه یربعام و تمامی اسرائیل آمدند و به رحبعام عرض کرده، گفتند: ⁴ «پدر تو یوغ ما را سخت ساخت اما تو الان بندگی سخت پدر خود را و یوغ سنگین او را که بر ما نهاد سبک ساز و تو را خدمت خواهیم نمود.»⁵ او به ایشان گفت: «بعد از سه روز باز نزد من بیایید.» و ایشان رفتند.⁶ و رحبعام پادشاه با مشایخی که در حین حیات پدرش سلیمان به حضور وی می ایستادند مشورت کرده، گفت: «شما چه صلاح می بینید که به این قوم جواب دهم؟»⁷ ایشان به او عرض کرده، گفتند: «اگر با این قوم مهربانی نمایی و ایشان را راضی کنی و با ایشان سخنان دلاویزگویی، همانا همیشه اوقات بنده تو خواهند بود.»⁸ اما او مشورت مشایخ را که به وی دادند ترک کرد و با جوانانی که با او تربیت یافته بودند و به حضورش می ایستادند مشورت کرد.⁹ و به ایشان گفت: «شما چه صلاح می بینید که به این قوم جواب دهم که به من عرض کرده، گفته اند: یوغی را که پدرت بر ما نهاده است سبک ساز.»¹⁰ و جوانانی که با او تربیت یافته بودند او را خطاب کرده، گفتند: «به این قوم که به تو عرض کرده، گفته اند پدرت یوغ ما را سنگین ساخته است و توان را برای ما سبک ساز چنین بگو: انگشت کوچک من از کمر پدرم کلفت تر است.»¹¹ و حال پدرم یوغ سنگینی بر شما نهاده است اما من یوغ شما را زیاده خواهم گردانید، پدرم شما را باتازیانها تنبیه می نمود اما من شما را با عقربها.»

¹² و در روز سوم، یربعام و تمامی قوم به نزد رحبعام باز آمدند، به نحوی که پادشاه گفته و فرموده بود که در روز سوم نزد من باز آیدید.¹³ و پادشاه قوم را به سختی جواب داد، و رحبعام پادشاه مشورت مشایخ را ترک کرد.¹⁴ و موافق مشورت جوانان ایشان را خطاب کرده، گفت: «پدرم یوغ شما را سنگین ساخت، اما من آن را زیاده خواهم گردانید، پدرم شما را با تازیانه هانتبیه می نمود اما من با عقربها.»¹⁵ پس پادشاه قوم را اجابت نکرد زیرا

خلقی که از مصریان و لویبان و سکیان و حبشیان همراهش آمدند پیشمار بودند.⁴ پس شهرهای حصاردار یهودا را گرفت و به اورشلیم آمد.⁵ و شمععیای نبی نزد رحبعام و سروران یهودا که از ترس شیشق در اورشلیم جمع بودند آمده، به ایشان گفت: «خداوند چنین می‌گوید: شما مرا ترک کردید پس من نیز شما را به دست شیشق ترک خواهم نمود.»⁶ آنگاه سروران اسرائیل و پادشاه تواضع نموده، گفتند: «خداوند عادل است.»⁷ و چون خداوند دید که ایشان متواضع شده‌اند کلام خداوند بر شمععیانازل شده، گفت: «چونکه ایشان تواضع نموده اند ایشان را هلاک نخواهم کرد بلکه ایشان را اندک زمانی خلاصی خواهم داد و غضب من به دست شیشق بر اورشلیم ریخته نخواهد شد.⁸ لیکن ایشان بنده او خواهند شد تا بندگی من و بندگی ممالک جهان را بدانند.»

⁹ پس شیشق پادشاه مصر به اورشلیم برآمده، خزانه‌های خانه خداوند و خزانه‌های خانه پادشاه را گرفت و همه چیز را برداشت و سپهرهای طلا را که سلیمان ساخته بود برد.¹⁰ و رحبعام پادشاه به عوض آنها سپهرهای برنجین ساخت و آنها را به دست سرداران شاطرانی که در خانه پادشاه رانگه‌هایی می‌کردند سپرد.¹¹ و هر وقتی که پادشاه به خانه خداوند داخل می‌شد شاطران آمده، آنها را برمی‌داشتند و آنها را به حجره شاطران بازمی‌آوردند.¹² و چون او متواضع شد خشم خداوند از او برگشت تا او را بالکل هلاک نسازد، و در یهودا نیز اعمال نیکو پیدا شد.

¹³ و رحبعام پادشاه، خویشتر را در اورشلیم قوی ساخته، سلطنت نمود و رحبعام چون پادشاه شد چهل و یک ساله بود، و در شهراورشلم که خداوند آن را از تمام اسباط اسرائیل برگزید تا اسم خود را در آن بگذارد، هفده سال پادشاهی کرد و اسم مادرش نعه عمونیه بود.¹⁴ و او شرارت ورزید زیرا که خداوند را به تصمیم قلب طلب نمود.

¹⁵ و اما وقایع اول و آخر رحبعام آیا آنها در تواریخ شمععیای نبی و تواریخ انساب عدوی رایی مکتوب نیست؟ و در میان رحبعام و یربعام پیوسته جنگ می‌بود.¹⁶ پس رحبعام با پدران خود خوابید و در شهر داود دفن شد و پسرش ابیا به جایش سلطنت کرد.

ابیا، پادشاه یهودا

13 در سال هجدهم سلطنت یربعام، ابیا بریهودا پادشاه شد.² سه سال در اورشلیم پادشاهی کرد و اسم مادرش میکایادختر اوریشلم از جبعه بود.

³ و ابیا با فوجی از شجاعان جنگ آزموده یعنی چهارصد هزار مرد برگزیده تدارک جنگ دید، و یربعام با هشتصد هزار مرد برگزیده که شجاعان قوی بودند با وی جنگ را صف آرایی نمود.⁴ و ابیا برکوه صمارایم که در کوهستان افرایم است برپاشده، گفت: «ای یربعام و تمامی اسرائیل مرا گوش گیرید!»⁵ آیا شما نمی‌دانید که یهوه خدای اسرائیل سلطنت اسرائیل را به داود و پسرانش با عهد نمکین تا به ابد داده است؟⁶ و یربعام بن نباطبنده سلیمان بن داود برخاست و بر مولای خود عصیان ورزید.⁷ و مردان بیهوده که پسران بلیعال بودند نزد وی جمع شده، خویشتر را به ضد رحبعام بن سلیمان تقویت دادند، هنگامی که رحبعام جوان و رقیب القلب بود و با ایشان مقاومت نمی‌توانست نمود.⁸ و شما الان گمان می‌برید که با سلطنت خداوند که در دست پسران داود است مقابله توانید نمود؟ و شما گروه عظیمی می‌باشید و گوساله‌های طلا که یربعام برای شما به جای خدایان ساخته است با شما می‌باشد.⁹ آیا شما کهنه خداوند را از بنی هارون و لایوان را نیز اخراج نمودید و مثل قومهای کشورهای برای خود کاهنان نساختمید؟ و هرکه بیاید و خویشتر را با گوساله‌ای و هفت قوچ تقدیس نماید، برای آنهايي که خدایان نیستند کاهن می‌شود.¹⁰ و اما ما یهوه خدای ماست و او را ترک نکرده‌ایم و کاهنان از پسران هارون خداوند را خدمت می‌کنند و لایوان در کار خود مشغولند.¹¹ و هر صبح و هر شام قربانی‌های سوختنی و بخور معطر برای خداوند می‌سوزانند و نان تقدیمه بر میز طاهر می‌نهند و شمعدان طلا و چراغهایش را هر شب روشن می‌کنند زیرا که ما وصایای یهوه خدای خود را نگاه می‌داریم اما شما او را ترک کرده‌اید.¹² و اینک با ما خدایان است و کاهنان او با کرناهای بلند

آوازه‌سند تا به ضد شما بنوازند. پس ای بنی اسرائیل با یهوه خدای پدران خود جنگ مکنید زیرا کامیاب نخواهید شد.»

¹³ اما یربعام کمین گذاشت که از عقب ایشان بیاید و خود پیش روی یهودا بودند و کمین در عقب ایشان بود.¹⁴ و چون یهودا نگرستند، اینک جنگ هم از پیش و هم از عقب ایشان بود، پس نزد خداوند استغاثه نمودند و کاهنان کرناها را نواختند.¹⁵ و مردان یهودا بانگ بلند برآوردند، و واقع شد که چون مردان یهودا بانگ برآوردند، خدا یربعام و تمامی اسرائیل را به حضور ابیا و یهودا شکست داد.¹⁶ و بنی اسرائیل از حضور یهودا فرار کردند و خدا آنها را به دست ایشان تسلیم نمود.¹⁷ و ابیا و قوم او آنها را به صدمه عظیمی شکست دادند، چنانکه پانصد هزار مرد برگزیده از اسرائیل مقتول افتادند.¹⁸ پس بنی اسرائیل در آن وقت ذلیل شدند و بنی یهودا چونکه بر یهوه خدای پدران خود توکل نمودند، قوی گردیدند.¹⁹ و ابیا یربعام را تعاقب نموده، شهرهای بیت نیل را با دهاتش و یشانه را با دهاتش و افرون را با دهاتش از او گرفت.²⁰ و یربعام در ایام ابیا دیگر قوت بهم نرسانید و خداوند او را زد که مرد.²¹ و ابیا قوی می‌شد و چهارده زن برای خود گرفت و بیست و دو پسر و شانزده دختر به وجود آورد.²² پس بقیه وقایع ابیا از رفتار و اعمال او در مدرس عدوی نبی مکتوب است.

آسا، پادشاه یهودا

14 و ابیا با پدران خود خوابید و او را در شهر داود دفن کردند و پسرش آسا در جایش پادشاه شد و در ایام او زمین ده سال آرامی یافت.² و آسا آنچه را که در نظر یهوه خدایش نیکو و راست بود به جا می‌آورد.³ و مذب‌های غریب و مکانهای بلند را برداشت و بتها را بشکست و اشوریم را قطع نمود.⁴ و یهودا را امر فرمود که یهوه خدای پدران خود را بطلبند و شریعت و اوامر او را نگاه دارند.⁵ و مکانهای بلند و تماثیل شمس را از جمیع شهرهای یهودا دور کرد، پس مملکت به سبب او آرامی یافت.⁶ و شهرهای حصاردار در یهودا بنا نمود زیرا که زمین آرام بود و در آن سالها کسی با او جنگ نکرد چونکه خداوند او را راحت بخشید.⁷ و به یهودا گفت: «این شهرها را بنا نماییم و دیوارها و برجها را دروازه‌ها و پشت بندها به اطراف آنها بسازیم.»⁸ زیرا چونکه یهوه خدای خود را طلبیده‌ایم زمین پیش روی ما است. او را طلب نمودیم و او ما را از هر طرف راحت بخشیده است.» پس بنا نمودند و کامیاب شدند.

⁹ و آسا لشکری از یهودا یعنی سیصد هزار سپردار و نیزه‌دار داشت و از بنیامین دو بیست و هشتاد هزار سپردار و تیرانداز که جمیع اینهمردان قوی جنگی بودند.¹⁰ پسی زارح حبشی با هزار هزار سپاه و سیصد ارابه به ضد ایشان بیرون آمده، به مریشه رسید.¹¹ و آسا به مقابله ایشان بیرون رفت پس ایشان در وادی صفاته نزد مریشه جنگ را صف آرایی نمودند.¹² و آسا یهوه خدای خود را خوانده، گفت: «ای خداوند نصرت دادن به زورآوران یا به بیچارگان نزد تو یکسان است، پس ای یهوه خدای ما، ما را اعانت فرما زیرا که بر تو توکل می‌داریم و به اسم تو به مقابله این گروه عظیم آمده‌ایم، ای یهوه تو خدای ما هستی پس مگذار که انسان بر تو غالب آید.»¹³ آنگاه خداوند حبشیان را به حضور آسا و یهودا شکست داد و حبشیان فرار کردند.¹⁴ و آسا با خلقی که همراه او بودند آنها را تا جرارتعاقب نمودند و از حبشیان آنقدر افتادند که از ایشان کسی زنده نماند، زیرا که به حضور خداوند و به حضور لشکر او شکست یافتند و ایشان غنیمت از حد زیاده بردند.¹⁵ و تمام شهرها را که به اطراف جرار بود تسخیر نمودند زیرا ترس خداوند بر ایشان مستولی شده بود و شهرها را تاراج نمودند، زیرا که غنیمت بسیار در آنها بود.¹⁶ و خیمه‌های مواشی را نیز زدند و گوسفندان فراوان و شتران را برداشته، به اورشلیم مراجعت کردند.

اصلاحات آسا

15 و روح خدا به عزریا ابن عودید نازل شد.² و او برای ملاقات آسا بیرون آمده، وی را گفت: «ای آسا و تمامی یهودا و بنیامین از من بشنوید! خداوند با شما خواهد بود هر گاه شما با او باشید و اگر او را بطلبید

11 و اینک وقایع اول و آخر آسا در تواریخ پادشاهان یهودا و اسرائیل مکتوب است. 12 و در سال سی و نهم سلطنت آسا مرضی در پایهای او عارض شد و مرض او بسیار سخت گردید و نیز در بیماری خود از خداوند مددخواست بلکه از طبیبان. 13 پس آسا با پدران خود خوابید و در سال چهل و یکم از سلطنت خود وفات یافت. 14 و او را در مقبره‌ای که برای خود در شهر داود کنده بود دفن کردند و او را در دخمه‌ای که از عطریات و انواع حنوطکه به صنعت عطاران ساخته شده بود گذاشتند و برای وی آتشی بی نهایت عظیم برافروختند.

یهوشافاط، پادشاه یهودا

17 و پسرش یهوشافاط در جای او پادشاه شد و خود را به ضد اسرائیل تقویت داد. 2 و سپاهیان در تمامی شهرهای حصاردار یهودا گذاشت و قراولان در زمین یهودا و در شهرهای افرایم که پدرش آسا گرفته بود قرار داد. 3 و خداوند با یهوشافاط می‌بود زیرا که در طریقهای اول پدر خود داود سلوک می‌کرد و از تعلیم طلب نمی‌نمود. 4 بلکه خدای پدر خویش را طلبیده، در اوامر وی سلوک می‌نمود و نه موافق اعمال اسرائیل. 5 پس خداوند سلطنت را در دستش استوار ساخت و تمامی یهودا هدایا برای یهوشافاط آوردند و دولت و حشمت عظیمی پیدا کرد. 6 و دلش به طریقهای خداوند رفیع شد، و نیز مکانهای بلند و اشیره‌ها را از یهودا دور کرد. 7 و در سال سوم از سلطنت خود، سروران خویش را یعنی بنحایل و عوبدیا و زکریا و نتنئیل و میکایا را فرستاد تا در شهرهای یهودا تعلیم دهند. 8 و با ایشان بعضی از لایوان یعنی شمعی و نتنیا و زبدیا و عسائیل و شمیراموت و یهوناتان و ادنیا و طوبیا و توب ادنیا را که لایوان بودند، فرستاد و با ایشان البشمع و یهورام کهنه را. 9 پس ایشان در یهودا تعلیم دادند و سفر تورات خداوند را با خود داشتند، و در همه شهرهای یهودا گردش کرده، قوم را تعلیم می‌دادند.

10 و ترس خداوند بر همه ممالک کشورها که در اطراف یهودا بودند مستولی گردید تا با یهوشافاط جنگ نکردند. 11 و بعضی از فلسطینیان، هدایا و نقره جزیه را برای یهوشافاط آوردند و عربها نیز از مواشی هفت هزار و هفتصد و هفت هزار و هفتصد بز نر برای او آوردند. 12 پس یهوشافاط ترقی نموده، بسیار بزرگ شد و قلعه‌ها و شهرهای خزانه در یهودا بنا نمود. 13 و در شهرهای یهودا کارهای بسیار کرد و مردان جنگ آزموده و شجاعان قوی در اورشلیم داشت. 14 و شماره ایشان بر حسب خاندان آبی ایشان این است: یعنی از یهودا سرداران هزاره که رئیس ایشان ادنه بود و با او سیصد هزار شجاع قوی بودند. 15 و بعد از او یهوحانان رئیس بود و با او دویست و هشتاد هزار نفر بودند. 16 و بعد از او، عمسیا ابن زکری بود که خویش را برای خداوند نذر کرده بود و با او دویست هزار شجاع قوی بودند. 17 و از بنیامین، الیاداع که شجاع قوی بود و با او دویست هزار نفر مسلح به کمان و سپر بودند. 18 و بعد از او یهوزاباد بود و با او صد و هشتاد هزار مرد مهبای جنگ بودند. 19 اینان خدام پادشاه بودند، سوای آنانی که پادشاه در تمامی یهودا در شهرهای حصاردار قرار داده بود.

نبوت بضد اخاب

18 و یهوشافاط دولت و حشمت عظیمی داشت، و با اخاب ماصهرت نمود. 2 و بعد از چند سال نزد اخاب به سامره رفت و اخاب برای او و قومی که همراهش بودند گوسفندان و گاوان بسیار ذبح نمود و او را تحریض نمود که همراه خودش به راموت جلعاد برآید. 3 پس اخاب پادشاه اسرائیل به یهوشافاط پادشاه یهودا گفت: «آیا همراه من به راموت جلعاد خواهی آمد؟» او جواب داد که «من چون تو و قوم من چون قوم تو هستیم و همراه تو به جنگ خواهیم رفت.»

4 و یهوشافاط به پادشاه اسرائیل گفت: «تمنانکه امروز از کلام خداوند مسالت نمایی.» 5 و پادشاه اسرائیل چهارصد نفر از انبیا جمع کرده، به ایشان گفت: «آیا به راموت جلعاد برای جنگ برویم یا من از آن باز ایستم؟» ایشان جواب دادند: «برای و خدا آن را به دست پادشاه تسلیم خواهد نمود.» 6 اما یهوشافاط گفت: «آیا در اینجا غیر از اینها نبی‌ای از جانب یهوه نیست تا از

او را خواهید یافت، اما اگر او را ترک کنید او شما را ترک خواهد نمود. 3 و اسرائیل مدت مدیدی بی‌خدای حق و بی‌کاهن معلم و بی‌شریعت بودند. 4 اما چون در تنگهای خود به سوی یهوه خدای اسرائیل بازگشت نموده، او را طلبیدند و رایافتند. 5 و در آن زمان به جهت هرکه خروج و دخول می‌کرد هیچ امنیت نبود بلکه اضطراب سخت بر جمیع سکنه کشورها می‌بود. 6 و قومی از قومی و شهری از شهری هلاک می‌شدند، چونکه خدا آنها را به هر قسم بلا مضطرب می‌ساخت. 7 اما شما قوی باشید و دستهای شماست نشود زیرا که اجرت اعمال خود را خواهید یافت.»

8 پس چون آسا این سخنان و نبوت (پسر) عودید نبی را شنید، خویشتن را تقویت نموده، رجاسات را از تمامی زمین یهودا و بنیامین و از شهرهایی که در کوهستان افرایم گرفته بود دور کرد، و مذبح خداوند را که پیش روی رواق خداوند بود تعمیر نمود. 9 و تمامی یهودا و بنیامین و غریبان را که از افرایم و منسی و شمعون در میان ایشان ساکن بودند جمع کرد زیرا گروه عظیمی از اسرائیل چون دیدند که یهوه خدای ایشان با او می‌بود به او پیوستند. 10 پس در ماه سوم از سال پانزدهم سلطنت آسا در اورشلیم جمع شدند. 11 و در آن روز هفتصد گاو و هفت هزار گوسفند از غنیمتی که آورده بودند برای خداوند ذبح نمودند. 12 و به تمامی دل و تمامی جان خود عهد بستند که یهوه خدای پدران خود را طلب نمایند. 13 و هر کسی که یهوه خدای اسرائیل را طلب ننماید، خواه کوچک و خواه بزرگ، خواه مرد و خواه زن، کشته شود. 14 و به صدای بلند و آواز شادمانی و کرناها و بوقها برای خداوند قسم خوردند. 15 و تمامی یهودا به سبب این قسم شادمان شدند زیرا که به تمامی دل خود قسم خورده بودند، و چونکه او را به رضامندی تمام طلبیدند وی را یافتند و خداوند ایشان را از هر طرف امنیت داد. 16 و نیز آسا پادشاه مادر خود معکه را از ملکه بودن معزول کرد زیرا که او تمثالی به جهت اشیره ساخته بود و آسا تمثال او را قطع نمود و آن را خرید کرده، در وادی قدرون سوزانید. 17 اما مکانهای بلند از میان اسرائیل برداشته نشد. لیکن دل آسا در تمامی ایامش کامل می‌بود. 18 و چیزهایی را که پدرش وقف کرده، و آنچه را که خودش وقف نموده بود از نقره و طلا و ظروف به خانه خداوند در آورده 19 و تا سال سی و پنجم سلطنت آسا جنگ نبود.

سالهای آخر آسا

16 اما در سال سی و ششم سلطنت آسا، بعشا پادشاه اسرائیل بر یهودا برآمد، و رامه را بنا کرد تا نگذارد که کسی نزد آسا پادشاه یهودا رفت و آمد نماید. 2 آنگاه آسا نقره و طلا را از خزانه های خداوند و خانه پادشاه گرفته، آن را نزد بنهد پادشاه آرام که در دمشق ساکن بود فرستاده، گفت: 3 «در میان من و تو و در میان پدر من و پدر تو عهد بوده است. اینک نقره و طلا نزد تو فرستادم پس عهدی را که با بعشا پادشاه اسرائیل داری بشکن تا او از نزد من برود.» 4 و بنهد آسا پادشاه را اجابت نموده، سرداران افواج خود را بر شهرهای اسرائیل فرستاد و ایشان عیون و دان و آبل مایم و جمیع شهرهای خزانه نفتالی را تسخیر نمودند. 5 و چون بعشا این را شنید بنا نمودن رامه را ترک کرده، از کاری که می‌کرد باز ایستاد. 6 و آسا پادشاه، تمامی یهودا را جمع نموده، ایشان سنگهای رامه و چوبهای آن را که بعشا بنا می‌کرد برداشتند و او جیب و مصفه را با آنها بنامند. 7 و در آن زمان حناتی را بی نزد آسا پادشاه یهودا آمده، وی را گفت: «چونکه تو بر پادشاه آرام توکل نمودی و بر یهوه خدای خود توکل نمودی، از این جهت لشکر پادشاه آرام از دست تو رهایی یافت. 8 آیا حبشیان و لویبان لشکر بسیار بزرگ نبودند؟ و اربابها و سواران از حد زیاده نداشتند؟ اما چونکه برخداوند توکل نمودی آنها را به دست توتسلیم نمود. 9 زیرا که چشمان خداوند در تمام جهان تردد می‌کند تا قوت خویش را بر آنانی که دل ایشان با او کامل است نمایان سازد. تو در اینکار احمقانه رفتار نمودی، لهذا از این بعد در جنگها گرفتار خواهی شد.» 10 اما آسا بر آن را بی غضب نموده، او را در زندان انداخت زیرا که از این امر خشم او بر وی افروخته شد و در همان وقت آسا بر بعضی از قوم ظلم نمود.

نیست، از تعاقب او برگشتند.³³ اما کسی کمان خود را بدون غرض کشیده، پادشاه اسرائیل را میان وصله های زره زد، و او به اربابه ران خود گفت: «دست خود را بگردان و مرا از لشکر بیرون ببر زیرا که مجروح شدم.»³⁴ و در آن روز جنگ سخت شد و پادشاه اسرائیل را در اربابه اش به مقابل ارامیان تا وقت عصر برپا داشتند و در وقت غروب آفتاب مرد.

19 و یهوشافاط پادشاه یهودا به خانه خود به اورشلیم به سلامتی برگشت.² و ییهواین حنایی را برای ملاقات وی بیرون آمده، به یهوشافاط پادشاه گفت: «آیا شریبران را می بایست اعانت نمایی و دشمنان خداوند را دوست داری؟ پس از این جهت غضب از جانب خداوند بر تو آمد است.³ لیکن در تو اعمال نیکو یافت شده است چونکه اشیره ها را از زمین دور کرده، و دل خود را به طلب خدا تصمیم نموده ای.»

داوران یهوشافاط

⁴ و چون یهوشافاط در اورشلیم ساکن شد، باردیگر به میان قوم از بنرشیع تا کوهستان افرایم بیرون رفته، ایشان را به سوی یهوه خدای پدران ایشان برگردانید.⁵ و داوران در ولایت یعنی در تمام شهرهای حصاردار یهودا شهر به شهر قرارداد.⁶ و به داوران گفت: «باحذر باشید که به چه طور رفتار می نمایید زیرا که برای انسان داوری نمی نمایید بلکه برای خداوند، و او در حکم نمودن با شما خواهد بود.⁷ و حال خوف خداوند بر شما باشد و این را با احتیاط به عمل آورید زیرا که با یهوه خدای ما بی انصافی و طرفداری ورشوه خواری نیست.»

⁸ و در اورشلیم نیز یهوشافاط بعضی از لایویان و کاهنان را و بعضی از روسای آباء اسرائیل را به جهت داوری خداوند و مرافعه ها قرار داد پس به اورشلیم برگشتند.⁹ و ایشان را امر فرموده، گفت: «شما بدینطور با امانت و دل کامل در ترس خداوند رفتار نمایید.¹⁰ و در هر دعوی ای که از برادران شما که ساکن شهرهای خود می باشند، میان خون و خون و میان شریاع و اوامر و فرایض و احکام پیش شما آید، ایشان را انذار نمایید تا نزد خداوند مجرم نشوند، مبادا غضب بر شما و بر برادران شما بیاید. اگر به این طور رفتار نمایید، مجرم نخواهید شد.¹¹ و اینک امری، رئیس کهنه، برای همه امور خداوند و زبدیا ابن اسمعیل که رئیس خاندان یهودا می باشد، برای همه امور پادشاه بر سر شما هستند و لایویان همراه شما در خدمت مشغولند. پس به دلیری عمل نمایید و خداوند با نیکان باشد.»

پیروزی یهوشافاط بر موآب و عمون

20 و بعد از این، بنی موآب و بنی عمون و با ایشان بعضی از عمونیان، برای مقاتله با یهوشافاط آمدند.² و بعضی آمده، یهوشافاط را خبر دادند و گفتند: «گروه عظیمی از آن طرف دریا از آرام به ضد تو می آیند و اینک ایشان در حصون تمار که همان عین جدی باشد، هستند.»³ پس یهوشافاط بترسید و در طلب خداوند جزم نمود و در تمامی یهودا به روزه اعلان کرد.⁴ و یهودا جمع شدند تا از خداوند مسالت نمایند و از تمامی شهرهای یهودا آمدند تا خداوند را طلب نمایند.

⁵ و یهوشافاط در میان جماعت یهودا و اورشلیم، در خانه خداوند، پیش روی صحن جدید بایستاد،⁶ و گفت: «ای یهوه، خدای پدران، ما آیا تو در آسمان خدا نیستی و آیا تو بر جمیع ممالک امتها سلطنت نمی نمایی؟ و در دست تو قوت و جبروت است و کسی نیست که با تو مقاومت تواند نمود.⁷ آیا تو خدای ما نیستی که سکنه این زمین را از حضور قوم خود اسرائیل اخراج نموده، آن را به ذریه دوست خویش ابراهیم تا ابدالاباد داده ای؟⁸ و ایشان در آن ساکن شده، مقدسی برای اسم تو در آن بنا نموده، گفتند: ⁹ حینی که بلا یا شمشیر یا قصاص یا وبا یا قحطی بر ما عارض شود و ما پیش روی این خانه و پیش روی تو (زیرا که اسم تو در این خانه مقیم است) بایستیم، و در وقت تنگی خود نزد تو استغاثه نماییم، آنگاه اجابت فرموده، نجات بده.¹⁰ و الان اینک بنی عمون و موآب و اهل کوه سعیر، که اسرائیل را وقتی که از مصر بیرون آمدند اجازت ندادی که به آنها داخل شوند، بلکه از ایشان اجتناب نمودند و ایشان را هلاک نساختند.¹¹ اینک ایشان مکافات آن را به ما می رسانند، به اینکه می آیند تا ما را از ملک تو که

او سوال نماییم؟⁷ و پادشاه اسرائیل به یهوشافاط گفت: «یک مرد دیگر هست که به واسطه او از خداوند مسالت توان کرد لیکن من از او نفرت دارم زیرا که درباره من به نیکویی هرگز نبوت نمی کند بلکه همیشه اوقات به بدی، و او میکایا ابن یملامی باشد.» و یهوشافاط گفت: «پادشاه چنین نگوید.»

⁸ پس پادشاه اسرائیل یکی از خواجگه سرایان خود را خوانده، گفت: «میکایا ابن یملامی را به زودی حاضر کن.»⁹ و پادشاه اسرائیل و یهوشافاط پادشاه یهودا هر یکی لباس خود را پوشیده، بر کرسی خویش در جای وسیع نزد دروازه سامره شسته بودند و جمیع انبیا به حضور ایشان نبوت می کردند.¹⁰ و صدقیا ابن کنعنه شاخهای آهنین برای خود ساخته، گفت: «یهوه چنین می گوید: ارامیان را با اینها خواهی زد تا تلف شوند.»¹¹ و جمیع انبیا نبوت کرده، می گفتند: «به راموت جلعاد برای و فیروز شوزیرا که خداوند آن را به دست پادشاه تسلیم خواهد نمود.»

¹² و قاصدی که برای طلبیدن میکایا رفته بود او را خطاب کرده، گفت: «اینک انبیا به یک زبان درباره پادشاه نیکو می گویند پس کلام تو مثل کلام یکی از ایشان باشد و سخن نیکو بگو.»¹³ میکایا جواب داد: «به حیات یهوه قسم که هر آنچه خدای من مرا گوید همان را خواهم گفت.»

¹⁴ پس چون نزد پادشاه رسید، پادشاه وی را گفت: «ای میکایا، آیا به راموت جلعاد برای جنگ برویم یا من از آن باز ایستم.» او گفت: «برآیید و فیروز شوید، و به دست شما تسلیم خواهند شد.»¹⁵ پادشاه وی را گفت: «من چند مرتبه تو را قسم دهم که به اسم یهوه غیر از آنچه راست است به من نگوئی.»¹⁶ او گفت: «تمامی اسرائیل را مثل گوسفندانی که شبان ندارند بر کوهها پراکنده دیدم و خداوند گفت اینها صاحب ندارند پس هر کس به سلامتی به خانه خود برگردد.»¹⁷ و پادشاه اسرائیل به یهوشافاط گفت: «آیا تو را نگفتم که درباره من به نیکویی نبوت نمی کند بلکه به بدی.»

¹⁸ او گفت: «پس کلام یهوه را بشنوید: من یهوه را بر کرسی خود نشسته دیدم، و تمامی لشکر آسمان را که به طرف راست و چپ وی ایستاده بودند.¹⁹ و خداوند گفت: «کیست که احباب پادشاه اسرائیل را اغوا نماید تا برود و در راموت جلعاد بیفتد؟ یکی جواب داده به اینطور سخن راند و دیگری به انطور تکلم نمود.²⁰ و آن روح (پلید) بیرون آمده، به حضور خداوند بایستاد و گفت: من او را اغوا می کنم و خداوند وی را گفت: به چه چیز؟²¹ او جواب داد که من بیرون می روم و در دهان جمیع انبیایش روح کاذب خواهم بود. او فرمود: وی را اغوا خواهی کرد و خواهی توانست، پس برو و چنین بکن.²² پس الان هان، یهوه روحی کاذب در دهان این انبیای تو گذاشته است و خداوند درباره تو سخن بد گفته است.»

²³ آنگاه صدقیا ابن کنعنه نزدیک آمده، به رخسار میکایا زد و گفت: «به کدام راه روح خداوند از نزد من به سوی تو رفت تا با تو سخن گوید؟»²⁴ میکایا جواب داد: «اینک در روزی که به حجره اندرونی داخل شده، خود را پنهان کنی آن را خواهی دید.»²⁵ و پادشاه اسرائیل گفت: «میکایا را بگیرد و او را نزد آمون، حاکم شهر ویوآش، پسر پادشاه ببرید.²⁶ و بگویند پادشاه چنین می فرماید: این شخص را در زندان بیندازید و او را به نان تنگی و آب تنگی بپرورانید تا من به سلامتی برگردم.»²⁷ میکایا گفت: «اگر فی الواقع به سلامتی مراجعت کنی، یهوه با من تکلم نموده است؛ و گفتای قوم همگی شما بشنویید.»

مرگ احاب

²⁸ پس پادشاه اسرائیل و یهوشافاط پادشاه یهودا به راموت جلعاد برآمدند.²⁹ و پادشاه اسرائیل به یهوشافاط گفت: من خود را متنکر ساخته، به جنگ می روم اما تو لباس خود را بپوش.» پس پادشاه اسرائیل خویشتن را متنکر ساخت و ایشان به جنگ رفتند.³⁰ و پادشاه آرام سرداران اربابه های خویش را امر فرموده، گفت: «نه با کوچک و نه با بزرگ بلکه با پادشاه اسرائیل فقط جنگ نمایید.»³¹ و چون سرداران اربابه های یهوشافاط را دیدند گمان بردند که این پادشاه اسرائیل است، پس مایل شدند تا با او جنگ نمایند و یهوشافاط فریاد برآورد و خداوند او را اعانت نمود و خدا ایشان را از او برگردانید.³² و چون سرداران اربابه ها را دیدند که پادشاه اسرائیل

آن را به تصرف ما داده‌ای، اخراج نمایند. ¹² ای خدای ما آیا تو بر ایشان حکم نخواهی کرد؟ زیرا که ما را به مقابل این گروه عظیمی که بر ما می‌آیند، هیچ قوتی نیست و ما نمی‌دانیم چه بکنیم اما چشمان ما به سوی تو است.»

¹³ و تمامی یهودا با اطفال و زنان و پسران خود به حضور خداوند ایستاده بودند. ¹⁴ آنگاه روح خداوند بر یحزئیل بن زکریا ابن بنایا ابن یعیئیل بن متنیای لاوی که از بنی آساف بود، در میان جماعت نازل شد. ¹⁵ و او گفت: «ای تمامی یهودا و ساکنان اورشلیم! وای یهوشافاط پادشاه گوش گیرید! خداوند به شما چنین می‌گوید: از این گروه عظیم ترسان و هراسان مباشید زیرا که جنگ از آن شما نیست بلکه از آن خداست. ¹⁶ فردا به نزد ایشان فرود آید. اینک ایشان به فراز صیص برخوانند آمد و ایشان را در انتهای وادی در برابر بیابان یروئیل خواهید یافت. ¹⁷ در این وقت بر شما نخواهد بود که جنگ نمایید. بایستید و نجات خداوند را که با شما خواهد بود مشاهده نمایید. ای یهودا و اورشلیم ترسان و هراسان مباشید و فردا به مقابل ایشان بیرون روید و خداوند همراه شما خواهد بود.»

¹⁸ پس یهوشافاط رو به زمین افتاد و تمامی یهودا و ساکنان اورشلیم به حضور خداوند افتادند و خداوند را سجد نمودند. ¹⁹ و لاویان از بنی قهاتیان و از بنی قورحیان برخاسته، یهوه خدای اسرائیل را به آواز بسیار بلند تسبیح خواندند.

²⁰ و بامدادان برخاسته، به بیابان تقوع بیرون رفتند و چون بیرون می‌رفتند، یهوشافاط بایستاد و گفت: «مرا بشنوید ای یهودا و سکنه اورشلیم! بر یهوه خدای خود ایمان آورید و استوار خواهید شد و به انبیا او ایمان آورید که کامیاب خواهید شد.» ²¹ و بعد از مشورت کردن با قوم بعضی را معین کرد تا پیش روی مسلحان رفته، برای خداوند بسرایند و زینت قدوسیت را تسبیح خوانند و گویند خداوند را حمد گویند زیرا که رحمت او تا ابد ابد است. ²² و چون ایشان به سراییدن و حمد گفتن شروع نمودند، خداوند به ضد بنی عمون و موآب و سکنه جبل سعیر که بر یهودا هجوم آورده بودند، کمین گذاشت و ایشان منکسر شدند. ²³ زیرا که بنی عمون و موآب بر سکنه جبل سعیر برخاسته، ایشان را نابود و هلاک ساختند، و چون از ساکنان سعیر فارغ شدند، یکدیگر را به کار هلاکت امداد کردند.

²⁴ و چون یهودا به دیده بانگاه بیابان رسیدند و به سوی آن گروه نظر انداختند، اینک لاشه‌ها بر زمین افتاده، و احدی راهایی نیافته بود. ²⁵ و یهوشافاط با قوم خود به جهت گرفتن غنیمت ایشان آمدند و در میان آنها اموال و رخوت و چیزهای گرانها بسیار یافتند و برای خود آنقدر گرفتند که نتوانستند ببرند و غنیمت اینقدر زیاد بود که سه روز مشغول غارت می‌بودند. ²⁶ و در روز چهارم در وادی برکه جمع شدند زیرا که در آنجا خداوند را مبارک خواندند، و از این جهت آن مکان را تا امروز وادی برکه می‌نامند. ²⁷ پس جمیع مردان یهودا و اورشلیم و یهوشافاط مقدم ایشان با شادمانی برگشته، به اورشلیم مراجعت کردند زیرا خداوند ایشان را بر دشمنانشان شادمان ساخته بود. ²⁸ و با بربطها و عودها و کرناها به اورشلیم به خانه خداوند آمدند. ²⁹ و ترس خدا بر جمیع ممالک کشورها مستولی شد چونکه شنیدند که خداوند با دشمنان اسرائیل جنگ کرده است. ³⁰ و مملکت یهوشافاط آرام شد، زیرا خدایش او را از هر طرف رفاهیت بخشید.

پایان سلطنت یهوشافاط

³¹ پس یهوشافاط بر یهودا سلطنت نمود و سی و پنج ساله بود که پادشاه شد و بیست و پنج سال در اورشلیم سلطنت کرد و اسم مادرش عزوبه دختر شلحی بود. ³² و موافق رفتار پدرش آسا سلوک نموده، از آن انحراف نوزید و آنچه در نظر خداوند راست بود بجا می‌آورد. ³³ لیکن مکان‌های بلند برداشته نشد و قوم هنوز دل‌های خود را به سوی خدای پدران خویش مصمم نساخته بودند.

³⁴ و بقیه وقایع یهوشافاط از اول تا آخر در اخبار بیهو ابن حنانی که در تواریخ پادشاهان اسرائیل مندرج می‌باشد، مکتوب است.

³⁵ و بعد از این، یهوشافاط پادشاه یهودا با اخزیا پادشاه اسرائیل که شیررانه رفتار می‌نمود، طرح آمیزش انداخت. ³⁶ و در ساختن کشتیه‌ها برای رفتن به ترشیش با وی مشارکت نمود و کشتیه‌ها را در عصیون جابر ساختند. ³⁷ آنگاه العازر بن دوداوهوی مریشاتی به ضد یهوشافاط نبوت کرده، گفت: «چونکه تو با اخزیا متحد شدی، خداوند کارهای تو را تباہ ساخته است.» پس آن کشتیه‌ها شکسته شدند و نتوانستند به ترشیش بروند.

21 و یهوشافاط با پدران خود خوابید و در شهر داود با پدرانش دفن شد، و پسرش یهورام به جایش پادشاه شد. ² و پسران یهوشافاط عزریا و یحییئیل و زکریا و عزریاهو و میکائیل و شفتیا برادران او بودند. این همه پسران یهوشافاط پادشاه اسرائیل بودند. ³ و پدر ایشان عطایای بسیار از نقره و طلا و نفایس با شهرهای حصاردار در یهودا به ایشان داد و اما سلطنت را به یهورام عطا فرمود زیرا که نخست زاده بود.

یهورام، پادشاه یهودا

⁴ و چون یهورام بر سلطنت پدرش مستقر شد خویشتن را تقویت نموده، همه برادران خود و بعضی از سروران اسرائیل را نیز به شمشیر کشت. ⁵ یهورام سی و دو ساله بود که پادشاه شد و هشت سال در اورشلیم سلطنت کرد. ⁶ و موافق رفتار پادشاهان اسرائیل به طوری که خاندان اخاب رفتار می‌کردند، سلوک نمود زیرا که دختر اخاب زن او بود و آنچه در نظر خداوند ناپسند بود، به عمل آورد. ⁷ لیکن خداوند به سبب آن عهدی که با داود بسته بود و چونکه وعده داده بود که چراغی به وی و به پسرانش همیشه اوقات ببخشد، نخواست که خاندان داود را هلاک سازد. ⁸ و در ایام او اودوم از زیر دست یهودا عاصی شده، پادشاهی برای خود نصب نمودند. ⁹ و یهورام با سرداران خود و تمامی ارباب هایش رفت، و شبانگاه برخاسته، اودومیان را که او را احاطه کرده بودند با سرداران ارباب های ایشان شکست داد. ¹⁰ اما اودوم تا امروز از زیر دست یهودا عاصی شده‌اند، و در همان وقت لینه نیز از زیر دست او عاصی شد، زیرا که او یهوه خدای پدران خود را ترک کرد.

¹¹ و او نیز مکان‌های بلند در کوه‌های یهوداساخت و ساکنان اورشلیم را به زنا کردن تحریض نموده، یهودا را گمراه ساخت. ¹² و مکتوبی از ایلیای نبی بدو رسیده، گفت که «یهوه، خدای پدرت داود، چنین می‌فرماید: چونکه به راه‌های پدرت یهوشافاط و به طریق‌های آسا پادشاه یهودا سلوک نمودی، ¹³ بلکه به طریق پادشاهان اسرائیل رفتار نموده، یهودا و ساکنان اورشلیم را اغوا نمودی که موافق زناکاری خاندان اخاب مرتکب زنا بشوند و برادران خویش را نیز از خاندان پدرت که از تو نیکوتر بودند به قتل رسانیدی، ¹⁴ همانا خداوند قومت و پسرانت و زنان و تمامی اموالت را به بلای عظیم مبتلا خواهد ساخت. ¹⁵ و تو به مرض سخت گرفتار شده، در احشای چنان بیماری‌ای عارض خواهد شد که احشای از آن مرض روزبه روز بیرون خواهد آمد.» ¹⁶ پس خداوند دل فلسطینیان و عربانی را که مجاور حبشیان بودند، به ضد یهورام برانگیزانید. ¹⁷ و بر یهودا هجوم آورده، در آن ثلثه انداختند و تمامی اموالی که در خانه پادشاه یافت شد و پسران و زنان او را نیز به اسیری بردند. و برای او پسری سوای پسرکهرش یهواخاز باقی نماند. ¹⁸ و بعد از اینهمه خداوند احشایش را به مرض علاج ناپذیر مبتلا ساخت. ¹⁹ و به مرور ایام بعد از انقضای مدت دو سال، احشایش از شدت مرض بیرون آمد و با دردهای سخت مرد، و قومش برای وی (عطریات) نسوزانیدند، چنانکه برای پدرش می‌سوزانیدند. ²⁰ و او سی و دو ساله بود که پادشاه شد و هشت سال در اورشلیم سلطنت نمود، و بدون آنکه بر او رقتی شود، رحلت کرد و او را در شهر داود، اما نه در مقبره پادشاهان دفن کردند.

اخزیا، پادشاه یهودا

22 و ساکنان اورشلیم پسر کهرش اخزیا را در جایش به پادشاهی نصب کردند، زیرا گروهی که با عربان بر اردو هجوم آورده بودند، همه پسران بزرگش را کشته بودند. پس اخزیا ابن یهورام پادشاه یهودا سلطنت کرد. ² و اخزیا چهل و دو ساله بود که پادشاه شد و یک سال در

اورشلیم سلطنت کرد و اسم مادرش عتلیادختر عمری بود.³ و او نیز به طریق های خاندان اخاب سلوک نمود زیرا که مادرش ناصح او بود تا اعمال زشت بکند.⁴ و مثل خاندان اخاب آنچه در نظر خداوند ناپسند بود، بجا آورد زیرا که ایشان بعد از وفات پدرش، برای هلاکتش ناصح او بودند.⁵ پس برحسب مشورت ایشان رفتارنموده، با یهورام بن اخاب پادشاه اسرائیل نیزبرای جنگ با حزائیل پادشاه آرام به راموت جلعاد رفت و آرامیان یورام را مجروح نمودند.⁶ پس به یزرعیل مراجعت کرد تا از جراحاتی که در محاربه با حزائیل پادشاه آرام در رامه یافته بود، شفا یابد. و عزریا ابن یهورام پادشاه یهودا برای عیادت یهورام بن اخاب به یزرعیل فرود آمد زیراکه بیمار بود.⁷ و هلاکت اخزیا در اینکه نزد یورام رفت، ازجانب خدا بود زیرا چون به آنجا رسید، با یهورام به مقابله بیهو ابن نمشی که خداوند او را برای هلاک ساختن خاندان اخاب مسح کرده بود، بیرون رفت.⁸ و چون بیهو قصاص بر خاندان اخاب می‌رسانید، بعضی از سروران یهودا و پسران برادران اخزیا را که ملازمان اخزیا بودندنیافته، ایشان را کشت.⁹ و اخزیا را طلبید و او را در حالتی که در سامره پنهان شده بود، دستگیرنموده، نزد بیهو آوردند و او را به قتل رسانیده، دفن کردند زیرا گفتند: «پسر یهوشافاط است که خداوند را به تمامی دل خود طلبید.» پس، ازخاندان اخزیا، کسی که قادر بر سلطنت باشد، نماند.

¹⁰ پس چون عتلیا مادر اخزیا دید که پسرش کشته شده است، برخاست و تمامی اولادپادشاهان از خاندان یهودا را هلاک کرد.¹¹ لیکن یهوشبعه، دختر پادشاه، یوآش پسر اخزیا را گرفت و او را از میان پسران پادشاه که مقتول شدند دزدیده، او را با دایه‌اش در اطاق خوابگاه گذاشت و یهوشبعه، دختر یهورام پادشاه، زن یهویاداع کاهن که خواهر اخزیا بود، او را از عتلیاپنهان کرد که او را نکشت.¹² و او نزد ایشان درخانه خدا مدت شش سال پنهان ماند. و عتلیا برزمین سلطنت می‌کرد.

23 و در سال هفتم، یهویاداع خویشتن راتقویت داده، بعضی از سرداران صده یعنی عزریا ابن یهورام و اسماعیل بن یهوحانان وعزریا ابن عوبید و معسیا ابن عدایا و الیثافاط بن زکری را با خود همداستان ساخت.² و ایشان دریهودا گردش کردند و لایویان را از جمیع شهرهای یهودا و روسای آباب اسرائیل را جمع کرده، به اورشلیم آمدند.³ و تمامی جماعت با پادشاه درخانه خدا عهد بستند. و او به ایشان گفت: «همانپسر پادشاه سلطنت خواهد کرد، چنانکه خداوندبرپاره پسران داود گفته است.⁴ و کاری که بایدبکنید این است: یک ثلث از شما که از کاهنان ولایویان در سبت داخل می‌شوید درپانهای آستانه‌ها باشید.⁵ و ثلث دیگر به خانه پادشاه و ثلثی به دروازه اساس و تمامی قوم در صحنهای خانه خداوند حاضر باشند.⁶ و کسی غیر ازکاهنان و لایویانی که به خدمت مشغول می‌باشند، داخل خانه خداوند نشود، اما ایشان داخل بشوند زیرا که مقدسند و تمامی قوم (خانه) خداوند را حراست نمایند.⁷ و لایویان هرکس سلاح خود را به‌دست گرفته، پادشاه را از هرطرف احاطه نمایند و هرکه به خانه درآید، کشته شود و چون پادشاه داخل شود یا بیرون رود، شما نزد او بمانید.»

تعمیر خانه خدا

24 و یوآش هفت ساله بود که پادشاه شد و چهل سال در اورشلیم سلطنت نمود واسم مادرش ظبیه بئرشبعی بود.² و یوآش درتمامی روزهای یهویاداع کاهن، آنچه را که در نظرخداوند راست بود، به عمل می‌آورد.³ ویهویاداع دو زن برایش گرفت و او پسران ودختران تولید نمود.⁴ و بعد از آن، یوآش اراده کرد که خانه خداوند را تعمیر نماید.⁵ و کاهنان و لایویان را جمع کرده، به ایشان گفت: «به شهرهای یهودا بیرون روید و از تمامی اسرائیل نقره برای تعمیر خانه خدای خود، سال به سال جمع کنید، و دراین کار تعجیل نمایید.» اما لایویان تعجیل نمودند.⁶ پس پادشاه، یهویاداع رئیس (کهنه) را خوانده، وی را گفت: «چرا از لایویان بازخواست نکردی که جزیه‌ای را که موسی بنده خداوند وجماعت اسرائیل به جهت خیمه شهادت قرار داده‌اند، از یهودا و اورشلیم بیاورند؟»⁷ زیرا که پسران عتلیای خبیثه، خانه خدا را خراب کرده، و تمامی موقوفات خانه خداوند را صرف بعلم کرده بودند.

⁸ و پادشاه امر فرمود که صندوقی بسازند و آن را بیرون دروازه خانه خداوند بگذارند.⁹ و دریهودا و اورشلیم ندا دردادند که جزیه‌ای را که موسی بنده خدا در بیابان بر اسرائیل قرار داده بودبرای خداوند بیاورند.¹⁰ و جمیع سروران و تمامی قوم آن را به شادمانی آورده، در صندوق انداختند تا پر شد.¹¹ و چون صندوق به‌دست لایویان، نزد وکلای پادشاه آورده می‌شد و ایشان می‌دیدند که نقره بسیار هست آنگاه کاتب پادشاه وکیل رئیس کهنه آمده، صندوق را خالی می‌کردند و آن را برداشته، باز به‌جایش می‌گذاشتند. و روز به روز چنین کرده، نقره بسیارجمع کردند.¹² و پادشاه و یهویاداع آن را به آنانی که در کار خدمت خانه خداوند مشغول بودنددادند، و ایشان بنایان و نجاران به جهت تعمیرخانه خداوند و آهنگران و مسگران برای مرمت خانه خداوند اجیر نمودند.¹³ پس عمله‌ها به‌کارپرداختند و کار از دست ایشان به انجام رسید وخانه خدا را به حالت اولش برپا داشته، آن رامحکم ساختند.¹⁴ و چون آن را تمام کرده بودند، بقیه نقره را نزد پادشاه و یهویاداع آوردند و از آن برای خانه خداوند اسباب یعنی آلات خدمت و آلات قربانی‌ها و قاشقها و ظروف طلا و نقره ساختند، و در تمامی روزهای یهویاداع، قربانی‌های سوختنی دائم در خانه خداوند می‌گذرانیدند.

¹⁵ اما یهویاداع پیر و سالخورده شده، بمردها و وفاتش صد و سی ساله بود.¹⁶ و او را درشهر داود با پادشاهان دفن کردند، زیرا که دراسرائیل هم برای خدا و هم برای خانه او نیکویی کرده بود.

⁸ پس لایویان و تمامی یهودا موافق هرچه یهویاداع کاهن امر فرمود عمل نمودند، و هر کدام کسان خود را خواه از آنانی که در روز سبت داخل می‌شدند و خواه از آنانی که در روز سبت بیرون می‌رفتند، برداشتند زیرا که یهویاداع کاهن فرقه‌ها را مرخص نفرمود.⁹ و یهویاداع کاهن نیزه‌ها و مجننها و سپرها را که از آن داود پادشاه و در خانه خدا بود، به یوزباشیها داد.¹⁰ و تمامی قوم را که هر یک از ایشان سلاح خود را به‌دست گرفته بودند، از طرف راست خانه تا طرف چپ خانه به یهلوی مذبح و خانه، به اطراف پادشاه قرار داد.¹¹ و پسر پادشاه را بیرون آورده، تاج را بر سرش گذاشتند و شهادت نامه را به او داده، او را به پادشاهی نصب کردند، و یهویاداع و پسرانش، او را مسح نموده، گفتند: «پادشاه زنده بماند.»¹² اما چون عتلیا آواز قوم را که می‌دویدند وپادشاه را مدح می‌کردند شنید، نزد قوم به خانه خداوند داخل شد.¹³ و دید که اینک پادشاه به پهلوی ستون خود نزد مدخل ایستاده است، و سروران و کرناوازان نزد پادشاه می‌باشند و تمامی قوم زمین شادی می‌کنند و کرناها را می‌نوازند و

گناه یهوآش

17 و بعد از وفات یهویدادع، سروران یهوآمدند و پادشاه را تعظیم نمودند و پادشاه در آن وقت به ایشان گوش گرفت. 18 و ایشان خانه یهوه خدای پدران خود را ترک کرده، اشیریم و بتها را عبادت نمودند، و به سبب این عصیان ایشان، خشم بر یهوآ و اورشلیم افروخته شد. 19 و اوانبیاء نزد ایشان فرستاد تا ایشان را به سوی یهوه برگردانند و ایشان آنها را شهادت دادند، اما ایشان گوش نگرفتند.

20 پس روح خدا زکریا ابن یهویدادع کاهن راملبس ساخت و او بالای قوم ایستاده، به ایشان گفت: «خدا چنین می فرماید: شما چرا از اوامر یهوه تجاوز می نمایید؟ پس کامیاب نخواهید شد. چونکه خداوند را ترک نموده اید، او شما را ترک نموده است.» 21 و ایشان بر او توطئه نموده، او را به حکم پادشاه در صحن خانه خداوند سنگسار کردند. 22 پس یوآش پادشاه احسانی را که پدرش یهویدادع، به وی نموده بود، بیاد نیاورد، بلکه پسرش را به قتل رسانید. و چون او می مرد، گفت: «خداوند این را ببیند و بازخواست نماید.»

23 و در وقت تحویل سال، لشکر ارامیان به ضد وی برآمده، به یهوآ و اورشلیم داخل شده، جمیع سروران قوم را از میان قوم هلاک ساختند، و تمامی غنیمت ایشان را نزد پادشاه دمشق فرستادند. 24 زیرا که لشکر ارام با جمعیت کمی آمدند و خداوند لشکر بسیار عظیمی به دست ایشان تسلیم نمود، چونکه یهوه خدای پدران خود را ترک کرده بودند. پس بر یوآش قصاص نمودند.

25 و چون از نزد او رفتند (زیرا که او را در مرضهای سخت واگذاشتند)، بندگانش به سبب خون پسران یهویدادع کاهن، براو فتنه انگیزته، او را بر بسترش کشتند. و چون مرد، او را در شهرداود دفن کردند، اما او را در مقبره پادشاهان دفن نکردند. 26 و آنانی که بر او فتنه انگیزته، اینانند: زاباد، پسر شمععه عمونیه و یهوآزباد، پسر شمریت موآبیه. 27 و اما حکایت پسرانش و عظمت وحی که بر او نازل شد و تعمیر خانه خدا، اینک در مدرس تواریخ پادشاهان مکتوب است، و پسرش امصیا در جایش پادشاه شد.

امصیا، پادشاه یهوآ

25 امصیا بیست و پنج ساله بود که پادشاه شد و بیست و نه سال در اورشلیم پادشاهی کرد و اسم مادرش یهوعدان اورشلیمی بود. 2 و آنچه در نظر خداوند پسند بود، به عمل آورد، اما نه به دل کامل. 3 و چون سلطنت در دستش مستحکم شد، خادمان خود را که پدرش پادشاه را کشته بودند، به قتل رسانید. 4 اما پسران ایشان را نکشت به موجب نوشته کتاب تورات موسی که خداوند امر فرموده و گفته بود: «پدران به جهت پسران کشته نشوند و پسران به جهت پدران مقتول نگردند، بلکه هر کس به جهت گناه خود کشته شود.»

5 و امصیا یهوآ را جمع کرده، سرداران هزاره و سرداران صده از ایشان در تمامی یهوآ و بنیامین مقرر فرمود و ایشان را از بیست ساله بالاتر شمرده، سیصد هزار مرد برگزیده نیزه و سپردار راکه به جنگ بیرون می رفتند، یافت. 6 و صد هزار مرد شجاع جنگ آزموده به صد وزنه نقره از اسرائیل اجیر ساخت. 7 اما مرد خدایی نزد وی آمده، گفت: «ای پادشاه، لشکر اسرائیل با تونروند زیرا خداوند با اسرائیل یعنی با تمامی بنی افرایم نیست. 8 و اگر می خواهی بروی برو و به جهت جنگ قوی شو لیکن خدا تو را پیش دشمنان مغلوب خواهد ساخت زیرا قدرت نصرت دادن و مغلوب ساختن با خدا است.»

9 امصیا به مرد خدا گفت: «برای صد وزنه نقره که به لشکر اسرائیل داده ام، چه کنم؟» مرد خدا جواب داد: «خداوند قادر است که تو را بیشتر از این بدهد.» 10 پس امصیا لشکری را که از افرایم نزد او آمده بودند، جدا کرد که به جای خود برگردند و از این سبب خشم ایشان بر یهوآ به شدت افروخته شد و بسیار غضبناک گردیده، به جای خود رفتند.

11 و امصیا خویشتن را تقویت نموده، قوم خود را بیرون برد و به وادی الملح رسیده، ده هزار نفر از بنی سعیر را کشت. 12 و بنی یهوآ ده هزار نفر دیگر را زنده اسیر کرد، و ایشان را به قله صالح برده، از قله صالح به زیر انداختند که جمیع خرد شدند. 13 و اما مردان آن فوج که امصیا باز فرستاده بود تا همراهش به جنگ نروند، بر شهرهای یهوآ از سامره تا بیت حورون تاختند و سه هزار نفر را کشته، غنیمت بسیار بردند.

14 و بعد از مراجعت امصیا از شکست دادن ادومیان، او خدایان بنی سعیر را آورده، آنها را خدایان خود ساخت و آنها را سجده نموده، بخور برای آنها سوزانید. 15 پس خشم خداوند بر امصیا افروخته شد و نبی نزد وی فرستاد که او را بگوید: «چرا خدایان آن قوم را که قوم خود را از دست تو نتوانستند رها کنید، طلبیدی؟» 16 و چون این سخن را به وی گفت، او را جواب داد: «آیا تو را مشیر پادشاه ساخته اند؟ ساکت شو! چرا تو را بکشند؟» پس نبی ساکت شده، گفت: «می دانم که خدا قصد نموده است که تو را هلاک کند، چونکه این کار را کردی و نصیحت مرا نشنیدی.»

17 پس امصیا، پادشاه یهوآ، مشورت کرده، نزد یوآش بن یهوآحاز بن یهوه پادشاه اسرائیل فرستاده، گفت: «بیا تا با یکدیگر مقابله نمایم.» 18 و یوآش پادشاه اسرائیل نزد امصیا پادشاه یهوآ فرستاده، گفت: «شترخار لبنان نزد سروآزاد لبنان فرستاده، گفت: دختر خود را به پسر من به زنی بده. اما حیوان وحشی که در لبنان بود گذر کرده، شترخار را پایمال نمود. 19 می گویی، هان ادوم را شکست دادم و دلت تو را مغرور ساخته است که افتخار نمایی؟ حال به خانه خود برگرد. چرا بلا را برای خود برمی انگیزی تا خودت و یهوآ همراهت بیفتید؟»

20 اما امصیا گوش نداد زیرا که این امر از جانب خدا بود تا ایشان را به دست دشمنان تسلیم نماید، چونکه خدایان ادوم را طلبیدند. 21 پس یوآش پادشاه اسرائیل برآمد و او و امصیا پادشاه یهوآ در بیت شمس که در یهوآ است، با یکدیگر مقابله نمودند. 22 و یهوآ از حضور اسرائیل منهزم شده، هر کس به خیمه خود فرار کرد. 23 و یوآش پادشاه اسرائیل امصیا ابن یوآش بن یهوآحاز پادشاه یهوآ را در بیت شمس گرفت و او را به اورشلیم آورده، چهارصد ذراع حصار اورشلیم را از دروازه افرایم تا دروازه زاویه منهدم ساخت. 24 و تمامی طلا و نقره و تمامی ظروفی را که در خانه خدا نزد (بنی) عوبید ادوم و در خزانه های خانه پادشاه یافت شد و یرغمالان را گرفته، به سامره مراجعت کرد. 25 و امصیا ابن یوآش پادشاه یهوآ، بعد از وفات یوآش بن یهوآحاز پادشاه اسرائیل، پانزده سال زندگانی نمود. 26 و بقیه وقایع اول و آخر امصیا، آیا در تواریخ پادشاهان یهوآ و اسرائیل مکتوب نیست؟ 27 و از زمانی که امصیا از پیروی خداوند انحراف ورزید، بعضی در اورشلیم فتنه بر وی انگیزته بودند. پس به لاکیش فرار کرد و از عقبش به لاکیش فرستادند و او را در آنجا کشتند. 28 و او را بر اسبان آوردند و با پدرانش در شهر یهوآ دفن کردند.

عزیا، پادشاه یهوآ

26 و تمامی قوم یهوآ عزیا را که شانزده ساله بود گرفته، در جای پدرش امصیا پادشاه ساختند. 2 و او بعد از آنکه پادشاه پایدانش خواییده بود، ایلولت را بنا کرد و آن را برای یهوآ استرداد نمود. 3 و عزیا شانزده ساله بود که پادشاه شد و پنجاه و دو سال در اورشلیم پادشاهی نمود و اسم مادرش یکلای اورشلیمی بود. 4 و آنچه در نظر خداوند پسند بود، موافق هرچه پدرش امصیا کرده بود، بجا آورد. 5 و در روزهای زکریا که در رویاهای خدا بصیر بود، خدا را می طلبید و مادامی که خداوند رامی طلبید، خدا او را کامیاب می ساخت.

6 و او بیرون رفته، با فلسطینیان جنگ کرد و حصار جت و حصار بینه و حصار اشدود را منهدم ساخت و شهرها در زمین اشدود و فلسطینیان بنا نمود. 7 و خدا او را بر فلسطینیان و عربانی که در جوربعل ساکن بودند و بر معونیان نصرت داد. 8 و عمونیان به عزیا هدایا دادند و اسم او تا مدخل مصر شایع گردید، زیرا که بی نهایت قوی گشت. 9 و عزیا برجها در اورشلیم نزد دروازه زاویه و نزد دروازه وادی و نزد گوشه حصار بنا کرده، آنها را مستحکم گردانید. 10 و برجها در بیابان بنا نمود و چاههای بسیار کند زیرا که

تمالها نیز برای بعلم ریخت.³ و در وادی ابن هنوم بخورسوزانید، و پسران خود را برحسب رجاسات امت هایی که خداوند از حضور بنی اسرائیل اخراج نموده بود، سوزانید.⁴ و بر مکان های بلندو تلها و زیر هر درخت سبز قربانی ها گذرانید و بخورسوزانید.

⁵ بنابراین، یهوه خدایش او را به دست پادشاه آرام تسلیم نمود که ایشان او را شکست داده، اسیران بسیاری از او گرفته، به دمشق بردند. و به دست پادشاه اسرائیل نیز تسلیم شد که او را شکست عظیمی داد.⁶ و فتح بن رملیا صد و بیست هزار نفر را که جمیع ایشان مردان جنگی بودند، در یک روز در یهودا کشت، چونکه یهوه خدای پدران خود را ترک نموده بودند.⁷ و زکری که مرد شجاع افرایمی بود، معسیا پسر پادشاه، عزریقام ناظر خانه، و القانه را که شخص اول بعد از پادشاه بود، کشت.

⁸ پس بنی اسرائیل دویست هزار نفر زنان و پسران و دختران از برادران خود به اسیری بردند و نیز غنیمت بسیاری از ایشان گرفتند و غنیمت رابه سامره بردند.⁹ و در آنجا نبی از جانب خداوند عودید نام بود که به استقبال لشکری که به سامره برمی گشتند آمده، به ایشان گفت: «اینک از این جهت که یهوه خدای پدران شما بر یهودا غضبناک می باشد، ایشان را به دست شما تسلیم نمود و شما ایشان را با غضبی که به آسمان رسیده است، کشتید.¹⁰ و حال شما خیال می کنید که پسران یهودا و اورشلیم را به عنف غلامان و کنیزان خود سازید. و آیا با خود شما نیز تقصیرها به ضد یهوه خدای شما نیست؟¹¹ پس الان مرا بشنوید و اسیرانی را که از برادران خود آورده اید، برگردانید زیرا که حدت خشم خداوند بر شما می باشد.»

¹² آنگاه بعضی از روسای بنی افرایم یعنی عزریا ابن یهوحنان و برکیا ابن مشلیموت و یحزقیای ابن شلوم و عماسا ابن حدلای با آنانی که از جنگ می آمدند، مقاومت نمودند.¹³ و به ایشان گفتند که «اسیران را به اینجا نخواهید آورد زیرا که تقصیری به ضد خداوند بر ما هست و شما می خواهید که گناهان و تقصیرهای ما رامزید کنید زیرا که تقصیر ما عظیم است و حدت خشم بر اسرائیل وارد شده است.»¹⁴ پس لشکریان، اسیران و غنیمت را پیش روسا و تمامی جماعت واگذاشتند.¹⁵ و آنانی که اسم ایشان مذکور شد برخاسته، اسیران را گرفتند و همه برهنگان ایشان را از غنیمت پوشانیده، ملبس ساختند و کفش به پای ایشان کرده، ایشان را خورانییدند و نشانیدند و تدهین کرده، تمامی ضعیفان را بر الاغها سوار نموده، ایشان را به اریحا که شهر نخل باشد نزد برادرانشان رسانیده، خود به سامره مراجعت کردند.

¹⁶ و در آن زمان، آحاز پادشاه نزد پادشاهان آشور فرستاد تا او را اعانت کنند.¹⁷ زیرا که ادومیان هنوز می آمدند و یهودا را شکست داده، اسیران می بردند.¹⁸ و فلسطینیان بر شهرهای هامون و جنوبی یهودا هجوم آوردند و بیت شمس و ایلون و جدیروت و سوکو را با دهاتش و تمنه را با دهاتش و جمزو را با دهاتش گرفته، در آنها ساکن شدند.¹⁹ زیرا خداوند یهودا را به سبب آحاز، پادشاه اسرائیل ذلیل ساخت، چونکه او یهودا را به سرکشی واداشت و به خداوند خیانت عظیمی ورزید.²⁰ پس تلغت فلناسر، پادشاه آشور بر او برآمد و او را به تنگ آورد و وی را تقویت نداد.²¹ زیرا که آحاز خانه خداوندو خانه های پادشاه و سروران را تاراج کرده، به پادشاه آشور داد، اما او را اعانت ننمود.

²² و چون او را به تنگ آورده بود، همین آحاز پادشاه به خداوند بیشتر خیانت ورزید.²³ زیرا که برای خدایان دمشق که او را شکست داده بودند، قربانی گذرانید و گفت: «چونکه خدایان پادشاهان آرام، ایشان را نصرت داده اند، پس من برای آنها قربانی خواهم گذرانید تا مرا اعانت نمایند.» اما آنها سبب هلاکت وی و تمامی اسرائیل شدند.²⁴ و آحاز اسباب خانه خدا را جمع کرد و آلات خانه خدا را خرد کرد و درهای خانه خداوند رابسته، مذبح ها برای خود در هر گوشه اورشلیم ساخت.²⁵ و در هر شهری از شهرهای یهودا، مکان های بلند ساخت تا برای خدایان غریب بخورسوزانند. پس خشم یهوه خدای پدران خود را به هیجان آورد.²⁶ و بقیه وقایع وی و همه طریق های اول و آخر او، اینک در تواریخ پادشاهان یهودا و اسرائیل مکتوب است.²⁷ پس آحاز با پدران خود خوابید و او را در شهر اورشلیم دفن کردند، اما او را به مقبره پادشاهان اسرائیل نیاوردند. و پسرش حزقیای به جایش پادشاه شد.

مواشی کثیر در همواری و در هامون داشت و فلاحان و باغبانان در کوهستان و در بوستانها داشت، چونکه فلاحت را دوست می داشت.¹¹ و عزیا سپاهیان جنگ آزموده داشت که برای محاربه دسته دسته بیرون می رفتند، برحسب تعداد ایشان که یعیئیل کاتب و معسیای رئیس زبردست حننیا که یکی از سرداران پادشاه بود، آنها را سان می دیدند.¹² و عدد تمامی سرداران آبا که شجاعان جنگ آزموده بودند، دو هزار و ششصد بود.¹³ و زیر دست ایشان، سیصد و هفت هزار و پانصد سپاه جنگ آزموده بودند که پادشاه را به ضد دشمنانش مساعدت نموده، با قوت تمام مقاتله می کردند.¹⁴ و عزیا برای ایشان یعنی برای تمامی لشکر سپرها و نیزه ها و خودها و زره ها و کمانها و فلاختها مهیا ساخت.¹⁵ و منجنیقهایی را که مخترع صنعتگران ماهر بود در اورشلیم ساخت تا آنها را بر برجها و گوشه های حصار برای انداختن تیرها و سنگهای بزرگ بگذارند. پس آوازه او تا جایهای دور شایع شد زیرا که نصرت عظیمی یافته، بسیار قوی گردید.¹⁶ لیکن چون زور آور شد، دل او برای هلاکتش متکبر گردید و به یهوه خدای خود خیانت ورزیده، به هیکل خداوند درآمد تا بخوربر مذبح بخور بسوزاند.¹⁷ و عزریای کاهن از عقب او داخل شد و همراه او هشتاد مرد رشید از کاهنان خداوند درآمدند.¹⁸ و ایشان با عزیا پادشاه مقاومت نموده، او را گفتند: «ای عزیا سوزانیدن بخور برای خداوند کار تو نیست بلکه کار کاهنان پسران هارون است که برای سوزانیدن بخور تقدیس شده اند. پس از مقدس بیرون شو زیرا خطا کردی و این کار از جانب یهوه خداموجب عزت تو نخواهد بود.»

¹⁹ آنگاه عزیا که مجرمی برای سوزانیدن بخور در دست خود داشت، غضبناک شد و چون خشمش بر کاهنان افروخته گردید، برص به حضور کاهنان در خانه خداوند به پهلوی مذبح بخور بر پیشانی اش پدید آمد.²⁰ و عزریای رئیس کهنه و سایر کاهنان بر او نگر بستند و اینک برص بر پیشانی اش ظاهر شده بود. پس او را از آنجا به شتاب بیرون کردند و خودش نیز به تعجیل بیرون رفت، چونکه خداوند او را مبتلا ساخته بود.²¹ و عزیا پادشاه تا روز وفاتش ابرص بود و در مریضخانه مبروص ماند، زیرا از خانه خداوند ممنوع بود و پسرش یوتام، ناظر خانه پادشاه و حاکم قوم زمین می بود.²² و اشعیا ابن آموص نبی بقیه وقایع اول و آخر عزیا را نوشت.²³ پس عزیا با پدران خود خوابید و او را با پدران در زمین مقبره پادشاهان دفن کردند، زیرا گفتند که ابرص است و پسرش یوتام در جایش پادشاه شد.

یوتام، پادشاه یهودا

27 و یوتام بیست و پنج ساله بود که پادشاه شد و شانزده سال در اورشلیم سلطنت نمود و اسم مادرش یروشه دختر صادق بود.² و آنچه در نظر خداوند پسند بود، موافق هر آنچه پدرش عزیا کرده بود، به عمل آورد، اما به هیکل خداوند داخل نشد لیکن قوم هنوز فساد می کردند.³ و او دروازه اعلائی خانه خداوند را بنام نمود و بر حصار عوفل عمارت بسیار ساخت.⁴ و شهرها در کوهستان یهودا بنا نمود و قلعه ها و برجها در جنگلها ساخت.⁵ و با پادشاه بنی عمون جنگ نموده، بر ایشان غالب آمد. پس بنی عمون در آن سال، صد وزنه نقره و ده هزار کر گندم و ده هزار کر جو به او دادند، و بنی عمون در سال دوم و سوم به همان مقدار به او دادند.⁶ پس یوتام زور آور گردید زیرا رفتار خود را به حضور یهوه خدای خویش راست ساخت.⁷ و بقیه وقایع یوتام و همه جنگهایش و رفتارش، اینک در تواریخ پادشاهان اسرائیل و یهودا مکتوب است.⁸ و او بیست و پنج ساله بود که پادشاه شد و شانزده سال در اورشلیم سلطنت کرد.⁹ پس یوتام با پدران خود خوابید و او را در شهر داود دفن کردند، و پسرش آحاز در جایش سلطنت نمود.

آحاز، پادشاه یهودا

28 و آحاز بیست ساله بود که پادشاه شد و شانزده سال در اورشلیم پادشاهی کرد. اما آنچه در نظر خداوند پسند بود، موافق پدرش داود به عمل نیاورد.² بلکه به طریق های پادشاهان اسرائیل سلوک نموده،

حزقیای پادشاه و تقدیس خانه خدا

29

حزقیای بیست و پنج ساله بود که پادشاه شد و بیست و نه سال در اورشلیم سلطنت نمود، و اسم مادرش ایبه دختر زکریا بود.² و او آنچه در نظر خداوند پسند بود، موافق هرآنچه پدرش داود کرده بود، به عمل آورد.

³ و در ماه اول از سال اول سلطنت خوددراهای خانه خداوند را گشوده، آنها را تعمیر نمود.⁴ و کاهنان و لایویان را آورده، ایشان را در میدان شرقی جمع کرد.⁵ و به ایشان گفت: «ای لایویان مرا بشنوید! الان خوبیشتر را تقدیس نمایید و خانه یهوه خدای پدران خود را تقدیس کرده، نجاسات را از قدس بیرون برید.⁶ زیرا که پدران ما خیانت ورزیده، آنچه در نظر یهوه خدای ما ناپسند بود به عمل آوردند و او را ترک کرده، روی خود را از مسکن خداوند تافتند و پشت به آن دادند.⁷ و درهای رواق را بسته، چراغها را خاموش کردند و بخور نسوزانیدند و قربانی های سوختنی در قدس خدای اسرائیل نگذرانیدند.⁸ پس خشم خداوند بر یهودا و اورشلیم افروخته شد و ایشان را محل تشویش و دهشت و سخریه ساخت، چنانکه شما به چشمان خود می بینید.⁹ و اینک پدران ما به شمشیر افتادند و پسران و دختران و زنان ما از این سبب به اسیری رفتند.¹⁰ الان اراده دارم که بایهوه خدای اسرائیل عهد ببندم تا حدت خشم اواز ما برگردد.¹¹ پس حال، ای پسران من، کاهلی مورزید زیرا خداوند شما را برگزیده است تا به حضور وی ایستاده، او را خدمت نمایید و خادمان او شده، بخورسوزانید.»

¹² آنگاه بعضی از لایویان برخاستند یعنی ازبنی قهاتیان محت بن عماسای و یوئیل بن عزریا و از بنی مراری قیس بن عبدی و عزریا ابن یهلئیل و از جرشونیان یواخ بن زمه و عبید بن یواخ.¹³ و از بنی الیصافان شمیری و یعیئیل و از بنی آساف زکریا و متنیا.¹⁴ و از بنی هیمان یحییئیل و شمعی و از بنی یدوتون شمعی و عزییئیل.¹⁵ و برادران خود را جمع کرده، خوبیشتر را تقدیس نمودند و موافق فرمان پادشاه، برحسب کلام خداوند برای تطهیر خانه خداوند داخل شدند.¹⁶ و کاهنان به اندرون خانه خداوند رفته، آن را طاهر ساختند و همه نجاسات را که در هیكل خداوند یافتند، به صحن خانه خداوند بیرون آوردند و لایویان آن را گرفته، خارج شهر به وادی قدرون بیرون بردند.¹⁷ و در غره ماه اول به تقدیس نمودنش شروع کردند، و در روز هشتم ماه به رواق خداوند رسیدند و در هشت روز خانه خداوند را تقدیس نموده، در روز شانزدهم ماه اول آن را به اتمام رسانیدند.¹⁸ پس نزد حزقیای پادشاه به اندرون قصر داخل شده، گفتند: «تمامی خانه خداوند و مذبح قربانی سوختنی و همه اسبابش و میز نان تقدیمه را با همه آلاتش طاهر ساختیم.¹⁹ و تمامی اسبابی که آواز پادشاه در ایام سلطنتش حینی که خیانت ورزید دور انداخت ما آنها را مهیا ساخته، تقدیس نمودیم و اینک پیش مذبح خداوند حاضر است.»

²⁰ پس حزقیای پادشاه صبح زود برخاست و روسای شهر را جمع کرده، به خانه خداوند برآمد.²¹ و ایشان هفت گاو و هفت قوچ و هفت بره و هفت بز نر آوردند تا برای مملکت و قدس و یهودا قربانی گناه بشود و او پسران هارون که نه رافرمود تا آنها را بر مذبح خداوند بگذرانند.²² پس گاووان را کشتند و کاهنان، خون را گرفته بر مذبح پاشیدند و قوچها را کشته خون را بر مذبح پاشیدند و برهها را کشته خون را بر مذبح پاشیدند.²³ پس بزهای قربانی گناه را به حضور پادشاه و جماعت نزدیک آورده، دستهای خود را بر آنها نهادند.²⁴ و کاهنان آنها را کشته، خون را بر مذبح برای قربانی گناه گذرانیدند تا به جهت تمامی اسرائیل کفاره بشود زیرا که پادشاه فرموده بود که قربانی سوختنی و قربانی گناه به جهت تمامی اسرائیل بشود.²⁵ و او لایویان را با سنجها و بریطها و عودها برحسب فرمان داود و جاد، رایی پادشاه و ناتان نبی در خانه خداوند قرار داد زیرا که این حکم از جانب خداوند به دست انبیا او شده بود.²⁶ پس لایویان با آلات داود و کاهنان با کرناها ایستادند.²⁷ و حزقیای امر فرمود که قربانی های سوختنی را بر مذبح بگذرانند و چون به گذرانیدن قربانی سوختنی شروع نمودند، سروده های خداوند را بنا کردند و کرناها در عقب آلات داود، پادشاه اسرائیل، نواخته شد.²⁸ و تمامی جماعت سجده کردند و مغنیان سرآیدند و کرنا نوازان

نواختند و همه این کارها می شد تا قربانی سوختنی تمام گردید.²⁹ و چون قربانی های سوختنی تمام شد، پادشاه و جمیع حاضرین با وی رکوع کرده، سجده نمودند.³⁰ و حزقیای پادشاه و روسا لایویان را امر فرمودند که به کلمات داود و آساف رایی برای خداوند تسبیح بخوانند. پس با شادمانی تسبیح خواندند و رکوع نموده، سجده کردند.

³¹ پس حزقیای جواب داده، گفت: «حال خوبیشتر را برای خداوند تقدیس نمودید. پس نزدیک آمده، قربانی ها و ذبایح تشکر به خانه خداوند بیاورید.» آنگاه جماعت قربانی ها و ذبایح تشکر آوردند و هرکه از دل راغب بود قربانی های سوختنی آورد.³² و عدد قربانی های سوختنی که جماعت آوردند، هفتاد گاو و صدقوچ و دویست بره بود. همه اینها قربانی های سوختنی برای خداوند بود.³³ و عدد موقوفات ششصد گاو و سه هزار گوسفند بود.³⁴ و چون کاهنان کم بودند و به پوست کندن همه قربانی های سوختنی قادر نبودند، برادران ایشان لایویان، ایشان را مدد کردند تا کار تمام شد و تاکاهنان، خود را تقدیس نمودند زیرا که دل لایویان از کاهنان برای تقدیس نمودن خود مستقیم تر بود.³⁵ و قربانی های سوختنی نیز با پیه ذبایح سلامتی و هدایای ریختنی برای هر قربانی سوختنی، بسیار بود. پس خدمت خانه خداوند آراسته شد.³⁶ و حزقیای و تمامی قوم شادی کردند چونکه خدا قوم را مستعد ساخته بود زیرا این امر ناگهان واقع شد.

برگزاری مجدد عید فصح

30

و حزقیای نزد تمامی اسرائیل و یهودا فرستاد و مکتوبات نیز به فراپیم و منسی نوشت تا به خانه خداوند به اورشلیم بیایند و عید فصح را برای یهوه خدای اسرائیل نگاه دارند.² زیرا که پادشاه و سرورانش و تمامی جماعت در اورشلیم مشورت کرده بودند که عید فصح را در ماه دوم نگاه دارند.³ چونکه در آنوقت نتوانستند آن را نگاه دارند زیرا کاهنان خود را تقدیس کافی ننموده و قوم در اورشلیم جمع نشده بودند.⁴ و این امر به نظر پادشاه و تمامی جماعت پسند آمد.⁵ پس قرار دادند که در تمامی اسرائیل از بنز شیخ تا دان ندا نمایند که بیابند و فصح را برای یهوه خدای اسرائیل در اورشلیم برپا نمایند زیرا مدت مدیدی بود که آن را به طوری که مکتوب است، نگاه نداشته بودند.⁶ پس شاطران با مکتوبات از جانب پادشاه و سرورانش، برحسب فرمان پادشاه به تمامی اسرائیل و یهودا رفته، گفتند: «ای بنی اسرائیل به سوی یهوه، خدای ابراهیم و اسحاق و اسرائیل باز گشت نمایید تا او به بقیه شما که از دست پادشاهان آشور رسته اید، رجوع نماید.⁷ و مثل پدران و برادران خود که به یهوه خدای پدران خویش خیانت ورزیدند، مباحثید که ایشان را محل دهشت چنانکه می بینید گردانیده است.⁸ پس مثل پدران خود گردن خود را سخت مسازید بلکه نزد خداوند تواضع نمایید و به قدس او که آن را تا ابد اباد تقدیس نموده است داخل شده، یهوه خدای خود را عبادت نمایید تا حدت خشم او از شما برگردد.⁹ زیرا اگر به سوی خداوند بازگشت نمایید، برادران و پسران شما به نظر آنانی که ایشان را به اسیری برده اند، التفات خواهند یافت و به این زمین مراجعت خواهند نمود، زیرا که یهوه خدای شما مهربان و رحیم است و اگر به سوی او بازگشت نمایید روی خود را از شما بر نخواهد گردانید.»

¹⁰ پس شاطران شهر به شهر از زمین افراپیم و منسی تا زبولون گذشتند، لیکن بر ایشان استهزا و سخریه می نمودند.¹¹ اما بعضی از اشیر و منسی و زبولون تواضع نموده، به اورشلیم آمدند.¹² و دست خدا بر یهودا بود که ایشان را یک دل بخشدا فرمان پادشاه و سرورانش را موافق کلام خداوند بجا آوردند.

¹³ پس گروه عظیمی در اورشلیم برای نگاه داشتن عید فطیر در ماه دوم جمع شدند و جماعت، بسیار بزرگ شد.¹⁴ و برخاسته، مذبح هایی را که در اورشلیم بود خراب کردند و همه مذبح های بخور را خراب کرده، به وادی قدرون انداختند.¹⁵ و در چهاردهم ماه دوم فصح را ذبح کردند و کاهنان و لایویان خجالت کشیده، خود را تقدیس نمودند و قربانی های سوختنی به خانه خداوند آوردند.¹⁶ پس در جایهای خود به ترتیب خویش برحسب تورات موسی مرد خدا ایستادند و کاهنان خون را از دست لایویان گرفته،

بنایا برحسب تعیین حزقیادشاه و عزریا رئیس خانه خدا زیر دست کونیاو برادرش شمعی وکلاء شدند.¹⁴ و قوری ابن یمنه لاوی که دربان دروازه شرقی بود ناظر نوافل خدا شد تا هدایای خداوند و موقوفات مقدس را تقسیم نماید.¹⁵ و زیردست او عیدن و منیامین ویشوع و شمعیبا و امریا و شکنیا در شهرهای کاهنان به وظیفه های امانتی مقرر شدند تا به برادران خود، خواه بزرگ و خواه کوچک، برحسب فرقه های ایشان برسانند.¹⁶ علاوه برحسب یومیه ذکوری که در نسب نامه ها شمرده شده بودند، از سه ساله و بالاتر یعنی همه آنانی که به خانه خداوند داخل می شدند، برای خدمت های ایشان در وظیفه های ایشان برحسب فرقه های ایشان.¹⁷ (و حصه) آنانی که در نسب نامه ها شمرده شده بود، از کاهنان برحسب خاندان آبی ایشان و از لاویان از بیست ساله و بالاتر در وظیفه های ایشان برحسب فرقه های ایشان.¹⁸ و (حصه) جمیع اطفال و زنان و پسران و دختران ایشان که در تمامی جماعت در نسب نامه ها شمرده شده بودند، پس در وظیفه های امانتی خود خویشتن را تقدیس نمودند.¹⁹ و نیز برای پسران هارون کهنه که در زمینهای حوالی شهرهای خود ساکن بودند، کسان، شهر به شهر به نامهای خود معین شدند تا به همه ذکوران کهنه و به همه لاویانی که در نسب نامه ها شمرده شده بودند حصه ها بدهند.²⁰ پس حزقیبا در تمامی یهودا به اینطور عمل نمود و آنچه در نظر یهودا خدایش نیکو و پسند وامین بود بجا آورد.²¹ و در هر کاری که در خدمت خانه خدا و در شرایع و اوامر برای طلبیدن خدای خود اقدام نمود آن را به تمامی دل خود به عمل آورد و کامیاب گردید.

تهدید سنخاریب

32 و بعد از این امور و این امانت، سنخاریب، پادشاه آشور آمده، به یهودا داخل شد، و به ضد شهرهای حصارداراردو زده، خواست که آنها را برای خود مفتوح نماید.² و چون حزقیبا دید که سنخاریب آمده است و قصد مقاتله با اورشلیم دارد،³ آنگاه با سرداران و شجاعان خود مشورت کرد که آب چشمه های بیرون شهر را مسدود نماید. پس اورا اعانت کردند.⁴ و خلق بسیاری جمع شده، همه چشمه ها و نهری را که از میان زمین جاری بود مسدود کردند، و گفتند: «چرا باید پادشاهان آشور بیایند و آب فراوان بیابند؟»⁵ پس خویشتن را تقویت داده، تمامی حصار را که شکسته بود، تعمیر نمود و آن را تا برجا بلند نمود و حصار دیگری بیرون آن بنا کرد و ملو را در شهر داوومستحکم نمود و اسلحه ها و سپرهای بسیاری ساخت.⁶ و سرداران جنگی بر قوم گماشت و ایشان را در جای وسیع نزد دروازه شهر جمع کرده، سخنان دلاویز به ایشان گفت⁷ که «دلیر وقوی باشید! و از پادشاه آشور و تمامی جمیعتی که با وی هستند، ترسان و هراسان مشوید! زیرا آنکه با ماست از آنکه با وی است قوی تر می باشد.»⁸ با او بازوی بشری است و با ما یهوده خدای ما است تا ما را نصرت دهد و در جنگهای ما جنگ کند.» پس قوم بر سخنان حزقیبا پادشاه یهودا اعتماد نمودند.⁹ و بعد از آن سنخاریب، پادشاه آشور، بندگان خود را به اورشلیم فرستاد و خودش با تمامی حشمتش در برابر لاکیش بودند که به حزقیادشاه یهودا و تمامی یهودا که در اورشلیم بودند، بگویند:¹⁰ «سنخاریب پادشاه آشور چنین می فرماید: بر چه چیز اعتماد دارید که در محاصره در اورشلیم می مانید؟¹¹ آیا حزقیبا شمارا اغوا نمی کند تا شما را با قحط و تشنگی به موت تسلیم نماید که می گوید: یهوده خدای ما، ما را از دست پادشاه آشور رهایی خواهد داد؟¹² آیا همین حزقیبا مکانهای بلند و مذبحهای اورا منهدم ساخته، و به یهودا و اورشلیم امر نرفته و نگفته است که پیش یک مذبح سجده نمایید و بر آن بخور بسوزانید؟¹³ آیا نمی دانید که من و پدرانم به همه طوایف کشورها چه کرده ایم؟ مگر خدایان امت های آن کشورها هیچ قدرتی داشتند که زمین خود را از دست من برهاند؟¹⁴ کدام یک از همه خدایان این امت هایی که پدران من آنها را هلاک ساخته اند، قادر بر رهایی قوم خود از دست من بود تا خدای شما قادر باشد که شما را از دست من رهایی دهد؟¹⁵ پس حال، حزقیبا شما را فریب ندهد و شما را به اینطور اغوا ننماید و بر او اعتماد ننمایید، زیرا هیچ خدا از خدایان جمیع امت ها و ممالک قادر نبوده است که قوم خود را از دست من و از دست

پاشیدند.¹⁷ زیرا چونکه بسیاری از جماعت بودند که خود را تقدیس ننموده بودند لاویان مامور شدند که قربانی های فصیح را به جهت هرکه طاهر نشده بود ذبح نمایند و ایشان را برای خداوند تقدیس کنند.¹⁸ زیرا گروهی عظیم از قوم یعنی بسیار از افرایم و منسی و یساکار و زبولون طاهر نشده بودند و معهدا فصیح را خوردند لکن نه موافق آنچه نوشته شده بود، زیرا حزقیبا برای ایشان دعا کرده، گفت:¹⁹ «خداوند مهربان، هر کس را که دل خود را مهیا سازد تا خدای یعنی یهوده خدای پدران خویش را طلب نماید بیامرزد، اگرچه موافق طهارت قدس نباشد.»²⁰ و خداوند حزقیبا را اجابت نموده، قوم را شفا داد.²¹ پس بنی اسرائیل که در اورشلیم حاضر بودند، عید فطیر را هفت روز به شادی عظیم نگاه داشتند و لاویان و کاهنان خداوند را روز به روز به آلات تسبیح خداوند حمد می گفتند.²² و حزقیبا به جمیع لاویانی که در خدمت خداوند نیکو ماهر بودند، سخنان دلاویز گفت. پس هفت روز مرسوم عید را خوردند و ذبایح سلامتی گذرانید، یهوده خدای پدران خود را تسبیح خواندند.²³ و تمامی جماعت مشورت کردند که عید راهفت روز دیگر نگاه دارند. پس هفت روز دیگر رابا شادمانی نگاه داشتند.²⁴ زیرا حزقیبا، پادشاه یهودا هزار گاو و هفت هزار گوسفند به جماعت بخشید و سروران هزار گاو و ده هزار گوسفند به جماعت بخشیدند و بسیاری از کاهنان خویشتن را تقدیس نمودند.²⁵ و تمامی جماعت یهودا و کاهنان و لاویان و تمامی گروهی که از اسرائیل آمدند و غریبانی که از زمین اسرائیل آمدند و (غریبانی که) در یهودا ساکن بودند، شادی کردند.²⁶ و شادی عظیمی در اورشلیم رخ نمود زیرا که از ایام سلیمان بن داود، پادشاه اسرائیل مثل این در اورشلیم واقع نشده بود.²⁷ پس لاویان کهنه برخاسته، قوم را برکت دادند و آواز ایشان مستجاب گردید و دعای ایشان به مسکن قدس اوبه آسمان رسید.

تعیین خدمات عبادات

31 و چون این همه تمام شد، جمیع اسرائیلیانی که در شهرهای یهودا حاضر بودند بیرون رفته، تمثالها را شکستند و اشیریم را قطع نمودند و مکانهای بلند و مذبحها را از تمامی یهودا و بنیامین و افرایم و منسی بالکل منهدم ساختند. پس تمامی بنی اسرائیل هرکس به ملک خویش به شهرهای خود برگشتند.² و حزقیبا فرقه های کاهنان و لاویان، را برحسب اقسام ایشان قرار داد که هر کس از کاهنان و لاویان موافق خدمت خود برای قربانی های سوختنی و ذبایح سلامتی و خدمت و تشکر و تسبیح به دروازه های اردوی خداوند حاضر شوند.³ و حصه پادشاه را از اموال خاصش برای قربانی های سوختنی معین کرد، یعنی برای قربانی های سوختنی صبح و شام و قربانی های سوختنی سبت ها و هلالها و موسمه برحسب آنچه در تورات خداوند مکتوب بود.⁴ و به قومی که در اورشلیم ساکن بودند، امر فرمود که حصه کاهنان و لاویان را بدهند تا به شریعت خداوند مواظب باشند.⁵ و چون این امر شایع شد، بنی اسرائیل نوبر گندم و شیر و روغن و عسل و تمامی محصول زمین را به فراوانی دادند و عشر همه چیز را به کثرت آوردند.⁶ و بنی اسرائیل و یهودا که در شهرهای یهودا ساکن بودند نیز عشر گاوان و گوسفندان و عشر موقوفاتی که برای یهوده خدای ایشان وقف شده بود آورده، آنها را توده توده نمودند.⁷ و در ماه سوم به ساختن توده ها شروع نمودند، و در ماه هفتم آنها را تمام کردند.⁸ و چون حزقیبا و سروران آمدند و توده ها را دیدند، خداوند رامتبارک خواندند و قوم او اسرائیل را مبارک خواندند.⁹ و حزقیبا درباره توده ها از کاهنان و لاویان سؤال نمود.¹⁰ و عزریا رئیس کهنه که از خاندان صادوق بود او را جواب داد و گفت: «از وقتی که قوم به آوردن هدایا برای خانه خداوند شروع کردند، خوردیم و سیر شدیم و بسیاری باقی گذاشتیم، زیرا خداوند قوم خود را برکت داده است و آنچه باقی مانده است، این مقدار عظیم است.»

¹¹ پس حزقیبا امر فرمود که انبارها در خانه خداوند مهیا سازند و مهیا ساختند.¹² و هدایا و عشرها و موقوفات را در آنها در مکان امانت گذاشتند و کونیاو لاوی بر آنها رئیس بود و برادرش شمعی ثانی اثنبین.¹³ و یحییئیل و عزریا و نحت و عسائیل و یریموت و یوزاباد و ایلئیل ویسمخیا و محت و

خواهد بود.»⁵ و مذبح‌ها برای تمامی لشکر آسمان در هر دو صحن خانه خداوند بنا نمود.⁶ و پسران خود رادر وادی ابن هونم از آتش گذرانید و فالگیری و افسونگری و جادوگری می‌کرد و با اصحاب اجنه و جادوگران مرادوه می‌نمود و در نظر خداوند شرارت بسیار ورزیده، خشم او را به هیجان آورد.⁷ و تمثال ریخته شده بت را که ساخته بود، در خانه خداوند برپا داشت که درباره‌اش خدا به داود و به پسرش سلیمان گفته بود: «در این خانه و در اورشلیم که آن را از تمامی اسباط بنی اسرائیل برگزیده‌ام، اسم خود را تا به ابد قرار خواهم داد.»⁸ و پایهای اسرائیل را از زمینی که مقر پدران شما ساخته‌ام، بار دیگر آواره نخواهم گردانید، به شرطی که توجه نمایند تا برحسب هر آنچه به ایشان امر فرموده‌ام و برحسب تمامی شریعت و فرایض و احکامی که به دست موسی داده‌ام، عمل نمایند.»⁹ اما منسی، یهودا و ساکنان اورشلیم را اغوا نمود تا از امت‌هایی که خداوند پیش بنی اسرائیل هلاک کرده بود، بدتر رفتار نمودند.

¹⁰ و خداوند به منسی و به قوم او تکلم نمود، اما ایشان گوش نگررفتند.
¹¹ پس خداوند سرداران لشکر آشور را بر ایشان آورد و منسی را با غلها گرفته، او را به زنجیرها بستند و به بابل بردند.¹² و چون در تنگی بود یهوه خدای خود را طلب نمود و به حضور خدای پدران خویش بسیار تواضع نمود.¹³ و چون از او مسالت نمودی را اجابت نموده، تضرع او را شنید و به مملکتش به اورشلیم باز آورد، آنگاه منسی دانست که یهوه خدا است.
¹⁴ و بعد از این حصار بیرونی شهر داود را به طرف غربی جیحون در وادی تا دهنه دروازه ماهی بنا نمود و دیواری گرداگرد عوفل کشیده، آن را بسیار بلند ساخت و سرداران جنگی بر همه شهرهای حصاردار یهودا قرار داد.¹⁵ و خدایان بیگانه و بت را از خانه خداوند و تمامی مذبح‌ها را که در کوه خانه خداوند و در اورشلیم ساخته بود برداشته، آنها را از شهر بیرون ریخت.¹⁶ و مذبح خداوند را تعمیر نموده، ذبایح سلامتی و تشکر بر آن گذرانیدند و یهودا را امر فرمود که یهوه خدای اسرائیل را عبادت نمایند.
¹⁷ اما قوم هنوز در مکانهای بلند قربانی می‌گذرانیدند لیکن فقط برای یهوه خدای خود.

¹⁸ و بقیه وقایع منسی و دعایی که نزد خدای خود کرد و سخنان رانیانی که به اسم یهوه خدای اسرائیل به او گفتند، اینک در تواریخ پادشاهان اسرائیل مکتوب است.¹⁹ و دعای او و مستجاب شدنش و تمامی گناه و خیانتش و جایهایی که مکانهای بلند در آنها ساخت و اشیره‌ها و بتهایی که قبل از متواضع شدنش برپانمود، اینک در اخبار حوزای مکتوب است.
²⁰ پس منسی با پدران خود خوابید و او را در خانه خودش دفن کردند و پسرش آمون در جاییش پادشاه شد.

آمون، پادشاه یهودا

²¹ آمون بیست و دو ساله بود که پادشاه شد و دو سال در اورشلیم پادشاهی کرد.²² و آنچه در نظر خداوند ناپسند بود، موافق آنچه پدرش منسی کرده بود، به عمل آورد و آمون برای جمیع بتهایی که پدرش منسی ساخته بود، قربانی گذرانیده، آنها را پرستش کرد.²³ و به حضور خداوند تواضع نمود، چنانکه پدرش منسی تواضع نموده بود بلکه این آمون زیاده و زیاده عصیان ورزید.²⁴ پس خادمانش بر او شوریده، او را در خانه خودش کشتند.²⁵ و اهل زمین همه کسانی را که بر آمون پادشاه شوریده بودند، به قتل رسانیدند و اهل زمین پسرش یوشیا را در جاییش به پادشاهی نصب کردند.

پادشاهی یوشیا و اصلاحات او

34 یوشیا هشت ساله بود که پادشاه شد و در اورشلیم سی و یکسال سلطنت نمود.² و آنچه در نظر خداوند پسند بود، به عمل آورد و به طریق‌های پدر خود داود سلوک نموده، به طرف راست یا چپ انحراف نورزید.³ و در سال هشتم سلطنت خود، حینی که هنوز جوان بود، به طلبیدن خدای پدر خود داود شروع کرد و در سال دوازدهم به ظاهر ساختن یهودا و اورشلیم از مکان‌های بلند و اشیره‌ها و تمثالها و بتها آغاز نمود.⁴ و مذبح‌های بعلم را به حضور منهدم ساختند، و تمثال شمس را که بر

پدرانم رهایی دهد، پس به طریق اولی خدای شما شما را از دست من نخواهد رهایید.»
¹⁶ و بندگانش سخنان زیاده به ضد یهوه خدا و به ضد بنده‌اش حزقیای گفتند.¹⁷ و مکتوبی نیز نوشته، یهوه خدای اسرائیل را اهانت نمود و به ضد وی حرف زده، گفت: «چنانکه خدایان امت‌های کشورها قوم خود را از دست من رهایی ندادند، همچنین خدای حزقیای قوم خویش را از دست من نخواهد رهایید.»¹⁸ و به آواز بلند به زبان یهود به اهل اورشلیم که بر دیوار بودند، ندادند تا ایشان را ترسان و مشوش ساخته، شهر را بگیرند.¹⁹ و درباره خدای اورشلیم مثل خدایان امت‌های جهان که مصنوع دست آدمیان می‌باشند، سخن گفتند.

²⁰ پس حزقیای پادشاه و اشعیاء ابن آموص نبی درباره این دعا کردند و به سوی آسمان فریاد برآوردند.²¹ و خداوند فرشته‌ای فرستاده، همه شجاعان جنگی و روسا و سرداران را که در اردوی پادشاه آشور بودند، هلاک ساخت و او باروی شرمنده به زمین خود مراجعت نمود. و چون به خانه خدای خویش داخل شد، آنانی که از صلبش بیرون آمده بودند، او را در آنجا به شمشیر کشتند.²² پس خداوند حزقیای و سکنه اورشلیم را از دست سنحاریب پادشاه آشور و از دست همه رهایی داده، ایشان را از هر طرف نگاهداری نمود.²³ و بسیاری هدایا به اورشلیم برای خداوند و پیشکشها برای حزقیای پادشاه یهودا آوردند و او بعد از آن به نظر همه امت‌ها محترم شد.

بیماری و غرور حزقیای

²⁴ و در آن ایام حزقیای بیمار و مشرف به موت شد. اما چون نزد خداوند دعا نمود، او با وی تکلم کرد و وی را علامتی داد.²⁵ لیکن حزقیای موافق احسانی که به وی داده شده بود، عمل نمود زیرا دلش مغرور شد و غضب بر او و یهودا و اورشلیم افروخته گردید.²⁶ اما حزقیای با ساکنان اورشلیم، از غرور دلش تواضع نمود، لهذا غضب خداوند در ایام حزقیای بر ایشان نازل نشد.

²⁷ و حزقیای دولت و حشمت بسیار عظیمی داشت و به جهت خود مخزنها برای نقره و طلا و سنگهای گرانها و عطریات و سپرها و هر گونه اسباب نفیسه ساخت.²⁸ و انبارها برای محصولات از گندم و شیره و روغن و آخرها برای انواع بهایم و آغله‌ها به جهت گله‌ها.²⁹ و به جهت خود شهرها ساخت و مواشی گله‌ها و رمه‌های بسیار تحصیل نمود زیرا خدا اندوخته‌های بسیار فراوان به او عطا فرمود.³⁰ و همین حزقیای منبع عالی آب جیحون را مسدود ساخته، آن را به راه راست به طرف غربی شهر داود فرود آورد. پس حزقیای در تمامی اعمالش کامیاب شد.³¹ اما در امر ایلچیان سرداران بابل که نزد وی فرستاده شده بودند تا درباره آیتی که در زمین ظاهر شده بود پرسش نمایند، خدا او را وا گذاشت تا او را امتحان نماید و هر چه در دلش بود بداند.

وفات حزقیای

³² و بقیه وقایع حزقیای و حسنات او اینک در رویای اشعیای ابن آموص نبی و در تواریخ پادشاهان یهودا و اسرائیل مکتوب است.³³ پس حزقیای با پدران خود خوابید و او را در بلندی مقبره پسران داود دفن کردند، و تمامی یهودا و ساکنان اورشلیم او را در حین وفاتش اکرام نمودند، و پسرش منسی در جاییش سلطنت نمود.

منسی، پادشاه یهودا

33 منسی دوازده ساله بود که پادشاه شد و پنجاه و پنج سال در اورشلیم سلطنت نمود.² و آنچه در نظر خداوند ناپسند بود، موافق رجاسات امت‌هایی که خداوند آنها را از حضور بنی اسرائیل اخراج کرده بود، عمل نمود.³ زیرا مکانهای بلند را که پدرش حزقیای خراب کرده بود، بار دیگر بنا نمود و مذبحها برای بعلم برپا کرد و اشیره‌ها بساخت و به تمامی لشکر آسمان سجده نموده، آنها را عبادت کرد.⁴ و مذبح‌ها در خانه خداوند بنا نمود که درباره‌اش خداوند گفته بود: «اسم من در اورشلیم تا به ابد

سالمتی گذارده خواهی شد، و چشمان توتامی بلا را که من بر این مکان و ساکنانش می رسانم نخواهد دید.» پس ایشان نزد پادشاه جواب آوردند.²⁹ و پادشاه فرستاد که تمامی مشایخ یهودا و اورشلیم را جمع کردند.³⁰ و پادشاه و تمامی مردان یهودا و ساکنان اورشلیم و کاهنان و لایویان و تمامی قوم، چه کوچک و چه بزرگ، به خانه خداوند برآمدند و او همه سخنان کتاب عهدی را که در خانه خداوند یافت شد، در گوش ایشان خواند.³¹ و پادشاه بر منبر خود ایستاد و به حضور خداوند عهد بست که خداوند را پیروی نموده، اوامر و شهادت و فرایض او را به تمامی دل و تمامی جان نگاه دارند و سخنان این عهد را که در این کتاب مکتوب است، بجا آورند.³² و همه آنانی را که در اورشلیم و بنیامین حاضر بودند، بر این متمکن ساخت و ساکنان اورشلیم، برحسب عهد خدا یعنی خدای پدران خود، عمل نمودند.³³ و یوشیا همه رجاسات را از تمامی زمینهایی که از آن بنی اسرائیل بود برداشت، و همه کسانی را که در اسرائیل یافت شدند، تحریض نمود که یهوه خدای خود را عبادت نمایند و ایشان در تمامی ایام او از متابعت یهوه خدای پدران خود انحراف نوزیدند.

برگزاری مجدد فصح

35 و یوشیا عید فصحی در اورشلیم برای خداوند نگاه داشت، و فصح را در چهاردهم ماه اول در اورشلیم ذبح نمودند.² و کاهنان را بر وظایف ایشان قرار داده، ایشان را برای خدمت خانه خداوند قوی دل ساخت.³ و به لایویانی که تمامی اسرائیل را تعلیم می دادند و برای خداوند تقدیس شده بودند، گفت: «تابوت مقدس را در خانه‌ای که سلیمان بن داود، پادشاه اسرائیل بنا کرده است بگذارید. و دیگر بر دوش شما بار نباشد. الان به خدمت یهوه خدای خود و به قوم او اسرائیل بپردازید.»⁴ و خویشتران را برحسب خاندانهای آبی خود و فرقه های خویش بر وفق نوشته داود، پادشاه اسرائیل نوشته پسرش سلیمان مستعد سازید.⁵ و برحسب فرقه های خاندانهای آبی برادران خویش یعنی بنی قوم و موافق فرقه های خاندانهای آبی لایویان در قدس بایستید.⁶ و فصح را ذبح نمایید و خویشتران را تقدیس نموده، برای برادران خود تدارک بینید تا برحسب کلامی که خداوند به واسطه موسی گفته است عمل نمایند.»⁷ پس یوشیا به بنی قوم یعنی به همه آنانی که حاضر بودند، از گله بره‌ها و بزغاله‌ها به قدر سی هزار راس، همه آنها را به جهت قربانی های فصح داد و از گاوان سه هزار راس که همه اینها از اموال خاص پادشاه بود.⁸ و سروران او به قوم و به کاهنان و به لایویان هدایای تیرعی دادند. و حلقیای و زکریا و یحییئیل که روسای خانه خدا بودند، دوهزار و ششصد بره و سیصد گاو به جهت قربانی های فصح دادند.⁹ و کونیا و شمعی و نتنیئیل برادرانش و حبشیا و یعیئیل و یوزاباد که روسای لایویان بودند، پنج هزار بره و پانصد گاو به لایویان به جهت قربانی های فصح دادند.¹⁰ پس آن خدمت مهیا شد و کاهنان در جایهای خود و لایویان در فرقه های خویش، برحسب فرمان پادشاه ایستادند.¹¹ و فصح را ذبح کردند و کاهنان خون را از دست ایشان (گرفته) پاشیدند و لایویان پوست آنها را کردند.¹² و قربانی های سوختنی را برداشتند تا آنها را برحسب فرقه های خاندانهای آبا به پسران قوم بدهند تا ایشان آنها را برحسب آنچه در کتاب موسی نوشته بود، برای خداوند بگذارند و باگاوان نیز چنین عمل نمودند.¹³ و فصح را موافق رسم به آتش پختند و هدایای مقدس را در دیگها و پاتیلها و تابه‌ها پخته، آنها را به تمامی پسران قوم به زودی دادند.¹⁴ و بعد از آن برای خودشان و برای کاهنان مهیا ساختند زیرا که پسران هارون کهنه در گذراندن قربانی های سوختنی و پیه تا شام مشغول بودند. لهذا لایویان برای خودشان و برای پسران هارون کهنه مهیا ساختند.¹⁵ و مغنیان از بنی آساف برحسب فرمان داود و آساف و هیمان و یدوتون که رابی پادشاه بود، به جای خود ایستادند و دربانان نزد هر دروازه و برای ایشان لازم نبود که از خدمت خود دور شوند زیرا که برادران ایشان لایویان به جهت ایشان مهیا ساختند.¹⁶ پس تمامی خدمت خداوند در همان روز آماده شد تا فصح را نگاه دارند و قربانی های سوختنی را بر مذبح خداوند برحسب فرمان یوشیا پادشاه بگذارند.¹⁷ پس بنی اسرائیل که حاضر بودند، در همان وقت،

آنها بود قطع نمود، و اشیره‌ها و تمثالها و بتهای ریخته شده را شکست، و آنها را خرد کرده، بر روی قبرهای آنانی که برای آنها قربانی می گذرانیدند، پاشید.⁵ و استخوانهای کاهنان را بر مذبح های خودشان سوزانید. پس یهودا و اورشلیم را طاهر نمود.⁶ و در شهرهای منسی و افرایم و شمعون حتی نفتالی نیز در خرابه هایی که به هر طرف آنها بود (همچنین کرد).⁷ و مذبح هارا منهدم ساخت و اشیره‌ها و تمثالها را کوبیده، نرم کرد و همه تمثالهای شمس را در تمامی زمین اسرائیل قطع نموده، به اورشلیم مراجعت کرد.

⁸ و در سال هجدهم سلطنت خود، بعد از آنکه زمین و خانه را طاهر ساخته بود، شافان بن اصلیا و معسیا رئیس شهر و یوآخ بن یوآحاز وقایع نگار را برای تعمیر خانه یهوه خدای خود فرستاد.⁹ و نزد حلقیای رئیس کهنه آمدند و نقره‌ای را که به خانه خدا درآورده شده، و لایویان مستحفظان آستانه، آن را از دست منسی و افرایم و تمامی بقیه اسرائیل و تمامی یهودا و بنیامین و ساکنان اورشلیم جمع کرده بودند، به او تسلیم نمودند.¹⁰ و آن را به دست سرکارانی که بر خانه خداوند گماشته شده بودند، سپردند تا آن را به عمله هایی که در خانه خداوند کار می کردند، به جهت اصلاح و تعمیر خانه بدهند.¹¹ پس آن را به نجاران و بنایان دادند تا سنگهای تراشیده و چوب به جهت اردیها و تیرها برای خانه هایی که پادشاهان یهودا آنها را خراب کرده بودند، بخرند.¹² و آن مردان، کار را به امانت بجا می آوردند، و سرکاران ایشان که نظارت می کردند، یحت و عوبیدیای لایویان از بنی مراری و زکریا و مشلام از بنی قهاتیان بودند، و نیز از لایویان هرکه به آلات موسیقی ماهر بود.¹³ و ایشان ناظران حملان و وکلاء بر همه آنانی که در هر گونه‌ای خدمت، اشتغال داشتند بودند، و از لایویان کاتبان و سرداران و دربانان بودند.

¹⁴ و چون نقره‌ای را که به خانه خداوند آورده شده بود، بیرون می بردند، حلقیای کاهن، کتاب تورات خداوند را که به واسطه موسی (نازل شده) بود پیدا کرد.¹⁵ و حلقیای شافان کاتب را خطاب کرده، گفت: «کتاب تورات را در خانه خداوند نیافتیم.» و حلقیای آن کتاب را به شافان داد.¹⁶ و شافان آن کتاب را نزد پادشاه برد و نیز به پادشاه خبر رسانیده، گفت: «هرآنچه به دست بندگان سپرده شده است آن را بجا می آورند.»¹⁷ و نقره‌ای را که در خانه خداوند یافت شد، بیرون آوردند و آن را به دست سرکاران و به دست عمله‌ها دادند.¹⁸ و شافان کاتب پادشاه را خبر داده، گفت: «حلقیای کاهن کتابی به من داده است.» پس شافان آن را به حضور پادشاه خواند.¹⁹ و چون پادشاه سخنان تورات را شنید، لباس خود را درید.²⁰ و پادشاه، حلقیای کاهن و اخیقام بن شافان و عبدون بن میکا و شافان کاتب و عسایا خادم پادشاه را امر فرموده، گفت: «بروید و از خداوند برای من و برای بقیه اسرائیل و یهودا درباره سخنانی که در این کتاب یافت می شود، مسئلهت نمایند زیرا غضب خداوند که بر ما ریخته شده است، عظیم می باشد چونکه پدران ما کلام خداوند را نگاه نداشتند و به هرآنچه در این کتاب مکتوب است عمل نمودند.»²² پس حلقیای و آنانی که پادشاه ایشان را امر فرمود، نزد حلدیه نبیه زن شلوم بن توفهه بن حسره لباس دار رفتند، و او در محله دوم اورشلیم ساکن بود و او را بدین مضمون سخن گفتند.²³ و او به ایشان گفت: «یهوه خدای اسرائیل چنین می فرماید: به کسی که شما را نزد من فرستاده است بگویید: خداوند چنین می فرماید: اینک من بلایی بر این مکان و ساکنانش خواهم رسانید، یعنی همه لعنتهایی که در این کتاب که آن را به حضور پادشاه یهودا خواندند، مکتوب است.²⁵ چونکه مرا ترک کرده، برای خدایان دیگر بخورسوزانیدند تا به تمامی اعمال دستهای خودخشم مرا به هیجان بیاورند، پس غضب من بر این مکان افروخته شده، خاموشی نخواهد پذیرفت.²⁶ لیکن به پادشاه یهودا که شما را به جهت مسئلهت نمودن از خداوند فرستاده است، بگویید: یهوه خدای اسرائیل چنین می فرماید: درباره سخنانی که شنیده‌ای،²⁷ چونکه دل تو نرم بود و هنگامی که کلام خداوند را درباره این مکان و ساکنانش شنیدی، در حضور وی تواضع نمودی و به حضور من متواضع شده، لباس خود را دریدی و به حضور من گریستی، بنابراین خداوند می گوید: من نیز تو را اجابت فرمودم.²⁸ اینک من تو را نزد پدران جمع خواهم کرد و در قبر خودبه

پادشاهی یهوایکین

9 یهوایکین هشت ساله بود که پادشاه شد و سه ماه و ده روز در اورشلیم سلطنت نمود و آنچه در نظر خداوند ناپسند بود، به عمل آورد. 10 و در وقت تحویل سال، نبوکدنصر پادشاه فرستاد و او را با ظروف گرانبهای خانه خداوند به بابل آورد، و برادرش صدقیا را بر یهودا و اورشلیم پادشاه ساخت.

پادشاهی صدقیا

11 صدقیا بیست و یکساله بود که پادشاه شد و یازده سال در اورشلیم سلطنت نمود. 12 و در نظریهوه خدای خود شرارت ورزیده، در حضورارمیا نبی که از زبان خداوند به او سخن گفت، تواضع نمود. 13 و نیز بر نبوکدنصر پادشاه که او را به خدا قسم داده بود عاصی شد و گردن خود را قوی و دل خویش را سخت ساخت، به سوی یهوه خدای اسرائیل بازگشت نمود. 14 و تمامی روسای کهنه و قوم، خیانت بسیاری موافق همه رجاسات امتها ورزیدند و خانه خداوند را که آن را در اورشلیم تقدیس نموده بود، نجس ساختند.

15 و یهوه خدای پدر ایشان به دست رسولان خویش نزد ایشان فرستاد، بلکه صبح زودبرخاسته، ایشان را ارسال نمود زیرا که بر قوم خود و بر مسکن خویش شفقت نمود. 16 اماایشان رسولان خدا را اهانت نمودند و کلام او را خوار شمرد، انبیاایش را استهزا نمودند، چنانکه غضب خداوند بر قوم او افروخته شد، به حدی که عاجی نبود.

17 پس پادشاه کلدانیان را که جوانان ایشان را در خانه مقدس ایشان به شمشیر کشت و بر جوانان و دوشیزگان و پیران و ریش سفیدان ترحم نمود، بر ایشان آورد و همه را به دست او تسلیم کرد. 18 و او سایر ظروف خانه خدا را از بزرگ و کوچک و خزانه های خانه خداوند و گنجهای پادشاه و سرورانش را تمام به بابل برد. 19 و خانه خدا را سوزانیدند و حصار اورشلیم را منهدم ساختند و همه قصرهایش را به آتش سوزانیدند و جمیع آلات نفیسه آنها را ضایع کردند. 20 وبقیه السیف را به بابل به اسیری برد که ایشان تازمان سلطنت پادشاهان فارس او را و پسرانش رانده بودند. 21 تا کلام خداوند به زبان ارمیا کامل شود و زمین از سبت های خود تمتع برد زیرا در تمامی ایامی که ویران ماند آرامی یافت، تا هفتادسال سپری شد. 22 و در سال اول کورش، پادشاه فارس، تا کلام خداوند به زبان ارمیا کامل شود، خداوندروح کورش، پادشاه فارس را برانگیخت تا در تمامی ممالک خود فرمانی نافذ کرد و آن را نیزمرقوم داشت و گفت: 23 «کورش، پادشاه فارس چنین می فرماید: یهوه خدای آسمانها، تمامی ممالک زمین را به من داده است و او مرا امر فرمودکه خانه ای برای وی در اورشلیم که در یهوداست بنا نمایم. پس کیست از شما از تمامی قوم او؟ یهوه خدایش همراهش باشد و برود.»

فصح و عید فطیر راهفت روز نگاه داشتند. 18 و هیچ عید فصح مثل این از ایام سموئیل نبی در اسرائیل نگاه داشته نشده بود، و هیچ کدام از پادشاهان اسرائیل مثل این عید فصحی که یوشیا و کاهنان و لویان و تمامی حاضران یهودا و اسرائیل و سکنه اورشلیم نگاه داشتند، نگاه نداشته بود. 19 و این فصح در سال هجدهم سلطنت یوشیا واقع شد. 20 بعد از همه این امور چون یوشیا هیکل را آماده کرده بود، نکو پادشاه مصر برآمد تا با کرکمیش نزد نهر فرات جنگ کند. و یوشیا به مقابله او بیرون رفت. 21 و (نکو) قاصدان نزد او فرستاده، گفت: «ای پادشاه یهودا مرا با تو چه کار است؟ من امروز به ضد تو نیامده ام بلکه به ضد خاندانی که با آن محاربه می نمایم. و خدامرا امر فرموده است که بشتابیم. پس از آن خدایی که با من است، دست بردار مبادا تو را هلاک سازد.»

22 لیکن یوشیا روی خود را از او برنگردانید بلکه خویشش را متنکر ساخت تا با وی جنگ کند و به کلام نکو که از جانب خدا بود گوش نگرفته، به قصد مقاتله به میدان مجدو درآمد. 23 و تیراندازان بر یوشیا پادشاه تیر انداختند و پادشاه به خادمان خود گفت: «مرا بیرون برید زیرا که سخت مجروح شده ام.» 24 پس خادمانش او را از ازارابه اش گرفتند و بر اراهه دومین که داشت سوار کرده، به اورشلیم آوردند. پس وفات یافته، در مقبره پدران خود دفن شد، و تمامی یهودا و اورشلیم برای یوشیا ماتم گرفتند. 25 و ارمیا به جهت یوشیا مرثیه خواند و تمامی مغنیان و مغنیات یوشیا را در مرثی خویش تا امروز ذکر می کنند و آن را فریضه ای در اسرائیل قرار دادند، چنانکه در سفر مرثی مکتوب است. 26 و بقیه وقایع یوشیا و اعمال حسنه ای که مطابق نوشته تورات خداوند به عمل آورد، 27 و امور اول و آخر او اینک در تواریخ پادشاهان اسرائیل و یهودا مکتوب است.

یهوآحاز، پادشاه یهودا

36 و قوم زمین، یهوآحاز بن یوشیا را گرفته، او را در جای پدرش در اورشلیم به پادشاهی نصب نمودند. 2 یهوآحاز بیست و سه ساله بود که پادشاه شد و در اورشلیم سه ماه سلطنت نمود. 3 و پادشاه مصر، او را در اورشلیم معزول نمود و زمین را به صد وزنه نقره و یک وزنه طلا جریمه کرد. 4 و پادشاه مصر، برادرش الیاقیم را بر یهودا و اورشلیم پادشاه ساخت، و اسم او رابه یهوایقیم تبدیل نمود، و نکو برادرش یهوآحاز را گرفته، به مصر برد.

پادشاهی یهوایقیم

5 یهوایقیم بیست و پنج ساله بود که پادشاه شد و یازده سال در اورشلیم سلطنت نمود، و در نظر یهوه خدای خود شرارت ورزید. 6 و نبوکدنصر پادشاه بابل به ضد او برآمد و او را به زنجیرها بست تا او را به بابل ببرد. 7 و نبوکدنصر بعضی از ظروف خانه خداوند را به بابل آورده، آنها را در قصر خود در بابل گذاشت. 8 و بقیه وقایع یهوایقیم و رجاساتی که به عمل آورد و آنچه در او یافت شد، اینک در تواریخ پادشاهان اسرائیل و یهودا مکتوب است، و پسرش یهوایکین در جایش پادشاهی کرد.

عزرا

حکم کورش

1 و در سال اول کورش، پادشاه فارس تا کلام خداوند به زبان ارمنی کامل شود، خداوند روح کورش پادشاه فارس را برانگیخت تا در تمامی ممالک خود فرمانی نافذ کرد و آن را نیز مرقوم داشت و گفت: 2 «کورش پادشاه فارس چنین می‌فرماید: بیهوه خدای آسمانها جمیع ممالک زمین را به من داده و مرا امر فرموده است که خانه‌ای برای وی در اورشلیم که در یهودا است بنا نمایم. 3 پس کیست از شما از تمامی قوم او که خدایش با وی باشد؟ او به اورشلیم که در یهودا است، برود و خانه بیهوه را که خدای اسرائیل و خدای حقیقی است، در اورشلیم بنامد. 4 و هر که باقی مانده باشد، در هر مکانی از مکان‌هایی که در آنها غریب می‌باشد، اهل آن مکان او را به نقره و طلا و اموال و چهارپایان علاوه بر هدایای تبرعی به جهت خانه خدا که در اورشلیم است اعانت نمایند.» 5 پس روسای آبابی یهودا و بنیامین و کاهنان و لاویان با همه کسانی که خدا روح ایشان را برانگیزانیده بود برخاسته، روانه شدند تا خانه خداوند را که در اورشلیم است بنا نمایند. 6 و جمیع همسایگان ایشان، ایشان را به آلات نقره و طلا و اموال و چهارپایان و تحفه‌ها، علاوه بر همه هدایای تبرعی اعانت کردند. 7 و کورش پادشاه ظروف خانه خداوند را که نبودکنصر آنها را از اورشلیم آورده و در خانه خدایان خود گذاشته بود، بیرون آورد. 8 و کورش پادشاه فارس، آنها را از دست متردات، خزانه‌دار خود بیرون آورده، به شیشبصر رئیس یهودیان شمرد. 9 و عدد آنها این است: سی طاس طلا و هزار طاس نقره و بیست ونه کارد، 10 و سی جام طلا و چهارصد و ده جام نقره از قسم دوم و هزار ظرف دیگر. 11 تمامی ظروف طلا و نقره پنجهزار و چهارصد بود و شیشبصر همه آنها را با اسیرانی که از بابل به اورشلیم می‌رفتند برد.

بازگشت اسیران

2 و اینانند اهل ولایتها که از اسیری آن اشخاصی که نبودکنصر، پادشاه بابل، به بابل به اسیری برده بود برآمدند و هر کدام از ایشان به اورشلیم و یهودا و شهر خود برگشتند. 2 اما آنانی که همراه زر بابل آمدند، یسوع و نحیایو سراپا و رعیلایا و مردخای و بلشان و مسفار و بغوی و رحوم و بعنه. و شماره مردان قوم اسرائیل: 3 بنی فرعوش دو هزار و یکصد و هفتاد و دو. 4 بنی شفطیا سیصد و هفتاد و دو. 5 بنی آرح هفتصد و هفتاد و پنج. 6 بنی فحت مواب از بنی یسوع و یوآب دو هزار و هشتصد و دوازده. 7 بنی عیلام هزار و دویست و پنجاه و چهار. 8 بنی زتونه صد و چهل و پنج. 9 بنی زکای هفتصد و شصت. 10 بنی بانئ ششصد و چهل و دو. 11 بنی بابای ششصد و بیست و سه. 12 بنی ازجدهزار و دویست و بیست و دو. 13 بنی ادونیقام ششصد و شصت و شش. 14 بنی بغوی دو هزار و پنجاه و شش. 15 بنی عادین چهارصد و پنجاه و چهار. 16 بنی اَطیر (از خاندان) یحزقیآ نود و هشت. 17 بنی بیصای سیصد و بیست و سه. 18 بنی یوره صد و دوازده. 19 بنی حاشوم دویست و بیست و سه. 20 بنی جبار نود و پنج. 21 بنی بیت لحم صد و بیست و سه. 22 مردان نطوفه پنجاه و شش. 23 مردان عناتوت صد و بیست و هشت. 24 بنی عزموت چهل و دو. 25 بنی قریه عاریم و کفیره و بنیروت هفتصد و چهل و سه. 26 بنی رامه و جیع ششصد و بیست و یک. 27 مردان مکماس صد و بیست و دو. 28 مردان بیت نیل و عای دویست و بیست و سه. 29 بنی نبو پنجاه و دو. 30 بنی مغبیث

صد و پنجاه و شش. 31 بنی عیلام دیگر، هزار و دویست و پنجاه چهار. 32 بنی حاریم سیصد و بیست. 33 بنی لود و حادید و ارنو هفتصد و بیست و پنج. 34 بنی اریحا سیصد و چهل و پنج. 35 بنی سنائه سه هزار و ششصد و سی. 36 و اما کاهنان: بنی یدعیا از خاندان یسوع نه صد و هفتاد و سه. 37 بنی امیر هزار و پنجاه و دو. 38 بنی فشحور هزار و دویست و چهل و هفت. 39 بنی حاریم هزار و هفده. 40 و اما لاویان: بنی یسوع و قدمیئیل از نسل هودویا هفتاد و چهار. 41 و مغنیان: بنی آساف صد و بیست و هشت. 42 و پسران دربانان: بنی شلوم و بنی اَطیر و بنی طلومون و بنی عقوب و بنی حطیطا و بنی شوای جمیع اینها صد و سی و نه. 43 و امانتینیم: بنی صیحا و بنی حسوفا و بنی طباعوت، 44 و بنی فیروس و بنی سیعها و بنی فادوم، 45 و بنی لبانه و بنی حجابه و بنی عقوب، 46 و بنی حاجاب و بنی شملائی و بنی حانان، 47 و بنی جدیل و بنی جحر و بنی رأیا، 48 و بنی رصین و بنی نقودا و بنی جزام، 49 و بنی عزه و بنی فاسیح و بنی بیسای، 50 و بنی اسنه و بنی معونیم و بنی نفوسیم، 51 و بنی بقبوق و بنی حقوفا و بنی حرحور، 52 و بنی بصلوت و بنی محیدا و بنی حرشا، 53 و بنی برقوس و بنی سپسرا و بنی تامح، 54 و بنی نصیح و بنی حطیفا. 55 و پسران خادمان سلیمان: بنی سوٹای و بنی هسوفرت و بنی فرودا، 56 و بنی یعله و بنی درقون و بنی جدیل، 57 و بنی شفطیا و بنی حطیل و بنی فوخره طبائیم و بنی آمی. 58 جمیع نینیم و پسران خادمان سلیمان سیصد و نود و دو. 59 و اینانند آنانی که از تل ملح و تل حرشابرآمدند یعنی کروب و ادان و امیر، اما خاندان پدران و عشیره خود را نشان نتوانستند داد که آیا از اسرائیلیان بودند یا نه. 60 بنی دلایا و بنی طوبیا و بنی نقودا ششصد و پنجاه و دو. 61 و از پسران کاهنان، بنی حبایا و بنی هقوص و بنی برزلائی که یکی از دختران برزلائی جلعادی را به زنی گرفت، پس به نام ایشان مسمی شدند. 62 اینان انساب خود را در میان آنانی که در نسب نامه هائیت شده بودند طلبیدند، اما نیافتند، پس از کاهنت اخراج شدند. 63 پس ترشاتا به ایشان امر فرمود که تا کاهنی با اوریم و تمیم برقرار نشود ایشان از قدس اقداس نخورند. 64 تمامی جماعت، با هم چهل و دو هزار و سیصد و شصت نفر بودند. 65 سوای غلامان و کنیزان ایشان، که هفت هزار و سیصد و سی و هفت نفر بودند، و مغنیان و مغنیاه ایشان دویست نفر بودند. 66 و اسبان ایشان هفتصد و سی و شش، و قاطران ایشان دویست و چهل و پنج. 67 و شتران ایشان چهارصد و سی و پنج و حماران ایشان شش هزار و هفتصد و بیست. 68 و چون ایشان به خانه خداوند که در اورشلیم است رسیدند، بعضی از روسای آبا، هدایای تبرعی به جهت خانه خدا آوردند تا آن رادر جایش برپا نمایند. 69 برحسب قوه خود، شصت و یک هزار درهم طلا و پنج هزار منای نقره و صد (دست) لباس کاهنت به خزانه به جهت کار دادند. 70 پس کاهنان و لاویان و بعضی از قوم و مغنیان و دربانان و نینیم در شهرهای خود ساکن شدند و تمامی اسرائیل در شهرهای خود مسکن گرفتند.

بازسازی مذبح

3 و چون ماه هفتم رسید بنی اسرائیل در شهرهای خود مقیم بودند و تمامی قوم مثل یک مرد در اورشلیم جمع شدند. 2 و یسوع بن یوصاداق و برادرانش که کاهنان بودند و زر بابل بن شالتیئیل با برادران خود

شریف ایشان را کوچانیده، در شهر سامره ساکن گردانیده است و سایر ساکنان ماورای نهر و اما بعد. ¹¹ (این است سواد مکتوبی که ایشان نزد ارتحشستا پادشاه فرستادند. بندگانت که ساکنان ماورای نهر می‌باشیم و اما بعد.) ¹² پادشاه را معلوم باد که یهودیانی که از جانب تو به نزد ما آمدند، به اورشلیم رسیده‌اند و آن شهر فتنه انگیز و بد را بنا می‌نمایند و حصارها را برپا می‌کنند و بنیادها را مرمت می‌نمایند. ¹³ الان پادشاه را معلوم باد که اگر این شهر بنا شود و حصارهایش تمام گردد، جزیه و خراج و باج نخواهند داد و بالاخره به پادشاهان ضرر خواهد رسید. ¹⁴ پس چونکه ما نمک خانه پادشاه را می‌خوریم، ما را نشاید که ضرر پادشاه را ببینیم، لهذا فرستادیم تا پادشاه را اطلاع دهیم، ¹⁵ تا در کتاب تواریخ پدران تفتیش کرده شود و از کتاب تواریخ دریافت نموده، بفهمی که این شهر، شهر فتنه انگیز است و ضرر رساننده به پادشاهان و کشورهای و در ایام قدیم در میانش فتنه می‌انگیختند. و از همین سبب این شهر خراب شد. ¹⁶ بنابراین پادشاه را اطلاع می‌دهیم که اگر این شهر بنا شود و حصارهایش تمام گردد تو را به این طرف نهر نصیبی نخواهد بود.»

¹⁷ پس پادشاه به رجوم فرمان فرما و شمشائی کاتب و سایر رفقای ایشان که در سامره ساکن بودند و سایر ساکنان ماورای نهر، جواب فرستاد که «سلامتی و اما بعد. ¹⁸ مکتوبی که نزد ما فرستادید، در حضور من واضح خوانده شد. ¹⁹ و فرمانی از من صادر گشت و تفحص کرده، دریافت کردند که این شهر از ایام قدیم با پادشاهان مقاومت می‌نموده و فتنه و فساد در آن واقع می‌شده است. ²⁰ و پادشاهان قوی در اورشلیم بوده‌اند که بر تمامی ماورای نهر سلطنت می‌کردند و جزیه و خراج و باج به ایشان می‌دادند. ²¹ پس فرمانی صادر کنید که آن مردان را از کار باز دارند و تا حکمی از من صادر نگردد این شهر بنا نشود. ²² پس باحذر باشید که در این کار کوتاهی ننمایید زیرا که چرا این فساد برای ضرر پادشاهان پیش رود؟»

²³ پس چون نامه ارتحشستا پادشاه به حضور رجوم و شمشائی کاتب و رفقای ایشان خوانده شد، ایشان به تعجیل نزد یهودیان به اورشلیم رفتند و ایشان را با زور و جفا از کار باز داشتند. ²⁴ آنگاه کار خانه خدا که در اورشلیم است، تعویق افتاد و تا سال دوم سلطنت داریوش، پادشاه فارس معطل ماند.

نامه تننایی به داریوش

5 آنگاه دو نبی، یعنی حجی نبی و زکریا ابن عدو، برای یهودیانی که در یهودا و اورشلیم بودند، به نام خدای اسرائیل که با ایشان می‌بود نبوت کردند. ² و در آن زمان زربابل بن شالتیئیل و یشوع بن یوصادق برخاسته، به بنامودن خانه خدا که در اورشلیم است شروع کردند و انببای خدا همراه ایشان بوده، ایشان رامساعدت می‌نمودند. ³ در آن وقت تننایی، والی ماورای نهر و شتربوزنای و رفقای ایشان آمده، به ایشان چنین گفتند: «کیست که شما را امر فرموده است که این خانه را بنا نمایید و این حصار را برپا کنید؟» ⁴ پس ایشان را بدین منوال از نامه‌های کسانی که این عمارت را بنا می‌کردند اطلاع دادیم.

⁵ اما چشم خدای ایشان بر مشایخ یهودا بود که ایشان را نتوانستند از کار بازدارند تا این امر به سمع داریوش برسد و جواب مکتوب درباره‌اش داده شود. ⁶ سواد مکتوبی که تننای، والی ماورای نهر و شتربوزنای و رفقای او افرسکیان که در ماورای نهر ساکن بودند، نزد داریوش پادشاه فرستادند. ⁷ مکتوب را نزد او فرستادند و در آن بدین مضمون مرقوم بود که «بر داریوش پادشاه سلامتی تمام باد. ⁸ بر پادشاه معلوم باد که ما به بلاد یهودیان، به خانه خدای عظیم رفتیم و آن را از سنگهای بزرگ بنا می‌کنند و چوبها در دیوارش می‌گذارند و این کار در دست ایشان به تعجیل، معمول و به انجام رسانیده می‌شود. ⁹ آنگاه آزمایش ایشان پرسیده، چنین به ایشان گفتیم: کیست که شما را امر فرموده است که این خانه را بنا کنید و دیوارهایش را برپا نمایید؟ ¹⁰ و نیز نامه‌های ایشان را از ایشان پرسیدیم تا تو را اعلام نماییم و نامه‌های کسانی که روسای ایشانند نوشته‌ایم. ¹¹ و ایشان در جواب ما چنین گفتند که ما بندگان خدای آسمان و زمین هستیم و خانه‌ای را تعمیر می‌نماییم که چندین سال قبل از این بنا شده و پادشاه بزرگ

برخاستند و مذبح خدای اسرائیل را برپا کردند تا قربانی‌های سوختنی برحسب آنچه در تورات موسی، مرد خدا مکتوب است بر آن بگذرانند. ³ پس مذبح را برجایش برپا کردند زیرا که به سبب قوم زمین، ترس بر ایشان مستولی می‌بود و قربانی‌های سوختنی برای خداوند یعنی قربانی‌های سوختنی، صبح و شام را بر آن گذرانیدند. ⁴ و عید خیمه‌ها را به نحوی که مکتوب است نگاه داشتند و قربانی‌های سوختنی روز به روز، معتاد هر روز را در روزش، برحسب رسم و قانون گذرانیدند. ⁵ و بعد از آن، قربانی‌های سوختنی دائمی را در غره‌های ماه و در همه مواسم مقدس خداوند و برای هر کس که هدایای تبرعی به جهت خداوند می‌آورد، می‌گذرانیدند. ⁶ از روز اول ماه هفتم، حینی که بنیاد هیکل خداوند هنوز نهاده نشده بود، به گذرانیدن قربانی‌های سوختنی برای خداوند شروع کردند. ⁷ و به حجاران و نجاران نقره دادند و به اهل صیدون و صور ماکولات و مشروبات و روغن (دادند) تا چوب سرو آزاد از لبنان از دریا به یافا، برحسب امری که کورش پادشاه فارس، به ایشان داده بود بیاورند. ⁸ و در ماه دوم از سال دوم، بعد از رسیدن ایشان به خانه خدا در اورشلیم، زربابل بن شالتیئیل و یشوع بن یوصادق و سایر برادران ایشان از کاهنان و لاویان و همه کسانی که از اسیری به اورشلیم برگشته بودند، به نصب نمودن لاویان از بیست ساله و بالاتر بر نظارت عمل خانه خداوند شروع کردند. ⁹ و یشوع با پسران و برادران خود و قدمیئیل با پسرانش از بنی یهودا باهم ایستادند تا بر بنی حیناداد و پسران و برادران ایشان که از لاویان در کار خانه خدا مشغول می‌بودند، نظارت نمایند. ¹⁰ و چون بنایان بنیاد هیکل خداوند را نهادند، کاهنان را با لباس خودشان با کرناها و لاویان بنی آساف را با سنجها قرار دادند تا خداوند را برحسب رسم داود پادشاه اسرائیل، تسبیح بخوانند. ¹¹ و بر یکدیگر می‌سراییدند و خداوند را تسبیح و حمد می‌گفتند، که «او نیکوست زیرا که رحمت او بر اسرائیل تا ابدالابد است» و تمامی قوم به آواز بلند صدا زده، خداوند را به سبب بنیاد نهادن خانه خداوند، تسبیح می‌خواندند. ¹² و بسیاری از کاهنان و لاویان و روسای آباکه پیر بودند و خانه اولین را دیده بودند، حینی که بنیاد این خانه در نظر ایشان نهاده شد، به آواز بلند گریستند و بسیاری با آواز شادمانی صداهای خود را بلند کردند. ¹³ چنانکه مردم نتوانستند در میان صدای آواز شادمانی و آواز گریستن قوم تشخیص نمایند زیرا که خلق، صدای بسیار بلندی دادند چنانکه آواز ایشان از دور شنیده می‌شد.

مخالفت با بازسازی

4 و چون دشمنان یهودا و بنیامین شنیدند که اسیران، هیکل یهوه خدای اسرائیل را بنامی کنند، ² آنگاه نزد زربابل و روسای آبا آمده، به ایشان گفتند که «ما همراه شما بنا خواهیم کرد زیرا که ما مثل شما از زمان اسرحدون، پادشاه آشور که ما را به اینجا آورد، خدای شما را می‌طلبیم و برای او قربانی می‌گذرانیم.»

³ اما زربابل و یشوع و سایر روسای آبا اسرائیل به ایشان گفتند: «شما را با ما در بنا کردن خانه خدای ما کاری نیست، بلکه ما تنها آن را برای یهوه، خدای اسرائیل چنانکه کورش پادشاه، سلطان فارس به ما امر فرموده است، آن را بنا خواهیم نمود.»

⁴ آنگاه اهل زمین دستهای قوم یهودا را سست کردند و ایشان را در بنا نمودن به تنگ می‌آوردند، ⁵ و به ضد ایشان مدبران اجیر ساختند که در تمام ایام کورش پادشاه فارس، تا سلطنت داریوش، پادشاه فارس قصد ایشان را باطل ساختند. ⁶ و چون اخشورش پادشاه شد، در ابتدای سلطنتش بر ساکنان یهودا و اورشلیم شکایت نوشتند. ⁷ و در ایام ارتحشستا، بشلام و متردات و طنبیل و سایر رفقای ایشان به ارتحشستا پادشاه فارس نوشتند و مکتوب به خط آرامی نوشته شد و معنی‌اش در زبان آرامی. ⁸ رجوم فرمان فرما و شمشائی کاتب رساله به ضد اورشلیم، به ارتحشستا پادشاه، بدین مضمون نوشتند: ⁹ «پس رجوم فرمان فرما و شمشائی کاتب و سائر رفقای ایشان از دینیان و افرستکیان و طرفلیان و افرسیان و ارکیان و بابلیان و شوشنکیان و دهائیان و عیلامیان، ¹⁰ و سایر امت‌هایی که استنفر عظیم و

خدایی که در اورشلیم است برحسب آنچه در کتاب موسی مکتوب است قراردادند.¹⁹ و آنانی که از اسیری برگشته بودند، عیدفصح را در روز چهاردهم ماه اول نگاه داشتند.²⁰ زیرا که کاهنان و لویان، جمیع خویشین را طاهر ساختند و چون همه ایشان طاهر شدند، فصح را برای همه آنانی که از اسیری برگشته بودند و برای برادران خود کاهنان و برای خودشان ذبح کردند.²¹ و بنی اسرائیل که از اسیری برگشته بودند با همه آنانی که خویشین را از رجاسات امت های زمین جدا ساخته، به ایشان پیوسته بودند تا یهوه خدای اسرائیل را بطلبند، آن را خوردند.²² و عید فطیر راهفت روز با شادمانی نگاه داشتند، چونکه خداوند ایشان را مسرور ساخت از اینکه دل پادشاه آشور را به ایشان مایل گردانیده، دستهای ایشان را برای ساختن خانه خدای حقیقی که خدای اسرائیل باشد، قوی گردانید.

آمدن عزرا به اورشلیم

7 و بعد از این امور، در سلطنت ارتحسستاپادشاه فارس، عزرا ابن سیرایا ابن عزریا ابن حلقیا،² ابن شلوم بن صادوق بن اخیطوب،³ بن امریا ابن عزریا ابن مرایوت،⁴ بن زرحیا ابن عزی ابن بقی،⁵ ابن ابیشوع بن فینحاس بن العازار بن هارون رئیس کهنه،⁶ ابن عزرا از بابل برآمد و او در شریعت موسی که یهوه خدای اسرائیل آن راداده بود، کاتب ماهر بود و پادشاه بروفق دست یهوه خدایش که با وی می بود، هرچه را که اومی خواست به وی می داد.⁷ و بعضی از بنی اسرائیل و از کاهنان و لویان و مغنیان و دربانان و نینیم نیز در سال هفتم ارتحسستاپادشاه به اورشلیم برآمدند.⁸ و او در ماه پنجم سال هفتم پادشاه، به اورشلیم رسید.⁹ زیرا که در روز اول ماه اول، به بیرون رفتن از بابل شروع نمود و در روز اول ماه پنجم، بروفق دست نیکوی خدایش که با وی می بود، به اورشلیم رسید.¹⁰ چونکه عزرا دل خود را به طلب نمودن شریعت خداوند و به عمل آوردن آن و به تعلیم دادن فرایض و احکام به اسرائیل مهیا ساخته بود.

نامه پادشاه به عزرا

¹¹ و این است صورت مکتوبی که ارتحسستاپادشاه، به عزرای کاهن و کاتب داد که کاتب کلمات و صایای خداوند و فرایض او بر اسرائیل بود:
¹² «از جانب ارتحسستا شاهنشاه، به عزرای کاهن و کاتب کامل شریعت خدای آسمان، اما بعد.¹³ فرمانی از من صادر شد که هر کدام از قوم اسرائیل و کاهنان و لویان ایشان که در سلطنت من هستند و به رفتن همراه تو به اورشلیم راضی باشند، بروند.¹⁴ چونکه تو از جانب پادشاه و هفت مشیر او، فرستاده شده ای تا درباره یهودا و اورشلیم بروفق شریعت خدایت که در دست تو است، تفحص نمایی.¹⁵ و نقره و طلائی را که پادشاه و مشیرانش برای خدای اسرائیل که مسکن او در اورشلیم می باشد بذل کرده اند، ببری.¹⁶ و نیز تمامی نقره و طلائی را که در تمامی ولایت بابل بیابی، با هدایای تبرعی که قوم و کاهنان برای خانه خدای خود که در اورشلیم است داده اند، (بری).¹⁷ لهذا با این گاوان و قوچها و برهها و هدایای آردی و هدایای ریختنی آنها رابه اهتمام بحر و آنها را بر مذبح خانه خدای خودتان که در اورشلیم است، بگذران.¹⁸ و هرچه به نظر تو و برادرانت پسند آید که با بقیه نقره و طلا بکنید، برحسب اراده خدای خود به عمل آورید.¹⁹ و ظروفی که به جهت خدمت خانه خدایت به تو داده شده است، آنها را به حضور خدای اورشلیم تسلیم نما.²⁰ و اما چیزهای دیگر که برای خانه خدایت لازم باشد، هرچه برای تو اتفاق افتد که بدهی، آن را از خزانه پادشاه بده.²¹ و از من ارتحسستا پادشاه فرمانی به تمامی خزانه داران ماورای نهر صادر شده است که هرچه عزرای کاهن و کاتب شریعت خدای آسمان از شما بخواهد، به تعجیل کرده شود.²² تا صد وزنه نقره و تا صد کر گندم و تا صد بت شراب و تا صد بت روغن و از نمک، هرچه بخواهد.²³ هرچه خدای آسمان فرموده باشد، برای خانه خدای آسمان بلاتاخیر کرده شود، زیرا چرا غضب بر ملک پادشاه و پسرانش وارد آید.²⁴ و شما را اطلاع می دهیم که بر همه کاهنان و لویان و مغنیان و دربانان و نینیم و خادمان این خانه خدا جزیه و خراج و باج نهادن جایز نیست.²⁵ و توای عزرا، موافق حکمت خدایت که در دست

اسرائیل آن را ساخته و به انجام رسانیده بود.¹² لیکن بعد از آن، پدران ماخشم خدای آسمان را به هیجان آوردند. پس اوایشان را به دست نبوکدنصر کلدانی، پادشاه بابل تسلیم نمود که این خانه را خراب کرد و قوم را به بابل به اسیری برد.¹³ اما در سال اول کورش پادشاه بابل، همین کورش پادشاه امر فرمود که این خانه خدا را بنا نمایند.¹⁴ و نیز ظروف طلا و نقره خانه خدا که نبوکدنصر آنها را از هیکل اورشلیم گرفته و به هیکل بابل آورده بود، کورش پادشاه آنها را از هیکل بابل بیرون آورد و به شیشبصرنامی که او را والی ساخته بود، تسلیم نمود.¹⁵ و او را گفت که این ظروف را برداشته، برو و آنها را به هیکلی که در اورشلیم است ببر و خانه خدا درجایش بنا کرده شود.¹⁶ آنگاه این شیشبصر آمد و بنیاد خانه خدا را که در اورشلیم است نهاد و از آن زمان تا بحال بنا می شود و هنوز تمام نشده است.¹⁷ پس الان اگر پادشاه مصلحت داند، در خزانه پادشاه که در بابل است تفحص کنند که آیا چنین است یا نه که فرمانی از کورش پادشاه صادر شده بود که این خانه خدا در اورشلیم بنا شود و پادشاه مرضی خود را در این امر نزد ما بفرستد.»

فرمان داریوش

6 آنگاه داریوش پادشاه، فرمان داد تا در کتابخانه بابل که خزانه ها در آن موضوع بودتفحص کردند.² و در قصر احمتا که در ولایت مدیان است، طوماری یافت شد و تذکره ای در آن بدین مضمون مکتوب بود:³ «در سال اول کورش پادشاه، همین کورش پادشاه درباره خانه خدا در اورشلیم فرمان داد که آن خانه ای که قربانی ها در آن می گذرانیدند، بنا شود و بنیادش تعمیر گردد و بلندی اش شصت ذراع و عرضش شصت ذراع باشد.⁴ با سه صف سنگهای بزرگ و یک صف چوب نو. و خرجش از خانه پادشاه داده شود.⁵ و نیز ظروف طلا و نقره خانه خدا را که نبوکدنصر آنها را از هیکل اورشلیم گرفته، به بابل آورده بود پس بدهند و آنها را به جای خود در هیکل اورشلیم باز برند و آنها را در خانه خدا بگذارند.⁶ «پس حال ای تتنای، والی ماورای نهر و شتربوزنای و رفقای شما و افرسکیانی که به آنطرف نهر می باشید، از آنجا دور شوید.⁷ و به کار این خانه خدا متعرض نباشید. اما حاکم یهودو مشایخ یهودیان این خانه خدا را در جایش بنا نمایند.⁸ و فرمانی نیز از من صادر شده است که شما با این مشایخ یهود به جهت بنا نمودن این خانه خدا چگونه رفتار نمایید. از مال خاص پادشاه، یعنی از مالیات ماورای نهر، خرج به این مردمان، بلا تاخیر داده شود تا معطل نباشند.⁹ و مایحتاج ایشان را از گاوان و قوچها و برهها به جهت قربانی های سوختنی برای خدای آسمان و گندم و نمک و شراب و روغن، برحسب قول کاهنانی که در اورشلیم هستند، روز به روز به ایشان بی کم و زیاد داده شود.¹⁰ تا آنکه هدایای خوشبو برای خدای آسمان بگذرانند و به جهت عمر پادشاه و پسرانش دعا نمایند.¹¹ و دیگر فرمانی از من صادر شد که هرکس که این حکم را تبدیل نماید، از خانه او تیری گرفته شود و او بر آن آویخته و مصلوب گردد و خانه او به سبب این عمل مزبله بشود.¹² و آن خدا که نام خود را در آنجا ساکن گردانیده است، هر پادشاه یا قوم را که دست خود را برای تبدیل این امر و خرابی این خانه خدا که در اورشلیم است دراز نماید، هلاک سازد. من داریوش این حکم را صادر فرمودم، پس این عمل بلا تاخیر کرده شود.»

¹³ آنگاه تتنای، والی ماورای نهر و شتربوزنای و رفقای ایشان بروفق فرمانی که داریوش پادشاه فرستاده بود، بلاتاخیر عمل نمودند.¹⁴ و مشایخ یهود به بنا نمودن مشغول شدند و برحسب نبوت حجی نبی و زکریا ابن عدو کار را پیش بردند و برحسب حکم خدای اسرائیل و فرمان کورش و داریوش و ارتحسستا، پادشاهان فارس آن را بنا نموده، به انجام رسانیدند.¹⁵ و این خانه، در روز سوم ماه انار در سال ششم داریوش پادشاه، تمام شد. و بنی اسرائیل، یعنی کاهنان و لویان و سایر آنانی که از اسیری برگشته بودند، این خانه خدا را با شادمانی تبریک نمودند.¹⁷ و برای تبریک این خانه خدا صد گاو و دو بیست قوچ و چهار صد بره و به جهت قربانی گناه برای تمامی اسرائیل، دوازده بز نر موافق شماره اسباط اسرائیل گذرانیدند.¹⁸ و کاهنان را در فرقه های ایشان و لویان را در قسمتهای ایشان، بر خدمت

تو می‌باشد، قاضیان و داوران از همه آنانی که شرایع خدایت را می‌دانند نصب نما تا بر جمیع اهل ماورای نهر داوری نمایند و آنانی را که نمی‌دانند تعلیم دهید.²⁶ و هرکه به شریعت خدایت و به فرمان پادشاه عمل ننماید، بر او بی‌محابا حکم شود، خواه به قتل یا به جلای وطن یا به ضبط اموال یا به حبس.»

²⁷ متبارک باد یهوه خدای پدران ما که مثل این را در دل پادشاه نهاده است که خانه خداوند را که در اورشلیم است زینت دهد.²⁸ و مرا در حضور پادشاه و مشیرانش و جمیع روسای مقتدر پادشاه منظور ساخت، پس من موافق دست یهوه خدایم که بر من می‌بود، تقویت یافتم و روسای اسرائیل را جمع کردم تا با من برآیند.

کسانی که با عزرا برگشتند

8 و اینانند روسای آبی ایشان و این است نسب نامه آنانی که در سلطنت ارتحستتاپادشاه، با من از بابل برآمدند:² از بنی فینحاس، جرشوم و از بنی ایتامار، دانیال و از بنی داود، حطوش.³ و از بنی شکنیا از بنی فروش، زکریا و بااو صد و پنجاه نفر از ذکوران به نسب نامه شمرده شدند.⁴ از بنی فحت، موآب الیهو عینای ابن زرحیا و با او دویست نفر از ذکور.⁵ از بنی شکنیا، ابن یحزیئیل و با او سیصد نفر از ذکور.⁶ از بنی عادین، عابد بن یوناتان و با او پنجاه نفر از ذکور.⁷ از بنی عیلام، اشعیا ابن عتلیا و با او هفتاد نفر از ذکور.⁸ از بنی شفتیا، زبدیا ابن میکائیل و با او هشتاد نفر از ذکور.⁹ از بنی یوآب، عوبدیا ابن یحئیل و با او دویست و هجده نفر از ذکور.¹⁰ و از بنی شلومیت بن یوسفیا و با او صد و شصت نفر از ذکور.¹¹ و از بنی بابای، زکریا ابن بابای و با او بیست و هشت نفر از ذکور.¹² و از بنی عزجد، یوحانان بن هقاطان و با او صد و ده نفر از ذکور.¹³ و موخران از بنی ادونیقام بودند و این است نامهای ایشان: الیفلط و یعیئیل و شمعی و با ایشان شصت نفر از ذکور.¹⁴ و از بنی بغوای، عوتای و زیبود و با ایشان هفتاد نفر از ذکور.

بازگشت به اورشلیم

¹⁵ پس ایشان را نزد نهری که به اهوا می‌رود جمع کردم و در آنجا سه روز اردو زدیم و چون قوم و کاهنان را بازدیدم، از بنی لای کسی را در آنجا نیافتم.¹⁶ پس نزد الیعزر و اریئیل و شمعی و الناتان و یاریب و الناتان و ناتان و زکریا و مشلام که روسا بودند و نزد یویاریب و الناتان که علما بودند، فرستادم.¹⁷ و پیغامی برای عدوی رئیس، در مکان کاسفیا به دست ایشان فرستادم و سخنانی که باید به عدو و برادرانش نتینیم که در مکان کاسفیا بودند بگویند، به ایشان القا کردم تا خادمان به جهت خانه خدای ما نزد ما بیاورند.¹⁸ و از دست نیکوی خدای ما که با ما می‌بود، شخصی دانشمند از پسران محلی ابن لای ابن اسرائیل برای ما آوردند، یعنی شریبا را با پسران و برادرانش که هجده نفر بودند.¹⁹ و حبشیا را نیز و با او از بنی مراری اشعیا را. و برادران او و پسران ایشان را که بیست نفر بودند.²⁰ و از نتینیم که داود و سروران، ایشان را برای خدمت لاویان تعیین نموده بودند. از نتینیم دویست و بیست نفر که جمیع به نام ثبت شده بودند.²¹ پس من در آنجا نزد نهر اهوا به روزه داشتن اعلان نمودم تا خویشتن را در حضور خدای خود متواضع نموده، راهی راست برای خود و عیال خویش و همه اموال خود از او بطلبیم.²² زیرا خجالت داشتم که سپاهیان و سواران از پادشاه بخواهیم تا ما را از دشمنان در راه اعانت کنند، چونکه به پادشاه عرض کرده، گفته بودیم که دست خدای ما بر هرکه او را می‌طلبد، به نیکویی می‌باشد، اما قدرت و غضب او به ضد آنانی که او را ترک می‌کنند.

²³ پس روزه گرفته، خدای خود را برای این طلب نمودیم و ما را مستجاب فرمود.²⁴ و دوازده نفر از روسای کهنه، یعنی شریبا و حبشیا و ده نفر از برادران ایشان را با ایشان جدا کردم.²⁵ و نقره و طلا و ظروف هدیه خدای ما را که پادشاه و مشیران و سرورانش و تمامی اسرائیلیانی که حضور داشتند داده بودند، به ایشان وزن نمودم.²⁶ پس ششصد و پنجاه وزنه نقره و صد وزنه ظروف نقره و صد وزنه طلا به دست ایشان وزن نمودم.²⁷ و بیست طاس طلا هزار درهم و دوظرف برنج صیقلی خالص که

مثل طلا گرانها بود.²⁸ و به ایشان گفتیم: «شما برای خداوند مقدس می‌باشید و ظروف نیز مقدس است و نقره و طلا به جهت یهوه خدای پدران شما هدیه تبرعی است.²⁹ پس بیدار باشید و اینها را حفظ نمایید تا به حضور روسای کهنه و لاویان و سروران آبی اسرائیل در اورشلیم، به حجره های خانه خداوند به وزن بسپارید.»

³⁰ آنگاه کاهنان و لاویان وزن طلا و نقره و ظروف را گرفتند تا آنها را به خانه خدای ما به اورشلیم برسانند.³¹ پس در روز دوازدهم ماه اول از نهر اهوا کوچ کرده، متوجه اورشلیم شدیم و دست خدای ما با ما بود و ما را از دست دشمنان و کمین نشینندگان سر راه خلاصی داد.

³² و چون به اورشلیم رسیدیم سه روز در آنجا توقف نمودیم.³³ و در روز چهارم، نقره و طلا و ظروف را در خانه خدای ما به دست مریموت بن اوربای کاهن وزن کردند و العازار بن فینحاس با او بود و یوزاباد بن یشوع و نوعدیا ابن بنوی لاویان با ایشان بودند.³⁴ همه را به شماره و به وزن (حساب کردند) و وزن همه در آن وقت نوشته شد.³⁵ و اسپرانی که از اسیری برگشته بودند، قربانی های سوختنی برای خدای اسرائیل گذرانیدند، یعنی دوازده گاو و نود و شش قوچ و هفتاد و هفت بره و دوازده بز نر، به جهت قربانی گناه، برای تمامی اسرائیل که همه اینها قربانی سوختنی برای خداوند بود.³⁶ و چون فرمانهای پادشاه را به امرای پادشاه و والیان ماورای نهر دادند، ایشان قوم و خانه خدا را اعانت نمودند.

دعای عزرا

9 و بعد از تمام شدن این وقایع، سروران نزد من آمده، گفتند: «قوم اسرائیل و کاهنان و لاویان خویشتن را از امت های کشورها جدانکرده‌اند بلکه موافق رجاسات ایشان، یعنی کنعانیان و حتیان و فرزبان و بیوسیان و عمونیان و موآبیان و مصریان و اموریان (رفتار نموده اند).² زیرا که از دختران ایشان برای خود و پسران خویش زنان گرفته و ذریت مقدس را با امت های کشورها مخلوط کرده‌اند و دست روسا و حاکمان در این خیانت مقدم بوده است.»

³ پس چون این سخن را شنیدم، جامه و ردای خود را چاک زدم و موی سر و ریش خود را کندم و متحیر نشستم.⁴ آنگاه، همه آنانی که به سبب این عصیان اسیران، از کلام خدای اسرائیل می‌ترسیدند، نزد من جمع شدند و من تا وقت هدیه شام، متحیر نشستم.⁵ و در وقت هدیه شام، از تذلل خود برخاستم و با لباس و ردای دریده، به زانو درآمدم و دست خود را بسوی یهوه خدای خویش برافراشتم.⁶ و گفتم: «ای خدای من، خجالت دارم و از بلند کردن روی خود بسوی توای خدایم شرم دارم، زیرا گناهان ما بالای سر ما زیاده شده، و تقصیرهای ما تا به آسمان عظیم گردیده است.⁷ ما از ایام پدران خود تا امروز مرتکب تقصیرهای عظیم شده‌ایم و ما و پادشاهان و کاهنان ما به سبب گناهان خویش، به دست پادشاهان کشورها به شمشیر و اسیری و تاراج و رسوایی تسلیم گردیده‌ایم، چنانکه امروز شده است.⁸ و حال اندک زمانی لطف از جانب یهوه خدای ما بر ما ظاهر شده، مفری برای ما واگذاشته است و ما را در مکان مقدس خودمیخی عطا فرموده است و خدای ما چشمان ما را روشن ساخته، اندک حیات تازه‌ای در حین بندگی ما به ما بخشیده است.⁹ زیرا که ما بندگانیم، لیکن خدای ما، ما را در حالت بندگی ترک نکرده است، بلکه ما را منظور پادشاهان فارس گردانیده، حیات تازه به ما بخشیده است تا خانه خدای خود را بنانماییم و خرابیهای آن را تعمیر کنیم و ما را در یهودا و اورشلیم قلعه‌ای بخشیده است.¹⁰ و حال‌ای خدای ما بعد از این چه گوئیم، زیرا که اوامر تو را ترک نموده‌ایم.¹¹ که آنها را به دست بندگان خود انبیا امر فرموده و گفته‌ای که آن زمینی که شما برای تصرف آن می‌روید، زمینی است که از نجاسات امت های کشورها نجس شده است و آن را به رجاسات و نجاسات خویش، از سر تا سر مملو ساخته‌اند.¹² پس الان، دختران خود را به پسران ایشان مدهید و دختران ایشان را برای پسران خود مگیرید و سلامتی و سعادت مندی ایشان را تا به ابد مطلبید تا قوی شوید و نیکویی آن زمین را بخورید و آن را برای پسران خود به ارثیت ابدی واگذارید.¹³ و بعد از همه این بلاهایی که به سبب اعمال زشت و تقصیرهای عظیم ما بر ما وارد شده است، با آنکه توای خدای ما، ما

نداریم که بیرون بایستیم و این امرکار یک یا دو روز نیست، زیرا که در این باب گناه عظیمی کرده‌ایم.¹⁴ پس سروران ما برای تمامی جماعت تعیین بشوند و جمیع کسانی که در شهرهای ما زنان غریب گرفته‌اند، در وقت‌های معین بیایند و مشایخ و داوران هر شهر همراه ایشان بیایند، تا حدت خشم خدای ما درباره این امر از ما رفع گردد.»

¹⁵ لهذا یوناتان بن عسائیل و یحزیا ابن تقوه براین امر معین شدند و مشلام و شبتائی لاوی، ایشان را اعانت نمودند.¹⁶ و اسپران چنین کردند و عزرای کاهن و بعضی از روسای آبا، برحسب خاندانهای آبی خود منتخب شدند و نامهای همه ایشان ثبت گردید. پس در روز اول ماه دهم، برای تفتیش این امر نشستند.¹⁷ و تا روز اول ماه اول، کار همه مردانی را که زنان غریب گرفته بودند، به اتمام رسانیدند.¹⁸ و بعضی از پسران کاهنان پیدا شدند که زنان غریب گرفته بودند. از بنی یسوع بن یوصاداق و برادرانش معسیا و الیعزر و یاریب و جدلیا.¹⁹ و ایشان دست دادند که زنان خود را بیرون نمایند و قوچی به جهت قربانی جرم خود گذرانیدند.²⁰ و از بنی امیر، حنای و زبدیا.²¹ و از بنی حاریم، معسیا و ایلیا و شمعی و یحییئیل و عزیا.²² و از بنی فشحور، الیوعینای و معسیا و اسمعیل و نثنئیل و یوزاباد و العاسه.²³ و از لاویان، یوزاباد و شمعی و قلابا که قلیطا باشد. و فتحیا و یهودا و الیعزر.²⁴ و از مغنیان، الیاشیب و از دربانان، شلوم و طالم و اوری.²⁵ و اما از اسرائیلیان: از بنی فرعوش، رمیا و یزیا و ملکیا و میامین و العازار و ملکیا و بنایا.²⁶ و از بنی عیلام، متنیا و زکریا و یحییئیل و عبدی و بریموت و ایلیا.²⁷ و از بنی زتو، الیوعینای و الیاشیب و متنیا و بریموت و زاباد و عزیزا.²⁸ و از بنی بابای، یهوحنان و حننیا و زبای و عتلی.²⁹ و از بنی ایزنی بانی، مشلام و ملوک و عدایا و یاشوب و شال و راموت.³⁰ و از بنی فحت، موآب عدنا و کلال و بنایا و معسیا و متنیا و بصلئیل و بنوی و منسی.³¹ و از بنی حاریم، الیعزر و اشیا و ملکیا و شمعی و شمعون.³² و بنیامین و ملوک و شمیریا.³³ از بنی حاشوم، متنای و متاته و زاباد و الیفلط و بریمای و منسی و شمعی.³⁴ از بنی بانی، معدای و عمرام و اوئیل.³⁵ و بنایا و بیدیا و کلوهی.³⁶ و نیا و مریموت و الیاشیب.³⁷ و متنیا و متنای و یعیسو.³⁸ و بانی و بنوی و شمعی.³⁹ و شلمیا و ناتان و عدایا.⁴⁰ و مکندبای و شاشای و شارای.⁴¹ و عزرائیل و شلمیا و شمیریا.⁴² و شلوم و امریا و یوسف.⁴³ از بنی نبو، یعیئیل و متنیا و زاباد و زبینا و یدوو یوئیل و بنایا.⁴⁴ جمیع اینها زنان غریب گرفته بودند و بعضی از ایشان زنانی داشتند که از آنها پسران تولید نموده بودند.

را کمتر از گناهان ما عقوبت رسانیده‌ای و چنین خلاصی‌ای به ما داده‌ای،¹⁴ آیا می‌شود که ما بار دیگر اوامر تو را بشکنیم و با امت‌هایی که مرتکب این رجاسات شده‌اند، مصاهرت نماییم؟ و آیا تو بر ما غضب نخواهی نمود و ما را چنان هلاک نخواهی ساخت که بقیتی و نجاتی باقی نماند؟¹⁵ ای یهوه خدای اسرائیل تو عادل هستی چونکه بقیتی از ما مثل امروز ناجی شده‌اند، اینک ما به حضور تو در تقصیرهای خویش حاضریم، زیرا کسی نیست که به سبب این کارها، در حضور تو تواند ایستاد.»

دعای اعتراف قوم اسرائیل

10 پس چون عزرا دعا و اعتراف می‌نمود و گریه‌کنان پیش خانه خدا رو به زمین نهاده بود، گروه بسیار عظیمی از مردان و زنان و اطفال اسرائیل نزد وی جمع شدند، زیرا قوم زارزار می‌گریستند.² و شکنیا ابن یحئیل که از بنی عیلام بود جواب داد و به عزرا گفت: «ما به خدای خویش خیانت ورزیده، زنان غریب از قومهای زمین گرفته‌ایم، لیکن الان امیدیم برای اسرائیل در این باب باقی است.³ پس حال باخدای خویش عهد بندیم که آن زنان و اولادایشان را برحسب مشورت آقایم و آنانی که از امر خدای ما می‌ترسند دور کنیم و موافق شریعت عمل نماییم.⁴ برخیز زیرا که این کار تو است و ما با تو می‌باشیم. پس قوی دل باش و به کار پرداز.»⁵ آنگاه عزرا برخاسته، روسای کهنه و لاویان و تمامی اسرائیل را قسم داد که برحسب این سخن عمل نمایند، پس قسم خوردند.⁶ و عزرا از پیش روی خانه خدا برخاسته، به حجره یهوحنان بن الیاشیب رفت و نان نخورده و آب نوشیده، به آنجا رفت، زیرا که به سبب تقصیر اسپران ماتم گرفته بود.⁷ و به همه اسپران در یهودا و اورشلیم ندا دردادند که به اورشلیم جمع شوند.⁸ و هر کسی که تا روز سوم، برحسب مشورت سروران و مشایخ حاضر نشود، اموال او ضبط گردد و خودش از جماعت اسپران جدا شود.⁹ پس در روز سوم که روز بیستم ماه نهم بود، همه مردان یهودا و بنیامین در اورشلیم جمع شدند و تمامی قوم در سعه خانه خدا نشستند. و به سبب این امر و به سبب باران، سخت می‌لرزیدند.¹⁰ آنگاه عزرای کاهن برخاسته، به ایشان گفت: «شما خیانت ورزیده و زنان غریب گرفته، جرم اسرائیل را افزوده‌اید.¹¹ پس الان یهوه خدای پدران خود را تمجید نمایید و به اراده او عمل کنید و خویشتن را از قومهای زمین و از زنان غریب جدا سازید.»¹² تمامی جماعت به آواز بلند جواب دادند و گفتند: «چنانکه به ما گفته‌ای همچنان عمل خواهیم نمود.¹³ اما خلق بسیارند و وقت باران است و طاقت

نحمیا

دعای نحمیا

1 کلام نحمیا ابن حکلیا: در ماه کسلو در سال بیستم هنگامی که من در دارالسلطنه شوشان بودم، واقع شد² که حنانی، یکی از برادرانم با کسانی چند از یهودا آمدند و از ایشان درباره بقیه یهودی که از اسیری باقی مانده بودند و درباره اورشلیم سوال نمودم.³ ایشان مرا جواب دادند: «آنانی که آنجا در بلوک از اسیری باقی مانده اند در مصیبت سخت و افتضاح می باشند و حصار اورشلیم خراب و دروازه هایش به آتش سوخته شده است.»

4 و چون این سخنان را شنیدم، نشستم و گریه کرده، ایامی چند ماتم داشتم و به حضور خدای آسمانها روزه گرفته، دعا نمودم.⁵ و گفتم: «آه ای یهوه، خدای آسمانها، ای خدای عظیم و مهیب که عهد و رحمت را بر آنانی که تو را دوست می دارند و اوامر تو را حفظ می نمایند، نگاه می داری،⁶ گوشهای تو متوجه و چشمانت گشاده شود و دعای بنده خود را که من در این وقت نزد تو روز و شب درباره بندگان بنی اسرائیل می نمایم، اجابت فرمایی و به گناهان بنی اسرائیل که به تو ورزیده ایم، اعتراف می نمایم، زیرا که هم من و هم خاندان پدرم گناه کرده ایم.⁷ به درستی که به تو مخالفت عظیمی ورزیده ایم و اوامر و فرایض و احکامی را که به بنده خود موسی فرموده بودی، نگاه نداشته ایم.»

8 پس حال، کلامی را که به بنده خود موسی امر فرمودی، بیاد آور که گفتمی شما خیانت خواهید ورزید و من شما را در میان امتها پراکنده خواهم ساخت.⁹ اما چون بسوی من بازگشت نمایید و اوامر مرا نگاه داشته، به آنها عمل نمایید، اگرچه پراکندگان شما در اقصای آسمانها باشند، من ایشان را از آنجا جمع خواهم کرد و به مکانی که آن را برگزیده ام تا نام خود را در آن ساکن سازم درخواهم آورد.¹⁰ و ایشان بندگان و قوم تومی باشند که ایشان را به قوت عظیم خود و به دست قوی خویش فدیة داده ای.¹¹ ای خداوند، گوش تو بسوی دعای بنده ات و دعای بندگان که به رغبت تمام از اسم تو ترسان می باشند، متوجه بشود و بنده خود را امروز کامیاب فرمایی و او را به حضور این مرد مرحمت عطا کنی.» زیرا که من ساقی پادشاه بودم.

عزیمت نحمیا به اورشلیم

2 و در ماه نیسان، در سال بیستم ارتحشستاپادشاه، واقع شد که شراب پیش وی بود و من شراب را گرفته، به پادشاه دادم و قبل از آن من در حضورش ملول نبودم.² و پادشاه مرا گفت: «روی تو چرا ملول است با آنکه بیمار نیستی؟ این غیر از ملالت دل، چیزی نیست.» پس من بی نهایت ترسان شدم.³ و به پادشاه گفتم: «پادشاه تا به ابد زنده بماند، رویم چگونه ملول نباشد و حال آنکه شهری که موضع قبرهای پدرانم باشد، خراب است و دروازه هایش به آتش سوخته شده.»

4 پادشاه مرا گفت: «چه چیز می طلبی؟» آنگاه نزد خدای آسمانها دعا نمودم⁵ و به پادشاه گفتم: «اگر پادشاه را پسند آید و اگر بنده ات درحضورش التفات یابد، مرا به یهودا و شهرمقبره های پدرانم بفرستی تا آن را تعمیر نمایم.»

6 پادشاه مرا گفت و ملکه به پهلوی او نشسته بود: «طول سفرت چه قدر خواهد بود و کی مراجعت خواهی نمود؟» پس پادشاه صواب دید که مرا بفرستد و زمانی برایش تعیین نمودم.⁷ و به پادشاه عرض کردم، اگر پادشاه

مصلحت بیندمکتوبات برای والیان ماورای نهر به من عطا شود تا مرا بدرقه نمایند و به یهودا برسانند.⁸ و مکتوبی نیز به آساف که ناظر درختستانهای پادشاه است تا چوب برای سقف دروازه های قصر که متعلق به خانه است، به من داده شود و هم برای حصار شهر و خانه ای که من در آن ساکن شوم. پس پادشاه برحسب دست مهربان خدایم که بر من بود، اینها را به من عطا فرمود.

9 پس چون نزد والیان ماورای نهر رسیدم، مکتوبات پادشاه را به ایشان دادم و پادشاه، سرداران سپاه و سواران نیز همراه من فرستاده بود.¹⁰ اما چون سنبط حرونی و طوبیای غلام عمونی این را شنیدند، ایشان را بسیار ناپسند آمد که کسی به جهت طلبیدن نیکویی بنی اسرائیل آمده است.

11 پس به اورشلیم رسیدم و در آنجا سه روزماندم.¹² و شبگاهان به اتفاق چند نفری که همراه من بودند، برخاستم و به کسی نگفته بودم که خدایم در دل من چه نهاده بود که برای اورشلیم بکنم؛ و چهارپایی به غیر از آن چهارپایی که بر آن سوار بودم با من نبود.¹³ پس شبگاهان از دروازه وادی در مقابل چشمه اژدها تا دروازه خاکروبه بیرون رفتم و حصار اورشلیم را که خراب شده بود و دروازه هایش را که به آتش سوخته شده بود، ملاحظه نمودم.¹⁴ و از دروازه چشمه، نزدبرکه پادشاه گذشتم و برای عبور چهارپایی که زیر من بود، راهی نبود.¹⁵ و در آن شب به کنار نهربرآمده، حصار را ملاحظه نمودم و برگشته، از دروازه وادی داخل شده، مراجعت نمودم.¹⁶ و سروران ندانستند که کجا رفته یا چه کرده بودم، زیرا به یهودیان و به کاهنان و به شرفا و سروران و به دیگر کسانی که در کار مشغول می بودند، هنوز خبر نداده بودم.

17 پس به ایشان گفتم: «شما بلایی را که در آن هستیم که اورشلیم چگونه خراب و دروازه هایش به آتش سوخته شده است، می بینید. بیایید و حصار اورشلیم را تعمیر نمایم تا دیگر رسوانباشیم.»¹⁸ و ایشان را از دست خدای خود که بر من مهربان می بود و نیز از سخنانی که پادشاه به من گفته بود خبر دادم. آنگاه گفتند: «برخیزیم و تعمیر نماییم.» پس دستهای خود را برای کارخوب قوی ساختند.¹⁹ اما چون سنبط حرونی و طوبیای غلام عمونی و چشم عربی این را شنیدند، ما را استهزا نمودند و ما را حقیر شمرده، گفتند: «این چه کار است که شما می کنید؟ آیا پادشاه فتنه می انگیزد؟»²⁰ من ایشان را جواب دادم، گفتم: «خدای آسمانها ما را کامیاب خواهد ساخت. پس ما که بندگان او هستیم برخاسته، تعمیر خواهیم نمود. اما شما را در اورشلیم، نه نصیبی و نه حقی و نه ذکری می باشد.»

بنا کنندگان حصار

3 و الیاشیب، رئیس کهنه و برادرانش از کاهنان برخاسته، دروازه گوسفند را بنا کردند. ایشان آن را تقدیس نموده، دروازه هایش را برپا نمودند و آن را تا برج میا و برج حننیل تقدیس نمودند.² و به پهلوی او، مردان اریحا بنا کردند و به پهلوی ایشان، زکور بن امری بنا نمود.³ و پسران هسناه، دروازه ماهی را بنا کردند. ایشان سقف آن را ساختند و درهایش را با قفلها و پشت بندهایش برپا نمودند.⁴ و به پهلوی ایشان، مریموت بن اوریا ابن حقوص تعمیر نمود و به پهلوی ایشان، مشلام بن برکیا ابن مشیزبیل تعمیر نمود و به پهلوی ایشان، صادق بن بعنا تعمیر نمود.⁵ و به پهلوی ایشان، تقوعیان تعمیر کردند، اما بزرگان ایشان گردن خود را به خدمت خداوند خویش نهادند.⁶ و یویاداع بن فاسیح و مشلام بن بسودیا، دروازه کهنه را تعمیر نمودند. ایشان سقف آن را ساختند و درهایش را با قفلها

۴ ای خدای ما بشنو، زیرا که خوار شده‌ایم و ملامت ایشان را بسر ایشان برگردان و ایشان را در زمین اسیری، به تاراج تسلیم کن. ۵ و عصیان ایشان را مستور نما و گناه ایشان را از حضور خود محو مساز زیرا که خشم تو را پیش روی بنایان به هیجان آورده‌اند. ۶ پس حصار را بنا نمودیم و تمامی حصار تانصف بلندی اش بهم پیوست، زیرا که دل قوم درکار بود. ۷ و چون سنبلط و طوبیا و اعراب و عمونیان و اشدودیان شنیدند که مرمت حصار اورشلیم پیش رفته است و شکافهایش بسته می‌شود، آنگاه خشم ایشان به شدت افروخته شد. ۸ و جمیع ایشان توطئه نمودند که بیایند و با اورشلیم جنگ نمایند و به آن ضرر برسانند. ۹ پس نزد خدای خود دعا نمودیم و از ترس ایشان روز و شب پاسبانان در مقابل ایشان قراردادیم. ۱۰ و یهودیان گفتند که «قوت حملان تلف شده است و هوار بسیار است که نمی‌توانیم حصار را بنا نماییم.» ۱۱ و دشمنان ما می‌گفتند: «آگاه نخواهند شد و نخواهند فهمید، تا ما در میان ایشان داخل شده، ایشان را بکشیم و کار راتمام نماییم.» ۱۲ و واقع شد که یهودیانی که نزد ایشان ساکن بودند آمده، ده مرتبه به ما گفتند: «چون شما برگردید ایشان از هر طرف بر ما (حمله خواهند آورد).» ۱۳ پس قوم را در جایهای پست، در عقب حصار و بر مکانهای خالی تعیین نمودم و ایشان را برحسب قبایل ایشان، با شمشیرها و نیزه‌ها و کمانهای ایشان قرار دادم. ۱۴ پس نظر کرده، برخاستم و به بزرگان و سروران و بقیه قوم گفتم: «از ایشان مترسید، بلکه خداوند عظیم و مهیب را بیاد آورید و به جهت برادران و پسران و دختران و زنان و خانه‌های خود جنگ نمایید.» ۱۵ و چون دشمنان ما شنیدند که ما آگاه شده‌ایم و خدا مشورت ایشان را باطل کرده است، آنگاه جمیع ما هر کس به کار خود به حصار برگشتیم. ۱۶ و از آن روز به بعد، نصف بندگان من به کار مشغول می‌بودند و نصف دیگر ایشان، نیزه‌ها و سپرها و کمانها و زره‌ها را می‌گرفتند و سروران در عقب تمام خاندان یهودا می‌بودند. ۱۷ و آنانی که حصار را بنا می‌کردند و آنانی که بارمی بردند و عمله‌ها هر کدام به یک دست کار می‌کردند و به دست دیگر اسلحه می‌گرفتند. ۱۸ و بنایان هر کدام شمشیر بر کمر خود بسته، بنایی می‌کردند و کرنانواز نزد من ایستاده بود. ۱۹ و به بزرگان و سروران و بقیه قوم گفتم: «کار، بسیار وسیع است و ما بر حصار متفرق و از یکدیگر دور می‌باشیم. ۲۰ پس هر جا که آواز کرنارا بشنوید در آنجا نزد ما جمع شوید و خدای ما برای ما جنگ خواهد نمود.» ۲۱ پس به کارمشغول شدیم و نصف ایشان از طلوع فجر تا بیرون آمدن ستارگان، نیزه‌ها را می‌گرفتند. ۲۲ و هم در آن وقت به قوم گفتم: «هر کس با بندگان در اورشلیم منزل کند تا در شب برای ما پاسبانی نماید و در روز به کار بپردازد.» ۲۳ و من و برادران و خادمان من و پاسبانی که در عقب من می‌بودند، هیچکدام رخت خود را نکندیم و هر کس با اسلحه خود به آب می‌رفت.

کمک به فقیران

۵ و قوم و زنان ایشان، بر برادران یهود خود فریاد عظیمی برآوردند. ۲ و بعضی از ایشان گفتند که «ما و پسران و دختران ما بسیاریم. پس گندم بگیریم تا بخوریم و زنده بمانیم.» ۳ و بعضی گفتند: «مزرعه‌ها و تاکستانها و خانه‌های خود را گرو می‌دهیم تا به سبب قحط، گندم بگیریم.» ۴ و بعضی گفتند که «نقره را به عوض مزرعه‌ها و تاکستانهای خود برای جزیه پادشاه قرض گرفتیم.» ۵ و حال جسم ما مثل جسدهای برادران ماست و پسران ما مثل پسران ایشان و اینک ما پسران و دختران خود را به بندگی می‌سپاریم و بعضی از دختران ما کنیز شده‌اند و در دست ما هیچ استطاعتی نیست زیرا که مزرعه‌ها و تاکستانهای ما از آن دیگران شده است.» ۶ پس چون فریاد ایشان و این سخنان را شنیدم بسیار غضبناک شدم. ۷ و با دل خود مشورت کرده، بزرگان و سروران را عتاب نمودم و به ایشان گفتم: «شما هر کس از برادر خود ربا می‌گیرید!» و جماعتی عظیم به ضد ایشان جمع نمودم. ۸ و به ایشان گفتم: «ما برادران یهود خود را که به امت هافروخته شده‌اند، حتی المقدور فدیة کرده‌ایم. و آیا شما برادران خود را

و پشت بندهایش برپا نمودند. ۷ و به پهلوی ایشان، ملتییای جبعونی و یادون میرونتی و مردان جبعون و مصفه آنچه را که متعلق به کرسی والی ماورای نهر بود، تعمیر نمودند. ۸ و به پهلوی ایشان، عزیزئیل بن حره‌ای که از زرگران بود، تعمیر نمود و به پهلوی او حننیا که از عطاران بود تعمیر نمود، پس اینان اورشلیم را تا حصار عریض، مستحکم ساختند. ۹ و به پهلوی ایشان، رفایا ابن حور که رئیس نصف بلد اورشلیم بود، تعمیر نمود. ۱۰ و به پهلوی ایشان، یدایا ابن حروماف در برابر خانه خود تعمیر نمود و به پهلوی او حطوش بن حشبئیا، تعمیر نمود. ۱۱ و ملکیا ابن حاریم و حشوب بن فحت موآب، قسمت دیگر و برج تنورها را تعمیر نمودند. ۱۲ و به پهلوی او، شلوم بن هلوحیش رئیس نصف بلد اورشلیم، او و دخترانش تعمیر نمودند. ۱۳ و حانون و ساکنان زانوح، دروازه وادی را تعمیر نمودند. ایشان آن را بنا کردند و درهایش را با قفلها و پشتبندهایش برپا نمودند و هزار ذراع حصار را تا دروازه خاکروبیه. ۱۴ و ملکیا ابن رکاب رئیس بلد بیت هکاریم، دروازه خاکروبیه را تعمیر نمود. او آن را بنا کرد و درهایش را با قفلها و پشتبندهایش برپا نمود. ۱۵ و شلون بن کلخوزه رئیس بلد مصفه، دروازه چشمه را تعمیر نمود. او آن را بنا کرده، سقف آن را ساخت و درهایش را با قفلها و پشت بندهایش برپا نمود و حصار برکه شلح رانزد باغ پادشاه نیز تا زینه‌ای که از شهر داود فرودمی آمد. ۱۶ و بعد از او نحمیا ابن عزبوق رئیس نصف بلد بیت صور، تا برابر مقبره داود و تا برکه مصنوعه و تا بیت جباران را تعمیر نمود. ۱۷ و بعد از او لویان، رحوم بن بانی تعمیر نمود و به پهلوی او حبشیا رئیس نصف بلد قعیله در حصه خود تعمیر نمود. ۱۸ و بعد از او برادران ایشان، بوای ابن حیناداد، رئیس نصف بلد قعیله تعمیر نمود. ۱۹ و به پهلوی او، عازز بن یسوع رئیس مصفه قسمت دیگر را در برابر فراز سلاح خانه نزدواویه، تعمیر نمود. ۲۰ و بعد از او باروک بن زبای، به صمیم قلب قسمت دیگر را از زاویه تا دروازه الیاشیب، رئیس کهنه تعمیر نمود. ۲۱ و بعد از او مریموت بن اوریا ابن هقوص قسمت دیگر را از در خانه الیاشیب تا آخر خانه الیاشیب، تعمیر نمود. ۲۲ و بعد از او کاهنان، از اهل غور تعمیر نمودند. ۲۳ و بعد از ایشان، بنیامین و حشوب در برابر خانه خود تعمیر نمودند و بعد از ایشان، عزریا ابن معسیا ابن عننیا به جانب خانه خود تعمیر نمود. ۲۴ و بعد از او، بنوی ابن حیناداد قسمت دیگر را از خانه عزریا تا زاویه و تا برجش تعمیر نمود. ۲۵ و فالال بن اوژی از برابر زاویه و برجی که از خانه فوقانی پادشاه خارج و نزدندانخانه است، تعمیر نمود و بعد از او فدایا ابن فرعوش، ۲۶ و نتینیم، در عوفل تا برابر دروازه آب بسوی مشرق و برج خارجی، ساکن بودند. ۲۷ و بعد از او، تقوعیان قسمت دیگر را از برابر برج خارجی بزرگ تا حصار عوفل تعمیر نمودند. ۲۸ و کاهنان، هر کدام در برابر خانه خود از بالای دروازه اسبان تعمیر نمودند. ۲۹ و بعد از ایشان صادق بن امیر در برابر خانه خود تعمیر نمود و بعد از او شمعیا ابن شکنیا که مستحفظ دروازه شرقی بود، تعمیر نمود. ۳۰ و بعد از او حننیا ابن شلمیا و حانون پسر ششم صالاف، قسمت دیگر را تعمیر نمودند و بعد از ایشان مشلام بن برکیا در برابر مسکن خود، تعمیر نمود. ۳۱ و بعد از او ازملکیا که یکی از زرگران بود، تا خانه‌های نتینیم و تجار را در برابر دروازه مقفاد تا بالاخانه برج، تعمیر نمود. ۳۲ و میان بالاخانه برج و دروازه گوسفند زرگران و تاجران، تعمیر نمودند.

مخالفت با بازسازی حصار

۴ و هنگامی که سنبلط شنید که ما به بنای حصار مشغول هستیم، خشمش افروخته شده، بسیار غضبناک گردید و یهودیان را استهزای نمود. ۲ و در حضور برادرانش و لشکر سامره متکلم شده، گفت: «این یهودیان ضعیف چه می‌کنند؟ آیا (شهر را) برای خود مستحکم خواهند ساخت و قربانی خواهند گذرانید و در یک روز کار را به انجام خواهند رسانید؟ و سنگها از توده‌های خاکروبیه، زنده خواهند ساخت؟ و حال آنکه سوخته شده است.» ۳ و طوبیای عمونی که نزد او بود گفت: «اگر شغالی نیز بر آنچه ایشان بنا می‌کنند بالا رود، حصار سنگی ایشان را منهدم خواهد ساخت.»

می فروشید و آیا می شود که ایشان به ما فروخته شوند؟» پس خاموش شده، جوابی نیافتند.
 9 و گفتم: «کاری که شما می کنید خوب نیست، آیا نمی باید شما به سبب ملامت امت هایی که دشمن ما می باشند، در ترس خدای ما سلوک نمایید؟
 10 و نیز من و برادران و بندگانم نقره و غله به ایشان قرض داده ایم. پس سزوار است که این ربا را ترک نماییم. 11 و الان امروز مزرعه ها و تاکستانها و باغات زیتون و خانه های ایشان و صد یک از نقره و غله و عصیر انگور و روغن که بر ایشان نهاده اید به ایشان رد کنید.»

12 پس جواب دادند که «رد خواهیم کرد و از ایشان مطالبه نخواهیم نمود و چنانکه تو فرمودی به عمل خواهیم آورد.» آنگاه کاهنان را خوانده، به ایشان قسم دادم که بروفق این کلام رفتار نمایند. 13 پس دامن خود را تکانیده گفتم: «خدا هر کس را که این کلام را ثابت ننماید، از خانه و کسبش چنین بتکاند و به این قسم تکانیده و خالی بشود.» پس تمامی جماعت گفتند آمین و خداوند را تسبیح خواندند و قوم برحسب این کلام عمل نمودند.

14 و نیز از روزی که به والی بودن زمین یهوه مامور شدم، یعنی از سال بیستم تا سال سی و دوم ارتحشتا پادشاه، که دوازده سال بود من و برادرانم وظیفه والیگری را نخوردیم. 15 اما والیان اول که قبل از من بودند بر قوم بار سنگین نهاده، علاوه بر چهل مثقال نقره، نان و شراب نیز از ایشان می گرفتند و خادمان ایشان بر قوم حکمرانی می کردند. لیکن من به سبب ترس خدا چنین نکردم. 16 و من نیز در ساختن حصار مشغول می بودم و هیچ مزرعه نخردیم و همه بندگان من در آنجا به کار جمع بودند. 17 و صد و پنجاه نفر از یهودیان و سروران، سوای آنانی که از امت های مجاور ما نزد ما می آمدند، بر سفره من خوراک می خوردند. 18 و آنچه برای هر روز مهیامی شد، یک گاو و شش گوسفند پرورای می بود و مرغها نیز برای من حاضر می کردند و هر ده روز مقداری کنیر از هر گونه شراب. اما معهذای وظیفه والیگری را نطلبیدم زیرا که بندگی سخت بر این قوم می بود. 19 ای خدایم موافق هر آنچه به این قوم عمل نمودم مرا به نیکویی یاد آور.

مخالفت های دیگر در

6 بازسازی حصار و چون سنبلط و طوبیا و چشم عربی و سایر دشمنان ما شنیدند که حصار را بنا کرده ام و هیچ رخنه ای در آن باقی نمانده است، با آنکه درهای دروازه هایش را هنوز برپا ننموده بودم، 2 سنبلط و چشم نزد من فرستاده، گفتند: «بیاتا در یکی از دهات بیابان اونو ملاقات کنیم.» اما ایشان قصد ضرر من داشتند.

3 پس قاصدان نزد ایشان فرستاده گفتم: «من در مهم عظیمی مشغولم و نمی توانم فرود آیم، چرا کار حینی که من آن را ترک کرده، نزد شما فرود آیم به تعویق افتد.»

4 و ایشان چهار دفعه مثل این پیغام به من فرستادند و من مثل این جواب به ایشان پس فرستادم. 5 پس سنبلط دفعه پنجم خادم خود را به همین طور نزد من فرستاد و مکتوبی گشوده در دستش بود، 6 که در آن مرقوم بود: «در میان امت ها شهرت یافته است و چشم این را می گوید که تو و یهود قصد فتنه انگیزی دارید و برای همین حصار را بنا می کنی و تو بروفق این کلام، می خواهی که پادشاه ایشان بشوی. 7 و انبیا نیز تعیین نموده تا درباره تو در اورشلیم ندا کرده گویند که در یهودا پادشاهی است. و حال بروفق این کلام، خبر به پادشاه خواهد رسید. پس بیا تا با هم مشورت نماییم.»

8 آنگاه نزد او فرستاده گفتم: «مثل این کلام که تو می گویی واقع نشده است، بلکه آن را از دل خود ابداع نموده ای.» 9 زیرا جمیع ایشان خواستند ما را بتراسانند، به این قصد که دستهای ما را از کار باز دارند تا کرده نشود. پس حال ای خدا دستهای مرا قوی ساز.

10 و به خانه شمعی این دلایا این مهیطبیل رفتم و او در را بر خود بسته بود، پس گفتم: «در خانه خدا در هیکل جمع شویم و درهای هیکل را ببندیم زیرا که به قصد کشتن تو خواهند آمد. شبانگاه برای کشتن تو خواهند آمد.»

11 من گفتم: «آیا مردی چون من فرار بکند؟ و کیست مثل من که داخل هیکل بشود تا جان خود را زنده نگاه دارد؟ من نخواهم آمد.» 12 زیرا درک کردم که خدا او را هرگز نفرستاده است بلکه خودش به ضد من نبوت می کند و طوبیا و سنبلط او را اجیر ساخته اند. 13 و از این جهت او را اجیر کرده اند تا من بتراسم و به اینطور عمل نموده، گناه ورزم و ایشان خبر بد پیدا نمایند که مرا مفتضح سازند.
 14 ای خدایم، طوبیا و سنبلط را موافق این اعمال ایشان و همچنین نوعیده نبیه و سایر انبیا را که می خواهند مرا بتراسانند، به یاد آور.

اتمام بنای حصار

15 پس حصار در بیست و پنجم ماه ایلول درینجاه و دو روز به اتمام رسید. 16 و واقع شد که چون جمیع دشمنان ما این را شنیدند و همه امت هایی که مجاور ما بودند، این را دیدند، در نظر خود بسیار پست شدند و دانستند که این کار از جانب خدای ما معمول شده است. 17 و در آن روزها نیز بسیاری از بزرگان یهودا مکتوبات نزد طوبیا می فرستادند و مکتوبات طوبیا نزد ایشان می رسید، 18 زیرا که بسا از اهل یهودا با او همداستان شده بودند، چونکه او داماد شکتیا ابن آره بود و پسرش یهوحنان، دختر مشلام بن برکیارا به زنی گرفته بود، 19 و درباره حسنات او به حضور من نیز گفتگو می کردند و سخنان مرا به اومی رسانیدند. و طوبیا مکتوبات می فرستاد تا مرا بتراساند.

تعداد اسیرانی که بازگشته بودند

7 و چون حصار بنا شد و درهایش را برپانمودم و دربانان و مغنیان و لایویان ترتیب داده شدند، 2 آنگاه برادر خود حنانی و حننیا رئیس قصر را، زیرا که او مردی امین و بیشتر از اکثر مردمان خداترس بود، بر اورشلیم فرمان دادم. 3 و ایشان را گفتم دروازه های اورشلیم را تا آفتاب گرم نشود باز نکنند و مادامی که حاضر باشند، درها را ببندند و قفل کنند و از ساکنان اورشلیم پاسبانان قرار دهید که هر کس به پاسبانی خود و هر کدام به مقابل خانه خویش حاضر باشند.

4 و شهر وسیع و عظیم بود و قوم در اندرونش کم و هنوز خانه ها بنا نشده بود. 5 و خدای من در دلم نهاد که بزرگان و سروران و قوم را جمع نمایم تا برحسب نسب نامه ها ثبت کردند و نسب نامه آنانی را که مرتبه اول برآمده بودند یافتیم و در آن بدین مضمون نوشته دیدم: 6 اینانند اهل ولایتها که از اسیری آن اشخاصی که نبوکدنصر پادشاه بابل به اسیری برده بود، برآمده بودند و هر کدام از ایشان به اورشلیم و یهودا به شهر خود برگشته بودند. 7 اما آنانی که همراه زربابل آمده بودند: یسوع و نحمیا و عزریا و رعمیا و نحمانی و مردخای و بلشان و مسفارت و بقوای و نحوم و بعنه. و شماره مردان قوم اسرائیل: 8 بنی فرعوش، دوهزار و یک صد و هفتاد و دو. 9 بنی شفتیایا، سیصد و هفتاد و دو. 10 بنی آرح، ششصد و پنجاه و دو.

11 بنی فحت موآب از بنی یسوع و یوآب، دو هزار و هشتصد و هجده. 12 بنی عیلام، هزار و دویست و پنجاه و چهار. 13 بنی زتو، هشتصد و چهل و پنج. 14 بنی زکای، هفتصد و شصت. 15 بنی بنوی، ششصد و چهل و هشت. 16 بنی بابای، ششصد و بیست و هشت. 17 بنی عزجد، دو هزار و سیصد و بیست و دو. 18 بنی ادونیکام، ششصد و شصت و هفت. 19 بنی بقوای، دو هزار و شصت و هفت. 20 بنی عادین، ششصد و پنجاه و پنج. 21 بنی آپیراز (خاندان) حرقیا، نود و هشت. 22 بنی حاشوم، سیصد و بیست و هشت. 23 بنی بیصای، سیصد و بیست و چهار. 24 بنی حاریف، صد و دوازده. 25 بنی جبعون، نود و پنج. 26 مردمان بیت لحم و نطوفه، صد و هشتاد و هشت. 27 مردمان عناتوت، صد و بیست و هشت. 28 مردمان بیت عزموت، چهل و دو. 29 مردمان قریه یعاریم و کفیره و بئیروت، هفتصد و چهل و سه.

30 مردمان راهه و جیع، ششصد و بیست و یک. 31 مردمان مکماس، صد و بیست و دو. 32 مردمان بیت ایل و عای، صد و بیست و سه. 33 مردمان نبوی دیگر، پنجاه و دو. 34 بنی عیلام دیگر، هزار و دویست و پنجاه و چهار. 35 بنی حاریم، سیصد و بیست. 36 بنی اریحا، سیصد و چهل و پنج. 37 بنی لود و حادید و اونو، هفتصد و بیست و یک. 38 بنی سنائه، سه هزار و نه صد

و سی. 39 و اما کاهنان: بنی یسعیا از خاندان یسوع، نه صد و هفتاد و سه. 40 بنی امیر، هزار و پنجاه و دو. 41 بنی فشحور، هزار و دویست و چهل و هفت. 42 بنی حاریم، هزار و هفده. 43 و اما لاویان: بنی یسوع از (خاندان) قدمیئیل و از بنی هودویا، هفتاد و چهار. 44 و مغنیان: بنی آساف، صد و چهل و هشت. 45 و دربانان: بنی شلوم و بنی آطیرو بنی طلمون و بنی عقوب و بنی حطیطه و بنی سویای، صد و سی و هشت. 46 و اما تنینیم: بنی صیحه، بنی حسوفا، بنی طبایوت. 47 بنی فیروس، بنی سیعا، بنی فادون. 48 بنی لبانه، بنی حجاب، بنی سلمای. 49 بنی حانان، بنی جدیل، بنی جاحر. 50 بنی رایا، بنی رصین، بنی نقودا. 51 بنی جزام، بنی عزا، بنی فاسیح. 52 بنی بیسای، بنی معونیم، بنی نفیشسیم. 53 بنی بقوق، بنی حقوفا، بنی حرحور. 54 بنی بصلیت، بنی محیده، بنی حرشا. 55 بنی برقوس، بنی سیسرا، بنی تامح. 56 بنی نصیح، بنی حطیفا. 57 و پسران خادمان سلیمان: بنی سوپای، بنی سوپرت، بنی فریدا. 58 بنی یعلا، بنی درقون، بنی جدیل. 59 بنی شفطیا، بنی حطیل، بنی فوخره حطباطیم، بنی آمون. 60 جمیع تنینیم و پسران خادمان سلیمان، سیصد و نو و دو. 61 و اینانند آنانی که از تل ملح و تل حرشاکروب و ادون و امیر برآمده بودند، اما خاندان پدران و عشیره خود را نشان نتوانستند داد که آیا از اسرائیلیان بودند یا نه. 62 بنی دلایا، بنی طوبیا، بنی نقوده، ششصد و چهل و دو. 63 و از کاهنان: بنی حبابا، بنی هقوص، بنی برزلای که یکی از دختران برزلایی جلعادی را به زنی گرفته بود، پس به نام ایشان مسمی شدند. 64 اینان انساب خود را در میان آنانی که در نسب نامه هائیت شده بودند طلبیدند، اما نیافتند، پس از کهنات اخراج شدند. 65 پس ترشاتا به ایشان امر فرمود که تا کاهنی با اوریم و تمیم برقرار نشود، از قدس اقداس نخورند. 66 تمامی جماعت با هم چهل و دو هزار و سیصد و شصت نفر بودند. 67 سوای غلامان و کنیزان ایشان که هفت هزار و سیصد و سی و هفت نفر بودند و مغنیان و مغنیات ایشان دویست و چهل و پنج نفر بودند. 68 و اسبان ایشان، هفتصد و سی و شش و قاطران ایشان، دویست و چهل و پنج. 69 و شتران، چهار صد و سی و پنج و حماران، شش هزار و هفتصد و بیست بود. 70 و بعضی از روسای آبا هدایا به جهت کار دادند. اما ترشاتا هزار درم طلا و پنجاه قاب و پانصد و سی دست لباس کهنات به خزانه داد. 71 و بعضی از روسای آبا، بیست هزار درم طلا و دوهزار و دویست منای نقره به خزینه به جهت کار دادند. 72 و آنچه سایر قوم دادند این بود: بیست هزار درم طلا و دو هزار منای نقره و شصت و هفت دست لباس کهنات. 73 پس کاهنان و لاویان و دربانان و مغنیان و بعضی از قوم و تنینیم و جمیع اسرائیل، در شهرهای خود ساکن شدند و چون ماه هفتم رسید، بنی اسرائیل در شهرهای خود مقیم بودند.

قرائت کتاب تورات

8 و تمامی، قوم مثل یک مرد در سعه پیش دروازه آب جمع شدند و به عزرای کاتب گفتند که کتاب تورات موسی را که خداوند به اسرائیل امر فرموده بود، بیاورد. 2 و عزرای کاهن، تورات را در روز اول ماه هفتم به حضور جماعت از مردان و زنان و همه آنانی که می توانستند بشنوند و بفهمند، آورد. 3 و آن را در سعه پیش دروازه آب از روشنایی صبح تا نصف روز، در حضور مردان و زنان و هر که می توانست بفهمد خواند و تمامی قوم به کتاب تورات گوش فرا گرفتند. 4 و عزرای کاتب بر منبر چوبی که به جهت اینکار ساخته بودند، ایستاد و به پهلویش از دست راستش منتیا و شمع و عنایا و اوریا و حلقیا و معسیا ایستادند و از دست چپش، فدایا و میثائیل و ملکیا و حاشوم و حشدانه و زکریا و مشلام. 5 و عزرا کتاب را در نظر تمامی قوم گشود زیرا که او بالای تمامی قوم بود و چون آن را گشود، تمامی قوم ایستادند. 6 و عزرا، یهوه خدای عظیم را متبارک خواند و تمامی قوم دستهای خود را برافراشته، در جواب گفتند: «آمین، آمین!» و رکوع نموده، و رو به زمین نهاده، خداوند را سجده نمودند. 7 و یسوع و بانی و شربیا و یامین و عقوب و شبتای و هودیا و معسیا و قلیطا و عزریا و یوزاباد و حنان

توبه اسرائیلیان

9 و در روز بیست و چهارم این ماه، بنی اسرائیل روزه دار و پلاس دربر و خاک بر سر جمع شدند. 2 و ذریت اسرائیل خویشتن را از جمیع غربا جدا نموده، ایستادند و به گناهان خود و تقصیرهای پدران خویش اعتراف کردند. 3 و در جای خود ایستاده، یک ربع روز کتاب تورات یهوه خدای خود را خواندند و ربع دیگر اعتراف نموده، یهوه خدای خود را عبادت نمودند. 4 و یسوع و بانی و قدمیئیل و شبنیا و بنی و شربیا و بانی و کنانی بر زینه لاویان ایستادند و به آواز بلند، نزد یهوه خدای خویش استغاثه نمودند. 5 آنگاه لاویان، یعنی یسوع و قدمیئیل و بانی و حشبنیا و شربیا و هودیا و شبنیا و فتحیا گفتند: «برخیزید و یهوه خدای خود را از ازل تا به ابد متبارک بخوانید. و اسم جلیل تو که از تمام برکات و تسبیحات اعلی تر است متبارک باد. 6 توبه تنهایی یهوه هستی. تو فلک و فلک الافلاک و تمامی جنود آنها را و زمین را و هر چه بر آن است و دریاها را و هر چه در آنها است، ساخته ای و تو همه اینها را حیات می بخشی و جنود آسمان تو را سجده می کنند. 7 توای یهوه آن خدا هستی که ابرام را برگزیدی و او را از اور کلدانیان بیرون آوردی و اسم او را به ابراهیم تبدیل نمودی. 8 و دل او را به حضور خود آمین یافته، با وی عهدبستی که زمین کنعانیان و حتیان و اموریان و فرزبان و بیوسیان و جرجاشیان را به او ارزانی داشته، به ذریت او بدهی و وعده خود را وفا نمودی، زیرا که عادل هستی. 9 و مصیبت پدران ما را در مصر دیدی و فریاد ایشان را نزد بحر قلزم شنیدی. 10 و آیات و معجزات بر فرعون و جمیع بندگان و تمامی قوم زمینش ظاهر ساختی، چونکه می دانستی که بر ایشان ستم می نمودند پس به جهت خود اسمی پیدا کردی، چنانکه امروز شده است. 11 و دریا را به حضور ایشان منشق ساختی تا از میان دریا به خشکی عبور نمودند و تعاقب کنندگان ایشان را به عمقهای دریا مثل سنگ در آب عمیق انداختی. 12 و ایشان را در روز، به

این چیزهایی که بر ما وارد شده است عادل هستی، زیرا که تو به راستی عمل نموده‌ای، اما ما شرارت ورزیده‌ایم.³⁴ و پادشاهان و سروران و کاهنان و پدران ما به شریعت تو عمل نمودند و به اوامر و شهادت تو که به ایشان امر فرمودی، گوش ندادند.³⁵ و در مملکت خودشان و در احسان عظیمی که به ایشان نمودی و در زمین وسیع و پرورمند که پیش روی ایشان نهادی تو را عبادت نمودند و از اعمال شنیع خویش بازگشت نکردند.

³⁶ «اینک ما امروز غلامان هستیم و در زمینی که به پدران ما دادی تا میوه و نفایس آن را بخوریم، اینک در آن غلامان هستیم.³⁷ و آن، محصول فراوان خود را برای پادشاهانی که به سبب گناهان ما، بر ما مسلط ساخته‌ای می‌آورد و ایشان بر جسدهای ما و چهارپایان ما برحسب اراده خود حکمرانی می‌کنند و ما در شدت تنگی گرفتار هستیم.³⁸ و به سبب همه این امور، ما عهدمحکم بسته، آن را نوشتیم و سروران و لایوان و کاهنان ما آن را مهر کردند.»

10 و کسانی که آن را مهر کردند اینانند: نحمیای ترشاتا ابن حکلایا و صدقیا.² و سراپا و عزریا و ارمیا.³ و فشحور و امریا و ملکیا.⁴ و حطوش و شنبیا و ملوک.⁵ و حاریم و مریموت و عوبدیا.⁶ و دانیال و جنتون و باروک.⁷ و مشلام و ایبا و میامین.⁸ و معزیا و بلجای و شمعیای، اینها کاهنان بودند.⁹ و اما لایوان: یسوع بن ازنیا و بنوی از پسران حیناداد و قدمیئیل.¹⁰ و برادران ایشان شنبیا و هودیا و قلیطا و فلایا و حانان.¹¹ و میخا و رحوب و حبشیا.¹² و زکور و شربیا و شنبیا.¹³ و هودیا و بانی و بنینو.¹⁴ و سروران قوم فرعوش و فحت موآب و عیلام ورتو و بانی.¹⁵ و بنی و عزجد و بابای.¹⁶ و ادونیا و بغوی و عودین.¹⁷ و عاطیر و حزقیای و عزور.¹⁸ و هودیا و حاشوم و بیصای.¹⁹ و حاریف و عناتوت و نیهای.²⁰ و مجفیعاش و مشلام و حزیر.²¹ و مشیزبئیل و صادوق و یدوع.²² و فلطایا و حانان و عنایا.²³ و هوشع و حننیا و حشوب.²⁴ و هولوحیش و فلحا و شوبیق.²⁵ و روحوم و حشبن و معسیا.²⁶ و اخیا و حانان و عانان.²⁷ و ملوک و حاریم و بعنه.

²⁸ «و سایر قوم و کاهنان و لایوان و دربانان و مغنیان و نئینیم و همه کسانی که خویشتن را از اهالی کشورها به تورات خدا جدا ساخته بودند با زنان و پسران و دختران خود و همه صاحبان معرفت و فطانت،²⁹ به برادران و بزرگان خویش ملصق شدند و لعنت و قسم بر خود نهادند که به تورات خدا که به واسطه موسی بنده خدا داده شده بود، سلوک نمایند و تمامی اوامر بیهوه خداوند ما و احکام و فرایض او را نگاه دارند و به عمل آورند.³⁰ و اینکه دختران خود را به اهل زمین ندهیم و دختران ایشان را برای پسران خود نگیریم.³¹ و اگر اهل زمین در روز سبت، متاع یاهر گونه آذوقه به جهت فروختن بیاورند، آنها را از ایشان در روزهای سبت و روزهای مقدس نخیریم و (حاصل) سال هفتمین و مطالبه هر قرض را ترک نمایم.³² و بر خود فرایض قرار دادیم که یک ثلث مثقال در هر سال، بر خویشتن لازم دانیم به جهت خدمت خانه خدای ما.³³ برای نان تقدمه و هدیه آردی دایمی و قربانی سوختنی دایمی در سبت‌ها و هلالها و مواسم و به جهت موقوفات و قربانی‌های گناه تا کفار به جهت اسرائیل بشود و برای تمامی کارهای خانه خدای ما.³⁴ و ما کاهنان و لایوان و قوم، قرعه برای هدیه هیزم انداختیم، تا آن را به خانه خدای خود برحسب خاندانهای آبی خویش، هر سال به وقتی معین بیاوریم تا بر مذبح بیهوه خدای ماموافق آنچه در تورات نوشته است سوخته شود.³⁵ و تا آنکه نوبرهای زمین خود و نوبرهای همه میوه هر گونه درخت را سال به سال به خانه خداوند بیاوریم.³⁶ و تا اینکه نخست زاده‌های پسران و حیوانات خود را موافق آنچه در تورات نوشته شده است و نخست زاده‌های گاو و گوسفندان خود را به خانه خدای خویش، برای کاهناتی که در خانه خدای ما خدمت می‌کنند بیاوریم.³⁷ و نیز نوبر خمیر خود را و هدایای افراشتنی خویش را و میوه هر گونه درخت و عصیر انگور و روغن زیتون را برای کاهنان به حجره‌های خانه خدای خود و عشر زمین خویش را به جهت لایوان بیاوریم، زیرا که لایوان عشر رادر جمیع شهرهای زراعتی ما می‌گیرند.³⁸ و هنگامی که لایوان عشر می‌گیرند، کاهنی از پسران هارون همراه ایشان باشد و لایوان عشر عرشها را به خانه خدای ما به حجره‌های بیت‌المال بیاورند.³⁹ زیرا که بنی اسرائیل و بنی لایوان هدایای افراشتنی غله و عصیر انگور و روغن زیتون را به

ستون ابر و در شب، به ستون آتش رهبری نمودی تا راه را که در آن باید رفت، برای ایشان روشن سازی.¹³ و بر کوه سینا نازل شده، با ایشان از آسمان تکلم نموده و احکام راست و شرایع حق و اوامر و فرایض نیکو را به ایشان دادی.¹⁴ و سبت مقدس خود را به ایشان شناسانیدی و اوامر و فرایض و شرایع به واسطه بنده خویش موسی به ایشان امر فرمودی.¹⁵ و نان از آسمان برای گرسنگی ایشان دادی و آب از صخره برای تشنگی ایشان جاری ساختی و به ایشان وعده دادی که به زمینی که دست خود را برافراشتی که آن را به ایشان بدهی داخل شده، آن را به تصرف آورند.¹⁶ «لیکن ایشان و پدران ما متکبرانانه رفتار نموده، گردن خویش را سخت ساختند و اوامر تورا اطاعت نمودند.¹⁷ و از شنیدن ابا نمودند و اعمال عجیبی را که در میان ایشان نمودی بیادنی‌آوردند، بلکه گردن خویش را سخت ساختند و فتنه انگیزانه، سرداری تعیین نمودند تا (به زمین) بندگی خود مراجعت کنند. اما تو خدای غفار و کریم و رحیم و دیرغضب و کنیراحسان بوده، ایشان را ترک نکردی.¹⁸ بلکه چون گوساله ریخته شده‌ای برای خود ساختند و گفتند: (ای اسرائیل)! این خدای تو است که تو را از مصر بیرون آورد. و اهانت عظیمی نمودند.¹⁹ آنگاه تونیز برحسب رحمت عظیم خود، ایشان را در بیابان ترک نمودی، و ستون ابر در روز که ایشان را در راه رهبری می‌نمود از ایشان دور نشد و نه ستون آتش در شب که راه را که در آن باید برون‌بری ایشان روشن می‌ساخت.²⁰ و روح نیکوی خود را به جهت تعلیم ایشان دادی و من خویش را از دهان ایشان باز نداشتی و آب برای تشنگی ایشان، به ایشان عطا فرمودی.²¹ و ایشان را در بیابان چهل سال پرورش دادی که به هیچ چیز محتاج نشدند. لباس ایشان مندرس نگردید و پایی ایشان گرم نکرد.²² و ممالک و قومها به ایشان ارزانی داشته، آنها را تا حدود تقسیم نمودی و زمین سیحون و زمین پادشاه حشوبن و زمین عوج پادشاه باشان را به تصرف آوردند.²³ و پسران ایشان را مثل ستارگان آسمان افزوده، ایشان را به زمینی که به پدران ایشان وعده داده بودی که داخل شده، آن را به تصرف آورند، درآوردی.

²⁴ «پس، پسران ایشان داخل شده، زمین را به تصرف آوردند و کنعانیان را که سکنه زمین بودند، به حضور ایشان مغلوب ساختی و آنها را با پادشاهان آنها و قومهای زمین، به دست ایشان تسلیم نمودی، تا موافق اراده خود با آنها رفتار نمایند.²⁵ پس شهرهای حصاردار و زمینهای برومند گرفتند و خانه‌های پر از نفایس و چشمه‌های کنده شده و تاکستانها و باغات زیتون و درختان میوه دار بیشمار به تصرف آوردند و خورده و سیر شده و فربه گشته، از نعمتهای عظیم تو متلذذ گردیدند.²⁶ و بر تو فتنه انگیزانه و تمرد نموده، شریعت تو را پشت سر خود انداختند و انبیا تو را که برای ایشان شهادت می‌آوردند تابسوی تو بازگشت نمایند، کشتند و اهانت عظیمی به عمل آوردند.²⁷ آنگاه تو ایشان را به دست دشمنان تسلیم نمودی تا ایشان را به تنگ آورند و در حین تنگی خویش، نزد تو استغاثه نمودند و ایشان را از آسمان اجابت نمودی و برحسب رحمت‌های عظیم خود، نجات دهندگان به ایشان دادی که ایشان را از دست دشمنان نشان رهنانیدند.²⁸ «اما چون استراحت یافتند، بار دیگر به حضور تو شرارت ورزیدند و چون ایشان را به دست دشمنان نشان و آگاه‌اشتی که بر ایشان تسلط نمودند. و چون باز نزد تو استغاثه نمودند، ایشان را از آسمان اجابت نمودی و برحسب رحمت‌های عظیمت، بارهای بسیار ایشان را رهایی دادی.²⁹ و برای ایشان شهادت فرستادی تا ایشان را به شریعت خود برگردانی، اما ایشان متکبرانانه رفتار نموده، اوامر تو را اطاعت نکردند و به احکام تو که هرکه آنها را بجا آورد از آنها زنده میماند، خطا ورزیدند و دوشهای خود را معاند و گردنهای خویش را سخت نموده، اطاعت نکردند.

³⁰ «معهدا سالهای بسیار با ایشان مدارا نمودی و به روح خویش به واسطه انبیا خود برای ایشان شهادت فرستادی، اما گوش نگررفتند. لهذا ایشان را به دست قوم‌های کشورها تسلیم نمودی.³¹ اما برحسب رحمت‌های عظیمت، ایشان را بالکل فانی نساختی و ترک نمودی، زیرا خدای کریم و رحیم هستی.³² و الان ای خدای ما، ای خدای عظیم و جبار و مهیب که عهد و رحمت را نگاه می‌داری، زنده تمامی این مصیبتی که بر ما و بر پادشاهان و سروران و کاهنان و انبیا و پدران ما و بر تمامی قوم تو از ایام پادشاهان اشور تا امروز مستولی شده است، در نظر تو قلیل نماید.³³ و تو در تمامی

پیشوایان تسبیح خوانان بودند.⁹ و برادران ایشان بقیقه و عنی در مقابل ایشان در جای خدمت خود بودند.¹⁰ و یسوع یویاقیم را تولید نمود و یویاقیم الیاشیب را آورد و الیاشیب یویاداع را آورد.¹¹ و یویاداع یوناتان را آورد و یوناتان یدوع را آورد.¹² و در ایام یویاقیم روسای خاندانهای آبی کاهنان اینان بودند. از سرایا مرایا و از ارمیا حننیا.¹³ و از عزرا، مشلام و از امریا، یهوحنان.¹⁴ و ازملیکو، یوناتان و از شنبیا، یوسف.¹⁵ و از حاریم، عدنا و از مرایوت، حلقای.¹⁶ و از عدو، زکریا واز جنتون، مشلام.¹⁷ و از ایبا، زکری و از منیامین و موعدیا، فلطای.¹⁸ و از بلجه، شموع و از شمعیای، یهوئاتان.¹⁹ و از یویاریب، متنای و ازیدعیای، عزی.²⁰ و از سلای، قلائی و از عاموق، عابر.²¹ و از حلقیا، حشبیا و از یدعیای، تنتئیل.²² و روسای آبی لایوان، در ایام الیاشیب و یهویداع و یوحنان و یدوع ثبت شدند و کاهنان نیز در سلطنت داریوش فارسی.²³ و روسای آبی بنی لایو در کتاب تواریخ ایام تا ایام یوحنان بن الیاشیب ثبت گردیدند.²⁴ و روسای لایوان، حشبیا و شربیا و یسوع بن قدمئیل و برادرانشان در مقابل ایشان، تا موافق فرمان داودمرد خدا، فرقه برابر فرقه، حمد و تسبیح بخوانند.²⁵ و متنیا و بقیقی و عوبدیا و مشلام و ظلمون و عقوب دربانان بودند که نزد خزانه های دروازه هاپاسانی می نمودند.²⁶ اینان در ایام یویاقیم بن یسوع بن یوصادق و در ایام نحمیای والی و عزرای کاهن کاتب بودند.

تقدیس حصار اورشلیم

²⁷ و هنگام تبریک نمودن حصار اورشلیم، لایوان را از همه مکان های ایشان طلبیدند تا ایشان را به اورشلیم بیاورند که با شادمانی و حمد و سرود بادف و بریط و عود آن را تبریک نمایند.²⁸ پس پسران مغنیان، از دایره گرداگرد اورشلیم و ازدهات نطوفاتیان جمع شدند.²⁹ و از بیت جلجال و از مزرعه های جمع و عزموت، زیرا که مغنیان به اطراف اورشلیم به جهت خود دهات بنا کرده بودند.³⁰ و کاهنان و لایوان خویشتر را تظہیر نمودند و قوم و دروازه ها و حصار را نیز تظہیر کردند.³¹ و من روسای یهودا را بر سر حصار آوردند و دو فرقه بزرگ از تسبیح خوانان معین کردم که یکی از آنها به طرف راست بر سر حصار تا دروازه خاکروبه به هیئت اجماعی رفتند.

³² و در عقب ایشان، هوشعیای و نصف روسای یهودا.³³ و عزریا و عزرا و مشلام.³⁴ و یهودا و بنیامین شمعیای و ارمیا.³⁵ و بعضی از پسران کاهنان با کرناها یعنی زکریا بن یوناتان بن شمعیای بن متنیا بن میکایا بن زکور بن آصاف.³⁶ و برادران او شمعیای و عزریئیل و ملالی و جلالی و ماعای و تنتئیل و یهودا و حنایی با آلات موسیقی داود مرد خدا، و عزرای کاتب پیش ایشان بود.³⁷ پس ایشان نزد دروازه چشمه که برابر ایشان بود، بر زینه شهر داود بر فراز حصار بالای خانه داود، تا دروازه آب به طرف مشرق رفتند.³⁸ و فرقه دوم، تسبیح خوانان در مقابل ایشان به هیئت اجماعی رفتند و من و نصف قوم بر سر حصار، از نزد برج تئور تا حصار عریض در عقب ایشان رفتیم.³⁹ و ایشان از بالای دروازه افرایم و بالای دروازه کهنه و بالای دروازه ماهی و برج حننیل و برج منه تا دروازه گوسفندان (رفته)، نزد دروازه سجن توقف نمودند.⁴⁰ پس هر دو فرقه تسبیح خوانان در خانه خدا ایستادند و من و نصف سروران ایستادیم.⁴¹ و الیاقیم و معسیا و منیامین و میکایا و الیوعینای و زکریا و حننیا کهنه با کرناها،⁴² و معسیا و شمعیای و العازار و عزی و یوحنان و ملکیا و عیلام و عازر، و مغنیان و یزرخیای وکیل به آواز بلند سراییدند.

⁴³ و در آن روز، قربانی های عظیم گذرانید، شادی نمودند، زیرا خدا ایشان را بسیار شادمان گردانیده بود و زنان و اطفال نیز شادی نمودند. پس شادمانی اورشلیم از جایهای دور مسموع شد.⁴⁴ و در آن روز، کسانی چند بر حجره ها به جهت خزانه ها و هدایا و نوبرها و عشرها تعیین شدند تا حصه های کاهنان و لایوان را از مزرعه های شهرها برحسب تورات در آنها جمع کنند، زیرا که یهودا درباره کاهنان و لایوانی که به خدمت می ایستادند، شادی می نمودند.⁴⁵ و ایشان با مغنیان و دربانان، موافق حکم داود و پسرش سلیمان، و دیعت خدای خود و لوازم تظہیر را نگاه داشتند.⁴⁶ زیرا که در ایام

حجره ها می بایست بیاورند، جایی که آلات قدس و کاهنایی که خدمت می کنند و دربانان و مغنیان حاضر می باشند، پس خانه خدای خود را ترک نخواهیم کرد.»

ساکنان اورشلیم

11 و سروران قوم در اورشلیم ساکن شدند و سایر قوم قرعه انداختند تا از هر ده نفر یک نفر را به شهر مقدس اورشلیم، برای سکونت بیاورند و نه نفر باقی، در شهرهای دیگر ساکن شوند.² و قوم، همه کسانی را که به خوشی دل برای سکونت در اورشلیم حاضر شدند، مبارک خواندند.³ و اینان سروران بلدانی که در اورشلیم ساکن شدند، (و سایر اسرائیلیان و کاهنان و لایوان و تننیم و پسران بندگان سلیمان، هر کس در ملک شهر خود، در شهرهای یهوداساکن شدند).

⁴ پس در اورشلیم، بعضی از بنی یهودا و بنی بنیامین سکنی گرفتند. و اما از بنی یهودا، عنایا بن عزریا بن زکریا بن امریا بن شفقیا این مهلتئیل از بنی فارص.⁵ و معسیا بن باروک بن کلحوزه بن حزیا بن عدایا بن یویاریب بن زکریا بن شیلون.⁶ جمیع بنی فارص که در اورشلیم ساکن شدند، چهار صد و شصت و هشت مرد شجاع بودند.⁷ و اینانند پسران بنیامین: سلو بن مشلام بن یوعید بن فدایا بن قولایا بن معسیا بن ایتئیل بن اشعیای.⁸ و بعد از او جبابی و سلای، نه صد و بیست و هشت نفر.⁹ و یوئیل بن زکری، رئیس ایشان بود و یهودا بن هسنوآه، رئیس دوم شهر بود.¹⁰ و از کاهنان، یدعیای بن یویاریب و یاکین.¹¹ و سرایا بن حلقیا بن مشلام بن صادوق بن مرایوت بن اخیطوب رئیس خانه خدا.¹² و برادران ایشان که در کارهای خانه مشغول می بودند هشتصد و بیست و دو نفر. و عدایا بن یروحام بن فللیا بن امصی این زکریا بن فشحور بن ملکیا.¹³ و برادران او که روسای آبا بودند، دو بیست و چهل و دو نفر. و عمشیشای بن عزریئیل بن اخزای بن مشلموت بن امیر.¹⁴ و برادرانش که مردان جنگی بودند، صد و بیست و هشت نفر. و زبیدئیل بن هجدولیم رئیس ایشان بود.¹⁵ و از لایوان شمعیای بن حشوب بن عزریقام بن حشبیا بن بونی.¹⁶ و شبتای و یوزابادبر کارهای خارج خانه خدا از روسای لایوان بودند.¹⁷ و متنیا بن میکا ابن زبیدی بن آساف پیشوای تسبیح که در نماز، حمد بگوید و بقیقیای که از میان برادرانش رئیس دوم بود و عبدا ابن شموع بن جلال بن یدوتون.¹⁸ جمیع لایوان در شهر مقدس دو بیست و هشتاد و چهار نفر بودند.

¹⁹ و دربانان عقوب و ظلمون و برادران ایشان که درها را نگاهبانی می کردند، صد و هفتاد و دو نفر.²⁰ و سایر اسرائیلیان و کاهنان و لایوان هر کدام در ملک خویش در جمیع شهرهای یهودا (ساکن شدند).²¹ و تننیم در عوفل سکنی گرفتند و صیحا و جشفا روسای تننیم²² و رئیس لایوان در اورشلیم بر کارهای خانه خدا عزی ابن بانی ابن حشبیا ابن متنیا ابن میکا از پسران آساف که مغنیان بودند، می بود.²³ زیرا که درباره ایشان حکمی از پادشاه بود و فریضه ای به جهت مغنیان برای امر هر روز در روزش.²⁴ و فتحیا ابن مشیزئیل از بنی زارح بن یهودا از جانب پادشاه برای جمیع امور قوم بود.²⁵ و بعضی از بنی یهودا در قصه ها و نواحی آنها ساکن شدند. در قریه اربع و دهات آن و دیبون و دهات آن و یقبصئیل و دهات آن.²⁶ و در یسوع و مولاده و بیت فالط.²⁷ و در حصرشوعال و بشرع و دهات آن.²⁸ و در صقلغ و مکونه و دهات آن.²⁹ و در عین رمون و صرعه و یرموت.³⁰ و زانوح و عدلام و دهات آنها و لاکیش و نواحی آن و عزبیه و دهات آن. پس از بشرع تا وادی هنوم ساکن شدند.³¹ و بنی بنیامین از جبع تا مکماش ساکن شدند. در عیایو بیت یل و دهات آن.³² و عناتوت و نوب و عننیه،³³ و حاصور و رامه و جتایم،³⁴ و حادیدو صبوعمیم و نبلاط،³⁵ و لود و اونو و وادی حراشیم.³⁶ و بعضی فرقه های لایوان در یهودا و بنیامین ساکن شدند.

12 و اینانند کاهنان و لایوانی که با زربابل بن شلتئیل و یسوع برآمدند. سرایا و ارمیا و عزرا.² امریا و ملوک و حطوش.³ و شکنیاو روحوم و مریموت.⁴ و عدو و جنتوی و ابیا.⁵ و میامین و معدیا و بلجه.⁶ و شمعیای و یویاریب و یدعیای.⁷ و سلو و عاموق و حلقیا و یدعیای. اینان روسای کاهنان و برادران ایشان در ایام یسوع بودند.⁸ و لایوان: یسوع و بنوی و قدمئیل و شربیا و یهودا و متنیا که او و برادرانش

داود و آساف از قدیم، روسای مغنیان بودند و سرودهای حمد و تسبیح برای خدا (می خواندند).⁴⁷ و تمامی اسرائیل در ایام زربابل و در ایام نحمیا، حصه های مغنیان و دربانان را روز به روز می دادند و ایشان وقف به لایویان می دادند و لایویان وقف به بنی هارون می دادند.

آخرین اصلاحات نحمیا

13 در آن روز، کتاب موسی را به سمع قوم خواندند و در آن نوشته‌ای یافت شد که عمونیان و موآبیان تا به ابد به جماعت خدا داخل نشوند.² چونکه ایشان بنی اسرائیل را به نان و آب استقبال نکردند، بلکه بلعام را به ضد ایشان اجیر نمودند تا ایشان را لعنت نماید اما خدای ما لعنت را به برکت تبدیل نمود.³ پس چون تورات را شنیدند، تمامی گروه مختلف را از میان اسرائیل جدا کردند.⁴ و قبل از این الیاشیب کاهن که بر حجره های خانه خدای ما تعیین شده بود، با طوبیا قرابتی داشت.⁵ و برای او حجره بزرگ ترتیب داده بود که در آن قبل از آن هدایای آردی و بخور و ظروف را و عشر گندم و شراب و روغن را که فریضه لایویان و مغنیان و دربانان بود و هدایای افراشتنی کاهنان را می گذاشتند.⁶ و در همه آن وقت، من در اورشلیم نبودم زیرا در سال سی و دوم ارتحشتستا پادشاه بابل، نزد پادشاه رفتم و بعد از ایامی چند از پادشاه رخصت خواستم.⁷ و چون به اورشلیم رسیدم، از عمل زشتی که الیاشیب درباره طوبیا کرده بود، از اینکه حجره‌ای برایش در صحن خانه خدا ترتیب نموده بود، آگاه شدم.⁸ و این امر به نظر من بسیار ناپسند آمده، پس تمامی اسباب خانه طوبیا را از حجره بیرون ریختم.⁹ و امر فرمودم که حجره را تطهیر نمایند و ظروف خانه خدا و هدایا و بخور را در آن بازآوردم.¹⁰ و فهمیدم که حصه های لایویان را به ایشان نمی دادند و از این جهت، هر کدام از لایویان و مغنیانی که مشغول خدمت می بودند، به مزرعه های خویش فرار کرده بودند.¹¹ پس با سروران مشاجره نموده، گفتم چرا درباره خانه خدا غفلت می نمایند. و ایشان را جمع کرده، در جایهای ایشان برقرار نمودم.¹² و جمیع یهودیان، عشر گندم و عصیر انگور و روغن را در خزانه‌ها آوردند.¹³ و شلمیای کاهن و صادق کاتب و فدایا را که از لایویان بود، بر خزانه ها گماشتم و به پهلوی ایشان، حانان بن زکور بن متنیار، زیرا که مردم ایشان را امین می پنداشتند و کارایشان این بود که حصه های برادران خود را به ایشان بدهند.¹⁴ ای خدایم مرا درباره این کار بیاد آور و حسناتی را که برای خانه خدای خود و وظایف آن کرده‌ام محو مساز.¹⁵ در آن روزها، در یهودا بعضی را دیدم که چرخشها را در روز سبت می فشردند و بافه هامی آوردند و الاغها را بار می کردند و شراب و انگور و انجیر و هر گونه حمل را نیز در روز سبت به اورشلیم می آوردند. پس ایشان را به سبب فروختن ماکولات در آن روز تهدید نمودم.¹⁶ و بعضی از اهل صور

که در آنجا ساکن بودند، ماهی و هرگونه بضاعت می آوردند و در روز سبت، به بنی یهودا و اهل اورشلیم می فروختند.

¹⁷ پس با بزرگان یهودا مشاجره نمودم و به ایشان گفتم: «این چه عمل زشت است که شما می کنید و روز سبت را بی حرمت می نمایید؟¹⁸ آیا پدران شما چنین نکردند و آیا خدای ما تمامی این بلا را بر ما و بر این شهر وارد نیاورد؟ و شما سبت را بی حرمت نموده، غضب را بر اسرائیل زیاد می کنید.»¹⁹ و هنگامی که دروازه های اورشلیم قبل از سبت سایه می افکند، امر فرمودم که دروازه‌ها را ببندند و قدغن کردم که آنها را تا بعد از سبت نگشایند و بعضی از خادمان خود را بر دروازه‌ها قرار دادم که هیچ بار در روز سبت آورده نشود.

²⁰ پس سوداگران و فروشندگان هرگونه بضاعت، یک دو دفعه بیرون از اورشلیم شب را بسر بردند.²¹ اما من ایشان را تهدید کرده، گفتم: «شما چرا نزد دیوار شب را بسر می برید؟ اگر بار دیگر چنین کنید، دست بر شما می اندازم.» پس از آنوقت دیگر در روز سبت نیامدند.

²² و لایویان را امر فرمودم که خویشتن را تطهیر نمایند و آمده، دروازه‌ها را نگاهبانی کنند تا روز سبت تقدیس شود. ای خدایم این را نیز برای من بیاد آور و بر حسب کثرت رحمت خود، بر من ترحم فرما.

²³ در آن روزها نیز بعضی یهودیان را دیدم، که زنان از اشدودیان و عمونیان و موآبیان گرفته بودند.²⁴ و نصف کلام پسران ایشان، در زبان اشدود می بود و به زبان یهود نمی توانستند به خوبی تکلم نمایند، بلکه به زبان این قوم و آن قوم.²⁵ بنابراین با ایشان مشاجره نموده، ایشان را ملامت کردم و بعضی از ایشان را زدم و موی ایشان را کندم و ایشان را به خدا قسم داده، گفتم: «دختران خود را به پسران آنها مدهید و دختران آنها را به جهت پسران خود و به جهت خویشتن مگیرید.»²⁶ آیا سلیمان پادشاه اسرائیل در همین امر گناه نوزید با آنکه در امت های بسیار پادشاهی مثل او نبود؟ و اگر چه او محبوب خدای خود می بود و خدا او را به پادشاهی تمامی اسرائیل نصب کرده بود، زنان بیگانه او را نیز مرتکب گناه ساختند.²⁷ پس آیا ما به شما گوش خواهیم گرفت که مرتکب این شرارت عظیم بشویم و زنان بیگانه گرفته، به خدای خویش خیانت ورزیم؟»

²⁸ و یکی از پسران یهودا بن الیاشیب رئیس کهنه، داماد سنبلط حورونی بود. پس او را از نزد خود راندم.

²⁹ ای خدای من ایشان را بیاد آور، زیرا که کهنات و عهد کهنات و لایویان را بی عصمت کرده‌اند.

³⁰ پس من ایشان را از هر چیز بیگانه طاهر ساختم و وظایف کاهنان و لایویان را برقرار نمودم که هر کس بر خدمت خود حاضر شود.³¹ و هدایای هیزم، در زمان معین و نوبرها رانیز. ای خدای من مرا به نیکویی بیاد آور.

استر

1 در ایام اخشورش (این امور واقع شد). این همان اخشورش است که از هند تا حبش، بر صد و بیست و هفت ولایت سلطنت می‌کرد.² در آن ایام حبشی که اخشورش پادشاه، بر کرسی سلطنت خویش در دارالسلطنه شوشن نشسته بود.

3 در سال سوم از سلطنت خویش، ضیافتی برای جمیع سروران و خادمان خود برپا نمود و حشمت فارس و مادی از امرا و سروران ولایتها، به حضور او بودند.⁴ پس مدت مدید صد و هشتاد روز، توانگری جلال سلطنت خویش و حشمت مجد عظمت خود را جلوه می‌داد.⁵ پس بعد از انقضای آنروزها، پادشاه برای همه کسانی که دردارالسلطنه شوشن از خرد و بزرگ یافت شدند، ضیافت هفت روزه در عمارت باغ قصر پادشاه برپا نمود.⁶ پرده‌ها از کتان سفید و لاجورد، با ریسمانهای سفید و ارغوان در حلقه‌های نقره بر ستونهای مرمر سفید آویخته و تختهای طلا و نقره بر سنگفرشی از سنگ سماق و مرمر سفید و در و مرمر سیاه بود.⁷ و آشامیدن، از ظرفهای طلا بود و ظرفها را اشکال مختلفه بود و شرابه‌های ملوکانه برحسب کرم پادشاه فراوان بود.⁸ و آشامیدن برحسب قانون بود که کسی بر کسی تکلف نمی‌نمود، زیرا پادشاه درباره همه بزرگان خانه‌اش چنین امر فرموده بود که هر کس موافق میل خود رفتار نماید.

9 و وشتی ملکه نیز ضیافتی برای زنان خانه خسروی اخشورش پادشاه برپا نمود.¹⁰ در روز هفتم، چون دل پادشاه از شراب خوش شد، هفت خواجه‌سرا یعنی مهومان و بزتا و حربونا و بغتا و ابغتا و زاتر و کرکس را که درحضور اخشورش پادشاه خدمت می‌کردند، امر فرمود¹¹ که وشتی ملکه را با تاج ملوکانه به حضور پادشاه بیاورند تا زیبایی او را به خلایق و سروران نشان دهد، زیرا که نیکو منظر بود.¹² اما وشتی ملکه نخواست که برحسب فرمانی که پادشاه به‌دست خواجه‌سرایان فرستاده بود بیاید. پس پادشاه بسیار خشمناک شده، غضبش در دلش مشتعل گردید.

13 آنگاه پادشاه به حکیمانی که از زمانها مخبر بودند تکلم نموده، (زیرا که عادت پادشاه با همه کسانی که به شریعت و احکام عارف بودند چنین بود.¹⁴ و مقربان او کرشنا و شیتار و اداماتا و ترشیش و مرس و مرسنا و مموکان، هفت رئیس فارس و مادی بودند که روی پادشاه را می‌دیدند و در مملکت به درجه اول می‌نشستند)¹⁵ گفت: «موافق شریعت، به وشتی ملکه چه باید کرد؟ چونکه به فرمانی که اخشورش پادشاه به‌دست خواجه‌سرایان فرستاده است، عمل ننموده.»

16 آنگاه مموکان به حضور پادشاه و سروران عرض کرد که «وشتی ملکه، نه‌تنها به پادشاه تقصیر نموده، بلکه به همه روسا و جمیع طوایفی که در تمامی ولایتهای اخشورش پادشاه می‌باشند،¹⁷ زیرا چون این عمل ملکه نزد تمامی زنان شایع شود، آنگاه شوهرانشان در نظر ایشان خوار خواهند شد، حبشی که مخبر شوند که اخشورش پادشاه امر فرموده است که وشتی ملکه را به حضورش بیاورند و نیامده است.¹⁸ و در آنوقت، خانهای فارس و مادی که این عمل ملکه را بشنوند، به جمیع روسای پادشاه چنین خواهند گفت و این مورد بسیار احتقار و غضب خواهد شد.¹⁹ پس اگر پادشاه این راصلحت داند، فرمان ملوکانه‌ای از حضور وی صادر شود و در شرایع فارس و مادی ثبت گردد، تا تبدیل نپذیرد، که وشتی به حضور اخشورش پادشاه دیگر نیاید و پادشاه رتبه ملوکانه او را به دیگری که بهتر از او باشد بدهد.²⁰ و چون فرمانی که پادشاه صادر گرداند در تمامی مملکت عظیم او مسموع شود، آنگاه همه زنان شوهران خود را از بزرگ و کوچک، احترام خواهند نمود.»

21 و این سخن در نظر پادشاه و روسا پسند آمد و پادشاه موافق سخن مموکان عمل نمود.²² و مکتوبات به همه ولایتهای پادشاه به هرولایت، موافق خط آن و به هر قوم، موافق زبانش فرستاد تا هر مرد در خانه خود مسلط شود و در زبان قوم خود آن را بخواند.

استر در مقام ملکه

2 بعد از این وقایع، چون غضب اخشورش پادشاه فرو نشست، وشتی و آنچه را که او کرده بود و حکمی که درباره او صادر شده بود، به یاد آورد.² و ملازمان پادشاه که او را خدمت می‌کردند، گفتند که «دختران باکره نیکو منظر برای پادشاه بطلبند.³ و پادشاه در همه ولایتهای مملکت خود و کلا بگمارد که همه دختران باکره نیکو منظر را به دارالسلطنه شوشن در خانه زنان زیر دست هیچ‌کس که خواجه‌سرای پادشاه و مستحفظ زنان می‌باشد، جمع کنند و به ایشان اسباب طهارت داده شود.⁴ و دختری که به نظر پادشاه پسند آید، در جای وشتی ملکه بشود.» پس این سخن در نظر پادشاه پسند آمد و همچنین عمل نمود.

5 شخصی یهودی در دارالسلطنه شوشن بود که به مردخای بن یائیر ابن شمعی ابن قیس بنیامینی مسمی بود.⁶ و او از اورشلیم جلای وطن شده بود، با اسیرانی که همراه یکتیا پادشاه یهودا جلای وطن شده بودند که نبوکدنصر پادشاه بابل ایشان را به اسیری آورده بود.⁷ و او هدهسه، یعنی استر، دختر عموی خود را تربیت می‌نمود چونکه وی را پدر و مادر نبود و آن دختر، خوب صورت و نیکو منظر بود و بعد از وفات پدر و مادرش، مردخای وی را به‌جای دختر خود گرفت.

8 پس چون امر و فرمان پادشاه شایع گردید و دختران بسیار در دارالسلطنه شوشن زیر دست هیچ‌کس جمع شدند، استر را نیز به خانه پادشاه، زیر دست هیچ‌کس که مستحفظ زنان بود آوردند.⁹ و آن دختر به نظر او پسند آمده، در حضورش التفات یافت. پس به زودی، اسباب طهارت و تحفه‌هایش را به وی داد و نیز هفت کنیز را که از خانه پادشاه برگزیده شده بودند که به وی داده شوند و او را با کنیزانش به بهترین خانه زنان نقل کرد.¹⁰ و استر، قومی و خویشاوندی خود رافاش نکرد، زیرا که مردخای او را امر فرموده بود که نکند.¹¹ و مردخای روز به روز پیش صحن خانه زنان گردش می‌کرد تا از احوال استر و از آنچه به وی واقع شود، اطلاع یابد.

12 و چون نوبه هر دختر می‌رسید که نزد اخشورش پادشاه داخل شود، یعنی بعد از آنکه آنچه را که برای زنان مرسوم بود که در مدت دوازده ماه کرده شود چونکه ایام تطهیر ایشان بدین منوال تمام می‌شد، یعنی شش ماه به روغن مر و شش ماه به عطریات و اسباب تطهیر زنان.¹³ آنگاه آن دختر بدین طور نزد پادشاه داخل می‌شد که هرچه را می‌خواست به وی می‌دادند تا آن را از خانه زنان به خانه پادشاه با خود ببرد.¹⁴ در وقت شام داخل می‌شد و صبحگاهان به خانه دوم زنان، زیر دست شمشغاز که خواجه‌سرای پادشاه و مستحفظ متعه‌ها بود، برمی‌گشت و بار دیگر، نزد پادشاه داخل نمی‌شد، مگر اینکه پادشاه در او رغبت کرده، او را بنام بخواند.

15 و چون نوبه استر، دختر ابیحایل، عموی مردخای که او را بجای دختر خود گرفته بود رسید که نزد پادشاه داخل شود، چیزی سوای آنچه هیچ‌کس، خواجه‌سرای پادشاه و مستحفظ زنان گفته بود نخواست و استر در نظر هرکه او رامی دید، التفات می‌یافت.¹⁶ پس استر را نزد اخشورش پادشاه، به قصر ملوکانه‌اش در ماه دهم که ماه طیبیت باشد، در سال هفتم سلطنت

15 پس چاپاران بیرون رفتند و ایشان را برحسب فرمان پادشاه شتابانیدند و این حکم دردارالسلطنه شوشن نافذ شد و پادشاه و هامان به نوشیدن نشستند. اما شهر شوشن مشوش بود.

درخواست کمک از استر

4 و چون مردخای از هرآنچه شده بود اطلاع یافت، مردخای جامه خود را دریده، پلاس با خاکستر در بر کرد و به میان شهر بیرون رفته، به آواز بلند فریاد تلخ برآورد. 2 و تاروبروی دروازه پادشاه آمد، زیرا که جایز نبود که کسی با لباس پلاس داخل دروازه پادشاه بشود. 3 و در هر ولایتی که امر و فرمان پادشاه به آن رسید، یهودیان را ماتم عظیمی و روزه و گریه و نوحه گری بود و بسیاری در پلاس و خاکستر خوابیدند.

4 پس کنیزان و خواجه سرایان استر آمده، او را خبر دادند و ملکه بسیار محزون شد و لباس فرستاد تا مردخای را بیوشانند و پلاس او را از وی بگیرند، اما او قبول نکرد. 5 آنگاه استر، هتاک را که یکی از خواجه سرایان پادشاه بود و او را به جهت خدمت وی تعیین نموده بود، خواند و او را امر فرمود که از مردخای پرسد که این چه امر است و سببش چیست. 6 پس هتاک به سعه شهر که پیش دروازه پادشاه بود، نزد مردخای بیرون رفت. 7 و مردخای او را از هرچه به او واقع شده و از مبلغ نقره‌ای که هامان به جهت هلاک ساختن یهودیان وعده داده بود که آن را به خزانه پادشاه بدهد، خبر داد. 8 و سواد نوشته فرمان را که درشوشن به جهت هلاکت ایشان صادر شده بود، به او داد تا آن را به استر نشان دهد و وی را مخبر سازد و وصیت نماید که نزد پادشاه داخل شده، از او التماس نماید و به جهت قوم خویش از وی درخواست کند.

9 پس هتاک داخل شده، سخنان مردخای را به استر بازگفت. 10 و استر هتاک را جواب داده، او را امر فرمود که به مردخای بگوید 11 که «جمع خادمان پادشاه و ساکنان ولایتهای پادشاه می‌دانند که به جهت هرکس، خواه مرد و خواه زن که نزد پادشاه به صحن اندرونی بی‌اذن داخل شود، فقط یک حکم است که کشته شود، مگر آنکه پادشاه چوگان زرین را بسوی او دراز کند تا زنده بماند. و سی روز است که من خوانده نشده‌ام که به حضور پادشاه داخل شوم.»

12 پس سخنان استر را به مردخای بازگفتند. 13 و مردخای گفت به استر جواب دهید: «در دل خود فکر مکن که تو در خانه پادشاه به خلاف سایر یهود، رهایی خواهی یافت. 14 بلکه اگر در این وقت تو ساکت بمانی، راحت و نجات برای یهود از جای دیگر پدید خواهد شد. اما تو و خاندان پدرت هلاک خواهید گشت و کیست بداند که به جهت چنین وقت به سلطنت نرسیده‌ای.»

15 پس استر فرمود به مردخای جواب دهید 16 که «برو و تمامی یهود را که در شوشن یافت می‌شوند جمع کن و برای من روزه گرفته، سه شبانه‌روز چیزی نخورید و میاشامید و من نیز باکنیزانم همچنین روزه خواهیم داشت. و به همین طور، نزد پادشاه داخل خواهیم شد، اگرچه خلاف حکم است. و اگر هلاک شدم، هلاک شدم.»

17 پس مردخای رفته، موافق هرچه استر وی را وصیت کرده بود، عمل نمود.

درخواست استر از پادشاه

5 و در روز سوم، استر لباس ملوکانه پوشیده، به صحن دروازه اندرونی پادشاه، در مقابل خانه پادشاه بایستاد و پادشاه، بر کرسی خسروی خود در قصر سلطنت، روبروی دروازه خانه نشسته بود. 2 و چون پادشاه، استر ملکه را دید که در صحن ایستاده است، او در نظر وی التفات یافت. و پادشاه چوگان طلا را که در دست داشت، به سوی استر دراز کرد و استر نزدیک آمده، نوک عصا را لمس کرد.

3 و پادشاه او را گفت: «ای استر ملکه، تو را چه شده است و درخواست تو چیست؟ اگرچه نصف مملکت باشد، به تو داده خواهد شد.»

4 استر جواب داد که «اگر به نظر پادشاه پسند آید، پادشاه با هامان امروز به ضیافتی که برای اومهیای کرده‌ام بیاید.»

17 و پادشاه، استر را از همه زنان زیاده دوست داشت و از همه دوشیزگان، در حضور وی نعمت و التفات زیاده یافت. لهذا تاج ملوکانه را بر سرش گذاشت و او را در جای وشتی ملکه ساخت. 18 و پادشاه ضیافت عظیمی یعنی ضیافت استر را برای همه روسا و خادمان خود برپا نمود و به ولایتها راحت بخشیده، برحسب کرم ملوکانه خود، عطایا ارزانی داشت. 19 و چون دوشیزگان، بار دیگر جمع شدند، مردخای بر دروازه پادشاه نشست. 20 و استر هنوز خویشاوندی و قومی خود را بر وفق آنچه مردخای به وی امر فرموده بود فاش نکرده بود، زیرا که استر حکم مردخای را مثل زمانی که نزد وی تربیت می‌یافت بجا می‌آورد.

نجات پادشاه بدست مردخای

21 در آن ایام، حینی که مردخای در دروازه پادشاه نشسته بود، دنفر از خواجه سرایان پادشاه و حافظان آستانه یعنی یغتان و تارش غضبناک شده، خواستند که بر اخشورش پادشاه دست بیندازند. 22 و چون مردخای از این امر اطلاع یافت، استر ملکه را خبر داد و استر، پادشاه را از زبان مردخای مخبر ساخت. 23 پس این امر را تفحص نموده، صحیح یافتند و هر دوی ایشان را بر دار کشیدند و این قصه در حضور پادشاه، در کتاب تواریخ ایام مرقوم شد.

توطئه هامان

3 بعد از این وقایع، اخشورش پادشاه، هامان بن همداتای اجاجی را عظمت داده، به درجه بلند رسانید و کرسی او را از تمامی روسایی که با او بودند بالاتر گذاشت. 2 و جمیع خادمان پادشاه که در دروازه پادشاه می‌بودند، به هامان سر فرود آورده، وی را سجده می‌کردند، زیرا که پادشاه درباره اش چنین امر فرموده بود. لکن مردخای سر فرود نمی‌آورد و او را سجده نمی‌کرد. 3 و خادمان پادشاه که در دروازه پادشاه بودند، از مردخای پرسیدند که «تو چرا از امر پادشاه تجاوز می‌نمایی؟»

4 اما هر چند، روز به روز این سخن را به وی می‌گفتند، به ایشان گوش نمی‌داد. پس هامان را خبر دادند تا ببینند که آیا کلام مردخای ثابت می‌شود یا نه، زیرا که ایشان را خبر داده بود که من یهودی هستم. 5 و چون هامان دید که مردخای سر فرود نمی‌آورد و او را سجده نمی‌نماید، هامان از غضب مملو گردید. 6 و چونکه دست انداختن بر مردخای، تنها به نظر وی سهل آمد و او را از قوم مردخای اطلاع داده بودند، پس هامان قصد هلاک نمودن جمیع یهودیانی که در تمامی مملکت اخشورش بودند کرد، زانرو که قوم مردخای بودند.

7 در ماه اول از سال دوازدهم سلطنت اخشورش که ماه نisan باشد، هر روز در حضور هامان و هر ماه تا ماه دوازدهم که ماه اذار باشد، فور یعنی قرعه می‌انداختند. 8 پس هامان به اخشورش پادشاه گفت: «قومی هستند که در میان قومها در جمیع ولایتهای مملکت تو پراکنده و متفرق می‌باشند و شرایع ایشان، مخالف همه قومها است و شرایع پادشاه را به جا نمی‌آورند. لهذا ایشان را چنین واگذاشتن برای پادشاه مفید نیست. 9 اگر پادشاه را پسند آید، حکمی نوشته شود که ایشان را هلاک سازند. و من ده هزار وزنه نقره به دست عاملان خواهم داد تا آن را به خزانه پادشاه بیاورند.» 10 آنگاه پادشاه انگشتر خود را از دستش بیرون کرده، آن را به هامان بن همداتای اجاجی که دشمن یهود بود داد. 11 و پادشاه به هامان گفت: «هم نقره و هم قوم را به تو دادم تا هرچه در نظرت پسند آید به ایشان بکنی.»

12 پس کاتبان پادشاه را در روز سیزدهم ماه اول احضار نمودند و بر وفق آنچه هامان امر فرمود، به امیران پادشاه و به والیانی که بر هر ولایت بودند و بر سروران هر قوم مرقوم شد. به هر ولایت، موافق خط آن و به هر قوم موافق زبانش، به اسم اخشورش پادشاه مکتوب گردید و به مهر پادشاه مختوم شد. 13 و مکتوبات به دست چاپاران به همه ولایتهای پادشاه فرستاده شد تا همه یهودیان را از جوان و پیر و طفل و زن در یک روز، یعنی سیزدهم ماه دوازدهم که ماه اذار باشد، هلاک کنند و بکشند و تلف سازند و اموال ایشان را غارت کنند. 14 و تا این حکم در همه ولایتهای رسانیده شود، سوادهای مکتوب به همه قومها اعلان شد که در همان روز مستعد باشند.

مراجعت کرد. اما هاما مامکنان و سرپوشیده، به خانه خودبشتافت. ¹³ و هاما به زوجه خود زرش و همه دوستان خویش، ماجرای خود را حکایت نمود و حکیماناش و زنش زرش او را گفتند: «اگر این مردخای که پیش وی آغاز افتادن نمودی از نسل یهود باشد، بر او غالب نخواهی آمد، بلکه البته پیش او خواهی افتاد.» ¹⁴ و ایشان هنوز با او گفتگو می‌کردند که خواجه‌سرایان پادشاه رسیدند تا هاما را به ضیافتی که استر مهیا ساخته بود، به تعجیل ببرند.

اعدام هاما

7 پس پادشاه و هاما نزد استر ملکه به ضیافت حاضر شدند. ² و پادشاه در روزدوم نیز در مجلس شراب به استر گفت: «ای استرملکه، مسول تو چیست که به تو داده خواهد شد و درخواست تو کدام؟ اگرچه نصف مملکت باشد بجا آورده خواهد شد.» ³ استر ملکه جواب داد و گفت: «ای پادشاه، اگر در نظر تو التفات یافته باشم و اگر پادشاه راپسند آید، جان من به مسول من و قوم من به درخواست من، به من بخشیده شود. ⁴ زیرا که من و قومم فروخته شده‌ایم که هلاک و نابود و تلف شویم و اگر به غلامی و کنیزی فروخته می‌شدیم، سکوت می‌نمودم با آنکه مصیبت ما نسبت به ضرر پادشاه هیچ است.» ⁵ آنگاه اخشورش پادشاه، استر ملکه را خطاب کرده، گفت: «آن کیست و کجا است که جسارت نموده است تا چنین عمل نماید؟» ⁶ استر گفت: «عدو و دشمن، همین هاما شیرراست.» آنگاه هاما در حضور پادشاه و ملکه به لرزه درآمد.

⁷ و پادشاه غضبناک شده، از مجلس شراب برخاسته، به باغ قصر رفت. و چون هاما دید که بلا از جانب پادشاه برایش مهیا است برپا شد تا نزد استر ملکه برای جان خود تضرع نماید. ⁸ و چون پادشاه از باغ قصر به جای مجلس شراب برگشت، هاما بر بستری که استر بر آن می‌بود افتاده بود، پس پادشاه گفت: «آیا ملکه را نیز به حضور من در خانه بی‌عصمت می‌کنند؟» سخن هنوز بر زبان پادشاه می‌بود که روی هاما را پوشانیدند. ⁹ آنگاه حربونا، یکی از خواجه‌سرایانی که در حضور پادشاه می‌بودند، گفت: «اینک دار پنجاه ذراعی نیز که هاما آن را به جهت مردخای که آن سخن نیکو را برای پادشاه گفته است مهیا نموده، در خانه هاما حاضر است.» ¹⁰ پس هاما را بر داری که برای مردخای مهیا کرده بود، مصلوب ساختند و غضب پادشاه فرو نشست.

ابطال حکم هاما

8 در آروز اخشورش پادشاه، خانه هاما، دشمن یهود را به استر ملکه ارزانی داشت. و مردخای در حضور پادشاه داخل شد، زیرا که استر او را از نسبتی که با وی داشت خبر داده بود. ² و پادشاه انگشتر خود را که از هاما گرفته بود بیرون کرده، به مردخای داد و استر مردخای را برخانه هاما گماشت. ³ و استر بار دیگر به پادشاه عرض کرد و نزد پایهای او افتاده، بگریست و از او التماس نمود که شر هاما اجاجی و تدبیری را که برای یهودیان کرده بود، باطل سازد. ⁴ پس پادشاه چوگان طلا را بسوی استر دراز کرد و استر برخاسته، به حضور پادشاه ایستاد ⁵ و گفت: «اگر پادشاه را پسند آید و من در حضور او التفات یافته باشم و پادشاه این امر را صواب بیند و اگر من منظور نظر او باشم، مکتوبی نوشته شود که آن مرا سه‌بار که هاما بن همداتای اجاجی تدبیر کرده و آنها را برای هلاکت یهودیانی که در همه ولایتهای پادشاه می‌باشند نوشته است، باطل سازد. ⁶ زیرا که من بلایی را که بر قومم واقع می‌شود چگونه توانم دید؟ و هلاکت خویشان خود را چگونه توانم نگریست؟»

⁷ آنگاه اخشورش پادشاه به استر ملکه و مردخای یهودی فرمود: «اینک خانه هاما را به استر بخشیدم و او را به سبب دست درازی به یهودیان به دار کشیده‌اند. ⁸ و شما آنچه را که در نظر تان پسند آید، به اسم پادشاه به یهودیان بنویسید و آن را به مهر پادشاه مختوم سازید، زیرا هر چه به اسم

⁵ آنگاه پادشاه فرمود که «هاما را بشتابانید، تا بر حسب کلام استر کرده شود.» پس پادشاه و هاما، به ضیافتی که استر برپا نموده بود آمدند. ⁶ و پادشاه در مجلس شراب به استر گفت: «مسئول تو چیست که به تو داده خواهد شد و درخواست تو کدام؟ اگرچه نصف مملکت باشد، برآورده خواهد شد.»

⁷ استر در جواب گفت: «مسول و درخواست من این است، ⁸ که اگر در نظر پادشاه التفات یافتم و اگر پادشاه مصلحت داند که مسول مرا عطا فرماید و درخواست مرا بجا آورد، پادشاه و هاما به ضیافتی که به جهت ایشان مهیا می‌کنم بیایند و فردا امر پادشاه را بجا خواهیم آورد.»

غضب هاما بر مردخای

⁹ پس در آن روز هاما شادمان و مسرور شده، بیرون رفت. لیکن چون هاما، مردخای را نزد دروازه پادشاه دید که به حضور او بر نمی‌خیزد و حرکت نمی‌کند، آنگاه هاما بر مردخای به شدت غضبناک شد. ¹⁰ اما هاما خودداری نموده، به خانه خود رفت و فرستاده، دوستان خویش و زن خود زرش را خواند. ¹¹ و هاما برای ایشان، فراوانی توانگری خود و کثرت پسران خویش را و تمامی عظمتی را که پادشاه به او داده و او را بر سایر روسا و خدام پادشاه برتری داده بود، بیان کرد. ¹² و هاما گفت: «استر ملکه نیز کسی را سوای من به ضیافتی که برپا کرده بود، همراه پادشاه دعوت نفرمود و فردا نیز او را همراه پادشاه دعوت کرده است. ¹³ لیکن همه این چیزها نزد من هیچ است، مادامی که مردخای یهود را می‌بینم که در دروازه پادشاه نشسته است.» ¹⁴ آنگاه زوجه‌اش زرش و همه دوستانش او را گفتند: «داری به بلندی پنجاه ذراع بسازند و بامدادان، به پادشاه عرض کن که مردخای را بر آن مصلوب سازند. پس با پادشاه با شادمانی به ضیافت برو.» و این سخن به نظر هاما پسند آمده، امر کرد تا دار را حاضر کردند.

تکریم مردخای

6 در آن شب، خواب از پادشاه برفت و امر فرمود که کتاب تذکره تواریخ ایام راپیاورند تا آن را در حضور پادشاه بخوانند. ² و در آن، نوشته‌ای یافتند که مردخای درباره بغتان و ترش خواجه‌سرایان پادشاه و حافظان آستانه وی که قصد دست درازی بر اخشورش پادشاه کرده بودند، خبر داده بود. ³ و پادشاه پرسید که «چه حرمت و عزت به عوض این (خدمت) به مردخای عطا شد؟» بندگان پادشاه که او را خدمت می‌کردند جواب دادند که «برای او چیزی نشد.»

⁴ پادشاه گفت: «کیست در حیاط؟» (و هاما به حیاط بیرونی خانه پادشاه آمده بود تا به پادشاه عرض کند که مردخای را برداری که برایش حاضر ساخته بود مصلوب کنند.) ⁵ و خادمان پادشاه وی را گفتند: «اینک هاما در حیاط ایستاده است.» پادشاه فرمود تا داخل شود. ⁶ و چون هاما داخل شد پادشاه وی را گفت: «با کسی که پادشاه رغبت دارد که او را تکریم نماید، چه باید کرد؟» و هاما در دل خود فکر کرد: «کیست غیر از من که پادشاه به تکریم نمودن او رغبت داشته باشد؟» ⁷ پس هاما به پادشاه گفت: «برای شخصی که پادشاه به تکریم نمودن او رغبت دارد، ⁸ لباس ملوکانه را که پادشاه می‌پوشد و اسبی را که پادشاه بر آن سوار می‌شود و تاج ملوکانه‌ای را که بر سر او نهاده می‌شود، بیاورند. ⁹ و لباس و اسب را به دست یکی از امرای مقرب ترین پادشاه بدهند و آن را به شخصی که پادشاه به تکریم نمودن او رغبت دارد بپوشانند و بر اسب سوار کرده، و در کوچه‌های شهر بگردانند و پیش روی او ندا کنند که با کسی که پادشاه به تکریم نمودن او رغبت دارد، چنین کرده خواهد شد.»

¹⁰ آنگاه پادشاه به هاما فرمود: «آن لباس و اسب را چنانکه گفتمی به تعجیل بگیر و با مردخای یهود که در دروازه پادشاه نشسته است، چنین معمول دار و از هر چه گفتمی چیزی کم نشود.» ¹¹ پس هاما آن لباس و اسب را گرفت و مردخای را پوشانیده و او را سوار کرده، در کوچه‌های شهر گردانید و پیش روی او ندای کرد که «با کسی که پادشاه به تکریم نمودن او رغبت دارد چنین کرده خواهد شد.» ¹² و مردخای به دروازه پادشاه

بودند، در روز چهاردهم ماه آذار نیز جمع شده، سیصد نفر را در شوشن کشتند، لیکن دست خود را به تاراج نگشادند.¹⁶ وسایر یهودیانی که در ولایت‌های پادشاه بودند جمع شده، برای جانهای خود مقاومت نمودند و چون هفتاد و هفت هزار نفر از مبغضان خویش راکشته بودند، از دشمنان خود آرامی یافتند. امادست خود را به تاراج نگشادند.

¹⁷ این، در روز سیزدهم ماه آذار (واقع شد) و در روز چهاردهم ماه، آرامی یافتند و آن را روزبزم و شادمانی نگاه داشتند.¹⁸ و یهودیانی که در شوشن بودند، در سیزدهم و چهاردهم آن ماه جمع شدند و در روز پانزدهم ماه آرامی یافتند و آن را روز بزم و شادمانی نگاه داشتند.¹⁹ بنابراین، یهودیان دهاتی که در دهات بی حصار ساکنند، روز چهاردهم ماه آذار را روز شادمانی و بزم و روز خوش نگاه می‌دارند و هدایا برای یکدیگر می‌فرستند.

²⁰ و مردخای این مطالب را نوشته، مکتوبات را نزد تمامی یهودیانی که در همه ولایت‌های اخشورش پادشاه بودند، از نزدیک و دور فرستاد،²¹ تا بر ایشان فریضه‌ای بگذارد که روز چهاردهم و روز پانزدهم ماه آذار را سال به سال عید نگاه دارند.²² چونکه در آن روزها، یهودیان از دشمنان خود آرامی یافتند و در آن ماه، غم ایشان به شادی و ماتم ایشان به روز خوش مبدل گردید. لهذا آنها را روزهای بزم و شادی نگاه بدارند و هدایا برای یکدیگر و بخششها برای فقیران بفرستند.

²³ پس یهودیان آنچه را که خود به عمل نمودن آن شروع کرده بودند و آنچه را که مردخای به ایشان نوشته بود، بر خود فریضه ساختند.²⁴ زیرا که هامان بن همداتای اجاجی، دشمن تمامی یهود، قصد هلاک نمودن یهودیان کرده و فور یعنی قرعه برای هلاکت و تلف نمودن ایشان انداخته بود.²⁵ اما چون این امر به سمع پادشاه رسید، مکتوب حکم داد که قصد بدی که برای یهود اندیشیده بود، بر سر خودش برگردانیده شود و او را با پسرانش بر دار کشیدند.

²⁶ از این جهت آن روزها را از اسم فور، فوریم نامیدند، و موافق تمامی مطلب این مکتوبات و آنچه خود ایشان در این امر دیده بودند و آنچه برایشان وارد آمده بود،²⁷ یهودیان این را فریضه ساختند و آن را بر ذمه خود و ذریت خویش و همه کسانی که به ایشان ملصق شوند، گرفتند که تبدیل نشود و آن دو روز را برحسب کتابت آنها و زمان معین آنها سال به سال نگاه دارند.

²⁸ و آن روزها را در همه طبقات و قبایل و ولایتها و شهرها بیاد آورند و نگاه دارند و این روزهای فوریم، از میان یهود منسوخ نشود و یادگاری آنها از ذریت ایشان نابود نگردد.²⁹ و استر ملکه، دختر ابیحایل و مردخای یهودی، به اقتدار تمام نوشتند تا این مراسله دوم را دربار فوریم برقرار نمایند.

³⁰ و مکتوبات، مشتمل برسخنان سلامتی و امنیت نزد جمیع یهودیانی که در صد و بیست و هفت ولایت مملکت اخشورش بودند، فرستاد،³¹ تا این دو روز فوریم را در زمان معین آنها فریضه قرار دهند، چنانکه مردخای یهودی و استر ملکه بر ایشان فریضه قرار دادند و ایشان آن را بر ذمه خود و ذریت خویش گرفتند، به یادگاری ایام روزه و تضرع ایشان.

³² پس سنن این فوریم، به فرمان استر فریضه شد و در کتاب مرقوم گردید.

مردخای، وزیر پادشاه

10 و اخشورش پادشاه بر زمینها و جزایر دریا جزیه گذارد،² و جمیع اعمال قوت و توانایی او و تفصیل عظمت مردخای که چگونه پادشاه او را معظم ساخت، آیا در کتاب تواریخ ایام پادشاهان مادی و فارس مکتوب نیست؟³ زیرا که مردخای یهودی، بعد از اخشورش پادشاه، شخص دوم بود و در میان یهود محترم و نزد جمعیت برادران خویش مقبول شده، سعادت‌مندی قوم خویش رامی طلبید و برای تمامی ابنای جنس خود، سخنان صلح‌آمیز می‌گفت.

مقبول شده، سعادت‌مندی قوم خویش رامی طلبید و برای تمامی ابنای جنس خود، سخنان صلح‌آمیز می‌گفت.

پادشاه نوشته شود و به مهر پادشاه مختوم گردد کسی نمی‌تواند آن را تبدیل نماید.»

⁹ پس در آن ساعت، در روز بیست و سوم ماه سوم که ماه سیوان باشد، کاتبان پادشاه را احضار کردند و موافق هرآنچه مردخای امر فرمود، به یهودیان و امیران و والیان و روسای ولایتها یعنی صد و بیست و هفت ولایت که از هند تا حبش بودند نوشتند. به هر ولایت، موافق خط آن و به هر قوم، موافق زبان آن و به یهودیان، موافق خط و زبان ایشان.¹⁰ و مکتوبات را به اسم اخشورش پادشاه نوشت و به مهر پادشاه مختوم ساخته، آنها را به دست چاپاران اسب‌سوار فرستاد و ایشان براسبان تازی که مختص خدمت پادشاه و کره‌های مادیانهای او بودند، سوار شدند.¹¹ و در آنها پادشاه به یهودیانی که در همه شهرها بودند، اجازت داد که جمع شده، به جهت جانهای خود مقاومت نمایند و تمامی قوت قوما و ولایتها را که قصد اذیت ایشان می‌داشتند، با اطفال و زنان ایشان هلاک سازند و بکشند و تلف نمایند و اموال ایشان را تاراج کنند.¹² در یک روز یعنی در سیزدهم ماه دوازدهم که ماه آذار باشد در همه ولایت‌های اخشورش پادشاه.¹³ و تا این حکم در همه ولایتها رسانیده شود، سوادهای مکتوب به همه قوما اعلان شد که در همان روز یهودیان مستعد باشند تا از دشمنان خود انتقام بگیرند.

¹⁴ پس چاپاران بر اسبان تازی که مختص خدمت پادشاه بود، روانه شدند و ایشان را بر حسب حکم پادشاه شتابانیده، به تعجیل روانه ساختند و حکم، در دارالسلطنه شوشن نافذ شد.¹⁵ و مردخای از حضور پادشاه با لباس ملوکانه لاجوردی و سفید و تاج بزرگ زرین و ردای کتان نازک ارغوانی بیرون رفت و شهر شوشن شادی و وجد نمودند،¹⁶ و برای یهودیان، روشنی و شادی و سرور و حرمت پدید آمد.¹⁷ و در همه ولایتها و جمیع شهرها در هر جایی که حکم و فرمان پادشاه رسید، برای یهودیان، شادمانی و سرور و بزم و روز خوش بود و بسیاری از قوم‌های زمین به دین یهود گرویدند زیرا که ترس یهودیان بر ایشان مستولی گردیده بود.

استیلای یهودیان بر دشمنان

9 و در روز سیزدهم ماه دوازدهم که ماه آذار باشد، هنگامی که نزدیک شد که حکم و فرمان پادشاه را جاری سازند و دشمنان یهودمنتظر می‌بودند که بر ایشان استیلا یابند، این همه برعکس شد که یهودیان بر دشمنان خویش استیلا یافتند.² و یهودیان در شهرهای خود در همه ولایت‌های اخشورش پادشاه جمع شدند تا برآنانی که قصد اذیت ایشان داشتند، دست بیندازند و کسی با ایشان مقاومت ننمود زیرا که ترس ایشان بر همه قوما مستولی شده بود.³ و جمیع روسای ولایتها و امیران و والیان و عاملان پادشاه، یهودیان را اعانت کردند زیرا که ترس مردخای برایشان مستولی شده بود،⁴ چونکه مردخای درخانه پادشاه معظم شده بود و آوازه او در جمیع ولایتها شایع گردیده و این مردخای آن فان بزرگتر می‌شد.⁵ پس یهودیان جمیع دشمنان خود را به دم شمشیر زده، کشتند و هلاک کردند و با ایشان هرچه خواستند، به عمل آوردند.⁶ و یهودیان دردارالسلطنه شوشن پانصد نفر را به قتل رسانیده، هلاک کردند.⁷ و فرزنداطا و دلفون و اسفاتا،⁸ و فوراتا و ادلیا و اریداتا،⁹ و فرمشتا و اریسای و اریدای و یزاتا،¹⁰ یعنی ده پسر هامان بن همداتای، دشمن یهود را کشتند، لیکن دست خود را به تاراج نگشادند.

¹¹ در آن روز، عدد آثانی را که در دارالسلطنه شوشن کشته شدند به حضور پادشاه عرضه داشتند.¹² و پادشاه به استر ملکه گفت که «یهودیان در دارالسلطنه شوشن پانصد نفر و ده پسر هامان را کشته و هلاک کرده‌اند. پس در سایر ولایت‌های پادشاه چه کرده‌اند؟ حال مسول توچیست که به تو داده خواهد شد و دیگرچه درخواست داری که برآورده خواهد گردید؟»¹³ استر گفت: «اگر پادشاه را پسند آید به یهودیانی که در شوشن می‌باشند، اجازت داده شود که فردا نیز مثل فرمان امروز عمل نمایند و ده پسر هامان را بردار بیاورند.»¹⁴ و پادشاه فرمود که چنین بشود و حکم در شوشن نافذگردید و ده پسر هامان را به دار آویختند.¹⁵ و یهودیانی که در شوشن

ایوب

مقدمه

امتحان دوم ایوب

2 و روزی واقع شد که پسران خدا آمدند تا به حضور خداوند حاضر شوند، و شیطان نیز در میان ایشان آمد تا به حضور خداوند حاضر شود. 2 و خداوند به شیطان گفت: «از کجا آمدی؟» شیطان در جواب خداوند گفت: «از تردد نمودن در جهان و از سیر کردن در آن.» 3 خداوند به شیطان گفت: «آیا در بنده من ایوب تفکر نمودی که مثل او در زمین نیست؟ مرد کامل و راست و خداترس که از بدی اجتناب می‌نماید و تا الان کاملیت خود را قائم نگاه می‌دارد، هر چند مرا بر آن واداشتی که او را بی‌سبب اذیت رسانم.» 4 شیطان در جواب خداوند گفت: «پوست به عوض پوست، و هر چه انسان دارد برای جان خود خواهد داد.» 5 لیکن الان دست خود را دراز کرده، استخوان و گوشت او را لمس نما و تو را پیش روی تو ترک خواهد نمود.» 6 خداوند به شیطان گفت: «اینک او در دست تو است، لیکن جان او را حفظ کن.»

7 پس شیطان از حضور خداوند بیرون رفته، ایوب را از کف پا تا کله‌اش به دملهای سخت مبتلا ساخت. 8 و او سفالی گرفت تا خود را با آن بخراند و در میان خاکستر نشست. 9 و زنش او را گفت: «آیا تا بحال کاملیت خود را نگاه می‌داری؟ خدا را ترک کن و بمیر.» 10 او وی را گفت: «مثل یکی از زنان ابله سخن می‌گویی! آیا نیکویی را از خدا بیابیم و بدی رانیابیم؟» در این همه، ایوب به لبهای خود گناه نکرد.

دوستان ایوب

11 و چون سه دوست ایوب، این همه بدی را که بر او واقع شده بود شنیدند، هر یکی از مکان خود، یعنی الیفاز تیمانی و بلدل شوحی و سوفرنعماتی روانه شدند و با یکدیگر همدستان گردیدند که آمده، او را تعزیت گویند و تسلی دهند. 12 و چون چشمان خود را از دور بلند کرده، او را نشناختند، آواز خود را بلند نموده، گریستند و هر یک جامه خود را دریده، خاک بسوی آسمان بر سر خود افشانند. 13 و هفت روز و هفت شب همراه او بر زمین نشستند و کسی با وی سخنی نگفت چونکه دیدند که درد او بسیار عظیم است.

نوحه ایوب

3 و بعد از آن ایوب دهان خود را باز کرده، روز خود را نفرین کرد. 2 و ایوب متکلم شده، گفت: 3 «روزی که در آن متولد شدم، هلاک شود و شبی که گفتند مردی در رحم قرار گرفت، 4 آن روز تاریکی شود. و خدا از بالا بر آن اعتنائند و روشنایی بر او ننماید. 5 تاریکی و سایه موت، آن را به تصرف آورند. ابر بر آن ساکن شود. کسوفات روز آن را بترسانند. 6 و آن شب را ظلمت غلیظ فروگیرد و در میان روزهای سال شادی نکنند، و به شماره ماهها داخل نشود. 7 اینک آن شب نازاد باشد. و آواز شادمانی در آن شنیده نشود. 8 لعنت کنندگان روز، آن را نفرین نمایند، که در برانگیزانیدن لویاتان ماهر می‌باشند. 9 ستارگان شفق آن، تاریک گردد و انتظار نور بکشد و نباشد، و مژگان سحر را نبیند، 10 چونکه درهای رحم مادرم را نبست، و مشقت را از چشمانم مستور نساخت.

11 «چرا از رحم مادرم نمردم؟ و چون از شکم بیرون آمدم چرا جان ندادم؟ 12 چرا زانوهای مرا قبول کردند، و پستانها تا مکیدم؟ 13 زیرا تا بحال می‌خواهیدم و آرام می‌شدم. در خواب می‌بودم و استراحت می‌یافتم. 14 با

1 در زمین عوص، مردی بود که ایوب نام داشت و آن مرد کامل و راست و خداترس بود و از بدی اجتناب می‌نمود. 2 و برای او، هفت پسر و سه دختر زاییده شدند. 3 و اموال او هفت هزار گوسفند و سه هزار شتر و پانصد جفت گاو و پانصد الاغ ماده بود و نوکران بسیار کثیر داشت و آن مرد از تمامی بنی مشرق بزرگتر بود. 4 و پسرانش می‌رفتند و در خانه هر یکی از ایشان، در روزش مهمانی می‌کردند و فرستاده، سه خواهر خود را دعوت می‌نمودند تا با ایشان اکل و شرب بنمایند. 5 و واقع می‌شد که چون دوره روزهای مهمانی ایشان بسر می‌رفت، ایوب فرستاده، ایشان را تقدیس می‌نمود و بامدادان برخاسته، قربانی‌های سوختنی، به شماره همه ایشان می‌گذرانید، زیرا ایوب می‌گفت: «شاید پسران من گناه کرده، خدا را در دل خود ترک نموده باشند» و ایوب همیشه چنین می‌کرد.

امتحان اول ایوب

6 و روزی واقع شد که پسران خدا آمدند تا به حضور خداوند حاضر شوند و شیطان نیز در میان ایشان آمد. 7 و خداوند به شیطان گفت: «از کجا آمدی؟» شیطان در جواب خداوند گفت: «از تردد کردن در زمین و سیر کردن در آن.» 8 خداوند به شیطان گفت: «آیا در بنده من ایوب تفکر کردی که مثل او در زمین نیست؟ مرد کامل و راست و خداترس که از گناه اجتناب می‌کند.» 9 شیطان در جواب خداوند گفت: «آیا ایوب مجان از خدا می‌ترسد؟ 10 آیا تو گرد او و گردخانه او و گرد همه اموال او، به هر طرف حصار نکشیدی و اعمال دست او را برکت ندادی و مواشی او در زمین منتشر نشد؟ 11 لیکن الان دست خود را دراز کن و تمامی مایملک او را لمس نما و پیش روی تو، تو را ترک خواهد نمود.» 12 خداوند به شیطان گفت: «اینک همه اموالش در دست تو است، لیکن دستت را بر خود او دراز مکن.» پس شیطان از حضور خداوند بیرون رفت.

13 و روزی واقع شد که پسران و دخترانش در خانه برادر بزرگ خود می‌خوردند و شراب می‌نوشیدند. 14 و رسولی نزد ایوب آمده، گفت: «گاوان شیار می‌کردند و ماده الاغان نزد آنها می‌چربیدند. 15 و سابیای بر آنها حمله آورده، بردند و جوانان را به دم شمشیر کشتند و من به تنهایی رهایی یافتم تا تو را خبر دهم.» 16 و او هنوز سخن می‌گفت که دیگری آمده، گفت: «آتش خدا از آسمان افتاد و گله و جوانان را سوزانیده، آنها را هلاک ساخت و من به تنهایی رهایی یافتم تا تو را خبر دهم.» 17 و او هنوز سخن می‌گفت که دیگری آمده، گفت: «کلدانیان سه فرقه شدند و بر شتران هجوم آورده، آنها را بردند و جوانان را به دم شمشیر کشتند و من به تنهایی رهایی یافتم تا تو را خبر دهم.» 18 و او هنوز سخن می‌گفت که دیگری آمده، گفت: «پسران و دخترانت در خانه برادر بزرگ خود می‌خوردند و شراب می‌نوشیدند 19 که اینک بادشیدی از طرف بیابان آمده، چهار گوشه خانه را زد و بر جوانان افتاد که مردند و من به تنهایی رهایی یافتم تا تو را خبر دهم.»

20 آنگاه ایوب برخاسته، جامه خود را درید و سر خود را تراشید و به زمین افتاده، سجد کرد 21 و گفت: «برهنه از رحم مادر خود بیرون آمدم و برهنه به آنجا خواهم برگشت؛ خداوند داد و خداوند گرفت و نام خداوند متبارک باد.» 22 در این همه، ایوب گناه نکرد و به خدا جهالت نسبت نداد.

مثل شب کورانه راه می‌روند.¹⁵ که مسکین را از شمشیر دهان ایشان، و از دست زورآور نجات می‌دهد.¹⁶ پس امید، برای ذلیل پیدا می‌شود و شرارت دهان خود را می‌بندد.

¹⁷ «هان، خوشبحال شخصی که خدا تنبیهش می‌کند. پس تادیب قادر مطلق را خوار شماری.¹⁸ زیرا که او مجروح می‌سازد و التیام می‌دهد، و می‌کوبد و دست او شفا می‌دهد.¹⁹ در شش بلا، تو را نجات خواهد داد و در هفت بلا، هیچ ضرر بر تو نخواهد رسید.²⁰ در قحط تو را از موت فدیة خواهد داد، و در جنگ از دم شمشیر.²¹ از تازیانه زبان پنهان خواهی ماند، و چون هلاکت آید، از آن نخواهی ترسید.²² بر خرابی و تنگسالی خواهی خندید، و از وحوش زمین بیم نخواهی داشت.²³ زیرا با سنگهای صحراهدماستان خواهی بود، و وحوش صحرا با تو صلح خواهند کرد.²⁴ خواهی دانست که خیمه تو ایمن است، و مسکن خود را تجسس خواهی کرد و چیزی مفقود نخواهی یافت.²⁵ خواهی دانست که ذریتت کثیر است و اولاد تو مثل علف زمین.²⁶ و در شیخوخت به قبرخواهی رفت، مثل بافه گندم که در موسمش برداشته می‌شود.²⁷ اینک این را تفتیش نمودیم و چنین است، پس تو این را بشنو و برای خویشتن بدان.»

ایوب

⁶ و ایوب جواب داده، گفت:² «کاش که غصه من سنجیده شود. و مشقت مرا درمیزان با آن بگذارند.³ زیرا که الان از ریگ دریاسنگینتر است. از این سبب سخنان من بیهوده می‌باشد.⁴ زیرا تیرهای قادرمطلق در اندرون من است. و روح من زهر آنها را می‌آشامد، و ترسهای خدا بر من صف آرایی می‌کند.⁵ آیا گورخر با داشتن علف عرعر می‌کند؟ و یا گاو بر آذوقه خودبانگ می‌زند؟⁶ آیا چیز بی‌مزه، بی‌نمک خورده می‌شود؟ و یا در سفیده تخم، طعم می‌باشد؟⁷ جان من از لمس نمودن آنها کراهت دارد. آنها برای من مثل خوراک، زشت است.

⁸ «کاش که مسالت من برآورده شود، و خدا آرزوی مرا به من بدهد!⁹ و خدا راضی شود که مرا خرد کند، و دست خود را بلند کرده، مرامنقطع سازد!¹⁰ آنگاه معهدا مرا تسلی می‌شد و در عذاب الیم شاد می‌شدم، چونکه کلمات حضرت قدوس را انکار نمودم.¹¹ من چه قوت دارم که انتظار بکشم و عاقبت من چیست که صبرنمایم؟¹² آیا قوت من قوت سنگها است؟ و یا گوشت من برنج است؟¹³ آیا بالکل بی‌اعانت نیستم؟ و مساعدت از من مطرود نشده است؟¹⁴ حق شکسته دل از دوستش ترحم است، اگرچه هم ترس قادر مطلق را ترک نماید.¹⁵ اما برادران من مثل نهرها مرا فریب دادند، مثل رودخانه وادیها که می‌گذرند.¹⁶ که از یخ سپاه فام می‌باشند، و برف در آنها مخفی است.¹⁷ وقتی که آب از آنها می‌رود، نابود می‌شوند. و چون گرم‌اشود، از جای خود ناپدید می‌گردند.¹⁸ کاروانیان از راه خود منحرف می‌شوند، و در بیابان داخل شده، هلاک می‌گردند.¹⁹ کاروانیان تیما به آنها نگران بودند. قافله‌های سبا امید آن را داشتند.²⁰ از امید خود خجل گردیدند. به آنجا رسیدند و شرمند گشتند.²¹ زیرا که الان شما مثل آنها شده‌اید، مصیبتی دیدید و ترسان گشتید.²² آیا گفتم که چیزی به من ببخشید؟ یا ارمغانی از اموال خود به من بدهید؟²³ یا مرا از دست دشمن رها کنید؟ و مرا از دست ظالمان فدیة دهید؟

²⁴ «مرا تعلیم دهید و من خاموش خواهم شد، و مرا بفهمانید که در چه چیز خطا کردم.²⁵ سخنان راستی چقدر زورآور است! اما تنبیه شما چه نتیجه می‌بخشد؟²⁶ آیا گمان می‌برید که سخنان را تنبیه می‌نمایید و سخنان مایوس را که مثل باد است؟²⁷ یقین برای یتیم قرعه می‌اندازید و دوست خود را مال تجارت می‌شمارید.²⁸ پس الان التفات کرده، بر من توجه نمایید، و روبه‌روی شما دروغ نخواهم گفت.²⁹ برگردید و بی‌انصافی نباشد، و باز برگردید زیرا عدالت من قایم است.³⁰ آیا در زبان من بی‌انصافی می‌باشد؟ و آیا کام من چیزهای فاسد را تمیز نمی‌دهد؟

⁷ «آیا برای انسان بر زمین مجاهده‌ای نیست؟ و روزهای وی مثل روزهای مزدور نی؟

² مثل غلام که برای سایه اشتیاق دارد، و مزدوری که منتظر مزد خویش است،³ همچنین ماههای بطالت نصیب من شده است، و شبهای مشقت برای

پادشاهان و مشیران جهان، که خرابه‌ها برای خویشتن بنا نمودند،¹⁵ یابا سروران که طلا داشتند، و خانه‌های خود را از نقره پر ساختند.¹⁶ یا مثل سقط پنهان شده نیست می‌بودم، مثل بچه‌هایی که روشنایی را ندیدند.¹⁷ در آنجا شیربان از شورش باز می‌ایستند، و در آنجا خستگان می‌آرامند،¹⁸ در آنجا اسیران دراطمینان با هم ساکنند، و آواز کارگزاران رانمی‌شنوند.¹⁹ کوچک و بزرگ در آنجا یک‌اند. و غلام از آقایش آزاد است.²⁰ چرا روشنی به مستمند داده شود؟ و زندگی به تلخ جانان؟²¹ که انتظار موت را می‌کشند و یافت نمی‌شود، و برای آن حفره می‌زنند بیشتر از گنجها.²² که شادی و ابتهاج می‌نمایند و مسرور می‌شوند چون قبر رامی‌یابند؟²³ چرا نور داده می‌شود به کسی که راهش مستور است، که خدا اطرافش را مستورساخته است؟²⁴ زیرا که ناله من، پیش از خوراکم می‌آید و نعره من، مثل آب ریخته می‌شود،²⁵ زیرا ترسی که از آن می‌ترسیدم، بر من واقع شد. و آنچه از آن بیم داشتم بر من رسید.²⁶ مطمئن و آرام نبودم و راحت نداشتم و پریشانی بر من آمد.»

الیفاز

⁴ و الیفاز تیمانی در جواب گفت:² «اگر کسی جرات کرده، با تو سخن گوید، آیا تورا ناپسند می‌آید؟ لیکن کیست که بتواند از سخن‌گفتن بازایستد؟³ اینک بسیاری را ادب آموخته‌ای و دستهای ضعیف را تقویت داده‌ای.⁴ سخنان تو لغزنده را قایم داشت، و تو زانوهای لرزنده را تقویت دادی.⁵ لیکن الان به تو رسیده است و ملول شده‌ای، تو را لمس کرده است و پریشان گشته‌ای.⁶ آیا توکل تو بر تقوای تونیست؟ و امید تو بر کاملیت رفتار تو نی؟⁷ الان فکر کن! کیست که بی‌گناه هلاک شد؟ و راستان در کجا تلف شدند؟⁸ چنانکه من دیدم آنانی که شرارت را شیار می‌کنند و شقاوت را می‌کارند همان را می‌دروند.⁹ از نخه خدا هلاک می‌شوند و از باد غضب او تباہ می‌گردند.¹⁰ غرش شیر و نعره سب و دندان شیربچه‌ها شکسته می‌شود.¹¹ شیر نر از نابودن شکار هلاک می‌شود و بچه‌های شیر ماده پراکنده می‌گردند.

¹² «سخنی به من در خفا رسید، و گوش من آواز نرمی از آن احساس نمود.¹³ در تفکرها از رویاهای شب، هنگامی که خواب سنگین بر مردم غالب شود،¹⁴ خوف و لرز بر من مستولی شد که جمیع استخوانهایم را به جنبش آورد.¹⁵ آنگاه روحی از پیش روی من گذشت، و مویهای بدنم برخاست.¹⁶ در آنجا ایستاد، اما سیمایش را تشخیص ننمودم. صورتی در پیش نظرم بود. خاموشی بود و آوازی شنیدم¹⁷ که آیا انسان به حضور خدا عادل شمرده شود؟ و آیا مرد در نظرخالق خود ظاهر باشد؟¹⁸ اینک بر خادمان خوداعتماد ندارد، و به فرشتگان خویش، حماقت نسبت می‌دهد.¹⁹ پس چند مرتبه زیاده به ساکنان خانه‌های گلین، که اساس ایشان در غبار است، که مثل بید فشرده می‌شوند!²⁰ از صبح تا شام خردمی‌شوند، تا به ابد هلاک می‌شوند و کسی آن را به‌خاطر نمی‌آورد.²¹ آیا طناب خیمه ایشان ازایشان کنده نمی‌شود؟ پس بدون حکمت می‌میرند.

⁵ «الان استغاثه کن و آیا کسی هست که تو را جواب دهد؟ و به کدامیک از مقدسان توجه خواهی نمود؟² زیرا غصه، احق رامی‌کشد و حسد، ابله را می‌میراند.³ من احق رادیدم که ریشه می‌گرفت و ناگهان مسکن او رانفرین کردم.⁴ فرزندان او از امنیت دور هستند و دروازه پایمال می‌شوند و رهاننده‌ای نیست.⁵ که گرسنگان محصول او را می‌خورند، و آن رانیز از میان خارها می‌چینند، و دهان تله برای دولت ایشان باز است.⁶ زیرا که بلا از غبار در نمی‌آید، و مشقت از زمین نمی‌روید.⁷ بلکه انسان برای مشقت مولود می‌شود، چنانکه شراره‌ها بالامی‌پرد.⁸ و لکن من نزد خدا طلب می‌کردم، و دعوی خود را بر خدا می‌سپردم،⁹ که اعمال عظیم و بی‌قیاس می‌کند و عجایب بی‌شمار؛¹⁰ که بر روی زمین باران می‌باراند، و آب بر روی صخره‌ها جاری می‌سازد،¹¹ تا مسکینان را به مقام بلند برساند، و ماتمیان به سلامتی سرافراشته شوند.¹² که فکرهای حيله گران را باطل می‌سازد، به طوری که دستهای ایشان هیچ کار مفید نمی‌تواند کرد.¹³ که حکیمان را در حيله ایشان گرفتار می‌سازد، و مشورت مکاران مشوش می‌شود.¹⁴ در روز به تاریکی برمی‌خورند و به وقت ظهر،

من معین گشته. ⁴ چون می خوابم می گویم: کی برخیزم؟ و شب بگذرد و تا سپیده صبح از پهلو به پهلو گردیدن خسته می شوم. ⁵ جسدم از کرهها و پاره های خاک ملبس است، و پوستم تراکیده و مفروح می شود. ⁶ روزهایم از ماکوی جولا تیزروتر است، و بدون امید تمام می شود. ⁷ به یاد آور که زندگی من باد است، و چشمانم دیگر نیکویی را نخواهد دید. ⁸ چشم کسی که مرا می بیند دیگر به من نخواهد نگرست، و چشمانت برای من نگاه خواهد کرد و نخواهم بود. ⁹ مثل ابر که پراکنده شده، نابود می شود. همچنین کسی که به گور فرو می رود، بر نمی آید. ¹⁰ به خانه خود دیگر نخواهد برگشت، و مکانش باز او را نخواهد شناخت. ¹¹ پس من نیز دهان خود را نخواهم بست. از تنگی روح خود سخن می رانم، و از تلخی جانم شکایت خواهم کرد. ¹² آیا من دریا هستم یا نهنگم که بر من کشیکچی قرار می دهی؟ ¹³ چون گفتم که تخت خوابم مراتسلی خواهد داد و بسترم شکایت مرا رفع خواهد کرد، ¹⁴ آنگاه مرا به خوابها ترسان گردانیدی، و به رویاها مرا هراسان ساختی. ¹⁵ به حدی که جانم خفه شدن را اختیار کرد و مرگ رابیشتر از این استخوانهایم. ¹⁶ کاهیده می شوم و نمی خواهم تا به ابده زنده بمانم. مرا ترک کن زیرا روزهایم نفسی است.

¹⁷ «انسان چیست که او را عزت بخشی، و دل خود را با او مشغول سازی؟ ¹⁸ و هر بامداد او از تفقد نمایی و هر لحظه او را بیازمایی؟ ¹⁹ تا به کی چشم خود را از من بر نمی گردانی؟ مرا واگذار تا آب دهان خود را فرو برم. ²⁰ من گناه کردم، اما با توای پاسبان بنی آدم چه کنم؟ برای چه مرا به جهت خود هدف ساخته ای، به حدی که برای خود بار سنگین شده ام؟ ²¹ و چرا گناهم رانمی آمرزی، و خطایم را دور نمی سازی؟ زیرا که الان در خاک خواهم خوابید، و مرا تفحص خواهی کرد و نخواهم بود.»

بلد

8 پس بلد شوحی در جواب گفت: ² «تا به کی این چیزها را خواهی گفت و سخنان دهانت باد شدید خواهد بود؟ ³ آیا خداوندآوری را منحرف سازی؟ یا قادر مطلق انصاف رامنحرف نماید؟ ⁴ چون فرزندان تو به او گناه ورزیدند، ایشان را به دست عصیان ایشان تسلیم نمود. ⁵ اگر تو به جد و جهد خدا را طلب می کردی و نزد قادر مطلق تضرع می نمودی، ⁶ اگر پاک و راست می بودی، البته برای تو بیداری شد، و مسکن عدالت تو را برخوردار می ساخت. ⁷ و اگرچه ابتدایت صغیر می بود، عاقبت تو بسیار رفیع می گردید. ⁸ زیرا که از قرنهای پیشین سوال کن، و به آنچه پدران ایشان تفحص کردند توجه نما، ⁹ چونکه ما دیروزی هستیم و هیچ نمی دانیم، و روزهای ما سایه ای بر روی زمین است. ¹⁰ آیا ایشان تو را تعلیم ندهند و با تو سخن نرانند؟ و از دل خود کلمات بیرون نیارند؟ ¹¹ آیا نی، بی خلاب می روید، یا قصب، بی آب نمو می کند؟ ¹² هنگامی که هنوز سبز است و بریده نشده، پیش از هر گیاه خشک می شود. ¹³ همچنین است راه جمیع فراموش کنندگان خدا. و امید ریاکار ضایع می شود، ¹⁴ که امید او منقطع می شود، و اعتمادش خانه عنکبوت است. ¹⁵ بر خانه خود تکیه می کند و نمی ایستد، به آن متمسک می شود و لیکن قائم نمی ماند. ¹⁶ پیش روی آفتاب، تر و تازه می شود و شاخه هایش در باغش پهن می گردد. ¹⁷ ریشه هایش بر توده های سنگ درهم بافته می شود، و بر سنگلاخ نگاه می کند. ¹⁸ اگر از جای خود کنده شود، او را انکار کرده، می گوید: تو را نمی بینم. ¹⁹ اینک خوشی طریقش همین است و دیگران از خاک خواهند رویید. ²⁰ همانا خدا مرد کامل را حقیر نمی شمارد، و شریر رادستگیری نمی نماید، ²¹ تا دهان تو را از خنده پر کند، و لبهایت را از آواز شادمانی. ²² خصمان توبه خجالت ملبس خواهند شد، و خیمه شریبران نابود خواهد گردید.»

ایوب

9 پس ایوب در جواب گفت: ² «یقین می دانم که چنین است. لیکن انسان نزد خدا چگونه عادل شمرده شود؟ ³ اگر بخواهد با وی منازعه نماید، یکی از هزار او را جواب نخواهد داد. ⁴ اودر ذهن حکیم و در قوت تواناست. کیست که با اومقاومت کرده و کامیاب شده باشد؟ ⁵ آنکه کوههارا منتقل می سازد و نمی فهمند، و در غضب خویش آنها را واژگون می گرداند،

⁶ که زمین را از مکانش می جنباند، و ستونهایش متزلزل می شود. ⁷ که آفتاب را امر می فرماید و طلوع نمی کند و ستارگان را مختوم می سازد. ⁸ که به تنهایی، آسمانها را پهن می کند و بر موجهای دریای خرامد. ⁹ که دب اکبر و جبار و ثریا را آفرید، و برجهای جنوب را ¹⁰ که کارهای عظیم بی قیاس را می کند و کارهای عجیب بی شمار را. ¹¹ اینک از من می گذرد و او را نمی بینم، و عبور می کند و او را احساس نمی نمایم. ¹² اینک او می رباید و کیست که او را منع نماید؟ و کیست که به او تواند گفت: چه می کنی؟ ¹³ خدا خشم خود را با زنمی دارد و مددکاران رحب زیر او خم می شوند. ¹⁴ «پس به طریق اولی، من کیستم که او را جواب دهم و سخنان خود را بگزینم تا با او مباحثه نمایم؟ ¹⁵ که اگر عادل می بودم، او را جواب نمی دادم، بلکه نزد داور خود استغاثه می نمودم. ¹⁶ اگر او را می خواندم و مرا جواب می داد، باور نمی کردم که آواز مرا شنیده است. ¹⁷ زیرا که مرا به تندبادی خرد می کند و بی سبب، زخمهای مرا بسیار می سازد. ¹⁸ مرا نمی گذارد که نفس بکشم، بلکه مرا به تلخیها پر می کند. ¹⁹ اگر در پاره قوت سخن گوئیم، اینک او قادر است؛ و اگر درباره انصاف، کیست که وقت را برای من تعیین کند؟ ²⁰ اگر عادل می بودم دهانم مرا مجرم می ساخت، و اگر کامل می بودم مرا فاسق می شمرد. ²¹ اگر کامل هستم، خویشتن رانمی شناسم، و جان خود را مکروه می دارم. ²² این امر برای همه یکی است. بنابراین می گویم که اوصالح است و شریر را هلاک می سازد. ²³ اگر تازیانه ناگهان بکشد، به امتحان بی گناهان استهزای کند. ²⁴ جهان به دست شریبران داده شده است و روی حاکمانش را می پوشاند. پس اگر چنین نیست، کیست که می کند؟ ²⁵ و روزهایم از بیک تیزرفتار تندروتر است، می گریزد و نیکویی رانمی بیند. ²⁶ مثل کشتیهای تیزرفتار می گریزد و مثل عقاب که بر شکار فرود آید. ²⁷ اگر فکر کنم که ناله خود را فراموش کنم و ترش رویی خود را دور کرده، گشاده رو شوم، ²⁸ از تمامی مشقتهای خود می ترسم و می دانم که مرا بی گناه نخواهی شمرد، ²⁹ چونکه ملزم خواهم شد. پس چرا بیجای حمت بکشم؟ ³⁰ اگر خویشتن را به آب برف غسل دهم، و دستهای خود را به اشنان پاک کنم، ³¹ آنگاه مرا در لجن فرو می بری، و رختهایم مرامکروه می دارد. ³² زیرا که او مثل من انسان نیست که او را جواب بدهم و با هم به محاکمه بیاییم. ³³ در میان ما حکمی نیست که بر هر دوی مادست بگذارد. ³⁴ کاش که عصای خود را از من بردارد، و هیبت او مرا نترساند. ³⁵ آنگاه سخن می گفتم و از او نمی ترسیدم، لیکن من در خود چنین نیستم. **10** «جانم از حیاتم بیزار است. پس ناله خود را روان می سازم و در تلخی جان خود سخن می رانم. ² به خدا می گویم مرا ملزم مساز، و مرا بفهمان که از چه سبب با من منازعت می کنی؟ ³ آیا برای تو نیکو است که ظلم نمایی و عمل دست خود را حقیر شماری، و بر مشورت شریبران بتابی؟ ⁴ آیا تو را چشمان بشر است؟ یا مثل دیدن انسان می بینی؟ ⁵ آیا روزهای تو مثل روزهای انسان است؟ یا سالهای تو مثل روزهای مرد است؟ ⁶ که معصیت مرا تفحص می کنی و برای گناهانم تجسس می نمایی؟ ⁷ اگرچه می دانی که شریر نیستم و از دست تو رهاننده ای نیست. ⁸ «دستهایت مرا جمیع و تمام سرشته است، و مرا آفریده است و آیا مرا هلاک می سازی؟ ⁹ به یادآور که مرا مثل سفال ساختی و آیا مرا به غباربری گردانی؟ ¹⁰ آیا مرا مثل شیر نریختی و مثل پنیر، منجمد نساختی؟ ¹¹ مرا به پوست و گوشت ملبس نمودی و مرا با استخوانها و پیها بافتی. ¹² حیات و احسان به من عطا فرمودی و لطف توروح مرا محافظت نمود. ¹³ اما این چیزها را دردل خود پنهان کردی، و می دانم که اینها در فکرتو بود. ¹⁴ اگر گناه کردم، مرا نشان کردی و مرا از معصیتم میرا نخواهی ساخت. ¹⁵ اگر شریر هستم وای بر من! و اگر عادل هستم سر خود را برنخواهم افراشت، زیرا از اهانت پر هستم و مصیبت خود را می بینم! ¹⁶ و اگر (سرم) برافراشته شود، مثل شیر مرا شکار خواهی کرد و باز عظمت خود را بر من ظاهر خواهی ساخت. ¹⁷ گواهان خود را بر من پی درپی می آوری و غضب خویش را بر من می افزایی و افواج متعاقب یکدیگر به ضد منند. ¹⁸ پس برای چه مرا از رحم بیرون آوردی؟ کاش که جان می دادم و چشمی مرا نمی دید. ¹⁹ پس می بودم، چنانکه نبودم و از رحم مادرم به قبر برده می شدم. ²⁰ آیا روزهایم قلیل نیست؟ پس مرا ترک کن، و از من دست بردار تا اندکی گشاده روشوم، ²¹ قبل از آنکه بروم به جایی که از آن

برنخواهم گشت، به زمین ظلمت و سایه موت! 22 به زمین تاریکی غلیظ مثل ظلمات، زمین سایه موت و بی ترتیب که روشنایی آن مثل ظلمات است.»

صوفر

11 و صوفر نعماتی در جواب گفت: 2 «آیابه کثرت سخنان جواب نباید داد و مردپرگو عادل شمرده شود؟ 3 آیا بیهوده گویی تومردمان را ساکت کند و یا سخریه کنی و کسی تو را خجل نسازد؟ 4 و می گویی تعلیم من پاک است، و من در نظر تو بی گناه هستم. 5 و لیکن کاش که خدا سخن بگوید و لبهای خود را بر تو بگشاید، 6 و اسرار حکمت را برای تو بیان کند. زیرا که درماهیت خود دو طرف دارد. پس بدان که خدا کمتر از گناهانت تو را سزا داده است. 7 آیا عمق های خدا را می توانی دریافت نمود؟ یا به کنه قادرمطلق توانی رسید؟ 8 مثل بلندیهای آسمان است؛ چه خواهی کرد؟ گودتر از هاویه است؛ چه توانی دانست؟ 9 پیمایش آن از جهان طویل تر واز دریا پهن تر است. 10 اگر سخت بگیرد و حبس نماید و به محاکمه دعوت کند کیست که او راممانعت نماید؟ 11 زیرا که بطالت مردم را می داند و شرارت را می بیند اگرچه در آن تامل نکند. 12 و مرد جاهل آنوقت فهیم می شود که بچه خروحشی، انسان متولد شود. 13 اگر تو دل خود راراست سازی و دستهای خود را بسوی او دراز کنی، 14 اگر در دست تو شرارت باشد، آن را ازخود دور کن، و بی انصافی در خیمه های تو ساکن نشود. 15 پس یقین روی خود را بی عیب برخواهی افراشت، و مستحکم شده، نخواهی ترسید. 16 زیرا که مشقت خود را فراموش خواهی کرد، و آن را مثل آب رفته به یاد خواهی آورد، 17 و روزگار تو از وقت ظهر روشن ترخواهد شد، و اگرچه تاریکی باشد، مثل صبح خواهد گشت. 18 و مطمئن خواهی بود چونکه امید داری، و اطراف خود را تجسس نموده، ایمن خواهی خوابید. 19 و خواهی خوابید وترسانندهای نخواهد بود، و بسیاری تو راتملق خواهند نمود. 20 لیکن چشمان شریبان کاهیده می شود و ملجای ایشان از ایشان نابود می گردد و امید ایشان جان کندن ایشان است.»

ایوب

12 پس ایوب در جواب گفت: 2 «به درستی که شما قوم هستید، و حکمت با شما خواهد مرد. 3 لیکن مرا نیز مثل شما فهم هست، و از شما کمتر نیستم. و کیست که مثل این چیزها را نمی داند؟ 4 برای رفیق خود مسخره گردیده ام. کسی که خدا را خوانده است و او رامستجاب فرموده، مرد عادل و کامل، مسخره شده است. 5 در افکار آسودگان، برای مصیبت اهانت است. مهیا شده برای هرکه پایش بلغزد. 6 خیمه های دزدان به سلامت است و آنانی که خدا را غضبناک می سازند ایمن هستند، که خدای خود را در دست خود می آورند.

7 «لیکن الان از بهایم بپرس و تو را تعلیم خواهند داد. و از مرغان هوا و برایت بیان خواهند نمود. 8 یا به زمین سخن بران و تو را تعلیم خواهند داد، و ماهیان دریا به تو خبر خواهند رسانید. 9 کیست که از جمیع این چیزها نمی فهمد که دست خداوند آنها را به جا آورده است، 10 که جان جمیع زندگان در دست وی است، و روح جمیع افراد بشر؟ 11 آیا گوش سخنان رانمی آزماید، چنانکه کام خوراک خود رامی چشد؟ 12 نزد پیران حکمت است، و عمردراز فطانت می باشد. 13 لیکن حکمت و کبریایی نزد وی است. مشورت و فطانت از آن او است. 14 اینک او منهدم می سازد و نمی توان بنا نمود. انسان را می بندد و نمی توان گشود. 15 اینک آبهارا باز می دارد و خشک می شود، و آنها را رهامی کند و زمین را واژگون می سازد. 16 قوت و وجود نزد وی است. فریبنده و فریب خورده از آن او است. 17 مشیران را غارت زده می رباید، و حاکمان را احق می گرداند. 18 بند پادشاهان را می گشاید و در کمر ایشان کمریند می بندد. 19 کاهنان را غارت زده می رباید، و زورآوران راسرنگون می سازد. 20 بلاغت معتمدین را نابودمی گرداند، و فهم پیران را برمی دارد. 21 اهانت رابر نجیبان می ریزد و کمریند مقتدران را سست می گرداند. 22 چیزهای عمیق را از تاریکی منکشف می سازد، و سایه موت را به روشنایی بیرون می آورد. 23 امتها را ترقی می دهد و آنها را هلاک می سازد،

امتها را وسعت می دهد و آنها را جلای وطن می فرماید. 24 عقل روسای قوم های زمین را می رباید، و ایشان را در بیابان آواره می گرداند، جایی که راه نیست. 25 درتاریکی کورانه راه می روند و نور نیست. و ایشان را مثل مستان افتان و خیزان می گرداند.

13 «اینک چشم من همه این چیزها رادیده، و گوش من آنها را شنیده و فهمیده است. 2 چنانکه شما می دانید من هم می دانم. و من کمتر از شما نیستم. 3 لیکن می خواهم با قادر مطلق سخن گویم. و آرزو دارم که با خدا محاجه نمایم. 4 اما شما دروغها جعل می کنید، و جمیع شما طیبیان باطل هستید. 5 کاش که شما به کلی ساکت می شدید که این برای شما حکمت می بود. 6 پس حجت مرابشونید. و دعوی لبهایم را گوش گیرید. 7 آیا برای خدا به بی انصافی سخن خواهید راند؟ و به جهت او با فریب تکلم خواهید نمود؟ 8 آیا برای او طرف داری خواهید نمود؟ و به جهت خدادعوی خواهید کرد؟ 9 آیا نیکو است که او شما راتفتیش نماید؟ یا چنانکه انسان را مسخره می نمایند او را مسخره می سازید. 10 البته شما را توبیخ خواهد کرد. اگر در خفا طرف داری نمایید. 11 آیا جلال او شما را هراسان نخواهد ساخت؟ و هیبت او بر شما مستولی خواهد شد؟ 12 ذکرهای شما، مثل های غبار است. و حصارهای شما، حصارهای گل است.

13 «از من ساکت شوید و من سخن خواهم گفت. و هرچه خواهد، بر من واقع شود. 14 چراگوش خود را با دندانم بگیرم و جان خود را دردستم بنهم؟ 15 اگرچه مرا بکشد، برای او انتظارخواهم کشید. لیکن راه خود را به حضور او ثابت خواهم ساخت. 16 این نیز برای من نجات خواهد شد. زیرا ریاکار به حضور او حاضر نمی شود. 17 بشنوید! سخنان مرا بشنویید. و دعوی من به گوشهای شما برسد. 18 اینک الان دعوی خود رامرتب ساختم. و می دانم که عادل شمرده خواهم شد. 19 کیست که بامن مخاصمه کند؟ پس خاموش شده جان را تسلیم خواهم کرد. 20 فقطدو چیز به من مکن. آنگاه خود را از حضور توپنهان نخواهم ساخت. 21 دست خود را از من دورکن. و هیبت تو مرا هراسان نسازد. 22 آنگاه بخوان و من جواب خواهم داد، یا اینکه من بگویم و مرا جواب بده. 23 خطایا و گناهانم چقدر است؟ تقصیر و گناه مرا به من بشناسان. 24 چرا روی خود را از من می پوشانی؟ و مرا دشمن خودمی شماری؟ 25 آیا برگی را که از باد رانده شده است می گریزانی؟ و کاه خشک را تعاقب می کنی؟ 26 زیرا که چیزهای تلخ را به ضد من می نویسی، و گناهان جوانی ام را نصیب من می سازی. 27 و پایهای مرا در کنده می گذاری، و جمیع راههایم را نشان می کنی و گرد کف پایهایم خط می کشی؛ 28 و حال آنکه مثل چیز گندیده فاسد، و مثل جامه بید خورده هستم.

انسان که از زن زاییده می شود،

14 قلیل الایام و پر از زحمات است. 2 مثل گل می روید و بریده می شود. و مثل سایه می گریزد و نمی ماند. 3 و آیا بر چنین شخص چشمان خود را می گشایی و مرا با خود به محاکمه می آوری؟ 4 کیست که چیز طاهر را از چیز نجس بیرون آورد؟ هیچکس نیست. 5 چونکه روزهایم مقدر است و شماره ماههایم نزد توست و حدی از برایش گذاشته ای که از آن تجاوز نتواند نمود. 6 از او رو بگردان تا آرام گیرد. و مثل مزدور روزهای خود را به انجام رساند.

7 «زیرا برای درخت امیدی است که اگر بریده شود باز خواهد رویید، و رمونهایم نابودنخواهد شد. 8 اگرچه ریشه اش در زمین کهنه شود، و تنه آن در خاک بمیرد. 9 لیکن از بوی آب، رمونه می کند و مثل نهال نو، شاخه ها می آورد. 10 اما مرد می میرد و فاسد می شود و آدمی چون جان را سپارد کجا است؟ 11 چنانکه آنها از دریازایل می شود، و نهرها ضایع و خشک می گردد. 12 همچنین انسان می خوابد و برنمی خیزد، تانیست شدن آسمانها بیدار نخواهند شد و از خواب خود برانگیخته نخواهند گردید. 13 کاش که مرا در هاویه پنهان کنی؛ و تا غضبت فرو نشیند، مرا مستور سازی؛ و برابر زمانی تعیین نمایی تا مرا به یاد آوری. 14 اگر مرد بمیرد باردیگر زنده شود؛ در تمامی روزهای مجاهده خودانتظار خواهم کشید، تا وقت تبدیل من برسد. 15 تو ندا خواهی کرد و من جواب خواهم داد، و به صنعت دست خود

مشتاق خواهی شد. ¹⁶ اما الان قدمهای مرا می‌شماری و آیا برگناه من پاسبانی نمی‌کنی؟ ¹⁷ معصیت من در کیسه مختوم است. و خطای مرا مسدود ساخته‌ای. ¹⁸ به درستی کوهی که می‌افتد فانی می‌شود و صخره از مکانش منتقل می‌گردد. ¹⁹ آب سنگهارا می‌ساید، و سیل‌هایش خاک زمین را می‌برد. همچنین امید انسان را تلف می‌کنی، ²⁰ بر او تا به ابد غلبه می‌کنی، پس می‌رود. روی او را تغییر می‌دهی و او را رها می‌کنی. ²¹ پسرانش به عزت می‌رسند و او نمی‌داند. یا به ذلت می‌افتند و ایشان را به نظر نمی‌آورد. ²² برای خودش فقط جسد او از درد بی‌تاب می‌شود. و برای خودش جان او ماتم می‌گیرد.»

الیفاز

15

پس الیفاز تیمانی در جواب گفت: ² «آیا مرد حکیم از علم باطل جواب دهد؟ و بطن خود را از باد شرقی پر سازد؟ ³ آیا به سخن بی‌فایده مجاجه نماید؟ و به کلماتی که هیچ نفع نمی‌بخشد؟ ⁴ اما تو خدا ترسی را ترک می‌کنی و تقوا را به حضور خدا ناقص می‌سازی. ⁵ زیرا که دهانت، معصیت تو را ظاهر می‌سازد و زبان حیل‌گران را اختیار می‌کنی. ⁶ دهان خودت تو را ملزم می‌سازد و نه من، و لبهایت بر تو شهادت می‌دهد. ⁷ آیا شخص اول از آدمیان زاینده شده‌ای؟ و پیش از تلها به وجود آمده‌ای؟ ⁸ آیا مشورت مخفی خدا را شنیده‌ای و حکمت را بر خود منحصر ساخته‌ای؟ ⁹ چه می‌دانی که ما هم نمی‌دانیم؟ و چه می‌فهمی که نزد ما هم نیست؟ ¹⁰ نزد ما ریش سفیدان و پیران هستند که در روزها از پدر تو بزرگترند. ¹¹ آیا تسلی‌های خدا برای تو کم است و کلام ملایم با تو؟ ¹² چرا دلت تو را می‌رباید؟ و چرا چشمانت را بر هم می‌زنی ¹³ که روح خود را به ضد خدا بر می‌گردانی، و چنین سخنان را از دهانت بیرون می‌آوری؟ ¹⁴ «انسان چیست که پاک باشد، و مولود زن که عادل شمرده شود؟ اینک بر مقدسان خود اعتماد ندارد، و آسمانها در نظرش پاک نیست. ¹⁵ پس از طریق اولی انسان مکروه و فاسد که شرارت را مثل آب می‌نوشد. ¹⁶ من برای تو بیان می‌کنم پس مرا بشنو. و آنچه دیده‌ام حکایت می‌نمایم. ¹⁷ که حکیمان آن را از پدران خود روایت کردند و مخفی نداشتند، ¹⁸ که به ایشان به تنهایی زمین داده شد، و هیچ غریبی از میان ایشان عبور نکرد، ²⁰ شریز در تمامی روزهایش مبتلای درد است. و سالهای شمرده شده برای مرد ظالم مهیا است. ²¹ صدای ترسها در گوش وی است. در وقت سلامتی تاراج کننده بر وی می‌آید. ²² باور نمی‌کند که از تاریکی خواهد برگشت و شمشیر برای او مراقب است. ²³ برای نان می‌گردد و می‌گوید کجاست. و می‌داند که روز تاریکی نزد او حاضر است. ²⁴ تنگی و ضیق او رامی ترساند، مثل پادشاه مهبای جنگ بر او غلبه می‌نماید. ²⁵ زیرا دست خود را به ضد خدا دراز می‌کند و بر قادر مطلق تکبر می‌نماید. ²⁶ با گردن بلند بر او تاخت می‌آورد، با گل میخهای سخت سپر خویش، ²⁷ چونکه روی خود را به پیه پوشانیده، و کمر خود را با شحم ملبس ساخته است. ²⁸ و در شهرهای ویران و خانه‌های غیرمسکون که نزدیک به خراب شدن است ساکن می‌شود. ²⁹ او غنی نخواهد شد و دولت‌ش پایدار نخواهد ماند، و املاک او در زمین زیاد نخواهد گردید. ³⁰ از تاریکی رها نخواهد شد، و آتش، شاخه‌هایش را خواهد خشکانید، و به نفخه دهان او زائل خواهد شد. ³¹ به بطالت توکل ننماید و خود را فریب ندهد، والا بطالت اجرت او خواهد بود. ³² قبل از رسیدن و قتش تمام ادا خواهد شد و شاخه او سبز نخواهد ماند. ³³ مثل مو، غوره خود را خواهد افشاند، و مثل زیتون، شکوفه خود را خواهد ریخت، ³⁴ زیرا که جماعت ریاکاران، بی‌کس خواهند ماند، و خیمه‌های رشوه خواران را آتش خواهد سوزانید. ³⁵ به شقاوت حامله شده، معصیت را می‌زاینند و شکم ایشان فریب را آماده می‌کند.»

ایوب

16

پس ایوب در جواب گفت: ² «بسیار چیزها مثل این شنیدم. تسلی دهندگان مزاحم همه شما هستند. ³ آیا سخنان باطل را انتها نخواهد شد؟ و کیست که تو را به جواب دادن تحریک می‌کند؟ ⁴ من نیز مثل شما می‌توانستم بگویم، اگر جان شما در جای جان من می‌بود، و

17 «روح من تلف شده، و روزهایم تمام گردیده، و قبر برای من حاضر است. ² به درستی که استهزاکنندگان نزد منند، و چشم من در منازعت ایشان دائم می‌ماند. ³ الان گرو بده و به جهت من نزد خود ضامن باش. والا کیست که به من دست دهد؟ ⁴ چونکه دل ایشان را از حکمت منع کرده‌ای، بنابراین ایشان را بلند نخواهی ساخت. ⁵ کسی که دوستان خود را به تاراج تسلیم کند، چشمان فرزندانش تار خواهد شد. ⁶ مرا ندامت‌ها مثل ساخته است، و مثل کسی که بر رویش آب دهان اندازند شده‌ام. ⁷ چشم من از غصه گاهیده شده است، و تمامی اعضايم مثل سایه گردیده. ⁸ راستان به سبب این، حیران می‌مانند و صالحان خویشتن را بر ریاکاران برمی‌انگیزانند. ⁹ لیکن مرد عادل به طریق خود متمسک می‌شود، و کسی که دست پاک دارد، در قوت ترقی خواهد نمود. ¹⁰ «اما همه شما برگشته، الان بیایید و در میان شما حکیمی نخواهم یافت. ¹¹ روزهای من گذشته، و قصدهای من و فکرهای دلم منقطع شده است. ¹² شب را به روز تبدیل می‌کنند و با وجود تاریکی می‌گویند روشنایی نزدیک است. ¹³ وقتی که امید دارم هاویه خانه من می‌باشد، و بستر خود را در تاریکی می‌گسترانم، ¹⁴ و به هلاکت می‌گویم تو پدر من هستی و به کرم که تومادر و خواهر من می‌باشی. ¹⁵ پس امید من کجاست؟ و کیست که امید مرا خواهد دید؟ ¹⁶ تابندهای هاویه فرو می‌رود، هنگامی که با هم در خاک نزول (نماییم).»

بلد

18

پس بلد شوحی در جواب گفت: ² «تابه کی برای سخنان، دامها می‌گسترانید؟ تفکر کنید و بعد از آن تکلم خواهیم نمود. ³ چرا مثل بهایم شمرده شویم؟ و در نظر شما نجس نماییم؟ ⁴ ای که در غضب خود خویشتن را پاره می‌کنی، آیا به خاطر تو زمین متروک شود، یا صخره از جای خود منتقل گردد؟ ⁵ البته روشنایی شریران خاموش خواهد شد، و شعله آتش ایشان نور نخواهد داد. ⁶ در خیمه اوروشنایی به تاریکی مبدل می‌گردد، و چراغش بر او خاموش خواهد شد. ⁷ قدمهای قوتش تنگ می‌شود. و مشورت خودش او را به زیر خواهد افکند. ⁸ زیرا به پایهای خود در دام خواهد افتاد، و به روی تلها راه خواهد رفت. ⁹ تله پاشنه او را خواهد گرفت. و دام، او را به زور نگاه خواهد داشت. ¹⁰ دام برایش در زمین پنهان شده است، و تله برایش در راه. ¹¹ ترسها از هر طرف او

6 اگرچه شوکت اوتا به آسمان بلند شود، و سر خود را تا به فلک برافرازد. 7 لیکن مثل فضله خود تا به ابد هلاک خواهد شد، و بینندگانش خواهند گفت: کجاست؟ 8 مثل خواب، می‌پرد و یافت نمی‌شود. و مثل رویای شب، او را خواهند گریزانید. 9 چشمی که او را دیده است دیگر نخواهد دید، و مکانش باز بر او نخواهد نگریست. 10 فرزندانش نزد فقیران تذلّل خواهند کرد، و دستهای دولت او را پس خواهد داد. 11 استخوانهایش از جوانی پر است، لیکن همراه او در خاک خواهد خوابید. 12 اگرچه شرارت در دهانش شیرین باشد، و آن را زیر زبانش پنهان کند. 13 اگرچه او را دریغ دارد از دست نهد، و آن را در میان کام خود نگاه دارد. 14 لیکن خوراک او در احشایش تبدیل می‌شود، و در اندروزش زهرمار می‌گردد. 15 دولت را فرو برده است و آن را قی خواهد کرد، و خدا آن را از شکمش بیرون خواهد نمود. 16 او زهر مارها را خواهد مکید، و زبان افعی او را خواهد کشت. 17 بر رودخانه‌ها نظر نخواهند کرد، بر نهرها و جویهای شهد و شیر. 18 ثمره زحمت خود را رد کرده، آن را فرو خواهد برد، و برحسب دولتی که کسب کرده است، شادی نخواهد نمود. 19 زیرا فقیران را زبون ساخته و ترک کرده است. پس خانه‌ای را که دزدیده است، بنا نخواهد کرد.

20 «زیرا که در حرص خود قناعت را ندانست. پس از نفایس خود، چیزی استرداد نخواهد کرد.

21 چیزی نمانده است که نخورده باشد. پس بر خورداری او دوام نخواهد داشت. 22 هنگامی که دولت او بی‌نهایت گردد، در تنگی گرفتار می‌شود، و دست همه ذلیلان بر او استیلا خواهد یافت. 23 در وقتی که شکم خود را پر می‌کند، خدا حدت خشم خود را بر او خواهد فرستاد، و حینی که می‌خورد آن را بر او خواهد بارانید. 24 از اسلحه آهنین خواهد گریخت و کمان برنجین، او را خواهد سفت. 25 آن رامی کشد و از جسدش بیرون می‌آید، و پیکان براق از زهره‌اش درمی‌رود و ترسها بر او استیلامی یابد. 26 تمامی تاریکی برای ذخایر او نگاه داشته شده است. و آتش ندیده آنها را خواهد سوزانید، و آنچه را که در چادرش باقی است، خواهد خورد. 27 آسمانها عصیانش را مکشوف خواهد ساخت، و زمین به ضد او خواهد برخاست. 28 محصول خانه‌اش زایل خواهد شد، و در روز غضب او نابود خواهد گشت. 29 این است نصیب مرد شریر از خدا و میراث مقرر او از قادر مطلق.»

ایوب

21 پس ایوب در جواب گفت: 2 «بشنوید، کلام مرا بشنوید. و این، تسلی شما باشد. 3 با من تحمل نمایید تا بگویم، و بعد ازگفتم استهزا نمایید. 4 و اما من، آیا شکایتم زندانسان است؟ پس چرا بی‌صبر نباشم؟ 5 به من توجه کنید و تعجب نمایید، و دست به دهان بگذارید. 6 هرگاه به یاد می‌آورم، حیران می‌شوم. و لرزه جسد مرا می‌گیرد. 7 چرا شریران زنده می‌مانند، پیر می‌شوند و در توانایی قوی می‌گردند؟ 8 ذریت ایشان به حضور ایشان، با ایشان استوار می‌شوند و اولاد ایشان در نظرایشان. 9 خانه‌های ایشان، از ترس ایمن می‌باشد و عصای خدا بر ایشان نمی‌آید. 10 گاو نر ایشان جماع می‌کند و خطا نمی‌کند و گاو ایشان می‌زاید و سقط نمی‌نماید. 11 بچه‌های خود را مثل گله بیرون می‌فرستند و اطفال ایشان رقص می‌کنند. 12 با دف و عود می‌سرایند، و با صدای نای شادی می‌نمایند. 13 روزهای خود را در سعادت‌مندی صرف می‌کنند، و به لحظه‌ای به هواهی فرودمی‌روند. 14 و به خدا می‌گویند: از ما دور شو زیرا که معرفت طریق تو را نمی‌خواهیم. 15 قادر مطلق کیست که او را عبادت نماییم، و ما را چه فایده که از او استدعا نماییم. 16 اینک سعادت‌مندی ایشان در دست ایشان نیست. کاش که مشورت شریران از من دور باشد. 17 «بسا چراغ شریران خاموش می‌شود و ذلت ایشان به ایشان می‌رسد، و خدا در غضب خود دردها را نصیب ایشان می‌کند. 18 مثل سفال پیش روی باد می‌شوند و مثل کاه که گردبادپراکنده می‌کند. 19 خدا گناهش را برای فرزندانش ذخیره می‌کند، و او را مکافات می‌رساند و خواهد دانست. 20 چشمانش هلاکت او را خواهد دید، و از خشم قادر مطلق خواهد نوشید. 21 زیرا که بعد از او در خانه‌اش او را چه شادی خواهد بود، چون عد

راهراسان می‌کند، و به او چسبیده، وی رامی‌گریزانند. 12 شقاوت، برای او گرسنه است، و ذلت، برای لغزیدن او حاضر است. 13 اعضای جسد او را می‌خورد. نخست زاده موت، جسد او را می‌خورد. 14 آنچه بر آن اعتماد می‌داشت، از خیمه او ربوده می‌شود، و خود او نزد پادشاه ترسها رانده می‌گردد. 15 کسانی که از وی نباشند در خیمه او ساکن می‌گردند، و گوگرد بر مسکن او پاشیده می‌شود. 16 ریشه‌هایش از زیرمی‌خشکد، و شاخه‌اش از بالا بریده خواهد شد. 17 یادگار او از زمین نابود می‌گردد، و در کوچه‌ها اسم نخواهد داشت. 18 از روشنایی به تاریکی رانده می‌شود. و او را از ربع مسکون خواهند گریزانید. 19 او را در میان قومش نه اولاد و نه ذریت خواهد بود، و در ماوای او کسی باقی نخواهد ماند. 20 متاخرین از روزگارش متحیر خواهند شد، چنانکه بر متقدمین، ترس مستولی شده بود. 21 به درستی که مسکن‌های شریران چنین می‌باشد، و مکان کسی که خدا رانمی‌شناسد مثل این است.»

ایوب

19 پس ایوب در جواب گفت: 2 «تا به کی جان مرا می‌رنجانید؟ و مرا به سخنان خود فرسوده می‌سازید؟ 3 این ده مرتبه است که مرا مذمت نمودید، و خجالت نمی‌کشید که با من سختی می‌کنید؟ 4 و اگر فی الحقیقه خطا کرده‌ام، خطای من نزد من می‌ماند. 5 اگر فی الواقع بر من تکبر نمایید و عار مرا بر من اثبات کنید، 6 پس بدانید که خدا دعوی مرا منحرف ساخته، و به دام خود مرا احاطه نموده است. 7 اینک از ظلم، تضرع می‌نمایم و مستجاب نمی‌شوم و استغاثه می‌کنم و دادرسی نیست. 8 طریق مرا حصارنموده است که از آن نمی‌توانم گذشت و بر راههای من تاریکی را گذارده است. 9 جلال مرا از من کنده است و تاج را از سر من برداشته، 10 مرا از هر طرف خراب نموده، پس هلاک شدم. و مثل درخت، ریشه امید مرا کنده است. 11 غضب خود را بر من افروخته، و مرا یکی از دشمنان خودشمرده است. 12 فوجهای او با هم می‌آیند و راه خود را بر من بلند می‌کنند و به اطراف خیمه من اردو می‌زنند.

13 «برادرانم را از نزد من دور کرده است و آشنایانم از من بالکل بیگانه شده‌اند. 14 خویشانم مرا ترک نموده و آشنایانم مرا فراموش کرده‌اند. 15 نزیلان خانه‌ام و کنیزانم مرا غریب می‌شمارند، و در نظر ایشان بیگانه شده‌ام. 16 غلام خود را صدا می‌کنم و مرا جواب نمی‌دهد، اگرچه او را به دهان خود التماس بکنم. 17 نفس من نزد زعم مکره شده است و تضرع من نزد اولاد رحم مادرم. 18 بچه‌های کوچک نیز مرا حقیر می‌شمارند و چون برمی‌خیزم به ضد من حرف می‌زنند. 19 همه اهل مشورتم از من نفرت می‌نمایند، و کسانی را که دوست می‌داشتم از من برگشته‌اند. 20 استخوانم به پوست و گوشت چسبیده است، و با پوست دندانهای خود خلاصی یافته‌ام. 21 بر من ترحم کنید! ترحم کنید شما ای دوستانم! زیرا دست خدا مرا لمس نموده است. 22 چرا مثل خدا بر من جفا می‌کنید و از گوشت من سیر نمی‌شوید. 23 کاش که سخنانم الان نوشته می‌شد! کاش که در کتابی ثبت می‌گردید، 24 و با قلم آهنین و سرب بر صخره‌ای تا به ابد کنده می‌شد! 25 و من می‌دانم که ولی من زنده است، و در ایام آخر، بر زمین خواهد برخاست. 26 و بعد از آنکه این پوست من تلف شود، بدون جسد من نیز خدا را خواهم دید. 27 و من او را برای خود خواهم دید. و چشمان من بر او خواهد نگریست و نه چشم دیگری. اگرچه گرده‌هایم در اندرونم تلف شده باشد. 28 اگر بگویند چگونه بر او جفا نماییم و حال آنگاه اصل امر در من یافت می‌شود. 29 پس از شمشیر بترسید، زیرا که سزاهای شمشیر غضبناک است، تا دانسته باشید که داوری خواهد بود.»

صوفر

20 پس صوفر نعماتی در جواب گفت: 2 «از این جهت فکرهایم مرا به جواب دادن تحریک می‌کند و به این سبب، من تعجیل می‌نمایم. 3 سرزنش تو بیخ خود را شنیدم، و از فطانت روح من مرا جواب می‌دهد. 4 آیا این را از قدیم ندانسته‌ای، از زمانی که انسان بر زمین قرارداده شد، 5 که شادی شریران، اندک زمانی است، و خوشی ریاکاران، لحظه‌ای؟

می‌دادم، و دهان خود را از حجت‌ها پر می‌ساختم.⁵ سخنانی را که در جواب من می‌گفت می‌دانستم، و آنچه را که به من می‌گفت می‌فهمیدم.⁶ آیا به عظمت قوت خود با من مخاصمه می‌نمود؟ حاشا! بلکه به من التفات می‌کرد.⁷ آنگاه مرد راست با اومحاجه می‌نمود و از داور خود تا به ابد نجات می‌یافتم.⁸ اینک به طرف مشرق می‌روم و اویافت نمی‌شود و به طرف مغرب و او را نمی‌بینم.⁹ به طرف شمال جایی که او عمل می‌کند، و او رامشاهده نمی‌کنم. و او خود را به طرف جنوب می‌پوشاند و او را نمی‌بینم،¹⁰ زیرا او طریقی را که می‌روم می‌داند و چون مرا می‌آزماید، مثل طلا بیرون می‌آیم.¹¹ پایم اثر اقدام او را گرفته است و طریق او را نگاه داشته، از آن تجاوز نمی‌کنم.¹² از فرمان لبهای وی برنگشتم و سخنان دهان او را زیاد از رزق خود ذخیره کردم.¹³ لیکن او واحد است و کیست که او را برگرداند؟ و آنچه دل او می‌خواهد، به عمل می‌آورد.¹⁴ زیرا آنچه را که بر من مقدر شده است بجا می‌آورد، و چیزهای بسیار مثل این نزد وی است.¹⁵ از این جهت از حضور او هراسان هستم، و چون تفکر می‌نمایم از او می‌ترسم،¹⁶ زیرا خدا دل مرا ضعیف کرده است، و قادر مطلق مرا هراسان گردانیده.¹⁷ چونکه پیش از تاریکی منقطع نشدم، و ظلمت غلیظ را از نزد من نپوشانید.

24 «چونکه زمانها از قادر مطلق مخفی نیست. پس چرا عارفان او ایام او را ملاحظه نمی‌کنند؟² بعضی هستند که حدود را منتقل می‌سازند و گله‌ها را غصب نموده، می‌چرانند.³ الاغهای یتیمان را می‌رانند و گاویوه‌زنان را به گرو می‌گیرند.⁴ فقیران را از راه منحرف می‌سازند، و مسکینان زمین جمع خویشتن را پنهان می‌کنند.⁵ اینک مثل خرو وحشی به جهت کار خود به بیابان بیرون رفته، خوراک خود را می‌جویند و صحرا به ایشان نان برای فرزندان ایشان می‌رساند.⁶ علوفه خود را در صحرا درو می‌کنند و تاکستان شریران را خوشه چینی می‌نمایند.⁷ برهنه و بی‌لباس شب رابه‌سر می‌برند و در سرما پوششی ندارند.⁸ از باران کوهها تر می‌شوند و از عدم پناهگاه، صخره‌ها را در بغل می‌گیرند⁹ و کسانی هستند که یتیم را از پستان می‌ربایند و از فقیر گرو می‌گیرند.¹⁰ پس ایشان بی‌لباس و برهنه راه می‌روند و بافه‌ها را برمی‌دارند و گرسنه می‌مانند.¹¹ در دروازه‌های آنها روغن می‌گیرند و چرخشت آنها را پایمال می‌کنند و تشنه می‌مانند.¹² از شهرآباد، نعره می‌زنند و جان مظلومان استغاثه می‌کند. اما خدا حماقت آنها را به نظر نمی‌آورد.¹³ «و دیگرانند که از نور متمدند و راه آن رانمی‌دانند. و در طریق‌هایش سلوک نمی‌نمایند.

¹⁴ قاتل در صبح برمی‌خیزد و فقیر و مسکین رامی‌کشد. و در شب مثل دزد می‌شود.¹⁵ چشم زناکار نیز برای شام انتظار می‌کشد و می‌گوید که چشمی مرا نخواهد دید، و بر روی خود پرده می‌کشد.¹⁶ در تاریکی به خانه‌ها نقب می‌زنند و در روز، خویشتن را پنهان می‌کنند و روشنایی رانمی‌دانند،¹⁷ زیرا صبح برای جمیع ایشان مثل سایه موت است، چونکه ترسهای سایه موت رامی‌دانند.¹⁸ آنها بر روی آنها سبک‌اند و نصیب ایشان بر زمین ملعون است، و به راه تاکستان مراجعت نمی‌کنند.¹⁹ چنانکه خشکی و گرمی آب برف را نابود می‌سازد، همچنین هابویه خطاکاران را.²⁰ رحم (مادرش) او را فراموش می‌نماید و کرم، او را نوش می‌کند. و دیگر مذکور نخواهد شد، و شرارت مثل درخت بریده خواهد شد.²¹ زن عاقر را که نمی‌زاید می‌بلعد و به زن بیوه احسان نمی‌نماید،²² و اما خدا جباران را به قوت خود محفوظ می‌دارد. برمی‌خیزند اگرچه امید زندگی ندارند،²³ ایشان را اطمینان می‌بخشد و بر آن تکیه می‌نمایند، اما چشمان او بر راههای ایشان است.²⁴ اندک زمانی بلندی شوند، پس نیست می‌گردند و پست شده، مثل سایرین برده می‌شوند و مثل سر سنبله‌ها بریده می‌گردند،²⁵ و اگر چنین نیست پس کیست که مرا تکذیب نماید و کلام مرا ناچیز گرداند؟»

بلد

25 پس بلد شوحی در جواب گفت:² «سلطنت و هیبت از آن اوست و سلامتی را در مکان‌های بلند خود ایجاد می‌کند.³ آیا افواج او

ماهایش منقطع شود؟²² آیا خدا را علم توان آموخت؟ چونکه او بر اعلی‌علیین داوری می‌کند.²³ یکی در عین قوت خود می‌میرد، در حالی که بالکل در امنیت و سلامتی است.²⁴ قذحهای او پر از شیر است، و مغز استخوانش تر و تازه است.²⁵ و دیگری در تلخی جان می‌میرد و از نیکویی هیچ لذت نمی‌برد.²⁶ اینها باهم در خاک می‌خوابند و کرهها ایشان را می‌پوشانند.²⁷ اینک افکار شما رامی‌دانم و تدبیراتی که ناحق بر من می‌اندیشید.²⁸ زیرا می‌گویید کجاست خانه امیر، و خیمه‌های مسکن شریران؟²⁹ آیا از راه گذریان نپرسیدید؟ و دلایل ایشان را انکار نمی‌توانید نمود،³⁰ که شریران برای روز ذلت نگاه داشته می‌شوند و در روز غضب، بیرون برده می‌گردند.³¹ کیست که راهش را پیش رویش بیان کند، و جزای آنچه را که کرده است به او برساند؟³² که آخر او را به قبر خواهند برد، و بر مزار او نگهبانی خواهند کرد.³³ کلوخهای وادی برایش شیرین می‌شود و جمیع آدمیان در عقب او خواهند رفت، چنانکه قبل از او بی‌شماره رفته‌اند.³⁴ پس چگونه مراتسلی باطل می‌دهید که در جوابهای شما محض خیانت می‌ماند!»

الیفاز

22 پس الیفاز تیمانی در جواب گفت:² «آیا مرد به خدا فایده برساند؟ البته مرد دانا برای خویشتن مفید است.³ آیا اگر تو عادل باشی، برای قادر مطلق خوشی رخ می‌نماید؟ یا اگر طریق خود را راست سازی، او رافایده می‌شود؟⁴ آیا به سبب ترس تو، تو را توبیخ می‌نماید؟ یا با تو به محاکمه داخل خواهد شد؟⁵ آیا شرارت تو عظیم نیست و عصبان تو بی‌انتهایی،⁶ چونکه از برادران خود بی‌سبب گرو گرفتی و لباس برهنگان را کندی،⁷ به تشنگان آب ننوشانیدی، و از گرسنگان نان دریغ داشتی؟⁸ امامرد جبار، زمین از آن او می‌باشد و مرد عالیجاه، در آن ساکن می‌شود.⁹ بیوه‌زنان را تهی دست رد نمودی، و بازوهای یتیمان شکسته گردید.¹⁰ بنابراین دامها تو را احاطه می‌نماید و ترس، ناگهان تو را مضطرب می‌سازد.¹¹ یا تاریکی که آن را نمی‌بینی و سیلابها تو را می‌پوشانند.¹² آیا خدا مثل آسمانها بلند نیست؟ و سر ستارگان را بنگر چگونه عالی هستند.¹³ و تو می‌گویی خداچه می‌داند و آیا از تاریکی غلیظ داوری توان نمود؟¹⁴ ابرها ستر اوست پس نمی‌بیند، و برداپیره افلاک می‌خرامد.¹⁵ آیا طریق قدما را نشان کردی که مردمان شریر در آن سلوک نمودند،¹⁶ که قبل از زمان خود ربوده شدند، و اساس آنها مثل نهر ریخته شد¹⁷ که به خدا گفتند: از ما دور شو و قادر مطلق برای ما چه تواند کرد؟¹⁸ و حال آنگاه او خانه‌های ایشان را از چیزهای نیکو پراساخت. پس مشورت شریران از من دور شود.

¹⁹ «عادلان چون آن را ببینند، شادی خواهند نمود و بی‌گناهان بر ایشان استهزا خواهند کرد.²⁰ آیا مقاومت کنندگان ما منقطع نشدند؟ و آتش بقیه ایشان را نسوزانید؟²¹ پس حال با او انس بگیر و سالم باش. و به این منوال نیکویی به تو خواهد رسید.²² تعلیم را از دهانش قبول نما، و کلمات او را در دل خود بنه.²³ اگر به قادر مطلق بازگشت نمایی، بنا خواهی شد. و اگر شرارت را از خیمه خود دور نمایی²⁴ و اگر گنج خود را در خاک و طلای اوفیر را در سنگهای نهرها بگذاری،²⁵ آنگاه قادر مطلق گنج تو و نقره خالص برای تو خواهد بود،²⁶ زیرا در آنوقت از قادر مطلق تلذذ خواهی یافت، و روی خود را به طرف خدا برخواهی افراشت.²⁷ نزد او دعا خواهی کرد و او تو را اجابت خواهد نمود، و نذرهای خود را ادا خواهی ساخت.²⁸ امری را جزم خواهی نمود و برایت برقرار خواهد شد، و روشنایی بر راههایت خواهد تابید.²⁹ وقتی که ذلیل شونی، خواهی گفت: رفعت باشد، و فروتنان را نجات خواهد داد.³⁰ کسی را که بی‌گناه نباشد خواهد رهانید، و به پاکی دستهای تو رهانیده خواهد شد.»

ایوب

23 پس ایوب در جواب گفت:² «امروز نیز شکایت من تلخ است، و ضرب من از ناله من سنگینتر.³ کاش می‌دانستم که او را کجا یابم، تا آنکه نزد کرسی او بیایم.⁴ آنگاه دعوی خود را به حضور وی ترتیب

شمرده می‌شود و کیست که نور او بر وی طلوع نمی‌کند؟⁴ پس انسان چگونه نزد خدا عادل شمرده شود؟ و کسی که از زن زاییده شود، چگونه پاک باشد؟⁵ اینک ماه نیز روشنائی ندارد و ستارگان در نظر او پاک نیستند.⁶ پس چندمرتبه زیاده انسان که مثل خزنده زمین و بنی آدم که مثل کرم می‌باشد.»

ایوب

26 پس ایوب در جواب گفت:² «شخص بی‌قوت را چگونه اعانت کردی؟ و بازوی ناتوان را چگونه نجات دادی؟³ شخص بی‌حکمت را چه نصیحت نمودی؟ و حقیقت امر را به فراوانی اعلام کردی!⁴ برای که سخنان را بیان کردی؟ و نفخه کیست که از تو صادر شد؟⁵ ارواح مردگان می‌لرزند، زیر آنها وساکنان آنها.⁶ هاویه به حضور او عریان است، وابدون را ستی نیست.⁷ شمال را بر جو پهن می‌کند، و زمین را بر نیستی آویزان می‌سازد.⁸ آنها را در ابرهای خود می‌بندد، پس ابر، زیر آنها چاک نمی‌شود.⁹ روی تخت خود رامحجوب می‌سازد و ابرهای خویش را پیش آن می‌گستراند.¹⁰ به اطراف سطح آنها حد می‌گذارد تا کران روشنائی و تاریکی.¹¹ ستونهای آسمان متزلزل می‌شود و از عتاب او حیران می‌ماند.¹² به قوت خود دریا را به تلاطم می‌آورد، و به فهم خویش رهب را خرد می‌کند.¹³ به روح او آسمانها زینت داده شد، و دست او مار تیز رو راست.¹⁴ اینک اینها حواشی طریق های او است. و چه آواز آهسته‌ای درباره او می‌شنویم، لکن رعد جبروت او را کیست که بفهمد؟»

27 و ایوب دیگر باره مثل خود را آورده، گفت:² «به حیات خدا که حق مآبرداشته و به قادر مطلق که جان مرا تلخ نموده است.³ که مادامی که جانم در من باقی است و نفخه خدا در بینی من می‌باشد،⁴ یقین لبهایم به بی‌انصافی تکلم نخواهد کرد، و زبانم به فریب تنطق نخواهد نمود.⁵ حاشا از من که شما را تصدیق نمایم، و تا بمیرم کاملیت خویش را از خود دور نخواهم ساخت.⁶ عدالت خود را قایم نگاه می‌دارم و آن را ترک نخواهم نمود، و دلم تازنده باشم، مرا مذمت نخواهد کرد.⁷ دشمن من مثل شریر باشد، و مقاومت کنندگانم مثل خطاکاران.⁸ زیرا امید شریر چیست هنگامی که خدا او را منقطع می‌سازد؟ و حینی که خدا جان او را می‌گیرد؟⁹ آیا خدا فریاد او را خواهد شنید، هنگامی که مصیبت بر او عارض شود؟¹⁰ آیا درقادر مطلق تلذذ خواهد یافت، و در همه اوقات از خدا مسالت خواهد نمود؟»

11 «شما را درباره دست خدا تعلیم خواهد دادو از اعمال قادر مطلق چیزی مخفی نخواهم داشت.¹² اینک جمیع شما این را ملاحظه کرده‌اید، پس چرا بالکل باطل شده‌اید.¹³ این است نصیب مرد شریر از جانب خدا، و میراث ظالمان که آن را از قادر مطلق می‌یابند.¹⁴ اگر فرزندان بسیار شوند شمشیر برای ایشان است، و ذریت او از نان سیر نخواهند شد.¹⁵ بازماندگان او از وبا دفن خواهند شد، و بیوه‌زنانش گریه خواهند کرد.¹⁶ اگرچه نقره را مثل غبار اندوخته کند، و لباس را مثل گل آماده سازد.¹⁷ او آماده می‌کند لیکن مرد عادل آن را خواهد پوشید، و صالحان نقره او را تقسیم خواهند نمود.¹⁸ خانه خود را مثل بید بنا می‌کند، و مثل سایبانی که دشتیان می‌سازد¹⁹ او دولت مند می‌خواهد اما دفن خواهد شد. چشمان خود را می‌گشاید و نیست می‌باشد.²⁰ ترسها مثل آب او را فرو می‌گیرد، و گردباد او را در شب می‌ریاید.²¹ باد شرقی او را برمی‌دارد و نابود می‌شود و او را از مکانش دور می‌اندازد،²² زیرا (خدا) بر او تیر خواهد انداخت و شفقت نخواهد نمود. اگرچه اومی خواهد از دست وی فرار کرده، بگریزد.²³ مردم کفهای خود را بر او بهم می‌زنند و او را از مکانش صفر زده، بیرون می‌کنند.

28 «یقین برای نقره معدنی است، و به جهت طلا جایی است که آن را قال می‌گذارند.² آهن از خاک گرفته می‌شود و مس از سنگ گداخته می‌گردد.³ مردم برای تاریکی حدمی گذارند و تا نهایت تمام تفحص می‌نمایند، تا به سنگهای ظلمت غلیظ و سایه موت.⁴ کانی دور از ساکنان زمین می‌کنند، از راه گذریان فراموش می‌شوند و دور از مردمان آویخته شده، به هر طرف متحرک می‌گردند.⁵ از زمین نان بیرون می‌آید، و ژرفیابیش مثل آتش سرنگون می‌شود.⁶ سنگهای مکان یاقوت کیود است.

30 «اما الان کسانی که از من خردسالترند بر من استهزا می‌کنند، که کراهت می‌داشتم از اینکه پدران ایشان را با سگان گله خود بگذارم.² قوت دستهای ایشان نیز برای من چه فایده داشت؟ کسانی که توانایی ایشان ضایع شده بود،³ از احتیاج و قحطی بی‌تاب شده، زمین خشک را در ظلمت خرابی و ویرانی می‌خاییدند.⁴ خبازی را در میان بوته‌ها می‌چیدند، و ریشه شورگیاه نان ایشان بود.⁵ از میان (مردمان) رانده

29 و ایوب باز مثل خود را آورده، گفت:² «کاش که من مثل ماههای پیش می‌بودم و مثل روزهایی که خدا مرا در آنها نگاه می‌داشت.

3 خیمه‌های من می‌ماند.⁵ وقتی که قادر مطلق هنوز با من می‌بود، و فرزندانم به اطراف من می‌بودند.⁶ حینی که قدمهای خود را باکره می‌شستم و صخره، نهرهای روغن را برای من می‌ریخت.⁷ چون به دروازه شهر بیرون می‌رفتم و کرسی خود را در چهار سوق حاضر می‌ساختم.⁸ جوانان مرا دیده، خود را مخفی می‌ساختند، و پیران برخاسته، می‌ایستادند.⁹ سروران از سخن گفتن بازمی‌ایستادند، و دست به دهان خود می‌گذاشتند.¹⁰ آواز شریفان ساکت می‌شد و زبان به کام ایشان می‌چسبید.¹¹ زیرا گویی که مرا می‌شنید، مرا خوشحال می‌خواند و چشمی که مرا می‌دید، برایم شهادت می‌داد.

12 زیرا فقیری که استغاثه می‌کرد او را می‌رهانیدم، و یتیمی که نیز معاون نداشت.¹³ برکت شخصی که در هلاکت بود، به من می‌رسید و دل بیوه‌زن را خوش می‌ساختم.¹⁴ عدالت را پوشیدم و مرا ملبس ساخت، و انصاف من مثل ردا و تاج بود.¹⁵ من به جهت کوران چشم بودم، و به جهت لنگان پای.¹⁶ برای مسکینان پدر بودم، و دعوائی را که نمی‌دانستم، تفحص می‌کردم.¹⁷ دندانهای آسیای شریر را می‌شکستم و شکار را از دندانهایم می‌ربودم.¹⁸ «و می‌گفتم، در آشیانه خود جان خواهم سپرد و ایام خویش را مثل عنقا طویل خواهم ساخت.¹⁹ ریشه من به سوی آنها کشیده خواهد گشت، و شبنم بر شاخه هایم ساکن خواهد شد.²⁰ جلال من در من تازه خواهد شد، و کمانم در دستم نو خواهد ماند.²¹ مرا می‌شنیدند و انتظار می‌کشیدند، و برای مشورت من ساکت می‌مانندند.²² بعد از کلام من دیگر سخن نمی‌گفتند و قول من بر ایشان فرو می‌چکید.²³ و برای من مثل باران انتظار می‌کشیدند و دهان خویش را مثل باران آخرین باز می‌کردند.²⁴ اگر بر ایشان می‌خندیدم باور نمی‌کردند، و نور چهره مرا تاریک نمی‌ساختند.²⁵ راه را برای ایشان اختیار کرده، به ریاست می‌نشستم، و در میان لشکر، مثل پادشاه ساکن می‌بودم، و مثل کسی که نوحه‌گران را تسلی می‌بخشد.

30 «و اما الان کسانی که از من خردسالترند بر من استهزا می‌کنند، که کراهت می‌داشتم از اینکه پدران ایشان را با سگان گله خود بگذارم.² قوت دستهای ایشان نیز برای من چه فایده داشت؟ کسانی که توانایی ایشان ضایع شده بود،³ از احتیاج و قحطی بی‌تاب شده، زمین خشک را در ظلمت خرابی و ویرانی می‌خاییدند.⁴ خبازی را در میان بوته‌ها می‌چیدند، و ریشه شورگیاه نان ایشان بود.⁵ از میان (مردمان) رانده

می‌شدند. از عقب ایشان مثل دزدان، هیاهومی کردند.⁶ در گریوه های وادیه‌ها ساکن می‌شدند. در حفرة های زمین و در صخره‌ها.⁷ در میان بوته‌ها عرعر می‌کردند، زیر خارها با هم جمع می‌شدند.⁸ ابنای احمقان و ابنای مردم بی‌نام، بیرون از زمین رانده می‌گردیدند.⁹ و اما الان سرود ایشان شده‌ام و از برای ایشان ضرب‌المثل گردیده‌ام.¹⁰ مرا مکروه داشته، از من دور می‌شوند، و از آب دهان بر رویم انداختن، بازمی‌ایستند.¹¹ چونکه زه را بر من باز کرده، مرامبتلا ساخت. پس لگام را پیش رویم رها کردند.¹² از طرف راست من انبوه عوام الناس برخاسته، پاهایم را از پیش در می‌برند، و راههای هلاکت خویش را بر من مهیا می‌سازند.¹³ راه مرا خراب کرده، به اذیت اقدام می‌نمایند، و خود معاونی ندارند.¹⁴ گویا از ثلثه های وسیع می‌آیند، و از میان خارها بر من هجوم می‌آورند.¹⁵ ترسها بر من برگشته، آبروی مرا مثل باد تعاقب می‌کنند، و فیروزی من مثل ابر می‌گذرد.¹⁶ و الان جانم بر من ریخته شده است، و روزهای مصیبت، مرا گرفتار نموده است.¹⁷ شبانگاه استخوانهایم در اندرون من سفته می‌شود، و پیهایم آرام ندارد.¹⁸ از شدت سختی لباسم متغیر شده است، و مرا مثل گریبان پیراهنم تنگ می‌گیرد.¹⁹ مرا در گل انداخته است، که مثل خاک و خاکستر گردیده‌ام.²⁰ «نزد تو تضرع می‌نمایم و مرا مستجاب نمی‌کنی، و برمی‌خیزم و بر من نظر نمی‌اندازی.»²¹ خویشتن را متبدل ساخته، بر من بیرحم شده‌ای، با قوت دست خود به من جفا می‌نمایی.²² مرا به باد برداشته، بر آن سوار گردانیدی، و مرادر تندباد پراکنده ساختی.²³ زیرا می‌دانم که مرا به موت باز خواهی گردانید، و به خانه‌ای که برای همه زندگان معین است.²⁴ یقین بر توده ویران دست خود را دراز نخواهد کرد، و چون کسی دریا گرفتار شود، آیا به این سبب استغاثه نمی‌کند؟²⁵ آیا برای هر مستمندی گریه نمی‌کردم، و دلم به جهت مسکین رنجیده نمی‌شد.²⁶ لکن چون امید نیکویی داشتم بدی آمد، و چون انتظار نورکشیدم ظلمت رسید.²⁷ احشایم می‌جوشد و آرام نمی‌گیرد، و روزهای مصیبت مرا درگرفته است.²⁸ ماتم کتان بی‌آفتاب گردش می‌کنم و درجماعت برخاسته، تضرع می‌نمایم.²⁹ برادرشغالان شده‌ام، و رفیق شترمرغ گردیده‌ام.³⁰ پوست من سیاه گشته، از من می‌ریزد، و استخوانهایم از حرارت سوخته گردیده است.³¹ بریبت من به نوحه گری مبدل شده و نای من به آواز گریه کنندگان.

ایهوه

32 پس آن سه مرد از جواب دادن به ایوب باز ماندند چونکه او در نظر خود عادل بود.² آنگاه خشم ایهوه این برکنیل بوزی که ازقبیله رام بود مشتعل شد، و غضبش بر ایوب افروخته گردید، از این جهت که خویشتن را از خدا عادلتر می‌نمود.³ و خشمش بر سه رفیق خود افروخته گردید، از این جهت که هرچند جواب نمی‌یافتند، اما ایوب را مجرم می‌شمردند.⁴ و ایهوه از سخن گفتن با ایوب درنگ نموده بود زیرا که ایشان در عمر، از وی بزرگتر بودند.⁵ اما چون ایهوه دید که به زبان آن سه مرد جوابی نیست، پس خشمش افروخته شد.⁶ و ایهوه این برکنیل بوزی به سخن آمده، گفت: «من در عمر صغیر هستم، و شما موسفید. بنابراین ترسیده، جرات نکردم که رای خود را برای شما بیان کنم.»⁷ و گفتم روزها سخن گوید، و کثرت سالها، حکمت را اعلام نماید.⁸ لیکن در انسان روحی هست، و نفخه قادرمطلق، ایشان را فطانت می‌بخشد.⁹ بزرگان نیستند که حکمت دارند، و نه پیران که انصاف را می‌فهمند.¹⁰ بنابراین می‌گویم که مرا بشنو. و من نیز رای خود را بیان خواهم نمود.¹¹ اینک از سخن گفتن با شما درنگ نمودم، و براهین شما را گوش گرفتم. تا سخنان را کاوش گردید.¹² و من در شما تأمل نمودم و اینک کسی از شما نبود که ایوب را ملزم سازد. یا سخنان او را جواب دهد.¹³ مبادا بگویید که حکمت رادریافت نموده‌ایم، خدا او را مغلوب می‌سازد و نه انسان.¹⁴ زیرا که سخنان خود را به ضد من ترتیب نداده است، و به سخنان شما او را جواب نخواهم داد.¹⁵ ایشان حیران شده، دیگر جواب ندادند، و سخن از ایشان منقطع شد.¹⁶ پس آیا من انتظاریکشم چونکه سخن نمی‌گویند؟ و ساکت شده، دیگر جواب نمی‌دهند؟¹⁷ پس من نیز از حصه خود جواب خواهم داد، و من نیز رای خود را بیان خواهم نمود.¹⁸ زیرا که از سخنان، مملو هستم. و روح باطن من، مرا به تنگ می‌آورد.¹⁹ اینک دل من مثل شرابی است که مفتوح نشده باشد، و مثل مشکهای تازه نزدیک است بترکد.²⁰ سخن خواهم راند تا راحت یابم و لبهای خود را گشوده، جواب خواهم داد.²¹ حاشا از من که طرفداری نمایم و به احدی کلام تملق آمیز گویم.²² چونکه به گفتن سخنان تملق آمیز عارف نیستم. والا خالقم مرا به زودی خواهد برداشت.

33 «لیکن ای ایوب، سخنان مرا استماع نما. و به تمامی کلام من گوش بگیر.»² اینک الان دهان خود را گشودم، و زبانم در کام متکلم شد.³ کلام من موافق راستی قلیم خواهد بود. و لبهایم به معرفت خالص تنطق خواهند نمود.⁴ روح خدا مرا آفریده، و نفخه قادرمطلق مرا زنده ساخته

می‌شدند. از عقب ایشان مثل دزدان، هیاهومی کردند.⁶ در گریوه های وادیه‌ها ساکن می‌شدند. در حفرة های زمین و در صخره‌ها.⁷ در میان بوته‌ها عرعر می‌کردند، زیر خارها با هم جمع می‌شدند.⁸ ابنای احمقان و ابنای مردم بی‌نام، بیرون از زمین رانده می‌گردیدند.⁹ و اما الان سرود ایشان شده‌ام و از برای ایشان ضرب‌المثل گردیده‌ام.¹⁰ مرا مکروه داشته، از من دور می‌شوند، و از آب دهان بر رویم انداختن، بازمی‌ایستند.¹¹ چونکه زه را بر من باز کرده، مرامبتلا ساخت. پس لگام را پیش رویم رها کردند.¹² از طرف راست من انبوه عوام الناس برخاسته، پاهایم را از پیش در می‌برند، و راههای هلاکت خویش را بر من مهیا می‌سازند.¹³ راه مرا خراب کرده، به اذیت اقدام می‌نمایند، و خود معاونی ندارند.¹⁴ گویا از ثلثه های وسیع می‌آیند، و از میان خارها بر من هجوم می‌آورند.¹⁵ ترسها بر من برگشته، آبروی مرا مثل باد تعاقب می‌کنند، و فیروزی من مثل ابر می‌گذرد.¹⁶ و الان جانم بر من ریخته شده است، و روزهای مصیبت، مرا گرفتار نموده است.¹⁷ شبانگاه استخوانهایم در اندرون من سفته می‌شود، و پیهایم آرام ندارد.¹⁸ از شدت سختی لباسم متغیر شده است، و مرا مثل گریبان پیراهنم تنگ می‌گیرد.¹⁹ مرا در گل انداخته است، که مثل خاک و خاکستر گردیده‌ام.²⁰ «نزد تو تضرع می‌نمایم و مرا مستجاب نمی‌کنی، و برمی‌خیزم و بر من نظر نمی‌اندازی.»²¹ خویشتن را متبدل ساخته، بر من بیرحم شده‌ای، با قوت دست خود به من جفا می‌نمایی.²² مرا به باد برداشته، بر آن سوار گردانیدی، و مرادر تندباد پراکنده ساختی.²³ زیرا می‌دانم که مرا به موت باز خواهی گردانید، و به خانه‌ای که برای همه زندگان معین است.²⁴ یقین بر توده ویران دست خود را دراز نخواهد کرد، و چون کسی دریا گرفتار شود، آیا به این سبب استغاثه نمی‌کند؟²⁵ آیا برای هر مستمندی گریه نمی‌کردم، و دلم به جهت مسکین رنجیده نمی‌شد.²⁶ لکن چون امید نیکویی داشتم بدی آمد، و چون انتظار نورکشیدم ظلمت رسید.²⁷ احشایم می‌جوشد و آرام نمی‌گیرد، و روزهای مصیبت مرا درگرفته است.²⁸ ماتم کتان بی‌آفتاب گردش می‌کنم و درجماعت برخاسته، تضرع می‌نمایم.²⁹ برادرشغالان شده‌ام، و رفیق شترمرغ گردیده‌ام.³⁰ پوست من سیاه گشته، از من می‌ریزد، و استخوانهایم از حرارت سوخته گردیده است.³¹ بریبت من به نوحه گری مبدل شده و نای من به آواز گریه کنندگان.

31 «با چشمان خود عهد بسته‌ام، پس چگونه بر دوشیزه‌ای نظر افکنم؟² زیرا قسمت خدا از اعلی چیست؟ و نصیب قادرمطلق، از اعلی‌علیین؟³ آیا آن برای شیربان هلاکت نیست؟ و به جهت عاملان بدی مصیبت نی؟⁴ آیا او راههای مرا نمی‌بیند؟ و جمیع قدمهایم را نمی‌شمارد؟⁵ اگر با دروغ راه می‌رفتم یا پایهایم با فریب می‌شتابید،⁶ مرا به میزان عدالت بسنجد، تا خدا کاملیت مرا بداند.⁷ اگر قدمهایم از طریق آواره گردیده، و قلیم درپی چشمانم رفته، و لکه‌ای به دستهایم چسبیده باشد،⁸ پس من کشت کنم و دیگری بخورد، و محصول من از ریشه‌کننده شود.⁹ اگر قلیم به زنی فریفته شده، یا نزد در همسایه خود در کمین نشسته باشم،¹⁰ پس زن من برای شخصی دیگر آسیا کند، و دیگران بر او خم شوند.¹¹ زیرا که آن قباح می‌بود و تقصیری سزاوار حکم داوران.¹² چونکه این آتشی می‌بود که تا ابدون می‌سوزانید، و تمامی محصول مرا از ریشه می‌کند.¹³ اگر دعوی بنده و کنیز خود را ردمی کردم، هنگامی که بر من مدعی می‌شدند.¹⁴ پس چون خدا به ضد من برخیزد چه خواهم کرد؟ و هنگامی که تفتیش نماید به او چه جواب خواهم داد؟¹⁵ آیا آن کس که مرا در رحم آفرید او را نیز نیافرید؟ و آیا کس واحد، ما را در رحم نسرت؟¹⁶ «اگر مراد مسکینان را از ایشان منع نموده باشم، و چشمان بیوه‌زنان را تار گردانیده،¹⁷ اگر لقمه خود را به تنهایی خورده باشم، و یتیم از آن تناول نموده،¹⁸ و حال آنکه او از جوانیم با من مثل پدر پرورش می‌یافت، و از بطن مادرم بیوه‌زن را رهبری می‌نمودم.¹⁹ اگر کسی را از برهنگی هلاک دیده باشم، و مسکین را بدون پوشش،²⁰ اگر کمرهای او مرا برکت نداده باشد، و از پشم گوسفندان من گرم نشده،²¹ اگر دست خود را بر یتیم بلند کرده باشم، هنگامی که اعانت خود را در دروازه می‌دیدم،²² پس بازوی من از کتفم بیفتد، و ساعدم از قلم آن شکسته شود.²³ زیرا که هلاکت از خدا برای من ترس می‌بود و به سبب کبریایی او توانایی نداشتم.²⁴ اگر طلا را امید خود می‌ساختم و به زر خالص می‌گفتم تو اعتماد من هستی،²⁵ اگر از

شب می‌میرند. قوم مشوش شده، می‌گذرند، و زورآوران بی‌واسطه دست انسان هلاک می‌شوند.

21 «زیرا چشمان او بر راههای انسان می‌باشد، و تمامی قدمهایش را می‌نگرد. 22 ظلمتی نیست و سایه موت نی، که خطاکاران خوبش را در آن پنهان نمایند. 23 زیرا اندک زمانی بر احدی تامل نمی‌کند تا او پیش خدا به محاکمه بیاید. 24 زورآوران را بدون تفحص خرد می‌کند، و دیگران را به جای ایشان قرار می‌دهد. 25 هرآینه اعمال ایشان را تشخیص می‌نماید، و شبانگاه ایشان را واژگون می‌سازد تا هلاک شوند. 26 به جای شیربان ایشان را می‌زند، در مکان نظرکنندگان. 27 از آن جهت که از متابعت او منحرف شدند، و در همه طریقه‌های وی تامل ننمودند. 28 تا فریاد فقیر را به او برسانند، و اوفغان مسکینان را بشنود. 29 چون او آرامی دهد کیست که در اضطراب اندازد، و چون روی خود را بپوشاند کیست که او را تواند دید. خواه به امتی خواه به انسانی مساوی است، 30 تا مردمان فاجرسلطنت نمایند و قوم را به دام گرفتار نسانند. 31 لیکن آیا کسی هست که به خدا بگوید: سزایافتم، دیگر عصیان نخواهم ورزید. 32 و آنچه را که نمی‌بینم تو به من بیاموز، و اگر گناه کردم بار دیگر نخواهم نمود. 33 آیا برحسب رای تو جزا داده، خواهد گفت: چونکه تو رد می‌کنی پس تو اختیار کن و نه من. و آنچه صواب می‌دانی بگو. 34 صاحبان فطانت به من خواهند گفت، بلکه هر مرد حکیمی که مرا می‌شنود 35 که ایوب بدون معرفت حرف می‌زند و کلام او از روی تعقل نیست. 36 کاش که ایوب تا به آخر آزموده شود، زیرا که مثل شیربان جواب می‌دهد. 37 چونکه برگناه خود طغیان را مزید می‌کند و در میان ماستک می‌زند و به ضد خدا سخنان بسیاری می‌گوید.»

و الیهو باز متکلم شده، گفت:

35 «آیا این را انصاف می‌شماری که گفتمی من از خدا عادل تر هستم؟ 3 زیرا گفته‌ای برای توجه فایده خواهد شد، و به چه چیز بیشتر از گناهم منفعت خواهم یافت. 4 من تو را جواب می‌گویم و رفقای تو را تا تو. 5 به سوی آسمانها نظر کن و ببین وافلاک را ملاحظه نما که از تو بلندترند. 6 اگر گناه کردی به او چه رسانیدی؟ و اگر تقصیرهای تو بسیار شد برای وی چه کردی؟ 7 اگر بی‌گناه شدی به او چه بخشیدی؟ و یا از دست تو چه چیز را گرفته است؟ 8 شرارت تو به مردی چون تو (ضرر می‌رساند) و عدالت تو به بنی آدم (فایده می‌رساند). 9 از کثرت ظلما فریاد برمی‌آورد و از دست زورآوران استغاثه می‌کنند، 10 و کسی نمی‌گوید که خدای آفریننده من کجا است که شبانگاه سرودها می‌بخشد 11 و ما را از بهایم زمین تعلیم می‌دهد، و از پرندگان آسمان حکمت می‌بخشد. 12 پس به سبب تکبر شیربان فریادمی کنند اما او اجابت نمی‌نماید، 13 زیرا خدایطالت را نمی‌شنود و قادر مطلق بر آن ملاحظه نمی‌فرماید. 14 هرچند می‌گویی که او رانمی‌بینم، لیکن دعوی در حضور وی است پس منتظر او باش. 15 و اما الان از این سبب که در غضب خویش مطالبه نمی‌کنی و به کثرت گناه اعتنا نمی‌نماید، 16 از این جهت ایوب دهان خود را به بطالت می‌گشاید و بدون معرفت سخنان بسیار می‌گوید.»

36 و الیهو بازگفت: 2 «برای من اندکی صبرکن تا تو را اعلام نمایم، زیرا از برای خدا هنوز سخنی باقی است. 3 علم خود را از دورخواهم آورد و به خالق خویش، عدالت را توصیف خواهم نمود. 4 چونکه حقیقت کلام من دروغ نیست، و آنکه در علم کامل است نزد توحاضر است. 5 اینک خدا قدیر است و کسی راهانت نمی‌کند و در قوت عقل قادر است. 6 شیربیرا زنده نگاه نمی‌دارد و داد مسکینان را می‌دهد. 7 چشمان خود را از عادلان بر نمی‌گرداند، بلکه ایشان را با پادشاهان بر کرسی تا به ابد می‌نشاند، پس سرافراشته می‌شوند. 8 اما هرگاه به زنجیرها بسته شوند، و به بندهای مصیبت گرفتار گردند، 9 آنگاه اعمال ایشان را به ایشان می‌نمایند و تقصیرهای ایشان را از اینکه تکبر نموده‌اند، 10 و گوشهای ایشان را برای تادیب باز می‌کند، و امرمی فرماید تا از گناه بازگشت نمایند. 11 پس اگر بشنوند و او را عبادت نمایند، ایام خویش را در سعادت بسر خواهند برد، و سالهای خود را در شادمانی. 12 و اما اگر نشنوند از تیغ خواهند افتاد، و بدون معرفت، جان را خواهند سپرد. 13 اما آنانی که در دل، فاجزند غضب را

است. 5 اگر می‌توانی مرا جواب ده، و پیش روی من، کلام را ترتیب داده بایست. 6 اینک من مثل تو از خدا هستم. و من نیز از گل سرشته شده‌ام. 7 اینک هیبت من تو را نخواهد ترسانید، و وقار من بر تو سنگین نخواهد شد.

8 «یقین در گوش من سخن گفتمی و آواز کلام تو را شنیدم 9 که گفتمی من زکی و بی‌تقصیر هستم. من پاک هستم و در من گناهی نیست. 10 اینک او علتها بر من می‌جوید. و مرا دشمن خودمی شمارد. 11 پایهایم را در کنده می‌گذارد و همه راههایم را مراقبت می‌نماید. 12 هان در این امر تو صادق نیستی. من تو را جواب می‌دهم، زیرا خدا از انسان بزرگتر است. 13 چرا با او معارضه می‌نمایی، از این جهت که از همه اعمال خود اطلاع نمی‌دهد؟ 14 زیرا خدا یک دفعه تکلم می‌کند، بلکه دو دفعه و انسان ملاحظه نمی‌نماید. 15 در خواب، در رویای شب، چون خواب سنگین بر انسان مستولی می‌شود، حینی که در بستر خود در خواب می‌باشد. 16 آنگاه گوشهای انسان را می‌گشاید و تادیب ایشان را ختم می‌سازد. 17 تا انسان را از اعمالش برگرداند و تکبر را از مردمان بپوشاند. 18 جان او را از حفره نگاه می‌دارد و حیات او را از هلاکت شمشیر. 19 بادر در بستر خود سرزنش می‌یابد، و اضطراب دایمی در استخوانهای وی است. 20 پس جان او نان را مکروه می‌دارد و نفس او خوراک لطیف را. 21 گوشت او چنان فرسوده شد که دیده نمی‌شود و استخوانهای وی که دیده نمی‌شد برهنه گردیده است. 22 جان او به حفره نزدیک می‌شود و حیات او به هلاک کنندگان.

23 «اگر برای وی یکی به منزله هزار فرشته یا متوسطی باشد، تا آنچه را که برای انسان راست است به وی اعلان نماید، 24 آنگاه بر او ترحم نموده، خواهد گفت: او را از فرو رفتن به هاویه برهان، من کفاره‌ای پیدا نموده‌ام. 25 گوشت او از گوشت طفل لطیف تر خواهد شد. و به ایام جوانی خود خواهد برگشت. 26 نزد خدا دعا کرده، او رامستجاب خواهد فرمود، و روی او را با شادمانی خواهد دید. و عدالت انسان را به او رد خواهد نمود. 27 پس در میان مردمان سرود خوانده، خواهد گفت: گناه کردم و راستی را منحرف ساختم، و مکافات آن به من نرسید. 28 نفس مرا از فرو رفتن به هاویه فدیة داد، و جان من، نور رامشاهده می‌کند. 29 اینک همه این چیزها را خدایه عمل می‌آورد، دو دفعه و سه دفعه با انسان. 30 تا جان او را از هلاکت برگرداند و او را از نوزندگان، منور سازد. 31 ای ایوب متوجه شده، مرااستماع نما، و خاموش باش تا من سخن رانم. 32 اگر سخنی داری به من جواب بده، متکلم شو زیرا می‌خواهم تو را مبری سازم. 33 و اگر نه، تومرا بشنو. خاموش باش تا حکمت را به تو تعلیم دهم.»

34 پس الیهو تکلم نموده، گفت: 2 «ای حکیمان سخنان مرا بشنویید، وای عارفان، به من گوش گیرید. 3 زیرا گوش، سخنان را امتحان می‌کند، چنانکه کام، طعام را ذوق می‌نماید. 4 انصاف را برای خود اختیار کنیم، و در میان خود نیکویی را بفهمیم. 5 چونکه ایوب گفته است که بی‌گناه هستم. و خدا داد مرا از من برداشته است. 6 هرچند انصاف با من است دروغگو شمرده شده‌ام، و هرچند بی‌تقصیرم، جراحت من علاج ناپذیر است. 7 کدام شخص مثل ایوب است که سخریه را مثل آب می‌نوشد 8 که در رفاقت بدکاران سالک می‌شود، و با مردان شریر رفتار می‌نماید. 9 زیرا گفته است انسان رافایده‌ای نیست که رضامندی خدا را بجوید. 10 پس الان ای صاحبان فطانت مرا بشنویید، حاشا از خدا که بدی کند. و از قادر مطلق، که ظلم نماید.

11 زیرا که انسان را به حسب عملش مکافات می‌دهد، و بر هرکس موافق راهش می‌رساند. 12 و به درستی که خدا بدی نمی‌کند، و قادر مطلق انصاف را منحرف نمی‌سازد. 13 کیست که زمین را به او تقویض نموده، و کیست که تمامی ربع مسکون را به او سپرده باشد. 14 اگر او دل خود را به وی مشغول سازد، اگر روح و نفخه خویش رانزد خود بازگیرد، 15 تمامی بشر با هم هلاک می‌شوند و انسان به خاک راجع می‌گردد. 16 پس اگر فهم داری این را بشنو، و به آواز کلام من گوش ده. 17 آیا کسی که از انصاف نفرت دارد سلطنت خواهد نمود؟ و آیا عادل کبیر را به گناه اسنادمی دهی؟ 18 آیا به پادشاه گفته می‌شود که لئیم هستی، یا به نجیبان که شریر می‌باشی؟ 19 پس چگونه به آنکه امیران را طرفداری نمی‌نماید و دولت مند را بر فقیر ترجیح نمی‌دهد. زیرا که جمیع ایشان عمل دستهای وی‌اند. 20 در لحظه‌ای در نصف

سخنان خداوند

38 و خداوند ایوب را از میان گردباد خطاب کرده، گفت: ² «کیست که مشورت را از سخنان بی‌علم تاریک می‌سازد؟ ³ الان کمر خود را مثل مرد ببند، زیرا که از تو سوال می‌نمایم پس مرا اعلام نما. ⁴ وقتی که زمین را بنیاد نهادم کجا بودی؟ بیان کن اگر فهم داری. ⁵ کیست که آن را پیمایش نمود؟ اگر می‌دانی! و کیست که ریسمانکار را بر آن کشید؟ ⁶ پایه‌هایش بر چه چیز گذاشته شد؟ و کیست که سنگ زاویه‌اش را نهاد، ⁷ هنگامی که ستارگان صبح با هم ترنم نمودند، و جمیع پسران خدا آواز شادمانی دادند؟ ⁸ و کیست که دریا را به دره‌ها مسدود ساخت، وقتی که به در جست و از رحم بیرون آمد؟ ⁹ وقتی که ابرها را لباس آن گردانیدم و تاریکی غلیظ را قنداقه آن ساختم. ¹⁰ و حدی برای آن قرار دادم و پشت بندها و درها تعیین نمودم. ¹¹ و گفتم تا به اینجا بیا و تجاوز منما. و در اینجا امواج سرکش تو بازداشته شود.

¹² «آیا تو از ابتدای عمر خود صبح را فرمان دادی، و فجر را به موضعی عارف گردانیدی؟ ¹³ تا کرانه‌های زمین را فروگیرد و شیریران آن افشاندند شوند. ¹⁴ مثل گل زیر خاتم مبدل می‌گردد. و همه چیز مثل لباس صورت می‌پذیرد. ¹⁵ و نور شیریران از ایشان گرفته می‌شود، و بازوی بلند شکسته می‌گردد. ¹⁶ آیا به چشمه‌های دریا داخل شده، یا به عمق‌های لجه رفته‌ای؟ ¹⁷ آیا درهای موت برای تو باز شده است؟ یا درهای سایه موت را دیده‌ای؟ ¹⁸ آیا پنهانی زمین را ادراک کرده‌ای؟ خبر بده اگر این همه را می‌دانی. ¹⁹ راه مسکن نور کدام است، و مکان ظلمت کجا می‌باشد، ²⁰ تا آن را به حدودش برسانی، و راه‌های خانه او را درک نمایی؟ ²¹ البته می‌دانی، چونکه در آنوقت مولودش می‌د، و عدد روزهایت بسیار است!

²² «آیا به مخزن‌های برف داخل شده، و خزینة‌های تگرگ را مشاهده نموده‌ای، ²³ که آنها را به جهت وقت تنگی نگاه داشتیم، به جهت روزمقائله و جنگ؟ ²⁴ به چه طریق روشنایی تقسیم می‌شود، و باد شرقی بر روی زمین منتشر می‌گردد؟ ²⁵ کیست که رودخانه‌ای برای سیل کند، یا طریقی به جهت صاعقه‌ها ساخت. ²⁶ تا برزمینی که کسی در آن نیست بیارد و بر بیابانی که در آن آدمی نباشد، ²⁷ تا (زمین) ویران و بایر راسیراب کند، و علف‌های تازه را از آن برویاند؟ ²⁸ آیا باران را پدری هست؟ یا کیست که قطرات شبنم را تولید نمود؟ ²⁹ از رحم کیست که یخ بیرون آمد؟ و ژاله آسمان را کیست که تولید نمود؟ ³⁰ آنها مثل سنگ منجمد می‌شود، و سطح لجه یخ می‌بندد. ³¹ آیا عقد ثریا رامی بندی؟ یا بندهای جبار را می‌گشایی؟ ³² آیا برجهای منطقه البروج را در موسم آنها بیرون می‌آوری؟ و دب اکبر را با بنات او رهبری می‌نمایی؟ ³³ آیا قانون‌های آسمان را می‌دانی؟ یا آن را بر زمین مسلط می‌گردانی؟ ³⁴ آیا آواز خود را به ابرها می‌رسانی تا سیل آنها تو را بیوشاند؟ ³⁵ آیا برق‌ها را می‌فرستی تا روانه شوند، و به تو بگویند اینک حاضریم؟ ³⁶ کیست که حکمت را در باطن نهاد یا فطانت را به دل بخشید؟ ³⁷ کیست که با حکمت، ابرها را بشمارد؟ و کیست که مشک‌های آسمان را بریزد؟ ³⁸ چون غبار گل شده، جمع می‌شود و کلوخ‌ها با هم می‌چسبند. ³⁹ آیا شکار را برای شیر ماده صید می‌کنی؟ و اشتهای شیر ژبان را سیر می‌نمایی؟ ⁴⁰ حینی که در ماوای خود خویشتن را جمع می‌کنند و در بیشه در کمین می‌نشینند؟ ⁴¹ کیست که غذا را برای غراب آماده می‌سازد، چون بچه‌هایش نزد خدا فریاد برمی‌آورند، و به سبب نبودن خوراک آواره می‌گردند؟

39 «آیا وقت زاییدن بز کوهی را می‌دانی؟ یا زمان وضع حمل آهو را نشان می‌دهی؟ ² آیا ماهی‌هایی را که کامل می‌سازند حساب توانی کرد؟ یا زمان زاییدن آنها را می‌دانی؟ ³ خم شده، بچه‌های خود را می‌زایند و از دردهای خود فارغ می‌شوند. ⁴ بچه‌های آنها قوی شده، در بیابان نمو می‌کنند، می‌روند و نزد آنها بر نمی‌گردند. ⁵ کیست که خر وحشی را رها کرده، آزاد ساخت. و کیست که بندهای گورخر را باز نمود. ⁶ که من بیابان را خانه او ساختم، و شوره زار را مسکن او گردانیدم. ⁷ به غوغای شهر استهزاء می‌کند و خروش رمه بان را گوش نمی‌گیرد. ⁸ دایره کوه‌ها چراگاه او است و هرگونه سبزه را می‌طلبد. ⁹ آیا گاو وحشی راضی شود که تو را خدمت نماید، یا نزد آخور تو منزل گیرد؟ ¹⁰ آیا گاو وحشی را به ریسمانش به شیر

ذخیره می‌نمایند، و چون ایشان را می‌بندد استغاثه نمی‌نمایند. ¹⁴ ایشان در عنفوان جوانی می‌میرند و حیات ایشان با فاسقان (تلف می‌شود). ¹⁵ مصیبت کشان را به مصیبت ایشان نجات می‌بخشد و گوش ایشان را در تنگی باز می‌کند.

¹⁶ «پس تو را نیز از دهان مصیبت بیرون می‌آورد، در مکان وسیع که در آن تنگی نمی‌بود وزاد سفره تو از فریبهی مملو می‌شد، ¹⁷ و تو ازدآوری شریب پر هستی، لیکن داوری و انصاف با هم ملتصقند. ¹⁸ باحذر باش مبدا خشم تو را به تعدی ببرد، و زیادتی کفاره تو را منحرف سازد. ¹⁹ آیا او دولت تو را به حساب خواهد آورد؟ نی، نه طلا و نه تمامی قوای توانگری را. ²⁰ برای شب آرزومند مباش، که امت‌ها را از جای ایشان می‌برد. ²¹ با حذر باش که به گناه مایل نشوی، زیرا که تو آن را بر مصیبت ترجیح داده‌ای. ²² اینک خدا در قوت خود متعال می‌باشد. کیست که مثل او تعلیم بدهد؟ ²³ کیست که طریق او را به او تفویض کرده باشد؟ و کیست که بگوید تو بی‌انصافی نموده‌ای؟ ²⁴ به یاد داشته باش که اعمال او را تکبیر گویی که درباره آنها مردمان می‌سرایند. ²⁵ جمیع آدمیان به آنها می‌نگرند. مردمان آنها را از دور مشاهده می‌نمایند. ²⁶ اینک خدا متعال است و او را نمی‌شناسیم. و شماره سالیهای او را تفحص نتوان کرد. ²⁷ زیرا که قطره‌های آب را جذب می‌کند و آنها باران را از بخارات آن می‌چکاند. ²⁸ که ابرها آن را به شدت می‌ریزد و بر انسان به فراوانی می‌تراود. ²⁹ آیا کیست که بفهمد ابرها چگونه پهن می‌شوند، یا رعد‌های خیمه او را بدانند؟ ³⁰ اینک نور خود را بر آن می‌گستراند. و عمق‌های دریا را می‌پوشاند. ³¹ زیرا که به واسطه آنها قوم‌ها را داوری می‌کند، و رزق را به فراوانی می‌بخشد. ³² دست‌های خود را با برق می‌پوشاند، و آن را بر هدف مامور می‌سازد. ³³ رعدش از او خبر می‌دهد و ماوای او برآمدن او اطلاع می‌دهند.

37 «از این نیز دل می‌لرزد و از جای خود متحرک می‌گردد. ² گوش داده، صدای آواز او را بشنوید، و زمزمه‌ای را که از دهان وی صادر می‌شود، ³ آن را در زیر تمامی آسمان‌های فرستند، و برق خویش را تا کرانه‌های زمین. ⁴ بعد از آن صدای غرش می‌کند و به آواز جلال خویش رعد می‌دهد و چون آوازش شنیده شد آنها را تاخیر نمی‌نماید. ⁵ خدا از آواز خود رعد‌های عجیب می‌دهد. اعمال عظیمی که ما آنها را ادراک نمی‌کنیم به عمل می‌آورد، ⁶ زیر ابر او را می‌گوید: بر زمین بیفت. و همچنین بارش باران را و بارش باران‌های زور آور خویش را. ⁷ دست هر انسان را مختوم می‌سازد تا جمیع مردمان اعمال او را بدانند. ⁸ آنگاه وحوش به ماوای خود می‌روند و در بیشه‌های خویش آرام می‌گیرند. ⁹ از برج‌های جنوب گردباد می‌آید و از برج‌های شمال برودت. ¹⁰ از نفخه خدا یخ بسته می‌شود و سطح آنها منجمد می‌گردد. ¹¹ ابرها رانیز به رطوبت سنگین می‌سازد و سحاب، برق خود را پراکنده می‌کند. ¹² و آنها به دلالت او به هر سو منقلب می‌شوند تا هر آنچه به آنها امر فرماید بر روی تمامی ریع مسکون به عمل آورند. ¹³ خواه آنها را برای تادیب بفرستد یا به جهت زمین خود یا برای رحمت.

¹⁴ «ای ایوب این را استماع نما. بایست و در اعمال عجیب خدا تامل کن. ¹⁵ آیا مطلع هستی وقتی که خدا عزم خود را به آنها قرار می‌دهد و برق، ابرهای خود را درخشان می‌سازد؟ ¹⁶ آیا تواز موازنه ابرها مطلع هستی؟ یا از اعمال عجیبه او که در علم، کامل است. ¹⁷ که چگونه رخت‌های تو گرم می‌شود هنگامی که زمین از باد جنوبی ساکن می‌گردد. ¹⁸ آیا مثل او می‌توانی فلک را بگسترانی که مانند آینه ریخته شده مستحکم است؟ ¹⁹ ما را تعلیم بده که با وی چه توانیم گفت، زیرا به سبب تاریکی سخن نیکو نتوانیم آورد. ²⁰ آیا چون سخن گویم به او خبر داده می‌شود یا انسان سخن گوید تا هلاک گردد. ²¹ و حال آفتاب را نمی‌توان دید هر چند در سپهر درخشان باشد تاباد وزیده آن را پاک کند. ²² درخشندگی طلایی از شمال می‌آید و نزد خدا جلال مهیب است. ²³ قادر مطلق را ادراک نمی‌توانیم کرد، او در قوت و راستی عظیم است و در عدالت کبیر که بی‌انصافی نخواهد کرد. ²⁴ لهذا مردمان از او می‌ترسند، اما او بر جمیع دانادلان نمی‌نگرد.»

توانی بست؟ یا وادبها را از عقب تو مازو خواهد نمود؟¹¹ آیا از اینکه قوتش عظیم است بر او اعتماد خواهی کرد؟ و کار خود را به او حواله خواهی نمود؟¹² آیا برای توکل خواهی کرد که محصولت را باز آورد و آن را به خرمنگاهت جمع کند؟¹³ «یال شترمرغ به شادی متحرک می شود و اما پر و بال او مثل لقلق نیست.¹⁴ زیرا که تخمهای خود را به زمین وامی گذارد و بر روی خاک آنها را گرم می کند¹⁵ و فراموش می کند که پا آنها را می افشرد، و وحوش صحرا آنها را پایمال می کنند.¹⁶ با بچه های خود سختی می کند که گویا از آن او نیستند، محنت او باطل است و متاسف نمی شود.¹⁷ زیرا خدا او را از حکمت محروم ساخته، و از فطانت او را نصیبی نداده است.¹⁸ هنگامی که به بلندی پرواز می کند اسب و سوارش را استهزا می نماید.¹⁹ آیا تو اسب را قوت داده و گردن او را به یال ملبس گردانیده ای؟²⁰ آیا او را مثل ملخ به جست و خیز آورده ای؟ خروش شیهه او مهیب است.²¹ در وادی پا زده، از قوت خود و جدمی نماید و به مقابله مسلحان بیرون می رود.²² برخوف استهزاء کرده، هراسان نمی شود، و از دم شمشیر بر نمی گردد.²³ ترکش بر او چکچک می کند، و نیزه درخشنده و مزراق²⁴ با خشم و غیض زمین را می نوردد. و چون کرنا صدا می کند نمی ایستد،²⁵ وقتی که کرنا نواخته شود هه هه می گوید و جنگ را از دور استنشام می کند، و خروش سرداران و غوغا را²⁶ آیا از حکمت توشاهین می پرد؟ و بالهای خود را بطرف جنوب پهن می کند؟²⁷ آیا از فرمان تو عقاب صعود می نماید و آشیانه خود را به جای بلند می سازد؟²⁸ بر صخره ساکن شده، ماوا می سازد. بر صخره تیز و بر ملاذ منبع.²⁹ از آنجا خوراک خود را به نظر می آورد و چشمانش از دور می نگرد.³⁰ بچه هایش خون را می مکند و جایی که کشتگانند او آنجا است.»

و خداوند مکرر کرده، ایوب را گفت:

¹⁴ کیست که درهای چهره اش را بگشاید؟ دایره دندانهایش هولناک است.
¹⁵ سپرهای زورآورش فخر او می باشد، با مهر محکم وصل شده است.¹⁶ با یکدیگر چنان چسبیده اند که باد از میان آنها نمی گذرد.¹⁷ با همدیگر چنان وصل شده اند و باهم ملتصقند که جدا نمی شوند.¹⁸ از عطسه های او نور ساطع می گردد و چشمان او مثل پلکهای فجر است.¹⁹ از دهانش مشعلها بیرون می آید و شعله های آتش برمی جهد.²⁰ از بینی های او دودبرمی آید مثل دیگ جوشنده و پاتیل.²¹ از نفس او اخگرها افروخته می شود و از دهانش شعله بیرون می آید.²² بر گردنش قوت نشین دارد، و هیبت پیش رویش رقص می نماید.²³ طبقات گوشت او بهم چسبیده است، و بر وی مستحکم است که متحرک نمی شود.²⁴ دلش مثل سنگ مستحکم است، و مانند سنگ زیرین آسیا محکم می باشد.²⁵ چون او برمی خیزد نیرومندان هراسان می شوند، و از خوف بی خود می گردند.²⁶ اگر شمشیر به او انداخته شود اثر نمی کند، و نه نیزه و نه مزراق و نه تیر.²⁷ آهن را مثل کاه می شمارد و برنج را مانند چوب پوسیده.²⁸ تیرهای کمان او را فرار نمی دهد و سنگهای فلاخن نزد او به کاه مبدل می شود.²⁹ عمود مثل کاه شمرده می شود و بر حرکت مزراق می خندد.³⁰ در زیرش پاره های سفال تیز است و گردون پرمیخ را بر گل پهن می کند.³¹ لجه را مثل دیگ می جوشاند و دریا را مانند پاتیلجه عطاران می گرداند.³² راه را در عقب خویش تابان می سازد به نوعی که لجه را سفیدمو گمان می برند.³³ بر روی خاک نظیر او نیست، که بدون خوف آفریده شده باشد.³⁴ بر هر چیز بلند نظر می افکند و بر جمیع حیوانات سرکش پادشاه است.»

ایوب

42 و ایوب خداوند را جواب داده، گفت: ² «می دانم که به هر چیز قادر هستی، و ابدا قصد تو را منع نتوان نمود.³ کیست که مشورت را بی علم مخفی می سازد. لکن من به آنچه نفهمیدم تکلم نمودم. به چیزهایی که فوق از عقل من بود و نمی دانستم.⁴ الان بشنو تا من سخن گویم. از تو سوال می نمایم مرا تعلیم بده.⁵ از شنیدن گوش دربار تو شنیده بودم لیکن الان چشم من تو را می بیند.⁶ از این جهت از خویشتن کراهت دارم و در خاک و خاکستر توبه می نمایم.»

موخره کتاب

⁷ و واقع شد بعد از اینکه خداوند این سخنان را به ایوب گفته بود که خداوند به الیفاز تیمانی فرمود: «خشم من بر تو و بر دو رفیقت افروخته شده، زیرا که درباره من آنچه راست است مثل بندهام ایوب نگفتید.⁸ پس حال هفت گوساله و هفت قوچ برای خود بگیرد و نزد بنده من ایوب رفته، قربانی سوختنی به جهت خویشتن بگذرانید و بندهام ایوب به جهت شما دعا خواهد نمود، زیرا که او را مستجاب خواهم فرمود، مبادا پاداش حماقت شما را به شما برسانم چونکه درباره من آنچه راست است مثل بندهام ایوب نگفتید.»

⁹ پس الیفاز تیمانی و بلدل شوحی و صوفرنعماتی رفته، به نوعی که خداوند به ایشان امر فرموده بود عمل نمودند و خداوند ایوب رامستجاب

توانی بست؟ یا وادبها را از عقب تو مازو خواهد نمود؟¹¹ آیا از اینکه قوتش عظیم است بر او اعتماد خواهی کرد؟ و کار خود را به او حواله خواهی نمود؟¹² آیا برای توکل خواهی کرد که محصولت را باز آورد و آن را به خرمنگاهت جمع کند؟¹³ «یال شترمرغ به شادی متحرک می شود و اما پر و بال او مثل لقلق نیست.¹⁴ زیرا که تخمهای خود را به زمین وامی گذارد و بر روی خاک آنها را گرم می کند¹⁵ و فراموش می کند که پا آنها را می افشرد، و وحوش صحرا آنها را پایمال می کنند.¹⁶ با بچه های خود سختی می کند که گویا از آن او نیستند، محنت او باطل است و متاسف نمی شود.¹⁷ زیرا خدا او را از حکمت محروم ساخته، و از فطانت او را نصیبی نداده است.¹⁸ هنگامی که به بلندی پرواز می کند اسب و سوارش را استهزا می نماید.¹⁹ آیا تو اسب را قوت داده و گردن او را به یال ملبس گردانیده ای؟²⁰ آیا او را مثل ملخ به جست و خیز آورده ای؟ خروش شیهه او مهیب است.²¹ در وادی پا زده، از قوت خود و جدمی نماید و به مقابله مسلحان بیرون می رود.²² برخوف استهزاء کرده، هراسان نمی شود، و از دم شمشیر بر نمی گردد.²³ ترکش بر او چکچک می کند، و نیزه درخشنده و مزراق²⁴ با خشم و غیض زمین را می نوردد. و چون کرنا صدا می کند نمی ایستد،²⁵ وقتی که کرنا نواخته شود هه هه می گوید و جنگ را از دور استنشام می کند، و خروش سرداران و غوغا را²⁶ آیا از حکمت توشاهین می پرد؟ و بالهای خود را بطرف جنوب پهن می کند؟²⁷ آیا از فرمان تو عقاب صعود می نماید و آشیانه خود را به جای بلند می سازد؟²⁸ بر صخره ساکن شده، ماوا می سازد. بر صخره تیز و بر ملاذ منبع.²⁹ از آنجا خوراک خود را به نظر می آورد و چشمانش از دور می نگرد.³⁰ بچه هایش خون را می مکند و جایی که کشتگانند او آنجا است.»

و خداوند مکرر کرده، ایوب را گفت:

40 ² «آیا مجادله کننده با قادر مطلق مخاصمه نماید؟ کسی که با خدا محاجه کند آن را جواب بدهد.»
³ آنگاه ایوب خداوند را جواب داده، گفت: ⁴ «اینک من حقیر هستم و به تو چه جواب دهم؟ دست خود را به دهانم گذاشته ام.⁵ یک مرتبه گفتم و تکرار نخواهم کرد. بلکه دو مرتبه و نخواهم افزود.»
⁶ پس خداوند ایوب را از گردباد خطاب کرد و گفت: ⁷ «الان کمر خود را مثل مرد ببند. از توسوال می نمایم و مرا اعلام کن.⁸ آیا داوری مرا نیز باطل می نمایی؟ و مرا ملزم می سازی تا خویشتن را عادل بنمایی؟⁹ آیا تو را مثل خدا بازویی هست؟ و به آواز مثل او رعد توانی کرد؟¹⁰ الان خویشتن را به جلال و عظمت زینت بده. و به عزت و شوکت ملبس ساز.¹¹ شدت غضب خود را بریز و به هرکه متکبر است نظر افکنده، او را به زیر انداز.¹² بر هرکه متکبر است نظر کن و او را ذلیل بساز. و شیران را در جای ایشان پایمال کن.¹³ ایشان را با هم در خاک پنهان نما و رویهای ایشان را در جای مخفی محبوس کن.¹⁴ آنگاه من نیز درباره تو اقرار خواهم کرد، که دست راست تو را نجات تواند داد.¹⁵ اینک بهیموت که او را باتو آفریده ام که علف را مثل گاو می خورد،¹⁶ همانا قوت او در کمرش می باشد، و توانایی وی در رگهای شکمش.¹⁷ دم خود را مثل سرو آزاد می جنباند. رگهای رانش بهم پیچیده است.¹⁸ استخوانهایش مثل لوله های برنجین و اعضایش مثل تیرهای آهنین است.¹⁹ او افضل صنایع خدا است. آن که او را آفرید حربه اش را به او داده است.²⁰ به درستی که کوهها برایش علفه می رویاند، که در آنها تمامی حیوانات صحرا بازی می کنند²¹ زیر درختهای کنار می خوابد. در سایه نیزار و در خلاب.²² درختهای کنار او را به سایه خود می پوشاند، و بیدهای نهر، وی را احاطه می نماید.²³ اینک رودخانه طغیان می کند، لیکن او نمی ترسد و اگرچه اردن دردهانش ریخته شود ایمن خواهد بود.²⁴ آیا چون نگران است او را گرفتار توان کرد؟ یا بینی وی را با قلاب توان سفت؟

41 «آیا لویاتان را با قلاب توانی کشید؟ یا زیاننش را با ریسمان توانی فشرد؟² آیا در بینی او مهار توانی کشید؟ یا چانه اش را با قلاب توانی سفت؟³ آیا او نزد تو تضرع زیاد خواهد نمود؟ یا سخنان ملایم به تو

فرمود.¹⁰ و چون ایوب برای اصحاب خود دعا کرد خداوند مصیبت او را دور ساخت و خداوند به ایوب دو چندان آنچه پیش داشته بود عطا فرمود.¹¹ و جمیع برادرانش و همه خواهرانش و تمامی آشنایان قدیمش نزد وی آمده، در خانه‌اش با وی نان خوردند و او را درباره تمامی مصیبتی که خداوند به او رسانیده بود تعزیت گفته، تسلی دادند و هرکس یک قسیطه و هرکس یک حلقه طلا به او داد.¹² و خداوند آخر ایوب را بیشتر از اول او مبارک فرمود، چنانکه او را چهارده هزار گوسفند و شش هزار شتر و

هزار جفت گاو و هزار الاغ ماده بود.¹³ و او را هفت پسر و سه دختر بود.¹⁴ و دختر اول را یمیمه و دوم را قصبه و سوم را قرن هفوک نام نهاد.¹⁵ و در تمامی زمین مثل دختران ایوب زنان نیکو صورت یافت نشدند و پدر ایشان، ایشان را در میان برادرانشان ارثی داد.¹⁶ و بعد از آن ایوب صد و چهل سال زندگانی نمود و پسران خود و پسران پسران خود را تا پشت چهارم دید.¹⁷ پس ایوب پیر و سالخورده شده، وفات یافت.

مزامیر

خوشابحال خداترسان

1 خوشابحال کسی که به مشورت شریبان نرود و به راه گناهکاران نایستد، و درمجلس استهزاکنندگان ننشیند؛² بلکه رغبت اودر شریعت خداوند است و روز و شب درشریعت او تفکر می کند.³ پس مثل درختی نشانده نزد نهرهای آب خواهد بود، که میوه خود را در موسم می دهد، و برگش پژمرده نمی گردد و هرآنچه می کند نیک انجام خواهد بود.⁴ شریبان چنین نیستند، بلکه مثل کاهند که باد آن را پراکنده می کند.⁵ لهذا شریبان در داوری نخواهند ایستاد و نه گناهکاران در جماعت عادلان.⁶ زیرا خداوند طریق عادلان را می داند، ولی طریق گناهکاران هلاک خواهد شد.

اراده خدا و فکر باطل انسانی

2 چرا امت ها شورش نموده اند و طوائف در باطل تفکر می کنند؟² پادشاهان زمین برمی خیزند و سروران با هم مشورت نموده اند، به ضد خداوند و به ضد مسیح او؛³ که بندهای ایشان را بگسلیم و زنجیرهای ایشان را از خودببندازیم.⁴ او که بر آسمانها نشسته است می خندد. خداوند بر ایشان استهزا می کند.⁵ آنگاه در خشم خود بدیشان تکلم خواهد کرد و به غضب خویش ایشان را آشفته خواهد ساخت.⁶ «و من پادشاه خود را نصب کرده ام، بر کوه مقدس خود صهیون.»⁷ فرمان را اعلام می کنم: خداوند به من گفته است: «تو پسر من هستی امروز تو را تولید کردم.⁸ از من درخواست کن و امت هارا به میراث تو خواهم داد. و اقصای زمین را ملک تو خواهم گردانید.⁹ ایشان را به عصای آهنین خواهی شکست؛ مثل کوزه کوزه گر آنها را خردخواهی نمود.»¹⁰ و الان ای پادشاهان تعقل نمایید! ای داوران جهان متنبه گردید!¹¹ خداوند را با ترس عبادت کنید و با لرز شادی نمایید!¹² پسر راببوسید میادا غضبناک شود، و از طریق هلاک شوید، زیرا غضب او به اندکی افروخته می شود. خوشابحال همه آنانی که بر او توکل دارند.

یاری از سوی خداوند

مزمور داود وقتی که از پسر خود ابسالوم فرار کرد

3 ای خداوند دشمنانم چه بسیار شده اند. بسیاری به ضد من برمی خیزند.² بسیاری برای جان من می گویند: «به جهت او در خداخلاصی نیست.» سلاه.³ لیکن توای خداوند گرداگرد من سپر هستی، جلال من و فرازنده سر من.⁴ به آواز خود نزدخداوند می خوانم و مرا از کوه مقدس خوداجابت می نماید. سلاه.⁵ و اما من خسبیده، به خواب رفتم و بیدار شدم زیرا خداوند مرا تقویت می دهد.⁶ از کرورهای مخلوق نخواهم ترسید که گرداگرد من صف بسته اند.⁷ ای خداوند، برخیز! ای خدای من، مرا برهان! زیرا بر رخسار همه دشمنانم زدی؛ دندانهای شریبان را شکستی.⁸ نجات از آن خداوند است و برکت تو بر قوم تو می باشد. سلاه.

طلب کمک در تنگی

برای سالار مغنیان برذوات اوتار. مزمور داود

4 ای خدای عدالت من، چون بخوانم مرا مستجاب فرما. در تنگی مرا وسعت دادی. بر من کرم فرموده، دعای مرا بشنو.² ای فرزندان انسان تا به کی جلال من عار خواهد بود، و بطالت را دوست داشته، دروغ را خواهید طلبید؟ سلاه³ اما بدانید که خداوند مرد صالح را برای خودانتخاب کرده است، و چون او را بخوانم خداوند خواهد شنید.⁴ خشم گیرید و گناه مورزید. در دلها بر بسترهای خود تفکر کنید و خاموش باشید. سلاه⁵ قربانی های عدالت را بگذرانید و بر خداوند توکل نمایید.⁶ بسیاری می گویند: «کیست که به ما احسان نماید؟» ای خداوند نور چهره خویش را بر ما برافراز.⁷ شادمانی در دل من پدید آورده ای، بیشتر از وقتی که غله و شیره ایشان افزون گردید.⁸ بسلامتی می خسبم و به خواب هم می روم زیرا که تو فقطای خداوند مرا در اطمینان ساکن می سازی.

درخواست هدایت به راه راست

برای سالار مغنیان برذوات نفعه. مزمور داود

5 ای خداوند، به سخنان من گوش بده! درتفکر من تامل فرما!² ای پادشاه و خدای من، به آواز فریادم توجه کن زیرا که نزد تو دعامی کنم.³ ای خداوند صبحگاهان آواز مراخواهی شنید؛ بامدادان (دعای خود را) نزد تو آراسته می کنم و انتظار می کشم.⁴ زیرا تو خدایی نیستی که به شرارت راغب باشی، و گناهکار نزد تو ساکن نخواهد شد.⁵ متکبران در نظر تو نخواهند ایستاد. از همه بطالت کنندگان نفرت می کنی.⁶ دروغ گویان را هلاک خواهی ساخت. خداوند شخص خونی و حيله گر را مکروه می دارد.⁷ و اما من از کثرت رحمت تو به خانه ات داخل خواهم شد، و از ترس تو بسوی هیکل قدس تو عبادت خواهم نمود.⁸ ای خداوند، بسبب دشمنانم مرا به عدالت خود هدایت نما و راه خود را پیش روی من راست گردان.⁹ زیرا در زبان ایشان راستی نیست؛ باطن ایشان محض شرارت است؛ گلوئی ایشان قبرگشاده است و زبانهای خود را جلا می دهند.¹⁰ ای خدا، ایشان را ملزم ساز تا به سبب مشورت های خود بیفتند، و به کثرت خطایای ایشان، ایشان را دور انداز زیرا که بر تو فتنه کرده اند،¹¹ و همه متوکلات شادی خواهند کرد و تا به ابد ترنم خواهند نمود. زیرا که ملجاء ایشان تو هستی و آنانی که اسم تو را دوست می دارند در تو وجد خواهند نمود.¹² زیرا توای خداوند مردعادل را برکت خواهی داد، او را به رضامندی مثل سپر احاطه خواهی نمود.

دعا به هنگام پریشانی

برای سالار مغنیان برذوات اوتار برثمانی. مزمور داود

6 ای خداوند، مرا در غضب خود توبیخ منما. و مرا در خشم خویش تادیب مکن!² ای خداوند، بر من کرم فرما زیرا که پژمرده ام! ای خداوند، مرا شفا ده زیرا که استخوانهایم مضطرب است،³ و جان من بشدت پریشان است. پس توای خداوند، تا به کی؟⁴ ای خداوند، رجوع کن و جانم را خلاصی ده! به رحمت خویش مرا نجات بخش!⁵ زیرا که در موت ذکر تو نمی باشد! در هاویه کیست که تو را حمدگوید؟

6 و اما دشمنان نیست شده خرابه های ابدی گردیده اند. و شهرها را ویران ساخته ای، حتی ذکر آنها نابود گردید. 7 لیکن خداوند نشسته است تا ابدالاباد، و تخت خویش را برای داوری برپا داشته است. 8 و او ربیع مسکون را به عدالت داوری خواهد کرد، و امت ها را به راستی داد خواهد داد. 9 و خداوند قلعه بلند برای کوفته شدگان خواهد بود، قلعه بلند در زمانهای تنگی. 10 و آنانی که نام تو را می شناسند بر تو توکل خواهند داشت، زیرا ای خداوند تو طالبان خود را هرگز ترک نکرده ای.

11 خداوند را که بر صهیون نشسته است بسرایید؛ کارهای او را در میان قومها اعلان نمایید، 12 زیرا او که انتقام گیرنده خون است، ایشان را به یاد آورده، و فریاد مساکین را فراموش نکرده است.

13 ای خداوند بر من کرم فرموده، به ظلمی که از خصمان خود می کشم نظر افکن؛ ای که برافرازانده من از درهای موت هستی! 14 تا همه تسبیحات تو را بیان کنم در دروازه های دخترصهیون. در نجات تو شادی خواهم نمود. 15 امت ها به چاهی که کنده بودند خودافتادند؛ در دامی که نهفته بودند پای ایشان گرفتار شد. 16 خداوند خود را شناسانیده است و داوری کرده، و شریب از کار دست خود به دام گرفتارگردیده است. هجایون سلاه. 17 شریبان به هاویه خواهند برگشت و جمیع امت هایی که خدا را فراموش می کنند، 18 زیرا مسکین همیشه فراموش نخواهد شد؛ امید حلیمان تا به ابد ضایع نخواهد بود.

19 برخیازی خداوند تا انسان غالب نیاید. برامت ها به حضور تو داوری خواهد شد. 20 ای خداوند ترس را بر ایشان مستولی گردان، تا امت ها بدانند که انسانند. سلاه.

دعا برای اجرای عدالت

10 ای خداوند چرا دور ایستاده ای و خودرا در وقت های تنگی پنهان می کنی؟ 2 از تکبر شریبان، فقیر سوخته می شود؛ درمشورت هایی که اندیشیده اند، گرفتار می شوند. 3 زیرا که شریب به شهوات نفس خود فخر می کند، و آنکه می ریاید شکر می گوید و خداوند را اهانت می کند.

4 شریب در غرور خود می گوید: «بازخواست نخواهد کرد.» همه فکراهی او اینست که خدایی نیست. 5 راههای او همیشه استوار است. احکام تو از او بلند و بعید است. همه دشمنان خود را به هیچ می شمارد. 6 در دل خود گفته است: «هرگز جنبش نخواهم خورد، و دور به دور بدی رانخواهم دید.» 7 دهن او از لعنت و مکر و ظلم پر است؛ زیرزباننش مشقت و گناه است؛ 8 در کمینهای دهات می نشیند؛ در جایهای مخفی بی گناه را می کشد؛ چشمانش برای مسکینان مراقب است؛ 9 در جای مخفی مثل شیر در بیشه خود کمین می کند؛ به جهت گرفتن مسکین کمین می کند؛ فقیر را به دام خود کشیده، گرفتار می سازد. 10 پس کوفته وزبون می شود؛ و مسکین در زیر جباران اومی افتند. 11 در دل خود گفت: «خدا فراموش کرده است؛ روی خود را پوشانیده و هرگز نخواهد دید.»

12 ای خداوند برخیز! ای خدا دست خود را برافرازا؛ و مسکینان را فراموش مکن. 13 چرا شریب خدا را اهانت کرده، در دل خود می گوید: «تو بازخواست نخواهی کرد؟» 14 البته دیده ای زیرا که تو بر مشقت و غم می نگری، تا به دست خود مکافات برسانی. مسکین امر خویش را به تو تسلیم کرده است. مددکار یتیمان، تو هستی. 15 بازوی گناهکار را بشکن. و اما شریب را از شرارت او بازخواست کن تا آن را نیابی.

16 خداوند پادشاه است تا ابدالاباد. امت ها از زمین او هلاک خواهند شد. 17 ای خداوند مسکینان را اجابت کرده ای، دل ایشان را استوار نموده ای و گوش خود را فراگرفته ای، 18 تایتیمان و کوفته شدگان را دادرسی کنی. انسانی که از زمین است، دیگر نترساند.

توکل به عدالت خداوند

برای سالار مغنیان. مزمور داود

11 بر خداوند توکل می دارم. چرا به جانم می گویی: «مثل مرغ به کوه خودبگریزید. 2 زیرا اینک شریبان کمان را می کشند و تیر را به

6 از ناله خود وامانده ام! تمامی شب تخت خواب خود را غرق می کنم، و بسترخویش را به اشکها تر می سازم! 7 چشم من از غصه کاهیده شد و بسبب همه دشمنانم تارگرددید.

8 ای همه بدکاران از من دور شوید، زیرا خداوند آواز گریه مرا شنیده است! 9 خداوند استغاثه مرا شنیده است. خداوند دعای مرا اجابت خواهد نمود. 10 همه دشمنانم به شدت خجل و پریشان خواهند شد. روبرگردانیده، ناگهان خجل خواهند گردید.

دعا برای اجرای عدالت

سرود داود که آن را برای خداوند سراپید به سبب سخنان کوش بنیامینی

7 ای یهوه خدای من، در تو پناه می برم. از همه تعاقب کنندگانم مرا نجات ده و برهان. 2 میادا او مثل شیر جان مرا بدرد، و خرد سازد و نجات دهنده ای نباشد. 3 ای یهوه خدای من اگر این را کردم و اگر در دست من ظلمی پیدا شد، 4 اگر به خیراندیش خود بدی کردم و بی سبب دشمن خود را تاراج نمودم، 5 پس دشمنانم را تعاقب کند، و آن را گرفتار سازد، و حیات مرا به زمین پایمال کند، و جلالم را در خاک ساکن سازد. سلاه. 6 ای خداوند در غضب خود برخیز، به سبب قهر دشمنانم بلند شو و برای من بیدار شو! ای که داوری را امر فرموده ای! 7 و مجمع امت ها گرداگرد تو بپایند. و بر فوق ایشان به مقام اعلی رجوع فرما.

8 خداوند امت ها را داوری خواهد نمود. ای خداوند، موافق عدالتم و کمالی که در من است مرا داد بده! 9 بدی شریبان نابود شود و عادل را پایدار کن زیرا امتحان کننده دلها و قلوب، خدای عادل است. 10 سپر من بر خدا می باشد که راست دلان را نجات دهنده است. 11 خدا داور عادل است و هر روزه خدا دشمنانم می شود. 12 اگر بازگشت نکند شمشیر خود را تیز خواهد کرد؛ کمان خود را کشیده و آماده کرده است. 13 و برای او آلات موت را مهیا ساخته و تیرهای خویش را شعله ور گردانیده است. 14 اینک به بطالت آبتن شده، و به ظلم حمله گردیده، دروغ را زاییده است. 15 حفره ای کند و آن را گود نمود، و در چاهی که ساخت خود بیفتاد. 16 ظلم او بر سرش خواهد برگشت و ستم او بر فرقهش فرود خواهد آمد. 17 خداوند را بر حسب عدالتش حمد خواهم گفت. و اسم خداوند تعالی را تسبیح خواهم خواند.

چه مجید است نام تو

برای سالار مغنیان برجتیت. مزمور داود

8 ای یهوه خداوند ما، چه مجید است نام تودر تمامی زمین، که جلال خود را فوق آسمانها گذارده ای! 2 از زبان کودکان و شیرخوارگان به سبب خصمانت قوت را بنا نهادی تا دشمن و انتقام گیرنده را ساکت گردانی. 3 چون به آسمان تو نگاه کنم که صنعت انگشتهای توست، و به ماه و ستارگانی که تو آفریده ای، 4 پس انسان چیست که او را به یادآوری، و بنی آدم که از او تفقد نمایی؟ 5 او را از فرشتگان اندکی کمتر ساختی و تاج جلال و اکرام را بر سر او گذاردی. 6 او را بر کارهای دست خودت مسلط نمودی، و همه چیز را زیر پای وی نهادی، 7 گوسفندان و گاوان جمیع، و بهایم صحرا را نیز؛ 8 مرغان هوا و ماهیان دریا را، و هرچه بر راههای آنها سیر می کند. 9 ای یهوه خداوند ما، چه مجید است نام تو در تمامی زمین!

داوری عادل خدا

برای سالار مغنیان بر موت لبین. مزمور داود

9 خداوند را به تمامی دل حمد خواهم گفت؛ جمیع عجایب تو را بیان خواهم کرد. 2 در تو شادی و وجد خواهم نمود؛ نام تو را ای متعال خواهم سراپید. 3 چون دشمنانم به عقب بازگردند، آنگاه لغزیده، از حضور تو هلاک خواهند شد. 4 زیرا انصاف و داوری من کردی. داور عادل بر مسند نشسته ای. 5 امت ها را توییخ نموده ای و شریبان را هلاک ساخته، نام ایشان رامحو کرده ای تا ابدالاباد.

زه نهاده‌اند، تا بر راست دلان در تاریکی بیندازند.³ زیرا که ارکان منهدم می‌شوند و مرد عادل چه کند؟»

⁴ خداوند در هیکل قدس خود است و کرسی خداوند در آسمان. چشمان او می‌نگرد، پلکهای وی بنی آدم را می‌آزماید.⁵ خداوند مرد عادل را امتحان می‌کند؛ و اما از شریر و ظلم دوست، جان او نفرت می‌دارد.⁶ بر شریر دامها و آتش و کبریت خواهد بارانید، و باد سموم حصه پیاله ایشان خواهد بود.⁷ زیرا خداوند عادل است و عدالت را دوست می‌دارد، و راستان روی او را خواهند دید.

دعا برای نجات و حفاظت

برای سالار مغنیان برثمانی. مزمور داود

12

ای خداوند نجات بده زیرا که مردمقدس نابود شده است و امناء از میان بنی آدم نایاب گردیده‌اند!² همه به یکدیگر دروغ می‌گویند؛ به لبهای چاپلوس و دل منافق سخن می‌رانند.³ خداوند همه لبهای چاپلوس را منقطع خواهد ساخت، و هر زبانی را که سخنان تکبرآمیز بگوید.⁴ که می‌گویند: «به زبان خویش غالب می‌آییم. لبهای ما با ما است. کیست که بر ما خداوند باشد؟»⁵ خداوند می‌گوید: «به سبب غارت مسکینان و ناله فقیران، الان برمی خیزم و او را در نجاتی که برای آن آه می‌کشد برپا خواهم داشت.»⁶ کلام خداوند کلام طاهر است، نقره مصفای در قال زمین که هفت مرتبه پاک شده است.⁷ توای خداوند ایشان را محافظت خواهی نمود؛ از این طبقه و تا ابدالابد محافظت خواهی فرمود.⁸ شریران به هر جانب می‌خرامند، وقتی که خبائثت در بنی آدم بلند می‌شود.

دعا برای مدد الهی

برای سالار مغنیان. مزمور داود

13

ای خداوند تا به کی همیشه مرا فراموش می‌کنی؟ تا به کی روی خود را از من خواهی پوشید؟² تا به کی در نفس خود مشورت بکنم و در دلم هرروزه غم خواهد بود؟ تا به کی دشمنم بر من سرافراشته شود؟³ ای یهوه خدای من نظر کرده، مرا مستجاب فرما! چشمانم را روشن کن مبادا به خواب موت بخشیم.⁴ مبادا دشمنم گوید بر او غالب آمدم و مخالفانم از پریشانی‌ام شادی نمایند.⁵ و اما من به رحمت تو توکل می‌دارم؛ دل من در نجات تو شادی خواهد کرد.⁶ برای خداوند سرود خواهم خواند زیرا که به من احسان نموده است.

تفکر افراد فاسد

برای سالار مغنیان. مزمور داود

14

احمق در دل خود می‌گوید که خدایی نیست. کارهای خود را فاسد و مکروه ساخته‌اند و نیکوکاری نیست.² خداوند از آسمان برینی آدم نظر انداخت تا ببیند که آیا فهیم و طالب خدایی هست؟³ همه روگردانیده، با هم فاسد شده‌اند. نیکوکاری نیست یکی هم نی.⁴ آیا همه گناهکاران بی‌معرفت هستند که قوم مرا می‌خورند چنانکه نان می‌خورند؟ و خداوند را نمی‌خوانند؟⁵ آنگاه ترس بر ایشان مستولی شد، زیرا خدادر طبقه عادلان است.⁶ مشورت مسکین را خجل می‌سازید چونکه خداوند ملجای اوست.⁷ کاش که نجات اسرائیل از صهیون ظاهر می‌شد! چون خداوند اسیری قوم خویش را برگرداند، یعقوب و جد خواهد نمود و اسرائیل شادمان خواهد گردید.

فرود آمدن در خیمه خداوند

مزمور داود

15

ای خداوند کیست که در خیمه تو فرودآید؟ و کیست که در کوه مقدس توساکن گردد؟² آنکه بی‌عیب سالک باشد و عدالت را به جا آورد، و در دل خویش راست گو باشد،³ که به زبان خود غیبت ننماید؛ و به همسایه خود بدی نکند و درباره اقارب خویش مذمت را قبول ننماید،⁴ که در نظر خود حقیر و خوار است و آنانی را که از خداوند می‌ترسند مکرم می‌دارد و قسم به ضرر خود می‌خورد و تغییر نمی‌دهد.⁵ نقره خود را به سود نمی‌دهد و رشوه بر بی‌گناه نمی‌گیرد. آنکه این را به جا آورد تا ابدالابد جنبش نخواهد خورد.

اطمینان در خداوند

مکتوم داود

16

ای خدا مرا محافظت فرما، زیرا برتوتوکل می‌دارم.² خداوند را گفتم: «تو خداوند من هستی. نیکویی من نیست غیر از تو.»³ و اما مقدسانی که در زمین‌اند و فاضلان، تمامی خوشی من در ایشان است.⁴ دردهای آنانی که عقب (خدای) دیگر می‌شتابند، بسیار خواهد شد. هدایای خونی ایشان را نخواهم ریخت، بلکه نام ایشان را به زبانم نخواهم آورد.⁵ خداوند نصیب قسمت و کاسه من است. توقره مرا نگاه می‌داری.⁶ خطه‌های من به جایهای خوش افتاد. میراث بھی به من رسیده است.⁷ خداوند را که مرا نصیحت نمود، متبارک می‌خوانم. شبانگاه نیز قلبم مرا تنبیه می‌کند.⁸ خداوند را همیشه پیش روی خود می‌دارم. چونکه به دست راست من است، جنبش نخواهم خورد.⁹ از این رو دلم شادی می‌کند و جلالم به وجد می‌آید؛ جسمم نیز در اطمینان ساکن خواهد شد.¹⁰ زیرا جانم را در عالم اموات ترک نخواهی کرد، و قدوس خود را نخواهی گذاشت که فساد را بیند.¹¹ طریق حیات را به من خواهی آموخت. به حضور تو کمال خوشی است و به دست راست تو لذت‌ها تا ابدالابد!

دعای مرد عادل

صلوات داود

17

ای خداوند، عدالت را بشنو و به فریادمن توجه فرما! دعای مرا که از لب بی‌ریا می‌آید، گوش بگیر!² داد من از حضور تو صادر شود؛ چشمان تو راستی را ببیند.³ دل مرا آزموده‌ای، شبانگاه از آن تفقد کرده‌ای. مرا قال گذاشته‌ای و هیچ نیافته‌ای، زیرا عزیمت کردم که زبانم تجاوز نکند.⁴ و اما کارهای آدمیان به کلام لبهای تو؛ خود را از راههای ظالم نگاه داشتیم.⁵ قدمهایم به آثار تو قائم است، پس پایهایم نخواهد لغزید.⁶ ای خدا تو را خوانده‌ام زیرا که مرا اجابت خواهی نمود. گوش خود را به من فراگیر و سخن مرا بشنو.⁷ رحمت‌های خود را امتیاز ده، ای که متوکلان خویش را به دست راست خود از مخالفان ایشان می‌رهانی.⁸ مرا مثل مردمک چشم نگاه دار؛ مرا زیر سایه بال خود پنهان کن،⁹ از روی شریرانی که مرا خراب می‌سازند، از دشمنان جانم که مرا احاطه می‌کنند.¹⁰ دل فریه خود را بسته‌اند. به زبان خویش سخنان تکبرآمیزی گویند.¹¹ الان قدمهای ما را احاطه کرده‌اند، و چشمان خود را دوخته‌اند تا ما را به زمین بیندازند.¹² مثل او مثل شیری است که در دریدن حریص باشد، و مثل شیر ژبان که در بیشه خود در کمین است.¹³ ای خداوند برخیز و پیش روی وی درآمده، او را بینداز و جانم را از شریر به شمشیر خود برهان،¹⁴ از آدمیان، ای خداوند، به دست خویش، از اهل جهان که نصیب ایشان در زندگانی است. که شکم ایشان را به ذخایر خود پر ساخته‌ای و از اولاد سیر شده، زیادی مال خود را برای اطفال خویش ترک می‌کنند.¹⁵ و اما من روی تو را در عدالت خواهم دید و چون بیدار شوم از صورت تو سیر خواهم شد.

خداوند، قلعه بلند

برای سالار مغنیان، مزمور داود بنده خداوند که کلام این سرود را به خداوند گفت، در روزی که خداوند او را از دست همه دشمنانش و از دست شاول رهایی داد. پس گفت:

18

ای خداوند! ای قوت من! تو را محبت می نمایم.² خداوند صخره من است و ملجا و نجات‌دهنده من. خدایم صخره من است که در او پناه می برم. سپر من و شاخ نجاتم و قلعه بلند من.³ خداوند را که سزاوار کل حمد است، خواهم خواند. پس، از دشمنانم رهایی خواهم یافت.⁴ رسنهای موت مرا احاطه کرده، و سیلابهای شرارت مرا ترسانیده بود.⁵ رسنهای گور دور مرا گرفته بود و دامهای موت پیش روی من درآمده.⁶ در تنگی خود خداوند را خواندم و نزد خدای خویش استغاثه نمودم. او آواز مرا از هیكل خود شنید و استغاثه من به حضورش به گوش وی رسید.⁷ زمین متزلزل و مرتعش شده، اساس کوهها بلرزید و متزلزل گردید چونکه خشم او افروخته شد.⁸ دخان از بینی او برآمد و نار از دهانش ملتهب گشت و آتشی از آن افروخته گردید.⁹ آسمان را خم کرده، نزول فرمود و زیر پای وی تاریکی غلیظ می بود.¹⁰ برکروبی سوار شده، پرواز نمود و بر بالهای باد طیران کرد.¹¹ تاریکی را پرده خود و خیمه‌ای گرداگرد خویش بساخت، تاریکی آبها و ابرهای متراکم را.¹² از تابش پیش روی وی ابرهایش می شتافتند، تگرگ و آتشیهای افروخته.¹³ و خداوند از آسمان رعد کرده، حضرت اعلی آواز خود را بداد، تگرگ و آتشیهای افروخته را.¹⁴ پس تیرهای خود را فرستاده، ایشان را پراکنده ساخت، و برقها بینداخت و ایشان را پریشان نمود.¹⁵ آنگاه عمق های آب ظاهر شد و اساس ربع مسکون مکشوف گردید، از تنبیه توای خداوند، از نفخه باد بینی تو!¹⁶ پس، از اعلی فرستاده، مرا برگرفت و از آبهای بسیار بیرون کشید.¹⁷ و مرا از دشمنان زورآورم رهایی داد و از خصمانم، زیرا که از من تواناتر بودند.¹⁸ در روز بلای من پیش رویم درآمدند، لیکن خداوند تکیه گاه من بود.¹⁹ و مرابجای وسیع بیرون آورد؛ مرا نجات داد زیرا که درمن رغبت می داشت.

²⁰ خداوند موافق عدالتم مرا جزا داد و به حسب طهارت دستم مرا مکافات رسانید.²¹ زیراکه راههای خداوند را نگاه داشته، و به خدای خویش عصیان نورزیده‌ام،²² و جمیع احکام او پیش روی من بوده است و فرائض او را از خوددور نکرده‌ام،²³ و نزد او بی عیب بوده‌ام و خویشتن را از گناه خود نگاه داشته‌ام.²⁴ پس خداوند مرا موافق عدالتم پاداش داده است و به حسب طهارت دستم در نظر وی.²⁵ خویشتن را با رحیم، رحیم می نمایم، و با مرد کامل، خود را کامل می نمایم.²⁶ خویشتن را با طاهر، طاهر می نمایم و با مکار، به مکر رفتار می کنی.²⁷ زیرا قوم مظلوم را خواهی رهایی و چشمان متکبران را به زیر خواهی انداخت.²⁸ زیرا که تو چراغ مراخواهی افروخت؛ بیهوه خدایم تاریکی مرا روشن خواهد گردانید.²⁹ زیرا به مدد تو بر فوجها حمله می برم و به خدای خود از حصارها برمی جهم.³⁰ و اما خدا طریق او کامل است و کلام خداوند مصفی. او برای همه متوکلان خود سپر است،³¹ زیرا کیست خدا غیر از بیهوه؟ و کیست صخره‌ای غیر از خدای ما؟³² خدایی که کمر مرا به قوت بسته و راههای مرا کامل گردانیده است.³³ پایهای مرا مثل آهو ساخته و مرا به مقامهای اعلای من برپا داشته است.³⁴ دستهای مرا برای جنگ تعلیم داده است، که کمان برنجین به بازوی من خم شد.³⁵ سپر نجات خود را به من داده‌ای. دست راستت عمود من شده و مهربانی تو مرا بزرگ ساخته است.³⁶ قدمهایم را زیرم وسعت دادی که پایهای من نلغزید.³⁷ دشمنان خود را تعاقب نموده، بدیشان خواهم رسید و تا تلف نشوند بر نخواهم گشت.³⁸ ایشان را فرو خواهم کوفت که نتوانند برخاست و زیر پایهای من خواهند افتاد.³⁹ زیرا کمر مرا برای جنگ به قوت بسته‌ای و مخالفانم را زیر پایم انداخته‌ای.⁴⁰ گردنهای دشمنانم را به من تسلیم کرده‌ای تا خصمان خود را نابود بسازم.⁴¹ فریاد برآوردند اما رهنده‌ای نبود نزد خداوند، ولی ایشان را اجابت نکرد.⁴² ایشان را چون غبار بیش باده‌ساییده‌ام؛ مثل گل کوچه‌ها ایشان را دور ریخته‌ام.⁴³ مرا از منازعه قوم رهاییده، سر امت هاساخته‌ای. قومی را که نشناخته بودم، مرا

خدمت می نمایند.⁴⁴ به مجرد شنیدن مرا اطاعت خواهند کرد؛ فرزندان غربا نزد من تذلل خواهند نمود.⁴⁵ فرزندان غربا پژمرده می شوند و درقلعه های خود خواهند لرزید.⁴⁶ خداوند زنده است و صخره من متبارک باد، و خدای نجات من متعال!⁴⁷ خدایی که برای من انتقام می گیرد و قومها را زیر من مغلوب می سازد.⁴⁸ مرا از دشمنانم رهاییده، بر خصمانم بلند کرده‌ای و از مرد ظالم مرا خلاصی داده‌ای!⁴⁹ لهذای خداوند تو را در میان امت‌ها حمد خواهم گفت و به نام تو سرود خواهم خواند.⁵⁰ که نجات عظیمی به پادشاه خود داده و به مسیح خویش رحمت نموده است. یعنی به داود و ذریت او تاابدالابد.

خلقت و عظمت خدا

برای سالار مغنیان. مزمور داود

19

آسمان جلال خدا را بیان می کند و فلک از عمل دستهایش خبر می دهد.² روز سخن می راند تا روز و شب معرفت را اعلان می کند تا شب.³ سخن نیست و کلامی نی و آواز آنها شنیده نمی شود.⁴ قانون آنها در تمام جهان بیرون رفت و بیان آنها تا اقصای ربع مسکون.⁵ خیمه‌ای برای آفتاب در آنها قرار داد؛ و او مثل داماد از حجله خود بیرون می آید و مثل پهلوان ازدویدن در میدان شادی می کند.⁶ خروجش از کرانه آسمان است و مدارش تا به کرانه دیگر؛ و هیچ چیز از حرارتش مستور نیست.⁷ شریعت خداوند کامل است و جان را برمی گرداند؛ شهادت خداوند امین است و جاهل را حکیم می گرداند.⁸ فرایض خداوند راست است و دل را شاد می سازد. امر خداوند پاک است و چشم را روشن می کند.⁹ ترس خداوند طهارت است و ثابت تا ابدالابد. احکام خداوند حق و تمام عدل است.¹⁰ از طلا مرغوب تر و از زرخالص بسیار. از شهد شیرینتر و از قطرات شانه غسل.¹¹ بنده تو نیز از آنها متنبه می شود، و درحفظ آنها ثواب عظیمی است.¹² کیست که سهوهای خود را بداند؟ مرا از خطایای مخفی ام طاهر ساز.¹³ بنده ات را نیز از اعمال متکبرانه باز دار تا بر من مسلط نشود؛ آنگاه بی عیب و از گناه عظیم مبرا خواهم بود.¹⁴ سخنان زبانم و تفکر دلم منظور نظر تو باشد، ای خداوند که صخره من و نجات‌دهنده من هستی!

نصرت از خدا

برای سالار مغنیان. مزمور داود

20

خداوند تو را در روز تنگی مستجاب فرماید. نام خدای یعقوب تو را سرافراز نماید.² نصرت برای تو از قدس خود بفرستد و تو را از صهیون تایید نماید.³ جمیع هدایای تو را به یاد آورد و قربانی های سوختنی تو را قبول فرماید. سلاه.⁴ موافق دل تو به تو عطا فرماید و همه مشورتهای تو را به انجام رساند.⁵ به نجات تو خواهیم سراپید و به نام خدای خود، علم خود را خواهیم افراشت. خداوند تمامی مسالت تو را به انجام خواهد رسانید.⁶ الان دانسته‌ام که خداوند مسیح خود را می رهاوند. از فلک قدس خود او را اجابت خواهند نمود، به قوت نجات بخش دست راست خویش.⁷ اینان ارا به‌ها را و آنان اسبها را، اما ما نام بیهوه خدای خود را ذکر خواهیم نمود.⁸ ایشان خم شده، افتاده‌اند و اما ما برخاسته، ایستاده‌ایم.⁹ ای خداوند نجات بده! پادشاه در روزی که بخوانیم، ما را مستجاب فرماید.

شادی در نجات خدا

برای سالار مغنیان. مزمور داود

21

ای خداوند در قوت تو پادشاه شادی می کند و در نجات تو چه بسیار به وجد خواهد آمد.² مراد دل او را به وی بخشیدی و مسالت

به خاک فرو می‌رود رکوع خواهد نمود. و کسی جان خود را زنده نخواهد ساخت.³⁰ ذریتی او را عبادت خواهند کرد و دربارۀ خداوند طبقه بعد را اخبار خواهند نمود.³¹ ایشان خواهند آمد و از عدالت او خبر خواهند داد، قومی را که متولد خواهند شد که او این کار کرده است.

خداوند شبان من است

مزمور داود

23 خداوند شبان من است. محتاج به هیچ چیز نخواهم بود.² در مرتعهای سبزما می‌خواباند. نزد آبهای راحت مرا رهبری می‌کند.³ جان مرا برمی‌گرداند. و به‌خاطر نام خود به راههای عدالت هدایت می‌نماید.⁴ چون در وادی سایه موت نیز راه روم از بدی نخواهم ترسید زیرا تو با من هستی. عصا و چوب دستی تو مرا تسلی خواهد داد.⁵ سفره‌ای برای من به حضور دشمنانم می‌گسترانی. سر مرا به روغن تدهین کرده‌ای و کاسه‌ام لبریز شده است.⁶ هرآینه نیکویی و رحمت تمام ایام عمرم در پی من خواهد بود. و در خانه خداوند ساکن خواهم بود تا ابدالابد.

دروازه های ابدی

مزمور داود

24 زمین و پری آن از آن خداوند است. ربع مسکون و ساکنان آن.² زیرا که او اساس آن را بر دریاها نهاد. و آن را بر نهرها ثابت گردانید.³ کیست که به کوه خداوند برآید؟ و کیست که به مکان قدس او ساکن شود؟⁴ او که پاک دست و صاف دل باشد، که جان خود را به بطالت ندهد و قسم دروغ نخورد.⁵ او برکت را از خداوند خواهد یافت. و عدالت را از خدای نجات خود.⁶ این است طبقه طالبان او. طالبان روی توای (خدای) یعقوب. سلاه.⁷ ای دروازه‌ها سرهای خود را برافرازید! ای درهای ابدی برافراشته شوید تا پادشاه جلال داخل شود!⁸ این پادشاه جلال کیست؟ خداوند قدیر و جبار؟ خداوند که در جنگ جبار است.⁹ ای دروازه‌ها، سرهای خود را برافرازید! ای درهای ابدی برافرازید تا پادشاه جلال داخل شود!¹⁰ این پادشاه جلال کیست؟ یهوه صباوت پادشاه جلال اوست. سلاه.

درخواست تعلیم الهی

مزمور داود

25 ای خداوند بسوی تو جان خود را برمی‌افرازم. ای خدای من بر تو توکل می‌دارم.² پس مگذار که خجل بشوم و دشمنانم بر من فخر نمایند.³ بلی هرکه انتظار تو می‌کشد خجل نخواهد شد. آنانی که بی‌سبب خیانت می‌کنند خجل خواهند گردید.⁴ ای خداوند طریق های خود را به من بیاموز و راههای خویش را به من تعلیم ده.⁵ مرا به راستی خود سالک گردان و مرا تعلیم ده زیرا تو خدای نجات من هستی. تمامی روز منتظر تو بوده‌ام.⁶ ای خداوند احسانات و رحمت های خود را بیاد آور چونکه آنها از ازل بوده است.⁷ خطایای جوانی و عصیانم را بیاد میاورد. ای خداوند به رحمت خودو به‌خاطر نیکویی خویش مرا یاد کن.⁸ خداوند نیکو و عادل است. پس به گناه کاران طریق را خواهد آموخت.⁹ مسکینان را به انصاف رهبری خواهد کرد و به مسکینان طریق خود را تعلیم خواهد داد.¹⁰ همه راههای خداوند رحمت و حق است برای آنانی که عهد و شهادت او را نگاه می‌دارند.

¹¹ ای خداوند به‌خاطر اسم خود، گناه مریابم را بر من بزرگ است.

¹² کیست آن آدمی که از خداوند می‌ترسد؟ او را بطریقی که اختیار کرده است خواهد آموخت.¹³ جان او در نیکویی شب را بسر خواهد برد. و ذریت او وارث زمین خواهند شد.¹⁴ سر خداوند با ترسندگان او است و عهد او تا ایشان را تعلیم دهد.¹⁵ چشمان من دائم بسوی خداوند است زیرا که او پایهای مرا از دام بیرون می‌آورد.¹⁶ بر من ملتفت شده، رحمت بفرما زیرا که

ذیانش را از او دریغ نداشتی. سلاه.³ زیرا به برکات نیکو بر مراد او سبقت جستی. تاجی از زر خالص بر سر وی نهادی.⁴ حیات را از توخواست و آن را به وی دادی، و طول ایام را تا ابدالابد.⁵ جلال او به سبب نجات تو عظیم شده. اکرام و حشمت را بر او نهاده‌ای.⁶ زیرا او رامبارک ساخته‌ای تا ابدالابد. به حضور خود او رابی نهایت شادمان گردانیده‌ای.⁷ زیرا که پادشاه بر خداوند توکل می‌دارد، و به رحمت حضرت اعلیٰ جنبش نخواهد خورد.

⁸ دست تو همه دشمنان را خواهد دریافت. دست راست تو آنانی را که از تو نفرت دارند خواهد دریافت.⁹ در وقت غضب خود، ایشان را چون تئور آتش خواهی ساخت. خداوند ایشان را در خشم خود خواهد بلعید و آتش ایشان را خواهد خورد.¹⁰ ثمره ایشان را از زمین هلاک خواهی ساخت و ذریت ایشان را از میان بنی آدم.¹¹ زیرا قصد بدی برای تو کردند و مکایدی را اندیشیدند که آن را نتوانستند بجا آورد.¹² زیرا که ایشان را روگردان خواهی ساخت. بر زهای خود تیرها را به روی ایشان نشان خواهی گرفت.¹³ ای خداوند در قوت خود متعال شو. جبروت تو را ترنم و تسبیح خواهیم خواند.

سرود غم و پیروزی

برای سالار مغنیان بر غزاله صبح. مزمور داود

22 ای خدای من، ای خدای من، چرا مرا ترک کرده‌ای و از نجات من و سخنان فریادم دور هستی؟² ای خدای من در روز می‌خوانم و مرا اجابت نمی‌کنی. در شب نیز و مرا خاموشی نیست.³ و اما تو قدوس هستی، ای که بر تسبیحات اسرائیل نشسته‌ای.⁴ پدران ما بر تو توکل داشتند. بر تو توکل داشتند و ایشان را خلاصی دادی.⁵ نزد تو فریاد برآوردند و رهایی یافتند. بر تو توکل داشتند، پس خجل نشدند.⁶ و اما من کرم هستم و انسان نی. عار آدمیان هستم و حقیر شمرده شده‌ام.⁷ هرکه مرا ببند به من استهزا می‌کند. لبهای خود را باز می‌کنند و سرهای خود را می‌جنبانند (و می‌گویند):⁸ «برخداوند توکل کن پس او را خلاصی بدهد. او ابرهاند چونکه به وی رغبت می‌دارد.»⁹ زیرا که تو مرا از شکم بیرون آوردی؛ وقتی که بر آغوش مادر خود بودم مرا مطمئن ساختی.¹⁰ از رحم پرتو انداخته شدم. از شکم مادرم خدای من توهستی.¹¹ از من دور مباح زیرا تنگی نزدیک است. و کسی نیست که مدد کند.¹² گاوان نریسار دور مرا گرفته‌اند. زورمندان باشان مرا احاطه کرده‌اند.¹³ دهان خود را بر من باز کردند، مثل شیر درنده غران.¹⁴ مثل آب ریخته شده‌ام. و همه استخوانهایم از هم گسیخته. دلم مثل موم گردیده، در میان احشایم گداخته شده است.¹⁵ قوت من مثل سفال خشک شده و زبانم به کام چسبیده. و مرا به خاک موت نهاده‌ای.¹⁶ زیراسگان دور مرا گرفته‌اند. جماعت اشرا را احاطه کرده، دستها و پایهای مرا سفته‌اند.¹⁷ همه استخوانهای خود را می‌شمارم. ایشان به من چشم دوخته، می‌نگرند.¹⁸ رخت مرا در میان خود تقسیم کردند. و بر لباس من قرعه انداختند.¹⁹ اما توای خداوند دور مباح. ای قوت من برای نصرت من شتاب کن.²⁰ جان مرا از شمشیر خلاص کن. و یگانه مرا از دست سگان.²¹ مرا از دهان شیر خلاصی ده. ای که از میان شاخهای گاو وحشی مرا اجابت کرده‌ای.²² نام تو را به برادران خود اعلام خواهم کرد. در میان جماعت تو را تسبیح خواهم خواند.

²³ ای ترسندگان خداوند او را حمد گوئید. تمام ذریت یعقوب او را تمجید نمایید. و جمیع ذریت اسرائیل از وی بترسید.²⁴ زیرا مسکنت مسکین را حقیر و خوار نشمرده، و روی خود را از او نبوشانیده است. و چون نزد وی فریاد برآورد او را اجابت فرمود.²⁵ تسبیح من در جماعت بزرگ از تو است. نذرهای خود را به حضور ترسندگان ادا خواهم نمود.²⁶ حلیمان غذا خوردند، سیر خواهند شد. و طالبان خداوند او را تسبیح خواهند خواند. و دلای شما زیست خواهد کرد تا ابدالابد.²⁷ جمیع کرانه های زمین متذکر شده، بسوی خداوند بازگشت خواهند نمود. و همه قبایل امت‌ها به حضور تو سجده خواهند کرد.²⁸ زیرا سلطنت از آن خداوند است. و او بر امت‌ها مسلط است.²⁹ همه متمولان زمین غذا خورده، سجده خواهند کرد. و به حضور وی هرکه

خود را به محراب قدس تو برمی افرازم.³ مرا با شریران و بدکاران مکش که با همسایگان خود سخن صلح آمیزی گویند و آزار در دل ایشان است.⁴ آنها را به حسب کردار ایشان و موافق اعمال زشت ایشان بده آنها را مطابق عمل دست ایشان بده و رفتار ایشان را به خود ایشان رد نما.⁵ چونکه در اعمال خداوند و صنعت دست وی تفکر نمی کنند. ایشان را منهدم خواهی ساخت و بنا نخواهی نمود.⁶ خداوند متبارک باد زیرا که آواز تضرع مرا شنیده است.⁷ خداوند قوت من و سپر من است. دلم بر او توکل داشت و مدد یافته ام. پس دل من به وجد آمده است و به سرود خود او را حمد خواهم گفت.⁸ خداوند قوت ایشان است و برای مسیح خود قلعه نجات.⁹ قوم خود را نجات ده و میراث خود را مبارک فرما. ایشان را رعایت کن و برافراز تا ابدالابد.

تمجید خداوند

مزمور داود

29 ای فرزندان خدا، خداوند را توصیف کنید. جلال و قوت را برای خداوند توصیف نمایید.² خداوند را به جلال اسم او تمجید نمایید. خداوند را در زینت قدوسیت سجده کنید.³ آواز خداوند فوق آنها است. خدای جلال رعد می دهد. خداوند بالای آبهای بسیار است.⁴ آواز خداوند با قوت است. آواز خداوند با جلال است.⁵ آواز خداوند سروهای آزاد را می شکند. خداوند سروهای آزاد لبنان را می شکند.⁶ آنها را مثل گوساله می جهاند. لبنان و سریون را مثل بچه گاو و وحشی.⁷ آواز خداوند زبانه های آتش را می شکافد.⁸ آواز خداوند صحرا را متزلزل می سازد. خداوند صحرای قادش را متزلزل می سازد.⁹ آواز خداوند غزالها را به درد زه می اندازد، و جنگل را بی برگ می گرداند. و در هیکل او جمیع جلال را ذکر می کنند.¹⁰ خداوند بر طوفان جلوس نموده. خداوند نشست است پادشاه تا ابدالابد.

¹¹ خداوند قوم خود را قوت خواهد بخشید. خداوند قوم خود را به سلامتی مبارک خواهد نمود.

تسبیح خداوند

سرود برای متبرک ساختن خانه. مزمور داود

30 ای خداوند تو را تسبیح می خوانم زیرا که مرا بالا کشیدی و دشمنانم را بر من مفتخر نساختی.² ای یهوه خدای من! نزد تو استغاثه نمودم و مرا شفا دادی.³ ای خداوند جانم را از حفره برآوردی. مرا زنده ساختی تا به هاویه فرو نروم.⁴ ای مقدسان خداوند او را بسرایید و به ذکر قدوسیت او حمد گوید!⁵ زیرا که غضب او لحظه ای است و در رضامندی او زندگانی. شامگاه گریه نزیل می شود. صبحگاهان شادی رخ می نماید.⁶ و اما من در کامیابی خود گفتم: «جنش نخواهم خورد تا ابدالابد.»⁷ ای خداوند به رضامندی خود کوه مرا در قوت ثابت گردانیدی و چون روی خود را پوشاندی پریشان شدم.⁸ ای خداوند نزد تو فریاد برمی آورم و نزد خداوند تضرع می نمایم.⁹ در خون من چه فایده است چون به حفره فرو روم. آیا خاک تو را حمد می گوید و راستی تو را اخبار می نماید؟¹⁰ ای خداوند بشتو و به من کرم فرما. ای خداوند مددکار من باش.¹¹ ماتم مرا برای من به رقص مبدل ساخته ای. پلاس را از من بیرون کرده و کمر مرا به شادی بسته ای.¹² تا جلالم ترا سرودخواند و خاموش نشود. ای یهوه خدای من، تو را حمد خواهم گفت تا ابدالابد.

توکل بر خدا

برای سالار مغنیان. مزمور داود

31 ای خداوند بر تو توکل دارم پس خجل نشوم تا به ابد. در عدالت خویش مرا نجات بده.² گوش خود را به من فراگیر و مرا به زودی برهان. برایم صخره ای قوی و خانه ای حصین باش تا مرا خلاصی دهی.

منفرد و مسکین هستم.¹⁷ تنگیهای دل من زیاد شده است. مرا آزمیشت های من بیرون آور.¹⁸ بر مسکنت و رنج من نظر افکن و جمیع خطایم را بیامرز.¹⁹ بردشمنانم نظر کن زیرا که بسیارند و به کینه تلخ به من کینه می ورزند.²⁰ جانم را حفظ کن و مرا رهایی ده تا خجل نشوم زیرا بر تو توکل دارم.²¹ کمال و راستی حافظ من باشند زیرا که منتظر تو هستم.²² ای خدا اسرائیل را خلاصی ده، از جمیع مشقت های وی.

دعای مرد عادل

مزمور داود

26 ای خداوند مرا داد بده زیرا که من در کمال خود رفتار نموده ام و بر خداوند توکل داشته ام، پس نخواهم لغزید.² ای خداوند مرا امتحان کن و مرا بیازما. باطن و قلب مرا مصفی گردان.³ زیرا که رحمت تو در مد نظر من است و در راستی تو رفتار نموده ام⁴ با مردان باطل ننشسته ام و با منافقین داخل نخواهم شد.⁵ از جماعت بدکاران نفرت می دارم و با طالحین نخواهم نشست.⁶ دستهای خود را در صفای شویم. مذبح تو را ای خداوند طواف خواهم نمود.⁷ تا آواز حمد تو را بشنوام و عجایب تو را اخبار نمایم.⁸ ای خداوند محل خانه تو را دوست می دارم و مقام سکونت جلال تو را.⁹ جانم را با گناهکاران جمع مکن و نه حیات مرا با مردمان خون ریز.¹⁰ که در دستهای ایشان آزار است و دست راست ایشان پر از رشوه است.¹¹ و اما من در کمال خود سالک می باشم. مرا خلاصی ده و بر من رحم فرما.¹² پایم در جای هموار ایستاده است. خداوند را در جماعت ها مبارک خواهم خواند.

اطمینان در خداوند

مزمور داود

27 خداوند نور من و نجات من است از که بترسم؟ خداوند ملجای جان من است از که هراسان شوم؟² چون شریران بر من نزدیک آمدند تا گوشت مرا بخورند، یعنی خصمان و دشمنانم، ایشان لغزیدند و افتادند.³ اگر لشکری بر فرود آید دلم نخواهد ترسید. اگر جنگ بر من برپا شود، در این نیز اطمینان خواهم داشت.⁴ یک چیز از خداوند خواستم و آن را خواهم طلبید: که تمام ایام عمرم در خانه خداوند ساکن باشم تا جمال خداوند را مشاهده کنم و در هیکل او تفکر نمایم.⁵ زیرا که در روز بلا مرا در سایبان خود نهفته، در پرده خیمه خود مرا مخفی خواهد داشت و مرا بر صخره بلند خواهد ساخت.⁶ والان سرم بر دشمنانم گرداگردم برافراشته خواهد شد. قربانی های شادکامی را در خیمه او خواهم گذرانید و برای خداوند سرود و تسبیح خواهم خواند.

⁷ ای خداوند چون به آواز خود می خوانم مرا بشنو و رحمت فرموده، مرا مستجاب فرما.⁸ دل من به تو می گوید (که گفته ای): «روی مرا بطلبید.» بلی روی تو را ای خداوند خواهم طلبید.⁹ روی خود را از من می پوشان و بنده خود را در خشم بر مگردان. تو مددکار من بوده ای. ای خدای نجاتم، مرا رد مکن و ترک منما.¹⁰ چون پدر و مادرم مرا ترک کنند، آنگاه خداوند مرا برمی دارد.¹¹ ای خداوند طریق خود را به من بیاموز و به سبب دشمنانم مرا به راه راست هدایت فرما.¹² مرا به خواهش خصمانم مسیار، زیرا که شهود کذب و دمندگان ظلم بر من برخاسته اند.¹³ اگر باور نمی کردم که احسان خداوند را در زمین زندگان ببینم.¹⁴ برای خداوند منتظر باش و قوی شو و دلت را تقویت خواهد داد. بلی منتظر خداوند باش.

درخواست کمک

مزمور داود

28 ای خداوند، نزد تو فریاد برمی آورم. ای صخره من، از من خاموش مباش. مبادا اگر از من خاموش شوی، مثل آنانی باشم که به حفره فرو می روند.² آواز تضرع مرا بشنو چون نزد تو استغاثه می کنم و دست

۳ زیرا صخره و قلعه من تو هستی. به خاطر نام خود مرا هدایت و رهبری فرما. ۴ مرا از دامی که برایم پنهان کرده اند بیرون آور. ۵ زیرا قلعه من تو هستی. روح خود را به دست تو می سپارم. ای یهوه خدای حق تو مرا فدیة دادی. ۶ از آنانی که اباطیل دروغ را پیروی می کنند نفرت می کنم. و اما من بر خداوند توکل می دارم. ۷ به رحمت تو وجد و شادی می کنم زیرا مشقت مرا دیده و جانم را در تنگیهایم نجات دادی. ۸ مرا به دست دشمن اسیر نساخته ای. پایهای مرا بجای وسیع قائم گردانیده ای. ۹ ای خداوند بر من رحمت فرما زیرا در تنگی هستم. چشم من از غصه کاهیده شد، بلکه جانم و جسمم نیز. ۱۰ زیرا که حیاتم از غم و سالهایم از ناله فانی گردیده است. قوتم از گناهام ضعیف و استخوانهایم پوسیده شد. ۱۱ نزد همه دشمنانم عار گردیده ام. خصوص نزد همسایگان خویش و باعث خوف آشنایان شده ام. هر که مرا بیرون بینداز من می گریزد. ۱۲ مثل مرده از خاطر فراموش شده ام و مانند ظرف تلف شده گردیده ام. ۱۳ زیرا که بهتان را از بسیاری شنیدم و خوف گرداگرد من می باشد، زیرا بر من با هم مشورت می کنند و در قصد جانم تفکر می نمایند. ۱۴ و اما من بر تو ای خداوند توکل می دارم و گفته ام خدای من توهستی. ۱۵ و قتهای من در دست تو می باشد. مرا از دست دشمنانم و جفاکنندگانم خلاصی ده. ۱۶ روی خود را بر بنده ات تابان ساز و مرا به رحمت خود نجات بخش. ۱۷ ای خداوند خجل نشوم چونکه تو را خوانده ام. شیران خجل شوند و در حفره خاموش باشند. ۱۸ لپهای دروغ گو گنگ شود که به درشتی و تکبر و استهانت بر عادلان سخن می گوید. ۱۹ زهی عظمت احسان تو که برای ترسندگان ذخیره کرده ای و برای متوکلان پیش بینی آدم ظاهر ساخته ای. ۲۰ ایشان را در پرده روی خود از مکاید مردم خواهی پوشانید. ایشان را در خیمه ای از عداوت زبانها مخفی خواهی داشت. ۲۱ متبارک باد خداوند که رحمت عجیب خود را در شهر حصین به من ظاهر کرده است. ۲۲ و اما من در حیرت خود گفتم که از نظر تو منقطع شده ام. لیکن چون نزد تو فریاد کردم آواز تضرع مرا شنیدی. ۲۳ ای جمیع مقدسان خداوند او را دوست دارید. خداوند امان را محفوظ می دارد و متکبران را مجازات کثیر می دهد. ۲۴ قوی باشید و دل شما را تقویت خواهد داد. ای همگانی که برای خداوند انتظار می کشید!

خدا نزدیک شکسته دلان است

مزمور داود وقتی که منش خود را به حضور ابیملک تغییر داد و از حضور او بیرون رانده شده، برفت

34 خداوند را در هر وقت متبارک خواهم گفت. تسبیح او دائم بر زبان من خواهد بود. ۲ جان من در خداوند فخر خواهد کرد. مسکینان شنیده، شادی خواهند نمود. ۳ خداوند را با من تکبیر نمایید. نام او را با یکدیگر برافرازیم. ۴ چون خداوند را طلبیدم مرا مستجاب فرمود و مرا از جمیع ترسهایم خلاصی بخشید. ۵ بسوی او نظر کردند و منور گردیدند و رویهای ایشان خجل نشد. ۶ این مسکین فریاد کرد و خداوند او را شنید و او را از تمامی تنگیهایش رهایی بخشید. ۷ فرشته خداوند گرداگرد ترسندگان او است. اردو زده، ایشان رامی رهند. ۸ بچشید و ببینید که خداوند نیکو است. خوشایحال شخصی که بدو توکل می دارد. ۹ ای مقدسان خداوند از او بترسید زیرا که ترسندگان او را هیچ کمی نیست. ۱۰ شیرینچکان بی نوا شده، گرسنگی می کشند و اما طالبان خداوند را به هیچ چیز نیکو کمی نخواهد شد. ۱۱ ای اطفال بیایید مرا بشنوید و ترس خداوند را به شما خواهم آموخت. ۱۲ کیست آن شخصی که آرزومند حیات است و طول ایام را دوست می دارد تا نیکویی را ببیند. ۱۳ زنان را از بدی نگاه دار و لبهایت را از سخنان حيله آمیز. ۱۴ از بدی اجتناب نما و نیکویی بکن. صلح را طلب نما و در پی آن بکوش. ۱۵ چشمان خداوند بسوی صالحان است و گوشهای وی بسوی فریاد ایشان.

۱۶ روی خداوند بسوی بدکاران است تا ذکر ایشان را از زمین منقطع سازد. ۱۷ چون (صالحان) فریاد برآوردند خداوند ایشان را شنید و ایشان را از همه تنگیهای ایشان رهایی بخشید.

۱۸ خداوند نزدیک شکسته دلان است و روح کوفتگان را نجات خواهد داد. ۱۹ زحمت مرد صالح بسیار است. اما خداوند او را از همه آنها خواهد رها کند. ۲۰ همه استخوانهای ایشان را نگاه می دارد، که یکی از آنها شکسته نخواهد شد. ۲۱ شریر را شرارت هلاک خواهد کرد و از دشمنان مرد صالح موآخذه خواهد شد. ۲۲ خداوند جان پندگان خود را فدیة خواهد داد و از آنانی که بر وی توکل دارند موآخذه نخواهد شد.

طلب کمک از خداوند

مزمور داود

۳ زیرا صخره و قلعه من تو هستی. به خاطر نام خود مرا هدایت و رهبری فرما. ۴ مرا از دامی که برایم پنهان کرده اند بیرون آور. ۵ زیرا قلعه من تو هستی. روح خود را به دست تو می سپارم. ای یهوه خدای حق تو مرا فدیة دادی. ۶ از آنانی که اباطیل دروغ را پیروی می کنند نفرت می کنم. و اما من بر خداوند توکل می دارم. ۷ به رحمت تو وجد و شادی می کنم زیرا مشقت مرا دیده و جانم را در تنگیهایم نجات دادی. ۸ مرا به دست دشمن اسیر نساخته ای. پایهای مرا بجای وسیع قائم گردانیده ای. ۹ ای خداوند بر من رحمت فرما زیرا در تنگی هستم. چشم من از غصه کاهیده شد، بلکه جانم و جسمم نیز. ۱۰ زیرا که حیاتم از غم و سالهایم از ناله فانی گردیده است. قوتم از گناهام ضعیف و استخوانهایم پوسیده شد. ۱۱ نزد همه دشمنانم عار گردیده ام. خصوص نزد همسایگان خویش و باعث خوف آشنایان شده ام. هر که مرا بیرون بینداز من می گریزد. ۱۲ مثل مرده از خاطر فراموش شده ام و مانند ظرف تلف شده گردیده ام. ۱۳ زیرا که بهتان را از بسیاری شنیدم و خوف گرداگرد من می باشد، زیرا بر من با هم مشورت می کنند و در قصد جانم تفکر می نمایند. ۱۴ و اما من بر تو ای خداوند توکل می دارم و گفته ام خدای من توهستی. ۱۵ و قتهای من در دست تو می باشد. مرا از دست دشمنانم و جفاکنندگانم خلاصی ده. ۱۶ روی خود را بر بنده ات تابان ساز و مرا به رحمت خود نجات بخش. ۱۷ ای خداوند خجل نشوم چونکه تو را خوانده ام. شیران خجل شوند و در حفره خاموش باشند. ۱۸ لپهای دروغ گو گنگ شود که به درشتی و تکبر و استهانت بر عادلان سخن می گوید. ۱۹ زهی عظمت احسان تو که برای ترسندگان ذخیره کرده ای و برای متوکلان پیش بینی آدم ظاهر ساخته ای. ۲۰ ایشان را در پرده روی خود از مکاید مردم خواهی پوشانید. ایشان را در خیمه ای از عداوت زبانها مخفی خواهی داشت. ۲۱ متبارک باد خداوند که رحمت عجیب خود را در شهر حصین به من ظاهر کرده است. ۲۲ و اما من در حیرت خود گفتم که از نظر تو منقطع شده ام. لیکن چون نزد تو فریاد کردم آواز تضرع مرا شنیدی. ۲۳ ای جمیع مقدسان خداوند او را دوست دارید. خداوند امان را محفوظ می دارد و متکبران را مجازات کثیر می دهد. ۲۴ قوی باشید و دل شما را تقویت خواهد داد. ای همگانی که برای خداوند انتظار می کشید!

اعتراف به گناه

قصیده داود

32 خوشایحال کسی که عصیان او آمرزیده شد و گناه وی مستور گردید. ۲ خوشایحال کسی که خداوند به وی جرمی در حساب نیاورد. و در روح او حيله ای نمی باشد.

۳ هنگامی که خاموش می بودم، استخوانهایم پوسیده می شد از نعره ای که تمامی روز می زدم. ۴ چونکه دست تو روز و شب بر من سنگین می بود. رطوبتم به خشکی تابستان مبدل گردید، سلاه. ۵ به گناه خود نزد تو اعتراف کردم و جرم خود را مخفی نداشتم. گفتم: عصیان خود را نزد خداوند اقرار می کنم. پس تو آرایش گناهم را عفو کردی، سلاه. ۶ از این رو هر مقدسی در وقت اجابت نزد تو دعا خواهد کرد. وقتی که آبهای بسیار به سیلان آید، هرگز بدو نخواهد رسید. ۷ تو ملجای من هستی مرا از تنگی حفظ خواهی کرد. مرا به سرورهای نجات احاطه خواهی نمود، سلاه. ۸ تو را حکمت خواهم آموخت و براهی که باید رفت ارشاد خواهم نمود و تو را به چشم خود که بر تو است نصیحت خواهم فرمود. ۹ مثل اسب و قاطر بی فهم مباشید که آنها را برای بستن به دهنه و لگام زینت می دهند، والا نزدیک تو نخواهند آمد.

۱۰ غمهای شریر بسیار می باشد. اما هر که برخداوند توکل دارد رحمت او را احاطه خواهد کرد. ۱۱ ای صالحان در خداوند شادی و وجد کنید وای همه راست دلان ترنم نمایید.

سرود تسبیح

33 ای صالحان در خداوند شادی نمایید، زیرا که تسبیح خواندن راستان رامی شاید. ۲ خداوند را بر بطن حمد بگویید. با عودده تار او

سرنوشت شریران

مزمور داود

37 به سبب شریران خویشتن را مشوش مساز و بر فتنه انگیزان حسد مبر.² زیرا که مثل علف به زودی بریده می‌شوند و مثل علف سبز پژمرده خواهند شد.
³ بر خداوند توکل نما و نیکویی بکن. در زمین ساکن باش و از امانت پرورده شو.⁴ و در خداوند تمتع ببر، پس مسالت دل تو را به تو خواهد داد.
⁵ طریق خود را به خداوند بسپار و بر وی توکل کن که آن را انجام خواهد داد.⁶ و عدالت تو رامثل نور بیرون خواهد آورد و انصاف تو را مانندطهر.
⁷ نزد خداوند ساکت شو و منتظر او باش و از شخص فرخنده طریق و مرد حيله گر خود رامشوش مساز.⁸ از غضب برکنار شو و خشم را ترک کن. خود را مشوش مساز که البته باعث گناه خواهد شد.⁹ زیرا که شریران منقطع خواهند شد. و اما منتظران خداوند وارث زمین خواهند بود.¹⁰ هان بعد از اندک زمانی شریر نخواهد بود. در مکانش تامل خواهی کرد و نخواهد بود.
¹¹ و اما حلیمان وارث زمین خواهند شد و از فراوانی سلامتی متلذذ خواهند گردید.

¹² شریر بر مرد عادل شورا می‌کند و دندانهای خود را بر او می‌افشرد.
¹³ خداوند بر او خواهد خندید، زیرا می‌بیند که روز او می‌آید.¹⁴ شریران شمشیر را برهنه کرده و کمان را کشیده‌اند تا مسکین و فقیر را بیندازند و راست روان را مقتول سازند.¹⁵ شمشیر ایشان به دل خود ایشان فرو خواهد رفت و کمانهای ایشان شکسته خواهد شد.¹⁶ نعمت اندک یک مرد صالح بهتر است، از اندوخته های شریران کثیر.¹⁷ زیرا که بازوهای شریران، شکسته خواهد شد. و اما صالحان را خداوند تأیید می‌کند.
¹⁸ خداوند روزهای کاملان را می‌داند و میراث ایشان خواهد بود تا ابدالابد.
¹⁹ در زمان بلا خجل نخواهند شد، و در ایام قحط سیر خواهند بود.
²⁰ زیرا شریران هلاک می‌شوند و دشمنان خداوند مثل خرمنی مرتعها فانی خواهند شد. بلی مثل دخان فانی خواهند گردید.²¹ شریر قرض می‌گیرد و وفا نمی‌کند و اما صالح رحیم و بخشنده است.²² زیرا آنانی که از وی برکت یابند وارث زمین گردند. و اما آنانی که ملعون وی‌اند، منقطع خواهند شد.²³ خداوند قدمهای انسان رامستحکم می‌سازد، و در طریق هایش سرور می‌دارد.²⁴ اگر چه بیفتد افکنده نخواهد شد زیرا خداوند دستش را می‌گیرد.²⁵ من جوان بودم والان پیر هستم و مرد صالح را هرگز متروک ندیده‌ام و نه نسلش را که گدای نان بشوند.²⁶ تمامی روز رؤف است و قرض دهنده، و ذریه او مبارک خواهند بود.

²⁷ از بدی برکنار شو و نیکویی بکن. پس ساکن خواهی بود تا ابدالابد.
²⁸ زیرا خداوند انصاف را دوست می‌دارد و مقدسان خود را ترک نخواهد فرمود. ایشان محفوظ خواهند بود تا ابدالابد. و اما نسل شریر منقطع خواهد شد.²⁹ صالحان وارث زمین خواهند بود و در آن تا به ابد سکونت خواهند نمود.³⁰ دهان صالح حکمت را بیان می‌کند و زبان او انصاف را ذکر می‌نماید.³¹ شریعت خدای وی در دل اوست. پس قدمهایش نخواهد لغزید.³² شریر برای صالح کمین می‌کند و قصد قتل وی می‌دارد.
³³ خداوند او را در دستش ترک نخواهد کرد و چون به داوری آید بر وی فتوا نخواهد داد.³⁴ منتظر خداوند باش و طریق او را نگاه دار تا تو را به وراثت زمین برافرازد. چون شریران منقطع شوند آن را خواهی دید.³⁵ شریر را دیدم که ظلم پیشه بود و مثل درخت بومی سبز خود را بهر سومی کشید.
³⁶ اما گذشت و اینک نیست گردید و او را جستجو کردم و یافت نشد.
³⁷ مرد کامل راملاحظه کن و مرد راست را ببین زیرا که عاقبت آن مرد سلامتی است.³⁸ اما خطاکاران جمیع هلاک خواهند گردید و عاقبت شریران منقطع خواهد شد.³⁹ و نجات صالحان از خداوند است و در وقت تنگی او قلعه ایشان خواهد بود.⁴⁰ و خداوند ایشان را اعانت کرده، نجات خواهد داد. ایشان را از شریران خلاص کرده، خواهد رهانید. زیرا بر او توکل دارند.

35 ای خداوند با خصمان من مخاصمه نما و جنگ کن با آنانی که با من جنگ می‌کنند.² سپهر و مجن را بگیر و به اعانت من برخیز.³ و نیزه را راست کن و راه را پیش روی جفاکنندگانم ببند و به جان من بگو من نجات تو هستم.⁴ خجل و رسوا شوند آنانی که قصد جان من دارند و آنانی که بداندیش منند، برگردانیده و خجل شوند.⁵ مثل کاه پیش روی باد باشند و فرشته خداوند ایشان را براند.⁶ راه ایشان تاریکی و لغزنده باد. و فرشته خداوند ایشان را تعاقب کند.⁷ زیرا دام خود را برای من بی‌سبب درحفره‌ای پنهان کردند که آن را برای جان من بی‌جهت کنده بودند.⁸ هلاکت ناگهانی بدو برسد و دامی که پنهان کرد خودش را بگیرد و در آن به هلاکت گرفتار گردد.⁹ و اما جان من در خداوند وجد خواهد کرد و در نجات او شادی خواهند نمود.¹⁰ همه استخوانهایم می‌گویند «ای خداوند کیست مانند تو که مسکین را از شخص قوی تر از او می‌رهاند و مسکین و فقیر را از تاراج کننده وی.»¹¹ شاهدان کینه ور برخاسته‌اند. چیزهایی را که نمی‌دانستم از من می‌پرسند.¹² به عوض نیکویی بدی به من می‌کنند. جان مرا بیکس گردانیده‌اند.¹³ و اما من چون ایشان بیمار می‌بودم پلاس می‌پوشیدم. جان خود را به روزه می‌رنجانیدم و دعایم به سینه‌ام برمی‌گشت.¹⁴ مثل آنکه اودوست و برادرم می‌بود، سرگردان می‌رفتم. چون کسی که برای مادرش ماتم گیرد، از حزن خم می‌شدم.¹⁵ ولی چون افتادم شادی کنان جمع شدند. آن فرومایگان بر من جمع شدند. و کسانی که نشناخته بودم مرا دریدند و ساکت نشدند.¹⁶ مثل فاجرانی که برای نان مسخرگی می‌کنند. دندانهای خود را بر من می‌افشردند.¹⁷ ای خداوند تا به کی نظر خواهی کرد! جانم را از خرابیهای ایشان برهان و یگانه مرا از شیربچگان.¹⁸ و تو را در جماعت بزرگ حمد خواهم گفت. ترا در میان قوم عظیم تسبیح خواهم خواند.¹⁹ تا آنانی که بی‌سبب دشمن منند، بر من فخر نکنند. و آنانی که بر من بی‌سبب بغض می‌نمایند، چشمک نزنند.²⁰ زیرا برای سلامتی سخن نمی‌گویند و بر آنانی که در زمین آرامند سخنان حيله آمیز را تفکرمی‌کنند.²¹ و دهان خود را بر من باز کرده، می‌گویند هه هه چشم ما دیده است.²² ای خداوند تو آن را دیده‌ای پس سکوت مفرما. ای خداوند از من دور مباش.
²³ خویشتن را برانگیز و برای داد من بیدار شو، ای خدای من و خداوند من برای دعوی من.²⁴ ای یهوه خدایم مرا موافق عدل خود داد بده، مبادا بر من شادی نمایند.²⁵ تادر دل خود نگویند اینک مراد ما. تا نگویند او رابلعیده‌ایم.
²⁶ و آنانی که در بدی من شادند، با هم خجل و شرم‌منده شوند. و آنانی که بر من تکبر می‌کنند، به خجلت و رسوایی ملیس شوند.²⁷ آنانی که خواهان حق منند ترنم و شادی نمایند. و دائم گویند خداوند بزرگ است که به سلامتی بنده خود رغبت دارد.²⁸ و زبانم عدالت تو را بیان خواهد کرد و تسبیح تو را تمامی روز.

راه بدکاران

برای سالار مغنیان. مزمور داود بنده خداوند

36 معصیت شریر در اندرون دل من می‌گوید که ترس خدا در مد نظر او نیست.² زیرا خویشتن را در نظر خود تملق می‌گوید تا گناهش ظاهر نشود و مکروه نگردد.³ سخنان زبانش شرارت و حيله است. ازدانشمندی و نیکوکاری دست برداشته است.⁴ شرارت را بر بستر خود تفکر می‌کند. خود را به راه ناپسند قائم کرده، از بدی نفرت ندارد.
⁵ ای خداوند رحمت تو در آسمانها است و امانت تو تا افلاک.⁶ عدالت تو مثل کوههای خداست و احکام تو لجه عظیم. ای خداوند انسان و بهایم را نجات می‌دهی.⁷ ای خدارحمت تو چه ارجمند است. بنی آدم زیر سایه بالهای تو پناه می‌برند.⁸ از چربی خانه تو شاداب می‌شوند. از نهر خوشبیهای خود ایشان را می‌نوشانی.⁹ زیرا که نزد تو چشمه حیات است و در نور تو نور را خواهیم دید.¹⁰ رحمت خود را برای عارفان خود مستدام فرما و عدالت خود را برای راست دلان.¹¹ پای تکبر بر من نیاید و دست شریران مرا گریزان نسازد.¹² در آنجا بدکرداران افتاده‌اند. ایشان انداخته شده‌اند و نمی‌توانند برخاست.

دعای مصیبت دیده

مزمور داود برای تذکر

38

ای خداوند مرا در غضب خود توبیخ نما و در خشم خویش تادیب مفرما. ² زیرا که تیرهای تو در من فرو رفته و دست تو بر من فرود آمده است. ³ در جسد من به سبب غضب تو صحتی نیست و در استخوانهایم به سبب خطای خودم سلامتی نی. ⁴ زیرا گناهانم از سرم گذشته است. مثل بارگران از طاقتم سنگین تر شده. ⁵ جراحات من متعفن و مفروح شده است، به سبب حماقت من. ⁶ به خود می پیچم و بی نهایت منحنی شده ام. تمامی روز ماتم کنان تردد می کنم. ⁷ زیرا کمر من از سوزش پر شده است و در جسد من صحتی نیست. ⁸ من بی حس و بی نهایت کوفته شده ام و از فغان دل خود نعره می زنم. ⁹ ای خداوند تمامی آرزوی من در مد نظر تو است و ناله های من از تو مخفی نمی باشد. ¹⁰ دل من می طبد و قوتم از من رفته است و نور چشمانم نیز با من نیست. ¹¹ دوستان و رفیقانم از بلای من برکنار می ایستند و خویشان من دور ایستاده اند. ¹² آنانی که قصد جانم دارند دام می گسترند و بداندیشانم سخنان فتنه انگیز می گویند و تمام روز حیل را تفکر می کنند. ¹³ و اما من مثل کر نمی شوم. مانند گنگم که دهان خود را باز نکند. ¹⁴ و مثل کسی گردیده ام که نمی شنود و کسی که در زبانش حجتی نباشد. ¹⁵ زیرا که ای خداوند انتظار تو را می کشم. تو ای یهوه خدایم جواب خواهی داد. ¹⁶ چونکه گفته ام مبادا بر من شادی نمایند و چون پایم بلغزد بر من تکبر کنند. ¹⁷ زیرا که برای افتادن نصب شده ام و درد من همیشه پیش روی من است. ¹⁸ زیرا گناه خود را اخبار می نمایم و از خطای خود غمگین هستم. ¹⁹ اما دشمنانم زنده و زورآوراند و آنانی که بی سبب بر من بغض می نمایند بسیارند. ²⁰ و آنانی که به عوض نیکی به من بدی می رسانند. بر من عداوت می ورزند زیرا نیکویی را پیروی می کنم. ²¹ ای خداوند مرا ترک منما. ای خدای من از من دور مباش. ²² و برای اعانت من تعجیل فرمای خداوندی که نجات من هستی.

40 انتظار بسیار برای خداوند کشیده ام، و به من مایل شده، فریاد مرا شنید. ² و مرا از چاه هلاکت برآورد و از گل لجن و پایهایم را برصخره گذاشته، قدمهایم را مستحکم گردانید. ³ و سرودی تازه در دهانم گذارد یعنی حمد خدای ما را. بسیاری چون این را بینند ترسان شده، بر خداوند توکل خواهند کرد. ⁴ خوشبحال کسی که بر خداوند توکل دارد و به متکبران ظالم و مرتدان دروغ مایل نشود. ⁵ ای یهوه خدای ما چه بسیار است کارهای عجیب که تو کرده ای و تدبیرهایی که برای ما نموده ای. در نزد تو آنها را تقویم نتوان کرد، اگر آنها را تقریر و بیان بکنم، از حد شمار زیاده است. ⁶ در قربانی و هدیه رغبت نداشتی. اما گوشهای مرا باز کردی. قربانی سوختنی و قربانی گناه را نخواستی. ⁷ آنگاه گفتم: «اینک می آیم! در طومار کتاب درباره من نوشته شده است. ⁸ در بجا آوردن اراده تو ای خدای من رغبت می دارم و شریعت تو در اندرون دل من است.» ⁹ در جماعت بزرگ به عدالت بشارت داده ام. اینک لبهای خود را باز نخواهم داشت و تو ای خداوند می دانی. ¹⁰ عدالت تو را در دل خود مخفی نداشته ام. امانت و نجات تو را بیان کرده ام. رحمت و راستی تو را از جماعت بزرگ پنهان نکرده ام. ¹¹ پس تو ای خداوند لطف خود را از من باز مدار. رحمت و راستی تو دائم مرا محافظت کند. ¹² زیرا که بلایای بیشمار مرا احاطه می کند. گناهانم دور مرا گرفته است به حدی که نمی توانم دید. از مویهای سر من زیاده است و دل من مرا ترک کرده است.

¹³ ای خداوند مرحمت فرموده، مرا نجات بده. ای خداوند به اعانت من تعجیل فرما. ¹⁴ آنانی که قصد هلاکت جان من دارند، جمیع خجل و شرمنده شوند. و آنانی که در بدی من رغبت دارند، به عقب برگردانیده و رسوا گردند. ¹⁵ آنانی که بر من هه هه می گویند، به سبب خجالت خویش حیران شوند. ¹⁶ و اما جمیع طالبان تو در تو وجد و شادی نمایند و آنانی که نجات تو را دوست دارند، دائم گویند که خداوند بزرگ است. ¹⁷ و اما من مسکین و فقیر هستم و خداوند درباره من تفکر می کند. تو معاون و نجات دهنده من هستی. ای خدای من، تاخیر مفرما.

دعای مرد بیمار

برای سالار مغنیان. مزمور داود

دعای مرد رنج دیده

برای یدوتون سالار مغنیان. مزمور داود

39

گفتم راههای خود را حفظ خواهم کرد تا به زبانم خطا نوزم. دهان خود را به لجام نگاه خواهم داشت، مادامی که شیرین پیش من است. ² من گنگ بودم و خاموش و از نیکویی نیز سکوت کردم و درد من به حرکت آمد. ³ دلم در اندرونم گرم شد. چون تفکر می کردم آتش افروخته گردید. پس به زبان خود سخن گفتم. ⁴ ای خداوند اجل مرا بر من معلوم ساز و مقدار ایامم را که چیست تا بفهمم چه قدر فانی هستم. ⁵ اینک روزهایم را مثل یک وجب ساخته ای و زندگانی ام در نظر تو هیچ است. یقین هر آدمی محض بطلت قرار داده شد، سلاه. ⁶ اینک انسان در خیال رفتار می کند و محض بطلت مضطرب می گردد. ذخیره می کند و نمی داند کیست که از آن تمتع خواهد برد. ⁷ و الان ای خداوند برای چه منتظر باشم؟ امید من بر تو می باشد. ⁸ مرا از همه گناهانم برهان و مرا نزد جاهلان عار مگردان. ⁹ من گنگ بودم و زبان خود را باز نکردم زیرا که تو این را کرده ای. ¹⁰ بلای خود را از من بردار زیرا که از ضرب دست تو من تلف می شوم. ¹¹ چون انسان را به سبب گناهش به عتابها تادیب می کنی، نفایس او را مثل بید می گذاری. یقین هر انسان محض بطلت است، سلاه. ¹² ای خداوند دعای مرا بشنو و به فریادم گوش بده و از اشکهایم ساکت مباش، زیرا که من غریب هستم در نزد تو و نزیل هستم مثل جمیع پدران خود. ¹³ روی (خشم) خود را از من بگردان تا فرحناک شوم قبل از آنکه رحلت کنم و نایاب گردم.

41 خوشبحال کسی که برای فقیر تفکرمی کند. خداوند او را در روز بلاخلاصی خواهد داد. ² خداوند او را محافظت خواهد کرد و زنده خواهد داشت. او در زمین مبارک خواهد بود و او را به آرزوی دشمنانش تسلیم نخواهی کرد. ³ خداوند او را بر بستری بیماری تاییب خواهد نمود. تمامی خوابگاه او را در بیماریش خواهی گسترانید. ⁴ من گفتم: «ای خداوند بر من رحم نما. جان مرا شفا بده زیرا به تو گناه ورزیده ام.» ⁵ دشمنانم درباره من به بدی سخن می گویند که کی بمیرد و نام او گم شود. ⁶ و اگر برای دیدن من بیاید، سخن باطل می گوید و دلش در خود شرارت را جمع می کند. چون بیرون رود آن را شایع می کند. ⁷ و جمیع خصمانم با یکدیگر بر من تمامی می کنند و درباره من بدی می اندیشند، ⁸ که «حادثه ای مهلک بر او ریخته شده است. و حال که خوابیده است دیگر نخواهد برخاست.» ⁹ و آن دوست خالص من که بر او اعتماد می داشتیم که نان مرا نیز می خورد، پاشنه خود را بر من بلند کرد.

¹⁰ و اما تو ای خداوند بر من رحم فرموده، مرا برپا بدار تا مجازات بدیشان رسانم. ¹¹ از این می دانم که در من رغبت داری زیرا که دشمنم بر من فخر نمی نماید. ¹² و مرا به سبب کمالم مستحکم نموده ای و مرا به حضور خویش دائم قائم خواهی نمود. ¹³ یهوه خدای اسرائیل متبارک باد. از ازل تا به ابد. آمین و آمین.

همچون آهو

برای سالار مغنیان. قصیده بنی قورح

سرودی تازه

42 چنانکه آهو برای نهرهای آب شدت اشتیاق دارد، همچنان ای خدا جان من اشتیاق شدید برای تو دارد. ² جان من تشنه خداست تشنه

برای سالار مغنیان. مزمور داود

نورزید. ¹⁹ هر چند ما را در مکان اژدرها کوبیدی و ما را به سایه موت پوشانیدی. ²⁰ نام خدای خود را هرگز فراموش نکردیم و دست خود را به خدای غیر برنیفراشتیم. ²¹ آیا خدا این را غوررسی نخواهد کرد؟ زیرا او خفایای قلب رامی داند. ²² هر آینه به خاطر تو تمامی روز کشته می شویم و مثل گوسفندان ذبح شمرده می شویم. ²³ ای خداوند بیدار شو چرا خوابیده‌ای؟ برخیز و ما را تا به ابد دور بینداز. ²⁴ چرا روی خود را پوشانیدی و ذلت و تنگی ما را فراموش کردی؟ ²⁵ زیرا که جان ما به خاک خم شده است و شکم ما به زمین چسبیده. ²⁶ به جهت اعانت ما برخیز و بخاطر رحمانیت خود ما را فدییه ده.

سرود عروس پادشاه

برای سالار مغنیان بر سوسنها. قصیده بنی قورح. سرود حبیبیات

45 دل من به کلام نیکو می جوشد. انشاء خود را درباره پادشاه می گویم. زبان من قلم کاتب ماهر است. ² تو جمیل تر هستی از بنی آدم و نعمت بر لبهای تو ریخته شده است. بنابراین، خدا تو را مبارک ساخته است تا ابدالاباد. ³ ای جبار شمشیر خود را بر ران خود ببند، یعنی جلال و کبریایی خویش را. ⁴ و به کبریایی خودسوار شده، غالب شو به جهت راستی و حلم و عدالت و دست راستت چیزهای ترسناک را به تو خواهد آموخت. ⁵ به تیرهای تیز تو امتها زیر تومی افتند و به دل دشمنان پادشاه فرو می رود. ⁶ ای خدا، تخت تو تا ابدالاباد است؛ عصای راستی عصای سلطنت تو است. ⁷ عدالت را دوست و شرارت را دشمن داشتی. بنابراین خدا خدای توتو را به روغن شادمانی بیشتر از رفقاییت مسح کرده است. ⁸ همه رختهای تو مر و عود و سلیخه است، از قصرهای عاج که به تارها تو را خوش ساختند. ⁹ دختران پادشاهان از زنان نجیب تو هستند. ملکه به دست راستت در طلای او فیرایستاده است. ¹⁰ ای دختر بشنو و ببین و گوش خود را فرادار. و قوم خود و خانه پدرت را فراموش کن، ¹¹ تا پادشاه مشتاق جمال تو بشود، زیرا او خداوند تو است پس او را عبادت نما. ¹² و دختر صور با ارمغانی. و دولتمندان قوم رضامندی تو را خواهند طلبید. ¹³ دختر پادشاه تمام در اندرون مجید است و رختهای او با طلا مرصع است. ¹⁴ به لباس طرازدار نزد پادشاه حاضر می شود. باکره های همراهان او در عقب وی نزد تو آورده خواهند شد. ¹⁵ به شادمانی و خوشی آورده می شوند و به قصر پادشاه داخل خواهند شد. ¹⁶ به عوض پدرانیت پسرانت خواهند بود و ایشان را بر تمامی جهان سروران خواهی ساخت. ¹⁷ نام تو را در همه دهرها ذکرخواهم کرد. پس قوما تو را حمد خواهند گفت تا ابدالاباد.

کمک خدا در تنگیها

برای سالار مغنیان. سرود بنی قورح بر علاموت

46 خدا ملجا و قوت ماست، و مددکاری که در تنگیها فور یافت می شود. ² پس نخواهیم ترسید، اگرچه جهان مبدل گردد و کوهها در قعر دریا به لرزش آید. ³ اگرچه آبهای آشوب کنند و به جوش آیند و کوهها از سرکشی آن متزلزل گردند، سلاه. ⁴ نهری است که شعبه هاییش شهر خدا را فرحناک می سازد و مسکن قدوس حضرت اعلی را. ⁵ خدا در وسطاوست پس جنبش نخواهد خورد. خدا او را اعانت خواهد کرد در طلوع صبح. ⁶ امتها نعره زدند و مملکتها متحرک گردیدند. او آواز خود را داد. پس جهان گداخته گردید. ⁷ یهوه صباپوت باماست. و خدای یعقوب قلعه بلند ما، سلاه. ⁸ بیایید کارهای خداوند را نظاره کنید، که چه خرابیها در جهان پیدا نمود. ⁹ او جنگها را تا اقصای جهان تسکین می دهد. کمان را می شکنند و نیزه را قطع می کند و ارا بها را به آتش می سوزاند. ¹⁰ باز ایستید و بدانید که من خدا هستم. در میان امتها، متعال و در جهان، متعال خواهیم شد. ¹¹ یهوه صباپوت با ماست و خدای یعقوب قلعه بلند ما، سلاه.

تسبیح خدایی که پادشاه است

برای سالار مغنیان. مزمور بنی قورح

خدای حی، که کی بیایم و به حضور خدا حاضر شوم. ³ اشکهایم روز و شب نان من می بود، چون تمامی روز مرا می گفتند: «خدای تو کجاست؟» ⁴ چون این را بیاد می آورم جان خود را بر خود می ریزم. چگونه با جماعت می رفتم و ایشان را به خانه خدا پیشروی می کردم، به آواز ترنم و تسبیح در گروه عیدکنندگان. ⁵ ای جانم چرا منحنی شده‌ای و چرا درمن پریشان گشته‌ای؟ بر خدا امید دار زیرا که او را برای نجات روی او باز حمد خواهم گفت. ⁶ ای خدای من، جانم در من منحنی شد. بنابراین تو را از زمین اردن یاد خواهم کرد، از کوههای حرمون و از جبل مصفر. ⁷ لجه به لجه ندا می دهد از آواز آبشارهای تو جمیع خیزابها و موجهای تو بر من گذشته است. ⁸ در روز خداوند رحمت خود را خواهد فرمود. و در شب سرود او با من خواهد بود و دعا نزد خدای حیات من. ⁹ به خدا گفته‌ام: «ای صخره من چرا مرا فراموش کرده‌ای؟» چرا به سبب ظلم دشمن ماتم کنان تردد بکنم؟ ¹⁰ دشمنانم به کوبیدگی در استخوانهایم مرا ملامت می کنند، چونکه همه روزه مرا می گویند: «خدای تو کجاست؟» ¹¹ ای جان من چرا منحنی شده و چرا در من پریشان گشته‌ای؟ بر خدا امید دار زیرا که او را باز حمد خواهم گفت، که نجات روی من و خدای من است.

دعای شخص پریشان

43 ای خدا مرا داوری کن و دعوی مرا با قوم بیرحم فیصل فرما و از مرد حيله گرو ظالم مرا خلاصی ده. ² زیرا تو خدای قوت من هستی. چرا مرا دور انداختی؟ چرا به سبب ستم دشمن ماتم کنان تردد بکنم؟ ³ نور و راستی خود را بفرست تا مرا هدایت نمایند. و مرا به کوه مقدس تو و مسکن های تو رسانند. ⁴ آنگاه به مذبح خدا خواهم رفت، بسوی خدایی که سرور و خرمی من است. و تورا ای خدا، خدای من با بربط تسبیح خواهم خواند. ⁵ ای جان من چرا منحنی شده‌ای؟ و چرا درمن پریشان گشته‌ای؟ امید بر خدا دار. زیرا که او را باز حمد خواهم گفت، که نجات روی من و خدای من است.

درخواست اعانت

برای سالار مغنیان. قصیده بنی قورح

44 ای خدا به گوشهای خود شنیده‌ایم و پدران ما، ما را خبر داده‌اند، از کاری که در روزهای ایشان و در ایام سلف کرده‌ای. ² تو به دست خود امتها را بیرون کردی، اما ایشان را غرس نمودی. قوما را تباه کردی، اما ایشان را منتشر ساختی. ³ زیرا که به شمشیر خود زمین را تسخیر نکردند و بازوی ایشان ایشان را نجات نداد. بلکه دست راست تو و بازو و نور روی تو. زیرا از ایشان خرسند بودی. ⁴ ای خدا تو پادشاه من هستی. پس بر نجات یعقوب امر فرما. ⁵ به مدد تو دشمنان خود را خواهیم افکند و به نام تو مخالفان خویش را پایمال خواهیم ساخت. ⁶ زیرا بر کمان خودتوکل نخواهم داشت و شمشیرم مرا خلاصی نخواهد داد. ⁷ بلکه تو ما را از دشمنان ما خلاصی دادی و مبغضان ما را خجل ساختی. ⁸ تمامی روز بر خدا فخر خواهیم کرد و نام تو را تا به ابد تسبیح خواهیم خواند، سلاه. ⁹ لیکن الان تو ما را دور انداخته و رسوا ساخته‌ای و با لشکرهای ما بیرون نمی آیی. ¹⁰ و ما را از پیش دشمن روگردان ساخته‌ای و خصمان ما برای خویشتن تاراج می کنند. ¹¹ ما را مثل گوسفندان برای خوراک تسلیم کرده‌ای و ما را در میان امتها پراکنده ساخته‌ای. ¹² قوم خود را بی بها فروختی و از قیمت ایشان نفع نبردی. ¹³ ما را نزد همسایگان ماعار گردانیدی. اهانت و سخریه نزد آنانی که گرداگرد ما دارند. ¹⁴ ما را در میان امت هاضرب المثل ساخته‌ای. جنبانیدن سر در میان قوما. ¹⁵ و رسوایی من همه روزه در نظر من است. و خجالت رویم مرا پوشانیده است، ¹⁶ از آواز ملامت گو و فحاش، از روی دشمن و انتقام گیرنده.

¹⁷ این همه بر ما واقع شد. اما تو را فراموش نکردیم و در عهد تو خیانت نورزیدیم. ¹⁸ دل مابه عقب برنگردید و پایهای ما از طریق تو انحراف

بر خود احسان می‌کنی، مردم ترا می‌ستایند.¹⁹ لیکن به طبقه پدران خود خواهد پیوست که نور را تا به ابد نخواهند دید.²⁰ انسانی که در حرمت است و فهم ندارد، مثل بهایم است که هلاک می‌شود.

پرستش مقدسان خداوند

مزمور آساف

50 خدا، یهوه تکلم می‌کند و زمین را از مطلع آفتاب تا به مغربش می‌خواند.

² از صهیون که کمال زیبایی است، خدا تجلی نموده است.³ خدای ما می‌آید و سکوت نخواهد نمود. آتش پیش روی او می‌بلعد و طوفان شدید گرداگرد وی خواهد بود.⁴ آسمان را از بالا می‌خواند و زمین را، تا قوم خود را داوری کند:⁵ «مقدسان مرا نزد من جمع کنید، که عهد را با من به قربانی بسته‌اند.»⁶ و آسمانها از انصاف او خبر خواهند داد. زیرا خدا خود داواراست، سلاه.

⁷ «ای قوم من بشنوتا سخن گویم. وای اسرائیل تا برایت شهادت دهم که خدا، خدای تو من هستم.⁸ درباره قربانی هایت تو را توبیخ نمی‌کنم و قربانی‌های سوختنی تو دائم در نظر من است.⁹ گوساله‌ای از خانه تو نمی‌گیرم و نه بز از آغل تو.¹⁰ زیرا که جمیع حیوانات جنگل از آن منند و بهایمی که بر هزاران کوه می‌باشند.¹¹ همه پرندگان کوهها را می‌شناسم و وحوش صحرا نزد من حاضرند.¹² اگر گرسنه می‌بودم تو را خبر نمی‌دادم. زیرا رب مسکون و پری آن از آن من است.¹³ آیا گوشت گاوان را بخورم و خون بزها را بنوشم؟¹⁴ برای خدا قربانی تشکر را بگذران، و نذرهای خویش را به حضرت اعلیٰ و فانما.¹⁵ پس در روز تنگی مرا بخوان تا تو را خلاصی دهم و مرا تمجید بنمایی.»

¹⁶ و اما به شریب خدا می‌گوید: «ترا چه کار است که فرایض مرا بیان کنی و عهد مرا به زبان خود بیاوری؟¹⁷ چونکه تو از تادیب نفرت داشته‌ای و کلام مرا پشت سر خود انداخته‌ای.¹⁸ چون دزد را دیدی او را پسند کردی و نصیب تو با زناکاران است.¹⁹ دهان خود را به شرارت گشوده‌ای و زبانت حیل را اختراع می‌کند.²⁰ نشسته‌ای تا به ضد برادر خود سخن رانی و درباره پسر مادر خویش غیبت‌گویی.²¹ این را کردی و من سکوت نمودم. پس گمان بردی که من مثل تو هستم. لیکن تو را توبیخ خواهم کرد. و این را پیش نظر تو به ترتیب خواهم نهاد.²² ای فراموش‌کنندگان خدا، در این تفکر کنید! مباداشما را بدرم و رهاننده‌ای نباشد.²³ هرکه قربانی تشکر را گذراند مرا تمجید می‌کند. و آنکه طریق خود را راست سازد، نجات خدا را به وی نشان خواهم داد.»

طلب بخشش

برای سالار مغنیان. مزمور داود وقتی که ناتان نبی بعد از در آمدنش به بتشبع نزد او آمد

51 ای خدا به حسب رحمت خود بر من رحم فرما. به حسب کثرت رافت خویش گناهانم را محو ساز.² مرا از عصیانم به کلی شست و شوی و از گناهانم مرا طاهر کن.³ زیرا که من به معصیت خود اعتراف می‌کنم و گناهانم همیشه در نظر من است.⁴ به تو و به تو تنها گناه ورزیده، و در نظر تو این بدی را کرده‌ام. تا در کلام خود مصدق گردی و در داوری خویش مژگی شوی.

⁵ اینک در معصیت سرشته شدم و مادرم در گناه به من آستن گردید.⁶ اینک بر راستی در قلب راغب هستی. پس حکمت را در باطن من به من بیاموز.⁷ مرا با زوفا پاک کن تا ظاهر شوم. مرا شست و شو کن تا از برف سفیدتر گردم.⁸ شادی و خرمی را به من بشنوان تا استخوانهایی که کوبیده‌ای به وجد آید.⁹ روی خود را از گناهانم بیوشان و همه خطایای مرا محو کن.¹⁰ ای خدادل طاهر در من بیافرین و روح مستقیم در باطنم تازه بساز.¹¹ مرا از حضور خود مینداز، و روح قدوس خود را از من مگیر.¹² شادی نجات خود را به من باز ده و به روح آزاد مرا تایید فرما.¹³ آنگاه طریق تو را به خطاکاران تعلیم خواهم داد، و گناه کاران بسوی تو بازگشت

47 ای جمیع امت‌ها دستک زنید. نزد خدابه آواز شادی بانگ برآورید.² زیرا خداوند متعال و مهیب است و بر تمامی جهان خدای بزرگ. ³ قوم‌ها را در زیر ما مغلوب خواهد ساخت و طایفه‌ها را در زیر پایهای ما. ⁴ میراث ما را برای ما خواهد برگزید یعنی جلالت یعقوب را که دوست می‌دارد، سلاه.⁵ خدا به آواز بلند صعود نموده است. خداوند به آواز کرنا. ⁶ تسبیح بخوانید، خدا را تسبیح بخوانید. تسبیح بخوانید، پادشاه ما را تسبیح بخوانید.⁷ زیرا خدا پادشاه تمامی جهان است. به خردمندی تسبیح بخوانید.⁸ خدا بر امت‌ها سلطنت می‌کند. خدا بر تخت قدس خود نشسته است.⁹ سروران قوم‌ها با قوم خدای ابراهیم جمع شده‌اند زیرا که سپرهای جهان از آن خداست. او بسیار متعال می‌باشد.

خدا در کوه صهیون

سرود و مزمور بنی قورح

48 خداوند بزرگ است و بی‌نهایت مجید، در شهر خدای ما و در کوه مقدس خویش.² جمیل در بلندی‌اش و شادی تمامی جهان است کوه صهیون، در جوانب شمال، قریه پادشاه عظیم.³ خدا در قصرهای آن به ملجای بلند معروف است.⁴ زیرا اینک پادشاهان جمع شدند، و با هم درگذشتند.⁵ ایشان چون دیدند متعجب گردیدند. و در حیرت افتاده، فرار کردند.⁶ لرزه بر ایشان در آنجا مستولی گردید و درد شدید مثل زنی که می‌زاید.⁷ تو کشتیهای ترشیش را به باد شرقی شکستی.⁸ چنانکه شنیده بودیم، همچنان دیده‌ایم، در شهر یهوه صباپوت، در شهر خدای ما؛ خدا آن را تا ابد آباد مستحکم خواهد ساخت، سلاه.⁹ ای خدا در رحمت توتفکر کرده‌ایم، در اندرون هیکل تو.¹⁰ ای خدا چنانکه نام تو است، همچنان تسبیح تو نیز تا اقصای زمین. دست راست تو از عدالت پر است.¹¹ کوه صهیون شادی می‌کند و دختران یهودا به وجد می‌آیند، به سبب داوریهای تو.¹² صهیون را طواف کنید و گرداگرد او بخرامید و برجهای وی را بشمارید.¹³ دل خود را به حصارهایش بنهید و در قصرهایش تامل کنید تا طبقه آینده را اطلاع دهید.¹⁴ زیرا این خدا، خدای ماست تا ابد آباد و ما را تا به موت هدایت خواهد نمود.

حماقت اعتماد بر دولت

برای سالار مغنیان. مزمور بنی قورح

49 ای تمامی قوم‌ها این را بشنوید! ای جمیع سکنه ربع مسکون این را گوش گیرید!² ای عوام و خواص! ای دولتمندان و فقیران جمیع! ³ زبانم به حکمت سخن می‌راند و تفکر دل من فطانت است.⁴ گوش خود را به مثلی فرا می‌گیرم. معمای خویش را بر بریط می‌گشایم.⁵ چرا در روزهای بلا ترسان باشم، چون گناه پاشنه‌هایم مرا احاطه می‌کند؛⁶ آنانی که بر دولت خود اعتماد دارند و بر کثرت توانگری خویش فخر می‌نمایند.⁷ هیچ‌کس هرگز برای برادر خود فدیة نخواهد داد و کفاره او را به خدا نخواهد بخشید.⁸ زیرا فدیة جان ایشان گران بهاست و ابد بدان نمی‌توان رسید.⁹ تا زنده بماند تا ابد آباد و فساد را نبیند.¹⁰ زیرا می‌بیند که حکیمان می‌میرند. و جاهلان و ابلهان با هم هلاک می‌گردند و دولت خود را برای دیگران ترک می‌کنند.¹¹ فکر دل ایشان این است که خانه‌های ایشان دائمی باشد و مسکنهای ایشان دوریه دور؛ و نامهای خود را بر زمینهای خود می‌نهند.¹² لیکن انسان در حرمت باقی نمی‌ماند، بلکه مثل بهایم است که هلاک می‌شود.¹³ این طریقه ایشان، جهالت ایشان است و اعقاب ایشان سخن ایشان را می‌پسندند، سلاه.¹⁴ مثل گوسفندان در هاویه رانده می‌شوند و موت ایشان را شبانی می‌کند و صبحگاهان راستان بر ایشان حکومت خواهند کرد و جمال ایشان در هاویه پوسیده خواهد شد تا مسکنی برای آن نباشد.¹⁵ لیکن خدا جان مرا از دست هاویه نجات خواهد داد زیرا که مرا خواهد گرفت، سلاه.

¹⁶ پس ترسان مباش، چون کسی دولتمند گردد و جلال خانه او افزوده شود!¹⁷ زیرا چون بمیرد چیزی از آن نخواهد برد و جلالش در عقب او فرو نخواهد رفت.¹⁸ زیرا در حیات خود، خویشتن را مبارک می‌خواند. و چون

ناله از ظلم دوست

برای سالار مغنیان. قصیده داود بر نوات اوتار

55 ای خدا به دعای من گوش بگیر! و خود را از تضرع من پنهان مکن! ² به من گوش فراگیر و مرا مستجاب فرما! زیرا که در تفکر خود متحیرم و ناله می‌کنم. ³ از آواز دشمن و به سبب ظلم شریر، زیرا که ظلم بر من می‌اندازند و با خشم بر من جفا می‌کنند. ⁴ دل من در اندرونم پیچ و تاب می‌کند، و ترسهای موت بر من افتاده است. ⁵ ترس و لرز به من درآمده است. وحشتی هولناک مرا درگرفته است. ⁶ و گفتم کاش که مرا با لها مثل کبوتر می‌بود تا پرواز کرده، استراحت می‌یافتم. ⁷ هرآینه بجای دور می‌پریدم، و در صحرا ماوا می‌گزیدم، سلا. ⁸ می‌شتافتم بسوی پناهگاهی، از باد تند و از طوفان شدید.

⁹ ای خداوند آنها را هلاک کن و زبانهایشان را تفریق نما زیرا که در شهر ظلم و جنگ دیده‌ام. ¹⁰ روز و شب بر حصارهایش گردش می‌کنند و شرارت و مشقت در میانش می‌باشد. ¹¹ فسادها در میان وی است و جور و حیل از کوجه هایش دور نمی‌شود. ¹² زیرا دشمن نبود که مرا ملامت می‌کرد و الا تحمل می‌کردم؛ و خصم من نبود که بر من سربلندی می‌نمود؛ و الا خود را از وی پنهان می‌ساختم. ¹³ بلکه تو بودی ای مرد نظیر من! ای یار خالص و دوست صدیق من! ¹⁴ که با یکدیگر مشورت شیرین می‌کردیم و به خانه خدا در انبوه می‌خرامیدیم. ¹⁵ موت بر ایشان ناگهان آید و زنده بگور فرو روند. زیرا شرارت در مسکن های ایشان و در میان ایشان است.

¹⁶ و اما من نزد خدا فریاد می‌کنم و خداوند مرا نجات خواهد داد. ¹⁷ شامگاهان و صبح و ظهر شکایت و ناله می‌کنم و او آواز مرا خواهد شنید. ¹⁸ جانم را از جنگی که بر من شده بود، بسلامتی فدیة داده است. زیرا بسیاری با من مقاومت می‌کردند. ¹⁹ خدا خواهد شنید و ایشان را جواب خواهد داد، او که از ازل نشسته است، سلا. زیرا که در ایشان تبدیلهای نیست و از خدانی ترسند. ²⁰ دست خود را بر صلح اندیشان خویش دراز کرده، و عهد خویش را شکسته است. ²¹ سخنان چرب زبانش نرم، لیکن دلش جنگ است. سخنانش چرب تر از روغن لیکن شمشیرهای برهنه است. ²² نصیب خود را به خداوند بسیار و تو را رزق خواهد داد. او تا به ابد نخواهد گذاشت که مرد عادل جنبش خورد. ²³ و توای خدا ایشان را به چاه هلاکت فرو خواهی آورد. مردمان خون ریز و حیل ساز، روزهای خود را نیمه نخواهند کرد، لیکن من بر تو توکل خواهم داشت.

توکل بر خدا

برای سالار مغنیان بر فاخته ساکت در بلاد بعیده. مکتوم داود وقتی که فلسطینیان او را در جت گرفتند

56 ای خدا بر من رحم فرما، زیرا که انسان مرا به شدت تعاقب می‌کند. تمامی روز جنگ کرده، مرا اذیت می‌نماید. ² خصمانم تمامی روز مرا به شدت تعاقب می‌کنند. زیرا که بسیاری با تکبر با من می‌جنگند. ³ هنگامی که ترسان شوم، من بر تو توکل خواهم داشت. ⁴ در خدا کلام او را خواهم ستود. بر خدا توکل کرده، نخواهم ترسید. انسان به من چه می‌تواند کرد؟ ⁵ هر روزه سخنان مرا منحرف می‌سازند. همه فکرای ایشان درباره من بر شرارت است. ⁶ ایشان جمع شده، کمین می‌سازند. بر قدمهای من چشم دارند زیرا قصد جان من دارند. ⁷ آیا ایشان به سبب شرارت خود نجات خواهند یافت؟ ای خدا امتها را در غضب خویش بینداز. ⁸ تو آوارگیهای مرا تقریر کرده‌ای. اشکهایم را در مشک خود بگذار. آیا این در دفتر تو نیست؟ ⁹ آنگاه در روزی که تو را بخوانم دشمنانم رو خواهند گردانید. این رامی دانم زیرا خدا با من است.

¹⁰ در خدا کلام او را خواهم ستود. در خداوند کلام او را خواهم ستود. ¹¹ بر خدا توکل دارم پس نخواهم ترسید. آدمیان به من چه می‌توانند کرد؟ ¹² ای خدا نذرهای تو بر من است. قربانی های حمد را نزد تو خواهم گذرانید. ¹³ زیرا که جانم را از موت رهنیده‌ای. آیا پایهایم را نیز از لغزیدن نگاه نخواهی داشت تا در نورزندگان به حضور خدا سالک باشم؟

خواهند نمود. ¹⁴ مرا از خونها نجات ده! ای خدایی که خدای نجات من هستی! تا زبانم به عدالت تو ترنم نماید. ¹⁵ خداوند لبهایم را بگشا تا زبانم تسبیح تو را اخبار نماید. ¹⁶ زیرا قربانی را دوست نداشتی والا می‌دادم. قربانی سوختنی را پسند نکردی. ¹⁷ قربانی های خدا روح شکسته است. خدایا دل شکسته و کوبیده را خوار نخواهی شمرد. ¹⁸ به رضامندی خود بر صهیون احسان فرما و حصارهای اورشلیم را بنا نما. ¹⁹ آنگاه از قربانی های عدالت و قربانی های سوختنی تمام راضی خواهی شد و گوساله‌ها بر مذبح تو خواهند گذرانید.

هلاکت شریر

برای سالار مغنیان. قصیده داود وقتی که دوآغ ادومی آمد و شاول را خبر داده، گفت که داود به خانه اخیمک رفت

52 ای جبار چرا از بدی فخر می‌کنی؟ رحمت خدا همیشه باقی است. ² زبان تو شرارت را اختراع می‌کند، مثل استره تیز، ای حیل ساز! ³ بدی را از نیکویی بیشتر دوست می‌داری و دروغ را زیادتر از راست گویی، سلا. ⁴ همه سخنان مهلک را دوست می‌داری، ای زبان حیل ساز! ⁵ خدا نیز تو را تا به ابد هلاک خواهد کرد تو را ربوده، از مسکن تو خواهد کند و ریشه تو را از زمین زندگان، سلا. ⁶ عادلان این را دیده، خواهند ترسید و بر او خواهند خندید. ⁷ هان این کسی است که خدا را قلعه خویش نمود بلکه به کثرت دولت خود توکل کرد و از بدی خویش خود را زورآور ساخت. ⁸ و اما من مثل زیتون سبز در خانه خدا هستم. به رحمت خدا توکل می‌دارم تا ابد اباد. ⁹ تو را همیشه حمد خواهم گفت، زیرا تو این را کرده‌ای. و انتظار نام تو را خواهم کشید زیرا نزد مقدسان تو نیکوست.

همه مرتد شده اند

برای سالار مغنیان بر نوات اوتار. قصیده داود

53 احمق در دل خود می‌گوید که خدایی نیست. فاسد شده، شرارت مکره کرده‌اند. و نیکوکاری نیست. ² خدا از آسمان بر بنی آدم نظر انداخت تا ببیند که فهیم و طالب خدایی هست. ³ همه ایشان مرتد شده، با هم فاسد گردیده‌اند. نیکوکاری نیست یکی هم نی. ⁴ آیا گناهکاران بی‌معرفت هستند که قوم مرا می‌خورند چنانکه نان می‌خورند و خدا را نمی‌خوانند؟ ⁵ آنگاه سخت ترسان شدند، جایی که هیچ ترس نبود. زیرا خدا استخوانهای محاصره کننده تو را از هم پاشید. آنها را خجل ساخته‌ای زیرا خدا ایشان را رد نموده است. ⁶ کاش که نجات اسرائیل از صهیون ظاهر می‌شد. وقتی که خدا اسیری قوم خویش را برگرداند، یعقوب وجد خواهد نمود و اسرائیل شادی خواهد کرد.

دعا برای محافظت

برای سالار مغنیان. قصیده داود بر نوات اوتار وقتی که زبیبیان نزد شاول آمده، گفتند آیا داود نزد ما خود را پنهان نمی‌کند

54 ای خدا به نام خود مرا نجات بده و به قوت خویش بر من داوری نما. ² ای خدا دعای مرا بشنو و سخنان زبانم را گوش بگیر. ³ زیرا بیگانگان به ضد من برخاسته‌اند و ظالمان قصد جان من دارند. و خدا را در مد نظر خود نگذاشته‌اند، سلا. ⁴ اینک خدا مددکار من است. خداوند از تائید کنندگان جان من است. ⁵ بدی را بر دشمنان من خواهد برگردانید. به راستی خود ریشه ایشان را بکن. ⁶ قربانی های تبرعی نزد تو خواهم گذرانید و نام تو را ای خداوند حمد خواهم گفت زیرا نیکوست. ⁷ چونکه از جمیع تنگیها مرا خلاصی داده‌ای، و چشم من بردشمنانم نگریسته است.

پناه زیر سایه بالهای تو

برای سالار مغنیان برلاتهک. مکتوم داود وقتی که از حضور شاول به مغاره فرار کرد

57

ای خدا بر من رحم فرما، بر من رحم فرما! زیرا جانم در تو پناه می‌برد، و در سایه بالهای تو پناه می‌برم تا این بلایا بگذرد.
 2 نزدخدای تعالی آواز خواهم داد، نزد خدایی که همه چیز را برایم تمام می‌کند. 3 از آسمان فرستاده، مرا خواهد رهانید. زیرا تعاقب کننده سخت من ملامت می‌کند، سلاه. خدا رحمت و راستی خود را خواهد فرستاد.
 4 جان من در میان شیران است. در میان آتش افروزان می‌خواهم یعنی آدمیانی که دندانهایشان نیزه‌ها و تیرهاست. و زبان ایشان شمشیر برنده است. 5 ای خدا بر آسمانها متعال شو و جلال تو بر تمامی جهان. 6 دامی برای پایهایم مهیا ساختند و جانم خم گردید. چاهی پیش رویم کردند، و خود در میانش افتادند، سلاه.
 7 دل من مستحکم است خدایا دل من مستحکم است. سرود خواهم خواند و ترنم خواهم نمود. 8 ای جلال من بیدار شو! ای بریط و عود بیدار شو! صبحگاهان من بیدار خواهم شد. 9 ای خداوند تو را در میان امت‌ها حمد خواهم گفت. تو را در میان قوم‌ها تسبیح خواهم خواند. 10 زیرا رحمت تو تا آسمانها عظیم است و راستی تو تا افلاک. 11 خدایا بر آسمانها متعال شو. و جلال تو بر تمامی جهان.

مجازات شریران

برای سالار مغنیان برلاتهک. مکتوم داود

58

آیا فی الحقیقت به عدالتی که گنگ است سخن می‌گویید؟ وای بنی آدم آیابه راستی داوری می‌نمایید؟ 2 بلکه در دل خود شرارتها به عمل می‌آورید و ظلم دستهای خود را در زمین از میزان درمی‌کنید.
 3 شریران از رحم منحرف هستند. از شکم مادر دروغ گفته، گمراه می‌شوند. 4 ایشان را زهری است مثل زهر مار. مثل افعی کر که گوش خود را می‌پندد. 5 که آواز افسونگران را نمی‌شنود، هرچند به مهارت افسون می‌کند. 6 ای خدا دندانهایشان را در دهانشان بشکن. ای خداوند دندانهای شیران را خرد بشکن. 7 گداخته شده، مثل آب بگذرند. چون او تیرهای خود را می‌اندازد، در ساعت منقطع خواهند شد. 8 مثل حلزون که گداخته شده، می‌گذرد. مثل سقط زن، آفتاب را نخواهند دید. 9 قبل از آنکه دیگهای شما آتش خارها را احساس کند. آنها را چه تر و چه خشک خواهد رفت. 10 مرد عادل چون انتقام را دید شادی خواهد نمود. پایهای خود را به خون شریر خواهد شست. 11 و مردم خواهند گفت: «هرآینه ثمره‌ای برای عادلان هست. هر آینه خدایی هست که در جهان داوری می‌کند.»

دعا برای رهایی

برای سالار مغنیان برلاتهک. مکتوم داود وقتی که شاول فرستاد که خانه را کشیک بکشند

59

تا او را بکشند ای خدایم مرا از دشمنانم برهان! مرا از مقاومت کیندگانم برافرازا! 2 مرا از گناهکاران خلاصی ده! و از مردمان خون ریزرهایی بخش! 3 زیرا اینک برای جانم کمین می‌سازند و زورآوران به ضد من جمع شده‌اند، بدون تقصیر من ای خداوند و بدون گناه من. 4 بی قصور من می‌شتابند و خود را آماده می‌کنند. پس برای ملاقات من بیدار شو و ببین. 5 اما توای یهوه، خدای صباپوت، خدای اسرائیل! بیدار شده، همه امت‌ها را مکافات برسان و بر غداران بدکار شفقت مفرما، سلاه. 6 شامگاهان برمی‌گردند و مثل سگ بانگ می‌کنند و در شهردور می‌زنند. 7 از دهان خود بدی را فرومی‌ریزند. در لبهای ایشان شمشیرهاست. زیرا می‌گویند: «کیست که بشنود؟»

8 و اما توای خداوند، بر ایشان خواهی خندید و تمامی امت‌ها را استهزا خواهی نمود. 9 ای قوت من بسوی تو انتظار خواهم کشید زیرا خدا قلعه بلند من است. 10 خدای رحمت من پیش روی من خواهد رفت. خدا مرا بردشمنانم نگران خواهد ساخت. 11 ایشان را به قتل مرسان. 12 به سبب گناه زبان و سخنان لبهای خود، در تکبر خویش گرفتار شوند. و به عوض لعنت و دروغی که می‌گویند، 13 ایشان را فانی کن در غضب فانی کن تا نیست گردند و بدانند که خدادر یعقوب تا اقصای زمین سلطنت می‌کند. سلاه. 14 و شامگاهان برگردیده، مثل سگ بانگ زنند و در شهر گردش کنند. 15 و برای خوراک پراکنده شوند و سیر نشده، شب را بسر برند. 16 و اما من قوت تو را خواهم سراپید و بامدادان از رحمت تو ترنم خواهم نمود. زیرا قلعه بلند من هستی و در روز تنگی ملجای منی. 17 ای قوت من برای تو سرود می‌خوانم، زیرا خدا قلعه بلند من است و خدای رحمت من.

درخواست اعانت

برای سالار مغنیان بر سوسن شهادت. مکتوم داود برای تعلیم وقتی که با ارم نهرین و ارم صوبه از در مقاتله بیرون آمد و یوآب برگشته، دوازده هزار نفر از ادومیان را در وادی الملح کشت

60

ای خدا ما را دور انداخته، پراکنده ساخته‌ای! خشمناک بودی، بسوی ما رجوع فرما! 2 زمین را متزلزل ساخته، آن راشکافته‌ای! شکستگیهایش را شفا ده زیرا به جنبش آمده است. 3 چیزهای مشکل را به قوم خود نشان داده‌ای. پاده سرگردانی به مانوشانیده‌ای. 4 علمی به ترسندگان خود داده‌ای تا آن را برای راستی برافرازند، سلاه. 5 تا حبیبیان تونجات یابند. به دست راست خود نجات ده و مرا مستجاب فرما. 6 خدا در قدوسیت خود سخن گفته است. پس وجد خواهم نمود. شکیم را تقسیم می‌کنم و وادی سکوت را خواهم پیمود. 7 جلعاد از آن من است، منسی از آن من. افزایش خود سر من است و یهوودا عصای سلطنت من. 8 موآب ظرف طهارت من است و بر ادم کفش خود را خواهم انداخت. ای فلسطین برای من بانگ برآور! 9 کیست که مرابه شهر حصین درآورد؟ و کیست که مرا به ادم رهبری کند؟ 10 مگر نه توای خدا که ما را دور انداخته‌ای و با لشکرهای مای خدا بیرون نمی‌آیی؟ 11 مرا از دشمن اعانت فرما زیرا معاونت انسان باطل است. 12 با خدا ظفر خواهیم یافت. زیرا اوست که دشمنان ما را پایمال خواهد کرد.

فریاد مرا بشنو

برای سالار مغنیان برنوات اوتار. مزمور داود

61

ای خدا فریاد مرا بشنو! و دعای مرا اجابت فرما! 2 از اقصای جهان تو را خواهم خواند، هنگامی که دلم بیهوش می‌شود، مرا به صخره‌ای که از من بلندتر است هدایت نما. 3 زیرا که تو ملجای من بوده‌ای و برج قوی از روی دشمن. 4 در خیمه تو ساکن خواهم بود تا ابدالابد. زیر سایه بالهای تو پناه خواهم برد، سلاه. 5 زیرا توای خدا نذرهای مرا شنیده‌ای و میراث ترسندگان نام خود را به من عطا کرده‌ای. 6 بر عمر پادشاه روزها خواهی افزود و سالهای اوتا نسل‌ها باقی خواهد ماند. 7 به حضور خدا خواهد نشست تا ابدالابد. رحمت و راستی را مهیا کن تا او را محافظت کنند. 8 پس نام تو را تا به ابد خواهم سراپید تا هر روز نذرهای خود را وفاکنم.

نجات از جانب خدا

برای یدوتون سالار مغنیان. مزمور داود

62

جان من فقط برای خدا خاموش می‌شود زیرا که نجات من از جانب اوست. 2 او تنها صخره و نجات من است و قلعه بلند من. پس بسیار جنبش نخواهم خورد. 3 تا به کی بر مردی هجوم می‌آورید تا همگی شما او را هلاک کنید مثل دیوار خم شده و حصار جنبش خورده؟ 4 در

این فقط مشورت می‌کنند که او را از مرتبه‌اش ببندازند. و دروغ را دوست می‌دارند. به زبان خود برکت می‌دهند و در دل خود لعنت می‌کنند. سلاه. ⁵ ای جان من فقط برای خدا خاموش شو زیرا که امید من از وی است. ⁶ او تنها صخره و نجات من است و قلعه بلند من تا جنبش نخورم. ⁷ برخداست نجات و جلال من. صخره قوت من و پناه من در خداست. ⁸ ای قوم همه وقت بر او توکل کنید و دلهای خود را به حضور وی بریزید. زیرا خدا ملجای ماست، سلاه. ⁹ البته بنی آدم بطالت‌اند و بنی بشر دروغ. در ترازو بالا می‌روند زیرا جمع از بطالت سبکترند. ¹⁰ بر ظلم توکل مکنید و بر غارت مغرور مشوید. چون دولت افزوده شود دل در آن مبنید. ¹¹ خدا یک بارگفته است و دو بار این را شنیده‌ام که قوت از آن خداست. ¹² ای خداوند رحمت نیز از آن تواست، زیرا به هر کس موافق عملش جزا خواهی داد.

جان من تشنه توست

مزمور داود هنگامی که در صحرای یهودا بود

63 ای خدا، تو خدای من هستی. در سحر تو را خواهم طلبید. جان من تشنه تواست و جسم مشتاق تو در زمین خشک تشنه بی‌آب. ² چنانکه در قدس بر تو نظر کردم تا قوت و جلال تو را مشاهده کنم. ³ چونکه رحمت تو از حیات نیکوتر است. پس لبهای من ترا تسبیح خواهد خواند. ⁴ از این رو تا زنده هستم تو را متبارک خواهم خواند. و دستهای خود را به نام تو خواهم برافراشت. ⁵ جان من سیر خواهد شد چنانکه از مغز و پیه. و زبان من به لبهای شادمانی تو را حمد خواهد گفت. ⁶ چون تو را بر بستر خود یاد می‌آورم و در پاسهای شب در تو تفکرمی کنم. ⁷ زیرا تو مددگار من بوده‌ای و زیر سایه بالهای تو شادی خواهم کرد. ⁸ جان من به تو چسبیده است و دست راست تو مرا تائید کرده است. ⁹ و اما آنانی که قصد جان من دارند هلاک خواهند شد و در اسفل زمین فرو خواهند رفت. ¹⁰ ایشان به دم شمشیر سپرده می‌شوند و نصیب شغالها خواهند شد. ¹¹ اما پادشاه در خدا شادی خواهد کرد و هر که بدو قسم خورد فخر خواهند نمود. زیرا دهان دروغ‌گویان بسته خواهد گردید.

حیاتم را از خوف دشمن نگاه دار

برای سالار مغنیان. مزمور داود

64 ای خدا وقتی که تضرع می‌نمایم، آواز مرا بشنو و حیاتم را از خوف دشمن نگاه دار! ² مرا از مشاورت شیران پنهان کن و از هنگامه گناهکاران. ³ که زبان خود را مثل شمشیر تیز کرده‌اند و تیرهای خود یعنی سخنان تلخ را برزه آراسته‌اند. ⁴ تا در کمینهای خود بر مرد کامل ببندازند. ناگهان بر او می‌اندازند و نمی‌ترسند. ⁵ خویشش را برای کار زشت تقویت می‌دهند. درباره پنهان کردن دامها گفتگو می‌کنند. می‌گویند: «کیست که ما را ببیند؟» ⁶ کارهای بد را تدبیر می‌کنند و می‌گویند: «تدبیر نیکو کرده‌ایم.» و اندرون و قلب هر یک از ایشان عمیق است. ⁷ اما خدا تیرها بر ایشان خواهد انداخت. و ناگهان جراحت‌های ایشان خواهد شد. ⁸ و زبانهای خود را بر خود فرود خواهند آورد و هر که ایشان را ببیند فرار خواهد کرد. ⁹ و جمیع آدمیان خواهند ترسید و کار خدا را اعلام خواهند کرد و عمل او را درک خواهند نمود. ¹⁰ و مرد صالح در خداوند شادی می‌کند و بر او توکل می‌دارد و جمیع راست دلان، فخر خواهند نمود.

سرود تسبیح

برای سالار مغنیان. مزمور و سرود داود

65 ای خدا، تسبیح در صهیون منتظر توست. و نذرها برای تو وفا خواهد شد. ² ای که دعا می‌شنوی! نزد تو تمامی بشر خواهند آمد. ³ گناهان بر من غالب آمده است. تو تقصیرهای مرا کفاره خواهی کرد. ⁴ خوشبحال کسی که او را برگزیده، و مقرب خود ساخته‌ای تا به درگاههای تو ساکن شود. از نیکویی خانه توسیر خواهیم شد و از قدوسیت هیکل تو.

بانگ شادمانی برای خدا

برای سالار مغنیان. سرود و مزمور

66 ای تمامی زمین، برای خدا بانگ شادمانی بزنید! ² جلال نام او را بسرایید! و در تسبیح او جلال او را توصیف نمایید! ³ خدا را گویند: «چه مهیب است کارهای تو! از شدت قوت تو دشمنانت نزد تو تذلل خواهند کرد!» ⁴ تمامی زمین تو را پرستش خواهند کرد و تو را خواهند سراپید و به نام تو ترنم خواهند نمود. «سلاه. ⁵ بیایید کارهای خدا را مشاهده کنید. او در کارهای خود به بنی آدم مهیب است. ⁶ دریا را به خشکی مبدل ساخت و مردم از نهر با پا عبور کردند. در آنجا بدو شادی نمودیم. ⁷ در توانایی خود تا به ابد سلطنت می‌کند و چشمانش مراقب امت‌ها است. فتنه انگیزان خویشش را برنیفزاند، سلاه. ⁸ ای قوم‌ها، خدای ما را متبارک خوانید و آواز تسبیح او را بشنوید. ⁹ که جانهای ما را در حیات قرار می‌دهد و نمی‌گذارد که پایهای مالغزش خورد. ¹⁰ زیرا ای خدا تو ما را امتحان کرده‌ای و ما را غال گذاشته‌ای چنانکه نقره را غال می‌گذارند. ¹¹ ما را به دام درآوردی و باری گران بر پشتهای ما نهادی. ¹² مردمان را بر سرما سوار گردانیدی و به آتش و آب درآمدیم. پس ما را به جای خرم بیرون آوردی. ¹³ قربانی‌های سوختنی به خانه تو خواهم آورد. نذرهای خود را به تو وفا خواهم نمود، ¹⁴ که لبهای خود را بر آنها گشودم و در زمان تنگی خود آنها را به زبان خود آوردم. ¹⁵ قربانی‌های سوختنی پروری را نزد تو خواهم گذرانید. گوساله‌ها و بزها را با بخور قوچها ذبح خواهم کرد، سلاه. ¹⁶ ای همه خداترسان بیایید و بشنوید تا از آنچه او برای جان من کرده است خبر دهم. ¹⁷ به دهانم نزد او آواز خود را بلند کردم و تسبیح بلند بر زبان من بود. ¹⁸ اگر بدی را در دل خود منظور می‌داشتم، خداوند مرا نمی‌شنید. ¹⁹ لیکن خدا مرا شنیده است و به آواز دعای من توجه فرموده. ²⁰ متبارک باد خدا که دعای مرا از خود، و رحمت خویش را از من برنگردانیده است.

سرود حمد و شادی

برای سالار مغنیان. مزمور و سرود برنوات اوتار

67 خدا بر ما رحم کند و ما را مبارک سازد نور روی خود را بر ما متجلی فرماید! سلاه. ² تا راه تو در جهان معروف گردد و نجات تو به جمیع امت‌ها. ³ ای خدا قوم‌ها تو را حمدگویند. جمیع قوم‌ها تو را حمد گویند. ⁴ امت‌ها شادی و ترنم خواهند نمود زیرا قوم‌ها را به انصاف حکم خواهی نمود و امت‌های جهان را هدایت خواهی کرد، سلاه. ⁵ ای خدا قوم‌ها تو را حمد گویند. جمیع قوم‌ها تو را حمدگویند. ⁶ آنگاه زمین محصول خود را خواهد داد و خدای ما، ما را مبارک خواهد فرمود. ⁷ خدا ما را مبارک خواهد فرمود. و تمامی اقصای جهان از او خواهند ترسید.

سرود پیروزی

برای سالار مغنیان. مزمور و سرود داود

68

خدا برخیزد و دشمنانش پراکنده شوند! و آنانی که از او نفرت دارند از حضورش بگریزند!² چنانکه دود پراکنده می‌شود، ایشان را پراکنده ساز، و چنانکه موم پیش آتش گداخته می‌شود، همچنان شیرینان به حضور خدا هلاک گردند.

³ اما صالحان شادی کنند و در حضور خدا به وجد آیند و به شادمانی خرسند شوند.⁴ برای خدا سرود بخوانید و به نام او ترنم نمایید و راهی درست کنید برای او که در صحراها سوار است. نام او یهوه است! به حضورش به وجد آید!⁵ پدر یتیمان و داور بیوه‌زنان، خداست در مسکن قدس خود!⁶ خدا بی‌کسان را ساکن خانه می‌گرداند و اسیران را به رستگاری بیرون می‌آورد، لیکن فتنه انگیزان در زمین تفتیده ساکن خواهند شد.⁷ ای خدا هنگامی که پیش روی قوم خود بیرون رفتی، هنگامی که در صحرا خرامیدی، سلاه.⁸ زمین متزلزل شد و آسمان به حضور خدا بارید. این سینا نیز از حضور خدا، خدای اسرائیل.⁹ ای خدا باران نعمت‌ها بارانیدی و میراث را چون خسته بود مستحکم گردانیدی.¹⁰ جماعت تو در آن ساکن شدند. ای خدا، به جود خویش برای مساکین تدارک دیده‌ای.¹¹ خداوند سخن را می‌دهد. مبشرات انبوه عظیمی می‌شوند.¹² ملوک لشکرها فرار کرده، منهزم می‌شوند. و زنی که در خانه مانده است، غارت را تقسیم می‌کند.¹³ اگرچه در آغله‌ها خوابیده بودید، لیکن مثل بالهای فاخته شده آید که به نقره پوشیده است و پرهایش به طلای سرخ.¹⁴ چون قادر مطلق پادشاهان را در آن پراکنده ساخت، مثل برف بر صلمون درخشان گردید.

¹⁵ کوه خدا، کوه باشان است، کوهی با قله‌های افراشته کوه باشان است.¹⁶ ای کوه‌های باقله‌های افراشته، چرا نگرانید؟ بر این کوهی که خدا برای مسکن خود برگزیده است هر آینه خداوند در آن تا به ابد ساکن خواهد بود.¹⁷ ارابه‌های خدا کرورها و هزارهاست. خداوند در میان آنهاست و سینا در قدس است.¹⁸ براعلی‌علیین صعود کرده، و اسیران را به اسپری برده‌ای. از آدمیان بخششها گرفته‌ای. بلکه از فتنه انگیزان نیز تا یهوه خدا در ایشان مسکن گیرد.

¹⁹ متبارک باد خداوندی که هر روزه متحمل بارهای ما می‌شود و خدایی که نجات ماست، سلاه.²⁰ خدا برای ما، خدای نجات است و مفرهای موت از آن خداوند یهوه است.²¹ هرآینه خدا سردشمنان خود را خرد خواهد کوبید و کله مویدار کسی را که در گناه خود سالک باشد.

²² خداوند گفت: «از باشان باز خواهم آورد. از ژرفیهای دریا باز خواهم آورد.²³ تا پای خود را در خون فروبری و زبان سگان تو از دشمنان بهره خود را بیاید.»²⁴ ای خدا طریق‌های تو رادیده‌اند یعنی طریق‌های خدا و پادشاه مرا در قدس.²⁵ در پیش رو، مغنیان می‌خرامند و در عقب، سازندگان. و در وسط دوشیزگان دف زن.²⁶ خدا را در جماعت‌ها متبارک خوانید و خداوند را از چشمه اسرائیل.²⁷ آنجاست بنیامین صغیر، حاکم ایشان و روسای یهودا محفل ایشان. روسای زبولون و روسای نفتالی.²⁸ خدایت برای تو قوت را امر فرموده است. ای خدا آنچه را که برای ما کرده‌ای، استوار گردان.²⁹ به سبب هیکل تو که در اورشلیم است، پادشاهان هدایا نزد تو خواهند آورد.³⁰ و وحش نی زار را توبیخ فرما و رمه گاوان را با گوساله‌های قوم که با شمشهای نقره نزد تو گردن می‌نهند. و قوم‌هایی که جنگ را دوست می‌دارند پراکنده ساخته است.³¹ سروران از مصر خواهند آمد و حبشه دستهای خود را نزد خدا بزودی دراز خواهد کرد.

³² ای ممالک جهان برای خدا سرود بخوانید. برای خداوند سرود بخوانید، سلاه.³³ برای او که بر فلک الافلاک قدیمی سوار است.³⁴ اینک آواز خود را می‌دهد آوازی که پرقوت است.³⁵ خدا را به قوت توصیف نمایید. جلال وی بر اسرائیل است و قوت او در افلاک.³⁶ ای خدا از قدس‌های خود مهیب هستی. خدای اسرائیل قوم خود را قوت و عظمت می‌دهد. متبارک باد خدا.

فریاد کمک

برای سالار مغنیان بر سوسنها. مزمور داود

69

خدایا مرا نجات ده! زیرا آیها به جان من درآمده است.² در خلاب ژرف فرورفته‌ام، جایی که نتوان ایستاد. به آیهای عمیق درآمده‌ام و سیل مرا می‌پوشاند.³ از فریاد خودخسته شده‌ام و گلوی من سوخته و چشمانم از انتظار خدا تار گردیده است.⁴ آنانی که بی‌سبب از من نفرت دارند، از مویهای سرم زیاده‌اند و دشمنان ناحق من که قصد هلاکت من دارند زور آورند. پس آنچه نگرفته بودم، رد کردم.⁵ ای خدا، تو حماقت مرا می‌دانی و گناهانم از تو مخفی نیست.⁶ ای خداوند یهوه صباپوت، منتظرین تو به سبب من خجل نشوند. ای خدای اسرائیل، طالبان تو به سبب من رسوا نگردند.⁷ زیرا به خاطر تو متحمل عار گردیده‌ام و رسوایی روی من، مرا پوشیده است.⁸ نزد برادرانم اجنبی شده‌ام و نزد پسران مادر خود غریب.⁹ زیرا غیرت خانه تو مرا خورده است و ملامت‌های ملامت‌کنندگان تو بر من طاری گردیده.¹⁰ روزه داشته، جان خود را مثل اشک ریخته‌ام. و این برای من عار گردیده است.¹¹ پلاس را لباس خود ساخته‌ام و نزد ایشان ضرب‌المثل گردیده‌ام.¹² دروازه نشینان درباره من حرف می‌زنند و سرود می‌گسارن گشته‌ام.¹³ و اما من، ای خداوند دعای خود را در وقت اجابت نزد تو می‌کنم. ای خدا در کثرت رحمانیت خود و راستی نجات خود مرا مستجاب فرما.¹⁴ مرا از خلاب خلاصی ده تا غرق نشوم و از نفرت‌کنندگانم از ژرفیهای آب رستگار شوم.¹⁵ مگذار که سیلان آب مرا ببوشاند و ژرفی مرا ببلعد و هاویه دهان خود را بر من ببندد.¹⁶ ای خداوند مرا مستجاب فرما زیرا رحمت تونیکوست. به کثرت رحمانیتت بر من توجه نما.¹⁷ و روی خود را از بنده ات مپوشان زیرا در تنگی هستم مرا بزودی مستجاب فرما.¹⁸ به جانم نزدیک شده، آن را رستگار ساز. به سبب دشمنانم مرا فدیة ده.¹⁹ تو عار و خجالت و رسوایی مرا می‌دانی و جمیع خصمانم پیش نظر تو اند.²⁰ عار، دل مرا شکسته است و به شدت بیمار شده‌ام. انتظار مشفق کشیدم، ولی نبود و برای تسلی دهندگان، اما نیافتم.²¹ مرا برای خوراک زردآب دادند و چون تشنه بودم مرا سرکه نوشانیدند.²² پس مائده ایشان پیش روی ایشان تله باد و چون مطمئن هستند دامی باشد.²³ چشمان ایشان تارگردن تا نبینند. و کمرهای ایشان را دائم لرزان گردان.²⁴ خشم خود را بر ایشان بریز و سورت غضب تو ایشان را دریابد.²⁵ خانه‌های ایشان مخروبه گردد و در خیمه‌های ایشان هیچ‌کس ساکن نشود.²⁶ زیرا بر کسی که تو زده‌ای جفامی کنند و دردهای کوفتگان تو را اعلان می‌نمایند.²⁷ گناه بر گناه ایشان مزید کن و در عدالت تو داخل نشوند.²⁸ از دفتر حیات محو شوند و با صالحین مرقوم نگردند.

²⁹ و اما من، مسکین و دردمند هستم. پس ای خدا، نجات تو مرا سرافراز سازد.³⁰ و نام خدا را با سرود تسبیح خواهم خواند و او را با حمد تعظیم خواهم نمود.³¹ و این پسندیده خدا خواهد بود، زیاده از گاو و گوساله‌ای که شاخها و سمها دارد.³² حلیمان این را دیده، شادمان شوند، وای طالبان خدا دل شما زنده گردد،³³ زیرا خداوند فقیران را مستجاب می‌کند و اسیران خود را حقیر نمی‌شمارد.³⁴ آسمان وزمین او را تسبیح بخوانند. آیها نیز و آنچه در آنها می‌جنبد.³⁵ زیرا خدا صهیون را نجات خواهد داد و شهرهای یهودا را بنا خواهد نمود تا در آنجا سکونت نمایند و آن را متصرف گردند.³⁶ و ذریت بندگانش وارث آن خواهند شد و آنانی که نام او را دوست دارند، در آن ساکن خواهند گردید.

دعای اعانت

برای سالار مغنیان. مزمور داود به جهت یادگاری

70

خدایا، برای نجات من بشتاب! ای خداوند به اعانت من تعجیل فرما!² آنانی که قصد جان من دارند، خجل و شرمند شوند، و آنانی که در بدی من رغبت دارند، رو برگردانیده و رسوا گردند.³ و آنانی که هه هه می‌گویند، به سبب خجالت خویش رو برگردانیده شوند.

4 و اما جمیع طالبان تو، در تو وجد و شادی کنند، و دوست دارندگان نجات تو دائم گویند: «خدا متعال باد!»⁵ و اما من مسکین و فقیر هستم. خدایا برای من تعجیل کن. تو مددکار و نجات‌دهنده من هستی. ای خداوند تاخیر منما.

دعای مرد پیر

71

در توای خداوند پناه برده‌ام، پس تا به ابد خجل نخواهم شد.² به عدالت خودمرا خلاصی ده و برهان. گوش خود را به من فراگیر و مرا نجات ده.³ برای من صخره سکونت باش تا همه وقت داخل آن شوم. تو به نجات من امر فرموده‌ای، زیرا صخره و قلعه من تو هستی.⁴ خدایا مرا از دست شریر برهان و از کف بدکار و ظالم.⁵ زیرا ای خداوند بیهو، تو امید من هستی و از طفولیتم اعتماد من بوده‌ای.⁶ از شکم بر توانداخته شده‌ام. از رحم مادرم ملجای من توبوده‌ای و تسبیح من دائم درباره تو خواهد بود.⁷ بسیاری را آیتی عجیب شده‌ام. لیکن تو ملجای زورآور من هستی.⁸ دهانم از تسبیح تو پر است و از کبریایی تو تمامی روز.

⁹ در زمان پیری مرا دور مینداز چون قوتم زایل شود مرا ترک منما. زیرا دشمنانم بر من حرف می‌زنند و مترصدان جانم با یکدیگر مشورت می‌کنند¹¹ و می‌گویند: «خدا او را ترک کرده است. پس او را تعاقب کرده، بگیرید، زیرا که رهاننده‌ای نیست.»

¹² ای خدا از من دور مشو. خدایا به اعانت من تعجیل نما.¹³ خصمان جانم خجل و فانی شوند.

¹⁴ و اما من دائم امیدوار خواهم بود و بر همه تسبیح تو خواهم افزود. ¹⁵ زبانم عدالت تو را بیان خواهد کرد و نجات راتمامی روز. زیرا که حد شماره آن را نمی‌دانم.¹⁶ در توانایی خداوند بیهو خواهم آمد. و از عدالت تو و بس خبر خواهم داد.¹⁷ ای خدا از طفولیتم مرا تعلیم داده‌ای و تا الان، عجایب تو را اعلان کرده‌ام.¹⁸ پس ای خدا، مرا تا زمان پیری و سفید مویی نیز ترک مکن، تا این طبقه را از بازوی تو خبر دهم و جمیع آیندگان را از توانایی تو.¹⁹ خدایا عدالت تو تا اعلیٰ علیین است. تو کارهای عظیم کرده‌ای. خدایا مانند تو کیست؟²⁰ ای که تنگیهای بسیار و سخت را به ما نشان داده‌ای، رجوع کرده، باز ما را زنده خواهی ساخت؛ و برگشته، ما را از عمق های زمین برخواهی آورد.²¹ بزرگی مرا مزید خواهی کرد و برگشته، مرا تسلی خواهی بخشید.²² پس من نیز تو را با بربط خواهم ستود، یعنی راستی تو را ای خدای من. و تو را ای قدوس اسرائیل با عود ترنم خواهم نمود.²³ چون برای تو سرود می‌خوانم لبهایم بسیار شادی خواهد کرد و جانم نیز که آن را فدیه داده‌ای.²⁴ زبانم نیز تمامی روز عدالت تو را ذکر خواهد کرد. زیرا آنانی که برای ضرر من می‌کوشیدند خجل و رسوا گردیدند.

دعا برای پادشاه

مزمور سلیمان

72

ای خدا انصاف خود را به پادشاه ده و عدالت خویش را به پسر پادشاه!² و او قوم تو را به عدالت داوری خواهد نمود و مساکین تو را به انصاف.³ آنگاه کوهها برای قوم سلامتی را بار خواهند آورد و تنها نیز در عدالت.⁴ مساکین قوم را دادرسی خواهد کرد؛ و فرزندان فقیر رانجات خواهد داد؛ و ظالمان را زیون خواهد ساخت.⁵ از تو خواهند ترسید، مادامی که آفتاب باقی است و مادامی که ماه هست تا جمیع طبقات.⁶ او مثل باران بر علف زار چیده شده فرود خواهد آمد، و مثل بارشهایی که زمین را سیراب می‌کند.⁷ در زمان او صالحان خواهند شکفت و وفور سلامتی خواهد بود، مادامی که ماه نیست نگردد.

⁸ و او حکمرانی خواهد کرد از دریا تا دریا و از نهر تا اقصای جهان.⁹ به حضور وی صحرانشینان گردن خواهند نهاد و دشمنان او خاک را خواهند لیسید.¹⁰ پادشاهان ترشیش و جزایر هدایا خواهند آورد. پادشاهان شبا و سبارمغانها خواهند رسانید.¹¹ جمیع سلاطین او را تعظیم خواهند کرد و

جمیع امت‌ها او را بندگی خواهند نمود.¹² زیرا چون مسکین استغاثه کند، او را رهایی خواهد داد و فقری را که رهاننده‌ای ندارد.¹³ بر مسکین و فقیر کرم خواهد فرمود و جانهای مساکین را نجات خواهد بخشید.¹⁴ جانهای ایشان را از ظلم و ستم فدیه خواهد داد و خون ایشان در نظر وی گران بها خواهد بود.

¹⁵ و او زنده خواهد ماند و از طلای شبا بدو خواهد داد. دائم برای وی دعا خواهد کرد و تمامی روز او را مبارک خواهد خواند.¹⁶ و فراوانی غله در زمین بر قله کوهها خواهد بود که ثمره آن مثل لبنان جنبش خواهد کرد. و اهل شهرها مثل علف زمین نشو و نما خواهند کرد.¹⁷ نام او تا ابدالابد باقی خواهد ماند. اسم او پیش آفتاب دوام خواهد کرد. آدمیان در او برای یکدیگر برکت خواهند خواست و جمیع امت های زمین او را خوشحال خواهند خواند.¹⁸ متبارک باد بیهو خدا که خدای اسرائیل است. که او فقط کارهای عجیب می‌کند.¹⁹ و متبارک بادنام مجید او تا ابدالابد. و تمامی زمین از جلال او پر بشود.

آمین و آمین.

دعاهای داود بن یسی تمام شد.

عدالت خدا

مزمور آساف

73

هرآینه خدا برای اسرائیل نیکوست، یعنی برای آنانی که پاک دل هستند.² و اما من نزدیک بود که پایهایم از راه در رود و نزدیک بود که قدمهایم بلغزد.³ زیرا بر متکبران حسد بردم چون سلامتی شیریان را دیدم.⁴ زیرا که در موت ایشان قیدهایی نیست و قوت ایشان مستحکم است.⁵ مثل مردم در زحمت نیستند و مثل آدمیان مبتلا نمی‌باشند.⁶ بنابراین گردن ایشان به تکبر آراسته است و ظلم مثل لباس ایشان را می‌پوشاند.⁷ چشمان ایشان از فربهی بدرآمده است و از خیالات دل خود تجاوز می‌کنند.⁸ استهزا می‌کنند و حرفهای بد می‌زنند و سخنان ظلم آمیز را از جای بلند می‌گویند.⁹ دهان خود را بر آسمانها گذارده‌اند و زبان ایشان در جهان گردش می‌کند.¹⁰ پس قوم او بدینجا برمی‌گردند و آبهای فراوان، بدیشان نوشانیده می‌شود.¹¹ و ایشان می‌گویند: «خدا چگونه بداند و آیا حضرت اعلیٰ علم دارد؟»¹² اینک اینان شریر هستند که همیشه مطمئن بوده، در دولتمندی افزوده می‌شوند.¹³ یقین من دل خود را عبث طاهر ساخته و دستهای خود را به پاکی شستم.¹⁴ و من تمامی روز مبتلامی شوم و تادیب من هر بامداد حاضر است.¹⁵ اگر می‌گفتم که چنین سخن گویم، هر آینه بر طبقه فرزندان تو خیانت می‌کردم.¹⁶ چون تفکر کردم که این را بفهمم، در نظر من دشوار آمد.¹⁷ تا به قدسهای خدا داخل شدم. آنگاه در آخرت ایشان تامل کردم.¹⁸ هر آینه ایشان را در جایهای لغزنده گذارده‌ای. ایشان را به خرابیهای انداخت.¹⁹ چگونه بگفته به هلاکت رسیده‌اند! تباها شده، از ترسهای هولناک نیست گردیده‌اند.²⁰ مثل خواب کسی چون بیدار شد، ای خداوند همچنین چون برخیزی، صورت ایشان را ناچیز خواهی شمرد.

²¹ لیکن دل من تلخ شده بود و در اندرون خود، دل ریش شده بودم.²² و من وحشی بودم و معرفت نداشتم و مثل بهایم نزد تو گردیدم.²³ ولی من دائم با تو هستم. تو دست راست مرا تایید کرده‌ای.²⁴ موافق رای خود مرا هدایت خواهی نمود و بعد از این مرا به جلال خواهی رسانید.²⁵ کیست برای من در آسمان؟ و غیر از تو هیچ چیز را در زمین نمی‌خواهم.²⁶ اگر چه جسد و دل من زائل گردد، لیکن صخره دلم و حصه من خداست تا ابدالابد.²⁷ زیرا آنانی که از تو دورند هلاک خواهند شد. و آنانی را که از تو زنا می‌کنند، نابود خواهی ساخت.²⁸ و اما مرا نیکوست که به خدا تقرب جویم. بر خداوند بیهو توکل کرده‌ام تا همه کارهای تو را بیان کنم.

دعا برای نجات قوم

قصیده آساف

مردان زورآور دست خود رانیافتند.⁶ از توبیخ توای خدای یعقوب، بر ارا به هاو اسبان خوابی گران مستولی گردید.⁷ تو مهیب هستی، تو! و در حین غضبت، کبست که به حضور تو ایستد؟⁸ از آسمان داوری را شنوایدی. پس جهان بترسید و ساکت گردید.⁹ چون خدا برای داوری قیام فرماید تا همه مساکین جهان را خلاصی بخشد، سلاه،¹⁰ آنگاه خشم انسان تو را حمد خواهد گفت و باقی خشم را بر کمر خود خواهی بست.¹¹ نذر کنید و وفا نمایید برای یهوه خدای خود. همه که گرداگرد او هستند، هدیه بگذرانند نزد او که مهیب است.¹² روح روسا را منقطع خواهد ساخت و برای پادشاهان جهان مهیب می‌باشد.

راحت در روز تنگی

برای سالار مغنیان بر یدوتون. مزمور آساف

77 آواز من بسوی خداست و فریادمی کنم. آواز من بسوی خداست گوش خود را به من فرا خواهد گرفت.² در روز تنگی خود خداوند را طلب کردم. در شب، دست من دراز شده، بازکشیده نگشت و جان من تسلی نپذیرفت.³ خدا را یاد می‌کنم و پریشان می‌شوم. تفکر می‌نمایم و روح من متحیر می‌گردد، سلاه.⁴ چشمانم را بیدار می‌داشستی. بی‌تاب می‌شدم و سخن نمی‌توانستم گفت.⁵ درباره ایام قدیم تفکر کرده‌ام. درباره سالهای زمانهای سلف.⁶ سرودشبانه خود را بخاطر می‌آورم و در دل خود تفکر می‌کنم و روح من تفتیش نموده است.⁷ مگر خداتا به ابد ترک خواهد کرد و دیگر هرگز راضی نخواهد شد.⁸ آیا رحمت او تا به ابد زایل شده است؟ و قول او باطل گردیده تا ابدالابد؟⁹ آیا خدا رفت را فراموش کرده؟ و رحمت های خود را در غضب مسدود ساخته است؟ سلاه.¹⁰ پس گفتم این ضعف من است. زهی سالهای دست راست حضرت اعلی! ¹¹ کارهای خداوند را ذکر خواهم نمود زیرا کار عجیب تو را که از قدیم است به یاد خواهم آورد.¹² و در جمیع کارهای تو تامل خواهم کرد و در صنعتهای تو تفکر خواهم نمود.¹³ ای خدا، طریق تو در قدوسیت است. کیست خدای بزرگ مثل خدا؟ ¹⁴ تو خدایی هستی که کارهای عجیب می‌کنی و قوت خویش را بر قوم‌ها معروف گردانیده‌ای.¹⁵ قوم خود را به بازوی خویش رهانیده‌ای یعنی بنی یعقوب و بنی یوسف را. سلاه.¹⁶ آنها تو را دید، ای خدا آنها تو را دیده، متزلزل شد. لجه‌ها نیز سخت مضطرب گردید.¹⁷ ابرها آب بریخت و افلاک رعد بداد. تیرهای تو نیز به هر طرف روان گردید.¹⁸ صدای رعد تو در گردباد بود و برقها ربع مسکون را روشن کرد. پس زمین مرتعش و متزلزل گردید.¹⁹ طریق تو در دریاست و راههای تو درآبهای فراوان و آثار تو را نتوان دانست.²⁰ قوم خود را مثل گوسفندان راهنمایی نمودی، به‌دست موسی و هارون.

قوم خدا

قصیده آساف

78 ای قوم من شریعت مرا بشنوید! گوشهای خود را به سخنان دهانم فراگیرید!² دهان خود را به مثل باز خواهم کرد به چیزهایی که از بنای عالم مخفی بود تنطق خواهم نمود.³ که آنها را شنیده و دانسته‌ایم و پدران ما برای ما بیان کرده‌اند.⁴ از فرزندان ایشان آنها را پنهان نخواهیم کرد. تسبیحات خداوند را برای نسل آینده بیان می‌کنیم و قوت او و اعمال عجیبی را که او کرده است.⁵ زیرا که شهادتی در یعقوب برپا داشت و شریعتی در اسرائیل قرار داد و پدران ما را امر فرمود که آنها را به فرزندان خود تعلیم دهند؛⁶ تا نسل آینده آنها را بدانند و فرزندان که می‌بایست مولود شوند تا ایشان برخیزند و آنها را به فرزندان خود بیان نمایند؛⁷ و ایشان به خدا توکل نمایند و اعمال خدا را فراموش نکنند بلکه احکام او را نگاه دارند.⁸ و مثل پدران خود نسلی گردن کش و فتنه انگیز نشوند، نسلی که دل خود را راست نساختند و روح ایشان بسوی خدا امین نبود.⁹ بنی افرایم که مسلح و کمان کش بودند، در روز جنگ رو برتافتند.¹⁰ عهد خدا را نگاه نداشتند و از سلوک به شریعت او ابا نمودند،¹¹ و اعمال

74 چرا ای خدا ما را ترک کرده‌ای تا به ابدو خشم تو بر گوسفندان مرتع خود فروخته شده است؟² جماعت خود را که از قدیم خریدهای، بیاد آور و آن را که فدیه داده‌ای تا سبط میراث تو شود و این کوه صهیون را که در آن ساکن بوده‌ای.³ قدمهای خود را بسوی خرابه های ابدی بردار زیرا دشمن هرچه را که در قدس تو بود خراب کرده است.⁴ دشمنان در میان جماعت تو غرش می‌کنند و علمهای خود را برای علامات برپا می‌نمایند.⁵ و ظاهر می‌شوند چون کسانی که تیرها را بر درختان جنگل بلند می‌کنند.⁶ و الان همه نقشهای تراشیده آن را به تیرها و چکشها خرد می‌شکنند.⁷ قدس های تو را آتش زده‌اند و مسکن نام تو را تا به زمین بی‌حرمت کرده‌اند.⁸ و در دل خود می‌گویند آنها را تمام خراب می‌کنیم. پس جمیع کنیسه های خدا را در زمین سوزانیده‌اند.⁹ آیات خود را نمی‌بینیم و دیگر هیچ نبی نیست. و در میان ما کسی نیست که بداند تا به کی خواهد بود.¹⁰ ای خدا، دشمن تا به کی ملامت خواهد کرد؟ و آیا خصم، تا به ابد نام تو را اهانت خواهد نمود؟¹¹ چرا دست خود یعنی دست راست خویش را بر گردانیده‌ای؟ آن را از گریبان خود بیرون کشیده، ایشان را فانی کن.

¹² و خدا از قدیم پادشاه من است. او در میان زمین نجات‌ها پدید می‌آورد.¹³ تو به قوت خود دریا را منشق ساختی و سرهای نهنگان را در آبها شکستی.¹⁴ سرهای لویاتان را کوفته، و او را خوراک صحرانشینان گردانیده‌ای.¹⁵ تو چشمه‌ها و سیلها را شکافتی و نهرهای دائمی را خشک گردانیدی.¹⁶ روز از آن توست و شب نیز از آن تو. نور و آفتاب را تو برقرار نموده‌ای.¹⁷ تمامی حدود جهان را تو پایدار ساخته‌ای. تابستان و زمستان را تو ایجاد کرده‌ای.¹⁸ ای خداوند این را بیاد آور که دشمن ملامت می‌کند و مردم جاهل نام تو را اهانت می‌نمایند.¹⁹ جان فاخته خود را به جانور وحشی مسپار. جماعت مسکینان خود را تا به ابد فراموش مکن.²⁰ عهد خود را ملاحظه فرما زیرا که ظلمات جهان از مسکن های ظلم پراست.²¹ مظلومان به رسوایی برنگردند. مساکین و فقیران نام تو را حمد گویند.²² ای خدا برخیز و دعوی خود را برپا دار؛ و بیاد آور که احمق تمامی روز تو را ملامت می‌کند.²³ آواز دشمنان خود را فراموش مکن و غوغای مخالفان خود را که پیوسته بلند می‌شود.

خدا، داور جهان

برای سالار مغنیان بر لاتهلک. مزمور و سرود آساف

75 تو را حمد می‌گوییم! ای خدا تو را حمد می‌گوییم! زیرا نام تو نزدیک است و مردم کارهای عجیب تو را ذکر می‌کنند.² هنگامی که به زمان معین برسم برآستی داوری خواهم کرد.³ زمین و جمیع ساکنانش گداخته شده‌اند. من ارکان آن را برقرار نموده‌ام، سلاه.⁴ متکبران را گفتم: «فخر مکنید!» و به شریبران که «شاخ خود را می‌فرازید.»⁵ شاخهای خود را به بلندی می‌فرازید. و با گردن کشی سخنان تکبرآمیز مگویید.»⁶ زیرا نه از مشرق و نه از مغرب، و نه از جنوب سرافرازی می‌آید.⁷ لیکن خدا، داور است. این را به زیر می‌اندازد و آن را سرافراز می‌نماید.⁸ زیرا در دست خداوند کاسه‌ای است و باده آن پرجوش. از شراب مزوج پر است که از آن می‌ریزد. و مادردهایش را جمیع شریبران جهان افشرد، خواهند نوشید.⁹ و اما من، تا به ابد ذکر خواهم کرد و برای خدای یعقوب ترنم خواهم نمود.¹⁰ جمیع شاخهای شریبران را خواهم برید و اما شاخهای صالحین برافراشته خواهد شد.

مجد خدا

برای سالار مغنیان بر نوات اوتار. مزمور و سرود آساف

76 خدا در یهودا معروف است و نام او در اسرائیل عظیم! ² خیمه او است در شالیم و مسکن او در صهیون.³ در آنجا، برقهای کمان را شکست. سپر و شمشیر و جنگ را، سلاه.⁴ تو جلیل هستی و مجید، زیاده از کوههای یغما! ⁵ قوی دلان تاراج شده‌اند و خواب ایشان را در ربود و همه

و عجایب او را فراموش کردند که آنها را بدیشان ظاهر کرده بود،¹² و در نظر پدران ایشان اعمال عجیب کرده بود، در زمین مصر و در دیار صوعن.¹³ دریا را منشق ساخته، ایشان را عبور داد و آنها را مثل توده برپا نمود.¹⁴ و ایشان را در روز به ابر راهنمایی کرد و تمامی شب به نور آتش.¹⁵ در صحرا صخره‌ها را بشکافت و ایشان را گویا از لجه های عظیم نوشانید.¹⁶ پس سیلها را از صخره بیرون آورد و آب را مثل نهرها جاری ساخت.¹⁷ و بار دیگر بر او گناه ورزیدند و بر حضرت اعلی در صحرا فتنه انگیزتند،¹⁸ و در دلهای خود خدا را امتحان کردند، چونکه برای شهوات خود غذا خواستند.¹⁹ و بر ضد خداتکلم کرده، گفتند: «آیا خدا می‌تواند در صحرا سفره‌ای حاضر کند؟²⁰ اینک صخره را زد و آبهاروان شد و وادیه‌ها جاری گشت. آیا می‌تواند نان را نیز بدهد. و گوشت را برای قوم خود حاضر سازد؟»²¹

پس خدا این را شنیده، غضبناک شد و آتش در یعقوب افروخته گشت و خشم بر اسرائیل مشتعل گردید.²² زیرا به خدا ایمان نیاوردند و به نجات او اعتماد نمودند.²³ پس ابرها را از بالا فرمود و درهای آسمان را گشود²⁴ و من را برایشان بارانید تا بخورند و غله آسمان را بدیشان بخشید.²⁵ مردمان، نان زورآوران را خوردند و آذوقه‌ای برای ایشان فرستاد تا سیر شوند.²⁶ بادشرفی را در آسمان وزانید و به قوت خود، باد جنوبی را آورد،²⁷ و گوشت را برای ایشان مثل غبار بارانید و مرغان بالدار را مثل ریگ دریا.²⁸ و آن را در میان اردوی ایشان فرود آورد، گرداگرد مسکن های ایشان.²⁹ پس خوردند و نیکو سیر شدند و موافق شهوات ایشان بدیشان داد.³⁰ ایشان از شهوت خود دست نکشیدند. و غذاهوز در دهان ایشان بود³¹ که غضب خدا برایشان افروخته شده؛ تنومندان ایشان را بکشت و جوانان اسرائیل را هلاک ساخت.

۳۲ با وجود این همه، باز گناه ورزیدند و به اعمال عجیب او ایمان نیاوردند.³³ بنابراین، روزهای ایشان را در بطالت تمام کرد و سالهای ایشان را در ترس.³⁴ هنگامی که ایشان را کشت او را طلبیدند و بازگشت کرده، درباره خدا تفحص نمودند،³⁵ و به یاد آوردند که خدا صخره ایشان، و خدای تعالی ولی ایشان است.³⁶ اما به دهان خود او را تملق نمودند و به زبان خویش به او دروغ گفتند.³⁷ زیرا که دل ایشان با او راست نبود و به عهد وی موتمن نبودند.

۳۸ اما او به حسب رحمانیتش گناه ایشان را عفو نموده، ایشان را هلاک نساخت بلکه بارها غضب خود را بر گردانیده، تمامی خشم خویش را برنمیگذخت.³⁹ و به یاد آورد که ایشان بشرند، بادی که می‌رود و بر نمی‌گردد.⁴⁰ چند مرتبه در صحرا بدو فتنه انگیزتند و او را در بادیه رنجانیدند.⁴¹ و برگشته، خدا را امتحان کردند و قدوس اسرائیل را اهانت نمودند،⁴² و قوت او را به خاطر نداشتند، روزی که ایشان را از دشمن رهانیده بود.⁴³ که چگونه آیات خود را در مصر ظاهر ساخت و معجزات خود را در دیار صوعن.⁴⁴ و نهرهای ایشان را به خون مبدل نمود و رودهای ایشان را تا نتوانستند نوشید.⁴⁵ انواع پشه‌ها در میان ایشان فرستاد که ایشان را گزیدند و غوکهایی که ایشان را تباہ نمودند؛⁴⁶ و محصول ایشان را به کرم صد پا سپرد و عمل ایشان را به ملخ داد.⁴⁷ تا کستان ایشان را به تگرگ خراب کرد و درختان جمیز ایشان را به تگرگهای درشت.⁴⁸ بهایم ایشان را به تگرگ سپرد و مواشی ایشان را به شعله های برق.⁴⁹ و آتش خشم خود را برایشان فرستاد، غضب و غیظ و ضیق را، به فرستادن فرشتگان شریر.⁵⁰ و راهی برای غضب خود مهیا ساخته، جان ایشان را از موت نگاه نداشت، بلکه جان ایشان را به وبا تسلیم نمود.⁵¹ و همه نخست زادگان مصر را کشت، اوایل قوت ایشان را در خیمه های حام.⁵²

۵۳ و قوم خود را مثل گوسفندان کوچانید و ایشان را در صحرا مثل گله راهنمایی نمود.⁵³ و ایشان را در امنیت رهبری کرد تا نترسند و دریادشمنان ایشان را پوشانید.⁵⁴ و ایشان را به حدود مقدس خود آورد، بدین کوهی که به دست راست خود تحصیل کرده بود.⁵⁵ و امت‌ها را از حضور ایشان راند و میراث را برای ایشان به ریسمان تقسیم کرد و اسباط اسرائیل را در خیمه های ایشان ساکن گردانید.⁵⁶

۵۶ لیکن خدای تعالی را امتحان کرده، بدو فتنه انگیزتند و شهادت او را نگاه نداشتند.⁵⁷ و برگشته، مثل پدران خود خیانت ورزیدند و مثل کمان خطا کننده منحرف شدند.⁵⁸ و به مقامهای بلند خود خشم او را به هیجان

۷۹ ای خدا، امت‌ها به میراث تو داخل شده، هیکل قدس تو را بی‌عصمت ساختند. اورشلیم را خرابه‌ها نمودند.² لاشهای بندگان را به مرغان هوا برای خوراک دادند و گوشت مقدسات را به وحوش صحرا.³ خون ایشان را گرداگرد اورشلیم مثل آب ریختند و کسی نبود که ایشان را دفن کند.⁴ نزد همسایگان خود عار گردیده‌ایم و نزد مجاوران خویش استهزا و سخریه شده‌ایم.⁵ تا کی ای خداوند تا به ابد خشمناک خواهی بود؟ آیا غیرت تو مثل آتش افروخته خواهد شد تا ابد ابدالاباد؟⁶ قهر خود را بر امت‌هایی که تو را نمی‌شناسند بریز و بر ممالکی که نام تو را نمی‌خوانند!⁷ زیرا که یعقوب را خورده، و مسکن او را خراب کرده‌اند.⁸

۸۰ ای شبن اسرائیل بشنو! ای که یوسف را مثل گله رعایت می‌کنی! ای که بر کروییین جلوس نموده‌ای، تجلی فرما!² به حضور افرایم و بنیامین و منسی، توانایی خود را برانگیز و برای نجات ما بیا!³ ای خدا ما را باز آورو روی خود را روشن کن تا نجات یابیم!

۴ ای یهوه، خدای صباپوت، تا به کی به دعای قوم خویش غضبناک خواهی بود،⁵ نان ماتم را بدیشان می‌خورانی و اشکهای بی‌اندازه بدیشان می‌نوشانی؟⁶ ما را محل منازعه همسایگان ما ساخته‌ای و دشمنان ما در میان خویش استهزای نمایند.⁷ ای خدای لشکرها ما را باز آور و روی خود را روشن کن تا نجات یابیم!⁸ موی را از مصر بیرون آوردی. امت‌ها را بیرون کرده، آن را غرس نمودی.⁹ پیش روی آن را وسعت دادی. پس ریشه خود را نیکو زده، زمین را پر ساخت.¹⁰ کوهها به سایه‌اش پوشانیده شد و سروهای

دعا برای نجات قوم

مزمور آساف

دعا برای نجات قوم

برای سالار مغنیان. شهادتی بر سوسن‌ها. مزمور آساف

۸۰ ای شبن اسرائیل بشنو! ای که یوسف را مثل گله رعایت می‌کنی! ای که بر کروییین جلوس نموده‌ای، تجلی فرما!² به حضور افرایم و بنیامین و منسی، توانایی خود را برانگیز و برای نجات ما بیا!³ ای خدا ما را باز آورو روی خود را روشن کن تا نجات یابیم!

۴ ای یهوه، خدای صباپوت، تا به کی به دعای قوم خویش غضبناک خواهی بود،⁵ نان ماتم را بدیشان می‌خورانی و اشکهای بی‌اندازه بدیشان می‌نوشانی؟⁶ ما را محل منازعه همسایگان ما ساخته‌ای و دشمنان ما در میان خویش استهزای نمایند.⁷ ای خدای لشکرها ما را باز آور و روی خود را روشن کن تا نجات یابیم!⁸ موی را از مصر بیرون آوردی. امت‌ها را بیرون کرده، آن را غرس نمودی.⁹ پیش روی آن را وسعت دادی. پس ریشه خود را نیکو زده، زمین را پر ساخت.¹⁰ کوهها به سایه‌اش پوشانیده شد و سروهای

خود را برافراشته‌اند.³ بر قوم تو مکایدی اندیشند و بر پناه آوردگان تو مشورت می‌کنند.⁴ و می‌گویند: «بیایید ایشان را هلاک کنیم تا قومی نباشند و نام اسرائیل دیگر مذکور نشود.»
⁵ زیرا به یک دل با هم مشورت می‌کنند و برضد تو عهد بسته‌اند.⁶ خیمه های ادوم و اسماعیلیان و موآب و هاجریان.⁷ جبال و عمون و عمالیق و فلسطین با ساکنان صور.⁸ آشور نیز با ایشان متفق شدند و بازویی برای بنی لوطگردیدند، سلاه.
⁹ بدیشان عمل نما چنانکه به مدیان کردی. چنانکه به سپسرا و یابین در وادی قیشون.¹⁰ که در عیندور هلاک شدند و سرگین برای زمین گردیدند.
¹¹ سروران ایشان را مثل غراب و ذئب گردان و جمیع امرای ایشان را مثل ذبح و صلمناع.¹² که می‌گفتند: «مساکن خدا را برای خویشتن تصرف نماییم.»

¹³ ای خدای من، ایشان را چون غبار گردباد بساز و مانند کاه پیش روی باد.¹⁴ مثل آتشی که جنگل را می‌سوزاند و مثل شعله‌ای که کوهها را مشتعل می‌سازد.¹⁵ همچنان ایشان را به تند باد خود بران و به طوفان خویش ایشان را آشفته گردان.¹⁶ رویهای ایشان را به ذلت پر کن تا نام تورای خداوند بطلند.¹⁷ خجل و پریشان بشوند تا ابدالاباد و شرمنده و هلاک گردند.¹⁸ و بدانند تو که اسمت یهوه می‌باشد، به تنها بر تمامی زمین متعال هستی.

اشتیاق برای خانه خدا

برای سالار مغنیان برجیتیت. مزمور بنی قورح

84 ای یهوه صباپوت، چه دل پذیر است مسکنهای تو!² جان من مشتاق بلکه کاهیده شده است برای صحنهای خداوند. دلم و جسدم برای خدای حی صیحه می‌زند.³ گنجشک نیز برای خود خانه‌ای پیدا کرده است و پرستوک برای خویشتن آشیانه‌ای تا بچه های خود را در آن بگذارد، در مذبح های توای یهوه صباپوت که پادشاه من و خدای من هستی.
⁴ خوشابحال آنانی که در خانه تو ساکنند که تو رادائم تسبیح می‌خوانند، سلاه.⁵ خوشابحال مردمانی که قوت ایشان در تو است و طریق های تو در دلهای ایشان.⁶ چون از وادی بکا عبور می‌کنند، آن را چشمه می‌سازند و باران آن را به برکات می‌پوشاند.⁷ از قوت تا قوت می‌خرامند و هر یک از ایشان در صهیون نزد خدا حاضر می‌شوند.
⁸ ای یهوه خدای لشکرها! دعای مرا بشنو! ای خدای یعقوب گوش خود را فراگیر! سلاه.⁹ ای خدایی که سپر ما هستی، ببین و به روی مسیح خود نظر انداز.¹⁰ زیرا یک روز در صحنهای تو بهتر است از هزار. ایستادن بر آستانه خانه خدای خود را بیشتر می‌پسندم از ساکن شدن در خیمه های اشرار.¹¹ زیرا که یهوه خدا آفتاب و سپر است. خداوند فیض و جلال خواهد داد. و هیچ چیز نیکو را منع نخواهد کرد از آنانی که به راستی سالک باشند.¹² ای یهوه صباپوت، خوشابحال کسی که بر تو توکل دارد.

دعا برای سعادت قوم

برای سالار مغنیان. مزمور بنی قورح

85 ای خداوند از زمین خود راضی شده‌ای. اسیری یعقوب را بازآورده‌ای.² عصیان قوم خود را عفو کرده‌ای. تمامی گناهان ایشان را پوشانیده‌ای، سلاه.³ تمامی غضب خود را برداشته، و از حدت خشم خویش رجوع کرده‌ای.⁴ ای خدای نجات ما، ما را برگردان. و غیظ خود را از ما بردار.⁵ آیا تا به ابد ما غضبناک خواهی بود؟ و خشم خویش را نسلا بعد نسل طول خواهی داد؟⁶ آیا برگشته مارا حیات نخواهی داد تا قوم تو در تو شادی نمایند؟

⁷ ای خداوند رحمت خود را بر ما ظاهر کن و نجات خویش را به ما عطا فرما.⁸ آنچه خدا یهوه می‌گوید خواهیم شنید زیرا به قوم خود و به مقدسان خویش به سلامتی خواهد گفت تا بسوی جهالت برنگردند.⁹ یقین نجات او به ترسندگان اوندیک است تا جلال در زمین ما ساکن شود.
¹⁰ رحمت و راستی با هم ملاقات کرده‌اند. عدالت و سلامتی یکدیگر را

آزاد خدا به شاخه هایش.¹¹ شاخه های خود را تا به دریا پهن کرد و فرعهای خویش را تا به نهر.¹² پس چرا دیوارهایش را شکسته‌ای که هر راهگدزی آن را می‌چیند؟¹³ گرازهای جنگل آن را ویران می‌کنند و وحوش صحرا آن را می‌چرند.

¹⁴ ای خدای لشکرها رجوع کرده، از آسمان نظر کن و ببین و از این مو تفقد نما¹⁵ و از این نهالی که دست راست تو غرس کرده است و از آن پسری که برای خویشتن قوی ساخته‌ای!¹⁶ مثل هیزم در آتش سوخته شده و از عتاب روی تو تپاه گردیده‌اند!¹⁷ دست تو بر مرد دست راست تو باشد و بر پسر آدم که او را برای خویشتن قوی ساخته‌ای.¹⁸ و ما از تو رو نخواهیم تافت. ما راحیات بده تا نام تو را بخوانیم.¹⁹ ای یهوه، خدای لشکرها ما را بازآور و روی خود را روشن ساز تا نجات یابیم.

پیروی از خداوند

برای سالار مغنیان برجیتیت. مزمور آساف

81 ترنم نمایید برای خدایی که قوت ماست. برای خدای یعقوب آواز شادمانی دهید!² سرود را بلند کنید و دف رابیاورید و بریط دلتواز را با رباب!³ کرنا را بنوازید در اول ماه، در ماه تمام و در روز عید ما.
⁴ زیرا که این فریضه‌ای است در اسرائیل و حکمی از خدای یعقوب.⁵ این را شهادتی در یوسف تعیین فرمود، چون بر زمین مصر بیرون رفت، جایی که لغتی را که نفهمیده بودم شنیدم:⁶ «دوش او را از بار سنگین آزاد ساختم و دستهای او از سبدها شد.»⁷ در تنگی استدعانمودی و تو را خلاصی دادم. در ستر رعده، تو را اجابت کردم و تو را نزد آب مریبه امتحان نمودم.
⁸ «ای قوم من بشنو و تو را تاکید می‌کنم. وای اسرائیل اگر به من گوش دهی.»⁹ در میان تو خدای غیر نباشد و نزد خدای بیگانه سجده منما.¹⁰ من یهوه خدای تو هستم که تو را از زمین مصر برآوردم. دهان خود را نیکو باز کن و آن را پرخواهم ساخت.¹¹ لیکن قوم من سخن مرانشیندند و اسرائیل مرا ابا نمودند.¹² پس ایشان را به سختی دلشان ترک کردم که به مشورتهای خود سلوک نمایند.¹³ ای کاش که قوم من به من گوش می‌گرفتند و اسرائیل در طریقه‌های من سالک می‌بودند.¹⁴ آنگاه دشمنان ایشان رابزودی به زیر می‌انداختم و دست خود را بر خصمان ایشان برمی‌گردانیدم.¹⁵ آنانی که از خداوند نفرت دارند بدو گردن می‌نهادند. اما زمان ایشان باقی می‌بود تا ابدالاباد.¹⁶ ایشان را به نیکوترین گندم می‌پرورد؛ و تو را به عسل از صخره سیر می‌کردم.»

خدا در جماعت خدا

مزمور آساف

82 خدا در جماعت خدا ایستاده است. در میان خدایان داوری می‌کند:² «تا به کی به بی‌انصافی داوری خواهید کرد و شیران را طرقداری خواهید نمود؟ سلاه.³ فقیران و یتیمان را دادرسی نکنید. مظلومان و مسکینان را انصاف دهید.⁴ مظلومان و فقیران را برهانید و ایشان را از دست شیران خلاصی دهید.

⁵ «نمی‌دانند و نمی‌فهمند و در تاریکی راه می‌روند و جمیع اساس زمین متزلزل می‌باشد.»⁶ من گفتم که شما خدایانید و جمیع شما فرزندان حضرت اعلی.⁷ لیکن مثل آدمیان خواهید مرد و چون یکی از سروران خواهید افتاد!»

⁸ ای خدا برخیز و جهان را داوری فرما زیرا که تو تمامی امت‌ها را متصرف خواهی شد.

دعا برای شکست دشمنان

سرود و مزمور آساف

83 ای خدا تو را خاموشی نباشد! ای خدا ساکت مباش و مبارام!² زیرا اینک دشمنانت شورش می‌کنند و آنانی که از تو نفرت دارند، سر

بوسیده‌اند.¹¹ راستی، از زمین خواهد رویید و عدالت، از آسمان خواهد نگرست.¹² خداوند نیز چیزهای نیکو را خواهد بخشید و زمین مامحصول خود را خواهد داد.¹³ عدالت پیش روی او خواهد خرامید و آثار خود را طریقی خواهد ساخت.

دعا برای نجات

دعای داود

¹⁰ آیا برای مردگان کاری عجیب خواهی کرد؟ مگر مردگان برخاسته، تو را حمد خواهند گفت؟ سلاه.¹¹ آیا رحمت تو در قبر مذکور خواهد شد؟ و امانت تو در هلاکت؟¹² آیا کارعجیب تو در ظلمت اعلام می‌شود و عدالت تو در زمین فراموشی؟¹³ و اما من نزد توای خداوند فریاد برآورده‌ام و بامدادان دعای من درپیش تومی آید.¹⁴ ای خداوند چرا جان مرا ترک کرده، و روی خود را از من پنهان نموده‌ای.¹⁵ من مستمندو از طفولیت مشرف بر موت شده‌ام. ترسهای تورا متحمل شده، متحیر گردیده‌ام.¹⁶ حدت خشم تو بر من گذشته است و خوف های تو مرا هلاک ساخته.¹⁷ مثل آب دور مرا گرفته است تمامی روز و مرا از هر سو احاطه نموده.¹⁸ یاران و دوستان را از من دور کرده‌ای و آشنایانم را در تاریکی.

دعا برای قوم

قصیده ایقان ازراحی

89 رحمت های خداوند را تا به ابد خواهیم سراپید. امانت تو را به دهان خود نسلا بعد نسل اعلام خواهیم کرد.² زیرا گفتیم رحمت بنا خواهد شد تا ابدالابد و امانت خویش را درافلاک پایدار خواهی ساخت.³ با برگزیده خود عهد بسته‌ام. برای بنده خویش داود قسم خورده‌ام.⁴ که ذریت تو را پایدار خواهیم ساخت تا ابدالابد و تخت تو را نسلا بعد نسل بنا خواهیم نمود، سلاه.⁵ و آسمانها کارهای عجیب تو را ای خداوند تمجید خواهند کرد و امانت تو را درجماعت مقدسان.⁶ زیرا کیست در آسمانها که باخداوند برابری تواند کرد؟ و از فرزندان زورآوران که را با خداوند تشبیه توان نمود؟⁷ خدا بی‌نهایت مهیب است در جماعت مقدسان و ترسناک است بر آنانی که گرداگرد او هستند.⁸ ای بیهوه خدای لشکرها! کیست ای پاه قدیرمانند تو؟ و امانت تو، تو را احاطه می‌کند.⁹ برتکبر دریا تو مسلط هستی. چون امواجش بلندمی شود، آنها را ساکن می‌گردانی.¹⁰ رهب را مثل کشته شده خرد شکسته‌ای. به بازوی زورآورخویش دشمنانت را پراکنده نموده‌ای.¹¹ آسمان از آن تو است و زمین نیز از آن تو. ربع مسکون و پیری آن را تو بنیاد نهاده‌ای.¹² شمال و جنوب راتو آفریده‌ای. تابور و حرمون به نام تو شادی می‌کنند.¹³ بازوی تو با قوت است. دست توزورآور است و دست راست تو متعال.¹⁴ عدالت و انصاف اساس تخت تو است. رحمت و راستی پیش روی تو می‌خرامند.

¹⁵ خوشباجال قومی که آواز شادمانی رامی دانند. در نور روی توای خداوند خواهند خرامید.¹⁶ در نام تو شادمان خواهند شد تمامی روز و در عدالت تو سرافراشته خواهند گردید.¹⁷ زیرا که فخر قوت ایشان تو هستی و به رضامندی تو شاخ ما مرتفع خواهد شد.¹⁸ زیرا که سپر ما از آن خداوند است و پادشاه ما از آن قدوس اسرائیل.¹⁹ آنگاه در عالم رویا به مقدس خود خطاب کرده، گفتی که نصرت را بر مردی زورآور نهادم و برگزیده‌ای از قوم را ممتاز کردم.²⁰ بنده خود داود را یافتم و او را به روغن مقدس خود مسح کردم.²¹ که دست من با او استوار خواهد شد. بازوی من نیز او را قوی خواهد گردانید.²² دشمنی بر او ستم نخواهد کرد و هیچ پسر ظلم بدو اذیت نخواهد رسانید.²³ و خصمان او را پیش روی وی خواهیم گرفت و آنانی را که از او نفرت دارند مبتلا خواهیم گردانید.²⁴ و امانت و رحمت من با وی خواهد بود و در نام من شاخ او مرتفع خواهد شد.²⁵ دست او را بر دریا مستولی خواهیم ساخت و دست راست او را بر نهرها.²⁶ او مرا خواهد خواند که تو پدر من هستی، خدای من و صخره نجات من.²⁷ من نیز او رانخست زاده خود خواهیم ساخت، بلندتر از پادشاهان جهان.²⁸ رحمت خویش را برای وی نگاه خواهیم داشت تا ابدالابد و عهد من با او استوار خواهد بود.²⁹ و ذریت وی را باقی خواهیم داشت تا ابدالابد و تخت او را مثل روزهای آسمان.

³⁰ اگر فرزندان شریعت مرا ترک کنند، و در احکام من سلوک نمایند،³¹ اگر فریاض مرا بشکنند، و اوامر مرا نگاه ندارند،³² آنگاه معصیت ایشان

بوسیده‌اند.¹¹ راستی، از زمین خواهد رویید و عدالت، از آسمان خواهد نگرست.¹² خداوند نیز چیزهای نیکو را خواهد بخشید و زمین مامحصول خود را خواهد داد.¹³ عدالت پیش روی او خواهد خرامید و آثار خود را طریقی خواهد ساخت.

86 ای خداوند گوش خود را فراگرفته، مرا مستجاب فرما زیرا مسکین و نیازمندهستم!² جان مرا نگاه دار زیرا من متقی هستم. ای خدای من، بنده خود را که بر تو توکل دارد، نجات بده.³ ای خداوند بر من کرم فرما زیرا که تمامی روز تو را می‌خوانم!⁴ جان بنده خود را شادمان گردان زیرا ای خداوند جان خود را نزد تو برمی دارم.⁵ زیرا توای خداوند، نیکو و غفارهستی و بسیار رحیم برای آنانی که تو رامی خوانند.⁶ ای خداوند دعای مرا اجابت فرما و به آواز تضرع من توجه نما!⁷ در روز تنگی خودتو را خواهم خواند زیرا که مرا مستجاب خواهی فرمود.⁸ ای خداوند در میان خدایان مثل تونبست و کاری مثل کارهای تو نی.⁹ ای خداوند همه امت هایی که آفریده‌ای آمده، به حضور توسجده خواهند کرد و نام تو را تمجید خواهند نمود.¹⁰ زیرا که تو بزرگ هستی و کارهای عجیب می‌کنی. تو تنها خدا هستی.

¹¹ ای خداوند طریق خود را به من پیاموز تا در راستی تو سالک شوم. دل مرا واحد ساز تا از نام تو ترسان باشم.¹² ای خداوند خدای من تو را به تمامی دل حمد خواهم گفت و نام تو را تمجیدخواهم کرد تا ابدالابد.¹³ زیرا که رحمت تو به من عظیم است و جان مرا از هابویه اسفل رهاییده‌ای.¹⁴ ای خدا متکبران بر من برخاسته اندو گروهی از ظالمان قصد جان من دارند و تو را در مد نظر خود نمی آورند.¹⁵ و توای خداوند خدای رحیم و کریم هستی. دیر غضب و پر ازرحمت و راستی.¹⁶ بسوی من التفات کن و بر من کرم فرما. قوت خود را به بنده ات بده و پسر کنیز خود را نجات بخش.¹⁷ علامت خوبی را به من بنما تا آنانی که از من نفرت دارند آن را دیده، خجل شوند زیرا که توای خداوند مرا اعانت کرده و تسلی داده‌ای.

در وصف اورشلیم

مزمور و سرود بنی قورح

87 اساس او در کوههای مقدس است.² خداوند دروازه های صهیون را دوست می‌دارد، بیشتر از جمیع مسکن های یعقوب.³ سخنهای مجید درباره تو گفته می‌شود، ای شهر خدا! سلاه.⁴ رهب و بابل را از شناسندگان خود ذکر خواهم کرد. اینک فلسطین و صور و حبش، این در آنجا متولد شده است.⁵ و درباره صهیون گفته خواهد شد که این و آن در آن متولد شده‌اند. و خود حضرت اعلی آن را استوار خواهد نمود.⁶ خداوند چون امت‌ها رامی نویسد، ثبت خواهد کرد که این در آنجا متولد شده است، سلاه.⁷ مغنیان و رقص کنندگان نیز. جمیع چشمه های من در تو است.

فریاد کمک

سرود و مزمور بنی قورح برای سالار مغنیان بر محلت لعنوت. قصیده هیمان ازراحی

88 ای بیهوه خدای نجات من، شب و روز نزد تو فریاد کرده‌ام.² دعای من به حضور تو برسد، به ناله من گوش خود را فراگیر.³ زیرا که جان من از بلایا پر شده است و زندگانی‌ام به قبر نزدیک گردیده.⁴ از فروروندگان به هابویه شمرده شده‌ام و مثل مرد بی‌قوت گشته‌ام.⁵ در میان مردگان منفرد شده، مثل کشتگان که در قبر خوابیده‌اند، که ایشان را دیگری یاد نخواهی آورد و از دست تو منقطع شده‌اند.⁶ مرا در هابویه اسفل گذاشته‌ای، در ظلمت در ژرفیها.⁷ خشم تو بر من سنگین شده است و به همه

در شب نخواهی ترسید و نه از تیری که در روز می‌پرد.⁶ و نه از وبایی که در تاریکی می‌خرامد و نه از طاعونی که وقت ظهر فساد می‌کند.⁷ هزار نفر به جانب تو خواهند افتاد و ده هزار به دست راست تو. لیکن نزد تو نخواهد رسید.⁸ فقط به چشمان خود خواهی نگرست و پاداش شریران را خواهی دید.⁹ زیرا گفתי تو ای خداوند ملجای من هستی و حضرت اعلی را ماوای خویش گردانیده‌ای.¹⁰ هیچ بدی بر تو واقع نخواهد شد و بلائی نزد خیمه تو نخواهد رسید.¹¹ زیرا که فرشتگان خود را درباره تو امر خواهند فرمود تا در تمامی راههای تو را حفظ نمایند.¹² تو را بر دستهای خود بر خواهند داشت، مبادایای خود را به سنگ بزنند.¹³ بر شیر و افعی پای خواهی نهاد؛ شیربچه و ازدها را پایمال خواهی کرد.¹⁴ «چونکه به من رغبت دارد او را خواهم رها کنید و چونکه به اسم من عارف است او را سرفراز خواهم ساخت.¹⁵ چون مرا خواند او را اجابت خواهم کرد. من در تنگی با او خواهم بود و او را نجات داده، معزز خواهم ساخت.¹⁶ به طول ایام او را سیر می‌گردانم و نجات خویش را بدون نشان خواهم داد.»

سرود حمد و تسبیح

مزمور و سرود برای روز سبت

92 خداوند را حمد گفتن نیکو است و به نام تو تسبیح خواندن، ای حضرت اعلی.² بامدادان رحمت تو را اعلام نمودن و در هر شب امانت تو را.³ بر ذات ده اوتار و بر ریاب و به نغمه هجایون و بربط.⁴ زیرا که ای خداوند مرابه‌کارهای خودت شادمان ساخته‌ای. به سبب اعمال دستهای تو ترنم خواهم نمود.⁵ ای خداوند اعمال تو چه عظیم است و فکرهای تویی نهایت عمیق.⁶ مرد وحشی این را نمی‌داند و جاهل در این تامل نمی‌کند.⁷ وقتی که شریران مثل علف می‌رویند و جمیع بدکاران می‌شکفند، برای این است که تا به ابد هلاک گردند.⁸ لیکن تو ای خداوند بر اعلی‌علیین هستی، تا ابدالاباد.⁹ زیرا اینک دشمنان تو ای خداوند، هان دشمنان تو هلاک خواهند شد و جمیع بدکاران پراکنده خواهند شد.¹⁰ و اما شاخ مرا مثل شاخ گاو وحشی بلند کرده‌ای و به روغن تازه مسح شده‌ام.¹¹ و چشم من بر دشمنانم خواهد نگرست و گوشهای من از شیریانی که با من مقاومت می‌کنند خواهد شنید.¹² عادل مثل درخت خرما خواهد شکفت و مثل سرو آزاد در لبنان نمو خواهد کرد.¹³ آنانی که در خانه خداوند غرس شده‌اند، در صحنهای خدای ما خواهند شکفت.¹⁴ در وقت پیری نیز میوه خواهند آورد و تر و تازه و سبز خواهند بود.¹⁵ تا اعلام کنند که خداوند راست است. او صخره من است و در روی هیچ بی‌انصافی نیست.

اقتدار خداوند

93 خداوند سلطنت را گرفته و خود را به جلال آراسته است. خداوند خود را آراسته و کمر خود را به قوت بسته است. ربع مسکون نیز پایدار گردیده است و جنبش نخواهد خورد.² تخت تو از ازل پایدار شده است و تو از قدیم هستی.³ ای خداوند سیلابها برافراشته اند سیلابها آواز خود را برافراشته‌اند. سیلابها خروش خود را برافراشته‌اند.⁴ فوق آواز آبهای بسیار، فوق امواج زورآور دریا. خداوند در اعلی‌علیین زورآورتر است.⁵ شهادت تو بی‌نهایت امین است. ای خداوند، قدوسیت خانه تو رامی زبید تا ابدالاباد.

مکافات شریران

94 ای بیهو خدای ذوالانتقام، ای خدای ذوالانتقام، تجلی فرما!² ای داور جهان متعال شو و بر متکبران مکافات برسان!³ ای خداوند تا به کی شریران، تا به کی شریران فخر خواهند نمود؟⁴ حرفها می‌زنند و سخنان ستم آمیز می‌گویند. جمیع بدکاران لاف می‌زنند. ای خداوند، قوم تو را می‌شکنند و میراث تو را ذلیل می‌سازند.⁵ بیهو زنان و غریبان را می‌کشند و یتیمان را به قتل می‌رسانند.⁶ و می‌گویند یاه نمی‌بیند و خدای یعقوب ملاحظه نمی‌نماید.⁷ ای احمقان قوم بفهمید! وای ابلهان کی تعقل خواهید

را به عصا تادیب خواهم نمود و گناه ایشان را به تازیانه‌ها.³³ لیکن رحمت خود را از او بر نخواهم داشت و امانت خویش را باطل نخواهم ساخت.³⁴ عهد خود را نخواهم شکست و آنچه را از دهانم صادر شد تغییر نخواهم داد.³⁵ یک چیز را به قدوسیت خود قسم خوردم و به داود هرگز دروغ نخواهم گفت.³⁶ که زریب او باقی خواهد بود تا ابدالاباد و تخت او به حضور من مثل آفتاب،³⁷ مثل ماه ثابت خواهد بود تا ابدالاباد و مثل شاهد امین در آسمان، سلا.³⁸ لیکن تو ترک کرده‌ای و دور انداخته‌ای و بامسیح خود غضبناک شده‌ای.³⁹ عهد بنده خود را باطل ساخته‌ای و تاج او را بر زمین انداخته، بی‌عصمت کرده‌ای.⁴⁰ جمیع حصارهایش را شکسته و قلعه‌های او را خراب نموده‌ای.⁴¹ همه راه گذران او را تاراج می‌کنند و او نزد همسایگان خود عار گردیده است.⁴² دست راست خصمان او را برافراشته، و همه دشمنانش را مسرور ساخته‌ای.⁴³ دم شمشیر او را نیز برگردانیده‌ای و او را در جنگ پایدار نساخته‌ای.⁴⁴ جلال او را باطل ساخته و تخت او را به زمین انداخته‌ای.⁴⁵ ایام شباهش را کوتاه کرده، و او را به خجالت پوشانیده‌ای، سلا.

⁴⁶ تا به کی ای خداوند خود را تا به ابد پنهان خواهی کرد و غضب تو مثل آتش افروخته خواهد شد؟⁴⁷ به یاد آور که ایام حیاتم چه کم است. چرا تمامی بنی آدم را برای بطالت آفریده‌ای؟⁴⁸ کدام آدمی زنده است که موت را نخواهد دید؟ و جان خویش را از دست قهر خلاص خواهد ساخت؟ سلا.⁴⁹ ای خداوند رحمت‌های قدیم تو کجاست؟ که برای داود به امانت خود قسم خوردی.⁵⁰ ای خداوند ملامت بنده خود را به یاد آور که آن را از قومهای بسیاریر سینه خود متحمل می‌باشم.⁵¹ که دشمنان تو ای خداوند ملامت کرده‌اند، یعنی آثار مسیح تو را ملامت نموده‌اند.⁵² خداوند متبارک باد تا ابدالاباد. آمین و آمین.

فانی بودن انسان

دعای موسی مرد خدا

90 ای خداوند مسکن ما تو بوده‌ای، در جمیع نسلها،² قبل از آنکه کوهها به وجود آید و زمین ربع مسکون را بیافرینی. از ازل تا به ابد تو خدا هستی.³ انسان را به غبار برمی گردانی، و می‌گویی ای بنی آدم رجوع نمایید.⁴ زیرا که هزار سال در نظر تو مثل دیروز است که گذشته باشد و مثل پاسی از شب.⁵ مثل سیلاب ایشان را رفته‌ای و مثل خواب شده‌اند. بامدادان مثل گیاهی که می‌روید.⁶ بامدادان می‌شکفت و می‌روید. شامگاهان بریده و پژمرده می‌شود.⁷ زیرا که در غضب تو کاهیده می‌شویم و در خشم تو پریشان می‌گردیم.⁸ چونکه گناهان ما را در نظر خود گذارده‌ای و خفایای ما را در نوروی خویش.⁹ زیرا که تمام روزهای ما در خشم تو سپری شد و سالهای خود را مثل خیالی بسر برده‌ایم.¹⁰ ایام عمر ما هفتاد سال است و اگر از بنیه، هشتاد سال باشد. لیکن فخر آنها محنت و بطالت است زیرا به زودی تمام شده، پروازی کنیم.¹¹ کیست که شدت خشم تو را می‌داند و غضب تو را چنانکه از تو می‌باید ترسید.¹² ما را تعلیم ده تا ایام خود را بشماریم تا دل خردمندی را حاصل نماییم.¹³ رجوع کن ای خداوند تا به کی و بر بندگان خود شفقت فرما.¹⁴ صبحگاهان ما را از رحمت خود سیر کن تا تمامی عمر خود ترنم و شادی نماییم.¹⁵ ما را شادمان گردان به عوض ایامی که ما را مبتلا ساختی و سالهایی که بدی را دیده‌ایم.¹⁶ اعمال تو بر بندگان ظاهر بشود و کبریایی تو بر فرزندان ایشان.¹⁷ جمال خداوند خدای ما بر ما باد و عمل دستهای ما بر ما استوار ساز. عمل دستهای ما را استوار گردان.

در ستر حضرت اعلی

91 آنکه در ستر حضرت اعلی نشسته است، زیر سایه قادر مطلق ساکن خواهد بود.² درباره خداوند می‌گویم که او ملجا و قلعه من است و خدای من که بر او توکل دارم.³ زیرا که او تو را از دام صیاد خواهد رها کند و از وبای خبیث.⁴ به پره‌های خود تو را خواهد پوشانید و زیر بالهایش پناه خواهی گرفت. راستی او تو را مجن و سپر خواهد بود.⁵ از خوفی

بزرگی و مجد خداوند

97 خداوند سلطنت گرفته است، پس زمین شادی کند و جزیره های بسیار مسرور گردند.² ابرها و ظلمت غلیظ گرداگرد اوست. عدل و انصاف قاعده تخت اوست.³ آتش پیش روی وی می رود و دشمنان او را به اطرافش می سوزاند.⁴ برقهایش ربع مسکون را روشن می سازد. زمین این را بدید و بلرزید.⁵ کوهها از حضور خداوند مثل موم گداخته می شود، از حضور خداوند تمامی جهان.⁶ آسمانها عدالت او را اعلام می کنند و جمیع قومها جلال او را می بینند.⁷ همه پرستندگان بتهای تراشیده خجل می شوند که به بتها فخر می نمایند. ای جمیع خدایان او را بپرستید.⁸ صهیون شنید و شادمان شد و دختران یهودا مسرور گردیدند، ای خداوند به سبب داوریهای تو.⁹ زیرا که توای خداوند بر تمامی روی زمین متعال هستی. بر جمیع خدایان، بسیار اعلی هستی.¹⁰ ای شما که خداوند را دوست می دارید، از بدی نفرت کنید! او حافظ جانهای مقدسان خود است. ایشان را از دست شیران می رها کند.¹¹ نور برای عادلان کاشته شده است و شادمانی برای راست دلان.¹² ای عادلان، در خداوند شادمان باشید! و ذکر قدوسیت او را حمد بگویید.

سرود تازه

مزمور

98 برای خداوند سرود تازه بسرایید زیرا کارهای عجیب کرده است. دست راست و بازوی قدوس او، او را مظهر ساخته است.² خداوند نجات خود را اعلام نموده، و عدالتش را به نظر امتها مکشوف کرده است.³ رحمت و امانت خود را با خاندان اسرائیل به یاد آورد. همه اقصای زمین نجات خدای ما را دیده اند.⁴ ای تمامی زمین، خداوند را آواز شادمانی دهید. بانگ زنید و ترنم نمایید و بسرایید.⁵ خداوند را با بربط بسرایید! با بربط و با آواز نغمات!⁶ با کرناها و آواز سرنا! به حضور یهوه پادشاه آواز شادمانی دهید!⁷ دریا و پری آن بخروشند! ربع مسکون و ساکنان آن!⁸ نهرها دستک بزنند! و کوهها با هم ترنم نمایند.⁹ به حضور خداوند زیرا به داوری جهان می آید. ربع مسکون را به انصاف داوری خواهد کرد و قومها را به راستی.

سلطنت و اقتدار خداوند

99 خداوند سلطنت گرفته است، پس قومها بلرزند! بر کروبیین جلوس می فرماید، زمین متزلزل گردد!² خداوند در صهیون عظیم است و او بر جمیع قوم هامتعال است!³ اسم عظیم و مهیب تو را حمد بگویند، که او قدوس است.⁴ و قوت پادشاه، انصاف را دوست می دارد. تو راستی را پایدار کرده، و انصاف و عدالت را در یعقوب به عمل آورده ای.⁵ یهوه خدای ما را تکریم نمایند و نزد قدمگاه او عبادت کنید، که او قدوس است.⁶ موسی و هارون از کاهنانش و سموئیل از خوانندگان نام او. یهوه را خواندند و او ایشان را اجابت فرمود.⁷ در ستون ابر بدیشان سخن گفت. شهادت او و فریضه ای را که بدیشان داد نگاه داشتند.⁸ ای یهوه خدای ما تو ایشان را اجابت فرمودی. ایشان را خدای غفور بودی. اما از اعمال ایشان انتقام کشیدی.⁹ یهوه خدای ما را متعال بخوانید و نزد کوه مقدس او عبادت کنید. زیرا یهوه خدای ما قدوس است.

آواز شادمانی

100 ای تمامی روی زمین خداوند را آواز شادمانی دهید.² خداوند را با شادی عبادت نمایید و به حضور او با ترنم بیاید.³ بدانید که یهوه خداست، او ما را آفرید. ما قوم اوهستیم و گوسفندان مرتع او.⁴ به دروازه های او با حمد بیاید و به صحنهای او با تسبیح! او را حمد بگویید و نام او را متبارک خوانید!⁵ زیرا که خداوند نیکوست و رحمت او ابدی و امانت وی تا ابدالابد.

نمود؟⁸ او که گوش را غرس نمود، آیانمی شنود؟ او که چشم را ساخت، آیا نمی بیند؟⁹ او که امتها را تادیب می کند، آیا توبیخ نخواهد نمود، او که معرفت را به انسان می آموزد؟¹⁰ خداوند فکرهای انسان را می داند که محض بطالت است.

¹¹ ای یاه خوشبحال شخصی که او را تادیب می نمایی و از شریعت خود او را تعلیم می دهی¹² تا او را از روزهای بلا راحت بخشی، مادامی که حفره برای شیران کنده شود.¹³ زیرا خداوند قوم خود را رد نخواهد کرد و میراث خویش را ترک نخواهد نمود.¹⁴ زیرا که داوری به انصاف رجوع خواهد کرد و همه راست دلان پیروی آن را خواهند نمود.¹⁵ کیست که برای من با شیران مقاومت خواهد کرد و کیست که با بدکاران مقابله خواهد نمود.¹⁶ اگر خداوند مددکار من نمی بود، جان من به زودی در خاموشی ساکن می شد.¹⁷ چون گفتم که پای من می لغزد، پس رحمت توای خداوند مرا تایید نمود.¹⁸ در کثرت اندیشه های دل من، تسلی های توجانم را آسایش بخشید.¹⁹ آیا کرسی شرارت با تو رفاقت تواند نمود، که فساد را به قانون اختراع می کند؟²⁰ بر جان مرد صدیق با هم جمع می شوند و بر خون بی گناه فتوا می دهند.²¹ لیکن خداوند برای من قلعه بلند است و خدایم صخره ملجای من است.²² و گناه ایشان را بر ایشان راجع خواهد کرد و ایشان را در شرارت ایشان فانی خواهد ساخت. یهوه خدای ما ایشان را فانی خواهد نمود.

سرود حمد و شادی

95 بیایید خداوند را بسراییم و صخره نجات خود را آواز شادمانی دهیم!² به حضور او با حمد نزدیک بشویم! و با مزامیر او را آواز شادمانی دهیم!³ زیرا که یهوه، خدای بزرگ است،⁴ و پادشاه عظیم بر جمیع خدایان. نشیبهای زمین در دست وی است و فرازهای کوهها از آن او.⁵ دریا از آن اوست، و آن را بساخت؛ و دستهای وی خشکی را مصور نمود.⁶ بیایید عبادت و سجده نماییم و به حضور آفریننده خود خداوند زانو زنیم!⁷ زیرا که او خدای ما است! و ما قوم مرتع و گله دست اومی باشیم! امروز کاش آواز او را می شنیدید!⁸ دل خود را سخت مسازید، مثل مریبا، مانند یوم مسا در صحرا.⁹ چون اجداد شما مرا آزمودند و تجربه کردند و اعمال مرا دیدند.¹⁰ چهل سال از آن قوم محزون بودم و گفتم: «قوم گمراه دل هستند که طرک مرا نشناختند.¹¹ پس در غضب خود قسم خوردم، که به آرامی من داخل نخواهند شد.»

بزرگی و جلال خدا

96 یهوه را سرود تازه بسرایید! ای تمامی زمین خداوند را بسرایید!² خداوند را بسرایید و نام او را متبارک خوانید! روز به روز نجات او را اعلام نمایید.³ در میان امتها جلال او را ذکر کنید و کارهای عجیب او را در جمیع قوما.⁴ زیرا خداوند، عظیم است و بی نهایت حمید. و او مهیب است بر جمیع خدایان.⁵ زیرا جمیع خدایان امتها بتهایند، لیکن یهوه آسمانها را آفرید.⁶ مجد و جلال به حضور وی است و قوت و جمال در قدس وی.⁷ ای قبایل قومها خداوند را توصیف نمایید! خداوند را به جلال و قوت توصیف نمایید!⁸ خداوند را به جلال اسم او توصیف نمایید! هدیه بیاورید و به صحنهای او بیایید!⁹ خداوند را در زینت قدوسیت بپرستید! ای تمامی زمین از حضور وی بلرزید!¹⁰ در میان امتها گویند خداوند سلطنت گرفته است. ربع مسکون نیز پایدار شد و جنبش نخواهد خورد. قومها را به انصاف داوری خواهد نمود.

¹¹ آسمان شادی کند و زمین مسرور گردد. دریا و پری آن غرش نماید.¹² صحرا و هر چه در آن است، به وجد آید. آنگاه تمام درختان جنگل ترنم خواهند نمود.¹³ به حضور خداوند زیرا که می آید. زیرا که برای داوری جهان می آید. ربع مسکون را به انصاف داوری خواهد کرد و قومها را به امانت خود.

عهد پادشاه

ستایش خدا

مزمور داود

مزمور داود

101

رحمت و انصاف را خواهم سراپید. نزد توای خداوند، تسبیح خواهم خواند.² در طریق کامل به خردمندی رفتار خواهم نمود. نزد من کی خواهی آمد؟ در خانه خود با دل سلیم سالک خواهم شد.³ چیزی بد راپیش نظر خود نخواهم گذاشت. کار کج روان رامکروه می دارم، به من نخواهد چسبید.⁴ دل کج ازمن دور خواهد شد. شخص شریر را نخواهم شناخت.⁵ کسی را که در خفیه به همسایه خودغیبت گوید، هلاک خواهم کرد. کسی را که چشم بلند و دل متکبر دارد تحمل نخواهم کرد.⁶ چشمانم بر امنای زمین است تا بامن ساکن شوند. کسی که به طریق کامل سالک باشد خادم من خواهد بود.⁷ حیلہ گر در خانه من ساکن نخواهد شد. دروغ گو پیش نظر من نخواهد ماند.⁸ همه شریران زمین را صبحگاهان هلاک خواهم کرد. تاجمیع بدکاران را از شهر خداوند منقطع سازم.

دعا در پریشانی

دعای مسکین وقتی که پریشان حال شده، ناله خود را به حضور یهوه می ریزد

102

ای خداوند دعای مرا بشنو، و فریادم نزد تو برسد.² در روز تنگی ام روی خود را از من میوشان. گوش خود را به من فراگیر، و روزی که بخوانم مرا به زودی اجابت فرما.³ زیرا روزهایم مثل دود تلف شد واستخوانهایم مثل هیژم سوخته گردید.⁴ دل من مثل گیاه زده شده و خشک گردیده است زیرا خوردن غذای خود را فراموش می کنم.⁵ به سبب آواز ناله خود، استخوانهایم به گوشت من چسبیده است.⁶ مانند مرغ سقایی صحرا شده، ومثل بوم خرابها گردیده ام.⁷ پاسبانی می کنم ومثل گنجشک بر پشت بام، منفرد گشته ام.⁸ تمامی روز دشمنانم مرا سرزنش می کنند و آنانی که برمن دیوانه شده اند مرا لعنت می نمایند.⁹ زیرا خاکستر را مثل نان خورده ام و مشروب خود را بااشک آمیخته ام،¹⁰ به سبب غضب و خشم توزیرا که مرا برافراشته و به زیر افکنده ای.¹¹ روزهایم مثل سایه زوال پذیر گردیده و من مثل گیاه پژمرده شده ام.

¹² لیکن توای خداوند جلوس فرموده ای تا ابدالاباد! و ذکر تو تا جمیع نسل هاست!¹³ توبرخاسته، بر صهیون ترحم خواهی نمود زیراوقتی است که بر او رفت کنی و زمان معین رسیده است.¹⁴ چونکه بندگان تو در سنگهای وی رغبت دارند و بر خاک او شفقت می نمایند.¹⁵ پس امتهای از نام خداوند خواهند ترسید وجمیع پادشاهان جهان از کبریایی تو.¹⁶ زیراخداوند صهیون را بنا نموده، و در جلال خودظهور فرموده است.¹⁷ به دعای مسکینان توجه نموده، و دعای ایشان را خوار نشمرده است.¹⁸ این برای نسل آینده نوشته می شود تا قومی که آفریده خواهند شد خداوند را تسبیح بخوانند.¹⁹ زیرا که از بلندی قدس خودنگریسته، خداوند از آسمان بر زمین نظر افکنده است.²⁰ تا ناله اسپران را بشنود و آنانی را که به موت سپرده شده اند آزاد نماید.²¹ تا نام خداوندرا در صهیون ذکر نمایند و تسبیح او را دراورشلیم،²² هنگامی که قومها با هم جمع شوند وممالک نیز تا خداوند را عبادت نمایند.

²³ توانایی مرا در راه ناتوان ساخت و روزهای مرا کوتاه گردانید.

²⁴ گفتم ای خدای من مرا در نصف روزهایم برمدار. سالهای تو تا جمیع نسلها است.²⁵ از قدیم بنیاد زمین را نهادی وآسمانها عمل دستهای تو است.²⁶ آنها فانی می شوند، لیکن تو باقی هستی و جمیع آنها مثل جامه مندرس خواهند شد. و مثل ردا آنها را تبدیل خواهی کرد و مبدل خواهند شد.²⁷ لیکن تو همان هستی و سالهای تو تمام نخواهد گردید.²⁸ فرزندان بندگان باقی خواهند ماند و ذریت ایشان در حضور تو پایدار خواهند بود.

103

ای جان من خداوند را متبارک بخوان! و هرچه در درون من است نام قدوس او را متبارک خواند.² ای جان من خداوند را متبارک بخوان! و جمیع احسان های او را فراموش مکن!³ که تمام گناهانت را می آمرزدو همه مرض های تو را شفا می بخشد.⁴ که حیات تو را از هاویه فدیہ می دهد و تاج رحمت و رافت را بر سر تو می نهد.⁵ که جان تو را به چیزهای نیکو سیر می کند تا جوانی تو مثل عقاب تازه شود.⁶ خداوند عدالت را به جا می آورد و انصاف را برای جمیع مظلومان.⁷ طریق های خویش را به موسی تعلیم داد و عمل های خود را به بنی اسرائیل.⁸ خداوند رحمان و کریم است دیرغضب و بسیار رحیم.⁹ تا به ابد محاکمه نخواهد نمود و خشم را همیشه نگاه نخواهد داشت.¹⁰ پاما موافق گناهان ما عمل نموده، و به ما به حسب خطایای ما جزا نداده است.¹¹ زیرا آنقدر که آسمان از زمین بلندتر است، به همان قدر رحمت او بر ترسندگانش عظیم است.¹² به اندازه ای که مشرق از مغرب دور است، به همان اندازه گناهان ما را از ما دور کرده است.¹³ چنانکه پدر برفرزندان خود رؤف است همچنان خداوند برترسندگان خود رافت می نماید.¹⁴ زیرا جبلت ما را می داند و یاد می دارد که ما خاک هستیم.¹⁵ واما انسان، ایام او مثل گیاه است، مثل گل صحراهمچنان می شکفت.¹⁶ زیرا که باد بر آن می وزد ونابود می گردد و مکانش دیگر آن را نمی شناسد.¹⁷ لیکن رحمت خداوند بر ترسندگانش ازالل تا ابدالاباد است و عدالت او بر فرزندان فرزندان.¹⁸ بر آنانی که عهد او را حفظ می کنند وفریاض او را یاد می دارند تا آنها را به جا آورند.¹⁹ خداوند تخت خود را بر آسمانها استوارنموده، و سلطنت او بر همه مسلط است.²⁰ خداوند را متبارک خوانید، ای فرشتگان او که در قوت زورآورید و کلام او را به جا می آورید وآواز کلام او را گوش می گیرید!²¹ ای جمیع لشکرهای او خداوند را متبارک خوانید! وای خادمان او که اراده او را بجا می آورید!²² ای همه کارهای خداوند او را متبارک خوانید! در همه مکان های سلطنت او. ای جان من خداوند رامتبارک بخوان!

ستایش خداوند

104

ای جان من، خداوند را متبارک بخوان! ای یهوه خدای من تویی نهایت عظیم هستی! به عزت و جلال ملبس هستی.² خویشتن را به نور مثل ردا پوشانیده ای.³ آن که غرفات خود را بر آنها بنا کرده است و ابرها رامرکب خود نموده و بر بالهای باد می خرامد.⁴ فرشتگان خود را بادها می گرداند و خادمان خود را آتش مشتعل.⁵ که زمین را بر اساسش استوار کرده، تا جنبش نخورد تا ابدالاباد.⁶ آن رابه لجهها مثل ردا پوشانیده ای، که آنها بر کوهها ایستاده اند.⁷ از عتاب تو می گریزند. از آواز رعدتو پراکنده می شوند.⁸ به فراز کوهها برمی آیند، وبه همواربها فرود می آیند، به مکانی که برای آنها مهیا ساخته ای.⁹ حدی برای آنها قرار داده ای که از آن نگذردند و برنگردند تا زمین را پوشانند.¹⁰ که چشمهها را در وادبها جاری می سازد تا درمیان کوهها روان بشوند.¹¹ تمام حیوانات صحرا را سیراب می سازد تا گورخران تشنگی خود را فرو نشانند.¹² بر آنها مرغان هوا ساکن می شوند واز میان شاخهها آواز خود را می دهند.¹³ او ازغرفات خود کوهها را سیراب می کند و از ثمرات اعمال تو زمین سیر می شود.¹⁴ نباتات را برای بهایم می رویاند و سبزهها را برای خدمت انسان، و نان را از زمین بیرون می آورد.¹⁵ و شراب را که دل انسان را شادمان می کند، و چهره او را به روغن شاداب می سازد ودل انسان را به نان قوی می گرداند.¹⁶ درختان خداوند شادابند، یعنی سروهای آزاد لبنان که غرس کرده است،¹⁷ که در آنها مرغان آشیانهای خود را می گیرند و اما صنوبر خانه لق می باشد.¹⁸ کوههای بلند برای بزههای کوهی و صخره ها برای پربوع ملجاء است.¹⁹ ماه را برای موسمهاساخت و آفتاب مغرب خود را می داند.

31 او گفت و انواع مگسها پدید آمد و پشه هادر همه حدود ایشان.
32 تگرگ را به عوض باران بارانید و آتش مشتعل را در زمین ایشان.
33 موهو انجیرهای ایشان را زد و درختان محال ایشان را بشکست. 34 او
گفت و ملخ پدید آمد و کرهها از حد شماره افزون. 35 و هر سهم را در زمین
ایشان بخوردند و میوه های زمین ایشان را خوردند. 36 و جمیع نخست
زادگان را در زمین ایشان زد، اوائل تمامی قوت ایشان را. 37 و ایشان را با
طلا و نقره بیرون آورد که در اسباط ایشان یکی ضعیف نبود. 38 مصریان از
بیرون رفتن ایشان شاد بودند زیرا که خوف ایشان بر آنها مستولی گردیده
بود. 39 ابری برای پوشش گسترانید و آتشی که شامگاه روشنایی دهد.
40 سوال کردند پس سلوی برای ایشان فرستاد و ایشان را از نان آسمان
سیرگردانید. 41 صخره را بشکافت و آب جاری شد؛ در جایهای خشک مثل
نهر روان گردید. 42 زیرا کلام مقدس خود را به یاد آورد و بنده خویش
ابراهیم را. 43 و قوم خود را با شادمانی بیرون آورد و برگزیدگان خویش را
با ترنم. 44 و زمینهای امته را بدیشان داد و زحمت قومها را وارث شدند.
45 تا آنکه فرایض او را نگاه دارند و شریعت او را حفظ نمایند. هلولیاه!

رحمت خداوند برای قوم خود

106 هلولیاه! خداوند را حمد بگوید زیرا که او نیکو است و رحمت او
تا ابدالابد! 2 کیست که اعمال عظیم خداوند را بگوید و همه
تسبیحات او را بشنوند؟

3 خوشبحال آنانی که انصاف را نگاه دارند و آن که عدالت را در همه
وقت به عمل آورد. 4 ای خداوند مرا یاد کن به رضامندی که با قوم خودمی
داری و به نجات خود از من تفقد نما. 5 تاسعدت برگزیدگان تو را ببینم و به
شادمانی قوم تو مسرور شوم و با میراث تو فخر نمایم.
6 با پدران خود گناه نموده ایم و عصیان ورزیده، شرارت کرده ایم. 7 پدران
ما کارهای عجیب تو را در مصر نفهمیدند و کثرت رحمت تو را به یاد
نیآوردند بلکه نزد دریا یعنی بحر قلزم فتنه انگیزتند. 8 لیکن به خاطر اسم
خود ایشان رانجات داد تا توانایی خود را اعلان نماید. 9 و بحرقلزم را عتاب
کرد که خشک گردید. پس ایشان را در لجهها مثل بیابان رهبری فرمود. 10 و
ایشان را از دست دشمن نجات داد و از دست خصم رهایی بخشید. 11 و آب،
دشمنان ایشان را پوشانید که یکی از ایشان باقی نماند. 12 آنگاه به کلام
اوایمان آوردند و حمد او را سرآیدند. 13 لیکن اعمال او را به زودی
فراموش کردند و مشورت او را انتظار نکشیدند. 14 بلکه شهوت پرستی
نمودند در بادیه؛ و خدا را امتحان کردند در هامون. 15 و مسالت ایشان را
بدیشان داد. لیکن لاغری در جانهای ایشان فرستاد.
16 پس به موسی در اردو حسد بردند و به هارون، مقدس بیهوه. 17 و زمین
شکافته شده، داتان را فرو برد و جماعت ابیرام را پوشانید. 18 و آتشی، در
جماعت ایشان افروخته شده، شعله آتش شریبان را سوزانید. 19 گوساله ای
در حوریب ساختند و بتی ریخته شده را پرستش نمودند. 20 و جلال خود را
تبدیل نمودند به مثال گاوی که علف می خورد. 21 و خدای نجات دهنده خود
را فراموش کردند که کارهای عظیم در مصر کرده بود. 22 و اعمال عجیبه را
در زمین حام و کارهای ترسناک را در بحر قلزم. 23 آنگاه گفت که ایشان را
هلاک بکند. اگر برگزیده اوموسی در شکاف به حضور وی نمی ایستاد،
تاغضب او را از هلاکت ایشان برگرداند. 24 و زمین مرغوب را خوار شمردند
و به کلام وی ایمان نیآوردند. 25 و در خیمه های خود همههم کردند و قول
خداوند را استماع نمودند. 26 لهذا دست خود را برایشان برافراشت، که
ایشان را در صحرا از پا درآورد. 27 و ذریت ایشان را در میان امتها بیندازد و
ایشان را در زمینها پراکنده کند. 28 پس به بعل فغور پیوستند و قربانی های
مردگان را خوردند. 29 و به کارهای خود خشم او را به هیجان آوردند و وبا بر
ایشان سخت آمد.
30 آنگاه فینحاس بر پا ایستاده، داوری نمود و وبا برداشته شد. 31 و این
برای او به عدالت محسوب گردید، نسلا بعد نسل تا ابدالابد. 32 و او را نزد
آب مریبه غضبناک نمودند. حتی موسی را به خاطر ایشان آزاری عارض
گردید. 33 زیرا که روح او را تلخ ساختند، تا از لبهای خود ناسزا گفت. 34 و آن
قومها را هلاک نکردند، که درباره ایشان خداوند امر فرموده بود. 35 بلکه

20 تاریکی می سازی و شب می شود که در آن همه حیوانات جنگلی راه
می روند. 21 شیربجگان برای شکار خود غرش می کنند و خوراک خویش را
از خدا می جویند. 22 چون آفتاب طلوع می کند جمع می شوند و در بیشه
های خود می خوابند. 23 انسان برای عمل خود بیرون می آید و به جهت
شغل خویش تا شامگاه.
24 ای خداوند اعمال تو چه بسیار است. جمیع آنها را به حکمت کرده ای.
زمین از دولت تو پر است. 25 و آن دریای بزرگ و وسیع الاطراف نیز که در
آن حشرات از حد شماره زیاده اند و حیوانات خرد و بزرگ. 26 و در آن
کشتیها راه می روند و آن لویاتان که به جهت بازی کردن در آن آفریده ای.
27 جمیع اینها از تو انتظاری کشند تا خوراک آنها را در وقتش برسانی.
28 آنچه را که به آنها می دهی، فرا می گیرند. دست خود را باز می کنی، پس
از چیزهای نیکو سیرمی شوند. 29 روی خود را می پوشانی پس مضطرب
می گردند. روح آنها را قبض می کنی، پس می میرند و به خاک خود برمی
گردند. 30 چون روح خود را می فرستی، آفریده می شوند و روی زمین را
تازه می گردانی.

31 جلال خداوند تا ابدالابد است. خداوند از اعمال خود راضی خواهد
بود. 32 که به زمین نگاه می کند و آن می لرزد. کوهها را لمس می کند، پس
آتش فشان می شوند. 33 خداوند را خواهیم سراپید تا زنده می باشم. برای
خدای خود تسبیح خواهیم خواند تا وجود دارم. 34 تفکر من او را لذیذ بشود
و من در خداوند شادمان خواهم بود. 35 گناهکاران از زمین نابود گردند و
شریران دیگر یافت نشوند. ای جان من، خداوند را متبارک بخوان! هلولیاه!

کارهای خدا برای قوم او

105 بیهوه را حمد گویند و نام او را بخوانید. اعمال او را در میان قوم
ها اعلام نمایید. 2 او را بسرایید برای او تسبیح بخوانید. در تمام
کارهای عجیب او تفکر نمایید. 3 در نام قدوس او فخر کنید. دل طالبان
خداوند شادمان باشد. 4 خداوند و قوت او را بطلبید. روی او را پیوسته
طالب باشید. 5 کارهای عجیب را که او کرده است به یاد آورید. آیات او و
داوریهای دهان او را.
6 ای ذریت بنده او ابراهیم! ای فرزندان یعقوب، برگزیده او! 7 بیهوه خدای
ماست. داوریهای او در تمامی جهان است. 8 عهد خود را یاد می دارد تا
ابدالابد و کلامی را که بر هزاران پشت فرموده است. 9 آن عهدی را که با
ابراهیم بسته و قسمی را که برای اسحاق خورده است. 10 و آن را برای
یعقوب فریضه ای استوار ساخت و برای اسرائیل عهد جاودانی. 11 و گفت
که زمین کنعان را به تو خواهم داد تا حصه میراث شما شود. 12 هنگامی که
عددی معدود بودند، قلیل العدد و غربا در آنجا. 13 و از امتی تا امتی
سرگردان می بودند و از یک مملکت تا قوم دیگر. 14 او نگذاشت که کسی بر
ایشان ظلم کند بلکه پادشاهان را به خاطر ایشان توبیخ نمود 15 که بر
مسیحان من دست مگذارید. و انبیای مرا ضررمرسانید. 16 پس قحطی را بر
آن زمین خواند و تمامی قوام نان را شکست، 17 و مردی پیش روی ایشان
فرستاد، یعنی یوسف را که او را به غلامی فروختند. 18 پایهای وی را به
زنجیرها بستند و جان او در آهن بسته شد 19 تا وقتی که سخن او واقع شد.
و کلام خداوند او را امتحان نمود. 20 آنگاه پادشاه فرستاده، بندهای او را
گشاد و سلطان قومها او را آزاد ساخت. 21 او را بر خانه خود حاکم قرار داد
و مختار بر تمام مایملک خویش. 22 تا به اراده خود سروران او را بند نماید
مشایخ او را حکمت آموزد.
23 پس اسرائیل به مصر درآمدند و یعقوب در زمین حام غربت پذیرفت.
24 و او قوم خود را به غایت بارور گردانید و ایشان را از دشمنان ایشان
قوی تر ساخت. 25 لیکن دل ایشان را برگردانید تا بر قوم او کینه ورزند و بر
بندگان وی حمله نمایند. 26 بنده خود موسی را فرستاد و هارون را که
برگزیده بود. 27 کلمات و آیات او را در میان ایشان اقامه کردند و عجایب او
را در زمین حام. 28 ظلمت را فرستاد که تاریک گردید. پس به کلام او
مخالفت نورزیدند. 29 آبهای ایشان را به خون مبدل ساخت و ماهیان ایشان
را میرانید. 30 زمین ایشان غوکها را به ازدحام پیدا نمود، حتی در حرملهای
پادشاهان ایشان.

خویشتن را با امتهای آمیختند و کارهای ایشان را آموختند.³⁶ و بتهای ایشان را پرستش نمودند تا آنکه برای ایشان دام گردید.³⁷ و پسران و دختران خویش را برای دیوها قربانی گذرانیدند.³⁸ و خون بی‌گناه راریختند یعنی خون پسران و دختران خود را که آن را برای بتهای کنعان ذبح کردند و زمین از خون ملوث گردید.³⁹ و از کارهای خود نجس شدند و در افعال خویش زناکار گردیدند.⁴⁰ لهذا خشم خداوند بر قوم خود افروخته شد و میراث خویش را مکروه داشت.⁴¹ و ایشان را به دست امتهای تسلیم نمود تا آنانی که از ایشان نفرت داشتند، بر ایشان حکمرانی کردند.⁴² و دشمنان ایشان بر ایشان ظلم نمودند و زیر دست ایشان ذلیل گردیدند.⁴³ بارهای بسیار ایشان را اخلاصی داد. لیکن به مشورتهای خویش بر او فتنه کردند و به سبب گناه خویش خوار گردیدند.

⁴⁴ با وجود این، بر تنگی ایشان نظر کرد، وقتی که فریاد ایشان را شنید. و به خاطر ایشان، عهد خود را به یاد آورد و در کثرت رحمت خویش بازگشت نمود.⁴⁶ و ایشان را حرمت داد، در نظر جمیع اسیرکنندگان ایشان.⁴⁷ ای یهوه خدای ما، ما را نجات ده! و ما را از میان امتهای جمع کن! تا نام قدوس تو را حمد گوئیم و در تسبیح تو فخر نماییم.⁴⁸ یهوه خدای اسرائیل متبارک باد از ازل تا ابدالابد. و تمامی قوم بگویند آمین. هلولیاه!

طلب کمک علیه دشمنان

سرود و مزمور داود

108 ای خدا دل من مستحکم است. من خواهم سراپید و ترنم خواهم نمودو جلال من نیز.² ای عود و بریط بیدار شوید! من نیز در سحرگاه بیدار خواهم شد.³ ای خداوند، تو را در میان قومها حمد خواهم گفت و در میان طایفهها تو را خواهم سراپید.⁴ زیرا که رحمت تو عظیم است، فوق آسمانها! و راستی تو تا افلاک می‌رسد!⁵ ای خدا، بر فوق آسمانها متعال باش و جلال تو بر تمامی زمین!⁶ تا محبوبان تو خلاصی یابند. به دست راست خود نجات ده و مرا اجابت فرما.

⁷ خدا در قدوسیت خود سخن گفته است، پس وجد خواهم نمود. شکیم را تقسیم می‌کنم و وادی سکوت را خواهم پیمود.⁸ جلعاد از آن من است و منسی از آن من. و افرایم خود سر من. و یهوذا عصای سلطنت من.⁹ موآب ظرف شست و شوی من است، و بر ادم نعلین خود را خواهم انداخت و بر فلسطین فخر خواهم نمود.¹⁰ کیست که مرا به شهر حصین درآورد؟ کیست که مرا به ادم رهبری نماید؟¹¹ آیا نه توای خدای ما را ترک کرده‌ای؟ و توای خدا که بالشکرهای ما بیرون نمی‌آیی؟¹² ما را بر دشمن امداد فرما، زیرا که مدد انسان باطل است.¹³ در خدا با شجاعت کار خواهیم کرد و او دشمنان ما را پایمال خواهد نمود.

شکایت مرد رنج‌دیده

برای سالار مغنیان. مزمور داودای

109 خدای تسبیح من، خاموش مباش!² زیرا که دهان شرارت و دهان فریب را بر من گشوده‌اند، و به زبان دروغ بر من سخن گفته‌اند.³ به سخنان کینه مرا احاطه کرده‌اند و بی‌سبب با من جنگ نموده‌اند.⁴ به عوض محبت من، با من مخالفت می‌کنند، و اما من دعا.⁵ و به عوض نیکویی به من بدی کرده‌اند. و به عوض محبت، عداوت نموده.⁶ مردی شریر را براو بگمار، و دشمن به دست راست او بایستد.⁷ هنگامی که در محاکمه بیاید، خطا کار بیرون آیدو دعای او گناه بشود.⁸ ایام عمرش کم شود و منصب او را دیگری ضبط نماید.⁹ فرزندان اویتیم بشوند و زوجه وی بیوه گردد.¹⁰ و فرزندان او آواره شده، گدایی بکنند و از خرابه‌های خودقوت را بجویند.¹¹ طلبکار تمامی مایملک او را ضبط نماید و اجنبیان محنت او را تاراج کنند.¹² کسی نباشد که بر او رحمت کند و بر یتیمان وی احدی رفت نماید.¹³ ذریه وی منقطع گردند و در طبقه بعد نام ایشان محو شود.¹⁴ عصیان پدرانش نزد خداوند به یاد آورده شودو گناه مادرش محو نگردد.¹⁵ و آنها در مد نظر خداوند دائم بمانند تا یادگاری ایشان را از زمین ببرد.¹⁶ زیرا که رحمت نمودن را به یاد نیاورد، بلکه بر فقیر و مسکین جفا کرد و بر شکسته دل تا او را به قتل رساند.¹⁷ چون که لعنت را دوست می‌داشت بدو رسیده و چون که برکت رانمی خواست، از او دور شده است.¹⁸ و لعنت رامثل ردای خود در برگرفت و مثل آب به شکمش درآمد و مثل

خویشتن را با امتهای آمیختند و کارهای ایشان را آموختند.³⁶ و بتهای ایشان را پرستش نمودند تا آنکه برای ایشان دام گردید.³⁷ و پسران و دختران خویش را برای دیوها قربانی گذرانیدند.³⁸ و خون بی‌گناه راریختند یعنی خون پسران و دختران خود را که آن را برای بتهای کنعان ذبح کردند و زمین از خون ملوث گردید.³⁹ و از کارهای خود نجس شدند و در افعال خویش زناکار گردیدند.⁴⁰ لهذا خشم خداوند بر قوم خود افروخته شد و میراث خویش را مکروه داشت.⁴¹ و ایشان را به دست امتهای تسلیم نمود تا آنانی که از ایشان نفرت داشتند، بر ایشان حکمرانی کردند.⁴² و دشمنان ایشان بر ایشان ظلم نمودند و زیر دست ایشان ذلیل گردیدند.⁴³ بارهای بسیار ایشان را اخلاصی داد. لیکن به مشورتهای خویش بر او فتنه کردند و به سبب گناه خویش خوار گردیدند.

⁴⁴ با وجود این، بر تنگی ایشان نظر کرد، وقتی که فریاد ایشان را شنید. و به خاطر ایشان، عهد خود را به یاد آورد و در کثرت رحمت خویش بازگشت نمود.⁴⁶ و ایشان را حرمت داد، در نظر جمیع اسیرکنندگان ایشان.⁴⁷ ای یهوه خدای ما، ما را نجات ده! و ما را از میان امتهای جمع کن! تا نام قدوس تو را حمد گوئیم و در تسبیح تو فخر نماییم.⁴⁸ یهوه خدای اسرائیل متبارک باد از ازل تا ابدالابد. و تمامی قوم بگویند آمین. هلولیاه!

ستایش نیکویی خداوند

107 خداوند را حمد بگوئید زیرا که اونیکو است و رحمت او باقی است تا ابدالابد.² فدیه شدگان خداوند این را بگویند که ایشان را از دست دشمن فدیه داده است.³ و ایشان را از بلدان جمع کرده، از مشرق و مغرب واز شمال و جنوب.⁴ در صحرا آواره شدند و دربادیه‌ای بی‌طریق و شهری برای سکونت نیافتند.⁵ گرسنه و تشنه نیز شدند و جان ایشان در ایشان مستمند گردید.⁶ آنگاه در تنگی خود نزدخداوند فریاد برآوردند و ایشان را از تنگیهای ایشان رهایی بخشید.⁷ و ایشان را به راه مستقیم رهبری نمود، تا به شهری مسکون درآمدند.

⁸ پس خداوند را به سبب رحمتش تشکر نمایند و به سبب کارهای عجیب وی با بنی آدم.⁹ زیرا که جان آرزومند را سیر گردانید و جان گرسنه را از چیزهای نیکو پر ساخت.¹⁰ آنانی که در تاریکی و سایه موت نشستند بودند، که درمذلت و آهن بسته شده بودند.¹¹ زیرا به کلام خدامخالفت نمودند و به نصیحت حضرت اعلی اهانت کردند.¹² و او دل ایشان را به مشقت ذلیل ساخت، بلغزیدند و مدد کننده‌ای نبود.¹³ آنگاه در تنگی خود نزد خداوند فریاد برآوردند و ایشان را از تنگیهای ایشان رهایی بخشید.¹⁴ ایشان را از تاریکی و سایه موت بیرون آورد و بندهای ایشان را بگسست.

¹⁵ پس خداوند را به سبب رحمتش تشکر نمایند و به سبب کارهای عجیب او با بنی آدم.¹⁶ زیرا که دروازه‌های برنجین را شکسته، و بندهای آهنین را پاره کرده است.¹⁷ احمقان به سبب طریق شریرانه خود و به سبب گناهان خویش، خود را ذلیل ساختند.¹⁸ جان ایشان هر قسم خوراک را مکروه داشت و به دروازه‌های موت نزدیک شدند.¹⁹ آنگاه در تنگی خود نزدخداوند فریاد برآوردند و ایشان را از تنگیهای ایشان رهایی بخشید.²⁰ کلام خود را فرستاده، ایشان را شفا بخشید و ایشان را از هلاکتهای ایشان رهایی داد.

²¹ پس خداوند را به سبب رحمتش تشکر نمایند و به سبب کارهای عجیب او با بنی آدم.²² و قربانی‌های تشکر را بگذرانند و اعمال وی را به ترنم ذکر کنند.²³ آنانی که در کشتیها به دریا رفتند، و در آبهای کثیر شغل کردند.²⁴ اینان کارهای خداوند را دیدند و اعمال عجیب او را در لجه‌ها.²⁵ او گفت پس باد تند را وزانید و امواج آن را برافراشت.²⁶ به آسمانها بالا رفتند و به لجه‌ها فرود شدند و جان ایشان از سخنی گداخته گردید.²⁷ سرگردان گشته، مثل مستان افتان و خیزان شدند و عقل ایشان تمام حیران گردید.²⁸ آنگاه در تنگی خود نزد خداوند فریاد برآوردند و ایشان را از تنگیهای ایشان رهایی بخشید.²⁹ طوفان را به آرامی ساکت ساخت که موجهای ساکن گردید.³⁰ پس مسرور شدند زیرا که آسایش یافتند و ایشان را به بندر مرادایشان رسانید.

نموده، به فقرا بخشیده است؛ عدالتش تا به ابدپایدار است. شاخ او با عزت افراشته خواهد شد.¹⁰ شیرین این را دیده، غضبناک خواهد شد. دندانهای خود را فشرده، گداخته خواهد گشت. آرزوی شیرین را زایل خواهد گردید.

محبت خداوند

113 هلولیاه! ای بندگان خداوند، تسبیح بخوانید. نام خداوند را تسبیح بخوانید.² نام خداوند متبارک باد، از الان تا ابدالابد.³ از مطلع آفتاب تا مغرب آن، نام خداوند را تسبیح خوانده شود.⁴ خداوند بر جمیع امتهای متعال است و جلال وی فوق آسمانها.⁵ کیست مانند یهوه خدای ما که بر اعلیٰ علیین نشسته است؟⁶ و متواضع می شود تا نظر نماید بر آسمانها و بر زمین.⁷ که مسکین را از خاک برمی دارد و فقیر را از مزبله برمی افرازد.⁸ تا او را با بزرگان بنشانند یعنی با بزرگان قوم خویش.⁹ زن نازاد را خانه نشین می سازد و مادر فرحناک فرزندان. هلولیاه!

سرود فصیح

114 وقتی که اسرائیل از مصر بیرون آمدند، و خاندان یعقوب از قوم اجنبی زبان،² یهودا مقدس او بود و اسرائیل محل سلطنت وی.³ دریا این را بید و گریخت واردن به عقب برگشت.⁴ کوهها مثل قوچها به جستن درآمدند و تلها مثل بره های گله.⁵ ای دریاتو را چه شد که گریختی؟ وای اردن که به عقب برگشتی؟⁶ ای کوهها که مثل قوچها به جستن درآمدید وای تلها که مثل بره های گله.⁷ ای زمین از حضور خداوند متزلزل شو و از حضور خدای یعقوب.⁸ که صخره را دریاچه آب گردانید و سنگ خارا را چشمه آب.

در وصف خدای حقیقی

115 ما را نی، ای خداوند! ما را نی، بلکه نام خود را جلال ده! به سبب رحمتت و به سبب راستی خویش.² امتهای چرابگویند که «خدای ایشان الان کجاست؟»³ اما خدای ما در آسمانهاست. آنچه را که اراده نموده به عمل آورده است.⁴ بتهای ایشان نقره و طلاست، از صنعت دستهای انسان.⁵ آنها را دهان است و سخن نمی گویند. آنها را چشمهاست و نمی بینند.⁶ آنها را گوشهاست و نمی شنوند. آنها را بینی است و نمی بویند.⁷ دستها دارند و لمس نمی کنند. و پاهای و راه نمی روند. و به گلی خودتنتق نمی نمایند.⁸ سازندگان آنها مثل آنها هستند، و هرکه بر آنها توکل دارد.

⁹ ای اسرائیل بر خداوند توکل نما. او معاون و سپر ایشان است.¹⁰ ای خاندان هارون بر خداوند توکل نمایند. او معاون و سپر ایشان است.¹¹ ای ترسندگان خداوند، بر خداوند توکل نمایند. او معاون و سپر ایشان است.¹² خداوند ما را به یاد آورده، برکت می دهد. خاندان اسرائیل را برکت خواهد داد و خاندان هارون را برکت خواهد داد.¹³ ترسندگان خداوند را برکت خواهد داد، چه کوچک و چه بزرگ.¹⁴ خداوند شما را ترقی خواهد داد، شما و فرزندان شما را.¹⁵ شما مبارک خداوند هستید که آسمان و زمین را آفرید.¹⁶ آسمانها، آسمانهای خداوند است و اما زمین را به بنی آدم عطا فرمود.¹⁷ مردگان نیستند که یاه را تسبیح می خوانند؛ و نه آنانی که به خاموشی فرو می روند.¹⁸ لیکن ما یاه را متبارک خواهیم خواند، از الان و تا ابدالابد. هلولیاه!

سپاسگزاری برای رهایی

116 خداوند را محبت می نمایم زیرا که آواز من و تضرع مرا شنیده است.² زیرا که گوش خود را به من فرا داشته است، پس مدت حیات خود، او را خواهم خواند.³ ریسمان های موت مرا احاطه کرد و تنگیهای هابویه مرا دریافت، تنگی و غم پیدا کردم.⁴ آنگاه نام خداوند را خواندم. آه ای خداوند جان مرا رهایی ده!⁵ خداوند رؤف و عادل است و خدای ما رحیم است.⁶ خداوند ساده دلان را محافظت می کند. ذلیل بوم و مرا نجات داد.

روغن در استخوانهای وی.¹⁹ پس مثل جامه ای که او را می پوشاند، و چون کمربندی که به آن همیشه بسته می شود، خواهد بود.²⁰ این است اجرت مخالفانم از جانب خداوند و برای آنانی که بر جان من بدی می گویند.²¹ اما توای یهوه خداوند به خاطر نام خود بامن عمل نما؛ چون که رحمت تو نیکوست، مرا خلاصی ده.²² زیرا که من فقیر و مسکین هستم و دل من در اندروم مجروح است.²³ مثل سایه ای که در زوال باشد رفته ام و مثل ملخ رانده شده ام.²⁴ زانوهایم از روزه داشتن می لرزد و گوشتم از فریبی کاهیده می شود.²⁵ و من نزد ایشان عار گردیده ام. چون مرا می بینند سر خود رامی جنبانند.²⁶ ای یهوه خدای من مرا اعانت فرما، و به حسب رحمت خود مرا نجات ده،²⁷ تا بدانند که این است دست تو، و توای خداوند این را کرده ای.²⁸ ایشان لعنت بکنند، اما تو برکت بده. ایشان بر خیزند و خجل گردند و اما بنده توشادمان شود.²⁹ جفا کنندگانم به رسوایی ملبس شوند و خجالت خویش را مثل ردا بپوشند.³⁰ خداوند را به زبان خود بسیار تشکر خواهم کرد و او را در جماعت کثیر حمد خواهم گفت.³¹ زیرا که به دست راست مسکین خواهد ایستاد تا او را از آنانی که بر جان او فتوا می دهند برهاند.

کاهن به رتبه ملکیدصق

مزمور داود

110 یهوه به خداوند من گفت: «به دست راست من بنشین تا دشمنانم را پای انداز تو سازم.»² خداوند عصای قوت تو را از صهیون خواهد فرستاد. در میان دشمنان خود حکمرانی کن.³ قوم تو در روز قوت تو، هدایای تبرعی می باشند. در زینتهای قدوسیت، شبنم جوانی تو از رحم صحرگاه برای توست.⁴ خداوند قسم خورده است و پشیمان نخواهد شد که «تو کاهن هستی تا ابدالابد، به رتبه ملکیدصق.»⁵ خداوند که به دست راست توست؛ در روز غضب خود پادشاهان را شکست خواهد داد.⁶ در میان امتهای داوری خواهد کرد. از لاشها پر خواهد ساخت و سر آنها را در زمین وسیع خواهد کوبید.⁷ از نهر سر راه خواهد نوشید. بنابراین سر خود را بر خواهد افراشت.

رحمت خداوند

111 هلولیاه! خداوند را به تمامی دل حمد خواهم گفت، در مجلس راستان و در جماعت.² کارهای خداوند عظیم است، و همگانی که به آنها رغبت دارند در آنها تفتیش می کنند.³ کار او جلال و کبریایی است و عدالت وی پایدار تا ابدالابد.⁴ یادگاری برای کارهای عجیب خود ساخته است. خداوند کریم و رحیم است.⁵ ترسندگان خود را رزقی نیکوداده است. عهد خویش را به یاد خواهد داشت تا ابدالابد.⁶ قوت اعمال خود را برای قوم خود بیان کرده است تا میراث امتهای بدیشان عطا فرماید.⁷ کارهای دستهایش راستی و انصاف است و جمیع فریاض وی امین.⁸ آنها پایدار است تا ابدالابد. در راستی و استقامت کرده شده.⁹ فدیه ای برای قوم خود فرستاد و عهد خویش را تا ابد امر فرمود. نام او قدوس و مهیب است.¹⁰ ترس خداوند ابتدای حکمت است. همه عاملین آنها را خردمندی نیکو است. حمد او پایدار است تا ابدالابد.

سعادت شخص خدا ترس

112 هلولیاه! خوشبحال کسی که از خداوند می ترسد و در وصایای او بسیار رغبت دارد.² زیرتش در زمین زور آور خواهند بود. طبقه راستان مبارک خواهند شد.³ توانگری و دولت در خانه او خواهد بود و عدالتش تا به ابد پایدار است.⁴ نور برای راستان در تاریکی طلوع می کند. او کریم و رحیم و عادل است.⁵ فرخنده است شخصی که رؤف و قرض دهنده باشد. او کارهای خود را به انصاف استوار می دارد.⁶ زیرا که تا به ابد جنبش نخواهد خورد. مرد عادل تا به ابد مذکور خواهد بود.⁷ از خبر بد نخواهد ترسید. دل او پایدار است و بر خداوند توکل دارد.⁸ دل او استوار است و نخواهد ترسید تا آرزوی خویش را بر دشمنان خود ببیند.⁹ بذل

119 خوشابه حال کاملان طریق که به شریعت خداوند سالکند.
 2 خوشابه حال آنانی که شهادت او را حفظ می کنند و به تمامی
 دل او را می طلبند. 3 کج روی نیز نمی کنند و به طریق های وی سلوک
 می نمایند. 4 تو وصایای خود را امر فرموده ای تا آنها را تمام نگاه داریم.
 5 کاش که راههای من مستحکم شود تا فریاض تو را حفظ کنم. 6 آنگاه خجل
 نخواهم شد چون تمام اوامر تو را در مد نظر خود دارم. 7 تو را به راستی
 دل حمد خواهم گفت چون داوریهای عدالت تو را آموخته شوم. 8 فریاض
 تو را نگاه می دارم. مرا بالکلیه ترک منما.

ب

9 به چه چیز مرد جوان راه خود را پاک می سازد؟ به نگاه داشتنش موافق
 کلام تو. 10 به تمامی دل تو را طلبیدم. مگذار که از اوامر تو گمراه شوم.
 11 کلام تو را در دل خود مخفی داشتم که مبادا به تو گناه ورزم. 12 ای
 خداوند تو متبارک هستی فریاض خود را به من بیاموز. 13 به لب های خود
 بیان کردم تمامی داوری های دهان تو را. 14 در طریق شهادت تو شادمانم.
 15 چنانکه در هر قسم توانگری، در وصایای تو تفکر می کنم و به طریق های
 تو نگران خواهم بود. 16 از فریاض تو لذت می برم، پس کلام تو را فراموش
 نخواهم کرد.

ج

17 به بنده خود احسان بنما تا زنده شوم و کلام تو را حفظ نمایم.
 18 چشمان مرا بگشا تا از شریعت تو چیزهای عجیب بینم. 19 من در زمین
 غریب هستم. اوامر خود را از من مخفی مدار. 20 جان من شکسته می شود
 از اشتیاق داوریهای تو در هر وقت. 21 متکبران ملعون را توبیخ نمودی، که
 از اوامر تو گمراه می شوند. 22 ننگ و رسوایی را از من بگردان، زیرا که
 شهادت تو را حفظ کرده ام. 23 سروران نیز نشسته، به ضد من سخن گفتند.
 لیکن بنده تو در فریاض تو تفکرمی کند. 24 شهادت تو نیز ابتهاج من و
 مشورت دهندگان من بوده اند.

د

25 جان من به خاک چسبیده است. مرا موافق کلام خود زنده ساز.
 26 راههای خود را ذکر کردم و مرا اجابت نمودی. پس فریاض خویش را به
 من بیاموز. 27 طریق وصایای خود را به من بفهمان و در کارهای عجیب تو
 تفکر خواهم نمود. 28 جان من از حزن گداخته می شود. مرا موافق کلام
 خود برپا مدار. 29 راه دروغ را از من دور کن و شریعت خود را به من عنایت
 فرما. 30 طریق راستی را اختیار کردم و داوریهای تو را پیش خود گذاشتم.
 31 به شهادت تو چسبیدم. ای خداوند مرا خجل مساز. 32 در طریق اوامر تو
 دوان خواهم رفت، وقتی که دل مرا وسعت دادی.

ه

33 ای خداوند طریق فریاض خود را به من بیاموز. پس آنها را تا به آخر
 نگاه خواهم داشت. 34 مرا فهم بده و شریعت تو را نگاه خواهم داشت و آن
 را به تمامی دل خود حفظ خواهم نمود. 35 مرا در سبیل اوامر خود سالک
 گردان زیرا که در آن رغبت دارم. 36 دل مرا به شهادت خود مایل گردان و نه
 به سوی طمع. 37 چشمانم را از دیدن بطالت برگردان و در طریق خود مرا
 زنده ساز. 38 کلام خود را بر بنده خویش استوار کن، که به ترس تو سپرده
 شده است. 39 ننگ مرا که از آن می ترسم از من دور کن زیرا که داوریهای تو
 نیکوست. 40 هان به وصایای تو اشتیاق دارم. به حسب عدالت خود مرا
 زنده ساز.

و

41 ای خداوند رحمهای تو به من برسد و نجات تو به حسب کلام تو. 42 تا
 بتوانم ملامت کننده خود را جواب دهم زیرا بر کلام تو توکل دارم. 43 و
 کلام راستی را از دهانم بالکل مگیر زیرا که به داوریهای تو امیدوارم. 44 و

7 ای جان من به آرامی خود برگرد، زیرا خداوند به تو احسان نموده است.
 8 زیرا که جان مرا از موت خلاصی دادی و چشمانم را از اشک و پایهایم را
 از لغزیدن. 9 به حضور خداوند سالک خواهم بود، در زمین زندگان. 10 ایمان
 آوردم پس سخن گفتم. من بسیار مستمند شدم. 11 در پریشانی خود گفتم
 که «جمیع آدمیان دروغ گویند.» 12 خداوند را چه ادا کنم، برای همه
 احسانهایی که به من نموده است؟ 13 بیاله نجات را خواهم گرفت و نام
 خداوند را خواهم خواند. 14 نذرهای خود را به خداوند ادا خواهم کرد، به
 حضور تمامی قوم او. 15 موت مقدسان خداوند در نظر وی گرانهاست.
 16 آهای خداوند، من بنده تو هستم! من بنده تو و پسر کنیز تو هستم.
 بندهای مرا گشوده ای! 17 قربانی های تشکر نزد تو خواهم گذرانید و نام
 خداوند را خواهم خواند. 18 نذرهای خود را به خداوند ادا خواهم کرد، به
 حضور تمامی قوم وی، 19 در صحن های خانه خداوند، در اندرون تو ای
 اورشلیم، هلولیاه!

تسبیح خداوند

117 ای جمیع امتهای خداوند را تسبیح بخوانید! ای تمامی قبایل! او
 را حمد گویند! 2 زیرا که رحمت او بر ما عظیم است و راستی
 خداوند تا ابد اباد. هلولیاه!

سرود پیروزی

118 خداوند را حمد گویند زیرا که نیکوست و رحمت او تا
 ابد اباد است. 2 اسرائیل بگویند که «رحمت او تا ابد اباد است.»
 3 خاندان هارون بگویند که «رحمت او تا ابد اباد است.» 4 ترسندگان
 خداوند بگویند که «رحمت او تا ابد اباد است.»
 5 در تنگی یاه را خواندم. یاه مرا اجابت فرموده، در جای وسیع آورد.
 6 خداوند با من است، پس نخواهم ترسید. انسان به من چه تواند کرد؟
 7 خداوند برایم از مددکاران من است. پس من بر نفرت کنندگان خود آرزوی
 خویش را خواهم دید. 8 به خداوند پناه بردن بهتر است از توکل نمودن بر
 آدمیان. 9 به خداوند پناه بردن بهتر است از توکل نمودن بر امیران. 10 جمیع
 امتهای مرا احاطه کردند، لیکن به نام خداوند ایشان را هلاک خواهم کرد.
 11 مرا احاطه کردند و دور مرا گرفتند، لیکن به نام خداوند ایشان را هلاک
 خواهم کرد. 12 مثل زنبورها مرا احاطه کردند و مثل آتش خارها خاموش
 شدند. زیرا که به نام خداوند ایشان را هلاک خواهم کرد. 13 بر من سخت
 هجوم آوردی تا بیفتم، لیکن خداوند مرا اعانت نمود. 14 خداوند قوت و
 سرود من است و نجات من شده است. 15 آواز ترنم و نجات درخیمه های
 عادلان است. دست راست خداوند باشجاعت عمل می کند. 16 دست راست
 خداوند متعال است. دست راست خداوند با شجاعت عمل می کند. 17 نمی
 میرم بلکه زیست خواهم کرد و کارهای یاه را ذکر خواهم نمود. 18 یاه مرا به
 شدت تنبیه نموده، لیکن مرا به موت نسپرده است. 19 دروازه های عدالت را
 برای من بگشایید! به آنها داخل شده، یاه را حمد خواهم گفت. 20 دروازه
 خداوند این است. عادلان بدان داخل خواهند شد. 21 تو را حمد می گویم
 زیرا که مرا اجابت فرموده و نجات من شده ای. 22 سنگی را که معماران رد
 کردند، همان سر زاویه شده است. 23 این از جانب خداوند شده و در نظر ما
 عجیب است. 24 این است روزی که خداوند ظاهر کرده است. در آن وجد و
 شادی خواهیم نمود. 25 آهای خداوند نجات بخش! آهای خداوند سعادت
 عطا فرما! 26 متبارک باد او که به نام خداوند می آید. شما را از خانه خداوند
 برکت می دهیم. 27 یهوه خدایی است که ما را روشن ساخته است. ذبیحه را
 به ریسمانها بر شاخهای قربانگاه ببندید. 28 تو خدای من هستی تو، پس تو را
 حمد می گویم. خدای من، تو را متعال خواهم خواند. 29 خداوند را حمد
 گویند زیرا که نیکوست و رحمت او تا ابد اباد است.

در وصف طریق و شریعت خدا

شریعت تو نیستند.⁸⁶ تمامی اوامر تو امین است. بر من ناحق جفا کردند. پس مرا امداد فرما.⁸⁷ نزدیک بود که مرا از زمین نابود سازند. اما من وصایای تو را ترک نکردم.⁸⁸ به حسب رحمت خود مرا زنده ساز تا شهادت دهان تو را نگاه دارم.

ل

ای خداوند کلام تو تا ابدالاباد در آسمانها پایدار است.⁹⁰ امانت تو نسلا بعد نسل است. زمین را آفریده‌ای و پایدار می‌ماند.⁹¹ برای داوریهای تو تا امروز ایستاده‌اند زیرا که همه بنده تو هستند.⁹² اگر شریعت تو تلذذ من نمی بود، هرآینه در مذلت خود هلاک می‌شدم.⁹³ وصایای تو را تا به ابد فراموش نخواهم کرد زیرا به آنها مرا زنده ساخته‌ای.⁹⁴ من از آن توهستم مرا نجات ده زیرا که وصایای تو را طلبیدم.⁹⁵ شریران برای من انتظار کشیدند تا مرا هلاک کنند. لیکن در شهادت تو تامل می‌کنم.⁹⁶ برای هر کمالی انتهایی دیدم، لیکن حکم تو بی‌نهایت وسیع است.

م

شریعت تو را چقدر دوست می‌دارم.⁹⁷
⁹⁸ اوامر تو مرا از دشمنان حکیم تر ساخته است زیرا که همیشه نزد من می‌باشد.⁹⁹ از جمیع معلمان خود فهیم تر شدم زیرا که شهادت تو تفکر من است.¹⁰⁰ از مشایخ خردمندتر شدم زیرا که وصایای تو را نگاه داشتم.¹⁰¹ پایهای خود را از هر راه بد نگاه داشتم تا آن که کلام تو را حفظ کنم.¹⁰² از داوریهای تو رو برنگردانیدم، زیرا که تو مرا تعلیم دادی.¹⁰³ کلام تو به مذاق من چه شیرین است و به دهانم از غسل شیرین تر.¹⁰⁴ از وصایای تو فطانت را تحصیل کردم. بنابراین هر راه دروغ را مکره می‌دارم.

ن

¹⁰⁵ کلام تو برای پایهای من چراغ، و برای راههای من نور است.¹⁰⁶ قسم خوردم و آن را وفا خواهم نمود که داوریهای عدالت تو را نگاه خواهم داشت.¹⁰⁷ بسیار ذلیل شده‌ام. ای خداوند، موافق کلام خود مرا زنده ساز! ¹⁰⁸ ای خداوند هدایای تبریعی دهان مرا منظور فرما و داوریهای خود را به من بیاموز.¹⁰⁹ جان من همیشه در کف من است، لیکن شریعت تو را فراموش نمی‌کنم.¹¹⁰ شریران برای من دام گذاشته‌اند، اما از وصایای تو گمراه نشدم.¹¹¹ شهادت تو را تا به ابد میراث خود ساخته‌ام زیرا که آنها شادمانی دل من است.¹¹² دل خود را برای بجا آوردن فریض تو مایل ساختم، تا ابدالاباد و تا نهایت.

س

¹¹³ مردمان دو رو را مکره داشته‌ام، لیکن شریعت تو را دوست می‌دارم.¹¹⁴ ستر و سپر من تو هستی. به کلام تو انتظار می‌کشم.¹¹⁵ ای بدکاران، از من دور شوید! و اوامر خدای خویش را نگاه خواهم داشت.¹¹⁶ مرا به حسب کلام خود تایید کن تا زنده شوم و از امید خود خجل نگردم.¹¹⁷ مرا تقویت کن تا رستگار گردم و بفریاض تو دائم نظر نمایم.¹¹⁸ همه کسانی را که از فریاض تو گمراه شده‌اند، حقیر شمرده‌ای زیرا که مکر ایشان دروغ است.¹¹⁹ جمیع شریران زمین را مثل درد هلاک می‌کنی. بنابراین شهادت تو را دوست می‌دارم.¹²⁰ موی بدن من از خوف تو برخاسته است و از داوریهای تو ترسیدم.

ع

¹²¹ داد و عدالت را به‌جا آوردم. مرا به ظلم کنندگانم تسلیم منما.¹²² برای سعادت بنده خود ضامن شو تا متکبران بر من ظلم نکنند.¹²³ چشمانم برای نجات تو تار شده است و برای کلام عدالت تو.¹²⁴ با بنده خویش موافق رحمانیت عمل نما و فریاض خود را به من بیاموز.¹²⁵ من بنده تو هستم. مرا فهیم گردان تا شهادت تو را دانسته باشم.¹²⁶ وقت است که خداوند عمل کند زیرا که شریعت تو را باطل نموده‌اند.¹²⁷ بنابراین، اوامر تو را

شریعت تو را دائم نگاه خواهم داشت تا ابدالاباد.⁴⁵ و به آزادی راه خواهم رفت زیرا که وصایای تو را طلبیده‌ام.⁴⁶ و در شهادت تو به حضور پادشاهان سخن خواهم گفت و خجل نخواهم شد.⁴⁷ و از وصایای تو تلذذ خواهم یافت که آنها را دوست می‌دارم.⁴⁸ و دستهای خود را به اوامر تو که دوست می‌دارم بر خواهم افراشت و در فریاض تو تفکر خواهم نمود.

ز

⁴⁹ کلام خود را با بنده خویش به یاد آور که مرا بر آن امیدوار گردانیدی.⁵⁰ این در مصیبتم تسلی من است زیرا قول تو مرا زنده ساخت.⁵¹ متکبران مرا بسیار استهزا کردند، لیکن از شریعت تو رو نگردانیدم.⁵² ای خداوند داوریهای تو را از قدیم به یاد آوردم و خویشتن راتسلی دادم.⁵³ حدت خشم مرا درگرفته است، به سبب شریران که شریعت تو را ترک کرده‌اند.⁵⁴ فریاض تو سروده‌های من گردید، در خانه غربت من.⁵⁵ ای خداوند نام تو را در شب به یاد آوردم و شریعت تو را نگاه داشتم.⁵⁶ این بهره من گردید، زیرا که وصایای تو را نگاه داشتم.

ح

⁵⁷ خداوند نصیب من است. گفتم که کلام تو را نگاه خواهم داشت.⁵⁸ رضامندی تو را به تمامی دل خود طلبیدم. به حسب کلام خود بر من رحم فرما.⁵⁹ در راههای خود تفکر کردم و پایهای خود را به شهادت تو مایل ساختم.⁶⁰ شتابیدم و درنگ نکردم تا اوامر تو را نگاه دارم.⁶¹ ریسمانهای شریران مرا احاطه کرد، لیکن شریعت تو را فراموش نکردم.⁶² در نصف شب برخاستم تا تو را حمد گویم برای داوریهای عدالت تو.⁶³ من همه ترسندگان را رفیق هستم، و آنانی را که وصایای تو را نگاه می‌دارند.⁶⁴ ای خداوند زمین از رحمت تو پر است. فریاض خود را به من بیاموز.

ط

⁶⁵ با بنده خود احسان نمودی، ای خداوند موافق کلام خویش.⁶⁶ خردمندی نیکو و معرفت را به من بیاموز زیرا که به اوامر تو ایمان آوردم.⁶⁷ قبل از آنکه مصیبت را ببینم من گمراه شدم لیکن الان کلام تو را نگاه داشتم.⁶⁸ تو نیکو هستی و نیکویی می‌کنی. فریاض خود را به من بیاموز.⁶⁹ متکبران بر من دروغ بستند. و اما من به تمامی دل وصایای تو را نگاه داشتم.⁷⁰ دل ایشان مثل پیه فریه است. و اما من در شریعت تو تلذذ می‌یابم.⁷¹ مرا نیکو است که مصیبت را دیدم، تا فریاض تو را بیاموزم.⁷² شریعت دهان تو برای من بهتر است از هزاران طلا و نقره.

ی

⁷³ دستهای تو مرا ساخته و آفریده است. مرا فهیم گردان تا اوامر تو را بیاموزم.⁷⁴ ترسندگان تو چون مرا ببینند شادمان گردند زیرا به کلام تو امیدوار هستم.⁷⁵ ای خداوند دانسته‌ام که داوریهای تو عدل است، و برحق مرا مصیبت داده‌ای.⁷⁶ پس رحمت تو برای تسلی من بشود، موافق کلام تو با بنده خویش.⁷⁷ رحمت های توبه من برسد تا زنده شوم زیرا که شریعت تو تلذذ من است.⁷⁸ متکبران خجل شوند زیرا به دروغ مرا اذیت رسانیدند. و اما من در وصایای تو تفکر می‌کنم.⁷⁹ ترسندگان تو به من رجوع کنند و آنانی که شهادت تو را می‌دانند.⁸⁰ دل من در فریاض تو کامل شود، تا خجل نشوم.

ک

⁸¹ جان من برای نجات تو کاهیده می‌شود. لیکن به کلام تو امیدوار هستم.⁸² چشمان من برای کلام تو تار گردیده است و می‌گویم کی مراتسلی خواهی داد.⁸³ زیرا که مثل مشک در دود گردیده‌ام. لیکن فریاض تو را فراموش نکرده‌ام.⁸⁴ چند است روزهای بنده تو؟ و کی بر جفا کنندگانم داوری خواهی نمود؟⁸⁵ متکبران برای من حفره‌ها زدند زیرا که موافق

بی نهایت دوست می‌دارم. ¹⁶⁸ وصایا و شهادت تو را نگاه داشته‌ام زیرا که تمام طریقه‌های من در مد نظر تو است.

ت

¹⁶⁹ ای خداوند، فریاد من به حضور تو برسد. به حسب کلام خود مرا فهیم گردان. ¹⁷⁰ مناجات من به حضور تو برسد. به حسب کلام خود مرا خلاصی ده. ¹⁷¹ لبهای من حمد تو را جاری کند زیرا فریاض خود را به من آموخته‌ای. ¹⁷² زبان من کلام تو را بسراید زیرا که تمام اوامر تو عدل است. ¹⁷³ دست تو برای اعانت من بشود زیرا که وصایای تو را برگزیده‌ام. ¹⁷⁴ ای خداوند برای نجات تو مشتاق بوده‌ام و شریعت تو تلذذ من است. ¹⁷⁵ جان من زنده شود تا تو را تسبیح بخواند و داوریهای تو معاون من باشد. ¹⁷⁶ مثل گوسفند گم شده، آواره گشتم. بنده خود را طلب نما، زیرا که اوامر تو را فراموش نکردم.

دعا در تنگی

سرود درجات

120 نزد خداوند در تنگی خود فریاد کردم و مرا اجابت فرمود. ² ای خداوند جان مرا خلاصی ده از لب دروغ و از زبان حيله گر. ³ چه چیز به تو داده شود و چه چیز بر تو افزوده گردد، ای زبان حيله گر؟ ⁴ تیرهای تیزجباران با اخگرهای طاق! ⁵ وای بر من که در ماشک ماوا گزیده‌ام و در خیمه‌های قیدار ساکن شده‌ام. ⁶ چه طویل شد سکونت جان من با کسی که سلامتی را دشمن می‌دارد. ⁷ من از اهل سلامتی هستم، لیکن چون سخن می‌گویم، ایشان آماده جنگ می‌باشند.

اعانت الهی

سرود درجات

121 چشمان خود را به سوی کوه‌ها برمی‌افرازم، که از آنجا اعانت من می‌آید. [*ترجمه درست این آیه اینست: «چشمان خود را بسوی کوهها برمی‌افرازم. اعانت من از کجا می‌آید؟»] ² اعانت من از جانب خداوند است، که آسمان و زمین را آفرید. ³ او نخواهد گذاشت که پای تو لغزش خورد. او که حافظ توست نخواهد خوابید. ⁴ اینک او که حافظ اسرائیل است، نمی‌خوابد و به خواب نمی‌رود. ⁵ خداوند حافظ تو می‌باشد. خداوند به دست راست سایه تو است. ⁶ آفتاب در روز به تو اذیت نخواهد رسانید و نه ماهتاب در شب. ⁷ خداوند تو را از هر بدی نگاه می‌دارد. او جان تو را حفظ خواهد کرد. ⁸ خداوند خروج و دخولت را نگاه خواهد داشت، از الان و تا ابدالابد.

در وصف اورشلیم

سرود درجات از داود

122 شادمان می‌شدم چون به من می‌گفتند: «به خانه خداوند برویم.» ² پایهای ما خواهد ایستاد، به اندرون دروازه‌های تو، ای اورشلیم! ³ ای اورشلیم که بنا شده‌ای مثل شهری که تمام با هم پیوسته باشد، ⁴ که بدانجا اسباب بالا می‌روند، یعنی اسباب یاه، تا شهادت باشد برای اسرائیل و تا نام یهوه را تسبیح بخوانند. ⁵ زیرا که در آنجا کرسیهای داوری بر پاشده است، یعنی کرسیهای خاندان داود. ⁶ برای سلامتی اورشلیم مسالت کنید. آنانی که تو را دوست می‌دارند، خجسته حال خواهند شد. ⁷ سلامتی در باره‌های تو باشد، و رفاهیت در قصرهای تو. ⁸ به خاطر برداران و یاران خویش، می‌گویم که سلامتی بر تو باد. ⁹ به خاطر خانه یهوه خدای ما، سعادت تو را خواهم طلبید.

دوست می‌دارم، زیادتر از طلا و زر خالص. ¹²⁸ بنابراین، همه وصایای تو را در هر چیز راست می‌دانم، و هر راه دروغ را مکروه می‌دارم.

ف

¹²⁹ شهادت تو عجیب است. ازین سبب جان من آنها را نگاه می‌دارد. ¹³⁰ کشف کلام تو نورمی بخشد و ساده دلان را فهیم می‌گرداند. ¹³¹ دهان خود را نیکو باز کرده، نفس زدم زیرا که مشتاق وصایای تو بودم. ¹³² بر من نظر کن و کرم فرما، بر حسب عادت تو به آنانی که نام تو را دوست می‌دارند. ¹³³ قدم‌های مرا در کلام خودت پایدار ساز، تا هیچ بدی بر من تسلط نیابد. ¹³⁴ مرا از ظلم انسان خلاصی ده، تا وصایای تو را نگاه دارم. ¹³⁵ روی خود را بر بنده خود روشن ساز، و فریاض خود را به من بیاموز. ¹³⁶ نهرهای آب از چشمانم جاری است زیرا که شریعت تو را نگاه نمی‌دارند.

ص

¹³⁷ ای خداوند تو عادل هستی و داوریهای تو راست است. ¹³⁸ شهادت خود را به راستی امر فرمودی و به امانت الی نهایت. ¹³⁹ غیرت من مرا هلاک کرده است زیرا که دشمنان من کلام تو را فراموش کرده‌اند. ¹⁴⁰ کلام تو بی‌نهایت مصفی است و بنده تو آن را دوست می‌دارد. ¹⁴¹ من کوچک و حقیر هستم، اما وصایای تو را فراموش نکردم. ¹⁴² عدالت تو عدل است تا ابدالابد و شریعت تو راست است. ¹⁴³ تنگی و ضیق مرا در گرفته است، اما اوامر تو تلذذ من است. ¹⁴⁴ شهادت تو عادل است تا ابدالابد. مرا فهیم گردان تا زنده شوم.

ق

¹⁴⁵ به تمامی دل خوانده‌ام. ای خداوند مرا جواب ده تا فریاض تو را نگاه دارم! ¹⁴⁶ تو را خوانده‌ام، پس مرا نجات ده. و شهادت تو را نگاه خواهم داشت. ¹⁴⁷ بر طلوع فجر سبقت جسته، استغاثه کردم، و کلام تو را انتظار کشیدم. ¹⁴⁸ چشمانم بر پاسهای شب سبقت جست، تا در کلام تو تفکر بنمایم. ¹⁴⁹ به حسب رحمت خود آواز مرا بشنو. ای خداوند موافق داوریهای خود مرا زنده ساز. ¹⁵⁰ آنانی که در پی خیانت می‌روند، نزدیک می‌آیند، و از شریعت تو دور می‌باشند. ¹⁵¹ ای خداوند تو نزدیک هستی و جمیع اوامر تو راست است. ¹⁵² شهادت تو را از زمان پیش دانسته‌ام که آنها را بنیان کرده‌ای تا ابدالابد.

ر

¹⁵³ بر مذلت من نظر کن و مرا خلاصی ده زیرا که شریعت تو را فراموش نکرده‌ام. ¹⁵⁴ در دعوی من دادرسی فرموده، مرا نجات ده و به حسب کلام خویش مرا زنده ساز. ¹⁵⁵ نجات از شیربان دور است زیرا که فریاض تو را نمی‌طلبند. ¹⁵⁶ ای خداوند، رحمت‌های تو بسیار است. به حسب داوریهای خود مرا زنده ساز. ¹⁵⁷ جفاکنندگان و خصمان من بسیارند. اما از شهادت تو رو برنگردانیدم. ¹⁵⁸ خیانت کاران را دیدم و مکروه داشتم زیرا کلام تو را نگاه نمی‌دارند. ¹⁵⁹ ببین که وصایای تو را دوست می‌دارم. ای خداوند، به حسب رحمت خود مرا زنده ساز! ¹⁶⁰ جمله کلام تو راستی است و تمامی داوری عدالت تو تا ابدالابد است.

ش

¹⁶¹ سروران بی‌جهت بر من جفا کردند. اما دل من از کلام تو ترسان است. ¹⁶² من در کلام تو شادمان هستم، مثل کسی که غنیمت وافر پیدا نموده باشد. ¹⁶³ از دروغ کراهت و نفرت دارم. اما شریعت تو را دوست می‌دارم. ¹⁶⁴ هر روز تو راهت مرتبه تسبیح می‌خوانم، برای داوریهای عدالت تو. ¹⁶⁵ آنانی را که شریعت تو را دوست می‌دارند، سلامتی عظیم است و هیچ چیز باعث لغزش ایشان نخواهد شد. ¹⁶⁶ ای خداوند، برای نجات تو امیدوار هستم و اوامر تو را بجا می‌آورم. ¹⁶⁷ جان من شهادت تو را نگاه داشته است و آنها را

جوانی.⁵ خوشابحال کسی که ترکش خود را از ایشان پر کرده است. خجل نخواهند شد بلکه با دشمنان، در دروازه سخن خواهند راند.

خوشابحال ترسندگان خدا

سرود درجات

128 خوشابحال هر که از خداوندی ترسد و بر طریق های او سالک می باشد.² عمل دستهای خود را خواهی خورد. خوشابحال تو و سعادت با تو خواهد بود.³ زن تومثل مو بارآور به اطراف خانه تو خواهد بود و پسران مثل نهالهای زیتون، گرداگرد سفره تو.⁴ اینک همچنین مبارک خواهد بود کسی که از خداوند می ترسد.⁵ خداوند تو را از صهیون برکت خواهد داد، و در تمام ایام عمرت سعادت اورشلم را خواهی دید.⁶ پسران پسران خود را خواهی دید. سلامتی بر اسرائیل باد.

رهایی از شیران

سرود درجات

129 چه بسیار از طفولیت مرا اذیت رسانیدند. اسرائیل الان بگویند: ² چه بسیار از طفولیت مرا اذیت رسانیدند. لیکن بر من غالب نیامدند.³ شیار کنندگان بر پشت من شیار کردند، و شیارهای خود را دراز نمودند.⁴ اما خداوند عادل است و بندهای شیران را گسیخت.⁵ خجل و برگردانیده شوند همه کسانی که از صهیون نفرت دارند.⁶ مثل گیاه بر پشت بامها باشند، که پیش از آن که آن را بچینند می خشکد.⁷ که درون دست خود را از آن پر نمی کند و نه دسته بند آغوش خود را.⁸ و راهگذاران نمی گویند برکت خداوند بر شما باد. شما را به نام خداوند مبارک می خوانیم.

انتظار برای خدا

سرود درجات

130 ای خداوند از عمقها نزد تو فریاد برآوردم.² ای خداوند! آواز مرا بشنو و گوشهای تو به آواز تضرع من ملتفت شود.³ ای یاه، اگر گناهان را به نظر آوری، کیستای خداوند که به حضور تو بایستد؟⁴ لیکن مغفرت نزد توست تا از تو بترسند.⁵ منتظر خداوند هستم. جان من منتظر است و به کلام او امیدوارم.⁶ جان من منتظر خداوند است، زیاده از منتظران صبح، بلی زیاده از منتظران صبح.⁷ اسرائیل برای خداوند امیدوار باشند زیرا که رحمت نزد خداوند است و نزد اوست نجات فراوان.⁸ و او اسرائیل را فدیه خواهد داد، از جمیع گناهان وی.

فروتنی در مقابل خدا

سرود درجات از داود

131 ای خداوند دل من متکبر نیست و نه چشمانم برافراشته و خویشتن را به کارهای بزرگ مشغول ساختم، و نه به کارهایی که از عقل من بعید است.² بلکه جان خود را آرام و ساکت ساختم، مثل بچه ای از شیر باز داشته شده، نزد مادر خود. جانم در من بود، مثل بچه از شیر باز داشته شده.³ اسرائیل بر خداوند امیدوار باشند، از الان و تا ابدالابد.

در وصف هیکل

سرود درجات

132 ای خداوند برای داود به یاد آور، همه مذلتهای او را.² چگونه برای خداوند قسم خورد و برای قادر مطلق یعقوب نذر نمود³ که به خیمه خانه خود هرگز داخل نخواهم شد، و بر بستر تختخواب خود بر نخواهم آمد.⁴ خواب به چشمان خود نخواهم داد و نه پینکی به مژگان

طلب کرم

سرود درجات

123 به سوی تو چشمان خود را برمی افرازم، ای که بر آسمانها جلوس فرموده ای!² اینک مثل چشمان غلامان به سوی آقایان خود، و مثل چشمان کنیزی به سوی خاتون خویش، همچنان چشمان ما به سوی یهوه خدای ماست تا بر ما کرم بفرماید.³ ای خداوند بر ما کرم فرما، بر ما کرم فرما زیرا چه بسیار از اهانت پر شده ایم.⁴ چه بسیار جان ما پر شده است، از استهزای مستریحان و اهانت متکبران.

اعانت از جانب خدا

سرود درجات از داود

124 اگر خداوند با ما نمی بود، اسرائیل الان بگوید؛² اگر خداوند با ما نمی بود، وقتی که آدمیان با ما مقاومت نمودند،³ آنگاه هر آینه ما را زنده فرو می بردند، چون خشم ایشان بر ما افروخته بود.⁴ آنگاه آبها ما را غرق می کرد و نهرها بر جان ما می گذشت.⁵ آنگاه آبهای پر زور، از جان ما می گذشت.⁶ متبارک باد خداوند که ما را شکار برای دندانهای ایشان نساخت.⁷ جان ما مثل مرغ از دام صیادان خلاص شد. دام گسسته شد و ما خلاصی یافتیم.⁸ اعانت ما به نام یهوه است، که آسمان وزمین را آفرید.

متوکلان خدا جنبش نخواهند خورد

سرود درجات

125 آنانی که بر خداوند توکل دارند، مثل کوه صهیون اند که جنبش نمی خورد و پایدار است تا ابدالابد.² کوهها گرداگرد اورشلم است؛ و خداوند گرداگرد قوم خود، از الان و تا ابدالابد است.³ زیرا که عصای شیرین بر نصیب عادلان قرار نخواهد گرفت، مبادا عادلان دست خود را به گناه دراز کنند.⁴ ای خداوند به صالحان احسان فرما و به آنانی که راست دل می باشند.⁵ و اما آنانی که به راههای کج خود مایل می باشند، خداوند ایشان را با بدکاران رهبری خواهد نمود. سلامتی بر اسرائیل باد.

بازآوردن اسیران صهیون

سرود درجات

126 چون خداوند اسیران صهیون را بازآورد، مثل خواب بینندگان شدیم.² آنگاه دهان ما از خنده پر شد و زبان ما از ترنم. آنگاه در میان امتهای گفتند که «خداوند با ایشان کارهای عظیم کرده است.»³ خداوند برای ما کارهای عظیم کرده است که از آنها شادمان هستیم.⁴ ای خداوند اسیران ما را باز آور، مثل نهرها در جنوب.⁵ آنانی که با اشکهای کارند، با ترنم درو خواهند نمود.⁶ آنکه باگریه بیرون می رود و تخم برای زراعت می برد، هر آینه با ترنم خواهد برگشت و بافه های خویش را خواهد آورد.

اعتماد بر خدا

سرود درجات از سلیمان

127 اگر خداوند خانه را بنا نکند، بناپانش زحمت بی فایده می کشند. اگر خداوند شهر را پاسبانی نکند، پاسبانان بی فایده پاسبانی می کنند.² بی فایده است که شما صبح زود برمی خیزید و شب دیر می خوابید و نان مشقت را می خورید. همچنان محبوبان خویش را خواب می بخشد.³ اینک پسران میراث از جانب خداوند می باشند و ثمره رحم، اجرتی از اوست.⁴ مثل تیرها در دست مرد زور آور، همچنان هستند پسران

خویش،⁵ تا مکانی برای خداوند پیدا کنم و مسکنی برای قادر مطلق یعقوب.⁶ اینک ذکر آن را در افراشته شنیدیم و آن را در صحرای یعاریم یافتیم.⁷ به مسکن های او داخل شویم و نزد قدمگاه وی پرستش نماییم.⁸ ای خداوند به آرامگاه خود برخیز و بیا، تو و تابوت قوت تو.⁹ کاهنان تو به عدالت ملیس شوند و مقدسانت ترنم نمایند.¹⁰ به خاطر بنده خود داود، روی مسیح خود را برمگردان.¹¹ خداوند برای داود به راستی قسم خورد و از آن برخواهدگشت که «از ثمره صلب تو بر تخت تو خواهم گذاشت.¹² اگر پسران تو عهد مرا نگاه دارند و شهادت مرا که بدیشان می آموزم، پسران ایشان نیز بر کرسی تو تا به ابد خواهند نشست.»

¹³ زیرا که خداوند صهیون را برگزیده است و آن را برای مسکن خویش مرغوب فرموده.¹⁴ «این است آرامگاه من تا ابدالاباد. اینجا ساکن خواهم بود زیرا در این رغبت دارم.¹⁵ آنوقت آن را هرآینه برکت خواهم داد و فقیرانش را به نان سیر خواهم ساخت،¹⁶ و کاهنانش را به نجات ملیس خواهم ساخت و مقدسانش هرآینه ترنم خواهند نمود.¹⁷ در آنجا شاخ داود را خواهم رویانید و چراغی برای مسیح خود آماده خواهم ساخت.¹⁸ دشمنان او را به خجالت ملیس خواهم ساخت و تاج او بر وی شکوفه خواهد آورد.»

در وصف یکدلی

سرود درجات از داود

133

اینک چه خوش و چه دلپسند است که برادران به یکدلی با هم ساکن شوند.² مثل روغن نیکو بر سر است که به ریش فرود می آید، یعنی به ریش هارون که به دامن ردایش فرود می آید.³ و مثل شبنم حرمون است که بر کوههای صهیون فرود می آید. زیرا که در آنجا خداوند برکت خود را فرموده است یعنی حیات را تا ابدالاباد.

تمجید خدا

سرود درجات

134

هان خداوند را متبارک خوانید، ای جمیع بندگان خداوند که شبانگاه در خانه خداوند می ایستید!² دستهای خود را به قدس برافرازید، و خداوند را متبارک خوانید.³ خداوند که آسمان و زمین را آفرید، تو را از صهیون برکت خواهد داد.

تسبیح خداوند

135

هللویاه، نام خداوند را تسبیح بخوانید! ای بندگان خداوند تسبیح بخوانید!² ای شما که در خانه خداوند می ایستید، در صحن های خانه خدای ما.³ هللویاه، زیرا خداوند نیکو است! نام او را بسرایید زیرا که دلپسند است.⁴ زیرا که خداوند یعقوب را برای خود برگزید، و اسرائیل را به جهت ملک خاص خویش.⁵ زیرا می دانم که خداوند بزرگ است و خداوند ما بزرگتر است از جمیع خدایان.

⁶ هرآنچه خداوند خواست آن را کرد، در آسمان و در زمین و در دریا و در همه لجه ها.⁷ ابرها را از اقصای زمین برمی آورد و برقها را برای باران می سازد و بادها را از مخزنهای خویش بیرون می آورد.⁸ که نخست زادگان مصر را کشت، هم از انسان هم از بهایم.⁹ آیات و معجزات را در وسط توای مصر فرستاد، بر فرعون و بر جمیع بندگان وی.¹⁰ که امتهای بسیار را زد و پادشاهان عظیم را کشت.¹¹ سیحون پادشاه اموریان و عوج پادشاه باشان و جمیع ممالک کنعان را.¹² و زمین ایشان را به میراث داد، یعنی به میراث قوم خود اسرائیل.

¹³ ای خداوند، نام توست تا ابدالاباد؛ وای خداوند، یادگاری توست تا جمیع طبقات.¹⁴ زیرا خداوند قوم خود را داوری خواهد نمود و بر بندگان خویش شفقت خواهد فرمود.¹⁵ بهای امتهای طلا و نقره می باشند، عمل دستهای انسان.¹⁶ دهنه دارند و سخن نمی گویند؛ چشمان دارند و نمی بینند؛¹⁷ گوشه دارند و نمی شنوند بلکه در دهان ایشان هیچ نفس نیست.

136 خداوند را حمد گوئید زیرا که نیکو است و رحمت او تا ابدالاباد است.

² خدای خدایان را حمد گوئید، زیرا که رحمت او تا ابدالاباد است.
³ رب الارباب را حمد گوئید، زیرا که رحمت او تا ابدالاباد است.
⁴ او را که تنها کارهای عجیب عظیم می کند، زیرا که رحمت او تا ابدالاباد است.
⁵ او را که آسمانها را به حکمت آفرید، زیرا که رحمت او تا ابدالاباد است.
⁶ او را که زمین را بر آنها گسترانید، زیرا که رحمت او تا ابدالاباد است.
⁷ او را که نیرهای بزرگ آفرید زیرا که رحمت او تا ابدالاباد است.
⁸ آفتاب را برای سلطنت روز، زیرا که رحمت او تا ابدالاباد است.
⁹ ماه و ستارگان را برای سلطنت شب، زیرا که رحمت او تا ابدالاباد است.
¹⁰ که مصر را در نخست زادگانش زد، زیرا که رحمت او تا ابدالاباد است.
¹¹ و اسرائیل را از میان ایشان بیرون آورد، زیرا که رحمت او تا ابدالاباد است.

¹² با دست قوی و بازوی دراز، زیرا که رحمت او تا ابدالاباد است.
¹³ او را که بحر قلزم را به دو بهره تقسیم کرد، زیرا که رحمت او تا ابدالاباد است.
¹⁴ و اسرائیل را از میان آن گذرانید، زیرا که رحمت او تا ابدالاباد است.
¹⁵ و فرعون و لشکر او را در بحر قلزم انداخت، زیرا که رحمت او تا ابدالاباد است.
¹⁶ او را که قوم خویش را در صحرا رهبری نمود، زیرا که رحمت او تا ابدالاباد است.
¹⁷ او را که پادشاهان بزرگ را زد، زیرا که رحمت او تا ابدالاباد است.
¹⁸ و پادشاهان نامور را کشت، زیرا که رحمت او تا ابدالاباد است.
¹⁹ سیحون پادشاه اموریان را، زیرا که رحمت او تا ابدالاباد است.
²⁰ و عوج پادشاه باشان را، زیرا که رحمت او تا ابدالاباد است.
²¹ و زمین ایشان را به ارثیت داد، زیرا که رحمت او تا ابدالاباد است.
²² یعنی به ارثیت بنده خویش اسرائیل، زیرا که رحمت او تا ابدالاباد است.

²³ و ما را در مذلت ما به یاد آورد، زیرا که رحمت او تا ابدالاباد است.
²⁴ و ما را از دشمنان ما رهایی داد، زیرا که رحمت او تا ابدالاباد است.
²⁵ که همه بشر را روزی می دهد، زیرا که رحمت او تا ابدالاباد است.
²⁶ خدای آسمانها را حمد گوئید، زیرا که رحمت او تا ابدالاباد است.

سرود تبعیدیون

137 نزد نهرهای بابل آنجا نشستیم و گریه نیز کردیم، چون صهیون را به یاد آوردیم.² بر بطنهای خود را آویختیم بدرختان بید که در

میان آنها بود.³ زیرا آنانی که ما را به اسیری برده بودند، در آنجا از ما سرودخواستند؛ و آنانی که ما را تاراج کرده بودند، شادمانی (خواستند) که «یکی از سرودهای صهیون را برای ما بسرایید.»

⁴ چگونه سرود خداوند را، در زمین بیگانه بخوانیم؟
⁵ اگر تو را ای اورشلیم فراموش کنم، آنگاه دست راست من فراموش کند.
⁶ اگر تو را به یاد نیارم، آنگاه زبانم به کامم بچسبید، اگر اورشلیم را بر همه شادمانی خود ترجیح ندهم.⁷ ای خداوند، روز اورشلیم را برای بنی ادوم به یاد آور، که گفتند: «منهدم سازید، تا بنیادش منهدم سازید!»

⁸ ای دختر بابل که خراب خواهی شد، خوشبحال آنکه به تو جزا دهد چنانکه تو به ماجرا دادی!⁹ خوشبحال آنکه اطفال تو را بگیرد و ایشان را به صخره ها بزند.

سرود حمد مزبور داود

138

تو را به تمامی دل خود حمدخواهم گفت. به حضور خدایان تورا حمد خواهم گفت.² به سوی هیکل قدس تو عبادت خواهم کرد و نام تو را حمد خواهم گفت. به سبب رحمت و راستی تو. زیرا کلام خود را بر تمام اسم خود تمجید نموده‌ای.³ در روزی که تورا خواندم مرا اجابت فرمودی. و مرا با قوت درجام شجاع ساختی.⁴ ای خداوند، تمام پادشاهان جهان تو را حمد خواهند گفت، چون کلام دهان تو را بشنوند.⁵ و طریق های خداوند را خواهند سراپید، زیرا که جلال خداوند عظیم است.⁶ زیرا که خداوند متعال است، لیکن بر فروتنان نظر می‌کند. و اما متکبران را از دور می‌شناسد.⁷ اگر چه در میان تنگی راه می‌روم، مرا زنده خواهی کرد. دست خود را بر خشم دشمنانم دراز می‌کنی و دست راستت مرا نجات خواهد داد.⁸ خداوند کار مرا به کمال خواهد رسانید. ای خداوند، رحمت تو تا ابدالابد است. کارهای دست خویش را ترک منما.

حکمت و علم خدا

برای سالار مغنیان. مزبور داود

139

ای خداوند مرا آزموده و شناخته‌ای.² تو نشستن و برخاستن مرا می‌دانی و فکرای مرا از دور فهمیده‌ای.³ راه و خوابگاه مرا تفتیش کرده‌ای و همه طریق های مرا دانسته‌ای.⁴ زیرا که سخنی بر زبان من نیست، جز اینکه توای خداوند آن را تمام دانسته‌ای.⁵ از عقب و از پیش مرا احاطه کرده‌ای و دست خویش را بر من نهاده‌ای.⁶ این گونه معرفت برابم زیاده عجیب است. و بلند است که بدان نمی توانم رسید.⁷ از روح تو کجا بروم؟ و از حضور تو کجا بگریزم؟⁸ اگر به آسمان صعود کنم، تو آنجا هستی! و اگر در هوا به بستر بگسترانم اینک تو آنجا هستی!⁹ اگر بالهای سحر را بگیرم و در اقصای دریا ساکن شوم،¹⁰ در آنجا نیز دست تو مرا رهبری خواهد نمود و دست راست تو مرا خواهد گرفت.¹¹ و گفتم: «یقین تاریکی مرا خواهد پوشانید.» که در حال شب گرداگرد من روشنایی گردید.¹² تاریکی نیز نزد تو تاریک نیست و شب مثل روز روشن است و تاریکی و روشنایی یکی است.¹³ زیرا که تو بر دل من مالک هستی؛ مرا در رحم مادرم نقش بستی.¹⁴ تو را حمد خواهم گفت زیرا که به طور مهیب و عجیب ساخته شده‌ام. کارهای تو عجیب است و جان من این رانیکو می‌داند.¹⁵ استخوانهایم از تو پنهان نبود وقتی که در نهان ساخته می‌شدم و در اسفل زمین نقشبندی می‌گشتم.¹⁶ چشمان تو جنبین مرا دیده است و در دفتر تو همه اعضای من نوشته شده، در روزهایی که ساخته می‌شد، وقتی که یکی از آنها وجود نداشت.¹⁷ ای خدا، فکرای تو نزد من چه قدر گرمی است و جمله آنها چه عظیم است!¹⁸ اگر آنها را بشمارم، از ریگ زیاده است. وقتی که بیدار می‌شوم هنوز نزد تو حاضر هستم.¹⁹ یقین ای خدا شریران را خواهی کشت. پس ای مردمان خون ریز از من دور شوید.²⁰ زیرا سخنان مکرآمیز دربار تو می‌گویند و دشمنان نام تو را به باطل می‌برند.²¹ ای خداوند آیا نفرت نمی دارم از آنانی که تو را نفرت می‌دارند، و آیامخالفان تو را مکروه نمی شمارم؟²² ایشان را به نفرت تام نفرت می‌دارم. ایشان را دشمنان خویشتن می‌شمارم.²³ ای خدا مرا تفتیش کن و دل مرا بشناس. مرا بیازما و فکرای مرا بدان،²⁴ و ببین که آیا در من راه فساد است. و مرا به طریق جاودانی هدایت فرما.

دعای حفاظت

برای سالار مغنیان. مزبور داود

140

ای خداوند، مرا از مرد شریر رهایی ده و از مرد ظالم مرا محفوظ فرما!² که در دلهای خود در شرارت تفکر می‌کنند

و تمامی روز برای جنگ جمع می‌شوند.³ دندانهای خود را مثل مار تیز می‌کنند و زهرافعی زیر لب ایشان است، سلاه.⁴ ای خداوند مرا از دست شریر نگاه دار، از مرد ظالم مرا محافظت فرما که تدبیر می‌کنند تا پابهای مرا بلغزانند.⁵ متکبران برای من تله و ریسمانها پنهان کرده و دام به سر راه گسترده، و کمندها برای من نهاده‌اند، سلاه.⁶ به خداوند گفتم: «تو خدای من هستی. ای خداوند آواز تضرع مرا بشنو!»⁷ ای بیهوه خداوند که قوت نجات من هستی، تو سر مرا در روز جنگ پوشانیده‌ای.⁸ ای خداوند، آرزوهای شریر را برایش برمیآور و تدابیر ایشان را به انجام مرسا مبادا سرفراشته شوند، سلاه.⁹ و اما سرهای آنانی که مرا احاطه می‌کنند، شرارت لبهای ایشان، آنها را خواهد پوشانید.¹⁰ اخگرهای سوزنده را برایشان خواهند ریخت، ایشان را در آتش خواهند انداخت و در ژرفیها که دیگر نخواهند برخاست.¹¹ مرد بدگو در زمین پایدار نخواهد شد. مرد ظالم را شرارت صید خواهد کرد تا او را هلاک کند.¹² می‌دانم که خداوند اداری فقیر را خواهد کرد و داوری مسکینان را خواهد نمود.¹³ هر آینه عادلان نام تو را حمد خواهند گفت و راستان به حضور تو ساکن خواهند شد.

درخواست کمک

مزبور داود

141

ای خداوند تو را می‌خوانم. نزد من بشتاب! و چون تو را بخوانم آواز مرا بشنو!² دعای من به حضور تو مثل بخور آراسته شود، و برافراشتن دستهایم، مثل هدیه شام.³ ای خداوند، بر دهان من نگاهبانی فرما و در لبهایم را نگاه دار.⁴ دل مرا به عمل بد مایل مگردان تا مرتکب اعمال زشت با مردان بدکار نشوم. و از چیزهای لذیذ ایشان نخورم.⁵ مرد عادل مرا بزند و لطف خواهد بود، و مرا تادیب نماید و روغن برای سر خواهد بود. و سر من آن را ابا نخواهد نمود زیرا که در بدیهای ایشان نیز دعای من دایم خواهد بود.⁶ چون داوران ایشان از سر صخره‌ها انداخته شوند، آنگاه سخنان مرا خواهند شنید زیرا که شیرین است.⁷ مثل کسی که زمین را فلاح و شیار بکند، استخوانهای ما بر سر قبرها پراکنده می‌شود.⁸ زیرا که ای بیهوه خداوند، چشمان من بسوی توست. و بر تو توکل دارم. پس جان مرا تلف منما!⁹ مرا از دامی که برای من نهاده‌اند نگاه دار و از کمندهای گناهکاران.¹⁰ شریران به دامهای خود بیفتند و من بسلامتی در بگذرم.

دعا در تنگی

قصیده داود و دعا وقتیکه در مغاره بود

142

به آواز خود نزد خداوند فریاد برمی آورم. به آواز خود نزد خداوند تضرع می‌نمایم.² ناله خود را در حضور او خواهم ریخت. تنگی های خود را نزد او بیان خواهم کرد.³ وقتی که روح من در من مدهوش می‌شود. پس تو طریقت مرا دانسته‌ای. در راهی که می‌روم دام برای من پنهان کرده‌اند.⁴ به طرف راست بنگر و ببین که کسی نیست که مرا بشناسد. ملجا برای من نابود شد. کسی نیست که در فکر جان من باشد.⁵ نزد توای خداوند فریاد کردم و گفتم که تو ملجا و حصه من در زمین زندگان هستی.⁶ به ناله من توجه کن زیرا که بسیار ذلیلم! مرا از جفاکنندگانم برهان، زیرا که از من زور آورترند.⁷ جان مرا از زندان درآور تا نام تو را حمد گویم. عادلان گرداگرد من خواهند آمد زیرا که به من احسان نموده‌ای.

تضرع به حضور خدا

مزبور داود

143

ای خداوند دعای مرا بشنو و به تضرع من گوش بده! در امانت و عدالت خویش مرا اجابت فرما!² و بر بنده خود به محاکمه برمیآ. زیرا زنده‌ای نیست که به حضور تو عادل شمرده شود.³ زیرا که دشمن

خداوند جمیع کارهای تو، تو را حمد می‌گویند. و مقدسان تو، تو را متبارک می‌خوانند.¹¹ درباره جلال ملکوت تو سخن می‌گویند و توانایی تو را حکایت می‌کنند.¹² تا کارهای عظیم تو را به بنی آدم تعلیم دهند و کبریایی مجید ملکوت تو را.¹³ ملکوت تو، ملکوتی است تا جمیع دهرها و سلطنت تو باقی تا تمام دورها.¹⁴ خداوند جمیع افتادگان را تأیید می‌کند و خم شدگان را برمی‌خیزاند.¹⁵ چشمان همگان منتظر تومی باشد و تو طعام ایشان را در موشم می‌دهی.¹⁶ دست خویش را باز می‌کنی و آرزوی همه زندگان را سیر می‌نمایی.¹⁷ خداوند عادل است در جمیع طریق های خود و رحیم در کل اعمال خویش.¹⁸ خداوند نزدیک است به آنانی که او را می‌خوانند، به آنانی که او را به راستی می‌خوانند.¹⁹ آرزوی ترسندگان خود را بجا می‌آورد و تضرع ایشان را شنیده، ایشان را نجات می‌دهد.²⁰ خداوند همه محبان خود را نگاه می‌دارد و همه شیران را هلاک خواهد ساخت.²¹ دهان من تسبیح خداوند را خواهد گفت و همه بشر نام قدوس او را متبارک بخوانند تا ابدالآباد.

سعادت توکل به خدا

146 هلولیاه! ای جان من خداوند را تسبیح بخوان!² تا زنده هستم، خداوند را حمد خواهم گفت. مادامی که وجود دارم، خدای خود را خواهم سراپید.³ بر روستا توکل مکنید و نه بر ابن آدم که نزد او اعانتی نیست.⁴ روح او بیرون می‌رود و او به خاک خود برمی‌گردد و در همان روز فکرهاش نابود می‌شود.

⁵ خوشبحال آنکه خدای یعقوب مددکار اوست، که امید او بر یهوه خدای وی می‌باشد،⁶ که آسمان و زمین را آفرید و دریا و آنچه را که در آنهاست؛ که راستی را نگاه دارد تا ابدالآباد؛⁷ که مظلومان را دادرسی می‌کند؛ و گرسنگان را نان می‌بخشد. خداوند اسپران را آزاد می‌سازد.⁸ خداوند چشمان کوران را باز می‌کند. خداوند خم شدگان را برمی‌افزاید. خداوند عادلان را دوست می‌دارد.⁹ خداوند غریبان را محافظت می‌کند و یتیمان و بیوه‌زنان را پایدار می‌نماید. لیکن طریق شیریان را کج می‌سازد.¹⁰ خداوند سلطنت خواهد کرد تا ابدالآباد و خدای توای صهیون، نسلا بعد نسل. هلولیاه!

تسبیح خدای توانا

147 هلولیاه، زیرا خدای ما را سراپیدن نیکو است و دل پسند، و تسبیح خواندن شایسته است!² خداوند اورشلیم را بنامی کند و پراکندگان اسرائیل را جمع می‌نماید.³ شکسته دلان را شفا می‌دهد و جراحت های ایشان را می‌بندد.⁴ عدد ستارگان را می‌شمارد و جمیع آنها را به نام می‌خواند.⁵ خداوند ما بزرگ است و قوت او عظیم و حکمت وی غیرمتناهی.⁶ خداوند مسکینان را برمی‌افزاید و شیریان را به زمین می‌اندازد.⁷ خداوند را با تشکر بسراپید. خدای ما را با بربط سرود بخوانید.⁸ که آسمانها را با ابرها می‌پوشاند و باران را برای زمین مهیامی نماید و گیاه را بر کوهها می‌رویاند.⁹ که بهایم را آذوقه می‌دهد و بچه های غراب را که او را می‌خوانند.¹⁰ در قوت اسب رغبت ندارد، و از ساقهای انسان راضی نمی‌باشد.¹¹ رضامندی خداوند از ترسندگان وی است و از آنانی که به رحمت وی امیدوارند.

¹² ای اورشلیم، خداوند را تسبیح بخوان. ای صهیون، خدای خود را حمد بگو.¹³ زیرا که پشت بندهای دروازه هایت را مستحکم کرده و فرزندان را در اندرون مبارک فرموده است.¹⁴ که حدود تو را سلامتی می‌دهد و تو را از مغز گندم سیر می‌گرداند.¹⁵ که کلام خود را بر زمین فرستاده است و قول او به زودی هرچه تمام تر می‌دود.¹⁶ که برف را مثل پشم می‌باراند، و ژاله را مثل خاکستر می‌پاشد.¹⁷ که تگرگ خود را در قطعه‌ها می‌اندازد؛ و کیست که پیش سرمای او تواند ایستاد؟¹⁸ کلام خود را می‌فرستد و آنها را می‌گذارد. باد خویش را می‌وزاند، پس آنها جاری می‌شود.¹⁹ کلام خود را به یعقوب بیان کرده، و فریاض و داوریهای خویش را به اسرائیل.²⁰ با هیچ امتی چنین نکرده است و داوریهای او را ندانسته‌اند. هلولیاه!

بر جان من جفا کرده، حیات مرا به زمین کوبیده است و مرا در ظلمت ساکن گردانیده، مثل آنانی که مدتی مرده باشند.⁴ پس روح من در من مدهوش شده، و دلم در اندرونم متحیر گردیده است.

⁵ ایام قدیم را به یاد می‌آورم. در همه اعمال توتفکر نموده، در کارهای دست تو تامل می‌کنم.⁶ دستهای خود را بسوی تو دراز می‌کنم. جان من مثل زمین خشک، تشنه تو است، سلا.⁷ ای خداوند، بزودی مرا اجابت فرما زیرا روح من کاهیده شده است. روی خود را از من می‌پوشان، مبادا مثل فروروندگان به هاویه بشوم.⁸ بامدادان رحمت خود را به من بشنوان زیرا که بر تو توکل دارم. طریقی را که بر آن بروم، مرا بیاموز زیرا نزد تو جان خود را برمی‌افزایم.

⁹ ای خداوند مرا از دشمنانم برهان زیرا که نزد تو پناه برده‌ام.¹⁰ مرا تعلیم ده تا اراده تو را بجای آورم زیرا خدای من تو هستی. روح مهربان تو مراد زمین هموار هدایت بنماید.¹¹ به‌خاطر نام خودای خداوند مرا زنده ساز. به‌خاطر عدالت خویش جان مرا از تنگی برهان.¹² و به‌خاطر رحمت خود، دشمنانم را منقطع ساز. و همه مخالفان جان مرا هلاک کن زیرا که من بنده توهستم.

سرود پیروزی

مزمور داود

144 خداوند که صخره من است، متبارک باد! که دستهای مرا به جنگ و انگشتهای مرا به حرب تعلیم داد!² رحمت من اوست و ملجای من و قلعه بلند من و رهاننده من و سپر من و آنکه بر او توکل دارم، که قوم مرا در زیر طاعت من می‌دارد.³ ای خداوند، آدمی چیست که او را بشناسی؟ و پسر انسان که او را به حساب بیاوری؟⁴ انسان مثل نفسی است و روزهایش مثل سایه‌ای است که می‌گذرد.⁵ ای خداوند آسمانهای خود را خم ساخته، فرود بیا. و کوهها را لمس کن تا دود شوند.⁶ رعد را جهنده ساخته، آنها را پراکنده ساز. تیرهای خود را بفرست و آنها را منهزم نما.⁷ دست خود را از اعلی بفرست، و مرا رهانیده، از آبهای بسیار خلاصی ده، یعنی از دست پسران اجنبی.⁸ که دهان ایشان به باطل سخن می‌گویند، و دست راست ایشان، دست دروغ است.⁹ ای خدا، تو را سرودی تازه می‌سرایم. با بربط ذات ده تار، تو را ترنم خواهم نمود.¹⁰ که پادشاهان را نجات می‌بخشی، و بنده خود داود را از شمشیر مهلک می‌رهانی.

¹¹ مرا از دست اجنبیان برهان و خلاصی ده، که دهان ایشان به باطل سخن می‌گویند. و دست راست ایشان دست دروغ است.¹² تا پسران ما در جوانی خود نمو کرده، مثل نهالها باشند. و دختران ما مثل سنگهای زاویه تراشیده شده به مثال قصر.¹³ و انبارهای ما پر شده، به انواع نعمت ریزان شوند. و گله های ما هزارها و کرومها در صحراهای ما بزیایند.¹⁴ و گاو ما باربردار شوند و هیچ رخنه و خروج و ناله‌ای در کوجه های ما نباشد.¹⁵ خوشبحال قومی که نصیب ایشان این است. خوشبحال آن قوم که یهوه خدای ایشان است.

پرستش خداوند

تسبیح داود

145 ای خدای من، ای پادشاه، تو را متعال می‌خوانم و نام تو را متبارک می‌گویم، تا ابدالآباد!² تمامی روز تو را متبارک می‌خوانم، و نام تو را حمد می‌گویم تا ابدالآباد.³ خداوند عظیم است و بی‌نهایت ممدوح. و عظمت او را تفتیش نتوان کرد.⁴ طبقه تا طبقه اعمال تو را تسبیح می‌خوانند و کارهای عظیم تو را بیان خواهند نمود.⁵ در مجد جلیل کبریایی تو در کارهای عجیب تو تفکر خواهم نمود.⁶ در قوت کارهای مهیب تو سخن خواهند گفت. و من عظمت تو را بیان خواهم نمود.⁷ و یادگاری کثرت احسان تو را حکایت خواهند کرد. و عدالت تو را خواهند سراپید.⁸ خداوند کریم و رحیم است و دیر غضب و کثیر الاحسان.⁹ خداوند برای همگان نیکو است. و رحمت های وی بر همه اعمال وی است.¹⁰ ای

همه خدا را تسبیح بخوانند

سرود تازه برای خداوند

148

هللویاه! خداوند را از آسمان تسبیح بخوانید! در اعلیٰ علیین او را تسبیح بخوانید!² ای همه فرشتگانش او را تسبیح بخوانید. ای همه لشکرهای او او را تسبیح بخوانید.³ ای آفتاب و ماه او را تسبیح بخوانید. ای همه ستارگان نور او را تسبیح بخوانید.⁴ ای فلک الافلاک او را تسبیح بخوانید، وای آبهایی که فوق آسمانهایید.⁵ نام خداوند را تسبیح بخوانید زیرا که او امر فرمود پس آفریده شدند.⁶ و آنها را پایدار نمود تا ابدالابد و قانونی قرار داد که از آن در نگذرند.

⁷ خداوند را از زمین تسبیح بخوانید، ای نهنگان و جمیع لجه‌ها.⁸ ای آتش و تگرگ و برف و مه و باد تند که فرمان او را به‌جا می‌آورید.⁹ ای کوهها و تمام تل‌ها و درختان میوه دار و همه سروهای آزاد.¹⁰ ای وحوش و جمیع بهایم و حشرات و مرغان بالدار.¹¹ ای پادشاهان زمین و جمیع امت‌ها و سروران و همه داوران جهان.¹² ای جوانان و دوشیزگان نیز و پیران و اطفال.¹³ نام خداوند را تسبیح بخوانند، زیرا نام او تنهامتعال است و جلال او فوق زمین و آسمان.¹⁴ و او شاخی برای قوم خود برافراشته است، تا فخر باشد برای همه مقدسان او، یعنی برای بنی اسرائیل که قوم مقرب او می‌باشند. هلولیاه!

149

هللویاه! خداوند را سرود تازه بسرایید و تسبیح او را در جماعت مقدسان!² اسرائیل در آفریننده خود شادی کنند و پسران صهیون در پادشاه خویش وجد نمایند.³ نام او را با رقص تسبیح بخوانند. با بربط و عود او را بسرایند.⁴ زیرا خداوند از قوم خویش رضامندی دارد. مسکینان را به نجات جمیل می‌سازد.⁵ مقدسان از جلال فخر بنمایند. و بربسترهای خود ترنم بکنند.⁶ تسبیحات بلند خدادر دهان ایشان باشد. و شمشیر دودمه در دست ایشان.⁷ تا از امت‌ها انتقام بکشند و تادیب‌ها برطوایف بنمایند.⁸ و پادشاهان ایشان را به زنجیرها ببندند و سروران ایشان را به پابندهای آهنین.⁹ و داوری را که مکتوب است بر ایشان اجرا دارند. این کرامت است برای همه مقدسان او. هلولیاه!

تسبیح خدا

150

هللویاه! خدا را در قدس او تسبیح بخوانید. در فلک قوت او، او را تسبیح بخوانید!² او را به سبب کارهای عظیم او تسبیح بخوانید. او را به حسب کثرت عظمتش تسبیح بخوانید.³ او را به آواز کرنا تسبیح بخوانید. او را با بربط و عود تسبیح بخوانید.⁴ او را با دف و رقص تسبیح بخوانید. او را با نوات اوتار و نی تسبیح بخوانید.⁵ او را با صنجهای بلند آواز تسبیح بخوانید. او را با صنجهای خوش صدا تسبیح بخوانید.⁶ هرکه روح دارد، خداوند را تسبیح بخواند. هلولیاه!

امثال

مقدمه کتاب

1 امثال سلیمان بن داود پادشاه اسرائیل² به جهت دانستن حکمت و عدل، و برای فهمیدن کلمات فطانت.³ به جهت اکتساب ادب معرفت آمیز، و عدالت و انصاف و استقامت.⁴ تا ساده دلان را زیرکی بخشد، و جوانان را معرفت و تمیز.⁵ تا مرد حکیم بشنود و علم را بیفزاید. و مرد فهیم تدابیر را تحصیل نماید.⁶ تا امثال و کنایات را بفهمند، کلمات حکیمان و غوامض ایشان را.⁷ ترس یهوه آغاز علم است. لیکن جاهلان حکمت و ادب را خوار می‌شمارند.

هشدار علیه وسوسه

8 ای پسر من تادیب پدر خود را بشنو، و تعلیم مادر خویش را ترک منما.⁹ زیرا که آنها تاج زیبایی برای سر تو، و جواهر برای گردن تو خواهد بود.¹⁰ ای پسر من اگر گناهکاران تو را فریفته سازند، قبول منما.¹¹ اگر گویند: «همراه ما بیا تا برای خون در کمین بنشینیم، و برای بی‌گناهان بی‌جهت پنهان شویم،¹² مثل هاویه ایشان را زنده خواهیم بلعید، و تندرست مانند آنانی که به گور فرو می‌روند.¹³ هر گونه اموال نفیسه را پیدا خواهیم نمود. و خانه های خود را از غنیمت مملو خواهیم ساخت.¹⁴ قرعه خود را در میان ما بینداز. و جمیع ما را یک کیسه خواهد بود.»¹⁵ ای پسر من با ایشان در راه مرو. و پای خود را از طریقهای ایشان باز دار.¹⁶ زیرا که پایهای ایشان برای شرارت می‌دود و به جهت ریختن خون می‌شتابد.¹⁷ به تحقیق، گستردن دام در نظر هر بالداری بی‌فایده است.¹⁸ لیکن ایشان به جهت خون خود کمین می‌سازند، و برای جان خویش پنهان می‌شوند.¹⁹ همچنین است راههای هر کس که طماع سود باشد، که آن جان مالک خود را هلاک می‌سازد.

تشویق به پذیرفتن حکمت

20 حکمت در بیرون ندا می‌دهد و در شوارع عام آواز خود را بلند می‌کند.²¹ در سرچهارراهها در دهنه دروازه‌ها می‌خواند و در شهره سخنان خود متکلم می‌شود.²² که «ای جاهلان تا به کی جهالت را دوست خواهید داشت؟ و تا به کی مستهزئین از استهزا شادی می‌کنند و احمقان از معرفت نفرت می‌نمایند؟²³ به سبب عتاب من بازگشت نمایید. اینک روح خود را بر شما افاضه خواهم نمود و کلمات خود را بر شما اعلام خواهم کرد.²⁴ زیرا که چون خواندم، شما ابانمودید و دستهای خود را افراشتم و کسی اعتنا نکرد.²⁵ بلکه تمامی نصیحت مرا ترک نمودید و توبیخ مرا نخواستید.²⁶ پس من نیز در حین مصیبت شما خواهم خندید و چون ترس بر شما مستولی شود استهزا خواهم نمود.²⁷ چون خوف مثل باد تند بر شما عارض شود، و مصیبت مثل گردباد به شما دررسد، چینی که تنگی و ضیق بر شما آید.²⁸ آنگاه مرا خواهند خواند لیکن اجابت نخواهم کرد، و صبحگاهان مرا جستجو خواهند نمود اما مرا نخواهند یافت.²⁹ چونکه معرفت را مکروه داشتند، و ترس خداوند را اختیار نمودند،³⁰ و نصیحت مرا پسند نکردند، و تمامی توبیخ مرا خوار شمردند،³¹ بنابراین، از میوه طریق خود خواهند خورد، و از تدابیر خویش سیر خواهند شد.³² زیرا که ارتداد جاهلان، ایشان را خواهد کشت و راحت غافلانه احمقان، ایشان را هلاک خواهد ساخت.³³ اما هر که مرا بشنود در امنیت ساکن خواهد بود، و از ترس بلا مستریح خواهد ماند.»

فواید حکمت

2 ای پسر من اگر سخنان مرا قبول می‌نمودی و اوامر مرا نزد خود نگاه می‌داشتی،² تا گوش خود را به حکمت فراگیری و دل خود را به فطانت مایل گردانی،³ اگر فهم را دعوت می‌کردی و آواز خود را به فطانت بلندی نمودی،⁴ اگر آن را مثل نقره می‌طلبیدی و مانند خزانه های مخفی جستجو می‌کردی،⁵ آنگاه ترس خداوند را می‌فهمیدی، و معرفت خدا را حاصل می‌نمودی.⁶ زیرا خداوند حکمت را می‌بخشد، و از دهان وی معرفت و فطانت صادر می‌شود.⁷ به جهت مستقیمان، حکمت کامل را ذخیره می‌کند و برای آنانی که در کاملیت سلوک می‌نمایند، سیر می‌باشد،⁸ تا طریقهای انصاف را محافظت نماید و طریق مقدسان خویش را نگاه دارد.

9 پس آنگاه عدالت و انصاف را می‌فهمیدی، و استقامت و هر طریق نیکو را.¹⁰ زیرا که حکمت به دل تو داخل می‌شد و معرفت نزد جان تو عزیز می‌گشت.¹¹ تمیز، تو را محافظت می‌نمود، و فطانت، تو را نگاه می‌داشت،¹² تا تو را از راه شریر رهایی بخشد، و از کسانی که به سخنان کج متکلم می‌شوند.¹³ که راههای راستی را ترک می‌کنند، و به طریقهای تاریکی سالک می‌شوند.¹⁴ از عمل بد خشنودند، و از دروغهای شریر خرسندند.¹⁵ که در راههای خود معوجند، و در طریقهای خویش کج رو می‌باشند.¹⁶ تا تو را از زن اجنبی رهایی بخشد، و از زن بیگانه‌ای که سخنان تملق آمیز می‌گوید؛¹⁷ که مصاحب جوانی خود را ترک کرده، و عهد خدای خویش را فراموش نموده است.¹⁸ زیرا خانه او به موت فرو می‌رود و طریقهای او به مردگان.¹⁹ کسانی که نزد وی روند برنخواهند گشت، و به طریقهای حیات نخواهند رسید.²⁰ تا به راه صالحان سلوک نمای و طریقهای عادلان را نگاه داری.²¹ زیرا که راستان در زمین ساکن خواهند شد، و کاملان در آن باقی خواهند ماند.²² لیکن شریزان از زمین منقطع خواهند شد، و ریشه خیانتکاران از آن کنده خواهد گشت.

سایر فواید حکمت

3 ای پسر من، تعلیم مرا فراموش مکن و دل تو اوامر مرا نگاه دارد،² زیرا که طول ایام و سالهای حیات و سلامتی را برای تو خواهد افزود.³ زهار که رحمت و راستی تو را ترک نکند. آنها را بر گردن خود ببند و بر لوح دل خود مرقوم دار.⁴ آنگاه نعمت و رضامندی نیکو، در نظر خدا و انسان خواهی یافت.⁵ به تمامی دل خود بر خداوند توکل نما و بر عقل خود تکیه مکن.⁶ در همه راههای خود او را بشناس، و او طریقهایت را راست خواهد گردانید.⁷ خویشتر را حکیم مپندار، از خداوند بترس و از بدی اجتناب نما.⁸ این برای ناف تو شفا، و برای استخوانهای مغز خواهد بود.⁹ از مایملک خود خداوند را تکریم نما و از نوبرهای همه محصول خویش.¹⁰ آنگاه انبارهای تو به وفور نعمت پر خواهد شد، و چرخشهای تو از شیره انگور لبریز خواهد گشت.¹¹ ای پسر من، تادیب خداوند را خوار مشمار، و توبیخ او را مکروه مدار.¹² زیرا خداوند هر که را دوست دارد تادیب می‌نماید، مثل پدر پسر خویش را که از او مسرور می‌باشد.¹³ خوشایحال کسی که حکمت را پیدا کند، و شخصی که فطانت را تحصیل نماید.¹⁴ زیرا که تجارت آن از تجارت نقره و محصولش از طلای خالص نیکوتر است.¹⁵ از لعلها گرانبهاتر است و جمیع نفایس تو با آن برابری نتواند کرد.¹⁶ به دست راست وی طول

ایام است، و به دست چپش دولت و جلال. 17 طریقه‌های وی طریقه‌های شادمانی است و همه راه‌های وی سلامتی می‌باشد. 18 به جهت آنانی که او را به دست گیرند، درخت حیات است و کسی که به او متمسک می‌باشد خجسته است.

19 خداوند به حکمت خود زمین را بنیاد نهاد، و به عقل خویش آسمان را استوار نمود. 20 به علم او لجه‌ها منشق گردید، و افلاک شبنم رامی چکانید. 21 ای پسر من، این چیزها از نظر تودور نشود. حکمت کامل و تمیز را نگاه دار. 22 پس برای جان تو حیات، و برای گردنت زینت خواهد بود. 23 آنگاه در راه خود به امنیت سالک خواهی شد، و پایت نخواهد لغزید. 24 هنگامی که بخوابی، نخواهی ترسید و چون دراز شوی خوابت شیرین خواهد شد. 25 از خوف ناگهان نخواهی ترسید، و نه از خرابی شیرین چون واقع شود. 26 زیرا خداوند اعتماد تو خواهد بود و پای تو را از دام حفظ خواهد نمود. 27 احسان را از اهلهش باز مدار، هنگامی که بجا آوردنش در قوت دست توست. 28 به همسایه خود مگو برو و بازگرد، و فردا به تو خواهیم داد، با آنکه نزد تو حاضر است. 29 بر همسایه ات قصد بدی مکن، هنگامی که او نزد تو در امنیت ساکن است. 30 با کسی که به تو بدی نکرده است، بی سبب مخاصمه منما. 31 بر مرد ظالم حسد مبر و هیچکدام از راه‌هایش را اختیار مکن. 32 زیرا کج خلقان نزد خداوند مکروهند، لیکن سر او نذر استان است، 33 لعنت خداوند بر خانه شیرین است. اما مسکن عادلان را برکت می‌دهد. 34 یقین که مستهزئین را استهزا می‌نماید، اما متواضعان رافیض می‌بخشد. 35 حکیمان وارث جلال خواهند شد، اما احمقان خجالت را خواهند برد.

افضل بودن حکمت

4 ای پسران، تادیب پدر را بشنوید و گوش دهید تا فطانت را بفهمید، 2 چونکه تعلیم نیکو به شما می‌دهم. پس شریعت مرا ترک ننمایید. 3 زیرا که من برای پدر خود پسر بودم، و در نظر مادرم عزیز و یگانه. 4 و او مرا تعلیم داده، می‌گفت: «دل تو به سخنان من متمسک شود، و اوامر مرا نگاه دار تا زنده بمانی. 5 حکمت را تحصیل نما و فهم را پیدا کن. فراموش مکن و از کلمات دهانم انحراف مورز. 6 آن را ترک منما که تو را محافظت خواهد نمود. آن را دوست دار که تو را نگاه خواهد داشت. 7 حکمت از همه چیز افضل است. پس حکمت را تحصیل نما و به هر آنچه تحصیل نموده باشی، فهم را تحصیل کن. 8 آن را محترم دار، و تو را بلند خواهد ساخت. و اگر او را در آغوش بکشی تو را معظم خواهد گردانید. 9 بر سر تو تاج زیبایی خواهد نهاد. و افسر جلال به تو عطا خواهد نمود.»

10 ای پسر من بشنو و سخنان مرا قبول نما، که سالهای عمرت بسیار خواهد شد. 11 راه حکمت را به تو تعلیم دادم، و به طریقه‌های راستی تو راهدایت نمودم. 12 چون در راه بروی قدمهای توتنگ نخواهد شد، و چون بدوی لغزش نخواهی خورد. 13 ادب را به چنگ آور و آن را فرو مگذار. آن را نگاه دار زیرا که حیات تو است. 14 به راه شیرین داخل مشو، و در طریق گناهکاران سالک مباش. 15 آن را ترک کن و به آن گذر منما، و از آن اجتناب کرده، بگذر. 16 زیرا که ایشان تا بدی نکرده باشند، نمی‌خواهند و اگر کسی را نلغزانیده باشند، خواب از ایشان منقطع می‌شود. 17 چونکه نان شرارت را می‌خورند، و شراب ظلم رامی نوشند. 18 لیکن طریق عادلان مثل نور مشرق است که تا نهار کامل روشنایی آن در تزیاد می‌باشد. 19 و اما طریق شیرینان مثل ظلمت غلیظ است، و نمی‌دانند که از چه چیز می‌لغزند.

20 ای پسر من، به سخنان من توجه نما و گوش خود را به کلمات من فرا گیر. 21 آنها از نظر تو دور نشود. آنها را در اندرون دل خود نگاه دار. 22 زیرا هر که آنها را بیابد برای او حیات است، و برای تمامی جسد او شفا می‌باشد. 23 دل خود را به حفظ تمام نگاه دار، زیرا که مخرج های حیات از آن است. 24 دهان دروغگو را از خود بینداز، و لبهای کج را از خویش دور نما. 25 چشمانت به استقامت نگران باشد، و مژگانت پیش روی تورا است باشد. 26 طریق پایهای خود را هموار ساز، تا همه طریقه‌های تو مستقیم باشد. 27 به طرف راست یا چپ منحرف مشو، و پای خود را از بدی نگاه دار.

هشدار در مورد زنا

5 ای پسر من، به حکمت من توجه نما، و گوش خود را به فطانت من فراگیر، 2 تادابیر را محافظت نمایی، و لبهایت معرفت را نگاه دار. 3 زیرا که لبهای زن اجنبی عسل رامی چکاند، و دهان او از روغن ملایم تر است. 4 لیکن آخر او مثل افسنتین تلخ است و برنده مثل شمشیر دودم. 5 پایهایش به موت فرو می‌رود، و قدمهایش به هاویه متمسک می‌باشد. 6 به طریق حیات هرگز سالک نخواهد شد. قدمهایش آواره شده است و او نمی‌داند. 7 و الان ای پسرانم مرابش نوید، و از سخنان دهانم انحراف مورزید. 8 طریق خود را از او دور ساز، و به در خانه او نزدیک مشو. 9 مبدا عفوان جوانی خود را به دیگران بدهی، و سالهای خویش را به ستم کیشان. 10 و غریبان از اموال تو سیر شوند، و ثمره محنت تو به خانه بیگانه رود. 11 که در عاقبت خودنوحه گری نمایی، هنگامی که گوشت و بدنت فانی شده باشد، 12 و گویی چرا ادب را مکروه داشتم، و دل من تبیبه را خوار شمرد، 13 و آواز مرشدان خود را نشنیدم، و به معلمان خود گوش ندادم. 14 نزدیک بود که هر گونه بدی را مرتکب شوم، در میان قوم و جماعت. 15 آب را از منبع خود بنوش، و نهرهای جاری را از چشمه خویش. 16 جویهای تو بیرون خواهد ریخت، و نهرهای آب در شوارع عام، 17 و از آن خودت به تنهایی خواهد بود، و نه از آن غریبان با تو. 18 چشمه تو مبارک باشد، و از زن جوانی خویش مسرور باش، 19 مثل غزال محبوب و آهوی جمیل. 20 پستانهایش تو را همیشه خرم سازد، و از محبت او دائم محفوظ باش. 21 لیکن ای پسر من، چرا از زن بیگانه فریفته شوی؟ و سینه زن غریب را در برگیری؟ 21 زیرا که راههای انسان در مدنظر خداوند است، و تمامی طریقه‌های وی را می‌سنجد. 22 تقصیرهای شیرین او را گرفتار می‌سازد، و به بندهای گناهان خود بسته می‌شود. 23 او بدون ادب خواهد مرد، و به حماقت خویش تلف خواهد گردید.

جلوه های جهالت

6 ای پسر من، اگر برای همسایه خود ضامن شده، و به جهت شخص بیگانه دست داده باشی، 2 و از سخنان دهان خود در دام افتاده، و از سخنان دهانت گرفتار شده باشی، 3 پس ای پسر من، این را بکن و خویشتن را رهایی ده چونکه به دست همسایه ات افتاده‌ای. برو و خویشتن را فروتن ساز و از همسایه خود التماس نما. 4 خواب را به چشمان خود راه مده، و نه پینکی را به مزگان خویش. 5 مثل آهو خویشتن را از کمندو مانند گنجشک از دست صیاد خلاص کن.

6 ای شخص کاهل نزد مورچه برو، و در راههای او تامل کن و حکمت را بیاموز، 7 که وی را پیشوایی نیست و نه سرور و نه حاکمی. 8 اما خوراکی خود را تابستان مهیا می‌سازد و آنوقه خویش را در موسم حصاد جمع می‌کند. 9 ای کاهل، تا به چند خواهی خوابیدی و از خواب خودکی خواهی برخاست؟ 10 اندکی خفت و اندکی خواب، و اندکی بر هم نهادن دستها به جهت خواب. 11 پس فقر مثل راهزن بر تو خواهد آمد، و نیازمندی بر تو مانند مرد مسلح.

12 مرد لئیم و مرد زشت خوی، با اعوجاج دهان رفتار می‌کند. 13 با چشمان خود غمزه می‌زند و با پایهای خویش حرف می‌زند. با انگشتهای خویش اشاره می‌کند. 14 در دلش دروغها است و پیوسته شرارت را اختراع می‌کند. نزاعها را می‌باشد. 15 بنابراین مصیبت بر او ناگهان خواهد آمد. در لحظه‌ای منکسر خواهد شد و شفا نخواهد یافت. 16 شش چیز است که خداوند از آنها نفرت دارد، بلکه هفت چیز که نزد جان وی مکروه است. 17 چشمان متکبر و زبان دروغگو، و دستهایی که خون بی‌گناه را می‌ریزد. 18 دلی که تادابیر فاسد را اختراع می‌کند. پایهایی که در زبان کاری تیزرو می‌باشند. 19 شاهد دروغگو که به کذب متکلم شود. و کسی که در میان برادران نزاعها بپاشد.

20 ای پسر من اوامر پدر خود را نگاه دار و تعلیم مادر خویش را ترک منما. 21 آنها را بر دل خود دائم ببند، و آنها را بر گردن خویش بیاویز. 22 حینی که به راه می‌روی تو را هدایت خواهد نمود، و حینی که می‌خوابی بر تو دیده

هیچ چیز کج یا معوج نیست.⁹ تمامی آنها نزد مرد فهیم واضح است و نزد یابندگان معرفت مستقیم است.¹⁰ تادیب مرا قبول کنبد و نه نقره را، و معرفت را بیشتر از طلای خالص.¹¹ زیرا که حکمت از لعلها بهتر است، و جمیع نفایس را به او برابر نتوان کرد.¹² من حکمتم و در زیرکی سکونت دارم، و معرفت تدبیر را یافته‌ام.¹³ ترس خداوند، مکروه داشتن بدی است. غرور و تکبر و راه بد و دهان دروغگو را مکروه می‌دارم.

¹⁴ مشورت و حکمت کامل از آن من است. من فهم هستم و قوت از آن من است.¹⁵ به من پادشاهان سلطنت می‌کنند، و داوران به عدالت فتوا می‌دهند.¹⁶ به من سروران حکمرانی می‌نمایند و شریفان و جمیع داوران جهان.¹⁷ من دوست می‌دارم آنانی را که مرا دوست می‌دارند. و هرکه مرا به جد و جهد بطلبد مرا خواهد یافت.¹⁸ دولت و جلال با من است. توانگری جاودانی و عدالت.¹⁹ ثمره من از طلا و زر ناب بهتر است، و حاصل من از نقره خالص.²⁰ در طریق عدالت می‌خرامم، در میان راههای انصاف،²¹ تا مال حقیقی را نصیب محبان خود گردانم، و خزینه های ایشان را مملو سازم.

²² خداوند مرا مبدء طریق خود داشت، قبل از اعمال خویش از ازل.²³ من از ازل برقرار بودم، از ابتدا پیش از بودن جهان.²⁴ هنگامی که لجه هانلود من مولود شدم، وقتی که چشمه های پر از آب وجود نداشت.²⁵ قبل از آنگاه کوهها برپا شود، پیش از تلها مولود گردیدم.²⁶ چون زمین و صحراها را هنوز نساخته بود، و نه اول غبار ربیع مسکون را.²⁷ وقتی که او آسمان را مستحکم ساخت من آنجا بودم، و هنگامی که دایره را بر سطح لجه قرار داد.²⁸ وقتی که افلاک را بالاستوار کرد، و چشمه های لجه را استوار گردانید.²⁹ چون به دریا حد قرار داد، تا آنها از فرمان او تجاوز نکنند، و زمانی که بنیاد زمین را نهاد.³⁰ آنگاه نزد او معمار بودم، و روز بروز شادی می‌نمودم، و همیشه به حضور او اهتزاز می‌کردم.³¹ و اهتزاز من در آبادی زمین وی، و شادی من بابتی آدم می‌بود.

³² پس الان ای پسران مرا بشنوید، و خوشبحال آنانی که طریقه های مرا نگاه دارند.³³ تادیب را بشنوید و حکیم باشید، و آن را رد ننمایید.³⁴ خوشبحال کسی که مرا بشنود، و هرروز نزد درهای من دیده بانی کند، و باهوهای دروازه های مرا محافظت نماید.³⁵ زیرا هرکه مرا یابد حیات را تحصیل کند، و رضامندی خداوند را حاصل نماید.³⁶ و اما کسی که مرا خطا کند، به جان خود ضرر رساند، و هرکه مرا دشمن دارد، موت را دوست دارد.

دعوت حکمت و جهالت

9 حکمت، خانه خود را بنا کرده، و هفت ستونهای خویش را تراشیده است.² ذبایح خود را ذبح نموده و شراب خود را مزوج ساخته و سفره خود را نیز آراسته است.³ کنیزان خود را فرستاده، ندا کرده است، بر پشتهای بلندشهر.⁴ هرکه جاهل باشد به اینجا بیاید، و هرکه ناقص العقل است او را می‌گوید.⁵ بیایید از غذای من بخورید، و از شرابی که مزوج ساخته‌ام بنوشید.⁶ جهالت را ترک کرده، زنده بمانید، و به طریق فهم سلوک نمایید.⁷ هرکه استهزاکننده را تادیب نماید، برای خویشستن رسوایی را تحصیل کند، و هرکه شریر را تنبیه نماید برای او عیب می‌باشد.⁸ استهزاکننده را تنبیه منما مبادا از تونفرت کند، اما مرد حکیم را تنبیه نما که تو را دوست خواهد داشت.⁹ مرد حکیم را پند ده که زیاده حکیم خواهد شد. مرد عادل را تعلیم ده که علمش خواهد افزود.¹⁰ ابتدای حکمت ترس خداوند است، و معرفت قدوس فطانت می‌باشد.

¹¹ زیرا که به واسطه من روزهای تو کثیر خواهد شد، و سالهای عمر از برایت زیاده خواهد گردید.¹² اگر حکیم هستی، برای خویشستن حکیم هستی. و اگر استهزا نمایی به تنهایی متحمل آن خواهی بود.¹³ زن احقق یاوه‌گو است، جاهل است و هیچ نمی‌داند،¹⁴ و نزد در خانه خود می‌نشیند، در مکانهای بلند شهر بر کرسی،¹⁵ تا راه روندگان را بخواند، و آنانی را که به راههای خود برآستی می‌روند.¹⁶ هرکه جاهل باشد به اینجا برگردد، و به ناقص العقل می‌گوید:¹⁷ «آبهای دزدیده شده شیرین است، و نان خفیه لذیذ می‌باشد.»¹⁸ و اونمی داند که مردگان در آنجا هستند، و دعوت‌شدگانش در عمقهای هاویه می‌باشند.

بانی خواهد کرد، و وقتی که بیدار شوی با تو مکالمه خواهد نمود.²³ زیرا که احکام (ایشان) چراغ و تعلیم (ایشان) نور است، و توبیخ تدبیرآمیز طریق حیات است.²⁴ تا تو را از زن خبیثه نگاه دارد، و از چاپلوسی زبان زن بیگانه.²⁵ در دلت مشتاق جمال وی مباحث، و از پلکهایش فریفته مشو،²⁶ زیرا که به سبب زن زانیه، شخص برای یک قرص نان محتاج می‌شود، و زن مرد دیگر، جان گرانبها را صید می‌کند.²⁷ آیا کسی آتش را در آغوش خود بگیرد و جامه‌اش سوخته نشود؟²⁸ یا کسی بر اخگرهای سوزنده راه رود و پایهایش سوخته نگردد؟²⁹ همچنین است کسی که نزد زن همسایه خویش داخل شود، زیرا هرکه او را لمس نماید بی‌گناه نخواهد ماند.

³⁰ دزد را اهانت نمی‌کنند اگر دزدی کند تاجان خود را سیر نماید وقتی که گرسنه باشد.³¹ لیکن اگر گرفته شود، هفت چندان رد خواهد نمود و تمامی اموال خانه خود را خواهد داد.³² اما کسی که با زنی زنا کند، ناقص العقل است و هرکه چنین عمل نماید، جان خود را هلاک خواهد ساخت.³³ او ضرب و رسوایی خواهد یافت، و ننگ او محو نخواهد شد.³⁴ زیرا که غیرت، شدت خشم مرد است و در روز انتقام، شفقت نخواهد نمود.³⁵ بر هیچ کفاره‌ای نظر نخواهد کرد و هرچند عطایا را زیاده کنی، قبول نخواهد نمود.

هشدار درباره زنا

7 ای پسر من سخنان مرا نگاه دار، و اوامر مرا نزد خود ذخیره نما.² اوامر مرا نگاه دار تا زنده بمانی، و تعلیم مرا مثل مردمک چشم خویش.³ آنها را بر انگشتهای خود ببند و آنها را بر لوح قلب خود مرقوم دار.⁴ به حکمت بگو که تو خواهر من هستی و فهم را دوست خویش بخوان⁵ تا تو را از زن اجنبی نگاه دارد، و از زن غریبی که سخنان تملق‌آمیز می‌گوید.⁶ زیرا که از دریچه خانه خود نگاه کردم، و از پشت شبکه خویش.⁷ در میان جاهلان دیدم، و در میان جوانان، جوانی ناقص العقل مشاهده نمودم،⁸ که در کوچه بسوی گوشه او می‌گذشت. و به راه خانه وی می‌رفت،⁹ در شام در حین زوال روز، در سیاهی شب و در ظلمت غلیظ،¹⁰ که اینک زنی به استقبال وی می‌آمد، در لباس زانیه و در خیانت دل.¹¹ زنی یاوه‌گو و سرکش که پایهایش در خانه‌اش قرار نمی‌گیرد.¹² گاهی در کوچه‌ها و گاهی در شوارع عام، و نزد هر گوشه‌ای در کمین می‌باشد.¹³ پس او را بگیرت و بوسید و چهره خود را بی‌حیا ساخته، او را گفت:¹⁴ «نزد من ذبایح سلامتی است، زیرا که امروز نذرهای خود را وفا نمودم.¹⁵ از این جهت به استقبال تو بیرون آمدم، تا روی تو را به سعی تمام بطلبم و حال تو را یافتم.¹⁶ بر بستر خود دوشکها گسترانیده‌ام، با دیباها از کتان مصری.¹⁷ بستر خود را با مر و عود و سلیخه معطر ساخته‌ام.¹⁸ بیاتا صبح از عشق سیر شویم، و خویشتن را از محبت خرم سازیم.¹⁹ زیرا صاحبخانه در خانه نیست، و سفر دور رفته است.²⁰ کیسه نقره‌ای به دست گرفته و تا روز بدر تمام مراجعت نخواهد نمود.»

²¹ پس او را از زیادتی سخنانش فریفته کرد، و از تملق لبهایش او را اغوا نمود.²² در ساعت از عقب او مثل گاو که به سلاخ خانه می‌رود، روانه شد و مانند احقق به زنجیرهای قصاص.²³ تا تیر به جگرش فرو رود، مثل گنجشکی که به دام می‌شتابد و نمی‌داند که به خطر جان خود می‌رود.²⁴ پس حال ای پسران مرا بشنوید، و به سخنان دهانم توجه نمایید.²⁵ دل تو به راههای مایل نشود، و به طریقه‌های گمراه مشو،²⁶ زیرا که او بسیاری را مجروح انداخته است، و جمیع کشتگانش زور آوراند.²⁷ خانه او طریق هاویه است و به حجره های موت مودی می‌باشد.

ندای حکمت

8 آیا حکمت ندا نمی‌کند، و فطانت آواز خود را بلند نمی‌نماید؟² به سر مکان های بلند، به کناره راه، در میان طریقه‌ها می‌ایستد.³ به جانب دروازه‌ها به دهنه شهر، نزد مدخل دروازه‌ها صدا می‌زند.⁴ که شما رای مردان می‌خوانم و آواز من به بنی آدم است.⁵ ای جاهلان زیرکی را بفهمید و ای احقمان عقل را درک نمایید.⁶ بشنوید زیرا که به امور عالیه تکلم می‌نمایم و گشادن لبهایم استقامت است.⁷ دهانم به راستی تنطق می‌کند و لبهایم شدرات را مکروه می‌دارد.⁸ همه سخنان دهانم برحق است و در آنها

امثال سلیمان

10

امثال سلیمان: پسر حکیم پدر خود رامسرور می‌سازد، اما پسر احمق باعث حزن مادرش می‌شود.
 2 گنجهای شرارت منفعت ندارد، اما عدالت از موت رهایی می‌دهد.
 3 خداوند جان مرد عادل را نمی‌گذارد گرسنه بشود، اما آرزوی شیربران را باطل می‌سازد.
 4 کسی که به دست سست کار می‌کند فقیر می‌گردد، اما دست چابک غنی می‌سازد.
 5 کسی که در تابستان جمع کند پسر عاقل است، اما کسی که در موسم حصاد می‌خوابد، پسر شرم‌آورنده است.
 6 بر سر عادلان برکت‌ها است، اما ظلم دهان شیربران را می‌پوشاند.
 7 یادگار عادلان مبارک است، اما اسم شیربران خواهد گنبد.
 8 دانادل، احکام را قبول می‌کند، اما احمق پرگو تلف خواهد شد.
 9 کسی که به راستی راه رود، در امنیت سالک گردد، و کسی که راه خود را کج می‌سازد آشکار خواهد شد.
 10 هر که چشمک می‌زند الم می‌رساند، اما احمق پرگو تلف می‌شود.
 11 دهان عادلان چشمه حیات است، اما ظلم دهان شیربران را می‌پوشاند.
 12 بغض نزاعها می‌انگیزاند، اما محبت هر گناه را مستور می‌سازد.
 13 در لبهای فطانت پیشگان حکمت یافت می‌شود، اما چوب به جهت پشت مردناقص العقل است.
 14 حکیمان علم را ذخیره می‌کنند، اما دهان احمق نزدیک به هلاکت است.
 15 اموال دولتمندان شهر حصاردار ایشان می‌باشد، اما بینوایی فقیران هلاکت ایشان است.
 16 عمل مرد عادل مودی به حیات است، اما محصول شریر به گناه می‌انجامد.
 17 کسی که تادیب را نگاه دارد در طریق حیات است، اما کسی که تنبیه را ترک نماید گمراه می‌شود.
 18 کسی که بغض را می‌پوشاند دروغگومی باشد. کسی که بهتان را شیوع دهد احمق است.
 19 کثرت کلام از گناه خالی نمی‌باشد، اما آنکه لبهایش را ضبط نماید عاقل است.
 20 زبان عادلان نقره خالص است، اما دل شریران لاشیء می‌باشد.
 21 لبهای عادلان بسیاری را رعایت می‌کند، اما احمقان از بی‌عقلی می‌میرند.
 22 برکت خداوند دولت مند می‌سازد، و هیچ زحمت بر آن نمی‌افزاید.
 23 جاهل در عمل بد اهتزاز دارد، و صاحب فطانت در حکمت.
 24 خوف شریران به ایشان می‌رسد، و آرزوی عادلان به ایشان عطا خواهد شد.
 25 مثل گذشتن گردباد، شریر نابود می‌شود، اما مرد عادل بنیاد جاودانی است.
 26 چنانکه سرکه برای دندان و دود برای چشمان است، همچنین است مرد کاهل برای آنانی که او را می‌فرستند.
 27 ترس خداوند عمر را طویل می‌سازد، اما سالهای شریران کوتاه خواهد شد.
 28 انتظار عادلان شادمانی است، اما امیدشریران ضایع خواهد شد.
 29 طریق خداوند به جهت کاملان قلعه است، اما به جهت عاملان شر هلاکت می‌باشد.
 30 مرد عادل هرگز متحرک نخواهد شد، اما شریران در زمین ساکن نخواهند گشت.
 31 دهان صدیقان حکمت را می‌رویاند، اما زبان دروغگویان از ریشه‌کننده خواهد شد.
 32 لبهای عادلان به امور مرضیه عارف است، اما دهان شریران پر از دروغ‌ها است.

11

ترازوی با تقلب نزد خداوند مکروه است، اما سنگ تمام پسندیده او است.
 2 چون تکبر می‌آید خجالت می‌آید، اما حکمت با متواضعان است.
 3 کاملیت راستان ایشان را هدایت می‌کند، اما کجی خیانتکاران ایشان را هلاک می‌سازد.
 4 توانگری در روز غضب منفعت ندارد، اما عدالت از موت رهایی می‌بخشد.
 5 عدالت مرد کامل طریق او را راست می‌سازد، اما شریر از شرارت خود هلاک می‌گردد.
 6 عدالت راستان ایشان را خلاصی می‌بخشد، اما خیانتکاران در خیانت خود گرفتار می‌شوند.
 7 چون مرد شریر بمیرد امید او نابود می‌گردد، و انتظار زورآوران تلف می‌شود.
 8 مرد عادل از تنگی خلاص می‌شود و شریر به جای او می‌آید.
 9 مرد منافق به دهانش همسایه خود را هلاک می‌سازد، و عادلان به معرفت خویش نجات می‌یابند.
 10 از سعادت مندی عادلان، شهر شادی می‌کند، و از هلاکت شریران ابتهاج می‌نماید.
 11 از برکت راستان، شهر مرتفع می‌شود، اما از دهان شریران منهدم می‌گردد.
 12 کسی که همسایه خود را حقیر شمارد ناقص العقل می‌باشد، اما صاحب فطانت ساکت می‌ماند.
 13 کسی که به نامی گردش می‌کند، سرها رافاش می‌سازد، اما شخص امین دل، امر را مخفی می‌دارد.
 14 جایی که تدبیر نیست مردم می‌افتند، اما سلامتی از کثرت مشیران است.
 15 کسی که برای غریب ضامن شود البته ضرر خواهد یافت، و کسی که ضمانت را مکروه دارد ایمن می‌باشد.
 16 زن نیکوسیرت عزت را نگاه می‌دارد، چنانکه زورآوران دولت را محافظت می‌نمایند.
 17 مرد رحیم به خویشتن احسان می‌نماید، اما مرد ستم کیش جسد خود را می‌رنجاند.
 18 شریر اجرت فریبنده تحصیل می‌کند، اما کارنده عدالت مزد حقیقی را.
 19 چنانکه عدالت مودی به حیات است، همچنین هرکه شرارت را پیروی نماید او را به موت می‌رساند.
 20 کج خلقان نزد خداوند مکروهند، اما کاملان طریق پسندیده او می‌باشند.
 21 یقین شریر مبرا نخواهد شد، اما ذریت عادلان نجات خواهند یافت.
 22 زن جمیله بی‌عقل حلقه زرین است در بینی گراز.
 23 آرزوی عادلان نیکویی محض است، اما انتظار شریران، غضب می‌باشد.
 24 هستند که می‌پاشند و بیشتر می‌اندوزند و هستند که زیاده از آنچه شاید نگاه می‌دارند اما به نیازمندی می‌انجامد.
 25 شخص سخی فربه می‌شود، و هرکه سیراب می‌کند خود نیز سیراب خواهد گشت.
 26 هرکه غله را نگاه دارد مردم او را لعنت خواهند کرد، اما بر سر فروشنده آن برکت خواهد بود.
 27 کسی که نیکویی را بطلب رضامندی رامی‌جوید، و هرکه بدی را بطلبد بر او عارض خواهد شد.
 28 کسی که بر توانگری خود توکل کند، خواهد افتاد، اما عادلان مثل برگ سبز شکوفه خواهند آورد.
 29 هرکه اهل خانه خود را برنجانند نصیب او باد خواهد بود، و احمق بنده حکیم دلان خواهد شد.
 30 ثمره مرد عادل درخت حیات است، و کسی که جانها را صید کند حکیم است.
 31 اینک مرد عادل بر زمین جزا خواهد یافت، پس چند مرتبه زیاده مرد شریر و گناهکار.

- 12 هرکه تادیب را دوست می‌دارد معرفت را دوست می‌دارد، اما هرکه از تنبیه نفرت کند وحشی است.
 2 مرد نیکو رضامندی خداوند را تحصیل می‌نماید، اما او صاحب تدبیر فاسد را ملزم خواهد ساخت.
 3 انسان از بدی استوار نمی‌شود، اما ریشه عادلان جنبش نخواهد خورد.
 4 زن صالحه تاج شوهر خود می‌باشد، اما زنی که خجل سازد مثل یوسبیدی در استخوانهایش می‌باشد.
 5 فکرهای عادلان انصاف است، اما تدابیر شریران فریب است.
 6 سخنان شریران برای خون در کمین است، اما دهان راستان ایشان را رهایی می‌دهد.
 7 شریران واژگون شده، نیست می‌شوند، اما خانه عادلان برقرار می‌ماند.
 8 انسان بر حسب عقلش ممدوح می‌شود، اما کج دلان خجل خواهند گشت.
 9 کسی که حقیر باشد و خادم داشته باشد، بهتر است از کسی که خویشش را برافرازد و محتاج نان باشد.
 10 مرد عادل برای جان حیوان خود تفکرمی‌کند، اما رحمت‌های شریران ستم‌گیزی است.
 11 کسی که زمین خود را زرع کند از نان سیر خواهد شد، اما هرکه اباطیل را پیروی نمایند ناقص‌العقل است.
 12 مرد شیرین به شکار بدکاران طمع می‌ورزد، اما ریشه عادلان میوه می‌آورد.
 13 در تقصیر لبها دام مهلک است، اما مرد عادل از تنگی بیرون می‌آید.
 14 انسان از ثمره دهان خود از نیکویی سیرمی‌شود، و مکافات دست انسان به او رد خواهد شد.
 15 راه احمق در نظر خودش راست است، اما هرکه نصیحت را بشنود حکیم است.
 16 غضب احمق فور آشکار می‌شود، اما خردمند خجالت را می‌پوشاند.
 17 هرکه به راستی تنطق نماید عدالت را ظاهرمی‌کند، و شاهد دروغ، فریب را.
 18 هستند که مثل ضرب شمشیر حرفهای باطل می‌زنند، اما زبان حکیمان شفا می‌بخشد.
 19 لب راستگو تا به ابد استوار می‌ماند، اما زبان دروغگو طرفه‌العینی است.
 20 در دل هرکه تدبیر فاسد کند فریب است، اما مشورت دهندگان صلح را شادمانی است.
 21 هیچ بدی به مرد صالح واقع نمی‌شود، اما شریران از بلا پر خواهند شد.
 22 لبهای دروغگو نزد خداوند مکروه است، اما عاملان راستی پسندیده او هستند.
 23 مرد زیرک علم را مخفی می‌دارد، اما دل احمقان حماقت را شایع می‌سازد.
 24 دست شخص زرنگ سلطنت خواهند نمود، اما مرد کاهل بندگی خواهد کرد.
 25 کدورت دل انسان، او را منحنی می‌سازد، اما سخن نیکو او را شادمان خواهد گردانید.
 26 مرد عادل برای همسایه خود هادی می‌شود، اما راه شریران ایشان را گمراه می‌کند.
 27 مرد کاهل شکار خود را بریان نمی‌کند، اما زرنگی، توانگری گرانهای انسان است.
 28 در طریق عدالت حیات است، و در گذرگاه‌هایش موت نیست.
 13 پسر حکیم تادیب پدر خود را اطاعت می‌کند، اما استهزاکننده تهدید رانمی‌شوند.
 2 مرد از میوه دهانش نیکویی را می‌خورد، اما جان خیانتکاران، ظلم را خواهد خورد.
 3 هرکه دهان خود را نگاه دارد جان خویش را محافظت نماید، اما کسی که لبهای خود را بگشاید هلاک خواهد شد.
- 4 شخص کاهل آرزو می‌کند و چیزی پیدانمی‌کند. اما شخص زرنگ فربه خواهد شد.
 5 مرد عادل از دروغ گفتن نفرت دارد، اما شریررسوا و خجل خواهد شد.
 6 عدالت کسی را که در طریق خود کامل است محافظت می‌کند، اما شرارت، گناهکاران را هلاک می‌سازد.
 7 هستند که خود را دولتمند می‌شمارند و هیچ ندارند، و هستند که خویشش را فقیرمی‌انگارند و دولت بسیار دارند.
 8 دولت شخص فدیبه‌جان او خواهد بود، اما فقیر تهدید را نخواهد شنید.
 9 نور عادلان شادمان خواهد شد، اما چراغ شریران خاموش خواهد گردید.
 10 از تکبر جز نزاع چیزی پیدا نمی‌شود، اما باآنانی که پند می‌پذیرند حکمت است.
 11 دولتی که از بطالت پیدا شود در تناقص می‌باشد، اما هرکه به دست خود آندوزد در تزیید خواهد بود.
 12 امیدی که در آن تعویق باشد باعث بیماری دل است، اما حصول مراد درخت حیات می‌باشد.
 13 هرکه کلام را خوار شمارد خویشش را هلاک می‌سازد، اما هرکه از حکم می‌ترسد ثواب خواهد یافت.
 14 تعلیم مرد حکیم چشمه حیات است، تا از دامهای مرگ رهایی دهد.
 15 عقل نیکو نعمت را می‌بخشد، اما راه خیانتکاران، سخت است.
 16 هر شخص زیرک با علم عمل می‌کند. اما احمق حماقت را منتشر می‌سازد.
 17 قاصد شیرین در بلا گرفتار می‌شود، اما رسول امین شفا می‌بخشد.
 18 فقر و اهانت برای کسی است که تادیب را ترک نماید، اما هرکه تنبیه را قبول کند محترم خواهد شد.
 19 آرزویی که حاصل شود برای جان شیرین است، اما اجتناب از بدی، مکروه احمقان می‌باشد.
 20 با حکیمان رفتار کن و حکیم خواهی شد، اما رفیق جاهلان ضرر خواهد یافت.
 21 بلا گناهکاران را تعاقب می‌کند، اما عادلان، جزای نیکو خواهند یافت.
 22 مرد صالح پسران پسران را ارث خواهد داد، و دولت گناهکاران برای عادلان ذخیره خواهد شد.
 23 در مزرعه فقیران خوراک بسیار است، اما هستند که از بی‌انصافی هلاک می‌شوند.
 24 کسی که چوب را بازدارد، از پسر خویش نفرت می‌کند، اما کسی که او را دوست می‌دارد او را به سعی تمام تادیب می‌نماید.
 25 مرد عادل برای سیری جان خود می‌خورد، اما شکم شریران محتاج خواهد بود.
 14 هر زن حکیم خانه خود را بنا می‌کند، اما زن جاهل آن را با دست خود خراب می‌نماید.
 2 کسی که به راستی خود سلوک می‌نماید از خداوند می‌ترسد، اما کسی که در طریق خود کج رفتار است او را تحقیر می‌نماید.
 3 در دهان احمق چوب تکبر است، اما لبهای حکیمان ایشان را محافظت خواهد نمود.
 4 جایی که گاو نیست، آخور پاک است، اما از قوت گاو، محصول زیاد می‌شود.
 5 شاهد امین دروغ نمی‌گوید، اما شاهد دروغ به کذب تنطق می‌کند.
 6 استهزاکننده حکمت را می‌طلبد و نمی‌یابد. اما به جهت مرد فهیم علم آسان است.
 7 از حضور مرد احمق دور شو، زیرا لبهای معرفت را در او نخواهی یافت.
 8 حکمت مرد زیرک این است که راه خود را درک نماید، اما حماقت احمقان فریب است.
 9 احمقان به گناه استهزا می‌کنند، اما در میان راستان رضامندی است.
 10 دل شخص تلخی خویشش را می‌داند، و غریب در خوشی آن مشارکت ندارد.
 11 خانه شریران منهدم خواهد شد، اما خیمه راستان شکوفه خواهد آورد.

- 11 هاویه و ابدون در حضور خداوند است، پس چند مرتبه زیاده دهایی
بنی آدم.
- 12 استهزاکننده تنبیه را دوست ندارد، و نزدحکیمان نخواهد رفت.
- 13 دل شادمان چهره را زینت می‌دهد، اما از تلخی دل روح منکسر می‌شود.
- 14 دل مرد فهیم معرفت را می‌طلبد، اما دهان احمقان حماقت را می‌چرد.
- 15 تمامی روزهای مصیبت کشان بد است، اما خوشی دل ضیافت دائمی
است.
- 16 اموال اندک با ترس خداوند بهتر است از گنج عظیم با اضطراب.
- 17 خوان بقول در جایی که محبت باشد بهتر است، از گاو پرواری که با آن
عداوت باشد.
- 18 مرد تندخو نزاع را برمی‌انگیزد، اما شخص دیرغضب خصومت را
ساکن می‌گرداند.
- 19 راه کاهلان مثل خاریست است، اما طریق راستان شاهراه است.
- 20 پسر حکیم پدر را شادمان می‌سازد، اما مرداحمق مادر خویش را حقیر
می‌شمارد.
- 21 حماقت در نظر شخص ناقص العقل خوشی است، اما مرد فهیم به
راستی سلوک می‌نماید.
- 22 از عدم مشورت، تدبیرها باطل می‌شود، اما از کثرت مشورت دهندگان
برقرار می‌ماند.
- 23 برای انسان از جواب دهانش شادی حاصل می‌شود، و سخنی که در
محلش گفته شود چه بسیار نیکو است.
- 24 طریق حیات برای عاقلان به سوی بالااست، تا از هاویه اسفل دور
شود.
- 25 خداوند خانه متکبران را منهدم می‌سازد، اما حدود بیوه‌زن را استوار
می‌نماید.
- 26 تدبیرهای فاسد نزد خداوند مکروه است، اما سخنان پسندیده برای
طاهران است.
- 27 کسی که حریص سود باشد خانه خود رامکدر می‌سازد، اما هرکه از
هدیه‌ها نفرت داردخواهد زیست.
- 28 دل مرد عادل در جواب دادن تفکر می‌کند، اما دهان شیرران، چیزهای
بد را جاری می‌سازد.
- 29 خداوند از شیرران دور است، اما دعای عادلان را می‌شنود.
- 30 نور چشمان دل را شادمان می‌سازد، و خیرنیکو استخوانها را پر مغز
می‌نماید.
- 31 گوشی که تنبیه حیات را بشنود، در میان حکیمان ساکن خواهد شد.
- 32 هرکه تادیب را ترک نماید، جان خود راحقیر می‌شمارد، اما هرکه تنبیه
را بشنود عقل راتحصیل می‌نماید.
- 33 ترس خداوند ادیب حکمت است، و تواضع پیشرو حرمت می‌باشد.
- 16 تدبیرهای دل از آن انسان است، اما تنطق زبان از جانب خداوند
می‌باشد.
- 2 همه راههای انسان در نظر خودش پاک است، اما خداوند روحها را ثابت
می‌سازد.
- 3 اعمال خود را به خداوند تفویض کن، تافکرهای تو استوار شود.
- 4 خداوند هر چیز را برای غایت آن ساخته است، و شیرران را نیز برای
روز بلا.
- 5 هرکه دل مغرور دارد نزد خداوند مکروه است، و او هرگز مبرا نخواهد
شد.
- 6 از رحمت و راستی، گناه کفاره می‌شود، و به ترس خداوند، از بدی
اجتناب می‌شود.
- 7 چون راههای شخص پسندیده خداوندباشد، دشمنانش را نیز با وی به
مصالحه می‌آورد.
- 8 اموال اندک که با انصاف باشد بهتر است، از دخل فراوان بدون انصاف.
- 9 دل انسان در طریقتش تفکر می‌کند، اما خداوند قدمهایش را استوار
می‌سازد.
- 10 وحی بر لبهای پادشاه است، و دهان او دردآوری تجاوز نمی‌نماید.
- 12 راهی هست که به نظر آدمی مستقیم می‌نماید، اما عاقبت آن، طرق
موت است.
- 13 هم در لهو و لعب دل غمگین می‌باشد، وعاقبت این خوشی حزن است.
- 14 کسی که در دل مرتد است از راههای خودسیر می‌شود، و مرد صالح به
خود سیر است.
- 15 مرد جاهل هر سخن را باور می‌کند، اما مردزیرک در رفتار خود تامل
می‌نماید.
- 16 مرد حکیم می‌ترسد و از بدی اجتناب می‌نماید، اما احمق از غرور خود
ایمن می‌باشد.
- 17 مرد کج خلق، احمقانه رفتار می‌نماید، و (مردم) از صاحب سوظن
نفرت دارند.
- 18 نصیب جاهلان حماقت است، اما معرفت، تاج زیرکان خواهد بود.
- 19 بدکاران در حضور نیکان خم می‌شوند، و شیرران نزد دروازه های
عادلان می‌ایستند.
- 20 همسایه فقیر نیز از او نفرت دارد، اما دوستان شخص دولت مند بسیارند.
- 21 هرکه همسایه خود را حقیر شمارد گناه می‌ورزد، اما خوشبالحال
کسی که بر فقیران ترحم نماید.
- 22 آیا صاحبان تدبیر فاسد گمراه نمی‌شوند، اما برای کسانی که تدبیر
نیکو می‌نمایند، رحمت و راستی خواهد بود.
- 23 از هر مشقتی منفعت است، اما کلام لبها به فقر محض می‌انجامد.
- 24 تاج حکیمان دولت ایشان است، اما حماقت احمقان حماقت محض
است.
- 25 شاهد امین جانها را نجات می‌بخشد، اما هرکه به دروغ تنطق می‌کند
فریب محض است.
- 26 در ترس خداوند اعتماد قوی است، و فرزندان او را ملجا خواهد بود.
- 27 ترس خداوند چشمه حیات است، تا از دامهای موت اجتناب نمایند.
- 28 جلال پادشاه از کثرت مخلوق است، و شکستگی سلطان از کمی مردم
است.
- 29 کسی که دیرغضب باشد کثیرالفهم است، و کج خلق حماقت را به
نصیب خود می‌برد.
- 30 دل آرام حیات بدن است، اما حسدپوسیدگی استخوانها است.
- 31 هرکه بر فقیر ظلم کند آفریننده خود راحقیر می‌شمارد، و هرکه بر
مسکین ترحم کند او را تمجید می‌نماید.
- 32 شیراز شرارت خود به زیر افکنده می‌شود، اما مرد عادل چون بمیرد
اعتماد دارد.
- 33 حکمت در دل مرد فهیم ساکن می‌شود، اما در اندرون جاهلان آشکار
می‌گردد.
- 34 عدالت قوم را رفیع می‌گرداند، اما گناه برای قوم، عار است.
- 35 رضامندی پادشاه بر خادم عاقل است، اما غضب او بر پست فطرتان.
- 15 جواب نرم خشم را برمی‌گرداند، اما سخن تلخ غیظ را به هیجان
می‌آورد.
- 2 زبان حکیمان علم را زینت می‌بخشد، اما دهان احمقان به حماقت تنطق
می‌نماید.
- 3 چشمان خداوند در همه جاست، و بر بدان و نیکان می‌نگرد.
- 4 زبان ملاپم، درخت حیات است و کجی آن، شکستگی روح است.
- 5 احمق تادیب پدر خود را خوار می‌شمارد، اما هرکه تنبیه را نگاه دارد
زیرک می‌باشد.
- 6 در خانه مرد عادل گنج عظیم است، اما محصول شیرران، کدورت است.
- 7 لبهای حکیمان معرفت را منتشر می‌سازد، اما دل احمقان، مستحکم
نیست.
- 8 قربانی شیرران نزد خداوند مکروه است، اما دعای راستان پسندیده
اوست.
- 9 راه شیرران نزد خداوند مکروه است، اما پیروان عدالت را دوست
می‌دارد.
- 10 برای هرکه طریق را ترک نماید تادیب سخت است، و هرکه از تنبیه
نفرت کند خواهدمرد.

9 هرکه گناهی را مستور کند طالب محبت می‌باشد، اما هرکه امری را تکرار کند دوستان خالص را از هم جدا می‌سازد.
 10 یک ملامت به مرد فهیم اثر می‌کند، بیشتر از صد تازیانه به مرد جاهل.
 11 مرد شریر طالب فتنه است و بس. لهذا قاصد ستمکیش نزد او فرستاده می‌شود.
 12 اگر خرسی که بچه هایش کشته شود به انسان برخورد، بهتر است از مرد احمق در حماقت خود.
 13 کسی که به عوض نیکویی بدی می‌کند بلا از خانه او دور نخواهد شد.
 14 ابتدای نزاع مثل رخنه کردن آب است، پس مخاصمه را ترک کن قبل از آنکه به مجادله برسد.
 15 هرکه شریر را عادل شمارد و هرکه عادل را ملزم سازد، هر دوی ایشان نزد خداوند مکروهند.
 16 قیمت به جهت خریدن حکمت چرا به دست احمق باشد؟ و حال آنکه هیچ فهم ندارد.
 17 دوست خالص در همه اوقات محبت می‌نماید، و برادر به جهت تنگی مولود شده است.
 18 مرد ناقص العقل دست می‌دهد و در حضور همسایه خود ضامن می‌شود.
 19 هرکه معصیت را دوست دارد منازعه را دوست می‌دارد، و هرکه در خود را بلند سازد خرابی را می‌طلبد.
 20 کسی که دل کج دارد نیکویی را نخواهد یافت. و هرکه زبان دروغگو دارد در بلا گرفتار خواهد شد.
 21 هرکه فرزند احمق آورد برای خویشتن غم پیدا می‌کند، و پدر فرزند ابله شادی نخواهد دید.
 22 دل شادمان شفای نیکو می‌بخشد، اما روح شکسته استخوانها را خشک می‌کند.
 23 مرد شریر رشوه را از بغل می‌گیرد، تاراهای انصاف را منحرف سازد.
 24 حکمت در مد نظر مرد فهیم است، اما چشمان احمق در اقصای زمین می‌باشد.
 25 پسر احمق برای پدر خویش حزن است، و به جهت مادر خویش تلخی است.
 26 عادلان را نیز سرزنش نمودن خوب نیست، و نه ضرب زدن به نجبا به سبب راستی ایشان.
 27 صاحب معرفت سخنان خود را بازمی‌دارد، و هرکه روح حلیم دارد مرد فطانت پیشه است.
 28 مرد احمق نیز چون خاموش باشد او را حکیم می‌شمارند، و هرکه لبهای خود را می‌بندد فهیم است.

مرد معتزل، هوس خود را طالب

18 می‌باشد، و به هر حکمت صحیح مجادله می‌کند.

2 احمق از فطانت مسرور نمی‌شود، مگر تا آنکه عقل خود را

ظاهر سازد.

3 هنگامی که شریر می‌آید، حقارت هم می‌آید، و با اهانت، خجالت

می‌رسد.

4 سخنان دهان انسان آب عمیق است، و چشمه حکمت، نهر جاری است.

5 طرفداری شیرین برای منحرف ساختن داوری عادلان نیکو نیست.

6 لبهای احمق به منازعه داخل می‌شود، و دهانش برای ضربها صدا می‌زند.

7 دهان احمق هلاکت وی است، و لبهایش برای جان خودش دام است.

8 سخنان نام مثل لقمه های شیرین است، و به عمق شکم فرو می‌رود.

9 او نیز که در کار خود اهمال می‌کند برادر هلاک کننده است.

10 اسم خداوند برج حصین است که مرد عادل در آن می‌دود و ایمن

می‌باشد.

11 توانگری شخص دولتمند شهر محکم او است، و در تصور وی مثل

حصار بلند است.

11 ترازو و سنگهای راست از آن خداوند است و تمامی سنگهای کیسه صنعت وی می‌باشد.

12 عمل بد نزد پادشاهان مکروه است، زیرا که کرسی ایشان از عدالت برقرار می‌ماند.

13 لبهای راستگو پسندیده پادشاهان است، و راستگویان را دوست می‌دارند.

14 غضب پادشاهان، رسولان موت است امامرد حکیم آن را فرو می‌نشانند.

15 در نور چهره پادشاه حیات است، و رضامندی او مثل ابر نوبهاری است.

16 تحصیل حکمت از زر خالص چه بسیار بهتر است، و تحصیل فهم از نقره برگزیده تر.

17 طریق راستان، اجتناب نمودن از بدی است، و هرکه راه خود را نگاه دارد جان خویش را محافظت می‌نماید.

18 تکبر پیش رو هلاکت است، و دل مغرور پیش رو خرابی.

19 با تواضع نزد حلیمان بودن بهتر است، از تقسیم نمودن غنیمت با متکبران.

20 هرکه در کلام تعقل کند سعادت مندی خواهد یافت، و هرکه به خداوند توکل نماید خوشحال او.

21 هرکه دل حکیم دارد فهم خوانده می‌شود، و شیرینی لبها علم را می‌افزاید.

22 عقل برای صاحبش چشمه حیات است، اما تادیب احمقان، حماقت است.

23 دل مرد حکیم دهان او را عاقل می‌گرداند، و علم را بر لبهایش می‌افزاید.

24 سخنان پسندیده مثل شان غسل است، برای جان شیرین است و برای استخوانها شفا دهنده.

25 راهی هست که در نظر انسان راست است، اما عاقبت آن راه، موت می‌باشد.

26 اشتهای کارگر برایش کار می‌کند، زیرا که دهانش او را بر آن تحریض می‌نماید.

27 مرد لئیم شرارت را می‌اندیشد، و بر لبهایش مثل آتش سوزنده است.

28 مرد دروغگو نزاع می‌باشد، و نام دوستان خالص را از همدیگر جدا می‌کند.

29 مرد ظالم همسایه خود را اغوا می‌نماید، و او را به راه غیر نیکو هدایت می‌کند.

30 چشمان خود را بر هم می‌زند تا دروغ را اختراع نماید، و لبهایش را می‌خاید و بدی را به انجام می‌رساند.

31 سفیدمویی تاج جمال است، هنگامی که در راه عدالت یافت شود.

32 کسی که دیر غضب باشد از چهار بهتر است، و هرکه بر روح خود مالک باشد از تسخیرکننده شهر افضل است.

33 قرعه در دامن انداخته می‌شود، لیکن تمامی حکم آن از خداوند است.

17 لقمه خشک با سلامتی، بهتر است از خانه پر از ضیافت با مخاصمت.

2 بنده عاقل بر پسر پست فطرت مسلط خواهد بود، و میراث را با برادران تقسیم خواهد نمود.

3 بوته برای نقره و کوره به جهت طلا است، اما خداوند امتحان کننده دلها است.

4 شریر به لبهای دروغگو اصفا می‌کند، و مرد کاذب به زبان فتنه انگیز گوش می‌دهد.

5 هرکه فقیر را استهزا کند آفریننده خویش رامدمت می‌کند، و هرکه از بلا خوش می‌شود بی سزا نخواهد ماند.

6 تاج پیران، پسران پسرانند، و جلال فرزندان، پدران ایشانند.

7 کلام کبرآمیز احمق را نمی‌شاید، و چندمرتبه زیاده لبهای دروغگو نجبا را.

8 هدیه در نظر اهل آن سنگ گرانها است که هر کجا توجه نماید برخوردار می‌شود.

17 هرکه بر فقیر ترحم نماید به خداوند قرض می‌دهد، و احسان او را به او رد خواهد نمود.

18 پسر خود را تادیب نما زیرا که امید هست، اما خود را به کشتن او وامدار.

19 شخص تندخو متحمل عقوبت خواهد شد، زیرا اگر او را خلاصی دهی آن را باید مکرریجا آوری.

20 پند را بشنو و تادیب را قبول نما، تا درعاقبت خود حکیم بشوی.

21 فکراهی بسیار در دل انسان است، اما آنچه ثابت ماند مشورت خداوند است.

22 زینت انسان احسان او است، و فقیر از دروغگو بهتر است.

23 ترس خداوند مودی به حیات است، و هرکه آن را دارد در سیری ساکن می‌ماند، و به هیچ بلاگرفتار نخواهد شد.

24 مرد کاهل دست خود را در بغلش پنهان می‌کند، و آن را هم به دهان خود برنمی‌آورد.

25 استهزاکننده را تادیب کن تا جاهلان زیرک شوند، و شخص فهیم را تنبیه نما و معرفت رادریک خواهد نمود.

26 هرکه بر پدر خود ستم کند و مادرش را براند، پسری است که رسوایی و خجالت می‌آورد.

27 ای پسر من شنیدن تعلیمی را ترک نما، که تو را از کلام معرفت گمراه می‌سازد.

28 شاهد لئیم انصاف را استهزا می‌کند، و دهان شیربان گناه را می‌بلعد.

29 قصاص به جهت استهزاکنندگان مهیا است، و تازیانه‌ها برای پشت احمقان.

20 شراب استهزا می‌کند و مسکرات عربده می‌آورد، و هرکه به آن فریفته شود حکیم نیست.

2 هیبت پادشاه مثل غرش شیر است، و هرکه خشم او را به هیجان آورد، به‌جان خود خطامی ورزد.

3 از نزاع دور شدن برای انسان عزت است، اما هر مرد احمق مجادله می‌کند.

4 مرد کاهل به سبب زمستان شیار نمی‌کند، لهذا در موسم حصاد گدایی می‌کند و نمی‌یابد.

5 مشورت در دل انسان آب عمیق است، اما مرد فهیم آن را می‌کشد.

6 بسا کسانی که هر یک احسان خویش را اعلام می‌کنند، اما مرد امین را کیست که پیدا کند.

7 مرد عادل که به کاملیت خود سلوک نماید، پسرانش بعد از او خجسته خواهند شد.

8 پادشاهی که بر کرسی داوری نشیند، تمامی بدی را از چشمان خود پراکنده می‌سازد.

9 کیست که تواند گوید: «دل خود را طاهر ساختم، و از گناه خویش پاک شدم.»

10 سنگهای مختلف و پیمان‌های مختلف، هر دوی آنها نزد خداوند مکروه است.

11 طفل نیز از افعالش شناخته می‌شود، که آیا اعمالش پاک و راست است یا نه.

12 گوش شنوا و چشم بینا، خداوند هر دو آنها را آفریده است.

13 خواب را دوست مدار مبدا فقیر شوی. چشمان خود را باز کن تا از نان سیر گردی.

14 مشتری می‌گوید بد است، بد است، اما چون رفت آنگاه فخر می‌کند.

15 طلا هست و لعلها بسیار، اما لبهای معرفت جواهر گرانها است.

16 جامه آنکس را بگیر که به جهت غریب ضامن است، و او را به رهن بگیر که ضامن بیگانگان است.

17 نان فریب برای انسان لذیذ است، اما بعد دهانش از سنگ ریزه‌ها پر خواهد شد.

18 فکرها به مشورت محکم می‌شود، و باحسن تدبیر جنگ نما.

19 کسی که به نامی گردش کند اسرار را فاش می‌نماید، لهذا با کسی که لبهای خود را می‌گشاید معاشرت منما.

12 پیش از شکستگی، دل انسان متکبر می‌گردد، و تواضع مقدمه عزت است.

13 هرکه سخنی را قبل از شنیدنش جواب دهد برای وی حماقت و عار می‌باشد.

14 روح انسان بیماری او را متحمل می‌شود، اما روح شکسته را کیست که متحمل آن بشود.

15 دل مرد فهیم معرفت را تحصیل می‌کند، و گوش حکیمان معرفت را می‌طلبند.

16 هدیه شخص، از برایش وسعت پیدامی‌کند و او را به حضور بزرگان می‌رساند.

17 هرکه در دعوی خود اول آید صادق می‌نماید، اما حریفش می‌آید و او را می‌آزماید.

18 قرعه نزاعها را ساکت می‌نماید و زورآوران را از هم جدا می‌کند.

19 برادر رنجیده از شهر قوی سختتر است، و منازعت با او مثل پشت بندهای قصر است.

20 دل آدمی از میوه دهانش پر می‌شود و از محصول لبهایش، سیر می‌گردد.

21 موت و حیات در قدرت زبان است، و آنانی که آن را دوست می‌دارند میوه‌اش را خواهند خورد.

22 هرکه زوجه‌ای یابد چیز نیکو یافته است، و رضامندی خداوند را تحصیل کرده است.

23 مرد فقیر به تضرع تکلم می‌کند، اما شخص دولتمند به سختی جواب می‌دهد.

24 کسی که دوستان بسیار دارد خوبستن راهلاک می‌کند، اما دوستی هست که از برادر چسبنده تر می‌باشد.

19 فقیری که در کاملیت خود سالک است، از دروغگویی که احمق باشد بهتر است.

2 دلی نیز که معرفت ندارد نیکو نیست و هرکه به پایهای خویش می‌شتابد گناه می‌کند.

3 حماقت انسان، راه او را کج می‌سازد، و دلش از خداوند خشمناک می‌شود.

4 توانگری دوستان بسیار پیدا می‌کند، اما فقیر از دوستان خود جدا می‌شود.

5 شاهد دروغگو بی‌سزا نخواهد ماند، و کسی که به دروغ تنطق کند رهایی نخواهد یافت.

6 بسیاری پیش امیران تذلل می‌نمایند، و همه کس دوست بذل‌کننده است.

7 جمیع برادران مرد فقیر از او نفرت دارند، و به طریق اولی دوستانش از او دور می‌شوند، ایشان را به سخنان، تعاقب می‌کند و نیستند.

8 هرکه حکمت را تحصیل کند جان خود را دوست دارد. و هرکه فطانت را نگاه دارد، سعادت‌مندی خواهد یافت.

9 شاهد دروغگو بی‌سزا نخواهد ماند، و هرکه به کذب تنطق نماید هلاک خواهد گردید.

10 عیش و عشرت احمق را نمی‌شاید، تا چه رسد به غلامی که بر نجبا حکمرانی می‌کند.

11 عقل انسان خشم او را نگاه می‌دارد، و گذشتن از تقصیر جلال او است.

12 خشم پادشاه مثل غرش شیر است، و رضامندی او مثل شبنم بر گیاه است.

13 پسر جاهل باعث الم پدرش است، و نزاعهای زن مثل آبی است که دائم در چکیدن باشد.

14 خانه و دولت ارث اجدادی است، اما زوجه عاقله از جانب خداوند است.

15 کاهلی خواب سنگین می‌آورد، و شخص اهمال کار، گرسنه خواهد ماند.

16 هرکه حکم را نگاه دارد جان خویش را محافظت می‌نماید، اما هرکه طریق خود را سبک گیرد، خواهد مرد.

22 مرد حکیم به شهر جباران برخواهد آمد، وقلعه اعتماد ایشان را به زیر می‌اندازد.
 23 هرکه دهان و زبان خویش را نگاه دارد، جان خود را از تنگیها محافظت می‌نماید.
 24 مرد متکبر و مغرور مسمی به استهزاکننده می‌شود، و به افزونی تکبر عمل می‌کند.
 25 شهوت مرد کاهل او را می‌کشد، زیرا که دستهایش از کار کردن ابا می‌نماید.
 26 هستند که همه اوقات به شدت حریص می‌باشند، اما مرد عادل بذل می‌کند و امساک نمی‌نماید.
 27 قربانی‌های شیربران مکروه است، پس چندمرتبه زیاده هنگامی که به عوض بدی آنها رامی‌گذرانند.
 28 شاهد دروغگو هلاک می‌شود، اما کسی که استماع نماید به راستی تکلم خواهد کرد.
 29 مرد شیربر روی خود را بی‌حیا می‌سازد، ومرد راست، طریق خویش را مستحکم می‌کند.
 30 حکمتی نیست و نه فطانتی و نه مشورتی که به ضد خداوند به‌کار آید.
 31 اسب برای روز جنگ مهیا است، اما نصرت از جانب خداوند است.
 22 نیک نامی از کثرت دولتمندی افضل است، و فیض از نقره و طلا بهتر.
 2 دولتمند و فقیر با هم ملاقات می‌کنند، آفریننده هر دوی ایشان خداوند است.
 3 مرد زیرک، بلا را می‌بیند و خویشتن رامخفی می‌سازد و جاهلان می‌گذرند و در عقوبت گرفتار می‌شوند.
 4 جزای تواضع و خدائرسی، دولت و جلال و حیات است.
 5 خاراها و دامها در راه کجروان است، اما هرکه جان خود را نگاه دارد از آنها دور می‌شود.
 6 طفل را در راهی که باید برود تربیت نما، وچون پیر هم شود از آن انحراف نخواهد ورزید.
 7 توانگر بر فقیر تسلط دارد، و مدیون غلام طلب کار می‌باشد.
 8 هرکه ظلم بکارد بلا خواهد دروید، وعصای غضبش زایل خواهد شد.
 9 شخصی که نظر او باز باشد مبارک خواهدبود، زیرا که از نان خود به فقرا می‌دهد.
 10 استهزاکننده را دور نما و نزاع رفع خواهدشد، و مجادله و خجالت ساکت خواهد گردید.
 11 هرکه طهارت دل را دوست دارد، و لبه‌های ظریف دارد پادشاه دوست او می‌باشد.
 12 چشمان خداوند معرفت را نگاه می‌دارد وسخنان خیانتکاران را باطل می‌سازد.
 13 مرد کاهل می‌گوید شیر بیرون است، و درکچه‌ها کشته می‌شوم.
 14 دهان زنان بیگانه چاه عمیق است، و هرکه مغضوب خداوند باشد در آن خواهد افتاد.
 15 حماقت در دل طفل بسته شده است، اماچوب تادیب آن را از او دور خواهد کرد.
 16 هرکه بر فقیر برای فایده خویش ظلم نماید، و هرکه به دولتمندان ببخشد البته محتاج خواهد شد.

کلام حکما

17 گوش خود را فرا داشته، کلام حکما را بشنو، و دل خود را به تعلیم من مایل گردان،¹⁸ زیرا پسندیده است که آنها را در دل خودنگاه داری، و بر لبه‌ایت جمیع ثابت ماند،¹⁹ تا اعتماد تو بر خداوند باشد. امروز تو را تعلیم دادم،²⁰ آیا امور شریف را برای تو نوشتم؟ شامل بر مشورت معرفت،²¹ تا قانون کلام راستی را اعلام نمایم، و تو کلام راستی را نزد فرستندگان خود پس ببری؟

20 هرکه پدر و مادر خود را لعنت کند چراغش در ظلمت غلیظ خاموش خواهد شد.
 21 اموالی که اولاً به تعجیل حاصل می‌شود، عاقبتش مبارک نخواهد شد.
 22 مگو که از بدی انتقام خواهم کشید، بلکه بر خداوند توکل نما و تو را نجات خواهد داد.
 23 سنگهای مختلف نزد خداوند مکروه است، و ترازوهای متقلب نیکو نیست.
 24 قدمهای انسان از خداوند است، پس مردراه خود را چگونه بفهمد؟
 25 شخصی که چیزی را به تعجیل مقدس می‌گوید، و بعد از نذر کردن استفسار می‌کند، دردام می‌افتد.
 26 پادشاه حکیم شیربران را پراکنده می‌سازد وچوم را بر ایشان می‌گرداند.
 27 روح انسان، چراغ خداوند است که تمامی عمقهای دل را تفتیش می‌نماید.
 28 رحمت و راستی پادشاه را محافظت می‌کند، و کرسی او به رحمت پایدار خواهد ماند.
 29 جلال جوانان قوت ایشان است، و عزت پیران موی سفید.
 30 ضربهای سخت از بدی طاهر می‌کند وتازیانه‌ها به عمق دل فرو می‌رود.
 21 دل پادشاه مثل نهرهای آب در دست خداوند است، آن را به هر سو که بخواهد برمی‌گرداند.
 2 هر راه انسان در نظر خودش راست است، اماخداوند دلها را می‌آزماید.
 3 عدالت و انصاف را بجا آوردن، نزد خداونداز قربانی‌ها پسندیده تر است.
 4 چشمان بلند و دل متکبر و چراغ شیربران، گناه است.
 5 فکرای مرد زرتنگ تمام به فراخی می‌انجامد، اما هرکه عجول باشد برای احتیاج تعجیل می‌کند.
 6 تحصیل گنجها به زبان دروغگو، بخاری است بر هوا شده برای جویندگان موت.
 7 ظلم شیربران ایشان را به هلاکت می‌اندازد، زیرا که از بجا آوردن انصاف ابا می‌نمایند.
 8 طریق مردی که زیر بار (گناه) باشد بسیار کج است، اما اعمال مرد طاهر، مستقیم است.
 9 در زاویه پشت بام ساکن شدن بهتر است، ازساکن بودن با زن ستیزه گر در خانه مشترک.
 10 جان شیربر مشتاق شرارت است، و برهمسایه خود ترحم نمی‌کند.
 11 چون استهزاکننده سیاست یابد جاهلان حکمت می‌آموزند، و چون مرد حکیم تربیت یابد معرفت را تحصیل می‌نماید.
 12 مرد عادل در خانه شیربر تامل می‌کند که چگونه اشرار به تباهی واژگون می‌شوند.
 13 هرکه گوش خود را از فریاد فقیر می‌بندد، او نیز فریاد خواهد کرد و مستجاب نخواهد شد.
 14 هدیه‌ای در خفا خشم را فرو می‌نشاند، ورشوه‌ای در بغل، غضب سخت را.
 15 انصاف کردن خرمی عادلان است، اما باعث پریشانی بدکاران می‌باشد.
 16 هرکه از طریق تعقل گمراه شود، درجماعت مردگان ساکن خواهد گشت.
 17 هرکه عیش را دوست دارد محتاج خواهدشد، و هرکه شراب و روغن را دوست دارددولتمند نخواهد گردید.
 18 شیربران فدیة عادلان می‌شوند وخیانتکاران به عوض راستان.
 19 در زمین بایر ساکن بودن بهتر است از بودن با زن ستیزه گر و جنگجوی.
 20 در منزل حکیمان خزانه مرغوب و روغن است، اما مرد احمق آنها را تلف می‌کند.
 21 هرکه عدالت و رحمت را متابعت کند، حیات و عدالت و جلال خواهد یافت.

31 به شراب نگاه مکن وقتی که سرخفام است، حینی که حبابهای خود را در جام ظاهر می‌سازد، و به ملایمت فرو می‌رود.
 32 اما در آخر مثل مار خواهد گزید، و مانند افعی نیش خواهد زد.
 33 چشمان تو چیزهای غریب را خواهد دید، و دل تو به چیزهای کج تنطق خواهد نمود،
 34 و مثل کسی که در میان دریا می‌خوابد خواهی شد، یا مانند کسی که بر سر دکل کشتی می‌خسبد،
 35 و خواهی گفت: مرا زدند لیکن درد را احساس نکردم، مرا زجر نمودند لیکن نفهمیدم. پس کی بیدار خواهم شد؟ همچنین معاودت می‌کنم و بار دیگر آن را می‌طلبم.
 24 بر مردان شریر حسد مبر، و آرزو مدارتا با ایشان معاشرت نمای، زیرا که دل ایشان در ظلم تفکر می‌کند و لبهای ایشان درباره مشقت تکلم می‌نماید.
 3 خانه به حکمت بنا می‌شود، و با فطانت استوار می‌گردد،
 4 و به معرفت اطاقها پر می‌شود، از هر گونه اموال گرانبها و نفایس.
 5 مرد حکیم در قدرت می‌ماند، و صاحب معرفت در توانایی ترقی می‌کند،
 6 زیرا که با حسن تدبیر باید جنگ بکند، و از کثرت مشورت دهندگان نصرت است.
 7 حکمت برای احمق زیاده بلند است، دهان خود را در دربار باز نمی‌کند.
 8 هر که برای بدی تفکر می‌کند، او را فتنه انگیزی گویند.
 9 فکر احمقان گناه است، و استهزاکننده نزد آدمیان مکروه است.
 10 اگر در روز تنگی سستی نمایی، قوت تو تنگ می‌شود.
 11 آنانی را که برای موت برده شوند خلاص کن، و از رهانیدن آنانی که برای قتل مهیا اند کوتاهی مکنما.
 12 اگر گویی که این را ندانستیم، آیا آزمایشده دلها نمی‌فهمد؟ و حافظ جان تو نمی‌داند؟ و به هر کس بر حسب اعمالش مکافات نخواهد داد؟
 13 ای پسر من غسل را بخور زیرا که خوب است، و شان غسل را چونکه به کامت شیرین است.
 14 همچنین حکمت را برای جان خود بیاموز، اگر آن را بیابی آنگاه اجرت خواهد بود، و امید تو منقطع نخواهد شد.
 15 ای شریر برای منزل مرد عادل در کمین مباش، و آرامگاه او را خراب مکن،
 16 زیرا مرد عادل اگر چه هفت مرتبه بیفتد خواهد برخاست، اما شیرین در بلا خواهند افتاد.
 17 چون دشمنت بیفتد شادی مکن، و چون بلغزد دلت وجد ننماید،
 18 مبادا خداوند این را ببیند و در نظرش ناپسند آید، و غضب خود را از او برگرداند.
 19 خویشتن را به سبب بدکاران رنجیده مساز، و بر شریران حسد مبر،
 20 زیرا که به جهت بدکاران اجر نخواهد بود، و چراغ شریران خاموش خواهد گردید.
 21 ای پسر من از خداوند و پادشاه بترس، و بامفسدان معاشرت مکنما،
 22 زیرا که مصیبت ایشان ناگهان خواهد برخاست، و عاقبت سالهای ایشان را کیست که بدانند؟

بقیه سخنان حکیمان

23 اینها نیز از (سخنان) حکیمان است طرفداری در داوری نیکو نیست.
 24 کسی که به شریر بگوید تو عادل هستی، امت‌ها او را لعنت خواهند کرد و طوایف از او نفرت خواهند نمود.
 25 اما برای آنانی که او را توبیخ نمایند شادمانی خواهد بود، و برکت نیکو به ایشان خواهد رسید.
 26 آنکه به کلام راست جواب گوید لبها رامی‌بوسد.
 27 کار خود را در خارج آراسته کن، و آن را در ملک مهیا ساز، و بعد از آن خانه خویش را بنا نما.
 28 بر همسایه خود بی‌جهت شهادت مده، و بالبهای خود فریب مده،
 29 و مگو به طوری که او به من عمل کرد من نیز با وی عمل خواهم نمود، و مرد را بر حسب اعمالش پاداش خواهم داد.
 30 از مزرعه مرد کاهل، و از تاکستان شخص ناقص العقل گذشتم.

22 فقیر را از آن جهت که ذلیل است تاراج مکنما، و مسکین را در دربار، ستم مرسان،
 23 زیرا خداوند دعوی ایشان را فیصل خواهد نمود، و جان تاراج کنندگان ایشان را به تاراج خواهد داد.
 24 با مرد تندخو معاشرت مکن، و با شخص کج خلق همراه مباش،
 25 مبادا راههای او را آموخته شوی و جان خود را در دام گرفتار سازی.
 26 از جمله آنانی که دست می‌دهند مباش و نه از آنانی که برای قرضها ضامن می‌شوند.
 27 اگر چیزی نداری که ادا نمایی پس چرا بستر تو را از زیرت بردارد.
 28 حد قدیمی را که پدرانت قرار داده اند منتقل مساز.
 29 آیا مردی را که در شغل خویش ماهر باشی بینی؟ او در حضور پادشاهان خواهد ایستاد، پیش پست فطرتان نخواهد ایستاد.
 23 چون با حاکم به غذا خوردن نشینی، در آنچه پیش روی تو است تامل نما.
 2 و اگر مرد اکول هستی کارد بر گلوئی خود بگذار.
 3 به خوراکیهای لطیف او حریص مباش، زیرا که غذای فریبنده است.
 4 برای دولت مند شدن خود را زحمت مرسان و از عقل خود باز ایست.
 5 آیا چشمان خود را بر آن خواهی دوخت که نیست می‌باشد؟ زیرا که دولت البته برای خودبالها می‌سازد، و مثل عقاب در آسمان می‌پرد.
 6 نان مرد تنگ نظر را مخور، و به جهت خوراکیهای لطیف او حریص مباش.
 7 زیرا چنانکه در دل خود فکر می‌کند خود او همچنان است. تو را می‌گوید: بخور و بنوش، اما دلش با تو نیست.
 8 لقمه‌ای را که خورده‌ای قی خواهی کرد، و سخنان شیرین خود را بر باد خواهی داد.
 9 به گوش احمق سخن مگو، زیرا حکمت کلامت را خوار خواهد شمرد.
 10 حد قدیم را منتقل مساز، و به مزرعه یتیمان داخل مشو،
 11 زیرا که ولی ایشان زور آور است، و با تو در دعوی ایشان مقاومت خواهد کرد.
 12 دل خود را به ادب مایل گردان، و گوش خود را به کلام معرفت.
 13 از طفل خود تادیب را باز مدار که اگر او را با چوب بزنی نخواهد مرد، پس او را با چوب بزنی، و جان او را از هاویه نجات خواهی داد.
 14 ای پسر من اگر دل تو حکیم باشد، دل من (بلی دل) من شادمان خواهد شد.
 16 و گرده هایم وجد خواهد نمود، هنگامی که لبهای تو به راستی متکلم شود.
 17 دل تو به جهت گناهکاران غیور نباشد، اما به جهت ترس خداوند تمامی روز غیور باش،
 18 زیرا که البته آخرت هست، و امید تو منقطع نخواهد شد.
 19 پس توای پسر من بشنو و حکیم باش، و دل خود را در طریق مستقیم گردان.
 20 از زمره میگساران مباش، و از آنانی که بدنهای خود را تلف می‌کنند.
 21 زیرا که میگسار و مسرف، فقیر می‌شود و صاحب خواب به خرقه‌ها ملبس خواهد شد.
 22 پدر خویش را که تو را تولید نمود گوش گیر، و مادر خود را چون پیر شود خوار م شمار.
 23 راستی را بخر و آن را بفروش، و حکمت و ادب و فهم را.
 24 پدر فرزند عادل به غایت شادمان می‌شود، و والد پسر حکیم از او مسرور خواهد گشت.
 25 پدرت و مادرت شادمان خواهند شد، و والده تو مسرور خواهد گردید.
 26 ای پسر من دل خود را به من بده، و چشمان تو به راههای من شاد باشد،
 27 چونکه زن زانیه حفره‌ای عمیق است، و زن بیگانه چاه تنگ.
 28 او نیز مثل راهزن در کمین می‌باشد، و خیانتکاران را در میان مردم می‌افزاید.
 29 وای از آن کیست و شقاوت از آن که نزاعها از آن کدام و زاری از آن کیست و جراحت‌های بی‌سبب از آن که و سرخی چشمان از آن کدام؟
 30 آنانی را است که شرب مدام می‌نمایند، و برای چشیدن شراب ممزوج داخل می‌شوند.

31 و اینک بر تمامی آن خارها می‌رویید، و خس تمامی روی آن را می‌پوشانید، و دیوارسنگیش خراب شده بود،³² پس من نگرسته متفکر شدم، ملاحظه کردم و ادب آموختم.
33 اندکی خفت و اندکی خواب، و اندکی بر هم نهادن دستها به جهت خواب.
34 پس فقر تو مثل راهزن بر تو خواهد آمد، و نیازمندی تو مانند مرد مسلح.

سایر امثال سلیمان

25 اینها نیز از امثال سلیمان است که مردان حزقیای، پادشاه یهودا آنها را نقل نمودند.
2 مخفی داشتن امر جلال خدا است، و تفحص نمودن امر جلال پادشاهان است.
3 آسمان را در بلندی و زمین را در عمقش، و دل پادشاهان را تفتیش نتوان نمود.
4 درد را از نقره دور کن، تا ظرفی برای زرگریرون آید.
5 شیریان را از حضور پادشاه دور کن، تا کرسی او در عدالت پایدار بماند.
6 در حضور پادشاه خویشتن را برمی‌فراز، و در جای بزرگان مایست،⁷ زیرا بهتر است تو را گفته شود که اینجا بالایا، از آنکه به حضور سروری که چشمانت او رادیده است تو را پایین برند.
8 برای نزاع به تعجیل بیرون مرو، مبادا در آخرش چون همسایه ات تو را خجل سازد، ندانی که چه باید کرد.
9 دعوی خود را با همسایه ات بکن، اما رازدیگری را فاش مساز،¹⁰ مبادا هرکه بشنود تو را ملامت کند، و بدنامی تو رفع نشود.
11 سخنی که در محلتش گفته شود، مثل سیبهای طلا در مرصعکاری نقره است.
12 مودب حکیم برای گوش شنوا، مثل حلقه طلا و زیور زر خالص است.
13 رسول امین برای فرستندگان خود، چون خنکی یخ در موسم حصاد می‌باشد، زیرا که جان آقایان خود را تازه می‌کند.
14 کسی که از بخششهای فریبنده خود فخر می‌کند، مثل ابرها و باد بی‌باران است.
15 با تحمل داور را به رای خود توان آورد، و زبان ملایم، استخوان را می‌شکند.
16 اگر غسل یافتنی بقدر کفایت بخور، مبادا از آن پر شده، قی کنی.
17 پای خود را از زیاد رفتن به خانه همسایه ات باز دار، مبادا از تو سیر شده، از تونفرت نماید.
18 کسی که درباره همسایه خود شهادت دروغ دهد، مثل تبرزین و شمشیر و تبر تیز است.
19 اعتماد بر خیانتکار در روز تنگی، مثل دندان کرم زده و پای مرتعش می‌باشد.
20 سراییدن سرودها برای دلتنگ، مثل کندن جامه در وقت سرما و ریختن سرکه بر شوره است.
21 اگر دشمن تو گرسنه باشد او را نان بخوران، و اگر تشنه باشد او را آب بنوشان،²² زیرا اخگرها بر سرش خواهی انباشت، و خداوند تو را پاداش خواهد داد.
23 چنانکه باد شمال باران می‌آورد، همچنان زبان غیبتگو چهره را خشمناک می‌سازد.
24 ساکن بودن در گوشه پشت بام بهتر است از بودن با زن جنگجو در خانه مشترک.
25 خبر خوش از ولایت دور، مثل آب سرد برای جان تشنه است.
26 مرد عادل که پیش شریک خم شود، مثل چشمه گل آلود و منبع فاسد است.
27 زیاد غسل خوردن خوب نیست، همچنان طلبیدن جلال خود جلال نیست.
28 کسی که بر روح خود تسلط ندارد، مثل شهر منهدم و بی‌حصار است.

26 چنانکه برف در تابستان و باران در حصاد، همچنین حرمت برای احمق شایسته نیست.
2 لعنت، بی‌سبب نمی‌آید، چنانکه گنجشک در طیران و پرستوک در پریدن.
3 شلاق به جهت اسب و لگام برای الاغ، و چوب از برای پشت احمقان است.
4 احمق را موافق حماقتش جواب مده، مباداتو نیز مانند او بشوی.
5 احمق را موافق حماقتش جواب بده، مبادا خویشتن را حکیم بشمارد.
6 هرکه پیغامی به دست احمق بفرستد، پایهای خود را می‌برد و ضرر خود را می‌نوشد.
7 ساقهای شخص لنگ بی‌تمکین است، و مثلی که از دهان احمق برآید همچنان است.
8 هرکه احمق را حرمت کند، مثل کیسه جواهر در توده سنگها است.
9 مثلی که از دهان احمق برآید، مثل خاری است که در دست شخص مست رفته باشد.
10 تیرانداز همه را مجروح می‌کند، همچنان است هرکه احمق را به مزد گیرد و خطاکاران را اجیر نماید.
11 چنانکه سگ به قی خود برمی‌گردد، همچنان احمق حماقت خود را تکرار می‌کند.
12 آیا شخصی را می‌بینی که در نظر خود حکیم است، امید داشتن بر احمق از امید بر او بیشتر است.
13 کاهل می‌گوید که شیر در راه است، و اسددر میان کوچها است.
14 چنانکه در بر پاشنه‌اش می‌گردد، همچنان کاهل بر بستر خویش.
15 کاهل دست خود را در قاب فرو می‌برد و از برآوردن آن به دهانش خسته می‌شود.
16 کاهل در نظر خود حکیمتر است از هفت مرد که جواب عاقلانه می‌دهند.
17 کسی که برود و در نزاعی که به او تعلق ندارد متعرض شود، مثل کسی است که گوشهای سگ را بگیرد.
18 آدم دیوانه‌ای که مشعلها و تیرها و موت رامی اندازد،¹⁹ مثل کسی است که همسایه خود را فریب دهد، و می‌گوید آیا شوخی نمی‌کردم؟
20 از نبودن هیزم آتش خاموش می‌شود، و از نبودن نامم منازعه ساکت می‌گردد.
21 زغال برای اخگرها و هیزم برای آتش است، و مرد فتنه انگیز به جهت برانگیختن نزاع.
22 سخنان نامم مثل خوراک لذیذ است، که به عمقهای دل فرو می‌رود.
23 لبهای پرمحبت با دل شریک، مثل نقره‌ای پردرد است که بر ظرف سفالین اندوده شود.
24 هرکه بغض دارد با لبهای خود نیرنگ می‌نماید، و در دل خود فریب را ذخیره می‌کند.
25 هنگامی که سخن نیکو گوید، او را باور مکن زیرا که در قلبش هفت چیز مکروه است.
26 هرچند بغض او به حيله مخفی شود، اما خباثت او در میان جماعت ظاهر خواهد گشت.
27 هرکه حفره‌ای بکند در آن خواهد افتاد، و هرکه سنگی بغلطاند بر او خواهد برگشت.
28 زبان دروغگو از مجروح شدگان خود نفرت دارد، و دهان چاپلوس هلاکت را ایجاد می‌کند.
27 درباره فردا فخر منما، زیرا نمی‌دانی که روز چه خواهد زاید.
2 دیگری تو را بستاید و نه دهان خودت، غریبی و نه لبهای تو.
3 سنگ سنگین است و ریگ ثقیل، اما خشم احمق از هر دوی آنها سنگینتر است.
4 غضب ستم کیش است و خشم سیل، اما کیست که در برابر حسد تواند ایستاد.
5 تنبیه آشکار از محبت پنهان بهتر است.
6 جراحات دوست وفادار است، اما بوسه‌های دشمن افراط است.

7 شکم سیر از شان غسل کراهت دارد، اما برای شکم گرسنه هر تلخی شیرین است.

8 کسی که از مکان خود آواره بشود، مثل گنجشکی است که از آشیانه اش آواره گردد.

9 روغن و عطر دل را شاد می کند، همچنان حلاوت دوست از مشورت دل.

10 دوست خود و دوست پدرت را ترک منما، و در روز مصیبت خود به خانه برادرت داخل مشو، زیرا که همسایه نزدیک از برادر دور بهتر است.

11 ای پسر من حکمت بیاموز و دل مرا شاد کن، تا ملامت کنندگان خود را مجاب سازم.

12 مرد زیرک، بلا را می بیند و خویشتن را مخفی می سازد، اما جاهلان می گذرند و در عقوبت گرفتار می شوند.

13 جامه آن کس را بگیر که به جهت غریب ضامن است، و او را به رهن بگیر که ضامن بیگانگان است.

14 کسی که صبح زود برخاسته، دوست خود را به آواز بلند برکت دهد، از برایش لعنت محسوب می شود.

15 چکیدن دائمی آب در روز باران، و زن ستیزه جو مشابه اند.

16 هرکه او را بازدارد مثل کسی است که باد رانگاه دارد، یا روغن را که در دست راست خود گرفته باشد.

17 آهن، آهن را تیز می کند، همچنین مرد روی دوست خود را تیز می سازد.

18 هرکه درخت انجیر را نگاه دارد میوه اش را خواهد خورد، و هرکه آقای خود را ملازم نماید محترم خواهد شد،¹⁹ چنانکه در آب صورت به صورت است، همچنان دل انسان به انسان.

20 هاویه و ابدون سیر نمی شوند، همچنان چشمان انسان سیر نخواهند شد.

21 بوته برای نقره و کوره به جهت طلاست، همچنان انسان از دهان ستایش کنندگان خود (آزموده می شود).

22 احمق را میان بلغور در هاون با دسته بکوب، و حماقتش از آن بیرون نخواهد رفت.

23 به حالت گله خود نیکو توجه نما، و دل خود را به رمه خود مشغول ساز،²⁴ زیرا که دولت دائمی نیست، و تاج هم نسل بعد نسل (پایدار) نی.

25 علف را می برند و گیاه سبز می روید، و علوفه کوهها جمع می شود،²⁶ بره ها برای لباس تو، و بزها به جهت اجاره زمین به کار می آیند،²⁷ و شیر بزها برای خوراک تو و خوراک خاندانت، و معیشت کنیزانت کفایت خواهد کرد.

شیرین می گریزند جایی که

28

تعاقب کننده ای نیست، اما عادلان مثل شیر شجاعند.

2 از معصیت اهل زمین حاکمانش بسیاری شوند، اما مرد فهیم و دانا استقامتش برقرار خواهد ماند.

3 مرد رئیس که بر مسکینان ظلم می کند مثل باران است که سیلان کرده، خوراک باقی نگذارد.

4 هرکه شریعت را ترک می کند شیرین را می ستاید، اما هرکه شریعت را نگاه دارد از ایشان نفرت دارد.

5 مردمان شریر انصاف را درک نمی نمایند، اما طالبان خداوند همه چیز را می فهمند.

6 فقیری که در کاملیت خود سلوک نماید بهتر است از کج رونده دو راه اگرچه دولت مند باشد.

7 هرکه شریعت را نگاه دارد پسری حکیم است، اما صاحب مسرفان، پدر خویش را رسوای سازد.

8 هرکه مال خود را به ربا و سود بیفزاید، آن را برای کسی که بر فقیران ترحم نماید، جمع می نماید.

9 هرکه گوش خود را از شنیدن شریعت برگرداند، دعای او هم مکروه می شود.

10 هرکه راستان را به راه بد گمراه کند به حفره خود خواهد افتاد، اما صالحان نصیب نیکو خواهند یافت.

11 مرد دولت مند در نظر خود حکیم است، اما فقیر خردمند او را تفتیش خواهد نمود.

12 چون عادلان شادمان شوند فخر عظیم است، اما چون شریران برافراشته شوند مردمان خود را مخفی می سازند.

13 هرکه گناه خود را بپوشاند برخوردار نخواهد شد، اما هرکه آن را اعتراف کند و ترک نماید رحمت خواهد یافت.

14 خوشبحال کسی که دائم می ترسد، اما هرکه دل خود را سخت سازد به بلا گرفتار خواهد شد.

15 حاکم شریر بر قوم مسکین، مثل شیر غرنده و خرس گردنده است.

16 حاکم ناقص العقل بسیار ظلم می کند، اما هرکه از رشوه نفرت کند عمر خود را دراز خواهد ساخت.

17 کسی که متحمل بار خون شخصی شود، به هاویه می شتابد. زنهاری کسی او را باز ندارد.

18 هرکه به استقامت سلوک نماید رستگار خواهد شد، اما هرکه در دو راه کج رو باشد در یکی از آنها خواهد افتاد.

19 هرکه زمین خود را زرع نماید از نان سیر خواهد شد، اما هرکه پیروی باطلان کند از فقر سیر خواهد شد.

20 مرد امین برکت بسیار خواهد یافت، اما آنکه در پی دولت می شتابد بی سزا خواهد ماند.

21 طرفداری نیکو نیست، و به جهت لقمه ای نان، آدمی خطاکار می شود.

22 مرد تنگ نظر در پی دولت می شتابد و نمی داند که نیازمندی او را در خواهد یافت.

23 کسی که آدمی را تنبیه نماید، آخر شکر خواهد یافت، بیشتر از آنکه به زبان خود چاپلوسی می کند.

24 کسی که پدر و مادر خود را غارت نماید و گوید گناه نیست، مصاحب هلاک کنندگان خواهد شد.

25 مرد حریص نزاع را برمی انگیزاند، اما هرکه بر خداوند توکل نماید قوی خواهد شد.

26 آنکه بر دل خود توکل نماید احمق می باشد، اما کسی که به حکمت سلوک نماید نجات خواهد یافت.

27 هرکه به فقرا بدل نماید محتاج نخواهد شد، اما آنکه چشمان خود را بپوشاند لعنت بسیار خواهد یافت.

28 وقتی که شریران برافراشته شوند مردم خویشتن را پنهان می کنند، اما چون ایشان هلاک شوند عادلان افزوده خواهند شد.

29 کسی که بعد از تنبیه بسیار گردنکشی می کند، ناگهان منکسر خواهد شد و علاجی نخواهد بود.

2 چون عادلان افزوده گردند قوم شادی می کنند، اما چون شریران تسلط یابند مردم ناله می نمایند.

3 کسی که حکمت را دوست دارد پدر خویش را مسرور می سازد، اما کسی که با فاحشه هامعاشرت کند اموال را تلف می نماید.

4 پادشاه ولایت را به انصاف پایدار می کند، اما مرد رشوه خوار آن را ویران می سازد.

5 شخصی که همسایه خود را چاپلوسی می کند دام برای پایهایش می گستراند.

6 در معصیت مرد شریر دامی است، اما عادل ترنم و شادی خواهد نمود.

7 مرد عادل دعوی فقیر را درک می کند، اما شریر برای دانستن آن فهم ندارد.

8 استهزا کنندگان شهر را به آشوب می آورند، اما حکیمان خشم را فرومی نشانند.

9 اگر مرد حکیم با احمق دعوی دارد، خواه غضبناک شود خواه بخندد او را راحت نخواهد بود.

10 مردان خون ریز از مرد کامل نفرت دارند، اما راستان سلامتی جان او را طالبند.

11 احمق تمامی خشم خود را ظاهر می سازد، اما مرد حکیم به تاخیر آن را فرومی نشانند.

14 گروهی می‌باشند که دندانهایشان شمشیرها است، و دندانهای آسیای ایشان کاردهاتا فقیران را از روی زمین و مسکینان را از میان مردمان بخورند.

15 زالو را دو دختر است که بده بده می‌گویند. سه چیز است که سیر نمی‌شود، بلکه چهار چیز که نمی‌گوید که کافی است: 16 هاویه و رحم نازاد، و زمینی که از آب سیر نمی‌شود، و آتش که نمی‌گوید که کافی است.

17 چشمی که پدر را استهزا می‌کند و اطاعت مادر را خوار می‌شمارد، غرابهای وادی آن را خواهند کند و بچه‌های عقاب آن را خواهند خورد.

18 سه چیز است که برای من زیاده عجیب است، بلکه چهار چیز که آنها را نتوانم فهمید: 19 طریق عقاب در هوا و طریق مار بر صخره، و راه کشتی در میان دریا و راه مرد با دخترباکره.

20 همچنان است طریق زن زانیه، می‌خورد و دهان خود را پاک می‌کند و می‌گوید گناه نکردم.

21 به سبب سه چیز زمین متزلزل می‌شود، و به سبب چهار که آنها را تحمل نتواند کرد: 22 به سبب غلامی که سلطنت می‌کند، واحمقی که از غذا سیر شده باشد، 23 به سبب زن مکروهه چون منکوحه شود، وکنیز وقتی که وارث خاتون خود گردد.

24 چهار چیز است که در زمین بسیار کوچک است، لیکن بسیار حکیم می‌باشد: 25 مورچه‌ها طایفه بی‌قوتند، لیکن خوراک خود را در تابستان ذخیره می‌کنند.

26 ونکها طایفه ناتوانند، اما خانه‌های خود را در صخره می‌گذارند.

27 ملخها را پادشاهی نیست، اما جمیع آنهاسته دسته بیرون می‌روند.

28 چلباسه‌ها به دستهای خود می‌گیرند و در قصرهای پادشاهان می‌باشند.

29 سه چیز است که خوش خرام است، بلکه چهار چیز که خوش قدم می‌باشد: 30 شیر که در میان حیوانات تواناتر است، و ازهیچکدام روگردان نیست.

31 تازی و بز نر، و پادشاه که با او مقاومت نتوان کرد.

32 اگر از روی حماقت خویشتن رابرافراشته‌ای و اگر بد اندیشیده‌ای، پس دست بردهان خود بگذار، 33 زیرا چنانکه از فشردن شیر، پنبیر بیرون می‌آید، و از فشردن بینی، خون بیرون می‌آید، همچنان از فشردن غضب نزاع بیرون می‌آید.

کلام لموئیل پادشاه

31 کلام لموئیل پادشاه، پیغامی که مادرش به او تعلیم داد.

2 چه گویم‌ای پسر من، چه گویم‌ای پسر رحم من: و چه گویم‌ای پسر نذرهای من!

3 قوت خود را به زنان مده، و نه طریقه‌های خویش را به آنچه باعث هلاکت پادشاهان است.

4 پادشاهان را نمی‌شایدای لموئیل، پادشاهان را نمی‌شاید که شراب بنوشند، و نه امیران را که مسکرات را بخوانند.

5 مبادا بنوشند و فرایض را فراموش کنند، وداوری جمیع ذلیلان را منحرف سازند.

6 مسکرات را به آنانی که مشرف به هلاکتندیده. و شراب را به تلخ جانان، 7 تا بنوشند و فقر خود را فراموش کنند، ومشقت خویش را دیگر بیاد نیاورند.

8 دهان خود را برای گنگان باز کن، و برای دادرسی جمیع بیچارگان.

9 دهان خود را باز کرده، به انصاف داوری نما، و فقیر و مسکین را دادرسی فرما.

10 زن صالحه را کیست که پیدا تواند کرد؟ قیمت او از لعلها گرانتر است.

11 دل شوهرش بر او اعتماد دارد، و محتاج منفعت نخواهد بود.

12 برایش تمامی روزهای عمر خود، خوبی خواهد کرد و نه بدی.

13 پشم و کتان را می‌جوید. و به دستهای خودبا رغبت کار می‌کند.

14 او مثل کشتیهای تجار است، که خوراک خود را از دور می‌آورد.

15 وقتی که هنوز شب است برمی‌خیزد، و به اهل خانه‌اش خوراک و به کنیزانش حصه ایشان را می‌دهد.

12 حاکمی که به سخنان دروغ گوش گیرد، جمیع خادمانش شریر خواهند شد.

13 فقیر و ظالم با هم جمع خواهند شد، و خداوند چشمان هر دوی ایشان را روشن خواهد ساخت.

14 پادشاهی که مسکینان را به راستی داوری نماید، کرسی وی تا به ابد پایدار خواهد ماند.

15 چوب و تنبیه، حکمت می‌بخشد، اماپسری که بی‌لگام باشد، مادر خود را خجل خواهد ساخت.

16 چون شریران افزوده شوند تقصیر زیاده می‌گردد، اما عادلان، افتادن ایشان را خواهند دید. 17 پسر خود را تادیب نما که تو را راحت خواهد رسانید، و به‌جان تو لذات خواهدبخشید.

18 جایی که رویا نیست قوم گردنکش می‌شوند، اما خوشابحال کسی که شریعت را نگاه می‌دارد.

19 خادم، محض سخن متنبه نمی‌شود، زیرا اگرچه بفهمد اجابت نمی‌نماید.

20 آیا کسی را می‌بینی که در سخن‌گفتن عجول است، امید بر احمق زیاده است از امید براو.

21 هرکه خادم خود را از طفولیت به نازمی پرورد، آخر پسر او خواهد شد.

22 مرد تندخو نزاع برمی‌انگیزاند، و شخص کج خلق در تقصیر می‌افزاید.

23 تکبر شخص او را پست می‌کند، اما مردحلیم دل، به جلال خواهد رسید.

24 هرکه با دزد معاشرت کند خویشتن رادشمن دارد، زیرا که لعنت می‌شوند و اعتراف نمی‌نمایند.

25 ترس از انسان دام می‌گستراند، اما هرکه برخداوند توکل نماید سرافراز خواهد شد.

26 بسیاری لطف حاکم را می‌طلبند، اما داوری انسان از جانب خداوند است.

27 مرد ظالم نزد عادلان مکروه است، و هرکه در طریق، مستقیم است نزد شریران مکروه می‌باشد.

کلمات آکور

30 کلمات و پیغام آکور بن یاقه. وحی آن مرد به ایتئیل یعنی به ایتئیل و اکال.

2 یقین من از هر آدمی وحشی تر هستم، و فهم انسان را ندارم.

3 من حکمت را نیاموخته‌ام و معرفت قدوس را ندانسته‌ام.

4 کیست که به آسمان صعود نمود و از آنجائزول کرد؟ کیست که باد را در مشت خود جمع نمود؟ و کیست که آب را در جامه بند نمود؟ کیست که تمامی اقصای زمین را استوار ساخت؟ نام او چیست و پسر او چه اسم دارد؟ بگو اگر اطلاع داری.

5 تمامی کلمات خدا مصفی است. او به جهت متوکلان خود سیر است.

6 به سخنان او چیزی می‌فزا، مبادا تو را توبیخ نماید و تکذیب شوی.

7 دو چیز از تو درخواست نمودم، آنها را قبل از آنکه بمیرم از من بازماند:

8 بطالت و دروغ را از من دور کن، مرا نه فقر ده و نه دولت. به خوراکی که نصیب من باشد مراپیرو، 9 مبادا سیر شده، تو را انکار نمایم و بگویم که خداوند کیست. و مبادا فقیر شده، دزدی نمایم، واسم خدای خود را به باطل برم.

10 بنده را نزد آفایش متهم مساز، مبادا تو را لعنت کند و مجرم شوی.

11 گروهی می‌باشند که پدر خود را لعنت می‌نمایند، و مادر خویش را برکت نمی‌دهند.

12 گروهی می‌باشند که در نظر خود پاک‌اند، اما از نجاست خود غسل نیافته‌اند.

13 گروهی می‌باشند که چشمانشان چه قدربلند است، و مژگانشان چه قدر برفراشته.

16 درباره مزرعه فکر کرده، آن را می‌خرد، و از کسب دستهای خود تاکستان غرس می‌نماید.

17 کمر خود را با قوت می‌بندد، و بازوهای خویش را قوی می‌سازد.

18 تجارت خود را می‌بیند که نیکو است، و چراغش در شب خاموش نمی‌شود.

19 دستهای خود را به دوک دراز می‌کند، و انگشتهایش چرخ را می‌گیرد.

20 کفهای خود را برای فقیران مبسوط می‌سازد، و دستهای خویش را برای مسکینان دراز می‌نماید.

21 به جهت اهل خانه‌اش از برف نمی‌ترسد، زیرا که جمیع اهل خانه او به اطلس ملبس هستند.

22 برای خود اسبابهای زینت می‌سازد. لباسش از کتان نازک و ارغوان می‌باشد.

23 شوهرش در دربارها معروف می‌باشد، و در میان مشایخ ولایت می‌نشیند.

24 جامه های کتان ساخته آنها را می‌فروشد، و کمربندها به تاجران می‌دهد.

25 قوت و عزت، لباس او است، و درباره وقت آینده می‌خندد.

26 دهان خود را به حکمت می‌گشاید، و تعلیم محبت آمیز بر زبان وی است.

27 به رفتار اهل خانه خود متوجه می‌شود، و خوراک کاهلی نمی‌خورد.

28 پسرانش برخاسته، او را خوشحال می‌گویند، و شوهرش نیز او را می‌ستاید.

29 دختران بسیار اعمال صالحه نمودند، اما تو بر جمیع ایشان برتری داری.

30 جمال، فریبنده و زیبایی، باطل است، اما زنی که از خداوند می‌ترسد

ممدوح خواهد شد.

31 وی را از ثمره دستهایش بدهید و اعمالش او را نزد دروازه‌ها بستاید.

جامعه

همه چیز بطالت است

۱ کلام جامعه بن داود که در اورشلیم پادشاه بود: ۲ باطل اباطیل، جامعه می گوید، باطل اباطیل، همه چیز باطل است. ۳ انسان را از تمامی مشقتش که زیر آسمان می کشد چه منفعت است؟ ۴ یک طبقه می روند و طبقه دیگری آیند و زمین تا به ابد پایدار می ماند. ۵ آفتاب طلوع می کند و آفتاب غروب می کند و به جایی که از آن طلوع نمود می شتابد. ۶ باد بطرف جنوب می رود و بطرف شمال دور می زند؛ دور زنان دور زنان می رود و باد به مدارهای خود برمی گردد. ۷ جمیع نهرها به دریا جاری می شود اما دریا پر نمی گردد؛ به مکانی که نهرها از آن جاری شد به همان جا باز برمی گردد. ۸ همه چیزها پر از خستگی است که انسان آن را بیان نتواند کرد. چشم از دیدن سیر نمی شود و گوش از شنیدن مملون می گردد. ۹ آنچه بوده است همان است که خواهد بود، و آنچه شده است همان است که خواهد شد و زیر آفتاب هیچ چیز تازه نیست. ۱۰ آیا چیزی هست که دربارش گفته شود: بین این تازه است. در دهرهایی که قبل از ما بود آن چیز قدیم بود. ۱۱ ذکری از پیشینیان نیست، و از آیندگان نیز که خواهند آمد، نزد آنانی که بعد از ایشان خواهند آمد، ذکری نخواهد بود.

بطالت حکمت

۱۲ من که جامعه هستم بر اسرائیل در اورشلیم پادشاه بودم، ۱۳ و دل خود را بر آن نهادم که در هر چیزی که زیر آسمان کرده می شود، با حکمت تفحص و تجسس نمایم. این مشقت سخت است که خدا به بنی آدم داده است که به آن زحمت بکشند. ۱۴ و تمامی کارهایی را که زیر آسمان کرده می شود، دیدم که اینک همه آنها بطالت و در پی باد زحمت کشیدن است. ۱۵ کج را راست نتوان کرد و ناقص را بشمار نتوان آورد. ۱۶ در دل خود تفکر نموده، گفتم: اینک من حکمت را به غایت افزودم، بیشتر از همگانی که قبل از من بر اورشلیم بودند؛ و دل من حکمت و معرفت را بسیار دریافت نمود؛ ۱۷ و دل خود را بر دانستن حکمت و دانستن حماقت و جهالت مشغول ساختم. پس فهمیدم که این نیز در پی باد زحمت کشیدن است. ۱۸ زیرا که در کثرت حکمت کثرت غم است و هر که علم را بیفزاید، حزن را می افزاید.

بطالت لذات

۲ من در دل خود گفتم: الان بیا تا تو را به عیش و عشرت بیازمایم؛ پس سعادت مندی را ملاحظه نما. و اینک آن نیز بطالت بود. ۲ درباره خنده گفتم که مجنون است و درباره شادمانی که چه می کند. ۳ در دل خود غور کردم که بدن خود را با شراب بپرورم، با آنکه دل من مرا به حکمت (ارشاد نماید) و حماقت را بدست آورم تا ببینم که برای بنی آدم چه چیز نیکو است که آن را زیر آسمان در تمامی ایام عمر خود به عمل آورند. ۴ کارهای عظیم برای خود کردم و خانه ها برای خود ساختم و تاکستانها به جهت خود غرس نمودم. ۵ باغها و فردوسها به جهت خود ساختم و در آنها هر قسم درخت میوه دار غرس نمودم. ۶ حوضهای آب برای خود ساختم تا درختستانی را که در آن درختان بزرگ می شود، آبیاری نمایم. ۷ غلامان و کنیزان خریدم و خانه زادان داشتم و مرا نیز بیشتر از همه کسانی که قبل از من در اورشلیم بودند اموال از رمه و گله بود. ۸ نقره و طلا و اموال خاصه پادشاهان و کشورها نیز برای خود جمع کردم؛ و مغنیان و مغنیات و لذات بنی آدم یعنی بانو و بانوان به جهت خود گرفتم. ۹ پس بزرگ شدم و بر

تمامی کسانی که قبل از من در اورشلیم بودند برتری یافتم و حکمتم نیز با من برقرار ماند، ۱۰ و هر چه چشمانم آرزو می کرد از آنها دریغ نداشتم، و دل خود را از هیچ خوشی باز نداشتم زیرا دلم در هر محنت من شادی می نمود و نصیب من از تمامی مشقتم همین بود. ۱۱ پس به تمامی کارهایی که دستهایم کرده بود و به مشقتی که در عمل نمودن کشیده بودم نگریدم؛ و اینک تمامی آن بطالت و در پی باد زحمت کشیدن بود و در زیر آفتاب هیچ منفعت نبود.

بطالت حکمت و جهالت

۱۲ پس توجه نمودم تا حکمت و حماقت و جهالت را ملاحظه نمایم؛ زیرا کسی که بعد از پادشاه بیاید چه خواهد کرد؟ مگر نه آنچه قبل از آن کرده شده بود؟ ۱۳ و دیدم که برتری حکمت بر حماقت مثل برتری نور بر ظلمت است. ۱۴ چشمان مرد حکیم در سر وی است اما احق در تاریکی راه می رود. با وجود آن دریافت کردم که بهر دو ایشان یک واقعه خواهد رسید. ۱۵ پس در دل خود تفکر کردم که چون آنچه به احق واقع می شود، به من نیز واقع خواهد گردید، پس من چرا بسیار حکیم بشوم؟ و در دل خود گفتم: این نیز بطالت است، ۱۶ زیرا که هیچ ذکری از مرد حکیم و مرد احق تا به ابد نخواهد بود. چونکه در ایام آینده همه چیز بالتمام فراموش خواهد شد. و مرد حکیم چگونه می میرد آیا نه مثل احق؟

بطالت زحمت

۱۷ لهذا من از حیات نفرت داشتم زیرا اعمالی که زیر آفتاب کرده می شود، در نظر من ناپسند آمد چونکه تمام بطالت و در پی باد زحمت کشیدن است. ۱۸ پس تمامی مشقت خود را که زیر آسمان کشیده بودم مکروه داشتم از اینجهت که باید آن را به کسی که بعد از من بیاید واگذارم. ۱۹ و کیست بداند که او حکیم یا احق خواهد بود، و معذا بر تمامی مشقتی که من کشیدم و بر حکمتی که زیر آفتاب ظاهر ساختم، او تسلط خواهد یافت. این نیز بطالت است. ۲۰ پس من برگشته، دل خویش را از تمامی مشقتی که زیر آفتاب کشیده بودم مایوس ساختم. ۲۱ زیرا مردی هست که محنت او با حکمت و معرفت و کامیابی است و آن را نصیب شخصی خواهد ساخت که در آن زحمت نکشیده باشد. این نیز بطالت و بلائی عظیم است. ۲۲ زیرا انسان را از تمامی مشقت و رنج دل خود که زیر آفتاب کشیده باشد چه حاصل می شود؟ ۲۳ زیرا تمامی روزهایش حزن و مشقتش غم است، بلکه شبانگاه نیز دلش آرامی ندارد. این هم بطالت است. ۲۴ برای انسان نیکو نیست که بخورد و بنوشد و جان خود را از مشقتش خوش سازد. این را نیز من دیدم که از جانب خدا است. ۲۵ زیرا کیست که بتواند بدون او بخورد یا تمتع برد؟ ۲۶ زیرا به کسی که در نظر او نیکو است، حکمت و معرفت و خوشی را می بخشد؛ اما به خطاکار مشقت اندوختن و ذخیره نمودن را می دهد تا آن را به کسی که در نظر خدا پسندیده است بدهد. این نیز بطالت و در پی باد زحمت کشیدن است.

برای هر چیزی زمانی است

۳ برای هر چیز زمانی است و هر مطلبی را زیر آسمان وقتی است. ۲ وقتی برای ولادت و وقتی برای موت. وقتی برای غرس نمودن و وقتی برای کندن مغروس. ۳ وقتی برای قتل و وقتی برای شفا. وقتی برای منهدم ساختن و وقتی برای بنا نمودن. ۴ وقتی برای گریه و وقتی برای

خنده. وقتی برای ماتم و وقتی برای رقص.⁵ وقتی برای پراکنده ساختن سنگها و وقتی برای جمع ساختن سنگها. وقتی برای در آغوش کشیدن و وقتی برای اجتناب از در آغوش کشیدن.⁶ وقتی برای کسب و وقتی برای خسارت. وقتی برای نگاه داشتن و وقتی برای دورانداختن.⁷ وقتی برای دریدن و وقتی برای دوختن. وقتی برای سکوت و وقتی برای گفتن.⁸ وقتی برای محبت و وقتی برای نفرت. وقتی برای جنگ و وقتی برای صلح.⁹ پس کارکننده را از زحمتی که می‌کشد چه منفعت است؟¹⁰ مشقتی را که خدا به بنی آدم داده است تا در آن زحمت کشند، ملاحظه کردم.¹¹ او هر چیز را در وقتش نیکو ساخته است و نیز ابدیت را در دل‌های ایشان نهاده، بطوری که انسان کاری را که خدا کرده است، از ابتدا تا انتها دریافت نتواند کرد.¹² پس فهمیدم که برای ایشان چیزی بهتر از این نیست که شادی کنند و در حیات خود به نیکویی مشغول باشند.¹³ و نیز بخشش خدا است که هر آدمی بخورد و بنوشد و از تمامی زحمت خود نیکویی بیند.¹⁴ و فهمیدم که هر آنچه خدا می‌کند تا ابدالابد خواهد ماند، و بر آن چیزی نتوان افزود و از آن چیزی نتوان کاست و خدا آن را به عمل می‌آورد تا از او بترسند.¹⁵ آنچه هست از قدیم بوده است و آنچه خواهد شد قدیم است و آنچه را که گذشته است خدای طلبد.¹⁶ و نیز مکان انصاف را زیر آسمان دیدم که در آنجا ظلم است و مکان عدالت را که در آنجا بی‌انصافی است.¹⁷ و در دل خود گفتم که خدا عادل و ظالم را داوری خواهد نمود زیرا که برای هر امر و برای هر عمل در آنجا وقتی است.

¹⁸ و درباره امور بنی آدم در دل خود گفتم: این واقع می‌شود تا خدا ایشان را بیازماید و تا خود ایشان بفهمند که مثل بهایم می‌باشند.¹⁹ زیرا که وقایع بنی آدم مثل وقایع بهایم است برای ایشان یک واقعه است؛ چنانکه این می‌میرد به همانطور آن نیز می‌میرد و برای همه یک نفس است و انسان بر بهایم برتری ندارد چونکه همه باطل هستند.²⁰ همه به یکجا می‌روند و همه از خاک هستند و همه به خاک رجوع می‌نمایند.²¹ کیست روح انسان را بداند که به بالا صعود می‌کند یا روح بهایم را که پایین بسوی زمین نزول می‌نماید؟²² لهذا فهمیدم که برای انسان چیزی بهتر از این نیست که از اعمال خود مسرور شود، چونکه نصیبش همین است. و کیست که او را باز آورد تا آنچه را که بعد از او واقع خواهد شد مشاهده نماید؟

ظلم، محنت و تنهایی

4 پس من برگشته، تمامی ظلمهایی را که زیر آفتاب کرده می‌شود، ملاحظه کردم. و اینک اشکهای مظلومان و برای ایشان تسلی دهنده‌ای نبود! و زور بطرف جفاکنندگان ایشان بود اما برای ایشان تسلی دهنده‌ای نبود!² و من مردگانی را که قبل از آن مرده بودند، بیشتر از زندگانی که تا بحال زنده‌اند آفرین گفتم.³ و کسی را که تا بحال بوجود نیامده است، از هر دو ایشان بهتر دانستم چونکه عمل بد را که زیر آفتاب کرده می‌شود، ندیده است.

⁴ و تمامی محنت و هر کامیابی را دیدم که برای انسان باعث حسد از همسایه او می‌باشد. و آن نیز بطالت و درپی باد زحمت کشیدن است.⁵ مرد کاهل دستهای خود را بر هم نهاده، گوشت خوبیشتن را می‌خورد.⁶ یک کف پر از راحت آردو کف پر از مشقت و درپی باد زحمت کشیدن بهتر است.⁷ پس برگشته، بطالت دیگر را زیر آسمان ملاحظه نمودم.⁸ یکی هست که ثانی ندارد و او را پسری یا برادری نیست و مشقتش را انتها نی و چشمش نیز از دولت سیر نمی‌شود. و می‌گوید از برای که زحمت کشیده، جان خود را از نیکویی محروم سازم؟ این نیز بطالت و مشقت سخت است.⁹ دو از یک بهترند چونکه ایشان را آزمشقتشان اجرت نیکو می‌باشد؛¹⁰ زیرا اگر بیفتند، یکی از آنها رفیق خود را خواهد برخیزانید. لکن وای بر آن یکی که چون بیفتد دیگری نباشد که او را برخیزاند.¹¹ و اگر دو نفر نیز بخوابند، گرم خواهند شد اما یک نفر چگونه گرم شود.¹² و اگر کسی بر یکی از ایشان حمله آورد، هر دو با او مقاومت خواهند نمود. و ریسمان سه لا بزودی گسیخته نمی‌شود.

بطالت ترقی

¹³ جوان فقیر و حکیم از پادشاه پیر و خرف که پذیرفتن نصیحت را دیگر نمی‌داند بهتر است.¹⁴ زیرا که او از زندان به پادشاهی بیرون می‌آید و آنکه به پادشاهی مولود شده است فقیر می‌گردد.¹⁵ دیدم که تمامی زندگانی که زیر آسمان راه می‌روند، بطرف آن پسر دوم که بجای او برخیزد، می‌شوند.¹⁶ و تمامی قوم یعنی همه کسانی را که او بر ایشان حاکم شود انتها نیست. لیکن اعقاب ایشان به او رغبت ندارند. به درستی که این نیز بطالت و درپی باد زحمت کشیدن است.

در حضور خدا

5 چون به خانه خدا بروی، پای خود را نگاه دار زیرا تقرب جستن به جهت استماع، از گذرانیدن قربانی‌های احمقان بهتر است، چونکه ایشان نمی‌دانند که عمل بد می‌کنند.² با دهان خود تعجیل نما و دل برای گفتن سخنی به حضور خدا نشتابد زیرا خدا در آسمان است و تو بر زمین هستی پس سخنان کم باشد.³ زیرا خواب از کثرت مشقت پیدا می‌شود و آواز احمق از کثرت سخنان.⁴ چون برای خدا نذر نمایی دروفای آن تاخیر نما زیرا که او از احمقان خوشنود نیست؛ پس به آنچه نذر کردی وفا نما.⁵ بهتر است که نذر نمایی از اینکه نذر نموده، وفا نکنی.⁶ مگذار که دهانت جسد تو را خطاکار سازد و در حضور فرشته مگو که این سهو شده است. چرا خدا به سبب قول تو غضبناک شده، عمل دستهایت را باطل سازد؟⁷ زیرا که این از کثرت خوابها و اباطیل و کثرت سخنان است؛ لیکن تو از خدا بترس.

بطالت ثروت

⁸ اگر ظلم را بر فقیران و بر کندن انصاف و عدالت را در کشوری بینی، از این امر مشوش مباش زیرا آنکه بالاتر از بالا است ملاحظه می‌کنی و حضرت اعلی فوق ایشان است.⁹ و منفعت زمین برای همه است بلکه مزرعه، پادشاه را نیز خدمت می‌کند.¹⁰ آنکه نقره را دوست دارد از نقره سیر نمی‌شود، و هر که توانگری را دوست دارد از دخل سیر نمی‌شود. این نیز بطالت است.¹¹ چون نعمت زیاده شود، خوردگانش زیاد می‌شوند؛ و به جهت مالکش چه منفعت است غیر از آنکه آن را به چشم خود می‌بیند؟¹² خواب عمله شیرین است خواه کم و خواه زیاد بخورد، اما سیری مرد دولتمند او رانمی‌گذارد که بخوابد.

¹³ بلاپی سخت بود که آن را زیر آفتاب دیدم یعنی دولتی که صاحبش آن را برای ضرر خود نگاه داشته بود.¹⁴ و آن دولت از حادثه بد ضایع شد و پسری آورد اما چیزی در دست خود نداشت.¹⁵ چنانکه از رحم مادرش بیرون آمد، همچنان برهنه به حالتی که آمد خواهد برگشت و از مشقت خود چیزی نخواهد یافت که به دست خود ببرد.¹⁶ و این نیز بلاپی سخت است که از هر جهت چنانکه آمد همچین خواهد رفت؛ و او را چه منفعت خواهد بود از اینکه در پی باد زحمت کشیده است؟¹⁷ و تمامی ایام خود را در تاریکی می‌خورد و با بیماری و خشم، بسیار محزون می‌شود.

¹⁸ اینک آنچه من دیدم که خوب و نیکومی باشد، این است که انسان در تمامی ایام عمر خود که خدا آن را به او می‌بخشد بخورد و بنوشد و از تمامی مشقتی که زیر آسمان می‌کشد به نیکویی تمتع برد زیرا که نصیبش همین است.¹⁹ و نیز هر انسانی که خدا دولت و اموال به او ببخشد و او را قوت عطا فرماید که از آن بخورد و نصیب خود را برداشته، از محنت خود مسرور شود، این بخشش خدا است.²⁰ زیرا روزهای عمر خود را بسیار به یاد نمی‌آورد چونکه خدا او را از شادی دلش اجابت فرموده است.

6 مصیبتی هست که زیر آفتاب دیدم و آن بر مردمان سنگین است:² کسی که خدا به او دولت و اموال و عزت دهد، به حدی که هر چه جاننش آرزو کند برایش باقی نباشد، اما خدا او را قوت نداده باشد که از آن بخورد بلکه مرد غریبی از آن بخورد. این نیز بطالت و مصیبت سخت است.³ اگر کسی صد پسر بیاورد و سالهای بسیار زندگانی نماید، به طوری که ایام سالهایش بسیار باشد اما جاننش از نیکویی سیر نشود و برایش جنازه‌ای

می باشد، چیز تلختر از موت است. هرکه مقبول خدا است، از وی رستگار خواهد شد اما خطاکار گرفتار وی خواهد گردید.
 27 جامعه می گوید که اینک چون این را با آن مقابله کردم تا نتیجه را دریابم این را دریافتم،²⁸ که جان من تا به حال آن را جستجو می کند و نیافتم. یک مرد از هزار یافتم اما از جمیع آنها زنی نیافتم.²⁹ همانا این را فقط دریافتم که خدا آدمی را راست آفرید، اما ایشان مخترعات بسیار طلبیدند.

8 کیست که مثل مرد حکیم باشد و کیست که تفسیر امر را بفهمد؟ حکمت روی انسان را روشن می سازد و سختی چهره او تبدیل می شود.

حکم پادشاه را نگاه دار

2 من تو را می گویم حکم پادشاه را نگاه دار و این را به سبب سوگند خدا. 3 شتاب مکن تا از حضور وی بروی و در امر بد جزم منما زیرا که او هرچه می خواهد به عمل می آورد.⁴ جایی که سخن پادشاه است قوت هست و کیست که به او بگوید چه می کنی؟⁵ هرکه حکم را نگاه دارد هیچ امر بد را نخواهد دید. و دل مرد حکیم وقت و قانون را می داند.⁶ زیرا که برای هر مطلب وقتی و قانونی است چونکه شرارت انسان بر وی سنگین است.
 7 زیرا آنچه را که واقع خواهد شد او نمی داند؛ و کیست که او را خبر دهد که چگونه خواهد شد؟⁸ کسی نیست که بر روح تسلط داشته باشد تا روح خود را نگاه دارد و کسی برروز موت تسلط ندارد؛ و در وقت جنگ مرخصی نیست و شرارت صاحبش را نجات نمی دهد.

شریر و عادل

9 این همه را دیدم و دل خود را بر هر عملی که زیر آفتاب کرده شود مشغول ساختم، وقتی که انسان بر انسان به جهت ضررش حکمرانی می کند.¹⁰ و همچنین دیدم که شیرینان دفن شدند، و آمدند و از مکان مقدس رفتند و در شهری که در آن چنین عمل نمودند فراموش شدند. این نیز بطالت است.¹¹ چونکه فتوی برعمل بد بزودی مجرا نمی شود، از این جهت دل بنی آدم در اندرون ایشان برای بدکرداری جازم می شود.¹² اگرچه گناهکار صد مرتبه شرارت ورزد و عمر دراز کند، معهذ می دانم برای آنانی که از خدا بترسند و به حضور وی خائف باشند سعادت مندی خواهد بود.
 13 اما برای شیرین سعادت مندی نخواهد بود و مثل سایه، عمر دراز نخواهد کرد چونکه از خدا نمی ترسد.¹⁴ بطالتی هست که بر روی زمین کرده می شود، یعنی عادلان هستند که بر ایشان مثل عمل شیرینان واقع می شود و شیرینانند که بر ایشان مثل عمل عادلان واقع می شود. پس گفتم که این نیز بطالت است.¹⁵ آنگاه شادمانی را مدح کردم زیرا که برای انسان زیر آسمان چیزی بهتر از این نیست که بخورد و بنوشد و شادی نماید و این در تمامی ایام عمرش که خدا در زیر آفتاب به وی دهد درمحتش با او باقی ماند.

16 چونکه دل خود را بر آن نهادم تا حکمت را بفهمم و تا شغلی را که بر روی زمین کرده شود ببینم (چونکه هستند که شب و روز خواب را به چشمان خود نمی بینند)،¹⁷ آنگاه تمامی صنعت خدا را دیدم که انسان کاری را که زیر آفتاب کرده می شود نمی تواند درک نماید و هر چند انسان برای تجسس آن زیاده تر تفحص نماید آن را کمتر درک می نماید و اگر چه مرد حکیم نیز گمان برد که آن را می داند اما آن را درک نخواهد نمود.

یک واقعه برای همه

9 زیرا که جمیع این مطالب را در دل خود نهادم و این همه را غور نمودم که عادلان و حکیمان و اعمال ایشان در دست خداست. خواه محبت و خواه نفرت، انسان آن را نمی فهمد. همه چیز پیش روی ایشان است.² همه چیز برای همه کس مساوی است. برای عادلان و شیرینان یک واقعه است؛ برای خوبان و طاهران و نجسان؛ برای آنکه ذبح می کند و برای آنکه ذبح نمی کند واقعه یکی است. چنانکه نیکانند همچنان گناهکارانند؛ و آنکه قسم می خورد و آنکه از قسم خوردن می ترسد مساوی اند.

برپا نکنند، می گویم که سقط شده از او بهتر است.⁴ زیرا که این به بطالت آمد و به تاریکی رفت و نام او در ظلمت مخفی شد.⁵ و آفتاب را نیز ندید و ندانست. این بیشتر از آن آرامی دارد.⁶ و اگر هزار سال بلکه دو چندان آن زیست کند و نیکویی را نبیند، آیا همه به یکجا نمی روند؟⁷ تمامی مشقت انسان برای دهانش می باشد؛ و معهذ جان او سیر نمی شود.⁸ زیرا که مرد حکیم را از احمق چه برتری است؟ و برای فقیری که می داند چه طور پیش زندگان سلوک نماید، چه فایده است؟

9 رویت چشم از شهوت نفس بهتر است. این نیز بطالت و در پی باد زحمت کشیدن است.¹⁰ هرچه بوده است به اسم خود از زمان قدیم مسمی شده است و دانسته شده است که او آدم است و به آن کسی که از آن توانا تر است منازعه نتواند نمود.¹¹ چونکه چیزهای بسیار هست که بطالت رامی افزاید. پس انسان را چه فضیلت است؟¹² زیرا کیست که بداند چه چیز برای زندگانی انسان نیکو است، در مدت ایام حیات باطل وی که آنها را مثل سایه صرف می نماید؟ و کیست که انسان را از آنچه بعد از او زیر آفتاب واقع خواهد شد مخبر سازد؟

حکمت

7 نیک نامی از روغن معطر بهتر است و روزمات از روز ولادت.
 2 رفتن به خانه ماتم از رفتن به خانه ضیافت بهتر است زیرا که این آخرت همه مردمان است و زندگان این را در دل خود می نهند.³ حزن از خنده بهتر است زیرا که از غمگینی صورت دل اصلاح می شود.⁴ دل حکیمان در خانه ماتم است و دل احمقان در خانه شادمانی.
 5 شنیدن عتاب حکیمان بهتر است از شنیدن سرود احمقان،⁶ زیرا خنده احمقان مثل صدای خارها در زیر دیگ است و این نیز بطالت است.⁷ به درستی که ظلم، مرد حکیم را جاهل می گرداند و رشوه، دل را فاسد می سازد.

8 انتهای امر از ابتدایش بهتر است و دل حلیم از دل مغرور نیکوتر.⁹ در دل خود به زودی خشمناک مشو زیرا خشم در سینه احمقان مستقر می شود.

10 مگو چرا روزهای قدیم از این زمان بهتر بود زیرا که در این خصوص از روی حکمت سوال نمی کنی.

11 حکمت مثل میراث نیکو است بلکه به جهت بینندگان آفتاب نیکوتر.
 12 زیرا که حکمت ملجایی است و نقره ملجایی؛ اما فضیلت معرفت این است که حکمت صاحبانش را زندگی می بخشد.

13 اعمال خدا را ملاحظه نما زیرا کیست که بتواند آنچه را که او کج ساخته است راست نماید؟¹⁴ در روز سعادت مندی شادمان باش و در روز شقاوت تامل نما زیرا خدا این را به ازاء آن قرار داد که انسان هیچ چیز را که بعد از او خواهد شد دریافت نتواند کرد.

15 این همه را در روزهای بطالت خود دیدم. مرد عادل هست که در عدالتش هلاک می شود و مرد شریر هست که در شرارتش عمر دراز دارد.

16 پس گفتم به افراط عادل مباش و خود را زیاده حکیم میندار مبادا خویشتن را هلاک کنی.¹⁷ و به افراط شریر مباش و احمق مشو مبادا پیش از اجلت بمیری.¹⁸ نیکو است که به این متمسک شوی و از آن نیز دست خود را بر نداری زیرا هرکه از خدا بترسد، از این هر دو بیرون خواهد آمد.

19 حکمت مرد حکیم را توانایی می بخشد بیشتر از ده حاکم که در یک شهر باشند.²⁰ زیر امر عادل در دنیا نیست که نیکویی ورزد و هیچ خطا ننماید.

21 و نیز به همه سخنانی که گفته شود دل خود را منه، مبادا بنده خود را که تو را لعنت می کند بشنوی.²² زیرا دلت می داند که تو نیز بسیار بارها دیگران را لعنت نموده ای.

23 این همه را با حکمت آزمودم و گفتم به حکمت خواهم پرداخت اما آن از من دور بود.²⁴ آنچه هست دور و بسیار عمیق است. پس کیست که آن را دریافت نماید؟²⁵ پس برگشته دل خود را بر معرفت و بحث و طلب حکمت و عقل مشغول ساختم تا بدانم که شرارت حماقت است و حماقت دیوانگی است.²⁶ و دریافتم که زنی که دلش دامها و تله ها است و دستهایش کمندها

3 در تمامی اعمالی که زیر آفتاب کرده می‌شود، از همه بدتر این است که یک واقعه بر همه می‌شود و اینکه دل بنی آدم از شرارت پراست و مادامی که زنده هستند، دیوانگی در دل ایشان است و بعد از آن به مردگان می‌پیوندند. 4 زیرا برای آنکه با تمامی زندگان می‌پیوندند، امید هست چونکه سگ زنده از شیر مرده بهتر است. 5 زانو که زندگان می‌دانند که باید بمیرند، امامردگان هیچ نمی‌دانند و برای ایشان دیگر اجرت نیست چونکه ذکر ایشان فراموش می‌شود. 6 هم محبت و هم نفرت و حسد ایشان، حال نابود شده است و دیگر تا به ابد برای ایشان از هر آنچه زیر آفتاب کرده می‌شود، نصیبی نخواهد بود.

7 پس رفته، نان خود را به شادی بخور و شراب خود را به خوشدلی بنوش چونکه خدا اعمال تو را قبل از این قبول فرموده است. 8 لباس تو همیشه سفید باشد و بر سر تو روغن کم نشود. 9 جمیع روزهای عمر باطل خود را که او تو را در زیر آفتاب بدهد با زنی که دوست می‌داری در جمیع روزهای بطالت خود خوش بگذران. زیرا که از حیات خود و از زحمتی که زیر آفتاب می‌کشی نصیب تو همین است. 10 هر چه دستت به جهت عمل نمودن بیابد، همان را با توانایی خود به عمل آور چونکه در عالم اموات که به آن می‌روی نه کار و نه تدبیر و نه علم و نه حکمت است. 11 برگشتم و زیر آفتاب دیدم که مسابقت برای تیزروان و جنگ برای شجاعان و نان نیز برای حکیمان و دولت برای فهیمان و نعمت برای عالمان نیست، زیرا که برای جمیع ایشان وقتی و اتفاقی واقع می‌شود. 12 و چونکه انسان نیز وقت خود را نمی‌داند، پس مثل ماهیانی که در تور سخت گرفتار و گنجشکانی که در دام گرفته می‌شوند، همچنان بنی آدم به وقت نامساعد هرگاه آن بر ایشان ناگهان بیفتد گرفتار می‌گردند.

برتری حکمت

13 و نیز این حکم را در زیر آفتاب دیدم و آن نزد من عظیم بود: 14 شهری کوچک بود که مردان در آن قلیل العدد بودند و پادشاهی بزرگ بر آن آمده، آن را محاصره نمود و سنگرهای عظیم برپا کرد. 15 و در آن شهر مردی فقیر حکیم یافت شد، که شهر را به حکمت خود رهانید، اما کسی آن مرد فقیر را بیاد نیاورد. 16 آنگاه من گفتم حکمت از شجاعت بهتر است، هر چند حکمت این فقیر را خوار شمردند و سخنانش را نشنیدند. 17 سخنان حکیمان که به آرامی گفته شود، از فریاد حاکمی که در میان احمقان باشد زیاده مسموع می‌گردد. 18 حکمت از اسلحه جنگ بهتر است. اما یک خطاکار نیکویی بسیار را فاسد تواند نمود.

مگسهای مرده روغن عطار را متعفن و

10 فاسد می‌سازد، و اندک حماقتی از حکمت و عزت سنگینتر است. 2 دل مرد حکیم بطرف راستش مایل است و دل احمق بطرف پیش. 3 و نیز چون احمق به راه می‌رود، عقلش ناقص می‌شود و به هر کس می‌گوید که احمق هستم. 4 اگر خشم پادشاه بر تو انگیزخته شود، مکان خود را ترک منما زیرا که تسلیم، خطایای عظیم را می‌نشانند. 5 بدی ای هست که زیر آفتاب دیده‌ام مثل سهوی که از جانب سلطان صادر شود. 6 جهالت بر مکان های بلند برافراشته می‌شود و دولتمندان در مکان اسفل می‌نشینند. 7 غلامان را بر اسبان دیدم و امیران را مثل غلامان بر زمین روان.

8 آنکه چاه می‌کند در آن می‌افتد و آنکه دیوار را می‌شکافد، مار وی را می‌گزد. 9 آنکه سنگها رامی‌کند، از آنها مجروح می‌شود و آنکه درختان را می‌برد از آنها در خطر می‌افتد.

10 اگر آهن کند باشد و دمش را تیز نکنند باید قوت زیاده بکار آورد، اما حکمت به جهت کامیابی مفید است. 11 اگر مار پیش از آنکه افسون کنند بگزد پس افسونگر چه فایده دارد؟

12 سخنان دهان حکیم فیض بخش است، امالهای احمق خودش را می‌بلعد. 13 ابتدای سخنان دهانش حماقت است و انتهای گفتارش دیوانگی مودی می‌باشد. 14 احمق سخنان بسیاری می‌گوید، اما انسان آنچه را که واقع

خواهد شد نمی‌داند و کیست که او را از آنچه بعد از وی واقع خواهد شد مخبر سازد؟ 15 محنت احمقان ایشان را خسته می‌سازد چونکه نمی‌دانند چگونه به شهر باید رفت.

16 وای بر توای زمین وقتی که پادشاه تو طفل است و سرورانت صبحگاهان می‌خورند. 17 خوشبحال توای زمین هنگامی که پادشاه تو پسر نجبا است و سرورانت در وقتش برای تقویت می‌خورند و نه برای مستی. 18 از کاهلی سقف خراب می‌شود و از سستی دستها، خانه آب پس می‌دهد.

19 بزم به جهت لهو و لعب می‌کنند و شراب زندگانی را شادمان می‌سازد، اما نقره همه چیز رامهیا می‌کند.

20 پادشاه را در فکر خود نیز نفرین مکن و دولتمند را در اطاق خوابگاه خویش لعنت منما زیرا که مرغ هوا آواز تو را خواهد برد و بالدار، امر را شایع خواهد ساخت.

11 نان خود را بروی آنها بینداز، زیرا که بعد از روزهای بسیار آن را خواهی یافت. 2 نصیبی به هفت نفر بلکه به هشت نفر ببخش زیرا که نمی‌دانی چه بلا بر زمین واقع خواهد شد. 3 اگر ابرها پر از باران شود، آن را بر زمین می‌باراند و اگر درخت بسوی جنوب یا بسوی شمال بیفتد، در همانجا که درخت افتاده است خواهد ماند. 4 آنکه به باد نگاه می‌کند، نخواهد کشت و آنکه به ابرها نظر نماید، نخواهد دروید. 5 چنانکه تونمی دانی که راه باد چیست یا چگونه استخوانها در رحم زن حامله بسته می‌شود، همچنین عمل خدا را که صانع کل است نمی‌فهمی. 6 بامدادان تخم خود را بکار و شامگاهان دست خود را بازمدار زیرا تو نمی‌دانی کدام یک از آنها این یا آن کامیاب خواهد شد یا هر دو آنها مثل هم نیکو خواهد گشت. 7 البته روشنایی شیرین است و دیدن آفتاب برای چشمان نیکو است. 8 هر چند انسان سالهای بسیار زیست نماید و در همه آنها شادمان باشد، لیکن باید روزهای تاریکی را به یاد آورد چونکه بسیار خواهد بود. پس هر چه واقع می‌شود بطالت است.

به هنگام جوانی، خدا را بیاد آور

9 ای جوان در وقت شباب خود شادمان باش و در روزهای جوانی ات دلت تو را خوش سازد و در راههای قلبت و بر وفق رویت چشمانت سلوک نما، لیکن بدان که به سبب این همه خدا تو را به محاکمه خواهد آورد. 10 پس غم را از دل خود بیرون کن و بدی را از جسد خویش دور نما زیرا که جوانی و شباب باطل است.

12 پس آفریننده خود را در روزهای جوانی ات بیاد آور قیل از آنکه روزهای بلا برسد و سالها برسد که بگویی مرا از اینها خوشی نیست. 2 قبل از آنکه آفتاب و نور و ماه و ستارگان تاریک شود و ابرها بعد از باران برگردد؛ 3 در روزی که محافظان خانه بلرزند و صاحبان قوت، خوباشتن را خم نمایند و دستاس کنندگان چونکه کم‌اند باز ایستند و آنانی که از پنجره هامی نگرند تاریک شوند. 4 و درها در کوچه بسته شود و آواز آسیاب بست گردد و از صدای گنجشک برخیزد و جمیع مغنیات ذلیل شوند. 5 و از هر بلندی بترسند و خوفها در راه باشد و درخت بادام شکوفه آورد و ملخی بار سنگین باشد و اشتها بریده شود. چونکه انسان به خانه جاودانی خود می‌رود و نوحه‌گران در کوچه گردش می‌کنند. 6 قبل از آنکه مفتول نقره گسیخته شود و کاسه طلا شکسته گردد و سبو نزد چشمه خرد شود و چرخ بر چاه منکسر گردد، 7 و خاک به زمین برگردد به طوری که بود. و روح نزد خدا که آن را بخشیده بود رجوع نماید.

ختم امر

8 باطل اباطیل جامعه می‌گوید همه چیز بطالت است. 9 و دیگر چونکه جامعه حکیم بود باز هم معرفت را به قوم تعلیم می‌داد و تفکر نمود، غوررسی می‌کرد و مثل های بسیار تالیف نمود.

10 جامعه تفحص نمود تا سخنان مقبول را پیدا کند و کلمات راستی را که به استقامت مکتوب باشد. 11 سخنان حکیمان مثل سکهای گاورانی است و کلمات ارباب جماعت مانند میخهای محکم شده می‌باشد، که از یک شبان

داده شود.¹² و علاوه بر اینها، ای پسر من پند بگیر. ساختن کتابهای بسیار انتها ندارد و مطالعه زیاد، تعب بدن است.¹³ پس ختم تمام امر را بشنویم. از خدا بترس و اوامر او را نگاه دار چونکه تمامی تکلیف انسان این است.

¹⁴ زیرا خدا هر عمل را با هر کارمخفی خواه نیکو و خواه بد باشد، به محاکمه خواهد آورد.

غزل غزلها

۱ غزل غزلها که از آن سلیمان است.

محبوبه

^۲ او مرا به بوسه های دهان خود بیوسد زیرا که محبت تو از شراب نیکوتر است. ^۳ عطرهای توبوی خوش دارد و اسم تو مثل عطر ریخته شده می باشد. بنابراین دوشیزگان، تو را دوست می دارند. ^۴ مرا بکش تا در عقب تو بدویم. پادشاه مرا به حجله های خود آورد. از تو وجد و شادی خواهیم کرد. محبت تو را از شراب زیاده ذکر خواهیم نمود. تو را از روی خلوص دوست می دارند. ^۵ ای دختران اورشلیم، من سیه فام اما جمیل هستم، مثل خیمه های قیدار و مانند پرده های سلیمان. ^۶ بر من نگاه نکنید چونکه سیه فام هستم، زیرا که آفتاب مرا سوخته است. پسران مادرم بر من خشم نموده، مرا ناطور تاختستانها ساختند، اما تاختستان خود را دیده بانی نمودم. ^۷ ای حبیب جان من، مرا خبر ده که کجایم چرانی و در وقت ظهر گله را کجا می خوابانی؟ زیرا چرا نزد گله های رفیقان مثل آواره گردم.

محبوب

^۸ ای جمیل تر از زنان، اگر نمی دانی، در اثر گله ها بیرون رو و بزغاله هایت را نزد مسکن های شبانان بچران. ^۹ ای محبوبه من، تو را به اسبی که در ارا به فرعون باشد تشبیه داده ام. ^{۱۰} رخسار هایت به جواهرها و گردنت به گردن بندها چه بسیار جمیل است.

محبوبه

^{۱۱} زنجیرهای طلا با حبه های نقره برای تو خواهیم ساخت. ^{۱۲} چون پادشاه بر سفره خود می نشیند، سنبلیله من بوی خود را می دهد. ^{۱۳} محبوب من، مرا مثل طبله مر است که در میان پستانهای من می خوابد.

محبوب

^{۱۴} محبوب من، برایم مثل خوشه بان درباغهای عین جدی می باشد. ^{۱۵} اینک تو زیبا هستی ای محبوبه من، اینک تو زیبا هستی و چشمانت مثل چشمان کبوتر است.

محبوبه

^{۱۶} اینک تو زیبا و شیرین هستی ای محبوب من و تخت ما هم سبز است.

محبوب

^{۱۷} تیرهای خانه ما از سرو آزاد است و سقف ما از چوب صنوبر.

محبوبه

۲ من نرگس شارون و سوسن وادیها هستم.

محبوب

^۲ چنانکه سوسن در میان خارها همچنان محبوبه من در میان دختران است.

محبوبه

^۳ چنانکه سیب در میان درختان جنگل همچنان محبوب من در میان پسران است. درسایه وی به شادمانی نشستم و میوه اش برای کامم شیرین بود. ^۴ مرا به میخانه آورد و علم وی بالای سر من محبت بود. ^۵ مرا به قرصهای کوشش تقویت دهید و مرا به سیبها تازه سازید، زیرا که من از عشق بیمار هستم. ^۶ دست چپش در زیر سر من است و دست راستش مرا در آغوش می کشد. ^۷ ای دختران اورشلیم، شما را به غزالها و آهوهای صحرا قسم می دهم که محبوب مرا تا خودش نخواهد بیدار نکنید و برنینگیزانید. ^۸ آواز محبوب من است، اینک بر کوهها جستان و بر تلها خیزان می آید. ^۹ محبوب من مانند غزال یا بچه آهو است. اینک او در عقب دیوار ما ایستاده، از پنجره ها می نگرد و از شبکه ها خویشتن را نمایان می سازد. ^{۱۰} محبوب من مرا خطاب کرده، گفت: «ای محبوبه من وای زیبایی من بر خیز و بیا. ^{۱۱} زیرا اینک زمستان گذشته و باران تمام شده و رفته است. ^{۱۲} گله ها بر زمین ظاهر شده و زمان الحان رسیده و آواز فاخته در ولایت ما شنیده می شود. ^{۱۳} درخت انجیر میوه خود را می رساند و موها گل آورده، رایحه خوش می دهد. ای محبوبه من وای زیبایی من، بر خیز و بیا.»

محبوب

^{۱۴} ای کبوتر من که در شکافهای صخره و درستر سنگهای خارا هستی، چهره خود را به من بنما و آوازت را به من بشنوان زیرا که آواز تو لذیذ و چهره ات خوشنما است. ^{۱۵} شغالها، شغالهای کوچک را که تاختستانها را خراب می کنند برای ما بگیرد، زیرا که تاختستانهای ما گل آورده است.

محبوبه

^{۱۶} محبوبم از آن من است و من از آن وی هستم. در میان سوسنها می چراند. ^{۱۷} ای محبوب من، برگرد و تا نسیم روز بوزد و سایه ها بگریزد، (مانند) غزال یا بچه آهو بر کوههای باتر باش.

۳ شبانگاه در بستر خود او را که جانم دوست می دارد طلبید. او را جستجو کردم اما نیافتم. ^۳ کشیکچپانی که در شهر گردش می کنند مرا یافتند. گفتم که «آیا محبوب جان مرا دیده اید؟» ^۴ از ایشان چندان پیش نرفته بودم که او را که جانم دوست می دارد یافتیم. و او را گرفته، رها نکردم تا به خانه مادر خود و به حجره والده خویش در آوردم. ^۵ ای دختران اورشلیم، شما را به غزالها و آهوهای صحرا قسم می دهم که محبوب مرا تا خودش نخواهد بیدار مکنید و برنینگیزانید. ^۶ این کیست که مثل ستونهای دود از بیابان برمی آید و به مر و بخور و به همه عطریات تاجران معطر است؟ ^۷ اینک تخت روان سلیمان است که شصت جبار از جباران اسرائیل به اطراف آن می باشند. ^۸ همگی ایشان شمشیر گرفته و جنگ آزموده هستند. شمشیر هر یک به سبب خوف شب بر رانش بسته است. ^۹ سلیمان پادشاه تخت روانی برای خویشتن از چوب لبنان ساخت. ^{۱۰} ستونهایش را از نقره و سقفش را از طلا و کرسی اش را از ارغوان ساخت، و وسطش به محبت دختران اورشلیم معرق بود. ^{۱۱} ای دختران صهیون، بیرون آید و سلیمان پادشاه را ببینید، با تاجی که مادرش در روز عروسی وی و در روز شادی دلش آن را بر سر وی نهاد.

محبوب

4 اینک تو زیبا هستی ای محبوبه من، اینک تو زیبا هستی و چشمانت از پشت برقع تو مثل چشمان کبوتر است و موهایت مثل گله بزهاست که بر جانب کوه جلعاد خوابیده اند.² دندانهایت مثل گله گوسفندان پشم بریده که از شستن برآمده باشند و همگی آنها توام زاییده و در آنها یکی هم نازاد نباشد.³ لبهایت مثل رشته قرمز و دهانت جمیل است و شقیقه هایت در عقب برقع تو مانند پاره انار است.⁴ گردنت مثل برج داود است که به جهت سلاح خانه بنا شده است و در آن هزار سپر یعنی همه سپرهای شجاعان آویزان است.⁵ دو پستانت مثل دو بچه توام آهو می باشد که در میان سوسنها می چرند،⁶ تا نسیم روز بوزد و سایه ها بگریزد. به کوه مر و به تل کندر خواهیم رفت.⁷

ای محبوبه من، تمامی تو زیبا می باشد. در تو عیبی نیست.⁸ بیا با من از لبنان ای عروس، با من از لبنان بیا. از قله امانه از قله شنیر و حرمون از مغاره های شیرها و از کوه های پلنگها بنگر.⁹ ای خواهر و عروس من دلم را به یکی از چشمانت و به یکی از گردن بندهای گردنت ربودی.¹⁰ ای خواهر و عروس من، محبتت چقدر بسیار لذیذ است. محبتت از شراب چه بسیار نیکوتر است و بوی عطرها از جمیع عطرها.¹¹ ای عروس من، لبهای تو عسل را می چکاند زیر زبان تو عسل و شیر است و بوی لباست مثل بوی لبنان است.¹² خواهر و عروس من، باغی بسته شده است. چشمه مقفل و منبع مختوم است.¹³ نهالهای بستان انارها با میوه های نفیسه و بان و سنبل است.¹⁴ سنبل و زعفران و نی و دارچینی با انواع درختان کنند، مر و عود با جمیع عطرها نفیسه.¹⁵ چشمه باغها و برکه آب زنده و نهراهایی که از لبنان جاری است.

محبوبه

16 ای باد شمال، برخیز وای باد جنوب، بیا. برباغ من بوز تا عطرها را منتشر شود. محبوب من به باغ خود بیاید و میوه نفیسه خود را بخورد.

محبوب

5 ای خواهر و عروس من، به باغ خود آمدم. مر خود را با عطرها می چیدم. شانه عسل خود را با عسل خویش خوردم. شراب خود را با شیر خویش نوشیدم.

دختران اورشلیم

ای دوستان بخورید وای یاران بنوشید و به سیری بیاشامید.

محبوبه

2 من در خواب هستم اما دلم بیدار است. آواز محبوب من است که در را می گوید (و می گوید): «از برای من باز کن ای خواهر من! ای محبوبه من و کبوترم وای کامله من! زیرا که سر من از شبنم و زلفهایم از ترشحات شب پر است.»³ رخت خود را کدام چگونه آن را بپوشم؟ پایهای خود را شستم چگونه آنها را چرکین نمایم؟⁴ محبوب من دست خویش را از سوراخ در داخل ساخت و احشایم برای وی به جنبش آمد.⁵ من برخاستم تا در را به جهت محبوب خود باز کنم، و از دستم مرو از انگشتهایم مر صافی بر دسته قفل بچکید.⁶ به جهت محبوب خود باز کردم اما محبوبم روگردانیده، رفته بود. چون او سخن می گفت جان از من بدر شده بود. او را جستجو کردم و نیافتم او را خواندم و جوابم نداد.⁷ کشیکچپانی که در شهرگردش می کند مرا یافتند، زدند و مجروح ساختند. دیده بانهای حصارها برقع مرا از من گرفتند.⁸ ای دختران اورشلیم، شما را قسم می دهم که اگر محبوب مرا بیابید وی را گوید که من مریض عشق هستم.

دختران اورشلیم

9 ای زیباترین زنان، محبوب تو از سایر محبوبان چه برتری دارد و محبوب تو را بر سایر محبوبان چه فضیلت است که ما را چنین قسم می دهی؟

محبوبه

10 محبوب من سفید و سرخ فام است، و برهزارها افراشته شده است. 11 سر او طلای خالص است و زلفهایش به هم پیچیده و مانند غراب سیاه فام است.¹² چشمانش کبوتران نزدنهرهای آب است، با شیر شسته شده و در چشمخانه خود نشسته.¹³ رخسارهایش مثل باغچه بلسان و پشته های ریاحین می باشد. لبهایش سوسنها است که از آنها مر صافی می چکد.¹⁴ دستهایش حلقه های طلاست که به زبرد منقش باشد و بر او عاج شفاف است که به یاقوت زرد مرصع بود.¹⁵ ساقهایش ستونهای مرمر بر پایه های زر ناب موسس شده، سیمایش مثل لبنان و مانند سروهای آزاد برگزیده است.¹⁶ دهان او بسیار شیرین و تمام او مرغوبترین است. این است محبوب من و این است یار من ای دختران اورشلیم.

دختران اورشلیم

6 محبوب تو کجا رفته است ای زیباترین زنان؟ محبوب تو کجا توجه نموده است تا او را با تو بطلبیم؟

محبوبه

2 محبوب من به باغ خویش و نزد باغچه های بلسان فرود شده است، تا در باغات بچراند و سوسنها بچیند.³ من از آن محبوب خود و محبوبم از آن من است. در میان سوسنها گله رامی چراند.

محبوب

4 ای محبوبه من، تو مثل ترصه جمیل و مانند اورشلیم زیبا و مثل لشکرهای بیدق دار مهیب هستی.⁵ چشمانت را از من برگردان زیرا آنها بر من غالب شده است. مویهایت مثل گله بزها است که بر جانب کوه جلعاد خوابیده باشند.⁶ دندانهایت مانند گله گوسفندان است که از شستن برآمده باشند. و همگی آنها توام زاییده و در آنها یکی هم نازاد نباشد.⁷ شقیقه هایت در عقب برقع تو مانند پاره انار است.⁸ شصت ملکه و هشتاد متعه و دوشیزگان بی شماره هستند.⁹ اما کبوتر من و کامله من یکی است. او یگانه مادر خویش و مختاره والده خود می باشد. دختران او را دیده، خجسته گفتند. ملکه ها و متعه ها بر او نگرستند و او را مدح نمودند.

دختران اورشلیم

10 این کیست که مثل صبح می درخشد؟ و مانند ماه جمیل و مثل آفتاب طاهر و مانند لشکر بیدق دار مهیب است؟

محبوب

11 به باغ درختان جوز فرود شدم تا سبزیهای وادی را بنگرم و ببینم که آیا مو شکوفه آورده و انار گل کرده است.¹² بی آنکه ملتفت شوم که ناگاه جانم مرا مثل عرابه های عمیناداب ساخت.

دختران اورشلیم

13 برگرد، برگرد ای شولمیت برگرد، برگرد تا بر تو بنگریم.

محبوب

7 در شولمیت چه می بینی؟ مثل محفل دولشکر.² ناف تو مثل کاسه مدور است که شراب ممزوج در آن کم نباشد. بر تو توده گندم است که سوسنها آن را احاطه کرده باشد.³ دو پستان

تومثل دو بچه توام غزال است.⁴ گردن تو مثل برج عاج و چشمانت مثل برکه های حشبون نزدروازه بیت ربیم. بینی تو مثل برج لبنان است که بسوی دمشق مشرف می باشد.⁵ سرت بر تو مثل کرمل و موی سرت مانند ارغوان است. و پادشاه در طره هایش اسیر می باشد.⁶ ای محبوبه، چه بسیار زیبا و چه بسیار شیرین به سبب لذتها هستی.⁷ این قامت تو مانند درخت خرما و پستانهایت مثل خوشه های انگور می باشد.⁸ گفتم که به درخت خرما برآمده، شاخه هایش را خواهم گرفت. و پستانهایت مثل خوشه های انگور و بوی نفس تو مثل سیبها باشد.⁹ و دهان تو مانند شراب بهترین برای محبوبم که به ملایمت فرو رود و لبهای خفتگان را متکلم سازد.

محبوبه

¹⁰ من از آن محبوب خود هستم و اشتیاق وی بر من است.¹¹ بیای محبوب من به صحرا بیرون برویم، و در دهات ساکن شویم.¹² و صبح زود به تاکستانها برویم و ببینیم که آیا انگور گل کرده و گلهايش گشوده و انارها گل داده باشد. در آنجامحبت خود را به تو خواهم داد.¹³ مهر گیاهابوی خود را می دهد و نزد درهای ما هر قسم میوه نفیس تازه و کهنه هست که آنها را برای توای محبوب من جمع کرده ام.

8 کاش که مثل برادر من که پستانهای مادر مرامکید می بودی، تا چون تو را بیرون می یافتم تو را می بوسیدم و مرا رسوایی ساختند.² تو را رهبری می کردم و به خانه مادرم در می آوردم تا مرا تعلیم می دادی تا شراب ممزوج و عصیر انار خود را به تو می نوشانیدم.³ دست چپ او زیر سر من می بود و دست راستش مرا در آغوش می کشید.⁴ ای دختران اورشلیم شما را قسم می دهم که محبوب مرا تا خودش نخواهد بیدار نکند و برنبنگیزانید.

دختران اورشلیم

⁵ این کیست که بر محبوب خود تکیه کرده، از صحرا برمی آید؟

محبوبه

⁶ مرا مثل خاتم بر دلت و مثل نگین بر بازویت بگذار، زیرا که محبت مثل موت زورآور است و غیرت مثل هاویه ستم کیش می باشد. شعله هایش شعله های آتش و لهیب یهوه است.⁷ آبهای بسیار محبت را خاموش نتواند کرد و سیلها آن را نتواند فرو نشانید. اگر کسی تمامی اموال خانه خویش را برای محبت بدهد آن را البته خوار خواهند شمرد.

دختران اورشلیم

⁸ ما را خواهی کوچک است که پستان ندارد. به جهت خواهر خود در روزی که او راخواستگاری کنند چه بکنیم؟⁹ اگر دیوار می بود، بر او برج نقره ای بنا می کردیم. و اگر دروازه می بود، او را به تخته های سرو آزادی پوشانیدیم.

محبوبه

¹⁰ من دیوار هستم و پستانهایم مثل برجهاست. لهذا در نظر او از جمله یابندگان سلامتی شده ام.¹¹ سلیمان تاکستانی در بعل هامون داشت و تاکستان را به ناطوران سپرد، که هر کس برای میوه اش هزار نقره بدهد.¹² تاکستانم که از آن من است پیش روی من می باشد. برای توای سلیمان هزار و برای ناطوران میوه اش، دویست خواهد بود.

محبوب

¹³ ای (محبوبه) که در باغات می نشینی، رفیقان آواز تو را می شنوند، مرا نیز بشنوان.

محبوبه

¹⁴ ای محبوب من، فرار کن و مثل غزال یا بچه آهو بر کوههای عطریات باش.

اشعیا

۱ رویای اشعیا ابن آموص که آن را درباره یهودا و اورشلیم، در روزهای عزیزا و یوتام و آحاز و حزقییا پادشاهان یهودا دید.

قوم سرکش

۲ ای آسمان بشنو وای زمین گوش بگیر زیرا خداوند سخن می گوید. پسران پروردم و برافراشتم اما ایشان بر من عصیان ورزیدند. ۳ گاومالک خویش را و الاغ آخور صاحب خود رامی شناسد، اما اسرائیل نمی شناسند و قوم من فهم ندارند. ۴ وای بر امت خطاکار و قومی که زیربار گناه می باشند و بر ذریت شریبران و پسران مفسد. خداوند را ترک کردند و قدوس اسرائیل راهانت نمودند و بسوی عقب منحرف شدند. ۵ چرا دیگر ضرب یابید و زیاده فتنه نمایید؟ تمامی سر بیمار است و تمامی دل مریض. ۶ از کف پا تا به سر در آن تندرستی نیست بلکه جراحت و کوفتگی و زخم متعفن، که نه بخیه شده و نه بسته گشته و نه با روغن التیام شده است. ۷ ولایت شما ویران و شهرهای شما به آتش سوخته شده است. غریبان، زمین شما را در نظر شما می خورند و آن مثل واژگونی بیگانگان خراب گردیده است. ۸ و دختر صهیون مثل سایه بان در تاختان و مانند کپر در بوستان خیار و مثل شهر محاصره شده، متروک است. ۹ اگر یهوه صباپوت بقیه اندکی برای ما وای نمی گذاشت، مثل سدوم می شدیم و مانند عموره می گشتیم.

۱۰ ای حاکمان سدوم کلام خداوند را بشنوید وای قوم عموره شریعت خدای ما را گوش بگیرید. ۱۱ خداوند می گوید از کثرت قربانی های شما مرا چه فایده است؟ از قربانی های سوختنی قوچها و پیه پروریاها سیر شده ام و به خون گاوان و بره ها و بزها رغبت ندارم. ۱۲ وقتی که می آید تا به حضور من حاضر شوید، کیست که این را از دست شما طلبیده است که دربار مرا پایمال کنید؟ ۱۳ هدایای باطل دیگر میاورید. بخور نزد من مکروه است و غره ماه و سبت و دعوت جماعت نیز. گناه را با محفل مقدس نمی توانم تحمل نمایم. ۱۴ غره ها و عیده های شما را جان من نفرت دارد؛ آنها برای من بار سنگین است که از تحمل نمودنش خسته شده ام. ۱۵ هنگامی که دستهای خود را دراز می کنید، چشمان خود را از شما خواهم پوشانید و چون دعای بسیاری کنید، اجابت نخواهم نمود زیرا که دستهای شما پر از خون است. ۱۶ خویشتن را شسته، طاهر نمایید و بدی اعمال خویش را از نظر من دور کرده، از شرارت دست بردارید. ۱۷ نیکوکاری را بیاموزید و انصاف را بطلبید. مظلومان را رهایی دهید. یتیمان را دادرسی کنید و بیوه زنان را حمایت نمایید. ۱۸ خداوند می گوید بیایید تا با همدیگر محاجه نماییم. اگر گناهان شما مثل ارغوان باشد مانند برف سفید خواهد شد و اگر مثل قرمز سرخ باشد، مانند پشم خواهد شد. ۱۹ اگر خواهش داشته، اطاعت نمایید، نیکویی زمین را خواهید خورد. ۲۰ اما اگر ابا نموده، تهر کنید شمشیر شما را خواهد خورد زیرا که دهان خداوند چنین می گوید. ۲۱ شهر امین چگونه زانیه شده است. آنکه از انصاف مملو می بود و عدالت در وی سکونت می داشت، اما حال قاتلان. ۲۲ نقره تو به درد مبدل شده، و شراب تو از آب ممزوج گشته است. ۲۳ سروران تو متمرد شده و رفیق دزدان گردیده، هریک از ایشان رشوه را دوست می دارند و در پی هدایا می روند. یتیمان را دادرسی نمی نمایند و دعوی بیوه زنان نزد ایشان نمی رسد. ۲۴ بنابراین، خداوند یهوه صباپوت، قدیر اسرائیل می گوید هان من از خصمان خود استراحت خواهم یافت و از دشمنان خویش انتقام خواهم کشید. ۲۵ و دست خود را بر تو برگردانیده، درد تو را بالکل پاک خواهم کرد، و تمامی ریمت را دور خواهم ساخت. ۲۶ و داوران تو را مثل اول و مشیران

تو را مثل ابتدا خواهم برگردانید و بعد از آن، به شهر عدالت و قریه امین مسمی خواهی شد.

۲۷ صهیون به انصاف فدیبه داده خواهد شد و انابت کنندگانش به عدالت. ۲۸ و هلاکت عاصیان و گناهکاران با هم خواهد شد و آنانی که خداوند را ترک نمایند، نابود خواهند گردید. ۲۹ زیرا ایشان از درختان بلوطی که شما خواسته بودید خجل خواهند شد و از باغاتی که شما برگزیده بودید رسوا خواهند گردید. ۳۰ زیرا شما مثل بلوطی که برگش پژمرده و مانند باغی که آب نداشته باشد خواهید شد. ۳۱ و مرد زور آور پرتزه کتان و عملش شعله خواهد شد و هردوی آنها با هم سوخته خواهند گردید و خاموش کننده ای نخواهد بود.

کوه خداوند

۲ کلامی که اشعیا ابن آموص درباره یهودا و اورشلیم دید. ۲ و در ایام آخر واقع خواهد شد که کوه خانه خداوند برقله کوهها ثابت خواهد شد و فوق تلهابرا فرشته خواهد گردید و جمیع امت ها بسوی آن روان خواهند شد. ۳ و قوم های بسیار عزیمت کرده، خواهند گفت: «بیایید تا به کوه خداوند و به خانه خدای یعقوب برآئیم تا طریق های خویش را به ما تعلیم دهد و به راههای وی سلوک نماییم.» زیرا که شریعت از صهیون و کلام خداوند از اورشلیم صادر خواهد شد. ۴ و اوامت ها را داوری خواهد نمود و قوم های بسیاری را تنبیه خواهد کرد و ایشان شمشیرهای خود را برای گاواهن و نیزه های خویش را برای اره ها خواهند شکست و امتی بر امتی شمشیر نخواهد کشید و بار دیگر جنگ را نخواهند آموخت. ۵ ای خاندان یعقوب بیایید تا در نور خداوند سلوک نماییم.

روز خداوند

۶ زیرا قوم خود یعنی خاندان یعقوب را ترک کرده ای، چونکه از رسوم مشرقی مملو و مانند فلسطینیان فالگیر شده اند و با پسران غربا دست زده اند، ۷ و زمین ایشان از نقره و طلا پر شده و خزاین ایشان را انتهایی نیست، و زمین ایشان از اسبان پر است و ارابه های ایشان را انتهایی نیست؛ ۸ و زمین ایشان از تنها پر است؛ صنعت دستهای خویش را که به انگشتهای خود ساخته اند سجد می نمایند. ۹ و مردم خم شده و مردان پست می شوند. لهذا ایشان را نخواهی آمرزید. ۱۰ از ترس خداوند و از کبریای جلال وی به صخره داخل شده، خویشتن را در خاک پنهان کن. ۱۱ چشمان بلند انسان پست و تکبر مردان خم خواهد شد و در آن روز خداوند به تنهایی متعال خواهد بود. ۱۲ زیرا که برای یهوه صباپوت روزی است که بر هر چیز بلند و عالی خواهد آمد و بر هر چیز مرتفع، و آنها پست خواهد شد؛ ۱۳ و بر همه سروهای آزاد بلند و رفیع لبنان و بر تمامی بلوطهای باشان؛ ۱۴ و بر همه کوههای عالی و بر جمیع تلهای بلند؛ ۱۵ و بر هر برج مرتفع و بر هر حصار منبع؛ ۱۶ و بر همه کشتیهای ترشپش و بر همه مصنوعات مرغوب؛ ۱۷ و کبریای انسان خم شود و تکبر مردان پست خواهد شد. و در آن روز خداوند به تنهایی متعال خواهد بود، ۱۸ و تنها بالکل تلف خواهند شد.

۱۹ و ایشان به مغاره های صخره ها و حفره های خاک داخل خواهند شد، به سبب ترس خداوند و کبریای جلال وی هنگامی که او برخیزد تا زمین را متزلزل سازد. ۲۰ در آن روز مردمان، بتهای نقره و بتهای طلای خود را که برای عبادت خویش ساخته اند، نزد موش کوران و خفاشها خواهند انداخت،

محفله‌ایش ابر و دود در روز و درخشندگی آتش مشتعل در شب خواهد آفرید، زیرا که بر تمامی جلال آن پوششی خواهد بود.⁶ و در وقت روز سایه بانی به جهت سایه از گرما و به جهت ملجاء و پناهگاه از طوفان و باران خواهد بود.

سرود تاکستان

5 سرود محبوب خود را درباره تاکستانش برای محبوب خود بسرایم.

محبوب من تاکستانی در تلی بسیار بارور

2 و آن را کنده از سنگها پاک کرده و موبهترین در آن غرس نمود و برجی در میانش بناکرد و چرخشتی نیز در آن کند. پس منتظر می‌بود تا انگور بیاورد اما انگور بد آورد.³ پس الان ای ساکنان اورشلیم و مردان یهودا، در میان من و تاکستان من حکم کنید.⁴ برای تاکستان من دیگر چه توان کرد که در آن نکرده‌ام؟ پس چون منتظر بودم که انگور بیاورد چرا انگور بد آورد؟⁵ لهذا الان شما را اعلام می‌نمایم که من به تاکستان خود چه خواهم کرد. حصارش را برمی‌دارم و چراگاه خواهد شد؛ و دیوارش را منهدم می‌سازم و پایمال خواهد گردید.⁶ و آن را خراب می‌کنم که نه پازش و نه کنده خواهد شد و خار و خس در آن خواهد رویید، و ابرها را امر می‌فرمایم که بر آن باران نباراند.⁷ زیرا که تاکستان یهوه صباوت خاندان اسرائیل است و مردان یهودا نهال شادمانی او می‌باشند. و برای انصاف انتظار کشید و اینک تعدی و برای عدالت و اینک فریادش.

داوری

8 وای بر آنانی که خانه را به خانه ملحق و مزرعه را به مزرعه ملحق سازند تا مکانی باقی نماند. و شما در میان زمین به تهایی ساکن می‌شوید.⁹ یهوه صباوت در گوش من گفت: «به درستی که خانه های بسیار خراب خواهد شد، و خانه های بزرگ و خوش نما غیرمسکون خواهد گردید.¹⁰ زیرا که ده جفت گاو زمین یک بت خواهد آورد و یک حומר تخم یک ایفه خواهد داد.»¹¹ وای بر آنانی که صبح زود برمی‌خیزند تادری مسکرات بروند، و شب دیر می‌نشینند تا شراب ایشان را گرم نماید¹² و در بزهای ایشان عود و بربط و دف و نای و شراب می‌باشد. اما به فعل خداوند نظر نمی‌کنند و به عمل دستهای وی نمی‌نگرند.¹³ بنابراین قوم من به سبب عدم معرفت اسیر شده‌اند و شریفان ایشان گرسنه و عوام ایشان از تشنگی خشک گردیده.¹⁴ از این سبب هاویه حرص خود را زیاد کرده و دهان خویش را بی‌حد باز نموده است و جلال و جمهور و شوکت ایشان و هرکه در ایشان شادمان باشد در آن فرو می‌رود.¹⁵ و مردم خم خواهند شد و مردان ذلیل خواهند گردید و چشمان متکبران پست خواهد شد.¹⁶ و یهوه صباوت به انصاف متعال خواهد بود و خدای قدوس به عدالت تقدیس کرده خواهد شد.¹⁷ آنگاه بره های (غربا) در مرتع های ایشان خواهند چرید و غریبان ویرانه های پرورهای ایشان را خواهند خورد.¹⁸ وای بر آنانی که عصیان را به ریسمانهای بطالت و گناه را گویا به طناب اراپه می‌کشند.¹⁹ و می‌گویند باشد که او تعجیل نموده، کار خود را بشتاباند تا آن را ببینیم. و مقصود قدوس اسرائیل نزدیک شده، بیاید تا آن را بدانیم.²⁰ وای بر آنانی که بدی را نیکویی و نیکویی را بدی می‌نامند، که ظلمت را به جای نور و نور را به جای ظلمت می‌گذارند، و تلخی را به جای شیرینی و شیرینی را به جای تلخی می‌نهند.²¹ وای بر آنانی که در نظر خود حکیمند، و پیش روی خود فهم می‌نمایند.²² وای بر آنانی که برای نوشیدن شراب زورآورند، و به جهت ممزوج ساختن مسکرات مردان قوی می‌باشند.²³ که شریبان را برای رشوه عادل می‌شمارند، و عدالت عادلان را از ایشان برمی‌دارند.²⁴ بنابراین به نهجی که شراره آتش کاه را می‌خورد و علف خشک در شعله می‌افتد، همچنان ریشه ایشان عفونت خواهد شد و شکوفه ایشان مثل غبار برفاشانده خواهد گردید. چونکه شریعت یهوه صباوت را ترک کرده، کلام قدوس اسرائیل را خوارشمرده‌اند.²⁵ بنابراین خشم خداوند بر قوم خود مشتعل شده و دست خود را بر ایشان دراز کرده، ایشان را مبتلا ساخته است. و کوهها بلرزیدند و لاشهای ایشان در میان کوچه‌ها مثل

21 تا به مغاره های صخره‌ها و شکافهای سنگ خارا داخل شوند، به سبب ترس خداوند و کبریای جلال وی هنگامی که او برخیزد تا زمین را متزلزل سازد.²² شما از انسانی که نفس او دربینی‌اش می‌باشد دست برکشید زیرا که او به چه چیز محسوب می‌شود؟

داوری بر اورشلیم و یهودا

3 زیرا اینک خداوند یهوه صباوت پایه ورکن را از اورشلیم و یهودا، یعنی تمامی پایه نان و تمامی پایه آب را دور خواهد کرد،² و شجاعان و مردان جنگی و داوران و انبیا و فالگیران و مشایخ را،³ و سرداران پنجاه و شریفان و مشیران و صنعت گران ماهر و ساحران حاذق را.⁴ و اطفال را بر ایشان حاکم خواهیم ساخت و کودکان بر ایشان حکمرانی خواهند نمود.⁵ و قوم مظلوم خواهند شد، هرکس از دست دیگری و هر شخص از همسایه خویش. و اطفال بر پیران و پستان بر شریفان تمرد خواهند نمود.⁶ چون شخصی به برادر خویش در خانه پدرش متمسک شده، بگوید: «تو را رخت هست پس حاکم ما شو و این خرابی در زیر دست تو باشد»،⁷ در آن روز او آواز خود را بلند کرده، خواهد گفت: «من علاج کننده نتوانم شد زیرا در خانه من نه نان و نه لباس است پس مرا حاکم قوم مسازید.»⁸ زیرا اورشلیم خراب شده و یهودا منهدم گشته است، از آن جهت که لسان و افعال ایشان به ضد خداوند می‌باشد تا چشمان جلال او را به ننگ آورند.⁹ سیمای رویهای ایشان به ضدایشان شاهد است و مثل سدوم گناهان خود را فاش کرده، آنها را مخفی نمی‌دارند. وای بر جانهای ایشان زیرا که به جهت خویشتن شرارت را بعمل آورده‌اند.¹⁰ عادلان را بگویند که ایشان را سعادت مندی خواهد بود زیرا از ثمره اعمال خویش خواهند خورد.¹¹ وای بر شریبان که ایشان را بدی خواهد بود چونکه مکافات دست ایشان به ایشان کرده خواهد شد.¹² و اما قوم من، کودکان بر ایشان ظلم می‌کنند و زنان بر ایشان حکمرانی می‌نمایند. ای قوم من، راهنمایان شما گمراه کنندگانند و طریق راههای شما را خراب می‌کنند.¹³ خداوند برای محاجه برخاسته و به جهت داوری قومها ایستاده است.¹⁴ خداوند بامشایخ قوم خود و سروران ایشان به محاکمه درخواهد آمد، زیرا شما هستید که تاکستانها را خورده‌اید و غارت فقیران در خانه های شماست.¹⁵ خداوند یهوه صباوت می‌گوید: «شمارا چه شده است که قوم مرا می‌کوبید و رویهای فقیران را خرد می‌نمایید؟»

16 و خداوند می‌گوید: «از این جهت که دختران صهیون متکبرند و با گردن افراشته و غمزات چشم راه می‌روند و به ناز می‌خرامند و به پایهای خویش خلخالها را به صدا می‌آورند.»¹⁷ بنابراین خداوند فرق سر دختران صهیون را کل خواهد ساخت و خداوند عورت ایشان را برهنه خواهد نمود.¹⁸ و در آن روز خداوند زینت خلخالها و پیشانی بندها و هلالها را دور خواهد کرد.¹⁹ و گوشواره‌ها و دستبندها و روبندها را،²⁰ و دستارها و زنجیرها و کمربندها و عطردانها و تعویذها را،²¹ و انگشترها و حلقه های بینی را،²² و رخت نفیسه و رداها و شالها و کبسه‌ها را،²³ و آبنه‌ها و کتان نازک و عمامه‌ها و برقع‌ها را.²⁴ و واقع می‌شود که به عوض عطریات، عفونت خواهد شد و به عوض کمربند، ریسمان و به عوض مویهای بافته، کلی و به عوض سینه بند، زنار پلاس و به عوض زیبایی، سوختگی خواهد بود.²⁵ مردانت به شمشیر و شجاعانت در جنگ خواهند افتاد.²⁶ و دروازه های وی ناله و ماتم خواهند کرد، و او خراب شده، بر زمین خواهد نشست.

4 و در آن روز هفت زن به یک مرد متمسک شده، خواهند گفت: «نان خود را خواهیم خورد و رخت خود را خواهیم پوشید، فقط نام تو بر ما خوانده شود و عار ما را بردار.»

2 در آن روز شاخه خداوند زیبا و جلیل و میوه زمین به جهت ناجیان اسرائیل فخر و زینت خواهد بود.³ و واقع می‌شود که هرکه در صهیون باقی ماند و هرکه در اورشلیم ترک شود مقدس خوانده خواهد شد یعنی هرکه در اورشلیم در دفتر حیات مکتوب باشد.⁴ هنگامی که خداوند چرک دختران صهیون را بشوید و خون اورشلیم را به روح انصاف و روح سوختگی از میانش رفع نماید،⁵ خداوند بر جمیع مساکن کوه صهیون و بر

فضلات گردیده‌اند. با وجود این همه، غضب او برنگردید و دست وی تا کنون دراز است.²⁶ و علمی به جهت امت های بعید برپا خواهد کرد. و از اقصای زمین برای ایشان صفر خواهد زد. و ایشان تعجیل نموده، بزودی خواهند آمد،²⁷ و در میان ایشان احدی خسته و لغزش خورنده نخواهد بود و احدی نه پینگی خواهد زد و نه خواهد خوابید. و کمربند کمر احدی از ایشان باز نشده، دوال نعلین احدی گسیخته نخواهد شد.²⁸ که تیرهای ایشان، تیز و تمامی کمانهای ایشان، زده شده است. سمهای اسبان ایشان مثل سنگ خارا و چرخهای ایشان مثل گردباد شمرده خواهند شد.²⁹ غرش ایشان مثل شیر ماده و مانند شیران ژیان غرش خواهند کرد و ایشان نعره خواهند زد و صید را گرفته، بسلامتی خواهند برد و رهاننده‌ای نخواهد بود.³⁰ و در آن روز برایشان مثل شورش دریا شورش خواهند کرد. و اگر کسی به زمین بنگرد، اینک تاریکی و تنگی است و نور در افلاک آن به ظلمت مبدل شده است.

ماموریت اشعیا

افرایم سامره و سر سامره پسر رملیا است و اگر باور نکنید هرآینه ثابت نخواهید ماند.»¹⁰ و خداوند بار دیگر آواز را خطاب کرده، گفت: ¹¹ «آیتی به جهت خود از یهوه خدایت بطلب. آن را یا از عمق‌ها بطلب یا از اعلیٰ علیین بالا.»¹² آواز گفت: «نمی طلبم و خداوند را امتحان نخواهم نمود.»¹³ گفت: «ای خاندان داود بشنوید! آیا شما را چیزی سهل است که مردمان را بیزار کنید بلکه می‌خواهید خدای مرا نیز بیزار کنید.¹⁴ بنابراین خود خداوند به شما آیتی خواهد داد: اینک باکره حامله شده، پسری خواهد زایید و نام او راعمانوئیل خواهد خواند.¹⁵ کره و عسل خواهد خورد تا آنکه ترک کردن بدی و اختیار کردن خوبی را بداند.¹⁶ زیرا قبل از آنکه پسر، ترک نمودن بدی و اختیار کردن خوبی را بداند، زمینی که شما از هر دو پادشاه آن می‌ترسید، متروک خواهد شد.¹⁷ خداوند بر تو و بر قومت و بر خاندان پدرت ایامی را خواهد آورد که از ایامی که افرایم از یهودا جدا شد تا حال نیامده باشد یعنی پادشاه آشور را.»¹⁸ و در آن روز واقع خواهد شد که خداوند برای مگس‌هایی که به کناره‌های نهرهای مصرند و زنبورهای که در زمین آشورند صفر خواهد زد.¹⁹ و تمامی آنها برآمده، در وادیهای ویران و شکافهای صخره و بر همه بوته‌های خاردار و بر همه مرتع‌ها فرود خواهند آمد.²⁰ و در آن روز خداوند به واسطه استرهای که از ماورای نهر اجیر می‌شود یعنی به واسطه پادشاه آشور موی سر و موی پایها را خواهد تراشید و ریش هم سترده خواهد شد.²¹ و در آن روز واقع خواهد شد که شخصی یک گاو جوان و دو گوسفند زنده نگاه خواهد داشت.²² و از فراوانی شیری که می‌دهند کره خواهد خورد زیرا هرکه در میان زمین باقی ماند خوراکش کره و عسل خواهد بود.²³ و در آن روز هر مکانی که هزار مو به جهت هزار پاره نقره داده می‌شد پراز خار و خس خواهد بود.²⁴ با تیرها و کمانها مردم به آنجا خواهند آمد زیرا که تمامی زمین پراز خار و خس خواهد شد.²⁵ و جمیع کوههایی که با بیل کنده می‌شد، از ترس خار و خس به آنجا نخواهند آمد بلکه گاوان را به آنجا خواهند فرستاد و گوسفندان آن را پایمال خواهند کرد.

مجازات خدا توسط آشور

8 و خداوند مرا گفت: «لوحی بزرگ به جهت خود بگیر و بر آن با قلم انسان برای مهیرشلال حاش بز بنویس.² و من شهود امین یعنی اوربای کاهن و زکریا ابن بیرکیا را به جهت خود برای شهادت می‌گیرم.»³ پس من به نبیه نزدیکی کردم و او حامله شده، پسری زایید. آنگاه خداوند به من گفت: «او رامهیر شلال حاش بز بنام،⁴ زیرا قبل از آنکه طفل بتواند پدرم وای مادرم بگوید، اموال دمشق و غنیمت سامره را پیش پادشاه آشور به یغما خواهند برد.»⁵ و خداوند بار دیگر مرا باز خطاب کرده، گفت: ⁶ «چونکه این قوم آبهای شیلوه را که به ملایمت جاری می‌شود خوار شمرده، از رصین و پسر رملیا مسرور شده‌اند،⁷ بنابراین اینک خداوند آبهای زورآور بسیار نهر یعنی پادشاه آشور و تمامی حشمت او را بر ایشان برخواهد آورد و او از جمیع جویهای خود برخواهد آمد و از تمامی کناره‌های خویش سرشار خواهد شد،⁸ و بر یهودا تجاوز نموده، سیلان کرده، عبور خواهد نمود تا آنکه به گردنها برسد و بالهای خود را پهن کرده، طول و عرض ولایت را ای عمانوئیل پر خواهد ساخت.»

ترس خداوند

⁹ به هیجان آیدای قومها و شکست خواهید یافت و گوش گیریدای اقصای زمین و کمر خود را ببندید و شکست خواهید یافت. کمر خود را ببندید و شکست خواهید یافت.¹⁰ با هم مشورت کنید و باطل خواهد شد و سخن گویند و بجا آورده نخواهد شد زیرا خدا با ما است.¹¹ چونکه خداوند با دست قوی به من چنین گفت و مرا تعلیم داد که به راه این قوم سلوک ننمایم وگفت: ¹² «هرآنچه را که این قوم فتنه می‌نامند، شما آن را فتنه ننمایید و از ترس ایشان ترسان و خائف مباشید.¹³ یهوه صباوت را تقدیس نمایید و او ترس و خوف شما باشد.¹⁴ و او(برای شما) مکان

6 در سالی که عزیزا پادشاه مرد، خداوند را دیدم که بر کرسی بلند و عالی نشسته بود، و هیکل از دامنه‌های وی پر بود.² و سرافین بالای آن ایستاده بودند که هر یک از آنها شش بال داشت، و با دو از آنها روی خود را می‌پوشانید و بادو پایهای خود را می‌پوشانید و با دو پرواز می‌نمود.³ و یکی دیگری را صدا زده، می‌گفت: «قدوس قدوس قدوس یهوه صباوت، تمامی زمین از جلال او مملو است.»⁴ و اساس آستانه از آواز او که صدا می‌زد می‌لرزید و خانه از دود پر شد.⁵ پس گفتم: «وای بر من که هلاک شده‌ام زیرا که مرد ناپاک لب هستم و در میان قوم ناپاک لب ساکنم و چشمانم یهوه صباوت پادشاه را دیده است.»

⁶ آنگاه یکی از سرافین نزد من پرید و در دست خود اخگری که با انبر از روی مذبح گرفته بود، داشت.⁷ و آن را بر دهانم گذارده، گفت که «اینک این لبهایت را لمس کرده است و عصیان رفیع شده و گناهت کفاره گشته است.»

⁸ آنگاه آواز خداوند را شنیدم که می‌گفت: «که را بفرستم و کیست که برای ما برود؟» گفتم: «لبیک مرا بفرست.»⁹ گفت: «برو و به این قوم بگو البته خواهید شنید، اما نخواهید فهمید و هرآینه خواهید نگریست اما درک نخواهید کرد.¹⁰ دل این قوم را فربه ساز و گوشهای ایشان را سنگین نما و چشمان ایشان را ببند، مبادا با چشمان خود ببینند و با گوشهای خود بشنوند و با دل خود بفهمند و بازگشت نموده، شفا یابند.»¹¹ پس من گفتم: «ای خداوند تا به کی؟» او گفت: «تا وقتی که شهرها ویران گشته، غیر مسکون باشد و خانه هابدون آدمی و زمین خراب و ویران شود.¹² و خداوند مردمان را دور کند و در میان زمین خرابیهای بسیار شود.¹³ اما باز عسری در آن خواهد بود و آن نیز بار دیگر تلف خواهد گردید مثل درخت بلوط و چنار که چون قطع می‌شودکنده آنها باقی می‌ماند، همچنان ذریت مقدس کنده آن خواهد بود.»

نشانه‌های عمانوئیل

7 و در ایام آحاز بن یوتام بن عزیزا پادشاه یهودا، واقع شد که رصین، پادشاه آرام و فحح بن رملیا پادشاه اسرائیل بر اورشلیم برآمدند تا با آن جنگ نمایند، اما نتوانستند آن را فتح نمایند.² و به خاندان داود خبر داده، گفتند که آرام در افرایم اردو زده‌اند و دل او و دل مردمانش بلرزید به طوری که درختان جنگل از باد می‌لرزند.³ آنگاه خداوند به اشعیا گفت: «تو با پسر خودشاریاشوب به انتهای قنات برکه فوقانی به راه مزرعه گازر به استقبال آحاز بیرون شو.⁴ و وی را بگو: باحذر و آرام باش مترس و دلت ضعیف نشود از این دودم مشعل دودافشان، یعنی از شدت خشم رصین و آرام و پسر رملیا.⁵ زیرا که آرام با افرایم و پسر رملیا برای ضرر تو مشورت کرده، می‌گویند:⁶ بر یهودا برآییم و آن را محاصره کرده، به جهت خویشتن تسخیر نماییم و پسر طنبیل را در آن به پادشاهی نصب کنیم.»⁷ خداوند یهوه چنین می‌گوید که «این بجا آورده نمی‌شود و واقع نخواهد گردید.⁸ زیرا که سرارام، دمشق و سر دمشق، رصین است و بعد از شصت و پنج سال افرایم شکسته می‌شود به طوری که دیگر قومی نخواهد بود.⁹ و سر

می‌ربایند و گرسنه می‌مانند و از طرف چپ می‌خورند و سیر نمی‌شوند و هرکس گوشت بازوی خود را می‌خورد.²¹ منسی افرایم را و افرایم منسی را و هر دوی ایشان بصد یهودا متحد می‌شوند. با اینهمه غضب او برگردانیده نشده و دست او هنوز دراز است.

10 وای بر آنانی که احکام غیر عادلانه را جاری می‌سازند و کاتبانی که ظلم را مرقوم می‌دارند،² تا مسکینان را از داوری منحرف سازند و حق فقیران قوم مرا بر بایند تا آنکه بیوه‌زنان غارت ایشان بشوند و یتیمان را تاراج نمایند.³ پس در روز بازخواست در حینی که خرابی از دور می‌آید، چه خواهید کرد و بسوی که برای معاونت خواهید گریخت و جلال خود را کجا خواهید انداخت؟⁴ غیر از آنکه زیر اسیران خم شوند و زیر کشتگان بیفتند. با اینهمه غضب او برگردانیده نشده و دست او هنوز دراز است.

داوری بر آشور

5 وای بر آشور که عصای غضب من است. و عصایی که در دست ایشان است خشم من می‌باشد.⁶ او را بر امت منافق می‌فرستم و نزد قوم مغضوب خود مامور می‌دارم، تا غنیمتی بر بایندو غارتی ببرند و ایشان را مثل گل کوچه‌ها پایمال سازند.⁷ اما او چنین گمان نمی‌کند و دلش بدینگونه قیاس نمی‌نماید، بلکه مراد دلش این است که امت‌های بسیار را هلاک و منقطع بسازد.⁸ زیرا می‌گوید آیا سرداران من جمیع پادشاه نیستند؟⁹ آیا کلتو مثل کرکمیش نیست و آیاحمات مثل ارفاد نی، و آیا سامره مانند دمشق نمی‌باشد؟¹⁰ چنانکه دست من بر ممالک بتهاستیلا یافت و بتهای تراشیده آنها از بتهای اورشلیم و سامره بیشتر بودند.¹¹ پس آیا به نهجی که به سامره و بتهایش عمل نمودم به اورشلیم و بتهایش چنین عمل نخواهم نمود؟

12 و واقع خواهد شد بعد از آنکه خداوند تمامی کار خود را با کوه صهیون و اورشلیم به انجام رسانیده باشد که من از ثمره دل مغرور پادشاه آشور و از فخر چشمان متکبر وی انتقام خواهم کشید.¹³ زیرا می‌گوید: «به قوت دست خود و به حکمت خویش چونکه فهیم هستم این را کردم و حدود قومها را منتقل ساختم و خزاین ایشان را غارت نمودم و مثل چهار سروران ایشان را به زیر انداختم.¹⁴ و دست من دولت قومها را مثل آشیانه‌ای گرفته است و به طوری که تخمهای متروک را جمع کنند من تمامی زمین را جمع کردم. و کسی نبود که بال را بجناباند یا دهان خود را بگشاید یا جک جک بنماید.»

15 آیا تبر بر کسی که به آن می‌شکند فخر خواهد نمود یا اره بر کسی که آن را می‌کشدافتخار خواهد کرد، که گویا عصا بلند کننده خود را بجناباند یا چوب دست آنچه را که چوب نباشد بلند نماید؟¹⁶ بنابراین خداوند یهوه صباپوت برفربهان او لاغری خواهد فرستاد و زیر جلال او سوختنی مثل سوختن آتش افروخته خواهد شد.¹⁷ و نور اسرائیل نار و قدوس وی شعله خواهد شد، و در یکرور خار و خشخس را سوزانیده، خواهد خورد.¹⁸ و شوکت جنگل و بستان او هم روح و هم بدن را تپاه خواهد ساخت و مثل گداختن مریض خواهد شد.¹⁹ و بقیه درختان و جنگلش قلیل العدد خواهد بود که طفلی آنها را ثبت تواند کرد.

بقیه اسرائیل

20 و در آن روز واقع خواهد شد که بقیه اسرائیل و ناجیان خاندان یعقوب بار دیگر برزنده خودشان اعتماد نخواهند نمود. بلکه برخداوند که قدوس اسرائیل است به اخلاص اعتماد خواهند نمود.²¹ و بقیه‌ای یعنی بقیه یعقوب بسوی خدای قادر مطلق بازگشت خواهند کرد.²² زیرا هر چند قوم تو اسرائیل مثل ریگ دریا باشند فقط از ایشان بقیتی بازگشت خواهند نمود. هلاکتی که مقدر است به عدالت مجرا خواهد شد.²³ زیرا خداوند یهوه صباپوت هلاکت و تقدیری در میان تمام زمین به عمل خواهد آورد.²⁴ بنابراین خداوند یهوه صباپوت چنین می‌گوید: «ای قوم من که در صهیون ساکنیداز آشور مترسید، اگرچه شما را به چوب بزند و عصای خود را مثل مصریان بر شما بلند نماید.²⁵ زیرا بعد از زمان بسیار کمی غضب تمام خواهد شد و خشم من برای هلاکت ایشان خواهد بود.»²⁶ و یهوه

مقدس خواهد بود اما برای هردو خاندان اسرائیل سنگ مصادم و صخره لغزش دهنده و برای ساکنان اورشلیم دام و تله.¹⁵ و بسیاری از ایشان لغزش خورده، خواهند افتاد و شکسته شده و بدام افتاده، گرفتار خواهند گردید.»¹⁶ شهادت را به هم بیچ و شریعت را در شاگردانم مختوم ساز.¹⁷ و من برای خداوند که روی خود را از خاندان یعقوب مخفی می‌سازدانتظار کشیده، امیدوار او خواهم بود.¹⁸ اینک من و پسرانی که خداوند به من داده است، از جانب یهوه صباپوت که در کوه صهیون ساکن است به جهت اسرائیل آیات و علامات هستیم.¹⁹ و چون ایشان به شما گویند که از اصحاب اجنه و جادوگرانی که جیک جیک و زمزم می‌کنند سوال کنید، (گویید) «آیا قوم از خدای خود سوال نمایند و آیا از مردگان به جهت زندگان سوال باید نمود؟»²⁰ به شریعت و شهادت (توجه نمایید) و اگر موافق این کلام سخن نگویند، پس برای ایشان روشنایی نخواهد بود.²¹ و با عسرت و گرسنگی در آن خواهند گشت و هنگامی که گرسنه شوند، خویشتن را مشوش خواهند ساخت و پادشاه و خدای خود را لعنت کرده، به بالا خواهند نگر بست.²² و به زمین نظر خواهند انداخت و اینک تنگی و تاریکی و ظلمت پریشانی خواهد بود و به تاریکی غلیظ رانده خواهند شد.

ولدی برای ما

9 لیکن برای او که در تنگی می‌بود، تاریکی نخواهد شد. در زمان پیشین زمین زیولون و زمین نفتالی را ذلیل ساخت، اما در زمان آخر آن را به راه دریا به آن طرف اردن در جلیل امت هامحترم خواهد گردانید.² قومی که در تاریکی سالک می‌بودند، نور عظیمی خواهند دید و بر ساکنان زمین سایه موت نور ساطع خواهد شد.³ تو قوم را بسیار ساخته، شادی ایشان را زیادگردانیدی. به حضور تو شادی خواهند کرد مثل شادمانی وقت درو و مانند کسانی که در تقسیم نمودن غنیمت وجد می‌نمایند.⁴ زیرا که یوغ بار او را و عصای گردنش یعنی عصای جفا کننده وی را شکستی چنانکه در روز مدیان کردی.⁵ زیرا همه اسلحه مسلحان در غوغا است و رخوت ایشان به خون آغشته است اما برای سوختن و هیزم آتش خواهند بود.⁶ زیرا که برای ما ولدی زاییده و پسری به ما بخشیده شد و سلطنت بر دوش او خواهد بود و اسم او عجیب و مشیر و خدای قدیر و پدر سرمدی و سرور سلامتی خوانده خواهد شد.⁷ ترقی سلطنت و سلامتی او را بر کرسی داود و بر مملکت وی انتھانخواهد بود تا آن را به انصاف و عدالت از الان تا ابدالابد ثابت و استوار نماید. غیرت یهوه صباپوت این را بجا خواهد آورد.

غضب خدا بر اسرائیل

8 خداوند کلامی نزد یعقوب فرستاد و آن بر اسرائیل واقع گردید.⁹ و تمامی قوم خواهند دانست یعنی افرایم و ساکنان سامره که از غرور و تکبر دل خود می‌گویند.¹⁰ خشتها افتاده است اما با سنگهای تراشیده بنا خواهیم نمود؛ چوبهای افراغ در هم شکست اما سرو آزاد بجای آنها می‌گذاریم.¹¹ بنابراین خداوند دشمنان رصین را بصد او خواهد برافراشت و خصمان او را خواهد برانگیخت.¹² ارامیان را از مشرق و فلسطینیان را از مغرب و ایشان اسرائیل را با دهان گشوده خواهند خورد. اما با این همه خشم او برگردانیده نشده و دست او هنوز دراز است.¹³ و این قوم بسوی زنده خودشان بازگشت ننموده و یهوه صباپوت را نطلبیده‌اند.¹⁴ بنابراین خداوند سر و دم و نخل و نی را از اسرائیل در یک روز خواهد برید.¹⁵ مرد پیر و مرد شریف سر است و نبی‌ای که تعلیم دروغ می‌دهد، دم می‌باشد.¹⁶ زیرا که هادیان این قوم ایشان را گمراه می‌کنند و پیروان ایشان بلعیده می‌شوند.¹⁷ از این سبب خداوند از جوانان ایشان مسرور نخواهد شد و بر یتیمان و بیوه‌زنان ایشان ترحم نخواهد نمود. چونکه جمیع ایشان منافق و شریرند و هر دهانی به حماقت متکلم می‌شود با اینهمه غضب او برگردانیده نشده و دست او هنوز دراز است.¹⁸ زیرا که شرارت مثل آتش می‌سوزاند و خار و خس را می‌خورد، و در بوته‌های جنگل افروخته شده، دود غلیظ بیچان می‌شود.¹⁹ از غضب یهوه صباپوت زمین سوخته شده است و قوم هیزم آتش گشته‌اند و کسی بربرادر خود شفقت ندارد.²⁰ از جانب راست

4 و در آن روز خواهید گفت: «خداوند را حمد گویند و نام او را بخوانید و اعمال او را در میان قومها اعلام کنید و ذکر نمایید که اسم او متعال می‌باشد.»⁵ برای خداوند بسرایید زیرا کارهای عظیم کرده است و این در تمامی زمین معروف است.⁶ ای ساکنه صهیون صدا را برافراشته، بسرای زیرا قدوس اسرائیل در میان تو عظیم است.»

وحی درباره بابل

13 وحی درباره بابل که اشعیا ابن آموص آن را دید.
2 علمی بر کوه خشک برپا کنید و آواز به ایشان بلند نمایید، با دست اشاره کنید تا به درهای نجبا داخل شوند.³ من مقدسان خود رامامور داشتم و شجاعان خویش یعنی آنانی را که در کبریا می‌نمایند به جهت غضب دعوت نمودم.⁴ آواز گروهی در کوهها مثل آواز خلق کنیز. آواز غوغای ممالک امت‌ها که جمع شده باشند. یهوه صباپوت لشکر را برای جنگ سان می‌بیند.⁵ ایشان از زمین بعید و از کرانه‌های آسمان می‌آیند. یعنی خداوند با اسلحه غضب خود تا تمامی جهان را ویران کند.⁶ ولوله کنید زیرا که روز خداوند نزدیک است، مثل هلاکتی از جانب قادر مطلق می‌آید.⁷ از این جهت همه دستها سست می‌شود و دل‌های همه مردم گداخته می‌گردد.⁸ و ایشان متحیر شده، المها و دردهای زه بر ایشان عارض می‌شود، مثل زنی که می‌زاید درد می‌کشند. بر یکدیگر نظر حیرت می‌اندازند و رویهای ایشان رویهای شعله‌ور می‌باشد.⁹ اینک روز خداوند با غضب و شدت خشم و ستمکشی می‌آید، تا جهان را ویران سازد و گناهکاران را آزمایش هلاک نماید.¹⁰ زیرا که ستارگان آسمان و برجهای روشنایی خود را نخواهند داد. و آفتاب در وقت طلوع خود تاریک خواهد شد و ماه روشنایی خود را نخواهد تابانید.¹¹ و من ربع مسکون را به سبب گناه و شریران را به سبب عصیان ایشان سزا خواهم داد، و غرور متکبران را تباه خواهم ساخت و تکبر جباران را به زیر خواهم انداخت.¹² و مردم را از زر خالص و انسان را از طلای اوفیر کمیابتر خواهم گردانید.¹³ بنابراین آسمان را متزلزل خواهم ساخت و زمین از جای خود متحرک خواهد شد. در حین غضب یهوه صباپوت و در روز شدت خشم او.

14 و مثل آهوی رانده شده و مانند گله‌ای که کسی آن را جمع نکند خواهند بود. و هرکس به سوی قوم خود توجه خواهد نمود و هر شخص به زمین خویش فرار خواهد کرد.¹⁵ و هرکه یافت شود با نیزه زده خواهد شد و هرکه گرفته شود با شمشیر خواهد افتاد.¹⁶ اطفال ایشان نیز در نظر ایشان به زمین انداخته شوند و خانه‌های ایشان غارت شود و زنان ایشان بی‌عصمت گردند.¹⁷ اینک من مادیان را بر ایشان خواهم برانگیخت که نقره را به حساب نمی‌آورند و طلا را دوست نمی‌دارند.¹⁸ و کمانهای ایشان جوانان را خرد خواهد کرد. و بر ثمره رحم ترحم نخواهند نمود و چشمان ایشان بر اطفال شفقت نخواهد کرد.¹⁹ و بابل که جلال ممالک و زینت فخر کلدانیان است، مثل واژگون ساختن خدا سدوم و عموره را خواهد شد.²⁰ و تا به ابد آباد نخواهد شد و نسل بعد نسل مسکون نخواهد گردید. و اعراب در آنجا خیمه نخواهند زد و شبانان گله‌ها را در آنجا خواهند خوابانید.²¹ بلکه وحوش صحرا در آنجا خواهند خوابید و خانه‌های ایشان از بوم‌ها پر خواهد شد. شترمرغ در آنجا ساکن خواهد شد و غولان در آنجا رقص خواهند کرد،²² و شغال‌ها در قصرهای ایشان و گرگها در کوشکهای خوش نما صدا خواهند زد و زمانش نزدیک است که برسد و روزهایش طول نخواهد کشید.

14 زیرا خداوند بر یعقوب ترحم فرموده، اسرائیل را بار دیگر خواهد برگزید و ایشان را در زمینشان آرامی خواهد داد. و غربا با ایشان ملحق شده، با خاندان یعقوب ملحق خواهند گردید.² و قومها ایشان را برداشته، به مکان خودشان خواهند آورد. و خاندان اسرائیل ایشان را در زمین خداوند برای بندگی و کنیزی، مملوک خود خواهند ساخت. و اسیرکنندگان خود را اسیر کرده، بر ستمکاران خویش حکمرانی خواهند نمود.

³ و در روزی که خداوند تو را از الم واضطرابت و بندگی سخت که بر تو می‌نهادند خلاصی بخشد واقع خواهد شد،⁴ که این مثل را بر پادشاه بابل

صباپوت تازیانه‌ای بر وی خواهد برانگیخت چنانکه در کشتار مدیان برصخره غراب. و عصای او بر دریا خواهد بود و آن را بلند خواهد کرد به طوری که بر مصریان کرده بود.²⁷ و در آن روز واقع خواهد شد که بار او از دوش تو و یوغ او از گردن تو رفع خواهد شد و یوغ از فریبهی گسسته خواهد شد.

²⁸ او به عیانت رسید و از مجرون گذشت و در کمکاش اسباب خود را گذاشت.²⁹ از معبر عبور کردند و در جیب منزل گزیدند، اهل رامه هراسان شدند و اهل جبعه شاول فرار کردند.³⁰ ای دختر جلیلیم به آواز خود فریاد برآور! ای لیشه وای عناتوت فقیر گوش ده! ³¹ مدمینه فراری شدند و ساکنان جیبیم گریختند.³² همین امروز در نوب توقف می‌کند و دست خود را بر جبل دختر صهیون و کوه اورشلیم دراز می‌سازد.³³ اینک خداوند یهوه صباپوت شاخه‌ها را با خوف قطع خواهد نمود و بلند قدان بریده خواهند شد و مرتفعان پست خواهند گردید،³⁴ و بوته‌های جنگل به آهن بریده خواهد شد و لبنان به دست جباران خواهد افتاد.

نهالی از تنه یسی

11 و نهالی از تنه یسی بیرون آمده، شاخه‌ای از ریشه هایش خواهد شکفت.² و روح خداوند بر او قرار خواهد گرفت، یعنی روح حکمت و فهم و روح مشورت و قوت و روح معرفت و ترس خداوند.³ و خوشی او در ترس خداوند خواهد بود و موافق رویت چشم خود داوری نخواهد کرد و بر وفق سمع گوشهای خویش تنبیه نخواهد نمود.⁴ بلکه مسکینان را به عدالت داوری خواهد کرد و به جهت مظلومان زمین برآستی حکم خواهد نمود. و جهان را به عصای دهان خویش زده، شریران را به نفعه لبهای خود خواهد کشت.⁵ و کمربند کمرش عدالت خواهد بود و کمربند میانش امانت.

⁶ و گرگ با بره سکونت خواهد داشت و پلنگ با بزغاله خواهد خوابید و گوساله و شیر و پرواری با هم، و طفل کوچک آنها را خواهد راند.⁷ و گاویا خرس خواهد چرید و بچه‌های آنها با هم خواهند خوابید و شیر مثل گاو گاه خواهد خورد.⁸ و طفل شیرخواره بر سوراخ مار بازی خواهد کرد و طفل از شیر باز داشته شده دست خود را بر خانه افعی خواهد گذاشت.⁹ و در تمامی کوه مقدس من ضرر و فساد نخواهند کرد زیرا که جهان از معرفت خداوند پر خواهد بود مثل آب‌هایی که دریا را می‌پوشاند.

¹⁰ و در آن روز واقع خواهد شد که ریشه یسی به جهت علم قومها برپا خواهد شد و امت هان را خواهند طلبید و سلامتی او با جلال خواهد بود.¹¹ و در آن روز واقع خواهد گشت که خداوند بار دیگر دست خود را دراز کند تا بقیه قوم خویش را که از آشور و مصر و فتروس و حبش و عیلام و شتعار و حمات و از جزیره‌های دریا باقی مانده باشند باز آورد.

¹² و به جهت امت‌ها علمی برافراشته، رانده شدگان اسرائیل را جمع خواهد کرد، و ویرانکنندگان یهودا را از چهار طرف جهان فراهم خواهد آورد.¹³ و حسد افرایم رفع خواهد شد و دشمنان یهودا منقطع خواهند گردید. افرایم بر یهودا حسد نخواهد برد و یهودا افرایم را دشمنی نخواهد نمود.¹⁴ و به جانب مغرب بر دوش فلسطینیان پریده، بنی مشرق را با هم غارت خواهند نمود. و دست خود را بر ادوم و موآب دراز کرده، بنی عمون ایشان را اطاعت خواهند کرد.¹⁵ و خداوند زبانه دریای مصر را تباه ساخته، دست خود را با باد سوزان بر نهر دراز خواهد کرد، و آن را با هفت نهرش خواهد زد و مردم را با کفش به آن عبور خواهد داد.¹⁶ و به جهت بقیه قوم او که از آشور باقی مانده باشند شاه راهی خواهد بود. چنانکه به جهت اسرائیل در روز برآمدن ایشان از زمین مصر بود.

سرود حمد

12 و در آن روز خواهی گفت که «ای خداوند تو را حمد می‌گویم زیرا به من غضبناک بودی اما غضبت برگردانیده شده، مرا تسلی می‌دهی.»² اینک خدا نجات من است بر اوتوکل نموده، نخواهم ترسید. زیرا یاه یهوه قوت و تسبیح من است و نجات من گردیده است.³ بنابراین با شادمانی از چشمه‌های نجات آب خواهید کشید.

وحی درباره موآب

15 وحی درباره موآب: زیرا که در شبی عار موآب خراب و هلاک شده است زیرا در شبی قیر موآب خراب و هلاک شده است. ² به بتکده و دیبون به مکان های بلند به جهت گریستن برآمده اند. موآب برای نبوو میدبا ولوله می کند. بر سر هریکی از ایشان گری است و ریشهای همه تراشیده شده است. ³ درکوچه های خود کمر خود را به پلاس می بندند و بر پشت بامها و در چهارسوهای خود هرکس ولوله می نماید و اشکها می ریزد. ⁴ و حبشون و العاله فریاد برمی آورند. آواز ایشان تا یاهص مسموع می شود. بنابراین مسلحان موآب ناله می کنند و جان ایشان در ایشان می لرزد. ⁵ دل من به جهت موآب فریاد برمی آورد. فراریانش تا به صوغر و عجلت شلشیا نعره می زند زیرا که ایشان به فراز لوحیت با گریه برمی آیند. زیرا که از راه حورونایم صدای هلاکت برمی آورند. ⁶ زیرا که آبهای نمریم خراب شده، چونکه علف خشکیده و گیاه تلف شده و هیچ چیز سبز باقی نمانده است. ⁷ بنابراین دولتی را که تحصیل نموده اند و اندوخته های خود را بر وادی بیدها می برند. ⁸ زیرا که فریادایشان حدود موآب را احاطه نموده و ولوله ایشان تا اجلایم و ولوله ایشان تا بئر ایلیم رسیده است. ⁹ چونکه آبهای دیمون از خون پر شده زانرو که بر دیمون (بلایای) زیاد خواهم آورد یعنی شیری را بر فراریان موآب و بر بقیه زمینش (خواهم گماشت).

16 بره ها را که خراج حاکم زمین است ازسالم بسوی بیابان به کوه دختر صهیون بفرستید. ² و دختران موآب مثل مرغان آواره ومانند آشیانه ترک شده نزد معبرهای ارنون خواهند شد. ³ مشورت بدهید و انصاف را بجا آورید، و سایه خود را در وقت ظهر مثل شب بگردان. رانده شدگان را پنهان کن و فراریان را تسلیم منما. ⁴ ای موآب بگذار که رانده شدگان من نزد تو ماوا گزینند. و برای ایشان از روی تاراج کننده پناه گاه باش. زیرا ظالم نابود می شود و تاراج کننده تمام می گردد و ستمکار از زمین تلف خواهد شد. ⁵ و کرسی به رحمت استوار خواهد گشت و کسی به راستی بر آن در خیمه داودخواهد نشست که داوری کند و انصاف را بطلید و به جهت عدالت تعجیل نماید.

⁶ غرور موآب و بسیاری تکبر و خیلاء و کبر و خشم او را شنیدیم و فخر او باطل است. ⁷ بدین سبب موآب به جهت موآب ولوله می کند و تمامی ایشان ولوله می نمایند. به جهت بنیادهای قیر حارست ناله می کنید زیرا که بالکل مضروب می شود. ⁸ زیرا که مزرعه های حبشون و موهای سبمه پژمرده شد و سروران امتها تاکهایش را شکستند. آنها تا به یعیزر رسیده بود و در بیابان پراکنده می شد و شاخه هایش منتشر شده، از دریامی گذشت. ⁹ بنابراین برای مو سبمه به گریه یعیزرخواهم گریست. ای حبشون و العاله شما را با اشکهای خود سیراب خواهم ساخت زیرا که برمیوه ها و انگورهایت گلبانگ افتاده است. ¹⁰ شادی و ابتهاج از بستانها برداشته شد و در تاکستانها ترنم و آواز شادمانی نخواهد بود و کسی شراب را در چرخشها پایمال نمی کند. صدای شادمانی را خاموش گردانیم. ¹¹ لهذاحشای من مثل بریط به جهت موآب صدا می زند و بطن من برای قیر حارس. ¹² و هنگامی که موآب در مکان بلند خود حاضر شده، خویشتن را خسته کند و به مکان مقدس خود برای دعایباید کامیاب نخواهد شد. ¹³ این است کلامی که خداوند درباره موآب از زمان قدیم گفته است. ¹⁴ اما الان خداوند تکلم نموده، می گوید که بعد از سه سال مثل سالهای مزدور جلال موآب با تمامی جماعت کثیر اومحقر خواهد شد و بقیه آن بسیار کم و بی قوت خواهند گردید.

وحی درباره دمشق

17 وحی درباره دمشق: اینک دمشق از میان شهرها برداشته می شود و توده خراب خواهد گردید. ² شهرهای عروعر متروک می شود و به جهت خوابیدن گله ها خواهد بود و کسی آنها را نخواهد ترسانید. ³ و حصار از افرایم تلف خواهد شد و سلطنت ازدمشق و از بقیه ارام. و مثل جلال بنی اسرائیل خواهند بود زیرا که یهوه صباوت چنین می گوید. ⁴ و در آن روز جلال یعقوب ضعیف می شود و فریبی جسدش به لاغری تبدیل

زده، خواهی گفت: چگونه آن ستمکار تمام شد و آن جور پیشه چگونه فانی گردید. ⁵ خداوند عصای شریبان و چوگان حاکمان را شکست. ⁶ آنکه قومها را به خشم باصدمه متوالی می زد و بر امتها به غضب با جفای بیحد حکمرانی می نمود، ⁷ تمامی زمین آرام شده و ساکت گردیده اند و به آواز بلند ترنم می نمایند. ⁸ صنوبرها نیز و سروهای آزاد لبنان درباره توشادمان شده، می گویند: «از زمانی که توخوابیده ای قطع کننده ای بر ما برنیامده است.»

⁹ هاویه از زیر برای تو متحرک است تا چون بیایی تو را استقبال نماید، و مردگان یعنی جمیع بزرگان زمین را برای تو بیدار می سازد. و جمیع پادشاهان امتها را از کرسیهای ایشان برمی دارد. ¹⁰ جمیع اینها تو را خطاب کرده، می گویند: «آیاتو نیز مثل ما ضعیف شده ای و مانند ماگردیده ای.» ¹¹ جلال تو و صدای بریطهای تو به هاویه فرود شده است. کرما زیر تو گسترانیده شده و مورها تو را می پوشانند. ¹² ای زهره دخترصیح چگونه از آسمان افتاده ای؟ ای که امتها را ذلیل می ساختی چگونه به زمین افکنده شده ای؟ ¹³ و تو در دل خود می گفتی: «به آسمان صعودنموده، کرسی خود را بالای ستارگان خدا خواهم افراشت. و بر کوه اجتماع در اطراف شمال جلوس خواهم نمود. ¹⁴ بالای بلندیهایی ابرها صعود کرده، مثل حضرت اعلی خواهم شد.» ¹⁵ لکن به هاویه به اسفلهای حفره فرود خواهی شد.

¹⁶ آنانی که تو را ببینند بر تو چشم دوخته و درتو تامل نموده، خواهند گفت: «آیا این آن مرداست که جهان را متزلزل و ممالک را مرتعش می ساخت؟ ¹⁷ که ربع مسکون را ویران می نمود و شهرهایش را منهدم می ساخت و اسپران خودرا به خانه های ایشان رها نمی کرد؟» ¹⁸ همه پادشاهان امتها جمیع هر یک در خانه خود با جلال می خوابند. ¹⁹ اما تو از قبر خودبیرون افکنده می شوی و مثل شاخه مکروه ومانند لباس کشتگانی که با شمشیر زده شده باشند، که به سنگهای حفره فرو می روند و مثل لاشه پایمال شده. ²⁰ با ایشان در دفن متحدنخواهی بود چونکه زمین خود را ویران کرده، قوم خویش را کشته ای. ذریت شریبان تا به ابد مذکورنخواهند شد. ²¹ برای پسرانش به سبب گناه پدران ایشان قتل را مهیا سازید، تا ایشان برنخیزند و در زمین تصرف نمایند و روی ربع مسکون را از شهرها پر نسازند.

²² و یهوه صباوت می گوید: «من به ضدایشان خواهم برخاست.» و خداوند می گوید: «اسم و بقیه را و نسل و ذریت را از بابل منقطع خواهم ساخت. ²³ و آن را نصیب خاریشتها و خلایبهای آب خواهم گردانید و آن را با جاروب هلاکت خواهم رفت.» یهوه صباوت می گوید.

سرنوشت آشور

²⁴ یهوه صباوت قسم خورده، می گوید: «یقین به طوری که قصد نموده ام همچنان واقع خواهد شد. و به نهجی که تقدیر کرده ام همچنان بجا آورده خواهد گشت. ²⁵ و آشور را در زمین خودم خواهم شکست و او را بر کوههای خویش پایمال خواهم کرد. و یوغ او از ایشان رفع شده، بار وی از گردن ایشان برداشته خواهد شد.» ²⁶ تقدیری که بر تمامی زمین مقدر گشته، این است. و دستی که بر جمیع امتها دراز شده، همین است. ²⁷ زیرا که یهوه صباوت تقدیرنموده است، پس کیست که آن را باطل گرداند؟ و دست اوست که دراز شده است پس کیست که آن را برگرداند؟ ²⁸ در سالی که آحاز پادشاه مرد این وحی نازل شد: ²⁹ ای جمیع فلسطین شادی مکن از اینکه عصایی که تو را می زد شکسته شده است. زیرا که از ریشه مار افعی بیرون می آید و نتیجه او اژدهای آتشین پرنده خواهد بود. ³⁰ و نخست زادگان مسکینان خواهند چرید و فقیران در اطمینان خواهند خوابید. و ریشه تو را با قحطی خواهم کشت و باقی ماندگان تو مقتول خواهند شد. ³¹ ای دروازه ولوله نما! وای شهر فریاد برآور! ای تمامی فلسطین تو گداخته خواهی شد. زیراکه از طرف شمال دود می آید و از صفوف وی کسی دور نخواهد افتاد. ³² پس به رسولان امت هاچه جواب داده شود: «اینکه خداوند صهیون را بنیاد نهاده است و مسکینان قوم وی در آن پناه خواهند برد.»

شد.⁷ و مرغزاری که بر کنار نیل و بر دهنه نیل است و همه مزرعه های نیل خشک و رانده شده و نابود خواهد گردید.⁸ و ماهی گیران ماتم می گیرند و همه آنانی که قلاب به نیل اندازند زاری می کنند و آنانی که دام بر روی آب گسترانند افسرده خواهند شد.⁹ و عاملان کتان شانه زده و بافندگان پارچه سفید خجل خواهند شد.¹⁰ و ارکان او ساییده و جمیع مزدوران رنجیده دل خواهند شد.

¹¹ سروران صوعن بالکل احق می شوند و مشورت مشیران دانشمند فرعون وحشی می گردد. پس چگونه به فرعون می گویند که من پسر حکما و پسر پادشاهان قدیم می باشم.¹² پس حکیمان تو کجایند تا ایشان تو را اطلاع دهند و بدانند که یهوه صباپوت درباره مصر چه تقدیر نموده است.¹³ سروران صوعن ابله شده و سروران نوف فریب خورده اند و آنانی که سنگ زاویه اسباط مصر هستند آن را گمراه کرده اند.¹⁴ و خداوند روح خیرگی در وسط آن آمیخته است که ایشان مصریان را در همه کارهای ایشان گمراه کرده اند مثل مستان که در قی خود افتان و خیزان راه می روند.¹⁵ و مصریان را کاری نخواهد ماند که سر یا دم نخل یا بوریا بکنند.¹⁶ در آن روز اهل مصر مثل زنان می باشند و از حرکت دست یهوه صباپوت که آن را بر مصر به حرکت می آورد لرزان و هراسان خواهند شد.¹⁷ و زمین یهودا باعث خوف مصر خواهد شد که هرکه ذکر آن را بشنود خواهد ترسید به سبب تقدیری که یهوه صباپوت بر آن مقدر نموده است.¹⁸ در آن روز پنج شهر در زمین مصر به زبان کنعان متکلم شده، برای یهوه صباپوت قسم خواهند خورد و یکی شهر هلاکت نامیده خواهد شد.¹⁹ در آن روز مذبوحی برای خداوند در میان زمین مصر و ستونی نزد حدودش برای خداوند خواهد بود.²⁰ و آن آیتی و شهادتی برای یهوه صباپوت در زمین مصر خواهد بود. زیرا که نزد خداوند به سبب جفاکنندگان خویش استغاثه خواهد نمود و او نجات دهنده و حمایت کننده ای برای ایشان خواهد فرستاد و ایشان را خواهد رهانید.²¹ و خداوند بر مصریان معروف خواهد شد و در آن روز مصریان خداوند را خواهند شناخت و با ذبایح و هدایا او را عبادت خواهند کرد و برای خداوند نذر کرده، آن را وفا خواهند نمود.²² و خداوند مصریان را خواهد زد و به زدن شفا خواهد داد زیرا چون بسوی خداوند بازگشت نمایند ایشان را اجابت نموده، شفا خواهد داد.

²³ در آن روز شاهراهی از مصر به آشور خواهد بود و آشوریان به مصر و مصریان به آشور خواهند رفت و مصریان با آشوریان عبادت خواهند نمود.²⁴ در آن روز اسرائیل سوم مصر و آشور خواهد شد و آنها در میان جهان برکت خواهند بود.²⁵ زیرا که یهوه صباپوت آنها را برکت داده خواهد گفت قوم من مصر و صنعت دست من آشور و میراث من اسرائیل مبارک باشند.

پیام خدا بصد مصر و کوش

20 در سالی که ترتان به اشدود آمد هنگامی که سرجون پادشاه آشور او را فرستاد، پس با اشدود جنگ کرده، آن را گرفت.² در آن وقت خداوند به واسطه اشعیا ابن آموص تکلم نموده، گفت: «برو و پلاس را از کمر خود بگشا و نعلین را از پای خود بیرون کن.» و او چنین کرده، عریان و پا برهنه راه می رفت.

³ و خداوند گفت: «چنانکه بنده من اشعیا سه سال عریان و پا برهنه راه رفته است تا آیتی و علامتی درباره مصر و کوش باشد،⁴ بهمان طور پادشاه آشور اسیران مصر و جلاء و طنان کوش را از جوانان و پیران عریان و پا برهنه و مکشوف سرین خواهد برد تا رسوایی مصر باشد.⁵ و ایشان به سبب کوش که ملجای ایشان است و مصر که فخر ایشان باشد مضطرب و خجل خواهند شد.⁶ و ساکنان این ساحل در آن روز خواهند گفت: اینک ملجای ما که برای اعانت به آن فرار کردیم تا از دست پادشاه آشور نجات یابیم چنین شده است، پس ما چگونه نجات خواهیم یافت؟»

وحی درباره بابل

21 وحی درباره بیابان بحر: چنانکه گردباد در جنوب می آید، این نیز از بیابان از زمین هولناک می آید.² رویای سخت برای من منکشف

می گردد.⁵ و چنان خواهد بود که دروگران زرع را جمع کنند و دستهای ایشان سنبله ها را درو کند. و خواهد بود مثل وقتی که در وادی رفایم سنبله ها را بچینند.⁶ و خوشه های چند در آن باقی ماند و مثل وقتی که زیتون را بتکانند که دو یاسه دانه بر سر شاخه بلند و چهار یا پنج دانه بر شاخچه های بارور آن باقی ماند. یهوه خدای اسرائیل چنین می گوید.⁷ در آن روز انسان بسوی آفریننده خود نظر خواهد کرد و چشمانش بسوی قدوس اسرائیل خواهد نگرست.⁸ و بسوی مذبوح هایی که به دستهای خود ساخته است نظر نخواهد کرد و به آنچه با انگشتهای خویش بنا نموده یعنی اشیریم و بتهای آفتاب نخواهد نگرست.⁹ در آن روز شهرهای حصینش مثل خرابه هایی که در جنگل یا بر کوه بلند است خواهد شد که آنها را از حضور بنی اسرائیل واگذاشتند و ویران خواهد شد.¹⁰ چونکه خدای نجات خود را فراموش کردی و صخره قوت خویش را به یاد نیآوری بنابراین نهالهای دلپذیر غرس خواهی نمود و قلمه های غریب را خواهی کاشت.¹¹ در روزی که غرس می نمایی آن را نمو خواهی داد و در صبح مزروع خود را به شکوفه خواهی آورد اما محصولش در روز آفت مهلک و حزن علاج ناپذیر بر باد خواهد رفت.¹² وای بر شورش قوم های بسیار که مثل شورش دریا شورش می نمایند و خروش طوایفی که مثل خروش آبهای زورآور خروش می کنند.¹³ طوایف مثل خروش آبهای بسیاری خروشد اما ایشان را عتاب خواهد کرد و به جای دور خواهند گریخت و مثل کاه کوهها در برابر باد رانده خواهند شد و مثل غبار در برابر گردباد.¹⁴ در وقت شام اینک خوف است و قبل از صبح نابود می شوند. نصیب تاراج کنندگان ما و حصه غارت نمایندگان ما همین است.

پیغام خدا علیه کوش

18 وای بر زمینی که در آن آواز بالها است که به آن طرف نهرهای کوش می باشد.² و ایلچیان به دریا و در کشتیهای بردی بر روی آبهای می فرستد و می گوید: ای رسولان تیزرو بروید نزد امت بلند قد و براق، نزد قومی که از ابتدایش تا کنون مهیب بوده اند یعنی امت زورآور و پایمال کننده که نهرها زمین ایشان را تقسیم می کند.³ ای تمامی ساکنان ربع مسکون و سکنه جهان، چون علمی بر کوهها بلند گردد بنگرید و چون کرنا نواخته شود بشنوید.⁴ زیرا خداوند به من چنین گفته است که من خواهم آرامید و از مکان خود نظر خواهم نمود. مثل گرمای صاف بر نباتات و مثل ابر شبنم دار در حرارت حصاد.⁵ زیرا قبل از حصاد وقتی که شکوفه تمام شود و گل به انگور رسیده، مبدل گردد او شاخه ها را بااره ها خواهد برید و نهالها را بریده دور خواهد افکند.⁶ و همه برای مرغان شکاری کوهها و وحوش زمین واگذاشته خواهد شد. و مرغان شکاری تابستان را بر آنها بسر خواهند برد و جمیع وحوش زمین زمستان را بر آنها خواهند گذرانید.⁷ و در آن زمان هدیه ای برای یهوه صباپوت از قوم بلند قد و براق و از قومی که از ابتدایش تا کنون مهیب است و از امتی زورآور و پایمال کننده که نهرها زمین ایشان را تقسیم می کند به مکان اسم یهوه صباپوت یعنی به کوه صهیون آورده خواهد شد.

وحی درباره مصر

19 وحی درباره مصر: اینک خداوند بر ابر تیزرو سوار شده، به مصر می آید و بتهای مصر از حضور وی خواهد لرزید و دلهای مصریان در اندرون ایشان گداخته خواهد شد.² و مصریان را بر مصریان خواهم برانگیخت. برادر با برادر خود و همسایه با همسایه خویش و شهر با شهر و کشور با کشور جنگ خواهند نمود.³ و روح مصر در اندرونش افسرده شده، مشورتش را باطل خواهم گردانید و ایشان از بتها و فالگیران و صاحبان اجنه و جادوگران سوال خواهند نمود.⁴ و مصریان را به دست آقای ستم کیش تسلیم خواهم نمود و پادشاه زورآور بر ایشان حکمرانی خواهد کرد. خداوند یهوه صباپوت چنین می گوید.

⁵ و آب از دریا (نیل) کم شده، نهر خراب و خشک خواهد گردید.⁶ و نهرها متعفن شده، جویهای ماصور کم شده می خشکد و نی و بوریا پژمرده خواهد

کردن گوسفندان و خوردن گوشت و نوشیدن شراب خواهد بود که بخوریم و بنوشیم زیرا که فردا می‌میریم.¹⁴ و یهوه صباپوت درگوش من اعلام کرده است که این گناه شما تا بمیرید هرگز کفار نخواهد شد. خداوند یهوه صباپوت این را گفته است.

¹⁵ خداوند یهوه صباپوت چنین می‌گوید: «برو و نزد این خزانه‌دار یعنی شینا که ناظر خانه است داخل شو و به او بگو: ¹⁶ تو را در اینجا چه کار است و در اینجا که را داری که در اینجا قبری برای خود کنده‌ای؟ ای کسی که قبر خود را در مکان بلند می‌کنی و مسکنی برای خویشتن در صخره می‌تراشی.»

¹⁷ اینکای مرد، خداوند البته تو را دور خواهد انداخت و البته تو را خواهد پوشانید.¹⁸ و البته تو را مثل گوی سخت خواهد پیچید و به زمین وسیع تو را خواهد افکند و در آنجا خواهی مرد و در آنجا ارا به های شوکت تو رسوایی خانه آقاقت خواهد شد.¹⁹ و تو را از منصبت خواهم راند و از مکانت به زیر افکنده خواهی شد.

²⁰ و در آن روز واقع خواهد شد که بنده خویش الیا قیم بن حلقیا را دعوت خواهم نمود.²¹ و او را به جامه تو ملبس ساخته به کمر بندت محکم خواهم ساخت و اقتدار تو را به دست او خواهم داد و او ساکنان اورشلیم و خاندان یهودارا پدر خواهد بود.²² و کلید خانه داود را بر دوش وی خواهم نهاد و چون بگشاید احدی نخواهد بست و چون ببندد، احدی نخواهد گشاد.²³ و او را در جای محکم مثل میخ خواهم دوخت و برای خاندان پدر خود کرسی جلال خواهد بود.²⁴ و تمامی جلال خاندان پدرش را از اولاد و احفاد و همه ظروف کوچک را از ظروف کاسه‌ها تا ظروف تنگها بر او خواهند آویخت.

²⁵ و یهوه صباپوت می‌گوید که در آن روز آن میخی که در مکان محکم دوخته شده متحرک خواهد گردید و قطع شده، خواهد افتاد و باری که بر آن است، تلف خواهد شد زیرا خداوند این را گفته است.

وحی درباره صور

23 وحی درباره صور ای کشتیهای ترشیش ولوله نمایید زیرا که بحدی خراب شده است که نه خانه‌ای و نه مدخلی باقی مانده. از زمین

کتیم خبر به ایشان رسیده است.² ای ساکنان ساحل که تاجران صیدون که از دریا عبور می‌کنند تو را پرساخته‌اند آرام بگیرد.³ و دخل او از محصول شیحور و حصاد نیل بر آبهای بسیار می‌بود پس او تجارت گاه امت‌ها شده است.⁴ ای صیدون خجل شو زیرا که دریا یعنی قلعه دریا متکلم شده، می‌گوید درد زه نکشیده‌ام و نزاییده‌ام و جوانان را نپرورده‌ام و دوشیزگان را تربیت نکرده‌ام.⁵ چون این خبر به مصر برسد از اخبار صور بسیار دردناک خواهند شد.

⁶ ای ساکنان ساحل دریا به ترشیش بگذرید و ولوله نمایید.⁷ آیا این شهر مفتخر شما است که قدیمی و از ایام سلف بوده است و پایهایش او را به جای دور برده، تا در آنجا ماوا گزیند؟⁸ کیست که این قصد را درباره صور آن شهر تاج بخش که تجار وی سروران و بازرگانان او شرفای جهان بوده‌اند نموده است.⁹ یهوه صباپوت این قصد را نموده است تا تکبر تمامی جلال را خوار سازد و جمیع شرفای جهان را محقر نماید.

¹⁰ ای دختر ترشیش از زمین خود مثل نیل بگذر زیرا که دیگر هیچ بند برای تو نیست.¹¹ اودست خود را بر دریا دراز کرده، مملکتها را متحرک ساخته است. خداوند درباره کنعان امر فرموده است تا قلعه هایش را خراب نمایند.¹² و گفته است: ای دوشیزه ستم رسیده ای دختر صیدون دیگر مفتخر نخواهی شد. برخاسته، به کتیم بگذر اما در آنجا نیز راحت برای تو نخواهد بود.¹³ اینک زمین کلدانیان که قومی نبودند و آشور آن را به جهت صحرائشینان بنیاد نهاد. ایشان منجنیقهای خود را افراشته، قصرهای آن را منهدم و آن را به خرابی مبدل خواهند ساخت.¹⁴ ای کشتیهای ترشیش ولوله نمایید زیرا که قلعه شما خراب شده است.

¹⁵ و در آن روز واقع خواهد شد که صور، هفتاد سال مثل ایام یک پادشاه فراموش خواهد شد و بعد از انقضای هفتاد سال برای صور مثل سرود زانیه خواهد بود.¹⁶ ای زانیه فراموش شده بربط را گرفته، در شهر گردش نما.

شده است، خیانت پیشه خیانت می‌کند و تاراج کننده تاراج می‌نماید. ای عیلام برای وای مدیان محاصره نما. تمام ناله آن را ساکت گردانید.³ از این جهت کمر من از شدت درد پر شده است و درد زه مثل درد زنی که می‌زاید مراد گرفته است. پیچ و تاب می‌خورم که نمی‌توانم بشنوم، مدهوش می‌شوم که نمی‌توانم ببینم.⁴ دل من می‌طپید و هیبت مرا ترسانید. او شب لذت مرا برابیم به خوف مبدل ساخته است.⁵ سفره را مهیاساخته و فرش را گسترانیده به اکل و شرب مشغول می‌باشند. ای سروران برخیزید و سپرها را روغن بمالید.

⁶ زیرا خداوند به من چنین گفته است: «برو و دیده بان را قرار بده تا آنچه را که ببیند اعلام نماید.⁷ و چون فوج سواران جفت جفت و فوج الاغان و فوج شتران را ببیند آنگاه به دقت تمام توجه بنماید.»⁸ پس او مثل شیر صدا زد که «ای آقا من دائم در روز بر محرس ایستاده‌ام و تمامی شب بر دیده بانگاه خود برقرار می‌باشم.⁹ و اینک فوج مردان و سواران جفت جفت می‌آیند و او مزید کرده، گفت: بابل افتاد افتاده است و تمامی تمثال‌های تراشیده خدایانش را بر زمین شکسته‌اند.»¹⁰ ای کوفته شده من وای محصول خرمن من آنچه از یهوه صباپوت خدای اسرائیل شنیدم به شما اعلام می‌نمایم.

وحی درباره ادوم

¹¹ وحی درباره دومه: کسی از سعیر به من ندا می‌کند که «ای دیده بان از شب چه خبر؟ ای دیده بان از شب چه خبر؟»¹² دیده بان می‌گوید که صبح می‌آید و شام نیز. اگر پرسیدن می‌خواهید بپرسید و بازگشت نموده، بپایید.»

وحی درباره عرب

¹³ وحی درباره عرب: ای قافله‌های ددانیان در جنگل عرب منزل کنید.¹⁴ ای ساکنان زمین تیما تشنگان را به آب استقبال کنید و فراریان را به خوراک ایشان پذیره شوید.¹⁵ زیرا که ایشان از شمشیرها فرار می‌کنند. از شمشیر برهنه و کمان زه شده و از سختی جنگ.¹⁶ زانرو که خداوند به من گفته است بعد از یکسال موافق سالهای مزدوران تمامی شوکت قیدار تلف خواهد شد.¹⁷ و بقیه شماره تیراندازان و جباران بنی قیدار قلیل خواهد شد چونکه یهوه خدای اسرائیل این را گفته است.

وحی درباره اورشلیم

22 وحی درباره وادی رویا: الان تو را چه شد که کلیه بر بامها برآمدی؟² ای که پر از شورشها هستی وای شهر پر غوغا وای قریه مفتخر. کشتگان کشته شمشیر نیستند و در جنگ هلاک نشده‌اند.³ جمیع سروران با هم گریختند و بدون تیراندازان اسیر گشتند. همگانی که در تو یافت شدند با هم اسیر گردیدند و به جای دور فرار کردند.⁴ بنابراین گفتم نظر خود را از من بگردانید زیرا که با تلخی گریه می‌کنم. برای تسلی من درباره خرابی دختر قوم الحاح مکنید.

⁵ زیرا خداوند یهوه صباپوت روز آشفتگی و پایمالی و پریشانی‌ای در وادی رویا دارد. دیوارها را منهدم می‌سازند و صدای استغاثه تا به کوهها می‌رسد.⁶ و عیلام با افواج مردان و سواران ترکش را برداشته است و قیر سپر را مکشوف نموده است،⁷ و ادیهای بهترینت از ارا به‌ها پر شده، سواران پیش دروازه هایت صف آرایی می‌نمایند،⁸ و پوشش یهودا برداشته می‌شود و در آن روز به اسلحه خانه جنگل نگاه خواهید کرد.⁹ و رخنه‌های شهر داود را که بسیارند خواهید دید و آب برکه تحتانی را جمع خواهید نمود.¹⁰ و خانه‌های اورشلیم را خواهید شمرد و خانه‌ها را به جهت حصاربندی دیوارها خراب خواهید نمود.¹¹ و در میان دو دیوار حوضی برای آب برکه قدیم خواهید ساخت اما به صانع آن نخواهید نگرست و به آنکه آن را از ایام پیشین ساخته است نگران نخواهید شد.¹² و در آن روز خداوند یهوه صباپوت (شما را) به گریستن و ماتم کردن و کندن مو و پوشیدن پلاس خواهد خواند.¹³ و اینک شادمانی و خوشی و کشتن گاو و ذبح

خوش بنواز و سرودهای بسیار بخوان تا به یاد آورده شوی. ¹⁷ و بعد از انقضای هفتاد سال واقع می‌شود که خداوند از صور تفقد خواهد نمود و به اجرت خویش برگشته با جمیع ممالک جهان که بر روی زمین است زنا خواهد نمود. ¹⁸ و تجارت و اجرت آن برای خداوند وقف شده ذخیره و اندوخته نخواهد شد بلکه تجارتش برای مقربان درگاه خداوند خواهد بود تا به سیری بخورند و لباس فاخر بپوشند.

خرابی زمین

24

اینک خداوند زمین را خالی و ویران می‌کند، و آن را واژگون ساخته، ساکنانش را پراکنده می‌سازد. ² و مثل قوم، مثل کاهن و مثل بنده، مثل آقایش و مثل کنیز، مثل خاتونش و مثل مشتری، مثل فروشنده و مثل قرض دهنده، مثل قرض گیرنده و مثل سودخوار، مثل سود دهنده خواهد بود. ³ و زمین بالکل خالی و بالکل غارت خواهد شد زیرا خداوند این سخن را گفته است. ⁴ زمین ماتم می‌کند و پژمرده می‌شود. ربع مسکون کاهیده و پژمرده می‌گردد، شریفان اهل زمین کاهیده می‌شوند. ⁵ زمین زیرساکنانش ملوث می‌شود زیرا که از شراب تعجوز نموده و فریاض را تبدیل کرده و عهد جاودانی را شکسته‌اند. ⁶ بنابراین لعنت، جهان را فانی کرده است و ساکنانش سزا یافته‌اند لهذا ساکنان زمین سوخته شده‌اند و مردمان، بسیار کم باقی مانده‌اند. ⁷ شیره انگور ماتم می‌گیرد و مو کاهیده می‌گردد و تمامی شادلان آه می‌کشند. ⁸ شادمانی دفها تلف شده، آواز عشرت کنندگان باطل و شادمانی بربطها ساکت خواهد شد. ⁹ شراب را با سرودها نخواهند آشامید و مسکرات برای نوشندگان تلخ خواهد شد. ¹⁰ قریه خرابه منهدم می‌شود و هر خانه بسته می‌گردد که کسی داخل آن نتواند شد. ¹¹ غوغایی برای شراب در کوچه‌ها است. هرگونه شادمانی تاریک گردیده و سرور زمین رفع شده است. ¹² ویرانی در شهر باقی است و دروازه‌هایش به هلاکت خرد شده است. ¹³ زیرا که در وسط زمین در میان قوم‌هایش چنین خواهد شد مثل تکاندن زیتون و مانند خوشه‌هایی که بعد از چیدن انگور باقی می‌ماند.

¹⁴ ایان آواز خود را بلند کرده، ترنم خواهند نمود و درباره کبریا می‌خوانند از دریا صدا خواهند زد. ¹⁵ از این جهت خداوند در بلاد مشرق و نام یهوه خدای اسرائیل را در جزیره‌های دریا تمجید نماید. ¹⁶ از کرانه‌های زمین سرودها را شنیدیم که عادلان را جلال باد. اما گفتم: وا حسرتا، وا حسرتا، وای بر من! خیانت کاران ورزیده، خیانت کاران به شدت خیانت ورزیده‌اند. ¹⁷ ای ساکن زمین ترس و حفره و دام بر تو است. ¹⁸ و واقع خواهد شد که هرکه از آواز ترس بگیرد به حفره خواهد افتاد و هرکه از میان حفره برآید گرفتار دام خواهد شد زیرا که روزنه‌های علیین باز شده و اساسهای زمین متزلزل می‌باشد. ¹⁹ زمین بالکل منکسر شده. زمین تمام از هم پاشیده و زمین به شدت متحرک گشته است. ²⁰ زمین مثل مستان افتان و خیزان است و مثل سایه بان به چپ و راست متحرک و گناهش بر آن سنگین است. پس افتاده است که بار دیگر نخواهد برخاست. ²¹ و در آن روز واقع خواهد شد که خداوند گروه شریفان را بر مکان بلند ایشان و پادشاهان زمین را بر زمین سزا خواهد داد. ²² و ایشان مثل اسیران در چاه جمع خواهند شد و در زندان بسته خواهند گردید و بعد از روزهای بسیار، ایشان طلبیده خواهند شد. ²³ و ماه خجل و آفتاب رسوا خواهد گشت زیرا که یهوه صباوت در کوه صهیون و در اورشلیم و به حضور مشایخ خویش، با جلال سلطنت خواهند نمود.

ستایش خدا

25

ای یهوه تو خدای من هستی پس تو را تسبیح می‌خوانم و نام تو را حمد می‌گویم، زیرا کارهای عجیب کرده‌ای و تقدیرهای قدیم تو امانت و راستی است. ² چونکه شهری را توده و قریه حصین را خرابه گردانیده‌ای و قصر غریبان را که شهر نباشد و هرگز بنا نگردد. ³ بنابراین قوم عظیم، تو را تمجید می‌نمایند و قریه امت‌های ستم پیشه از تو خواهند ترسید. ⁴ چونکه برای فقیران قلعه و به جهت مسکینان در حین تنگی ایشان قلعه بودی و ملجا از طوفان و سایه از گرمی، هنگامی که نفخه ستمکاران

مثل طوفان بر دیوار می‌بود. ⁵ و غوغای غریبان را مثل گرمی در جای خشک فرود خواهی آورد و سرود ستمکاران مثل گرمی از سایه ابر پست خواهد شد.

⁶ و یهوه صباوت در این کوه برای همه قوم هاضیافتی از لذایذ برپا خواهد نمود. یعنی ضیافتی از شرابهای کهنه از لذایذ پر مغز و از شرابهای کهنه مصفا. ⁷ و در این کوه روپوشی را که بر تمامی قوم‌ها گسترده است و ستی را که جمیع امت‌ها را می‌پوشاند تلف خواهد کرد. ⁸ و موت را تا ابدالابد نابود خواهد ساخت و خداوند یهوه اشکها را از هرچهره پاک خواهد نمود و عار قوم خویش را از روی تمامی زمین رفع خواهد کرد زیرا خداوند گفته است.

⁹ و در آن روز خواهند گفت: «اینک این خدای ما است که منتظر او بوده‌ایم و ما را نجات خواهد داد. این خداوند است که منتظر او بوده‌ایم پس از نجات او مسرور و شادمان خواهیم شد.» ¹⁰ زیرا که دست خداوند بر این کوه قرار خواهد گرفت و مواب در مکان خود پایمال خواهد شد چنانکه کاه در آب مزبله پایمال می‌شود. ¹¹ و او دستهای خود را در میان آن خواهد گشاد مثل شناوری که به جهت شنا کردن دستهای خود را می‌گشاید و غرور او را با حيله‌های دستهایش پست خواهد گردانید. ¹² و قلعه بلند حصارهایت را خم کرده، بزیر خواهد افکند و بر زمین با غبار یکسان خواهد ساخت.

سرود پرستش

26

در آن روز این سرود در زمین یهودا سراییده خواهد شد؛ ما را شهری قوی است که دیوارها و حصار آن نجات است. ² دروازه‌ها را بگشایید تا امت عادل که امانت رانگه می‌دارند داخل شوند. ³ دل ثابت را در سلامتی کامل نگاه خواهی داشت، زیرا که بر تو توکل دارد. ⁴ بر خداوند تا به ابد توکل نمایید، چونکه در یاه یهوه صخره جاودانی است. ⁵ زیرا آنانی را که بر بلندیاها ساکنند فرود می‌آورد. و شهر رفیع را به زیر می‌اندازد. آن را به زمین انداخته، با خاک یکسان می‌سازد. ⁶ پایها آن را پایمال خواهد کرد.

یعنی پایهای فقیران و قدمهای مسکینان. ⁷ طریق عادلان مستقیم هستی طریق عادلان را هموار خواهی ساخت. ⁸ پس‌ای خداوند در طریق داوریهی توانستار تو را کشیده‌ایم. و جان ما به اسم تو و ذکر تو مشتاق است. ⁹ شبانگاه به جان خود مشتاق توستم. و بامدادان به روح خود در اندرونم تو رامی طلبم. زیرا هنگامی که داوریهی تو بر زمین آید سکنه ربع مسکون عدالت را خواهند آموخت. ¹⁰ هرچند بر شریح ترحم شود عدالت را نخواهد آموخت. در زمین راستان شزارت می‌ورزد و جلال خداوند را مشاهده نمی‌نماید. ¹¹ ای خداوند دست تو برافراشته شده است امانی بینند. لیکن چون غیرت تو را برای قوم ملاحظه کنند خجل خواهند شد. و آتش نیز دشمنان را فرو خواهد برد.

¹² ای خداوند سلامتی را برای ما تعیین خواهی نمود. زیرا که تمام کارهای ما را نیز برای ما به عمل آورده‌ای. ¹³ ای یهوه خدای ما آقایان غیر از تو بر ما استیلا داشتند. اما به تو فقط اسم تورا ذکر خواهیم کرد. ¹⁴ ایشان مردند و زنده نخواهند شد. خیالها گردیدند و نخواهند برخاست. بنابراین ایشان را سزا داده، هلاک ساختی و تمام ذکر ایشان را محو نمودی. ¹⁵ قوم را افزودی‌ای خداوند قوم را مزید ساخته، خویشتن را جلال دادی. و تمامی حدود زمین را وسیع گردانیدی.

¹⁶ ای خداوند ایشان در حین تنگی، تو را خواهند طلبید. و چون ایشان را تادیب نمایی دعاهای خفیه خواهند ریخت. ¹⁷ مثل زن حامله‌ای که نزدیک زاییدن باشد و درد او را گرفته، از آلام خود فریاد بکند همچنین ما نیز ای خداوند در حضور تو هستیم. ¹⁸ حامله شده، دردمه ما را گرفت و باد را زاییدیم. و در زمین هیچ نجات به ظهور نیاوردیم. و ساکنان ربع مسکون نیفتادند.

¹⁹ مردگان تو زنده خواهند شد و جسدهای من خواهند برخاست. ای شما که در خاک ساکنیدیدار شده، ترنم نمایید! زیرا که شبم تو شبم نباتات است. و زمین مردگان خود را بیرون خواهد افکند. ²⁰ ای قوم من بیایید به

11 زیرا که با لبهای الکن و زبان غریب با این قوم تکلم خواهد نمود. 12 که به ایشان گفت: «راحت همین است. پس خسته شدگان را مستریح سازید و آرامی همین است.» امانخواستند که بشنوند. 13 و کلام خداوند برای ایشان حکم بر حکم و حکم بر حکم، قانون بر قانون و قانون بر قانون اینجا اندکی و آنجا اندکی خواهد بود تا بروند و به پشت افتاده، منکسرگردند و به دام افتاده، گرفتار شوند. 14 بنابراین ای مردان استهزا کننده وای حاکمان این قوم که در اورشلیم اند کلام خداوند را بشنوید. 15 از آنجاکه گفته‌اید با موت عهد بسته‌ایم و با هاویه همدستان شده‌ایم، پس چون تازیانه مهلك بگذرد به ما نخواهد رسید زیرا که دروغها راملجای خود نمودیم و خویشتر را زیر مکرستور ساختیم.

16 بنابراین خداوند یهوه چنین می‌گوید: «اینک در صهیون سنگ بنیادی نهادم یعنی سنگ آزموده و سنگ زاویه‌ای گرانها و اساس محکم پس هرکه ایمان آورد تعجیل نخواهد نمود. 17 وانصاف را ربسمان می‌گردانم و عدالت را ترازو و تگرگ ملجای دروغ را خواهد رفت و آنها ستر را خواهد برد. 18 و عهد شما با موت باطل خواهد شد و میثاق شما با هاویه ثابت نخواهد ماند و چون تازیانه شدید بگذرد شما از آن پایمال خواهید شد. 19 هر وقت که بگذرد شما را گرفتار خواهد ساخت زیرا که هر بامداد هم در روز و هم در شب خواهد گذشت و فهمیدن اخبار باعث هیبت محض خواهد شد.» 20 زیرا که بستر کوتاه تر است از آنکه کسی بر آن دراز شود و لحاف تنگ تر است از آنکه کسی خویشتر را بپوشاند. 21 زیرا خداوند چنانکه در کوه فراصیم (کرد) خواهد برخاست و چنانکه در وادی جبعون (نمود) خشمناک خواهد شد، تا کار خود یعنی کار عجیب خود را بجا آورد و عمل خویش یعنی عمل غریب خویش را به انجام رساند. 22 پس الان استهزا نمایید مبدا بندهای شما محکم گردد، زیرا هلاکت و تقدیری را که از جانب خداوند یهوه صباپوت بر تمامی زمین می‌آید شنیده‌ام.

23 گوش گیرید و آواز مرا بشنوید و متوجه شده، کلام مرا استماع نمایید. 24 آیا برزگر، همه روز به جهت تخم پاشیدن شیار می‌کند و آیا همه وقت زمین خود را می‌شکافد و هموار می‌نماید؟ 25 آیا بعد از آنکه رویش را هموار کرد گشنیز رانمی‌پاشد و زیره را نمی‌افشانند و گندم را در شیارها و جو را در جای معین و ذرت را در حدودش نمی‌گذارد؟ 26 زیرا که خدایش را به راستی می‌آموزد و او را تعلیم می‌دهد. 27 چونکه گشنیز با گردون تیز کوبیده نمی‌شود و چرخ ارابه بر زیره گردانیده نمی‌گردد، بلکه گشنیز به عصا و زیره به چوب تکانیده می‌شود. 28 گندم آردمی شود زیرا که آن را همیشه خرمن کوبی نمی‌کنند و هر چند چرخ ارابه و اسبان خود را بر آن بگرداند آن را خرد نمی‌کند. 29 این نیز از جانب یهوه صباپوت که عجیب الرای و عظیم الحکمت است صادر می‌گردد.

وای بر شهر داود

29 وای بر اریئیل! وای بر اریئیل! شهری که داود در آن خیمه زد. سال بر سال مزید کنید و عیدها دور زنند. 2 و من اریئیل را به تنگی خواهم انداخت و ماتم و نوحه گری خواهد بود و آن برای من مثل اریئیل خواهد بود. 3 و بر توبه هر طرف اردو زده، تو را به باره‌ها محاصره خواهم نمود و منجنیقها بر تو خواهم افراشت. 4 و به زیر افکنده شده، از زمین تکلم خواهی نمود و کلام تو از میان غبار پست خواهد گردید و آواز تو از زمین مثل آواز جن خواهد بود و زبان تو از میان غبار زمزم خواهد کرد. 5 اما گروه دشمنانت مثل گرد نرم خواهند شد و گروه ستم کیشان مانند کاه که می‌گذرد و این بفته در لحظه‌ای واقع خواهد شد. 6 و از جانب یهوه صباپوت با رعد و زلزله و صوت عظیم و گردباد و طوفان و شعله آتش سوزنده از تو پرسش خواهد شد. 7 و جمعیت تمام امت هایی که با اریئیل جنگ می‌کنند یعنی تمامی آنانی که بر او و بر قلعه وی مقاتله می‌نمایند و او را بتنگ می‌آورند مثل خواب و رویای شب خواهند شد. 8 و مثل شخص گرسنه که خواب می‌بیند که می‌خورد و چون بیدار شود شکم او تهی است. یا شخص تشنه که خواب می‌بیند که آب می‌نوشد و چون بیدار شود اینک ضعف دارد و جاننش مشتبه می‌باشد. همچنین تمامی جماعت امت هایی که با کوه صهیون جنگ می‌کنند خواهند شد.

حجره های خویش داخل شوید و درهای خود را در عقب خویش ببندید. خویشتر را اندک لحظه‌ای پنهان کنید تا غضب بگذرد. 21 زیرا اینک خداوند از مکان خود بیرون می‌آید تا سزای گناهان ساکنان زمین را به ایشان برساند. پس زمین خونهای خود را مکشوف خواهد ساخت و کشتگان خویش را دیگر پنهان نخواهد نمود.

رهایی اسرائیل

27 در آن روز خداوند به شمشیر سخت عظیم محکم خود آن مار تیز رو لویاتان را و آن مار پیچیده لویاتان را سزا خواهد داد و آن ازدها را که در دریا است خواهد کشت. 2 در آن روز برای آن تاکستان شراب بر سبزیاید. 3 من که یهوه هستم آن را نگاه می‌دارم و هر دقیقه آن را آبیاری می‌نمایم. شب و روز آن را نگاهبانی می‌نمایم که مبدا احدی به آن ضرر برساند. 4 خشم ندارم. کاش که خس و خار با من به جنگ می‌آمدند تا بر آنها هجوم آورده، آنها را با هم می‌سوزانیدم. 5 یا به قوت من متمسک می‌شد تا بامن صلح بکند و با من صلح می‌نمود. 6 در ایام آینده یعقوب ریشه خواهد زد و اسرائیل غنچه و شکوفه خواهد آورد. و ایشان روی ربع مسکون را از میوه پر خواهند ساخت. 7 آیا او را زد بطوری که دیگران او را زدند؟ یا کشته شد بطوری که مقتولان وی کشته شدند؟ 8 چون او را دور ساختی به اندازه با وی معارضه نمودی. با باد سخت خویش او را در روز باد شرقی زایل ساختی. 9 بنابراین گناه یعقوب از این کفاره شده و رفع گناه او تمامی نتیجه آن است. چون تمامی سنگهای مذبح را مثل سنگهای آهک نرم شده می‌گرداند آنگاه اشیریم و بتهای آفتاب دیگر برپا نخواهد شد. 10 زیرا که آن شهر حصین منفرد خواهد شد و آن مسکن، مهجور و مثل بیابان واگذاشته خواهد شد. در آنجا گوساله‌ها خواهند چرید و در آن خوابیده، شاخه هایش را تلف خواهند کرد. 11 چون شاخه هایش خشک شود شکسته خواهد شد. پس زنان آمده، آنها را خواهند سوزانید، زیرا که ایشان قوم بیفهم هستند. لهذا آفریننده ایشان برایشان ترحم نخواهد نمود و خالق ایشان بر ایشان شفقت نخواهد کرد.

12 و در آن روز واقع خواهد شد که خداوند از مسیل نهر (فرات) تا وادی مصر غله را خواهد کوبید. و شمای بنی اسرائیل یکی یکی جمع کرده خواهید شد. 13 و در آن روز واقع خواهد شد که کرنای بزرگ نواخته خواهد شد و گم شدگان زمین آشور و رانده شدگان زمین مصر خواهند آمد. و خداوند را در کوه مقدس یعنی در اورشلیم عبادت خواهند نمود.

وای بر افرایم

28 وای بر تاج تکبر میگساران افرایم و برگل پژمرده زیبایی جلال وی، که بر سر وادی بارور مغلوبان شراب است. 2 اینک خداوند کسی زورآور و توانا دارد که مثل تگرگ شدید و طوفان مهلك و مانند سیل آبهای زورآور سرشار، آن را به زور بر زمین خواهد انداخت. 3 و تاج تکبر میگساران افرایم زیر پایها پایمال خواهد شد. 4 و گل پژمرده زیبایی جلال وی که بر سر وادی بارور است مثل نویر انجیرها قبل از تابستان خواهد بود که چون بیننده آن را بیندوقتی که هنوز در دستش باشد آن را فرو می‌برد. 5 و در آن روز یهوه صباپوت به جهت بقیه قوم خویش تاج جلال و افسر جمال خواهد بود. 6 و روح انصاف برای آنانی که به داوری می‌نشینند و قوت برای آنانی که جنگ را به دروازه هابرمی گردانند (خواهد بود). 7 و لکن اینان نیز از شراب گمراه شده‌اند و از مسکرات سرگشته گردیده‌اند. هم کاهن و هم نبی از مسکرات گمراه شده‌اند و از شراب بلعیده گردیده‌اند. از مسکرات سرگشته شده‌اند و در رویا گمراه گردیده‌اند و در داوری مبهوت گشته‌اند. 8 زیرا که همه سفره‌ها از قی و نجاست پر گردیده و جایی نمانده است.

9 کدام را معرفت خواهد آموخت و اخبار را به که خواهد فهمانید؟ آیا نه آنانی را که از شیر بازداشته و از پستانها گرفته شده‌اند؟ 10 زیرا که حکم بر حکم و حکم بر حکم، قانون بر قانون و قانون بر قانون اینجا اندکی و آنجا اندکی خواهد بود.

¹² بنابراین قدوس اسرائیل چنین می‌گوید: «چونکه شما این کلام را ترک کردید و بر ظلم و فساد اعتماد کرده، بر آن تکیه نمودید،¹³ از این جهت این گناه برای شما مثل شکاف نزدیک به افتادن که در دیوار بلند پیش آمده باشد و خرابی آن در لحظه‌ای بگفته پدید آید خواهد بود.¹⁴ و شکستگی آن مثل شکستگی کوزه کوزه‌گر خواهد بود که بی‌محابا خرد می‌شود بطوری که از پاره هایش پاره‌ای به جهت گرفتن آتش از آتشدان یا برداشتن آب از حوض یافت نخواهد شد.»

¹⁵ زیرا خداوند یهوه قدوس اسرائیل چنین می‌گوید: «به انابت و آرامی نجات می‌یافتید و قوت شما از راحت و اعتماد می‌بود، اما نخواستید.¹⁶ و گفتید: نی بلکه بر اسبان فرار می‌کنیم، لهذا فرار خواهید کرد و بر اسبان تیز روسوار می‌شویم لهذا تعاقب کنندگان شما تیز رو خواهند شد.¹⁷ هزار نفر از نهب یک نفر فرار خواهند کرد و شما از نهب پنج نفر خواهید گریخت تا مثل بیدق بر قله کوه و علم بر تلی باقی مانید.»¹⁸ و از این سبب خداوند انتظار می‌کشد تا بر شما رفت نماید و از این سبب برمی‌خیزد تا بر شما ترحم فرماید چونکه یهوه خدای انصاف است. خوشبحال همگانی که منتظر وی باشند.

¹⁹ زیرا که قوم در صهیون در اورشلیم ساکن خواهند بود و هرگز گریه نخواهی کرد و به آواز فریادت بر تو ترحم خواهد کرد، و چون بشنود تورا اجابت خواهد نمود.²⁰ و هر چند خداوند شمارا نان ضیق و آب مصیبت بدهد اما معلومات باردیگر مخفی نخواهند شد بلکه چشمانت معلمان تو را خواهد دید.²¹ و گوشه‌های سخنی را از عقب تو خواهد شنید که می‌گوید: راه این است، در آن سلوک بنما هنگامی که به طرف راست یا چپ می‌گری. و پوشش پتهای ریخته نقره خویش را و ستر اصنام تراشیده طلای خود رانجس خواهید ساخت و آنها را مثل چیز نجس دور انداخته، به آن خواهی گفت: دور شو.

²³ و باران تخمت را که زمین خویش را به آن زرع می‌کنی و نان محصول زمینت را خواهد داد و آن پر مغز و فراوان خواهد شد و در آن زمان مواشی تو در مرتع وسیع خواهند چرید.²⁴ و گاوان و الاغان که زمین را شیار می‌نمایند، آذوقه نمک دار را که با غرابال و اوچوم پاک شده است خواهند خورد.²⁵ و در روز کشتار عظیم که بر جها در آن خواهد افتاد نهرها و جویهای آب بر هر کوه بلند و به هر تل مرتفع جاری خواهد شد.²⁶ و در روزی که خداوند شکستگی قوم خود را ببندد و ضرب جراحات ایشان را شفا دهد روشنایی ماه مثل روشنایی آفتاب و روشنایی آفتاب هفت چندان مثل روشنایی هفت روز خواهد بود.

²⁷ اینک اسم خداوند از جای دور می‌آید، در غضب خود سوزنده و در ستون غلیظ و لبهایش پر از خشم و زبانش مثل آتش سوزان است.²⁸ و نفخه او مثل نهر سرشار تا به گردن می‌رسد تا آنکه امت‌ها را به غرابال مصیبت ببیزد و دهنه ضلالت را بر چانه قوم‌ها بگذارد.²⁹ و شما را سردی خواهد بود مثل شب تقدیس نمودن عید و شادمانی دل مثل آنانی که روانه می‌شوند تا به آوازی به کوه خداوند نزد صخره اسرائیل بیایند.³⁰ و خداوند جلال آواز خود را خواهد شنواید و فرود آوردن بازوی خود را با شدت غضب و شعله آتش سوزنده و طوفان و سیل و سنگهای تکرگ ظاهر خواهد ساخت.³¹ زیرا که آشور به آواز خداوند شکسته خواهد شد و او را با عصا خواهد زد.³² و هر ضرب عصای قضا که خداوند به وی خواهد آورد با دف و بریط خواهد بود و با جنگهای پر شورش با آن مقاتله خواهد نمود.³³ زیرا که توفت از قبل مهیا شده و برای پادشاه آماده گردیده است. آن را عمیق و وسیع ساخته است که توده‌اش آتش و هیزم بسیار است و نفخه خداوند مثل نهر کبریت آن را مشتعل خواهد ساخت.

وای بر متکیان بر مصر

31 وای بر آنانی که به جهت اعانت به مصر فرود آیند و بر اسبان تکیه نمایند و برارابه‌ها زانرو که کشیدند و بر سواران زانرو که بسیار قوی‌اند توکل کنند اما بسوی قدوس اسرائیل نظر نکنند و خداوند را طلب نمایند.² و او نیز حکیم است و بلا را می‌آورد و کلام خود را بر نخواهد گردانید و به ضد خاندان شیریان و اعانت بدکاران خواهد

⁹ درنگ کنید و متحیر باشید و تمتع برید و کور باشید. ایشان مست می‌شوند لیکن نه از شراب و نوان می‌گردند اما نه از مسکرات.¹⁰ زیرا خداوند بر شما روح خواب سنگین را عارض گردانیده، چشمان شما را بسته است. و انبیا و روسای شما یعنی رانیان را محجوب کرده است.¹¹ و تمامی رویا برای شما مثل کلام تو مارمختوم گردیده است که آن را به کسی که خواندن می‌داند داده، می‌گویند: این را بخوان و اومی‌گوید: نمی‌توانم چونکه مختوم است.¹² و آن طومار را به کسی که خواندن نداند داده، می‌گویند این را بخوان و او می‌گوید خواندن نمی‌دانم.¹³ و خداوند می‌گوید: «چونکه این قوم ازدهان خود به من تقرب می‌جویند و به لبهای خویش مرا تمجید می‌نمایند اما دل خود را از من دور کرده‌اند و ترس ایشان از من وصیتی است که از انسان آموخته‌اند،¹⁴ بنابراین اینک من بار دیگر با این قوم عمل عجیب و غریب بجا خواهم آوردو حکمت حکیمان ایشان باطل و فهم فهیمان ایشان مستور خواهد شد.»

¹⁵ وای بر آنانی که مشورت خود را از خداوند بسیار عمیق پنهان می‌کنند و اعمال ایشان در تاریکی می‌باشد و می‌گویند: «کیست که ما را ببیندو کیست که ما را بشناسد؟»¹⁶ ای زیر و زبرکنندگان هر چیز! آیا کوزه‌گر مثل گل محسوب شود یا مصنوع درباره صانع خود گوید مرانساخته است و یا تصویر درباره مصورش گوید که فهم ندارد؟¹⁷ آیا در اندک زمانی واقع نخواهد شد که لبنان به بوستان مبدل گردد و بوستان به جنگل محسوب شود؟¹⁸ و در آن روز کران کلام کتاب را خواهند شنید و چشمان کوران از میان ظلمت و تاریکی خواهد دید.¹⁹ و حلیمان شادمانی خود را در خداوند مزید خواهند کرد و مسکینان مردمان در قدوس اسرائیل وجد خواهند نمود.²⁰ زیرا که ستمگران نابود و استهزاکنندگان معدوم خواهند شد و پیروان شرارت منقطع خواهند گردید.²¹ که انسان را به سخنی مجرم می‌سازند و برای کسی که در محکمه حکم می‌کند دام می‌گسترانند و عادل را به بطالت منحرف می‌سازند.²² بنابراین خداوند که ابراهیم را فدیة داده است درباره خاندان یعقوب چنین می‌گوید که از این به بعد یعقوب خجل نخواهد شد و رنگ چهره‌اش دیگر نخواهد پرید.²³ بلکه چون فرزندان خود را که عمل دست من می‌باشند در میان خویش ببیند آنگاه ایشان اسم مرا تقدیس خواهند نمود و قدوس یعقوب را تقدیس خواهند کرد و از خدای اسرائیل خواهند ترسید.²⁴ و آنانی که روح گمراهی دارند فهیم خواهند شد و متهمان را تعلیم خواهند آموخت.

وای بر پسران فتنه انگیز

30 خداوند می‌گوید که وای بر پسران فتنه انگیز که مشورت می‌کنند لیکن نه از من و عهد می‌بندند لیکن نه از روح من، تا گناه را بر گناه مزید نمایند.² که برای فرود شدن به مصر عزیمت می‌کنند اما از دهان من سوال نمی‌نمایند و به قوت فرعون پناه می‌گیرند و به سایه مصراعتماد دارند.³ لهذا قوت فرعون خجالت و اعتماد به سایه مصر رسوایی شما خواهد بود.⁴ زیرا که سروران او در صوعن هستند و ایلچیان وی به حانیس رسیده‌اند.⁵ همگی ایشان از قومی که برای ایشان فایده ندارند خجل خواهند شد که نه معاونت و نه منفعتی بلکه خجالت و رسوایی نیز برای ایشان خواهند بود.

⁶ وحی درباره بهیموت جنوبی: از میان زمین تنگ و ضیق که از آنجا شیر ماده و اسد واقعی و مار آتشین پرده می‌آید، توانگری خویش را بر پشت الاغان و گنجهای خود را بر کوهان شتران نزد قومی که منفعت ندارند می‌برند.⁷ چونکه اعانت مصریان عبث و بی‌فایده است از این جهت ایشان را رهب الجلوس نامیدم.⁸ الان بیا و این را در نزد ایشان بر لوحی بنویس و بر طوماری مرقوم ساز تا برای ایام آینده تا ابدالابد بماند.⁹ زیرا که این قوم فتنه انگیز و پسران دروغگومی‌باشند. پسرانی که نمی‌خواهند شریعت خداوند را استماع نمایند.¹⁰ که به رانیان می‌گویند: رویت مکنید و به انبیا که برای ما به راستی نبوت ننمایید بلکه سخنان شیرین به ما گویند و به مکاید نبوت کنید.¹¹ از راه منحرف شوید و از طریق تجاوز نمایید و قدوس اسرائیل را از نظر ما دور سازید.

تنگی و اعانت

33 وای بر توای غارتگر که غارت نشدی وای خیانت کاری که با تو خیانت نورزیدند. هنگامی که غارت را به اتمام رسانیدی غارت خواهی شد و زمانی که از خیانت نمودن دست برداشتی به تو خیانت خواهند ورزید.² ای خداوند بر ما ترحم فرما زیرا که منتظر تومی باشیم و هر بامداد بازوی ایشان باش و در زمان تنگی نیز نجات ما بشو.³ از آواز غوغا، قوم هاگریختند و چون خویشتن را برافرازی امت هاپراکنده خواهند شد.⁴ و غارت شما را جمع خواهند کرد بطوری که موران جمع می نمایند و بر آن خواهند جهید بطوری که ملخها می جهند.

⁵ خداوند متعال می باشد زانرو که دراعلی علیین ساکن است و صهیون را از انصاف و عدالت مملو خواهد ساخت.⁶ و فراوانی نجات و حکمت و معرفت استقامت اوقات تو خواهد شد. و ترس خداوند خزینه او خواهد بود.⁷ اینک شجاعان ایشان در بیرون فریاد می کنند و رسولان سلامتی زارزار گریه می نمایند.⁸ شاهراههاویران می شود و راه گذریان تلف می گردند. عهدرا شکسته است و شهرها را خوار نموده، به مردمان اعتنا نکرده است.⁹ زمین ماتمکنان کاهیده شده است و لبنان خجل گشته، تلف گردیده است و شارون مثل بیابان شده و باشان و کرمل برگهای خود را ریخته اند.

¹⁰ خداوند می گوید که الان برمی خیزم و حال خود را برمی افزازم و اکنون متعال خواهم گردید.¹¹ و شما از کاه حامله شده، خس خواهید زابید. و نفس شما آتشی است که شما را خواهدسوزانید.¹² و قومها مثل آهک سوخته و مانندخارهای قطع شده که از آتش مشتعل گردخواهند شد.¹³ ای شما که دور هستید آنچه را که کرده ام بشنوید وای شما که نزدیک می باشید جبروت مرا بدانید.¹⁴ گناه کارانی که در صهیون اندمی ترسند و لرزه منافقان را فرو گرفته است، (ومی گویند): کیست از ما که در آتش سوزنده ساکن خواهد شد و کیست از ما که در نارهای جاودانی ساکن خواهد گردید؟¹⁵ اما آنکه به صداقت سالک باشد و به استقامت تکلم نماید و سود ظلم را خوار شمارد و دست خویش را از گرفتن رشوه بیفشاند و گوش خود را از اصغای خون ریزی ببندد و چشمان خود را از دیدن بديها بر هم کند،¹⁶ او در مکان های بلند ساکن خواهد شد و ملجای او ملاذ صخرهها خواهد بود. نان او داده خواهد شد و آب او ایمن خواهد بود.

¹⁷ چشمانت پادشاه را در زیباییش خواهددید و زمین بی پایان را خواهد نگریدست.¹⁸ دل تومتذکر آن خوف خواهد شد (وخواهی گفت): کجا است نویسنده و کجا است وزن کننده (خراج) و کجا است شمارنده برجها.

¹⁹ قوم ستم پیشه و قوم دشوار لغت را که نمی توانی شنید والکن زبان را که نمی توانی فهمید بار دیگرخواهی دید.²⁰ صهیون شهر جشن مقدس ما راملاحظه نما. و چشمانت اورشلیم مسکن سلامتی را خواهد دید یعنی خیمه ای را که منتقل نشود ومیخایش کنده نگردد و هیچکدام از طنابهایش گسیخته نشود.²¹ بلکه در آنجا خداوندذوالجلال برای ما مکان جویهای آب و نهرهای وسیع خواهد بود که در آن هیچ کشتی با پاروها داخل نخواهد شد و سفینه بزرگ از آن عبورنخواهد کرد.²² زیرا خداوند داور ما است. خداوند شریعت دهنده ما است. خداوند پادشاه ما است پس ما را نجات خواهد داد.²³ ریسمانهای تو سست بود که پایه دکل خود رانتوانست محکم نگاه دارد و بادبان را نتوانست بگشاید، آنگاه غارت بسیار تقسیم شد و لنگان غنیمت را بردند.²⁴ لیکن ساکن آن نخواهد گفت که بیمار هستم و گناه قومی که در آن ساکن باشندآمرزیده خواهد شد.

داوری امت ها

34 ای امتها نزدیک آید تا بشنوید! وای قومها اصفا نمایید! جهان و پری آن بشنوند. ربع مسکون و هرچه از آن صادر باشد.² زیرا که غضب خداوند بر تمامی امتها و خشم وی بر جمیع لشکرهای ایشان است پس ایشان رابه هلاکت سپرده، بقتل تسلیم نموده است.³ وکشتگان ایشان دور افکنده می شوند و عفونت لاشهای ایشان برمی آید. و از خون ایشان کوههاگداخته می گردد.⁴ و تمامی لشکر آسمان از هم خواهند پاشید و

برخاست.³ اما مصریان انسانند و نه خداو اسبان ایشان جسدند و نه روح و خداوند دست خود را دراز می کند و اعانت کننده را لغزان و اعانت کرده شده را افتان گردانیده هر دوی ایشان هلاک خواهند شد.

⁴ زیرا خداوند به من چنین گفته است چنانکه شیر و شیر ژبان بر شکار خود غرش می نماید هنگامی که گروه شبانان بروی جمع شوند و ازصدای ایشان نترسیده از غوغای ایشان سر فرو نمی آورد همچنان بیهو صباوت نزول می فرماید تا برای کوه صهیون و تل آن مقاتله نماید.⁵ مثل مرغان که در طیران باشند همچنان بیهو صباوت اورشلیم را حمایت خواهد نمود و حمایت کرده، آن را رستگار خواهد ساخت و از آن درگذشته، خلاصی خواهد داد.

⁶ ای بنی اسرائیل بسوی آن کس که بر وی بینهایت عصیان ورزیده اید بازگشت نمایید.⁷ زیرا که در آن روز هر کدام از ایشان بنهای نقره و بنهای طلای خود را که دستهای شما آنها را به جهت گناه خویش ساخته است ترک خواهند نمود.⁸ آنگاه آشور به شمشیری که از انسان نباشد خواهد افتاد و تیغی که از انسان نباشد او را هلاک خواهد ساخت و او از شمشیر خواهدگریخت و جوانانش خراج گذار خواهند شد.⁹ و صخره او از ترس زایل خواهد شد و سرورانش ازعلم مبهوت خواهند گردید. بیهو که آتش او درصهیون و کوره وی در اورشلیم است این رامی گوید.

پادشاه عادل

32 اینک پادشاهی به عدالت سلطنت خواهد نمود و سروران به انصاف حکمرانی خواهند کرد.² و مردی مثل پناه گاهی از باد و پوششی از طوفان خواهد بود. و مانندجویهای آب در جای خشک و سایه صخره عظیم در زمین تعب آورنده خواهد بود.³ وچشمان بینندگان تار نخواهد شد و گوشهای شنوندگان اصفا خواهد کرد.⁴ و دل شتابندگان معرفت را خواهد فهمید و زبان الکنان کلام فصیح را به ارتجال خواهد گفت.⁵ و مرد لئیم بار دیگرکریم خوانده نخواهد شد و مرد خسیس نجیب گفته نخواهد گردید.⁶ زیرا مرد لئیم به لامت متکلم خواهد شد و دلش شرارت را بعمل خواهد آورد تا نفاق را بجا آورده، به ضد خداوندبه ضلالت سخن گوید و جان گرسنگان را تهی کند و آب تشنگان را دور نماید.⁷ آلات مرد لئیم نیز زشت است و تدابیر قبیح می نماید تا مسکینان را به سخنان دروغ هلاک نماید، هنگامی که مسکینان به انصاف سخن می گویند.⁸ اما مردکریم تدبیرهای کریمانه می نماید و به کرم پایدارخواهد شد.

دختران ایمن اورشلیم

⁹ ای زنان مطمئن برخاسته، آواز مرا بشنوید وای دختران ایمن سخن مرا گوش گیرید.¹⁰ ای دختران ایمن بعد از یک سال و چند روزی مضطرب خواهید شد زانرو که چیدن انگور قطع می شود و جمع کردن میوهها نخواهد بود.¹¹ ای زنان مطمئن بلرزید وای دختران ایمن مضطرب شوید. لباس را کنده، برهنه شوید و پلاس بر میان خود ببندید.¹² برای مزرعه های دلپسند وموهای بارور سینه خواهند زد.¹³ بر زمین قوم من خار و خس خواهد رویید بلکه بر همه خانه های شادمانی در شهر مفتخر.¹⁴ زیرا که قصر منهدم و شهر معمور متروک خواهد شد و عوفل و دیده بانگاه به پیشه ای سباع و محل تفرج خران وحشی و مرتع گلهها تا به ابد مبدل خواهد شد.

¹⁵ تا زمانی که روح از اعلی علیین بر ما ریخته شود و بیابان به بوستان مبدل گردد و بوستان به جنگل محسوب شود.¹⁶ آنگاه انصاف در بیابان ساکن خواهد شد و عدالت در بوستان مقیم خواهد گردید.¹⁷ و عمل عدالت سلامتی و نتیجه عدالت آرامی و اطمینان خواهد بود تاابدالابد.¹⁸ و قوم من در مسکن سلامتی و درمساکن مطمئن و در منزلهای آرامی ساکن خواهند شد.¹⁹ و حین فرود آمدن جنگل تگرگ خواهد بارید و شهر به درکه اسفل خواهد افتاد.²⁰ خوشابحال شما که بر همه آنها تخم می کاریدو پایهای گاو و الاغ را رها می سازید.

ایلیاقیم بن حلقیا که ناظرخانه بود و شبنای کاتب و یوآخ بن آساف وقایع نگار نزد وی بیرون آمدند.⁴ و ربشاقی به ایشان گفت: «به حزقیل بگویید سلطان عظیم پادشاه آشور چنین می‌گوید: این اعتماد شما که بر آن توکل می‌نمایید چیست؟⁵ می‌گویم که مشورت و قوت جنگ سخنان باطل است. الان کیست که بر او توکل نموده‌ای که به من عاصی شده‌ای؟⁶ هان بر عصای این نی خرد شده یعنی بر مصر توکل می‌نمایی که اگر کسی بر آن تکیه کند به دستش فرو رفته، آن را مجروح می‌سازد. همچنان است فرعون پادشاه مصر برای همگانی که بر وی توکل نمایند.⁷ و اگر مرا گویی که برپه‌های خدای خود توکل داریم آیا او آن نیست که حزقیل مکان های بلند و مذبح های او را برداشته است و به یهودا و اورشلیم گفته که پیش این مذبح سجده نمایید؟⁸ پس حال با آقایم پادشاه آشور شرط ببند و من دو هزار اسب به تو می‌دهم اگر از جانب خود سواران بر آنها توانی گذاشت.⁹ پس چگونه روی یک والی از کوچکترین بندگان آقایم را خواهی برگردانید و بر مصر به جهت اربابها و سواران توکل داری؟¹⁰ و آیا من الان بی‌اذن یهوه بر این زمین به جهت خرابی آن برآمده‌ام؟ یهوه مرا گفته است بر این زمین برای و آن را خراب کن.»

¹¹ آنگاه ایلیاقیم و شبنای و یوآخ به ربشاقی گفتند: «تمنا اینکه با بندگان به زبان آرامی گفتگو نمایی زیرا آن را می‌فهمیم و با ما به زبان یهود درگوش مردمی که بر حصارند گفتگو منمائی.»¹² ربشاقی گفت: «آیا آقایم مرا نزد آقایت و توفریستاده است تا این سخنان را بگویم؟ مگر مرانزد مردانی که بر حصار نشسته‌اند نفرستاده، تا ایشان با شما نجاست خود را بخورند و بول خود را بنوشند.»¹³ پس ربشاقی بایستاد و به آواز بلند به زبان یهود صدا زده، گفت: «سخنان سلطان عظیم پادشاه آشور را بشنوید.¹⁴ پادشاه چنین می‌گوید: حزقیل شما را فریب ندهد زیرا که شمارا نمی‌تواند رهانید.¹⁵ و حزقیل شما را بر یهوه مطمئن نسازد و نگوید که یهوه البته ما را خواهد رهانید و این شهر به دست پادشاه آشور تسلیم نخواهد شد.¹⁶ به حزقیل گوش مدهید زیرا که پادشاه آشور چنین می‌گوید: با من صلح کنید و نزد من بیرون آید تا هر کس از مو خود و هر کس از انجیر خود بخورد و هر کس از آب چشمه خود بنوشد.¹⁷ تا بیایم و شما را به زمین ماندزمین خودتان بیاورم یعنی به زمین غله و شیره و زمین نان و تاکستانها.¹⁸ مبادا حزقیل شما را فریب دهد و گوید یهوه ما را خواهد رهانید. آیا هیچکدام از خدایان امت‌ها زمین خود را از دست پادشاه آشور رهانیده است؟¹⁹ خدایان حما و ارفاد کجایند و خدایان سفروایم کجا و آیا سامره را از دست من رهانیده‌اند؟²⁰ از جمیع خدایان این زمینها کدامند که زمین خویش را از دست من نجات داده‌اند تا یهوه اورشلیم را از دست من نجات دهد؟²¹ اما ایشان سکوت نموده، به او هیچ جواب ندادند زیرا که پادشاه امر فرموده و گفته بود که او را جواب ندهید.²² پس ایلیاقیم بن حلقیا که ناظر خانه بود و شبنای کاتب و یوآخ بن آساف وقایع نگار با جامه دریده نزد حزقیل آمدند و سخنان ربشاقی را به او بازگفتند.

پیشگویی نجات اورشلیم

37 و واقع شد که چون حزقیل پادشاه این را شنید لباس خود را چاک زده و یلاس پوشیده، به خانه خداوند داخل شد.² و ایلیاقیم ناظر خانه و شبنای کاتب و مشایخ کهنه را ملیس به یلاس نزد اشعیا ابن آموص نبی فرستاد.³ و به وی گفتند: «حزقیل چنین می‌گوید که امروز روزتنگی و تادیب و اهانت است زیرا که پسران بقم رحم رسیده‌اند و قوت زاییدن نیست.⁴ شاید یهوه خدایت سخنان ربشاقی را که آقایش پادشاه آشور او را برای اهانت نمودن خدای حی فرستاده است بشنود و سخنانی را که یهوه خدایت شنیده است توبیخ نماید. پس برای بقیه‌ای که یافت می‌شوند تضرع نما.»

⁵ و بندگان حزقیل پادشاه نزد اشعیا آمدند.⁶ و اشعیا به ایشان گفت: «به آقای خود چنین گوید که یهوه چنین می‌فرماید: از سخنانی که شنیدی که بندگان پادشاه آشور مرا بدانها کفر گفته اند مترس.⁷ همانا روحی بر او می‌فرستم که خبری شنیده، به ولایت خود خواهد برگشت و او را در ولایت خودش به شمشیر هلاک خواهم ساخت.»⁸ پس ربشاقی مراجعت کرده،

آسمان مثل طومار پیچیده خواهد شد. و تمامی لشکر آن پژمرده خواهند گشت، بطوریکه برگ از مو بریزد و مثل میوه نارس از درخت انجیر.⁵ زیرا که شمشیر من در آسمان سیراب شده است. و اینک بر ادوم و بر قوم مغضوب من برای داوری نازل می‌شود.⁶ شمشیر خداوند پر خون شده و از پیه فربه گردیده است یعنی از خون بره‌ها و بزها و از پیه گرده قوچها. زیرا خداوند را در بصره قربانی است و ذبح عظیمی در زمین ادوم.⁷ و گاوان وحشی با آنها خواهند افتاد و گوساله‌ها با گاوان نر. و زمین ایشان از خون سیراب شده، خاک ایشان از پیه فربه خواهد شد.

⁸ زیرا خداوند را روز انتقام و سال عقوبت به جهت دعوی صهیون خواهد بود.⁹ و نهرهای آن به قیر و غبار آن به کبریت مبدل خواهد شد و زمینش قیر سوزنده خواهد گشت.¹⁰ شب و روز خاموش نشده، دودش تا به ابد خواهد برآمد. نسلا بعد نسل خراب خواهد ماند که کسی تا ابدالاباد در آن گذر نکند.¹¹ بلکه مرغ سقا و خارپشت آن را تصرف خواهند کرد و بوم و غراب در آن ساکن خواهند شد و ریسمان خرابی و شاقول ویرانی را بر آن خواهد کشید.¹² و از اشراف آن کسی در آنجا نخواهد بود که او را به پادشاهی بخوانند و جمیع روسایش نیست خواهند شد.¹³ و در قصرهایش خارها خواهد رویید و در قلعه‌هایش خشک و شتر خار و مسکن گریز و خانه شتر مرغ خواهد شد.¹⁴ و وحوش بیابان با شغال خواهند برخورد و گول به رفیق خود ندا خواهد داد و عفریت نیز در آنجا ماوا گزیده، برای خود آرامگاهی خواهد یافت.¹⁵ در آنجا تیرمار آشیانه ساخته، تخم خواهد نهاد و بر آن نشسته، بچه‌های خود را زیر سایه خود جمع خواهد کرد و در آنجا کرکسها با یکدیگر جمع خواهند شد.¹⁶ از کتاب خداوند تفتیش نموده، مطالعه کنید. یکی از اینها گم نخواهد شد و یکی جفت خود را مفقود نخواهد یافت زیرا که دهان او این را امر فرموده و روح او اینها را جمع کرده است.¹⁷ و او برای آنها قرعه انداخته و دست او آن را به جهت آنها با ریسمان تقسیم نموده است. و تا ابدالاباد متصرف آن خواهند شد و نسلا بعد نسل در آن سکونت خواهند داشت.

شادی فدیه شدگان

35 بیابان و زمین خشک شادمان خواهد شد و صحرا به وجد آمده، مثل گل سرخ خواهد شکفت.² شکوفه بسیار نموده، با شادمانی و ترنم شادی خواهد کرد. شوکت لبنان و زیبایی کرمل و شارون به آن عطا خواهد شد. جلال یهوه و زیبایی خدای ما را مشاهده خواهند نمود.³ دستهای سست را قوی سازید و زانوهای لرزنده را محکم گردانید.⁴ به دلهای خائف بگویید: قوی شوید و مترسید اینک خدای شما با انتقام می‌آید. او با عقوبت الهی می‌آید و شما رانجات خواهد داد.⁵ آنگاه چشمان کوران باز خواهد شد و گوشهای کران مفتوح خواهد گردید.⁶ آنگاه لنگان مثل غزال جست و خیز خواهند نمود و زبان گنگ خواهد سرایید. زیرا که آنها در بیابان و نهرها در صحرا خواهد جوشید.⁷ و سراب به برکه و مکان‌های خشک به چشمه‌های آب مبدل خواهد گردید. در مسکنی که شغالها می‌خوابند علف و بوریا و نی خواهد بود.⁸ و در آنجاشاهراهی و طریقی خواهد بود و به طریق مقدس نامیده خواهد شد و نجسان از آن عبور نخواهند کرد بلکه آن به جهت ایشان خواهد بود. و هر که در آن راه سالک شود اگر چه هم جاهل باشد گمراه نخواهد گردید.⁹ شیری در آن نخواهد بود و حیوان درنده‌ای بر آن بر نخواهد آمد و در آنجا یافت نخواهد شد بلکه ناجیان بر آن سالک خواهند گشت.¹⁰ و فدیه شدگان خداوند بازگشت نموده، با ترنم به صهیون خواهند آمد و خوشی جاودانی بر سر ایشان خواهد بود. و شادمانی و خوشی را خواهند یافت و غم و ناله فرار خواهد کرد.

تهدید سنحاریب

36 و در سال چهاردهم حزقیل پادشاه واقع شد که سنحاریب پادشاه آشور بر تمامی شهرهای حصاردار یهودا برآمده، آنها را تسخیر نمود.² و پادشاه آشور ربشاقی را از لاکیش به اورشلیم نزد حزقیل پادشاه با موکب عظیم فرستاد و او نزد قنات برکه فوقانی به راه مزرعه گازر ایستاد.³ و

را می‌گوید.³⁵ زیرا که این شهر را حمایت کرده، به خاطر خود و به خاطر بنده خویش داود آن را نجات خواهم داد.»
³⁶ پس فرشته خداوند بیرون آمده، صد وهشتاد و پنجاه نفر از اردوی آشور را زد و بامدادان چون برخاستند اینک جمیع آنها لاشهای مرده بودند.
³⁷ و سنحاریب پادشاه آشور کوچ کرده، روانه گردید و برگشته در نبیوی ساکن شد.³⁸ و واقع شد که چون او در خانه خدای خویش نسرک عبادت می‌کرد، پسرانش ادرملک و شرأصر او را به شمشیر زدند و ایشان به زمین اراط فرار کردند و پسرش آسرحدون به جایش سلطنت نمود.

بیماری حزقی

38 در آن ایام حزقی بیمار و مشرف به موت شد و اشعیا ابن آموص نبی نزد وی آمده، او را گفت: «خداوند چنین می‌گوید: تدارک خانه خود را ببین زیرا که می‌میری و زنده نخواهی ماند.»² آنگاه حزقی روی خود را بسوی دیوار برگردانیده، نزد خداوند دعا نمود،³ و گفت: «ای خداوند مستدعی اینکه بیاد آوری که چگونه به حضور تو به امانت و به دل کامل سلوک نموده‌ام و آنچه در نظر تو پسند بوده است بجا آورده‌ام.» پس حزقی زارزار بگریست.⁴ و کلام خداوند بر اشعیا نازل شده، گفت: «برو و به حزقی بگو بیهوشی پدیرت داود چنین می‌گوید: دعای تو راشنیدم و اشکهایت را دیدم. اینک من بر روزهای تو پانزده سال افزودم.⁶ و تو را و این شهر را از دست پادشاه آشور خواهم رها کنید و این شهر را حمایت خواهم نمود.⁷ و علامت از جانب خداوند که خداوند این کلام را که گفته است بجا خواهد آورد این است:⁸ اینک سایه درجاتی که از آفتاب بر ساعت آفتابی آواز پایین رفته است ده درجه به عقب برمی‌گردانم.» پس آفتاب از درجاتی که بر ساعت آفتابی پایین رفته بود، ده درجه برگشت.
⁹ مکتوب حزقی پادشاه یهودا وقتی که بیمار شد و از بیماریش شفا یافت:
¹⁰ من گفتم: «اینک در فیروزی ایام خود به درهای هاویه می‌روم و از بقیه سالهای خود محروم می‌شوم.¹¹ گفتم: خداوند را مشاهده نمی‌نمایم. خداوند را در زمین زندگان نخواهم دید. من با ساکنان عالم فنا انسان را دیگر نخواهم دید.¹² خانه من کنده گردید و مثل خیمه شبان از من برده شد. مثل نساج عمر خود را پیچیدم. او مرا از نورد خواهد برید. روز و شب مرا تمام خواهی کرد.¹³ تا صبح انتظار کشیدم. مثل شیر همچنین تمامی استخوانهایم رامی‌شکنند. روز و شب مرا تمام خواهی کرد.¹⁴ مثل پرستوک که جیک جیک می‌کند صدامی‌نمایم. و مانند فاخته ناله می‌کنم و چشمانم از نگرستن به بالا ضعیف می‌شود. ای خداوند در تنگی هستم کفیل من باش.¹⁵ «چه بگویم چونکه او به من گفته است و خود او کرده است. تمامی سالهای خود را به سبب تلخی جانم آهسته خواهم رفت.¹⁶ ای خداوند به این چیزها مردمان زیست می‌کنند و به اینها و بس حیات روح من می‌باشد. پس مرا شفا بده و مرا زنده نگاه دار.¹⁷ اینک تلخی سخت من باعث سلامتی من شد. از راه لطف جانم را از چاه هلاکت برآوردی زیرا که تمامی گناهانم را به پشت سر خود انداختی.¹⁸ زیرا که هاویه تو را حمد نمی‌گوید و موت تو را تسبیح نمی‌خواند. و آنانی که به حفره فرو می‌روند به امانت تو امیدوار نمی‌باشند.¹⁹ زندگانند، زندگانند که تو را حمد می‌گویند، چنانکه من امروز می‌گویم. پدران به پسران راستی تو را تعلیم خواهند داد.²⁰ خداوند به جهت نجات من حاضر است، پس سرودهایم را در تمامی روزهای عمر خود در خانه خداوند خواهیم سراپید.»
²¹ و اشعیا گفته بود که قرصی از انجیر بگیردو آن را بر دمل بنهید که شفا خواهد یافت.²² و حزقی گفته بود علامتی که به خانه خداوند بروم آمد چیست؟

فرستادگان بابل

39 در آن زمان مروک بلدان بن بلدان پادشاه بابل مکتوبی و هدیه‌ای نزد حزقی فرستاد زیرا شنیده بود که بیمار شده و صحت یافته است.² و حزقی از ایشان مسرور شده، خانه خزاین خود را از نقره و طلا و عطریات و روغن معطر و تمام خانه اسلحه خویش و هرچه را که در خزاین او یافت می‌شد به ایشان نشان داد و در خانه‌اش و در تمامی مملکتش

پادشاه آشور رایافت که با لینه جنگ می‌کرد زیرا شنیده بود که از لاکیش کوچ کرده است.⁹ و او درباره ترهاقه پادشاه کوش خبری شنید که به جهت مقاتله با توبیرون آمده است. پس چون این را شنید (باز) ایلیجان نزد حزقی فرستاده، گفت:¹⁰ «به حزقی پادشاه یهودا چنین گوید: خدای تو که به او توکل می‌نمایی تو را فریب ندهد و نگوید که اورشلیم به دست پادشاه آشور تسلیم نخواهد شد.¹¹ اینک تو شنیده‌ای که پادشاهان آشور با همه ولایتها چه کرده و چگونه آنها را بالکل هلاک ساخته‌اند و آیاتو رهایی خواهی یافت؟¹² و آیا خدایان امت‌هایی که پدران من آنها را هلاک ساختند مثل جوزان و حاران و رصف و بنی عدن که در تلسارمی باشند ایشان را نجات دادند.¹³ پادشاه حماه کجا است و پادشاه ارفاد و پادشاه شهر سفروایم و هینع و عوا؟»

دعای حزقی

¹⁴ و حزقی مکتوب را از دست ایلیجان گرفته، آن را خواند و حزقی به خانه خداوند درآمده، آن را به حضور خداوند پهن کرد.¹⁵ و حزقی نزد خداوند دعا کرده، گفت:¹⁶ «ای یهوه صباوت خدای اسرائیل که بر کرویجان جلوس می‌نمایی! تویی که بتنهایی بر تمامی ممالک جهان خدا هستی و تو آسمان و زمین را آفریده‌ای.¹⁷ ای خداوند گوش خود را فرا گرفته، بشنو وای خداوند چشمان خود را گشوده، ببین و همه سخنان سنحاریب را که به جهت اهانت نمودن خدای حی فرستاده است استماع نما!¹⁸ ای خداوند راست است که پادشاهان آشور همه ممالک و زمین ایشان را خراب کرده.¹⁹ و خدایان ایشان را به آتش انداخته‌اند زیرا که خدا نبودند بلکه ساخته دست انسان از چوب و سنگ. پس به این سبب آنها را تباہ ساختند.²⁰ پس حال ای یهوه خدای ما ما را از دست او رهایی ده تا جمیع ممالک جهان بدانند که تو تنها یهوه هستی.»
²¹ پس اشعیا ابن آموص نزد حزقی فرستاده، گفت: «یهوه خدای اسرائیل چنین می‌گوید: چونکه درباره سنحاریب پادشاه آشور نزد من دعانمودی،²² کلامی که خداوند در باره‌اش گفته این است: آن باره دختر صهیون تو را حقیر شمرده، استهزا نموده است و دختر اورشلیم سر خود را به تو جنبانیده است.²³ کیست که او را اهانت کرده، کفر گفته‌ای و کیست که بر وی آواز بلند کرده، چشمان خود را به علیین افراشته‌ای؟ مگر قدوس اسرائیل نیست؟²⁴ به واسطه بندگانت خداوند را اهانت کرده، گفته‌ای که به کثرت ارا به های خود بر بلندی کوهها و به اطراف لبنان برآمده‌ام و بلندترین سروهای آژادش و بهترین صنوبرهایش را قطع نموده، به بلندی اقصایش و به درختستان بوستانش داخل شده‌ام.²⁵ و من حفره زده، آب نوشیدم و به کف پای خود تمامی نهرهای مصر را خشک خواهم کرد.
²⁶ «آیا نشنیده‌ای که من این را از زمان سلف کرده‌ام و از ایام قدیم صورت داده‌ام و الان آن را به وقوع آورده‌ام تا تو به ظهور آمده و شهرهای حصار دار را خراب نموده به توده های ویران مبدل سازی.²⁷ از این جهت ساکنان آنها کم قوت بوده، ترسان و خجل شدند. مثل علف صحرا و گیاه سبز و علف پشت بام و مثل مزرعه قبل از نموکردنش گردیدند.²⁸ اما من نشستن تو را و خروج و دخولت و خشمی را که بر من داری می‌دانم.²⁹ چونکه خشمی که به من داری و غرور تو به گوش من برآمده است. بنابراین مهار خود را به بینی تو و لگام خود را به لبهایت گذاشته، تو را به راهی که آمده‌ای برخواهم گردانید.³⁰ و علامت برای تو این خواهد بود که امسال غله خود روخواهید خورد و سال دوم آنچه از آن بروید و درسال سوم بکارید و بدروید و تاکستانها غرس نموده، میوه آنها را بخورید.³¹ و بقیه‌ای که از خاندان یهودا رستگار شوند بار دیگر به پایین ریشه خواهند زد و به بالا میوه خواهند آورد.³² زیرا که بقیه‌ای از اورشلیم و رستگاران از کوه صهیون بیرون خواهند آمد. غیرت یهوه صباوت این را بجا خواهد آورد.³³ بنابراین خداوند درباره پادشاه آشور چنین می‌گوید که به این شهرداخل نخواهد شد و به اینجا تیر نخواهد انداخت و در مقابلش با سپر نخواهد آمد و منجنیق درپیش او برنخواهد افراشت.³⁴ به راهی که آمده است به همان برخواهد گشت و به این شهر داخل نخواهد شد. خداوند این

۲۵ پس مرا به که تشبیه می‌کنید تا با وی مساوی باشم؟ قدوس می‌گوید: ۲۶ چشمان خود را به علیین برافراشته ببینید. کیست که اینها را آفرید و کیست که لشکر اینها را بشماره بیرون آورده، جمیع آنها را بنام می‌خواند؟ از کثرت قوت و از عظمت توانایی وی یکی از آنها گم نخواهد شد. ۲۷ ای یعقوب چرا فکر می‌کنی وای اسرائیل چرا می‌گویی: «راه من از خداوند مخفی است و خدای من انصاف مرا از دست داده است.» ۲۸ آیا ندانسته و نشنیده‌ای که خدای سرمدی بیهوه آفریننده اقصای زمین درمانده و خسته نمی‌شود و فهم او را تفحص نتوان کرد؟ ۲۹ ضعیفان را قوت می‌بخشد و ناتوانان را قدرت زیاده عطا می‌نماید. ۳۰ حتی جوانان هم درمانده و خسته می‌گردند و شجاعان بکلی می‌افتند. ۳۱ اما آنانی که منتظر خداوند می‌باشند قوت تازه خواهند یافت و مثل عقاب پرواز خواهند کرد. خواهند دید و خسته نخواهند شد. خواهند خرامید و درمانده نخواهند گردید.

مددکار اسرائیل

41 ای جزیره‌ها به حضور من خاموش شوید! و قبیله‌ها قوت تازه بهم رسانند! نزدیک ببینید آنگاه تکلم نمایند. با هم به محاکمه نزدیک بیاییم. ۲ کیست که کسی را از مشرق برانگیخت که عدالت او را نزد پایهای وی می‌خواند؟ امت‌ها را به وی تسلیم می‌کند و او را بر پادشاهان مسلط می‌گرداند. و ایشان را مثل غبار به شمشیر وی و مثل کاه که پراکنده می‌گردد به کمان وی تسلیم خواهد نمود. ۳ ایشان را تعاقب نموده، به راهی که با پایهای خود نرفته بود بسلامتی خواهد گذشت. ۴ کیست که این را عمل نموده و بجا آورده، و طبقات را از ابتدا دعوت نموده است؟ من که بیهوه و اول و با آخرین می‌باشم من هستم. ۵ جزیره‌ها دیدند و ترسیدند و اقصای زمین بلرزیدند و تقرب جستند، آمدند. ۶ هر کس همسایه خود را اعانت کرد و به برادر خود گفت: قوی‌دل باش. ۷ نجار زرگر را و آنکه با چکش صیقل می‌کند سندان زننده را تقویت می‌نماید و در باره لحیم می‌گوید: که خوب است و آن را به میخها محکم می‌سازد تا متحرک نشود. ۸ اما توای اسرائیل بنده من وای یعقوب که تورا برگزیده‌ام وای ذریه دوست من ابراهیم! ۹ که تو را از اقصای زمین گرفته، تو را از کرانه‌هایش خوانده‌ام و به تو گفته‌ام تو بنده من هستی، تو را برگزیدم و ترک ننمودم. ۱۰ مترس زیرا که من با توهستم و مشوش مشو زیرا من خدای تو هستم. تورا تقویت خواهم نمود و البته تو را معاونت خواهم داد و تو را به دست راست عدالت خود دستگیری خواهم کرد. ۱۱ اینک همه آنانی که بر تو خشم دارند خجل و رسوا خواهند شد و آنانی که با تو معارضه نمایند ناچیز شده، هلاک خواهند گردید. ۱۲ آنانی را که با تو مجادله نمایند جستجو کرده، نخواهی یافت و آنانی که با تو جنگ کنند نیست و نابود خواهند شد. ۱۳ زیرا من که بیهوه خدای تو هستم دست راست تو را گرفته، به تو می‌گویم: مترس زیرا من تو را نصرت خواهم داد. ۱۴ ای کرم یعقوب و شرمه اسرائیل مترس زیرا خداوند و قدوس اسرائیل که ولی تومی باشد می‌گوید: من تو را نصرت خواهم داد. ۱۵ اینک تو را گردون تیز نو دندانه دار خواهم ساخت و کوهها را پایمال کرده، خرد خواهی نمود و تله را مثل کاه خواهی ساخت. ۱۶ آنها را خواهی افشاند و باد آنها را برداشته، گردباد آنها را پراکنده خواهد ساخت. لیکن تو از خداوندشادمان خواهی شد و به قدوس اسرائیل فخر خواهی نمود. ۱۷ فقیران و مسکینان آب را می‌جویند و نمی‌یابند و زبان ایشان از تشنگی خشک می‌شود. من که بیهوه هستم ایشان را اجابت خواهم نمود. خدای اسرائیل هستم ایشان را ترک نخواهم کرد. ۱۸ بر تلهای خشک نهرها و در میان وادیها چشمه‌ها جاری خواهم نمود. و بیابان را به برکه آب و زمین خشک را به چشمه‌های آب مبدل خواهم ساخت. ۱۹ در بیابان سرو آزاد و شطیم و آس و درخت زیتون را خواهم گذاشت و در صحرا صنوبر و کاج و چنار را با هم غرس خواهم نمود. ۲۰ تا ببینند و بدانند و تفکر نموده، با هم تامل نمایند که دست خداوند این را کرده و قدوس اسرائیل این را ایجاد نموده است. ۲۱ خداوند می‌گوید: دعوی خود را پیش آورید و پادشاه یعقوب می‌گوید: براهین قوی خویش راعرضه دارید. ۲۲ آنچه را که واقع خواهد شد نزدیک آورده، برای ما اعلام نمایند. چیزهای پیشین را و کیفیت آنها را

چیزی نبود که حزقیای آن را به ایشان نشان نداد. ۳ پس اشعیا نبی نزد حزقیای پادشاه آمده، وی را گفت: «این مردمان چه گفتند و نزد تو از کجا آمدند؟» حزقیای گفت: «از جای دور یعنی از بابل نزد من آمدند.» ۴ او گفت: «در خانه تو چه دیدند؟» حزقیای گفت: «هرچه در خانه من است دیدند و چیزی درخزاین من نیست که به ایشان نشان ندم.» ۵ پس اشعیا به حزقیای گفت: «کلام بیهوه صباوت را بشنو: ۶ اینک روزها می‌آید که هرچه در خانه تو است و آنچه پدران تو تا امروز ذخیره کرده‌اند به بابل برده خواهد شد. و خداوند می‌گوید که چیزی از آنها باقی نخواهد ماند. ۷ بعضی از پسران تو که از تو پدید آیند و ایشان را تولید نمایی خواهند گرفت و در قصر پادشاه بابل خواجه‌سرا خواهند شد.» ۸ حزقیای به اشعیا گفت: «کلام خداوند که گفتی نیکو است و دیگر گفت: هرآینه در ایام من سلامتی و امان خواهد بود.»

تسلی برای قوم خدا

40 تسلی دهید! قوم مرا تسلی دهید! خدای شما می‌گوید: ۲ سخنان دل‌آویز به اورشلیم گویند و اورا ندا کنید که اجتهاد اوتام شده و گناه وی آموخته گردیده، و از دست خداوند برای تمامی گناهانش دو چندان یافته است. ۳ صدای ندا کننده‌ای در بیابان، راه خداوند را مهیا سازید و طریقی برای خدای ما در صحرا راست نمایید. ۴ هر دره‌ای برافراشته و هر کوه و تلی پست خواهد شد. و کجیها راست و ناهمواریها هموار خواهد گردید. ۵ و جلال خداوند مکشوف گشته، تمامی بشر آن را با هم خواهند دید زیرا که دهان خداوند این را گفته است. ۶ هاتفی می‌گوید: «ندا کن.» وی گفت: «چه چیز را ندا کنم؟ تمامی بشر گیاه است و همگی زیبایی‌اش مثل گل صحرا. ۷ گیاه خشک و گلش پژمرده می‌شود زیرا نفعه خداوند بر آن دمیده می‌شود. البته مردمان گیاه هستند. ۸ گیاه خشک شد و گل پژمرده گردید، لیکن کلام خدای ما تا ابد الابد استوار خواهد ماند.» ۹ ای صهیون که بشارت می‌دهی به کوه بلند برای! وای اورشلیم که بشارت می‌دهی آواز تو را با قوت بلند کن! آن را بلند کن و مترس و به شهرهای یهودا بگو که «هان خدای شما است!» ۱۰ اینک خداوند بیهوه باقوت می‌آید و بازوی وی برایش حکمرانی می‌نماید. اینک اجرت او با وی است و عقوبت وی پیش روی او می‌آید. ۱۱ او مثل شبان گله خود را خواهد چرانید و به بازوی خود برده‌ها را جمع کرده، به آغوش خویش خواهد گرفت و شیر دهندگان را به ملائمت رهبری خواهد کرد. ۱۲ کیست که آنها را به کف دست خود پیموده و افلاک را با وجب اندازه کرده و غبار زمین را در کیل گنجانیده و کوهها را به قپان و تله‌ها را به ترازو وزن نموده است؟ ۱۳ کیست که روح خداوند را قانون داده یا مشیر او بوده او را تعلیم داده باشد. ۱۴ او از که مشورت خواست تا به او فهم بخشد و طریق راستی را به او بیاموزد؟ و کیست که او را معرفت آموخت و راه فطانت را به او تعلیم داد؟ ۱۵ اینک امت‌ها مثل قطره دلو و مانند غبار میزان شمرده می‌شوند. اینک جزیره‌ها را مثل گرد برمی‌دارد. ۱۶ و لبنان به جهت هیزم کافی نیست و حیواناتش برای قربانی سوختنی کفایت نمی‌کند. ۱۷ تمامی امت‌ها بنظروی هیچند و از عدم و بطالت نزد وی کمتر می‌نمایند. ۱۸ پس خدا را به که تشبیه می‌کنید و کدام شبهه را با او برابر می‌توانید کرد؟ ۱۹ صنعتگریت را می‌ریزد و زرگر آن را به طلا می‌پوشاند، و زنجیرهای نقره برایش می‌ریزد. ۲۰ کسی که استطاعت چنین هدایا نداشته باشد درختی را که نمی‌پوسد اختیار می‌کند و صنعتگر ماهری رامی‌طلبد تا بتی را که متحرک نشود برای او بسازد. ۲۱ آیا ندانسته و نشنیده‌اید و از ابتدا به شما خبر داده نشده است و از بنیاد زمین نفهمیده‌اید؟ ۲۲ او است که بر کره زمین نشست است و ساکنانش مثل ملخ می‌باشند. اوست که آسمانها را مثل پرده می‌گستراند و آنها را مثل خیمه به جهت سکونت پهن می‌کند. ۲۳ که امیران را لاشی می‌گرداند و داوران جهان را مانند بطالت می‌سازد. ۲۴ هنوز غرس نشده و کاشته نگردیده‌اند و تنه آنها هنوز در زمین ریشه زده است، که فقط بر آنها می‌دمد و پژمرده می‌شوند و گرد باد آنها را مثل کاه می‌ریابد.

۲۰ چیزهای بسیار می بینی اما نگاه نمی داری. گوشها را می گشاید لیکن خوندنی شوند. ۲۱ خداوند را به خاطر عدل خودپسند آمد که شریعت خویش را تعظیم و تکریم نماید. ۲۲ لیکن اینان قوم غارت و تاراج شده اند و جمیع ایشان در حفره ها صید شده و در زندانهای مخفی گردیده اند. ایشان غارت شده و رهاننده ای نیست. تاراج گشته و کسی نمی گوید که باز ده. ۲۳ کیست در میان شما که به این گوش دهد و توجه نموده، برای زمان آینده بشنود. ۲۴ کیست که یعقوب را به تاراج و اسرائیل را به غارت تسلیم نمود؟ آیا خداوند نبود که به او گناه ورزیدیم چونکه ایشان به راههای او نخواستند سلوک نمایند و شریعت او را اطاعت ننمودند. ۲۵ بنابراین حدت غضب خود و شدت جنگ را برایشان ریخت و آن ایشان را از هر طرف مشتعل ساخت و ندانستند و ایشان را سوزانید اما تفکر نمودند.

خداوند، نجات دهنده اسرائیل

43 و الان خداوند که آفریننده توای یعقوب، و صانع توای اسرائیل است چنین می گوید: «مترس زیرا که من تو را فدیة دادم و تو را به

اسمت خواندم پس تو از آن من هستی. ۲ چون از آنها بگذری من با تو خواهم بود و چون از نهرها (عبورنمایی) تو را فروخواهند گرفت. و چون از میان آتش روی، سوخته نخواهی شد و شعله اش تو را نخواهد سوزانید. ۳ زیرا من یهوه خدای تو و قدوس اسرائیل نجات دهنده تو هستم. مصر را فدیة تو ساختم و حبش و سبا را به عوض تو دادم. ۴ چونکه در نظر من گرانبها و مکرم بودی و من تو را دوست می داشتم پس مردمان را به عوض تو و طوایف را در عوض جان تو تسلیم خواهم نمود. ۵ مترس زیرا که من با تو هستم و ذریت تو را از مشرق خواهم آورد و تو را از مغرب جمع خواهم نمود. ۶ به شمال خواهم گفت که "بده" و به جنوب که "ممانعت مکن". پسران مرا از جای دور و دخترانم را از کرانه های زمین بیاور. ۷ یعنی هرکه را به اسم من نامیده شود او را به جهت جلال خویش آفریده و او رامصور نموده و ساخته باشم. ۸ قومی را که چشم دارند اما کور هستند و گوش دارند اما کرمی باشند بیرون آور. ۹ جمیع امتها با هم جمع شوند و قبیله ها فراهم آیند پس در میان آنها کیست که از این خبر دهد و امور اولین را به ما اعلام نماید. شهود خود را بیاورند تا تصدیق شوند یا استماع نموده، اقرار بکنند که این راست است. ۱۰ یهوه می گوید که «شما و بنده من که او را برگزیده ام شهود من می باشید. تا دانسته، به من ایمان آورید و بفهمید که من او هستم و پیش از من خدایی مصور نشده و بعد از من هم نخواهد شد. ۱۱ من، من یهوه هستم و غیر از من نجات دهنده ای نیست. ۱۲ من اخبار نموده و نجات داده ام و اعلام نموده و در میان شما خدای غیر نبوده است. خداوند می گوید که شما شهود من هستید و من خدا هستم. ۱۳ و از امروز نیز من او می باشم و کسی که از دست من تواند رهانید نیست. من عمل خواهم نمود و کیست که آن را رد نماید؟»

۱۴ خداوند که ولی شما و قدوس اسرائیل است چنین می گوید: «بخاطر شما به بابل فرستادم و همه ایشان را مثل فراریان فرود خواهم آورد و کلدانیان را نیز در کشتیهای وجد ایشان. ۱۵ من خداوند قدوس شما هستم. آفریننده اسرائیل و پادشاه شما.»

۱۶ خداوند که راهی در دریا و طریقی در آبهای عظیم می سازد چنین می گوید: ۱۷ «آنکه ارابه ها و اسبها و لشکر و قوت آن را بیرون می آورد، ایشان با هم خواهند خوابید و نخواهند برخاست و منطقی شده، مثل فتیله خاموش خواهند شد. ۱۸ چیزهای اولین را بیاد نیاورید و در امور قدیم تفکر ننمایید. ۱۹ اینک من چیزنویی بوجود می آورم و آن الان بظهور می آید. آیا آن را نخواهید دانست؟ بدرستی که راهی در بیابان و نهرها در هامون قرار خواهم داد. ۲۰ حیوانات صحرا گرگان و شترمرغها مرا تمجید خواهند نمود چونکه آب در بیابان و نهرها در صحرا بوجود می آورم تا قوم خود و برگزیدگان خویش را سیراب نمایم. ۲۱ این قوم را برای خود ایجاد کردم تا تسبیح مرا بخوانند. ۲۲ اما توای یعقوب مرا خواندی و توای اسرائیل از من به تنگ آمدی! ۲۳ گوسفندان قربانی های سوختنی خود را برای من نیاوردی و به ذبایح خود مرا تکریم نمودی! به هدایا بنگدی بر تو نهادم و به بخور تو را به تنگ نیاوردم. ۲۴ نی معطر را به جهت من به نقره نخریدی و به پیه

بیان کنید تا تفکر نموده، آخر آنها را بدانیم یا چیزهای آینده را به ما بشنوانید. ۲۳ و چیزها را که بعد از این واقع خواهد شد بیان کنید تا بدانیم که شما خدایانید. باری نیکویی یا بدی را بجا آورید تا ملتفت شده، با هم ملاحظه نماییم. ۲۴ اینک شما ناچیز هستید و عمل شما هیچ است و هرکه شما را اختیار کند رجس است.

۲۵ کسی را از شمال برانگیختم و او خواهد آمد و کسی را از مشرق آفتاب که اسم مرا خواهد خواند و او بر سروران مثل برگل خواهد آمد و مانند کوزه گری که گل را پایمال می کند. ۲۶ کیست که از ابتدا خبر داد تا بدانیم و از قبل تابگویم که او راست است. البته خیر دهنده ای نیست و اعلام کننده ای نی و کسی هم نیست که سخنان شما را بشنود. ۲۷ اول به صهیون گفتم که اینک هان این چیزها (خواهد رسید) و به اورشلیم بشارت دهنده ای بخشیدم. ۲۸ و نگریدم و کسی یافت نشد و در میان ایشان نیز مشورت دهنده ای نبود که چون از ایشان سوال نمایم جواب توانداد. ۲۹ اینک جمیع ایشان باطلند و اعمال ایشان هیچ است و بتهای ریخته شده ایشان باد و بطالت است.

بنده خداوند

42 اینک بنده من که او را دستگیری نمودم و برگزیده من که جانم از او خشنود است، من روح خود را بر او می نهم تا انصاف را برای امتها صادر سازد. ۲ او فریاد خواهد زد و آواز خود را بلند خواهد نمود و آن را در کوچها خواهد شنوید. ۳ نی خرد شده رانخواهد شکست و فتیله ضعیف را خاموش نخواهد ساخت تا عدالت را به راستی صادر گرداند. ۴ او ضعیف نخواهد گردید و منکسر نخواهد شد تا انصاف را بر زمین قرار دهد و جزیره ها منتظر شریعت او باشند. ۵ خدا یهوه که آسمانها را آفرید و آنها را پهن کرد و زمین و نتایج آن را گسترانید و نفس را به قومی که در آن باشند روح را بر آنانی که در آن سالکند می دهد چنین می گوید: ۶ «من که یهوه هستم تو را به عدالت خوانده ام و دست تو را گرفته، تو را نگاه خواهم داشت و تو را عهد قوم و نور امتها خواهم گردانید. ۷ تا چشمان کوران را بگشایی و اسیران را از زندان و نشینندگان در ظلمت را از محبس بیرون آوری. ۸ من یهوه هستم و اسم من همین است. و جلال خود را به کسی دیگر و ستایش خویش را به بتهای تراشیده نخواهم داد. ۹ اینک وقایع نخستین واقع شد و من از چیزهای نو اعلام می کنم و قبل از آنکه بوجود آید شما را از آنها خبر می دهم.»

سرود ستایش

۱۰ ای شما که به دریا فرود می روید و ای آنچه در آن است! ای جزیره ها و ساکنان آنها سرود نو را به خداوند و ستایش وی را از اقصای زمین بسرایید! ۱۱ صحرا و شهرهایش و قریه هایی که اهل قیدار در آنها ساکن باشند آواز خود را بلند نمایند و ساکنان ساحل ترنم نموده، از قلعه کوهها نعره زنند! ۱۲ برای خداوند جلال را توصیف نمایند و تسبیح او را در جزیره ها بخوانند! ۱۳ خداوند مثل جبار بیرون می آید و مانند مرد جنگی غیرت خویش را برمی انگیزاند. فریاد کرده، نعره خواهد زد و بر دشمنان خویش غلبه خواهد نمود. ۱۴ از زمان قدیم خاموش وساکت مانده، خودداری نمودم. الان مثل زنی که می زاید نعره خواهد زد و دم زده آه خواهم کشید. ۱۵ کوهها و تلها را خراب کرده، تمامی گیاه آنها را خشک خواهم ساخت و نهرها را جزایر خواهم گردانید و برکه ها را خشک خواهم ساخت. ۱۶ و کوران را به راهی که ندانسته اند رهبری نموده، ایشان را به طریق هایی که عارف نیستند هدایت خواهم نمود. ظلمت را پیش ایشان به نور و کجی را به راستی مبدل خواهم ساخت. این کارها را بجا آورده، ایشان را رها نخواهم نمود. ۱۷ آنانی که برینتهای تراشیده اعتماد دارند و به اصنام ریخته شده می گویند که خدایان ما شما را به عقب برگردانیده، بسیار خجل خواهند شد.

کوری و کری اسرائیل

۱۸ ای کران بشنوید وای کوران نظر کنید تا ببینید. ۱۹ کیست که مثل بنده من کور باشد و کیست که کر باشد مثل رسول من که می فرستم؟

22 تقصیرهای تو را مثل ابر غلیظ و گناهان را مانند ابر محو ساختم. پس نزد من بازگشت نمازیرا تو را فدیة کرده‌ام. 23 ای آسمانها ترنم نمایید زیرا که خداوند این را کرده است! وای اسفلهای زمین! فریاد برآورید وای کوهها و جنگلها و هر درختی که در آنها باشد بسرایید! زیرا خداوند یعقوب را فدیة کرده است و خویشتن را در اسرائیل تمجید خواهد نمود.»

24 خداوند که ولی تو است و تو را از رحم سرشته است چنین می‌گوید: من یهوه هستم و همه چیز را ساختم. آسمانها را به تنهایی گسترانیدم و زمین را پهن کردم و با من که بود. 25 آنکه آیات کاذبان را باطل می‌سازد و جادوگران را احق می‌گرداند. و حکیمان را بعقب برمی‌گرداند و علم ایشان را به جهالت تبدیل می‌کند. 26 که سخنان بندگان خود را برقرار می‌دارد و مشورت رسولان خویش را به انجام می‌رساند، که درباره اورشلیم می‌گوید معمور خواهد شد و درباره شهرهای یهودا که بنا خواهد شد و خرابی‌های آن را برپا خواهد داشت. 27 آنکه به لجه می‌گوید که خشک شو و نهرهایت را خشک خواهد ساخت. 28 و درباره کورش می‌گوید که او شبان من است و تمامی مسرت مرا به اتمام خواهد رسانید و درباره اورشلیم می‌گوید بنا خواهد شد و درباره هیکل که بنیاد تو نهاده خواهد گشت.»

45 خداوند به مسیح خویش یعنی به کورش که دست راست او را گرفتم تا به حضور وی امت‌ها را مغلوب سازم و کمرهای پادشاهان را بکشایم تا درها را به حضور وی مفتوح نمایم و دروازه‌ها دیگر بسته نشود چنین می‌گوید 2 که «من پیش روی تو خواهم خرامید و جایهای

ناهموار را هموار خواهم ساخت. و درهای برنجین را شکسته، پشت بندهای آهنین را خواهم برید. 3 و گنجهای ظلمت و خزاین مخفی را به تو خواهم بخشید تا بدانی که من یهوه که تو را به اسمت خوانده‌ام خدای اسرائیل می‌باشم. 4 به خاطر بنده خود یعقوب و برگزیده خویش اسرائیل، هنگامی که مرا نشناختی تو را به اسمت خواندم و لقب ساختم. 5 من یهوه هستم و دیگری نیست و غیر از من خدایی نی. من کمر تو را بستم هنگامی که مرا نشناختی. 6 تا از مشرق آفتاب و مغرب آن بدانند که سوای من احدی نیست. من یهوه هستم و دیگری نی. 7 پدیدآورنده نور و آفریننده ظلمت. صانع سلامتی و آفریننده بدی. من یهوه صانع همه این چیزها هستم. 8 ای آسمانها از بالا ببارانید تا افلاک عدالت را فرو ریزد و زمین بشکافت تا نجات و عدالت نمو کنند و آنها را با هم برویاند زیرا که من یهوه این را آفریده‌ام. 9 وای بر کسی که با صانع خود چون سفالی با سفالهای زمین مخاصمه نماید. آیا کوزه به کوزه‌گر بگوید چه چیز را ساختی؟ یا مصنوع تو درباره تو بگوید که اودست ندارد؟ 10 وای بر کسی که به پدر خود گوید: چه چیز را تولید نمودی و به زن که چه زاییدی. 11 خداوند که قدوس اسرائیل و صانع آن می‌باشد چنین می‌گوید: درباره امور آینده از من سوال نمایید و پسران مرا و اعمال دستهای مرا به من تفویض نمایید. 12 من زمین را ساختم و انسان را بر آن آفریدم. دستهای من آسمانها را گسترانیدم و من تمامی لشکرهای آنها را امر فرمودم. 13 من او را به عدالت برانگیختم و تمامی راههایش را راست خواهم ساخت. شهر مرا بنا کرده، اسیرانم را آزاد خواهد نمود، اما نه برای قیمت و نه برای هدیه. یهوه صباپوت این رامی گوید.»

14 خداوند چنین می‌گوید: «حاصل مصر و تجارت حبش و اهل سبا که مردان بلند قدمی باشند نزد تو عبور نموده، از آن تو خواهند بود. و تابع تو شده در زنجیرها خواهند آمد و پیش تو خم شده و نزد تو التماس نموده، خواهند گفت: البته خدا در تو است و دیگری نیست و خدایی نی.» 15 ای خدای اسرائیل و نجات‌دهنده یقین خدایی هستی که خود را پنهان می‌کنی. 16 جمیع ایشان خجل و رسوا خواهند شد و آنانی که بتها می‌سازند با هم به رسوایی خواهند رفت. 17 اما اسرائیل به نجات جاودانی از خداوند ناجی خواهند شد و تا ابدالابد خجل و رسوا نخواهند گردید. 18 زیرا یهوه آفریننده آسمان که خدا است که زمین را سرشت و ساخت و آن را استوار نمود و آن را عبث نیافرید بلکه به جهت سکونت مصور نمود چنین می‌گوید: «من یهوه هستم و دیگری نیست. 19 در خفا و درجایی از زمین تاریک تکلم نمودم. و به ذریه یعقوب نگفتم که مرا عبث بطلبید. من یهوه به عدالت سخن می‌گویم و چیزهای راست را اعلان می‌نمایم. 20 ای رهاشدگان از امت‌ها جمع شده، بیایید و با هم نزدیک شوید. آنانی که چوب

ذبیح خویش مرا سیر نساختی. بلکه به گناهان خود بر من بندگی نهادی و به خطایای خویش مرا به تنگ آوردی. 25 من هستم من که بخاطر خود خطایای تو رامحو ساختم و گناهان تو را بیاد نخواهم آورد. 26 مرا یاد بده تا با هم محاکمه نماییم. حجت خود را بیآور تا تصدیق شوی. 27 اجداد اولین تو گناه ورزیدند و واسطه‌های تو به من عاصی شدند. 28 بنابراین من سروران قدس را بی‌احترام خواهم ساخت و یعقوب را به لعنت و اسرائیل را به دشنام تسلیم خواهم نمود.

اسرائیل، برگزیده خدا

44 اما الان ای بنده من یعقوب بشنو وای اسرائیل که تو را برگزیده‌ام! 2 خداوند که تو را آفریده و تو را از رحم بسرشت و معاون تو می‌باشد چنین می‌گوید: ای بنده من یعقوب مترس! وای یشرون که تو را برگزیده‌ام! 3 اینک بر(زمین) تشنه آب خواهم ریخت و نهرها برخشک. روح خود را بر ذریت تو خواهم ریخت و برکت خویش را بر اولاد تو. 4 و ایشان در میان سبزه‌ها، مثل درختان بید بر جویهای آب خواهند رویید. 5 یکی خواهد گفت که من از آن خداوند هستم و دیگری خویشتن را به نام یعقوب خواهد خواند و دیگری بدست خود برای خداوند خواهد نوشت و خویشتن را به نام اسرائیل ملقب خواهد ساخت.

بطالت بتها

6 خداوند پادشاه اسرائیل و یهوه صباپوت که ولی ایشان است چنین می‌گوید: من اول هستم و من آخر هستم و غیر از من خدایی نیست. 7 و مثل من کیست که آن را اعلان کند و بیان نماید و آن را ترتیب دهد، از زمانی که قوم قدیم را برقرار نمودم. پس چیزهای آینده و آنچه را که واقع خواهد شد اعلان بنمایند. 8 ترسان و هراسان باشید. آیا از زمان قدیم تو را اخبار و اعلام نمودم و آیا شما شهود من نیستید؟ آیا غیر از من خدایی هست؟ البته صخره‌ای نیست و احدی را نمی‌شناسم. 9 آنانی که بتهای تراشیده می‌سازند جمیع باطلند و چیزهایی که ایشان می‌پسندند فایده‌ای ندارد و شهود ایشان نمی‌بینند و نمی‌دانند تا خجالت بکشند. 10 کیست که خدایی ساخته یا بتی ریخته باشد که نفعی ندارد؟ 11 اینک جمیع یاران او خجل خواهند شد و صنعتگران از انسان می‌باشند. پس جمیع ایشان جمع شده، بایستند تا با هم ترسان و خجل گردند.

12 آهن را با تیشه می‌تراشد و آن را در زغال کار می‌کند و با چکش صورت می‌دهد و با قوت بازوی خویش آن را می‌سازد و نیز گرسنه شده، بی‌قوت می‌گردد و آب ننوشیده، ضعف بهم می‌رساند. 13 چوب را می‌تراشد و ریسمان راکشیده، با قلم آن را نشان می‌کند و با رنده آن را صاف می‌سازد و با پرگار نشان می‌کند پس آن را به شبیه انسان و به جمال آدمی می‌سازد تا در خانه ساکن شود. 14 سروهای آزاد برای خود قطع می‌کند و سندیان و بلوط را گرفته، آنها را از درختان جنگل برای خود اختیار می‌کند و شمشاد را غرس نموده، باران آن را نمو می‌دهد. 15 پس برای شخص به جهت سوخت بکار می‌آید و از آن گرفته، خود را گرم می‌کند و آن را فروخته نان می‌پزد و خدایی ساخته، آن رامی پرستد و از آن بتی ساخته، پیش آن سجده می‌کند. 16 بعضی از آن را در آتش می‌سوزاند و بر بعضی گوشت پخته می‌خورد و کباب را برشته کرده، سیر می‌شود و گرم شده، می‌گوید: وه گرم شده، آتش را دیدم. 17 و از بقیه آن خدایی یعنی بت خویش را می‌سازد و پیش آن سجده کرده، عبادت می‌کند و نزد آن دعا نموده، می‌گوید: مرا نجات بده چونکه تو خدای من هستی. 18 ایشان نمی‌دانند و نمی‌فهمند زیرا که چشمان ایشان را بسته است تا نبینند و دل ایشان را تا تعقل نمایند. 19 و تفکر نموده، معرفت و فطانتی ندارند تا بگویند نصف آن را در آتش سوختیم و بر زغالش نیز نان پختیم و گوشت را کباب کرده، خوردیم پس آیا از بقیه آن بتی بسازیم و به تنه درخت سجده نماییم؟ 20 خاکستر را خوراک خود می‌سازد و دل فریب خورده او را گمراه می‌کند که جان خود را نتواند رها کند و فکر نمی‌نماید که آیدار دست راست من دروغ نیست. 21 «ای یعقوب وای اسرائیل اینها را بیادآور چونکه تو بنده من هستی. تو را سرشتم‌ای اسرائیل تو بنده من هستی از من فراموش نخواهی شد.»

سحر تو و افراط افسونگری زیاد تو آنها بشدت بر تو استیلا خواهد یافت.
 10 زیرا که بر شرارت خود اعتماد نموده، گفתי کسی نیست که مرا ببندد. و حکمت و علم تو، تو را گمراه ساخت و در دل خود گفتم: من هستم و غیر از من دیگری نیست. 11 پس بلایی که افسون آن رانخواهی دانست بر تو عارض خواهد شد و مصیبتی که به دفع آن قادر نخواهی شد تو را فروخواهد گرفت و هلاکتی که ندانسته‌ای ناگهان بر تو استیلا خواهد یافت. 12 پس در افسونگری خود و کثرت سحر خویش که در آنها از طفولیت مشقت کشیده‌ای قائم باش شاید که منفعت توانی برد و شاید که غالب توانی شد. 13 از فراوانی مشورت‌های خسته شده‌ای پس تقسیم کنندگان افلاک و رصد بندگان کواکب و آنانی که در غره ماهها اخبار می‌دهند بایستند و تو را از آنچه بر تو واقع شدنی است نجات دهند. 14 اینک مثل کاهبن شده، آتش ایشان را خواهدسوزانید که خویشتن را از سورت زبانه آن نخواهند رهناید و آن اخگری که خود را نزد آن گرم سازند و آتشی که در برابرش بنشینند نخواهد بود. 15 آنانی که از ایشان مشقت کشیدی برای تو چنین خواهند شد و آنانی که از طفولیت با تو تجارت می‌کردند هر کس بجای خود آواره خواهد گردید و کسی که تو را رهایی دهد نخواهد بود.

سختدلی اسرائیل

48 ای خاندان یعقوب که به نام اسرائیل مسمی هستید و از آب یهودا صادر شده‌اید، و به اسم یهوه قسم می‌خورید و خدای اسرائیل را ذکر می‌نمایید، اما نه به صداقت و راستی، این را بشنوید. 2 زیرا که خویشتن را از شهر مقدس می‌خوانند و بر خدای اسرائیل که اسمش یهوه صباوت است اعتماد می‌دارند. 3 چیزهای اول را از قدیم اخبار کردم و از دهان من صادر شده، آنها را اعلام نمودم بگفته به عمل آوردم و واقع شد. 4 چونکه دانستم که تو سخت دل هستی و گردنت بند آهنین و پیشانی تو برنجین است. 5 بنابراین تو را از قدیم مخبر ساختم و قبل از وقوع تو را اعلام نمودم. مبادا بگویی که بت من آنها را بجا آورده و بت تراشیده و صنم ریخته شده من آنها را امر فرموده است. 6 چونکه همه این چیزها را شنیدی آنها را ملاحظه نما. پس آیاشما اعتراف نخواهید کرد، و از این زمان چیزهای تازه را به شما اعلام نمودم و چیزهای مخفی را که ندانسته بودید. 7 در این زمان و نه در ایام قدیم آنها آفریده شد و قبل از امروز آنها را نشنیده بودی مبادا بگویی اینک این چیزها را می‌دانستم. 8 البته نشنیده و هر آینه ندانسته و البته گوش توقبل از این باز نشده بود. زیرا می‌دانستم که بسیار خیانتکار هستی و از رحم (مادرت) عاصی خوانده شدی. 9 به‌خاطر اسم خود غضب خویش را به تاخیر خواهیم‌انداخت و به‌خاطر جلال خویش بر تو شفقت خواهیم کرد تا تو رامنقطع نسازم. 10 اینک تو را قال گذاشتم اما نه مثل نقره و تو را در کوره مصیبت آزمودم. 11 به خاطر ذات خود، به‌خاطر ذات خود این رامی کنم زیرا که اسم من چرا باید بی‌حرمت شود و جلال خویش را به دیگری نخواهم داد.

آزادی اسرائیل

12 ای یعقوب وای دعوت شده من اسرائیل بشنو! من او هستم! من اول هستم و آخر هستم! 13 به تحقیق دست من بنیاد زمین را نهاد و دست راست من آسمانها را گسترانید. وقتی که آنها رامی خوانم با هم برقرار می‌باشند. 14 پس همگی شما جمع شده، بشنوید کیست از ایشان که اینهارا اخبار کرده باشد. خداوند او را دوست می‌دارد، پس مسرت خود را بر بابل بجا خواهد آورد و بازوی او بر کلدانیان فرود خواهد آمد. 15 من تکلم نمودم و من او را خواندم و او را آوردم تا راه خود را کامران سازد. 16 به من نزدیک شده، این رابشنوید. از ابتدا در خفا تکلم نمودم و از زمانی که این واقع شد من در آنجا هستم و الان خداوندیهوه مرا و روح خود را فرستاده است. 17 خداوندکه ولی تو و قدوس اسرائیل است چنین می‌گوید: «من یهوه خدای تو هستم و تو را تعلیم می‌دهم تا سود ببری و تو را به راهی که باید بروی هدایت می‌نمایم. 18 کاش که به اوامر من گوش می‌دادی، آنگاه سلامتی تو مثل نهر و عدالت تو مانند امواج دریا می‌بود. 19 آنگاه ذریت تو

بتهای خود را برمی دارند و نزد خدایی که نتواند رهنایددعا می‌نمایند معرفت ندارند. 21 پس اعلان نموده، ایشان را نزدیک آورید تا با یکدیگر مشورت نمایند. کیست که این را از ایام قدیم اعلان نموده و از زمان سلف اخبار کرده است؟ آیا نه من که یهوه هستم و غیر از من خدایی دیگر نیست؟ خدای عادل و نجات‌دهنده و سوای من نیست. 22 ای جمیع کرانه های زمین به من توجه نمایید و نجات یابید زیرا من خدا هستم و دیگری نیست. 23 به ذات خود قسم خوردم و این کلام به عدالت از دهانم صادر گشته برخواهد گشت که هر زانو پیش من خم خواهد شد و هر زبان به من قسم خواهد خورد. 24 و مرا خواهند گفت عدالت و قوت فقط در خداوند می‌باشد» و بسوی او خواهند آمد و همگانی که به او دشمنانکندخجل خواهند گردید. و تمامی ذریت اسرائیل در خداوند عادل شمرده شده، فخر خواهندکرد.

خدایان بابل

46 بیل خم شده و نبو منحنی گردیده بتهای آنها بر حیوانات و بهایم نهاده شد. آنهایی که شما برمی داشتید حمل گشته و بارحیوانات ضعیف شده است. 2 آنها جمیع منحنی و خم شده، آن بار را نمی‌توانند رهناید بلکه خود آنها به اسیری می‌روند. 3 ای خاندان یعقوب و تمامی بقیه خاندان اسرائیل که از بطن برمن حمل شده و از رحم برداشته من بوده‌اید! 4 و تا به پیری شما من همان هستم و تا به شیخوخیت من شما را خواهم برداشت. من آفریدم و من برخواهم داشت و من حمل کرده، خواهم رهناید. 5 مرا با که شبیه و مساوی می‌سازید و مرا با که مقابل می‌نمایید تا مشابه شویم؟ 6 آنانی که طلا را از کیسه می‌ریزند و نقره را به میزان می‌سنجند، زرگری را اجیر می‌کنند تا خدایی از آن بسازد پس سجده کرده، عبادت نیز می‌نمایند. 7 آن را بردوش برداشته، می‌برند و به‌جایش می‌گذارند و اومی ایستد و از جای خود حرکت نمی‌تواند کرد. نزد او استغاثه هم می‌نمایند اما جواب نمی‌دهد و ایشان را از تنگی ایشان نتواند رهناید. 8 این را بیاد آورید و مردانه بکشید. وای عاصیان آن را در دل خود تفکر نمایید! 9 چیزهای اول را از زمان قدیم به یاد آورید. زیرا من قادرمطلق هستم و دیگری نیست. خدا هستم و نظیر من نی. 10 آخر را از ابتدا و آنچه را که واقع نشده از قدیم بیان می‌کنم و می‌گویم که اراده من برقرار خواهد ماند و تمامی مسرت خویش را بجاخواهم آورد. 11 مرغ شکاری را از مشرق و هم مشورت خویش را از جای دور می‌خوانم. من گفتم و البته بجا خواهم آورد و تقدیر نمودم و البته به وقوع خواهم رسانید. 12 ای سختدلان که از عدالت دور هستید مرا بشنوید. 13 عدالت خود را نزدیک آوردم و دور نمی‌باشد و نجات من تاخیر نخواهد نمود و نجات را به جهت اسرائیل که جلال من است در صهیون خواهم گذاشت.

نابودی بابل

47 ای باکره دختر بابل فرود شده، بر خاک بنشین وای دختر کلدانیان بر زمین بی‌کرسی بنشین زیرا تو را دیگر نازنین و لطیف نخواهند خواهند. 2 دستاس را گرفته، آرد را خردکن. نقاب را برداشته، دامنت را بر کش و ساقها رابرهنه کرده، از نهرها عبور کن. 3 عورت تو کشف شده، رسوایی تو ظاهر خواهد شد. من انتقام کشیده، بر احدی شفقت نخواهم نمود. 4 و امانجات‌دهنده ما اسم او یهوه صباوت و قدوس اسرائیل می‌باشد. 5 ای دختر کلدانیان خاموش بنشین و به ظلمت داخل شو زیرا که دیگر تو راملکه ممالک نخواهند خوانند. 6 بر قوم خود خشم نموده و میراث خویش را بی‌حرمت کرده، ایشان را به‌دست تو تسلیم نمودم. بر ایشان رحمت نکرده، یوغ خود را بر پیران بسیار سنگین ساختی. 7 و گفتم تا به ابد ملکه خواهم بود. و این چیزها رادر دل خود جا ندادی و عاقبت آنها را به یادنی‌آوری. 8 پس الان ای که در عشرت بسر می‌بری و دراطمینان ساکن هستی این را بشنو. ای که در دل خود می‌گویی من هستم و غیر از من دیگری نیست و بیوه نخواهم شد و بی‌اولادی را نخواهم دانست. 9 پس این دو چیز یعنی بی‌اولادی و بیوگی بگفته در یکروز به تو عارض خواهد شد و باوجود کثرت

متروک می‌بودم. پس کیست که اینها را پرورش داد. اینک من به تنهایی ترک شده بودم پس اینها کجا بودند؟»²² خداوند یهوه چنین می‌گوید: «اینک من دست خود را بسوی امت هادراز خواهم کرد و علم خویش را بسوی قوم هاخواهم برافراشت. و ایشان پسرانت را درآغوش خود خواهند آورد و دخترانت بر دوش ایشان برداشته خواهند شد.²³ و پادشاهان لاهای تو و ملکه های ایشان دایه های تو خواهند بود و نزد تو رو به زمین افتاده، خاک پای تو را خواهند لیسید و تو خواهی دانست که من یهوه هستم و آنانی که منتظر من باشند خجل نخواهند گردید.

²⁴ آیا غنیمت از جبار گرفته شود یا اسیران از مرد قاهر رها شده گردند. زیرا خداوند چنین می‌گوید: «اسیران نیز از جبار گرفته خواهند شد و غنیمت از دست ستم پیشه رها شده خواهد گردید. زیرا که من با دشمنان تو مقاومت خواهم نمود و من پسران تو را نجات خواهم داد.²⁶ و به آنانی که بر تو ظلم نمایند گوشت خودشان را خواهم خورایم و به خون خود مثل شراب مست خواهند شد و تمامی بشر خواهند دانست که من یهوه نجات‌دهنده تو و ولی تو و قدیر یعقوب هستم.»

گناه اسرائیل و خادم مطیع

50 خداوند چنین می‌گوید: «طلاق نامه مادر شما که او را طلاق دادم کجا است؟ یا کیست از طلبکاران من که شما را به او فروخته‌ام؟ اینک شما به سبب گناهان خود فروخته شدید و مادر شما به جهت تقصیرهای شما طلاق داده شد.² چون آمدم چرا کسی نبود؟ و چون ندا کردم چرا کسی جواب نداد؟ آیا دست من به هیچ وجه کوتاه شده که نتواند نجات دهد یا درمن قدرتی نیست که رهایی دهم؟ اینک به عتاب خود دریا را خشک می‌کنم و نهرها را بیابان می‌سازم که ماهی آنها از بی‌آبی متعفن شود و از تشنگی بمیرد.³ آسمان را به ظلمت ملبس می‌سازم و پلاس را پوشش آن می‌گردانم.»

⁴ خداوند یهوه زبان تلامیذ را به من داده است تا بدانم که چگونه خستگان را به کلام تقویت دهم. هر بامداد بیدار می‌کنم. گوش مرا بیدار می‌کند تا مثل تلامیذ بشنوم.⁵ خداوند یهوه گوش مرا گشود و مخالفت نکردم و به عقب برنگشتم.⁶ پشت خود را به زندگان و رخسار خود را به موکنان دادم و روی خود را از رسوایی و آب دهان پنهان نکردم.⁷ چونکه خداوند یهوه مرا اعانت می‌کند پس رسوا نخواهم شد از این جهت روی خود را مثل سنگ خارا ساختم و می‌دانم که خجل نخواهم گردید.⁸ آنکه مرا تصدیق می‌کند نزدیک است. پس کیست که با من مخاصمه نماید تا با هم بایستیم و کیست که بر من دعوی نماید پس او نزدیک من بیاید.⁹ اینک خداوند یهوه مرا اعانت می‌کند پس کیست مرا ملزم سازد. همانا همگی ایشان مثل رخت مندرس شده، بید ایشان را خواهد خورد.¹⁰ کیست از شما که از خداوند می‌ترسد و آواز بنده او را می‌شنود؟ هرکه در ظلمت سالک باشد و روشنایی ندارد، او به اسم یهوه توکل نماید و به خدای خویش اعتماد بکند.¹¹ هان جمیع شما که آتش می‌افروزید و کمر خود را به مشعلها می‌بندید، در روشنایی آتش خویش و در مشعلهایی که خود افروخته‌اید سالک باشید، اما این از دست من به شما خواهد رسید که در اندوه خواهید خوابید.

نجات قوم خدا

51 ای پیروان عدالت و طالبان خداوند مرا بشنوید! به صخره‌ای که از آن قطع گشته و به حفره چاهی که از آن کنده شده‌اید نظر کنید.² به پدر خود ابراهیم و به ساره که شما را زایید نظر نمایید زیرا او یک نفر بود حینی که او را دعوت نمودم و او را برکت داده، کثیر گردانیدم.³ به تحقیق خداوند صهیون را تسلی داده، تمامی خرابه هایش را تسلی بخشیده است و بیابان او را مثل عدن و هامون او را مانند جنت خداوند ساخته است. خوشی و شادی در آن یافت می‌شود و تسبیح و آواز ترنم.⁴ ای قوم من به من توجه نمایید وای طایفه من به من گوش دهید. زیرا که شریعت از نزد من صادر می‌شود و داوری خود را برقرار می‌کنم تا قوم هارا روشنایی بشود.⁵ عدالت من نزدیک است و نجات من ظاهر شده، بازوی

مثل ریگ و ثمره صلب تو مانند ذرات آن می‌بود و نام او از حضور من منقطع و هلاک نمی‌گردید.»

²⁰ از بابل بیرون شده، از میان کلدانیان بگریزید و این را به آواز ترنم اخبار و اعلام نمایید و آن را تا اقصای زمین شایع ساخته، بگویید که خداوند بنده خود یعقوب را فدیه داده است.²¹ و تشنه نخواهند شد اگرچه ایشان را در ویرانه هارهری نماید، زیرا که آب از صخره برای ایشان جاری خواهد ساخت و صخره را خواهد شکافت تا آنها بجوشد.²² و خداوند می‌گوید که برای شریران سلامتی نخواهد بود.

بنده و خادم خداوند

49 ای جزیره‌ها از من بشنوید! وای طوایف از جای دور گوش دهید! خداوند مرا از رحم دعوت کرده و از احشای مادرم اسم مرا ذکر نموده است.² و دهان مرا مثل شمشیر تیز ساخته، مرا زیر سایه دست خود پنهان کرده است. و مرا تیر صیقلی ساخته در ترکش خود مخفی نموده است.³ و مرا گفت: ای اسرائیل تو بنده من هستی که از تو خویشستن را تمجید نموده‌ام!⁴ اما من گفتم که عبث زحمت کشیدم و قوت خود را بی‌فایده و باطل صرف کردم لیکن حق من با خداوند و اجرت من با خدای من می‌باشد.⁵ و الان خداوند که مرا از رحم برای بندگی خویش سرشت تا یعقوب را نزد اوبازآورم و تا اسرائیل نزد وی جمع شوند می‌گوید (و در نظر خداوند محترم هستم و خدای من قوت من است).⁶ پس می‌گوید: این چیز قلیلی است که بنده من بشوی تا اسباط یعقوب را برپا کنی و ناجیان اسرائیل را باز آوری. بلکه تو را نورامت‌ها خواهم گردانید و تا اقصای زمین نجات من خواهی بود.⁷ خداوند که ولی و قدوس اسرائیل می‌باشد به او که نزد مردم محقر و نزد امت‌ها مکروه و بنده حاکمان است چنین می‌گوید: پادشاهان دیده برپا خواهند شد و سروران سجده خواهند نمود، به سبب خداوند که امین است و قدوس اسرائیل که تو را برگزیده است.

تفقد از اسرائیل

⁸ خداوند چنین می‌گوید: «در زمان رضامندی تو را اجابت نمودم و در روز نجات تو را اعانت کردم. و تو را حفظ نموده عهد قوم خواهم ساخت تا زمین را معمور سازی و نصیب های خراب شده را (به ایشان) تقسیم نمایم.⁹ و به اسیران بگویی: بیرون روید و به آنانی که در ظلمتند خویشستن را ظاهر سازید. و ایشان در راهها خواهند چرید و مرتعهای ایشان بر همه صحراهای کوهی خواهد بود.¹⁰ گرسنه و تشنه نخواهند بود و حرارت و آفتاب به ایشان ضرر نخواهد رسانید زیرا آنکه بر ایشان ترحم دارد ایشان را هدایت خواهد کرد و نزد چشمه های آب ایشان را رهبری خواهد نمود.¹¹ و تمامی کوههای خود را طریق‌ها خواهم ساخت و راههای من بلند خواهد شد.¹² اینک بعضی از جای دور خواهند آمد و بعضی از شمال و از مغرب و بعضی از دیار سینیم.»¹³ ای آسمانها ترنم کنید! وای زمین وجد نما! وای کوهها آواز شادمانی دهید! زیرا خداوند قوم خود را تسلی می‌دهد و بر مظلومان خود ترحم می‌فرماید.

¹⁴ اما صهیون می‌گوید: «یهوه مرا ترک نموده و خداوند مرا فراموش کرده است.»¹⁵ آیا زن بچه شیر خواره خود را فراموش کرده بر پسر رحم خویش ترحم ننماید؟ اینان فراموش می‌کنند اما من تو را فراموش نخواهم نمود.¹⁶ اینک تو را بر کف دستهای خود نقش نمودم و حصارها پست دائم در نظر من است.¹⁷ پسرانت به تعجیل خواهند آمد و آنانی که تو را خراب و ویران کردند از تو بیرون خواهند رفت.¹⁸ چشمان خود را به هر طرف بلند کرده، ببین جمیع اینها جمع شده، نزد تو می‌آیند. خداوند می‌گوید: «به حیات خودم قسم که خود را به جمیع اینها مثل زیور ملبس خواهی ساخت و مثل عروس خویشستن را به آنها خواهی آراست.¹⁹ زیرا خرابه‌ها و ویرانه های تو و زمین تو که تباه شده بود، اما الان تو از کثرت ساکنان تنگ خواهی شد و هلاک کنندگان دور خواهند گردید.²⁰ پسران تو که بی‌اولاد می‌بودی در سمع تو (به یکدیگر) خواهند گفت: این مکان برای من تنگ است، مرا جایی بده تا ساکن شوم.²¹ و تو در دل خود خواهی گفت: کیست که اینها را برای من زاییده است و حال آنکه من بی‌اولاد و نازاد و جلای وطن و

7 چه زیبا است بر کوهها پایهای مبشر که سلامتی را ندا می‌کند و به خیرات بشارت می‌دهد و نجات را ندا می‌کند و به صهیون می‌گوید که خدای تو سلطنت می‌نماید. 8 آواز دیده بانان تو است که آواز خود را بلند کرده، با هم ترنم می‌نمایند زیرا وقتی که خداوند به صهیون رجعت می‌کند ایشان معاینه خواهند دید. 9 ای خرابه های اورشلیم به آواز بلند با هم ترنم نمایید، زیرا خداوند قوم خود را تسلی داده، و اورشلیم را فدیه نموده است. 10 خداوند ساعد قدوس خود را در نظر تمامی امت‌ها بالا زده است و جمیع کرانه های زمین نجات خدای ما را دیده‌اند. 11 ای شما که ظروف خداوند را برمی‌دارید بیکسو شوید بیکسو شوید و از اینجا بیرون رویدو چیز ناپاک را لمس ننمایید و از میان آن بیرون رفته، خویشتن را ظاهر سازید. 12 زیرا که به تعجیل بیرون نخواهید رفت و گریزان روانه نخواهید شد، چونکه یهوه پیش روی شما خواهد خرامید و خدای اسرائیل ساقه شما خواهد بود.

رنج و جلال خادم

13 اینک بنده من با عقل رفتار خواهد کرد و عالی و رفیع و بسیار بلند خواهد شد. 14 چنانکه بسیاری از تو در عجب بودند (از آن جهت که منظر او از مردمان و صورت او از بنی آدم بیشترتباه گردیده بود). 15 همچنان بر امت های بسیار خواهد پاشید و به سبب او پادشاهان دهان خود را خواهند بست زیرا چیزهایی را که برای ایشان بیان نشده بود خواهند دید و آنچه را که نشنیده بودند خواهند فهمید.

53 کیست که خبر ما را تصدیق نموده و کیست که ساعد خداوند بر او منکشف شده باشد؟ 2 زیرا به حضور وی مثل نهال و مانند ریشه در زمین خشک خواهد رویید. او را نه صورتی و نه جمالی می‌باشد. و چون او رامی نگریم منظری ندارد که مشتاق او باشیم. 3 خوار و نزد مردمان مردود و صاحب غمها و رنج دیده و مثل کسی که رویها را از او بیوشانند و خوار شده که او را به حساب نیاوردیم.

4 لکن او غم های ما را بر خود گرفت و دردهای ما را بر خویش حمل نمود. و ما او را از جانب خدا زحمت کشیده و مضروب و مبتلا گمان بردیم. 5 و حال آنکه به سبب تقصیرهای ما مجروح و به سبب گناهان ما کوفته گردید. و تادیب سلامتی ما بر وی آمد و از زخمهای او ماسفا یافتیم. 6 جمیع ما مثل گوسفندان گمراه شده بودیم و هریکی از ما به راه خود برگشته بود و خداوند گناه جمیع ما را بروی نهاد.

7 او مظلوم شد اما تواضع نموده، دهان خود را ننگشود. مثل بره‌ای که برای ذبح می‌برند و مانند گوسفندی که نزد پشم برنده‌اش بی‌زبان است همچنان دهان خود را ننگشود. 8 از ظلم و از داوری گرفته شد. و از طبقه او که تفکر نمود که او از زمین زندگان منقطع شد و به جهت گناه قوم من مضروب گردید؟ 9 و قبر او را با شیریان تعیین نمودند و بعد از مردنش با دولت‌مندان. هرچند هیچ ظلم نکرد و در دهان وی حيله‌ای نبود.

10 اما خداوند را پسند آمد که او را مضروب نموده، به دردها مبتلا سازد. چون جان او را قربانی گناه ساخت. آنگاه ذریت خود را خواهد دید و عمر او دراز خواهد شد و مسرت خداوند در دست او میسر خواهد بود. 11 ثمره مشقت جان خویش را خواهد دید و سیر خواهد شد. و بنده عادل من به معرفت خود بسیاری را عادل خواهد گردانید زیرا که او گناهان ایشان را بر خویش حمل خواهد نمود. 12 بنابراین او را در میان بزرگان نصیب خواهم داد و غنیمت را بازو آوران تقسیم خواهد نمود، به جهت اینکه جان خود را به مرگ ریخت و از خطاکاران محسوب شد و گناهان بسیاری را بر خود گرفت و برای خطاکاران شفاعت نمود.

جلال آینده صهیون

54 ای عاقره‌ای که نزاییده‌ای بسرا! ای که درد زه نکشیده‌ای به آواز بلند ترنم نماو فریاد برآور! زیرا خداوند می‌گوید: پسران زن بیکس از پسران زن منکوحه زیاده‌اند. 2 مکان خیمه خود را وسیع گردان و پرده های مسکن های تو یهن بشود دریغ مدار و طنابهای خود را دراز کرده، میخهایت را محکم بساز. 3 زیرا که بطرف راست و چپ منتشر خواهی شد

من قوما را داوری خواهد نمود و جزیره‌ها منتظر من شده، به بازوی من اعتماد خواهند کرد. 6 چشمان خود را بسوی آسمان برافرازید و پایین بسوی زمین نظر کنید زیرا که آسمان مثل دود از هم خواهد پاشید و زمین مثل جامه مندرس خواهد گردید و ساکنانش همچنین خواهند مرد اما نجات من تا به ابد خواهد ماند و عدالت من زایل نخواهد گردید.

7 ای شما که عدالت را می‌شناسید! ای قومی که شریعت من در دل شما است! مرابستونید. از مذمت مردمان مترسید و از دشنام ایشان هراسان مشوید. 8 زیرا که بید ایشان را مثل جامه خواهد زد و کرم ایشان را مثل پشم خواهد خورد اما عدالت من تا ابد آباد و نجات من نسل بعد نسل باقی خواهد ماند. 9 بیدار شوای بازوی خداوند بیدار شو و خویشتن را با قوت ملبس ساز. مثل ایام قدیم و دوره های سلف بیدار شو. آیا تو آن نیستی که رهب را قطع نموده، ازدها را مجروح ساختی. 10 آیا تو آن نیستی که دریا و آبهای لجه عظیم را خشک کردی و عمق های دریا را راه ساختی تا فدیه شدگان عبور نمایند؟ 11 و فدیه شدگان خداوند بازگشت نموده، با ترنم به صهیون خواهند آمد و خوشی جاودانی بر سرایشان خواهد بود و شادمانی و خوشی را خواهند یافت و غم و ناله فرار خواهد کرد.

12 من هستم، من که شما را تسلی می‌دهم. پس تو کیستی که از انسانی که می‌میرد می‌ترسی و از پسر آدم که مثل گیاه خواهد گردید. 13 و خداوند را که آفریننده تو است که آسمانها را گسترانید و بنیاد زمین را نهاد فراموش کرده‌ای و دائم تمامی روز از خشم ستمکار وقتی که به جهت هلاک کردن مهیا می‌شود می‌ترسی. و خشم ستمکار کجا است؟ 14 اسپران ذلیل بزودی رها خواهند شد و در حفرة خواهند مرد و نان ایشان کم نخواهد شد. 15 زیرا من یهوه خدای تو هستم که دریا را به تلاطم می‌آورم تا امواجش نعره زنند، یهوه صباپوت اسم من است. 16 و من کلام خود را در دهان تو گذاشتم و تو را زیر سایه دست خویش پنهان کردم تا آسمانها غرس نمایم و بنیادزمینی نهم و صهیون را گویم که تو قوم من هستی.

کاسه غضب خدا

17 خویشتن را برانگیزای اورشلیم! خویشتن را برانگیخته، برخیز! ای که از دست خداوند کاسه غضب او را نوشیدی و درد کاسه سرگیجی را نوشیده، آن را تا ته آشامیدی. 18 از جمیع پسرانی که زاییده است یکی نیست که او راهبری کند و از تمامی پسرانی که تربیت نموده، کسی نیست که او را دستگیری نماید. 19 این دو بلا بر تو عارض خواهد شد، کیست که برای تو ماتم کند؟ یعنی خرابی و هلاکت و قحط و شمشیر، پس چگونه تو را تسلی دهم. 20 پسران تو را ضعف گرفته، بسر همه کوجه‌ها مثل آهو در دام خوابیده‌اند. و ایشان از غضب خداوند و از عتاب خدای تو مملو شده‌اند. 21 پس ای زحمت کشیده این را بشنو! ای مست شده اما نه از شراب! 22 خداوند تو یهوه و خدای تو که در دعوی قوم خود ایستادگی می‌کند چنین می‌گوید: اینک کاسه سرگیجی را و درد کاسه غضب خویش را از تو خواهم گرفت و آن را بار دیگر نخواهی آشامید. 23 و آن را به دست آنانی که بر تو ستم می‌نمایند می‌گذارم که به جان تومی گویند: خم شو تا از تو بگذریم و تو پشت خود را مثل زمین و مثل کوجه به جهت راه گذریان گذاشته‌ای.

52 بیدار شوای صهیون! بیدار شو و قوت خود را بیوشای شهر مقدس اورشلیم! لباس زیبایی خویش را در بر کن زیرا که نامختون و ناپاک بار دیگر داخل تو نخواهد شد. 2 ای اورشلیم خود را از گرد بیفشان و برخاسته، بنشین! ای دختر صهیون که اسیر شده‌ای بندهای گردن خود را بگشا! 3 زیرا خداوند چنین می‌گوید: مفت فروخته کشیدید و بی‌نقره فدیه داده خواهید شد. 4 چونکه خداوند یهوه چنین می‌گوید: که در ایام سابق قوم من به مصر فرود شدند تا در آنجا ساکن شوند و بعد از آن آشور بر ایشان بی‌سبب ظلم نمودند. 5 اما الان خداوند می‌گوید: در اینجاست چه کار است که قوم من مجان گرفتار شده‌اند. و خداوند می‌گوید: آنانی که بر ایشان تسلط دارند صیحه می‌زنند و نام من دائم هر روز اهانت می‌شود. 6 بنابراین قوم من اسم مرا خواهند شناخت. و در آن روز خواهند فهمید که تکلم کننده من هستم، هان من هستم.

صحرا دستک خواهند زد.¹³ به جای درخت خار صنوبر و به جای خس آس خواهد رویید و برای خداوند اسم و آیت جاودانی که منقطع نشود خواهد بود.

نجات برای دیگران

56 و خداوند چنین می‌گوید: «انصاف را نگاه داشته، عدالت را جاری نماید، زیرا که آمدن نجات من و منکشف شدن عدالت من نزدیک است.² خوشبحال انسانی که این را بجا آورد و بنی آدمی که به این متمسک گردد، که سبت را نگاه داشته، آن را بی‌حرمت نکند و دست خویش را از هر عمل بد بازدارد.»³ پس غریبی که با خداوند مقتدر شده باشد تکلم نکند و نگوید که خداوند مرا از قوم خود جدا نموده است و خصی هم نگوید که اینک من درخت خشک هستم.⁴ زیرا خداوند درباره خصیهایی که سبت های مرا نگاه دارند و آنچه را که من خوش دارم اختیار نمایند و به عهد من متمسک گردند، چنین می‌گوید⁵ که «به ایشان در خانه خود و در اندرون دیوارهای خویش یادگاری و اسمی بهتر از پسران و دختران خواهم داد. اسمی جاودانی که منقطع نخواهد شد به ایشان خواهم بخشید.⁶ و غریبانی که با خداوند مقتدر شده، او را خدمت نمایند و اسم خداوند را دوست داشته، بنده او بشوند. یعنی همه کسانی که سبت را نگاه داشته، آن را بی‌حرمت نسازند و به عهد من متمسک شوند.⁷ ایشان را به کوه قدس خود خواهم آورد و ایشان را در خانه عبادت خود شادمان خواهم ساخت و قربانی های سوختنی و ذبایح ایشان بر مذبح من قبول خواهد شد، زیرا خانه من به خانه عبادت برای تمامی قومها مسمی خواهد شد.»⁸ و خداوند یهوه که جمع کننده رانده شدگان اسرائیل است می‌گوید که «بعد از این دیگران را با ایشان جمع خواهم کرد علاوه بر آنانی که از ایشان جمع شده‌اند.»

⁹ ای تمام حیوانات صحرا و ای جمیع حیوانات جنگل بیایید و بخورید! ¹⁰ دیده بانان او کورند، جمیع ایشان معرفت ندارند و همگی ایشان سگان گنگاند که نمی‌توانند بانگ کنند.

¹¹ و این سگان حریصند که نمی‌توانند سیر بشوند و ایشان شبانند که نمی‌توانند بفهمند. جمیع ایشان به راه خود میل کرده، هر یکی بطرف خود طالب سود خویش می‌باشد.¹² (و می‌گویند) بیایید شراب بیآوریم و از مسکرات مست شویم و فردا مثل امروز روز عظیم بلکه بسیار زیاده خواهد بود.

57 مرد عادل تلف شد و کسی نیست که این را در دل خود بگذراند و مردان روف برداشته شدند و کسی فکر نمی‌کند که عادلان از معرض بلا برداشته می‌شوند.² آنانی که به استقامت سالک می‌باشند بسلامتی داخل شده، بر بسترهای خویش آرامی خواهند یافت.³ و اما شما ای پسران ساحره و اولاد فاسق و زانیه به اینجا نزدیک آید! ⁴ بر که تمسخر می‌کنید و برکه دهان خود را باز می‌کنید و زبان را دراز می‌نمایید؟ آیا شما اولاد عصیان و ذریت کذب نیستید⁵ که در میان بلوطها و زیر هر درخت سبز خویشتن را به حرارت می‌آورید و اطفال را دروادیها زیر شکاف صخره‌ها ذبح می‌نمایید؟

⁶ در میان سنگهای ملسای وادی نصیب تو است همینها قسمت تو می‌باشد. برای آنها نیز هدیه ریختنی ریختنی و هدیه آردی گذرانیدی آیا من از اینها تسلی خواهم یافت؟ ⁷ بر کوه بلند و رفیع بستر خود را گستردی و به آنجا نیز برآمده، قربانی گذرانیدی.⁸ و پشت درها و باوها یادگار خود را وا گذاشتی زیرا که خود را به کسی دیگر غیر از من مکشوف ساختی و برآمده، بستر خود را پهن کردی و در میان خود و ایشان عهد بسته، بستر ایشان را دوست داشتی جایی که آن را دیدی.⁹ و با روغن در حضور پادشاه رفته، عطریات خود را بسیار کردی و رسولان خود را بجای دور فرستاده، خویشتن را تا به هاویه پست گردانیدی.¹⁰ از طولانی بودن راه درمانده شدی اما گفتنی که امید نیست. تازگی قوت خود رایافتی پس از این جهت ضعف بهم نرسانیدی.¹¹ از که ترسان و هراسان شدی که خیانت ورزیدی و مرا بیاد نیاورده، این را در دل خود جاندا دی؟ آیا من از زمان قدیم نیز ساکت نماندم پس از این جهت از من نترسیدی؟¹² من عدالت و اعمال تو را

و ذریت توامت‌ها را تصرف خواهند نمود و شهرهای ویران را مسکون خواهند ساخت.⁴ مترس زیرا که خجل نخواهی شد و مشوش مشو زیرا که رسوا نخواهی گردید. چونکه خجالت جوانی خویش را فراموش خواهی کرد و عار بیوگی خود را دیگر به یاد نخواهی آورد.⁵ زیرا که آفریننده تو که اسمش یهوه صباوت است شوهر تو است. و قدوس اسرائیل که به خدای تمام جهان مسمی است ولی تو می‌باشی.⁶ زیرا خداوند تو را مثل زن مهجور و رنجیده دل خوانده است و مانند زوجه جوانی که ترک شده باشد. خدای تو این رامی گوید.⁷ زیرا تو را به اندک لحظه‌ای ترک کردم اما به رحمت های عظیم تو را جمع خواهم نمود.⁸ و خداوند ولی تو می‌گوید: «بجوشش غضبی خود را از تو برای لحظه‌ای پوشانیدم اما به احسان جاودانی بر تو رحمت خواهم فرمود.⁹ زیرا که این برای من مثل آبهای نوح می‌باشد. چنانکه قسم خوردم که آبهای نوح بار دیگر بر زمین جاری نخواهد شد همچنان قسم خوردم که بر تو غضب نکنم و تو را عتاب ننمایم.¹⁰ هر آینه کوهها زایل خواهد شد و تله‌ها متحرک خواهند گردید، لیکن احسان من از تو زایل نخواهد شد و عهد سلامتی من متحرک نخواهد گردید.» خداوند که بر تو رحمت می‌کند این را می‌گوید.

¹¹ «ای رنجانیده و مضطرب شده که تسلی نیافته‌ای اینک من سنگهای تو را در سنگ سرمه نصب خواهم کرد و بنیاد تو را در یاقوت زرد خواهم نهاد.¹² و مناره های تو را از لعل و دروازه هایت را از سنگهای بهرمان و تمامی حدود تو را از سنگهای گران قیمت خواهم ساخت.¹³ و جمیع پسران از خداوند تعلیم خواهند یافت و پسران را سلامتی عظیم خواهد بود.¹⁴ در عدالت ثابت شده و از ظلم دور مانده، نخواهی ترسید و هم از آشفتگی دور خواهی ماند و به تو نزدیکی نخواهد نمود.¹⁵ همانا جمع خواهند شد اما نه به اذن من. آنانی که به ضد تو جمع شوند به سبب تو خواهند افتاد.¹⁶ اینک من آهنگری را که زغال را به آتش دمیده، آلتی برای کار خود بیرون می‌آورد، آفریدم. و من نیز هلاک کننده را برای خراب نمودن آفریدم.¹⁷ هر آلتی که به ضد تو ساخته شود پیش نخواهد برد و هر زبانی را که برای محاکمه به ضد تو برخیزد تکذیب خواهی نمود. این است نصیب بندگان خداوند و عدالت ایشان از جانب من.» خداوند می‌گوید.

دعوت تشنگان

55 «ای جمیع تشنگان نزد آبها بیایید و همه شما که نقره ندارید بیایید بخريد و بخورید. بیایید و شراب و شیر را بی‌نقره و بی قیمت بخريد.² چرا نقره را برای آنچه نان نیست و مشقت خویش را برای آنچه سیر نمی‌کند صرف می‌کنید. گوش داده، از من بشنوید و چیزهای نیکو را بخورید تا جان شما از فرهی متلذذ شود.³ گوش خود را فرا داشته، نزد من بیایید و تا جان شما زنده گردد بشنوید و من باشما عهد جاودانی یعنی رحمت های امین داود را خواهم بست.⁴ اینک من او را برای طوایف شاهد گردانیدم. رئیس و حاکم طوایف.⁵ هان امتی را که نشناخته بودی دعوت خواهی نمود. و امتی که تورا نشناخته بودند نزد تو خواهند دوید. به خاطر یهوه که خدای تو است و قدوس اسرائیل که تو را تمجید نموده است.»

⁶ خداوند را مادامی که یافت می‌شود بطلبید و مادامی که نزدیک است او را بخوانید.⁷ شریب راه خود را و گناه کار افکار خویش را ترک نماید و بسوی خداوند بازگشت کند و بر وی رحمت خواهد نمود و بسوی خدای ما که مغفرت عظیم خواهد کرد.⁸ زیرا خداوند می‌گوید که افکار من افکار شما نیست و طریق های شما طریق های من نی.⁹ زیرا چنانکه آسمان از زمین بلندتر است همچنان طریق های من از طریق های شما و افکار من از افکار شما بلندتر می‌باشد.¹⁰ و چنانکه باران و برف از آسمان می‌بارد و به آنجا بر نمی‌گردد بلکه زمین را سیراب کرده، آن را بارور و برومند می‌سازد و برزگر را تخم و خورنده رانان می‌بخشد،¹¹ همچنان کلام من که از دهان صادر گردد خواهد بود. نزد من بی‌ثمر نخواهد برگشت بلکه آنچه را که خواستم بجا خواهد آورد و برای آنچه آن را فرستادم کامران خواهد گردید.¹² زیرا که شما با شادمانی بیرون خواهید رفت و با سلامتی هدایت خواهید شد. کوهها و تله‌ها در حضور شما به شادی ترنم خواهند نمود و جمیع درختان

بیان خواهیم نمود که تو را منفعت نخواهد داد.¹³ چون فریاد برمی آوری اندوخته های خودت تو را خلاصی بدهد و لکن باد جمیع آنها را خواهد برداشت و نفس آنها را خواهد برد. اما هرکه بر من توکل دارد مالک زمین خواهد بود و وارث جبل قدس من خواهد گردید.¹⁴ و گفته خواهد شد برافرازی! راه را برافرازید و مهیا سازید! و سنگ مصادم را از طریق قوم من بردارید!

تسلی برای متواضعان

¹⁵ زیرا او که عالی و بلند است و ساکن در ابدیت می باشد و اسم او قدوس است چنین می گوید: «من در مکان عالی و مقدس ساکنم و نیز با کسی که روح افسرده و متواضع دارد. تا روح متواضعان را احیا نمایم و دل افسردگان را زنده سازم.¹⁶ زیرا که تا به ابد مخاصمه نخواهم نمود و همیشه خشم نخواهم کرد مبادا روحها و جانهایی که من آفریدم به حضور من ضعف به هم رسانند.¹⁷ به سبب گناه طمع وی غضبناک شده، او را زدم و خود را مخفی ساخته، خشم نمودم و او به راه دل خود رو گردانیده، برفت.¹⁸ طریق های او را دیدم و او را شفا خواهم داد و او را هدایت نموده، به او و به آنانی که با وی ماتم گیرند تسلی بسیار خواهم داد.»¹⁹ خداوند که آفریننده ثمره لبها است می گوید: «بر آنانی که دورند سلامتی باد و بر آنانی که نزدیکند سلامتی باد و من ایشان را شفا خواهم بخشید.»²⁰ اما شریران مثل دریای متلاطم که نمی تواند آرام گیرد و آبهای گل و لجن برمی اندازد می باشند.²¹ خدای من می گوید که شریران را سلامتی نیست.

روزه واقعی

58 آواز خود را بلند کن و دریغ مدار و آواز خود را مثل کرنا بلند کرده، به قوم من تقصیر ایشان را و به خاندان یعقوب گناهان ایشان را اعلام نما.² و ایشان هر روز مرا می طلبند و ازدانستن طریق های من مسرور می باشند. مثل امتی که عدالت را بجا آورده، حکم خدای خود را ترک ننمودند. احکام عدالت را از من سوال نموده، از تقرب جستن به خدا مسرور می شوند.³ (ومی گویند): چرا روزه داشتیم و ندیدی و جانهای خویش را رنجانیدیم و ندانستی. اینک شما در روز روزه خویش خوشی خود را می یابید و بر عمله های خود ظلم می نمایید.⁴ اینک به جهت نزاع و مخاصمه روزه می گیرید و به لطمه شرارت می زنید. «امروز روزه نمی گیرید که آواز خود را در اعلی علین بشنوید.⁵ آیا روزه ای که من می پسندم مثل این است، روزی که آدمی جان خود را برنجانند و سر خود را مثل نی خم ساخته، پلاس و خاکستر زیر خود بگسترانند؟ آیا این روزه و روز مقبول خداوند می خوانی؟

⁶ «مگر روزه ای که من می پسندم این نیست که بندهای شرارت را بگشایید و گره های یوغ را باز کنید و مظلومان را آزاد سازید و هر یوغ را بشکنید؟⁷ مگر این نیست که نان خود را به گرسنگان تقسیم نمایی و فقیران رانده شده را به خانه خود بیاوری و چون برهنه را ببینی او را بپوشانی و خود را از آنانی که از گوشت تومی باشند مخفی نسازی؟⁸ آنگاه نور تو مثل فجر طالع خواهد شد و صحت تو بزودی خواهد رویید و عدالت تو پیش تو خواهد خرامید و جلال خداوند ساقه تو خواهد بود.⁹ آنگاه دعاخواهی کرد و خداوند تو را اجابت خواهد فرمود و استغاثه خواهی نمود و او خواهد گفت که اینک حاضر هستم. اگر یوغ و اشاره کردن به انگشت و گفتن ناحق را از میان خود دور کنی،¹⁰ و آرزوی جان خود را به گرسنگان ببخشی و جان ذلیلان را سیر کنی، آنگاه نور تو در تاریکی خواهد درخشید و تاریکی غلیظ تو مثل ظهر خواهد بود.¹¹ و خداوند تو را همیشه هدایت نموده، جان تو را در مکان های خشک سیر خواهد کرد و استخوانهایت را قوی خواهد ساخت و تو مثل باغ سیراب و مانند چشمه آب که آبش کم نشود خواهی بود.¹² و کسان تو خرابه های قدیم را بنا خواهند نمود و تو اساسهای دوره های بسیار را برپا خواهی داشت و تو را عمارت کننده رخنه ها و مرمت کننده کوچه ها برای سکونت خواهند خواند.

¹³ «اگر پای خود را از سبت نگاه داری و خوشی خود را در روز مقدس من بجا نیاوری و سبت را خوشی و مقدس خداوند و محترم بخوانی و آن را محترم داشته، به راههای خود رفتار ننمایی و خوشی خود را نجویی و سخنان خود را نگوئی،¹⁴ آنگاه در خداوند متلذذ خواهی شد و تو را بر مکان های بلند زمین سوار خواهیم کرد. و نصیب پدرت یعقوب را به تو خواهیم خورانی» زیرا که دهان خداوند این را گفته است.

گناه و اعتراف و بخشش

59 هان دست خداوند کوتاه نیست تا نرهند و گوش او سنگین نی تا نشنود.² لیکن خطایای شما در میان شما و خدای شما حایل شده است و گناهان شما روی او را از شما پوشانیده است تا نشنود.³ زیرا که دستهای شما به خون و انگشتهای شما به شرارت آلوده شده است. لبهای شما به دروغ تکلم می نماید و زبانهای شما به شرارت تنطق می کند.⁴ احدی به عدالت دعوی نمی کند و هیچکس به راستی داوری نمی نماید. به بطالت توکل دارند و به دروغ تکلم می نمایند. به ظلم حامله شده، شرارت را می زاینند.⁵ از تخمهای افعی بچه برمی آورند و پرده عنکبوت می بافند. هرکه از تخمهای ایشان بخورد می میرد و آن چون شکسته گردد افعی بیرون می آید.⁶ پرده های ایشان لباس نخواهد شد و خویشتن را از اعمال خود نخواهند پوشانید زیرا که اعمال ایشان اعمال شرارت است و عمل ظلم در دستهای ایشان است.⁷ پایهای ایشان برای بدی دوان و به جهت ریختن خون بی گناهان شتابان است. افکار ایشان افکار شرارت است و در راههای ایشان ویرانی و خرابی است.⁸ طریق سلامتی را نمی دانند و در راههای ایشان انصاف نیست. جاده های کج برای خود ساخته اند و هرکه در آنها سالک باشد سلامتی را نخواهد دانست.

⁹ بنابراین انصاف از ما دور شده است و عدالت به ما نمی رسد. انتظار نور می کشیم و اینک ظلمت است و منتظر روشنایی هستیم اما در تاریکی غلیظ سالک می باشیم.¹⁰ و مثل کوران برای دیوار تلمس می نماییم و مانند بی چشمان کورانه راه می رویم. در وقت ظهر مثل شام لغزش می خوریم و در میان تندرستان مانند مردگانیم.¹¹ جمیع ما مثل خرسها صدا می کنیم و مانند فاخته ها ناله می نماییم، برای انصاف انتظاری کشیم و نیست و برای نجات و از ما دور می شود.

¹² زیرا که خطایای ما به حضور تو بسیار شده و گناهان ما به ضد ما شهادت می دهد چونکه خطایای ما با ما است و گناهان خود را می دانیم.¹³ مرتد شده، خداوند را انکار نمودیم. از پیروی خدای خود انحراف ورزیدیم به ظلم و فتنه تکلم کردیم و به سخنان کذب حامله شده، از دل آنها را تنطق نمودیم.¹⁴ و انصاف به عقب رانده شده و عدالت از ما دور ایستاده است زیرا که راستی در کوچه ها افتاده است و استقامت نمی تواند داخل شود.¹⁵ و راستی مفقود شده است و هرکه از بدی اجتناب نماید خود را به یغما می سپارد. و چون خداوند این را دید در نظر او بد آمد که انصاف وجود نداشت.¹⁶ و او دید که کسی نبود و تعجب نمود که شفاعت کننده ای وجود نداشت از این جهت بازوی وی برای او نجات آورد و عدالت او وی را دستگیری نمود.¹⁷ پس عدالت را مثل زره پوشید و خود نجات را بر سر خویش نهاد. و جامه انتقام را به جای لباس در بر کرد و غیرت را مثل ردا پوشید.¹⁸ بر وفق اعمال ایشان، ایشان را جزا خواهد داد. به خصمان خود حدت خشم را و به دشمنان خویش مکافات و به جزایر پادشاه را خواهد رسانید.¹⁹ و از طرف مغرب از نام یهوه و از طلوع آفتاب از جلال وی خواهد ترسید زیرا که او مثل نهر سرشاری که باد خداوند آن را براند خواهد آمد.²⁰ و خداوند می گوید که نجات دهنده ای برای صهیون و برای آنانی که در یعقوب از معصیت بازگشت نمایند خواهد آمد.²¹ و خداوند می گوید: «اما عهد من با ایشان این است که روح من که بر تو است و کلام من که در دهان تو گذاشته ام از دهان تو و از دهان ذریت تو و از دهان ذریت ذریت تو دور نخواهد شد.» خداوند می گوید: «از الان و تا ابد اباد.»

جلال صهیون

60

برخیز و درخشان شو زیرا نور تو آمده و جلال خداوند بر تو طالع گردیده است.² زیرا اینک تاریکی جهان را و ظلمت غلیظ طوایف را خواهد پوشانید اما خداوند بر توطولوع خواهد نمود و جلال وی بر تو ظاهر خواهد شد.³ و امت‌ها بسوی نور تو و پادشاهان بسوی درخشندگی طلوع تو خواهند آمد.⁴ چشمان خود را به اطراف خویش برافراز و ببین که جمیع آنها جمع شده، نزد تو می‌آیند. پسرانت از دور خواهند آمد و دخترانت را در آغوش خواهند آورد.⁵ آنگاه خواهی دید و خواهی درخشید و دل تو لرزان شده، وسیع خواهد گردید، زیرا که توانگری دریا بسوی تو گردانیده خواهد شد و دولت امت‌ها نزد تو خواهد آمد.⁶ کثرت شتران و جمازگان مدیان و عیقه تو را خواهند پوشانید. جمیع اهل شبع خواهند آمد و طلا و پخور آورده، به تسبیح خداوند بشارت خواهند داد.⁷ جمیع گله‌های قیدار نزد تو جمع خواهند شد و قوچهای ناپیوت تو را خدمت خواهند نمود. به مذبح من با پذیرایی بر خواهند آمد و خانه جلال خود را زینت خواهم داد.⁸ اینها کیستند که مثل ابر پرواز می‌کنند و مانند کبوتران بر وزنه‌های خود؟⁹ به درستی که جزیره‌ها و کشتیهایی ترشیش اول انتظار مرا خواهند کشید تا پسران تو را از دور و نقره و طلائی ایشان را با ایشان بیاورند، به جهت اسم یهوه خدای تو و به جهت قدوس اسرائیل زیرا که تو را زینت داده است.¹⁰ و غریبان، حصارهای تو را بنا خواهند نمود و پادشاهان ایشان تو را خدمت خواهند کرد زیرا که در غضب خود تو رازدم لیکن به لطف خویش تو را ترحم خواهم نمود.¹¹ دروازه‌های تو نیز دائم باز خواهد بود و شب و روز بسته نخواهد گردید تا دولت امت‌ها رانزد تو بیاورند و پادشاهان ایشان همراه آورده شوند.¹² زیرا هر امتی و مملکتی که تو را خدمت نکند تلف خواهد شد و آن امت‌ها تمام هلاک خواهند گردید.

¹³ جلال لبنان با درختان صنوبر و کاج و چناریا هم برای تو آورده خواهند شد تا مکان مقدس مرا زینت دهند و جای پایهای خود را تمجیدخواهم نمود.¹⁴ و پسران آنانی که تو را ستم می‌رسانند خم شده، نزد تو خواهند آمد و جمیع آنانی که تو را اهانت می‌نمایند نزد کف پایهای تو سجده خواهند نمود و تو را شهر یهوه و صهیون قدوس اسرائیل خواهند نامید.¹⁵ به عوض آنکه تو متروک و مبعوض بودی و کسی از میان تو گذر نمی‌کرد. من تو را فخر جاودانی و سرور دهرهای بسیار خواهم گردانید.¹⁶ و شیر امت‌ها را خواهی مکید و پستانهای پادشاهان را خواهی مکید و خواهی فهمید که من یهوه نجات‌دهنده تو هستم و من قدیر اسرائیل، ولی تو می‌باشم.¹⁷ به جای برنج، طلا خواهم آورد و به جای آهن، نقره و به جای چوب، برنج و به جای سنگ، آهن خواهم آورد و سلامتی را ناظران تو و عدالت را حاکمان تو خواهم گردانید.¹⁸ و بار دیگر ظلم در زمین توو خرابی و ویرانی در حدود تو مسموع نخواهد شد و حصارهای خود را نجات و دروازه‌های خویش را تسبیح خواهی نامید.¹⁹ و بار دیگر آفتاب در روز نور تو نخواهد بود و ماه بادرخشندگی برای تو نخواهد تابید زیرا که یهوه نور جاودانی تو و خدایت زیبایی تو خواهد بود.²⁰ و بار دیگر آفتاب تو غروب نخواهد کرد و ماه تو زوال نخواهد پذیرفت زیرا که یهوه برای تونور جاودانی خواهد بود و روزهای نوحه‌گری تو تمام خواهد شد.²¹ و جمیع قوم تو عادل خواهند بود و زمین را تا به ابد متصرف خواهند شد. شاخه مغروس من و عمل دست من، تا تمجید کرده شوم.²² صغیر هزار نفر خواهد شد و حقیق امت قوی خواهد گردید. من یهوه در وقتش تعجیل در آن خواهم نمود.

سال پسندیده خدا

61

روح خداوند یهوه بر من است زیرا خداوند مرا مسح کرده است تا مسکینان را بشارت دهم و مرا فرستاده تا شکسته دلان را التیام بخشم و اسیران را به رستگاری و محبوبان را به آزادی ندا کنم.² و تا از سال پسندیده خداوند و از یوم انتقام خدای ما ندانیم و جمیع ماتمیان را تسلی بخشم.³ تا قرار دهم برای ماتمیان صهیون و به ایشان ببخشم تاجی را به عوض خاکستر و روغن شادمانی را به عوض نوحه‌گری و ردای تسبیح را

به جای روح کدورت تا ایشان درختان عدالت و مغروس خداوند به جهت تمجید وی نامیده شوند.

⁴ و ایشان خرابه‌های قدیم را بنا خواهند نمود و ویرانه‌های سلف را بر پا خواهند داشت و شهرهای خراب شده و ویرانه‌های دهرهای بسیار را تعمیر خواهند نمود.⁵ و غریبان برپاشده، غله‌های شما را خواهند چرانید و بیگانگان، فلاحان و باغبانان شما خواهند بود.⁶ و شما کاهنان خداوند نامیده خواهید شد و شما را به خدام خدای ما مسمی خواهند نمود. دولت امت‌ها را خواهید خورد و در جلال ایشان فخر خواهید نمود.⁷ به عوض خجالت، نصیب مضاعف خواهید یافت و به عوض رسوایی از نصیب خود مسرور خواهند شد بنابراین ایشان در زمین خود نصیب مضاعف خواهند یافت و شادی جاودانی برای ایشان خواهد بود.⁸ زیرا من که یهوه هستم عدالت را دوست می‌دارم و از غارت و ستم نفرت می‌دارم و اجرت ایشان را به راستی به ایشان خواهم داد و عهد جاودانی با ایشان خواهم بست.⁹ و نسل ایشان در میان امت‌ها و ذریت ایشان در میان قوم‌ها معروف خواهند شد. هرکه ایشان را ببند اعتراف خواهد نمود که ایشان ذریت مبارک خداوند می‌باشند.

¹⁰ در خداوند شادی بسیار می‌کنم و جان من در خدای خود وجد می‌نماید زیرا که مرا به جامه نجات ملبس ساخته، ردای عدالت را به من پوشانید. چنانکه داماد خویشتن را به تاج آرایش می‌دهد و عروس، خود را به زیورها زینت می‌بخشد.¹¹ زیرا چنانکه زمین، نباتات خود رامی رویاند و باغ، زرع خویش را نمو می‌دهد، همچنان خداوند یهوه عدالت و تسبیح را پیش روی تمامی امت‌ها خواهد رویانید.

نام جدید صهیون

62

به خاطر صهیون سکوت نخواهم کرد و به خاطر اورشلیم خاموش نخواهم شد تا عدالتش مثل نور طلوع کند و نجاتش مثل چراغی که افروخته باشد.² و امت‌ها، عدالت تو را و جمیع پادشاهان، جلال تو را مشاهده خواهند نمود. و تو به اسم جدیدی که دهان خداوند آن را قرار می‌دهد مسمی خواهی شد.³ و تو تاج جلال، در دست خداوند و افسرملوکانه، در دست خدای خود خواهی بود.⁴ و تو دیگر به متروک مسمی نخواهی شد و زمینت را بار دیگر خرابه نخواهند گفت، بلکه تو را حفصیه و زمینت را بعوله خواهند نامید زیرا خداوند از تومسرور خواهد شد و زمین تو منکوحه خواهد گردید.⁵ زیرا چنانکه مردی جوان دوشیزه‌ای را به نکاح خویش در می‌آورد هم چنان پسرانت تو را منکوحه خود خواهند ساخت و چنانکه داماداز عروس متهج می‌گردد هم چنان خدایت از تومسرور خواهد بود.⁶ ای اورشلیم دیده بانان بر حصارهای تو گماشته‌ام که هر روز و هر شب همیشه سکوت نخواهند کرد. ای متذکران خداوند خاموش مباشید!⁷ و او را آرامی نهدید تا اورشلیم را استوار کرده، آن را در جهان محل تسبیح بسازد.

⁸ خداوند به دست راست خود و به بازوی قوی خویش قسم خورده، گفته است که بار دیگر غله تو را ماکول دشمنان نسازم و غریبان، شراب تو را که برایش زحمت کشیده‌ای نخواهند نوشید.⁹ بلکه آنانی که آن را می‌چینند آن را خورده، خداوند را تسبیح خواهند نمود و آنانی که آن را جمع می‌کنند آن را در صحنهای قدس من خواهند نوشید.¹⁰ بگذرید از دروازه‌ها بگذرید. طریق قوم را مهیا سازید و شاهراه را بلند کرده، مرتفع سازید و سنگها را برچیده علم را به جهت قوم‌ها برپا نمایید.¹¹ اینک خداوند تا اقصای زمین اعلان کرده است، پس به دختر صهیون بگویند اینک نجات تو می‌آید. همانا اجرت او همراهش و مکافات او پیش رویش می‌باشد.¹² و ایشان را به قوم مقدس و فدیة شدگان خداوند مسمی خواهند ساخت و تو به مطلوب و شهر غیر متروک نامیده خواهی شد.

یوم انتقام و نجات

63

این کیست که از ادم با لباس سرخ از بصره می‌آید؟ یعنی این که به لباس جلیل خود ملبس است و در کثرت قوت خویش می‌خرامد؟ من که به عدالت تکلم می‌کنم و برای نجات، زور آور می‌باشم.

مباش و گناه را تا به ابد بخاطر مدار. هان ملاحظه نما که همگی ما قوم تو هستیم.¹⁰ شهرهای مقدس تو بیابان شده. صهیون، بیابان و اورشلیم، ویرانه گردیده است.¹¹ خانه مقدس و زیبای ما که پدران ما تو را در آن تسبیح می خواندند به آتش سوخته شده و تمامی نفایس ما به خرابی مبدل گردیده است.¹² ای خداوند آیا با وجود این همه، خودداری می کنی و خاموش شده، ما را بشدت رنجور می سازی؟

داوری و نجات

65 «آنانی که مرا طلب نمودند مرا جستندو آنانی که مرا نطلبیدند مرا یافتند. و به قومی که به اسم من نامیده نشدند گفتم لبیک لبیک.² تمامی روز دستهای خود را بسوی قوم متمریدی که موافق خیالات خود به راه ناپسندیده سلوک می نمودند دراز کردم.³ قومی که پیش رویم غضب مرا همیشه بهیجان می آورند، که درباغات قربانی می گذرانند و بر آجرها بخورمی سوزانند.⁴ که در قبرها ساکن شده، در مغاره هامنزل دارند، که گوشت خنزیر می خورند و خورش نجاسات در ظروف ایشان است.⁵ که می گویند: «در جای خود بایست و نزدیک من میازیرا که من از تو مقدس تر هستم.» اینان دود دربینی من می باشند و آتشی که تمامی روز مشتعل است.⁶ همانا این پیش من مکتوب است. پس ساکت نخواهم شد بلکه پادشاه خواهم داد و به آغوش ایشان مکافات خواهم رسانید.⁷ خداوند می گوید درباره گناهان شما و گناهان پدران شما باهم که بر کوهها بخورسوزانیدید و مرا بر تلهاهانت نمودید پس جزای اعمال شما را اول به آغوش شما خواهم رسانید.»

⁸ خداوند چنین می گوید: «چنانکه شیره درخوشه یافت می شود و می گویند آن را فاسدمساز زیرا که برکت در آن است. همچنان به خاطر بندگان خود عمل خواهم نمود تا (ایشان را) بالکل هلاک نسازم.⁹ بلکه نسلی از یعقوب و وارثی برای کوههای خویش از یهودا به ظهورخواهم آورد. و برگزیدگانم ورثه آن و بندگانم ساکن آن خواهند شد.¹⁰ و شارون، مرتع گله ها و وادی عاکور، خوابگاه رهماها به جهت قوم من که مرا طلبیده اند خواهد شد.¹¹ و اما شما که خداوند را ترک کرده و کوه مقدس مرا فراموش نموده اید، و مائدهای به جهت بخت مهیا ساخته و شراب ممزوج به جهت اتفاق ریخته اید،¹² پس شما را به جهت شمشیر مقدر ساختم و جمیع شما برای قتل خم خواهید شد زیرا که در نظر من ناپسند بود بعمل آوردید و آنچه را گفتم نشنیدید و آنچه را که در نظر من ناپسند بود بعمل آوردید و آنچه را که نخواستم برگزیدید.»¹³ بنابراین خداوند یهوه می گوید: «هان بندگان من خواهند خورد اما شما گرسنه خواهید بود اینک بندگانم خواهند نوشید اما شما تشنه خواهید بود. همانا بندگانم شادی خواهند کرد اما شما خجل خواهید گردید.¹⁴ اینک بندگانم از خوشی دل، ترنم خواهند نمود اما شما از کدورت دل، فریادخواهید نمود و از شکستگی روح، ولوله خواهید کرد.¹⁵ و نام خود را برای برگزیدگان من به جای لعنت، ترک خواهید نمود پس خداوند یهوه تو را بقتل خواهد رسانید و بندگان خویش را به اسم دیگر خواهد نامید.¹⁶ پس هرکه خویشتن را بروی زمین برکت دهد خویشتن را به خدای حق برکت خواهد داد و هرکه بروی زمین قسم خوردبه خدای حق قسم خواهد خورد. زیرا که تنگیهای اولین فراموش شده و از نظر من پنهان گردیده است.

آسمان و زمین جدید

¹⁷ زیرا اینک من آسمانی جدید و زمینی جدید خواهم آفرید و چیزهای پیشین بیاندخواهد آمد و بخاطر نخواهد گذشت.¹⁸ بلکه ازآنچه من خواهم آفرید، شادی کنید و تا به ابدوجد نمایید زیرا اینک اورشلیم را محل وجد و قوم او را محل شادمانی خواهم آفرید.¹⁹ و ازاورشلیم وجد خواهم نمود و از قوم خود شادی خواهم کرد و آواز گریه و آواز ناله بار دیگر در اوشنیده نخواهد شد.²⁰ و بار دیگر طفل کم روز ازآنجا نخواهد بود و نه مرد پیر که عمر خود را به اتمام نرسانیده باشد زیرا که طفل در سن صدسالگی خواهد مرد لیکن گناهکار صد ساله ملعون خواهد بود.²¹ و خانه ها بنا کرده، در آنها ساکن خواهند شد و تاکستانها غرس نموده، میوه آنها راخواهند خورد.²² بنا

² چرا لباس تو سرخ است و جامه تو مثل کسی که چرخشت را پایمال کند؟³ من چرخشت را تنها پایمال نمودم و احدی از قوماها با من نبود و ایشان را بغضب خودپایمال کردم و بحدت خشم خویش لگد کوب نمودم و خون ایشان به لباس من پاشیده شده، تمامی جامه خود را آلوده ساختم.⁴ زیرا که یوم انتقام در دل من بود و سال فدیبه شدگانم رسیده بود.⁵ و نگرستم و اعانت کنندهای نبود و تعجب نمودم زیرا دستگیری نبود. لهذا بازوی من مرانجات داد و حدت خشم من مرا دستگیری نمود.⁶ و قوماها را به غضب خود پایمال نموده، ایشان را از حدت خشم خویش مست ساختم. و خون ایشان را بر زمین ریختم.

پرستش و دعا

⁷ احسانهای خداوند و تسبیحات خداوند را ذکر خواهم نمود برحسب هرآنچه خداوند برای ما عمل نموده است و به موجب کثرت احسانی که برای خاندان اسرائیل موافق رحمتها و وفوررفت خود بجا آورده است.⁸ زیرا گفته است: ایشان قوم من و پسرانی که خیانت نخواهند کردمی باشند، پس نجات دهنده ایشان شده است.⁹ او در همه تنگیهای ایشان به تنگ آورده شد و فرشته حضور وی ایشان را نجات داد. در محبت و حلم خود ایشان را فدیبه داد و در جمیع ایام قدیم، متحمل ایشان شده، ایشان را برداشت.¹⁰ اما ایشان عاصی شده، روح قدوس او رامحزون ساختند، پس برگشته، دشمن ایشان شد و او خود با ایشان جنگ نمود.¹¹ آنگاه ایام قدیم و موسی و قوم خویش را بپاد آورد (و گفت) کجاست آنکه ایشان را با شبنان گله خود از دریا برآورد و کجا است آنکه روح قدوس خود را در میان ایشان نهاد؟¹² که بازوی جلیل خود را به دست راست موسی خرامان ساخت و آنها را پیش روی ایشان منشق گردانیدتا اسم جاودانی برای خویش پیدا کند؟¹³ آنکه ایشان را در لجهها مثل اسب در بیابان رهبری نمود که لغزش نخورند.¹⁴ مثل بهایمی که به وادی فرود می روند روح خداوند ایشان را آرامی بخشید. هم چنان قوم خود را رهبری نمودی تا برای خود اسم مجید پیدا نمایی.¹⁵ از آسمان بنگر و از مسکن قدوسیت و جلال خویش نظر افکن. غیرت جبروت تو کجاست؟ جوشش دل و رحمت های تو که به من نمودی بازداشته شده است.¹⁶ به درستی که تو پدر ما هستی اگرچه ابراهیم ما را نشناسد و اسرائیل ما را بجا نیآورد، اما توای یهوه، پدر ما و ولی ما هستی و نام تو از ازل می باشد.¹⁷ پس ای خداوند ما را از طریق های خود چرا گمراه ساختی و دلهای ما را سخت گردانیدی تا از تونترسیم. به خاطر بندگان و اسباط میراث خودرجعت نما.¹⁸ قوم مقدس تو اندک زمانی آن رامتصرف بودند و دشمنان ما مکان قدس تو را پایمال نمودند.¹⁹ و ما مثل کسانی که تو هرگز برایشان حکمرانی نکرده باشی و به نام تو نامیده نشده باشند گردیده ایم.

64 کاش که آسمانها را منشق ساخته، نازل می شدی و کوهها از رویت تو متزلزل می گشت.² مثل آتشی که خورده چوبها رامشتعل سازد و ناری که آب را به جوش آورد تا نام خود را بر دشمنان معروف سازی و امتها از رویت تو لرزان گردند.³ حینی که کارهای هولناک را که منتظر آنها نبودیم بجا آوردی. آنگاه نزول فرمودی و کوهها از رویت تو متزلزل گردید.⁴ زیرا که از ایام قدیم نشنیدند و استماع نمودند و چشم خدایی را غیر از تو که برای منتظران خویش بپردازد ندید.⁵ تو آنان را که شادمانند و عدالت را بجا می آورند و به راههای تو تو را به یاد می آورند ملاقات می کنی. اینک توغضبناک شدی و ما گناه کرده ایم در اینها مدت مدیدی بسر بردیم و آیا نجات توانیم یافت؟⁶ زیرا که جمیع ما مثل شخص نجس شده ایم وهمه اعمال عادل ما مانند لته ملوث می باشد. وهمگی ما مثل برگ، پژمرده شده، گناهان ما مثل باد، ما را می ریاید.⁷ و کسی نیست که اسم تو را بخواند یا خویشتن را برانگیزاند تا به تو متمسک شود زیرا که روی خود را از ما پوشیده ای و ما رابه سبب گناهان ما گذاخته ای.⁸ اما الان ای خداوند، تو پدر ما هستی. ما گل هستیم و تو صانع ما هستی و جمیع ما مصنوع دستهای تو می باشیم.⁹ ای خداوند بشدت غضبناک

نخواهند کرد تا دیگران سکونت نمایند و آنچه را که غرس می‌نمایند دیگران نخواهند خورد. زیرا که ایام قوم من مثل ایام درخت خواهد بود و برگزیدگان من از عمل دستهای خود تمتع خواهند برد. ²³ زحمت بیجان خواهند کشید و اولاد به جهت اضطراب نخواهند زایید زیرا که اولاد برکت یافتگان خداوند هستند و ذریت ایشان با ایشانند. ²⁴ و قبل از آنکه بخوانند من جواب خواهم داد. و پیش از آنکه سخن گویند من خواهم شنید. ²⁵ گرگ و بره با هم خواهند چرید و شیر مثل گاو گاه خواهد خورد و خوراک مار خاک خواهد بود. خداوند می‌گوید که در تمامی کوه مقدس من، ضرر نخواهند رسانید و فساد نخواهند نمود.»

داوری و امید

66 خداوند چنین می‌گوید: «آسمانها کرسی من و زمین پای انداز من است، پس خانه‌ای که برای من بنا می‌کنید کجا است؟ و مکان آرام من کجا؟» ² خداوند می‌گوید: «دست من همه این چیزها را ساخت پس جمیع اینها بوجود آمد اما به این شخص که مسکین و شکسته دل و از کلام من لرزان باشد، نظر خواهم کرد. ³ کسی که گاوی ذبح نماید مثل قاتل انسان است و کسی که گوسفندی ذبح کند مثل شخصی است که گردن سگ را بشکند. و آنکه هدیه‌ای بگذراند مثل کسی است که خون خنزیری را بریزد و آنکه بخورسوزاند مثل شخصی است که بتی را تهریک نماید و ایشان راههای خود را اختیار کرده‌اند و جان ایشان از رجاسات خودشان مسرور است. ⁴ پس من نیز مصیبت های ایشان را اختیار خواهم کرد و ترسهای ایشان را بر ایشان عارض خواهم گردانید، زیرا چون خواندم کسی جواب نداد و چون تکلم نمودم ایشان نشنیدند بلکه آنچه را که در نظر من ناپسند بود بعمل آوردند و آنچه را که نخواستم اختیار کردند.» ⁵ ای آنانی که از کلام خداوند می‌لرزید سخن او را بشنوید. برادران شما که از شما نفرت دارند و شما را بخاطر اسم من از خود می‌رانند می‌گویند: خداوند تمجید کرده شود تا شادی شما را ببینم لیکن ایشان خجل خواهند شد. ⁶ آواز غوغا از شهر، صدایی از هیکل، آواز خداوند است که به دشمنان خود مکافات می‌رساند. ⁷ قبل از آنکه درد زه بکشد، زایید. پیش از آنکه درد او را فروگیرد اولاد نرینه‌ای آورد. ⁸ کیست که مثل این را شنیده و کیست که مثل این را دیده باشد؟ آیا ولایتی در یک روز مولود گردد و قومی یکدفعه زاییده شود؟ زیرا صهیون به مجرد درد زه کشیدن پسران خود را زایید. ⁹ خداوند می‌گوید: «آیا من بغم برسانم و نزایانم؟» و خدای تومی گوید: «آیا من که زایاننده هستم، رحم را ببندم؟»

¹⁰ ای همه آنانی که اورشلیم را دوست می‌دارید با او شادی کنید و برایش وجد نمایید. وای همه آنانی که برای او ماتم می‌گیرید، با او شادی بسیار نمایید. ¹¹ تا از پستانهای تسلیات اوبمکید و سیر شوید و بدوشید و از فراوانی جلال او محظوظ گردید. ¹² زیرا خداوند چنین می‌گوید: «اینک من سلامتی را مثل نهر و جلال امت‌ها را مانند نهر سرشار به او خواهم رسانید. و شما خواهید مکید و در آغوش او برداشته شده، بر زانوهایش بنام پرورده خواهید شد.» ¹³ و مثل کسی که مادرش او را تسلی دهد همچنین من شما را تسلی خواهم داد و در اورشلیم تسلی خواهید یافت.» ¹⁴ پس چون این را بینید دل شما شادمان خواهد شد و استخوانهای شما مثل گیاه سبز و خرم خواهد گردید و دست خداوند بر بندگانش معروف خواهد شد اما بر دشمنان خود غضب خواهد نمود. ¹⁵ زیرا اینک خداوند با آتش خواهد آمد و ارا به های او مثل گردباد تاغضب خود را با حدت و عتاب خویش را با شعله آتش به انجام رساند. ¹⁶ زیرا خداوند با آتش و شمشیر خود بر تمامی بشر داوری خواهد نمود و مقتولان خداوند بسیار خواهند بود. ¹⁷ و خداوند می‌گوید: «آنانی که از عقب یکنفر که در وسط باشد خویشتن را در باغات تقدیس و تطهیر می‌نمایند و گوشت خنزیر و رجاسات و گوشت موش می‌خورند با هم تلف خواهند شد. ¹⁸ و من اعمال و خیالات ایشان را جزا خواهم داد و آمده، جمیع امت‌ها و زبانها را جمع خواهم کرد و ایشان آمده، جلال مرا خواهند دید. ¹⁹ و آیتی در میان ایشان برپا خواهم داشت و آنانی را که از ایشان نجات یابند نزد امت‌ها به ترشیش و فول و تیراندازان لود و توپال و یونان و جزایر بعیده که آوازه مرانشنیده‌اند و جلال مرا ندیده‌اند خواهم فرستاد تا جلال مرا در میان امت‌ها شایع سازند.» ²⁰ و خداوند می‌گوید که ایشان جمیع برادران شما را از تمامی امت‌ها بر اسبان و ارا به‌ها و تخت روانها و قاطران و شتران به کوه مقدس من اورشلیم به جهت خداوند هدیه خواهند آورد. چنانکه بنی‌اسرائیل هدیه خود را در ظرف پاک به خانه خداوند می‌آورند. ²¹ و خداوند می‌گوید که از ایشان نیز کاهنان و لاویان خواهند گرفت. ²² زیرا خداوند می‌گوید: «چنانکه آسمانهای جدید و زمین جدیدی که من آنها را خواهم ساخت در حضور من پایدار خواهد ماند همچنان ذریت شما و اسم شما پایدار خواهد ماند.» ²³ و خداوند می‌گوید که از غره ماه تاغره دیگر و از سبت تا سبت دیگر تمامی بشر خواهند آمد تا به حضور من سجده نمایند. ²⁴ و ایشان بیرون رفته، لاشهای مردمانی را که بر من عاصی شده‌اند ملاحظه خواهند کرد زیرا کرم ایشان نخواهد مرد و آتش ایشان خاموش نخواهد شد و ایشان نزد تمامی بشر مکروه خواهند بود.

ارمیا

۱ کلام ارمیا ابن حلقیا از کاهنانی که در عناتوت در زمین بنیامین بودند.² که کلام خداوند در ایام یوشیا ابن آمون پادشاه یهودا در سال سیزدهم از سلطنت او بر وی نازل شد.³ و در ایام یهوایا قیم بن یوشیا پادشاه یهودا تا آخر سال یازدهم صدقیا ابن یوشیا پادشاه یهودا نازل می‌شد تا زمانی که اورشلیم در ماه پنجم به اسیری برده شد.

رسالت ارمیا

۴ پس کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ⁵ «قبل از آنکه تو را در شکم صورت بدم تو را شناختم و قبل از بیرون آمدنت از رحم تو را تقدیس نمودم و تو را نبی امت‌ها قرار دادم.»⁶ پس گفتم: «آه‌ای خداوند یهوه اینک من تکلم کردن را نمی‌دانم چونکه طفل هستم.»⁷ اما خداوند مرا گفت: «مگو من طفل هستم، زیرا هر جایی که تو را بفرستم خواهی رفت و بهره‌تورا امر فرمایم تکلم خواهی نمود.»⁸ از ایشان مترس زیرا خداوند می‌گوید: من با تو هستم و تورا رهایی خواهم داد.»⁹ آنگاه خداوند دست خود را دراز کرده، دهان مرا لمس کرد و خداوند به من گفت: «اینک کلام خود را در دهان تو نهادم.»¹⁰ بدان که تو را امروز بر امت‌ها و ممالک مبعوث کردم تا از ریشه برکنی و منهدم سازی و هلاک کنی و خراب نمایی و بنا نمایی و غرس کنی.»¹¹ پس کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: «ای ارمیا چه می‌بینی؟ گفتم: «شاخه‌ای از درخت بادام می‌بینم.»¹² خداوند مرا گفت: «نبکو دیدی زیرا که من بر کلام خود دیده بانی می‌کنم تا آن رابه انجام رسانم.»¹³ پس کلام خداوند بار دیگر به من رسیده، گفت: «چه چیز می‌بینی؟» گفتم: «دیگی جوشنده می‌بینم که رویش از طرف شمال است.»¹⁴ و خداوند مرا گفت: «بلایی از طرف شمال بر جمیع سکنه این زمین منبسط خواهد شد.»¹⁵ زیرا خداوند می‌گوید اینک من جمیع قبایل ممالک شمالی را خواهم خواند و ایشان آمده، هر کس کرسی خود را در دهنه دروازه اورشلیم و بر تمامی حصارهایش گرداگرد و به ضد تمامی شهرهای یهودا برپا خواهد داشت.¹⁶ و بر ایشان احکام خود را درباره همه شرارتشان جاری خواهم ساخت چونکه مرا ترک کردند و برای خدایان غیر بخورسوزانیدند و اعمال دستهای خود را سجده نمودند.»¹⁷ پس تو کمر خود را ببند و برخاسته، هرآنچه را من به تو امر فرمایم به ایشان بگو و از ایشان هراسان مباش، مبادا تو را پیش روی ایشان مشوش سازم.¹⁸ زیرا اینک من تو را امروز شهر حصاردار و ستون آهنین و حصارهای برنجین به ضد تمامی زمین برای پادشاهان یهودا و سروران و کاهنانش و قوم زمین ساختم.¹⁹ و ایشان با تو جنگ خواهند کرد اما بر تو غالب نخواهند آمد، زیرا خداوند می‌گوید: من با تو هستم و تو را رهایی خواهم داد.»

پیروی خدایان غیر

۲ و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ² «برو و به گوش اورشلیم ندا کرده، بگو خداوند چنین می‌گوید: غیرت جوانی تو و محبت نامزد شدن تو را حینی که از عقب من در بیابان و در زمین لم یزرع می‌خرامیدی برایت به خاطر می‌آورم.»³ اسرائیل برای خداوند مقدس و نوبر محصول او بود. خداوند می‌گوید: آنانی که او را بخورند مجرم خواهند شد و بلا بر ایشان مستولی خواهد گردید.»

۴ ای خاندان یعقوب و جمیع قبایل خانواده اسرائیل کلام خداوند را بشنویید!⁵ خداوند چنین می‌گوید: «پدران شما در من چه بی‌انصافی یافتند که از من دوری ورزیدند و اباطیل را پیروی کرده، باطل شدند؟⁶ و

نگفتند: یهوه کجا است که ما را از زمین مصر برآورد و ما را در بیابان و زمین ویران و پر از حفره‌ها و زمین خشک و سایه موت وزمینی که کسی از آن گذر نکند و آدمی در آن ساکن نشود رهبری نمود؟⁷ و من شما را به زمین بستانها آوردم تا میوه‌ها و طیبات آن را بخورید، اما چون داخل آن شدید زمین مرا نجس ساختید و میراث مرا مکروه گردانیدید.⁸ کاهنان نگفتند: یهوه کجاست و خوانندگان تورات مرا نشناختند و شبانان بر من عاصی شدند و انبیا برای بعل نبوت کرده، در عقب چیزهای بی‌فایده رفتند.

۹ بنابراین خداوند می‌گوید: بار دیگر با شما مخاصمه خواهم نمود و با پسران پسران شما مخاصمه خواهم کرد.¹⁰ پس به جزیره‌های کنیم گذر کرده، ملاحظه نمایید و به قیدار فرستاده به دقت تعقل نمایید و دریافت کنید که آیا حادثه‌ای مثل این واقع شده باشد؟¹¹ که آیا هیچ امتی خدایان خویش را عوض کرده باشند با آنکه آنها خدانستند؟ اما قوم من جلال خویش را به آنچه فایده‌ای ندارد عوض نمودند.¹² پس خداوند می‌گوید: ای آسمانها از این متحیر باشید و به خود لرزیده، به شدت مشوش شوید!¹³ زیرا قوم من دو کار بد کرده‌اند. مرا که چشمه آب حیاتم ترک نموده و برای خود حوضها کنده‌اند، یعنی حوضهای شکسته که آب را نگاه ندارد.¹⁴ آیا اسرائیل غلام یا خانه زاد است پس چرا غارت شده باشد؟¹⁵ شیران زیان بر او غرش نموده، آواز خود را بلند کردند و زمین او را ویران ساختند و شهرهایش سوخته و غیرمسکون گردیده است.¹⁶ و پسران نوف و تحفنیس فرق تورا شکسته‌اند.¹⁷ آیا این را بر خویشتن وارد نیوردی چونکه یهوه خدای خود را حینی که تورا رهبری می‌نمود ترک کردی؟¹⁸ و الان تو را باراه مصر چه کار است تا آب شیحور را بنوشی؟ و تو را با راه آشور چه کار است تا آب فرات را بنوشی؟»

۱۹ خداوند یهوه صباپوت چنین می‌گوید: «شرارت تو، تو را تنبیه کرده و ارتداد تو، تو را توبیخ نموده است پس بدان و ببین که این امر زشت و تلخ است که یهوه خدای خود را ترک نمودی و ترس من در تو نیست.»²⁰ زیرا از زمان قدیم یوغ تو را شکستم و بندهای تو را گسیختم و گفتمی بندگی نخواهم نمود زیرا بر هر تل بلند وزیر هر درخت سبز خوابیده، زنا کردی.²¹ و من تو را مو اصیل و تخم تمام نیکو غرس نمودم پس چگونه نهال مو بیگانه برای من گردیده‌ای؟²² پس اگرچه خویشتن را با اشنان بشویی و صابون برای خود زیاده بکاربری، اما خداوند یهوه می‌گوید که گناه تو پیش من رقم شده است.²³ چگونه می‌گویی که نجس نشدم و در عقب بعلم نرفتم؟ طریق خویش را در وادی بنگر و به آنچه کردی اعتراف نمایی شتر تیزرو که در راههای خود می‌دوی!²⁴ مثل گورخر هستی که به بیابان عادت داشته، در شهوت دل خود باد را بو می‌کشد. کیست که از شهوتش او را برگرداند؟ آنانی که او را می‌طلبند خسته نخواهند شد و او را در ماهش خواهند یافت.²⁵ پای خود را از برهنگی و گلوی خویش را از تشنگی باز دار.

اما گفتمی نی‌امیدنیست زیرا که غریبان را دوست داشتم و از عقب ایشان خواهم رفت.²⁶ مثل دزدی که چون گرفتارشود خجل گردد. همچنین خاندان اسرائیل پادشاهان و سروران و کاهنان و انبیا ایشان خجل خواهند شد.²⁷ که به چوب می‌گویند تو پدر من هستی و به سنگ که تو مرا زاییده‌ای زیرا که پشت به من دادند و نه رو. اما در زمان مصیبت خود می‌گویند: برخیز و ما را نجات ده.²⁸ پس خدایان تو که برای خود ساختی کجایند؟ ایشان در زمان مصیبت برخیزند و تو را نجات دهند. زیرا که ای یهودا خدایان تو به شماره شهرهای تومی باشند.»

۲۹ خداوند می‌گوید: «چرا با من مخاصمه می‌نمایید جمیع شما بر من عاصی شده‌اید.³⁰ پسران شما را عبث زده‌ام زیرا که تادیب رانمی‌پذیرند.

وایشان از زمین شمال به آن زمینی که نصیب پدران ایشان ساختم با هم خواهند آمد.¹⁹ و گفتم که من تو را چگونه در میان پسران قرار دهم و زمین مرغوب و میراث زیباترین امت‌ها را به تو دهم؟ پس گفتم که مرا پدر خواهی خواند و از من دیگرمرتد نخواهی شد.²⁰ خداوند می‌گوید: هر آینه مثل زنی که به شوهر خود خیانت ورزد همچنین شمای خاندان اسرائیل به من خیانت ورزیدی.²¹ آواز گریه و تضرعات بنی اسرائیل از بلندی‌ها شنیده می‌شود زیرا که راه‌های خود را منحرف ساخته و بیهوه خدای خود را فراموش کرده‌اند.²² ای فرزندان مرتد بازگشت نمایید و من ارتدادهای شما را شفا خواهم داد.» (ومی‌گویند): «اینک نزد تو می‌آییم زیرا که تو بیهوه خدای ما هستی.»²³ به درستی که ازدحام کوه‌ها از تلها باطل می‌باشد. زیرا به درستی که نجات اسرائیل در بیهوه خدای ما است.²⁴ و خجالت مشقت پدران ما، یعنی رمه و گله و پسران و دختران ایشان را از طفولیت ما تلف کرده است.²⁵ در خجالت خود می‌خواهیم و رسوایی ما، ما رامی پوشاند زیرا که هم ما و هم پدران ما از طفولیت خود تا امروز به بیهوه خدای خویش گناه ورزیده و آواز بیهوه خدای خویش را نشنیده‌ایم.»

خداوند می‌گوید: «ای اسرائیل اگر

4 بازگشت نمایی، اگر نزد من بازگشت نمایی و اگر رجاسات خود را از خود دور نمایی پراکنده نخواهی شد.² و به راستی و انصاف و عدالت به حیات بیهوه قسم خواهی خورد و امت‌ها خویشتن را به او مبارک خواهند خواند و به وی فخر خواهند کرد.»

بلا از طرف شمال

³ زیرا خداوند به مردان یهودا و اورشلیم چنین می‌گوید: «زمینهای خود را شیار کنید و درمیان خارها مکارید.⁴ ای مردان یهودا و ساکنان اورشلیم خویشتن را برای خداوند مختون سازید و غلغه دل‌های خود را دور کنید مبادا حدت خشم من به سبب بدی اعمال شما مثل آتش صادر شده، افروخته گردد و کسی آن را خاموش نتواند کرد.⁵ در یهودا اخبار نمایید و در اورشلیم اعلان نموده، بگویید و در زمین کرنا بنوازید و به آواز بلند ندا کرده، بگویید که جمع شوید تا به شهرهای حصاردار داخل شویم.⁶ علمی بسوی صهیون برافرازید و برای پناه فرار کرده، توقف ننمایید زیرا که من بلایی و شکستی عظیم از طرف شمال می‌آورم.⁷ شیری از بیشه خود برآمده و هلاک کننده امت‌ها حرکت کرده، از مکان خویش درآمده است تا زمین تو را ویران سازد و شهرهایت خراب شده، غیرمسکون گردد.⁸ از این جهت پلاس پوشیده، ماتم گیرید و ولوله کنید زیرا که حدت خشم خداوند از ما برنگشته است.⁹ و خداوند می‌گوید که در آن روز دل پادشاه و دل سروران شکسته خواهد شد و کاهنان متحیر و انبیا مشوش خواهند گردید.»

¹⁰ پس گفتم: «آهای خداوند یهوه! به تحقیق این قوم و اورشلیم را بسیار فریب دادی زیرا گفتمی شما را سلامتی خواهد بود و حال آنکه شمشیر به‌جان رسیده است.»¹¹ در آن زمان به این قوم و به اورشلیم گفته خواهد شد که باد سموم از بلندیهای بیابان بسوی دختر قوم من خواهد وزیدنه برای افشاندن و پاک کردن خرمن.¹² باد شدید از اینها برای من خواهد وزید و من نیز الان برایشان داورمی‌خواهم فرمود.¹³ اینک او مثل ابر می‌آید و ارا به های او مثل گردباد و اسبهای آواز عقاب تیزترند. وای بر ما زیرا که غارت شده‌ایم.¹⁴ ای اورشلیم دل خود را از شرارت شست و شو کن تا نجات یابی! تا به کی خیالات فاسد تو در دلت بماند!¹⁵ زیرا آوازی از دان اخبار می‌نماید و از کوهستان افرایم به مصیبتی اعلان می‌کند.

¹⁶ امت‌ها را اطلاع دهید، هان به ضد اورشلیم اعلان کنید که محاصره کنندگان از ولایت بعیدی آیند و به آواز خود به ضد شهرهای یهودا ندای کنند.¹⁷ خداوند می‌گوید که مثل دیده بانان مزرعه او را احاطه می‌کنند چونکه بر من فتنه انگیزخته است.¹⁸ راه تو و اعمال تو این چیزها را بر تو وارد آورده است. این شرارت تو به حدی تلخ است که به دلت رسیده است.¹⁹ احشای من احشای من، پرده‌های دل من از درد سفته شد و قلب من در اندروم مشوش گردیده، ساکت نتوانم شد چونکه توای جان من آواز کرنا و نعره جنگ را شنیده‌ای.²⁰ شکستگی بر شکستگی اعلان شده زیرا که تمام

شمشیر شما مثل شیر درنده انبیا شما را هلاک کرده است.³¹ ای شما که اهل این عصر می‌باشید کلام خداوند را بفهمید! آیا من برای اسرائیل مثل بیابان یا زمین ظلمت غلیظ شده‌ام؟ پس قوم من چرا می‌گویند که روسای خود شده‌ایم و بار دیگر نزد تو نخواهیم آمد.

³² آیا دوشیزه زیور خود را یا عروس آرایش خود را فراموش کند؟ اما قوم من روزهای بشمار مرا فراموش کرده‌اند.³³ چگونه راه خود را مهیامی سازی تا محبت را بطلبی؟ بنابراین زنان بد رانیز به راه‌های خود تعلیم دادی.³⁴ در دامنه‌های تونیز خون جان فقیران بی‌گناه یافته شد. آنها را درنقب زدن نیافتم بلکه بر جمیع آنها.³⁵ و می‌گویی: چونکه بی‌گناه هستم غضب او از من برگردانیده خواهد شد. اینک به سبب گفتنت که گناه نکرده‌ام بر تو داوری خواهم نمود.³⁶ چرا اینقدر می‌شتابی تا راه خود را تبدیل نمایی؟ چنانکه از آشور خجل شدی همچنین از مصر نیز خجل خواهی شد.³⁷ از این نیز دست‌های خود را برسرت نهاده، بیرون خواهی آمد. چونکه خداوند اعتماد تو را خوار شمرده است پس از ایشان کامیاب نخواهی شد.»

3 و می‌گوید: «اگر مرد، زن خود را طلاق دهد او از وی جدا شده، زن مرد دیگری بشود آیا بار دیگر به آن زن رجوع خواهد نمود؟ مگر آن زمین بسیار ملوث نخواهد شد؟ لیکن خداوند می‌گوید: تو با یاران بسیار زنا کردی اما نزد من رجوع نما.² چشمان خود را به بلندیا برافراز و ببین که کدام جا است که در آن با تو هم‌خواب نشده‌اند. برای ایشان بسر راه‌ها مثل (زن) عرب در بیابان نشستی و زمین را به زنا و بدرفتاری خود ملوث ساختی.³ پس بارش‌ها بازداشته شد و باران بهاری نیامد و تو را جبین زن زانیه بوده، حیارا از خود دور کردی.⁴ آیا از این به بعد مرا صدانخواهی زد که ای پدر من، تو یار جوانی من بودی؟⁵ آیا غضب خود را تا به ابد خواهد نمود و آن را تا به آخر نگاه خواهد داشت؟ اینک این راگفتی اما اعمال بد را بجا آورده، کامیاب شدی.»

بی وفایی اسرائیل

⁶ و خداوند در ایام یوشیا پادشاه به من گفت: «آیا ملاحظه کردی که اسرائیل مرتد چه کرده است؟ چگونه به فراز هر کوه بلند و زیر هر درخت سبز رفته در آنجا زنا کرده است؟⁷ و بعد از آنکه همه این کارها را کرده بود من گفتم نزد من رجوع نما، اما رجوع نکرد و خواهر خائن او یهودا این را بدید.⁸ و من دیدم با آنکه اسرائیل مرتد زنا کرد و از همه جهات او را بیرون کردم و طلاق نامه‌ای به وی دادم لکن خواهر خائن او یهودا نترسید بلکه او نیز رفته، مرتکب زنا شد.⁹ و واقع شد که به سبب سهل انگاری او در زناکاریش زمین ملوث گردید و او با سنگها و چوبها زنانمود.¹⁰ و نیز خداوند می‌گوید: با وجود این همه، خواهر خائن او یهودا نزد من با تمامی دل خود رجوع نکرد بلکه با ریاکاری.»

¹¹ پس خداوند مرا گفت: «اسرائیل مرتد خویشتن را از یهودای خائن عادلتر نموده است.¹² لهذا برو و این سخنان را بسوی شمال ندا کرده، بگو: خداوند می‌گوید: ای اسرائیل مرتد رجوع نما! و بر تو غضب نخواهم نمود زیرا خداوند می‌گوید: من روف هستم و تا به ابد خشم خود را نگاه نخواهم داشت.¹³ فقط به گناهانت اعتراف نما که بر بیهوه خدای خویش عاصی شدی و راه‌های خود را زیر هر درخت سبز برای بیگانگان منشعب ساختی و خداوند می‌گوید که شما آواز مرا نشنیدید.¹⁴ پس خداوند می‌گوید: ای پسران مرتد رجوع نمایید زیرا که من شوهر شما هستم و از شما یک نفر از شهری و دو نفر از قبیل‌های گرفته، شما را به صهیون خواهم آورد.¹⁵ و به شما شبانان موافق دل خود خواهم داد که شما را به معرفت و حکمت خواهند چرانید.»

¹⁶ «و خداوند می‌گوید که چون در زمین افزوده و بارور شوید در آن ایام بار دیگر تابوت عهد یهوه را به زبان نخواهند آورد و آن به خاطر ایشان نخواهد آمد و آن را ذکر نخواهند کرد و آن را زیارت نخواهند نمود و بار دیگر ساخته نخواهد شد.¹⁷ زیرا در آن زمان اورشلیم را کرسی یهوه خواهند نامید و تمامی امت‌ها به آنجا به جهت اسم یهوه به اورشلیم جمع خواهند شد و ایشان بار دیگر پیروی سرکشی دل‌های شیرخود را نخواهند نمود.¹⁸ و در آن ایام خاندان یهودا با خاندان اسرائیل راه خواهند رفت

قدیمند و امتی که زبان ایشان را نمی دانی و گفتار ایشان را نمی فهمی. ¹⁶ ترکش ایشان قبر گشاده است و جمیع ایشان جبارند. ¹⁷ و خرمن و نان تو را که پسران و دختران آن را می باید بخورند خواهند خورد و گوسفندان و گاوان تو را خواهند خورد و انگورها و انجیرهای تو را خواهند خورد و شهرهای حصاردار تو را که به آنها توکل می نمایی با شمشیر هلاک خواهند ساخت. ¹⁸ لیکن خداوند می گوید: «در آن روزها نیز شما را بالکل هلاک نخواهم ساخت. ¹⁹ و چون شما گوید که یهوه خدای ما چراتمامی این پلاها را بر ما وارد آورده است آنگاه توبه ایشان بگو از این جهت که مرا ترک کردید و خدایان غیر را در زمین خویش عبادت نمودید. پس غریبان را در زمینی که از آن شما نباشد بندگی خواهید نمود.

²⁰ «این را به خاندان یعقوب اخبار نمایید و به یهودا اعلان کرده، گوید ²¹ که ای قوم جاهل وبی فهم که چشم دارید اما نمی بینید و گوش دارید اما نمی شنوید این را بشنوید. ²² خداوند می گوید آیا از من نمی ترسید و آیا از حضور من نمی لرزید که ریگ را به قانون جاودانی، حد دریا گذاشته ام که از آن نتواند گذشت و اگرچه امواجش متلاطم شود غالب نخواهد آمد و هرچند شورش نماید اما از آن تجاوز نمی تواند کرد؟ ²³ اما این قوم، دل فتنه انگیز و متمرد دارند. ایشان فتنه انگیزخته و رفته اند. ²⁴ و در دلهای خود نمی گویند که از یهوه خدای خود بترسیم که باران اول و آخر را در موسم می بخشد و هفته های معین حصاد را به جهت ما نگاه می دارد. ²⁵ خطایای شما این چیزها را دور کرده و گناهان شما نیکویی را از شما منع نموده است. ²⁶ زیرا در میان قوم من شریران پیدا شده اند که مثل کمین نشستن صیادان در کمین می نشینند. دامها گسترانیده، مردم را صید می کنند. ²⁷ مثل قفسی که پر از پرندگان باشد، همچنین خانه های ایشان پر از فریب است و از این جهت بزرگ و دولت مند شده اند. ²⁸ فریه و درخشنده می شوند و در اعمال زشت هم از حد تجاوز می کنند. دعوی یعنی دعوی بیتیمان را فیصل نمی دهند و با وجود آن کامیاب می شوند و فقیران را دادرسی نمی کنند. ²⁹ و خداوند می گوید: آیا به سبب این کارها عقوبت نخواهم رسانید و آیا جان من از چنین طایفه ای انتقام نخواهد کشید؟ ³⁰ امری عجیب و هولناک در زمین واقع شده است. ³¹ انبیا به دروغ نبوت می کنند و کاهنان به واسطه ایشان حکمرانی می نمایند و قوم من این حالت را دوست می دارند و شما در آخر این چه خواهید کرد؟»

محاصره اورشلیم

6 ای بنی بنیامین از اورشلیم فرار کنید و کرنا را در تقوع بنوازید و علامتی بر بیت هکاریم برافرازید زیرا که بلایی از طرف شمال و شکست عظیمی رو خواهد داد. ² و من آن دختر جمیل و لطیف یعنی دختر صهیون را منقطع خواهم ساخت. ³ و شبانان با گله های خویش نزدی خواهند آمد و خیمه های خود را گرداگرد او برپا نموده، هر یک در جای خود خواهند چرانید. ⁴ با او جنگ را مهیا سازید و برخاسته، در وقت ظهر برآییم. وای بر ما زیرا که روز رو به زوال نهاده است و سایه های عصر دراز می شود. ⁵ برخیزید! و در شب برآییم تا قصرهایش را منهدم سازیم. ⁶ زیرا که یهوه صباوت چنین می فرماید: «درختان را قطع نموده، مقابل اورشلیم سنگر برپا نمایید. زیرا این است شهری که سزاوار عقوبت است چونکه اندرونش تمام ظلم است. ⁷ مثل چشمه ای که آب خود را می جوشاند همچنان او شرارت خویش را می جوشاند. ظلم و تاراج در اندرونش شنیده می شود و بیماریها و جراحات دایم در نظر من است. ⁸ ای اورشلیم، تادیب را بپذیر مبادا جان من از تو بیزار شود و تو را ویران و زمین غیرمسکون گردانم.» ⁹ یهوه صباوت چنین می گوید که «بقیه اسرائیل را مثل مو خوشه چینی خواهند کرد پس مثل کسی که انگور می چیند دست خود را بر شاخه هایش برگردان.»

¹⁰ کیستند که به ایشان تکلم نموده، شهادت دهم تا بشنوند. هان گوش ایشان نامختون است که نتوانند شنید. اینک کلام خداوند برای ایشان عاگردیده است و در آن رغبت ندارند. ¹¹ و من از حدت خشم خداوند پر شده ام و از خودداری خسته گردیده ام پس آن را در کوچها بر اطفال و بر مجلس جوانان با هم بریز. زیرا که شوهر و زن هر دو گرفتار خواهند شد و

زمین غارت شده است و خیمه های من بگفته و پرده هایم ناگهان به تاراج رفته است. ²¹ تا به کی علم را ببینم و آواز کرنا را بشنوم؟ ²² چونکه قوم من احمقند و مرانمی شناسند و ایشان، پسران ابله هستند و هیچ فهم ندارند. برای بدی کردن ما هرند لیکن به جهت نیکوکاری هیچ فهم ندارند. ²³ بسوی زمین نظر انداختم و اینک تهی و ویران بود و بسوی آسمان و هیچ نور نداشت. ²⁴ بسوی کوهها نظر انداختم و اینک متزلزل بود و تمام تلها از جا متحرک می شد. ²⁵ نظر کردم و اینک آدمی نبود و تمامی مرغان هوا فرار کرده بودند. ²⁶ نظر کردم و اینک بوستانها بیابان گردیده و همه شهرها از حضور خداوند و از حدت خشم وی خراب شده بود.

²⁷ زیرا خداوند چنین می گوید: «تمامی زمین خراب خواهد شد لیکن آن را بالکل فانی نخواهم ساخت. ²⁸ از این سبب جهان ماتم خواهد گرفت و آسمان از بالا سیاه خواهد شد زیرا که این را گفتم و اراده نمودم و پیشیمان نخواهم شد و از آن بازگشت نخواهم نمود.» ²⁹ از آواز سواران و تیراندازان تمام اهل شهر فرار می کنند و به جنگها داخل می شوند و بر صخره ها برمی آیند تمامی شهرها ترک شده، احدی در آنها ساکن نمی شود. ³⁰ و تو حینی که غارت شوی چه خواهی کرد؟ اگرچه خویشتن را به قرمز ملیس سازی و به زیورهای طلا بیارایی و چشمان خود را از سرمه جلا دهی لیکن خود را عبت زیبایی داده ای چونکه یاران تو تو را خوار شمرده، قصدجان تو دارند. ³¹ زیرا که آوازی شنیدم مثل آواز زنی که درد زه دارد و تنگی مثل زنی که نخست زاده خویش را بزاید یعنی آواز دختر صهیون را که آه می کشد و دستهای خود را دراز کرده، می گوید: وای بر من زیرا که جان من به سبب قاتلان بیهوش شده است.

عادلی نیست

5 «در کوچه های اورشلیم گردش کرده، ببینید و بفهمید و در چهارسوهاش تفتیش نمایید که آیا کسی را که به انصاف عمل نماید و طالب راستی باشد توانید یافت تا من آن را بیامرم؟ ² و اگرچه بگویند: قسم به حیات یهوه، لیکن به دروغ قسم می خورند.» ³ ای خداوند آیا چشمان تو بر راستی نگران نیست؟ ایشان را زدی اما محزون نشدند. و ایشان را تلف نمودی اما نخواستند تادیب را بپذیرند. رویهای خود را از صخره سختتر گردانیدند و نخواستند بازگشت نمایند. ⁴ و من گفتم: «به درستی که اینان فقیرند و جاهل هستند که راه خداوند و احکام خدای خود را نمی دانند. ⁵ پس نزد بزرگان می روم و با ایشان تکلم خواهم نمود زیرا که ایشان طریق خداوند و احکام خدای خود را می دانند.» لیکن ایشان متفق یوغ را شکسته و بندها را گسیخته اند. ⁶ از این جهت شبیری از جنگل ایشان را خواهد کشت و گرگ بیابان ایشان را تاراج خواهد کرد و پلنگ برشهرهای ایشان در کمین خواهد نشست و هر که از آنها بیرون رود دریده خواهد شد، زیرا که تقصیرهای ایشان بسیار و ارتدادهای ایشان عظیم است.

⁷ «چگونه تو را برای این بیامرم که پسرانت مرا ترک کردند و به آنچه خدا نیست قسم خوردند و چون من ایشان را سیر نمودم مرتکب زنا شدند و در خانه های فاحشه ها ازدحام نمودند. ⁸ مثل اسبان پرورده شده مست شدند که هر یکی از ایشان برای زن همسایه خود شیبه می زند. ⁹ و خداوند می گوید: «آیا به سبب این کارها عقوبت نخواهم رسانید و آیا جان من از چنین طایفه ای انتقام نخواهد کشید؟» ¹⁰ بر حصارهایش برآید و آنها را خراب کند اما بالکل هلاک مکنید و شاخه هایش را قطع نمایید زیرا که از آن خداوند نیستند.

¹¹ خداوند می گوید: «هر آینه خاندان اسرائیل و خاندان یهودا به من به شدت خیانت ورزیده اند.» ¹² خداوند را انکار نموده، می گویند که او نیست و بلا به ما نخواهد رسید و شمشیر و قحط را نخواهیم دید. ¹³ و انبیا باد می شوند و کلام در ایشان نیست پس به ایشان چنین واقع خواهد شد. ¹⁴ بنابراین یهوه خدای صباوت چنین می گوید: «چونکه این کلام را گفتید همانام کلام خود را در دهان تو آتش و این قوم راهیزم خواهم ساخت و ایشان را خواهد سوزانید.» ¹⁵ خداوند می گوید: «ای خاندان اسرائیل، اینک من امتی را از دور بر شما خواهم آورد. امتی که زور آورند و امتی که

شده‌ایم. ¹¹ آیا این خانه‌ای که به اسم من مسمی است در نظر شما مغاره دزدان شده است؟ و خداوند می‌گوید: اینک من نیز این را دیده‌ام. ¹² لکن به مکان من که در شیلو بود و نام خود را اول در آنجا قرار داده بودم بروید و آنچه را که به سبب شرارت قوم خود اسرائیل به آنجا کرده‌ام ملاحظه نمایید. ¹³ پس حال خداوند می‌گوید: از آنرو که تمام این اعمال را بجا آوردید با آنکه من صبح زود برخاسته، به شما تکلم نموده، سخن راندم اما نشنیدید و شما را خواندم اما جواب ندادید. ¹⁴ از این جهت به این خانه‌ای که به اسم من مسمی است و شما به آن توکل دارید و به مکانی که به شما و به پدران شما دادم به نوعی که به شیلو عمل نمودم عمل خواهم کرد. ¹⁵ و شما را از حضور خود خواهم راند به نوعی که جمیع برادران شما یعنی تمام ذریت افزایش را راندم. ¹⁶ پس تو برای این قوم دعا مکن و به جهت ایشان آواز تضرع و استغاثه بلند منما و نزد من شفاعت مکن زیرا که من تو را اجابت نخواهم نمود. ¹⁷ آیا آنچه را که ایشان در شهرهای یهودا و کوچه‌های اورشلیم می‌کنند نمی بینی؟ ¹⁸ پسران، هیزم جمع می‌کنند و پدران، آتش می‌افروزند و زنان، خمیر می‌سازند تا قرصها برای ملکه آسمان بسازند و هدایای ریختنی برای خدایان غیر ریخته مرامتغیر سازند. ¹⁹ اما خداوند می‌گوید آیا مرامتغیر می‌سازند؟ نی بلکه خویشتن را تا رویهای خود را رسوا سازند. ²⁰ بنابراین خداوند یهوه چنین می‌گوید: اینک خشم و غضب من بر این مکان برانسان و بر بهایم و بر درختان صحرا و بر محصول زمین ریخته خواهد شد و افروخته شده، خاموش خواهد گردید. ²¹ «یهوه صباوت خدای اسرائیل چنین می‌گوید: قربانی‌های سوختنی خود را بر ذبایح خویش مزید کنید و گوشت بخورید. ²² زیرا که به پدران شما سخن نگفتم و در روزی که ایشان را از زمین مصر بیرون آوردم آنها را درباره قربانی‌های سوختنی و ذبایح امر نفرمودم. ²³ بلکه ایشان را به این چیز امر فرموده، گفتم که قول مرا بشنوید و من خدای شما خواهم بود و شما قوم من خواهید بود و بهر طریقی که به شما حکم نمایم سلوک نمایید تا برای شما نیکو باشد. ²⁴ اما ایشان نشنیدند و گوش خود را فرا نداشتند بلکه برحسب مشورتها و سرکشی دل شیرخود رفتار نمودند و به عقب افتادند و پیش نیامدند. ²⁵ از روزی که پدران شما از زمین مصر بیرون آمدند تا امروز جمیع بندگان خود انبیا را نزد شما فرستادم بلکه هر روز صبح زود برخاسته، ایشان را ارسال نمودم. ²⁶ اما ایشان نشنیدند و گوش خود را فرانداشتند بلکه گردن خویش را سخت نموده، از پدران خود بدتر عمل نمودند. ²⁷ پس تو تمامی این سخنان را به ایشان بگو اما تو را نخواهند شنید و ایشان را بخوان اما ایشان تو را جواب نخواهند داد. ²⁸ و به ایشان بگو: اینان قومی می‌باشند که قول یهوه خدای خویش را نمی‌شنوند و تادیب نمی‌پذیرند زیرا راستی نابود گردیده و از دهان ایشان قطع شده است. ²⁹ (ای اورشلیم) موی خود را تراشیده، دور بینداز و بر بلندیاها آواز نوحه برافراز زیرا خداوند طبقه مغضوب خود وارد و ترک نموده است.

وادی حنوم

³⁰ «چونکه خداوند می‌گوید بنی یهودا آنچه را که در نظر من ناپسند است بعمل آوردند و رجاسات خویش را در خانه‌ای که به اسم من مسمی است برپانموده، آن را نجس ساختند. ³¹ و مکان‌های بلند خود را در توفت که در وادی این حنوم است بنا نمودند تا پسران و دختران خویش را در آتش بسوزانند که من اینکار را امر نفرموده بودم و بخاطر خویش نیاورده. ³² بنابراین خداوند می‌گوید: اینک روزها می‌آید که آن باردیگر به توفت و وادی این حنوم مسمی نخواهد شد بلکه به وادی قتل و در توفت دفن خواهند کرد تا جایی باقی نماند. ³³ و لاشهای این قوم خوراک مرغان هوا و جانوران زمین خواهد بود و کسی آنها را نخواهد ترسانید. ³⁴ و از شهرهای یهودا و کوچه‌های اورشلیم آواز شادمانی و آواز خوشی و صدای داماد و صدای عروس را نابود خواهم ساخت زیرا که آن زمین ویران خواهد شد.»

خداوند می‌گوید که «در آن زمان

8 استخوانهای پادشاهان یهودا و استخوانهای سرورانش و استخوانهای کهنه و استخوانهای انبیا و استخوانهای سکنه اورشلیم را از قبرهای

شیخ با دیرینه روز. ¹² و خانه‌ها و مزرعه‌ها و زنان ایشان با هم از آن دیگران خواهند شد زیرا خداوند می‌گوید که «دست خود را به ضد ساکنان این زمین دراز خواهم کرد. ¹³ چونکه جمیع ایشان چه خرد و چه بزرگ، پر از طمع شده‌اند و همگی ایشان چه نبی و چه کاهن، فریب را بعمل می‌آورند. ¹⁴ و جراحات قوم مرا اندک شفایی دادند، چونکه می‌گویند سلامتی است، سلامتی است با آنکه سلامتی نیست.» ¹⁵ آیا چون مرتکب رجاسات شدند خجل گردیدند؟ نی ابد خجل نشدند بلکه حیا را احساس ننمودند. بنابراین خداوند می‌گوید که «در میان افتادگان خواهند افتاد و حیثی که من به ایشان عقوبت رسانم خواهند لغزید.» ¹⁶ خداوند چنین می‌گوید: «بر طریق هابایستید و ملاحظه نمایید و درباره طریق‌های قدیم سوال نمایید که طریق نیکو کدام است تا در آن سلوک نموده، برای جان خود راحت بیابید، لیکن ایشان جواب دادند که در آن سلوک نخواهیم کرد. ¹⁷ و من پاسبانان بر شما گماشتم (که می‌گفتند): به آواز کرنا گوش دهید، اما ایشان گفتند گوش نخواهیم داد. ¹⁸ پس ای امت هابشونید و ای جماعت آنچه را که در میان ایشان است بدانید! ¹⁹ ای زمین بشنو اینک من بلایی بر این قوم می‌آورم که ثمره خیالات ایشان خواهد بود زیرا که به کلام من گوش ندادند و شریعت مرا نیز ترک نمودند. ²⁰ چه فایده دارد که بخور از سپاو قصب الذریره از زمین بعید برای من آورده می‌شود. قربانی‌های سوختنی شما مقبول نیست و ذبایح شما پسندیده من نی.» ²¹ بنابراین خداوند چنین می‌گوید: «اینک من پیش روی این قوم سنگهای لغزش دهنده خواهم نهاد و پدران و پسران با هم از آنها لغزش خواهند خورد و ساکن زمین با همسایه‌اش هلاک خواهند شد.»

²² خداوند چنین می‌گوید: «اینک قومی از زمین شمال می‌آورم و امتی عظیم از اقصای زمین خواهند برخاست. ²³ و کمان و نیزه خواهند گرفت. ایشان مردان ستمکیش می‌باشند که ترحم ندارند. به آواز خود مثل دریا شورش خواهند نمود و بر اسبان سوار شده، مثل مردان جنگی به ضد توای دختر صهیون صف آرایی خواهند کرد.» ²⁴ آوازه این را شنیدیم و دستهای ما سست گردید. تنگی و درد مثل زنی که می‌زاید ما را در گرفته است. ²⁵ به صحرا بیرون مشوید و به راه مروید زیرا که شمشیر دشمنان و خوف از هر طرف است. ²⁶ ای دختر قوم من پلاس بپوش و خویشتن را در خاکستر بغلطان. ماتم پسر یگانه و نوحه گری تلخ برای خود بکن زیرا که تاراج کننده ناگهان بر ما می‌آید. ²⁷ تو را در میان قوم خود امتحان کننده و قلعه قرار دادم تا راههای ایشان را بقمی و امتحان کنی. ²⁸ همه ایشان سخت متهم شده‌اند و برای تمامی کردن گردش می‌کنند. برنج و آهن می‌باشند و جمیع ایشان فساد کننده‌اند. ²⁹ دم پر زور می‌دمد و سرب در آتش فانی می‌گردد و قالگر عبث قال می‌گذارد زیرا که شیران جدا نمی‌شوند. ³⁰ نقره ترک شده نامیده می‌شوند زیرا خداوند ایشان را ترک کرده است.

بطالت خدایان غیر

7 کلامی که از جانب خداوند به ارمیا نازل شده، گفت: ² «به دروازه خانه خداوند بایست و این کلام را در آنجا ندا کرده، بگو: ای تمامی یهودا که به این دروازه‌ها داخل شده، خداوند را سجده می‌نمایید کلام خداوند را بشنوید. ³ یهوه صباوت خدای اسرائیل چنین می‌گوید: طریق‌ها و اعمال خود را اصلاح کنید و من شما را در این مکان ساکن خواهم گردانید. ⁴ به سخنان دروغ توکل منمایید و مگویید که هیکل یهوه، هیکل یهوه، هیکل یهوه این است. ⁵ زیرا اگر به تحقیق طریق‌ها و اعمال خود را اصلاح کنید و انصاف را در میان یکدیگر بعمل آورید، ⁶ و بر غریبان و یتیمان و بیوه‌زنان ظلم ننمایید و خون بی‌گناهان را در این مکان نریزید و خدایان غیر را به جهت ضرر خویش پیروی ننمایید، ⁷ آنگاه شما را در این مکان در زمینی که به پدران شما از ازل تا به ابد داده‌ام ساکن خواهم گردانید. ⁸ اینک شما به سخنان دروغی که منفعت ندارد توکل می‌نمایید. ⁹ آیا مرتکب دزدی و زنا و قتل نمی‌شوید و به دروغ قسم نمی‌خورید و برای بعل بخور نمی‌سوزانید؟ و آیا خدایان غیر را که نمی‌شناسید پیروی نمی‌نمایید؟ ¹⁰ و داخل شده، به حضور من در این خانه‌ای که به اسم من مسمی است می‌ایستید و می‌گویید که به گردن تمام این رجاسات سپرده

ایشان بیرون خواهند آورد.² و آنها را پیش آفتاب و ماه و تمامی لشکر آسمان که آنها را دوست داشته و عبادت کرده و پیروی نموده و جستجو و سجده کرده اند یهن خواهند کرد و آنها را جمع نخواهند نمود و دفن نخواهند کرد بلکه بر روی زمین سرگین خواهد بود.³ و یهوه صباپوت می گوید که تمامی بقیه این قبیله شریر که باقی می ماند در هر مکانی که باقی مانده باشند و من ایشان را بسوی آن رانده باشم مرگ را بر حیات ترجیح خواهند داد.

گناه و مجازات

4 «و ایشان را بگو خداوند چنین می فرماید: اگر کسی بیفتد آیا نخواهد برخاست و اگر کسی مرتد شود آیا بازگشت نخواهد نمود؟⁵ پس چرا این قوم اورشلیم به ارتداد دایمی مرتد شده اند و به فریب متمسک شده، از بازگشت نمودن ایامی نمایند؟⁶ من گوش خود را فرا داشته، شنیدم اما بر راستی تکلم نمودند و کسی از شرارت خویش توبه نکرده و نگفته است چه کرده ام بلکه هر یک مثل اسبی که به جنگ می دود به راه خود رجوع می کند.⁷ لقلق نیز در هوا موسم خود رامی داند و فاخته و پرستوک و کلنگ زمان آمدن خود را نگاه می دارند لیکن قوم من احکام خداوند را نمی دانند.⁸ چگونه می گوید که ما حکیم هستیم و شریعت خداوند با ما است. به تحقیق قلم کاذب کاتبان به دروغ عمل می نماید.⁹ حکیمان شرم منده و مدهوش و گرفتار شده اند. اینک کلام خداوند را ترک نموده اند پس چه نوع حکمتی دارند.¹⁰ بنابراین زنان ایشان را به دیگران خواهم داد و مزرعه های ایشان را به مالکان دیگر. زیرا که جمیع ایشان چه خرد و چه بزرگ پر از طمع می باشند و همگی ایشان چه نبی و چه کاهن به فریب عمل می نمایند. و جراحات قوم مرا اندک شفایی داده اند چونکه می گویند سلامتی است، سلامتی است، با آنکه سلامتی نیست.¹² آیا چون مرتکب رجاسات شدند خجل گردیدند؟ نی اید خجل نشدند بلکه حیا را احساس نمودند بنابراین خداوند می گوید: در میان افتادگان خواهند افتاد و حینی که من به ایشان عقوبت رسانم خواهند لغزید.»

13 خداوند می گوید: «ایشان را بالکل تلف خواهم نمود که نه انگور بر مو و نه انجیر بر درخت انجیر یافت شود و بر گها پژمرده خواهد شد و آنچه به ایشان بدهم از ایشان زایل خواهد شد.»¹⁴ پس ما چرا می نشینیم؟ جمع بشوید تا به شهرهای حصاردار داخل شویم و در آنها ساکت باشیم. زیرا که یهوه خدای ما ما را ساکت گردانیده و آب تلخ به ما نوشانیده است زانرو که به خداوند گناه ورزیده ایم.¹⁵ برای سلامتی انتظار کشیدیم اما هیچ خیر حاصل نشد و برای زمان شفا و اینک آشفنگی پدید آمد.¹⁶ صهیل اسبان او از دان شنیده شد و از صدای شیبه زورآورانش تمامی زمین متزلزل گردید زیرا که آمده اند و زمین و هر چه در آن است و شهر و ساکنانش را خورده اند.¹⁷ زیرا خداوند می گوید: «اینک من در میان شما مارها و افعیها خواهم فرستاد که آنها را افسون نتوان کرد و شما را خواهند گزید.»¹⁸ کاش که از غم خود تسلی می یافتم. دل من در اندرونم ضعف بهم رسانیده است.¹⁹ اینک آواز تضرع دختر قوم من از زمین دور می آید که آیا خداوند در صهیون نیست و مگر پادشاهش در آن نیست پس چرا خشم مرا به بت های خود و اباطیل بیگانه به هیجان آوردند؟²⁰ موسم حصاد گذشت و تابستان تمام شد و ما نجات نیافتیم.²¹ به سبب جراحت دختر قوم خود مجروح شده و ماتم گرفته ام و حیرت مرا فرو گرفته است.²² آیا بلسان در جلعاد نیست و طبیعی در آن نی؟ پس دختر قوم من چرا شفانیافته است؟

کاش که سر من آب می بود و چشمانم

22 خداوند چنین می گوید: «بگو که لاشهای مردمان مثل سرگین بر روی صحرا و مانند بافه در عقب دروگر افتاده است و کسی نیست که آن را برچیند.»

23 خداوند چنین می گوید: «حکیم، از حکمت خود فخر ننماید و جبار، از تنومندی خویش مفتخر نشود و دولت مند از دولت خود افتخار نکند.²⁴ بلکه هر که فخر نماید از این فخر بکند که فهم دارد و مرا می شناسد که من یهوه هستم که رحمت و انصاف و عدالت را در زمین بجا می آورم زیرا خداوند می گوید در این چیزها مسرور می باشم.»

25 خداوند می گوید: «اینک ایامی می آید که نامختونان را با مختونان عقوبت خواهم رسانید.²⁶ یعنی مصر و یهودا و ادوم و بنی عمون و موآب و آنانی را که گوشه های موی خود رامی تراشند و در صحرا ساکنند. زیرا که جمیع این امت ها نامختونند و تمامی خاندان اسرائیل در دل نامختونند.»

خداوند و بتها

10 ای خاندان اسرائیل کلامی را که خداوند به شما می گوید بشنوید! خداوند چنین می گوید: «طریق امت ها را یادگیری و از علامات افلاک مترسید زیرا که امت ها از آنها می ترسند.³ چونکه رسوم قومها باطل است که ایشان درختی از جنگل با تیرمی برند که صنعت دستهای نجار می باشد.⁴ و آن را به نقره و طلا زینت داده، با میخ و چکش محکم می کنند تا متحرک نشود.⁵ و آنها مثل مترس در بوستان خیار می باشند که سخن

ایشان بیرون خواهند آورد.² و آنها را پیش آفتاب و ماه و تمامی لشکر آسمان که آنها را دوست داشته و عبادت کرده و پیروی نموده و جستجو و سجده کرده اند یهن خواهند کرد و آنها را جمع نخواهند نمود و دفن نخواهند کرد بلکه بر روی زمین سرگین خواهد بود.³ و یهوه صباپوت می گوید که تمامی بقیه این قبیله شریر که باقی می ماند در هر مکانی که باقی مانده باشند و من ایشان را بسوی آن رانده باشم مرگ را بر حیات ترجیح خواهند داد.

گناه و مجازات

4 «و ایشان را بگو خداوند چنین می فرماید: اگر کسی بیفتد آیا نخواهد برخاست و اگر کسی مرتد شود آیا بازگشت نخواهد نمود؟⁵ پس چرا این قوم اورشلیم به ارتداد دایمی مرتد شده اند و به فریب متمسک شده، از بازگشت نمودن ایامی نمایند؟⁶ من گوش خود را فرا داشته، شنیدم اما بر راستی تکلم نمودند و کسی از شرارت خویش توبه نکرده و نگفته است چه کرده ام بلکه هر یک مثل اسبی که به جنگ می دود به راه خود رجوع می کند.⁷ لقلق نیز در هوا موسم خود رامی داند و فاخته و پرستوک و کلنگ زمان آمدن خود را نگاه می دارند لیکن قوم من احکام خداوند را نمی دانند.⁸ چگونه می گوید که ما حکیم هستیم و شریعت خداوند با ما است. به تحقیق قلم کاذب کاتبان به دروغ عمل می نماید.⁹ حکیمان شرم منده و مدهوش و گرفتار شده اند. اینک کلام خداوند را ترک نموده اند پس چه نوع حکمتی دارند.¹⁰ بنابراین زنان ایشان را به دیگران خواهم داد و مزرعه های ایشان را به مالکان دیگر. زیرا که جمیع ایشان چه خرد و چه بزرگ پر از طمع می باشند و همگی ایشان چه نبی و چه کاهن به فریب عمل می نمایند. و جراحات قوم مرا اندک شفایی داده اند چونکه می گویند سلامتی است، سلامتی است، با آنکه سلامتی نیست.¹² آیا چون مرتکب رجاسات شدند خجل گردیدند؟ نی اید خجل نشدند بلکه حیا را احساس نمودند بنابراین خداوند می گوید: در میان افتادگان خواهند افتاد و حینی که من به ایشان عقوبت رسانم خواهند لغزید.»

13 خداوند می گوید: «ایشان را بالکل تلف خواهم نمود که نه انگور بر مو و نه انجیر بر درخت انجیر یافت شود و بر گها پژمرده خواهد شد و آنچه به ایشان بدهم از ایشان زایل خواهد شد.»¹⁴ پس ما چرا می نشینیم؟ جمع بشوید تا به شهرهای حصاردار داخل شویم و در آنها ساکت باشیم. زیرا که یهوه خدای ما ما را ساکت گردانیده و آب تلخ به ما نوشانیده است زانرو که به خداوند گناه ورزیده ایم.¹⁵ برای سلامتی انتظار کشیدیم اما هیچ خیر حاصل نشد و برای زمان شفا و اینک آشفنگی پدید آمد.¹⁶ صهیل اسبان او از دان شنیده شد و از صدای شیبه زورآورانش تمامی زمین متزلزل گردید زیرا که آمده اند و زمین و هر چه در آن است و شهر و ساکنانش را خورده اند.¹⁷ زیرا خداوند می گوید: «اینک من در میان شما مارها و افعیها خواهم فرستاد که آنها را افسون نتوان کرد و شما را خواهند گزید.»¹⁸ کاش که از غم خود تسلی می یافتم. دل من در اندرونم ضعف بهم رسانیده است.¹⁹ اینک آواز تضرع دختر قوم من از زمین دور می آید که آیا خداوند در صهیون نیست و مگر پادشاهش در آن نیست پس چرا خشم مرا به بت های خود و اباطیل بیگانه به هیجان آوردند؟²⁰ موسم حصاد گذشت و تابستان تمام شد و ما نجات نیافتیم.²¹ به سبب جراحت دختر قوم خود مجروح شده و ماتم گرفته ام و حیرت مرا فرو گرفته است.²² آیا بلسان در جلعاد نیست و طبیعی در آن نی؟ پس دختر قوم من چرا شفانیافته است؟

9 چشمه اشک. تا روز و شب برای کشتگان دختر قوم خود گریه می کردم.² کاش که در بیابان منزل مسافران می داشتم تا قوم خود را ترک کرده، از نزد ایشان می رفتم چونکه همگی ایشان زناکارو جماعت خیانت کارند.³ زبان خویش را مثل کمان خود به دروغ می کشند. در زمین قوی شده اند اما نه برای راستی زیرا خداوند می گوید: «از شرارت به شرارت ترقی می کنند و مرانمی شناسند.»⁴ هر یک از همسایه خویش باحذر باشید و به هیچ برادر اعتماد ننمایید زیرا برادر از پا درمی آورد و هر همسایه به نامی گردش می کند.⁵ و هر کس همسایه خود را فریب

تاکید سخت نمودم و صبح زود برخاسته، تاکید نموده، گفتم قول مرا بشنوید.⁸ اما نشنیدند و گوش خود را فرانداشتند بلکه پیروی سرکشی دل شریر خود را نمودند. پس تمام سخنان این عهد را بر ایشان وارد آوردم چونکه امر فرموده بودم که آن را وفانمایند اما وفا نمودند.»⁹ و خداوند مرا گفت: «فتنه‌ای در میان مردان یهودا و ساکنان اورشلیم پیدا شده است.¹⁰ به خطایای پدران پیشین خود که از شنیدن این سخنان ایا نمودند برگشتند و ایشان خدایان غیر راپیروی نموده، آنها را عبادت نمودند. و خاندان اسرائیل و خاندان یهودا عهده‌ی را که با پدران ایشان بسته بودم شکستند.»¹¹ بنابراین خداوند چنین می‌گوید: «اینک من بلایی را که از آن نتواند درست بر ایشان خواهم آورد. و نزد من استغاثه خواهند کرد اما ایشان را اجابت نخواهم نمود.»¹² و شهرهای یهودا و ساکنان اورشلیم رفته، نزدخدایانی که برای آنها بخور می‌سوزانیدند فریادخواهند کرد اما آنها در وقت مصیبت ایشان هرگزایشان را نجات نخواهند داد.¹³ زیرا که‌ای یهوداشماره خدایان تو بقدر شهرهای تو می‌باشد و برحسب شماره کوجه های اورشلیم مذبح های رسوایی برپا داشتید یعنی مذبح‌ها به جهت بخورسوزانیدن برای بعل.¹⁴ پس تو برای این قوم دعامکن و به جهت ایشان آواز تضرع و استغاثه بلندمنما زیرا که چون در وقت مصیبت خویش مرابخوانند ایشان را اجابت نخواهم نمود.¹⁵ محبوبه مرا در خانه من چه‌کار است چونکه شرارت ورزیده است. آیا تضرعات و گوشت مقدس می‌تواند گناه تو را از تو دور بکند؟ آنگاه می‌توانستی وجد نمایی.»¹⁶ خداوند تو را زیتون شاداب که به میوه نیکوخوشنما باشد مسمی نموده، اما به آواز غوغای عظیم آتش در آن افروخته است که شاخه هایش شکسته گردید.¹⁷ زیرا یهوه صباپوت که تو را غرس نموده بود بلایی بر تو فرموده است به‌سبب شرارتی که خاندان اسرائیل و خاندان یهودا به ضد خویشتن کردند و برای بعل بخورسوزانیده، خشم مرا به هیجان آوردند.

نقشه ضد ارمیا

¹⁸ و خداوند مرا تعلیم داد پس دانستم. آنگاه اعمال ایشان را به من نشان دادی.¹⁹ و من مثل بره دست آموز که به مذبح برند بودم. و نمی دانستم که تدبیرات به ضد من نموده، می‌گفتند: «درخت را بامیوه‌اش ضایع سازیم و آن را از زمین زندگان قطع نماییم تا اسمش دیگر مذکور نشود.»²⁰ اما یی هوه صباپوت که داور عادل و امتحان کننده باطن و دل هستی، بشود که انتقام کشیدن تو را از ایشان ببینم زیرا که دعوی خود را نزد تو ظاهر ساختم.

²¹ لهذا خداوند چنین می‌گوید: «درباره اهل عناتوت که قصد جان تو دارند و می‌گویند به نام یهوه نبوت مکن مبادا از دست ما کشته شوی.²² از این جهت یهوه صباپوت چنین می‌گوید: اینک بر ایشان عقوبت خواهم رسانید. و جوانان ایشان به شمشیر خواهند مرد و پسران و دختران ایشان از گرسنگی هلاک خواهند شد.»²³ و برای ایشان بقیه‌ای نخواهد ماند زیرا که من بر اهل عناتوت در سال عقوبت ایشان بلایی خواهم رسانید.»

شکایت ارمیا

12 ای خداوند تو عادل تر هستی از اینکه من با تو محاجه نمایم. لیکن درباره احکامات با تو سخن خواهم راند. چرا راه شریران برخوردار می‌شود و جمیع خیانتکاران ایمن می‌باشند؟² تو ایشان را غرس نمودی پس ریشه زدند و نمو کرده، میوه نیز آوردند. تو به دهان ایشان نزدیکی، اما از قلب ایشان دور.³ اما توای خداوند مرا می‌شناسی و مرا دیده، دل مرا نزدخود امتحان کرده‌ای. ایشان را مثل گوسفندان برای ذبح بیرون کش و ایشان را به جهت روز قتل تعیین نما.⁴ زمین تا به کی ماتم خواهد نمود و گیاه تمامی صحرا خشک خواهد ماند. حیوانات ومرغان به‌سبب شرارت ساکنانش تلف شده اندزیرا می‌گویند که او آخرت ما را نخواهد دید.

جواب خداوند

⁵ اگر وقتی که با پیادگان دویدی تو را خسته کردند پس چگونه با اسبان می‌توانی برابری کنی؟ و هرچند در زمین سالم، ایمن هستی در طغیان اردن

نمی‌توانند گفت و آنها را می‌باید برداشت چونکه راه نمی‌تواند رفت. از آنها مترسید زیرا که ضرر نتوانند رسانیدو قوت نفع رسانیدن هم ندارند.»⁶ ای یهوه مثل تو کسی نیست! تو عظیم هستی و اسم تو در قوت عظیم است!⁷ ای پادشاه امت هاکبیت که از تو نترسد زیرا که این به تو می‌شایدچونکه در جمیع حکیمان امت‌ها و در تمامی ممالک ایشان مانند تو کسی نیست.⁸ جمیع ایشان وحشی و احمق می‌باشند تادیب اباطیل چوب (بت) است.⁹ نقره کوبیده شده از ترشیش و طلا از اوفاز که صنعت صنعتگر و عمل دستهای زرگر باشد می‌آورند. لاجورد و ارغوان لباس آنها و همه اینها عمل حکمت پیشگان است.¹⁰ اما یهوه خدای حق است و او خدای حی و پادشاه سرمدی می‌باشد. از غضب او زمین متزلزل می‌شود و امت‌ها قهر او را متحمل نتوانندشد.¹¹ به ایشان چنین بگویید: «خدایانی که آسمان و زمین را نساخته‌اند از روی زمین و از زیرآسمان تلف خواهند شد.»

¹² او زمین را به قوت خود ساخت و ربع مسکون را به حکمت خویش استوار نمود و آسمان را به عقل خود گسترانید.¹³ چون آوازی دهد غوغای آنها در آسمان پدید می‌آید. ابرها از اقصای زمین برمی‌آورد و برقها برای باران می‌سازد و باد را از خزانه های خود بیرون می‌آورد.¹⁴ جمیع مردمان وحشی‌اند و معرفت ندارند و هرکه تمثالی می‌سازد خجل خواهدشد. زیرا که بت ریخته شده او دروغ است و در آن هیچ نفس نیست.¹⁵ آنها باطل و کار مسخرگی می‌باشد در روزی که به محاکمه می‌آیند تلف خواهند شد.¹⁶ او که نصیب یعقوب است مثل آنها نمی‌باشد. زیرا که او سازنده همه موجودات است و اسرائیل عصای میراث وی است و اسم او یهوه صباپوت می‌باشد.

¹⁷ ای که در تنگی ساکن هستی، بسته خود را از زمین بردار!¹⁸ زیرا خداوند چنین می‌گوید: «اینک من این مرتبه ساکنان این زمین را از فلاخن خواهم انداخت و ایشان را به تنگ خواهم آورد تا بفهمند.»¹⁹ و ای بر من به‌سبب صدمه من.

²⁰ خیمه من خراب شد و تمامی طنابهای من گسیخته گردید، پسرانم از من بیرون رفته، نایاب شدند. کسی نیست که خیمه مرا پهن کند و پرده های مرا برپا نماید.²¹ زیرا که شبانان وحشی شده‌اند و خداوند را طلب نمی‌نمایند بنابراین کامیاب نخواهند شد و همه گله های ایشان پراکنده خواهد گردید.²² اینک صدای خبری می‌آید و اضطراب عظیمی از دیار شمال. تا شهرهای یهودا را ویران و ماوای شغالها سازد.

دعای ارمیا

²³ ای خداوند می‌دانم که طریق انسان از آن اونبست و آدمی که راه می‌رود قادر بر هدایت قدمهای خویش نمی‌باشد.²⁴ ای خداوند مراتادیب نما اما به انصاف و نه به غضب خود مبادامرا ذلیل سازی.²⁵ غضب خویش را بر امت هایی که تو را نمی‌شناسند بریز. و بر قبیله هایی که اسم تو را نمی‌خوانند، زیرا که ایشان یعقوب را خوردند و او را بلعیده، تباہ ساختند و مسکن او را خراب نمودند.

شکستن عهد

11 این است کلامی که از جانب خداوند به ارمیا نازل شده، گفت: ¹ «کلام این عهدرا بشنوید و به مردان یهودا و ساکنان اورشلیم بگویید.² و تو به ایشان بگو یهوه خدای اسرائیل چنین می‌گوید: ملعون باد کسی که کلام این عهدرا نشنود.³ که آن را به پدران شما در روزی که ایشان را از زمین مصر از کوره آهنین بیرون آوردم امر فرموده، گفتم قول مرا بشنوید و موافق هر آنچه به شما امر بفرمایم آن را بجا بیاورید تا شماقوم من باشید و من خدای شما باشم.»⁴ و تا قسمی را که برای پدران شما خوردم وفا نمایم که زمینی را که به شیر و عسل جاری است چنانکه امروزشده است به ایشان بدهم.» پس من در جواب گفتم: «ای خداوند آمین.»⁵ پس خداوند مرا گفت: «تمام این سخنان را در شهرهای یهودا و کوجه های اورشلیم نداکرده، بگو که سخنان این عهد را بشنوید و آنها را بجا آورید.⁶ زیرا از روزی که پدران شما را اززمین مصر برآوردم تا امروز ایشان را

هشدار در مورد اسارت

15 بشنوید و گوش فراگیرید و مغرور مشوید زیرا خداوند تکلم می نماید. 16 برای یهوه خدای خود جلال را توصیف نمایید قبل از آنکه تاریکی را پدید آورد و پایهای شما بر کوههای ظلمت بلغزد. و چون منتظر نور باشید آن را به سایه موت مبدل ساخته، به ظلمت غلیظ تبدیل نماید. 17 واگر این را نشنوید، جان من در خفا به سبب تکبر شما گریه خواهد کرد و چشم من زارزار گریسته، اشکها خواهد ریخت از این جهت که گله خداوند به اسیری برده شده است. 18 به پادشاه و ملکه بگو: «خویشتن را فروتن ساخته، بنشینید زیرا که افسرها یعنی تاجهای جلال شما افتاده است. 19 شهرهای جنوب مسدود شده، کسی نیست که آنها را مفتوح سازد. و تمامی یهودا اسیر شده، بالکل به اسیری رفته است. 20 چشمان خود را بلند کرده، آنانی را که از طرف شمال می آیند بنگرید. گله ای که به تو داده شد و گوسفندان زیبایی تو کجا است؟ 21 اما چون او یارانت را به حکمرانی تو نصب کند چه خواهی گفت؟ چونکه تو ایشان را بر ضرر خود آموخته کرده ای. آیا دردها مثل زنی که می زاید تو را فرو نخواهد گرفت؟ 22 و اگر در دل خود گویی این چیزها چرا به من واقع شده است، (بدانکه) به سبب کثرت گناهانت دامنهایت گشاده شده و پاشنه هایت به زور برهنه گردیده است. 23 آیا حبشی، پوست خود را تبدیل تواند نمود یا پلنگ، پیسه های خویش را؟ آنگاه شما نیز که به بدی کردن معتاد شده اید نیکویی توانید کرد؟ 24 و من ایشان را مثل گاه که پیش روی باد صحرا رانده شود پراکنده خواهم ساخت.» 25 خداوند می گوید: «قرعه تو و نصیبی که از جانب من برای تو پیموده شده این است، چونکه مرا فراموش کردی و به دروغ اعتماد نمودی. 26 پس من نیز دامنهایت را پیش روی تو منکشف خواهم ساخت و رسوایی تو دیده خواهد شد. 27 فسق و شیهه های تو و زشتی زناکاری تو و رجاسات تو را بر تلهای بیابان مشاهده نمودم. وای بر توای اورشلیم تا به کی دیگر طاهر نخواهی شد!»

قحطی و شمشیر

14 کلام خداوند که درباره خشک سالی به ارمیا نازل شد. 2 «یهودا نوحه گری می کند و دروازه هایش کاهیده شده، ماتم کتان بر زمین می نشینند و فریاد اورشلیم بالا می رود. 3 و شرفای ایشان صغیران ایشان را برای آب می فرستند و نزد حفره هامی روند و آب نمی یابند و با ظرفهای خالی برگشته، خجل و رسوا می شوند و سرهای خود رامی پوشانند. 4 به سبب اینکه زمین منسحق شده است چونکه باران بر جهان نباریده است. فلاحان خجل شده، سرهای خود را می پوشانند. 5 بلکه غزالها نیز در صحرا می زایند و (اولاد خود را) ترک می کنند چونکه هیچ گیاه نیست. 6 و گورخران بر بلندیها ایستاده، مثل شغالها برای باددم می زنند و چشمان آنها کاهیده می گردد چونکه هیچ علفی نیست.» 7 ای خداوند اگرچه گناهان ما بر ما شهادت می دهد اما به خاطر اسم خود عمل نما زیرا که ارتدادهای ما بسیار شده است و به تو گناه ورزیده ایم. 8 ای تو که امید اسرائیل و نجات دهنده او در وقت تنگی می باشی چرا مثل غریبی در زمین و مانند مسافری که برای شبی خیمه می زند شده ای؟ 9 چرا مثل شخص متحیر و مانند جباری که نمی تواند نجات دهد هستی؟ اما توای خداوند در میان ما هستی و ما به نام تو نامیده شده ایم پس ما را ترک نمنا. 10 خداوند به این قوم چنین می گوید: «ایشان به آواره گشتن چنین مایل بوده اند و پایهای خود را باز نداشتند. بنابراین خداوند ایشان را مقبول ننمود و حال عصیان ایشان را به یاد آورده، گناه ایشان را جزا خواهد داد.» 11 و خداوند به من گفت: «برای خیریت این قوم دعا نمنا! 12 چون روزه گیرند ناله ایشان را نخواهم شنید و چون قربانی سوختنی و هدیه آردی گذارند ایشان را قبول نخواهم فرمود بلکه من ایشان را به شمشیر و قحط و وبا هلاک خواهم ساخت.»

13 پس گفتم: «آهای خداوند یهوه اینک انبیا به ایشان می گویند که شمشیر را نخواهید دید و قحطی به شما نخواهد رسید بلکه شما را در این

چه خواهی کرد؟ 6 زیرا که هم برادرانت و هم خاندان پدرت به تو خیانت نمودند و ایشان نیز در عقب تو صدای بلند می کنند پس اگر چه سخنان نیکو به تو بگویند ایشان را باور مکن.

7 من خانه خود را ترک کرده، میراث خویش را دور انداختم. و محبوبه خود را به دست دشمنانش تسلیم نمودم. 8 و میراث من مثل شیرجنگل برای من گردید. و به ضد من آواز خود را بلند کرد از این جهت از او نفرت کردم. 9 آیامیراث من برابم مثل مرغ شکاری رنگارنگ که مرغان دور او را گرفته باشند شده است؟ بروید و جمیع حیوانات صحرا را جمع کرده، آنها را بیاورید تا بخورند. 10 شبانان بسیار تاکستان مرا خراب کرده، میراث مرا پایمال نمودند. و میراث مرغوب مرا به بیابان ویران مبدل ساختند. 11 آن را ویران ساختند و آن ویران شده نزد من ماتم گرفته است. تمامی زمین ویران شده، چونکه کسی این را در دل خود راه نمی دهد. 12 بر تمامی بلندیهای صحرا، تاراج کنندگان هجوم آوردند زیرا که شمشیر خداوند از کنار زمین تا کنار دیگرش هلاک می کند و برای هیچ بشری ایمنی نیست. 13 گندم کاشتند و خار درویدند، خویشتن را به رنج آورده، نفع نبردند. و از محصول شما به سبب حدت خشم خداوند خجل گردیدند.

14 خداوند درباره جمیع همسایگان شیرخود که ضرر می رسانند به ملکی که قوم خود اسرائیل را مالک آن ساخته است چنین می گوید: «اینک ایشان را از آن زمین برمی کنم و خاندان یهودا را از میان ایشان برمی کنم. 15 و بعد از برکنار کردن ایشان رجوع خواهم کرد و بر ایشان ترحم خواهم نمود و هر کس از ایشان را به ملک خویش و هر کس را به زمین خود باز خواهم آورد. 16 و اگر ایشان طریق های قوم مرا نیکو یاد گرفته، به اسم من یعنی به حیات یهوه قسم خورند چنانکه ایشان قوم مرا تعلیم دادند که به بعل قسم خورند، آنگاه ایشان در میان قوم من بنا خواهند شد. 17 اما اگر نشنوند آنگاه آن امت را بالکل برکنده، هلاک خواهم ساخت.» کلام خداوند این است.

کمر بند کتانی

13 خداوند به من چنین گفت که «برو و کمر بند کتانی برای خود بخر و آن را به کمر خود ببند و آن را در آب فرو مبر.» 2 پس کمر بند را موافق کلام خداوند خریدم و به کمر خود بستم. 3 و کلام خداوند بار دیگر به من نازل شده، گفت: 4 «این کمر بند را که خریدی و به کمر خود بستی بگير و به فرات رفته، آن را در شکاف صخره پنهان کن.» 5 پس رفتم و آن را در فرات برحسب آنچه خداوند به من فرموده بود پنهان کردم. 6 و بعد از مرور ایام بسیار خداوند مرا گفت: «برخاسته، به فرات برو و کمر بندی را که تو را امر فرمودم که در آنجا پنهان کنی از آنجا بگير.» 7 پس به فرات رفتم و کنده کمر بند را از جایی که آن را پنهان کرده بودم گرفتم و اینک کمر بند پوسیده و لایق هیچکار نبود. 8 و کلام خداوند به من نازل شده، گفت: 9 «خداوند چنین می فرماید: تکبر یهودا و تکبر عظیم اورشلیم را همچنین تباه خواهم ساخت. 10 و این قوم شریری که از شنیدن قول من ابانموده، سرکشی دل خود را پیروی می نمایند و در عقب خدایان غیر رفته، آنها را عبادت و سجده می کنند، مثل این کمر بندی که لایق هیچکار نیست خواهند شد. 11 زیرا خداوند می گوید: چنانکه کمر بند به کمر آدمی می چسبد، همچنان تمامی خاندان اسرائیل و تمامی خاندان یهودا را به خویشتن چسبانیدم تا برای من قوم و اسم و فخر و زینت باشند اما نشینند. 12 پس این کلام را به ایشان بگو: یهوه خدای اسرائیل چنین می گوید: هر مشک از شراب پر خواهد شد و ایشان به تو خواهند گفت: مگر مانمی دانیم که هر مشک از شراب پر خواهد شد؟ 13 پس به ایشان بگو: خداوند چنین می گوید: جمیع ساکنان این زمین را با پادشاهانی که بر کرسی داود می نشینند و کاهنان و انبیا و جمیع سکنه اورشلیم را به مستی پر خواهم ساخت. 14 و خداوند می گوید: ایشان را یعنی پدران و پسران را با یکدیگر بهم خواهم انداخت. از هلاک ساختن ایشان شفقت و رافت و رحمت نخواهم نمود.»

کلام تو شادی و ابتهاج دل من گردید. زیرا که به نام توای یهوه خدای صباپوت نامیده شده‌ام.¹⁷ در مجلس عشرت کنندگان ننشستم و شادی نمودم. به سبب دست تو به تنهایی ننشستم زیرا که مرا از خشم مملو ساختی.¹⁸ درد من چرا دایمی است و جراحت من چرا مهلک و علاج ناپذیر می‌باشد؟ آیا تو برای من مثل چشمه فریبنده و آب ناپایدار خواهی شد؟¹⁹ بنابراین خداوند چنین می‌گوید: «اگر بازگشت نمایی من بار دیگر تو را به حضور خودقایم خواهم ساخت و اگر نفایس را از رذایل بیرون کنی، آنگاه تو مثل دهان من خواهی بود و ایشان نزد تو خواهند برگشت و تو نزد ایشان بازگشت نخواهی نمود.²⁰ و من تو را برای این قوم دیوار برنجین حصاردار خواهم ساخت و با تو جنگ خواهند نمود، اما بر تو غالب نخواهند آمد زیرا خداوند می‌گوید: من برای نجات دادن ورهانیدن تو با تو هستم.²¹ و تو را از دست شریران خواهم رهانید و تو را از کف ستمکیشان فدیة خواهم نمود.»

روز بلا

16 و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت:² «برای خود زنی بگیر و تو را در این مکان پسران و دختران نباشد.³ زیرا خداوند درباره پسران و دخترانی که در این مکان مولود شوند و درباره مادرانی که ایشان را بزایند و پدرانی که ایشان را در این زمین تولید نمایند چنین می‌گوید:⁴ به بیماریهای مهلک خواهند مرد. برای ایشان ماتم نخواهند گرفت و دفن نخواهند شد بلکه بر روی زمین سرگین خواهند بود. و به شمشیر و قحط تباه خواهند شد و لاشهای ایشان غذای مرغان هوا و وحوش زمین خواهد بود.⁵ زیرا خداوند چنین می‌گوید: به خانه نوحه گری داخل مشو و برای ماتم گرفتن نرو و برای ایشان تعزیت نما زیرا خداوند می‌گوید که سلامتی خود یعنی احسان و مراحم خویش را از این قوم خواهم برداشت.⁶ هم بزرگ و هم کوچک در این زمین خواهند مرد و دفن نخواهند شد. و برای ایشان ماتم نخواهند گرفت و خویشان را مجروح خواهند ساخت و موی خود را نخواهند تراشید.⁷ و برای ماتم گری نان را پاره نخواهند کرد تا ایشان را برای مردگان تعزیت نمایند و کاسه تعزیت را با ایشان برای پدر یا مادر ایشان هم نخواهند نوشید.⁸ و تو به خانه بزم داخل مشو و با ایشان برای اکل و شرب منشین.⁹ زیرا که یهوه صباپوت خدای اسرائیل چنین می‌گوید: اینک من در ایام شما و در نظر شما آواز خوشی و آواز شادمانی و آواز داماد و آواز عروس را از این مکان خواهم برداشت.¹⁰ و هنگامی که همه این سخنان را به این قوم بیان کنی و ایشان از تو بپرسند که خداوند از چه سبب تمامی این بلای عظیم را به ضد ما گفته است و عصیان و گناهی که به یهوه خدای خود ورزیده‌ایم چیست؟¹¹ آنگاه تو به ایشان بگو: خداوند می‌گوید: از این جهت که پدران شما مرا ترک کردند و خدایان غیر را پیروی نموده، آنها راعبادت و سجده نمودند و مرا ترک کرده، شریعت مرا نگاه نداشتند.¹² و شما از پدران خویش زیاده شرارت ورزیدید چونکه هریک از شما سرکشی دل شریر خود را پیروی نمودید و به من گوش نگرفتید.¹³ بنابراین من شمارا از این زمین به زمینی که شما و پدران شما ندانسته‌اید خواهم انداخت و در آنجا شبانه‌روز خدایان غیر را عبادت خواهید نمود زیرا که من بر شما ترحم نخواهم نمود.¹⁴ بنابراین خداوند می‌گوید: اینک ایامی می‌آید که بار دیگر گفته خواهد شد قسم به حیات یهوه که بنی اسرائیل را از زمین مصر بیرون آورد.¹⁵ بلکه قسم به حیات یهوه که بنی اسرائیل را از زمین شمال و همه زمینهایی که ایشان را به آنها رانده بود برآورد. زیرا من ایشان را به زمینی که به پدران ایشان داده‌ام باز خواهم آورد.¹⁶ خداوند می‌گوید: اینک ماهی گیران بسیار را خواهم فرستاد تا ایشان را صید نمایند و بعد از آن صیادان بسیار را خواهم فرستاد تا ایشان را از هرکوه و هر تل و از سوراخهای صخره‌ها شکارکنند.¹⁷ زیرا چشمانم بر همه راههای ایشان است و آنها از نظر من پنهان نیست و عصیان ایشان از چشمان من مخفی نی.¹⁸ و من اول عصیان و گناهان ایشان را مکافات مضاعف خواهم رسانید چونکه زمین مرا به لاشهای رجاسات خود ملوث نموده و میراث مرا به مکروهات خویش مملو ساخته‌اند.»

مکان سلامتی پایدار خواهم داد.»¹⁴ پس خداوند مرا گفت: «این انبیا به اسم من به دروغ نبوت می‌کنند. من ایشان را نفرستادم و به ایشان امری نفرمودم و تکلم نمودم، بلکه ایشان به رویاهای کاذب و سحر و بطالت و مکر دلهای خویش برای شما نبوت می‌کنند.¹⁵ بنابراین خداوند درباره این انبیا که به اسم من نبوت می‌کنند و من ایشان را نفرستاده‌ام و می‌گویند که شمشیر و قحط در این زمین نخواهد شد می‌گویند که این انبیا به شمشیر و قحط کشته خواهند شد.¹⁶ و این قومی که برای ایشان نبوت می‌کنند در کوچه‌های اورشلیم به سبب قحط و شمشیر انداخته خواهند شد و کسی نخواهد بود که ایشان و زنان ایشان و پسران و دختران ایشان را دفن کند زیرا که شرارت ایشان را بر ایشان خواهم ریخت.¹⁷ پس این کلام را به ایشان بگو: چشمان من شبانه‌روز اشک می‌ریزد و آرامی ندارد زیرا که آن دوشیزه یعنی دختر قوم من به شکستگی عظیم و صدمه بینهایت سخت شکسته شده است.¹⁸ اگرچه صحرا بیرون روم اینک کشتگان شمشیر و اگرچه شهر داخل شوم اینک بیماران از گرسنگی. زیرا که هم انبیا و کهنه در زمین تجارت می‌کنند و هیچ نمی‌دانند.»

¹⁹ آیا یهودا را بالکل ترک کرده‌ای و آیا جانت صهیون را مکروه داشته است؟ چرا ما را چنان زده‌ای که برای ما هیچ علاجی نیست؟ برای سلامتی انتظار کشیدیم اما هیچ خبری نیامد و برای زمان شفا و اینک اضطراب پدید آمد.²⁰ ای خداوند به شرارت خود و به عصیان پدران خویش اعتراف می‌نمایم زیرا که به تو گناه ورزیده‌ایم.²¹ به خاطر اسم خود ما را رد نما. کرسی جلال خویش را خوار م شمار. عهد خود را که با ما بستنی به یاد آورده، آن را مشکن.²² آیدار میان اباطیل امت‌ها هستند که باران ببارانند و آیا آسمان می‌تواند بارش بدهد؟ مگر توای یهوه خدای ما همان نیستی و به تو امیدوار هستیم چونکه تو فاعل همه اینکارها می‌باشی.

15 و خداوند مرا گفت: «اگرچه هم موسی و سموئیل به حضور من می‌ایستادند جان من به این قوم مایل نمی‌شد. ایشان را از حضور من دور انداز تا بیرون روند.² و اگر به تو بگویند که کجا بیرون رویم، به ایشان بگو: خداوند چنین می‌فرماید: آنکه مستوجب موت است به موت و آنکه مستحق شمشیر است به شمشیر و آنکه سزاوار قحط است به قحط و آنکه لایق اسیری است به اسیری.³ و خداوند می‌گوید: برایشان چهار قسم خواهم گماشت: یعنی شمشیربرای کشتن و سگان برای دریدن و مرغان هوا و حیوانات صحرا برای خوردن و هلاک ساختن.⁴ و ایشان را در تمامی ممالک جهان مشوش خواهم ساخت. به سبب منسی این حزقیل پادشاه یهودا و کارهایی که او در اورشلیم کرد.⁵ زیرا ای اورشلیم کیست که بر تو ترحم نماید و کیست که برای تو ماتم گیرد و کیست که یکسو برود تا از سلامتی تو بپرسد؟⁶ خداوند می‌گوید: چونکه تو مرا ترک کرده، به عقب برگشتی من نیز دست خود را بر تو دراز کرده، تو را هلاک ساختم زیرا که از پشیمان شدن بیزار گشتم.⁷ و ایشان را در دروازه‌های زمین با غربال خواهم بیخت و قوم خود را بی‌اولاد ساخته، هلاک خواهم نمود چونکه از راههای خود بازگشت نکردند.⁸ بیوه‌زنان ایشان بر اینم از ریگ دریا زیاده شده‌اند، پس بر ایشان در وقت ظهر بر مادر جوانان تاراج کننده‌ای خواهم آورد و ترس و آشفتگی را بر شهر ناگهان مستولی خواهم گردانید.⁹ زاینده هفت ولد زبون شده، جان بداد و آفتاب او که هنوز روز باقی بود غروب کرد و او خجل و رسوا گردید. و خداوند می‌گوید: من بقیه ایشان را پیش روی دشمنان ایشان به شمشیر خواهم سپرد.»

¹⁰ وای بر من که توای مادرم مرا مرد جنگجو و نزاع کننده‌ای برای تمامی جهان زایدی. نه به ربوا دادم و نه به ربوا گرفتم. معهذا هر یک از ایشان مرا لعنت می‌کنند.¹¹ خداوند می‌گوید: «البته تورا برای نیکویی رها خواهم ساخت و هر آینه دشمن را در وقت بلا و در زمان تنگی نزد تو متذلل خواهم گردانید.¹² آیا آهن می‌تواند آهن شمالی و برنج را بشکند؟¹³ توانگری و خزینه هایت را نه به قیمت، بلکه به همه گناهانت و در تمامی حدودت به تاراج خواهم داد.¹⁴ و تورا همراه دشمنانت به زمینی که نمی‌دانی خواهم کوچانید زیرا که ناری در غضب من افروخته شده شما را خواهد سوخت.»¹⁵ ای خداوند تو این را می‌دانی پس مرا بیاد آورده، از من تفقد نما و انتقام مرا از ستمکارانم بگیر و به دیرغذبی خویش مرا تلف نما و بدان که به خاطر تو رسوایی را کشیده‌ام.¹⁶ سخنان تو یافت شد و آنها را خوردم و

نسازی و روز سبت را تقدیس نموده، هیچکار در آن نکنید،²⁵ آنگاه پادشاهان و سروران بر کرسی داود نشستند و بر اربابها و اسبان سوار شده، ایشان و سروران ایشان مردان یهودا و ساکنان اورشلیم از دروازه های این شهر داخل خواهند شد و این شهر تا به ابد مسکون خواهد بود.²⁶ و از شهرهای یهودا و از نواحی اورشلیم و از زمین بنیامین و از همواری و کوهستان و جنوب خواهند آمد و قربانی های سوختنی و ذبایح و هدایای آردی و بخور خواهند آورد و ذبایح تشکر را به خانه خداوند خواهند آورد.²⁷ و اگر مرا نشنیده روز سبت را تقدیس ننمایید و در روز سبت باری برداشته، به شهرهای اورشلیم داخل سازید آنگاه در دروازه های آتشی خواهم افروخت که قصرهای اورشلیم را خواهد سوخت و خاموش نخواهد شد.»

خانه کوزه گر

18 کلامی که از جانب خداوند به ارمیا نازل شده، گفت: ² «برخیز و به خانه کوزه گر فرود آی که در آنجا کلام خود را به تو خواهم

شنواید.»

³ پس به خانه کوزه گر فرود شدم و اینک او بر چرخها کار می کرد.⁴ و ظرفی که از گل می ساخت در دست کوزه گر ضایع شد پس دوباره ظرفی دیگر از آن ساخت بطوری که به نظر کوزه گر پسند آمد که بسازد.⁵ آنگاه کلام خداوند به من نازل شده، گفت: ⁶ «خداوند می گوید: ای خاندان اسرائیل آیا من مثل این کوزه گر با شما عمل نتوانم نمود زیرا چنانکه گل در دست کوزه گر است، همچنان شما ای خاندان اسرائیل در دست من می باشید.⁷ هنگامی که درباره امتی یا مملکتی برای کردن و منهدم ساختن و هلاک نمودن سخنی گفته باشم،⁸ اگر آن امتی که درباره ایشان گفته باشم از شرارت خویش بازگشت نمایند، آنگاه از آن بلایی که به آوردن آن قصد نموده ام خواهم برگشت.⁹ و هنگامی که درباره امتی یا مملکتی به جهت بنا کردن و غرس نمودن سخن گفته باشم،¹⁰ اگر ایشان در نظر من شرارت ورزند و قول مرا نشنوند آنگاه از آن نیکی که گفته باشم که برای ایشان بکنم خواهم برگشت.¹¹ الان مردان یهودا و ساکنان اورشلیم را خطاب کرده، بگو که خداوند چنین می گوید: اینک من به ضد شما بلایی مهیا می سازم و قصدی به خلاف شما می نمایم. پس شما هر کدام از راه زشت خود بازگشت نمایید و راهها و اعمال خود را اصلاح کنید.¹² اما ایشان خواهند گفت: امید نیست زیرا که افکار خود را پیروی خواهیم نمود و هر کدام موافق سرکشی دل شریک خود رفتار خواهیم کرد.¹³ بنابراین خداوند چنین می گوید: در میان امتها سوال کنید کیست که مثل این چیزها را شنیده باشد؟ دوشیزه اسرائیل کار بسیار زشت کرده است.¹⁴ آیا برف لبنان از صخره صحرا باز ایستد یا آبهای سرد که از جای دور جاری می شود خشک گردد؟¹⁵ زیرا که قوم من مرا فراموش کرده برای اباطیل بخور می سوزاند و آنها ایشان را از راههای ایشان یعنی از طریق های قدیم می لغزانند تا در کوره راهها به راههایی که ساخته نشده است راه بروند.¹⁶ تا زمین خود رامایه حیرت و سخریه ابدی بگرداند به حدی که هر که از آن گذر کند متحیر شده، سر خود را خواهد جنبانید.¹⁷ من مثل باد شرقی ایشان را از حضور دشمنان پراکنده خواهم ساخت و در روز مصیبت ایشان پشت را به ایشان نشان خواهم داد و نه رو را.»

¹⁸ آنگاه گفتند: «بیایید تا به ضد ارمیا تدبیر هانماییم زیرا که شریعت از کاهنان و مشورت از حکیمان و کلام از انبیا ضایع نخواهد شد پس بیایید تا او را به زبان خود بزنیم و هیچ سخنش را گوش ندهیم.»¹⁹ ای خداوند مرا گوش بده و آواز دشمنان مرا بشنو!²⁰ آیا بدی به عوض نیکی ادا خواهد شد زیرا که حفره ای برای جان من کنده اند. بیاد آور که چگونه به حضور تو ایستاده بودم تا درباره ایشان سخن نیکو گفته، حدت خشم تو را از ایشان بگردانم.²¹ پس پسران ایشان را به قحطسپار و ایشان را به دم شمشیر تسلیم نما و زنان ایشان، بی اولاد و بیوه گردند و مردان ایشان به سختی کشته شوند و جوانان ایشان، در جنگ به شمشیر مقتول گردند.²² و چون فوجی بر ایشان ناگهان بیاوری نعره ای از خانه های ایشان شنیده شود زیرا به جهت گرفتار کردنم حفره ای کنده اند و دامها برای پایهایم پنهان نموده.²³ اما تو ای خداوند تمامی مشورت هایی را که ایشان به

¹⁹ ای خداوند که قوت من و قلعه من و در روز تنگی پناهگاه من هستی! اما تو از کرانه های زمین نزد تو آمده، خواهند گفت: پدران ما جز دروغ و اباطیل و چیزهایی را که فایده نداشت وارث هیچ نشدند.²⁰ آیا می شود که انسان برای خود خدایان بسازد و حال آنکه آنها خدا نیستند؟²¹ بنابراین هان این مرتبه ایشان را عارف خواهم گردانید بلی دست خود و جبروت خویش را معروف ایشان خواهم ساخت و خواهند دانست که اسم من یهوه است.»

17 «گناه یهودا به قلم آهنین و نوک الماس مرقوم است. و بر لوح دل ایشان و بر شاخهای مذبح های شما منقوش است.² مادامی که پسران ایشان مذبح های خود و اشیریم خویش را نزد درختان سبز و بر تلهای بلند یاد می دارند،³ ای کوه من که در صحرا هستی توانگری و تمامی خزاین تو را به تاراج خواهم داد و مکان های بلند تو را نیز به سبب گناهی که در همه حدود خود ورزیده ای.⁴ و تو از خودت نیز ملک خویش را که به تو داده ام بی زرع خواهی گذاشت و دشمنانت را در زمینی که نمی دانی خدمت خواهی نمود زیرا آتشی در غضب من افروخته آید که تا به ابد مشتعل خواهد بود.»

⁵ و خداوند چنین می گوید: «ملعون باد کسی که بر انسان توکل دارد و بشر را اعتماد خویش سازد و دلش از یهوه منحرف باشد.⁶ و او مثل درخت عرعر در بیابان خواهد بود و چون نیکی آید آن را نخواهد دید بلکه در مکان های خشک بیابان در زمین شوره غیر مسکون ساکن خواهد شد.»⁷ مبارک باد کسی که بر خداوند توکل دارد و خداوند اعتماد او باشد.⁸ او مثل درخت نشانده بر کنار آب خواهد بود که ریشه های خویش را بسوی نهر پهن می کند و چون گرما بیاید نخواهد ترسید و برگش شاداب خواهد ماند و در خشکسالی اندیشه نخواهد داشت و از آوردن میوه باز نخواهد ماند.⁹ دل از همه چیز فریبنده تراست و بسیار مریض است کیست که آن را بداند؟¹⁰ «من یهوه تفتیش کننده دل و آزماینده گرده هاستم تا بهر کس بر حسب راههایش و بر وفق ثمره اعمالش جزا دهم.»

¹¹ مثل کبک که بر تخمهایی که نهاده باشد بنشیند، همچنان است کسی که مال را به بی انصافی جمع کند. در نصف روزهایش آن را ترک خواهد کرد و در آخرت خود احمق خواهد بود.¹² موضع قدس ما کرسی جلال و از ازل مرتفع است.¹³ ای خداوند که امید اسرائیل هستی همگانی که تو را ترک نمایند خجل خواهند شد. آنانی که از من منحرف شوند در زمین مکتوب خواهند شد چونکه خداوند را که چشمه آب حیات است ترک نموده اند.¹⁴ ای خداوند مرا شفا بده، پس شفا خواهم یافت. مرانجات بده، پس ناجی خواهم شد زیرا که توتسیب من هستی.¹⁵ اینک ایشان به من می گویند: «کلام خداوند کجاست؟ الان واقع بشود.»¹⁶ و اما من از بودن شبان برای پیروی تو تعجیل ننمودم و تو می دانی که یوم پلا را نخواستم. آنچه از لبهایم بیرون آمد به حضور تو ظاهر بود.¹⁷ برای من باعث ترس میاش که در روز بلا ملجای من تویی.¹⁸ ستمکاران من خجل شوند اما من خجل نشوم. ایشان هراسان شوند اما من هراسان نشوم. روز بلا را بر ایشان بیاور و ایشان را به هلاکت مضاعف هلاک کن.

تقدیس سبت

¹⁹ خداوند به من چنین گفت که «برو و نزد دروازه پسران قوم که پادشاهان یهودا از آن داخل می شوند و از آن بیرون می روند و نزد همه دروازه های اورشلیم بایست.²⁰ و به ایشان بگو: ای پادشاهان یهودا و تمامی یهودا و جمیع سکنه اورشلیم که از این دروازه ها داخل می شوید کلام خداوند را بشنوید! خداوند چنین می گوید: برخویشتن با حذر باشید و در روز سبت هیچ باری حمل نکنید و آن را داخل دروازه های اورشلیم مسازید.²² و در روز سبت هیچ باری از خانه های خود بیرون میاورید و هیچکار مکنید بلکه روز سبت را تقدیس نمایید چنانکه به پدران شما امر فرمودم.»

²³ اما ایشان نشنیدند و گوش خود را فرانداشتند بلکه گردنهای خود را سخت ساختند تا نشنوند و تادیب را نپذیرند.²⁴ و خداوند می گوید: «اگر مرا حقیقت بشنوید و در روز سبت، هیچ باری از دروازه های این شهر داخل

قصده جان من نموده‌اند می‌دانی. پس عصیان ایشان رامیامرز و گناه ایشان را از نظر خویش محو مساز بلکه ایشان به حضور تو لغزانیده شوند و در حین غضب خویش، با ایشان عمل نما.

19 خداوند چنین گفت: «برو و کوزه سفالین از کوزه‌گر بخر و بعضی از مشایخ قوم و مشایخ کهنه را همراه خود بردار.² و به وادی این هنوم که نزد دهنه دروازه کوزه‌گران است بیرون رفته، سخنانی را که به تو خواهم گفت در آنجا نداکن.³ و بگو: ای پادشاهان یهودا و سکنه اورشلیم کلام خداوند را بشنوید! یهوه صباپوت خدای اسرائیل چنین می‌گوید: اینک بر این مکان چنان بلایی خواهم آورد که گوش هر کس که آن را بشنود صدا خواهد کرد.⁴ زانرو که مرا ترک کردندو این مکان را خوار شمردند و بخور در آن برای خدایان غیر که نه خود ایشان و نه پدران ایشان و نه پادشاهان یهودا آنها را شناخته بودندسوزانیدند و این مکان را از خون بی‌گناهان مملو ساختند.⁵ و مکان های بلند برای بعل بنا کردند تا پسران خود را به جای قربانی های سوختنی برای بعل بسوزانند که من آن را امر نفرموده و نگفته و در دلم نگذاشته بود.⁶ بنابراین خداوند می‌گوید: اینک ایامی می‌آید که این مکان به توفت یا به وادی این هنوم دیگر نامیده نخواهد شد بلکه به وادی قتل.⁷ و مشورت یهودا و اورشلیم را در این مکان باطل خواهم گردانید و ایشان را از حضور دشمنان ایشان و به‌دست آنانی که قصد جان ایشان دارند خواهم انداخت و لاشهای ایشان را خوراک مرغان هوا و حیوانات زمین خواهم ساخت.⁸ و این شهر را مایه حیرت و سخریه خواهم گردانید به حدی که هر که از آن عبور کند متحیر شده، به سبب جمیع بلایایش سخریه خواهد نمود.⁹ و گوشت پسران ایشان و گوشت دختران ایشان را به ایشان خواهم خوراند و در محاصره و تنگی که دشمنان ایشان و جویندگان جان ایشان بر ایشان خواهند آورد، هر کس گوشت همسایه خود را خواهد خورد.¹⁰ آنگاه کوزه را به نظر آنانی که همراه تو می‌روند بشکن.¹¹ و ایشان را بگو: یهوه صباپوت چنین می‌گوید: به نوعی که کسی کوزه کوزه‌گر را می‌شکند و آن را دیگر اصلاح نتوان کرد همچنان این قوم و این شهر را خواهم شکست و ایشان را در توفت دفن خواهند کرد تا جایی برای دفن کردن باقی نماند.¹² خداوند می‌گوید: به این مکان و به ساکنانش چنین عمل خواهم نمود و این شهر را مثل توفت خواهم ساخت.¹³ و خانه های اورشلیم و خانه های پادشاهان یهودا مثل مکان توفت نجس خواهد شد یعنی همه خانه هایی که بر بامهای آنها بخور برای تمامی لشکر آسمان سوزانیدند و هدایای ریختنی برای خدایان غیر ریختند.»

¹⁴ پس ارمیا از توفت که خداوند او را به جهت نبوت کردن به آنجا فرستاده بود باز آمد و در صحن خانه خداوند ایستاده، به تمامی قوم گفت: ¹⁵ «یهوه صباپوت خدای اسرائیل چنین می‌گوید: اینک من بر این شهر و بر همه قریه هایش، تمامی بلایا را که درباره‌اش گفته‌ام وارد خواهم آورد زیرا که گردن خود را سخت گردانیده، کلام مرا نشنیدند.»

ارمیا و فشحور

20 و فشحور بن امیر کاهن که ناظر اول خانه خداوند بود، ارمیا نبی را که به این امور نبوت می‌کرد شنید.² پس فشحور ارمیای نبی را زده، او را در کنده‌ای که نزد دروازه عالی بنیامین که نزد خانه خداوند بود گذاشت.³ و در فردای آن روز فشحور ارمیا را از کنده بیرون آورد و ارمیای را گفت: «خداوند اسم تو را نه فشحور بلکه ماجور مسایب خوانده است.⁴ زیرا خداوند چنین می‌گوید: اینک من تو را مورت ترس خودت و جمیع دوستانت می‌گردانم و ایشان به شمشیر دشمنان خود خواهند افتاد و چشمانت خواهد دید و تمامی یهودا را به‌دست پادشاه بابل تسلیم خواهم کرد که او ایشان را به بابل به اسیری برده، ایشان را به شمشیر به قتل خواهد رسانید.⁵ و تمامی دولت این شهر و تمامی مشقت آن را و جمیع نفایس آن را تسلیم خواهم کرد و همه خزانه های پادشاهان یهودا را به‌دست دشمنان ایشان خواهم سپرد که ایشان را غارت کرده و گرفتار نموده، به بابل خواهند برد.⁶ و توای فشحور با جمیع سکنه خانه ات به اسیری خواهی رفت. و تو با جمیع دوستانت که نزد ایشان به دروغ نبوت کردی، به بابل داخل شده، در آنجا خواهید مرد و در آنجا دفن خواهید شد.»

شکایت ارمیا

⁷ ای خداوند مرا فریفتی پس فریفته شدم. ازمن زورآورتر بودی و غالب شدی. تمامی روز مضحکه شدم و هر کس مرا استهزا می‌کند.⁸ زیرا هر گاه می‌خواهم تکلم نمایم ناله می‌کنم و به ظلم و غارت ندا می‌نمایم. زیرا کلام خداوند تمامی روز برای من موجب عار و استهزا گردیده است.⁹ پس گفتم که او را ذکر نخواهم نمود و بار دیگر به اسم او سخن نخواهم گفت، آنگاه در دل من مثل آتش افروخته شد و در استخوانهایم بسته گردید و از خودداری خسته شده، باز نتوانستم ایستاد.¹⁰ زیرا که از بسیاری مذمت شنیدم و از هر جانب خوف بود و جمیع صدقایی من گفتند بر او شکایت کنید و ما شکایت خواهیم نمود و مراقب لغزیدن من می‌باشند (و می‌گویند) که شاید او فریفته خواهد شد تا بر وی غالب آمده، انتقام خود را از او بکشیم.¹¹ لیکن خداوند با من مثل جبار قاهر است از این جهت ستمکاران من خواهند لغزید و غالب نخواهند آمد و چونکه به فطانت رفتار نمودند به رسوایی ابدی که فراموش نخواهند شد بی‌نهایت خجل خواهند گردید.¹² اما ای یهوه صباپوت که عادلان را می‌آزمایی و گرده‌ها و دلها را مشاهده می‌کنی، بشود که انتقام تو را از ایشان ببینم زیرا که دعوی خویش را نزد تو کشف نمودم.¹³ برای خداوند بسرایید و خداوند را تسبیح بخوانید زیرا که جان مسکینان را از دست شریران رهایی داده است.¹⁴ ملعون باد روزی که در آن مولود شدم و مبارک مباد روزی که مادرم مرا زایید.¹⁵ ملعون باد کسی که پدر مرا مرده داد و گفت که برای تو تولد نرینده‌ای زاییده شده است و او را بسیار شادمان گردانید.¹⁶ و آنکس مثل شهرهایی که خداوند آنها را شفقت ننموده و از گون ساخت بشود و فریادی در صبح و نعره‌ای در وقت ظهر بشنود.¹⁷ زیرا که مرا از رحم نکشت تا مادرم قبر من باشد و رحم او همیشه آبستن ماند.¹⁸ چرا از رحم بیرون آمدم تا مشقت و غم را مشاهده نمایم و روزهایم در خجالت تلف شود؟

رد تقاضای صدقیا

21 کلامی که به ارمیا از جانب خداوند نازل شد وقتی که صدقیا پادشاه، فشحور بن ملکیا و صفنیا ابن معسیای کاهن را نزد وی فرستاده، گفت:² «برای ما از خداوند مسالت نما زیرا که نبوکدرصر پادشاه بابل با ما جنگ می‌کند شاید که خداوند موافق کارهای عجیب خود با ما عمل نماید تا او از ما برگردد.»³ و ارمیا به ایشان گفت: «به صدقیا چنین بگوید:⁴ یهوه خدای اسرائیل چنین می‌فرماید: اینک من اسلحه جنگ را که به‌دست شماست و شما با آنها با پادشاه بابل و کلدانیانی که شما را از بیرون دیوارها محاصره نموده‌اند جنگ می‌کنید برمی‌گردانم و ایشان را در اندرون این شهر جمع خواهم کرد.⁵ و من به‌دست دراز و بازوی قوی و به غضب و حدت و خشم عظیم با شما مقاتله خواهم نمود.⁶ و ساکنان این شهر را هم از انسان و هم از بهایم خواهم زد که به وبای سخت خواهند مرد.⁷ و خداوند می‌گوید که بعد از آن صدقیا پادشاه یهودا و بندگانش و این قوم یعنی آنانی را که از وبا و شمشیر و قحط در این شهر باقی‌مانده باشند به‌دست نبوکدرصر پادشاه بابل و به‌دست دشمنان ایشان و به‌دست جویندگان جان ایشان تسلیم خواهم نمود تا ایشان را به دم شمشیر بکشد و او بر ایشان رفت و شفقت و ترحم نخواهد نمود.⁸ و به این قوم بگو که خداوند چنین می‌فرماید: اینک من طریق حیات و طریق موت را پیش شما می‌گذارم؛⁹ هر که در این شهر بماند از شمشیر و قحط و وبا خواهد مرد، اما هر که بیرون رود و به‌دست کلدانیانی که شما را محاصره نموده اند بیفتد، زنده خواهد ماند و جانش برای او غنیمت خواهد شد.¹⁰ زیرا خداوند می‌گوید: من روی خود را بر این شهر به بدی و نه به نیکویی برگردانیدم و به‌دست پادشاه بابل تسلیم شده، آن را به آتش خواهد سوزانید.¹¹ «و درباره خاندان پادشاه یهودا بگو کلام خداوند را بشنوید: ¹² ای خاندان داود خداوند چنین می‌فرماید: بامدادان به انصاف داوری نمایی و مغصوبان را از دست ظالمان برهانیدمبادا حدت خشم من به سبب بدی اعمال شما مثل آتش صادر گردد و مشتعل شده، خاموش کننده‌ای نباشد.¹³ خداوند می‌گوید: ای ساکنه وادی وای صخره هامون که می‌گویید کیست

که به ضد ما فرود آید و کیست که به مسکنهای ما داخل شود اینک من به ضد توهستم.¹⁴ و خداوند می گوید برحسب ثمره اعمال شما به شما عقوبت خواهم رسانید و آتشی در جنگل این (شهر) خواهم افروخت که تمامی حوالی آن را خواهد سوزانید.»

داوری پادشاهان شریر

22

خداوند چنین گفت: «به خانه پادشاه یهودا فرود آی و در آنجا به این کلام متکلم شو² و بگو: ای پادشاه یهودا که بر کرسی داود نشسته ای، تو و بندگانت و قومت که به این دروازه ها داخل می شوید کلام خداوند را بشنویید: ³ خداوند چنین می گوید: انصاف و عدالت را اجرا دارید و مغصوبان را از دست ظالمان برهانید و بر غربا و یتیمان و بیوه زنان ستم و جور منمایید و خون بی گناهان را در این مکان مریزید.⁴ زیرا اگر این کار را بجا آورید همانا پادشاهانی که بر کرسی داود بنشینند، از دروازه های این خانه داخل خواهند شد و هر یک با بندگان و قوم خود بر اربابها و اسبان سوار خواهند گردید.⁵ اما اگر این سخنان را نشنویید خداوند می گوید که به ذات خود قسم فرودم که این خانه خراب خواهد شد.⁶ زیرا خداوند درباره خاندان پادشاه یهودا چنین می گوید: اگرچه تو نزد من جلعاد و قله لبنان می باشی لیکن من تو را به بیابان و شهرهای غیرمسکون مبدل خواهم ساخت.⁷ و بر تو خراب کنندگان که هر یک با آلتش باشد معین می کنم و ایشان بهترین سروهای آزاد تو را قطع نموده، به آتش خواهند افکند.⁸ و امت های بسیار چون از این شهر عبورنمایند به یکدیگر خواهند گفت که خداوند به این شهر عظیم چرا چنین کرده است.⁹ و جواب خواهند داد از این سبب که عهد یهوه خدای خود را ترک کردند و خدایان غیر را سجده و عبادت نمودند.

¹⁰ «برای مرده گریه منمایید و برای او ماتم مگیرید. زارزار بگریید برای او که می رود زیرا که دیگر مراجعت نخواهد کرد و زمین مولد خویش را نخواهد دید.¹¹ زیرا خداوند درباره شلوم بن یوشیا پادشاه یهودا که بجای پدر خود یوشیا پادشاه شده و از این مکان بیرون رفته است چنین می گوید که دیگر به اینجا برنخواهد گشت.¹² بلکه در مکانی که او را به اسیری برده اند خواهد مرد و این زمین را باز نخواهد دید.

¹³ «وای بر آن کسی که خانه خود را به بی انصافی و کوشکهای خویش را به ناحق بنامی کند که از همسایه خود مجان خدمت می گیرد و مزدش را به او نمی دهد.¹⁴ که می گوید خانه وسیع و اطاقهای مروح برای خود بنا می کنم و پنجره ها برای خویشتن می شکافد و (سقف) آن را از سرو آزاد می پوشاند و با شنجرف رنگ می کند.¹⁵ آیا از این جهت که با سروهای آزادمکارتم می نمایم، سلطنت خواهی کرد؟ آیا پدرت اکل و شرب نمی نمود و انصاف و عدالت رابجا نمی آورد، آنگاه برایش سعادت مندی می بود؟¹⁶ فقیر و مسکین را دادرسی می نمود، آنگاه سعادت مندی می شد. مگر شناختن من این نیست؟ خداوند می گوید: ¹⁷ اما چشمان و دل تو نیست جز برای حرص خودت و برای ریختن خون بی گناهان و برای ظلم و ستم تا آنها را بجا آوری.¹⁸ بنابراین خداوند درباره یهویا قیم بن یوشیا پادشاه یهودا چنین می گوید: که برایش ماتم نخواهند گرفت و نخواهند گفت: آهای برادر من یا آهای خواهر و نوحه نخواهند کرد و نخواهند گفت: آهای آقا یا آهای جلال وی.¹⁹ کشیده شده و بیرون از دروازه های اورشلیم بجای دورانداخته شده به دفن الاغ مدفون خواهد گردید.

²⁰ «به فراز لبنان برآمده، فریاد برآور و آواز خود را در باشان بلند کن. و از عباریم فریاد کن زیرا که جمیع دوستانت تلف شده اند.²¹ در حین سعادت مندی تو به تو سخن گفتم، اما گفתי گوش نخواهم گرفت. همین از طفولیت عادت تو بوده است که به آواز من گوش ندهی.²² باد تمامی شبانانت را خواهد چرانید و دوستانت به اسیری خواهند رفت. پس در آن وقت به سبب تمامی شرارتت خجل و رسوا خواهی شد.²³ ای که در لبنان ساکن هستی و آشیانه خویش را در سروهای آزاد می سازی! هنگامی که المها و دردمثل زنی که می زاید تو را فروگیرد چه قدر بر توافسوس خواهند کرد؟²⁴ یهوه می گوید: به حیات من قسم که اگرچه کنیاهو ابن یهویا قیم پادشاه یهودا خاتم بر دست راست من می بود هرآینه تو را از آنجا می کشم.

²⁵ و تو را به دست آنانی که قصد جان تو دارند و به دست آنانی که از ایشان ترسانی و به دست نبوکدرصر پادشاه بابل و به دست کلدانیان تسلیم خواهم نمود.²⁶ و تو و مادر تو را که تو را زایید، به زمین غریبی که در آن تولد نیافتید خواهم انداخت که در آنجا خواهید مرد.²⁷ اما به زمینی که ایشان بسیار آرزو دارند که به آن برگردند مراجعت نخواهند نمود.»
²⁸ آیا این مرد کنیاهو ظرفی خوار شکسته می باشد و یا ظرفی ناپسندیده است؟ چرا او با اولادش به زمینی که آن را نمی شناسند انداخته و افکنده شده اند؟

²⁹ ای زمین ای زمین ای زمین، کلام خداوند را بشنو! ³⁰ خداوند چنین می فرماید: «این شخص را بی اولاد و کسی که در روزگار خود کامیاب نخواهد شد بنویس، زیرا که هیچکس از ذریت وی کامیاب نخواهد شد و بر کرسی داود نخواهند نشست، و بار دیگر در یهودا سلطنت نخواهد نمود.»

بقیه وفادار

23

خداوند می گوید: «وای بر شبانانی که گله مرتع مرا هلاک و پراکنده می سازند.»² بنابراین، یهوه خدای اسرائیل درباره شبانانی که قوم مرا می چرانند چنین می گوید: «شما گله مرا پراکنده ساخته و رانده اید و به آنها توجه ننموده اید. پس خداوند می گوید اینک من عقوبت بدی اعمال شما را بر شما خواهم رسانید.³ و من بقیه گله خویش را از همه زمینهایی که ایشان را به آنها رانده ام جمع خواهم کرد و ایشان را به آغلهای ایشان باز خواهم آوردم و بارور و بسیار خواهند شد.⁴ و برای ایشان شبانانی که ایشان را بچرانند برپا خواهم نمود که بار دیگر ترسان و مشوش نخواهند شد و مفقود نخواهند گردید.» قول خداوند این است.
⁵ خداوند می گوید: «اینک ایامی می آید که شاخه های عادل برای داود برپا می کنم و پادشاهی سلطنت نموده، به فطانت رفتار خواهد کرد و انصاف و عدالت را در زمین مجرا خواهد داشت.⁶ در ایام وی یهودا نجات خواهد یافت و اسرائیل با امنیت ساکن خواهد شد و اسمی که به آن نامیده می شود این است: یهوه صدقینو (یهوه عدالت ما).⁷ بنابراین خداوند می گوید: اینک ایامی می آید که دیگر نخواهند گفت قسم به حیات یهوه که بنی اسرائیل را از زمین مصر برآورد.⁸ بلکه قسم به حیات یهوه که خاندان اسرائیل را از زمین شمال و از همه زمینهایی که ایشان را به آنها رانده بودم بیرون آورده، رهبری نموده است و در زمین خود ساکن خواهند شد.»

انبیای دروغین

⁹ به سبب انبیا دل من در اندرونم شکسته و همه استخوانهایم مسترخ شده است، مثل شخص مست و مانند مرد مغلوب شراب از جهت خداوند و از جهت کلام مقدس او گردیده ام.¹⁰ زیرا که زمین پر از زناکاران است و به سبب لعنت زمین ماتم می کند و مرتع های بیابان خشک شده است زیرا که طریق ایشان بد و توانایی ایشان باطل است.¹¹ چونکه هم انبیا و هم کاهنان منافق اند و خداوند می گوید: شرارت ایشان را هم در خانه خود یافته ام.¹² بنابراین طریق ایشان مثل جایهای لغزنده در تاریکی غلیظ برای ایشان خواهد بود که ایشان رانده شده در آن خواهند افتاد. زیرا خداوند می گوید که «درسال عقوبت ایشان بلا بر ایشان عارض خواهم گردانید.¹³ و در انبیا سامره حماقتی دیده ام که برای بعل نبوت کرده، قوم من اسرائیل را گمراه گردانیده اند.¹⁴ و در انبیا اورشلیم نیز چیز هولناک دیدم. مرتکب زنا شده، به دروغ سلوک می نمایند و دستهای شریران را تقویت می دهند مبادا هر یک از ایشان از شرارت خویش بازگشت نماید. و جمیع ایشان برای من مثل سدوم و ساکنان آن مانند عموره گردیده اند.»

¹⁵ بنابراین یهوه صباوت درباره آن انبیا چنین می گوید: «اینک من به ایشان افستتین خواهم خورانید و آب تلخ به ایشان خواهم نوشانید زیرا که از انبیا اورشلیم نفاق در تمامی زمین منتشر شده است.»¹⁶ یهوه صباوت چنین می گوید: «به سخنان این انبیایی که برای شما نبوت می کنند گوش دهید زیرا شما را به بطالت تعلیم می دهند و رویای دل خود را بیان می کنند و نه از دهان خداوند.¹⁷ و به آنانی که مرا حقیر می شمارند پیوسته

4 و کلام خداوند به من نازل شده، گفت: 5 «یهوه خدای اسرائیل چنین می گوید: مثل این انجیرهای خوب همچنان اسیران یهودا را که ایشان را از اینجا به زمین کلدانیان برای نیکویی فرستادم منظور خواهم داشت. 6 و چشمان خود را بر ایشان به نیکویی خواهم انداخت و ایشان را به این زمین باز خواهم آورد و ایشان را بنا کرده، منهدم نخواهم ساخت و غرس نموده، ریشه ایشان را نخواهم کند. 7 و دلی به ایشان خواهم بخشید تا مرا بشناسند که من یهوه هستم و ایشان قوم من خواهند بود و من خدای ایشان خواهم بود، زیرا که به تمامی دل بسوی من بازگشت خواهند نمود.» 8 خداوند چنین می گوید: «مثل انجیرهای بد که چنان بد است که نمی توان خورد، البته همچنان صدقیا پادشاه یهودا و روسای او و بقیه اورشلیم را که در این زمین باقی مانده اند و آثانی را که در مصر ساکن اند تسلیم خواهم نمود. 9 و ایشان را در تمامی ممالک زمین مایه تشویش و بلا و در تمامی مکان هایی که ایشان را رانده ام عارو ضرب المثل و مسخره و لعنت خواهم ساخت. 10 و در میان ایشان شمشیر و قحط و وبا خواهم فرستاد تا از زمینی که به ایشان و به پدران ایشان داده ام نابود شوند.»

هفتاد سال اسارت

25 کلامی که در سال چهارم یهوایقیم بن یوشیا، پادشاه یهودا که سال اول نبوکدرصر پادشاه بابل بود بر ارمیا درباره تمامی قوم یهودا نازل شد. 2 و ارمیای نبی تمامی قوم یهودا و جمیع سکنه اورشلیم را به آن خطاب کرده، گفت: 3 «از سال سیزدهم یوشیا ابن آمون پادشاه یهودا تا امروز که بیست و سه سال باشد کلام خداوند بر من نازل می شد و من به شما سخن می گفتم و صبح زود برخاسته، تکلم می نمودم اما شما گوش نمی دادید. 4 و خداوند جمیع بندگان خود انبیا را نزد شما فرستاد و صبح زود برخاسته، ایشان را ارسال نمود اما نشنیدید و گوش خود را فرا نگرفتید تا استماع نمایید. 5 و گفتند: هر یک از شما از راه بد خود و اعمال شریر خویش بازگشت نمایید و در زمینی که خداوند به شما و به پدران شما از ازل تا به ابد بخشیده است ساکن باشید. 6 و از عقب خدایان غیر نروید و آنها را عبادت و سجده نمایند و به اعمال دستهای خود غضب مرا به هیجان میاورید مبادا بر شما بلا برسانم.» 7 اما خداوند می گوید: «مرا اطاعت ننمودید بلکه خشم مرا به اعمال دستهای خویش برای بالای خود به هیجان آوردید.»

8 بنابراین یهوه صباوت چنین می گوید: «چونکه کلام مرا نشنیدید، 9 خداوند می گوید: اینک من فرستاده، تمامی قبایل شمال را با بنده خود نبوکدرصر پادشاه بابل گرفته، ایشان را بر این زمین و بر ساکنانش و بر همه امت هایی که به اطراف آن می باشند خواهم آورد و آنها را بالکل هلاک کرده، دهشت و مسخره و خرابی ابدی خواهم ساخت. 10 و از میان ایشان آواز شادمانی و آواز خوشی و صدای داماد و صدای عروس و صدای آسیا و روشنائی چراغ را نابود خواهم گردانید. 11 و تمامی این زمین خراب و ویران خواهد شد و این قومها هفتاد سال پادشاه بابل را بندگی خواهند نمود.» 12 و خداوند می گوید که «بعد از انقضای هفتاد سال من بر پادشاه بابل و بر آن امت و بر زمین کلدانیان عقوبت گناه ایشان را خواهم رسانید و آن را به خرابی ابدی مبدل خواهم ساخت. 13 و بر این زمین تمامی سخنان خود را که به ضد آن گفته ام یعنی هر چه در این کتاب مکتوب است که ارمیا آن را درباره جمیع امتها نبوت کرده است خواهم آورد. 14 زیرا که امت های بسیار و پادشاهان عظیم ایشان را بنده خود خواهند ساخت و ایشان را موافق افعال ایشان و موافق اعمال دستهای ایشان مکافات خواهم رسانید.»

سه غضب خدا

15 زانرو که یهوه خدای اسرائیل به من چنین گفت که «کاسه شراب این غضب را از دست من بگیر و آن را به جمیع امت هایی که تو را نزد آنها می فرستم بنوشان. 16 تا بیاشامند و به سبب شمشیری که من در میان ایشان می فرستم نوان شوند و دیوانه گردند.»

می گویند: خداوند می فرماید که برای شما سلامتی خواهد بود و به آنانی که به سرکشی دل خود سلوک می نمایند می گویند که بلا به شما نخواهد رسید. 18 زیرا کیست که به مشورت خداوند واقف شده باشد تا ببیند و کلام او را بشنود و کیست که به کلام او گوش فرا داشته، استماع نموده باشد. 19 اینک باد شدید غضب خداوند صادر شده و گردبادی دور می زند و بر سر شریان فرود خواهد آمد. 20 غضب خداوند تا مقاصد دل او را بجا نیآورد و به انجام نرساند برخواهد گشت. در ایام آخر این را نیکو خواهید فهمید. 21 من این انبیا را نفرستادم لیکن دیدند. به ایشان سخن نگفتم اما ایشان نبوت نمودند. 22 اما اگر در مشورت من قائم می ماندند، کلام مرا به قوم من بیان می کردند و ایشان را از راه بد و از اعمال شریر ایشان برمی گردانیدند. 23 یهوه می گوید: آیا من خدای نزدیک هستم و خدای دور نی؟ 24 و خداوند می گوید: آیا کسی خویشتن را در جای مخفی پنهان تواند نمود که من او را نبینم مگر من آسمان و زمین را مملو نمی سازم؟ کلام خداوند این است. 25 سخنان انبیا را که به اسم من کاذبانه نبوت کردند شنیدم که گفتند خواب دیدم خواب دیدم. 26 این تا به کی در دل انبیایی که کاذبانه نبوت می کنند خواهد بود که انبیای فریب دل خودشان می باشند، 27 که به خوابهای خویش که هر کدام از ایشان به همسایه خود باز می گویند خیال دارند که اسم مرا از یاد قوم من ببرند، چنانکه پدران ایشان اسم مرا برای بعل فراموش کردند. 28 آن نبی ای که خواب دیده است خواب را بیان کند و آن که کلام مرا دارد کلام مرا برآستی بیان نماید. خداوند می گوید کاه را با گندم چه کار است؟»

29 و خداوند می گوید: «آیا کلام من مثل آتش نیست و مانند چکشی که صخره را خردمی کند؟» 30 لهذا خداوند می گوید: «اینک من به ضد این انبیایی که کلام مرا از بکدیگر می دزدند هستم.» 31 و خداوند می گوید: «اینک من به ضد این انبیا هستم که زبان خویش را بکار برده، می گویند: او گفته است.» 32 و خداوند می گوید: «اینک من به ضد اینان هستم که به خوابهای دروغ نبوت می کنند و آنها را بیان کرده، قوم مرا به دروغها و خیالهای خود گمراه می نمایند. و من ایشان را نفرستادم و مامور نکردم پس خداوند می گوید که به این قوم هیچ نفع نخواهند رسانید. 33 و چون این قوم یا نبی یا کاهنی از تو سوال نموده، گویند که وحی خداوند چیست؟ پس به ایشان بگو: کدام وحی؟ قول خداوند این است که شما را ترک خواهم نمود. 34 و آن نبی یا کاهن یا قومی که گویند وحی یهوه، همانا بر آن مرد و برخانه اش عقوبت خواهم رسانید. 35 و هر کدام از شما به همسایه خویش و هر کدام به برادر خود چنین گویند که خداوند چه جواب داده است و خداوند چه گفته است؟ 36 لیکن وحی یهوه را دیگر ذکر نمایید زیرا کلام هر کس وحی او خواهد بود چونکه کلام خدای حی یعنی یهوه صباوت خدای ما را منحرف ساخته آید. 37 و به نبی چنین بگو که خداوند به تو چه جواب داده و خداوند به تو چه گفته است؟ 38 و اگر می گویند: وحی یهوه، پس یهوه چنین می فرماید چونکه این سخن یعنی وحی یهوه را گفتید با آنکه نزد شما فرستاده، فرمودم که وحی یهوه را مگویید، 39 لهذا اینک من شما را بالکل فراموش خواهم کرد و شما را با آن شهری که به شما و به پدران داده بودم از حضور خود دور خواهم انداخت. 40 و عار ابدی و رسوایی جاودانی را که فراموش نخواهد شد بر شما عارض خواهم گردانید.»

دو سبب انجیر

24 و بعد از آنکه نبوکدرصر پادشاه بابل یکنیا ابن یهوایقیم پادشاه یهودا را باروسای یهودا و صنعتگران و آهنگران از اورشلیم اسیر نموده، به بابل برد، خداوند دو سبب انجیر را که پیش هیکل خداوند گذاشته شده بود به من نشان داد 2 که در سبب اول، انجیر بسیار نیکومثل انجیر نوبر بود و در سبب دیگر انجیر بسیار بد بود که چنان زشت بود که نمی شود خورد. 3 و خداوند مرا گفت: «ای ارمیا چه می بینی؟» گفتم: «انجیر. اما انجیرهای نیکو، بسیار نیکو است و انجیرهای بد بسیار بد است که از بدی آن رانمی توان خورد.»

7 و کاهنان و انبیا و تمامی قوم، این سخنان را که ارمیا در خانه خداوند گفت شنیدند.⁸ و چون ارمیا از گفتن هر آنچه خداوند او را مامور فرموده بود که به تمامی قوم بگوید فارغ شد، کاهنان و انبیا و تمامی قوم او را گرفته، گفتند: «البته خواهی مرد.⁹ چرا به اسم یهوه نبوت کرده، گفتی که این خانه مثل شیله خواهد شد و این شهر خراب و غیرمسکون خواهد گردید؟» پس تمامی قوم در خانه خداوند نزد ارمیا جمع شدند.¹⁰ و چون روسای یهودا این چیزها را شنیدند از خانه پادشاه به خانه خداوند برآمدند، به دهنه دروازه جدید خانه خداوند نشستند.¹¹ پس کاهنان و انبیا، روسا و تمامی قوم را خطاب کرده، گفتند: «این شخص مستوجب قتل است زیرا چنانکه به گوشه‌های خود شنیدید به خلاف این شهر نبوت کرد.»

12 پس ارمیا جمیع سروران و تمامی قوم را مخاطب ساخته، گفت: «خداوند مرا فرستاده است تا همه سخنانی را که شنیدید به ضد این خانه و به ضد این شهر نبوت نمایم.¹³ پس الان راهها و اعمال خود را اصلاح نمایید و قول یهوه خدای خود را بشنوید تا خداوند از این بلایی که درباره شما فرموده است پشیمان شود.¹⁴ اما من اینک در دست شما هستم موافق آنچه در نظر شما پسند و صواب آید بعمل آرید.¹⁵ لیکن اگر شما مرا به قتل رسانید یقین بدانید که خون بی‌گناهی را بر خویشتن و بر این شهر و ساکنانش وارد خواهید آورد. زیرا حقیقت خداوند مرا نزد شما فرستاده است تا همه این سخنان را به گوش شما برسانم.»

16 آنگاه روسا و تمامی قوم به کاهنان و انبیا گفتند که «این مرد مستوجب قتل نیست زیرا به اسم یهوه خدای ما به ما سخن گفته است.»¹⁷ و بعضی از مشایخ زمین برخاسته، تمامی جماعت قوم را خطاب کرده، گفتند¹⁸ که «میکای مورشتی در ایام حزقیای پادشاه یهودا نبوت کرد و به تمامی قوم یهودا تکلم نموده، گفت: یهوه صباوت چنین می‌گوید که صهیون را مثل مزرعه شیار خواهند کرد و اورشلیم خراب شده، کوه این خانه به بلندیهایی جنگل مبدل خواهد گردید.¹⁹ آیا حزقیای پادشاه یهودا و تمامی یهودا او را کشتند؟ نی بلکه از خداوند بترسید و نزد خداوند استدعا نمود و خداوند از آن بلایی که درباره ایشان گفته بود پشیمان گردید. پس ما بالای عظیمی بر جان خود وارد خواهیم آورد.»

20 و نیز شخصی اوریا نام ابن شمعی از قریت یعاریم بود که به نام یهوه نبوت کرد و او به ضد این شهر و این زمین موافق همه سخنان ارمیا نبوت کرد.²¹ و چون یهویاقیم پادشاه و جمیع شجاعانش و تمامی سرورانش سخنان او را شنیدند پادشاه قصد جان او نمود و چون اوریا این را شنید بترسید و فرار کرده، به مصر رفت.²² و یهویاقیم پادشاه کسان به مصر فرستاد یعنی الناتان بن عکبور و چند نفر را با او به مصر (فرستاد).²³ و ایشان اوریا را از مصر بیرون آورده، او را نزد یهویاقیم پادشاه رسانیدند و او را به شمشیر کشته، بدن او را به قبرستان عوام الناس انداخت.²⁴ لیکن دست اخیقام بن شافان با ارمیا بود تا او را به دست قوم نسیارند که او را به قتل رسانند.

اطاعت از نبوکدنصر

27 در ابتدای سلطنت یهویاقیم بن یوشیادشاه یهودا این کلام از جانب خداوند بر ارمیا نازل شده، گفت:² خداوند به من چنین گفت: «بندها و یوغها برای خود بساز و آنها را برگردن خود بگذار.³ و آنها را نزد پادشاه ادوم و پادشاه موآب و پادشاه بنی عمون و پادشاه صور و پادشاه صیدون به دست رسولانی که به اورشلیم نزد صدقیای پادشاه یهودا خواهند آمد بفرست.⁴ و ایشان را برای آقایان ایشان امر فرموده، بگو یهوه صباوت خدای اسرائیل چنین می‌گوید: به آقایان خود بدین مضمون بگویید:⁵ من جهان و انسان و حیوانات را که بر روی زمینند به قوت عظیم و بازوی افراشته خود آفریدم و آن را بهره‌گر در نظر من پسند آمد بخشیدم.⁶ و الان من تمامی این زمینها را به دست بنده خود نبوکدنصر پادشاه بابل دادم و نیز حیوانات صحرا را به او بخشیدم تا او را بندگان نماید.⁷ و تمامی امت‌ها او را و پسرش و پسر پسرش را خدمت خواهند نمود تا وقتی که نوبت زمین او نیز برسد. پس امت‌های بسیار و پادشاهان عظیم او را بنده خود

17 پس کاسه را از دست خداوند گرفتم و به جمیع امت‌هایی که خداوند مرا نزد آنها فرستادنوشانیدم.¹⁸ یعنی به اورشلیم و شهرهای یهودا و پادشاهانش و سرورانش تا آنها را خرابی و دهشت و سخریه و لعنت چنانکه امروز شده است گردانم.¹⁹ و به فرعون پادشاه مصر و بندگان او و سرورانش و تمامی قومش.²⁰ و به جمیع امت‌های مختلف و به جمیع پادشاهان زمین عوص و به همه پادشاهان زمین فلسطینیان یعنی اشقلون و غزه و عقرون و بقیه اشود.²¹ و به ادوم و موآب و بنی عمون.²² و به جمیع پادشاهان صور و همه پادشاهان صیدون و به پادشاهان جزایری که به آن طرف دریا می‌باشند.²³ و به ددان و تیما و بوز و به همگانی که گوشه‌های موی خود را می‌تراشند.²⁴ و به همه پادشاهان عرب و به جمیع پادشاهان امت‌های مختلف که در بیابان ساکنند.²⁵ و به جمیع پادشاهان زمی و همه پادشاهان عیلام و همه پادشاهان مادی.²⁶ و به جمیع پادشاهان شمال خواه قریب و خواه بعید هر یک با مجاور خود و به تمامی ممالک جهان که بر روی زمینند. و پادشاه شیشک بعد از ایشان خواهد آشامید.

27 و به ایشان بگو: یهوه صباوت خدای اسرائیل چنین می‌فرماید: «بنوشید و مست شوید و قی کنید تا از شمشیری که من در میان شما می‌فرستم بیفتید و برنخیزید.²⁸ و اگر از گرفتن کاسه از دست تو و نوشیدنش ابا نمایند آنگاه به ایشان بگو: یهوه صباوت چنین می‌گوید: البته خواهید نوشید.²⁹ زیرا اینک من به رسانیدن بلا بر این شهری که به اسم من مسمی است شروع خواهم نمود و آیا شما بالکل بی‌عقوبت خواهید ماند؟ بی‌عقوبت نخواهید ماند زیرا یهوه صباوت می‌گوید که من شمشیری بر جمیع ساکنان جهان مامور می‌کنم.³⁰ پس تو به تمامی این سخنان برایشان نبوت کرده، به ایشان بگو: خداوند از اعلی‌علیین غرش می‌نماید و از مکان قدس خویش آواز خود را می‌دهد و به ضد مرتع خویش به شدت غرش می‌نماید و مثل آنانی که انگور رامی‌افشند، بر تمامی ساکنان جهان نعره می‌زند.³¹ و صدا به کرانه‌های زمین خواهد رسید زیرا خداوند را با امت‌ها دعوی است و او بر هر ذی جسد داوری خواهد نمود و شریران را به شمشیر تسلیم خواهد کرد.» قول خداوند این است.

32 یهوه صباوت چنین گفت: «اینک بلا از امت به امت سرایت می‌کند و باد شدید عظیمی از کرانه‌های زمین برانگیخته خواهد شد.»³³ و در آن روز کشتگان خداوند از کران زمین تا کران دیگرش خواهند بود. برای ایشان ماتم نخواهند گرفت و ایشان را جمع نخواهند کرد و دفن نخواهند نمود بلکه بر روی زمین سرگین خواهند بود.³⁴ ای شبانان ولوله نمایید و فریاد برآورید. وای روسای گله بغلطید زیرا که ایام کشته شدن شما رسیده است و من شما را پراکنده خواهم ساخت و مثل ظرف مرغوب خواهید افتاد.³⁵ و ملجا برای شبانان و مفر برای روسای گله نخواهد بود.³⁶ هین فریاد شبانان و نعره روسای گله! زیرا خداوند مرتعهای ایشان را ویران ساخته است.³⁷ و مرتعهای سلامتی به سبب حدت خشم خداوند خراب شده است.³⁸ مثل شیر بیشه خود را ترک کرده است زیرا که زمین ایشان به سبب خشم هلاک کننده و به سبب حدت غضبش ویران شده است.

تهدید ارمیا

26 در ابتدای سلطنت یهویاقیم بن یوشیادشاه یهودا این کلام از جانب خداوند نازل شده، گفت:² «خداوند چنین می‌گوید: در صحن خانه خداوند بایست و به ضد تمامی شهرهای یهودا که به خانه خداوند برای عبادت می‌آیند همه سخنانی را که تو را امر فرمودم که به ایشان بگویی بگو و سخنی کم مکن.³ شاید بشنوند و هر کس از راه بد خویش برگردد تا از بلایی که من قصد نموده‌ام که به سبب اعمال بدایشان به ایشان برسانم پشیمان گردم.⁴ پس ایشان را بگو: خداوند چنین می‌فرماید: اگر به من گوش ندهید و در شریعت من که پیش شما نهاده‌ام سلوک ننمایید،⁵ و اگر کلام بندگانم انبیا را که من ایشان را نزد شما فرستادم اطاعت ننمایید با آنکه من صبح زود برخاسته، ایشان را ارسال نمودم اما شما گوش نگرقتید.⁶ آنگاه این خانه را مثل شیله خواهم ساخت و این شهر را برای جمیع امت‌های زمین لعنت خواهم گردانید.»

خواهند ساخت.⁸ و واقع خواهد شد که هر امتی و مملکتی که نبوکدنصر پادشاه بابل را خدمت نمایند و گردن خویش را زیر یوغ پادشاه بابل نگذارند خداوند می‌گوید: که آن امت را به شمشیر و قحط و وبا سزا خواهم داد تا ایشان را به دست او هلاک کرده باشم.⁹ و اما شما به انبیا و فالگیران و خواب بینندگان و ساحران و جادوگران خود که به شما حرف می‌زنند و می‌گویند پادشاه بابل را خدمت نمایید گوش مگیرید.¹⁰ زیرا که ایشان برای شما کاذبانه نبوت می‌کنند تا شما را از زمین شما دور نمایند و من شما را پراکنده سازم تا هلاک شوید.¹¹ اما آن امتی که گردن خود را زیر یوغ پادشاه بابل بگذارند و او را خدمت نمایند خداوند می‌گوید که آن امت را در زمین خودایشان مقیم خواهم ساخت و آن را زرع نموده، در آن ساکن خواهند شد.»

¹² و به صدقیا پادشاه یهودا همه این سخنان را بیان کرده، گفت: «گردنهای خود را زیر یوغ پادشاه بابل بگذارید و او را و قوم او را خدمت نمایید تا زنده بمانید.»¹³ چرا تو و قومت به شمشیر و قحط و وبا بمیرید چنانکه خداوند درباره قومی که پادشاه بابل را خدمت نمایند گفته است.¹⁴ و گوش مگیرید به سخنان انبیایی که به شما می‌گویند: پادشاه بابل را خدمت نمایید زیرا که ایشان برای شما کاذبانه نبوت می‌کنند.¹⁵ زیرا خداوند می‌گوید: من ایشان را نفرستادم بلکه ایشان به اسم من به دروغ نبوت می‌کنند تا من شمارا اخراج کنم و شما با انبیایی که برای شما نبوت می‌نمایند هلاک شوید.»

¹⁶ و به کاهنان و تمامی این قوم نیز خطاب کرده، گفت: «خداوند چنین می‌گوید: گوش مگیرید به سخنان انبیایی که برای شما نبوت کرده، می‌گویند اینک ظروف خانه خداوند بعد از اندک مدتی از بابل باز آورده خواهد شد زیرا که ایشان کاذبانه برای شما نبوت می‌کنند.¹⁷ ایشان را گوش مگیرید بلکه پادشاه بابل را خدمت نمایید تا زنده بمانید. چرا این شهر خراب شود؟¹⁸ و اگر ایشان انبیا می‌باشند و کلام خداوند بایشان است پس الان از یهوه صباپوت استدعا بکنند تا ظروفی که در خانه خداوند و در خانه پادشاه یهودا و اورشلیم باقی است به بابل برده نشود.¹⁹ زیرا که یهوه صباپوت چنین می‌گوید: درباره ستونها و دریاچه و پایه ها و سایر ظروفی که در این شهر باقی مانده است،²⁰ و نبوکدنصر پادشاه بابل آنها را حینی که یکنیا ابن یهویاقیم پادشاه یهودا و جمیع شرفا یهودا و اورشلیم را از اورشلیم به بابل برد نگرفت.²¹ به درستی که یهوه صباپوت خدای اسرائیل درباره این ظروفی که در خانه خداوند و در خانه پادشاه یهودا و اورشلیم باقی مانده است چنین می‌گوید:²² که آنها به بابل برده خواهد شد و خداوند می‌گوید تا روزی که از ایشان تفقد نمایم در آنجا خواهد ماند و بعد از آن آنها را بیرون آورده، به این مکان باز خواهم آورد.»

رساله ارمیا به اسیران بابل

29 این است سخنان رساله‌ای که ارمیانی از اورشلیم نزد بقیه مشایخ اسیران و کاهنان و انبیا و تمامی قومی که نبوکدنصر از اورشلیم به بابل به اسیری برده بود فرستاد.² بعد از آنکه یکنیا پادشاه و ملکه و خواجه‌سرایان و سروران یهودا و اورشلیم و صنعتگران و آهنگران از اورشلیم بیرون رفته بودند.³ (پس آن را) به دست العاسه بن شافان و جمریا ابن حلقیا که صدقیا پادشاه یهودا ایشان را نزد نبوکدنصر پادشاه بابل به بابل فرستاد (ارسال نموده)، گفت:⁴ «یهوه صباپوت خدای اسرائیل به تمامی اسیرانی که من ایشان را از اورشلیم به بابل به اسیری فرستادم، چنین می‌گوید:⁵ خانه‌ها ساخته در آنها ساکن شوید و باغها غرس نموده، میوه آنها را بخورید.⁶ زنان گرفته، پسران و دختران به هم رسانید و زنان برای پسران خود بگیرید و دختران خود را به شوهر بدهید تا پسران و دختران بزايند و در آنجا زیاد شوید و کم نگردید.⁷ و سلامتی آن شهر را که شما را به آن به اسیری فرستاده‌ام طلبید و برایش نزد خداوند مسالت نمایید زیرا که در سلامتی آن شما را سلامتی خواهد بود.⁸ زیرا که یهوه صباپوت خدای اسرائیل چنین می‌گوید: مگذارید که انبیای شما که در میان شمااند و فالگیران شما شما را فریب دهند و به خوابهایی که شما ایشان را وامی دارید که آنها را ببینند، گوش مگیرید.⁹ زیرا خداوند می‌گوید که ایشان برای شما به اسم من کاذبانه نبوت می‌کنند و من ایشان را نفرستاده‌ام.¹⁰ و خداوند می‌گوید: چون مدت هفتاد سال بابل سپری شود من از شما تفقد خواهم نمود و سخنان نیکو را که برای شما گفتم انجام خواهم داد؛ به اینکه شما را به این مکان باز خواهم آورد.¹¹ زیرا خداوند می‌گوید: فکراهی را که برای شما دارم می‌دانم که فکراهی سلامتی می‌باشد و نه بدی تا شما را در آخرت امید بخشم.¹² و مرا خواهید خواند و آمده، نزد من تضرع خواهید کرد و من شما را اجابت خواهم نمود.¹³ و مرا خواهید طلبید و چون مرا به تمامی دل خود جستجو نمایید، مرا خواهید یافت.¹⁴ و خداوند می‌گوید که مرا خواهید یافت و اسیران شما را بازخواهم آورد. و خداوند می‌گوید که شما را از جمیع امت‌ها و از همه مکان‌هایی که شما را در آنها رانده‌ام، جمع خواهم نمود و شما را از جایی که به اسیری فرستاده‌ام، باز خواهم آورد.¹⁵ از آن رو که گفتید خداوند برای ما در بابل انبیا مبعوث نموده است.

¹⁶ «پس خداوند به پادشاهی که بر کرسی داودنشسته است و به تمامی قومی که در این شهر ساکنند، یعنی برادران شما که همراه شما به اسیری نرفته‌اند، چنین می‌گوید:¹⁷ بلی یهوه صباپوت چنین می‌گوید: اینک من شمشیر و قحط و وبا را بر ایشان خواهم فرستاد و ایشان را مثل انجیرهای بد که آنها را از بدی نتوان خورد، خواهم ساخت.¹⁸ و ایشان را به شمشیر و قحط و وبا تعاقب خواهم نمود و در میان جمیع ممالک جهان مشوش

خواهند ساخت.⁸ و واقع خواهد شد که هر امتی و مملکتی که نبوکدنصر پادشاه بابل را خدمت نمایند و گردن خویش را زیر یوغ پادشاه بابل نگذارند خداوند می‌گوید: که آن امت را به شمشیر و قحط و وبا سزا خواهم داد تا ایشان را به دست او هلاک کرده باشم.⁹ و اما شما به انبیا و فالگیران و خواب بینندگان و ساحران و جادوگران خود که به شما حرف می‌زنند و می‌گویند پادشاه بابل را خدمت نمایید گوش مگیرید.¹⁰ زیرا که ایشان برای شما کاذبانه نبوت می‌کنند تا شما را از زمین شما دور نمایند و من شما را پراکنده سازم تا هلاک شوید.¹¹ اما آن امتی که گردن خود را زیر یوغ پادشاه بابل بگذارند و او را خدمت نمایند خداوند می‌گوید که آن امت را در زمین خودایشان مقیم خواهم ساخت و آن را زرع نموده، در آن ساکن خواهند شد.»

¹² و به صدقیا پادشاه یهودا همه این سخنان را بیان کرده، گفت: «گردنهای خود را زیر یوغ پادشاه بابل بگذارید و او را و قوم او را خدمت نمایید تا زنده بمانید.»¹³ چرا تو و قومت به شمشیر و قحط و وبا بمیرید چنانکه خداوند درباره قومی که پادشاه بابل را خدمت نمایند گفته است.¹⁴ و گوش مگیرید به سخنان انبیایی که به شما می‌گویند: پادشاه بابل را خدمت نمایید زیرا که ایشان برای شما کاذبانه نبوت می‌کنند.¹⁵ زیرا خداوند می‌گوید: من ایشان را نفرستادم بلکه ایشان به اسم من به دروغ نبوت می‌کنند تا من شمارا اخراج کنم و شما با انبیایی که برای شما نبوت می‌نمایند هلاک شوید.»

¹⁶ و به کاهنان و تمامی این قوم نیز خطاب کرده، گفت: «خداوند چنین می‌گوید: گوش مگیرید به سخنان انبیایی که برای شما نبوت کرده، می‌گویند اینک ظروف خانه خداوند بعد از اندک مدتی از بابل باز آورده خواهد شد زیرا که ایشان کاذبانه برای شما نبوت می‌کنند.¹⁷ ایشان را گوش مگیرید بلکه پادشاه بابل را خدمت نمایید تا زنده بمانید. چرا این شهر خراب شود؟¹⁸ و اگر ایشان انبیا می‌باشند و کلام خداوند بایشان است پس الان از یهوه صباپوت استدعا بکنند تا ظروفی که در خانه خداوند و در خانه پادشاه یهودا و اورشلیم باقی است به بابل برده نشود.¹⁹ زیرا که یهوه صباپوت چنین می‌گوید: درباره ستونها و دریاچه و پایه ها و سایر ظروفی که در این شهر باقی مانده است،²⁰ و نبوکدنصر پادشاه بابل آنها را حینی که یکنیا ابن یهویاقیم پادشاه یهودا و جمیع شرفا یهودا و اورشلیم را از اورشلیم به بابل برد نگرفت.²¹ به درستی که یهوه صباپوت خدای اسرائیل درباره این ظروفی که در خانه خداوند و در خانه پادشاه یهودا و اورشلیم باقی مانده است چنین می‌گوید:²² که آنها به بابل برده خواهد شد و خداوند می‌گوید تا روزی که از ایشان تفقد نمایم در آنجا خواهد ماند و بعد از آن آنها را بیرون آورده، به این مکان باز خواهم آورد.»

حننیا نبی کاذب

28 و در همان سال در ابتدای سلطنت صدقیا پادشاه یهودا در ماه پنجم از سال چهارم واقع شد که حننیا ابن عزور نبی که از جبعون بود مرا در خانه خداوند در حضور کاهنان و تمامی قوم خطاب کرده، گفت:² «یهوه صباپوت خدای اسرائیل بدین مضمون تکلم نموده و گفته است من یوغ پادشاه بابل را شکسته‌ام.³ بعد از انقضای دو سال من همه ظرف های خانه خداوند را که نبوکدنصر پادشاه بابل از این مکان گرفته، به بابل برد به اینجا بازخواهم آورد.⁴ و خداوند می‌گوید من یکنیا ابن یهویاقیم پادشاه یهودا و جمیع اسیران یهودا را که به بابل رفته‌اند به اینجا باز خواهم آورد زیرا که یوغ پادشاه بابل را خواهم شکست.»

⁵ آنگاه ارمیا نبی به حننیا نبی در حضور کاهنان و تمامی قومی که در خانه خداوند حاضر بودند گفت:⁶ پس ارمیا نبی گفت: «آمین خداوند چنین بکند و خداوند سخنان را که به آنها نبوت کردی استوار نماید و ظروف خانه خداوند و جمیع اسیران را از بابل به اینجا باز بیاورد.⁷ لیکن این کلام را که من به گوش تو و به سمع تمامی قوم می‌گویم بشنو: ⁸ انبیایی که از زمان قدیم قبل از من و قبل از تو بوده‌اند درباره زمینهای بسیار و ممالک عظیم به جنگ و بلا و وبا نبوت کرده‌اند.⁹ اما آن نبی‌ای که بسلامتی نبوت

نخواهدترسانید. ¹¹ زیرا خداوند می‌گوید: من با تو هستم تا تو را نجات بخشم و جمیع امت‌ها را که تو را در میان آنها پراکنده ساختم، تلف خواهم کرد. اما تو را تلف نخواهم نمود، بلکه تو را به انصاف تادیب خواهم کرد و تو را بی‌سزا نخواهم گذاشت. ¹² زیرا خداوند چنین می‌گوید: جراحات تو علاج ناپذیر و ضربت تو مهلک می‌باشد. ¹³ کسی نیست که دعوی تو را فیصل دهد تا التیام یابی و برایت دواهای شفا بخشنده‌ای نیست. ¹⁴ جمیع دوستان تو را فراموش کرده، درباره تو احوال پرسی نمی‌نمایند زیرا که تو را به صدمه دشمن و به تادیب بیرحمی به سبب کثرت عصیان و زیادتى گناهانت مبتلا ساخته‌ام. ¹⁵ چرا درباره جراحات خود فریاد می‌نمای؟ درد تو علاج ناپذیر است. به سبب زیادتى عصیان و کثرت گناهانت این کارها را به تو کرده‌ام.

¹⁶ «بنابراین آنانی که تو را می‌بلعند، بلعیده خواهند شد و آنانی که تو را به تنگ می‌آورند، جمیع به اسیری خواهند رفت. و آنانی که تو را تاراج می‌کنند، تاراج خواهند شد و همه غارت کنندگان را به غارت تسلیم خواهم کرد. ¹⁷ زیرا خداوند می‌گوید: به تو عافیت خواهم رسانید و جراحات تو را شفا خواهم داد، از این جهت که تو را (شهر) متروک می‌نامند (ومی‌گویند) که این صهیون است که احدی درباره آن احوال پرسی نمی‌کند. ¹⁸ خداوند چنین می‌گوید: اینک خیمه‌های اسیری یعقوب را بازخواهم آورد و به مسکنهایش ترحم خواهم نمود و شهر بر تلش بنا شده، قصرش برحسب عادت خود مسکون خواهد شد. ¹⁹ و تسبیح و آواز مطربان از آنها بیرون خواهد آمد و ایشان را خواهم افزود و کم نخواهند شد و ایشان را معزز خواهم ساخت و پست نخواهند گردید. ²⁰ و پسرانش مانند ایام پیشین شده، جماعتش در حضور من برقرار خواهند ماند و بر جمیع ستمگرانش عقوبت خواهم رسانید. ²¹ و حاکم ایشان از خود ایشان بوده، سلطان ایشان از میان ایشان بیرون خواهد آمد و او را مقرب می‌گردانم تا نزدیک من بیاید زیرا خداوند می‌گوید: کیست که جرات کند نزد من آید؟ ²² و شما قوم من خواهید بود و من خدای شما خواهم بود. ²³ اینک باد شدید خداوند با حدت غضب و گردبادهای سخت بیرون می‌آید که بر سر شیران هجوم آورد. ²⁴ تا خداوند تدبیرات دل خود را بجا نیآورد و استوار نفرماید، حدت خشم او نخواهد برگشت. در ایام آخر این را خواهید فهمید.»

31 خداوند می‌گوید: «در آن زمان من خدای تمامی قبایل اسرائیل خواهم بود و ایشان قوم من خواهند بود. ² خداوند چنین می‌گوید: قومی که از شمشیر رستند در بیابان فیض یافتند، هنگامی که من رفتم تا برای اسرائیل آرامگاهی پیدا کنم.»

³ خداوند از جای دور به من ظاهر شد (وگفت): «با محبت ازلی تو را دوست داشتم، از این جهت تو را به رحمت جذب نمودم. ⁴ ای باکره اسرائیل تو را بار دیگر بنا خواهم کرد و تو بناخواهی شد و بار دیگر با دقهای خود خویشتن را خواهی آراست و در رقصهای مطربان بیرون خواهی آمد. ⁵ بار دیگر تاکستانها بر کوههای سامره غرس خواهی نمود و غرس کنندگان غرس نموده، میوه آنها را خواهند خورد. ⁶ زیرا روزی خواهد بود که دیده بانان بر کوهستان افرایم ندا خواهند کرد که برخیزید و نزد یهوه خدای خود به صهیون برآییم.» ⁷ زیرا خداوند چنین می‌گوید: «به جهت یعقوب به شادمانی ترنم نمایید و به جهت سر امت‌ها آواز شادی دهید. اعلام نمایید و تسبیح بخوانید و بگویید: ای خداوند قوم خودبقیه اسرائیل را نجات بده! ⁸ اینک من ایشان را از زمین شمال خواهم آورد و از کرانه‌های زمین جمع خواهم نمود و با ایشان کوران و لنگان و آبستانان و زنانی که می‌زایند با هم گروه عظیمی به اینجا باز خواهند آمد. ⁹ با گریه خواهند آمد و من ایشان را با تضرعات خواهم آورد. نزد نهرهای آب ایشان را به راه صاف که در آن نخواهند لغزید رهبری خواهم نمود زیرا که من پدر اسرائیل هستم و افرایم نخست زاده من است. ¹⁰ ای امت‌ها کلام خداوند را بشنوید و در میان جزایر بعیده اخبار نمایید و بگویید آنکه اسرائیل را پراکنده ساخت ایشان را جمع خواهد نمود و چنانکه شبنام گله خود را (نگاه دارد) ایشان را محافظت خواهد نمود. ¹¹ زیرا خداوند یعقوب را فدیة داده و او را از دست کسی که از او قوی تر بود رها نموده است. ¹² و ایشان آمده، بر بلندی صهیون خواهند سرایید و نزد احسان خداوند یعنی نزد غله و شیر و روغن و نتاج گله و رمه روان خواهند شد و جان ایشان مثل باغ سیراب خواهد شد و بار دیگر

خواهم ساخت تا برای همه امت‌هایی که ایشان را در میان آنها رانده‌ام، لعنت و دهشت و مسخره و عار باشند. ¹⁹ چونکه خداوند می‌گوید: کلام مرا که به واسطه بندگان خود انبیا نزد ایشان فرستادم نشنیدند با آنکه صبح زود برخاسته، آن را فرستادم اما خداوند می‌گوید که شما نشنیدید. ²⁰ و شمالی جمیع اسیرانی که از اورشلیم به بابل فرستادم کلام خداوند را بشنوید. ²¹ یهوه صباوت خدای اسرائیل درباره اخاب بن قولایا و درباره صدقیا ابن معسیا که برای شما به اسم من کاذبانه نبوت می‌کنند، چنین می‌گوید: اینک من ایشان را به دست نبوکدنصر پادشاه بابل تسلیم خواهم کرد و او ایشان را در حضور شما خواهد کشت. ²² و از ایشان برای تمامی اسیران یهودا که در بابل می‌باشند لعنت گرفته، خواهند گفت که خداوند تو را مثل صدقیو اخاب که پادشاه بابل ایشان را در آتش سوزانید، بگرداند. ²³ چونکه ایشان در اسرائیل حماقت نمودند و با زنان همسایگان خود زنا کردند و به اسم من کلامی را که به ایشان امر فرموده بودم کاذبانه گفتند و خداوند می‌گوید که من عارف و شاهد هستم.

²⁴ «و شمعیا نحلامی را خطاب کرده، بگو: ²⁵ یهوه صباوت خدای اسرائیل تکلم نموده، چنین می‌گوید: از آنجایی که تو رسایل به اسم خود نزد تمامی قوم که در اورشلیم اند و نزد صنفیا ابن معسیا کاهن و نزد جمیع کاهنان فرستاده، گفتی: ²⁶ که خداوند تو را به جای یهویداع کاهن به کهنات نصب نموده است تا برخانه خداوند و کلا باشید. برای هر شخص مجنون که خویشتن را نبی می‌نماید تا او را در کنده‌ها و زنجیرها ببندی. ²⁷ پس الان چرا ارمیاعناتوتی را که خود را برای شما نبی می‌نماید توبیخ نمی‌کنی؟ ²⁸ زیرا که او نزد ما به بابل فرستاده، گفت که این اسیری بطول خواهد انجامید پس خانه‌ها بنا کرده، ساکن شوید و باغها غرس نموده، میوه آنها را بخورید.»

²⁹ و صنفیای کاهن این رساله را به گوش ارمیانی خواند. ³⁰ پس کلام خداوند بر ارمیا نازل شده، گفت: ³¹ «نزد جمیع اسیران فرستاده، بگو که خداوند درباره شمعیا نحلامی چنین می‌گوید: چونکه شمعیا برای شما نبوت می‌کند و من او را نفرستاده‌ام و او شما را وامیدارد که به دروغ اعتماد نمایید، ³² بنابراین خداوند چنین می‌گوید: اینک من بر شمعیا نحلامی و ذریه وی عقوبت خواهم رسانید و برایش کسی که در میان این قوم ساکن باشد، نخواهد ماند و خداوند می‌گوید او آن احسانی را که من برای قوم خود می‌کنم نخواهد دید، زیرا که درباره خداوند سخنان فتنه انگیز گفته است.»

تفقد از اسرائیل

30 کلامی که از جانب خداوند بر ارمیا نازل شده، گفت: ² «یهوه خدای اسرائیل تکلم نموده، چنین می‌گوید: تمامی سخنانی را که من به تو گفته‌ام، در طوماری بنویس. ³ زیرا خداوند می‌گوید: اینک ایامی می‌آید که اسیران قوم خود اسرائیل و یهودا را باز خواهم آورد و خداوند می‌گوید: ایشان را به زمینی که به پدران ایشان داده‌ام، باز خواهم رسانید تا آن را به تصرف آورند.»

⁴ و این است کلامی که خداوند درباره اسرائیل و یهودا گفته است. ⁵ زیرا خداوند چنین می‌گوید: «صدای ارتعاش شنیدیم. خوف است و سلامتی نی. ⁶ سوال کنید و ملاحظه نمایید که آیا ذکور اولاد می‌زاید؟ پس چرا هر مرد را می‌بینم که مثل زنی که می‌زاید دست خود را بر کمرش نهاده و همه چهره‌ها به زردی مبدل شده است؟»

⁷ وای بر ما زیرا که آن روز، عظیم است و مثل آن دیگری نیست و آن زمان تنگی یعقوب است اما از آن نجات خواهد یافت.

⁸ و یهوه صباوت می‌گوید: «هر آینه در آن روز یوغ او را از گردنت خواهم شکست و بندهای تو را خواهم گسیخت. و غریبان بار دیگر او را بنده خود نخواهند ساخت. ⁹ و ایشان خدای خود یهوه و پادشاه خویش داود را که برای ایشان برمی‌انگیزانم خدمت خواهند کرد. ¹⁰ پس خداوند می‌گوید که ای بنده من یعقوب مترس وای اسرائیل هراسان مباش زیرا اینک من تو را از جای دور و ذریه تو را از زمین اسیری ایشان خواهم رها نمود و یعقوب مراجعت نموده، در رفاهیت و امنیت خواهد بود و کسی او را

37 خداوند چنین می‌گوید: «اگر آسمانهای علوی پیموده شوند و اساس زمین سفلی را تفحص توان نمود، آنگاه من نیز تمامی ذریت اسرائیل را به سبب آنچه عمل نمودند ترک خواهم کرد. کلام خداوند این است.»
38 یهوه می‌گوید: «اینک ایامی می‌آید که این شهر از برج حننئیل تا دروازه زاویه بنا خواهد شد.»³⁹ و ریسمان کار به خط مستقیم تا تل جارب بیرون خواهد رفت و بسوی جوعت دور خواهد زد.⁴⁰ و تمامی وادی لاشها و خاکستر و تمامی زمینها تا وادی قدرون و بطرف مشرق تا زاویه دروازه اسبان، برای خداوند مقدس خواهد شد و بار دیگر تا ابدالبادا کند و منهدم نخواهد گردید.»

مزرعه ارمیا

32 کلامی که در سال دهم صدقیا پادشاه یهوذا که سال هجدهم نبوکدرصر باشد از جانب خداوند بر ارمیا نازل شد.² و در آن وقت لشکر پادشاه بابل اورشلیم را محاصره کرده بودند ارمیا نبی در صحن زندانی که در خانه پادشاه یهوذا بود محبوس بود.³ زیرا صدقیا پادشاه یهوذا او را به زندان انداخته، گفت: «چرا نبوت می‌کنی و می‌گویی که خداوند چنین می‌فرماید. اینک من این شهر را به دست پادشاه بابل تسلیم خواهم کرد و آن را تسخیر خواهد نمود.⁴ و صدقیا پادشاه یهوذا از دست کلدانیان نخواهد رست بلکه البته به دست پادشاه بابل تسلیم شده، دهانش با دهان وی تکلم خواهد نمود و چشمش چشم وی را خواهد دید.⁵ و خداوند می‌گوید که صدقیا را به بابل خواهد برد و او در آنجا تا حینی که از او تفقد نمایم خواهد ماند. زیرا که شما با کلدانیان جنگ خواهید کرد، اما کامیاب نخواهید شد.»

6 و ارمیا گفت: «کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: 7 اینک حننئیل پسر عموی تو شلوم نزد تو آمده، خواهد گفت مزرعه مرا که در عناتوت است برای خود بخر زیرا حق انفکاک از آن تو است که آن را بخری.»
8 پس حننئیل پسر عموی من بر وفق کلام خداوند نزد من در صحن زندان آمده، مرا گفت: «تمنا اینک مزرعه مرا که در عناتوت در زمین بنیامین است بخری زیرا که حق ارثیت و حق انفکاکش از آن تو است پس آن را برای خود بخر.» آنگاه دانستم که این کلام از جانب خداوند است.⁹ پس مزرعه‌ای را که در عناتوت بود از حننئیل پسر عموی خود خریدم و وجه آن راهفده منقال نقره برای وی وزن نمودم.¹⁰ و قباله را نوشته، مهر کردم و شاهدان گرفته، نقره را در میزان وزن نمودم.¹¹ پس قباله‌های خرید را هم آن را که بر حسب شریعت و فریضه مختوم بود و هم آن را که باز بود گرفتیم.¹² و قباله خرید را به باروک بن نیریا ابن محسیا به حضور پسر عموی خود حننئیل و به حضور شهودی که قباله خرید را امضا کرده بودند و به حضور همه یهودیانی که در صحن زندان نشسته بودند، سپردم.¹³ و باروک را به حضور ایشان وصیت کرده، گفتم: 14 «یهوه صباپوت خدای اسرائیل چنین می‌گوید: این قباله‌ها یعنی قباله این خرید را، هم آن را که مختوم است و هم آن را که باز است، بگیرو آنها را در ظرف سفالین بگذار تا روزهای بسیار بماند.¹⁵ زیرا یهوه صباپوت خدای اسرائیل چنین می‌گوید: دیگر باره خانه‌ها و مزرعه‌ها و تاکستانها در این زمین خرید خواهد شد.»

16 و بعد از آنکه قباله خرید را به باروک بن نیریا داده بودم، نزد خداوند تضرع نموده، گفتم: 17 «آهای خداوند یهوه اینک تو آسمان و زمین را به قوت عظیم و بازوی بلند خود آفریدی و چیزی برای تو مشکل نیست¹⁸ که به هزاران احسان می‌نمایی و عقوبت گناه پدران را به آغوش پسرانشان بعد از ایشان می‌رسانی! خدای عظیم جبار که اسم تو یهوه صباپوت می‌باشد.¹⁹ عظیم المشورت و قوی العمل که چشمانت بر تمامی راههای بنی آدم مفتوح است تا بهر کس بر حسب راههایش و بر وفق ثمره اعمالش جزا دهی.²⁰ که آیات و علامات در زمین مصر و در اسرائیل و در میان مردمان تا امروز قرار دادی و از برای خود مثل امروز اسمی پیدا نمودی.²¹ و قوم خود اسرائیل را به آیات و علامات و به دست قوی و بازوی بلند و هیبت عظیم از زمین مصر بیرون آوردی.²² و این زمین را که برای پدران ایشان قسم خوردی که به ایشان بدهی به ایشان دادی. زمینی که به شیر و شهد جاری

هرگز غمگین نخواهند گشت.¹³ آنگاه باکره‌ها به رقص شادی خواهند کرد و جوانان و پیران با یکدیگر. زیرا که من ماتم ایشان را به شادمانی مبدل خواهم کرد و ایشان را از المی که کشیده‌اند تسلی داده، فرحناک خواهم گردانید.»¹⁴ و خداوند می‌گوید: «جان کاهنان را از پیه تر و تازه خواهم ساخت و قوم من از احسان من سیر خواهند شد.»¹⁵ خداوند چنین می‌گوید: «آزای در رامه شنیده شد ماتم و گریه بسیار تلخ که راحیل برای فرزندان خود گریه می‌کند و برای فرزندان خود تسلی نمی‌پذیرد زیرا که نیستند.»

16 خداوند چنین می‌گوید: «آواز خود را از گریه و چشمان خویش را از اشک باز دار. زیرا خداوند می‌فرماید که برای اعمال خود اجرت خواهی گرفت و ایشان از زمین دشمنان مراجعت خواهند نمود.¹⁷ و خداوند می‌گوید که به جهت عاقبت تو امید هست و فرزندان تو به حدود خویش خواهند برگشت.¹⁸ به تحقیق افرایم راشنیدم که برای خود ماتم گرفته، می‌گفت: مراتبیه نمودی و متنه شدم مثل گوساله‌ای که کار آزموده نشده باشد. مرا برگردان تا برگردانیده شوم زیرا که تو یهوه خدای من هستی.¹⁹ به درستی که بعد از آنکه برگردانیده شدم پشیمان گشتم و بعد از آنکه تعلیم یافتم بر ران خود زدم. خجل شدم و رسوایی هم کشیدم چونکه عارجوانی خویش را متحمل گردیدم.²⁰ آیا افرایم پسر عزیز من یا ولد ابتهاج من است؟ زیرا هر گاه به ضد او سخن می‌گویم او را تا بحال به یاد می‌آورم. بنابراین خداوند می‌گوید که احشای من برای او به حرکت می‌آید و هر آینه بر او ترحم خواهم نمود.²¹ نشانه‌ها برای خود نصب نما و علامت‌ها به جهت خویشتن برپا کن و دل خود را بسوی شاه راه به راهی که رفته‌ای متوجه ساز. ای باکره اسرائیل برگرد و به این شهرهای خود مراجعت نما.²² ای دختر مرتد تا به کی به اینطرف و به آنطرف گردش خواهی نمود؟ زیرا خداوند امر تازه‌ای در جهان ابداع نموده است که زن مرد را احاطه خواهد کرد.»

23 یهوه صباپوت خدای اسرائیل چنین می‌گوید: «بار دیگر هنگامی که اسیران ایشان را برمی گردانم، این کلام را در زمین یهوذا و شهرهایش خواهند گفت که ای مسکن عدالت وای کوه قدوسیت، خداوند تو را مبارک سازد.²⁴ و یهوذا و تمامی شهرهایش با هم و فلاحان و آنانی که با گله‌ها گردش می‌کنند، در آن ساکن خواهند شد.²⁵ زیرا که جان خستگان را تازه ساخته‌ام و جان همه محزونان را سیر کرده‌ام.»²⁶ در این حال بیدار شدم و نگریستم و خوابم برای من شیرین بود.²⁷ اینک خداوند می‌گوید: «ایامی می‌آید که خاندان اسرائیل و خاندان یهوذا را به بدر انسان ویدر حیوان خواهم کاشت.²⁸ و واقع خواهد شد چنانکه بر ایشان برای کندن و خراب نمودن و منهدم ساختن و هلاک کردن و بلا رسانیدن مراقبت نمودم، به همینطور خداوند می‌گوید بر ایشان برای بنا نمودن و غرس کردن مراقب خواهم شد.²⁹ و در آن ایام بار دیگر نخواهند گفت که پدران انگور ترش خوردند و دندان پسران کند گردید.³⁰ بلکه هر کس به گناه خود خواهد مرد و هر که انگور ترش خورد دندان وی کند خواهد شد.»

31 خداوند می‌گوید: «اینک ایامی می‌آید که باخاندان اسرائیل و خاندان یهوذا عهد تازه‌ای خواهم بست.³² نه مثل آن عهدی که با پدران ایشان بستم در روزی که ایشان را دستگیری نمودم تا از زمین مصر بیرون آورم زیرا که ایشان عهد مرا شکستند، با آنکه خداوند می‌گوید من شوهر ایشان بودم.»³³ اما خداوند می‌گوید: «اینست عهدی که بعد از این ایام با خاندان اسرائیل خواهم بست. شریعت خود را در باطن ایشان خواهم نهاد و آن را بر دل ایشان خواهم نوشت و من خدای ایشان خواهم بود و ایشان قوم من خواهند بود.³⁴ و بار دیگر کسی به همسایه‌اش و شخصی به برادرش تعلیم نخواهد داد و نخواهد گفت خداوند را بشناس. زیرا خداوند می‌گوید: جمع ایشان از خرد و بزرگ مرا خواهند شناخت، چونکه عصیان ایشان را خواهم آمرزید و گناه ایشان را دیگر به یاد نخواهم آورد.»

35 خداوند که آفتاب را به جهت روشنایی روز و قانونهای ماه و ستارگان را برای روشنایی شب قرار داده است و دریا را به حرکت می‌آورد. تا اما وجش خروش نمایند و اسم او یهوه صباپوت می‌باشد، چنین می‌گوید.³⁶ پس خداوند می‌گوید: «اگر این قانونها از حضور من برداشته شود، آنگاه ذریت اسرائیل نیز زایل خواهند شد تا به حضور من قوم دایمی نباشند.»

خداى اسرائيل درباره خانه هاى اين شهر و درباره خانه هاى پادشاهان يهودا كه در مقابل سنگرها ومنجنيقها منهدم شده است،⁵ و مى آيند تا باكلدانيان مقاتله نمايند و آنها را به لاشهاى كسانى كه من در خشم و غضب خود ايشان را كشتم پرمى كنند. زيرا كه روى خود را از اين شهر به سبب تمامى شرارت ايشان مستور ساخته ام.⁶ اينك به اين شهر عافيت و علاج باز خواهم داد و ايشان راشفا خواهم بخشيد و فراوانى سلامتى و امانت رابه ايشان خواهم رسانيد.⁷ و اسيران يهودا واسيران اسرائيل را باز آورده، ايشان را مثل اول بناخواهم نمود.⁸ و ايشان را از تمامى گناهانى كه به من ورزيده اند، طاهر خواهم ساخت و تمامى تقصيرهاى ايشان را كه بدانها بر من گناه ورزيده واز من تجاوز کرده اند، خواهم آمرزيد.⁹ و اين شهر براى من اسم شادمانى و تسبيح و جلال خواهد بود نزد جميع امت هاى زمين كه چون آنهاهمه احسانى را كه به ايشان نموده باشم بشنوندخواهند ترسيد. و به سبب تمام اين احسان وتامى سلامتى كه من به ايشان رسانيده باشم خواهند لرزيد.¹⁰ خداوند چنين مى گويد كه در اين مكان كه شما درباره اش مى گوييد كه آن ويران و خالى از انسان و بهايم است يعنى در شهرهاى يهودا و كوچه هاى اورشليم كه ويران و خالى از انسان و ساكنان و بهايم است،¹¹ در آنها آواز شادمانى و آواز سرور و آواز داماد و آواز عروس و آواز كسانى كه مى گويند يهوه صبايوت راتسبيح بخوانيد زيرا خداوند نيكو است و رحمت او تا ابدالآباد است، بار ديگر شنيده خواهد شد وآواز آنانى كه هدايائى تشكر به خانه خداوندى آورند. زيرا خداوند مى گويد اسيران اين زمين را مثل سابق باز خواهم آورد.¹² يهوه صبايوت چنين مى گويد: در اينجايبى كه ويران و از انسان و بهايم خالى است و در همه شهرهايش بار ديگرمسكن شبانانى كه گله ها را مى خوابانند خواهدبود.¹³ و خداوند مى گويد كه در شهرهاى كوهستان و شهرهاى هموارى و شهرهاى جنوب و در زمين بنيامين و در حوالى اورشليم وشهرهاى يهودا گوسفندان بار ديگر از زيردست شمارندگان خواهند گذشت.¹⁴ اينك خداوندى گويد: ايامى مى آيد كه آن وعده نيكو را كه درباره خاندان اسرائيل و خاندان يهودا دادم وفاخواهم نمود.¹⁵ در آن ايام و در آن زمان شاخه عدالت براى داود خواهم رويانيد و او انصاف وعدالت را در زمين جارى خواهد ساخت.¹⁶ در آن ايام يهودا نجات خواهد يافت و اورشليم به امنيت مسكون خواهد شد و اسمى كه به آن ناميده مى شود اين است: يهوه صدقيتو.¹⁷ زيرا خداوند چنين مى گويد كه از داود كسى كه بركرسى خاندان اسرائيل بنشيند كم نخواهد شد.¹⁸ و از لاويان كه كهنه كسى كه قربانى هاى سوختنى بگذراند و هدايائى آردى بسوزاند وذبايح هميشه ذبح نمايد از حضور من كم نخواهد شد.¹⁹ و كلام خداوند بر ارميا نازل شده، گفت: ²⁰ «خداوند چنين مى گويد: اگر عهد مرا با روز وعهد مرا با شب باطل توانيد كرد كه روز و شب دروقت خود نشود،²¹ آنگاه عهد من با بنده من داودباطل خواهد شد تا برايش پسرى كه بر كرسى اوسلطنت نمايد نباشد و با لاويان كه كهنه كه خادم من مى باشند.²² چنانكه لشكر آسمان را نتوان شمردو ريگ دريا را قياس نتوان كرد، همچنان ذريت بنده خود داود و لاويان را كه مرا خدمت مى نمايند زياده خواهم گردانيد.»

²³ و كلام خداوند بر ارميا نازل شده، گفت: ²⁴ «آيا نمى بينى كه اين قوم چه حرف مى زنند؟ مى گويند كه خداوند آن دو خاندان را كه برگزيده بود ترك نموده است. پس قوم مرا خوارمى شمارند كه در نظر ايشان ديگر قومی نباشند.²⁵ خداوند چنين مى گويد: اگر عهد من با روز وشب نمى بود و قانون هاى آسمان و زمين را قرارنمى دادم،²⁶ آنگاه نيز ذريت يعقوب ونسل بنده خود داود را ترك مى نمودم و از ذريت او بر اولادابراهيم و اسحاق و يعقوب حاكمان نمى گرفتيم. زيرا كه اسيران ايشان را باز خواهم آورد و برايشان ترحم خواهم نمود.»

هشدار به صدقيا

34 كلامى كه از جانب خداوند در حيني كه نبوكدنصر پادشاه بابل و تمامى لشكرش و جميع ممالك جهان كه زير حكم اوبودند و جميع قومها با اورشليم و تمامى شهرهايش جنگ مى نمودند بر ارميا نازل شده، گفت: ² «يهوه خداى اسرائيل چنين مى گويد: بروو صدقيا پادشاه يهودا را

است.²³ وايشان چون داخل شده، آن را به تصرف آوردندكلام تو را نشنيدند و به شريعت تو سلوك نمودند و به آنچه ايشان را امر فرمودى كه بكنندعمل نمودند. بنابراين تو تمام اين بلا را به ايشان وارد آوردى.²⁴ اينك سنگرها به شهر رسيده است تا آن را تسخير نمايند و شهر به دست كلدانيانى كه با آن جنگ مى كنند به شمشير وقحط و وبا تسليم مى شود و آنچه گفته بودى واقع شده است و اينك تو آن را مى بينى.²⁵ و تو اى خداوند يهوه به من گفتى كه اين مزرعه را براى خود به نقره بخر و شاهدان بگير و حال آنكه شهربه دست كلدانيان تسليم شده است.»

²⁶ پس كلام خداوند به ارميا نازل شده، گفت: ²⁷ «اينك من يهوه خداى تمامى بشر هستم. آياهيچ امر براى من مشكل مى باشد؟²⁸ بنابراين خداوند چنين مى گويد: اينك من اين شهر را به دست كلدانيان و به دست نبوكدرصر پادشاه بابل تسليم مى كنم و او آن را خواهد گرفت.²⁹ و كلدانيانى كه با اين شهر جنگ مى كنند آمده، اين شهر را آتش خواهند زد و آن را با خانه هاى كه برهاماى آنها براى بعل بخورسوزانيدند و هدايائى ريختنى براى خدايان غير ريخته خشم مراهيجان آورند، خواهند سوزانيد.³⁰ زيرا كه بنى اسرائيل و بنى يهودا از طفوليت خود پيوسته شرارت ورزيده و خداوند مى گويد كه بنى اسرائيل به اعمال دستهاى خود خشم مرادايم بهيجان آوردند.³¹ زيرا كه اين شهر ازروزي كه آن را بنا كردند تا امروز باعث هيچان خشم و غضب من بوده است تا آن را از حضورخود دور اندازم.³² به سبب تمام شرارتى كه بنى اسرائيل و بنى يهودا، ايشان و پادشاهان وسروران و كاهنان و انبيائى ايشان و مردان يهودا وساكنان اورشليم کرده، خشم مرا بهيجان آورده اند.³³ و پشت به من داده اند و نه رو. و هرچند ايشان را تعليم دادم بلکه صبح زودبرخاسته، تعليم دادم ليكن گوش نگرفتند وتاديب نپذيرفتند.³⁴ بلکه رجاسات خود را درخانه اى كه به اسم من مسمى است برپا کرده، آن رانجس ساختند.³⁵ و مكان هاى بلند بعل را كه درواى اين هنوم است بنا كردند تا پسران و دختران خود را براى مولك از آتش بگذرانند. عملى كه ايشان را امر فرمودم و به خاطرمن خطور نمود كه چنين رجاسات را بجا آورده، يهودا را مرتكب گناه گردانند.

³⁶ پس الان از اين سبب يهوه خداى اسرائيل در حق اين شهركه شما درباره اش مى گوييد كه به دست پادشاه بابل به شمشير و قحط و وبا تسليم شده است، چنين مى فرمايد: ³⁷ «اينك من ايشان را از همه زمينهاى كه ايشان را در خشم و حدت و غضب عظيم خود رانده ام جمع خواهم كرد وايشان را به اين مكان باز آورده، به اطمينان ساكن خواهم گردانيد.³⁸ و ايشان قوم من خواهند بود ومن خداى ايشان خواهم بود.³⁹ و ايشان را يك دل و يك طريق خواهم داد تا به جهت خيريت خويش و پسران خويش كه بعد از ايشان خواهندبود هميشه اوقات از من بترسند.⁴⁰ و عهدجاودانى با ايشان خواهم بست كه از احسان نمودن به ايشان برنخواهم گشت و ترس خود را در دل ايشان خواهم نهاد تا از من دورى نوزند.⁴¹ و از احسان نمودن به ايشان مسرور خواهم شد و ايشان را براستى و به تمامى دل و جان خوددر اين زمين غرس خواهم نمود.⁴² زيرا خداوندچنين مى گويد: به نوعى كه تمامى اين بلاى عظيم را به اين قوم رسانيدم، همچنان تمامى احسانى راكه به ايشان وعده داده ام به ايشان خواهم رسانيد.⁴³ و در اين زمين كه شما درباره اش مى گوييد كه ويران و از انسان و بهايم خالى شده و به دست كلدانيان تسليم گرديده است، مزرعه ها خريده خواهد شد.⁴⁴ و مزرعه ها به نقره خريده، قباله هاخواهند نوشت و مختوم خواهند نمود و شاهدان خواهند گرفت، در زمين بنيامين و حوالى اورشليم و شهرهاى يهودا و در شهرهاى كوهستان و شهرهاى هموارى و شهرهاى جنوب زيرا خداوند مى گويد اسيران ايشان را باز خواهم آورد.»

وعده تفقد

33 و هنگامى كه ارميا در صحن زندان محبوس بود كلام خداوند بار ديگر براو نازل شده، گفت: ² «خداوند كه اين كار رامى كند و خداوند كه آن را مصور ساخته، مستحكم مى سازد و اسم او يهوه است چنين مى گويد: ³ مرا بخوان و تو را اجابت خواهم نمودو تو را از چيزهاى عظيم و مخفى كه آنها رانداسته اى مخبر خواهم ساخت.⁴ زيرا كه يهوه

سخن گفته، ایشان را به یکی از حجره های خانه خداوند بیاور و به ایشان شراب بنوشان.»

³ پس یازنبا ابن ارمیا ابن حبصنیا و برادرانش و جمیع پسرانش و تمامی خاندان رکابیان را برداشتم،⁴ و ایشان را به خانه خداوند به حجره پسران حانان بن یجدلیا مرد خدا که به پهلوی حجره سروران و بالای حجره معسیا ابن شلوم، مستحفظ آستانه بود آوردم.⁵ و کوزه های پر از شراب و پیاله ها پیش رکابیان نهاده، به ایشان گفتم: «شراب بنوشید.»

⁶ ایشان گفتند: «شراب نمی نوشیم زیرا که پدر ما یوناداب بن رکاب ما را وصیت نموده، گفت که شما و پسران شما ابد شراب ننوشید.⁷ و خانه ها بنا مکیند و کشت نمایید و تاکستانها غرس مکیند و آنها را نداشته باشید بلکه

تمامی روزهای خود را در خیمه ها ساکن شوید تا روزهای بسیاری روی زمینی که شما در آن غریب هستید زنده بمانید.⁸ و ما به سخن پدر خود یوناداب بن رکاب و بهره او به ما امر فرمود اطاعت نموده، در تمامی عمر خود شراب ننوشیدیم، نه ما و نه زنان ما و نه پسران ما و نه دختران ما.⁹ و خانه ها برای سکونت خود بنا نکردیم و تاکستانها و املاک و مزرعه ها برای خود نگرفتیم.¹⁰ و در خیمه ها ساکن شده، اطاعت نمودیم و به آنچه پدر ما یوناداب ما را امر فرمود عمل نمودیم.¹¹ لیکن وقتی که نبوکدرصر پادشاه بابل به زمین برآمد گفتم: بیایید از ترس لشکر کلدانیان و

لشکر ارامیان به اورشلیم داخل شویم پس در اورشلیم ساکن شدیم.»

¹² پس کلام خداوند بر ارمیا نازل شده، گفت: ¹³ «یهوه صباپوت خدای اسرائیل چنین می گوید: برو و به مردان یهودا و ساکنان اورشلیم بگو که خداوند می گوید: آیا تادیب نمی پذیرید و به کلام من گوش نمی گیرید؟

¹⁴ سخنان یوناداب بن رکاب که به پسران خود وصیت نمود که شراب

ننوشید استوار گردیده است و تا امروز شراب نمی نوشند و وصیت پدر خود را اطاعت می نمایند، اما من به شما سخن گفتم و صبح زود برخاسته، تکلم نمودم و مرا اطاعت نکردید.¹⁵ و بندگان خود انبیا را نزد شما فرستادم

و صبح زود برخاسته، ایشان را ارسال نموده، گفتم هر کدام از راه بد خود بازگشت نمایند و اعمال خود را اصلاح کنید و خدایان غیر را پیروی ننمایید و آنها را عبادت مکیند تا در زمینی که به شما و به پدران شما داده ام ساکن شوید. اما شما گوش نگرفتید و مرا اطاعت ننمودید.¹⁶ پس چونکه پسران یوناداب بن رکاب وصیت پدر خویش را که به ایشان فرموده است اطاعت می نمایند و این قوم مرا اطاعت نمی کنند،¹⁷ بنابراین یهوه خدای صباپوت خدای اسرائیل چنین می گوید: اینک من بر یهودا و بر جمیع سکنه اورشلیم تمامی آن بلا را که درباره ایشان گفته ام وارد خواهم آورد زیرا که به ایشان سخن گفتم و نشنیدند و ایشان را خواندم و اجابت نمودند.»

¹⁸ و ارمیا به خاندان رکابیان گفت: «یهوه صباپوت خدای اسرائیل چنین

می گوید: چونکه شما وصیت پدر خود یوناداب را اطاعت نمودید و جمیع

اوامر او را نگاه داشته، بهر آنچه او به شما امر فرمود عمل نمودید،

¹⁹ بنابراین یهوه صباپوت خدای اسرائیل چنین می گوید: از یوناداب بن

رکاب کسی که دایم به حضور من بایستد کم نخواهد شد.»

سوزاندن طومار

36 و در سال چهارم یهو یاقیم بن یوشیا پادشاه یهودا واقع شد که این کلام از جانب خداوند بر ارمیا نازل شده، گفت: ² «طوماری برای

خود گرفته، تمامی سخنانی را که من درباره اسرائیل و یهودا و همه امت ها به تو گفتم از روزی که به تو تکلم نمودم یعنی از ایام یوشیا تا امروز در آن بنویس.³ شاید که خاندان یهودا تمامی بلا را که من می خواهم بر ایشان وارد بیاورم گوش بگیرند تا هر کدام از ایشان از راه بد خود بازگشت نمایند و من عصیان و گناهان ایشان را بیامرزم.»

⁴ پس ارمیا باروک بن نیریا را خواند و باروک از دهان ارمیا تمامی کلام

خداوند را که به او گفته بود در آن طومار نوشت.⁵ و ارمیا باروک را

امر فرموده، گفت: «من محبوس هستم و نمی توانم به خانه خداوند داخل شوم.⁶ پس تو برو و سخنان خداوند را از طوماری که از دهان من نوشتی

در روز صوم در خانه خداوند در گوش قوم بخوان و نیز آنها را در گوش

تمامی یهودا که از شهرهای خود می آیند بخوان.⁷ شاید که به

خطاب کرده، وی را بگو خداوند چنین می فرماید: اینک من این شهر را به دست پادشاه بابل تسلیم می کنم و او آن را به آتش خواهد سوزانید.³ و تو از دستش نخواهی رست. بلکه البته گرفتار شده، به دست او تسلیم خواهی گردید و چشمان تو چشمان پادشاه بابل را خواهد دید و دهانش با دهان تو گفتگو خواهد کرد و به بابل خواهی رفت.⁴ لیکن ای صدقی پادشاه یهودا کلام خداوند را بشنو. خداوند درباره تو چنین می گوید: به شمشیر نخواهی مرد،⁵ بلکه بسلامتی خواهی مرد. و چنانکه برای پدران یعنی پادشاهان پیشین که قبل از تو بودند (عطریات) سوزانیدند، همچنان برای تو خواهند سوزانید و برای تو ماتم گرفته، خواهند گفت: آه ای آقا. زیرا خداوند می گوید: من این سخن را گفتم.»

⁶ پس ارمیا نبی تمامی این سخنان را به صدقی پادشاه یهودا در اورشلیم گفت،⁷ هنگامی که لشکر پادشاه بابل با اورشلیم و با همه شهرهای باقی یهود یعنی با لاکیش و عزیزه جنگ می نمودند. زیرا که این دو شهر از شهرهای حصاردار یهود فقط باقی مانده بود.⁸ کلامی که از جانب خداوند بر ارمیا نازل شد بعد از آنکه صدقی پادشاه با تمامی قومی که در اورشلیم بودند عهد بست که ایشان به آزادی ندا نمایند،⁹ تا هر کس غلام عبرانی خود و هر کس کنیز عبرانی خویش را به آزادی رها کند و هیچکس برادر یهود خویش را غلام خود نسازد.¹⁰ پس جمیع سروران و تمامی قومی که داخل این عهد شدند اطاعت نموده، هر کدام غلام خود را و هر کدام کنیز خویش را به آزادی رها کردند و ایشان را دیگر به غلامی نگاه نداشتند بلکه اطاعت نموده، ایشان را رهایی دادند.¹¹ لکن بعد از آن ایشان برگشته، غلامان و کنیزان خود را که به آزادی رها کرده بودند، باز آوردند و ایشان را به عنف به غلامی و کنیزی خود گرفتند.

¹² و کلام خداوند بر ارمیا از جانب خداوند نازل شده، گفت: ¹³ «یهوه

خدای اسرائیل چنین می گوید: من با پدران شما در روزی که ایشان را از زمین مصر از خانه بندگی بیرون آوردم عهد بسته، گفتم ¹⁴ که در آخر هر

هفت سال هر کدام از شما برادر عبرانی خود را که خویشتن را به تو فروخته باشد رها کنید. و چون تو را شش سال بندگی کرده باشد، او را از نزد خود به آزادی رهایی دهی. اما پدران شما مرا اطاعت ننمودند و گوش خود را به من فرا نداشتند.¹⁵ و شما در این زمان بازگشت نمودید و آنچه در نظر من

پسند است بجا آوردید. و هر کس برای همسایه خود به آزادی ندا نموده، در خانه ای که به اسم من نامیده شده است عهد بستید.¹⁶ اما از آن روز تا

اسم مرا بی عصمت کردید و هر کدام از شما غلام خود را و هر کس کنیز خویش را که ایشان را بر حسب میل ایشان به آزادی رها کرده بودید، باز آوردید و ایشان را به عنف به غلامی و کنیزی خود گرفتید.¹⁷ بنابراین

خداوند چنین می گوید: چونکه شما مرا اطاعت ننمودید و هر کس برای

برادر خود و هر کدام برای همسایه خویش به آزادی ندا نکردید، اینک

خداوند می گوید: من برای شما آزادی را به شمشیر و وبا و قحط ندادمی کنم

و شما را در میان تمامی ممالک جهان مشوش خواهم گردانید.¹⁸ و تسلیم

خواهم کرد کسانی را که از عهد من تجاوز نمودند و وفانمودند به کلام

عهدی که به حضور من بستند، حینی که گوساله را دو پاره کرده، در میان

پاره هایش گذاشتند.¹⁹ یعنی سروران یهودا و سروران اورشلیم و

خواجگه سرایان و کاهنان و تمامی قوم زمین را که در میان پاره های گوساله

گذر نمودند.²⁰ و ایشان را به دست دشمنان ایشان و به دست آنانی که قصد

جان ایشان دارند، خواهم سپرد و لاشهای ایشان خوراک مرغان هوا و

حیوانات زمین خواهد شد.²¹ و صدقی پادشاه یهودا و سروران او را

به دست دشمنان ایشان و به دست آنانی که قصد جان ایشان دارند و

به دست لشکر پادشاه بابل که از نزد شما رفته اند تسلیم خواهم کرد.²² اینک

خداوند می گوید من امر می فرمایم و ایشان را به این شهر باز خواهم آورد و

با آن جنگ کرده، آن را خواهند گرفت و به آتش خواهند سوزانید و شهرهای

یهودا را ویران و غیرمسکون خواهم ساخت.»

رکابیان

35 کلامی که از جانب خداوند در ایام یهو یاقیم بن یوشیا پادشاه یهودا بر ارمیا نازل شده، گفت: ² «به خانه رکابیان برو و به ایشان

ارمیا در زندان

37 و صدقیا ابن یوشیا پادشاه به جای کنیاهاو ابن یهوایقیم که نبوکدرصر پادشاه بابل او را بر زمین یهودا به پادشاهی نصب کرده بود سلطنت نمود.² و او و بندگانش و اهل زمین به کلام خداوند که به واسطه ارمیا نبی گفته بود گوش ندادند.³ و صدقیا پادشاه، یهوکل بن شلمیا و صفیا ابن معسیا کاهن را نزد ارمیای نبی فرستاد که بگویند: «نزد یهوه خدای ما به جهت ما استغاثه نما.»⁴ و ارمیا در میان قوم آمد و شدمی نمود زیرا که او را هنوز در زندان نینداخته بودند.⁵ و لشکر فرعون از مصر بیرون آمدند و چون کلدانیانی که اورشلیم را محاصره کرده بودند خبر ایشان را شنیدند از پیش اورشلیم رفتند.

6 آنگاه کلام خداوند بر ارمیا نبی نازل شده، گفت: ⁷ «یهوه خدای اسرائیل چنین می فرماید: به پادشاه یهودا که شما را نزد من فرستاد تا از من مسالت نمایید چنین بگویید: اینک لشکر فرعون که به جهت اعانت شما بیرون آمده اند، به ولایت خود به مصر مراجعت خواهند نمود.⁸ و کلدانیان خواهند برگشت و با این شهر جنگ خواهند کرد و آن را تسخیر نموده، به آتش خواهند سوزانید.⁹ و خداوند چنین می گوید که خویشتن را فریب ندهید و مگویید که کلدانیان از نزد ما البته خواهند رفت زیرا که نخواهند رفت.¹⁰ بلکه اگر تمامی لشکر کلدانیانی را که با شما جنگ می نمایند چنان شکست می دادید که از ایشان غیر از مجروح شدگان کسی نمی ماند، باز هر کدام از ایشان از خیمه خود برخاسته، این شهر را به آتش می سوزانیدند.»¹¹ و بعد از آنکه لشکر کلدانیان از ترس لشکر فرعون از اورشلیم کوچ کرده بودند، واقع شد ¹² که ارمیا از اورشلیم بیرون می رفت تا به زمین بنیامین برود و در آنجا از میان قوم نصیب خود را بگیرد.¹³ و چون به دروازه بنیامین رسید رئیس کشیکچیان مسمی به یرئیا ابن شلمیا ابن حننیا در آنجا بود و او ارمیای نبی را گرفته، گفت: «نزد کلدانیان می روی؟»¹⁴ ارمیا گفت: «دروغ است نزد کلدانیان نمی روم.» لیکن یرئیا به وی گوش نداد و ارمیا را گرفته او را نزد سروران آورد.¹⁵ و سروران بر ارمیا خشم نموده، او را زدند و او را در خانه یوناتان کاتب به زندان انداختند زیرا آن را زندان ساخته بودند.¹⁶ و چون ارمیا در سیاه چال به یکی از حجره ها داخل شده بود و ارمیا روزهای بسیار در آنجا مانده بود،¹⁷ آنگاه صدقیا پادشاه فرستاده، او را آورد و پادشاه در خانه خود خفیه از او سوال نموده، گفت که «آیا کلامی از جانب خداوند هست؟» ارمیا گفت: «هست و گفت به دست پادشاه بابل تسلیم خواهی شد.»¹⁸ و ارمیا به صدقیا پادشاه گفت: «و به تو و بندگانت و این قوم چه گناه کرده ام که مرا به زندان انداخته اید؟»¹⁹ و انبیای شما که برای شما نبوت کرده، گفتند که پادشاه بابل بر شما و بر این زمین نخواهد آمد کجا می باشند؟²⁰ پس الان ای آقایم پادشاه بشنو: تمنا اینکه استدعای من نزد تو پذیرفته شود که مرا به خانه یوناتان کاتب پس نفرستی مبادا در آنجا بمیرم.»

²¹ پس صدقیا پادشاه امر فرمود که ارمیا را در صحن زندان بگذارند. و هر روز قرص نانی از کوزه خبازان به او دادند تا همه نان از شهر تمام شد. پس ارمیا در صحن زندان ماند.

ارمیا در سیاهچال

38 و شفطیا ابن متان و جدلیا ابن فشحور و یوکل بن شلمیا و فشحور بن ملکیا سخنان ارمیا را شنیدند که تمامی قوم را بدانها مخاطب ساخته، گفت: ² «خداوند چنین می گوید: هر که در این شهر بماند از شمشیر و قحط و وبا خواهد مرد اما هر که نزد کلدانیان بیرون رود خواهد زیست و جانش برای او غنیمت شده، زنده خواهد ماند.»³ خداوند چنین می گوید: این شهر البته به دست لشکر پادشاه بابل تسلیم شده، آن را تسخیر خواهد نمود.»⁴ پس آن سروران به پادشاه گفتند: «تمنا اینکه این مرد کشته شود زیرا که بدین منوال دستهای مردان جنگی را که در این شهر باقی مانده اند و دستهای تمامی قوم را سست می کند چونکه مثل این سخنان به ایشان

حضور خداوند استغاثه نمایند و هر کدام از ایشان از راه بد خود بازگشت کنند زیرا که خشم و غضبی که خداوند درباره این قوم فرموده است عظیم می باشد.»

⁸ پس باروک بن نیریا بهر آنچه ارمیا نبی او را امر فرموده بود عمل نمود و کلام خداوند را در خانه خداوند از آن طومار خواند.⁹ و در ماه نهم از سال پنجم یهوایقیم بن یوشیا پادشاه یهودا برای تمامی اهل اورشلیم و برای همه کسانی که از شهرهای یهودا به اورشلیم می آمدند برای روزه به حضور خداوند ندا کردند.¹⁰ و باروک سخنان ارمیا را از آن طومار در خانه خداوند در حجره جمریا ابن شافان کاتب در صحن فوقانی نزد دهنه دروازه جدید خانه خداوند به گوش تمامی قوم خواند.¹¹ و چون میکایا ابن جمریا ابن شافان تمامی سخنان خداوند را از آن طومار شنید،¹² به خانه پادشاه به حجره کاتب آمد و اینک جمیع سروران در آنجا نشسته بودند یعنی الیشامع کاتب و دلایا ابن شمعی و الناتان بن عکبور و جمریا ابن شافان و صدقیا ابن حننیا و سایر سروران.¹³ پس میکایا تمامی سخنانی را که از باروک وقتی که آنها را به گوش خلق از طومار می خواند شنید برای ایشان بازگفت.¹⁴ آنگاه تمامی سروران یهودی ابن نتنیا ابن شلمیا ابن کوشی را نزد باروک فرستادند تا بگویند: «آن طوماری را که به گوش قوم خواندی به دست خود گرفته، بیا.» پس باروک بن نیریا طومار را به دست خود گرفته، نزد ایشان آمد.¹⁵ و ایشان وی را گفتند: «بنشین و آن را به گوشهای ما بخوان.» و باروک به گوش ایشان خواند.¹⁶ و واقع شد که چون ایشان تمامی این سخنان را شنیدند با ترس به یکدیگر نظر افکندند و به باروک گفتند: «البته تمامی این سخنان را به پادشاه بیان خواهیم کرد.»¹⁷ و از باروک سوال کرده، گفتند: «ما را خبر بده که تمامی این سخنان را چگونه از دهان او نوشتی.»¹⁸ باروک به ایشان گفت: «او تمامی این سخنان را از دهان خود برای من می خواند و من با مرکب در طومار می نوشتم.»¹⁹ سروران به باروک گفتند: «تو و ارمیا رفته، خویشتن را پنهان کنی تا کسی نداند که کجایم باشید.»²⁰ پس طومار را در حجره الیشامع کاتب گذاشته، به سرای پادشاه رفتند و تمامی این سخنان را به گوش پادشاه بازگفتند.²¹ و پادشاه یهودی را فرستاد تا طومار را بیاورد و یهودی آن را از حجره الیشامع کاتب آورد، در گوش پادشاه و در گوش تمامی سرورانی که به حضور پادشاه حاضر بودند خواند.²² و پادشاه در ماه نهم در خانه زمستانی نشسته و آتش پیش وی بر منقل افروخته بود.²³ و واقع شد که چون یهودی سه چهار ورق خوانده بود، (پادشاه) آن را با قلمتراش قطع کرده، در آتشی که بر منقل بود انداخت تا تمامی طومار در آتشی که در منقل بود سوخته شد.²⁴ و پادشاه و همه بندگانش که تمامی این سخنان را شنیدند نه ترسیدند و نه جامه خود را چاک زدند.

²⁵ لیکن الناتان و دلایا و جمریا از پادشاه التماس کردند که طومار را نسوزاند اما به ایشان گوش نگرفت.²⁶ بلکه پادشاه برحمیئیل شاهزاده و سرایا ابن عزریئیل و شلمیا ابن عبدئیل را امر فرمود که باروک کاتب و ارمیا نبی را بگیرند. اما خداوند ایشان را مخفی داشت.

²⁷ و بعد از آنکه پادشاه طومار و سخنانی را که باروک از دهان ارمیا نوشته بود سوزانید کلام خداوند بر ارمیا نازل شده، گفت: ²⁸ «طوماری دیگر برای خود باز گیر و همه سخنان اولین را که در طومار نخستین که یهوایقیم پادشاه یهودا آن را سوزانید بر آن بنویس.»²⁹ و به یهوایقیم پادشاه یهودا بگو خداوند چنین می فرماید: تو این طومار را سوزانیدی و گفتی چرا در آن نوشتی که پادشاه بابل البته خواهد آمد و این زمین را خراب کرد، انسان و حیوان را از آن نابود خواهد ساخت.³⁰ بنابراین خداوند درباره یهوایقیم پادشاه یهودا چنین می فرماید که برایش کسی نخواهد بود که بر کرسی داود بنشیند و لاش او روز در گرما و شب در سرما بیرون افکنده خواهد شد.³¹ و بر او و بر ذریتش و بر بندگانش عقوبت گناه ایشان را خواهم آورد و بر ایشان و بر سکنه اورشلیم و مردان یهودا تمامی آن بلا را که درباره ایشان گفته ام خواهم رسانید زیرا که مرا نشنیدند.»

³² پس ارمیا طوماری دیگر گرفته، به باروک بن نیریا کاتب سپرد و او تمامی سخنان طوماری را که یهوایقیم پادشاه یهودا به آتش سوزانیده بود از دهان ارمیا در آن نوشت و سخنان بسیاری نیز مثل آنها بر آن افزوده شد.

صحن زندان تا روز فتح شدن اورشلیم ماند و هنگامی که اورشلیم گرفته شد در آنجا بود.

سقوط اورشلیم

39 در ماه دهم از سال نهم صدقیاپادشاه یهودا، نبوکدصر پادشاه بابل با تمامی لشکر خود بر اورشلیم آمده، آن را محاصره نمودند. 2 و در روز نهم ماه چهارم از سال یازدهم صدقیای در شهر رخنه کردند. 3 و تمام سروران پادشاه بابل داخل شده، در دروازه وسطی نشستند یعنی نرجل شراصر و سمجربیو و سرسکیم رئیس خواجهسرایان و نرجل شراصررئیس مجوسیان و سایر سرداران پادشاه بابل. 4 و چون صدقیای پادشاه یهودا و تمامی مردان جنگی این را دیدند فرار کرده، به راه باغ شاه از دروازه‌ای که در میان دو حصار بود در وقت شب از شهر بیرون رفتند و (پادشاه) به راه عربی رفت. 5 و لشکر کلدانیان ایشان را تعاقب نموده، در عربی اریحا به صدقیای رسیدند و او را گرفتار کرده، نزد نبوکدصر پادشاه بابل به ربله در زمین حمات آوردند و او بر وی فتوی داد. 6 و پادشاه بابل پسران صدقیای را پیش رویش در ربله به قتل رسانید و پادشاه بابل تمامی شرفای یهودا را کشت. 7 و چشمان صدقیای را کور کرد و او را به زنجیرها بسته، به بابل برد. 8 و کلدانیان خانه پادشاه و خانه های قوم را به آتش سوزانیدند و حصارهای اورشلیم را منهدم ساختند. 9 و نبوزردان رئیس جلادان، بقیه قوم را که در شهر باقی مانده بودند و خارجین را که بطرف او شده بودند و بقیه قوم را که مانده بودند به بابل به اسیری برد. 10 لیکن نبوزردان رئیس جلادان فقیران قوم را که چیزی نداشتند در زمین یهودا واگذاشت و تاکستانها و مزرعه‌ها در آن روز به ایشان داد.

11 و نبوکدصر پادشاه بابل درباره ارمیا به نبوزردان رئیس جلادان امر فرموده، گفت: 12 «او را بگیر و به او نیک متوجه شده، هیچ اذیتی به وی مرساں بلکه هرچه به تو بگوید برایش بعمل آور.» 13 پس نبوزردان رئیس جلادان و نبوشزبان رئیس خواجهسرایان و نرجل شراصر رئیس مجوسیان و سایر سروران پادشاه بابل فرستادند. 14 و ارسال نموده، ارمیا را از صحن زندان برداشتند و او را به جدلیا ابن اخیقام بن شافان سپردند تا او را به خانه خود ببرد. پس در میان قوم ساکن شد.

15 و چون ارمیا هنوز در صحن زندان محبوس بود، کلام خداوند بر وی نازل شده، گفت: 16 «برو عبدملک حبشی را خطاب کرده، بگو: یهوه صباویوت خدای اسرائیل چنین می‌فرماید: اینک کلام خود را بر این شهر به بلا وارد خواهم آورد و نه بخوبی و در آن روز در نظر تو واقع خواهد شد. 17 لیکن خداوند می‌گوید: من تو را در آن روز نجات خواهم داد و به دست کسانی که از ایشان می‌ترسی تسلیم نخواهی شد. 18 زیرا خداوند می‌گوید که تو را البته رهایی خواهم داد و به شمشیر نخواهی افتاد، بلکه از این جهت که بر من توکل نمودی جان تو برایت غنیمت خواهد شد.»

آزادی ارمیا

40 کلامی که از جانب خداوند بر ارمیا نازل شد بعد از آنکه نبوزردان رئیس جلادان او را از رامه رهایی داد و وی را از میان تمامی اسیران اورشلیم و یهودا که به بابل جلائی وطن می‌شدند و او در میان ایشان به زنجیرها بسته شده بود برگرفت. 2 و رئیس جلادان ارمیا را گرفته، وی را گفت: «یهوه خدایت این بلا را درباره این مکان فرموده است. 3 و خداوند بر حسب کلام خود این را به وقوع آورده، عمل نموده است. 4 و حال اینک من امروز تو را از زنجیرهایی که بردستهای تو است رها می‌کنم. پس اگر در نظرت پسند آید که با من به بابل بیایی بیا و تو را نیکومتوجه خواهم شد. و اگر در نظرت پسند نیاید که همراه من به بابل آیی، پس میا و بدان که تمامی زمین پیش تو است هر جایی که در نظرت خوش و پسند آید که بروی به آنجا برو.»

5 و وقتی که او هنوز برنگشته بود (وی را گفت): «نزد جدلیا ابن اخیقام بن شافان که پادشاه بابل او را بر شهرهای یهودا نصب کرده است برگرد و نزد او در میان قوم ساکن شو یا هر جایی که می‌خواهی بروی برو.» پس رئیس جلادان او را توشه راه و هدیه داد و او را رها نمود. 6 و ارمیازند

می‌گوید. زیرا که این مردسلامتی این قوم را نمی‌طلبد بلکه ضرر ایشان را.»

5 صدقیای پادشاه گفت: «اینک او در دست شماست زیرا پادشاه به خلاف شما کاری نمی‌تواند کرد.»

6 پس ارمیا را گرفته او را در سیاه چال ملکیا ابن ملک که در صحن زندان بود انداختند و ارمیا را به ریسمانها فرو هشتند و در آن سیاه چال آب نبودیکن گل بود و ارمیا به گل فرو رفت. 7 و چون عبدملک حبشی که یکی از خواجهسرایان و درخانه پادشاه بود شنید که ارمیا را به سیاه چال انداختند (و به دروازه بنیامین نشسته بود)، 8 آنگاه عبدملک از خانه پادشاه بیرون آمد و به پادشاه عرض کرده، گفت: 9 «که‌ای آقایم پادشاه این مردان در آنچه به ارمیای نبی کرده و او را به سیاه چال انداخته‌اند شریبانه عمل نموده‌اند و او در جایی که هست از گرسنگی خواهد مرد زیرا که در شهر هیچ نان باقی نیست.»

10 پس پادشاه به عبدملک حبشی امر فرموده، گفت: «سی نفر از اینجا همراه خود بردار و ارمیای نبی را قبل از آنکه بمیرد از سیاه چال برآور.» 11 پس عبدملک آن کسان را همراه خود برداشته، به خانه پادشاه از زیر خزانه داخل شد و از آنجا پارچه های مندرس و رقعہ های پوسیده گرفته، آنها را با ریسمانها به سیاه چال نزد ارمیافرور هشت. 12 و عبدملک حبشی به ارمیا گفت: «این پارچه های مندرس و رقعہ های پوسیده رازیر بغل خود در زیر ریسمانها بگذار.» و ارمیا چنین کرد. 13 پس ارمیا را با ریسمانها کشیده، او را از سیاه چال برآوردند و ارمیا در صحن زندان ساکن شد.

14 و صدقیای پادشاه فرستاده، ارمیا نبی را به مدخل سومی که در خانه خداوند بود نزد خود آورد و پادشاه به ارمیا گفت: «من از تو مطلبی می‌پرسم، از من چیزی مخفی مدار.» 15 ارمیا به صدقیای گفت: «اگر تو را خبر دهم آیا هر آینه مرانخواهی کشت و اگر تو را پند دهم مرا نخواهی شنیدی؟» 16 آنگاه صدقیای پادشاه برای ارمیا خفیه قسم خورده، گفت: «به حیات یهوه که این جان را برای ما آفرید قسم که تو را نخواهم کشت و تو رابه دست این کسانی که قصد جان تو دارند تسلیم نخواهم کرد.»

17 پس ارمیا به صدقیای گفت: «یهوه خدای صباویوت خدای اسرائیل چنین می‌گوید: اگر حقیقت نزد سروران پادشاه بابل بیرون روی، جان تو زنده خواهد ماند و این شهر به آتش سوخته نخواهد شد بلکه تو و اهل خانه ات زنده خواهید ماند. 18 اما اگر نزد سروران پادشاه بابل بیرون روی این شهر به دست کلدانیان تسلیم خواهد شد و آن را به آتش خواهند سوزانید و تو از دست ایشان نخواهی رست.»

19 اما صدقیای پادشاه به ارمیا گفت: «من از یهودیانی که بطرف کلدانیان شده‌اند می‌ترسم، مبادا مرا به دست ایشان تسلیم نموده، ایشان مراتضیح نمایند.» 20 ارمیا در جواب گفت: «تو را تسلیم نخواهند کرد. مستعدی آنکه کلام خداوند را که به تو می‌گویم اطاعت نمایی تا تو را خیریت شود و جان تو زنده بماند. 21 اما اگر از بیرون رفتن ابا نمایی کلامی که خداوند بر من کشف نموده این است: 22 اینک تمامی زنانی که در خانه پادشاه یهودا

باقی مانده‌اند نزد سروران پادشاه بابل بیرون برده خواهند شد و ایشان خواهند گفت: صدقای تو تو را اغوا نموده، بر تو غالب آمدند و الان چونکه پایهای تو در لجن فرو رفته است ایشان به عقب برگشته‌اند. 23 و جمیع زنان و فرزندان رانزد کلدانیان بیرون خواهند برد و تو از دست ایشان نخواهی رست بلکه به دست پادشاه بابل گرفتار خواهی شد و این شهر را به آتش خواهی سوزانید.»

24 آنگاه صدقیای به ارمیا گفت: «زنهار کسی از این سخنان اطلاع نیابد و نخواهی مرد. 25 و اگر سروران بشنوند که با تو گفتگو کرده‌ام و نزد تو آمده، تو را گویند تمنا اینکه ما را از آنچه به پادشاه گفتی و آنچه پادشاه به تو گفت اطلاع دهی و آن را از ما مخفی نداری تا تو را به قتل نرسانیم، 26 آنگاه به ایشان بگو: من عرض خود را به حضور پادشاه رسانیدم تا مرا به خانه یوناتان باز نفرستد تا در آنجا بمیرم.»

27 پس جمیع سروران نزد ارمیا آمده، از او سوال نمودند و او موافق همه این سخنانی که پادشاه به او امر فرموده بود به ایشان گفت. پس از سخن گفتن با او باز ایستادند چونکه مطلب فهمیده نشد. 28 و ارمیا در

جدلیا ابن اخیقام به مصفه آمده، نزد او در میان قومی که در زمین باقی مانده بودند ساکن شد.

کشته شدن جدلیا

⁷ و چون تمامی سرداران لشکر که در صحرا بودند و مردان ایشان شنیدند که پادشاه بابل جدلیا ابن اخیقام را بر زمین نصب کرده و مردان و زنان و اطفال و فقیران زمین را که به بابل برده نشده بودند به او سپرده است، ⁸ آنگاه ایشان نزد جدلیا به مصفه آمدند یعنی اسماعیل بن نتنیا و یوحانان و یونانان پسران قاریح و سراپا ابن تنحومت و پسران عیفای نطوفاتی و یزنیبا پسر معکاتی ایشان و مردان ایشان. ⁹ و جدلیا ابن اخیقام بن شافان برای ایشان و کسان ایشان قسم خورده، گفت: «از خدمت نمودن به کلدانیان مترسید. در زمین ساکن شوید و پادشاه بابل را بندگی نمایید و برای شما نیکو خواهد شد. ¹⁰ و اما من اینک در مصفه ساکن خواهم شد تا به حضور کلدانیانی که نزد ما آیند حاضر شوم و شما شراب و میوه جات و روغن جمع کرده، در ظروف خود بگذارید و در شهرهایی که برای خود گرفته اید ساکن باشید.»

¹¹ و نیز چون تمامی یهودیانی که در موآب و در میان بنی عمون و در ادوم و سایر ولایات بودند شنیدند که پادشاه بابل و بقیه ای از یهود را واگذاشته و جدلیا ابن اخیقام بن شافان را بر ایشان گماشته است، ¹² آنگاه جمیع یهودیان از هرجایی که پراکنده شده بودند مراجعت کردند و به زمین یهودا نزد جدلیا به مصفه آمدند و شراب و میوه جات بسیار و فراوان جمع نمودند.

¹³ و یوحانان بن قاریح و همه سرداران لشکری که در بیابان بودند نزد جدلیا به مصفه آمدند، ¹⁴ و او را گفتند: «آیا هیچ می دانی که بعلیس پادشاه بنی عمون اسماعیل بن نتنیا رافرستاده است تا تو را بکشد؟» اما جدلیا ابن اخیقام ایشان را باور نکرد. ¹⁵ پس یوحانان بن قاریح جدلیا را در مصفه خفیه خطاب کرده، گفت: «اذن بده که بروم و اسماعیل بن نتنیا را بکشم و کسی آگاه نخواهد شد. چرا او تو را بکشد و جمیع یهودیانی که نزد تو فراهم آمده اند پراکنده شوند و بقیه یهودیان تلف گردند؟» ¹⁶ اما جدلیا ابن اخیقام به یوحانان بن قاریح گفت: «این کار را مکن زیرا که درباره اسماعیل دروغ می گویی.»

41 و در ماه هفتم واقع شد که اسماعیل بن نتنیا ابن الیشامع که از نسل پادشاهان بود با بعضی از روسای پادشاه و ده نفر همراهش نزد جدلیا ابن اخیقام به مصفه آمدند و آنجا در مصفه با هم نان خوردند. ² و اسماعیل بن نتنیا و آن ده نفر که همراهش بودند برخاسته، جدلیا ابن اخیقام بن شافان را به شمشیر زدند و او را که پادشاه بابل به حکومت زمین نصب کرده بود کشت. ³ و اسماعیل تمامی یهودیانی را که همراه او یعنی با جدلیا در مصفه بودند و کلدانیانی را که در آنجا یافت شدند و مردان جنگی را کشت.

⁴ و در روز دوم بعد از آنکه جدلیا را کشته بود کسی از آن اطلاع نیافته بود، ⁵ هشتاد نفر با ریش تراشیده و گریبان دریده و بدن خراشیده هدایا و بخور با خود آورده، از شکیم و شیلوه و سامره آمدند تا به خانه خداوند ببرند. ⁶ و اسماعیل بن نتنیا به استقبال ایشان از مصفه بیرون آمد و در رفتن گریه می کرد و چون به ایشان رسید گفت: «نزد جدلیا ابن اخیقام بیایید.» ⁷ و هنگامی که ایشان به میان شهر رسیدند اسماعیل بن نتنیا و کسانی که همراهش بودند ایشان را کشته، در حفره انداختند. ⁸ اما در میان ایشان ده نفر پیدا شدند که به اسماعیل گفتند: «ما را مکش زیرا که ما را ذخیره ای از گندم و جو و روغن و عسل در صحرا می باشد.» پس ایشان را واگذاشته، در میان برادران ایشان نکشت.

⁹ و حفره ای که اسماعیل بدنهای همه کسانی را که به سبب جدلیا کشته در آن انداخته بود همان است که آسا پادشاه به سبب بعشا پادشاه اسرائیل ساخته بود و اسماعیل بن نتنیا آن را از کشتگان پر کرد. ¹⁰ پس اسماعیل تمامی بقیه قوم را که در مصفه بودند با دختران پادشاه و جمیع کسانی که در مصفه باقی مانده بودند که نبوزردان رئیس جلادان به جدلیا ابن اخیقام سپرده بود، اسیر ساخت و اسماعیل بن نتنیا ایشان را اسیر ساخته،

می رفت تا نزد بنی عمون بگذرد. ¹¹ اما چون یوحانان بن قاریح و تمامی سرداران لشکری که همراهش بودند از تمامی فتنه ای که اسماعیل بن نتنیا کرده بود خبر یافتند، ¹² آنگاه جمیع کسان خود را برداشتند و به قصد مقاتله با اسماعیل بن نتنیا روانه شده، او را نزد دریاچه بزرگ که در جبعون است یافتند. ¹³ و چون جمیع کسانی که با اسماعیل بودند یوحانان بن قاریح و تمامی سرداران لشکر را که همراهش بودند دیدند خوشحال شدند. ¹⁴ و تمامی کسانی که اسماعیل از مصفه به اسیری می برد روثافته، برگشتند و نزد یوحانان بن قاریح آمدند. ¹⁵ اما اسماعیل بن نتنیا با هشت نفر از دست یوحانان فرار کرد و نزد بنی عمون رفت.

فرار به مصر

¹⁶ و یوحانان بن قاریح با همه سرداران لشکر که همراهش بودند، تمامی بقیه قومی را که از دست اسماعیل بن نتنیا از مصفه بعد از کشته شدن جدلیا ابن اخیقام خلاصی داده بود بگرفت، یعنی مردان دلیر جنگی و زنان و اطفال و خواجه سرایان را که ایشان را در جبعون خلاصی داده بود؛ ¹⁷ و ایشان رفته، در جیروت کهام که نزد بیت لحم است منزل گرفتند تا بروند و به مصر داخل شوند، ¹⁸ به سبب کلدانیان زیرا که از ایشان می ترسیدند چونکه اسماعیل بن نتنیا جدلیا ابن اخیقام را که پادشاه بابل او را حاکم زمین قرار داده بود کشته بود.

42 پس تمامی سرداران لشکر و یوحانان بن قاریح و یزنیبا ابن هوشعیا و تمامی خلق از خرد و بزرگ پیش آمدند، ² و به ارمیا نبی گفتند: «تمنا اینکه التماس ما نزد تو پذیرفته شود به جهت ما و به جهت تمامی این بقیه نزد یهوه خدای خود مسالت نمایی زیرا که ما قلیلی از کثیر باقی مانده ایم چنانکه چشمانت ما را می بیند. ³ تا یهوه خدایت ما را به راهی که باید برویم و به کاری که باید بکنیم اعلام نماید.» ⁴ پس ارمیا نبی به ایشان گفت: «شنیدم. اینک من بر حسب آنچه به من گفته اید، نزد یهوه خدای شما مسالت خواهم نمود و هر چه خداوند در جواب شما بگوید به شما اطلاع خواهم داد و چیزی از شما باز نخواهم داشت.»

⁵ ایشان به ارمیا گفتند: «خداوند در میان ما شاهد راست و امین باشد که بر حسب تمامی کلامی که یهوه خدایت به واسطه تو نزد ما بفرستد عمل خواهیم نمود. ⁶ خواه نیکو باشد و خواه بد، کلام یهوه خدای خود را که تو را نزد اومی فرستیم اطاعت خواهیم نمود تا آنکه قول یهوه خدای خود را اطاعت نموده، برای ما سعادت مندی بشود.»

⁷ و بعد از ده روز واقع شد که کلام خداوند بر ارمیا نازل شد. ⁸ پس یوحانان بن قاریح و همه سرداران لشکر که همراهش بودند و تمامی قوم را از کوچک و بزرگ خطاب کرده، ⁹ به ایشان گفت: «یهوه خدای اسرائیل که شما مرا نزد وی فرستادید تا دعای شما را به حضور او برسانم چنین می فرماید: ¹⁰ اگر فی الحقیقه در این زمین بمانید آنگاه شما را بنا نموده، منهدم نخواهم ساخت و غرس کرده، نخواهم کند، زیرا از بلایی که به شما رسانیدم پشیمان شدم. ¹¹ از پادشاه بابل که از او بیم دارید ترسان مباشید. بلی خداوند می گوید از او ترسان مباشید زیرا که من با شما هستم تا شما را نجات بخشم و شما را از دست او رهایی دهم. ¹² و من بر شما رحمت خواهم فرمود تا او بر شما لطف نماید و شما را به زمین خودتان پس بفرستد. ¹³ اما اگر گوید که در این زمین نخواهم ماند و اگر سخن یهوه خدای خود را گوش نگیرید، ¹⁴ و بگوئید نی بلکه به زمین مصر خواهیم رفت زیرا که در آنجا جنگ نخواهیم دید و آواز کرنا نخواهیم شنید و برای آن گرسنه نخواهیم شد و در آنجا ساکن خواهیم شد، ¹⁵ پس حال بنابراین ای بقیه یهودا کلام خداوند را بشنوید: یهوه صباوت خدای اسرائیل چنین می گوید: اگر به رفتن به مصر جازم می باشید و اگر در آنجا رفته، ساکن شوید، ¹⁶ آنگاه شمشیری که از آن می ترسید البته آنجا در مصر به شما خواهد رسید و قحطی که از آن هراسان هستید آنجا در مصر شما را خواهد دریافت و در آنجا خواهید مرد. ¹⁷ و جمیع کسانی که برای رفتن به مصر و سکونت در آنجا جازم شده اند، از شمشیر و قحط و وبا خواهند مرد و احدی از ایشان از آن بلایی که من بر ایشان می رسانم باقی نخواهد ماند و خلاصی

نخواهد یافت.¹⁸ زیرا که یهوه صباوت خدای اسرائیل چنین می‌گوید: چنانکه خشم و غضب من بر ساکنان اورشلیم ریخته شد، همچنان غضب من به مجرد ورود شما به مصر بر شما ریخته خواهد شد و شما مورد نفرین و دهشت و لعنت و عار خواهید شد و این مکان را دیگر نخواهید دید.¹⁹ ای بقیه یهودا خداوند به شما می‌گوید به مصر بروید، یقین بدانید که من امروز شما را تهدید نمودم.²⁰ زیرا خویشتن را فریب دادید چونکه مرا نزد یهوه خدای خود فرستاده، گفتید که برای ما نزد یهوه خدای ما مسالت نما و ما را موافق هر آنچه یهوه خدای ما بگوید، مخبر ساز و آن را بعمل خواهیم آورد.²¹ پس امروز شما را مخبر ساختم اما شما نه به قول یهوه خدای خود و نه بهیچ چیزی که به واسطه من نزد شما فرستادگوش گرفتید.²² پس الان یقین بدانید که شما در مکانی که می‌خواهید بروید و در آن ساکن شوید از شمشیر و قحط و وبا خواهید مرد.»

43 و چون ارمیا فارغ شد از گفتن به تمامی قوم، تمامی کلام یهوه خدای ایشان را که یهوه خدای ایشان آن را به واسطه او نزد ایشان فرستاده بود یعنی جمیع این سخنان را،² آنگاه عزریا ابن هوشعیا و یوحانان بن قاریح و جمیع مردان متکبر، ارمیا را خطاب کرده، گفتند: «توروغ می‌گویی، یهوه خدای ما تو را نفرستاده است تا بگویی به مصر بروید و در آنجا سکونت منماید.³ بلکه باروک بن نیریا تو را بر ما برانگیخته است تا ما را به دست کلدانیان تسلیم نموده، ایشان ما را بکشند و به بابل به اسیری ببرند.»

4 و یوحانان بن قاریح و همه سرداران لشکر و تمامی قوم فرمان خداوند را که در زمین یهودا بمانند، اطاعت نمودند.⁵ بلکه یوحانان بن قاریح و همه سرداران لشکر، بقیه یهودا را که از میان تمامی امت‌هایی که در میان آنها پراکنده شده بودند برگشته، در زمین یهودا ساکن شده بودند گرفتند.⁶ یعنی مردان و زنان و اطفال و دختران پادشاه و همه کسانی که نبوزردان رئیس جلازان، به جدلیا ابن اخیقام بن شافان سپرده بود و ارمیای نبی و باروک بن نیریا را.⁷ و به زمین مصر رفتند زیرا که قول خداوند را گوش نگرفتند و به تحفنجیس آمدند.

8 پس کلام خداوند در تحفنجیس بر ارمیانازل شده، گفت:⁹ «سنگهای بزرگ به دست خود بگیر و آنها را در نظر مردان یهودا در سعه‌ای که نزد دروازه خانه فرعون در تحفنجیس است با گچ ببوشان.¹⁰ و به ایشان بگو که یهوه صباوت خدای اسرائیل چنین می‌گوید: اینک من فرستاده، بنده خود نبوکدرصر پادشاه بابل را خواهم گرفت و کرسی او را بر این سنگهایی که پوشانیدم خواهم نهاد و او سایبان خود را بر آنها خواهد برافراشت.¹¹ و آمده، زمین مصر را خواهد زد و آنانی را که مستوجب موت‌اند به موت و آنانی را که مستوجب اسیری‌اند به اسیری و آنانی را که مستوجب شمشیرند به شمشیر (خواهد سپرد).¹² و آتشی در خانه‌های خدایان مصر خواهم افروخت و آنها را خواهد سوزانید و به اسیری خواهد برد و خویشتن را به زمین مصر ملبس خواهد ساخت مثل شبانی که خویشتن را به جامه خود ملبس سازد و از آنجا به سلامتی بیرون خواهد رفت.¹³ و تمناهای بیت شمس را که در زمین مصر است خواهد شکست و خانه‌های خدایان مصر را به آتش خواهد سوزانید.»

نتیجه شرارت

44 کلامی که درباره تمامی یهود که در زمین مصر ساکن بودند و در مجدل و تحفنجیس و نوف و زمین فتروس سکونت داشتند، به ارمیا نازل شده، گفت:² «یهوه صباوت خدای اسرائیل چنین می‌فرماید: شما تمامی بلایی را که من بر اورشلیم و تمامی شهرهای یهودا وارد آوردم دیدید که اینک امروز خراب شده است و ساکنی در آنها نیست.³ به سبب شرارتی که کردند و خشم مرا بهیجان آوردند از اینکه رفته، بخورسوزانیدند و خدایان غیر را که نه ایشان و نه شما و نه پدران شما آنها را شناخته بودید عبادت نمودند.⁴ و من جمیع بندگان خود انبیا را نزد شما فرستادم و صبح زود برخاسته، ایشان را ارسال نموده، گفتم این رجاست را که من از آن نفرت دارم بعمل نیارید.⁵ اما ایشان نشنیدند و گوش خود را فرا نداشتند تا از شرارت خود بازگشت نمایند و برای خدایان غیر بخورسوزانند.»

20 پس ارمیا تمامی قوم را از مردان و زنان و همه کسانی که این جواب را بدو داده بودند خطاب کرده، گفت:²¹ «آیا خداوند بخوری را که شما و پدران شما و پادشاهان و سروران شما و اهل ملک در شهرهای یهودا و کوچه‌های اورشلیم سوزانیدند، بیاد نیاورده و آیا به خاطر او خطور نکرده است؟²² چنانکه خداوند به سبب شرارت اعمال شما و رجاساتی که بعمل آورده بودید، دیگر نتوانست تحمل نماید. لهذا زمین شما ویران و مورد دهشت و لعنت و غیرمسکون گردیده، چنانکه امروز شده است.²³ چونکه بخورسوزانیدید و به خداوند گناه ورزیده، به قول خداوند گوش ندادید و به شریعت و فریاض و شهادت او سلوک نمودید، بنابراین این بلا مثل امروز بر شما وارد شده است.»²⁴ و ارمیا به تمامی قوم و به جمیع زنان گفت: «ای تمامی یهودا که در زمین مصر هستی کلام خداوند را بشنوید!²⁵ یهوه صباوت خدای اسرائیل چنین می‌گوید: شما و زنان شما هم با دهان خود تکلم می‌نمایید و هم با دستهای خود بجا می‌آورید و می‌گویید نذرهایی را که کردیم البته وفا خواهیم نمود و بخور برای ملکه آسمان خواهیم سوزانید و هدایای ریختنی برای او خواهیم ریخت. پس نذرهای خود را استوار خواهید کرد و نذرهای خود را وفا خواهید نمود.»

چرا به زیر افکنده می‌شوند نمی‌توانند ایستاد؟ زیرا خداوند ایشان را پراکنده ساخته است.¹⁶ بسیاری را لغزانیده است و ایشان بر یکدیگر می‌افتند، و می‌گویند: برخیزید و از شمشیر بران نزد قوم خود و به زمین مولد خویش برگردیم.¹⁷ در آنجا فرعون، پادشاه مصر را هلاک می‌نامند و فرصت را از دست داده است.¹⁸ پادشاه که نام او یهوه صباوت می‌باشد می‌گوید به حیات خودم قسم که او مثل تابور، در میان کوهها و مانند کرمل، نزد دریا خواهد آمد.¹⁹ ای دختر مصر که در (امنیت) ساکن هستی، اسباب جلای وطن را برای خود مهیا ساز زیرا که نوب ویران و سوخته و غیرمسکون گردیده است.²⁰ مصر گوساله بسیار نیکو منظر است اما هلاکت از طرف شمال می‌آید و می‌آید.²¹ سپاهیان به مزد گرفته او در میانش مثل گوساله‌های پرواری می‌باشند. زیرا که ایشان نیز روتافته، با هم فرار می‌کنند و نمی‌ایستند. چونکه روز هلاکت ایشان و وقت عقوبت ایشان بر ایشان رسیده است.²² آوازه آن مثل مار می‌رود زیرا که آنها با قوت می‌خرامند و با تیرها مثل چوب بران بر اومی آیند.²³ خداوند می‌گوید که جنگل او را قطع خواهند نمود اگرچه لایحی می‌باشد. زیرا که ایشان از ملخها زیاده و از حد شماره افزونند.²⁴ دختر مصر خجل شده، به دست قوم شمالی تسلیم گردیده است.²⁵ یهوه صباوت خدای اسرائیل می‌گوید: اینک من بر آمون نو و فرعون و مصر و خدایانش و پادشاهانش یعنی بر فرعون و آنانی که بر وی توکل دارند، عقوبت خواهم رسانید.²⁶ و خداوند می‌گوید که ایشان را به دست آنانی که قصد جان ایشان دارند، یعنی به دست نبوکدرصر پادشاه بابل و به دست بندگانش تسلیم خواهم کرد و بعد از آن، مثل ایام سابق مسکون خواهد شد.²⁷ اما توای بنده من یعقوب مترس وای اسرائیل هراسان مشو زیرا اینک من تو را از جای دور و ذریت تو را از زمین اسیری ایشان نجات خواهم داد و یعقوب برگشته، در امنیت و استراحت خواهد بود و کسی او را نخواهد ترسانید.²⁸ و خداوند می‌گوید: ای بنده من یعقوب مترس زیرا که من با تو هستم و اگرچه تمام امت‌ها را که تو را در میان آنها پراکنده ساخته‌ام بالکل هلاک سازم لیکن تو را بالکل هلاک نخواهم ساخت، بلکه تو را به انصاف تادیب خواهم نمود و تو را هرگز بی‌سزا نخواهم گذاشت.»

کلام خدا درباره فلسطین

47 کلام خداوند درباره فلسطینیان که بر ارمیا نبی نازل شد قبل از آنکه فرعون غزه را مغلوب بسازد.² خداوند چنین می‌گوید: «اینک آیه‌ها از شمال برمی‌آید و مثل نهی سیلان می‌کند و زمین را با آنچه در آن است و شهر و ساکنانش را درمی‌گیرد. و مردمان فریاد برمی‌آورند و جمیع سکنه زمین ولوله می‌نمایند³ از صدای سمهای اسبان زورآورش و از غوغای ارابه‌هایش و شورش چرخهایش. ویدران به سبب سستی دستهای خود به فرزندان خویش اعتنا نمی‌کنند.⁴ به سبب روزی که برای هلاکت جمیع فلسطینیان می‌آید که هر نصرت‌کننده‌ای را که باقی می‌ماند از صور و صیدون منقطع خواهد ساخت. زیرا خداوند فلسطینیان یعنی بقیه جزیره کفتور را هلاک خواهد ساخت.⁵ اهل غزه بریده مو گشته‌اند و اشقلون و بقیه وادی ایشان هلاک شده است. تا به کی بدن خود را خواهی خراشید؟⁶ آه‌های شمشیر خداوند تا به کی آرام نخواهی گرفت؟ به غلاف خود برگشته، مستریخ و آرام شو.⁷ چگونه می‌توانی آرام بگیری، با آنکه خداوند تو را بر اشقلون و بر ساحل دریا مامور فرموده و تو را به آنجا تعیین نموده است؟»

پیغام درباره مواب

48 درباره مواب، یهوه صباوت خدای اسرائیل چنین می‌گوید: «وای بر نبوزیرا که خراب شده است. قریه تایم خجل و گرفتار گردیده است. و مسجاب رسوا و منهدم گشته است.² فخر مواب زایل شده، در حشبون برای وی تقدیرهای بد کردند. بیایید و او را منقطع سازیم تا دیگر قوم نباشد. تو نیزای مدمین ساکت خواهی شد و شمشیر تو را تعاقب خواهند نمود.³ آواز ناله از حورونایم مسموع می‌شود. هلاکت و شکستگی عظیم.⁴ مواب بهم شکسته است و صغیرهای او فریاد برمی‌آورند.⁵ زیرا

²⁶ بنابراین‌ای تمامی یهودا که در زمین مصر ساکن هستند کلام خداوند را بشنویید. اینک خداوند می‌گوید: من به اسم عظیم خود قسم خوردم که اسم من بار دیگر به دهان هیچکدام از یهود در تمامی زمین مصر آورده نخواهد شد و نخواهند گفت: به حیات خداوند یهوه قسم.²⁷ اینک من بر ایشان به بدی مراقب خواهم بود و نه به نیکویی تا جمیع مردان یهودا که در زمین مصر می‌باشند به شمشیر و قحط هلاک شده، تمام شوند.²⁸ لیکن عدد قلیلی از شمشیر رهایی یافته، از زمین مصر به زمین یهودا مراجعت خواهند نمود و تمامی بقیه یهودا که به جهت سکونت آنجا در زمین مصر رفته‌اند، خواهند دانست که کلام کدامیک از من و ایشان استوار خواهد شد.²⁹ و خداوند می‌گوید: این است علامت برای شما که من در اینجا به شما عقوبت خواهم رسانید تا بدانید که کلام من درباره شما البته به بدی استوار خواهد شد.³⁰ خداوند چنین می‌گوید: اینک من فرعون حفرع پادشاه مصر را به دست دشمنانش و به دست آنانی که قصد جان او دارند تسلیم خواهم کرد. چنانکه صدقیا پادشاه یهودا را به دست دشمنش نبوکدرصر پادشاه بابل که قصد جان او می‌داشت، تسلیم نمودم.»

پیام به باروک

45 کلامی که ارمیا نبی به باروک بن نیریا خطاب کرده، گفت، هنگامی که این سخنان را از دهان ارمیا در سال چهارم یهوایقیم بن یوشیا پادشاه یهودا در طومار نوشت:² «ای باروک یهوه خدای اسرائیل به تو چنین می‌فرماید:³ تو گفته‌ای وای بر من زیرا خداوند بردرد من غم افزوده است. از ناله کشیدن خسته شده‌ام و استراحت نمی‌یابم.⁴ او را چنین بگو، خداوند چنین می‌فرماید: آنچه بنا کرده‌ام، منهدم خواهم ساخت و آنچه غرس نموده‌ام یعنی تمامی این زمین را، از ریشه خواهم کند.⁵ و آیا تو چیزهای بزرگ برای خویشتن می‌طلبی؟ آنها را طلب منما زیرا خداوند می‌گوید: اینک من بر تمامی بشر بلا خواهم رسانید. اما در هر جایی که بروی جانت را به تو به غنیمت خواهم بخشید.»

کلام خدا درباره مصر

46 کلام خداوند درباره امت‌ها که به ارمیانازل شد؛² درباره مصر و لشکر فرعون نکو که نزد نهر فرات در کرکمیش بودند و نبوکدرصر پادشاه بابل ایشان را در سال چهارم یهوایقیم بن یوشیا پادشاه یهودا شکست داد:³ «مجن و سپر را حاضر کنید و برای جنگ نزدیک آبیید.⁴ ای سواران اسبان را بیارید و سوار شوید و با خودهای خود بایستید. نیزه‌ها را صیقل دهید و زره‌ها را بپوشید.⁵ خداوند می‌گوید: چرا ایشان را می‌بینم که هراسان شده، به عقب برمی‌گردند و شجاعان ایشان خرد شده، بالکل منهزم می‌شوند و به عقب نمی‌نگرند، زیرا که خوف از هر طرف می‌باشد.⁶ تیزروان فرار نکنند و زورآوران رهایی نیابند. بطرف شمال به کنار نهر فرات می‌لغزند و می‌افتند.⁷ این کیست که مانند رود نیل سیلان کرده است و آبهای او مثل نهرهایش متلاطم می‌گردد؟⁸ مصر مانند رود نیل سیلان کرده است و آبهایش مثل نهرها متلاطم گشته، می‌گوید: من سیلان کرده، زمین را خواهم پوشانید و شهر و ساکنانش را هلاک خواهم ساخت.⁹ ای اسبان، برآید وای ارابه‌ها تند بروید و شجاعان بیرون بروند. ای اهل حبش و فوت که سپرداران هستید وای لودیان که کمان را می‌گیرید و آن رامی کشید.¹⁰ زیرا که آن روز انتقام خداوند یهوه صباوت می‌باشد که از دشمنان خود انتقام بگیرد. پس شمشیر هلاک کرده، سیر می‌شود و از خون ایشان مست می‌گردد. زیرا خداوند یهوه صباوت در زمین شمال نزد نهر فرات ذبحی دارد.¹¹ ای باکره دختر مصر به جلعاد برای ولسان بگیر. درمانهای زیاد را عبث به کار می‌بری. برای تو علاج نیست.¹² امت‌ها رسوایی تو رامی شنوند و جهان از ناله تو پر شده است زیرا که شجاع بر شجاع می‌لغزد و هر دوی ایشان با هم می‌افتند.»

¹³ کلامی که خداوند درباره آمدن نبوکدرصر پادشاه بابل و مغلوب ساختن زمین مصر به ارمیانی گفت:¹⁴ «به مصر خبر دهید و به مجدل اعلام نمایید و به نوب و تحفحیس اطلاع دهید. بگویند برپا شوید و خویشتن را آماده سازید زیرا که شمشیر مجاورانت را هلاک کرده است.¹⁵ زورآوران

خداوند می گوید موآب را مثل ظرف ناپسند شکسته ام.³⁹ چگونه منهدم شده و ایشان چگونه ولوله می کنند؟ و موآب چگونه به رسوایی پشت داده است؟ پس موآب برای جمیع مجاوران خود مضحکه و باعث ترس شده است.⁴⁰ زیرا خداوند چنین می گوید: او مثل عقاب پرواز خواهد کرد و بالهای خویش را بر موآب پهن خواهد نمود.⁴¹ شهرهایش گرفتار و قلعه هایش تسخیر شده، و دل شجاعان موآب در آن روز مثل دل زنی که درد زه داشته باشد خواهد شد.⁴² و موآب خراب شده، دیگر قوم نخواهد بود چونکه به ضد خداوند تکبر نموده است.⁴³ خداوند می گوید: ای ساکن موآب خوف و حفره و دام پیش روی تو است.⁴⁴ آنکه از ترس بگریزد در حفره خواهد افتاد و آنکه از حفره برآید گرفتار دام خواهد شد، زیرا خداوند فرموده است که سال عقوبت ایشان را بر ایشان یعنی بر موآب خواهم آورد.⁴⁵ فراریان بی تاب شده، در سایه حبشون ایستاده اند زیرا که آتش از حبشون و نار از میان سیحون بیرون آمده، حدود موآب و فرق سر فتنه انگیزان را خواهد سوزانید.⁴⁶ وای بر توای موآب! قوم کموش هلاک شده اند زیرا که پسران به اسیری و دختران به جلای وطن گرفتار گردیده اند.⁴⁷ لیکن خداوند می گوید که در ایام آخر، اسیران موآب را بازخواهم آورد. حکم درباره موآب تا اینجا است.»

کلام خدا درباره بنی عمون

49 درباره بنی عمون، خداوند چنین می گوید: «آیا اسرائیل پسران ندارد و آیا او را وارثی نیست؟ پس چرا ملکم جاد را به تصرف آورده و قوم او در شهرهایش ساکن شده اند؟² لهذا اینک خداوند می گوید: ایامی می آید که نعره جنگ را در ربه بنی عمون خواهم شنوایید و تل ویران خواهد گشت و دهاتش به آتش سوخته خواهد شد. و خداوند می گوید که اسرائیل متصرفان خویش را به تصرف خواهد آورد.»³ ای حبشون ولوله کن، زیرا که عای خراب شده است. ای دهات ربه فریاد برآورید و پلاس پوشیده، ماتم بگیرید و بر حصارها گردش نمایید. زیرا که ملکم با کاهنان و سروران خود باهم به اسیری می روند.⁴ ای دختر مرتد چرا از وادیهایی یعنی وادیهایی برومند خود فخر می نمایی؟ ای تو که به خزاین خود توکل می نمایی (و می گویی) کیست که نزد من تواند آمد؟⁵ اینک خداوند بیهوه صباپوت می گوید: «من از جمیع مجاوران خوف بر تو خواهم آورد هر یکی از شما پیش روی خود پراکنده خواهد شد و کسی نخواهد بود که پراکنده را جمع نماید.⁶ لیکن خداوند می گوید: بعد از این اسیران بنی عمون را باز خواهم آورد.»

کلام خدا درباره ادوم

⁷ درباره ادوم بیهوه صباپوت چنین می گوید: «آیا دیگر حکمت در تیمان نیست؟ و آیامشورت از فهیمان زایل شده و حکمت ایشان نابود گردیده است؟⁸ ای ساکنان ددان بگریزید ورو تافته در جایهای عمیق ساکن شوید. زیرا که بلای عیسو و زمان عقوبت وی را بر او خواهم آورد.⁹ اگر انگور چینان نزد تو آیند، آیا بعضی خوشه ها را نمی گذارند؟ و اگر دزدان در شب (آیند)، آیا به قدر کفایت غارت نمی نمایند؟¹⁰ اما من عیسو را برهنه ساخته و جایهای مخفی او را مکشوف گردانیده ام که خویش را نتواند پنهان کرد. ذریت او و برادران و همسایگانش هلاک شده اند و خودش نابود گردیده است.¹¹ یتیمان خود را ترک کن و من ایشان را زنده نگاه خواهم داشت و بیهوه زاننت بر من توکل بنمایند.¹² زیرا خداوند چنین می گوید: اینک آنانی که رسم ایشان نبود که این جام را بنوشند، البته خواهند نوشید و آیا تو بی سزا خواهی ماند؟ بی سزا خواهی ماند بلکه البته خواهی نوشید.¹³ زیرا خداوند می گوید به ذات خودم قسم می خورم که بصره مورد دهشت و عار و خرابی ولعنت خواهد شد و جمیع شهرهایش خرابه ابدی خواهد گشت.¹⁴ از جانب خداوند خبری شنیدم که رسولی نزد امت ها فرستاده شده، (می گوید): «جمع شوید و بر او هجوم آورید و برای جنگ برخیزید!¹⁵ زیرا که هان من تو را کوچکترین امت ها و در میان مردم خوار خواهم گردانید.¹⁶ ای که در شکافهای صخره ساکن هستی و بلندی تلها را گرفته ای، هیبت تو و تکبر دلت تو را فریب داده است اگرچه مثل

که به فراز لوحیت با گریه سخت برمی آیند و از سرازیری حورونایم صدای شکست یافتن اژدشمان شنیده می شود.⁶ بگریزید و جانهای خود را برهانید و مثل درخت عرعر در بیابان باشید.⁷ زیرا از این جهت که به اعمال و گنجهای خویش توکل نمودی تو نیز گرفتار خواهی شد. و کموش با کاهنان و سرورانش با هم به اسیری خواهند رفت.⁸ و غارت کننده به همه شهرها خواهد آمد و هیچ شهر خلاصی نخواهد یافت و برحسب فرمان خداوند اهل وادی تلف خواهند شد و اهل همواری هلاک خواهند گردید.⁹ بالهابه موآب بدهید تا پرواز نموده، بگریزد و شهرهایش خراب و غیرمسکون خواهد شد.¹⁰ ملعون باد کسی که کار خداوند را با غفلت عمل نماید و ملعون باد کسی که شمشیر خود را از خون بازدارد.¹¹ موآب از طفولیت خود مستریخ بوده و بر دردهای خود نشسته است و از ظرف به ظرف ریخته نشده و به اسیری نرفته است. از این سبب طعمش در او مانده است و خوشبویی او تغییر نیافته است.¹² بنابراین اینک خداوند می گوید: روزها می آید که من ریزندگان می فرستم که او را بریزند و ظروف او را خالی کرده، مشکهایش را پاره خواهند نمود.¹³ و موآب از کموش شرمند خواهد شد چنانکه خاندان اسرائیل از بیت ثیل که اعتماد ایشان بود، شرمند شده اند.¹⁴ چگونه می گوید که ماشجاعان و مردان قوی برای جنگ می باشیم؟¹⁵ موآب خراب شده دود شهرهایش متصاعدمی شود و جوانان برگزیده اش به قتل فرودمی آیند. پادشاه که نام او بیهوه صباپوت می باشد این را می گوید:¹⁶ رسیدن هلاکت موآب نزدیک است و بلای او بزودی هرچه تمامتر می آید.¹⁷ ای جمیع مجاورانش و همگانی که نام او را می دانید برای وی ماتم بگیرید. بگویید عصای قوت و چوبدستی زیبایی چگونه شکسته شده است!¹⁸ ای دختر دیبون که (در امنیت) ساکن هستی از جلال خود فرود آی و در جای خشک بنشین زیرا که غارت کننده موآب بر تو هجوم می آورد و قلعه های تو را منهدم می سازد.¹⁹ ای تو که در عروعر ساکن هستی به سر راه بایست و نگاه کن و از فراریان و ناجیان بپرس و بگو که چه شده است؟²⁰ موآب خجل شده، زیرا که شکست یافته است پس ولوله و فریاد برآورید. در ارنون اخبار نمایید که موآب هلاک گشته است.²¹ و داوری بر زمین همواری رسیده است.²² و بر دیبون و نبوو بیت دبتلایم،²³ و بر قریه تایم و بیت جامول و بیت معون،²⁴ و بر قریوت و بصره و بر تمامی شهرهای بعید و قریب زمین موآب.

²⁵ «خداوند می گوید که شاخ موآب بریده و بازویش شکسته شده است. ²⁶ او را مست سازید زیرا به ضد خداوند تکبر می نماید. و موآب درقی خود غوطه می خورد و او نیز مضحکه خواهد شد.²⁷ آیا اسرائیل برای تو مضحکه نبود؟ و آیا او در میان دزدان یافت شد به حدی که هر وقت که درباره او سخن می گفتی سر خود رامی جنبانیدی؟²⁸ ای ساکنان موآب شهرها را ترک کرده، در صخره ساکن شوید و مثل فاخته های باشید که آشیانه خود را در کنار دهنه مغاره می سازد.²⁹ غرور موآب و بسیاری تکبر او را وعظمت و خیلا و کبر و بلندی دل او را شنیدیم.³⁰ خداوند می گوید: خشم او را می دانم که هیچ است و فخرهای او را که از آنها هیچ بر نمی آید.³¹ بنابراین برای موآب ولوله خواهم کرد و به جهت تمامی موآب فریاد برخواهم آورد. برای مردان قیرحارس ماتم گرفته خواهد شد.³² برای توای مو سبمه به گریه یعزیر خواهم گریست. شاخه های تو از دریا گذشته بود و به دریاچه یعزیر رسیده، بر میوه ها و انگورهای غارت کننده هجوم آورده است.³³ شادی و ابتهاج از بستانها و زمین موآب برداشته شد و شراب را از چرخشها زایل ساختم و کسی آنها را به صدای شادمانی به پا نخواهد فشرد. صدای شادمانی صدای شادمانی نیست.³⁴ به فریاد حبشون آواز خود را تا العاله و یاهص بلند کردند و از صوغر تا حورونایم عجلت شلبشیا، زیرا که آبهای نمریم نیز خرابه شده است.³⁵ و خداوند می گوید من آنانی را که در مکان های بلند قربانی می گذرانند و برای خدایان خود بخورمی سوزانند از موآب نابود خواهم گردانید.³⁶ لهذا دل من به جهت موآب مثل نای صدامی کند و دل من به جهت مردان قیرحارس مثل نای صدامی کند، چونکه دولتی که تحصیل نمودند تلف شده است.³⁷ و هر سر بی مو گشته و هر ریش تراشیده شده است و همه دستها خراشیده و بر هر کمر پلاس است.³⁸ بر همه پشت بامهای موآب و در جمیع کوچه هایش ماتم است زیرا

38 و خداوند می‌گوید: من کرسی خود را در عیلام برپا خواهم نمود و پادشاه و سروران را از آنجا نابود خواهم ساخت. 39 لیکن خداوند می‌گوید: در ایام آخر اسیران عیلام را باز خواهم آورد.»

کلام خدا درباره بابل

50 کلامی که خداوند درباره بابل و زمین کلدانیان به واسطه ارمیا نبی گفت: 2 «در میان امت‌ها اخبار و اعلام نمایید، علمی برافراشته، اعلام نمایید و مخفی مدارید. بگویند که بابل گرفتار شده، و بیل خجل گردیده است. مرودک خرد شده و اصنام او رسوا و بت‌هایش شکسته گردیده است 3 زیرا که امتی از طرف شمال بر او می‌آید و زمینش را ویران خواهد ساخت به حدی که کسی در آن ساکن نخواهد شد و هم انسان و هم بهایم فرار کرده، خواهند رفت. 4 خداوند می‌گوید که در آن ایام و در آن زمان بنی‌اسرائیل و بنی‌یهودا با هم خواهند آمد. ایشان گریه‌کنان خواهند آمد و یهوه خدای خود را خواهند طلبید. 5 و روی‌های خود را بسوی صهیون نهاده، راه آن را خواهند پرسید و خواهند گفت بیایید و به عهد ابدی که فراموش نشود به خداوند ملصق شویم.

6 «قوم من گوسفندان گم شده بودند و شبانان ایشان ایشان را گمراه کرده، بر کوه‌ها آواره ساختند. از کوه به تل رفته، آرامگاه خود را فراموش کردند. 7 هرکه ایشان را می‌یافت ایشان را می‌خورد و دشمنان ایشان می‌گفتند که گناه نداریم زیرا که به یهوه که مسکن عدالت است و به یهوه که امید پدران ایشان بود، گناه ورزیدند. 8 از میان بابل فرار کنید و از زمین کلدانیان بیرون آید. و مانند بزهای نر پیش روی گله راه روید. 9 زیرا اینک من جمعیت امت‌های عظیم را از زمین شمال برمی‌انگیزانم و ایشان را بر بابل می‌آورم و ایشان در برابر آن صف آرایی خواهند نمود و در آنوقت گرفتار خواهد شد. تیرهای ایشان مثل تیرهای جبار هلاک‌کننده که یکی از آنها خالی برنگردد خواهد بود. 10 خداوند می‌گوید که کلدانیان تاراج خواهند شد و هرکه ایشان را غارت نماید سیر خواهد گشت. 11 زیرا شمایی غارت‌کنندگان میراث من شادی و وجد کردید و مانند گوساله‌ای که خرمن را پایمال کند، جست و خیز نمودید و مانند اسبان زورآور شیبه زدید. 12 مادر شما بسیار خجل خواهد شد و والده شمارسوا خواهد گردید. هان او موخر امت‌ها و بیابان و زمین خشک و عربه خواهد شد. 13 به سبب خشم خداوند مسکون نخواهد شد بلکه بالکل ویران خواهد گشت. و هرکه از بابل عبور نماید متحیر شده، به جهت تمام بلایایش صغیر خواهدزد. 14 ای جمیع کمان‌داران در برابر بابل از هر طرف صف آرایی نمایید. تیرها بر او بیندازید و دریغ ننمایید زیرا به خداوند گناه ورزیده است. 15 از هر طرف بر او نعره زنید چونکه خویشتن را تسلیم نموده است. حصارهایش افتاده و دیوارهایش منهدم شده است زیرا که این انتقام خداوند است. پس از او انتقام بگیرید و بطوری که او عمل نموده است همچنان با او عمل نمایید. 16 و از بابل، برزگران و آنانی را که داس را در زمان درو بکار می‌برند منقطع سازید. و از ترس شمشیر برنده هرکس بسوی قوم خود توجه نماید و هر کس به زمین خویش بگریزد.

17 «اسرائیل مثل گوسفند، پراکنده گردید. شیران او را تعاقب کردند. اول پادشاه آشور او را خورد و آخر این نبوکدصر پادشاه بابل استخوان‌های او را خرد کرد.» 18 بنابراین یهوه صباوت خدای اسرائیل چنین می‌گوید: «اینک من بر پادشاه بابل و بر زمین او عقوبت خواهم رسانید چنانکه بر پادشاه آشور عقوبت رسانیدم. 19 و اسرائیل را به مرتع خودش باز خواهم آورد و در کرمل و باشان خواهد چرید و بر کوهستان افزایش و جلعاد جان او سیر خواهد شد. 20 خداوند می‌گوید که در آن ایام و در آن زمان عصیان اسرائیل را خواهند جست و نخواهد بود و گناه یهودا را اما پیدا نخواهد شد، زیرا آنانی را که باقی می‌گذارم خواهم آمرزید.

21 «بر زمین مراتع برای یعنی بر آن و بر ساکنان فقود. خداوند می‌گوید: بکش و ایشان را تعاقب نموده، بالکل هلاک کن و موافق هر آنچه من تو را امر فرمایم عمل نما. 22 آواز جنگ و شکست عظیم در زمین است. 23 کوپال تمام جهان چگونه بریده و شکسته شده و بابل در میان امت‌ها چگونه ویران گردیده است. 24 ای بابل از برای تو دام گستردم و تو نیز گرفتار شده،

عقاب آشیانه خود را بلند بسازی، خداوند می‌گوید که من تو را از آنجا فرود خواهم آورد. 17 و ادوم محل تعجب خواهد گشت به حدی که هرکه از آن عبور نماید متحیر شده، به سبب همه صدماتش صغیر خواهدزد. 18 خداوند می‌گوید: چنانکه سدوم و عموره و شهرهای مجاور آنها واژگون شده است، همچنان کسی در آنجا ساکن نخواهد شد و احدی از بنی آدم در آن ماوا نخواهد گزید. 19 اینک او مثل شیر از طغیان اردن به آن مسکن منبع پرخواهد آمد، زیرا که من وی را در لحظه‌ای از آنجا خواهم راند. و کیست آن برگزیده‌ای که او را بر آن بگمارم؟ زیرا کیست که مثل من باشد و کیست که مرا به محاکمه بیاورد و کیست آن شبانی که به حضور من تواند ایستاد؟»

20 بنابراین مشورت خداوند را که درباره ادوم نموده است و تقدیرهای او را که درباره ساکنان تیمان فرموده است بشنوید. البته ایشان صغیران گله را خواهند ربود و هر آینه مسکن ایشان را برای ایشان خراب خواهد ساخت. 21 از صدای افتادن ایشان زمین متزلزل گردید و آواز فریاد ایشان تا به بحر قلزم مسموع شد. 22 اینک او مثل عقاب برآمده، پرواز می‌کند و بالهای خویش را بر بصره پهن می‌نماید و دل شجاعان ادوم در آن روز مثل دل زنی که درد زه داشته باشد خواهد شد.

کلام خدا درباره دمشق

23 درباره دمشق: «حمات و ارفاد خجل گردیده‌اند زیرا که خبر بد شنیده، گداخته شده‌اند.

24 دمشق ضعیف شده، روبه فرار نهاده و لرزه او را در گرفته است. آلام و دردها او را مثل زنی که می‌زاید گرفته است. 25 چگونه شهر نامور و قریه ابتهاج من متروک نشده است؟ 26 لهنذا یهوه صباوت می‌گوید: جوانان او در کوچه‌هایش خواهند افتاد و همه مردان جنگی او در آن روز هلاک خواهند شد. 27 و من آتش در حصارهای دمشق خواهم افروخت و قصرهای بنهد و راخواهد سوزانید.»

کلام خدا درباره قیدار و حاصور

28 درباره قیدار و ممالک حاصور که نبوکدصر پادشاه بابل آنها را مغلوب ساخت، خداوند چنین می‌گوید: «برخیزید و بر قیدار هجوم آورید و بنی مشرق را تاراج نمایید. 29 خیمه‌ها و گله‌های ایشان را خواهند گرفت. پرده‌ها و تمامی اسباب و شتران ایشان را برای خویشتن خواهند برد و بر ایشان ندا خواهند داد که خوف از هر طرف! 30 بگریزید و به زودی هرچه تمامتر فرار نمایید. ای ساکنان حاصور در جای‌های عمیق ساکن شوید.» زیرا خداوند می‌گوید: «نبوکدصر پادشاه بابل به ضد شما مشورتی کرده و به خلاف شما تدبیری نموده است. 31 خداوند فرموده است که برخیزید و برامت مطمئن که در امنیت ساکن‌اند هجوم آورید. ایشان را نه دروازه‌ها و نه پشت بندها است و به تنهایی ساکن می‌باشند. 32 خداوند می‌گوید که شتران ایشان تاراج و کثرت مواشی ایشان غارت خواهد شد و آنانی را که گوشه‌های موی خود را می‌تراشند بسوی هر باد پراکنده خواهم ساخت و هلاکت ایشان را از هر طرف ایشان خواهم آورد. 33 و حاصور مسکن شغالها و ویرانه ابدی خواهد شد به حدی که کسی در آن ساکن نخواهد گردید و احدی از بنی آدم در آن ماوا نخواهد گزید.»

کلام خدا درباره عیلام

34 کلام خداوند درباره عیلام که بر ارمیا نبی در ابتدای سلطنت صدقیا پادشاه یهودا نازل شده، گفت: 35 «یهوه صباوت چنین می‌گوید: اینک من کمان عیلام و مایه قوت ایشان را خواهم شکست. 36 و چهار باد را از چهار سمت آسمان بر عیلام خواهم وزانید و ایشان را بسوی همه این بادها پراکنده خواهم ساخت به حدی که هیچ امتی نباشد که پراکنندگان عیلام نزد آنها نیابند. 37 و اهل عیلام را به حضور دشمنان ایشان و به حضور آنانی که قصد جان ایشان دارند مشوش خواهم ساخت. و خداوند می‌گوید که بر ایشان بلا یعنی حدت خشم خویش را وارد خواهم آورد و شمشیر را در عقب ایشان خواهم فرستاد تا ایشان را بالکل هلاک سازم.

اطلاع نداری. یافت شده، تسخیر گشته‌ای چونکه با خداوند مخاصمه نمودی.²⁵ خداوند اسلحه خانه خود را گشوده، اسلحه خشم خویش را بیرون آورده است. زیرا خداوند یهوه صباوت با زمین کلدانیان کاری دارد.²⁶ بر او از همه اطراف بیابید و انبارهای او را بگشایید، او را مثل توده های انباشته بالکل هلاک سازید و چیزی از او باقی نماند.²⁷ همه گاوانش را به سلاخ خانه فرود آورده، بکشید. وای بر ایشان! زیرا که یوم ایشان و زمان عقوبت ایشان رسیده است.²⁸ آواز فراریان و نجات‌یافتگان از زمین بابل مسموع می‌شود که از انتقام یهوه خدای ما و انتقام هیکل او در صهیون اخبار می‌نمایند.²⁹ تیراندازان را به ضد بابل جمع کنید. ای همگانی که کمان را زه می‌کنید، در برابر او از هر طرف اردو زنید تا احدی رهایی نیابد و بر وفق اعمالش او را جزا دهید و مطابق هر آنچه کرده است به او عمل نمایید. زیرا که به ضد خداوند و به ضد قدوس اسرائیل تکبر نموده است.³⁰ لهذا خداوند می‌گوید که جوانانش در کوچه‌هایش خواهند افتاد و جمیع مردان جنگیش در آن روز هلاک خواهند شد.³¹

«اینک خداوند یهوه صباوت می‌گوید: ای متکبر من برضد تو هستم. زیرا که یوم تو و زمانی که به تو عقوبت برسانم رسیده است.³² و آن متکبر لغزش خورده، خواهد افتاد و کسی او را نخواهد برخیزاند و آتش در شهرهایش خواهد افروخت که تمامی حوالی آنها را خواهد سوزانید.³³

یهوه صباوت چنین می‌گوید: بنی اسرائیل و بنی یهودا با هم مظلوم شدند و همه آنانی که ایشان را اسیر کردند ایشان را محکم نگاه می‌دارند و از رها کردن ایشان ابا می‌نمایند.³⁴ اما ولی ایشان که اسم او یهوه صباوت می‌باشد زور آور است و دعوی ایشان را البته انجام خواهد داد و زمین را آرامی خواهد بخشید و ساکنان بابل را بی‌آرام خواهد ساخت.³⁵ خداوند می‌گوید: شمشیری بر کلدانیان است و بر ساکنان بابل و سرورانش و حکیماننش.³⁶ شمشیری بر کاذبان است و احمق خواهند گردید. شمشیری بر جباران است و مشوش خواهند شد.³⁷ شمشیری بر اسبانش و بر اربابه‌هایش می‌باشد بر تمامی مخلوق مختلف که در میاننش هستند و مثل زنان خواهند شد. شمشیری بر خزانه‌هایش است و غارت خواهد شد.³⁸

خشکسالی بر آبهایش می‌باشد و خشک خواهد شد زیرا که آن زمین بتها است و بر اصرام دیوانه شده‌اند.³⁹

بنابراین وحوش صحرا با گرگان ساکن خواهند شد و شترمرغ در آن سکونت خواهد داشت و بعد از آن تا به ابد مسکون نخواهد شد و نسل بعد نسل معمور نخواهد گردید.⁴⁰ خداوند می‌گوید: «چنانکه خدا سدوم و عموره و شهرهای مجاور آنها را واژگون ساخت، همچنان کسی آنجا ساکن نخواهد شد و احدی از بنی آدم در آن ماوا نخواهد گزید.⁴¹ اینک قومی از طرف شمال می‌آیند و امتی عظیم و پادشاهان بسیار از کرانه‌های جهان برانگیخته خواهند شد.⁴² ایشان کمان و نیزه خواهند گرفت. ایشان ستم پیشه هستند و ترحم نخواهند نمود. آواز ایشان مثل شورش دریا است و بر اسبان سوار شده، در برابر توای دختر بابل مثل مردان جنگی صف آرایی خواهند نمود.⁴³ پادشاه بابل آوازه ایشان را شنید و دستهایش سست گردید. و الم و درد او را مثل زنی که می‌زاید در گرفته است.⁴⁴ اینک او مثل شیر از طغیان اردن به آن مسکن منبع برخوردار آمد زیرا که من ایشان را در لحظه‌ای از آنجا خواهم راند. و کیست آن برگزیده‌ای که او را بر آن بگمارم؟ زیرا کیست که مثل من باشد و کیست که مرا به محاکمه بیاورد و کیست آن شبانی که به حضور من تواند ایستاد؟»⁴⁵ بنابراین مشورت خداوند را که درباره بابل نموده است و تقدیرهای او را که درباره زمین کلدانیان فرموده است بشنوید. البته ایشان صغیران گله را خواهند ربود و هر آینه مسکن ایشان را برای ایشان خراب خواهد ساخت.⁴⁶ از صدای تسخیر بابل زمین متزلزل شد و آواز آن در میان امت‌ها مسموع گردید.

51 «خداوند چنین می‌گوید: «اینک من بر بابل و بر ساکنان وسط مقاومت کنندگانم بادی مهلک برمی‌انگیزانم.² و من بر بابل خرمن کوبان خواهم فرستاد و آن را خواهند کوبید و زمین آن را خالی خواهند ساخت زیرا که ایشان در روز بلا آن را از هر طرف احاطه خواهند کرد.³ تیرانداز بر تیرانداز و بر آنکه به زره خویش مفتخر می‌باشد تیر خود را ببیندازد. و بر جوانان آن ترحم نمایید بلکه تمام لشکر آن را بالکل هلاک سازید.⁴ و ایشان بر زمین کلدانیان مقتول و در کوچه‌هایش مجروح

خواهند افتاد.⁵ زیرا که اسرائیل و یهودا از خدای خویش یهوه صباوت متروک خواهند شد، اگرچه زمین ایشان از گناهی که به قدوس اسرائیل ورزیده‌اند پر شده است.⁶ از میان بابل بگریزید و هر کس جان خود را برهاند مبادا در گناه آن هلاک شوید. زیرا که این زمان انتقام خداوند است و اومکافات به آن خواهد رسانید.⁷ بابل در دست خداوند جام طلایی است که تمام جهان را مست می‌سازد. امت‌ها از شرابش نوشیده، و از این جهت امت‌ها دیوانه گردیده‌اند.⁸ بابل به ناگهان افتاده و شکسته شده است برای آن ولوله نمایید. بلسان به جهت جراحت آن بگریید که شاید شفا یابد.⁹ بابل را معالجه نمودیم اما شفا نپذیرفت. پس آن را ترک کنید و هر کدام از ما به زمین خود برویم زیرا که داوری آن به آسمانها رسیده و به افلاک بلند شده است.¹⁰ خداوند عدالت ما را مکتشف خواهد ساخت. پس بیابید و اعمال یهوه خدای خویش را در صهیون اخبار نماییم.¹¹ تیرها را تیز کنید و سپرها را به دست بگیرید زیرا خداوند روح پادشاهان مادیان را برانگیخته است و فکر او به ضد بابل است تا آن را هلاک سازد. زیرا که این انتقام خداوند و انتقام هیکل اومی باشد.¹² بر حصارهای بابل، علمها برافرازیدو آن را نیکو حراست نموده، کشیکچیان قرار دهید و کمین بگذارید. زیرا خداوند قصد نموده وهم آنچه را که درباره ساکنان بابل گفته به عمل آورده است.¹³ ای که بر آبهای بسیار ساکنی و از گنجها معمور می‌باشی! عاقبت تو و نهایت طمع تو رسیده است!¹⁴ یهوه صباوت به ذات خود قسم خورده است که من تو را از مردمان مثل ملخ پر خواهم ساخت و بر تو گلبانگ خواهند زد.¹⁵ «او زمین را به قوت خود ساخت و ربع مسکون را به حکمت خویش استوار نمود. و آسمانها را به عقل خود گسترانید.¹⁶ چون آوازی دهد غوغای آنها در آسمان پدید می‌آید. ابرها از اقصای زمین برمی‌آورد و برقها برای باران می‌سازد و باد را از خزانه‌های خود بیرون می‌آورد.¹⁷ جمیع مردمان وحشی‌اند و معرفت ندارند و هر که تمثالی می‌سازد خجل خواهد شد. زیرا که بت ریخته شده او دروغ است و در آن هیچ نفس نیست.¹⁸ آنها باطل و کار مسخره می‌باشد. در روزی که به محاکمه می‌آیند تلف خواهند شد.¹⁹ او که نصیب یعقوب است مثل آنها نمی‌باشد. زیرا که او سازنده همه موجودات است و (اسرائیل) عصای میراث وی است و اسم او یهوه صباوت می‌باشد.²⁰ «تو برای من کویال و اسلحه جنگ هستی. پس از تو امت‌ها را خرد خواهم ساخت و از توممالک را هلاک خواهم نمود.²¹ و از تو اسب و سوارش را خرد خواهم ساخت و از تو ارابه و سوارش را خرد خواهم ساخت.²² و از تو مرد وزن را خرد خواهم ساخت و از تو پیر و طفل را خرد خواهم ساخت و از تو جوان و دوشیزه را خرد خواهم ساخت.²³ و از تو شبان و گله‌اش را خرد خواهم ساخت. و از تو خویشران و گاوانش را خرد خواهم ساخت. و از تو حاکمان و والیان را خرد خواهم ساخت.²⁴ و خداوند می‌گوید: به بابل و جمیع سکنه زمین کلدانیان جزای تمامی بدی را که ایشان به صهیون کرده‌اند در نظر شما خواهم رسانید.²⁵ اینک خداوند می‌گوید: ای کوه مخرب که تمامی جهان را خراب می‌سازی من به ضد تو هستم! و دست خود را بر تو بلند کرده، تو را از روی صخره‌ها خواهم غلطانید و تورا کوه سوخته شده خواهم ساخت!²⁶ و از توستنگی به جهت سر زاویه یا سنگی به جهت بنیاد نخواهند گرفت، بلکه خداوند می‌گوید که تو خرابی ابدی خواهی شد.²⁷ «علمها در زمین برافرازید و کرنا در میان امت‌ها بنوازید. امت‌ها را به ضد او حاضر سازیدو ممالک آرات و منی و اشکناز را بر وی جمع کنید. سرداران به ضد وی نصب نمایید و اسبان را مثل ملخ مودار برآورید.²⁸ امت‌ها را به ضد وی مهیا سازید. پادشاهان مادیان و حاکمانش و جمیع والیانش و تمامی اهل زمین سلطنت او را.²⁹ و جهان متزلزل و دردناک خواهد شد. زیرا که فکرهای خداوند به ضد بابل ثابت می‌ماند تا زمین بابل را ویران و غیرمسکون گرداند.³⁰ و شجاعان بابل از جنگ دست برمی‌دارند و در ملاذهای خویش می‌نشینند و جبروت ایشان زایل شده، مثل زن گشته‌اند و مسکنهایش سوخته و پشت بندهایش شکسته شده است.³¹ قاصد برابر قاصد و پیک برابر پیک خواهد دوید تا پادشاه بابل را خبر دهد که شهرش از هر طرف گرفته شد.³² معبرها گرفتار شد و نی‌ها را به آتش سوختندو مردان جنگی مضطرب گردیدند.

خداوند تو درباره این مکان فرموده‌ای که آن را هلاک خواهی ساخت به حدی که احدی از انسان یا از بهایم در آن ساکن نشود بلکه خرابه ابدی خواهد شد.⁶³ و چون از خواندن این طومار فارغ شدی، سنگی به آن بند و آن را به میان فرات بینداز.⁶⁴ و بگو همچین بابل به سبب بلایی که من بر او وارد می‌آورم، غرق خواهد گردید و دیگر برپا نخواهد شد و ایشان خسته خواهند شد.»
تا اینجا سخنان ارمیا است.

سقوط اورشلیم

52 صدقیا بیست و یکساله بود که آغاز سلطنت نمود و یازده سال در اورشلیم پادشاهی کرد و اسم مادرش حمیطل دختر ارمیا از لینه بود.² و آنچه در نظر خداوند ناپسند بود موافق هر آنچه یهوایم کرده بود، بعمل آورد.³ زیرا به سبب غضبی که خداوند بر اورشلیم و یهوایم داشت به حدی که آنها را از نظر خود انداخت واقع شد که صدقیا بر پادشاه بابل عاصی گشت.⁴ و واقع شد که نبوکدرصر پادشاه بابل تمامی لشکر خود در روز دهم ماه دهم سال نهم سلطنت خویش بر اورشلیم برآمد و در مقابل آن اردو زده، سنگری گرداگردش بنا نمودند.⁵ و شهر تا سال یازدهم صدقیا پادشاه در محاصره بود.⁶ و در روز نهم ماه چهارم قحطی در شهر چنان سخت شد که برای اهل زمین نان نبود.⁷ پس در شهر رخنه‌ای ساختند و تمام مردان جنگی در شب از راه دروازه‌ای که در میان دو حصار نزد باغ پادشاه بود فرار کردند. و کلدانیان شهر را احاطه نموده بودند. و ایشان به راه عربی رفتند.⁸ و لشکر کلدانیان پادشاه را تعاقب نموده، در بیابان اریحا به صدقیا رسیدند و تمامی لشکرش از او پراکنده شدند.⁹ پس پادشاه را گرفته، او را نزد پادشاه بابل به ربله در زمین حماه آوردند و او بر وی فتوی داد.¹⁰ و پادشاه بابل پسران صدقیا را پیش رویش به قتل رسانید و جمیع سروران یهوایم را نیز در ربله کشت.¹¹ و چشمان صدقیا را کور کرده، او را بدو زنجیر بست. و پادشاه بابل او را به بابل برده، وی را تا روز وفاتش در زندان انداخت.

¹² و در روز دهم ماه پنجم از سال نوزدهم سلطنت نبوکدرصر ملک پادشاه بابل، نبوزردان رئیس جلادان که به حضور پادشاه بابل می‌ایستاد به اورشلیم آمد.¹³ و خانه خداوند و خانه پادشاه را سوزانید و همه خانه‌های اورشلیم و هر خانه بزرگ را به آتش سوزانید.¹⁴ و تمامی لشکر کلدانیان که همراه رئیس جلادان بودند تمامی حصارهای اورشلیم را بهر طرف منهدم ساختند.¹⁵ و نبوزردان رئیس جلادان بعضی از فقیران خلق و بقیه قوم را که در شهر باقی‌مانده بودند و خارجیین را که بطرف پادشاه بابل شده بودند و بقیه جمعیت را به اسیری برد.¹⁶ اما نبوزردان رئیس جلادان بعضی از مسکینان زمین را برای باغبانی و فلاخی و گذاشت.¹⁷ و کلدانیان ستونهای برنجینی که در خانه خداوند بود و پایه‌ها و دریاچه برنجینی که در خانه خداوند بود، شکستند و تمامی برنج آنها را به بابل بردند.¹⁸ و دیگها و خاکندازها و گلگیرها و کاسه‌ها و قاشقها و تمامی اسباب برنجینی را که به آنها خدمت می‌کردند بردند.¹⁹ و رئیس جلادان پیاله‌ها و مچمرها و کاسه‌ها و دیگها و شمعدانها و قاشقها و لگنها را یعنی طلای آنچه را که از طلا بود و نقره آنچه را که از نقره بود برد.²⁰ اما دو ستون و یک دریاچه و دوازده گاو برنجینی را که زیر پایه‌ها بود و سلیمان پادشاه آنها را برای خانه خداوند ساخته بود، برنج همه این اسباب بی‌اندازه بود.²¹ و اما ستونها، بلندی یکستون هجده ذراع و ریسمان دوازده ذراعی آنها را احاطه داشت و حجم آن چهار انگشت بود و تهی بود.²² و تاج برنجین بر سرش و بلندی یکتاج پنج ذراع بود. و شبکه و انارها گرداگرد تاج همه از برنج بود. و ستون دوم مثل اینها و انارها داشت.²³ و بهر طرف نود و شش انار بود. و تمام انارها به اطراف شبکه یکصد بود.²⁴ و رئیس جلادان، سرایا رئیس کهنه، و صفتیای کاهن دوم و سه مستحفظ در را گرفت.²⁵ و سرداری را که بر مردان جنگی گماشته شده بود و هفت نفر از آنانی را که روی پادشاه را می‌دیدند و در شهر یافت شدند و کاتب سردار لشکر را که اهل ولایت راسان می‌دید و شصت نفر از اهل زمین را که در شهر یافت شدند، از شهر گرفت.²⁶ و نبوزردان رئیس جلادان ایشان را برداشته، نزد پادشاه بابل به ربله برد.²⁷ و

³³ «زیرا که یهوه صباوت خدای اسرائیل چنین می‌گوید: دختر بابل مثل خرمن در وقت کوبیدنش شده است و بعد از اندک زمانی وقت درو بدو خواهد رسید.³⁴ نبوکدرصر پادشاه بابل مرا خورده و تلف کرده است و مرا ظرف خالی ساخته مثل اژدها مرا بلعیده، شکم خود را از زلفای من پر کرده و مرا مطرود نموده است.³⁵ و ساکنه صهیون خواهد گفت ظمی که بر من و بر جسد من شده بر بابل فرود شود. و اورشلیم خواهد گفت: خون من بر ساکنان زمین کلدانیان وارد آید.³⁶ بنابراین خداوند چنین می‌گوید: اینک من دعوی تو را به انجام خواهم رسانید و انتقام تو را خواهم کشید و نهر او را خشک ساخته، چشمه‌اش را خواهم خشکانید.³⁷ و بابل به تلها و مسکن شغالها و محل دهشت و مسخره مبدل شده، احدی در آن ساکن نخواهد شد.³⁸ مثل شیران با هم غرش خواهند کرد و مانند شیر بیجان نعره خواهند زد.³⁹ و خداوند می‌گوید: هنگامی که گرم شوند برای ایشان بزمی برپا کرده، ایشان را مست خواهم ساخت تا وجد نموده، به خواب دایمی بخوابند که از آن بیدار نشوند.⁴⁰ و ایشان را مثل بره‌ها و قوچها و بزهای نر به مسلخ فرود خواهم آورد.⁴¹ چگونه شیشک گرفتار شده و افتخار تمامی جهان تسخیر گردیده است! چگونه بابل در میان امت‌ها محل دهشت گشته است! ⁴² دریا بر بابل برآمده و آن به کثرت امواجش مستور گردیده است. ⁴³ شهرهایش خراب شده، به زمین خشک و بیابان مبدل گشته. ⁴⁴ و من بیل را در بابل سزا خواهم داد و آنچه را که بلعیده است از دهانش بیرون خواهم آورد. و امت‌ها بار دیگر به زیارت آن نخواهند رفت و حصار بابل خواهد افتاد.

⁴⁵ «ای قوم من از میانش بیرون آید و هر کدام جان خود را از حدت خشم خداوند برهانید.⁴⁶ و دل شما ضعف نکند و از آوازه‌ای که در زمین مسموع شود مترسید. زیرا که در آن سال آوازه‌ای شنیده خواهد شد و در سال بعد از آن آوازه‌ای دیگر. و در زمین ظلم خواهد شد و حاکم به ضد حاکم (خواهد برآمد).⁴⁷ بنابراین اینک ایامی می‌آید که به تنهای بابل عقوبت خواهم رسانید و تمامی زمینش خجل خواهد شد و جمیع مقتولانش در میانش خواهند افتاد.⁴⁸ اما آسمانها و زمین و هر چه در آنها باشد بر بابل ترنم خواهند نمود. زیرا خداوند می‌گوید که غارت کنندگان از طرف شمال بر او خواهند آمد.⁴⁹ چنانکه بابل باعث افتادن مقتولان اسرائیل شده است، همچنین مقتولان تمامی جهان در بابل خواهند افتاد.⁵⁰ ای کسانی که از شمشیر رستگار شده اید بروید و توقف نمایید و خداوند را از جای دور متذکر شوید و اورشلیم را به خاطر خود آورید.»

⁵¹ ما خجل گشته ایم زانرو که عار را شنیدیم و رسوایی چهره ما را پوشانیده است. زیرا که غریبان به مقدسهای خانه خداوند داخل شده‌اند. ⁵² بنابراین خداوند می‌گوید: «اینک ایامی می‌آید که به تنهای عقوبت خواهم رسانید و در تمامی زمینش مجروحان ناله خواهند کرد.⁵³ اگرچه بابل تا به آسمان خویشتن را برافرازد و اگرچه بلندی قوت خویش را حصین نماید، لیکن خداوند می‌گوید: غارت کنندگان از جانب من بر او خواهند آمد. ⁵⁴ صدای غوغا از بابل می‌آید و آواز شکست عظیمی از زمین کلدانیان. ⁵⁵ زیرا خداوند بابل را تاراج می‌نماید و صدای عظیم را از میان آن نابود می‌کند و امواج ایشان مثل آبهای بسیار شورش می‌نماید و صدای آواز ایشان شنیده می‌شود.⁵⁶ زیرا که بر آن یعنی بر بابل غارت کننده برمی‌آید و جبارانش گرفتار شده، کمانهای ایشان شکسته می‌شود. چونکه یهوه خدای مجازات است و البته مکافات خواهد رسانید.⁵⁷ و پادشاه که اسم او یهوه صباوت است می‌گوید که من سروران و حکیمان و حاکمان و الیان و جبارانش را مست خواهم ساخت و به خواب دایمی که از آن بیدار نشوند، خواهند خوابید.⁵⁸ یهوه صباوت چنین می‌گوید که حصارهای وسیع بابل بالکل سرنگون خواهد شد و دروازه‌های بلندش به آتش سوخته خواهد گردید و امت‌ها به جهت بطالت مشقت خواهند کشید و قبایل به جهت آتش خویشتن را خسته خواهند کرد.»⁵⁹ کلامی که ارمیا نبی به سرایا ابن نیریا ابن محسیا مرا فرمود هنگامی که او با صدقیا پادشاه یهوایم در سال چهارم سلطنت وی به بابل می‌رفت. و سرایا رئیس دستگاه بود.⁶⁰ و ارمیا تمام بلا را که بر بابل می‌بایست بیاید در طوماری نوشت یعنی تمامی این سخنانی را که درباره بابل مکتوب است.⁶¹ و ارمیا به سرایا گفت: «چون به بابل داخل شوی، آنگاه بین و تمامی این سخنان را بخوان.⁶² و بگو: ای

پادشاه بابل ایشان را در ربله درزمین حمات زده، به قتل رسانید پس یهودا از ولایت خود به اسیری رفتند.²⁸ و این است گروهی که نبوکدرصر به اسیری برد. در سال هفتم سه هزار و بیست و سه نفر از یهود را.²⁹ و در سال هجدهم نبوکدرصر هشتصد و سی و دو نفر از اورشلیم به اسیری برد.³⁰ و در سال بیست و سوم نبوکدرصر نبوزردان رئیس جلادان هفتصد و چهل و پنج نفر از یهودا را به اسیری برد. پس جمله کسان چهار هزار و ششصد نفر بودند.

³¹ و در روز بیست و پنجم ماه دوازدهم از سال سی و هفتم اسیری یهو یاقیم پادشاه یهودا واقع شد که اوایل مرودک پادشاه بابل در سال اول سلطنت خود سر یهو یاقیم پادشاه یهودا را از زندان برافراشت.³² و با او سخنان دلاویز گفت و کرسی او را بالاتر از کرسیهای سایر پادشاهانی که با او در بابل بودند گذاشت.³³ و لباس زندانی او را تبدیل نمود و او در تمامی روزهای عمرش همیشه نزد وی نان می خورد.³⁴ و برای معیشت او وظیفه دایمی یعنی قسمت هر روز در روزش در تمام ایام عمرش تا روز وفاتش از جانب پادشاه بابل به او داده می شد.

سوگنامه

- ۱ چگونه شهری که پر از مخلوق بود منفردنشسته است! چگونه آنکه در میان امت هابزرگ بود مثل بیوه زن شده است! چگونه آنکه در میان کشورها ملکه بود خراجگذار گردیده است!
- ۲ شبانگاه زارزار گریه می کند و اشکهایش بر رخسارهایش می باشد. از جمیع محبانش برای وی تسلی دهنده ای نیست. همه دوستانش بدو خیانت ورزیده، دشمن او شده اند.
- ۳ یهودا به سبب مصیبت و سختی بندگی، جلالی وطن شده است. در میان امت ها نشست، راحت نمی یابد. و جمیع تعاقب کنندگانش در میان جایهای تنگ به او در رسیده اند.
- ۴ راههای صهیون ماتم می گیرند، چونکه کسی به عیدهای او نمی آید. همه دروازه های خراب شده، کاهانش آه می کشند. دوشیزگانش در مارت می باشند و خودش در تلخی.
- ۵ خصمانش سر شده اند و دشمنانش فیروز گردیده، زیرا که یهوه به سبب کثرت عصیان، او را ذلیل ساخته است. اطفالش پیش روی دشمن به اسیری رفته اند.
- ۶ و تمامی زیبایی دختر صهیون از او زایل شده، سرورانش مثل غذاهایی که مرتعی پیدانمی کنند گردیده، از حضور تعاقب کننده بی قوت می روند.
- ۷ اورشلیم در روزهای مذلت و شقاوت خویش تمام نفایسی را که در ایام سابق داشته بود به یاد می آورد. زیرا که قوم او به دست دشمن افتاده اند و برای وی مدد کننده ای نیست. دشمنانش او را دیده، بر خرابیهایش خندیدند.
- ۸ اورشلیم به شدت گناه ورزیده و از این سبب مکروه گردیده است. جمیع آنانی که او را محترم می داشتند او را خوار می شمارند چونکه برهنگی او را دیده اند. و خودش نیز آه می کشد و به عقب برگشته است.
- ۹ نجاست او در دامنش می باشد و آخرت خویش را به یاد نمی آورد. و بطور عجیب پست گردیده، برای وی تسلی دهنده ای نیست. ای یهوه مذلت مرا ببین زیرا که دشمن تکبر می نماید.
- ۱۰ دشمن دست خویش را بر همه نفایس او دراز کرده است. زیرا امت هایی را که امر فرمودی که به جماعت تو داخل نشوند دیده است که به مقدس او در می آیند.
- ۱۱ تمام قوم او آه کشیده، نان می جویند. تمام نفایس خود را به جهت خوراک داده اند تا جان خود را تازه کنند. ای یهوه ببین و ملاحظه فرما زیرا که من خوار شده ام.
- ۱۲ ای جمیع راه گذریان آیا این در نظر شما هیچ است؟ ملاحظه کنید و ببینید آیا غمی مثل غم من بوده است که بر من عارض گردیده و یهوه در روز حدت خشم خویش مرا به آن مبتلا ساخته است؟
- ۱۳ آتش از اعلی علین به استخوانهای من فرستاده، آنها را زبون ساخته است. دام برای پایهایم گسترانیده، مرا به عقب برگردانیده، و مرا ویران و در تمام روز غمگین ساخته است.
- ۱۴ یوغ عصیان من به دست وی محکم بسته شده، آنها به هم پیچیده بر گردن من برآمده است. خداوند قوت مرا زایل ساخته و مرا به دست کسانی که با ایشان مقاومت نتوانم نمود تسلیم کرده است.
- ۱۵ خداوند جمیع شجاعان مرا در میانم تلف ساخته است. جماعتی بر من خوانده است تا جوانان مرا منکسر سازند. و خداوند آن دوشیزه یعنی دختر یهودا را در چرخشت پایمال کرده است.
- ۱۶ به سبب این چیزها گریه می کنم. از چشم من، از چشم من آب می ریزد زیرا تسلی دهنده و تازه کننده جانم از من دور است. پسرانم هلاک شده اند زیرا که دشمن، غالب آمده است.
- ۱۷ صهیون دستهای خود را دراز می کند اما برایش تسلی دهنده ای نیست. یهوه درباره یعقوب امر فرموده است که مجاورانش دشمن او بشوند، پس اورشلیم در میان آنها مکروه گردیده است.
- ۱۸ یهوه عادل است زیرا که من از فرمان او عصیان ورزیده ام. ای جمیع امت ها بشنوید و غم مرا مشاهده نمایید! دوشیزگان و جوانان من به اسیری رفته اند.
- ۱۹ محبان خویش را خواندم اما ایشان مرا فریب دادند. کاهنان و مشایخ من که خوراک می جستند تا جان خود را تازه کنند در شهر جان دادند.
- ۲۰ ای یهوه نظر کن زیرا که در تنگی هستم. احشایم می جوشد و دلم در اندرون من منقلب شده است چونکه به شدت عصیان ورزیده ام. در بیرون شمشیر هلاک می کند و در خانه ها مثل موت است.
- ۲۱ می شنوند که آه می کشم اما برایم تسلی دهنده ای نیست. دشمنانم چون بلا می راشینند، مسرور شدند که تو این را کرده ای. اما توروzy را که اعلان نموده ای خواهی آورد و ایشان مثل من خواهند شد.
- ۲۲ تمامی شرارت ایشان به نظر تو بیاید. و چنانکه با من به سبب تمامی معصیتم عمل نمودی به ایشان نیز عمل نما. زیرا که ناله های من بسیار است و دلم بیتاب شده است.
- چگونه خداوند از غضب خود دختر
- ۲ صهیون را به ظلمت پوشانیده و جلال اسرائیل را از آسمان به زمین افکنده است. و قدمگاه خویش را در روز خشم خود به یاد نیاورد است.
- ۲ خداوند تمامی مسکن های یعقوب را هلاک کرده و شفقت ننموده است. قلعه های دختر یهودا در غضب خود منهدم ساخته، و سلطنت و سرورانش را به زمین انداخته، بی عصمت ساخته است.
- ۳ در حدت خشم خود تمامی شاخهای اسرائیل را منقطع ساخته، دست راست خود را از پیش روی دشمن برگردانیده است. و یعقوب را مثل آتش مشتعل که از هر طرف می بلعد سوزانیده است.
- ۴ کمان خود را مثل دشمن زه کرده، با دست راست خود مثل عدو برپا ایستاده است. و همه آنانی را که در خیمه دختر صهیون نیکو منظر بودند به قتل رسانیده، غضب خویش را مثل آتش ریخته است.
- ۵ خداوند مثل دشمن شده، اسرائیل را هلاک کرده و تمامی قصرهایش را منهدم ساخته و قلعه هایش را خراب نموده است. و برای دختر یهودا ماتم و ناله را افزوده است.
- ۶ و سایبان خود را مثل (کپری) در بوستان خراب کرده، مکان اجتماع خویش را منهدم ساخته است. یهوه، عیدها و سبت ها را در صهیون به فراموشی داده است. و در حدت خشم خویش پادشاهان و کاهنان را خوار نموده است.
- ۷ خداوند مذبح خود را مکروه داشته و مقدس خویش را خوار نموده و دیوارهای قصرهایش را به دست دشمنان تسلیم کرده است. و ایشان در خانه یهوه مثل ایام عیدها صدا می زنند.
- ۸ یهوه قصد نموده است که حصارهای دختر صهیون را منهدم سازد. پس ریسمانکار کشیده، دست خود را از هلاکت باز نداشته، بلکه خندق و حصار را به ماتم در آورده است که با هم نوحه می کنند.
- ۹ دروازه هایش به زمین فرو رفته است پشت بندهایش را خراب و خرد ساخته است. پادشاه و سرورانش در میان امت ها می باشند و هیچ شرعیتی نیست. و انبیای او نیز رویا از جانب یهوه نمی بینند.

10 مشایخ دختر صهیون بر زمین نشسته، خاموش می‌باشند، و خاک بر سر افشاندند، پلاس می‌پوشند. و دوشیزگان اورشلیم سر خود را بسوی زمین می‌افکنند.

11 چشمان من از اشکها کاهیده شد و احشایم بجوش آمده و جگرم به سبب خرابی دختر قوم من بر زمین ریخته شده است. چونکه اطفال و شیرخوارگان در کوچه های شهر ضعف می‌کنند.

12 و به مادران خویش می‌گویند: گندم و شراب کجا است؟ زیرا که مثل مجروحان در کوچه های شهر بیهوش می‌گردند، و جانهای خویش را به آغوش مادران خود می‌ریزند.

13 برای تو چه شهادت توانم آورد و تو را به چه چیز تشبیه توانم نمودای دختر اورشلیم! و چه چیز را به تو مقابله نموده، تو را ای دوشیزه دختر صهیون تسلی دهم! زیرا که شکستگی تو مثل دریا عظیم است و کیست که تو را شفا تواند داد.

14 انبیای تو رویاهای دروغ و باطل برایت دیده‌اند و گناهانت را کشف نکرده‌اند تا تو را از اسیری برگردانند، بلکه وحی کاذب و اسباب پراکندگی برای تو دیده‌اند.

15 جمیع ره‌گذریان بر تو دستک می‌زنند و سخریه نموده، سرهای خود را بر دختر اورشلیم می‌جنبانند (و می‌گویند): آیا این است شهری که آن را کمال زیبایی و ابتهاج تمام زمین می‌خواندند؟

16 جمیع دشمنان، دهان خود را بر تو گشوده استهزا می‌نمایند و دندانهای خود را به هم افشردند، می‌گویند که آن را هلاک ساختیم. البته این روزی است که انتظار آن را می‌کشیدیم، حال آن را پیدا نموده و مشاهده کرده‌ایم.

17 بیهوه آنچه را که قصد نموده است بجا آورده و کلامی را که از ایام قدیم فرموده بود به انجام رسانیده، آن را هلاک کرده و شفقت نموده است. و دشمنت را بر تو مسرور گردانیده، شاخ خصمانت را برافراشته است.

18 دل ایشان نزد خداوند فریاد برآورده، (می‌گویند): ای دیوار دختر صهیون، شبانه‌روزمثل رود اشک بریز و خود را آرامی مده و مردمک چشمت راحت نبیند!

19 شبانگاه در ابتدای پاسها برخاسته، فریاد برآور و دل خود را مثل آب پیش روی خداوند بریز. و دستهای خود را به خاطر جان اطفال که از گرسنگی به سر هر کوچه بیهوش می‌گردند نزد او برافراز،²⁰ (و بگو): ای بیهوه

بنگر و ملاحظه فرما که چنین عمل را به چه کس نموده‌ای آیا می‌شود که زنان میوه رحم خود و اطفالی را که به ناز پرورده بودند بخورند؟ و آیا می‌شود که کاهنان و انبیا در مقدس خداوند کشته شوند؟

21 جوانان و پیران در کوچه‌ها بر زمین می‌خوابند. دوشیزگان و جوانان من به شمشیر افتاده‌اند. در روز غضب خود ایشان را به قتل رسانیده، کشتی و شفقت نمودی.

22 ترسهای مرا از هر طرف مثل روز عیدخواندی و کسی نبود که در روز غضب بیهوه نجات یابد یا باقی ماند. و آنانی را که به ناز پرورده و تربیت نموده بودم دشمن من ایشان را تلف نموده است.

3 من آن مرد هستم که از عصای غضب وی مذلت دیده‌ام.² او مرا رهبری نموده، به تاریکی درآورده است و نه به روشنایی.

3 به درستی که دست خویش را تمامی روز به ضد من بارها برگردانیده است.⁴ گوشت و پوست مرا مندرس ساخته و استخوانهایم را خرد کرده است.

5 به ضد من بنا نموده، مرا به تلخی و مشقت احاطه کرده است.⁶ مرا مثل آنانی که از قدیم مرده‌اند در تاریکی نشانیده است.

7 گرد من حصار کشیده که نتوانم بیرون آمد و زنجیر مرا سنگین ساخته است.⁸ و نیز چون فریاد و استغاثه می‌نمایم دعا می‌کنند.

9 راههای مرا با سنگهای تراشیده سد کرده است و طریقه‌هایم را کج نموده است.¹⁰ او برای من خرسی است در کمین نشسته و شیری که در بیشه خود می‌باشد.

11 راه مرا منحرف ساخته، مرا دریده است و مرا مبهوت گردانیده است.¹² کمان خود را زه کرده، مرا برای تیرهای خویش، هدف ساخته است.

13 و تیرهای ترکش خود را به گرده های من فرو برده است.

14 من به جهت تمامی قوم خود مضحکه و تمامی روز سرود ایشان شده‌ام.

15 مرا به تلخیها سیر کرده و مرا به افسنتین مست گردانیده است.

16 دندانهایم را به سنگ ریزها شکسته و مرا به خاکستر پوشانیده است.

17 تو جان مرا از سلامتی دور انداختی و من سعادت‌مندی را فراموش

کردم،¹⁸ و گفتم که قوت و امید من از بیهوه تلف شده است.

19 مذلت و شقاوت مرا افسنتین و تلخی به یاد آور.

20 تو البته به یاد خواهی آورد زیرا که جان من در من منحنی شده است.

21 و من آن را در دل خود خواهم گذرانید و از این سبب امیدوار خواهم بود.

22 از رفتن های خداوند است که تلف نشدیم زیرا که رحمت های او بی‌زوال است.

23 آنها هر صبح تازه می‌شود و امانت تو بسیار است.

24 و جان من می‌گوید که خداوند نصیب من است، بنابراین بر او امیدوارم.

25 خداوند به جهت کسانی که بر او توکل دارند و برای آنانی که او را می‌طلبند نیکو است.

26 خوب است که انسان امیدوار باشد و با سکوت انتظار نجات خداوند را بکشد.

27 برای انسان نیکو است که بی‌وفا را در جوانی خود بردارد.

28 به تنهایی بنشینند و ساکت باشد زیرا که او آن را بر وی نهاده است.

29 دهان خود را بر خاک بگذارد که شاید امید باشد.

30 رخسار خود را به زندگان بسپارد و از خجالت سیر شود.

31 زیرا خداوند تا به ابد او را ترک نخواهد نمود.

32 زیرا اگر چه کسی را محزون سازد لیکن بر حسب کثرت رفتن خود رحمت خواهد فرمود.

33 چونکه بنی آدم را از دل خود نمی‌رنجاند و محزون نمی‌سازد.

34 تمامی اسپران زمین را زیر پا پایمال کردن،³⁵ و منحرف ساختن حق انسان به حضور حضرت اعلی،³⁶ و منقلب نمودن آدمی در دعویش منظور خداوند نیست.

37 کیست که بگوید و واقع شود اگر خداوند امر نفرموده باشد.

38 آیا از فرمان حضرت اعلی هم بدی و هم نیکویی صادر نمی‌شود؟

39 پس چرا انسان تا زنده است و آدمی به سبب سزای گناهان خویش

شکایت کند؟

40 راههای خود را تجسس و تفحص بنماییم و بسوی خداوند بازگشت کنیم.

41 دلها و دستهای خویش را بسوی خدایی که در آسمان است برافرازیم،⁴² (و بگوییم): «ما گناه کردیم و عصیان ورزیدیم و تو عفو نفرمودی.

43 خویشتن را به غضب پوشانیده، ما را تعاقب نمودی و به قتل رسانیده، شفقت نفرمودی.

44 خویشتن را به ابر غلیظ مستور ساختی، تادعای ما نگذرد.

45 ما را در میان امت‌ها فضله و خاکروبه گردانیده‌ای.»

46 تمامی دشمنان ما بر ما دهان خود را می‌گشایند.

47 خوف و دام و هلاکت و خرابی بر ما عارض گردیده است.

48 به سبب هلاکت دختر قوم من، نهرهای آب از چشمانم می‌ریزد.

49 چشم من بلا انقطاع جاری است و باز نمی‌ایستد.

50 تا خداوند از آسمان ملاحظه نماید و ببیند.

51 چشمانم به جهت جمیع دختران شهرم، جان مرا می‌رنجاند.

52 آنانی که بی‌سبب دشمن منند مرا مثل مرغ بشدت تعاقب می‌نمایند.

53 جان مرا در سیاه چال منقطع ساختند و سنگها بر من انداختند.

54 آنها از سر من گذشت پس گفتم: منقطع شدم.

55 آنگاه‌ای خداوند، از عمق های سیاه چال اسم تو را خواندم.

56 آواز مرا شنیدی، پس گوش خود را از آه و استغاثه من مپوشان!

57 در روزی که تو را خواندم نزدیک شده، فرمودی که نترس.

58 ای خداوند دعوی جان مرا انجام داده و حیات مرا فدیة نموده‌ای!

- 59 ای خداوند ظلمی را که به من نموده اندیدهای پس مرا دادرسی فرما!
 60 تمامی کینه ایشان و همه تدبیرهایی را که به ضد من کردند دیده‌ای.
 61 ای خداوند مذمت ایشان را و همه تدبیرهایی را که به ضد من کردند شنیده‌ای!
- 62 سخنان مقاومت کنندگانم را و فکرهایی را که تمامی روز به ضد من دارند (دانسته‌ای).
 63 نشستن و برخاستن ایشان را ملاحظه فرما زیرا که من سرود ایشان شده‌ام.
 64 ای خداوند موافق اعمال دستهای ایشان مکافات به ایشان برسان.
 65 غشاوه قلب به ایشان بده و لعنت تو برایشان باد!
 66 ایشان را به غضب تعاقب نموده، از زیرآسمانهای خداوند هلاک کن.
- 4 چگونه طلا زنگ گرفته و زر خالص منقلب گردیده است؟ سنگهای قدس به سر هرکوجه ریخته شده است.
 2 چگونه پسران گرانهای صهیون که به زر ناب برابر می‌بودند مثل ظروف سفالین که عمل دست کوزه‌گر باشد شمرده شده‌اند.
 3 شغاله‌ها تیز پستانهای خود را بیرون آورده، بچه‌های خویش را شیر می‌دهند. اما دختر قوم من مانند شتر مرغ بری، بیرحم گردیده است.
 4 زبان اطفال شیرخواره از تشنگی به کام ایشان می‌چسبد، و کودکان نان می‌خواهند و کسی به ایشان نمی‌دهد.
 5 آنانی که خوراک لذیذ می‌خورند در کوچه‌ها بینوا گشته‌اند. آنانی که در لباس قرمز تربیت یافته‌اند مزبله‌ها را در آغوش می‌کشند.
 6 زیرا که عصیان دختر قوم من از گناه سدوم زیاده است، که در لحظه‌ای واژگون شد و کسی دست بر او نهد.
 7 نذیرگان او از برف، صاف تر و از شیر، سفیدتر بودند. بدن ایشان از لعل سرختر و جلوه ایشان مثل یاقوت کبود بود.
 8 اما صورت ایشان از سیاهی سیاهتر شده است که در کوچه‌ها شناخته نمی‌شوند. پوست ایشان به استخوانهایشان چسبیده و خشک شده، مثل چوب گردیده است.
 9 کشتگان شمشیر از کشتگان گرسنگی بهترند. زیرا که اینان از عدم محصول زمین مجروح شده، کاهیده می‌گردند.
 10 زنان مهربان، اولاد خود را می‌پزند به دستهای خویش. و آنها در هلاکت دختر قوم من غذای ایشان هستند.
 11 خداوند غضب خود را به اتمام رسانیده، حدت خشم خویش را ریخته است، و آتشی در صهیون افروخته که اساس آن را سوزانیده است.
 12 پادشاهان جهان و جمیع سکنه ربع مسکون باور نمی‌کردند که عدو و دشمن به دروازه‌های اورشلیم داخل شود.
 13 به سبب گناه انبیا و گناه کاهنانش، که خون عادلان را در اندرونش ریختند.
 14 مثل کوران در کوچه‌ها نوان می‌شوند و از خون نجس شده‌اند، که لباس ایشان را لمس نمی‌توانند کرد.
 15 و به ایشان ندا می‌کنند که دور شوید، نجس (هستید)! دور شوید دور شوید و لمس منماید! چون فرار می‌کردند نوان می‌شدند و در میان امت‌ها می‌گفتند که در اینجا دیگر توقف نخواهند کرد.
 16 خشم خداوند ایشان را پراکنده ساخته و ایشان را دیگر منظور نخواهد داشت. به کاهنان ایشان اعتنا نمی‌کنند و بر مشایخ، رافت ندارند.
- 17 چشمان ما تا حال در انتظار اعانت باطل ماکاهیده می‌شود. بر دیده بانگه‌های خود انتظار کشیدیم، برای امتی که نجات نمی‌تواند داد.
 18 قدمهای ما را تعاقب نمودند به حدی که درکوچه‌های خود راه نمی‌توانیم رفت. آخرت ما نزدیک است و روزهای ما تمام شده زیرا که اجل ما رسیده است.
 19 تعاقب کنندگان ما از عقابهای هوا تیزتر تراند. ما را بر کوهها تعاقب می‌کنند و برای ما در صحرا کمین می‌گذارند.
 20 مسیح خداوند که نفخه بینی ما می‌بود درحفره‌های ایشان گرفتار شد، که درباره اومی گفتم زیر سایه او در میان امت‌ها، زیست خواهیم نمود.
 21 مسرور باش و شادی کن ای دختر ادوم که در زمین عوض ساکن هستی! بر تو نیز این‌جام خواهد رسید و مست شده، عریان خواهی شد.
 22 ای دختر صهیون سزای گناه تو تمام شد و تو را دیگر جلای وطن نخواهد ساخت. ای دختر ادوم، عقوبت گناه تو را به تو خواهد رسانید و گناهان تو را کشف خواهد نمود.
- 5 ای یهوه آنچه بر ما واقع شد به یاد آور و ملاحظه فرموده، عار ما را ببین.
 2 میراث ما از آن غریبان و خانه‌های ما از آن اجنبیان گردیده است.
 3 ما یتیم و بی‌پدر شده‌ایم و مادران ما مثل بیوه‌ها گردیده‌اند.
 4 آب خود را به نقره می‌نوشیم و هیزم ما به مافروخته می‌شود.
 5 تعاقب کنندگان ما به گردن ما رسیده‌اند و خسته شده، راحت نداریم.
 6 با اهل مصر و آشور دست دادیم تا از نان سیرشویم.
 7 پدران ما گناه ورزیده، نابود شده‌اند و مامتحمل عصیان ایشان گردیده‌ایم.
 8 غلامان بر ما حکمرانی می‌کنند و کسی نیست که از دست ایشان رهایی دهد.
 9 از ترس شمشیر اهل بیابان، نان خود را بخطر جان خویش می‌یابیم.
 10 پوست ما به سبب سموم قحط مثل تنور سوخته شده است.
 11 زنان را در صهیون بی‌عصمت کردند و دوشیزگان را در شهرهای یهودا.
 12 سروران از دست ایشان به دار کشیده شده و به مشایخ اعتنا نمودند.
 13 جوانان سنگهای آسیا را برمی‌دارند و کودکان زیر بار هیزم می‌افتند.
 14 مشایخ از دروازه‌ها نابود شدند و جوانان از نغمه سرایی خویش.
 15 شادی دل ما نیست شد و رقص ما به ماتم مبدل گردید.
 16 تاج از سر ما افتاد، وای بر ما زیرا که گناه کردیم.
 17 از این جهت دل ما بیتاب شده است و به سبب این چیزها چشمان ما تار گردیده است.
 18 یعنی به خاطر کوه صهیون که ویران شد و روپاهان در آن گردش می‌کنند.
 19 اما توای یهوه تا ابدالباد جلوس می‌فرمایی و کرسی تو تا جمیع دهرها خواهد بود.
 20 پس برای چه ما را تا به ابد فراموش کرده و ما را مدت مدیدی ترک نموده‌ای.
 21 ای یهوه ما را بسوی خود برگردان و بازگشت خواهیم کرد و ایام ما را مثل زمان سلف تازه کن.
 22 و الا ما را بالکل رد نموده‌ای و بر ما بی نهایت غضبناک شده‌ای.

حزقیال

رویاهای خدا

1 و روز پنجم ماه چهارم سال سی ام، چون من در میان اسیران نزد نهر خابور بودم، واقع شد که آسمان گشوده گردید و رویاهای خدا را دیدم. 2 در پنجم آن ماه که سال پنجم اسیری یهو یاکین پادشاه بود، 3 کلام یهوه بر حزقیال بن بوزی کاهن نزد نهر خابور در زمین کلدانیان نازل شد و دست خداوند در آنجا بر او بود.

4 پس نگرستم و اینک باد شدیدی از طرف شمال برمی آید و ابر عظیمی و آتش جهنده و درخشندگی ای گرداگردش و از میانش یعنی ازمیان آتش، مثل منظر برنج تابان بود. 5 و از میانش شبیه چهار حیوان پدید آمد و نمایش ایشان این بود که شبیه انسان بودند. 6 و هریک از آنها چهاررو داشت و هریک از آنها چهار بال داشت. 7 و پاییهای آنها پایهای مستقیم و کف پای آنها مانند کف پای گوساله بود و مثل منظر برنج صیقلی درخشان بود. 8 و زیر بالهای آنها از چهار طرف آنها دستهای انسان بود و آن چهار رویها و بالهای خود را چنین داشتند. 9 و بالهای آنها به یکدیگر پیوسته بود و چون می رفتند رو نمی تافتند، بلکه هریک به راه مستقیم می رفتند. 10 و اما شباهت رویهای آنها (این بود که) آنها روی انسان داشتند و آن چهار روی شیر بطرف راست داشتند و آن چهار روی گاو بطرف چپ داشتند و آن چهار روی عقاب داشتند. 11 و رویها و بالهای آنها از طرف بالا از یکدیگر جدا بود و دو بال هریک به همدیگر پیوسته و دو بال دیگر بدن آنها را می پوشانید. 12 و هر یک از آنها به راه مستقیم می رفتند و به هر جایی که روح می رفت آنها می رفتند و در حین رفتن رو نمی تافتند.

13 و اما شباهت این حیوانات (این بود که) صورت آنها مانند شعله های اخگرهای آتش افروخته شده، مثل صورت مشعلها بود. و آن آتش در میان آن حیوانات گردش می کرد و درخشان می بود و از میان آتش برق می جهید. 14 و آن حیوانات مثل صورت برق می دویدند و برمی گشتند. 15 و چون آن حیوانات را ملاحظه می کردم، اینک یک چرخ به پهلوئی آن حیوانات برای هر روی (هرکدام از) آن چهار بر زمین بود. 16 و صورت چرخها و صنعت آنها مثل منظر زبرجد بود و آن چهار یک شباهت داشتند. و صورت و صنعت آنها مثل چرخ در میان چرخ بود. 17 و چون آنها می رفتند، بر چهار جانب خود می رفتند و در حین رفتن به هیچ طرف میل نمی کردند. 18 و فلکه های آنها بلند و مهیب بود و فلکه های آن چهار از هر طرف از چشمها پر بود. 19 و چون آن حیوانات می رفتند، چرخها در پهلوئی آنها می رفت و چون آن حیوانات از زمین بلند می شدند، چرخها بلند می شد. 20 و هر جایی که روح می رفت آنها می رفتند، به هر جا که روح سیر می کرد و چرخها پیش روی آنها بلند می شد، زیرا که روح حیوانات در چرخها بود. 21 و چون آنها می رفتند، اینها می رفت و چون آنها می ایستادند، اینها می ایستاد. و چون آنها از زمین بلند می شدند، چرخها پیش روی آنها از زمین بلند می شد، زیرا روح حیوانات در چرخها بود.

22 و شباهت فلکی که بالای سر حیوانات بود مثل منظر بلور مهیب بود و بالای سر آنها پهن شده بود. 23 و بالهای آنها زیر فلک بسوی یکدیگر مستقیم بود و دو بال هریک از این طرف می پوشانید و دو بال هر یک از آن طرف بدنهای آنها را می پوشانید. 24 و چون می رفتند، من صدای بالهای آنها را مانند صدای آبهای بسیار، مثل آواز حضرت اعلی و صدای هنگامه را مثل صدای فوج شنیدم. زیرا که چون می ایستادند بالهای خویش را فرو می هشتند. 25 و چون در حین ایستادن بالهای خود را فرو می هشتند، صدایی از فلکی که بالای سر آنها بود مسموع می شد. 26 و بالای فلکی که بر

سر آنها بود شباهت تختی مثل صورت یاقوت کبود بود و بر آن شباهت تخت، شباهتی مثل صورت انسان برفوق آن بود. 27 و از منظر کمر او بطرف بالا مثل منظر برنج تابان، مانند نمایش آتش در اندرون آن و گرداگردش دیدم. و از منظر کمر او به طرف پایین مثل نمایش آتشی که از هر طرف درخشان بود دیدم. 28 مانند نمایش قوس قزح که در روزباران در ابر می باشد، همچنین آن درخشندگی گرداگرد آن بود. این منظر شباهت جلال یهوه بود و چون آن را دیدم، به روی خود در افتادم و آوازقائلی را شنیدم،

ماموریت حزقیال

2 که مرا گفت: «ای پسر انسان بر پایهای خود بایست تا با تو سخن گویم.» 2 و چون این را به من گفت، روح داخل من شده، مرا بر پایهایم برپا نمود. و او را که با من متکلم نمود شنیدم 3 که مرا گفت: «ای پسر انسان من تو را نزد بنی اسرائیل می فرستم، یعنی نزد امت فتنه انگیزی که به من فتنه انگیز شده اند. ایشان و پدران ایشان تا به امروز بر من عصیان ورزیده اند. 4 و پسران ایشان سخت رو و قسی القلب هستند و من تو را نزد ایشان می فرستم تا به ایشان بگوئی: خداوند یهوه چنین می فرماید. 5 و ایشان خواه بشنوند و خواه نشنوند، زیرا خاندان فتنه انگیز می باشند، خواهند دانست که نبی ای در میان ایشان هست. 6 و تو ای پسر انسان از ایشان مترس و از سخنان ایشان بیم مکن اگرچه خارها و شوکها با تو باشد و در میان عقربها ساکن باشی، اما از سخنان ایشان مترس و از رویهای ایشان هراسان مشو، زیرا که ایشان خاندان فتنه انگیز می باشند. 7 پس کلام مرا به ایشان بگو، خواه بشنوند و خواه نشنوند، چونکه فتنه انگیز هستند. 8 و تو ای پسر انسان آنچه را که من به تو می گویم بشنو و مثل این خاندان فتنه انگیز عاصی مشو بلکه دهان خود را گشوده، آنچه را که من به تو می دهم بخور.»

9 پس نگرستم و اینک دستی بسوی من دراز شد و در آن طوماری بود. 10 و آن را پیش من بگشود که رو و پشتش هر دو نوشته بود و نوحه و ماتم و وای بر آن مکتوب بود.

3 پس مرا گفت: «ای پسر انسان آنچه را که می یابی بخور. این طومار را بخور و رفته، با خاندان اسرائیل متکلم شو.» 2 آنگاه دهان خود را گشودم و او آن طومار را به من خوراند. 3 و مرا گفت: «ای پسر انسان شکم خود را بخوران و احشای خویش را از این طوماری که من به تو می دهم پر کن.» پس آن را خوردم و در دهانم مثل عسل شیرین بود. 4 و مرا گفت: «ای پسر انسان بیا و نزد خاندان اسرائیل رفته، کلام مرا برای ایشان بیان کن. 5 زیرا که نزد امت غامض زبان و ثقیل لسان فرستاده نشدی، بلکه نزد خاندان اسرائیل. 6 نه نزد قوم های بسیار غامض زبان و ثقیل لسان که سخنان ایشان را نتوانی فهمید. یقین اگر تو را نزد آنها می فرستادم به تو گوش می گرفتند. 7 اما خاندان اسرائیل نمی خواهند تو را بشنوند زیرا که نمی خواهند مرا بشنوند. چونکه تمامی خاندان اسرائیل سخت پیشانی و قسی القلب هستند. 8 هان من روی تو را در مقابل روی ایشان سخت خواهم ساخت و پیشانی تو را در مقابل پیشانی ایشان سخت خواهم گردانید. 9 بلکه پیشانی تو را مثل الماس از سنگ خارا سخت تر گردانیدم. پس از ایشان مترس و از رویهای ایشان هراسان مباش، زیرا که خاندان فتنه انگیز می باشند.»

10 و مرا گفت: «ای پسر انسان تمام کلام مرا که به تو می گویم در دل خود جا بده و به گوشهای خود استماع نما. 11 و بیا و نزد اسیرانی که از پسران قوم تو می باشند رفته، ایشان را خطاب کن و خواه بشنوند و خواه نشنوند.

خود می‌خواهی، یعنی سیصد و نود روز آن را خواهی خورد.¹⁰ و غذایی که می‌خوری به وزن خواهد بود، یعنی بیست مثقال برای هر روز. وقت به وقت آن را خواهی خورد.¹¹ و آب را به پیمایش یعنی سدس یک هین خواهی نوشید. آن را وقت به وقت خواهی نوشید.¹² و قرصهای نان جو که می‌خوری، آنها را بر سرگین انسان در نظر ایشان خواهی پخت.¹³ و خداوند فرمود به همین منوال بنی‌اسرائیل نان نجس در میان امت‌هایی که من ایشان را به میان آنها پراکنده می‌سازم خواهند خورد.»

¹⁴ پس گفتم: «آهای خداوند یهوه اینک جان من نجس نشده و از طفولیت خود تا به حال میته یادریده شده را نخورده‌ام و خوراک نجس به دهانم نرفته است.»¹⁵ آنگاه به من گفت: «بدان که سرگین گاو را به عوض سرگین انسان به تو دادم، پس نان خود را بر آن خواهی پخت.»¹⁶ و مرا گفت: «ای پسر انسان اینک من عصای نان را در اورشلیم خواهم شکست و نان را به وزن و عسرت خواهند خورد و آب را به پیمایش و حیرت خواهند نوشید.¹⁷ زیرا که محتاج نان و آب خواهند شد و به حیرت بر یکدیگر نظر خواهند انداخت و به سبب گناهان خود گداخته خواهند شد.»

«و توای پسر انسان برای خود تیغی تیز

5 بگیر و آن را مثل استره حجام به جهت خود بکار برده، آن را بر سر و ریش خود بگذران و ترازویی گرفته، مویها را تقسیم کن.² و چون روزهای محاصره را به اتمام رسانیده باشی، یک ثلث را در میان شهر به آتش بسوزان و یک ثلث را گرفته، اطراف آن را با تیغ بزن و ثلث دیگر را به بادها بپاش و من در عقب آنها شمشیری خواهم فرستاد.³ و اندکی از آن را گرفته، آنها را در دامن خود ببند.⁴ و باز قدری از آنها را بگیر و آنها را در میان آتش انداخته، آنها را به آتش بسوزان و آتشی برای تمام خاندان اسرائیل از آن بیرون خواهد آمد.»

⁵ خداوند یهوه چنین می‌گوید: «من این اورشلیم را در میان امت‌ها قرار دادم و کشورها را برطرف آن.⁶ و او از احکام من بدتر از امت‌ها و از فرایض من بدتر از کشورهای که گرداگرد اومی باشد، عصیان ورزیده است زیرا که اهل او احکام مرا ترک کرده، به فرایض من سلوک ننموده‌اند.»⁷ بنابراین خداوند یهوه چنین می‌گوید: «چونکه شما زیاده از امت‌هایی که گرداگرد شما می‌باشند غوغا نمودید و به فرایض من سلوک نکرده، احکام مرا بعمل نیاوردید، بلکه موافق احکام امت‌هایی که گرداگرد شما می‌باشند نیز عمل نمودید،⁸ لهذا خداوند یهوه چنین می‌گوید: من اینک من به ضد تو هستم و در میان تو به نظر امت‌ها داوریه‌ها خواهم نمود.⁹ و با تو به سبب جمیع رجاسات کارها خواهم کرد که قبل از این نکرده باشم و مثل آنها هم دیگر نخواهم کرد.¹⁰ بنابراین پدران در میان تو پسران را خواهند خورد و پسران پدران خویش را خواهند خورد و بر تو داوریه‌ها نموده، تمامی بقیت تو را بسوی هر باد پراکنده خواهم ساخت.»¹¹ لهذا خداوند یهوه

می‌گوید: «به حیات خودم قسم چونکه تو مقدس مرا بتمامی رجاسات و جمیع مکروهات خویش نجس ساختی، من نیز البته تورا منقطع خواهم ساخت و چشم من شفقت نخواهد نمود و من نیز رحمت نخواهم فرمود.¹² یک ثلث تو در میان تو و با خواهند مرد و از گرسنگی تلف خواهند شد. و یک ثلث به اطرافت به شمشیر خواهند افتاد و ثلث دیگر را بسوی هر باد پراکنده ساخته، شمشیر را در عقب ایشان خواهم فرستاد.¹³ پس چون غضب من به اتمام رسیده باشد و حدت خشم خویش را بر ایشان ریخته باشم، آنگاه پشیمان خواهم شد. و چون حدت خشم خویش را بر ایشان به اتمام رسانده باشم، آنگاه خواهند دانست که من یهوه این را در غیرت خویش گفته‌ام.¹⁴ و تو را در نظر همه رهگذریان در میان امت‌هایی که به اطراف تومی باشند، به خرابی و رسوایی تسلیم خواهم نمود.¹⁵ و چون بر تو به خشم و غضب و سرزنشهای سخت دآوری کرده باشم، آنگاه این موجد عار و مذمت و عبرت و دهشت برای امت‌هایی که به اطراف تو می‌باشند خواهد بود. من که یهوه هستم این را گفتم.¹⁶ و چون تیرهای بد قحطی را که برای هلاکت می‌باشد و من آنها را به جهت خرابی شما می‌فرستم در میان شما انداخته باشم، آنگاه قحط را بر شما سخت‌تر خواهم گردانید و عصای نان شما را خواهم شکست.¹⁷ و قحط و حیوانات درنده

به ایشان بگو: خداوند یهوه چنین می‌فرماید.»¹² آنگاه روح، مرا برداشت و از عقب خود صدای گلبانگ عظیمی شنیدم که «جلال یهوه از مقام او متبارک باد.»¹³ و صدای بالهای آن حیوانات را که به همدیگر برمی‌خوردند و صدای چرخها را که پیش روی آنها بود و صدای گلبانگ عظیمی را شنیدم.¹⁴ آنگاه روح مرا برداشت و برد و با تلخی در حرارت روح خود رفتم و دست خداوند بر من سنگین می‌بود.¹⁵ پس به تل ایبب نزد اسپرانی که نزد نهر خابور ساکن بودند، رسیدم و در مکانی که ایشان نشسته بودند، در آنجا به میان ایشان هفت روز متحیر نشستم.

تهدید اسرائیل

¹⁶ و بعد از انقضای هفت روز واقع شد که کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ¹⁷ «ای پسر انسان تو را برای خاندان اسرائیل دیده بان ساختم، پس کلام را از دهان من بشنو و ایشان را از جانب من تهدید کن.¹⁸ و حینی که من به مرد شریر گفته باشم که البته خواهی مرد، اگر تو او را تهدید نکنی و سخن نگوئی تا آن شریر را از طریق زشت او تهدید نموده، او را زنده سازی، آنگاه آن شریر در گناهش خواهد مرد، اما خون او را از دست تو خواهم طلبید.¹⁹ لیکن اگر تو مرد شریر را تهدید کنی و او از شرارت خود و طریق بد خویش بازگشت نکند او در گناه خود خواهد مرد، اما توجان خود را نجات داده‌ای.²⁰ و اگر مرد عادل از عدالت خود برگردد و گناه ورزد و من سنگی مصادم پیش وی بنهم تا بمیرد، چونکه تو او را تهدید نمودی، او در گناه خود خواهد مرد و عدالتی که بعمل آورده بود به یاد آورده نخواهد شد. لیکن خون او را از دست تو خواهم طلبید.²¹ و اگر تو مرد عادل را تهدید کنی که آن مرد عادل گناه نکند و او خطا نوزد البته زنده خواهد ماند، چونکه تهدید پذیرفته است و تو جان خود را نجات داده‌ای.»

²² و دست خداوند در آنجا بر من نهاده شد و او مرا گفت: «برخیز و به هامون بیرون شو که در آنجا با تو سخن خواهم گفت.»²³ پس برخاسته، به هامون بیرون رفتم و اینک جلال خداوند مثل جلالی که نزد نهر خابور دیده بودم، در آنجا برپا شد و من به روی خود در افتادم.²⁴ و روح داخل من شده، مرا بر پایهایم برپا داشت و او مرا خطاب کرده، گفت: «برو و خویشتن را در خانه خود ببند.²⁵ و اما توای پسر انسان اینک بندها بر تو خواهند نهاد و تو را به آنها خواهند بست اما در میان ایشان بیرون مرو.²⁶ و من زبان تو را به کامت خواهم چسباند تا گنگ شده، برای ایشان ناصح نباشی. زیرا که ایشان خاندان فتنه انگیز می‌باشند.²⁷ اما وقتی که من با تو تکلم نمایم، آنگاه دهان تورا خواهم گشود و به ایشان خواهی گفت: خداوند یهوه چنین می‌فرماید. آنگاه آنکه شنوا باشند بشنود و آنکه ابا نماید ابا کند. زیرا که ایشان خاندان فتنه انگیز می‌باشند.»

آیت برای محاصره اسرائیل

4 «و تو نیزای پسر انسان آجری بگیر و آن را پیش روی خود بگذار و شهر اورشلیم را بر آن نقش نما.² و آن را محاصره کن و در برابرش برجه‌ها ساخته، سنگری در مقابلش برپا نما و به اطرافش اردو زده، منجنیقها به هر سوی آن برپا کن.³ و تابه آهنین برای خود گرفته، آن را در میان خود و شهر، دیواری آهنین بگذار و روی خود را بر آن بدار و محاصره خواهد شد و تو آن را محاصره کن تا آیتی به جهت خاندان اسرائیل بشود.⁴ پس تو بر پهلوی چپ خود بخواب و گناه خاندان اسرائیل را بر آن بگذار. موافق شماره روزهایی که بر آن بخوابی، گناه ایشان را متحمل خواهی شد.⁵ و من سالهای گناه ایشان را مطابق شماره روزها یعنی سیصد و نود روز بر تو نهاده‌ام. پس متحمل گناه خاندان اسرائیل خواهی شد.⁶ و چون اینها را به انجام رسانیده باشی، باز به پهلوی راست خود بخواب و چهل روز متحمل گناه خاندان یهودا خواهی شد. هر روزی را به جهت سالی برای تو قرار داده‌ام.⁷ و بازوی خود را برهنه کرده، روی به محاصره اورشلیم بدار و به ضد آن نبوت کن.⁸ و اینک بندها بر تومی نهم و تا روزهای محاصره ات را به اتمام نرسانیده باشی از پهلوی به پهلوی دیگر نخواهی غلطید.⁹ پس گندم و جو و باقلا و عدس و ارزن و جلیان برای خود گرفته، آنها را در یک ظرف بریزو خوراکی از آنها برای خود بپز و تمامی روزهایی که به پهلوی

در میان توخواهم فرستاد تا تو را بی‌ولاد گردانند و وبا و خون از میان تو عبور خواهد کرد و شمشیری بر تو وارد خواهد آورد. من که یهوه هستم این را گفتم.»

نبوت به ضد کوههای اسرائیل

6 و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ² «ای پسر انسان نظر خود را بر کوههای اسرائیل بدوز و درباره آنها نبوت کن. ³ و بگو: ای کوههای اسرائیل کلام خداوند یهوه را بشنوید! خداوند یهوه به کوهها و تلهها و وادیها و درهها چنین می‌فرماید: اینک من شمشیری بر شما می‌آورم و مکان‌های بلند شما را خراب خواهد کرد. ⁴ و مذبح‌های شما منهدم و تمثالهای شمسی شما شکسته خواهد شد و کشتگان شما را پیش بتهای شما خواهم انداخت. و لاشهای بنی‌اسرائیل را پیش بتهای ایشان خواهم گذاشت و استخوانهای شما را گردگرد مذبح‌های شما خواهم پاشید. ⁵ و در جمیع مساکن شما شهرها خراب و مکان‌های بلند ویران خواهد شد تا آنکه مذبح‌های شما خراب و ویران شود و بتهای شما شکسته و نابود گردد و تمثالهای شمسی شما منهدم و اعمال شما محو شود. ⁶ و چون کشتگان شما در میان شما بیفتند، آنگاه خواهی دانست که من یهوه هستم. ⁷ اما بقیتی نگاه خواهم داشت. و چون در میان کشورها پراکنده شوید، بقیه السیف شما در میان امت‌ها ساکن خواهند شد. ⁸ و نجات‌یافتگان شما در میان امت‌ها در جایی که ایشان را به اسیری برده‌اند مرا یاد خواهند داشت. چونکه دل‌زناکار ایشان را که از من دور شده است خواهم شکست و چشمان ایشان را که در عقب بتهای ایشان زنا کرده است - پس خویشتن را به سبب اعمال زشتی که در همه رجاسات خود نموده‌اند مکروه خواهند داشت. ⁹ و خواهند دانست که من یهوه هستم و عبت نگفتم که این بلارا بر ایشان وارد خواهم آورد.»

¹⁰ خداوند یهوه چنین می‌گوید: «به دست خود بزن و پای خود را بر زمین بکوب و بگو: وای بر تمامی رجاسات و شریر خاندان اسرائیل زیرا که به شمشیر و قحط و وبا خواهد افتاد. ¹¹ آنکه دور باشد به وبا خواهد مرد و آنکه نزدیک است به شمشیر خواهد افتاد و آنکه باقی مانده و در محاصره باشد از گرسنگی خواهد مرد و من حدت خشم خود را بر ایشان به اتمام خواهم رسانید. ¹² و خواهید دانست که من یهوه هستم، هنگامی که کشتگان ایشان در میان بتهای ایشان به اطراف مذبح‌های ایشان، بر هر تل بلند و برقله‌های تمام کوهها و زیر هر درخت سبز و زیر هر بلوط کشن، در جایی که هدایای خوشبو برای همه بتهای خود می‌گذرانیدند یافت خواهند شد. ¹³ و دست خود را بر ایشان دراز کرده، زمین را در تمام مسکن‌های ایشان خرابتر و ویرانتر از بیابان دبله خواهم ساخت. پس خواهند دانست که من یهوه هستم.»

فرارسیدن آنها

7 و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ² «تو ای پسر انسان (بگو): خداوند یهوه به زمین اسرائیل چنین می‌گوید: انتهای بر چهارگوشه زمین آنها رسیده است. ³ الان آنها بر توریسیده است و من خشم خود را بر تو وارد آورده‌ام و بر وفق راه‌های ترا داوری نموده، تمامی رجاسات را بر تو خواهم نهاد. ⁴ و چشم من بر تو شفق نخواهد کرد و رحمت نخواهم فرمود بلکه راه‌های تو را بر تو خواهم نهاد و رجاسات تو در میان تو خواهد بود. پس خواهی دانست که من یهوه هستم.»

⁵ خداوند یهوه چنین می‌گوید: «بلاهان بالای واحد می‌آید! ⁶ انتهایی می‌آید، انتهایی می‌آید و به ضد تو بیدار شده است. هان می‌آید. ⁷ ای ساکن زمین اجل تو بر تو می‌آید. وقت معین می‌آید و آن روز نزدیک است. روز هنگامه خواهد شد و نه روز آواز شادمانی بر کوهها. ⁸ الان عنقریب غضب خود را بر تو خواهم ریخت و خشم خویش را بر تو به اتمام رسانیده، تو را موافق راه‌های داوری خواهم نمود و جمیع رجاسات را بر تو خواهم نهاد. ⁹ و چشم من شفق نخواهد کرد و رحمت نخواهم فرمود، بلکه مکافات راه‌های تو را به تو خواهم رسانید و رجاسات تو در میان تو خواهد بود و خواهید دانست که زنده تو من یهوه هستم. ¹⁰ اینک آنروز هان می‌آید! اجل

تو بیرون آمده و عصا شکوفه آورده و تکبر، گل کرده است. ¹¹ ظلم عصای شرارت گذشته است. از ایشان و از جمعیت ایشان و از ازدحام ایشان چیزی باقی نیست و در میان ایشان حشمتی نمانده است. ¹² وقت می‌آید و آنروز نزدیک است. پس مشتری شادی نکند و فروشنده ماتم نگیرد، زیرا که خشم بر تمامی جمعیت ایشان قرار گرفته است. ¹³ زیرا که فروشنندگان اگرچه در میان زندگان زنده مانند، به آنچه فروخته باشند نخواهند برگشت، چونکه غضب بر تمامی جمعیت ایشان قرار گرفته است. ایشان نخواهند برگشت و هیچکس به گناه خویش زندگی خود را تقویت نخواهد داد. ¹⁴ کرنا را نواخته و همه چیز را مهیا ساخته‌اند، اما کسی به جنگ نمی‌رود. زیرا که غضب من بر تمامی جمعیت ایشان قرار گرفته است. ¹⁵ شمشیر در بیرون است و وبا و قحط در اندرون. آنکه در صحرا است به شمشیر می‌میرد و آنکه در شهر است قحط و وبا او را هلاک می‌سازد. ¹⁶ و رستگاران ایشان فرار می‌کنند و مثل فاخته‌های دره‌ها بر کوهها می‌باشند. و هر کدام از ایشان به سبب گناه خود ناله می‌کنند. ¹⁷ همه دستها سست شده و جمیع زانوها مثل آب بیتاب گردیده است. ¹⁸ و پلاس در برمی‌کنند و وحشت ایشان را می‌پوشاند و بر همه چهره‌ها خجلت و بر جمیع سرها غمی می‌باشد. ¹⁹ نقره خود را در کوچه‌ها می‌ریزند و طلای ایشان مثل چیز نجس می‌باشد. نقره و طلای ایشان در روز غضب خداوند ایشان را نتواند رها کند. جانهای خود را سیر نمی‌کنند و بطنهای خویش را پر نمی‌سازند زیرا گناه ایشان سنگ مصادم آنها شده است.

²⁰ «و او زیبایی زینت خود را در کبرایی قرار داده بود، اما ایشان بتهای مکروهات و رجاسات خویش را در آن ساختند. بنابراین آن را برای ایشان مثل چیز نجس خواهم گردانید. ²¹ و آن را به دست غریبان به تاراج و به شریبران جهان به غارت خواهم داد و آن را بی‌عصمت خواهند ساخت. ²² و روی خود را از ایشان خواهم برگردانید و مکان مستور مرا بی‌عصمت خواهند نمود و ظالمان داخل آن شده، آن را بی‌عصمت خواهند ساخت. ²³ زنجیر را بساز، زیرا که زمین از جریمهای خونریزی پر است و شهر از ظلم مملو. ²⁴ و اشرار امت‌ها را خواهم آورد و در خانه‌های ایشان تصرف خواهند نمود و تکبر زوران را زایل خواهم ساخت و آنها مکان‌های مقدس ایشان را بی‌عصمت خواهند نمود. ²⁵ هلاکت می‌آید و سلامتی را خواهند طلبید، اما یافت نخواهد شد. ²⁶ مصیبت بر مصیبت می‌آید و آوازه بر آوازه مسموع می‌شود. رویا از نبی می‌طلبند، اما شریعت از کاهنان و مشورت از مشایخ نابود شده است. ²⁷ پادشاه ماتم می‌گیرد و رئیس به حیرت ملبس می‌شود و دستهای اهل زمین می‌لرزد. و موافق راه‌های ایشان با ایشان عمل خواهم نمود و بر وفق استحقاق ایشان ایشان را داوری خواهم نمود. پس خواهند دانست که من یهوه هستم؟

بت‌پرستی در هیکل

8 و در سال ششم در روز پنجم از ماه ششم، چون من در خانه خود نشسته بودم و مشایخ یهودا پیش من نشسته بودند، آنگاه دست خداوند یهوه در آنجا بر من فرود آمد. ² و دیدم که اینک شبیهی مثل صورت آتش بود یعنی از نمایش کمر او تا پایین آتش و از کمر او تا بالا مثل منظر درخشندگی مانند صورت برنج لامع ظاهر شد. ³ و شبیه دستی دراز کرده، موی پیشانی مرا بگرفت و روح، مرا در میان زمین و آسمان برداشت و مرا در رویاهای خدا به اورشلیم نزد دهنه دروازه صحن اندرونی که بطرف شمال متوجه است برد که در آنجا نشیمن تمثال غیرت انگیز می‌باشد.

⁴ و اینک جلال خدای اسرائیل مانند آن رویایی که در هامون دیده بودم ظاهر شد. ⁵ و او مرا گفت: «ای پسر انسان چشمان خود را بسوی راه شمال برافرازه!» و چون چشمان خود را بسوی راه شمال برافراشتم، اینک بطرف شمالی دروازه مذبح این تمثال غیرت در مدخل ظاهر شد. ⁶ و او مرا گفت: «ای پسر انسان آیا تو آنچه را که ایشان می‌کنند می‌بینی؟ یعنی رجاسات عظیمی که خاندان اسرائیل در اینجا می‌کنند تا از مقدس خود دور بشوم؟ اما باز رجاسات عظیم تر خواهی دید.»

رویای جلال خدا

10 پس نگرستم و اینک بر فلکی که بالای سر کروبیان بود چیزی مثل سنگ یاقوت کبود و مثل نمایش شبیه تخت بر زبر آنها ظاهر شد. ² و آن مرد را که به کتان ملبس بود خطاب کرده گفت: «در میان چرخها در زیر کروبیان برو و دستهای خود را از اخگرهای آتشی که در میان کروبیان است پر کن و بر شهرپاش.» و او در نظر من داخل شد. ³ و چون آن مرد داخل شد، کروبیان بطرف راست خانه ایستاده بودند و ابر، صحن اندرونی را پر کرد. ⁴ و جلال خداوند از روی کروبیان به آستانه خانه برآمد و خانه از ابر پر شد و صحن از فروغ جلال خداوند مملو گشت. ⁵ و صدای بالهای کروبیان تا به صحن بیرونی مثل آواز خدای قادر مطلق حینی که تکلم می کند، مسموع شد.

⁶ و چون آن مرد را که ملبس به کتان بود امر فرموده، گفت که «آتش را از میان چرخها از میان کروبیان بردار.» آنگاه داخل شده، نزد چرخها ایستاد. ⁷ و یکی از کروبیان دست خود را از میان کروبیان به آتشی که در میان کروبیان بود دراز کرده، آن را برداشت و به دست آن مردی که به کتان، ملبس بود نهاد و او آن را گرفته، بیرون رفت. ⁸ و در کروبیان شبیه صورت دست انسان زیر بالهای ایشان ظاهر شد.

⁹ و نگرستم و اینک چهار چرخ به پهلوی کروبیان یعنی یک چرخ به پهلوی یک کروی و چرخ دیگر به پهلوی کروی دیگر ظاهر شد. و نمایش چرخها مثل صورت سنگ زبرجد بود. ¹⁰ و اما نمایش ایشان چنین بود. آن چهار را یک شباهت بود که گویا چرخ در میان چرخ باشد. ¹¹ و چون آنها می رفت بر چهار جانب خود می رفت و حینی که می رفت به هیچ سو میل نمی کرد، بلکه به جایی که سر به آن متوجه می شد از عقب آن می رفت. و چون می رفت به هیچ سو میل نمی کرد. ¹² و تمامی بدن و پشتها و دستها و بالهای ایشان و چرخها یعنی چرخهایی که آن چهار داشتند از هر طرف پر از چشمها بود. ¹³ و به سمع من به آن چرخها ندا دردادند که «ای چرخها!» ¹⁴ و هر یک را چهار رو بود. روی اول روی کروی بود و روی دوم روی انسان و سوم روی شیر و چهارم روی عقاب.

¹⁵ پس کروبیان صعود کردند. این همان حیوان است که نزد نهر خابور دیده بودم. ¹⁶ و چون کروبیان می رفتند، چرخها به پهلوی ایشان می رفت و چون کروبیان بالهای خود را برافراشته، از زمین صعود می کردند، چرخها نیز از پهلوی ایشان برمی گشت. ¹⁷ چون ایشان می ایستادند آنها می ایستاد و چون ایشان صعود می نمودند، آنها با ایشان صعود می نمود، زیرا که روح حیوان در آنها بود. ¹⁸ و جلال خداوند از بالای آستانه خانه بیرون آمد و بر زبر کروبیان قرار گرفت. ¹⁹ و چون کروبیان بیرون رفتند بالهای خود را برافراشته، به نظر من از زمین صعود نمودند. و چرخها پیش روی ایشان بود و نزد دهنه دروازه شرقی خانه خداوند ایستادند. و جلال خدای اسرائیل از طرف بالا بر ایشان قرار گرفت. ²⁰ این همان حیوان است که زیر خدای اسرائیل نزد نهر خابور دیده بودم، پس فهمیدم که اینان کروبیانند. ²¹ هر یک را چهار روی و هر یک را چهار بال بود و زیر بالهای ایشان شبیه دستهای انسان بود. ²² و اما شبیه رویهای ایشان چنین بود. همان رویها بود که نزد نهر خابور دیده بودم. هم نمایش ایشان وهم خود ایشان (چنان بودند) و هر یک به راه مستقیم می رفت.

داوری رهبران اسرائیل

11 و روح مرا برداشته، به دروازه شرقی خانه خداوند که بسوی مشرق متوجه است آورد. و اینک نزد دهنه دروازه بیست و پنج مرد بودند و در میان ایشان یازنیا ابن عزور و فلتیان بنایا روسای قوم را دیدم. ² و او مرا گفت: «ای پسر انسان اینها آن کسانی می باشند که تدابیر فاسد می کنند و در این شهر مشورتهای قبیح می دهند.» ³ و می گویند وقت نزدیک نیست که خانه ها را بنا نماییم، بلکه این شهر دیگ است و ما گوشت می باشیم. ⁴ بنابراین برای ایشان نبوت کن. ای پسر انسان نبوت کن.»

⁷ پس مرا به دروازه صحن آورد و دیدم که اینک سوراخی در دیوار است. ⁸ و او مرا گفت: «ای پسر انسان دیوار را بکن.» و چون دیوار را کندم، اینک دروازه ای پدید آمد. ⁹ و او مرا گفت: «داخل شو و رجاسات شنیعی را که ایشان در اینجا می کنند ملاحظه نما.»

¹⁰ پس چون داخل شدم، دیدم که هرگونه حشرات و حیوانات نجس و جمیع بتهای خاندان اسرائیل بر دیوار از هر طرف نقش شده بود. ¹¹ و هفتاد نفر از مشایخ خاندان اسرائیل پیش آنها ایستاده بودند و یازنیا ابن شافان در میان ایشان ایستاده بود و هرکس مجمره ای در دست خود داشت و بوی ابر بخور بالا می رفت. ¹² و او مرا گفت: «ای پسر انسان آیا آنچه را که مشایخ خاندان اسرائیل در تاریکی و هرکس در حجره های بتهای خویش می کنند دیدی؟ زیرامی گویند که خداوند ما را نمی بیند و خداوند این زمین را ترک کرده است. ¹³ و به من گفت که باز رجاسات عظیم تر از اینهایی که اینان می کنند خواهی دید.»

¹⁴ پس مرا به دهنه دروازه خانه خداوند که بطرف شمال بود آورد. و اینک در آنجا بعضی زنان نشسته، برای تموز می گریستند. ¹⁵ و او مرا گفت: «ای پسر انسان آیا این را دیدی؟ باز رجاسات عظیم تر از اینها را خواهی دید.»

¹⁶ پس مرا به صحن اندرونی خانه خداوند آورد. و اینک نزد دروازه هیکل خداوند در میان رواق و مذبح به قدر بیست و پنج مرد بودند که پشتهای خود را بسوی هیکل خداوند و رویهای خویش را بسوی مشرق داشتند و آفتاب را بطرف مشرق سجده می نمودند. ¹⁷ و به من گفت: «ای پسر انسان این را دیدی؟ آیا برای خاندان یهودا بجا آوردن این رجاسات که در اینجا بجامی آورند سهل است؟ زیرا که زمین را از ظلم مملو ساخته اند و برای هیچان خشم من برمی گردند و هان شاخه را به بینی خود می گذارند. ¹⁸ بنابراین من نیز در غضب، عمل خواهم نمود و چشم من شفقت نخواهد کرد و رحمت نخواهم فرمود و اگر چه به آواز بلند به گوش من بخوانند، ایشان را اجابت نخواهم نمود.»

نابودی بت پرستان

9 و او به آواز بلند به گوش من ندا کرده، گفت: «وکلاهی شهر را نزدیک بیاور و هرکس آلت خراب کننده خود را در دست خود بدارد.» ² و اینک شش مرد از راه دروازه بالایی که بطرف شمال متوجه است آمدند و هرکس تبر خود را در دستش داشت. و در میان ایشان یک مرد ملبس شده به کتان بود و دوات کاتب در کمرش. و ایشان داخل شده، نزد مذبح برنجین ایستادند. ³ و جلال خدای اسرائیل از روی آن کروی که بالای آن بود به آستانه خانه برآمد و به آن مردی که به کتان ملبس بود و دوات کاتب را در کمر داشت خطاب کرد. ⁴ و خداوند به او گفت: «از میان شهر یعنی از میان اورشلیم بگذر و بر پیشانی کسانی که به سبب همه رجاساتی که در آن کرده می شود آه و ناله می کنند نشانی بگذار. ⁵ و به آنان به سمع من گفت که در عقب او از شهر بگذرید و هلاک سازید و چشمان شما شفقت نکند و ترحم ننمایید. ⁶ پیران و جوانان و دختران و اطفال و زنان را تمام به قتل رسانید، اما به هرکسی که این نشان را دارد نزدیک مشوید و از قدس من شروع کنید.» پس از مردان پیروی که پیش خانه بودند شروع کردند. ⁷ و به ایشان فرمود: «خانه را نجس سازید و صحنها را از کشتگان پر ساخته، بیرون آید.» پس بیرون آمدند و در شهر به کشتن شروع کردند. ⁸ و چون ایشان می کشتند و من باقی مانده بودم به روی خود در افتاده، استغاثه نمودم و گفتم: «آه ای خداوند یهوه آیا چون غضب خود را بر اورشلیم می ریزی تمامی بقیه اسرائیل را هلاک خواهی ساخت؟» ⁹ و او مرا جواب داد: «گناه خاندان اسرائیل و یهودا بی نهایت عظیم است و زمین از خون مملو و شهر از ستم پر است. زیرامی گویند: خداوند زمین را ترک کرده است و خداوند نمی بیند. ¹⁰ پس چشم من نیز شفقت نخواهد کرد و من رحمت نخواهم فرمود، بلکه رفتار ایشان را بر سر ایشان خواهم آورد.» ¹¹ و اینک آن مردی که به کتان ملبس بود و دوات در کمر داشت، جواب داد و گفت: «به نهجی که مرا امر فرمودی عمل نمودم.»

خود بگذار و در تاریکی بیرون ببر و روی خود را بپوشان تا زمین را نبینی. زیرا که تو را علامتی برای خاندان اسرائیل قرار داده‌ام.»⁷ پس به نهجی که مامور شدم، عمل نمودم و اسباب خود را مثل اسباب جلای وطن در وقت روز بیرون آوردم. و شبانگاه شکافی برای خود به دست خویش در دیوار کردم و آن را در تاریکی بیرون برده، به حضور ایشان بر دوش برداشتم.⁸ و بامدادان کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: «ای پسر انسان، آیا خاندان اسرائیل یعنی این خاندان فتنه انگیز به تو نگفتند: این چه کار است که می‌کنی؟¹⁰ پس به ایشان بگو خداوند یهوه چنین می‌گوید: این وحی اشاره به رئیسی است که در اورشلیم می‌باشد و به تمامی خاندان اسرائیل که ایشان در میان آنها می‌باشند¹¹ بگو: من علامت برای شما هستم. به نهجی که من عمل نمودم، همچنان به ایشان کرده خواهد شد و جلای وطن شده، به اسیری خواهند رفت.¹² و رئیسی که در میان ایشان است (اسباب خود را) در تاریکی بردوش نهاده، بیرون خواهد رفت. و شکافی در دیوار خواهند کرد تا از آن بیرون ببرند. و او روی خود را خواهد پوشانید تا زمین را به چشمان خود نبیند.¹³ و من دام خود را بر او خواهم گسترانید و در کمند من گرفتار خواهد شد. و او را به بابل به زمین کلدانیان خواهم برد و اگر چه در آنجا خواهد مرد، ولی آن را نخواهد دید.¹⁴ و جمیع مجاوران و معاونانش و تمامی لشکر او را بسوی هر باد پراکنده ساخته، شمشیری در عقب ایشان برهنه خواهم ساخت.¹⁵ و چون ایشان را در میان امت‌ها پراکنده ساخته و ایشان را در میان کشورهای متفرق نموده باشم، آنگاه خواهند دانست که من یهوه هستم.¹⁶ لیکن عدد قلیلی از میان ایشان از شمشیر و قحط و وبا باقی خواهم گذاشت تا همه رجاسات خود را در میان امت‌هایی که به آنها می‌روند، بیان نمایند. پس خواهند دانست که من یهوه هستم.»

¹⁷ و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: «ای پسر انسان! نان خود را با ارتعاش بخور و آب خویش را با لرزه و اضطراب بنوش.¹⁹ و به اهل زمین بگو خداوند یهوه درباره سکنه اورشلیم و اهل زمین اسرائیل چنین می‌فرماید: که نان خود را با اضطراب خواهند خورد و آب خود را با حیرت خواهند نوشید. زیرا که زمین آنها به سبب ظلم جمیع ساکنانش از هر چه در آن است تهی خواهد شد.²⁰ و شهرهای مسکون ایشان خراب شده، زمین ویران خواهد شد. پس خواهید دانست که من یهوه هستم.»²¹ و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: «ای پسر انسان این مثل شما چیست که در زمین اسرائیل می‌زنید و می‌گویید: ایام طویل می‌شود و هر رویا باطل می‌گردد.²³ لهذا به ایشان بگو، خداوند یهوه چنین می‌گوید: این مثل را باطل خواهم ساخت و آن را بار دیگر در اسرائیل نخواهند آورد. بلکه به ایشان بگو: ایام، نزدیک است و انجام هر رویا، قریب.²⁴ زیرا که هیچ رویای باطل و غیب‌گویی تملق‌آمیز در میان خاندان اسرائیل بار دیگر نخواهد بود.²⁵ زیرا من که یهوه هستم سخن خواهم گفت و سخنی که من می‌گویم، واقع خواهد شد و بار دیگر تاخیر نخواهد افتاد. زیرا خداوند یهوه می‌گوید: ای خاندان فتنه انگیز در ایام شما سخنی خواهم گفت و آن را به انجام خواهم رسانید.»

²⁶ و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: «ای پسر انسان! هان خاندان اسرائیل می‌گویند رویایی که او می‌بیند، به جهت ایام طویل است و او برای زمانهای بعیده نبوت می‌نماید.²⁸ بنابراین به ایشان بگو: خداوند یهوه چنین می‌فرماید که هیچ کلام من بعد از این تاخیر نخواهد افتاد. و خداوند یهوه می‌فرماید: کلامی که من می‌گویم واقع خواهد شد.»

محکومیت انبیای کذب

13 و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: «ای پسر انسان به ضد انبیای اسرائیل که نبوت می‌نمایند، نبوت نما. و به آنانی که از افکار خود نبوت می‌کنند، بگو کلام خداوند را بشنوید!³ خداوند یهوه چنین می‌گوید: وای بر انبیاء احمق که تابع روح خویش می‌باشند و هیچ ندیده‌اند.⁴ ای اسرائیل انبیای تو مانند روباهان در خرابه‌ها بوده‌اند.⁵ شما به رخنه‌ها برنپامیدید و دیوار را برای خاندان اسرائیل تعمیر نکردید تا ایشان در روز خداوند به جنگ بتوانند ایستاد.⁶ رویای باطل و غیب‌گویی کاذب

⁵ آنگاه روح خداوند بر من نازل شده، مرا فرمود: «بگو که خداوند چنین می‌فرماید: ای خاندان اسرائیل شما به اینطور سخن می‌گویید و اما من خیالات دل شما را می‌دانم.⁶ بسیاری را در این شهر کشته‌اید و کوجه هایش را از کشتگان پر کرده‌اید.⁷ لهذا خداوند یهوه چنین می‌گوید: کشتگان شما که در میانش گذاشته‌اید، گوشت می‌باشند و شهر دیگ است. لیکن شما را از میانش بیرون خواهم برد.⁸ شما از شمشیر می‌ترسید، اما خداوند یهوه می‌گوید شمشیر را بر شما خواهم آورد.⁹ و شما را از میان شهر بیرون برده، شما را به دست غریبان تسلیم خواهم نمود و بر شما داوری خواهم کرد.¹⁰ به شمشیر خواهید افتاد و در حدود اسرائیل بر شما داوری خواهم نمود و خواهید دانست که من یهوه هستم.¹¹ این شهر برای شما دیگ نخواهد بود و شما در آن گوشت نخواهید بود، بلکه در حدود اسرائیل بر شما داوری خواهم نمود.¹² و خواهید دانست که من آن یهوه هستم که در فرایض من سلوک نمودید و احکام مرا بجا نی‌آورید، بلکه بر حسب احکام امت‌هایی که به اطراف شما می‌باشند عمل نمودید.»¹³ و واقع شد که چون نبوت کردم، فلطیابن بنایا مرد. پس به روی خود در افتاده، به آواز بلند فریاد نمودم و گفتم: «آه ای خداوند یهوه آیا تو بقیه اسرائیل را تمام هلاک خواهی ساخت؟»

وعده بازگشت اسرائیل

¹⁴ و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: «ای پسر انسان برادران تو یعنی برادرانت که از اهل خاندان تو می‌باشند و تمامی خاندان اسرائیل جمیع کسانی می‌باشند که سکنه اورشلیم به ایشان می‌گویند: شما از خداوند دورشوید و این زمین به ما به ملکیت داده شده است.¹⁶ بنابراین بگو: خداوند یهوه چنین می‌گوید: اگر چه ایشان را در میان امت‌ها دور کنم و ایشان را در میان کشورهای پراکنده سازم، اما من برای ایشان در آن کشورهایی که به آنها رفته باشند اندک زمانی مقدس خواهم بود.¹⁷ پس بگو خداوند یهوه چنین می‌فرماید: شما را از میان امت‌ها جمع خواهم کرد و شما را از کشورهایی که در آنها پراکنده شده‌اید فراهم خواهم آورد و زمین اسرائیل را به شما خواهم داد.¹⁸ و به آنجا داخل شده، تمامی مکروهات و جمیع رجاسات آن را از میانش دور خواهند کرد.¹⁹ و ایشان را یکدل خواهم داد و در اندرون ایشان روح تازه خواهم نهاد و دل سنگی را از جسد ایشان دور کرده، دل گوشتی به ایشان خواهم بخشید.²⁰ تا در فرایض من سلوک نمایند و احکام مرا نگاه داشته، آنها را بجا آورند. و ایشان قوم من خواهند بود و من خدای ایشان خواهم بود.²¹ اما آنانی که دل ایشان از عقب مکروهات و رجاسات ایشان می‌رود، پس خداوند یهوه می‌گوید: من رفتار ایشان را بر سر ایشان وارد خواهم آورد.»²² آنگاه کروبیان بالهای خود را برافراشتند و چرخها به پهلوی ایشان بود و جلال خدای اسرائیل از طرف بالا بر ایشان قرار گرفت.²³ و جلال خداوند از بالای میان شهر صعود نموده، برکوهی که بطرف شرقی شهر است قرار گرفت.²⁴ و روح مرا برداشت و در عالم رویا مرا به روح خدا به زمین کلدانیان نزد اسیران برد و آن رویایی که دیده بودم از نظر من مرتفع شد.²⁵ و تمامی کلام خداوند را که به من نشان داده بود، برای اسیران بیان کردم.

آیت جلای وطن

12 و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: «ای پسر انسان تو در میان خاندان فتنه انگیز ساکن می‌باشی که ایشان را چشمها به جهت دیدن هست اما نمی‌بینند و ایشان را گوش‌ها به جهت شنیدن هست اما نمی‌شنوند، چونکه خاندان فتنه انگیز می‌باشند.³ اما تو ای پسر انسان اسباب جلای وطن را برای خود مهیا ساز. و در نظر ایشان در وقت روز کوچ کن و از مکان خود به مکان دیگر به حضور ایشان نقل کن، شاید بفهمند. اگر چه خاندان فتنه انگیز می‌باشند.⁴ و اسباب خود را مثل اسباب جلای وطن در وقت روز به نظر ایشان بیرون آور. و شامگاهان مثل کسانی که برای جلای وطن بیرون می‌روند بیرون شو.⁵ و شکافی برای خود در دیوار به حضور ایشان کرده، از آن بیرون ببر.⁶ و در حضور ایشان آن را بر دوش

۵ تا خاندان اسرائیل را در افکار خودشان گرفتار سازم چونکه جمیع ایشان به سبب بتهای خویش از من مرتد شده‌اند. ۶ بنابراین به خاندان اسرائیل بگو خداوند یهوه چنین می‌فرماید: توبه کنید و از بتهای خود بازگشت نمایید و رویهای خویش را از همه رجاسات خود برگردانید. ۷ زیرا هر کس چه از خاندان اسرائیل و چه از غریبانی که در اسرائیل ساکن باشند که از پیروی من مرتد شده، بتهای خویش را در دلش جای دهد و سنگ مصادم گناه خود را پیش رویش نهاده، نزد نبی آید تا به واسطه او از من مسالت نماید، من که یهوه هستم خود او را جواب خواهم داد. ۸ و من نظر خود را بر آن شخص دوخته، او را مورد دهشت خواهم ساخت تا علامتی و ضرب‌المثلی بشود و او را از میان قوم خود منقطع خواهم ساخت و خواهید دانست که من یهوه هستم. ۹ و اگر نبی فریب خورده، سخنی گوید، من که یهوه هستم آن نبی را فریب داده‌ام و دست خود را بر او دراز کرده، او را از میان قوم خود اسرائیل منقطع خواهم ساخت. ۱۰ و ایشان بار گناهان خود را متحمل خواهند شد و گناه مسالت کننده مثل گناه آن نبی خواهد بود. ۱۱ تا خاندان اسرائیل دیگر از پیروی من گمراه نشوند و باز به تمامی تقصیرهای خویش نجس نگردند. بلکه خداوند یهوه می‌گوید: ایشان قوم من خواهند بود و من خدای ایشان خواهم بود.»

داوری

۱۲ و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ۱۳ «ای پسر انسان اگر زمینی خیانت کرده، به من خطا ورزد و اگر من دست خود را بر آن دراز کرده، عصای نانش را بشکنم و قحطی در آن فرستاده، انسان و بهایم را از آن منقطع سازم، ۱۴ اگرچه این سه مرد یعنی نوح و دانیال و ایوب در آن باشند، خداوند یهوه می‌گوید که ایشان (فقط) جانهای خود را به عدالت خویش خواهند رهانید. ۱۵ و اگر حیوانات درنده به آن زمین بیاورم که آن را از اهل آن خالی سازند و چنان ویران شود که از ترس آن حیوانات کسی از آن گذر نکند، ۱۶ اگرچه این سه مرد در میانش باشند، خداوند یهوه می‌گوید: به حیات خودم قسم که ایشان پسران و دختران را رهایی نخواهند داد. ایشان به تنهایی رهایی خواهند یافت ولی زمین ویران خواهد شد. ۱۷ یا اگر شمشیری به آن زمین آورم و بگویم: ای شمشیر از این زمین بگذر. و اگر انسان و بهایم را از آن منقطع سازم، ۱۸ اگرچه این سه مرد در میانش باشند، خداوند یهوه می‌گوید: به حیات خودم قسم که پسران و دختران را رهایی نخواهند داد بلکه ایشان به تنهایی رهایی خواهند یافت. ۱۹ یا اگر وبا در آن زمین بفرستم و خشم خود را بر آن با خون بریزم و انسان و بهایم را از آن منقطع بسازم، ۲۰ اگرچه نوح و دانیال و ایوب در میانش باشند خداوند یهوه می‌گوید: به حیات خودم قسم که نه پسر و نه دختری را رهایی خواهند داد بلکه ایشان (فقط) جانهای خود را به عدالت خویش خواهند رهانید. ۲۱ پس خداوند یهوه چنین می‌گوید: چه قدر زیاده حینی که چهار عذاب سخت خود یعنی شمشیر و قحط و حیوان درنده و وبا را بر اورشلیم بفرستم تا انسان و بهایم را از آن منقطع سازم. ۲۲ لیکن اینک بقیتی از پسران و دخترانی که بیرون آورده می‌شوند در آن واگذاشته خواهد شد. هان ایشان را نزد شما بیرون خواهند آورد و رفتار و اعمال ایشان را خواهید دید و از بلایی که بر اورشلیم وارد آورده و هرآنچه بر آن رسانیده باشم، تسلی خواهید یافت. ۲۳ و چون رفتار و اعمال ایشان را ببینید شما را تسلی خواهند داد و خداوند یهوه می‌گوید: شما خواهید دانست که هرآنچه به آن کردم بی سبب بجا نیاوردم.»

اورشلیم تاک بی ثمر

۱۵ و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ۲ «ای پسر انسان درخت مو در میان سایر درختان چیست و شاخه مو در میان درختان جنگل چه می‌باشد؟ ۳ آیا چوب از آن برای کردن هیچ کاری گرفته می‌شود؟ یا میخی از آن برای آویختن هیچ ظرفی می‌گیرند؟ ۴ هان آن را برای هیزم در آتش می‌اندازند و آتش هر دو طرفش رامی سوزاند و میانش نیم‌سوخته می‌شود پس آیا برای کاری مفید است؟ ۵ اینک چون تمام بود برای هیچ کار

می‌بینند و می‌گویند: خداوند می‌فرماید، با آنکه خداوند ایشان را نفرستاده است و مردمان را امیدوار می‌سازند به اینکه کلام ثابت خواهد شد. ۷ آیا رویای باطل ندیدید و غیب گویی کاذب را ذکر نکردید چونکه گفتید خداوند می‌فرماید با آنکه من تکلم نمودم؟» ۸ بنابراین خداوند یهوه چنین می‌فرماید: «چونکه سخن باطل گفتید و رویای کاذب دیدید، اینک خداوند یهوه می‌فرماید من به ضد شما خواهم بود. ۹ پس دست من بر انبیايي که رویای باطل دیدند و غیب گویی کاذب کردند دراز خواهد شد و ایشان در مجلس قوم من داخل نخواهند شد و در دفتر خاندان اسرائیل ثبت نخواهند گردید و به زمین اسرائیل وارد نخواهند گشت و شما خواهید دانست که من خداوند یهوه می‌باشم. ۱۰ و از این جهت که قوم مرا گمراه کرده، گفتند که سلامتی است در حینی که سلامتی نبود و یکی از ایشان دیوار را بنا نمود و سایرین آن را به گل ملاط مالیدند. ۱۱ پس به آنانی که گل ملاطرا مالیدند بگو که آن خواهد افتاد. باران سیال خواهد بارید و شما ای تگرگهای سخت خواهید آمد و باد شدید آن را خواهد شکافت. ۱۲ و هان چون دیوار بیفتد، آیا شما را نخواهند گفت: کجاست آن اندودی که به آن اندود گردید؟»

۱۳ لهذا خداوند یهوه چنین می‌گوید: «من آن را به باد شدید در غضب خود خواهم شکافت و باران سیال در خشم من خواهد بارید و تگرگهای سخت برای فانی ساختن آن در غیظ من خواهد آمد. ۱۴ و آن دیوار را که شما به گل ملاط اندود کردید منهدم نموده، به زمین یکسان خواهم ساخت و پی آن منکشف خواهد شد. و چون آن بیفتد شما در میانش هلاک خواهید شد و خواهید دانست که من یهوه هستم. ۱۵ پس چون خشم خود را بر دیوار و بر آنانی که آن را به گل ملاط اندود کردند به اتمام رسانیده باشم، آنگاه به شما خواهم گفت: دیوار نیست شده و آنانی که آن را اندود کردند نابود گشته‌اند. ۱۶ یعنی انبیايي اسرائیل که درباره اورشلیم نبوت می‌نمایند و برایش رویای سلامتی را می‌بینند با آنکه خداوند یهوه می‌گوید که سلامتی نیست. ۱۷ و توای پسرانسان نظر خود را بر دختران قوم خویش که از افکار خود نبوت می‌نمایند بدار و بر ایشان نبوت نما، ۱۸ و بگو خداوند یهوه چنین می‌فرماید: وای بر آنانی که بالشها برای مفصل هر بازویی می‌دوزند و مندیلهای برای سر هر قامتی می‌سازند تا جانها را صید کنند! آیا جانهای قوم مرا صید خواهید کرد و جانهای خود را زنده نگاه خواهید داشت؟ ۱۹ و مرا در میان قوم من برای مشت جویی و لقمه نانی بی حرمت می‌کنید چونکه به قوم من که به دروغ شما گوش می‌گیرند دروغ گفته، جانهایی را که مستوجب موت نیستند می‌کشید و جانهایی را که مستحق حیات نمی‌باشند زنده نگاه می‌دارید. ۲۰ لهذا خداوند یهوه چنین می‌گوید: اینک من به ضد بالشهای شما هستم که به واسطه آنها جانها را مثل مرغان صید می‌کنید. و آنها را از بازوهای شما خواهم درید و کسانی را که جانهای ایشان را مثل مرغان صید می‌کنید، رهایی خواهم داد. ۲۱ و مندیلهای شما را خواهم درید و قوم خود را از دست شما خواهم رهانید و دیگر در دست شما نخواهند بود تا ایشان را صید کنید پس خواهید دانست که من یهوه هستم. ۲۲ چونکه شما به دروغ خود، دل مرد عادل را که من محزون نساختم، محزون ساخته‌اید و دستهای مرد شریک را تقویت داده اید تا از رفتار قبیح خود بازگشت ننمایند و زنده نشود. ۲۳ لهذا بار دیگر رویای باطل نخواهد دید و غیب گویی نخواهد نمود. و چون قوم خود را از دست شما رهایی دهم، آنگاه خواهید دانست که من یهوه می‌باشم.»

محکومیت بت پرستان

۱۴ و کسانی چند از مشایخ اسرائیل نزد من آمده، پیش رویم نشستند. ۲ آنگاه کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ۳ «ای پسر انسان این اشخاص، بتهای خویش را در دلهای خود جای دادند و سنگ مصادم گناه خویش را پیش روی خود نهادند. پس آیا ایشان از من مسالت نمایند؟ ۴ لهذا ایشان را خطاب کن و به ایشان بگو: خداوند یهوه چنین می‌فرماید: هرکسی از خاندان اسرائیل که بتهای خویش را در دل خود جای دهد و سنگ مصادم گناه خویش را پیش روی خود بنهد و نزد نبی بیاید، من که یهوه هستم آن را که می‌آید موافق کثرت بت‌هایش اجابت خواهم نمود

مصرف نداشت. چند مرتبه زیاده وقتی که آتش آن را سوزانیده و نیم سوخته باشد، دیگر برای هیچ کاری مصرف نخواهد داشت.»⁶ بنابراین خداوند یهوه چنین می گوید: «مثل درخت مو که آن را از میان درختان جنگل برای هیزم و آتش تسلیم کرده‌ام، همچنان سکنه اورشلیم را تسلیم خواهم نمود.»⁷ و نظر خود را برایشان خواهم دوخت. از یک آتش بیرون می آیند و آتشی دیگر ایشان را خواهد سوزانید. پس چون نظر خود را بر ایشان دوخته باشم، خواهید دانست که من یهوه هستم.»⁸ و خداوند یهوه می گوید: «به سبب خیانتی که ورزیده‌اند زمین را ویران خواهم ساخت.»

بی وفایی اورشلیم

16 و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ² «ای پسر انسان اورشلیم را از رجاساتش آگاه ساز!»³ و بگو خداوند یهوه به اورشلیم چنین می فرماید: اصل و ولادت تو از زمین کنعان است. پدرت اموری و مادرت حتی بود.⁴ و اما ولادت تو در روزی که متولد شدی نافت را نبریدند و تو را به آب غسل ندادند و طاهر نساختند و نمک نمالیدند و به قنذاقه نیچیدند.⁵ چشمی بر تو شفقت نمود و بر تو مرحمت نفرمود تا یکی از اینکارها را برای تو بعمل آورد. بلکه در روز ولادتت جان تو را خوار شمرد، تورا بر روی صحرا انداختند.⁶ و من از نزد تو گذر نمودم و تو را در خونت غلطان دیدم. پس تو را گفتم: ای که به خونت آلوده هستی زنده شو! بلی گفتم: ای که به خونت آلوده هستی، زنده شو!⁷ و تو را مثل نباتات صحرا بسیار افزودم تا نمو کرده، بزرگ شدی و به زیبایی کامل رسیدی. پستانهایت برخاسته و مویهای بلند شد، لیکن برهنه و عریان بودی.⁸ «و چون از تو گذر کردم بر تو نگرستم و اینک زمان تو زمان محبت بود. پس دامن خود را بر تو پهن کرده، عریانی تو را مستور ساختم و خداوند یهوه می گوید که با تو قسم خوردم و با تو عهد بستم و از آن من شدی.⁹ و تو را به آب غسل داده، تو را از خونت طاهر ساختم و تو را به روغن تدهین کردم.¹⁰ و تو را به لباس قلابدوزی ملبس ساختم و نعلین پوست خز به پایت کردم و تو را به کتان نازک آراسته و به ابریشم پیراسته ساختم.¹¹ و تو را به زیورها زینت داده، دستبندها بردستت و گردن بندی بر گردنت نهادم.¹² و حلقه‌ای در بینی و گوشواره‌ها در گوشه‌هایت و تاج جمالی بر سرت نهادم.¹³ پس با طلا و نقره آرایش یافتی و لباست از کتان نازک و ابریشم قلابدوزی بود و آرد مید و عسل و روغن خوردی و بی نهایت جمیل شده، به درجه ملوکانه ممتاز گشتی.¹⁴ و آوازه تو به سبب زیباییت در میان امت‌ها شایع شد. زیرا خداوند یهوه می گوید که آن زیبایی از جمال من که بر تو نهاده بودم کامل شد.»

¹⁵ «اما بر زیبایی خود توکل نمودی و به سبب آوازه خویش زناکار گردیدی و زنا ی خویش را بر هر رهگذری ریختی و از آن او شد.¹⁶ و از لباسهای خود گرفتی و مکان های بلند رنگارنگ برای خود ساخته، بر آنها زنا نمودی که مثل اینکارها واقع نشده و نخواهد شد.¹⁷ و زیورهای زینت خود را از طلا و نقره (من که به تو داده بودم) گرفته، تمثالهای مردان را ساخته با آنها زنانمودی.¹⁸ و لباس قلابدوزی خود را گرفته، به آنها پوشانیدی و روغن و بخور مرا پیش آنها گذاشتی.¹⁹ و نان مرا که به تو داده بودم و آرد مید و روغن و عسل را که رزق تو ساخته بودم، پیش آنها برای هدیه خوشبویی نهادی و چنین شد. قول خداوند یهوه این است.²⁰ و پسران و دختران را که برای من زاییده بودی گرفته، ایشان را به جهت خوراک آنها ذبح نمودی. آیا زنا کاری تو کم بود ²¹ که پسران مرا نیز کشتی و ایشان را تسلیم نمودی که برای آنها از آتش گذرانیده شوند؟²² و در تمامی رجاسات و زنا ی خود ایام جوانی خود را حینی که عریان و برهنه بودی و در خون خود می غلطیدی بیاد نیاروی.»

²³ و خداوند یهوه می گوید: «وای بر تو! وای بر تو! زیرا بعد از تمامی شرارت خود،²⁴ خراباتهای خود بنا نمودی و عمارات بلندتر هر کوجه برای خود ساختی.²⁵ بسر هر راه عمارت‌های بلند خود را بنا نموده، زیبایی خود را مکره ساختی و برای هر راهگذری پایهای خویش را گشوده، زنا کاریهای خود را افزودی.²⁶ و با همسایگان خود پسران مصر که بزرگ

گوشت می‌باشند، زنا نمودی و زنا کاری خود را افزوده، خشم مرا بهیجان آوردی.²⁷ لهذا اینک من دست خود را بر تو دراز کرده، وظیفه تو را قطع نمودم و تو را به آرزوی دشمنانت یعنی دختران فلسطینیان که از رفتار قبیح تو خجل بودند، تسلیم نمودم.²⁸ و چونکه سیر نشدی با بنی آشور نیز زنا نمودی و با ایشان نیز زنا نموده، سیرنگشتی.²⁹ و زنا کاریهای خود را از زمین کنعان تازمین کلدانیان زیاد نمودی و از این هم سیر نشدی.»³⁰ خداوند یهوه می گوید: «دل تو چه قدر ضعیف است که تمامی این اعمال را که کار زن زانیه سلیطه می‌باشد، بعمل آوردی.³¹ که بسر هر راه خرابات خود را بنا نمودی و در هر کوجه عمارات بلند خود را ساختی و مثل فاحشه های دیگر نبودی چونکه اجرت را خوار شمردی.³² ای زن زانیه که غریبان را به جای شوهر خود می‌گیری!³³ به جمیع فاحشه‌ها اجرت می‌دهند.»

³⁴ و عادت تو در زنا کاریت بر عکس سایر زنان است. چونکه کسی به جهت زنا کاری از عقب تو نمی آید و تو اجرت می‌دهی و کسی به تو اجرت نمی دهد. پس عادت تو بر عکس دیگران است.»³⁵ بنابراین ای زانیه! کلام خداوند را بشنو!³⁶ خداوند یهوه چنین می گوید: «چونکه نقد تو ریخته شد و عریانی تو از زنا کاریت با عاشقانت و با همه بتهای رجاسات و از خون پسرانست که به آنها دادی مکشوف گردید،³⁷ لهذا هان من جمیع عاشقانت را که به ایشان ملتذ بودی و همه آنانی را که دوست داشتی، با همه کسانی که از ایشان نفرت داشتی جمع خواهم نمود. و ایشان را از هر طرف نزد تو فراهم آورده، برهنگی تو را به ایشان مکشوف خواهم ساخت، تا تمامی عریانیات را ببینند.³⁸ و بر تو فتوای زنانی را که زنا می‌کنند و خونریزی می‌باشند، خواهم داد. و خون غضب و غیرت را بر تو وارد خواهم آورد.³⁹ و تو را به دست ایشان تسلیم نموده، خراباتهای تو را خراب و عمارات بلند تو را منهدم خواهند ساخت. و لباست را از تو خواهند کند و زیورهای قشنگ تو را خواهند گرفت و تو را عریان و برهنه خواهند گذاشت.⁴⁰ و گروهی بر تو آورده، تو را به سنگها سنگسار خواهند کرد و به شمشیرهای خود تو را پاره پاره خواهند نمود.⁴¹ و خانه های تو را به آتش سوزانیده، در نظر زنان بسیار بر تو عقوبت خواهند رسانید. پس من تو را از زنا کاری باز خواهم داشت و بار دیگر اجرت نخواهی داد.⁴² و حدت خشم خود را بر تو فرو خواهم نشاندید غیرت من از تو خواهد برگشت و آرام گرفته، بار دیگر غضب نخواهم نمود.⁴³ چونکه ایام جوانی خود را به یاد نیآورده، مرا به همه اینکارها رنجانیدی، از این جهت خداوند یهوه می گوید که اینک نیز رفتار تو را بر سرت وارد خواهم آورد و علاوه بر تمامی رجاسات دیگر این عمل قبیح را مرتکب نخواهی شد.»

⁴⁴ «اینک هر که مثل می‌آورد این مثل را بر تو آورده، خواهد گفت که مثل مادر، مثل دخترش می‌باشد.⁴⁵ تو دختر مادر خود هستی که از شوهر و پسران خود نفرت می‌داشت. و خواهر خواهران خود هستی که از شوهران و پسران خویش نفرت می‌دارند. مادر شما حتی بود و پدر شما اموری.⁴⁶ و خواهر بزرگ تو سامره است که با دختران خود بطرف چپ تو ساکن می‌باشد. و خواهر کوچک تو سدوم است که با دختران خود بطرف راست تو ساکن می‌باشد.⁴⁷ اما تو در طریق های ایشان سلوک نکردی و مثل رجاسات ایشان عمل نمودی. بلکه گویا این سهل بود که تو در همه رفتار خود از ایشان زیاده فاسد شدی.»⁴⁸ پس خداوند یهوه می گوید: «به حیات خودم قسم که خواهر تو سدوم و دخترانش موافق اعمال تو و دخترانت عمل ننمودند.⁴⁹ اینک گناه خواهرت سدوم این بود که تکبر و فراوانی نان و سعادت مندی رفاهیت برای او و دخترانش بود و فقیران و مسکینان را دستگیری نمودند.⁵⁰ و مغرور شده، در حضور من مرتکب رجاسات گردیدند. لهذا چنانکه صلاح دیدم ایشان را از میان برداشتم.⁵¹ و سامره نصف گناهان را مرتکب نشد، بلکه تو رجاسات خود را از آنها زیاده نمودی و خواهران خود را به تمامی رجاسات خویش که بعمل آوردی مبری ساختی.⁵² پس تو نیز که بر خواهران خود حکم دادی خجالت خود را متحمل بشو. زیرا به گناهان که در آنها بیشتر از ایشان رجاسات نمودی ایشان از تو عادلتر گردیدند. لهذا تو نیز خجل شو و رسوایی خود را متحمل باش چونکه خواهران خود را مبری ساختی.⁵³ و من اسیری ایشان یعنی اسیری سدوم و دخترانش و اسیری

سامره و دخترانش و اسیری اسیران تو را در میان ایشان خواهم برگردانید. 54 تا خجالت خود رامتحمل شده، از هرچه کرده‌ای شرم‌منده شوی چونکه ایشان را تسلی داده‌ای. 55 و خواهرانت یعنی سدوم و دخترانش به حالت نخستین خودخواهند برگشت. و سامره و دخترانش به حالت نخستین خودخواهند برگشت. و تو و دخترانت به حالت نخستین خودخواهید برگشت. 56 اماخواهر تو سدوم در روز تکبر تو به زیانت آورده نشد. 57 قبل از آنکه شرارت تو مکشوف بشود. مثل آن زمانی که دختران آرام مذمت می‌کردند و جمیع مجاورانش یعنی دختران فلسطینیان که تورا از هر طرف خوار می‌شمردند.»

58 پس خداوند می‌فرماید که «تو قباح و رجاسات خود را متحمل خواهی شد. 59 زیراخداوند یهوه چنین می‌گوید: به نهجی که تو عمل نمودی من با تو عمل خواهم نمود، زیرا که قسم را خوار شمرده، عهد را شکستی. 60 لیکن من عهد خود را که در ایام جوانیت با تو بستم به یادخواهم آورد و عهد جاودانی با تو استوار خواهم داشت. 61 و هنگامی که خواهران بزرگ و کوچک خود را پذیرفته باشی، آنگاه راههای خود را به یاد آورده، خجل خواهی شد. و من ایشان را به جای دختران به تو خواهم داد، لیکن نه از عهد تو. 62 و من عهد خود را با تو استوار خواهم ساخت و خواهی دانست که من یهوه هستم. 63 تا آنکه به یاد آورده، خجل شوی. و خداوند یهوه می‌فرماید که چون من همه کارهای تو را آمرزیده باشم، بار دیگر به سبب رسوایی خویش دهان خود را نخواهی گشود.»

18 و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: 2 «شما چه کار دارید که این مثل رادرباره زمین اسرائیل می‌زنید و می‌گویید: پدران انگور ترش خوردند و دندانهای پسران کنگردید.» 3 خداوند یهوه می‌گوید: «به حیات خودم قسم که بعد از این این مثل را در اسرائیل نخواهید آورد. 4 اینک همه جانها از آن منند چنانکه جان پدر است، همچنین جان پسر نیز، هردوی آنها از آن من می‌باشند. هر کسی که گناه ورزد او خواهد مرد. 5 و اگر کسی عادل باشد و انصاف و عدالت را بعمل آورد، 6 و بر کوهها نخورد و چشمان خود را بسوی بتهای خاندان اسرائیل برنیفرآورد و زن همسایه خود را بی‌عصمت نکند و به زن حایض نزدیکی ننماید، 7 و بر کسی ظلم نکند و گروقرضدار را به او رد نماید و مال کسی را به غصب نبرد، بلکه نان خود را به گرسنگان بدهد و برهنگان را به جامه بپوشاند، 8 و نقد را به سوددهد و ربح نگیرد، بلکه دست خود را از ستم برداشته، انصاف حقیقی را در میان مردمان اجراء دارد، 9 و به فریاض من سلوک نموده و احکام مرانگاه داشته، به راستی عمل نماید. خداوند یهوه می‌فرماید که آن شخص عادل است و البته زنده خواهد ماند. 10 «اما اگر او پسری ستم پیشه و خونریز تولید نماید که یکی از این کارها را بعمل آورد، 11 و هیچکدام از آن اعمال نیکو را بعمل نیآورد بلکه برکوهها نیز بخورد و زن همسایه خود را بی‌عصمت سازد، 12 و بر فقیران و مسکینان ظلم نموده، مال مردم را به غصب ببرد و گرو را پس نهد، بلکه چشمان خود را بسوی بتهای برافراشته، مرتکب رجاسات بشود، 13 و نقد را به سود داده، ربح گیرد، آیا او زنده خواهد ماند؟ البته او زنده نخواهد ماند و به سبب همه رجاساتی که بجا آورده است خواهد مرد و خونش بر سرش خواهد بود.»

موت، مجازات گناه

دو عقاب و تاک

17 و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: 2 «ای پسر انسان، معمایی بیآور و مثلی درباره خاندان اسرائیل بزن. 3 و بگو خداوند یهوه چنین می‌فرماید: عقاب بزرگ که بالهای سترگ و نیهای دراز پر از پرها رنکارنگ دارد به لبنان آمد و سر سرو آزاد را گرفت. 4 و سر شاخه هایش را کنده، آن را به زمین تجارت آورده، در شهرسوداگران گذاشت. 5 و از تخم آن زمین گرفته، آن را در زمین باروری نهاد و نزد آبهای بسیارگذاشته، آن را مثل درخت بید، غرس نمود. 6 و آن نمو کرده، مو وسیع کوتاه قد گردید که شاخه هایش بسوی او مایل شد و ریشه هایش در زیر وی می‌بود. پس موی شده شاخه‌ها رویانید و نهالها آورد. 7 و عقاب بزرگ دیگری با بالهای سترگ و پرها بسیار آمد و اینک این موریشه‌های خود را بسوی او برگردانید و شاخه‌های خویش را از کرته‌های بستان خودبطرف او بیرون کرد تا او وی را سیراب نماید. 8 در زمین نیکو نزد آبهای بسیار کاشته شد تا شاخه‌ها رویانیده، میوه بیآورد و مو قشنگ گردد. 9 بگو که خداوند یهوه چنین می‌فرماید: پس آیا کامیاب خواهد شد؟ آیا او ریشه هایش را نخواهد کند و میوه‌اش را نخواهد چید تا خشک شود؟ تمامی برگهای تازه‌اش خشک خواهد شد و بدون قوت عظیم و خلق بسیاری از ریشه‌ها کنده خواهد شد. 10 اینک غرس شده است اما کامیاب نخواهد شد. بلکه چون باد شرقی بر آن بوزد بالکل خشک خواهد شد و در بوستانی که در آن رویید پژمرده خواهد گردید.»

11 و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: 12 «به این خاندان متمرده بگو که آیا معنی این چیزها را نمی‌دانید؟ بگو که اینک پادشاه بابل به اورشلیم آمده، پادشاه و سرورانش را گرفت و ایشان را نزد خود به بابل برد. 13 و از ذریه ملوک گرفته، با او عهد بست و او را قسم داد و زورآوران زمین را برد. 14 تا آنکه مملکت پست شده، سربلند نکند اما عهد او را نگاه داشته، استواربماند. 15 و لیکن او از وی عاصی شده، ایلچیان خود را به مصر فرستاد تا اسبان و خلق بسیاری به او بدهند. آیا کسی که اینکارها را کرده باشد، کامیاب شود یا رهایی یابد؟ و یا کسی که عهد را شکسته است خلاصی خواهد یافت؟»

16 خداوند یهوه می‌گوید: «به حیات خودم قسم که البته در مکان آن پادشاه که او را به پادشاهی نصب کرد و او قسم وی را خوارشمرده، عهد او را شکست یعنی نزد وی در میان بابل خواهد مرد. 17 و چون سنگرها بر پا سازند و برجها بنا نمایند تا جانهای بسیاری را منقطع سازند، آنگاه فرعون با لشکر عظیم و گروه کثیر او را در جنگ اعانت نخواهد کرد. 18 چونکه قسم

18 و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: 2 «شما چه کار دارید که این مثل رادرباره زمین اسرائیل می‌زنید و می‌گویید: پدران انگور ترش خوردند و دندانهای پسران کنگردید.»

3 خداوند یهوه می‌گوید: «به حیات خودم قسم که بعد از این این مثل را در اسرائیل نخواهید آورد. 4 اینک همه جانها از آن منند چنانکه جان پدر است، همچنین جان پسر نیز، هردوی آنها از آن من می‌باشند. هر کسی که گناه ورزد او خواهد مرد. 5 و اگر کسی عادل باشد و انصاف و عدالت را بعمل آورد، 6 و بر کوهها نخورد و چشمان خود را بسوی بتهای خاندان اسرائیل برنیفرآورد و زن همسایه خود را بی‌عصمت نکند و به زن حایض نزدیکی ننماید، 7 و بر کسی ظلم نکند و گروقرضدار را به او رد نماید و مال کسی را به غصب نبرد، بلکه نان خود را به گرسنگان بدهد و برهنگان را به جامه بپوشاند، 8 و نقد را به سوددهد و ربح نگیرد، بلکه دست خود را از ستم برداشته، انصاف حقیقی را در میان مردمان اجراء دارد، 9 و به فریاض من سلوک نموده و احکام مرانگاه داشته، به راستی عمل نماید. خداوند یهوه می‌فرماید که آن شخص عادل است و البته زنده خواهد ماند.

10 «اما اگر او پسری ستم پیشه و خونریز تولید نماید که یکی از این کارها را بعمل آورد، 11 و هیچکدام از آن اعمال نیکو را بعمل نیآورد بلکه برکوهها نیز بخورد و زن همسایه خود را بی‌عصمت سازد، 12 و بر فقیران و مسکینان ظلم نموده، مال مردم را به غصب ببرد و گرو را پس نهد، بلکه چشمان خود را بسوی بتهای برافراشته، مرتکب رجاسات بشود، 13 و نقد را به سود داده، ربح گیرد، آیا او زنده خواهد ماند؟ البته او زنده نخواهد ماند و به سبب همه رجاساتی که بجا آورده است خواهد مرد و خونش بر سرش خواهد بود.»

14 «و اگر پسری تولید نماید که تمامی گناهان را که پدرش بجا می‌آورد دیده، بترسد و مثل آنهاعمل ننماید، 15 و بر کوهها نخورد و چشمان خود را بسوی بتهای خاندان اسرائیل برنیفرآورد و زن همسایه خویش را بی‌عصمت نکند، 16 و بر کسی ظلم نکند و گرو نگیرد و مال احدی را به غصب نبرد بلکه نان خود را به گرسنگان دهد و برهنگان را به جامه بپوشاند، 17 و دست خود را از فقیران برداشته، سود و ربح نگیرد و احکام مرا بجا آورده، به فریاض من سلوک نماید، او به سبب گناه پدرش نخواهد مرد بلکه البته زنده خواهد ماند. 18 و اما پدرش چونکه با برادران خود به شدت ظلم نموده، مال ایشان را غصب نمود و اعمال شنیع را در میان قوم خود بعمل آورد او البته به سبب گناهانش خواهد مرد.»

19 «لیکن شما می‌گویید چرا چنین است؟ آیا پسر متحمل گناه پدرش نمی‌باشد؟ اگر پسرانصاف و عدالت را بجا آورده، تمامی فریاض مرانگاه دارد و

اسرائیل سرکش

20 و در روز دهم ماه پنجم از سال هفتم بعضی از مشایخ اسرائیل به جهت طلبیدن خداوند آمدند و پیش من نشستند. ² آنگاه کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ³ «ای پسر انسان مشایخ اسرائیل را خطاب کرده، به ایشان بگو: خداوند یهوه چنین می فرماید: آیا شما برای طلبیدن من آمدید؟ خداوند یهوه می گوید: به حیات خودم قسم که از شما طلبیده نخواهم شد. ⁴ ای پسر انسان آیا بر ایشان حکم خواهی کرد؟ آیا بر ایشان حکم خواهی کرد؟ پس رجاسات پدران ایشان را بدیشان بفهمان. ⁵ و به ایشان بگو: خداوند یهوه چنین می فرماید در روزی که اسرائیل را برگزیدم و دست خود را برای ذریت خاندان یعقوب برافراشتم و خود را به ایشان در زمین مصر معروف ساختم و دست خود را برای ایشان برافراشتم، گفتم: من یهوه خدای شما هستم، ⁶ در همان روز دست خود را برای ایشان برافراشتم که ایشان را از زمین مصر به زمینی که برای ایشان بازدید کرده بودم بیرون آورم. زمینی که به شیر و شهد جاری است و فخر همه زمینها می باشد. ⁷ و به ایشان گفتم: هر کس از شما رجاسات چشمان خود را دور کند و خویشتن را به بتهای مصر نجس نسازد، زیرا که من یهوه خدای شما هستم. ⁸ اما ایشان از من عاصی شده، نخواستند که به من گوش گیرند. و هر کس از ایشان رجاسات چشمان خود را دور نکرد و بتهای مصر را ترک نمود. آنگاه گفتم که خشم خود را بر ایشان خواهم ریخت و غضب خویش را در میان زمین مصر بر ایشان به اتمام خواهم رسانید. ⁹ لیکن محض خاطر اسم خود عمل نمودم تا آن در نظر امت هایی که ایشان در میان آنها بودند و در نظر آنها خود را به بیرون آوردن ایشان از زمین مصر، به ایشان شناسانیدم، بی حرمت نشود. ¹⁰ پس ایشان را از زمین مصر بیرون آورده، به بیابان رسانیدم. ¹¹ و فرایض خویش را به ایشان دادم و احکام خود را که هر که به آنها عمل نماید به آنها زنده خواهد ماند، به ایشان تعلیم دادم. ¹² و نیز سبت های خود را به ایشان عطا فرمودم تا علامتی در میان من و ایشان بشود و بدانند که من یهوه هستم که ایشان را تقدیس می نمایم. ¹³ «لیکن خاندان اسرائیل در بیابان از من عاصی شده، در فرایض من سلوک ننمودند. و احکام مرا که هر که به آنها عمل نماید از آنها زنده ماند، خوار شمردند و سبت هایم را بسیاری حرمت نمودند. آنگاه گفتم که خشم خود را بر ایشان ریخته، ایشان را در بیابان هلاک خواهم ساخت. ¹⁴ لیکن محض خاطر اسم خود عمل نمودم تا آن به نظر امت هایی که ایشان را به حضور آنها بیرون آوردم بی حرمت نشود. ¹⁵ و من نیز دست خود را برای ایشان در بیابان برافراشتم که ایشان را به زمینی که به ایشان داده بودم، داخل نسازم. زمینی که به شیر و شهد جاری است و فخر تمامی زمینها می باشد. ¹⁶ زیرا که احکام مرا خوار شمردند و به فرایضم سلوک ننمودند و سبت های مرا بی حرمت ساختند، چونکه دل ایشان به بتهای خود مایل می بود. ¹⁷ لیکن خشم من بر ایشان رقت نموده، ایشان را هلاک نساختم و ایشان را در بیابان، نابود نمودم. ¹⁸ و به پسران ایشان در بیابان گفتم: به فرایض پدران خود سلوک منماید و احکام ایشان را نگاه مدارید و خویشتن را به بتهای ایشان نجس مسازید. ¹⁹ من یهوه خدای شما هستم. پس به فرایض من سلوک نمایید و احکام مرا نگاه داشته، آنها را بجا آورید. ²⁰ و سبت های مرا تقدیس نمایید تا در میان من و شما علامتی باشد و بدانید که من یهوه خدای شما هستم. ²¹ «لیکن پسران از من عاصی شده، به فرایض من سلوک ننمودند و احکام مرا که هر که آنها را بجا آورد از آنها زنده خواهد ماند، نگاه نداشتند و به آنها عمل ننمودند و سبت های مرا بی حرمت ساختند. آنگاه گفتم که خشم خود را بر ایشان ریخته، غضب خویش را بر ایشان در بیابان به اتمام خواهم رسانید. ²² لیکن دست خود را برگردانیده، محض خاطر اسم خود عمل نمودم تا آن به نظر امت هایی که ایشان را به حضور آنها بیرون آوردم بی حرمت نشود. ²³ و من نیز دست خود را برای ایشان در بیابان برافراشتم که ایشان را در میان امت ها پراکنده نمایم و ایشان را در کشورها متفرق سازم. ²⁴ زیرا که احکام مرا بجانیاوردند و فرایض مرا خوار شمردند و سبت های مرا بی حرمت ساختند و چشمان ایشان بسوی بتهای پدران ایشان

به آنها عمل نماید، او البته زنده خواهد ماند. ²⁰ هر که گناه کند او خواهد مرد. پسر متحمل گناه پدرش نخواهد بود و پدر متحمل گناه پسرش نخواهد بود. عدالت مرد عادل بر خودش خواهد بود و شرارت مرد شریر بر خودش خواهد بود.

²¹ «و اگر مرد شریر از همه گناهایی که ورزیده باشد بازگشت نماید و جمیع فرایض مرا نگاه داشته، انصاف و عدالت را بجا آورد او البته زنده مانده نخواهد مرد. ²² تمامی تقصیرهایی که کرده باشد به ضد او به یاد آورده نخواهد شد بلکه در عدالتی که کرده باشد زنده خواهد ماند.» ²³ خداوند یهوه می فرماید: «آیا من از مردن مرد شریر مسرور می باشم؟ نی بلکه از اینکه از رفتار خود بازگشت نموده، زنده ماند. ²⁴ و اگر مرد عادل از عدالتش برگردد و ظلم نموده، موافق همه رجاساتی که شریران می کنند عمل نماید آیا او زنده خواهد ماند؟ نی بلکه تمامی عدالت او که کرده است به یاد آورده نخواهد شد و در خیانتی که نموده و در گناهی که ورزیده است خواهد مرد.»

²⁵ «اما شما می گوید که طریق خداوند موزون نیست. پس حال ای خاندان اسرائیل بشنوید: آیا طریق من غیر موزون است و آیات طریق شما غیر موزون نیست؟ ²⁶ چونکه مرد عادل از عدالتش برگردد و ظلم کند در آن خواهد مرد. به سبب ظلمی که کرده است خواهد مرد. ²⁷ و چون مرد شریر را از شرارتی که کرده است بازگشت نماید و انصاف و عدالت را بجا آورد، جان خود را زنده نگاه خواهد داشت. ²⁸ چونکه تعقل نموده، از تمامی تقصیرهایی که کرده بود بازگشت کرد البته زنده خواهد ماند و نخواهد مرد. ²⁹ لیکن شما ای خاندان اسرائیل می گوید که طریق خداوند موزون نیست. ای خاندان اسرائیل آیا طریق من غیر موزون است و آیات طریق شما غیر موزون نیست؟» ³⁰ بنابراین خداوند یهوه می گوید: «ای خاندان اسرائیل من بر هر یک از شما موافق رفتارش داوری خواهم نمود. پس توبه کنید و از همه تقصیرهای خود بازگشت نمایید تا گناه موجب هلاکت شما نشود. ³¹ تمامی تقصیرهای خویش را که مرتکب آنها شده اید از خود دور اندازید و دل تازه و روح تازه ای برای خود ایجاد کنید. زیرا که ای خاندان اسرائیل برای چه بمیرید؟ ³² زیرا خداوند یهوه می گوید: من از مرگ آنکس که می میرد مسرور نمی باشم. پس بازگشت نموده، زنده مانید.»

مرثیه برای سروران اسرائیل

19 «پس تو این مرثیه را برای سروران اسرائیل بخوان ² و بگو: مادر تو چه بود. او در میان شیران شیر ماده می خوابید و بچه های خود را در میان شیران ژبان می پرورد. ³ و یکی از بچه های خود را تربیت نمود که شیر ژبان گردید و به دریدن شکار آموخته شد و مردمان را خورد. ⁴ و چون امت ها خبر او را شنیدند، در حفزه ایشان گرفتار گردید و او را در غلها به زمین مصر بردند. ⁵ و چون مادرش دید که بعد از انتظار کشیدن امیدش بریده شد، پس از بچه هایش دیگری را گرفته، او را شیری ژبان ساخت. ⁶ و او در میان شیران گردش کرده، شیر ژبان گردید و به دریدن شکار آموخته شده، مردمان را خورد. ⁷ و قصرهای ایشان را ویران و شهرهای ایشان را خراب نمود و زمین و هر چه در آن بود از آواز غرش او تهی گردید. ⁸ و امت ها از کشورها از هر طرف بر او هجوم آورده، دام خود را بر او گسترانیدند که به حفزه ایشان گرفتار شد. ⁹ و او را در غلها کشیده، در قفس گذاشتند و نزد پادشاه بابل بردند و او را در قلعه ای نهادند تا آواز او دیگر بر کوههای اسرائیل مسموع نشود.

¹⁰ «مادر تو مثل درخت مو مانند خودت نزد آنها غرس شده، به سبب آبهای بسیار میوه آورد و شاخه بسیار داشت. ¹¹ و شاخه های قوی برای اعضاهای سلاطین داشت. و قد آن در میان شاخه های پر برگ به حدی بلند شد که از کثرت اغصانش ارتفاعش نمایان گردید. ¹² اما به غضب کنده و به زمین انداخته شد. و باد شرقی میوه اش را خشک ساخت و شاخه های قوییش شکسته و خشک گردیده، آتش آنها را سوزانید. ¹³ و الان در بیابان در زمین خشک و تشنه مغروس است. ¹⁴ و آتش از عساهای شاخه هایش بیرون آمده، میوه اش را سوزانید. به نوعی که یک شاخه قوی برای عصای سلاطین نمانده است. این مرثیه است و مرثیه خواهد بود.»

هر درخت خشک را در تو خواهد سوزانید. و لهیب ملتهب آن خاموش خواهد شد و همه رویها از جنوب تا شمال از آن سوخته خواهد شد.⁴⁸ و تمامی بشر خواهند فهمید که من یهوه آن را فروخته‌ام تا خاموشی نپذیرد.⁴⁹ و من گفتم: «آه‌ای خداوند یهوه ایشان درباره من می‌گویند آیا او مثلها نمی‌آورد؟»

بابل شمشیر داوری خدا

21 و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ² «ای پسر انسان روی خود را بسوی اورشلیم بدار و به مکان‌های بلند مقدس تکلم نما. و به زمین اسرائیل نبوت کن.³ و به زمین اسرائیل بگو: خداوند چنین می‌فرماید: اینک من به ضد توهستم. و شمشیر خود را از غلافش کشیده، عادلان و شریران را از میان تو منقطع خواهم ساخت.⁴ و چونکه عادلان و شریران را از میان تو منقطع می‌سازم، بنابراین شمشیر من بر تمامی بشر از جنوب تا شمال از غلافش بیرون خواهد آمد.⁵ و تمامی بشر خواهند فهمید که من یهوه شمشیر خود را از غلافش بیرون کشیدم تا باز به آن برنگردد.⁶ پس توای پسر انسان آه بکش! باشکستگی کمر و مرارت سخت به نظر ایشان آه بکش.⁷ و اگر به تو گویند که چرا آه می‌کشی؟ بگو: به سبب آوازه‌ای که می‌آید. زیرا که همه دلها گداخته و تمامی دستها سست گردیده و همه جانها کاهیده و جمیع زانوها مثل آب بیتاب خواهد شد. خداوند یهوه می‌گوید: همانا آن می‌آید و به وقوع خواهد پیوست.»⁸ و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ⁹ «ای پسر انسان نبوت کرده، بگو: خداوند چنین می‌فرماید: بگو که شمشیر، شمشیر تیز شده و نیز صیقلی گردیده است.¹⁰ تیز شده است تا کشتار نماید و صیقلی گردیده تا براق شود. پس آیا ما شادی نماییم؟ عصای پسر من همه درختان را خوار می‌شمارد.¹¹ و آن برای صیقلی شدن داده شد تا آن را به دست گیرند. و این شمشیر تیز شده و صیقلی گردیده است تا به دست قاتل داده شود.¹² ای پسر انسان فریاد برآور و ولوله نما زیرا که این بر قوم من و بر جمیع سروران اسرائیل واردمی آید. ترسها به سبب شمشیر بر قوم من عارض شده است. لهذا بر آن خود دست بزن.¹³ زیرا که امتحان است. و چه خواهد بود اگر عسای که (دیگران را) خوار می‌شمارد، دیگر نباشد. قول خداوند یهوه این است:¹⁴ و توای پسر انسان نبوت کن و دستهای خود را بهم بزن و شمشیردفعه سوم تکرار بشود. شمشیر مقتولان است. شمشیر آن مقتول عظیم که ایشان را احاطه می‌کند.¹⁵ شمشیر برنده‌ای به ضد همه دروازه‌های ایشان قرار دادم تا دلها گداخته شود و هلاکت‌ها زیاده شود. آه (شمشیر) براق گردیده و برای کشتار تیز شده است.¹⁶ جمع شده، به جانب راست برو و آراسته گردیده، به جانب چپ توجه نما. بهر طرف که رخسارهایت متوجه می‌باشد.¹⁷ و من نیز دستهای خود را بهم خواهم زد و حدت خشم خویش را ساکن خواهم گردانید. من یهوه هستم که تکلم نموده‌ام.»

¹⁸ و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ¹⁹ «و توای پسر انسان دو راه به جهت خود تعیین نما تا شمشیر پادشاه بابل از آنها بیاید. هر دوی آنها از یک زمین بیرون می‌آید. و علامتی بر پا کن. آن را بر سر راه شهر بر پا نما.²⁰ راهی تعیین نما تا شمشیر به ربه بنی عمون و به یهودا در اورشلیم منیع بیاید.²¹ زیرا که پادشاه بابل بر شاهراه، به سر دو راه ایستاده است تا تفال زند و تیرها را بهم زده، از ترفییم سوال می‌کند و به جگر می‌نگرد.²² به دست راستش تفال اورشلیم است تا منجنیقها بر پا کند و دهان را برای کشتار بگشاید و آواز را به گلبانگ بلند نماید و منجنیقها بردروازه‌ها بر پا کند و سنگرها بسازد و برجها بناماید.²³ لیکن در نظر ایشان که قسم برای آنها خوردند، تفال باطل می‌نماید. و او گناه ایشان را به یاد می‌آورد تا گرفتار شوند.»

²⁴ بنابراین خداوند یهوه چنین می‌گوید: «چونکه شما تقصیرهای خویش را منکشف ساخته و خطایای خود را در همه اعمال خویش ظاهر نموده، عصیان خود را یاد آوراندید، پس چون به یاد آورده شدید دستگیر خواهید شد.²⁵ و توای رئیس شریران اسرائیل که به زخم مهلک مجروح شده‌ای و اجل تو در زمان عقوبت آخرسیده است،²⁶ خداوند یهوه چنین می‌گوید: عمامه

نگران می‌بود.²⁵ بنابراین من نیز فرایضی را که نیکو نبود و احکامی را که از آنها زنده نمانند به ایشان دادم.²⁶ و ایشان را به هدایای ایشان که هر کس را که رحم را می‌گشود از آتش می‌گذرانیدند، نجس ساختم تا ایشان راتبا سازم و بدانند که من یهوه هستم.

²⁷ «بنابراین ای پسر انسان خاندان اسرائیل را خطاب کرده، به ایشان بگو: خداوند یهوه چنین می‌فرماید: در این دفعه نیز پدران شما خیانت کرده، به من کفر ورزیدند.²⁸ زیرا که چون ایشان را به زمینی که دست خود را برافراشته بودم که آن را به ایشان بدهم در آوردم، آنگاه به هر تل بلند و هر درخت کشن نظر انداختند و ذبیاح خود را در آنجا ذبح نمودند و قربانی‌های غضب انگیز خویش را گذرانیدند. و در آنجا هدایای خوشبوی خود را آوردند و در آنجا هدایای ریختنی خود را ریختند.²⁹ و به ایشان گفتم: این مکان بلند که شما به آن می‌روید چیست؟ پس اسم آن تا امروز بامه خوانده می‌شود.

داوری و بازسازی

³⁰ «بنابراین به خاندان اسرائیل بگو: خداوند یهوه چنین می‌فرماید: آیا شما به رفتار پدران خود خویشتن را نجس می‌سازید و رجاسات ایشان را پیروی نموده، زنا می‌کنید؟³¹ و هدایای خود را آورده، پسران خویش را از آتش می‌گذرانید و خویشتن را از تمامی بنهای خود تا امروز نجس می‌سازید؟ پس ای خاندان اسرائیل آیا من از شما طلبیده بشوم؟ خداوند یهوه می‌فرماید به حیات خودم قسم که از شما طلبیده نخواهم شد.³² و آنچه به خاطر شما خطور می‌کند هرگز واقع نخواهد شد که خیال می‌کنید. مثل امت‌ها و مانند قبایل کشورها گردیده، (بنهای) چوب و سنگ را عبادت خواهید نمود.³³ زیرا خداوند یهوه می‌فرماید: به حیات خودم قسم که هرآینه با دست قوی و بازوی برافراشته و خشم ریخته شده بر شما سلطنت خواهد نمود.³⁴ و شما را از میان امت‌ها بیرون آورده، به دست قوی و بازوی برافراشته و خشم ریخته شده از زمینهایی که در آنها پراکنده شده‌اید جمع خواهد نمود.³⁵ و شما را به بیابان امت‌ها در آورده، در آنجا بر شما روبرو داوری خواهد نمود.³⁶ و خداوند یهوه می‌گوید: چنانکه بر پدران شما در بیابان زمین مصر داوری نمودم، همچنین بر شما داوری خواهم نمود.³⁷ و شما را زیر عصا گذرانیده، به بند عهد در خواهم آورد.³⁸ و آثانی را که متمدن شده و از من عاصی گردیده‌اند، از میان شما جدا خواهم نمود و ایشان را از زمین غربت ایشان بیرون خواهم آورد. لیکن به زمین اسرائیل داخل نخواهند شد و خواهید دانست که من یهوه هستم.»³⁹ اما به شمای خاندان اسرائیل خداوند یهوه چنین می‌گوید: «همه شما نزدبتهای خود رفته، آنها را عبادت کنید. لیکن بعد از این البته مرا گوش خواهید داد. و اسم قدوس مرا دیگر با هدایا و بتهای خود بی‌عصمت نخواهید ساخت.⁴⁰ زیرا خداوند یهوه می‌فرماید: در کوه مقدس من بر کوه بلند اسرائیل تمام خاندان اسرائیل جمیع در آنجا عبادت خواهند کرد و در آنجا از ایشان راضی شده، ذبیاح جنبانیدنی شما و نوبرهای هدایای شما را با تمامی موقوفات شما خواهم طلبید.⁴¹ و چون شما را از امت‌ها بیرون آورم و شما را از زمینهایی که در آنها پراکنده شده‌اید جمع نمایم، آنگاه هدایای خوشبوی شما را از شما قبول خواهم کرد و به نظر امت‌ها در میان شما تقدیس کرده خواهم شد.⁴² و چون شما را به زمین اسرائیل یعنی به زمینی که درباره‌اش دست خود را برافراشتم که آن را به پدران شما بدهم بیاورم، آنگاه خواهید دانست که من یهوه هستم.»⁴³ و در آنجا طریق‌های خود و تمامی اعمال خویش را که خویشتن را به آنها نجس ساخته‌اید، به یاد خواهید آورد. و از همه اعمال قبیح که کرده‌اید، خویشتن را به نظر خودم کرده خواهید داشت.⁴⁴ و ای خاندان اسرائیل خداوند یهوه می‌فرماید: هنگامی که با شما محض خاطر اسم خود و نه به سزای رفتار قبیح شما و نه موافق اعمال فاسد شما عمل نموده باشم، آنگاه خواهید دانست که من یهوه هستم.»

⁴⁵ و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ⁴⁶ «ای پسر انسان روی خود را بسوی جنوب متوجه ساز و به سمت جنوب تکلم نما و بر جنگل صحرای جنوب نبوت کن.⁴⁷ و به آن جنگل جنوب بگو: کلام خداوند را بشنو. خداوند یهوه چنین می‌فرماید: اینک من آتشی در تو می‌افروزم که هر درخت سبز و

22 چنانکه نقره در میان کوره گذاخته می‌شود، همچنان شما در میانش گذاخته خواهید شد و خواهید دانست که من بیهوه حدت خشم خویش را بر شما ریخته‌ام.»
 23 و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: 24 «ای پسر انسان او را بگو: تو زمینی هستی که طاهر نخواهی شد. و باران در روز غضب بر تو نخواهد بارید. 25 فتنه انبیای آن در میانش می‌باشد. ایشان مثل شیر غران که شکار رامی درد، جانها را می‌خورند. و گنجها و نفایس رامی برند. و بیوه‌زنان را در میانش زیاد می‌سازند. 26 کاهانش به شریعت من مخالفت ورزیده، موقوفات مرا حلال می‌سازند. و در میان مقدس و غیر مقدس تمیز نمی‌دهند و در میان نجس و طاهر فرق نمی‌گذارند. و چشمان خود را از بسبت های من می‌پوشانند و من در میان ایشان بی‌حرمت گردیده‌ام. 27 سرورانش مانند گرگان درنده خون می‌ریزند و جانها را هلاک می‌نمایند تا سود ناحق ببرند. 28 و انبیایش ایشان را به گل ملاط اندود نموده، رویاهای باطل می‌بینند و برای ایشان تفال دروغ زده، می‌گویند که خداوند بیهوه چنین گفته است با آنکه بیهوه تکلم ننموده. 29 و قوم زمین به شدت ظلم نموده و مال یکدیگر را غصب کرده‌اند. و بر فقیران و مسکینان جفانموده، غریبان را به بی‌انصافی مظلوم ساخته‌اند. 30 و من در میان ایشان کسی را طلبیدم که دیوار را بنا نماید و برای زمین به حضور من در شکاف بایستد تا آن را خراب ننمایم، اما کسی را نیافتم. 31 پس خداوند بیهوه می‌گوید: خشم خود را برایشان ریخته‌ام و ایشان را به آتش غضب خویش هلاک ساخته، طریق ایشان را بر سر ایشان وارد آورده‌ام.»

دو خواهر زناکار

23 و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: 2 «ای پسر انسان دو زن دختر یک مادر بودند. 3 و ایشان در مصر زنا کرده، در جوانی خود زناکار شدند. در آنجا سینه های ایشان را مالیدند و پستانهای بکارت ایشان را افشردند. 4 و نامهای ایشان بزرگتر اهلوه و خواهر او اهلویه بود. و ایشان از آن من بوده، پسران و دختران زایدند. و اما نامهای ایشان اهلوه، سامره می‌باشد و اهلویه، اورشلیم. 5 و اهلوه از من رو تافته، زنا نمود و برمحبان خود یعنی بر آشوریان که مجاور او بودند عاشق گردید؛ 6 کسانی که به آسمانجویی ملبس بودند؛ حاکمان و سرداران که همه ایشان جوانان دلپسند و فارسان اسب‌سوار بودند. 7 و به ایشان یعنی به جمیع برگزیدگان بنی آشور فاحشگی خود را بذل نمود و خود را از جمیع بتهای آنانی که بر ایشان عاشق می‌بود نجس می‌ساخت. 8 و فاحشگی خود را که در مصر می‌نمود، ترک نکرد. زیرا که ایشان در ایام جوانیش با او همخواب می‌شدند و پستانهای بکارت او را افشردند، زناکاری خود را بر وی می‌ریختند. 9 لهذا من او را به دست عاشقانش یعنی به دست بنی آشور که او بر ایشان عشق می‌ورزید، تسلیم نمودم. 10 که ایشان عورت او را منکشف ساخته، پسران و دخترانش را گرفتند. و او را به شمشیر کشتند که در میان زنان عبرت گردید و بر وی داوری نمودند. 11 «و چون خواهرش اهلویه این را دید، در عشق‌بازی خویش از او زیادتز فاسد گردید و بیشتر از زناکاری خواهرش زنا نمود. 12 و بر بنی آشور عاشق گردید که جمیع ایشان حاکمان و سرداران مجاور او بودند و ملبس به آسمانجویی و فارسان اسب‌سوار و جوانان دلپسند بودند. 13 و دیدم که او نیز نجس گردیده و طریق هردوی ایشان یک بوده است. 14 پس زناکاری خود را زیاد نمود، زیرا صورتهای مردان که بر دیوارها نقش شده بود یعنی تصویرهای کلدانیان را که به شنجرف کشیده شده بود، دید. 15 که کمرهای ایشان به کمربندها بسته و عمامهای رنگارنگ بر سر ایشان پیچیده بود. و جمیع آنها مانند سرداران و به شبیه اهل بابل که مولد ایشان زمین کلدانیان است بودند. 16 و چون چشم او بر آنها افتاد، عاشق ایشان گردید. و رسولان نزد ایشان به زمین کلدانیان فرستاد. 17 و پسران بابل نزد وی در بستر عشق بازی درآمدند، او را از زناکاری خود نجس ساختند. پس چون خود را از ایشان نجس یافت، طبع وی از ایشان متنفر گردید. 18 و چون که زناکاری خود را آشکار کرد و عورت خود را منکشف ساخت، جان من از او متنفر گردید، چنانکه جانم از خواهرش متنفر شده بود. 19 اما او ایام جوانی خود

را دور کن و تاج را بردار. چنین نخواهد ماند. آنچه را که پست است بلند نما و آنچه را که بلند است پست کن. 27 و من آن را سرنگون، سرنگون، سرنگون خواهم ساخت. و این دیگر واقع نخواهد شد تا آنکس بیاید که حق اومی باشد. و من آن را به وی عطا خواهم نمود. 28 «و تو ای پسر انسان نبوت کرده، بگو: خداوند بیهوه درباره بنی عمون و سرزنش ایشان چنین می‌فرماید: بگو که شمشیر، شمشیر برای کشتار کشیده شده است و به غایت صیقلی گردیده تا براق بشود. 29 چونکه برای تو رویای باطل دیده‌اند و برای تو تفال دروغ زده‌اند تا تو را بر گردنهای مقتولان شریب بگذارند که اجل ایشان در زمان عقوبت آخر رسیده است. 30 لهذا آن راه غلافش برگردان و بر تو در مکانی که آفریده شده‌ای و در زمینی که تولد یافته‌ای داوری خواهم نمود. 31 و خشم خود را بر تو خواهم ریخت و آتش غیظ خود را بر تو خواهم دمید. و تو را به دست مردان وحشی که برای هلاک نمودن چلاکند تسلیم خواهم نمود. 32 و تو برای آتش هیزم خواهی شد و خونت در آن زمین خواهد ماند. پس به یاد آورده نخواهی شد زیرا من که بیهوه هستم تکلم نموده‌ام.»

گناهان اورشلیم

22 و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: 2 «ای پسر انسان آیا داوری خواهی نمود؟ آیا بر شهر خونریز داوری خواهی نمود؟ پس آن را از همه رجاساتش آگاه ساز. 3 و بگو خداوند بیهوه چنین می‌فرماید: ای شهری که خون را در میان خودت می‌ریزی تا اجل تو برسد! ای که بتها را به ضد خود ساخته، خویشتن را نجس نموده‌ای! 4 به سبب خونی که ریخته‌ای مجرم شده‌ای و به سبب بتهایی که ساخته‌ای نجس گردیده‌ای. لهذا اجل خویش را نزدیک آورده، به انتهای سالهای خود رسیده‌ای. لهذا تو را نزد امت‌ها عار و نزد جمیع کشورها مسخره گردانیده‌ام. 5 ای پلید نام! وای پر فتنه! آنانی که به تو نزدیک و آنانی که از تو دورند بر تو سخریه خواهند نمود. 6 اینک سروران اسرائیل، هر کس به قدر قوت خویش مرتکب خونریزی در میان تومی بودند. 7 پدر و مادر را در میان تو اهانت نمودند. و غریبان را در میان تو مظلوم ساختند و بر یتیمان و بیوه‌زنان در میان تو ستم نمودند. 8 و تو مقدس های مرا خوار شمرده، سبت های مرا بی عصمت نمودی. 9 و بعضی در میان تو به جهت ریختن خون، تمامی می‌نمودند. و بر کوهها در میان تو غذا می‌خوردند. و در میان تو مرتکب قیاحت می‌شدند. 10 و عورت پدران را در میان تو منکشف می‌ساختند. و زنان حایض را در میان تویی عصمت می‌نمودند. 11 یکی در میان تو با زن همسایه خود عمل زشت نمود. و دیگری عروس خویش را به جور بی‌عصمت کرد. و دیگری خواهرش، یعنی دختر پدر خود را ذلیل ساخت. 12 و در میان تو به جهت ریختن خون رشوه خوردند و سود و ربح گرفتند. و تو مال همسایه خود را به زور غصب کردی و مرا فراموش نمودی. قول خداوند بیهوه این است. 13 لهذا هان من به سبب حرص تو که مرتکب آن شده‌ای و به سبب خونی که در میان خودت ریخته‌ای، دستهای خود را بهم می‌زنم. 14 پس در ایامی که من به تو مکافات رسانم آیا دلت قوی و دستهایت محکم خواهد بود؟ من که بیهوه هستم تکلم نمودم و بعمل خواهم آورد. 15 و تو را در میان امت‌ها پراکنده و در میان کشورها متفرق ساخته، نجاسات تو را از میان تانابود خواهم ساخت. 16 و به نظر امت‌ها بی‌عصمت خواهی شد و خواهی دانست که من بیهوه هستم.»

17 و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: 18 «ای پسر انسان خاندان اسرائیل نزد من دردمنده‌اند و جمیع ایشان مس و روی و آهن و سرب در میان کوره و درد نقره شده‌اند. 19 بنابراین خداوند بیهوه چنین می‌گوید: چونکه همگی شما درد شده‌اید، لهذا من شما را در میان اورشلیم جمع خواهم نمود. 20 چنانکه نقره و مس و آهن و سرب و روی را در میان کوره جمع کرده، آتش بر آنها می‌دمند تا گذاخته شود، همچنان من شما را در غضب و حدت خشم خویش جمع کرده، در آن خواهم نهاد و شما را خواهم گذاخت. 21 و شما را جمع کرده، آتش غضب خود را بر شما خواهم دمید که در میانش گذاخته شوید.

ساخته، به تاراج تسلیم خواهم نمود.⁴⁷ و آن گروه ایشان را به سنگها سنگسار نموده، به شمشیرهای خود پاره خواهند کرد. و پسران و دختران ایشان را کشته، خانه های ایشان را به آتش خواهند سوزانید.⁴⁸ وقباحت را از زمین نابود خواهم ساخت. پس جمیع زنان متنبه خواهند شد که مثل شما مرتکب قباحت نشوند.⁴⁹ و سزای قباحت شما را بر شما خواهند رسانید. و متحمل گناهان بتهای خویش خواهید شد و خواهید دانست که من خداوندیهوه می باشم.»

مثل دیگ

24 و در روز دهم ماه دهم از سال نهم کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ² «ای پسر انسان اسم امروز را برای خود بنویس، اسم همین روز را، زیرا که در همین روز پادشاه بابل بر اورشلیم هجوم آورد.³ و برای این خاندان فتنه انگیز مثلی آورده، به ایشان بگو: خداوند یهوه چنین می گوید: دیگ را بگذار. آن را بگذار و آب نیز در آن بریز.⁴ قطعه هایش یعنی هر قطعه نیکو و ران و دوش را در میانش جمع کن و از بهترین استخوانها آن را پر ساز.⁵ و بهترین گوسفندان را بگیر و استخوانها را زیرش دسته کرده، آن را خوب بجوشان تا استخوانهایی که در اندرونش هست پخته شود.⁶ بنابراین خداوند یهوه چنین می گوید: وای بر آن شهر خونریزا وای بر آن دیگی که زنگش در میانش است و زنگش آزمایشش در نیامده است! آن را به قطعه هایش بیرون آور و قرعه بر آن انداخته نشود.⁷ زیرا خونی که ریخت در میانش می باشد. آن را بر صخره صاف نهاد و بر زمین نریخت تا از خاک پوشانیده شود.⁸ من خون او را بر صخره صاف نهادم که پنهان نشود تا آنکه حدت خشم را برانگیخته انتقام بکشم.⁹ بنابراین خداوند یهوه چنین می گوید: وای بر آن شهر خونریزا! من نیز توده هیزم را بزرگ خواهم ساخت.¹⁰ هیزم زیاد بیاور و آتش بیفروزو گوشت را مهیا ساز و ادویه جات در آن بریز و استخوانها سوخته بشود.¹¹ پس آن را بر اخگر خالی بگذار تا تابیده شده مسش سوخته گردد و نجاستش در آن گداخته شود و زنگش نابود گردد.¹² او از مشقتها خسته گردید، اما زنگ بسیاری از وی بیرون نیامد. پس زنگش در آتش بشود.¹³ در نجاست تو قباحت است چونکه تو را تطهیر نمودم. اما طاهر نشدی. لهذا تا غضب خود را بر تو به اتمام نرسانم، دیگر از نجاست خود طاهر نخواهی شد.¹⁴ من که یهوه هستم این را گفته ام و به وقوع خواهد پیوست و آن را بجا خواهم آورد. پس خداوند یهوه می گوید: دست نخواهم برداشت و شفقت نخواهم نمود و پشیمان نخواهم شد و بر حسب رفتار تو و بر وفق اعمال تو داوری خواهند کرد.»

مرگ زن حزقیال

¹⁵ و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ¹⁶ «ای پسر انسان اینک من آرزوی چشمانت را بخته از تو خواهم گرفت. ماتم و گریه منما و اشک از چشمت جاری نشود.¹⁷ آه بکش و خاموش شو و برای مرده ماتم مگیر. بلکه عمامه بر سرت ببیج و کفش به پایت بکن و شاربیهات را میوشان و طعام مرده را مخور.»¹⁸ پس بامدادان با قوم تکلم نمودم و وقت عصر زن من مرد و صبحگاهان به نهجی که مامور شده بودم عمل نمودم.¹⁹ و قوم به من گفتند: «ایاما را خبر نمی دهی که این کارهایی که می کنی به ما چه نسبت دارد؟»²⁰ ایشان را جواب دادم که کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ²¹ «به خاندان اسرائیل بگو: خداوند یهوه چنین می فرماید که هان من مقدس خود را که فخر جلال شما و آرزوی چشمان شماو لذت جانهای شما است، بی عصمت خواهم نمود. و پسران و دختران شما که ایشان را ترک خواهید کرد، به شمشیر خواهند افتاد.²² و به نهجی که من عمل نمودم، شما عمل خواهید نمود. شاربیهای خود را نخواهید پوشانید و طعام مردگان را نخواهید خورد.²³ عمامه های شما برسر و کفشهای شما در پایهای شما بوده، ماتم و گریه نخواهید کرد. بلکه به سبب گناهان خودکاهیده شده، بسوی یکدیگر آه خواهید کشید.²⁴ و حزقیال برای شما آیتی خواهد بود

را که در آنها در زمین مصر زنا کرده بود به یاد آورده، باز زناکاری خود را زیاد نمود.²⁰ و بر معشوقه های ایشان عشق ورزید که گوشت ایشان، مثل گوشت الاغان و نطفه ایشان چون نطفه اسبان می باشد.²¹ و قباحت جوانی خود را حینی که مصریان پستانهایت را به خاطر سینه های جوانیت افشردند به یاد آوردی.

²² «بنابراین ای اهلویه خداوند یهوه چنین می فرماید: اینک من عاشقانت را که جانت از ایشان متنفر شده است به ضد تو برانگیزانیده، ایشان را از هر طرف بر تو خواهم آورد.²³ یعنی پسران بابل و همه کلدانیان را از فقود و شوع وقوع. و همه پسران آشور را همراه ایشان که جمیع ایشان جوانان دلپسند و حاکمان و والیان و سرداران و نامداران هستند و تمامی ایشان اسب سوارند.²⁴ و با اسلحه و کالسکه ها و ارابه ها و گروه عظیمی بر تو خواهند آمد و با مجن ها و سپرها و خودها تو را احاطه خواهند نمود. و من داوری تو را به ایشان خواهم سپرد تا تو را بر حسب احکام خود داوری نمایند.²⁵ و من غیرت خود را به ضد تو خواهم برانگیخت تا با تو به غضب عمل نمایند. و بینی و گوشهایت را خواهند برید و بقیه تو با شمشیر خواهند افتاد و پسران و دخترانت را خواهند گرفت و بقیه تو به آتش سوخته خواهند شد.²⁶ و لباس تو را از توکنده، زیورهای زیبایی تو را خواهند برد.²⁷ پس قباحت تو و زناکاریت را که از زمین مصر آورده ای، از تو نابود خواهم ساخت. و چشمان خود را بسوی ایشان بر نخواهی افراشت و دیگر مصر را به یاد نخواهی آورد.²⁸ زیرا خداوند یهوه چنین می گوید: اینک تو را به دست آنانی که از ایشان نفرت داری و به دست آنانی که جانت از ایشان متنفر است، تسلیم خواهم نمود.²⁹ و با تراز راه بغض رفتار نموده، تمامی حاصل تو را خواهند گرفت و تو را عربان و برهنه و خواهی گذاشت. تا آنکه برهنگی زناکاری تو و قباحت و فاحشه گری تو ظاهر شود.³⁰ و این کارها را به تو خواهم کرد. از این جهت که در عقب امتها زانموده، خویشتن را از بتهای ایشان نجس ساخته ای.³¹ و چونکه به طریق خواهر خود سلوک نمودی، جام او را به دست تو خواهم داد.³² و خداوند یهوه چنین می فرماید: جام عمیق و بزرگ خواهر خود را خواهی نوشید. و محل سخریه و استهزا خواهی شد که متحمل آن نتوانی شد.³³ و از مستی و حزن پر خواهی شد. از جام حیرت و خرابی یعنی از جام خواهرت سامره.³⁴ و آن را خواهی نوشید و تا ته خواهی آشامید و خورده های آن را خواهی خایید و پستانهای خود را خواهی کند، زیرا خداوند یهوه می گوید که من این را گفته ام.³⁵ بنابراین خداوند یهوه چنین می فرماید: چونکه مرا فراموش کردی و مرا پشت سر خود انداختی، لهذا تو نیز متحمل قباحت و زناکاری خود خواهی شد.»

³⁶ و خداوند مرا گفت: «ای پسر انسان! آیابراهوله و اهلویه داوری خواهی نمود؟ بلکه ایشان را از رجاست ایشان آگاه ساز.³⁷ زیرا که زنا نموده اند و دست ایشان خون آلود است و بابتهای خویش مرتکب زنا شده اند. و پسران خود را نیز که برای من زاییده بودند، به جهت آنها از آتش گذرانیده اند تا سوخته شوند.³⁸ و علاوه بر آن این را هم به من کرده اند که در همانروز مقدس مرا بی عصمت کرده، سبت های مرا بی حرمت نموده اند.³⁹ زیرا چون پسران خود را برای بتهای خویش ذبح نموده بودند، در همان روز به مقدس داخل شده، آن را بی عصمت نمودند و هان این عمل را در خانه من بجا آوردند.⁴⁰ بلکه نزد مردانی که از دور آمدند، فرستادید که نزد ایشان قاصدی فرستاده شد. و چون ایشان رسیدند، خویشتن را برای ایشان غسل دادی و سرمه به چشمانت کشیدی و خود را به زیورهای آرایش دادی.⁴¹ و بر بستر فاخری که سفره پیش آن آماده بود نشسته، بخور و روغن مرا بر آن نهادی.⁴² و در آن آواز گروه عیاشان مسموع شد. و همراه آن گروه عظیم صابیان از بیابان آورده شدند که دستبندها بر دستها و تاجهای فاخر بر سر هردوی آنها گذاشتند.⁴³ و من درباره آن زنی که در زناکاری فرسوده شده بود گفتم: آیا ایشان الان با او زنا خواهند کرد و او با ایشان؟⁴⁴ و به او درآمدن به نهجی که نزد فاحشه ها درمی آیند. همچنان به آن دو زن قباحت پیشه یعنی اهلوه و اهلویه درآمدن.⁴⁵ پس مردان عادل بر ایشان قصاص زنان زناکار و خونریز را خواهند رسانید، زیرا که ایشان زانیه می باشند و دست ایشان خون آلود است.⁴⁶ زیرا خداوند یهوه چنین می فرماید: من گروهی به ضد ایشان خواهم برانگیخت. و ایشان را مشوش

موافق هرآنچه او کرد، شما عمل خواهید نمود. و حینی که این واقع شود خواهید دانست که من خداوند یهوه می باشم.

²⁵ «و اما توای پسر انسان! در روزی که من قوت و سرور فخر و آرزوی چشمان و رفعت جانهای ایشان یعنی پسران و دختران ایشان را از ایشان گرفته باشم، آیا واقع نخواهد شد ²⁶ که در آن روز هرکه رهایی یابد نزد تو آمده، این را به سمع تو خواهد رسانید؟ ²⁷ پس در آن روزدهانت برای آنانی که رهایی یافته اند باز خواهد شد و متکلم شده، دیگر گنگ نخواهی بود و برای ایشان آیتی خواهی بود و خواهند دانست که من یهوه می باشم.»

نبوت به ضد بنی عمون

25 و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ² «ای پسر انسان نظر خود را بر بنی عمون بدار و به ضد ایشان نبوت نما. ³ و به بنی عمون بگو: کلام خداوند یهوه را بشنوید! خداوند یهوه چنین می فرماید: چونکه دربارہ مقدس من حینی که بی عصمت شد و دربارہ زمین اسرائیل، حینی که ویران گردید و دربارہ خاندان یهودا، حینی که به اسیری رفتند هه گفتمی، ⁴ بنابراین همانا من تو را به بنی مشرق تسلیم می کنم تا در تو تصرف نمایند. و خیمه های خود را در میان تو زده، مسکن های خویش را در تو بر پا خواهند نمود. و ایشان میوه تو را خواهند خورد و شیر تو را خواهند نوشید. و ربه را آرامگاه شتران و (زمین) بنی عمون را خوابگاه گله ها خواهد گردانید و خواهید دانست که من یهوه هستم. ⁶ زیرا خداوند یهوه چنین می گوید: چونکه تو بر زمین اسرائیل دستک می زنی و پا بر زمین می کوبی و به تمامی کینه دل خود شادی می نمایی، ⁷ بنابراین هان من دست خود را بر تو دراز خواهم کرد و تو را تاراج امت ها خواهم ساخت. و تو را از میان قومها منقطع ساخته، از میان کشورها نابود خواهم ساخت. و چون تو راهلاک ساخته باشم، آنگاه خواهی دانست که من یهوه هستم.»

نبوت به ضد موآب

⁸ خداوند یهوه چنین می گوید: «چونکه موآب و سعیر گفته اند که اینک خاندان اسرائیل مانند جمیع امت ها می باشند، ⁹ بنابراین اینک من حدود موآب را از شهرها یعنی از شهرهای حدودش که فخر زمین می باشد یعنی بیت بشیموت و بعل معون و قریه تایم مفتوح خواهم ساخت. ¹⁰ برای بنی مشرق آن را با بنی عمون (مفتوح خواهم ساخت) و به تصرف ایشان خواهم داد تا بنی عمون دیگر در میان امت هامذکور نشوند. ¹¹ و بر موآب داوری خواهم نمود و خواهند دانست که من یهوه می باشم.»

نبوت به ضد ادوم

¹² خداوند یهوه چنین می گوید: «از این جهت که ادوم از خاندان یهودا انتقام کشیده اند و درانتقام کشیدن از ایشان خطایی عظیم ورزیده اند، ¹³ بنابراین خداوند یهوه چنین می فرماید: دست خود را برادوم دراز کرده، انسان و بهایم را از آن منقطع خواهم ساخت و آن را ویران کرده، از ایتیمان تا بدان به شمشیر خواهند افتاد. ¹⁴ و به دست قوم خود اسرائیل انتقام خود را از ادوم خواهم کشید و موافق خشم و غضب من به ادوم عمل خواهند نمود. و خداوند یهوه می گوید که انتقام مرا خواهند فهمید.»

نبوت به ضد فلسطینیان

¹⁵ خداوند یهوه چنین می گوید: «چونکه فلسطینیان انتقام کشیدند و با کینه دل خود انتقام سخت کشیدند تا آن را به عداوت ابدی خراب نمایند، ¹⁶ بنابراین خداوند یهوه چنین می فرماید: اینک من دست خود را بر فلسطینیان دراز نموده، کریتیان را منقطع خواهم ساخت و باقی ماندگان ساحل دریا را هلاک خواهم نمود. ¹⁷ و باسرزنش غضب آمیز انتقام سخت از ایشان خواهم گرفت. پس چون انتقام خود را از ایشان کشیده باشم، آنگاه خواهند دانست که من یهوه هستم.»

نبوت به ضد صور

26 و در سال یازدهم در غره ماه واقع شده کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ² «ای پسر انسان چونکه صور دربارہ اورشلیم می گوید هه، دروازه امت ها شکسته شد و حال به من منتقل گردیده است. و چون او خراب گردید من توانگر خواهم شد. ³ بنابراین خداوند یهوه چنین می گوید: هان ای صور من به ضد تومی باشم و امت های عظیم بر تو خواهم برانگیخت به نهجی که دریا امواج خود را برمی انگیزاند. ⁴ و حصار صور را خراب کرده، برجهایش را منهدم خواهند ساخت و غبارش را از آن خواهم رفت و آن را به صخره ای صاف تبدیل خواهم نمود. ⁵ و او محل پهن کردن دامها در میان دریا خواهد شد، زیرا خداوند یهوه می فرماید که من این را گفته ام. و آن تاراج امت ها خواهد گردید. ⁶ و دخترانش که در صحرامی باشند به شمشیر کشته خواهند شد. پس ایشان خواهند دانست که من یهوه هستم.»

⁷ زیرا خداوند یهوه چنین می فرماید: «اینک من نبوکدرصر پادشاه بابل، پادشاه پادشاهان را ازطرف شمال بر صور با اسبان و ارابه ها و سواران و جمعیت و خلق عظیمی خواهم آورد. ⁸ و اودختران تو را در صحرا به شمشیر خواهد کشت. و برجهها به ضد تو بنا خواهد نمود. و سنگرها در برابر تو خواهد ساخت. و مترسها در برابر تو برپا خواهد داشت. ⁹ و منجیقهای خود را برحصارهای آورده، برجهایت را با تبرهای خود منهدم خواهد ساخت. ¹⁰ و اسبانش آنقدر زیاد خواهد بود که گرد آنها تو را خواهد پوشانید. و چون به دروازه هایت داخل شود چنانکه به شهررخنه دار درمی آیند، حصارهایت از صدای سواران و ارابه ها و کالسکه ها متزلزل خواهد گردید. ¹¹ و به سم اسبان خود همه کوچه هایت را پایمال کرده، اهل تو را به شمشیر خواهد کشت. و بناهای فخر تو به زمین خواهد افتاد. ¹² و توانگری تو را تاراج نموده، تجارت تو را به یغما خواهند برد. و حصارهایت را خراب نموده، خانه های مرغوب تو را منهدم خواهند نمود. و سنگها و چوب و خاک تو را در آب خواهند ریخت. ¹³ و آواز نغمات تو را ساکت خواهم گردانید که صدای عودهایت دیگر مسموع نشود. ¹⁴ و تو را به صخره ای صاف مبدل خواهم گردانید تا محل پهن کردن دامها بشوی و بار دیگر بنا نخواهی شد. زیرا خداوند یهوه می فرماید: من که یهوه هستم این را گفته ام.»

¹⁵ خداوند یهوه به صور چنین می گوید: «آیا جزیره ها از صدای انهدام تو متزلزل نخواهد شدهنگامی که مجروحان ناله کشند و در میان تو کشتار عظیمی بشود؟ ¹⁶ و جمیع سروران دریا از کرسیهای خود فرود آیند. و به ردهای خود را از خود بیرون کرده، رخوت قلابدوزی خویش را بکنند. و به ترسها ملبس شده، بر زمین بنشینند و آن فان لرزان گردیده، دربارہ تو متحیر شوند. ¹⁷ پس برای تو مرثیه خوانده، تو را خواهند گفت: ای که از دریا معمور بودی چگونه تباه گشتی! آن شهر نامداری که در دریا زور آور می بود که با ساکنان خود هیبت خویش را بر جمیع سکنه دریامستولی می ساخت. ¹⁸ الان در روز انهدام تو جزیره ها می لرزند. و جزایری که در دریایم باشد، از رحلت تو مدهوش می شوند. ¹⁹ زیرا خداوند یهوه چنین می گوید: چون تو را شهرمخروب مثل شهرهای غیرمسکون گردانم و لجه ها را بر تو برآورده، تو را به آبهای بسیارمستور سازم، ²⁰ آنگاه تو را با آنانی که به هاویه فرو می روند، نزد قوم قدیم فرود آورده، تو را در اسفلهای زمین در خرابه های ابدی با آنانی که به هاویه فرو می روند ساکن خواهم گردانید تا دیگرمسکون نشوی و دیگر جلال تو را در زمین زندگان جای نخواهم داد. ²¹ و خداوند یهوه می گوید: تو را محل وحشت خواهم ساخت که نابود خواهی شد و تو را خواهند طلبید اما تا ابدالاباد یافت نخواهی شد.»

مرثیه صور

27 و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ² «اما توای پسر انسان برای صور مرثیه بخوان! ³ و به صور بگو: ای که نزد مدخل دریاساکنی و برای جزیره های بسیار تاجر طوایف می باشی! خداوند یهوه چنین می گوید: ای صورتو گفته ای که من کمال زیبایی هستم. ⁴ حدود تودر وسط دریا است

است و می‌گویی که من خدا هستم و بر کرسی خدایان در وسط دریا نشسته‌ام، و هرچند انسان هستی و نه خدا لیکن دل خود را مانند دل خدایان ساخته‌ای.³ اینک تو از دانیال حکیم تر هستی و هیچ سری از تو مخفی نیست؟⁴ و به حکمت و فطانت خویش توانگری برای خود اندوخته و طلا و نقره در خزاین خود جمع نموده‌ای.⁵ به فراوانی حکمت و تجارت خویش دولت خود را افزوده‌ای پس به سبب توانگری دلت مغرور گردیده است.⁶ بنابراین خداوند یهوه چنین می‌فرماید: «چونکه تو دل خود را مثل دل خدایان گردانیده‌ای،⁷ پس اینک من غریبان و ستم کیشان امت‌ها را بر تو خواهم آورد که شمشیرهای خود را به ضد زیبایی حکمت تو کشیده، جمال تو را ملوث سازند.⁸ و تو را به هویه فرود آورند. پس به مرگ آنانی که در میان دریا کشته شوند خواهی مرد.⁹ آیا به حضور قاتلان خود خواهی گفت که من خدا هستم؟ نی بلکه در دست قاتلان انسان خواهی بود و نه خدا.¹⁰ از دست غریبان به مرگ نامختوان کشته خواهی شد، زیرا خداوند یهوه می‌فرماید که من این را گفته‌ام.»

¹¹ و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت:¹² «ای پسر انسان برای پادشاه صور مرثیه بخوان و وی را بگو خداوند یهوه چنین می‌فرماید: تو خاتم کمال و مملو حکمت و کامل جمال هستی.¹³ در عدن در باغ خدا بودی و هر گونه سنگ گرانها از عقیق احمر و یاقوت اصر و عقیق سفید و زبرجد و جزع و یشب و یاقوت کبود و بهرمان و زمرد پوشش تو بود. و صنعت دهنها و نایبها در تو از طلا بود که در روز خلقت تو آنها مهیا شده بود.¹⁴ تو کروی مسح شده سایه‌گستر بودی. و تو را نصب نمودم تا بر کوه مقدس خدایوده باشی. و در میان سنگهای آتشین می‌خرامیدی.¹⁵ از روزی که آفریده شدی تا وقتی که بی‌انصافی در تو یافت شد به رفتار خودکام بودی.¹⁶ اما از کثرت سوداگری بطن تو را از ظلم پر ساختند. پس خطا ورزیدی و من تو را از کوه خدا بیرون انداختم. و تو را ای کروی سایه‌گستر، از میان سنگهای آتشین تلف نمودم.¹⁷ دل تو از زیبایی مغرور گردید و به سبب جمالت حکمت خود را فاسد گردانیدی. لهذا تو را بر زمین می‌اندازم و تو را پیش روی پادشاهان می‌گذارم تا بر تو بنگرند.¹⁸ به کثرت گناهت و بی‌انصافی تجارت مقدس های خویش را بی‌عصمت ساختی. پس آتشی از میان بیرون می‌آورم که تو را بسوزاند و تو را به نظر جمیع بینندگان بر روی زمین خاکستر خواهد ساخت.¹⁹ و همه آشنایان از میان قوم‌ها بر تو متحیر خواهند شد. و تو محل دهشت شده، دیگر تا به ابد نخواهی بود.»

نبوت به ضد صیدون

²⁰ و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت:²¹ «ای پسر انسان نظر خود را بر صیدون بدار و به ضدش نبوت نما.²² و بگو خداوند یهوه چنین می‌فرماید: اینک ای صیدون من به ضد تو هستم و خویشتن را در میان تو تمجید خواهم نمود. و حینی که بر او داوری کرده و خویشتن را در وی تقدیس نموده باشم، آنگاه خواهند دانست که من یهوه هستم.²³ و با در او و خون در کوچه هایش خواهم فرستاد. و مجروحان به شمشیری که از هر طرف بر او می‌آید در میانش خواهند افتاد. پس خواهند دانست که من یهوه هستم.²⁴ و بار دیگر برای خاندان اسرائیل از جمیع مجاوران ایشان که ایشان را خوار می‌شمارند، خاری خنده و شوک رنج آورنده نخواهند بود. پس خواهند دانست که من خداوند یهوه می‌باشم.»²⁵ خداوند یهوه چنین می‌گوید: «هنگامی که خاندان اسرائیل را از قوم‌هایی که در میان ایشان پراکنده شده‌اند جمع نموده، خویشتن را از ایشان به نظر امت‌ها تقدیس کرده باشم، آنگاه در زمین خودشان که به بنده خود یعقوب داده‌ام ساکن خواهند شد.²⁶ و در آن به امنیت ساکن شده، خانه‌ها بنا خواهند نمود و تاکستانها غرس خواهند ساخت. و چون بر جمیع مجاوران ایشان که ایشان را حقیر می‌شمارند داوری کرده باشم، آنگاه به امنیت ساکن شده، خواهند دانست که من یهوه خدای ایشان می‌باشم.»

نبوت به ضد مصر

29 و در روز دوازدهم ماه دهم از سال دهم کلام خداوند بر من نازل شده، گفت:² «ای پسر انسان نظر خود را به طرف فرعون پادشاه

و بنایانت زیبایی تو را کامل ساخته‌اند.⁵ همه تخته هایت را از صنوبر سنبر ساختند و سرو آزاد لبنان را گرفتند تا دکلهای تو بسازند.⁶ پاروهایت را از بلوطهای باشان ساختند و نشیمنهایت را از شمشاد جزایر کنیم که به عاج منبسط شده بود ترتیب دادند.⁷ کتان مطرز مصری بادیان تو بود تا برای تو علمی بشود. و شرع تو از آسمانجونی و ارغوان از جزایرالبیشه بود.⁸ اهل سیدون و ارواد پاروزن تو بودند و حکمای توای صور که در تو بودند ناخدایان تو بودند.⁹ مشایخ جبیل و حکمایش در تو بوده، قلافلان تو بودند. تمامی کشتیهای دریا و ملاحان آنها در تو بودند تا برای تو تجارت نمایند.¹⁰ فارس و لود و فوط در افواج مردان جنگی تو بودند. سپرها و خودها بر تو آویزان کرده، ایشان تو را زینت دادند.¹¹ بنی ارواد با سپاهیانت بر حصارهایت از هر طرف و جمادیان بربرجهایت بودند. و سپرهای خود را بر حصارهایت از هر طرف آویزان کرده، ایشان زیبایی تو را کامل ساختند.¹² ترشیش به فراوانی هر قسم اموال سوداگران تو بودند. نقره و آهن و روی و سرب به عوض بضاعت تو می‌دادند.¹³ یاوان و توبال و ماشک سوداگران تو بودند.

¹⁴ اهل خاندان تو جرمه اسبان و سواران و قاطران به عوض بضاعت تو می‌دادند.¹⁵ بنی ددان سوداگران تو و جزایر بسیار بازارگانان دست تو بودند. شاخهای عاج و آبنوس را با تومعاوضت می‌کردند.¹⁶ ارام به فراوانی صنایع تو سوداگران تو بودند. بهرمان و ارغوان و پارچه های قلابدوزی و کتان نازک و مرجان و لعل به عوض بضاعت تو می‌دادند.¹⁷ یهودا و زمین اسرائیل سوداگران تو بودند، گند منبت و حلوا و غسل و روغن و بلسان به عوض متاع تو می‌دادند.¹⁸ دمشق به فراوانی صنایع تو و کثرت هر قسم اموال با شراب حلبون و پشم سفید با تو سودامی کردند.¹⁹ ودان و یوان ریسمان به عوض بضاعت تو می‌دادند. آهن مصنوع و سلیخه و قصب الذریره از متاعهای تو بود.²⁰ ددان با زین پوشهای نفیس به جهت سواری سوداگران تو بودند.²¹ عرب و همه سروران قیدار بازارگانان دست تو بودند. با بره‌ها و قوچها و بزها با تو داد و ستد می‌کردند.²² تجار شبا و رعمه سوداگران تو بودند. بهترین همه ادویه جات و هرگونه سنگ گرانها و طلا به عوض بضاعت تو می‌دادند.²³ حران و کنه و عدن و تجار شبا و آشور و کلمسوداگران تو بودند.²⁴ اینان با نفایس و ردهای آسمانجونی و قلابدوزی و صندوقهای پر از زرختهای فاخر ساخته شده از چوب سرو آزاد و بسته شده با ریسمانها در بازارهای تو سوداگران تو بودند.²⁵ کشتیهای ترشیش قافله های متاع تو بودند. پس در وسط دریا توانگر و بسیار معزز گردیدی.²⁶ پاروزنانت تو را به آبهای عظیم بردند و باد شرقی تو را در میان دریا شکست.²⁷ اموال و بضاعت و متاع و ملاحان و ناخدایان و قلافلان و سوداگران و جمیع مردان جنگی که در تو بودند، با تمامی جمعیتی که در میان تو بودند روز انهدام تو در وسط دریا افتادند.²⁸ «از آواز فریاد ناخدایان ساحلها متزلزل گردید.²⁹ و جمیع پاروزنان و ملاحان و همه ناخدایان دریا از کشتیهای خود فرود آمده، در زمین می‌ایستند.³⁰ و برای تو آواز خود را بلند کرده، به تلخی ناله می‌کنند و خاک بر سر خود ریخته، در خاکستر می‌غلطند.³¹ و برای تو موی خود را کنده، پلاس می‌پوشند و با مرارت جان و نوحه تلخ برای تو گریه می‌کنند.³² و در نوحه خود برای تو مرثیه می‌خوانند. و بر تو نوحه گری نموده، می‌گویند: کیست مثل صور و کیست مثل آن شهری که در میان دریا خاموش شده است؟³³ هنگامی که بضاعت تو از دریا بیرون می‌آمد، قومهای بسیاری را سیر می‌گردانیدی و پادشاهان جهان را به فراوانی اموال و متاع خود توانگری ساختی.³⁴ اما چون از دریا، در عمق های آبهاشکسته شدی، متاع و تمامی جمعیت تو در میان تلف شد.³⁵ جمیع ساکنان جزایر به سبب تو متحیر گشته و پادشاهان ایشان به شدت دهشت زده و پریشان حال گردیده‌اند.³⁶ تجار قوم‌ها بر تو صفیر می‌زنند و تو محل دهشت گردیده، دیگر تا به ابد نخواهی بود.»

نبوت به ضد رئیس صور

28 و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت:² «ای پسر انسان به رئیس صور بگو: خداوند یهوه چنین می‌فرماید: چونکه دلت مغرور شده

مصر بدار و به ضد او و تمامی مصر نبوت نما.³ و متکلم شده، بگو: خداوند یهوه چنین می‌فرماید: اینکای فرعون پادشاه مصر من به ضد تو هستم. ای ازدهای بزرگ که در میان نهرهای خوابیده‌ای و می‌گویی نهر من از آن من است و من آن را به جهت خود ساخته‌ام!⁴ لهذا اقلابها در چانه ات می‌گذارم و ماهیان نهرهایت رابه فلسهات خواهم چسپانید و تو را از میان نهرهایت بیرون خواهم کشید و تمامی ماهیان نهرهایت به فلسهات تو خواهند چسپید.⁵ و تو را با تمامی ماهیان نهرهایت در بیابان پراکنده خواهم ساخت و به روی صحرا افتاده، بار دیگر تو را جمع نخواهند کرد و فراهم نخواهند آورد. و تو را خوراک حیوانات زمین و مرغان هواخواهم ساخت.⁶ و جمیع ساکنان مصر خواهند دانست که من یهوه هستم چونکه ایشان برای خاندان اسرائیل عصای نئین بودند.⁷ چون دست تو را گرفتند، خرد شدی. و کتفهای جمیع ایشان را چاک زدی. و چون بر تو تکیه نمودند، شکسته شدی. و کمرهای جمیع ایشان را لرزان گردانیدی.»⁸

بنابراین خداوند یهوه چنین می‌فرماید: «اینک من بر تو شمشیری آورده، انسان و بهایم را از تو منقطع خواهم ساخت.⁹ و زمین مصر ویران و خراب خواهد شد. پس خواهند دانست که من یهوه هستم، چونکه می‌گفت: نهر از آن من است و من آن را ساخته‌ام.¹⁰ بنابراین اینک من به ضد تو و به ضد نهرهایت هستم و زمین مصر را از مجدل تا اسوان و تا حدود حبشستان بالکل خراب و ویران خواهم ساخت.¹¹ که پای انسان از آن عبور ننماید و پای حیوان از آن گذر نکند و مدت چهل سال مسکون نشود.¹² و زمین مصر را در میان زمینهای ویران ویران خواهم ساخت و شهرهایش در میان شهرهای مخروب مدت چهل سال خراب خواهد ماند. و مصریان را در میان امتهای پراکنده و در میان کشورها متفرق خواهم ساخت.»¹³

زیرا خداوند یهوه چنین می‌فرماید: «بعد از انقضای چهل سال مصریان را از قوم‌هایی که در میان آنها پراکنده شوند، جمع خواهم نمود.¹⁴ و اسیران مصر را باز آورده، ایشان را به زمین فتروس یعنی به زمین مولد ایشان راجع خواهم گردانید و در آنجا مملکت پست خواهند بود.¹⁵ و آن پست‌ترین ممالک خواهد بود. و بار دیگر بر طوایف برتری نخواهد نمود. و من ایشان را قلیل خواهم ساخت تا برامتهای حکمرانی ننمایند.¹⁶ و آن بار دیگر برای خاندان اسرائیل محل اعتماد نخواهد بود تا بسوی ایشان متوجه شده، گناه را به یاد آورند. پس خواهند دانست که من خداوند یهوه هستم.»¹⁷ و در روز اول ماه اول از سال بیست و هفتم کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: «ای پسرانسان نبوکدرصر پادشاه بابل از لشکر خود به ضد صور خدمت عظیمی گرفت که سرهای همه بی‌مو گردید و دوشهای همه پوست کنده شد. لیکن از صور به جهت خدمتی که به ضد آن نموده بود، خودش و لشکرش هیچ مزد نیافتند.»¹⁸

لذا خداوند یهوه چنین می‌فرماید: «اینک من زمین مصر را به نبوکدرصر پادشاه بابل خواهم بخشید. و جمعیت آن را گرفتار کرده، غنیمتش رابه یغما و اموالش را به تاراج خواهد برد تا اجرت لشکرش بشود.²⁰ و خداوند یهوه می‌گوید: زمین مصر را به جهت خدمتی که کرده است، اجرت اوخواهم داد چونکه این کار را برای من کرده‌اند.²¹ و در آن روز شاخی برای خاندان اسرائیل خواهم رویانید. و دهان تو را در میان ایشان خواهم گشود، پس خواهند دانست که من یهوه هستم.»

مرثیه برای اسرائیل

31 و در روز اول ماه سوم از سال یازدهم، کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: «ای پسر انسان به فرعون پادشاه مصر و به جمعیت او بگو: کیست که در بزرگیت به اوشباهت داری؟³ اینک آشور سرو آزاد لبنان باشاچه‌های جمیل و برگهای سایه‌گستر و قد بلندمی بود و سر او به ابرها می‌بود.⁴ آنها او را نمو داد. و لجه او را بلند ساخت که نهرهای آنها بهر طرف بوستان آن جاری می‌شد و جویهای خویش را بطرف همه درختان صحرا روان می‌ساخت.⁵ ازاین جهت قد او از جمیع درختان صحرا بلندترشده، شاخه‌هایش زیاده‌گردید و اغصان خود را نمو داده، آنها از کثرت آنها بلند شد.⁶ و همه مرغان هوا در شاخه‌هایش آشیانه ساختند. و تمامی حیوانات صحرا زیر اغصانش بچه آوردند. و جمیع امت‌های عظیم در سایه‌اش سکنی گرفتند.⁷ پس در بزرگی خود و در درازی شاخه‌های خویش خوشنما شد چونکه ریشه‌اش نزد آبهای بسیار بود.⁸ سروهای آزاد باغ خدا آن را نتوانست پنهان کرد. و صنوبرها به شاخه‌هایش مشابهاه نداشت. و چنارها مثل اغصانش نبود بلکه هیچ درخت در باغ خدا به زیبایی

30 و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: «ای پسر انسان نبوت کرده، بگو: خداوند یهوه چنین می‌فرماید: ولوله کنید و بگوید وای بر آن روز!³ زیرا که آن روز نزدیک است و روز خداوند نزدیک است! است! روز ابرها و زمان امتهای خواهد بود!⁴ و شمشیری بر مصر فرود می‌آید. و چون کشتگان در مصر بیفتند، آنگاه درد شدیدی بر حبش مستولی خواهد شد. و جمعیت آن را گرفتار خواهد کرد و اساسهایش منهدم خواهد گردید.⁵ و حبش و فوط و لود و تمامی قومهای مختلف و کوب و اهل زمین عهده‌مراه ایشان به شمشیر خواهند افتاد.»⁶ و خداوند چنین می‌فرماید: «معاونان مصر خواهند افتاد و فخر قوت آن فرود خواهد آمد. و از مجدل تا اسوان در میان آن به شمشیر خواهند افتاد. قول خداوند یهوه این است.⁷ و در میان

او مشابه نبود.⁹ من او را به کثرت شاخه هایش به حدی زیبایی دادم که همه درختان عدن که در باغ خدا بود بر او حسد بردند.»
¹⁰ بنابراین خداوند یهوه چنین می‌فرماید: «چونکه قد تو بلند شده است، و او سر خود را در میان ابرها برافراشته و دلش از بلندیش مغرور گردیده است،¹¹ از این جهت من او را به دست قوی ترین (پادشاه) امت‌ها تسلیم خواهم نمود و آنچه را که می‌باید به وی خواهد کرد. و من او را به سبب شرارتش بیرون خواهم انداخت.¹² و غریبان یعنی ستمکیشان امت‌ها او را منقطع ساخته، ترک خواهند نمود. و شاخه هایش بر کوهها و در جمیع دره‌ها خواهد افتاد و اغصان او نزد همه وادیهای زمین شکسته خواهد شد. و جمیع قوم‌های زمین از زیر سایه او فرود آمده، او را ترک خواهند نمود.¹³ و همه مرغان هوا بر تنه افتاده و آشیانه گرفته، تمامی حیوانات صحرا بر شاخه هایش ساکن خواهند شد.¹⁴ تا آنکه هیچکدام از درختانی که نزد آنها می‌باشند قد خود را بلند نکنند و سرهای خود را در میان ابرها بر نیفرانند. و زورآوران آنها از همگانی که سیراب می‌باشند، در بلندی خود نایستند. زیرا که جمیع آنها در اسفلهای زمین در میان پسران انسانی که به هاویه فرود می‌روند به مرگ تسلیم شده‌اند.»

¹⁵ و خداوند یهوه چنین می‌گوید: «در روزی که او به عالم اموات فرود می‌رود، من ماتی برپای نمایم و لجه را برای وی پوشانیده، نهرهایش را باز خواهم داشت. و آبهای عظیم باز داشته خواهد شد و لبنان را برای وی سوگوار خواهم کرد. و جمیع درختان صحرا برایش ماتم خواهند گرفت.¹⁶ و چون او را با آنانی که به هاویه فرود می‌روند به عالم اموات فرود آورم، آنگاه امت‌ها را از صدای انهدامش متزلزل خواهم ساخت. و جمیع درختان عدن یعنی برگزیده و نیکوترین لبنان از همگانی که سیراب می‌شوند، در اسفلهای زمین تسلی خواهند یافت.¹⁷ و ایشان نیز با مقتولان شمشیر و انصارش که در میان امت‌ها زیر سایه او ساکن می‌بودند، همراه وی به عالم اموات فرود خواهند رفت.¹⁸ به کدامیک از درختان عدن در جلال و عظمت چنین شباهت داشتی؟ اما با درختان عدن به اسفلهای زمین تو را فرود خواهند آورد و در میان نامختوانان با مقتولان شمشیر خواهی خوابیدی. خداوند یهوه می‌گوید که فرعون و تمامی جماعتش این است.»

مرثیه فرعون

32 و در روز اول ماه دوازدهم از سال دوازدهم واقع شد که کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ² «ای پسر انسان برای فرعون پادشاه مصر مرثیه بخوان و او را بگو تو به شیرزبان امت‌ها مشابه می‌بودی، اما مانند اژدها درد ریا هستی و آب را از بینی خود می‌جهانی و آبهارا به پایهای خود حرکت داده، نهرهای آنها را گل آلود می‌سازی.»
³ خداوند یهوه چنین می‌گوید: «دام خود را به واسطه گروهی از قوم‌های عظیم بر تو خواهم گسترانید و ایشان تورا در دام من بر خواهند کشید.⁴ و تو را بر زمین ترک نموده، بر روی صحرا خواهم انداخت و همه مرغان هوا را بر تو فرود آورده، جمیع حیوانات زمین را از تو سیر خواهم ساخت.⁵ و گوشت تو را بر کوهها نهاده، دره‌ها را از لاش تو پرخواهم کرد.⁶ و زمینی را که در آن شنا می‌کنی از خون تو تا به کوهها سیراب می‌کنم که وادیه‌ها از تو پر خواهد شد.⁷ و هنگامی که تو را منطفی گردانم، آسمان را خواهم پوشانید و ستارگان را تار تار کرده، آفتاب را به ابرها مستور خواهم ساخت و ماه روشنایی خود را نخواهد داد.⁸ و خداوند یهوه می‌فرماید، که تمامی نیرهای درخشنده آسمان را برای تو سیاه کرده، تاریکی بر زمینت خواهم آورد.⁹ و چون هلاکت تو را در میان امت‌ها بر زمینهایی که ندانسته‌ای آورده باشم، آنگاه دلهای قوم‌های عظیم را محزون خواهم ساخت.¹⁰ و قوم‌های عظیم را بر تو متحیر خواهم ساخت. و چون شمشیر خود را پیش روی ایشان جلوه دهم، پادشاهان ایشان به شدت دهشتناک خواهند شد. و در روز انهدام تو هر یک از ایشان برای جان خود هر لحظه‌ای خواهند لرزید.»

¹¹ زیرا خداوند یهوه چنین می‌گوید: «شمشیر پادشاه بابل بر تو خواهد آمد.¹² و به شمشیرهای جباران که جمیع ایشان از ستمکیشان امت‌ها می‌باشند، جمعیت تو را به زیر خواهم انداخت. و ایشان غرور مصر را نابود

ساخته، تمامی جمعیتش هلاک خواهند شد.¹³ و تمامی بهایم او را از کناره‌های آبهای عظیم هلاک خواهم ساخت. و پای انسان دیگر آنها را گل آلود نخواهد ساخت. و سم بهایم آنها را گل آلود نخواهد ساخت.¹⁴ آنگاه خداوند یهوه می‌گوید: آبهای آنها را ساکت گردانیده، نهرهای آنها را مانند روغن جاری خواهم ساخت.¹⁵ و چون زمین مصر را ویران کنم و آن زمین از هر چه در آن باشد خالی شود و چون جمیع ساکنانش را هلاک کنم، آنگاه خواهند دانست که من یهوه هستم.»¹⁶ و خداوند یهوه می‌گوید: «مرثیه‌ای که ایشان خواهند خواند همین است. دختران امت‌ها این مرثیه را خواهند خواند. برای مصر و تمامی جمعیتش این مرثیه را خواهند خواند.»
¹⁷ و در روز پانزدهم ماه از سال دوازدهم واقع شد که کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ¹⁸ «ای پسر انسان برای جمعیت مصر ولوله نما و هم او را و هم دختران امت‌های عظیم را با آنانی که به هاویه فرود می‌روند، به اسفلهای زمین فرود آور.¹⁹ از چه کس زیباتر هستی؟ فرود بیا و بانامختوانان بخواب.²⁰ ایشان در میان مقتولان شمشیر خواهند افتاد. (مصر) به شمشیر تسلیم شده است. پس او را و تمامی جمعیتش را بکشید.²¹ اقویای جباران از میان عالم اموات او را و انصار او را خطاب خواهند کرد. ایشان نامختون به شمشیر کشته شده، فرود آمده، خواهند خوابید.²² «در آنجا آشور و تمامی جمعیت او هستند. قبرهای ایشان گرداگرد ایشان است و جمیع ایشان کشته شده از شمشیر افتاده‌اند.²³ که قبرهای ایشان به اسفلهای هاویه قرار داده شد و جمعیت ایشان به اطراف قبرهای ایشان‌اند.»

²⁴ در آنجا عیلام و تمامی جمعیتش هستند. قبرهای ایشان گرداگرد ایشان است و جمیع ایشان مقتول و از شمشیر افتاده‌اند و به اسفلهای زمین نامختون فرود رفته‌اند، زیرا که در زمین زندگان باعث هیبت بوده‌اند. پس با آنانی که به هاویه فرود می‌روند، متحمل خجالت خویش خواهند بود.
²⁵ بستری برای او و تمامی جمعیتش در میان مقتولان قرار داده‌اند. قبرهای ایشان گرداگرد ایشان است و جمیع ایشان نامختون و مقتول شمشیرند. زیرا که در زمین زندگان باعث هیبت بودند. پس با آنانی که به هاویه فرود می‌روند، متحمل خجالت خویش خواهند بود. در میان کشتگان قرار داده شد.²⁶ در آنجا ماشک و توبال و تمامی جمعیت آنها هستند. قبرهای ایشان گرداگرد ایشان است و جمیع ایشان نامختون و مقتول شمشیرند. زیرا که در زمین زندگان باعث هیبت بودند.²⁷ پس ایشان با جباران و نامختوانانی که افتاده‌اند که با اسلحه جنگ خویش به هاویه فرود رفته‌اند، نخواهند خوابید. و ایشان شمشیرهای خود را زیر سرهای خود نهادند. و گناه ایشان بر استخوانهای ایشان خواهد بود. زیرا که در زمین زندگان باعث هیبت جباران بودند.²⁸ و اما تو در میان نامختوانان شکسته شده، با مقتولان شمشیر خواهی خوابید.²⁹ در آنجا دوم و پادشاهانش و جمیع سرورانش هستند که در جبروت خود با مقتولان شمشیر قرار داده شدند. و ایشان با نامختوانان و آنانی که به هاویه فرود می‌روند خواهند خوابید.
³⁰ در آنجا جمیع روسای شمال و همه صیدوئیان هستند که با مقتولان فرود رفتند. از هیبتی که به جبروت خویش باعث آن بودند، خجل خواهند شد. پس با مقتولان شمشیر نامختون خواهند خوابید و با آنانی که به هاویه فرود می‌روند، متحمل خجالت خود خواهند شد.³¹ و خداوند یهوه می‌گوید که فرعون چون این را ببیند درباره تمامی جمعیت خود خویشتن را تسلی خواهد داد و فرعون و تمامی لشکر او به شمشیر کشته خواهند شد.
³² زیرا خداوند یهوه می‌گوید: من او را در زمین زندگان باعث هیبت گردانیدم. پس فرعون و تمامی جمعیت او را با مقتولان شمشیر در میان نامختوانان خواهند خوابانید.»

دیده بان

33 و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ² «ای پسر انسان پسران قوم خود را خطاب کرده، به ایشان بگو: اگر من شمشیری برزمینی آورم و اهل آن زمین کسی را از میان خود گرفته، او را به جهت خود به دیده بانی تعیین کنند،³ و او شمشیر را ببندد که بر آن زمین می‌آید و کرنا را نواخته، آن قوم را متنبه سازد،⁴ و اگر کسی صدای کرنا را شنیده، متنبه

درقلعه‌ها و مغارهایند از وبا خواهند مرد.²⁸ و این زمین را ویران و محل دهشت خواهم ساخت و غرور قوتش نابود خواهد شد. و کوههای اسرائیل به حدی ویران خواهد شد که رهگذری نباشد.²⁹ و چون این زمین را به سبب همه رجاساتی که ایشان بعمل آورده‌اند ویران و محل دهشت ساخته باشم، آنگاه خواهند دانست که من یهوه هستم.³⁰ اما توای پسر انسان پسران قومت به پهلوی دیوارها و نزد درهای خانه‌ها درباره توسخن می‌گویند. و هر یک به دیگری و هر کس به برادرش خطاب کرده، می‌گوید بیایید و بشنویید! چه کلام است که از جانب خداوند صادر می‌شود.³¹ و نزد تو می‌آیند بطوری که قوم (من) می‌آیند. و مانند قوم من پیش تو نشست، سخنان تو را می‌شنوند، اما آنها را بجا نمی‌آورند. زیرا که ایشان به دهان خود سخنان شیرین می‌گویند. لیکن دل ایشان در پی حرص ایشان می‌رود.³² و اینک تو برای ایشان مثل سرود شیرین مطرب خوشنوا و نیک نواز هستی. زیرا که سخنان تو رامی‌شنوند، اما آنها را بجا نمی‌آورند.³³ و چون این واقع می‌شود و البته واقع خواهد شد، آنگاه خواهند دانست که نبی در میان ایشان بوده است.»

شبان و گله

34 و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ² «ای پسر انسان به ضد شبانان اسرائیل نبوت نما و نبوت کرده، به ایشان یعنی به شبانان بگو: خداوند یهوه چنین می‌فرماید: ای بر شبانان اسرائیل که خویشتان را می‌چرانند. آیا نمی‌باید شبانان گله را بچرانند؟³ شما پیه را می‌خورید و پشم را می‌پوشید و پروارها را می‌کشید، اما گله را نمی‌چرانید.⁴ ضعیفان را تقویت نمی‌دهید و بیماران را معالجه نمی‌نمایید و شکسته‌ها را شکسته بندی نمی‌کنید و رانده شدگان را پس نمی‌آورید و گم شدگان را نمی‌طلبید، بلکه بر آنها با جور و ستم حکمرانی می‌نمایید.⁵ پس بدون شبان پراکنده می‌شوند و خوراک همه حیوانات صحرا گردیده، آواره می‌گردند.⁶ گوسفندان من بر جمیع کوهها و بر همه تلهای بلند آواره شده‌اند. و گله من بر روی تمامی زمین پراکنده گشته، کسی ایشان را نمی‌طلبید و برای ایشان تفحص نمی‌نماید.⁷ پس ای شبانان کلام خداوند را بشنویید!⁸ خداوند یهوه می‌فرماید: به حیات خودم قسم هر آینه چونکه گله من به تاراج رفته و گوسفندانم خوراک همه حیوانات صحرا گردیده، شبانی ندارند. و شبانان من گوسفندانم را نطلبیدند. بلکه شبانان خویشتان را چرانیدند و گله مرا رعایت ننمودند.

⁹ «بنابراین ای شبانان! کلام خداوند را بشنویید!¹⁰ خداوند یهوه چنین می‌فرماید: اینک من به ضد شبانان هستم. و گوسفندان خود را از دست ایشان خواهم طلبید. و ایشان را از چرانیدن گله معزول خواهم ساخت تا شبانان خویشتان را دیگر نچرانند. و گوسفندان خود را از دهان ایشان خواهم رها کنید تا خوراک ایشان نباشند.¹¹ زیرا خداوند یهوه چنین می‌گوید: هان من خودم گوسفندان خویش را طلبیده، آنها را تفقد خواهم نمود.¹² چنانکه شبان حینی که در میان گوسفندان پراکنده خود می‌باشد، گله خویش را تفقد می‌نماید، همچنان من گوسفندان خویش را تفقد نمودم، ایشان را از هر جایی که در روز ابرها تاریکی غلیظ پراکنده شده بودند خواهم رها کنید.¹³ و ایشان را از میان قومها بیرون آورده، از کشورها جمع خواهم نمود. و به زمین خودشان درآورده، بر کوههای اسرائیل و در وادیها و جمیع معمورات زمین ایشان را خواهم چرانید.¹⁴ ایشان را بر مرتع نیکو خواهم چرانید و آرام گاه ایشان بر کوههای بلند اسرائیل خواهد بود. و آنجا در آرام گاه نیکو و مرتع پرگیاه خواهند خوابید. و بر کوههای اسرائیل خواهند چرید.¹⁵ خداوند یهوه می‌گوید که من گوسفندان خود را خواهم چرانید و من ایشان را خواهم خوابانید.¹⁶ گم شدگان را خواهم طلبید و رانده شدگان را باز خواهم آورد و شکسته‌ها را شکسته بندی نمودم، بیماران را قوت خواهم داد. لیکن فرهبان و زورآوران را هلاک ساخته، بر ایشان به انصاف رعایت خواهم نمود.¹⁷ و اما به شما ای گوسفندان من، خداوند یهوه چنین می‌فرماید: هان من در میان گوسفند و گوسفند و در میان قوچهای و بزهای نر داوری خواهم نمود.

نشود، آنگاه شمشیر آمده، او را گرفتار خواهد ساخت و خونش برگردنش خواهد بود.⁵ چونکه صدای کرنا را شنیدو متنبه نگردید، خون او بر خودش خواهد بود و اگر متنبه می‌شد جان خود را می‌رهانید.⁶ و اگر دیده بان شمشیر را ببیند که می‌آید و کرنا رانواخته قوم را متنبه نسازد و شمشیر آمده، کسی را از میان ایشان گرفتار سازد، آن شخص در گناه خود گرفتار شده است، اما خون او را از دست دیده بان خواهم طلبید.⁷ و من تو را ای پسر انسان برای خاندان اسرائیل به دیده بانی تعیین نموده‌ام تا کلام را از دهانم شنیده، ایشان را از جانب من متنبه سازی.⁸ حینی که من به مرد شریر گویم: ای مرد شریر البته خواهی مرد! اگر تو سخن نگویی تا آن مرد شریر را از طریقش متنبه سازی، آنگاه آن مرد شریر در گناه خود خواهد مرد، اما خون او را از دست تو خواهم طلبید.⁹ اما اگر تو آن مرد شریر را از طریقش متنبه سازی تا از آن بازگشت نماید و او از طریق خود بازگشت نکند، آنگاه او در گناه خود خواهد مرد، اما تو جان خود را دستگار ساخته‌ای.¹⁰ پس توای پسر انسان به خاندان اسرائیل بگو: شما بدین مضمون می‌گویید: چونکه عصیان و گناهان ما بر گردن ما است و به سبب آنها کاهیده شده‌ایم، پس چگونه زنده خواهیم ماند؟

¹¹ «به ایشان بگو: خداوند یهوه می‌فرماید: به حیات خودم قسم که من از مردن مرد شریر خوش نیستم بلکه (خوش هستم) که شریر از طریق خود بازگشت نموده، زنده ماند. ای خاندان اسرائیل بازگشت نمایید! از طریق های بد خویش بازگشت نمایید زیرا چرا بمیرید؟¹² و توای پسرانسان به پسران قوم خود بگو: عدالت مرد عادل در روزی که مرتکب گناه شود، او را نخواهد رها کنید. و شرارت مرد شریر در روزی که او از شرارت خود بازگشت نماید، باعث هلاکت وی نخواهد شد. و مرد عادل در روزی که گناه ورزد، به عدالت خود زنده نتواند ماند.¹³ حینی که به مرد عادل گویم که البته زنده خواهی ماند، اگر او به عدالت خود اعتماد نموده، عصیان ورزد، آنگاه عدالتش هرگز به یاد آورده نخواهد شد بلکه در عصیانی که ورزیده است خواهد مرد.¹⁴ و هنگامی که به مرد شریر گویم: البته خواهی مرد! اگر او از گناه خود بازگشت نموده، انصاف و عدالت بجا آورد،¹⁵ و اگر آن مرد شریر رهن راپس دهد و آنچه دزدیده بود رد نماید و به فرایض حیات سلوک نموده، مرتکب بی‌انصافی نشود، و البته زنده خواهد ماند و نخواهد مرد.¹⁶ تمام گناهی که ورزیده بود بر او به یاد آورده نخواهد شد. چونکه انصاف و عدالت را بجا آورده است، البته زنده خواهد ماند.¹⁷ اما پسران قوم تومی‌گویند که طریق خداوند موزون نیست، بلکه طریق خود ایشان است که موزون نیست.¹⁸ هنگامی که مرد عادل از عدالت خود برگشته، عصیان ورزد، به سبب آن خواهد مرد.¹⁹ و چون مرد شریر از شرارت خود بازگشت نموده، انصاف و عدالت را بجا آورد به سبب آن زنده خواهد ماند.²⁰ اما شما می‌گویید که طریق خداوند موزون نیست. ای خاندان اسرائیل من بر هر یکی از شما موافق طریق هایش داوری خواهم نمود.»

علت ویرانی اورشلیم

²¹ و در روز پنجم ماه دهم از سال دوازدهم اسیری ما واقع شد که کسی که از اورشلیم فرار کرده بود نزد من آمده، خبر داد که شهر تسخیر شده است.²² و در وقت شام قبل از رسیدن آن فراری دست خداوند بر من آمده، دهان مرا گشود. پس چون او در وقت صبح نزد من رسید، دهانم گشوده شد و دیگر گنگ نبودم.²³ و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت:²⁴ «ای پسر انسان ساکنان این خرابه های زمین اسرائیل می‌گویند: ابراهیم یک نفر بود حینی که وارث این زمین شد و ما بسیار هستیم که زمین به ارث به ما داده شده است.²⁵ بنابراین به ایشان بگو: خداوند یهوه چنین می‌فرماید: (گوشت را) با خونش می‌خورید و چشمان خود را بسوی بتهای خویش برمی‌افزاید و خون می‌ریزید. پس آیا شما وارث زمین خواهید شد؟²⁶ «بر شمشیرهای خود تکیه می‌کنید و مرتکب رجاسات شده، هر کدام از شما زن همسایه خود را نجس می‌سازید. پس آیا وارث این زمین خواهید شد؟²⁷ بدینطور به ایشان بگو که خداوند یهوه چنین می‌فرماید: به حیات خودم قسم البته آنانی که در خرابه‌ها هستند به شمشیر خواهند افتاد. و آنانی که بر روی صحرا اند برای خوراک به حیوانات خواهم داد. و آنانی که

ویران شد شادی نمودی، همچنان با تو عمل خواهم نمود. و توای کوه سعیر و تمام ادوم جمیع ویران خواهی شد. پس خواهند دانست که من یهوه هستم.»

نبوت بصد کوههای اسرائیل

36 «و توای پسر انسان به کوههای اسرائیل نبوت کرده، بگو: ای کوههای اسرائیل کلام خداوند را بشنوید!² خداوند یهوه چنین می گوید: چونکه دشمنان درباره شما گفته اند که این بلندیهای دیرینه میراث ما شده است،³ لهدانبت کرده، بگو که خداوند یهوه چنین می فرماید: از آن جهت که ایشان شما را از هر طرف خراب کرده و بلعیده اند تا میراث بقیه امت ها بشوید و بر لهای حرف گیران برآمده، مورد مذمت طوایف گردیده اید،⁴ لهدای کوههای اسرائیل کلام خداوند یهوه را بشنوید! خداوند یهوه به کوهها و تلهها و وادیها و درهها و خرابه های ویران و شهرهای متروکی که تاراج شده و مورد سخریه بقیه امت های مجاور گردیده است، چنین می گوید:⁵ بنابراین خداوند یهوه چنین می فرماید: هر آینه به آتش غیرت خود به ضد بقیه امت ها و به ضد تمامی ادوم تکلم نموده ام که ایشان زمین مرا به شادی تمام دل و کینه قلب، ملک خود ساخته اند تا آن را به تاراج واگذارند.⁶ پس درباره زمین اسرائیل نبوت نموده کوهها و تلهها و وادیها و درهها بگو که خداوند یهوه چنین می فرماید: چونکه شما متحمل سرزنش امت ها شده اید، لهدا من در غیرت و خشم خود تکلم نمودم.»⁷ و خداوند یهوه چنین می گوید: «من دست خود را برافراشته ام که امت هایی که به اطراف شما اینته سرزنش خود را متحمل خواهند شد.⁸ و شما ای کوههای اسرائیل شاخه های خود را خواهید رویانید و میوه خود را برای قوم من اسرائیل خواهید آورد زیرا که ایشان به زودی خواهند آمد.⁹ زیرا اینک من بطرف شما هستم. و بر شما نظر خواهم داشت و شیار شده، کاشته خواهید شد.¹⁰ و بر شما مردمان را خواهم افزود یعنی تمامی خاندان اسرائیل را جمیع. و شهرها مسکون و خرابه ها معمور خواهد شد.¹¹ و بر شما انسان و بهایم بسیار خواهم آورد که ایشان افزوده شده، بارور خواهند شد. و شما را مثل ایام قدیم معمور خواهم ساخت. بلکه بر شما بیشتر از اول شما احسان خواهم نمود و خواهید دانست که من یهوه هستم.¹² و مردمان یعنی قوم خود اسرائیل را بر شما خرامان خواهم ساخت تا تو رابه تصرف آورند. و میراث ایشان بشوی و ایشان را دیگر بی اولاد نسازی.»¹³ و خداوند یهوه چنین می گوید: «چونکه ایشان درباره تو می گویند که مردمان را می بلعی و امت های خویش را بی اولاد می گردانی،¹⁴ پس خداوند یهوه می گوید: مردمان را دیگر نخواهی بلعید و امت های خویش را دیگر بی اولاد نخواهی ساخت.¹⁵ و سرزنش امت ها را دیگر در تو مسموع نخواهم گردانید. و دیگر متحمل مذمت طوایف نخواهی شد و امت های خویش را دیگر نخواهی لغزانید. خداوند یهوه این را می گوید.»¹⁶ و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت:¹⁷ «ای پسر انسان، هنگامی که خاندان اسرائیل در زمین خود ساکن می بودند آن را به راهها و به اعمال خود نجس نمودند. و طریق ایشان به نظرم مثل نجاست زن حایض می بود.¹⁸ لهدا به سبب خونی که بر زمین ریختند و آن را به بت های خود نجس ساختند، من خشم خود را بر ایشان ریختم.¹⁹ و ایشان را در میان امت ها پراکنده ساختم و در کشورها متفرق گشتند. و موافق راهها و اعمال ایشان، بر ایشان داوری نمودم.²⁰ و چون به امت هایی که بطرف آنها رفتند رسیدند، آنگاه اسم قدوس مرا بی حرمت ساختند. زیرا درباره ایشان گفتند که اینان قوم یهوه می باشند و از زمین او بیرون آمده اند.²¹ لیکن من بر اسم قدوس خود که خاندان اسرائیل آن را در میان امت هایی که بسوی آنها رفته بودند بی حرمت ساختند شفقت نمودم.²² «بنابراین به خاندان اسرائیل بگو: خداوند یهوه چنین می فرماید: ای خاندان اسرائیل من این را نه به خاطر شما بلکه بخاطر اسم قدوس خود که آن را در میان امت هایی که به آنها رفته، بی حرمت نموده اید بعمل می آورم.²³ و اسم عظیم خود را که در میان امت ها بی حرمت شده است و شما آن را در میان آنها بی عصمت ساخته اید، تقدیس خواهم نمود. و خداوند یهوه

18 آیا برای شما کم بود که مرتع نیکو را چرانیدید بلکه بقیه مرتع خود را نیز به پایهای خویش پایمال ساختید؟ و آب زلال را نوشیدید بلکه باقی مانده را به پایهای خویش گل آلود ساختید؟¹⁹ و گوسفندان من آنچه را که از پای شما پایمال شده است، می چرند و آنچه را که به پای شما گل آلود گشته است، می نوشند.²⁰ بنابراین خداوند یهوه به ایشان چنین می گوید: هان من خودم در میان گوسفندان فربه و گوسفندان لاغر داوری خواهم نمود.²¹ چونکه شما به یهلو و کتف خود تنه می زنید و همه ضعیفان را به شاخهای خود می زنید، حتی اینکه ایشان را بیرون پراکنده ساخته اید،²² پس من گله خود را نجات خواهم داد که دیگر به تاراج برده نشوند و در میان گوسفند و گوسفند داوری خواهم نمود.²³ و یک شبان بر ایشان خواهم گماشت که ایشان را بچرانند یعنی بنده خود داود را که ایشان را رعایت بنماید و او شبان ایشان خواهد بود.²⁴ و من یهوه خدای ایشان خواهم بود و بنده من داود در میان ایشان رئیس خواهد بود. من که یهوه هستم گفته ام.²⁵ و عهد سلامتی را با ایشان خواهم بست. و حیوانات موزی را از زمین نابود خواهم ساخت و ایشان در بیابان به امنیت ساکن شده، در جنگها خواهند خوابید.²⁶ و ایشان را و اطراف کوه خود را برکت خواهم ساخت. و باران را در موسم شما بارانید و بارشهای برکت خواهد بود.²⁷ و درختان صحرامیوه خود را خواهند آورد و زمین حاصل خویش را خواهد داد. و ایشان در زمین خود به امنیت ساکن خواهند شد. و حینی که چوبهای یوغ ایشان را شکسته و ایشان را از دست آنانی که ایشان را مملوک خود ساخته بودند رها نموده باشم، آنگاه خواهند دانست که من یهوه هستم.²⁸ و دیگر در میان امت ها به تاراج نخواهد رفت و حیوانات صحرا ایشان را نخواهند خورد بلکه به امنیت، بدون ترسانندهای ساکن خواهند شد.²⁹ و برای ایشان درختستان ناموری بر پا خواهم داشت. و دیگر از قحط در زمین تلف نخواهند شد. و بار دیگر متحمل سرزنش امت ها نخواهند گردید.³⁰ و خداوند یهوه می گوید: خاندان اسرائیل خواهند دانست که من یهوه خدای ایشان با ایشان هستم و ایشان قوم من می باشند.³¹ و خداوند یهوه می گوید: شما ای گله من وای گوسفندان مرتع من، انسان هستید و من خدای شما می باشم.»

نبوت بصد ادوم

35 و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت:² «ای پسر انسان نظر خود را بر کوه سعیر بدار و به ضد آن نبوت نما!³ و آن را بگو خداوند یهوه چنین می فرماید: اینک ای کوه سعیر من به ضد تو هستم. و دست خود را بر تودراز کرده، تو را ویران و محل دهشت خواهم ساخت.⁴ شهرهای را خراب خواهم نمود تا ویران شده، بدانی که من یهوه هستم.⁵ چونکه عداوت دائمی داشتی و بنی اسرائیل را در زمان مصیبت ایشان و هنگام عقوبت آخر به دم شمشیر تسلیم نمودی،⁶ لهدا خداوند یهوه چنین می گوید: به حیات خودم قسم که تو را به خون تسلیم خواهم نمود که خون تو را تعاقب نماید. چون از خون نفرت نداشتی، خون تو را تعاقب خواهد نمود.⁷ و کوه سعیر را محل دهشت و ویران ساخته، روندگان و آیدگان را از آن منقطع خواهم ساخت.⁸ و کوههایش را از کشتگانش مملو می کنم که مقتولان شمشیر بر تلهها و درهها و همه وادیهای تو بیفتند.⁹ و تو را خرابه های دائمی می سازم که شهرهای دیگر مسکون نشود و بدانید که من یهوه هستم.¹⁰ چونکه گفتم این دوامت و این دو زمین از آن من می شود و آن را به تصرف خواهیم آورد با آنکه یهوه در آنجا است.»¹¹ بنابراین خداوند یهوه چنین می گوید: «به حیات خودم قسم که موافق خشم و حسدی که به ایشان نمودی، از کینه ای که با ایشان داشتی با تو عمل خواهم نمود. و چون بر تو داوری کرده باشم، خویشتر را بر تو در میان ایشان معروف خواهم گردانید.¹² و خواهی دانست که من یهوه تمامی سخنان کفرآمیز را که به ضد کوههای اسرائیل گفته ای، شنیده ام. چونکه گفتم: خراب گردید و برای خوراک ما داده شد.¹³ و شما به دهان خود به ضد من تکبر نموده، سخنان خویش را بر من افزودید و من آنها را شنیدم.¹⁴ خداوند یهوه چنین می گوید: حینی که تمامی جهان شادی کنند من تو را ویران خواهم ساخت.¹⁵ و چنانکه بر میراث خاندان اسرائیل حینی که

می‌گوید: «حینی که بنظر ایشان در شما تقدیس کرده شوم، آنگاه امت‌ها خواهند دانست که من یهوه هستم.»²⁴ و شما را از میان امت‌ها می‌گیرم و از جمیع کشورها جمع می‌کنم و شما را در زمین خود در خواهم آورد.²⁵ و آب پاک بر شما خواهم پاشید و طاهر خواهید شد. و شما را از همه نجاسات واز همه بتهای شما طاهر خواهم ساخت.²⁶ و دل تازه به شما خواهم داد و روح تازه در اندرون شما خواهم نهاد. و دل سنگی را از جسد شما دور کرده، دل گوشتین به شما خواهم داد.²⁷ و روح خود را در اندرون شما خواهم نهاد و شما را به فریاض خود سالک خواهم گردانید تا احکام مرا نگاه داشته، آنها را بجا آورید.²⁸ و در زمینی که به پدران شما دادم ساکن شده، قوم من خواهید بود و من خدای شما خواهم بود.²⁹ و شما را از همه نجاسات شما نجات خواهم داد. و غله را خوانده، آن را فراوان خواهم ساخت و دیگر قحط بر شما نخواهم فرستاد.³⁰ و میوه درختان و حاصل زمین را فراوان خواهم ساخت تا دیگر در میان امت هامتحمّل رسوایی قحط نشوید.³¹ و چون راههای قبیح و اعمال ناپسند خود را به یاد آورید، آنگاه به سبب گناهان و رجاسات خود خویشتن را در نظر خود مکروه خواهید داشت.³² و خداوند یهوه می‌گوید: «بدانید که من این را به خاطر شما نکرده‌ام. پس ای خاندان اسرائیل به سبب راههای خود خجل و رسوا شوید.»³³ خداوند یهوه چنین می‌فرماید: «در روزی که شما را از تمامی گناهانتان طاهر سازم، شهرها را مسکون خواهم ساخت و خرابه‌ها معمور خواهد شد. و زمین ویران که به نظر جمیع رهگذریان خراب می‌بود، شیار خواهد شد.³⁵ و خواهند گفت این زمینی که ویران بود، مثل باغ عدن گردیده است و شهرهایی که خراب و ویران و منهدم بود، حصاردار و مسکون شده است. و امت‌هایی که به اطراف شما باقی مانده باشند، خواهند دانست که من یهوه مخروب‌ات را بنا کرده و ویرانه‌ها را غرس نموده‌ام. من که یهوه هستم تکلم نموده و بعمل آورده‌ام.»³⁷ خداوند یهوه چنین می‌گوید: «برای این باردیگر خاندان اسرائیل از من مسالت خواهند نمود تا آن را برای ایشان بعمل آورم. من ایشان را با مردمان مثل گله کثیر خواهم گردانید.³⁸ مثل گله‌های قربانی یعنی گله اورشلیم در موسمهایش همچنان شهرهای مخروب از گله‌های مردمان پر خواهد شد و ایشان خواهند دانست که من یهوه هستم.»

وادی استخوانهای خشک

37 دست خداوند بر من فرود آمده، مرا در روح خداوند بیرون برد و در همواری قرار داد و آن از استخوانها پر بود.² و مرا به هرطرف آنها گردانید. و اینک آنها بر روی همواری بی‌نهایت زیاده و بسیار خشک بود.³ او مرا گفت: «ای پسر انسان آیا می‌شود که این استخوانها زنده گردد؟»³ گفتم: «ای خداوند یهوه تو می‌دانی.»⁴ پس مرا فرمود: «براین استخوانها نبوت نموده، به اینها بگو: ای استخوانهای خشک کلام خداوند را بشنوید!⁵ خداوند یهوه به این استخوانها چنین می‌گوید: اینک من روح به شما درمی‌آورم تا زنده شوید.⁶ و پیه‌ها بر شما خواهم نهاد و گوشت بر شما خواهم آورد و شما را به پوست خواهم پوشانید و در شما روح خواهم نهاد تا زنده شوید. پس خواهید دانست که من یهوه هستم.»⁷ پس من چنانکه مامور شدم نبوت کردم. و چون نبوت نمودم، آوازی مسموع گردید. و اینک تزلزلی واقع شد و استخوانها به یکدیگر یعنی هر استخوانی به استخوانش نزدیک شد.⁸ و نگرستم و اینک پیه‌ها و گوشت به آنها برآمد و پوست آنها را از بالا پوشانید. امادر آنها روح نبود.⁹ پس او مرا گفت: «بر روح نبوت نما! ای پسر انسان بر روح نبوت کرده، بگو: خداوند یهوه چنین می‌فرماید که ای روح ازبادهای اربع بیا و به این کشتگان بدم تا ایشان زنده شوند.»¹⁰ پس چنانکه مرا امر فرمود، نبوت نمودم. و روح به آنها داخل شد و آنها زنده گشته، بر پایهای خود لشکر بی‌نهایت عظیمی ایستادند.¹¹ و او مرا گفت: «ای پسر انسان این استخوانها تمامی خاندان اسرائیل می‌باشند. اینک ایشان می‌گویند: استخوانهای ما خشک شد و امید ما ضایع گردید و خودمان منقطع گشتیم.»¹² لهذا نبوت کرده، به ایشان بگو: خداوند یهوه چنین می‌فرماید: اینک من قبرهای شما را می‌گشایم. و شما را ای قوم من از

نبوت بضد جوج

38 و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ² «ای پسر انسان نظر خود را بر جوج که از زمین ماجوج و رئیس روش و ماشک و توبال است بدار و بر او نبوت نما.³ و بگو خداوند یهوه چنین می‌فرماید: اینک من ای جوج رئیس روش و ماشک و توبال به ضد تو هستم.⁴ و تو را برگردانیده، قلاب خود را به چانه ات می‌گذارم و تو را با تمامی لشکرت بیرون می‌آورم. اسبان و سواران که جمیع ایشان با اسلحه تمام آراسته، جمعیت عظیمی با سپرها و مجننها و همگی ایشان شمشیرها به‌دست گرفته،⁵ فارس و کوش و فوط با ایشان و جمیع ایشان با سپر و خود،⁶ جومر و تمامی افواجش و خاندان توجرمه از اطراف شمال با تمامی افواجش و قوم‌های بسیار همراه تو.⁷ پس مستعد شو و تو و تمامی جمعیت که نزد تو جمع شده‌اند، خویشتن رامهیا سازید و تو مستحفظ ایشان باش.⁸ بعد از روزهای بسیار از تو تفقد خواهد شد. و درسالهای آخر به زمینی که از شمشیر استرداد شده است، خواهی آمد که آن از میان قوم‌های بسیار برکوههای اسرائیل که به خرابه دایمی تسلیم شده بود، جمع شده است و آن از میان قوم‌ها بیرون آورده شده و تمامی اهلس به امنیت ساکن می‌باشند.⁹ اما تو بر آن خواهی برآمد و مثل بادشید داخل آن خواهی شد و مانند ابرها

موضعی برای قبردر اسرائیل یعنی وادی عابریم را بطرف مشرق دریا به جوج خواهم داد. و راه عبور کنندگان رامسدود خواهد ساخت. و در آنجا جوج و تمامی جمعیت، او را دفن خواهند کرد و آن را وادی هامون جوج خواهند نامید.¹² و خاندان اسرائیل مدت هفت ماه ایشان را دفن خواهند کرد تا زمین را طاهر سازند.¹³ و تمامی اهل زمین ایشان رادفن خواهند کرد. و خداوند یهوه می گوید: روزتجدید من نیکنامی ایشان خواهد بود.¹⁴ و کسانی را معین خواهند کرد که پیوسته در زمین گردش نمایند. و همراه عبورکنندگان آنانی را که بر روی زمین باقی مانده باشند دفن کرده، آن را طاهر سازند. بعد از انقضای هفت ماه آنها را خواهند طلبید.¹⁵ و عبورکنندگان در زمین گردش خواهند کرد. و اگر کسی استخوان آدمی بیند نشانی نزد آن برپا کند تا دفن کنندگان آن را دروادی هامون جوج مدفون سازند.¹⁶ و اسم شهرنیز هامونه خواهد بود. پس زمین را طاهر خواهند ساخت.

¹⁷ «و اما توای پسر انسان! خداوند یهوه چنین می فرماید که بهر جنس مرغان و به همه حیوانات صحرا بگو: جمع شوید و بیایید و نزد قربانی من که آن را برای شما ذبح می نمایم، فراهم آید. قربانی عظیمی بر کوههای اسرائیل تا گوشت بخورید و خون بنوشید.¹⁸ گوشت جباران را خواهید خورد و خون روسای جهان را خواهید نوشید. از قوچها و برهها و بزها و گاوها که همه آنها از پرواریهای باشان می باشند.¹⁹ و از قربانی من که برای شما ذبح می نمایم، پیه خواهید خورد تا سیر شوید و خون خواهید نوشید تا مست شوید.²⁰ و خداوند یهوه می گوید که بر سفره من از اسبان و سواران و جباران و همه مردان جنگی سیر خواهید شد.²¹ و من جلال خود را در میان امتها قرار خواهم داد و جمعیت امتها داوری مرا که آن را اجرا خواهم داشت و دست مرا که برایشان فرود خواهم آورد، مشاهده خواهند نمود.²² و خاندان اسرائیل از آن روز و بعد خواهند دانست که یهوه خدای ایشان من هستم.²³ و امتها خواهند دانست که خاندان اسرائیل به سبب گناه خودشان جلای وطن گردیدند. زیرا چونکه به من خیانت ورزیدند، من روی خود را ازایشان پوشانیدم و ایشان را به دست ستم کاران ایشان تسلیم نمودم که جمعیت ایشان به شمشیرافتادند.²⁴ برحسب نجاسات و تقصیرات ایشان به ایشان عمل نموده، روی خود را از ایشان پوشانیدم.»²⁵ بنابراین خداوند یهوه چنین می گوید: «الان اسپران یعقوب را باز آورده، بر تمامی خاندان اسرائیل رحمت خواهم فرمود و بر اسم قدوس خود غیرت خواهم نمود.²⁶ و حینی که ایشان در زمین خود به امنیت ساکن شوند و ترسانندهای نباشد، آنگاه خجالت خود را و خیانتی را که به من ورزیده اند متحمل خواهند شد.²⁷ و چون ایشان را از میان امتها برگردانم و ایشان را از زمین دشمنانشان جمع نمایم، آنگاه در نظر امت های بسیار در ایشان تقدیس خواهم شد.²⁸ و خواهند دانست که من یهوه خدای ایشان هستم، از آن روکه من ایشان را در میان امتها جلای وطن ساختم و ایشان را به زمین خودشان جمع کردم و بار دیگرکسی را از ایشان در آنجا باقی نخواهم گذاشت.²⁹ و خداوند یهوه می گوید که من بار دیگرروی خود را از ایشان نخواهم پوشانید زیرا که روح خویش را بر خاندان اسرائیل خواهم ریخت.»

مکان هیکل جدید

40 در سال بیست و پنجم اسیری ما درابتدای سال، در دهم ماه که سال چهاردهم بعد از تسخیر شهر بوده، در همان روزدست خداوند بر من نازل شده، مرا به آنجا برد.² در رویاهای خدا مرا به زمین اسرائیل آورد. و مرا بر کوه بسیار بلند قرار داد که بطرف جنوب آن مثل بنای شهر بود.³ و چون مرا به آنجا آورد، اینک مردی که نمایش او مثل نمایش برج بود در دستش ریسمانی از کتان و نی برای پیمودن بود و نزد دروازه ایستاده بود.⁴ آن مرد مرا گفت: «ای پسر انسان به چشمان خود ببین و به گوشهای خویش بشنو و دل خود را به هرچه به تو نشان دهم، مشغول ساز زیرا که تو را در اینجا آوردم تا این چیزها را به تو نشان دهم. پس خاندان اسرائیل را از هرچه می بینی آگاه ساز.»

زمین راخواهی پوشانید. تو و جمیع افواجت و قوم های بسیار که همراه تو می باشی.»

¹⁰ خداوند یهوه چنین می فرماید: «در آن روزچیزها در دل تو خطور خواهد کرد و تدبیری زشت خواهی نمود.¹¹ و خواهی گفت: به زمین بی حصار برمی آیم. بر کسانی که به اطمینان و امنیت ساکنند می آیم که جمیع ایشان بی حصارند و پشت بندها و دروازهها ندارند.¹² تا تاراج نمایی و غنیمت را ببری و دست خود را به خرابه هایی که معمور شده است و به قومی که از میان امتها جمع شده اند، بگردانی که ایشان مواشی و اموال اندوخته اند و در وسط جهان ساکنند.¹³ شبا و ددان و تجار ترشیش و جمیع شیران ژبان ایشان تو را خواهند گفت: آیا به جهت گرفتن غارت آمده ای؟ و آیا به جهت بردن غنیمت جمعیت خود را جمع کرده ای تا نقره و طلا برداری و مواشی و اموال را بریایی و غارت عظیمی ببری؟

¹⁴ «بنابراین ای پسر انسان نبوت نموده، جوج را بگو که خداوند یهوه چنین می فرماید: در آن روز حینی که قوم من اسرائیل به امنیت ساکن باشند آیا تو نخواهی فهمید؟¹⁵ و از مکان خویش از اطراف شمال خواهی آمد تو و قوم های بسیار همراه تو که جمیع ایشان اسب سوار و جمعیتی عظیم و لشکری کثیر می باشند،¹⁶ و بر قوم من اسرائیل مثل ابری که زمین را پوشاند خواهی برآمد. در ایام بازپسین این به وقوع خواهد پیوست که تو را به زمین خودخواهم آورد تا آنکه امتها حینی که من خویشتن را در توای جوج به نظر ایشان تقدیس کرده باشم مرا بشناسند.»

¹⁷ خداوند یهوه چنین می گوید: «آیا توانکس نیستی که در ایام سلف به واسطه بندگانم انبیای اسرائیل که در آن ایام درباره سالهای بسیارنبوت نمودند در خصوص تو گفتم که تو را برایشان خواهم آورد؟¹⁸ خداوند یهوه می گوید: در آن روز یعنی در روزی که جوج به زمین اسرائیل برمی آید، همانا حدت خشم من به بینی ام خواهد برآمد.¹⁹ زیرا در غیرت و آتش خشم خود گفته ام که هرآینه در آن روز تزلزل عظیمی در زمین اسرائیل خواهد شد.²⁰ و ماهیان دریا و مرغان هوا و حیوانات صحرا و همه حشراتی که بر زمین می خزند و همه مردمانی که بر روی جهانند به حضور من خواهند لرزید و کوهها سرنگون خواهد شد و صخرهها خواهد افتاد و جمیع حصارهای زمین منهدم خواهدگردید.²¹ و خداوند یهوه می گوید: من شمشیری بر جمیع کوههای خود به ضد او خواهم خواند و شمشیر هر کس بر برادرش خواهد بود.²² و با و باو خون بر او عقوبت خواهم رسانید. و باران سیال و تگرگ سخت و آتش و گوگرد بر او و برافواجش و بر قوم های بسیاری که با وی می باشندخواهم بارانید.²³ و خویشتن را در نظر امت های بسیار معظم و قدوس و معروف خواهم نمود و خواهند دانست که من یهوه هستم.»

39 «پس توای پسر انسان درباره جوج نبوت کرده، بگو خداوند یهوه چنین می فرماید که اینکای جوج رئیس روش و ماشک و توبال من به ضد تو هستم.² و تو را برمی گردانم و رهبری می نمایم و تو را از اطراف شمال برآورده، بر کوههای اسرائیل خواهم آورد.³ و کمان تو را از دست چپت انداخته، تیرهای تو را از دست راستت خواهم افکند.⁴ و تو و همه افواجت و قوم هایی که همراه تو هستندبر کوههای اسرائیل خواهید افتاد و تو را به هرجنس مرغان شکاری و به حیوانات صحرا به جهت خوراک خواهم داد.⁵ خداوند یهوه می گوید که به روی صحرا خواهی افتاد زیرا که من تکلم نموده ام.⁶ و آتشی بر ما جوج و بر کسانی که در جزایر به امنیت ساکنند خواهم فرستاد تا بدانند که من یهوه هستم.⁷ و نام قدوس خود را در میان قوم خویش اسرائیل، معروف خواهم ساخت و دیگر نمی گذارم که اسم قدوس من بی حرمت شود تا امتها بدانند که من یهوه قدوس اسرائیل می باشم.⁸ اینک خداوند یهوه می گوید: آن می آید و به وقوع خواهد پیوست. و این همان روز است که درباره اش تکلم نموده ام.⁹ و ساکنان شهرهای اسرائیل بیرون خواهند آمد و اسلحه یعنی مچن و سپر و کمان و تیرها و چوب دستی و نیزهها را آتش زده، خواهندسوزانید. و مدت هفت سال آتش را به آنها زنده نگاه خواهند داشت.¹⁰ و هیزم از صحرا نخواهند آورد و چوب از جنگلها نخواهند برید زیرا که اسلحهها را به آتش خواهند سوزانید. و خداوندیهوه می گوید که غارت کنندگان خود را غارت خواهند کرد و تاراج کنندگان خویش را تاراج خواهند نمود.¹¹ و در آن روز

پنجاه ذراع و عرضش بیست و پنج ذراع بود.³⁴ و رواقهای بسوی صحن بیرونی و نخلها بر اسبرهایش از این طرف و آنطرف بود و زینهاش هفت پله داشت.³⁵ و مرا به دروازه شمالی آورد و آن را مثل این پیمایشها پیمود.³⁶ و حجره هایش و اسبرهایش و رواقهایش را نیز. و پنجرهها گرداگردش بود و طولش پنجاه ذراع و عرضش بیست و پنج ذراع بود.³⁷ و اسبرهایش بسوی صحن بیرونی بود. و نخلها بر اسبرهایش از اینطرف و از آنطرف بود و زینهاش هشت پله داشت.

³⁸ و نزد اسبرهای دروازهها اطاقی بادروازه‌اش بود که در آن قربانی‌های سوختنی رامی شستند.³⁹ و در رواق دروازه دو میز از اینطرف و دو میز از آن طرف بود تا بر آنها قربانی‌های سوختنی و قربانی‌های گناه و قربانی‌های جرم را ذبح نمایند.⁴⁰ و به یک جانب از طرف بیرون نزد زیننه دهنه دروازه شمالی دومیز بود. و به جانب دیگر که نزد رواق دروازه بودند میز بود.⁴¹ چهار میز از اینطرف و چهار میز از آنطرف به پهلو دروازه بود یعنی هشت میز که بر آنها ذبح می‌کردند.⁴² و چهار میز برای قربانی‌های سوختنی از سنگ تراشیده بود که طول هر یک یک ذراع و نیم و عرضش یک ذراع و نیم و بلندیش یک ذراع بود و بر آنها آلاتی را که به آنها قربانی‌های سوختنی و ذبایح را ذبح می‌نمودند، می‌نهادند.⁴³ و کناره‌های یک قبضه قد در اندرون از هر طرف نصب بود و گوشت قربانی‌ها بر میزها بود.

حجره کاهنان

⁴⁴ و بیرون دروازه اندرونی، اطاقهای مغنپان در صحن اندرونی به پهلو دروازه شمالی بود و روی آنها به سمت جنوب بود و یکی به پهلو دروازه مشرقی که رویش بطرف شمال می‌بود بود.⁴⁵ و او مرا گفت: «این اطاقی که رویش به سمت جنوب است، برای کاهنانی که ودیعت خانه را نگاه می‌دارند می‌باشد.⁴⁶ و اطاقی که رویش به سمت شمال است، برای کاهنانی که ودیعت مذبح را نگاه می‌دارند می‌باشد. اینانند پسران صادق بنی لاوی که نزدیک خداوند می‌آیند تا او را خدمت نمایند.»

هیکل

⁴⁷ و طول صحن را صد ذراع پیمود و عرضش را صد ذراع و آن مربع بود و مذبح در برابر خانه بود.⁴⁸ و مرا به رواق خانه آورد. و اسبرهای رواق را پنج ذراع از اینطرف و پنج ذراع از آنطرف پیمود. و عرض دروازه را سه ذراع از اینطرف و سه ذراع از آنطرف.⁴⁹ و طول رواق بیست ذراع و عرضش یازده ذراع. و نزد زیننه‌اش که از آن برمی‌آمدند، دو ستون نزد اسبرها یکی از اینطرف و دیگری از آنطرف بود.

41 و مرا به هیکل آورد و عرض اسبرها را شش ذراع از اینطرف و عرض آنها را شش ذراع از آنطرف که عرض خیمه بود پیمود.² و عرض مدخل ده ذراع بود و جانبهای مدخل از اینطرف پنج ذراع و از آنطرف پنج ذراع بود و طولش را چهل ذراع و عرضش را بیست ذراع پیمود.³ و به اندرون داخل شده، اسبرهای مدخل را دو ذراع و مدخل را شش ذراع و عرض مدخل را هفت ذراع پیمود.⁴ و طولش را بیست ذراع و عرضش را بیست ذراع پیش روی هیکل پیمود و مرا گفت: «این قدس‌الاقداص است.»

⁵ و دیوار خانه را شش ذراع پیمود. و عرض غرفه‌ها که گرداگرد خانه بهر طرف می‌بود چهارذراع بود.⁶ و غرفه‌ها روی همدیگر سه طبقه بود در هر رسته‌ای سی و در دیواری که به جهت غرفه‌ها گرداگرد خانه بود، داخل می‌شد تا (در آن) متمکن شود و در دیوار خانه متمکن نشود.⁷ و غرفه‌ها خانه را بالاتر و بالاتر احاطه کرده، وسیعتر می‌شد، زیرا که خانه را بالاتر و بالاتر گرداگرد خانه احاطه می‌کرد و از این جهت خانه بسوی بالا وسیعتر می‌بود، و همچنین از طبقه تحتانی به طبقه وسطی تا طبقه فوقانی بالامی رفتند.

⁸ و بلندی خانه را از هر طرف ملاحظه نمودم و اساس‌های غرفه‌ها یک نی تمام، یعنی شش ذراع بزرگ بود.⁹ و بطرف بیرون عرض دیواری که به جهت غرفه‌ها بود پنج ذراع بود و فسحت باقی‌مانده مکان غرفه‌های خانه بود.¹⁰ و در میان حجره‌ها، عرض بیست ذراعی گرداگرد خانه بهرطرفش

⁵ و اینک حصار بیرون خانه گرداگردش بود. و به‌دست آن مرد نی پیمایش شش ذراعی بود که هر ذراعش یک ذراع و یک قبضه بود. پس عرض بنا را یک نی و بلندیش را یک نی پیمود.⁶ پس نزد دروازه‌ای که بسوی مشرق متوجه بود آمده، به پله هایش برآمد. و آستانه دروازه را پیمود که عرضش یک نی بود و عرض آستانه دیگر را که یک نی بود.⁷ و طول هر غرفه یک نی بود و عرضش یک نی. و میان غرفه‌ها مسافت پنج ذراع. و آستانه دروازه نزد رواق دروازه از طرف اندرون یک نی بود.⁸ و رواق دروازه را از طرف اندرون یک نی پیمود.⁹ پس رواق دروازه را هشت ذراع و اسبرهایش را دو ذراع پیمود. و رواق دروازه بطرف اندرون بود.¹⁰ و حجره‌های دروازه بطرف شرقی، سه از اینطرف و سه از آنطرف بود. و هر سه را یک پیمایش و اسبرها را از اینطرف و آنطرف یک پیمایش بود.¹¹ و عرض دهنه دروازه را ده ذراع و طول دروازه را سیزده ذراع پیمود.¹² و محجری پیش روی حجره‌ها از اینطرف یک ذراع و محجری از آنطرف یک ذراع و حجره‌ها از این طرف شش ذراع و از آنطرف شش ذراع بود.¹³ و عرض دروازه را از سقف یک حجره تا سقف دیگری بیست و پنج ذراع پیمود. و دروازه در مقابل دروازه بود.¹⁴ و اسبرها را شصت ذراع ساخت و رواق گرداگرد دروازه به اسبرها رسید.¹⁵ و پیش دروازه مدخل تا پیش رواق دروازه اندرونی پنجاه ذراع بود.¹⁶ و حجره‌ها و اسبرهای آنها را به اندرون دروازه پنجره‌های مشبک بهر طرف بود و همچنین رواقها را. و پنجره‌ها بطرف اندرون گرداگرد بود و بر اسبرها نخلها بود.

دروازه شمالی

¹⁷ پس مرا به صحن بیرونی آورد و اینک اطاقها و سنگ فرشی که برای صحن از هر طرفش ساخته شده بود. و سی اطاق بر آن سنگ فرش بود.¹⁸ و سنگ فرش یعنی سنگ فرش پائینی به جانب دروازه‌ها یعنی به اندازه طول دروازه‌ها بود.¹⁹ و عرضش را از برابر دروازه پائینی تا پیش صحن اندرونی از طرف بیرون صد ذراع به سمت مشرق و سمت شمال پیمود.²⁰ و طول و عرض دروازه‌ای را که رویش بطرف شمال صحن بیرونی بود پیمود.²¹ و حجره هایش سه از اینطرف و سه از آنطرف و اسبرهایش و رواقهایش موافق پیمایش دروازه اول بود. طولش پنجاه ذراع و عرضش بیست و پنج ذراع.²² و پنجره هایش و رواقهایش و نخلهایش موافق پیمایش دروازه‌ای که رویش به سمت مشرق است بود. و به هفت پله به آن برمی‌آمدند و رواقهایش پیش روی آنها بود.²³ و صحن اندرونی را دروازه‌ای در مقابل دروازه دیگر بطرف شمال و بطرف مشرق بود. و از دروازه تادروازه صد ذراع پیمود.

دروازه جنوبی

²⁴ پس مرا بطرف جنوب برد. و اینک دروازه‌ای به سمت جنوب و اسبرهایش و رواقهایش را مثل این پیمایشها پیمود.²⁵ و برای آن و برای رواقهایش پنجره‌ها مثل آن پنجره‌ها گرداگردش بود. و طولش پنجاه ذراع و عرضش بیست و پنج ذراع بود.²⁶ و زیننه‌های آن هفت پله داشت. و رواقش پیش آنها بود. و آن را نخلهایی از اینطرف و دیگری از آنطرف براسبرهایش بود.²⁷ و صحن اندرونی بطرف جنوب دروازه‌ای داشت و از دروازه تا دروازه به سمت جنوب صد ذراع پیمود.²⁸ و مرا از دروازه جنوبی به صحن اندرونی آورد. و دروازه جنوبی را مثل این پیمایشها پیمود.²⁹ و حجره هایش و اسبرهایش و رواقهایش موافق این پیمایشها بود. و در آن و در رواقهایش پنجره‌ها گرداگردش بود و طولش پنجاه ذراع و عرضش بیست و پنج ذراع بود.³⁰ و طول رواقی که گرداگردش بود بیست و پنج ذراع و عرضش پنج ذراع بود.³¹ و رواقش به صحن بیرونی می‌رسید. و نخلها بر اسبرهایش بود و زیننه‌اش هشت پله داشت.

صحن اندرونی

³² پس مرا به صحن اندرونی به سمت مشرق آورد. و دروازه را مثل این پیمایشها پیمود.³³ و حجره هایش و اسبرهایش و رواقهایش موافق این پیمایشها بود. و در آن و در رواقهایش پنجره‌ها بر هر طرفش بود و طولش

می‌کنند در آنها می‌گذارند زیرا که آنها مقدس می‌باشد و لباس دیگر پوشیده، به آنچه به قوم تعلق دارد نزدیک می‌آیند.»¹⁵ و چون پیمایشهای خانه اندرونی را به اتمام رسانید، مرا بسوی دروازه‌ای که رویش به سمت مشرق بود بیرون آورد و آن را از هر طرف پیمود.¹⁶ جانب شرقی آن را به نی پیمایش، پانصد نی پیمود یعنی به نی پیمایش آن را از هر طرف (پیمود).¹⁷ و جانب شمالی را به نی پیمایش از هر طرف پانصد نی پیمود.¹⁸ و جانب جنوبی را به نی پیمایش، پانصد نی پیمود.¹⁹ پس به سوی جانب غربی برگشته، آن را به نی پیمایش پانصد نی پیمود.²⁰ هر چهار جانب آن را پیمود و آن را دیواری بود که طولش پانصد و عرضش پانصد (نی) بود تا در میان مقدس و غیرمقدس فرق گذارد.

جلال خدا بر هیکل

43 و مرا نزد دروازه آورد، یعنی به دروازه‌ای که به سمت مشرق متوجه بود.² و اینک جلال خدای اسرائیل از طرف مشرق آمد و آواز او مثل آبهای بسیار بود و زمین از جلال او منور گردید.³ و مثل منظر آن رویایی بود که دیده بودم یعنی مثل آن رویا که در وقت آمدن من، برای تخریب شهر دیده بودم و رویاهم مثل آن رویا بود که نزد نهر خابور مشاهده نموده بودم. پس به روی خود در افتادم.⁴ پس جلال خداوند از راه دروازه‌ای که رویش به سمت مشرق بود به خانه درآمد.⁵ و روح مرا برداشته، به صحن اندرونی آورد و اینک جلال خداوند خانه را مملو ساخت.⁶ و هاتفی راشنیدم که از میان خانه به من تکلم می‌نماید و مردی پهلوئی من ایستاده بود.⁷ و مرا گفت: «ای پسر انسان این است مکان کرسی من و مکان کف پایهایم که در آن در میان بنی اسرائیل تا به ابد ساکن خواهم شد و خاندان اسرائیل هم خودایشان و هم پادشاهان ایشان بار دیگر به زناها و لاشهای پادشاهان خود در مکان های بلند خویش نام قدوس مرا بی‌حرمت نخواهند ساخت.⁸ از اینکه آستانه های خود را نزد آستانه من و باهوهای خویش را به پهلوئی باهوهای من برپا کرده‌اند و در میان من و ایشان فقط دیواری است، پس اسم قدوس مرا به رجاسات خویش که آنها را بعمل آورده‌اند بی‌حرمت ساخته‌اند، لهذا من در خشم خود ایشان را تلف نموده‌ام.⁹ حال زناهای خود و لاشهای پادشاهان خویش را از من دور بنمایند و من در میان ایشان تا به ابد سکونت خواهم نمود.¹⁰ و توای پسر انسان خاندان اسرائیل را از این خانه مطلع ساز تا از گناهان خود خجل شوند و ایشان نمونه آن را ببینند.¹¹ و اگر از هر چه بعمل آورده‌اند خجل شوند، آنگاه صورت خانه را و نمونه و مخرجها و مدخلها و تمامی شکلهای و همه فرایض و جمیع صورتها و تمامی قانونهایش را برای ایشان اعلام نما و به نظر ایشان بنویس تا تمامی صورتش و همه فرایضش را نگاه داشته، به آنها عمل نمایند.¹² و قانون خانه این است که تمامی حدودش بر سرکوه از همه اطرافش قدس اقداس باشد. اینک قانون خانه همین است.

مذبح

¹³ و پیمایشهای مذبح به ذراعها که هر ذراع یک ذراع و یک قبضه باشد این است. سینه‌اش یک ذراع و عرضش یک ذراع و حاشیه‌ای که گرداگرد لبش می‌باشد یک وجب و این پشت مذبح می‌باشد.¹⁴ و از سینه روی زمین تا خروج پایینی دو ذراع و عرضش یک ذراع و از خروج کوچک تا خروج بزرگ چهار ذراع و عرضش یک ذراع.¹⁵ و آتش دانش چهار ذراع و از آتش دان چهار شاخ برآمده بود.¹⁶ و طول آتش دان دوازده و عرضش دوازده و از هر چهار طرف مربع بود.¹⁷ و طول خروج چهارده و عرضش چهارده بر چهار طرفش بود و حاشیه‌ای که گرداگردش بود نیم ذراع و دایره سینه‌اش یک ذراع و پله‌هایش به سمت مشرق متوجه بود.¹⁸ و او مرا گفت: «ای پسر انسان خداوند یهوه چنین می‌فرماید: این است قانون های مذبح در روزی که آن را بسازند تا قربانی های سوختی بر آن بگذرانند و خون بر آن بپاشند.¹⁹ و خداوند یهوه می‌فرماید که به لایوان کهنه که از ذریت صادق می‌باشند و به جهت خدمت من به من نزدیک می‌آیند یک گوساله به جهت قربانی گناه بده.²⁰ و از خونش گرفته، بر چهار

بود.¹¹ و درهای غرفه هابسوی فسحت بود. یک در بسوی شمال و در دیگر به سوی جنوب و عرض مکان فسحت پنج ذراع گرداگرد.¹² و عرض بنیانی که روبه‌روی مکان منفصل بود در گوشه سمت مغرب هفتاد ذراع و عرض دیوارگرداگرد بنیان پنج ذراع و طولش نود ذراع بود.¹³ و طول خانه را صد ذراع پیمود و طول مکان منفصل و بنیان و دیوارهایش را صد ذراع.¹⁴ و عرض جلو خانه و مکان منفصل به سمت مشرق صد ذراع بود.¹⁵ و طول بنیان را تا پیش مکان منفصل که در عقبش بود با ایوانهایش از اینطرف و آنطرف صد ذراع پیمود و هیکل اندرونی و رواقهای صحنها را.¹⁶ و آستانه‌ها و پنجره‌های مشبک و ایوانها گرداگرد در سه طبقه مقابل آستانه از زمین تا پنجره‌ها از هر طرف چوب پوش بود و پنجره‌ها هم پوشیده بود.¹⁷ تابالای درها و تا خانه اندرونی و بیرونی و بر تمامی دیوار گرداگرد از اندرون و بیرون به همین پیمایشها.¹⁸ و کروبیان و نخلها در آن ساخته شده بود و در میان هر دو کروی یک نخل بود و هرکروی دو رو داشت.¹⁹ یعنی روی انسان بسوی نخل از اینطرف و روی شبر بسوی نخل از آنطرف بر تمامی خانه بهر طرفش ساخته شده بود.²⁰ و از زمین تا بالای درها کروبیان و نخلها موصور بود و بر دیوار هیکل هم چنین.²¹ و باهوهای هیکل مربع بود و منظر جلوقدس مثل منظر آن بود.²² و مذبح چوبین بود. بلندی‌اش سه ذراع و طولش دو ذراع و گوشه‌هایش و طولش و دیوارهایش از چوب بود. و او مرا گفت: «میزی که در حضور خداوندی باشد این است.»²³ و هیکل و قدس را دو در بود.²⁴ و هر در رادو لنگه بود و این دو لنگه تا می‌شد. یک در را دولنگه و در دیگر را دو لنگه.²⁵ و بر آنها یعنی بر درهای هیکل کروبیان و نخلها موصور بود بطوری که در دیوارها موصور بود و آستانه چوبین پیش روی رواق بطرف بیرون بود.²⁶ بر جانب رواق پنجره‌های مشبک به اینطرف و به آنطرف بود و همچنین بر غرفه‌های خانه و بر آستانه‌ها.

حجره کاهنان

42 و مرا به صحن بیرونی از راه سمت شمالی بیرون برد و مرا به حجره‌ای که مقابل مکان منفصل و روبروی بنیان بطرف شمال بود آورد.² جلو طول صد ذراعی در شمالی بود و عرضش پنجاه ذراع بود.³ مقابل بیست ذراع که از آن صحن اندرونی بود و مقابل سنگفرشی که از صحن بیرونی بود دهلیزی روبروی دهلیزی در سه طبقه بود.⁴ و پیش روی حجره‌ها بطرف اندرون خرندي به عرض ده ذراع بود و راهی یک ذراع و درهای آنها بطرف شمال بود.⁵ و حجره‌های فوقانی کوتاه بود زیرا که دهلیزها از آنها می‌گرفتند بیشتر از آنچه آنها از حجره‌های تحتانی و وسطی بنیان می‌گرفتند.⁶ چونکه سه طبقه بود و ستونها مثل ستونهای صحنها نداشت و از این سبب، طبقه فوقانی از طبقات تحتانی و وسطی از زمین تنگتر می‌شد.⁷ و طول دیواری که بطرف بیرون مقابل حجره هابسوی صحن بیرونی روبروی حجره‌ها بود پنجاه ذراع بود.⁸ زیرا طول حجره‌هایی که در صحن بیرونی بود پنجاه ذراع بود و اینک جلو هیکل صد ذراع بود.⁹ و زیر این حجره‌ها از طرف شرقی مدخلی بود که از آن به آنها از صحن بیرونی داخل می‌شدند.¹⁰ و در حجم دیوار صحن که بطرف مشرق بود پیش روی مکان منفصل و مقابل بنیان حجره‌ها بود.¹¹ و راه مقابل آنها مثل نمایش راه حجره‌های سمت شمال بود، عرض آنها مطابق طول آنها بود و تمامی مخرج‌های اینها مثل رسم آنها و درهای آنها.¹² و مثل درهای حجره‌های سمت جنوب دری بر سر راه بود یعنی بر راهی که راست پیش روی دیوار مشرقی بود جایی که به آنها داخل می‌شدند.

¹³ و مرا گفت: «حجره‌های شمالی و حجره‌های جنوبی که پیش روی مکان منفصل است، حجره‌های مقدس می‌باشد که کاهنانی که به خداوند نزدیک می‌آیند قدس اقداس را در آنها می‌خورند و قدس اقداس و هدایای آردی و قربانی‌های گناه و قربانی‌های جرم را در آنها می‌گذارند زیرا که این مکان مقدس است.¹⁴ و چون کاهنان داخل آنها می‌شوند دیگر از قدس به صحن بیرونی بیرون نمی‌آیند بلکه لباسهای خود را که در آنها خدمت

شوند لباس کتانی خواهند پوشیدو چون در دروازه های صحن اندرونی و در خانه مشغول خدمت باشند، هیچ لباس پشمین نپوشند.¹⁸ عمامه های کتانی بر سر ایشان وزیرجامه کتانی بر کمرهای ایشان باشد و هیچ چیزی که عرق آورد در بر نکنند.¹⁹ و چون به صحن بیرونی یعنی به صحن بیرونی نزد قوم بیرون روند، آنگاه لباس خویش را که در آن خدمت می کنند بیرون کرده، آن را در حجره های مقدس بگذارند و به لباس دیگر ملبس شوند و قوم را در لباس خویش تقدیس نمایند.²⁰ و ایشان سر خود را نتراشند و گیسوهای بلندنگذارند بلکه موی سر خود را بچینند.²¹ و کاهن وقت درآمدنش در صحن اندرونی شراب ننوشد.²² و زن بیوه یا مطلقه را به زنی نگیرند، بلکه باکره ای که از ذریت خاندان اسرائیل باشد یا بیوه ای را که بیوه کاهن باشد بگیرند.²³ و فرق میان مقدس و غیرمقدس را به قوم من تعلیم دهند و تشخیص میان طاهر و غیرطاهر را به ایشان اعلام نمایند.²⁴ و چون در مرافعه ها به جهت محاکمه بایستند، برحسب احکام من داوری بنمایند و شرایع و فرایض مرا در جمیع مواسم من نگاه دارند و سبت های مرا تقدیس نمایند.²⁵ واحدی از ایشان به میتة آدمی نزدیک نیامده، خویشتن را نجس نسازد مگر اینکه به جهت پدریا مادر یا پسر یا دختر یا برادر یا خواهری که شوهر نداشته باشد، جایز است که خویشتن رانجس سازد.²⁶ و بعد از آنکه طاهر شود هفت روز برای وی بشمارند.²⁷ و خداوند بیهوه می فرماید در روزی که به صحن اندرونی قدس داخل شود تا در قدس خدمت نماید آنگاه قربانی گناه خود را بگذراند.

²⁸ «و ایشان را نصیبی خواهد بود. من نصیب ایشان خواهم بود. پس ایشان را در میان اسرائیل ملک ندهید زیرا که من ملک ایشان خواهم بود.»²⁹ و ایشان هدایای آردی و قربانی های گناه و قربانی های جرم را بخورند و همه موقوفات اسرائیل از آن ایشان خواهد بود.³⁰ و اول تمامی نوبرهای همه چیز و هر هدیه ای از همه چیزها از جمیع هدایای شما از آن کاهنان خواهد بود و خمیر اول خود را به کاهن بدهید تا برکت بر خانه خود فرود آید.³¹ و کاهن هیچ میتة یا دریده شده ای را از مرغ یا بهایم نخورد.

تقسیم زمینها

45 «و چون زمین را به جهت ملکیت به قرعه تقسیم نمایید، حصه مقدس را که طولش بیست و پنج هزار (نی) و عرضش ده هزار (نی) باشد هدیه ای برای خداوند بگذارید و این به تمامی حدودش از هر طرف مقدس خواهد بود.² و از این پانصد در پانصد (نی) از هر طرف مربع برای قدس خواهد بود و نواحی آن از هر طرف پنج نواحه³ و از این پیمایش طول بیست و پنج هزار و عرض ده هزار (نی) خواهی پیمود تا در آن جای مقدس قدس الاقداس باشد.⁴ و این برای کاهنانی که خادمان مقدس باشند و به جهت خدمت خداوند نزدیک می آیند، حصه مقدس از زمین خواهد بود تا جای خانه ها به جهت ایشان و جای مقدس به جهت قدس باشد.⁵ و طول بیست و پنج هزار و عرض ده هزار (نی) به جهت لایوانی که خادمان خانه باشند خواهد بود تا ملک ایشان برای بیست خانه باشد.⁶ و ملک شهر را که عرضش پنجهزار و طولش بیست و پنجهزار (نی) باشد موازی آن هدیه مقدس قرار خواهید داد و این از آن تمامی خاندان اسرائیل خواهد بود.⁷ و از اینطرف و از آنطرف هدیه مقدس و ملک شهر مقابل هدیه مقدس و مقابل ملک شهر از جانب غربی به سمت مغرب و از جانب شرقی به سمت مشرق حصه رئیس خواهد بود و طولش موازی یکی از قسمت ها از حدمغرب تا حد مشرق خواهد بود.⁸ و این در آن زمین در اسرائیل ملک او خواهد بود تا روسای من بر قوم من دیگر ستم نمایند و ایشان زمین را به خاندان اسرائیل برحسب اسباط ایشان خواهند داد.⁹ «خداوند بیهوه چنین می گوید: ای سروران اسرائیل باز ایستید و جور و ستم را دور کنید و انصاف و عدالت را بجا آورید و ظلم خود را از قوم من رفع نمایید. قول خداوند بیهوه این است: ¹⁰ میزان راست و ایفای راست و بت راست برای شما باشد ¹¹ و ایفا و بت یکمقدار باشد به نوعی که بت به عشر حومر و ایفا به عشر حومر مساوی باشد. مقدار آنها برحسب حومر باشد.¹² و مثقال بیست جیره باشد. و منای شما بیست مثقال و بیست و پنج مثقال و پانزده مثقال باشد.»

شاخص و بر چهار گوشه خروج و بر حاشیه ای که گرداگردش است بپاش و آن را طاهر ساخته، برایش کفاره کن.²¹ گوساله قربانی گناه را بگیر و آن را در مکان معین خانه بیرون از مقدس بسوزانند.²² و در روز دوم بز نر بی عیبی برای قربانی گناه بگذران تا مذبح را به آن طاهر سازند چنانکه آن را به گوساله طاهر ساختند.²³ و چون از طاهر ساختن آن فارغ شدی گوساله بی عیب و قوچی بی عیب از گله بگذران.²⁴ تو آن را به حضور خداوند نزدیک بیاور و کاهنان نمک بر آنها پاشیده، آنها را به جهت قربانی سوختنی برای خداوند بگذرانند.²⁵ هر روز از هفت روز تو بز نری برای قربانی گناه بگذران و ایشان گوساله ای و قوچی از گله هر دویی عیب بگذرانند.²⁶ هفت روز ایشان کفاره برای مذبح نموده، آن را طاهر سازند و تخصیص کنند.²⁷ و چون این روزها را به اتمام رسانیدند، پس در روز هشتم و بعد از آن کاهنان قربانی های سوختنی و ذبایح سلامتی شما را بر مذبح بگذرانند و من شما را قبول خواهم کرد. قول خداوند بیهوه این است.»

رئیس، لایوان و کاهنان

44 و مرا به راه دروازه مقدس بیرونی که به سمت مشرق متوجه بود، باز آورد و آن بسته شده بود.² و خداوند مرا گفت: «این دروازه بسته بماند و گشوده نشود و هیچ کس از آن داخل نشود زیرا که بیهوه خدای اسرائیل از آن داخل شده، لهذا بسته بماند.³ و اما رئیس، چونکه اورئیس است در آن به جهت خوردن غذا به حضور خداوند بنشیند و از راه رواق دروازه داخل شود از همان راه بیرون رود.»

⁴ پس مرا از راه دروازه شمالی پیش روی خانه آورد و نگرستم و اینک جلال خداوند خانه خداوند را مملو ساخته بود و بروی خود در افتادم.⁵ و خداوند مرا گفت: «ای پسر انسان دل خود را به هر چه تو را گویم درباره تمامی قانون های خانه خداوند و همه قواعدش مشغول ساز و به چشمان خود ببین و به گوشهای خود بشنو و دل خویش را به مدخل خانه و به همه مخرج های مقدس مشغول ساز.⁶ و به این متمرذین یعنی به خاندان اسرائیل بگو: خداوند بیهوه چنین می فرماید: ای خاندان اسرائیل از تمامی رجاسات خویش باز ایستید.⁷ زیرا که شما اجنبیان نامختون دل و نامختون گوشت را داخل ساختید تا در مقدس من بوده، خانه مرا ملوث سازند. و چون شما غذای من یعنی پیه و خون را گذرانیدید، ایشان علاوه بر همه رجاسات شما عهد مرا شکستند.⁸ و شما ودیعت اقداس مرا نگاه نداشتید، بلکه کسان به جهت خویشتن تعیین نمودید تا ودیعت مرا در مقدس من نگاه دارند.»

⁹ «خداوند بیهوه چنین می فرماید: هیچ شخص غریب نامختون دل و نامختون گوشت از همه غریبانی که در میان بنی اسرائیل باشند به مقدس من داخل نخواهد شد.¹⁰ بلکه آن لایوان نیز که در حین آواره شدن بنی اسرائیل از من دوری ورزیده، از عقب بت های خویش آواره گردیدند، متحمل گناه خود خواهند شد،¹¹ زیرا خادمان مقدس من و مستحفظان دروازه های خانه و ملازمان خانه هستند و ایشان قربانی های سوختنی و ذبایح قوم را ذبح می نمایند و به حضور ایشان برای خدمت ایشان می ایستند.¹² و از این جهت که به حضور بت های خویش ایشان را خدمت نمودند و برای خاندان اسرائیل سنگ مصادم گناه شدند. بنابراین خداوند بیهوه می گوید: دست خود را به ضد ایشان برافراشتم که متحمل گناه خود خواهند شد.¹³ و به من نزدیک نخواهند آمد و به کهان من نخواهند پرداخت و به هیچ چیز مقدس در قدس الاقداس نزدیک نخواهند آمد، بلکه خجالت خویش و رجاسات خود را که بعمل آوردند متحمل خواهند شد.¹⁴ لیکن ایشان را به جهت تمامی خدمت خانه و برای هر کاری که در آن کرده می شود، مستحفظان و ودیعت آن خواهم ساخت.»

¹⁵ «لیکن لایوان کهنه از بنی صادوق که درحینی که بنی اسرائیل از من آواره شدند و ودیعت مقدس مرا نگاه داشتند، خداوند بیهوه می گوید که ایشان به جهت خدمت من نزدیک خواهند آمد و به حضور من ایستاده پیه و خون را برای من خواهند گذرانید.¹⁶ و ایشان به مقدس من داخل خواهند شد و به جهت خدمت من به خوان من نزدیک خواهند آمد و ودیعت مرا نگاه خواهند داشت.¹⁷ و هنگامی که به دروازه های صحن اندرونی داخل

هدایا و روزهای مقدس

¹³ «و هدیه‌ای که بگذرانید این است: یک سدس ایفا از هر حومر گندم و یک سدس ایفا از هر حومر جو بدهید. ¹⁴ و قسمت معین روغن برحسب بت روغن یک عشر بت از هر کر یا حومر ده بت باشد زیرا که ده بت یک حومر می‌باشد. ¹⁵ و یک گوسفند از دوپست گوسفند از مرتع های سیراب اسرائیل برای هدیه آردی و قربانی سوختنی و ذبایح سلامتی بدهند تا برای ایشان کفاره بشود. قول خداوند یهوه این است. ¹⁶ و تمامی قوم زمین این هدیه را برای رئیس در اسرائیل بدهند. ¹⁷ و رئیس قربانی های سوختنی و هدایای آردی و هدایای ریختنی را در عیدها و هلال‌ها و سبت‌ها و همه مواسم خاندان اسرائیل بدهد و او قربانی گناه و هدیه آردی و قربانی سوختنی و ذبایح سلامتی را به جهت کفاره برای خاندان اسرائیل بگذراند.»

¹⁸ خداوند یهوه چنین می‌گوید: «در غره ماه اول، گاو جوان بی‌عیب گرفته، مقدس را طاهرخواهی نمود. ¹⁹ و کاهن قدری از خون قربانی گناه گرفته، آن را بر چهار چوب خانه و بر چهار گوشه خروج مذبح و بر چهار چوب دروازه صحن اندرونی خواهد پاشید. ²⁰ و همچنین در روز هفتم ماه برای هرکه سهو یا غفلت خطا ورزد خواهی کرد و شما برای خانه کفاره خواهید نمود. ²¹ و در روز چهاردهم ماه اول برای شما هفت روز عید فصیح خواهد بود که در آنها نان فطیر خورده شود. ²² و در آن روز رئیس، گاو قربانی گناه را برای خود و برای تمامی اهل زمین بگذراند. ²³ و در هفت روز عید، یعنی در هر روز از آن هفت روز، هفت گاو و هفت قوچ بی‌عیب به جهت قربانی سوختنی برای خداوند و هر روز یک بز نر به جهت قربانی گناه بگذراند. ²⁴ و هدیه آردیش را یک ایفا برای هر گاو و یک ایفا برای هر قوچ و یک هین روغن برای هر ایفا بگذراند. ²⁵ و از روز پانزدهم ماه هفتم، در وقت عید موافق اینیاعنی موافق قربانی گناه و قربانی سوختنی و هدیه آردی و روغن تا هفت روز خواهد گذرانید.»

46 خداوند یهوه چنین می‌گوید: «دروازه صحن اندرونی که به سمت مشرق متوجه است در شش روز شغل بسته بماند و در روز سبت مفتوح شود و در روز اول ماه گشاده گردد. ² و رئیس از راه رواق دروازه بیرونی داخل شود و نزد چهار چوب دروازه بایستد و کاهنان قربانی سوختنی و ذبیحه سلامتی او را بگذرانند و او بر آستانه دروازه سجده نماید، پس بیرون برود اما دروازه تا شام بسته نشود. ³ و اهل زمین در سبت‌ها و هلال‌ها نزد دهنه آن دروازه به حضور خداوند سجده نمایند. ⁴ و قربانی سوختنی که رئیس در روز سبت برای خداوند بگذراند، شش بره بی‌عیب و یک قوچ بی‌عیب خواهد بود. ⁵ و هدیه آردی‌اش یک ایفا برای هر قوچ باشد و هدیه‌اش برای بره‌ها هرچه از دستش برآید و یک هین روغن برای هر ایفا. ⁶ و در غره ماه یک گاو جوان بی‌عیب و شش بره و یک قوچ به بی‌عیب باشد. ⁷ و هدیه آردی‌اش یک ایفا برای هر گاو و یک ایفا برای هر قوچ و هرچه از دستش برآید برای بره‌ها و یک هین روغن برای هر ایفا بگذراند. ⁸ و هنگامی که رئیس داخل شود از راه رواق دروازه درآید و از همان راه بیرون رود. ⁹ و هنگامی که اهل زمین در مواسم به حضور خداوند داخل شوند، آنگاه هرکه از راه دروازه شمالی به جهت عبادت داخل شود، از راه دروازه جنوبی بیرون رود. و هرکه از راه دروازه جنوبی داخل شود، از راه دروازه شمالی بیرون رود و از آن دروازه که از آن داخل شده باشد، برنگردد بلکه پیش روی خود بیرون رود. ¹⁰ و چون ایشان داخل شوند رئیس در میان ایشان داخل شود و چون بیرون روند با هم بیرون روند. ¹¹ و هدیه آردی‌اش در عیدها و مواسم یک ایفا برای هر گاو و یک ایفا برای هر قوچ و هرچه از دستش برآید برای بره‌ها و یک هین روغن برای هر ایفا خواهد بود. ¹² و چون رئیس هدیه تبرعی را خواه قربانی سوختنی یا ذبایح سلامتی به جهت هدیه تبرعی برای خداوند بگذراند، آنگاه دروازه‌ای را که به سمت مشرق متوجه است بگشایند و او قربانی سوختنی و ذبایح سلامتی خود را بگذراند به طوری که آنها را در روز سبت می‌گذراند. پس بیرون رود و چون بیرون رفت دروازه را ببندند. ¹³ و یک بره یک ساله بی‌عیب هر روز به جهت قربانی سوختنی برای خداوند خواهی گذرانید، هر صبح آن را بگذران. ¹⁴ و هر بامداد هدیه آردی آن را خواهی گذرانید، یعنی یک سدس ایفا و یک ثلث

هین روغن که بر آرد نرم پاشیده شود که هدیه آردی دایمی برای خداوند به فریضه ابدی خواهد بود. ¹⁵ پس بره و هدیه آردی‌اش و روغنش را هر صبح به جهت قربانی سوختنی دایمی خواهند گذرانید.»

¹⁶ خداوند یهوه چنین می‌گوید: «چون رئیس بخششی به یکی از پسران خود بدهد، حق ارثیت آن از آن پسرانش خواهد بود و ملک ایشان به رسم ارثیت خواهد بود. ¹⁷ لیکن اگر بخششی از ملک موروث خویش به یکی از بندگان خود بدهد، تا سال انفکاک از آن او خواهد بود، پس به رئیس راجع خواهد شد و میراث او فقط از آن پسرانش خواهد بود. ¹⁸ و رئیس از میراث قوم نگیرد و ملک ایشان را غصب ننماید بلکه پسران خود را از ملک خویش میراث دهد تا قوم من هر کس از ملک خویش پراکنده نشوند. ¹⁹ پس مرا از مدخلی که به پهلو دروازه بود به حجره های مقدس کاهنان که به سمت شمال متوجه بود درآورد. و اینک در آنجا بهر دو طرف به سمت مغرب مکانی بود.»

²⁰ و مرا گفت: «این است مکانی که کاهنان، قربانی جرم و قربانی گناه را طبخ می‌نمایند و هدیه آردی را می‌پزند تا آنها را به صحن بیرونی به جهت تقدیس نمودن قوم بیرون نیاورند.»

²¹ پس مرا به صحن بیرونی آورد و مرا به چهار زاویه صحن گردانید و اینک در هر زاویه صحن صحنی بود. ²² یعنی در چهار گوشه صحن صحنهای محوطه‌ای بود که طول هر یک چهل و عرض سی (ذراع) بود. این چهار را که در زاویه‌ها بود یک مقدار بود. ²³ و به گرداگرد آنها بر طرف آن چهار طاقها بود و مطبخ‌ها زیر آن طاقها از هر طرفش ساخته شده بود. ²⁴ و مرا گفت: «اینها مطبخ‌ها می‌باشد که خادمان خانه در آنها ذبایح قوم را طبخ می‌نمایند.»

آب از مقدس

47 و مرا نزد دروازه خانه آورد و اینک آنها از زیر آستانه خانه بسوی مشرق جاری بود، زیرا که روی خانه به سمت مشرق بود و آن آنها از زیر جانب راست خانه از طرف جنوب مذبح جاری بود. ² پس مرا از راه دروازه شمالی بیرون برده، از راه خارج به دروازه بیرونی به راهی که به سمت مشرق متوجه است گردانید و اینک آنها از جانب راست جاری بود. ³ و چون آن مرد بسوی مشرق بیرون رفت، ریسمانکاری در دست داشت و هزار ذراع پیموده، مرا از آب عبور داد و آنها به قوزک می‌رسید. ⁴ پس هزار ذراع پیمود و مرا از آنها عبور داد و آب به زانو می‌رسید و باز هزار ذراع پیموده، مرا عبور داد و آب به کمر می‌رسید. ⁵ پس هزار ذراع پیمود و نهری بود که از آن نتوان عبور کرد زیرا که آب زیاد شده بود، آبی که در آن می‌شود شنا کرد نهری که از آن عبور نتوان کرد. ⁶ و مرا گفت: «ای پسر انسان آیا این را دیدی؟» پس مرا از آنجا برده، به کنار نهر برگردانید. ⁷ و چون برگشتم اینک بر کنار نهر از اینطرف و از آنطرف درختان بی‌نهایت بسیار بود. ⁸ و مرا گفت: «این آنها بسوی ولایت شرقی جاری می‌شود و به عربه فرود شده، به دریا می‌رود و چون به دریا داخل می‌شود آبهایش شفا می‌یابد. ⁹ و واقع خواهد شد که هر ذی حیات خزنده‌ای در هر جایی که آن نهر داخل شود، زنده خواهد گشت و ماهیان از حد زیاده پیدا خواهد شد، زیرا چون این آبها به آنجا می‌رسد، آن شفا خواهد یافت و هر جایی که نهر جاری می‌شود، همه چیز زنده می‌گردد. ¹⁰ و صیادان بر کنار آن خواهند ایستاد و از عین جدی تا عین عجلایم موضعی برای پهن کردن دامها خواهد بود و ماهیان آنها به حسب جنسها، مثل ماهیان دریای بزرگ از حد زیاده خواهند بود. ¹¹ اما خلابها و تالابهایش شفا نخواهد یافت بلکه به نمک تسلیم خواهد شد. ¹² و بر کنار نهر به اینطرف و آنطرف هر قسم درخت خوراکی خواهد رویید که برگهای آنها پژمرده نشود و میوه های آنها لاینقطع خواهد بود هر ماه میوه تازه خواهد آورد زیرا که آبش از مقدس جاری می‌شود و میوه آنها برای خوراک و برکهای آنها به جهت علاج خواهد بود.»

حدود زمین

گمراه نگردیدند.¹² لهذا این برای ایشان از هدیه زمین، هدیه قدس اقداس به پهلوی سرحد لایوان خواهد بود.¹³ و مقابل حد کاهنان حصه‌ای که طولش بیست و پنجهزار و عرضش ده هزار (نی) باشد برای لایوان خواهد بود، پس طول تمامش بیست و پنجهزار و عرضش ده هزار (نی) خواهد بود.¹⁴ و از آن چیزی نخواهند فروخت و مبادله نخواهند نمود و نوبرهای زمین صرف دیگران نخواهد شد زیرا که برای خداوند مقدس می‌باشد.¹⁵ و پنجهزار (نی) که از عرضش مقابل آن بیست و پنجهزار (نی) باقی می‌ماند عام خواهد بود، به جهت شهر و مسکن هاو نواحی شهر. و شهر در وسطش خواهد بود.¹⁶ و پیمایشهای آن این است: بطرف شمال چهار هزار و پانصد و بطرف جنوب چهار هزار و پانصد و به طرف مشرق چهار هزار و پانصد و به طرف مغرب چهار هزار و پانصد (ذراع).¹⁷ و نواحی شهر بطرف شمال دویست و پنجاه و بطرف جنوب دویست و پنجاه و بطرف مشرق دویست و پنجاه و از آنچه از طولش مقابل هدیه مقدس باقی می‌ماند بطرف مشرق ده هزار و بطرف مغرب ده هزار (نی) خواهد بود و این مقابل هدیه مقدس باشد و محصولش خوراک اسرائیل آن را کشت خواهند کرد.²⁰ پس تمامی هدیه بیست و پنجهزار در بیست و پنجهزار (نی) باشد این هدیه مقدس را با ملک شهر مربع خواهید گذرانید.²¹ و بقیه آن بهر دو طرف هدیه مقدس و ملک شهر از آن رئیس خواهد بود؛ و این حصه رئیس نزد حد شرقی در برابر آن بیست و پنجهزار (نی) هدیه و نزد حد غربی هم برابر بیست و پنجهزار (نی) هدیه خواهد بود؛ و هدیه مقدس و مقدس خانه درمیانش خواهد بود.²² و از ملک لایوان و از ملک شهر که در میان ملک رئیس است، حصه‌ای در میان حد یهودا و حد بنیامین از آن رئیس خواهد بود.²³ و اما برای بقیه اسباط از طرف مشرق تا طرف مغرب برای بنیامین یک قسمت.²⁴ و نزد حد بنیامین از طرف مشرق تا طرف مغرب برای شمعون یک قسمت.²⁵ و نزد حد شمعون از طرف مشرق تا طرف مغرب برای یساکار یک قسمت.²⁶ و نزد حد یساکار از طرف مشرق تا طرف مغرب برای زبولون یک قسمت.²⁷ و نزد حد زبولون از طرف مشرق تا طرف مغرب برای جاد یک قسمت.²⁸ و نزد حد جاد بطرف جنوب به جانب راست حد (زمین) از تمار تا آب مریبه قادش و نهر (مصر) و دریای بزرگ خواهد بود.»

²⁹ خداوند یهوه می‌گوید: «این است زمینی که برای اسباط اسرائیل به ملکیت تقسیم خواهید کرد و قسمت های ایشان این می‌باشد.³⁰ و این است مخرج های شهر بطرف شمال چهار هزار و پانصد پیمایش.³¹ و دروازه های شهر موافق نامهای اسباط اسرائیل باشد یعنی سه دروازه بطرف شمال. دروازه رثوبین یک و دروازه یهودایک و دروازه لاوی یک.³² و بطرف مشرق چهار هزار و پانصد (نی) و سه دروازه یعنی دروازه یوسف یک و دروازه بنیامین یک و دروازه دان یک.³³ و بطرف جنوب چهار هزار و پانصد پیمایش و سه دروازه یعنی دروازه شمعون یک و دروازه یساکار یک و دروازه زبولون یک.³⁴ و بطرف مغرب چهار هزار و پانصد (نی) و سه دروازه یعنی دروازه جاد یک و دروازه اشیر یک و دروازه نفتالی یک.³⁵ و محیطش هجده هزار (نی) می‌باشد و اسم شهر از آن روز یهوه شمه خواهد بود.»

¹³ خداوند یهوه چنین می‌گوید: «این است حدودی که زمین را برای دوازده سبط اسرائیل به آنها تقسیم خواهید نمود. برای یوسف دو قسمت.¹⁴ و شما هر کس مثل دیگری آن را به تصرف خواهید آورد زیرا که من دست خود را برافراشتم که آن را به پدران شما بدهم پس این زمین به قرعه به شما به ملکیت داده خواهد شد.¹⁵ و حدود زمین این است. بطرف شمال از دریای بزرگ بطرف حتلون تا مدخل صدد.¹⁶ حیات و بیبروته و سبرایم که در میان سرحد دمشق و سرحد حیات است و حصر وسطی که نزد سرحد حوران است.¹⁷ و حد از دریا حصر عینان نزد سرحد دمشق و بطرف سرحد حیات خواهد بود. و این است جانب شمالی.¹⁸ و بطرف شرقی در میان حوران و دمشق و در میان جلعاد و زمین اسرائیل اردن خواهد بود و از این حد تا دریای شرقی خواهی پیمود و این حد شرقی می‌باشد.¹⁹ و طرف جنوبی به جانب راست از تمار تا آب مریبوت قادش و نهر (مصر) و دریای بزرگ و این طرف جنوبی به جانب راست خواهد بود.²⁰ و طرف غربی دریای بزرگ از حدی که مقابل مدخل حیات است خواهد بود و این جانب غربی باشد.²¹ پس این زمین را برای خود بر حسب اسباط اسرائیل تقسیم خواهید نمود.²² و آن را برای خود و برای غریبانی که در میان شما ماوا گزینند و در میان شما اولاد بهم رسانند به قرعه تقسیم خواهید کرد و ایشان نزد شما مثل متوطنان بنی اسرائیل خواهند بود و با شما در میان اسباط اسرائیل میراث خواهند یافت.²³ و خداوند یهوه می‌فرماید: در هر سبط که شخصی غریب در آن ساکن باشد، در همان ملک خود را خواهد یافت.»

قسمت زمینها

48 «و این است نامهای اسباط: از طرف شمال تا جانب حتلون و مدخل حیات و حصر عینان نزد سرحد شمالی دمشق تا جانب حیات حد آنها از مشرق تا مغرب. برای دان یک قسمت.² و نزد حد دان از طرف مشرق تا طرف مغرب برای اشیر یک قسمت.³ و نزد حد اشیر از طرف مشرق تا طرف مغرب برای نفتالی یک قسمت.⁴ و نزد حد نفتالی از طرف مشرق تا طرف مغرب برای منسی یک قسمت.⁵ و نزد حد منسی از طرف مشرق تا طرف مغرب برای افرایم یک قسمت.⁶ و نزد حد افرایم از طرف مشرق تا طرف مغرب برای رثوبین یک قسمت.⁷ و نزد حد رثوبین از طرف مشرق تا طرف مغرب برای یهودایک قسمت.⁸ و نزد حد یهودا از طرف مشرق تا طرف مغرب هدیه‌ای که می‌گذرانید خواهد بود که عرضش بیست و پنجهزار (نی) و طولش از جانب مشرق تا جانب مغرب موافق یکی از این قسمت‌ها باشد و مقدس در میانش خواهد بود.⁹ و طول این هدیه‌ای که برای خداوند می‌گذرانید بیست و پنج هزار (نی) و عرضش ده هزار (نی) خواهد بود.¹⁰ و این هدیه مقدس برای اینان یعنی برای کاهنان می‌باشد و طولش بطرف شمال بیست و پنجهزار و عرضش بطرف مغرب ده هزار و عرضش بطرف مشرق ده هزار و طولش بطرف جنوب بیست و پنجهزار (نی) می‌باشد و مقدس خداوند در میانش خواهد بود.¹¹ و این برای کاهنان مقدس از بنی صادوق که ودیعت مرا نگاه داشته‌اند خواهد بود، زیرا ایشان هنگامی که بنی اسرائیل گمراه شدند و لایوان نیز ضلالت ورزیدند،

دانیال

تعلیم دانیال در بابل

خواب نبوکدنصر

2 و در سال دوم سلطنت نبوکدنصر، نبوکدنصر خوابی دید و روحش مضطرب شده، خواب از وی دور شد.² پس پادشاه امر فرمود که مجوسیان و جادوگران و فالگیران و کلدانیان را بخوانند تا خواب پادشاه را برای اوتعبیر نمایند و ایشان آمده، به حضور پادشاه ایستادند.³ و پادشاه به ایشان گفت: «خوابی دیده‌ام و روحم برای فهمیدن خواب مضطرب است.»⁴ کلدانیان به زبان آرامی به پادشاه عرض کردند که «پادشاه تا به ابد زنده بماند! خواب را برای بندگانت بیان کن و تعبیر آن را خواهیم گفت.»⁵ پادشاه در جواب کلدانیان فرمود: «فرمان از من صادر شد که اگر خواب و تعبیر آن را برای من بیان نکنید پاره پاره خواهید شد و خانه های شما را مزبله خواهند ساخت.»⁶ و اگر خواب و تعبیرش را بیان کنید، بخششها و انعامها و اکرام عظیمی از حضور من خواهید یافت. پس خواب و تعبیرش را به من اعلام نمایید.»⁷ ایشان باردیگر جواب داده، گفتند که «پادشاه بندگان خود را از خواب اطلاع دهد و آن را تعبیر خواهیم کرد.»⁸ پادشاه در جواب گفت: «یقین می‌دانم که شما فرصت می‌جوئید، چون می‌بینید که فرمان از من صادر شده است.⁹ لیکن اگر خواب را به من اعلام ننمایید برای شما فقط یک حکم است. زیرا که سخنان دروغ و باطل را ترتیب داده‌اید که به حضور من بگوئید تا وقت تبدیل شود. پس خواب را به من بگوئید و خواهم دانست که آن را تعبیر کنید نمود.»¹⁰ کلدانیان به حضور پادشاه جواب داده، گفتند، که «کسی بر روی زمین نیست که مطلب پادشاه را بیان تواند نمود، لهذا هیچ پادشاه یا حاکم یا سلطانی نیست که چنین امری را از هرمجوسی یا جادوگر یا کلدانی بپرسد.¹¹ و مطلبی که پادشاه می‌پرسد، چنان بدیع است که احدی غیر از خدایانی که مسکن ایشان با انسان نیست، نمی‌تواند آن را برای پادشاه بیان نماید.»¹² از این جهت پادشاه خشم نمود و به شدت غضبناک گردیده، امر فرمود که جمیع حکیمان بابل را هلاک کنند.¹³ پس فرمان صادر شد و به صد کشتن حکیمان برآمدند و دانیال و رفیقانش را می‌طلبیدند تا ایشان را به قتل رسانند.¹⁴ آنگاه دانیال با حکمت و عقل به اریوک رئیس جلدان پادشاه که برای کشتن حکیمان بابل بیرون می‌رفت، سخن گفت.¹⁵ و اریوک سردار پادشاه را خطاب کرده، گفت: «چرا فرمان از حضور پادشاه چنین سخت است؟» آنگاه اریوک دانیال را از کیفیت امر مطلع ساخت.¹⁶ و دانیال داخل شده، از پادشاه درخواست نمود که مهلت به وی داده شود تا تعبیر را برای پادشاه اعلام نماید.¹⁷ پس دانیال به خانه خودرفته، رفقای خویش حننیا و میشائیل و عزریا را از این امر اطلاع داد.¹⁸ تا درباره این راز از خدای آسمانها رحمت بطلبند مبدا که دانیال و رفقایش با سایر حکیمان بابل هلاک شوند.¹⁹ آنگاه آن راز به دانیال در رویای شب کشف شد. پس دانیال خدای آسمانها را متبارک خواند.²⁰ و دانیال متکلم شده، گفت: «اسم خدا تا ابدآباد متبارک باد زیرا که حکمت و توانایی از آن وی است.²¹ و او وقتها و زمانها را تبدیل می‌کند. پادشاهان رامعزول می‌نماید و پادشاهان را نصب می‌کند. حکمت را به حکیمان می‌بخشد و فطانت پیشه گان را تعلیم می‌دهد.²² اوست که چیزهای عمیق و پنهان را کشف می‌نماید. به آنچه در ظلمت است عارف می‌باشد و نور نزدوی ساکن است.²³ ای خدای پدران من تو راشکر می‌گویم و تسبیح می‌خوانم زیرا که حکمت و توانایی را به من عطا فرمودی و الان آنچه را که از تو درخواست کرده‌ایم به من اعلام نمودی چونکه ما را از مقصود پادشاه اطلاع دادی.»

1 در سال سوم سلطنت یهوایقیم پادشاه یهودا، نبوکدنصر پادشاه بابل به اورشلیم آمده، آن را محاصره نمود.² و خداوند یهوایقیم پادشاه یهودا را با بعضی از ظروف خانه خدا به دست او تسلیم نمود و او آنها را به زمین شنعار به خانه خدای خود آورد و ظروف را به بیت‌المال خدای خویش گذاشت.³ و پادشاه اشفناز رئیس خواجه‌سرایان خویش را امر فرمود که بعضی ازینی اسرائیل و از اولاد پادشاهان و از شرفا را بیاورد.⁴ جوانانی که هیچ عیبی نداشته باشند و نیکومنظر و در هرگونه حکمت ماهر و به علم داناو به فنون فهیم باشند که قابلیت برای ایستادن درقصر پادشاه داشته باشند و علم و زبان کلدانیان را به ایشان تعلیم دهند.⁵ و پادشاه وظیفه روزینه ازطعام پادشاه و از شرابی که او می‌نوشید تعیین نمود و (امر فرمود) که ایشان را سه سال تربیت نمایند و بعد از انقضای آن مدت در حضور پادشاه حاضر شوند.⁶ و در میان ایشان دانیال و حننیا و میشائیل و عزریا از بنی یهودا بودند.⁷ و رئیس خواجه‌سرایان نامها به ایشان نهاد، امادانیال را به بلطشصر و حننیا را به شدکر و میشائیل را به میشک و عزریا را به عبدنغو مسمی ساخت.⁸ اما دانیال در دل خود قصد نمود که خویشتن را از طعام پادشاه و از شرابی که او می‌نوشید نجس نسازد. پس از رئیس خواجه‌سرایان درخواست نمود که خویشتن را نجس نسازد.⁹ و خدا دانیال را نزد رئیس خواجه‌سرایان محترم و مکرم ساخت.¹⁰ پس رئیس خواجه‌سرایان به دانیال گفت: «من از آقای خود پادشاه که خوراک و مشروبات شما را تعیین نموده است می‌ترسم. چرا چهره های شما را از سایر جوانانی که ابناي جنس شما می‌باشند، زشتتر ببیند و همچنین سرمر را نزد پادشاه در خطر خواهید انداخت.»¹¹ پس دانیال به رئیس ساقیان که رئیس خواجه‌سرایان او را بر دانیال و حننیا و میشائیل و عزریا گماشته بودگفت: «مستدعی آنکه بندگان خود را ده روزتجربه نمایی و به ما بقول برای خوردن بدهند و آب به جهت نوشیدن.¹³ و چهره های ما و چهره های سایر جوانانی را که طعام پادشاه رامی‌خورند به حضور تو ملاحظه نمایند و به نهجی که خواهی دید با بندگانت عمل نمای.»¹⁴ و او ایشان را در این امر اجابت نموده، ده روزایشان را تجربه کرد.¹⁵ و بعد از انقضای ده روزمعلوم شد که چهره های ایشان از سایر جوانانی که طعام پادشاه را می‌خوردند نیکوتر و فرجه تری بود.¹⁶ پس رئیس ساقیان طعام ایشان و شراب را که باید بنوشند برداشت و بقول به ایشان داد.¹⁷ اما خدا به این چهار جوان معرفت و ادراک در هر گونه علم و حکمت عطا فرمود و دانیال درهمه رویاها و خوابها فهیم گردید.¹⁸ و بعد از انقضای روزهایی که پادشاه امر فرموده بود که ایشان را بیاورند، رئیس خواجه‌سرایان ایشان را به حضور نبوکدنصر آورد.¹⁹ و پادشاه با ایشان گفتگو کرد و از جمیع ایشان کسی مثل دانیال و حننیا و میشائیل و عزریا یافت نشد پس درحضور پادشاه ایستادند.²⁰ و در هر مسئله حکمت و فطانت که پادشاه از ایشان استفسارکرد، ایشان را از جمیع مجوسیان و جادوگرانی که در تمام مملکت او بودند ده مرتبه بهتر یافت.²¹ و دانیال بود تا سال اول کورش پادشاه.

تعبیر خواب

²⁴ و از این جهت دانیال نزد اریوک که پادشاه او را به جهت هلاک ساختن حکمای بابل مامور کرده بود رفت، و به وی رسید، چنین گفت که «حکمای بابل را هلاک مساز. مرا به حضور پادشاه ببر و تعبیر را برای پادشاه بیان خواهم نمود.»²⁵ آنگاه اریوک دانیال را بزودی به حضور پادشاه رسانید و وی را چنین گفت که «شخصی را از اسیران یهودا یافته‌ام که تعبیر را برای پادشاه بیان تواند نمود.»²⁶ پادشاه دانیال را که به بلطشصر مسمی بود خطاب کرده، گفت: «آیا تومی توانی خوابی را که دیده‌ام و تعبیرش را برای من بیان نمایی؟»

²⁷ دانیال به حضور پادشاه جواب داد و گفت: «رازی را که پادشاه می‌طلبد، نه حکیمان و نه جادوگران و نه مجوسیان و نه منجمان می‌توانند آن را برای پادشاه حل کنند.²⁸ لیکن خدایی در آسمان هست که کاشف اسرار می‌باشد و او نبوکدنصر پادشاه را از آنچه در ایام آخر واقع خواهد شد اعلام نموده است. خواب تو و رویای سرت که در بستر دیده‌ای این است:²⁹ ای پادشاه فکری تو بر بستر دربار آنچه بعد از این واقع خواهد شد به خاطر آمد و کاشف الاسرار، تو را از آنچه واقع خواهد شد مخبر ساخته است.³⁰ اما این راز بر من از حکمتی که من بیشتر از سایر زندگان دارم مکشوف نشده است، بلکه تا تعبیر بر پادشاه معلوم شود و فکری خاطر خود را بدانی.³¹ توای پادشاه می‌دیدی و اینک تمثال عظیمی بود و این تمثال بزرگ که درخشندگی آن بی‌نهایت و منظر آن هولناک بود پیش روی تو برپا شد.³² سراین تمثال از طلای خالص و سینه و بازوهایش از نقره و شکم و رانهایش از برنج بود.³³ و ساقهایش از آهن و پایهایش قدری از آهن و قدری از گل بود.³⁴ و مشاهده می‌نمودی تاسنگی بدون دستها جدا شده، پایهای آهنین و گلین آن تمثال را زد و آنها را خرد ساخت.³⁵ آنگاه آهن و گل و برنج و نقره و طلا با هم خرد شد و مثل کاه خرمن تابستانی گردیده، باد آنها را چنان برد که جایی به جهت آنها یافت نشد. و آن سنگ که تمثال را زده بود کوه عظیمی گردید و تمامی جهان را پر ساخت.³⁶ خواب همین است و تعبیرش را برای پادشاه بیان خواهیم نمود.

³⁷ ای پادشاه، تو پادشاه پادشاهان هستی زیرا خدای آسمانها سلطنت و اقتدار و قوت و حشمت به تو داده است.³⁸ و در هر جایی که بنی آدم سکونت دارند حیوانات صحرا و مرغان هوا را به دست تو تسلیم نموده و تو را بر جمیع آنها مسلط گردانیده است. آن سر طلا تو هستی.³⁹ و بعد از تو سلطنتی دیگر پست‌تر از تو خواهد برخواست و سلطنت سومی دیگر از برنج که بر تمامی جهان سلطنت خواهد نمود.⁴⁰ و سلطنت چهارم مثل آهن قوی خواهد بود زیرا آهن همه چیز را خرد و نرم می‌سازد. پس چنانکه آهن همه چیز را نرم می‌کند، همچنان آن نیز خرد و نرم خواهد ساخت.⁴¹ و چنانکه پایها و انگشتها را دیدی که قدری از گل کوزه‌گر و قدری از آهن بود، همچنان این سلطنت منقسم خواهد شد و قدری از قوت آهن در آن خواهد ماند موافق آنچه دیدی که آهن با گل سفالین آمیخته شده بود.⁴² و اما انگشتهای پایهای قدری از آهن و قدری از گل بود، همچنان این سلطنت قدری قوی و قدری زودشکن خواهد بود.⁴³ و چنانکه دیدی که آهن با گل سفالین آمیخته شده بود، همچنین اینها خویشتن را با ذریت انسان آمیخته خواهند کرد. اما به نحوی که آهن با گل ممزوج نمی‌شود، همچنین اینها با یکدیگر ملصق نخواهند شد.⁴⁴ و در ایام این پادشاهان خدای آسمانها سلطنتی را که تا ابدالابد زایل نشود، برپا خواهد نمود و این سلطنت به قومی دیگر منتقل نخواهد شد، بلکه تمامی آن سلطنتها را خرد کرده، مغلوب خواهد ساخت و خودش تا ابدالابد استوار خواهد ماند.⁴⁵ و چنانکه سنگ را دیدی که بدون دستها از کوه جدا شده، آهن و برنج و گل و نقره و طلا را خرد کرد، همچنین خدای عظیم پادشاه را از آنچه بعد از این واقع می‌شود مخبر ساخته است. پس خواب صحیح و تعبیرش یقین است.»

⁴⁶ آنگاه نبوکدنصر پادشاه به روی خود در افتاده، دانیال را سجده نمود و امر فرمود که هدایا و عطریات برای او بگذرانند.⁴⁷ و پادشاه دانیال را خطاب کرده، گفت: «به درستی که خدای شما خدای خدایان و خداوند پادشاهان و کاشف اسرار است، چونکه تو قادر بر کشف این راز شده‌ای.»

⁴⁸ پس پادشاه دانیال را معظم ساخت و هدایای بسیار و عظیم به او داد و او را بر تمامی ولایت بابل حکومت داد و رئیس روسا بر جمیع حکمای بابل ساخت.⁴⁹ و دانیال از پادشاه درخواست نمود تا شدرک و میشک و عبدنغو را بر کارهای ولایت بابل نصب کرد و اما دانیال در دروازه پادشاه می‌بود.

تمثال طلا و تون آتش

3 نبوکدنصر پادشاه تمثالی از طلا که ارتفاعش شصت ذراع و عرضش شش ذراع بود ساخت و آن را در همواری دورا در ولایت بابل نصب کرد.² و نبوکدنصر پادشاه فرستاد که امرا و روسا و والیان و داوران و خزانه‌داران و مشیران و وکیلان و جمیع سروران ولایتها را جمع کند تا به جهت تبرک تمثالی که نبوکدنصر پادشاه نصب نموده بود بیایند.³ پس امرا و روسا و والیان و داوران و خزانه‌داران و مشیران و وکیلان و جمیع سروران ولایتها به جهت تبرک تمثالی که نبوکدنصر پادشاه نصب نموده بود جمع شده، پیش تمثالی که نبوکدنصر نصب کرده بود ایستادند.⁴ و منادی به آواز بلند ندا کرده، می‌گفت: «ای قومها و امتها و زبانها برای شما حکم است؛⁵ که چون آواز کرنا و سرنا و عود و بربط و سنتور و کمانچه و هر قسم آلات موسیقی را بشنوید، آنگاه به رو افتاده، تمثال طلا را که نبوکدنصر پادشاه نصب کرده است سجده نمایید.⁶ و هر که به رو نیفتد و سجده ننماید در همان ساعت در میان تون آتش ملتهب افکنده خواهد شد.»⁷ لهذا چون همه قومها آواز کرنا و سرنا و عود و بربط و سنتور و هر قسم آلات موسیقی را شنیدند، همه قومها و امتها و زبانها به رو افتاده، تمثال طلا را که نبوکدنصر پادشاه نصب کرده بود سجده نمودند.⁸ اما در آنوقت بعضی کلدانیان نزدیک آمده، بر یهودیان شکایت آوردند،⁹ و به نبوکدنصر پادشاه عرض کرده، گفتند: «ای پادشاه تا به ابد زنده باش! توای پادشاه فرمانی صادر نمودی که هر که آواز کرنا و سرنا و عود و بربط و سنتور و کمانچه و هر قسم آلات موسیقی را بشنود به رو افتاده، تمثال طلا را سجده نماید.¹¹ و هر که به رو نیفتد و سجده ننماید در میان تون آتش ملتهب افکنده شود.¹² پس چند نفر یهود که ایشان را بر کارهای ولایت بابل گماشته‌ای هستند، یعنی شدرک و میشک و عبدنغو. این اشخاص ای پادشاه، تو را احترام نمی‌نمایند و خدایان تو را عبادت نمی‌کنند و تمثال طلا را که نصب نموده‌ای سجده نمی‌نمایند.»¹³ آنگاه نبوکدنصر با خشم و غضب فرمود تا شدرک و میشک و عبدنغو را حاضر کنند. پس این اشخاص را در حضور پادشاه آوردند.¹⁴ پس نبوکدنصر ایشان را خطاب کرده، گفت: «ای شدرک و میشک و عبدنغو! آیا شما عمد خدایان مرا نمی‌پرستید و تمثال طلا را که نصب نموده‌ام سجده نمی‌کنید؟¹⁵ الان اگر مستعد بشوید که چون آواز کرنا و سرنا و عود و بربط و سنتور و کمانچه و هر قسم آلات موسیقی را بشنوید به رو افتاده، تمثالی را که ساخته‌ام سجده نمایید، (فبها) و اما اگر سجده ننمایید، در همان ساعت در میان تون آتش ملتهب انداخته خواهید شد و کدام خدایی است که شما را از دست من رهایی دهد.»¹⁶ شدرک و میشک و عبدنغو در جواب پادشاه گفتند: «ای نبوکدنصر! درباره این امر ما را باکی نیست که تو را جواب دهیم.¹⁷ اگر چنین است، خدای ما که او را می‌پرستیم قادر است که ما را از تون آتش ملتهب برهاند و او ما را از دست توای پادشاه خواهد رها کند.¹⁸ و اگر نه، ای پادشاه تو را معلوم باد که خدایان تو را عبادت نخواهیم کرد و تمثال طلا را که نصب نموده‌ای سجده نخواهیم نمود.»¹⁹ آنگاه نبوکدنصر از خشم مملو گردید و هیئت چهره‌اش بر شدرک و میشک و عبدنغو متغیر گشت و متکلم شده، فرمود تا تون را هفت چندان زیاده‌تر از عادتش بتابند.²⁰ و به قویترین شجاعان لشکر خود فرمود که شدرک و میشک و عبدنغو را ببندند و در تون آتش ملتهب بیندازند.²¹ پس این اشخاص را در راهها و جبهه‌ها و عمامه‌ها و سایر لباسهای ایشان بستند و در میان تون آتش ملتهب افکندند.²² و چونکه فرمان پادشاه سخت بود و تون بی‌نهایت تابیده شده، شعله آتش آن کسان را که شدرک و میشک و عبدنغو را برداشته بودند کشت.²³ و این سه مرد یعنی شدرک و میشک و عبدنغو در میان تون آتش ملتهب بسته افتادند.

نبوکدنصر پادشاه در حیرت افتاد و بزودی هرچه تمامتر برخاست و مشیران خود را خطاب کرده، گفت: «آیا سه شخص نیستیم و در میان آتش نینداختیم؟» ایشان در جواب پادشاه عرض کردند که «صحیح است ای پادشاه!»²⁵ اودر جواب گفت: «اینک من چهار مرد می بینم که گشاده در میان آتش می خرامند و ضرری به ایشان نرسیده است و منظر چهارمین شبیه پسر خدا است.»²⁶ پس نبوکدنصر به دهنه تون آتش ملتهب نزدیک آمد و خطاب کرده، گفت: «ای شدک و میشک و عبدغو! ای بندگان خدای تعالی بیرون شوید و بیایید.» پس شدک و میشک و عبدغو از میان آتش بیرون آمدند.²⁷ و امرا و روسا و والیان و مشیران پادشاه جمع شده، آن مردان را دیدند که آتش به بدنهای ایشان اثری نکرده و مویی از سر ایشان نسوخته و رنگ ردای ایشان تبدیل نشده، بلکه بوی آتش به ایشان نرسیده است.

²⁸ آنگاه نبوکدنصر متکلم شده، گفت: «متبارک باد خدای شدک و میشک و عبدغو که فرشته خود را فرستاد و بندگان خویش را که بر او توکل داشتند و به فرمان پادشاه مخالفت ورزیدند و بدنهای خود را تسلیم نمودند تا خدای دیگری سواى خدای خویش را عبادت و سجده نمایند، رهایی داده است.»²⁹ بنابراین فرمانی از من صادر شد که هر قوم و امت و زبان که حرف ناشایسته‌ای به ضد خدای شدک و میشک و عبدغو بگویند، پاره پاره شوند و خانه های ایشان به مزبله مبدل گردد، زیرا خدایی دیگر نیست که بدین منوال رهایی تواند داد.»

³⁰ آنگاه پادشاه (منصب) شدک و میشک و عبدغو را در ولایت بابل برتری داد.

خواب دوم نبوکدنصر

4 از نبوکدنصر پادشاه، به تمامی قومها و امتها و زبانها که بر تمامی زمین ساکنند سلامتی شما افزون باد!² من مصلحت دانستم که آیات و عجایبی را که خدای تعالی به من نموده است بیان نمایم.³ آیات او چه قدر بزرگ و عجایب او چه قدر عظیم است. ملکوت او ملکوت جاودانی است و سلطنت او تا ابدالابد.⁴ من که نبوکدنصر هستم در خانه خود مطمئن و در قصر خویش خرم می بودم.⁵ خوابی دیدم که مرا ترسانید و فکرهایم در بسترم و رویاهای سرم مرا مضطرب ساخت.⁶ پس فرمانی از من صادر گردید که جمیع حکیمان بابل را به حضورم بیاورند تا تعبیر خواب را برای من بیان نمایند.⁷ آنگاه مجوسیان و جادوگران و کلدانیان و منجمان حاضر شدند و من خواب را برای ایشان بازگفتم لیکن تعبیرش را برای من بیان نتوانستند نمود.⁸ بالاخره دانیال که موافق اسم خدای من به بلطشصر مسمی است و روح خدایان قدوس دراو می باشد، درآمد و خواب را به او بازگفتم.⁹ که «ای بلطشصر، رئیس مجوسیان، چون می دانم که روح خدایان قدوس در تو می باشد و هیچ سری برای تو مشکل نیست، پس خوابی که دیده‌ام و تعبیرش را به من بگو.¹⁰ رویاهای سرم در بسترم این بود که نظر کردم و اینک درختی در وسط زمین که ارتفاعش عظیم بود.¹¹ این درخت بزرگ و قوی گردید و بلندیش تا به آسمان رسید و منظرش تا اقصای تمامی زمین بود.¹² برگهایش جمیل و میوه‌اش بسیار و آذوقه برای همه در آن بود. حیوانات صحرا در زیر آن سایه گرفتند و مرغان هوا برشاخه هایش ماوا گزیدند و تمامی بشر از آن پرورش یافتند.¹³ در رویاهای سرم در بسترم نظر کردم و اینک پاسبانی و مقدسی از آسمان نازل شد،¹⁴ که به آواز بلند ندا درداد و چنین گفت: درخت را ببرید و شاخه هایش را قطع نمایید و برگهایش را بیفشانید و میوه هایش را پراکنده سازید تا حیوانات از زیرش و مرغان از شاخه هایش آواره گردند.¹⁵ لیکن کنده ریشه هایش را با بند آهن و برنج در زمین در میان سبزه های صحرا واگذارید و از شبنم آسمان ترشود و نصیب او از علف زمین با حیوانات باشد.¹⁶ دل او از انسانیت تبدیل شود و دل حیوان را به او بدهند و هفت زمان براو بگذرد.¹⁷ این امر از فرمان پاسبانان شده و این حکم از کلام مقدسین گردیده است تا زندگان بدانند که حضرت متعال بر ممالک آدمیان حکمرانی می کند و آن را بهره که می خواهد می دهد و پست ترین مردمان را بر آن نصب می نماید.¹⁸ این خواب را من که

نبوکدنصر پادشاه هستم دیدم و توای بلطشصر تعبیرش را بیان کن زیرا که تمامی حکیمان مملکت من نتوانستند مرا از تعبیرش اطلاع دهند، اما تو می توانی چونکه روح خدایان قدوس در تو می باشد.»

¹⁹ آنگاه دانیال که به بلطشصر مسمی می باشد، ساعتی متحیر ماند و فکرهایش او را مضطرب ساخت. پس پادشاه متکلم شده، گفت: «ای بلطشصر خواب و تعبیرش تو را مضطرب نسازد.» بلطشصر در جواب گفت: «ای آقای من! خواب از برای دشمنان و تعبیرش از برای خصمانت باشد.²⁰ درختی که دیدی که بزرگ و قوی گردید و ارتفاعش تا به آسمان رسید و منظرش به تمامی زمین²¹ و برگهایش جمیل و میوه‌اش بسیار و آذوقه برای همه در آن بود و حیوانات صحرا زیرش ساکن بودند و مرغان هوادر شاخه هایش ماوا گزیدند.²² ای پادشاه آن درخت تو هستی زیرا که تو بزرگ و قوی گردیده‌ای و عظمت تو چنان افزوده شده است که به آسمان رسیده و سلطنت تو تا به اقصای زمین.²³ و چونکه پادشاه پاسبانی و مقدسی را دید که از آسمان نزول نموده، گفت: درخت را ببرید و آن را تلف سازید، لیکن کنده ریشه هایش را با بند آهن و برنج در زمین در میان سبزه های صحرا واگذارید و از شبنم آسمان تر شود و نصیبش با حیوانات صحرا باشد تا هفت زمان بر آن بگذرد.²⁴ ای پادشاه تعبیر این است و فرمان حضرت متعال که بر آقایم پادشاه وارد شده است همین است،²⁵ که تو را از میان مردمان خواهند راند و مسکن تو با حیوانات صحرا خواهد بود و تو رامثل گاوان علف خواهند خورانی و تو را از شبنم آسمان تر خواهند ساخت و هفت زمان بر تو خواهد گذشت تا بدانی که حضرت متعال بر ممالک آدمیان حکمرانی می کند و آن را بهره که می خواهد عطا می فرماید.²⁶ و چون گفتند که کنده ریشه های درخت را واگذارید، پس سلطنت تو برایت برقرار خواهد ماند بعد از آنکه دانسته باشی که آسمانها حکمرانی می کنند.²⁷ لهدای پادشاه نصیحت من تو را پسند آید و گناهان خود را به عدالت و خطایای خویش را به احسان نمودن بر فقیران فدیة بده که شاید باعث طول اطمینان تو باشد.»²⁸ این همه بر نبوکدنصر پادشاه واقع شد.²⁹ بعد از انقضای دوازده ماه او بالای قصر خسروی در بابل می خرامید.³⁰ و پادشاه متکلم شده، گفت: «آیا این بابل عظیم نیست که من آن را برای خانه سلطنت به توانایی قوت و حشمت جلال خود بنا نموده‌ام؟»³¹ این سخن هنوز بر زبان پادشاه بود که آوازی از آسمان نازل شده، گفت: «ای پادشاه نبوکدنصر به تو گفته می شود که سلطنت از تو گذشته است.³² و تو را از میان مردم خواهند راند و مسکن تو با حیوانات صحرا خواهد بود و تو را مثل گاوان علف خواهند خورانی و هفت زمان بر تو خواهد گذشت تا بدانی که حضرت متعال بر ممالک آدمیان حکمرانی می کند و آن را بهره که می خواهد می دهد.»³³ در همان ساعت این امر بر نبوکدنصر واقع شد و از میان مردمان رانده شده، مثل گاوان علف می خورد و بدنش از شبنم آسمان تر می شد تا مویهایش مثل پرهای عقاب بلند شد و ناخنهایش مثل چنگالهای مرغان گردید.³⁴ و بعد از انقضای آن ایام من که نبوکدنصر هستم، چشمان خود را بسوی آسمان برافراشتم و عقل من به من برگشت و حضرت متعال را متبارک خواندم و حی سمرمدی را تسبیح و حمد گفتم زیرا که سلطنت او سلطنت جاودانی و ملکوت او تا ابدالابد است.³⁵ و جمیع ساکنان جهان هیچ شمرده می شوند و با جنود آسمان و سکنه جهان بر وفق اراده خود عمل می نمایند و کسی نیست که دست او را بازدارد یا او را بگوید که چه می کنی.³⁶ در همان زمان عقل من به من برگشت و به جهت جلال سلطنت من حشمت وزینت من به من باز داده شد و مشیرانم و امرایم مرا طلبیدند و بر سلطنت خود استوار گردیدیم و عظمت عظیمی بر من افزوده شد.³⁷ الان من که نبوکدنصر هستم پادشاه آسمانها را تسبیح و تکبیر و حمد می گویم که تمام کارهای او حق و طریق های وی عدل است و کسانی که با تکبر راه می روند، او قادر است که ایشان را پست نماید.

نوشته الهی بر روی دیوار

و ظروف خانه او را به حضور تو آوردند و تو و امرایت و زوجه‌ها و متعه هایت از آنها شراب نوشیدید و خدایان نقره و طلا و برنج و آهن و چوب و سنگ را که نمی بینند و نمی شنوند و (هیچ) نمی دانند تسبیح خواندی، اما آن خدایی را که روانت در دست او و تمامی راههایت از او می باشد، تمجید نمودی. ²⁴ پس این کف دست از جانب او فرستاده شد و این نوشته مکتوب گردید. ²⁵ و این نوشته‌ای که مکتوب شده است این است: منامنا تقیل و فرسین.

²⁶ و تفسیر کلام این است: منا؛ خدا سلطنت تو را شمرده و آن را به انتها رسانیده است. ²⁷ تقیل؛ درمیزان سنجیده شده و ناقص درآمده‌ای. ²⁸ فرس؛ سلطنت تو تقسیم گشته و به مادیان و فارسین بخشیده شده است. ²⁹ آنگاه بلشصر امر فرمود تا دانیال را به ارغوان ملبس ساختند و طوق زرین بر گردنش (نهادند) و درباره‌اش ندا کردند که در مملکت حاکم سوم می باشد. ³⁰ در همان شب بلشصر پادشاه کلدانیان کشته شد.

چاه شیران

⁶ و داریوش مادی در حالی که شصت و دوساله بود سلطنت را یافت. ² و داریوش مصلحت دانست که صد و بیست والی بر مملکت نصب نماید تا بر تمامی مملکت باشند. ³ و بر آنها سه وزیر که یکی از ایشان دانیال بود تا آن والیان به ایشان حساب دهند و هیچ ضرری به پادشاه نرسد. ⁴ پس این دانیال بر سایر وزراء و والیان تفوق جست زیرا که روح فاضل در او بود و پادشاه اراده داشت که او را بر تمامی مملکت نصب نماید. ⁵ پس وزیران و والیان بهانه می جستند تا شکایتی در امور سلطنت بر دانیال بیاورند اما نتوانستند که هیچ علتی یا تقصیری بیابند، چونکه او امین بود و خطایی یا تقصیری در او هرگز یافت نشد. ⁶ پس آن اشخاص گفتند که «در این دانیال هیچ علتی پیدا نخواهیم کرد مگر اینکه آن را درباره شریعت خدایش در او بیابیم.»

⁷ آنگاه این وزراء و والیان نزد پادشاه جمع شدند و او را چنین گفتند: «ای داریوش پادشاه تابه ابد زنده باش. ⁸ جمیع وزرای مملکت و روسا و والیان و مشیران و حاکمان با هم مشورت کرده‌اند که پادشاه حکمی استوار کند و قدغن بلیغی نماید که هر کسی که تا سی روز از خدایی یا انسانی سوای توای پادشاه مسالتي نماید در چاه شیران افکنده شود. ⁹ پس ای پادشاه فرمان را استوار کن و نوشته را امضا فرما تا موافق شریعت مادیان و فارسین که منسوخ نمی شود تبدیل نگردد.» ¹⁰ بنابراین داریوش پادشاه نوشته و فرمان را امضا نمود.

¹¹ اما چون دانیال دانست که نوشته امضا شده است به خانه خود درآمد و پنجره‌های بالاخانه خود را به سمت اورشلیم باز نموده، هر روز سه مرتبه زانو می زد و دعا می نمود و چنانکه قبل از آن عادت می داشت نزد خدای خویش دعای می نمود و تسبیح می خواند. ¹² پس آن اشخاص جمع شده، دانیال را یافتند که نزد خدای خود مسالت و تضرع می نماید.

¹³ آنگاه به حضور پادشاه نزدیک شده، درباره فرمان پادشاه عرض کردند که «ای پادشاه آیا فرمانی امضا نمودی که هر که تا سی روز نزد خدایی یا انسانی سوای توای پادشاه مسالتي نماید در چاه شیران افکنده شود؟» پادشاه در جواب گفت: «این امر موافق شریعت مادیان و فارسین که منسوخ نمی شود صحیح است.» ¹⁴ پس ایشان در حضور پادشاه جواب دادند و گفتند که «این دانیال که از اسیران یهودا می باشد به توای پادشاه و به فرمانی که امضا نموده‌ای اعتنانمی نماید، بلکه هر روز سه مرتبه مسالت خود را می نماید.» ¹⁵ آنگاه پادشاه چون این سخن را شنید بر خویشتن بسیار خشمگین گردید و دل خود را به رهانیدن دانیال مشغول ساخت و تا غروب آفتاب برای استخلاص او سعی می نمود. ¹⁶ آنگاه آن اشخاص نزد پادشاه جمع شدند و به پادشاه عرض کردند که «ای پادشاه بدان که قانون مادیان و فارسین این است که هیچ فرمان یا حکمی که پادشاه آن را استوار نماید تبدیل نشود.»

¹⁷ پس پادشاه امر فرمود تا دانیال را بیاورند و او را در چاه شیران بیندازند و پادشاه دانیال را خطاب کرده، گفت: «خدای تو که او را پیوسته عبادت می نمایی تو را رهایی خواهد داد.» ¹⁸ و سنگی آورده، آن را بر دهنه

⁵ بلشصر پادشاه ضیافت عظیمی برای هزار نفر از امرای خود برپا داشت و در حضور آن هزار نفر شراب نوشید. ² بلشصر در کیف شراب امر فرمود که ظروف طلا و نقره را که جدش نبوکدنصر از هیکل اورشلیم برده بود بیاورند تا پادشاه و امرایش و زوجه‌ها و متعه هایش از آنها بنوشند. ³ آنگاه ظروف طلا را که از هیکل خانه خدا که در اورشلیم است گرفته شده بود آوردند و پادشاه و امرایش و زوجه‌ها و متعه هایش از آنها نوشیدند. ⁴ شراب می نوشیدند و خدایان طلا و نقره و برنج و آهن و چوب و سنگ را تسبیح می خواندند.

⁵ در همان ساعت انگشتهای دست انسانی بیرون آمد و در برابر شمعان بر گچ دیوار قصر پادشاه نوشت و پادشاه کف دست را که می نوشت دید. ⁶ آنگاه هیئت پادشاه متغیر شد و فکرهاش او را مضطرب ساخت و بندهای کمرش سست شده، زانوهایش بهم می خورد. ⁷ پادشاه به آواز بلند صدا زد که جادوگران و کلدانیان و منجمان را احضار نمایند. پس پادشاه حکیمان بابل را خطاب کرده، گفت: «هر که این نوشته را بخواند و تفسیرش را برای من بیان نماید به ارغوان ملبس خواهد شد و طوق زرین بر گردنش (نهاد خواهد شد) و حاکم سوم در مملکت خواهد بود.»

⁸ آنگاه جمیع حکمای پادشاه داخل شدند اما نتوانستند نوشته را بخوانند یا تفسیرش را برای پادشاه بیان نمایند. ⁹ پس بلشصر پادشاه، بسیار مضطرب شد و هیئتش در او متغیر گردید و امرایش مضطرب شدند. ¹⁰ اما ملکه به سبب سخنان پادشاه و امرایش به مهمانخانه درآمد و ملکه متکلم شده، گفت: «ای پادشاه تا به ابد زنده باش! فکرهاش تو را مضطرب نسازد و هیئت تو متغیر نشود. ¹¹ شخصی در مملکت تو هست که روح خدایان قدوس دارد و در ایام پدرت روشنایی و فطانت و حکمت مثل حکمت خدایان در او پیدا شد و پدرت نبوکدنصر پادشاه یعنی پدر توای پادشاه او را رئیس مجوسیان و جادوگران و کلدانیان و منجمان ساخت. ¹² چونکه روح فاضل و معرفت و فطانت و تعبیر خوابها و حل معماها و گشودن عقده‌ها در این دانیال که پادشاه او را به بلطشصر مسمی نمودیافت شد. پس حال دانیال طلبیده شود و تفسیر را بیان خواهد نمود.»

¹³ آنگاه دانیال را به حضور پادشاه آوردند و پادشاه دانیال را خطاب کرده، فرمود: «آیا تو همان دانیال از اسیران یهود هستی که پدرم پادشاه از یهودا آورد؟» ¹⁴ و درباره تو شنیده‌ام که روح خدایان در تو است و روشنایی و فطانت و حکمت فاضل در تو پیدا شده است. ¹⁵ و الان حکیمان و منجمان را به حضور من آوردند تا این نوشته را بخوانند و تفسیرش را برای من بیان کنند اما نتوانستند تفسیر کلام را بیان کنند. ¹⁶ و من درباره تو شنیده‌ام که به نمودن تعبیرها و گشودن عقده‌ها قادر می باشی. پس اگر بتوانی الان نوشته را بخوانی و تفسیرش را برای من بیان کنی به ارغوان ملبس خواهی شد و طوق زرین بر گردنت (نهاد خواهد شد) و در مملکت حاکم سوم خواهی بود.»

¹⁷ پس دانیال به حضور پادشاه جواب داد و گفت: «عطایای تو از آن تو باشد و انعام خود را به دیگری بده، لکن نوشته را برای پادشاه خواهم خواند و تفسیرش را برای او بیان خواهم نمود. ¹⁸ اما توای پادشاه، خدای تعالی به پدرت نبوکدنصر سلطنت و عظمت و جلال و حشمت عطا فرمود. ¹⁹ و به سبب عظمتی که به او داده بود جمیع قومها و امتها و زبانها از او لرزان و ترسان می بودند. هر که را می خواست می کشت و هر که را می خواست زنده نگاه می داشت و هر که را می خواست بلند می نمود و هر که را می خواست پست می ساخت. ²⁰ لیکن چون دلش مغرور و روحش سخت گردیده، تکبر نمود آنگاه از کرسی سلطنت خویش به زیر افکنده شد و حشمت او را از او گرفتند. ²¹ و از میان بنی آدم رانده شده، دلش مثل دل حیوانات گردید و مسکنش با گورخران شده، او را مثل گاو ان علف می خوراندند و جسدش از شبنم آسمان ترمی شد تا فهمید که خدای تعالی بر ممالک آدمیان حکمرانی می کند و هر که را می خواهد بر آن نصب می نماید. ²² و توای پسرش بلشصر! اگر چه این همه را دانستی لکن دل خود را متواضع نمودی. ²³ بلکه خویشتن را به ضد خداوند آسمانها بلند ساختی

انسان با بره‌های آسمان آمد و نزد قدیم‌الایام رسید و او را به حضور وی آوردند.¹⁴ و سلطنت و جلال و ملکوت به او داده شد تا جمیع قوم‌ها و امت‌ها و زبان‌ها او را خدمت نمایند. سلطنت او سلطنت جاودانی و بی‌زوال است و ملکوت او زایل نخواهد شد.

تعبیر خواب

15 «اما روح من دانیال در جسد مدهوش شد و رویاهای سرم مرا مضطرب ساخت.¹⁶ و به یکی از حاضرین نزدیک شده، حقیقت این همه امور را از وی پرسیدم و او به من تکلم نموده، تفسیر امور را برای من بیان کرد،¹⁷ که این وحوش عظیمی که (عدد) ایشان چهار است چهار پادشاه می‌باشند که از زمین خواهند برخاست.¹⁸ امام‌مقدسان حضرت اعلی سلطنت را خواهند یافت و مملکت را تا به ابد و تا ابدالابد متصرف خواهند بود.¹⁹ آنگاه آرزو داشتم که حقیقت امر را درباره وحش چهارم که مخالف همه دیگران و بسیار هولناک بود و دندانهای آهنین و چنگالهای برنجین داشت و سایرین را می‌خورد و پاره پاره می‌کرد و به پایهای خود پایمال می‌نمود بدانم.²⁰ و کیفیت ده شاخ را که بر سر او بود و آن دیگری را که برآمد و پیش روی او سه شاخ افتاد یعنی آن شاخی که چشمان و دهانی را که سخنان تکبرآمیز می‌گفت داشت و نمایش او از رفقاییش سختتر بود.²¹ پس ملاحظه کردم و این شاخ بامقدسان جنگ کرده، بر ایشان استیلا یافت.²² تاحینی که قدیم‌الایام آمد و داوری به مقدسان حضرت اعلی تسلیم شد و زمانی رسید که مقدسان ملکوت را به تصرف آوردند.²³ پس او چنین گفت: وحش چهارم سلطنت چهارمین بر زمین خواهد بود و مخالف همه سلطنتها خواهد بود و تمامی جهان را خواهد خورد و آن را پایمال نموده، پاره پاره خواهد کرد.²⁴ و ده شاخ از این مملکت، ده پادشاه می‌باشند که خواهند برخاست و دیگری بعد از ایشان خواهد برخاست و او مخالف اولین خواهد بود و سه پادشاه را به زیر خواهد افکند.²⁵ و سخنان به ضد حضرت اعلی خواهد گفت و مقدسان حضرت اعلی را ذلیل خواهد ساخت و قصد تبدیل نمودن زمانها و شرایع خواهد نمود و ایشان تا زمانی و دو زمان و نصف زمان به دست او تسلیم خواهند شد.²⁶ پس دیوان برپا خواهد شد و سلطنت او را از او گرفته، آن را تا به انتها تپاه و تلف خواهند نمود.²⁷ و ملکوت و سلطنت و حشمت مملکتی که زیر تمامی آسمانهاست به قوم مقدسان حضرت اعلی داده خواهد شد که ملکوت او ملکوت جاودانی است و جمیع ممالک او را عبادت و اطاعت خواهند نمود.²⁸ انتهای امر تا به اینجا است. فکراهی من دانیال مرا بسیار مضطرب نمود و هیئت من در من متغیر گشت، لیکن این امر را در دل خود نگاه داشتم.»

رویای قوچ و بز

8 در سال سوم سلطنت بلشصر پادشاه، رویایی بر من دانیال ظاهر شد بعد از آنکه اول به من ظاهر شده بود.² و در رویا نظر کردم و می‌دیدم که من در دارالسلطنه شوشن که در ولایت عیلام می‌باشد بودم و در عالم رویا دیدم که نزد نهر اولای می‌باشم.³ پس چشمان خود را برافراشته، دیدم که ناگاه قوچی نزد نهر ایستاده بود که دو شاخ داشت و شاخهای بلند بود و یکی از دیگری بلندتر و بلندترین آنها آخر برآمد.⁴ و قوچ را دیدم که به سمت مغرب و شمال و جنوب شاخ می‌زد و هیچ وحشی با او مقاومت نتوانست کرد و کسی نبود که از دستش رهایی دهد و برحسب رای خود عمل نموده، بزرگ می‌شد.⁵ و حینی که متفکر می‌بودم اینک بز نری از طرف مغرب بر روی تمامی زمین می‌آمد و زمین را لمس نمی‌کرد و در میان چشمان بز نر شاخی معتبر بود.⁶ و به سوی آن قوچ صاحب دو شاخ که آن را نزد نهر ایستاده دیدم آمد و بشدت قوت خویش نزد او دوید.⁷ و او را دیدم که چون نزد قوچ رسید با او بشدت غضبناک شده، قوچ را زد و هر دو شاخ او را شکست و قوچ را یاری مقاومت با وی نبود پس وی را به زمین انداخته، پایمال کرد و کسی نبود که قوچ را از دستش رهایی دهد.⁸ و بز نر بی‌نهایت بزرگ شد و چون قوی گشت آن شاخ بزرگ شکسته شد و در جاییش چهار شاخ معتبر بسوی

چاه نهادند و پادشاه آن را به مهر خود و مهر امرای خویش مختوم ساخت تا امر درباره دانیال تبدیل نشود.¹⁹ آنگاه پادشاه به قصر خویش رفته، شب را به روزه بسربرد و به حضور وی اسباب عیش او را نیاوردند و خواهش از او رفت.²⁰ پس پادشاه صبح زود وقت طلوع فجر برخاست و به تعجیل به چاه شیران رفت.²¹ و چون نزد چاه شیران رسید به آواز حنین دانیال را صدا زد و پادشاه دانیال را خطاب کرده، گفت: «ای دانیال بنده خدای حی آیا خدایت که او را پیوسته عبادت می‌نمایی به رهانیدن از شیران قادر بوده است؟»

22 آنگاه دانیال به پادشاه جواب داد که «ای پادشاه تا به ابد زنده باش! خدای من فرشته خود را فرستاده، دهان شیران را بست تا به من ضرری نرساند چونکه به حضور وی در من گناهی یافت نشد و هم در حضور توای پادشاه تقصیری نورزیده بودم.»²⁴ آنگاه پادشاه بی‌نهایت شادمان شده، امر فرمود که دانیال را از چاه برآورند و دانیال را از چاه برآورند و از آن جهت که بر خدای خود توکل نموده بود در او هیچ ضرری یافت نشد.²⁵ و پادشاه امر فرمود تا آن اشخاص را که بر دانیال شکایت آورده بودند حاضر ساختند و ایشان را با پسران و زنان ایشان در چاه شیران انداختند و هنوز به ته چاه نرسیده بودند که شیران بر ایشان حمله آورده، همه استخوانهای ایشان را خرد کردند.²⁶ بعد از آن داریوش پادشاه به جمیع قومها و امت‌ها و زبانهای که در تمامی جهان ساکن بودند نوشت که «سلامتی شما افزون باد!²⁷ از حضور من فرمانی صادر شده است که در هر سلطنتی از ممالک من (مردمان) به حضور خدای دانیال لرزان و ترسان باشند زیرا که او خدای حی و تا ابدالابد قیوم است. و ملکوت او بی‌زوال و سلطنت او غیرمتمنای است.²⁸ او است که نجات می‌دهد و می‌رهاند و آیات و عجایب را در آسمان و در زمین ظاهر می‌سازد و اوست که دانیال را از چنگ شیران رهایی داده است.»²⁹ پس این دانیال در سلطنت داریوش و در سلطنت کورش فارسی فیروز می‌بود.

خواب چهار وحش

7 در سال اول بلشصر پادشاه بابل، دانیال در بسترش خوابی و رویاهای سرش را دید. پس خواب را نوشت و کلیه مطالب را بیان نمود.² پس دانیال متکلم شده، گفت: «شبگاهان در عالم رویا شده، دیدم که ناگاه چهار باد آسمان بر روی دریای عظیم تاختند.³ و چهار وحش بزرگ که مخالف یکدیگر بودند از دریا بیرون آمدند.⁴ اول آنها مثل شیر بود و بالهای عقاب داشت و من نظر کردم تا بالهایش کنده گردید و او از زمین برداشته شده، بر پایهای خود مثل انسان قرار داده گشت و دل انسان به او داده شد.⁵ و اینک وحش دوم دیگر مثل خرس بود و بر یک طرف خود بلند شد و در دهانش در میان دندانهایش سه دنده بود و وی را چنین گفتند: برخیز و گوشت بسیار بخور.⁶ بعد از آن نگرستم و اینک دیگری مثل پلنگ بود که بر پشتش چهار بال مرغ داشت و این وحش چهار سر داشت و سلطنت به او داده شد.⁷ بعد از آن در رویاهای شب نظر کردم و اینک وحش چهارم که هولناک و مهیب و بسیار زورآور بود و دندانهای بزرگ آهنین داشت و باقی‌مانده رامی خورد و پاره پاره می‌کرد و به پایهای خویش پایمال می‌نمود و مخالف همه وحشی که قبل از او بودند بود و ده شاخ داشت.⁸ پس در این شاخها شامل می‌نمودم که اینک از میان آنها شاخ کوچک دیگری برآمد و پیش رویش سه شاخ از آن شاخهای اول از ریشه کنده شد و اینک این شاخ چشمانی مانند چشم انسان و دهانی که به سخنان تکبرآمیز متکلم بود داشت.⁹ و نظر می‌کردم تا کرسیها برقرار شد و قدیم‌الایام جلوس فرمود و لباس او مثل برف سفید و موی سرش مثل پشم پاک و عرش او شعله‌های آتش و چرخهای آن آتش ملتهب بود.¹⁰ نهری از آتش جاری شده، از پیش روی او بیرون آمد. هزاران هزار او را خدمت می‌کردند و کروورها کرور به حضور وی ایستاده بودند. دیوان برپا شد و دفترها گشوده گردید.¹¹ آنگاه نظر کردم به سبب سخنان تکبرآمیزی که آن شاخ می‌گفت. پس نگرستم تا آن وحش کشته شد و جسد او هلاک گردیده، به آتش مشتعل تسلیم شد.¹² اما سایر وحوش سلطنت را از ایشان گرفتند، لکن درازی عمر تا زمانی و وقتی به ایشان داده شد.¹³ و در رویای شب نگرستم و اینک مثل پسر

پراکنده ساخته‌ای.⁸ ای خداوند رسوایی از آن ما و پادشاهان و سروران و پدران ما است زیرا که به تو گناه ورزیده‌ایم.⁹ خداوند خدای ما را رحمتها و مغفرتها است هرچند بدو گناه ورزیده‌ایم.¹⁰ و کلام یهوه خدای خود را نشنیده‌ایم تا در شریعت او که به وسیله بندگانش انبیا پیش ما گذارد سلوک نماییم.¹¹ و تمامی اسرائیل از شریعت توتجاوز نموده و روگردان شده، به آواز تو گوش نگرفته‌اند بنابراین لعنت و سوگندی که در تورات موسی بنده خدا مکتوب است بر ما مستولی گردیده، چونکه به او گناه ورزیده‌ایم.¹² و اوکلام خود را که به ضد ما و به ضد داوران ما که بر ما داوری می‌نمودند گفته بود استوار نموده و بلائی عظیمی بر ما وارد آورده است زیرا که زیر تمامی آسمان حادثه‌ای واقع نشده، مثل آنکه بر اورشلیم واقع شده است.¹³ تمامی این بلا بر وفق آنچه در تورات موسی مکتوب است بر ما وارد شده است، معهذا نزد یهوه خدای خود مسالت نمودیم تا از معصیت خودبازگشت نموده، راستی تو را بفهمیم.¹⁴ بنابراین خداوند بر این بلا مراقب بوده، آن را بر ما وارد آورد زیرا که یهوه خدای ما در همه کارهایی که می‌کند عادل است اما ما به آواز او گوش نگرفتیم.¹⁵ «پس الان ای خداوند خدای ما که قوم خود را به‌دست قوی از زمین مصر بیرون آورده، اسمی برای خود پیدا کرده‌ای، چنانکه امروز شده است، ما گناه ورزیده و شرارت نموده‌ایم.¹⁶ ای خداوند مسالت آنکه برحسب تمامی عدالت خود خشم و غضب خویش را از شهر خود اورشلیم و از کوه مقدس خود برگردانی زیرا به سبب گناهان ما و معصیتهای پدران ما اورشلیم و قوم تو نزد همه مجاوران ما رسوا شده است.¹⁷ پس حال ای خدای ما دعا و تضرعات بنده خود را اجابت فرما و روی خود را بر مقدس خویش که خراب شده است به‌خاطر خداوندیت متجلی فرما.¹⁸ ای خدایم گوش خود را فراگیر و بشنو و چشمان خود را باز کن و به خرابیهای ما و شهری که به اسم تو مسمی است نظر فرما، زیرا که ما تضرعات خود را نه برای عدالت خویش بلکه برای رحمتهای عظیم تو به حضور تومی نماییم.¹⁹ ای خداوند بشنو! ای خداوند بیامرزا ای خداوند استماع نموده، به عمل او را ای خدای من به‌خاطر خودت تاخیر منمازیرا که شهر تو و قوم تو به اسم تو مسمی می‌باشند.»

ظهور جبرائیل

²⁰ و چون من هنوز سخن می‌گفتم و دعای نمودم و به گناهان خود و گناهان قوم خویش اسرائیل اعتراف می‌کردم و تضرعات خود را برای کوه مقدس خدایم به حضور یهوه خدای خویش معروض می‌داشتم،²¹ چون هنوز در دعامتکلم می‌بودم، آن مرد جبرائیل که او را در رویای اول دیده بودم بسرعت پرواز نموده، به وقت هدیه شام نزد من رسید،²² و مرا اعلام نمود و با من متکلم شده، گفت: «ای دانیال الان من بیرون آمده‌ام تا تو را فطانت و فهم بخشم.²³ در ابتدای تضرعات تو امر صادر گردید و من آدمم تا تو را خبر دهم زیرا که تو بسیار محبوب هستی، پس در این کلام تأمل کن و رویا را فهم نما.²⁴ هفتاد هفته برای قوم تو و برای شهر مقدست مقرر می‌باشد تا تقصیرهای آنها تمام شود و گناهان آنها به انجام رسد و کفاره به جهت عصیان کرده شود و عدالت جاودانی آورده شود و رویا و نبوت مختوم گردد و قدس‌الاقداس مسح شود.²⁵ پس بدان و بفهم که از صدور فرمان به جهت تعمیر نمودن و بناکردن اورشلیم تا (ظهور) مسیح رئیس، هفت هفته و شصت و دو هفته خواهد بود (اورشلیم) با کوچه‌ها و حصار در زمانهای تنگی تعمیر و بنا خواهد شد.²⁶ و بعد از آن شصت و دو هفته، مسیح منقطع خواهد گردید و از آن او نخواهد بود، بلکه قوم آن رئیس که می‌آید شهر و قدس را خراب خواهند ساخت و آخر او در آن سیلاب خواهد بود و تا آخر جنگ خرابیها معین است.²⁷ و او با اشخاص بسیار دریک هفته عهد را استوار خواهد ساخت و در نصف آن هفته قربانی و هدیه را موقوف خواهد کرد و بر کنگره رجاسات خراب کننده‌ای خواهد آمد والی‌النهايت آنچه مقرر است بر خراب کننده ریخته خواهد شد.»

بادهای اربعه آسمان برآمد.⁹ و از یکی از آنها یک شاخ کوچک برآمد و به سمت جنوب و مشرق و فخر زمینها بسیار بزرگ شد.¹⁰ و به ضد لشکر آسمانها قوی شده، بعضی از لشکر و ستارگان را به زمین انداخته، پایمال نمود.¹¹ و به ضد سردار لشکر بزرگ شد و قربانی دایمی از او گرفته شد و مکان مقدس او منهدم گردید.¹² و لشکری به ضد قربانی دایمی، به سبب عصیان (قوم به وی) داده شد و آن (لشکر) راستی را به زمین انداختند و او (موافق رای خود) عمل نموده، کامیاب گردید.¹³ و مقدسی را شنیدم که سخن می‌گفت و مقدس دیگری از آن یک که سخن می‌گفت، پرسید که رویا درباره قربانی دایمی و معصیت مهلک که قدس و لشکرها به پایمال شدن تسلیم می‌کند تا بکی خواهد بود.¹⁴ و او به من گفت: «تا دو هزار و سیصد شام و صبح، آنگاه مقدس تطهیر خواهد شد.»

معنی رویا

¹⁵ و چون من دانیال رویا را دیدم و معنی آن را طلبیدم، ناگاه شبیه مردی نزد من بایستاد.¹⁶ و آواز آدمی را از میان (نهر) اولای شنیدم که ندا کرده، می‌گفت: «ای جبرائیل این مرد را از معنی این رویا مطلع ساز.»¹⁷ پس او نزد جایی که ایستاده بودم آمد و چون آمد من ترسان شده، به روی خود در افتادم و او مرا گفت: «ای پسر انسان بدانکه این رویا برای زمان آخر می‌باشد.»

¹⁸ و حینی که او با من سخن می‌گفت، من بر روی خود بر زمین در خواب سنگین می‌بودم و او مرا لمس نموده، در جایی که بودم برپا داشت.¹⁹ و گفت: «اینک من تو را از آنچه در آخر غضب واقع خواهد شد اطلاع می‌دهم زیرا که انتها در زمان معین واقع خواهد شد.²⁰ اما آن قوچ صاحب دو شاخ که آن را دیدی پادشاهان مادیان و فارسیان می‌باشد.²¹ و آن بز زر ستر پادشاه یونان می‌باشد و آن شاخ بزرگی که در میان دو چشمش بود پادشاه اول است.²² و اما آن شکسته شدن و چهار در جایش برآمدن، چهارسلطنت از قوم او اما نه از قوت او برپا خواهند شد.²³ و در آخر سلطنت ایشان چون گناه عاصیان به اتمام رسیده باشد، آنگاه پادشاهی سخت روی و در مکرها ماهر، خواهد برخاست.²⁴ و قوت او عظیم خواهد شد، لیکن نه از توانایی خودش. و خرابیهای عجیب خواهد نمود و کامیاب شده، (موافق رای خود) عمل خواهد نمود و عظاما و قوم مقدسان را هلاک خواهند نمود.²⁵ و از مهارت او مکر در دستش پیش خواهد رفت و در دل خود مغرور شده، بسیاری را بگفته هلاک خواهد ساخت و با امیر امیران مقاومت خواهد نمود، اما بدون دست، شکسته خواهد شد.²⁶ پس رویایی که درباره شام و صبح گفته شد یقین است اما تو رویا را بر هم نه زیرا که بعد از ایام بسیار واقع خواهد شد.»²⁷ آنگاه من دانیال تا اندک زمانی ضعیف و بیمار شدم. پس برخاسته، به کارهای پادشاه مشغول گردیدم، اما درباره رویا متحیر ماندم و احدی معنی آن را نفهمید.

دعای دانیال

9 در سال اول داریوش بن اخشورش که از نسل مادیان و بر مملکت کلدانیان پادشاه شده بود.² در سال اول سلطنت او، من دانیال، عدد سالهایی را که کلام خداوند درباره آنها به ارمیای نبی نازل شده بود از کتب فهمیدم که هفتادسال در خرابی اورشلیم تمام خواهد شد.³ پس روی خود را بسوی خداوند خدا متوجه ساختم تا با دعا و تضرعات و روزه و پلاس و خاکستر مسالت نمایم؛⁴ و نزد یهوه خدای خود دعا کردم و اعتراف نموده، گفتم: «ای خداوند خدای عظیم و مهیب که عهد و رحمت را با محبان خویش و آنانی که فریاض تو را حفظ می‌نمایند نگاه می‌داری!⁵ ما گناه و عصیان و شرارت ورزیده و تمرد نموده و از اوامر و احکام تو تجاوز کرده‌ایم.⁶ و به پندگانت انبیا می‌گفتیم که به اسم تو به پادشاهان و سروران و پدران ما و به تمامی قوم زمین سخن گفتند گوش نگرفته‌ایم.⁷ ای خداوند عدالت از آن تو است و رسوایی از آن ما است. چنانکه امروز شده است از مردان یهودا و ساکنان اورشلیم و همه اسرائیلیان چه نزدیک و چه دوردر همه زمینهایی که ایشان را به سبب خیانتی که به تو ورزیده‌اند در آنها

رویای «مرد»

10

در سال سوم کورش پادشاه فارس، امری بر دانیال که به بلطشصر مسمی بود کشف گردید و آن امر صحیح و مشقت عظیمی بود. پس امر را فهمید و رویا را دانست.² در آن ایام من دانیال سه هفته تمام ماتم گرفتم.³ خوراک لذیذ نخوردم و گوشت و شراب به دهانم داخل نشد و تا انقضای آن سه هفته خویشتن را تدهین نمودم.⁴ و در روز بیست و چهارم ماه اول من بر کنار نهر عظیم یعنی دجله بودم.⁵ و چشمان خود را برافراشته دیدم که ناگاه مردی ملبس به کتان که کمربندی از طلای اوفازبر کمر خود داشت،⁶ و جسد او مثل زبرجد و روی وی مانند برق و چشمانش مثل شعله های آتش و بازوها و پایهایش مانند رنگ برنج صیقلی و آواز کلام او مثل صدای گروه عظیمی بود.

⁷ و من دانیال تنها آن رویا را دیدم و کسانی که همراه من بودند رویا را ندیدند لیکن لرزش عظیمی بر ایشان مستولی شد و فرار کرده، خود را پنهان کردند.⁸ و من تنها ماندم و آن رویای عظیم را مشاهده می نمودم و قوت در من باقی نماند و خرمی من به پژمردگی مبدل گردید و دیگر هیچ طاقت نداشتم.⁹ اما آواز سخنانش را شنیدم و چون آواز کلام او را شنیدم به روی خود بر زمین افتاده، بیهوش گردیدم.¹⁰ که ناگاه دستی مرا لمس نمود و مرا بر دو زانو و کف دستهایم برخیزانید.¹¹ و او مرا گفت: «ای دانیال مرد بسیار محبوب! کلامی را که من به تو می گویم فهم کن و بر پایهای خود بایست زیرا که الان نزد تو فرستاده شده ام.» و چون این کلام را به من گفت لرزان بایستادم.

¹² و مرا گفت: «ای دانیال مترس زیرا از روزاول که دل خود را بر آن نهادی که بفهمی و به حضور خدای خود تواضع نمایی سخنان تومستجاب گردید و من به سبب سخنان آمده ام.»¹³ اما رئیس مملکت فارس بیست و یک روز بامن مقاومت نمود و میکائیل که یکی از روسای اولین است به اعانت من آمد و من در آنجا نزد پادشاهان فارس ماندم.¹⁴ و من آمدم تا تو را از آنچه در ایام آخر بر قوم تو واقع خواهد شد اطلاع دهم زیرا که این رویا برای ایام طویل است.»¹⁵

و چون اینگونه سخنان را به من گفته بود به روی خود بر زمین افتاده، گنگ شدم.¹⁶ که ناگاه کسی به شبیه بنی آدم لبهایم را لمس نمود و من دهان خود را گشوده، متکلم شدم و به آن کسی که پیش من ایستاده بود گفتم: «ای آقایم از این رویا در شیدید مرا در گرفته است و دیگر هیچ قوت نداشتم.»¹⁷ پس چگونه بنده آقایم بتواند با آقایم گفتگو نماید و حال آنکه از آن وقت هیچ قوت در من برقرار نبوده، بلکه نفس هم در من باقی نمانده است.»¹⁸ پس شبیه انسانی بار دیگر مرا لمس نموده، تقویت داد،¹⁹ و گفت: «ای مرد بسیار محبوب مترس! سلام بر تو باد و دلیر و قوی باش!» چون این را به من گفت تقویت یافتم و گفتم: «ای آقایم بگو زیرا که مرا قوت دادی.»²⁰ پس گفت: «آیا می دانی که سبب آمدن من نزد توجیست؟ و الان برمی گردم تا با رئیس فارس جنگ نمایم و به مجرد بیرون رفتنم اینک رئیس یونان خواهد آمد.»²¹ لیکن تو را از آنچه در کتاب حق مرقوم است اطلاع خواهم داد و کسی غیر از رئیس شما میکائیل نیست که مرا به ضد اینها مدد کند.

«و در سال اول داریوش مادی، من نیز

11 ایستاده بودم تا او را استوار سازم و قوت دهم.

پادشاهان شمال و جنوب

² «و الان تو را به راستی اعلام می نمایم. اینک سه پادشاه بعد از این در فارس خواهند برخاست و چهارمین از همه دولت مندتر خواهد بود و چون به سبب توانگری خویش قوی گردد همه را به ضد مملکت یونان برخاسته انگیزد.»³ و پادشاهی جبار خواهد برخاست و بر مملکت عظیمی سلطنت خواهد نمود و بر حسب اراده خود عمل خواهد کرد.⁴ و چون برخیزد سلطنت او شکسته خواهد شد و بسوی بادهای اربعه آسمان تقسیم خواهد گردید. اما نه به ذریت او و نه موافق استقلالی که او می داشت، زیرا که

سلطنت او از ریشه کنده شده و به دیگران غیر از ایشان داده خواهد شد.⁵ و پادشاه جنوب با یکی از سرداران خود قوی شده، بر او غلبه خواهد یافت و سلطنت خواهد نمود و سلطنت او سلطنت عظیمی خواهد بود.⁶ و بعد از انقضای سالها ایشان همدستان خواهند شد و دختر پادشاه جنوب نزد پادشاه شمال آمده، با او مصالحه خواهد نمود. لیکن قوت بازوی خود را ناگاه نخواهد داشت و او و بازویش برقرار نخواهد ماند و آن دختر و آنانی که او را خواهند آورد و پدرش و آنکه او را تقویت خواهد نمود در آن زمان تسلیم خواهند شد.

⁷ «و کسی از رمونه های ریشه هایش در جای او خواهد برخاست و با لشکری آمده، به قلعه پادشاه شمال داخل خواهد شد و با ایشان (جنگ) نموده، غلبه خواهد یافت.⁸ و خدایان و بتهای ریخته شده ایشان را نیز با ظروف گرانبهای ایشان از طلا و نقره به مصر به اسیری خواهد برد و سالهایی چند از پادشاه شمال دست خواهد برداشت.⁹ و به مملکت پادشاه جنوب داخل شده، باز به ولایت خود مراجعت خواهد نمود.¹⁰ و پسرانش محاربه خواهند نمود و گروهی از لشکرها عظیم را جمع خواهند کرد و ایشان داخل شده، مثل سیل خواهند آمد و عبور خواهند نمود و برگشته، تا به قلعه او جنگ خواهند کرد.¹¹ و پادشاه جنوب خشمناک شده، بیرون خواهد آمد و با وی یعنی با پادشاه شمال جنگ خواهد نمود و وی گروه عظیمی برپا خواهد کرد و آن گروه به دست وی تسلیم خواهند شد.¹² و چون آن گروه برداشته شود، دلش مغرور خواهد شد و کوررها را هلاک خواهد ساخت اما قوت نخواهد یافت.¹³ پس پادشاه شمال مراجعت کرده، لشکری عظیم تر از اول برپا خواهد نمود و بعد از انقضای مدت سالها با لشکر عظیمی و دولت فراوانی خواهد آمد.¹⁴ و در آنوقت بسیاری با پادشاه جنوب مقاومت خواهند نمود و بعضی از ستمکیشان قوم تو خویشتن را خواهند برافراشت تا رویا را ثابت نمایند اما ایشان خواهند افتاد.

¹⁵ «پس پادشاه شمال خواهد آمد و سنگرها برپا نموده، شهر حصاردار را خواهد گرفت و نه افواج جنوب و نه برگزیدگان او یارای مقاومت خواهند داشت بلکه وی را هیچ یارای مقاومت نخواهد بود.¹⁶ و آنکس که به ضد وی می آید بر حسب رضامندی خود عمل خواهد نمود و کسی نخواهد بود که با وی مقاومت تواند نمود پس در فخر زمینها توقف خواهد نمود و آن به دست وی تلف خواهد شد.¹⁷ و عزیمت خواهند نمود که با قوت تمامی مملکت خویش داخل بشود و با وی مصالحه خواهد کرد و او دختر زنان را به وی خواهد داد تا آن را هلاک کند. اما او ثابت نخواهد ماند و از آن او نخواهد بود.¹⁸ پس بسوی جزیره ها توجه خواهد نمود و بسیاری از آنها را خواهد گرفت. لیکن سرداری سرزنش او را باطل خواهد کرد، بلکه انتقام سرزنش او را از او خواهد گرفت.¹⁹ پس بسوی قلعه های زمین خویش توجه خواهد نمود اما لغزش خواهد خورد و افتاده، ناپدید خواهد شد.

²⁰ «پس در جای او عاملی خواهد برخاست که جلال سلطنت را از میان خواهد برداشت لیکن در اندک ایامی او نیز هلاک خواهد شد نه به غضب و نه به جنگ.²¹ و در جای او حقیری خواهد برخاست اما جلال سلطنت را به وی نخواهند داد و او ناگهان داخل شده، سلطنت را با حيله ها خواهد گرفت.²² و سیل افواج و رئیس عهد نیز از حضور او رفته و شکسته خواهند شد.²³ و از وقتی که ایشان با وی همدستان شده باشند او به حيله رفتار خواهد کرد و با جمعی قلیل افراشته و بزرگ خواهد شد.²⁴ و ناگهان به برومندترین بلاد وارد شده، کارهایی را که نه پدرانش و نه پدران پدران کرده باشند بجا خواهد آورد و غارت و غنیمت و اموال را به ایشان بذل خواهد نمود و به ضد شهرهای حصاردار تدبیرها خواهد نمود، لیکن اندک زمانی خواهد بود.²⁵ و قوت و دل خود را با لشکر عظیمی به ضد پادشاه جنوب برخاسته انگیزد و پادشاه جنوب با فوجی بسیار عظیم و قوی تهیه جنگ خواهد دید اما یارای مقاومت نخواهد داشت زیرا که به ضد او تدبیرها خواهند نمود.²⁶ و آنانی که خوراک او را می خورند او را شکست خواهند داد و لشکر او تلف خواهد شد و بسیاری کشته خواهند افتاد.²⁷ و دل این دو پادشاه به بدی مایل خواهد شد و بر یک سفره دروغ خواهند گفت، اما پیش نخواهد رفت زیرا که هنوز انتها برای وقت معین خواهد بود.²⁸ پس با اموال بسیار به زمین خود مراجعت خواهد کرد و دلش به ضد عهد مقدس جازم خواهد بود پس (بر حسب اراده خود) عمل نموده، به زمین خود

و حبشیان در موکب او خواهند بود.⁴⁴ لیکن اخبار از مشرق و شمال او را مضطرب خواهد ساخت، لهذا با خشم عظیمی بیرون رفته، اشخاص بسیاری را تباہ کرده، بالکل هلاک خواهد ساخت.⁴⁵ و خیمه های ملوکانه خود را در کوه مجیدمقدس در میان دو دریا برپا خواهد نمود، لیکن به اجل خود خواهد رسید و معینی نخواهد داشت.

زمان آخر

12 «و در آن زمان میکائیل، امیر عظیمی که برای پسران قوم تو ایستاده است خواهد برخاست و چنان زمان تنگی خواهد شد که از حینی که امتی به وجود آمده است تا امروز نبوده و در آن زمان هر یک از قوم تو که در دفتر مکتوب یافت شود رستگار خواهد شد.² و بسیاری از آنانی که در خاک زمین خوابیده اند بیدار خواهند شد، اما اینان به جهت حیات جاودانی و آنان به جهت خجالت و حقارت جاودانی.³ و حکیمان مثل روشنایی افلاک خواهند درخشید و آنانی که بسیاری را به راه عدالت رهبری می نمایند مانند ستارگان خواهند بود تا ابدالابد.⁴ اما توای دانیال کلام را مخفی دار و کتاب را تا زمان آخر مهر کن. بسیاری بسرعت تردد خواهند نمود و علم افزوده خواهد گردید.»

⁵ پس من دانیال نظر کردم و اینک دو نفر دیگری که به اینطرف و دیگری به آنطرف نهر ایستاده بودند.⁶ و یکی از ایشان به آن مرد ملبس به کتان که بالای آبهای نهر ایستاده بود گفت: «انتهای این عجایب تا بکی خواهد بود؟»⁷ و آن مرد ملبس به کتان را که بالای آبهای نهر ایستاده بود شنیدم که دست راست و دست چپ خود را بسوی آسمان برافراشته، به حی ابدی قسم خورد که برای زمانی و دو زمان و نصف زمان خواهد بود و چون پراکندگی قوت قوم مقدس به انجام رسد، آنگاه همه این امور به اتمام خواهد رسید.⁸ و من شنیدم اما درک نکردم پس گفتم: «ای آقایم آخر این امور چه خواهد بود؟»⁹ او جواب داد که «ای دانیال برو زیرا این کلام تا زمان آخر مخفی و مختوم شده است.¹⁰ بسیاری طاهر و سفید و مصفی خواهند گردید و شریران شرارت خواهند ورزید و هیچ کدام از شریران نخواهند فهمید لیکن حکیمان خواهند فهمید.¹¹ و از هنگام موقوف شدن قربانی دایمی و نصب نمودن رجاست ویرانی، هزار و دویست و نود روز خواهد بود.¹² خوشابه حال آنکه انتظار کشد و به هزار و سیصد و سی و پنج روز برسد.¹³ اما تو تابه آخرت برو زیرا که مستریح خواهی شد و در آخر این ایام در نصیب خود قایم خواهی بود.»

خواهد برگشت.²⁹ و در وقت معین مراجعت نموده، به زمین جنوب وارد خواهد شد لیکن آخرش مثل اولش نخواهد بود.³⁰ و کشتیها از کتیم به ضد او خواهند آمد لهذا مایوس شده، رو خواهد تافت و به ضد عهدمقدس خشمناک شده، (برحسب اراده خود) عمل خواهد نمود و برگشته به آنانی که عهدمقدس را ترک می کنند توجه خواهد نمود.³¹ وافواج از جانب او برخاسته، مقدس حصین رانجس خواهند نمود و قربانی سوختنی دایمی راموقوف کرده، رجاست ویرانی را برپا خواهند داشت.³² و آنانی را که به ضد عهد شرارت می ورزند با مکرها گمراه خواهد کرد. اما آنانی که خدای خویش را می شناسند قوی شده، (کارهای عظیم) خواهند کرد.³³ و حکیمان قوم بسیاری را تعلیم خواهند داد، لیکن ایامی چند به شمشیر و آتش و اسیری و تاراج خواهند افتاد.³⁴ و چون بیفتند نصرت کمی خواهند یافت و بسیاری با فریب به ایشان ملحق خواهند شد.³⁵ و بعضی از حکیمان به جهت امتحان ایشان لغزش خواهند خورد که تا وقت آخر طاهر و سفید بشوند زیرا که زمان معین هنوز نیست.

پادشاهانی که خود را برمی افزازند

³⁶ «و آن پادشاه موافق اراده خود عمل نموده، خویشتن را بر همه خدایان افراشته و بزرگ خواهد نمود و به ضد خدای خدایان سخنان عجیب خواهد گفت و تا انتهای غضب کامیاب خواهد شد زیرا آنچه مقدر است به وقوع خواهد پیوست.³⁷ و به خدای پدران خود و به فضیلت زنان اعتنا نخواهد نمود، بلکه بهیچ خدا اعتنانخواهد نمود زیرا خویشتن را از همه بلندتر خواهد شمرد.³⁸ و در جای او خدای قلعه ها را تکریم خواهد نمود و خدایی را که پدران او را شناختند با طلا و نقره و سنگهای گرانبها و نفایس تکریم خواهد نمود.³⁹ و با قلعه های حصین مثل خدای بیگانه عمل خواهد نمود و آنانی را که بدو اعتراف نمایند در جلال ایشان خواهد افزود و ایشان را بر اشخاص بسیار تسلطخواهد داد و زمین را برای اجرت (ایشان) تقسیم خواهد نمود.

⁴⁰ «و در زمان آخر پادشاه جنوب با وی مقاتله خواهد نمود و پادشاه شمال با اربابه ها و سواران و کشتیهای بسیار مانند گردباد به ضد او خواهد آمد و به زمینها سیلان کرده، از آنها عبور خواهد کرد.⁴¹ و به فخر زمینها وارد خواهد شد و بسیاری خواهند افتاد اما اینان یعنی ادوم و موآب و روسای بنی عمون از دست او خلاصی خواهند یافت.⁴² و دست خود را بر کشورهای دراز خواهد کرد و زمین مصر رهایی نخواهد یافت.⁴³ و بر خزانه های طلا و نقره و بر همه نفایس مصر استیلا خواهد یافت و لبیان

هوشع

کلام خداوند که در ایام عزیزا و یوتام و

1 آحاز و حزقیا پادشاهان یهودا و در ایام یربعام بن یوآش پادشاه اسرائیل، بر هوشع بن بئیری نازل شد.

همسر و اولاد هوشع

2 ابتدای کلام خداوند به هوشع. خداوند به هوشع گفت: «برو و زنی زانیه و اولاد زناکار برای خود بگیر زیرا که این زمین از خداوند برگشته، سخت زناکار شده‌اند.»³ پس رفت و جوهر دختر دلبالیم را گرفت و او حامله شده، پسری برایش زایید.⁴ و خداوند وی را گفت: «او را یزرعیل نام بنه زیرا که بعد از اندک زمانی انتقام خون یزرعیل را از خاندان ییهو خواهم گرفت و مملکت خاندان اسرائیل را تلف خواهم ساخت.»⁵ و در آن روز کمان اسرائیل را در وادی یزرعیل خواهم شکست.»

6 پس بار دیگر حامله شده، دختری زایید و او وی را گفت: «او را لوروحامه نام بگذار، زیرا باردیگر بر خاندان اسرائیل رحمت نخواهم فرمود، بلکه ایشان را از میان بالکل خواهم برداشت.»⁷ لیکن بر خاندان یهودا رحمت خواهم فرمود و ایشان را به یهوه خدای ایشان نجات خواهم داد و ایشان را به کمان و شمشیر و جنگ و اسبان و سواران نخواهم رها کنید.»⁸ و چون لوروحامه را از شیر بازداشته بود، حامله شده، پسری زایید.⁹ و او گفت: «نام او رالوعمی بخوان زیرا که شما قوم من نیستید و من (خدای شما) نیستم.»¹⁰ لیکن شماره بنی اسرائیل مثل ریگ دریا خواهد بود که نتوان پیمود و نتوان شمرد و در مکانی که به ایشان گفته می‌شد شما قوم من نیستید، در آنجا گفته خواهد شد پسران خدای حی می‌باشید.¹¹ و بنی یهودا و بنی اسرائیل با هم جمع خواهند شد و یک رئیس به جهت خود نصب نموده، از آن زمین برخوانند زیرا که روز یزرعیل، روز عظیمی خواهد بود.»

توبیخ اسرائیل و تفقد از او

2 به برادران خود عمی بگویند و به خواهران خویش روحامه!
2 محاجه نمائید! با مادر خود محاجه نمائید زیرا که او زن من نیست و من شوهر او نیستم. لهذا زنی خود را از پیش رویش و فاحشگی خویش را از میان پستانهایش رفع بنماید.³ مبادا رخت او را کنده، وی را برهنه نمایم و او را مثل روز ولادتش گردانیده، مانند بیابان واگذارم و مثل زمین خشک گردانیده، به تشنگی بکشم.⁴ و بر پسرانش رحمت نخواهم فرمود چونکه فرزندان زنا می‌باشند.⁵ زیرا مادر ایشان زنا نموده و والده ایشان بی‌شرمی کرده است که گفت: «در عقب عاشقان خود که نان آب و پشم و کتان و روغن و شربت به من داده اند خواهم رفت.»⁶ بنابراین، راه تو را به خارها خواهم بست و گرد او دیواری بنا خواهم نمود تاراهای خود را نیابد.⁷ و هر چند عاشقان خود را تعاقب نماید به ایشان نخواهد رسید و هر چند ایشان را بطلبند نخواهد یافت. پس خواهد گفت: «می‌روم و نزد شوهر نخستین خود برمی‌گردم زیرا در آنوقت از کنون مرا خوشتر می‌گذشت.»

8 اما او نمی‌دانست که من بودم که گندم و شیره و روغن را به او می‌دادم و نقره و طلائی را که برای بعل صرف می‌کردند برایش می‌افزودم.⁹ پس من گندم خود را در فصلش و شیره خویش را در موسمشم باز خواهم گرفت و پشم و کتان خود را که می‌بایست برهنگی او را بپوشاند برخواهم

داشت.¹⁰ و الان قباحه او را به نظر عاشقانش منکشف خواهم ساخت و احدی او را از دست من نخواهد رها کند.¹¹ و تمامی شادی او و عیدها و هلالها و سبت‌ها و جمیع مواسمش را موقوف خواهم ساخت.¹² و موها و انجیرهایش را که گفته بود اینها اجرت من می‌باشد که عاشقانم به من داده‌اند، ویران خواهم ساخت و آنها را جنگل خواهم گردانید تا حیوانات صحرا آنها را بخورند.

13 و خداوند می‌گوید که انتقام روزهای بعلم را از او خواهم کشید که برای آنها بخورمی سوزانید و خویشتن را به گوشوارها و زیورهای خود آرایش داده، از عقب عاشقان خود می‌رفت و مرا فراموش کرده بود.¹⁴ بنابراین اینک او را فریفته، به بیابان خواهم آورد و سخنان دلایز به او خواهم گفت.¹⁵ و تاکستانهایش را از آنجا به وی خواهم داد و وادی عخور را به دروازه امید (مبدل خواهم ساخت) و در آنجا مانند ایام جوانی اش و مثل روز بیرون آمدنش از زمین مصر خواهد سرایید.

16 و خداوند می‌گوید که «در آن روز مرا ایشی (یعنی شوهر من) خواهد خواند و دیگر مرا بعلی نخواهد گفت،¹⁷ زیرا که نامهای بعلم را از دهانش دور خواهم کرد که بار دیگر به نامهای خود مذکور نشوند.»¹⁸ و در آن روز به جهت ایشان با حیوانات صحرا و مرغان هوا و حشرات زمین عهد خواهم بست و کمان و شمشیر و جنگ را از زمین خواهم شکست و ایشان را به امنیت خواهم خوابانید.¹⁹ و تو را تا به ابد نامزد خود خواهم ساخت و تو را به عدالت و انصاف و رافت و رحمانیت نامزد خود خواهم گردانید.²⁰ و چون تو را به امانت نامزد خود ساختم آنگاه یهوه را خواهی شناخت.»²¹ و خداوند می‌گوید: «من خطاب خواهم کرد، آسمانها را خطاب خواهم کرد و آنها زمین را خطاب خواهند کرد.²² و زمین گندم و شیره و روغن را خطاب خواهد کرد و آنها یزرعیل را خطاب خواهند کرد.²³ و او را برای خود در زمین خواهم کشت و بر لوروحامه رحمت خواهم فرمود و به لوعمی خواهم گفت تو قوم من هستی و او جواب خواهد داد تو خدای من می‌باشی.»

هوشع و زن زانیه

3 و خداوند مرا گفت: «بار دیگر برو و زنی را که محبوبه شوهر خود و زانیه می‌باشد دوست بدار، چنانکه خداوند بنی اسرائیل را دوست می‌دارد با آنکه ایشان به خدایان غیر مایل می‌باشند و قرصهای کشمش را دوست می‌دارند.»² پس او را برای خود به پانزده مثقال نقره و یک حومر و نصف حومر جو خریدم،³ و او را گفتم: «برای من روزهای بسیار توقف خواهی نمود و زنا مکن و از آن مرد دیگر مباش و من نیز از آن تو خواهم بود.»

4 زیرا که بنی اسرائیل ایام بسیاری بدون پادشاه و بدون رئیس و بدون قربانی و بدون تمثال و بدون ایفود و ترافیم خواهند ماند.⁵ و بعد از آن بنی اسرائیل بازگشت نموده، یهوه خدای خویش و پادشاه خود داود را خواهند طلبید و در ایام بازپسین بسوی خداوند و احسان او با ترس خواهند آمد.

محاکمه اسرائیل

4 ای بنی اسرائیل کلام خداوند را بشنوید زیرا خداوند را با ساکتان زمین محاکمه‌ای است چونکه نه راستی و نه رافت و نه معرفت خدادر زمین می‌باشد.² بلکه لعنت و دروغ و قتل و دزدی و زناکاری. و تعدی

افرایم به آشور رفته و نزد پادشاهی که دشمن بود فرستاده است اما او شمارا شفا نمی تواند داد و جراحت شما را التیام نتواند نمود.¹⁴ و من برای افرایم مثل شیر و برای خاندان یهودا مانند شیر ژبان خواهم بود. من خودم خواهم درید و رفته خواهم ربود و رهاننده‌ای نخواهد بود.¹⁵ من روانه شده، به مکان خود خواهم برگشت تا ایشان به عصیان خود اعتراف نموده، روی مرا بطلبند. در تنگی خود صبح زود مرا خواهند طلبید.

توبه نکردن اسرائیل

6 بیایید نزد خداوند بازگشت نمایم زیرا که او دریده است و ما را شفا خواهد داد؛ او زده است و ما را شکسته بندی خواهد نمود.² بعد از دو روز ما را زنده خواهد کرد. در روز سوم ما را خواهد برخیزانید و در حضور او زیست خواهیم نمود.³ پس خداوند را بشناسیم و به جد و جهد معرفت او را تعاقب نمایم. طلوع او مثل فجر یقین است و بر ما مثل باران و مانند باران آخر که زمین را سیراب می کند خواهد آمد.

⁴ ای افرایم با تو چه کنم؟ ای یهودا با تو چه کنم؟ زیرا نیکویی تو مثل ابرهای صبح و مانند شبم است که بزودی می گذرد.⁵ بنابراین من ایشان را بوسیله انبیا قطع نمودم و به سخنان دهان خود ایشان را کشتم و داوری من مثل نور ساطع می شود.⁶ زیرا که رحمت را پسند کردم و نه قربانی را و معرفت خدا را بیشتر از قربانی های سوختنی.⁷ اما ایشان مثل آدم از عهد تجاوز نمودند و در آنجا به من خیانت ورزیدند.⁸ جلعاد شهر گناهکاران و خون آلود است.⁹ و چنانکه رهزنان برای مردم در کمین می باشند، همچنان جمعیت کاهنان در راه شکیم می کشند زیرا که ایشان مرتکب قباح شده اند.¹⁰ در خاندان اسرائیل عملی هولناک دیدم: افرایم در آنجا مرتکب زنا شده، اسرائیل خویشتر را نجس ساخته است.¹¹ و برای تو نیزای یهودا حسادی معین شده است هنگامی که اسیری قوم خود را خواهم برگردانید.

7 چون اسرائیل را شفا می دادم، آنگاه گناه افرایم و شرارت سامره منکشف گردید، زیرا که مرتکب فریب شده اند. دزدان داخل می شوند و رهزنان در بیرون تاراج می نمایند.² و در دل خود تفکر نمی کنند که من تمامی شرارت ایشان را به یاد آورده ام. الان اعمالشان ایشان را احاطه می نماید و آنها در نظر من واقع شده است.³ پادشاه را بشرارت خویش و سروران را به دروغهای خود شادمان می سازند.⁴ جمیع ایشان زناکارند مثل تنوری که خباز آن را مشتعل سازد که بعد از سرشتن خمیر تا مخمر شدنش از برانگیختن آتش باز می ایستد.⁵ در یوم پادشاه ما، سروران از گرمی شراب، خود را بیمار ساختند و او دست خود را به استهزاکنندگان دراز کرد.⁶ زیرا که دل خود را به مکاید خویش مثل تنور نزدیک آوردند؛ و تمامی شب خباز ایشان می خوابد و صبحگاهان آن مثل آتش ملتهب مشتعل می شود.⁷ جمیع ایشان مثل تنور گرم شده، داوران خویش را می بلعد و همه پادشاهان ایشان می افتند و در میان ایشان کسی نیست که مریخ خواند.⁸ افرایم با قومها مخلوط شده است. افرایم قرص نانی است که برگردانیده نشده است.⁹ غریبان قوتش را خورده اند و او نمی داند. سفیدی بر مویهای او پاشیده شده است و او نمی داند.¹⁰ فخر اسرائیل پیش رویش شهادت می دهد اما ایشان به یهوه خدای خود بازگشت نمی نمایند و با وجود این همه او را نمی طلبند.

¹¹ افرایم مانند کبوتر ساده دل، بی فهم است. مصر را می خوانند و بسوی آشور می روند.¹² و چون می روند من دام خود را بر ایشان می گسترانم و ایشان را مثل مرغان هوا به زیر می اندازم و ایشان را بر وفق اخباری که به جماعت ایشان رسیده است، تادیب می نمایم.¹³ وای بر ایشان زیرا که از من فرار کردند. هلاکت بر ایشان باد زیرا که به من عصیان ورزیدند. اگرچه من ایشان را فدیة دادم، لکن به ضد من دروغ گفتند.¹⁴ و از دل خود نزد من استغاثه نمی نمایند بلکه بر بسترهای خود ولوله می کنند. برای روغن و شراب جمع شده، بر من فتنه می انگیزند.¹⁵ و اگرچه من بازوهای ایشان را تعلیم دادم و تقویت نمودم لیکن با من بداندیشی نمودند.¹⁶ ایشان رجوع می کنند اما نه به حضرت اعلی. مثل کمان خطاکننده شده اند. سروران ایشان به سبب غیظ زبان خویش به شمشیر می افتند و به سبب همین در زمین مصر ایشان را استهزا خواهند نمود.

می نمایند و خونریزی به خونریزی ملحق می شود.³ بنابراین، زمین ماتم می کند و همه ساکنانش با حیوانات صحرا و مرغان هوا کاهیده می شوند و ماهیان دریا نیز تلف می گردند.⁴ اما احدی مجادله ننماید و احدی توبیخ نکند، زیرا که قوم تو مثل مجادله کنندگان با کاهنان می باشند.⁵ و تو در وقت روز خواهی لغزید و نبی نیز با تو در وقت شب خواهد لغزید و من مادر تو را هلاک خواهم ساخت.

⁶ قوم من از عدم معرفت هلاک شده اند. چونکه تو معرفت را ترک نمودی من نیز تو را ترک نمودم که برای من کاهن نشوی و چونکه شریعت خدای خود را فراموش کردی من نیز فرزندان تو را فراموش خواهم نمود.⁷ هر قدر که ایشان افزوده شدند، همان قدر به من گناه ورزیدند. پس جلال ایشان را به رسوایی مبدل خواهم ساخت.⁸ گناه قوم مرا خوراک خود ساختند و دل خویش را به عصیان ایشان مشغول نمودند.⁹ و کاهنان مثل قوم خواهند بود و عقوبت راههای ایشان را بر ایشان خواهم رسانید و جزای اعمال ایشان را به ایشان خواهم داد.¹⁰ و خواهند خورد اما سیر نخواهد شد و زنا خواهند کرد، اما افزوده نخواهند گردید زیرا که عبادت خداوند را ترک نموده اند.¹¹ زنا و شراب و شیره دل ایشان رامی رباید.

¹² قوم من از چوب خود مسئلت می کنند و عصای ایشان بدیشان خبر می دهد. زیرا که روح زناکاری ایشان را گمراه کرده است و از اطاعت خدای خود زنا کرده اند.¹³ بر قله های کوهها قربانی می گذرانند و بر تلها زیر درختان بلوط و سفیددار و ون، چونکه سایه خوب دارد، بخورمی سوزانند. از این جهت دختران شما زنامی کنند و عروسهای شما فاحشه گری می نمایند.¹⁴ و من دختران شما را حینی که زنا می کنند و عروسهای شما را حینی که فاحشه گری می نمایند سزا نخواهم داد زیرا که خود ایشان بازاینها عزلت می گیرند و با فاحشه ها قربانی می گذرانند. پس قومی که فهم ندارند خواهند افتاد.

¹⁵ ای اسرائیل اگر تو زنا می کنی، یهودا مرتکب جرم نشود. پس به جلجلال نروید و به بیت آون بر نیایید و به حیات یهوه قسم نخورید.¹⁶ به درستی که اسرائیل مثل گاو سرکش، سرکشی نموده است. الان خداوند ایشان را مثل بره ها در مرتع وسیع خواهد چرانید.¹⁷ افرایم به بتها ملصق شده است؛ پس او را واگذارید.¹⁸ حینی که بزم ایشان تمام شود مرتکب زنا می شوند و حاکمان ایشان افتضاح را بسیار دوست می دارند.¹⁹ باد ایشان را در بالهای خود فرو خواهد پیچید و ایشان از قربانی های خویش خجل خواهند شد.

داوری بر اسرائیل

5 ای کاهنان این را بشنوید وای خاندان اسرائیل اصفا نمایید وای خاندان پادشاهان گوش گیرید، زیرا که این فتوی برای شماست چونکه شما در مصفه دام شدید و توری گسترده شده، بر تابور.² عاصیان در کشتار مبالغه نموده اند؛ پس من همگی ایشان را تادیب خواهم نمود.³ من افرایم را می شناسم و اسرائیل از من مخفی نیست زیرا که حال، توای افرایم مرتکب زنا شده ای و اسرائیل خویشتر را نجس ساخته است.⁴ کارهای ایشان مانع می شود که بسوی خدا بازگشت نمایند چونکه روح زناکاری در قلب ایشان است و خداوند را نمی شناسند.⁵ و فخر اسرائیل پیش روی ایشان شهادت می دهد. اسرائیل و افرایم در گناه خود می لغزند و یهودا نیز همراه ایشان خواهد لغزید.⁶ گوسفندان و گاوان خود را می آورند تا خداوند را بطلبند، اما او را نخواهند یافت چونکه خود را از ایشان دور ساخته است.⁷ به خداوند خیانت ورزیده اند زیرا فرزندان اجنبی تولید نموده اند. الان هلالها ایشان را با ملکه های ایشان خواهد بلعید.⁸ در جبهه کرنا و در راه سرنا بنوازید و در بیت آون صدا بزنید در عقب توای بنیامین.

⁹ افرایم در روز عتاب خراب خواهد شد. در میان اسباط اسرائیل به یقین اعلام نمودم.¹⁰ سروران اسرائیل مثل نقل کنندگان حدود می باشند. پس خشم خویش را مثل آب بر ایشان خواهم ریخت.¹¹ افرایم مقهور شده و در داوری کوفته گردیده است زیرا که به پیروی تقالید خرسندی باشد.¹² بنابراین من برای افرایم مثل بید شده ام و برای خاندان یهودا مانند پوسیدگی.¹³ چون افرایم بیماری خود را و یهودا جراحت خویش را دیدند،

اسرائیل باد کاشته است

8 کرنا را به دهان خود بگذار. او مثل عقاب به ضد خانه خداوند می‌آید، زیرا که از عهدمن تجاوز نمودند و به شریعت من عصیان ورزیدند.² اسرائیل نزد من فریاد می‌نماید که ای خدای ما تو را می‌شناسیم.³ اسرائیل نیکویی را ترک کرده است. پس دشمن او را تعاقب خواهد نمود.⁴ ایشان پادشاهان نصب نمودند، اما نه از جانب من. سروران تعیین کردند، اما ایشان را نشناختم. از نقره و طلای خویش بتها برای خود ساختند تا منقطع بشوند.⁵ ای سامره او گوساله تورا رد نموده است. خشم من بر ایشان افروخته شد. تا به کی نمی‌توانند طاهر بشوند؟⁶ زیرا که این نیز از اسرائیل است و صنعتگر آن را ساخته است، لهذا خدا نیست. البته گوساله سامره خرد خواهد شد.⁷ به درستی که باد را کاشتند، پس گردباد را خواهند دروید. آن را محصول نیست و خوشه هایش آرد نخواهد داد و اگر هم بدهد، غریبان آن را خواهند بلعید.⁸ اسرائیل بلعیده خواهد شد و الان در میان امت‌ها مثل ظرف ناپسندیده می‌باشند.⁹ زیرا که ایشان مثل گورخرتها و منفرد به آشور رفته‌اند و افرایم عاشقان اجیر کرده است.¹⁰ اگرچه ایشان در میان امت‌ها اجرت می‌دهند، من الان ایشان را جمع خواهم کرد و به سبب ستم پادشاه و سروران رو به تناقض خواهند نهاد.¹¹ چونکه افرایم مذبح‌های بسیار برای گناه ساخت پس مذبح‌ها برایش باعث گناه شد.¹² احکام بسیار شریعت خود را برای او نوشتم اما آنها را مثل چیز غریب شمردند.¹³ قربانی‌های سوختنی مرا ذبح کردند تا گوشت بخورند و خداوند آنها را قبول نکرد. الان عصیان ایشان را به یاد می‌آورد و عقوبت گناه را بر ایشان می‌رساند و ایشان به مصر خواهند برگشت.¹⁴ اسرائیل خالق خود را فراموش کرده، قصرها بنا می‌کند و یهودا شهرهای حصاردار بسیار می‌سازد. اما من آتش به شهرهایش خواهم فرستاد که قصرهایش را بسوزاند.

مکافات اسرائیل

9 ای اسرائیل مثل قوم‌ها شادی و وجد نمازیرا از خدای خود زنا نمودی و در همه خرمنها اجرت را دوست داشتی.² خرمنها و چرخشته‌ها ایشان را پرورش نخواهد داد و شیره در آن ضایع خواهد شد.³ در زمین خداوند ساکن نخواهند شد بلکه افرایم به مصر خواهد برگشت و ایشان در آشور چیزهای نجس خواهند خورد.⁴ برای خداوند شراب نخواهند ریخت و مقبول او نخواهند شد. قربانی‌های ایشان مثل خوراک ماتمیان خواهد بود و هرکه از آنها بخورد نجس خواهد شد، زیرا خوراک ایشان برای اشتهای ایشان است. پس آن در خانه خداوند داخل نخواهد شد.⁵ پس در ایام مواسم و در ایام عیدهای خداوند چه خواهید کرد؟⁶ زیرا اینک از ترس هلاکت رفته‌اند، اما مصر ایشان را جمع خواهد کرد و موف ایشان را دفن خواهد نمود. مکانهای نفیسه نقره ایشان را خارها به تصرف خواهند گرفت و در منازل ایشان شوکها خواهد بود.⁷ ایام عقوبت می‌آید. ایام مکافات می‌رسد و اسرائیل این را خواهند دانست. نبی احمق گردید و صاحب روح دیوانه شد به سبب کثرت گناه و فراوانی بغض تو.⁸ افرایم از جانب خدای من دیده بان بود. دام صیاد بر تمامی طریقهای انبیاگسترده شد. در خانه خدای ایشان عداوت است.⁹ مثل ایام جبهه فساد را به نهایت رسانیده‌اند، پس عصیان ایشان را بیاد می‌آورد و گناه ایشان را مکافات خواهد داد.

¹⁰ اسرائیل را مثل انگورها در بیابان یافتیم. پدران شما را مثل نوبر انجیر در ابتدای موسمش دیدم. اما ایشان به بلع فغور رفتند و خویشتن را برای رسوایی نذیره ساختند و مانند معشوقه خود مکروه شدند.¹¹ جلال افرایم مثل مرغ می‌پرد. زاییدن و حامله شدن و در رحم قرار گرفتن نخواهد شد.¹² و اگر فرزندان را بیورانند ایشان را بی‌اولاد خواهم ساخت به حدی که انسانی نخواهد ماند. وای بر ایشان حینی که من نیز از ایشان دور شوم.¹³ افرایم حینی که او را برگزیدم مثل صور در مرتع نیکو مغروس بود،

اما افرایم پسران خود را برای قاتل بیرون خواهد آورد.¹⁴ ای خداوند به ایشان بده. چه بدهی؟ رحم سقط کننده و پستانهای خشک به ایشان بده.¹⁵ تمامی شرارت ایشان در جلجال است زیرا که در آنجا از ایشان نفرت داشتم. پس ایشان را به سبب اعمال زشت ایشان از خانه خود خواهم راند و ایشان را دیگر دوست نخواهم داشت چونکه جمیع سروران ایشان فتنه انگیزند.¹⁶ افرایم خشک شده است و ریشه ایشان خشک گردیده، میوه نمی‌آورند و اگر نیز بزیابند نتایج مرغوب رحم ایشان را خواهم کشت.¹⁷ خدای من ایشان را ترک خواهد نمود چونکه او را نشنیدند، پس در میان امت‌ها آواره خواهند شد.

10 اسرائیل مو برومند است که میوه برای خود می‌آورد. هرچه میوه زیاد می‌آورد، مذبح‌ها را زیاد می‌سازد و هرچه زمینش نیکوتر می‌شود، تمائیل را نیکوتر بنامی کند.² دل ایشان پر از نفاق است. الان مجرم می‌شوند و او مذبح‌های ایشان را خراب و تمائیل ایشان را منهدم خواهد ساخت.³ زیرا که الحال می‌گویند: «پادشاه نداریم چونکه از خداوند نمی‌ترسیم، پس پادشاه برای ما چه تواند کرد؟»⁴ ایشان قسم‌های دروغ خورده و عهدها بسته، سخنان (باطل) می‌گویند و عدالت مثل حنظل درشبارهای زمین می‌روید.⁵ ساکنان سامره برای گوساله‌های بیت آن می‌ترسند زیرا که قومش برای آن ماتم می‌گیرند و کاهانش به جهت جلال او می‌لرزند زیرا که از آن دور شده است.⁶ و آن رانیز به آشور به جهت هدیه برای پادشاه دشمن خواهند برد. افرایم خجالت خواهد کشید و اسرائیل از مشورت خود رسوا خواهد شد.⁷ پادشاه سامره مثل کف بر روی آب نابودی شود.⁸ و مکانهای بلند آن که گناه اسرائیل می‌باشد ویران خواهد شد و خار و خس بر مذبح‌های ایشان خواهد رویید و به کوهها خواهد گفت که ما را بیوشانید و به تله‌ها که بر ما بیفتید.⁹ ای اسرائیل از ایام جبهه گناه کرده‌ای. در آنجا ایستادند و جنگ با فرزندان شرارت در جبهه به ایشان نرسید.¹⁰ هر گاه بخواهم ایشان را تادیب خواهم نمود و قوم‌ها به ضد ایشان جمع خواهند شد، هنگامی که به دو گناه خود بسته شوند.¹¹ و افرایم گوساله آموخته شده است که کوفتن خرمن را دوست می‌دارد و من بر گردن نیکوی او گذر کردم و من بر افرایم یوغ می‌گذارم. یهودا شیار خواهد کرد و یعقوب مازو برای خود خواهد کشید.¹²

¹² برای خود به عدالت بکارید و به حسب رحمت درو نمایید و زمین ناکاشته را برای خودخیش بزنید زیرا که وقت است که خداوند رابطلید تا بیاید و بر شما عدالت را بباراند.¹³ شرارت را شیار کردید و ظلم را درو نمودید و ثمره دروغ را خوردید، چونکه به طریق خود و به کثرت جباران خویش اعتماد نمودید.¹⁴ لهذا هنگامه‌ای در میان قوم‌های تو خواهد برخاست و تمامی قلعه‌های خراب خواهد شد به نهجی که شلمان، بیت اربیل را در روز جنگ خراب کرد که مادر با فرزندان خرد شدند.¹⁵ همچنین بیت نئیل به سبب شدت شرارت شما به شما عمل خواهد نمود. در وقت طلوع فجر پادشاه اسرائیل بالکل هلاک خواهد شد.

محبت خدا به اسرائیل

11 هنگامی که اسرائیل طفل بود او رادوست داشتم و پسر خود را از مصر خواندم.² هر قدر که ایشان را بیشتر دعوت کردند، بیشتر از ایشان دور رفتند و برای بعلم قربانی گذرانیدند و به جهت بت‌های تراشیده بخورسوزانیدند.³ و من راه رفتن را به افرایم تعلیم دادم و او را به بازوها برداشتم، اما ایشان ندانستند که من ایشان را شفا داده‌ام.⁴ ایشان را به ریسمانهای انسان و به بندهای محبت جذب نمودم و به جهت ایشان مثل کسانی بودم که یوغ را از گردن ایشان برمی‌دارند و خوراک پیش روی ایشان نهادم.⁵ به زمین مصر نخواهد برگشت، اما آشور پادشاه ایشان خواهد شد چونکه از بازگشت نمودن ابا کردند.⁶ شمشیر بر شهرهایش هجوم خواهد آورد و پشت بندهایش را به سبب مشورت‌های ایشان معدوم و نابود خواهد ساخت.⁷ و قوم من جازم شدند که از من مرتد گردند. و هرچند ایشان را بسوی حضرت اعلی دعوت نمایند لکن کسی خویشتن را بر نمی‌افزارد.

4 اما من از زمین مصر (تا حال) بیهوه خدای توهستم و غیر از من خدای دیگر را نمی شناسی و سوای من نجات دهنده ای نیست. 5 من تو را در بیابان در زمین بسیار خشک شناختم. 6 چون چریدند، سیر شدند و چون سیر شدند، دل ایشان مغرور گردید و از این جهت مرا فراموش کردند. 7 پس من برای ایشان مثل شیر خواهم بود و مانند پلنگ به سر راه در کمین خواهم نشست. 8 و مثل خرسی که بچه هایش را از وی ربوده باشد، بر ایشان حمله خواهم آورد و پرده دل ایشان را خواهم درید و مثل شیر ایشان را در آنجا خواهم خورد و حیوانات صحرا ایشان را خواهند درید. 9 ای اسرائیل هلاک شدی، اما معاونت تو بامن است. 10 الان پادشاه تو کجاست تا تو را در تمامی شهرهایت معاونت کند و داورانت (کجایند) که درباره آنها گفتم پادشاه و سروران به من بده؟ 11 از غضب خود، پادشاهی به تو دادم و از خشم خویش او را برداشتم. 12 عصیان افرایم بسته شده و گناه او مخزون گردیده است. 13 دردهای زه مثل زنی که می زاید بروی آمده است و او پسری نادانمند است زیرا در وقتش، در جای تولد فرزندان نمی ایستد.

14 من ایشان را از دست هاویه فدیة خواهم داد و ایشان را از موت نجات خواهم بخشید. ای موت ضربات تو کجاست وای هاویه هلاکت تو کجا است؟ پشیمانی از چشمان من مستور شده است. 15 اگرچه در میان برادرانش ثمر آورد، اما باد شرقی می وزد و باد خداوند از بیابان برمی آید و منبع او خشک می گردد و چشمه اش می خشکد و او گنج تمامی اسباب نفیسه وی را تاراج می نماید. 16 سامره متحمل گناه خود خواهد شد، زیرا به خدای خود فتنه انگیزته است. ایشان به شمشیر خواهند افتاد و اطفال ایشان خرد و زنان حامله ایشان شکم دریده خواهند شد.

بازگشت

14 ای اسرائیل بسوی بیهوه خدای خود بازگشت نما زیرا به سبب گناه خود لغزیده ای. 2 با خود سخنان گرفته، بسوی خداوند بازگشت نمایید و او را گوید: «تمامی گناه را عفو فرما و ما را به لطف مقبول فرما، پس گوساله های لبهای خویش را ادا خواهیم نمود. 3 آشور ما را نجات نخواهد داد و بر اسبان سوار نخواهیم شد و بار دیگر به عمل دستهای خود نخواهیم گفت که شما خدایان ما هستید چونکه از تو یتیمان رحمت می یابند.»

4 ارتداد ایشان را شفا داده، ایشان را مجان دوست خواهم داشت زیرا خشم من از ایشان برگشته است. 5 برای اسرائیل مثل شبینم خواهم بود و او مانند سوسنها گل خواهد کرد و مثل لبنان ریشه های خود را خواهد دوانید. 6 شاخه هایش منتشر شده، زیبایی او مثل درخت زیتون و عطرش مانند لبنان خواهد بود. 7 آنانی که زیر سایه اش ساکن می باشند، مثل گندم زیست خواهند کرد و مانند موها گل خواهند آورد. انتشار او مثل شراب لبنان خواهد بود. 8 افرایم خواهد گفت: مرا دیگر با بتها چه کار است؟ و من او را اجابت کرده، منظور خواهم داشت. من مثل صنوبر تر و تازه می باشم. میوه تو از من یافت می شود. 9 کیست مرد حکیم که این چیزها را بفهمد و فهیمی که آنها را بداند؟ زیرا طریق های خداوند مستقیم است و عادلان در آنها سلوک می نمایند، اما خطاکاران در آنها لغزش می خورند.

8 ای افرایم چگونه تو را ترک کنم وای اسرائیل چگونه تو را تسلیم نمایم؟ چگونه تو را مثل ادمه نمایم و تو را مثل صبوئیم سازم؟ دل من در اندرونم منقلب شده و رقت های من با هم مشتعل شده است. 9 حدت خشم خود را جاری نخواهم ساخت و بار دیگر افرایم را هلاک نخواهم نمود زیرا خدا هستم و انسان نی و در میان تو قدوس هستم، پس به غضب نخواهم آمد. 10 ایشان خداوند را پیروی خواهند نمود. او مثل شیر غرش خواهد نمود و چون غرش نماید فرزندان از مغرب به لرزه خواهند آمد. 11 مثل مرغان از مصر و مانند کبوتران از زمین آشور لرزان خواهند آمد. خداوند می گوید که ایشان را در خانه های ایشان ساکن خواهم گردانید.

گناه قوم

12 افرایم مرا به دروغها و خاندان اسرائیل به مکرها احاطه کرده اند و یهودا هنوز با خدا و با قدوس امین ناپایدار است.

12 افرایم باد را می خورد و باد شرقی راتعاقب می کند. تمامی روز دروغ و خرابی را می افزاید و ایشان با آشور عهد می بندند و روغن (به جهت هدیه) به مصر برده می شود. 2 خداوند را با یهودا مخاصمه ای است و یعقوب را برحسب راههایش عقوبت رسانیده، بر وفق اعمالش او را جزا خواهد داد. 3 او پاشنه برادر خود را در رحم گرفت و در حین قوتش با خدامجاهده نمود. 4 با فرشته مجاهده نموده، غالب آمد. گریان شده، نزد وی تضرع نمود. در بیت ئیل او را یافت و در آنجا با ما تکلم نمود. 5 اما خداوند، خدای لشکرهاست و یادگاری او بیهوه است. 6 اما تو بسوی خدای خود بازگشت نما و رحمت و راستی را نگاه داشته، دائم منتظر خدای خود باش. 7 او سوادگری است که میزان فریب در دست او می باشد و ظلم را دوست می دارد. 8 و افرایم می گوید: «به درستی که دولت مند شده ام و توانگری را برای خود تحصیل نموده ام و در تمامی کسب من بی انصافی ای که گناه باشد، در من نخواهند یافت.» 9 اما من از زمین مصر (تا حال) بیهوه خدای تو هستم و تو را بار دیگر مثل ایام مواسم در خیمه ها ساکن خواهم گردانید. 10 به انبیا نیز تکلم نمودم و رویاها افزودم و بواسطه انبیا مثلها زدم. 11 به درستی که ایشان در جلعاد محض گناه و بطالت گردیدند و در جلعاد گاوها قربانی کردند. و مذبح های ایشان نیز مثل توده های سنگ در شیارهای زمین می باشد.

12 و یعقوب به زمین ارام فرار کرد و اسرائیل به جهت زن خدمت نمود و برای زن شبانی کرد. 13 و خداوند اسرائیل را بواسطه نبی از مصر برآورد و او به دست نبی محفوظ گردید. 14 افرایم خشم بسیار تلخی به هیجان آورد، پس خداوندش خون او را بر سرش وا گذاشت و عار او را بر وی رد نمود.

خشم خدا بصد قوم

13 هنگامی که افرایم به لرزه سخن گفت، خویشتن را در اسرائیل مرتفع نمود؛ اما چون در امر بعل مجرم شد، بمرسد. 2 و الان گناهان می افزایند و از نقره خود بتهای ریخته شده و تماثیل موافق عقل خود می سازند که همه آنها عمل صنعتگران می باشد و درباره آنها می گویند که اشخاصی که قربانی می گذرانند گوساله ها را ببوسند. 3 بنابراین، ایشان مثل ابرهای صبح و مانند شبی که بزودی می گذرد، هستند. و مثل کاه که از خرمن پراکنده شود و مانند دود که از روزن برآید.

یوئیل

کلام خداوند که بر یوئیل بن فتوئیل

1 نازل شد.

هجوم ملخها

2 ای مشایخ این را بشنوید! وای جمیع ساکنان زمین این را گوش گیرید! آیا مثل این درایام شما یا در ایام پدران شما واقع شده است؟³ شما از این به پسران خود و پسران شما به پسران خویش و پسران ایشان به طبقه بعد خبر بدهید.⁴ آنچه از سن باقی ماند، ملخ می خورد و آنچه از ملخ باقی ماند، لنبه می خورد و آنچه از لنبه باقی ماند، سوس می خورد.⁵ ای مستان بیدار شده، گریه کنید وای همه میگساران به جهت عصیرانگور ولوله نمایید زیرا که از دهان شما منقطع شده است.⁶ زیرا که امتی قوی و بی شمار به زمین من هجوم می آورند. دندانهای ایشان دندانهای شیر است و اضراس ایشان اضراس هژیر است.⁷ تاکستان مرا ویران و انجیرهای مرا خراب کرده و پوست آنها را بالکل کنده، بیرون انداخته اند و شاخه های آنها سفید شده است.⁸ مثل دختری که برای شوهر جوانی خود پلاس می پوشد، ماتم بگیر. ⁹ هدیه آردی و هدیه ریختنی از خانه خداوند منقطع شده است. کاهنانی که خدام خداوند هستند ماتم می گیرند.¹⁰ صحرا خشک شده و زمین ماتم می گیرد زیرا گندم تلف شده و شیره خشک گردیده و روغن ضایع شده است.

11 ای فلاحان خجل شوید وای باغبانان ولوله نمایید به جهت گندم و جو زیرا محصول زمین تلف شده است.¹² موها خشک و انجیرها ضایع شده؛ انار و خرما و سیب و همه درختان صحرا خشک گردیده، زیرا خوشی از بنی آدم رفع شده است.

دعوت به توبه

13 ای کاهنان پلاس در بر کرده، نوحه گری نمایید وای خادمان مذبح ولوله کنید وای خادمان خدای من داخل شده، در پلاس شب رابسر برید، زیرا که هدیه آردی و هدیه ریختنی از خانه خدای شما باز داشته شده است.¹⁴ روزه راتعیین نمایید و محفل مقدس را ندا کنید! مشایخ و تمامی ساکنان زمین را به خانه یهوه خدای خود جمع نموده، نزد خداوند تضرع نمایید.¹⁵ وای برآن روز زیرا روز خداوند نزدیک است و مثل هلاکتی از قادر مطلق می آید.¹⁶ آیا ماکولات در نظر ما منقطع نشد و سرور و شادمانی از خانه خدای ما،¹⁷ دانه ها زیر کلوخها پوسید. مخزنها ویران و انبارها خراب شد زیرا گندم تلف گردید.¹⁸ بهایم چه قدر ناله می کنید و رمه های گاوان شوریده احوالند، چونکه مرتعی ندارند و گله های گوسفند نیز تلف شده اند.¹⁹ ای خداوند نزد تو تضرع می نمایم زیرا که آتش مرتع های صحرا را سوزانیده و شعله همه درختان صحرا را افروخته است.²⁰ بهایم صحرا بسوی تو صیحه می زنند زیرا که جویهای آب خشک شده و آتش مرتعهای صحرا را سوزانیده است.

روز تاریکی

2 در صهیون کرنا بنوازید و در کوه مقدس من صدا بلند کنید! تمامی ساکنان زمین بلرزد زیرا روز خداوند می آید و نزدیک است.² روز تاریکی و ظلمت، روز ابرها و ظلمت غلیظ مثل فجر منبسط بر کوهها! امتی عظیم و قوی که مانند آن از ازل نبوده و بعد از این تا سالها و دهها

بسیار نخواهد بود.³ پیش روی ایشان آتش می سوزاند و در عقب ایشان شعله ملتهب می گردد. پیش روی ایشان، زمین مثل باغ عدن و در عقب ایشان، بیابان بایر است و نیز از ایشان احدی رهایی نمی یابد.⁴ منظر ایشان مثل منظراسبان است و مانند اسب سواران می تازند.⁵ مثل صدای ارابه ها بر قله کوهها جست و خیز می کنند؛ مثل صدای شعله آتش که کاه را می سوزاند؛ مانند امت عظیمی که برای جنگ صف بسته باشند.⁶ از حضور ایشان قوم هامی لرزند. تمامی رویها رنگ پریده می شود.⁷ مثل جباران می دوند، مثل مردان جنگی بر حصارها برمی آیند و هر کدام به راه خود می آیند و طریقهای خود را تبدیل نمی کنند.⁸ بر یکدیگر ازدحام نمی کنند، زیرا هرکس به راه خود می خرامد. از میان حربه ها هجوم می آورند و صف های خود را نمی شکنند.⁹ بر شهر می جهند، به روی حصارها می دوند، به خانه ها برمی آیند. مثل دزدان از پنجره ها داخل می شوند.¹⁰ از حضور ایشان زمین متزلزل و آسمانها مرتعش می شود؛ آفتاب و ماه سیاه می شوند و ستارگان نور خویش را باز می دارند.¹¹ و خداوند آواز خود را پیش لشکر خویش بلند می کند، زیرا اردوی او بسیار عظیم است و آنکه سخن خود را بجا می آورد، قدیر است. زیرا روز خداوند عظیم و بی نهایت مهیب است و کیست که طاقت آن را داشته باشد.

دعوت به بازگشت

12 و لکن الان خداوند می گوید با تمامی دل وبا روزه و گریه و ماتم بسوی من بازگشت نمایید.¹³ و دل خود را چاک کنید نه رخت خویش را و به یهوه خدای خود بازگشت نمایید زیرا که اورثوف و رحیم است و دیرخشم و کثیر احسان و ازبلا پشیمان می شود.¹⁴ که می داند که شاید برگردد و پشیمان شود و در عقب خود برکتی واگذارد، یعنی هدیه آردی و هدیه ریختنی برای یهوه خدای شما.¹⁵ در صهیون کرنا بنوازید و روزه را تعیین کرده، محفل مقدس را ندا کنید.¹⁶ قوم را جمع کنید، جماعت را تقدیس نمایید، پیران و کودکان و شیرخوارگان را فراهم آورید. داماد از حجره خود و عروس از حجله خویش بیرون آیند.¹⁷ کاهنانی که خدام خداوند هستند در میان رواق و مذبح گریه کنند و بگویند: «ای خداوند بر قوم خویش شفقت فرما و میراث خویش را به عار مسیار، مبادا امتها بر ایشان حکمرانی نمایند. چرا در میان قومه بگویند که خدای ایشان کجا است؟»

پاسخ خداوند

18 پس خداوند برای زمین خود به غیرت خواهد آمد و بر قوم خویش شفقت خواهد نمود.¹⁹ و خداوند قوم خود را اجابت نموده، خواهد گفت: «اینک من گندم و شیره و روغن را برای شما فرستم تا از آنها سیر شوید و شما را بار دیگر در میان امتها عار نخواهم ساخت.²⁰ و لشکر شمالی را از شما دور کرده، به زمین خشک ویران خواهم راند که مقدمه آن بر دریای شرقی و ساقه اش بر دریای غربی خواهد بود و بوی بدش بلند خواهد شد و عفونتش بر خواهد آمد زیرا کارهای عظیم کرده است.»²¹ ای زمین مترس! وجد و شادی بنما زیرا یهوه کارهای عظیم کرده است.²² ای بهایم صحرا مترسید زیرا که مرتع های بیابان سبز شد و درختان میوه خود را آورد و انجیر و مو قوت خویش را دادند.²³ ای پسران صهیون در یهوه خدای خویش وجد و شادی نمایید، زیرا که باران اولین را به اندازه اش به شما داده است و باران اول و آخر را در وقت برای شما بارانیده است.

ایشان دور کنید.⁷ اینک من ایشان را از مکانی که ایشان را به آن فروختید، خواهم برانگیزانید و اعمال شما را به سر شما خواهم برگردانید.⁸ و پسران و دختران شما را به دست بنی یهودا خواهم فروخت تا ایشان را به سبائیان که امتی بعید می‌باشند بفروشند زیرا خداوند این را گفته است.⁹ این را در میان امت‌ها ندا کنید. تدارک جنگ بینید و جباران را برانگیزانید. تمامی مردان جنگی نزدیک شده، برآیند.¹⁰ گاواهنهای خود را برای شمشیرها و اره‌های خویش را برای نیزه‌ها خرد کنید و مرد ضعیف بگوید: من قوی هستم.¹¹ ای همه امت‌ها بشتابید و بیایید و از هر طرف جمع شوید! ای خداوند شجاعان خود را به آنجا فرود آور!¹² امت‌ها برانگیخته شوند و به وادی یهوشافاط برآیند زیرا که من در آنجا خواهم نشست تا بر همه امت‌هایی که به اطراف آن هستند داوری نمایم.¹³ داس را پیش آورید زیرا که حاصل رسیده است. بیایید پایمال کنید زیرا که معصره‌ها پر شده و چرخشها لبریز گردیده است چونکه شرارت شما عظیم است.¹⁴ جماعتها، جماعتها در وادی قضا! زیرا روز خداوند در وادی قضا نزدیک است.¹⁵ آفتاب و ماه سیاه می‌شوند و ستارگان تابش خود را بازمی‌دارند.¹⁶ و خداوند از صهیون نعره می‌زند و آواز خود را از اورشلیم بلند می‌کند و آسمان وزمین متزلزل می‌شود، اما خداوند ملجای قوم خود و ملاذ بنی اسرائیل خواهد بود.

تفقد از قوم خدا

¹⁷ پس خواهید دانست که من یهوه خدای شما در کوه مقدس خویش صهیون ساکن می‌باشم و اورشلیم مقدس خواهد بود و بیگانگان دیگر از آن عبور نخواهند نمود.¹⁸ و در آن روزکوها عصیر انگور را خواهند چکانید و کودها به شیر جاری خواهد شد و تمامی وادیهای یهودا به آب جاری خواهد گردید و چشمه‌ای از خانه خداوند بیرون آمده، وادی شطیم را سیراب خواهد ساخت.¹⁹ مصر ویران خواهد شد و ادوم به بیابان بایر مبدل خواهد گردید، به سبب ظلمی که بر بنی یهودا نمودند و خون بی‌گناهان را در زمین ایشان ریختند.²⁰ و یهودا تا ابدالاباد مسکون خواهد شد و اورشلیم تا دهرهای بسیار.²¹ و خونریزی ایشان را که طاهر نساخته بودم، طاهر خواهم ساخت و یهوه در صهیون ساکن خواهد شد.

²⁴ پس خرمن از گندم پر خواهد شد و معصره‌ها از شیره و روغن لبریز خواهد گردید.²⁵ و سالهایی را که ملخ و لنبه و سوس و سن یعنی لشکر عظیم من که بر شما فرستاده بودم خوردند به شما رد خواهم نمود.²⁶ و غذای بسیار خورده، سیر خواهید شد و اسم یهوه خدای خود را که برای شما کارهای عجیب کرده است، تسبیح خواهید خواند و قوم من تا به ابد خجل نخواهند شد.²⁷ و خواهید دانست که من در میان اسرائیل می‌باشم و من یهوه خدای شما هستم و دیگری نیست و قوم من خجل نخواهند شد تا ابدالاباد.

²⁸ و بعد از آن روح خود را بر همه بشر خواهم ریخت و پسران و دختران شما نبوت خواهند نمود و پیران شما و جوانان شما رویاها خواهند دید.²⁹ و در آن ایام روح خود را بر غلامان و کنیزان نیز خواهم ریخت.³⁰ و آیات را از خون و آتش و ستونهای دود در آسمان و زمین ظاهر خواهم ساخت.³¹ آفتاب به تاریکی و ماه به خون مبدل خواهند شد، پیش از ظهور یوم عظیم و مهیب خداوند.³² و واقع خواهد شد هر که نام خداوند را بخواند نجات یابد زیرا در کوه صهیون و در اورشلیم چنانکه خداوند گفته است بقیتی خواهد بود و در میان باقی ماندگان آنانی که خداوند ایشان را خوانده است.

داوری بر امت‌ها

3 زیرا اینک در آن ایام و در آن زمان چون اسیری یهودا و اورشلیم را برگردانیده باشم،² آنگاه جمیع امت‌ها را جمع کرده، به وادی یهوشافاط فرود خواهم آورد و در آنجا با ایشان درباره قوم خود و میراث خویش اسرائیل محاکمه خواهم نمود زیرا که ایشان را در میان امت‌ها پراکنده ساخته و زمین مرا تقسیم نموده‌اند.³ و بر قوم من قرعه انداخته و پسری در عوض فاحشه‌ای داده و دختری به شراب فروخته‌اند تا بنوشند.⁴ و حال‌ای صور و صیدون و تمامی دیار فلسطینیان شما را با من چه کار است؟ آیا شما به من جزا می‌رسانید؟ و اگر به من جزا برسانید من جزای شما را بزودی هر چه تمام تر به سر شما رد خواهم نمود.⁵ چونکه نقره و طلا و نغایس زیبای مرا گرفته، آنها را به هیکل‌های خود درآوردید.⁶ و پسران یهودا و پسران اورشلیم را به پسران یونانیان فروختید تا ایشان را از حدود

عاموس

کلمات عاموس که از شبانان تقوع بود و

داوری اسرائیل

1 آنها را در ایام عزیا، پادشاه یهودا و ایام یربعام بن یوآش، پادشاه اسرائیل در سال قبل از زلزله درباره اسرائیل دید. 2 پس گفت: خداوند از صهیون نعره می‌زند و آواز خود را از اورشلیم بلند می‌کند و مرتع های شبانان ماتم می‌گیرند و قله کرمل خشک می‌گردد.

مجازات همسایگان اسرائیل

3 خداوند چنین می‌گوید: به سبب سه و چهار تقصیر دمشق عقوبتش را نخواهم برگردانید زیرا که جلعاد را به چومهای آهنین کوفتند. 4 پس آتش در خاندان حزائیل خواهم فرستاد تا قصرهای بنهد را بسوزاند. 5 و پشت بندهای دمشق را خواهم شکست و ساکنان را از همواری آون و صاحب عصا را از بیت عدن منقطع خواهم ساخت و خداوند می‌گوید که قوم آرام به قیر به اسیری خواهند رفت.

6 خداوند چنین می‌گوید: به سبب سه و چهار تقصیر غزه عقوبتش را نخواهم برگردانید زیرا که تمامی (قوم را) به اسیری بردند تا ایشان را به ادوم تسلیم نمایند. 7 پس آتش به حصارهای غزه خواهم فرستاد تا قصرهایش را بسوزاند. 8 و ساکنان را از اشدود و صاحب عصا را از اشقلون منقطع ساخته، دست خود را به عقرون فرودخواهم آورد و خداوند یهوه می‌گوید که باقی ماندگان فلسطینیان هلاک خواهند شد.

9 خداوند چنین می‌گوید: به سبب سه و چهار تقصیر صور عقوبتش را نخواهم برگردانید زیرا که تمامی (قوم را) به اسیری برده، ایشان را به ادوم تسلیم نمودند و عهد برادران را به یاد نیاوردند. 10 پس آتش بر حصارهای صور خواهم فرستاد تا قصرهایش را بسوزاند.

11 خداوند چنین می‌گوید: به سبب سه و چهار تقصیر ادوم عقوبتش را نخواهم برگردانید زیرا که برادر خود را به شمشیر تعاقب نمود و رحمهای خویش را تباہ ساخت و خشم او پیوسته می‌درید و غضب خود را دایم نگاه می‌داشت. 12 پس آتش بر تیمان خواهم فرستاد تا قصرهای بصره را بسوزاند.

13 خداوند چنین می‌گوید: به سبب سه و چهار تقصیر بنی عمون عقوبتش را نخواهم برگردانید زیرا که زنان حامله جلعاد را شکم پاره کردند تا حدود خویش را وسیع گردانند. 14 پس آتش در حصارهای ربه مشتعل خواهم ساخت تا قصرهایش را با صدای عظیمی در روز جنگ و بانندبادی در روز طوفان بسوزاند. 15 و خداوند می‌گوید که پادشاه ایشان به اسیری خواهد رفت او و سرورانش جمیع.

خداوند چنین می‌گوید: به سبب سه و

2 چهار تقصیر مواب عقوبتش را نخواهم برگردانید زیرا که استخوانهای پادشاه ادوم را آهک پختند. 2 پس آتش بر مواب می‌فرستم تا قصرهای قریوت را بسوزاند و مواب با هنگامه و خروش و صدای کرنا خواهد مرد. 3 و خداوند می‌گوید که داور را از میانش منقطع خواهم ساخت و همه سرورانش را با وی خواهم کشت.

4 خداوند چنین می‌گوید: به سبب سه و چهار تقصیر یهودا عقوبتش را نخواهم برگردانید زیرا که شریعت خداوند را ترک نموده، فرایض او را نگاه نداشتند و دروغهای ایشان که پدرانشان آنها را پیروی نمودند ایشان را گمراه کرد. 5 پس آتش بر یهودا خواهم فرستاد تا قصرهای اورشلیم را بسوزاند.

6 خداوند چنین می‌گوید: به سبب سه و چهار تقصیر اسرائیل عقوبتش را نخواهم برگردانید زیرا که مرد عادل را به نقره و مسکین را به زوج نعلین فروختند. 7 و به غبار زمین که بر سرمسکینان است حرص دارند و راه حلیمان را منحرف می‌سازند و پسر و پدر به یک دختر درآمده، اسم قدوس مرا بی حرمت می‌کنند. 8 و بر رختی که گرو می‌گیرند، نزد هر مذبح می‌خوابند و شراب جریمه شدگان را در خانه خدای خود می‌نوشند. 9 و حال آنکه من اموریان را که قامت ایشان مانند قد سرو آزاد بود و ایشان مثل بلوط تنومند بودند، پیش روی ایشان هلاک ساختم و میوه ایشان را از بالا و ریشه های ایشان را از پایین تلف نمودم. 10 و من شما را از زمین مصر برآورده، چهل سال در بیابان گردش دادم تا زمین اموریان را به تصرف آورید. 11 و بعضی از پسران شما را انبیاو بعضی از جوانان شما را نذیره قرار دادم. خداوند می‌گوید: ای بنی اسرائیل آیا چنین نیست؟ 12 اما شما نذیره‌ها را شراب نوشانیدید و انبیا را نهی نموده، گفتید که نبوت مکنید.

13 اینک من شما را تنگ خواهم گذارد چنانکه ارا به ای که از بافه‌ها پر باشد، تنگ گذارده می‌شود. 14 و مفر برای تندر و فوت خواهد شد و تنومند به توانایی خویش غالب نخواهد آمد و جبار جان خود را نخواهد رهانید. 15 و تیرانداز نخواهد ایستاد و تیزی خود را نخواهد رهانید و اسب سواران خود را خلاصی نخواهد داد. 16 و خداوند می‌گوید که شجاع ترین جباران در آن روز عریان خواهند گریخت.

شهادت به ضد اسرائیل

3 این کلام را بشنوید که خداوند آن را به ضدشمای بنی اسرائیل و به ضد تمامی خاندانی که از زمین مصر بیرون آوردم، تنطق نموده و گفته است: 2 من شما را فقط از تمامی قبایل زمین شناختم پس عقوبت تمام گناهان شما را بر شما خواهم رسانید. 3 آیا دو نفر با هم راه می‌روند جز آنکه متفق شده باشند؟ آیا شیر در جنگل غرش می‌کند حینی که شکار نداشته باشد؟ آیا شیر ژیان آواز خود را از بیشه‌اش می‌دهد حینی که چیزی نگرفته باشد؟ 4 آیا مرغ به دام زمین می‌افتد، جایی که تله برای او نباشد؟ آیا دام از زمین برداشته می‌شود، حینی که چیزی نگرفته باشد؟ 5 آیا کرنا در شهر نواخته می‌شود و خلق نترسند؟ 6 آیا بلا بر شهر وارد بیاید و خداوند آن را نفرموده باشد؟ 7 زیرا خداوند یهوه کاری نمی‌کند جز اینکه سرخویش را به بندگان خود انبیا مکشوف می‌سازد. 8 شیر غرش کرده است، کیست که نترسد؟ خداوند یهوه تکلم نموده است: کیست که نبوت نماید؟ 9 بر قصرهای اشدود و بر قصرهای زمین مصر ندا کنید و بگویید بر کوههای سامره جمع شوید و ملاحظه نمایید که چه هنگامه های عظیم در وسط آن و چه ظلمها در میانش واقع شده است. 10 زیرا خداوند می‌گوید: آنانی که ظلم و غارت را در قصرهای خود ذخیره می‌کنند راست کرداری را نمی‌دانند. 11 بنابراین خداوند یهوه چنین می‌گوید: دشمن به هر طرف زمین خواهد بود و قوت تو را از تو به زیر خواهد آورد و قصرهایت تاراج خواهد شد.

12 خداوند چنین می‌گوید: چنانکه شبان دوساق یا نرمه گوش را از دهان شیر رها می‌کند، همچنان بنی اسرائیل که در سامره در گوشه‌ای بستری و در دمشق در فراشی ساکنند رهایی خواهند یافت. 13 خداوند یهوه خدای

۷ ای شما که انصاف را به افسنتین مبدل می‌سازید و عدالت را به زمین می‌اندازید،^۸ آن که ثریا و جبار را آفرید و فجر را به سایه موت مبدل ساخت و روز را مثل شب تاریک گردانید و آبهای دریا را خوانده، آنها را بر روی زمین ریخت، یهوه اسم او می‌باشد؛^۹ آنکه خرابی را برزورآوران می‌رساند چنانکه خرابی بر قلعه‌ها وارد می‌آید؛^{۱۰} ایشان از آنانی که در محکمه حکم می‌کنند، نفرت دارند و راستگویان رامکروه می‌دارند.^{۱۱} بنابراین چونکه مسکینان را پایمال کردید و هدایای گندم از ایشان گرفتید، خانه‌ها را از سنگهای تراشیده بنا خواهید نمود اما در آنها ساکن نخواهید شد و تاکستانهای دلپسند غرس خواهید نمود و لیکن شراب آنها را نخواهید نوشید.^{۱۲} زیرا تقصیرهای شما رامی دانم که بسیار است و گناهان شما را که عظیم می‌باشد، زیرا عادلان را به تنگ می‌آورید و رشوه می‌گیرید و فقیران را در محکمه از حق ایشان منحرف می‌سازید.^{۱۳} لهذا هرکه عاقل باشد در آن زمان خاموش خواهد ماند زیرا که زمان بد خواهد بود.^{۱۴} نیکویی را بطلبید و نه بدی را تا زنده بمانید و بدین منوال یهوه خدای لشکرها با شما خواهد بود، چنانکه می‌گویید.^{۱۵} از بدی نفرت کنید و نیکویی را دوست دارید و انصاف را در محکمه ثابت نمایید، شاید که یهوه خدای لشکرها بر بقیه یوسف رحمت نماید.

روز خداوند

۱۶ بنابراین، خداوند یهوه خدای لشکرها چنین می‌گوید: در همه چهارسوها نوحه گری خواهد بود و در همه کوجه‌ها وای وای خواهند گفت و فلاحان را برای ماتم و آنانی را که مرثیه خوانی آموخته شده‌اند، برای نوحه گری خواهند خواند.^{۱۷} و در همه تاکستانها نوحه گری خواهد بود، زیرا خداوند می‌گوید که من در میان تو عبور خواهم کرد.^{۱۸} وای بر شما که مشتاق روز خداوند می‌باشید. روز خداوند برای شما چه خواهد بود؟ تاریکی و نه روشنایی!^{۱۹} مثل کسی که از شیری فرار کند و خرسی بدو برخورد، یا کسی که به خانه داخل شده، دست خود را بردیوار بندد و ماری او را بگزد.^{۲۰} آیا روز خداوند تاریکی نخواهد بود و نه روشنایی و ظلمت غلیظی که در آن هیچ درخشندگی نباشد؟^{۲۱} من از عیدهای شما نفرت و کراهت دارم و (عطر) محفل‌های مقدس شما را استشمام نخواهم کرد.^{۲۲} و اگرچه قربانی‌های سوختنی و هدایای آردی خود را برای من بگذارید، آن را قبول نخواهم کرد و ذبایح سلامتی پروارهای شما را منظور نخواهم داشت.^{۲۳} آهنگ سرودهای خود را از من دور کن زیرا نغمه بریطهای تو را گوش نخواهم کرد.^{۲۴} و انصاف مثل آب و عدالت مانند نهر دائمی جاری بشود.^{۲۵} ای خاندان اسرائیل آیا شما قربانی‌ها و هدایای برای من مدت چهل سال در بیابان گذرانیدید؟^{۲۶} نی بلکه خیمه ملکوم خود و تمثال اصنام خویش و کوب خدایان خود را که به جهت خویشتن ساخته بودید برداشتید.^{۲۷} پس یهوه که نام او خدای لشکرها می‌باشد، می‌فرماید که من شما را به آن طرف دمشق جلائی وطن خواهم ساخت.

وای بر ایمنان

۶ وای بر آنانی که در صهیون ایمن و در کوهستان سامره مطمئن هستند که نقبای امت‌های اولی که خاندان اسرائیل نزد آنها آمدند می‌باشند.^۲ به کلنه عبور کنید و ملاحظه نمایید واز آنجا به حمات بزرگ بروید و به جت فلسطینیان فرود آیدید؛ آیا آنها از این ممالک نیکوتر است یا حدود ایشان از حدود شما بزرگتر؟^۳ شما که روز بلا را دور می‌کنید و مسند ظلم را نزدیک می‌آورید.^۴ که بر تختهای عاج می‌خوابید و بر بسترها دراز می‌شوید و بره‌ها را از گلّه و گوساله‌ها را از میان حظیره‌ها می‌خورید.^۵ که با نغمه بریط می‌سرایید و آلات موسیقی رامثل داود برای خود اختراع می‌کنید.^۶ و شراب را از کاسه‌ها می‌نوشید و خویشتن را به بهترین عطریات تدهین می‌نمایید اما به جهت مصیبت یوسف غمگین نمی‌شوید.^۷ بنابراین ایشان الان با اسیران اول به اسیری خواهند رفت و صدای عیش کنندگان دور خواهد شد.

لشکرهای می‌گویند: بشنوید و به خاندان یعقوب شهادت دهید.^{۱۴} زیرا در روزی که عقوبت تقصیرهای اسرائیل را به وی رسانم بر مذبح‌های بیت ئیل نیز عقوبت خواهم رسانید و شاخهای مذبح قطع شده، به زمین خواهد افتاد.^{۱۵} و خداوند می‌گوید که خانه زمستانی را باخانه تابستانی خراب خواهد کرد و خانه‌های عاج تلف خواهد شد و خانه‌های عظیم منهدم خواهد گردید.»

اسرائیل بسوی خدا بازگشت نمی‌کند

۴ ای گاوان باشان که بر کوههای سامره می‌باشید و بر مسکینان ظلم نموده، فقیران را ستم می‌کنید و به آقایان ایشان می‌گویید بی‌آوردید تا بنوشیم، این کلام را بشنوید!^۲ خداوند یهوه به قدوسیت خود قسم خورده است که اینک ایامی بر شما می‌آید که شما را با غلها خواهند کشید و باقی ماندگان شما را با قلابهای ماهی.^۳ و خداوند می‌گوید که هر یک از شما از شکافهای روبروی خود بیرون خواهد رفت و شما به هرمون افکنده خواهید شد.

۴ به بیت ئیل بیایید و عصیان بوزرید و به جلجال آمده، عصیان را زیاد کنید و هر بامداد قربانی‌های خود را بیاورید و هر سه روز عشرهای خود را.^۵ و قربانی‌های تشکر باخمیرمایه بگذارید و هدایای تبرعی را ندا کرده، اعلان نمایید زیرا ای بنی اسرائیل همین پسندیده شما است! قول خداوند یهوه این است.^۶ و من نیز نظافت دندان را در جمیع شهرهای شما و احتیاج نان را در جمیع مکانهای شما به شما دادم. معهذا خداوند می‌گوید بسوی من بازگشت نمودید.

۷ و من نیز حینی که سه ماه تا درو مانده بود، باران را از شما منع نمودم و بر یک شهر بارانیدم و بر شهر دیگر نبارانیدم و بر یک قطعه باران آمد و قطعه دیگر که باران نیافت خشک شد.^۸ پس اهل دو یا سه شهر بسوی یک شهر برای نوشیدن آب آواره شدند، اما سیراب نگشتند و خداوند می‌گوید که بسوی من بازگشت نمودید.^۹ و شمارا به باد سموم و برفقان مبتلا ساختم و ملخ بسیاری از باغها و تاکستانها و انجیرها و زیتونهای شما را خورد. معهذا خداوند می‌گوید بسوی من بازگشت نمودید.^{۱۰} و وبا را به رسم مصر بر شما فرستادم و جوانان شما را به شمشیر کشتم و اسبان شما را بردند و عفونت اردوهای شما به بینی شما برآمد. معهذا خداوند می‌گوید بسوی من بازگشت نمودید.^{۱۱} و بعضی از شما را به نهجی که خدا سدوم و عموره را واژگون ساخت سرنگون نمودم و مانند مشعلی که از میان آتش گرفته شود بودید. معهذا خداوند می‌گوید بسوی من بازگشت نمودید.^{۱۲} بنابراین ای اسرائیل به اینطور با تو عمل خواهم نمود و چونکه به اینطور با تو عمل خواهم نمود، پس ای اسرائیل خویشتن را مهیاساز تا با خدای خود ملاقات نمایی.^{۱۳} زیرا اینک آن که کوهها را ساخته و باد را آفریده است و انسان را از فکرهای خودش اطلاع می‌دهد و فجر را به تاریکی مبدل می‌سازد و بر بلندیهای زمین می‌خرامد، یهوه خدای لشکرها اسم او می‌باشد.

مرثیه و دعوت به توبه

۵ ای خاندان اسرائیل این کلام را که برای مرثیه بر شما می‌خوانم بشنوید.^۲ دختر باکره اسرائیل افتاده است و دیگر نخواهد برخاست. بر زمین خود انداخته شده، و احدی نیست که او را برخیزاند.^۳ زیرا خداوند یهوه چنین می‌گوید: شهری که با هزار نفر بیرون رفت، صد نفر را برای خاندان اسرائیل باقی خواهد داشت و شهری که با صد نفر بیرون رفت، ده نفر را باقی خواهد داشت.^۴ زیرا خداوند به خاندان اسرائیل چنین می‌گوید: مرا بطلبید و زنده بمانید.^۵ اما بیت ئیل را مطلبید و به جلجال داخل مشوید و به بثرشیع مروید، زیرا جلجال البته به اسیری خواهد رفت و بیت ئیل نیست خواهد شد.^۶ خداوند را بطلبید و زنده مانید، مبادا او مثل آتش در خاندان یوسف افروخته شده، بسوزاند و کسی در بیت ئیل نباشد که آن را خاموش کند.

4 ای شما که می‌خواهید فقیران را ببلعید و مسکینان زمین را هلاک کنید این را بشنوید. 5 می‌گویید که غره ماه کی خواهد گذشت تا غله را بفروشیم و روز سبت تا انبارهای گندم را بگشاییم و ایفا را کوچک و مثقال را بزرگ ساخته، میزانهارا قلب و معوج نماییم. 6 و مسکینان را به نقره و فقیران را به نعلین بخریم و پس مانده گندم را بفروشیم. 7 خداوند به جلال یعقوب قسم خورده است که هیچکدام از اعمال ایشان را هرگز فراموش نخواهم کرد. 8 آیا به این سبب زمین متزلزل خواهد شد و همه ساکنانش ماتم نخواهند گرفت و تمامش مثل نهر برنخواهد آمد و مثل نیل مصر سیلان نخواهد کرد و فرو نخواهد نشست.

9 و خداوند یهوه می‌گوید: «که در آن روز آفتاب را در وقت ظهر فرو خواهم برد و زمین را در روز روشن تاریک خواهم نمود. 10 و عیدهای شما را به ماتم و همه سرودهای شما را به مرثیه هامبدل خواهم ساخت. و بر هر کمر پلاس و بر هر سر گری برخواهم آورد و آن را مثل ماتم پسر یگانه و آخرش را مانند روز تلخی خواهم گردانید.»

11 اینک خداوند یهوه می‌گوید: «ایامی می‌آید که گرسنگی بر زمین خواهم فرستاد نه گرسنگی از نان و نه تشنگی از آب بلکه از شنیدن کلام خداوند. 12 و ایشان از دریا تا دریا و از شمال تا مشرق پراکنده خواهند شد و گردش خواهند کرد تا کلام خداوند را بطلند اما آن را نخواهند یافت. 13 در آن روز دوشیزگان جمیل و جوانان از تشنگی ضعف خواهند کرد. 14 آنانی که به گناه سامره قسم خورده، می‌گویند که «ای دان به حیات خدای تو و به طریقت بترشیع قسم می‌خوریم»، خواهند افتاد و بار دیگر نخواهند برخاست.

داوری بر اسرائیل و تفقد از او

9 خداوند را دیدم که نزد مذبح ایستاده بود و گفت: «تاجهای ستونها را بزنی تا آستانه‌ها بلرزد و آنها را بر سر همه مردم بینداز و باقی ماندگان ایشان را به شمشیر خواهم کشت و فراری‌ای از ایشان نخواهد گریخت و باقی‌مانده‌ای از ایشان نخواهد رست. 2 اگر به هویه فرو روند، دست من ایشان را از آنجا خواهد گرفت و اگر به آسمان صعود نمایند، ایشان را از آنجا فرود خواهم آورد. 3 و اگر به قله کرمل پنهان شوند ایشان را تفتیش کرده، از آنجا خواهم گرفت و اگر از نظر من در قعر دریا خویشتن را مخفی نمایند، در آنجا ما را امر خواهم فرمود که ایشان را بگذرد. 4 و اگر پیش دشمنان خود به اسیری روند شمشیر را در آنجا ما را خواهم فرمود تا ایشان را بکشد و نظر خود را بر ایشان برای بدی خواهم داشت و نه برای نیکویی. 5 خداوند یهوه صباپوت که زمین را لمس می‌کند و آن گداخته می‌گردد و همه ساکنانش ماتم می‌گیرند و تمامش مثل نهر برمی‌آید و مانند نیل مصر فرو می‌نشیند؛ 6 آن که غرفه‌های خود را در آسمان بنا می‌کند و طاقهای خود را بر زمین بنیاد می‌نهد و آبهای دریا را ندا در داده، آنها را به روی زمین می‌ریزد نام او یهوه می‌باشد. 7 خداوند می‌گوید: «ای بنی اسرائیل آیا شما برای من مثل پسران حبشیان نیستید؟ آیا اسرائیل را از زمین مصر و فلسطینیان را از کفتور و آرامیان را از قیر برنیاوردم؟»

8 اینک چشمان خداوند یهوه بر مملکت گناهکار می‌باشد و من آن را از روی زمین هلاک خواهم ساخت لیکن خداوند می‌گوید که «خاندان یعقوب را بالکل هلاک نخواهم ساخت. 9 زیرا اینک من امر فرموده، خاندان اسرائیل را در میان همه امت‌ها بیختم، چنانکه غله در غربال بیخته می‌شود و دانه‌ای بر زمین نخواهد افتاد. 10 جمیع گناهکاران قوم من که می‌گویند بلا به ما نخواهد رسید و ما را در نخواهد گرفت، به شمشیر خواهند مرد. 11 در آن روز خیمه داود را که افتاده است برپا خواهم نمود و شکافهایش را مرمت خواهم کرد و خرابیهایش را برپا نموده، آن را مثل ایام سلف بنا خواهم کرد.

12 تا ایشان بقیه ادوم و همه امت‌ها را که اسم من بر ایشان نهاده شده است، به تصرف آورند.» خداوند که این را بجا می‌آورد تکلم نموده است. 13 اینک خداوند می‌گوید: «ایامی می‌آید که شیارکننده به دروکننده خواهد رسید و پایمال کننده انگور به کارنده تخم. و کوهها عصیرانگور را خواهد چکانید و تمامی تلها به سیلان خواهد آمد. 14 و اسیری قوم خود اسرائیل را خواهم برگردانید و شهرهای مخروب را بناموده، در آنها ساکن

8 خداوند یهوه به ذات خود قسم خورده و یهوه خدای لشکرها فرموده است که من از حشمت یعقوب نفرت دارم و قصرهایش نزد من مکروه است. پس شهر را با هرچه در آن است تسلیم خواهم نمود. 9 و اگر ده نفر در یک شهر باقی‌مانده باشند ایشان خواهند مرد. 10 و چون خوبشوندان و دفن کنندگان کسی را بردارند تا استخوانها را از خانه بیرون برند آنگاه به کسی که در اندرون خانه باشد خواهند گفت: آیا دیگری نزد تو هست؟ او جواب خواهد داد که نیست. پس خواهند گفت: ساکت باش زیرا نام یهوه نباید ذکر شود. 11 زیرا اینک خداوند امر می‌فرماید و خانه بزرگ به خرابیها و خانه کوچک به شکافهاتلف می‌شود. 12 آیا اسبان بر صخره می‌دوند یا آن را با گاوان شیار می‌کنند؟ زیرا که شما انصاف را به حنظل و ثمره عدالت را به افستتین مبدل ساخته‌اید. 13 و به ناچیز شادی می‌کنید می‌گویید آیا با قوت خویش شاخها برای خود پیدا نکردیم؟ 14 زیرا یهوه خدای لشکرهای گوید: اینک ای خاندان اسرائیل من به ضد شما امتی برمی‌انگیزانم که شما را از مدخل حمات تا نهر عربه به تنگ خواهند آورد.

ملخ و آتش و شاقول

7 خداوند یهوه به من چنین نمودار ساخت که اینک در ابتدای روییدن حاصل رش دوم ملخها آفرید و هان حاصل رش دوم بعد از چین پادشاه بود. 2 و چون تمامی گیاه زمین را خورده بودند، گفتم: «ای خداوند یهوه مستدعی آنکه عفو فرمایی! چگونه بعقوب برخیزد چونکه کوچک است؟» 3 و خداوند از این پشیمان شد و خداوند گفت: «نخواهد شد.» 4 خداوند یهوه به من چنین نمودار ساخت و اینک خداوند یهوه آتش را خواند که محاکمه بکند. پس لجه عظیم را بلعید و زمین را سوزانید. 5 پس گفتم: «ای خداوند یهوه از این باز ایست! یعقوب چگونه برخیزد چونکه کوچک است؟» 6 و خداوند از این پشیمان شد و خداوند یهوه گفت: «این نیز نخواهد شد.» 7 و به من چنین نمودار ساخت که خداوند بر دیوار قایمی ایستاده بود و شاقولی در دستش بود.

8 و خداوند مرا گفت: «ای عاموس چه می‌بینی؟» گفتم: «شاقولی.» خداوند فرمود: «اینک من شاقولی در میان قوم خود اسرائیل می‌گذارم و بار دیگر از ایشان در نخواهم گذشت. 9 و مکانهای بلند اسحاق ویران و مقدس‌های اسرائیل خراب خواهد شد و به ضد خاندان یربعام با شمشیر خواهم برخاست.»

10 و امصیای کاهن بیت ئیل نزد یربعام پادشاه اسرائیل فرستاده، گفت: «عاموس در میان خاندان اسرائیل بر تو فتنه می‌انگیزد و زمین سخنان او را متحمل نتواند شد. 11 زیرا عاموس چنین می‌گوید: یربعام به شمشیر خواهد مرد و اسرائیل از زمین خود البته به اسیری خواهد رفت.»

12 و امصیا به عاموس گفت: «ای رایبری برو و به زمین یهودا فرار کن و در آنجا نان بخور و در آنجا نبوت کن. 13 اما در بیت ئیل بار دیگر نبوت منما چونکه آن مقدس پادشاه و خانه سلطنت می‌باشد.»

14 عاموس در جواب امصیا گفت: «من نه نبی هستم و نه پسر نبی بلکه رمه بان بودم و انجیرهای بری را می‌چیدم. 15 و خداوند مرا از عقب گوسفندان گرفت و خداوند مرا گفت: برو و بر قوم من اسرائیل نبوت نما. 16 پس حال کلام خداوندرا بشنو: تو می‌گویی به ضد اسرائیل نبوت مکن و به ضد خاندان اسحاق تکلم منما. 17 لهذا خداوند چنین می‌گوید: زن تو در شهر مرتکب زنا خواهد شد و پسران و دختران به شمشیر خواهند افتاد و زمینت به ریسمان تقسیم خواهد شد و تو در زمین نجس خواهی مرد و اسرائیل از زمین خود البته به اسیری خواهد رفت.»

سبد میوه

8 خداوند یهوه به من چنین نمودار ساخت و اینک سبدی پر از میوه‌ها. 2 و گفت: «ای عاموس چه می‌بینی؟» من جواب دادم که «سبدی از میوه.» و خداوند به من گفت: «انتها بر قوم من اسرائیل رسیده است و از ایشان دیگر در نخواهم گذشت.» 3 خداوند یهوه می‌گوید که در آن روز سرودهای هیکل به لوله مبدل خواهد شد و لاشهای بسیار خواهد بود و آنها را در هر جا به خاموشی بیرون خواهند انداخت.

خواهند شد و تاکستانها غرس کرده، شراب آنها را خواهند نوشید و باغها ساخته، میوه آنها را خواهند خورد.»

¹⁵ و بیهوه خدایت می‌گوید: «من ایشان را در زمین ایشان غرس خواهم نمود و بار دیگر از زمینی که به ایشان داده‌ام کنده نخواهند شد.»

عوبدیا

1 رویای عوبدیا.

² هان من تو را کوچکترین امتها گردانیدم و تو بسیار خوار هستی. ³ ای که در شکافهای صخره ساکن هستی و مسکن تو بلند می‌باشد و در دل خود می‌گویی کیست که مرا به زمین فرود بیاورد، تکبر دلت، تو را فریب داده است. ⁴ خداوند می‌گوید: اگرچه خویشتن را مثل عقاب بلند سازی و آشیانه خود را در میان ستارگان بگذاری من تو را از آنجا فرودخواهم آورد. ⁵ اگر دزدان یا غارت کنندگان شب نزد تو آیند، (چگونه هلاک شدی)؟ آیا بقدرکفایت غارت نمی‌کنند؟ و اگر انگورچینان نزد تو آیند آیا بعضی خوشه‌ها را نمی‌گذارند؟ ⁶ چیزهای عیسو چگونه تفتیش شده و چیزهای مخفی او چگونه تفحص گردیده است؟ ⁷ همه آنانی که با تو همعهد بودند تو را بسرحدف‌رستادند و صلح اندیشان تو، تو را فریب داده، بر تو غالب آمدند و خورندگان نان تو دامی زیر تو گسترده‌اند. در ایشان فطانتی نیست. ⁸ خداوند می‌گوید: آیا در آن روز حکیمان ادوم را و فطانت را از کوه عیسو نابود نخواهم گردانید؟ ⁹ و جباران توای تیمان هراسان خواهند شد تا هر کس از کوه عیسو به قتل منقطع شود. ¹⁰ به سبب ظلمی که بر برادرت یعقوب نمودی، خجالت تو را خواهد پوشانید و تا به ابد منقطع خواهی شد.

¹¹ در روزی که به مقابل وی ایستاده بودی، هنگامی که غریبان اموال او را غارت نمودند و بیگانگان به دروازه هایش داخل شدند و براورشلیم قرعه انداختند، تو نیز مثل یکی از آنها بودی. ¹² بر روز برادر خود هنگام مصیبتش

نگاه مکن و بر بنی یهودا در روز هلاکت ایشان شادی منما و در روز تنگی ایشان لاف مزن. ¹³ و به دروازه های قوم من در روز بلای ایشان داخل مشو و تو نیز بر بدی ایشان در روز بلای ایشان منگر و دست خود را بر اموال ایشان در روز بلای ایشان دراز مکن. ¹⁴ و بر سر دو راه مایست تا فراریان ایشان را منقطع سازی و باقی ماندگان ایشان را در روز تنگی تسلیم منما. ¹⁵ زیرا که روز خداوند بر جمیع امتها نزدیک است و چنانکه عمل نمودی همچنان به تو عمل کرده خواهد شد و اعمالت بر سرت خواهد برگشت. ¹⁶ زیرا چنانکه بر کوه مقدس من نوشیدید، همچنان جمیع امتها خواهند نوشید و آشامیده، خواهند بلعید و چنان خواهند شد که گویا نبوده‌اند. ¹⁷ اما بر کوه صهیون نجات خواهد بود و مقدس خواهد شد و خاندان یعقوب میراث خود را به تصرف خواهند آورد. ¹⁸ و خاندان یعقوب آتش و خاندان یوسف شعله و خاندان عیسو کاه عوبدیا خواهند بود و در میان ایشان مشتعل شده، ایشان را خواهد سوزانید و برای خاندان عیسو بقیتی نخواهد ماند زیرا خداوند تکلم نموده است. ¹⁹ و اهل جنوب کوه عیسو را و اهل هامون فلسطینیان را به تصرف خواهند آورد و صحرای افرایم و صحرای سامره را به تصرف خواهند آورد و بنیامین جلعاد را (متصرف خواهد شد). ²⁰ و اسیران این لشکر بنی اسرائیل ملک کنعانیان را تا صرفه به تصرف خواهند آورد و اسیران اورشلیم که در صفارد هستند شهرهای جنوب را به تصرف خواهند آورد. ²¹ و نجات دهندگان به کوه صهیون برآمده، بر کوه عیسو داوری خواهند کرد و ملکوت از آن خداوند خواهد شد.

یونس

فرار یونس از امر خدا

1 و کلام خداوند بر یونس بن امتای نازل شده، گفت: 2 «برخیز و به نینوا شهر بزرگ برو و بر آن ندا کن زیرا که شرارت ایشان به حضور من برآمده است.»

3 اما یونس برخاست تا از حضور خداوند به ترشیش فرار کند و به یافا فرود آمده، کشتی‌ای یافت که عازم ترشیش بود. پس کرایه‌اش را داده، سوار شد تا همراه ایشان از حضور خداوند به ترشیش برود. 4 و خداوند باد شدیدی بر دریا وزانید که تلاطم عظیمی در دریا پدید آمد چنانکه نزدیک بود که کشتی شکسته شود. 5 و ملاحان ترسان شده، هر کدام نزد خدای خود استغاثه نمودند و اسباب را که در کشتی بود به دریا ریختند تا آن را برای خود سبک سازند. اما یونس در اندرون کشتی فرود شده، دراز شد و خواب سنگینی او را در ربود.

6 و ناخدای کشتی نزد او آمده، وی را گفت: «ای که خفته‌ای تو را چه شده است؟ برخیز و خدای خود را بخوان شاید که خدا ما را بخاطر آورد تا هلاک نشویم.» 7 و به یکدیگر گفتند: «بیایید قرعه بیندازیم تا بدانیم که این بلا به سبب چه کس بر ما وارد شده است؟» پس چون قرعه انداختند، قرعه به نام یونس درآمد. 8 پس او را گفتند: «ما را اطلاع ده که این بلا به سبب چه کس بر ما عارض شده؟ شغل تو چیست و از کجا آمده‌ای و وطنت کدام است و از چه قوم هستی؟» 9 او ایشان را جواب داد که: «من عبرانی هستم و از یهوه خدای آسمان که دریا و خشکی را آفریده است ترسان می‌باشم.» 10 پس آن مردمان سخت‌ترسان شدند و او را گفتند: «چه کرده‌ای؟» زیرا که ایشان می‌دانستند که از حضور خداوند فرار کرده است چونکه ایشان را اطلاع داده بود. 11 و او را گفتند: «با تو چه کنیم تا دریا برای ما ساکن شود؟» زیرا دریا در تلاطم همی افزود. 12 او به ایشان گفت: «مرا برداشته، به دریا بیندازید و دریا برای شما ساکن خواهد شد، زیرا می‌دانم این تلاطم عظیم به سبب من بر شما وارد آمده است.»

13 اما آن مردمان سعی نمودند تا کشتی را به خشکی برسانند اما نتوانستند زیرا که دریا به ضدایشان زیاده و زیاده تلاطم می‌نمود. 14 پس نزد یهوه دعا کرده، گفتند: «آه‌ای خداوند به خاطر جان این شخص هلاک نشویم و خون بی‌گناه را بر ما مگذار زیرا توای خداوند هر چه می‌خواهی می‌کنی.» 15 پس یونس را برداشته، در دریا انداختند و دریا از تلاطمش آرام شد. 16 و آن مردمان از خداوند سخت‌ترسان شدند و برای خداوند قربانی‌ها گذرانیدند و نذرها نمودند. 17 و اما خداوند ماهی بزرگی پیدا کرد که یونس را فروبرد و یونس سه روز و سه شب در شکم ماهی ماند.

دعای یونس

2 و یونس از شکم ماهی نزد یهوه خدای خود دعا نمود 2 و گفت: «در تنگی خود خداوند را خواندم و مرا مستجاب فرمود. از شکم هاویه تضرع نمودم و آواز مرا شنیدی. 3 زیرا که مرا به ژرفی در دل دریاها انداختی و سیلها مرا احاطه نمود. جمیع خیزابها و موجهای تو بر من گذشت. 4 و من گفتم از پیش چشم توانداخته شدم. لیکن هیکل قدس تو را باز خواهم دید. 5 آنها مرا تا به جان احاطه نمود و لجه دور مرا گرفت و علف دریا بسر من پیچیده شد. 6 به بنیان کوهها فرود رفتم و زمین به بندهای خود تا به ابد مرا درگرفت. اما توای یهوه خدایم حیات مرا از حفره برآوردی. 7 چون جان من در اندرون من بی‌تاب شد، خداوند را بیاد آوردم و دعای من

نزد تو به هیکل قدست رسید. 8 آنانی که اباطیل دروغ را منظور می‌دارند، احسان‌های خویش را ترک می‌نمایند. 9 اما من به آواز تشکر برای تو قربانی خواهم گذرانید، و به آنچه نذر کردم وفا خواهم نمود. نجات از آن خداوند است.» 10 پس خداوند ماهی را امر فرمود و یونس را بر خشکی قی کرد.

رفتن یونس به نینوا

3 پس کلام خداوند بار دوم بر یونس نازل شده، گفت: 2 «برخیز و به نینوا شهر بزرگ برو و آن وعظ را که من به تو خواهم گفت به ایشان ندا کن.»

3 آنگاه یونس برخاسته، برحسب فرمان خداوند به نینوا رفت و نینوا شهر بزرگ بود که مسافت سه روز داشت. 4 و یونس به مسافت یک روز داخل شهر شده، به ندا کردن شروع نمود و گفت بعد از چهل روز نینوا سرنگون خواهد شد. 5 و مردمان نینوا به خدا ایمان آوردند و روزه راندا کرده، از بزرگ تا کوچک پلاس پوشیدند. 6 و چون پادشاه نینوا از این امر اطلاع یافت، از کرسی خود برخاسته، ردای خود را از برکنند و پلاس پوشیده، بر خاکستر نشست. 7 و پادشاه و اکابرش فرمان دادند تا در نینوا ندا دردادند و امر فرموده، گفتند که «مردمان و بهایم و گاوان و گوسفندان چیزی نخورند و نچرند و آب ننوشند. 8 و مردمان و بهایم به پلاس پوشیده شوند و نزد خدا بشدت استغاثه نمایند و هرکس از راه بد خود و از ظلمی که در دست او است بازگشت نماید. 9 کیست بداند که شاید خدا برگشته، پشیمان شود و از حدت خشم خود رجوع نماید تا هلاک نشویم.» 10 پس چون خدا اعمال ایشان را دید که از راه زشت خود بازگشت نمودند، آنگاه خدا از بلایی که گفته بود که به ایشان برساند پشیمان گردید و آن را بعمل نیاورد.

غضب یونس

4 اما این امر یونس را به غایت ناپسند آمد و غیظش افروخته شد، 2 و نزد خداوند دعانموده، گفت: «آه‌ای خداوند، آیا این سخن من نبود چنینی که در ولایت خود بودم و از این سبب به فرار کردن به ترشیش مبادرت نمودم زیرا می‌دانستم که تو خدای کریم و رحیم و دیر غضب و کثیر احسان هستی و از بلا پشیمان می‌شوی؟ 3 پس حال‌ای خداوند جانم را از من بگیر زیرا که مردن از زنده ماندن برای من بهتر است.» 4 خداوند گفت: «آیا صواب است که خشمناک شوی؟» 5 و یونس از شهر بیرون رفته، بطرف شرقی شهر نشست و در آنجا سایه بانی برای خود ساخته زیر سایه‌اش نشست تا ببیند بر شهر چه واقع خواهد شد. 6 و یهوه خدا کدویی رویانید و آن را بالای یونس نمود داد تا بر سر وی سایه افکنده، او را از حزنش آسایش دهد و یونس از کدو بی‌نهایت شادمان شد. 7 اما در فردای آن روز در وقت طلوع فجر خدا کرمی پیدا کرد که کدو رازد و خشک شد. 8 و چون آفتاب برآمد خدا باد شرقی گرم وزانید و آفتاب بر سر یونس تابید به حدی که بیتاب شده، برای خود مسالت نمود که بمیرد و گفت: «مردن از زنده ماندن برای من بهتر است.»

9 خدا به یونس جواب داد: «آیا صواب است که به جهت کدو غضبناک شوی؟» او گفت: «صواب است که تا به مرگ غضبناک شوم.» 10 خداوند گفت: «دل تو برای کدو بسوخت که برای آن زحمت نکشیدی و آن را نمودی که در یک شب بوجود آمد و در یک شب ضایع گردید. 11 و آیا دل من

به جهت نینوا شهر بزرگ نسوزد که در آن بیشتر از صد و بیست هزار کس می‌باشند که در میان راست و چپ تشخیص نتوانند داد و نیز بهایم بسیار؟»

میكا

1 کلام خداوند که بر میکا مورستی در ایام یوتام و آحاز و حزقیا، پادشاهان یهودانازل شد و آن را درباره سامره و اورشلیم دید.

داوری بر سامره و اورشلیم

2 ای جمیع قومها بشنوید وای زمین و هرچه در آن است گوش بدهید، و خداوند یهوه یعنی خداوند از هیکل قدسش بر شما شاهد باشد. 3 زیرا اینک خداوند از مکان خود بیرون می آید و نزول نموده، بر مکان های بلند زمین می خرامد. 4 و کوهها زیر او گداخته می شود و وادیهها منشق می گردد، مثل موم پیش آتش و مثل آب که به نشیب ریخته شود. 5 این همه به سبب عصیان یعقوب و گناه خاندان اسرائیل است. عصیان یعقوب چیست؟ آیا سامره نیست؟ و مکان های بلند یهودا چیست؟ آیا اورشلیم نمی باشد؟ 6 پس سامره را به توده سنگ صحرا و مکان غرس نمودن موها مبدل خواهیم ساخت و سنگهایش را به دره ریخته، بنیادش را منکشف خواهیم نمود. 7 و همه بتهای تراشیده شده آن خرد و همه مزدهایش به آتش سوخته خواهد شد و همه تماثلش را خراب خواهیم کرد زیرا که از مزدفاحشه آنها را جمع کرد و به مزد فاحشه خواهدبرگشت. 8 به این سبب ماتم گرفته، ولوله خواهیم نمود و برهنه و عریان راه خواهیم رفت و مثل شغالها ماتم خواهیم گرفت و مانند شتر مرغها نوحه گری خواهیم نمود. 9 زیرا که جراحت های وی علاج پذیر نیست چونکه به یهودا رسیده و به دروازه های قوم من یعنی به اورشلیم داخل گردیده است.

10 در جت خبر مرسانید و هرگز گریه ننمایید. در خانه عفره، در غبار خویشتن را غلطانیدم. 11 ای ساکنه شافیر عریان و خجل شده، بگذر. ساکنه صانان بیرون نمی آید. ماتم بیت ایصل مکانش را از شما می گیرد. 12 زیرا که ساکنه ماروت به جهت نیکویی درد زه می کشد، چونکه پلا از جانب خداوند به دروازه اورشلیم فرود آمده است. 13 ای ساکنه لاکیش اسب تندرو را به ارابه ببند. او ابتدای گناه دختر صهیون بود، چونکه عصیان اسرائیل در تو یافت شده است. 14 بنابراین طلاق نامه ای به مورشت جت خواهی داد. خانه های اکذیب، چشمه فریبنده برای پادشاهان اسرائیل خواهد بود. 15 ای ساکنه مریشه بار دیگر مالکی بر تو خواهد آورد. جلال اسرائیل تا به عدلام خواهد آمد.

16 خویشتن را برای فرزندان نازنین خود گر ساز و موی خود را بتراش. گری سر خود را مثل کرکس زیاد کن زیرا که ایشان از نزد تو به اسبری رفته اند.

تدبیر خدا

2 وای بر آنانی که بر بسترهای خود ظلم را تدبیر می نمایند و مرتکب شرارت می شوند. در روشنائی صبح آن را بجا می آورند، چونکه در قوت دست ایشان است. 2 بر زمینها طمع می ورزند و آنها را غصب می نمایند و برخانه ها نیز و آنها را می گیرند و بر مرد و خانه اش و شخص و میراثش ظلم می نمایند. 3 بنابراین خداوند چنین می گوید: هان من بر این قبیله بلایی را تدبیر می نمایم که شما گردن خود را از آن نتوانید بیرون آورد و متکبران نخواهید خرامید زیرا که آن زمان زمان بد است. 4 در آن روز بر شما مثل خواهند زد و مرثیه سوزناک خواهند خواند و خواهند گفت بالکل هلاک شده ایم. نصیب قوم مرا به دیگران داده است. چگونه آن را از من دور می کند و زمینهای مرا به مردان تقسیم می نماید. 5 بنابراین برای تو کسی نخواهد بود که ریسمان را به قرعه در جماعت خداوند بکشد.

انبیای کذب

6 ایشان نبوت کرده، می گویند نبوت مکنید. اگر به اینها نبوت ننمایند رسوایی دور نخواهد شد. 7 ای که به خاندان یعقوب مسمی هستی آیاروح خداوند قاصر شده است و آیا اینها اعمال اومی باشد؟ آیا کلام من برای هرکه به استقامت سالک می باشد نیکو نیست؟ 8 لکن قوم من در این روزها به دشمنی برخاسته اند. شما ردا را از رخت آنانی که به اطمینان می گذرند و از جنگ روگردانند می کنید. 9 و زنان قوم مرا از خانه های مرغوب ایشان بیرون می کنید و زینت مرا از اطفال ایشان تا به ابد می گیرید. 10 برخیزید و بروید زیرا که این آرامگاه شما نیست چونکه نجس شده است. شما را به هلاکت سخت هلاک خواهد ساخت. 11 اگر کسی به بطالت و دروغ سالک باشد و کاذبانه گوید که من برای تو درباره شراب و مسکرات نبوت خواهم نمود هرآینه اوبنی این قوم خواهد بود.

وعده رهایی

12 ای یعقوب، من البته تمامی اهل تو را جمع خواهم نمود و بقیه اسرائیل را فراهم آورده، ایشان را مثل گوسفندان بصره در یک جا خواهم گذاشت. ایشان مثل گله ای که در آغل خود باشد، به سبب کثرت مردمان غوغا خواهند کرد. 13 رخنه کننده پیش روی ایشان برآمده است. ایشان رخنه نموده و از دروازه عبور کرده، از آن بیرون رفته اند و پادشاه ایشان پیش روی ایشان و خداوند بر سر ایشان پیش رفته است.

3 و گفتم: ای روسای یعقوب وای داوران خاندان اسرائیل بشنوید! آیا بر شما نیست که انصاف را بدانید؟ 2 آنانی که از نیکویی نفرت دارند و بر بدی مایل می باشند و پوست را از تن مردم و گوشت را از استخوانهای ایشان می کنند، 3 و کسانی که گوشت قوم مرا می خورند و پوست ایشان را از تن ایشان می کنند و استخوانهای ایشان را خرد کرده، آنها را گویا در دیگ و مثل گوشت در پاتیل می ریزند. 4 آنگاه نزد خداوند استغاثه خواهند نمود و ایشان را اجابت نخواهد نمود بلکه روی خود را در آن زمان از ایشان خواهد پوشانید چونکه مرتکب اعمال زشت شده اند.

5 خداوند درباره انبیایی که قوم مرا گمراه می کنند و به دندانهای خود می گزند و سلامتی راندا می کنند و اگر کسی چیزی به دهان ایشان نگذارد با او تدارک جنگ می بینند، چنین می گوید: 6 از این جهت برای شما شب خواهد بود که رویا نبینید و ظلمت برای شما خواهد بود که فالگیری ننمایید. آفتاب بر انبیاء غروب خواهد کرد و روز بر ایشان تاریک خواهد شد.

7 ورایبان خجل و فالگیران رسوا شده، جمیع ایشان لبهای خود را خواهند پوشانید چونکه از جانب خدا جواب نخواهد بود. 8 و لیکن من از قوت روح خداوند و از انصاف و توانایی مملو شده ام تا یعقوب را از عصیان او و اسرائیل را از گناهش خبر دهم. 9 ای روسای خاندان یعقوب وای داوران خاندان اسرائیل این را بشنوید! شما که از انصاف نفرت دارید و تمامی راستی را منحرف می سازید. 10 و صهیون را به خون و اورشلیم را به ظلم بنا می نمایید. 11 روسای ایشان برای رشوه داوری می نمایند و کاهنان ایشان برای اجرت تعلیم می دهند و انبیای ایشان برای نقره فال می گیرند و بر خداوند توکل نموده، می گویند: آیا خداوند در میان ما نیست پس بلا به ما نخواهد رسید. 12 بنابراین صهیون به سبب شما مثل مزرعه شیار خواهد شد و اورشلیم به توده های سنگ و کوه خانه به بلندیهایی جنگل مبدل خواهد گردید.

کوه خانه خداوند

4 و در ایام آخر، کوه خانه خداوند بر قله کوهها ثابت خواهد شد و بر فوق تلهابرافراشته خواهد گردید و قومها بر آن روان خواهند شد. 2 و امت های بسیار عزیمت کرده، خواهند گفت: بیایید تا به کوه خداوند و به خانه خدای یعقوب برآییم تا طریق های خویش را به ما تعلیم دهد و به راههای وی سلوک نماییم زیرا که شریعت از صهیون و کلام خداوند از اورشلیم صادر خواهد شد. 3 و او در میان قوم های بسیارداوری خواهد نمود و امت های عظیم را از جای دور تنبیه خواهد کرد و ایشان شمشیرهای خود را برای گاوآهن و نیزه های خویش را برای اره ها خواهند شکست و امتی بر امتی شمشیر نخواهد کشید و بار دیگر جنگ را نخواهند آموخت. 4 و هر کس زیر مو خود و زیر انجیر خویش خواهد نشست و ترساننده ای نخواهد بود زیرا که دهان یهوه صباوت تکلم نموده است. 5 زیرا که جمیع قومها هر کدام به اسم خدای خویش سلوک می نمایند اما ما به اسم یهوه خدای خود تا ابدالابد سلوک خواهیم نمود. 6 خداوند می گوید که در آن روز لنگان راجع خواهیم کرد و رانده شدگان و آنانی را که مبتلا ساخته ام فراهم خواهد آورد. 7 و لنگان رابقیتی و دور شدگان را قوم قوی خواهیم ساخت و خداوند در کوه صهیون برایشان از الان تا ابدالابدسلطنت خواهد نمود. 8 و توای برج گله وای کوه دختر صهیون این به تو خواهد رسید و سلطنت اول یعنی مملکت دختر اورشلیم خواهد آمد. 9 الان چرا فریاد برمی آوری؟ آیا در تو پادشاهی نیست و آیا مشیر تو نابود شده است که درد تو را مثل زنی که می زاید گرفته است؟ 10 ای دختر صهیون مثل زنی که می زاید درد زه کشیده، وضع حمل نما زیرا که الان از شهر بیرون رفته، در صحرا خواهی نشست و به بابل رفته، در آنجاریایی خواهی یافت و در آنجا خداوند تو را از دست دشمنان رهایی خواهد داد. 11 و الان امت های بسیار بر تو جمع شده، می گویند که صهیون نجس خواهد شد و چشمان ما بر او خواهد نگرست. 12 اما ایشان تدبیرات خداوند را نمی دانند و مشورت او را نمی فهمند زیرا که ایشان را مثل بافها در خرمنگاه جمع کرده است. 13 ای دختر صهیون برخیز و پایمال کن زیرا که شاخ تو را آهن خواهیم ساخت و سمهای تو را برنج خواهیم نمود و قوم های بسیار را خواهی کوبید و حاصل ایشان را برای یهوه و دولت ایشان را برای خداوند تمامی زمین وقف خواهی نمود.

حکمران از بیت لحم

5 ای دختر افواج، الان در فوجها جمع خواهی شد! ایشان به ضد ما سنگربا بسته اند. با عصا بر رخسار داور اسرائیل خواهند زد. 2 و توای بیت لحم افزاته اگرچه در هزاره های یهودا کوچک هستی، از تو برای من کسی بیرون خواهد آمد که بر قوم من اسرائیل حکمرانی خواهد نمود و طلوع های او از قدیم و از ایام ازل بوده است. 3 بنابراین ایشان را تا زمانی که زن حامله بزاید تسلیم خواهد نمود و بقیه برادرانش با بنی اسرائیل باز خواهند گشت. 4 و او خواهد ایستاد و در قوت خداوند و در کبریایی اسم یهوه خدای خویش (گله خود را) خواهد چرانید و ایشان به آرامی ساکن خواهند شد زیرا که او الان تا اقصای زمین بزرگ خواهد شد. 5 و او سلامتی خواهد بود.

رهایی و خرابی

هنگامی که آشور به زمین ما داخل شده، بر قصرهای ما قدم نهاد، آنگاه هفت شبان و هشت سرور آدمیان را به مقابل او برپا خواهیم داشت. 6 و ایشان زمین آشور و مدخل های زمین نمرود را با شمشیر حکمرانی خواهند نمود و او ما را از آشور رهایی خواهد داد، هنگامی که به زمین ما داخل شده، حدود ما را پایمال کند. 7 و بقیه یعقوب در میان قوم های بسیار مثل شبنم از جانب خداوند خواهد بود و مانند بارشی که بر گیاه می آید که برای انسان انتظار نمی کشد و به جهت بنی آدم صبر نمی نماید. 8 و بقیه یعقوب در میان امتها و در وسط قوم های بسیار، مثل شیر در میان جانوران جنگل و مانند شیر ژبان در میان گله های گوسفندان

خواهند بود که چون عبور می نماید پایمال می کند و می درد و رهاننده ای نمی باشد. 9 و دست تو بر خصمانت بلند خواهد شد و جمیع دشمنانت منقطع خواهند گردید. 10 و خداوند می گوید که در آن روز اسبان تورا از میان منقطع و ارا به هایت را معدوم خواهیم نمود. 11 و شهرهای ولایت تو را خراب نموده، همه قلعه هایت را منهدم خواهیم ساخت. 12 و جادوگری را از دست تو تلف خواهیم نمود که فالگیران دیگر در تو یافت نشوند. 13 و بتهای تراشیده و تمثالهای تو را از میانت نابود خواهیم ساخت که بار دیگر به صنعت دست خود سجده نمایند. 14 و اشیره هایت را از میانت کنده، شهرهایت را منهدم خواهیم ساخت. 15 و با خشم و غضب از امت هایی که نمی شنوند انتقام خواهیم کشید.

مخاصه خدا با اسرائیل

6 آنچه خداوند می گوید بشنوید! برخیز و نزد کوهها مخصوصه نما و تلهای آواز تو را بشنوند. 2 ای کوهها مخصوصه خداوند را بشنوید وای اساسهای جاودانی زمین! زیرا خداوند را با قوم خود مخصوصه ای است و با اسرائیل محاکمه خواهد کرد. 3 ای قوم من به تو چه کرده ام و به چه چیز تو را خسته ساخته ام؟ به ضد من شهادت بده. 4 زیرا که تو را از زمین مصر برآوردیم و تو را از خانه بندگی فدیة دادم و موسی و هارون و مریم را پیش روی تو ارسال نمودم. 5 ای قوم من آنچه را که بالاق پادشاه موآب مشورت داد و آنچه بعلام بن بعور او را جواب فرستاد بیاد آور و آنچه را که از شطیم تا جلجال (واقع شد به خاطر دار) تا عدالت خداوند را بدانی. 6 با چه چیز به حضور خداوند بیایم و نزد خدای تعالی رکوع نمایم؟ آیا با قربانی های سوختنی و با گوساله های یک ساله به حضور وی بیایم؟ 7 آیا خداوند از هزارها قوچ و از ده هزارها نهر روغن راضی خواهد شد؟ آیا نخست زاده خود را به عوض معصیتم و ثمره بدن خویش را به عوض گناه جانم بدهم؟ 8 ای مرد از آنچه نیکو است تو را اخبار نموده است؛ و خداوند از تو چه چیز را می طلبد غیر از اینکه انصاف را بجا آوری و رحمت را دوست بداری و در حضور خدای خویش با فروتنی سلوک نمایی؟

گناه اسرائیل

9 آواز خداوند به شهر ندا می دهد و حکمت اسم او را مشاهده می نماید. عصا و تعیین کننده آن را بشنوید. 10 آیا تا به حال گنجهای شرارت و ایفای ناقص ملعون در خانه شریران می باشد؟ 11 آیا من با میزانهای شرارت و با کیسه سنگهای ناراست بری خواهم شد؟ 12 زیرا که دولتمندان او از ظلم مملو اند و ساکنانش دروغ می گویند و زبان ایشان در دهانشان فریب محض است. 13 پس من نیز تو را به سبب گناهانت به جراحات مهلک مجروح ساخته، خراب خواهم نمود. 14 تو خواهی خورد اما سیر نخواهی شد و گرسنگی تو در اندرون تو خواهد ماند و بیرون خواهی برد اما رستگار نخواهی ساخت و آنچه را که رستگار نمایی من به شمشیر تسلیم خواهم نمود. 15 تو خواهی کاشت اما نخواهی دروید؛ توزیتون را به پا خواهی فشرد اما خویشتن را به روغن تدهین نخواهی نمود؛ و عصیر انگور را اما شراب نخواهی نوشید. 16 زیرا که قوانین عمری و جمیع اعمال خاندان اخاب نگاه داشته می شود و به مشورت های ایشان سلوک می نمایند تا تو را به ویرانی و ساکنانش را به سخریه تسلیم نمایم، پس عار قوم مرا متحمل خواهید شد.

اندوه اسرائیل

7 وای بر من زیرا که مثل جمع کردن میوه ها و مانند چیدن انگورهایی شده ام که نه خوشه ای برای خوراک دارد و نه نوبر انجیری که جان من آن را می خواهد. 2 مرد متقی از جهان نابود شده، و راست کردار از میان آدمیان معدوم گردیده است. جمع ایشان برای خون کمین می گذارند و یکدیگر را به دام صید می نمایند. 3 دستهای ایشان برای شرارت چالاک است، رئیس طلب می کند و داور رشوه می خواهد و مرد بزرگ به هوای نفس خود تکلم می نماید؛ پس ایشان آن را به هم می بافند. 4 نیکوترین

و از شهرهای مصر و از مصر تا نهر (فرات) و از دریا تا دریا و از کوه تا کوه نزد تو خواهند آمد.¹³ و زمین به سبب ساکنانش، به جهت نتیجه اعمالشان ویران خواهد شد.
¹⁴ قوم خود را به عصای خویش شبانی کن و گوسفندان میراث خود را که در جنگل و در میان کرمل به تنهایی ساکن می‌باشند. ایشان مثل ایام سابق در باشان و جلعاد بچرند.¹⁵ مثل ایامی که از مصر بیرون آمدی کارهای عجیب به او نشان خواهیم داد.¹⁶ امت‌ها چون این را بینند، از تمامی توانایی خویش خجل خواهند شد و دست بردهان خواهند گذاشت و گوشه‌های ایشان کر خواهد شد.¹⁷ مثل مار خاک را خواهند لیسید و مانند حشرات زمین از سوراخهای خود با لرزه بیرون خواهند آمد و بسوی یهوه خدای ما باخوف خواهند آمد و از تو خواهند ترسید.¹⁸ کیست خدایی مثل تو که عصیان را می‌آمزد و از تقصیر بقیه میراث خویش درمی‌گذرد.
 او خشم خود را تا به ابد نگاه نمی‌دارد زیرا رحمت را دوست می‌دارد.¹⁹ او باز رجوع کرده، بر مارت رحمت خواهد نمود و عصیان ما را پایمال خواهد کرد و تو جمیع گناهان ایشان را به عمق‌های دریا خواهی انداخت.²⁰ امانت را برای یعقوب و رافت را برای ابراهیم بجا خواهی آورد چنانکه در ایام سلف برای پدران ما قسم خوردی.

ایشان مثل خار می‌باشد و راست کردار ایشان از خار است بدتر. روز پاسبانان و (روز) عقوبت تو رسیده است، الان اضطراب ایشان خواهد بود.⁵ بر یار خود اعتماد مدار و بر دوست خالص خویش توکل منما و در دهان خود را از هم آغوش خود نگاه دار.⁶ زیرا که پسر، پدر را افتضاح می‌کند و دختر با مادر خود و عروس با خارسوی خویش مقاومت می‌نمایند و دشمنان شخص اهل خانه اومی باشند.⁷ اما من بسوی خداوند نگرانم و برای خدای نجات خود انتظار می‌کشم و خدای من مرا اجابت خواهد نمود.

تفقد از اسرائیل

⁸ ای دشمن من بر من شادی منما زیرا اگر چه بیفتمم خواهم برخاست و اگر چه در تاریکی بنشینم خداوند نور من خواهد بود.⁹ غضب خداوند را متحمل خواهم شد زیرا به او گناه ورزیده‌ام تا او دعوی مرا فیصل کند و داوری مرا بجا آورد. پس مرا به روشنایی بیرون خواهد آورد و عدالت او را مشاهده خواهم نمود.¹⁰ دشمنم این را خواهد دید و خجالت او را خواهد پوشانید زیرا به من می‌گوید: یهوه خدای تو کجا است؟ چشمانم بر او خواهد نگریست و او الان مثل گل کوجه‌ها پایمال خواهد شد.¹¹ در روز بنا نمودن دیوارهایت در آن روز شریعت دور خواهد شد.¹² در آن روز از آشور

ناحوم

وحی درباره نینوی. کتاب رویای ناحوم

1 القوشی.

غضب خدا بر نینوا

² بیهوه خدای غیور و انتقام گیرنده است. خداوند انتقام گیرنده و صاحب غضب است. خداوند از دشمنان خویش انتقام می‌گیرد و برای خصمان خود خشم را نگاه می‌دارد. ³ خداوند دیرغضب و عظیم القوت است و گناه را هرگز بی سزا نمی‌گذارد. راه خداوند در تند باد و طوفان است و ابرها خاک پای او می‌باشد. ⁴ دریا را عتاب می‌کند و آن را می‌خشکاند و جمیع نهرها را خشک می‌سازد. باشان و کرمل کاهیده می‌شوند و گل لبنان پژمرده می‌گردد. ⁵ کوهها از او متزلزل و تلها گداخته می‌شوند و جهان از حضور وی متحرک می‌گردد و ربع مسکون و جمیع ساکنانش. ⁶ پیش خشم وی که تواند ایستاد؟ و در حدت غضب او که تواند برخاست؟ غضب او مثل آتش ریخته می‌شود و صخره‌ها از او خردمی‌گردد. ⁷ خداوند نیکو است و در روز تنگی ملجا می‌باشد و متوکلان خود را می‌شناسد. ⁸ و به سیل سرشار، مکان آن را بالکل خراب خواهد ساخت و تاریکی دشمنان او را تعاقب خواهند نمود. ⁹ کدام تدبیر را به ضد خداوند توانید نمود؟ او دفعه هلاک خواهد کرد و مصیبت دفعه دیگر برپا نخواهد شد. ¹⁰ زیرا اگرچه مثل خارها بهم پیچیده و مانند می‌گساران مست بشوند، لیکن چون کاه خشک بالکل سوخته خواهند شد. ¹¹ مشیر بلیعال که به ضد خداوند بد می‌اندیشد، از تو بیرون آمده است.

¹² خداوند چنین می‌گوید: «اگرچه ایشان در قوت سالم و در شماره نیز بسیار باشند لیکن منقطع شده، در خواهند گذشت. و اگرچه تو را ذلیل ساختم، لیکن بار دیگر تو را ذلیل نخواهم نمود. ¹³ و الان یوغ او را از گردن تو خواهم شکست و بندهای تو را خواهم گسیخت.» ¹⁴ و خداوند درباره تو امر فرموده است که بار دیگر زرتی به نام تو نخواهد بود و از خانه خدایانت بتهای تراشیده و اصنام ریخته شده را منقطع خواهم نمود و قبر تو را خواهم ساخت زیرا خوار شده‌ای. ¹⁵ اینک بر کوهها پایهای مبشر که سلامتی را ندا می‌کند! ای یهودا عیدهای خود را نگاه دار و نذرهای خود را وفا کن زیرا که مرد بلیعال بار دیگر از تو نخواهد گذشت بلکه بالکل منقطع خواهد شد.

سقوط نینوا

2 خراب کننده در مقابل تو برمی‌آید. حصار را حفظ کن، راه را دیدبانی نما، کمر خود را قوی گردان و قوت خویش را بسیار زیاد کن. ² زیرا خداوند عظمت یعقوب را مثل عظمت اسرائیل باز می‌آورد و تاراج کنندگان ایشان را تاراج می‌کنند و شاخه‌های موهای ایشان را تلف می‌نمایند. ³ سپر جباران او سرخ شده و مردان جنگی به قرمز ملبس و ارابه‌ها در روز تهیه او از فولاد لامع است و نیزه‌ها متحرک می‌باشد. ⁴ ارابه‌ها را در کوچه‌ها بتندی می‌رانند، در چهارسوها بهم برمی‌خورند. نمایش آنها مثل مشعلها است و مانند برقها می‌دوند. ⁵ او بزرگان خود را به یاد می‌آورد و ایشان در راه رفتن لغزش می‌خورند. دوان دوان به حصار می‌آیند و منجنیق را حاضر می‌سازند. ⁶ دروازه‌های نهرها گشاده است و قصر گداخته می‌گردد. ⁷ و حصب برهنه شده، (به اسیری) برده می‌شود و کنیزانش مثل ناله فاخته‌ها سینه زنان ناله می‌کنند. ⁸ و نینوا از روزی که به وجود آمد، مانند برکه آب

می‌بود. اما اهلش فرار می‌کنند، (و اگرچه صدا می‌زنند) که «بایستید! بایستید!»، لیکن احدی ملتفت نمی‌شود.

⁹ نقره را غارت کنید و طلا را به یغما برید زیرا که اندوخته‌های او را و کثرت هرگونه متاع نفیسه‌اش را انتهای نیست. ¹⁰ او خالی و ویران و خراب است و دلش گداخته و زانوهایش لرزان و در همه کمرها درد شدید می‌باشد و رنگ رویهای همه پریده است. ¹¹ بیشه شیران و مرتع شیران زیان کجا است که در آن شیر نر و شیر ماده و شیر بچه می‌خرامیدند و ترسانده‌ای نبود؟ ¹² شیر نر برای حاجت بچه‌های خود می‌درید و به جهت شیرهای ماده‌اش خفه می‌کرد و مغاره‌های خود را از شکار و بیشه‌های خویش راز صید پر می‌ساخت. ¹³ اما الان بیهوه صباوت می‌گوید: «من به ضد تو هستم و ارابه‌هایش را به دود خواهم سوزانید و شمشیر، شیران زیان تو را هلاک خواهد ساخت و شکار تو را از زمین منقطع خواهم نمود و آواز ایلچیان دیگر مسموع نخواهد شد.»

وای بر نینوا

3 وای بر شهر خون ریز که تمامش از دروغ و قتل مملو است و غارت از آن دور نمی‌شود! ² آواز تازیانه‌ها و صدای غرغر چرخها و جهیدن اسبان و جستن ارابه‌ها. ³ سواران هجوم می‌آورند و شمشیرها براق و نیزه‌ها لامع می‌باشند کثرت مجروحان و فراوانی مقتولان و لاشها را انتها نیست. بر لاشهای یکدیگر می‌افتند. ⁴ از کثرت زنی زانیه خوش منظر که صاحب سحرهاست و امت‌ها را به زناهای خود و قبایل را به جادوگریهای خویش می‌فروشد. ⁵ اینک بیهوه صباوت می‌گوید: «من به ضد تو هستم و دامنه‌هایت را بر روی تو منکشف ساخته، عورت تو را بر امت‌ها و رسوایی تو را بر مملکت‌ها ظاهر خواهم ساخت. ⁶ و نجاسات بر تو ریخته تو را ذلیل خواهم ساخت و تو را عبرت خواهم گردانید. ⁷ و واقع خواهد شد که هرکه تو را ببیند از تو فرار کرده، خواهد گفت: نینوا ویران شده است! کیست که برای وی ماتم گیرد و از کجا برای تو تعزیه کنندگان بطلبم؟» ⁸ آیا تو از نوامون بهتر هستی که در میان نهرها ساکن بوده، آنها او را احاطه می‌داشت که دریا حصار او و بحرهای دیوار او می‌بود؟ ⁹ حبش و مصر قوتش می‌بودند و آن انتها نداشت، فوط و لوبیم از معاونت کنندگان تو می‌بودند. ¹⁰ معجزاجلای وطن شده و به اسیری رفته است و اطفالش نیز بر سر هر کوچه کوبیده شده‌اند و بر شرفایش قرعه انداخته‌اند و جمیع بزرگانش به زنجیرها بسته شده‌اند. ¹¹ پس تو نیز مست شده، خویشنت را پنهان خواهی کرد و ملجایی به سبب دشمن خواهی جست. ¹² جمیع قلعه‌هایت به درختان انجیر با نوبرها مشابه خواهد بود که چون تکانیده شود به دهان خورنده می‌افتد. ¹³ اینک اهل تو در اندرون زنان می‌باشند. دروازه‌های زمینت برای دشمنانت بالکل گشاده شده، آتش پشت بندهایت را می‌سوزاند.

¹⁴ برای محاصره ات آب بیاور. قلعه‌های خود را مستحکم ساز. به گل داخل شو و ملاط را پا بزن و کوره آجر پزی را مرمت نما. ¹⁵ در آنجا آتش تو را خواهد سوزانید و شمشیر تو را منقطع ساخته، تو را مثل کرم خواهد خورد، خویشنت را مثل کرم کثیر کن و مثل ملخ بی‌شمار گردان. ¹⁶ تاجران را از ستارگان آسمان زیادتیر کردی. مثل کرمها تاراج می‌کنند و می‌پزند. ¹⁷ تاجداران تو مانند ملخهایند و سردارانت مانند انبوه جراداند که در روز سرد بر دیوارها فرود می‌آیند، اما چون آفتاب گرم شود می‌پزند و جای ایشان معلوم نیست که کجاست. ¹⁸ ای پادشاه آشور شبانانت به خواب

رفته و شرفایت خوابیده‌اند و قوم تو بر کوهها پراکنده شده، کسی نیست که ایشان را جمع کند.¹⁹ برای شکستگی تو التیامی نیست و جراحی تو علاج نمی‌پذیرد و هرکه آوازه تو را می‌شنود بر تو دستک می‌زند، زیرا کیست که شرارت تو بر او علی‌الدوام وارد نمی‌آید؟

حقوق

۱ وحی که حقوق نبی آن را دید.

فریاد حقوق

۲ ای خداوند تا به کی فریاد برمی آورم و نمی شنوی؟ تا به کی نزد تو از ظلم فریاد برمی آورم و نجات نمی دهی؟^۳ چرا بی انصافی رابه من نشان می دهی و بر ستم نظر می نمایی و غضب و ظلم پیش روی من می باشد؟ منازعه پدید می آید و مخاصمت سر خود را بلند می کند. ۴ از این سبب، شریعت سست شده است و عدالت هرگز صادر نمی شود. چونکه شریران عادلان را احاطه می نمایند. بنابراین عدالت معوج شده صادر می گردد.

جواب خداوند

۵ در میان امت ها نظر کنید و ملاحظه نمایید و بشدت متحیر شوید. زیرا که در ایام شما کاری می کنم که اگر شما را هم از آن مخبر سازند، باور نخواهید کرد. ۶ زیرا که اینک آن امت تلخ و تندخو، یعنی کلدانیان را برمی انگیزانم که دروسعت جهان می خرامند تا مسکن هایی را که از آن ایشان نیست به تصرف آورند. ۷ ایشان هولناک و مهیب می باشند. حکم و جلال ایشان از خودایشان صادر می شود. ۸ اسبان ایشان از پلنگها چالاکتر و از گرگان شب تیزروترند و سواران ایشان جست و خیز می کنند. و سواران ایشان از جای دور آمده، مثل عقابی که برای خوراک بشتابند می پرند. ۹ جمیع ایشان برای ظلم می آیند. عزیمت روی ایشان بطرف پیش است و اسیران را مثل ریگ جمع می کنند. ۱۰ و ایشان پادشاهان را استهزا می نمایند و سروران مسخره ایشان می باشند. بر همه قلعه ها می خندند و خاک راتوده نموده، آنها را مسخر می سازند. ۱۱ پس مثل باد بشتاب رفته، عبور می کنند و مجرم می شوند. این قوت ایشان خدای ایشان است.

شکایت حقوق

۱۲ ای یهوه خدای من! ای قدوس من! آیا تو ازازل نیستی؟ پس نخواهیم مرد. ای خداوند ایشان را برای داوری معین کرده ای وای صخره، ایشان را برای تادیب تاسیس نموده ای. ۱۳ چشمان تو پاکتر است از اینکه به بدی بنگری و به بی انصافی نظر نمی توانی کرد. پس چرا خیانتکاران را ملاحظه می نمایی و جینی که شریر کسی را که از خودش عادل تر است می بلعد، خاموش می مانی؟ ۱۴ و مردمان را مثل ماهیان دریا و مانند حشرات که حاکی ندارند می گردانی؟ ۱۵ او همگی ایشان را به قلاب برمی کشد و ایشان را به دام خود می گیرد و در تور خویش آنها را جمع می نماید. از اینجهت، مسرور و شادمان می شود. ۱۶ بنابراین، برای دام خود قربانی می گذراند و برای تور خویش بخور می سوزاند. چونکه نصیب او از آنها فربه و خوراک وی لذیذ می شود. ۱۷ آیا از اینجهت دام خود را خالی خواهد کرد و از پیوسته کشتن امت ها دریغ نخواهد نمود؟

جواب خداوند

۲ بر دیده بانگاه خود می ایستم و بر برج بریامی شوم. و مراقب خواهم شد تا ببینم که اوبه من چه خواهد گفت و درباره شکایتم چه جواب خواهد داد. ۲ پس خداوند مرا جواب داد و گفت: رویا را بنویس و آن را بر لوحها چنان نقش نما که دونه آن را بتواند خواند. ۳ زیرا که رویا هنوز برای وقت معین است و به مقصد می شتابد و دروغ نمی گوید. اگرچه تاخیر نماید برایش منتظر باش زیرا که البته خواهد آمد و درنگ نخواهد

نمود. ۴ اینک جان مرد متکبر در اوراست نمی باشد، اما مرد عادل به ایمان خودزیست خواهد نمود. ۵ به درستی که شراب فریبنده است و مرد مغرور آرامی نمی پذیرد، که شهوت خود را مثل عالم اموات می افزایشد و خودش مثل موت، سیر نمی شود. بلکه جمیع امت ها را نزد خود جمع می کند و تمامی قومها را برای خویشتن فراهم می آورد. ۶ پس آیا جمیع ایشان بر وی مثل نخواهند زد و معمای طعن آمیز بر وی (نخواهند آورد)؟ و نخواهند گفت: وای بر کسی که آنچه را که از آن وی نیست می افزایشد؟ تا به کی؟ و خویشتن را زیر بار رهنمایی نهد. ۷ آیا گزندگان بر تو ناگهان برنخواهند خاست و آزارندگانت بیدار نخواهند شد و تو راتاراج نخواهند نمود؟ ۸ چونکه تو امت های بسیاری را غارت کرده ای، تمامی بقیه قومها تو را غارت خواهند نمود، به سبب خون مردمان و ظلمی که بر زمین و شهر و جمیع ساکنانش نموده ای.

۹ وای بر کسی که برای خانه خود بدی را کسب نموده است تا آشیانه خود را بر جای بلند ساخته، خویشتن را از دست بلا برهاند. ۱۰ رسوایی را به جهت خانه خویش تدبیر کرده ای به اینکه قوم های بسیار را قطع نموده و برضد جان خویش گناه ورزیده ای. ۱۱ زیرا که سنگ از دیوار فریاد برخواهد آورد و تیر از میان چوبها آن را جواب خواهد داد. ۱۲ وای بر کسی که شهری به خون بنا می کند و قریه ای به بی انصافی استوار می نماید. ۱۳ آیا این از جانب یهوه صباوت نیست که قومها برای آتش مشقت می کشند و طوایف برای بطالت خویشتن را خسته می نمایند؟ ۱۴ زیرا که جهان از معرفت جلال خداوند مملو خواهد شد به نحوی که آبهدریا را مستور می سازد.

۱۵ وای بر کسی که همسایه خود را می نوشاند و بر تو که زهر خویش را ریخته، او را نیز مست می سازی تا برهنگی او را بنگری. ۱۶ تو آزر سوایی به عوض جلال سیر خواهی شد. تو نیز بنوش و غلفه خویش را منکشف ساز. کاسه دست راست خداوند بر تو وارد خواهد آمد و قی رسوایی بر جلال تو خواهد بود. ۱۷ زیرا ظلمی که بر لہنان نمودی و هلاکت حیوانات که آنها را ترسانیده بود، تو را خواهد پوشانید. به سبب خون مردمان و ظلمی که بر زمین و شهر و بر جمیع ساکنانش رسانیدی. ۱۸ از بت تراشیده چه فایده است که سازنده آن، آن را بتراشد یا از بت ریخته شده و معلم دروغ، که سازنده آن بر صنعت خود توکل بنماید و بتهای گنگ را بسازد. ۱۹ وای بر کسی که به چوب بگوید بیدار شو و به سنگ گنگ که برخیز! آیا می شود که آن تعلیم دهد؟ اینک به طلا و نقره پوشیده می شود لکن در اندرونش مطلق روح نیست. ۲۰ اما خداوند در هیکل قدس خویش است پس تمامی جهان به حضور وی خاموش باشد.

دعای حقوق

۳ دعای حقوق نبی بر شجونوت. ۲ ای خداوند چون خبر تو را شنیدم ترسان گردیدم. ای خداوند عمل خویش را در میان سالها زنده کن! در میان سالها آن را معروف ساز و در حین غضب رحمت را بیاد آور. ۳ خدا از تیمان آمد و قدوس از جبل فاران، سلاسه. جلال او آسمانها را پوشانید و زمین از تسبیح او مملو گردید. ۴ پرتو او مثل نور بود و از دست وی شعاع ساطع گردید. و ستر قوت او در آنجا بود. ۵ پیش روی وی وبا می رفت و آتش تب نزد پایهای اومی بود. ۶ او بایستاد و زمین را بیمود. او نظر افکند و امتها را پراکنده ساخت و کوههای ازلی جستند و تلهای ابدی خم شدند. طریق های اوجاودانی است. ۷ خیمه های کوشان را در بلادیدم. و چادرهای زمین میان لرزان شد.

مسکینان را در خفیه ببلعند.¹⁵ با اسبان خود بردریا و بر انبوه آبهای بسیار خرامیدی.¹⁶ چون شنیدم احشایم بلرزید و از آواز آن لبهایم بجنبید، و پوسیدگی به استخوانهایم داخل شده، در جای خود لرزیدم، که در روز تنگی استراحت یابم هنگامی که آن که قوم را ذلیل خواهد ساخت، بر ایشان حمله آورد.

¹⁷ اگرچه انجیر شکوفه نیاورد و میوه در موهایافت نشود و حاصل زیتون ضایع گردد و مزرعه‌ها آذوقه ندهد، و گله‌ها از آغل منقطع شود و رمه‌ها در طویله‌ها نباشد،¹⁸ لیکن من در خداوند شادمان خواهم شد و در خدای نجات خویش وجد خواهم نمود.¹⁹ یهوه خداوند قوت من است و پایهایم را مثل پایهای آهومی گرداند و مرا بر مکان‌های بلندم خرامان خواهد ساخت. برای سالار مغنیان بر نوات اوتار.

⁸ ای خداوند آیا بر نه‌ها غضب تو افروخته شد یا خشم تو بر نه‌ها و غیظ تو بر دریا وارد آمد، که بر اسبان خود و ارابه‌های فتح مندی خویش سوار شدی؟⁹ کمان تو تمام برهنه شد، موافق قسمهایی که در کلام خود برای اسباط خورده‌ای، سلاه. زمین را به نه‌ها منشق ساختی.¹⁰ کوه‌ها تو را دیدند و لرزان گشتند و سیلاب‌ها جاری شد. لجه آواز خود را داد و دستهای خویش را به بالا برافراشت.

¹¹ آفتاب و ماه در برج‌های خود ایستادند. از نور تیرهایت و از پرتو نیرزه براق تو برفتند.¹² باغضب در جهان خرامیدی، و با خشم امت‌ها را پایمال نمودی.¹³ برای نجات قوم خویش و خلاصی مسیح خود بیرون آمدی. سر را از خاندان شریران زدی و اساس آن را تا به گردن عربان نمودی، سلاه.¹⁴ سر سرداران ایشان را به عصای خودشان مجروح ساختی، حینی که مثل گردباد آمدند تا مرا پراکنده سازند. خوشی ایشان در این بود که

صَفْنِیَا

کلام خداوند که در ایام یوشیا ابن آمون،

۱ پادشاه یهودا، بر صفنیا ابن کوشی ابن جدلیا ابن امریا ابن حزقییا نازل شد.

اعلام خطر

۲ خداوند می‌گوید که همه چیزها را از روی زمین بالکل هلاک خواهم ساخت. ۳ انسان و بهایم را هلاک می‌سازم. مرغان هوا و ماهیان دریا و سنگهای مصادم را با شریران هلاک می‌سازم. وانسان را از روی زمین منقطع می‌نمایم. قول خداوند این است. ۴ و دست خود را بر یهودا و بر جمیع سکنه اورشلیم دراز می‌نمایم. و بقیه بعل و اسمهای موبدان و کاهنان را از این مکان منقطع می‌سازم. ۵ و آنانی را که لشکر آسمان را بر بامهای پرستند، و آن پرستندگان را که به یهوه قسم می‌خورند و آنانی را که به ملکوم سوگند می‌خورند، ۶ و آنانی را که از پیروی یهوه مرتد شده‌اند، و آنانی را که خداوند را نمی‌طلبند و از اومسالت نمی‌نمایند. ۷ به حضور خداوند یهوه خاموش باش، زیرا که روز خداوند نزدیک است، چونکه خداوند قربانی‌ای مهیا کرده است و دعوت‌شدگان خود را تقدیس نموده است. ۸ و در روز قربانی خداوند واقع خواهد شد که من بر سروران و پسران پادشاه و همه آنانی که لباس بیگانه می‌پوشند عقوبت خواهم رسانید. ۹ و در آن روز بر همه آنانی که بر آستانه می‌جهند عقوبت خواهم رسانید و بر آنانی که خانه خداوند خود را از ظلم و فریب پرمی‌سازند. ۱۰ و خداوند می‌گوید که در آن روز صدای نعره‌ای از دروازه ماهی و ولوله‌ای از محله دوم و شکستگی عظیمی از تلها مسموع خواهد شد. ۱۱ ای ساکنان مکتبش ولوله نمایید زیرا که تمامی قوم کنعان تلف شده و همه آنانی که نقره را برمی‌دارند منقطع گردیده‌اند. ۱۲ و در آنوقت اورشلیم را به چراغها تفتیش خواهم نمود و بر آنانی که بر درهای خود نشسته‌اند و در دلهای خود می‌گویند خداوند نه نیکویی می‌کند و نه بدی، عقوبت خواهم رسانید. ۱۳ بنابراین، دولت ایشان تاراج و خانه‌های ایشان خراب خواهد شد؛ و خانه‌ها بنا خواهند نمود، اما در آنها ساکن نخواهند شد و تاکستانها غرس خواهند کرد، اما شراب آنها را نخواهند نوشید.

روز عظیم خداوند

۱۴ روز عظیم خداوند نزدیک است، نزدیک است و بزودی هرچه تمام تر می‌رسد. آواز روز خداوند مسموع است و مرد زورآور در آن به تلخی فریاد برخواهد آورد. ۱۵ آن روز، روز غضب است، روز تنگی و اضطراب، روز خرابی و ویرانی، روز تاریکی و ظلمت، روز ابرها و ظلمت غلیظ، ۱۶ روز کرنا و هنگامه جنگ به ضد شهرهای حصاردار و به ضد برجهای بلند. ۱۷ و مردمان را چنان به تنگ می‌آورم که کوران راه خواهند رفت زیرا که به خداوند گناه ورزیده‌اند. پس خون ایشان مثل غبار و گوشت ایشان مانند سرگین ریخته خواهد شد. ۱۸ در روز غضب خداوند نه نقره و نه طلای ایشان را تواندره‌انید و تمامی جهان از آتش غیرت او سوخته خواهد شد، زیرا که بر تمامی ساکنان جهان هلاکتی هولناک وارد خواهد آورد.

۲ ای امتی که حیا ندارید فراهم آید و جمع بشوید! ۲ قبل از آنکه حکم نتاج بیاورد و آن روز مثل کاه بگذرد؛ قبل از آنکه حدت خشم خداوند بر شما وارد آید؛ قبل از آنکه روز خشم خداوند بر شما برسد. ۳ ای جمیع

حلیمان زمین که احکام او را بجا می‌آورید، عدالت را بطلبید و تواضع را بجویید، شاید که در روز خشم خداوند مستور شوید.

داوری بر فلسطین

۴ زیرا که غزه متروک می‌شود و اشقلون ویران می‌گردد و اهل اشدود را در وقت ظهر اخراج می‌نمایند و عقرون از ریشه‌کنده می‌شود. ۵ وای بر امت کریتیان که بر ساحل دریا ساکنند. ای کنعان‌ای زمین فلسطینیان کلام خداوند به ضد شما است و من تو را چنان هلاک می‌کنم که کسی در تو ساکن نخواهد بود، ۶ و ساحل دریا موضع مرتع‌های شبانان و آغل‌های گوسفندان خواهد بود، ۷ و ساحل دریا برای بقیه خاندان یهودا خواهد بود تا در آن بچزند. شبگاهان در خانه‌های اشقلون خواهند خوابید زیرا یهوه خدایشان از ایشان تفقد نموده، اسیران ایشان را باز خواهد آورد.

داوری بر موآب و عمون

۸ ملامت موآب و سرزنش بنی عمون را شنیدم که چگونه قوم مرا ملامت می‌کنند و بر سرحد ایشان فخر می‌نمایند. ۹ بنابراین، یهوه صباپوت خدای اسرائیل می‌گوید: به حیات خودم قسم که موآب مثل سدوم و بنی عمون مثل عموره خواهد شد. محل خارها و حفره‌های نمک و ویرانی ابدی خواهد شد. بقیه قوم من آنها را غارت خواهند نمود و بقیه امت من ایشان را به تصرف خواهند آورد. ۱۰ این به سبب تکبر ایشان بر ایشان وارد خواهد آمد زیرا که قوم یهوه صباپوت را ملامت نموده، بر ایشان فخر کردند. ۱۱ پس خداوند به ضد ایشان مهیب خواهد بود زیرا که تمامی خدایان جهان را زایل خواهد ساخت و جمیع جزایر امت‌ها هر کدام از جای خود او را عبادت خواهند کرد.

داوری بر حبشیان

۱۲ و شما نیزای حبشیان به شمشیر من کشته خواهید شد.

داوری بر آشور

۱۳ و دست خود را بر زمین شمال دراز کرده، آشور را هلاک خواهد کرد و نینوی را به ویرانی و به زمین خشک مثل بیابان مبدل خواهد نمود. ۱۴ و گله‌ها و تمامی حیوانات امت‌ها در میانش خواهند خوابید و مرغ سقا و خاریشت بر تاجهای ستونهایش منزل خواهند گرفت و آواز سراینده از پنجره‌هایش مسموع خواهد شد و خرابی بر آستانه‌هایش خواهد بود زیرا که چوب سرو آزدش را برهنه خواهد کرد. ۱۵ این است شهر فرحناک که در اطمینان ساکن می‌بود و در دل خود می‌گفت: «من هستم و غیر از من دیگری نیست؛ من هستم و غیر از من دیگری نیست.» چگونه خراب شد! خوابگاه حیوانات گردیده است! هرکه از آن عبور کند بر آن سخریه کرده، دست خود را خواهد جنبانید!

آینده اورشلیم

۳ وای بر شهر فتنه‌انگیز نجس ظلم‌کننده! ۲ آواز را نمی‌شنود و تادیب را نمی‌پذیرد بر خداوند توکل نمی‌نماید و بر خدای خود تقرب نمی‌جوید. ۳ سرورانش در اندرونش شبران غران و داورانش گرگان شب که چیزی تاصبح باقی نمی‌گذارند. ۴ انبیایش مغرور و خیانتکارند. کاهنانش

وقدس را نجس می‌سازند و به شریعت مخالفت می‌ورزیدند.⁵ خداوند در اندرونش عادل است و بی‌انصافی نمی‌نماید. هر بامداد حکم خود را روشن می‌سازد و کوتاهی نمی‌کند، اما مرد ظالم حیا را نمی‌داند.⁶ امت‌ها را منقطع ساخته‌ام که برجهای ایشان خراب شده است و کوجه‌های ایشان را چنان ویران کرده‌ام که عبورکننده‌ای نباشد. شهرهای ایشان چنان منهدم گردیده است که نه انسانی و نه ساکنی باقی مانده است.⁷ و گفتم: کاش که از من می‌ترسیدی و تادیب را می‌پذیرفتی. تا آنکه مسکن او معدوم نمی‌شد، موافق هر آنچه بر او تعیین نموده بودم. لکن ایشان صبح زود برخاسته، اعمال خود را فاسد گردانیدند.

⁸ بنابراین خداوند می‌گوید: برای من منتظر باشید تا روزی که به جهت غارت برخی‌زم زیرا که قصد من این است که امت‌ها را جمع نمایم و ممالک را فراهم آورم تا غضب خود و تمامی حدت خشم خویش را بر ایشان بریزم زیرا که تمامی جهان به آتش غیرت من سوخته خواهد شد.⁹ زیرا که در آن زمان، زبان پاک به امت‌ها بازخواهم داد تا جمیع ایشان اسم یهوه را بخوانند و به یک دل او را عبادت نمایند.¹⁰ از ماورای نهرهای حبش پرستندگانم یعنی دخترپراکنندگانم هدیه‌ای برای من خواهند آورد.¹¹ در آن روز از همه اعمالی که به من عصیان ورزیده‌ای خجل نخواهی شد زیرا که در آن زمان آنانی را که از تکبر تو مسرورند، از میان دورخواهم کرد و بار دیگر در کوه مقدس من تکبر نخواهی نمود.¹² اما در میان تو قومی ذلیل

و مسکین باقی خواهم گذاشت و ایشان بر اسم خداوند توکل خواهند نمود.¹³ و بقیه اسرائیل بی‌انصافی نخواهند نمود و دروغ نخواهند گفت و در دهان ایشان زبان فریبنده یافت نخواهد شد زیرا که ایشان چرا کرده، به آرامی خواهند خوابید و ترساننده‌ای نخواهد بود.¹⁴ ای دختر صهیون ترنم نما! ای اسرائیل آواز شادمانی بده! ای دختر اورشلیم به تمامی دل شادمان شو و وجد نما!¹⁵ خداوند عقوبت‌های تو را برداشته و دشمنانت را دور کرده است. یهوه پادشاه اسرائیل در میان تو است پس بار دیگر بلا را نخواهی دید.¹⁶ در آن روز به اورشلیم گفته خواهد شد که مترس! ای صهیون دستهای تو سست نشود!¹⁷ یهوه خدایت در میان تو قدیر است و نجات خواهد داد. او بر تو شادی بسیار خواهد نمود و در محبت خود آرامی خواهد یافت و با سرودها بر تو شادی خواهد نمود.¹⁸ آنانی را که به جهت عیدها محزون می‌باشند و از آن تو هستند جمع خواهم نمود که عار برایشان بار سنگین می‌بود.¹⁹ اینک در آن زمان بر همه آنانی که بر تو ظلم می‌کردند، مکافات خواهم رسانید و لنگان را خواهم رهناید و رانده شدگان را جمع خواهم کرد و آنانی را که عارایشان در تمامی زمین می‌بود محل تسبیح و اسم خواهم گردانید.²⁰ در آن زمان شما را در خواهم آورد و در آن زمان شما را جمع خواهم کرد زیرا خداوند می‌گوید: حینی که اسپران شما را بنظر شما باز آورم آنگاه شما را در میان تمامی قوم‌های زمین محل اسم و تسبیح خواهم گردانید.

قدس را نجس می‌سازند و به شریعت مخالفت می‌ورزیدند.⁵ خداوند در اندرونش عادل است و بی‌انصافی نمی‌نماید. هر بامداد حکم خود را روشن می‌سازد و کوتاهی نمی‌کند، اما مرد ظالم حیا را نمی‌داند.⁶ امت‌ها را منقطع ساخته‌ام که برجهای ایشان خراب شده است و کوجه‌های ایشان را چنان ویران کرده‌ام که عبورکننده‌ای نباشد. شهرهای ایشان چنان منهدم گردیده است که نه انسانی و نه ساکنی باقی مانده است.⁷ و گفتم: کاش که از من می‌ترسیدی و تادیب را می‌پذیرفتی. تا آنکه مسکن او معدوم نمی‌شد، موافق هر آنچه بر او تعیین نموده بودم. لکن ایشان صبح زود برخاسته، اعمال خود را فاسد گردانیدند.

⁸ بنابراین خداوند می‌گوید: برای من منتظر باشید تا روزی که به جهت غارت برخی‌زم زیرا که قصد من این است که امت‌ها را جمع نمایم و ممالک را فراهم آورم تا غضب خود و تمامی حدت خشم خویش را بر ایشان بریزم زیرا که تمامی جهان به آتش غیرت من سوخته خواهد شد.⁹ زیرا که در آن زمان، زبان پاک به امت‌ها بازخواهم داد تا جمیع ایشان اسم یهوه را بخوانند و به یک دل او را عبادت نمایند.¹⁰ از ماورای نهرهای حبش پرستندگانم یعنی دخترپراکنندگانم هدیه‌ای برای من خواهند آورد.¹¹ در آن روز از همه اعمالی که به من عصیان ورزیده‌ای خجل نخواهی شد زیرا که در آن زمان آنانی را که از تکبر تو مسرورند، از میان دورخواهم کرد و بار دیگر در کوه مقدس من تکبر نخواهی نمود.¹² اما در میان تو قومی ذلیل

حجای

فرمان بنای هیکل

1 در روز اول ماه ششم از سال دوم داریوش پادشاه، کلام خداوند به واسطه حجی نبی و به زربابل بن شالتیئیل والی یهودا و به یهوشع بن یهوصادق رئیس کهنه رسیده، گفت: 2 یهوه صباپوت تکلم نموده، چنین می فرماید: این قوم می گویند وقت آمدن ما یعنی وقت بنا نمودن خانه خداوند نرسیده است. 3 پس کلام خداوند به واسطه حجی نبی نازل شده، گفت: 4 آیا وقت شماسست که شما در خانه های مسقف خود ساکن شوید و این خانه خراب بماند؟ 5 پس حال یهوه صباپوت چنین می گوید دل خود را به راههای خویش مشغول سازید. 6 بسیار کاشته اید و اندک حاصل می کنید. می خورید اما سیر نمی شوید و می نوشید لیکن سیراب نمی گردید. (رخت می پوشید اما گرم نمی شوید و آنکه مزد می گیرد، مزد خویش را در کیسه سوراخ دار می گذارد. 7 پس یهوه صباپوت چنین می گوید: دل خود را به راههای خود مشغول سازید. 8 به کوه برآمده و چوب آورده، خانه را بنا نمایید و خداوند می گوید: از آن راضی شده، جلال خواهم یافت. 9 منتظر بسیار بودید و اینک کم شد و چون آن رابه خانه آوردید من بر آن دمیدم. یهوه صباپوت می پرسد که سبب این چیست؟ سبب این است که خانه من خراب می ماند و هرکدام از شما به خانه خویش می شتابید. 10 از این سبب، آسمانها بخاطر شما از شبنم باز داشته می شود و زمین ازمحصولش بازداشته می گردد. 11 و من بر زمین وبر کوهها و بر غله و عصیر انگور و روغن زیتون وبر هرآنچه زمین می رویاند و بر انسان و بهایم و تمامی مشقت های دستها خشکسالی را خواندم.»

12 آنگاه زربابل بن شالتیئیل و یهوشع بن یهوصادق رئیس کهنه و تمامی بقیه قوم به قول یهوه خدای خود و به کلام حجی نبی چنانکه یهوه خدای ایشان او را فرستاده بود گوش دادند، و قوم از خداوند ترسیدند. 13 و حجی، رسول خداوند، پیغام خداوند را برای قوم بیان کرده، گفت: خداوند می گوید که من با شما هستم. 14 و خداوند روح زربابل بن شالتیئیل والی یهودا و روح یهوشع بن یهوصادق، رئیس کهنه، و روح تمامی بقیه قوم را برانگیزانید تا بروند و در خانه یهوه صباپوت خدای خود به کار پردازند. 15 در روز بیست و چهارم ماه ششم از سال دوم داریوش پادشاه، این واقع شد.

جلال هیکل

2 در روز بیست و یکم ماه هفتم، کلام خداوند بواسطه حجی نبی نازل شده، گفت: 2 زربابل بن شالتیئیل والی یهودا و یهوشع بن یهوصادق رئیس کهنه، و بقیه قوم را خطاب کرده، بگو: 3 کیست در میان شما که باقی مانده و این خانه را در جلال نخستینش دیده باشد؟ پس الان در نظر شما چگونه می نماید؟ آیا در نظر شما ناچیز نمی نماید؟ 4 اما الان خداوند می گوید: ای زربابل قوی دل باش و ای یهوشع بن یهوصادق رئیس کهنه قوی دل باش و ای تمامی قوم زمین قوی دل باشید و خداوند می فرماید که مشغول بشوید زیرا که من با شما هستم. قول یهوه صباپوت این است. 5 برحسب کلام آن عهدی که در حین بیرون آوردن شما از مصر با شما بستم و چونکه روح من در میان شما قایم می باشد، ترسان مباشید. 6 زیرا که یهوه

صباپوت چنین می گوید: یک دفعه دیگر و آن نیز بعد از اندک زمانی، آسمانها و زمین و دریا و خشکی را متزلزل خواهم ساخت. 7 و تمامی امت ها را متزلزل خواهم ساخت و فضیلت جمیع امت ها خواهند آمد و یهوه صباپوت می گوید که این خانه را از جلال پر خواهم ساخت. 8 یهوه صباپوت می گوید: نقره از آن من و طلا از آن من است. 9 یهوه صباپوت می گوید: جلال آخر این خانه از جلال نخستینش عظیم تر خواهد بود و در این مکان، سلامتی را خواهم بخشید. قول یهوه صباپوت این است.

برکت خداوند

10 در روز بیست و چهارم ماه نهم از سال دوم داریوش، کلام خداوند بواسطه حجی نبی نازل شده، گفت: 11 یهوه صباپوت چنین می گوید: از کاهنان درباره شریعت سوال کن و بپرس. 12 اگر کسی گوشت مقدس را در دامن جامه خود بردارد و دامنش به نان یا آش یا شراب یا روغن یا به هر قسم خوراک دیگر برخورد، آیا آن مقدس خواهد شد؟ و کاهنان جواب دادند که نی. 13 پس حجی پرسید: اگر کسی که از میتی نجس شده باشد یکی از اینها را لمس نماید آیا آن نجس خواهد شد؟ و کاهنان در جواب گفتند که نجس خواهد شد. 14 پس حجی تکلم نموده، گفت: خداوند می فرماید این قوم همچنین هستند و این امت به نظر من همچنین می باشند و همه اعمال دستهای ایشان چنین است و هر هدیه ای که در آنجا می برند نجس می باشد. 15 و الان دل خود رامشغول سازید از این روز و قبل از این، بیش از آنکه سنگی برسنگی در هیکل خداوند گذاشته شود. 16 در تمامی این ایام چون کسی به توده بیست (من) می آمد فقط ده (من) بود و چون کسی به میخانه می آمد تا پنجاه رطل از آن بکشد، فقط بیست رطل بود. 17 و شما را و تمامی اعمال دستهای شما را به باد سموم و برفقان و تگرگ زد. لیکن خداوند می گوید بسوی من بازگشت نمودید. 18 الان دل خود را مشغول سازید از این روز به بعد، یعنی از روز بیست و چهارم ماه نهم، از روزی که بنیاد هیکل خداوند نهاده شد، دل خود را مشغول سازید. 19 آیا تخم هنوز در انباراست و مو و انجیر و انار و درخت زیتون هنوز میوه خود را نیاورده اند؟ از این روز برکت خواهم داد.

نگین خاتم

20 و کلام خداوند بار دوم در بیست و چهارم ماه بر حجی نازل شده، گفت: 21 زربابل والی یهودا را خطاب کرده، بگو: من آسمانها و زمین رامتزلزل خواهم ساخت. 22 و کرسی ممالک را واژگون خواهم نمود و قوت ممالک امت ها را هلاک خواهم ساخت و ارا به ها و سواران آنها را سرنگون خواهم کرد و اسبها و سواران آنها به شمشیر یکدیگر خواهند افتاد. 23 یهوه صباپوت می گوید: در آن روزای بنده من زربابل بن شالتیئیل، تو را خواهم گرفت و خداوند می گوید که تو را مثل نگین خاتم خواهم ساخت زیرا که من تو را برگزیده ام. قول یهوه صباپوت این است. می گوید: در آن روزای بنده من زربابل بن شالتیئیل، تو را خواهم گرفت و خداوند می گوید که تو را مثل نگین خاتم خواهم ساخت زیرا که من تو را برگزیده ام. قول یهوه صباپوت این است.

زکریا

بازگشت بسوی خداوند

1 در ماه هشتم از سال دوم داریوش، کلام خداوند بر زکریا ابن برکیا ابن عدوی نبی نازل شده، گفت: ² «خداوند بر پدران شما بسیار غضبناک بود. ³ پس به ایشان بگو: یهوه صبايوت چنین می گوید بسوی من بازگشت کنید. قول یهوه صبايوت این است. و یهوه صبايوت می گوید: من به سوی شما رجوع خواهم نمود. ⁴ شما مثل پدران خود مباشید که انبیا سلف ایشان را نداکرده، گفتند یهوه صبايوت چنین می گوید از راههای زشت خود و از اعمال بد خویش بازگشت نمایید، اما خداوند می گوید که ایشان نشنیدند و به من گوش ندادند. ⁵ پدران شما کجا هستند و آیا انبیا همیشه زنده می ماند؟ ⁶ لیکن کلام و فرایض من که به بندگان خود انبیا مفرموده بودم، آیا پدران شما را در نگرفت؟ و چون ایشان بازگشت نمودند، گفتند چنانکه یهوه صبايوت قصد نمود که موافق راهها و اعمال ما به ما عمل نماید همچنان به ما عمل نموده است.»

مردی در میان درختان آتش

7 در روز بیست و چهارم ماه یازدهم که ماه شباط باشد، از سال دوم داریوش، کلام خداوند بر زکریا ابن برکیا ابن عدوی نبی نازل شده، گفت: ⁸ در وقت شب دیدم که اینک مردی بر اسب سرخ سوار بود و در میان درختان آس که در وادی بود ایستاده و در عقب او اسبان سرخ و زرد و سفید بود. ⁹ و گفتم: «ای آقایم اینها چیستند؟» و فرشته ای که با من تکلم می نمود، مرا گفت: «من تورا نشان می دهم که اینها چیستند.» ¹⁰ پس آن مرد که در میان درختان آس ایستاده بود، جواب داد و گفت: «اینها کسانی می باشند که خداوند ایشان را برای تردد نمودن در جهان فرستاده است.» ¹¹ و ایشان به فرشته خداوند که در میان درختان آس ایستاده بود جواب داد، گفتند: «ما در جهان تردد نموده ایم و اینک تمامی جهان مستریح و آرام است.» ¹² و فرشته خداوند جواب داد، گفت: «ای یهوه صبايوت تا به کی بر اورشلیم و شهرهای یهودا که در این هفتاد سال غضبناک می بودی رحمت نخواهی نمود؟» ¹³ و خداوند با سخنان نیکو و کلام تسلی آمیز آن فرشته ای را که با من تکلم می نمود جواب داد. ¹⁴ پس فرشته ای که با من تکلم می نمود مرا گفت: «ندا کرده بگو یهوه صبايوت چنین می گوید: در باره اورشلیم و صهیون غیرت عظیمی داشتم. ¹⁵ و برامت های مطمئن سخت غضبناک شدم زیرا که اندک غضبناک می بودم لیکن ایشان بلا را زیاد کردند. ¹⁶ بنابراین خداوند چنین می گوید: به اورشلیم با رحمتها رجوع خواهم نمود و خانه من در آن بنا خواهد شد. قول یهوه صبايوت این است و ریسمانکاری بر اورشلیم کشیده خواهد شد. ¹⁷ بار دیگر ندا کرده، بگو که یهوه صبايوت چنین می گوید: شهرهای من بار دیگر به سعادت مندی لبریز خواهد شد و خداوند صهیون را باز تسلی خواهد داد و اورشلیم را بار دیگر خواهد برگزید.»

چهار شاخ

18 پس چشمان خود را برافراشته، نگرستم و اینک چهار شاخ بود. ¹⁹ و به فرشته ای که با من تکلم می نمود گفتم: «اینها چیستند؟» او مرا گفت: «اینها شاخها می باشند که یهودا و اسرائیل و اورشلیم را پراکنده ساخته اند.» ²⁰ و خداوند چهار آهنگر به من نشان داد. ²¹ و گفتم: «اینان برای چه کار می آیند؟» او در جواب گفت: «آنها شاخها می باشند که یهودا را چنان پراکنده

نموده اند که احدی سر خود را بلند نمی تواند کردو اینها می آیند تا آنها را بترسانند و شاخهای امت هایی را که شاخ خود را بر زمین یهودا برافراشته، آن را پراکنده ساخته اند بیرون افکنند.»

مردی با ریسمانکاری

2 و چشمان خود را برافراشته، نگرستم و مردی که ریسمانکاری به دست خود داشت دیدم. ² و گفتم که «کجا می روی؟» او مرا گفت: «به جهت پیمودن اورشلیم تا بینم عرضش چه و طولش چه می باشد.» ³ و اینک فرشته ای که با من تکلم می نمود بیرون رفت و فرشته دیگر برای ملاقات وی بیرون آمده، ⁴ وی را گفت: «بشتاب و این جوان را خطاب کرده، بگو: اورشلیم به سبب کثرت مردمان و بهایمی که در اندرونش خواهند بود، مثل دهات بی حصار مسکون خواهد شد. ⁵ و خداوند می گوید که من به اطرافش دیواری آتشین خواهم بود و در اندرونش جلال خواهم بود. ⁶ هان هان خداوند می گوید از زمین شمال برگزید زیرا که شما را مثل چهار باد آسمان پراکنده ساخته ام. قول خداوند این است. ⁷ هان ای صهیون که با دختر بابل ساکن هستی، خویشتن را رستگار ساز. ⁸ زیرا یهوه صبايوت که مرا بعد از جلال نزد امت هایی که شما را غارت کردند فرستاده است، چنین می گوید که هرکه شما را لمس نماید مردمک چشم او را لمس نموده است. ⁹ «زیرا اینک من دست خود را بر ایشان خواهم افشانم و ایشان غارت بندگان خودشان خواهند شد و شما خواهید دانست که یهوه صبايوت مرا فرستاده است. ¹⁰ ای دختر صهیون ترنم نما و شادی کن زیرا خداوند می گوید که اینک می آیم و در میان تو ساکن خواهم شد. ¹¹ و در آن روز امت های بسیار به خداوند ملصق شده، قوم من خواهند شد و من در میان تو سکنی خواهم گرفت و خواهی دانست که یهوه صبايوت مرا نزد تو فرستاده است. ¹² و خداوند یهودا را در زمین مقدس برای ملک خود به تصرف خواهد آورد و اورشلیم را بار دیگر خواهد برگزید. ¹³ ای تمامی بشر به حضور خداوند خاموش باشید زیرا که او از مسکن مقدس خود برخاسته است.»

لباس فاخر یهوشع

3 و یهوشع رئیس کهنه را به من نشان داد که به حضور فرشته خداوند ایستاده بود و شیطان به دست راست وی ایستاده، تا با او مخاصمه نماید. ² و خداوند به شیطان گفت: «ای شیطان خداوند تو را نهیب نماید! خداوند که اورشلیم را برگزیده است تو را نهیب نماید. آیا این نیم سوزی نیست که از میان آتش ربوده شده است؟» ³ و یهوشع به لباس پلید ملیس بود و به حضور فرشته ایستاده بود. ⁴ و آنانی را که به حضور وی ایستاده بودند خطاب کرده، گفت: «لباس پلید را از برش بیرون کنید.» و او را گفت: «بین عصیان را از تو بیرون کردم و لباس فاخر به تو پوشانیدم.» ⁵ و من گفتم که عمامه طاهر بر سرش بگذارند. پس عمامه طاهر بر سرش گذاردند و او را به لباس پوشانیدند و فرشته خداوند ایستاده بود. ⁶ و فرشته خداوند یهوشع را اعلام نموده، گفت: ⁷ «یهوه صبايوت چنین می فرماید: اگر به طریق های من سلوک نمایی و ودیعت مرا نگاه داری تو نیز خانه مرا داوری خواهی نمود و صحن های مرا محافظت خواهی کرد و تو را در میان آنانی که نزد من ایستند بار خواهم داد. ⁸ پس ای یهوشع رئیس کهنه بشنو تو و رفقاییت که به حضور تو می نشینند، زیرا که ایشان مردان علامت هستند. (بشنوید) زیرا که اینک من بنده خود شاخه را

دو زن بیرون آمدند و باد در بالهای ایشان بود و بالهای ایشان مثل بالهای لق لق بود و ایفا را به میان زمین و آسمان برداشتند.
¹⁰ پس به فرشته‌ای که با من تکلم می‌نمود گفتم: «اینها ایفا را کجا می‌برند؟»
¹¹ او مرا جواب داد: «تا خانه‌ای در زمین شنعار برای وی بنا نمایند و چون آن مهیا شود آنگاه او در آنجا بر پایه خود بر قرار خواهد شد.»

چهار ارابه

6 و بار دیگر چشمان خود را برافراشته، نگرستم و اینک چهار ارابه از میان دو کوه بیرون می‌رفت و کوهها کوههای مسین بود. ² در ارابه اول اسبان سرخ و در ارابه دوم اسبان سیاه، ³ و در ارابه سوم اسبان سفید و در ارابه چهارم اسبان ابلق قوی بود. ⁴ و فرشته را که با من تکلم می‌نمود خطاب کرده، گفتم: «ای آقایم اینها چیستند؟» ⁵ فرشته در جواب من گفت: «اینها چهار روح افلاک می‌باشند که از ایستادن به حضور مالک تمامی جهان بیرون می‌روند. ⁶ اما آنکه اسبان سیاه را دارد، اینها بسوی زمین شمال بیرون می‌روند و اسبان سفید در عقب آنها بیرون می‌روند و ابلقها به زمین جنوب بیرون می‌روند.» ⁷ و آن اسبان قوی بیرون رفته، آرزو دارند که بروند و در جهان گردش نمایند؛ و او گفت: «بروید و در جهان گردش نمایید.» پس در جهان گردش کردند. ⁸ و او به من ندا درداد و مرا خطاب کرده، گفت: «بین آنهايي که به زمین شمال بیرون رفته‌اند، خشم مرا در زمین شمال فرو نشانیدند.»

تاج یهوشع

⁹ و کلام خداوند به من نازل شده، گفتم: ¹⁰ «از اسیران یعنی از حلدای و طوبیا و یدعیا که از بابل آمده‌اند بگیر و در همان روز بیا و به خانه یوشیا بن صفیا داخل شو. ¹¹ پس نقره و طلا بگیر و تاجی ساخته، آن را بر سر یهوشع بن یهوصادق رئیس کهنه بگذار. ¹² و او را خطاب کرده، بگو: یهوه صبايوت چنین می‌فرماید و می‌گوید: اینک مردی که به شاخه مسمی است و از مکان خود خواهد رویید و هیكل خداوند را بنا خواهد نمود. ¹³ پس او هیكل خداوند را بنا خواهد نمود و جلال را متحمل خواهد شد و بر کرسی او جلوس نموده، حکمرانی خواهد کرد و بر کرسی او کاهن خواهد بود و مشورت سلامتی در میان هر دوی ایشان خواهد بود. ¹⁴ و آن تاج برای حالم و طوبیا و یدعیا و حین بن صفیا به جهت یادگاری در هیكل خداوند خواهد بود. ¹⁵ و آنانی که دورند خواهند آمد و در هیكل خداوند بنا خواهند نمود و خواهید دانست که یهوه صبايوت مرا نزد شما فرستاده است و اگر قول یهوه خدای خویش را بکلی اطاعت نمایید این واقع خواهد شد.»

برتری لطف و احسان بر روزه

7 و در سال چهارم داریوش پادشاه واقع شد که کلام خداوند در روز چهارم ماه نهم که ماه کسلو باشد بر زکریا نازل شد. ² و اهل بیت نیل یعنی شراصر و رجم ملک و کسان ایشان فرستاده بودند تا از خداوند مسالت نمایند. ³ و به کاهنانی که در خانه یهوه صبايوت بودند و به انبیا تکلم نموده، گفتند: «آیا در ماه پنجم می‌باید که من گریه کنم و زهد ورزم چنانکه در این سالها کردم؟»
⁴ پس یهوه صبايوت به من نازل شده، گفتم: ⁵ «تمامی قوم زمین و کاهنان را خطاب کرده، بگو: چون در این هفتاد سال در ماه پنجم و ماه هفتم روزه داشتید و نوحه گری نمودید، آیا برای من هرگز روزه می‌داشتید؟ ⁶ و چون می‌خورید و چون می‌نوشتید، آیا به جهت خود نمی‌خورید و برای خود نمی‌نوشتید؟ ⁷ آیا کلامی را که خداوند به واسطه انبیای سلف ندا کرد، هنگامی که اورشلیم مسکون و امن می‌بود و شهرهای مجاورش و جنوب و هامون مسکون می‌بود (نمی‌دانید)؟»
⁸ و کلام خداوند بر زکریا نازل شده، گفتم: ⁹ «یهوه صبايوت امر فرموده، چنین می‌گوید: برآستی داوری نمایند و با یکدیگر احسان و لطف معمول دارید. ¹⁰ و بر بیوه‌زنان و یتیمان و غریبان و فقیران ظلم ننمایید و در

خواهم آورد. ⁹ و همانا آن سنگی که به حضور یهوشع می‌گذارم، بر یک سنگ هفت چشم می‌باشد. اینک یهوه صبايوت می‌گوید که من نقش آن را رقم خواهم کرد و عصیان این زمین را در یک روز رفع خواهم نمود. ¹⁰ و یهوه صبايوت می‌گوید که هر کدام از شما همسایه خود را زیر مو و زیر انجیر خویش دعوت خواهید نمود.»

شمعدان طلا و درختان زیتون

4 و فرشته‌ای که با من تکلم می‌نمود، برگشته، مرا مثل شخصی که از خواب بیدار شود بیدار کرد، ² و به من گفت: «چه چیز می‌بینی؟» گفتم: «نظر کردم و اینک شمعدانی که تمامش طلاست و روغندانش بر سرش و هفت چراغش بر آن است و هر چراغ که بر سرش می‌باشد هفت لوله دارد. ³ و به پهلوی آن دو درخت زیتون که یکی بطرف راست روغندان و دیگری بطرف چپش می‌باشد.»
⁴ و من توجه نموده، فرشته‌ای را که با من تکلم می‌نمود خطاب کرده، گفتم: «ای آقایم اینها چه می‌باشند؟» ⁵ و فرشته‌ای که با من تکلم می‌نمود مرا جواب داد و گفت: «آیا نمی‌دانی که اینها چیست؟» گفتم: «نه ای آقایم.»
⁶ او در جواب من گفت: «این است کلامی که خداوند به زربابل می‌گوید: نه به قدرت و نه به قوت بلکه به روح من. قول یهوه صبايوت این است. ⁷ ای کوه بزرگ تو چیستی؟ در حضور زربابل به همواری مبدل خواهی شد و سنگ سران را بیرون خواهد آورد و صدا خواهند زد فیض فیض بر آن باشد.»
⁸ و کلام خداوند بر من نازل شده، گفتم: ⁹ «دستهای زربابل این خانه را بنیاد نهاد و دستهای وی آن را تمام خواهد کرد و خواهی دانست که یهوه صبايوت مرا نزد شما فرستاده است. ¹⁰ زیرا کیست که روز امور کوچک را خوار شمارد زیرا که این هفت مسرور خواهند شد حینی که شاغول را در دست زربابل می‌بینند. و اینها چشمان خداوند هستند که در تمامی جهان تردمی نمایند.»
¹¹ پس من او را خطاب کرده، گفتم: «این دودرخت زیتون که بطرف راست و بطرف چپ شمعدان هستند چه می‌باشند؟»
¹² و بار دیگر او را خطاب کرده، گفتم که «این دو شاخه زیتون به پهلوی دو لوله زربانی که روغن طلا را از خود می‌ریزد چیستند؟»
¹³ او مرا جواب داده، گفتم: «آیا نمی‌دانی که اینها چیستند؟» گفتم: «نه ای آقایم.» ¹⁴ گفتم: «اینها پسران روغن زیت می‌باشند که نزد مالک تمامی جهان می‌ایستند.»

طومار پران

5 و باز چشمان خود را برافراشته، نگرستم و طوماری پران دیدم. ² و او مرا گفت: «چه چیز می‌بینی؟» گفتم: «طوماری پران می‌بینم که طولش بیست ذراع و عرضش ده ذراع می‌باشد.» ³ او مرا گفت: «این است آن لعنتی که بر روی تمامی جهان بیرون می‌رود زیرا که از این طرف هردزد موافق آن منقطع خواهد شد و از آن طرف هرکه سوگند خورد موافق آن منقطع خواهد گردید. ⁴ یهوه صبايوت می‌گوید: من آن را بیرون خواهم فرستاد و به خانه دزد و به خانه هرکه به اسم من قسم دروغ خورد داخل خواهد شد و در میان خانه‌اش نذیل شده، آن را با چوبهایش و سنگهایش منهدم خواهد ساخت.»

زنی در میان ایفا

⁵ پس فرشته‌ای که با من تکلم می‌نمود بیرون آمده، مرا گفت: «چشمان خود را برافراشته بین که اینک بیرون می‌رود چیست؟»
⁶ گفتم: «این چیست؟» او جواب داد: «این است آن ایفایی که بیرون می‌رود و گفت نمایش ایشان در تمامی جهان این است.»
⁷ و اینک وزنه‌ای از سرب برداشته شد. و زنی در میان ایفا نشسته بود.
⁸ او گفت: «این شرارت است.» پس وی را در میان ایفا انداخت و آن سنگ سرب را بر دهنه‌اش نهاد. ⁹ پس چشمان خود را برافراشته، نگرستم و اینک

چنین می‌گوید در آن روزها ده نفر از همه زبانهای امت‌ها به دامن شخص یهودی چنگ زده، متمسک خواهند شد و خواهند گفت همراه شما می‌آییم زیرا شنیده‌ایم که خدا با شما است.»

داوری دشمنان اسرائیل

9 وحی کلام خداوند بر زمین حدراخ (نازل می‌شود) و دمشق محل آن می‌باشد، زیرا که نظر انسان و نظر تمامی اسباط اسرائیل بسوی خداوند است.² و بر حماه نیز که مجاور آن است و بر صور و صیدون اگرچه بسیار دانشمندی باشد.³ و صور برای خود ملاذی منبع ساخت و نقره را مثل غبار و طلا را مانند گل کوچه هانباشت.⁴ اینک خداوند او را اخراج خواهد کرد و قوتش را که در دریا می‌باشد، تلف خواهد ساخت و خودش به آتش سوخته خواهد شد.⁵ اشقلون چون این را ببیند خواهد ترسید و غزه بسیار دردناک خواهد شد و عقرون نیز زیرا که اعتماد او خجل خواهد گردید و پادشاه از غزه هلاک خواهد شد و اشقلون مسکون نخواهد گشت.⁶ و حرام زاده‌ای در اشدود جلوس خواهند نمود و حشمت فلسطینیان را منقطع خواهد ساخت.⁷ و خون او را از دهانش بیرون خواهد آورد و رجاساتش را از میان دندانهایش؛ و بقیه اونیز به جهت خدای ما خواهد بود و خودش مثل امیری در یهودا و عقرون مانند بیوسی خواهد شد.⁸ و من گرداگرد خانه خود به ضد لشکر اردو خواهیم زد تا کسی از آن عبور و مرور نکند و ظالم بار دیگر از میان آنها گذر نخواهد کرد زیرا که حال به چشمان خود مشاهده نموده‌ام.

وعده پادشاهان صهیون

9 ای دختر صهیون بسیار وجد بنما و ای دختر اورشلیم آواز شادمانی بده! اینک پادشاه تونزد تو می‌آید. او عادل و صاحب نجات و حلیم می‌باشد و بر الاغ و بر کره بچه الاغ سوار است.¹⁰ و من ارابه را از افرایم و اسب را از اورشلیم منقطع خواهد ساخت و کمان جنگی شکسته خواهد شد و او با امت‌ها به سلامتی تکلم خواهند نمود و سلطنت او از دریا تا دریا و از نهر تا اقصای زمین خواهد بود.¹¹ و اما من اسپران تو را نیز به واسطه خون عهد تو از چاهی که در آن آب نیست رها کردم.¹² ای اسپران امید، به ملاذ منبع مراجعت نمایید. امروز نیز خبر می‌دهم که به شما (نصیب) مضاعف رد خواهد نمود.¹³ زیرا که یهودا را برای خود زه خواهیم کرد و افرایم را تیرکمان خواهیم ساخت و پسران تو را ای صهیون به ضد پسران توای یواون خواهیم برانگیخت و تورا مثل شمشیر جبار خواهیم گردانید.

ظهور خداوند

14 و خداوند بالای ایشان ظاهر خواهد شد و تیر او مانند برق خواهد جست و خداوند یهوه کرنا را نواخته، بر گردپادهای جنوبی خواهد تاخت.¹⁵ یهوه صباوت ایشان را حمایت خواهد کرد و ایشان غذا خورده، سنگهای فلاخن را پایمال خواهند کرد و نوشیده، مثل از شراب نعره خواهند زد و مثل جامها و مانند گوشه های مذبح پر خواهند شد.¹⁶ و یهوه خدای ایشان ایشان را در آن روز مثل گوسفندان قوم خود خواهد رهانید زیرا که مانند جواهر تاج بر زمین او خواهند درخشید.¹⁷ زیرا که حسن و زیبایی او چه قدر عظیم است. گندم جوانان را و عصیر انگور دوشیزگان را خرم خواهد ساخت.

تفقد از یهودا

10 باران را در موسم باران آخر از خداوند بطلبید. از خداوند که برقها را می‌سازد او به ایشان باران فراوان هرکس در زمینش گیاه خواهد بخشید.² زیرا که ترافیم سخن باطل می‌گویند و فالگیران رویاهای دروغ می‌بینند و خوابهای باطل بیان می‌کنند و تسلی بیهوده می‌دهند، از این جهت مثل گوسفندان آواره می‌باشند و از نبودن شبان ذلیل می‌گردند.³ خشم من بر شبانان مشتعل شده است و به بزهای نرعقوبت خواهم رسانید زیرا که یهوه صباوت ازگله خود یعنی از خاندان یهودا تفقد خواهد نمود و ایشان را مثل اسب جنگی جلال خود خواهد گردانید.⁴ از او سنگ

دلهای خود بر یکدیگر بدی میندیشید.¹¹ اما ایشان از گوش گرفتن ابای نمودند و سرکشی کرده، گوشهای خود را از شنیدن سنگین ساختند.¹² بلکه دلهای خویش را (مثل) الماس سخت نمودند تا شریعت و کلامی را که یهوه صباوت به روح خود به واسطه انبیای سلف فرستاده بود نشنوند، بنابراین خشم عظیمی از جانب یهوه صباوت صادر شد.¹³ پس واقع خواهد شد چنانکه او ندا کرد و ایشان نشنیدند، همچنان یهوه صباوت می‌گوید ایشان فریاد خواهند برآورد و من نخواهم شنید.¹⁴ و ایشان را بر روی تمامی امت هایی که نشناخته بودند، به گردباد پراکنده خواهم ساخت و زمین در عقب ایشان چنان ویران خواهد شد که کسی در آن عبور و تردد نخواهد کرد پس زمین مرغوب را ویران ساخته‌اند.»

وعده برکت اورشلیم

8 و کلام یهوه صباوت بر من نازل شده، گفت:² «یهوه صباوت چنین می‌فرماید: برای صهیون غیرت عظیمی دارم و با غضب سخت برایش غیور هستم.³ خداوند چنین می‌گوید: به صهیون مراجعت نموده‌ام و در میان اورشلیم ساکن خواهم شد و اورشلیم به شهر حق و کوه یهوه صباوت به کوه مقدس مسمی خواهد شد.⁴ یهوه صباوت چنین می‌گوید: مردان پیر و زنان پیر باز در کوچه های اورشلیم خواهند نشست و هر یکی از ایشان به سبب زیادتی عمر عصای خود را در دست خود خواهد داشت.⁵ و کوچه های شهر از پسران و دختران که در کوچه هایش بازی می‌کنند پر خواهد شد.⁶ یهوه صباوت چنین می‌گوید: اگر این امر در این روزها به نظر بقیه این قوم عجیب نماید آیا در نظر من عجیب خواهد نمود؟ قول یهوه صباوت این است.

7 «یهوه صباوت چنین می‌گوید: اینک من قوم خود را از زمین مشرق و از زمین مغرب آفتاب خواهم رهانید.⁸ و ایشان را خواهم آورد که در اورشلیم سکونت نمایند و ایشان قوم من خواهند بود و من براستی و عدالت خدای ایشان خواهم بود.⁹ یهوه صباوت چنین می‌گوید: دستهای شما قوی شودای کسانی که در این ایام این کلام را از زبان انبیا شنیدید که آن در روزی که بنیادخانه یهوه صباوت را برای بنا نمودن هیكل نهادند واقع شد.¹⁰ زیرا قبل از این ایام مزدی برای انسان نبود و نه مزدی به جهت حیوان؛ و به سبب دشمن برای هر که خروج و دخول می‌کرده‌یچ سلامتی نبود و من همه کسان را به ضدیکدیگر واداشتم.¹¹ اما الان یهوه صباوت می‌گوید: من برای بقیه این قوم مثل ایام سابق نخواهم بود.¹² زیرا که زرع سلامتی خواهد بود و مو میوه خود را خواهد داد و زمین محصول خود را خواهد آورد و آسمان شبنم خویش را خواهد بخشید و من بقیه این قوم را مالک جمیع این چیزها خواهم گردانید.¹³ و واقع خواهد شد چنانکه شمایی خاندان یهودا وای خاندان اسرائیل در میان امت‌ها (مورد) لعنت شده‌اید، همچنان شما را نجات خواهم داد تا (مورد) برکت بشوید؛ پس مترسید و دستهای شما قوی باشد.¹⁴ زیرا که یهوه صباوت چنین می‌گوید: چنانکه قصد نمودم که به شما بدی برسانم حینی که پدران شما خشم مرا به هیجان آوردند و یهوه صباوت می‌گوید که از آن پشیمان نشدم.¹⁵ همچنین در این روزها رجوع نموده، قصد خواهم نمود که به اورشلیم و خاندان یهودا احسان نمایم. پس ترسان مباشید.¹⁶ و این است کارهایی که باید بکنید: با یکدیگر راست گویید و در دروازه های خود انصاف و داوری سلامتی را اجرا دارید.¹⁷ و در دلهای خود برای یکدیگر بدی میندیشید و قسم دروغ را دوست مدارید، زیرا خداوند می‌گوید از همه این کارها نفرت دارم.»

18 و کلام یهوه صباوت بر من نازل شده، گفت:¹⁹ «یهوه صباوت چنین می‌گوید: روزه ماه چهارم و روزه ماه پنجم و روزه ماه هفتم و روزه ماه دهم برای خاندان یهودا به شادمانی و سرور و عیدهای خوش مبدل خواهد شد پس راستی و سلامتی را دوست بدارید.²⁰ یهوه صباوت چنین می‌گوید: بار دیگر واقع خواهد شد که قوم‌ها و ساکنان شهرهای بسیار خواهند آمد.²¹ و ساکنان یک شهر به شهر دیگر رفته، خواهند گفت: بیایید برویم تا از خداوند مسالت نماییم و یهوه صباوت را بطلبیم و من نیز خواهم آمد.²² و قوم های بسیار و امت های عظیم خواهند آمد تا یهوه صباوت را در اورشلیم بطلبند و از خداوند مسالت نمایند.²³ یهوه صباوت

نابودی دشمنان اورشلیم

12 وحی کلام خداوند درباره اسرائیل. قول خداوند است که آسمانها را گسترانید و بنیاد زمین را نهاد و روح انسان را در اندرون او ساخت.² اینک من اورشلیم را برای جمیع قوم های مجاورش کاسه سرگیجش خواهم ساخت و این بر یهودا نیز حینی که اورشلیم را محاصره می کنند خواهد شد.³ و در آن روز، اورشلیم را برای جمیع قومها سنگی گران بار خواهم ساخت و همه کسانی که آن را بر خود بار کنند، سخت مجروح خواهند شد و جمیع امت های جهان به ضد او جمع خواهند گردید.⁴ خداوند می گوید در آن روز من همه اسبان را به حیرت و سواران آنها را به جنون مبتلا خواهم ساخت. و چشمان خود را بر خاندان یهودا باز نموده، همه اسبان قومها را به کوری مبتلا خواهم کرد.⁵ و سروران یهودا در دل خود خواهند گفت که ساکنان اورشلیم در خدای خودیوه صباوت قوت من می باشند.⁶ در آن روز سروران یهودا را مثل آتشدانی در میان هیزم و مانند شعله آتش در میان بافه ها خواهم گردانید و همه قوم های مجاور خویش را از طرف راست و چپ خواهند سوزانید و اورشلیم بار دیگر در مکان خود یعنی در اورشلیم مسکون خواهد شد.⁷ و خداوند خیمه های یهودا را اول خواهد رها کند تا حشمت خاندان داود و حشمت ساکنان اورشلیم بر یهودا فخر نمایند.⁸ در آن روز خداوند ساکنان اورشلیم را حمایت خواهد نمود و ضعیف ترین ایشان در آن روز مثل داود خواهد بود و خاندان داود مانند خدا مثل فرشته خداوند در حضور ایشان خواهند بود.⁹ و در آن روز قصد هلاک نمودن جمیع امت هایی که به ضد اورشلیم می آیند، خواهم نمود.

نوحه برای نیزه خورده

¹⁰ و بر خاندان داود و بر ساکنان اورشلیم روح فیض و تضرعات را خواهم ریخت و بر من که نیزه زده اند خواهند نگرست و برای من مثل نوحه گری برای پسر یگانه خود، نوحه گری خواهند نمود و مانند کسی که برای نخست زاده خویش ماتم گیرد، برای من ماتم تلخ خواهند گرفت.¹¹ در آن روز ماتم عظیمی مانند ماتم هددرمون در همواری مجدون در اورشلیم خواهد بود.¹² و اهل زمین ماتم خواهند گرفت هر قبیله علیحده، قبیله خاندان داود علیحده، و زنان ایشان علیحده، قبیله خاندان ناتان علیحده، و زنان ایشان علیحده.¹³ قبیله خاندان لای علیحده، و زنان ایشان علیحده، قبیله شمعی علیحده، و زنان ایشان علیحده،¹⁴ و جمیع قبایلی که باقی مانده باشند هر قبیله علیحده، و زنان ایشان علیحده.

طهارت گناه

13 در آن روز برای خاندان داود و ساکنان اورشلیم چشمه ای به جهت گناه و نجاست مفتوح خواهد شد.² و یهوه صباوت می گوید در آن روز نامهای بتها را از روی زمین منقطع خواهم ساخت که بار دیگر آنها را بیاد نخواهند آورد و انبیا و روح پلید را نیز از زمین دور خواهم کرد.³ و هر که بار دیگر نبوت نماید پدر و مادرش که او را تولید نموده اند، وی را خواهند گفت که زنده نخواهی ماند زیرا که به اسم یهوه دروغ می گویی. و چون نبوت نماید پدر و مادرش که او را تولید نموده اند، وی را عرضه تیغ خواهند ساخت.⁴ و در آن روز هر کدام از آن انبیا چون نبوت می کنند، از رویاهای خویش خجل خواهند شد و جامه پشمین به جهت فریب دادن نخواهند پوشید.⁵ و هر یک خواهد گفت: من نبی نیستم بلکه زرع کننده زمین می باشم زیرا که از طفولیت خود به غلامی فروخته شده ام.⁶ و او را خواهند گفت: این جراحات که در دستهای تومی باشد چیست؟ و او جواب خواهد داد آنها بی است که در خانه دوستان خویش به آنها مجروح شده ام.

زاویه و از او میخ و از او کمان جنگی و از او همه ستمکاران با هم بیرون می آیند.⁵ و ایشان مثل جباران (دشمنان خود را) در گل کوچه ها در عرصه جنگ پایمال خواهند کرد و محاربه خواهند نمود زیرا خداوند با ایشان است و اسب سواران خجل خواهند گردید.

⁶ و من خاندان یهودا را تقویت خواهم کرد و خاندان یوسف را خواهم رها کنید و ایشان را به امنیت ساکن خواهم گردانید، زیرا که بر ایشان رحمت دارم و چنان خواهند بود که گویا ایشان را ترک نموده بودم زیرا یهوه خدای ایشان من هستم؛ پس ایشان را اجابت خواهم نمود.⁷ و بنی افرایم مثل جباران شده، دل ایشان گویا از شراب مسرور خواهد شد و پسران ایشان چون این را ببینند شادی خواهند نمود و دل ایشان در خداوند وجد خواهد کرد.⁸ و ایشان را صدا زده، جمع خواهم کرد زیرا که ایشان را فدیه داده ام و افزوده خواهم شد چنانکه در قبل افزوده شده بودند.⁹ و ایشان را در میان قومها خواهم کاشت و مرا در مکان های بعید بیاد خواهند آورد و با پسران خود زیست نموده، مراجعت خواهند کرد.¹⁰ و ایشان را از زمین مصر باز خواهم آورد و از اشور جمع خواهم نمود و به زمین جلعاد و لبنان داخل خواهم ساخت و آن گنجایش ایشان را نخواهد داشت.¹¹ و او از دریای مصیبت عبور نموده، امواج دریا را خواهد زد و همه ژرفیهای نهر خشک خواهد شد و حشمت اشور زایل خواهد گردید و عصای مصر نیست خواهد شد.¹² و ایشان را در خداوند قوی خواهم ساخت و در نام او سالک خواهند شد. قول خداوند این است.

11 ای لبنان درهای خود را باز کن تا آتش، سروهای آزاد تو را بسوزاند.² ای صنوبر ولوله نما زیرا که سرو آزاد افتاده است (ودرختان) بلند خراب شده. ای بلوطهای باشان ولوله نمایید زیرا که جنگل منبع افتاده است.³ صدای ولوله شبانان است زیرا که جلال ایشان خراب شده؛ صدای غرش شیران ژیان است زیرا که شوکت اردن ویران گردیده است.

دو شبان

⁴ یهوه خدای من چنین می فرماید که گوسفندان ذبح را بچران⁵ که خریداران ایشان آنها را ذبح می نمایند و مجرم شمرده نمی شوند و فروشندگان ایشان می گویند: خداوند متبارک باد زیرا که دولت مند شده ایم. و شبانان آنها برای ایشان شفقت ندارند.⁶ زیرا خداوند می گوید: بر ساکنان این زمین بار دیگر ترجم نخواهم نمود و اینک من هر کس از مردمان را به دست همسایه اش و به دست پادشاهش تسلیم خواهم نمود و زمین را ویران خواهند ساخت و از دست ایشان رهایی نخواهم بخشید.⁷ پس من گله ذبح یعنی ضعیف ترین گله را چرانیدم و دو عصا برای خود گرفتم که یکی از آنها را نعمه نامیدم و دیگری را حبال نام نهادم و گله را چرانیدم.⁸ و در یک ماه سه شبان را منقطع ساختم و جان من از ایشان بیزار شد و جان ایشان نیز از من متنفر گردید.⁹ پس گفتم شما را نخواهم چرانید. آنکه مردنی است بمیرد و آنکه هلاک شدنی است هلاک شود و باقی ماندگان گوشت یکدیگر را بخورند.¹⁰ پس عصای خود نعمه را گرفته، آن را شکستم تا عهدهی را که با تمامی قومها بسته بودم شکسته باشم.¹¹ پس در آن روز شکسته شد و آن ضعیف ترین گله که منتظر من می بودند فهمیدند که این کلام خداوند است.¹² و به ایشان گفتم: اگر در نظر شما پسند آید مزد مرا بدهید والا ندهید. پس به جهت مزد من، سی پاره نقره وزن کردند.¹³ و خداوند مرا گفت: آن را نزد کوزه گر بینداز، این قیمت گران را که مرا به آن قیمت کردند. پس سی پاره نقره را گرفته، آن را در خانه خداوند نزد کوزه گر انداختم.¹⁴ و عصای دیگر خود حبال را شکستم تا برادری را که در میان یهودا و اسرائیل بود شکسته باشم.

¹⁵ و خداوند مرا گفت: «بار دیگر آلات شبان احمق را برای خود بگیر. ¹⁶ زیرا اینک من شبانی را در این زمین خواهم برانگیخت که از هالکان تفقد نخواهد نمود و گم شدگان را نخواهد طلبید و مجروحان را معالجه نخواهد کرد و ایستادگان را نخواهد پرورد بلکه گوشت فریبهان را خواهد خورد و سمهای آنها را خواهد کند.¹⁷ و ای بر شبان باطل که گله را ترک می نماید. شمشیر بازویش و بر چشم راستش فرود خواهد آمد و بازویش بالکل خشک خواهد شد و چشم راستش بکلی تار خواهد گردید.»

شبان و گوسفندان

7 یهوه صبايوت می‌گوید: «ای شمشیر به ضدشبان من و به ضد آن مردی که همدوش من است برخیز! شبان را بزن و گوسفندان پراکنده خواهند شد و من دست خود را بر کوچکان خواهم برگردانید.»
8 و خداوند می‌گوید که «در تمامی زمین دوحصه منقطع شده خواهند مرد و حصه سوم در آن باقی خواهد ماند.»⁹ و حصه سوم را از میان آتش خواهم گذرانید و ایشان را مثل قال گذاشتن نقره قال خواهم گذاشت و مثل مصفی ساختن طلا ایشان را مصفی خواهم نمود و اسم مراخواهند خواند و من ایشان را اجابت نموده، خواهم گفت که ایشان قوم من هستند و ایشان خواهند گفت که یهوه خدای ما می‌باشد.»

سلطنت خداوند

14 اینک روز خداوند می‌آید و غنیمت تودر میانست تقسیم خواهد شد. 2 و جمیع امت‌ها را به ضد اورشلیم برای جنگ جمع خواهم کرد و شهر را خواهند گرفت و خانه‌ها را تاراج خواهند نمود و زنان را بی‌عصمت خواهند کرد و نصف اهل شهر به اسیری خواهند رفت و بقیه قوم از شهر منقطع نخواهند شد.³ و خداوند بیرون آمده، با آن قوم‌ها مقاتله خواهد نمود چنانکه در روز جنگ مقاتله نمود.⁴ و در آن روزیهای او بر کوه زیتون که از طرف مشرق به مقابل اورشلیم است خواهد ایستاد و کوه زیتون درمیانش از مشرق تا مغرب منشق شده، دره بسیار عظیمی خواهد شد و نصف کوه بطرف شمال و نصف دیگرش بطرف جنوب منتقل خواهد گردید.⁵ و بسوی دره کوه‌های من فرار خواهید کرد زیرا که دره کوه‌ها تا به اصل خواهد رسید و شما خواهید گریخت چنانکه در ایام عزیا پادشاه یهودا از زلزله فرار کردید و یهوه خدای من خواهد آمد و جمیع مقدسان همراه تو (خواهند آمد).

6 و در آن روز نور (آفتاب) نخواهد بود و کواکب درخشنده، گرفته خواهند شد.⁷ و آن یک روز معروف خداوند خواهد بود. نه روز و نه شب، اما در وقت شام روشنایی خواهد بود.⁸ و در آن روز، آب‌های زنده از اورشلیم جاری خواهد شد (که) نصف آنها بسوی دریای شرقی و نصف دیگر آنها بسوی دریای غربی (خواهد رفت). در تابستان و در زمستان چنین واقع

خواهد شد.⁹ و یهوه بر تمامی زمین پادشاه خواهد بود. در آن روز یهوه واحد خواهد بود و اسم او واحد.¹⁰ و تمامی زمین از جبع تا رمون که بطرف جنوب اورشلیم است متبدل شده، مثل عربی خواهد گردید و (اورشلیم) مرتفع شده، در مکان خود از دروازه بنیامین تا جای دروازه اول و تا دروازه زاویه و از برج حننیل تا چرخشت پادشاه مسکون خواهد شد.¹¹ و در آن ساکن خواهند شد و دیگر لعنت نخواهد بود و اورشلیم به امنیت مسکون خواهد شد.

12 و این بلایی خواهد بود که خداوند بر همه قوم‌هایی که با اورشلیم جنگ کنند وارد خواهد آورد. گوشت ایشان در حالتی که بر پایهای خود ایستاده باشند کاهیده خواهد شد و چشمانشان در حلقه گذاخته خواهد گردید و زبان ایشان در دهانشان کاهیده خواهد گشت.¹³ و در آن روز اضطراب عظیمی از جانب خداوند در میان ایشان خواهد بود و دست یکدیگر را خواهند گرفت و دست هر کس به ضد دست دیگری بلند خواهد شد.¹⁴ و یهودا نیز نزد اورشلیم جنگ خواهند نمود و دولت جمیع امت‌های مجاور آن از طلا و نقره و لباس از حد زیاده جمع خواهد شد.¹⁵ و بالای اسبان و قاطران و شتران و الاغها و تمامی حیواناتی که در آن اردوها باشند همچنان مانند این بلا خواهد بود.¹⁶ و واقع خواهد شد که همه باقی ماندگان از جمیع امت‌هایی که به ضد اورشلیم آیند، هر سال بر خواهند آمد تا یهوه صبايوت پادشاه را عبادت نمایند و عید خیمه‌ها را نگاه دارند.¹⁷ و هر کدام از قبایل زمین که به جهت عبادت یهوه صبايوت پادشاه بر نیایند، برایشان باران نخواهد شد.¹⁸ و اگر قبیله مصر بر نیایند و حاضر نشوند بر ایشان نیز (باران) نخواهد شد. این است بلایی که خداوند وارد خواهد آورد بر امت‌هایی که به جهت نگاه داشتن عید خیمه‌ها بر نیایند.¹⁹ این است قصاص مصر و قصاص همه امت‌هایی که به جهت نگاه داشتن عید خیمه‌ها بر نیایند.

20 و در آن روز بر زنگهای اسبان «مقدس خداوند» (منقوش) خواهد شد و دیگرها در خانه خداوند مثل کاسه‌های پیش مذبح خواهد بود.²¹ بلکه همه دیگرهایی که در اورشلیم و یهودامی باشد، مقدس یهوه صبايوت خواهد بود و همه کسانی که قربانی می‌گذرانند آمده، از آنها خواهند گرفت و در آنها طبخ خواهند کرد و در آنوقت بار دیگر هیچ کنعانی در خانه یهوه صبايوت نخواهد بود.

ملاکی

وحی کلام خداوند درباره اسرائیل به

1 واسطه ملاکی.

محبت به یعقوب

2 خداوند می‌گوید که شما را دوست داشته‌ام. اما شما می‌گویید: چگونه ما را دوست داشته‌ای؟ آیا عیسو برادر یعقوب نبود و خداوند می‌گوید که یعقوب را دوست داشتم،³ و از عیسو نفرت نمودم و کوه‌های او را ویران و میراث وی رانصیب شغاله‌های بیابان گردانیدم.⁴ چونکه ادوم می‌گوید: منهدم شده‌ایم اما خواهیم برگشت و مخروبه‌ها را بنا خواهیم نمود. یهوه صباپوت چنین می‌فرماید: ایشان بنا خواهند نمود اما من منهدم خواهم ساخت و ایشان را به سرحدشارت و به قومی که خداوند بر ایشان تا به ابدغضبناک می‌باشد مسمی خواهند ساخت.⁵ و چون چشمان شما این را ببیند خواهید گفت: خداوند از حدود اسرائیل متعظم باد!

قربانی نامقبول

6 پسر، پدر خود و غلام، آقای خویش را احترام می‌نماید. پس اگر من پدر هستم احترام من کجا است؟ و اگر من آقا هستم هیبت من کجاست؟ یهوه صباپوت به شما تکلم می‌کند. ای کاهنانی که اسم مرا حقیر می‌شمارید و می‌گویید چگونه اسم تو را حقیر شمرده‌ایم؟⁷ نان نجس بر مذبح من می‌گذرانید و می‌گویید چگونه تو را بی حرمت نموده‌ایم؟ از اینکه می‌گویید خوان خداوند محقر است.⁸ و چون کور را برای قربانی می‌گذرانید، آیا قبیح نیست؟ و چون لنگ یا بیمار را می‌گذرانید، آیا قبیح نیست؟ آن را به حاکم خود هدیه بگذاران و آیا او از تو راضی خواهد شد یا تو را مقبول خواهد داشت؟ قول یهوه صباپوت این است.⁹ و الان از خدا مسالت نما تا بر ما ترحم نماید. یهوه صباپوت می‌گوید این ازدست شما واقع شده است، پس آیا هیچ کدام از شما را مستجاب خواهد فرمود؟¹⁰ کاش که یکی از شما می‌بود که درها را ببندد تا آتش بر مذبح من بیجا نیفروزید. یهوه صباپوت می‌گوید: در شما هیچ خوشی ندارم و هیچ هدیه از دست شما قبول نخواهم کرد.¹¹ زیرا که از مطلع آفتاب تا مغربش اسم من در میان امت‌ها عظیم خواهد بود؛ و بخور و هدیه طاهر در هر جا به اسم من گذرانیده خواهد شد، زیرا یهوه صباپوت می‌گوید که اسم من در میان امت‌ها عظیم خواهد بود. و بخور و هدیه طاهر در هر جا به اسم من گذرانیده خواهد شد، زیرا یهوه صباپوت می‌گوید که اسم من در میان امت‌ها عظیم خواهد بود.¹² اما شما آن را بی حرمت می‌سازید چونکه می‌گویید که خوان خداوند نجس است و ثمره آن یعنی طعامش محقر است.¹³ و یهوه صباپوت می‌فرماید که شما می‌گویید این چه زحمت است و آن را اهانت می‌کنید چون (حیوانات) دریده شده و لنگ و بیمار را آورده، آنها را برای هدیه می‌گذرانید آیا من آنها را از دست شما قبول خواهم کرد؟ قول خداوند این است.¹⁴ پس ملعون باد هر که فریب دهد و با آنکه زربنه‌ای در گله خود دارد معیوبی برای خداوند نذر کرده، آن را ذبح نماید. زیرا که یهوه صباپوت می‌گوید: من پادشاه عظیم می‌باشم و اسم من در میان امت‌ها مهیب خواهد بود.

وصیت به کاهنان

2 و الان ای کاهنان این وصیت برای شما است! یهوه صباپوت می‌گوید که اگر نشنوید و آن را در دل خود جا ندهید تا اسم

مرا تمجید نمایید، من بر شما لعن خواهم فرستاد و بربرکات شما لعن خواهم کرد، بلکه آنها را لعن کرده‌ام چونکه آن را در دل خود جا ندادید.³ اینک من زراعت را به سبب شما نهیب خواهم نمود و بر روی‌های شما سرگین یعنی سرگین عیده‌های شما را خواهم پاشید و شما را با آن خواهند برداشت.⁴ و خواهید دانست که من این وصیت را بر شما فرستاده‌ام تا عهد من با لای باشد. قول یهوه صباپوت این است.⁵ عهد من با وی عهد حیات و سلامتی می‌بود و آنها را به سبب ترسی که از من می‌داشت به وی دادم و به سبب آنکه از اسم من هراسان می‌بود.⁶ شریعت حق در دهان او می‌بود و بی‌انصافی بر لب‌هایش یافت نمی‌شد بلکه در سلامتی و استقامت با من سلوک می‌نمود و بسیاری را از گناه برمی‌گردانید.⁷ زیرا که لب‌های کاهن می‌باید معرفت را حفظ نماید تا شریعت را از دهانش بطلند چونکه اورسول یهوه صباپوت می‌باشد.⁸ اما یهوه صباپوت می‌گوید که شما از طریق تجاوز نموده، بسیاری را در شریعت لغزش دادید و عهد لای را شکستید.⁹ بنابراین من نیز شما را نزد تمامی این قوم خوار و پست خواهم ساخت زیرا که طریق مرا نگاه نداشته و در اجرای شریعت طرفداری نموده‌اید.

خیانت یهودا

10 آیا جمیع ما را یک پدر نیست و آیا یک خدا ما را نیافریده است؟ پس چرا عهد پدران خود را بی حرمت نموده، با یکدیگر خیانت می‌ورزیم؟¹¹ یهودا خیانت ورزیده است و رجاسات را در اسرائیل و اورشلیم بعمل آورده‌اند زیرا که یهودا مقدس خداوند را که او آن را دوست می‌داشت بی حرمت نموده، دختر خدای بیگانه را به زنی گرفته است.¹² پس خداوند هر کس را که چنین عمل نماید، هم خواننده و هم جواب دهنده را از خیمه های یعقوب منقطع خواهد ساخت و هر کس را نیز که برای یهوه صباپوت هدیه بگذارند.¹³ و این را نیز بار دیگر بعمل آورده‌اید که مذبح خداوند را با اشکها و گریه و ناله پوشانیده‌اید و از این جهت هدیه را باز منظور نمی‌دارد و آن را از دست شما مقبول نمی‌فرماید.¹⁴ اما شما می‌گویید سبب این چیست؟ سبب این است که خداوند در میان تو و زوجه جوانی ات شاهد بوده است و تو به وی خیانت ورزیده‌ای، با آنکه او یار تو و زوجه هم عهد تو می‌بود.¹⁵ و آیا او یکی را نیافرید با آنکه بقیه روح را می‌داشت و از چه سبب یک را (فقط آفرید)؟ از این جهت که زربت الهی را طلب می‌کرد. پس از روح‌های خود با حذر باشید و زنه‌ار احدی به زوجه جوانی خود خیانت نورزد.¹⁶ زیرا یهوه خدای اسرائیل می‌گوید که از طلاق نفرت دارم و نیز از اینکه کسی ظلم را به لباس خود ببوشاند. قول یهوه صباپوت این است پس از روح‌های خود با حذر بوده، زنه‌ار خیانت نورزد.¹⁷ شما خداوند را به سخنان خود خسته نموده‌اید و می‌گویید: چگونه او را خسته نموده‌ایم؟ از اینکه گفته‌اید همه بدکاران به نظر خداوند پسندیده می‌باشند و او از ایشان مسرور است یا اینکه خدایی که داوری کند کجا است؟

روز داوری

3 اینک من رسول خود را خواهم فرستاد و او طریق را پیش روی من مهیا خواهد ساخت و خداوندی که شما طالب او می‌باشید، ناگهان به

13 خداوند می‌گوید: به ضد من سخنان سخت گفته‌اید و می‌گویید به ضد تو چه گفته‌ایم؟¹⁴ گفته‌اید: بی‌فایده است که خدا را عبادت نماییم و چه سود از اینکه اوامر او را نگاه داریم و بحضور یهوه صباپوت با حزن سلوک نماییم؟¹⁵ و حال متکبران را سعادت‌مند می‌خوانیم و بدکاران نیز فیروز می‌شوند و ایشان خدا را امتحان می‌کنند و (معهدا) ناجی می‌گردند.¹⁶ آنگاه ترسندگان خداوند با یکدیگر مکالمه کردند و خداوند گوش گرفته، ایشان را استماع نمود و کتاب یادگاری به جهت ترسندگان خداوند و به جهت آنانی که اسم او را عزیزداشتند مکتوب شد.¹⁷ و یهوه صباپوت می‌گوید که ایشان در آن روزی که من تعیین نموده‌ام، ملک خاص من خواهند بود و بر ایشان ترحم خواهم نمود، چنانکه کسی بر پسرش که او را خدمت می‌کند ترحم می‌نماید.¹⁸ و شما برگشته، در میان عادلان و شریبران و در میان کسانی که خدا را خدمت می‌نمایند و کسانی که او را خدمت نمی‌نمایند، تشخیص خواهید نمود.

روز خداوند

4 زیرا اینک آن روزی که مثل تنور مشتعل می‌باشد، خواهد آمد و جمیع متکبران و جمیع بدکاران گاه خواهند بود و یهوه صباپوت می‌گوید: آن روز که می‌آید ایشان را چنان خواهد سوزانید که نه ریشه و نه شاخه‌ای برای ایشان باقی خواهد گذاشت.² اما برای شما که از اسم من می‌ترسید آفتاب عدالت طلوع خواهد کرد و بر بالهای وی شفا خواهد بود و شما بیرون آمده، مانند گوساله‌های پرواری جست و خیز خواهید کرد.³ و یهوه صباپوت می‌گوید: شریبران را پایمال خواهید نمود زیرا در آن روزی که من تعیین نموده‌ام، ایشان زیر کف پایهای شما خاکستر خواهند بود.⁴ تورات بنده من موسی را که آن را با فرایض و احکام به جهت تمامی اسرائیل در حوریب امر فرمودم بیاد آورید.⁵ اینک من ایلای نبی را قبل از رسیدن روز عظیم و مهیب خداوند نزد شما خواهم فرستاد.⁶ و او دل پدران را بسوی پسران و دل پسران را بسوی پدران خواهد برگردانید، مبادا بیایم و زمین را به لعنت بزنم.

هیكل خود خواهد آمد، یعنی آن رسول عهدی که شما از او مسرور می‌باشید. هان او می‌آید! قول یهوه صباپوت این است.² اما کیست که روز آمدن او را متحمل تواند شد؟ و کیست که در حین ظهور وی تواند ایستاد؟ زیرا که او مثل آتش فالگر و مانند صابون گازران خواهد بود.³ و مثل فالگر و مصفی کننده نقره خواهد نشست و بنی لای را طاهر ساخته، ایشان را مانند طلا و نقره مصفی خواهد گردانید تا ایشان هدیه‌ای برای خداوند به عدالت بگذرانند.⁴ آنگاه هدیه یهودا و اورشلیم پسندیده خداوند خواهد شد چنانکه در ایام قدیم و سالهای پیشین می‌بود.⁵ و من برای داوری نزد شما خواهم آمد و به ضد جادوگران و زناکاران و آنانی که قسم دروغ می‌خورند و کسانی که بر مزدور در مزدش و بیوه‌زنان و یتیمان ظلم می‌نمایند و غریب را از حق خودش دور می‌سازند و از من نمی‌ترسند، بزودی شهادت خواهم داد. قول یهوه صباپوت این است.⁶ زیرا من که یهوه می‌باشم، تبدیل نمی‌پذیرم و از این سبب شما را پسران یعقوب هلاک نمی‌شود.

گول زدن خدا

7 شما از ایام پدران خود از فرایض من تجاوز نموده، آنها را نگاه نداشته‌اید. اما یهوه صباپوت می‌گوید: بسوی من بازگشت نمایید و من بسوی شما بازگشت خواهم کرد، اما شما می‌گویید به چه چیز بازگشت نماییم.⁸ آیا انسان خدا را گول زند؟ اما شما مرا گول زده‌اید و می‌گویید در چه چیز تو را گول زده‌ایم؟ در عشرها و هدایا.⁹ شما سخت ملعون شده‌اید زیرا که شما یعنی تمامی این امت مرا گول زده‌اید.¹⁰ تمامی عشرها را به مخزنهای من بیاورید تا در خانه من خوراک باشد و یهوه صباپوت می‌گوید مرا به اینطور امتحان نمایید که آیا روزنه‌های آسمان را برای شما نخواهم گشاد و چنان برکتی بر شما نخواهم ریخت که گنجایش آن نخواهد بود؟¹¹ و یهوه صباپوت می‌گوید: خورنده را به جهت شما منع خواهم نمود تا ثمرات زمین شما را ضایع نسازد و مو شما در صحرا بی‌بار نشود.¹² و همه امت هاشما را خوشحال خواهند خواند زیرا یهوه صباپوت می‌گوید که شما زمین مرغوب خواهید بود.

متی

کاتبان قوم را جمع کرده، از ایشان پرسید که «مسیح کجا باید متولد شود؟»⁵ بدو گفتند: «در بیت لحم یهودیه زیرا که از نبی چنین مکتوب است:»⁶ و توای بیت لحم، در زمین یهودا از سایر سرداران یهودا هرگز کوچکترینستی، زیرا که از تو پیشوایی به ظهور خواهد آمد که قوم من اسرائیل را رعایت خواهد نمود.»⁷ آنگاه هیرودیسی مجوسیان را در خلوت خوانده، وقت ظهور ستاره را از ایشان تحقیق کرد.⁸ پس ایشان را به بیت لحم روانه نموده، گفت: «بروید و از احوال آن طفل بتدقیق تفحص کنید و چون یافتید مرا خبر دهید تا من نیز آمده، او را پرستش نمایم.»⁹ چون سخن پادشاه را شنیدند، روانه شدند که ناگاه آن ستاره‌ای که در مشرق دیده بودند، پیش روی ایشان می‌رفت تا فوق آنجایی که طفل بود رسیده، بایستاد.¹⁰ و چون ستاره را دیدند، بی‌نهایت شاد و خوشحال گشتند¹¹ و به خانه درآمدند، طفل را با مادرش مریم یافتند و به روی درافتاده، او را پرستش کردند و ذخایر خود را گشوده، هدایای طلا و کندر و مر به وی گذرانیدند.¹² و چون در خواب وحی بدیشان در رسید که به نزد هیرودیسی بازگشت نکنند، پس از راه دیگر به وطن خویش مراجعت کردند.

فرار به مصر

¹³ و چون ایشان روانه شدند، ناگاه فرشته خداوند در خواب به یوسف ظاهر شده، گفت: «برخیز و طفل و مادرش را برداشته به مصر فرار کن و در آنجا باش تا به تو خبر دهم، زیرا که هیرودیسی طفل را جستجو خواهد کرد تا او راه‌لاک نماید.»¹⁴ پس شبانگاه برخاسته، طفل و مادر او را برداشته، بسوی مصر روانه شد¹⁵ و تا وفات هیرودیسی در آنجا بماند، تا کلامی که خداوند به زبان نبی گفته بود تمام گردد که «از مصر پسر خود را خواندم.»¹⁶ چون هیرودیسی دید که مجوسیان او را سخریه نموده‌اند، بسیار غضبناک شده، فرستاد و جمیع اطفالی را که در بیت لحم و تمام نواحی آن بودند، از دو ساله و کمتر موافق وقتی که از مجوسیان تحقیق نموده بود، به قتل رسانید.¹⁷ آنگاه کلامی که به زبان ارمیای نبی گفته شده بود، تمام شد: «آوازی درامه شنیده شد، گریه و زاری و ماتم عظیم که راحیل برای فرزندان خود گریه می‌کند و تسلی نمی‌پذیرد زیرا که نیستند.»

بازگشت به ناصره

¹⁸ اما چون هیرودیسی وفات یافت، ناگاه فرشته خداوند در مصر به یوسف در خواب ظاهر شده، گفت: ¹⁹ «برخیز و طفل و مادرش را برداشته، به زمین اسرائیل روانه شو زیرا آنانی که قصد جان طفل داشتند فوت شدند.»²⁰ پس برخاسته، طفل و مادر او را برداشت و به زمین اسرائیل آمد.²¹ اما چون شنید که ارکلاوس به‌جای پدر خود هیرودیسی بر یهودیه پادشاهی می‌کند، از رفتن بدان سمت ترسید و در خواب وحی یافته، به نواحی جلیل برگشت.²² و آمده در بلده‌ای مسمی به ناصره ساکن شد، تا آنچه به زبان انبیا گفته شده بود تمام شود که «به ناصری خوانده خواهد شد.»

یحیای تعمیددهنده راه را برای عیسی آماده می‌کند
(مرقس ۱: ۸-۱۰، لوقا ۳: ۱-۱۸)

3 و در آن ایام، یحیی تعمیددهنده در بیابان یهودیه ظاهر شد و موعظه کرده، می‌گفت: ² «توبه کنید، زیرا ملکوت آسمان نزدیک است.»

نسب نامه عیسی مسیح
(لوقا ۳: ۲۳-۳۸)

1 کتاب نسب نامه عیسی مسیح بن داود بن ابراهیم: ² ابراهیم اسحاق را آورد و اسحاق یعقوب را آورد و یعقوب یهودا و برادران او را آورد. ³ و یهودا، فارص و زارح را از تمارا آورد و فارص، حصرون را آورد و حصرون، ارام را آورد. ⁴ و ارام، عمیناداب را آورد و عمیناداب، نحشون را آورد و نحشون، شلمون را آورد. ⁵ و شلمون، بوغز را از راحاب آورد و بوغز، عوبیدرا از راعوت آورد و عوبید، یسا را آورد. ⁶ و یسا داود پادشاه را آورد و داود پادشاه، سلیمان را از زن اوریا آورد. ⁷ و سلیمان، رحبعام را آورد و رحبعام، ابیا را آورد و ابیا، آسا را آورد. ⁸ و آسا، یهوشافاط را آورد و یهوشافاط، یورام را آورد و یورام، عزیا را آورد. ⁹ و عزیا، یوتام را آورد و یوتام، احاز را آورد و احاز، حزقیا را آورد. ¹⁰ و حزقیا، منسی را آورد و منسی، آمون را آورد و آمون، یوشیا را آورد. ¹¹ و یوشیا، یکنیا و برادرانش را در زمان جلای بابل آورد. ¹² و بعد از جلای بابل، یکنیا، سالتیئیل را آورد و سالتیئیل، زروبابل را آورد. ¹³ زروبابل، ابیهود را آورد و ابیهود، ایلیقائیم را آورد و ایلیقائیم، عازور را آورد. ¹⁴ و عازور، صادوق را آورد و صادوق، یاکین را آورد و یاکین، ایلیهود را آورد. ¹⁵ و ایلیهود، ایلعازر را آورد و ایلعازر، متان را آورد و متان، یعقوب را آورد. ¹⁶ و یعقوب، یوسف شوهر مریم را آورد که عیسی مسمی به مسیح از او متولد شد. ¹⁷ پس تمام طبقات، از ابراهیم تا داود چهارده طبقه است، و از داود تا جلای بابل چهارده طبقه، و از جلای بابل تا مسیح چهارده طبقه.

فرشته به یوسف ظاهر می‌شود
(لوقا ۱: ۷-۱)

¹⁸ اما ولادت عیسی مسیح چنین بود که چون مادرش مریم به یوسف نامزد شده بود، قبل از آنکه با هم آیند، او را از روح القدس حامله یافتند. ¹⁹ و شوهرش یوسف چونکه مرد صالح بود و نخواست او را عبرت نماید، پس اراده نمود او را به پنهانی رها کند. ²⁰ اما چون او در این چیزها تفکر می‌کرد، ناگاه فرشته خداوند در خواب بروی ظاهر شده، گفت: «ای یوسف پسر داود، از گرفتن زن خویش مریم مترس، زیرا که آنچه دروی قرار گرفته است، از روح القدس است، ²¹ و او پسری خواهد زاید و نام او را عیسی خواهی نهاد، زیرا که او امت خویش را از گناهانشان خواهد رها کند.» ²² و این همه برای آن واقع شد تا کلامی که خداوند به زبان نبی گفته بود، تمام گردد ²³ «که اینک باکره آبستن شده پسری خواهد زاید و نام او را عمانوئیل خواهند خواند که تفسیرش این است: خدا با ما.» ²⁴ پس چون یوسف از خواب بیدار شد، چنانکه فرشته خداوند بدو امر کرده بود، بعمل آورد و زن خویش را گرفت ²⁵ و تا پسر نخستین خود رانزاید، او را نشناخت؛ و او را عیسی نام نهاد.

دیدار مجوسیان

2 و چون عیسی در ایام هیرودیسی پادشاه در بیت لحم یهودیه تولد یافت، ناگاه مجوسی چند از مشرق به اورشلیم آمده، گفتند: ² «کجاست آن مولود که پادشاه یهود است زیرا که ستاره او را در مشرق دیده‌ایم و برای پرستش او آمده‌ایم؟» ³ اما هیرودیسی پادشاه چون این را شنید، مضطرب شد و تمام اورشلیم با وی. ⁴ پس همه روسای کهنه و

16 قومی که در ظلمت ساکن بودند، نوری عظیم دیدند و برنشینندگان دیار موت وسایه آن نوری تابید.»¹⁷ از آن هنگام عیسی به موعظه شروع کرد و گفت: «توبه کنید زیراملکوت آسمان نزدیک است.»

چهار ماهیگیر عیسی را پیروی می‌کنند
(لوقا ۱: ۱۶-۲۰)

18 و چون عیسی به کناره دریای جلیل می‌خرامید، دو برادر یعنی شمعون مسمی به پطرس و برادرش اندریاس را دید که دامی در دریا می‌اندازند، زیرا صیاد بودند.¹⁹ بدیشان گفت: «از عقب من آید تا شما را صیاد مردم گردانم.»²⁰ در ساعت دامها را گذارده، از عقب او روانه شدند.²¹ و چون از آنجا گذشت دو برادر دیگر یعنی یعقوب، پسر زبدي و برادرش یوحنا را دید که در کشتی با پدر خویش زبدي، دامهای خود را اصلاح می‌کنند؛ ایشان را نیز دعوت نمود.²² در حال، کشتی و پدر خود را ترک کرده، از عقب او روانه شدند.

موعظه عیسی در سراسر جلیل
(مرقس ۱: ۲۵-۳۹، لوقا ۴: ۴۲-۴۴)

23 و عیسی در تمام جلیل می‌گشت و در کنایس ایشان تعلیم داده، به بشارت ملکوت موعظه همی نمود و هر مرض و هر درد قوم را شفا می‌داد.²⁴ و اسم او در تمام سوریه شهرت یافت، و جمیع مریضانی که به انواع امراض و دردها مبتلا بودند و دیوانگان و مصروعان و مفلوجان را نزد او آوردند، و ایشان را شفا بخشید.²⁵ و گروهی بسیار از جلیل و دیکاپولس و اورشلیم و یهودیه و آن طرف اردن در عقب او روانه شدند.

موعظه بالای کوه
(لوقا ۱۷: ۲۶)

5 خوشابحالاها و گروهی بسیار دیده، بر فراز کوه آمد و وقتی که او بنشست شاگردانش نزد او حاضر شدند.² آنگاه دهان خود را گشوده، ایشان را تعلیم داد و گفت:³ «خوشابحال مسکینان در روح، زیرا ملکوت آسمان از آن ایشان است.⁴ خوشابحال ماتمیان، زیرا ایشان تسلی خواهند یافت.⁵ خوشابحال حلیمان، زیرا ایشان وارث زمین خواهند شد.⁶ خوشابحال گرسنگان و تشنگان عدالت، زیرا ایشان سیر خواهند شد.⁷ خوشابحال رحم کنندگان، زیرا بر ایشان رحم کرده خواهد شد.⁸ خوشابحال پاک دلان، زیرا ایشان خدا را خواهند دید.⁹ خوشابحال صلح کنندگان، زیرا ایشان پسران خدا خوانده خواهند شد.¹⁰ خوشابحال زحمت کشان برای عدالت، زیرا ملکوت آسمان از آن ایشان است.¹¹ خوشحال باشید چون شما را فحش گویند و جفا رسانند، و بخاطر من هر سخن بدی بر شما کاذبانه گویند.¹² خوش باشید و شادی عظیم نمایید، زیرا اجر شما در آسمان عظیم است زیرا که به همینطور بر انبیای قبل از شما جفامی رسانیدند.

درباره نمک و نور

13 «شما نمک جهانی! لیکن اگر نمک فاسدگردد، به کدام چیز باز نمکین شود؟ دیگر مصرفی ندارد جز آنکه بیرون افکنده، پایمال مردم شود.¹⁴ شما نور عالمید. شهری که بر کوهی بنا شود، نتوان پنهان کرد.¹⁵ و چراغ را نمی‌افروزند تا آن را زیر پیمانه نهند، بلکه تا بر چراغدان گذارند؛ آنگاه به همه کسانی که در خانه باشند، روشنایی می‌بخشد.¹⁶ همچنین بگذارید نور شما بر مردم بتابد تا اعمال نیکوی شما را دیده، پدر شما را که در آسمان است تمجید نمایند.

درباره تورات

17 «گمان مبرید که آمده‌ام تا تورات یا صحف انبیا را باطل سازم. نیامده‌ام تا باطل نمایم بلکه تا تمام کنم.¹⁸ زیرا هر آینه به شما می‌گویم، تا آسمان و زمین زایل نشود، همزه یا نقطه‌ای از تورات هرگز زایل نخواهد شد تا همه واقع شود.¹⁹ پس هرکه یکی از این احکام کوچکترین را بشکند و

3 زیرا همین است آنکه اشعیای نبی از او خبر داده، می‌گوید: «صدای ندا کننده‌ای در بیابان که راه خداوند را مهیا سازید و طرق او را راست نمایید.»⁴ و این یحیی لباس از پشم شترمی داشت، و کمربند چرمی بر کمر و خوراک او از مملخ و عسل بری می‌بود.

5 در این وقت، اورشلیم و تمام یهودیه و جمیع حوالی اردن نزد او بیرون می‌آمدند،⁶ و به گناهان خود اعتراف کرده، در اردن از وی تعمیدی یافتند.⁷ پس چون بسیاری از فریسیان و صدوقیان را دید که بجهت تعمید وی می‌آیند، بدیشان گفت: «ای افعی‌زادگان، که شما را اعلام کرد که از غضب آینده بگریزد؟⁸ اکنون ثمره شایسته توبه بیاورید،⁹ و این سخن را به‌خاطر خود راه دهید که پدر ما ابراهیم است، زیرا به شما می‌گویم خدا قادر است که از این سنگها فرزندان برای ابراهیم برانگیزاند.¹⁰ و الحال تیشه بر ریشه درختان نهاده شده است، پس هر درختی که ثمره نیکونیاورد، بریده و در آتش افکنده شود.¹¹ من شمارا به آب به جهت توبه تعمید می‌دهم. لکن او که بعد از من می‌آید از من توانا تر است که لایق برداشتن نعلین او نیست؛ او شما را به روح‌القدس و آتش تعمید خواهد داد.¹² او غربال خود را در دست دارد و خرمن خود را نیکو پاک کرده، گندم خویش را در انبار ذخیره خواهد نمود، ولی گاه رادر آتشی که خاموشی نمی‌پذیرد خواهدسوزانید.»

یحیی عیسی را تعمید می‌دهد
(مرقس ۱: ۹-۱۱، لوقا ۳: ۲۱-۲۲)

13 آنگاه عیسی از جلیل به اردن نزد یحیی آمد تا از او تعمید یابد.¹⁴ اما یحیی او را منع نموده، گفت: «من احتیاج دارم که از تو تعمید یابم و تونزد من می‌آیی؟»

15 عیسی در جواب وی گفت: «الان بگذار زیرا که ما را همچنین مناسب است تا تمام عدالت را به‌کمال رسانیم.»

16 اما عیسی چون تعمیدیافت، فوراً از آب برآمد که در ساعت آسمان بروی گشاده شد و روح خدا را دید که مثل کبوتری نزول کرده، بر وی می‌آید.¹⁷ آنگاه خطابی از آسمان در رسید که «این است پسر حبیب من که از او خشنودم.»

تجربه عیسی در بیابان
(مرقس ۱: ۱۲-۱۳، لوقا ۴: ۱-۱۳)

4 آنگاه عیسی به‌دست روح به بیابان برده شد تا ابلیس او را تجربه نماید.² و چون چهل شبانه‌روز روزه داشت، آخر گرسنه گردید.³ پس تجربه کننده نزد او آمده، گفت: «اگر پسر خدا هستی، بگو تا این سنگها نان شود.»⁴ در جواب گفت: «مکتوب است انسان نه محض نان زیست می‌کند، بلکه به هر کلمه‌ای که از دهان خدا صادرگردد.»⁵ آنگاه ابلیس او را به شهر مقدس برد و برکنگره هیکل برپا داشته،⁶ به وی گفت: «اگر پسر خدا هستی، خود را به زیر انداز، زیرا مکتوب است که فرشتگان خود را درباره تو فرمان دهد تا تو را به دستهای خود بگیرند، مبادا پایت به سنگی خورد.»⁷ عیسی وی را گفت: «و نیز مکتوب است خداوند خدای خود را تجربه مکن.»⁸ پس ابلیس او را به کوهی بسیار بلند برد و همه ممالک جهان و جلال آنها را بدو نشان داد،⁹ به وی گفت: «اگر افتاده مرا سجده کنی، همانا این همه را به تو بخشم.»¹⁰ آنگاه عیسی وی را گفت: «دور شوای شیطان، زیرا مکتوب است که خداوند خدای خود را سجده کن و او را فقطعبادت نما.»¹¹ در ساعت ابلیس او را رها کرد و اینک فرشتگان آمده، او را پرستاری می‌نمودند.

موعظه عیسی در جلیل

(مرقس ۱: ۱۴-۱۵، لوقا ۴: ۱۴-۱۵، یوحنا ۴: ۴۳-۴۵)

12 و چون عیسی شنید که یحیی گرفتار شده است، به جلیل روانه شد،¹³ و ناصره را ترک کرده، آمد و به کفرناحوم، به کناره دریا در حدودزبولون و نفتالیم ساکن شد.¹⁴ تا تمام گردد آنچه به زبان اشعیای نبی گفته شده بود¹⁵ که «زمین زبولون و زمین نفتالیم، راه دریا آن طرف اردن، جلیل امتها؛

کنند، احسان کنید و به هرکه به شما فحش دهد و جفا رساند، دعای خیر کنید،⁴⁵ تا پدر خود را که در آسمان است پسران شوید، زیرا که آفتاب خود را بر بدن و نیکان طالع می‌سازد و باران بر عادلان و ظالمان می‌باراند.⁴⁶ زیرا هرگاه آنانی را محبت نمایید که شما رامحبت می‌نمایند، چه اجر دارید؟ آیا باجگیران چنین نمی‌کنند؟⁴⁷ و هرگاه برادران خود را فقط سلام گویند چه فضیلت دارید؟ آیا باجگیران چنین نمی‌کنند؟⁴⁸ پس شما کامل باشید چنانکه پدر شما که در آسمان است کامل است.

درباره صدقه

6 «ز نهار عدالت خود را پیش مردم به جاماوریید تا شما را ببینند و الا نزد پدر خود که در آسمان است، اجری ندارید.² پس چون صدقه دهی، پیش خود کرنا منواز چنانکه ریاکاران در کنایس و بازارها می‌کنند، تا نزد مردم اکرام یابند. هرآینه به شما می‌گویم اجر خود رایافته‌اند.³ بلکه تو چون صدقه دهی، دست چپ تو از آنچه دست راستت می‌کند مطلع نشود،⁴ تا صدقه تو در نهان باشد و پدر نهان بین تو، تو را آشکارا اجر خواهد داد.

درباره دعا کردن

5 «و چون عبادت کنی، مانند ریاکاران مباحش زیرا خوش دارند که در کنایس و گوشه های کوچه‌ها ایستاده، نماز گذارند تا مردم ایشان را ببینند. هرآینه به شما می‌گویم اجر خود راتحصیل نموده‌اند.⁶ لیکن تو چون عبادت کنی، به حجره خود داخل شو و در را بسته، پدر خود را که در نهان است عبادت نما؛ و پدر نهان بین تو، تو را آشکارا جزا خواهد داد.⁷ و چون عبادت کنی، مانند امت‌ها تکرار باطل مکنید زیرا ایشان گمان می‌برند که به سبب زیاد گفتن مستجاب می‌شوند.⁸ پس مثل ایشان مباحشید زیرا که پدر شما حاجات شما را می‌داند پیش از آنکه از او سوال کنید.⁹ «پس شما به اینطور دعا کنید: "ای پدر ما که در آسمانی، نام تو مقدس باد.»

10 ملکوت تو بیاید. اراده تو چنانکه در آسمان است، بر زمین نیز کرده شود.

11 نان کفاف ما را امروز به ما بده.

12 و قرض های ما را ببخش چنانکه ما نیز قرضداران خود را می‌بخشیم.

13 و ما را در آزمایش میاور، بلکه از شریر ما رارهایی ده.

زیرا ملکوت و قوت و جلال تا ابدالآباد از آن تو است، آمین."

14 «زیرا هرگاه تقصیرات مردم را بدیشان بیامرزید، پدر آسمانی شما، شما را نیز خواهد آمرزید.¹⁵ اما اگر تقصیرهای مردم را نیامرزید، پدر شما هم تقصیرهای شما را نخواهد آمرزید.

درباره روزه گرفتن

16 «اما چون روزه دارید، مانند ریاکاران ترشو مباحشید زیرا که صورت خویش را تغییر می‌دهند تا در نظر مردم روزه‌دار نمایند. هرآینه به شما می‌گویم اجر خود را یافته‌اند.¹⁷ لیکن توجون روزه‌داری، سر خود را تدهین کن و روی خود را بشوی¹⁸ تا در نظر مردم روزه‌دار نمایی، بلکه در حضور پدرت که در نهان است؛ و پدر نهان بین تو، تو را آشکارا جزا خواهد داد.

درباره پول

19 «گنجها برای خود بر زمین نیندوید، جایی که بید و زنگ زیان می‌رساند و جایی که دزدان نقب می‌زنند و دزدی می‌نمایند.²⁰ بلکه گنجها بجهت خود در آسمان بیندوید، جایی که بید و زنگ زیان نمی‌رساند و جایی که دزدان نقب نمی‌زنند و دزدی نمی‌کنند.²¹ زیرا هر جا گنج تو است دل تو نیز در آنجا خواهد بود.

22 «چراغ بدن چشم است؛ پس هرگاه چشمت بسیط باشد تمام بدنت روشن بود؛²³ اما اگر چشم تو فاسد است، تمام جسدت تاریک می‌باشد. پس اگر نوری که در تو است ظلمت باشد، چه ظلمت عظیمی است!

به مردم چنین تعلیم دهد، در ملکوت آسمان کمترین شمرده شود. اما هرکه بعمل آورد و تعلیم نماید، او در ملکوت آسمان بزرگ خوانده خواهد شد.²⁰ زیرا به شما می‌گویم، تا عدالت شما بر عدالت کاتبان و فریسیان افزون نشود، به ملکوت آسمان هرگز داخل نخواهید شد.

درباره خشم

21 «شنیده‌اید که به اولین گفته شده است "قتل مکن و هرکه قتل کند سزاوار حکم شود."²² لیکن من به شما می‌گویم، هرکه به برادر خود بی‌سبب خشم گیرد، مستوجب حکم باشد و هرکه برادر خود را راقا گوید، مستوجب قصاص باشد و هرکه احمق گوید، مستحق آتش جهنم بود.²³ پس هرگاه هدیه خود را به قربانگاه ببری و آنجا به خاطرت آید که برادرت بر تو حقی دارد،²⁴ هدیه خود را پیش قربانگاه واگذار و رفته، اول با برادر خویش صلح نما و بعد آمده، هدیه خود را بگذران.²⁵ با مدعی خود مادامی که با وی در راه هستی صلح کن، میادا مدعی، تو را به قاضی سپارد و قاضی، تو را به داروغه تسلیم کند و در زندان افکنده شوی.²⁶ هرآینه به تو می‌گویم، که تا فلس آخر را ادا نکنی، هرگز از آنجا بیرون نخواهی آمد.

درباره شهوت

27 «شنیده‌اید که به اولین گفته شده است "زنامکن."²⁸ لیکن من به شما می‌گویم، هر کس به زنی نظر شهوت اندازد، همان دم در دل خود با او زنا کرده است.²⁹ پس اگر چشم راستت تو را بلغزاند، قلعتش کن و از خود دور انداز زیرا تو را بهتر آن است که عضوی از اعضایت تباه گردد، از آنکه تمام بدنت در جهنم افکنده شود.³⁰ و اگر دست راستت تو را بلغزاند، قطعش کن و از خود دور انداز، زیرا تو را مفیدتر آن است که عضوی از اعضای تو نابود شود، از آنکه کل جسدت در دوزخ افکنده شود.

درباره طلاق

31 «و گفته شده است هرکه از زن خود مفارقت جوید، طلاق نامه‌ای بدو بدهد.³² لیکن من به شما می‌گویم، هر کس بغیر علت زنا، زن خود را از خود جدا کند باعث زنا کردن اومی باشد، و هرکه زن مطلقه را نکاح کند، زنا کرده باشد.

درباره سوگند

33 «باز شنیده‌اید که به اولین گفته شده است که "قسم دروغ مخور، بلکه قسم های خود را به خداوند وفا کن."³⁴ لیکن من به شما می‌گویم، هرگز قسم مخورید، نه به آسمان زیرا که عرش خداست،³⁵ و نه به زمین زیرا که پای انداز او است، و نه به ارشلیم زیرا که شهر پادشاه عظیم است،³⁶ و نه به سر خود قسم یاد کن، زیرا که مویی را سفید یا سیاه نمی‌توانی کرد.³⁷ بلکه سخن شما بلی بلی و نی نی باشد زیرا که زیاده براین از شریر است.

درباره رفتار متقابل

38 «شنیده‌اید که گفته شده است، "چشمی به چشمی و دندانی به دندانی"³⁹ لیکن من به شما می‌گویم، با شریر مقاومت مکنید بلکه هرکه بر خساره راست تو طپانچه زند، دیگری را نیز به سوی او بگردان،⁴⁰ و اگر کسی خواهد با تو دعو کند و قباي تو را بگیرد، عباي خود را نیز بدو واگذار،⁴¹ و هرگاه کسی تو را برای یک میل مجبور سازد، دو میل همراه او برو.⁴² هر کس از تو سوال کند، بدو ببخش و از کسی که قرض از تو خواهد، روی خود را مگردان.»

درباره دوست داشتن دشمنان (لوقا ۶: ۲۷-۳۶)

43 «شنیده‌اید که گفته شده است "همسایه خورا محبت نما و با دشمن خود عداوت کن."⁴⁴ اما من به شما می‌گویم که دشمنان خود را محبت نمایند و برای لعن کنندگان خود برکت بطلبید و به آنانی که از شما نفرت

24 «هیچ کس دو آقا را خدمت نمی تواند کرد، زیرا یا از یکی نفرت دارد و با دیگری محبت، و یا به یکی می چسبد و دیگر را حقیر می شمارد. محال است که خدا و مومنان را خدمت کنید.»

درباره غصه خوردن

25 «بنابراین به شما می گویم، از بهر جان خوداندیشه مکنید که چه خورید یا چه آشامید و نه برای بدن خود که چه بیوشید. آیا جان، از خوراک و بدن از پوشاک بهتر نیست؟²⁶ مرغان هوا را نظر کنید که نه می کارند و نه می دروند و نه در انبارها ذخیره می کنند و پدر آسمانی شما آنها را می پروراند. آیا شما از آنها بمراتب بهتر نیستید؟²⁷ و کیست از شما که به تفکر بتواند ذراعی برق امت خود افزایش دهد؟²⁸ و برای لباس چرا می اندیشید؟ در سوسنهای چمن تامل کنید، چگونه نمو می کنند! نه محنت می کشند و نه می ریسند!²⁹ لیکن به شما می گویم سلیمان هم با همه جلال خود چون یکی از آنها آراسته نشد.³⁰ پس اگر خدا علف صحرا را که امروز هست و فردا در تنور افکنده می شود چنین بیوشاند، ای کم ایمانان آیا نه شما را از طریق اولی؟³¹ پس اندیشه مکنید و مگوئید چه بخوریم یا چه بنوشیم یا چه بیوشیم.³² زیرا که در طلب جمیع این چیزها امتها می باشند. اما پدر آسمانی شما می داند که بدین همه چیز احتیاج دارید.³³ لیکن اول ملکوت خدا و عدالت او را بطلبید که این همه برای شما مزید خواهد شد.³⁴ پس در اندیشه فردا مباشید زیرا فردا اندیشه خود را خواهد کرد. بدی امروز برای امروز کافی است.»

درباره انتقاد از دیگران

(لوقا ۶: ۳۷-۴۲)

7 «حکم مکنید تا بر شما حکم نشود.² زیرا بدان طریقی که حکم کنید بر شما نیز حکم خواهد شد و بدان پیمانهای که پیمایید برای شما خواهند پیمود.³ و چون است که خس را در چشم برادر خود می بینی و چوبی را که چشم خود داری نمی یابی؟⁴ یا چگونه به برادر خود می گویی «اجازت ده تا خس را از چشمت بیرون کنم» و اینک چوب در چشم تو است؟⁵ ای ریاکار، اول چوب را از چشم خود بیرون کن، آنگاه نیک خواهی دید تا خس را از چشم برادرت بیرون کنی!⁶ آنچه مقدس است، به سگان مدهید و نه مرواریدهای خود را پیش گرازان اندازید، مباد آنها را پایمال کنند و برگشته، شما را بدرند.»

سوال کنید...

7 «سوال کنید که به شما داده خواهد شد؛ بطلبید که خواهید یافت؛ بگوئید که برای شما باز کرده خواهد شد.⁸ زیرا هرکه سوال کند، یابد و کسی که بطلبد دریافت کند و هرکه بگوید برای او گشاده خواهد شد.⁹ و کدام آدمی است از شما که پسرش نانی از او خواهد و سنگی بدو دهد؟¹⁰ یا اگر ماهی خواهد ماری بدو بخشد؟¹¹ پس هرگاه شما که شریر هستید، دادن بخشش های نیکو را به اولاد خود می دانید، چقدر زیاده پدر شما که در آسمان است چیزهای نیکو را به آنانی که از او سوال می کنند خواهد بخشید!¹² لهذا آنچه خواهید که مردم به شما کنند، شما نیز بدیشان همچنان کنید، زیرا این است تورات و صحف انبیا.»

درباره راه آسمان

13 «از در تنگ داخل شوید. زیرا فراخ است آن در و وسیع است آن طریقی که مودی به هلاکت است و آنانی که بدان داخل می شوند بسیارند.¹⁴ زیرا تنگ است آن در و دشوار است آن طریقی که مودی به حیات است و یابندگان آن کمند.»

میوه های درخت زندگی انسان

(لوقا ۶: ۴۳-۴۵)

15 «اما از انبیا کذب احتراز کنید، که به لباس میشها نزد شما می آیند ولی در باطن، گرگان درنده می باشند.¹⁶ ایشان را از میوه های ایشان

خواهید شناخت. آیا انگور را از خار و انجیر را از زخس می چینند؟¹⁷ همچنین هر درخت نیکو، میوه نیکو می آورد و درخت بد، میوه بد می آورد.¹⁸ نمی تواند درخت خوب میوه بد آورد، و نه درخت بد میوه نیکو آورد.¹⁹ هر درختی که میوه نیکو نیاورد، بریده و در آتش افکنده شود.²⁰ لهذا از میوه های ایشان، ایشان را خواهید شناخت.»

عمارت روی صخره یا شن

(لوقا ۶: ۴۶-۴۹)

21 «نه هرکه مرا «خداوند، خداوند» گوید داخل ملکوت آسمان گردد، بلکه آنکه اراده پدر مرا که در آسمان است به جا آورد.²² بسا در آن روز مرا خواهند گفت: «خداوند، خداوند، آیا به نام تو نبوت نمودیم و به اسم تو دیوها را اخراج نکردیم و به نام تو معجزات بسیار ظاهر نساختمیم؟»²³ آنگاه به ایشان صریح خواهم گفت که «هرگز شما را نشناختم! ای بدکاران از من دور شوید!»²⁴ «پس هرکه این سخنان مرا بشنود و آنها را به جا آورد، او را به مردی دانا تشبیه می کنم که خانه خود را بر سنگ بنا کرد.²⁵ و باران باریده، سیلابهاروان گردید و بادها وزیده، بدان خانه زور آور شدو خراب نگردید زیرا که بر سنگ بنا شده بود.²⁶ و هرکه این سخنان مرا شنیده، به آنها عمل نکرد، به مردی نادان ماند که خانه خود را بر ریگ بنا نهاد.²⁷ و باران باریده، سیلابها جاری شد و بادها وزیده، بدان خانه زور آورد و خراب گردید و خرابی آن عظیم بود.»²⁸ و چون عیسی این سخنان را ختم کرد آن گروه از تعلیم او در حیرت افتادند،²⁹ زیرا که ایشان را چون صاحب قدرت تعلیم می داد و نه مثل کاتبان.»

شفای یک جذامی

(مرقس ۱: ۴۰-۴۵، لوقا ۵: ۱۲-۱۶)

8 و چون او از کوه به زیر آمد، گروهی بسیار از عقب او روانه شدند.² که ناگاه ابرصی آمد و او را پرستش نموده، گفت: «ای خداوند اگر بخواهی، می توانی مرا طاهر سازی.»³ عیسی دست آورده، او را لمس نمود و گفت: «می خواهم؛ طاهر شو!» که فور برص او طاهر گشت.⁴ عیسی بدو گفت: «زنهار کسی را اطلاع ندهی بلکه رفته، خود را به کاهن بنما و آن هدیه ای را که موسی فرمود، بگذران تا بجهت ایشان شهادتی باشد.»

ایمان سرباز رومی

(لوقا ۷: ۱-۱۰)

5 و چون عیسی وارد کفرناحوم شد، یوزباشی ای نزد وی آمد و بدو التماس نموده،⁶ گفت: «ای خداوند، خادم من مفلوج در خانه خوابیده و بشدت متالم است.»⁷ عیسی بدو گفت: «من آمده، او را شفا خواهم داد.»⁸ یوزباشی در جواب گفت: «خداوند، لایق آن نیام که زیر سقف من آیی. بلکه فقط سخنی بگو و خادم من صحت خواهد یافت.»⁹ زیرا که من نیز مردی زیر حکم هستم و سپاهیان را زیر دست خود دارم؛ چون به یکی گویم برو، می رود و به دیگری بیا، می آید و به غلام خود فلان کار را بکن، می کند.»¹⁰ عیسی چون این سخن را شنید، متعجب شده، به همراهان خود گفت: «هر آینه به شما می گویم که چنین ایمانی در اسرائیل هم نیافته ام.»¹¹ و به شما می گویم که بسا از مشرق و مغرب آمده، در ملکوت آسمان با ابراهیم و اسحاق و یعقوب خواهند نشست؛¹² اما پسران ملکوت بیرون افکنده خواهند شد، در ظلمت خارجی جایی که گریه و فشار دندان باشد.¹³ پس عیسی به یوزباشی گفت: «برو، بر وفق ایمانت تو را عطا شود،» که در ساعت خادم او صحت یافت.»

شفای مادرزن پطرس و بسیاری دیگر

(مرقس ۱: ۲۹-۳۴، لوقا ۴: ۳۸-۴۱)

14 و چون عیسی به خانه پطرس آمد، مادرزن او را دید که تب کرده، خوابیده است.¹⁵ پس دست او را لمس کرد و تب او را رها کرد. پس برخاسته، به خدمت گذاری ایشان مشغول گشت.¹⁶ اما چون شام شد،

بسیاری از دیوانگان را به نزد او آوردند و محض سخنی ارواح را بیرون کرد و همه مریضان را شفا بخشید.¹⁷ تا سخنی که به زبان اشعیای نبی گفته شده بود تمام گردد که «او ضعف های ما را گرفت و مرض های ما را برداشت.»

بهای پیروی از عیسی
(لوقا ۹: ۵۱-۶۲)

¹⁸ چون عیسی جمعی کثیر دور خود دید، فرمان داد تا به کناره دیگر روند.¹⁹ آنگاه کاتبی پیش آمده، بدو گفت: «استادا هر جا روی، تو رامتبع کنم.»²⁰ عیسی بدو گفت: «روباها را سوراخها و مرغان هوا را آشیانه ها است. لیکن پسر انسان را جای سر نهادن نیست.»²¹ و دیگری از شاگردانش بدو گفت: «خداوند اول مرا رخصت ده تا رفته، پدر خود را دفن کنم.»²² عیسی وی را گفت: «مرا متابعت کن و بگذار که مردگان، مردگان خود را دفن کنند.»

آرام کردن طوفان دریا
(مرقس ۴: ۳۵-۴۱، لوقا ۸: ۲۲-۲۵)

²³ چون به کشتی سوار شد، شاگردانش از عقب او آمدند.²⁴ ناگاه اضطراب عظیمی در دریای پدید آمد، بحدی که امواج، کشتی را فرومی گرفت؛ و او در خواب بود.²⁵ پس شاگردان پیش آمده، او را بیدار کرده، گفتند: «خداوند، ما را دریاب که هلاک می شویم!»²⁶ بدیشان گفت: «ای کم ایمانان، چرا ترسان هستید؟» آنگاه برخاسته، بادها و دریا را نهیب کرد که آرامی کامل پدید آمد.²⁷ اما آن اشخاص تعجب نموده، گفتند: «این چگونه مردی است که بادها و دریا نیز او را اطاعت می کنند!»

اجراج ارواح ناپاک
(مرقس ۵: ۲۰-۲۶، لوقا ۸: ۲۶-۲۹)

²⁸ و چون به آن کناره در زمین جرجسیان رسید، دو شخص دیوانه از قیرها بیرون شده، بدو برخوردند و بحدی تندخوی بودند که هیچ کس از آن راه نتوانستی عبور کند.²⁹ در ساعت فریاد کرده، گفتند: «یا عیسی ابن الله، ما را با تو چه کار است؟ مگر در اینجا آمده ای تا ما را قبل از وقت عذاب کنی؟»³⁰ و گله گراز بسیاری دور از ایشان می چرید.³¹ دیوها از وی استدعا نموده، گفتند: «هرگاه ما را بیرون کنی، در گله گرازان ما را بفرست.»³² ایشان را گفت: «بروید!» در حال بیرون شده، داخل گله گرازان گردیدند که فی الفور همه آن گرازان از بلندی به دریا جستند، در آب هلاک شدند.³³ اما شبانان گریخته، به شهر رفتند و تمام آن حادثه و ماجرای دیوانگان را شهرت دادند.³⁴ و اینک تمام شهر برای ملاقات عیسی بیرون آمد. چون او را دیدند، التماس نمودند که از حدود ایشان بیرون رود.

شفای مرد افلیج
(مرقس ۲: ۱۲-۱۳، لوقا ۵: ۱۷-۲۶)

9 پس به کشتی سوار شده، عبور کرد و به شهر خویش آمد.² ناگاه مفلوجی را بر بستر خوابانیده، نزد وی آوردند. چون عیسی ایمان ایشان را دید، مفلوج را گفت: «ای فرزند، خاطر جمع دار که گناهایت آمرزیده شد.»³ آنگاه بعضی از کاتبان با خود گفتند: «این شخص کفر می گوید.»⁴ عیسی خیالات ایشان را درک نموده، گفت: «از بهره چه خیالات فاسد به خاطر خود راه می دهید؟⁵ زیرا کدام سهل تراست، گفتن اینکه گناهان تو آمرزیده شد یا گفتن آنکه برخاسته بخرام؟⁶ لیکن تا بدانید که پسرانسان را قدرت آمرزیدن گناهان بر روی زمین هست...» آنگاه مفلوج را گفت: «برخیز و بستر خود را برداشته، به خانه خود روانه شو!»⁷ در حال برخاسته، به خانه خود رفت!⁸ و آن گروه چون این عمل را دیدند، متعجب شده، خدایی را که این نوع قدرت به مردم عطا فرموده بود، تمجید نمودند.

ضیافت در خانه متی
(مرقس ۲: ۱۳-۱۷، لوقا ۵: ۲۷-۳۲)

⁹ چون عیسی از آنجا می گذشت، مردی رامسمی به متی به باج گاه نشسته دید. بدو گفت: «مرا متابعت کن.» در حال برخاسته، از عقب وی روانه شد.¹⁰ و واقع شد چون او در خانه به غذا نشسته بود که جمعی از باجگیران و گناهکاران آمده، با عیسی و شاگردانش بنشستند.¹¹ «و فریسیان چون دیدند، به شاگردان او گفتند: «چرا استاد شما با باجگیران و گناهکاران غذا می خورد؟»¹² عیسی چون شنید، گفت: «نه تندرستان بلکه مریضان احتیاج به طبیب دارند.¹³ لکن رفته، این را دریافت کنید که «رحمت می خواهم نه قربانی»، زیرا نیامده ام تا عادلان را بلکه گناهکاران را به توبه دعوت نمایم.»

سوال رهبران مذهبی درباره روزه
(مرقس ۲: ۱۸-۲۲، لوقا ۵: ۲۳-۲۹)

¹⁴ آنگاه شاگردان یحیی نزد وی آمده، گفتند: «چون است که ما و فریسیان روزه بسیاری داریم، لکن شاگردان تو روزه نمی دارند؟»¹⁵ عیسی بدیشان گفت: «آیا پسران خانه عروسی، مادامی که داماد با ایشان است، می توانند ماتم کنند؟ و لکن ایامی می آید که داماد از ایشان گرفته شود؛ در آن هنگام روزه خواهند داشت.¹⁶ و هیچ کس بر جامه کهنه پاره ای از پارچه نو وصله نمی کند زیرا که آن وصله از جامه جدا می گردد و دریدگی بدتر می شود.¹⁷ و شراب نو را در مشکهای کهنه نمی ریزند والا مشکها دریده شده، شراب ریخته و مشکها تباه گردد. بلکه شراب نو را در مشکهای نو می ریزند تا هر دو محفوظ باشد.»

زنده کردن دختر یایرس
(مرقس ۵: ۲۱-۴۳، لوقا ۸: ۴۰-۵۶)

¹⁸ او هنوز این سخنان را بدیشان می گفت که ناگاه رئیس آمد و او را پرستش نموده، گفت: «اکنون دختر من مرده است. لکن بیا و دست خود را بر وی گذار که زبست خواهد کرد.»¹⁹ پس عیسی به اتفاق شاگردان خود برخاسته، از عقب او روان شد.²⁰ و اینک زنی که مدت دوازده سال به مرض استحاضه مبتلا می بود، از عقب او آمده، دامن ردای او را لمس نمود،²¹ زیرا با خود گفته بود: «اگر محض ردایش را لمس کنم، هر آینه شفایابم.»²² عیسی برگشته، نظر بر وی انداخته، گفت: «ای دختر، خاطر جمع باش زیرا که ایمانت تو را شفا داده است!» در ساعت آن زن رستگار گردید.²³ و چون عیسی به خانه رئیس درآمد، نوحه گران و گروهی از شورش کنندگان را دیده،²⁴ بدیشان گفت: «راه دهید، زیرا دختر نمرده بلکه در خواب است.» ایشان بر وی سخریه کردند.²⁵ اما چون آن گروه بیرون شدند، داخل شده، دست آن دختر را گرفت که در ساعت برخاست.²⁶ و این کار در تمام آن مرز و بوم شهرت یافت.

شفای دو نابینا و یک گنگ

²⁷ و چون عیسی از آن مکان می رفت، دو کورفریادکنان در عقب او افتاده، گفتند: «پسر داود، بر ما ترحم کن!»²⁸ و چون به خانه درآمد، آن دو کور نزد او آمدند. عیسی بدیشان گفت: «آیا ایمان دارید که این کار را می توانم کرد؟» گفتندش: «بلی خداوند!»²⁹ در ساعت چشمان ایشان را لمس کرده، گفت: «بر وفق ایمانتان به شما بشود.»³⁰ در حال چشمانشان باز شد و عیسی ایشان را به تاکید فرمود که «زنهار کسی اطلاع نیابد.»³¹ اما ایشان بیرون رفته، او را در تمام آن نواحی شهرت دادند.³² و هنگامی که ایشان بیرون می رفتند، ناگاه دیوانه ای گنگ را نزد او آوردند.³³ و چون دیوبیرون شد، گنگ، گویا گردید و همه در تعجب شده، گفتند: «در اسرائیل چنین امر هرگز دیده نشده بود.»³⁴ لیکن فریسیان گفتند: «به واسطه رئیس دیوها، دیوها را بیرون می کند.»

زمین نمی افتد.³⁰ لیکن همه مویهای سر شما نیزشمرده شده است.³¹ پس ترسان مباشید زیرا شما از گنجشکان بسیار افضل هستید.
³² پس هرکه مرا پیش مردم اقرار کند، من نیز در حضور پدر خود که در آسمان است، او را اقرار خواهم کرد.³³ اما هرکه مرا پیش مردم انکار نماید، من هم در حضور پدر خود که در آسمان است او را انکار خواهم نمود.
³⁴ گمان مبرید که آمده‌ام تا سلامتی بر زمین بگذارم. نیامده‌ام تا سلامتی بگذارم بلکه شمشیر را.³⁵ زیرا که آمده‌ام تا مرد را از پدر خود و دختر را از مادر خویش و عروس را از مادر شوهرش جدا سازم.³⁶ و دشمنان شخص، اهل خانه او خواهند بود.

³⁷ و هرکه پدر یا مادر را بیش از من دوست دارد؛ لایق من نباشد و هرکه پسر یا دختر را از من زیاده دوست دارد، لایق من نباشد.³⁸ و هرکه صلیب خود را برنداشت، از عقب من نیاید، لایق من نباشد.³⁹ هرکه جان خود را دریابد، آن راهلاک سازد و هرکه جان خود را بخاطر من هلاک کرد، آن را خواهد دریافت.⁴⁰ هرکه شما را قبول کند، مرا قبول کرده و کسی که مرا قبول کرده، فرستنده مرا قبول کرده باشد.⁴¹ و آنکه نبی‌ای را به اسم نبی پذیرد، اجرت نبی یابد و هرکه عادل را به اسم عادل پذیرفت، مزد عادل را خواهد یافت.⁴² و هرکه یکی از این صفار را کاسه‌ای از آب سرد محض نام شاگرد نوشاند، هرآینه به شمامی گویم اجر خود را ضایع نخواهد ساخت.»

برطرف کردن شک یحیی
(لوقا ۷: ۱۸-۲۵)

11 و چون عیسی این وصیت را با دوازده شاگرد خود به اتمام رسانید، از آنجا روانه شد تا در شهرهای ایشان تعلیم دهد و موعظه نماید.² و چون یحیی در زندان، اعمال مسیح را شنید، دو نفر از شاگردان خود را فرستاده،³ بدو گفت: «آیا آن آینده تویی یا منتظر دیگری باشیم؟»⁴ عیسی در جواب ایشان گفت: «بروید و یحیی را از آنچه شنیده و دیده‌اید، اطلاع دهید⁵ که کوران بینا می‌گردند و لنگان به رفتار می‌آیند ابرصان طاهر و کران شنوا و مردگان زنده می‌شوند و فقیران بشارت می‌شنوند؛⁶ و خوشبحال کسی که در من نلغزد.»⁷ و چون ایشان می‌رفتند، عیسی با آن جماعت درباره یحیی آغاز سخن کرد که «بجهت دیدن چه چیز بیرون شدید؟ آیا نی را که از باد در جنبش است؟⁸ بلکه بجهت دیدن چه چیز بیرون شدید؟ آیا مردی را که لباس فاخر در بر دارد؟ اینک آنانی که رخت فاخر می‌پوشند در خانه‌های پادشاهان می‌باشند.⁹ لیکن بجهت دیدن چه چیز بیرون رفتید؟ آیا نبی را؟ بلی به شما می‌گویم از نبی افضلی را!¹⁰ زیرا همان است آنکه درباره او مکتوب است: «اینک من رسول خود را پیش روی تو می‌فرستم تا راه تو را پیش روی تو مهیا سازد.»¹¹ هرآینه به شما می‌گویم که از اولاد زنان، بزرگتری از یحیی تعمیردهنده برنخاست، لیکن کوچکتر در ملکوت آسمان از وی بزرگتر است.¹² و از ایام یحیی تعمیردهنده تا الان، ملکوت آسمان محبور می‌شود و جباران آن را به زور می‌ربایند.¹³ زیرا جمیع انبیا و تورات تا یحیی اخبار می‌نمودند.¹⁴ و اگر خواهید قبول کنید، همان است الیاس که باید بیاید.¹⁵ هرکه گوش شنوا دارد بشنود.¹⁶ لیکن این طایفه را به چه چیز تشبیه نمایم؟ اطفالی را مانند که در کوچه هانسته، رفیقان خویش را صدا زده،¹⁷ می‌گویند: «برای شما نی نواختیم، رقص نکرید؛ نوحه گری کردیم، سینه نزدید.»¹⁸ زیرا که یحیی آمد، نه می‌خورد و نه می‌آشامید، می‌گویند دیو دارد.¹⁹ پسر انسان آمد که می‌خورد و می‌نوشد، می‌گویند اینک مردی پرخور و میگسار و دوست باجگیران و گناهکاران است. لیکن حکمت از فرزندان خود تصدیق کرده شده است.»²⁰ وعده آرامش درون²⁰ آنگاه شروع به ملامت نمود بر آن شهرهایی که اکثر از معجزات وی در آنها ظاهر شد زیرا که توبه نکرده بودند.²¹ «وای بر توای خورزین! وای بر توای بیت صیدا! زیرا اگر معجزاتی که در شما ظاهر گشت، در صور و صیدون ظاهر می‌شد، هرآینه مدتی در پلاس و خاکستر توبه می‌نمودند.²² لیکن به شما می‌گویم که در روز جزا حالت صور و صیدون از شما سهلتر خواهد بود.²³ و توای کفرناحوم که تا به فلک سرافراشته‌ای، به جهنم سرنگون خواهی شد زیرا هرگاه معجزاتی که در تو پدید آمد در سدوم ظاهر می‌شد، هرآینه تا

دعا برای حصاد

³⁵ و عیسی در همه شهرها و دهات گشته، در کنایس ایشان تعلیم داد، به بشارت ملکوت موعظه می‌نمود و هر مرض و رنج مردم را شفامی داد.³⁶ و چون جمع کثیر دید، دلش بر ایشان بسوخت زیرا که مانند گوسفندان بی‌شبان، پریشان حال و پراکنده بودند.³⁷ آنگاه به شاگردان خود گفت: «حصاد فراوان است لیکن عمله کم. پس از صاحب حصاد استدعا نمایید تا عمله در حصاد خود بفرستد.»

اعزام دوازده شاگرد
(مرقس ۶: ۱۳-۱۷، لوقا ۹: ۱-۶)

10 و دوازده شاگرد خود را طلبیده، ایشان را بر ارواح پلید قدرت داد که آنها را بیرون کنند و هر بیماری و رنجی را شفا دهند.² و نامهای دوازده رسول این است: اول شمعون معروف به پطرس و برادرش اندریاس؛ یعقوب بن زبدي و برادرش یوحنا؛³ فیلیپس و برتولما؛ توما و متی باجگیر؛ یعقوب بن حلفی و لبی معروف به تدی؛⁴ شمعون قانونی و یهودای اسخریوطی که او را تسلیم نمود.⁵ این دوازده را عیسی فرستاده، بدیشان وصیت کرده، گفت: «از راه امت‌ها مروید و در بلدی از سامریان داخل مشوید،⁶ بلکه نزد گوسفندان گم شده اسرائیل بروید.⁷ و چون می‌روید، موعظه کرده، گویند که ملکوت آسمان نزدیک است.⁸ بیماران را شفا دهید، ابرصان را طاهر سازید، مردگان را زنده کنید، دیوها را بیرون نمایید. مفت یافته‌اید، مفت بدهید.⁹ طلا یا نقره یا مس در کمرهای خود ذخیره نکنید،¹⁰ و برای سفر، توشه‌دان یا دو پیراهن یا کفشها یا عصا بردارید، زیرا که مزدور مستحق خوراک خود است.¹¹ و در هر شهری یا قریه‌ای که داخل شوید، بپرسید که در آنجا که لیاقت دارد؛ پس در آنجا بمانید تا بیرون روید.¹² و چون به خانه‌ای درآیید، بر آن سلام نمایید؛¹³ پس اگر خانه لایق باشد، سلام شما بر آن واقع خواهد شد و اگر نالایق بود، سلام شما به شما خواهد برگشت.¹⁴ و هرکه شما را قبول نکند یا به سخن شما گوش ندهد، از آن خانه یا شهر بیرون شده، خاک پایهای خود را برافشانید.¹⁵ هرآینه به شمامی گویم که در روز جزا حالت زمین سدوم و غموره از آن شهر سهل تر خواهد بود.

پیشگویی زحمات و شکنجه‌ها

¹⁶ هان، من شما را مانند گوسفندان در میان گرگان می‌فرستم؛ پس مثل مارها هوشیار و چون کبوتران ساده باشید.¹⁷ اما از مردم برحذر باشید، زیرا که شما را به مجلسها تسلیم خواهند کرد و در کنایس خود شما را تازیانه خواهند زد،¹⁸ و در حضور حکام و سلاطین، شما را بخاطر من خواهند برد تا بر ایشان و بر امت‌ها شهادتی شود.¹⁹ اما چون شما را تسلیم کنند، اندیشه مکنید که چگونه یا چه بگویند زیرا در همان ساعت به شما عطا خواهد شد که چه باید گفت،²⁰ زیرا گوینده شما نیستید بلکه روح پدر شما، در شما گوینده است.²¹ و برادر، برادر را و پدر، فرزند را به موت تسلیم خواهند کرد و فرزندان بر والدین خود برخاسته، ایشان را به قتل خواهند رسانید؛²² و به جهت اسم من، جمیع مردم از شما نفرت خواهند کرد. لیکن هرکه تا به آخر صبر کند، نجات یابد.²³ و وقتی که در یک شهر بر شما جفا کنند، به دیگری فرار کنید زیرا هرآینه به شما می‌گویم تا پسر انسان نیاید، از همه شهرهای اسرائیل نخواهید پرداخت.²⁴ شاگرد از معلم خود افضل نیست و نه غلام از آقایش برتر.²⁵ کافی است شاگرد را که چون استاد خویش گردد و غلام را که چون آقای خود شود. پس اگر صاحب‌خانه را بعلزبول خواندند، چقدر زیاده‌تر اهل خانه‌اش را.²⁶ لهذا از ایشان مترسید زیرا چیزی مستور نیست که مکشوف نگردد و نه مجهولی که معلوم نشود.²⁷ آنچه در تاریکی به شما می‌گویم، در روشنایی بگویند، و آنچه در گوش شنوید بر بامها موعظه کنید.²⁸ و از قاتلان جسم که قادر بر کشتن روح نی‌اند، بیم مکنید بلکه از او بترسید که قادر است بر هلاک کردن روح و جسم را نیز در جهنم.²⁹ آیا دوگنجهشک به یک فلس فروخته نمی‌شود؟ و حال آنکه یکی از آنها جز به حکم پدر شما به

۲۵ عیسی خیالات ایشان را درک نموده، بدیشان گفت: «هر مملکتی که بر خود منقسم گردد، ویران شود و هر شهری یا خانه‌ای که بر خود منقسم گردد، برقرار نماند. ۲۶ لهذا اگر شیطان، شیطان را بیرون کند، هرآینه بخلاف خود منقسم گردد. پس چگونه سلطنتش پایدار ماند؟ ۲۷ و اگر من به وساطت بعزلبول دیوها را بیرون می‌کنم، پسران شما آنها را به یاری که بیرون می‌کنند؟ از این جهت ایشان بر شما داوری خواهند کرد. ۲۸ لیکن هرگاه من به روح خدادیوها را اخراج می‌کنم، هرآینه ملکوت خدا بر شما رسیده است. ۲۹ و چگونه کسی بتواند در خانه شخصی زور آور درآید و اسباب او را غارت کند، مگر آنکه اول آن زور آور را ببندد و پس خانه او را تاراج کند؟ ۳۰ هرکه با من نیست، برخلاف من است و هرکه با من جمع نکند، پراکنده سازد. ۳۱ از این رو، شما را می‌گویم هر نوع گناه و کفر از انسان آمرزیده می‌شود، لیکن کفر به روح القدس از انسان عفو نخواهد شد. ۳۲ و هرکه برخلاف پسر انسان سخنی گوید، آمرزیده شود اما کسی که برخلاف روح القدس گوید، در این عالم و در عالم آینده، هرگز آمرزیده نخواهد شد. ۳۳ درخت را نیکو گردانید و میوه‌اش رانیکو، یا درخت را فاسد سازید و میوه‌اش رافاسد، زیرا که درخت از میوه‌اش شناخته می‌شود. ۳۴ ای افعی‌زادگان، چگونه می‌توانید سخن نیکو گفت و حال آنکه بد هستید زیرا که زبان از زیادتى دل سخن می‌گوید. ۳۵ مرد نیکو از خزانه نیکوی دل خود، چیزهای خوب برمی‌آورد و مرد بد از خزانه بد، چیزهای بد بیرون می‌آورد. ۳۶ لیکن به شما می‌گویم که هر سخن باطل که مردم گویند، حساب آن را در روز داوری خواهند داد. ۳۷ زیرا که از سخنان خود عادل شمرده خواهی شد و از سخنهای تو بر تو حکم خواهد شد.»

رهبران مذهبی از عیسی

۳۸ آنگاه بعضی از کاتبان و فریسیان در جواب گفتند: «ای استاد می‌خواهیم از تو آیتی ببینیم.» ۳۹ او در جواب ایشان گفت: «فرقه شریب و زناکار آیتی می‌طلبند و بدیشان جز آیت یونس نبی داده نخواهد شد. ۴۰ زیرا همچنانکه یونس سه شبانه‌روز در شکم ماهی ماند، پسر انسان نیز سه شبانه‌روز در شکم زمین خواهد بود. ۴۱ مردمان نینوا در روز داوری با این طایفه برخاسته، بر ایشان حکم خواهند کرد زیرا که به موعظه یونس توبه کردند و اینک بزرگتری از یونس در اینجا است. ۴۲ ملکه جنوب در روز داوری با این فرقه برخاسته، برایشان حکم خواهد کرد زیرا که از اقصای زمین آمد تا حکمت سلیمان را بشنود، و اینک شخصی بزرگتر از سلیمان در اینجا است.»

۴۳ و وقتی که روح پلید از آدمی بیرون آید، در طلب راحت به جایهای بی‌آب گردش می‌کند و نمی‌یابد. ۴۴ پس می‌گوید "به خانه خود که از آن بیرون آمدم برمی‌گردم،" و چون آید، آن را خالی و جاروب شده و آراسته می‌بیند. ۴۵ آنگاه می‌رود و هفت روح دیگر بدتر از خود را برداشته، می‌آورد و داخل گشته، ساکن آنجایی شوند و انجام آن شخص بدتر از آغازش می‌شود. همچنین به این فرقه شریب خواهد شد.»

عیسی خانواده حقیقی خود را معرفی می‌کند
(مرقس ۳: ۳۵-۳۱، لوقا ۸: ۱۹-۲۱)

۴۶ او با آن جماعت هنوز سخن می‌گفت که ناگاه مادر و برادرانش در طلب گفتگوی وی بیرون ایستاده بودند. ۴۷ و شخصی وی را گفت: «اینک مادر تو و برادرانت بیرون ایستاده، می‌خواهند باتو سخن گویند.» ۴۸ در جواب قایل گفت: «کیست مادر من و برادرانم کیانند؟» ۴۹ و دست خود را به سوی شاگردان خود دراز کرده، گفت: «اینانند مادر من و برادرانم. ۵۰ زیرا هرکه اراده پدر مرا که در آسمان است به‌جا آورد، همان برادر و خواهر و مادر من است.»

مثل چهار نوع زمین
(مرقس ۴: ۹-۱، لوقا ۸: ۴-۸)

13 و در همان روز، عیسی از خانه بیرون آمده، به کناره دریا نشست و گروهی بسیار بر وی جمع آمدند، بقسمی که او به کشتی سوار

امروز باقی می‌ماند. ۲۴ لیکن به شما می‌گویم که در روز جزا حالت زمین سدوم از تو سهل تر خواهد بود.»
۲۵ در آن وقت، عیسی توجه نموده، گفت: «ای پدر، مالک آسمان و زمین، تو را ستایش می‌کنم که این امور را از دانایان و خردمندان پنهان داشتی و به کودکان مکشوف فرمودی! ۲۶ بلای پدر، زیرا که همچنین منظور نظر تو بود. ۲۷ پدر همه چیز را به من سپرده است و کسی پسر را نمی‌شناسد بجز پدر و نه پدر را هیچ‌کس می‌شناسد غیر از پسر و کسی که پسر بخواند بدو مکشوف سازد. ۲۸ بیاید نزد من ای تمام زحمتکشان و گرانباران و من شما را آرامی خواهم بخشید. ۲۹ یوغ مرا بر خود گیرید و از من تعلیم یابید زیرا که حلیم و افتاده‌دل می‌باشم و در نفوس خود آرامی خواهید یافت؛ ۳۰ زیرا یوغ من خفیف است و بار من سبک.»

شاگردان در روز سبت گندم می‌چینند
(مرقس ۲: ۲۳-۲۸، لوقا ۶: ۱-۵)

12 در آن زمان، عیسی در روز سبت از میان کشتزارها می‌گذشت و شاگردانش چون گرسنه بودند، به چیدن و خوردن خوشه‌ها آغاز کردند. ۲ اما فریسیان چون این را دیدند، بدو گفتند: «اینک شاگردان تو عملی می‌کنند که کردن آن در سبت جایز نیست.» ۳ ایشان را گفت: «مگر نخوانده‌اید آنچه داود و رفیقانش کردند، وقتی که گرسنه بودند؟ ۴ چه طور به خانه خدا درآمده، نانهای تقدسه را خورد که خوردن آن بر او و رفیقانش حلال نبود بلکه بر کاهنان فقط. ۵ یا در تورات نخوانده‌اید که در روزهای سبت، کهنه درهیکل سبت را حرمت نمی‌دارند و بی‌گناه هستند؟ ۶ لیکن به شما می‌گویم که در اینجا شخصی بزرگتر از هیکل است! ۷ و اگر این معنی را درک می‌کردید که رحمت می‌خواهم نه قربانی، بی‌گناهان را مذمت نمی‌نمودید. ۸ زیرا که پسرانسان مالک روز سبت نیز است.»

شفای دست بیمار
(مرقس ۳: ۱-۶، لوقا ۶: ۱۱-۱۰)

۹ و از آنجا رفته، به کنیسه ایشان درآمد، ۱۰ که ناگاه شخص دست خشکی حاضر بود. پس از وی پرسیده، گفتند: «آیا در روز سبت شفا دادن جایز است یا نه؟» تا ادعایی بر او وارد آورند. ۱۱ وی به ایشان گفت: «کیست از شما که یک گوسفند داشته باشد و هرگاه آن در روز سبت به حفراهی افتد، او را نخواهد گرفت و بیرون آورد؟ ۱۲ پس چقدر انسان از گوسفند افضل است. بنابراین در سبت‌ها نیکویی کردن روا است.» ۱۳ آنگاه آن مرد را گفت: «دست خود را دراز کن!» پس دراز کرده، مانند دیگری صحیح گردید. ۱۴ اما فریسیان بیرون رفته، بر او شورا نمودند که چطور او را هلاک کنند.

جماعت بزرگی بدنال عیسی می‌روند
(مرقس ۳: ۷-۱۲)

15 عیسی این را درک نموده، از آنجا روانه شد و گروهی بسیار از عقب او آمدند. پس جمیع ایشان را شفا بخشید، ۱۶ و ایشان را قدغن فرمود که او را شهرت ندهند. ۱۷ تا تمام گردد کلامی که به زبان اشعیای نبی گفته شده بود: 18 «اینک بنده من که او را برگزیدم و حبیب من که خاطر من از وی خرسند است. روح خود را بر وی خواهم نهاد تا انصاف را بر امت‌ها اشتها نماید. 19 نزاع و فغان نخواهد کرد و کسی آواز او را در کوچه‌ها نخواهد شنید. 20 نی خرد شده را نخواهد شکست و فتیله نیم‌سوخته را خاموش نخواهد کرد تا آنکه انصاف را به نصرت برآورد. 21 و به نام او امت‌ها امید خواهند داشت.»

تهمت رهبران مذهبی
(مرقس ۳: ۲۰-۳۰)

22 آنگاه دیوانه‌ای کور و گنگ را نزد او آوردند و او را شفا داد چنانکه آن کور و گنگ، گویا و بینا شد. 23 و تمام آن گروه در حیرت افتاده، گفتند: «آیا این شخص پسر داود نیست؟» 24 لیکن فریسیان شنیده، گفتند: «این شخص دیوها را بیرون نمی‌کند مگر به یاری بعزلبول، رئیس دیوها!»

مثل خمیرمایه

33 و مثلی دیگر برای ایشان گفت که ملکوت آسمان خمیرمایه‌ای را ماند که زنی آن را گرفته، در سه کیل خمیر پنهان کرد تا تمام، مخمر گشت. 34 همه این معانی را عیسی با آن گروه به مثلها گفت و بدون مثل بدیشان هیچ نگفت، 35 تا تمام گردد کلامی که به زبان نبی گفته شد: «دهان خود را به مثلها باز می‌کنم و به چیزهای مخفی شده از بنای عالم تنطق خواهم کرد.»

تشریح مثل کرکاس

36 آنگاه عیسی آن گروه را مرخص کرده، داخل خانه گشت و شاگردانش نزد وی آمده، گفتند: «مثل کرکاس مزرعه را بجهت ما شرح فرما.» 37 در جواب ایشان گفت: «آنکه بذر نیکومی کارد پسر انسان است، 38 و مزرعه، این جهان است و تخم نیکو ابنای ملکوت و کرکاسها، پسران شیریند. 39 و دشمنی که آنها را کاشت، ابلیس است و موسم حصاد، عاقبت این عالم و دروندگان، فرشتگانند. 40 پس همچنانکه کرکاسها را جمع کرده، در آتش می‌سوزانند، همانطور در عاقبت این عالم خواهد شد، 41 که پسر انسان ملائکه خود را فرستاده، همه لغزش دهندگان و بدکاران را جمع خواهند کرد، 42 و ایشان را به تنور آتش خواهند انداخت، جایی که گریه و فشار دندان بود. 43 آنگاه عادلان در ملکوت پدر خود مثل آفتاب، درخشان خواهند شد. هرکه گوش شنوا دارد بشنود.»

مثل گنج پنهان

44 «و ملکوت آسمان گنجی را ماند، مخفی شده در زمین که شخصی آن را یافته، پنهان نمود و از خوشی آن رفته، آنچه داشت فروخت و آن زمین را خرید.»

مثل تاجر مروارید

45 «باز ملکوت آسمان تاجری را ماند که جویای مرواریدهای خوب باشد، 46 و چون یک مروارید گرانها یافت، رفت و مایملک خود را فروخته، آن را خرید.»

مثل تور ماهیگیری

47 «ایضاً ملکوت آسمان مثل دامی است که به دریا افکنده شود و از هر جنسی به آن درآید، 48 و چون پر شود، به کناره‌اش کشند و نشستند، خوبهارا در ظروف جمع کنند و بدها را دور اندازند. 49 بدینطور در آخر این عالم خواهد شد. فرشتگان بیرون آمده، طالبین را از میان صالحین جدا کرده، 50 ایشان را در تنور آتش خواهند انداخت، جایی که گریه و فشار دندان می‌باشد.» 51 عیسی ایشان را گفت: «آیا همه این امور را فهمیده‌اید؟» گفتندش: «بلی خداوندا.» 52 به ایشان گفت: «بنابراین، هر کاتبی که در ملکوت آسمان تعلیم یافته است، مثل صاحب‌خانه‌ای است که از خزانه خویش چیزهای نو و کهنه بیرون می‌آورد.»

بی ایمانی مردم ناصره (مرقس ۶: ۱-۶)

53 و چون عیسی این مثلها را به اتمام رسانید، از آن موضع روانه شد. 54 و چون به وطن خویش آمد، ایشان را در کنیسه ایشان تعلیم داد، بقسمی که متعجب شده، گفتند: «از کجا این شخص چنین حکمت و معجزات را بهم رسانید؟ 55 آیا این پسر نجار نمی‌باشد؟ و آیا مادرش مریم نامی نیست؟ و برادرانش یعقوب و یوسف و شمعون و یهوذا؟ 56 و همه خواهرانش نزد ما نمی‌باشند؟ پس این همه را از کجا بهم رسانید؟» 57 و درباره او لغزش خوردند. لیکن عیسی بدیشان گفت: «نبی بی‌حرمت نباشد مگر در وطن و خانه خویش.» 58 و به سبب بی‌ایمانی ایشان معجزه بسیار در آنجا ظاهر ساخت.

شده، قرار گرفت و تمامی آن گروه بر ساحل ایستادند؛³ و معانی بسیار به مثلها برای ایشان گفت: «وقتی برزگری بجهت پاشیدن تخم بیرون شد.⁴ و چون تخم می‌پاشید، قدری در راه افتاد و مرغان آمده، آن را خوردند.⁵ و بعضی بر سنگلاخ جایی که خاک زیاد نداشت افتاده، بزودی سبز شد، چونکه زمین عمق نداشت،⁶ و چون آفتاب برآمد بسوخت و چون ریشه نداشت خشکید.⁷ و بعضی در میان خارها ریخته شد و خارها نمو کرده، آن را خفه نمود.⁸ و برخی در زمین نیکو کاشته شده، بار آورد، بعضی صد و بعضی شصت و بعضی سی.⁹ هرکه گوش شنوادراد بشنود.»

تشریح حکایت چهار نوع زمین (مرقس ۴: ۱۰-۲۵، لوقا ۸: ۹-۱۸)

10 آنگاه شاگردانش آمده، به وی گفتند: «از چه جهت با اینها به مثلها سخن می‌رانی؟» 11 در جواب ایشان گفت: «دانستن اسرار ملکوت آسمان به شما عطا شده است، لیکن بدیشان عطا نشده،¹² زیرا هرکه دارد بدو داده شود و افزونی یابد. اما کسی که ندارد آنچه دارد هم از او گرفته خواهد شد.¹³ از این جهت با اینها به مثلها سخن می‌گویم که نگرانند و نمی‌بینند و شنوا هستند و نمی‌شنوند و نمی‌فهمند.¹⁴ و در حق ایشان نبوت اشعیا تمام می‌شود که می‌گوید: "به سمع خواهید شنید و نخواهید فهمید و نظر کرده، خواهید نگرست و نخواهید دید.¹⁵ زیرا قلب این قوم سنگین شده و به گوشها به سنگینی شنیده‌اند و چشمان خود را بر هم نهاده‌اند، مبادابه چشمها ببینند و به گوشها بشنوند و به دلها بفهمند و بازگشت کنند و من ایشان را شفا دهم." 16 لیکن خوشابه‌حال چشمان شما زیرا که می‌بینند و گوشهای شما زیرا که می‌شنوند¹⁷ زیرا هرآینه به شما می‌گویم بسا انبیا و عادلان خواستند که آنچه شما می‌بینید، ببینند و ندیدند و آنچه می‌شنوید، بشنوند و نشنیدند.»

18 پس شما مثل برزگر را بشنوید.¹⁹ کسی که کلمه ملکوت را شنیده، آن را نفهمید، شیرمیری آید و آنچه در دل او کاشته شده است می‌ریاید، همان است آنکه در راه کاشته شده است.²⁰ و آنکه بر سنگلاخ ریخته شده، اوست که کلام را شنیده، فی الفور به خشنودی قبول می‌کند،²¹ و لکن ریشه‌ای در خود ندارد، بلکه فانی است و هرگاه سختی یا صدمه‌ای به سبب کلام بر او وارد آید، در ساعت لغزش می‌خورد.²² و آنکه در میان خارها ریخته شد، آن است که کلام را بشنود و اندیشه این جهان و غرور دولت، کلام را خفه کند و بی‌ثمر گردد.²³ و آنکه در زمین نیکو کاشته شد، آن است که کلام را شنیده، آن را می‌فهمد و بارآور شده، بعضی صد و بعضی شصت و بعضی سی ثمر می‌آورد.»

مثل کرکاس (مرقس ۴: ۲۰-۲۴)

24 و مثلی دیگر بجهت ایشان آورده، گفت: «ملکوت آسمان مردی را ماند که تخم نیکو در زمین خود کاشت:²⁵ و چون مردم در خواب بودند دشمنش آمده، در میان گندم، کرکاس ریخته، برفت.²⁶ و وقتی که گندم رویید و خوشه برآورد، کرکاس نیز ظاهر شد.²⁷ پس نوکران صاحب‌خانه آمده، به وی عرض کردند: "ای آقامگر تخم نیکو در زمین خویش نکاشته‌ای؟ پس از کجا کرکاس بهم رسانید؟" 28 ایشان را فرمود: "این کار دشمن است." عرض کردند: "آیامی خواهی برویم آنها را جمع کنیم؟" 29 فرمود: "نی، مبادا وقت جمع کردن کرکاس، گندم را با آنها برکنید.³⁰ بگذارید که هر دو تا وقت حصاد باهم نمو کنند و در موسم حصاد، دروگران را خواهم گفت که اول کرکاسها را جمع کرده، آنها را برای سوختن بافه‌ها ببندید اما گندم را در انبار من ذخیره کنید." مثل دانه خردل³¹ بار دیگر مثلی برای ایشان زده، گفت: «ملکوت آسمان مثل دانه خردلی است که شخصی گرفته، در مزرعه خویش کاشت.³² و هرچند از سایر دانه‌ها کوچکتر است، ولی چون نمو کند بزرگترین بقول است و درختی می‌شود چنانکه مرغان هوا آمده در شاخه هایش آشیانه می‌گیرند.»

قتل یحییای تعمیددهنده
(مرقس ۶: ۱۴-۲۹، لوقا ۹: ۷-۹)

شفای عده‌ای بسیار
(مرقس ۶: ۵۳-۵۶)

14 در آن هنگام هیروودیس تبتراخ چون شهرت عیسی را شنید،² به خادمان خود گفت: «این است یحیی تعمیددهنده که از مردگان برخاسته است، و از این جهت معجزات از او صادر می‌گردد.»³ زیرا که هیروودیس یحیی را بخاطر هیروودیا، زن برادر خود فیلیس گرفته، در بند نهاده و در زندان انداخته بود؛⁴ چون که یحیی بدو همی گفت: «نگاه داشتن وی بر تو حلال نیست.»⁵ و وقتی که قصد قتل او کرد، از مردم ترسید زیرا که او را نبی می‌دانستند.⁶ اما چون بزم میلاد هیروودیس را می‌آراستند، دختر هیروودیا در مجلس رقص کرده، هیروودیس را شاد نمود.⁷ از این رو قسم خورده، وعده داد که آنچه خواهدبدو بدهد.⁸ و او از ترغیب مادر خود گفت که «سریحیی تعمیددهنده را الان در طبقی به من عنایت فرما.»⁹ آنگاه پادشاه برنجید، لیکن بجهت پاس قسم و خاطر همنشینان خود، فرمود که بدهند.¹⁰ و فرستاده، سریحیی را در زندان از تن جدا کرد،¹¹ و سر او را در طشتی گذارده، به دختر تسلیم نمودند و او آن را نزد مادر خود برد.¹² پس شاگردانش آمده، جسد او را برداشته، به خاک سپردند و رفته، عیسی را اطلاع دادند.

پنج نان و دو ماهی
(مرقس ۶: ۳۰-۴۴، لوقا ۹: ۱۰-۱۷، یوحنا ۶: ۱-۱۵)

13 و چون عیسی این را شنید، به کشتی سوار شده، از آنجا به ویرانه‌ای به خلوت رفت. و چون مردم شنیدند، از شهرها به راه خشکی از عقب وی روانه شدند.¹⁴ پس عیسی بیرون آمده، گروهی بسیار دیده، بر ایشان رحم فرمود و بیماران ایشان را شفا داد.¹⁵ و در وقت عصر، شاگردانش نزد وی آمده، گفتند: «این موضع ویرانه است و وقت الان گذشته. پس این گروه را مرخص فرما تا به دهات رفته بجهت خود غذا بخرند.»¹⁶ عیسی ایشان را گفت: «احتیاج به رفتن ندارند. شما ایشان را غذا دهید.»¹⁷ بدو گفتند: «در اینجا جز پنج نان و دو ماهی نداریم!»¹⁸ گفت: «آنها را اینجا به نزد من بیاورید!»¹⁹ و بدان جماعت فرمود تا بر سبزه نشستند و پنج نان و دو ماهی را گرفته، به سوی آسمان نگریسته، برکت داد و نان را پاره کرده، به شاگردان سپرد و شاگردان بدان جماعت.²⁰ و همه خورده، سیر شدند و از پاره‌های باقی‌مانده دوازده سبد پر کرده، برداشتند.²¹ و خورندگان سوائی زنان و اطفال قریب به پنج هزار مرد بودند.

راه رفتن بر روی آب
(مرقس ۶: ۴۵-۵۲، یوحنا ۶: ۱۶-۲۱)

22 بی‌درنگ عیسی شاگردان خود را اصرار نمود تا به کشتی سوار شده، پیش از وی به کناره دیگر روانه شوند تا آن گروه را رخصت دهد.²³ و چون مردم را روانه نمود، به خلوت برای عبادت بر فراز کوهی برآمد. و وقت شام در آنجا تنها بود.²⁴ اما کشتی در آن وقت در میان دریا به سبب بادمخالف که می‌وزید، به امواج گرفتار بود.²⁵ و در پاس چهارم از شب، عیسی بر دریا خرامیده، به سوی ایشان روانه گردید.²⁶ اما چون شاگردان، او را بر دریا خرامان دیدند، مضطرب شده، گفتند که خیالی است؛ و از خوف فریاد برآوردند.²⁷ اما عیسی ایشان را بی‌تامل خطاب کرده، گفت: «خاطر جمع دارید! منم ترسان مباشید!»²⁸ پطرس در جواب او گفت: «خداوند، اگر تویی مرا بفرما تا بر روی آب، نزد تو آیم.»²⁹ گفت: «بیا!» در ساعت پطرس از کشتی فرود شده، بر روی آب روانه شد تا نزد عیسی آید.³⁰ لیکن چون باد را شدید دید، ترسان گشت و مشرف به غرق شده، فریاد برآورد، گفت: «خداوند! مرادریاب.»³¹ عیسی بی‌درنگ دست آورده، او را بگرفت و گفت: «ای کم‌ایمان، چرا شک آوردی؟»³² و چون به کشتی سوار شدند، باد ساکن گردید.³³ پس اهل کشتی آمده، او را پرستش کرده، گفتند: «فی الحقیقه تو پسر خدا هستی!»

34 آنگاه عبور کرده، به زمین جنبه‌سره آمدند،³⁵ و اهل آن موضع او را شناخته، به همگی آن نواحی فرستاده، همه بیماران را نزد او آوردند،³⁶ و از او اجازت خواستند که محض دامن ردایش را لمس کنند و هرکه لمس کرد، صحت کامل یافت.

پاکی درون
(مرقس ۷: ۱-۲۳)

15 آنگاه کاتبان و فریسیان اورشلیم نزد عیسی آمده، گفتند:² «چون است که شاگردان تو از تقلید مشایخ تجاوز می‌نمایند، زیرا هرگاه نان می‌خورند دست خود را نمی‌شویند؟»³ او در جواب ایشان گفت: «شمانیز به تقلید خویش، از حکم خدا چرا تجاوز می‌کنید؟⁴ زیرا خدا حکم داده است که مادر و پدر خود را حرمت دار و هرکه پدر یا مادر را دشنام دهد البته هلاک گردد.⁵ لیکن شمامی گوئید هرکه پدر یا مادر خود را گوید آنچه از من به تو نفع رسد هدیه‌ای است،⁶ و پدر یا مادر خود را بعد از آن احترام نمی‌نماید. پس به تقلید خود، حکم خدا را باطل نموده‌اید.⁷ ای ریاکاران، اشعیاء در باره شما نیکو نبوت نموده است که گفت: «این قوم به زیبانهای خود به من تقرب می‌جویند و به لبهای خویش مرا تمجید می‌نمایند، لیکن دلشان از من دور است.»⁹ پس عبادت مرا عبث می‌کنند زیرا که احکام مردم را بمنزله فریاض تعلیم می‌دهند.»

10 و آن جماعت را خوانده، بدیشان گفت: «گوش داده، بفهمید!»¹¹ نه آنچه به دهان فرومی رود انسان را نجس می‌سازد بلکه آنچه از دهان بیرون می‌آید انسان را نجس می‌گرداند.»¹² آنگاه شاگردان وی آمده، گفتند: «آیا می‌دانی که فریسیان چون این سخن را شنیدند، مکروهش داشتند؟»¹³ او در جواب گفت: «هر نهالی که پدراسمانی من نکاشته باشد، کنده شود.¹⁴ ایشان را واگذارید، کوران راهنمایان کورانند و هرگاه کور، کور را راهنما شود، هر دو در چاه افتند.»

15 پطرس در جواب او گفت: «این مثل را برای ما شرح فرما.»¹⁶ عیسی گفت: «آیا شما نیز تا به حال بی‌ادراک هستید؟¹⁷ یا هنوز نیافته‌اید که آنچه از دهان فرو می‌رود، داخل شکم می‌گردد و در مبرز افکنده می‌شود؟¹⁸ لیکن آنچه از دهان برآید، از دل صادر می‌گردد و این چیزها است که انسان را نجس می‌سازد.»¹⁹ زیرا که از دل برمی‌آید، خیالات بد و قتلها و زناها و فسقها و دزدیها و شهادت دروغ و کفرها.²⁰ اینها است که انسان را نجس می‌سازد، لیکن خوردن به دستهای ناشسته، انسان را نجس نمی‌گرداند.»

اخراج روح ناپاک از یک دختر
(مرقس ۷: ۲۴-۳۰)

21 پس عیسی از آنجا بیرون شده، به دیار صور و صیدون رفت.²² ناگاه زن کنعانه‌ای از آن حدود بیرون آمده، فریادکنان وی را گفت: «خداوند، پسر داود، بر من رحم کن زیرا دختر من سخت دیوانه است.»²³ لیکن هیچ جوابش نداد تا شاگردان او پیش آمده، خواهش نمودند که «او را مرخص فرمای زیرا در عقب ما شورش می‌کند.»²⁴ او در جواب گفت: «فرستاده نشده‌ام مگر بجهت گوسفندان گم شده خاندان اسرائیل.»²⁵ پس آن زن آمده، او را پرستش کرده، گفت: «خداوند مرا یاری کن.»²⁶ در جواب گفت: «نان فرزندان را گرفتن و نزد سگان انداختن جایز نیست.»²⁷ عرض کرد: «بلی خداوند، زیرا سگان نیز از پاره‌های افتاده سفره آقایان خویش می‌خورند.»²⁸ آنگاه عیسی در جواب او گفت: «ای زن! ایمان تو عظیم است! تو را برحسب خواهش تو بشود.» که در همان ساعت، دخترش شفا یافت.

حیرت جماعت از معجزات عیسی (مرقس ۷: ۳۱-۳۷)

که «تویی مسیح، پسر خدای زنده!»¹⁷ عیسی در جواب وی گفت: «خوشبحال توای شمعون بن یونا! زیرا جسم و خون این را بر تو کشف نکرده، بلکه پدر من که در آسمان است.¹⁸ و من نیز تو را می‌گویم که تویی پطرس و بر این صخره کلیسای خود را بنا می‌کنم و ابواب جهنم بر آن استیلا نخواهد یافت.¹⁹ و کلیدهای ملکوت آسمان را به تو می‌سپارم؛ آنچه بر زمین ببندی در آسمان بسته گردد و آنچه در زمین گشایی در آسمان گشاده شود.²⁰ آنگاه شاگردان خود را قدغن فرمود که به هیچ‌کس نگویند که او مسیح است.»

نخستین پیشگویی عیسی درباره مرگ خود
(مرقس ۸: ۳۱-۳۷، لوقا ۹: ۲۱-۲۷)

خوراک به چهارهزار نفر (مرقس ۸: ۹-۱۰)

²¹ و از آن زمان عیسی به شاگردان خود خبر دادن آغاز کرد که رفتن او به اورشلیم و زحمت بسیار کشیدن از مشایخ و روسای کهنه و کاتبان و کشته شدن و در روز سوم برخاستن ضروری است.²² و پطرس او را گرفته، شروع کرد به منع نمودن و گفت: «حاشا از توای خداوند که این بر تو هرگز واقع نخواهد شد!»²³ اما او برگشته، پطرس را گفت: «دور شو از من ای شیطان زیرا که باعث لغزش من می‌باشی، زیرا نه امور الهی را بلکه امور انسانی را تفکر می‌کنی!»²⁴ آنگاه عیسی به شاگردان خود گفت: «اگر کسی خواهد متابعت من کند، باید خود را انکار کرده و صلیب خود را برداشته، از عقب من آید.²⁵ زیرا هر کس بخواهد جان خود را برهاند، آن را هلاک سازد؛ اما هر که جان خود را بخاطر من هلاک کند، آن را دریا بد. ²⁶ زیرا شخص را چه سود دارد که تمام دنیا را ببرد و جان خود را بیازد؟ یا اینکه آدمی چه چیز را فدای جان خود خواهد ساخت؟²⁷ زیرا که پسر انسان خواهد آمد در جلال پدر خویش به اتفاق ملائکه خود و در آن وقت هر کسی را موافق اعمالش جزا خواهد داد.²⁸ هر آینه به شما می‌گویم که بعضی در اینجا حاضرند که تا پسر انسان را نبینند که در ملکوت خود می‌آید، ذائقه موت را نخواهند چشید.»

تبدیل هیات عیسی
(مرقس ۹: ۲-۱۳، لوقا ۹: ۲۸-۳۶)

¹⁷ و بعد از شش روز عیسی، پطرس و یعقوب و برادرش یوحنا را برداشته، ایشان را در خلوت به کوهی بلند برد.² و در نظرایشان هیات او متبدل گشت و چهره‌اش چون خورشید، درخشنده و جامه‌اش چون نور، سفید گردید.³ که ناگاه موسی و الیاس بر ایشان ظاهر شده، با او گفتگو می‌کردند.⁴ اما پطرس به عیسی متوجه شده، گفت که «خداوندا، بودن ما در اینجا نیکو است! اگر بخواهی، سه سایبان در اینجا بسازیم، یکی برای تو و یکی بجهت موسی و دیگری برای الیاس.»⁵ و هنوز سخن بر زبانش بود که ناگاه ابری درخشنده بر ایشان سایه افکند و اینک آوازی از ابر در رسید که «این است پسر حبیب من که از وی خشنودم. او را بشنوید!»⁶ و چون شاگردان این را شنیدند، به روی در افتاده، بینهایت ترسان شدند.⁷ عیسی نزدیک آمده، ایشان را لمس نمود و گفت: «برخیزید و ترسان مباشید!»⁸ و چشمان خود را گشوده، هیچ‌کس راجز عیسی تنها ندیدند.⁹ و چون ایشان از کوه به زیر می‌آمدند، عیسی ایشان را قدغن فرمود که «تا پسر انسان از مردگان برنخیزد، زهار این رویا را به کسی باز نگویند.»¹⁰ شاگردانش از او پرسیده، گفتند: «پس کاتبان چرا می‌گویند که می‌باید الیاس اول آید؟»¹¹ او در جواب گفت: «البته الیاس می‌آید و تمام چیزها را اصلاح خواهند نمود.¹² لیکن به شما می‌گویم که الحال الیاس آمده است و او را نشناختند بلکه آنچه خواستند وای کردند؛ به همانطور پسر انسان نیز از ایشان زحمت خواهد دید.¹³ آنگاه شاگردان دریافتند که درباره یحیی تعمیددهنده بدیشان سخن می‌گفت.»

شفای پسر دیورده
(مرقس ۹: ۱۴-۲۹، لوقا ۹: ۳۷-۴۳)

¹⁴ و چون به نزد جماعت رسیدند، شخصی پیش آمده، نزد وی زانو زده، عرض کرد: «خداوندا، بر پسر من رحم کن زیرا مصروع و به شدت متالم

²⁹ عیسی از آنجا حرکت کرده، به کناره دریای جلیل آمد و برفراز کوه برآمده، آنجا بنشست.³⁰ و گروهی بسیار، لنگان و کوران و گنگان و شلان و جمعی از دیگران را با خود برداشته، نزد او آمدند و ایشان را بر پایهای عیسی افکندند و ایشان را شفا داد.³¹ بقسمی که آن جماعت، چون گنگان را گویا و شلان را تندرست و لنگان را خرامان و کوران را بینا دیدند، متعجب شده، خدای اسرائیل را تمجید کردند.

³² عیسی شاگردان خود را پیش طلبیده، گفت: «مرا بر این جماعت دل بسوخت زیرا که الحال سه روز است که با من می‌باشند و هیچ چیز برای خوراک ندارند و نمی‌خواهم ایشان را گرسنه برگردانم مبادا در راه ضعف کنند.»³³ شاگردانش به او گفتند: «از کجا در بیابان ما را آنقدر نان باشد که چنین انبوه را سیر کند؟»³⁴ عیسی ایشان را گفت: «چند نان دارید؟» گفتند: «هفت نان و قدری از ماهیان کوچک.»³⁵ پس مردم را فرمود تا بر زمین بنشینند.³⁶ و آن هفت نان و ماهیان را گرفته، شکر نمود و پاره کرده، به شاگردان خود داد و شاگردان به آن جماعت.³⁷ و همه خورده، سیر شدند و از خرده‌های باقی‌مانده هفت زنبیل پر برداشتند.³⁸ و خوردگان، سوازی زنان و اطفال چهار هزار مرد بودند.³⁹ پس آن گروه را رخصت داد و به کشتی سوار شده، به حدود مجدل آمد.

درخواست آیتی آسمانی (مرقس ۸: ۱۰-۱۲)

16 آنگاه فریسیان و صدوقیان نزد او آمده، از روی امتحان از وی خواستند که آیتی آسمانی برای ایشان ظاهر سازد.² ایشان راجواب داد که «در وقت عصر می‌گویید هوا خوش خواهد بود زیرا آسمان سرخ است؛³ و صبحگاهان می‌گویید امروز هوا بد خواهد شد زیرا که آسمان سرخ و گرفته است. ای ریاکاران می‌دانید صورت آسمان را تمییز دهید، اما اطلاعات زمانها را نمی‌توانید!⁴ فرقه شریر زناکار، آیتی می‌طلبند و آیتی بدیشان عطا نخواهد شد جز آیت یونس نبی.» پس ایشان را رها کرده، روانه شد.

هدشار درباره تعالیم غلط (مرقس ۸: ۱۳-۲۱)

⁵ و شاگردانش چون بدان طرف می‌رفتند، فراموش کردند که نان بردارند.⁶ عیسی ایشان را گفت: «آگاه باشید که از خمیرمایه فریسیان و صدوقیان احتیاط کنید!»⁷ پس ایشان در خودتفکر نموده، گفتند: «از آن است که نان برداشته‌ایم.»⁸ عیسی این را درک نموده، بدیشان گفت: «ای سست‌ایمانان، چرا در خود تفکرمی‌کنید از آنجهت که نان نیاورده‌اید؟⁹ آیا هنوز نفهمیده و یاد نیاورده‌اید آن پنج نان و پنج هزار نفر و چند سیدی را که برداشتید؟¹⁰ و نه آن هفت نان و چهار هزار نفر و چند زنبیلی را که برداشتید؟»¹¹ پس چرا نفهمیدید که درباره نان شما را نگفتم که از خمیرمایه فریسیان و صدوقیان احتیاط کنید؟¹² آنگاه دریافتند که نه از خمیرمایه نان بلکه از تعالیم فریسیان و صدوقیان حکم به احتیاط فرموده است.

اعتراف پطرس (مرقس ۸: ۲۷-۳۰، لوقا ۹: ۱۸-۲۰)

¹³ و هنگامی که عیسی به نواحی قیصریه فیلیس آمد، از شاگردان خود پرسیده، گفت: «مردم مرا که پسر انسانم چه شخص می‌گویند؟»¹⁴ گفتند: «بعضی یحیی تعمیددهنده و بعضی الیاس و بعضی ارمیا یا یکی از انبیا.»¹⁵ ایشان را گفت: «شما مرا که می‌دانید؟»¹⁶ شمعون پطرس در جواب گفت

نه را به کوهسار نمی گذارد و به جستجوی آن گم شده نمی رود؟¹³ و اگر اتفاق آن را دریابد، هرآینه به شما می گویم بر آن یکی بیشتر شادی می کند از آن نود و نه که گم نشده اند.¹⁴ همچنین اراده پدر شما که در آسمان است این نیست که یکی از این کوچگان هلاک گردد.

طرز رفتار با خطاکار

¹⁵ «و اگر برادرت به تو گناه کرده باشد، برو و او را میان خود و او در خلوت الزام کن. هرگاه سخن تو را گوش گرفت، برادر خود را دریافتی؛¹⁶ و اگر نشنود، یک یا دو نفر دیگر با خود بردار تا از زبان دو یا سه شاهد، هر سخنی ثابت شود.¹⁷ و اگر سخن ایشان را رد کند، به کلیسا بگو. و اگر کلیسا را قبول نکند، در نزد تو مثل خارجی یا باجگیر باشد.¹⁸ هرآینه به شما می گویم آنچه بر زمین بندید، در آسمان بسته شده باشد و آنچه بر زمین گشایید، در آسمان گشوده شده باشد.¹⁹ باز به شما می گویم هر گاه دو نفر از شما در زمین درباره هرچه که بخواهند متفق شوند، هرآینه از جانب پدر من که در آسمان است برای ایشان کرده خواهد شد.²⁰ زیرا جایی که دو یا سه نفر به اسم من جمع شوند، آنجا در میان ایشان حاضرم.»

بدهکار بی گذشت

²¹ آنگاه پطرس نزد او آمده، گفت: «خداوندا، چند مرتبه برادرم به من خطا ورزد، می باید او را آمرزید؟ آیا تا هفت مرتبه؟»²² عیسی بدو گفت: «تو را نمی گویم تا هفت مرتبه، بلکه تا هفتاد هفت مرتبه!²³ از آنجهت ملکوت آسمان پادشاهی را ماند که با غلامان خود اراده محاسبه داشت.²⁴ و چون شروع به حساب نمود، شخصی را نزد او آوردند که ده هزار قنطار به او بدهکار بود.²⁵ و چون چیزی نداشت که ادا نماید، آقایش امر کرد که او را با زن و فرزندان و تمام مایملک او فروخته، طلب را وصول کنند.²⁶ پس آن غلام روبه زمین نهاده او را پرستش نمود و گفت: "ای آقایم مهلت ده تا همه را به تو ادا کنم."²⁷ آنگاه آقای آن غلام بر وی ترحم نموده، او را رها کرد و قرض او را بخشید.²⁸ لیکن چون آن غلام بیرون رفت، یکی از همقطاران خود را یافت که از او صدینار طلب داشت. او را برگرفت و گلویش را فشرده، گفت: "طلب مرا ادا کن!"²⁹ پس آن همقطار بر پایهای او افتاده، التماس نموده، گفت: "مرا مهلت ده تا همه را به تو رد کنم."³⁰ اما او قبول نکرد بلکه رفته، او را در زندان انداخت تا قرض را ادا کند.³¹ چون همقطاران وی این وقایع را دیدند، بسیار غمگین شده، رفتند و آنچه شده بود به آقای خود بازگفتند.³² آنگاه مولایش او را طلبیده، گفت: "ای غلام شریک، آیا تمام آن قرض را محض خواهش تو به تو نبخشیدم؟³³ پس آیاتو را نیز لازم نبود که بر همقطار خود رحم کنی چنانکه من بر تو رحم کردم؟"³⁴ پس مولای او در غضب شده، او را به جلادان سپرد تا تمام قرض را بدهد.³⁵ به همینطور پدر آسمانی من نیز با شما عمل خواهد نمود، اگر هر یکی از شما برادر خود را از دل نبخشد.»

تعلیم درباره ازدواج و طلاق (مرقس ۱۰: ۱-۱۲)

¹⁹ و چون عیسی این سخنان را به اتمام رسانید، از جلیل روانه شده، به حدودیهودیه از آن طرف اردن آمد.² و گروهی بسیار از عقب او آمدند و ایشان را در آنجا شفا بخشید.³ پس فریسیان آمدند تا او را امتحان کنند و گفتند: «آیا جایز است مرد، زن خود را به هر علتی طلاق دهد؟»⁴ او در جواب ایشان گفت: «مگر نخوانده اید که خالق در ابتدا ایشان را مرد و زن آفرید،⁵ و گفت از این جهت مرد، پدر و مادر خود را رها کرده، به زن خویش پیوند و هر دو یک تن خواهند شد؟⁶ بنابراین بعد از آن دونیستند بلکه یک تن هستند. پس آنچه را خدایپوست انسان جدا نسازد.»⁷ به وی گفتند: «پس از بهره موسی امر فرمود که زن را طلاقنامه دهند و جدا کنند؟»⁸ ایشان را گفت: «موسی به سبب سنگدلی شما، شما را اجازت داد که زنان خود را طلاق دهید. لیکن از ابتدا چنین نبود.»⁹ و به شما می گویم هرکه زن خود را بغیر

است، چنانکه بارها در آتش و مکرر در آب می افتد.¹⁶ و او را نزد شاگردان تو آوردم، نتوانستند او را شفا دهند.»¹⁷ عیسی در جواب گفت: «ای فرقه بی ایمان کج رفتار، تا به کی با شما باشیم و تا چند متحمل شما گردیم؟ او را نزد من آورید.»¹⁸ پس عیسی او را نهیب داده، دیو از وی بیرون شد و در ساعت، آن پسر شفا یافت.

¹⁹ اما شاگردان نزد عیسی آمده، در خلوت از او پرسیدند: «چرا ما نتوانستیم او را بیرون کنیم؟»²⁰ عیسی ایشان را گفت: «به سبب بی ایمانی شما. زیرا هرآینه به شما می گویم، اگر ایمان به قدر دانه خردلی می داشتید، بدین کوه می گفتید از اینجا بدانجا منتقل شو، البته منتقل می شد و هیچ امری بر شما محال نمی بود.²¹ لیکن این جنس جز به دعا و روزه بیرون نمی رود.»

دومین پیشگویی عیسی درباره مرگ خود (مرقس ۹: ۳۰-۳۲، لوقا ۹: ۴۴-۴۵)

²² و چون ایشان در جلیل می گشتند، عیسی بدیشان گفت: «پسر انسان بدست مردم تسلیم کرده خواهد شد،²³ و او را خواهند کشت و در روز سوم خواهد برخاست.» پس بسیار محزون شدند.

سکه در دهان ماهی

²⁴ و چون ایشان وارد کفرناحوم شدند، محصلان دو درهم نزد پطرس آمده، گفتند: «آیا استاد شما دو درهم را نمی دهد؟»²⁵ گفت: «بلی.» و چون به خانه درآمده، عیسی بر او سبقت نموده، گفت: «ای شمعون، چه گمان داری؟ پادشاهان جهان از چه کسان عشر و جزیه می گیرند؟ از فرزندان خویش یا از بیگانگان؟»²⁶ پطرس به وی گفت: «از بیگانگان.» عیسی بدو گفت: «پس یقین پسران آزادند!²⁷ لیکن مبادا که ایشان را برنجانیم، به کناره دریا رفته، قلابی ببنداز و اول ماهی که بیرون می آید، گرفته و دهانش را باز کرده، مبلغ چهار درهم خواهی یافت. آن را برداشته، برای من و خود بدیشان بده!»

بحث درباره بزرگی

(مرقس ۹: ۳۲-۳۷، لوقا ۹: ۴۶-۴۸)

¹⁸ در همان ساعت، شاگردان نزد عیسی آمده، گفتند: «چه کس در ملکوت آسمان بزرگتر است؟»² آنگاه عیسی طفلی طلب نموده، در میان ایشان برپا داشت³ و گفت: «هرآینه به شما می گویم تا بازگشت نکنید و مثل طفل کوچک نشوید، هرگز داخل ملکوت آسمان نخواهید شد.⁴ پس هرکه مثل این بچه کوچک خود را فروتن سازد، همان در ملکوت آسمان بزرگتر است.⁵ و کسی که چنین طفلی را به اسم من قبول کند، مرا پذیرفته است.⁶ و هرکه یکی از این صغار را که به من ایمان دارند، لغزش دهد او را بهتر می بود که سنگ آسیایی بر گردنش آویخته، در قعر دریا غرق می شد!

هشدار در مورد وسوسه (مرقس ۹: ۴۳-۵۰)

⁷ و ای بر این جهان به سبب لغزشها؛ زیرا که لابد است از وقوع لغزشها، لیکن وای بر کسی که سبب لغزش باشد.⁸ پس اگر دستت یا پایت تو را بلغزاند، آن را قطع کرده، از خود دور انداز زیرا تورا بهتر است که لنگ یا شل داخل حیات شوی از آنکه با دو دست یا دو پا در نار جاودانی افکنده شوی.⁹ و اگر چشمت تو را لغزش دهد، آن را قلع کرده، از خود دور انداز زیرا تو را بهتر است بایک چشم وارد حیات شوی، از اینکه با دو چشم در آتش جهنم افکنده شوی.

هشدار در مورد تحقیر دیگران

¹⁰ زنهاری یکی از این صغار را حقیر بشمارید، زیرا شما را می گویم که ملانکه ایشان دائم در آسمان روی پدر مرا که در آسمان است می بیند.¹¹ زیرا که پسر انسان آمده است تا گم شده رانجات بخشد.¹² شما چه گمان می برید، اگر کسی را صد گوسفند باشد و یکی از آنها گم شود، آیا آن نود و

به ناظر خود گفت: "مزدوران را طلبیده، از آخرین گرفته تا اولین مزد ایشان را ادا کن." ⁹ پس یازده ساعتیان آمده، هر نفری دیناری یافتند. ¹⁰ و اولین آمده، گمان بردند که بیشتر خواهند یافت. ولی ایشان نیز هر نفری دیناری یافتند. ¹¹ اما چون گرفتند، به صاحب خانه شکایت نموده، ¹² گفتند که "این آخرین، یک ساعت کار کردند و ایشان را با ما که متحمل سختی و حرارت روز گردیده ایم مساوی ساخته ای؟" ¹³ او در جواب یکی از ایشان گفت: "ای رفیق بر تو ظلمی نکردم. مگر به دیناری با من قرار ندادی؟" ¹⁴ حق خود را گرفته برو. می خواهم بدین آخری مثل تو دهم. ¹⁵ آیا مرا جایز نیست که از مال خود آنچه خواهم بکنم؟ مگر چشم تو بدهد است از آن رو که من نیکو هستم؟" ¹⁶ بنابراین اولین آخرین و آخرین اولین خواهند شد، زیرا خواننده شدگان بسیارند و برگزیدگان کم.

سومین پیشگویی عیسی درباره مرگ خود
(مرقس ۱۰: ۳۲-۳۴، لوقا ۱۸: ۳۱-۳۴)

¹⁷ و چون عیسی به اورشلیم می رفت، دوازده شاگرد خود را در اثنای راه به خلوت طلبیده بدیشان گفت: ¹⁸ «اینک به سوی اورشلیم می رویم و پسر انسان به روسای کهنه و کاتبان تسلیم کرده خواهد شد و حکم قتل او را خواهند داد، ¹⁹ و او را به امت ها خواهند سپرد تا او را استهزا کنند و تازیانه زنند و مصلوب نمایند و در روز سوم خواهد برخاست.»

تعلیم درباره خدمت به دیگران
(مرقس ۱۰: ۳۵-۳۵)

²⁰ آنگاه مادر دو پسر زبدي با پسران خود نزدوی آمده و پرستش نموده، از او چیزی درخواست کرد. ²¹ بدو گفت: «چه خواهش داری؟» گفت: «بفرما تا این دو پسر من در ملکوت تو، یکی بر دست راست و دیگری بر دست چپ تو بنشینند.» ²² عیسی در جواب گفت: «نمی دانید چه می خواهید. آیا می توانید از آن کاسه ای که من می نوشم، بنوشید و تعمیدی را که من می یابم، بیابید؟» بدو گفتند: «می توانیم.» ²³ ایشان را گفت: «البته از کاسه من خواهید نوشید و تعمیدی را که من می یابم، خواهید یافت. لیکن نشستن به دست راست و چپ من، از آن من نیست که بدهم، مگر به کسانی که از جانب پدرم برای ایشان مهیا شده است.» ²⁴ اما چون آن ده شاگرد شنیدند، بر آن دوبرادر به دل رنجیدند. ²⁵ عیسی ایشان را پیش طلبیده، گفت: «آگاه هستید که حکام امت ها برایشان سروری می کنند و روسا بر ایشان مسلطند. ²⁶ لیکن در میان شما چنین نخواهد بود، بلکه هر که در میان شما می خواهد بزرگ گردد، خادم شما باشد. ²⁷ و هر که می خواهد در میان شما مقدم بود، غلام شما باشد. ²⁸ چنانکه پسر انسان نیامد تا مخدوم شود بلکه تا خدمت کند و جان خود را در راه بسیاری فدا سازد.»

شفای فقیر کور
(مرقس ۱۰: ۴۶-۵۲، لوقا ۱۸: ۳۵-۴۳)

²⁹ و هنگامی که از اریحا بیرون می رفتند، گروهی بسیار از عقب او می آمدند. ³⁰ که ناگاه دومرد کور کنار راه نشست، چون شنیدند که عیسی در گذر است، فریاد کرده، گفتند: «خداوند، پسر داود، بر ما ترحم کن!» ³¹ و هر چند خلق ایشان را نهیب می دادند که خاموش شوند، بیشتر فریادکنان می گفتند: «خداوند، پسر داود، بر ما ترحم فرما!» ³² پس عیسی ایستاده، به آواز بلند گفت: «چه می خواهید برای شما کنم؟» ³³ به وی گفتند: «خداوند، اینکه چشمان ما بازگردد!» ³⁴ پس عیسی ترحم نموده، چشمان ایشان را لمس نمود که در ساعت بینا گشته، از عقب او روانه شدند.

ورود مظفرانه عیسی به اورشلیم
(مرقس ۱۱: ۱-۱۱، لوقا ۱۹: ۲۸-۴۴، یوحنا ۱۲: ۱۲-۱۹)

21 و چون نزدیک به اورشلیم رسیده، وارد بیت فاجی نزد کوه زیتون شدند. آنگاه عیسی دو نفر از شاگردان خود را فرستاده، ² بدیشان گفت: «در این قریه ای که پیش روی شماست بروید و در حال، الاغی با

علت زناطلاق دهد و دیگری را نکاح کند، زانی است و هر که زن مطلقه ای را نکاح کند، زنا کند.» ¹⁰ شاگردانش بدو گفتند: «اگر حکم شوهر بازن چنین باشد، نکاح نکردن بهتر است!» ¹¹ ایشان را گفت: «تمامی خلق این کلام را نمی پذیرند، مگر به کسانی که عطا شده است. ¹² زیرا که خصی ها می باشند که از شکم مادر چنین متولد شدند و خصی ها هستند که از مردم خصی شده اند و خصی ها می باشند که بجهت ملکوت خدا خود را خصی نموده اند. آنکه توانایی قبول دارد بپذیرد.»

برکت دادن کودکان
(مرقس ۱۰: ۳۲-۳۴، لوقا ۱۸: ۱۵-۱۷)

¹³ آنگاه چند بچه کوچک را نزد او آوردند تادستهای خود را بر ایشان نهاده، دعا کند. اما شاگردان، ایشان را نهیب دادند. ¹⁴ عیسی گفت: «بچه های کوچک را بگذارید و از آمدن نزد من، ایشان را منع مکنید، زیرا ملکوت آسمان از مثل اینها است.» ¹⁵ و دستهای خود را بر ایشان گذارده از آن جا روانه شد.

جوان ثروتمند
(مرقس ۱۰: ۱۷-۲۱، لوقا ۱۸: ۱۸-۲۰)

¹⁶ ناگاه شخصی آمده، وی را گفت: «ای استاد نیکو، چه عمل نیکو کنم تا حیات جاودانی یابم؟» ¹⁷ وی را گفت: «از چه سبب مرا نیکو گفتی و حال آنکه کسی نیکو نیست، جز خدا فقط. لیکن اگر بخواهی داخل حیات شوی، احکام را نگاه دار.» ¹⁸ بدو گفت: «کدام احکام؟» عیسی گفت: «قتل مکن، زنا مکن، دزدی مکن، شهادت دروغ مده، ¹⁹ و پدر و مادر خود را حرمت دار و همسایه خود را مثل نفس خود دوست دار.» ²⁰ جوان وی را گفت: «همه اینها را از طفولیت نگاه داشته ام. دیگر مرا چه ناقص است؟» ²¹ عیسی بدو گفت: «اگر بخواهی کامل شوی، رفته مایملک خود را بفروش و به فقراء بده که در آسمان گنجی خواهی داشت؛ و آمده مرا متابعت نما.» ²² چون جوان این سخن را شنید، دل تنگ شده، برفت زیرا که مال بسیار داشت. ²³ عیسی به شاگردان خود گفت: «هر آینه به شما می گویم که شخص دولتمند به ملکوت آسمان به دشواری داخل می شود. ²⁴ و باز شمارا می گویم که گذشتن شتر از سوراخ سوزن، آسانتر است از دخول شخص دولتمند در ملکوت خدا.» ²⁵ شاگردان چون شنیدند، بغایت متحیر گشته، گفتند: «پس که می تواند نجات یابد؟» ²⁶ عیسی متوجه ایشان شده، گفت: «نزد انسان این محال است لیکن نزد خدا همه چیز ممکن است.» ²⁷ آنگاه پطرس در جواب گفت: «اینک ما همه چیزها را ترک کرده، تو را متابعت می کنیم. پس ما را چه خواهد بود؟» ²⁸ «عیسی ایشان را گفت: «هر آینه به شما می گویم شما که مرا متابعت نموده اید، در معاد وقتی که پسر انسان بر کرسی جلال خود نشیند، شما نیز به دوازده کرسی نشسته، بر دوازده سبط اسرائیل داوری خواهید نمود. ²⁹ و هر که بخاطر اسم من، خانه هایا برادران یا خواهران یا پدر یا مادر یا زن یا فرزندان یا زمینها را ترک کرد، صد چندان خواهد یافت و وارث حیات جاودانی خواهد گشت. ³⁰ لیکن بسا اولین که آخرین می گردند و آخرین، اولین!

حکایت کارگران و مزد برابر

20 «زیرا ملکوت آسمان صاحب خانه ای را ماند که بامدادان بیرون رفت تا عمله بجهت تاکستان خود به مزد بگیرد. ² پس با عمله، روزی یک دینار قرار داده، ایشان را به تاکستان خود فرستاد. ³ و قریب به ساعت سوم بیرون رفته، بعضی دیگر را در بازار بیکار ایستاده دید. ⁴ ایشان را نیز گفت: «شما هم به تاکستان بروید و آنچه حق شما است به شما می دهم.» پس رفتند. ⁵ باز قریب به ساعت ششم و نهم رفته، همچنین کرد. ⁶ و قریب به ساعت یازدهم رفته، چند نفر دیگر بیکار ایستاده یافت. ایشان را گفت: «از بهره تمامی روز در اینجا بیکار ایستاده اید؟» ⁷ گفتندش: «هیچ کس ما را به مزد نگرفت.» بدیشان گفت: «شما نیز به تاکستان بروید و حق خویش را خواهید یافت.» ⁸ و چون وقت شام رسید، صاحب تاکستان

حکایت دو پسر
(مرقس ۱۱: ۲۶-۳۳، لوقا ۲۰: ۸-۱)

28 لیکن چه گمان دارید؟ شخصی را دو پسر بود. نزد نخستین آمده، گفت: "ای فرزند امروز به تاکستان من رفته، به کار مشغول شو." 29 در جواب گفت: "نخواهم رفت." اما بعد پشیمان گشته، برفت. 30 و به دومین نیز همچنین گفت. او در جواب گفت: "ای آقا من می‌روم." ولی نرفت. 31 کدامیک از این دو خواهش پدر را به جا آورد؟ گفتند: «اولی.» عیسی بدیشان گفت: «هرآینه به شما می‌گویم که باجگیران و فاحشه‌ها قبل از شما داخل ملکوت خدا می‌گردند، 32 زانرو که یحیی از راه عدالت نزد شما آمد و بدو ایمان نیاوردید، اما باجگیران و فاحشه‌ها بدو ایمان آوردند و شما چون دیدید آخر هم پشیمان نشدید تا بدو ایمان آورید.

حکایت باغبانهای ظالم
(مرقس ۱۲: ۱۲-۱۳، لوقا ۲۰: ۹-۱۹)

33 و مثلی دیگر بشنوید: صاحب‌خانه‌ای بود که تاکستانی غرس نموده، خطیره‌ای گردش کشید و چرخشتی در آن کند و برجی بنا نمود. پس آن را به دهقانان سپرده، عازم سفر شد. 34 و چون موسم میوه نزدیک شد، غلامان خود را نزد دهقانان فرستاد تا میوه‌های او را بردارند. 35 اما دهقانان غلامانش را گرفته، بعضی را زدند و بعضی را کشتند و بعضی را سنگسار نمودند. 36 باز غلامان دیگر، بیشتر از اولین فرستاده، بدیشان نیز به همانطور سلوک نمودند. 37 بالاخره پسر خود را نزد ایشان فرستاده، گفت: "پسر مرا حرمت خواهند داشت." 38 اما دهقانان چون پسر را دیدند با خود گفتند: "این وارث است. بیایید او را بکشیم و میراثش را ببریم." 39 آنگاه او را گرفته، بیرون تاکستان افکنده، کشتند. 40 پس چون مالک تاکستان آید، به آن دهقانان چه خواهد کرد؟ 41 گفتند: «البته آن بدکاران را به سختی هلاک خواهد کرد و باغ را به باغبانان دیگر خواهد سپرد که میوه‌هایش را در موسم بدو دهند.»

42 عیسی بدیشان گفت: «مگر در کتب هرگز نخوانده‌اید این که سنگی را که معمارانش رد نمودند، همان سر زاویه شده است. این از جانب خداوند آمد و در نظر ما عجیب است. 43 از این جهت شما را می‌گویم که ملکوت خدا از شما گرفته شده، به امتی که میوه‌اش را بیاورند، عطا خواهد شد. 44 و هرکه بر آن سنگ افتد، منکسر شود و اگر آن بر کسی افتد، نرمش سازد.» 45 و چون روسای کهنه و فریسیان مثل‌هایش را شنیدند، دریافتند که درباره ایشان می‌گوید. 46 و چون خواستند او را گرفتار کنند، از مردم ترسیدند زیرا که او را نبی می‌دانستند.

حکایت جشن عروسی

22 و عیسی توجه نموده، باز به مثل‌ها ایشان را خطاب کرده، گفت: 2 «ملکوت آسمان پادشاهی را ماند که برای پسر خویش عروسی کرد. 3 و غلامان خود را فرستاد تا دعوت‌شدگان را به عروسی بخوانند و نخواستند بیایند. 4 باز غلامان دیگر روانه نموده، فرمود: "دعوت‌شدگان را بگویند که اینک خوان خود را حاضر ساخته‌ام و گاوان و پروارهای من کشته شده و همه چیز آماده است، به عروسی بیایید." 5 ولی ایشان بی‌اعتنایی نموده، راه خود را گرفتند، یکی به مزرعه خود و دیگری به تجارت خویش رفت. 6 و دیگران غلامان او را گرفته، دشنام داده، کشتند. 7 پادشاه چون شنید، غضب نموده، لشکریان خود را فرستاده، آن قاتلان را به قتل رسانید و شهر ایشان را بسوخت. 8 آنگاه غلامان خود را فرمود: "عروسی حاضر است؛ لیکن دعوت‌شدگان لیاقت نداشتند. 9 الان به شوارع عامه بروید و هرکه را بیابید به عروسی بطلبید." 10 پس آن غلامان به سر راه‌ها رفته، نیک و بد هرکه را یافتند جمع کردند، چنانکه خانه عروسی از مجلسیان مملو گشت. 11 آنگاه پادشاه بجهت دیدن اهل مجلس داخل شده، شخصی را در آنجا دید که جامه عروسی در بر ندارد. 12 بدو گفت: "ای عزیز چطور در اینجا آمدی و حال آنکه جامه عروسی در بر نداری؟" او خاموش شد. 13 آنگاه پادشاه خادمان خود را فرمود: "این شخص را دست

کره‌اش بسته خواهید یافت. آنها را باز کرده، نزد من آورید. 3 و هرگاه کسی به شما سخنی گوید، بگویند خداوند بدینها احتیاج دارد که فی الفور آنها را خواهد فرستاد." 4 و این همه واقع شد تا سخنی که نبی گفته است تمام شود 5 که «دختر صهیون را گویند اینک پادشاه تو نزد تو می‌آید با فروتنی و سواره بر حمار و بر کره الاغ.» 6 پس شاگردان رفته، آنچه عیسی بدیشان امر فرمود، بعمل آوردند 7 و الاغ را با کره آورده، رخت خود را بر آنها انداختند و او بر آنها سوار شد. 8 و گروهی بسیار، رختهای خود را در راه گسترانیدند و جمعی از درختان شاخه‌ها بریده، در راه می‌گستراندند. 9 و جمعی از پیش و پس او رفته، فریادکنان می‌گفتند: «هوشیاعانا پسر داودا، مبارک باد کسی که به اسم خداوند می‌آید! هوشیاعانا در اعلی‌علیین!» 10 و چون وارد اورشلیم شد، تمام شهر به آشوب آمده، می‌گفتند: «این کیست؟» 11 آن گروه گفتند: «این است عیسی نبی از ناصره جلیل.»

تطهیر هیکل

(مرقس ۱۱: ۱۲-۱۹، لوقا ۱۹: ۴۵-۴۸)

12 پس عیسی داخل هیکل خدا گشته، جمیع کسانی را که در هیکل خرید و فروش می‌کردند، بیرون نمود و تختهای صرافان و کرسیهای کبوترفروشان را واژگون ساخت. 13 و ایشان را گفت: «مکتوب است که خانه من خانه دعا نامیده می‌شود. لیکن شما مغاره دزدان ساخته‌اید.» 14 و کوران و شلان در هیکل، نزد او آمدند و ایشان را شفا بخشید. 15 اما روسای کهنه و کاتبان چون عجاییبی که از او صادر می‌گشت و کودکان را که در هیکل فریاد برآورده، «هوشیاعانا پسر داودا» می‌گفتند دیدند، غضبناک گشته، 16 به وی گفتند: «نمی‌شنوی آنچه اینها می‌گویند؟» عیسی بدیشان گفت: «بلی مگر نخوانده‌اید این که از دهان کودکان و شیرخوارگان حمد را مهیا ساختی؟» 17 پس ایشان را واگذارده، از شهر بسوی بیت عنبرافته، در آنجا شب را بسر برد.

دعا

(مرقس ۱۱: ۲۰-۲۵)

18 بامدادان چون به شهر مراجعت می‌کرد، گرسنه شد. 19 و در کناره راه یک درخت انجیر دیده، نزد آن آمد و جز برگ بر آن هیچ نیافت. پس آن را گفت: «از این به بعد میوه تا به ابد بر تو نشود!» که در ساعت درخت انجیر خشکید! 20 چون شاگردان این را دیدند، متعجب شده، گفتند: «چه بسیار زود درخت انجیر خشک شده است!» 21 عیسی در جواب ایشان گفت: «هرآینه به شما می‌گویم اگر ایمان می‌داشتید و شک نمی‌نمودید، نه همین را که به درخت انجیر شدمی کردید، بلکه هر گاه بدین کوه می‌گفتید "منتقل شده به دریا افکنده شو" چنین می‌شد. 22 و هرآنچه با ایمان به دعا طلب کنید، خواهید یافت.»

سوال درباره اقتدار عیسی

(مرقس ۱۱: ۲۶-۳۳، لوقا ۲۰: ۸-۱)

23 و چون به هیکل درآمده، تعلیم می‌داد، روسای کهنه و مشایخ قوم نزد او آمده، گفتند: «به چه قدرت این اعمال را می‌نمایی و کیست که این قدرت را به تو داده است؟» 24 عیسی در جواب ایشان گفت: «من نیز از شما سخنی می‌پرسم. اگر آن را به من گویند، من هم به شما گویم که این اعمال را به چه قدرت می‌نمایم: 25 تعمید یحیی از کجا بود؟ از آسمان یا از انسان؟» ایشان با خودتفکر کرده، گفتند که «اگر گوئیم از آسمان بود، هرآینه گویند پس چرا به وی ایمان نیاوردید. 26 و اگر گوئیم از انسان بود، از مردم می‌ترسیم زیرا همه یحیی را نبی می‌دانند.» 27 پس در جواب عیسی گفتند: «نمی‌دانیم.» بدیشان گفت: «من هم شما را نمی‌گویم که به چه قدرت این کارها را می‌کنم.»

و پا بسته بردارید و در ظلمت خارجی اندازید، جایی که گریه و فشار دندان باشد.¹⁴ زیرا طلبیدگان بسیارند و برگزیدگان کم.»

سوال درباره پرداخت باج و خراج
(مرقس ۱۲: ۱۳-۱۷، لوقا ۲۰: ۲۰-۲۶)

¹⁵ پس فریسیان رفته، شورا نمودند که چطور او را در گفتگو گرفتار سازند.¹⁶ و شاگردان خود را با هیرودیان نزد وی فرستاده، گفتند: «استادامی دانیم که صادق هستی و طریق خدا را به راستی تعلیم می‌نمایی و از کسی پاک نداری زیرا که به ظاهر خلق نمی‌نگری.¹⁷ پس به ما بگو رای تو چیست. آیا جزیه دادن به قیصر رواست یا نه؟»¹⁸ عیسی شرارت ایشان را درک کرده، گفت: «ای ریاکاران، چرا مرا تجربه می‌کنید؟¹⁹ سکه جزیه را به من بنمایید.» ایشان دیناری نزد وی آوردند.²⁰ بدیشان گفت: «این صورت و رقم از آن کیست؟»²¹ بدو گفتند: «از آن قیصر.» بدیشان گفت: «مال قیصر را به قیصر ادا کنید و مال خدا را به خدا!»²² چون ایشان شنیدند، متعجب شدند و او را واگذارده، برفتند.

سوال درباره قیامت
(مرقس ۱۲: ۱۸-۲۷، لوقا ۲۰: ۲۷-۴۰)

²³ و در همان روز، صدوقیان که منکر قیامت هستند نزد او آمده، سوال نموده،²⁴ گفتند: «ای استاد، موسی گفت اگر کسی بی‌اولاد بمیرد، می‌باید برادرش زن او را نکاح کند تا نسلی برای برادر خود پیدا نماید.²⁵ باری در میان ما هفت برادر بودند که اول زنی گرفته، بمرد و چون اولادی نداشت زن را به برادر خود ترک کرد.²⁶ و همچنین دومین و سومین تا هفتمین.²⁷ و آخر از همه آن زن نیز مرد.²⁸ پس او در قیامت، زن کدامیک از آن هفت خواهد بود زیرا که همه او را داشتند؟»²⁹ عیسی در جواب ایشان گفت: «گمراه هستید از این رو که کتاب و قوت خدا را در نیافته‌اید،³⁰ زیرا که در قیامت، نه نکاح می‌کنند و نه نکاح کرده می‌شوند بلکه مثل ملائکه خدا در آسمان می‌باشند.³¹ اما درباره قیامت مردگان، آیا نخوانده‌اید کلامی را که خدا به شما گفته است،³² من هستم خدای ابراهیم و خدای اسحاق و خدای یعقوب؟ خدا، خدای مردگان نیست بلکه خدای زندگان است.»

بزرگترین حکم
(مرقس ۱۲: ۲۸-۳۴)

³³ و آن گروه چون شنیدند، از تعلیم وی متحیر شدند.³⁴ اما چون فریسیان شنیدند که صدوقیان را مجاب نموده است، با هم جمع شدند.³⁵ و یکی از ایشان که فقیه بود، از وی به طریق امتحان سوال کرده، گفت:³⁶ «ای استاد، کدام حکم در شریعت بزرگتر است؟»³⁷ عیسی وی را گفت: «اینکه خداوند خدای خود را به همه دل و تمامی نفس و تمامی فکر خود محبت نما.³⁸ این است حکم اول و اعظم.³⁹ و دوم مثل آن است یعنی همسایه خود را مثل خود محبت نما.⁴⁰ بدین دو حکم، تمام تورات و صحف انبیامتعلق است.»

ناتوانی از جواب دادن به عیسی
(مرقس ۱۲: ۲۵-۲۷، لوقا ۲۰: ۲۱-۲۴)

⁴¹ و چون فریسیان جمع بودند، عیسی از ایشان پرسیده،⁴² گفت: «درباره مسیح چه گمان می‌برید؟ او پسر کیست؟» بدو گفتند: «پسر داود.»⁴³ ایشان را گفت: «پس چطور داود در روح، او را خداوند می‌خواند؟ چنانکه می‌گوید:⁴⁴ «خداوند به خداوند من گفت، به دست راست من بنشین تا دشمنان تو را پای انداز تو سازم.»⁴⁵ پس هرگاه داود او را خداوند می‌خواند، چگونه پسرش می‌باشد؟»⁴⁶ و هیچ‌کس قدرت جواب وی هرگز نداشت و نه کسی از آن روز دیگر جرات سوال کردن از او نمود.

هشدار به رهبران مذهبی
(مرقس ۱۲: ۳۸-۴۰، لوقا ۲۰: ۴۵-۴۷)

23 آنگاه عیسی آن جماعت و شاگردان خود را خطاب کرده،² گفت: «کاتبان و فریسیان بر کرسی موسی نشستند.³ پس آنچه به شما گویند، نگاه دارید و به‌جا آورید، لیکن مثل اعمال ایشان مکنید زیرا می‌گویند و نمی‌کنند.⁴ زیرا بارهای گران و دشوار رامی بندند و بر دوش مردم می‌نهند و خود نمی‌خواهند آنها را به یک انگشت حرکت دهند.⁵ و همه کارهای خود را می‌کنند تا مردم، ایشان را ببینند. حمایت‌های خود را عریض و دامنه‌های قبای خود را پهن می‌سازند،⁶ و بلا نشستن در ضیافتها و کرسیهای صدر در کنایس را دوست می‌دارند،⁷ و تعظیم در کوچه‌ها را و اینکه مردم ایشان را آقا آقا بخوانند.⁸ لیکن شما آقا خوانده مشوید، زیرا استاد شما یکی است یعنی مسیح و جمیع شما برادرانید.⁹ و هیچ‌کس را بر زمین، پدر خود مخوانید زیرا پدر شما یکی است که در آسمان است.¹⁰ و پیشواخوانده مشوید، زیرا پیشوای شما یکی است یعنی مسیح.¹¹ و هرکه از شما بزرگتر باشد، خادم شما بود.¹² و هرکه خود را بلند کند، پست گردد و هرکه خود را فروتن سازد سرافراز گردد.»

عیسی رهبران مذهبی را محکوم می‌کند

¹³ وای بر شمای کاتبان و فریسیان ریاکار که در ملکوت آسمان را به روی مردم می‌بندید، زیرا خود داخل آن نمی‌شوید و داخل شوندگان را از دخول مانع می‌شوید.¹⁴ وای بر شمای کاتبان و فریسیان ریاکار، زیرا خانه‌های بیوه‌زنان رامی بلعید و از روی ریا نماز را طویل می‌کنید؛ از آنرو عذاب شدیدتر خواهید یافت.¹⁵ وای بر شمای کاتبان و فریسیان ریاکار، زیرا که بر و بحر را می‌گردید تا مریدی پیدا کنید و چون پیدا شد او را دو مرتبه پست‌تر از خود، پسر جهنم می‌سازید!¹⁶ وای بر شمای راهنمایان کور که می‌گویید "هرکه به هیکل قسم خورد باکی نیست لیکن هرکه به طلای هیکل قسم خورد باید وفا کند."¹⁷ ای نادانان و نابینایان، آیا کدام افضل است؟ طلا یا هیکلی که طلا را مقدس می‌سازد؟¹⁸ "و هرکه به مذبیح قسم خورد باکی نیست لیکن هرکه به هدیه‌ای که بر آن است قسم خورد، باید ادا کند."¹⁹ ای جهال و کوران، کدام افضل است؟ هدیه یا مذبیح که هدیه را تقدیس می‌نماید؟²⁰ پس هرکه به مذبیح قسم خورد، به آن و به هرچه بر آن است قسم خورده است؛²¹ و هرکه به هیکل قسم خورد، به آن و به او که در آن ساکن است، قسم خورده است؛²² و هرکه به آسمان قسم خورد، به کرسی خدا و به او که بر آن نشسته است، قسم خورده باشد.²³ وای بر شمای کاتبان و فریسیان ریاکار که نعنای و شبت و زیره را عشر می‌دهید و اعظم احکام شریعت، یعنی عدالت و رحمت و ایمان را ترک کرده‌اید! می‌بایست آنها را به‌جا آورده، اینها را نیز ترک نکرده باشید.²⁴ ای رهنمایان کور که پشه را صافی می‌کنید و شتر را فرو می‌برید!²⁵ وای بر شمای کاتبان و فریسیان ریاکار، از آن رو که بیرون پیاله و بشقاب را پاک می‌نمایید و درون آنها مملو از جبر و ظلم است.²⁶ ای فریسی کور، اول درون پیاله و بشقاب را طاهر ساز تا بیرونش نیز طاهر شود!²⁷ وای بر شمای کاتبان و فریسیان ریاکار که چون قبور سفید شده می‌باشید که از بیرون، نیکو می‌نماید لیکن درون آنها از استخوانهای مردگان و سایر نجاسات پر است!²⁸ همچنین شما نیز ظاهر به مردم عادل می‌نمایید، لیکن باطن از ریاکاری و شرارت مملو هستید.

²⁹ وای بر شمای کاتبان و فریسیان ریاکار که قبرهای انبیا را بنا می‌کنید و مدفنه‌های صادقان رازینت می‌دهید،³⁰ و می‌گویید: "اگر در ایام پدران خود می‌بودیم، در ریختن خون انبیا با ایشان شریک نمی‌شدیم!"³¹ پس بر خود شهادت می‌دهید که فرزندان قاتلان انبیا هستید.³² پس شما پیمانان پدران خود را لبریز کنید!³³ ای ماران و افعی‌زادگان! چگونه از عذاب جهنم فرار خواهید کرد؟³⁴ لهذا الحال انبیا و حکماء و کاتبان نزد شما می‌فرستم و بعضی را خواهید کشت و به دار خواهید کشید و بعضی را در کنایس خود تازیانه زده، از شهر به شهر خواهید رواند،³⁵ تا همه خونهای صادقان که بر زمین ریخته شد بر شما وارد آید، از خون هابیل صدیق تا خون زکریا ابن

برخیا که او را در میان هیکل و مذبح کشتید.³⁶ هرآینه به شما می‌گویم که این همه بر این طایفه خواهد آمد!

اندوه عیسی برای اورشلیم

³⁷ «ای اورشلیم، اورشلیم، قاتل انبیا و سنگسار کننده مرسلان خود! چند مرتبه خواستم فرزندان تو را جمع کنم، مثل مرغی که جوجه‌های خود را زیر بال خود جمع می‌کند و نخواستی! ³⁸ اینک خانه شما برای شما ویران گزارد می‌شود. ³⁹ زیرا به شما می‌گویم از این پس مرا نخواهید دید تا بگوئید مبارک است او که به نام خداوند می‌آید.»

آینده جهان

(مرقس ۱۳: ۱-۲۰، لوقا ۲۱: ۵-۲۴)

24

پس عیسی از هیکل بیرون شده، برفت. و شاگردانش پیش آمدند تا عمارت‌های هیکل را بدو نشان دهند. ² عیسی ایشان را گفت: «ایا همه این چیزها را نمی‌بینید؟ هرآینه به شما می‌گویم در اینجا سنگی بر سنگی گذارده نخواهد شد که به زیر افکنده نشود» ³ و چون به کوه زیتون نشسته بود، شاگردانش در خلوت زدوی آمده، گفتند: «به ما بگو که این امور کی واقع می‌شود و نشان آمدن تو و انقضای عالم چیست.» ⁴ عیسی در جواب ایشان گفت: «زنگار کسی شما را همراه نکند! ⁵ زانرو که بسا به نام من آمده خواهند گفت که من مسیح هستم و بسیاری را همراه خواهند کرد. ⁶ و جنگها و اخبار جنگها را خواهید شنید. زنگار مضطرب مشوید زیرا که وقوع این همه لازم است، لیکن انتها هنوز نیست. ⁷ زیرا قومی با قومی و مملکتی با مملکتی مقاومت خواهند نمود و قحطیها و وباها و زلزله‌ها در جایها پدید آید. ⁸ اما همه اینها آغازدردهای زه است. ⁹ آنگاه شما را به مصیبت سپرده، خواهند کشت و جمیع امت‌ها بجهت اسم من از شما نفرت کنند. ¹⁰ و در آن زمان، بسیاری لغزش خورده، یکدیگر را تسلیم کنند و از یکدیگر نفرت گیرند. ¹¹ و بسا انبیای کذب ظاهر شده، بسیاری را همراه کنند. ¹² و بجهت افزونی گناه محبت بسیاری سرد خواهد شد. ¹³ لیکن هرکه تا به انتها صبر کند، نجات یابد. ¹⁴ و به این بشارت ملکوت در تمام عالم موعظه خواهد شد تا بر جمیع امت‌ها شهادتی شود؛ آنگاه آنها خواهد رسید.

¹⁵ «پس چون مکروه ویرانی را که به زبان دانیال نبی گفته شده است، در مقام مقدس بر پاشده بینید هرکه خواند دریافت کند ¹⁶ آنگاه هرکه در یهودیه باشد به کوهستان بگریزد؛ ¹⁷ و هرکه بر بام باشد، بجهت برداشتن چیزی از خانه به زیر نیاید؛ ¹⁸ و هرکه در مزرعه است، بجهت برداشتن رخت خود برنگردد. ¹⁹ لیکن وای برآبستان و شیر دهندگان در آن ایام! ²⁰ پس دعا کنید تا فرار شما در زمستان یا در سبت نشود، ²¹ زیرا که در آن زمان چنان مصیبت عظیمی ظاهر می‌شود که از ابتدا عالم تا کنون نشده و نخواهد شد! ²² و اگر آن ایام کوتاه نشدی، هیچ بشری نجات نیافتی، لیکن بخاطر برگزیدگان، آن روزها کوتاه خواهد شد.

بازگشت مسیح

(مرقس ۱۳: ۲۱-۲۱، لوقا ۲۱: ۲۵-۲۳)

²³ آنگاه اگر کسی به شما گوید: «اینک مسیح در اینجا یا در آنجا است» باور مکنید، ²⁴ زیرا که مسیحیان کاذب و انبیا کذب ظاهر شده، علامات و معجزات عظیمه چنان خواهند نمود که اگر ممکن بودی برگزیدگان را نیز همراه کردندی. ²⁵ اینک شما را پیش خبر دادم.

²⁶ «پس اگر شما را گویند: اینک در صحراست، بیرون مروید یا آنکه در خلوت است، باور مکنید، ²⁷ زیرا همچنان که برق ازمشرق ساطع شده، تا به مغرب ظاهر می‌شود، ظهور پسر انسان نیز چنین خواهد شد. ²⁸ و هرجا که مرداری باشد، کرکسان در آنجا جمع شوند. ²⁹ و فور بعد از مصیبت آن ایام، آفتاب تاریک گردد و ماه نور خود را ندهد و ستارگان از آسمان فرو ریزند و قوت‌های افلاک متزلزل گردد. ³⁰ آنگاه علامت پسر انسان در آسمان پدید گردد و در آن وقت، جمیع طوایف زمین سینه زنی کنند و پسر انسان را ببینند که بر ابرهای آسمان، با قوت و جلال عظیم می‌آید؛ ³¹ و فرشتگان خود را

با صور بلند آواز فرستاده، برگزیدگان او را از ابادهای اربعه از کران تا بکران فلک فراهم خواهند آورد.

³² «پس از درخت انجیر مثلش را فراگیرید که چون شاخه‌اش نازک شده، برگها می‌آورد، می‌فهمید که تابستان نزدیک است. ³³ همچنین شما نیز چون این همه را ببینید، بفهمید که نزدیک بلکه بر در است. ³⁴ هرآینه به شما می‌گویم تا این همه واقع نشود، این طایفه نخواهد گذشت. ³⁵ آسمان و زمین زایل خواهد شد، لیکن سخنان من هرگز زایل نخواهد شد.

انتظار برای بازگشت مسیح

(مرقس ۱۳: ۲۲-۲۷، لوقا ۲۱: ۲۴-۲۸)

³⁶ «اما از آن روز و ساعت هیچ‌کس اطلاع ندارد، حتی ملائکه آسمان جز پدر من و بس. ³⁷ لیکن چنانکه ایام نوح بود، ظهور پسر انسان نیز چنان خواهد بود. ³⁸ زیرا همچنان که در ایام قبل از طوفان می‌خوردند و می‌آشامیدند و نکاح می‌کردند و منکوحه می‌شدند تا روزی که نوح داخل کشتی گشت، ³⁹ و نفهمیدند تا طوفان آمده، همه را برد، همچنین ظهور پسر انسان نیز خواهد بود. ⁴⁰ آنگاه دو نفری که در مزرعه‌ای می‌باشند، یکی گرفته و دیگری واگذارده شود. ⁴¹ و دو زن که دستاس می‌کنند، یکی گرفته و دیگری رها شود. ⁴² پس بیدار باشید زیرا که نمی‌دانید در کدام ساعت خداوند شما می‌آید. ⁴³ لیکن این را بدانید که اگر صاحب‌خانه می‌دانست در چه پاس از شب دزد می‌آید، بیداری ماند و نمی‌گذاشت که به خانه‌اش نقب زند. ⁴⁴ لهذا شما نیز حاضر باشید، زیرا در ساعتی که گمان نبرید، پسر انسان می‌آید.

⁴⁵ «پس آن غلام امین و دانا کیست که آقایش او را بر اهل خانه خود بگمارد تا ایشان را در وقت معین خوراک دهد؟ ⁴⁶ خوشبحال آن غلامی که چون آقایش آید، او را در چنین کار مشغول یابد. ⁴⁷ هرآینه به شما می‌گویم که او را بر تمام مایملک خود خواهد گماشت. ⁴⁸ لیکن هرگاه آن غلام شریر با خود گوید که آقای من در آمدن تاخیر می‌نماید، ⁴⁹ و شروع کند به زدن همقطاران خود و خوردن و نوشیدن با میگساران، ⁵⁰ هرآینه آقای آن غلام آید، در روزی که منتظر نباشد و در ساعتی که نداند، ⁵¹ و او را دو پاره کرده، نصیبش را با رباکاران قرار دهد در مکانی که گریه و فشار دندان خواهد بود.

حکایت ده باکره

25 «در آن زمان ملکوت آسمان مثل ده باکره خواهد بود که مشعلهای خود را برداشته، به استقبال داماد بیرون رفتند. ² و از ایشان پنج دانا و پنج نادان بودند. ³ اما نادانان مشعلهای خود را برداشته، هیچ روغن با خود نبردند. ⁴ لیکن دانایان، روغن در ظروف خود بامشعلهای خویش برداشتند. ⁵ و چون آمدن داماد بطول انجامید، همه پینکی زده، خفتند. ⁶ و در نصف شب صدایی بلند شد که «اینک دامادی آید به استقبال وی بشتابید.» ⁷ پس تمامی آن باکره‌ها برخاسته، مشعلهای خود را اصلاح نمودند. ⁸ و نادانان، دانایان را گفتند: «از روغن خود به ما دهید زیرا مشعلهای ما خاموش می‌شود.» ⁹ اما دانایان در جواب گفتند: «نمی‌شود، مبادا ما و شما را کفاف ندهد. بلکه نزد فروشنندگان رفته، برای خود بخرید.» ¹⁰ و درحینی که ایشان بجهت خرید می‌رفتند، داماد برسد و آنانی که حاضر بودند، با وی به عروسی داخل شده، در بسته گردید. ¹¹ بعد از آن، باکره‌های دیگر نیز آمده، گفتند: «خداوند! ما با باز کن.» ¹² او در جواب گفت: «هرآینه به شما می‌گویم شما را نمی‌شناسم.» ¹³ پس بیدار باشید زیرا که آن روز و ساعت را نمی‌دانید.

حکایت قنطارها

¹⁴ «زیرا چنانکه مردی عازم سفر شده، غلامان خود را طلبید و اموال خود را بدیشان سپرد، ¹⁵ یکی را پنج قنطار و دیگری را دو وسومی را یک داد؛ هر یک را بحسب استعدادش. و بی‌درنگ متوجه سفر شد. ¹⁶ پس آنکه پنج قنطار یافته بود، رفته و با آنها تجارت نموده، پنج قنطار دیگر سود کرد.

گرفتار ساخته، به قتل رسانند.⁵ اما گفتند: «نه در وقت عید مبادا آشوبی در قوم بر پا شود.»

تدهین عیسی با عطر
(مرقس ۱۴: ۹-۳، یوحنا ۱۲: ۱-۱۱)

⁶ و هنگامی که عیسی در بیت عنیا در خانه شمعون ابرص شد،⁷ زنی با شیشه‌ای عطر گرانبهازند او آمده، چون بنشست بر سر وی ریخت.⁸ اما شاگردانش چون این را دیدند، غضب نموده، گفتند: «چرا این اسراف شده است؟⁹ زیرا ممکن بود این عطر به قیمت گران فروخته و به فقرا داده شود.»¹⁰ عیسی این را درک کرده، بدیشان گفت: «چرا بدین زن زحمت می‌دهید؟ زیرا کار نیکو به من کرده است.¹¹ زیرا که فقرا را همیشه نزد خود دارید اما مرا همیشه ندارید.¹² و این زن که این عطر را بر بدنم مالید، بجهت دفن من کرده است.¹³ هرآینه به شما می‌گویم هر جایی که در تمام عالم بدین بشارت موعظه کرده شود، کار این زن نیز بجهت یادگاری او مذکور خواهد شد.»

طرح خیانت یهودا
(مرقس ۱۴: ۱۰-۱۱، لوقا ۲۲: ۳-۶)

¹⁴ «آنگاه یکی از آن دوازده که به یهودای اسخریوطی مسمی بود، نزد روسای کهنه رفته،¹⁵ گفت: «مرا چند خواهید داد تا او را به شما تسلیم کنم؟» ایشان سی پاره نقره با وی قراردادند.¹⁶ و از آن وقت در صدد فرصت شد تا او را بدیشان تسلیم کند.

آماده کردن فصح
(مرقس ۱۴: ۱۲-۱۶، لوقا ۲۲: ۷-۱۳)

¹⁷ پس در روز اول عید فطیر، شاگردان نزد عیسی آمده، گفتند: «کجا می‌خواهی فصح را آماده کنیم تا بخوری؟»¹⁸ گفت: «به شهر، نزد فلان کس رفته، بدو گویید: "استاد می‌گوید وقت من نزدیک شد و فصح را در خانه تو با شاگردان خود صرف می‌نمایم."»¹⁹ شاگردان چنانکه عیسی ایشان را امر فرمود کردند و فصح را مهیا ساختند.

شام آخر
(مرقس ۱۴: ۱۷-۲۵، لوقا ۲۲: ۱۴-۲۰، یوحنا ۱۳: ۲۱-۳۰)

²⁰ چون وقت شام رسید با آن دوازده بنشست.²¹ و وقتی که ایشان غذا می‌خوردند، او گفت: «هرآینه به شما می‌گویم که یکی از شما مرا تسلیم می‌کند!»²² پس بغایت غمگین شده، هریک از ایشان به وی سخن آغاز کردند که «خداوند آیا من آنم؟»²³ او در جواب گفت: «آنکه دست با من در قاب فرو برد، همان کس مرا تسلیم نماید!»²⁴ هرآینه پسر انسان به همانطور که درباره او مکتوب است رحلت می‌کند. لیکن وای بر آنکسی که پسر انسان بدست او تسلیم شود! آن شخص را بهتر بودی که تولد نیافتی!»²⁵ و یهودا که تسلیم‌کننده وی بود، به جواب گفت: «ای استاد آیا من آنم؟» به وی گفت: «تو خود گفتی!»²⁶ و چون ایشان غذا می‌خوردند، عیسی نان را گرفته، برکت داد و پاره کرده، به شاگردان داد و گفت: «بگیرید و بخورید، این است بدن من.»²⁷ و پیاله را گرفته، شکر نمود و بدیشان داده، گفت: «همه شما از این بنوشید،²⁸ زیرا که این است خون من در عهد جدید که در راه بسیاری بجهت آمرزش گناهان ریخته می‌شود.²⁹ اما به شما می‌گویم که بعد از این از میوه مو دیگر نخواهم نوشید تا روزی که آن را با شما در ملکوت پدر خود، تازه آشامم.»

پیشگویی مجدد انکار پطرس
(مرقس ۱۴: ۲۶-۳۱)

³⁰ پس تسبیح خواندند و به سوی کوه زیتون روانه شدند.³¹ آنگاه عیسی بدیشان گفت: «همه شما امشب درباره من لغزش می‌خورید چنانکه مکتوب است که شبان را می‌زنم و گوسفندان گله پراکنده می‌شوند.³² لیکن بعد از برخاستنم، پیش از شما به جلیل خواهم رفت.»³³ پطرس در جواب وی

¹⁷ و همچنین صاحب دو قنطار نیز دو قنطار دیگر سود گرفت.¹⁸ اما آنکه یک قنطار گرفته بود، رفته زمین را کند و نقد آقای خود را پنهان نمود.¹⁹ «و بعد از مدت مدیدی، آقای آن غلامان آمده، از ایشان حساب خواست.²⁰ پس آنکه پنج قنطار یافته بود، پیش آمده، پنج قنطار دیگر آورده، گفت: خداوند پنج قنطار به من سپردی، اینک پنج قنطار دیگر سود کردم.»²¹ آقای او به وی گفت: «آفرین ای غلام نیک متدین! بر چیزهای اندک امین بودی، تو را بر چیزهای بسیار خواهم گماشت. به شادی خداوند خود داخل شو!»²² صاحب دو قنطار نیز آمده، گفت: ای آقا دو قنطار تسلیم من نمودی، اینک دو قنطار دیگر سود یافته‌ام.²³ آقای او به وی گفت: «آفرین ای غلام نیک متدین! بر چیزهای کم امین بودی، تو را بر چیزهای بسیار می‌گمارم. در خوشی خداوند خود داخل شو!»²⁴ پس آنکه یک قنطار گرفته بود، پیش آمده، گفت: ای آقا چون تو رامی شناختم که مرد درشت خوبی می‌باشی، از جایی که نکاشته‌ای می‌دروی و از جایی که نیفشانده‌ای جمع می‌کنی،²⁵ پس ترسان شده، رفته و قنطار تو را زیر زمین نهفتم. اینک مال تو موجود است.²⁶ آقای او در جواب وی گفت: ای غلام شریر بیکاره! دانسته‌ای که از جایی که نکاشته‌ام میدروم و از مکانی که نپاشیده‌ام، جمع می‌کنم.²⁷ از همین جهت تو را می‌بایست نقد مرا به صرافان بدهی تا وقتی که بیایم مال خود را باسود بیابم.²⁸ الحال آن قنطار را از او گرفته، به صاحب ده قنطار بدهید.²⁹ زیرا به هرکه دارد داده شود و افزونی یابد و از آنکه ندارد آنچه دارد نیز گرفته شود.³⁰ و آن غلام بی‌نفع را در ظلمت خارجی اندازید، جایی که گریه و فشار دندان خواهد بود.

روز داوری

³¹ «اما چون پسر انسان در جلال خود با جمیع ملائکه مقدس خویش آید، آنگاه بر کرسی جلال خود خواهد نشست،³² و جمیع امت‌ها در حضور او جمع شوند و آنها را از همدیگر جدا می‌کند به قسمی که شبان میشها را از بزها جدا می‌کند.³³ و میشها را بر دست راست و بزها را بر چپ خود قرار دهد.³⁴ آنگاه پادشاه به اصحاب طرف راست گوید: بیاییدای برکت یافتگان از پدر من و ملکوتی را که از ابتدای عالم برای شما آماده شده است، به میراث گیرید.³⁵ زیرا چون گرسنه بودم مرا طعام دادید، تشنه بودم سیراب نمودید، غریب بودم مرا جا دادید،³⁶ عریان بودم مرا پوشانیدید، مریض بودم عیادت کردید، در حبس بودم دیدن من آمدید.³⁷ آنگاه عادلان به پاسخ گویند: ای خداوند، کی گرسنه ات دیدیم تا طعامت دهیم، یا تشنه ات یافتیم تا سیرابت نماییم،³⁸ یا کی تو را غریب یافتیم تا تو را جادهیم یا عریان تا بپوشانیم،³⁹ و کی تو را مریض یا محبوس یافتیم تا عیادت کنیم؟⁴⁰ پادشاه در جواب ایشان گوید: هرآینه به شما می‌گویم، آنچه به یکی از این برادران کوچکترین من کردید، به من کرده‌اید.⁴¹ «پس اصحاب طرف چپ را گوید: ای ملعونان، از من دور شوید در آتش جاودانی که برای ابلیس و فرشتگان او مهیا شده است.⁴² زیرا گرسنه بودم مرا خوراک ندادید، تشنه بودم مرا آب ندادید،⁴³ غریب بودم مرا جا ندادید، عریان بودم مرا نپوشانیدید، مریض و محبوس بودم عیادت من نمودید.⁴⁴ پس ایشان نیز به پاسخ گویند: ای خداوند، کی تو را گرسنه یا تشنه یا غریب یا برهنه یا مریض یا محبوس دیده، خدمتت نکردیم؟⁴⁵ آنگاه در جواب ایشان گوید: هرآینه به شما می‌گویم، آنچه به یکی از این کوچکان نکردید، به من نکرده‌اید.⁴⁶ و ایشان در عذاب جاودانی خواهند رفت، اما عادلان در حیات جاودانی.»

توطئه قتل عیسی
(مرقس ۱۴: ۲۰-۲۱، لوقا ۲۲: ۱-۲)

26 و چون عیسی همه این سخنان را به اتمام رسانید، به شاگردان خود گفت:² «می‌دانید که بعد از دو روز عید فصح است که پسر

انسان تسلیم کرده می‌شود تا مصلوب گردد.»³ آنگاه روسای کهنه و کاتبان و مشایخ قوم در دیوانخانه رئیس کهنه که قیافا نام داشت جمع شده،⁴ شورا نمودند تا عیسی را به حيله

به وی کرده، گفت: «تو را به خدای حی قسم می‌دهم مارا بگوی که تو مسیح پس خدا هستی یا نه؟»⁶⁴ عیسی به وی گفت: «تو گفتی! و نیز شما رامی گویم بعد از این پسر انسان را خواهید دید که بر دست راست قوت نشسته، بر ابرهای آسمان می‌آید!»⁶⁵ در ساعت رئیس کهنه رخت خود را چاک زده، گفت: «کفر گفت! دیگر ما را چه حاجت به شهود است؟ الحال کفرش را شنیدید!»⁶⁶ چه مصلحت می‌بینید؟ ایشان در جواب گفتند: «مستوجب قتل است!»⁶⁷ آنگاه آب دهان بر رویش انداخته، او را طیانچه می‌زدند و بعضی سیلی زده،⁶⁸ می‌گفتند: «ای مسیح، به ما نبوت کن! کیست که تو را زده است؟»

انکار پطرس

(مرقس ۱۴: ۶۶-۷۲، لوقا ۲۲: ۵۴-۶۵، یوحنا ۱۸: ۲۵-۲۷)

⁶⁹ اما پطرس در ایوان بیرون نشسته بود که ناگاه کنیزی نزد وی آمده، گفت: «تو هم با عیسی جلیلی بودی!»⁷⁰ او روبروی همه انکار نموده، گفت: «نمی‌دانم چه می‌گویی!»⁷¹ و چون به دهلز بیرون رفت، کنیزی دیگر او را دیده، به حاضرین گفت: «این شخص نیز از رفقای عیسی ناصری است!»⁷² باز قسم خورده، انکار نمود که «این مرد را نمی‌شناسم.»⁷³ بعد از چندی، آنانی که ایستاده بودند پیش آمده، پطرس را گفتند: «الته تو هم از اینها هستی زیرا که لهجه تو بر تولدالت می‌نماید!»⁷⁴ پس آغاز لعن کردن و قسم خوردن نمود که «این شخص را نمی‌شناسم.» و در ساعت خروس بانگ زد⁷⁵ آنگاه پطرس سخن عیسی را به یاد آورد که گفته بود: قبل از بانگ زدن خروس، سه مرتبه مرا انکار خواهی کرد.» پس بیرون رفته زارزار بگریست.

محکوم شدن عیسی
(مرقس ۱: ۱۵، لوقا ۲۲: ۶۶-۷۱)

27 و چون صبح شد، همه روسای کهنه و مشایخ قوم بر عیسی شورا کردند که او را هلاک سازند.² پس او را بند نهاده، بردند و به

بنطیوس پیلطس والی تسلیم نمودند.

خودکشی یهودا

³ در آن هنگام، چون یهودا تسلیم‌کننده او دید که بر او فتوا دادند، پشیمان شده، سی پاره نقره را به روسای کهنه و مشایخ رد کرده،⁴ گفت: «گناه کردم که خون بیگانه‌ی را تسلیم نمودم.» گفتند: «ما را چه، خود دانی!»⁵ پس آن نقره را درهیکل انداخته، روانه شد و رفته خود را خفه نمود.⁶ اما روسای کهنه نقره را بر داشته، گفتند: «انداختن این در بیت‌المال جایز نیست زیرا خونبها است.»⁷ پس شورا نموده، به آن مبلغ، مزرعه کوزه‌گر را بجهت مقبره غریب‌خردند.⁸ از آن جهت، آن مزرعه تا امروز بحقل الدم مشهور است.⁹ آنگاه سخنی که به زبان ارمیای نبی گفته شده بود تمام گشت که «سی پاره نقره را برداشتن، بهای آن قیمت کرده شده‌ای که بعضی از بنی اسرائیل بر او قیمت گذاردند.¹⁰ و آنها را بجهت مزرعه کوزه‌گر دادند، چنانکه خداوند به من گفت.»

در حضور پیلطوس

(مرقس ۲: ۱۵، لوقا ۲۳: ۵-۱۰، یوحنا ۱۸: ۲۸-۳۸)

¹¹ اما عیسی در حضور والی ایستاده بود. پس والی از او پرسیده، گفت: «آیا تو پادشاه یهودهستی؟» عیسی بدو گفت: «تو می‌گویی!»¹² و چون روسای کهنه و مشایخ از او شکایت می‌کردند، هیچ جواب نمی‌داد.¹³ پس پیلطس وی را گفت: «نمی‌شنوی چقدر بر تو شهادت می‌دهند؟»¹⁴ اما در جواب وی، یک سخن هم نگفت، بقسمی که والی بسیار متعجب شد.

صدور حکم مصلوب شدن

(مرقس ۱۵: ۱۵-۱۶، لوقا ۲۳: ۱۳-۲۵، یوحنا ۱۹: ۱۶-۱۹)

¹⁵ و در هر عیدی، رسم والی این بود که یک زندانی، هرکه را می‌خواستند، برای جماعت آزاد می‌کرد.¹⁶ و در آن وقت، زندانی مشهور، رابا نام داشت.¹⁷ پس چون مردم جمع شدند، پیلطس ایشان را گفت: «که

گفت: «هر گاه همه درباره تو لغزش خورند، من هرگز نخورم.»³⁴ عیسی به وی گفت: «هرآینه به تو می‌گویم که در همین شب قبل از بانگ زدن خروس، سه مرتبه مرا انکار خواهی کرد!»³⁵ پطرس به وی گفت: «هرگاه مردمن با تو لازم شود، هرگز تو را انکار نکنم!» و سایر شاگردان نیز همچنان گفتند.

باغ جتسیمانی

(مرقس ۱۴: ۲۲-۲۳، لوقا ۲۲: ۳۹-۴۶)

³⁶ آنگاه عیسی با ایشان به موضعی که مسمی به جتسیمانی بود رسیده، به شاگردان خود گفت: «در اینجا بنشینید تا من رفته، در آنجا دعا کنم.»³⁷ و پطرس و دو پسر زبدي را برداشته، بی‌نهایت غمگین و دردناک شد.³⁸ پس بدیشان گفت: «نفس من از غایت الم مشرف به موت شده است. در اینجا مانده با من بیدار باشید.»³⁹ پس قدری پیش رفته، به روی درافتاد و دعا کرده، گفت: «ای پدر من، اگر ممکن باشد این پیاله از من بگذرد؛ لیکن نه به خواهش من، بلکه به اراده تو.»⁴⁰ و نزد شاگردان خود آمده، ایشان را در خواب یافت. و به پطرس گفت: «آیا همچنین نمی‌توانستید یک ساعت با من بیدار باشید؟»⁴¹ بیدار باشید و دعا کنید تا در معرض آزمایش نیفتید! روح راغب است، لیکن جسم ناتوان.»⁴² و بار دیگر رفته، باز دعا نموده، گفت: «ای پدر من، اگر ممکن نباشد که این پیاله بدون نوشیدن از من بگذرد، آنچه اراده تو است بشود.»⁴³ و آمده، باز ایشان را در خواب یافت زیرا که چشمان ایشان سنگین شده بود.⁴⁴ پس ایشان را ترک کرده، رفت و دفعه سوم به همان کلام دعا کرد.⁴⁵ آنگاه نزد شاگردان آمده، بدیشان گفت: «ما بقی را بخواهید و استراحت کنید. الحال ساعت رسیده است که پسر انسان به دست گناهاران تسلیم شود.»⁴⁶ برخیزید برویم. اینک تسلیم‌کننده من نزدیک است!»

دستگیری عیسی

(مرقس ۱۴: ۲۳-۵۲، لوقا ۲۲: ۴۷-۵۳، یوحنا ۱۸: ۱-۱۱)

⁴⁷ و هنوز سخن می‌گفت که ناگاه یهودا که یکی از آن دوازده بود با جمعی کثیر با شمشیرها و چوبه‌ای از جانب روسای کهنه و مشایخ قوم آمدند.⁴⁸ و تسلیم‌کننده او بدیشان نشانی داده، گفته بود: «هرکه را بوسه زدم، همان است. او رامحکم بگیرد.»⁴⁹ در ساعت نزد عیسی آمده، گفت: «سلام یا سیدی!» و او را بوسید.⁵⁰ عیسی وی را گفت: «ای رفیق، از بهر چه آمدی؟» آنگاه پیش آمده، دست بر عیسی انداخته، او را گرفتند.⁵¹ و ناگاه یکی از همراهان عیسی دست آورده، شمشیر خود را از غلاف کشیده، بر غلام رئیس کهنه زد و گوشش را از تن جدا کرد.⁵² آنگاه عیسی وی را گفت: «شمشیر خود را غلاف کن، زیرا هرکه شمشیر گیرد، به شمشیر هلاک گردد.»⁵³ آیا گمان می‌بری که نمی‌توانم الحال از پدر خود درخواست کنم که زیاده از دوازده فوج ازملانکه برای من حاضر سازد؟⁵⁴ لیکن در این صورت کتب چگونه تمام گردد که همچنین می‌بایست بشود؟»⁵⁵ در آن ساعت، به آن گروه گفت: گویا بر دزد بجهت گرفتن من با تیغها و چوبه‌ها بیرون آمدید! هر روز با شما در هیكل نشسته، تعلیم می‌دادم و مرا نگرفتید.⁵⁶ لیکن این همه شد تا کتب انبیا تمام شود.» در آن وقت جمیع شاگردان او را واگذارده، بگریختند.

محاکمه در حضور قیافا

(مرقس ۱۴: ۵۳-۶۵)

⁵⁷ و آنانی که عیسی را گرفته بودند، او را نزد قیافا رئیس کهنه جایی که کاتبان و مشایخ جمع بودند، بردند.⁵⁸ اما پطرس از دور در عقب او آمده، به خانه رئیس کهنه درآمد و با خادمان بنشست تا انجام کار را ببیند.⁵⁹ پس روسای کهنه و مشایخ و تمامی اهل شورا طلب شهادت دروغ بر عیسی می‌کردند تا او را بقتل رسانند،⁶⁰ لیکن نیافتند. با آنکه چند شاهد دروغ پیش آمدند، هیچ نیافتند. آخر دو نفر آمده،⁶¹ گفتند: «این شخص گفت: "می‌توانم هیكل خدا را خراب کنم و در سه روزش بنا نمایم."»⁶² پس رئیس کهنه برخاسته، بدو گفت: «هیچ جواب نمی‌دهی؟ چیست که اینها بر تو شهادت می‌دهند؟»⁶³ اما عیسی خاموش ماند! تا آنکه رئیس کهنه روی

آن میان دویده، اسفنجی را گرفت و آن را پر از سرکه کرده، بر سر نی گذارد و نزد او داشت تابنوشد.⁴⁹ و دیگران گفتند: «بگذار تا ببینیم که آیا لیاث می‌آید او را برهاند.»⁵⁰ عیسی باز به آواز بلند صیحه زده، روح را تسلیم نمود.⁵¹ که ناگاه پرده هیکل از سر تا پا دو پاره شد و زمین متزلزل و سنگها شکافته گردید،⁵² و قبرها گشاده شد و بسیاری از بدنهای مقدسین که آرامیده بودند برخاستند،⁵³ و بعد از برخاستن وی، از قبور برآمده، به شهر مقدس رفتند و بر بسیاری ظاهر شدند.

⁵⁴ اما یوزباشی و رفقاییش که عیسی را نگاهبانی می‌کردند، چون زلزله و این وقایع را دیدند، بینهایت ترسان شده، گفتند: «فی الواقع این شخص پسر خدا بود.»⁵⁵ و در آنجا زنان بسیاری که از جلیل در عقب عیسی آمده بودند تا او را خدمت کنند، از دور نظاره می‌کردند،⁵⁶ که از آن جمله، مریم مجدلیه بود و مریم مادر یعقوب و یوشاء و مادر پسران زبدی.

تدفین عیسی

(مرقس ۱۵: ۴۲-۴۷، لوقا ۲۳: ۵۰-۵۶، یوحنا ۱۹: ۲۸-۴۲)

⁵⁷ اما چون وقت عصر رسید، شخصی دولت‌مند از اهل رامه، یوسف نام که او نیز از شاگردان عیسی بود آمد،⁵⁸ و نزد پیلاتس رفته، جسد عیسی را خواست. آنگاه پیلاتس فرمان داد که داده شود.⁵⁹ پس یوسف جسد را برداشته، آن را در کتان پاک پیچیده،⁶⁰ او را در قبری نو که برای خود از سنگ تراشیده بود، گذارد و سنگی بزرگ بر سر آن غلطانیده، برفت.⁶¹ و مریم مجدلیه و مریم دیگر در آنجا، در مقابل قبرنشسته بودند.

محافظین بر سر قبر

⁶² و در فردای آن روز که بعد از روز تهیه بودوسای کهنه و فریسیان نزد پیلاتس جمع شده،⁶³ گفتند: «ای آقا ما را یاد است که آن گمراه‌کننده وقتی که زنده بود گفت: "بعد از سه روز برمی‌خیزم."»⁶⁴ پس بفرما قبر را تا سه روز نگاهبانی کنند مبادا شاگردانش در شب آمده، او را بدزدند و به مردم گویند که از مردگان برخاسته است و گمراهی آخر، از اول بدتر شود.»⁶⁵ پیلاتس بدیشان فرمود: «شما کشیکچیان دارید. بروید چنانکه دانید، محافظت کنید.»⁶⁶ پس رفتند و سنگ را مختوم ساخته، قبر را با کشیکچیان محافظت نمودند.

قیام عیسی مسیح

(مرقس ۱۶: ۱-۸، لوقا ۲۴: ۱-۱۲، یوحنا ۲۰: ۱-۹)

28 و بعد از سبت، هنگام فجر، روز اول هفته، مریم مجدلیه و مریم دیگر بجهت دیدن قبر آمدند.² که ناگاه زلزله‌ای عظیم حادث شد از آنرو که فرشته خداوند از آسمان نزول کرده، آمد و سنگ را از در قبر غلطانیده، بر آن بنشست.³ و صورت او مثل برق و لباسش چون برف سفید بود.⁴ و از ترس او کشیکچیان به لرزه درآمده، مثل مرده گردیدند.⁵ اما فرشته به زنان متوجه شده، گفت: شما ترسان مباشید! ⁶ در اینجا نیست زیرا چنانکه گفته بود برخاسته است. بیایید جایی که خداوند خفته بود ملاحظه کنید،⁷ و به زودی رفته شاگردانش را خبر دهید که از مردگان برخاسته است. اینک پیش از شما به جلیل می‌رود. در آنجا او را خواهید دید. اینک شما را گفتم.»

عیسی بر زنان ظاهر می‌شود

⁸ پس، از قبر با ترس و خوشی عظیم به زودی روانه شده، رفتند تا شاگردان او را اطلاع دهند.⁹ و در هنگامی که بجهت اخبار شاگردان او می‌رفتند، ناگاه عیسی بدیشان برخورد، گفت: «سلام بر شما پاد!» پس پیش آمده، به قدمهای او چسبیده، او را پرستش کردند.¹⁰ آنگاه عیسی بدیشان گفت: «مترسید! رفته، برادرانم را بگویید که به جلیل بروند که در آنجا مرا خواهند دید.»

را می‌خواهید برای شما آزاد کنم؟ برابا یا عیسی مشهور به مسیح را؟»¹⁸ زیرا که دانست او را از حسد تسلیم کرده بودند.

¹⁹ چون بر مسند نشسته بود، زنی نزد او فرستاده، گفت: «با این مرد عادل تو را کاری نباشد، زیرا که امروز در خواب درباره او زحمت بسیار بردم.»

²⁰ اما روسای کهنه و مشایخ، قوم را بر این ترغیب نمودند که برابا را بخواهند و عیسی را هلاک سازند.²¹ پس والی بدیشان متوجه شده، گفت: «کدامیک از این دو نفر را می‌خواهید بجهت شما رها کنم؟ گفتند: «برابا را.»²² پیلاتس بدیشان گفت: «پس با عیسی مشهور به مسیح چه کنم؟» جمیع گفتند: «مصلوب شود!»²³ والی گفت: «چرا؟ چه بدی کرده است؟» ایشان بیشتر فریاد زده، گفتند: «مصلوب شود!»²⁴ چون پیلاتس دید که ثمری ندارد بلکه آشوب زیاد می‌گردد، آب طلبیده، پیش مردم دست خود را شسته گفت: «من بری هستم از خون این شخص عادل. شما ببینید.»²⁵ تمام قوم در جواب گفتند: «خون او بر ما و فرزندان ما باد!»²⁶ آنگاه برابا را برای ایشان آزاد کرد و عیسی را تازیانه زده، سپرد تا او را مصلوب کنند.

استهزای سربازان رومی

(مرقس ۱۵: ۱۶-۲۰)

²⁷ آنگاه سپاهیان والی، عیسی را به دیوانخانه برده، تمامی فوج را گرد وی فراهم آوردند.²⁸ و او را عربان ساخته، لباس قرمزی بدو پوشانیدند،²⁹ و تاجی از خار یافته، بر سرش گذاردند و نی بدست راست او دادند و پیش وی زانو زده، استهزاکنان او را می‌گفتند: «سلامای پادشاه یهودا!»³⁰ و آب دهان بر وی افکنده، نی را گرفته بر سرش می‌زدند.³¹ و بعد از آنکه او را استهزاکرده بودند، آن لباس را از وی کنده، جامه خودش را پوشانیدند و او را بجهت مصلوب نمودن بیرون بردند.

در راه جلجتا

(مرقس ۱۵: ۲۱-۲۴، لوقا ۲۳: ۲۶-۳۱، یوحنا ۱۹: ۱۷)

³² و چون بیرون می‌رفتند، شخصی قیروانی شمعون نام را یافته، او را بجهت بردن صلیب مجبور کردند.³³ و چون به موضعی که به جلجتا یعنی کاسه سر مسمی بود رسیدند،³⁴ سرکه ممزوج به مر بجهت نوشیدن بدو دادند. اما چون چشید، نخواست که بنوشد.

مصلوب شدن عیسی

(مرقس ۱۵: ۲۵-۳۲، لوقا ۲۳: ۲۲-۴۳، یوحنا ۱۹: ۱۸-۲۷)

³⁵ پس او را مصلوب نموده، رخت او را تقسیم نمودند و بر آنها قرعه انداختند تا آنچه به زبان نبی گفته شده بود تمام شود که «رخت مرا در میان خود تقسیم کردند و بر لباس من قرعه انداختند.»³⁶ و در آنجا به نگاهبانی او نشستند.³⁷ و تقصیر نامه او را نوشته، بالای سرش آویختند که «این است عیسی، پادشاه یهودا!»³⁸ آنگاه دو دزد یکی بر دست راست و دیگری برچپش با وی مصلوب شدند.³⁹ و راهگذاران سرهای خود را جنبانیده، کفر گویان⁴⁰ می‌گفتند: «ای کسی که هیکل را خراب می‌کنی و در سه روز آن را می‌سازی، خود را نجات ده. اگر پسر خدا هستی، از صلیب فرود بیا!»⁴¹ همچنین نیز روسای کهنه با کاتبان و مشایخ استهزاکنان می‌گفتند:⁴² «دیگران را نجات داد، اما نمی‌تواند خود را برهاند. اگر پادشاه اسرائیل است، اکنون از صلیب فرود آید تا بدو ایمان آوریم!»⁴³ بر خداتوکل نمود، اکنون او را نجات دهد، اگر بدورغبت دارد زیرا گفت پسر خدا هستم!»⁴⁴ و همچنین آن دو دزد نیز که با وی مصلوب بودند، او را دشنام می‌دادند.

جان سپردن عیسی

(مرقس ۱۵: ۳۳-۴۱، لوقا ۲۳: ۴۴-۴۹، یوحنا ۱۹: ۲۸-۳۷)

⁴⁵ و از ساعت ششم تا ساعت نهم، تاریکی تمام زمین را فرو گرفت.⁴⁶ و نزدیک به ساعت نهم، عیسی به آواز بلند صدا زده گفت: «ایلی ایلی لما سبقتنی.» یعنی الهی الهی مرا چرا ترک کردی.⁴⁷ اما بعضی از حاضرین چون این را شنیدند، گفتند که او الیاس را می‌خواند.⁴⁸ در ساعت یکی از

رشوه به محافظین

ماموریت بزرگ
(مرقس ۱۶: ۱۵-۱۸)

¹¹ و چون ایشان می‌رفتند، ناگاه بعضی از کشیکچیان به شهر شده، روسای کهنه را از همه این وقایع مطلع ساختند. ¹² ایشان با مشایخ جمع شده، شورا نمودند و نقره بسیار به سپاهیان داده، ¹³ گفتند: «بگویید که شبانگاه شاگردانش آمده، وقتی که ما در خواب بودیم او را دزدیدند. ¹⁴ و هرگاه این سخن گوش زد والی شود، همانا ما او را برگردانیم و شما را مطمئن سازیم.» ¹⁵ ایشان پول را گرفته، چنانکه تعلیم یافتند کردند و این سخن تا امروز در میان یهود منتشر است.

¹⁶ اما یازده رسول به جلیل، بر کوهی که عیسی ایشان را نشان داده بود رفتند. ¹⁷ و چون او را دیدند، پرستش نمودند. لیکن بعضی شک کردند. ¹⁸ پس عیسی پیش آمده، بدیشان خطاب کرده، گفت: «تمامی قدرت در آسمان و بر زمین به من داده شده است. ¹⁹ پس رفته، همه امت‌ها را شاگرد سازید و ایشان را به اسم اب و ابن و روح القدس تعمید دهید. ²⁰ و ایشان را تعلیم دهید که همه اموری را که به شما حکم کرده‌ام حفظ کنند. و اینک من هرروزه تا انقضای عالم همراه شما می‌باشم.» آمین.

مرقس

یحیی تعمیددهنده راه را برای عیسی آماده می‌کند
(متی ۳: ۱-۱۲، لوقا ۳: ۱-۱۸)

عیسی با اقتدار بسیار تعلیم می‌دهد
(لوقا ۴: ۲۱-۳۷)

21 و چون وارد کفرناحوم شدند، بی‌تامل در روز سبت به کنیسه درآمد، به تعلیم دادن شروع کرد، 22 به قسمی که از تعلیم وی حیران شدند، زیرا که ایشان را مقتدرانه تعلیم می‌داد نه مانند کاتبان. 23 و در کنیسه ایشان شخصی بود که روح پلیدداشت. ناگاه صیحه زده، 24 گفت: «ای عیسی ناصری ما را با تو چه کار است؟ آیا برای هلاک کردن ما آمدی؟ تو را می‌شناسم کیستی، ای قدوس خدا!» 25 عیسی به وی نهیب داده، گفت: «خاموش شو و از او درآی!» 26 در ساعت آن روح خبیث او را مصروع نمود و به آواز بلند صدازده، از او بیرون آمد. 27 و همه متعجب شدند، بحدی که از همدیگر سوال کرده، گفتند: «این چیست و این چه تعلیم تازه است که ارواح پلید رانیز با قدرت امر می‌کند و اطاعتش می‌نمایند؟» 28 و اسم او فور در تمامی مرز و بوم جلیل شهرت یافت.

شفای مادرزن پطرس و بسیاری دیگر
(متی ۸: ۱۴-۱۷، لوقا ۴: ۲۸-۴۱)

29 و از کنیسه بیرون آمده، فور با یعقوب و یوحنا به خانه شمعون و اندریاس درآمدند. 30 و مادرزن شمعون تب کرده، خوابیده بود. در ساعت وی را از حالت او خبر دادند. 31 پس نزدیک شده، دست او را گرفته، برخیزانیدش که همان وقت تب از او زایل شد و به خدمت گذاری ایشان مشغول گشت. 32 شامگاه چون آفتاب به مغرب شد، جمیع مریضان و مجانین را پیش او آوردند. 33 و تمام شهر بر در خانه ازدحام نمودند. 34 و بسا کسانی را که به انواع امراض مبتلا بودند، شفا داد و دیوهای بسیاری بیرون کرده، نگذارد که دیوها حرف زنند زیرا که او را شناختند.

موعظه عیسی در سراسر جلیل
(متی ۴: ۲۳-۲۵، لوقا ۴: ۴۲-۴۴)

35 بامدادان قبل از صبح برخاسته، بیرون رفت و به ویرانه‌ای رسیده، در آنجا به دعا مشغول شد. 36 و شمعون و رفقایش در پی او شتافتند. 37 چون او را دریافتند، گفتند: «همه تو رامی طلبند.» 38 بدیشان گفت: «به دهات مجاورهم برویم تا در آنها نیز موعظه کنم، زیرا که بجهت این کار بیرون آمدم.» 39 پس در تمام جلیل درکنایس ایشان وعظ می‌نمود و دیوها را اخراج می‌کرد.

شفای یک جذامی
(متی ۸: ۱، لوقا ۵: ۱۲-۱۶)

40 و ابرصی پیش وی آمده، استدعا کرد وزانو زده، بدو گفت: «اگر بخواهی، می‌توانی مرا ظاهر سازی!» 41 عیسی ترحم نموده، دست خود را دراز کرد و او را لمس نموده، گفت: «می‌خواهم، طاهر شو!» 42 و چون سخن گفت، فی الفور برص از او زایل شده، پاک گشت. 43 و او را قدغن کرد و فور مرخص فرموده، 44 گفت: «زنها کسی را خبر مده، بلکه رفته خود را به کاهن بنما و آنچه موسی فرموده، بجهت تطهیر خودبگذاران تا برای ایشان شهادتی بشود.» 45 لیکن او بیرون رفته، به موعظه نمودن و شهرت دادن این امر شروع کرد، بقسمی که بعد از آن او نتوانست آشکارا به شهر درآید بلکه در ویرانه‌های بیرون بسر می‌برد و مردم از همه اطراف نزد وی می‌آمدند.

1 ابتدا انجیل عیسی مسیح پسر خدا.

2 چنانکه در اشعیا نبی مکتوب است، «اینک رسول خود را پیش روی تو می‌فرستم تاراه تو را پیش تو مهیا سازد. 3 صدای ندا کننده‌ای در بیابان که راه خداوند را مهیا سازید و طرق او رازاست نمایید.» 4 یحیی تعمیددهنده در بیابان ظاهر شد و بجهت آمرزش گناهان به تعمید توبه موعظه می‌نمود. 5 و تمامی مرز و بوم یهودیه و جمیع سکنه اورشلیم نزد وی بیرون شدند و به گناهان خود معترف گردیده، در رود اردون از او تعمید می‌یافتند. 6 و یحیی را لباس از پشم شتر و کمر بند چرمی بر کمر می‌بود و خوراک وی از ملخ و عسل بری. 7 و موعظه می‌کرد و می‌گفت که «بعد از من کسی تواناتر از من می‌آید که لایق آن نیستم که خم شده، دوال نعلین او را باز کنم. 8 من شما را به آب تعمید دادم. لیکن او شما را به روح‌القدس تعمید خواهد داد.»

یحیی عیسی را تعمید می‌دهد
(متی ۳: ۱۳-۱۷، لوقا ۳: ۲۱-۲۲)

9 و واقع شد در آن ایام که عیسی از ناصره جلیل آمده در اردن از یحیی تعمید یافت. 10 و چون از آب برآمد، در ساعت آسمان را شکافته دید و روح را که مانند کبوتری بروی نازل می‌شود. 11 و آوازی از آسمان در رسید که «تو پسر حبیب من هستی که از تو خشنودم.»

تجربه عیسی در بیابان
(متی ۴: ۱-۱۱، لوقا ۴: ۱-۱۳)

12 پس بی‌درنگ روح وی را به بیابان می‌برد. 13 و مدت چهل روز در صحرا بود و شیطان او را تجربه می‌کرد و با وحوش بسر می‌برد و فرشتگان او را پرستاری می‌نمودند.

موعظه عیسی در جلیل
(متی ۴: ۱۲-۱۷، لوقا ۴: ۱۴-۱۵، یوحنا ۴: ۴۳-۴۵)

14 و بعد از گرفتاری یحیی، عیسی به جلیل آمده، به بشارت ملکوت خدا موعظه کرده، 15 می‌گفت: «وقت تمام شد و ملکوت خداوند نزدیک است. پس توبه کنید و به انجیل ایمان بیاورید.»

چهار ماهیگیر عیسی را پیروی می‌کنند
(متی ۴: ۱۸-۲۲)

16 و چون به کناره دریای جلیل می‌گشت، شمعون و برادرش اندریاس را دید که دامی در دریا می‌اندازند زیرا که صیاد بودند. 17 عیسی ایشان را گفت: «از عقب من آید که شما را صیاد مردم گردانم.» 18 بی‌تامل دامهای خود را گذارده، از پی او روانه شدند. 19 و از آنجا قدری پیشتررفته، یعقوب بن زبدي و برادرش یوحنا را دید که در کشتی دامهای خود را اصلاح می‌کنند. 20 در حال ایشان را دعوت نمود. پس پدر خود زبدي را با مزدوران در کشتی گذارده، از عقب وی روانه شدند.

درآمده، نان تقدّمه را خورد که خوردن آن جز به کاهنان روا نیست و به رفقای خود نیز داد؟»²⁷ و بدیشان گفت: «سبت بجهت انسان مقرر شد نه انسان برای سبت.²⁸ بنابراین پسر انسان مالک سبت نیز هست.»

شفای دست بیمار
(متی ۱۲: ۹-۱۴، لوقا ۶: ۱۱-۱۶)

3 و باز به کنیسه درآمده، در آنجا مرد دست خشکی بود.² و مراقب وی بودند که شاید او را در سبت شفا دهد تا مدعی او گردند.³ پسر بدان مرد دست خشک گفت: «در میان بایست!»⁴ و بدیشان گفت: «آیا در روز سبت کدام جایز است؟ نیکویی کردن یا بدی؟ جان رانجات دادن یا هلاک کردن؟» ایشان خاموش ماندند.⁵ پس چشمان خود را بر ایشان باغضب گردانیده، زیرا که از سنگدلی ایشان محزون بود، به آن مرد گفت: «دست خود رادراز کن!» پس دراز کرده، دستش صحیح گشت.⁶ در ساعت فریسیان بیرون رفته، با هیرودیان درباره او شورا نمودند که چطور او را هلاک کنند.

جماعت بزرگی بدنحال عیسی می‌روند
(متی ۱۲: ۱۵-۲۱)

⁷ و عیسی با شاگردانش به سوی دریا آمد و گروهی بسیار از جلیل به عقب او روانه شدند.⁸ و از یهودیه و از اورشلیم و ادومیه و آن طرف اردن و از حوالی صور و صیدون نیز جمعی کثیر، چون اعمال او را شنیدند، نزد وی آمدند.⁹ و به شاگردان خود فرمود تا زورقی به سبب جمعیت، بجهت او نگاه دارند تا بر وی ازدحام نمایند،¹⁰ زیرا که بسیاری را صحت می‌داد، بقسمی که هرکه صاحب دردی بود بر او هجوم می‌آورد تا او را لمس نماید.¹¹ و ارواح پلید چون او را دیدند، پیش او به روی درافتادند و فریادکنان می‌گفتند که «تو پسر خدا هستی.»¹² و ایشان را به تاکید بسیار فرمود که او را شهرت ندهند.

انتخاب دوازده حواری
(لوقا ۶: ۱۲-۱۶)

¹³ پس بر فراز کوهی برآمده، هرکه راخواست به نزد خود طلبید و ایشان نزد او آمدند.¹⁴ و دوازده نفر را مقرر فرمود تا همراه او باشند و تا ایشان را بجهت وعظ نمودن بفرستد.¹⁵ و ایشان را قدرت باشد که مریضان را شفا دهند و دیوها را بیرون کنند.¹⁶ و شمعون را پطرس نام نهاد.¹⁷ و یعقوب پسر زبدي و یوحنا برادری یعقوب؛ این هر دو را بوانرجس یعنی پسران رعد نام گذارد.¹⁸ و اندریاس و فیلیپس و برتولما و متی و توما و یعقوب بن حلفی و تدی و شمعون قانونی،¹⁹ و یهودای اسخریوطی که او را تسلیم کرد.

تهمت رهبران مذهبی
(متی ۱۲: ۲۲-۳۷)

²⁰ و چون به خانه درآمدند، باز جمعی فراهم آمدند بطوری که ایشان فرصت نان خوردن هم نکردند.²¹ و خویشان او چون شنیدند، بیرون آمدند تا او را بردارند زیرا گفتند بی خود شده است.²² و کاتبانی که از اورشلیم آمده بودند، گفتند که بعزبول دارد و به یاری رئیس دیوها، دیوها را اخراج می‌کند.²³ پس ایشان را پیش طلبیده، مثلها زده، بدیشان گفت: «چطور می‌تواند شیطان، شیطان را بیرون کند؟²⁴ و اگر مملکتی برخلاف خود منقسم شود، آن مملکت نتواند پایدار بماند.²⁵ و هرگاه خانه‌ای به ضد خویش منقسم شد، آن خانه نمی‌تواند استقامت داشته باشد.²⁶ و اگر شیطان با نفس خود مقاومت نماید منقسم شود، او نمی‌تواند قائم ماند بلکه هلاک می‌گردد.²⁷ و هیچ‌کس نمی‌تواند به خانه مردزورآور درآمده، اسباب او را غارت نماید، جزآنکه اول آن زورآور را ببندد و بعد از آن خانه او را تاراج می‌کند.²⁸ هرآینه به شما می‌گویم که همه گناهان از بنی آدم آمرزیده می‌شود و هر قسم کفر که گفته باشند،²⁹ لیکن هرکه به روح‌القدس کفر گوید، تا به ابد آمرزیده نشود بلکه مستحق عذاب جاودانی بود.»³⁰ زیرا که می‌گفتند روحی پلید دارد.

شفای مرد افلیج
(متی ۵: ۹، لوقا ۱۷: ۲۶)

2 و بعد از چندی، باز وارد کفرناحوم شده، چون شهرت یافت که در خانه است،² بی درنگ جمعی ازدحام نمودند بقسمی که بیرون در نیز گنجایش نداشت و برای ایشان کلام را بیان می‌کرد.³ که نگاه بعضی نزد وی آمده مفلوجی را به دست چهار نفر برداشته، آوردند.⁴ و چون به سبب جمعیت نتوانستند نزد او برسند، طاق جایی را که او بود باز کرده و شکافته، تختی را که مفلوج بر آن خوابیده بود، به زیر هشتند.⁵ عیسی چون ایمان ایشان را دید، مفلوج را گفت: «ای فرزند، گناهان تو آمرزیده شد.»

⁶ لیکن بعضی از کاتبان که در آنجا نشسته بودند، در دل خود تفکر نمودند که «چرا این شخص چنین کفر می‌گوید؟ غیر از خدای واحد، کیست که بتواند گناهان را بیامرزد؟»⁸ در ساعت عیسی در روح خود ادراک نموده که با خود چنین فکر می‌کنند، بدیشان گفت: «از بهره این خیالات را به خاطر خود راه می‌دهید؟⁹ کدام سهل تر است؟ مفلوج را گفتن گناهان تو آمرزیده شد؟ یا گفتن برخیز و بستر خود را برداشته بخرام؟¹⁰ لیکن تا بدانید که پسر انسان راستیست و بستر خود را بر روی زمین هست...» مفلوج را گفت: «تو را می‌گویم برخیز و بستر خود را برداشته، به خانه خود برو!»¹¹ او برخاست و بی‌تامل بستر خود را برداشته، پیش روی همه روانه شد بطوری که همه حیران شده، خدا را تمجید نموده، گفتند: «مثل این امر هرگز ندیده بودیم!»

ضیافت در خانه متی
(متی ۹: ۹-۱۳، لوقا ۵: ۲۷-۳۲)

¹³ و باز به کناره دریا رفت و تمام آن گروه نزداو آمدند و ایشان را تعلیم می‌داد.¹⁴ و هنگامی که می‌رفت لاوی این حلفی را بر باجگاه نشسته دید. بدو گفت: «از عقب من بیا!» پس برخاسته، درعقب وی شتافت.¹⁵ و وقتی که او در خانه وی نشسته بود، بسیاری از باجگیران و گناهکاران با عیسی و شاگردانش نشستند زیرا بسیار بودند و بیرونی او می‌کردند.¹⁶ و چون کاتبان و فریسیان او را دیدند که با باجگیران و گناهکاران می‌خورد، به شاگردان او گفتند: «چرا با باجگیران و گناهکاران اکل و شرب می‌نمایید؟»¹⁷ عیسی چون این را شنید، بدیشان گفت: «تندرستان احتیاج به طبیب ندارند بلکه مریضان. و من نیامدم تا عادلان را بلکه تا گناهکاران را به توبه دعوت کنم.»

سوال رهبران مذهبی درباره روزه
(متی ۹: ۱۴-۱۷، لوقا ۵: ۳۳-۳۹)

¹⁸ و شاگردان یحیی و فریسیان روزه می‌داشتند. پس آمده، بدو گفتند: «چون است که شاگردان یحیی و فریسیان روزه می‌دارند و شاگردان تو روزه نمی‌دارند؟»¹⁹ عیسی بدیشان گفت: «آیا ممکن است پسران خانه عروسی مادامی که داماد با ایشان است روزه بدارند؟ زمانی که داماد را با خود دارند، نمی‌توانند روزه‌دارند.²⁰ لیکن ایامی می‌آید که داماد از ایشان گرفته شود. در آن ایام روزه خواهند داشت.²¹ و هیچ‌کس بر جامه کهنه، پاره‌ای از پارچه نو وصله نمی‌کند، والا آن وصله نو از آن کهنه جدامی گردد و دریدگی بدتر می‌شود.²² و کسی شراب نو را در مشکهای کهنه نمی‌ریزد و گرنه آن شراب نو مشکها را برد و شراب ریخته، مشکها تلف می‌گردد. بلکه شراب نو را در مشکهای نو باید ریخت.»

شاگردان در روز سبت گندم می‌چینند
(متی ۱۲: ۸-۱، لوقا ۶: ۵-۱)

²³ و چنان افتاد که روز سبتی از میان مزرعه‌ها می‌گذشت و شاگردانش هنگامی که می‌رفتند، به چیدن خوشه‌ها شروع کردند.²⁴ فریسیان بدو گفتند: «اینکه چرا در روز سبت مرتکب عملی می‌باشند که روا نیست؟»²⁵ او بدیشان گفت: «مگر هرگز نخوانده اید که داود چه کرد چون او و رفقاییش محتاج و گرسنه بودند؟²⁶ چگونه در ایام ابیتار رئیس کهنه به خانه خدا

عیسی خانواده حقیقی خود رامعرفی می کند
(متی ۱۲: ۴۶-۵۰، لوقا ۸: ۱۹-۲۱)

پس از آن دانه کامل در خوشه. 29 و چون ثمر رسید، فور داس را بکار می برد زیرا که وقت حصاد رسیده است.»

مثل دانه خردل
(متی ۱۳: ۳۱-۳۲)

30 و گفت: «به چه چیز ملکوت خدا را تشبیه کنیم و برای آن چه مثل بزینیم؟ 31 مثل دانه خردلی است که وقتی که آن را بر زمین کارند، کوچکترین تخمهای زمینی باشد. 32 لیکن چون کاشته شد، می روید و بزرگتر از جمیع بقول می گردد و شاخه های بزرگ می آورد، چنانکه مرغان هوا زیر سایه اش می توانند آشیانه گیرند.» 33 و به مثلهای بسیار مانند اینها بقدری که استطاعت شنیدن داشتند، کلام را بدیشان بیان می فرمود، 34 و بدون مثل بدیشان سخن نگفت. لیکن در خلوت، تمام معانی را برای شاگردان خود شرح می نمود.

آرام کردن طوفان دریا
(متی ۸: ۲۳-۲۷، لوقا ۸: ۲۲-۲۵)

35 و در همان روز وقت شام، بدیشان گفت: «به کناره دیگر عبور کنیم.» 36 پس چون آن گروه رارخصت دادند، او را همانطوری که در کشتی بود برداشتند و چند زورق دیگر نیز همراه او بود. 37 که ناگاه طوفانی عظیم از باد پدید آمد و امواج بر کشتی می خورد بقسمی که برمی گشت. 38 و او در موخر کشتی بر بالشی خفته بود. پس او را بیدار کرده گفتند: «ای استاد، آیا تو را باکی نیست که هلاک شویم؟» 39 در ساعت او برخاسته، باد را نهیب داد و به دریا گفت: «ساکن شو و خاموش باش!» که باد ساکن شده، آرامی کامل پدید آمد. 40 و ایشان را گفت: «از بهره چینی ترسانید و چون است که ایمان ندارید؟» 41 پس بی نهایت ترسان شده، به یکدیگر گفتند: «این کیست که باد و دریا هم او را اطاعت می کنند؟»

اخراج ارواح ناپاک
(متی ۸: ۲۸-۳۴، لوقا ۸: ۲۶-۳۹)

5 پس به آن کناره دریا تا به سرزمین جدریان آمدند. 2 و چون از کشتی بیرون آمد، فی الفور شخصی که روحی پلید داشت از قبور بیرون شده، بدو برخورد. 3 که در قبور ساکن می بود و هیچ کس به زنجیرها هم نمی توانست او را بند نماید، 4 زیرا که بارها او را به کنده ها و زنجیرها بسته بودند و زنجیرها را گسیخته و کنده ها را شکسته بود و احدی نمی توانست او را آرام نماید، 5 و پیوسته شب و روز در کوهها و قبرها فریاد می زد و خود را به سنگها مجروح می ساخت. 6 چون عیسی را از دور دید، دوان دوان آمد، او را سجد کرد، 7 و به آواز بلند صیحه زده، گفت: «ای عیسی، پسر خدای تعالی، مرا با تو چه کار است؟ تو را به خدا قسم می دهم که مرا معذب نسازی.» 8 زیرا بدو گفته بود: «ای روح پلید از این شخص بیرون بیا!» 9 پس از او پرسید: «اسم تو چیست؟» «به وی گفت: «نام من لجنون است زیرا که بسیاریم.» 10 پس بدو التماس بسیار نمود که ایشان را از آن سرزمین بیرون نکند. 11 و در حوالی آن کوهها، گله گراز بسیاری می چرید. 12 و همه دیوها از وی خواهش نموده، گفتند: «ما را به گرازها بفرست تا در آنها داخل شویم.» 13 فور عیسی ایشان را اجازت داد. پس آن ارواح خبیث بیرون شده، به گرازان داخل گشتند و آن گله از بلندی به دریا جست و قریب بدو هزار بودند که در آب خفه شدند. 14 و خوک با نان فرار کرده، در شهر و مزرعه ها خبر می دادند و مردم بجهت دیدن آن ماجرا بیرون شتافتند. 15 و چون نزد عیسی رسید، آن دیوانه را که لجنون داشته بود دیدند که نشست و لباس پوشیده و عاقل گشته است، بترسیدند. 16 و آنانی که دیده بودند، سرگذشت دیوانه و گرازان را بدیشان بازگفتند. 17 پس شروع به التماس نمودند که از حدود ایشان روانه شود. 18 و چون به کشتی سوار شد، آنکه دیوانه بود از وی استعفا نمود که با وی باشد. 19 اما عیسی وی را اجازت نداد بلکه بدو گفت: «به خانه نزد خویشان خود برو و ایشان را خبر ده از آنچه خداوند با تو کرده است و چگونه به تو رحم نموده است.» 20 پس

31 پس برادران و مادر او آمدند و بیرون ایستاده، فرستادند تا او را طلب کنند. 32 آنگاه جماعت گرد او نشسته بودند و به وی گفتند: «اینک مادرت و برادرانت بیرون تو را می طلبند.» 33 در جواب ایشان گفت: «کیست مادر من و برادرانم کیانند؟» 34 پس بر آنانی که گرد وی نشسته بودند، نظر افکنده، گفت: «اینانند مادر و برادرانم، 35 زیرا هرکه اراده خدا را به جا آردهمان برادر و خواهر و مادر من باشد.»

مثل چهار نوع زمین
(متی ۱۳: ۱-۹، لوقا ۸: ۴-۸)

4 و باز به کناره دریا به تعلیم دادن شروع کردو جمعی کثیر نزد او جمع شدند بطوری که به کشتی سوار شده، بر دریا قرار گرفت و تمامی آن جماعت بر ساحل دریا حاضر بودند. 2 پس ایشان را به مثلها چیزهای بسیار می آموخت و در تعلیم خود بدیشان گفت: 3 «گوش گیرید! اینک برزگری بجهت تخم پاشی بیرون رفت. 4 و چون تخم می پاشید، قدری بر راه ریخته شده، مرغان هوا آمده آنها را برچیدند. 5 و پاره ای بر سنگلاخ پاشیده شد، در جایی که خاک بسیار نبود. پس چون که زمین عمق نداشت به زودی روید، 6 و چون آفتاب برآمد، سوخته شد و از آنرو که ریشه نداشت خشکید. 7 و قدری در میان خارها ریخته شد و خارها نمو کرده، آن را خفه نمود که ثمری نیاورد. 8 و مابقی در زمین نیکو افتاد و حاصل پیدا نمود که روید و نمو کرد و بار آورد، بعضی سی و بعضی شصت و بعضی صد.» 9 پس گفت: «هرکه گوش شنوا دارد، بشنود!»

تشریح حکایت چهار نوع زمین
(متی ۱۳: ۱۰-۲۳، لوقا ۸: ۹-۱۸)

10 و چون به خلوت شد، رفقای او با آن دوازده شرح این مثل را از او پرسیدند. 11 به ایشان گفت: «به شما دانستن سر ملکوت خدا عطا شده، اما به آنانی که بیرونند، همه چیز به مثلها می شود، 12 تا نگران شده بنگرند و نبینند و شنوا شده بشنوند و نفهمند، مبادا بازگشت کرده گناهان ایشان آمرزیده شود.» 13 و بدیشان گفت: «آیا این مثل را نفهمیده اید؟ پس چگونه سایر مثلها را خواهید فهمید؟ 14 برزگر کلام را می کارد. 15 و اینانند به کناره راه، جایی که کلام کاشته می شود؛ و چون شنیدند فور شیطان آمده کلام کاشته شده در قلوب ایشان را می رباید. 16 و ایض کاشته شده در سنگلاخ، کسانی می باشند که چون کلام را بشنوند، در حال آن را به خوشی قبول کنند، 17 و لکن ریشه ای در خود ندارند بلکه فانی می باشند؛ و چون صدمه ای یا زحمتی به سبب کلام روی دهد در ساعت لغزش می خورند. 18 و کاشته شده در خارها آنانی می باشند که چون کلام را شنوند، 19 اندیشه های دنیوی و غرور دولت و هوس چیزهای دیگر داخل شده، کلام را خفه می کند و بی ثمر می گردد. 20 و کاشته شده در زمین نیکو آنانند که چون کلام را شنوند آن را می پذیرند و ثمر می آورند، بعضی سی و بعضی شصت و بعضی صد.» 21 پس بدیشان گفت: «آیا چراغ را می آورند تا زیر پیمانهای ای تختی و نه بر چراغدان گذارند؟ 22 زیرا که چیزی پنهان نیست که آشکارا نگردد و هیچ چیز مخفی نشود، مگر تا به ظهور آید. 23 هرکه گوش شنوا دارد بشنود.» 24 و بدیشان گفت: «باحذر باشید که چه می شنوید، زیرا به هر میزانی که وزن کنید به شما پیموده شود، بلکه از برای شما که می شنوید افزون خواهد گشت. 25 زیرا هرکه دارد بدو داده شود و از هرکه ندارد آنچه نیز دارد گرفته خواهد شد.»

مثل رشد بذر

26 و گفت: «همچنین ملکوت خدا مانند کسی است که تخم بر زمین بپاشد، 27 و شب و روز بخوابد و برخیزد و تخم بروید و نمو کند. چگونه؟ او نداند. 28 زیرا که زمین به ذات خود ثمر می آورد، اول علف، بعد خوشه،

روانه شده، در دیکاپولس به آنچه عیسی با وی کرده، موعظه کردن آغاز نمود که همه مردم متعجب شدند.

زنده کردن دختر یایرس
(متی ۹: ۱۸-۲۶، لوقا ۸: ۴۰-۵۶)

²¹ و چون عیسی باز به آنطرف، در کشتی عبور نمود، مردم بسیار بر وی جمع گشتند و برکناره دریا بود. ²² که ناگاه یکی از روسای کنیسه، یایرس نام آمد و چون او را بدید بر پایهایش افتاده، ²³ بدو التماس بسیار نموده، گفت: «نفس دخترک من به آخر رسیده. بیا و بر او دست گذار تا شفا یافته، زیست کند.» ²⁴ پس با او روانه شده، خلق بسیاری نیز از پی او افتاده، بر وی ازدحام می نمودند. ²⁵ آنگاه زنی که مدت دوازده سال به استحاضه مبتلا می بود، ²⁶ و زحمت بسیار از اطبای متعدد دیده و آنچه داشت صرف نموده، فایده ای نیافت بلکه بدتر می شد، ²⁷ چون خبر عیسی را بشنید، میان آن گروه از عقب وی آمده ردای او را لمس نمود، ²⁸ زیرا گفته بود: «اگر لباس وی را هم لمس کنم، هرآینه شفا یابم.» ²⁹ در ساعت چشمه خون او خشک شده، در تن خود فهمید که از آن بلا صحت یافته است.

³⁰ فی الفور عیسی از خود دانست که قوتی از او صادر گشته. پس در آن جماعت روی برگردانیده، گفت: «کیست که لباس مرا لمس نمود؟» ³¹ شاگردانش بدو گفتند: «می بینی که مردم بر تو ازدحام می نمایند! و می گوئی کیست که مرا لمس نمود؟!» ³² پس به اطراف خود می نگریست تا آن زن را که این کار کرده، ببیند. ³³ آن زن چون دانست که به وی چه واقع شده، ترسان و لرزان آمد و نزد او به روی درافتاده، حقیقت امر را بالتامام به وی بازگفت. ³⁴ او وی را گفت: «ای دختر، ایمانت تو را شفا داده است. به سلامتی برو از بلای خویش رستگار باش.»

³⁵ او هنوز سخن می گفت که بعضی از خانه رئیس کنیسه آمده، گفتند: «دخترت فوت شده؛ دیگر برای چه استاد را زحمت می دهی؟» ³⁶ عیسی چون سخنی را که گفته بودند شنید، در ساعت به رئیس کنیسه گفت: «مترس ایمان آور و بس!» ³⁷ و جز پطرس و یعقوب و یوحنا برادر یعقوب، هیچ کس را اجازت نداد که از عقب او بیایند. ³⁸ پس چون به خانه رئیس کنیسه رسیدند، جمعی شوریده دید که گریه و نوحه بسیار می نمودند. ³⁹ پس داخل شده، بدیشان گفت: «چرا غوغا و گریه می کنید؟ دختر نمرده بلکه در خواب است.» ⁴⁰ ایشان بر وی سخریه کردند لیکن او همه را بیرون کرده، پدر و مادر دختر را با رفیقان خویش برداشته، به جایی که دختر خوابیده بود، داخل شد. ⁴¹ پس دست دختر را گرفته، به وی گفت: «طلیتا قومی.» که معنی آن این است: «ای دختر، تو را می گویم برخیز.» ⁴² در ساعت دختر برخاسته، خرامید زیرا که دوازده ساله بود. ایشان بینهایت متعجب شدند. ⁴³ پس ایشان را به تاکید بسیار فرمود: «کسی از این امر مطلع نشود.» و گفت تا خوراکی بدو دهند.

بی ایمانی مردم ناصره
(متی ۱۳: ۵۲-۵۸)

6 پس از آنجا روانه شده، به وطن خویش آمد و شاگردانش از عقب او آمدند. ² چون روز سبت رسید، در کنیسه تعلیم دادن آغاز نمود و بسیاری چون شنیدند، حیران شده گفتند: «از کجا بدین شخص این چیزها رسیده و این چه حکمت است که به او عطا شده است که چنین معجزات از دست او صادر می گردد؟» ³ مگر این نیست نجار پسر مریم و برادر یعقوب و یوشا و یهودا و شمعون؟ و خواهران او اینجا نزد ما نمی باشند؟» و از او لغزش خوردند. ⁴ عیسی ایشان را گفت: «نبی بی حرمت نباشد جز در وطن خود و میان خویشان و در خانه خود.» ⁵ و در آنجا هیچ معجزه ای نتوانست نمود جز اینکه دستهای خود را بر چند مریض نهاده، ایشان را شفا داد. ⁶ و از بی ایمانی ایشان متعجب شده، در دهات آن حوالی گشته، تعلیم همی داد.

اعزام دوازده شاگرد
(متی ۱۰: ۱-۱۵، لوقا ۹: ۱-۶)

⁷ پس آن دوازده را پیش خوانده، شروع کرد به فرستادن ایشان جفت جفت و ایشان را بر ارواح پلید قدرت داد، ⁸ و ایشان را قدغن فرمود که «جز عضا فقط، هیچ چیز برنارید، نه توشه دان و نه پول در کمر بند خود، ⁹ بلکه موزه ای در پا کنید و دو قبا در بر نکنید.» ¹⁰ و بدیشان گفت: «در هر جاداخل خانه ای شوید، در آن بمانید تا از آنجا کوچ کنید.» ¹¹ و هر جا که شما را قبول نکنند و به سخن شما گوش نگیرند، از آن مکان بیرون رفته، خاک پایهای خود را بیفشانید تا بر آنها شهادتی گردد. هرآینه به شما می گویم حالت سدوم و غموره در روز جزا از آن شهر سهل تر خواهد بود.» ¹² پس روانه شده، موعظه کردند که توبه کنند، ¹³ و بسیار دیوها را بیرون کردند و میزبان کثیر را روغن مالیده، شفا دادند.

قتل یحیی تعمیددهنده
(متی ۱۴: ۱-۱۲، لوقا ۹: ۷-۹)

¹⁴ و هیرودییس پادشاه شنید زیرا که اسم او شهرت یافته بود و گفت که «یحیی تعمیددهنده از مردگان برخاسته است و از این جهت معجزات از او به ظهور می آید.» ¹⁵ اما بعضی گفتند که الیاس است و بعضی گفتند که نبی ای است یا چون یکی از انبیا. ¹⁶ اما هیرودییس چون شنید گفت: «این همان یحیی است که من سرش را از تن جدا کردم که از مردگان برخاسته است.» ¹⁷ زیرا که هیرودییس فرستاده، یحیی را گرفتار نموده، او را در زندان بست بخاطر هیرودیا، زن برادر او فیلیس که او را در نکاح خویش آورده بود. ¹⁸ از آن جهت که یحیی به هیرودییس گفته بود: «نگاه داشتن زن برادرت بر تو روا نیست.» ¹⁹ پس هیرودیا از او کینه داشته، می خواست او را به قتل رساند اما نمی توانست، ²⁰ زیرا که هیرودییس از یحیی می ترسید چونکه او را مرد عادل و مقدس می دانست و رعایتش می نمود و هرگاه از او می شنید بسیار به عمل می آورد و به خوشی سخن او را اصفا می نمود. ²¹ اما چون هنگام فرصت رسید که هیرودییس در روز میلاد خودامرای خود و سرتیبان و روسای جلیل را ضیافت نمود؛ ²² و دختر هیرودیا به مجلس درآمده، رقص کرد و هیرودییس و اهل مجلس را شاد نمود. پادشاه بدان دختر گفت: «آنچه خواهی از من بطلب تا به تو دهم.» ²³ و از برای او قسم خورد که آنچه از من خواهی حتی نصف ملک مرا هرآینه به تو عطا کنم.» ²⁴ او بیرون رفته، به مادر خود گفت: «چه بطلبم؟» گفت: «سر یحیی تعمیددهنده را.» ²⁵ در ساعت به حضور پادشاه درآمده، خواهش نموده، گفت: «می خواهم که الان سر یحیی تعمیددهنده را در طبقی به من عنایت فرمای.» ²⁶ پادشاه به شدت محزون گشت، لیکن بجهت پاس قسم و خاطر اهل مجلس نخواست او را محروم نماید. ²⁷ بی درنگ پادشاه جلادی فرستاده، فرمود تا سرش را بیاورد. ²⁸ و او به زندان رفته سر او را از تن جدا ساخته و بر طبقی آورده، بدان دختر داد و دختران را به مادر خود سپرد. ²⁹ چون شاگردانش شنیدند، آمدند و بدن او را برداشته، دفن کردند.

خوراک به پنج هزار نفر
(متی ۱۴: ۱۳-۲۲، لوقا ۹: ۱۰-۱۷، یوحنا ۶: ۱-۱۵)

³⁰ و رسولان نزد عیسی جمع شده، از آنچه کرده و تعلیم داده بودند او را خبر دادند. ³¹ بدیشان گفت شما به خلوت، به جای ویران بیابید و اندکی استراحت نمایید زیرا آمد و رفت چنان بود که فرصت نان خوردن نیز نکرده. ³² پس به تنهایی در کشتی به موضعی ویران رفتند. ³³ و مردم ایشان را روانه دیده، بسیاری او را شناختند و از جمیع شهرها بر خشکی بدان سوشتاقتند و از ایشان سبقت جسته، نزد وی جمع شدند. ³⁴ عیسی بیرون آمده، گروهی بسیار دیده، بر ایشان ترحم فرمود زیرا که چون گوسفندان بی شبان بودند و بسیار به ایشان تعلیم دادن گرفت. ³⁵ و چون بیشتری از روز سپری گشت، شاگردانش نزد وی آمده، گفتند: «این مکان ویرانه است و وقت منقضی شده.» ³⁶ اینها را رخصت ده تا به اراضی و دهات این نواحی رفته، نان

«آنچه از من نفع یابی قربان یعنی هدیه برای خداست»¹² و بعد از این او را اجازت نمی دهید که پدر یا مادر خود را هیچ خدمت کند.¹³ پس کلام خدا را به تقلیدی که خود جاری ساخته اید، باطل می سازید و کارهای مثل این بسیار به جامی آورید.»

¹⁴ پس آن جماعت را پیش خوانده، بدیشان گفت: «همه شما به من گوش دهید و فهم کنید.¹⁵ هیچ چیز نیست که از بیرون آدم داخل او گشته، بتواند او را نجس سازد بلکه آنچه از درونش صادر شود آن است که آدم را ناپاک می سازد.¹⁶ هرکه گوش شنوا دارد بشنود.»

¹⁷ و چون از نزد جماعت به خانه درآمد، شاگردانش معنی مثل را از او پرسیدند.¹⁸ بدیشان گفت: «مگر شما نیز همچنین بی فهم هستید و نمی دانید که آنچه از بیرون داخل آدم می شود، نمی تواند او را ناپاک سازد، زیرا که داخل دلش نمی شود بلکه به شکم می رود و خارج می شود به مزبله ای که این همه خوراک را پاک می کند.»²⁰ و گفت: «آنچه از آدم بیرون آید، آن است که انسان را ناپاک می سازد،²¹ زیرا که از درون دل انسان صادر می شود، خیالات بد و زنا و فسق و قتل و زردی²² و طمع و خبثت و مکر و شهوت پرستی و چشم بد و کفر و غرور و جهالت.²³ تمامی این چیزهای بد از درون صادر می گردد و آدم را ناپاک می گرداند.»

خراج روح ناپاک از یک دختر (متی ۱۵: ۲۱-۲۸)

²⁴ پس از آنجا برخاسته به حوالی صور و صیدون رفته، به خانه درآمد و خواست که هیچ کس مطلع نشود، لیکن نتوانست مخفی بماند،²⁵ از آنرو که زنی که دخترک وی روح پلید داشت، چون خبر او را بشنید، فوراً آمده برپایهای او افتاد.²⁶ و او زن یونانی از اهل فینیقیه صوریه بود. پس از وی استدعا نمود که دیو را از دخترش بیرون کند.²⁷ عیسی وی را گفت: «بگذار اول فرزندان سیر شوند زیرا نان فرزندان را گرفتن و پیش سگان انداختن نیکو نیست.»²⁸ آن زن در جواب وی گفت: «بلی خداوند، زیرا سگان نیز پس خرده های فرزندان را از زیر سفره می خورند.»²⁹ وی را گفت: «بجهت این سخن برو که دیو از دختری بیرون شد.»³⁰ پس چون به خانه خود رفت، دیو را بیرون شده و دختر را بر بستر خوابیده یافت.

حیرت جماعت از معجزات عیسی (متی ۱۵: ۲۹-۳۱)

³¹ و باز از نواحی صور روانه شده، از راه صیدون در میان حدود دیکاپولس به دریای جلیل آمد.

³² آنگاه کری را که لکنت زبان داشت نزد وی آورده، التماس کردند که دست بر او گذارد.³³ پس او را از میان جماعت به خلوت برده، انگشتان خود را در گوشهای او گذاشت و آب دهان انداخته، زبانش را لمس نمود؛³⁴ و به سوی آسمان نگرسته، آهی کشید و بدو گفت: «افتح!» یعنی باز شو³⁵ در ساعت گوشهای او گشاده و عقده زبانش حل شده، به درستی تکلم نمود.

³⁶ پس ایشان را قدغن فرمود که هیچ کس را خبر ندهند؛ لیکن چندان که بیشتر ایشان را قدغن نمود، زیادتر او را شهرت دادند.³⁷ و بینهایت متحیر گشته می گفتند: «همه کارها را نیکو کرده است؛ کران را شنوا و گنگان را گویامی گرداند!»

خوراک به چهارهزار نفر (متی ۱۵: ۳۲-۳۹)

⁸ و در آن ایام باز جمعیت، بسیار شده و خوراکی نداشتند. عیسی شاگردان خود را پیش طلبیده، به ایشان گفت: «بر این گروه دلم بسوخت زیرا الان سه روز است که با من می باشند و هیچ خوراک ندارند.³ و هرگاه ایشان را گرسنه به خانه های خود برگردانم، هراینه در راه ضعف کنند، زیرا که بعضی از ایشان از راه دور آمده اند.»⁴ شاگردانش وی را جواب دادند: «از کجا کسی می تواند اینها را در این صحرا از نان سیر گرداند؟»⁵ از ایشان پرسید: «چند نان دارید؟» گفتند: «هفت.»⁶ پس

بجهت خود بخردند که هیچ خوراکی ندارند.»³⁷ در جواب ایشان گفت: «شما ایشان را غذا دهید!» وی را گفتند: «مگر رفته، دو بیست دینار نان بخریم تا اینها را طعام دهیم!»³⁸ بدیشان گفت: «چند نان دارید؟ رفته، تحقیق کنید.» پس دریافت کرده، گفتند: «پنج نان و دو ماهی.»³⁹ آنگاه ایشان را فرمود که «همه را دسته دسته بر سبزه بنشانید.»⁴⁰ پس صف صف، صد صد و پنجاه پنجاه نشستند.⁴¹ و آن پنج نان و دو ماهی را گرفته، به سوی آسمان نگرسته، برکت داد و نان را پاره نموده، به شاگردان خود بسپرد تا پیش آنها بگذارند و آن دو ماهی را بر همه آنها تقسیم نمود.⁴² پس جمیع خورده، سیر شدند.⁴³ و از خرده های نان و ماهی، دوازده سبد پر کرده، برداشتند.⁴⁴ و خوردگان نان، قریب به پنج هزار مرد بودند.

راه رفتن بر روی آب (متی ۱۴: ۲۲-۲۳، یوحنا ۶: ۱۶-۲۱)

⁴⁵ فی الفور شاگردان خود را الحاح فرمود که به کشتی سوار شده، پیش از او به بیت صیدا عبور کنند تا خود آن جماعت را مرخص فرماید.⁴⁶ و چون ایشان را مرخص نمود، بجهت عبادت به فراز کوهی برآمد.⁴⁷ و چون شام شد، کشتی در میان دریا رسید و او تنها بر خشکی بود.⁴⁸ و ایشان را در راندن کشتی خسته دید زیرا که باد مخالف بر ایشان می وزید. پس نزدیک پاس چهارم از شب بر دریا خرامان شده، به نزد ایشان آمد و خواست از ایشان بگذرد.⁴⁹ اما چون او را بر دریا خرامان دیدند، تصور نمودند که این خیالی است. پس فریاد برآوردند،⁵⁰ زیرا که همه او را دیده، مضطرب شدند. پس بی درنگ بدیشان خطاب کرده، گفت: «خاطر جمع دارید! من هستم، ترسان مباشید!»⁵¹ و تا نزد ایشان به کشتی سوار شد، باد ساکن گردید چنانکه بینهایت درخود متحیر و متعجب شدند،⁵² زیرا که معجزه نان را درک نکرده بودند زیرا دل ایشان سخت بود.

شفای عدهای بسیار (متی ۱۴: ۳۴-۳۶)

⁵³ پس از دریا گذشته، به سرزمین جنبسارت آمده، لنگر انداختند.⁵⁴ و چون از کشتی بیرون شدند، مردم در حال او را شناختند،⁵⁵ و در همه آن نواحی بشتاب می گشتند و بیماران را بر تختها نهاده، هر جا که می شنیدند که او در آنجا است، می آوردند.⁵⁶ و هر جایی که به دهات یا شهرها یا اراضی می رفت، مریضان را بر راهها می گذاردند و از او خواهش می نمودند که محض دامن ردای او را لمس کنند و هرکه آن را لمس می کرد شفای یافت.

پاکی درون (متی ۱۵: ۱-۲)

7 و فریسیان و بعضی کاتبان از اورشلیم آمده، نزد او جمع شدند.² چون بعضی از شاگردان او را دیدند که با دستهای ناپاک یعنی ناشسته نان می خورند، ملامت نمودند،³ زیرا که فریسیان و همه یهود تمسک به تقلید مشایخ نموده، تا دستها را بدقت نشویند غذا نمی خورند،⁴ و چون از بازارها آیند تا نشویند چیزی نمی خورند و بسیار رسوم دیگر هست که نگاه می دارند چون شستن پیاله ها و آفتابه ها و ظروف مس و کرسیها.⁵ پس فریسیان و کاتبان از او پرسیدند: «چون است که شاگردان تو به تقلید مشایخ سلوک نمی نمایند بلکه به دستهای ناپاک نان می خورند؟»⁶ در جواب ایشان گفت: «نیکو اخبار نموداشعیا درباره شما را ریاکاران، چنانکه مکتوب است: این قوم به لبهای خود مرا حرمت می دارند لیکن دلشان از من دور است.⁷ پس مرا عبت عبادت می نمایند زیرا که رسوم انسانی را به جای فرایض تعلیم می دهند،⁸ زیرا حکم خدا را ترک کرده، تقلید انسان را نگاه می دارند، چون شستن آفتابه ها و پیاله ها و چنین رسوم دیگر بسیار بعمل می آورید.»⁹ پس بدیشان گفت که «حکم خدا را نیکو باطل ساخته اید تا تقلید خود را محکم بدارید.¹⁰ از اینجهت که موسی گفت پدر و مادر خود را حرمت دار و هرکه پدر یا مادر را دشنام دهد، البته هلاک گردد.¹¹ لیکن شما می گوئید که هرگاه شخصی به پدر یا مادر خود گوید:

34 پس مردم را با شاگردان خود خوانده، گفت: «هرکه خواهد از عقب من آید، خویشتن را انکار کند و صلیب خود را برداشته، مرا متابعت نماید. 35 زیرا هرکه خواهد جان خود را نجات دهد، آن را هلاک سازد؛ و هرکه جان خود را بجهت من وانجیل بر باد دهد آن را برهاند. 36 زیرا که شخص را چه سود دارد هر گاه تمام دنیا را ببرد و نفس خود را ببازد؟ 37 یا آنکه آدمی چه چیز را به عوض جان خود بدهد؟ 38 زیرا هرکه در این فرقه زناکار و خطاکار از من و سخنان من شرمند شود، پسر انسان نیز وقتی که با فرشتگان مقدس در جلال پدر خویش آید، از او شرمند خواهد گردید.»

9 و بدیشان گفت: «هرآینه به شما می‌گویم بعضی از ایستادگان در اینجا می‌باشند که تاملکوت خدا را که به قوت می‌آید نبینند، ذائقه موت را نخواهند چشید.»

تبدیل هیات عیسی
(متی ۱۷: ۱۳-۹، ۲۸-۲۶)

2 و بعد از شش روز، عیسی پطرس و یعقوب و یوحنا را برداشته، ایشان را تنها بر فراز کوهی به خلوت برد و هیاتش در نظر ایشان متغیر گشت. 3 و لباس او درخشان و چون برف بغایت سفید گردید، چنانکه هیچ گازی بر روی زمین نمی‌تواند چنان سفید نماید. 4 و الیاس با موسی بر ایشان ظاهر شده، با عیسی گفتگو می‌کردند. 5 پس پطرس ملتفت شده، به عیسی گفت: «ای استاد، بودن ما در اینجا نیکو است! پس سه سایبان می‌سازیم، یکی برای تو و دیگری برای موسی و سومی برای الیاس!» 6 از آنرو که نمی‌دانست چه بگوید، چونکه هراسان بودند. 7 ناگاه ابری بر ایشان سایه انداخت و آوازی از ابر در رسید که «این است پسر حبیب من، از او بشنوید.» 8 در ساعت گرداگرد خود نگریسته، جز عیسی تنها با خود هیچ‌کس را ندیدند. 9 و چون از کوه به زیر می‌آمدند، ایشان را قدغن فرمود که تا پسر انسان از مردگان برنخیزد، از آنچه دیده‌اند کسی را خبر ندهند. 10 و این سخن را در خاطر خود نگاه داشته، از یکدیگر سوال می‌کردند که برخاستن از مردگان چه باشد. 11 پس از او استفسار کرده، گفتند: «چرا کاتبان می‌گویند که الیاس باید اول بیاید؟» 12 او در جواب ایشان گفت که «الیاس البته اول می‌آید و همه چیز را اصلاح می‌نماید و چگونه درباره پسرانسان مکتوب است که می‌باید زحمت بسیار کشد و حقیر شمرده شود. 13 لیکن به شما می‌گویم که الیاس هم آمد و با وی آنچه خواستند کردند، چنانچه در حق وی نوشته شده است.»

شفای پسر دیوزده
(متی ۱۷: ۱۴-۲۱، لوقا ۹: ۳۷-۴۳)

14 پس چون نزد شاگردان خود رسید، جمعی کثیر گرد ایشان دید و بعضی از کاتبان را که با ایشان مباحثه می‌کردند. 15 در ساعت، تمامی خلق چون او را بدیدند در حیرت افتادند و دوان دوان آمده، او را سلام دادند. 16 آنگاه از کاتبان پرسید که «با اینها چه مباحثه دارید؟» 17 یکی از آن میان در جواب گفت: «ای استاد، پسر خود رانزد تو آوردم که روحی گنگ دارد، 18 و هر جا که او را بگیرد می‌اندازدش، چنانچه کف برآورده، دندانهایم بهم می‌ساید و خشک می‌گردد. پس شاگردان تو را گفتم که او را بیرون کنند، نتوانستند.» 19 او ایشان را جواب داد، گفت: «ای فرقه بی‌ایمان تا کی با شما باشم و تا چه حد متحمل شما شوم! او را نزد من آورید.» 20 پس او را نزد وی آوردند. چون او را دید، فوراً آن روح او را مصروع کرد تا بر زمین افتاده، کف برآورد و غلطان شد. 21 پس از پدر وی پرسید: «چند وقت است که او را این حالت است؟» گفت: «از طفولیت.» 22 و بارها او را در آتش و در آب انداخت تا او را هلاک کند. حال اگر می‌توانی بر ماترحم کرده، ما را مدد فرما.» 23 عیسی وی را گفت: «اگر می‌توانی ایمان آری، مومن را همه چیز ممکن است.» 24 در ساعت پدر طفل فریاد برآورده، گریه‌کنان گفت: «ایمان می‌آورم ای خداوند، بی‌ایمانی مرا امداد فرما.» 25 چون عیسی دید که گروهی گرد او به شتاب می‌آیند، روح پلید را نهیب داد، به وی فرمود: «ای روح گنگ و کر من تو را حکم می‌کنم از در آی و دیگر داخل او مشو!» 26 پس صیحه زده و او را بشدت مصروع نموده، بیرون آمد و مانند مرده

جماعت را فرمود تا بر زمین بنشینند؛ و آن هفت نان را گرفته، شکر نمود و پاره کرده، به شاگردان خود داد تا پیش مردم گذارند. پس نزد آن گروه نهادند. 7 و چند ماهی کوچک نیز داشتند. آنها را نیز برکت داده، فرمود تا پیش ایشان نهند. 8 پس خورده، سیر شدند و هفت زنبیل پر از پاره‌های باقی‌مانده برداشتند. 9 و عدد خورندگان قریب به چهار هزار بود. پس ایشان را مرخص فرمود.

درخواست آیتی آسمانی
(متی ۱۶: ۱-۴)

10 و بی‌درنگ با شاگردان به کشتی سوار شده، به نواحی دلمانوته آمد. 11 و فریسیان بیرون آمده، با وی به مباحثه شروع کردند. و از راه امتحان آیتی آسمانی از او خواستند. 12 او از دل آهی کشیده، گفت: «از برای چه این فرقه آیتی می‌خواهند؟ هرآینه به شما می‌گویم آیتی بدین فرقه عطا نخواهد شد.»

هشدار درباره تعالیم غلط
(متی ۱۶: ۱۲-۱۳)

13 پس ایشان را گذارد و باز به کشتی سوار شده، به کناره دیگر عبور نمود. 14 و فراموش کردند که نان بردارند و با خود در کشتی جز یک نان نداشتند. 15 آنگاه ایشان را قدغن فرمود که «با خبر باشید و از خمیر مایه فریسیان و خمیرمایه هیروودیس احتیاط کنید!» 16 ایشان با خود اندیشیده، گفتند: «از آن است که نان نداریم.» 17 عیسی فهم کرده، بدیشان گفت: «چرا فکرمی کنید از آنچه که نان ندارید؟ آیا هنوز نفهمیده و درک نکرده‌اید و تا حال دل شما سخت است؟ 18 آیا چشم داشته نمی‌بینید و گوش داشته نمی‌شنوید و به یاد ندارید؟ 19 وقتی که پنج نان را برای پنج هزار نفر پاره کردم، چند سبد پر از پاره‌ها برداشتید؟» بدو گفتند: «دوازده.» 20 و وقتی که هفت نان را بجهت چهار هزار کس، پس زنبیل پر از ریزه‌ها برداشتید؟» گفتندش: «هفت.» 21 پس بدیشان گفت: «چرا نمی‌فهمید؟»

شفای مرد نابینا

22 چون به بیت صیدا آمد، شخصی کور را نزد او آوردند و التماس نمودند که او را لمس نماید. 23 پس دست آن کور را گرفته، او را از قریه بیرون برد و آب دهان بر چشمان او افکند، و دست بر او گذارده از او پرسید که «چیزی می‌بینی؟» 24 او بالا نگریسته، گفت: «مردمان را خرامان، چون درختها می‌بینم.» 25 پس بار دیگر دستهای خود را بر چشمان او گذارده، او را فرمود تا بالا نگریست و صحیح گشته، همه چیز را به خوبی دید. 26 پس او را به خانه‌اش فرستاده، گفت: «داخل ده مشو و هیچ‌کس را در آن جا خبر مده.»

اعتراف پطرس

(متی ۱۶: ۱۳-۲۰، لوقا ۹: ۱۸-۲۰)

27 و عیسی با شاگردان خود به دهات قیصریه فیلیس رفت. و در راه از شاگردانش پرسیده، گفت که «مردم مرا که می‌دانند؟» 28 ایشان جواب دادند که «یحیی تعمیددهنده و بعضی الیاس و بعضی یکی از انبیا.» 29 او از ایشان پرسید: «شما مرا که می‌دانید؟» پطرس در جواب او گفت: «تومسیح هستی.» 30 پس ایشان را فرمود که «هیچ‌کس را از او خبر ندهند.»

نخستین پیشگویی عیسی درباره مرگ خود
(متی ۱۶: ۲۱-۲۸، لوقا ۹: ۲۱-۲۷)

31 آنگاه ایشان را تعلیم دادن آغاز کرد که «لازم است پسر انسان بسیار زحمت کشد و از مشایخ و روسای کهنه و کاتبان رد شود و کشته شده، بعد از سه روز برخیزد.» 32 و چون این کلام را علانیه فرمود، پطرس او را گرفته، به منع کردن شروع نمود. 33 اما او برگشته، به شاگردان خود نگریسته، پطرس را نهیب داد و گفت: «ای شیطان از من دور شو، زیرا امور الهی را اندیشه نمی‌کنی بلکه چیزهای انسانی را.»

تعلیم درباره ازدواج و طلاق (متی ۱۹: ۱-۱۲)

10 و از آنجا برخاسته، از آن طرف اردن به نواحی یهودیه آمد. و گروهی باز نزد وی جمع شدند و او برحسب عادت خود، بازبیدیشان تعلیم می‌داد.

سوال درباره طلاق

2 آنگاه فریسیان پیش آمده، از روی امتحان از او سوال نمودند که «آیا مرد را طلاق دادن زن خویش جایز است.»³ در جواب ایشان گفت: «موسی شما را چه فرموده است؟»⁴ گفتند: «موسی اجازت داد که طلاق نامه بنویسند و رهاکنند.»⁵ عیسی در جواب ایشان گفت: «به سبب سنگدلی شما این حکم را برای شما نوشت.⁶ لیکن از ابتدای خلقت، خدا ایشان را مرد و زن آفرید.⁷ از آن جهت باید مرد پدر و مادر خود را ترک کرده، با زن خویش بپیوندد،⁸ و این دو یک تن خواهند بود چنانکه از آن پس دو نیستند بلکه یک جسد.⁹ پس آنچه خدا پیوست، انسان آن را جدا نکند.»¹⁰ و در خانه باز شاگردانش از این مقدمه آزوی سوال نمودند.¹¹ بدیشان گفت: «هرکه زن خود را طلاق دهد و دیگری را نکاح کند، برحق وی زنا کرده باشد.¹² و اگر زن از شوهر خود جدا شود و منکوحه دیگری گردد، مرتکب زنا شود.»

برکت دادن کودکان (متی ۱۹: ۱۳-۱۵، لوقا ۱۸: ۱۵-۱۷)

13 و بچه های کوچک را نزد او آوردند تا ایشان را لمس نماید؛ اما شاگردان آورندگان رامنع کردند.¹⁴ چون عیسی این را بدید، خشم نموده، بدیشان گفت: «بگذارید که بچه های کوچک نزد من آیند و ایشان را مانع نشوید، زیرا ملکوت خدا از امثال اینها است.¹⁵ هرآینه به شما می‌گویم هرکه ملکوت خدا را مثل بچه کوچک قبول نکنند، داخل آن نشود.»¹⁶ پس ایشان را در آغوش کشید و دست بر ایشان نهاد، برکت داد.

جوان ثروتمند (متی ۱۹: ۱۶-۲۰، لوقا ۱۸: ۱۸-۲۰)

17 چون به راه می‌رفت، شخصی دوان دوان آمده، پیش او زانو زده، سوال نمود که «ای استاد نیکو چه کنم تا وارث حیات جاودانی شوم؟»¹⁸ عیسی بدو گفت: «چرا مرا نیکو گفتی و حال آنکه کسی نیکو نیست جز خدا فقط؟»¹⁹ احکام را می‌دانی، زنا مکن، قتل مکن، دزدی مکن، شهادت دروغ مده، دغا بازی مکن، پدر و مادر خود را حرمت دار.»²⁰ او در جواب وی گفت: «ای استاد، این همه را از طفولیت نگاه داشتم.»²¹ عیسی به وی نگریسته، او را محبت نمود و گفت: «تو را یک چیز ناقص است: برو و آنچه داری بفروش و به فقرا بده که در آسمان گنجی خواهی یافت و بیا صلیب را برداشته، مرا پیروی کن.»²² لیکن او از این سخن ترس رو و محزون گشته، روانه گردید زیرا اموال بسیار داشت.

23 آنگاه عیسی گرداگرد خود نگریسته، به شاگردان خود گفت: «چه دشوار است که توانگران داخل ملکوت خدا شوند.»²⁴ چون شاگردانش از سخنان او در حیرت افتادند، عیسی باز توجه نموده، بدیشان گفت: «ای فرزندان، چه دشوار است دخول آنانی که به مال و اموال توکل دارند در ملکوت خدا!»²⁵ سهل تر است که شتر به سوراخ سوزن درآید از اینکه شخص دولت مند به ملکوت خدا داخل شود!»²⁶ ایشان بغایت متحیر گشته، با یکدیگر می‌گفتند: «پس که می‌تواند نجات یابد؟»²⁷ عیسی به ایشان نظر کرده، گفت: «نزد انسان محال است لیکن نزد خدا نیست زیرا که همه چیز نزد خدا ممکن است.»²⁸ پطرس بدو گفتن گرفت که «اینک ما همه چیز را ترک کرده، تورا پیروی کرده ایم.»²⁹ عیسی جواب فرمود: «هرآینه به شما می‌گویم کسی نیست که خانه یا برادران یا خواهران یا پدر یا مادر یا زن یا اولاد یا املاک را بجهت من و انجیل ترک کند،³⁰ جزاینکه الحال در این زمان صد چندان یابد از خانه‌ها و برادران و خواهران و مادران و فرزندان و

گشت، چنانکه بسیاری گفتند که فوت شد.²⁷ اما عیسی دستش را گرفته، برخیزانیدش که برپا ایستاد.²⁸ و چون به خانه درآمد، شاگردانش در خلوت از او پرسیدند: «چرا ما نتوانستیم او را بیرون کنیم؟»²⁹ ایشان را گفت: «این جنس به هیچ وجه بیرون نمی‌رود جز به دعا.»

دومین پیشگویی عیسی درباره مرگ خود (متی ۱۷: ۲۲-۲۳، لوقا ۹: ۴۴-۴۵)

30 و از آنجا روانه شده، در جلیل می‌گشتند و نمی‌خواست کسی او را بشناسد،³¹ زیرا که شاگردان خود را اعلام فرموده، می‌گفت: «پسرانسان به دست مردم تسلیم می‌شود و او را خواهند کشت و بعد از مقتول شدن، روز سوم خواهد برخاست.»³² اما این سخن را درک نکردند و ترسیدند که از او بپرسند.

بحث درباره بزرگی (متی ۱۸: ۱-۶، لوقا ۹: ۴۶-۴۸)

33 و وارد کفرناحوم شده، چون به خانه درآمد، از ایشان پرسید که «در بین راه با یک دیگر چه مباحثه می‌کردید؟»³⁴ اما ایشان خاموش ماندند، از آنجا که در راه با یکدیگر گفتگومی کردند در اینکه کیست بزرگتر.³⁵ پس نشستند، آن دوازده را طلبیده، بدیشان گفت: «هرکه می‌خواهد مقدم باشد موخر و غلام همه بود.³⁶ پس طفلی را برداشته، در میان ایشان بر پا نمود و او را در آغوش کشیده، به ایشان گفت: «هرکه یکی از این کودکان را به اسم من قبول کند، مرا قبول کرده است و هرکه مرا پذیرفت نه مرا بلکه فرستنده مرا پذیرفته باشد.»

شاگردان مانع شخصی می‌شوند که نام عیسی را بکار می‌برد (لوقا ۹: ۴۹-۵۰)

38 آنگاه یوحنا ملتفت شده، بدو گفت: «ای استاد، شخصی را دیدیم که به نام تو دیوها بیرون می‌کرد و متابعت ما نمی‌نمود؛ و چون متابعت مانی کرد، او را ممانعت نمودیم.»³⁹ عیسی گفت: «او را منع مکنید، زیرا هیچ کس نیست که معجزه‌ای به نام من بنماید و بتواند به زودی در حق من بد گوید.⁴⁰ زیرا هرکه ضد ما نیست با ما است.»⁴¹ و هرکه شما را از این رو که از آن مسیح هستید، کاسه‌ای آب به اسم من بنوشاند، هرآینه به شما می‌گویم اجر خود را ضایع نخواهد کرد.⁴² و هرکه یکی از این کودکان را که به من ایمان آورند، لغزش دهد، او را بهتر است که سنگ آسیابی بر گردنش آویخته، در دریا افکنده شود.

هشدار در مورد وسوسه (متی ۱۸: ۷-۹)

43 پس هرگاه دستت تو را بلغزاند، آن را ببر زیرا تو را بهتر است که شل داخل حیات شوی، ازاینکه با دو دست وارد جهنم گردی، در آتشی که خاموشی نپذیرد؛⁴⁴ جایی که کرم ایشان نمیرد و آتش، خاموشی نپذیرد.⁴⁵ و هرگاه پایت تو را بلغزاند، قطعش کن زیرا تو را مفیدتر است که لنگ داخل حیات شوی از آنکه با دو پا به جهنم افکنده شوی، در آتشی که خاموشی نپذیرد؛⁴⁶ آنجایی که کرم ایشان نمیرد و آتش، خاموش نشود.⁴⁷ و هرگاه چشم تو را لغزش دهد، قطعش کن زیرا تو را بهتر است که با یک چشم داخل ملکوت خدا شوی، از آنکه با دو چشم در آتش جهنم انداخته شوی،⁴⁸ جایی که کرم ایشان نمیرد و آتش خاموشی نیابد.⁴⁹ زیرا هرکس به آتش، نمکین خواهد شد و هر قربانی به نمک، نمکین می‌گردد.⁵⁰ نمک نیکو است، لیکن هرگاه نمک فاسد گردد به چه چیز آن را اصلاح می‌کنید؟ پس در خود نمک بدارید و با یکدیگر صلح نمایید.»

رفته کره‌ای بیرون دروازه درشارع عام بسته یافتند و آن را باز می‌کردند،⁵ که بعضی از حاضرین بدیشان گفتند: «چه کار دارید که کره را باز می‌کنید؟»⁶ آن دو نفر چنانکه عیسی فرموده بود، بدیشان گفتند. پس ایشان را اجازت دادند.⁷ آنگاه کره را به نزد عیسی آورده، رخت خود را بر آن افکندند تا بر آن سوار شد.⁸ و بسیاری رختهای خود و بعضی شاخه‌ها از درختان بریده، بر راه گسترانیدند.⁹ و آنانی که پیش و پس می‌رفتند، فریادکنان می‌گفتند: «هوشیاعانا، مبارک باد کسی که به نام خداوندی آید.»¹⁰ مبارک باد ملکوت پدر ما داود که می‌آید به اسم خداوند. هوشیاعانا در اعلی‌علیین.¹¹ و عیسی وارد اورشلیم شده، به هیکل درآمد و به همه چیز ملاحظه نمود. چون وقت شام شد با آن دوازده به بیت عنیا رفت.

تطهیر هیکل

(متی ۲۱: ۱۲-۱۷، لوقا ۱۹: ۴۵-۴۸)

¹² بامدادان چون از بیت عنیا بیرون می‌آمدند، گرسنه شد.¹³ ناگاه درخت انجیری که برگ داشت از دور دیده، آمد تا شاید چیزی بر آن بیابد. اما چون نزد آن رسید، جز برگ بر آن هیچ نیافت زیرا که موسم انجیر نرسیده بود.¹⁴ پس عیسی توجه نموده، بدان فرمود: «از این پس تا به ابد، هیچ کس از تو میوه نخواهد خورد.» و شاگردانش شنیدند.¹⁵ پس وارد اورشلیم شدند. و چون عیسی داخل هیکل گشت، به بیرون کردن آنانی که در هیکل خرید و فروش می‌کردند شروع نمود و تخت‌های صرافان و کرسیهای کیوتروشان را واژگون ساخت،¹⁶ و نگذاشت که کسی با ظرفی از میان هیکل بگذرد،¹⁷ و تعلیم داده، گفت: «آیا مکتوب نیست که خانه من خانه عبادت تمامی امتها نامیده خواهد شد؟ اما شما آن را مغاره دزدان ساخته‌اید.»¹⁸ چون روسای کهنه و کاتبان این را بشنیدند، در صدد آن شدند که او را چطور هلاک سازند زیرا که از وی ترسیدند چون که همه مردم از تعلیم وی متحیر می‌بودند.¹⁹ چون شام شد، از شهر بیرون رفت.

دعا

(متی ۲۱: ۱۸-۲۲)

²⁰ صبحگاهان، در اثنای راه، درخت انجیر را از ریشه خشک یافتند.²¹ پطرس به خاطر آورده، وی را گفت: «ای استاد، اینک درخت انجیری که نفرینش کردی خشک شده!»²² عیسی در جواب ایشان گفت: «به خدا ایمان آورید،²³ زیرا که هرآینه به شما می‌گویم هرکه بدین کوه گوید منتقل شده، به دریا افکنده شو و در دل خود شک نداشته باشد بلکه یقین دارد که آنچه گوید می‌شود، هرآینه هرآنچه گوید بدو عطا شود.²⁴ بنابراین به شما می‌گویم آنچه در عبادت سوال می‌کنید، یقین بدانید که آن را یافته‌اید و به شما عطا خواهد شد.²⁵ و وقتی که به دعا بایستید، هرگاه کسی به شما خطا کرده باشد، او را ببخشید تا آنکه پدر شما نیز که در آسمان است، خطای شما را معاف دارد.»

سوال درباره اقتدار عیسی

(متی ۲۱: ۲۷-۳۳، لوقا ۲۰: ۱-۸)

²⁶ اما هرگاه شما نبخشید، پدر شما نیز که در آسمان است تقصیرهای شما را نخواهد بخشید.²⁷ و باز به اورشلیم آمدند. و هنگامی که او در هیکل می‌خرامید، روسای کهنه و کاتبان و مشایخ نزد وی آمده،²⁸ گفتندش: «به چه قدرت این کارها را می‌کنی و کیست که این قدرت را به تواداده است تا این اعمال را به‌جا آری؟»²⁹ عیسی در جواب ایشان گفت: «من از شما نیز سخنی می‌پرسم، مرا جواب دهید تا من هم به شما گویم به چه قدرت این کارها را می‌کنم.³⁰ تعمید یحیی از آسمان بود یا از انسان؟ مرا جواب دهید.»³¹ ایشان در دلهای خود تفکر نموده، گفتند: «اگر گوییم از آسمان بود، هرآینه گوید پس چرا بدو ایمان نیاوردید.³² و اگر گوییم از انسان بود، «از خلق بیم داشتند از آنجا که همه یحیی را نبی‌ای برحق می‌دانستند.³³ پس در جواب عیسی گفتند: «نمی‌دانیم.» عیسی بدیشان جواب داد: «من هم شما را نمی‌گویم که به کدام قدرت این کارها را به‌جا می‌آورم.»

املاک با زحمات، و در عالم آینده حیات جاودانی را.³¹ اما بسا اولین که آخرین می‌گردند و آخرین اولین.»

سومین پیشگویی عیسی درباره مرگ خود

(متی ۱۷: ۲۰، لوقا ۱۸: ۳۱-۳۴)

³² و چون در راه به سوی اورشلیم می‌رفتند و عیسی در جلو ایشان می‌خرامید، در حیرت افتادند و چون از عقب او می‌رفتند، ترس بر ایشان مستولی شد. آنگاه آن دوازده را باز به کنار کشیده، شروع کرد به اطلاع دادن به ایشان از آنچه بر وی وارد می‌شد،³³ که «اینک به اورشلیم می‌رویم و پسر انسان به‌دست روسای کهنه و کاتبان تسلیم شود و بر وی فتوای قتل دهند و او را به امتهای سپارند،³⁴ و بر وی سخریه نموده، تازیانه‌اش زنند و آب دهان بر وی افکنده، او را خواهند کشت و روز سوم خواهد برخاست.»

تعلیم درباره خدمت به دیگران

(متی ۲۰: ۲۰-۲۸)

³⁵ آنگاه یعقوب و یوحنا دو پسر زبیدی نزد وی آمده، گفتند: «ای استاد، می‌خواهیم آنچه از تو سوال کنیم برای ما بکنی.»³⁶ ایشان را گفت: «چه می‌خواهید برای شما بکنم؟»³⁷ گفتند: «به ما عطا فرما که یکی به طرف راست و دیگری برچپ تو در جلال تو بنشینیم.»³⁸ عیسی ایشان را گفت: «نمی‌فهمید آنچه می‌خواهید. آیا می‌توانید آن پیاپی را که من می‌نوشم، بنوشید و تعمیدی را که من می‌پذیرم، بپذیرید؟»³⁹ وی را گفتند: «می‌توانیم.» عیسی بدیشان گفت: «پیاپی را که من می‌نوشم خواهید آشامید و تعمیدی را که من می‌پذیرم خواهید پذیرفت.⁴⁰ لیکن نشستن به‌دست راست و چپ من از آن من نیست که بدهم جز آنانی را که از بهر ایشان مهیا شده است.»⁴¹ و آن ده نفر چون شنیدند بر یعقوب و یوحنا خشم گرفتند.

⁴² عیسی ایشان را خوانده، به ایشان گفت: «می‌دانید آنانی که حکام امتهای شمرده می‌شوند برایشان ریاست می‌کنند و بزرگانشان بر ایشان مسلطند.⁴³ لیکن در میان شما چنین نخواهد بود، بلکه هرکه خواهد در میان شما بزرگ شود، خادم شما باشد.⁴⁴ و هرکه خواهد مقدم بر شما شود، غلام همه باشد.⁴⁵ زیرا که پسر انسان نیز نیامده تا مخدوم شود بلکه تا خدمت کند و تا جان خود را فدای بسیاری کند.»

شفای فقیر کور

(متی ۲۹: ۲۹-۳۴، لوقا ۱۸: ۳۵-۴۳)

⁴⁶ و وارد اریحا شدند. و وقتی که او با شاگردان خود و جمعی کثیر از اریحا بیرون می‌رفت، بارتیمائوس کور، پسر تیماوس بر کناره راه نشسته، گدایی می‌کرد.⁴⁷ چون شنید که عیسی ناصری است، فریاد کردن گرفت و گفت: «ای عیسی ابن داود بر من ترحم کن.»⁴⁸ و چندان که بسیاری او را نهیب می‌دادند که خاموش شود، زیادتر فریاد برمی‌آورد که پسر داود بر من ترحم فرما.⁴⁹ پس عیسی ایستاده، فرمود تا او را بخوانند. آنگاه آن کور را خوانده، بدو گفتند: «خاطر جمع دار برخیز که تو را می‌خواند.»⁵⁰ در ساعت ردای خود را دور انداخته، بر پا جست و نزد عیسی آمد.⁵¹ عیسی به وی التفات نموده، گفت: «چه می‌خواهی از بهر تو نمایم؟» کور بدو گفت: «یا سیدی آنکه بینایی یابم.»⁵² عیسی بدو گفت: «برو که ایمانت تو را شفا داده است.» در ساعت بینا گشته، از عقب عیسی در راه روانه شد.

ورود مظفرانه عیسی به اورشلیم

(متی ۲۱: ۱۱-۱۱، لوقا ۱۹: ۲۸-۴۴، یوحنا ۱۲: ۱۲-۱۹)

11 و چون نزدیک به اورشلیم به بیت‌فاجی و بیت عنیا بر کوه زیتون رسیدند، دو نفر از شاگردان خود را فرستاده،² بدیشان گفت: «بدین قریه‌ای که پیش روی شما است بروید و چون وارد آن شدید، در ساعت کره الاغی را بسته خواهید یافت که تا به حال هیچ کس بر آن سوار نشده؛ آن را باز کرده، بیاورید.³ و هرگاه کسی به شما گوید چرا چنین می‌کنید، گوید خداوند بدین احتیاج دارد؛ بی‌تامل آن را به اینجا خواهد فرستاد.»⁴ پس

حکایت باغبانهای ظالم
(متی ۲۱: ۲۱-۲۳، لوقا ۲۰: ۹-۱۹)

12

پس به مثل‌ها به ایشان آغاز سخن نموده «شخصی تاکستانی غرس نموده، حصارش کشید و چرخشتی بساخت و برچی بنا کرده، آن را به دهقانان سپرد و سفر کرد.^۲ و در موسم، نوکری نزد دهقانان فرستاد تا از میوه باغ از باغبانان بگیرد.^۳ اما ایشان او را گرفته، زدند و تهی‌دست روانه نمودند.^۴ باز نوکری دیگر نزد ایشان روانه نمود. او را نیز سنگسار کرده، سراو را شکستند و بی‌حرمت کرده، برگردانیدندش.^۵ پس یک نفر دیگر فرستاده، او را نیز کشند و بسادیگران را که بعضی را زدند و بعضی را به قتل رسانیدند.^۶ و بالاخره یک پسر حبیب خود را باقی داشت. او را نزد ایشان فرستاده، گفت: پسر مرا حرمت خواهند داشت.^۷ لیکن دهقانان با خودگفتند: این وارث است؛ بیایید او را بکشیم تا میراث از آن ما گردد.^۸ پس او را گرفته، مقتول ساختند و او را بیرون از تاکستان افکندند.^۹ پس صاحب تاکستان چه خواهد کرد؟ او خواهد آمد و آن باغبان را هلاک ساخته، باغ را به دیگران خواهد سپرد.^{۱۰} آیا این نوشته را خوانده‌اید: سنگی که معمارانش رد کردند، همان سر زاویه گردید؟^{۱۱} این از جانب خداوند شد و در نظر ما عجیب است.^{۱۲} آنگاه خواستند او را گرفتار سازند، اما از خلق می‌ترسیدند، زیرا می‌دانستند که این مثل را برای ایشان آورد. پس او را واگذارده، برفتند.

سوال درباره پرداخت باج و خراج
(متی ۲۲: ۱۵-۲۲، لوقا ۲۰: ۲۰-۲۶)

^{۱۳} و چند نفر از فریسیان و هیرودیان را نزدوی فرستادند تا او را به سخنی به دام آورند.^{۱۴} ایشان آمده، بدو گفتند: «ای استاد، ما را یقین است که تو راستگو هستی و از کسی باک نداری، چون که به ظاهر مردم نمی‌نگری بلکه طریق خدا را به راستی تعلیم می‌نمایی. جزیه دادن به قیصر جایز است یا نه؟ بدهیم یا ندهیم؟^{۱۵} اما اوریاکاری ایشان را درک کرده، بدیشان گفت: «چرامرا امتحان می‌کنید؟ دیناری نزد من آرید تا آن را ببینم.»^{۱۶} چون آن را حاضر کردند، بدیشان گفت: «این صورت و رقم از آن کیست؟» وی را گفتند: «از آن قیصر.»^{۱۷} عیسی در جواب ایشان گفت: «آنچه از قیصر است، به قیصر رد کنید و آنچه از خداست، به خدا.» و از او متعجب شدند.

سوال درباره قیامت
(متی ۲۲: ۲۳-۲۴، لوقا ۲۰: ۲۷-۴۰)

^{۱۸} و صدوقیان که منکر هستند نزد وی آمده، از او سوال نموده، گفتند: «ای استاد، موسی به ما نوشت که هرگاه برادر کسی بمیرد و زنی بازگذاشته، اولادی نداشته باشد، برادرش زن او را بگیرد تا از بهر برادر خود نسلی پیدا نماید.^{۲۰} پس هفت برادر بودند که نخستین، زنی گرفته، بمرد و اولادی نگذاشت.^{۲۱} پس ثانی او را گرفته، هم بی‌اولاد فوت شد و همچنین سومی.^{۲۲} تا آنکه آن هفت او را گرفتند و اولادی نگذاشتند و بعد از همه، زن فوت شد.^{۲۳} پس در قیامت چون برخیزند، زن کدام یک از ایشان خواهد بود از آنجهت که هر هفت، او را به زنی گرفته بودند؟»^{۲۴} عیسی در جواب ایشان گفت: «آیا گمراه نیستید از آنرو که کتب و قوت خدا را نمی‌دانید؟^{۲۵} زیرا هنگامی که از مردگان برخیزند، نه نکاح می‌کنند و نه منکوحه می‌گردند، بلکه مانند فرشتگان، در آسمان می‌باشند.^{۲۶} اما در باب مردگان که برمی‌خیزند، در کتاب موسی در ذکر بوثه نخوانده‌اید چگونه خدا او را خطاب کرده، گفت که منم خدای ابراهیم و خدای اسحاق و خدای یعقوب.^{۲۷} و او خدای مردگان نیست بلکه خدای زندگان است. پس شما بسیار گمراه شده‌اید.»

بزرگترین حکم
(متی ۲۲: ۳۳-۴۰)

^{۲۸} و یکی از کاتبان، چون مباحثه ایشان را شنیده، دید که ایشان را جواب نیکو داد، پیش آمده، از او پرسید که «اول همه احکام کدام است؟»

^{۲۹} عیسی او را جواب داد که «اول همه احکام این است که بشنوی اسرائیل، خداوند خدای ما خداوند واحد است.^{۳۰} و خداوند خدای خود را به تمامی دل و تمامی جان و تمامی خاطر و تمامی قوت خود محبت نما، که اول از احکام این است.^{۳۱} و دوم مثل اول است که همسایه خود را چون نفس خود محبت نما. بزرگتر از این دو، حکمی نیست.»^{۳۲} کاتب وی را گفت: «آفرین ای استاد، نیکو گفتی، زیرا خدا واحد است و سوای او دیگری نیست،^{۳۳} و او رابه تمامی دل و تمامی فهم و تمامی نفس و تمامی قوت محبت نمودن و همسایه خود را مثل خود محبت نمودن، از همه قربانی‌های سوختنی و هدایا افضل است.»^{۳۴} چون عیسی بدید که عاقلانه جواب داد، به وی گفت: «از ملکوت خدادور نیستی.» و بعد از آن، هیچ کس جرأت نکرد که از او سوالی کند.

ناتوانی از جواب دادن به عیسی
(متی ۲۲: ۴۱-۴۶، لوقا ۲۰: ۴۱-۴۶)

^{۳۵} و هنگامی که عیسی در هیكل تعلیم می‌داد، متوجه شده، گفت: «چگونه کاتبان می‌گویند که مسیح پسر داود است؟^{۳۶} و حال آنکه خود داود در روح القدس می‌گوید که خداوند به خداوند من گفت برطرف راست من بنشین تا دشمنان تو را پای انداز تو سازم؟^{۳۷} خود داود او را خداوند می‌خواند؛ پس چگونه او را پسر می‌باشد؟» و عوام الناس کلام او را به خشنودی می‌شنیدند.

هشدار به رهبران مذهبی
(متی ۲۳: ۲۳-۲۴، لوقا ۲۰: ۴۵-۴۷)

^{۳۸} پس در تعلیم خود گفت: «از کاتبان احتیاط کنید که خرامیدن در لباس دراز و تعظیم‌های دربارها^{۳۹} و کرسی‌های اول در کنایس و جایهای صدر در ضیافت‌ها را دوست می‌دارند.^{۴۰} اینان که خانه‌های بیوه‌زنان را می‌بلعدند و نماز را به ریاطول می‌دهند، عقوبت شدیدتر خواهند یافت.»

هدیه بیوه‌زن فقیر
(لوقا ۲۱: ۴-۱۰)

^{۴۱} و عیسی در مقابل بیت‌المال نشسته، نظاره می‌کرد که مردم به چه وضع پول به بیت‌المال می‌اندازند؛ و بسیاری از دولت‌مندان، بسیاری انداختند.^{۴۲} آنگاه بیوه‌زنی فقیر آمده، دوفلس که یک ربع باشد انداخت.^{۴۳} پس شاگردان خود را پیش خوانده، به ایشان گفت: «هرآینه به شما می‌گویم این بیوه‌زن مسکین از همه آنانی که در خزانه انداختند، بیشتر داد.^{۴۴} زیرا که همه ایشان از زیادتی خود دادند، لیکن این زن از حاجتمندی خود، آنچه داشت انداخت، یعنی تمام معیشت خود را.»

آینده جهان
(متی ۲۴: ۲۱-۲۲، لوقا ۲۱: ۵-۲۴)

^{۱۳} و چون او از هیكل بیرون می‌رفت، یکی از شاگردانش بدو گفت: «ای استاد ملاحظه فرما چه نوع سنگها و چه عمارت‌ها است!»^۲ عیسی در جواب وی گفت: «آیا این عمارت‌های عظیمه را می‌نگری؟ بدان که سنگی بر سنگی گذارده نخواهد شد، مگر آنکه به زیرافکنده شود!»^۳ و چون او بر کوه زیتون، مقابل هیكل نشسته بود، پطرس و یعقوب و یوحنا و اندریاس سر از وی پرسیدند:^۴ «ما را خبر بده که این امور کی واقع می‌شود و علامت نزدیک شدن این امور چیست؟»^۵ آنگاه عیسی در جواب ایشان سخن آغاز کرد که «زنهار کسی شما را گمراه نکند!»^۶ زیرا که بسیاری به نام من آمده، خواهند گفت که من هستم و بسیاری را گمراه خواهند نمود.^۷ اما چون جنگها و اخبار جنگها را بشنوید، مضطرب مشوید زیرا که وقوع این حوادث ضروری است لیکن انتها هنوز نیست.^۸ زیرا که امتی بر امتی و مملکتی بر مملکتی خواهند برخاست و زلزله هادر جایها حادث خواهد شد و قحطی‌ها و اغتشاش‌ها پدید می‌آید؛ و اینها ابتدای دردهای زه می‌باشد.

9 «لیکن شما از برای خود احتیاط کنید زیرا که شما را به شوراها خواهند سپرد و در کتابس تازیانه‌ها خواهند زد و شما را پیش حکام و پادشاهان بخاطر من حاضر خواهند کرد تا برایشان شهادتی شود. 10 و لازم است که انجیل اول بر تمامی امتهای موعظه شود. 11 و چون شما را گرفته، تسلیم کنید، میندیشید که چه بگویید و متفکر مباشید بلکه آنچه در آن ساعت به شما عطا شود، آن را بگویید زیرا گوینده شما نیستید بلکه روح القدس است. 12 آنگاه برادر، برادر را و پدر، فرزند را به هلاکت خواهند سپرد و فرزندان بروالدین خود برخاسته، ایشان را به قتل خواهند رسانید. 13 و تمام خلق بجهت اسم من شما را دشمن خواهند داشت. اما هر که تا به آخر صبر کند، همان نجات یابد.

14 «پس چون مکروه ویرانی را که به زبان دانیال نبی گفته شده است، در جایی که نمی باید برپا بینید - آنکه می خواند بفهمد - آنگاه آنانی که در یهودیه می باشند، به کوهستان فرار کنند، 15 و هر که بر بام باشد، به زیر نیاید و به خانه داخل نشود تا چیزی از آن ببرد، 16 و آنکه در مزرعه است، برنگردد تا رخت خود را بردارد. 17 اما وای بر آبستانان و شیر دهندگان در آن ایام. 18 و دعا کنید که فرار شما در زمستان نشود، 19 زیرا که در آن ایام، چنان مصیبتی خواهد شد که از ابتدای خلقتی که خدا آفرید تاکنون نشده و نخواهد شد. 20 و اگر خداوند آن روزها را کوتاه نکردی، هیچ بشری نجات نیافتی. لیکن بجهت برگزیدگانی که انتخاب نموده است، آن ایام را کوتاه ساخت.

بازگشت مسیح

(متی ۲۴: ۲۳-۲۵، لوقا ۲۱: ۲۱-۲۵)

21 «پس هرگاه کسی به شما گوید اینک مسیح در اینجاست یا اینک در آنجا، باور مکنید. 22 زانرو که مسیحان دروغ و انبیای کذب ظاهر شده، آیات و معجزات از ایشان صادر خواهد شد، بقسمی که اگر ممکن بودی، برگزیدگان را هم گمراه نمودندی. 23 لیکن شما برحذر باشید! 24 و در آن روزهای بعد از آن مصیبت خورشید تاریک گردد و ماه نور خود را بازگیرد، 25 و ستارگان از آسمان فرو ریزند و قوای افلاک متزلزل خواهد گشت. 26 آنگاه پسر انسان را بینند که با قوت و جلال عظیم بر ابرها می آید. 27 در آن وقت، فرشتگان خود را از جهات اربعه از انتهای زمین تابه اقصای فلک فراهم خواهد آورد.

28 «الحال از درخت انجیر مثلش را فراگیرید که چون شاخه اش نازک شده، برگ می آورد می دانید که تابستان نزدیک است. 29 همچنین شما نیز چون این چیزها را واقع بینید، بدانید که نزدیک بلکه بر در است. 30 هر آینه به شمامی گویم تا جمیع این حوادث واقع نشود، این فرقه نخواهند گذشت. 31 آسمان و زمین زایل می شود، لیکن کلمات من هرگز زایل نشود.

انتظار برای بازگشت مسیح

(متی ۲۴: ۲۶-۵۱، لوقا ۲۱: ۲۱-۳۴)

32 ولی از آن روز و ساعت غیر از پدر هیچ کس اطلاع ندارد، نه فرشتگان در آسمان و نه پسر هم. 33 «پس برحذر و بیدار شده، دعا کنید زیرا نمی دانید که آن وقت کی می شود. 34 مثل کسی که عازم سفر شده، خانه خود را واگذارد و خادمان خود را قدرت داده، هر یکی را به شغلی خاص مقرر نماید و دربان را امر فرماید که بیدار بماند. 35 پس بیدار باشید زیرا نمی دانید که در چه وقت صاحب خانه می آید، در شام یا نصف شب یا بانگ خروس یا صبح. 36 میاد ناگهان آمده شما را خفته یابد. 37 اما آنچه به شما می گویم، به همه می گویم: بیدار باشید!»

توطئه قتل عیسی

(متی ۲۶: ۵-۱، لوقا ۲۲: ۲-۱)

14 و بعد از دو روز، عید فصح و فطیر بود که روسای کهنه و کاتبان مترصد بودند که به چه حيله او را دستگیر کرده، به قتل رسانند. 2 لیکن می گفتند: «نه در عید مبادا در قوم اغتشاشی پدید آید.»

تدهین عیسی با عطر (متی ۲۶: ۶-۱۳، یوحنا ۱۲: ۱-۱۱)

3 و هنگامی که او در بیت عنیا در خانه شمعون ابرص به غذا نشسته بود، زنی با شیشه‌ای از عطرها آنها از سنبل خالص آمده، شیشه را شکسته، بر سر وی ریخت. 4 و بعضی در خود خشم نموده، گفتند: «چرا این عطر تلف شد؟ 5 زیرا ممکن بود این عطر زیادتر از سیصد دینار فروخته، به فقرا داده شود.» و آن زن را سرزنش نمودند. 6 اما عیسی گفت: «او را واگذارید! از برای چه او را زحمت می دهید؟ زیرا که با من کاری نیکو کرده است، 7 زیرا که فقرا را همیشه با خود دارید و هرگاه بخواهید می توانید با ایشان احسان کنید، لیکن مرا با خود دائم ندارید. 8 آنچه در قوه او بود کرد، زیرا که جسد مرا بجهت دفن، پیش تدهین کرد. 9 هر آینه به شما می گویم در هر جایی از تمام عالم که به این انجیل موعظه شود، آنچه این زن کرد نیز بجهت یادگاری وی مذکور خواهد شد.»

طرح خیانت یهودا

(متی ۲۶: ۱۴-۱۶، لوقا ۲۲: ۳-۶)

10 پس یهودای اسخریوطی که یکی از آن دوازده بود، به نزد روسای کهنه رفت تا او را بدیشان تسلیم کند. 11 ایشان سخن او را شنیده، شاد شدند و بدو وعده دادند که نقدی بدو بدهند. و او در صدد فرصت موافق برای گرفتاری وی برآمد.

آماده کردن فصح

(متی ۲۶: ۱۷-۱۹، لوقا ۲۲: ۷-۱۳)

12 و روز اول از عید فطیر که در آن فصح راذیح می کردند، شاگردانش به وی گفتند: «کجای خواهی برویم تدارک بینیم تا فصح را بخوری؟» 13 پس دو نفر از شاگردان خود را فرستاده، بدیشان گفت: «به شهر بروید و شخصی با سبوی آب به شما خواهد برخورد. از عقب وی بروید، 14 و به هر جایی که در آید صاحب خانه را بگویید: استاد می گوید مهمانخانه کجا است تا فصح را با شاگردان خود آنجا صرف کنم؟ 15 و او بالاخانه بزرگ مفروش و آماده به شما نشان می دهد. آنجا از بهر ما تدارک بینید.» 16 شاگردانش روانه شدند و به شهر رفته، چنانکه او فرموده بود، یافتند و فصح را آماده ساختند.

شام آخر

(متی ۲۶: ۲۰-۲۹، لوقا ۲۲: ۱۴-۳۰، یوحنا ۱۳: ۲۱-۳۰)

17 شامگاهان با آن دوازده آمد. 18 و چون نشسته غذا می خوردند، عیسی گفت: «هر آینه به شما می گویم که با من غذایی خورد، مرا تسلیم خواهد کرد.» 19 ایشان غمگین گشته، یک یک گفتن گرفتند که آیا من آنم و دیگری که آیا من هستم. 20 او در جواب ایشان گفت: «یکی از دوازده که با من دست در قاب فروبرد! 21 به درستی که پسر انسان بطوری که درباره او مکتوب است، رحلت می کند. لیکن وای بر آن کسی که پسر انسان به واسطه او تسلیم شود. او را بهتر می بود که تولد نیافتی.» 22 و چون غذا می خوردند، عیسی نان را گرفته، برکت داد و پاره کرده، بدیشان داد و گفت: «بگیرید و بخورید که این جسد من است.» 23 و پیاله‌ای گرفته، شکر نمود و به ایشان داد و همه از آن آشامیدند. 24 و بدیشان گفت: «این است خون من از عهد جدید که در راه بسیاری ریخته می شود. 25 هر آینه به شما می گویم بعد از این از عصیر انگور نخورم تا آن روزی که در ملکوت خدا آن را تازه بنوشم.»

پیشگویی مجدد انکار پطرس

(متی ۲۶: ۳۰-۳۵)

26 و بعد از خواندن تسبیح، به سوی کوه زیتون بیرون رفتند. 27 عیسی ایشان را گفت: «همانا همه شما امشب در من لغزش خورید، زیرامکتوب است شبان را می زرم و گوسفندان پراکنده خواهند شد. 28 اما بعد از برخاستنم، پیش از شما به جلیل خواهم رفت. 29 پطرس به وی گفت:

«هرگاه همه لغزش خورند، من هرگز نخورم.»³⁰ عیسی وی را گفت: «هرآینه به تو می‌گویم که امروز در همین شب، قبل از آنکه خروس دومرتبه بانگ زند، تو سه مرتبه مرا انکار خواهی نمود.»³¹ لیکن او به تاکید زیادتر می‌گفت: «هرگاه مردم با تو لازم افتد، تو را هرگز انکار نکنم.» و دیگران نیز همچنان گفتند.

باغ جتسیمانی

(متی ۲۶: ۴۶-۴۶، لوقا ۲۲: ۳۹-۴۶)

³² و چون به موضعی که جتسیمانی نام داشت رسیدند، به شاگردان خود گفت: «در اینجا بنشینید تا دعا کنم.»³³ و پطرس و یعقوب و یوحنا را همراه برداشته، مضطرب و دل‌تنگ گردید³⁴ و بدیشان گفت: «نفس من از حزن، مشرف بر موت شد. اینجا بمانید و بیدار باشید.»³⁵ و قدری پیشتر رفته، به روی بر زمین افتاد و دعا کرد تا اگر ممکن باشد آن ساعت از او بگذرد.³⁶ پس گفت: «یا ابا پدر، همه چیز نزد تو ممکن است. این پیاله را از من بگذران، لیکن نه به خواهش من بلکه به اراده تو.»³⁷ پس چون آمد، ایشان را در خواب دیده، پطرس را گفت: «ای شمعون، در خواب هستی؟ آیا نمی توانستی یک ساعت بیدار باشی؟³⁸ بیدار باشید و دعا کنید تا در آزمایش نیفتید. روح البته راغب است لیکن جسم ناتوان.»³⁹ و باز رفته، به همان کلام دعانمود.⁴⁰ و نیز برگشته، ایشان را در خواب یافت زیرا که چشمان ایشان سنگین شده بود و ندانستند او را چه جواب دهند.⁴¹ و مرتبه سوم آمده، بدیشان گفت: «ما بقی را بخواهید و استراحت کنید. کافی است! ساعت رسیده است. اینک پسر انسان به دستهای گناهکاران تسلیم می شود.⁴² برخیزید برویم که اکنون تسلیم کننده من نزدیک شد.»

دستگیری عیسی

(متی ۲۶: ۴۷-۵۶، لوقا ۲۲: ۴۷-۵۲، یوحنا ۱۸: ۱-۱۱)

⁴³ در ساعت وقتی که او هنوز سخن می‌گفت، یهودا که یکی از آن دوازه بود، با گروهی بسیار با شمشیرها و چوبها از جانب روسای کهنه و کاتبان و مشایخ آمدند.⁴⁴ و تسلیم کننده او بدیشان نشانی داده، گفته بود: «هرکه را ببوسم، همان است. او را بگیرد و با حفظ تمام ببرید.»⁴⁵ و در ساعت نزد وی شده، گفت: «یا سیدی، یا سیدی.» و وی را بوسید.⁴⁶ ناگاه دستهای خود را بر وی انداخته، گرفتندش.⁴⁷ و یکی از حاضرین شمشیر خود را کشیده، بر یکی از غلامان رئیس کهنه زده، گوشش را برید.⁴⁸ عیسی روی بدیشان کرده، گفت: «گویا بر دزد با شمشیرها و چوبها بجهت گرفتن من بیرون آمدید!⁴⁹ هر روز در نزد شما در هیکل تعلیم می‌دادم و مرا ننگرفتید. لیکن لازم است که کتب تمام گردد.»⁵⁰ آنگاه همه او را واگذارده بگریختند.⁵¹ و یک جوانی با چادری بر بدن برهنه خود پیچیده، از عقب او روانه شد. چون جوانان او را گرفتند،⁵² چادر را گذارده، برهنه از دست ایشان گریخت.

محاکمه در حضور قیافا

(متی ۲۶: ۵۷-۶۸)

⁵³ و عیسی را نزد رئیس کهنه بردند و جمیع روسای کاهنان و مشایخ و کاتبان بر او جمع گردیدند.⁵⁴ و پطرس از دور در عقب او می‌آمد تا به خانه رئیس کهنه درآمده، با ملازمان بنشست و نزدیک آتش خود را گرم می‌نمود.⁵⁵ و روسای کهنه و جمیع اهل شورا در جستجوی شهادت بر عیسی بودند تا او را بکشند و هیچ نیافتند.⁵⁶ زیرا که هر چند بسیاری بر وی شهادت دروغ می‌دادند، اما شهادت های ایشان موافق نشد.⁵⁷ و بعضی برخاسته شهادت دروغ داده، گفتند: «ما شنیدیم که او می‌گفت: من این هیکل ساخته شده به دست را خراب می‌کنم و در سه روز، دیگری را ناساخته شده به دست، بنا می‌کنم.»⁵⁹ و در این هم باز شهادت های ایشان موافق نشد.

⁶⁰ پس رئیس کهنه از آن میان برخاسته، از عیسی پرسیده، گفت: «هیچ جواب نمی‌دهی؟ چه چیز است که اینها در حق تو شهادت می‌دهند؟»⁶¹ اما او ساکت مانده، هیچ جواب نداد. باز رئیس کهنه از او سوال نموده، گفت: «آیا تو مسیح پسر خدای متبارک هستی؟»⁶² عیسی گفت: «من هستم؛ و پسر انسان را خواهید دید که بر طرف راست قوت نشسته، در

انکار پطرس

(متی ۲۶: ۶۹-۷۵، لوقا ۲۲: ۵۴-۶۵، یوحنا ۱۸: ۲۵-۲۷)

⁶⁶ و در وقتی که پطرس در ایوان پایین بود، یکی از کنیزان رئیس کهنه آمد⁶⁷ و پطرس را چون دید که خود را گرم می‌کند، بر او نگرینسته، گفت: «تو نیز با عیسی ناصری می‌بودی؟⁶⁸ او انکار نموده، گفت: «نمی‌دانم و نمی فهمم که تو چه می‌گویی!» و چون بیرون به دهلیز خانه رفت، ناگاه خروس بانگ زد.⁶⁹ و بار دیگر آن کنیزک او را دیده، به حاضرین گفتن گرفت که «این شخص از آنها است!»⁷⁰ او باز انکار کرد. و بعد از زمانی حاضرین بار دیگر به پطرس گفتند: «در حقیقت تو از آنها می‌باشی زیرا که جلیلی نیز هستی و لهجه تو چنان است.»⁷¹ پس به لعن کردن و قسم خوردن شروع نمود که «آن شخص را که می‌گویید نمی‌شناسم.»⁷² ناگاه خروس مرتبه دیگر بانگ زد. پس پطرس را به خاطر آمد آنچه عیسی بدو گفته بود که «قبل از آنکه خروس دومرتبه بانگ زند، سه مرتبه مرا انکار خواهی نمود.» و چون این را به خاطر آورد، بگریست.

محکوم شدن عیسی

(متی ۲۷: ۲۰-۲۱، لوقا ۲۲: ۶۶-۷۱)

15 بامدادان، بی‌درنگ روسای کهنه بامشایخ و کاتبان و تمام اهل شورامشورت نمودند و عیسی را بند نهادند، بردند و به پیلاتس تسلیم کردند.

در حضور پیلاتوس

(متی ۲۷: ۱۱-۱۴، لوقا ۲۲: ۵۰-۵۱، یوحنا ۱۸: ۲۸-۳۸)

² پیلاتس از او پرسید: «آیا تو پادشاه یهودهستی؟» او در جواب وی گفت: «تو می‌گویی.»³ و چون روسای کهنه ادعای بسیار بر او می‌نمودند،⁴ پیلاتس باز از او سوال کرده، گفت: «هیچ جواب نمی‌دهی؟ ببین که چقدر بر توشهادت می‌دهند!»⁵ اما عیسی باز هیچ جواب نداد، چنانکه پیلاتس متعجب شد.

صدور حکم مصلوب شدن

(متی ۲۷: ۱۵-۲۶، لوقا ۲۳: ۱۳-۲۵، یوحنا ۱۹: ۱۸)

⁶ و در هر عید یک زندانی، هرکه رامی خواستند، بجهت ایشان آزاد می‌کرد.⁷ و برابانامی با شرکای فتنه او که در فتنه خونریزی کرده بودند، در حبس بود.⁸ آنگاه مردم صدازده، شروع کردند به خواستن که بر حسب عادت با ایشان عمل نماید.⁹ پیلاتس در جواب ایشان گفت: «آیا می‌خواهید پادشاه یهود را برای شما آزاد کنم؟»¹⁰ زیرا یافته بود که روسای کهنه او را از راه حسد تسلیم کرده بودند.¹¹ اما روسای کهنه مردم را تحریض کرده بودند که بلکه برابا را برای ایشان رها کند.¹² پیلاتس باز ایشان را در جواب گفت: «پس چه می‌خواهید بکنم با آن کس که پادشاه یهودش می‌گویید؟»¹³ ایشان بار دیگر فریاد کردند که «او را مصلوب کن!»¹⁴ پیلاتس بدیشان گفت: «چرا؟ چه بدی کرده است؟» ایشان بیشتر فریاد برآوردند که «او را مصلوب کن.»¹⁵ پس پیلاتس چون خواست که مردم را خوشنود گرداند، برابا را برای ایشان آزاد کرد و عیسی را تازیانه زده، تسلیم نمود تا مصلوب شود.

استهزای سربازان رومی

(متی ۲۷: ۳۱-۳۷)

¹⁶ آنگاه سپاهیان او را به سربایی که دارالولایه است برده، تمام فوج را فراهم آوردند¹⁷ و جامه‌ای قرمز بر او پوشانیدند و تاجی از خاربافته، بر

سرش گذاردند¹⁸ و او را سلام کردن گرفتند که «سلام ای پادشاه یهودا!»¹⁹ و نی بر سر او زدند و آب دهان بر وی انداخته و زانو زده، بدو تعظیم می نمودند.²⁰ و چون او را استهزا کرده بودند، لباس قرمز را از وی کنده جامه خودش را پوشانیدند و او را بیرون بردند تا مصلوبش سازند.

در راه جلجتا

(متی ۲۷:۲۲-۲۴، لوقا ۲۳:۲۶-۳۱، یوحنا ۱۹:۱۷)

²¹ و راهگداری را شمعون نام، از اهل قیروان که از بلوکات می آمد، و پدر اسکندر و رفس بود، مجبور ساختند که صلیب او را بردارد.²² پس او را به موضعی که جلجتا نام داشت یعنی محل کاسه سر بردند²³ و شراب مخلوط به مر به وی دادند تا بنوشد لیکن قبول نکرد.²⁴ و چون او رامصلوب کردند، لباس او را تقسیم نموده، قرعه بر آن افکندند تا هر کس چه برد.

مصلوب شدن عیسی

(متی ۲۷:۲۷-۴۴، لوقا ۲۳:۲۲-۳۲، یوحنا ۱۸-۲۷)

²⁵ و ساعت سوم بود که او را مصلوب کردند.²⁶ و تقصیر نامه وی این نوشته شد: «پادشاه یهود». ²⁷ و با وی دو دزد را یکی از دست راست و دیگری از دست چپ مصلوب کردند.²⁸ پس تمام گشت آن نوشته ای که می گوید: «از خطاکاران محسوب گشت». ²⁹ و راهگذاران او رادشنام داده و سر خود را جنبانیده، می گفتند: «هان ای کسی که هیکل را خراب می کنی و در سه روز آن را بنا می کنی، ³⁰ از صلیب به زیر آمده، خود را برهان!»³¹ و همچنین روسای کهنه و کاتبان استهزاکنان با یکدیگر می گفتند: «دیگران را نجات داد و نمی تواند خود را نجات دهد.»³² مسیح، پادشاه اسرائیل، الان از صلیب نزول کند تا ببینیم و ایمان آوریم.» و آنانی که با وی مصلوب شدند او را دشنام می دادند.

جان سپردن عیسی

(متی ۲۷:۴۵-۵۶، لوقا ۲۳:۴۴-۴۹، یوحنا ۱۹:۲۸-۳۷)

³³ و چون ساعت ششم رسید تا ساعت نهم تاریکی تمام زمین را فرو گرفت.³⁴ و در ساعت نهم، عیسی به آواز بلند ندا کرده، گفت: «ایلولئی ایلولئی، لما سبقتنی؟» یعنی «الهی ای چرا مرا واگذاردی؟»³⁵ و بعضی از حاضرین چون شنیدند گفتند: «الیاس را می خواند.»³⁶ پس شخصی دویده، اسفنجی را از سرکه پر کرد و بر سر نی نهاده، بدو نوشانید و گفت: «بگذارید ببینیم مگر الیاس بیاید تا او را پایین آورد.»³⁷ پس عیسی آوازی بلند برآورده، جان بداد.³⁸ آنگاه پرده هیکل از سر تا پا دوپاره شد.³⁹ و چون یوزباشی که مقابل وی ایستاده بود، دید که بدینطور صدا زده، روح را سپرد، گفت: «فی الواقع این مرد، پسر خدا بود.»

⁴⁰ و زنی چند از دور نظر می کردند که از آنجمله مریم مجدلیه بود و مریم مادر یعقوب کوچک و مادر یوشا و سالومه،⁴¹ که هنگام بودن او در جلیل پیروی و خدمت او می کردند. و دیگر زنان بسیاری که به اورشلیم آمده بودند.

تدفین عیسی

(متی ۲۷:۵۷-۶۱، لوقا ۲۳:۵۰-۵۶، یوحنا ۱۹:۲۸-۴۲)

⁴² و چون شام شد، از آن جهت روز تهیه یعنی روز قبل از سبت بود،⁴³ یوسف نامی از اهل رامة که مرد شریف از اعضای شورا و نیزمنتظر ملکوت خدا بود آمد و جرات کرده نزد پیلاطس رفت و جسد عیسی را طلب نمود.⁴⁴ پیلاطس تعجب کرد که بدین زودی فوت شده باشد، پس یوزباشی را طلبیده، از او پرسید که «آیا چندی گذشته وفات نموده است؟»⁴⁵ چون از یوزباشی دریافت کرد، بدن را به یوسف ارزانی داشت.⁴⁶ پس کتانی خرید، آن را از صلیب به زیر آورد و به آن کتان کفن کرده، در قبری که از سنگ تراشیده بود نهاد و سنگی بر سر قبر غلطانید.⁴⁷ و مریم مجدلیه و مریم مادر یوشا دیدند که کجا گذاشته شد.

قیام عیسی

(متی ۲۸:۱-۷، لوقا ۲۴:۱-۱۲، یوحنا ۲۰:۱-۹)

16 پس چون سبت گذشته بود، مریم مجدلیه و مریم مادر یعقوب و سالومه حنوط خریده، آمدند تا او را تدهین کنند.² و صبح روز یکشنبه را بسیار زود وقت طلوع آفتاب بر سر قبر آمدند.³ و با یکدیگر می گفتند: «کیست که سنگ را برای ما از سر قبر بغلطاند؟»⁴ چون نگریستند، دیدند که سنگ غلطانیده شده است زیرا بسیار بزرگ بود.⁵ و چون به قبر درآمدند، جوانی را که جامه ای سفید در برداشت بر جانب راست نشسته دیدند. پس متحیر شدند.⁶ او بدیشان گفت: «ترسان مباشید! عیسی ناصری مصلوب را می طلبید؟ او برخاسته است! در اینجا نیست. آن موضعی را که او را نهاده بودند، ملاحظه کنید.»⁷ لیکن رفته، شاگردان او و پطرس را اطلاع دهید که پیش از شما به جلیل می رود. او را در آنجا خواهید دید، چنانکه به شما فرموده بود.⁸ پس بزودی بیرون شده از قبر گریختند زیرا لرزه و حیرت ایشان را فرو گرفته بود و به کسی هیچ نگفتند زیرا می ترسیدند.

عیسی به مریم مجدلیه ظاهر می شود

(یوحنا ۲۰:۱۰-۱۸)

⁹ و صبحگاهان، روز اول هفته چون برخاسته بود، نخستین به مریم مجدلیه که از او هفت دیوبیرون کرده بود ظاهر شد.¹⁰ و او رفته اصحاب او را که گریه و ماتم می کردند خبر داد.¹¹ و ایشان چون شنیدند که زنده گشته و بدو ظاهر شده بود، باور نکردند.

در راه عموآس

(لوقا ۲۴:۱۳-۳۵)

¹² و بعد از آن به صورت دیگر به دو نفر از ایشان در هنگامی که به دهات می رفتند، هویدا گردید.¹³ ایشان رفته، دیگران را خبر دادند، لیکن ایشان را نیز تصدیق نمودند.

عیسی بر شاگردان منجمله بر توما ظاهر شده

(یوحنا ۲۰:۲۴-۳۱)

¹⁴ و بعد از آن بدان یازده هنگامی که به غذانشسته بودند ظاهر شد و ایشان را به سبب بی ایمانی و سخت دلی ایشان توبیخ نمود زیرا به آنانی که او را برخاسته دیده بودند، تصدیق نمودند.

ماموریت بزرگ

(متی ۲۸:۱۶-۲۰)

¹⁵ پس بدیشان گفت: «در تمام عالم بروید و جمیع خلایق را به انجیل موعظه کنید.»¹⁶ هر که ایمان آورده، تعمید یابد نجات یابد و اما هر که ایمان نیاورد بر او حکم خواهد شد.¹⁷ و این آیات همراه ایمانداران خواهد بود که به نام من دیوها را بیرون کنند و به زبانهای تازه حرف زنند¹⁸ و مارها را بردارند و اگر زهر قاتلی بخورند ضرری بدیشان نرساند و هرگاه دستها بر مریضان گذارند شفا خواهند یافت.»

صعود عیسی به آسمان

(لوقا ۲۴:۵۰-۵۳)

¹⁹ و خداوند بعد از آنکه به ایشان سخن گفته بود، به سوی آسمان مرتفع شده، به دست راست خدا بنشست.²⁰ و ایشان بیرون رفته، در هر جاموعظه می کردند و خداوند با ایشان کار می کرد و به آیاتی که همراه ایشان می بود، کلام را ثابت می گردانید.

لوقا

هدف لوقا از نوشتن انجیل

مبارک هستی.»²⁹ چون او را دید، از سخن او مضطرب شده، متفکر شد که این چه نوع تحیت است.³⁰ فرشته بدو گفت: «ای مریم ترسان مباش زیرا که نزد خدا نعمت یافته‌ای.»³¹ و اینک حامله شده، پسری خواهی زایید و او را عیسی خواهی نامید.³² او بزرگ خواهد بود و به پسر حضرت اعلی، مسمی شود، و خداوند خداتخت پدرش داود را بدو عطا خواهد فرمود.³³ و او بر خاندان یعقوب تا به ابد پادشاهی خواهد کرد و سلطنت او را نهایت نخواهد بود.»

³⁴ مریم به فرشته گفت: «این چگونه می‌شود و حال آنکه مردی را نشناختم؟»³⁵ فرشته در جواب وی گفت: «روح القدس بر تو خواهد آمد و قوت حضرت اعلی بر تو سایه خواهد افکند، از آنجهت آن مولود مقدس، پسر خدا خوانده خواهد شد.»³⁶ و اینک ایصابات از خویشان تونیز در پیروی به پسری حامله شده و این ماه ششم است، مر او را که نازاد می‌خوانند.³⁷ زیرا نزد خدا هیچ امری محال نیست.»³⁸ مریم گفت: «اینک کنیز خداوندم. مرا برحسب سخن تو واقع شود.» پس فرشته از نزد او رفت.

مریم به دیدار الیزابت می‌رود

³⁹ در آن روزها، مریم برخاست و به بلدی از کوهستان یهودیه بشتاب رفت.⁴⁰ و به خانه زکریا درآمده، به ایصابات سلام کرد.⁴¹ و چون ایصابات سلام مریم را شنید، بچه در رحم او به حرکت آمد و ایصابات به روح القدس پر شده،⁴² به آواز بلند صدا زده گفت: «تو در میان زنان مبارک هستی و مبارک است ثمره رحم تو.»⁴³ و از کجا این به من رسید که مادر خداوند من، به نزد من آید؟⁴⁴ زیرا اینک چون آواز سلام تو گوش زدم، بچه از خوشی در رحم من به حرکت آمد.⁴⁵ و خوشابحال او که ایمان آورد، زیرا که آنچه از جانب خداوند به وی گفته شد، به انجام خواهد رسید.»

⁴⁶ پس مریم گفت: «جان من خداوند را تمجید می‌کند،⁴⁷ و روح من به رهاننده من خدا بوجد آمد،⁴⁸ زیرا برحقارت کنیز خود نظر افکند. زیرا هان از کنون تمامی طبقات مرا خوشحال خواهند خواند.»⁴⁹ زیرا آن قادر، به من کارهای عظیم کرده و نام او قدوس است،⁵⁰ و رحمت او نسلا بعد نسل است. بر آنانی که از او می‌ترسند.⁵¹ به با زوی خود، قدرت را ظاهر فرمود و متکبران را به خیال دل ایشان پراکنده ساخت.⁵² جباران را از تختها به زیر افکند. و فروتنان را سرافراز گردانید.⁵³ گرسنگان را به چیزهای نیکو سیر فرمود و دولتمندان را تهیدست رد نمود.⁵⁴ بنده خود اسرائیل را یاری کرد، به یادگاری رحمانیت خویش،⁵⁵ چنانکه به اجداد ما گفته بود، به ابراهیم و به ذریت او تا ابدالابد.»⁵⁶ و مریم قریب به سه ماه نزد وی ماند. پس به خانه خود مراجعت کرد.

تولد یحیی تعمیددهنده

⁵⁷ اما چون ایصابات را وقت وضع حمل رسید، پسری بزاد.⁵⁸ و همسایگان و خویشان او چون شنیدند که خداوند رحمت عظیمی بر وی کرده، با او شادی کردند.⁵⁹ و واقع شد در روز هشتم چون برای ختنه طفل آمدند، که نام پدرش زکریا را بر او می‌نهادند.⁶⁰ اما مادرش ملتفت شده، گفت: «نی بلکه به یحیی نامیده می‌شود.»⁶¹ به وی گفتند: «از قبيله تو هیچ‌کس این اسم را ندارد.»⁶² پس به پدرش اشاره کردند که «او را چه نام خواهی نهاد؟»⁶³ او تخته‌ای خواسته بنوشت که «نام او یحیی است» و همه متعجب شدند.⁶⁴ در ساعت، دهان و زبان او باز گشته، به حمد خدا

1 از آنجهت که بسیاری دست خود را دراز کردند به سوی تالیف حکایت آن اموری که نزد ما به اتمام رسید،² چنانچه آنانی که از ابتدائظرانگان و خادمان کلام بودند به ما رسانیدند،³ من نیز مصلحت چنان دیدم که همه را من البدایه به تدقیق در پی رفته، به ترتیب به تو بنویسم ای تیوفلس عزیز،⁴ تا صحت آن کلامی که در آن تعلیم یافته‌ای دریابی.

مژده تولد یحیی به زکریا

⁵ در ایام هیروودیس پادشاه یهودیه، کاهنی زکریا نام از فرقه ایبا بود که زن او از دختران هارون بود و ایصابات نام داشت.⁶ و هر دو در حضور خدا صالح و به جمیع احکام و فرایض خداوند، بی‌عیب سالک بودند.⁷ و ایشان را فرزندی نبود زیرا که ایصابات نازاد بود و هر دو دیرینه سال بودند.⁸ و واقع شد که چون به نوبت فرقه خود در حضور خدا کهنان می‌کرد،⁹ حسب عادت کهنان، نوبت او شد که به قدس خداوند درآمده، بخور بسوزاند.¹⁰ و در وقت بخور، تمام جماعت قوم بیرون عبادت می‌کردند.

¹¹ ناگاه فرشته خداوند به طرف راست مذبح بخور ایستاده، بر وی ظاهر گشت.¹² چون زکریا او را دید، در حیرت افتاده، ترس بر او مستولی شد.¹³ فرشته بدو گفت: «ای زکریا ترسان مباش، زیرا که دعای تو مستجاب گردیده است و زوجه ات ایصابات برای تو پسری خواهد زایید و او را یحیی خواهی نامید.»¹⁴ و تو را خوشی و شادی رخ خواهد نمود و بسیاری از ولادت او مسرور خواهند شد.¹⁵ زیرا که در حضور خداوند بزرگ خواهد بود و شراب و مسکری نخواهد نوشید و از شکم مادر خود، پر از روح القدس خواهد بود.¹⁶ و بسیاری از بنی اسرائیل را، به سوی خداوند خدای ایشان خواهد برگردانید.¹⁷ و او به روح و قوت الیاس پیش روی وی خواهد خرامید، تا دل‌های پدران رابه طرف پسران و نافرمانان را به حکمت عادلان برگرداند تا قومی مستعد برای خدا مهیا سازد.»

¹⁸ زکریا به فرشته گفت: «این را چگونه بدانم و حال آنکه من پیر هستم و زوجه‌ام دیرینه سال است؟»¹⁹ فرشته در جواب وی گفت: «من جبرائیل هستم که در حضور خدا می‌ایستم و فرستاده شدم تا به تو سخن گویم و از این امور تورا مژده دهم.»²⁰ و الحال تا این امور واقع نگردد، گنگ شده یارای حرف زدن نخواهی داشت، زیرا سخن‌های مرا که در وقت خود به وقوع خواهد پیوست، باور نکردی.»²¹ و جماعت منتظر زکریای بودند و از طول توقف او در قدس متعجب شدند.²² اما چون بیرون آمده نتوانست با ایشان حرف زند، پس فهمیدند که در قدس رویایی دیده است، پس به سوی ایشان اشاره می‌کرد و ساکت ماند.²³ و چون ایام خدمت او به اتمام رسید، به خانه خود رفت.

²⁴ و بعد از آن روزها، زن او ایصابات حامله شده، مدت پنج ماه خود را پنهان نمود و گفت:²⁵ «به اینطور خداوند به من عمل نمود در روزهایی که مرا منظور داشت، تا ننگ مرا از نظر مردم بردارد.»

مژده تولد عیسی به مریم

²⁶ و در ماه ششم جبرائیل فرشته از جانب خدا به بلدی از جلیل که ناصره نام داشت، فرستاده شد.²⁷ نزد باکره‌ای نامزد مردی مسمی به یوسف از خاندان داود و نام آن باکره مریم بود.²⁸ پس فرشته نزد او داخل شده، گفت: «سلام بر توای نعمت رسیده، خداوند با توست و تو در میان زنان

به خداوند بگذرانند.²³ چنانکه در شریعت خداوند مکتوب است که هر زکوری که رحم را گشاید، مقدس خداوند خوانده شود.²⁴ و تا قربانی گذرانند، چنانکه در شریعت خداوند مقرر است، یعنی جفت فاخته‌ای یا دو جوجه کبوتر.²⁵ و اینک شخصی شمعون نام در اورشلیم بود که مرد صالح و متقی و منتظر تسلی اسرائیل بود و روح القدس بر وی بود.²⁶ و از روح القدس بدو وحی رسیده بود که، تا مسیح خداوند را نبینی موت را نخواهی دید.

²⁷ پس به راهنمایی روح، به هیکل درآمد و چون والدینش آن طفل یعنی عیسی را آوردند تا رسوم شریعت را بجهت او بعمل آورند،²⁸ او را در آغوش خود کشیده و خدا را مبارک خوانده، گفت:²⁹ «الحال ای خداوند بنده خود را رخصت می‌دهی، به سلامتی بر حسب کلام خود.³⁰ زیرا که چشمان من نجات تو را دیده است،³¹ که آن را پیش روی جمیع امت‌ها مهیا ساختی.³² نوری که کشف حجاب برای امت‌ها کند و قوم تو اسرائیل را جلال بود.»³³ و یوسف و مادرش از آنچه درباره او گفته شد، تعجب نمودند.³⁴ پس شمعون ایشان را برکت داده، به مادرش مریم گفت: «اینک این طفل قرار داده شد، برای افتادن و برخاستن بسیاری از آل اسرائیل و برای آیتی که به خلاف آن خواهند گفت.³⁵ و در قلب تو نیز شمشیری فرو خواهد رفت، تا افکار قلوب بسیاری مکشوف شود.»

³⁶ و زنی نبیه بود، حنا نام، دختر فنوئیل از سبط اشیر بسیار سالخورده، که از زمان بکارت هفت سال با شوهر بسر برده بود.³⁷ و قریب به هشتاد و چهار سال بود که او بیوه گشته از هیکل جدا نمی شد، بلکه شبانه‌روز به روزه و مناجات در عبادت مشغول می‌بود.³⁸ او در همان ساعت درآمد، خدا را شکر نمود و درباره او به همه منتظرین نجات در اورشلیم، تکلم نمود.³⁹ و چون تمامی رسوم شریعت خداوند را به پایان برده بودند، به شهر خود ناصره جلیل مراجعت کردند.⁴⁰ و طفل نمو کرده، به روح قوی می‌گشت و از حکمت پر شده، فیض خدا بروی می‌بود.

عیسای نوجوان با علمای دین سخن می‌گوید

⁴¹ و والدین او هر ساله بجهت عید فصح، به اورشلیم می‌رفتند.⁴² و چون دوازده ساله شد، موافق رسم عید، به اورشلیم آمدند.⁴³ و چون روزها را تمام کرده مراجعت می‌نمودند، آن طفل یعنی عیسی، در اورشلیم توقف نمود و یوسف و مادرش نمی دانستند.⁴⁴ بلکه چون گمان می‌بردند که او در قافله است، سفیرکروزه کردند و او را در میان خویشان و آشنایان خود می‌جستند.⁴⁵ و چون او را نیافتند، در طلب او به اورشلیم برگشتند.⁴⁶ و بعد از سه روز، او را در هیکل یافتند که در میان معلمان نشسته، سخنان ایشان را می‌شنود و از ایشان سوال همی کرد.⁴⁷ و هر که سخن او را می‌شنید، از فهم و جوابهای او متحیر می‌گشت.⁴⁸ چون ایشان او را دیدند، مضطرب شدند. پس مادرش به وی گفت: «ای فرزند چرا با ما چنین کردی؟ اینک پدرت و من غمناک گشته تو را جستجو می‌کردیم.»⁴⁹ او به ایشان گفت: «از بهره مرا طلب می‌کردید، مگر ندانسته‌اید که باید من در امور پدر خود باشم؟»⁵⁰ ولی آن سخنی را که بدیشان گفت، نفهمیدند.⁵¹ پس با ایشان روانه شده، به ناصره آمد و مطیع ایشان می‌بود و مادر او تمامی این امور را در خاطر خود نگاه می‌داشت.⁵² و عیسی در حکمت و قامت و رضامندی نزد خدا و مردم ترقی می‌کرد.

یحیی تعمیددهنده راه را برای عیسی آماده می‌کند
(متی ۳: ۱-۱۲، مرقس ۱: ۸-۱۱)

3 و در سال پانزدهم از سلطنت طیباریوس قیصر، در وقتی که پنتیوس پیلطس، والی یهودیه بود و هیرودیس، تیتراک جلیل و برادرش فیلس تیتراک ایطوریه تراخونیتس و لیبسانیوس تیتراک آبلیه² و حنا و قیافا روسای کهنه بودند، کلام خدا به یحیی ابن زکریا در بیابان نازل شده،³ به تمامی حوالی اردن آمده، به تعمیدتوبه بجهت آموزش گناهان موعظه می‌کرد.⁴ چنانچه مکتوب است در صحیفه کلمات اشعای نبی که می‌گوید: «صدای ندا کننده‌ای در بیابان که راه خداوند را مهیا سازید و طرق او راراست نمایید.»⁵ هر وادی انباشته و هر کوه و تلی پست و هر

متکلم شد.⁶⁵ پس بر تمامی همسایگان ایشان، خوف مستولی گشت و جمیع این وقایع در همه کوهستان یهودیه شهرت یافت.⁶⁶ و هر که شنید، در خاطر خود تفکر نموده، گفت: «این چه نوع طفل خواهد بود؟» و دست خداوند با وی می‌بود.

⁶⁷ و پدرش زکریا از روح القدس پر شده نبوت نموده، گفت:⁶⁸ «خداوند خدای اسرائیل متبارک باد، زیرا از قوم خود تفقد نموده، برای ایشان فدایی قرار داد.»⁶⁹ و شاخ نجاتی برای ما برافراشت، در خانه بنده خود داود.⁷⁰ چنانچه به زبان مقدسین گفت که از بدو عالم انبیای اومی بودند،⁷¹ رهایی از دشمنان ما و از دست آنانی که از ما نفرت دارند،⁷² تا رحمت را برپدران ما به جا آرد و عهد مقدس خود را تذکر فرماید.⁷³ سوگندی که برای پدر ما ابراهیم یاد کرد،⁷⁴ که ما را فیض عطا فرماید، تا از دست دشمنان خود رهایی یافته، او را بی خوف عبادت کنیم.⁷⁵ در حضور او به قدوسیت و عدالت، در تمامی روزهای عمر خود.⁷⁶ و توای طفل نبی حضرت اعلی خوانده خواهی شد، زیرا پیش روی خداوند خواهی خرامید، تا طرق او را مهیاسازی،⁷⁷ تا قوم او را معرفت نجات دهی، درآمزش گناهان ایشان.⁷⁸ به احشای رحمت خدای ما که به آن سپیده از عالم اعلی از ما تفقد نمود،⁷⁹ تا ساکنان در ظلمت و ظل موت را نور دهد. و پایهای ما را به طریق سلامتی هدایت نماید.»⁸⁰ پس طفل نمو کرده، در روح قوی می‌گشت. و تا روز ظهور خود برای اسرائیل، در بیابان بسر می‌برد.

تولد عیسی در بیت لحم

2 و در آن ایام حکمی از اوغسطس قیصر صادر گشت که تمام ربع مسکون را اسم نویسی کنند.² و این اسم نویسی اول شد، هنگامی که کیرینیوس والی سوریه بود.³ پس همه مردم هر یک به شهر خود برای اسم نویسی می‌رفتند.⁴ و یوسف نیز از جلیل از بلده ناصره به یهودیه به شهر داود که بیت لحم نام داشت، رفت. زیرا که او از خاندان و آل داود بود.⁵ تا نام او بامریم که نامزد او بود و نزدیک به زاییدن بود، ثبت گردد.⁶ و وقتی که ایشان در آنجا بودند، هنگام وضع حمل او رسیده،⁷ پسر نخستین خود را زایید. و او را در قنذاقه پیچیده، در آخور خوابانید. زیرا که برای ایشان در منزل جای نبود.

چوپانان به ملاقات عیسی می‌روند

⁸ و در آن نواحی، شبانان در صحرا بسر می‌بردند و در شب پاسبانی گله های خویش می‌کردند.⁹ ناگاه فرشته خداوند بر ایشان ظاهر شد و کبریایی خداوند بر گرد ایشان تابید و بغایت ترسان گشتند.¹⁰ فرشته ایشان را گفت: «مترسید، زیرا اینک بشارت خوشی عظیم به شما می‌دهم که برای جمیع قوم خواهد بود.»¹¹ که امروز برای شما در شهر داود، نجات‌دهنده‌ای که مسیح خداوند باشد متولد شد.¹² و علامت برای شما این است که طفلی در قنذاقه پیچیده و در آخور خوابیده خواهید یافت.¹³ در همان حال فوجی از لشکر آسمانی با فرشته حاضر شده، خدا را تسبیح‌کنان می‌گفتند: «خدا را در اعلی علین جلال و بر زمین سلامتی و در میان مردم رضامندی باد.»¹⁵ و چون فرشتگان از نزد ایشان به آسمان رفتند، شبانان با یکدیگر گفتند: «الان به بیت لحم برویم و این چیزی را که واقع شده و خداوند آن را به ما اعلام نموده است ببینیم.»¹⁶ پس به شتاب رفته، مریم و یوسف و آن طفل را در آخور خوابیده یافتند.¹⁷ چون این را دیدند، آن سخنی را که درباره طفل بدیشان گفته شده بود، شهرت دادند.¹⁸ و هر که می‌شنید از آنچه شبانان بدیشان گفتند، تعجب می‌نمود.¹⁹ اما مریم در دل خود متفکر شده، این همه سخنان را نگاه می‌داشت.²⁰ و شبانان خدا را تمجید و حمدکنان برگشتند، به سبب همه آن اموری که دیده و شنیده بودند چنانکه به ایشان گفته شده بود.

مریم و یوسف، عیسی را به خانه خدا می‌برند

²¹ و چون روز هشتم، وقت ختنه طفل رسید، او را عیسی نام نهادند، چنانکه فرشته قبل از قرارگرفتن او در رحم، او را نامیده بود.²² و چون ایام تطهیر ایشان بر حسب شریعت موسی رسید، او را به اورشلیم بردند تا

کجی راست و هر راه ناهموار صاف خواهد شد⁶ و تمامی بشر نجات خدا را خواهند دید.»

⁷ آنگاه به آن جماعتی که برای تعمید وی بیرون می‌آمدند، گفت: «ای افعی زادگان، که شمارا نشان داد که از غضب آینده بگریزید؟⁸ پس ثمرات مناسب توبه بیاورید و در خاطر خود این سخن را راه مدهید که ابراهیم پدر ماست، زیرا به شما می‌گویم خدا قادر است که از این سنگها، فرزندان برای ابراهیم برانگیزاند.⁹ و الان نیز تیشه بر ریشه درختان نهاده شده است، پس هر درختی که میوه نیکو نیاورد، بریده و در آتش افکنده می‌شود.»

¹⁰ پس مردم از وی سوال نموده گفتند: «چه کنیم؟»¹¹ او در جواب ایشان گفت: «هرکه دوچامه دارد، به آنکه ندارد بدهد. و هرکه خوراک دارد نیز چنین کند.»¹² و باجگیران نیز برای تعمید آمده، بدو گفتند: «ای استاد چه کنیم؟»¹³ بدیشان گفت: «زیادتر از آنچه مقرر است، مگیرید.»¹⁴ سپاهیان نیز از او پرسیده، گفتند: «ماچه کنیم؟» به ایشان گفت: «بر کسی ظلم مکنید و بر هیچ‌کس افترا مزیند و به مواجب خود اکتفا کنید.»¹⁵ و هنگامی که قوم مترصد می‌بودند و همه در خاطر خود درباره یحیی تفکر می‌نمودند که این مسیح است یا نه،¹⁶ یحیی به همه متوجه شده گفت: «من شما را به آب تعمید می‌دهم، لیکن شخصی توانا تر از من می‌آید که لیاقت آن ندارم که بند نعلین او را باز کنم. او شما را به روح القدس و آتش تعمید خواهد داد.¹⁷ او غریبان خود را به دست خود دارد و خرمن خویش را پاک کرده، گندم را در انبار خود ذخیره خواهد نمود و کاه را در آتشی که خاموشی نمی‌پذیرد خواهد سوزانید.»¹⁸ و به نصایح بسیار دیگر، قوم را بشارت می‌داد.

هیروودیس یحیی را زندانی می‌کند

¹⁹ اما هیروودیس تیتزارک چون به سبب هیروودیا، زن برادر او فیلیس و سایر بدیهایی که هیروودیس کرده بود از وی تویبخ یافت،²⁰ این رانیز بر همه افزود که یحیی را در زندان حبس نمود.

یحیی عیسی را تعمید می‌دهد
(متی ۳: ۱۳-۱۷، مرقس ۱: ۹-۱۱)

²¹ اما چون تمامی قوم تعمید یافته بودند و عیسی هم تعمید گرفته دعا می‌کرد، آسمان شکافته شد²² و روح القدس به هیات جسمانی، مانند کبوتری بر او نازل شد. و آوازی از آسمان در رسید که تو پسر حبیب من هستی که به تو خوشنودم.

نسب نامه عیسی
(متی ۱: ۱-۱۷)

²³ و خود عیسی وقتی که شروع کرد، قریب به سی ساله بود. و حسب گمان خلق، پسر یوسف ابن هالی²⁴ ابن متات، بن لاوی، بن ملکی، بن ینا، بن یوسف،²⁵ ابن متاتیا، بن آموس، بن ناحوم، بن حسلی، بن نجی،²⁶ ابن مات، بن متاتیا، بن شمعی، بن یوسف، بن یهودا،²⁷ ابن یوحنا، بن ریسا، بن زروبابل، بن سالتیئیل، بن نیری،²⁸ ابن ملکی، بن ادی، بن قوسام، بن ایلمودام، بن غیر،²⁹ ابن یوسی، بن ایلعازر، بن یوریم، بن متات، بن لاوی،³⁰ ابن شمعون، بن یهودا، بن یوسف، بن یونان، بن ایلیاقیم،³¹ ابن ملیا، بن مینان، بن متاتا بن ناتان، بن داود،³² ابن یسی، بن عوبید، بن بوغز، بن شلمون، بن نحشون،³³ ابن عمیناداب، بن آرام، بن حصرون، بن فارص، بن یهودا،³⁴ ابن یعقوب، بن اسحق، بن ابراهیم، بن تارح، بن ناحور،³⁵ ابن سروج، بن رعور، بن فالج، بن عابر، بن صالح،³⁶ ابن قینان، بن ارفکشاد، بن سام، بن نوح، بن لامک،³⁷ ابن متوشالچ، بن خونخ، بن یارد، بن مهللئیل، بن قینان،³⁸ ابن انوش، بن شیت، بن آدم، بن الله.

تجربه عیسی
(متی ۴: ۱-۱۱، مرقس ۱: ۱۲-۱۳)

⁴ اما عیسی پر از روح القدس بوده، از اردن مراجعت کرد و روح او را به بیابان برد.² ومدت چهل روز ابلیس او را تجربه می‌نمود و در آن ایام چیزی نخورد. چون تمام شد، آخر گرسنه گردید.³ و ابلیس بدو گفت: «اگر پسر خدا هستی، این سنگ را بگو تا نان گردد.»⁴ عیسی در جواب وی گفت: «مکتوب است که انسان به نان فقط زیست نمی‌کند، بلکه به هر کلمه خدا.»⁵ پس ابلیس او را به کوهی بلند برده، تمامی ممالک جهان را در لحظه‌ای بدو نشان داد.⁶ و ابلیس بدو گفت: «جمع این قدرت و حشمت آنها را به تو می‌دهم، زیرا که به من سپرده شده است و به هرکه می‌خواهم می‌بخشم.»⁷ پس اگر تو پیش من سجده کنی، همه از آن تو خواهد شد.»⁸ عیسی در جواب او گفت: «ای شیطان، مکتوب است، خداوند خدای خود را پرستش کن و غیر او را عبادت منما.»⁹ پس او را به اورشلیم برده، برکنگره هیکل قرار داد و بدو گفت: «اگر پسر خدا هستی، خود را از اینجا به زیر انداز.»¹⁰ زیرا مکتوب است که فرشتگان خود را درباره تو حکم فرمایند تا تو را محافظت کنند.¹¹ و تو را به دستهای خود بردارند، مبادا پایت به سنگی خورد.»¹² عیسی در جواب وی گفت که «گفته شده است، خداوند خدای خود را تجربه مکن.»¹³ و چون ابلیس جمیع تجربه را به اتمام رسانید، تا مدتی از او جدا شد.

موعظه عیسی در جلیل
(متی ۴: ۱۲-۱۷، مرقس ۱: ۱۴-۱۵، یوحنا ۴: ۳۳-۴۵)

¹⁴ و عیسی به قوت روح، به جلیل برگشت و خبر او در تمامی آن نواحی شهرت یافت.¹⁵ و او در کنایس ایشان تعلیم می‌داد و همه او را تعظیم می‌کردند.

طرد عیسی از ناصره

¹⁶ و به ناصره جایی که پرورش یافته بود، رسید و بحسب دستور خود در روز سبت به کنیسه درآمد، برای تلاوت برخاست.¹⁷ آنگاه صحیفه اشعیا نبی را بدو دادند و چون کتاب راگشود، موضعی را یافت که مکتوب است¹⁸ «روح خداوند بر من است، زیرا که مرا مسح کرد تا فقیران را بشارت دهم و مرا فرستاد، تا شکسته دلان را شفا بخشم و اسیران را به رستگاری و کوران را به بینایی، موعظه کنم و تا کوبیدگان را، آزاد سازم.»¹⁹ و از سال پسندیده خداوند موعظه کنم.»

²⁰ پس کتاب را به هم پیچیده، به خادم سپرد و بنشست و چشمان همه اهل کنیسه بر وی دوخته می‌بود.²¹ آنگاه بدیشان شروع به گفتن کرد که «امروز این نوشته در گوشهای شما تمام شد.»²² و همه بر وی شهادت دادند و از سخنان فیض آمیزی که از دهانش صادر می‌شد، تعجب نموده، گفتند: «مگر این پسر یوسف نیست؟»

²³ بدیشان گفت: «هرآینه این مثل را به من خواهید گفت، ای طیب خود را شفا بده. آنچه شنیده‌ایم که در کفرناحوم از تو صادر شد، اینجا نیز در وطن خویش بنما.»²⁴ و گفت: «هرآینه به شما می‌گویم که هیچ نبی در وطن خویش مقبول نباشد.»²⁵ و به تحقیق شما را می‌گویم که بسا بیوه‌زنان در اسرائیل بودند، در ایام الیاس، وقتی که آسمان مدت سه سال و شش ماه بسته ماند، چنانکه قحطی عظیم در تمامی زمین پدید آمد،²⁶ و الیاس نزد هیچ کدام از ایشان فرستاده نشد، مگر نزد بیوه‌زنی در صرغه صیدون.²⁷ و بسا برصان در اسرائیل بودند، در ایام الیشع نبی واحدی از ایشان ظاهر نگشت، جز نعمان سریانی.»

²⁸ پس تمام اهل کنیسه چون این سخنان را شنیدند، پر از خشم گشتند.²⁹ و برخاسته او را از شهر بیرون کردند و بر قله کوهی که قریه ایشان بر آن بنا شده بود بردند، تا او را به زیر افکنند.³⁰ ولی از میان ایشان گذشته، برفت.

عیسی با اقتدار بسیار تعلیم می‌دهد
(مرقس ۱: ۲۱-۲۸)

شفای یک جذامی
(متی ۸: ۱-۴، مرقس ۱: ۴۰-۴۵)

¹² و چون او در شهری از شهرها بود ناگاه مردی پر از برص آمده، چون عیسی را بدید، به روی درافتاد و از او درخواست کرده، گفت: «خداوندا، اگر خواهی می‌توانی مرا طاهرسازی.»¹³ پس او دست آورده، وی را لمس نمود و گفت: «می‌خواهم. طاهر شو.» که فور برص از او زایل شد.¹⁴ و او را قدغن کرد که «هیچ‌کس را خبر مده، بلکه رفته خود را به کاهن بنما و هدیه‌ای بجهت طهارت خود، بطوری که موسی فرموده است، بگذران تا بجهت ایشان شهادتی شود.»¹⁵ لیکن خبر او بیشتر شهرت یافت و گروهی بسیار جمع شدند تا کلام او را بشنوند و از مرضهای خود شفا یابند،¹⁶ و او به ویرانه‌ها عزت جسته، به عبادت مشغول شد.

شفای مرد افلیج
(متی ۹: ۱-۸، مرقس ۱: ۱۲-۱۳)

¹⁷ روزی از روزها واقع شد که او تعلیم می‌داد و فریسیان و فقها که از همه بلدان جلیل و یهودیه و اورشلیم آمده، نشسته بودند و قوت خداوند برای شفای ایشان صادر می‌شد،¹⁸ که ناگاه چند نفر شخصی مفلوج را بر بستری آوردند و می‌خواستند او را داخل کنند تا پیش روی وی بگذارند.¹⁹ و چون به سبب انبوهی مردم راهی نیافتند که او را به خانه درآوردند بر پشت بام رفته، او را با تختش از میان سفالها در وسط پیش عیسی گذارند.²⁰ چون او ایمان ایشان را دید، به وی گفت: «ای مرد، گناهان تو آمرزیده شد.»

²¹ آنگاه کاتبان و فریسیان در خاطر خود تفکر نموده، گفتن گرفتند: «این کیست که کفر می‌گوید. جز خدا و بس کیست که بتواند گناهان را بپامرزد؟»²² عیسی افکار ایشان را درک نموده، در جواب ایشان گفت: «چرا در خاطر خود تفکرمی کنید؟²³ کدام سهلتر است، گفتن اینکه گناهان تو آمرزیده شد، یا گفتن اینکه برخیز و بخرام؟²⁴ لیکن تا بدانید که پسر انسان را استطاعت آمرزیدن گناهان بر روی زمین هست، مفلوج را گفت، تو را می‌گویم برخیز و بستر خود را برداشته، به خانه خود برو.»²⁵ در ساعت برخاسته، پیش ایشان آنچه بر آن خوابیده بود برداشت و به خانه خود خدا را حمدکنان روانه شد.²⁶ و حیرت همه را فرو گرفت و خدا را تمجید می‌نمودند و خوف بر ایشان مستولی شده، گفتند: «امروز چیزهای عجیب دیدیم.»

ضیافت در خانه متی
(متی ۹: ۹-۱۳، مرقس ۲: ۱۳-۱۷)

²⁷ از آن پس بیرون رفته، باجگیری را که لای نام داشت، بر باجگاه نشسته دید. او را گفت: «از عقب من بیا،»²⁸ در حال همه چیز را ترک کرده، برخاست و در عقب وی روانه شد.²⁹ و لای ضیافتی بزرگ در خانه خود برای او کرد و جمعی بسیار از باجگیران و دیگران با ایشان نشستند.³⁰ اما کاتبان ایشان و فریسیان همه همه نموده، به شاگردان او گفتند: «برای چه با باجگیران و گناهکاران اکل و شرب می‌کنید؟»³¹ عیسی در جواب ایشان گفت: «تندرستان احتیاج به طبیب ندارند بلکه مریضان.»³² و نیامده‌ام تا عادلان بلکه تا عاصیان را به توبه بخوانم.»

سوال رهبران مذهبی درباره روزه
(متی ۹: ۱۴-۱۷، مرقس ۲: ۱۸-۲۲)

³³ پس به وی گفتند: «از چه سبب شاگردان یحیی روزه بسیار می‌دارند و نماز می‌خوانند و همچنین شاگردان فریسیان نیز، لیکن شاگردان تو اکل و شرب می‌کنند.»³⁴ بدیشان گفت: «ایامی توانید پسران خانه عروسی را مادامی که داماد با ایشان است روزه‌دار سازید؟³⁵ بلکه ایامی می‌آید که داماد از ایشان گرفته شود، آنگاه در آن روزها روزه خواهند داشت.»³⁶ و مثلی برای ایشان آورد که «هیچ‌کس پارچه‌ای از جامه نو را بر جامه کهنه وصله نمی‌کند والا آن نو را پاره کند و وصله‌ای که از نو گرفته شد نیز در خور آن کهنه نبود.»³⁷ و هیچ‌کس شراب نو را در مشکهای کهنه نمی‌ریزد

³¹ و به کفرناحوم شهری از جلیل فرود شده، در روزهای سبت، ایشان را تعلیم می‌داد.³² و از تعلیم او در حیرت افتادند، زیرا که کلام او با قدرت می‌بود.³³ و در کنیسه مردی بود، که روح دیو خبیث داشت و به آواز بلند فریادکنان می‌گفت:³⁴ «آهای عیسی ناصری، ما را با تو چه کار است، آیا آمده‌ای تا ما را هلاک سازی؟ تو را می‌شناسم کیستی، ای قدوس خدا.»³⁵ پس عیسی او را نهیب داده، فرمود: «خاموش باش و از وی بیرون آی.» در ساعت دیو او را در میان انداخته، از او بیرون شد و هیچ آسیبی بدو نرسانید.³⁶ پس حیرت بر همه ایشان مستولی گشت و یکدیگر را مخاطب ساخته، گفتند: «این چه سخن است که این شخص با قدرت و قوت، ارواح پلید را امر می‌کند و بیرون می‌آیند!»³⁷ و شهرت او در هر موضعی از آن حوالی، پهن شد.

شفای مادرزن پطرس و بسیاری دیگر
(متی ۸: ۱۴-۱۷، مرقس ۱: ۲۹-۳۴)

³⁸ و از کنیسه برخاسته، به خانه شمعون درآمد. و مادرزن شمعون را تب شدیدی عارض شده بود، برای او از وی التماس کردند.³⁹ پس برسر وی آمده، تب را نهیب داده، تب از او زایل شد. در ساعت برخاسته، به خدمتگذاری ایشان مشغول شد.⁴⁰ و چون آفتاب غروب می‌کرد، همه آنانی که اشخاص مبتلا به انواع مرضها داشتند، ایشان را نزد وی آوردند و به هر یکی از ایشان دست گذارده، شفا داد.⁴¹ و دیوها نیز از بسیاری بیرون می‌رفتند و صیحه زنان می‌گفتند که «تو مسیح پسر خدا هستی.» ولی ایشان را قدغن کرده، نگذاشت که حرف زنند، زیرا که دانستند او مسیح است.

موعظه عیسی در سراسر جلیل
(متی ۴: ۲۳-۲۵، مرقس ۱: ۳۵-۳۹)

⁴² و چون روز شد، روانه شده به مکانی ویران رفت و گروهی کثیر در جستجوی او آمده، نزدش رسیدند و او را باز می‌داشتند که از نزد ایشان نرود.⁴³ به ایشان گفت: «مرا لازم است که به شهرهای دیگر نیز به ملکوت خدا بشارت دهم، زیرا که برای همین کار فرستاده شده‌ام.»⁴⁴ پس در کنایس جلیل موعظه می‌نمود.

معجزه صید ماهی

5 و هنگامی که گروهی بر وی ازدحام می‌نمودند تا کلام خدا را بشنوند، او به کنار دریاچه جنیسارت ایستاده بود.² و دو زورق رادر کنار دریاچه ایستاده دید که صیادان از آنها بیرون آمده، دامهای خود را شست و شومی نمودند.³ پس به یکی از آن دو زورق که مال شمعون بود سوار شده، از او درخواست نمود که از خشکی اندکی دور ببرد. پس در زورق نشسته، مردم را تعلیم می‌داد.⁴ و چون از سخن گفتن فارغ شد، به شمعون گفت: «به میانه دریاچه بران و دامهای خود را برای شکار بیندازید.»⁵ شمعون در جواب وی گفت: «ای استاد، تمام شب را رنج برده چیزی نگرفتیم، لیکن به حکم تو، دام را خواهیم انداخت.»⁶ و چون چنین کردند، مقداری کثیر از ماهی صید کردند، چنانکه نزدیک بود دام ایشان گسسته شود.⁷ و به رفقای خود که در زورق دیگر بودند اشاره کردند که آمده ایشان را امداد کنند. پس آمده هر دو زورق را پر کردند بقسمی که نزدیک بود غرق شوند.⁸ شمعون پطرس چون این را بدید، بر پایهای عیسی افتاده، گفت: «ای خداوند از من دور شو زیرا مردی گناهکارم.»⁹ چونکه به سبب صید ماهی که کرده بودند، دهشت بر او و همه رفقای وی مستولی شده بود.¹⁰ و هم چنین نیز بر یعقوب و یوحنا پسران زبیدی که شریک شمعون بودند. عیسی به شمعون گفت: «مترس. پس از این مردم را صید خواهی کرد.»¹¹ پس چون زورقها را به کنار آوردند همه را ترک کرده، از عقب او روانه شدند.

زیرا که ماتم و گریه خواهید کرد.²⁶ وای بر شما وقتی که جمیع مردم شما را تحسین کنند، زیرا همچنین پدران ایشان با انبیای کذب کردند.

درباره دوست داشتن دشمنان
(متی ۵: ۴۳-۴۸)

²⁷ «لیکن ای شنوندگان شما را می‌گویم دشمنان خود را دوست دارید و با کسانی که از شما نفرت کنند، احسان کنید.²⁸ و هر که شما را لعن کند، برای او برکت بطلبید و برای هر که با شما کینه دارد، دعای خیر کنید.²⁹ و هر که بر رخسارتو زند، دیگری را نیز به سوی او بگردان و کسی که ردای تو را بگیرد، قبا را نیز از او مضایقه مکن.³⁰ هر که از تو سوال کند بدو بده و هر که مال تو را بگیرد از وی باز نخواهد.³¹ و چنانکه می‌خواهید مردم با شما عمل کنند، شما نیز به همانطور با ایشان سلوک نمایید.

³² «زیرا اگر محبان خود را محبت نمایید، شما را چه فضیلت است؟ زیرا گناهکاران هم محبان خود را محبت می‌نمایند.³³ و اگر احسان کنید با هر که به شما احسان کند، چه فضیلت دارید؟ چونکه گناهکاران نیز چنین می‌کنند.³⁴ و اگر قرض دهید به آنانی که امید بازگرفتن از ایشان دارید، شما را چه فضیلت است؟ زیرا گناهکاران نیز به گناهکاران قرض می‌دهند تا از ایشان عوض گیرند.³⁵ بلکه دشمنان خود را محبت نمایید و احسان کنید و بدون امید عوض، قرض دهید زیرا که اجر شما عظیم خواهد بود و پسران حضرت اعلی خواهد بود چونکه او با ناسپاسان و بدکاران مهربان است.³⁶ پس رحیم باشید چنانکه پدر شما نیز رحیم است.

درباره انتقاد از دیگران
(متی ۷: ۱-۶)

³⁷ «داوری مکنید تا بر شما داوری نشود و حکم مکنید تا بر شما حکم نشود و عفو مکنید تا آمرزیده شوید.³⁸ بدهید تا به شما داده شود. زیرا پیمانانه نیکوی افشرد و جنبانیده و لبریز شده را در دامن شما خواهند گذارد. زیرا که به همان پیمانانه‌ای که می‌پیمایید برای شما پیموده خواهد شد.»³⁹ پس برای ایشان مثلی زد که «آیا می‌تواند کور، کور را راهنمایی کند؟ آیا هر دو در حفره‌ای نمی‌افتند؟⁴⁰ شاگرد از معلم خویش بهتر نیست لیکن هر که کامل شده باشد، مثل استاد خود بود.⁴¹ و چرا خسی را که در چشم برادر تو است می‌بینی و چوبی را که در چشم خود داری نمی‌بینی؟⁴² و چگونه بتوانی برادر خود را گویی‌ای برادر اجازت ده تا خس را از چشم تو برآورم و چوبی را که در چشم خود داری نمی‌بینی. ای ریاکار اول چوب را از چشم خود بیرون کن، آنگاه نیکو خواهی دید تا خس را از چشم برادر خود برآوری.

میوه های درخت زندگی انسان
(متی ۷: ۲۱-۲۹)

⁴³ «زیرا هیچ درخت نیکو میوه بد بار نمی‌آورد و نه درخت بد، میوه نیکو آورد.⁴⁴ زیرا که هر درخت از میوه‌اش شناخته می‌شود از خارانجیر را نمی‌یابند و از بوته، انگور را نمی‌چینند.⁴⁵ آدم نیکو از خزینه خوب دل خود چیز نیکو برمی‌آورد و شخص شریر از خزینه بد دل خویش چیز بد بیرون می‌آورد. زیرا که از زیادتی دل زبان سخن می‌گوید.

عمارت روی صخره یا شن
(متی ۷: ۲۱-۲۹)

⁴⁶ «و چون است که مرا خداوند خداوندی گویند و آنچه می‌گویم بعمل نمی‌آورید.⁴⁷ هر که نزد من آید و سخنان مرا شنود و آنها را به‌جا آورد، شما را نشان می‌دهم که به چه کس مشابهت دارد.⁴⁸ مثل شخصی است که خانه‌ای می‌ساخت و زمین را کنده گود نمود و بنیادش را بر سنگ نهاد. پس چون سیلاب آمده، سیل بر آن خانه زور آورد، نتوانست آن را جنبش دهد زیرا که بر سنگ بنا شده بود.⁴⁹ لیکن هر که شنید و عمل نیاورد

و الاشراب نو، مشکها را پاره می‌کند و خودش ریخته و مشکها تباه می‌گردد.³⁸ بلکه شراب نو را در مشکهای نو باید ریخت تا هر دو محفوظ بماند.³⁹ و کسی نیست که چون شراب کهنه را نوشیده فی الفور نو را طلب کند، زیرا می‌گوید کهنه بهتر است.»

شاگردان در روز سبت گندم می‌چینند
(متی ۱۲: ۱-۸، مرقس ۲: ۲۳-۲۸)

6 و واقع شد در سبت دوم اولین که او از میان کشت زارها می‌گذشت و شاگردانش خوشه‌ها می‌چیدند و به کف مالیده می‌خوردند.² و بعضی از فریسیان بدیشان گفتند: «چرا کاری می‌کنید که کردن آن در سبت جایز نیست.»³ عیسی در جواب ایشان گفت: «آیا نخوانده‌اید آنچه داود و رفقایش کردند در وقتی که گرسنه بودند،⁴ که چگونه به خانه خدا درآمده نان تقدیمه را گرفته بخورد و به رفقای خود نیز داد که خوردن آن جز به کهنه روا نیست.»⁵ پس بدیشان گفت: «پسر انسان مالک روز سبت نیز هست.»

شفای دست بیمار
(متی ۱۲: ۹-۱۴، مرقس ۳: ۱-۶)

⁶ و در سبت دیگر به کنیسه درآمده تعلیم می‌داد و در آنجا مردی بود که دست راستش خشک بود.⁷ و کاتبان و فریسیان چشم بر اومی داشتند که شاید در سبت شفا دهد تا شکایتی بر او یابند.⁸ او خیالات ایشان را درک نموده، بدان مرد دست خشک گفت: «برخیز و در میان بایست.» در حال برخاسته بایستاد.⁹ عیسی بدیشان گفت: «از شما چیزی می‌پرسم که در روز سبت کدام رواست، نیکویی کردن یا بدی، رهانیدن جان یا هلاک کردن؟»¹⁰ پس چشم خود را بر جمیع ایشان گردانیده، بدو گفت: «دست خود را دراز کن.» او چنان کرد و فور دستش مثل دست دیگر صحیح گشت.¹¹ اما ایشان از حماقت پرگشته به یکدیگر می‌گفتند که «باعیسی چه کنیم؟»

انتخاب دوازده حواری
(مرقس ۳: ۱۳-۱۹)

¹² و در آن روزها بر فراز کوه برآمد تا عبادت کند و آن شب را در عبادت خدا به صبح آورد.¹³ و چون روز شد، شاگردان خود را پیش طلبیده دوازده نفر از ایشان را انتخاب کرده، ایشان را نیز رسول خواند.¹⁴ یعنی شمعون که او را پطرس نیز نام نهاد و برادرش اندریاس، یعقوب و یوحنا، فیلیپس و برتولما،¹⁵ متی و توما، یعقوب ابن حلفی و شمعون معروف به غیور.¹⁶ یهوذا برادر یعقوب و یهوذا اسخریوطی که تسلیم‌کننده وی بود.

موعظه بالای کوه
(متی ۵: ۱-۱۲)

¹⁷ و با ایشان به زیر آمده، بر جای هموار بایستاد. و جمعی از شاگردان وی و گروهی بسیار از قوم، از تمام یهودیه و اورشلیم و کناره دریای صور و صیدون آمدند تا کلام او را بشنوند و از امراض خود شفا یابند.¹⁸ و کسانی که از ارواح پلید معذب بودند، شفا یافتند.¹⁹ و تمام آن گروه می‌خواستند او را لمس کنند. زیرا قوتی از وی صادر شده، همه را صحت می‌بخشید.²⁰ پس نظر خود را به شاگردان خویش افکنده، گفت: «خوشابحال شمای مساکین زیرا ملکوت خدا از آن شما است.²¹ خوشابحال شما که اکنون گرسنه‌اید، زیرا که سیر خواهید شد. خوشابحال شما که الحال گریبانید، زیرا خواهید خندید. خوشابحال شما وقتی که مردم بخاطر پسر انسان از شما نفرت گیرند و شما را از خود جدا سازند و دشنام دهند و نام شما را مثل شریر بیرون کنند.²³ در آن روز شاد باشید و وجدنمایید زیرا اینک اجر شما در آسمان عظیم می‌باشد، زیرا که به همینطور پدران ایشان با انبیا سلوک نمودند.

²⁴ «لیکن وای بر شمای دولت‌مندان زیرا که تسلی خود را یافته‌اید.²⁵ وای بر شمای سیرشدگان، زیرا گرسنه خواهید شد. وای بر شما که الان خندانید

مانند شخصی است که خانه‌ای بر روی زمین بی‌بنیاد بنا کرد که چون سیل بر آن صدمه زد، فور افتاد و خرابی آن خانه عظیم بود.»

ایمان سرپاز رومی
(متی ۸: ۱۳-۵)

7 و چون همه سخنان خود را به سمع خلق به اتمام رسانید، وارد کفرناحوم شد.² ویوزباشی را غلامی که عزیز او بود مریض و مشرف بر موت بود.³ چون خبر عیسی را شنید، مشایخ یهود را نزد وی فرستاده از او خواهش کرد که آمده غلام او را شفا بخشد.⁴ ایشان نزد عیسی آمده به الحاح نزد او التماس کرده گفتند: «مستحق است که این احسان را برایش به‌جا آوری.»⁵ زیرا قوم ما را دوست می‌دارد و خود برای ما کنیسه را ساخت.⁶ پس عیسی با ایشان روانه شد و چون نزدیک به خانه رسید، یوزباشی چند نفر از دوستان خود را نزد او فرستاده بدو گفت: «خداوند زحمت مکش زیرا لایق آن نیستم که زیر سقف من درآیی.»⁷ و از این سبب خود را لایق آن ندانستم که نزد تو آیم، بلکه سخنی بگو تا بنده من صحیح شود.⁸ زیرا که من نیز شخصی هستم زیر حکم ولشکریان زیر دست خود دارم. چون به یکی گویم برو، می‌رود و به دیگری بیا، می‌آید و به غلام خود این را بکن، می‌کند.»⁹ چون عیسی این را شنید، تعجب نموده به سوی آن جماعتی که از عقب او می‌آمدند روی گردانیده، گفت: «به شمامی گویم چنین ایمانی، در اسرائیل هم نیافته‌ام.»¹⁰ پس فرستادگان به خانه برگشته، آن غلام بیمار را صحیح یافتند.

زنده کردن پسر یک بیوه‌زن

11 و دو روز بعد به شهری مسمی به نائین می‌رفت و بسیاری از شاگردان او و گروهی عظیم، همراهش می‌رفتند.¹² چون نزدیک به دروازه شهر رسید، ناگاه میتی را که پسر یگانه بیوه‌زنی بود می‌بردند و انبوهی کثیر از اهل شهر با وی می‌آمدند.¹³ چون خداوند او را دید، دلش بر او سوخت و به وی گفت: «گریان مباش.»¹⁴ و نزدیک آمده تابوت را لمس نمود و حاملان آن بایستادند. پس گفت: «ای جوان تو رامی گویم برخیز.»¹⁵ در ساعت آن مرده راست بنشست و سخن گفتن آغاز کرد و او را به مادرش سپرد.¹⁶ پس خوف همه را فراگرفت و خدا راتمجیدکنان می‌گفتند که «نبی‌ای بزرگ در میان ما مبعوث شده و خدا از قوم خود تفقد نموده است.»¹⁷ پس این خبر درباره او در تمام یهودیه و جمیع آن مرز و بوم منتشر شد.

برطرف کردن شک یحیی
(متی ۱۱: ۱۱-۱۹)

18 و شاگردان یحیی او را از جمیع این وقایع مطلع ساختند.¹⁹ پس یحیی دو نفر از شاگردان خود را طلبیده، نزد عیسی فرستاده، عرض نموده که «آیا تو آن آینده هستی یا منتظر دیگری باشیم؟»²⁰ آن دو نفر نزد وی آمده، گفتند: «یحیی تعمیددهنده ما را نزد تو فرستاده، می‌گوید آیا تو آن آینده هستی یا منتظر دیگری باشیم.»²¹ در همان ساعت، بسیاری از مرزها و بلایا و ارواح پلید شفا داد و کوران بسیاری را بینایی بخشید.²² عیسی در جواب ایشان گفت: «بروید و یحیی را از آنچه دیده و شنیده‌اید خبر دهید که کوران، بینا و لنگان خرامان و ابرصان طاهر و کران، شنوا و مردگان، زنده می‌گردند و به فقرا بشارت داده می‌شود.»²³ و خوشبحال کسی که در من لغزش نخورد.»

24 و چون فرستادگان یحیی رفته بودند، درباره یحیی بدان جماعت آغاز سخن نهاد که «برای دیدن چه چیز به صحرا بیرون رفته بودید، آیا نی را که از باد در جنبش است؟»²⁵ بلکه بجهت دیدن چه بیرون رفتید، آیا کسی را که به لباس نرم ملبس باشد؟ اینک آنانی که لباس فاخر می‌پوشند و عیاشی می‌کنند، در قصرهای سلاطین هستند.²⁶ پس برای دیدن چه رفته بودید، آیا نبی‌ای را؟ بلی به شما می‌گویم کسی را که از نبی هم بزرگتر است.²⁷ زیرا این است آنکه درباره وی مکتوب است، اینک من رسول خود را پیش روی تومی فرستم تا راه تو را پیش تو مهیا سازد.²⁸ زیرا که شما را می‌گویم از

اولاد زنان نبی‌ای بزرگتر از یحیی تعمیددهنده نیست، لیکن آنکه در ملکوت خدا کوچکتر است از وی بزرگتر است.»²⁹ و تمام قوم و باجگیران چون شنیدند، خدا راتمجید کردند زیرا که تعمید از یحیی یافته بودند.³⁰ لیکن فریسیان و فقها اراده خدا را از خود رندموندند زیرا که از وی تعمید نیافته بودند.

31 آنگاه خداوند گفت: «مردمان این طبقه را به چه تشبیه کنم و مانند چه می‌باشند؟»³² اطفالی را می‌ماند که در بازارها نشسته، یکدیگر را صدازده می‌گویند، برای شما نواختیم رقص نکریدید و نوحه گری کردیم گریه ننمودید.³³ زیرا که یحیی تعمیددهنده آمد که نه نان می‌خورد و نه شراب می‌آشامید، می‌گویید دیو دارد.³⁴ پسر انسان آمد که می‌خورد و می‌آشامد، می‌گویید اینک مردی است پرخور و باده پرست و دوست باجگیران و گناهکاران.³⁵ اما حکمت از جمیع فرزندان خود مصدق می‌شود.

تدهین پایهای عیسی

36 و یکی از فریسیان از او وعده خواست که با او غذا خورد پس به خانه فریسی درآمد بنشست.³⁷ که ناگاه زنی که در آن شهر گناهکار بود، چون شنید که در خانه فریسی به غذا نشسته است شیشه‌ای از عطر آورده،³⁸ در پشت سر او نزد پایهایش گریان بایستاد و شروع کرد به شستن پایهای او به اشک خود و خشکانیدن آنها به موی سر خود و پایهای وی را بوسیده آنها را به عطرتدهین کرد.

39 چون فریسی‌ای که از او وعده خواسته بود این را بدید، با خود می‌گفت که «این شخص اگر نبی بودی هرآینه دانستی که این کدام و چگونه زن است که او را لمس می‌کند، زیرا گناهکاری است.»⁴⁰ عیسی جواب داده به وی گفت: «ای شمعون چیزی دارم که به تو گویم.» گفت: «ای استاد بگو.»⁴¹ گفت: «طلبکاری را دو بدهکار بود که از یکی پانصد و از دیگری پنجاه دینار طلب داشتی.»⁴² چون چیزی نداشتند که ادا کنند، هر دو را بخشید. بگو کدام یک از آن دو او را زیادتربخشد خواهد نمود.»⁴³ شمعون در جواب گفت: «گمان می‌کنم آنکه او را زیادتربخشید.» به وی گفت: «نیکو گفتی.»⁴⁴ پس به سوی آن زن اشاره نموده به شمعون گفت: «این زن را نمی‌بینی، به خانه تو آمدم آب بجهت پایهای من نیارودی، ولی این زن پایهای مرا به اشکها شست و به مویهای سر خود آنها را خشک کرد.»⁴⁵ مرا نبوسیدی، لیکن این زن از وقتی که داخل شدم از بوسیدن پایهای من باز نایستاد.⁴⁶ سر مرا به روغن مسح نکردی، لیکن او پایهای مرا به عطرتدهین کرد.⁴⁷ از این جهت به تو می‌گویم، گناهان او که بسیار است آمرزیده شد، زیرا که محبت بسیار نموده است. لیکن آنکه آمرزش کمتر یافت، محبت کمتر می‌نماید.»⁴⁸ پس به آن زن گفت: «گناهان تو آمرزیده شد.»⁴⁹ و اهل مجلس در خاطر خود تفکر آغاز کردند که این کیست که گناهان را هم می‌آمرزد.⁵⁰ پس به آن زن گفت: «ایمانت تو را نجات داده است به سلامتی روانه شو.»

زنانی که پیروی عیسی می‌کردند

8 و بعد از آن واقع شد که او در هر شهری و دهی گشته، موعظه می‌نمود و به ملکوت خدا بشارت می‌داد و آن دوازده با وی می‌بودند.² و زنان چند که از ارواح پلید و مرضها شفا یافته بودند، یعنی مریم معروف به مجدلیه که از او هفت دیو بیرون رفته بودند،³ و یونا زوجه خوزا، ناظر هیرودیس و سوسن و بسیاری از زنان دیگر که از اموال خود او را خدمت می‌کردند.

مثل چهار نوع زمین
(متی ۱۳: ۱-۹، مرقس ۴: ۱-۹)

4 و چون گروهی بسیار فراهم می‌شدند و از هر شهر نزد او می‌آمدند مثلی آورده، گفت⁵ که «بزرگری بجهت تخم کاشتن بیرون رفت. و وقتی که تخم می‌کاشت بعضی بر کناره راه ریخته شد و پایمال شده، مرغان هوا آن را خوردند.⁶ و پاره‌ای بر سنگلاخ افتاده چون روئید از آنجهت که رطوبتی نداشت خشک گردید.⁷ و قدری در میان خارها افکنده شد که خارها با آن نمو کرده آن را خفه نمود.⁸ و بعضی در زمین نیکو پاشیده شده روئید و

صد چندان ثمر آورد.» چون این بگفت ندا درداد «هرکه گوش شنوا دارد بشنود.»

تشریح حکایت چهار نوع زمین
(متی ۱۳: ۱۰-۲۳، مرقس ۴: ۱۰-۲۵)

9 پس شاگردانش از او سوال نموده، گفتند که «معنی این مثل چیست؟»
10 گفت: «شما رادانستن اسرار ملکوت خدا عطا شده است و لیکن دیگران را به واسطه مثلها، تا نگریسته نبینند و شنیده درک نکنند. 11 اما مثل این است که تخم کلام خداست. 12 و آنانی که در کنار راه هستند کسانی می‌باشند که چون می‌شنوند، فور ابلیس آمده کلام را از دل‌های ایشان می‌رباید، مبادا ایمان آورده نجات یابند. 13 و آنانی که بر سنگلاخ هستند کسانی می‌باشند که چون کلام رامی‌شنوند آن را به شادی می‌پذیرند و اینها ریشه ندارند پس تا مدتی ایمان می‌دارند و در وقت آزمایش، مرتد می‌شوند. 14 اما آنچه در خارها افتاد اشخاصی می‌باشند که چون شنوند می‌روند و اندیشه‌های روزگار و دولت و لذات آن ایشان را خفه می‌کند و هیچ میوه به کمال نمی‌رسانند. 15 اما آنچه در زمین نیکو واقع گشت کسانی می‌باشند که کلام را به دل راست و نیکو شنیده، آن را نگاه می‌دارند و با صبر، ثمر می‌آورند. 16 «و هیچ‌کس چراغ را افروخته، آن را زیر ظرفی یا تختی پنهان نمی‌کند بلکه بر چراغدان می‌گذارد تا هرکه داخل شود روشنی را ببیند. 17 زیرا چیزی پنهان نیست که ظاهر نگردد و نه مستور که معلوم و هویدا نشود. 18 پس احتیاط‌نمایید که به چه طور می‌شنوید، زیرا هرکه دارد بدو داده خواهد شد و از آنکه ندارد آنچه گمان هم می‌برد که دارد، از او گرفته خواهد شد.»

عیسی خانواده حقیقی خود را معرفی می‌کند
(متی ۱۲: ۴۶-۵۰، مرقس ۳: ۳۱-۳۵)

19 و مادر و برادران او نزد وی آمده به سبب ازدحام خلق نتوانستند او را ملاقات کنند. 20 پس او را خبر داده گفتند: «مادر و برادرانت بیرون ایستاده می‌خواهند تو را ببینند.» 21 در جواب ایشان گفت: «مادر و برادران من اینانند که کلام خدا را شنیده آن را به‌جا می‌آورند.»

آرام کردن طوفان دریا
(متی ۸: ۲۳-۲۷، مرقس ۴: ۲۵-۴۱)

22 روزی از روزها او با شاگردان خود به کشتی سوار شده، به ایشان گفت: «به سوی آن کنار دریاچه عبور بکنیم.» پس کشتی را حرکت دادند. 23 و چون می‌رفتند، خواب او را در ربود که ناگاه طوفان باد بر دریاچه فرود آمد. بحدی که کشتی از آب پر می‌شد و ایشان در خطر افتادند. 24 پس نزد او آمده او را بیدار کرده، گفتند: «استادا، استادا، هلاک می‌شویم.» پس برخاسته باد و تلاطم آب را نهیب داد تا ساکن گشت و آرامی پدید آمد. 25 پس به ایشان گفت: «ایمان شما کجا است؟» ایشان ترسان و متعجب شده با یکدیگر می‌گفتند که «این چطور آدمی است که بادها و آب را هم امر می‌فرماید و اطاعت او می‌کنند.»

اخراج ارواح ناپاک

(متی ۸: ۲۸-۳۴، مرقس ۵: ۱-۲۰)

26 و به زمین جدریان که مقابل جلیل است، رسیدند. 27 چون به خشکی فرود آمد، ناگاه شخصی از آن شهرکه از مدت مدیدی دیوهاداشتی و رخت نبوشیدی و در خانه نماندی بلکه در قیرها منزل داشتی دچار وی گردید. 28 چون عیسی را دید، نعره زد و پیش او افتاده به آواز بلندگفت: «ای عیسی پسر خدای تعالی، مرا با تو چه کار است؟ از تو التماس دارم که مرا عذاب ندهی.» 29 زیرا که روح خبیث را امر فرموده بود که از آن شخص بیرون آید. چونکه بارها او را گرفته بود، چنانکه هر چند او را به زنجیرها و کنده‌ها بسته نگاه می‌داشتند، بندها را می‌گسیخت و دیو او را به صحرا می‌راند. 30 عیسی از او پرسیده، گفت: «نام تو چیست؟» گفت: «لجئون.»

زیرا که دیوهای بسیار داخل او شده بودند. 31 و از او استدعا کردند که ایشان را نفرماید که به هاویه روند. 32 و در آن نزدیکی گله گراز بسیاری بودند که در کوه می‌چریدند. پس از او خواهش نمودند که بدیشان اجازت دهد تا در آنها داخل شوند. پس ایشان را اجازت داد. 33 ناگاه دیوها از آن آدم بیرون شده، داخل گرازان گشتند که آن گله از بلندی به دریاچه جسته، خفه شدند. 34 چون گرازبانان ماجرا را دیدند فرار کردند و در شهر و اراضی آن شهرت دادند. 35 پس مردم بیرون آمده تا آن واقعه را ببینند نزد عیسی رسیدند و چون آدمی را که از او دیوهای بیرون رفته بودند، دیدند که نزد پایهای عیسی رخت پوشیده و عاقل گشته نشستند است ترسیدند. 36 و آنانی که این را دیده بودند ایشان را خبر دادند که آن دیوانه چطور شفا یافته بود. 37 پس تمام خلق مرزوبوم جدریان از او خواهش نمودند که از نزد ایشان روانه شود، زیرا خوفی شدید بر ایشان مستولی شده بود. پس او به کشتی سوار شده مراجعت نمود. 38 اما آن شخصی که دیوها از وی بیرون رفته بودند از او درخواست کرد که با وی باشد. لیکن عیسی او را روانه فرموده، گفت: 39 «به خانه خود برگرد و آنچه خدا با تو کرده است حکایت کن.» پس رفته در تمام شهر از آنچه عیسی بدو نموده بود موعظه کرد.

زنده کردن دختر یایرس
(متی ۹: ۱۸-۲۶، مرقس ۵: ۲۱-۴۳)

40 و چون عیسی مراجعت کرد خلق او را پذیرفتند زیرا جمیع مردم چشم به راه اومی داشتند. 41 که ناگاه مردی، یایرس نام که رئیس کنیسه بود به پایهای عیسی افتاده، به او التماس نمود که به خانه او بیاید. 42 زیرا که او رادختر یگانه‌ای قریب به دوازده ساله بود که مشرف بر موت بود. و چون می‌رفت خلق بر او ازدحام می‌نمودند.

43 ناگاه زنی که مدت دوازده سال به استحاضه مبتلا بود و تمام مایملک خود را صرف اطبانموده و هیچ‌کس نمی‌توانست او را شفا دهد، 44 از پشت سر وی آمده، دامن ردای او را لمس نمود که در ساعت جریان خونی ایستاد. 45 پس عیسی گفت: «کیست که مرا لمس نمود.» چون همه انکار کردند، پطرس و رفقاییش گفتند: «ای استاد مردم هجوم آورده بر تو ازدحام می‌کنند و می‌گویند کیست که مرا لمس نمود؟» 46 عیسی گفت: «البته کسی مرا لمس نموده است، زیرا که من درک کردم که قوتی از من بیرون شد.» 47 چون آن زن دید که نمی‌تواند پنهان ماند، لرزان شده، آمد و نزد وی افتاده پیش همه مردم گفت که به چه سبب او را لمس نمود و چگونه فور شفا یافت. 48 وی را گفت: «ای دختر خاطر جمع دان، ایمانت تو را شفا داده است، به سلامتی برو.»

49 و این سخن هنوز بر زبان او بود که یکی از خانه رئیس کنیسه آمده به وی گفت: «دخترت مرد. دیگر استاد را زحمت مده.» 50 چون عیسی این را شنید توجه نموده به وی گفت: «ترسان مباش، ایمان آور و بس که شفا خواهد یافت.» 51 و چون داخل خانه شد، جز پطرس و یوحنا و یعقوب و پدر و مادر دختر هیچ‌کس را نگذاشت که به اندرون آید. 52 و چون همه برای او گریه وزاری می‌کردند او گفت: «گریان مباشید نمرده بلکه خفته است.» 53 پس به او استهزا کردند چونکه می‌دانستند که مرده است. 54 پس او همه را بیرون کرد و دست دختر را گرفته صدا زد و گفت: «ای دختر برخیز.» 55 و روح او برگشت و فور برخاست. پس عیسی فرمود تا به وی خوراکی دهند. 56 و پدر و مادر او حیران شدند. پس ایشان را فرمود که هیچ‌کس را از این ماجرا خبر ندهند.

اعزام دوازده شاگرد

(متی ۱۰: ۱-۱۵، مرقس ۶: ۷-۱۳)

9 پس دوازده شاگرد خود را طلبیده، به ایشان قوت و قدرت بر جمیع دیوها و شفا دادن امراض عطا فرمود. 2 و ایشان را فرستاد تا به ملکوت خدا موعظه کنند و مریضان را صحت بخشند. 3 و بدیشان گفت: «هیچ چیز بجهت راه برمدارید نه عصا و نه توشه‌دان و نه نان و نه پول و نه برای یک نفر دو جامه. 4 و به هرخانه‌ای که داخل شوید همان جا بمانید تا از آن موضع روانه شوید. 5 و هرکه شما را نپذیرد، وقتی که از آن شهر بیرون

شوید خاک پایهای خود را نیز بپوشانید تا بر ایشان شهادتی شود.»⁶ پس بیرون شده در دهات می‌گشتند و بشارت می‌دادند و در هر جا صحت می‌بخشیدند.

قتل یحیی تعمیددهنده
(متی ۱۴:۱-۱۲، مرقس ۶:۱۴-۲۹)

⁷ اما هیرودیسیس تیتراک، چون خبر تمام این وقایع را شنید مضطرب شد، زیرا بعضی می‌گفتند که یحیی از مردگان برخاسته است،⁸ و بعضی که الیاس ظاهر شده و دیگران، که یکی از انبیای پیشین برخاسته است.⁹ اما هیرودیسیس گفت «سربحیی را از تنش من جدا کردم ولی این کیست که درباره او چنین خبر می‌شنوم» و طالب ملاقات وی می‌بود.

خوراک به پنج هزار نفر
(متی ۱۴:۱۳-۲۱، مرقس ۶:۳۰-۴۴، یوحنا ۶:۱-۱۵)

¹⁰ و چون رسولان مراجعت کردند، آنچه کرده بودند بدو بازگفتند. پس ایشان را برداشته به ویرانه‌ای نزدیک شهری که بیت صیدا نام داشت به خلوت رفت.¹¹ اما گروهی بسیار اطلاع یافته در عقب وی شتافتند. پس ایشان را پذیرفته، ایشان را از ملکوت خدا اعلام می‌نمود و هر که احتیاج به معالجه می‌داشت صحت می‌بخشید.

¹² و چون روز رو به زوال نهاد، آن دوازده نزد وی آمده، گفتند: «مردم را مرخص فرما تا به دهات و اراضی این حوالی رفته منزل و خوراک برای خویشانش پیدا نمایند، زیرا که در اینجا در صحرا می‌باشیم.»¹³ او بدیشان گفت: «شما ایشان را غذا دهید.» گفتند: «ما را جز پنج نان و دو ماهی نیست مگر برویم و بجهت جمیع این گروه غذا بخریم.»¹⁴ زیرا قریب به پنج هزار مرد بودند. پس به شاگردان خود گفت که ایشان را پنجاه پنجاه، دسته دسته، بنشانند.¹⁵ ایشان همچنین کرده همه را نشانیدند.¹⁶ پس آن پنج نان و دو ماهی را گرفته، به سوی آسمان نگرست و آنها را برکت داد، پاره نمود و به شاگردان خود داد تا پیش مردم گذارند.¹⁷ پس همه خورده سیر شدند. و دوازده سبد پر از پاره های باقی مانده برداشتند.

اعتراف پطرس
(متی ۱۶:۱۳-۲۰، مرقس ۸:۲۷-۳۰)

¹⁸ و هنگامی که او به تنهایی دعا می‌کرد و شاگردانش همراه او بودند، از ایشان پرسیده، گفت: «مردم مرا که می‌دانند؟»¹⁹ در جواب گفتند: «یحیی تعمیددهنده و بعضی الیاس و دیگران می‌گویند که یکی از انبیای پیشین برخاسته است.»²⁰ بدیشان گفت: «شما مرا که می‌دانید؟» پطرس در جواب گفت: «مسیح خدا.»

نخستین پیشگویی عیسی درباره مرگ خود
(متی ۱۶:۲۱-۲۸، مرقس ۸:۳۱)

²¹ پس ایشان را قدغن بلیغ فرمود که هیچ‌کس را از این اطلاع مدهید. و گفت: «لازم است که پسر انسان زحمت بسیار بیند و از مشایخ و روسای کهنه و کاتبان رد شده کشته شود و روز سوم برخیزد.»²² پس به همه گفت: «اگر کسی بخواهد مرا پیروی کند می‌باید نفس خود را انکار نموده، صلیب خود را هر روزه بردارد و مرا متابعت کند.»²⁴ زیرا هر که بخواهد جان خود را خلاصی دهد آن را هلاک سازد و هر کس جان خود را بجهت من تلف کرد، آن را نجات خواهد داد.²⁵ زیرا انسان را چه فایده دارد که تمام جهان را ببرد و نفس خود را بر باد دهد یا آن را زبان رساند.²⁶ زیرا هر که از من و کلام من عار دارد پسر انسان نیز وقتی که در جلال خود و جلال پدر و ملائکه مقدسه آید از او عار خواهد داشت.²⁷ لیکن هر آینه به شما می‌گویم که بعضی از حاضرین در اینجا هستند که تا ملکوت خدا را نبینند ذائقه موت را نخواهند چشید.»

تبدیل هیات عیسی
(متی ۱۷:۱-۱۳، مرقس ۹:۲-۱۳)

²⁸ و از این کلام قریب به هشت روز گذشته بود که پطرس و یوحنا و یعقوب را برداشته بر فراز کوهی برآمد تا دعا کند.²⁹ و چون دعای کرد هیات چهره او متبدل گشت و لباس اوسفید و درخشان شد.³⁰ که ناگاه دو مرد یعنی موسی و الیاس با وی ملاقات کردند.³¹ و به هیات جلالی ظاهر شده درباره رحلت او که می‌بایست به زودی در اورشلیم واقع شود گفتگومی کردند.

³² اما پطرس و رفقاییش را خواب در ربود. پس بیدار شده جلال او و آن دو مرد را که با وی بودند، دیدند.³³ و چون آن دو نفر از او جدای شدند، پطرس به عیسی گفت که «ای استاد، بودن ما در اینجا خوب است. پس سه سایبان بسازیم یکی برای تو و یکی برای موسی و دیگری برای الیاس.» زیرا که نمی‌دانست چه می‌گفت.³⁴ و این سخن هنوز بر زبانش می‌بود که ناگاه ابری پدیدار شده بر ایشان سایه افکند و چون داخل ابر می‌شدند، ترسان گردیدند.³⁵ آنگاه صدایی از ابر برآمد که «این است پسر حبیب من، او را بشنوید.»³⁶ و چون این آواز رسید عیسی را تنها یافتند و ایشان ساکت ماندند و از آنچه دیده بودند هیچ‌کس را در آن ایام خبر ندادند.

شفای پسر دیوزده
(متی ۱۷:۱۴-۲۱، مرقس ۹:۱۴-۲۹)

³⁷ و در روز بعد چون ایشان از کوه به زیر آمدند، گروهی بسیار او را استقبال نمودند.³⁸ که ناگاه مردی از آن میان فریادکنان گفت: «ای استاد به تو التماس می‌کنم که بر پسر من لطف فرمایی زیرا یگانه من است.»³⁹ که ناگاه روحی او رامی‌گیرد و دفعه صیحه می‌زند و کف کرده مصروع می‌شود و او را فشرده به دشواری رها می‌کند.⁴⁰ و از شاگردان درخواست کرد که او را بیرون کنند نتوانستند.

⁴¹ عیسی در جواب گفت: «ای فرقه بی‌ایمان کج روش، تا کی با شما باشم و متحمل شما گردم. پسر خود را اینجا بیاور.»⁴² و چون او می‌آمدیو او را دریده مصروع نمود. اما عیسی آن روح خبیث را نهیب داده طفل را شفا بخشید و به پدرش سپرد.⁴³ و همه از بزرگی خدامت‌خیر شدند و وقتی که همه از تمام اعمال عیسی متعجب شدند به شاگردان خود گفت:

دومین پیشگویی عیسی درباره مرگ خود
(متی ۱۷:۲۲-۲۳، مرقس ۹:۲۰-۳۲)

⁴⁴ «این سخنان را در گوشه‌های خود فراگیرید زیرا که پسر انسان به دستهای مردم تسلیم خواهد شد.»⁴⁵ ولی این سخن را درک نکردند و از ایشان مخفی داشته شد که آن را نفهمند و ترسیدند که آن را از وی بپرسند.

بحث درباره بزرگی
(متی ۱۸:۱-۶، مرقس ۹:۳۳-۴۲)

⁴⁶ و در میان ایشان مباحثه شد که کدام یک از ما بزرگتر است.⁴⁷ عیسی خیال دل ایشان را ملتفت شده طفلی بگرفت و او را نزد خود برپاداشت.⁴⁸ و به ایشان گفت: «هر که این طفل را به نام من قبول کند، مرا قبول کرده باشد و هر که مرا پذیرد، فرستنده مرا پذیرفته باشد. زیرا هر که از جمیع شما کوچکتر باشد، همان بزرگ خواهد بود.»

شاگردان مانع شخصی می‌شوند که نام عیسی را بکار می‌برد
(مرقس ۹:۳۸-۴۲)

⁴⁹ یوحنا جواب داده گفت: «ای استاد شخصی را دیدیم که به نام تو دیوها را اخراج می‌کند و او را منع نمودیم، از آن رو که پیروی ما نمی‌کند.»⁵⁰ عیسی بدو گفت: «او را ممانعت نکنید. زیرا هر که ضد شما نیست با شماست.»

21 در همان ساعت، عیسی در روح وجدنموده گفت: «ای پدر مالک آسمان و زمین، تو راسپاس می‌کنم که این امور را از دانیان و خردمندان مخفی داشتی و بر کودکان مکشوف ساختی. بلی‌ای پدر، چونکه همچنین منظور نظرتو افتاد.»²² و به سوی شاگردان خود توجه نموده گفت: «همه چیز را پدر به من سپرده است. و هیچ‌کس نمی‌شناسد که پسر کیست، جز پدر و نه که پدر کیست، غیر از پسر و هرکه پسر بخوهد برای او مکشوف سازد.»²³ و در خلوت به شاگردان خود التفات فرموده گفت: «خوشابحال چشمانی که آنچه شما می‌بینید، می‌بینند.²⁴ زیرا به شما می‌گویم بسا انبیا و پادشاهان می‌خواستند آنچه شما می‌بینید، بنگرند و ندیدند و آنچه شما می‌شنوید، بشنوند و نشنیدند.»

حکایت سامری نیکو

25 ناگاه یکی از فقها برخاسته از روی امتحان به وی گفت: «ای استاد چه کنم تا وارث حیات جاودانی گردم؟»²⁶ به وی گفت: «در تورات چه نوشته شده است و چگونه می‌خوانی؟»²⁷ جواب داد، گفت: «اینکه خداوند خدای خود را به تمام دل و تمام نفس و تمام توانایی و تمام فکر خود محبت نما و همسایه خود را مثل نفس خود.»²⁸ گفت: «نیکو جواب گفتی. چنین بکن که خواهی زیست.»²⁹ لیکن او چون خواست خود را عادل نماید، به عیسی گفت: «و همسایه من کیست؟»³⁰ عیسی در جواب وی گفت: «مردی که از اورشلیم به سوی اریحا می‌رفت، به دستهای دزدان افتاد و او را برهنه کرده مجروح ساختند و او را نیم مرده و واگذارده برفتند.»³¹ اتفاق کاهنی از آن راه می‌آمد، چون او را بدید از کناره دیگر گرفت.³² همچنین شخصی لایق نیز از آنجا عبور کرده نزدیک آمد و بر او نگریسته از کناره دیگر گرفت.³³ «لیکن شخصی سامری که مسافر بود نزدوی آمده چون او را بدید، دلش بر وی بسوخت.»³⁴ پس پیش آمده بر زخمهای او روغن و شراب ریخته آنها را بست و او را بر مرکب خود سوار کرده به کاروانسرای رسانید و خدمت او کرد.³⁵ بامدادان چون روانه می‌شد، دو دینار درآورده به سرایدار داد و بدو گفت این شخص را متوجه باش و آنچه بیش از این خرج کنی، در حین مراجعت به تو دهم.³⁶ «پس به نظر تو کدامیک از این سه نفر همسایه بود با آن شخص که به دست دزدان افتاد؟»³⁷ گفت: «آنکه بر او رحمت کرد.» عیسی وی را گفت: «برو و تو نیز همچنان کن.»

دیدار مریم و مرتا

38 و هنگامی که می‌رفتند او وارد بلدی شد وزنی که مرتاه نام داشت، او را به خانه خود پذیرفت.³⁹ و او را خواهری مریم نام بود که نزدیهای عیسی نشسته کلام او را می‌شنید.⁴⁰ امامرتاه بجهت زیادتی خدمت مضطرب می‌بود. پس نزدیک آمده، گفت: «ای خداوند آیا تو را باکی نیست که خواهرم مرا واگذارد که تنها خدمت کنم، او را بفرما تا مرا یاری کند.»⁴¹ عیسی در جواب وی گفت: «ای مرتاه، ای مرتاه تو در چیزهای بسیار اندیشه و اضطراب داری.⁴² لیکن یک چیز لازم است و مریم آن نصیب خوب را اختیار کرده است که از او گرفته نخواهد شد.»

تعلیم درباره دعا

11 و هنگامی که او در موضعی دعا می‌کرد چون فارغ شد، یکی از شاگردانش به وی گفت: «خداوند دعا کردن را به ما تعلیم نما، چنانکه یحیی شاگردان خود را بیاموخت.»² بدیشان گفت: «هرگاه دعا کنید گوییدای پدر ما که در آسمانی، نام تو مقدس باد. ملکوت تو بیاید. اراده تو چنانکه در آسمان است در زمین نیز کرده شود.»³ نان کفاف ما را روز به روز به ما بده.⁴ و گناهان ما را بخش زیرا که ما نیز هر قرضدار خود را می‌بخشیم. و ما را در آزمایش میاور، بلکه ما را از شریر رهایی ده.»⁵ و بدیشان گفت: «کیست از شما که دوستی داشته باشد و نصف شب نزد وی آمده بگویدای دوست سه قرص نان به من قرض ده،⁶ چونکه یکی

بهای پیروی از عیسی (متی ۱۸:۲۲-۲۳)

51 و چون روزهای صعود او نزدیک می‌شد روی خود را به عزم ثابت به سوی اورشلیم نهاد.⁵² پس رسولان پیش از خود فرستاده، ایشان رفته به بلدی از بلاد سامریان وارد گشتند تا برای اوتدارک بینند.⁵³ اما او را جای ندادند از آن رو که عازم اورشلیم می‌بود.⁵⁴ و چون شاگردان او، یعقوب و یوحنا این را دیدند گفتند: «ای خداوند آیا می‌خواهی بگوییم که آتش از آسمان باریده اینها را فروگیرد چنانکه الیاس نیز کرد؟»⁵⁵ آنگاه روی گردانیده بدیشان گفت: «نمی‌دانید که شما از کدام نوع روح هستید.⁵⁶ زیرا که پسر انسان نیامده است تا جان مردم را هلاک سازد بلکه تانجات دهد.» پس به قریه‌ای دیگر رفتند.

57 و هنگامی که ایشان می‌رفتند در اثنای راه شخصی بدو گفت: «خداوند هر جا روی تو را متابعت کنم.»⁵⁸ عیسی به وی گفت: «روباهان راسوراخها است و مرغان هوا را آشیانه‌ها، لیکن پسر انسان را جای سر نهادن نیست.»⁵⁹ و به دیگری گفت: «از عقب من بیا.» گفت: «خداوند اول مرا رخصت ده تا بروم پدر خود را دفن کنم.»⁶⁰ عیسی وی را گفت: «بگذار مردگان مردگان خود را دفن کنند. اما تو برو و به ملکوت خداموعظه کن.»⁶¹ و کسی دیگر گفت: «خداوند تورا پیروی می‌کنم لیکن اول رخصت ده تا اهل خانه خود را وداع نمایم.»⁶² عیسی وی را گفت: «کسی که دست را به شخم زدن دراز کرده از پشت سر نظر کند، شایسته ملکوت خدا نمی‌باشد.»

اعزام هفتاد نفر از شاگردان

10 و بعد از این امور، خداوند هفتاد نفر دیگر را نیز تعیین فرموده، ایشان را جفت جفت پیش روی خود به هر شهری و موضعی که خود عزیمت آن داشت، فرستاد.² پس بدیشان گفت: «حصاد بسیار است و عمله کم. پس از صاحب حصاد درخواست کنید تا عمله‌ها برای حصاد خود بیرون نماید.»³ بروید، اینک من شما را چون بره‌ها در میان گرگان می‌فرستم.⁴ و کیسه و توشه‌دان و کفشها با خود بردارید و هیچ‌کس را در راه سلام ننمایید.⁵ و در هر خانه‌ای که داخل شوید، اول گویید سلام بر این خانه باد.⁶ پس هرگاه ابن السلام در آن خانه باشد، سلام شما بر آن قرار گیرد والا به سوی شما راجع شود.⁷ و در آن خانه توقف نمایید و از آنچه دارند بخورید و بیاشامید، زیرا که مزدور مستحق اجرت خود است و از خانه به خانه نقل مکنید.⁸ و در هر شهری که رفتید و شما را پذیرفتند، از آنچه پیش شما گذارند بخورید.⁹ و می‌ریضان آنجا راشفا دهید و بدیشان گویید ملکوت خدا به شما نزدیک شده است.¹⁰ لیکن در هر شهری که رفتید و شما را قبول نکردند، به کوچه‌های آن شهر بیرون شده بگویید،¹¹ حتی خاکی که از شهر شما بر ما نشسته است، بر شما می‌افشانیم. لیکن این را بدانید که ملکوت خدا به شما نزدیک شده است.¹² و به شما می‌گویم که حالت سدوم در آن روز، از حالت آن شهر سهل تر خواهد بود.¹³ وای بر توای خورزین؛ وای بر توای بیت صیدا، زیرا اگر معجزاتی که در شما ظاهر شد در صور و صیدون ظاهر می‌شد، هرآینه مدتی درپلاس و خاکستر نشسته، توبه می‌کردند.¹⁴ لیکن حالت صور و صیدون در روز جزا، از حال شما آسانتر خواهد بود.¹⁵ و توای کفرناحوم که سر به آسمان افراشته‌ای، تا به جهنم سرنگون خواهی شد.¹⁶ آنکه شما را شنود، مرا شنیده و کسی که شما را حقیر شمارد مرا حقیر شمرده و هرکه مرا حقیر شمارد فرستنده مرا حقیر شمرده باشد.»

بازگشت هفتاد نفر

17 پس آن هفتاد نفر با خرمی برگشته گفتند: «ای خداوند، دیوها هم به اسم تو اطاعت مامی کنند.»¹⁸ بدیشان گفت: «من شیطان را دیدم که چون برق از آسمان می‌افتد.¹⁹ اینک شما را قوت می‌بخشم که ماران و عقربها و تمامی قوت دشمن را پایمال کنید و چیزی به شما ضرر هرگز نخواهد رسانید.²⁰ ولی از این شادی مکنید که ارواح اطاعت شما می‌کنند بلکه بیشتر شاد باشید که نامهای شما در آسمان مرقوم است.»

چشم است، پس مادامی که چشم تو بسیط است تمامی جسدت نیز روشن است و لیکن اگر فاسد باشد، جسد تو نیز تاریک بود.³⁵ پس باحذر باش مبادا نوری که در تو است، ظلمت باشد.³⁶ بنابراین هرگاه تمامی جسم تو روشن باشد و ذره‌ای ظلمت نداشته باشد همه‌اش روشن خواهد بود، مثل وقتی که چراغ به تابش خود، تورا روشنایی می‌دهد.»

نکوهش رهبران مذهبی

³⁷ و هنگامی که سخن می‌گفت یکی از فریسیان از او وعده خواست که در خانه او چاشت بخورد. پس داخل شده بنشست.³⁸ اما فریسی چون دید که پیش از چاشت دست نشست، تعجب نمود.³⁹ خداوند وی را گفت: «همانا شما ی فریسیان بیرون پیاله و بشقاب راطاهر می‌سازید ولی درون شما پر از حرص و خبایات است.⁴⁰ ای احمقان آیا او که بیرون را آفرید، اندرون را نیز نیافرید؟⁴¹ بلکه از آنچه دارید، صدقه دهید که اینک همه چیز برای شما ظاهر خواهد گشت.⁴² وای بر شما ی فریسیان که ده یک از نعنای و سداب و هر قسم سبزی رامی دهید و از دادرسی و محبت خدا تجاوزهی نمایید، اینها را می‌باید به‌جا آورید و آنها را نیز ترک نکنید.⁴³ وای بر شما ی فریسیان که صدر کنایس و سلام در بازارها را دوست می‌دارید.⁴⁴ وای بر شما ی کاتبان و فریسیان ریاکار زیرا که مانند قبرهای پنهان شده هستید که مردم بر آنها راه می‌روند و نمی‌دانند.»

⁴⁵ آنگاه یکی از فقها جواب داده گفت: «ای معلم، بدین سخنان ما را نیز سرزنش می‌کنی؟»⁴⁶ گفت «وای بر شما نیازی فقها زیرا که بارهای گران را بر مردم می‌نهد و خود بر آن بارها، یک انگشت خود را نمی‌گذارد.⁴⁷ وای بر شما زیرا که مقابر انبیا را بنا می‌کنید و پدران شما ایشان را کشتند.⁴⁸ پس به کارهای پدران خود شهادت می‌دهید و از آنها راضی هستید، زیرا آنها ایشان را کشتند و شما قبرهای ایشان را می‌سازید.⁴⁹ از این رو حکمت خدا نیز فرموده است که به سوی ایشان انبیا و رسولان می‌فرستم و بعضی از ایشان را خواهند کشت و بر بعضی جفا کرد،⁵⁰ تا انتقام خون جمیع انبیا که از بنای عالم ریخته شد از این طبقه گرفته شود.⁵¹ از خون هابیل تا خون زکریا که در میان مذبح و هیكل کشته شد. بلی به شما می‌گویم که از این فرقه بازخواست خواهد شد.⁵² وای بر شما ی فقها، زیرا کلید معرفت را برداشته‌اید که خود داخل نمی‌شوید و داخل‌شوندگان را هم مانع می‌شوید.»

⁵³ و چون او این سخنان را بدیشان می‌گفت، کاتبان و فریسیان با او بشدت درآویختند و در مطالب بسیار سوالها از او می‌کردند.⁵⁴ و در کمین او می‌بودند تا نکته‌ای از زبان او گرفته مدعی او بشوند.

هشدار علیه ریاکاری

12 و در آن میان، وقتی که هزاران از خلق جمع شدند، به نوعی که یکدیگر را پایمال می‌کردند، به شاگردان خود به سخن گفتن شروع کرد. «اول آنکه از خمیرمایه فریسیان که ریاکاری است احتیاط کنید.² زیرا چیزی نهفته نیست که آشکار نشود و نه مستوری که معلوم نگردد.³ بنابراین آنچه در تاریکی گفته‌اید، در روشنایی شنیده خواهد شد و آنچه در خلوتخانه در گوش گفته‌اید بر پشت بامها ندا شود.⁴ لیکن ای دوستان من، به شما می‌گویم از قاتلان جسم که قدرت ندارند بیشتر از این بکنند، ترسان مباشید.⁵ بلکه به شما نشان می‌دهم که از که باید ترسید، از او بترسید که بعد از کشتن، قدرت دارد که به جهنم بیفکند. بلی به شما می‌گویم از او بترسید.⁶ آیا پنج گنجشک به دو فلس فروخته نمی‌شود و حال آنکه یکی از آنها نزد خدا فراموش نمی‌شود؟⁷ بلکه مویهای سر شما همه شمرده شده است. پس بیم مکنید، زیرا که از چندان گنجشک بهتر هستید.»

⁸ «لیکن به شما می‌گویم هرکه نزد مردم به من اقرار کند، پسر انسان نیز پیش فرشتگان خدا او را اقرار خواهد کرد.⁹ اما هرکه مرا پیش مردم انکار کند، نزد فرشتگان خدا انکار کرده خواهد شد.¹⁰ و هرکه سخنی برخلاف پسر انسان گوید، آمرزیده شود. اما هرکه به روح القدس کفر گوید آمرزیده نخواهد شد.¹¹ و چون شما را در کنایس و به نزد حکام و

از دوستان من از سفر بر من وارد شده و چیزی ندارم که پیش او گذارم.⁷ پس او از اندرون در جواب گوید مرا زحمت مده، زیرا که الان در بسته است و بچه‌های من در رختخواب با من خفته‌اند نمی‌توانم برخاست تا به تو دهم.⁸ به شما می‌گویم هر چند به علت دوستی برنخیزد تا بدو دهد، لیکن بجهت لجاجت خواهد برخاست و هر آنچه حاجت دارد، بدو خواهد داد.⁹ «و من به شما می‌گویم سوال کنید که به شما داده خواهد شد. بطلبید که خواهید یافت. بکویید که برای شما باز کرده خواهد شد.¹⁰ زیرا هرکه سوال کند، باید و هرکه بطلبد، خواهد یافت و هرکه کوید، برای او باز کرده خواهد شد.¹¹ و کویست از شما که پدر باشد و پسرش از او نان خواهد، سنگی بدو دهد یا اگر ماهی خواهد، به عوض ماهی ماری بدو بخشد،¹² یا اگر تخم مرغی خواهد، عقری بدو عطا کند.¹³ پس اگر شما با آنکه شیرین هستید می‌دانید چیزهای نیکو را به اولاد خود باید داد، چند مرتبه زیادتیر در آسمانی شما روح القدس را خواهد داد به هرکه از او سوال کند.»

پاسخ به اتهامات خصمانه

¹⁴ و دیوی را که گنگ بود بیرون می‌کرد و چون دیو بیرون شد، گنگ گویا گردید و مردم تعجب نمودند.¹⁵ لیکن بعضی از ایشان گفتند که «دیوها را به یاری بعزبول رئیس دیوها بیرون می‌کنند.»¹⁶ و دیگران از روی امتحان آیتی آسمانی از او طلب نمودند.¹⁷ پس او خیالات ایشان را درک کرده بدیشان گفت: «هر مملکتی که برخلاف خود منقسم شود، تپاه گردد و خانه‌ای که بر خانه منقسم شود، منهدم گردد.¹⁸ پس شیطان نیز اگر به ضد خود منقسم شود سلطنت او چگونه پایدار بماند. زیرا می‌گویند که من به اعانت بعزبول دیوها را بیرون می‌کنم.¹⁹ پس اگر من دیوها را به وساطت بعزبول بیرون می‌کنم، پسران شما به وساطت که آنها را بیرون می‌کنند؟ از اینجهت ایشان داوران بر شما خواهند بود.²⁰ لیکن هرگاه به انگشت خدا دیوها را بیرون می‌کنم، هر آینه ملکوت خدا ناگهان بر شما آمده است.²¹ وقتی که مرد زورآور سلاح پوشیده خانه خود را نگاه دارد، اموال او محفوظ می‌باشد.²² اما چون شخصی زورآورتر از او آید بر او غلبه یافته همه اسلحه او را که بدن اعتماد می‌داشت، از او می‌گیرد و اموال او را تقسیم می‌کند.²³ کسی که با من نیست، برخلاف من است و آنکه با من جمع نمی‌کند، پراکنده می‌سازد.

²⁴ چون روح پلید از انسان بیرون آید به مکانهای بی‌آب بطلب آرامی گردش می‌کند و چون نیافت می‌گردد به خانه خود که از آن بیرون آمدن برمی‌گردد.²⁵ پس چون آید، آن را جاروب کرده شده و آراسته می‌بیند.²⁶ آنگاه می‌رود و هفت روح دیگر، شریتر از خود برداشته داخل شده در آنجا ساکن می‌گردد و اواخر آن شخص از او ائیش بدتر می‌شود.»²⁷ چون او این سخنان را می‌گفت، زنی از آن میان به آواز بلند وی را گفت «خوشابحال آن رحمی که تو را حمل کرد و پستانهایی که مکیدی.»²⁸ لیکن او گفت: «بلکه خوشابحال آنانی که کلام خدا را می‌شنوند و آن را حفظ می‌کنند.»

هشدار درباره بی‌ایمانی

²⁹ و هنگامی که مردم بر او ازدحام می‌نمودند، سخن گفتن آغاز کرد که «اینان فرقه‌ای شریزند که آیتی طلب می‌کنند و آیتی بدیشان عطا نخواهد شد، جز آیت یونس نبی.³⁰ زیرا چنانکه یونس برای اهل نینوا آیت شد، همچنین پسر انسان نیز برای این فرقه خواهد بود.³¹ ملکه جنوب در روز دآوری با مردم این فرقه برخاسته، بر ایشان حکم خواهد کرد زیرا که از اقصای زمین آمد تا حکمت سلیمان را بشنود و اینک در اینجا کسی بزرگتر از سلیمان است.³² مردم نینوا در روز دآوری با این طبقه برخاسته بر ایشان حکم خواهند کرد زیرا که به موعظه یونس توبه کردند و اینک در اینجا کسی بزرگتر از یونس است.»

تعلیم درباره نور باطنی

³³ و هیچ کس چراغی نمی‌افروزد تا آن را در پنهانی یا زیر پیمانهای بگذارد، بلکه بر چراغدان، تا هرکه داخل شود روشنی را ببیند.³⁴ چراغ بدن

دیوانیان برند، اندیشه مکنید که چگونه و به چه نوع حجت آورید یا چه بگویید.¹² زیرا که در همان ساعت روح القدس شما را خواهد آموخت که چه باید گفت.»

حکایت ثروتمند نادان

¹³ و شخصی از آن جماعت به وی گفت: «ای استاد، برادر مرا بفرما تا ارث پدر را با من تقسیم کند.»¹⁴ به وی گفت: «ای مرد که مرا بر شما داوریا مقسم قرار داده است؟»¹⁵ پس بدیشان گفت: «زنهار از طمع بپرهیزید زیرا اگرچه اموال کسی زیاد شود، حیات او از اموالش نیست.»¹⁶ و مثلی برای ایشان آورده، گفت: «شخصی دولتمند را از املاکش محصول وافر پیدا شد.¹⁷ پس با خود اندیشیده، گفت چه کنم؟ زیرا جایی که محصول خود را انبار کنم، ندارم.¹⁸ پس گفت چنین می‌کنم انبارهای خود را خراب کرده، بزرگتر بنا می‌کنم و در آن تمامی حاصل و اموال خود را جمع خواهم کرد.¹⁹ و نفس خود را خواهم گفت که ای جان اموال فراوان اندوخته شده بجهت چندین سال داری. الحال بیارام و به اکل و شرب و شادی پرداز.²⁰ خدا وی را گفت ای احمق در همین شب جان تو را از تو خواهند گرفت، آنگاه آنچه اندوخته‌ای، از آن که خواهد بود؟²¹ همچنین است هر کسی که برای خود ذخیره کند و برای خدا دولتمند نباشد.»

²² پس به شاگردان خود گفت: «از این جهت به شما می‌گویم که اندیشه مکنید بجهت جان خود که چه بخورید و نه برای بدن که چه بپوشید.²³ جان از خوراک و بدن از پوشاک بهتر است.²⁴ کلاغان را ملاحظه کنید که نه زراعت می‌کنند نه حصاد و نه گنجی و نه انباری دارند و خدا آنها را می‌پروراند. آیا شما به چند مرتبه از مرغان بهتر نیستید؟²⁵ و کیست از شما که به فکر بتواند ذراعی بر قامت خود افزایش دهد.²⁶ پس هرگاه توانایی کوچکترین کاری را ندارید چرا برای مابقی می‌اندیشید.²⁷ سوسنهای چمن را بنگرید چگونه نمو می‌کنند و حال آنکه نه زحمت می‌کشند و نه می‌ریسند، اما به شما می‌گویم که سلیمان با همه جلالتش مثل یکی از اینها پوشیده نبود.²⁸ پس هرگاه خدا علفی را که امروز در صحرا است و فردا در تنور افکنده می‌شود چنین می‌پوشاند، چقدر بیشتر شما را ای سست‌ایمانان.²⁹ پس شما طالب مباحثید که چه بخورید یا چه بپوشید و مضطرب مشوید.³⁰ زیرا که امت‌های جهان، همه این چیزها را می‌طلبند، لیکن پدر شما می‌داند که به این چیزها احتیاج دارید.³¹ بلکه ملکوت خدا را طلب کنید که جمیع این چیزها برای شما افزوده خواهد شد.

³² ترسان مباحثید ای گله کوچک، زیرا که مرضی پدر شما است که ملکوت را به شما عطا فرماید.³³ آنچه دارید بفروشید و صدقه دهید و کیسه‌ها بسازید که کهنه نشود و گنجی را که تلف نشود، در آسمان جایی که دزد نزدیک نیاید و بیدتابه نسازد.³⁴ زیرا جایی که خزانه شما است، دل شما نیز در آنجا می‌باشد.

آمدگی برای بازگشت مسیح

³⁵ کمرهای خود را بسته چراغهای خود را فروخته بدارید.³⁶ و شما مانند کسانی باشید که انتظار آقای خود را می‌کشند که چه وقت از عروسی مراجعت کند تا هروقت آید و در رابکوبد، بی‌درنگ برای او بازکنند.³⁷ خوشبحال آن غلامان که آقای ایشان چون آید ایشان را بیدار یابد. هر آینه به شما می‌گویم که کمر خود را بسته ایشان را خواهد نشانید و پیش آمده، ایشان را خدمت خواهد کرد.³⁸ و اگر در پاس دوم یا سوم از شب بیاید و ایشان را چنین یابد، خوشبحال آن غلامان.³⁹ اما این را بدانید که اگر صاحب‌خانه می‌دانست که دزد در چه ساعت می‌آید، بیدار می‌ماند و نمی‌گذاشت که به خانه‌اش نقب زنند.⁴⁰ پس شما نیز مستعد باشید، زیرا در ساعتی که گمان نمی‌برید پسر انسان می‌آید.»

⁴¹ پطرس به وی گفت: «ای خداوند، آیا این مثل را برای ما زدی یا بجهت همه.»⁴² خداوند گفت: «پس کیست آن ناظر امین و دانا که مولای او وی را بر سایر خدام خود گماشته باشد تا آنوقت را در وقتش به ایشان تقسیم کند.⁴³ خوشبحال آن غلام که آقایش چون آید، او را در چنین کار مشغول یابد.⁴⁴ هر آینه به شما می‌گویم که او را بر همه مایملک خود خواهد گماشت.»

⁴⁵ لیکن اگر آن غلام در خاطر خود گوید، آمدن آقایم به طول می‌انجامد و به زدن غلامان و کنیزان و به خوردن و نوشیدن و می‌گساریدن شروع کند،⁴⁶ هر آینه مولای آن غلام آید، در روزی که منتظر او نباشد و در ساعتی که او نداند و او را دوپاره کرده نصیبش را با خیانتکاران قرار دهد.⁴⁷ «اما آن غلامی که اراده مولای خویش را دانست و خود را مهیا ساخت تا به اراده او عمل نماید، تازیان به بسیار خواهد خورد.⁴⁸ اما آنکه نادانسته کارهای شایسته ضرب کند، تازیان کم خواهد خورد. و به هر کسی که عطا زیاده شود از وی مطالبه زیادتر گردد و نزد هرکه امانت بیشتر نهند از او بازخواست زیادتر خواهند کرد.»

هشدار درباره اختلافات و جداییها

⁴⁹ من آمدم تا آتشی در زمین افروزم، پس چه می‌خواهم اگر الان در گرفته است.⁵⁰ اما مرا تعمیدی است که بیابم و چه بسیار در تنگی هستم، تا وقتی که آن بسر آید.⁵¹ آیا گمان می‌برید که من آمده‌ام تا سلامتی بر زمین بخرم؟ نی بلکه به شما می‌گویم تفریق را.⁵² زیرا بعد از این پنج نفر که در یک خانه باشند دو از سه و سه از دو جدا خواهند شد،⁵³ پدر از پسر و پسر از پدر و مادر از دختر و دختر از مادر و خارسو از عروس و عروس از خارسو مفارقت خواهند نمود.»

هشدار درباره بحرانیهای آینده

⁵⁴ آنگاه باز به آن جماعت گفت: «هنگامی که ابری ببینید که از مغرب پدید آید، بی‌تامل می‌گویید باران می‌آید و چنین می‌شود.⁵⁵ و چون دیدید که باد جنوبی می‌وزد، می‌گویید گرما خواهد شد و می‌شود.⁵⁶ ای رباکاران، می‌توانید صورت زمین و آسمان را تمیز دهید، پس چگونه این زمان را نمی‌شناسید؟⁵⁷ و چرا از خود به انصاف حکم نمی‌کنید؟⁵⁸ و هنگامی که با مدعی خود نزد حاکم می‌روی، در راه سعی کن که از او برهی، مبادا تو را نزد قاضی بکشد و قاضی تو را به سرهنگ سپارد و سرهنگ تو را به زندان افکند.⁵⁹ تو را می‌گویم تا فلس آخر را ادا نکنی، از آنجا هرگز بیرون نخواهی آمد.»

دعوت به توبه

13 در آن وقت بعضی آمده او را از جلیلیانی خبر دادند که پیلاتس خون ایشان را با قربانی‌های ایشان آمیخته بود.² عیسی در جواب ایشان گفت: «آیا گمان می‌برید که این جلیلیان گناهکارتر بودند از سایر سکنه جلیل از این‌رو که چنین زحمات دیدند؟³ نی، بلکه به شما می‌گویم اگر توبه نکنید، همگی شما همچنان هلاک خواهید شد.⁴ یا آن هجده نفری که برج در سلوام بر ایشان افتاده ایشان را هلاک کرد، گمان می‌برید که از جمیع مردمان ساکن اورشلیم، خطاکارتر بودند؟⁵ حاشا، بلکه شما رامی‌گویم که اگر توبه نکنید همگی شما همچنان هلاک خواهید شد.»⁶ پس این مثل را آورد که «شخصی درخت انجیری در تاکستان خود غرس نمود و چون آمد تا میوه از آن بجوید، چیزی نیافت.⁷ پس به باغبان گفت اینک سه سال است می‌آیم که از این درخت انجیر میوه بطلبم و نمی‌یابم، آن را ببر چرا زمین را نیز باطل سازد.⁸ در جواب وی گفت، ای آقا امسال هم آن را مهلت ده تا گردش را کنده کودبریزم،⁹ پس اگر ثمر آورد والا بعد از آن، آن را ببر.»

شفای زن بیمار

¹⁰ و روز سبت در یکی از کتابس تعلیم می‌داد.¹¹ و اینک زنی که مدت هجده سال روح ضعف می‌داشت و منحنی شده ابد نمی‌توانست راست بایستد، در آنجا بود.¹² چون عیسی او را دید وی را خوانده گفت: «ای زن از ضعف خود خلاص شو.»¹³ و دست‌های خود را بر وی گذارد که در ساعت راست شده، خدا را تمجید نمود.¹⁴ آنگاه رئیس کنیسه غضب نمود، از آن‌رو که عیسی او را در سبت شفا داد. پس به مردم توجه نموده، گفت: «شش روز است که باید کاربکنید در آنها آمده شفا یابید، نه در روز سبت.»

15 خداوند در جواب او گفت: «ای ریاکار، آیا هر یکی از شما در روز سبت گاو یا الاغ خود را از آخور باز کرده بیرون نمی برد تا سیرآبش کند؟¹⁶ و این زنی که دختر ابراهیم است و شیطان او رامدت هجده سال تا به حال بسته بود، نمی بایست او را در روز سبت از این بند رها نمود؟»¹⁷ و چون این را بگفت همه مخالفان او خجل گردیدند و جمیع آن گروه شاد شدند، بسبب همه کارهای بزرگ که از وی صادر می گشت.

تعلیم درباره ملکوت خدا

18 پس گفت: «ملکوت خدا چه چیز را می ماند و آن را به کدام شی تشبیه نمایم.¹⁹ دانه خردلی راماند که شخصی گرفته در باغ خود کاشت، پس رویید و درخت بزرگ گردید، بحدی که مرغان هوا آمده در شاخه هایش آشیانه گرفتند.»
20 بازگفت: «برای ملکوت خدا چه مثل آورم؟²¹ خمیرمایه ای را می ماند که زنی گرفته در سه پیمانه آرد پنهان ساخت تا همه مخمرشد.»

تعلیم درباره ورود به ملکوت خدا

22 و در شهرها و دهات گشته، تعلیم می داد و به سوی اورشلیم سفر می کرد،²³ که شخصی به وی گفت: «ای خداوند آیا کم هستند که نجات یابند؟» او به ایشان گفت: «جد و جهد کنید تا از در تنگ داخل شوید. زیرا که به شما می گویم بسیاری طلب دخول خواهند کرد و نخواهند توانست.²⁵ بعد از آنکه صاحب خانه برخیزد و در را ببندد و شما بیرون ایستاده در را کوبیدن آغاز کنید و گوید خداوند خداوند را برای ما بازکن. آنگاه وی در جواب خواهد گفت شما رانمی شناسم که از کجا هستید.²⁶ در آن وقت خواهید گفت که در حضور تو خوردیم و آشامیدیم و در کوچه های ما تعلیم دادی.²⁷ باز خواهد گفت، به شما می گویم که شما رانمی شناسم از کجا هستید؟ ای همه بدکاران از من دور شوید.²⁸ در آنجا گریه و فشار دندان خواهد بود، چون ابراهیم و اسحق و یعقوب و جمیع انبیارا در ملکوت خدا بینید و خود را بیرون افکنده بایید²⁹ و از مشرق و مغرب و شمال و جنوب آمده در ملکوت خدا خواهند نشست.³⁰ و اینک آخرین هستند که اولین خواهند بود و اولین که آخرین خواهند بود.»

اندوه عیسی برای اورشلیم

31 در همان روز چند نفر از فریسیان آمده به وی گفتند: «دور شو و از اینجا برو زیرا که هیرودیس می خواهد تو را به قتل رساند.»
32 ایشان را گفت: «بروید و به آن روباه گوید اینک امروز و فردا دیوها را بیرون می کنم و مریضان را صحت می بخشم و در روز سوم کامل خواهم شد.³³ لیکن می باید امروز و فردا و پس فردا راه روم، زیرا که محال است نبی بیرون از اورشلیم کشته شود.³⁴ ای اورشلیم، ای اورشلیم که قاتل انبیا و سنگسار کننده مرسلین خود هستی، چند کرت خواستم اطفال تو را جمع کنم، چنانکه مرغ جوجه های خویش را زیر بالهای خود می گیرم و نخواستید.³⁵ اینک خانه شما برای شما خراب گذاشته می شود و به شما می گویم که مرا دیگر نخواهید دید تا وقتی آید که گوید مبارک است او که به نام خداوند می آید.»

شفای مرد بیمار

14 و واقع شد که در روز سبت، به خانه یکی از روسای فریسیان برای غذا خوردن درآمد و ایشان مراقب او می بودند،² و اینک شخصی مستسقی پیش او بود،³ آنگاه عیسی ملتفت شده فقها و فریسیان را خطاب کرده، گفت: «آیا در روز سبت شفا دادن جایز است؟»⁴ ایشان ساکت ماندند. پس آن مرد را گرفته، شفا داد و رها کرد.⁵ و به ایشان روی آورده، گفت: «کیست از شما که الاغ یا گاوش روز سبت در چاهی افتد و فور آن را بیرون نیاورد؟»⁶ پس در این امور از جواب وی عاجز ماندند.

تعلیم درباره جاه طلبی

7 و برای مهمانان مثلی زد، چون ملاحظه فرمود که چگونه صدر مجلس را اختیاری کردند. پس به ایشان گفت:⁸ «چون کسی تو را به عروسی دعوت کند، در صدر مجلس ننشین، مبادا کسی بزرگتر از تو را هم وعده خواسته باشد.⁹ پس آن کسی که تو و او را وعده خواسته بودی باید و تو را گوید این کس را جای بده و تو با خجالت روی به صف نعال خواهی نهاد.¹⁰ بلکه چون مهمان کسی باشی، رفته در پایین بنشین تا وقتی که میزبانان آید به تو گوید، ای دوست برتر نشین آنگاه تو را در حضور مجلسیان عزت خواهد بود.¹¹ زیرا هر که خود را بزرگ سازد ذلیل گردد و هر که خویشتر را فرود آرد، سرفراز گردد.»¹² پس به آن کسی که از او وعده خواسته بود نیز گفت: «وقتی که چاشت یا شام دهی دوستان یا برادران یا خویشان یا همسایگان دولت مند خود را دعوت مکن مبادا ایشان نیز تو را بخوانند و تو را عوض داده شود.¹³ بلکه چون ضیافت کنی، فقیران و لنگان و شلان و کوران را دعوت کن.¹⁴ که خجسته خواهی بود زیرا ندارند که تو را عوض دهند و در قیامت عادلان، به تو جزا عطا خواهد شد.»

مثل ضیافت بزرگ

15 آنگاه یکی از مجلسیان چون این سخن را شنید گفت: «خوشایحال کسی که در ملکوت خدا غذا خورد.»¹⁶ به وی گفت: «شخصی ضیافتی عظیم نمود و بسیاری را دعوت نمود.¹⁷ پس چون وقت شام رسید، غلام خود را فرستاد تا دعوت شدگان را گوید، بیایید زیرا که الحال همه چیز حاضر است.¹⁸ لیکن همه به یک رای عذرخواهی آغاز کردند. اولی گفت: مزرعه ای خریدم و ناچار باید بروم آن را ببینم، از تو خواهش دارم مرا معذور داری.¹⁹ و دیگری گفت: پنج جفت گاو خریدم، می روم تا آنها را بیازمایم، به تو التماس دارم مرا عفو نمایم.²⁰ سومی گفت: زنی گرفته ام و از این سبب نمی توانم بیایم.²¹ پس آن غلام آمده مولای خود را از این امور مطلع ساخت. آنگاه صاحب خانه غضب نموده به غلام خود فرمود: به بازارها و کوچه های شهر بشتاب و فقیران و لنگان و شلان و کوران را در اینجا بیاور.²² پس غلام گفت: ای آقا آنچه فرمودی شد و هنوز جای باقی است.²³ پس آقا به غلام گفت: به راهها و مرزها بیرون رفته، مردم را به الحاح بیاور تا خانه من پر شود.²⁴ زیرا به شما می گویم هیچ یک از آنانی که دعوت شده بودند، شام مرا نخواهد چشید.»

بهای شاگردی

25 و هنگامی که جمعی کثیر همراه اومی رفتند، روی گردانیده بدیشان گفت:²⁶ «اگر کسی نزد من آید و پدر، مادر و زن و اولاد و برادران و خواهران، حتی جان خود را نیز دشمن ندارد، شاگرد من نمی تواند بود.²⁷ و هر که صلیب خود را بر ندارد و از عقب من نیاید، نمی تواند شاگرد من گردد.²⁸ زیرا کیست از شما که قصد بنای برجی داشته باشد و اول ننشیند تا برآورد خرج آن را بکند که آیا قوت تمام کردن آن دارد یا نه؟²⁹ که مبادا چون بنیادش نهاد و قادر بر تمام کردنش نشد، هر که بیند تمسخرکنان گوید،³⁰ این شخص عمارتی شروع کرده نتوانست به انجامش رساند.³¹ یا کدام پادشاه است که برای مقاتله با پادشاه دیگر برود، جز اینکه اول نشسته تامل نماید که آیا با ده هزار سپاه، قدرت مقاومت کسی را دارد که با بیست هزار لشکر بر وی می آید؟³² والا چون او هنوز دور است ایلچی ای فرستاده شروط صلح را از او درخواست کند.

33 «پس همچنین هر یکی از شما که تمام مایملک خود را ترک نکند، نمی تواند شاگرد من شود.³⁴ نمک نیکو است ولی هرگاه نمک فاسد شد به چه چیز اصلاح پذیرد؟³⁵ نه برای زمین مصرفی دارد و نه برای مزبله، بلکه بیرونش می ریزند. آنکه گوش شنوا دارد بشنود.»

حکایت گوسفند گمشده

15 و چون همه باجگیران و گناهکاران به نزدش می آمدند تا کلام او را بشنوند،² فریسیان و کاتبان، همه کتان می گفتند: «این شخص،

حکایت مباشر زیرک

16 و به شاگردان خود نیز گفت: «شخصی دولت‌مند را ناظری بود که از او نزد وی شکایت بردند که اموال او را تلف می‌کرد.² پس او را طلب نموده، وی را گفت، این چیست که درباره تو شنیده‌ام؟ حساب نظارت خود را باز بده زیرا ممکن نیست که بعد از این نظارت کنی.³ ناظر با خود گفت چکنم؟ زیرا مولايم نظارت را از من می‌گیرد. طاقت زمین‌کندن ندارم و از گدایی نیز عار دارم.⁴ دانستم چکنم تا وقتی که از نظارت معزول شوم، مرا به خانه خود بپذیرند.⁵ پس هریکی از بدهکاران آقای خود را طلبیده، به یکی گفت آقایم از تو چند طلب دارد؟⁶ گفت صدرطل روغن. بدو گفت سیاهه خود را بگیر و نشسته پنجاه رطل بزودی بنویس.⁷ باز دیگری را گفت از تو چقدر طلب دارد؟ گفت صد کیل گندم. وی را گفت سیاهه خود را بگیر و هشتاد بنویس.

⁸ «پس آقایش، ناظر خائن را آفرین گفت، زیرا اقلانی این جهان در طبقه خویش از انبای نور عاقل تر هستند.⁹ و من شمارا می‌گویم دوستان از مال بی‌انصافی برای خود پیدا کنید تا چون فانی گردید شما را به خیمه‌های جاودانی بپذیرند.¹⁰ آنکه در اندک امین باشد در امر بزرگ نیز امین بود و آنکه در قلیل خائن بود در کثیر هم خائن باشد.¹¹ و هرگاه در مال بی‌انصافی امین نبودید، کیست که مال حقیقی را به شما بسپارد؟¹² و اگر در مال دیگری دیانت نکردید، کیست که مال خاص شما را به شما دهد؟

¹³ هیچ خادم نمی‌تواند دو آقا را خدمت کند. زیرا یا از یکی نفرت می‌کند و با دیگری محبت، یا با یکی می‌پیوندد و دیگری را حقیر می‌شمارد. خدا و مامون را نمی‌توانید خدمت نمایید.¹⁴ و فریسیانی که زر دوست بودند همه این سخنان را شنیده، او را استهزا نمودند.¹⁵ به ایشان گفت، شما هستید که خود را پیش مردم عادل می‌نمایید، لیکن خدا عارف دل‌های شماست. زیرا که آنچه نزد انسان مرغوب است، نزد خدا مکروه است.¹⁶ تورات و انبیا تا به یحیی بود و از آن وقت بشارت به ملکوت خدا داده می‌شود و هر کس بجد و جهد داخل آن می‌گردد.¹⁷ لیکن آسانتر است که آسمان و زمین زایل شود، از آنکه یک نقطه از تورات ساقط گردد.¹⁸ هرکه زن خود را طلاق دهد و دیگری را نکاح کند زانی بود و هرکه زن مطلقه مردی را به نکاح خویش درآورد، زنا کرده باشد.

ماجرای ثروتمند و فقیر

¹⁹ شخصی دولت‌مند بود که ارغوان و کتان می‌پوشید و هر روزه در عیاشی با جلال بسر می‌برد.²⁰ و فقیری مقروح بود ایلعازر نام که او را بر درگاه او می‌گذاشتند،²¹ و آرزو می‌داشت که از پاره‌هایی که از خوان آن دولت‌مند می‌ریخت، خود را سیر کند. بلکه سگان نیز آمده زبان برزخم‌های او می‌مالیدند.²² باری آن فقیر بمرد و فرشتگان، او را به آغوش ابراهیم بردند و آن دولت‌مند نیز مرد و او را دفن کردند.²³ پس چشمان خود را در عالم اموات گشوده، خود را در عذاب یافت. و ابراهیم را از دور و ایلعازر را در آغوشش دید.²⁴ آنگاه به آواز بلند گفت، ای پدر من ابراهیم، بر من ترحم فرما و ایلعازر را بفرست تا سر انگشت خود را به آب تر ساخته زبان مرا خنک سازد، زیرا در این نار معذبم.²⁵ ابراهیم گفت ای فرزند به خاطر آور که تو در ایام زندگانی چیزهای نیکوی خود را یافتی و همچنین ایلعازر چیزهای بد را، لیکن او الحال در تسلی است و تودر عذاب.²⁶ و علاوه بر این در میان ما و شماورطه عظیمی است، چنانچه آنانی که می‌خواهند از اینجا به نزد شما عبور کنند، نمی‌توانند و نه نشینندگان آنجا نزد ما توانند گذشت.²⁷ گفت ای پدر به تو التماس دارم که او را به خانه پدرم بفرستی.²⁸ زیرا که مرا پنج برادر است تا ایشان را آگاه سازد، مبادا ایشان نیز به این مکان عذاب بیایند.²⁹ ابراهیم وی را گفت موسی و انبیا را دارند سخن ایشان را بشنوند.³⁰ گفت نه ای پدر ابراهیم، لیکن اگر کسی از مردگان نزد ایشان رود، توبه خواهند کرد.³¹ وی را گفت هرگاه موسی و انبیا را نشنوند اگر کسی از مردگان نیز برخیزد، هدایت نخواهند پذیرفت.»

گناهکاران را می‌پذیرد و با ایشان می‌خورد.»³ پس برای ایشان این مثل را زده، گفت:⁴ «کیست از شما که صد گوسفند داشته باشد و یکی از آنها گم شود که آن نود و نه را در صحرا نگذارد و از عقب آن گمشده نرود تا آن را بیابد؟⁵ پس چون آن را یافت به شادی بر دوش خود می‌گذارد،⁶ و به خانه آمده، دوستان و همسایگان را می‌طلبد و بدیشان می‌گوید با من شادی کنید زیرا گوسفند گمشده خود را یافته‌ام.⁷ به شما می‌گویم که بر این منوال خوشی در آسمان رخ می‌نماید به سبب توبه یک گناهکار بیشتر از برای نود و نه عادل که احتیاج به توبه ندارند.

حکایت سکه گمشده

⁸ یا کدام زن است که ده درهم داشته باشد هرگاه یک درهم گم شود، چراغی افروخته، خانه را جاروب نکند و به دقت تفحص ننماید تا آن را بیابد؟⁹ و چون یافت دوستان و همسایگان خود را جمع کرده می‌گوید با من شادی کنید زیرا درهم گمشده را پیدا کرده‌ام.¹⁰ همچنین به شما می‌گویم شادی برای فرشتگان خدا روی می‌دهد به سبب یک خطاکار که توبه کند.»

حکایت پسر گمشده

¹¹ باز گفت: «شخصی را دو پسر بود.¹² روزی پسر کوچک به پدر خود گفت: ای پدر، رصدا موالی که باید به من رسد، به من بده. پس او مایملک خود را بر این دو تقسیم کرد.¹³ و چندی نگذشت که آن پسر کهنتر، آنچه داشت جمع کرده، به ملکی بعید کوچ کرد و به عیاشی ناهنجار، سرمایه خود را تلف نمود.¹⁴ و چون تمام راصرف نموده بود، فحطی سخت در آن دیار حادث گشت و او به محتاج شدن شروع کرد.¹⁵ پس رفته خود را به یکی از اهل آن ملک پیوست. وی او را به املاک خود فرستاد تا گرازان می‌کند.¹⁶ و آرزو می‌داشت که شکم خود را از خرنوبی که خوکان می‌خوردند سیر کند و هیچ‌کس او را چیزی نمی‌داد.¹⁷ «آخر به خود آمده، گفت چقدر از مزدوران پدرم نان فراوان دارند و من از گرسنگی هلاک می‌شوم،¹⁸ برخاسته نزد پدر خود می‌روم و بدو خواهم گفت ای پدر به آسمان و به حضور تو گناه کرده‌ام،¹⁹ و دیگر شایسته آن نیستم که پسر تو خوانده شوم، مرا چون یکی از مزدوران خود بگیر.»

²⁰ در ساعت برخاسته به سوی پدر خود متوجه شد. اما هنوز دور بود که پدرش او را دیده، ترحم نمود و دوان دوان آمده او را در آغوش خود کشیده، بوسید.²¹ پسر وی را گفت، ای پدر به آسمان و به حضور تو گناه کرده‌ام و بعد از این لایق آن نیستم که پسر تو خوانده شوم.²² لیکن پدر به غلامان خود گفت، جامه بهترین را از خانه آورده بدو بپوشانید و انگشتری بر دستش کنید و نعلین بر پایهایش،²³ و گوساله پرواری را آورده ذبح کنید تا بخوریم و شادی نماییم.²⁴ زیرا که این پسر من مرده بود، زنده گردید و گم شده بود، یافت شد. پس به شادی کردن شروع نمودند.²⁵ اما پسر بزرگ او در مزرعه بود. چون آمده نزدیک به خانه رسید، صدای ساز و رقص را شنید.²⁶ پس یکی از نوکران خود را طلبیده پرسید این چیست؟²⁷ به وی عرض کرد برادرت آمده و پدرت گوساله پرواری را ذبح کرده است زیرا که او را صحیح بازیافت.²⁸ ولی او خشم نموده نخواست به خانه درآید تا پدرش بیرون آمده به او التماس نمود.²⁹ اما او در جواب پدر خود گفت، اینک سالها است که من خدمت تو کرده‌ام و هرگز از حکم تو تجاوز نوریزیده و هرگز بزغال‌های من ندادی تا با دوستان خود شادی کنم.³⁰ لیکن چون این پسر آمد که دولت تو را با فاحشه‌ها تلف کرده است، برای او گوساله پرواری را ذبح کردی.³¹ او وی را گفت، ای فرزند تو همیشه با من هستی و آنچه از آن من است، مال تو است.³² ولی می‌بایست شادمانی کرد و مسرور شد زیرا که این برادر تو مرده بود، زنده گشت و گم شده بود، یافت گردید.»

بخشش و ایمان

37 در جواب وی گفتند: «کجای خداوند.» گفت: «در هر جایی که لاش باشد در آنجا کرکسان جمع خواهند شد.»

حکایت بیوه‌زن

18 و برای ایشان نیز مثلی آورد در اینکه می باید همیشه دعا کرد و کاهلی نورزید. 2 پس گفت که «در شهری داوری بود که نه ترس از خدا و نه باکی از انسان می داشت. 3 و در همان شهر بیوه‌زنی بود که پیش وی آمده می گفت، داد مرا از دشمنم بگیر. 4 و تا مدتی به وی اعتنان نمود ولیکن بعد از آن با خود گفت هرچند از خدا نمی ترسم و از مردم باکی ندارم، 5 لیکن چون این بیوه‌زن مرا زحمت می دهد، به داد او می رسم، مبادا پیوسته آمده مرا به رنج آورد. 6 خداوند گفت بشنوید که این داوری انصاف چه می گوید؟ 7 و آیا خدا برگزیدگان خود را که شبانه‌روز بدو استغاثه می کنند، دادرسی نخواهد کرد، اگرچه برای ایشان دیرغضب باشد؟ 8 به شما می گویم که به زودی دادرسی ایشان را خواهد کرد. لیکن چون پسرانسان آید، آیا ایمان را بر زمین خواهد یافت؟

حکایت دعای فریسی و باجگیر

9 و این مثل را آورد برای بعضی که بر خوداعتقاد می داشتند که عادل بودند و دیگران را حقیر می شمردند. 10 که «دو نفر یکی فریسی و دیگری باجگیر به هیكل رفتند تا عبادت کنند. 11 آن فریسی ایستاده بدینطور با خود دعا کرد که خدایا تو را شکر می کنم که مثل سایر مردم حریص و ظالم و زناکار نیستم و نه مثل این باجگیر، 12 هر هفته دو مرتبه روزه می دارم و از آنچه پیدا می کنم ده یک می دهم. 13 اما آن باجگیر دور ایستاده نخواست چشمان خود را به سوی آسمان بلند کند بلکه به سینه خود زده گفت، خدایا بر من گناهکار ترحم فرما. 14 به شما می گویم که این شخص، عادل کرده شده به خانه خود رفت به خلاف آن دیگر، زیرا هرکه خود را برافرازد، پست گردد و هرکس خویشتن را فروتن سازد، سرفرازی یابد.»

برکت دادن کودکان
(متی ۱۹: ۱۳-۱۵، مرقس ۱۰: ۱۳-۱۶)

15 پس اطفال را نیز نزد وی آوردند تا دست برایشان گذارد. اما شاگردانش چون دیدند، ایشان را نهیب دادند. 16 ولی عیسی ایشان را خوانده، گفت: «بچه‌ها را واگذارید تا نزد من آیند و ایشان را ممانعت نکنید، زیرا ملکوت خدا برای مثل اینها است. 17 هرآینه به شما می گویم هرکه ملکوت خدا را مثل طفل نپذیرد داخل آن نگردد.»

جوان ثروتمند
(متی ۱۹: ۱۶-۲۰، مرقس ۱۰: ۱۷-۲۱)

18 و یکی از روسا از وی سوال نموده، گفت: «ای استاد نیکو چه کنم تا حیات جاودانی را وارث گردم؟» 19 عیسی وی را گفت: «از بهره‌چرا مرا نیکو می گویی و حال آنکه هیچ‌کس نیکو نیست جز یکی که خدا باشد. 20 احکام رامی دانی زنا مکن، قتل مکن، دزدی مکن، شهادت دروغ مده و پدر و مادر خود را محترم دار.» 21 گفت: «جمع اینها را از طفولیت خود نگاه داشته‌ام.» 22 عیسی چون این را شنید بدو گفت: «هنوز تو را یک چیز باقی است. آنچه داری بفروش و به فقرا بده که در آسمان گنجی خواهی داشت، پس آمده مرا متابعت کن.» 23 چون این را شنید محزون گشت، زیرا که دولت فراوان داشت. 24 اما عیسی چون او را محزون دید گفت: «چه دشوار است که دولتمندان داخل ملکوت خدا شوند. 25 زیرا گذشتن شتر از سوراخ سوزن آسانتر است از دخول دولتمندی در ملکوت خدا.» 26 اما شنوندگان گفتند: «پس که می توان نجات یابد؟» 27 او گفت: «آنچه نزد مردم محال است، نزد خدا ممکن است.»

28 پطرس گفت: «اینک ما همه چیز را ترک کرده پیروی تو می کنیم.» 29 به ایشان گفت: «هرآینه به شما می گویم، کسی نیست که خانه یا والدین یا زن یا برادران یا اولاد را بجهت ملکوت خدا ترک کند، 30 جز اینکه در این عالم چند برابر یابد و در عالم آینده حیات جاودانی را.»

17 و شاگردان خود را گفت: «لابد است از وقوع لغزشها، لیکن وای بر آن کسی که باعث آنها شود. 2 او را بهتر می بود که سنگ آسیایی بر گردنش آویخته شود و در دریا افکنده شود از اینکه یکی از این کودکان را لغزش دهد. 3 احتراز کنید و اگر برادرت به تو خطا ورزد او را تنبیه کن و اگر توبه کند او را ببخش. 4 و هرگاه در روزی هفت کرت به تو گناه کند و در روزی هفت مرتبه، برگشته به تو گوید توبه می کنم، او را ببخش.» 5 آنگاه رسولان به خداوند گفتند: «ایمان ما راز یابد کن.» 6 خداوند گفت: «اگر ایمان به قدر دانه خردلی می داشتید، به این درخت افراغ می گفتید که کنده شده در دریا نشانده شود اطاعت شما می کرد. 7 «اما کیست از شما که غلامش به شخم کردن یا شبانی مشغول شود و وقتی که از صحرا آید به وی گوید، بزودی بیا و بنشین. 8 بلکه آیا بدونی گوید چیزی درست کن تا شام بخورم و کمر خود را بسته مرا خدمت کن تا بخورم و بنوشم وبعد از آن تو بخور و بیاشام؟ 9 آیا از آن غلام منت می کشد از آنکه حکمهای او را به جا آورد؟ گمان ندارم. 10 همچنین شما نیز چون به هر چیزی که مامور شده‌اید عمل کردید، گوید که غلامان بی منفعت هستیم زیرا که آنچه بر ما واجب بود به جا آوردیم.»

شفای ده جذامی

11 و هنگامی که سفر به سوی اورشلیم می کرد از میانه سامره و جلیل می رفت. 12 و چون به قریه‌ای داخل می شد ناگاه ده شخص ابرص به استقبال او آمدند و از دور ایستاده، 13 به آواز بلند گفتند: «ای عیسی خداوند بر ما ترحم فرما.» 14 اوبه ایشان نظر کرده گفت: «بروید و خود را به کاهن بنمایید.» ایشان چون می رفتند، طاهر گشتند. 15 و یکی از ایشان چون دید که شفا یافته است، برگشته به صدای بلند خدا را تمجید می کرد. 16 و پیش قدم او به روی درافتاده وی را شکر کرد. و آواز اهل سامره بود. 17 عیسی ملتفت شده گفت «آیا ده نفر طاهر نشدند، پس آن نه کجا شدند؟ 18 آیا هیچ‌کس یافت نمی شود که برگشته خدا را تمجید کند جز این غریب؟» 19 و بدو گفت: «برخاسته برو که ایمانت تو را نجات داده است.»

تعلیم درباره آمدن ملکوت خدا

20 و چون فریسیان از او پرسیدند که ملکوت خدا کی می آید، او در جواب ایشان گفت: «ملکوت خدا با مراقبت نمی آید. 21 و نخواهند گفت که در فلان یا فلان جاست. زیرا اینک ملکوت خدا در میان شما است.» 22 و به شاگردان خود گفت: «ایامی می آید که آرزو خواهید داشت که روزی از روزهای پسر انسان را ببینید و نخواهید دید. 23 و به شما خواهند گفت، اینک در فلان یا فلان جاست، مروید و تعاقب آن مکنید. 24 زیرا چون برق که از یک جانب زیر آسمان لامع شده تا جانب دیگر زیر آسمان درخشان می شود، پسر انسان در یوم خود همچنین خواهد بود. 25 لیکن اول لازم است که اوزحمات بسیار ببیند و از این فرقه مطرود شود. 26 و چنانکه در ایام نوح واقع شد، همانطور در زمان پسر انسان نیز خواهد بود، 27 که می خوردند و می نوشیدند و زن و شوهر می گرفتند تا روزی که چون نوح داخل کشتی شد، طوفان آمده همه را هلاک ساخت. 28 و همچنان که در ایام لوط شد که به خوردن و آشامیدن و خرید و فروش و زراعت و عمارت مشغول می بودند، 29 تا روزی که چون لوط از سدوم بیرون آمد، آتش و گوگرد از آسمان بارید همه را هلاک ساخت. 30 بر همین منوال خواهد بود در روزی که پسر انسان ظاهر شود. 31 در آن روز هرکه بر پشت بام باشد و اسباب او در خانه نزل نکند تا آنها را بردارد و کسی که در صحرا باشد همچنین برنگردد. 32 زن لوط را بیاد آورید. 33 هرکه خواهد جان خود را برهاند آن را هلاک خواهد کرد و هرکه آن را هلاک کند آن را زنده نگاه خواهد داشت. 34 به شما می گویم در آن شب دو نفر بر یک تخت خواهند بود، یکی برداشته و دیگری واگذارده خواهد شد. 35 و دوزخ که در یک جا دستاس کنند، یکی برداشته و دیگری واگذارده خواهد شد. 36 و دوزخ که در مزرعه باشند، یکی برداشته و دیگری واگذارده خواهد شد.»

و از آنچه نکاشته‌ای درومی کنی.²² به وی گفت، از زبان خودت بر توفتوی می‌دهم، ای غلام شریب. دانسته‌ای که من مرد تندخویی هستم که برمیدارم آنچه رانگذاشته‌ام و درو می‌کنم آنچه را نپاشیده‌ام.²³ پس برای چه نقد مرا نزد صرافان نگذاردی تا چون آیم آن را با سود دریافت کنم؟²⁴ پس به حاضرین فرمود قنطار را از این شخص بگیرید و به صاحب ده قنطار بدهید.²⁵ به او گفتند ای خداوند، وی ده قنطار دارد.²⁶ زیرا به شمامی گویم به هرکه دارد داده شود و هرکه ندارد آنچه دارد نیز از او گرفته خواهد شد.²⁷ اما آن دشمنان من که نخواستند من بر ایشان حکمرانی نمایم، در اینجا حاضر ساخته پیش من به قتل رسانید.»

ورود مظفرانه عیسی به اورشلیم
(متی ۱۱:۱-۱۱:۱۱، مرقس ۱۱:۱۱-۱۱:۱۲، یوحنا ۱۲:۱۲-۱۲:۱۹)

²⁸ و چون این را گفت، پیش رفته متوجه اورشلیم گردید.²⁹ و چون نزدیک بیت‌فاجی و بیت عنیا بر کوه مسمی به زیتون رسید، دو نفر از شاگردان خود را فرستاده،³⁰ گفت: «به آن قریه‌ای که پیش روی شما است بروید و چون داخل آن شدید، کره الاغی بسته خواهید یافت که هیچ‌کس بر آن هرگز سوار نشده. آن را باز کرده بیاورید.³¹ و اگر کسی به شما گوید، چرا این را باز می‌کنید، به وی گویید خداوند او را لازم دارد.»³² پس فرستادگان رفته آن چنانکه بدیشان گفته بود یافتند.³³ و چون کره را باز می‌کردند، مالکانش به ایشان گفتند چرا کره را باز می‌کنید؟³⁴ گفتند خداوند او را لازم دارد.³⁵ پس او را به نزد عیسی آوردند و رخت خود را بر کره افکند، عیسی را سوار کردند.³⁶ و هنگامی که او می‌رفت جامه‌های خود را در راه می‌گسترند.

³⁷ و چون نزدیک به سرازیری کوه زیتون رسید، تمامی شاگردانش شادی کرده، به آواز بلند خدا را حمد گفتن شروع کردند، به سبب همه قواتی که از او دیده بودند.³⁸ و می‌گفتند مبارک باد آن پادشاهی که می‌آید، به نام خداوند سلامتی در آسمان و جلال در اعلی‌علیین باد.³⁹ آنگاه بعضی از فریسیان از آن میان بدو گفتند: «ای استاد شاگردان خود را نهیب نما،»⁴⁰ او در جواب ایشان گفت: «به شما می‌گویم اگر اینها ساکت شوند، هرآینه سنگها به صدا آیند.»⁴¹ و چون نزدیک شده، شهر را نظاره کرد بر آن گریبان گشته،⁴² گفت: «اگر تو نیز می‌دانستی هم در این زمان خود آنچه باعث سلامتی تو می‌شد، لاکن الحال از چشمان تو پنهان گشته است.⁴³ زیرا ایامی بر تو می‌آید که دشمنانت گرد تو سنگرها سازند و تو را احاطه کرده از هرجانب محاصره خواهند نمود.⁴⁴ و تو را و فرزندانت را در اندرون تو بر خاک خواهند افکند و در تو سنگی بر سنگی نخواهند گذاشت زیرا که ایام تفقد خود را ندانستی.»

تظہیر هیکل
(متی ۲۱: ۲۱-۲۷، مرقس ۱۱: ۱۱-۱۲-۱۹)

⁴⁵ و چون داخل هیکل شد، کسانی را که در آنجا خرید و فروش می‌کردند، به بیرون نمودن آغاز کرد.⁴⁶ و به ایشان گفت: «مکتوب است که خانه من خانه عبادت است لیکن شما آن را مغاره دزدان ساخته‌اید.»⁴⁷ و هر روز در هیکل تعلیم می‌داد، اما روسای کهنه و کاتبان و اکابر قوم قصد هلاک نمودن او می‌کردند.⁴⁸ و نیافتند چه کنند زیرا که تمامی مردم بر او آویخته بودند که از او بشنوند.

سوال درباره اقتدار عیسی
(متی ۲۱: ۲۳-۲۷، مرقس ۱۱: ۲۶-۲۳)

20 روزی از آن روزها واقع شد هنگامی که او قوم را در هیکل تعلیم و بشارت می‌داد که روسا کهنه و کاتبان با مشایخ آمده،² به وی گفتند: «به ما بگو که به چه قدرت این کارها را می‌کنی و کیست که این قدرت را به تو داده است؟»³ در جواب ایشان گفت: «من نیز از شما چیزی می‌پرسم. به من بگویید.⁴ تعمیمیحی از آسمان بود یا از مردم؟»⁵ ایشان با خود اندیشیده، گفتند که اگر گوییم از آسمان، هرآینه گوید چرا به او ایمان نیاوردید؟⁶ و اگر گوییم از انسان، تمامی قوم ما را سنگسار کنند زیرا

سومین پیشگویی عیسی درباره مرگ خود
(متی ۱۷: ۲۰-۱۹، مرقس ۱۰: ۳۲-۳۴)

³¹ پس آن دوازده را برداشته، به ایشان گفت: «اینک به اورشلیم می‌رویم و آنچه به زبان انبیا درباره پسر انسان نوشته شده است، به انجام خواهد رسید.³² زیرا که او را به امت‌ها تسلیم می‌کنند و استهزا و بی‌حرمتی کرده آب دهان بروی انداخته³³ و تازیانه زده او را خواهند کشت و در روز سوم خواهد برخاست.»³⁴ اما ایشان چیزی از این امور نفهمیدند و این سخن از ایشان مخفی داشته شد و آنچه می‌گفت، درک نکردند.

شفای فقیر کور
(متی ۲۰: ۲۹-۳۴، مرقس ۱۰: ۴۶-۵۲)

³⁵ و چون نزدیک اریحا رسید، کوری بجهت گدایی بر سر راه نشسته بود.³⁶ و چون صدای گروهی را که می‌گذشتند شنید، پرسید چه چیز است؟³⁷ گفتندش عیسی ناصری در گذر است.³⁸ در حال فریاد برآورده گفت: «ای عیسی، ای پسر داود، بر من ترحم فرما.»³⁹ و هر چند آنانی که پیش می‌رفتند او را نهیب می‌دادند تا خاموش شود، او بلندتر فریاد می‌زد که پسر داودا بر من ترحم فرما.⁴⁰ آنگاه عیسی ایستاده فرمود تا او رانزد وی بیاورند. و چون نزدیک شد از وی پرسیده،⁴¹ گفت: «چه می‌خواهی برای تو بکنم؟» عرض کرد: «ای خداوند، تا بینا شوم.»⁴² عیسی به وی گفت: «بینا شو که ایمانت تو راشفا داده است.»⁴³ در ساعت بینایی یافته، خدا را تمجیدکنان از عقب او افتاد و جمیع مردم چون این را دیدند، خدا را تسبیح خواندند.

زکای باجگیر

19 پس وارد اریحا شده، از آنجا می‌گذشت.² که ناگاه شخصی زکی نام که رئیس باجگیران و دولتمند بود،³ خواست عیسی را ببیند که کیست و از کثرت خلق نتوانست، زیرا کوتاه قد بود.⁴ پس پیش دویده بردرخت افراغی برآمد تا او را ببیند. چونکه اومی خواست از آن راه عبور کند.⁵ و چون عیسی به آن مکان رسید، بالا نگریسته او را دید و گفت: «ای زکی بشتاب و به زیر بیا زیرا که باید امروز درخانه تو بمانم.»⁶ پس به زودی پایین شده او را به خرمی پذیرفت.⁷ و همه چون این را دیدند، همه‌همگنان می‌گفتند که در خانه شخصی نگاهکار به میهمانی رفته است.⁸ اما زکی برپا شده به خداوند گفت: «الحال ای خداوند نصف مایملک خود را به فقرا می‌دهم و اگر چیزی ناحق از کسی گرفته باشم، چهار برابر بدو می‌کنم.»⁹ عیسی به وی گفت: «امروز نجات در این خانه پیدا شد. زیرا که این شخص هم پسر ابراهیم است.»¹⁰ زیرا که پسرانسان آمده است تا گمشده را بجوید و نجات بخشد.»

حکایت پادشاه و ده غلام

¹¹ و چون ایشان این را شنیدند او مثلی زیاد کرده آورد چونکه نزدیک به اورشلیم بود و ایشان گمان می‌بردند که ملکوت خدا می‌باید در همان زمان ظهور کند.¹² پس گفت: «شخصی شریف به دیار بعید سفر کرد تا ملکی برای خود گرفته مراجعت کند.¹³ پس ده نفر از غلامان خود را طلبیده ده قنطار به ایشان سپرده فرمود، تجارت کنید تا بیایم.¹⁴ اما اهل ولایت او، چونکه او رادشمن می‌داشتند ایلچیان در عقب او فرستاده گفتند، نمی‌خواهیم این شخص بر ما سلطنت کند.¹⁵ و چون ملک را گرفته مراجعت کرده بود، فرمود تا آن غلامانی را که به ایشان نقد سپرده بود حاضر کنند تا بفهمد هر یک چه سود نموده است.¹⁶ پس اولی آمده گفت، ای آقا قنطار تو ده قنطار دیگر نفع آورده است.¹⁷ بدو گفت آفرین ای غلام نیکو. چونکه بر چیز کم امین بودی بر ده شهر حاکم شو.¹⁸ و دیگری آمده گفت، ای آقا قنطار تو پنج قنطار سود کرده است.¹⁹ او را نیز فرمود بر پنج شهر حکمرانی کن.²⁰ و سومی آمده گفت، ای آقا اینک قنطار تو موجود است، آن را در پارچه‌ای نگاه داشته‌ام.²¹ زیرا که از تو ترسیدم چونکه مرد تندخویی هستی. آنچه نگذاشته‌ای، برمی‌داری

جواب گفتند: «ای استاد. نیکوگفتی.»⁴⁰ و بعد از آن هیچ کس جرات آن نداشت که از وی سوالی کند.

ناتوانی از جواب دادن به عیسی
(متی ۲۲: ۴۶-۴۱، مرقس ۱۲: ۳۵-۳۷)

⁴¹ پس به ایشان گفت: «چگونه می‌گویند که مسیح پسر داود است⁴² و خود داود در کتاب زبور می‌گوید، خداوند به خداوند من گفت به دست راست من بنشین⁴³ تا دشمنان تو رایای انداز تو سازم؟⁴⁴ پس چون داود او را خداوند می‌خواند چگونه پسر او می‌باشد؟»

هدشار به رهبران مذهبی
(متی ۱۲: ۲۳، مرقس ۱۲: ۳۸-۴۰)

⁴⁵ و چون تمامی قوم می‌شنیدند، به شاگردان خود گفت: «بپرهیزید از کاتبانی که خرامیدن در لباس دراز را می‌پسندند و سلام در بازارها و صدر کنایس و بالا نشستن در ضیافتها را دوست می‌دارند.⁴⁷ و خانه های بیوه‌زنان را می‌بلعند و نماز را به ریاکاری طول می‌دهند. اینها عذاب شدیدیتر خواهند یافت.»

هدیه بیوه‌زن فقیر
(مرقس ۱۲: ۴۱-۴۴)

21 و نظر کرده دولتمندانی را دید که هدایای خود را در بیت‌المال می‌اندازند.² و بیوه‌زنی فقیر را دید که دو فلس در آنجا انداخت.³ پس گفت: «هرآینه به شمامی گویم این بیوه فقیر از جمیع آنها بیشتر انداخت.⁴ زیرا که همه ایشان از زیادتای خود در هدایای خدا انداختند، لیکن این زن از احتیاج خود تمامی معیشت خویش را انداخت.»

آینده جهان
(متی ۲۴: ۲۴-۲۲، مرقس ۱۳: ۲۰-۲۱)

⁵ و چون بعضی ذکر هیکل می‌کردند که به سنگهای خوب و هدایا آراسته شده است گفت: «ایامی می‌آید که از این چیزهایی که می‌بینید، سنگی بر سنگی گذارده نشود، مگر اینکه به زیرافکنده خواهد شد.⁷ و از او سوال نموده، گفتند: «ای استاد پس این امور کی واقع می‌شود و علامت نزدیک شدن این وقایع چیست؟»⁸ گفت: «احتیاط کنید که گمراه نشوید. زیرا که بسا به نام من آمده خواهند گفت که من هستم و وقت نزدیک است. پس از عقب ایشان مروید.⁹ و چون اخبار جنگها و فسادها را بشنوید، مضطرب مشوید زیرا که وقوع این امور اول ضرور است لیکن انتھادر ساعت نیست.»¹⁰ پس به ایشان گفت: «قومی با قومی و مملکتی با مملکتی مقاومت خواهند کرد.¹¹ و زلزله های عظیم در جایها و قحطیها و وباها پدیدو چیزهای هولناک و علامات بزرگ از آسمان ظاهر خواهد شد.¹² و قبل از این همه، بر شمادست اندازی خواهند کرد و جفا نموده شما را به کنایس و زندانها خواهند سپرد و در حضور سلاطین و حکام بجهت نام من خواهند برد.¹³ و این برای شما به شهادت خواهد انجامید.¹⁴ پس در دلهای خود قرار دهید که برای حجت آوردن، پیشتر اندیشه نکنید،¹⁵ زیرا که من به شما زبانی و حکمتی خواهم داد که همه دشمنان شما با آن مقاومت و مباحثه نتوانند نمود.¹⁶ و شما را والدین و برادران و خویشان و دوستان تسلیم خواهند کرد و بعضی از شما را به قتل خواهند رسانید.¹⁷ و جمیع مردم به جهت نام من شما را نفرت خواهند کرد.¹⁸ و لکن مویبی از سر شما گم نخواهد شد.¹⁹ جانهای خود را به صبر دریابید.»

²⁰ «و چون بینید که اورشلیم به لشکرها محاصره شده است آنگاه بدانید که خرابی آن رسیده است.²¹ آنگاه هرکه در یهودیه باشد، به کوهستان فرار کند و هرکه در شهر باشد، بیرون رود و هرکه در صحرا بود، داخل شهر نشود.²² زیرا که همان است ایام انتقام، تا آنچه مکتوب است تمام شود.²³ لیکن وای بر آستان و شیردهندگان در آن ایام، زیرا تنگی سخت بر روی زمین و غضب بر این قوم حادث خواهد شد.²⁴ و به دم شمشیر خواهند

یقین می‌دارند که یحیی نبی است.»⁷ پس جواب دادند که «نمی‌دانیم از کجا بود.»⁸ عیسی به ایشان گفت: «من نیز شما را نمی‌گویم که این کارها را به چه قدرت به‌جا می‌آورم.»

حکایت باغبانهای ظالم
(متی ۲۱: ۳۳-۴۶، مرقس ۱۲: ۱-۱۲)

⁹ و این مثل را به مردم گفتن گرفت که «شخصی تاکستانی غرس کرد و به باغبانش سپرده مدت مدیدی سفر کرد.¹⁰ و در موسم غلامی نزد باغبانان فرستاد تا از میوه باغ بدو سپارند. اما باغبانان او را زده، تهی دست بازگردانیدند.¹¹ پس غلامی دیگر روانه نمود. او را نیز تازیانه زده بی‌حرمت کرده، تهی دست بازگردانیدند.¹² و بازسومی فرستاد. او را نیز مجروح ساخته بیرون افکندند.¹³ آنگاه صاحب باغ گفت چه کنم؟ پسر حبیب خود را می‌فرستم شاید چون او را ببیند احترام خواهند نمود.¹⁴ اما چون باغبانان او را دیدند، با خود تفکرکنان گفتند، این وارث می‌باشد، بیایید او را بکشیم تا میراث از آن ماگردد.¹⁵ در حال او را از باغ بیرون افکنده کشتند. پس صاحب باغ بدیشان چه خواهد کرد؟¹⁶ او خواهد آمد و باغبانان را هلاک کرده باغ را به دیگران خواهد سپرد.» پس چون شنیدند گفتند حاشا.¹⁷ به ایشان نظر افکنده گفت: «پس معنی این نوشته چیست، سنگی را که معماران رد کردند، همان سر زاویه شده است.¹⁸ و هرکه بر آن سنگ افتد خرد شود، اما اگر آن بر کسی بیفتد او را نرم خواهد ساخت؟»¹⁹ آنگاه روسای کهنه و کاتبان خواستند که در همان ساعت او را گرفتارکنند. لیکن از قوم ترسیدند زیرا که دانستند که این مثل را درباره ایشان زده بود.

سوال درباره پرداخت باج و خراج
(متی ۲۲: ۱۵-۲۲، مرقس ۱۲: ۱۳-۱۷)

²⁰ و مراقب او بوده جاسوسان فرستادند که خود را صالح می‌نمودند تا سخنی از او گرفته، او را به حکم و قدرت والی بسپارند.²¹ پس از او سوال نموده گفتند: «ای استاد می‌دانیم که تو به راستی سخن می‌رانی و تعلیم می‌دهی و از کسی روداری نمی‌کنی، بلکه طریق خدا را به صدق می‌آموزی،²² آیا بر ما جایز هست که جزیه به قیصر بدهیم یا نه؟»²³ او چون مکر ایشان را درک کرد، بدیشان گفت: «مرا برای چه امتحان می‌کنید؟²⁴ دیناری به من نشان دهید. صورت ورقمش از کیست؟» ایشان در جواب گفتند: «از قیصر است.»²⁵ او به ایشان گفت: «پس مال قیصر را به قیصر رد کنید و مال خدا را به خدا.»²⁶ پس چون نتوانستند او را به سخنی در نظر مردم ملزم سازند، از جواب او در عجب شده ساکت ماندند.

سوال درباره قیامت
(متی ۲۲: ۲۳-۲۲، مرقس ۱۲: ۱۸-۲۷)

²⁷ و بعضی از صدوقیان که منکر قیامت هستند، پیش آمده از وی سوال کرده،²⁸ گفتند: «ای استاد، موسی برای ما نوشته است که اگر کسی را برادری که زن داشته باشد بمیرد و بی اولاد فوت شود، باید برادرش آن زن را بگیرد تا برای برادر خود نسلی آورد.²⁹ پس هفت برادر بودند که اولی زن گرفته اولاد نآورد، فوت شد.³⁰ بعد دومین آن زن را گرفته، او نیز بی‌اولاد بمرد.³¹ پس سومین او را گرفت و همچنین تا هفتمین و همه فرزندان نآورد، مردند.³² و بعد از همه، آن زن نیز وفات یافت.³³ پس در قیامت، زن کدامیک از ایشان خواهد بود، زیرا که هر هفت او را داشتند؟»³⁴ عیسی در جواب ایشان گفت: «ابنای این عالم نکاح می‌کنند و نکاح کرده می‌شوند.³⁵ لیکن آنانی که مستحق رسیدن به آن عالم و به قیامت از مردگان شوند، نه نکاح می‌کنند و نه نکاح کرده می‌شوند.³⁶ زیرا ممکن نیست که دیگر بمیرند از آن جهت که مثل فرشتگان و پسران خدای باشند، چونکه پسران قیامت هستند.³⁷ و اما اینکه مردگان برمی‌خیزند، موسی نیز در ذکر بوته نشان داد، چنانکه خداوند را خدای ابراهیم و خدای اسحاق و خدای یعقوب خواند.³⁸ و حال آنکه خدای مردگان نیست بلکه خدای زندگان است. زیرا همه نزد او زنده هستند.»³⁹ پس بعضی از کاتبان در

افتاد و در میان جمیع امت‌ها به اسیری خواهند رفت و اورشلیم پایمال
امت‌ها خواهد شد تا زمانهای امت‌ها به انجام رسد.

بازگشت مسیح

(متی ۲۴: ۲۲-۲۵، مرقس ۱۳: ۲۱-۳۱)

²⁵ و در آفتاب و ماه و ستارگان علامات خواهد بود و بر زمین تنگی و
حیرت از برای امت‌ها روی خواهد نمود به سبب شوریدن دریا و امواجش.
²⁶ و دل‌های مردم ضعف خواهد کرد از خوف و انتظار آن وقایعی که بربر
مسکون ظاهری شود، زیرا قوات آسمان متزلزل خواهد شد. ²⁷ و آنگاه پسر
انسان را خواهند دید که بر ابری سوار شده با قوت و جلال عظیم می‌آید.
²⁸ «و چون ابتدای این چیزها بشود راست شده، سرهای خود را بلند کنید
از آن جهت که خلاصی شما نزدیک است.» ²⁹ و برای ایشان مثلی گفت که
«درخت انجیر و سایر درختان راملاحظه نمایید، ³⁰ که چون می‌بینید
شکوفه می‌کند خود می‌دانید که تابستان نزدیک است. ³¹ و همچنین شما
نیز چون ببینید که این امور واقع می‌شود، بدانید که ملکوت خدا نزدیک
شده است. ³² هرآینه به شما می‌گویم که تا جمیع این امور واقع نشود، این
فرقه نخواهد گذشت. ³³ آسمان و زمین زایل می‌شود لیکن سخنان من زایل
نخواهد شد.

انتظار برای بازگشت مسیح

(متی ۲۴: ۲۴-۲۶، مرقس ۱۳: ۲۲-۲۷)

³⁴ پس خود را حفظ کنید مبدا دل‌های شما از پرخوری و مستی و اندیشه
های دنیوی، سنگین گردد و آن روز ناگهان بر شما آید. ³⁵ زیرا که مثل دامی
بر جمیع سکنه تمام روی زمین خواهد آمد. ³⁶ پس در هر وقت دعا کرده،
بیدار باشید تا شایسته آن شوید که از جمیع این چیزهایی که به وقوع
خواهد پیوست نجات یابید و در حضور پسر انسان بایستید. ³⁷ و روزها را
در هیکل تعلیم می‌داد و شبها بیرون رفته، در کوه معروف به زیتون به سر
می‌برد. ³⁸ و هر بامداد قوم نزد وی در هیکل می‌شتافتند تا کلام او را
بشنوند.

توطئه عیسی

(متی ۲۶: ۲۶-۵۱، مرقس ۱۴: ۱-۲۰)

22 و چون عید فطیر که به فصیح معروف است نزدیک شد، ² روسای
کهنه و کاتبان مترصد می‌بودند که چگونه او را به قتل رسانند، زیرا
که از قوم ترسیدند.

طرح خیانت یهودا

(متی ۲۶: ۱۴-۱۶، مرقس ۱۴: ۱۰-۱۱)

³ اما شیطان در یهودای مسمی به اسخریوطی که از جمله آن دوازده بود
داخل گشت، ⁴ و اورفته با روسای کهنه و سرداران سپاه گفتگو کرد که
چگونه او را به ایشان تسلیم کند. ⁵ ایشان شاد شده با او عهد بستند که
نقدی به وی دهند. ⁶ و او قبول کرده در صدد فرصتی برآمد که او را درنهانی
از مردم به ایشان تسلیم کند.

آماده کردن فصیح

(متی ۲۶: ۱۷-۱۹، مرقس ۱۴: ۱۲-۱۶)

⁷ اما چون روز فطیر که در آن می‌بایست فصیح را ذبح کنند رسید،
⁸ پطرس و یوحنا را فرستاده، گفت: «بروید و فصیح را بجهت ما آماده کنید
تا بخوریم.» ⁹ به وی گفتند: «در کجا می‌خواهی مهیا کنیم؟» ¹⁰ ایشان را
گفت: «اینک هنگامی که داخل شهر شوید، شخصی با سبوی آب به
شما برمی‌خورد. به خانه‌ای که او درآید، از عقب وی بروید، ¹¹ و به
صاحب‌خانه گوید، استاد تو را می‌گویند مهمانخانه کجا است تا در آن
فصیح را باشاگردان خود بخورم. ¹² او بالاخانه‌ای بزرگ و مفروش به شما
نشان خواهد داد در آنجا مهیا سازید.» ¹³ پس رفته چنانکه به ایشان گفته
بود یافتند و فصیح را آماده کردند.

شام آخر

(متی ۲۶: ۲۰-۲۹، مرقس ۱۴: ۱۷-۲۵، یوحنا ۱۳: ۲۱-۳۰)

¹⁴ و چون وقت رسید با دوازده رسول بنشست. ¹⁵ و به ایشان گفت:
«اشتیاق بی‌نهایت داشتم که پیش از زحمت دیدنم، این فصیح را باشما
بخورم. ¹⁶ زیرا به شما می‌گویم از این دیگر نمی‌خورم تا وقتی که در
ملکوت خدا تمام شود.» ¹⁷ پس پیاله‌ای گرفته، شکر نمود و گفت: «این
رابگیرید و در میان خود تقسیم کنید. ¹⁸ زیرا به شما می‌گویم که تا ملکوت
خدا نیاید، از میوه مودیکر نخواهم نوشید.» ¹⁹ و نان را گرفته، شکر نمود و
پاره کرده، به ایشان داد و گفت: «این است جسد من که برای شما داده
می‌شود، این را به یاد من به جا آرید.» ²⁰ و همچنین بعد از شام پیاله را گرفت
و گفت: «این پیاله عهد جدید است در خون من که برای شما ریخته
می‌شود. ²¹ لیکن اینک دست آن کسی که مرا تسلیم می‌کند با من در سفره
است. ²² زیرا که پسر انسان برحسب آنچه مقدر است، می‌رود لیکن وای بر
آن کسی که او را تسلیم کند.»
²³ آنگاه از یکدیگر شروع کردند به پرسیدن که کدامیک از ایشان باشد که
این کار بکند؟ ²⁴ و در میان ایشان نزاعی نیز افتاد که کدامیک از ایشان
بزرگتر می‌باشد؟ ²⁵ آنگاه به ایشان گفت: «سلاطین امت‌ها بر ایشان سروری
می‌کنند و حکام خود را ولی نعمت می‌خوانند. ²⁶ لیکن شما چنین مباشید،
بلکه بزرگتر از شما مثل کوچکتر باشد و پیشوا چون خادم. ²⁷ زیرا کدامیک
بزرگتر است آنکه به غذا نشیند یا آنکه خدمت کند آیا نیست آنکه نشسته
است؟ لیکن من در میان شما چون خادم هستم. ²⁸ و شما کسانی می‌باشید
که در امتحانهای من با من به سر بردید. ²⁹ و من ملکوتی برای شما قرار
می‌دهم چنانکه پدرم برای من مقرر فرمود. ³⁰ تا در ملکوت من از خوان من
بخورید و بنوشید و بر کرسیها نشسته بردوازده سبط اسرائیل داوری
کنید.»

پیشگویی انکار پطرس

(یوحنا ۱۳: ۳۱-۳۸)

³¹ پس خداوند گفت: «ای شمعون، ای شمعون، اینک شیطان خواست شما
را چون گندم غربال کند، ³² لیکن من برای تو دعا کردم تا ایمانت تلف نشود و
هنگامی که تو بازگشت کنی برادران خود را استوار نما.» ³³ به وی گفت: «ای
خداوند حاضر من که با تو بروم حتی در زندان و درموت.» ³⁴ گفت: «تو را
می‌گویم ای پطرس امروز خروس بانگ زده باشد که سه مرتبه انکار خواهی
کرد که مرا نمی‌شناسی.» ³⁵ و به ایشان گفت: «هنگامی که شما را بی‌کیسه
و توشه‌دان و کفش فرستادم به هیچ چیز محتاج شدید؟» گفتند هیچ.
³⁶ پس به ایشان گفت: «لیکن الان هر که کیسه دارد، آن را بردارد و همچنین
توشه‌دان را و کسی که شمشیر ندارد جامه خود را فروخته آن را بخرد.
³⁷ زیرا به شما می‌گویم که این نوشته در من می‌باید به انجام رسید، یعنی
با گناهکاران محسوب شد زیرا هر چه در خصوص من است، انقضا دارد.
³⁸ گفتند: «ای خداوند اینک دوشمشیر.» به ایشان گفت: «کافی است.»

باغ جتسیمانی

(متی ۲۶: ۲۶-۴۶، مرقس ۱۴: ۲۲-۴۲)

³⁹ و برحسب عادت بیرون شده به کوه زیتون رفت و شاگردانش از عقب
او رفتند. ⁴⁰ و چون به آن موضع رسید، به ایشان گفت: «دعا کنید تا
در امتحان نیفتید.» ⁴¹ و او از ایشان به مسافت پرتاپ سنگی دور شده، به
زانو درآمد و دعا کرده، گفت: ⁴² «ای پدر اگر بخوای این پیاله را از من
بگردان، لیکن نه به خواهش من بلکه به اراده تو.» ⁴³ و فرشته‌ای از آسمان بر
او ظاهر شده او را تقویت می‌نمود. ⁴⁴ پس به مجاهده افتاده به سعی
بلیغتر دعا کرد، چنانکه عرق او مثل قطرات خون بود که بر زمین می‌ریخت.
⁴⁵ پس از دعا برخاسته نزد شاگردان خود آمده ایشان را از حزن در خواب
یافت. ⁴⁶ به ایشان گفت: «برای چه در خواب هستی؟ برخاسته دعا کنید تا
در امتحان نیفتید.»

محاکمه در حضور هیروودیس

دستگیری عیسی

(متی ۲۶: ۴۷-۵۶، مرقس ۱۴: ۴۲-۵۲، یوحنا ۱۸: ۱-۱۱)

6 چون پیلطس نام جلیل را شنید پرسید که «آیا این مرد جلیلی است؟»
7 و چون مطلع شد که از ولایت هیروودیس است او را نزد وی فرستاد،
چونکه هیروودیس در آن ایام در اورشلیم بود. 8 اما هیروودیس چون عیسی
را دید، بغایت شادگردید زیرا که مدت مدیدی بود می‌خو. است او را ببیند
چونکه شهرت او را بسیار شنیده بود و مترصد می‌بود که معجزه‌ای از او
بیند. 9 پس چیزهای بسیار از وی پرسید لیکن او به وی هیچ جواب نداد.
10 و روسای کهنه و کاتبان حاضر شده به شدت تمام بر وی شکایت
می‌نمودند. 11 پس هیروودیس با لشکریان خود او را افتضاح نموده و استهزا
کرده لباس فاخر بر او پوشانید و نزد پیلطس او را باز فرستاد. 12 و در
همان روز پیلطس و هیروودیس با یکدیگر مصالحه کردند، زیرا قبل از آن در
میانشان عداوتی بود.

صدور حکم مصلوب شدن

(متی ۲۷: ۱۵-۲۶، مرقس ۱۵: ۶-۱۵)

13 پس پیلطس روسای کهنه و سرداران و قوم را خوانده، 14 به ایشان
گفت: «این مرد را نزد من آوردید که قوم را می‌شوراند. الحال من او را در
حضور شما امتحان کردم و از آنچه بر او ادعای کنید اثری نیافتم. 15 و نه
هیروودیس هم زیرا که شما را نزد او فرستادم و اینک هیچ عمل مستوجب
قتل از او صادر نشده است. 16 پس او را تیبیه نموده رها خواهم کرد.»
17 زیرا او را لازم بود که هر عیدی کسی را برای ایشان آزاد کند. 18 آنگاه همه
فریاد کرده، گفتند: «او را هلاک کن و برابا را برای ما رها فرما.» 19 و او
شخصی بود که به سبب شورش و قتلی که در شهر واقع شده بود، در زندان
افکنده شده بود. 20 باز پیلطس ندا کرده خواست که عیسی را رها کند.
21 لیکن ایشان فریاد زده گفتند: «او را مصلوب کن، مصلوب کن.» 22 بار
سوم به ایشان گفت: «چرا؟ چه بدی کرده است؟ من در او هیچ علت قتل
نیافتم. پس او را تادیب کرده رها می‌کنم.» 23 اما ایشان به صداهای بلند
مبالغه نموده خواستند که مصلوب شود و آوازهای ایشان و روسای کهنه
غالب آمد. 24 پس پیلطس فرمود که برحسب خواهش ایشان بشود. 25 و
آن کس را که به سبب شورش و قتل در زندان حبس بود که خواستند رها
کرد و عیسی را به خواهش ایشان سپرد.

در راه جلجتا

(متی ۲۷: ۲۲-۳۴، مرقس ۱۵: ۲۱-۲۴، یوحنا ۱۹: ۱۷)

26 و چون او را می‌بردند شمعون قیروانی را که از صحرا می‌آمد مجبور
ساخته صلیب را بر او گذاردند تا از عقب عیسی برود. 27 و گروهی بسیار از
قوم و زنانی که سینه می‌زدند و برای او ماتم می‌گرفتند، در عقب او
افتادند. 28 آنگاه عیسی به سوی آن زنان روی گردانیده، گفت: «ای دختران
اورشلیم برای من گریه مکنید، بلکه بجهت خود و اولاد خود ماتم کنید.
29 زیرا اینک ایامی می‌آید که در آنها خواهند گفت، خوشبحال نازادگان
ورحمهایی که بار نیاروندند و پستانهایی که شیرندادند. 30 و در آن هنگام به
کوهها خواهند گفت که بر ما بیفتید و به تله‌ها که ما را پنهان کنید. 31 زیرا اگر
این کارها را به چوب تر کردند به چوب خشک چه خواهد شد؟»

مصلوب شدن عیسی

(متی ۲۷: ۲۵-۴۴، مرقس ۱۵: ۲۵-۳۲، یوحنا ۱۹: ۱۸-۲۷)

32 و دو نفر دیگر را که خطاکار بودند نیز آوردند تا ایشان را با او بکشند.
33 و چون به موضعی که آن را کاسه سر می‌گویند رسیدند، او را در آنجا با
آن دو خطاکار، یکی بر طرف راست و دیگری بر چپ او مصلوب کردند.
34 عیسی گفت: «ای پدر اینها را بیمارز، زیرا که نمی‌دانند چه می‌کنند.»
پس جامه‌های او را تقسیم کردند و قرعه افکندند. 35 و گروهی به تماشا
ایستاده بودند. و بزرگان نیز تمسخرکنان با ایشان می‌گفتند: «دیگران را
نجات داد. پس اگر او مسیح و برگزیده خدا می‌باشد خود را برهاند.» 36 و
سپاهیان نیز او را استهزا می‌کردند و آمده او را سرکه می‌دادند، 37 و

47 و سخن هنوز بر زبانش بود که ناگاه جمعی آمدند و یکی از آن دوازده
که یهو نام داشت بر دیگران سبقت جسته نزد عیسی آمد تا او را ببوسد.
48 و عیسی بدو گفت: «ای یهودا آیا به بوسه پسر انسان را تسلیم می‌کنی؟»
49 رفقایش چون دیدند که چه می‌شود عرض کردند خداوندابه شمشیر
بزنیم. 50 و یکی از ایشان، غلام رئیس کهنه را زده، گوش راست او را از تن
جدا کرد. 51 عیسی متوجه شده گفت: «تا به این بگذارید.» و گوش او را
لمس نموده، شفا داد.
52 پس عیسی به روسای کهنه و سرداران سپاه هیکل و مشایخی که نزد
او آمده بودند گفت: «گویا بر دزد با شمشیرها و چوبها بیرون آمدید.
53 وقتی که هر روزه در هیکل با شما می‌بودم دست بر من دراز نکردید،
لیکن این ساعت شما و قدرت ظلمت.»

انکار پطرس

(متی ۲۶: ۶۹-۷۵، مرقس ۱۴: ۶۶-۷۲، یوحنا ۱۸: ۲۵-۲۷)

54 پس او را گرفته بردند و به سرای رئیس کهنه آوردند و پطرس از دور از
عقب می‌آمد. 55 و چون در میان ایوان آتش افروخته گردش نشسته بودند،
پطرس در میان ایشان بنشست. 56 آنگاه کنیزی چون او را در روشنی آتش
نشسته دید بر او چشم دوخته گفت: «این شخص هم با او می‌بود.» 57 او
وی را انکار کرده گفت: «ای زن او را نمی‌شناسم.» 58 بعد از زمانی دیگری او
را دیده گفت: «تو از اینها هستی.» پطرس گفت: «ای مرد، من نیستم.» 59 و
چون تخمین یک ساعت گذشت یکی دیگر با تاکید گفت: «بلاشک این شخص
از رفقای او است زیرا که جلیلی هم هست.» 60 پطرس گفت: «ای مرد نمی
دانم چه می‌گویی؟» در همان ساعت که این رامی گفت خروس بانگ زد.
61 آنگاه خداوند و گردانیده به پطرس نظر افکند پس پطرس آن کلامی را
که خداوند به وی گفته بود به خاطر آورد که قبل از بانگ زدن خروس سه
مرتبه مرا انکار خواهی کرد. 62 پس پطرس بیرون رفته زارزار بگریست.
63 و کسانی که عیسی را گرفته بودند، او را تازیانه زده استهزا نمودند.
64 و چشم او را بسته طیانچه بر رویش زدند و از وی سوال کرده، گفتند:
«نبوت کن که تو را زده است؟» 65 و بسیار کفر دیگر به وی گفتند.

محکوم شدن عیسی

(متی ۲۷: ۲۱، مرقس ۱: ۱۵)

66 و چون روز شد اهل شورای قوم یعنی روسای کهنه و کاتبان فراهم
آمده در مجلس خود او را آورده، 67 گفتند: «اگر تو مسیح هستی به ما بگو:
«او به ایشان گفت: «اگر به شما گویم مرا تصدیق نخواهید کرد. 68 و اگر از
شما سوال کنم جواب نمی‌دهید و مرا رها نمی‌کنید. 69 لیکن بعد از این پسر
انسان به طرف راست قوت خدا خواهد نشست.» 70 همه گفتند: «پس تو
پسر خدا هستی؟» او به ایشان گفت: «شما می‌گویید که من هستم.»
71 گفتند: «دیگر ما را چه حاجت به شهادت است، زیرا خود از زبانش
شنیدیم.»

محاکمه در حضور پیلطس

(متی ۲۷: ۱۱-۱۴، مرقس ۱۵: ۲-۵، یوحنا ۱۸: ۲۸-۳۸)

23 پس تمام جماعت ایشان برخاسته، او را نزد پیلطس بردند. 2 و
شکایت بر او آغاز نموده، گفتند: «این شخص را یافته‌ایم که قوم را
گمراه می‌کند و از جزیه دادن به قیصر منع می‌نماید و می‌گوید که خود
مسیح و پادشاه است.» 3 پس پیلطس از او پرسیده، گفت: «آیا تو پادشاه
یهود هستی؟» او در جواب وی گفت: «تومی گویی.» 4 آنگاه پیلطس به
روسای کهنه و جمیع قوم گفت که «در این شخص هیچ عیبی نمی‌یابم.»
5 ایشان شدت نموده گفتند که «قوم رامی شوراند و در تمام یهودیه از
جلیل گرفته تا به اینجا تعلیم می‌دهد.»

می‌گفتند: «اگر تو پادشاه یهود هستی خود را نجات ده.»³⁸ و بر سراو تقصیرنامه‌ای نوشتند به خط یونانی و رومی و عبرانی که «این است پادشاه یهود.»

³⁹ و یکی از آن دو خطاکار مصلوب بر وی کفر گفت که «اگر تو مسیح هستی خود را و ما را برهان.»⁴⁰ اما آن دیگری جواب داد، او را نهیب کرد و گفت: «مگر تو از خدا نمی ترسی؟ چونکه تو نیز زیر همین حکمی.»⁴¹ و اما ما به انصاف، چونکه جزای اعمال خود را یافته‌ایم، لیکن این شخص هیچ کار بی‌جا نکرده است.»⁴² پس به عیسی گفت: «ای خداوند، مرا به یاد آور هنگامی که به ملکوت خود آیی.»⁴³ عیسی به وی گفت: «هرآینه به تو می‌گویم امروز ما من در فردوس خواهی بود.»

جان سپردن عیسی

(متی ۲۷: ۴۵-۵۶، مرقس ۱۵: ۳۳-۴۱، یوحنا ۱۹: ۲۸-۳۷)

⁴⁴ و تخمین از ساعت ششم تا ساعت نهم، ظلمت تمام روی زمین را فرو گرفت.⁴⁵ و خورشید تاریک گشت و پرده قدس از میان بشکافت.⁴⁶ و عیسی به آواز بلند صدا زده گفت: «ای پدر به دستهای تو روح خود را می‌سپارم.» این را بگفت و جان را تسلیم نمود.⁴⁷ اما یوزبازی چون این ماجرا را دید، خدا را تمجید کرده، گفت: «در حقیقت، این مرد صالح بود.»⁴⁸ و تمامی گروه که برای این تماشا جمع شده بودند چون این وقایع را دیدند، سپینه زنان برگشتند.⁴⁹ و جمیع آشنایان او از دور ایستاده بودند، با زنانی که از جلیل او را متابعت کرده بودند تا این امور را ببینند.

تدفین عیسی

(متی ۲۷: ۵۷-۶۱، مرقس ۱۵: ۴۲-۴۷، یوحنا ۱۹: ۳۸-۴۲)

⁵⁰ و اینک یوسف نامی از اهل شورا که مردنیکو و صالح بود،⁵¹ که در رای و عمل ایشان مشارکت نداشت و از اهل رومه بلدی از بلاد یهود بود و انتظار ملکوت خدا را می‌کشید،⁵² نزدیک پیلطس آمده جسد عیسی را طلب نمود.⁵³ پس آن را پایین آورده در کتان پیچید و در قبری که از سنگ تراشیده بود و هیچ‌کس ابد در آن دفن نشده بود سپرد.⁵⁴ و آن روز تهیه بود و سبت نزدیک می‌شد.⁵⁵ و زنانی که در عقب او از جلیل آمده بودند از پی او رفتند و قبر و چگونگی گذاشته شدن بدن او را دیدند.⁵⁶ پس برگشته، حنوط و عطریات مهیا ساختند و روز سبت را به حسب حکم آرام گرفتند.

قیام عیسی مسیح

(متی ۲۸: ۷-۱۰، مرقس ۱۶: ۱-۸، یوحنا ۲۰: ۱-۹)

24 پس در روز اول هفته هنگام سپیده صبح، حنوطی را که درست کرده بودند با خود برداشته به سر قبر آمدند و بعضی دیگران همراه ایشان.² و سنگ را از سر قبر غلطانیده دیدند.³ چون داخل شدند، جسد خداوند عیسی را نیافتند⁴ و واقع شد هنگامی که ایشان از این امر متحیر بودند که ناگاه دو مرد در لباس درخشان نزد ایشان بایستادند.⁵ و چون ترسان شده سرهای خود را به سوی زمین افکنده بودند، به ایشان گفتند: «چرا زنده را از میان مردگان می‌طلبید؟⁶ در اینجا نیست، بلکه برخاسته است. به یاد آورید که چگونه وقتی که در جلیل بود شمارا خبر داده،⁷ گفت ضروری است که پسر انسان به دست مردم گناهکار تسلیم شده مصلوب گردد و روز سوم برخیزد.»⁸ پس سخنان او را به خاطر آوردند.⁹ و از سر قبر برگشته، آن یازده و دیگران را از همه این امور مطلع ساختند.¹⁰ و مریم مجدلیه و یونا و مریم مادر یعقوب و دیگر رفقای ایشان بودند که رسولان را از این چیزها مطلع ساختند.¹¹ لیکن سخنان زنان را هذیان پنداشته باور نکردند.¹² اما پطرس برخاسته، دوان دوان به سوی قبر رفت و خم شده کفن را تنها گذاشته دید و از این ماجرا در عجب شده به خانه خود رفت.

در راه عموآس
(مرقس ۱۶: ۱۲-۱۳)

¹³ و اینک در همان روز دو نفر از ایشان می‌رفتند به سوی قریه‌ای که از اورشلیم به مسافت، شصت تیر پرتاب دور بود و عمواس نام داشت.¹⁴ و با یک دیگر از تمام این وقایع گفتگومی کردند.¹⁵ و چون ایشان در مکالمه و مباحثه می‌بودند، ناگاه خود عیسی نزدیک شده، با ایشان همراه شد.¹⁶ ولی چشمان ایشان بسته شد تا او را نشناسند.¹⁷ او به ایشان گفت: «چه حرفها است که با یکدیگر می‌زنید و راه را به کدورت می‌پیمایید؟»¹⁸ یکی که کلیوپاس نام داشت در جواب وی گفت: «مگر تو در اورشلیم غریب و تنها هستی و از آنچه در این ایام در اینجا واقع شد واقف نیستی؟»¹⁹ به ایشان گفت: «چه چیز است؟» گفتندش: «درباره عیسی ناصری که مردی بود نبی و قادر در فعل و قول در حضور خدا و تمام قوم،²⁰ و چگونه روسای کهنه و حکام ما او را به فتوای قتل سپردند و او را مصلوب ساختند.»²¹ اما ما امیدوار بودیم که همین است آنکه می‌باید اسرائیل را نجات دهد و علاوه بر این همه، امروز از وقوع این امور روز سوم است،²² و بعضی از زنان ما هم ما را به حیرت انداختند که بامدادان نزد قبر رفتند،²³ و جسد او را نیافته آمدند و گفتند که فرشتگان را در رویا دیدیم که گفتند او زنده شده است.²⁴ و جمعی از رفقای ما به سر قبر رفته، آن چنانکه زنان گفته بودند یافتند لیکن او را ندیدند.»

²⁵ او به ایشان گفت: «ای بی‌فهمان وسست دلان از ایمان آوردن به آنچه انبیا گفته‌اند.»²⁶ آیا نمی‌بایست که مسیح این زحمات را ببیند تا به جلال خود برسد؟»²⁷ پس از موسی و سایر انبیا شروع کرده، اخبار خود را در تمام کتب برای ایشان شرح فرمود.

²⁸ و چون به آن دهی که عازم آن بودند رسیدند، او قصد نمود که دورتر رود.²⁹ و ایشان الحاح کرده، گفتند که «با ما باش. چونکه شب نزدیک است و روز به آخر رسیده.» پس داخل گشته با ایشان توقف نمود.³⁰ و چون با ایشان نشستند بود نان را گرفته برکت داد و پاره کرده به ایشان داد.³¹ که ناگاه چشمانشان باز شده، او را شناختند و در ساعت از ایشان غایب شد.³² پس با یکدیگر گفتند: «آیا دل در درون مانمی سوخت، وقتی که در راه با ما تکلم می‌نمود و کتب را بجهت ما تفسیر می‌کرد؟»³³ و در آن ساعت برخاسته به اورشلیم مراجعت کردند و آن یازده را یافتند که با رفقای خود جمع شده³⁴ می‌گفتند: «خداوند در حقیقت برخاسته و به شمعون ظاهر شده است.»³⁵ و آن دو نفر نیز از سرگذشت راه و کیفیت شناختن او هنگام پاره کردن نان خبر دادند.

ظاهر شدن بر شاگردان
(یوحنا ۲۰: ۱۹-۲۳)

³⁶ و ایشان در این گفتگو می‌بودند که ناگاه عیسی خود در میان ایشان ایستاده، به ایشان گفت: «سلام بر شما باد.»³⁷ اما ایشان لرزان و ترسان شده گمان بردند که روحی می‌بینند.³⁸ به ایشان گفت: «چرا مضطرب شدید و برای چه دردل‌های شما شبهات روی می‌دهد؟³⁹ دستها و پاییهایم را ملاحظه کنید که من خود هستم و دست بر من گذارده ببینید، زیرا که روح گوشت و استخوان ندارد، چنانکه می‌نگرید که در من است.»⁴⁰ این را گفت و دستها و پایهای خود را بدیشان نشان داد.⁴¹ و چون ایشان هنوز از خوشی تصدیق نکرده، در عجب مانده بودند، به ایشان گفت: «چیز خوراکی در اینجا دارید؟»⁴² پس قدری از ماهی بریان و از شانه غسل به وی دادند.⁴³ پس آن را گرفته پیش ایشان بخورد.

عیسی در اورشلیم با شاگردان

⁴⁴ و به ایشان گفت: «همین است سخنانی که وقتی با شما بودم گفتم ضروری است که آنچه در تورات موسی و صحف انبیا و زبور درباره من مکتوب است به انجام رسد.»⁴⁵ و در آن وقت ذهن ایشان را روشن کرد تا کتب را بفهمند.⁴⁶ و به ایشان گفت: «بر همین منوال مکتوب است و بدینطور سزاوار بود که مسیح زحمت کشد و روز سوم از مردگان برخیزد.

⁴⁷ و از اورشلیم شروع کرده، موعظه به توبه و آمرزش گناهان در همه امت‌ها به نام او کرده شود.⁴⁸ و شما شاهد بر این امور هستید.⁴⁹ و اینک، من موعود پدر خود را بر شما می‌فرستم. پس شما در شهر اورشلیم بمانید تا وقتی که به قوت از اعلی آراسته شوید.»

صعود عیسی به آسمان
(مرقس ۱۶: ۱۹-۲۰)

⁵⁰ پس ایشان را بیرون از شهر تا بیت عنیا برد و دستهای خود را بلند کرده، ایشان را برکت داد.⁵¹ و چنین شد که در حین برکت دادن ایشان، از ایشان جدا گشته، به سوی آسمان بالا برده شد.⁵² پس او را پرستش کرده، با خوشی عظیم به سوی اورشلیم برگشتند.⁵³ و پیوسته درهیکل مانده، خدا را حمد و سپاس می‌گفتند. آمین.

یوحنا

من گفت بر هر کس بینی که روح نازل شده، بر او قرار گرفت، همان است او که به روح القدس تعمید می‌دهد.³⁴ و من دیده شهادت می‌دهم که این است پسر خدا.»

نخستین شاگردان عیسی

³⁵ و در روز بعد نیز یحیی با دو نفر از شاگردان خود ایستاده بود.³⁶ ناگاه عیسی را دید که راه می‌رود؛ و گفت: «اینک بره خدا.»³⁷ و چون آن دو شاگرد کلام او را شنیدند، از پی عیسی روانه شدند.³⁸ پس عیسی روی گردانیده، آن دو نفر را دید که از عقب می‌آیند. بدیشان گفت:³⁹ «چه می‌خواهید؟» بدو گفتند: «ربی (یعنی‌ای معلم) در کجا منزل می‌نمایی؟»⁴⁰ بدیشان گفت: «بیا بیا و ببینید.» آنگاه آمده، دیدند که کجا منزل دارد، و آن روز را نزد او بماندند و قریب به ساعت دهم بود.⁴¹ و یکی از آن دو که سخن یحیی را شنیده، پیروی او نمودند، اندریاس برادر شمعون پطرس بود.⁴² او اول برادر خود شمعون را یافته، به او گفت: «مسیح را (که ترجمه آن کرسطس است) یافتیم.» و چون او را نزد عیسی آورد، عیسی بدو نگر بسته، گفت: «تو شمعون پسر یونا هستی؛ و اکنون کیفا خوانده خواهی شد (که ترجمه آن پطرس است).»⁴³ بامدادان چون عیسی خواست به سوی جلیل روانه شود، فیلیپس را یافته، بدو گفت: «از عقب من بیا.»⁴⁴ و فیلیپس از بیت صیدا از شهر اندریاس و پطرس بود.⁴⁵ فیلیپس نتائیل را یافته، بدو گفت: «آن کسی را که موسی در تورات و انبیامذکور داشته‌اند، یافته‌ایم که عیسی پسر یوسف ناصری است.»⁴⁶ نتائیل بدو گفت: «مگر می‌شود که از ناصره چیزی خوب پیدا شود؟» فیلیپس بدو گفت: «بیا و ببین.»⁴⁷ و عیسی چون دید که نتائیل به سوی او می‌آید، درباره او گفت: «اینک اسرائیلی حقیقی که در او مکر نیست.»⁴⁸ نتائیل بدو گفت: «مرا از کجایم شناسی؟» عیسی در جواب وی گفت: «قبل از آنکه فیلیپس تو را دعوت کند، در حینی که زیر درخت انجیر بودی تو را دیدم.»⁴⁹ نتائیل در جواب او گفت: «ای استاد تو پسر خدایی! تو پادشاه اسرائیل هستی!»⁵⁰ عیسی در جواب او گفت: «آیا از اینکه به تو گفتم که تو را زیر درخت انجیر دیدم، ایمان آوردی؟ بعد از این چیزهای بزرگتر از این خواهی دید.»⁵¹ پس بدو گفت: «آمین آمین به شما می‌گویم که از کنون آسمان را گشاده، و فرشتگان خدا را که بر پسر انسان صعود و نزول می‌کنند خواهید دید.»

عروسی در قانا

2 و در روز سوم، در قانای جلیل عروسی بود و مادر عیسی در آنجا بود.² و عیسی و شاگردانش را نیز به عروسی دعوت کردند.³ و چون شراب تمام شد، مادر عیسی بدو گفت: «شراب ندارند.»⁴ عیسی به وی گفت: «ای زن مرا با تو چه کار است؟ ساعت من هنوز نرسیده است.»⁵ مادرش به نوکران گفت: «هر چه به شما گوید بکنید.»⁶ و در آنجا شش قدح سنگی بر حسب تطهیریهود نهاده بودند که هر یک گنجایش دو یا سه کیل داشت.⁷ عیسی بدیشان گفت: «قدحها را از آب پر کنید.» و آنها را لبریز کردند.⁸ پس بدیشان گفت: «الان بردارید و به نزد رئیس مجلس ببرید.» پس بردند؛⁹ و چون رئیس مجلس آن آب را که شراب گردیده بود، بچشید و ندانست که از کجاست، لیکن نوکرانی که آب را کشیده بودند، می‌دانستند، رئیس مجلس داماد را مخاطب ساخته، بدو

کلمه جسم گردید

1 در ابتدا کلمه بود و کلمه نزد خدا بود و کلمه خدا بود.² همان در ابتدا نزد خدا بود.³ همه چیز به واسطه او آفریده شد و به غیر از او چیزی از موجودات وجود نیافت.⁴ در او حیات بود و حیات نور انسان بود.⁵ و نور در تاریکی می‌درخشد و تاریکی آن را در نیافت.⁶ شخصی از جانب خدا فرستاده شد که اسمش یحیی بود؛⁷ او برای شهادت آمد تا بر نور شهادت دهد تا همه به وسیله او ایمان آورند.⁸ او آن نور نبود بلکه آمد تا بر نور شهادت دهد.⁹ آن نور حقیقی بود که هر انسان را منور می‌گرداند و در جهان آمدنی بود.¹⁰ او در جهان بود و جهان به واسطه او آفریده شد و جهان او را نشناخت.¹¹ به نزد خاصان خود آمد و خاصان او را نپذیرفتند؛¹² و اما به آن کسانی که او را قبول کردند قدرت داد تا فرزندان خدا گردند، یعنی به هر که به اسم او ایمان آورد،¹³ که نه از خون و نه از خواهش جسد و نه از خواهش مردم، بلکه از خدا تولد یافتند.¹⁴ و کلمه جسم گردید و میان ما ساکن شد، پراز فیض و راستی و جلال او را دیدیم، جلالی شایسته پسر یگانه پدر.¹⁵ و یحیی بر او شهادت داد و ندا کرده، می‌گفت: «این است آنکه درباره او گفتم آنکه بعد از من می‌آید، پیش از من شده است زیرا که بر من مقدم بود.»¹⁶ و از پری او جمیع ما بهره یافتیم و فیض به عوض فیض،¹⁷ زیرا شریعت به وسیله موسی عطا شد، اما فیض و راستی به وسیله عیسی مسیح رسید.¹⁸ خدا راه‌رگز کسی ندیده است؛ پسر یگانه‌ای که در آغوش پدر است، همان او را ظاهر کرد.

یحیی تعمیددهنده درباره رسالت خود سخن می‌گوید

¹⁹ و این است شهادت یحیی در وقتی که یهودیان از اورشلم کاهنان و لویان را فرستادند تا از او سوال کنند که تو کیستی،²⁰ که معترف شد و انکار نمود، بلکه اقرار کرد که من مسیح نیستم.²¹ آنگاه از او سوال کردند: «پس چه؟ آیا تو الیاس هستی؟» گفت: «نیستم.»²² آنگاه بدو گفتند: «پس کیستی تا به آن کسانی که ما را فرستادند جواب بريم؟ درباره خود چه می‌گویی؟»²³ گفت: «من صدای ندا کننده‌ای در بیابانم که راه خداوند را راست کنید، چنانکه اشعیا نبی گفت.»²⁴ و فرستادگان از فریسیان بودند.²⁵ پس از او سوال کرده، گفتند: «اگر تو مسیح و الیاس و آن نبی نیستی، پس برای چه تعمید می‌دهی؟»²⁶ یحیی در جواب ایشان گفت: «من به آب تعمید می‌دهم و در میان شما کسی ایستاده است که شما او را نمی‌شناسید.»²⁷ و او آن است که بعد از من می‌آید، اما پیش از من شده است، که من لایق آن نیستم که بند نعلینش را باز کنم.»²⁸ و این در بیت عبره که آن طرف اردن است، در جایی که یحیی تعمید می‌داد واقع گشت.

یحیی تعمیددهنده عیسی را بعنوان مسیحای موعود معرفی می‌کند

²⁹ و در فردای آن روز یحیی عیسی را دید که به جانب او می‌آید. پس گفت: «اینک بره خدا که گناه جهان را برمی دارد!»³⁰ این است آنکه من درباره او گفتم که مردی بعد از من می‌آید که پیش از من شده است زیرا که بر من مقدم بود.³¹ و من او را نشناختم، لیکن تا او به اسرائیل ظاهر گردد، برای همین من آمده به آب تعمید می‌دهم.»³² پس یحیی شهادت داده، گفت: «روح را دیدم که مثل کبوتری از آسمان نازل شده، بر او قرار گرفت.»³³ و من او را نشناختم، لیکن او که مرا فرستاد تا به آب تعمید دهم، همان به

گفت: ¹⁰ «هرکسی شراب خوب را اول می آورد و چون مست شدند، بدتر از آن. لیکن تو شراب خوب را تا حال نگاه داشتی؟»
¹¹ و این ابتدای معجزاتی است که از عیسی درقنای جلیل صادر گشت و جلال خود را ظاهر کرد و شاگردانش به او ایمان آوردند. ¹² و بعد از آن او با مادر و برادران و شاگردان خود به کفرناحوم آمد و در آنجا ایامی کم ماندند.

تطهیر خانه خدا

¹³ و چون عید فصح نزدیک بود، عیسی به اورشلیم رفت، ¹⁴ و در هیکل، فروشندگان گاو و گوسفند و کبوتر و صرافان را نشسته یافت. ¹⁵ پس تازیانه‌ای از ریسمان ساخته، همه را از هیکل بیرون نمود، هم گوسفندان و گاو را، و نقودصرافان را ریخت و تختهای ایشان را واژگون ساخت، ¹⁶ و به کبوترفروشان گفت: «اینها را از اینجا بیرون برید و خانه پدر مرا خانه تجارت مسازید.» ¹⁷ آنگاه شاگردان او را یاد آمد که مکتوب است: «غیرت خانه تو مرا خورده است.»
¹⁸ پس یهودیان روی به او آورده، گفتند: «به ما چه علامت می‌نمایی که این کارها را می‌کنی؟» ¹⁹ عیسی در جواب ایشان گفت: «این قدس را خراب کنید که در سه روز آن را برپا خواهم نمود.» ²⁰ آنگاه یهودیان گفتند: «در عرصه چهل و شش سال این قدس را بنا نموده‌اند؛ آیا تو درسه روز آن را برپا می‌کنی؟» ²¹ لیکن او درباره قدس جسد خود سخن می‌گفت. ²² پس وقتی که از مردگان برخاست شاگردانش را به خاطر آمد که این را بدیشان گفته بود. آنگاه به کتاب و به کلامی که عیسی گفته بود، ایمان آوردند.
²³ و هنگامی که در عید فصح در اورشلیم بود بسیاری چون معجزاتی را که از او صادر می‌گشت دیدند، به اسم او ایمان آوردند. ²⁴ لیکن عیسی خویشتر را بدیشان مومن ساخت، زیرا که او همه را می‌شناخت. ²⁵ و از آنجا که احتیاج نداشت که کسی درباره انسان شهادت دهد، زیرا خود آنچه در انسان بود می‌دانست.

ملاقات نیکودیموس با عیسی

3 و شخصی از فریسیان نیکودیموس نام از روسای یهود بود. ² او در شب نزد عیسی آمده، به وی گفت: «ای استاد می‌دانیم که تو معلم هستی که از جانب خدا آمده‌ای زیرا هیچ‌کس نمی‌تواند معجزاتی را که تو می‌نمایی بنماید، جز اینکه خدا با وی باشد.» ³ عیسی در جواب او گفت: «آمین آمین به تو می‌گویم اگر کسی از سر نومولود نشود، ملکوت خدا را نمی‌تواند دید.» ⁴ نیکودیموس بدو گفت: «چگونه ممکن است که انسانی که پیر شده باشد، مولود گردد؟ آیا می‌شود که بار دیگر داخل شکم مادر گشته، مولود شود؟» ⁵ عیسی در جواب گفت: «آمین، آمین به تومی گویم اگر کسی از آب و روح مولود نگردد، ممکن نیست که داخل ملکوت خدا شود. ⁶ آنچه از جسم مولود شد، جسم است و آنچه از روح مولود گشت روح است. ⁷ عجب مدار که به تو گفتم باید شما از سر نو مولود گردید. ⁸ باد هرچاکه می‌خواهد می‌وزد و صدای آن را می‌شنوی لیکن نمی‌دانی از کجا می‌آید و به کجا می‌رود. همچنین است هرکه از روح مولود گردد.»
⁹ نیکودیموس در جواب وی گفت: «چگونه ممکن است که چنین شود؟»
¹⁰ عیسی در جواب وی گفت: «آیا تو معلم اسرائیل هستی و این را نمی‌دانی؟ ¹¹ آمین، آمین به تو می‌گویم آنچه می‌دانیم، می‌گوییم و به آنچه دیده‌ایم، شهادت می‌دهیم و شهادت ما را قبول نمی‌کنید. ¹² چون شما را از امور زمینی سخن گفتم، باور نکردید. پس هرگاه به امور آسمانی با شما سخن رانم چگونه تصدیق خواهید نمود؟ ¹³ و کسی به آسمان بالا نرفت مگر آن کس که از آسمان پایین آمد یعنی پسر انسان که در آسمان است. ¹⁴ و همچنان که موسی مار را در بیابان بلند نمود، همچنین پسر انسان نیز باید بلند کرده شود، ¹⁵ تا هرکه به او ایمان آرد هلاک نگردد، بلکه حیات جاودانی یابد. ¹⁶ زیرا خدا جهان را اینقدر محبت نمود که پسر یگانه خود را داد تا هرکه بر او ایمان آورد هلاک نگردد بلکه حیات جاودانی یابد. ¹⁷ زیرا خدا پسر خود را در جهان نفرستاد تا بر جهان داوری کند، بلکه تا به وسیله او جهان نجات یابد. ¹⁸ آنکه به او ایمان آرد، بر او حکم نشود؛ اما هرکه ایمان

نیاورد الان بر او حکم شده است، بجهت آنکه به اسم پسر یگانه خدا ایمان نیاورده. ¹⁹ و حکم این است که نور در جهان آمد و مردم ظلمت را بیشتر از نور دوست داشتند، از آنجا که اعمال ایشان بد است. ²⁰ زیرا هرکه عمل بد می‌کند، روشنی را دشمن دارد و پیش روشنی نمی‌آید، مبادا اعمال او تویب شود. ²¹ و لیکن کسی که به راستی عمل می‌کند پیش روشنی می‌آید تا آنکه اعمال او هویدا گردد که در خدا کرده شده است.»

گفتار یحیی تعمیددهنده درباره عیسی

²² و بعد از آن عیسی با شاگردان خود به زمین یهودیه آمد و با ایشان در آنجا به سر برده، تعمید می‌داد. ²³ و یحیی نیز در عینون، نزدیک سالیم تعمید می‌داد زیرا که در آنجا آب بسیار بود و مردم می‌آمدند و تعمید می‌گرفتند، ²⁴ چونکه یحیی هنوز در زندان حبس نشده بود. ²⁵ آنگاه در خصوص تطهیر، در میان شاگردان یحیی و یهودیان مباحثه شد. ²⁶ پس به نزد یحیی آمده، به او گفتند: «ای استاد، آن شخصی که با تو در آنطرف اردن بود و تو برای او شهادت دادی، اکنون او تعمید می‌دهد و همه نزد او می‌آیند.»
²⁷ یحیی در جواب گفت: «هیچ‌کس چیزی نمی‌تواند یافت، مگر آنکه از آسمان بدو داده شود. ²⁸ شما خود بر من شاهد هستید که گفتم من مسیح نیستم بلکه پیش روی او فرستاده شدم. ²⁹ کسی که عروس دارد داماد است، اما دوست داماد که ایستاده آواز او را می‌شنود، از آواز داماد بسیار خشنود می‌گردد. پس این خوشی من کامل گردید. ³⁰ می‌باید که او افزوده شود و من ناقص گردم. ³¹ او که از بالا می‌آید، بالای همه است و آنکه از زمین است زمینی است و از زمین تکلم می‌کند؛ اما او که از آسمان می‌آید، بالای همه است. ³² و آنچه را دید و شنید، به آن شهادت می‌دهد و هیچ‌کس شهادت او را قبول نمی‌کند. ³³ و کسی که شهادت او را قبول کرد، مهر کرده است بر اینکه خدا راست است. ³⁴ زیرا آن کسی را که خدا فرستاد، به کلام خدا تکلم می‌نماید، چونکه خدا روح را به میزان عطا نمی‌کند. ³⁵ پدر پسر را محبت می‌نماید و همه چیز را بدست او سپرده است. ³⁶ آنکه به پسر ایمان آورده باشد، حیات جاودانی دارد و آنکه به پسر ایمان نیاورد حیات را نخواهد دید، بلکه غضب خدا بر او می‌ماند.»

زن سامری

4 و چون خداوند دانست که فریسیان مطلع شده‌اند که عیسی بیشتر از یحیی شاگرد پیدا کرده، تعمید می‌دهد، ² با اینکه خود عیسی تعمید نمی‌داد بلکه شاگردانش، ³ یهودیه را گذارده، باز به جانب جلیل رفت. ⁴ و لازم بود که از سامره عبور کند ⁵ پس به شهری از سامره که سوخار نام داشت، نزدیک به آن موضعی که یعقوب به پسر خود یوسف داده بود رسید. ⁶ و در آنجا چاه یعقوب بود. پس عیسی از سفر خسته شده، همچنین بر سر چاه نشسته بود و قریب به ساعت ششم بود. ⁷ که زنی سامری بجهت آب کشیدن آمد. عیسی بدو گفت: «جرعه‌ای آب به من بنوشان.» ⁸ زیرا شاگردانش بجهت خریدن خوراک به شهر رفته بودند. ⁹ زن سامری بدو گفت: «چگونه تو که یهود هستی از من آب می‌خواهی و حال آنکه زن سامری می‌باشم؟» زیرا که یهود با سامریان معاشرت ندارند. ¹⁰ عیسی در جواب او گفت: «اگر بخشش خدا را می‌دانستی و کیست که به تو می‌گوید آب به من بده، هرآینه تو از او خواهش می‌کردی و به تو آب زنده عطا می‌کرد. ¹¹ زن بدو گفت: «ای آقای نداری و چاه عمیق است. پس از کجا آب زنده داری؟» ¹² آیا تو از پدر ما یعقوب بزرگتر هستی که چاه را به ما داد و خود و پسران و مواشی او از آن می‌آشامیدند؟» ¹³ عیسی در جواب او گفت: «هرکه از این آب بنوشد باز تشنه گردد، ¹⁴ لیکن کسی که از آبی که من به او می‌دهم بنوشد، ابد تشنه نخواهد شد، بلکه آن آبی که به او می‌دهم در او چشمه آبی گردد که تا حیات جاودانی می‌جوشد.» ¹⁵ زن بدو گفت: «ای آقا آن آب را به من بده تا دیگر تشنه نگردم و به اینجا بجهت آب کشیدن نیایم.» ¹⁶ عیسی به او گفت: «برو و شوهر خود را بخوان و در اینجا بیا.» ¹⁷ زن در جواب گفت: «شوهر ندارم.» عیسی بدو گفت: «نیکی گفتمی که شوهر نداری! ¹⁸ زیرا که پنج شوهر داشتی و آنکه الان داری شوهر تو نیست! این

که پسر زنده است.» آن شخص به سخنی که عیسی بدو گفت، ایمان آورده، روانه شد.⁵¹ و در وقتی که او می‌رفت، غلامانش او راستقبال نموده، مژده دادند و گفتند که پسر تو زنده است.⁵² پس از ایشان پرسید که در چه ساعت عاقبت یافت. گفتند: «دیروز، در ساعت هفتم تب از او زایل گشت.»⁵³ آنگاه پدر فهمید که در همان ساعت عیسی گفته بود: «پسر تو زنده است.» پس او و تمام اهل خانه او ایمان آوردند.⁵⁴ و این نیز معجزه دوم بود که از عیسی در وقتی که از یهودیه به جلیل آمد، به ظهور رسید.

شفای مردی در کنار حوض

5 و بعد از آن یهود را عیدی بود و عیسی به اورشلم آمد.² و در اورشلم نزد باب الضان حوضی است که آن را به عبرانی بیت حسدا می‌گویند که پنج رواق دارد.³ و در آنجا جمعی کثیر از مریضان و کوران و لنگان و شلان خوابیده، منتظر حرکت آب می‌بودند.⁴ و در آنجا مردی بود که سی و هشت سال به مرضی مبتلا بود.⁵ چون عیسی او را خوابیده دید و دانست که مرض او طول کشیده است، بدو گفت: «آیا می‌خواهی شفا یابی؟»⁶ مریض او را جواب داد که «ای آقا کسی ندارم که چون آب به حرکت آید، مرا در حوض بیندازد، بلکه تا وقتی که می‌آیم، دیگری پیش از من فرو رفته است.»⁷ عیسی بدو گفت: «برخیز و بستر خود را برداشته، روانه شو!»⁸ که در حال آن، مرد شفا یافت و بستر خود را برداشته، روانه گردید. و آن روز سبت بود.⁹ پس یهودیان به آن کسی که شفا یافته بود، گفتند: «روز سبت است و بر تو روا نیست که بستر خود را برداری.»¹⁰ او در جواب ایشان گفت: «آن کسی که مرا شفا داد، همان به من گفت بستر خود را بردار و برو.»¹¹ پس از او پرسیدند: «کیست آنکه به تو گفت، بستر خود را بردار و برو؟»¹² لیکن آن شفا یافته نمی‌دانست که بود، زیرا که عیسی ناپدید شد چون در آنجا ازدحامی بود.¹³ و بعد از آن، عیسی او را در هیکل یافته بدو گفت: «اکنون شفا یافته‌ای. دیگر خطا مکن تا برای تو بدتر نگردد.»¹⁴ آن مرد رفت و یهودیان را خبر داد که «آنکه مرا شفا داد، عیسی است.»¹⁵ و از این سبب یهودیان بر عیسی تعدی می‌کردند، زیرا که این کار را در روز سبت کرده بود.

عیسی خود را پسر خدا

¹⁶ عیسی در جواب ایشان گفت که «پدر من تاکنون کار می‌کند و من نیز کار می‌کنم.»¹⁷ پس از این سبب، یهودیان بیشتر قصد قتل او کردند زیرا که نه تنها سبت را می‌شکست بلکه خدا را نیز پدر خود گفته، خود را مساوی خدا می‌ساخت.

¹⁸ آنگاه عیسی در جواب ایشان گفت: «آمین آمین به شما می‌گویم که پسر از خود هیچ نمی‌تواند کرد مگر آنچه ببند که پدر به عمل آرد، زیرا که آنچه او می‌کند، همچنین پسر نیز می‌کند.»¹⁹ زیرا که پدر پسر را دوست می‌دارد و هر آنچه خود می‌کند بدو می‌نماید و اعمال بزرگتر از این بدو نشان خواهد داد تا شما تعجب نمایید.²⁰ زیرا همچنان که پدر مردگان را برمی‌خیزاند و زنده می‌کند، همچنین پسر نیز هر که را می‌خواهد زنده می‌کند.²¹ زیرا که پدر بر هیچ کس داوری نمی‌کند بلکه تمام داوری را به پسر سپرده است.²² تا آنکه همه پسر را حرمت بدارند، همچنان که پدر را حرمت می‌دارند؛ و کسی که به پسر حرمت نکند، به پدری که او را فرستاد احترام نکرده است.²³ آمین آمین به شما می‌گویم هر که کلام مرا بشنود و به فرستنده من ایمان آورد، حیات جاودانی دارد و در داوری نمی‌آید، بلکه از موت تا به حیات منتقل گشته است.²⁴ آمین آمین به شما می‌گویم که ساعتی می‌آید بلکه اکنون است که مردگان آواز پسر خدا را می‌شنوند و هر که بشنود زنده گردد.²⁵ زیرا همچنان که پدر در خود حیات دارد، همچنین پسر را نیز عطا کرده است که در خود حیات داشته باشد.²⁶ و بدو قدرت بخشیده است که داوری هم بکنند زیرا که پسر انسان است.²⁷ و از این تعجب مکنید زیرا ساعتی می‌آید که در آن جمیع کسانی که در قبور می‌باشند، آواز او را خواهند شنید،²⁸ و بیرون خواهند آمد؛ هر که اعمال نیکو کرد، برای قیامت حیات و هر که اعمال بد کرد، بجهت قیامت داوری.

سخن را راست گفتی!»¹⁹ زن بدو گفت: «ای آقا می‌بینم که تو نبی هستی! پدران ما در این کوه پرستش می‌کردند و شما می‌گویید که در اورشلم جایی است که در آن عبادت باید نمود.»²¹ عیسی بدو گفت: «ای زن مرا تصدیق کن که ساعتی می‌آید که نه در این کوه و نه در اورشلم پدر را پرستش خواهید کرد.²² شما آنچه را که نمی‌دانید می‌پرستید اما ما آنچه را که می‌دانیم عبادت می‌کنیم زیرا نجات از یهود است.²³ لیکن ساعتی می‌آید بلکه الان است که در آن پرستندگان حقیقی پدر را به روح و راستی پرستش خواهند کرد زیرا که پدر مثل این پرستندگان خود را طالب است.²⁴ خدا روح است و هر که او را پرستش کند می‌باید به روح و راستی بپرستد.»

²⁵ زن بدو گفت: «می‌دانم که مسیح یعنی کرسطس می‌آید. پس هنگامی که او آید از هر چیز به ما خبر خواهد داد.»²⁶ عیسی بدو گفت: «من که با تو سخن می‌گویم همانم.»

عیسی درباره حصاد روحانی سخن می‌گوید

²⁷ و در همان وقت شاگردانش آمده، تعجب کردند که با زنی سخن می‌گوید و لکن هیچ کس نگفت که چه می‌طلبی یا برای چه با او حرف می‌زنی.²⁸ آنگاه زن سبوی خود را گذارده، به شهر رفت و مردم را گفت: «ببایید و کسی را ببینید که هر آنچه کرده بودم به من گفت. آیا این مسیح نیست؟»³⁰ پس از شهر بیرون شده، نزد اومی آمدند.³¹ و در اثنا آن شاگردان او خواهش نموده، گفتند: «ای استاد بخور.»³² بدیشان گفت: «من غذایی دارم که بخورم و شما آن را نمی‌دانید.»³³ شاگردان به یکدیگر گفتند: «مگر کسی برای او خوراکی آورده باشد!»³⁴ عیسی بدیشان گفت: «خوراک من آن است که خواهش فرستنده خود را به عمل آورم و کار او را به انجام رسانم.»³⁵ آپاشما نمی‌گویید که چهار ماه دیگر موسم درواست؟ اینک به شما می‌گویم چشمان خود را بالا افکنید و مزرعه‌ها را ببینید زیرا که الان بجهت درو سفید شده است.³⁶ و دروگر اجرت می‌گیرد و ثمری بجهت حیات جاودانی جمع می‌کند تا کارنده و دروکننده هر دو با هم خشنود گردند.³⁷ زیرا این کلام در اینجا راست است که یکی می‌کارد و دیگری درو می‌کند.³⁸ من شما را فرستادم تا چیزی را که در آن رنج نبرده‌اید درو کنید. دیگران محنت کشیدند و شما در محنت ایشان داخل شده‌اید.»

ایمان آوردن سامریان به عیسی

³⁹ پس در آن شهر بسیاری از سامریان بواسطه سخن آن زن که شهادت داد که هر آنچه کرده بودم به من بازگفت بدو ایمان آوردند.⁴⁰ و چون سامریان نزد او آمدند، از او خواهش کردند که نزد ایشان بماند و دو روز در آنجا بماند.⁴¹ و بسیاری دیگر بواسطه کلام او ایمان آوردند.⁴² و به زن گفتند که «بعد از این بواسطه سخن تو ایمان نمی‌آوریم زیرا خود شنیده و دانسته‌ایم که او در حقیقت مسیح و نجات‌دهنده عالم است.»

موعظه عیسی در جلیل

(متی ۱۲: ۴-۱۷، مرقس ۱: ۱۴-۱۵، لوقا ۴: ۱۴-۱۵)

⁴³ اما بعد از دو روز از آنجا بیرون آمده، به سوی جلیل روانه شد.⁴⁴ زیرا خود عیسی شهادت داد که هیچ نبی را در وطن خود حرمت نیست.⁴⁵ پس چون به جلیل آمد، جلیلیان او را پذیرفتند زیرا هر چه در اورشلم در عید کرده بود، دیدند، چونکه ایشان نیز در عید رفته بودند.

شفای پسر یک افسر

⁴⁶ پس عیسی به قانای جلیل آنجایی که آب را شراب ساخته بود، باز آمد. و یکی از سرهنگان ملک بود که پسر او در کفرناحوم مریض بود.⁴⁷ و چون شنید که عیسی از یهودیه به جلیل آمده است، نزد او آمده، خواهش کرد که فرود بیاید و پسر او را شفا دهد، زیرا که مشرف به موت بود.⁴⁸ عیسی بدو گفت: «اگر آیات و معجزات نبینید، همانا ایمان نیاورید.»⁴⁹ سرهنگ بدو گفت: «ای آقا قبل از آنکه پسرم بمیرد فرود بیا.»⁵⁰ عیسی بدو گفت: «برو

شده عیسی هنوز نزد ایشان نیامده بود.¹⁸ و دریا بواسطه وزیدن باد شدید به تلاطم آمد.¹⁹ پس وقتی که قریب به بیست و پنج یا سی تیر پرتاپ رانده بودند، عیسی را دیدند که بر روی دریاخارمان شده، نزدیک کشتی می‌آید. پس ترسیدند.²⁰ او بدیشان گفت: «من هستم، مترسید!»²¹ و چون می‌خواستند او را در کشتی بیاورند، در ساعت کشتی به آن زمینی که عازم آن بودند رسید.

عیسی نان حقیقی و آسمانی

²² بامدادان گروهی که به آن طرف دریا ایستاده بودند، دیدند که هیچ زورقی نبود غیر از آن که شاگردان او داخل آن شده بودند و عیسی باشاگردان خود داخل آن زورق نشده، بلکه شاگردانش تنها رفته بودند.²³ لیکن زورقهای دیگر از طبریه آمد، نزدیک به آنجایی که نان خورده بودند بعد از آنکه خداوند شکر گفته بود.²⁴ پس چون آن گروه دیدند که عیسی و شاگردانش در آنجا نیستند، ایشان نیز به کشتیها سوار شده، در طلب عیسی به کفرناحوم آمدند.

²⁵ و چون او را در آن طرف دریا یافتند، بدو گفتند: «ای استاد کی به اینجا آمدی؟»²⁶ عیسی در جواب ایشان گفت: «آمین آمین به شمامی گویم که مرا می‌طلبید نه بسبب معجزاتی که دیدید، بلکه بسبب آن نان که خوردید و سیرشدید.²⁷ کار بکنید نه برای خوراک فانی بلکه برای خوراکی که تا حیات جاودانی باقی است که پسر انسان آن را به شما عطا خواهد کرد، زیرا خدای پدر بر او مهر زده است.»²⁸ بدو گفتند: «چه کنیم تا اعمال خدا را به جا آورده باشیم؟»²⁹ عیسی در جواب ایشان گفت: «عمل خدا این است که به آن کسی که او فرستاد، ایمان بیاورید.»³⁰ بدو گفتند: «چه معجزه می‌نماید تا آن را دیده به تو ایمان آوریم؟ چکار می‌کنی؟»³¹ پدران ما در بیابان من را خوردند، چنانکه مکتوب است که از آسمان بدیشان نان عطا کرد تا بخورند.»³² عیسی بدیشان گفت: «آمین آمین به شما می‌گویم که موسی نان را از آسمان به شما نداد، بلکه پدر من نان حقیقی را از آسمان به شما می‌دهد.

³³ زیرا که نان خدا آن است که از آسمان نازل شده، به جهان حیات می‌بخشد.»³⁴ آنگاه بدو گفتند: «ای خداوند این نان را پیوسته به ما بده.»³⁵ عیسی بدیشان گفت: «من نان حیات هستم. کسی که نزد من آید، هرگز گرسنه نشود و هر که به من ایمان آرد هرگز تشنه نگردد.»³⁶ لیکن به شما گفتم که مرا هم دیدید و ایمان نیاوردید.³⁷ هرآنچه پدر به من عطا کند، به جانب من آید و هر که به جانب من آید، او را بیرون نخواهم نمود.³⁸ زیرا از آسمان نزل کردم نه تا به اراده خود عمل کنم، بلکه به اراده فرستنده خود.³⁹ و اراده پدری که مرا فرستاد این است که از آنچه به من عطا کرد چیزی تلف نکنم بلکه در روز بازپسین آن را برخیزانم.»⁴⁰ و اراده فرستنده من این است که هر که پسر را دید و بدو ایمان آورد، حیات جاودانی داشته باشد و من در روز بازپسین او را خواهم برخیزانید.»

بی ایمانی یهودیان

⁴¹ پس یهودیان درباره او مهمه کردند زیرا گفته بود: «من هستم آن نانی که از آسمان نازل شد.»⁴² و گفتند: «آیا این عیسی پسر یوسف نیست که ما پدر و مادر او را می‌شناسیم؟ پس چگونه می‌گوید که از آسمان نازل شد؟»⁴³ عیسی در جواب ایشان گفت: «با یکدیگر مهمه مکنید.»⁴⁴ کسی نمی‌تواند نزد من آید، مگر آنکه پدری که مرا فرستاد او را جذب کند و من در روز بازپسین او را خواهم برخیزانید.⁴⁵ درانبیا مکتوب است که همه از خدا تعلیم خواهند یافت. پس هر که از پدر شنید و تعلیم یافت نزد من می‌آید.⁴⁶ نه اینکه کسی پدر را دیده باشد، جز آن کسی که از جانب خداست، او پدر را دیده است.⁴⁷ آمین آمین به شما می‌گویم هر که به من ایمان آرد، حیات جاودانی دارد.⁴⁸ من نان حیات هستم.⁴⁹ پدران شما در بیابان من را خوردند و مردند.⁵⁰ این نانی است که از آسمان نازل شد تا هر که از آن بخورد نمیرد.⁵¹ من هستم آن نان زنده که از آسمان نازل شد. اگر کسی از این نان بخورد تا به ابد زنده خواهد ماند و نانی که من عطا می‌کنم جسم من است که آن را بجهت حیات جهان می‌بخشم.»

²⁹ من از خود هیچ نمی‌توانم کرد بلکه چنانکه شنیده‌ام داوری می‌کنم و داوری من عادل است زیرا که اراده خود را طالب نیستم بلکه اراده پدری که مرا فرستاده است.³⁰ اگر من بر خود شهادت دهم شهادت من راست نیست.

عیسی ادعای خود را ثابت می‌کند

³¹ دیگری هست که بر من شهادت می‌دهد و می‌داند که شهادتی که او بر من می‌دهد راست است.³² شما نزد یحیی فرستادید و او به راستی شهادت داد.³³ اما من شهادت انسان را قبول نمی‌کنم ولیکن این سخنان را می‌گویم تا شما نجات یابید.³⁴ او چراغ افروخته و درخشنده‌ای بود و شما خواستید که ساعتی به نور او شادی کنید.³⁵ و اما من شهادت بزرگتر از یحیی دارم زیرا آن کارهایی که پدر به من عطا کرد تا کامل کنم، یعنی این کارهایی که من می‌کنم، بر من شهادت می‌دهد که پدر مرا فرستاده است.³⁶ و خود پدر که مرا فرستاد، به من شهادت داده است که هرگز آواز او را نشنیده و صورت او را ندیده‌اید،³⁷ و کلام او را در خود ثابت ندارید زیرا کسی را که پدر فرستاد شما بدو ایمان نیاوردید.³⁸ کتب را تفتیش کنید زیرا شما گمان می‌برید که در آنها حیات جاودانی دارید و آنها است که به من شهادت می‌دهد.³⁹ و نمی‌خواهید نزد من آید تا حیات یابید.⁴⁰ جلال را از مردم نمی‌پذیرم.⁴¹ و لکن شما را می‌شناسم که در نفس خود محبت خدا را ندارید.⁴² من به اسم پدر خود آمده‌ام و مرا قبول نمی‌کنید، ولی هرگاه دیگری به اسم خود آید، او را قبول خواهید کرد.⁴³ شما چگونه می‌توانید ایمان آرید و حال آنکه جلال از یکدیگر می‌طلبید و جلالی را که از خدای واحد است طالب نیستید؟⁴⁴ گمان مبرید که من نزد پدر بر شما ادعا خواهم کرد. کسی هست که مدعی شما می‌باشد و آن موسی است که بر او امیدوار هستید.⁴⁵ زیرا اگر موسی را تصدیق می‌کردید، مرا نیز تصدیق می‌کردید چونکه او درباره من نوشته است.⁴⁶ اما چون نوشته‌های او را تصدیق نمی‌کنید، پس چگونه سخنهای مرا قبول خواهید کرد.»

خوراک به پنجهزار نفر

(متی ۱۴: ۱۳-۲۱، مرقس ۶: ۲۰-۴۳، لوقا ۹: ۱۰-۱۷)

6 و بعد از آن عیسی به آن طرف دریای جلیل که دریای طبریه باشد، رفت.² و جمعی کثیر از عقب او آمدند زیرا آن معجزاتی را که به می‌ریختند می‌نمود، می‌دیدند.³ آنگاه عیسی به کوهی برآمده، با شاگردان خود در آنجا بنشست.⁴ و فصیح که عید یهود باشد، نزدیک بود.⁵ پس عیسی چشمان خود را بالا انداخته، دید که جمعی کثیر به طرف او می‌آیند. به فیلیپس گفت: «از کجا نان بخریم تا اینها بخورند؟»⁶ و این را از روی امتحان به او گفت، زیرا خود می‌دانست چه باید کرد.⁷ فیلیپس او را جواب داد که «دویست دینار نان، اینها را کفایت نکند تا هر یک اندکی بخورند!»⁸ یکی از شاگردانش که اندریاس برادر شمعون پطرس باشد، وی را گفت: «در اینجا پسری است که پنج نان جو و دو ماهی دارد. و لیکن این از برای این گروه چه می‌شود؟»¹⁰ عیسی گفت: «مردم را بنشانید.» و در آن مکان، گیاه بسیار بود، و آن گروه قریب به پنج هزار مرد بودند که نشستند.¹¹ عیسی نانها را گرفته و شکر نموده، به شاگردان داد و شاگردان به نشستگان دادند؛ و همچنین از دو ماهی نیز به قدری که خواستند.¹² و چون سیر گشتند، به شاگردان خود گفت: «پاره‌های باقی‌مانده را جمع کنید تا چیزی ضایع نشود.»¹³ پس جمع کردند و از پاره‌های پنج نان جو که از خوردگان زیاده آمده بود، دوازده سبد پر کردند.¹⁴ و چون مردمان این معجزه را که از عیسی صادر شده بود دیدند، گفتند که «این البته همان نبی است که باید در جهان بیاید!»¹⁵ و اما عیسی چون دانست که می‌خواهند بیایند و او را به زور برده پادشاه سازند، باز تنها به کوه برآمد.

راه رفتن بر روی آب

(متی ۱۴: ۲۲-۲۳، مرقس ۶: ۴۵-۵۲)

¹⁶ و چون شام شد، شاگردانش به جانب دریای پایین رفتند،¹⁷ و به کشتی سوار شده به آن طرف دریا به کفرناحوم روانه شدند. و چون تاریک

از فرستنده من.¹⁷ اگر کسی بخواهد اراده او را به عمل آرد، درباره تعلیم خواهد دانست که از خداست یا آنکه من از خود سخن می‌رانم.¹⁸ هرکه از خود سخن گوید، جلال خود را طالب بود و اما هرکه طالب جلال فرستنده خود باشد، او صادق است و در او ناراستی نیست.¹⁹ آیا موسی تورات را به شما نداده است؟ و حال آنکه کسی از شما نیست که به تورات عمل کند. از برای چه می‌خواهید مرا به قتل رسانید؟²⁰ آنگاه همه در جواب گفتند: «تو دیو داری. که اراده دارد تو را بکشد؟»²¹ عیسی در جواب ایشان گفت: «یک عمل نمودم و همه شما از آن متعجب شدید.²² موسی ختنه را به شما داد نه آنکه از موسی باشد بلکه از اجداد و در روز سبت مردم را ختنه می‌کنید.²³ پس اگر کسی در روز سبت مختون شود تا شریعت موسی شکسته نشود، چرا بر من خشم می‌آورید از آن سبب که در روز سبت شخصی را شفای کامل دادم؟²⁴ بحسب ظاهر داوری مکنید بلکه به راستی داوری نمایید.»²⁵ پس بعضی از اهل اورشلیم گفتند: «آیا این آن نیست که قصد قتل او دارند؟²⁶ و اینک آشکارا حرف می‌زند و بدو هیچ نمی‌گویند. آیاروسا یقین می‌داند که او در حقیقت مسیح است؟²⁷ لیکن این شخص را می‌دانیم از کجا است، امامسیح چون آید هیچ‌کس نمی‌شناسد که از کجا است.»²⁸ و عیسی چون در هیکل تعلیم می‌داد، ندا کرده، گفت: «مرا می‌شناسید و نیز می‌دانید از کجا هستم و از خود نیامده‌ام بلکه فرستنده من حق است که شما او را نمی‌شناسید.²⁹ اما من او را می‌شناسم زیرا که از او هستم و او مرا فرستاده است.»³⁰ آنگاه خواستند او را گرفتار کنند ولیکن کسی بر او دست نینداخت زیرا که ساعت او هنوز نرسیده بود.³¹ آنگاه بسیاری از آن گروه بدو ایمن آوردند و گفتند: «آیا چون مسیح آید، معجزات بیشتر از اینها که این شخص می‌نماید، خواهد نمود؟»

رهبان مذهبی تلاش می‌کنند او را دستگیر کنند

³² چون فریسیان شنیدند که خلق درباره او این همه می‌کنند، فریسیان و روسای کهنه خادمان فرستادند تا او را بگیرند.³³ آنگاه عیسی گفت: «اندک زمانی دیگر با شما هستم، بعد زنده‌فرستنده خود می‌روم.»³⁴ و مرا طلب خواهید کرد و نخواهید یافت و آنجایی که من هستم شما نمی‌توانید آمد.»³⁵ پس یهودیان با یکدیگر گفتند: «او کجا می‌خواهد برود که ما او را نمی‌یابیم؟ آیا اراده دارد به سوی پراکنده‌گان یونانیان رود و یونانیان را تعلیم دهد؟³⁶ این چه کلامی است که گفت مرا طلب خواهید کرد و نخواهید یافت و جایی که من هستم شما نمی‌توانید آمد؟»³⁷ و در روز آخر که روز بزرگ عید بود، عیسی ایستاده، ندا کرد و گفت: «هرکه تشنه باشند نزد من آید و بنوشد.³⁸ کسی که به من ایمان آورد، چنانکه کتاب می‌گوید، از بطن او نهرهای آب زنده جاری خواهد شد.»³⁹ اما این را گفت درباره روح که هرکه به او ایمان آرد او را خواهد یافت زیرا که روح‌القدس هنوز عطا نشده بود، چونکه عیسی تا به حال جلال نیافته بود.⁴⁰ آنگاه بسیاری از آن گروه، چون این کلام را شنیدند، گفتند: «در حقیقت این شخص همان نبی است.»⁴¹ و بعضی گفتند: «او مسیح است.» و بعضی گفتند: «مگر مسیح از جلیل خواهد آمد؟⁴² آیا کتاب نگفته است که از نسل داود و از بیت لحم، دهی که داود در آن بود، مسیح ظاهر خواهد شد؟»⁴³ پس درباره او در میان مردم اختلاف افتاد.⁴⁴ و بعضی از ایشان خواستند او را بگیرند و لکن هیچ‌کس بر او دست نینداخت.⁴⁵ پس خادمان نزد روسای کهنه و فریسیان آمدند. آنها بدیشان گفتند: «برای چه او را نیاوردید؟»⁴⁶ خادمان در جواب گفتند: «هرگز کسی مثل این شخص سخن نگفته است.»⁴⁷ آنگاه فریسیان در جواب ایشان گفتند: «آیا شما نیز گمراه شده‌اید؟⁴⁸ مگر کسی از سرداران یا از فریسیان به او ایمان آورده است؟⁴⁹ ولیکن این گروه که شریعت را نمی‌دانند، ملعون می‌باشند.»⁵⁰ نیکودیموس، آنکه در شب نزد او آمده و یکی از ایشان بود بدیشان گفت: «آیا شریعت ما بر کسی فتوی می‌دهد، جز آنکه اول سخن او را بشنوند و کار او را دریافت کنند؟»⁵² ایشان در جواب وی گفتند: «مگر تو نیز جلیلی هستی؟ تفحص کن و بین زیرا که هیچ نبی از جلیل برخاسته است.» پس هر یک به خانه خود رفتند.

⁵² پس یهودیان با یکدیگر مخاصمه کرده، می‌گفتند: «چگونه این شخص می‌تواند جسد خود را به ما دهد تا بخوریم؟»⁵³ عیسی بدیشان گفت: «آمین به شما می‌گویم اگر جسد پسرانسان را نخورید و خون او را نوشید، در خود حیات ندارید.⁵⁴ و هرکه جسد مرا خورد و خون مرا نوشید، حیات جاودانی دارد و من در روز آخر او را خواهم برخیزانید.⁵⁵ زیرا که جسد من، خوردنی حقیقی و خون من، آشامیدنی حقیقی است.⁵⁶ پس هرکه جسد مرا می‌خورد و خون مرا می‌نوشد، در من می‌ماند و من در او.⁵⁷ چنانکه پدر زنده مرا فرستاد و من به پدر زنده هستم، همچنین کسی که مرا بخورد او نیز به من زنده می‌شود.⁵⁸ این است نانی که از آسمان نازل شد، نه همچنان که پدران شما من را خوردند و مردند؛ بلکه هرکه این نان را بخورد تا به ابد زنده ماند.»⁵⁹ این سخن را وقتی که در کفرناحوم تعلیم می‌داد، در کنیسه گفت.

عده‌ای از پیروان عیسی، او را

⁶⁰ آنگاه بسیاری از شاگردان او چون این را شنیدند گفتند: «این کلام سخت است! که می‌تواند آن را بشنود؟»⁶¹ چون عیسی در خود دانست که شاگردانش در این امر همه می‌کنند، بدیشان گفت: «آیا این شما را لغزش می‌دهد؟⁶² پس اگر پسر انسان را ببینید که به جایی که اول بود صعود می‌کند چه؟⁶³ روح است که زنده می‌کند و اما از جسد فایده‌ای نیست. کلامی را که من به شما می‌گویم روح و حیات است.⁶⁴ ولیکن بعضی از شما هستند که ایمان نمی‌آورند.» زیرا که عیسی از ابتدا می‌دانست کیانند که ایمان نمی‌آورند و کیست که او را تسلیم خواهد کرد.⁶⁵ پس گفت: «از این سبب به شما گفتم که کسی نزد من نمی‌تواند آمد مگر آنکه پدر من، آن را بدو عطا کند.»⁶⁶ در همان وقت بسیاری از شاگردان او برگشته، دیگر با او همراهی نکردند.

⁶⁷ آنگاه عیسی به آن دوازده گفت: «آیا شما نیز می‌خواهید بروید؟»

⁶⁸ شمعون پطرس به او جواب داد: «خداوند نزد که برویم؟ کلمات حیات جاودانی نزد تو است.»⁶⁹ و ما ایمان آورده و شناخته‌ایم که تو مسیح پسر خدای حی هستی.»⁷⁰ عیسی بدیشان جواب داد: «آیا من شما دوازده را برنگزیدم و حال آنکه یکی از شما ابله‌ای است.»⁷¹ و این را درباره یهودا پسر شمعون اسخریوطی گفت، زیرا او بود که می‌بایست تسلیم‌کننده وی بشود و یکی از آن دوازده بود.

برادران عیسی او را تحقیر می‌کنند

7 و بعد از آن عیسی در جلیل می‌گشت زیرا نمی‌خواست در یهودیه راه رود چونکه یهودیان قصد قتل او می‌داشتند.² و عید یهود که عید خیمه‌ها باشد نزدیک بود.³ پس برادرانش بدو گفتند: «از اینجا روانه شده، به یهودیه برو تا شاگردانت نیز آن اعمالی را که تو می‌کنی ببینند،⁴ زیرا هرکه می‌خواهد آشکار شود در پنهانی کار نمی‌کند. پس اگر این کارها را می‌کنی خود را به جهان بنما.»⁵ زیرا که برادرانش نیز به او ایمان نیاورده بودند.⁶ آنگاه عیسی بدیشان گفت: «وقت من هنوز نرسیده، اما وقت شما همیشه حاضراست.⁷ جهان نمی‌تواند شما را دشمن دارد ولیکن مرا دشمن می‌دارد زیرا که من بر آن شهادت می‌دهم که اعمالش بد است.⁸ شما برای این عید بروید. من حال به این عید نمی‌آیم زیرا که وقت من هنوز تمام نشده است.»⁹ چون این را بدیشان گفت، در جلیل توقف نمود.

عیسی آشکارا در خانه خدا تعلیم می‌دهد

¹⁰ لیکن چون برادرانش برای عید رفته بودند، او نیز آمد، نه آشکار بلکه در خفا.¹¹ اما یهودیان در عید او را جستجو نموده، می‌گفتند که او کجا است.¹² و در میان مردم درباره او همه بسیار بود. بعضی می‌گفتند که مردی نیکو است و دیگران می‌گفتند نی بلکه گمراه‌کننده قوم است.¹³ و لیکن بسبب ترس از یهود، هیچ‌کس درباره او ظاهر حرف نمی‌زد.¹⁴ و چون نصف عید گذشته بود، عیسی به هیکل آمده، تعلیم می‌داد.¹⁵ و یهودیان تعجب نموده، گفتند: «این شخص هرگز تعلیم نیافته، چگونه کتب را می‌داند؟»¹⁶ عیسی در جواب ایشان گفت: «تعلیم من از من نیست، بلکه

آمزش زن بدکار

8 اما عیسی به کوه زیتون رفت. 2 و بامدادان باز به هیكل آمد و چون جمیع قوم نزد او آمدند نشست، ایشان را تعلیم می داد. 3 که ناگاه کاتبان و فریسیان زنی را که در زنا گرفته شده بود، پیش او آوردند و او را در میان برپا داشته، 4 بدو گفتند: «ای استاد، این زن در عین عمل زنا گرفته شد؛ 5 و موسی در تورات به ما حکم کرده است که چنین زنان سنگسار شوند. اما تو چه می گویی؟» 6 و این را از روی امتحان بدو گفتند تا ادعایی بر او پیدا کنند. اما عیسی سر به زیر افکنده، به انگشت خود بر روی زمین می نوشت. 7 و چون در سوال کردن الحاح می نمودند، راست شده، بدیشان گفت: «هرکه از شما گناه ندارد اول بر او سنگ اندازد.» 8 و باز سر به زیر افکنده، بر زمین می نوشت. 9 پس چون شنیدند، از ضمیر خود ملزم شده، از مشایخ شروع کرده تا به آخر، یک یک بیرون رفتند و عیسی تنها باقی ماند با آن زن که در میان ایستاده بود. 10 پس عیسی چون راست شد و غیر از زن کسی را ندید، بدو گفت: «ای زن آن مدعیان تو کجا شدند؟ آیا هیچ کس بر تو فتوا نداد؟» 11 گفت: «هیچ کس ای آقا.» عیسی گفت: «من هم بر تو فتوا نمی دهم. برو دیگر گناه مکن.»

نور جهان

12 پس عیسی باز بدیشان خطاب کرده، گفت: «من نور عالم هستم. کسی که مرا متابعت کند، در ظلمت سالک نشود بلکه نور حیات را یابد.» 13 آنگاه فریسیان بدو گفتند: «تو بر خود شهادت می دهی، پس شهادت تو راست نیست.» 14 عیسی در جواب ایشان گفت: «هرچند من بر خود شهادت می دهم، شهادت من راست است زیرا که می دانم از کجا آمده ام و به کجا خواهم رفت، لیکن شما نمی دانید از کجا آمده ام و به کجا می روم. 15 شما بحسب جسم حکم می کنید اما من بر هیچ کس حکم نمی کنم. 16 و اگر من حکم دهم، حکم من راست است، از آنرو که تنها نیستم بلکه من و پدری که مرا فرستاد. 17 و نیز در شریعت شما مکتوب است که شهادت دو کس حق است. 18 من بر خود شهادت می دهم و پدری که مرا فرستاد نیز برای من شهادت می دهد.» 19 بدو گفتند: «پدر تو کجا است؟» عیسی جواب داد که «نه مرا می شناسید و نه پدر مرا. هرگاه مرا می شناختید پدر مرا نیز می شناختید.» 20 و این کلام را عیسی در بیت المال گفت، وقتی که در هیكل تعلیم می داد و هیچ کس او را نگرفت بجهت آنکه ساعت او هنوز نرسیده بود.

درباره داوری آینده

21 باز عیسی بدیشان گفت: «من می روم و مرا طلب خواهید کرد و در گناهان خود خواهید مردو جایی که من می روم شما نمی توانید آمد.» 22 یهودیان گفتند: «آیا اراده قتل خود دارد که می گوید به جایی خواهیم رفت که شما نمی توانید آمد؟» 23 ایشان را گفت: «شما از پایین می باشید اما من از بالا. شما از این جهان هستید، لیکن من از این جهان نیستم. 24 از این جهت به شما گفتم که در گناهان خود خواهید مرد، زیرا اگر باور نکنید که من هستم در گناهان خود خواهید مرد.» 25 بدو گفتند: «تو کیستی؟» عیسی بدیشان گفت: «همانم که از اول نیز به شما گفتم. 26 من چیزهای بسیار دارم که درباره شما بگویم و حکم کنم؛ لکن آنکه مرا فرستاد حق است و من آنچه از او شنیده ام به جهان می گویم.» 27 ایشان نفهمیدند که بدیشان درباره پدر سخن می گوید. 28 عیسی بدیشان گفت: «وقتی که پسر انسان را بلند کردید، آن وقت خواهید دانست که من هستم و از خود کاری نمی کنم بلکه به آنچه پدرم مرا تعلیم داد تکلم می کنم.» 29 و او که مرا فرستاد، با من است و پدر مرا تنها نگذاشته است زیرا که من همیشه کارهای پسندیده او را به جا می آورم.»

درباره فرزندان حقیقی خدا

30 چون این را گفت، بسیاری بدو ایمان آوردند. 31 پس عیسی به یهودیانی که بدو ایمان آوردند گفت: «اگر شما در کلام من بنامیدی

الحقیقه شاگرد من خواهید شد، 32 و حق را خواهید شناخت و حق شما را آزاد خواهد کرد.» 33 بدو جواب دادند که «اولاد ابراهیم می باشیم و هرگز هیچ کس را غلام نبوده ایم. پس چگونه تومی گویی که آزاد خواهید شد؟» 34 عیسی در جواب ایشان گفت: «آمین آمین به شما می گویم هرکه گناه می کند غلام گناه است. 35 و غلام همیشه در خانه نمی ماند، اما پسر همیشه می ماند. 36 پس اگر پسر شما را آزاد کند، در حقیقت آزاد خواهید بود. 37 می دانم که اولاد ابراهیم هستید، لیکن می خواهید مرا بکشید زیرا کلام من در شما جای ندارد. 38 من آنچه نزد پدر خود دیده ام می گویم و شما آنچه نزد پدر خود دیده اید نمی کنید.» 39 در جواب او گفتند که «پدر ما ابراهیم است.» عیسی بدیشان گفت: «اگر اولاد ابراهیم می بودید، اعمال ابراهیم را به جامی آوردید. 40 ولیکن الان می خواهید مرا بکشید و من شخصی هستم که با شما به راستی که از خدا شنیده ام تکلم می کنم. ابراهیم چنین نکرد. 41 شما اعمال پدر خود را به جا می آورید.»

42 عیسی به ایشان گفت: «اگر خدا پدر شما می بود، مرا دوست می داشتید، زیرا که من از جانب خدا صادر شده و آمده ام، زیرا که من از پیش خود نیامده ام بلکه او مرا فرستاده است. 43 برای چه سخن مرانمی فهمید؟ از آنجهت که کلام مرا نمی توانید بشنوید. 44 شما از پدر خود ابلیس می باشید و خواهشهای پدر خود را می خواهید به عمل آرید. او از اول قاتل بود و در راستی ثابت نمی باشد، از آنجهت که در او راستی نیست. هرگاه به دروغ سخن می گوید، از ذات خود می گوید زیرا دروغگو و پدر دروغگویان است. 45 و اما من از این سبب که راست می گویم، مرا باور نمی کنید. 46 کیست از شما که مرا به گناه ملزم سازد؟ پس اگر راست می گویم، چرا مرا باور نمی کنید؟ 47 کسی که از خدا است، کلام خدا را می شنود و از این سبب شما نمی شنوید که از خدا شنیدید.»

عیسی اعلام می کند که ابدی است

48 پس یهودیان در جواب او گفتند: «آیا ما خوب نگفتم که تو سامری هستی و دیو داری؟» 49 عیسی جواب داد که «من دیو ندارم، لکن پدر خود را حرمت می دارم و شما مرا بی حرمت می سازید. 50 من جلال خود را طالب نیستم، کسی هست که می طلبد و داوری می کند. 51 آمین آمین به شما می گویم، اگر کسی کلام مرا حفظ کند، موت را تا به ابد نخواهد دید.» 52 پس یهودیان بدو گفتند: «الان دانستیم که دیو داری! ابراهیم و انبیا مردند و تو می گویی اگر کسی کلام مرا حفظ کند، موت را تا به ابد نخواهد چشید 53 آیا تو از پدر ما ابراهیم که مرد و انبیایی که مردند بزرگتر هستی؟ خود را که می دانی؟»

54 عیسی در جواب داد: «اگر خود را جلال دهم، جلال من چیزی نباشد. پدر من آن است که مرا جلال می بخشد، آنکه شما می گوید خدای ما است. 55 و او را نمی شناسید، اما من او را می شناسم و اگر گویم او را نمی شناسم مثل شما دروغگو می باشم. لیکن او را می شناسم و قول او را نگاه می دارم. 56 پدر شما ابراهیم شادی کرد بر اینکه روز مرا ببیند و دید و شادمان گردید.» 57 یهودیان بدو گفتند: «هنوز پنجاه سال نداری و ابراهیم را دیده ای؟» 58 عیسی بدیشان گفت: «آمین آمین به شما می گویم که پیش از آنکه ابراهیم پیدا شود من هستم.» 59 آنگاه سنگها برداشتند تا او را سنگسار کنند. اما عیسی خود رامخی ساخت و از میان گذشته، از هیكل بیرون شد و همچنین برفت.

شفای کور مادرزاد

9 و وقتی که می رفت کوری مادرزاد دید. 2 و شاگردانش از او سوال کرده، گفتند: «ای استاد گناه که کرد، این شخص یا والدین او که کورزاییده شد؟» 3 عیسی جواب داد که «گناه نه این شخص کرد و نه پدر و مادرش، بلکه تا اعمال خدادار وی ظاهر شود. 4 مادامی که روز است، مرا باید به کارهای فرستنده خود مشغول باشم. شب می آید که در آن هیچ کس نمی تواند کاری کند. 5 مادامی که در جهان هستم، نور جهانم.» 6 این را گفت و آب دهان بر زمین انداخته، از آب گل ساخت و گل را به چشمان کور مالید،

از در داخل شود، شبان گوسفندان است.³ دربان بجهت او می‌گشاید و گوسفندان آواز او را می‌شنوند و گوسفندان خود را نام بنام می‌خوانند و ایشان را بیرون می‌برد.⁴ و وقتی که گوسفندان خود را بیرون برد، پیش روی ایشان می‌خرامد و گوسفندان از عقب او می‌روند، زیرا که آواز او را می‌شناسند.⁵ لیکن غریب را متابعت نمی‌کنند، بلکه از او می‌گریزند زیرا که آواز غریبان را نمی‌شناسند.»

⁶ و این مثل را عیسی برای ایشان آورد، اما ایشان نفهمیدند که چه چیز بدیشان می‌گوید.⁷ آنگاه عیسی بدیشان بازگفت: «آمین آمین به شما می‌گویم که من در گوسفندان هستم.⁸ جمیع کسانی که پیش از من آمدند، دزد و راهزن هستند، لیکن گوسفندان سخن ایشان را نشنیدند.⁹ من درهستم هرکه از من داخل گردد نجات یابد و بیرون و درون خرامد و علوفه یابد.¹⁰ دزد نمی‌آید مگر آنکه بدزدد و بکشد و هلاک کند. من آمدم تا ایشان حیات یابند و آن را زیادت‌تر حاصل کنند.»

¹¹ «من شبان نیکو هستم. شبان نیکو جان خود را در راه گوسفندان می‌نهد.¹² اما مزدوری که شبان نیست و گوسفندان از آن او نمی‌باشند، چون بیند که گرگ می‌آید، گوسفندان را گذاشته، فرار می‌کند و گرگ گوسفندان را می‌گیرد و پراکنده می‌سازد.¹³ مزدور می‌گریزد چونکه مزدور است و به فکر گوسفندان نیست.¹⁴ من شبان نیکو هستم و خاصان خود را می‌شناسم و خاصان من مرا می‌شناسند.¹⁵ چنانکه پدر مرا می‌شناسد و من پدر را می‌شناسم و جان خود را در راه گوسفندان می‌نهم.¹⁶ و مرا گوسفندان دیگر هست که از این آغل نیستند. باید آنها را نیز بیاورم و آواز مرا خواهند شنید و یک گله و یک شبان خواهند شد.¹⁷ و از این سبب پدر مرا دوست می‌دارد که من جان خود را می‌نهم تا آن را باز بگیرم.¹⁸ کسی آن را از من نمی‌گیرد، بلکه من خود آن را می‌نهم. قدرت دارم که آن را بنهم و قدرت دارم آن را باز بگیرم. این حکم را از پدر خود یافته‌م.»

¹⁹ باز به سبب این کلام، در میان یهودیان اختلاف افتاد.²⁰ بسیاری از ایشان گفتند که «دیودارد و دیوانه است. برای چه بدو گوش می‌دهید؟»²¹ دیگران گفتند که «این سخنان دیوانه نیست. آیا دیو می‌تواند چشم کوران را باز کند؟»

²² پس در اورشلیم، عید تجدید شد و زمستان بود.²³ و عیسی در هیکل، در رواق سلیمان می‌خرامید.²⁴ پس یهودیان دور او را گرفته، بدو گفتند: «تا کی ما را متردد داری؟ اگر تو مسیح هستی، آشکارا به ما بگو.²⁵ عیسی بدیشان جواب داد: «من به شما گفتم و ایمان نیاوردید. اعمالی را که به اسم پدر خود به‌جا می‌آورم، آنها برای من شهادت می‌دهد.²⁶ لیکن شما ایمان نمی‌آورید زیرا از گوسفندان من نیستید، چنانکه به شما گفتم.²⁷ گوسفندان من آواز مرا می‌شنوند و آنها را می‌شناسم و مرا متابعت می‌کنند.²⁸ و من به آنها حیات جاودانی می‌دهم و تا به ابد هلاک نخواهند شد و هیچ‌کس آنها را از دست من نخواهد گرفت.²⁹ پدری که به من داد از همه بزرگتر است و کسی نمی‌تواند از دست پدر من بگیرد.³⁰ من و پدر یک هستیم.»

³¹ آنگاه یهودیان باز سنگها برداشتند تا او را سنگسار کنند.³² عیسی بدیشان جواب داد: «از جانب پدر خود بسیار کارهای نیک به شما نمودم. به سبب کدامیک از آنها مرا سنگسار می‌کنید؟»³³ یهودیان در جواب گفتند: «به سبب عمل نیک، تو را سنگسار نمی‌کنیم، بلکه به سبب کفر، زیرا توانسان هستی و خود را خدا می‌خوانی.»³⁴ عیسی در جواب ایشان گفت: «آیا در تورات شما نوشته نشده است که من گفتم شما خدایان هستید؟³⁵ پس اگر آنانی را که کلام خدا بدیشان نازل شد، خدایان خواند و ممکن نیست که کتاب محو گردد،³⁶ آیا کسی را که پدر تقدیس کرده، به جهان فرستاد، بدو می‌گویید کفر می‌گویی، از آن سبب که گفتم پسر خدا هستم؟³⁷ اگر اعمال پدر خود را به‌جا نمی‌آورم، به من ایمان میاورید.³⁸ و لکن چنانچه به‌جا می‌آورم، هرگاه به من ایمان نمی‌آورید، به اعمال ایمان آورید تا بدانید و یقین کنید که پدر در من است و من در او.»³⁹ پس دیگر باره خواستند او را بگیرند، اما از دستهای ایشان بیرون رفت.

⁴⁰ و باز به آن طرف اردن، جایی که اول یحیی تعمید می‌داد، رفت و در آنجا توقف نمود.⁴¹ و بسیاری نزد او آمده، گفتند که یحیی هیچ معجزه نمود و لکن هرچه یحیی درباره این شخص گفت راست است.⁴² پس بسیاری در آنجا به او ایمان آوردند.

⁷ و بدو گفت: «برو در حوض سیلوحا (که به معنی مرسل است) بشوی.» پس رفته شست و بی‌نا شده، برگشت.

⁸ پس همسایگان و کسانی که او را پیش از آن در حالت کوری دیده بودند، گفتند: «آیا این آن نیست که می‌نشست و گدایی می‌کرد؟»⁹ بعضی گفتند: «همان است.» و بعضی گفتند: «شبهات بدو دارد.» او گفت: «من همانم.»¹⁰ بدو گفتند: «پس چگونه چشمان تو بازگشت؟»¹¹ او جواب داد: «شخصی که او را عیسی می‌گویند، گل ساخت و بر چشمان من مالیده، به من گفت به حوض سیلوحا برو و بشوی. آنگاه رفتم و شسته بینا گشتم.»¹² به وی گفتند: «آن شخص کجا است؟» گفت: «نمی‌دانم.»¹³ پس او را که پیشتر کور بود، نزد فریسیان آوردند.¹⁴ و آن روزی که عیسی گل ساخته، چشمان او را باز کرد روز سبت بود.¹⁵ آنگاه فریسیان نیز از او سوال کردند که «چگونه بینا شدی؟» بدیشان گفت: «گل به چشمهای من گذارد. پس شستم و بینا شدم.»¹⁶ بعضی از فریسیان گفتند: «آن شخص از جانب خدا نیست، زیرا که سبت را نگاه نمی‌دارد.» دیگران گفتند: «چگونه شخص گناهکار می‌تواند مثل این معجزات ظاهر سازد.» و در میان ایشان اختلاف افتاد.¹⁷ باز بدان کور گفتند: «تو درباره او چه می‌گویی که چشمان تو را بینا ساخت؟» گفت: «نبی است.»

¹⁸ لیکن یهودیان سرگذشت او را باور نکردند که کور بوده و بینا شده است، تا آنکه پدر و مادر آن بینا شده را طلبیدند.¹⁹ و از ایشان سوال کرده، گفتند: «آیا این است پسر شما که می‌گویید کور متولد شده؟ پس چگونه الحال بینا گشته است؟»²⁰ پدر و مادر او در جواب ایشان گفتند: «می‌دانیم که این پسر ما است و کور متولد شده.²¹ لیکن الحال چطور می‌بیند، نمی‌دانیم و نمی‌دانیم که چشمان او را باز نموده. او بالغ است از وی سوال کنید تا او احوال خود را بیان کند.»²² پدر و مادر او چنین گفتند زیرا که از یهودیان می‌ترسیدند، از آنرو که یهودیان با خود عهد کرده بودند که هرکه اعتراف کند که او مسیح است، از کنیسه بیرونش کنند.²³ و از اینجهت والدین او گفتند: «او بالغ است از خودش بپرسید.»

²⁴ پس آن شخص را که کور بود، باز خوانده، بدو گفتند: «خدا را تمجید کن. ما می‌دانیم که این شخص گناهکار است.»²⁵ او جواب داد اگر گناهکار است نمی‌دانم. یک چیز می‌دانم که کور بودم و الان بینا شده‌ام.»²⁶ باز بدو گفتند: «با تو چه کرد و چگونه چشمهای تو را باز کرد؟»²⁷ ایشان را جواب داد که «الان به شما گفتم. نشنیدید؟ و برای چه باز می‌خواهید بشنوید؟ آیا شما نیز اراده دارید شاگرد او بشوید؟»²⁸ پس او را دشنام داده، گفتند: «تو شاگرد او هستی. ماشاگرد موسی می‌باشیم.»²⁹ ما می‌دانیم که خدا باموسی تکلم کرد. اما این شخص را نمی‌دانیم از کجا است.»³⁰ آن مرد جواب داد، بدیشان گفت: «این عجب است که شما نمی‌دانید از کجا است و حال آنکه چشمهای مرا باز کرد.»³¹ و می‌دانیم که خدا دعای گناهکاران را نمی‌شنود؛ و لیکن اگر کسی خداپرست باشد و اراده او را به‌جا آرد، او را می‌شنود.³² از ابتدای عالم شنیده نشده است که کسی چشمان کور مادرزاد را باز کرده باشد.³³ اگر این شخص از خدا نبودی، هیچ کار نتوانستی کرد.»³⁴ در جواب وی گفتند: «تو به کلی با گناه متولد شده‌ای. آیا تو ما را تعلیم می‌دهی؟» پس او را بیرون راندند.

³⁵ عیسی چون شنید که او را بیرون کرده‌اند، وی را جستند گفت: «آیا تو به پسر خدا ایمان داری؟»³⁶ او در جواب گفت: «ای آقا کیست تا به او ایمان آورم؟»³⁷ عیسی بدو گفت: «تو نیز او را دیده‌ای و آنکه با تو تکلم می‌کند همان است.»³⁸ گفت: «ای خداوند ایمان آوردم.» پس او را پرستش نمود.³⁹ آنگاه عیسی گفت: «من در این جهان بجهت داوری آمدم تا کوران بینا و بینایان، کور شوند.»⁴⁰ بعضی از فریسیان که با او بودند، چون این کلام را شنیدند گفتند: «آیا ما نیز کور هستیم؟»⁴¹ عیسی بدیشان گفت: «اگر کور می‌بودید گناهی نمی‌داشتید و لکن الان می‌گویید بینا هستیم. پس گناه شما می‌ماند.»

شبان نیکو

10 «آمین آمین به شما می‌گویم هرکه از دربه آغل گوسفند داخل نشود، بلکه از راه دیگر بالا رود، او دزد و راهزن است.² و اما آنکه

مرگ و زنده شدن ایلعازر

11

و شخصی ایلعازر نام، بیمار بود، از اهل بیت عنیا که ده مریم و خواهرش مرتابود.² و مریم آن است که خداوند را به عطر، تدهین ساخت و پایهای او را به موی خودخشانید که برادرش ایلعازر بیمار بود.³ پس خواهرانش نزد او فرستاده، گفتند: «ای آقا، اینک آن که او را دوست می داری مریض است.»⁴ چون عیسی این را شنید گفت: «این مرض تا به موت نیست بلکه برای جلال خدا تا پسر خدا از آن جلال یابد.»⁵ و عیسی مرتا و خواهرش و ایلعازر را محبت می نمود.⁶ پس چون شنید که بیمار است در جایی که بود دو روز توقف نمود.⁷ و بعد از آن به شاگردان خود گفت: «باز به یهودیه برویم.»⁸ شاگردان او را گفتند: «ای معلم، الان یهودیان می خواستند تو را سنگسار کنند؛ و آیا باز می خواهی بدانجا بروی؟»⁹ عیسی جواب داد: «آیا ساعتهای روزدوازه نیست؟ اگر کسی در روز راه رود لغزش نمی خورد زیرا که نور این جهان را می بیند.»¹⁰ ولیکن اگر کسی در شب راه رود لغزش خورد زیرا که نور در او نیست.»¹¹ این را گفت و بعد از آن به ایشان فرمود: «دوست ما ایلعازر در خواب است. اما می روم تا او را بیدار کنم.»¹² شاگردان او گفتند: «ای آقا اگر خوابیده است، شفا خواهد یافت.»¹³ اما عیسی درباره موت او سخن گفت و ایشان گمان بردند که از آرامی خواب می گوید.¹⁴ آنگاه عیسی علانیه بدیشان گفت: «ایلعازر مرده است.»¹⁵ و برای شما خشنود هستم که در آنجا نبودم تا ایمان آرید ولیکن نزد او برویم.»¹⁶ پس تو ما که به معنی توام باشد به همشاگردان خود گفت: «ما نیز برویم تا با او بمیریم.»¹⁷ پس چون عیسی آمد، یافت که چهار روز است در قبر می باشد.¹⁸ و بیت عنیا نزدیک اورشلیم بود، قریب به پانزده تیر پرتاب.¹⁹ و بسیاری از یهود نزد مرتا و مریم آمده بودند تا بجهت برادرشان، ایشان را تسلی دهند.²⁰ و چون مرتا شنید که عیسی می آید، او را استقبال کرد. لیکن مریم در خانه نشسته ماند.²¹ پس مرتابه عیسی گفت: «ای آقا اگر در اینجا می بودی، برادر من نمی مرد.»²² ولیکن الان نیز می دانم که هرچه از خدا طلب کنی، خدا آن را به تو خواهد داد.²³ عیسی بدو گفت: «برادر تو خواهد برخاست.»²⁴ مرتا به وی گفت: «می دانم که در قیامت روزبازرسی خواهی برخاست.»²⁵ عیسی بدو گفت: «من قیامت و حیات هستم. هرکه به من ایمان آورد، اگر مرده باشد، زنده گردد.»²⁶ و هرکه زنده بود و به من ایمان آورد، تا به ابد نخواهد مرد. آیا این را باور می کنی؟»²⁷ او گفت: «بلی ای آقا، من ایمان دارم که تویی مسیح پسر خدا که در جهان آینده است.»²⁸ و چون این را گفت، رفت و خواهر خودمریم را در پنهانی خوانده، گفت: «استاد آمده است و تو را می خواند.»²⁹ او چون این را بشنید، بزودی برخاسته، نزد او آمد.³⁰ و عیسی هنوز وارد ده نشده بود، بلکه در جایی بود که مرتا او را ملاقات کرد.³¹ و یهودیانی که در خانه با او بودند او را تسلی می دادند، چون دیدند که مریم برخاسته، به تعجیل بیرون می رود، از عقب او آمده، گفتند: «به سر قبر می رود تا در آنجا گریه کند.»³² و مریم چون به جایی که عیسی بود رسید، او را دیده، بر قدمهای او افتاد و بدو گفت: «ای آقا اگر در اینجا می بودی، برادر من نمی مرد.»³³ عیسی چون او را گریان دید و یهودیان را هم که با او آمده بودند گریان یافت، در روح خودبشدت مکدر شده، مضطرب گشت.³⁴ و گفت: «او را کجا گذارده اید؟» به او گفتند: «ای آقا بیا و ببین.»³⁵ عیسی بگریست.³⁶ آنگاه یهودیان گفتند: «بنگرید چقدر او را دوست می داشت!»³⁷ بعضی از ایشان گفتند: «آیا این شخص که چشمان کور را باز کرد، نتوانست امر کند که این مرد نیز نمیرد؟»³⁸ پس عیسی باز بشدت در خود مکدر شده، نزد قبر آمد و آن غاره ای بود، سنگی بر سرش گذارده.³⁹ عیسی گفت: «سنگ را بردارید.» مرتاخواهر میت بدو گفت: «ای آقا الان متعفن شده، زیرا که چهار روز گذشته است.»⁴⁰ عیسی به وی گفت: «آیا به تو نگفتم اگر ایمان بیآوری، جلال خدا را خواهی دید؟»⁴¹ پس سنگ را از جایی که میت گذاشته شده بود برداشتند. عیسی چشمان خود را بالا انداخته، گفت: «ای پدر، تو را شکر می کنم که سخن مرا شنیدی.»⁴² و من می دانستم که همیشه سخن مرا می شنوی؛ و لکن بجهت خاطر این گروه که حاضرند گفتم تا ایمان بیاورند که تو مرا

فرستادی.»⁴³ چون این را گفت، به آواز بلند ندا کرد: «ای ایلعازر، بیرون بیا.»⁴⁴ در حال آن مرده دست و پای به کفن بسته بیرون آمد و روی او به دستمالی پیچیده بود. عیسی بدیشان گفت: «او را باز کنید و بگذارید برود.»

توطئه قتل عیسی

⁴⁵ آنگاه بسیاری از یهودیان که با مریم آمده بودند، چون آنچه عیسی کرد دیدند، بدو ایمان آوردند.⁴⁶ ولیکن بعضی از ایشان نزد فریسیان رفتند و ایشان را از کارهایی که عیسی کرده بود آگاه ساختند.⁴⁷ پس روسای کهنه و فریسیان شورا نموده، گفتند: «چه کنیم زیرا که این مرد، معجزات بسیاری نماید؟»⁴⁸ اگر او را چنین واگذاریم، همه به او ایمان خواهند آورد و رومیان آمده، جا و قوم ما را خواهند گرفت.»⁴⁹ یکی از ایشان، قیافا نام که در آن سال رئیس کهنه بود، بدیشان گفت: «شما هیچ نمی دانید⁵⁰ و فکر نمی کنید که بجهت مامفید است که یک شخص در راه قوم بمیرد و تمامی طائفه هلاک نگردند.»⁵¹ و این را از خودنگفت بلکه چون در آن سال رئیس کهنه بود، نبوت کرد که می بایست عیسی در راه آن طایفه بمیرد؛⁵² و نه در راه آن طایفه تنها بلکه تا فرزندان خدا را که متفرقند در یکی جمع کند.⁵³ و از همان روز شورا کردند که او را بکشند.⁵⁴ پس بعد از آن عیسی در میان یهود آشکارا راه نمی رفت بلکه از آنجا روانه شد به موضعی نزدیک بیابان به شهری که افرایم نام داشت و با شاگردان خود در آنجا توقف نمود.⁵⁵ و چون فصیح یهود نزدیک شد، بسیاری از بلوکات قبل از فصیح به اورشلیم آمدند تا خود را طاهر سازند⁵⁶ و در طلب عیسی می بودند و درهیکل ایستاده، به یکدیگر می گفتند: «چه گمان می برید؟ آیا برای عید نمی آید؟»⁵⁷ اما روسای کهنه و فریسیان حکم کرده بودند که اگر کسی بداند که کجا است اطلاع دهد تا او را گرفتار سازند.

تدهین عیسی با عطر
(متی ۲۶: ۶-۱۳، مرقس ۱۴: ۲-۹)

12 پس شش روز قبل از عید فصیح، عیسی به بیت عنیا آمد، جایی که ایلعازر مرده را از مردگان برخیزانیده بود.² و برای او در آنجاشام حاضر کردند و مرتا خدمت می کرد و ایلعازریکی از مجلسیان با او بود.³ آنگاه مریم رطلی از عطر سنبل خالص گرانها گرفته، پایهای عیسی را تدهین کرد و پایهای او را از مویهای خودخشانید، چنانکه خانه از بوی عطر پر شد.⁴ پس یکی از شاگردان او یعنی یهودای اسخریوطی، پسر شمعون که تسلیم کننده وی بود، گفت:⁵ «برای چه این عطر به سیصد دینار فروخته نشد تا به فقرا داده شود؟»⁶ و این را نه از آنرو گفت که پروای فقرا می داشت، بلکه از آنرو که دزد بود و خریطه در حواله او و از آنچه در آن انداخته می شد برمی داشت.⁷ عیسی گفت: «او را واگذار زیرا که بجهت روز تکفین من این را نگاه داشته است.»⁸ زیرا که فقرا همیشه با شما می باشند و اما من همه وقت با شما نیستم.»⁹ پس جمعی کثیر از یهود چون دانستند که عیسی در آنجا است آمدند نه برای عیسی و بس بلکه تا ایلعازر را نیز که از مردگان برخیزانیده بود ببینند.¹⁰ آنگاه روسای کهنه شورا کردند که ایلعازر را نیز بکشند.¹¹ زیرا که بسیاری از یهود به سبب او می رفتند و به عیسی ایمان می آوردند.

ورود مظفرانه عیسی به اورشلیم
(متی ۲۱: ۱-۱۱، مرقس ۱۱: ۱-۱۰، لوقا ۱۹: ۲۸-۴۴)

¹² فردای آن روز چون گروه بسیاری که برای عید آمده بودند شنیدند که عیسی به اورشلیم می آید،¹³ شاخه های نخل را گرفته به استقبال او بیرون آمدند و ندا می کردند هوشیعیانا مبارک بادپادشاه اسرائیل که به اسم خداوند می آید.¹⁴ و عیسی کره الاغی یافته، بر آن سوار شد چنانکه مکتوب است¹⁵ که «ای دختر صهیون مترس، اینک پادشاه تو سوار بر کره الاغی می آید.»¹⁶ و شاگردانش اولاً این چیزها را فهمیدند، لکن چون عیسی جلال یافت، آنگاه به خاطر آوردند که این چیزها درباره او مکتوب است و همچنان

شستن پایهای شاگردان

13 و قبل از عید فصح، چون عیسی دانست که ساعت او رسیده است تا از این جهان به‌جانب پدر برود، خاصان خود را که در این جهان محبت می‌نمود، ایشان را تا به آخر محبت نمود.² و چون شام می‌خوردند و ابلیس پیش از آن در دل یهودا پسر شمعون اسخریوطی نهاده بود که او را تسلیم کند،³ عیسی با اینکه می‌دانست که پدر همه چیز را به‌دست او داده است و از نزد خدا آمده و به‌جانب خدا می‌رود،⁴ از شام برخاست و جامه خود را بیرون کرد و دستمالی گرفته، به کمر بست.⁵ پس آب در لگن ریخته، شروع کرد به شستن پایهای شاگردان و خشکانیدن آنها به دستمالی که بر کمر داشت.⁶ پس چون به شمعون پطرس رسید، او به وی گفت: «ای آقا تو پایهای مرا می‌شویی؟»⁷ عیسی در جواب وی گفت: «آنچه من می‌کنم الان تونمی دانی، لکن بعد خواهی فهمید.»⁸ پطرس به او گفت: «پایهای مرا هرگز نخواهی شست.» عیسی او را جواب داد: «اگر تو را نشویم تو را با من نصیبی نیست.»⁹ شمعون پطرس بدو گفت: «ای آقا نه پایهای مرا و بس، بلکه دستها و سر مرا نیز»¹⁰ عیسی بدو گفت: «کسی که غسل یافت محتاج نیست مگر به شستن پایها، بلکه تمام او پاک است. و شما پاک هستید لکن نه همه.»¹¹ زیرا که تسلیم‌کننده خود را می‌دانست و از این جهت گفت: «همگی شما پاک نیستید.»

12 و چون پایهای ایشان را شست، رخت خود را گرفته، باز بنشست و بدیشان گفت: «آیا فهمیدید آنچه به شما کردم؟¹³ شما مرا استاد و آقا می‌خوانید و خوب می‌گویید زیرا که چنین هستم.¹⁴ پس اگر من که آقا و معلم هستم، پایهای شما را شستم، بر شما نیز واجب است که پایهای یکدیگر را بشوید.¹⁵ زیرا به شما نمونه‌ای دادم تا چنانکه من با شما کردم، شما نیز بکنید.¹⁶ آمین آمین به شما می‌گویم غلام بزرگتر از آقای خود نیست و نه رسول از فرستنده خود.¹⁷ هرگاه این را دانستید، خوشایحال شما اگر آن را به عمل آرید.¹⁸ درباره جمیع شما نمی‌گویم؛ من آنانی را که برگزیده‌ام می‌شناسم، لیکن تا کتاب تمام شود¹⁹ آنکه با من نان می‌خورد، پاشنه خود را بر من بلند کرده است.¹⁹ الان قبل از وقوع به شما می‌گویم تا زمانی که واقع شود باور کنید که من هستم.²⁰ آمین آمین به شما می‌گویم هرکه قبول کند کسی را که می‌فرستم، مرا قبول کرده؛ و آنکه مرا قبول کند، فرستنده مرا قبول کرده باشد.»

شام آخر

(متی ۲۶: ۲۰-۲۹، مرقس ۱۴: ۱۷-۲۵، لوقا ۲۲: ۱۴-۳۰)

21 چون عیسی این را گفت، در روح مضطرب گشت و شهادت داده، گفت: «آمین آمین به شما می‌گویم که یکی از شما مرا تسلیم خواهد کرد.»²² پس شاگردان به یکدیگر نگاه می‌کردند و حیران می‌بودند که این را درباره که می‌گوید.²³ و یکی از شاگردان او بود که به سپینه عیسی تکیه می‌زد و عیسی او را محبت می‌نمود؛²⁴ شمعون پطرس بدو اشاره کرد که بپرسد درباره که این را گفت.²⁵ پس او در آغوش عیسی افتاده، بدو گفت: «خداوند کدام است؟»²⁶ عیسی جواب داد: «آن است که من لقمه را فرو برده، بدومی دهم.» پس لقمه را فرو برده، به یهودای اسخریوطی پسر شمعون داد.²⁷ بعد از لقمه، شیطان در او داخل گشت. آنگاه عیسی وی را گفت، «آنچه می‌کنی، به زودی بکن.»²⁸ اما این سخن را احدی از مجلسیان نفهمید که برای چه بدو گفت.²⁹ زیرا که بعضی گمان بردند که چون خریطه نزد یهودا بود، عیسی وی را فرمود تا مایحتاج عید را بخرد یا آنکه چیزی به فقرا بدهد.

پیشگویی انکار پطرس
(لوقا ۲۲: ۳۱-۳۸)

30 پس او لقمه را گرفته، در ساعت بیرون رفت و شب بود.³¹ چون بیرون رفت عیسی گفت: «الان پسر انسان جلال یافت و خدا در او جلال یافت.³² و اگر خدا در او جلال یافت، هرآینه خدا او را در خود جلال خواهد داد و به زودی او را جلال خواهد داد.³³ ای فرزندان، اندک زمانی دیگر با شما

با او کرده بودند.¹⁷ و گروهی که با او بودند شهادت دادند که ایلعازر را از قبرخوانده، او را از مردگان برخیزانیده است.¹⁸ و بجهت همین نیز آن گروه او را استقبال کردند، زیرا شنیده بودند که آن معجزه را نموده بود.¹⁹ پس فریسیان به یکدیگر گفتند: «نمی‌بینید که هیچ نفع نمی‌برید؟ اینک تمام عالم از پی او رفته‌اند!»

20 و از آن کسانی که در عید بجهت عبادت آمده بودند، بعضی یونانی بودند.²¹ ایشان نزد فیلیپس که از بیت صیدای جلیل بود آمدند و سوال کرده، گفتند: «ای آقا می‌خواهیم عیسی را ببینیم.»²² فیلیپس آمد و به اندریاس گفت و اندریاس و فیلیپس به عیسی گفتند.²³ عیسی در جواب ایشان گفت: «ساعتی رسیده است که پسر انسان جلال یابد.²⁴ آمین آمین به شما می‌گویم اگر دانه گندم که در زمین می‌افتد نمیرد، تنها ماند لیکن اگر بمیرد ثمر بسیار آورد.²⁵ کسی که جان خود را دوست دارد آن را هلاک کند و هر که در این جهان جان خود را دشمن دارد تا حیات جاودانی آن را نگاه خواهد داشت.²⁶ اگر کسی مرا خدمت کند، مرا پیروی بکند و جایی که من می‌باشم آنجا خادم من نیز خواهد بود؛ و هر که مرا خدمت کند پدر او را حرمت خواهد داشت.²⁷ الان جان من مضطرب است و چه بگویم؟ ای پدر مرا از این ساعت رستگار کن. لکن بجهت همین امر تا این ساعت رسیده‌ام.²⁸ ای پدر اسم خود را جلال بده!» ناگاه صدایی از آسمان در رسید که جلال دادم و باز جلال خواهم داد.²⁹ پس گروهی که حاضر بودند این را شنیده، گفتند: «رعد شد!» و دیگران گفتند: «فرشته‌ای با او تکلم کرد!»³⁰ عیسی در جواب گفت: «این صدا از برای من نیامد، بلکه بجهت شما.³¹ الحال داوری این جهان است و الان رئیس این جهان بیرون افکنده می‌شود.³² و من اگر از زمین بلند کرده شوم، همه را به سوی خود خواهم کشید.»³³ و این را گفت کنایه از آن قسم موت که می‌بایست بمیرد.

34 پس همه به او جواب دادند: «ما از تورات شنیده‌ایم که مسیح تا به ابد باقی می‌ماند. پس چگونه تو می‌گویی که پسر انسان باید بالا کشیده شود؟ کیست این پسر انسان؟»³⁵ آنگاه عیسی بدیشان گفت: «اندک زمانی نور با شماست. پس مادامی که نور با شماست، راه بروید تا ظلمت شما را فرو نگیرد؛ و کسی که در تاریکی راه می‌رود نمی‌داند به کجا می‌رود.³⁶ مادامی که نور با شماست به نور ایمان آورید تا پسران نور گردید.» عیسی چون این را بگفت، رفته خود را از ایشان مخفی ساخت.

37 و با اینکه پیش روی ایشان چنین معجزات بسیار نموده بود، بدو ایمان نیاوردند.³⁸ تا کلامی که اشعیا نبی گفت به اتمام رسد: «ای خداوند کیست که خبر ما را باور کرد و بازوی خداوند به که آشکار گردید؟»³⁹ و از آن جهت نتوانستند ایمان آورد، زیرا که اشعیا نیز گفت:⁴⁰ «چشمان ایشان را کور کرد و دل‌های ایشان را سخت ساخت تا به چشمان خود نبینند و به دل‌های خود نفهمند و برنگردند تا ایشان را شفا دهم.»⁴¹ این کلام را اشعیا گفت وقتی که جلال او را دید و درباره او تکلم کرد.⁴² لکن با وجود این، بسیاری از سرداران نیز بدو ایمان آوردند، اما به سبب فریسیان اقرار نکردند که مبادا از کنیسه بیرون شوند.⁴³ زیرا که جلال خلق را بیشتر از جلال خدا دوست می‌داشتند.

44 آنگاه عیسی ندا کرده، گفت: «آنکه به من ایمان آورد، نه به من بلکه به آنکه مرا فرستاده است، ایمان آورده است.»⁴⁵ و کسی که مرا دید فرستنده مرا دیده است.⁴⁶ من نوری در جهان آمدم تا هر که به من ایمان آورد در ظلمت نماند.⁴⁷ و اگر کسی کلام مرا شنید و ایمان نیاورد، من براو داوری نمی‌کنم زیرا که نیامده‌ام تا جهان را داوری کنم بلکه تا جهان را نجات بخشم.⁴⁸ هر که مرا حقیر شمارد و کلام مرا قبول نکند، کسی هست که در حق او داوری کند، همان کلامی که گفتم در روز بازپسین بر او داوری خواهد کرد.⁴⁹ زآنرو که من از خود نگفتم، لکن پدری که مرا فرستاد، به من فرمان داد که چه بگویم و به چه چیز تکلم کنم.⁵⁰ و می‌دانم که فرمان او حیات جاودانی است. پس آنچه من می‌گویم چنانکه پدر من گفته است، تکلم می‌کنم.»

شما خواهد آورد.²⁷ سلامتی برای شما می‌گذارم، سلامتی خود را به شمامی دهم. نه چنانکه جهان می‌دهد، من به شمامی دهم. دل شما مضطرب و هراسان نباشد.²⁸ شنیده‌اید که من به شما گفتم می‌روم و نزد شمامی آیم. اگر مرا محبت می‌نمودید، خوشحال می‌گشتید که گفتم نزد پدر می‌روم، زیرا که پدر بزرگتر از من است.²⁹ و الان قبل از وقوع به شما گفتم تا وقتی که واقع گردد ایمان آورید.³⁰ بعد از این بسیار با شما نخواهم گفت، زیرا که رئیس این جهان می‌آید و در من چیزی ندارد.³¹ لیکن تاجهان بدانند که پدر را محبت می‌نمایم، چنانکه پدر به من حکم کرد همانطور می‌کنم. برخیزید از اینجا برویم.

تاک حقیقی

15 «من تاک حقیقی هستم و پدر من باغبان است.² هر شاخه‌ای در من که میوه نیاورد، آن را دور می‌سازد و هر چه میوه آرد آن را پاک می‌کند تا بیشتر میوه آورد.³ الحال شما به سبب کلامی که به شما گفته‌ام پاک هستید.⁴ در من بمانید و من در شما. همچنانکه شاخه از خود نمی‌تواند میوه آورد اگر در تاک نماند، همچنین شما نیز اگر در من نمانید.⁵ من تاک هستم و شما شاخه‌ها. آنکه در من می‌ماند و من در او، میوه بسیار می‌آورد زیرا که جدا از من هیچ نمی‌توانید کرد.⁶ اگر کسی در من نماند، مثل شاخه بیرون انداخته می‌شود و می‌خشکد و آنها را جمع کرده، در آتش می‌اندازند و سوخته می‌شود.⁷ اگر در من بمانید و کلام من در شما بماند، آنچه خواهید بطلبید که برای شما خواهد شد.⁸ جلال پدر من آشکارا می‌شود به اینکه میوه بسیار بیاورید و شاگرد من بشوید.⁹ همچنانکه پدر مرا محبت نمود، من نیز شما را محبت نمودم؛ در محبت من بمانید.¹⁰ اگر احکام مرا نگاه دارید، در محبت من خواهید ماند، چنانکه من احکام پدر خود را نگاه داشته‌ام و در محبت او می‌مانم.¹¹ این را به شما گفتم تا خوشی من در شما باشد و شادی شما کامل گردد.¹² «این است حکم من که یکدیگر را محبت نمایید، همچنانکه شما را محبت نمودم.¹³ کسی محبت بزرگتر از این ندارد که جان خود را بجهت دوستان خود بدهد.¹⁴ شما دوست من هستید اگر آنچه به شما حکم می‌کنم به‌جا آرید.¹⁵ دیگر شما را بنده نمی‌خوانم زیرا که بنده آنچه آقا می‌کنند نمی‌دانند؛ لکن شما را دوست خوانده‌ام زیرا که هر چه از پدر شنیده‌ام به شما بیان کردم.¹⁶ شما مرا برنگزیدید، بلکه من شما را برگزیدم و شما را مقرر کردم تا شما بروید و میوه آورید و میوه شما بماند تا هر چه از پدر به اسم من طلب کنید به شما عطا کند.

هشدار درباره نفرت مردم دنیا

¹⁷ به این چیزها شما را حکم می‌کنم تا یکدیگر را محبت نمایید.¹⁸ «اگر جهان شما را دشمن دارد، بدانید که پیشتر از شما مرا دشمن داشته است.¹⁹ اگر از جهان می‌بودید، جهان خاصان خود را دوست می‌داشت. لکن چونکه از جهان نیستید بلکه من شما را از جهان برگزیده‌ام، از این سبب جهان با شما دشمنی می‌کند.²⁰ به خاطر آری کلامی را که به شما گفتم: غلام بزرگتر از آقای خود نیست. اگر مرا زحمت دادند، شما رانیز زحمت خواهید داد، اگر کلام مرا نگاه داشتند، کلام شما را هم نگاه خواهند داشت.²¹ لکن بجهت اسم من جمیع این کارها را به شما خواهند کرد زیرا که فرستنده مرا نمی‌شناسند.²² اگر نیامده بودم و به ایشان تکلم نکرده، گناه نمی‌داشتند؛ و اما الان عذری برای گناه خود ندارند.²³ هر که مرا دشمن دارد پدر مرا نیز دشمن دارد.²⁴ و اگر در میان ایشان کارهایی نکرده بودم که غیر از من کسی هرگز نکرده بود، گناه نمی‌داشتند. ولیکن اکنون دیدند و دشمن داشتند مرا و پدر مرا نیز.²⁵ بلکه تا تمام شود کلامی که در شریعت ایشان مکتوب است که «مرا بی سبب دشمن داشتند.»²⁶ لیکن چون تسلی دهنده که او را از جانب پدر نزد شما می‌فرستم آید، یعنی روح راستی که از پدر صادر می‌گردد، او بر من شهادت خواهد داد.²⁷ و شما نیز شهادت خواهید داد زیرا که از ابتدا با من بوده‌اید.

16 این را به شما گفتم تا لغزش نخورید.² شما را از کنایس بیرون خواهند نمود؛ بلکه ساعتی می‌آید که هر که شما را بکشد، گمان برد

هستم و مرا طلب خواهید کرد؛ و همچنان که به یهود گفتم جایی که می‌روم شمامی توانید آمد، الان نیز به شما می‌گویم.³⁴ به شما حکمی تازه می‌دهم که یکدیگر را محبت نمایید، چنانکه من شما را محبت نمودم تا شما نیز یکدیگر را محبت نمایید.³⁵ به همین همه خواهند فهمید که شاگرد من هستید اگر محبت یکدیگر را داشته باشید.³⁶ شمعون پطرس به وی گفت: «ای آقا کجا می‌روی؟» عیسی جواب داد: «جایی که می‌روم، الان نمی‌توانی از عقب من بیایی و لکن در آخر از عقب من خواهی آمد.»³⁷ پطرس بدو گفت: «ای آقا برای چه الان نتوانم از عقب تو بیایم؟ جان خود را در راه تو خواهم نهاد.»³⁸ عیسی به او جواب داد: «آیا جان خود را در راه من می‌تهی؟ آمین آمین به تو می‌گویم تا سه مرتبه مرا انکار نکرده باشی، خروس بانگ نخواهد زد.

عیسی، تنها راه بسوی پدر

14 «دل شما مضطرب نشود! به خدا ایمان آورید به من نیز ایمان آورید.² در خانه پدر من منزل بسیار است والا به شما می‌گفتم. می‌روم تا برای شما مکانی حاضر کنم،³ و اگر بروم و از برای شما مکانی حاضر کنم، بازمی‌آیم و شما را برداشته با خود خواهم برد تا جایی که من می‌باشم شما نیز باشید.⁴ و جایی که من می‌روم می‌دانید و راه را می‌دانید.»⁵ تو ما بدو گفت: «ای آقا نمی‌دانم کجا می‌روی. پس چگونه راه را توانیم دانست؟»⁶ عیسی بدو گفت: «من راه و راستی و حیات هستم. هیچ‌کس نزد پدر جز به وسیله من نمی‌آید.⁷ اگر مرا می‌شناختید، پدر مرا نیز می‌شناختید و بعد از این او را می‌شناسید و او را دیده‌اید.»⁸ فیلیپس به وی گفت: «ای آقا پدر را به ما نشان ده که ما را کافی است.»⁹ عیسی بدو گفت: «ای فیلیپس در این مدت با شما بوده‌ام، آیا مرا نشناخته‌ای؟ کسی که مرا دید، پدر را دیده است. پس چگونه تو می‌گویی پدر را به ما نشان ده؟¹⁰ آیا باور نمی‌کنی که من در پدر هستم و پدر در من است؟ سخنهایی که من به شما می‌گویم از خود نمی‌گویم، لکن پدری که در من ساکن است، او این اعمال را می‌کند.¹¹ مرا تصدیق کنید که من در پدر هستم و پدر در من است، والا مرا به سبب آن اعمال تصدیق کنید.¹² آمین آمین به شمامی گویم هر که به من ایمان آرد، کارهایی را که من می‌کنم او نیز خواهد کرد و بزرگتر از اینها نیز خواهد کرد، زیرا که من نزد پدر می‌روم.¹³ «و هر چیزی را که به اسم من سوال کنید به‌جا خواهم آورد تا پدر در پسر جلال یابد.¹⁴ اگر چیزی به اسم من طلب کنید من آن را به‌جا خواهم آورد.

وعده روح القدس

¹⁵ اگر مرا دوست دارید، احکام مرا نگاه دارید.¹⁶ و من از پدر سوال می‌کنم و تسلی دهنده‌ای دیگر به شما عطا خواهد کرد تا همیشه باشما بماند،¹⁷ یعنی روح راستی که جهان نمی‌تواند او را قبول کند زیرا که او را نمی‌بیند و نمی‌شناسد و اما شما او را می‌شناسید، زیرا که باشما می‌ماند و در شما خواهد بود.

¹⁸ «شما را یتیم نمی‌گذارم نزد شما می‌آیم.¹⁹ بعد از اندک زمانی جهان دیگر مرا نمی‌بیند و اما شما مرا می‌بینید و از این جهت که من زنده‌ام، شما هم خواهید زیست.²⁰ و در آن روز شما خواهید دانست که من در پدر هستم و شما در من و من در شما.²¹ هر که احکام مرا دارد و آنها را حفظ کند، آن است که مرا محبت می‌نماید؛ و آنکه مرا محبت می‌نماید، پدر من او را محبت خواهد نمود و من او را محبت خواهم نمود و خود را به او ظاهر خواهم ساخت.»²² یهودا، نه آن اسخریوطی، به وی گفت: «ای آقا چگونه می‌خواهی خود را بما بنمایی و نه بر جهان؟»²³ عیسی در جواب او گفت: «اگر کسی مرا محبت نماید، کلام مرا نگاه خواهد داشت و پدرم او را محبت خواهد نمود و به سوی او آمده، نزد وی مسکن خواهیم گرفت.²⁴ و آنکه مرا محبت ننماید، کلام مرا حفظ نمی‌کند؛ و کلامی که می‌شنوید از من نیست بلکه از پدری است که مافرستاد.²⁵ این سخنان را به شما گفتم وقتی که باشما بودم.²⁶ لیکن تسلی دهنده یعنی روح القدس که پدر او را به اسم من می‌فرستد، او همه چیز را به شما تعلیم خواهد داد و آنچه به شما گفتم به یاد

که خدا را خدمت می‌کند.³ و این کارها را با شما خواهند کرد، بجهت آنکه نه پدر را شناخته‌اند و نه مرا.⁴ لیکن این را به شما گفتم تا وقتی که ساعت آید به‌خاطر آورید که من به شما گفتم. و این را از اول به شما نگفتم، زیرا که با شما بودم.

عیسی برای خود دعا می‌کند

17 عیسی چون این را گفت، چشمان خود را به طرف آسمان بلند کرده، گفت: «ای پدر ساعت رسیده است. پسر خود را جلال بده تا پسر ت

نیز تو را جلال دهد.² همچنان که او را برهر بشری قدرت داده‌ای تا هر چه بدو داده‌ای به آنها حیات جاودانی بخشد.³ و حیات جاودانی این است که تو را خدای واحد حقیقی و عیسی مسیح را که فرستادی بشناسند.⁴ من بر روی زمین تو را جلال دادم و کاری را که به من سپردی تا بکنم، به کمال رسانیدم.⁵ و الان تو ای پدر مرا نزد خود جلال ده، به همان جلالی که قبل از آفرینش جهان نزد تو داشتم.

عیسی برای شاگردان خود

⁶ «اسم تو را به آن مردمانی که از جهان به من عطا کردی ظاهر ساختم. از آن تو بودند و ایشان را به من دادی و کلام تو را نگاه داشتند.⁷ و الان دانستند آنچه به من داده‌ای از نزد تو می‌باشد.⁸ زیرا کلامی را که به من سپردی، بدیشان سپردم و ایشان قبول کردند و از روی یقین دانستند که از نزد تو بیرون آمدم و ایمان آوردند که تو مرا فرستادی.⁹ من بجهت اینها سوال می‌کنم و برای جهان سوال نمی‌کنم، بلکه از برای کسانی که به من داده‌ای، زیرا که از آن تو می‌باشند.¹⁰ و آنچه از آن من است از آن تو است و آنچه از آن تو است از آن من است و در آنها جلال یافته‌ام.¹¹ بعد از این در جهان نیستم اما اینها در جهان هستند و من نزد تو می‌آیم. ای پدر قدوس اینها را که به من داده‌ای، به اسم خود نگاه دار تا یکی باشند چنانکه ما هستیم.¹² مادامی که با ایشان در جهان بودم، من ایشان را به اسم تو نگاه داشتم، و هر کس را که به من داده‌ای حفظ نمودم که یکی از ایشان هلاک نشد، مگر پسر هلاکت تا کتاب تمام شود.¹³ و اما الان نزد تو می‌آیم. و این را در جهان می‌گویم تا خوشی مرا در خود کامل داشته باشند.¹⁴ من کلام تو را به ایشان دادم و جهان ایشان را دشمن داشت زیرا که از جهان نیستند، همچنان که من نیز از جهان نیستم.¹⁵ خواهش نمی‌کنم که ایشان را از جهان ببری، بلکه تا ایشان را از شریرت نگاه داری.¹⁶ ایشان از جهان نیستند چنانکه من از جهان نمی‌باشم.¹⁷ ایشان را به راستی خودتقدیس نما. کلام تو راستی است.¹⁸ همچنان که مرا در جهان فرستادی، من نیز ایشان را در جهان فرستادم.¹⁹ و بجهت ایشان من خود را تقدیس می‌کنم تا ایشان نیز در راستی، تقدیس کرده شوند.

عیسی برای ایمانداران آینده دعا می‌کند

²⁰ «و نه برای اینها فقط سوال می‌کنم، بلکه برای آنها نیز که به وسیله کلام ایشان به من ایمان خواهند آورد.²¹ تا همه یک گردند چنانکه تو ای پدر، در من هستی و من در تو، تا ایشان نیز در مایک باشند تا جهان ایمان آرد که تو مرا فرستادی.²² و من جلالی را که به من دادی به ایشان دادم تا یک باشند چنانکه ما یک هستیم.²³ من در ایشان و تو در من، تا در یکی کامل گردند و تا جهان بدانند که تو مرا فرستادی و ایشان را محبت نمودی چنانکه مرا محبت نمودی.²⁴ ای پدر می‌خواهم آنانی که به من داده‌ای با من باشند در جایی که من می‌باشم تا جلال مرا که به من داده‌ای ببینند، زیرا که مرا پیش از بنای جهان محبت نمودی.²⁵ ای پدر عادل، جهان تو را شناخت، اما من تو را شناختم؛ و اینها شناخته‌اند که تو مرا فرستادی.²⁶ و اسم تو را به ایشان شناسانیدم و خواهم شناسانید تا آن محبتی که به من نموده‌ای در ایشان باشد و من نیز در ایشان باشم.»

دستگیری عیسی

(متی ۲۶: ۴۷-۵۶، مرقس ۱۴: ۴۳-۵۲، لوقا ۲۲: ۴۷-۵۳)

18 چون عیسی این را گفت، با شاگردان خود به آن طرف وادی قدرون رفت و در آنجا باغی بود که با شاگردان خود به آن درآمد.² و یهو که تسلیم‌کننده وی بود، آن موضع را می‌دانست، چونکه عیسی در

تعلیم درباره روح القدس

⁵ «اما الان نزد فرستنده خود می‌روم و کسی از شما از من نمی‌پرسد به کجا می‌روی.⁶ ولیکن چون این را به شما گفتم، دل شما از غم پر شده است.⁷ و من به شما راست می‌گویم که رفتن من برای شما مفید است، زیرا اگر نروم تسلی دهنده نزد شما نخواهد آمد. اما اگر بروم او را نزد شما می‌فرستم.⁸ و چون او آید، جهان را بر گناه و عدالت و داوری ملزم خواهد نمود.⁹ اما بر گناه، زیرا که به من ایمان نمی‌آورند.¹⁰ و اما بر عدالت، از آن سبب که نزد پدر خود می‌روم و دیگر مرا نخواهید دید.¹¹ و اما بر داوری، از آنرو که بر رئیس این جهان حکم شده است.

¹² «و بسیار چیزهای دیگر نیز دارم به شما بگویم، لکن الان طاقت تحمل آنها را ندارید.¹³ ولیکن چون او یعنی روح راستی آید، شما را به جمیع راستی هدایت خواهد کرد زیرا که از خودتکلم نمی‌کند بلکه به آنچه شنیده است سخن خواهد گفت و از امور آینده به شما خبر خواهد داد.¹⁴ او مرا جلال خواهد داد زیرا که از آنچه آن من است خواهد گرفت و به شما خبر خواهد داد.¹⁵ هر چه از آن پدر است، از آن من است. از این جهت گفتم که از آنچه آن من است، می‌گیرد و به شما خبر خواهد داد.¹⁶ «بعد از اندکی مرا نخواهید دید و بعد از اندکی باز مرا خواهید دید زیرا که نزد پدر می‌روم.»

دعا در نام عیسی

¹⁷ آنگاه بعضی از شاگردانش به یکدیگر گفتند: «چه چیز است اینکه به ما می‌گوید که اندکی مرا نخواهید دید و بعد از اندکی باز مرا خواهید دید و زیرا که نزد پدر می‌روم؟»¹⁸ پس گفتند: «چه چیز است این اندکی که می‌گوید؟ نمی‌دانیم چه می‌گوید.»¹⁹ عیسی چون دانست که می‌خواهند از او سوال کنند، بدیشان گفت: «آیا در میان خود از این سوال می‌کنید که گفتم اندکی دیگر مرا نخواهید دید پس بعد از اندکی باز مرا خواهید دید.²⁰ آمین آمین به شما می‌گویم که شما گریه و زاری خواهید کرد و جهان شادی خواهد نمود. شما محزون می‌شوید لکن حزن شما به خوشی مبدل خواهد شد.²¹ زن در حین زاییدن محزون می‌شود، زیرا که ساعت او رسیده است. و لیکن چون طفل را زایید، آن زحمت را دیگر یاد نمی‌آورد به سبب خوشی از اینکه انسانی در جهان تولد یافت.²² پس شما همچنین الان محزون می‌باشید، لکن باز شما را خواهم دید و دل شما خوش خواهد گشت و هیچ‌کس آن خوشی را از شما نخواهد گرفت.²³ و در آن روز چیزی از من سوال نخواهید کرد. آمین آمین به شما می‌گویم که هر آنچه از پدر به اسم من طلب کنید به شما عطا خواهد کرد.²⁴ تا کنون به اسم من چیزی طلب نکردید، بطلبید تا ببابید و خوشی شما کامل گردد.²⁵ این چیزها را به مثلها به شما گفتم، لکن ساعتی می‌آید که دیگر به مثلها به شما حرف نمی‌زنم بلکه از پدر به شما آشکارا خبر خواهم داد.

²⁶ «در آن روز به اسم من طلب خواهید کرد و به شما نمی‌گویم که من بجهت شما از پدر سوال می‌کنم،²⁷ زیرا خود پدر شما را دوست می‌دارد، چونکه شما مرا دوست داشتید و ایمان آوردید که من از نزد خدا بیرون آمدم.²⁸ از نزد پدر بیرون آمدم و در جهان وارد شدم، و باز جهان را گذارده، نزد پدر می‌روم.»²⁹ شاگردانش بدو گفتند: «هان اکنون علانیه سخن می‌گویی و هیچ مثل نمی‌گویی.³⁰ الان دانستیم که همه چیز رامی دانی و لازم نیست که کسی از تو بپرسد. بدین جهت باور می‌کنیم که از خدا بیرون آمدی.»³¹ عیسی به ایشان جواب داد: «آیا الان باور می‌کنید؟³² اینک ساعتی می‌آید بلکه الان آمده است که متفرق خواهید شد هریکی به نزد خاصان خود و مرا تنها خواهید گذارد. لیکن تنها نیستم زیرا که پدر با من است.³³ بدین چیزها به شما تکلم کردم تا در من سلامتی داشته باشید. در

33 پس پیلطس باز داخل دیوانخانه شد و عیسی را طلبیده، به او گفت: «آیا تو پادشاه یهودهستی؟» 34 عیسی به او جواب داد: «آیا تو این را از خود می‌گویی یا دیگران درباره من به تو گفتند؟» 35 پیلطس جواب داد: «مگر من یهودهستم؟ امت تو و روسای کهنه تو را به من تسلیم کردند. چه کرده‌ای؟» 36 عیسی جواب داد که «پادشاهی من از این جهان نیست. اگر پادشاهی من از این جهان می‌بود، خدام من جنگ می‌کردند تا به یهود تسلیم نشوم. لیکن اکنون پادشاهی من از این جهان نیست.» 37 پیلطس به او گفت: «مگر تو پادشاه هستی؟» عیسی جواب داد: «تو می‌گویی که من پادشاه هستم. از این جهت من متولد شدم و بجهت این در جهان آمدم تا به راستی شهادت دهم، و هر که از راستی است سخن مرا می‌شنود.» 38 پیلطس به او گفت: «راستی چیست؟» و چون این را بگفت، باز به نزد یهودیان بیرون شده، به ایشان گفت: «من در این شخص هیچ عیبی نیافتم.»

صدور حکم مصلوب شدن

(متی ۲۷: ۱۵-۲۶، مرقس ۱۵: ۶-۱۵، لوقا ۲۳: ۱۲-۲۵)

39 و قانون شما این است که در عید فصح بجهت شما یک نفر آزاد کنم. پس آیا می‌خواهید بجهت شما پادشاه یهود را آزاد کنم؟» 40 باز همه فریاد برآوردند، گفتند: «او را نی بلکه برابا را.» و برابا دزد بود. 19 پس پیلطس عیسی را گرفته، تازبانه زد. 2 و لشکریان تاجی از خار بافته بر سرش گذاردند و جامه ارغوانی بدو پوشانیدند 3 و می‌گفتند: «سلام ای پادشاه یهودا!» و طپانچه بدومی زدند. 4 باز پیلطس بیرون آمده، به ایشان گفت: «اینک او را نزد شما بیرون آوردم تا بدانید که در او هیچ عیبی نیافتم.» 5 آنگاه عیسی با تاجی از خار و لباس ارغوانی بیرون آمد. پیلطس بدیشان گفت: «اینک آن انسان.» 6 و چون روسای کهنه و خدام او را دیدند، فریاد برآوردند، گفتند: «صلیبش کن! صلیبش کن!» پیلطس بدیشان گفت: «شما او را گرفته، مصلوبش سازید زیرا که من در او عیبی نیافتم.» 7 یهودیان بدو جواب دادند که «ما شریعتی داریم و موافق شریعت ما واجب است که بمیرد زیرا خود را پسر خدا ساخته است.» 8 پس چون پیلطس این را شنید، خوف بر او زیاد مستولی گشت. 9 باز داخل دیوانخانه شده، به عیسی گفت: «تو از کجایی؟» اما عیسی بدو هیچ جواب نداد. 10 پیلطس بدو گفت: «آیا به من سخن نمی‌گویی؟ نمی‌دانی که قدرت دارم تو را صلیب کنم و قدرت دارم آزادت نمایم؟» 11 عیسی جواب داد: «هیچ قدرت بر من نمی‌داشتی اگر از بالا به تو داده نمی‌شد. و از این جهت آن کس که مرا به تو تسلیم کرد، گناه بزرگتر دارد.» 12 و از آن وقت پیلطس خواست او را آزاد نماید، لیکن یهودیان فریاد برآوردند، می‌گفتند که «اگر این شخص را رها کنی، دوست قیصر نیستی. هر که خود را پادشاه سازد، برخلاف قیصر سخن گوید.»

13 پس چون پیلطس این را شنید، عیسی را بیرون آورده، بر مسند حکومت، در موضعی که به بلاط و به عبرانی جباتا گفته می‌شد، نشست. 14 و وقت تهیه فصح و قریب به ساعت ششم بود. پس به یهودیان گفت: «اینک پادشاه شما.» 15 ایشان فریاد زدند: «او را بر دار، بر دار! صلیبش کن!» پیلطس به ایشان گفت: «آیا پادشاه شما رامصلوب کنم؟» روسای کهنه جواب دادند که «غیر از قیصر پادشاهی نداریم.»

در راه جلجتا

(متی ۲۷: ۲۲-۳۴، مرقس ۱۵: ۲۱-۲۴، لوقا ۲۳: ۲۶-۳۱)

16 آنگاه او را بدیشان تسلیم کرد تا مصلوب شود. پس عیسی را گرفته بردند 17 و صلیب خود را برداشته، بیرون رفت به موضعی که به جمجمه مسمی بود و به عبرانی آن را جلجتا می‌گفتند.

مصلوب شدن عیسی

(متی ۲۷: ۲۵-۴۴، مرقس ۱۵: ۲۵-۳۲، لوقا ۲۳: ۲۲-۴۴)

18 او را در آنجا صلیب نمودند و دو نفر دیگر را از این طرف و آن طرف و عیسی را در میان. 19 و پیلطس تقصیرنامه‌ای نوشته، بر صلیب گذارد؛ و نوشته این بود: «عیسی ناصری پادشاه یهود.» 20 و این تقصیر نامه را

آنجا با شاگردان خود بارها انجمن می‌نمود. 3 پس یهودا لشکریان و خادمان از نزد روسای کهنه و فریسیان برداشته، با چراغها و مشعلها و اسلحه به آنجا آمد. 4 آنگاه عیسی با اینکه آگاه بود از آنچه می‌بایست بر او واقع شود، بیرون آمده، به ایشان گفت: «که رامی طلبید؟» 5 به او جواب دادند: «عیسی ناصری را!» عیسی بدیشان گفت: «من هستم!» و یهودا که تسلیم‌کننده او بود نیز با ایشان ایستاده بود. 6 پس چون بدیشان گفت: «من هستم،» برگشته، بر زمین افتادند. 7 او باز از ایشان سوال کرد: «که را می‌طلبید؟» عیسی ناصری را! 8 عیسی جواب داد: «به شما گفتم من هستم. پس اگر مرا می‌خواهید، اینها را بگذارید بروند.» 9 تا آن سخنی که گفته بود تمام گردد که «از آنانی که به من داده‌ای یکی را گم نکرده‌ام.» 10 آنگاه شمعون پطرس شمشیری که داشت کشیده، به غلام رئیس کهنه که ملوک نام داشت زده، گوش راستش را برید. 11 عیسی به پطرس گفت: «شمشیر خود را غلاف کن. آیا جامی را که پدر به من داده است نوشم؟»

محاکمه در حضور حنا

12 آنگاه سربازان و سرتیپان و خادمان یهود، عیسی را گرفته، او را بستند. 13 و اول او را نزد حنا، پدر زن قیفا که در همان سال رئیس کهنه بود، آوردند. 14 و قیفا همان بود که به یهود اشاره کرده بود که «بهتر است یک شخص در راه قوم بمیرد.» 15 اما شمعون پطرس و شاگردی دیگر از عقب عیسی روانه شدند، و چون آن شاگرد زدر رئیس کهنه معروف بود، با عیسی داخل خانه رئیس کهنه شد. 16 اما پطرس بیرون در ایستاده بود. پس آن شاگرد دیگر که آشنای رئیس کهنه بود، بیرون آمده، با دربان گفتگو کرد و پطرس را به اندرون برد. 17 آنگاه آن کنیزی که دربان بود، به پطرس گفت: «آیا تو نیز از شاگردان این شخص نیستی؟» گفت: «نیستم.» 18 و غلامان و خدام آتش افروخته، ایستاده بودند و خود را گرم می‌کردند چونکه هوا سرد بود؛ و پطرس نیز با ایشان خود را گرم می‌کرد. 19 پس رئیس کهنه از عیسی درباره شاگردان و تعلیم او پرسید. 20 عیسی به او جواب داد که «من به جهان آشکارا سخن گفته‌ام. من هر وقت در کنیسه و در هیکل، جایی که همه یهودیان پیوسته جمع می‌شدند، تعلیم می‌دادم و در خفا چیزی نگفته‌ام. 21 چرا از من سوال می‌کنی؟ از کسانی که شنیده‌اند پطرس که چه چیز بدیشان گفتم. اینک ایشان می‌دانند آنچه من گفتم.» 22 و چون این را گفت، یکی از خادمان که در آنجا ایستاده بود، طپانچه بر عیسی زده، گفت: «آیا به رئیس کهنه چنین جواب می‌دهی؟» 23 عیسی بدو جواب داد: «اگر بد گفتم، به بدی شهادت ده؛ و اگر خوب، برای چه مرا می‌زنی؟» 24 پس حنا او را بسته، به نزد قیفا رئیس کهنه فرستاد.

انکار پطرس

(متی ۲۶: ۶۹-۷۵، مرقس ۱۴: ۶۶-۷۲، لوقا ۲۲: ۵۴-۶۵)

25 و شمعون پطرس ایستاده، خود را گرم می‌کرد. بعضی بدو گفتند: «آیا تو نیز از شاگردان او نیستی؟» او انکار کرده، گفت: «نیستم!» 26 پس یکی از غلامان رئیس کهنه که از خویشان آن کس بود که پطرس گوشش را بریده بود، گفت: «مگر من تو را با او در باغ ندیدم؟» 27 پطرس باز انکار کرد که در حال خروس بانگ زد.

محاکمه در حضور پیلطوس

(متی ۲۷: ۱۱-۱۴، مرقس ۱۵: ۲-۵، لوقا ۲۳: ۵-۱)

28 بعد عیسی را از نزد قیفا به دیوانخانه آوردند و صبح بود و ایشان داخل دیوانخانه نشدند مبادا نجس بشوند بلکه تا فصح را بخورند. 29 پس پیلطس به نزد ایشان بیرون آمده، گفت: «چه دعوی بر این شخص دارید؟» در جواب او گفتند: «اگر او بدکار نمی‌بود، به تو تسلیم نمی‌کردیم.» 30 پیلطس بدیشان گفت: «شما او را بگیریید و موافق شریعت خود بر او حکم نمایید.» یهودیان به وی گفتند: «بر ما جایز نیست که کسی را بکشیم.» 32 تا قول عیسی تمام گردد که گفته بود، اشاره به آن قسم موت که باید بمیرد.

پیچیده.⁸ پس آن شاگرد دیگر که اول به سر قبر آمده بود نیز داخل شده، دید و ایمان آورد.⁹ زیرا هنوز کتاب را نفهمیده بودند که باید او از مردگان برخیزد.¹⁰ پس آن دو شاگرد به مکان خود برگشتند.

عیسی به مریم مجدلیه ظاهر می‌شود
(مرقس ۱۶: ۹-۱۱)

¹¹ اما مریم بیرون قبر، گریبان ایستاده بود و چون می‌گریست به سوی قبر خم شده،¹² دوفرشته را که لباس سفید در بر داشتند، یکی به طرف سر و دیگری به جانب قدم، در جایی که بدن عیسی گذارده بود، نشسته دید.¹³ ایشان بدو گفتند: «ای زن برای چه گریانی؟» بدیشان گفت: «خداوند مرا برده‌اند و نمی‌دانم او را کجا گذارده‌اند.»¹⁴ چون این را گفت، به عقب ملتفت شده، عیسی را ایستاده دید لیکن شناخت که عیسی است.¹⁵ عیسی بدو گفت: «ای زن برای چه گریانی؟ که را می‌طلبی؟» چون او گمان کرد که باغبان است، بدو گفت: «ای آقا اگر تو او را برداشته‌ای، به من بگو او را کجا گذارده‌ای تا من او را بردارم.»¹⁶ عیسی بدو گفت: «ای مریم! او برگشته، گفت: «ربونی (یعنی ای معلم).»¹⁷ عیسی بدو گفت: «مرا لمس مکن زیرا که هنوز نزد پدر خود بالا نرفته‌ام. و لیکن نزد برادران من رفته، به ایشان بگو که نزد پدر خود و پدر شما و خدای خود و خدای شما می‌روم.»¹⁸ مریم مجدلیه آمده، شاگردان را خبر داد که «خداوند را دیدم و به من چنین گفت.»

ظاهر شدن بر شاگردان
(لوقا ۲۴: ۲۴-۴۳)

¹⁹ و در شام همان روز که یکشنبه بود، هنگامی که درها بسته بود، جایی که شاگردان به سبب ترس یهود جمع بودند، ناگاه عیسی آمده، در میان ایستاد و بدیشان گفت: «سلام بر شما باد!»²⁰ و چون این را گفت، دستها و پهلوی خود را به ایشان نشان داد و شاگردان چون خداوند را دیدند، شاد گشتند.²¹ باز عیسی به ایشان گفت: «سلام بر شما باد. چنانکه پدر مرا فرستاد، من نیز شما را می‌فرستم.»²² و چون این را گفت، دمید و به ایشان گفت: «روح القدس را بیاورید. ²³ گناهان آنانی را که آمرزیدید، برای ایشان آمرزیده شد و آنانی را که بستید، بسته شد.»

عیسی بر شاگردان منجمله بر توما ظاهر شده
(مرقس ۱۶: ۱۴)

²⁴ اما توما که یکی از آن دوازده بود و او را توام می‌گفتند، وقتی که عیسی آمد با ایشان نبود.²⁵ پس شاگردان دیگر بدو گفتند: «خداوند را دیده‌ایم.» بدیشان گفت: «تا در دو دستش جای می‌خورد را نبینم و انگشت خود را در جای می‌خیزانم و دست خود را بر پهلوی منم، ایمان نخواهم آورد.»²⁶ و بعد از هشت روز باز شاگردان با توما در خانه‌ای جمع بودند و درها بسته بود که ناگاه عیسی آمد و در میان ایستاده، گفت: «سلام بر شما باد.»²⁷ پس به توما گفت: «انگشت خود را به اینجا بیاور و دستهای مرا ببین و دست خود را بیاور و بر پهلوی من بگذار و بی‌ایمان مباش بلکه ایمان دار.»²⁸ توما در جواب وی گفت: «ای خداوند من وای خدای من.»²⁹ عیسی گفت: «ای توما، بعد از دیدن ایمان آوردی؟ خوشبحال آنانی که ندیده ایمان آورند.»

³⁰ و عیسی معجزات دیگر بسیار نزد شاگردان نمود که در این کتاب نوشته نشد.³¹ لیکن این قدر نوشته شد تا ایمان آورید که عیسی، مسیح و پسر خدا است و تا ایمان آورده به اسم او حیات یابید.

عیسی بر شاگردان به هنگام ماهیگیری ظاهر می‌شود

²¹ بعد از آن عیسی باز خود را در کناره دریای طبری، به شاگردان ظاهر ساخت و بر اینطور نمودار گشت:² شمعون پطرس و توما معروف به توام و نثنائیل که از قانای جلیل بود و دو پسر زیدی و دو نفر دیگر از شاگردان او جمع بودند.³ شمعون پطرس به ایشان گفت: «می‌روم تا

بسیاری از یهود خوانند، زیرا آن مکانی که عیسی را صلیب کردند، نزدیک شهر بود و آن را به زبان عبرانی و یونانی و لاتینی نوشته بودند.²¹ پس روسای کهنه یهود به پیلطس گفتند: «منویش پادشاه یهود، بلکه که او گفت منم پادشاه یهود.»²² پیلطس جواب داد: «آنچه نوشتم، نوشتم.»²³ پس لشکریان چون عیسی را صلیب کردند، جامه های او را برداشته، چهار قسمت کردند، هر سپاهی را یک قسمت؛ و پیراهن را نیز، اما پیراهن درز نداشت، بلکه تمام از بالا بافته شده بود.²⁴ پس به یکدیگر گفتند: «این را پاره نکنیم، بلکه قرعه بر آن بیندازیم تا از آن که شود.» تا تمام گردد کتاب که می‌گوید: «در میان خود جامه های مرا تقسیم کردند و بر لباس من قرعه افکندند.» پس لشکریان چنین کردند.²⁵ و پای صلیب عیسی، مادر او و خواهر مادرش مریم زن، کلویا و مریم مجدلیه ایستاده بودند.²⁶ چون عیسی مادر خود را با آن شاگردی که دوست می‌داشت ایستاده دید، به مادر خود گفت: «ای زن، اینک پسر تو.»²⁷ و به آن شاگرد گفت: «اینک مادر تو.» و در همان ساعت آن شاگرد او را به خانه خود برد.

جان سپردن عیسی
(متی ۲۷: ۴۵-۵۶، مرقس ۱۵: ۲۳-۴۱، لوقا ۲۳: ۴۴-۴۹)

²⁸ و بعد چون عیسی دید که همه چیز به انجام رسیده است تا کتاب تمام شود، گفت: «تشنه‌ام.»²⁹ و در آنجا ظرفی پر از سرکه گذارده بود. پس اسفنجی را از سرکه پر ساخته، و بر زوفا گذارده، نزدیک دهان او بردند.³⁰ چون عیسی سرکه را گرفت، گفت: «تمام شد.» و سر خود را پایین آورده، جان بداد.

³¹ پس یهودیان تا بدنها در روز سبت بر صلیب نماند، چونکه روز تهیه بود و آن سبت، روز بزرگ بود، از پیلطس درخواست کردند که ساق پایهای ایشان را بشکنند و پایین بیاورند.³² آنگاه لشکریان آمدند و ساقهای آن اول و دیگری را که با او صلیب شده بودند، شکستند.³³ اما چون نزد عیسی آمدند و دیدند که پیش از آن مرده است، ساقهای او را نشکستند.³⁴ لکن یکی از لشکریان به پهلوی او نیزه‌ای زد که در آن ساعت خون و آب بیرون آمد.³⁵ و آن کسی که دید شهادت داد و شهادت او راست است و اومی داند که راست می‌گوید تا شما نیز ایمان آورید.³⁶ زیرا که این واقع شد تا کتاب تمام شود که می‌گوید: «استخوانی از او شکسته نخواهد شد.»³⁷ و باز کتاب دیگر می‌گوید: «آن کسی را که نیزه زدند خواهند نگریست.»

تدفین عیسی
(متی ۲۷: ۵۷-۶۱، مرقس ۱۵: ۴۲-۴۷، لوقا ۲۳: ۵۰-۵۶)

³⁸ و بعد از این، یوسف که از اهل رامه و شاگرد عیسی بود، لیکن مخفی به سبب ترس یهود، از پیلطس خواهش کرد که جسد عیسی را بردارد. پیلطس اذن داد. پس آمده، بدن عیسی را برداشت.³⁹ و نیکودیموس نیز که اول در شب نزد عیسی آمده بود، مر مخلوط با عود قریب به صدرط با خود آورد.⁴⁰ آنگاه بدن عیسی را بداشته، در کفن با حنوط به رسم تکفین یهود پیچیدند.⁴¹ و در موضعی که مصلوب شد باغی بود و دریاغ، قبر تازه‌ای که هرگز هیچ کس در آن دفن نشده بود.⁴² پس به سبب تهیه یهود، عیسی را در آنجا گذارند، چونکه آن قبر نزدیک بود.

قیام عیسی مسیح
(متی ۲۸: ۷-۱، مرقس ۱۶: ۸-۱، لوقا ۲۴: ۱-۱۲)

²⁰ بامدادان در اول هفته، وقتی که هنوز تاریک بود، مریم مجدلیه به سر قبر آمد و دید که سنگ از قبر برداشته شده است.² پس دوان دوان نزد شمعون پطرس و آن شاگرد دیگر که عیسی او را دوست می‌داشت آمده، به ایشان گفت: «خداوند را از قبر برده‌اند و نمی‌دانیم او را کجا گذارده‌اند.»³ آنگاه پطرس و آن شاگرد دیگر بیرون شده، به جانب قبر رفتند.⁴ و هر دو با هم می‌دویدند، اما آن شاگرد دیگر از پطرس پیش افتاده، اول به قبر رسید،⁵ و خم شده، کفن را گذاشته دید، لیکن داخل نشد.⁶ بعد شمعون پطرس نیز از عقب او آمد و داخل قبرگشته، کفن را گذاشته دید،⁷ و دستمالی را که بر سر او بود، نه با کفن نهاده، بلکه در جای علیحده

صید ماهی کنم.» به او گفتند: «مانیز باتو می‌آییم.» پس بیرون آمده، به کشتی سوار شدند و در آن شب چیزی نگرفتند.
⁴ و چون صبح شد، عیسی بر ساحل ایستاده بود لیکن شاگردان ندانستند که عیسی است.⁵ عیسی بدیشان گفت: «ای بچه‌ها نزد شما خوراکی هست؟» به او جواب دادند که «نی.»⁶ بدیشان گفت: «دام را به طرف راست کشتی بیندازید که خواهید یافت.» پس انداختند و از کثرت ماهی نتوانستند آن را بکشند.⁷ پس آن شاگردی که عیسی او را محبت می‌نمود به پطرس گفت: «خداوند است.» چون شمعون پطرس شنید که خداوند است، جامه خود را به خویشتن پیچید چونکه برهنه بود و خود را در دریا انداخت.⁸ اما شاگردان دیگر در زورق آمدند زیرا از خشکی دور نبودند، مگر قریب به دویست ذراع و دام ماهی را می‌کشیدند.
⁹ پس چون به خشکی آمدند، آتشی افروخته و ماهی بر آن گذارده و نان دیدند.¹⁰ عیسی بدیشان گفت: «از ماهی‌ای که الان گرفته‌اید، بیاورید.»
¹¹ پس شمعون پطرس رفت و دام را بر زمین کشید، پر از صد و پنجاه و سه ماهی بزرگ و با وجودی که اینقدر بود، دام پاره نشد.¹² عیسی بدیشان گفت: «بیا بید بخورید.» ولی احدی از شاگردان جرات نکرد که از او بپرسد «تو کیستی»، زیرا می‌دانستند که خداوند است.¹³ آنگاه عیسی آمد و نان را گرفته، بدیشان داد و همچنین ماهی را.¹⁴ و این مرتبه سوم بود که عیسی بعد از برخاستن از مردگان، خود را به شاگردان ظاهر کرد.

گفتگوی عیسی با پطرس

¹⁵ و بعد از غذا خوردن، عیسی به شمعون پطرس گفت: «ای شمعون، پسر یونا، آیا مرا بیشتر از اینها محبت می‌نمایی؟» بدو گفت: «بلی خداوند، تو می‌دانی که تو را دوست می‌دارم.» بدو گفت: «بره‌های مرا خوراک بده.»
¹⁶ باز درثانی به او گفت: «ای شمعون، پسر یونا، آیا مرا محبت می‌نمایی؟» به او گفت: «بلی خداوند، تومی دانی که تو را دوست می‌دارم.» بدو گفت: «گوسفندان مرا شبانی کن.»¹⁷ مرتبه سوم بدو گفت: «ای شمعون، پسر یونا، مرا دوست می‌داری؟» پطرس محزون گشت، زیرا مرتبه سوم بدو گفت «مرا دوست می‌داری؟» پس به او گفت: «خداوند، تو بر همه چیز واقف هستی. تومی دانی که تو را دوست می‌دارم.» عیسی بدو گفت: «گوسفندان مرا خوراک ده.¹⁸ آمین آمین به تو می‌گویم وقتی که جوان بودی، کمر خود رامی بستنی و هر جا می‌خواستی می‌رفتی ولکن زمانی که پیر شوی دستهای خود را دراز خواهی کرد و دیگران تو را بسته به جایی که نمی‌خواهی تو را خواهند برد.»¹⁹ و بدین سخن اشاره کرد که به چه قسم موت خدا را جلال خواهد داد و چون این را گفت، به او فرمود: «از عقب من بیا.»
²⁰ پطرس ملتفت شده، آن شاگردی که عیسی او را محبت می‌نمود دید که از عقب می‌آید؛ و همان بود که بر سینه وی، وقت عشا تکیه می‌زد و گفت: «خداوند کیست آن که تو را تسلیم می‌کند.»²¹ پس چون پطرس او را دید، به عیسی گفت: «ای خداوند و او چه شود؟»²² عیسی بدو گفت: «اگر بخواهم که او بماند تا باز آیم تو را چه؟ تو از عقب من بیا.»²³ پس این سخن در میان برادران شهرت یافت که آن شاگرد نخواهد مرد. لیکن عیسی بدو نگفت که نمی‌میرد، بلکه «اگر بخواهم که او بماند تا باز آیم تو را چه.»
²⁴ و این شاگردی است که به این چیزها شهادت داد و اینها را نوشت و می‌دانیم که شهادت او راست است.²⁵ و دیگر کارهای بسیار عیسی به جا آورد که اگر فرد فرد نوشته شود گمان ندارم که جهان هم گنجایش نوشته‌ها را داشته باشد.

صید ماهی کنم.» به او گفتند: «مانیز باتو می‌آییم.» پس بیرون آمده، به کشتی سوار شدند و در آن شب چیزی نگرفتند.
⁴ و چون صبح شد، عیسی بر ساحل ایستاده بود لیکن شاگردان ندانستند که عیسی است.⁵ عیسی بدیشان گفت: «ای بچه‌ها نزد شما خوراکی هست؟» به او جواب دادند که «نی.»⁶ بدیشان گفت: «دام را به طرف راست کشتی بیندازید که خواهید یافت.» پس انداختند و از کثرت ماهی نتوانستند آن را بکشند.⁷ پس آن شاگردی که عیسی او را محبت می‌نمود به پطرس گفت: «خداوند است.» چون شمعون پطرس شنید که خداوند است، جامه خود را به خویشتن پیچید چونکه برهنه بود و خود را در دریا انداخت.⁸ اما شاگردان دیگر در زورق آمدند زیرا از خشکی دور نبودند، مگر قریب به دویست ذراع و دام ماهی را می‌کشیدند.
⁹ پس چون به خشکی آمدند، آتشی افروخته و ماهی بر آن گذارده و نان دیدند.¹⁰ عیسی بدیشان گفت: «از ماهی‌ای که الان گرفته‌اید، بیاورید.»
¹¹ پس شمعون پطرس رفت و دام را بر زمین کشید، پر از صد و پنجاه و سه ماهی بزرگ و با وجودی که اینقدر بود، دام پاره نشد.¹² عیسی بدیشان گفت: «بیا بید بخورید.» ولی احدی از شاگردان جرات نکرد که از او بپرسد «تو کیستی»، زیرا می‌دانستند که خداوند است.¹³ آنگاه عیسی آمد و نان را گرفته، بدیشان داد و همچنین ماهی را.¹⁴ و این مرتبه سوم بود که عیسی بعد از برخاستن از مردگان، خود را به شاگردان ظاهر کرد.

گفتگوی عیسی با پطرس

¹⁵ و بعد از غذا خوردن، عیسی به شمعون پطرس گفت: «ای شمعون، پسر یونا، آیا مرا بیشتر از اینها محبت می‌نمایی؟» بدو گفت: «بلی خداوند، تو

کارهای رسولان

صعود مسیح به آسمان

1 صحیفه اول را انشا نمودم، ای تیوفلس، درباره همه اموری که عیسی به عمل نمودن و تعلیم دادن آنها شروع کرد. 2 تا آن روزی که رسولان برگزیده خود را به روح القدس حکم کرده، بالا برده شد. 3 که بدیشان نیز بعد از زحمت کشیدن خود، خویشتن را زنده ظاهر کرد به دلایل بسیار که در مدت چهل روز بر ایشان ظاهر می شد و درباره امور ملکوت خدا سخن می گفت. 4 و چون با ایشان جمع شد، ایشان راقدغن فرمود که «از اورشلیم جدا مشوید، بلکه منتظر آن وعده پدر باشید که از من شنیده اید. 5 زیرا که یحیی به آب تعمید می داد، لیکن شما بعد از اندک ایامی، به روح القدس تعمید خواهید یافت.»

6 پس آنانی که جمع بودند، از او سوال نموده، گفتند: «خداوند آیا در این وقت ملکوت را بر اسرائیل باز برقرار خواهی داشت؟» 7 بدیشان گفت: «از شما نیست که زمانها و اوقاتی را که پدر قدرت خود نگاه داشته است بدانید. 8 لیکن چون روح القدس بر شما می آید، قوت خواهید یافت و شاهدان من خواهید بود، در اورشلیم و تمامی یهودیه و سامره و تا اقصای جهان.»

9 و چون این را گفت، وقتی که ایشان همی نگریستند، بالا برده شد و ابری او را از چشمان ایشان در ربود. 10 و چون به سوی آسمان چشم دوخته می بودند، هنگامی که او می رفت، ناگاه دومرد سفیدپوش نزد ایشان ایستاده، 11 گفتند: «ای مردان جلیلی چرا ایستاده، به سوی آسمان نگرانید؟ همین عیسی که از نزد شما به آسمان بالا برده شد، باز خواهد آمد به همین طوری که او رابه سوی آسمان روانه دیدید.»

12 آنگاه به اورشلیم مراجعت کردند، از کوه مسمی به زیتون که نزدیک به اورشلیم به مسافت سفر یک روز سبت است. 13 و چون داخل شدند، به بالاخانه ای برآمدند که در آنجا پطرس و یوحنا و یعقوب و اندریاس و فیلیس و توما و برتولما و متی و یعقوب بن حلفی و شمعون غیور و یهودای برادر یعقوب مقیم بودند. 14 و جمیع اینها با زنان و مریم مادر عیسی و برادران او به یکدل در عبادت و دعا مواظب می بودند.

انتخاب متیاس

15 و در آن ایام، پطرس در میان برادران که عدد اسامی ایشان جمله قریب به صد و بیست بود برخاسته، گفت: 16 «ای برادران، می بایست آن نوشته تمام شود که روح القدس از زبان داود پیش گفت درباره یهودا که راهنما شد برای آنانی که عیسی را گرفتند. 17 که او با ما محسوب شده، نصیبی در این خدمت یافت. 18 پس او از اجرت ظلم خود، زمینی خریده، به روی درافتاده، از میان پاره شد و تمامی امعایش ریخته گشت. 19 و بر تمام سکنه اورشلیم معلوم گردید چنانکه آن زمین در لغت ایشان به حقل دما، یعنی زمین خون نامیده شد. 20 زیرا در کتاب زبور مکتوب است که خانه او خراب بشود و هیچ کس در آن مسکن نگیرد و نظارتش را دیگری ضبط نماید. 21 الحال می باید از آن مردمانی که همراهان ما بودند، در تمام آن مدتی که عیسی خداوند با ما آمد و رفت می کرد، 22 از زمان تعمید یحیی، تا روزی که از نزد ما بالا برده شد، یکی از ایشان با ما شاهدبرخاستن او بشود.»

23 آنگاه دو نفر یعنی یوسف مسمی به برساکه به یوستس ملقب بود و متیاس را برپا داشتند، 24 و دعا کرده، گفتند: «توای خداوند که عارف قلوب

همه هستی، بنما کدام یک از این دو را برگزیده ای 25 تا قسمت این خدمت و رسالت را بیابد که یهودا از آن باز افتاده، به مکان خود پیوست. 26 پس قرعه به نام ایشان افکندند و قرعه به نام متیاس برآمد و او با یازده رسول محسوب گشت.

روز پنطیکاست

2 و چون روز پنطیکاست رسید، به یک دل در یکجا بودند. 2 که ناگاه آوازی چون صدای وزیدن باد شدید از آسمان آمد و تمام آن خانه را که در آنجا نشسته بودند پر ساخت. 3 و زبانه های منقسم شده، مثل زبانه های آتش بدیشان ظاهر گشته، بر هر یکی از ایشان قرار گرفت. 4 و همه از روح القدس پر گشته، به زبانهای مختلف، به نوعی که روح بدیشان قدرت تلفظ بخشید، به سخن گفتن شروع کردند.

5 و مردم یهود دین دار از هر طایفه زیر فلک در اورشلیم منزل می داشتند. 6 پس چون این صدابلند شد گروهی فراهم شده در حیرت افتادند زیرا هر کس لغت خود را از ایشان شنید. 7 و همه مبهوت و متعجب شده به یکدیگر می گفتند: «مگر همه اینها که حرف می زنند جلیلی نیستند؟ 8 پس چون است که هر یکی از ما لغت خود را که در آن تولد یافته ایم می شنویم؟ 9 پارتیان و مدایان و عیلامیان و ساکنان جزیره و یهودیه و کیدکیا و پنتس و آسیا 10 و فریجیه و پمفلیه و مصر و نواحی لیبیا که متصل به قیروان است و غربا از روم یعنی یهودیان و جدیدان 11 و اهل کریت و عرب اینها را می شنویم که به زبانهای ما ذکر کبریایی خدا می کنند.» 12 پس همه در حیرت و شک افتاده، به یکدیگر گفتند: «این به کجا خواهد انجامید؟» 13 اما بعضی استهزاکنان گفتند که «از خمر تازه مست شده اند!»

14 پس پطرس با آن یازده برخاسته، آواز خود را بلند کرده، بدیشان گفت: «ای مردان یهود و جمیع سکنه اورشلیم، این را بدانید و سخنان مرا فراگیرید. 15 زیرا که اینها مست نیستند چنانکه شما گمان می برید، زیرا که ساعت سوم از روز است. 16 بلکه این همان است که یونیل نبی گفت 17 که "خدا می گوید در ایام آخر چنین خواهد بود که از روح خود بر تمام بشر خواهم ریخت و پسران و دختران شما نبوت کنند و جوانان شما رویاها و پیران شما خوابها خواهند دید؛ 18 و برغلامان و کنیزان خود در آن ایام از روح خود خواهم ریخت و ایشان نبوت خواهند نمود. 19 و از بالا در افلاک، عجایب و از پایین در زمین، آیات را از خون و آتش و بخار دود به ظهور آورم. 20 خورشید به ظلمت و ماه به خون مبدل گردد قبل از وقوع روز عظیم مشهور خداوند. 21 و چنین خواهد بود که هر که نام خداوند را بخواند، نجات یابد." 22 «ای مردان اسرائیلی این سخنان را بشنوید. عیسی ناصری مردی که نزد شما از جانب خدامبرهن گشت به قوات و عجایب و آیاتی که خدادر میان شما از او صادر گردانید، چنانکه خود می دانید، 23 این شخص چون برحسب اراده مستحکم و پیشدانی خدا تسلیم شد، شما به دست گناهکاران بر صلیب کشیده، کشتید، 24 که خدا دردهای موت را گسسته، او را بر خیزانید زیرا محال بود که موت او را در بند نگاه دارد، 25 زیرا که داود درباره وی می گوید: "خداوند راهواره پیش روی خود دیده ام که به دست راست من است تا جنبش نخورم؛ 26 از این سبب دلم شاد گردید و زبانه به وجد آمد بلکه جسم نیز در امیدساکن خواهد بود؛ 27 زیرا که نفس مرا در عالم اموات نخواهی گذاشت و اجازت نخواهی داد که قدوس تو فساد را ببیند. 28 طریقهای حیات را به من آموختی و مرا از روی خود به خرمی سیرگردانیدی." 29 «ای برادران، می توانم درباره داود پطریارخ با شما بی محابا سخن گویم که او وفات نموده، دفن شد و مقبره

بلی آن ایمانی که به وسیله اوست این کس را پیش روی همه شما این صحت کامل داده است.
 17 «و الحال ای برادران، می دانم که شما و چنین حکام شما این را به سبب ناشناسایی کردید.
 18 و لیکن خدا آن اخباری را که به زبان جمیع انبیای خود، پیش گفته بود که مسیح باید زحمت بیند، همینطور به انجام رسانید. 19 پس توبه و بازگشت کنید تا گناهان شما محو گردد و تا اوقات استراحت از حضور خداوند برسد. 20 و عیسی مسیح را که از اول برای شما اعلام شده بود بفرستد. 21 که می باید آسمان او را پذیرد تا زمان معاد همه چیز که خدا از بدو عالم به زبان جمیع انبیای مقدس خود، از آن اخبار نمود. 22 زیراموسی به اجداد گفت که خداوند خدای شما نبی مثل من، از میان برادران شما برای شما برخواهدانگیخت. کلام او را در هر چه به شما تکلم کند بشنوید؛ 23 و هر نفسی که آن نبی را نشنود، از قوم منقطع گردد. 24 و جمیع انبیا نیز از سموئیل و آنانی که بعد از او تکلم کردند از این ایام اخبار نمودند. 25 شما هستید اولاد پیغمبران و آن عهدی که خدا با اجداد ما بست، وقتی که به ابراهیم گفت از ذریت تو جمیع قبایل زمین، برکت خواهند یافت 26 برای شما اولاد خدا بنده خود عیسی را بر خیزانیده، فرستاد تا شما را برکت دهد به برگرداندن هر یکی از شما از گناهانش.»

محاکمه پطرس و یوحنا

4 و چون ایشان با قوم سخن می گفتند، کهنه و سردار سپاه هیکل و صدوقیان بر سر ایشان تاختند، 2 چونکه مضطرب بودند از اینکه ایشان قوم را تعلیم می دادند و در عیسی به قیامت از مردگان اعلام می نمودند. 3 پس دست بر ایشان انداخته، تا فردا محبوس نمودند زیرا که آن، وقت عصر بود. 4 اما بسیاری از آنانی که کلام را شنیدند ایمان آوردند و عدد ایشان قریب به پنج هزار رسید.
 5 بامدادان روسا و مشایخ و کاتبان ایشان در اورشلیم فراهم آمدند، 6 با حنای رئیس کهنه و قیافا و یوحنا و اسکندر و همه کسانی که از قبیله رئیس کهنه بودند. 7 و ایشان را در میان بداشتند و از ایشان پرسیدند که «شما به کدام قوت و به چه نام این کار را کرده اید؟» 8 آنگاه پطرس از روح القدس پر شده، بدیشان گفت: «ای روسای قوم و مشایخ اسرائیل، 9 اگر امروز از ما بازپرس می شود درباره احسانی که بدین مرد ضعیف شده، یعنی به چه سبب او صحت یافته است، 10 جمیع شما و تمام قوم اسرائیل را معلوم باد که به نام عیسی مسیح ناصری که شما مصلوب کردید و خدا او را از مردگان بر خیزانید، در او این کس به حضور شما تندرست ایستاده است. 11 این است آن سنگی که شما معماران آن را رد کردید و الحال سر زاویه شده است. 12 و در هیچ کس غیر از او نجات نیست زیرا که اسمی دیگر زیر آسمان به مردم عطاننده که بدان باید ما نجات یابیم.»
 13 پس چون دلیری پطرس و یوحنا را دیدند دانستند که مردم بی علم و امی هستند، تعجب کردند و ایشان را شناختند که از همراهان عیسی بودند. 14 و چون آن شخص را که شفا یافته بود با ایشان ایستاده دیدند، نتوانستند به ضد ایشان چیزی گویند. 15 پس حکم کردند که ایشان از مجلس بیرون روند و با یکدیگر مشورت کرده، گفتند 16 که «با این دو شخص چه کنیم؟ زیرا که بر جمیع سکنه اورشلیم واضح شد که معجزه ای آشکار از ایشان صادر گردید و نمی توانیم انکار کرد. 17 لیکن تا بیشتر در میان قوم شیوع نیابد، ایشان را سخت تهدید کنیم که دیگر با هیچ کس این اسم را به زبان نیاورند.» 18 پس ایشان را خواسته قدغن کردند که هرگز نام عیسی را بر زبان نیاورند و تعلیم ندهند. 19 اما پطرس و یوحنا در جواب ایشان گفتند: «اگر نزد خدا صواب است که اطاعت شما را بر اطاعت خدا ترجیح دهیم حکم کنید. 20 زیرا که ما را امکان آن نیست که آنچه دیده و شنیده ایم، نگوئیم.» 21 و چون ایشان را زیاد تهدید نموده بودند، آزاد ساختند چونکه راهی نیافتند که ایشان را معذب سازند به سبب قوم زیرا همه به واسطه آن ماجرا خدا را تمجید می نمودند، 22 زیرا آن شخص که معجزه شفا در او پدید گشت، بیشتر از چهل ساله بود.

او تا امروز در میان ماست. 30 پس چون نبی بود و دانست که خدا برای او قسم خورده که از ذریت صلب او بحسب جسد، مسیح را برانگیزاند تا بر تخت او بنشیند، 31 درباره قیامت مسیح پیش دیده، گفت که نفس او در عالم اموات گذاشته نشود و جسد او فساد را نبیند. 32 پس همان عیسی را خدا بر خیزانید و همه ما شاهد بر آن هستیم. 33 پس چون به دست راست خدا بالا برده شد، روح القدس موعود را از پدر یافته، این را که شما حال می بینید و می شنوید ریخته است. 34 زیرا که داود به آسمان صعود نکرد لیکن خود می گوید «خداوند به خداوند من گفت بر دست راست من بنشین 35 تا دشمنان را پای انداز تو سازم.» 36 پس جمیع خاندان اسرائیل یقین بداند که خدا همین عیسی را که شما مصلوب کردید خداوند و مسیح ساخته است.»

37 چون شنیدند دلریش گشته، به پطرس و سایر رسولان گفتند: «ای برادران چه کنیم؟» 38 پطرس بدیشان گفت: «توبه کنید و هر یک از شما به اسم عیسی مسیح بجهت آموزش گناهان تعمیم گیرید و عطای روح القدس را خواهید یافت. 39 زیرا که این وعده است برای شما و فرزندانش و همه آنانی که دورند یعنی هر که خداوند خدای ما او را بخواند.» 40 و به سخنان بسیار دیگر، بدیشان شهادت داد و موعظه نموده، گفت که «خود را از این فرقه کجرو رستگارسازید.»

41 پس ایشان کلام او را پذیرفته، تعمیم گرفتند و در همان روز تخمین سه هزار نفر بدیشان پیوستند 42 و در تعلیم رسولان و مشارکت ایشان و شکستن نان و دعاها مواظبت می نمودند. 43 و همه خلق ترسیدند و معجزات و علامات بسیار از دست رسولان صادر می گشت.
 44 و همه ایمانداران با هم می زیستند و در همه چیز شریک می بودند 45 و املاک و اموال خود را فروخته، آنها را به هر کس به قدر احتیاجش تقسیم می کردند. 46 و هر روزه در هیکل به یکدل پیوسته می بودند و در خانه ها نان را پاره می کردند و خوراک را به خوشی و ساده دلی می خوردند. 47 و خدا را حمد می گفتند و نزد تمامی خلق عزیز می گردیدند و خداوند هر روزه ناجیان را بر کلیسا می افزود.

شفای لنگ مادرزاد

3 و در ساعت نهم، وقت نماز، پطرس و یوحنا با هم به هیکل می رفتند. 2 ناگاه مردی را که لنگ مادرزاد بود می بردند که او را هر روزه بر آن در هیکل که جمیل نام دارمی گذاشتند تا از روندگان به هیکل صدقه بخواهد. 3 آن شخص چون پطرس و یوحنا را دید که می خواهند به هیکل داخل شوند، صدقه خواست. 4 اما پطرس با یوحنا بر وی نیک نگریسته، گفت: «به ما بنگر.» 5 پس بر ایشان نظرافکنده، منتظر بود که از ایشان چیزی بگیرد. 6 آنگاه پطرس گفت: «مرا طلا و نقره نیست، اما آنچه دارم به تو می دهم. به نام عیسی مسیح ناصری بر خیز و بخرام!» 7 و دست راستش را گرفته او را بر خیزانید که در ساعت پایها و ساقهای او قوت گرفت 8 و برجسته بایستاد و خرامید و با ایشان خرامان و جست و خیزکنان و خدا را حمدگویان داخل هیکل شد.
 9 و جمیع قوم او را خرامان و خدا را تسبیح خوانان دیدند. 10 و چون او را شناختند که همان است که به در جمیل هیکل بجهت صدقه می نشست، به سبب این امر که بر او واقع شد، متعجب و متحیر گردیدند. 11 و چون آن لنگ شفایافته به پطرس و یوحنا متمسک بود، تمامی قوم در رواقی که به سلیمانی مسمی است، حیرت زده بشتاب گرد ایشان جمع شدند.
 12 آنگاه پطرس ملتفت شده، بدان جماعت خطاب کرد که «ای مردان اسرائیلی، چرا از این کار تعجب دارید و چرا بر ما چشم دوخته اید که گویا به قوت و تقوای خود این شخص را خرامان ساختیم؟ 13 خدای ابراهیم و اسحاق و یعقوب، خدای اجداد ما، بنده خود عیسی را جلال داد که شما تسلیم نموده، او را در حضور پیلاتس انکار کردید، هنگامی که او حکم به رهاشدن داد. 14 اما شما آن قدوس و عادل را منکر شده، خواستید که مردی خون ریز به شما بخشیده شود. 15 و رئیس حیات را کشتید که خدا او را از مردگان بر خیزانید و ما شاهد بر او هستیم. 16 و به سبب ایمان به اسم او، اسم او این شخص را که می بینید و می شناسید قوت بخشیده است.

جفا بر رسولان

17 اما رئیس کهنه و همه رفقایش که از طایفه صدوقیان بودند، برخاسته، به غیرت پرگشتند¹⁸ و بر رسولان دست انداخته، ایشان را در زندان عام انداختند.¹⁹ شبانگاه فرشته خداوند درهای زندان را باز کرده و ایشان را بیرون آورده، گفت: «بروید و در هیكل ایستاده، تمام سخنهاي این حیات را به مردم بگویید.»²¹ چون این را شنیدند، وقت فجر به هیكل درآمد، تعلیم دادند.²² پس خادمان رفته، ایشان را در زندان نیافتند و برگشته، خبر داده،²³ گفتند که «زندان را به احتیاط تمام بسته یافتیم و پاسبانان را بیرون درها ایستاده، لیکن چون باز کردیم، هیچ کس را در آن نیافتیم.»²⁴ چون کاهن و سردار سپاه هیكل و روسای کهنه این سخنان را شنیدند، درباره ایشان در حیرت افتادند که «این چه خواهد شد؟»²⁵ آنگاه کسی آمده ایشان را آگاهانید که اینک آن کسانی که محبوس نمودید، در هیكل ایستاده، مردم را تعلیم می دهند.²⁶ پس سردار سپاه با خادمان رفته ایشان را آوردند، لیکن نه به زور زیرا که از قوم ترسیدند که مبادا ایشان را سنگسار کنند.

27 و چون ایشان را به مجلس حاضر کرده، برپاداشتند، رئیس کهنه از ایشان پرسیده، گفت: «مگر شما را قدغن بلیغ نفرمودیم که بدین اسم تعلیم مدهید؟ همانا اورشلیم را به تعلیم خود پراخته‌اید و می‌خواهید خون این مرد را به گردن ما فرود آرید.»²⁹ پطرس و رسولان در جواب گفتند: «خدا را می‌باید بیشتر از انسان اطاعت نمود.»³⁰ خدای پدران ما، آن عیسی را برخیزانید که شما به صلیب کشیده، کشتید.³¹ او را خدا بردست راست خود بالا برده، سرور و نجات‌دهنده ساخت تا اسرائیل را توبه و آمرزش گناهان بدهد.³² و ما هستیم شاهدان او بر این امور، چنانکه روح‌القدس نیز است که خدا او را به همه مطیعان او عطا فرموده است.»³³ چون شنیدند دلریش گشته، مشورت کردند که ایشان را به قتل رسانند.³⁴ اما شخصی فریسی، غمالائیل نام که مفتی و نزد تمامی خلق محترم بود، در مجلس برخاسته، فرمود تارسلان را ساعتی بیرون برند.³⁵ پس ایشان را گفت: «ای مردان اسرائیلی، برحذر باشید از آنچه می‌خواهید با این اشخاص بکنید.»³⁶ زیرا قبل از این ایام، تیودا نامی برخاسته، خود را شخصی می‌پنداشت و گروهی قریب به چهار صد نفر بدویوستند. او کشته شد و متابعانش نیز پراکنده و نیست گردیدند.³⁷ و بعد از او یهودای جلیلی در ایام اسم نویسی خروج کرد و جمعی را در عقب خود کشید. او نیز هلاک شد و همه تابعان او پراکنده شدند.³⁸ الان به شما می‌گویم از این مردم دست بردارید و ایشان را واگذارید زیرا اگر این رای و عمل از انسان باشد، خود تباه خواهد شد.³⁹ ولی اگر از خدا باشد، نمی‌توانید آن را برطرف نمود مبادا معلوم شود که با خدا منازعه می‌کنید.»⁴⁰ پس به سخن او رضا دادند و رسولان را حاضر ساخته، تازیانه زدند و قدغن نمودند که دیگر به نام عیسی حرف نزنند پس ایشان را مرخص کردند.⁴¹ و ایشان از حضور اهل شورشاد خاطر رفتند از آنرو که شایسته آن شمرده شدند که بجهت اسم او رسوایی کشند⁴² و هرروزه در هیكل و خانه‌ها از تعلیم و مژده دادن که عیسی مسیح است دست نکشیدند.

انتخاب هفت نیک نام

6 و در آن ایام چون شاگردان زیاد شدند، هلبنستیان از عبرانیان شکایت بردند که بیهو زنان ایشان در خدمت یومیه بی‌بهره می‌مانند.² پس آن دوازده، جماعت شاگردان را طلبیده، گفتند: «شایسته نیست که ما کلام خدا را ترک کرده، مانده‌ها را خدمت کنیم.»³ لهذا ای برادران هفت نفر نیک نام و پر از روح‌القدس و حکمت را از میان خود انتخاب کنید تا ایشان را بر این مهم بگماریم.⁴ اما ما خود را به عبادت و خدمت کلام خواهیم سپرد.⁵ پس تمام جماعت بدین سخن رضا دادند و استیفاء مردی پر از ایمان و روح‌القدس و فیلیس و پروخرس و نیکانور و تیمون و پرمیناس و نیقولوس جدید، از اهل انطاکیه را انتخاب کرده،⁶ ایشان را در حضور رسولان برپا بداشتند و دعا کرده، دست بر ایشان گذاشتند.⁷ و کلام

23 و چون رهایی یافتند، نزد رفقای خود رفتند و ایشان را از آنچه روسای کهنه و مشایخ بدیشان گفته بودند، مطلع ساختند.²⁴ چون این را شنیدند، آواز خود را به یکدل به خدا بلند کرده، گفتند: «خداوند، تو آن خدا هستی که آسمان وزمین و دریا و آنچه در آنها است آفریدی،²⁵ که بوسیله روح‌القدس به زبان پدر ما و بنده خود داد گفتی» چرا امت‌ها هنگامه می‌کنند و قومها به باطل می‌اندیشند؛²⁶ سلاطین زمین برخاستند و حکام با هم مشورت کردند، برخلاف خداوند و برخلاف مسیحش.²⁷ زیرا که فی الواقع بر بنده قدوس تو عیسی که او را مسح کردی، هیرودیس و پنطیوس پیلاطس با امت‌ها و قومهای اسرائیل با هم جمع شدند،²⁸ تا آنچه را که دست و رای تو از قبل مقدر فرموده بود، به‌جا آورند.²⁹ و الان ای خداوند، به تهدیدات ایشان نظر کن و غلامان خود را عطا فرما تا به دلیری تمام به کلام تو سخن گویند،³⁰ به دراز کردن دست خود، بجهت شفا دادن و جاری کردن آیات و معجزات به نام بنده قدوس خود عیسی.»³¹ و چون ایشان دعا کرده بودند، مکانی که در آن جمع بودند به حرکت آمد و همه به روح‌القدس پر شده، کلام خدا را به دلیری می‌گفتند.³² و جمله مومنین را یک دل و یک جان بود، بحدی که هیچ‌کس چیزی از اموال خود را از آن خود نمی‌دانست، بلکه همه چیز را مشترک می‌داشتند.

کمک مومنین به یکدیگر

33 و رسولان به قوت عظیم به قیامت عیسی خداوند شهادت می‌دادند و فیضی عظیم برهمگی ایشان بود.³⁴ زیرا هیچ‌کس از آن گروه محتاج نبود زیرا هر که صاحب زمین یا خانه بود، آنها را فروختند و قیمت مبیعات را آورده،³⁵ به قدمهای رسولان می‌نهادند و به هر یک بقدر احتیاجش تقسیم می‌نمودند.³⁶ و یوسف که رسولان او را برنابا یعنی ابن الوعظ لقب دادند، مردی از سبط لاوی و از طایفه قهرسی،³⁷ زمینی را که داشت فروخته، قیمت آن را آورد و پیش قدمهای رسولان گذارد.

حنانیا و سفیره

5 اما شخصی حنانیا نام، با زوجه‌اش سفیره ملکی فروخته،² قدری از قیمت آن را به اطلاع زن خود نگاه داشت و قدری از آن را آورده، نزد قدمهای رسولان نهاد.³ آنگاه پطرس گفت: «ای حنانیا چرا شیطان دل تو را پر ساخته است تا روح‌القدس را فریب دهی و مقداری از قیمت زمین را نگاه داری؟⁴ آیا چون داشتی از آن تو نبود و چون فروخته شد در اختیار تو نبود؟ چرا این را در دل خود نهادی؟ به انسان دروغ نگفتی بلکه به خدا.»⁵ حنانیا چون این سخنان را شنید افتاده، جان بداد و خوفی شدید بر همه شنوندگان این چیزها مستولی گشت.⁶ آنگاه جوانان برخاسته، او را کفن کردند و بیرون برده، دفن نمودند.⁷ و تخمین سه ساعت گذشت که زوجه‌اش از ماجرا مطلع نشده درآمد.⁸ پطرس بدو گفت: «مرا بگو که آیا زمین را به همین قیمت فروختی؟» گفت: «بلی، به همین.»⁹ پطرس به وی گفت: «برای چه متفق شدید تا روح خداوند را امتحان کنید؟ اینک پایهای آنانی که شوهر تو را دفن کردند، بر آستانه است و تو را هم بیرون خواهند برد.»¹⁰ در ساعت پیش قدمهای او افتاده، جان بداد و جوانان داخل شده، او را مرده یافتند. پس بیرون برده، به پهلوی شوهرش دفن کردند.¹¹ و خوفی شدید تمامی کلیسا و همه آنانی را که این را شنیدند، فرو گرفت.

معجزات رسولان

12 و آیات و معجزات عظیمه از دستهای رسولان در میان قوم به ظهور می‌رسید و همه به یکدل در رواق سلیمان می‌بودند.¹³ اما احدی از دیگران جرات نمی‌کرد که بدیشان ملحق شود، لیکن خلق، ایشان را محترم می‌داشتند.¹⁴ و بیشتر ایمانداران به خداوند متحد می‌شدند، انبوهی از مردان و زنان،¹⁵ بقسمی که مریضان را در کوچه‌ها بیرون آوردند و بر بسترها و تخت‌ها خوابانیدند تا وقتی که پطرس آید، اقلا سایه او بر بعضی از ایشان بیفتد.¹⁶ و گروهی از بلدان اطراف اورشلیم، بیماران و رنج دیدگان ارواح پلیده را آورده، جمع شدند و جمیع ایشان شفا یافتند.

خدا ترقی نمود و عددشاگردان در اورشلیم بغایت می افزود و گروهی عظیم از کهنه مطیع ایمان شدند.

دستگیری استیفان

8 اما استیفان پر از فیض و قوت شده، آیات و معجزات عظیمه در میان مردم از او ظاهر می شد. 9 و تنی چند از کنیسه‌ای که مشهور است به کنیسه لیبرتینیان و قیروانیان و اسکندریان و از اهل قلیقیا و آسیا برخاسته، با استیفان مباحثه می کردند، 10 و با آن حکمت و روحی که او سخن می گفت، یارای مکالمه نداشتند. 11 پس چند نفر را بر این داشتند که بگویند: «این شخص راشنیدیم که به موسی و خدا سخن کفرآمیزی گفت.» 12 پس قوم و مشایخ و کاتبان را شورانیده، بر سر وی تاختند و او را گرفتار کرده، به مجلس حاضر ساختند. 13 و شهود کذبه برپا داشته، گفتند که «این شخص از گفتن سخن کفرآمیز بر این مکان مقدس و تورات دست بر نمی دارد. 14 زیرا او را شنیدیم که می گفت این عیسی ناصری این مکان را تباه سازد و رسومی را که موسی به ما سپرد، تغییر خواهد داد.» 15 و همه کسانی که در مجلس حاضر بودند، بر او چشم دوخته، صورت وی را مثل صورت فرشته دیدند.

دفاعیه استیفان

7 **آنگاه رئیس کهنه گفت:** «آیا این امور چنین است؟»

2 او گفت: «ای برادران و پدران، گوش دهید. خدای ذوالجلال بر پدر ما ابراهیم ظاهر شد وقتی که در جزیره بود قبل از توقفش در حران. 3 و بدو گفت: «از وطن خود و خویشانت بیرون شده، به زمینی که تو را نشان دهم برو.» 4 پس از دیارکلدانیان روانه شده، در حران درنگ نمود؛ و بعد از وفات پدرش، او را کوچ داد به سوی این زمین که شما الان در آن ساکن می باشید. 5 و او را در این زمین میراثی، حتی بقدر جای پای خود نداد، لیکن وعده داد که آن را به وی و بعد از او به ذریتش به ملکیت دهد، هنگامی که هنوز اولاد نداشت. 6 و خدا گفت که «ذریت تو در ملک بیگانه، غریب خواهند بود و مدت چهار صد سال ایشان را به بندگی کشیده، معذب خواهند داشت.» 7 و خدا گفت: «من بر آن طایفه‌ای که ایشان را مملوک سازند داوری خواهم نمود و بعد از آن بیرون آمده، در این مکان مرا عبادت خواهند نمود.» 8 و عهد ختنه را به وی داد که بنابراین چون اسحاق را آورد، در روز هشتم او رامختون ساخت و اسحاق یعقوب را و یعقوب دوازده پطریارخ را.

9 «و پطریارخان به یوسف حسد برده، او را به مصر فروختند. اما خدا با وی می بود 10 و او را از تمامی زحمت او رستگار نموده، در حضور فرعون، پادشاه مصر توفیق و حکمت عطا فرمود تا او را بر مصر و تمام خاندان خود فرمان فرما قرار داد. 11 پس قحطی و ضیق شدیدی بر همه ولایت مصر و کنعان رخ نمود، بحدی که اجداد ما قوتی نیافتند. 12 اما چون یعقوب شنید که در مصر غله یافت می شود، بار اول اجداد ما را فرستاد. 13 و در کرت دوم یوسف خود را به برادران خود شناسانید و قبیله یوسف به نظر فرعون رسیدند.

14 پس یوسف فرستاده، پدر خود یعقوب و سایرعیالش را که هفتاد و پنج نفر بودند، طلبید. 15 پس یعقوب به مصر فرود آمده، او و اجداد ما وفات یافتند. 16 و ایشان را به شکیم برده، در مقبره‌ای که ابراهیم از بنی حمور، پدر شکیم به مبلغی خریده بود، دفن کردند.

17 «و چون هنگام وعده‌ای که خدا با ابراهیم قسم خورده بود نزدیک شد، قوم در مصر نمود کرده، کثیر می گشتند. 18 تا وقتی که پادشاه دیگر که یوسف را نمی شناخت برخاست. 19 او با قوم ما حیل نموده، اجداد ما را ذلیل ساخت تا اولاد خود را بیرون انداختند تا زیست نکنند. 20 در آن وقت موسی تولد یافت و بغایت جمیل بوده، مدت سه ماه در خانه پدر خود پرورش یافت. 21 و چون او را بیرون افکندند، دختر فرعون او را بر داشته، برای خود به فرزندی تربیت نمود. 22 و موسی در تمامی حکمت اهل مصر تربیت یافته، در قول و فعل قوی گشت. 23 چون چهل سال از عمر وی سپری گشت، به خاطرش رسید که از برادران خود، خاندان اسرائیل تفقد نماید. 24 و چون

یکی را مظلوم دید او را حمایت نمود و انتقام آن عاجز را کشیده، آن مصری را بکشت. 25 پس گمان برد که بردارانش خواهند فهمید که خدا به دست او ایشان را نجات خواهد داد. اما نفهمیدند. 26 و در فردای آن روز خود را به دو نفر از ایشان که منازعه می نمودند، ظاهر کرد و خواست مابین ایشان مصالحه دهد. پس گفت: «ای مردان، شما برادر می باشید. به یکدیگر چرا ظلم می کنید؟» 27 آنگاه آنکه بر همسایه خود تعدی می نمود، او را رد کرده، گفت: «که تو را بر ماحاکم و داور ساخت؟» 28 آیا می خواهی مرا بکشی چنانکه آن مصری را دیروز کشتی؟» 29 پس موسی از این سخن فرار کرده، در زمین مدیان غربت اختیار کرد و در آنجا دو پسر آورد.

30 و چون چهل سال گذشت، در بیابان کوه سینا، فرشته خداوند در شعله آتش از بوته به وی ظاهر شد. 31 موسی چون این را دید از آن رویا در عجب شد و چون نزدیک می آمد تا نظر کند، خطاب از خداوند به وی رسید 32 که «منم خدای پدران، خدای ابراهیم و خدای اسحاق و خدای یعقوب.» آنگاه موسی به لرزه درآمده، جسارت نکرد که نظر کند. 33 خداوند به وی گفت: «تعلین از پایهایت بیرون کن زیرا جایی که در آن ایستاده‌ای، زمین مقدس است. 34 همانا مشقت قوم خود را که در مصرند دیدم و ناله ایشان را شنیدم و برای رهانیدن ایشان نزول فرمودم. الحال بیا تا تو را به مصر فرستم.» 35 همان موسی را که رد کرده، گفتند: «که تو را حاکم و داور ساخت؟» خدا

حاکم و نجات‌دهنده مقرر فرموده، به دست فرشته‌ای که در بوته بر وی ظاهر شد، فرستاد. 36 او با معجزات و آیاتی که مدت چهل سال در زمین مصر و بحر قلزم و صحرا به ظهور می آورد، ایشان را بیرون آورد. 37 این همان موسی است که به بنی اسرائیل گفت: «خدا نبی‌ای را مثل من از میان برادران شما برای شما مبعوث خواهد کرد. سخن او را بشنوید.» 38 همین است آنکه در جماعت در صحرا با آن فرشته‌ای که در کوه سینا بدو سخن می گفت و با پدران ما بود و کلمات زنده را یافت تا به ما رساند، 39 که پدران ما نخواستند او را مطیع شوند بلکه او را رد کرده، دل‌های خود را به سوی مصرگردانیدند، 40 و به هارون گفتند: «برای ما خدایان ساز که در پیش ما بخرامند زیرا این موسی که ما را از زمین مصر برآورد، نمی دانیم او را چه شده است.» 41 پس در آن ایام گوساله‌ای ساختند و بدان بت قربانی گذرانیده به اعمال دستهای خودشادی کردند. 42 از این جهت خدا رو گردانیده، ایشان را وا گذاشت تا جنود آسمان را پرستش نمایند، چنانکه در صحف انبیا نوشته شده است که «ای خاندان اسرائیل، آیا مدت چهل سال در بیابان برای من قربانی‌ها و هدایا گذرانیدید؟» 43 و خیمه ملوک و کوکب، خدای خود رمقان را برداشتید یعنی اصنامی را که ساختید تا آنها را عبادت کنید. پس شما را بدان طرف بابل منتقل سازم.» 44 و خیمه شهادت با پدران ما در صحرا بود چنانکه امر فرموده، به موسی گفت: «آن رامطابق نمونه‌ای که دیده‌ای بساز.» 45 و آن را اجداد ما یافته، همراه یوشع درآوردند به ملک امت‌هایی که خدا آنها را از پیش روی پدران ما بیرون افکند تا ایام داود.

46 که او در حضور خدا مستفیض گشت و درخواست نمود که خود مسکنی برای خدای یعقوب پیدا نماید. 47 اما سلیمان برای او خانه‌ای بساخت. 48 و لیکن حضرت اعلی در خانه‌های مصنوع دستها ساکن نمی شود چنانکه نبی گفته است 49 که «خداوند می گوید آسمان کرسی من است و زمین پای انداز من. چه خانه‌ای برای من بنامی کنید و محل آرامیدن من کجاست؟»

50 مگردست من جمیع این چیزها را نیافرید.» 51 ای گردنکشان که به دل و گوش نامختونید، شما پیوسته با روح القدس مقاومت می کنید، چنانکه پدران شما همچنین شما. 52 کیست از انبیا که پدران شما بدو جفا نکردند؟ و آنانی را کشتند که از آمدن آن عادل که شما بالفعل تسلیم کنندگان و قاتلان او شدید، پیش اخبار نمودند. 53 شما که به توسط فرشتگان شریعت رایافته، آن را حفظ نکردید!»

54 چون این را شنیدند دلریش شده، بر وی دندانهای خود را فشردند. 55 اما او از روح القدس پر بوده، به سوی آسمان نگریدست و جلال خدا را دید و عیسی را بدست راست خدا ایستاده و گفت: 56 «اینک آسمان را گشاده، و پسر انسان را به دست راست خدا ایستاده می بینم.» 57 آنگاه به آواز بلند فریاد برکشیدند و گوشهای خود را گرفته، به یکدل بر او حمله کردند، 58 و از شهربیرون کشیده، سنگسارش کردند. و شاهدان، جامه‌های خود را نزد پایهای جوانی که سولس نام داشت گذاردند. 59 و چون استیفان را

سنگسارمی کردند، او دعا نموده، گفت: «ای عیسی خداوند، روح مرا بپذیر.»⁶⁰ پس زانو زده، به آواز بلند ندا درداد که «خداوندا این گناه را بر اینهامگیر.» این را گفت و خوابید.

و سولس در قتل او راضی

8 می بود.

جفا بر کلیسای اورشلیم

² و مردان صالح استیفاان را دفن کرده، برای وی ماتم عظیمی برپا داشتند.³ اما سولس کلیسا رامعذب می ساخت و خانه به خانه گشته، مردان وزنان را برکشیده، به زندان می افکند.

بشارت در سامره

⁴ پس آنانی که متفرق شدند، به هر جایی که می رسیدند به کلام بشارت می دادند.⁵ اما فیلیس به بدلی از سامره درآمده، ایشان را به مسیح موعظه می نمود.⁶ و مردم به یکدل به سخنان فیلیس گوش دادند، چون معجزاتی را که از اوصاف می گشت، می شنیدند و می دیدند،⁷ زیرا که ارواح پلید از بسیاری که داشتند نعره زده، بیرون می شدند و مفلوجان و لنگان بسیار شفا می یافتند.⁸ و شادی عظیم در آن شهر روی نمود.

⁹ اما مردی شمعون نام قبل از آن در آن قریه بود که جادوگری می نمود و اهل سامره را متحیرمی ساخت و خود را شخصی بزرگ می نمود،¹⁰ بدی که خرد و بزرگ گوش داده، می گفتند: «این است قوت عظیم خدا.»¹¹ و بدو گوش دادند از آنرو که مدت مدیدی بود از جادوگری اومتحیر می شدند.¹² لیکن چون به بشارت فیلیس که به ملکوت خدا و نام عیسی مسیح می داد، ایمان آوردند، مردان و زنان تعمید یافتند.¹³ و شمعون نیز خود ایمان آورد و چون تعمید یافت همواره با فیلیس می بود و از دیدن آیات و قوات عظیمه که از او ظاهر می شد، در حیرت افتاد.

¹⁴ اما رسولان که در اورشلیم بودند، چون شنیدند که اهل سامره کلام خدا را پذیرفته اند، پطرس و یوحنا را نزد ایشان فرستادند.¹⁵ و ایشان آمده، بجهت ایشان دعا کردند تا روح القدس را بیابند،¹⁶ زیرا که هنوز بر هیچ کس از ایشان نازل نشده بود که به نام خداوند عیسی تعمید یافته بودند و بس.¹⁷ پس دستها بر ایشان گذارده، روح القدس را یافتند.¹⁸ اما شمعون چون دید که محض گذاردن دستهای رسولان روح القدس عطا می شود، مبلغی پیش ایشان آورده،¹⁹ گفت: «مرا نیز این قدرت دهید که به هر کس دست گذارم، روح القدس را بیابد.»²⁰ پطرس بدو گفت: «زرت با تو هلاک باد، چونکه پنداشتی که عطای خدا به زر حاصل می شود.»²¹ تو را در این امر، قسمت و بهره ای نیست زیرا که دلت در حضور خدا راست نمی باشد.²² پس از این شرارت خود توبه کن و از خدا درخواست کن تا شاید این فکر دلت آمرزیده شود،²³ زیرا که تو رامی بینم در زهره تلخ و قید شرارت گرفتاری.»²⁴ شمعون در جواب گفت: «شما برای من به خداوند دعا کنید تا چیزی از آنچه گفتید بر من عارض نشود.»²⁵ پس ارشاد نموده و به کلام خداوند تکلم کرده، به اورشلیم برگشتند و در بسیاری از بلدان اهل سامره بشارت دادند.

خواجه سرای حبشی

²⁶ اما فرشته خداوند به فیلیس خطاب کرده، گفت: «برخیز و به جانب جنوب، به راهی که از اورشلیم به سوی غزه می رود که صحراست، روانه شو.»²⁷ پس برخاسته، روانه شد که ناگاه شخصی حبشی که خواجه سرای و مقتدر نزد کدناکه، ملکه حبش، و بر تمام خزانه او مختار بود، به اورشلیم بجهت عبادت آمده بود.²⁸ و در مراجعت بر اراهه خود نشسته، صحیفه اشعیای نبی را مطالعه می کند.²⁹ آنگاه روح به فیلیس گفت: «پیش برو و با آن اراهه همراه باش.»³⁰ فیلیس پیش دویده، شنید که اشعیای نبی رامطالعه می کند. گفت: «آیا می فهمی آنچه رامی خوانی؟»³¹ گفت: «چگونه می توانم؟ مگر آنکه کسی مرا هدایت کند.» و از فیلیس خواهش نمود که سوار شده، با او بنشیند.³² و فقره ای از کتاب که می خواند این بود که «مثل

گوسفندی که به مذبح برند و چون بره ای خاموش نزد پشم برنده خود، همچنن دهان خود را نمی گشاید.³³ در فروتنی او انصاف از او منقطع شد و نسب او را که می تواند تقریر کرد؟ زیرا که حیات او از زمین برداشته می شود.»³⁴ پس خواجه سرای به فیلیس ملتفت شده، گفت: «از تو سوال می کنم که نبی این را درباره که می گوید؟ درباره خود یا درباره کسی دیگر؟»³⁵ آنگاه فیلیس زبان خود را گشود و از آن نوشته شروع کرده، وی را به عیسی بشارت داد.³⁶ و چون در عرض راه به آبی رسیدند، خواجه گفت: «اینک آب است! از تعمید یافتنم چه چیز مانع می باشد؟»³⁷ فیلیس گفت: «هر گاه به تمام دل ایمان آوردی، جایز است.» او در جواب گفت: «ایمان آوردم که عیسی مسیح پسر خداست.»³⁸ پس حکم کرد تا اراهه را نگاه دارند و فیلیس با خواجه سرای هر دو به آب فرود شدند. پس او را تعمید داد.³⁹ و چون از آب بالا آمدند، روح خداوند فیلیس را برداشته، خواجه سرای دیگر را نیافت زیرا که راه خود را به خوشی پیش گرفت.⁴⁰ اما فیلیس در اشدود پیدا شد و در همه شهرها گشته بشارت می داد تا به قیصریه رسید.

ایمان آوردن سولس

9 اما سولس هنوز تهدید و قتل بر شاگردان خداوند همی دمید و نزد رئیس کهنه آمد،² و از او نامه ها خواست به سوی کنایسی که در دمشق بود تا اگر کسی را از اهل طریقت خواه مردو خواه زن بیابد، ایشان را بند بر نهاده، به اورشلیم بیاورد.

³ و در اثنای راه، چون نزدیک به دمشق رسید، ناگاه نوری از آسمان دور او درخشید⁴ و به زمین افتاده، آوازی شنید که بدو گفت: «ای شاول، شاول، برای چه بر من جفا می کنی؟»⁵ گفت: «خداوندا تو کیستی؟» خداوند گفت: «من آن عیسی هستم که تو بدو جفا می کنی.»⁶ لیکن برخاسته، به شهر برو که آنجا به تو گفته می شود چه باید کرد.»

⁷ اما آنانی که هم سفر او بودند، خاموش ایستادند چونکه آن صدا را شنیدند، لیکن هیچ کس را ندیدند.⁸ پس سولس از زمین برخاسته، چون چشمان خود را گشود، هیچ کس را ندید و دستش را گرفته، او را به دمشق بردند،⁹ و سه روز ناپیدا بوده، چیزی نخورد و نیاشامید.

¹⁰ و در دمشق، شاگردی حنانیا نام بود که خداوند در رویا بدو گفت: «ای حنانیا!» عرض کرد: «خداوندا لیبیک!»¹¹ خداوند وی را گفت: «برخیز و به کوچه ای که آن را راست می نامند بشتاب و در خانه یهودا، سولس نام طرسوسی را طلب کن زیرا که اینک دعا می کند،¹² و شخصی حنانیا نام را در خواب دیده است که آمده، بر اودست گذارد تا بیجا گردد.»¹³ حنانیا جواب داد که «ای خداوند، درباره این شخص از بسیاری شنیده ام که به مقدسین تو در اورشلیم چه مشقتها رسانید،¹⁴ و در اینجا نیز از روسای کهنه قدرت دارد که هر که نام تو را بخواند، او را حبس کند.»¹⁵ خداوند وی را گفت: «برو زیرا که او ظرف برگزیده من است تا نام مرا پیش امت ها و سلاطین و بنی اسرائیل ببرد.¹⁶ زیرا که من او را نشان خواهم داد که چقدر زحمتها برای نام من باید بکشد.»

¹⁷ پس حنانیا رفته، بدان خانه درآمد و دستها بر وی گذارده، گفت: «ای برادر شاول، خداوند یعنی عیسی که در راهی که می آمدی بر تو ظاهر گشت، مرا فرستاد تا بینایی بیابی و از روح القدس پر شوی.»¹⁸ در ساعت از چشمان او چیزی مثل فلس افتاده، بینایی یافت و برخاسته، تعمید گرفت.

¹⁹ و غذا خورده، قوت گرفت و روزی چند با شاگردان در دمشق توقف نمود.²⁰ و بی درنگ، در کنایس به عیسی موعظه می نمود که او پسر خداست.²¹ و آنانی که شنیدند تعجب نموده، گفتند: «مگر این آن کسی نیست که

خوانندگان این اسم را در اورشلیم پریشان می نمود و در اینجا محض این آمده است تا ایشان را بند نهاده، نزد روسای کهنه برد؟»²² اما سولس بیشتر تقویت یافته، یهودیان ساکن دمشق رامجاب می نمود و مبرهن می ساخت که همین است مسیح.²³ اما بعد از مرور ایام چند یهودیان شورا نمودند تا او را بکشند.²⁴ ولی سولس از شورای ایشان مطلع شد و شبانه روز به دروازه هاپاسانی می نمودند تا او را بکشند.²⁵ پس شاگردان او را در شب در زنبیلی گذارده، از دیوار شهر پایین کردند.

17 و چون پطرس در خود بسیار متحیر بود که این رویایی که دید چه باشد، ناگاه فرستادگان کرنیلیوس خانه شمعون را تفحص کرده، بر درگاه رسیدند، 18 و ندا کرده، می‌پرسیدند که «شمعون معروف به پطرس در اینجا منزل دارد؟» 19 و چون پطرس در رویا تفکر می‌کرد، روح وی را گفت: «اینک سه مرد تو را می‌طلبند. 20 پس برخاسته، پایین شو و همراه ایشان برو و هیچ شک مبر زیرا که من ایشان را فرستادم.» 21 پس پطرس نزد آنانی که کرنیلیوس نزد وی فرستاده بود، پایین آمده، گفت: «اینک منم آن کس که می‌طلبید. سبب آمدن شما چیست؟» 22 گفتند: «کرنیلیوس یوزبایشی، مرد صالح و خداترس و نزد تمامی طایفه یهود نیکنام، از فرشته مقدس الهام یافت که تو را به خانه خود بطلبد و سخنان از تو بشنود.» 23 پس ایشان را به خانه برده، مهمانی نمود. و فردای آن روز پطرس برخاسته، همراه ایشان روانه شد و چند نفر از برادران یافا همراه او رفتند.

24 روز دیگر وارد قیصریه شدند و کرنیلیوس خویشان و دوستان خاص خود را خوانده، انتظارایشان می‌کشید. 25 چون پطرس داخل شد، کرنیلیوس او را استقبال کرده، بر پایهایش افتاده، پرستش کرد. 26 اما پطرس او را برخیزانیده، گفت: «برخیز، من خود نیز انسان هستم.» 27 و با او گفتگوکنان به خانه درآمده، جمعی کثیر یافت. 28 پس بدیشان گفت: «شما مطلع هستید که مردیهودی را با شخص اجنبی معاشرت کردن یا نزد آمدن حرام است. لیکن خدا مرا تعلیم داد که هیچ‌کس را حرام یا نجس نخوانم. 29 از این جهت به مجرد خواهش شما بی‌تامل آمدم و الحال می‌پرسم که از برای چه مرا خواسته‌اید.»

30 کرنیلیوس گفت: «چهار روز قبل از این، تا این ساعت روزه‌دار می‌بودم؛ و در ساعت نهم درخانه خود دعا می‌کردم که ناگاه شخصی با لباس نورانی پیش من بایستاد 31 و گفت: «ای کرنیلیوس دعای تو مستجاب شد و صدقات تو در حضور خدا یادآور گردید. 32 پس به یافا بفرست و شمعون معروف به پطرس را طلب نما که در خانه شمعون دباغ به کناره دریا مهمان است. او چون بیاید با تو سخن خواهد راند.» 33 پس بی‌تامل نزد تو فرستادم و تو نیکو کردی که آمدی. الحال همه در حضور خدا حاضریم تا آنچه خدا به تو فرموده است بشنویم.»

34 پطرس زبان را گشوده، گفت: «فی الحقیقت یافته‌ام که خدا را نظر به ظاهر نیست، 35 بلکه ازهر امتی، هرکه از او ترسد و عمل نیکو کند، نزد او مقبول گردد. 36 کلامی را که نزد بنی‌اسرائیل فرستاد، چونکه به وساطت عیسی مسیح که خداوند همه است به سلامتی بشارت می‌داد، 37 آن سخن را شما می‌دانید که شروع آن از جلیل بود و در تمامی یهودیه منتشر شد، بعد از آن تعمیدی که یحیی بدان موعظه می‌نمود، 38 یعنی عیسی ناصری را که خدا او را چگونه به روح القدس و قوت مسح نمود که او سیر کرده، اعمال نیکو به‌جا می‌آورد و همه مقهورین ابلیس را شفا می‌بخشید زیرا خدا با وی می‌بود. 39 و ما شاهد هستیم بر جمیع کارهایی که او در مرزوبوم یهود و در اورشلیم کرد که او را نیز بر صلیب کشیده، کشتند. 40 همان کس را خدا در روز سوم برخیزانیده، ظاهر ساخت. 41 لیکن نه تمامی قوم بلکه بر شهودی که خدا پیش برگزیده بود، یعنی مایانی که بعد از برخاستن او از مردگان با او خورده و آشامیده‌ایم. 42 و ما را مامور فرمود که به قوم موعظه و شهادت دهیم بدین که خدا او را مقرر فرمود تا داور زندگان و مردگان باشد. 43 و جمیع انبیا بر او شهادت می‌دهند که هرکه به وی ایمان آورد، به اسم او آموزش گناهان را خواهد یافت.»

44 این سخنان هنوز بر زبان پطرس بود که روح القدس بر همه آنانی که کلام را شنیدند، نازل شد. 45 و مومنان از اهل ختنه که همراه پطرس آمده بودند، در حیرت افتادند از آنکه بر امت هائیز عطای روح القدس افاضه شد، 46 زیرا که ایشان را شنیدند که به زبانها متکلم شده، خدا را تمجید می‌کردند. 47 آنگاه پطرس گفت: «آیا کسی می‌تواند آب را منع کند، برای تعمید دادن اینانی که روح القدس را چون ما نیز یافته‌اند.» 48 پس فرمود تا ایشان را به نام عیسی مسیح تعمید دهند. آنگاه از او خواهش نمودند که روزی چند توقف نماید.

26 و چون سولس به اورشلیم رسید، خواست به شاگردان ملحق شود، لیکن همه از او بترسیدند زیرا باور نکردند که از شاگردان است. 27 اما برنابا او را گرفته، به نزد رسولان برد و برای ایشان حکایت کرد که چگونه خداوند را در راه دیده و بدو تکلم کرده و چطور در دمشق به نام عیسی به دلیری موعظه می‌نمود. 28 و در اورشلیم با ایشان آمد و رفت می‌کرد و به نام خداوند عیسی به دلیری موعظه می‌نمود. 29 و با هلینستیان گفتگو و مباحثه می‌کرد. اما درصد کشتن او برآمدند. 30 چون برادران مطلع شدند، او را به قیصریه بردند و از آنجا به طرسوس روانه نمودند. 31 آنگاه کلیسا در تمامی یهودیه و جلیل و سامره آرامی یافتند و بنا می‌شدند و در ترس خداوند و به تسلی روح القدس رفتار کرده، همی افزودند.

معجزات پطرس

32 اما پطرس در همه نواحی گشته، نزد مقدسین ساکن لده نیز فرود آمد. 33 و در آنجا شخصی اینیاس نام یافت که مدت هشت سال از مرض فالج بر تخت خوابیده بود. 34 پطرس وی را گفت: «ای اینیاس، عیسی مسیح تو را شفای دهد. برخیز و بستر خود را برچین که او در ساعت برخاست.» 35 و جمیع سکنه لده و سارون او را دیده، به سوی خداوند بازگشت کردند. 36 و در یافا، تلمیذهای طابیتا نام بود که معنی آن غزال است. وی از اعمال صالحه و صدقاتی که می‌کرد، پر بود. 37 از قضا در آن ایام او بیمار شده، بمرده و او را غسل داده، در بالاخانه‌ای گذاردند. 38 و چونکه لده نزدیک به یافا بود و شاگردان شنیدند که پطرس در آنجا است، دو نفر نزد او فرستاده، خواهش کردند که «رامدن نزدما درنگ نکنی.» 39 آنگاه پطرس برخاسته، با ایشان آمد و چون رسید او را بدان بالاخانه بردند و همه بیوه‌زنان گریه‌کنان حاضر بودند و پیراهنهاو جامه‌هایی که غزال وقتی که با ایشان بود دوخته بود، به وی نشان می‌دادند. 40 اما پطرس همه را بیرون کرده، زانو زد و دعا کرده، به سوی بدن توجه کرد و گفت: «ای طابیتا، برخیز!» که در ساعت چشمان خود را باز کرد و پطرس را دیده، بنشست. 41 پس دست او را گرفته، برخیزانیدش و مقدسان و بیوه‌زنان را خوانده، او را بدیشان زنده سپرد. 42 چون این مقدمه در تمامی یافا شهرت یافت، بسیاری به خداوند ایمان آوردند. 43 و در یافا نزد دباغی شمعون نام روزی چند توقف نمود.

ایمان آوردن کرنیلیوس

10 و در قیصریه مردی کرنیلیوس نام بود، یوزبایشی فوجی که به ایتالیایی مشهور است. 2 و او با تمامی اهل بیتش متقی و خداترس بود که صدقه بسیار به قوم می‌داد و پیوسته نزد خدا دعا می‌کرد. 3 روزی نزدیک ساعت نهم، فرشته خدا را در عالم رویا آشکارا دید که نزد او آمده، گفت: «ای کرنیلیوس!» 4 آنگاه او بر وی نیک نگریسته و ترسان گشته، گفت: «چیست ای خداوند؟» به وی گفت: «دعاها و صدقات تو بجهت یادگاری به نزد خدا برآمد. 5 اکنون کسانی به یافا بفرست و شمعون ملقب به پطرس را طلب کن 6 که نزد دباغی شمعون نام که خانه‌اش به کناره دریا است، مهمان است. او به تو خواهد گفت که تو را چه باید کرد. 7 و چون فرشته‌ای که به وی سخن می‌گفت غایب شد، دو نفر از نوکران خود و یک سپاهی متقی از ملازمان خاص خویشتن را خوانده، 8 تمامی ماجرا را بدیشان بازگفته، ایشان را به یافا فرستاد.

9 روز دیگر چون از سفر نزدیک به شهر می‌رسیدند، قریب به ساعت ششم، پطرس به بام خانه برآمد تا دعا کند. 10 و واقع شد که گرسنه شده، خواست چیزی بخورد. اما چون برای او حاضر می‌کردند، بی‌خودی او را رخ نمود. 11 پس آسمان را گشاده دید و ظرفی را چون چادری بزرگ به چهار گوشه بسته، به سوی زمین آویخته بر او نازل می‌شود، 12 که در آن هر قسمی از دواب و وحوش و حشرات زمین و مرغان هوا بودند. 13 و خطابی به وی رسید که «ای پطرس برخاسته، ذبح کن و بخور.» 14 پطرس گفت: «حاشا خداوند! زیرا چیزی ناپاک یا حرام هرگز نخورده‌ام.» 15 بار دیگر خطاب به وی رسید که «آنچه خدا پاک کرده است، تو حرام مخوان.» 16 و این سه مرتبه واقع شد که در ساعت آن ظرف به آسمان بالا برده شد.

توضیح پطرس درباره کرنیلیوس

11

پس رسولان و برادرانی که در یهودیه بودند، شنیدند که امت‌ها نیز کلام خدا را پذیرفته‌اند.² و چون پطرس به اورشلیم آمد، اهل ختنه با وی معارضه کرده،³ گفتند که «بامردم نامختون برآمده، با ایشان غذا خوردی!»

⁴ پطرس از اول مفصلاً بدیشان بیان کرده، گفت: «من در شهر یافا دعا می‌کردم که ناگاه درعالم رویا ظرفی را دیدم که نازل می‌شود مثل چادری بزرگ به چهار گوشه از آسمان آویخته که بر من می‌رسد.⁶ چون بر آن نیک نگریسته، تامل کردم، دواب زمین و وحوش و حشرات و مرغان هوا را دیدم.⁷ و آوازی را شنیدم که به من می‌گوید: «ای پطرس برخاسته، ذبح کن و بخور.»⁸ گفتم: «حاشا خداوند، زیرا هرگز چیزی حرام یا ناپاک به دهانم نرفته است.»⁹ بار دیگر خطاب از آسمان در رسید که «آنچه خدا پاک نموده، تو حرام مخوان.»¹⁰ این سه کورت واقع شد که همه باز به سوی آسمان بالا برده شد.

¹¹ و اینک در همان ساعت سه مرد از قیصریه نزد من فرستاده شده، به خانه‌ای که در آن بودم، رسیدند.¹² و روح مرا گفت که «با ایشان بدون شک برو.» و این شش برادر نیز همراه من آمدند تا به خانه آن شخص داخل شدیم.¹³ و ما را آگاهانید که چطور فرشته‌ای را در خانه خود دید که ایستاده به وی گفت «کسان به یافا بفرست و شمعون معروف به پطرس را بطلب¹⁴ که با توسخانی خواهد گفت که بدانها تو و تمامی اهل خانه تو نجات خواهید یافت.»¹⁵ و چون شروع به سخن گفتن می‌کردم، روح القدس بر ایشان نازل شد، همچنانکه نخست بر ما.¹⁶ آنگاه بخاطر آوردم سخن خداوند را که گفت: «یحیی به آب تعمید داد، لیکن شما به روح القدس تعمید خواهید یافت.»¹⁷ پس چون خدا همان عطا را بدیشان بخشید، چنانکه به ما محض ایمان آوردن به عیسی مسیح خداوند، پس من که باشم که بتوانم خدا را ممانعت نمایم؟¹⁸ چون این را شنیدند، ساکت شدند و خدا را تمجیدکنان گفتند: «فی الحقیقت، خدا به امت‌ها نیز توبه حیات بخش را عطا کرده است!»

کلیسای انطاکیه

¹⁹ و آنانی که به سبب اذیتی که در مقدمه استیفا برپا شد متفرق شدند، تا فینقییا و قیرس و انطاکیه می‌گشتند و به هیچ‌کس به غیر از یهود و بس کلام را نگفتند.²⁰ لیکن بعضی از ایشان که از اهل قیرس و قیروان بودند، چون به انطاکیه رسیدند با یونانیان نیز تکلم کردند و به خداوند عیسی بشارت می‌دادند،²¹ و دست خداوند با ایشان می‌بود و جمعی کثیر ایمان آورده، به سوی خداوند بازگشت کردند.²² اما چون خبر ایشان به سمع کلیسای اورشلیم رسید، برنابا را به انطاکیه فرستادند²³ و چون رسید و فیض خدا را دید، شاد خاطر شده، همه را نصیحت نمود که از تصمیم قلب به خداوند بپیوندند.²⁴ زیرا که مردی صالح و پر از روح القدس و ایمان بود و گروهی بسیار به خداوند ایمان آوردند.²⁵ و برنابا به طرسوس برای طلب سولس رفت و چون او رایافت به انطاکیه آورد.²⁶ و ایشان سالی تمام در کلیسا جمع می‌شدند و خلقی بسیار را تعلیم می‌دادند و شاگردان نخست در انطاکیه به مسیحی مسمی شدند.

²⁷ و در آن ایام انبیاپی چند از اورشلیم به انطاکیه آمدند²⁸ که یکی از ایشان اغابوس نام برخاسته، به روح اشاره کرد که قحطی شدید در تمامی ربع مسکون خواهد شد و آن در ایام کلودیوس قیصر پدید آمد.²⁹ و شاگردان مصمم آن شدند که هر یک برحسب مقدور خود، اعانتی برای برادران ساکن یهودیه بفرستند.³⁰ پس چنین کردند و آن را به دست برنابا و سولس نزد کشیشان روانه نمودند.

رهای پطرس به دست فرشته

12

و در آن زمان هیرودیسی پادشاه، دست تناول بر بعضی از کلیسا دراز کرد² و یعقوب برادر یوحنا را به شمشیر کشت.³ و چون دید که یهود را پسند افتاد، بر آن افزود، پطرس را نیز گرفتار کرد و ایام فطیر

بود.⁴ پس او را گرفته، در زندان انداخت و به چهار دسته رباعی سپاهیان سپرد که او را نگاهبانی کنند و اراده داشت که بعد از فصیح او را برای قوم بیرون آورد.⁵ پس پطرس را در زندان نگاه می‌داشتند.

⁶ و در شبی که هیرودیسی قصد بیرون آوردن وی داشت، پطرس به دو زنجیر بسته، در میان دو سپاهی خفته بود و کشیکچیان نزد درزندان را نگاهبانی می‌کردند.⁷ ناگاه فرشته خداوند نزد وی حاضر شد و روشنی در آن خانه درخشید. پس به پهلوی پطرس زده، او را بیدار نمود و گفت:

«بزودی برخیز.» که در ساعت زنجیرها از دستش فرو ریخت.⁸ و فرشته وی را گفت: «کمر خود را ببند و نعلین برپا کن.» پس چنین کرد و به وی گفت: «ردای خود را بپوش و از عقب من بیا.»⁹ پس بیرون شده، از عقب او روانه گردید و ندانست که آنچه از فرشته روی نمود حقیقی است بلکه گمان برد که خواب می‌بیند.¹⁰ پس از قراولان اول و دوم گذشته، به دروازه آهنی که به سوی شهر می‌رود رسیدند و آن خود بخود پیش روی ایشان باز شد؛ و از آن بیرون رفته، تا آخر یک کوچه برفتند که در ساعت فرشته از او غایب شد.¹¹ آنگاه پطرس به خود آمده گفت: «اکنون به تحقیق دانستم که خداوند فرشته خود را فرستاده، مرا از دست هیرودیسی واز تمامی انتظار قوم یهود رهانید.»

¹² چون این را دریافت، به خانه مریم مادریوحنا ملقب به مرقس آمد و در آنجا بسیاری جمع شده، دعا می‌کردند.¹³ چون او در خانه را کوید، کنیزی رودا نام آمد تا بفهمد.¹⁴ چون آواز پطرس را شناخت، از خوشی در را باز نکرده، به اندرون شتافته، خبر داد که «پطرس به درگاه ایستاده است.»¹⁵ وی را گفتند: «دیوانه‌ای، و چون تاکید کرد که چنین است، گفتند که فرشته اوباشد.»¹⁶ اما پطرس پیوسته در را می‌کوید. پس در را گشوده، او را دیدند و در حیرت افتادند.¹⁷ اما او به دست خود به سوی ایشان اشاره کرد که خاموش باشند و بیان نمود که چگونه خدا او را از زندان خلاصی داد و گفت: «یعقوب و سایر برادران را از این امور مطلع سازید.» پس بیرون شده، به جای دیگر رفت¹⁸ و چون روز شداضطرابی عظیم در سپاهیان افتاد که پطرس را چه شد.¹⁹ و هیرودیسی چون او را طلبیده نیافت، کشیکچیان را بازخواست نموده، فرمود تا ایشان را به قتل رسانند؛ و خود از یهودیه به قیصریه کوچ کرده، در آنجا اقامت نمود.

مرگ هیرودیسی

²⁰ اما هیرودیسی با اهل صور و صیدون خشمناک شد. پس ایشان به یکدل نزد او حاضر شدند و بلاستس ناظر خوابگاه پادشاه را با خود متحد ساخته، طلب مصالحه کردند زیرا که دیار ایشان از ملک پادشاه معیشت می‌یافت.²¹ و در روزی معین، هیرودیسی لباس ملوکانه در بر کرد و بر مسند حکومت نشست، ایشان را خطاب می‌کرد.²² و خلق ندا می‌کردند که آواز خداست نه آواز انسان.²³ که در ساعت فرشته خداوند او را زد زیرا که خدا را تمجید نمود و کرم او را خورد که بمرد.

²⁴ اما کلام خدا نمو کرده، ترقی یافت.²⁵ و برنابا و سولس چون آن خدمت را به انجام رسانیدند، از اورشلیم مراجعت کردند و یوحنا ملقب به مرقس را همراه خود بردند.

رسالت الهی برنابا و سولس

13 و در کلیسایی که در انطاکیه بود انبیا و معلم چند بودند: برنابا و شمعون ملقب به نیجر و لوکیوس قیروانی و مناخم برادر رضاعی هیرودیسی تیتراخ و سولس.² چون ایشان در عبادت خدا و روزه مشغول می‌بودند، روح القدس گفت: «برنابا و سولس را برای من جداسازید از بھر آن عمل که ایشان را برای آن خوانده‌ام.»³ آنگاه روزه گرفته و دعا کرده و دستها بر ایشان گذارده، روانه نمودند.

سفر اول بشارتی

⁴ پس ایشان از جانب روح القدس فرستاده شده، به سلوکیه رفتند و از آنجا از راه دریا به قیرس آمدند.⁵ و وارد سلامیس شده، در کتابس یهود به کلام خدا موعظه کردند و یوحنا ملازم ایشان بود.⁶ و چون در تمامی

شويد. 40 پس احتیاط کنید، مبادا آنچه در صحف انبیامکتوب است، بر شما واقع شود، 41 که «ای حقیرشمارندگان، ملاحظه کنید و تعجب نمایید و هلاک شوید زیرا که من عملی را در ایام شما پدید آورم، عملی که هر چند کسی شما را از آن اعلام نماید، تصدیق نخواهید کرد.»

42 پس چون از کنیسه بیرون می‌رفتند، خواهش نمودند که در سبت آینده هم این سخنان را بدیشان بازگویند. 43 و چون اهل کنیسه متفرق شدند، بسیاری از یهودیان و جدیدان خداپرست از عقب پولس و برنابا افتادند؛ و آن دو نفر به ایشان سخن گفته، ترغیب می‌نمودند که به فیض خدائت باشند. 44 اما در سبت دیگر قریب به تمامی شهر فراهم شدند تا کلام خدا را بشنوند. 45 ولی چون یهود ازدحام خلق را دیدند، از حسد پرگشتند و کفر گفته، با سخنان پولس مخالفت کردند. 46 آنگاه پولس و برنابا دلیر شده، گفتند: «واجب بود کلام خدا نخست به شما القا شود. لیکن چون آن را رد کردید و خود را ناشایسته حیات جاودانی شمردید، همانا به سوی امت هاتوجه نماییم. 47 زیرا خداوند به ما چنین امر فرمود که «تو را نور امت‌ها ساختم تا الی اقصای زمین منشا نجات باشی.» 48 چون امت‌ها این را شنیدند، شادخاطر شده، کلام خداوند را تمجید نمودند و آنانی که برای حیات جاودانی مقرر بودند، ایمان آوردند.

49 و کلام خدا در تمام آن نواحی منتشر گشت. 50 اما یهودیان چند زن دیندار و متشخص و اکابر شهر را بشورانبند و ایشان را به زحمت رسانیدن بر پولس و برنابا تحریض نموده، ایشان را از حدود خود بیرون کردند. 51 و ایشان خاک پایهای خود را بر ایشان افشاند، به ایقونیه آمدند. 52 و شاگردان پر از خوشی و روح القدس گردیدند.

در ایقونیه

14 اما در ایقونیه، ایشان با هم به کنیسه یهود درآمد، به نوعی سخن گفتند که جمعی کثیر از یهود و یونانیان ایمان آوردند. 2 لیکن یهودیان بی‌ایمان دل‌های امت‌ها را اغوانمودند و با برادران بداندیش ساختند. 3 پس مدت مدیدی توقف نموده، به نام خداوندی که به کلام فیض خود شهادت می‌داد، به دلیری سخن می‌گفتند و او آیات و معجزات عطا می‌کرد که ازدست ایشان ظاهر شود.

4 و مردم شهر دو فرقه شدند، گروهی همدستان یهود و جمعی با رسولان بودند. 5 و چون امت‌ها و یهود با روسای خود بر ایشان هجوم می‌آوردند تا ایشان را افتضاح نموده، سنگسار کنند، 6 آگاهی یافته، به سوی لستره و دربه شهرهای لیکاونیه و دیار آن نواحی فرار کردند. 7 و در آنجا بشارت می‌دادند.

در لستره و دربه

8 و در لستره مردی نشسته بود که پایهایش بی‌حرکت بود و از شکم مادر، لنگ متولد شده، هرگز راه نرفته بود. 9 چون او سخن پولس رامی شنید، او بر روی نیک نگریسته، دید که ایمان شفا یافتن را دارد. 10 پس به آواز بلند بدو گفت: «بر پایهای خود راست بایست.» که در ساعت برجسته، خرامان گردید. 11 اما خلق چون این عمل پولس را دیدند، صدای خود را به زبان لیکاونیه بلند کرده، گفتند: «خدایان به صورت انسان نزد ما نازل شده‌اند.» 12 پس برنابا را مشتری و پولس را عطار خواندند زیرا که او در سخن گفتن مقدم بود.

13 پس کاهن مشتری که پیش شهر ایشان بود، گاوان و تاجها با گروهی از خلق به دروازه ها آورده، خواست که قربانی گذراند. 14 اما چون آن دو رسول یعنی برنابا و پولس شنیدند، جامه های خود را دریده، در میان مردم افتادند و ندا کرده، 15 گفتند: «ای مردمان، چرا چنین می‌کنید؟ ما نیز انسان و صاحبان علتها مانند شما هستیم و به شما بشارت می‌دهیم که از این اباطیل رجوع کنید به سوی خدای حی که آسمان و زمین و دریا و آنچه را که در آنها است آفرید، 16 که در طبقات سلف همه امت‌ها را واگذاشت که در طرق خود رفتار کنند، 17 با وجودی که خود را بی‌شهادت نگذاشت، چون احسان می‌نمود و از آسمان باران بارانیده و فصول بارآور بخشیده، دل‌های ما را از خوراک و شادی پر می‌ساخت.» 18 و بدین سخنان خلق را از گذرانیدن قربانی برای ایشان به دشواری باز داشتند.

جزیره تا به پافس گشتند، در آنجا شخص یهودی را که جادوگر و نبی کاذب بود یافتند که نام او باریشوع بود. 7 اورفیک سرجیوس پولس والی بود که مردی فهیم بود. همان برنابا و سولس را طلب نموده، خواست کلام خدا را بشنود. 8 اما علیما یعنی آن جادوگر، زیرا ترجمه اسمش همچنین می‌باشد، ایشان را مخالفت نموده، خواست والی را از ایمان برگرداند. 9 ولی سولس که پولس باشد، پر از روح القدس شده، بر او نیک نگریسته، 10 گفت: «ای پر از هر نوع مکر و خبثت، ای فرزند ابلیس و دشمن هر راستی، باز نمی‌ایستی از منحرف ساختن طرق راست خداوند؟ 11 الحال دست خداوند بر توست و کور شده، آفتاب را تا مدتی نخواهی دید.» که در همان ساعت، غشاوه و تاریکی او را فرو گرفت و دور زده، راهنمایی طلب می‌کرد. 12 پس والی چون آن ماجرا را دید، از تعلیم خداوند متحیر شده، ایمان آورد.

خدمات در انطاکیه پیسیدیه

13 آنگاه پولس و رفقاییش از پافس به کشتی سوار شده، به پرجه پمفلیه آمدند. اما یوحنا از ایشان جدا شده، به اورشلیم برگشت. 14 و ایشان از پرجه عبور نموده، به انطاکیه پیسیدیه آمدند و در روز سبت به کنیسه درآمد، بنشستند. 15 و بعد از تلاوت تورات و صحف انبیا، روسای کنیسه نزد ایشان فرستاده، گفتند: «ای برادران عزیز، اگر کلامی نصیحت‌آمیز برای قوم دارید، بگویید.»

16 پس پولس برپا ایستاده، به دست خود اشاره کرده، گفت: «ای مردان اسرائیلی و خداترسان، گوش دهید! 17 خدای این قوم، اسرائیل، پدران ما را برگزیده، قوم را در غربت ایشان در زمین مصر سرافراز نمود و ایشان را به بازوی بلند از آنجا بیرون آورد؛ 18 و قریب به چهل سال در بیابان متحمل حرکات ایشان می‌بود. 19 و هفت طایفه را در زمین کنعان هلاک کرده، زمین آنها را میراث ایشان ساخت تا قریب چهار صد و پنجاه سال. 20 و بعد از آن بدیشان داوران داد تا زمان سموئیل نبی. 21 و از آن وقت پادشاهی خواستند و خدا شاول بن قیس را از سبط بنیامین تا چهل سال به ایشان داد. 22 پس او را از میان برداشته، داود را برانگیخت تا پادشاه ایشان شود و در حق او شهادت داد که «داود بن یسی را مرغوب دل خود یافته‌ام که به تمامی اراده من عمل خواهد کرد.» 23 و از ذریت او خدا برحسب وعده، برای اسرائیل نجات‌دهنده‌ای یعنی عیسی را آورد، 24 چون یحیی پیش از آمدن او تمام قوم اسرائیل را به تمهید توبه موعظه نموده بود. 25 پس چون یحیی دوره خود را به پایان برد، گفت: «مرا که می‌پندارید؟ من اونیستم، لکن اینک بعد از من کسی می‌آید که لایق گشادن نعلین او نیم.» 26 «ای برادران عزیز و ابنا آل ابراهیم و هرکه از شما خداترس باشد، مر شما را کلام این نجات فرستاده شد. 27 زیرا سکنه اورشلیم و روسای ایشان، چونکه نه او را شناختند و نه آوازهای انبیا را که هر سبت خوانده می‌شود، بروی فتوی دادند و آنها را به اتمام رسانیدند. 28 و هر چند هیچ علت قتل در وی نیافتند، از پیلطس خواهش کردند که او کشته شود. 29 پس چون آنچه درباره وی نوشته شده بود تمام کردند، او را از صلیب پایین آورده، به قبر سپردند. 30 لکن خدا او را از مردگان برخیزانید. 31 و او روزهای بسیار ظاهر شد بر آنانی که همراه او از جلیل به اورشلیم آمده بودند که الحال نزد قوم شهود او می‌باشند. 32 پس ما به شما بشارت می‌دهیم، بدان وعده‌ای که به پدران ما داده شد، 33 که خدا آن را به ما که فرزندان ایشان می‌باشیم وفا کرد، وقتی که عیسی را برانگیخت، چنانکه در زبور دوم مکتوب است که «تو پسر من هستی، من امروز تو را تولید نمودم.» 34 و در آنکه او را از مردگان برخیزانید تا دیگر هرگز راجع به فساد نشود چنین گفت که «به برکات قدوس و امین داود برای شما وفا خواهم کرد.» 35 بنابراین در جایی دیگر نیز می‌گوید: «توقدوس خود را نخواهی گذاشت که فساد را ببند.» 36 زیرا که داود چونکه در زمان خود اراده خدا را خدمت کرده بود، به خفت و به پدران خود ملحق شده، فساد را دید. 37 لیکن آن کس که خدا او را برانگیخت، فساد را ندید.

38 «پس‌ای برادران عزیز، شما را معلوم باد که به وساطت او به شما از آمرزش گناهان اعلام می‌شود. 39 و به وسیله او هرکه ایمان آورد، عادل شمرده می‌شود، از هر چیزی که به شریعت موسی نتوانستید عادل شمرده

22 آنگاه رسولان و کشیشان با تمامی کلیسایان رضاداند که چند نفر از میان خود انتخاب نموده، همراه پولس و برنابا به انطاکیه بفرستند، یعنی یهودای ملقب به برسبا و سیلاس که از پیشوایان برادران بودند. 23 و بدست ایشان نوشتند که «رسولان و کشیشان و برادران، به برادران از امت‌ها که در انطاکیه و سوریه و قیلیقیه می‌باشند، سلام می‌رسانند. 24 چون شنیده شد که بعضی از میان ما بیرون رفته، شما را به سخنان خود مشوش ساخته، دل‌های شما را منقلب می‌نمایند و می‌گویند که می‌باید مختون شده، شریعت را نگاه بدارید و ما به ایشان هیچ امر نکردیم. 25 لهذا ما به یک دل مصلحت دیدیم که چند نفر را اختیار نموده، همراه عزیزان خود برنابا و پولس به نزد شما بفرستیم، 26 اشخاصی که جانهای خود را در راه نام خداوند ما عیسی مسیح تسلیم کرده‌اند. 27 پس یهودا و سیلاس را فرستادیم و ایشان شما را از این امور زبانی خواهند آگاهانید. 28 زیرا که روح القدس و ما صواب دیدیم که باری بر شما نهیم جز این ضروریات 29 که از قربانی‌های بتها و خون و حیوانات خفه شده و زنا بهره‌زید که هرگاه از این امور خود را محفوظ دارید به نیکویی خواهید پرداخت والسلام.» 30 پس ایشان مرخص شده، به انطاکیه آمدند و جماعت را فراهم آورده، نامه را رسانیدند. 31 چون مطالعه کردند، از این تسلی شاد خاطر گشتند. 32 و یهودا و سیلاس چونکه ایشان هم نبی بودند، برادران را به سخنان بسیار، نصیحت و تقویت نمودند. 33 پس چون مدتی در آنجا بسربردند به سلامتی از برادران رخصت گرفته، به سوی فرستندگان خود توجه نمودند. 34 اما پولس و برنابا در انطاکیه توقف نموده، 35 با بسیاری دیگر تعلیم و بشارت به کلام خدای دادند.

اختلاف پولس و برنابا

36 و بعد از ایام چند پولس به برنابا گفت: «برگردیم و برادران را در هر شهری که در آنها به کلام خداوند اعلام نمودیم، دیدن کنیم که چگونه می‌باشند.» 37 اما برنابا چنان مصلحت دید که یوحنا ملقب به مرقس را همراه نیز بردارد. 38 لیکن پولس چنین صلاح دانست که شخصی را که از بمقلبه از ایشان جدا شده بود و با ایشان در کار همراهی نکرده بود، با خود نبرد. 39 پس نزاعی سخت شد بحدی که از یکدیگر جدا شده، برنابا مرقس را برداشته، به قیصر از راه دریا رفت. 40 اما پولس سیلاس را اختیار کرد و از برادران به فیض خداوند سپرده شده، رو به سفر نهاد. 41 و از سوریه و قیلیقیه عبور کرده، کلیساها را استوار می‌نمود.

سفر دوم بشارتی پولس

16 و به دربه و لستره آمد که اینک شاگردی تیموتاوس نام آنجا بود، پسر زن یهودیه مومنه لیکن پدرش یونانی بود. 2 که برادران در لستره و ایقونیه بر او شهادت می‌دادند. 3 چون پولس خواست او همراه وی بیاید، او را گرفته مختون ساخت، به سبب یهودیانی که در آن نواحی بودند زیرا که همه پدرش را می‌شناختند که یونانی بود. 4 و در هر شهری که می‌گشتند، قانونها را که رسولان و کشیشان در اورشلیم حکم فرموده بودند، بدیشان می‌سپردند تا حفظ نمایند. 5 پس کلیساها در ایمان استوار می‌شدند و روز بروز در شماره افزوده می‌گشتند. 6 و چون از فریجیه و دیار غلاطیه عبور کردند، روح القدس ایشان را از رسانیدن کلام به آسیا منع نمود. 7 پس به میسیا آمده، سعی نمودند که به بطینیا بروند، لیکن روح عیسی ایشان را اجازت نداد. 8 و از میسیا گذشته به ترواس رسیدند. 9 شبی پولس را رویایی رخ نمود که شخصی از اهل مکادونیه ایستاده بود التماس نموده گفت: «به مکادونیه آمده، ما را امداد فرما.» 10 چون این رویا را دید، بی‌درنگ عازم سفر مکادونیه شدیم، زیرا به یقین دانستیم که خداوند ما را خوانده است تا بشارت بدیشان رسانیم. 11 پس از ترواس به کشتی نشستیم، به راه مستقیم به ساموتراکی رفتیم و روز دیگر به نیاپولیس.

19 اما یهودیان از انطاکیه و ایقونیه آمده، مردم را با خود متحد ساختند و پولس را سنگسار کرده، از شهر بیرون کشیدند و پنداشتند که مرده است. 20 اما چون شاگردان گرد او ایستادند برخاسته، به شهر درآمد و فردای آن روز با برنابا به سوی دربه روانه شد. 21 و در آن شهر بشارت داده، بسیاری را شاگرد ساختند. پس به لستره و ایقونیه و انطاکیه مراجعت کردند. 22 و دل‌های شاگردان را تقویت داده، پند می‌دادند که در ایمان ثابت بمانند و اینکه با مصیبت‌های بسیار می‌باید داخل ملکوت خدا گردیم. 23 و در هر کلیسای جهت ایشان کشیشان معین نمودند و دعا و روزه داشته، ایشان را به خداوندی که بدو ایمان آورده بودند، سپردند. 24 و از پیسیدیه گذشته به پمفلیه آمدند. 25 و در پرجه به کلام موعظه نمودند و به اتالیه فرود آمدند.

بازگشت به انطاکیه

26 و از آنجا به کشتی سوار شده، به انطاکیه آمدند که از همان جا ایشان را به فیض خدا سپرده بودند برای آن کاری که به انجام رسانیده بودند. 27 و چون وارد شهر شدند کلیسا را جمع کرده، ایشان را مطلع ساختند از آنچه خدا با ایشان کرده بود و چگونه دروازه ایمان را برای امت‌ها باز کرده بود. 28 پس مدت مدیدی با شاگردان بسر بردند.

شورای اورشلیم

15 و تنی چند از یهودیه آمده، برادران را تعلیم می‌دادند که «اگر برحسب آیین موسی مختون نشوید، ممکن نیست که نجات یابید.» 2 چون پولس و برنابا را منازعه و مباحثه بسیار با ایشان واقع شد، قرار بر این شد که پولس و برنابا و چند نفر دیگر از ایشان نزد رسولان و کشیشان در اورشلیم برای این مساله بروند. 3 پس کلیسا ایشان را مشایعت نموده از قیلیقیه و سامره عبور کرده، ایمان آوردن امت‌ها را بیان کردند و همه برادران را شادی عظیم دادند. 4 و چون وارد اورشلیم شدند، کلیسا و رسولان و کشیشان ایشان را پذیرفتند و آنها را از آنچه خدا با ایشان کرده بود، خبر دادند. 5 آنگاه بعضی از فرقه فریسیان که ایمان آورده بودند، برخاسته، گفتند: «اینها را باید ختنه نمایند و امر کنند که سنن موسی را نگاه دارند.» 6 پس رسولان و کشیشان جمع شدند تا در این امر مصلحت بینند. 7 و چون مباحثه سخت شد، پطرس برخاسته، بدیشان گفت: «ای برادران عزیز، شما آگاهید که از ایام اول، خدا از میان شما اختیار کرد که امت‌ها از زبان من کلام بشارت را بشنوند و ایمان آورند. 8 و خدای عارف القلوب بر ایشان شهادت داد بدین که روح القدس را بدیشان داد، چنانکه به ما نیز. 9 و در میان ما و ایشان هیچ فرقی نگذاشت، بلکه محض ایمان دل‌های ایشان را طاهر نمود. 10 پس اکنون چرا خدا را امتحان می‌کنید که یوغی بر گردن شاگردان می‌نهد که پدران ما و ما نیز طاقت تحمل آن را نداشتیم، 11 بلکه اعتقاد داریم که محض فیض خداوند عیسی مسیح نجات خواهیم یافت، همچنان که ایشان نیز.»

12 پس تمام جماعت ساکت شده، به برنابا و پولس گوش گرفتند چون آیات و معجزات را بیان می‌کردند که خدا در میان امت‌ها به وساطت ایشان ظاهر ساخته بود. 13 پس چون ایشان ساکت شدند، یعقوب رو آورده، گفت: «ای برادران عزیز، مرا گوش گیرید. 14 شمعون بیان کرده است که چگونه خدا اول امت‌ها را تفقد نمود تا قومی از ایشان به نام خود بگیرد. 15 و کلام انبیا در این مطابق است چنانکه مکتوب است 16 که «بعد از این رجوع نموده، خیمه داود را که افتاده است باز بنا می‌کنم و خرابیهای آن را باز بنامی کنم و آن را برپا خواهم کرد، 17 تا بقیه مردم طالب خداوند شوند و جمیع امت‌هایی که بر آنها نام من نهاده شده است.» 18 این را می‌گوید خداوندی که این چیزها را از بدو عالم معلوم کرده است. 19 پس رای من این است: کسانی را که از امت‌ها به سوی خدا بازگشت می‌کنند زحمت نرسانیم، 20 مگر اینکه ایشان را حکم کنیم که از نجاسات بتها و زنا و حیوانات خفه شده و خون بهره‌زید. 21 زیرا که موسی از طبقات سلف در هر شهر اشخاصی دارد که بدو موعظه می‌کنند، چنانکه در هر سبت در کنایس او را تلاوت می‌کنند.»

شده، در سه سبت با ایشان از کتاب مباحثه می‌کرد³ و واضح و مبین می‌ساخت که «لازم بود مسیح زحمت ببندد و از مردگان برخیزد و عیسی که خبر او را به شما می‌دهم، این مسیح است.»⁴ و بعضی از ایشان قبول کردند و با پولس و سیلاس متحد شدند و از یونانیان خداترس، گروهی عظیم و از زنان شریف، عددی کثیر.⁵ اما یهودیان بی‌ایمان حسد برده، چند نفر اشرار از بازارها را برداشته، خلق را جمع کرده، شهر را به شورش آوردند و به خانه یاسون تاخته، خواستند ایشان را در میان مردم ببرند.⁶ و چون ایشان را نیافتند، یاسون و چند برادر را نزد حکام شهرکشیدند و ندا می‌کردند که «آنانی که ربع مسکون را شورانیده‌اند، حال بدینچنانیزآمده‌اند.⁷ و یاسون ایشان را پذیرفته است و همه اینها برخلاف احکام قیصر عمل می‌کنند و قایل بر این هستند که پادشاهی دیگر هست یعنی عیسی.»⁸ پس خلق و حکام شهر را از شنیدن این سخنان مضطرب ساختند⁹ و از یاسون و دیگران کفالت گرفته، ایشان را رها کردند.

در بیریه

¹⁰ اما برادران بی‌درنگ در شب پولس و سیلاس را به سوی بیریه روانه کردند و ایشان بدانجا رسیده، به کنیسه یهود درآمدند.¹¹ و اینها از اهل تسالونیکه نجیب‌تر بودند، چونکه درکمال رضامندی کلام را پذیرفتند و هر روز کتب را تفتیش می‌نمودند که آیا این همچنین است.¹² پس بسیاری از ایشان ایمان آوردند و از زنان شریف یونانیه و از مردان، جمعی عظیم.¹³ لیکن چون یهودیان تسالونیکه فهمیدند که پولس در بیریه نیز به کلام خدا موعظه می‌کند، در آنجا هم رفته، خلق را شورانیدند.¹⁴ در ساعت برادران پولس را به سوی دریا روانه کردند ولی سیلاس با تیموتاوس در آنجا توقف نمودند.¹⁵ و رهنمایان پولس او را به اطمینان آوردند و حکم برای سیلاس و تیموتاوس گرفته که به زودی هرچه تمام تر به نزد او آیند، روانه شدند.

در اطمینا (آتن)

¹⁶ اما چون پولس در اطمینا انتظار ایشان را می‌کشید، روح او در اندرونش مضطرب گشت چون دید که شهر از بتها پر است.¹⁷ پس درکنیسه با یهودیان و خدایپرستان و در بازار، هرروزه با هرکه ملاقات می‌کرد، مباحثه می‌نمود.¹⁸ اما بعضی از فلاسفه اپیکوریین و رواقیین با او روبرو شده، بعضی می‌گفتند: «این یاهوگو چه می‌خواهد بگوید؟» و دیگران گفتند: «ظاهر واعظ به خدایان غریب است.» زیرا که ایشان را به عیسی و قیامت بشارت می‌داد.¹⁹ پس او را گرفته، به کوه مریخ بردند و گفتند: «آیا می‌توانیم یافت که این تعلیم تازه‌ای که تو می‌گویی چیست؟²⁰ چونکه سخنان غریب به گوش مامی رسانی. پس می‌خواهیم بدانیم از اینها چه مقصود است.»²¹ اما جمیع اهل اطمینا و غریبان ساکن آنجا جز برای گفت و شنید درباره چیزهای تازه فراغتی نمی‌داشتند.

²² پس پولس در وسط کوه مریخ ایستاده، گفت: «ای مردان اطمینا، شما را از هر جهت بسیاری‌دیندار یافته‌ام،²³ زیرا چون سیر کرده، معابد شما را نظاره می‌نمودم، مذبحی یافتیم که بر آن، نام خدای ناشناخته نوشته بود. پس آنچه را شما ناشناخته می‌پرستید، من به شما اعلام می‌نمایم.²⁴ خدایی که جهان و آنچه در آن است آفرید، چونکه او مالک آسمان و زمین است، درهیکلهای ساخته شده به دستها ساکن نمی‌باشد²⁵ و از دست مردم خدمت کرده نمی‌شود که گویا محتاج چیزی باشد، بلکه خود به همگان حیات و نفس و جمیع چیزها می‌بخشد.²⁶ و هر امت انسان را از یک خون ساخت تا بر تمامی روی زمین مسکن گیرند و زمانهای معین و حدود مسکنهای ایشان را مقرر فرمود²⁷ تا خدا را طلب کنند که شاید او را تفحص کرده، بیابند، با آنکه از هیچ‌یکی از ما دور نیست.²⁸ زیرا که در او زندگی و حرکت و وجود داریم چنانکه بعضی از شعرا شما نیز گفته‌اند که از نسل او می‌باشیم.²⁹ پس چون از نسل خدا می‌باشیم، نشاید گمان برد که الوهیت شباهت دارد به طلا یا نقره یا سنگ منقوش به صنعت یا مهارت انسان.

³⁰ پس خدا از زمانهای جهالت چشم پوشیده، الان تمام خلق را در هر جا حکم می‌فرماید که توبه کنند.³¹ زیرا روزی را مقرر فرمود که در آن ربع مسکون

در فیلیپی

¹² و از آنجا به فیلیپی رفتیم که شهر اول از سرحد مکادونیه و کلونیه است و در آن شهر چندروز توقف نمودیم.¹³ و در روز سبت از شهر بیرون شده و به کنار رودخانه جایی که نماز می‌گذارند، نشسته با زنانی که در آنجا جمع می‌شدند سخن رانیدیم.¹⁴ و زنی لیدییه نام، ارغوان فروش، که از شهر طیاتیرا و خدایپرست بود، می‌شنید که خداوند دل او را گشود تا سخنان پولس را بشنود.¹⁵ و چون او و اهل خانه‌اش تعمیم یافتند، خواهش نموده، گفت: «اگر شما رایقین است که به خداوند ایمان آوردم، به خانه من درآمده، بمانید.» و ما را الحاح نمود.

¹⁶ و واقع شد که چون ما به محل نماز می‌رفتیم، کنیزی که روح تقال داشت و از غیب‌گویی منافع بسیار برای آقایان خود پیدامی نمود، به ما برخورد.¹⁷ و از عقب پولس و ما آمده، ندا کرده، می‌گفت که «این مردمان خدام خدای تعالی می‌باشند که شما را از طریق نجات اعلام می‌نمایند.»¹⁸ و چون این کار را روزهای بسیار می‌کرد، پولس دل‌تنگ شده، برگشت و به روح گفت: «تو را می‌فرمایم به نام عیسی مسیح از این دختر بیرون بیا.» که در ساعت از او بیرون شد.

¹⁹ اما چون آقایانش دیدند که از کسب خودمایوس شدند، پولس و سیلاس را گرفته، در بازار نزد حکام کشیدند.²⁰ و ایشان را نزد والیان حاضر ساخته، گفتند: «این دو شخص شهر ما را به شورش آورده‌اند و از یهود هستند،²¹ و رسومی را اعلام می‌نمایند که پذیرفتن و به‌جا آوردن آنها بر ما که رومیان هستیم، جایز نیست.»²² پس خلق بر ایشان هجوم آوردند و والیان جامه‌های ایشان را کنده، فرمودند ایشان را چوب بزنند.²³ و چون ایشان را چوب بسیار زدند، به زندان افکندند و داروغه زندان را تاکید فرمودند که ایشان را محکم نگاه دارد.²⁴ و چون او بدینطور امر یافت، ایشان را به زندان درونی انداخت و پاییهای ایشان را در کنده مضبوط کرد.

²⁵ اما قریب به نصف شب، پولس و سیلاس دعا کرده، خدا را تسبیح می‌خواندند و زندانیان ایشان را می‌شنیدند.²⁶ که ناگاه زلزله‌ای عظیم حادث گشت بعدی که بیند زندان به جنبش درآمد و دفعه همه درها باز شد و زنجیرها از همه فرو ریخت.²⁷ اما داروغه بیدار شده، چون درهای زندان را گشوده دید، شمشیر خود را کشیده، خواست خود را بکشد زیرا گمان برد که زندانیان فرار کرده‌اند.²⁸ اما پولس به آواز بلند صدا زده، گفت: «خود را ضرری مرسان زیرا که ماهه در اینجا هستیم.»²⁹ پس چراغ طلب نموده، به اندرون جست و لرزان شده، نزد پولس و سیلاس افتاد.³⁰ و ایشان را بیرون آورده، گفت: «ای آقایان، مرا چه باید کرد تا نجات یابم؟»³¹ گفتند: «به خداوند عیسی مسیح ایمان آور که تو و اهل خانه ات نجات خواهید یافت.»³² آنگاه کلام خداوند را برای او و تمامی اهل بیتش بیان کردند.³³ پس ایشان را برداشته، در همان ساعت شب زخمهای ایشان را شست و خود و همه کسانش فی الفور تعمیم یافتند.³⁴ و ایشان را به خانه خود درآورده، خوانی پیش ایشان نهاد و باتمامی عیال خود به خدا ایمان آورده، شادگردیدند.³⁵ اما چون روز شد، والیان فرایشان فرستاده، گفتند: «آن دو شخص را رها نما.»³⁶ آنگاه داروغه پولس را از این سخنان آگاهانید که «والیان فرستاده‌اند تا رستگار شوید. پس الان بیرون آمده، به سلامتی روانه شوید.»³⁷ لیکن پولس بدیشان گفت: «ما را که مردمان رومی می‌باشیم، آشکارا و بی‌حجت زده، به زندان انداختند. آیا الان ما را به پنهانی بیرون می‌نمایند؟ نمی‌تواند بلکه خود آمده، ما را بیرون بیاورند.³⁸ پس فرایشان این سخنان را به والیان گفتند و چون شنیدند که رومی هستند بترسیدند³⁹ و آمده، بدیشان التماس نموده، بیرون آوردند و خواهش کردند که از شهر بروند.⁴⁰ آنگاه از زندان بیرون آمده، به خانه لیدییه شتافتند و برادران ملاقات نموده و ایشان را نصیحت کرده، روانه شدند.

در تسالونیکه

17 و از امفیپولس و اپلونیه گذشته، به تسالونیکه رسیدند که در آنجا کنیسه یهود بود.² پس پولس بر حسب عادت خود، نزد ایشان داخل

چون بدانجا رسیدن آنانی را که به وسیله فیض ایمان آورده بودند، اعانت بسیار نمود،²⁸ زیرا به قوت تمام بر یهودا قومه حجت می‌کرد و از کتب ثابت می‌نمود که عیسی، مسیح است.

در افسس

19 و چون اپلس در قرن‌تس بود، پولس در نواحی بالا گردش کرده، به افسس رسید. و در آنجا شاگرد چند یافته،² بدیشان گفت: «آیا هنگامی که ایمان آوردید، روح‌القدس را یافتید؟» به وی گفتند: «بلکه نشنیدیم که روح‌القدس هست!»³ بدیشان گفت: «پس به چه چیز تعمد یافتید؟» گفتند: «به تعمد یحیی.»⁴ پولس گفت: «یحیی البته تعمد توبه می‌داد و به قوم می‌گفت به آن کسی که بعد از من می‌آید ایمان بیاورید یعنی به مسیح عیسی.»⁵ چون این را شنیدند به نام خداوند عیسی تعمد گرفتند،⁶ و چون پولس دست بر ایشان نهاد، روح‌القدس بر ایشان نازل شد و به زبانها متکلم گشته، نبوت کردند.⁷ و جمله آن مردمان تخمین دوازده نفر بودند.

⁸ پس به کنیسه درآمد، مدت سه ماه به دلیری سخن می‌راند و در امور ملکوت خدا مباحثه می‌نمود و برهان قاطع می‌آورد.⁹ اما چون بعضی سخت دل گشته، ایمان نیاوردند و پیش روی خلق، طریقت را بد می‌گفتند، از ایشان کناره‌گزیده، شاگردان را جدا ساخت و هر روزه در مدرسه شخصی طیرانس نام مباحثه می‌نمود.¹⁰ و بدینطور دو سال گذشت بقسمی که تمامی اهل آسیا چه یهود و چه یونانی کلام خداوند عیسی را شنیدند.¹¹ و خداوند از دست پولس معجزات غیرمعتاد به ظهور می‌رسانید،¹² بطوری که از بدن او دستمالها و فوطه‌ها برده، بر مریضان می‌گذارند و امراض از ایشان زایل می‌شد و ارواح پلید از ایشان اخراج می‌شدند.

¹³ لیکن تنی چند از یهودیان سیاح عزیزه خوان بر آنانی که ارواح پلید داشتند، نام خداوند عیسی را خواندن گرفتند و می‌گفتند: «شما را به آن عیسی که پولس به او موعظه می‌کند قسم می‌دهیم!»¹⁴ و هفت نفر پسران اسکویورائیس کهنه یهود این کار می‌کردند.¹⁵ اما روح خبیث در جواب ایشان گفت: «عیسی رامی شناسم و پولس را می‌دانم. لیکن شما کیستید؟»¹⁶ و آن مرد که روح پلید داشت برایشان جست و بر ایشان زور آورده، غلبه یافت بحدی که از آن خانه عریان و مجروح فرار کردند.¹⁷ چون این واقعه بر جمیع یهودیان و یونانیان ساکن افسس مشهور گردید، خوف بر همه ایشان طاری گشته، نام خداوند عیسی را مکرم می‌داشتند.¹⁸ و بسیاری از آنانی که ایمان آورده بودند آمدند و به اعمال خود اعتراف کرده، آنها رافاش می‌نمودند.¹⁹ و جمعی از شعبده‌بازان کتب خویش را آورده، در حضور خلق سوزانیدند و چون قیمت آنها را حساب کردند، پنجاه هزار درهم بود²⁰ بدینطور کلام خداوند ترقی کرده قوت می‌گرفت.

²¹ و بعد از تمام شدن این مقدمات، پولس در روح عزیزت کرد که از مکادونیه و اخائیه گذشته، به اورشلیم برود و گفت: «بعد از رفتن به آنجا روم را نیز باید دید.»²² پس دو نفر از ملازمان خود یعنی تیموتاوس و ارسطوس را به مکادونیه روانه کرد و خود در آسیا چندی توقف نمود.²³ در آن زمان هنگامه‌ای عظیم درباره طریقت بر پا شد.²⁴ زیرا شخصی دیمتریوس نام زرگر که تصاویر بت‌کده ارطامیس از نقره می‌ساخت و بجهت صنعتگران نفع خطیر پیدا می‌نمود، ایشان را و دیگرانی که در چنین پیشه اشتغال می‌داشتند،²⁵ فراهم آورده، گفت: «ای مردمان شما آگاه هستید که از این شغل، فراخی رزق ما است.²⁶ و دیده و شنیده‌اید که نه تنها در افسس، بلکه تقریب در تمام آسیا این پولس خلق بسیاری را اغوانموده، منحرف ساخته است و می‌گوید اینهایی که به دستها ساخته می‌شوند، خدایان نیستند.²⁷ پس خطر است که نه فقط کسب ما از میان رود بلکه این هیکل خدای عظیم ارطامیس نیز حقیرشمرده شود و عظمت وی که تمام آسیا و ربع مسکون او را می‌پرستند برطرف شود.»²⁸ چون این را شنیدند، از خشم پرگشته، فریاد کرده، می‌گفتند که «بزرگ است ارطامیس افسسیان.»²⁹ و تمامی شهر به شورش آمده، همه متفق به تماشاخانه تاختند و غایوس و ارسترخس را که از اهل مکادونیه و همراهان پولس بودند با خودی کشیدند.³⁰ اما چون پولس اراده نمود که به میان مردم

را به انصاف داوری خواهد نمود به آن مردی که معین فرمود و همه را دلیل داد به اینکه او را از مردگان برخیزانید.³² چون ذکر قیامت مردگان شنیدند، بعضی استهزا نمودند و بعضی گفتند مرتبه دیگر در این امر از تو خواهیم شنید.³³ و همچنین پولس از میان ایشان بیرون رفت.³⁴ لیکن چند نفر بدویپوسته ایمان آوردند که از جمله ایشان دیونیسیوس آریوپاگی بود و زنی که دامرس نام داشت و بعضی دیگر با ایشان.

در قرن‌تس

18 و بعد از آن پولس از اطینا روانه شده، به قرن‌تس آمد.² و مرد یهودی اکیلا نام را که مولدش پنطس بود و از ایتالیا تازه رسیده بود و زنی پرسکله را یافت زیرا کلودیوس فرمان داده بود که همه یهودیان از روم بروند. پس نزد ایشان آمد.³ و چونکه با ایشان همیشه بود، نزد ایشان مانده، به کار مشغول شد و کسب ایشان خیمه‌دوزی بود.⁴ و هر سبت در کنیسه مکالمه کرده، یهودیان و یونانیان را مجاب می‌ساخت.⁵ اما چون سیلاس و تیموتاوس از مکادونیه آمدند، پولس در روح مجبور شده، برای یهودیان شهادت می‌داد که عیسی، مسیح است.⁶ ولی چون ایشان مخالفت نموده، کفر می‌گفتند، دامن خود را بر ایشان افشاند، گفت: «خون شما بر سر شما است. من بری هستم. بعد از این به نزد امت هامی روم.»⁷ پس از آنجا نقل کرده، به خانه شخصی یوستس نام خداپرست آمد که خانه او متصل به کنیسه بود.⁸ اما کرسپس، رئیس کنیسه با تمامی اهل بیتش به خداوند ایمان آوردند و بسیاری از اهل قرن‌تس چون شنیدند، ایمان آورده، تعمدیافتند.⁹ شبی خداوند در رویا به پولس گفت: «ترسان مباش، بلکه سخن بگو و خاموش مباش¹⁰ زیرا که من با تو هستم و هیچ کس تو را اذیت نخواهد رسانید زیرا که مرا در این شهر خلق بسیار است.»

¹¹ پس مدت یک سال و شش ماه توقف نموده، ایشان را به کلام خدا تعلیم می‌داد.¹² اما چون غالیون والی اخائیه بود، یهودیان یکدل شده، بر سر پولس تاخته، او را پیش مسند حاکم بردند¹³ و گفتند: «این شخص مردم را اغوامی کند که خدا را برخلاف شریعت عبادت کنند.»¹⁴ چون پولس خواست حرف زند، غالیون گفت: «ای یهودیان اگر ظلمی یا فسقی فاحش می‌بود، هر آینه شرط عقل می‌بود که متحمل شما بشوم.¹⁵ ولی چون مساله‌ای است درباره سخنان و نامها و شریعت شما، پس خود بفهمید. من در چنین امور نمی‌خواهم داوری کنم.»¹⁶ پس ایشان را از پیش مسند براند.¹⁷ و همه سوستانیس رئیس کنیسه را گرفته او را در مقابل مسند والی بزدند و غالیون را از این امور هیچ پروا نبود.

¹⁸ اما پولس بعد از آن روزهای بسیار در آنجا توقف نمود پس برادران را وداع نموده، به سوریه از راه دریا رفت و پرسکله و اکیلا همراه او رفتند. و در کنخیره موی خود را چید چونکه نذر کرده بود.¹⁹ و چون به افسس رسید آن دو نفر را در آنجا رها کرده، خود به کنیسه درآمد، با یهودیان مباحثه نمود.²⁰ و چون ایشان خواهش نمودند که مدتی با ایشان بماند، قبول نکرد²¹ بلکه ایشان را وداع کرده، گفت که «مرا به هر صورت باید عیدآینده را در اورشلیم صرف کنم. لیکن اگر خدا بخواهد، باز به نزد شما خواهم برگشت.» پس از افسس روانه شد.²² و به قیصریه فرود آمده (به اورشلیم) رفت و کلیسا را تحیت نموده، به انطاکیه آمد.

سفر سوم بشارتی

²³ و مدتی در آنجا مانده، باز به سفر توجه نمود و در ملک غلاطیه و فریجیه جابجا می‌گشت و همه شاگردان را استوار می‌نمود.²⁴ اما شخصی یهود اپلس نام از اهل اسکندریه که مردی فصیح و در کتاب توانا بود، به افسس رسید.²⁵ او در طریق خداوند تربیت یافته و در روح سرگرم بوده، درباره خداوند به دقت تکلم و تعلیم می‌نمود هر چند چیز از تعمد یحیی اطلاعی نداشت.²⁶ همان شخص در کنیسه به دلیری سخن آغاز کرد اما چون پرسکله و اکیلا او را شنیدند، نزد خود آوردند و به دقت تمام طریق خدا را بدو آموختند.²⁷ پس چون او عزیمت سفر اخائیه کرد، برادران او را ترغیب نموده، به شاگردان سفارش نامه‌ای نوشتند که او را بپذیرند. و

اول که وارد آسیا شدم، چطور هر وقت با شما بسرمی بردم؛¹⁹ که با کمال فروتنی و اشکهای بسیار و امتحانهایی که از مکاید یهود بر من عارض می شد، به خدمت خداوند مشغول می بودم.²⁰ و چگونه چیزی را از آنچه برای شما مفید باشد، دریغ نداشتم بلکه آشکارا و خانه به خانه شما را اخبار و تعلیم می نمودم.²¹ و به یهودیان و یونانیان نیز از توبه به سوی خدا و ایمان به خداوند ما عیسی مسیح شهادت می دادم.²² و اینک الان در روح بسته شده، به اورشلیم می روم و از آنچه در آنجا بر من واقع خواهد شد، اطلاعی ندارم.²³ جز اینکه روح القدس در هر شهرشهادت داده، می گوید که بندها و زحمات برابرم مهیا است.²⁴ لیکن این چیزها را به هیچ می شمارم، بلکه جان خود را عزیز نمی دارم تا دور خود را به خوشی به انجام رسانم و آن خدمتی را که از خداوند عیسی یافته ام که به بشارت فیض خدا شهادت دهم.²⁵ و الحال این رامی دانم که جمیع شما که در میان شما گشته و به ملکوت خدا موعظه کرده ام، دیگر روی مرانخواهید دید.²⁶ پس امروز از شما گواهی می طلبم که من از خون همه بری هستم،²⁷ زیرا که از اعلام نمودن شما به تمامی اراده خدا کوتاهی نکردم.²⁸ پس نگاه دارید خویشتن و تمامی آن گله را که روح القدس شما را بر آن اسقف مقرر فرمود تا کلیسای خدا را رعایت کنید که آن را به خون خود خریده است.²⁹ زیرا من می دانم که بعد از رحلت من، گرگان درنده به میان شما درخواهند آمد که بر گله ترحم نخواهند نمود،³⁰ و از میان خود شما مردمانی خواهند برخاست که سخنان کج خواهند گفت تا شاگردان را در عقب خود بکشند.³¹ لهذا بیدار باشید و به یاد آورید که مدت سه سال شبانه روز از تنبیه نمودن هر یکی از شما با اشکها باز ناپستادم.³² و الحال ای برادران شما را به خدا و به کلام فیض او می سپارم که قادر است شما را بنا کند و در میان جمیع مقدسین شما را میراث بخشد.³³ نقره یا طلا یا لباس کسی را طمع نوزیدم،³⁴ بلکه خودمی دانید که همین دستها در رفع احتیاج خود و رفقایم خدمت می کرد.³⁵ این همه را به شما نمودم که می باید چنین مشقت کشیده، ضعفا را دستگیری نمایید و کلام خداوند عیسی را به خاطر دارید که او گفت دادن از گرفتن فرخنده تر است.»

³⁶ این بگفت و زانو زده، با همگی ایشان دعا کرد.³⁷ و همه گریه بسیار کردند و بر گردن پولس آویخته، او را می بوسیدند.³⁸ و بسیار متالم شدند خصوص بجهت آن سخنی که گفت: «بعد از این روی مرا نخواهید دید.» پس او را تا به کشتی مشایعت نمودند.

بسوی اورشلیم

21 و چون از ایشان هجرت نمودیم، سفر دریا کردیم و به راه راست به کوس آمدیم و روز دیگر به رودس و از آنجا به پاترا.² و چون کشتی ای یافتیم که عازم فینیکیه بود، بر آن سوار شده، کوچ کردیم.³ و قپرس را به نظر آورده، آن را به طرف چپ رها کرده، به سوی سوریه رفتیم و در صور فرود آمدیم زیرا که در آنجا می بایست بار کشتی را فرود آورند.⁴ پس شاگردی چند پیدا کرده، هفت روز در آنجا ماندیم و ایشان به الهام روح به پولس گفتند که به اورشلیم نرود.⁵ و چون آن روزها را بسر بردیم، روانه گشتیم و همه با زنان و اطفال تا بیرون شهر مارا مشایعت نمودند و به کناره دریا زانو زده، دعا کردیم.⁶ پس یکدیگر را وداع کرده، به کشتی سوار شدیم و ایشان به خانه های خود برگشتند.⁷ و ما سفر دریا را به انجام رسانیده، از صور به پتولامیس رسیدیم و برادران را سلام کرده، با ایشان یک روز ماندیم.⁸ در فردای آن روز، از آنجا روانه شده، به قیصریه آمدیم و به خانه فیلیپس مبشر که یکی از آن هفت بود درآمده، نزد او ماندیم.⁹ و او را چهار دختر باکره بود که نبوت می کردند.¹⁰ و چون روز چند در آنجا ماندیم، نبی ای آغابوس نام از یهودیه رسید،¹¹ و نزد ما آمده، کمر بند پولس را گرفته و دستها و پایهای خود را بسته، گفت: «روح القدس می گوید که یهودیان در اورشلیم صاحب این کمر بند را به همینطور بسته، او را به دستهای امتها خواهند سپرد.»¹² پس چون این را شنیدیم، ما و اهل آنجا التماس نمودیم که به اورشلیم نرود.¹³ پولس جواب داد: «چه می کنید که گریبان شده، دل مرا می شکنید زیرا من مستعدم که نه

درآید، شاگردان او را نگذاشتند.³¹ و بعضی از روسای آسیا که او را دوست می داشتند، نزد او فرستاده، خواهش نمودند که خود را به تماشاخانه نسیارد.³² و هر یکی صدایی علیحده می کردند زیرا که جماعت آشفته بود و اکثر نمی دانستند که برای چه جمع شده اند.³³ پس اسکندر را از میان خلق کشیدند که یهودیان او را پیش انداختند و اسکندر به دست خود اشاره کرده، خواست برای خود پیش مردم حجت بیاورد.³⁴ لیکن چون دانستند که یهودی است همه به یک آواز قریب به دو ساعت ندا می کردند که «بزرگ است ارطامیس افسسیان.»

³⁵ پس از آن مستوفی شهر خلق را ساکت گردانیده، گفت: «ای مردان افسسی، کیست که نمی داند که شهر افسسیان ارطامیس خدای عظیم و آن صنمی را که از مشتری نازل شد پرستش می کند؟³⁶ پس چون این امور را نتوان انکار کرد، شما می باید آرام باشید و هیچ کاری به تعجیل نکنید.³⁷ زیرا که این اشخاص را آوردید که نه تاراج کنندگان هیکل اند و نه به خدای شما بدگفته اند.³⁸ پس هر گاه دیمیتریوس و همکاران وی ادعایی بر کسی دارند، ایام قضا مقرر است و داوران معین هستند. با همدیگر مرافعه باید کرد.³⁹ و اگر در امری دیگر طالب چیزی باشید، در محکمه شرعی فیصل خواهد پذیرفت.⁴⁰ زیرا در خطریم که در خصوص فتنه امروز از مابازخواست شود چونکه هیچ علتی نیست که درباره آن عذری برای این ازدحام توانیم آورد.»⁴¹ این را گفته، جماعت را متفرق ساخت.

در مکادونیه و یونان

20 و بعد از تمام شدن این هنگامه، پولس شاگردان را طلبیده، ایشان را وداع نمود و به سمت مکادونیه روانه شد.² و در آن نواحی سیر کرده، اهل آنجا را نصیحت بسیار نمود و به یونانستان آمد.³ و سه ماه توقف نمود و چون عزم سفر سوریه کرد و یهودیان در کمین وی بودند، اراده نمود که از راه مکادونیه مراجعت کند.⁴ و سوپاترس از اهل بیریه و ارسترخس و سکندس از اهل تسالونیکی و گایوس از دربه و تیموتائوس و از مردم آسیا تیخیس و تروفیمس تا به آسیا همراه او رفتند.⁵ و ایشان پیش رفته، در ترواس منتظر ما شدند.⁶ و اما ما بعد از ایام فطیراز فیلیپی به کشتی سوار شدیم و بعد از پنج روز به ترواس نزد ایشان رسیدیم، در آنجا هفت روز ماندیم.

زنده کردن افتیخس

⁷ و در اول هفته چون شاگردان بجهت شکستن نان جمع شدند و پولس در فردای آن روز عازم سفر بود، برای ایشان موعظه می کرد و سخن او تانصف شب طول کشید.⁸ و در بالاخانه ای که جمع بودیم چراغ بسیار بود.⁹ ناگاه جوانی که افتیخس نام داشت، نزد دریچه نشسته بود که خواب سنگین او را در ربود و چون پولس کلام را طول می داد، خواب بر او مستولی گشته، از طبقه سوم به زیر افتاد و او را مرده برداشتند.¹⁰ آنگاه پولس به زیر آمده، بر او افتاد و وی را در آغوش کشیده، گفت: «مضطرب مباشید زیرا که جان او در اوست.»¹¹ پس بالا رفته و نان را شکسته، خورد و تا طلوع فجر گفتگوی بسیار کرده، همچنین روانه شد.¹² و آن جوان را زنده بردند و تسلی عظیم پذیرفتند.

وداع از رهبران افسس

¹³ اما ما به کشتی سوار شده، به اسوس پیش رفتیم که از آنجا می بایست پولس را برداریم که بدینطور قرار داد زیرا خواست تا آنجا پیاده رود.¹⁴ پس چون در اسوس او را ملاقات کردیم، او را برداشته، به متیلینی آمدیم.¹⁵ و از آنجا به دریا کوچ کرده، روز دیگر به مقابل خیوس رسیدیم و روز سوم به ساموس وارد شدیم و در تروجیلیون توقف نموده، روز دیگر وارد میلیتس شدیم.¹⁶ زیرا که پولس عزیمت داشت که از محاذی افسس بگذرد، مبادا او را در آسیا درنگی پیدا شود، چونکه تعجیل می کرد که اگر ممکن شود تاروز پنتیکاست به اورشلیم برسد.¹⁷ پس از میلیتس به افسس فرستاده، کشیشان کلیسا را طلبید.¹⁸ و چون به نزدش حاضر شدند، ایشان را گفت: «بر شما معلوم است که از روز

فقط قید شوم بلکه تا در اورشلیم بمیرم به خاطر نام خداوند عیسی.»¹⁴ چون او نشنید خاموش شده، گفتیم: «آنچه اراده خداوند است بشود.»¹⁵ و بعد از آن ایام تدارک سفر دیده، متوجه اورشلیم شدیم.¹⁶ و تنی چند از شاگردان قیصریه همراه آمده، ما را نزد شخصی مناسون نام که از اهل قپرس و شاگرد قدیمی بود، آوردند تا نزد او منزل نماییم.

در اورشلیم

¹⁷ و چون وارد اورشلیم گشتیم، برادران ما را به خشنودی پذیرفتند.¹⁸ و در روز دیگر، پولس ما را برداشته، نزد یعقوب رفت و همه کشیشان حاضر شدند.¹⁹ پس ایشان را سلام کرده، آنچه خدا بوسیله خدمت او در میان امت‌ها به عمل آورده بود، مفصلاً گفت.²⁰ ایشان چون این را شنیدند، خدا را تمجید نموده، به وی گفتند: «ای برادر، آگاه هستی که چند هزارها از یهودیان ایمان آورده‌اند و جمیع در شریعت غیورند:»²¹ و درباره تو شنیده‌اند که همه یهودیان را که در میان امت‌ها می‌باشند، تعلیم می‌دهی که از موسی انحراف نمایند و می‌گویند نباید اولاد خود رامختون ساخت و به سنن رفتار نمود.²² پس چه باید کرد؟ البته جماعت جمع خواهند شد زیرا خواهند شنید که تو آمده‌ای.²³ پس آنچه به تو گوئیم به عمل آور: چهار مرد نزد ما هستند که برایشان نذری هست.²⁴ پس ایشان را برداشته، خود را با ایشان تطهیر نما و خرج ایشان را بده که سر خود را بتراشند تا همه بدانند که آنچه درباره تو شنیده‌اند اصلی ندارد بلکه خود نیز در محافظت شریعت سلوک می‌نمایند.²⁵ لیکن درباره آنانی که از امت‌ها ایمان آورده‌اند، مافرستادیم و حکم کردیم که از قربانی‌های بت و خون و حیوانات خفه شده و زنا پرهیز نمایند.²⁶ پس پولس آن اشخاص را برداشته، روز دیگر با ایشان طهارت کرده، به هیکل درآمد و از تکمیل ایام طهارت اطلاع داد تا هدیه‌ای برای هر یک از ایشان بگذرانند.

گرفتار شدن پولس

²⁷ و چون هفت روز نزدیک به انجام رسید، یهودی‌ای چند از آسیا او را در هیکل دیده، تمامی قوم را به شورش آوردند و دست بر او انداخته،²⁸ فریاد برآوردند که «ای مردان اسرائیلی، امداد کنید! این است آن کس که برخلاف امت و شریعت و این مکان در هر جا همه را تعلیم می‌دهد. بلکه یونانی‌ای چند را نیز به هیکل درآورده، این مکان مقدس را ملوث نموده است.»²⁹ زیرا قبل از آن تروفیمس افسسی را با وی در شهر دیده بودند و مظنه داشتند که پولس او را به هیکل آورده بود.³⁰ پس تمامی شهر به حرکت آمد و خلق ازدحام کرده، پولس را گرفتند و از هیکل بیرون کشیدند و فی الفور درها را بستند.³¹ و چون قصد قتل او می‌کردند، خبر به مین باشی سپاه رسید که «تمامی اورشلیم به شورش آمده است.»³² او بی درنگ سپاه و یوزباشی‌ها را برداشته، بر سرایشان تاخت. پس ایشان به مجرد دیدن مین باشی و سپاهیان، از زدن پولس دست برداشتند.

³³ چون مین باشی رسید، او را گرفته، فرمان داد تا او را بدو زنجیر ببندند و پرسید که «این کیست و چه کرده است؟»³⁴ اما بعضی از آن گروه به سخنی و بعضی به سخنی دیگر صدا می‌کردند. و چون او به سبب شورش، حقیقت امر را نتوانست فهمید، فرمود تا او را به قلعه بیاورند.

³⁵ و چون به زینه رسید، اتفاق افتاد که لشکریان به سبب ازدحام مردم او را برگرفتند،³⁶ زیرا گروهی کثیر از خلق از عقب او افتاده، صدا می‌زدند که «اورا هلاک کن!»

³⁷ چون نزدیک شد که پولس را به قلعه درآورند، او به مین باشی گفت: آیا اجازت است که به تو چیزی گویم؟ گفت: «آیا زبان یونانی رامی دانی؟»³⁸ مگر تو آن مصری نیستی که چندی پیش از این فتنه برانگیخته، چهار هزار مرد قتال را به بیابان برد؟»³⁹ پولس گفت: «من مرد یهودی هستم از طرسوس قیلیقیه، شهری که بی‌نام و نشان نیست و خواهش آن دارم که مرا اذن فرمایی تا به مردم سخن گویم.»⁴⁰ چون اذن یافت، بر زینه ایستاده، به دست خود به مردم اشاره کرد؛ و چون آرامی کامل پیدا شد، ایشان را به زبان عبرانی مخاطب ساخته، گفت.

سخنان پولس

22

«ای برادران عزیز و پدران، حجتی را که الان پیش شما می‌آورم بشنوید.»

² چون شنیدند که به زبان عبرانی با ایشان تکلم می‌کند، بیشتر خاموش شدند. پس گفت: ³ «من مرد یهودی هستم، متولد طرسوس قیلیقیه، اما تربیت یافته بودم در این شهر در خدمت غملائیل و در دقایق شریعت اجداد معلم شده، درباره خدا غیور می‌بودم، چنانکه همگی شما امروز می‌باشید.»⁴ و این طریقت را تا به قتل مزاحم می‌بودم به نوعی که مردان و زنان را بنده نهاده، به زندان می‌انداختم،⁵ چنانکه رئیس کهنه و تمام اهل شورا به من شهادت می‌دهند که از ایشان نامه‌ها برای برادران گرفته، عازم دمشق شدم تا آنانی را نیز که در آنجا باشند قید کرده، به اورشلیم آورم تا سزا یابند.⁶ و در اثنای راه، چون نزدیک به دمشق رسیدم، قریب به ظهر ناگاه نوری عظیم از آسمان گرد من درخشید.⁷ پس بر زمین افتاده، هاتفی را شنیدم که به من می‌گوید: «ای شاول، ای شاول، چرا بر من جفا می‌کنی؟»⁸ من جواب دادم: «خداوند تو کیستی؟» او مرا گفت: «من آن عیسی ناصری هستم که تو بر وی جفامی کنی.»⁹ و همراهان من نور را دیده، ترسان گشتند ولی آواز آن کس را که با من سخن گفت نشنیدند.¹⁰ گفتم: «خداوند چه کنم؟» خداوند مرا گفت: «برخاسته، به دمشق برو که در آنجا تو رامطلع خواهند ساخت از آنچه برایت مقرر است که بکنی.»¹¹ پس چون از سطوت آن نور نابینا گشتم، رفقایم دست مرا گرفته، به دمشق رسانیدند.¹² آنگاه شخصی متقی بحسب شریعت، حنائیا نام که نزد همه یهودیان ساکن آنجا نیکنام بود،¹³ به نزد من آمده و ایستاده، به من گفت: «ای برادر شاول، بینا شو» که در همان ساعت بر وی نگریدم.¹⁴ او گفت: «خدای پدران ما تو را برگزید تا اراده او را بدانی و آن عادل را ببینی و از زبانش سخنی بشنوی.»¹⁵ زیرا از آنچه دیده و شنیده‌ای نزد جمیع مردم شاهد بر او خواهی شد.¹⁶ و حال چرا تاخیر می‌نمایی؟ برخیز و تعمیم بگیر و نام خداوند را خوانده، خود را از گناهانت غسل ده.»¹⁷ و چون به اورشلیم برگشته، در هیکل دعا می‌کردم، بیخود شدم.¹⁸ پس او را دیدم که به من می‌گوید: «بشتاب و از اورشلیم به زودی روانه شو زیرا که شهادت تو را در حق من نخواهند پذیرفت.»¹⁹ من گفتم: «خداوند، ایشان می‌دانند که من در هرکنیسه مومنین تو را حبس کرده، می‌زدم؛²⁰ و هنگامی که خون شهید تو استیفا را می‌ریختند، من نیز ایستاده، رضا بدان دادم و جامه های قاتلان او را نگاه می‌داشتم.»²¹ او به من گفت: «روانه شوزیرا که من تو را به سوی امت‌های بعید می‌فرستم.»²² پس تا این سخن بدو گوش گرفتند؛ آنگاه آواز خود را بلند کرده، گفتند: «چنین شخص را از روی زمین بردار که زنده ماندن او جایز نیست!»²³ و چون غوغا نموده و جامه‌های خود را افشانه، خاک به هوا می‌ریختند،²⁴ مین باشی فرمان داد تا او را به قلعه درآورند و فرمود که او را به تازیانه امتحان کنند تا بفهمد که به چه سبب اینقدر بر او فریاد می‌کردند.²⁵ و وقتی که او را به ریسمانها می‌بستند، پولس به یوزباشی‌ای که حاضر بود گفت: «آیا بر شما جایز است که مردی رومی را بی‌حجت هم تازیانه زنید؟»²⁶ چون یوزباشی این را شنید، نزد مین باشی رفته، او را خبر داده، گفت: «چه می‌خواهی بکنی زیرا این شخص رومی است؟»²⁷ پس مین باشی آمده، به وی گفت: «مرا بگو که تو رومی هستی؟» گفت: «بلی!»²⁸ مین باشی جواب داد: «من این حقوق را به مبلغی خطیر تحصیل کردم!» پولس گفت: «امامن در آن مولود شدم.»²⁹ در ساعت آنانی که قصد تفتیش او داشتند، دست از او برداشتند و مین باشی ترسان گشت چون فهمید که رومی است از آن سبب که او را بسته بود.³⁰ بامدادان چون خواست درست بفهمد که یهودیان به چه علت مدعی او می‌باشند، او را از زندان بیرون آورده، فرمود تا روسای کهنه و تمامی اهل شورا حاضر شوند و پولس را پایین آورده، در میان ایشان برپا داشت.

پولس در حضور اهل شورا

23

پس پولس به اهل شورا نیک نگریده، گفت: «ای برادران، من تا امروز با کمال ضمیر صالح در خدمت خدا رفتار کرده‌ام.»² آنگاه حنائیا، رئیس کهنه، حاضران را فرمودتا به دهانش زدن. پولس بدو گفت: «خدا تو را خواهد زد، ای دیوار سفیدشده! تو نشسته‌ای تا مرا برحسب شریعت داوری کنی و به ضدشریعت حکم به زدنم می‌کنی؟»³ حاضران گفتند: «آیا رئیس کهنه خدا را دشنام می‌دهی؟»⁴ پولس گفت: «ای برادران، ندانستم که رئیس کهنه است، زیرا مکتوب است حاکم قوم خود را بد مگوی.»

⁶ چون پولس فهمید که بعضی از صدوقیان و بعضی از فریسیانند، در مجلس ندا درداد که «ای برادران، من فریسی، پسر فریسی هستم و برای امید و قیامت مردگان از من بازپرس می‌شود.»⁷ چون این را گفت، در میان فریسیان و صدوقیان منازعه برپا شد و جماعت دو فرقه شدند،⁸ زیرا که صدوقیان منکر قیامت و ملائکه و ارواح هستند لیکن فریسیان قائل به هر دو.⁹ پس غوغای عظیم برپا شد و کاتبان از فرقه فریسیان برخاسته مخاصمه نموده، می‌گفتند که «در این شخص هیچ بدی نیافته‌ایم و اگر روحی یا فرشته‌ای با او سخن گفته باشد با خدا جنگ نیاید نمود.»¹⁰ و چون منازعه زیادتر می‌شد، مین باشی ترسید که مبادا پولس را بدرند. پس فرمود تا سپاهیان پایین آمده، او را از میانشان برداشته، به قلعه درآوردند.¹¹ و در شب همان روز خداوند نزد او آمده، گفت: «ای پولس خاطر جمع باش زیرا چنانکه در اورشلم در حق من شهادت دادی، همچنین باید در روم نیز شهادت دهی.»

¹² و چون روز شد، یهودیان با یکدیگر عهدبسته، بر خویشتن لعن کردند که تا پولس رانکشند، نخورند و نوشند.¹³ و آنانی که درباره این، همقسم شدند، زیاده از چهل نفر بودند.¹⁴ اینها نزد روسای کهنه و مشایخ رفته، گفتند: «بر خویشتن لعنت سخت کردیم که تا پولس رانکشیم چیزی نجشیم.»¹⁵ پس الان شما با اهل شورا، مین باشی را اعلام کنید که او را نزد شما بیاورد که گویا اراده دارید در احوال او نیکوتر تحقیق نمایید؛ و ما حاضر هستیم که قبل از رسیدنش او را بکشیم.»¹⁶ اما خواهرزاده پولس از کمین ایشان اطلاع یافته، رفت و به قلعه درآمد، پولس را آگاهانید.¹⁷ پولس یکی از یوزباشیان را طلبیده، گفت: «این جوان را نزد مین باشی ببر زیرا خبری دارد که به او بگوید.»¹⁸ پس او را برداشته، به حضور مین باشی رسانیده، گفت: «پولس زندانی مرا طلبیده، خواهش کرد که این جوان را به خدمت تو بیاورم، زیرا چیزی دارد که به تو عرض کند.»¹⁹ پس مین باشی دستش را گرفته، به خلوت برد و پرسید: «چه چیز است که می‌خواهی به من خبر دهی؟»²⁰ عرض کرد: «یهودیان متفق شده‌اند که از تو خواهش کنند تا پولس را فردا به مجلس شورا درآوری که گویا اراده دارند در حق او زیادتر تفتیش نمایند.»²¹ پس خواهش ایشان را اجابت مفرما زیرا که بیشتر از چهل نفر از ایشان در کمین وی‌اند و به سوگند عهد بسته‌اند که تا او را نکشند چیزی نخورند و نپاشامند و الان مستعد و منتظر وعده تو می‌باشند.»²² مین باشی آن جوان را مرخص فرموده، قدغن نمود که «به هیچ‌کس مگو که مرا از این راز مطلع ساختی.»

²³ پس دو نفر از یوزباشیان را طلبیده، فرمود که «دویست سپاهی و هفتاد سوار و دویست نیزه‌دار در ساعت سوم از شب حاضر سازید تا به قیصریه بروند؛»²⁴ و مرکبی حاضر کنید تا پولس را سوار کرده، او را به سلامت به نزد فیلیکس والی برسانند.»²⁵ و نامه‌ای بدین مضمون نوشت:²⁶ «کلودیوس لیسسیاس، به والی گرامی فیلیکس سلام می‌رساند.²⁷ یهودیان این شخص را گرفته، قصد قتل او داشتند. پس با سپاه رفته، او را از ایشان گرفتم، چون دریافت کرده بودم که رومی است.²⁸ و چون خواستم بفهمم که به چه سبب بروی شکایت می‌کنند، او را به مجلس ایشان درآوردم.²⁹ پس یافتیم که در مسائل شریعت خود از او شکایت می‌دارند، ولی هیچ شکوه‌ای مستوجب قتل یا بند نمی‌دارند.³⁰ و چون خبریافتیم که یهودیان قصد کمین سازی برای او دارند، بی‌درنگ او را نزد تو فرستادم و مدعیان او را نیز فرمودم تا در حضور تو بر او ادعا نمایند و السلام.»

³¹ پس سپاهیان چنانکه مامور شدند، پولس را در شب برداشته، به انتیپاتریس رسانیدند.³² و بامدادان سواران را گذاشته که با او بروند، خود به قلعه برگشتند.³³ و چون ایشان وارد قیصریه شدند، نامه را به والی سپردند و پولس را نیز نزد او حاضر ساختند.³⁴ پس والی نامه را ملاحظه فرموده، پرسید که از کدام ولایت است. چون دانست که از قلیبقیه است،³⁵ گفت: «چون مدعیان تو حاضر شوند، سخن تو را خواهم شنید.» و فرمود تا او را در سرای هیروودیس نگاه دارند.

محاکمه در حضور فیلیکس

24

و بعد از پنج روز، حنائیا، رئیس کهنه با مشایخ و خطیبی ترتلس نام رسیدند و شکایت از پولس نزد والی آوردند.² و چون او را احضار فرمود، ترتلس آغاز ادعا نموده، گفت: چون از وجود تو در آسایش کامل هستیم و احسانات عظیمه از تدابیر تو بدین قوم رسیده است، ای فیلیکس گرامی،³ در هر جا و در هر وقت این را در کمال شکرگذاری می‌پذیریم.⁴ ولیکن تا تو را زیاده مصدع نشوم، مستعدی هستم که از راه نوازش مختصر عرض ما را بشنوی.⁵ زیرا که این شخص را مفسد و فتنه انگیز یافته‌ایم در میان همه یهودیان ساکن ربع مسکون و از پیشوایان بدعت نصاری.⁶ و چون او خواست هیکل را ملوث سازد، او را گرفته، اراده داشتیم که به قانون شریعت خود بر او داوری نماییم.⁷ ولی لیسسیاس مین باشی آمده، او را به زور بسیار از دستهای ما بیرون آورد،⁸ و فرمود تا مدعیانش نزد تو حاضر شوند؛ و از او بعد از امتحان می‌توانی دانست حقیقت همه این اموری که ما بر او ادعا می‌کنیم،⁹ و یهودیان نیز با او متفق شده گفتند که چنین است.

¹⁰ چون والی به پولس اشاره نمود که سخن بگوید، او جواب داد: «از آن رو که می‌دانم سالهای بسیار است که تو حاکم این قوم می‌باشی، به خشنودی وافر حجت درباره خود می‌آورم.¹¹ زیرا تو می‌توانی دانست که زیاده از دوازده روز نیست که من برای عبادت به اورشلم رفتم،¹² و مرا نیافتند که در هیکل با کسی مباحثه کنم و نه در کنایس یا شهرکه خلق را به شورش آورم.¹³ و هم آنچه الان بر من ادعا می‌کنند، نمی‌توانند اثبات نمایند.¹⁴ لیکن این را نزد تو اقرار می‌کنم که به طریقتی که بدعت می‌گویند، خدای پدران را عبادت می‌کنم و به آنچه در تورات و انبیامکتوب است معتقدم،¹⁵ و به خدا امیدوارم چنانکه ایشان نیز قبول دارند که قیامت مردگان از عادلان و ظالمان نیز خواهد شد.¹⁶ و خود را در این امر ریاضت می‌دهم تا پیوسته ضمیر خود را به سوی خدا و مردم بی‌لغزش نگاه دارم.¹⁷ و بعد از سالهای بسیار آدمم تا صدقات و هدایا برای قوم خود بیاورم.¹⁸ و در این امور چند نفر از یهودیان آسیا مرا در هیکل مطهر یافتند بدون هنگامه یا شورش.¹⁹ و ایشان می‌بایست نیز در اینجا نزد تو حاضر شوند تا اگر حرفی بر من دارند ادعا کنند.²⁰ یا اینان خود بگویند اگر گناهی از من یافتند وقتی که در حضور اهل شورا ایستاده بودم،²¹ مگر آن یک سخن که در میان ایشان ایستاده، بدان ندا کردم که درباره قیامت مردگان از من امروز پیش شما بازپرس می‌شود.»

²² آنگاه فیلیکس چون از طریقت نیکوتر آگاهی داشت، امر ایشان را تاخیر انداخته، گفت: «چون لیسسیاس مین باشی آید، حقیقت امر شما را دریافت خواهم کرد.»²³ پس یوزباشی را فرمان داد تا پولس را نگاه دارد و او را آزادی دهد و احدی از خویشانش را از خدمت و ملاقات او منع نکند.²⁴ و بعد از روزی چند فیلیکس با زوجه خود در سلا که زنی یهودی بود، آمده پولس را طلبیده، سخن او را درباره ایمان مسیح شنید.²⁵ و چون او درباره عدالت و پرهیزکاری و داوری آینده خطاب می‌کرد، فیلیکس ترسان گشته، جواب داد که «الحال برو چون فرصت کنم تو را باز خواهم خواند.»²⁶ و نیز امید می‌داشت که پولس او را نقدی بدهد تا او را آزاد سازد و از این جهت مکرر وی را خواسته، با او گفتگو می‌کرد.²⁷ اما بعد از انقضای دو سال، پورکیوس فستوس، خلیفه ولایت فیلیکس شد و فیلیکس چون خواست بر یهود منت نهد، پولس را در زندان گذاشت.

محاکمه در حضور فستوس

سخنان پولس در حضور اگریپاس

26 اگریپاس به پولس گفت: «مرخصی که کیفیت خود را بگویی.»² که «ای اگریپاس پادشاه، سعادت خود را در این می‌دانم که امروز در حضور تو حجت بیاورم، درباره همه شکایتهایی که یهود از من می‌دارند.³ خصوصاً چون تو در همه رسوم و مسایل یهود عالم هستی، پس از تو مستعدی آنم که تحمل فرموده، مرا بشنوی.⁴ رفتار مرا از جوانی چونکه از ابتدا در میان قوم خود در اورشلیم بسر می‌بردم، تمامی یهودی‌داندان⁵ و مرا از اول می‌شناسند هر گاه بخواهند شهادت دهند که به قانون پارساترین فرقه دین خود فریسی می‌بودم.⁶ و الحال به سبب امید آن وعده‌ای که خدا به اجداد ما داد، بر من ادعا می‌کنند.⁷ و حال آنکه دوازده سبط ماشبانه روز بجد و جهد عبادت می‌کنند محض امید تحصیل همین وعده که بجهت همین امید، ای اگریپاس پادشاه، یهود بر من ادعا می‌کنند.⁸ «شما چرا محال می‌پندارید که خدا مردگان را بر خیزاند؟⁹ من هم در خاطر خود می‌پنداشتم که به نام عیسی ناصری مخالفت بسیار کردن واجب است،¹⁰ چنانکه در اورشلیم هم کردم و از روسای کهنه قدرت یافته، بسیاری از مقدسین را در زندان حبس می‌کردم و چون ایشان را می‌کشتم، در فتوا شریک می‌بودم.¹¹ و در همه کنایس بارها ایشان را زحمت رسانیده، مجبوری ساختم که کفر گویند و بر ایشان به شدت دیوانه گشته تا شهرهای بعید تعاقب می‌کردم.¹² در این میان هنگامی که با قدرت و اجازت از روسای کهنه به دمشق می‌رفتم،¹³ در راه، ای پادشاه، در وقت ظهر نوری را از آسمان دیدم، درخشنده تر از خورشید که در دور من و رفقایم تابید.¹⁴ و چون همه بر زمین افتادیم، هاتقی راشنیدم که مرا به زبان عبرانی مخاطب ساخته، گفت: «ای شاول، شاول، چرا بر من جفا می‌کنی؟ تو را بر می‌خا لگد زدن دشوار است.»¹⁵ من گفتم: «خداوند تو کیستی؟» گفت: «من عیسی هستم که تو بر من جفا می‌کنی.»¹⁶ و لیکن برخاسته، بر پایبست زیرا که بر تو ظاهر شدم تا تو را خادم و شاهد مقرر گردانم بر آن چیزهایی که مرا در آنها دیده‌ای و بر آنچه به تو در آن ظاهر خواهم شد.¹⁷ و تو را رهایی خواهم داد از قوم و از امت‌هایی که تو را به نزد آنها خواهم فرستاد،¹⁸ تا چشمان ایشان را باز کنی تا از ظلمت به سوی نور و از قدرت شیطان به جانب خدا برگردند تا آموزش گناهان و میراثی در میان مقدسین بوسیله ایمانی که بر من است بیابند.¹⁹ آن وقت ای اگریپاس پادشاه، رویای آسمانی را نافرمانی نوزدیدم.²⁰ بلکه نخست آنانی را که در دمشق بودند و در اورشلیم و در تمامی مرز و بوم یهودیه و امت‌ها را نیز اعلام می‌نمودم که توبه کنند و به سوی خدا بازگشت نمایند و اعمال لایقه توبه را به جا آورند.²¹ به سبب همین امور یهود مرا در هیکل گرفته، قصد قتل من کردند.²² اما از خدا اعانت یافته، تا امروز باقی ماندم و خرد و بزرگ را اعلام می‌نمایم و حرفی نمی‌گویم، جز آنچه انبیا و موسی گفتند که می‌بایست واقع شود،²³ که مسیح می‌بایست زحمت بیند و نوبت قیامت مردگان گشته، قوم و امت‌ها را به نور اعلام نماید.»²⁴ چون او بدین سخنان، حجت خود رامی آورد، فستوس به آواز بلند گفت: «ای پولس دیوانه هستی! کثرت علم تو را دیوانه کرده است!»²⁵ گفت: «ای فستوس گرامی، دیوانه نیستم بلکه سخنان راستی و هوشیاری را می‌گویم.²⁶ زیرا پادشاهی که در حضور او به دلیری سخن می‌گویم، از این امور مطلع است، چونکه مرا یقین است که هیچ‌یک از این مقدمات بر او مخفی نیست، زیرا که این امور در خلوت واقع نشد.²⁷ ای اگریپاس پادشاه، آیا به انبیا ایمان آورده‌ای؟ می‌دانم که ایمان داری!»²⁸ اگریپاس به پولس گفت: «به قلیل ترغیب می‌کنی که من مسیحی بگردم؟»²⁹ پولس گفت: «از خدا خواهش می‌داشتم یا به قلیل یا به کثیر، نه تنها تو بلکه جمیع این اشخاصی که امروز سخن مرا می‌شنوند مثل من گردند، جز این زنجیرها!»³⁰ چون این را گفت، پادشاه و والی و برنیک و سایر مجلسیان برخاسته، رفتند و با یکدیگر گفتگو کرده، گفتند: «این شخص هیچ عملی مستوجب قتل یا حبس نکرده است.»³² و اگریپاس به فستوس گفت: «اگر این مرد به قیصر رفع دعوی خود نمی‌کرد، او را آزاد کردن ممکن می‌بود.»

25 پس چون فستوس به ولایت خود رسید، بعد از سه روز از قیصریه به اورشلیم رفت.² و رئیس کهنه و اکابر یهود نزد او بر پولس ادعا کردند و بدو التماس نموده،³ منتی بر وی خواستند تا او را به اورشلیم بفرستند و در کمین بودند که او را در راه بکشند.⁴ اما فستوس جواب داد که «پولس را باید در قیصریه نگاه داشت»، زیرا خود اراده داشت به زودی آنجا برود.⁵ و گفت: «پس کسانی از شما که می‌توانند همراه بیایند تا اگر چیزی در این شخص یافت شود، بر او ادعا نمایند.»⁶ و چون بیشتر از ده روز در میان ایشان توقف کرده بود، به قیصریه آمد و بامدادان بر مسند حکومت برآمده، فرمود تا پولس را حاضر سازند.⁷ چون او حاضر شد، یهودیانی که از اورشلیم آمده بودند، به گرد او ایستاده، شکایتهای بسیار و گران بر پولس آوردند ولی اثبات نتوانستند کرد.⁸ او جواب داد که «نه به شریعت یهود و نه به هیکل و نه به قیصر هیچ گناه کرده‌ام.»⁹ اما چون فستوس خواست بر یهود منت نهد، در جواب پولس گفت: «آیا می‌خواهی به اورشلیم آیی تا در آنجا در این امور به حضور من حکم شود؟»¹⁰ پولس گفت: «در محکمه قیصر ایستاده‌ام که در آنجا می‌باید محاکمه من بشود. به یهود هیچ ظلمی نکرده‌ام، چنانکه تو نیز نیکو می‌دانی.¹¹ پس هر گاه ظلمی یا عملی مستوجب قتل کرده باشم، از مردن دریغ ندارم. لیکن اگر هیچ‌یک از این شکایتهایی که اینها بر من می‌آورند اصلی ندارد، کسی نمی‌تواند مرا به ایشان سپارد. به قیصر رفع دعوی می‌کنم.»¹² آنگاه فستوس بعد از مکالمه با اهل شورا جواب داد: «آیا به قیصر رفع دعوی کردی؟ به حضور قیصر خواهی رفت.»¹³ و بعد از مرور ایام چند، اگریپاس پادشاه و برنیک برای تحیت فستوس به قیصریه آمدند.¹⁴ و چون روزی بسیار در آنجا توقف نمودند، فستوس برای پادشاه، مقدمه پولس را بیان کرده، گفت: «مردی است که فیلمس او را در بند گذاشته است،¹⁵ که درباره او وقتی که به اورشلیم آمدم، روسای کهنه و مشایخ یهود مرا خبر دادند و خواهش نمودند که بر او داوری شود.¹⁶ در جواب ایشان گفتم که رومیان را رسم نیست که احدی را بسپارند قبل از آنکه مدعی علیه مدعیان خود را روبرو شود و او را فرصت دهند که ادعای ایشان را جواب گوید.¹⁷ پس چون ایشان در اینجا جمع شدند، بی‌درنگ در روز دوم بر مسندنشسته، فرمودم تا آن شخص را حاضر کردند.¹⁸ و مدعیانش برپا ایستاده، از آنچه من گمان می‌بردم هیچ ادعا بر وی نیاوردند.¹⁹ بلکه مسالهای چند بر او ایراد کردند درباره مذهب خود و در حق عیسی نامی که مرده است و پولس می‌گوید که او زنده است.²⁰ و چون من در این گونه مسایل شک داشتم، از او پرسیدم که «آیامی خواهی به اورشلیم بروی تا در آنجا این مقدمه فیصل پذیرد؟»²¹ ولی چون پولس رفع دعوی کرد که برای محاکمه او غسطلس محفوظ ماند، فرمان دادم که او را نگاه بدارند تا او را به حضور قیصر روانه نمایم.»²² اگریپاس به فستوس گفت: «من نیز می‌خواهم این شخص را بشنوم.» گفت: «فردا او را خواهی شنید.»²³ پس بامدادان چون اگریپاس و برنیک باحتمتی عظیم آمدند و به دارالاستماع بامین باشیان و بزرگان شهر داخل شدند، به فرمان فستوس پولس را حاضر ساختند.²⁴ آنگاه فستوس گفت: «ای اگریپاس پادشاه، وای همه مردمانی که نزد ما حضور دارید، این شخص رامی بینید که درباره او تمامی جماعت یهود چه در اورشلیم و چه در اینجا فریاد کرده، از من خواهش نمودند که دیگر نباید زیست کند.²⁵ ولیکن چون من دریافتم که او هیچ عملی مستوجب قتل نکرده است و خود به او غسطلس رفع دعوی کرد، اراده کردم که او را بفرستم.²⁶ و چون چیزی درست ندارم که درباره او به خداوندگار مرقوم دارم، از این جهت او را نزد شما و علی‌الخصوص در حضور تو ای اگریپاس پادشاه آوردم تا بعد از تفحص شاید چیزی یافته بنگارم.²⁷ زیرا مرا خلاف عقل می‌نماید که اسیری را بفرستم و شکایتهایی که بر اوست معروض ندارم.»

حرکت بسوی روم

27

چون مقرر شد که به ایتالیا برویم، پولس و چند زندانی دیگر را به یوزبانی از سپاه اغسطس که یولیوس نام داشت، سپردند.² و به کشتی ادرامیتینی که عازم بنادر آسیا بود، سوار شده، کوچ کردیم و ارسترخس از اهل مکادونی از تسالونیکي همراه ما بود.³ روز دیگر به صیدون فرود آمدیم و یولیوس با پولس ملاطفت نموده، او را اجازت داد که نزد دوستان خود رفته، از ایشان نوازش یابد.⁴ و از آنجا روانه شده، زیر قیصر گذشتیم زیرا که باد مخالف بود.⁵ و از دریای کنار قیلیقیه و پمفلیه گذشته، به میرای لیکه رسیدیم.⁶ در آنجا یوزبانی کشتی اسکندریه را یافت که به ایتالیا می‌رفت و ما را بر آن سوار کرد.⁷ و چند روز به آهستگی رفته، به قنیدس به مشقت رسیدیم و چون باد مخالف مامی بود، در زیر کریت نزدیک سلمونی راندم،⁸ و به دشواری از آنجا گذشته، به موضعی که به بنادر حسنه مسمی و قریب به شهر لسائیه است رسیدیم.

⁹ و چون زمان منقضی شد و در این وقت سفردریا خطرناک بود، زیرا که ایام روزه گذشته بود،¹⁰ پولس ایشان را نصیحت کرده، گفت: «ای مردمان، می‌بینم که در این سفر ضرر و خسران بسیار پیدا خواهد شد، نه فقط بار و کشتی را بلکه جانهای ما را نیز.»¹¹ ولی یوزبانی ناخدا و صاحب کشتی را بیشتر از قول پولس اعتنا نمود.¹² و چون آن بندر نیکو نبود که زمستان را در آن بسر برند، اکثر چنان مصلحت دانستند که از آنجا نقل کنند تا اگر ممکن شود خود را به فینیکس رسانیده، زمستان را در آنجا بسر برند که آن بندری است از کریت مواجه مغرب جنوبی و مغرب شمالی.¹³ و چون نسیم جنوبی وزیدن گرفت، گمان بردند که به مقصد خویش رسیدند. پس لنگر برداشتیم و از کناره کریت گذشتیم.¹⁴ لیکن چیزی نگذشت که بادی شدید که آن را اورکلیدون می‌نامند از بالای آن زدن گرفت.¹⁵ در ساعت کشتی ربوده شده، رو به سوی باد نتوانست نهاد. پس آن را از دست داده، بی‌اختیار رانده شدیم.¹⁶ پس در زیر جزیره‌ای که کلودی نام داشت، دوان دوان رفتیم و به دشواری زورق را در قبض خود آوردیم.¹⁷ و آن را برداشته و معونات را استعمال نموده، کمر کشتی را بستند و چون ترسیدند که به ریگزار سیرتس فرو روند، حبال کشتی را فرو کشیدند و همچنان رانده شدند.¹⁸ و چون طوفان بر ما غلبه می‌نمود، روز دیگر، بارکشتی را بیرون انداختند.¹⁹ و روز سوم به دستهای خود آلات کشتی را به دریا انداختیم.²⁰ و چون روزهای بسیار آفتاب و ستارگان رانیدند و طوفانی شدید بر ما می‌افتاد، دیگر هیچ امید نجات برای ما نماند.

²¹ و بعد از گرسنگی بسیار، پولس در میان ایشان ایستاده، گفت: «ای مردمان، نخست می‌بایست سخن مرا پذیرفته، از کریت نقل نکرده باشید تا این ضرر و خسران را نبینید.²² اکنون نیز شما را نصیحت می‌کنم که خاطر جمع باشید زیرا که هیچ ضرری به جان یکی از شما نخواهد رسید مگر به کشتی.²³ زیرا که دوش، فرشته آن خدایی که از آن او هستم و خدمت او را می‌کنم، به من ظاهر شده،²⁴ گفت: «ای پولس ترسان مباش زیرا باید تو در حضور قیصر حاضر شوی. و اینک خدا همه همسفران تو را به تو بخشیده است.»²⁵ پس ای مردمان خوشحال باشید زیرا ایمان دارم که به همانطور که به من گفت، واقع خواهد شد.²⁶ لیکن باید در جزیره‌ای بیفتیم.»²⁷ و چون شب چهاردهم شد و هنوز در دریای ادریا به هر سو رانده می‌شدیم، در نصف شب ملاحان گمان بردند که خشکی نزدیک است.²⁸ پس پیمایش کرده، بیست قامت یافتند. و قدری پیشتر رفته، باز پیمایش کرده، پانزده قامت یافتند.²⁹ و چون ترسیدند که به صخره‌ها بیفتیم، از پشت کشتی چهار لنگر انداخته، تمنا می‌کردند که روز شود.³⁰ اما چون ملاحان قصد داشتند که از کشتی فرار کنند و زورق را به دریا انداختند به بهانه‌ای که لنگرها را از پیش کشتی بکشند،³¹ پولس یوزبانی و سپاهیان را گفت: «اگر اینها در کشتی نمانند، نجات شما ممکن نباشد.»³² آنگاه سپاهیان ریسمانهای زورق را بریده، گذاشتند که بیفتند.

³³ چون روز نزدیک شد، پولس از همه خواهش نمود که چیزی بخورند. پس گفت: «امروز روز چهاردهم است که انتظار کشیده و چیزی نخورده، گرسنه مانده‌اید.³⁴ پس استدعای من این است که غذا بخورید که عافیت

برای شما خواهد بود، زیرا که مویی از سر هیچ یک از شما نخواهد افتاد.»³⁵ این بگفت و در حضور همه نان گرفته، خدا را شکر گفت و پاره کرده، خوردن گرفت.³⁶ پس همه قوی دل گشته نیز غذا خوردند.³⁷ و جمله نفوس در کشتی دویست و هفتاد و شش بودیم.³⁸ چون از غذا سیر شدند، گندم را به دریا ریخته، کشتی را سبک کردند.

³⁹ اما چون روز، روشن شد، زمین را نشناختند؛ لیکن خلیجی دیدند که شاطی‌ای داشت. پس رای زدند که اگر ممکن شود، کشتی را بر آن براندند.⁴⁰ و بند لنگرها را بریده، آنها را در دریا گذاشتند و بندهای سکان را باز کرده، و بادبان را برای باد گشاده، راه ساحل را پیش گرفتند.⁴¹ اما کشتی را در مجمع بحرین به پایاب رانده، مقدم آن فرو شده، بی‌حرکت ماند ولی موخرش از لطمه امواج درهم شکست.⁴² آنگاه سپاهیان قصد قتل زندانیان کردند که مبادا کسی شنا کرده، بگریزد.⁴³ لیکن یوزبانی چون خواست پولس را برهاند، ایشان را از این اراده بازداشت و فرمود تا هر که شناوری داند، نخست خویشتن را به دریا انداخته به ساحل رساند.⁴⁴ و بعضی بر تختها و بعضی بر چیزهای کشتی و همچنین همه به سلامتی به خشکی رسیدند.

در ملیطه

28

و چون رستگار شدند، یافتند که جزیره ملیطه نام دارد.² و آن مردمان بربری باما کمال ملاطفت نمودند، زیرا به سبب باران که می‌بارید و سرما آتش افروخته، همه ما را پذیرفتند.³ چون پولس مقداری هیزم فراهم کرده، بر آتش می‌نهاد، به سبب حرارت، افعی‌ای بیرون آمده، بر دستش چسبید.⁴ چون بر بریان جانور را از دستش آویخته دیدند، با یکدیگر می‌گفتند: «بلاشک این شخص، خونی است که با اینکه از دریا رست، عدل نمی‌گذارد که زیست کند.»⁵ اما آن جانور را در آتش افکند، هیچ ضرر نیافت.⁶ پس منتظر بودند که او آماس کند یا بگردد، بمیرد. ولی چون انتظار بسیار کشیدند و دیدند که هیچ ضرری بدو نرسید، برگشته گفتند که خدایی است.

⁷ و در آن نواحی، املاک رئیس جزیره که پولیوس نام داشت بود که او ما را به خانه خود طلبیده، سه روز به مهریانی مهمانی نمود.⁸ از قضا پدر پولیوس را رنج تب و اسهال عارض شده، خفته بود. پس پولس نزد وی آمده و دعا کرده و دست بر او گذارده، او را شفا داد.⁹ و چون این امر واقع شد، سایر مریضانی که در جزیره بودند آمده، شفا یافتند.¹⁰ و ایشان ما را اکرام بسیار نمودند و چون روانه می‌شدیم، آنچه لازم بود برای ما حاضر ساختند.

در روم

¹¹ و بعد از سه ماه به کشتی اسکندریه که علامت جوزا داشت و زمستان را در جزیره بسر برده بود، سوار شدیم.¹² و به سراسکوس فرود آمده، سه روز توقف نمودیم.¹³ و از آنجا دور زده، به ریغیون رسیدیم و بعد از یک روز باد جنوبی وزیده، روز دوم وارد پوطیولی شدیم.¹⁴ و در آنجا برادران یافته، حسب خواهش ایشان هفت روز ماندیم و همچنین به روم آمدیم.¹⁵ و برادران آنجا چون از احوال ما مطلع شدند، به استقبال ما بیرون آمدند تا فورن ایپوس و سه دکان. و پولس چون ایشان را دید، خدا را شکر نموده، قوی دل گشت.¹⁶ و چون به روم رسیدیم، یوزبانی زندانیان را به سردار افواج خاصه سپرد. اما پولس را اجازت دادند که با یک سپاهی که محافظت او می‌کرد، در منزل خود بماند.

¹⁷ و بعد از سه روز، پولس بزرگان یهود را طلبید و چون جمع شدند به ایشان گفت: «ای برادران عزیز، با وجودی که من هیچ عملی خلاف قوم و رسوم اجداد نکرده بودم، همانا مرا در اورشلم بسته، به دستهای رومیان سپردند.¹⁸ ایشان بعد از تفحص چون در من هیچ علت قتل نیافتند، اراده کردند که مرا رها کنند.¹⁹ ولی چون یهود مخالفت نمودند، ناچار شده به قیصر رفع دعوی کردم، نه تا آنکه از امت خود شکایت کنم.²⁰ اکنون بدین جهت خواستم شما راملاقات کنم و سخن گویم زیرا که بجهت امید اسرائیل، بدین زنجیر بسته شدم.»²¹ وی را گفتند: «ما هیچ نوشته در

و نخواهید فهمید و نظر کرده خواهید نگریست و نخواهید دید؛²⁷ زیرا دل این قوم غلیظ شده و به گوشهای سنگین می شنوند و چشمان خود را برهم نهاده اند، مبدا به چشمان ببینند و به گوشها بشنوند و به دل بفهمند و بازگشت کنند تا ایشان راشفا بخشم.²⁸ پس بر شما معلوم باد که نجات خدا نزد امتها فرستاده می شود و ایشان خواهند شنید.»²⁹ چون این را گفت یهودیان رفتند و بایکدیگر مباحثه بسیار می کردند.³⁰ اما پولس دوسال تمام در خانه اجاره ای خود ساکن بود و هرکه به نزد وی می آمد، می پذیرفت.³¹ و به ملکوت خدا موعظه می نمود و با کمال دلیری در امور عیسی مسیح خداوند بدون ممانعت تعلیم می داد.

حق تو از یهودیه نیافته ایم و نه کسی از برادرانی که از آنجا آمدند، خبری یا سخن بدی درباره تو گفته است.²² لیکن مصلحت دانستیم از تو مقصود تو را بشنویم زیرا ما را معلوم است که این فرقه را در هر جا بدمی گویند.»²³ پس چون روزی برای وی معین کردند، بسیاری نزد او به منزلش آمدند که برای ایشان به ملکوت خدا شهادت داده، شرح می نمود و از تورات موسی و انبیا از صبح تا شام درباره عیسی اقامه حجت می کرد.²⁴ پس بعضی به سخنان او ایمان آوردند و بعضی ایمان نیاوردند.²⁵ و چون با یکدیگر معارضه می کردند، از او جدا شدند بعد از آنکه پولس این یک سخن را گفته بود که «روح القدس به وساطت اشعیای نبی به اجداد مانیکو خطاب کرده،²⁶ گفته است که «نزد این قوم رفته بدیشان بگو به گوش خواهید شنید

رومیان

۱ پولس، غلام عیسی مسیح و رسول خوانده شده و جدا نموده شده برای انجیل خدا،^۲ که سابق وعده آن را داده بود به وساطت انبیای خود در کتب مقدسه،^۳ درباره پسر خود که بحسب جسم از نسل داود متولد شد،^۴ و بحسب روح قدوسیت پسر خدا به قوت معروف گردید از قیامت مردگان یعنی خداوند ما عیسی مسیح،^۵ که به او فیض و رسالت را یافتیم برای اطاعت ایمان در جمیع امتها به خاطر اسم او،^۶ که در میان ایشان شما نیز خوانده شده عیسی مسیح هستید^۷ به همه که در روم محبوب خدا و خوانده شده و مقدسید، فیض و سلامتی از جانب پدر ما خدا و عیسی مسیح خداوند بر شما باد.

اشتیاق برای دیدار رومیان

۸ اول شکر می‌کنم خدای خود را به وساطت عیسی مسیح درباره همگی شما که ایمان شما در تمام عالم شهرت یافته است؛^۹ زیرا خدایی که او را به روح خود در انجیل پسرش خدمت می‌کنم، مرا شاهد است که چگونه پیوسته شما را یاد می‌کنم،^{۱۰} و دائم در دعاها و مسالمت می‌کنم که شاید الان آخر به اراده خدا سعادت یافته، نزد شما بیایم.^{۱۱} زیرا بسیار اشتیاق دارم که شما را ببینم تا نعمتی روحانی به شما برسانم که شما استوار بگردید،^{۱۲} یعنی تا در میان شما تسلی یابیم از ایمان یکدیگر، ایمان من و ایمان شما.^{۱۳} لکن ای برادران، نمی‌خواهم که شمایی خبر باشید از اینکه مکرر اراده آمدن نزد شما کردم و تا به حال ممنوع شدم تا ثمری حاصل کنم در میان شما نیز چنانکه در سایر امتها.^{۱۴} زیرا که یونانیان و بربریان و حکما و جهلا را هم مديونم.^{۱۵} پس همچنین بقدر طاقت خود مستعدم که شما را نیز که در روم هستید بشارت دهم.^{۱۶} زیرا که از انجیل مسیح عار ندارم چونکه قوت خداست، برای نجات هر کس که ایمان آورد، اول یهود و پس یونانی،^{۱۷} که در آن عدالت خدا مکشوف می‌شود، از ایمان تا ایمان، چنانکه مکتوب است که عادل به ایمان زیست خواهد نمود.

غضب خدا بر مردمان

۱۸ زیرا غضب خدا از آسمان مکشوف می‌شود بر هر بی‌دینی و ناراستی مردمانی که راستی را در ناراستی باز می‌دارند.^{۱۹} چونکه آنچه از خدا می‌توان شناخت، در ایشان ظاهراست زیرا خدا آن را بر ایشان ظاهر کرده است.

۲۰ زیرا که چیزهای نادیده او یعنی قوت سرمدی و الوهیتش از حین آفرینش عالم بوسیله کارهای او فهمیده و دیده می‌شود تا ایشان را عذری نباشد.^{۲۱} زیرا هر چند خدا را شناختند، ولی او را چون خدا تمجید و شکر نکردند بلکه در خیالات خود باطل گردیده، دل بی‌فهم ایشان تاریک گشت.^{۲۲} ادعای حکمت می‌کردند و احمق گردیدند.^{۲۳} و جلال خدای غیرفانی را به شبیه صورت انسان فانی و طیور و بهایم وحشرات تبدیل نمودند.^{۲۴} لهذا خدا نیز ایشان را در شهوات دل خودشان به ناپاکی تسلیم فرمود تا در میان خود بدنهای خویش را خوار سازند،^{۲۵} که ایشان حق خدا را به دروغ مبدل کردند و عبادت و خدمت نمودند مخلوق را به عوض خالق که تا ابدالابد مبارک است. آمین.

۲۶ از این سبب خدا ایشان را به هوسهای خبثت تسلیم نمود، به نوعی که زنانشان نیز عمل طبیعی را به آنچه خلاف طبیعت است تبدیل نمودند.^{۲۷} و همچنین مردان هم استعمال طبیعی زنان را ترک کرده، از شهوات خود با یکدیگر سوختند. مرد با مرد مرتکب اعمال زشت شده، عقوبت سزاوار

تقصیر خود را در خود یافتند.^{۲۸} و چون روا نداشتند که خدا را در دانش خود نگاه دارند، خدا ایشان را به ذهن مردود واگذاشت تا کارهای ناشایسته به جا آورند.^{۲۹} ملو از هر نوع ناراستی و شرارت و طمع و خبثت؛ پر از حسد و قتل و جدال و مکر و بدخویی؛^{۳۰} غمازان و غیبت کنندگان و دشمنان خدا و اهانت کنندگان و متکبران و لافزنان و مبدعان شر و نامطیعان والدین؛^{۳۱} بی‌فهم و بی‌وفا و بی‌الفت و بی‌رحم.^{۳۲} زیرا هر چند انصاف خدا را می‌دانند که کنندگان چنین کارها مستوجب موت هستند، نه فقط آنها را می‌کنند بلکه کنندگان را نیز خوش می‌دارند.

حکم برحق خدا بر یهود و غیریهود

۲ لهذا ای آدمی که حکم می‌کنی، هر که باشی عذری نداری زیرا که به آنچه بردیگری حکم می‌کنی، فتوا بر خود می‌دهی، زیرا تو که حکم می‌کنی، همان کارها را به عمل می‌آوری.^۲ و می‌دانیم که حکم خدا بر کنندگان چنین اعمال برحق است.^۳ پس ای آدمی که بر کنندگان چنین اعمال حکم می‌کنی و خود همان را می‌کنی، آیا گمان می‌بری که تو از حکم خدا خواهی رست؟^۴ یا آنکه دولت مهربانی و صبر و حلم او را ناچیز می‌شماری و نمی‌دانی که مهربانی خدا تو را به توبه می‌کشد؟^۵ و به سبب قساوت و دل ناتوبه‌کار خود، غضب را ذخیره می‌کنی برای خود در روز غضب و ظهور داوری عادل خدا^۶ که به هر کس برحسب اعمالش جزا خواهد داد؛^۷ اما به آنانی که با صبر در اعمال نیکو طالب جلال و اکرام و بقایند، حیات جاودانی را؛^۸ و اما به اهل تعصب که اطاعت راستی نمی‌کنند بلکه مطیع ناراستی می‌باشند، خشم و غضب^۹ و عذاب و ضیق بر هر نفس بشری که مرتکب بدی می‌شود، اول بر یهود و پس بر یونانی؛^{۱۰} لکن جلال و اکرام و سلامتی بر هر نیکوکار، نخست بر یهود و بر یونانی نیز.^{۱۱} زیرا نزد خدا طرفداری نیست،^{۱۲} زیرا آنانی که بدون شریعت گناه کنند، بی‌شریعت نیز هلاک شوند و آنانی که با شریعت گناه کنند، از شریعت بر ایشان حکم خواهد شد.^{۱۳} از آن جهت که شنوندگان شریعت در حضور خدا عادل نیستند بلکه کنندگان شریعت عادل شمرده خواهند شد.^{۱۴} زیرا هرگاه امت‌هایی که شریعت ندارند کارهای شریعت را به طبیعت به جا آرند، اینان هر چند شریعت ندارند، برای خود شریعت هستند،^{۱۵} چونکه از ایشان ظاهر می‌شود که عمل شریعت بر دل ایشان مکتوب است و ضمیر ایشان نیز گواهی می‌دهد و افکار ایشان با یکدیگر یا مذمت می‌کنند یا عذر می‌آورند،^{۱۶} در روزی که خدا رازهای مردم را داوری خواهد نمود به وساطت عیسی مسیح برحسب بشارت من.

۱۷ پس اگر تو مسمی به یهود هستی و بر شریعت تکیه می‌کنی و به خدا فخر می‌نمایی،^{۱۸} و اراده او را می‌دانی و از شریعت تربیت یافته، چیزهای افضل را می‌گزینی،^{۱۹} و یقین داری که خود هادی کوران و نور ظلمتیان^{۲۰} و مودب جاهلان و معلم اطفال هستی و در شریعت صورت معرفت و راستی را داری،^{۲۱} پس ای کسی که دیگران را تعلیم می‌دهی، چرا خود را نمی‌آموزی؟ و وعظ می‌کنی که دزدی نباید کرد، آیا خود دزدی می‌کنی؟^{۲۲} و از زنا کردن نهی می‌کنی، آیا خود زانی نیستی؟ و از بتها نفرت داری، آیا خود معبدها را غارت نمی‌کنی؟^{۲۳} و به شریعت فخر می‌کنی، آیا به تجاوز از شریعت خدا را اهانت نمی‌کنی؟^{۲۴} زیرا که به سبب شماد میان امتها اسم خدا را کفر می‌گویند، چنانکه مکتوب است.^{۲۵} زیرا ختنه سودمند است هرگاه به شریعت عمل نمایی. اما اگر از شریعت تجاوز نمایی، ختنه تو نامختونی گشته است.^{۲۶} پس اگر نامختونی، احکام شریعت را نگاه دارد، آیا نامختونی او ختنه شمرده نمی‌شود؟^{۲۷} و نامختونی طبیعی هرگاه

شریعت را به جا آرَد. حکم خواهد کرد بر تو که با وجود کتب و ختنه از شریعت تجاوز می کنی. ²⁸ زیرا آنکه در ظاهراست، یهودی نیست و آنچه در ظاهر در جسم است، ختنه نی. ²⁹ بلکه یهود آن است که در باطن باشد و ختنه آنکه قلبی باشد، در روح نه در حرف که مدح آن نه از انسان بلکه از خداست.

پس برتری یهودیان چیست؟

3 پس برتری یهود چیست؟ و یا از ختنه چه فایده؟ ² بسیار از هر جهت؛ اول آنکه بدیشان کلام خدا امانت داده شده است. ³ زیرا که چه بگوییم اگر بعضی ایمان نداشتند؟ آیایی ایمانی ایشان امانت خدا را باطل می سازد؟ ⁴ حاشا! بلکه خدا راستگو باشد و هر انسان دروغگو، چنانکه مکتوب است: «تا اینکه درسختان خود مصدق شوی و در داوری خود غالب آیی.»

⁵ لکن اگر ناراستی ما عدالت خدا را ثابت می کند، چه بگوییم؟ آیا خدا ظالم است وقتی که غضب می نماید؟ بطور انسان سخن می گویم. ⁶ حاشا! در این صورت خدا چگونه عالم را داوری خواهد کرد؟ ⁷ زیرا اگر به دروغ من، راستی خدا برای جلال او افزون شود، پس چرا بر من نیز چون گناهکار حکم شود؟ ⁸ و چرا نگوییم، چنانکه بعضی بر ما افترا می زنند و گمان می برند که ما چنین می گوییم، بدی بکنیم تا نیکویی حاصل شود؟ که قصاص ایشان به انصاف است.

همه به گناه گرفتارند

⁹ پس چه بگوییم؟ آیا برتری داریم؟ نه به هیچ وجه! زیرا پیش ادعا وارد آوردیم که یهود و یونانیان هر دو به گناه گرفتارند. ¹⁰ چنانکه مکتوب است که «کسی عادل نیست، یکی هم نی. ¹¹ کسی فهیم نیست، کسی طالب خدا نیست. ¹² همه همراه و جمیع باطل گردیده اند. نیکوکاری نیست یکی هم نی. ¹³ گوی ایشان گور گشاده است و به زبانهای خود فریب می دهند. زهر مار در زیر لب ایشان است، ¹⁴ و دهان ایشان پر از لعنت و تلخی است. ¹⁵ پایهای ایشان برای خون ریختن شتابان است. ¹⁶ هلاکت و پریشانی در طریقهای ایشان است، ¹⁷ و طریق سلامتی را ندانسته اند. ¹⁸ خدا ترسی در چشمانشان نیست.»

¹⁹ الان آگاه هستیم که آنچه شریعت می گوید، به اهل شریعت خطاب می کند تا هر دهانی بسته شود و تمام عالم زیر قصاص خدا آیند. ²⁰ از آنجا که به اعمال شریعت هیچ بشری در حضور او عادل شمرده نخواهد شد، چونکه از شریعت دانستن گناه است.

عدالت بوسیله ایمان برای همه

²¹ لکن الحال بدون شریعت، عدالت خدا ظاهر شده است، چنانکه تورات و انبیا بر آن شهادت می دهند؛ ²² یعنی عدالت خدا که بوسیله ایمان به عیسی مسیح است، به همه و کل آنانی که ایمان آورند. زیرا که هیچ تفاوتی نیست، ²³ زیرا همه گناه کرده اند و از جلال خدا قاصر می باشند، ²⁴ و به فیض او مجان عادل شمرده می شوند به وساطت آن فدیهای که در عیسی مسیح است. ²⁵ که خدا او را از قبل معین کرد تا کفاره باشد به واسطه ایمان به وسیله خون او تا آنکه عدالت خود را ظاهر سازد، به سبب فرو گذاشتن خطایای سابق در حین تحمل خدا، ²⁶ برای اظهار عدالت خود در زمان حاضر، تا او عادل شود و عادل شمارد هرکسی را که به عیسی ایمان آورد. ²⁷ پس جای فخر کجا است؟ برداشته شده است! به کدام شریعت؟ آیا به شریعت اعمال؟ نی بلکه به شریعت ایمان. ²⁸ زیرا یقین می دانیم که انسان بدون اعمال شریعت، محض ایمان عادل شمرده می شود. ²⁹ آیا او خدای یهود است فقط؟ مگر خدای امتها هم نیست؟ البته خدای امتها نیز است. ³⁰ زیرا واحد است خدایی که اهل ختنه را از ایمان، و نامختوانان را به ایمان عادل خواهد شمرد. ³¹ پس آیا شریعت را به ایمان باطل می سازیم؟ حاشا! بلکه شریعت را استوار می داریم.

ابراهیم نیز به ایمان عادل شمرده شد

4 پس چه چیز را بگوییم که پدر ما ابراهیم بحسب جسم یافت؟ ² زیرا اگر ابراهیم به اعمال عادل شمرده شد، جای فخر دارد اما نه در نزد خدا. ³ زیرا کتاب چه می گوید؟ «ابراهیم به خدا ایمان آورد و آن برای او عدالت محسوب شد.»

⁴ لکن برای کسی که عمل می کند، مزدش نه از راه فیض بلکه از راه طلب محسوب می شود. ⁵ و اما کسی که عمل نکند، بلکه ایمان آورد به او که بی دینان را عادل می شمارد، ایمان او عدالت محسوب می شود. ⁶ چنانکه داود نیز خوش حالی آن کس را ذکر می کند که خدا برای او عدالت محسوب می دارد، بدون اعمال: ⁷ «خوشبحال کسانی که خطایای ایشان آمرزیده شد و گناهانشان مستور گردید؛ ⁸ خوشبحال کسی که خداوند گناه را به وی محسوب نفرماید.»

⁹ پس آیا این خوشحالی بر اهل ختنه گفته شد یا برای نامختوانان نیز؟ زیرا می گوییم ایمان ابراهیم به عدالت محسوب گشت. ¹⁰ پس در چه حالت محسوب شد، وقتی که او در ختنه بود یا در نامختونی؟ در ختنه نی، بلکه در نامختونی؛ ¹¹ و علامت ختنه را یافت تا مهر باشد بر آن عدالت ایمانی که در نامختونی داشت، تا او همه نامختوانان را که ایمان آورند پدر باشد تا عدالت برای ایشان هم محسوب شود؛ ¹² و پدر اهل ختنه نیز یعنی آنانی را که نه فقط مختونند بلکه سالک هم می باشند بر آثار ایمانی که پدر ما ابراهیم در نامختونی داشت.

¹³ زیرا به ابراهیم و ذریت او، وعده ای که او وارث جهان خواهد بود، از جهت شریعت داده نشد بلکه از عدالت ایمان. ¹⁴ زیرا اگر اهل شریعت وارث باشند، ایمان عاقل شد و وعده باطل. ¹⁵ زیرا که شریعت باعث غضب است، زیرا جایی که شریعت نیست تجاوز هم نیست. ¹⁶ و از این جهت از ایمان شد تا محض فیض باشد تا وعده برای همگی ذریت استوار شود نه مختص به ذریت شرعی بلکه به ذریت ایمانی ابراهیم نیز که پدر جمیع ما است، ¹⁷ (چنانکه مکتوب است که تو را پدر امت های بسیار ساخته ام)، در حضور آن خدایی که به او ایمان آورد که مردگان را زنده می کند و ناموجودات را به وجود می خواند؛ ¹⁸ که او در ناامیدی به امید ایمان آورد تا پدر امت های بسیار شود، بر حسب آنچه گفته شد که «ذریت تو چنین خواهند بود.» ¹⁹ و در ایمان کم قوت نشده، نظر کرد به بدن خود که در آن وقت مرده بود، چونکه قریب به صد ساله بود و به رحم مرده ساره. ²⁰ و در وعده خدا از بی ایمانی شک نمود، بلکه قوی الایمان گشته، خدا را تمجید نمود، ²¹ و یقین دانست که به وفای وعده خود نیز قادر است. ²² و از این جهت برای او عدالت محسوب شد. ²³ و لکن اینکه برای وی محسوب شد، نه برای او فقط نوشته شد، ²⁴ بلکه برای ما نیز که به ما محسوب خواهد شد، چون ایمان آوریم به او که خداوند ما عیسی را از مردگان برخیزانید، ²⁵ که به سبب گناهان ما تسلیم گردید و به سبب عادل شدن ما برخیزانیده شد.

سلامتی نزد خدا

5 پس چونکه به ایمان عادل شمرده شدیم، نزد خدا سلامتی داریم بوساطت خداوند ما عیسی مسیح، ² که به وساطت او دخول نیز یافته ایم بوسیله ایمان در آن فیضی که در آن پایداریم و به امید جلال خدا فخر می نماییم. ³ و نه این تنها بلکه در مصیبتها هم فخر می کنیم، چونکه می دانیم که مصیبت صبر را پیدا می کند، ⁴ و صبر امتحان را و امتحان امید را. ⁵ و امید باعث شرمساری نمی شود زیرا که محبت خدا در دلهای ما به روح القدس که به ما عطا شد ریخته شده است. ⁶ زیرا هنگامی که ما هنوز ضعیف بودیم، در زمان معین، مسیح برای بیدینان وفات یافت. ⁷ زیرا بعید است که برای شخص عادل کسی بمیرد، هر چند در راه مرد نیکو ممکن است کسی نیز جرات کند که بمیرد. ⁸ لکن خدا محبت خود را در ما ثابت می کند از اینکه هنگامی که ما هنوز گناهکار بودیم، مسیح در راه ما مرد. ⁹ پس چقدر بیشتر الان که به خون او عادل شمرده شدیم، بوسیله او از غضب نجات خواهیم یافت. ¹⁰ زیرا اگر در حالتی که

می‌گویم، زیرا همچنان که اعضای خود را بندگی نجاست و گناه برای گناه سپردید، همچنین الان نیز اعضای خود را به بندگی عدالت برای قدوسیت بسپارید.²⁰ زیرا هنگامی که غلامان گناه می‌بودید از عدالت آزادی بودید.²¹ پس آن وقت چه ثمر داشتید از آن کارهایی که الان از آنها شرمندehاید که انجام آنها موت است؟²² اما الحال چونکه از گناه آزاد شده و غلامان خدا گشته‌اید، ثمر خود را برای قدوسیت می‌آورید که عاقبت آن، حیات جاودانی است.²³ زیرا که مزد گناه موت است، اما نعمت خدا حیات جاودانی در خداوند ماعیسی مسیح.

تشبیه به ازدواج

7 ای برادران آیا نمی‌دانید (زیرا که با عارفین شریعت سخن می‌گویم) که مادامی که انسان زنده است، شریعت بر وی حکمرانی دارد؟² زیرا زن منکوحه برحسب شریعت به شوهرزنده بسته است، اما هرگاه شوهرش بمیرد، از شریعت شوهرش آزاد شود.³ پس مادامی که شوهرش حیات دارد، اگر به مرد دیگر پیوندد، زانیه خوانده می‌شود. لکن هرگاه شوهرش بمیرد، از آن شریعت آزاد است که اگر به شوهری دیگر داده شود، زانیه نباشد.⁴ بنابراین، ای برادران من، شما نیز بوساطت جسد مسیح برای شریعت مرده شدید تا خود رابه دیگری پیوندد، یعنی با او که از مردگان برخاست، تا بجهت خدا ثمر آوریم.⁵ زیرا وقتی که در جسم بودیم، هوسهای گناهانی که از شریعت بود، در اعضای ما عمل می‌کرد تا بجهت موت ثمر آوریم.⁶ اما الحال چون برای آن چیزی که در آن بسته بودیم مردیم، از شریعت آزاد شدیم، بحدی که در تازگی روح بندگی می‌کنیم نه در کهنگی حرف.

کشمکش با گناه

7 پس چه گوییم؟ آیا شریعت گناه است؟ حاشا! بلکه گناه را جز به شریعت ندانستیم. زیرا که شهوت را نمی‌دانستیم، اگر شریعت نمی‌گفت که طمع مورز.⁸ لکن گناه از حکم فرصت جسته، هر قسم طمع را در من پدید آورد، زیرا بدون شریعت گناه مرده است.⁹ و من از قبل بدون شریعت زنده می‌بودم؛ لکن چون حکم آمد، گناه زنده گشت و من مردم.¹⁰ و آن حکمی که برای حیات بود، همان مرا باعث موت گردید.¹¹ زیرا گناه از حکم فرصت یافته، مرا فریب داد و به آن مرا کشت.¹² خلاصه شریعت مقدس است و حکم مقدس و عادل و نیکو.¹³ پس آیا نیکویی برای من موت گردید؟ حاشا! بلکه گناه، تا گناه بودنش ظاهر شود. بوسیله نیکویی برای من باعث مرگ شد تا آنکه گناه به سبب حکم بغایت خبیث شود.

14 زیرا می‌دانیم که شریعت روحانی است، لکن من جسمانی و زیر گناه فروخته شده هستم.¹⁵ که آنچه می‌کنم نمی‌دانم زیرا آنچه می‌خواهم نمی‌کنم بلکه کاری را که از آن نفرت دارم بجای آورم.¹⁶ پس هرگاه کاری را که نمی‌خواهم به‌جا می‌آورم، شریعت را تصدیق می‌کنم که نیکوست.¹⁷ و الحال من دیگر فاعل آن نیستم بلکه آن گناهی که در من ساکن است.¹⁸ زیرای دانم که در من یعنی در جسد هیچ نیکویی ساکن نیست، زیرا که اراده در من حاضر است اما صورت نیکو کردن نی.¹⁹ زیرا آن نیکویی را که می‌خواهم نمی‌کنم، بلکه بدی را که نمی‌خواهم می‌کنم.²⁰ پس چون آنچه را نمی‌خواهم می‌کنم، من دیگر فاعل آن نیستم بلکه گناه که در من ساکن است.

21 لهذا این شریعت را می‌یابم که وقتی که می‌خواهم نیکویی کنم بدی نزد من حاضر است.²² زیرا برحسب انسانیت باطنی به شریعت خدابخشودم.²³ لکن شریعتی دیگر در اعضای خودمی بینم که با شریعت ذهن من منازعه می‌کند و مرا اسیر می‌سازد به آن شریعت گناه که در اعضای من است.²⁴ وای بر من که مرد شقی‌ای هستم! کیست که مرا از جسم این موت رهایی بخشد؟²⁵ خدا را شکر می‌کنم بوساطت خداوند ما عیسی مسیح. خلاصه اینکه من به ذهن خود شریعت خدا را بندگی می‌کنم و اما به جسم خود شریعت گناه را.

دشمن بودیم، بوساطت مرگ پسرش با خدا صلح داده شدیم، پس چقدر بیشتر بعد از صلح یافتن بوساطت حیات او نجات خواهیم یافت.¹¹ و نه همین فقط بلکه در خدا هم فخر می‌کنیم بوسیله خداوند ما عیسی مسیح که بوساطت او الان صلح یافته‌ایم.

خطای آدم و فیض مسیح

12 لهذا همچنان که بوساطت یک آدم گناه داخل جهان گردید و به گناه موت؛ و به اینگونه موت بر همه مردم طاری گشت، از آنجا که همه گناه کردند.¹³ زیرا قبل از شریعت، گناه در جهان می‌بود، لکن گناه محسوب نمی‌شود در جایی که شریعت نیست.¹⁴ بلکه از آدم تا موسی موت تسلط می‌داشت بر انانی نیز که بر مثال تجاوز آدم که نمونه آن آینده است، گناه نکرده بودند.¹⁵ و نه چنانکه خطا بود، همچنان نعمت نیز باشد. زیرا اگر به خطای یک شخص بسیاری مردند، چقدر زیاده فیض خدا و آن بخششی که به فیض یک انسان، یعنی عیسی مسیح است، برای بسیاری افزون گردید.¹⁶ و نه اینکه مثل آنچه از یک گناهکار سر زد، همچنان بخشش باشد؛ زیرا حکم شد از یک برای قصاص لکن نعمت از خطای بسیار برای عدالت رسید.¹⁷ زیرا اگر به سبب خطای یک نفر و بوساطه آن یک موت سلطنت کرد، چقدر بیشتر انانی که افزونی فیض و بخشش عدالت را می‌پذیرند، در حیات سلطنت خواهند کرد بوسیله یک یعنی عیسی مسیح.¹⁸ پس همچنان که به یک خطا حکم شد بر جمیع مردمان برای قصاص، همچنین به یک عمل صالح بخشش شد بر جمیع مردمان برای عدالت حیات.¹⁹ زیرا به همین قسمی که از نافرمانی یک شخص بسیاری گناهکار شدند، همچنین نیز به اطاعت یک شخص بسیاری عادل خواهند گردید.²⁰ اما شریعت در میان آمد تا خطا زیاده شود. لکن جایی که گناه زیاده گشت، فیض بینهایت افزون گردید.²¹ تا آنکه چنانکه گناه در موت سلطنت کرد، همچنین فیض نیز سلطنت نماید به عدالت برای حیات جاودانی بوساطت خداوند ما عیسی مسیح.

مرده برای گناه، زنده برای خدا

6 پس چه گوییم؟ آیا در گناه بمانیم تا فیض افزون گردد؟² حاشا! مایانی که از گناه مردیم، چگونه دیگر در آن زیست کنیم؟³ یانمی‌دانید که جمیع ما که در مسیح عیسی تعمید یافتیم، در موت او تعمید یافتیم؟⁴ پس چونکه در موت او تعمید یافتیم، با او دفن شدیم تا آنکه به همین قسمی که مسیح به جلال پدر از مردگان برخاست، ما نیز در تازگی حیات رفتار نماییم.⁵ زیرا اگر بر مثال موت او متحد گشتیم، هرآینه در قیامت وی نیز چنین خواهیم شد.⁶ زیرا این رامی‌دانیم که انسانیت کهنه ما با او مصلوب شد تا جسد گناه معدوم گشته، دیگر گناه را بندگی نکنیم.⁷ زیرا هرکه مرد، از گناه مبرا شده است.⁸ پس هرگاه با مسیح مردیم، یقین می‌دانیم که با اوزیست هم خواهیم کرد.⁹ زیرا می‌دانیم که چون مسیح از مردگان برخاست، دیگر نمی‌میرد و بعد از این موت بر او تسلطی ندارد.¹⁰ زیرا به آنچه مرد یک مرتبه برای گناه مرد و به آنچه زندگی می‌کند، برای خدا زیست می‌کند.¹¹ همچنین شما نیز خود را برای گناه مرده انگارید، اما برای خدا در مسیح عیسی زنده.¹² پس گناه در جسم فانی شما حکمرانی نکند تا هوسهای آن را اطاعت نمایید،¹³ و اعضای خود را به گناه مسپارید تا آلات ناراستی شوند، بلکه خود را از مردگان زنده شده به خداتسلیم کنید و اعضای خود را تا آلات عدالت برای خدا باشند.¹⁴ زیرا گناه بر شما سلطنت نخواهد کرد، چونکه زیر شریعت نیستید بلکه زیر فیض.

15 پس چه گوییم؟ آیا گناه بکنیم از آنرو که زیر شریعت نیستیم بلکه زیر فیض؟ حاشا!¹⁶ آیانی‌دانید که اگر خویشتن را به بندگی کسی تسلیم کرده، او را اطاعت نمایید، شما آنکس را که او را اطاعت می‌کنید بنده هستید، خواه گناه را برای مرگ، خواه اطاعت را برای عدالت.¹⁷ اما شکر خدا را که هر چند غلامان گناه می‌بودید، لیکن الان از دل، مطیع آن صورت تعلیم گردیده‌اید که به آن سپرده شده‌اید.¹⁸ و از گناه آزاد شده، غلامان عدالت گشته‌اید.¹⁹ بطور انسان، به سبب ضعف جسم شما سخن

زندگی برحسب روح و نتایج آن

هست و ما را نیز شفاعت می‌کند؟³⁵ کیست که ما را از محبت مسیح جدا سازد؟ آیا مصیبت یا دلتنگی یا جفا یا قحط یا عریانی یا خطر یا شمشیر؟³⁶ چنانکه مکتوب است که «بخاطر تو تمام روزگشته و مثل گوسفندان ذبحی شمرده می‌شویم.»³⁷ بلکه در همه این امور از حد زیاده نصرت یافتیم، بوسیله او که ما را محبت نمود.³⁸ زیرا یقین می‌دانم که نه موت و نه حیات و نه فرشتگان و نه روسا و نه قدرتها و نه چیزهای حال و نه چیزهای آینده³⁹ و نه بلندی و نه پستی و نه هیچ مخلوق دیگر قدرت خواهد داشت که ما را از محبت خدا که در خداوند ما مسیح عیسی است جدا سازد.

چگونگی برگزیده شدن قوم اسرائیل

9 در مسیح راست می‌گویم و دروغ نی و ضمیر من در روح القدس مرا شاهد است،² که مرا غمی عظیم و در دلم وجع دائمی است.³ زیرا راضی هم می‌بودم که خود از مسیح محروم شوم در راه برادرانم که بحسب جسم خویشان منند،⁴ که ایشان اسرائیلی‌اند و پسرخواندگی و جلال و عهدها و امانت شریعت و عبادت و وعده‌ها از آن ایشان است؛⁵ که پدران از آن ایشانند و از ایشان مسیح بحسب جسم شد که فوق از همه است، خدای متبارک تا ابدالابد، آمین.⁶ و لکن چنین نیست که کلام خدا ساقط شده باشد؛ زیرا همه که از اسرائیل‌اند، اسرائیلی نیستند،⁷ و نه نسل ابراهیم تمام فرزند هستند؛ بلکه نسل تو در اسحاق خوانده خواهند شد.⁸ یعنی فرزندان جسم، فرزندان خدا نیستند، بلکه فرزندان وعده از نسل محسوب می‌شوند.⁹ زیرا کلام وعده این است که موافق چنین وقت خواهم آمد و ساره را پسری خواهد بود.¹⁰ و نه این فقط، بلکه رفقه نیز چون از یک شخص یعنی از پدر ما اسحاق حامله شد،¹¹ زیرا هنگامی که هنوز تولد نیافته بودند و عملی نیک یا بد نکرده، تا اراده خدا برحسب اختیار ثابت شود نه از اعمال بلکه از دعوت کننده¹² بدو گفته شد که «بزرگتر کوچکتر را بندگی خواهد نمود.»¹³ چنانکه مکتوب است: «یعقوب را دوست داشتم اما عیسی را دشمن.»¹⁴ پس چه گوئیم؟ آیا نزد خدا بی‌انصافی است؟ حاشا!¹⁵ زیرا به موسی می‌گوید: «رحم خواهم فرمود بر هر که رحم کنم و رفت خواهم نمود بر هر که رفت نامیم.»¹⁶ لاجرم نه از خواهش کننده و نه از شتابنده است، بلکه از خدای رحم کننده.¹⁷ زیرا کتاب به فرعون می‌گوید: «برای همین تو را برانگیختم تا قوت خود را در تو ظاهر سازم و تا نام من در تمام جهان ندا شود.»¹⁸ بنابراین هر که را می‌خواهد رحم می‌کند و هر که را می‌خواهد سنگدل می‌سازد.¹⁹ پس مرا می‌گویی: «دیگر چرا ملامت می‌کند؟ زیرا کیست که با اراده او مقاومت نموده باشد؟»²⁰ نی بلکه تو کیستی ای انسان که با خدا معارضه می‌کنی؟ آیا مصنوع به صانع می‌گوید که چرا مرا چنین ساختی؟²¹ یا کوزه‌گر اختیار بر گل ندارد که از یک خمیره ظرفی عزیز و ظرفی ذلیل بسازد؟²² و اگر خدا چون اراده نمود که غضب خود را ظاهر سازد و قدرت خویش را بشناساند، ظروف غضب را که برای هلاکت آماده شده بود، به حلم بسیار متحمل گردید،²³ و تا دولت جلال خود را بشناساند بر ظروف رحمتی که آنها را از قبل برای جلال مستعد نمود،²⁴ و آنها را نیز دعوت فرمود یعنی ما نه از یهود فقط بلکه از امت‌ها نیز.²⁵ چنانکه در هوشع هم می‌گوید: «آنانی را که قوم من نبودند، قوم خود خواهم خواند و او را که دوست نداشتم محبوبه خود.»²⁶ و جایی که به ایشان گفته شد که شما قوم من نیستید، در آنجا پسران خدای حی خوانده خواهند شد.²⁷ و اشعیا نیز در حق اسرائیل ندای کند که «هرچند عدد بنی اسرائیل مانند ریگ دریا باشد، لکن بقیه نجات خواهند یافت؛²⁸ زیرا خداوند کلام خود را تمام و منقطع ساخته، بر زمین به عمل خواهد آورد.»²⁹ و چنانکه اشعیا پیش اخبار نمود که «اگر رب الجنود برای ما نسلی نمی‌گذارد، هراینه مثل سدوم می‌شدیم و مانند غموره می‌گشتیم.»

بی‌ایمانی اسرائیل

30 پس چه گوئیم؟ امت‌هایی که در پی عدالت نرفتند، عدالت را حاصل نمودند، یعنی عدالتی که از ایمان است.³¹ لکن اسرائیل که در پی شریعت

8 پس هیچ قصاص نیست بر آنانی که در مسیح عیسی هستند.² زیرا که شریعت روح حیات در مسیح عیسی مرا از شریعت گناه و موت آزاد گردانید.³ زیرا آنچه از شریعت محال بود، چونکه به سبب جسم ضعیف بود، خدا پسر خود را در شبیه جسم گناه و برای گناه فرستاده، برگناه در جسم فتوا داد،⁴ تا عدالت شریعت کامل گردد در مابانی که نه بحسب جسم بلکه برحسب روح رفتار می‌کنیم.

5 زیرا آنانی که برحسب جسم هستند، در چیزهای جسم تفکر می‌کنند و اما آنانی که برحسب روح هستند در چیزهای روح.⁶ از آن جهت که تفکر جسم موت است، لکن تفکر روح حیات و سلامتی است.⁷ زانرو که تفکر جسم دشمنی خدا است، چونکه شریعت خدا را اطاعت نمی‌کند، زیرا نمی‌تواند هم بکند.⁸ و کسانی که جسمانی هستند، نمی‌توانند خدا را بخشنود سازند.⁹ لکن شما در جسم نیستید بلکه در روح، هرگاه روح خدا در شما ساکن باشد؛ و هرگاه کسی روح مسیح را ندارد وی از آن او نیست.¹⁰ و اگر مسیح در شما است، جسم به سبب گناه مرده است و اما روح، به سبب عدالت، حیات است.¹¹ و اگر روح او که عیسی را از مردگان برخیزانید در شما ساکن باشد، او که مسیح را از مردگان برخیزانید، بدنهای فانی شما را نیز زنده خواهد ساخت به روح خود که در شما ساکن است.

12 بنابراین ای برادران، مدیون جسم نیستیم تا برحسب جسم زیست نماییم.¹³ زیرا اگر برحسب جسم زیست کنید، هراینه خواهید مرد. لکن اگر افعال بدن را بوسیله روح بکشید، همانا خواهید زیست.¹⁴ زیرا همه کسانی که از روح خدا هدایت می‌شوند، ایشان پسران خدایند.¹⁵ از آنرو که روح بندگی را نیافته‌اید تا باز ترسان شوید بلکه روح پسرخواندگی را یافته‌اید که به آن ابا یعنی ای پدر ندا می‌کنیم.¹⁶ همان روح پرروهای ما شهادت می‌دهد که فرزندان خدا هستیم.¹⁷ و هرگاه فرزندانیم، وارثان هم هستیم یعنی ورثه خدا و هم ارث با مسیح، اگر شریک مصیبت‌های او هستیم تا در جلال وی نیز شریک باشیم.

18 زیرا یقین می‌دانم که دردهای زمان حاضر نسبت به آن جلالی که در ما ظاهر خواهد شد هیچ است.¹⁹ زیرا که انتظار خلقت، منتظر ظهور پسران خدا می‌باشد،²⁰ زیرا خلقت، مطیع بطالت شد، نه به اراده خود، بلکه بخاطر او که آن را مطیع گردانید،²¹ در امید که خود خلقت نیز از قیدفساد خلاصی خواهد یافت تا در آزادی جلال فرزندان خدا شریک شود.²² زیرا می‌دانیم که تمام خلقت تا الان با هم در آه کشیدن و درد زه می‌باشند.²³ و نه این فقط، بلکه ما نیز که نوبر روح را یافته‌ایم، در خود آه می‌کشیم در انتظار پسرخواندگی یعنی خلاصی جسم خود.²⁴ زیرا که به امید نجات یافتیم، لکن چون امید دیده شد، دیگر امید نیست، زیرا آنچه کسی بیند چرا دیگر در امید آن باشد؟²⁵ اما اگر امید چیزی را داریم که نمی‌بینیم، با صبر انتظار آن می‌کشیم.

26 و همچنین روح نیز ضعف ما را مدد می‌کند، زیرا که آنچه دعا کنیم بطوری که می‌باید نمی‌دانیم، لکن خود روح برای ما شفاعت می‌کند به ناله‌هایی که نمی‌شود بیان کرد.²⁷ و او که تفحص کننده دلهاست، فکر روح را می‌داند زیرا که او برای مقدسین برحسب اراده خدا شفاعت می‌کند.²⁸ و می‌دانیم که بجهت آنانی که خدا را دوست می‌دارند و بحسب اراده او خوانده شده‌اند، همه چیزها برای خیریت (ایشان) با هم در کار می‌باشند.²⁹ زیرا آنانی را که از قبل شناخت، ایشان را نیز پیش معین فرمود تا به صورت پسرش متشکل شوند تا او نخست زاده از برادران بسیار باشد.³⁰ و آنانی را که از قبل معین فرمود، ایشان را هم خواند و آنانی را که خواند ایشان را نیز عادل گردانید و آنانی را که عادل گردانید، ایشان را نیز جلال داد.

31 پس به این چیزها چه گوئیم؟ هرگاه خدا با ما است کیست به ضد ما؟³² او که پسر خود را دریغ نداشت، بلکه او را در راه جمیع ما تسلیم نمود، چگونه با وی همه چیز را به ما نخواهد بخشید؟³³ کیست که بر برگزیدگان خدا مدعی شود؟ آیا خدا که عادل کننده است؟³⁴ کیست که بر ایشان فتوا دهد؟ آیا مسیح که مرد بلکه نیز بر خاست، آنکه به دست راست خدا هم

۱۱ پس می‌گویم آیا لغزش خوردند تا بیفتند؟ حاشا! بلکه از لغزش ایشان نجات به امت‌ها رسیدتا در ایشان غیرت پدید آورد. ۱۲ پس چون لغزش ایشان دولت‌مندی جهان گردید و نقصان ایشان دولت‌مندی امت‌ها، به چند مرتبه زیادت‌تری ایشان خواهد بود. ۱۳ زیرا به شمالی امت‌ها سخن می‌گویم پس از این‌روی که رسول امت‌ها می‌باشم خدمت خود را تمجید می‌نمایم، ۱۴ تا شاید این‌ای جنس خود را به غیرت آورم و بعضی از ایشان را برهانم. ۱۵ زیرا اگر رد شدن ایشان مصالحت عالم شد، بازیافتن ایشان چه خواهد شد؟ جز حیات از مردگان!

۱۶ و چون نوبر مقدس است، همچنان خمیره و هرگاه ریشه مقدس است، همچنان شاخه‌ها. ۱۷ و چون بعضی از شاخه‌ها بریده شدند و تو که زیتون بری بودی در آنها پیوند گشتی و در ریشه و چربی زیتون شریک شدی، ۱۸ بر شاخه‌ها فخرمکن و اگر فخر کنی تو حامل ریشه نیستی بلکه ریشه حامل تو است. ۱۹ پس می‌گویی که «شاخه‌ها بریده شدند تا من پیوند شوم؟» ۲۰ آفرین بجهت بی‌ایمانی بریده شدند و تومحض ایمان پایدار هستی. مغرور مباش بلکه بترس! ۲۱ زیرا اگر خدا بر شاخه‌های طبیعی شفقت نفرمود، بر تو نیز شفقت نخواهد کرد. ۲۲ پس مهربانی و سختی خدا را ملاحظه نما؛ اما سختی بر آنانی که افتادند، اما مهربانی بر تو اگر در مهربانی ثابت باشی والا تو نیز بریده خواهی شد. ۲۳ و اگر ایشان نیز در بی‌ایمانی نمانند باز پیوند خواهند شد، زیرا خدا قادر است که ایشان را بار دیگر ببیوندد. ۲۴ زیرا اگر تو از زیتون طبیعی بری بریده شده، برخلاف طبع به زیتون نیکو پیوندگشتی، به چند مرتبه زیادت‌تر آنانی که طبیعی‌اند در زیتون خویش پیوند خواهند شد.

۲۵ زیرا ای برادران نمی‌خواهم شما از این سرب‌ی خیر باشید که مبادا خود را دانا انگارید که مادامی که پری امت‌ها در نیاید، سخت‌دلی بر بعضی از اسرائیل طاری گشته است. ۲۶ و همچنین همگی اسرائیل نجات خواهند یافت، چنانکه مکتوب است که «از صهیون نجات‌دهنده‌ای ظاهر خواهد شد و بی‌دینی را از یعقوب خواهد برداشت؛ ۲۷ و این است عهد من با ایشان در زمانی که گناهانشان را بردارم.» ۲۸ نظر به انجیل بجهت شما دشمنان‌اند، لکن نظر به اختیار به خاطر اجداد محبوبند. ۲۹ زیرا که در نعمتها و دعوت خدا بازگشتن نیست. ۳۰ زیرا همچنان که شما در سابق مطیع خدا نبودید و الان به سبب نافرمانی ایشان رحمت یافتید، ۳۱ همچنین ایشان نیز الان نافرمان شدند تا بجهت رحمتی که بر شما است بر ایشان نیز رحم شود ۳۲ زیرا خدا همه رادر نافرمانی بسته است تا بر همه رحم فرماید.

۳۳ زهی عمق دولت‌مندی و حکمت و علم خدا! چقدر بعید از غوررسی است احکام او و فوق از کاوش است طریقهای وی! ۳۴ زیرا کیست که رای خداوند را دانسته باشد؟ یا که مشیر او شده؟ ۳۵ یا که سبقت جسته چیزی بدو داده تا به او باز داده شود؟ ۳۶ زیرا که از او و به او و تا او همه چیز است؛ و او را تا ابد الاباد جلال باد، آمین.

راهنمایی در خصوص

۱۲ زندگی مسیحی لهذای برادران شما را به رحمت‌های خدا استعدا می‌کنم که بدن‌های خود را قربانی زنده مقدس پسندیده خدا بگذرانید که عبادت معقول شما است. ۲ و همشکل این جهان مشوید بلکه به تازگی ذهن خود صورت خود را تبدیل دهید تا شما دریافت کنید که اراده نیکوی پسندیده کامل خدا چیست. ۳ زیرا به آن فیضی که به من عطا شده است، هر یکی از شما را می‌گویم که فکرهای بلندتر از آنچه شایسته است مکنید بلکه به اعتدال فکرنمایید، به اندازه آن بهره ایمان که خدا به هر کس قسمت فرموده است. ۴ زیرا همچنان که در یک بدن اعضای بسیار داریم و هر عضوی را یک کار نیست، ۵ همچنین ما که بسیاریم، یک جسد هستیم در مسیح، اما فرد اعضای یکدیگر. ۶ پس چون نعمتهای مختلف داریم بحسب فیضی که به ما داده شد، خواه نبوت برحسب موافقت ایمان، ۷ یا خدمت در خدمت‌گذاری، یا معلم در تعلیم، ۸ یا واعظ در موعظه، یا بخشنده به سخاوت، یا پیشوا به اجتهاد، یا رحم کننده به سرور.

عدالت می‌رفتند، به شریعت عدالت نرسیدند. ۳۲ از چه سبب؟ از این جهت که نه از راه ایمان بلکه از راه اعمال شریعت آن را طلبیدند، زیرا که به سنگ مصادم لغزش خوردند. ۳۳ چنانکه مکتوب است که «اینک در صهیون سنگی مصادم و صخره لغزش می‌نهم و هرکه بر او ایمان آورد، خجل نخواهد گردید.»

۱۰ ای برادران خوشی دل من و دعای من نزد خدا بجهت اسرائیل برای نجات ایشان است. ۲ زیرا بجهت ایشان شهادت می‌دهم که برای خدا غیرت دارند لکن نه از روی معرفت. ۳ زیرا که چون عدالت خدا را نشناخته، می‌خواستند عدالت خود را ثابت کنند، مطیع عدالت خدا نگشتند. ۴ زیرا که مسیح است انجام شریعت بجهت عدالت برای هر کس که ایمان آورد.

۵ زیرا موسی عدالت شریعت را بیان می‌کنده که «هرکه به این عمل کند، در این خواهد زیست.» ۶ لکن عدالت ایمان بدین‌طور سخن می‌گوید که «در خاطر خود مگو کیست که به آسمان صعود کند یعنی تا مسیح را فرود آورد، ۷ یا کیست که به هاویه نزول کند یعنی تا مسیح را از مردگان برآورد.» ۸ لکن چه می‌گوید؟ اینکه «کلام نزد تو و در دهانت و در قلب تو است یعنی این کلام ایمان که به آن وعظ می‌کنیم.» ۹ زیرا اگر به زبان خود عیسی خداوند را اعتراف کنی و در دل خود ایمان آوری که خدا او را از مردگان برخیزانید، نجات خواهی یافت. ۱۰ چونکه به دل ایمان آورده می‌شود برای عدالت و به زبان اعتراف می‌شود بجهت نجات. ۱۱ و کتاب می‌گوید «هرکه به او ایمان آورد خجل نخواهد شد.» ۱۲ زیرا که در یهود و یونانی تفاوتی نیست که همان خداوند، خداوند همه است و دولت‌مندانست برای همه که نام او را می‌خوانند. ۱۳ زیرا هرکه نام خداوند را بخواند نجات خواهد یافت.

۱۴ پس چگونه بخوانند کسی را که به او ایمان نیاورده‌اند؟ و چگونه ایمان آورند به کسی که خبر او را نشنیده‌اند؟ و چگونه بشنوند بدون واعظ؟ ۱۵ و چگونه وعظ کنند جز اینکه فرستاده شوند؟ چنانکه مکتوب است که «چه زیبا است پایهای آنانی که به سلامتی بشارت می‌دهند و به چیزهای نیکو مژده می‌دهند.» ۱۶ لکن همه بشارت را گوش نگرفتند زیرا اشعیا می‌گوید «خداوند کیست که اخبار ما را باور کرد؟» ۱۷ لهذا ایمان از شنیدن است و شنیدن از کلام خدا. ۱۸ لکن می‌گویم آیا نشنیدند؟ البته شنیدند: «صوت ایشان در تمام جهان منتشر گردید و کلام ایشان تا اقصای ربع مسکون رسید.» ۱۹ و می‌گویم آیا اسرائیل ندانسته‌اند؟ اول موسی می‌گوید: «من شما را به غیرت می‌آورم به آن که امتی نیست و بر قوم بی‌فهم شما را خشمگین خواهم ساخت.» ۲۰ و اشعیا نیز جرات کرده، می‌گوید: آنانی که طالب من نبودند مرا یافتند و به کسانی که مرا نطلبیدند ظاهر گردیدم.» ۲۱ اما در حق اسرائیل می‌گوید: «تمام روز دستهای خود را دراز کردم به سوی قومی نامطیع و مخالف.»

آتیه بنی اسرائیل

۱۱ پس می‌گویم آیا خدا قوم خود را رد کرد؟ حاشا! زیرا که من نیز اسرائیلی از اولاد ابراهیم از سبط بنیامین هستم. ۲ خدا قوم خود را که از قبل شناخته بود، رد نفرموده است. آیا نمی‌دانید که کتاب در الیاس چه می‌گوید، چگونه بر اسرائیل از خدا استغاثه می‌کند ۳ که «خداوند انبیای تو را کشته و مذبح‌های تو را کنده‌اند و من به تنهایی مانده‌ام و در قصد جان من نیز می‌باشند؟» ۴ لکن وحی بدو چه می‌گوید؟ اینکه «هفت هزار مرد بجهت خود نگاه داشتیم که به نزد بعل زانو نزده‌اند.» ۵ پس همچنین در زمان حاضر نیز بقیتی بحسب اختیار فیض مانده است. ۶ و اگر از راه فیض است دیگر از اعمال نیست و گرنه فیض دیگر فیض نیست. اما اگر از اعمال است دیگر از فیض نیست والا عمل دیگر عمل نیست. ۷ پس مقصود چیست؟ اینکه اسرائیل آنچه را که می‌طلبد نیافته است، لکن برگزیدگان یافتند و باقی ماندگان سخت‌دل گردیدند؛ ۸ چنانکه مکتوب است که «خدا بدیشان روح خواب‌آلود داد چشمانی که نبیند و گوش‌هایی که نشنود تا امروز.» ۹ و داود می‌گوید که «مآده ایشان برای ایشان تله و دام و سنگ مصادم و عقوبت باد؛ ۱۰ چشمان ایشان تار شود تا نبینند و پشت ایشان را دائم خم گردان.»

خداوند می میریم. پس خواه زنده باشیم، خواه بمیریم، از آن خداوندیم.⁹ زیرا برای همین مسیح مرد وزنده گشت تا بر زندگان و مردگان سلطنت کند.¹⁰ لکن تو چرا بر برادر خود حکم می کنی؟ یا تونیز چرا برادر خود را حقیر می شماری؟ زانرو که همه پیش مسند مسیح حاضر خواهیم شد.¹¹ زیرا مکتوب است «خداوند می گوید به حیات خودم قسم که هر زانویی نزد من خم خواهد شد و هر زبانی به خدا اقرار خواهد نمود.»¹² پس هر یکی از ما حساب خود را به خدا خواهد داد.¹³ بنابراین بر یکدیگر حکم نکنیم بلکه حکم کنید به اینکه کسی سنگی مصادم یا لغزشی در راه برادر خود نهد.¹⁴ می دانم و در عیسی خداوندیقین می دارم که هیچ چیز در ذات خود نجس نیست جز برای آن کسی که آن را نجس پندارد؛ برای او نجس است.¹⁵ زیرا هرگاه برادرت به خوراک آزرده شود، دیگر به محبت رفتار نمی کنی. به خوراک خود هلاک مساز کسی را که مسیح در راه او برمد.¹⁶ پس مگذارید که نیکویی شما را بد گویند.¹⁷ زیرا ملکوت خدا اکل و شرب نیست بلکه عدالت و سلامتی و خوشی درروح القدس.¹⁸ زیرا هرکه در این امور خدمت مسیح را کند، پسندیده خدا و مقبول مردم است.¹⁹ پس آن اموری را که منشا سلامتی و بنای یکدیگر است پیروی نمایید.

²⁰ بجهت خوراک کار خدا را خراب مساز. البته همه چیز پاک است، لیکن بد است برای آن شخص که برای لغزش می خورد.²¹ گوشت نخوردن و شراب نوشیدن و کاری نکردن که باعث ایذا یا لغزش یا ضعف برادرت باشد نیکو است.²² آیا تو ایمان داری؟ پس برای خودت درحضور خدا آن را بدان، زیرا خوشابحال کسی که بر خود حکم نکند در آنچه نیکو می شمارد.²³ لکن آنکه شک دارد اگر بخورد ملزم می شود، زیرا به ایمان نمی خورد؛ و هرچه از ایمان نیست گناه است.

15 و ما که توانا هستیم، ضعفهای ناتوانان رامتمحل بشویم و خوشی خود را طالب نباشیم.² هر یکی از ما همسایه خود را خوش بسازد در آنچه برای بنا نیکو است.³ زیرا مسیح نیز خوشی خود را طالب نمی بود، بلکه چنانکه مکتوب است «ملامتهای ملامت کنندگان تو بر من طاری گردید.»⁴ زیرا همه چیزهایی که از قبل مکتوب شد، برای تعلیم ما نوشته شد تا به صبر و تسلی کتاب امیدوار باشیم.⁵ الان خدای صبر و تسلی شما را فیض عطاکناد تا موافق مسیح عیسی با یکدیگر یکرای باشید.⁶ تا یکدل و یکزبان شده، خدا و پدرخداوند ما عیسی مسیح را تجدید نمایید.

⁷ پس یکدیگر را بپذیرید، چنانکه مسیح نیز ما را پذیرفت برای جلال خدا.⁸ زیرا می گویم عیسی مسیح خادم ختنه گردید بجهت راستی خدا تا وعده های اجداد را ثابت گرداند،⁹ و تاامتها خدا را تمجید نمایند به سبب رحمت اوچنانکه مکتوب است که «از این جهت تو را درمیان امتها اقرار خواهم کرد و به نام تو تسبیح خواهم خواند.»¹⁰ و نیز می گوید «ای امتها باقوم او شادمان شوید.»¹¹ و ایض «ای جمیع امتها خداوند را حمد گویند و ای تمامی قومها او را مدح نمایند.»¹² و اشعیا نیز می گوید که «ریشه یسا خواهد بود و آنکه برای حکمرانی امتها مبعوث شود، امید امتها بر وی خواهد بود.»

¹³ الان خدای امید، شما را از کمال خوشی و سلامتی در ایمان پر سازد تا به قوت روح القدس در امید افزوده گردید.

قصد پولس برای رفتن به روم

¹⁴ لکن ای برادران من، خود نیز درباره شمایقین می دانم که خود از نیکویی مملو و پر از کمال معرفت و قادر بر نصیحت نمودن یکدیگر هستید.¹⁵ لیکن ای برادران بسیار جسارت ورزیده، من خود نیز به شما جزئی نوشتم تا شما را یادآوری نمایم به سبب آن فیضی که خدا به من بخشیده است،¹⁶ تا خادم عیسی مسیح شوم برای امت هاو کهنات انجیل خدا را بهجا آورم تا هدیه امت هامقبول افتد، مقدس شده به روح القدس.¹⁷ پس به مسیح عیسی در کارهای خدا فخر دارم.¹⁸ زیرا جرات نمی کنم که سخنی بگویم جز در آن اموری که مسیح بواسطه من به عمل آورد، برای اطاعت امتها در قول و فعل،¹⁹ به قوت آیات و معجزات و به قوت روح

⁹ محبت بی ریا باشد. از بدی نفرت کنید و به نیکویی ببینید.¹⁰ با محبت برادرانه یکدیگر رادوست دارید و هر یک دیگری را بیشتر از خوداکرام بنمایید.¹¹ در اجتهاد کاهلی نورزید و درروح سرگرم شده، خداوند را خدمت بنمایید.¹² در امید مسرور و در مصیبت صابر و در دعاوماظب باشید.¹³ مشارکت در احتیاجات مقدسین کنید و در مهمانداری سعی باشید.¹⁴ برکت بطلبید بر آنانی که بر شما جفا کنند؛ برکت بطلبید و لعن نکنید.¹⁵ خوشی کنید باخوشحالان و ماتم بنمایید با ماتمیان.¹⁶ برای یکدیگر همان فکر داشته باشید و در چیزهای بلند فکر نکنید بلکه با ذلیلان مدارا بنمایید و خودرا دانا مشمارید.¹⁷ هیچ کس را به عوض بدی بدی مرسانید. پیش جمیع مردم تدارک کارهای نیکو بینید.¹⁸ اگر ممکن است بقدر قوه خود باجمیع خلق به صلح بکوشید.¹⁹ ای محبوبان انتقام خود را مکشید بلکه خشم را مهلت دهید، زیرا مکتوب است «خداوند می گوید که انتقام از آن من است من جزا خواهم داد.»²⁰ پس «اگر دشمن تو گرسنه باشد، او را سیر کن و اگر تشنه است، سیرایش نما زیرا اگر چنین کنی اخگرهای آتش بر سرش خواهی انباشت.»²¹ مغلوب بدی مشو بلکه بدی را به نیکویی مغلوب ساز.

13 هر شخص مطیع قدرتهای برتر بشود، زیرا که قدرتی جز از خدا نیست و آنهایی که هست از جانب خدا مرتب شده است.² حتی هرکه با قدرت مقاومت نماید، مقاومت بانترتیب خدا نموده باشد و هرکه مقاومت کند، حکم بر خود آورد.³ زیرا از حکام عمل نیکو راخوفی نیست بلکه عمل بد را. پس اگر می خواهی که از آن قدرت ترسان نشوی، نیکویی کن که از اوتحسین خواهی یافت.⁴ زیرا خادم خداست برای تو به نیکویی؛ لکن هرگاه بدی کنی، بترس چونکه شمشیر را عبث برنمی دارد، زیرا او خادم خداست و با غضب انتقام از بدکاران می کشد.⁵ لهذا لازم است که مطیع او شوی نه به سبب غضب فقط بلکه به سبب ضمیر خود نیز.⁶ زیرا که به این سبب باج نیز می دهید، چونکه خادم خدا و مواظب در همین امر هستند.⁷ پس حق هرکس رابه او ادا کنید: باج را به مستحق باج و جزیه را به مستحق جزیه و ترس را به مستحق ترس و عزت را به مستحق عزت.⁸ مدیون احدی به چیزی مشوید جز به محبت نمودن با یکدیگر، زیرا کسی که دیگری رامحبت نماید شریعت را بهجا آورده باشد.⁹ زیرا که زنا مکن، قتل مکن، دزدی مکن، شهادت دروغ مده، طمع مورز و هر حکمی دیگر که هست، همه شامل است در این کلام که همسایه خود راچون خود محبت نما.¹⁰ محبت به همسایه خودبدی نمی کند پس محبت تکمیل شریعت است.

¹¹ و خصوص چون وقت را می دانید که الحال ساعت رسیده است که ما را باید از خواب بیدارشویم زیرا که الان نجات ما نزدیک تر است از آن وقتی که ایمان آوردیم.¹² شب منقضی شد و روز نزدیک آمد. پس اعمال تاریکی را بیرون کرده، اسلحه نور را بیوشیم.¹³ و با شایستگی رفتار کنیم چنانکه در روز، نه در بزمها و سکرها و فسق و فجور و نزاع و حسد؛¹⁴ بلکه عیسی مسیح خداوند را بیوشید و برای شهوات جسمانی تدارک نبینید.

پذیرفتن یکدیگر

14 و کسی را که در ایمان ضعیف باشد بپذیرید، لکن نه برای محاجه درمباحثات.² یکی ایمان دارد که همه چیز را باید خورد اما آنکه ضعیف است بقول می خورد.³ پس خورنده ناخورنده را حقیر نشمارد و ناخورنده بر خورنده حکم نکند زیرا خدا او را پذیرفته است.⁴ تو کیستی که بر بنده کسی دیگر حکم می کنی؟ او نزد آقای خود ثابت یا ساقط می شود. لیکن استوار خواهد شد زیرا خدا قادر است که او را ثابت نماید.⁵ یکی روز را از دیگری بهتر می داند و دیگری هر روز را برابر می شمارد. پس هر کس درذهن خود متیقن بشود.⁶ آنکه روز را عزیز می داند بخاطر خداوند عزیزش می دارد و آنکه روز را عزیز نمی دارد هم برای خداوند نمی دارد؛ و هرکه می خورد برای خداوند می خورد زیرا خدا را شکر می گوید، و آنکه نمی خورد برای خداوند نمی خورد و خدا را شکر می گوید.⁷ زیرا احدی از ما به خود زیست نمی کند و هیچ کس به خود نمی میرد.⁸ زیرا اگر زیست کنیم برای خداوند زیست می کنیم و اگر بمیریم برای

مرا که با من اسیر می‌بودند سلام نمایید که مشهور در میان رسولان هستند و قبل از من در مسیح شدند.⁸ و امپلیاس را که در خداوند حبیب من است، سلام رسانید.⁹ و اوربانوس که با ما در کار مسیح رفیق است و استاخیس حبیب مرا سلام نمایید.¹⁰ و اپلیس آزموده شده در مسیح را سلام برسانید و اهل خانه ارستبولس را سلام برسانید.¹¹ و خویش من هیردیون را سلام دهیدو آنانی را از اهل خانه نرگسوس که در خداوند هستند سلام رسانید.¹² طریفینا و طریفوسا را که در خداوند زحمت کشیده‌اند سلام گوید؛ و پرسیس محبوبه را که در خداوند زحمت بسیار کشید سلام دهید.¹³ و روفس برگزیده در خداوند و مادر او و مرا سلام بگوید.¹⁴ استکریطس را و فلیکون و هرماس و پطروباس و هرمیس و برادرانی که با ایشانند سلام نمایید.¹⁵ فیلولکس را و جولیه و نیریاس و خواهرش و اولمپاس و همه مقدسانی که با ایشانند سلام برسانید.¹⁶ و یکدیگر را به بوسه مقدسانه سلام نمایید. و جمیع کلیساهای مسیح شما را سلام می‌فرستند.

¹⁷ لکن ای برادران از شما استدعا می‌کنم آن کسانی را که منشا تفاریق و لغزشهای مخالف آن تعلیمی که شما یافته‌اید می‌باشند، ملاحظه کنید و از ایشان اجتناب نمایید.¹⁸ زیرا که چنین اشخاص خداوند ما عیسی مسیح را خدمت نمی‌کنند بلکه شکم خود را و به الفاظ نیکو و سخنان شیرین دلهای ساده دلان را می‌فریبند.¹⁹ زیرا که اطاعت شما در جمیع مردم شهرت یافته است. پس درباره شما مسرور شدم. اما آرزوی این دارم که در نیکویی دانا و در بدی ساده دل باشید.

²⁰ و خدای سلامتی بزودی شیطان را زیر پایهای شما خواهد سایید.

فیض خداوند ما عیسی مسیح با شما باد.

²¹ تیموتاوس همکار من و لوقا و یاسون و سوسیپاترس که خویشان منند شما را سلام می‌فرستند.²² من طرتیوس، کاتب رساله، شما را در خداوند سلام می‌گویم.²³ قایوس که مرا و تمام کلیسا را میزبان است، شما را سلام می‌فرستد. و ارسطس خزینه دار شهر و کوارطس برادر به شما سلام می‌فرستند.²⁴ الان او را که قادر است که شما را استوار سازد، برحسب بشارت من و موعظه عیسی مسیح، مطابق کشف آن سری که از زمانهای ازلی مخفی بود،²⁵ لکن در حال مکشوف شد و بوسیله کتب انبیا برحسب فرموده خدای سرمدی به جمیع امت‌ها جهت اطاعت ایمان آشکارا گردید،²⁶ خدای حکیم و وحید را بوسیله عیسی مسیح تا ابدالابد جلال باد، آمین.

خدا. بحدی که از اورشلیم دور زده تا به الیرکون بشارت مسیح را تکمیل نمودم.²⁰ اما حریص بودم که بشارت چنان بدهم، نه در جایی که اسم مسیح شهرت یافته بود، مبادا بر بنیاد غیری بنا نمایم.²¹ بلکه چنانکه مکتوب است «آنانی که خبر او را نیافتند، خواهند دید و کسانی که نشنیدند، خواهند فهمید.»²² بنابراین بارها از آمدن نزد شما ممنوع شدم.²³ لکن چون الان مرا در این ممالک دیگر جایی نیست و سالهای بسیار است که مشتاق آمدن نزد شما بوده‌ام،²⁴ هرگاه به اسپانیا سفر کنم، به نزد شما خواهیم آمد زیرا امیدوار هستم که شما را در عبور ملاقات کنم و شما مرا به آن سوی مشایعت نمایید، بعد از آنکه از ملاقات شما اندکی سیر شوم.²⁵ لکن الان عازم اورشلیم هستم تا مقدسین را خدمت کنم.²⁶ زیرا که اهل مکادونیه و اخانیه مصلحت دیدند که زکاتی برای مفلسین مقدسین اورشلیم بفرستند،²⁷ بدین رضادادند و بدرستی که مدیون ایشان هستند زیرا که چون امت‌ها از روحانیات ایشان بهره‌مند گردیدند، لازم شد که در جسمانیات نیز خدمت ایشان را بکنند.²⁸ پس چون این را انجام دهم و این ثمر را نزد ایشان ختم کنم، از راه شما به اسپانیا خواهیم آمد.²⁹ و می‌دانم وقتی که به نزد شما آییم، در کمال برکت انجیل مسیح خواهیم آمد.³⁰ لکن ای برادران، از شما التماس دارم که بخاطر خداوند ما عیسی مسیح و به محبت روح (القدس)، برای من نزد خدا در دعاها جد و جهد کنید،³¹ تا از نافرمانان یهودیه رستگار شوم و خدمت من در اورشلیم مقبول مقدسین افتد،³² تا برحسب اراده خدا با خوشی نزد شما برسم و باشما استراحت یابم.³³ و خدای سلامتی با همه شما باد، آمین.

تحیات

16 و خواهر ما فیبی را که خادمه کلیسای در کنخریا است، به شما می‌سیارم² تا او را در خداوند بطور شایسته مقدسین بپذیرید و در هر چیزی که به شما محتاج باشد او را اعانت کنید، زیرا که او بسیاری را و خود مرا نیز معاونت می‌نمود.³ سلام برسانید به پرسکلا و اکیلا، همکاران من در مسیح عیسی⁴ که در راه جان من گردنهای خود را نهادند و نه من به تنهایی ممنون ایشان هستم، بلکه همه کلیساهای امت‌ها.⁵ کلیسا را که در خانه ایشان است و حبیب من اپینتس را که برای مسیح نوبر آسیاست سلام رسانید.⁶ و مریم را که برای شما زحمت بسیار کشید، سلام گوید.⁷ و اندرونیکوس و یونیاس خویشان

اول قرن‌تیاں

26 زیرا ای برادران دعوت خود را ملاحظه نمایند که بسیاری بحسب جسم حکیم نیستند و بسیاری توانا نی و بسیاری شریف نی. 27 بلکه خدا جهال جهان را برگزید تا حکما را رسوا سازد و خدا ناتوانان عالم را برگزید تا توانایان را رسوا سازد، 28 و خسیسان دنیا و محقران را خدا برگزید، بلکه نیستیها را تا هستیها را باطل گرداند. 29 تا هیچ بشری در حضور او فخر نکند. 30 لکن از او شما هستید در عیسی مسیح که از جانب خدا برای شما حکمت شده است و عدالت قدوسیت و فدا. 31 تا چنانکه مکتوب است هر که فخر کند در خداوند فخر نماید.

2 و من ای برادران، چون به نزد شما آمدم، با فضیلت کلام یا حکمت نیامدم چون شما را به سر خدا اعلام می نمودم. 2 زیرا عزیمت نکردم که چیزی در میان شما دانسته باشم جز عیسی مسیح و او را مصلوب. 3 و من در ضعف و ترس و لرزش بسیار نزد شما شدم، 4 و کلام و وعظ من به سخنان مقنع حکمت نبود، بلکه به برهان روح و قوت، 5 تا ایمان شما در حکمت انسان نباشد بلکه در قوت خدا.

حکمت روح

6 لکن حکمتی بیان می کنیم نزد کاملین، اما حکمتی که از این عالم نیست و نه از روسای این عالم که زایل می گردند. 7 بلکه حکمت خدا را در سری بیان می کنیم، یعنی آن حکمت مخفی را که خدا پیش از دهرها برای جلال ما مقدر فرمود، 8 که احدی از روسای این عالم آن را ندانست زیرا اگر می دانستند خداوند جلال را مصلوب نمی کردند. 9 بلکه چنانکه مکتوب است: «چیزهایی را که چشمی ندید و گوشی نشنید و به خاطر انسانی خطور نکرد، یعنی آنچه خدا برای دوستداران خود مهیا کرده است.» 10 اما خدا آنها را به روح خود بر ما کشف نموده است، زیرا که روح همه چیز حتی عمقهای خدا را نیز تفحص می کند. 11 زیرا کیست از مردمان که امور انسان را بدانند جز روح انسان که در وی می باشد. همچنین نیز امور خدا را هیچ کس ندانسته است، جز روح خدا. 12 لیکن ما روح جهان را نیافته ایم، بلکه آن روح که از خداست تا آنچه خدا به ما عطا فرموده است بدانیم. 13 که آنها را نیز بیان می کنیم نه به سخنان آموخته شده از حکمت انسان، بلکه به آنچه روح القدس می آموزد و روحانیها را باروحنیها جمع می نماییم. 14 اما انسان نفسانی امور روح خدا را نمی پذیرد زیرا که نزد او جهالت است و آنها را نمی تواند فهمید زیرا حکم آنها از روح می شود. 15 لکن شخص روحانی در همه چیز حکم می کند و کسی را در او حکم نیست. 16 «زیرا کیست که فکر خداوند را دانسته باشد تا او را تعلیم دهد؟» لکن ما فکر مسیح را داریم.

شفاق و جدایی

3 و من ای برادران نتوانستم به شما سخن گویم چون روحانیان، بلکه چون جسمانیان و چون اطفال در مسیح. 2 و شما را به شیر خوراک دادم نه به گوشت زیرا که هنوز استطاعت آن نداشتید بلکه الحال نیز ندارید، 3 زیرا که تا به حال جسمانی هستید، چون در میان شما حسد و نزاع و جداییها است. آیا جسمانی نیستید و به طریق انسان رفتار نمی نمایید؟ 4 زیرا چون یکی گوید من از پولس و دیگری من از اپلس هستم، آیا انسان نیستید؟ 5 پس کیست پولس و کیست اپلس؟ جز خادمانی که بواسطه ایشان ایمان آوردید و به اندازه ای که خداوند به هر کس داد. 6 من کاشتم و اپلس

قرن‌تیاں

1 پولس به اراده خدا رسول خوانده شده عیسی مسیح و سوستانیس برادر، 2 به کلیسای خدا که در قرن‌تس است، از مقدسین در مسیح عیسی که برای تقدس خوانده شده اند، با همه کسانی که در هر جا نام خداوند ماعیسی مسیح را می خوانند که (خداوند) ما و (خداوند) ایشان است. 3 فیض و سلامتی از جانب پدر ما خدا و عیسی مسیح خداوند بر شما باد.

شکرگزاری

4 خدای خود را پیوسته شکر می کنم درباره شما برای آن فیض خدا که در مسیح عیسی به شما عطا شده است، 5 زیرا شما از هر چیز در وی دولت مند شده اید، در هر کلام و در هر معرفت. 6 چنانکه شهادت مسیح در شما استوار گردید، 7 بحدی که در هیچ بخشش ناقص نیستید و منتظر مکاشفه خداوند ما عیسی مسیح می باشید. 8 که او نیز شما را تا آخر استوار خواهد فرمود تا در روز خداوند ما عیسی مسیح بی ملامت باشید. 9 امین است خدایی که شما را به شراکت پسر خود عیسی مسیح خداوند ما خوانده است.

پرهیز از شقاق

10 لکن ای برادران از شما استدعا دارم به نام خداوند ما عیسی مسیح که همه یک سخن گویند و شقاق در میان شما نباشد، بلکه در یک فکر و یک رای کامل شوید. 11 زیرا که ای برادران من، از اهل خانه خلویی درباره شما خبر به من رسید که نزاعها در میان شما پیدا شده است. 12 غرض اینکه هر یکی از شما می گوید که من از پولس هستم، و من از اپلس، و من از کیفا، و من از مسیح. 13 آیا مسیح منقسم شد؟ یا پولس در راه شما مصلوب گردید؟ یا به نام پولس تعمید یافتید؟ 14 خدا را شکر می کنم که هیچ یکی از شما را تعمید ندادم جز کرسپس و قاپوس، 15 که مبادا کسی گوید که به نام خود تعمید دادم. 16 و خاندان استیفان را نیز تعمید دادم و دیگر یاد ندارم که کسی را تعمید داده باشم. 17 زیرا که مسیح مرا فرستاد، نه تا تعمید دهم بلکه تا بشارت رسانم، نه به حکمت کلام مبادا صلیب مسیح باطل شود.

مسیح قوت و حکمت خدا

18 زیرا ذکر صلیب برای هالکان حماقت است، لکن نزد ما که ناجیان هستیم قوت خداست. 19 زیرا مکتوب است: «حکمت حکما را باطل سازم و فهم فهیمان را نابود گردانم.» 20 کجا است حکیم؟ کجا کاتب؟ کجا مباحث این دنیا؟ مگر خدا حکمت جهان را جهالت نگردانیده است؟ 21 زیرا که چون بر حسب حکمت خدا، جهان از حکمت خود به معرفت خدا نرسید، خدا بدین رضا داد که بوسیله جهالت موعظه، ایمانداران را نجات بخشد. 22 چونکه یهود آیتی می خواهند و یونانیان طالب حکمت هستند. 23 لکن ما به مسیح مصلوب وعظ می کنیم که یهود را لغزش و امت هارا جهالت است. 24 لکن دعوت شدگان را خواه یهود و خواه یونانی مسیح قوت خدا و حکمت خدا است. 25 زیرا که جهالت خدا از انسان حکیمتر است و ناتوانی خدا از مردم، توانا تر.

من نزد شما نمی آیم.¹⁹ لکن به زودی نزد شما خواهم آمد، اگر خداوند بخواهد و خواهم دانست نه سخن متکبران را بلکه قوت ایشان را.²⁰ زیرا ملکوت خدا به زبان نیست بلکه در قوت است.²¹ چه خواهش دارید آیا با چوب نزد شما بیایم یا بامحبت و روح حلم؟

تنبیه زناکار

5 فی الحقیقه شنیده می شود که در میان شما زنا پیدا شده است، و چنان زنایی که در میان امت ها هم نیست؛ که شخصی زن پدر خود را داشته باشد.² و شما فخر می کنید بلکه ماتم هم ندارید، چنانکه باید تا آن کسی که این عمل را کرد از میان شما بیرون شود.³ زیرا که من هر چند در جسم غایبم، اما در روح حاضریم؛ و الان چون حاضر، حکم کردم در حق کسی که این را چنین کرده است.⁴ به نام خداوند ما عیسی مسیح، هنگامی که شما با روح من با قوت خداوند ما عیسی مسیح جمع شوید،⁵ که چنین شخص به شیطان سپرده شود بجهت هلاکت جسم تا روح در روز خداوند عیسی نجات یابد.

⁶ فخر شما نیکو نیست. آیا آگاه نیستید که اندک خمیرمایه، تمام خمیر را مخمر می سازد؟⁷ پس خود را از خمیرمایه کهنه پاک سازید تا فطیر تازه باشید، چنانکه بی خمیرمایه هستید زیرا که فصح ما مسیح در راه ما ذبح شده است.⁸ پس عید را نگاه داریم نه به خمیرمایه کهنه و نه به خمیرمایه بدی و شرارت، بلکه به فطیر ساده دلی و راستی.

⁹ در آن رساله به شما نوشتم که با زانیان معاشرت نکنید.¹⁰ لکن نه مطلق با زانیان این جهان یا طمعکاران و یا ستمکاران یا بت پرستان، که در این صورت می باید از دنیا بیرون شوید.¹¹ لکن الان به شما می نویسم که اگر کسی که به برادر نامیده می شود، زانی یا طماع یا بت پرست یا فحاش یا میگسار یا ستمگر باشد، با چنین شخص معاشرت مکنید بلکه غذا هم نخورید.¹² زیرا مرا چه کار است که بر آنانی که خارج انداوری کنم. آیا شما بر اهل داخل داوری نمی کنید؟¹³ لکن آنانی را که خارج اند داوری خواهد کرد. پس آن شیریر را از میان خود برانید.

مرافعه میان برادران

6 آیا کسی از شما چون بر دیگری مدعی باشد، جرات دارد که مرافعه برد پیش ظالمان نه نزد مقدسان؟² یا نمی دانید که مقدسان، دنیا را داوری خواهند کرد؛ و اگر دنیا از شما حکم یابد، آیا قابل مقدمات کمتر نیستید؟³ آیا نمی دانید که فرشتگان را داوری خواهیم کرد تا چه رسد به امور روزگار؟⁴ پس چون در مقدمات روزگار مرافعه دارید، آیا آنانی را که در کلیسای حقیق مرده می شوند، می نشانید؟⁵ بجهت انفعال شما می گویم، آیا در میان شما یک نفر دانائست که بتواند در میان برادران خود حکم کند؟⁶ بلکه برادر با برادر به محاکمه می رود و آن هم نزد بی ایمانان!⁷ بلکه الان شما را بالکلیه قصوری است که بایکدیگر مرافعه دارید. چرا بیشتر مظلوم نمی شوید و چرا بیشتر مغبون نمی شوید؟⁸ بلکه شما ظلم می کنید و مغبون می سازید و این را نیز به برادران خود!⁹ آیا نمی دانید که ظالمان وارث ملکوت خدا نمی شوند؟ فریب نخورید، زیرا فاسقان و بت پرستان و زانیان و متنعمان و لواط¹⁰ و دزدان و طمعکاران و میگساران و فحاشان و ستمگران وارث ملکوت خدا نخواهند شد.¹¹ و بعضی از شما چنین می بودید لکن غسل یافته و مقدس گردیده و عادل کرده شده اید به نام عیسی خداوند و به روح خدای ما.

زنا

¹² همه چیز برای من جایز است لکن هر چیزی مفید نیست. همه چیز برای من رواست، لیکن نمی گذارم که چیزی بر من تسلط یابد.¹³ خوراک برای شکم است و شکم برای خوراک، لکن خدایین و آن را فانی خواهد ساخت. اما جسم برای زنا نیست، بلکه برای خداوند است و خداوند برای جسم.¹⁴ و خداوند را بر خیزانید و ما را نیز به قوت خود خواهد بر خیزانید.¹⁵ آیا نمی دانید که بدنهای شما اعضای مسیح است؟ پس آیا اعضای مسیح را برداشته، اعضای فاحشه گردانم؟ حاشا!¹⁶ آیا نمی دانید که هر که با فاحشه

آبیاری کرد لکن خدا نمو می بخشید.⁷ لهدانه کارنده چیزی است و نه آب دهنده بلکه خدای رویاننده.⁸ و کارنده و سیرآب کننده یک هستند، لکن هر یک اجرت خود را بحسب مشقت خود خواهند یافت.⁹ زیرا با خدا همکاران هستیم و شما زراعت خدا و عمارت خدا هستید.

¹⁰ بحسب فیض خدا که به من عطا شد، چون معمار دانا بنیاد نهادم و دیگری بر آن عمارت می سازد؛ لکن هر کس باخبر باشد که چگونه عمارت می کند.¹¹ زیرا بنیادی دیگر هیچ کس نمی تواند نهاد جز آنکه نهاده شده است، یعنی عیسی مسیح.¹² لکن اگر کسی بر آن بنیاد، عمارتی از طلا یا نقره یا جواهر یا چوب یا گیاه یا کاه بنا کند،¹³ کار هر کس آشکار خواهد شد، زیرا که آن روز آن را ظاهر خواهد نمود، چونکه آن به آتش به ظهور خواهد رسید و خود آتش، عمل هر کس را خواهد آزمود که چگونه است.¹⁴ اگر کاری که کسی بر آن گذارده باشد بماند، اجر خواهد یافت.¹⁵ و اگر عمل کسی سوخته شود، زیان بدو وارد آید، هر چند خود نجات یابد اما چنانکه از میان آتش.

¹⁶ آیا نمی دانید که هیکل خدا هستید و روح خدا در شما ساکن است؟¹⁷ اگر کسی هیکل خدا را خراب کند، خدا او را هلاک سازد زیرا هیکل خدا مقدس است و شما آن هستید.¹⁸ زنهار کسی خود را فریب ندهد! اگر کسی از شما خود را در این جهان حکیم پندارد، جاهل بشود تا حکیم گردد.¹⁹ زیرا حکمت این جهان نزد خدا جهالت است، چنانکه مکتوب است: «حکما را به مکر خودشان گرفتار می سازد.»²⁰ و ایضاً: «خداوند افکار حکما را می داند که باطل است.»²¹ پس هیچ کس در انسان فخر نکند، زیرا همه چیز از آن شما است.²² خواه پولس، خواه ایلس، خواه کیفا، خواه دنیا، خواه زندگی، خواه موت، خواه چیزهای حال، خواه چیزهای آینده، همه از آن شما است،²³ و شما از مسیح و مسیح از خدا می باشد.

رسولان، خادم هستند

4 هر کس ما را چون خادم مسیح و وکلای اسرار خدا بشمارد.² و دیگر در وکلای زپرس می شود که هر یکی امین باشد.³ اما بجهت من کمتر چیزی است که از شما یا از یوم بشر حکم کرده شوم، بلکه بر خود نیز حکم نمی کنم.⁴ زیرا که در خود عیبی نمی بینم، لکن از این عادل شمرده نمی شوم، بلکه حکم کننده من خداوند است.⁵ لهدا پیش از وقت به چیزی حکم مکنید تا خداوند بیاید که خفایای ظلمت را روشن خواهد کرد و نیتهای دلها را به ظهور خواهد آورد؛ آنگاه هر کس را مدح از خدا خواهد بود.

⁶ اما ای برادران، این چیزها را بطور مثل به خود و ایلس نسبت دادم به خاطر شما تا درباره ما مآموخته شوید که از آنچه مکتوب است تجاوز نکنید و تا هیچ یکی از شما تکبر نکند برای یکی بر دیگری.⁷ زیرا کیست که تو را برتری داد وجه چیز داری که نیافتی؟ پس چون یافتی، چرا فخر می کنی که گویا نیافتی.⁸ الحال سیر شده و دولت مند گشته اید و بدون ما سلطنت می کنید؛ و کاشکه سلطنت می کردید تا ما نیز با شما سلطنت می کردیم.⁹ زیرا گمان می برم که خدا ما رسولان را آخر همه عرضه داشت مثل آنانی که فتوای موت بر ایشان شده است، زیرا که جهان و فرشتگان و مردم را تماشاگاه شده ایم.¹⁰ ما به خاطر مسیح جاهل هستیم، لکن شما در مسیح دانا هستید؛ ما ضعیف لکن شما توانا؛ شما عزیز اما ما ذلیل.¹¹ تا به همین ساعت گرسنه و تشنه و عریان و کوبیده و آواره هستیم،¹² و به دستهای خود کار کرده، مشقت می کشیم و دشنام شنیده، برکت می طلبیم و مظلوم گردیده، صبر می کنیم.¹³ چون افترا بر مامی زنده، نصیحت می کنیم و مثل قاذورات دنیا و فضلات همه چیز شده ایم تا به حال.

¹⁴ و این را نمی نویسم تا شما را شرمنده سازم بلکه چون فرزندان محبوب خود تنبیه می کنم.¹⁵ زیرا هر چند هزاران استاد در مسیح داشته باشید، لکن پدران بسیار ندارید، زیرا که من شما را در مسیح عیسی به انجیل تولید نمودم،¹⁶ پس از شما التماس می کنم که به من اقتدا نمایید.¹⁷ برای همین تیموتائوس را نزد شما فرستادم که اوست فرزند محبوب من و امین در خداوند تا راههای مرا در مسیح به یاد شما بیاورد، چنانکه در هرجا در هر کلیسا تعلیم می دهم.¹⁸ اما بعضی تکبری کنند به گمان آنکه

منکوحه و باکره نیز تفاوتی است، زیرا باکره در امور خداوندی اندیشد تا هم در تن و هم در روح مقدس باشد؛ اما منکوحه در امور دنیا می اندیشد تا شوهر خود را خوش سازد.³⁵ اما این را برای نفع شمامی گویم نه آنکه دامی بر شما بنهم بلکه نظر به شایستگی و ملازمت خداوند، بی تشویش.³⁶ لکن هرگاه کسی گمان برد که با باکره خودناشایستگی می کند، اگر به حد بلوغ رسید و ناچار است از چنین شدن، آنچه خواهد بکند؛ گناهی نیست؛ بگذارد که نکاح کند.³⁷ اما کسی که در دل خود پایدار است و احتیاج ندارد بلکه در اراده خود مختار است و در دل خود جازم است که باکره خود را نگاه دارد، نیکو می کند.³⁸ پس هم کسی که به نکاح دهد، نیکو می کند و کسی که به نکاح ندهد، نیکوتر می نماید.³⁹ زن مادامی که شوهرش زنده است، بسته است. اما هرگاه شوهرش مرد آزاد گردید تا به هرکه بخواهد منکوحه شود، لیکن در خداوند فقط.⁴⁰ اما بحسب رای من خوشحال تر است، اگر چنین بماند و من نیز گمان می برم که روح خدا را دارم.

قربانی های بتها

8 اما درباره قربانی های بتها: می دانیم که همه علم داریم. علم باعث تکبر است، لکن محبت بنا می کند.² اگر کسی گمان برد که چیزی می داند، هنوز هیچ نمی داند، بطوری که باید دانست.³ اما اگر کسی خدا را محبت نماید، نزد او معروف می باشد.⁴ پس درباره خوردن قربانی های بتها، می دانیم که بت در جهان چیزی نیست و اینکه خدایی دیگر جز یکی نیست.⁵ زیرا هرچند هستند که به خدایان خوانده می شوند، چه در آسمان و چه در زمین، چنانکه خدایان بسیار و خداوندان بسیاری باشند،⁶ لکن ما را یک خداست یعنی پدر که همه چیز از اوست و ما برای او هستیم، و یک خداوند یعنی عیسی مسیح که همه چیز از اوست و ما از او هستیم.⁷ ولی همه را این معرفت نیست، زیرا بعضی تابه حال به اعتقاد اینکه بت هست، آن را چون قربانی بت می خوردند و ضمیر ایشان چون ضعیف است نجس می شود.⁸ اما خوراک، ما را مقبول خدا نمی سازد زیرا که نه به خوردن بهتریم و نه به ناخوردن بدتر.⁹ لکن احتیاط کنید مبادا اختیار شما باعث لغزش ضعف گردد.¹⁰ زیرا اگر کسی تو را که صاحب علم هستی ببیند که در بتکده نشسته ای، آیا ضمیر آن کس که ضعیف است به خوردن قربانی های بتها بنا نمی شود؟¹¹ و از علم تو آن برادر ضعیف که مسیح برای او مرد هلاک خواهد شد.¹² و همچنین چون به برادران گناه ورزیدید و ضمایر ضعیفشان را صدمه رسانیدید، همانا به مسیح خطا نمودید.¹³ بنابراین، اگر خوراک باعث لغزش برادر من باشد، تا به ابدگوشتم نخواهم خورد تا برادر خود را لغزش ندهم.

حقوق رسالت

9 آیا رسول نیستیم؟ آیا آزاد نیستیم؟ آیا عیسی مسیح خداوند ما را ندیدیم؟ آیا شما عمل من در خداوند نیستید؟² هرگاه دیگران رارسول نباشم، البته شما را هستم زیرا که مهر رسالت من در خداوند شما هستید.³ حجت من بجهت آنانی که مرا امتحان می کنند این است⁴ که آیا اختیار خوردن و آشامیدن نداریم؟⁵ آیا اختیار نداریم که خواهر دینی را به زنی گرفته، همراه خود ببریم، مثل سایر رسولان و برادران خداوند و کیفا؟⁶ یا من و برنابا به تنهایی مختار نیستیم که کار نکنیم؟⁷ کیست که هرگز از خرجی خود جنگ کند؟ یا کیست که تاکستانی غرس نموده، از میوه اش نخورد؟ یا کیست که گله ای بچراند و از شیر گله ننوشد؟⁸ آیا این را بطور انسان می گویم یا شریعت نیز این را نمی گوید؟⁹ زیرا که در تورات موسی مکتوب است که «گاو را هنگامی که خرمن را خرد می کند، دهان میند». آیا خدا در فکر گاوان می باشد؟¹⁰ آیا محض خاطر ما این را نمی گوید؟ بلی برای ما مکتوب است که شخم کننده می باید به امید، شخم نماید و خردکننده خرمن در امید یافتن قسمت خود باشد.¹¹ چون ما روحانیها را برای شما کاشتیم، آیا امر بزرگی است که ما جسمانیهای شما را درو کنیم؟¹² اگر دیگران در این اختیار بر شما شریکند آیانه ماه بیشتر؟

پیوند، با وی یکتن باشد؟ زیرا می گوید «هردویک تن خواهند بود».¹⁷ لکن کسی که با خداوند پیوند یکروح است.¹⁸ از زنا بگریزید. هر گناهی که آدمی می کند بیرون از بدن است، لکن زانی بریدن خود گناه می ورزد.¹⁹ یا نمی دانید که بدن شما هیکل روح القدس است که در شما است که از خدا یافته اید و از آن خود نیستید؟²⁰ زیرا که به قیمتی خریده شدید، پس خدا را به بدن خود تمجید نمایید.

مسائل زناشویی

7 اما درباره آنچه به من نوشته بودید: مرد رانیکو آن است که زن را لمس نکند.² لکن بسبب زنا، هر مرد زوجه خود را بدارد و هر زن شوهر خود را بدارد.³ و شوهر حق زن را ادانماید و همچنین زن حق شوهر را.⁴ زن بر بدن خود مختار نیست بلکه شوهرش، و همچنین مرد نیز اختیار بدن خود ندارد بلکه زنش،⁵ از یکدیگر جدایی مگزینید مگر مدتی به رضای طرفین تا برای روزه و عبادت فارغ باشید؛ و باز با هم پیوندید مبادا شیطان شما را به سبب ناپرهیزی شما در تجربه اندازد،⁶ لکن این را می گویم به طریق اجازه نه به طریق حکم.⁷ اما می خواهم که همه مردم مثل خودم باشند. لکن هرکس نعمتی خاص از خدا دارد، یکی چنین و دیگری چنان.⁸ لکن به مجردین و بیوه زنان می گویم که ایشان را نیکو است که مثل من بمانند.⁹ لکن اگر پرهیزندارند، نکاح بکنند زیرا که نکاح از آتش هوس بهتر است.¹⁰ اما منکوحان را حکم می کنم و نه من بلکه خداوند که زن از شوهر خود جدا نشود؛¹¹ و اگر جدا شود، مجرد بماند یا با شوهر خود صلح کند؛ و مرد نیز زن خود را جدا نسازد.¹² و دیگران را من می گویم نه خداوند که اگر کسی از برادران زنی بی ایمان داشته باشد و آن زن راضی باشد که با وی بماند، او را جدا نسازد.¹³ وزنی که شوهر بی ایمان داشته باشد و او راضی باشد که با وی بماند، از شوهر خود جدا نشود.¹⁴ زیرا که شوهر بی ایمان از زن خود مقدس می شود و زن بی ایمان از برادر مقدس می گردد و اگر نه اولاد شما ناپاک می بودند، لکن الحال مقدسند.¹⁵ اما اگر بی ایمان جدایی نمایید، بگذارش که بشود زیرا برادر یا خواهر در این صورت مقید نیست و خدا ما را به سلامتی خوانده است.¹⁶ زیرا که تو چه دانی ای زن که شوهرت را نجات خواهی داد؟ یا چه دانی ای مرد که زن خود را نجات خواهی داد؟¹⁷ مگر اینکه به هرطور که خداوند به هرکس قسمت فرموده و به همان حالت که خدا هرکس را خوانده باشد، بدینطور رفتار بکنند؛ و همچنین در همه کلیساها امر می کنم.¹⁸ اگر کسی در مختونی خوانده شود، نامختون نگردد و اگر کسی در نامختونی خوانده شود، مختون نشود.¹⁹ ختنه چیزی نیست و نامختونی هیچ، بلکه نگاه داشتن امرهای خدا.²⁰ هرکس در هر حالتی که خوانده شده باشد، در همان بماند.²¹ اگر در غلامی خوانده شدی تو را باکی نباشد، بلکه اگر هم می توانی آزاد شوی، آن را اولی تر استعمال کن.²² زیرا غلامی که در خداوند خوانده شده باشد، آزاد خداوند است؛ و همچنین شخصی آزاد که خوانده شد، غلام مسیح است.²³ به قیمتی خریده شدید، غلام انسان نشوید.²⁴ ای برادران هرکس در هر حالتی که خوانده شده باشد، در آن نزد خدا بماند.

²⁵ اما درباره باکره ها حکمی از خداوند ندارم. لکن چون از خداوند رحمت یافتیم که امین باشیم، رای می دهیم.²⁶ پس گمان می کنم که بجهت تنگی این زمان، انسان را نیکو آن است که همچنان بماند.²⁷ اگر با زن بسته شدی، جدایی مجوی و اگر از زن جدا هستی دیگر زن نخواه.²⁸ لکن هرگاه نکاح کردی، گناه نورزیدی و هرگاه باکره منکوحه گردید، گناه نکرد. ولی چنین در جسم زحمت خواهند کشید، لیکن من بر شما شفقت دارم.

²⁹ اما ای برادران، این را می گویم وقت تنگ است تا بعد از این آنانی که زن دارند مثل بی زن باشند³⁰ و گریبانان چون ناگریبانان و خوشحلالان مثل ناخوشحلالان و خریداران چون غیرمالکان باشند،³¹ و استعمال کنندگان این جهان مثل استعمال کنندگان نباشند، زیرا که صورت این جهان در گذر است.³² اما خواهش این دارم که شما بی اندیشه باشید. شخص مجرد در امور خداوند می اندیشد که چگونه رضامندی خداوند را بجوید؛³³ و صاحب زن در امور دنیا می اندیشد که چگونه زن خود را خوش بسازد.³⁴ در میان زن

دیوها بنوشید؛ و هم از مایده خداوند و هم از مایده دیوها نمی توانید قسمت برد. ²² آیا خداوند را به غیرت می آوریم یا از او توانا تر می باشیم؟ ²³ همه چیز جایز است، لیکن همه مفید نیست؛ همه رواست، لیکن همه بنا نمی کند. ²⁴ هر کس نفع خود را نجوید، بلکه نفع دیگری را. ²⁵ هر آنچه را در قصابخانه می فروشد، بخورید و هیچ می رسید به خاطر ضمیر. ²⁶ زیرا که جهان و پری آن از آن خداوند است. ²⁷ هرگاه کسی از بی ایمانان از شما وعده خواهد و می خواهد ببرد، آنچه نزد شما گذارند بخورید و هیچ می رسید بجهت ضمیر. ²⁸ اما اگر کسی به شما گوید «این قربانی بت است»، مخورید به خاطر آن کس که خبر داد و بجهت ضمیر، زیرا که جهان و پری آن از آن خداوند است. ²⁹ اما ضمیر می گویم نه از خودت بلکه ضمیر آن دیگر؛ زیرا چرا ضمیر دیگری بر آزادی من حکم کند؟ ³⁰ و اگر من به شکر بخورم، چرا بر من افترا زند به سبب آن چیزی که من برای آن شکر می کنم؟ ³¹ پس خواه بخورید، خواه بنوشید، خواه هر چه کنید، همه را برای جلال خدا بکنید. ³² یهودیان و یونانیان و کلیسای خدا را لغزش مدهید. ³³ چنانکه من نیز در هر کاری همه را خوش می سازم و نفع خود را طالب نیستم، بلکه نفع بسیاری را تا نجات یابند.

11 پس اقتدا به من نمایید چنانکه من نیز به مسیح می کنم.

شایستگی در پرستش

² اما ای برادران شما را تحسین می نمایم از این جهت که در هر چیز مرا یاد می دارید و اخبار را بطوری که به شما سپردم، حفظ می نمایید. ³ اما می خواهم شما بدانید که سر هر مرد، مسیح است و سر زن، مرد و سر مسیح، خدا. ⁴ هر مردی که سر پوشیده دعا یا نبوت کند، سر خود را رسوا می نماید. ⁵ اما هر زنی که سر برهنه دعا یا نبوت کند، سر خود را رسوا می سازد، زیرا این چنان است که تراشیده شود. ⁶ زیرا اگر زن نمی پوشد، موی را نیز ببرد؛ و اگر زن را موی بریدن یا تراشیدن قبیح است، باید بپوشد. ⁷ زیرا که مرد را نباید سر خود بپوشد چونکه او صورت و جلال خداست، اما زن جلال مرد است. ⁸ زیرا که مرد از زن نیست بلکه زن از مرد است. ⁹ و نیز مرد بجهت زن آفریده نشد، بلکه زن برای مرد. ¹⁰ از این جهت زن می باید عزتی بر سر داشته باشد به سبب فرشتگان. ¹¹ لیکن زن از مرد جدا نیست و مرد هم جدا از زن نیست در خداوند. ¹² زیرا چنانکه زن از مرد است، همچنین مرد نیز بوسیله زن، لیکن همه چیز از خدا. ¹³ در دل خود انصاف دهید: آیا شایسته است که زن ناپوشیده نزد خدا دعا کند؟ ¹⁴ آیا خود طبیعت شما را نمی آموزد که اگر مرد موی دراز دارد، او را عار می باشد؟ ¹⁵ و اگر زن موی دراز دارد، او را فخر است، زیرا که موی بجهت پرده بدو داده شد؟ ¹⁶ و اگر کسی ستیزه گر باشد، ما و کلیساهای خدا را چنین عادت نیست.

شام خداوند

¹⁷ لیکن چون این حکم را به شما می کنم، شما را تحسین نمی کنم، زیرا که شما نه از برای بهتری بلکه برای بدتری جمع می شوید. ¹⁸ زیرا اولاهنگامی که شما در کلیسا جمع می شوید، می شنوم که در میان شما شقاقها روی می دهد و قدری از آن را باور می کنم. ¹⁹ از آن جهت که لازم است در میان شما بدعتها نیز باشد تا که مقبولان از شما ظاهر گردند. ²⁰ پس چون شما در یک جا جمع می شوید، ممکن نیست که شام خداوند خورده شود، ²¹ زیرا در وقت خوردن هر کس شام خود را بیشتر می گیرد و یکی گرسنه و دیگری مست می شود. ²² مگر خانه ها برای خوردن و آشامیدن ندارید؟ یا کلیسای خدا را تحقیر می نمایید و آنانی را که ندارند شرمند می سازید؟ به شما چه بگویم؟ آیا در این امر شما را تحسین نمایم؟ تحسین نمی نمایم! ²³ زیرا من از خداوند یافتم، آنچه به شما نیز سپردم که عیسی خداوند در شبی که او را تسلیم کردند، نان را گرفت ²⁴ و شکر نموده، پاره کرد و گفت: «بگیرید بخورید. این است بدن من که برای شما پاره می شود. این را به یادگاری من به جا آرید.» ²⁵ و همچنین پیاله را نیز بعد از شام و گفت: «این پیاله عهد جدید است در خون من. هرگاه این را بنوشید، به یادگاری من

لیکن این اختیار را استعمال نکردیم، بلکه هر چیز را متحمل می شویم، مبادا انجیل مسیح را تعویق اندازیم. ¹³ آیا نمی دانید که هر که در امور مقدس مشغول باشد، از هیکل می خورد و هر که خدمت مذبح کند، از مذبح نصیبی می دارد. ¹⁴ و همچنین خداوند فرمود که «هر که به انجیل اعلام نماید، از انجیل معیشت یابد.» ¹⁵ لیکن من هیچیک از اینها را استعمال نکردم و این را به این قصد نوشتم تا بامن چنین شود، زیرا که مرا مردن بهتر است از آنکه کسی فخر مرا باطل گرداند. ¹⁶ زیرا هرگاه بشارت دهم، مرا فخر نیست چونکه مرا ضرورت افتاده است، بلکه وای بر من اگر بشارت ندم. ¹⁷ زیرا هرگاه این را طوع کنم اجرت دارم، لکن اگر کره باشد و کالتی به من سپرده شد. ¹⁸ در این صورت، مرا چه اجرت است تا آنکه چون بشارت می دهم، انجیل مسیح را بی خرج سازم و اختیار خود را در انجیل استعمال نکنم؟

¹⁹ زیرا با اینکه از همه کسی آزاد بودم، خود را غلام همه گردانیدم تا بسیاری را سود برم. ²⁰ و یهود را چون یهود گشتم تا یهود را سود برم و اهل شریعت را مثل اهل شریعت تا اهل شریعت را سود برم؛ ²¹ و بی شریعتان را چون بی شریعتان شدم، هر چند نزد خدا بی شریعت نیستم، بلکه شریعت مسیح در من است، تا بی شریعتان را سود برم؛ ²² ضعفا را ضعیف شدم تا ضعفا را سود برم؛ همه کس را همه چیز گردیدم تا به هر نوعی بعضی را برهانم. ²³ اما همه کار را بجهت انجیل می کنم تا در آن شریک گردم. ²⁴ آیا نمی دانید آنانی که در میدان می دوند، همه می دوند لکن یک نفر انعام را می برد. به اینطور شما بدوید تا به کمال بربید. ²⁵ و هر که ورزش کند در هر چیز ریاضت می کشد؛ اما ایشان تا تاج فانی را بیابند لکن ما تاج غیر فانی را. ²⁶ پس من چنین می دوم، نه چون کسی که شک دارد؛ و ممش می زنم نه آنکه هوا را بزتم. ²⁷ بلکه تن خود را زبون می سازم و آن را در بندگی می دارم، مبادا چون دیگران را وعظ نمودم، خود محروم شوم.

هشدار درباره بتها و قربانی بتها

10 زیرا ای برادران نمی خواهم شما بی خبر باشید از اینکه پدران ما همه زیرا بر بودند و همه از دریا عبور نمودند ² و همه به موسی تعمیم یافتند، در ابر و در دریا؛ ³ و همه همان خوراک روحانی را خوردند ⁴ و همه همان شرب روحانی را نوشیدند، زیرا که می آشامیدند از صخره روحانی که از عقب ایشان می آمد و آن صخره مسیح بود. ⁵ لیکن از اکثر ایشان خداری نبود، زیرا که در بیابان انداخته شدند. ⁶ و این امور نمونه ها برای ما شد تا ما خواهشمند بدی نباشیم، چنانکه ایشان بودند؛ ⁷ و نه بت پرست شوید، مثل بعضی از ایشان، چنانکه مکتوب است: «قوم به اکل و شرب نشستند و برای لاهو و لعب برپا شدند.» ⁸ و نه زنا کنیم چنانکه بعضی از ایشان کردند و در یک روز بیست و سه هزار نفر هلاک گشتند. ⁹ و نه مسیح را تجربه کنیم، چنانکه بعضی از ایشان کردند و از مارها هلاک گردیدند. ¹⁰ و نه همه هم کنید، چنانکه بعضی از ایشان کردند و هلاک کننده ایشان را هلاک کرد.

¹¹ و این همه بطور مثل بدیشان واقع شد و برای تنبیه ما مکتوب گردید که او آخر عالم به ما رسیده است. ¹² پس آنکه گمان برد که قایم است، باخبر باشد که نیفتد. ¹³ هیچ تجربه جز آنکه مناسب بشر باشد، شما را فرو نگرفت. اما خدایان است که نمی گذارد شما فوق طاقت خود آزموده شوید، بلکه با تجربه مفری نیز می سازد تا پارای تحمل آن را داشته باشید. ¹⁴ لهذا ای عزیزان من از بت پرستی بگریزید. ¹⁵ به خردمندان سخن می گویم: خود حکم کنید بر آنچه می گویم. ¹⁶ پیاله برکت که آن را تبرک می خوانیم، آیا شراکت در خون مسیح نیست؟ و نانی را که پاره می کنیم، آیا شراکت در بدن مسیح نی؟ ¹⁷ زیرا ما که بسیاریم، یک نان و یکتن می باشیم چونکه همه از یک نان قسمت می یابیم. ¹⁸ اسرائیل جسمانی را ملاحظه کنید! آیا خوردگان قربانی ها شریک قربانگاه نیستند؟ ¹⁹ پس چه گویم؟ آیا بت چیزی می باشد؟ یا که قربانی بت چیزی است؟ ²⁰ نی! بلکه آنچه امت هافرانی می کنند، برای دیوها می گذارند نه برای خدا؛ و نمی خواهم شما شریک دیوها باشید. ²¹ محال است که هم از پیاله خداوند و هم از پیاله

بکنید.»²⁶ زیرا هرگاه این نان را بخورید و این پیاله را بنوشید، موت خداوند را ظاهر می‌نمایید تا هنگامی که بازآید.

²⁷ پس هرکه بطور ناشایسته نان را بخورد و پیاله خداوند را بنوشد، مجرم بدن و خون خداوند خواهد بود.²⁸ اما هر شخص خود را امتحان کند و بدین‌طرز از آن نان بخورد و از آن پیاله بنوشد.²⁹ زیرا هرکه می‌خورد و می‌نوشد، فتوای خود را می‌خورد و می‌نوشد اگر بدن خداوند را تمییز نمی‌کند.³⁰ از این سبب بسیاری از شما ضعیف و مریض‌اند و بسیاری خوابیده‌اند.³¹ اما اگر برخورد حکم می‌کردیم، حکم بر ما نمی‌شد.³² لکن هنگامی که بر ما حکم می‌شود، از خداوند تادیب می‌شویم مبادا با اهل دنیا بر ما حکم شود.

³³ لهذا ای برادران من، چون بجهت خوردن جمع می‌شوید، منتظر یکدیگر باشید.³⁴ و اگر کسی گرسنه باشد، در خانه بخورد، مبادا بجهت عقوبت جمع شوید. و چون بیایم، مابقی را منتظم خواهیم نمود.

عطایای روحانی

12 اما درباره عطایای روحانی، ای برادران نمی‌خواهم شما بی‌خبر باشید.² می‌دانید هنگامی که امت‌ها می‌بودید، به سوی بتهای گنگ برده می‌شدید بطوری که شما رامی‌بردند.³ پس شما را خبر می‌دهم که هرکه متکلم به روح خدا باشد، عیسی را اناتیمانمی‌گوید و احدی جزیه روح‌القدس عیسی را خداوند نمی‌تواند گفت.

⁴ و نعمتهای انواع است ولی روح همان.⁵ و خدمتهای انواع است اما خداوند همان.⁶ و عملها انواع است لکن همان خدا همه را در همه عمل می‌کند.⁷ ولی هرکس را ظهور روح بجهت منفعت عطا می‌شود.⁸ زیرا یکی را بوساطت روح، کلام حکمت داده می‌شود و دیگری را کلام علم، بحسب همان روح.⁹ و یکی را ایمان به همان روح و دیگری را نعمتهای شفا دادن به همان روح.¹⁰ و یکی را قوت معجزات و دیگری را نبوت و یکی را تمییز ارواح و دیگری را اقسام زبانها و دیگری را ترجمه زبانها.¹¹ لکن در جمیع اینها همان یک روح فاعل است که هرکس را فرد بحسب اراده خود تقسیم می‌کند.

یک بدن و اعضای متعدد

¹² زیرا چنانکه بدن یک است و اعضای متعدددارد و تمامی اعضای بدن اگرچه بسیار است یکتن می‌باشد، همچنین مسیح نیز می‌باشد.¹³ زیرا که جمیع ما به یک روح در یک بدن تعمید یافتیم، خواه یهود، خواه یونانی، خواه غلام، خواه آزاد و همه از یک روح نوشانیده شدیم.¹⁴ زیرا بدن یک عضو نیست بلکه بسیار است.¹⁵ اگر پا گوید چونکه دست نیستم از بدن نمی‌باشم، آیا بدن سبب از بدن نیست؟¹⁶ و اگر گوش گوید چونکه چشم نیم از بدن نیستم، آیا بدن سبب از بدن نیست؟¹⁷ اگر تمام بدن چشم بودی، کجای بود شنیدن و اگر همه شنیدن بودی کجا می‌بود بوییدن؟¹⁸ لکن الحال خدا هر یک از اعضا را در بدن نهاد برحسب اراده خود.¹⁹ و اگر همه یک عضو بودی بدن کجا می‌بود؟²⁰ اما الان اعضا بسیار است لیکن بدن یک.²¹ و چشم دست رانمی‌تواند گفت که محتاج تو نیستم یا سر پایها رانیز که احتیاج به شما ندارم.²² بلکه علاوه بر این، آن اعضای بدن که ضعیفتر می‌نمایند، لازم ترمی باشند.²³ و آنها را که پست‌تر اجزای بدن می‌پندارم، عزیزتر می‌داریم و اجزای قبیح ماجمال افضل دارد.²⁴ لکن اعضای جمیل ما را احتیاجی نیست، بلکه خدا بدن را مرتب ساخت بقسمی که ناقص را بیشتر حرمت داد، تا که جدایی در بدن نیفتد، بلکه اعضا به برابری در فکری یکدیگر باشند.²⁶ و اگر یک عضو دردمند گردد، سایر اعضا با آن همدرد باشند و اگر عضوی عزت یابد، باقی اعضا با او به خوشی آیند.

²⁷ اما شما بدن مسیح هستید و فرد اعضای آن می‌باشید.²⁸ و خدا قرارداد بعضی را در کلیسا: اول رسولان، دوم انبیا، سوم معلمان، بعد قوات، پس نعمتهای شفا دادن و اعانات و تدابیر واقسام زبانها.²⁹ آیا همه رسول هستند، یا همه انبیا، یا همه معلمان، یا همه قوات؟³⁰ یا همه نعمتهای شفا دارند، یا همه به زبانها متکلم هستند، یا همه ترجمه می‌کنند؟³¹ لکن نعمتهای بهتر را به غیرت بطلبید و طریق افضلتر نیز به شما نشان می‌دهم.

محبت

13 اگر به زبانهای مردم و فرشتگان سخن گویم و محبت نداشته باشم، مثل نحاس صدادهنده و سنج فغان کننده شده‌ام.² و اگر نبوت داشته باشم و جمیع اسرار و همه علم را بدانم و ایمان کامل داشته باشم بحدی که کوهها را نقل کنم و محبت نداشته باشم، هیچ هستم.³ و اگر جمیع اموال خود را صدقه دهم و بدن خود را بسپارم تا سوخته شود و محبت نداشته باشم، هیچ سود نمی‌برم.⁴ محبت حلیم و مهربان است؛ محبت حسد نمی‌برد؛ محبت کبر و غرور ندارد؛⁵ اطوار ناپسندیده ندارد و نفع خود را طالب نمی‌شود؛ خشم نمی‌گیرد و سوءظن ندارد؛⁶ از ناراستی خوشوقت نمی‌گردد، ولی با راستی شادی می‌کند؛⁷ در همه چیز صبر می‌کند و همه را باور می‌نماید؛ در همه حال امیدوار می‌باشد و هر چیز را متحمل می‌باشد.

⁸ محبت هرگز ساقط نمی‌شود و اما اگر نبوتها باشد، نیست خواهد شد و اگر زبانها، انتها خواهد پذیرفت و اگر علم، زایل خواهد گردید.⁹ زیرا جزئی علمی داریم و جزئی نبوت می‌نماییم،¹⁰ لکن هنگامی که کامل آید، جزئی نیست خواهد گردید.¹¹ زمانی که طفل بودم، چون طفل حرف می‌زدم و چون طفل فکر می‌کردم و مانند طفل تعقل می‌نمودم. اما چون مرد شدم، کارهای طفلانه را ترک کردم.¹² زیرا که الحال در آینه بطور معما می‌بینم، لکن آن وقت روبرو؛ الان جزئی معرفتی دارم، لکن آن وقت خواهم شناخت، چنانکه نیز شناخته شدم.¹³ و الحال این سه چیز باقی است: یعنی ایمان و امید و محبت. اما بزرگتر از اینها محبت است.

عطایای نبوت و زبانها

14 در پی محبت بکوشید و عطایای روحانی را به غیرت بطلبید، خصوص اینکه نبوت کنید.² زیرا کسی که به زبانی سخن می‌گوید، نه به مردم بلکه به خدا می‌گوید، زیرا هیچ‌کس نمی‌فهمد لیکن در روح به اسرار تکلم می‌نماید.³ اما آنکه نبوت می‌کند، مردم را برای بنا و نصیحت و تسلی می‌گوید.⁴ هرکه به زبانی می‌گوید، خود را بنا می‌کند، اما آنکه نبوت می‌نماید، کلیسا را بنا می‌کند.⁵ و خواهش دارم که همه شما به زبانها تکلم کنید، لکن بیشتر اینکه نبوت نمایید زیرا کسی که نبوت کند بهتر است از کسی که به زبانها حرف زند، مگر آنکه ترجمه کند تا کلیسا بنا شود.⁶ اما الحال ای برادران اگر نزد شما آیم و به زبانها سخن رانم، شما را چه سود می‌بخشم؟ مگر آنکه شما را به مکاشفه یا به معرفت یا به نبوت یا به تعلیم گویم.⁷ و همچنین چیزهای بیجان که صدا می‌دهد چون نی یا بریط اگر در صداها فرق نکنند، چگونه آواز نی یا بریط فهمیده می‌شود؟⁸ زیرا اگر کرنا نیز صدای نامعلوم دهد که خود رامهپای جنگ می‌سازد؟⁹ همچنین شما نیز به زبان، سخن مفهوم نگویید، چگونه معلوم می‌شود آن چیزی که گفته شد زیرا که به هوا سخن خواهید گفت؟¹⁰ زیرا که انواع زبانهای دنیا هر قدر زیاده باشد، ولی یکی بی‌معنی نیست.¹¹ پس هرگاه قوت زبان را نمی‌دانم، نزد متکلم بربری می‌باشم و آنکه سخن گوید نزد من بربری می‌باشد.¹² همچن شما نیز چونکه غیور عطایای روحانی هستید بطلبید اینکه برای بنای کلیسا افزوده شوید.

¹³ بنابراین کسی که به زبانی سخن می‌گوید، دعا بکند تا ترجمه نماید.¹⁴ زیرا اگر به زبانی دعاکنم، روح من دعا می‌کند لکن عقل من برخوردار نمی‌شود.¹⁵ پس مقصود چیست؟ به روح دعاخواهم کرد و به عقل نیز دعا خواهم نمود؛ به روح سرود خواهم خواند و به عقل نیز خواهم خواند.¹⁶ زیرا اگر در روح تبرک می‌خوانی، چگونه آن کسی که به منزلت امی است، به شکر تو آمین گوید و حال آنکه نمی‌فهمد چه می‌گویی؟¹⁷ زیرا تو البته خوب شکر می‌کنی، لکن آن دیگر بنا نمی‌شود.¹⁸ خدا را شکر می‌کنم که زیادتر از همه شما به زبانها حرف می‌زنم.¹⁹ لکن در کلیسا بیشتر می‌پسندم که پنج کلمه به عقل خود گویم تا دیگران را نیز تعلیم دهم از آنکه هزاران کلمه به زبان بگویم.

²⁰ ای برادران، در فهم اطفال مباحثید بلکه در بدخویی اطفال باشید و در فهم رشید.²¹ در تورات مکتوب است که «خداوند می‌گوید به زبانهای بیگانه

و لهای غیر به این قوم سخن خواهم گفت و با این همه مرا نخواهند شنید.»²² پس زبانها نشانی است نه برای ایمان داران بلکه برای بی‌ایمانان؛ اما نبوت برای بی‌ایمان نیست بلکه برای ایمانداران است.²³ پس اگر تمام کلیسای جایی جمع شوند و همه به زبانها حرف زند و امیان یا بی‌ایمانان داخل شوند، آیا نمی‌گویند که دیوانه‌اید؟²⁴ ولی اگر همه نبوت کنند و کسی از بی‌ایمانان یا امیان درآید، از همه توبیخ می‌یابد و از همه ملزم می‌گردد،²⁵ و خفایای قلب او ظاهری می‌شود و همچنین به روی درافتاده، خدا راعبادت خواهد کرد و ندا خواهد داد که «فی الحقیقه خدا در میان شما است.»²⁶

پس ای برادران مقصود این است که وقتی که جمع شوید، هریکی از شما سرودی دارد، تعلیمی دارد، زبانی دارد، مکاشفه‌ای دارد، ترجمه‌ای دارد، باید همه بجهت بنا بشود.²⁷ اگر کسی به زبانی سخن گوید، دو دو یا نهایت سه سه باشند، به ترتیب و کسی ترجمه کند.²⁸ اما اگر مترجمی نباشد، در کلیسا خاموش باشد و با خود با خدا سخن گوید.²⁹ و از انبیا دو یا سه سخن بگویند و دیگران تمیز دهند.³⁰ و اگر چیزی به دیگری از اهل مجلس مکشوف شود، آن اول ساکت شود.³¹ زیرا که همه می‌توانید یک یک نبوت کنید تا همه تعلیم یابند و همه نصیحت‌پذیرند.³² و ارواح انبیا مطیع انبیا می‌باشند.³³ زیرا که او خدای تشویش نیست بلکه خدای سلامتی، چنانکه در همه کلیساهای مقدسان.³⁴ و زنان شما در کلیساهای خاموش باشند زیرا که ایشان را حرف زدن جایز نیست بلکه اطاعت نمودن، چنانکه تورات نیز می‌گوید.³⁵ اما اگر می‌خواهند چیزی بیاموزند، در خانه از شوهران خود بپرسند، چون زنان را در کلیسا حرف زدن قبیح است.³⁶ آیا کلام خدا از شما صادر شد یا به شما به تنهایی رسید؟³⁷ اگر کسی خود را نبی یاروحانی پندارد، اقرار بکند که آنچه به شمامی نویسم، احکام خداوند است.³⁸ اما اگر کسی جاهل است، جاهل باشد.³⁹ پس ای برادران، نبوت را به غیرت بطلبید و از تکلم نمودن به زبانها منع کنید.⁴⁰ لکن همه چیز به شایستگی و انتظام باشد.

بدن قیام کرده

اما اگر کسی گوید: «مردگان چگونه برمی‌خیزند و به کدام بدن می‌آیند؟»،³⁶ ای احمق آنچه تو می‌کاری زنده نمی‌گردد جز آنکه بمیرد.³⁷ و آنچه می‌کاری، نه آن جسمی را که خواهد شد می‌کاری، بلکه دانه‌ای مجرد خواه ازگندم و یا از دانه‌های دیگر.³⁸ لیکن خدا برحسب اراده خود، آن را جسمی می‌دهد و به هر یکی از تخمها جسم خودش را.³⁹ هر گوشت از یک نوع گوشت نیست، بلکه گوشت انسان، دیگر است و گوشت بهایم، دیگر و گوشت مرغان، دیگر و گوشت ماهیان، دیگر.⁴⁰ و جسمهای آسمانی هست و جسمهای زمینی نیز، لیکن شان آسمانی‌ها، دیگر و شان زمینی‌ها، دیگر است،⁴¹ و شان آفتاب دیگر و شان ماه دیگر و شان ستارگان، دیگر، زیرا که ستاره از ستاره درشان، فرق دارد.⁴²

به همین نهج است نیز قیامت مردگان. در فساد کاشته می‌شود، و در بی‌فسادی برمی‌خیزد؛⁴³ در ذلت کاشته می‌گردد و در جلال برمی‌خیزد؛ در ضعف کاشته می‌شود و در قوت برمی‌خیزد؛⁴⁴ جسم نفسانی کاشته می‌شود و جسم روحانی برمی‌خیزد. اگر جسم نفسانی هست، هرآینه روحانی نیز هست.⁴⁵ و همچنین نیز مکتوب است که انسان اول یعنی آدم نفس زنده گشت، اما آدم آخر روح حیات‌بخش شد.⁴⁶ لیکن روحانی مقدم نبود بلکه نفسانی و بعد از آن روحانی.⁴⁷ انسان اول از زمین است خاکی؛ انسان دوم خداوند است از آسمان.⁴⁸ چنانکه خاکی است، خاکیان نیز چنان هستند و چنانکه آسمانی است آسمانی‌ها همچنان می‌باشند.⁴⁹ و چنانکه صورت خاکی را گرفتیم، صورت آسمانی را نیز خواهیم گرفت.⁵⁰

لیکن ای برادران این را می‌گویم که گوشت و خون نمی‌تواند وارث ملکوت خدا شود و فسادوارث بی‌فسادی نیز نمی‌شود.⁵¹ همانا به شماسری می‌گویم که همه نخواهیم خوابید، لیکن همه متبدل خواهیم شد.⁵² در لحظه‌ای، در طرفه العینی، به مجرد نواختن صور اخیر، زیرا کرنا صدا خواهد داد، و مردگان، بی‌فساد خواهند برخاست و ما متبدل خواهیم شد.⁵³ زیرا که می‌باید این فاسد بی‌فسادی را ببوشد و این فانی به بقا آراسته گردد.⁵⁴ اما چون این فاسد بی‌فسادی را پوشید و این فانی به بقا آراسته شد، آنگاه این کلامی که مکتوب است به انجام خواهد رسید که «مرگ در ظفر بلعیده شده است.⁵⁵ ای موت نیش تو کجا است و ای گور ظفر تو کجا؟»

قیام مسیح

15 الان ای برادران، شما را از انجیلی که به شما بشارت دادم اعلام می‌نمایم که آن را هم پذیرفتید و در آن هم قایم می‌باشید،² و بوسیله آن نیز نجات می‌یابید، به شرطی که آن کلامی را که به شما بشارت دادم، محکم نگاه دارید و الا عبث ایمان آوردید.³ زیرا که اول به شما سپردم، آنچه نیز یافتیم که مسیح برحسب کتب در راه گناهان ما مرد،⁴ و اینکه مدفون شد و در روز سوم برحسب کتب برخاست؛⁵ و اینکه به کیفا ظاهر شد و بعد از آن به آن دوازده،⁶ و پس از آن به زیاده از پانصد برادر یک بار ظاهر شد که بیشتر از ایشان تا امروز باقی هستند اما بعضی خوابیده‌اند.⁷ از آن پس به یعقوب ظاهر شد و بعد به جمیع رسولان.⁸ و آخر همه بر من مثل طفل سقطشده ظاهر گردید.⁹ زیرا من کهنترین رسولان هستم و لایق نیستم که به رسول خوانده شوم، چونکه بر کلیسای خدا جفا می‌رسانیدم.¹⁰ لیکن به فیض خدا آنچه هستم هستم و فیض او که بر من بود باطل نگشت، بلکه بیش از همه ایشان مشقت کشیدم، اما نه من بلکه فیض خدا که با من بود.¹¹ پس خواه من و خواه ایشان بدین طریق و عظمی کنیم و به اینطور ایمان آوردید.

قیامت مردگان

12 لیکن اگر به مسیح وعظ می‌شود که از مردگان برخاست، چون است که بعضی از شمامی گویند که قیامت مردگان نیست؟¹³ اما اگر مردگان را قیامت نیست، مسیح نیز برخاسته است.¹⁴ و اگر مسیح برخاست، باطل است و عظما و باطل است نیز ایمان شما.¹⁵ و شهود کذب نیز برای خدا شدیم، زیرا درباره خدا شهادت دادیم که مسیح را برخیزانید، و حال آنکه او را برنخیزانید در صورتی که مردگان بر نمی‌خیزند.¹⁶ زیرا هرگاه مردگان بر نمی‌خیزند، مسیح نیز برخاسته است.¹⁷ اما هرگاه مسیح برخاسته است، ایمان شما باطل است و شما تاکنون در گناهان خود هستید،¹⁸ بلکه

⁵⁶ نیش موت گناه است و قوت گناه، شریعت. ⁵⁷ لیکن شکر خدا راست که ما را بواسطه خداوند ماعیسی مسیح ظفر می‌دهد. ⁵⁸ بنابراین ای برادران حبیب من پایدار و بی تشویش شده، پیوسته در عمل خداوند بیفزایید، چون می‌دانید که زحمت شما در خداوند باطل نیست.

زکات برای مقدسین

16 اما درباره جمع کردن زکات برای مقدسین، چنانکه به کلیساهای غلاطیه فرمودم، شما نیز همچنین کنید. ² در روز اول هفته، هر یکی از شما بحسب نعمتی که یافته باشد، نزد خود ذخیره کرده، بگذارد تا در وقت آمدن من زحمت جمع کردن نباشد. ³ و چون برسم، آنانی را که اختیار کنید با مکتوبها خواهم فرستاد تا احسان شما را به اورشلیم ببرند. ⁴ و اگر مصلحت باشد که من نیز بروم، همراه من خواهند آمد.

درخواستهای شخصی

⁵ و چون از مکادونیه عبور کنم، به نزد شما خواهم آمد، زیرا که از مکادونیه عبور می‌کنم، ⁶ و احتمال دارد که نزد شما بمانم بلکه زمستان را نیز بسر برم تا هر جایی که بروم، شما مرا مشایعت کنید. ⁷ زیرا که الان اراده ندارم در بین راه شما راملاقات کنم، چونکه امیدوارم مدتی با شما توقف نمایم، اگر خداوند اجازت دهد. ⁸ لیکن من تا بنطیکاست در افسس خواهم ماند، ⁹ زیرا که دروازه بزرگ و کارساز برای من باز شد و معاندین، بسیارند. ¹⁰ لیکن اگر تیموتاوس آید، آگاه باشید که نزد شما بی‌ترس باشد، زیرا که در کار

خداوند مشغول است چنانکه من نیز هستم. ¹¹ لهادهیچ کس او را حقیر نشمارد، بلکه او را به سلامتی مشایعت کنید تا نزد من آید زیرا که او را با برادران انتظار می‌کشم. ¹² اما درباره اپلس برادر، از او بسیار درخواست نمودم که با برادران به نزد شما بیاید، لیکن هرگز رضا نداد که الحال بیاید ولی چون فرصت یابد خواهد آمد.

¹³ بیدار شوید، در ایمان استوار باشید و مردان باشید و زور آور شوید. ¹⁴ جمیع کارهای شما با محبت باشد. ¹⁵ وای برادران به شما التماس دارم (شما خانواده استیفان را می‌شناسید که نوبر اخائیه هستند و خویشان را به خدمت مقدسین سپرده اند)، ¹⁶ تا شما نیز چنین اشخاص را اطاعت کنید و هر کس را که در کار و زحمت شریک باشد. ¹⁷ و از آمدن استفان و فرتوناتس و اخائیکوس مرا شادی رخ نمود زیرا که آنچه از جانب شما ناتمام بود، ایشان تمام کردند. ¹⁸ چونکه روح من و شما را تازه کردند. پس چنین اشخاص را بشناسید.

سلام ها

¹⁹ کلیساهای آسیا به شما سلام می‌رسانند و اکیلا و پرسکلا با کلیسایی که در خانه ایشانند، به شما سلام بسیار در خداوند می‌رسانند. ²⁰ همه برادران شما را سلام می‌رسانند. یکدیگر را به بوسه مقدسانه سلام رسانید. ²¹ من پولس از دست خود سلام می‌رسانم. ²² اگر کسی عیسی مسیح خداوند را دوست ندارد، انا تیما باد. ماران انا. ²³ فیض عیسی مسیح خداوند با شما باد. ²⁴ محبت من با همه شما در مسیح عیسی باد، آمین.

دوم قرن تیان

قرن تیان

1 پولس به اراده خدا رسول عیسی مسیح و تیموتاوس برادر، به کلیسای خدا که در قرن تیس می باشد با همه مقدسینی که در تمام اخائیه هستند،² فیض و سلامتی از پدر ما خدا و عیسی مسیح خداوند به شما باد.

خدای جمیع تسلیات

3 متبارک باد خدا و پدر خداوند ما عیسی مسیح که پدر رحمتها و خدای جمیع تسلیات است،⁴ که ما را در هر تنگی ما تسلی می دهد تا ما بتوانیم دیگران را در هر مصیبتی که باشد تسلی نماییم، به آن تسلی که خود از خدا یافته ایم.⁵ زیرا به اندازه ای که دردهای مسیح در ما زیاده شود، به همین قسم تسلی ما نیز بوسیله مسیح می افزاید.⁶ اما خواه زحمت کشیم، این است برای تسلی و نجات شما، و خواه تسلی پذیریم این هم بجهت تسلی و نجات شما است که میسر می شود از صبر داشتن در همین دردهایی که ما هم می بینیم.⁷ و امید ما برای شما استوار می شود زیرا می دانیم که چنانکه شما شریک دردها هستید، همچنین شریک تسلی نیز خواهید بود.⁸ زیرا ای برادران نمی خواهیم شما بی خبر باشید از تنگی ای که در آسیا به ما عارض گردید که بینهایت و فوق از طاقت بار کشیدیم، بحدی که از جان هم مایوس شدیم.⁹ لکن در خود فتوای موت داشتیم تا بر خود توکل نکنیم، بلکه بر خدا که مردگان را برمی خیزاند،¹⁰ که ما را از چنین موت رها کند و می رها کند و به او امیدواریم که بعد از این هم خواهد رها کند.¹¹ و شما نیز به دعا در حق ما اعانت می کنید تا آنکه برای آن نعمتی که از اشخاص بسیاری به ما رسید، شکرگزاری هم بجهت ما از بسیاری به جا آورده شود.

تغییر برنامه پولس

12 زیرا که فخر ما این است یعنی شهادت ضمیر ما که به قدوسیت و اخلاص خدایی، نه به حکمت جسمانی، بلکه به فیض الهی در جهان رفتار نمودیم و خصوص نسبت به شما.¹³ زیرا چیزی به شما نمی نویسیم مگر آنچه می خوانید و به آن اعتراف می کنید و امیدوارم که تا به آخر اعتراف هم خواهید کرد.¹⁴ چنانکه به مافی الجملة اعتراف گردید که محل فخر شما هستیم، چنانکه شما نیز ما را می باشید در روز عیسی خداوند.¹⁵ و بدین اعتماد قبل از این خواستم به نزد شما آیم تا نعمتی دیگر بیابید،¹⁶ و از راه شما به مکادونیه بروم و باز از مکادونیه نزد شما بیایم و شما مرا به سوی یهودیه مشایعت کنید.¹⁷ پس چون این را خواستم، آیا سهل انگاری کردم یا عزیمت من عزیمت بشری باشد تا آنکه به نزد من بلی بلی و نی نی باشد.¹⁸ لیکن خدا امین است که سخن ما با شما بلی و نی نیست.¹⁹ زیرا که پسر خدا عیسی مسیح که ما یعنی من و سلوانس و تیموتاوس در میان شما به وی موعظه کردیم، بلی و نی نشد بلکه در او بلی شده است.²⁰ زیرا چندان که وعده های خدا است، همه در او بلی واز این جهت در او امین است تا خدا از ما تمجید یابد.²¹ اما او که ما را با شما در مسیح استوار می گرداند و ما را مسح نموده است، خداست.²² که او نیز ما را مهر نموده و بیعانه روح را در دل های ما عطا کرده است.

23 لیکن من خدا را بر جان خود شاهده می خوانم که برای شفقت بر شما تا بحال به قرن تیس نیامدم،²⁴ نه آنکه بر ایمان شما حکم کرده باشیم بلکه شادی شما را مددکار هستیم زیرا که به ایمان قایم هستید.
2 اما در دل خود عزیمت داشتیم که دیگر با حزن به نزد شما نیایم،
2 زیرا اگر من شما را محزون سازم، کیست که مرا شادی دهد جز او که از من محزون گشت؟³ و همین را نوشتیم که مبادا وقتی که بیایم محزون شوم از آنانی که می بایست سبب خوشی من بشوند، چونکه بر همه شما اعتماد می دارم که شادی من، شادی جمیع شما است.⁴ زیرا که از حزن و دلتنگی سخت و با اشکهای بسیار به شما نوشتیم، نه تا محزون شوید بلکه تا بفهمید چه محبت بینهایتی با شما دارم.

عفو خطاکار

5 و اگر کسی باعث غم شد، مرا محزون نساخت بلکه فی الجملة جمیع شما را تا بار زیاده ننهاده باشم.⁶ کافی است آن کس را این سیاستی که از اکثر شما بدو رسیده است.⁷ پس برعکس شما باید او را عفو نموده، تسلی دهید که مبادا افزونی غم چنین شخص را فرو برد.⁸ بنابراین، به شما التماس می دارم که با او محبت خود را استوار نمایید.⁹ زیرا که برای همین نیز نوشتیم تا دلیل شما را بدانم که در همه چیز مطیع می باشید.¹⁰ اما هر که را چیزی عفو نمایید، من نیز می کنم زیرا که آنچه من عفو کرده ام، هرگاه چیزی را عفو کرده باشم، به خاطر شما به حضور مسیح کرده ام،¹¹ تا شیطان بر ما برتری نیابد، زیرا که از مکاید اوبی خبر نیستیم.

خصوصیات خادمین عهد جدید

12 اما چون به تروآس بجهت بشارت مسیح آمدم و دروازه ای برای من در خداوند باز شد،¹³ در روح خود آرامی نداشتم، از آن رو که برادر خود تیطس را نیافتم، بلکه ایشان را وداع نموده، به مکادونیه آمدم.¹⁴ لیکن شکر خدا راست که ما را در مسیح، دائم در موکب ظفر خود می برد و عطر معرفت خود را در هر جا بوسیله ما ظاهر می کند.¹⁵ زیرا خدا را عطر خوشبوی مسیح می باشیم هم در ناحیان و هم در هالکان.¹⁶ اما اینها را عطر موت، الی موت و آنها را عطر حیات الی حیات. و برای این امور کیست که کافی باشد؟¹⁷ زیرا مثل بسیاری نیستیم که کلام خدا را مغشوش سازیم، بلکه از ساده دلی و از جانب خدا در حضور خدا در مسیح سخن می گوئیم.
3 آیا باز به سفارش خود شروع می کنیم؟ و آیا مثل بعضی احتیاج به سفارش نامه جات به شما یا از شما داشته باشیم؟² شما رساله ما هستید، نوشته شده در دل های ما، معروف و خوانده شده جمیع آدمیان.
3 چونکه ظاهر شده اید که رساله مسیح می باشید، خدمت کرده شده از ما و نوشته شده نه به مرکب بلکه به روح خدای حی، نه بر الواح سنگ، بلکه بر الواح گوشتی دل.⁴ اما بوسیله مسیح چنین اعتماد به خدا داریم.⁵ نه آنکه کافی باشیم که چیزی را به خود تفکر کنیم که گویا از ما باشد، بلکه کفایت ما از خداست.⁶ که او ما را هم کفایت داد تا عهد جدید را خادم شویم، نه حرف را بلکه روح را زیرا که حرف می کشد لیکن روح زنده می کند.

جلال عهد جدید

7 اما اگر خدمت موت که در حرف بود و برسنگها تراشیده شده با جلال می بود، بحدی که بنی اسرائیل نمی توانستند صورت موسی را نظاره کنند به سبب جلال چهره او که فانی بود،⁸ چگونه خدمت روح بیشتر با جلال

6 پس دائم خاطر جمع هستیم و می‌دانیم که مادامی که در بدن متوطنیم، از خداوند غریب می‌باشیم. 7 (زیرا که به ایمان رفتار می‌کنیم نه به دیدار) 8 پس خاطر جمع هستیم و این را بیشتر می‌پسندیم که از بدن غریب کنیم و به نزد خداوند متوطن شویم. 9 لهذا حریص هستیم بر اینکه خواه متوطن و خواه غریب، پسندیده او باشیم. 10 زیرا لازم است که همه ما پیش مسند مسیح حاضر شویم تا هر کس اعمال بدنی خود را بیابد، بحسب آنچه کرده باشد، چه نیک چه بد.

خدمت مصالحه

11 پس چون ترس خدا را دانسته‌ایم، مردم را دعوت می‌کنیم. اما به خدا ظاهر شده‌ایم و امیدوارم به ضمایر شما هم ظاهر خواهیم شد. 12 زیرا بار دیگر برای خود به شما سفارش نمی‌کنیم، بلکه سبب افتخار درباره خود به شما می‌دهیم تا شما را جوابی باشد برای آنانی که در ظاهر نه در دل فخر می‌کنند. 13 زیرا اگر بی‌خود هستیم برای خداست و اگر هشیاریم برای شماست. 14 زیرا محبت مسیح ما را فرو گرفته است، چونکه این را دریافتیم که یک نفر برای همه مردپس همه مردند. 15 و برای همه مرد تا آنانی که زنده‌اند، از این به بعد برای خویشتن زیست نکنند بلکه برای او که برای ایشان مرد و برخاست.

16 بنابراین، ما بعد از این هیچ کس را بحسب جسم نمی‌شناسیم، بلکه هرگاه مسیح را هم بحسب جسم شناخته بودیم، الان دیگر او را نمی‌شناسیم. 17 پس اگر کسی در مسیح باشد، خلقت تازه‌ای است؛ چیزهای کهنه درگذشت، اینک همه چیز تازه شده است. 18 و همه چیز از خدا که ما را بواسطه عیسی مسیح با خود مصالحه داده و خدمت مصالحه را به ما سپرده است. 19 یعنی اینکه خدا در مسیح بود و جهان را با خود مصالحه می‌داد و خطایای ایشان را بدیشان محسوب نداشت و کلام مصالحه را به ما سپرد. 20 پس برای مسیح ایلچی هستیم که گویا خدا به زبان ما وعظ می‌کند. پس بخاطر مسیح استدعای کنیم که با خدا مصالحه کنید. 21 زیرا او را که گناه نشناخت در راه ما گناه ساخت تا ما در وی عدالت خدا شویم. 6 پس چون همکاران او هستیم، التماس می‌نماییم که فیض خدا را بی‌فایده نیافته باشید. 2 زیرا می‌گوید: «در وقت مقبول تو را مستجاب فرمودم و در روز نجات تو را اعانت کردم.» اینک الحال زمان مقبول است؛ اینک الان روز نجات است.

زحمات پولس در راه خدا

3 در هیچ چیز لغزش نمی‌دهیم که مبادا خدمت ما ملامت کرده شود، 4 بلکه در هر امری خود را ثابت می‌کنیم که خدام خدا هستیم: در صبر بسیار، در زحمات، در حاجات در تنگیها، 5 در تازیانها، در زندانها، در فتنه‌ها، در محنتها، در بی‌خوابیها، در گرسنگیها، 6 در طهارت، در معرفت، در حلم، در مهربانی، در روح‌القدس، در محبت بی‌ریا، 7 در کلام حق، در قوت خدا با اسلحه عدالت بر طرف راست و چپ، 8 به عزت و ذلت و بدنامی و نیکنامی. چون همراه کنندگان و اینک راستگو هستیم؛ 9 چون مجهول و اینک معروف؛ چون در حالت موت و اینک زنده هستیم؛ چون سیاست کرده شده، اما مقتول نی؛ 10 چون محزون، ولی دائم شادمان؛ چون فقیر و اینک بسیاری را دولت مند می‌سازیم؛ چون بی‌چیز، اما مالک همه چیز.

یوغ ناموافق

11 ای قرن تیان، دهان ما به سوی شما گشاده و دل ما وسیع شده است. 12 در ما تنگ نیستید لیکن در احشای خود تنگ هستید. 13 پس در جزای این، زیرا که به فرزندان خود سخن می‌گوییم، شما نیز گشاده شوید. 14 زیر یوغ ناموافق با بی‌ایمانان مشوید، زیرا عدالت را با گناه چه رفاقت و نور را با ظلمت چه شراکت است؟ 15 و مسیح را با بلیعال چه مناسبت و مومن را با کافر چه نصیب است؟ 16 و هیکل خدا را با بتها چه موافقت؟ زیرا شما هیکل خدای حی می‌باشید، چنانکه خدا گفت که «در ایشان ساکن خواهیم بود و در ایشان راه خواهیم رفت و خدای ایشان خواهیم بود، و ایشان قوم من خواهند بود.» 17 پس خداوند می‌گوید: «از میان ایشان

نخواهد بود؟ 9 زیرا هرگاه خدمت قصاص با جلال باشد، چند مرتبه زیادت در خدمت عدالت در جلال خواهد افزود. 10 زیرا که آنچه جلال داده شده بود نیز بدین نسبت جلالی نداشت به سبب این جلال فایق. 11 زیرا اگر آن فانی با جلال بودی، هرآینه این باقی از طریق اولی در جلال خواهد بود. 12 پس چون چنین امید داریم، با کمال دلیری سخن می‌گوییم. 13 و نه مانند موسی که نقابی بر چهره خود کشید تا بنی اسرائیل، تمام شدن این فانی را نظر نکنند. 14 بلکه ذهن ایشان غلیظ شد زیرا که تا امروز همان نقاب در خواندن عهد عتیق باقی است و کشف نشده است، زیرا که فقط در مسیح باطل می‌گردد. 15 بلکه تا امروز وقتی که موسی را می‌خوانند، نقاب بر دل ایشان برقرار می‌ماند. 16 لیکن هرگاه به سوی خداوند رجوع کند، نقاب برداشته می‌شود. 17 اما خداوند روح است و جایی که روح خداوند است، آنجا آزادی است. 18 لیکن همه ما چون با چهره بی‌نقاب جلال خداوند را در آینه می‌نگریم، از جلال تا جلال به همان صورت متبدل می‌شویم، چنانکه از خداوند که روح است.

خزینه در ظروف خاکی

4 بنابراین چون این خدمت را داریم، چنانکه رحمت یافته‌ایم، خسته خاطر نمی‌شویم. 2 بلکه خفایای رسوایی را ترک کرده، به مکر رفتار نمی‌کنیم و کلام خدا را مغشوش نمی‌سازیم، بلکه به اظهار راستی، خود را به ضمیر هر کس در حضور خدا مقبول می‌سازیم. 3 لیکن اگر بشارت ما مخفی است، بر هالکان مخفی است، 4 که در ایشان خدای این جهان فهم های بی‌ایمانشان را کور گردانیده است که مبادا تجلی بشارت جلال مسیح که صورت خداست، ایشان را روشن سازد. 5 زیرا به خویشتن موعظه نمی‌کنیم بلکه به مسیح عیسی خداوند، اما به خویشتن که غلام شما هستیم بخاطر عیسی. 6 زیرا خدایی که گفت تا نور از ظلمت درخشید، همان است که در دل‌های ما درخشید تا نور معرفت جلال خدا در چهره عیسی مسیح از ما بدرخشد.

7 لیکن این خزینه را در ظروف خاکی داریم تا برتری قوت از آن خدا باشد نه از جانب ما. 8 در هر چیز زحمت کشیده، ولی در شکنجه نیستیم؛ متحیر ولی مایوس نی؛ 9 تعاقب کرده شده، لیکن نه متروک؛ افکنده شده، ولی هلاک شده نی؛ 10 پیوسته قتل عیسی خداوند را در جسد خود حمل می‌کنیم تا حیات عیسی هم در بدن ما ظاهر شود. 11 زیرا ما که زنده‌ایم، دائم بخاطر عیسی به موت سپرده می‌شویم تا حیات عیسی نیز در جسد فانی ما پدید آید. 12 پس موت در ما کار می‌کند ولی حیات در شما. 13 اما چون همان روح ایمان را داریم، بحسب آنچه مکتوب است «ایمان آوردن پس سخن گفته»، ما نیز چون ایمان داریم، از اینرو سخن می‌گوییم. 14 چون می‌دانیم او که عیسی خداوند را بر خیزانید، ما را نیز با عیسی خواهد بر خیزانید و با شما حاضر خواهد ساخت. 15 زیرا که همه چیز برای شما است تا آن فیضی که بوسیله بسیاری افزوده شده است، شکرگزاری را برای تمجید خدا بیفزاید. 16 از این جهت خسته خاطر نمی‌شویم، بلکه هر چند انسانیت ظاهری ما فانی می‌شود، لیکن باطن روز بروز تازه می‌گردد. 17 زیرا که این زحمت سبک ما که برای لحظه‌ای است، بار جاودانی جلال را برای ما زیاده و زیاده پیدا می‌کند. 18 در حالی که ما نظر نمی‌کنیم به چیزهای دیدنی، بلکه به چیزهای نادیدنی، زیرا که آنچه دیدنی است، زمانی است و نادیدنی جاودانی.

خانه آسمانی

5 زیرا می‌دانیم که هرگاه این خانه زمینی خیمه ما ریخته شود، عمارتی از خدا داریم، خانه‌ای ناساخته شده به دستها و جاودانی در آسمانها. 2 زیرا که در این هم آه می‌کشیم، چونکه مشتاق هستیم که خانه خود را که از آسمان است ببوشیم، 3 اگر فی الواقع پوشیده و نه عریان یافت شویم. 4 از آنرو که ما نیز که در این خیمه هستیم، گرانبار شده، آه می‌کشیم، از آن جهت که نمی‌خواهیم این را بیرون کنیم، بلکه آن را ببوشیم تا فانی در حیات غرق شود. 5 اما او که ما را برای این درست ساخت خدا است که بیعانه روح را به ما می‌دهد.

12 زیرا هرگاه دلگرمی باشد، مقبول می افتد، بحسب آنچه کسی دارد نه بحسب آنچه ندارد. 13 و نه اینکه دیگران را راحت و شما را زحمت باشد، بلکه به طریق مساوات تا در حال، زیادتی شما برای کمی ایشان بکار آید؛ 14 و تا زیادتی ایشان بجهت کمی شما باشد و مساوات بشود. 15 چنانکه مکتوب است: «آنکه بسیار جمع کرد، زیادتی نداشت و آنکه اندکی جمع کرد، کمی نداشت.»

16 اما شکر خدا راست که این اجتهاد را برای شما در دل تیطس نهاد. 17 زیرا او خواهش ما را اجابت نمود، بلکه بیشتر با اجتهاد بوده، به رضامندی تمام به سوی شما روانه شد. 18 و باوی آن برادری را فرستادیم که مدح او در انجیل در تمامی کلیساها است. 19 و نه همین فقط بلکه کلیساها نیز او را اختیار کردند تا در این نعمتی که خدمت آن را برای تمجید خداوند و دلگرمی شما می کنیم، هم سفر مابشود. 20 چونکه اجتناب می کنیم که مبدا کسی ما را ملامت کند درباره این سخاوتی که خادمان آن هستیم. 21 زیرا که نه در حضور خداوند فقط، بلکه در نظر مردم نیز چیزهای نیکو را تدارک می بینیم. 22 و با ایشان برادر خود را نیز فرستادیم که مکرر در امور بسیار او را با اجتهاد یافتیم و الحال به سبب اعتماد کلی که بر شما می دارد، بیشتر با اجتهاد است. 23 هرگاه درباره تیطس (پرسند)، او در خدمت شما رفیق و همکار من است؛ و اگر درباره برادران ما، ایشان رسل کلیساها و جلال مسیح می باشند. 24 پس دلیل محبت خود و فخر ما را درباره شما در حضور کلیساها به ایشان ظاهر نمایید.

آماده کردن هدایا

9 زیرا که در خصوص این خدمت مقدسین، زیادتی می باشد که به شما بنویسم. 2 چونکه دلگرمی شما را می دانم که درباره آن بجهت شما به اهل مکادونیه فخر می کنم که از سال گذشته اهل اخائیه مستعد شده اند و غیرت شما اکثر ایشان را تحریض نموده است. 3 اما برادران را فرستادم که مبدا فخر ما درباره شما در این خصوص باطل شود تا چنانکه گفته ام، مستعد شوید. 4 مبدا اگر اهل مکادونیه با من آیند و شمارا نامستعد یابند، نمی گویم شما بلکه ما از این اعتمادی که به آن فخر کردیم، خجل شویم، 5 پس لازم دانستم که برادران را نصیحت کنم تا قبل از ما نزد شما آیند و برکت موعود شما را مهیا سازند تا حاضر باشد، از راه برکت نه از راه طمع. 6 اما خلاصه این است، هرکه با بخیلی کارد، بابخیلی هم درو کند و هرکه با برکت کارد، با برکت نیز درو کند. 7 اما هرکس بطوری که در دل خود اراده نموده است بکند، نه به حزن و اضطراب، زیرا خدا بخشنده خوش را دوست می دارد. 8 ولی خدا قادر است که هر نعمتی را برای شما بیفزاید تا همیشه در هر امری کفایت کامل داشته، برای هر عمل نیکو افزوده شوید. 9 چنانکه مکتوب است که «پاشید و به فقرا داد و عدالتش تا به ابد باقی می ماند.» 10 اما او که برای برزگر بذر و برای خورنده نان را آماده می کند، بذر شما را آماده کرده، خواهد افزود و ثمرات عدالت شما را مزید خواهد کرد. 11 تا آنکه در هر چیز دولتمند شده، کمال سخاوت را بنمایید که آن منشا شکر خدا بوسیله ما می باشد. 12 زیرا که به جا آوردن این خدمت، نه فقط حاجات مقدسین را رفع می کند، بلکه سپاس خدا را نیز بسیار می افزاید. 13 و از دلیل این خدمت، خدا را تمجید می کنند به سبب اطاعت شما در اعتراف انجیل مسیح و سخاوت بخشش شما برای ایشان و همگان. 14 و ایشان به سبب افزونی فیض خدایی که بر شماست، در دعای خود مشتاق شما می باشند. 15 خدا را برای عطای ما لاکلام او شکر باد.

دفاع پولس از خدمات خویش

10 اما من خود، پولس، که چون در میان شما حاضر بودم، فروتن بودم، لیکن وقتی که غایب هستم، با شما جسارت می کنم، از شما به حلم و رافت مسیح استدعا دارم 2 و التماس می کنم که چون حاضر شوم، جسارت نکنم بدان اعتمادی که گمان می برم که جرات خواهم کرد با آنانی که می پندارند که ما به طریق جسم رفتار می کنیم. 3 زیرا هرچند در جسم رفتار می کنیم، ولی به قانون جسمی جنگ نمی نماییم. 4 زیرا اسلحه جنگ ما جسمانی نیست بلکه نزد خدا قادر است برای انهدام قلعه ها، 5 که خیالات

بیرون آید و جدا شوید و چیز ناپاک را لمس نکنید تا من شما را مقبول بدارم، 18 و شما را پدر خواهیم بود و شما مرا پسران و دختران خواهید بود؛ خداوند قادر مطلق می گوید.»

7 پس ای عزیزان، چون این وعده ها را داریم، خوب شدن را از هر نجاست جسم و روح طاهر بسازیم و قدوسیت را در خدا ترسی به کمال رسانیم.

تسلی پولس

2 ما را در دلهای خود جا دهید. بر هیچ کس ظلم نکردیم و هیچ کس را فاسد نساختیم و هیچ کس را مغفون نمودیم. 3 این را از روی مذمت نمی گویم، زیرا پیش گفتم که در دل ماهستید تا در موت و حیات با هم باشیم. 4 مرا بر شما اعتماد کلی و درباره شما فخر کامل است. از تسلی سیر گشته ام و در هر زحمتی که بر ما می آید، شادی وافر می کنم. 5 زیرا چون به مکادونیه هم رسیدیم، جسم ما آرامی نیافت، بلکه در هر چیز زحمت کشیدیم؛ در ظاهر، نزاعها و در باطن، ترسها بود. 6 لیکن خدایی که تسلی دهنده افتادگان است، ما را به آمدن تیطس تسلی بخشید. 7 و نه از آمدن او تنها بلکه به آن تسلی نیز که او در شما یافته بود، چون ما را مطلع ساخت از شوق شما و نوحه گری شما غیرتی که درباره من داشتید، به نوعی که بیشتر شادمان گردیدم. 8 زیرا که هرچند شما را به آن رساله محزون ساختم، پشیمان نیستم، اگرچه پشیمان هم بودم زیرا یافتیم که آن رساله شما را اگر هم به ساعتی، غمگین ساخت. 9 الحال شادمانم، نه از آنکه غم خوردید بلکه از اینکه غم شما به توبه انجامید، زیرا که غم شما برای خدا بود تا به هیچ وجه زیانی از ما به شما نرسد. 10 زیرا غمی که برای خداست منشا توبه می باشد به جهت نجات که از آن پشیمانی نیست؛ اما غم دنیوی منشا موت است. 11 زیرا اینک همین که غم شما برای خدا بود، چگونه کوشش، بل احتجاج، بل خشم، بل ترس، بل اشتیاق، بل غیرت، بل انتقام را در شما پدید آورد. در هر چیز خود را ثابت کردید که در این امر میرا هستید.

12 باری هرگاه به شما نوشتیم، بجهت آن ظالم یا مظلوم نبود، بلکه تا غیرت ما درباره شما به شما در حضور خدا ظاهر شود. 13 و از این جهت تسلی یافتیم لیکن در تسلی خود شادی ما از خوشی تیطس بینهایت زیاده گردید چونکه روح او از جمیع شما آرامی یافته بود. 14 زیرا اگر درباره شما بدو فخر کردم، خجل نشدم بلکه چنانکه همه سخنان را به شما به راستی گفتیم، همچنین فخر ما به تیطس راست شد. 15 و خاطر او به سوی شما زیادتر مایل گردید، چونکه اطاعت جمیع شما را به یاد می آورد که چگونه به ترس و لرز او را پذیرفتید. 16 شادمانم که در هر چیز بر شما اعتماد دارم.

تشویق به سخاوت

8 لیکن ای برادران شما را مطلع می سازیم از فیض خدا که به کلیساهای مکادونیه عطا شده است. 2 زیرا در امتحان شدید زحمت، فراوانی خوشی ایشان ظاهر گردید و از زیادتی فقر ایشان، دولت سخاوت ایشان افزوده شد. 3 زیرا که شاهد هستیم که بحسب طاقت بلکه فوق از طاقت خویش به رضامندی تمام، 4 التماس بسیار نموده، این نعمت و شراکت در خدمت مقدسین را از ما طلبیدند. 5 و نه چنانکه امید داشتیم، بلکه اول خویش را به خداوند و به ما برحسب اراده خدا دادند. 6 و از این سبب از تیطس استدعا نمودیم که همچنانکه شروع این نعمت را در میان شما کرد، آن را به انجام هم برساند. 7 بلکه چنانکه در هر چیز افزونی دارید، در ایمان و کلام و معرفت و کمال اجتهاد و محبتی که با ما می دارید، در این نعمت نیز بیفزایید. 8 این را به طریق حکم نمی گویم بلکه به سبب اجتهاد دیگران و تا اخلاص محبت شما را بیازمایم. 9 زیرا که فیض خداوند ما عیسی مسیح را می دانید که هر چند دولتمند بود، برای شما فقیر شد تا شما از فقر او دولتمند شوید. 10 و در این، رای می دهم زیرا که این شما را شایسته است، چونکه شما در سال گذشته، نه در عمل فقط بلکه در اراده نیز اول از همه شروع کردید. 11 اما الحال عمل را به انجام رسانید تا چنانکه دلگرمی در اراده بود، انجام عمل نیز برحسب آنچه دارید بشود.

و هر بلندی را که خود را به خلاف معرفت خدا می افرازد، به زیر می افکنیم و هر فکری را به اطاعت مسیح اسیر می سازیم.⁶ و مستعد هستیم که از هر معصیت انتقام جوییم وقتی که اطاعت شما کامل شود.
 7 آیا به صورت ظاهری نظر می کنید؟ اگر کسی بر خود اعتماد دارد که از آن مسیح است، این را نیز از خود بداند که چنانکه او از آن مسیح است، ما نیز همچنان از آن مسیح هستیم.⁸ زیرا هر چند زیاده هم فخر بکنم درباره اقتدار خود که خداوند آن را برای بنا نه برای خرابی شما به ماداده است، خجل نخواهم شد،⁹ که مبادا معلوم شود که شما را به رساله‌ها می ترسانم.
 10 زیر می گویند: «رساله‌های او گران و زورآور است، لیکن حضور جسمی او ضعیف و سخنش حقیر.»¹¹ چنین شخص بداند که چنانکه در کلام به رساله‌ها در غیاب هستیم، همچنین نیز در فعل در حضور خواهیم بود.
 12 زیرا جرات نداریم که خود را از کسانی که خویششان را مدح می کنند بشماریم، یا خود را با ایشان مقابله نماییم؛ بلکه ایشان چون خود را با خود می پیمایند و خود را به خود مقابله می نمایند، دانا نیستند.¹³ اما ما زیاده از اندازه فخر نمی کنیم، بلکه بحسب اندازه آن قانونی که خدا برای ما پیمود، و آن اندازه‌ای است که به شمانیز می رسد.¹⁴ زیرا از حد خود تجاوز نمی کنیم که گویا به شما نرسیده باشیم، چونکه در انجیل مسیح به شما هم رسیده ایم.¹⁵ و از اندازه خودنگذشته در محنتهای دیگران فخر نمی نماییم، ولی امید داریم که چون ایمان شما افزون شود، در میان شما بحسب قانون خود بغایت افزوده خواهیم شد.¹⁶ تا اینکه در مکانهای دورتر از شما هم بشارت دهیم و در امور مهیا شده به قانون دیگران فخر نکنیم.¹⁷ اما هر که فخر نماید، به خداوند فخر بنماید.¹⁸ زیرا نه آنکه خود را مدح کند مقبول افتد بلکه آن را که خداوند مدح نماید.

ادامه دفاع پولس بوسیله مکاشفه اش

12 لابد است که فخر کنم، هر چند شایسته من نیست. لیکن به رویاها و مکاشفات خداوند می آیم.² شخصی را در مسیح می شناسم، چهارده سال قبل از این. آیا در جسم؟ نمی دانم! و آیا بیرون از جسم؟ نمی دانم! خدای دانم. چنین شخصی که تا آسمان سوم ربوده شد.³ و چنین شخص را می شناسم، خواه در جسم و خواه جدا از جسم، نمی دانم، خدای دانم،⁴ که به فردوس ربوده شد و سخنان ناگفتنی شنید که انسان را جایز نیست به آنها تکلم کند.⁵ از چنین شخص فخر خواهم کرد، لیکن از خود جز از ضعفهای خویش فخر نمی کنم.⁶ زیرا اگر بخوایم فخر بکنم، بی فهم نمی باشم چونکه راست می گویم. لیکن اجتناب می کنم مبادا کسی در حق من گمانی برد فوق از آنچه در من بیند یا از من شنود.
 7 و تا آنکه از زیادتی مکاشفات زیاده سرافرازی ننمایم، خاری در جسم من داده شد، فرشته شیطان، تا مرا لطمه زند، مبادا زیاده سرافرازی نمایم.⁸ و درباره آن از خداوند سه دفعه استدعا نمودم تا از من برود.⁹ مرا گفت: «فیض من تو را کافی است، زیرا که قوت من در ضعف کامل می گردد.» پس به شادی بسیار از ضعفهای خود بیشتر فخر خواهم نمود تا قوت مسیح در من ساکن شود.¹⁰ بنابراین، از ضعفها و رسوایی‌ها و احتیاجات و زحمات و تنگی‌ها بخاطر مسیح شادمانم، زیرا که چون ناتوانم، آنگاه توانا هستم.
 11 بی فهم شده‌ام. شما مرا مجبور ساختید. زیرا می بایست شما مرا مدح کرده باشید، از آنرو که من از بزرگترین رسولان به هیچ وجه کمتر نیستم، هر چند هیچ هستم.¹² بدرستی که علامات رسول در میان شما با کمال صبر از آیات و معجزات و قوات پدید گشت.¹³ زیرا کدام چیز است که در آن از سایر کلیساها قاصر بودید؟ مگر اینکه من بر شما بار نهادم. این بی انصافی را از من ببخشید!
 14 اینک مرتبه سوم مهیا هستم که نزد شما بیایم و بر شما بار نخواهم نهاد از آنرو که نه مال شما بلکه خود شما را طالبم، زیرا که نمی باید فرزندان برای والدین ذخیره کنند، بلکه والدین برای فرزندان.¹⁵ اما من به کمال خوشی برای جانهای شما صرف می کنم و صرف کرده خواهم شد. و اگر شما را بیشتر محبت نمایم، آیا کمتر محبت بینم؟¹⁶ اما باشد، من بر شما بار نهادم بلکه چون حيله گر بودم، شما را به مکر به چنگ آوردم.¹⁷ آیا به یکی از آنانی که نزد شما فرستادم، نفع از شما بردم؟¹⁸ به تیطس التماس نمودم و با وی برادر را فرستادم. آیا تیطس از شما نفع برد؟ مگر به یک روح و یک روش رفتار نمودیم؟
 19 آیا بعد از این مدت، گمان می کنید که نزد شما حجت می آوریم؟ به حضور خدا در مسیح سخن می گوئیم. لیکن همه چیزای عزیزان برای بنای

دفاع پولس در مقابل رسولان کذب

11 کاشکه مرا در اندک جهالتی متحمل شوید و متحمل من هم می باشید.² زیرا که من بر شما غیور هستم به غیرت الهی؛ زیرا که شما را به یک شوهر نامزد ساختم تا باکره‌ای عقیفه به مسیح سپارم.³ لیکن می ترسم که چنانکه مار به مکر خود حوا را فریفت، همچنین خاطر شما هم از سادگی‌ای که در مسیح است، فاسد گردد.⁴ زیرا هرگاه آنکه آمد، وعظ می کرد به عیسیای دیگر، غیر از آنکه ما بدو موعظه کردیم، یا شما روحی دیگر را جز آنکه یافته بودید، یا انجیلی دیگر را سوای آنچه قبول کرده بودید می پذیرفتید، نیکو می کردید که متحمل می شدید.
 5 زیرا مرا یقین است که از بزرگترین رسولان هرگز کمتر نیستم.⁶ اما هر چند در کلام نیز می باشم، لیکن در معرفت نی. بلکه در هر امری نهمه کس به شما آشکار گردیدیم.⁷ آیا گناه کردم که خود را ذلیل ساختم تا شما سرافراز شوید در اینکه به انجیل خدا شما را مفت بشارت دادم؟⁸ کلیسای دیگر را غارت نموده، اجرت گرفتم تا شما را خدمت نمایم و چون به نزد شما حاضر بوده، محتاج شدم، بر هیچ کس بار نهادم.⁹ زیرا برادرانی که از مکادونیه آمدند، رفع حاجت مرا نمودند و در هر چیز از بار نهادن بر شما خود رانگاه داشته و خواهم داشت.¹⁰ به راستی مسیح که در من است قسم که این فخر در نواحی اخائیه از من گرفته نخواهد شد.¹¹ از چه سبب؟ آیا از اینکه شما را دوست نمی دارم؟ خدا می داند!¹² لیکن آنچه می کنم هم خواهم کرد تا از جویندگان فرصت، فرصت را منقطع سازم تا در آنچه فخر می کنند، مثل ما نیز یافت شوند.¹³ زیرا که چنین اشخاص رسولان کذب و عمله مکار هستند که خویششان را به رسولان مسیح مشابه می سازند.¹⁴ و عجب نیست، چونکه خود شیطان هم خویششان را به فرشته نور مشابه می سازد.¹⁵ پس امر بزرگ نیست که خدام وی خویششان را به خدام عدالت مشابه سازند که عاقبت ایشان بر حسب اعمالشان خواهد بود.
 16 باز می گوئیم، کسی مرا بی فهم نداند والا مرا چون بی فهمی بپذیرید تا من نیز اندکی افتخار کنم.¹⁷ آنچه می گوئیم از جانب خداوند نمی گوئیم، بلکه از راه بی فهمی در این اعتمادی که فخر ما است.¹⁸ چونکه بسیاری از طریق جسمانی فخر می کنند، من هم فخر می نمایم.¹⁹ زیرا چونکه خود فهمیم هستیم، بی فهمان را به خوشی متحمل می باشید.²⁰ زیرا متحمل می شوید هرگاه کسی شما را غلام سازد، یا کسی شما را فرو خورد، یا کسی شما را

ایمان هستید یا نه. خود را بازیافت کنید. آیا خود را نمی شناسید که عیسی مسیح در شما است اگر مردود نیستید؟⁶ اما امیدوارم که خواهید دانست که ما مردود نیستیم.⁷ و از خدا مسالت می‌کنم که شما هیچ بدی نکنید، نه تا ظاهر شود که ما مقبول هستیم، بلکه تا شما نیکویی کرده باشید، هر چند ما گویا مردود باشیم.⁸ زیرا که هیچ نمی‌توانیم به خلاف راستی عمل نماییم بلکه برای راستی.⁹ و شادمانیم وقتی که ما ناتوانیم و شما تواناییید. و نیز برای این دعا می‌کنیم که شما کامل شوید.¹⁰ از این جهت این را در غیاب می‌نویسم تا هنگامی که حاضر شوم، سختی نکنم بحسب آن قدرتی که خداوند بجهت بنا نه برای خرابی به من داده است.¹¹ خلاصه‌ای برادران شاد باشید؛ کامل شوید؛ تسلی پذیرید؛ یک رای و با سلامتی بوده باشید و خدای محبت و سلامتی با شما خواهد بود.¹² یکدیگر را به بوسه مقدسانه تحیت نمایید.¹³ جمیع مقدسان به شما سلام می‌رسانند.¹⁴ فیض عیسی خداوند و محبت خدا و شرکت روح القدس با جمیع شما باد. آمین.

شما است.²⁰ زیرا می‌ترسم که چون آیم شما را نه چنانکه می‌خواهم بیابم و شما مرا بیابید چنانکه نمی‌خواهید که مبادا نزاع و حسد و خشمها و تعصب و بهتان و نامی و غرور و فتنه‌ها باشد.²¹ و چون بازآیم، خدای من مرا نزد شما فروتن سازد و ماتم کنم برای بسیاری از آنانی که پیشتر گناه کردند و از ناپاکی و زنا و فجوری که کرده بودند، توبه نمودند.

گفتار پایانی

13 این مرتبه سوم نزد شما می‌آیم. به گواهی دو سه شاهد، هر سخن ثابت خواهد شد.² پیش گفتم و پیش می‌گویم که گویا دفعه دوم حاضر بوده‌ام، هر چند الان غایب هستم، آنانی را که قبل از این گناه کردند و همه دیگران را که اگر بازآیم، مسامحه نخواهم نمود.³ چونکه دلیل مسیح را که در من سخن می‌گوید می‌جوید که او نزد شما ضعیف نیست بلکه در شما تواناست.⁴ زیرا هرگاه از ضعف مصلوب گشت، لیکن از قوت خدا زیست می‌کند. چونکه ما نیز در وی ضعیف هستیم، لیکن با او از قوت خدا که به سوی شما است، زیست خواهیم کرد.⁵ خود را امتحان کنید که در

غلاطیان

۱ پولس، رسول نه از جانب انسان و نه بوسیله انسان بلکه به عیسی مسیح و خدای پدر که او را از مردگان برخیزانید،² و همه برادرانی که بامن می‌باشند، به کلیساهای غلاطیه،³ فیض و سلامتی از جانب خدای پدر و خداوند ما عیسی مسیح با شما باد؛⁴ که خود را برای گناهان ما داد تا ما را از این عالم حاضر شریربحسب اراده خدا و پدر ما خلاصی بخشد،⁵ که او را تا ابدالابد جلال باد. آمین.

انجیلی دیگر نیست

۶ تعجب می‌کنم که بدین زودی از آن کس که شما را به فیض مسیح خوانده است، برمی‌گردید به سوی انجیلی دیگر،⁷ که (انجیل) دیگر نیست. لکن بعضی هستند که شما را مضطرب می‌سازند و می‌خواهند انجیل مسیح را تبدیل نمایند.⁸ بلکه هرگاه ما هم یا فرشته‌ای از آسمان، انجیلی غیر از آنکه ما به آن بشارت دادیم به شما رساند، اناتیم باد.⁹ چنانکه پیش گفتیم، الان هم بازمی‌گوییم: اگر کسی انجیلی غیر از آنکه پذیرفتید بیاید، اناتیم باد.¹⁰ آیا الحال مردم را در رای خود می‌آورم؟ یا خدا را یا رضامندی مردم را می‌طلبم؟ اگر تابحال رضامندی مردم را می‌خواستیم، غلام مسیح نمی‌بودم.

۱۱ اما ای برادران شما را اعلام می‌کنم از انجیلی که من بدان بشارت دادم که به طریق انسان نیست.¹² زیرا که من آن را از انسان نیافتم و نیاموختم، مگر به کشف عیسی مسیح.¹³ زیرا سرگذشت سابق مرا در دین یهود شنیده‌اید که بر کلیسای خدا بینهایت جفا می‌نمودم و آن را ویران می‌ساختم،¹⁴ و در دین یهود از اکثر همسالان قوم خود سبقت می‌جستم و در تقالید اجداد خود بغایت غیور می‌بودم.¹⁵ اما چون خدا که مرا از شکم مادرم برگزید و به فیض خود مرا خواند، رضا بدین داد¹⁶ که پسر خود را در من آشکار سازد تا در میان امت‌ها بدو بشارت دهم، در آنوقت با جسم و خون مشورت نکردم،¹⁷ و به اورشلیم هم نزد آنانی که قبل از من رسول بودند نرفتم، بلکه به عرب شدم و باز به دمشق مراجعت کردم.

۱۸ پس بعد از سه سال، برای ملاقات پطرس به اورشلیم رفتم و پانزده روز با وی بسر بردم.¹⁹ اما از سایر رسولان جز یعقوب برادر خداوند را ندیدم.²⁰ اما درباره آنچه به شما می‌نویسم، اینک در حضور خدا دروغ نمی‌گویم.²¹ بعد از آن به نواحی سوریه و قیلیقیه آمدم.²² و به کلیساهای یهودیه که در مسیح بودند صورت غیرمعروف بودم،²³ جز اینکه شنیده بودند که «آنکه پیشتر بر ما جفا می‌نمود، الحال بشارت می‌دهد به همان ایمانی که قبل از این ویران می‌ساخت.»²⁴ و خدا را در من تمجید نمودند.

پذیرش پیام پولس بوسیله رسولان

۲ پس بعد از چهارده سال با برنابا باز به اورشلیم رفتم و تیطس را همراه خود بردم.² ولی به الهام رفتم و انجیلی را که در میان امت هابدان موعظه می‌کنم، به ایشان عرضه داشتم، اما در خلوت به معتبرین، مبادا عبت بدوم یا دویده باشم.³ لیکن تیطس نیز که همراه من و یونانی بود، مجبور نشد که مختون شود.⁴ و این به سبب برادران کذب بود که ایشان را خفیه درآوردند و خفیه درآوردند تا آزادی ما را که در مسیح عیسی داریم، جاسوسی کنند و تا ما را به بندگی درآوردند.⁵ که ایشان را یک ساعت هم به اطاعت در این امر تابع نشدیم تا راستی انجیل در شما ثابت ماند.

۶ اما از آنانی که معتبراند که چیزی می‌باشند - هرچه بودند مرا تفاوتی نیست، خدا بر صورت انسان نگاه نمی‌کند - زیرا آنانی که معتبراند، به من هیچ نفع نرسانیدند.⁷ بلکه به خلاف آن، چون دیدند که بشارت نامختونان به من سپرده شد، چنانکه بشارت مختونان به پطرس،⁸ زیرا او که برای رسالت مختونان در پطرس عمل کرد، در من هم برای امت‌ها عمل کرد.⁹ پس چون یعقوب و کیفا و یوحنا که معتبر به ارکان بودند، آن فیضی را که به من عطا شده بود دیدند، دست رفاقت به من و برنابا دادند تا ما به سوی امت‌ها برویم، چنانکه ایشان به سوی مختونان؛¹⁰ جز آنکه فقرا را یادداریم و خود نیز غیور به کردن این کار بودم.

مخالفت با پطرس

۱۱ اما چون پطرس به انطاکیه آمد، او را روبرو مخالفت نمودم زیرا که مستوجب ملامت بود،¹² چونکه قبل از آمدن بعضی از جانب یعقوب، با امت‌ها غذا می‌خورد؛ ولی چون آمدند، از آنانی که اهل ختنه بودند ترسیده، باز ایستاد و خویشتن را جدا ساخت.¹³ و سایر یهودیان هم با وی نفاق کردند، بحدی که برنابا نیز در نفاق ایشان گرفتار شد.¹⁴ ولی چون دیدم که به راستی انجیل به استقامت رفتار نمی‌کنند، پیش روی همه پطرس را گفتم: «اگر تو که یهود هستی، به طریق امت‌ها و نه به طریق یهود زیست می‌کنی، چون است که امت‌ها را مجبور می‌سازی که به طریق یهود رفتار کنند؟»¹⁵ ما که طبع یهود هستیم و نه گناهکاران از امت‌ها،¹⁶ اما چونکه یافتیم که هیچ‌کس از اعمال شریعت عادل شمرده نمی‌شود، بلکه به ایمان به عیسی مسیح، ما هم به مسیح عیسی ایمان آوردیم تا از ایمان به مسیح و نه از اعمال شریعت عادل شمرده شویم، زیرا که از اعمال شریعت هیچ بشری عادل شمرده نخواهد شد.

۱۷ اما اگر چون عدالت در مسیح را می‌طلبیم، خود هم گناهکار یافت شویم، آیا مسیح خادم گناه است؟ حاشا!¹⁸ زیرا اگر باز بنا کنیم آنچه را که خراب ساختیم، هرآینه ثابت می‌کنم که خود متعدی هستیم.¹⁹ زانرو که من بواسطه شریعت نسبت به شریعت مردم تا نسبت به خدا زیست کنم.²⁰ با مسیح مصلوب شده‌ام ولی زندگی می‌کنم لیکن نه من بعد از این، بلکه مسیح در من زندگی می‌کند. و زندگانی که الحال در جسم می‌کنم، به ایمان بر پسر خدا می‌کنم که مرا محبت نمود و خود را برای من داد.²¹ فیض خدا را باطل نمی‌سازم، زیرا اگر عدالت به شریعت می‌بود، هرآینه مسیح عبت مرد.

ایمان یا اعمال شریعت؟

۳ ای غلاطیان بی‌فهم، کیست که شما را افسون کرد تا راستی را اطاعت نکنید که پیش چشمان شما عیسی مسیح مصلوب شده مبین گردید؟² فقط این را می‌خواهم از شما بفهمم که روح را از اعمال شریعت یافته‌اید یا از خبر ایمان؟³ آیا اینقدر بی‌فهم هستید که به روح شروع کرده، الان به جسم کامل می‌شوید؟⁴ آیا اینقدر زحمات را عبت کشیدید اگر فی الحقیقه عبت باشد؟⁵ پس آنکه روح را به شما عطامی کند و قوات در میان شما به ظهور می‌آورد، آیا از اعمال شریعت یا از خبر ایمان می‌کند؟⁶ چنانکه ابراهیم به خدا ایمان آورد و برای او عدالت محسوب شد.⁷ پس آگاهید که اهل ایمان فرزندان ابراهیم هستند.⁸ و کتاب چون پیش دید که خدا امت‌ها را از ایمان عادل خواهد شمرده به ابراهیم بشارت داد که «جمیع

۱۲ ای برادران، از شما استدعا دارم که مثل من بشوید، چنانکه من هم مثل شما شده‌ام. به من هیچ ظلم نکردید. ۱۳ اما آگاهید که به سبب ضعف بدنی، اول به شما بشارت دادم. ۱۴ و آن امتحان مرا که در جسم من بود، خوار نشمردید و مکروه نداشتید، بلکه مرا چون فرشته خدا و مثل مسیح عیسی پذیرفتید. ۱۵ پس کجا است آن مبارک بادی شما؟ زیرا به شما شاهدیم که اگر ممکن بودی، چشمان خود را بیرون آورده، به من می‌دادید. ۱۶ پس چون به شما راست می‌گویم، آیا دشمن شما شده‌ام؟ ۱۷ شما را به غیرت می‌طلبند، لیکن نه به خیر، بلکه می‌خواهند در را بر روی شما ببندند تا شما ایشان را بغیرت بطلبید. ۱۸ لیکن غیرت در امر نیکو در هر زمان نیکو است، نه تنها چون من نزد شما حاضر باشم. ۱۹ ای فرزندان من که برای شما باز در زه دارم تا صورت مسیح در شما بسته شود. ۲۰ باری خواهش می‌کردم که الان نزد شما حاضر می‌بودم تا سخن خود را تبدیل کنم، زیرا که درباره شما متحیر شده‌ام.

دو عهد

۲۱ شما که می‌خواهید زیر شریعت باشید، مرا بگوئید آیا شریعت را نمی شنوید؟ ۲۲ زیرا مکتوب است ابراهیم را دو پسر بود، یکی از کنیز و دیگری از آزاد. ۲۳ لیکن پسر کنیز، بحسب جسم تولد یافت و پسر آزاد، برحسب وعده. ۲۴ و این امور بطور مثل گفته شد زیرا که این دو زن، دو عهد می‌باشند، یکی از کوه سینا برای بندگی می‌زاید و آن هاجر است. ۲۵ زیرا که هاجر کوه سینا است در عرب، و مطابق است با اورشلمی که موجود است، زیرا که با فرزندان در بندگی می‌باشد. ۲۶ لیکن اورشلم بالا آزاد است که مادر جمیع ما می‌باشد. ۲۷ زیرا مکتوب است: «ای نازاد که نژاییده‌ای، شاد باش! صدا کن و فریاد برآورای تو که درد زه ندیده‌ای، زیرا که فرزندان زن بی‌کس از اولاد شوهردار بیشتراند.» ۲۸ لیکن مای برادران، چون اسحاق فرزندان وعده می‌باشیم. ۲۹ بلکه چنانکه آنوقت آنکه برحسب جسم تولد یافت، بر وی که برحسب روح بود جفا می‌کرد، همچنین الان نیز هست. ۳۰ لیکن کتاب چه می‌گوید؟ «کنیز و پسر او را بیرون کن زیرا پسرکنیز با پسر آزاد میراث نخواهد یافت.» ۳۱ خلاصه‌ای برادران، فرزندان کنیز نیستیم بلکه از زن آزادیم.

آزادی در مسیح

۵ پس به آن آزادی که مسیح ما را به آن آزاد کرد استوار باشید و باز در یوغ بندگی گرفتار مشوید. ۲ اینک من پولس به شما می‌گویم که اگر مختون شوید، مسیح برای شما هیچ نفع ندارد. ۳ بلی باز به هرکس که مختون شود شهادت می‌دهم که مدیون است که تمامی شریعت را به جا آورد. ۴ همه شما که از شریعت عادل می‌شوید، از مسیح باطل و از فیض ساقط‌گشته‌اید. ۵ زیرا که ما بواسطه روح از ایمان مترقب امید عدالت هستیم. ۶ و در مسیح عیسی نه ختنه فایده دارد و نه نامختونی بلکه ایمانی که به محبت عمل می‌کند. ۷ خوب می‌دویدید. پس کیست که شما را از اطاعت راستی منحرف ساخته است؟ ۸ این ترغیب از او که شما را خوانده است نیست. ۹ خمیرمایه اندک تمام خمیر را مخمر می‌سازد. ۱۰ من در خداوند بر شما اعتماد دارم که هیچ رای دیگر نخواهید داشت، لیکن آنکه شما رامضطرب سازد هرکه باشد قصاص خود را خواهد یافت. ۱۱ اما ای برادران اگر من تا به حال به ختنه موعظه می‌کردم، چرا جفا می‌دیدم؟ زیرا که در این صورت لغزش صلیب برداشته می‌شد. ۱۲ کاش آنانی که شما را مضطرب می‌سازند خویششان را منقطع می‌ساختند.

۱۳ زیرا که شما ای برادران به آزادی خوانده شده‌اید؛ اما زناهار آزادی خود را فرصت جسم مگردانید، بلکه به محبت، یکدیگر را خدمت کنید. ۱۴ زیرا که تمامی شریعت در یک کلمه کامل می‌شود یعنی در اینکه همسایه خود را چون خویشتان محبت نما. ۱۵ اما اگر همدیگر را بگزید و بخورید، باحذر باشید که مبادا از یکدیگر هلاک شوید.

اما ها از تو برکت خواهند یافت.» ۹ بنابراین اهل ایمان با ابراهیم ایمان دار برکت می‌یابند.

۱۰ زیرا جمیع آنانی که از اعمال شریعت هستند، زیر لعنت می‌باشند زیرا مکتوب است: «ملعون است هرکه ثابت نماند در تمام نوشته های کتاب شریعت تا آنها را به جا آرد.» ۱۱ اما واضح است که هیچ‌کس در حضور خدا از شریعت عادل شمرده نمی‌شود، زیرا که «عادل به ایمان زیست خواهد نمود.» ۱۲ اما شریعت از ایمان نیست بلکه «آنکه به آنها عمل می‌کند، در آنها زیست خواهد نمود.» ۱۳ مسیح، ما را از لعنت شریعت فدا کرد چونکه در راه ما لعنت شد، چنانکه مکتوب است «ملعون است هرکه بر دارآویخته شود.» ۱۴ تا برکت ابراهیم در مسیح عیسی بر امت‌ها آید و تا وعده روح را به وسیله ایمان حاصل کنیم.

۱۵ ای برادران، به طریق انسان سخن می‌گویم، زیرا عهده‌ای را که از انسان نیز استوار می‌شود، هیچ‌کس باطل نمی‌سازد و نمی‌افزاید. ۱۶ اما وعده‌ها به ابراهیم و به نسل او گفته شد و نمی‌گوید «به نسلها» که گویا درباره بسیاری باشد، بلکه درباره یکی و «به نسل تو» که مسیح است. ۱۷ و مقصود این است عهده‌ای را که از خدا به مسیح بسته شده بود، شریعتی که چهارصد و سی سال بعد از آن نازل شد، باطل نمی‌سازد بطوری که وعده نیست شود. ۱۸ زیرا اگر میراث از شریعت بودی، دیگر از وعده نبودی. لیکن خدا آن را به ابراهیم از وعده داد.

۱۹ پس شریعت چیست؟ برای تقصیرها بر آن افزوده شد تا هنگام آمدن آن نسلی که وعده بدو داده شد و بوسیله فرشتگان به دست متوسطی مرتب گردید. ۲۰ اما متوسط از یک نیست، اما خدا یک است. ۲۱ پس آیا شریعت به خلاف وعده‌های خداست؟ حاشا! زیرا اگر شریعتی داده می‌شد که تواند حیات بخشد، هرآینه عدالت از شریعت حاصل می‌شد. ۲۲ بلکه کتاب همه چیز را زیر گناه بست تا وعده‌ای که از ایمان به عیسی مسیح است، ایمانداران را عطا شود. ۲۳ اما قبل از آمدن ایمان، زیر شریعت نگاه داشته بودیم و برای آن ایمانی که می‌بایست مکشوف شود، بسته شده بودیم. ۲۴ پس شریعت لایق ما شد تا به مسیح برساند تا از ایمان عادل شمرده شویم. ۲۵ لیکن چون ایمان آمد، دیگر زیر دست لالا نیستیم.

پسران خدا

۲۶ زیرا همگی شما بوسیله ایمان در مسیح عیسی، پسران خدا می‌باشید. ۲۷ زیرا همه شما که در مسیح تعمید یافتید، مسیح را در برگرفتید. ۲۸ هیچ ممکن نیست که یهود باشد یا یونانی و نه غلام و نه آزاد و نه مرد و نه زن، زیرا که همه شما در مسیح عیسی یک می‌باشید. ۲۹ اما اگر شما از آن مسیح می‌باشید، هرآینه نسل ابراهیم و برحسب وعده، وارث هستید.

ولی می‌گویم مادامی که وارث صغیر

۴ است، از غلام هیچ فرق ندارد، هرچند مالک همه باشد. ۲ بلکه زبردست ناظران و وکلای باشد تا روزی که پدرش تعیین کرده باشد. ۳ همچنین ما نیز چون صغیر می‌بودیم، زیر اصول دنیوی غلام می‌بودیم. ۴ لیکن چون زمان به کمال رسید، خدا پسر خود را فرستاد که از زن زاییده شد و زیر شریعت متولد، ۵ تا آنانی را که زیر شریعت باشند فدیه کند تا آنکه پسرخواندگی را بیابیم. ۶ اما چونکه پسر هستید، خدا روح پسر خود را در دلهای شما فرستاد که ندا می‌کند «یا ابا» یعنی «ای پدر.» ۷ لهذا دیگر غلام نیستی بلکه پسر، و چون پسر هستی، وارث خدا نیز بوسیله مسیح.

نگرانی پولس برای غلاطیان

۸ لیکن در آن زمان چون خدا را نمی‌شناختید، آنانی را که طبیعت خدایان نبودند، بندگی می‌کردید. ۹ اما الحال که خدا را می‌شناسید بلکه خدا شما را می‌شناسد، چگونه باز می‌گردید به سوی آن اصول ضعیف و فقیر که دیگر می‌خواهید از سر نو آنها را بندگی کنید؟ ۱۰ روزها و ماهها و فصل‌ها و سالها را نگاه می‌دارید. ۱۱ درباره شما ترس دارم که مبادا برای شما عبث زحمت کشیده باشم.

زندگی با روح القدس

16 اما می‌گویم به روح رفتار کنید پس شهوات جسم را به‌جا نخواهید آورد. 17 زیرا خواهش جسم به خلاف روح است و خواهش روح به خلاف جسم و این دو با یکدیگر منازعه می‌کنند بطوری که آنچه می‌خواهید نمی‌کنید. 18 اما اگر از روح هدایت شدید، زیر شریعت نیستید. 19 و اعمال جسم آشکار است، یعنی زنا و فسق و ناپاکی و فجور، 20 و بت‌پرستی و جادوگری و دشمنی و نزاع و کینه و خشم و تعصب و شقاق و بدعتها، 21 و حسد و قتل و مستی و لهو و لعب و امثال اینها که شما را خبر می‌دهم چنانکه قبل از این دادم، که کنندگان چنین کارها وارث ملکوت خدا نمی‌شوند.

22 لیکن ثمره روح، محبت و خوشی و سلامتی و حلم و مهربانی و نیکویی و ایمان و تواضع و پرهیزکاری است، 23 که هیچ شریعت مانع چنین کارها نیست. 24 و آنانی که از آن مسیح می‌باشند، جسم را با هوسها و شهواتش مصلوب ساخته‌اند. 25 اگر به روح زیست کنیم، به روح هم رفتار بکنیم. 26 لاف‌زن مشویم تا یکدیگر را به خشم آوریم و بر یکدیگر حسد بریم.

رفتار با یکدیگر

6 اما ای برادران، اگر کسی به خطایی گرفتار شود، شما که روحانی هستید چنین شخص را به روح تواضع اصلاح کنید. و خود را ملاحظه کن که مبادا تو نیز در تجربه افتی. 2 بارهای سنگین یکدیگر را متحمل شوید و بدین نوع شریعت مسیح را به‌جا آرید. 3 زیرا اگر کسی خود

را شخص گمان برد و حال آنکه چیزی نباشد، خود را می‌فریبد. 4 اما هرکس عمل خود را امتحان بکند، آنگاه فخر در خود به تنهایی خواهد داشت نه در دیگری، 5 زیرا هرکس حامل بار خود خواهد شد. 6 اما هرکه در کلام تعلیم یافته باشد، معلم خود را در همه چیزهای خوب مشارک بسازد. 7 خود را فریب مدهید، خدا را استهزاء نمی‌توان کرد. زیرا که آنچه آدمی بکارد، همان را درو خواهد کرد. 8 زیرا هرکه برای جسم خود کارد، از جسم فساد را درو کند و هرکه برای روح کارد از روح حیات جاودانی خواهد دروید. 9 لیکن از نیکوکاری خسته نشویم زیرا که در موسم آن درو خواهیم کرد اگر ملول نشویم. 10 خلاصه بقدری که فرصت داریم با جمیع مردم احسان بنماییم، علی‌الخصوص با اهل بیت ایمان.

نه ختنه بلکه خلقت تازه

11 ملاحظه کنید چه حروف جلی بدست خود به شما نوشتم. 12 آنانی که می‌خواهند صورتی نیکو در جسم نمایان سازند، ایشان شمارا مجبور می‌سازند که مختون شوید، محض اینکه برای صلیب مسیح جفا نبینند. 13 زیرا ایشان نیز که مختون می‌شوند، خود شریعت را نگاه نمی‌دارند بلکه می‌خواهند شما مختون شوید تا در جسم شما فخر کنند. 14 لیکن حاشا از من که فخر کنم جز از صلیب خداوند ما عیسی مسیح که بوسیله او دنیا برای من مصلوب شد و من برای دنیا. 15 زیرا که در مسیح عیسی نه ختنه چیزی است و نه نامختونی بلکه خلقت تازه. 16 و آنانی که بدین قانون رفتار می‌کنند، سلامتی و رحمت بر ایشان باد و بر اسرائیل خدا. 17 بعد از این هیچ‌کس مرا زحمت نرساند زیرا که من در بدن خود داغهای خداوند عیسی را دارم. 18 فیض خداوند ما عیسی مسیح با روح شما بادای برادران. آمین.

افسیان

۱ پولس به اراده خدا رسول عیسی مسیح، به مقدسینی که در افسس می‌باشند و ایمانداران در مسیح عیسی.
۲ فیض و سلامتی از جانب پدر ما خدا و عیسی مسیح خداوند بر شما باد.

برکات روحانی در مسیح

۳ متبارک باد خدا و پدر خداوند ما عیسی مسیح که ما را مبارک ساخت به هر برکت روحانی در جایهای آسمانی در مسیح. ۴ چنانکه ما را پیش از بنیاد عالم در او برگزید تا در حضور او در محبت مقدس و بی‌عیب باشیم. ۵ که ما را از قبل تعیین نمود تا او را پسر خوانده شویم بوساطت عیسی مسیح برحسب خشنودی اراده خود، ۶ برای ستایش جلال فیض خود که ما را به آن مستفیض گردانید در آن حبیب. ۷ که در وی به سبب خون او فدیه یعنی آموزش گناهان را به اندازه دولت فیض او یافته‌ایم. ۸ که آن را به ما به فراوانی عطا فرمود در حکمت و فطانت. ۹ چونکه سر اراده خود را به ما شناسانید، برحسب خشنودی خود که در خود عزم نموده بود، ۱۰ برای انتظام کمال زمانها تا همه چیز را خواه آنچه در آسمان و خواه آنچه بر زمین است، در مسیح جمع کند، یعنی در او. ۱۱ که ما نیز در وی میراث او شده‌ایم، چنانکه پیش معین گشتیم برحسب قصد او. که همه چیزها را موافق رای اراده خود می‌کند. ۱۲ تا از ما که اول امیدوار به مسیح می‌بودیم، جلال او ستوده شود. ۱۳ و در وی شما نیز چون کلام راستی، یعنی بشارت نجات خود را شنیدید، در وی چون ایمان آوردید، از روح قدوس وعده مختوم شدید. ۱۴ که بیعانه میراث ما است برای فدای آن ملک خاص او تا جلال او ستوده شود.

شکرگزاری و دعا

۱۵ بنابراین، من نیز چون خبر ایمان شما را در عیسی خداوند و محبت شما را با همه مقدسین شنیدم، ۱۶ باز نمی‌ایستم از شکر نمودن برای شما و از یاد آوردن شما در دعاها، خود، ۱۷ تا خدای خداوند ما عیسی مسیح که پدر ذوالجلال است، روح حکمت و کشف را در معرفت خود به شما عطا فرماید. ۱۸ تا چشمان دل شما روشن گشته، بدانید که امید دعوت او چیست و کدام است دولت جلال میراث او در مقدسین، ۱۹ و چه مقدار است عظمت بینهایت قوت او نسبت به مامومنین برحسب عمل توانایی قوت او ۲۰ که در مسیح عمل کرد چون او را از مردگان برخیزانید و به دست راست خود در جایهای آسمانی نشانید، ۲۱ بالاتر از هر ریاست و قدرت و قوت و سلطنت و هر نامی که خوانده می‌شود، نه در این عالم فقط بلکه در عالم آینده نیز. ۲۲ و همه چیز را زیر پایهای او نهاد و او را سرهمه چیز به کلیسا داد، ۲۳ که بدن او است یعنی پری او که همه را در همه پر می‌سازد.

نجات محض فیض

۲ و شما را که در خطایا و گناهان مرده بودید، زنده گردانید، ۲ که در آنها قبل، رفتاری کردید برحسب دوره این جهان بر وفق رئیس قدرت هوا یعنی آن روحی که الحال در فرزندان معصیت عمل می‌کند. ۳ که در میان ایشان، همه مانیز در شهوات جسمانی خود قبل از این زندگی می‌کردیدم و هوسهای جسمانی و افکار خود رابه عمل می‌آوردیم و طبع فرزندان غضب بودیم، چنانکه دیگران. ۴ لیکن خدا که در رحمانیت، دولت‌مند است، از حیثیت محبت عظیم خود که باما نمود، ۵ ما را نیز که در خطایا

مرده بودیم بامسیح زنده گردانید، زیرا که محض فیض نجات یافته‌اید. ۶ و با او برخیزانید و در جایهای آسمانی در مسیح عیسی نشانید. ۷ تا در عالمهای آینده دولت بینهایت فیض خود را به لطفی که بر ما در مسیح عیسی دارد ظاهر سازد. ۸ زیرا که محض فیض نجات یافته‌اید، بوسیله ایمان و این از شمانیست بلکه بخشش خداست، ۹ و نه از اعمال تاهیح کس فخر نکند. ۱۰ زیرا که صنعت او هستیم، آفریده شده در مسیح عیسی برای کارهای نیکوکه خدا قبل مهیا نمود تا در آنها سلوک نماییم.

اتحاد در مسیح

۱۱ لهذا به یاد آورید که شما در زمان سلف (ای امت های در جسم که آنانی که به اهل ختنه نامیده می‌شوند، اما ختنه ایشان در جسم و ساخته شده به دست است، شما را نامختون می‌خوانند)، ۱۲ که شما در آن زمان از مسیح جدا و از وطنیت خاندان اسرائیل، اجنبی و ازعهدهای وعده بیگانه و بی‌امید و بی‌خدا در دنیا بودید. ۱۳ لیکن الحال در مسیح عیسی شما که در آن وقت دور بودید، به خون مسیح نزدیک شده‌اید. ۱۴ زیرا که او سلامتی ما است که هر دورا یک گردانید و دیوار جدایی را که در میان بودمهدم ساخت، ۱۵ و عداوت یعنی شریعت احکام را که در فرائض بود، به جسم خود نابودساخت تا که مصالحه کرده، از هر دو یک انسان جدید در خود بیافریند. ۱۶ و تا هر دو را در یک جسد با خدا مصالحه دهد، بوساطت صلیب خود که بر آن عداوت را کشت، ۱۷ و آمده بشارت مصالحه را رسانید به شما که دور بودید و مصالحه را به آنانی که نزدیک بودند. ۱۸ زیرا که بوسیله او هر دو نزد پدر در یک روح دخول داریم. ۱۹ پس از این به بعد غریب و اجنبی نیستید بلکه هموطن مقدسین هستید و از اهل خانه خدا. ۲۰ و بر بنیاد رسولان و انبیا بنا شده‌اید که خود عیسی مسیح سنگ زاویه است. ۲۱ که در وی تمامی عمارت با هم مرتب شده، به هیكل مقدس در خداوند نمو می‌کند. ۲۲ و در وی شما نیز با هم بنا کرده می‌شوید تا در روح مسکن خدا شوید.

پولس، واعظ امت ها

۳ از این سبب من که پولس هستم و اسیر مسیح عیسی برای شمایی امت ها- ۲ اگر شنیده باشید تدبیر فیض خدا را که بجهت شما به من عطا شده است، ۳ که این سر ازراه کشف بر من اعلام شد، چنانکه مختصر پیش نوشتم، ۴ و از مطالعه آن می‌توانید ادراک مرا در سر مسیح بفهمید. ۵ که آن در قرنها گذشته به بنی آدم آشکار نشده بود، بطوری که الحال بر رسولان مقدس و انبیای او به روح مکشوف گشته است، ۶ که امت‌ها در میراث و در بدن و در بهره وعده او در مسیح بوساطت انجیل شریک هستند. ۷ که خادم آن شدم بحسب عطای فیض خدا که برحسب عمل قوت او به من داده شده است. ۸ یعنی به من که کمتر از کمترین همه مقدسینم، این فیض عطا شد که در میان امت‌ها به دولت بی‌قیاس مسیح بشارت دهم، ۹ و همه را روشن سازم که چیست انتظام آن سری که از بنای عالم‌هاستور بود، در خدایی که همه چیز را بوسیله عیسی مسیح آفرید. ۱۰ تا آنکه الحال بر ارباب ریاستها و قدرتها در جایهای آسمانی، حکمت گوناگون خدا بوسیله کلیسا معلوم شود، ۱۱ برحسب تقدیر ازلی که در خداوند ما مسیح عیسی نمود، ۱۲ که در وی جسارت و دخول با اعتماد داریم به سبب ایمان وی. ۱۳ لهذا استدعادارم که از زحمات من به جهت شما خسته خاطر مشوید که آنها فخر شما است.

دعا برای افسسیان

14 از این سبب، زانو می‌زنم نزد آن پدر،¹⁵ که از او هر خانواده‌ای در آسمان و بر زمین مسمی می‌شود؛¹⁶ که بحسب دولت جلال خود به شماعطا کند که در انسانیت باطنی خود از روح او به فوت زورآور شوید،¹⁷ تا مسیح به وساطت ایمان در دل‌های شما ساکن شود؛¹⁸ و در محبت ریشه کرده و بنیاد نهاده، استطاعت یابید که باتمامی مقدسین ادراک کنید که عرض و طول و عمق و بلندی چیست؛¹⁹ و عارف شوید به محبت مسیح که فوق از معرفت است تا پر شوید تا تمامی پری خدا.²⁰ الحال او را که قادر است که بکند بینهایت زیادتز از هر آنچه خواهیم یا فکر کنیم، بحسب آن قوتی که در ما عمل می‌کند،²¹ مر او را در کلیسا و در مسیح عیسی تا جمیع قرن‌ها تا ابد اباد جلال باد. آمین.

یگانگی روح

4 لهذا من که در خداوند اسیر می‌باشم، از شما استدعا دارم که به شایستگی آن دعوتی که به آن خوانده شده‌اید، رفتار کنید،² باکمال فروتنی و تواضع و حلم، و متحمل یکدیگر در محبت باشید؛³ و سعی کنید که یگانگی روح را در رشته سلامتی نگاه دارید.⁴ یک جسدهست و یک روح، چنانکه نیز دعوت شده‌اید در یک امید دعوت خویش.⁵ یک خداوند، یک ایمان، یک تعمید؛⁶ یک خدا و پدر همه که فوق همه و در میان همه و در همه شما است.⁷ لیکن هریکی از ما را فیض بخشیده شد بحسب اندازه بخشش مسیح.⁸ بنابراین می‌گوید: «چون او به اعلی‌ین صعود نمود، اسیری را به اسیری برد و بخششها به مردم داد.»⁹ اما این صعود نمود چیست؟ جز اینکه اول نزول هم کرد به اسفل زمین.¹⁰ آنکه نزول نمود، همان است که صعود نیز کرد بالاتر از جمیع افلاک تا همه چیزها را پر کند.¹¹ و او بخشید بعضی رسولان و بعضی انبیا و بعضی مبشرین و بعضی شبانان و معلمان را،¹² برای تکمیل مقدسین، برای کار خدمت، برای بنای جسد مسیح،¹³ تا همه به یگانگی ایمان و معرفت تام پسر خدا و به انسان کامل، به اندازه قامت پری مسیح برسیم.¹⁴ تا بعد از این اطفال متموج و رانده شده از باد هر تعلیم نباشیم، از دغابازی مردمان در حيله اندیشی برای مکرهای گمراهی؛¹⁵ بلکه در محبت پیروی راستی نموده، در هر چیز ترقی نماییم در او که سر است، یعنی مسیح؛¹⁶ که از او تمام بدن مرکب و مرتب گشته، به مدد هر مفصلی و بر حسب عمل به اندازه هر عضوی بدن را نمو می‌دهد برای بنای خویشتن در محبت.

زندگی مسیحی

17 پس این را می‌گویم و در خداوند شهادت می‌دهم که شما دیگر رفتار ننمایید، چنانکه امت‌ها در بطالت ذهن خود رفتار می‌نمایند.¹⁸ که در عقل خود تاریک هستند و از حیات خدامحروم، به سبب جهالتی که بجهت سخت دلی ایشان در ایشان است.¹⁹ که بی فکر شده، خود را به فجور تسلیم کرده‌اند تا هر قسم ناپاکی را به حرص به عمل آورند.²⁰ لیکن شما مسیح را به اینطور نیاموخته‌اید.²¹ هرگاه او را شنیده‌اید و در او تعلیم یافته‌اید، به نهجی که راستی در عیسی است.²² تا آنکه شما از جهت رفتار گذشته خود، انسانیت کهنه را که از شهوات فریبنده فاسد می‌گردد، از خود بیرون کنید.²³ و به روح ذهن خود تازه شوید.²⁴ و انسانیت تازه را که به صورت خدا در عدالت و قدوسیت حقیقی آفریده شده است بیوشید.

25 لهذا دروغ را ترک کرده، هرکس با همسایه خود راست بگوید، زیرا که ما اعضای یکدیگریم.²⁶ خشم گیرید و گناه مورزید؛ خورشید بر غیظ شما غروب نکند.²⁷ ابلیس را مجال ندهید.²⁸ دزد دیگر دزدی نکند بلکه به دستهای خود کارنیکو کرده، زحمت بکشد تا بتواند نیازمندی را چیزی دهد.²⁹ هیچ سخن بد از دهان شما بیرون نیاید، بلکه آنچه بحسب حاجت و برای بنا نیکو باشد تا شنوندگان را فیض رساند.³⁰ و روح قدوس خدا را که به او تا روز رستگاری مختوم شده‌اید، محزون مسازید.³¹ و هر قسم تلخی و غیظ و خشم و فریاد و بدگویی و خباثت را از خود دور کنید،³² و با یکدیگر

مهربان باشید و رحیم و همدیگر را عفو نمایید چنانکه خدا در مسیح شما را هم آمرزیده است.

5 پس چون فرزندان عزیز به خدا اقتدا کنید.² و در محبت رفتار نمایید، چنانکه مسیح هم ما را محبت نمود و خویشتن را برای ما به خادهدیه و قربانی برای عطر خوشبوی گذراندید.³ اما زنا و هر ناپاکی و طمع در میان شما هرگز مذکور هم نشود، چنانکه مقدسین را می‌شاید.⁴ و نه قباح و بیهوده‌گویی و چرب زبانی که اینها شایسته نیست بلکه شکرگزاری.⁵ زیرا این را یقین می‌دانید که هیچ زانی یا ناپاک یا طماع که بت پرست باشد، میراثی در ملکوت مسیح و خانداندارد.⁶ هیچ کس شما را به سخنان باطل فریب ندهد، زیرا که به سبب اینها غضب خدا بر ابنای معصیت نازل می‌شود.⁷ پس با ایشان شریک مباشید.⁸ زیرا که پیشتر ظلمت بودید، لیکن الحال در خداوند نور می‌باشید. پس چون فرزندان نور رفتار کنید.⁹ زیرا که میوه نور در کمال، نیکویی و عدالت و راستی است.¹⁰ و تحقیق نمایید که پسندیده خداوند چیست.¹¹ و در اعمال بی‌ثمر ظلمت شریک مباشید بلکه آنها را مذمت کنید،¹² زیرا کارهایی که ایشان در خفا می‌کنند، حتی ذکر آنها هم قبیح است.¹³ لیکن هر چیزی که مذمت شود، از نور ظاهر می‌گردد، زیرا که هر چه ظاهر می‌شود نور است.¹⁴ بنابراین می‌گویدای تو که خوابیده‌ای، بیدار شده، از مردگان برخیز تا مسیح بر تو درخشد.¹⁵ پس باخبر باشید که چگونه به دقت رفتار نمایید، نه چون جاهلان بلکه چون حکیمان.¹⁶ و وقت را دریابید زیرا این روزها شریک است.¹⁷ از این جهت بی‌فهم مباشید، بلکه بفهمید که اراده خداوند چیست.¹⁸ و مست شراب مشوید که در آن فجور است، بلکه از روح پر شوید.¹⁹ و با یکدیگر به مزامیر و تسبیحات و سرودهای روحانی گفتگو کنید و در دل‌های خود به خداوند بسرایید و ترنم نمایید.²⁰ و پیوسته بجهت هر چیز خدا و پدر را به نام خداوند ما عیسی مسیح شکر کنید.²¹ همدیگر را در خدا ترسی اطاعت کنید.

زنان و شوهران

22 ای زنان، شوهران خود را اطاعت کنید چنانکه خداوند را.²³ زیرا که شوهر سر زن است چنانکه مسیح نیز سر کلیسا و او نجات‌دهنده بدن است.²⁴ لیکن همچنانکه کلیسا مطیع مسیح است، همچنین زنان نیز شوهران خود را در هرامری باشند.²⁵ ای شوهران زنان خود را محبت نمایید، چنانکه مسیح هم کلیسا را محبت نمود و خویشتن را برای آن داد.²⁶ تا آن را به غسل آب بوسیله کلام ظاهر ساخته، تقدیس نماید،²⁷ تا کلیسای مجید را به نزد خود حاضر سازد که لکه و چین یا هیچ چیز مثل آن نداشته باشد، بلکه تامقدس و بی‌عیب باشد.²⁸ به همین طور، بایدمردان زنان خویش را مثل بدن خود محبت نمایند زیرا هر که زوجه خود را محبت نماید، خویشتن را محبت می‌نماید.²⁹ زیرا هیچ کس هرگز جسم خود را دشمن نداشته است بلکه آن را تربیت و نوازش می‌کند، چنانکه خداوند نیز کلیسا را.³⁰ زانرو که اعضای بدن وی می‌باشیم، از جسم و از استخوانهای او.³¹ از اینجاست که مرد پدر و مادر را رها کرده، با زوجه خویش خواهد پیوست و آن دو یکتن خواهند بود.³² این سر، عظیم است، لیکن من درباره مسیح و کلیسای من می‌گویم.³³ خلاصه هریکی از شما نیز زن خود را مثل نفس خود محبت بنمایید و زن شوهر خود را باید احترام نمود.

فرزندان و والدین

6 ای فرزندان، والدین خود را در خداوند اطاعت نمایید، زیرا که این انصاف است.² «پدر و مادر خود را احترام نما» که این حکم اول با وعده است.³ «تا تو را عاقبت باشد و عمر دراز بر زمین کنی.»⁴ وای پدران، فرزندان خود را به خشم میاورید بلکه ایشان را به تادیب و نصیحت خداوند تربیت نمایید.

کنید و همه کار را به جا آورده، بایستید.¹⁴ پس کمر خود را به راستی بسته و جوشن عدالت را دربر کرده، بایستید.¹⁵ و نعلین استعداد انجیل سلامتی را در پا کنید.¹⁶ و بر روی این همه سپرایمان را بکشید که به آن بتوانید تمامی تیرهای آتشین شریب را خاموش کنید.¹⁷ و خود نجات و شمشیر روح را که کلام خداست بردارید.¹⁸ و بادعا و التماس تمام در هر وقت در روح دعا کنید و برای همین به اصرار و التماس تمام بجهت همه مقدسین بیدار باشید.

¹⁹ و برای من نیز تا کلام به من عطا شود تا باگشادگی زبان سر انجیل را به دلیری اعلام نمایم،²⁰ که برای آن در زنجیرها ایلچیگری می‌کنم تا در آن به دلیری سخن گویم، بطوری که می‌بایدگفت.

²¹ اما تا شما هم از احوال من و از آنچه می‌کنم مطلع شوید، تیخیکس که برادر عزیز و خادم امین در خداوند است، شما را از هرچیز خواهد آگاهانید،²² که او را بجهت همین به نزد شما فرستادم تا از احوال ما آگاه باشید و او دلهای شمارا تسلی بخشد.²³ برادران را سلام و محبت باایمان از جانب خدای پدر و عیسی مسیح خداوند باد.²⁴ با همه کسانی که به مسیح عیسی خداوند محبت در بی‌فسادی دارند، فیض باد. آمین.

غلامان و آقایان

⁵ ای غلامان، آقایان بشری خود را چون مسیح با ترس و لرز با ساده دلی اطاعت کنید.⁶ نه به خدمت حضور مثل طالبان رضامندی انسان، بلکه چون غلامان مسیح که اراده خدا را از دل به عمل می‌آورند،⁷ و به نیت خالص خداوند را بندگی می‌کنند نه انسان را،⁸ و می‌دانند هرکس که عمل نیکو کند، مکافات آن را از خداوند خواهد یافت، خواه غلام و خواه آزاد.⁹ وای آقایان، باایشان به همین نسق رفتار نمایید و از تهدید کردن احتراز کنید، چونکه می‌دانید که خود شما را هم آقایی هست در آسمان و او را نظر به ظاهر نیست.

اسلحه روحانی

¹⁰ خلاصه‌ای برادران من، در خداوند و در توانایی قوت او زور آور شوید.¹¹ اسلحه تمام خدا را بیوشید تا بتوانید با مکرهای ابلیس مقاومت کنید.¹² زیرا که ما را کشتی گرفتن با خون و جسم نیست بلکه با ریاستها و قدرتها و جهان داران این ظلمت و با فوجهای روحانی شرارت در جایهای آسمانی.¹³ لهذا اسلحه تام خدا را بردارید تا بتوانید در روز شریب مقاومت

فیلبیان

۱ پولس و تیموتاوس، غلامان عیسی مسیح، به همه مقدسین در مسیح عیسی که در فیلیپی می‌باشند با اسقفان و شماسان.
۲ فیض و سلامتی از جانب پدر ما خدا و عیسی مسیح خداوند بر شما باد.

شکرگزاری و دعا

۳ در تمامی یادگاری شما خدای خود را شکر می‌گذارم،^۴ و پیوسته در هر دعای خود برای جمیع شما به خوشی دعا می‌کنم،^۵ به سبب مشارکت شما برای انجیل از روز اول تا به حال.^۶ چونکه به این اعتماد دارم که او که عمل نیکو را در شما شروع کرد، آن را تا روز عیسی مسیح به کمال خواهد رسانید.^۷ چنانکه مرا سزاوار است که درباره همه شما همین فکر کنم زیرا که شما را در دل خود می‌دارم که در زنجیرهای من و در حجت و اثبات انجیل همه شما با من شریک در این نعمت هستید.^۸ زیرا خدا مرا شاهد است که چقدر در احساس عیسی مسیح، مشتاق همه شما هستم.
۹ و برای این دعا می‌کنم تا محبت شما در معرفت و کمال فهم بسیار افزونتر شود.^{۱۰} تاجیهای بهتر را برگزینید و در روز مسیح بی‌غش و بی‌لغزش باشید،^{۱۱} و پر شوید از میوه عدالت که بوسیله عیسی مسیح برای تمجید و حمد خداست.

زنجیرهای پولس و پیشرفت انجیل

۱۲ اما ای برادران، می‌خواهم شما بدانید که آنچه بر من واقع گشت، برعکس به ترقی انجیل انجامید،^{۱۳} بحدی که زنجیرهای من آشکارا شد در مسیح در تمام فوج خاص و به همه دیگران.^{۱۴} و اکثر از برادران در خداوند از زنجیرهای من اعتماد به هم رسانیده، بیشتر جرات می‌کنند که کلام خدا را بی‌ترس بگویند.^{۱۵} اما بعضی از حسد و نزاع به مسیح موعظه می‌کنند، ولی بعضی هم از خشنودی.^{۱۶} اما آنان از تعصب نه از اخلاص به مسیح اعلام می‌کنند و گمان می‌برند که به زنجیرهای من زحمت می‌افزایند.^{۱۷} ولی اینان از راه محبت، چونکه می‌دانند که من بجهت حمایت انجیل معین شده‌ام.

۱۸ پس چه؟ جز اینکه به هر صورت، خواه به بهانه و خواه به راستی، به مسیح موعظه می‌شود و از این شادمانم بلکه شادی هم خواهم کرد،^{۱۹} زیرا می‌دانم که به نجات من خواهد انجامید بوسیله دعای شما و تأیید روح عیسی مسیح،^{۲۰} بر حسب انتظار و امید من که در هیچ چیز خجالت نخواهم کشید، بلکه در کمال دلیری، چنانکه همیشه، الان نیز مسیح در بدن من جلال خواهد یافت، خواه در حیات و خواه در موت.^{۲۱} زیرا که مرا زیستن مسیح است و مردن نفع.^{۲۲} و لیکن اگر زیستن در جسم، همان ثمر کار من است، پس نمی‌دانم کدام را اختیار کنم.^{۲۳} زیرا در میان این دو سخت گرفتار هستم، چونکه خواهش دارم که رحلت کنم و با مسیح باشم، زیرا این بسیار بهتر است.^{۲۴} لیکن در جسم ماندن برای شما لازمتر است.^{۲۵} و چون این اعتماد را دارم، می‌دانم که خواهم ماند و نزد همه شما توقف خواهم نمود بجهت ترقی و خوشی ایمان شما،^{۲۶} تا فخر شما در مسیح عیسی در من افزوده شود بوسیله آمدن من بار دیگر نزد شما.

یکدلی در مسیح

۲۷ باری بطور شایسته انجیل مسیح رفتار نماید تا خواه آیم و شما را ببینم و خواه غایب باشم، احوال شما را بشنوم که به یک روح برقرارید و به

یک نفس برای ایمان انجیل مجاهده می‌کنید.^{۲۸} و در هیچ امری از دشمنان ترسان نیستید که همین برای ایشان دلیل هلاکت است، اما شما را دلیل نجات و این از خداست.^{۲۹} زیرا که به شما عطا شد به خاطر مسیح نه فقط ایمان آوردن به او بلکه زحمت کشیدن هم برای او. و شما را همان مجاهده است که در من دیدید و الان هم می‌شنوید که در من است.

۲ بنابراین اگر نصیحتی در مسیح، یا تسلی محبت، یا شراکت در روح، یا شفقت و رحمت هست،^۲ پس خوشی مرا کامل گردانید تا با هم یک فکر کنید و همان محبت نموده، یک دل بشوید و یک فکر داشته باشید.^۳ و هیچ چیز را از راه تعصب و عجب مکنید، بلکه با فروتنی دیگران را از خود بهتر بدانید.^۴ و هر یک از شما ملاحظه کارهای خود را نکنند، بلکه هر کدام کارهای دیگران را نیز.

۵ پس همین فکر در شما باشد که در مسیح عیسی نیز بود^۶ که چون در صورت خدا بود، با خدا برابر بودن را غنیمت نشمرد،^۷ لیکن خود را خالی کرده، صورت غلام را پذیرفت و در شباهت مردمان شد؛^۸ و چون در شکل انسان یافت شد، خویشتن را فروتن ساخت و تا به موت بلکه تا به موت صلیب مطیع گردید.^۹ از این جهت خدا نیز او را بغایت سرافراز نمود و نامی را که فوق از جمیع نامها است، بدو بخشید.^{۱۰} تا به نام عیسی هر زانویی از آنچه در آسمان و بر زمین وزیر زمین است خم شود،^{۱۱} و هر زبانی اقرار کند که عیسی مسیح، خداوند است برای تمجید خدای پدر.^{۱۲} پس ای عزیزان من چنانکه همیشه مطیع می‌بودید، نه در حضور من فقط بلکه بسیار زیادتر الان وقتی که غایبم، نجات خود را به ترس و لرز بعمل آورید.^{۱۳} زیرا خداست که در شما بر حسب رضامندی خود، هم اراده و هم فعل را بعمل ایجاد می‌کند.^{۱۴} و هر کاری را بدون همه و مجادله بکنید،^{۱۵} تا بی‌عیب و ساده دل و فرزندان خدا بی‌ملامت باشید، در میان قومی کج رو و گردنکش که در آن میان چون نیرها در جهان می‌درخشید،^{۱۶} و کلام حیات را برمی‌افزاید، بجهت فخر من در روز مسیح تا آنکه عبث ندویده و عبث زحمت نکشیده باشم.
۱۷ بلکه هرگاه بر قربانی و خدمت ایمان شمار یخته شوم، شادمان هستم و با همه شما شادی می‌کنم.^{۱۸} و همچنین شما نیز شادمان هستید و با من شادی می‌کنید.

اعزام تیموتاوس و اپفردتس

۱۹ و در عیسی خداوند امیدوارم که تیموتاوس را به زودی نزد شما بفرستم تا من نیز از احوال شما مطلع شده، تازه روح گرم.^{۲۰} زیرا کسی دیگر را همدل ندارم که به اخلاص درباره شما اندیشد.^{۲۱} زانرو که همه نفع خود را می‌طلبند، نه امور عیسی مسیح را.^{۲۲} اما دلیل او را می‌دانید، زیرا چنانکه فرزند پدر را خدمت می‌کند، او با من برای انجیل خدمت کرده است.^{۲۳} پس امیدوارم که چون دیدم کار من چطور می‌شود، او را بی‌درنگ بفرستم.^{۲۴} اما در خداوند اعتماد دارم که خود هم به زودی بیایم.
۲۵ ولی لازم دانستم که اپفردتس را به سوی شما روانه نمایم که مرا برادر و همکار و همجنگ می‌باشد، اما شما را رسول و خادم حاجت من.^{۲۶} زیرا که مشتاق همه شما بود و غمگین شد از اینکه شنیده بودید که او بیمار شده بود.^{۲۷} وفی الواقع بیمار و مشرف بر موت بود، لیکن خدا بروی ترحم فرمود و نه بر او فقط بلکه بر من نیز تا مرا غمی بر غم نباشد.^{۲۸} پس به سعی بیشتر او را روانه نمودم تا از دیدنش باز شاد شوید و حزن من کمتر شود.^{۲۹} پس او را در خداوند با کمال خوشی بپذیرید و چنین کسان را محترم

بدارید،³⁰ زیرا در کار مسیح مشرف بر موت شد و جان خود را به خطر انداخت تا نقص خدمت شما را برای من به کمال رساند.

مسیح، هدف حقیقی زندگی

3 خلاصه‌ای برادران من، در خداوند خوش باشید. همان مطالب را به شما نوشتن بر من سنگین نیست و ایمنی شما است.² از سگها با حذر باشید. از عاملان شریر احتراز نمایید. از مقطوعان بپرهیزید.³ زیرا مختونان ما هستیم که خدا را در روح عبادت می‌کنیم و به مسیح عیسی فخر می‌کنیم و بر جسم اعتماد نداریم.⁴ هر چند مرا در جسم نیز اعتماد است. اگر کسی دیگرگمان برد که در جسم اعتماد دارد، من بیشتر.⁵ روز هشتم مختون شده و از قبیله اسرائیل، از سبط بنیامین، عبرانی از عبرانیان، از جهت شریعت فریسی،⁶ از جهت غیرت جفا کننده بر کلیسا، از جهت عدالت شریعتی، بی‌عیب.

⁷ اما آنچه مرا سود می‌بود، آن را به خاطر مسیح زیان دانستم.⁸ بلکه همه چیز را نیز به سبب فضیلت معرفت خداوند خود مسیح عیسی زیان می‌دانم که بخاطر او همه چیز را زیان کردم و فضل شمردم تا مسیح را دریابم.⁹ و در وی یافت شوم نه با عدالت خود که شریعت است، بلکه با آن که بوسیله ایمان مسیح می‌شود، یعنی عدالتی که از خدا بر ایمان است.¹⁰ و تا او را و قوت قیامت وی را و شراکت در رنجهای وی را بشناسم و باموت او مشابه گردم.¹¹ مگر به هر وجه به قیامت از مردگان برسم.¹² نه اینکه تا به حال به جنگ آورده یا تابحال کامل شده باشم، ولی در پی آن می‌کوشم بلکه شاید آن را بدست آورم که برای آن مسیح نیز مرا بدست آورد.

¹³ ای برادران، گمان نمی‌برم که من بدست آورده‌ام؛ لیکن یک چیز می‌کنم که آنچه در عقب است فراموش کرده و به سوی آنچه در پیش است، خوب شدن را کشیده،¹⁴ در پی مقصد می‌کوشم بجهت انعام دعوت بلند خدا که در مسیح عیسی است.¹⁵ پس جمیع ما که کامل هستیم، این فکر داشته باشیم و اگر فی الجمله فکر دیگری دارید، خدا این را هم بر شما کشف خواهد فرمود.¹⁶ اما به هر مقامی که رسیده‌ایم، به همان قانون رفتار باید کرد.

¹⁷ ای برادران، با هم به من اقتدا نمایید و ملاحظه کنید آنانی را که بحسب نمونه‌ای که در مادرید، رفتار می‌کنند.¹⁸ زیرا که بسیاری رفتاری نمایند که ذکر ایشان را بارها برای شما کرده‌ام و حال نیز با گریه می‌کنم که دشمنان صلیب مسیح می‌باشند،¹⁹ که انجام ایشان هلاکت است و خدای ایشان شکم ایشان و فخر ایشان در ننگ ایشان، و چیزهای دنیوی را اندیشه می‌کنند.²⁰ اما وطن ما در آسمان است که از آنجا نیز نجات‌دهنده یعنی عیسی مسیح خداوند را انتظار می‌کشیم،²¹ که شکل جسد ذلیل ما را تبدیل خواهد نمود تا به صورت جسد مجید او مصورشود، بر حسب عمل قوت خود که همه چیز را مطیع خود بگرداند.

نصایح

4 بنابراین، ای برادران عزیز و مورد اشتیاق من و شادی و تاج من، به همین‌طور در خداوند استوار باشید عزیزان.² از افودیه استدعا دارم و به سنتیخی التماس دارم که در خداوند یک رای باشند.³ و از تو نیز ای همقطار خالص خواهش می‌کنم که ایشان را امداد کنی، زیرا در جهاد انجیل با من شریک می‌بودند با اکلیمنتس نیز و سایر همکاران من که نام ایشان در دفتر حیات است.

⁴ در خداوند دائم شاد باشید. و باز می‌گویم شاد باشید.⁵ اعتدال شما بر جمیع مردم معروف بشود. خداوند نزدیک است.⁶ برای هیچ چیز اندیشه نکنید، بلکه در هر چیز با صلوات و دعا باشکرگزاری مسولات خود را به خدا عرض کنید.⁷ و سلامتی خدا که فوق از تمامی عقل است، دلها و ذهنهای شما را در مسیح عیسی نگاه خواهد داشت.

⁸ خلاصه‌ای برادران، هر چه راست باشد و هر چه مجید و هر چه عادل و هر چه پاک و هر چه جمیل و هر چه نیک نام است و هر فضیلت و هر مدحی که بوده باشد، در آنها تفکر کنید.⁹ و آنچه در من آموخته و پذیرفته و شنیده و دیده‌اید، آنها را بعمل آرید، و خدای سلامتی با شما خواهد بود.

تشکر برای هدایا

¹⁰ و در خداوند بسیار شاد گردیدم که الان آخر، فکر شما برای من شکوفه آورد و در این نیز تفکر می‌کردید، لیکن فرصت نیافتید.¹¹ نه آنکه درباره احتیاج سخن می‌گویم، زیرا که آموخته‌ام که در هر حالتی که باشم، قناعت کنم.¹² و ذلت رامی‌دانم و دولت‌مندی را هم می‌دانم، در هر صورت و در همه چیز، سیری و گرسنگی و دولت‌مندی و افلاس را یاد گرفته‌ام.¹³ قوت هر چیز را دارم در مسیح که مرا تقویت می‌بخشد.¹⁴ لیکن نیکویی کردید که در تنگی من شریک شدید.¹⁵ اما ای فیلبی‌یان شما هم آگاهید که در ابتدای انجیل، چون از مکادونیه روانه شدم، هیچ کلیسا در امر دادن و گرفتن با من شراکت نکرد جز شما و بس.¹⁶ زیرا که در تسالونیک می‌بودم یک دودفعه برای احتیاج من فرستادید.¹⁷ نه آنکه طالب بخشش باشم، بلکه طالب ثمری هستم که به حساب شما بیفزاید.¹⁸ ولی همه چیز بلکه بیشتر از کفایت دارم. پرگشته‌ام چونکه هدایای شما را از ایفردتس یافته‌ام که عطر خوشبوی و قربانی مقبول و پسندیده خداست.¹⁹ اما خدای من همه احتیاجات شما را بر حسب دولت خود در جلال در مسیح عیسی رفع خواهد نمود.²⁰ و خدا و پدر ما را تا ابد اباد جلال باد. آمین.

²¹ هر مقدس را در مسیح عیسی سلام برسانید. و برادرانی که با من می‌باشند به شما سلام می‌فرستند.²² جمیع مقدسان به شما سلام می‌رسانند، علی‌الخصوص آنانی که از اهل خانه قیصر هستند.²³ فیض خداوند ما عیسی مسیح با جمیع شما باد. آمین.

کولسیان

۱ پولس به اراده خدا رسول مسیح عیسی و تیموتائوس برادر،² به مقدسان در کولسی و برادران امین، در مسیح فیض و سلامتی از جانب پدر ما خدا و عیسی مسیح خداوند بر شما باد.

شکرگزاری و دعا

۳ خدا و پدر خداوند خود عیسی مسیح را شکر می‌کنیم و پیوسته برای شما دعا می‌نماییم،⁴ چونکه ایمان شما را در مسیح عیسی و محبتی را که با جمیع مقدسان می‌نمایید شنیدیم،⁵ به سبب امیدی که بجهت شما در آسمان گذاشته شده است که خبر آن را در کلام راستی انجیل سابق شنیدید،⁶ که به شما وارد شد چنانکه در تمامی عالم نیز و میوه می‌آورد و نمو می‌کند، چنانکه در میان شما نیز از روزی که آن را شنیدید و فیض خدا را در راستی دانسته‌اید.⁷ چنانکه از افراس تعلیم یافتید که هم خدمت عزیز ما و خادم امین مسیح برای شما است.⁸ و او ما را نیز از محبت شما که در روح است خبر داد.

۹ و از آن جهت ما نیز از روزی که این را شنیدیم، باز نمی‌ایستیم از دعا کردن برای شما و مسالت نمودن تا از کمال معرفت اراده او در هر حکمت و فهم روحانی پر شوید،¹⁰ تا شما به طریق شایسته خداوند به کمال رضامندی رفتار نمایید و در هر عمل نیکو بار آورید و به معرفت کامل خدا نمو کنید،¹¹ و به اندازه توانایی جلال او به قوت تمام زور آور شوید تا صبر کامل و تحمل را با شادمانی داشته باشید؛¹² و پدر را شکر گزارید که ما را لایق بهره میراث مقدسان در نور گردانیده است،¹³ و ما را از قدرت ظلمت رها کرده، به ملکوت پسر محبت خود منتقل ساخت،¹⁴ که در وی فدیة خود یعنی آموزش گناهان خویش را یافته‌ایم.

شخصیت مسیح

۱۵ و او صورت خدای نادیده است، نخست زاده تمامی آفریدگان.¹⁶ زیرا که در او همه چیز آفریده شد، آنچه در آسمان و آنچه بر زمین است از چیزهای دیدنی و نادیدنی و تختها و سلطنتها و ریاسات و قوات؛ همه بوسیله او و برای او آفریده شد.¹⁷ و او قبل از همه است و در وی همه چیز قیام دارد.¹⁸ و او بدن یعنی کلیسا را سر است، زیرا که او ابتدا است و نخست زاده از مردگان تا در همه چیز او مقدم شود.¹⁹ زیرا خدا راضا بدین داد که تمامی پری در او ساکن شود،²⁰ و اینکه بوساطت او همه چیز را با خود مصالحه دهد، چونکه به خون صلیب وی سلامتی را پدید آورد. بلی بوسیله او خواه آنچه بر زمین و خواه آنچه در آسمان است.²¹ و شما را که سابق از نیت دل در اعمال بد خویش اجنبی و دشمن بودید، بالفعل مصالحه داده است،²² در بدن بشری خود بوسیله موت تا شما را در حضور خود مقدس و بی‌عیب و بی‌ملامت حاضر سازد،²³ به شرطی که در ایمان بنیاد نهاده و قایم بمانید و جنبش نخورید از امید انجیل که در آن تعلیم یافته‌اید و به تمامی خلقت زیر آسمان بدان موعظه شده است و من پولس خادم آن شده‌ام.

زحمات پولس در راه کلیسا

۲۴ الان از زحمتهای خود در راه شما شادی می‌کنم و نقصهای زحمات مسیح را در بدن خود به کمال می‌رسانم برای بدن او که کلیسا است،²⁵ که من خادم آن گشته‌ام بر حسب نظارت خدا که به من برای شما سپرده شد تا کلام خدا را به کمال رسانم؛²⁶ یعنی آن سری که از دهرها و قرن‌ها مخفی

داشته شده بود، لیکن الحال به مقدسان او مکشوف گردید،²⁷ که خدا اراده نمود تا بشناساند که چیست دولت جلال این سر در میان امت‌ها که آن مسیح در شما و امید جلال است.²⁸ و ما او را اعلان می‌نماییم، در حالتیکه هر شخص را تنبیه می‌کنیم و هر کس را به هر حکمت تعلیم می‌دهیم تا هر کس را کامل در مسیح عیسی حاضر سازیم.²⁹ و برای این نیز محنت می‌کشم و مجاهده می‌نمایم بحسب عمل او که در من به قوت عمل می‌کند. زیرا می‌خواهم شما آگاه باشید که مرا چه نوع اجتهاد است برای شما و اهل لاودکیه و آنانی که صورت مرا در جسم ندیده‌اند،² تا دل‌های ایشان تسلی یابد و ایشان در محبت پیوند شده، به دولت یقین فهم تمام و به معرفت سر خدا برسند؛³ یعنی سر مسیح که در وی تمامی خزاین حکمت و علم مخفی است.⁴ اما این را می‌گویم تا هیچ کس شما را به سخنان دلاویز اغوا نکند،⁵ زیرا که هر چند در جسم غایبم لیکن در روح با شما بوده، شادی می‌کنم و نظم و استقامت ایمانتان را در مسیح نظاره می‌کنم.

آزادی مسیحیان از اصول دنیوی

۶ پس چنانکه مسیح عیسی خداوند را پذیرفتید، در وی رفتار نمایید،⁷ که در او ریشه کرده و بنا شده و در ایمان راسخ گشته‌اید، بطوری که تعلیم یافته‌اید و در آن شکرگزاری بسیار می‌نمایید.⁸ باخبر باشید که کسی شما را نرباید به فلسفه و مکر باطل، بر حسب تقلید مردم و بر حسب اصول دنیوی نه بر حسب مسیح،⁹ که در وی از جهت جسم، تمامی پری الوهیت ساکن است.¹⁰ و شما در وی تکمیل شده‌اید که سر تمامی ریاست و قدرت است.¹¹ و در وی مختون شده‌اید، به ختنه ناساخته به دست یعنی بیرون کردن بدن جسمانی، بوسیله اختتان مسیح.¹² و با وی در تعمیم مدفون گشتید که در آن هم بر خیزانیده شدید به ایمان بر عمل خدا که او را از مردگان بر خیزانید.¹³ و شما را که در خطای و نامختونی جسم خود مرده بودید، با او زنده گردانید چونکه همه خطایای شما را آموزد،¹⁴ و آن دستخطی را که ضد ما و مشتمل بر فرائض و به خلاف ما بود محو ساخت و آن را به صلیب خود میخ زده از میان برداشت.¹⁵ و از خویشتن ریاسات و قوات را بیرون کرده، آنها را علانیه آشکار نمود، چون در آن بر آنها ظفر یافت.¹⁶ پس کسی درباره خوردن و نوشیدن و درباره عید و هلال و سبت بر شما حکم نکند،¹⁷ زیرا که اینها سایه چیزهای آینده است، لیکن بدن از آن مسیح است.¹⁸ و کسی انعام شما را نرباید از رغبت به فروتنی و عبادت فرشتگان و مداخلت در اموری که دیده است که از ذهن جسمانی خود بی‌جا مغرور شده است؛¹⁹ و به سر متمسک نشده که از آن تمامی بدن به توسط مفاصل و بندها مدد یافته و با هم پیوند شده، نمومی کند به نموی که از خداست.²⁰ چونکه با مسیح از اصول دنیوی مردید، چگونه است که مثل زندگان در دنیا بر شما فرائض نهاده می‌شود؟²¹ که لمس مکن و مچش بلکه دست مگذار؛²² (که همه اینها محض استعمال فاسد می‌شود) بر حسب تقلید و تعلیم مردم،²³ که چنین چیزها هر چند در عبادت نافله و فروتنی و آزار بدن صورت حکمت دارد، ولی فایده‌ای برای رفع تن پروری ندارد.

اصول زندگی روحانی

۳ پس چون با مسیح بر خیزانیده شدید، آنچه را که در بالا است بطلبید در آنجایی که مسیح است، به دست راست خدا نشسته.² در آنچه بالا است تفکر کنید، نه در آنچه بر زمین است.³ زیرا که مریدید و زندگی شما با

4 ای آقایان، با غلامان خود عدل و انصاف رابه‌جا آرید، چونکه می‌دانید شما را نیز آقایی هست در آسمان.

نصایح روحانی

2 در دعا مواظب باشید و در آن با شکرگزاری بیدار باشید.³ و درباره ما نیز دعا کنید که خدا در کلام را به روی ما بگشاید تا سر مسیح را که بجهت آن در قید هم افتاده‌ام بگویم،⁴ و آن را بطوری که می‌باید تکلم کنم و مبین سازم.⁵ زمان را دریافته، پیش اهل خارج به حکمت رفتار کنید.⁶ گفتگوی شما همیشه با فیض باشد و اصلاح شده به نمک، تا بدانید هرکس را چگونه جواب باید داد.

تحیات

7 تیخیکس، برادر عزیز و خادم امین وهمخدمت من در خداوند، از همه احوال من شمارا خواهد آگاهانید،⁸ که او را به همین جهت نزد شما فرستادم تا از حالات شما آگاه شود و دل‌های شما را تسلی دهد،⁹ با انیسیمس، برادر امین و حبیب که از خود شماست، شما را از همه گزارش اینجا آگاه خواهند ساخت.¹⁰ ارسترخس همزندان من شما را سلام می‌رساند، و مرقس عموزاده برنابا که درباره او حکم یافته‌اید، هرگاه نزد شما آید او را بپذیرید،¹¹ و یسوع، ملقب به یسطس که ایشان تنها از اهل ختنه برای ملکوت خدا همخدمت شده، باعث تسلی من گردیدند.¹² افراس به شما سلام می‌رساند که یکی از شما و غلام مسیح است و پیوسته برای شما دردهای خود جد و جهد می‌کند تا در تمامی اراده خدا کامل و متیقن شوید.¹³ و برای اوگاهی می‌دهم که درباره شما و اهل لاودکیه و اهل هیراپولس بسیار محنت می‌کشد.¹⁴ و لوقای طبیب حبیب و دیماس به شما سلام می‌رسانند.¹⁵ برادران در لاودکیه و نیمفاس و کلیسای را که در خانه ایشان است سلام رسانید.¹⁶ و چون این رساله برای شما خوانده شد، مقرر دارید که در کلیسای لاودکیان نیز خوانده شود و رساله از لاودکیه را هم شما بخوانید.¹⁷ و به ارخیس گویند: «باخبر باش تا آن خدمتی را که در خداوند یافته‌ای به‌کمال رسانی.»¹⁸ تحیت من، پولس، به‌دست خودم. زنجیرهای مرا بخاطر دارید. فیض با شما باد. آمین.

مسیح در خدا مخفی است.⁴ چون مسیح که زندگی ما است ظاهر شود آنگاه شما هم با وی در جلال ظاهر خواهید شد.⁵ پس اعضای خود را که بر زمین است مقتول سازید، زنا و ناپاکی و هوی و هوس و شهوت قبیح و طمع که بت‌پرستی است⁶ که به‌سبب اینها غضب خدا بر اینای معصیت وارد می‌آید.⁷ که شما نیز سابق در اینها رفتار می‌کردید، هنگامی که در آنها زیست می‌نمودید.⁸ لیکن الحال شما همه را ترک کنید، یعنی خشم و غیظ و بدخویی و بدگویی و فحش را از زبان خود.⁹ به یکدیگر دروغ مگویید، چونکه انسانیت کهنه را با اعمالش از خود بیرون کرده‌اید،¹⁰ و تازه را پوشیده‌اید که به صورت خالق خویش تا به معرفت کامل، تازه می‌شود،¹¹ که در آن نه یونانی است، نه یهود، نه ختنه، نه نامختونی، نه بربری، نه سکیتی، نه غلام و نه آزاد، بلکه مسیح همه و در همه است.

12 پس مانند برگزیدگان مقدس و محبوب خدا احتشای رحمت و مهربانی و تواضع و تحمل و حلم را بپوشید؛¹³ و متحمل یکدیگر شده، همدیگر را عفو کنید هرگاه بر دیگری ادعایی داشته باشید؛ چنانکه مسیح شما را آمرزید، شما نیز چنین کنید.¹⁴ و بر این همه محبت را که کمریند کمال است بپوشید.¹⁵ و سلامتی خدا در دل‌های شما مسلط باشد که به آن هم در یک بدن خوانده شده‌اید و شاکر باشید.¹⁶ کلام مسیح در شما به دولت‌مندی و به‌کمال حکمت ساکن بشود و یکدیگر را تعلیم و نصیحت کنید به مزامیر و تسبیحات و سرودهای روحانی و با فیض در دل‌های خود خدا را بسرایید.¹⁷ و آنچه کنید در قول و فعل، همه را به نام عیسی خداوند بکنید و خدای پدر را بوسیله او شکر کنید.

اصول روابط مسیحی

18 ای زنان، شوهران خود را اطاعت نمایید، چنانکه در خداوند می‌شاید.¹⁹ ای شوهران، زوجه‌های خود را محبت نمایید و با ایشان تلخی مکنید.²⁰ ای فرزندان، والدین خود را در همه چیز اطاعت کنید زیرا که این پسندیده است در خداوند.²¹ ای پدران، فرزندان خود را خشمگین مسازید، مبادا شکسته دل شوند.²² ای غلامان، آقایان جسمانی خود را در هر چیز اطاعت کنید، نه به خدمت حضور مثل جویندگان رضامندی مردم، بلکه به اخلاص قلب و از خداوند بترسید.²³ و آنچه کنید، از دل کنید بخاطر خداوند نه به بخاطر انسان.²⁴ چون می‌دانید که از خداوند مکافات میراث را خواهید یافت، چونکه مسیح خداوند را بندگی می‌کنید.²⁵ زیرا هرکه ظلم کند، آن ظلمی را که کرد، خواهد یافت و ظاهر بینی نیست.

تسالونیکیان

۱ پولس و سلوانس و تیموتاوس، به کلیسای تسالونیکیان که در خدای پدر و عیسی مسیح خداوند می‌باشید. فیض و سلامتی از جانب پدر ما خدا و عیسی مسیح خداوند با شما باد.

شکرگزاری

۲ پیوسته درباره جمع شما خدا را شکر می‌کنیم و دائم در دعاهاى خود شما را ذکر می‌نماییم،^۳ چون اعمال ایمان شما و محنت محبت و صبر امید شما را در خداوند ما عیسی مسیح در حضور خدا و پدر خود یاد می‌کنیم. ۴ زیرا که ای برادران وای عزیزان خدا، از برگزیده شدن شما مطلع هستیم،^۵ زیرا که انجیل ما بر شما محض سخن وارد نشده، بلکه با قوت و روح القدس و یقین کامل، چنانکه می‌دانید که در میان شما بخاطر شما چگونه مردمان شدیم.^۶ و شما به ما و به خداوند اقتدا نمودید و کلام را در زحمت شدید، با خوشی روح القدس پذیرفتید،^۷ به حدی که شما جمع ایمانداران مکادونی و اخائیه را نمونه شدید،^۸ بنوعی که از شما کلام خداوند نه فقط در مکادونی و اخائیه نواخته شد، بلکه در هر جا ایمان شما به خدا شیوع یافت، بقسمی که احتیاج نیست که ما چیزی بگوییم،^۹ زیرا خود ایشان درباره ما خبر می‌دهند که چه قسم وارد به شما شدیم و به چه نوع شما از بتها به سوی خدا بازگشت کردید تا خدای حقیقی را بندگی نمایید،^{۱۰} و تا پسر او را از آسمان انتظار بکشید که او را از مردگان بر خیزانید، یعنی عیسی که ما را از غضب آینده می‌رهاند.

خدمات پولس در تسالونیک

۲ زیرا ای برادران، خود می‌دانید که ورود مادر میان شما باطل نبود. بلکه هر چند قبل از آن در فیلیپ زحمت کشیده و بی‌احترامی دیده بودیم، چنانکه اطلاع دارید، لیکن در خدای خود دلبری کردیم تا انجیل خدا را با جد و جهد شدید به شما اعلام نماییم.^۳ زیرا که نصیحت ما از گمراهی و خباثت و ریا نیست،^۴ بلکه چنانکه مقبول خدا گشتیم که وکلای انجیل بشویم، همچنین سخن می‌گوییم و طالب رضامندی مردم نیستیم، بلکه رضامندی خدایی که دل‌های ما رامی‌آزماید.^۵ زیرا هرگز سخن تملق‌آمیز نگفتیم، چنانکه می‌دانید، و نه بهانه طمع کردیم، خدا شاهد است؛^۶ و نه بزرگی از خلق جستیم، نه از شما و نه از دیگران، هر چند چون رسولان مسیح بودیم، می‌توانستیم سنگین باشیم.^۷ بلکه در میان شما به ملایمت بسر می‌بردیم، مثل دایه‌ای که اطفال خود را می‌پرورد.^۸ بدین طرز شایق شما شده، راضی می‌بودیم که نه همان انجیل خدا را به شما دهیم، بلکه جانهای خود را نیز از بس که عزیز ما بودید.^۹ زانرو که ای برادران محنت و مشقت ما را یاد می‌دارید زیرا که شبانه‌روز در کار مشغول شده، به انجیل خدا شما رامو عظه می‌کردیم که مبادا بر کسی از شما بار نهیم.^{۱۰} شما شاهد هستید و خدا نیز که به چه نوع با قدوسیت و عدالت و بی‌عیبی نزد شما که ایماندار هستید رفتار نمودیم.^{۱۱} چنانکه می‌دانید که هر یکی از شما را چون پدر، فرزندان خود رانصیحت و دل‌داری می‌نمودیم،^{۱۲} و وصیت می‌کردیم که رفتار بکنید بطور شایسته خدایی که شما را به ملکوت و جلال خود می‌خواند.^{۱۳} و از اینجهت ما نیز دائم خدا را شکر می‌کنیم که چون کلام خدا را که از ما شنیده بودید یافتید، آن را کلام انسانی نپذیرفتید، بلکه چنانکه فی الحقیقه است، کلام خدا که در شما که ایماندار هستید عمل می‌کند.^{۱۴} زیرا که ای برادران، شما اقتدانمودید به کلیساهای خدا که در یهودیه در مسیح عیسی می‌باشند، زیرا که شما از قوم

خود همان زحمات را کشیدید که ایشان نیز از یهود دیدند،^{۱۵} که عیسی خداوند و انبیای خود را کشتند و بر ما جفا کردند؛ و ایشان ناپسند خدا هستند و مخالف جمیع مردم،^{۱۶} و ما را منع می‌کنند که به امت‌ها سخن بگوییم تا نجات یابند و همیشه گناهان خود را لبریز می‌کنند، اما منتهای غضب ایشان را فرو گرفته است.

اشتیاق پولس برای دیدن تسالونیکیان

۱۷ لیکن ما ای برادران، چون بقدر ساعتی در ظاهر نه در دل از شما مهجور شدیم، به اشتیاق بسیار زیادتر کوشیدیم تا روی شما را ببینیم.^{۱۸} و بدین جهت یک دو دفعه خواستیم نزد شما بیاییم یعنی من، پولس، لیکن شیطان ما را نگذاشت.^{۱۹} زیرا که چیست امید و سرور و تاج فخر ما؟ مگر شما نیستید در حضور خداوند ما عیسی در هنگام ظهور او؟^{۲۰} زیرا که شما جلال و خوشی ما هستید.

۳ پس چون دیگر شکیبایی نداشتیم، رضابین دادیم که ما را در اتینا تنها واگذارند.^۲ و تیموتاوس را که برادر ما و خادم خدا در انجیل مسیح است، فرستادیم تا شما را استوار سازد و در خصوص ایمانتان شما را نصیحت کند.^۳ تا هیچ‌کس از این مصائب متزلزل نشود، زیرا خود می‌دانید که برای همین مقرر شده‌ایم.^۴ زیرا هنگامی که نزد شما بودیم، شما را پیش خریدادیم که می‌باید زحمت بکشیم، چنانکه واقع شد و می‌دانید.^۵ لهذا من نیز چون شکیبایی نداشتیم، فرستادم تا ایمان شما را تحقیق کنم مبادا که آن تجربه کننده، شما را تجربه کرده باشد و محنت ما باطل گردد.

گزارش دلگرم کننده تیموتاوس

۶ اما الحال چون تیموتاوس از نزد شما به ماریسید و مژده ایمان و محبت شما را به ما رسانید و اینکه شما پیوسته ما را نیکو یاد می‌کنید و مشتاق ملاقات ما می‌باشید، چنانکه ما نیز شایق شما هستیم،^۷ لهذا ای برادران، در همه ضیق و مصیبتی که داریم، از شما به سبب ایمانتان تسلی یافتیم.^۸ چونکه الان زیست می‌کنیم، اگر شما در خداوند استوار هستید.^۹ زیرا چه شکرگزاری به خدا توانیم نمود به سبب این همه خوشی‌ای که به حضور خدا درباره شما داریم؛^{۱۰} که شبانه‌روزی شمار دعا می‌کنیم تا شما را روبرو ملاقات کنیم و نقص ایمان شما را به کمال رسانیم.^{۱۱} اما خود خدا یعنی پدر ما و خداوند ما عیسی مسیح راه ما را به سوی شما راست بیاورد.^{۱۲} و خداوند شما را نمو دهد و در محبت با یکدیگر و با همه افزونی بخشد، چنانکه ما شما را محبت می‌نماییم،^{۱۳} تا دل‌های شما را استوار سازد، بی‌عیب در قدوسیت، به حضور خدا و پدر ما در هنگام ظهور خداوند ما عیسی مسیح، با جمیع مقدسین خود.

زندگی مسیحی

۴ خلاصه‌ای برادران، از شما در عیسی خداوند استدعا و التماس می‌کنیم که چنانکه از ما یافته‌اید که به چه نوع باید رفتار کنید و خدا را راضی سازید، به همانطور زیادتر ترقی نمایید.^۲ زیرا می‌دانید چه احکام از جانب عیسی خداوند به شما دادیم.^۳ زیرا که این است اراده خدا یعنی قدوسیت شما تا از زنا بپرهیزید.^۴ تا هر کسی از شما بداند چگونه باید ظرف خویشتن را در قدوسیت و عزت دریا بد،^۵ و نه در هوس شهوت، مثل امت‌هایی که خدا را نمی‌شناسند.^۶ و تا کسی در این امر دست تظاول یا طمع بر برادر خود دراز نکند، زیرا خداوند از تمامی چنین کارها انتقام

چون دزد بر شما آید،⁵ زیرا جمیع شما پسران نور و پسران روز هستید، از شب و ظلمت نیستیم.⁶ بنابراین مثل دیگران به خواب نرویم بلکه بیدار و هشیار باشیم.⁷ زیرا خوابیدگان در شب می‌خوابند و مستان در شب مست می‌شوند.⁸ لیکن ما که از روز هستیم، هشیار بوده، جوشن ایمان و محبت و خود امید نجات را بیوشیم.⁹ زیرا خدا ما را تعیین نکرد برای غضب بلکه بجهت تحصیل نجات، بوسیله خداوند ما عیسی مسیح،¹⁰ که برای ما مرد تا خواه بیدار باشیم و خواه خوابیده، همراه وی زیست کنیم.¹¹ پس همدیگر را تسلی دهید و یکدیگر را بنا کنید، چنانکه هم می‌کنید.

نصایح عملی

¹² اما ای برادران به شما التماس داریم که بشناسید آنانی را که در میان شما زحمت می‌کشند و پیشوایان شما در خداوند بوده، شمارا نصیحت می‌کنند.¹³ و ایشان را در نهایت محبت، به سبب عملشان محترم دارید و بایکدیگر صلح کنید.¹⁴ لیکن ای برادران، از شما استدعا داریم که سرکشان را تنبیه نمایید و کوتاه دلان را دلداری دهید و ضعفا را حمایت کنید و با جمیع مردم تحمل کنید.¹⁵ زنهاری کسی با کسی به سزای بدی بدی نکنند، بلکه دائم بایکدیگر و با جمیع مردم در پی نیکویی بکوشید.¹⁶ پیوسته شادمان باشید.¹⁷ همیشه دعا کنید.¹⁸ در هر امری شاکر باشید که این است اراده خدای حق شما در مسیح عیسی.¹⁹ روح را اطفامکنید.²⁰ نیوتها را خوار بشمارید.²¹ همه چیز را تحقیق کنید، و به آنچه نیکو است متمسک باشید.²² از هر نوع بدی احتراز نمایید.²³ اما خود خدای سلامتی، شما را بالکل مقدس گرداناد و روح و نفس و بدن شما تمام بی‌عیب محفوظ باشد در وقت آمدن خداوند ماعیسی مسیح.²⁴ امین است دعوت کننده شما که این را هم خواهد کرد.²⁵ ای برادران، برای ما دعا کنید.²⁶ جمیع برادران را به بوسه مقدسانه تحیت نمایید.²⁷ شمارا به خداوند قسم می‌دهم که این رساله برای جمیع برادران مقدس خوانده شود.²⁸ فیض خداوند ما عیسی مسیح با شما بادآمین.

کشنده است.⁷ چنانکه سابق نیز به شما گفته و حکم کرده‌ایم، زیرا خدا ما را به ناپاکی نخوانده است، بلکه به قدوسیت.⁸ لهذا هرکه حقیر شمارد، انسان را حقیر نمی‌شمارد، بلکه خدا را که روح قدوس خود را به شما عطا کرده است.

⁹ اما در خصوص محبت برادرانه، لازم نیست که به شما بنویسم، زیرا خود شما از خدا آموخته شده‌اید که یکدیگر را محبت نمایید؛¹⁰ و چنین هم می‌کنید با همه برادرانی که در تمام مکادونیه می‌باشند. لیکن ای برادران از شما التماس داریم که زیادتر ترقی کنید.¹¹ و حریص باشید در اینکه آرام شوید و به کارهای خود مشغول شده، به دستهای خویش کسب نمایید، چنانکه شما را حکم کردیم،¹² تا نزد آنانی که خارج‌اند بطورشایسته رفتار کنید و به هیچ چیز محتاج نباشید.

بازگشت مسیح

¹³ اما ای برادران نمی‌خواهیم شما از حالت خوابیدگان بی‌خبر باشید که مبادا مثل دیگران که امید ندارند، محزون شوید.¹⁴ زیرا اگر باور می‌کنیم که عیسی مرد و برخاست، به همین‌طور نیز خدا آنانی را که در عیسی خوابیده‌اند با وی خواهد آورد.¹⁵ زیرا این را به شما از کلام خدای گوئیم که ما که زنده و تا آمدن خداوند باقی باشیم برخوابیدگان سبقت نخواهیم جست.¹⁶ زیرا خود خداوند با صدا و با آواز رئیس فرشتگان و با صور خدا از آسمان نازل خواهد شد و مردگان در مسیح اول خواهند برخاست.¹⁷ آنگاه ما که زنده و باقی باشیم، با ایشان در ابرهار بوده خواهیم شد تا خداوند را در هوا استقبال کنیم و همچنین همیشه با خداوند خواهیم بود.¹⁸ پس بدین سخنان همدیگر را تسلی دهید.

5 اما ای برادران در خصوص وقتها و زمانها، احتیاج ندارید که به شما بنویسم.² زیرا خود شما به تحقیق آگاهید که روز خداوند چون دزد در شب می‌آید.³ زیرا هنگامی که می‌گویند سلامتی و امان است، آنگاه هلاکت ایشان راناهان فرو خواهد گرفت، چون درد زه زن حامله را و هرگز رستگار نخواهند شد.⁴ لیکن شمای برادران در ظلمت نیستید تا آن روز

2 تسالونیکیان

1 پولس و سلوانس و تیموتائوس، به کلیسای تسالونیکیان که در خدای پدر ما و عیسی مسیح خداوند می‌باشید.
2 فیض و سلامتی از جانب پدر ما خدا و عیسی مسیح خداوند بر شما باد.

شکرگزاری و دعا

3 ای برادران می‌باید همیشه بجهت شما خدا را شکر کنیم، چنانکه سزاوار است، از آنجا که ایمان شما بغایت نمو می‌کند و محبت هر یکی از شما جمیع با همدیگر می‌افزاید،⁴ بحدی که خود ما در خصوص شما در کلیساهای خدا فخر می‌کنیم به سبب صبر و ایمانتان در همه مصایب شما و عذابهایی که متحمل آنها می‌شوید،⁵ که دلیل است بر داوری عادل خدا تا شما مستحق ملکوت خدا بشوید که برای آن هم زحمت می‌کشید.⁶ زیرا که این انصاف است نزد خدا که عذاب کنندگان شما را عذاب دهد.⁷ و شما را که عذاب می‌کشید، با ما راحت بخشد در هنگامی که عیسی خداوند از آسمان با فرشتگان قوت خود ظهور خواهد نمود⁸ در آتش مشتعل و انتقام خواهد کشید از آنانی که خدا را نمی‌شناسند و انجیل خداوند ما عیسی مسیح را اطاعت نمی‌کنند،⁹ که ایشان به قصاص هلاکت جاودانی خواهند رسید از حضور خداوند و جلال قوت او¹⁰ هنگامی که آید تا در مقدسان خود جلال یابد و در همه ایمانداران از او تعجب کنند در آن روز، زیرا که شما شهادت ما را تصدیق کردید.

11 و برای این هم پیوسته بجهت شما دعای کنیم که خدای ما شما را مستحق این دعوت شمارد و تمام مسرت نیکویی و عمل ایمان را باقوت کامل گرداند،¹² تا نام خداوند ما عیسی مسیح در شما تمجید یابد و شما در وی بحسب فیض خدای ما و عیسی مسیح خداوند.

درباره آمدن خداوند

2 اما ای برادران، از شما استدعا می‌کنیم درباره آمدن خداوند ما عیسی مسیح و جمع شدن ما به نزد او،² که شما از هوش خود بزدی متزلزل نشوید و مضطرب نگردید، نه از روح و نه از کلام و نه از رساله‌ای که گویا از ما باشد، بدین مضمون که روز مسیح رسیده است.³ زنهاری کسی به هیچ وجه شما را نفریبید، زیرا که تا آن ارتداد، اول واقع نشود و آن مرد شریر یعنی فرزند هلاکت ظاهر نگردد، آن روز نخواهد آمد؛⁴ که او مخالفت می‌کند و خود را بلندتر می‌سازد از هر چه به خدا یا به معبود مسمی شود، بحدی که مثل خدا در هیكل خدا نشسته، خود را می‌نماید که خداست.⁵ آیا یاد نمی‌کنید که هنگامی که هنوز نزد شما می‌بودم، این را به شما می‌گفتم؟⁶ و الان آنچه را که مانع است می‌دانید تا او در زمان خود ظاهر بشود.⁷ زیرا که آن سر بی‌دینی الان عمل می‌کند فقط تا وقتی که آنکه تا به حال مانع است از میان برداشته شود.⁸ آنگاه آن بی‌دین ظاهر خواهد شد که عیسی خداوند او را به نفس دهان خود هلاک خواهد کرد و به تجلی ظهور خویش، او را نابود خواهد ساخت؛⁹ که ظهور او بعمل شیطان است با هر نوع قوت و آیات و عجایب دروغ¹⁰ و به هر قسم فریب ناراستی برای هالکین، از آنجا که محبت راستی را نپذیرفتند تا نجات یابند.¹¹ و بدین جهت خدا به ایشان عمل گمراهی می‌فرستد تا دروغ را باور کنند¹² و تا

فتوایی شود بر همه کسانی که راستی را باور نکردند بلکه به ناراستی شاد شدند.

13 اما ای برادران وای عزیزان خداوند، می‌باید ما همیشه برای شما خدا را شکر نماییم که از ابتدا خدا شما را برگزید برای نجات به تقدیس روح و ایمان به راستی.¹⁴ و برای آن شما را دعوت کرد بوسیله بشارت ما برای تحصیل جلال خداوند ما عیسی مسیح.¹⁵ پس ای برادران، استوار باشید و آن روایات را که خواه از کلام و خواه از رساله ما آموخته‌اید، نگاه دارید.¹⁶ و خود خداوند ما عیسی مسیح و خدا و پدر ما که ما را محبت نمود و تسلی ابدی و امید نیکو رابه فیض خود به ما بخشید،¹⁷ دل‌های شما را تسلی عطا کند و شما را در هر فعل و قول نیکو استوار گرداند.

درخواست دعا

3 خلاصه‌ای برادران، برای ما دعا کنید تا کلام خداوند جاری شود و جلال یابد چنانکه در میان شما نیز،² و تا از مردم ناشایسته شریر برهیم زیرا که همه را ایمان نیست.³ اما امین است آن خداوندی که شما را استوار و از شریر محفوظ خواهد ساخت.⁴ اما بر شما در خداوند اعتماد داریم که آنچه به شما امر کنیم، بعمل می‌آورد و نیز خواهید آورد.⁵ و خداوند دل‌های شما را به محبت خدا و به صبر مسیح هدایت کند.

پرهیز از تنبلی

6 ولی ای برادران، شما را به نام خداوند خود عیسی مسیح حکم می‌کنیم که از هر برادری که بی‌نظم رفتار می‌کند و نه بحسب آن قانونی که از ما یافته‌اید، اجتناب نمایید.⁷ زیرا خود آگاه هستید که به چه قسم به ما اقتدا می‌باید نمود، چونکه در میان شما بی‌نظم رفتار نکردیم،⁸ و نان هیچ‌کس را مفت نخوردیم بلکه به محنت و مشقت شبانه‌روز به کار مشغول می‌بودیم تا بر احدی از شما بار ننهیم.⁹ نه آنکه اختیار نداریم بلکه تا خود را نمونه برای شما سازیم تا به ما اقتدا نمایید.¹⁰ زیرا هنگامی که نزد شما هم می‌بودیم، این را به شما امر فرمودیم که اگر کسی خواهد کار نکند، خوراک هم نخورد.¹¹ زیرا شنیدیم که بعضی در میان شما بی‌نظم رفتار می‌کنند که کاری نمی‌کنند بلکه فضول هستند.¹² اما چنین اشخاص را در خداوند ما عیسی مسیح حکم و نصیحت می‌کنیم که به آرامی کار کرده، نان خود را بخورند.¹³ اما شما ای برادران از نیکوکاری خسته خاطر مشوید.¹⁴ ولی اگر کسی سخن ما را در این رساله اطاعت نکند، بر او نشانه گذارید و با وی معاشرت مکنید تا شرم‌منده شود.¹⁵ اما او را دشمن بشمارید بلکه چون برادر او را تنبیه کنید.

تحیات

16 اما خود خداوند سلامتی شما را پیوسته در هر صورت، سلامتی عطا کند و خداوند با همگی شما باد.¹⁷ تحیت به دست من پولس که علامت در هر رساله است بدین‌طور می‌نویسم:¹⁸ فیض خداوند ما عیسی مسیح با جمیع شما باد. آمین.

1 تیموتاوس

1 پولس، رسول عیسی مسیح به حکم نجات‌دهنده ما خدا و مسیح عیسی خداوند که امید ما است،² به فرزند حقیقی خود در ایمان، تیموتاوس.
فیض و رحم و سلامتی از جانب خدای پدر و خداوند ما مسیح عیسی بر تو باد.

پرهیز از تعالیم غلط

معرفت راستی گرایند.⁵ زیرا خدا واحد است و در میان خدا و انسان یک متوسطی است یعنی انسانی که مسیح عیسی باشد،⁶ که خود را در راه همه فدا داد، شهادتی در زمان معین.⁷ و برای این، من واعظ و رسول و معلم امتهای در ایمان و راستی مقرر شدم. در مسیح راست می‌گویم و دروغ نمی‌گویم.⁸ پس آرزوی این دارم که مردان، دست‌های مقدس را بدون غیظ و جدال برافراخته، در هر جادعا کنند.⁹ و همچنین زنان خویشتن را بیارایند به لباس مزین به حیا و پرهیز نه به زلفها و طلا و مروارید و رخت گرانبها؛¹⁰ بلکه چنانکه زنانی رامی شاید که دعوی دینداری می‌کنند به اعمال صالحه.¹¹ زن با سکوت، به کمال اطاعت تعلیم گیرد.¹² و زن را اجازت نمی‌دهم که تعلیم دهد یا بر شوهر مسلط شود بلکه در سکوت بماند.¹³ زیرا که آدم اول ساخته شد و بعد حوا.¹⁴ و آدم فریب نخورد بلکه زن فریب خورده، در تقصیر گرفتار شد.¹⁵ اما به زاییدن رستگار خواهد شد، اگر در ایمان و محبت و قدوسیت و تقوا ثابت بمانند.

اسقفان و شماسان

3 این سخن امین است که اگر کسی منصب اسقفی را بخواهد، کار نیکو می‌طلبد.² پس اسقف باید بی‌ملامت و صاحب یک زن و هشیار و خردمند و صاحب نظام و مهمان‌نواز و راغب به تعلیم باشد؛³ نه میگسار یا زننده یا طماع سودقبیح بلکه حلیم و نه جنگجو و نه زیرپرست.⁴ مدبر اهل خانه خود، به نیکویی و فرزندان خویش را در کمال وقار مطیع گرداند،⁵ زیرا هرگاه کسی نداند که اهل خانه خود را تدبیر کند، چگونه کلیسای خدا را نگاهبانی می‌نماید؟⁶ و نه جدیدالایمان که مبادا غرور کرده، به حکم ابلیس بیفتند.⁷ اما لازم است که نزد آنانی که خارجند هم نیک نام باشد که مبادا در رسوایی و دام ابلیس گرفتار شود.⁸ همچنین شماسان باوقار باشند، نه دو زبان و نه راغب به شراب زیاده و نه طماع سود قبیح؛⁹ دارندگان سر ایمان در ضمیر پاک.¹⁰ اما باید اول ایشان آزموده شوند و چون بی‌عیب یافت شدند، کار شماسی را بکنند.¹¹ و به همینطور زنان نیز باید باوقار باشند و نه غیبت‌گو بلکه هشیار و در امری امین.¹² و شماسان صاحب یک زن باشند و فرزندان و اهل خانه خویش را نیکو تدبیر نمایند،¹³ زیرا آنانی که کار شماسی را نیکو کرده باشند، درجه خوب برای خویشتن تحصیل می‌کنند و جلالت کامل در ایمانی که به مسیح عیسی است.¹⁴ این به تو می‌نویسم به امید آنکه به زودی نزد تو آیم.¹⁵ لیکن اگر تاخیر اندازم، تا بدانی که چگونه باید در خانه خدا رفتار کنی که کلیسای خدای حی و ستون و بنیاد راستی است.¹⁶ و بالا جماع سر دینداری عظیم است که خدا در جسم ظاهر شد و در روح، تصدیق کرده شد و به فرشتگان، مشهود گردید و به امتهای موعظه کرده و در دنیا ایمان آورده و به جلال بالا برده شد.

نصایح مختلف

4 و لیکن روح صریح می‌گوید که در زمان آخر بعضی از ایمان برگشته، به ارواح مضل و تعالیم شیاطین اصفا خواهند نمود،² به ریاکاری و دروغ‌گویی که ضمایر خود را داغ کرده‌اند؛³ که از مزاجت منع می‌کنند و حکم می‌نمایند به احتراز از خوراک‌هایی که خدا آفرید برای مومنین و عارفین حق تا آنها را به شکرگزاری بخورند.⁴ زیرا که هر مخلوق خدا نیکو

3 چنانکه هنگامی که عازم مکادونیه بودم، به شما التماس نمودم که در افسس بمانی تا بعضی را امر کنی که تعلیمی دیگر ندهند،⁴ و افسانه‌ها و نسب‌نامه‌های نامتناهی را اصفا نمایند که اینها مباحثات را نه آن تعمیر الهی را که در ایمان است پدید می‌آورد.⁵ اما غایت حکم، محبت است از دل پاک و ضمیر صالح و ایمان بی‌ریا.⁶ که از این امور بعضی منحرف گشته به بیهوده‌گویی توجه نموده‌اند،⁷ و می‌خواهند معلمان شریعت بشوند و حال آنکه نمی‌فهمند آنچه می‌گویند و نه آنچه به تاکید اظهار می‌نمایند.⁸ لیکن می‌دانیم که شریعت نیکو است اگر کسی آن را برحسب شریعت بکار برد.⁹ و این بدانند که شریعت بجهت عادل موضوع نمی‌شود، بلکه برای سرکشان و طاغیان و بی‌دینان و گناهکاران و ناپاکان و حرامکاران و قاتلان پدر و قاتلان مادر و قاتلان مردم¹⁰ و زانیان و لواطان و مردم دزدان و دروغ‌گویان و قسم دروغ خوران و برای هر عمل دیگری که برخلاف تعلیم صحیح باشد،¹¹ برحسب انجیل جلال خدای متبارک که به من سپرده شده است.

فیض خدا بر پولس

12 و شکر می‌کنم خداوند خود مسیح عیسی را که مرا تقویت داد، چونکه امین شمرده، به این خدمتم ممتاز فرمود،¹³ که سابق کفرگو و مضر و سقطگو بودم، لیکن رحم یافتم از آنرو که از جهالت در بی‌ایمانی کردم.¹⁴ اما فیض خداوند ما بی‌نهایت افزود با ایمان و محبتی که در مسیح عیسی است.

15 این سخن امین است و لایق قبول تام که مسیح عیسی به دنیا آمد تا گناهکاران را نجات بخشد که من بزرگترین آنها هستم.¹⁶ بلکه از این جهت بر من رحم شد تا اول درمن، مسیح عیسی کمال حلم را ظاهر سازد تا آنانی را که بجهت حیات جاودانی به وی ایمان خواهند آورد، نمونه باشم.¹⁷ باری پادشاه سرمدی و باقی و نادیده را، خدای حکیم و حید را اکرام و جلال تا ابد الابد باد. آمین.

18 ای فرزند تیموتاوس، این وصیت را به تو می‌سپارم برحسب نبوت‌هایی که سابق بر تو شد تا در آنها جنگ نیکو کنی،¹⁹ و ایمان و ضمیر صالح را نگاه داری که بعضی این را از خود دور انداخته، مر ایمان را شکسته کشتی شدند.²⁰ که از آن جمله همیناوس و اسکندر می‌باشند که ایشان را به شیطان سپردم تا تادیب شده، دیگر کفر نگویند.

درباره عبادات

2 پس از همه چیز اول، سفارش می‌کنم که صلوات و دعاها و مناجات و شکرها را برای جمیع مردم به‌جا آورند؛² بجهت پادشاهان و جمیع صاحبان منصب تا به آرامی و استراحت و با کمال دینداری و وقار، عمر خود را بسر ببریم.³ زیرا که این نیکو و پسندیده است، در حضور نجات‌دهنده ما خدا⁴ که می‌خواهد جمیع مردم نجات یابند و به

21 در حضور خدا و مسیح عیسی و فرشتگان برگزیده تو را قسم می‌دهم که این امور را بدون غرض نگاه داری و هیچ کاری از روی طرفداری مکن. 22 و دستها به زودی بر هیچ‌کس مگذار و درگناهان دیگران شریک مشو بلکه خود را طاهر نگاه دار. 23 دیگر آشامنده آب فقط مباش، بلکه بجهت شکمت و ضعفهای بسیار خود شرابی کم میل فرما.

24 گناهان بعضی آشکار است و پیش روی ایشان به داوری می‌خرامد، اما بعضی را تعاقب می‌کند. 25 و همچنین اعمال نیکو واضح است و آنهایی که دیگرگون باشد، نتوان مخفی داشت.

6 آنانی که غلامان زیر یوغ می‌باشند، آقایان خویش را لایق کمال احترام بدانند که مبادانام و تعلیم خدا بد گفته شود. 2 اما کسانی که آقایان مومن دارند، ایشان را تحقیر ننمایند، از آنجا که برادرانند بلکه بیشتر خدمت کنند از آنروکه آنانی که در این احسان مشارکتند، مومن و محبوبند.

احتراز از طمع

3 و اگر کسی بطور دیگر تعلیم دهد و کلام صحیح خداوند ما عیسی مسیح و آن تعلیمی را که به طریق دینداری است قبول ننماید، 4 از غرور مست شده، هیچ نمی‌داند بلکه در مباحثات و مجادلات دیوانه گشته است که از آنها پدیدمی آید حسد و نزاع و کفر و ظنون شر 5 و منازعات مردم فاسدالعقل و مرتد از حق که می‌پندارند دینداری سود است. از چنین اشخاص اعراض نما.

6 لیکن دینداری با قناعت سود عظیمی است. 7 زیرا که در این دنیا هیچ نیاوردیم و واضح است که از آن هیچ نمی‌توانیم برد. 8 پس اگر خوراک و پوشاک داریم، به آنها قانع خواهیم بود. 9 اما آنانی که می‌خواهند دولتمند شوند، گرفتاری شوند در تجربه و دام و انواع شهوات بی‌فهم و مضر که مردم را به تباهی و هلاکت غرق می‌سازند. 10 زیرا که طمع ریشه همه بدبهاست که بعضی چون در پی آن می‌کوشیدند، از ایمان گمراه گشته، خود را به اقسام دردها سفتند.

حکم مخصوص برای تیموتاوس

11 ولی توای مرد خدا، از اینها بگریز و عدالت و دینداری و ایمان و محبت و صبر و تواضع را پیروی نما. 12 و جنگ نیکوی ایمان را بکن و بدست آور آن حیات جاودانی را که برای آن دعوت شدی و اعتراف نیکو کردی در حضور گواهان بسیار. 13 تو را وصیت می‌کنم به حضور آن خدایی که همه را زندگی می‌بخشد و مسیح عیسی که در پیش پنتیوس پیلاطس اعتراف نیکو نمود، 14 که تو وصیت را بی‌داغ و ملامت حفظ کن تا به ظهور خداوند ما عیسی مسیح. 15 که آن را آن متبارک و قادر وحید و ملک الملوک ورب الارباب در زمان معین به ظهور خواهد آورد. 16 که تنها لایموت و ساکن در نوری است که نزدیک آن نتوان شد و احدی از انسان او را ندیده و نمی‌تواند دید. او را تا ابدالاباد اکرام و قدرت باد. آمین.

17 دولت‌مندان این جهان را امر فرما که بلندپروازی نکنند و به دولت ناپایدار امید ندارند، بلکه به خدای زنده که همه چیز را دولت‌مندان برای تمتع به ما عطا می‌کند؛ 18 که نیکوکار بوده، در اعمال صالحه دولت‌مند و سخی و گشاده‌دست باشند؛ 19 و برای خود اساس نیکو بجهت عالم آینده نهند تا حیات جاودانی را بدست آرند.

20 ای تیموتاوس تو آن امانت را محفوظ دار و از بیهوده‌گویی‌های حرام و از مباحثات معرفت دروغ اعراض نما، 21 که بعضی چون ادعای آن کردند از ایمان منحرف گشتند. فیض با تو باد. آمین.

است و هیچ چیز را رد نباید کرد، اگر به شکرگزاری پذیرند، 5 زیرا که از کلام خدا و دعا تقدیس می‌شود.

6 اگر این امور را به برادران بسیاری، خادم نیکوی مسیح عیسی خواهی بود، تربیت یافته در کلام ایمان و تعلیم خوب که پیروی آن را کرده‌ای. 7 لیکن از افسانه‌های حرام عجزها احتراز نما و در دینداری ریاضت بکش. 8 که ریاضت بدنی اندک فایده‌ای دارد، لیکن دینداری برای هر چیز مفید است که وعده زندگی حال و آینده را دارد.

9 این سخن امین است و لایق قبول تام، 10 زیرا که برای این زحمت و بی‌احترامی می‌کشیم، زیرا امید داریم به خدای زنده که جمیع مردمان علی‌الخصوص مومنین را نجات‌دهنده است.

11 این امور را حکم و تعلیم فرما. 12 هیچ‌کس جوانی تو را حقیر نشمارد، بلکه مومنین را در کلام و سیرت و محبت و ایمان و عصمت، نمونه باش. 13 تا مادامی که نه آیم، خود را به قرائت و نصیحت و تعلیم بسپار. 14 زنهار از آن کرامتی که در تو است که بوسیله نبوت با نهادن دستهای کشیشان به تو داده شد، بی‌اعتنایی منما. 15 در این امور تامل نما و در اینها راسخ باش تا ترقی تو بر همه ظاهر شود. 16 خویشتن را و تعلیم را احتیاط کن و در این امور قائم باش که هرگاه چنین کنی، خویشتن را و شنوندگان خویش را نیز نجات خواهی داد.

راهنمایی در خصوص بیوه‌ها، کشیشان و غلامان

5 مرد پیر را توبیخ منما بلکه چون پدر او رانصیحت کن، و جوانان را چون برادران؛ 2 زنان پیر را چون مادران؛ و زنان جوان را مثل خواهران با کمال عفت؛ 3 بیوه‌زنان را اگر فی الحقیقت بیوه باشند، محترم دار. 4 اما اگر بیوه‌زنی فرزندان یا نوادها دارد، آموخته بشوند که خانه خود را با دینداری نگاه دارند و حقوق اجداد خود را ادا کنند که این در حضور خدا نیکو و پسندیده است. 5 اما زنی که فی الحقیقت بیوه و بی‌کس است، به خدا امیدوار است و در صلوات و دعاها شبانه‌روز مشغول می‌باشد. 6 لیکن زن عیاش در حال حیات مرده است. 7 و به این معانی امر فرما تا بی‌ملامت باشند. 8 ولی اگر کسی برای خویشان و علی‌الخصوص اهل خانه خود تدبیر نکند، منکر ایمان و پست‌تر از بی‌ایمان است.

9 بیوه‌زنی که کمتر از شصت ساله نباشد و یک شوهر کرده باشد، باید نام او ثبت گردد، 10 که در اعمال صالح نیک نام باشد، اگر فرزندان را پرورده و غربا را مهمانی نموده و پایهای مقدسین رانسته و زحمت کشان را اعانتی نموده و هر کار نیکو را پیروی کرده باشد. 11 اما بیوه‌های جوانتر از این را قبول مکن، زیرا که چون از مسیح سرکش شوند، خواهش نکاح دارند 12 و ملزم می‌شوند از اینکه ایمان نخست را بر طرف کرده‌اند؛ 13 و علاوه بر این خانه به خانه گردش کرده، آموخته می‌شوند که بی‌کار باشند؛ و نه فقط بی‌کار بلکه بیهوده گو و فضول هم که حرفهای ناشایسته می‌زنند. 14 پس رای من این است که زنان جوان نکاح شوند و اولاد بزایند و کدبانو شوند و خصم را مجال مذمت ندهند؛ 15 زیرا که بعضی برگشتند به عقب شیطان. 16 اگر مرد یا زن مومن، بیوه هادارد ایشان را پرورد و بار بر کلیسا نهد تا آنانی را که فی الحقیقت بیوه باشند، پرورش نماید.

17 کشیشانی که نیکو پیشوایی کرده‌اند، مستحق حرمت مضاعف می‌باشند، علی‌الخصوص آنانی که در کلام و تعلیم محنت می‌کشند. 18 زیرا کتاب می‌گوید: «گاو را وقتی که خرمن را خرد می‌کند، دهن مبند» و «مزدور مستحق اجرت خود است». 19 ادعایی بر یکی از کشیشان جز به زبان دو یا سه شاهد می‌پذیر. 20 آنانی که گناه کنند، پیش همه توبیخ فرما تا دیگران بترسند.

2 تیموتاوس

۱ پولس به اراده خدا رسول مسیح عیسی، برحسب وعده حیاتی که در مسیح عیسی است،^۲ فرزند حبیب خود تیموتاوس را. فیض و رحمت و سلامتی از جانب خدای پدر و خداوند ما عیسی مسیح باد.

تشویق و ترغیب

۳ شکر می‌کنم آن خدایی را که از اجداد خود به ضمیر خالص بندگی او را می‌کنم، چونکه دائم در دعاهاى خود تو را شبانه‌روز یاد می‌کنم،^۴ و مشتاق ملاقات تو هستم چونکه اشکهای تورا بخاطر می‌دارم تا از خوشی سیر شوم.^۵ زیرا که یاد می‌دارم ایمان بی‌ریای تو را که نخست درجده ات لوئیس و مادرت افنیکی ساکن می‌بود و مرا یقین است که در تو نیز هست.^۶ لهذا بیاد تومی آورم که آن عطای خدا را که بوسیله گذاشتن دستهای من بر تو است برافروزی.^۷ زیرا خدا روح جبن را به ما نداده است بلکه روح قوت و محبت و تادیب را.

۸ پس از شهادت خداوند ما عار مدار و نه ازمن که اسیر او می‌باشم، بلکه در زحمات انجیل شریک باش برحسب قوت خدا،^۹ که ما را نجات داد و به دعوت مقدس خواند نه به حسب اعمال ما بلکه برحسب اراده خود و آن فیضی که قبل از قدیم الایام در مسیح عیسی به ما عطا شد.^{۱۰} اما الحال آشکار گردید به ظهور نجات‌دهنده ماعیسی مسیح که موت را نیست ساخت و حیات و بی فسادی را روشن گردانید بوسیله انجیل،^{۱۱} که برای آن من واعظ و رسول و معلم امت‌ها مقرر شده‌ام.^{۱۲} و از این جهت این زحمات را می‌کشم بلکه عار ندارم چون می‌دانم به که ایمان آوردم و مرا یقین است که او قادر است که امانت مرا تا به آن روز حفظ کند.

۱۳ نمونه‌ای بگیر از سخنان صحیح که از من شنیدی در ایمان و محبتی که در مسیح عیسی است.^{۱۴} آن امانت نیکو را بوسیله روح القدس که در ما ساکن است، حفظ کن.^{۱۵} از این آگاه هستی که همه آنانی که در آسیا هستند، از من رخ تافته‌اند که از آنجمله فیچلس و هرموجنس می‌باشند.^{۱۶} خداوند اهل خانه انیسیفورس را ترحم کناد زیرا که او بارها دل مرا تازه کرد و از زنجیر من عار نداشت،^{۱۷} بلکه چون به روم رسید، مرا به کوشش بسیار تفحص کرده، پیدا نمود.^{۱۸} (خداوند بدو عطا کناد که در آن روز در حضور خداوند رحمت یابد.) و خدمت‌هایی را که در افسس کرد تو بهتر می‌دانی.

۲ پس توای فرزند من، در فیضی که در مسیح عیسی است زور آور باش.^۲ و آنچه به شهود بسیار از من شنیدی، به مردمان امین بسپار که قابل تعلیم دیگران هم باشند.^۳ چون سپاهی نیکوی مسیح عیسی در تحمل زحمات شریک باش.^۴ هیچ سپاهی خود را در امور روزگار گرفتار نمی‌سازد تا رضایت آنکه او را سپاهی ساخت بجوید.^۵ و اگر کسی نیز پهلوانی کند، تاج را بدونی دهند اگر به قانون پهلوانی نکرده باشد.^۶ بزرگتری که محنت می‌کشد، باید اول نصیبی از حاصل ببرد.^۷ در آنچه می‌گویم تفکر کن زیرا خداوند تو را در همه چیز فهم خواهد بخشید.

۸ عیسی مسیح را بخاطر دار که از نسل داود بوده، از مردگان برخاست برحسب بشارت من،^۹ که در آن چون بدکار تا به بندها زحمت می‌کشم، لیکن کلام خدا بسته نمی‌شود.^{۱۰} و از این جهت همه زحمات را بخاطر برگزیدگان متحمل می‌شوم تا ایشان نیز نجاتی را که در مسیح عیسی است با جلال جاودانی تحصیل کنند.^{۱۱} این سخن امین است زیرا اگر با وی مردیم، با او زیست هم خواهیم کرد.^{۱۲} و اگر تحمل کنیم، با او سلطنت هم خواهیم کرد؛

و هرگاه او را انکار کنیم او نیز ما را انکار خواهد کرد.^{۱۳} اگر بی‌ایمان شویم، او امین می‌ماند زیرا خود را انکار نمی‌تواند نمود.

خادم مقبول خدا

۱۴ این چیزها را به یاد ایشان آور و در حضور خداوند قدغن فرما که مجادله نکنند، زیرا هیچ سود نمی‌بخشد بلکه باعث هلاکت شتوندگان می‌باشد.^{۱۵} و سعی کن که خود را مقبول خداسازی، عاملی که خجل نشود و کلام خدا را بخوبی انجام دهد.^{۱۶} و از یاوه‌گویی‌های حرام اعراض نما زیرا که تا به فزونی بی‌دینی ترقی خواهد کرد.^{۱۷} و کلام ایشان، چون آکله می‌خورد و از آنجمله هیمیناوس و فلیطس می‌باشند^{۱۸} که ایشان از حق برگشته، می‌گویند که قیامت الان شده است و بعضی را از ایمان منحرف می‌سازند.^{۱۹} و لیکن بنیاد ثابت خدا قائم است و این مهر را دارد که «خداوند کسان خود رامی شناسد» و «هرکه نام مسیح را خواند، از ناراستی کناره جوید».^{۲۰} اما در خانه بزرگ نه فقط ظروف طلا و نقره می‌باشد، بلکه چوبی و گلی نیز؛ اما آنها برای عزت و اینها برای ذلت.^{۲۱} پس اگر کسی خویشتن را از اینها طاهر سازد، ظرف عزت خواهد بود مقدس و نافع برای مالک خود و مستعد برای هر عمل نیکو.

۲۲ اما از شهوات جوانی بگریز و با آنانی که از قلب خالص نام خداوند را می‌خوانند، عدالت و ایمان و محبت و سلامتی را تعاقب نما.^{۲۳} لیکن از مسائل بیهوده و بی‌تادیب اعراض نما چون می‌دانی که نزاعها پدید می‌آورد.^{۲۴} اما بنده خدانابید نزاع کند، بلکه با همه کس ملایم و راغب به تعلیم و صابر در مشقت باشد،^{۲۵} و با حلم مخالفین را تادیب نماید که شاید خدا ایشان را توبه بخشد تا راستی را بشناسند.^{۲۶} تا از دام ابلیس باز به هوش آیند که به حسب اراده او صیدا شده‌اند.

سختی زمانهای آخر

۳ اما این را بدان که در ایام آخر زمانهای سخت پدید خواهد آمد،^۲ زیرا که مردمان، خودپرست خواهند بود و طماع و لاف‌زن و متکبر و بدگو و نامطیع والدین و ناسپاس و ناپاک^۳ و بی‌الفت و کینه دل و غیبت‌گو و ناپرهیز و بی‌مروت و متنفر از نیکویی^۴ و خیانت کار و تندمزاج و مغرور که عشرت را بیشتر از خدادوست می‌دارند؛^۵ که صورت دینداری دارند، لیکن قوت آن را انکار می‌کنند. از ایشان اعراض نما.^۶ زیرا که از اینها هستند آنانی که به حيله داخل خانه‌ها گشته، زنان کم عقل را اسیر می‌کنند که بار گناهان را می‌کشند و به انواع شهوات ربوده می‌شوند.^۷ و دائم تعلیم می‌گیرند، لکن هرگز به معرفت راستی نمی‌توانند رسید.^۸ و همچنان که ینیس و بمبریس با موسی مقاومت کردند، ایشان نیز با راستی مقاومت می‌کنند که مردم فاسدالعقل و مردود از ایمانند.^۹ لیکن بیشتر ترقی نخواهند کرد زیرا که حماقت ایشان بر جمیع مردم واضح خواهد شد، چنانکه حماقت آنها نیز شد.

وصایای پولس

۱۰ لیکن تو تعلیم و سیرت و قصد و ایمان و حلم و محبت و صبر مرا پیروی نمودی،^{۱۱} و زحمات و آلام مرا مثل آنهایی که در انطاکیه و ایقونیه و لستره بر من واقع شد، چگونه زحمات را تحمل می‌نمودم و خداوند مرا از همه رهایی داد.^{۱۲} و همه کسانی که می‌خواهند در مسیح عیسی به دینداری زیست کنند، زحمت خواهند کشید.^{۱۳} لیکن مردمان شریر و دغا باز

غلاطیه و تیطس به دلماطیه. ¹¹ لوقا تنها با من است. مرقس را برداشته، با خود بیاور زیرا که مرا بجهت خدمت مفید است. ¹² اما تیخیکس را به افسس فرستادم. ¹³ ردایی را که در تروآس نزد کریس گذاشتم، وقت آمدنت بیاور و کتب را نیز و خصوص رقوق را. ¹⁴ اسکندر مسکر با من بسیار بدیها کرد. خداوند او را بحسب افعالش جزا خواهد داد. ¹⁵ و تو هم از او باحذر باش زیرا که باسخنان ما بشدت مقاومت نمود. ¹⁶ در محاجه اول من، هیچکس با من حاضر نشد بلکه همه مرا ترک کردند. مباد که این بر ایشان محسوب شود.

¹⁷ لیکن خداوند با من ایستاده، به من قوت داد تا موعظه بوسیله من به کمال رسد و تمامی امت هابشوند و از دهان شیر رستم. ¹⁸ و خداوند مرا از هر کار بد خواهد رهانید و تا به ملکوت آسمانی خود نجات خواهد داد. او را تا ابدالابد جلال باد. آمین.

تحيات

¹⁹ فرسکا و اکیلا و اهل خانه انیسیفورس را سلام رسان. ²⁰ ارستس در قرنسس ماند؛ اما ترفیمس را در میلینس بیمار واگذاردم. ²¹ سعی کن که قبل از زمستان بیایی. افبولس و پودیس ولینس و کلادیه و همه برادران تو را سلام می‌رسانند. ²² عیسی مسیح خداوند با روح تو باد. فیض بر شما باد. آمین.

در بدی ترقی خواهند کرد که فریبنده و فریب خورده می‌باشند. ¹⁴ اما تو در آنچه آموختی و ایمان آوردی قایم باش چونکه می‌دانی از چه کسان تعلیم یافتی، ¹⁵ و اینکه از طفولیت کتب مقدسه را دانسته‌ای که می‌تواند تو را حکمت آموزد برای نجات بوسیله ایمانی که بر مسیح عیسی است. ¹⁶ تمامی کتب از الهام خداست و بجهت تعلیم و تنبیه و اصلاح و تربیت در عدالت مفید است، ¹⁷ تا مرد خدا کامل و بجهت هر عمل نیکوآراسته بشود.

4 تو را در حضور خدا و مسیح عیسی که برزندگان و مردگان داوری خواهد کرد قسم می‌دهم و به ظهور و ملکوت او ² که به کلام موعظه کنی و در فرصت و غیر فرصت مواظب باشی و تنبیه و توبیخ و نصیحت نمایی با کمال تحمل و تعلیم. ³ زیرا ایامی می‌آید که تعلیم صحیح را متحمل نخواهند شد، بلکه برحسب شهوات خود خارش گوشها داشته، معلمان را برخود فراهم خواهند آورد، ⁴ و گوشهای خود را از راستی برگردانیده، به سوی افسانه‌ها خواهند گرایید. ⁵ لیکن تو در همه چیز هشیار بوده، متحمل زحمات باش و عمل مبشر را بجا آور و خدمت خود را به کمال رسان. ⁶ زیرا که من الان ریخته می‌شوم و وقت رحلت من رسیده است. ⁷ به جنگ نیکو جنگ کرده‌ام و دوره خود را به کمال رسانیده، ایمان را محفوظ داشته‌ام. ⁸ بعد از این تاج عدالت برای من حاضر شده است که خداوند داور عادل در آن روز به من خواهد داد؛ و نه به من فقط بلکه نیز به همه کسانی که ظهور او را دوست می‌دارند.

تذکرات شخصی

⁹ سعی کن که به زودی نزد من آیی، ¹⁰ زیرا که دیماس برای محبت این جهان حاضر مرا ترک کرده، به تسالونیکه رفته است و کریسکیس به

تیطس

۱ پولس، غلام خدا و رسول عیسی مسیح برحسب ایمان برگزیدگان خدا و معرفت آن راستی که در دینداری است،² به امید حیات جاودانی که خدایی که دروغ نمی تواند گفت، از زمانهای ازلی وعده آن را داد،³ اما در زمان معین، کلام خود را ظاهر کرد به موعظه‌ای که برحسب حکم نجات‌دهنده ما خدا به من سپرده شد،⁴ تیطس را که فرزند حقیقی من برحسب ایمان عام است، فیض و رحمت و سلامتی از جانب خدای پدر و نجات‌دهنده ما عیسی مسیح خداوند باد.

وظایف تیطس

۵ بدین جهت تو را در کریت و اگذاشتم تا آنچه را که باقی مانده است اصلاح نمایی و چنانکه من به تو امر نمودم، کشیشان در هر شهر مقرر کنی.⁶ اگر کسی بی ملامت و شوهر یک زن باشد که فرزندان مومن دارد، بری از تهمت فجور و تمرد،⁷ زیرا که اسقف می باید چون وکیل خدایی ملامت باشد و خودرای یا تندمزاج یا میگساریا زنده یا طماع سود قبیح نباشد،⁸ بلکه مهمان دوست و خیردوست و خرداندیش و عادل و مقدس و پرهیزکار؛⁹ و متمسک به کلام امین برحسب تعلیمی که یافته تا بتواند به تعلیم صحیح نصیحت کند و مخالفان را توبیخ نماید.¹⁰ زیرا که یاهوگویان و فریبندگان، بسیار و متمرد می باشند، علی الخصوص آنانی که از اهل ختنه هستند؛¹¹ که دهان ایشان را باید بست زیراخانه‌ها را بالکل واژگون می سازند و برای سودقبیح، تعالیم ناشایسته می دهند.¹² یکی از ایشان که نبی خاص ایشان است، گفته است که «اهل کریت همیشه دروغگو و وحوش شریر و شکم پرست بی کاره می باشند.»¹³ این شهادت راست است؛ از این جهت ایشان را به سختی توبیخ فرما تا در ایمان، صحیح باشند،¹⁴ و گوش نگیرند به افسانه های یهود و احکام مردمانی که از راستی انحراف می جویند.¹⁵ هرچیز برای پاکان پاک است، لیکن آلودگان و بی ایمانان را هیچ چیز پاک نیست، بلکه فهم و ضمیر ایشان نیز ملوث است؛¹⁶ مدعی معرفت خدا می باشند، اما به افعال خود او را انکار می کنند، چونکه مکروه و متمرد هستند و بجهت هر عمل نیکو مردود.

تکالیف مومنین

۲ اما تو سخنان شایسته تعلیم صحیح را بگو:² که مردان پیر، هشیار و باوقار و خرداندیش و در ایمان و محبت و صبر، صحیح باشند.³ همچنین زنان پیر، در سیرت متقی باشند و نه غیبت‌گو و نه بنده شراب زیاده بلکه معلمات تعلیم نیکو،⁴ تا زنان جوان را خرد بیاموزند که شوهردوست و فرزنددوست باشند،⁵ و خرداندیش و عقیفه و خانه نشین و نیکو و مطیع شوهران خود که مبادا کلام خدا متهم شود.⁶ و به همین نسق جوانان را نصیحت فرما تا خرداندیش باشند.⁷ و خود را در همه چیز نمونه اعمال نیکو بسازو در تعلیم خود صفا و وقار و اخلاص را بکار بر،⁸ و کلام صحیح بی عیب را تا دشمن چونکه فرصت بدگفتن در حق ما نیابد، خجل شود.

۹ غلامان را نصیحت نما که آقایان خود را اطاعت کنند و در هر امر ایشان را راضی سازند و تقیض گو نباشند؛¹⁰ و دزدی نکنند بلکه کمال دیانت را ظاهر سازند تا تعلیم نجات‌دهنده ما خدا را در هر چیز زینت دهند.¹¹ زیرا که فیض خدا که برای همه مردم نجات‌بخش است، ظاهر شده،¹² ما را تادیب می کند که بی دینی و شهوات دنیوی را ترک کرده، با خرداندیشی و عدالت و دینداری در این جهان زیست کنیم.¹³ و آن امید مبارک و تجلی جلال خدای عظیم و نجات‌دهنده خود ما عیسی مسیح را انتظار کشیم،¹⁴ که خود را در راه ما فدا ساخت تا ما را از هر ناراستی برهاند و امتی برای خود ظاهر سازد که ملک خاص او و غیور در اعمال نیکو باشند.¹⁵ این را بگو و نصیحت فرما و درکمال اقتدار توبیخ نما و هیچ کس تو را حقیرنشمارد.

نیکوکاری

۳ بیاد ایشان آور که حکام و سلاطین را اطاعت کنند و فرمانبرداری نمایند و برای هرکار نیکو مستعد باشند،² و هیچ کس را بدنگویند و جنگجو نباشند بلکه ملائیم و کمال حلم را با جمیع مردم به جا آورند.³ زیرا که ما نیز سابق بی فهم و نافرمانبردار و گمراه و بنده انواع شهوات و لذات بوده، در خبت و حسد بسر می بردیم که لایق نفرت بودیم و بریکدیگر بغض می داشتیم.⁴ لیکن چون مهربانی و لطف نجات‌دهنده ما خدا ظاهر شد،⁵ نه به سبب اعمالی که ما به عدالت کرده بودیم، بلکه محض رحمت خود ما را نجات داد به غسل تولد تازه و تازگی‌ای که از روح القدس است؛⁶ که او را به ما به دولت‌مندی اضافه نمود، به توسط نجات‌دهنده ما عیسی مسیح،⁷ تا به فیض او عادل شمرده شده، وارث گردیم بحسب امید حیات جاودانی.⁸ این سخن امین است و در این امور می خواهیم تو قدغن بلیغ فرمایی تا آنانی که به خدا ایمان آورند، بکوشند که در اعمال نیکو مواظبت نمایند، زیرا که این امور برای انسان نیکو و مفیداست.⁹ و از مباحثات نامعقول و نسب نامه‌ها و نزاعها و جنگهای شرعی اعراض نما زیرا که بی ثمر و باطل است.¹⁰ و از کسی که از اهل بدعت باشد، بعد از یک دو نصیحت اجتناب نما،¹¹ چون می دانی که چنین کس مرتد و از خود ملزم شده درگناه رفتار می کند.

تذکرات پایانی

۱۲ وقتی که ارتیماس یا تیخیکس را نزد تو فرستم، سعی کن که در نیکوپولیس نزد من آیی زیرا که عزیمت دارم زمستان را در آنجا بسر برم.¹³ زیناس خطیب و اپلس را در سفر ایشان به سعی امداد کن تا محتاج هیچ چیز نباشند.¹⁴ و کسان ما نیز تعلیم بگیرند که در کارهای نیکومشغول باشند برای رفع احتیاجات ضروری، تابی ثمر نباشند.¹⁵ جمیع رفقای من تو را سلام می رسانند و آنانی را که از روی ایمان ما رادوست می دارند سلام رسان. فیض با همگی شما باد. آمین.

فلیمون

1 پولس، اسیر مسیح عیسی و تیموتاوس برادر، به فلیمون عزیز و همکار ما² و به ارفیه محبوبه و ارخپس همسپاه ما به کلیسایی که در خانه ات می باشد.
3 فیض و سلامتی از جانب پدر ما خدا و عیسی مسیح خداوند با شما باد.

شکرگزاری و دعا

4 خدای خود را شکر می کنم و پیوسته تو را در دعاهای خود یاد می آورم
5 چونکه زکرمحبت و ایمان تو را شنیده ام که به عیسی خداوندو به همه مقدسین داری،⁶ تا شراکت ایمانت موثرشود در معرفت کامل هر نیکویی که در ما است برای مسیح عیسی.⁷ زیرا که مرا خوشی کامل و تسلی رخ نمود از محبت تو از آنرو که دلهای مقدسین از توای برادر استراحت می پذیرند.

درخواست پولس

8 بدین جهت هرچند در مسیح کمال جسارت را دارم که به آنچه مناسب است تو را حکم دهم،⁹ لیکن برای محبت، سزاوارتر آن است که التماس نمایم، هرچند مردی چون پولس پیر والان اسیر مسیح عیسی نیز می باشم.
10 پس تو را التماس می کنم درباره فرزند خود انیسیمس که در زنجیرهای خود او را تولید نمودم،¹¹ که سابق او برای تو بی فایده بود، لیکن الحال تو را و مرافایده مند می باشد؛¹² که او را نزد تو پس می فرستم. پس تو او را بپذیر که جان من است.¹³ و من می خواستم که او را نزد خود نگاه دارم

تابه عوض تو مرا در زنجیرهای انجیل خدمت کند،¹⁴ اما نخواستم کاری بدون رای تو کرده باشم تا احسان تو از راه اضطراب نباشد، بلکه از روی اختیار.¹⁵ زیرا که شاید بدین جهت ساعتی از توجدا شد تا او را تا به ابد دریابی.¹⁶ لیکن بعد از این نه چون غلام بلکه فوق از غلام یعنی برادر عزیزخصوص به من اما چند مرتبه زیادتربه تو هم درجسم و هم در خداوند.¹⁷ پس هرگاه مرا رفیق می دانی، او را چون من قبول فرما.¹⁸ اما اگر ضرری به تو رسانیده باشد یا طلبی از او داشته باشی، آن را بر من محسوب دار.¹⁹ من که پولس هستم، به دست خود می نویسم، خود ادا خواهم کرد، تا به تو نگویم که به جان خود نیز مدیون من هستی.²⁰ بلی ای برادر، تا من از تو در خداوندبرخوردار شوم. پس جان مرا در مسیح تازگی بده.²¹ چون بر اطاعت تو اعتماد دارم، به تومی نویسم از آن جهت که می دانم بیشتر از آنچه می گویم هم خواهی کرد.

فلیمون

22 معهذا منزلی نیز برای من حاضر کن، زیرا که امیدوارم از دعاهای شما به شما بخشیده شوم.
23 افراس که در مسیح عیسی همزندان من است و مرقس²⁴ و ارسترخس و دیماس و لوقاهمکاران من تو را سلام می رسانند.²⁵ فیض خداوند عیسی مسیح با روح شما باد. آمین.

عبرانیان

برتری پسر بر فرشتگان

1 خدا که در زمان سلف به اقسام متعدد و طریق های مختلف بوساطت انبیا به پدران ما تکلم نمود،² در این ایام آخر به ما بوساطت پسر خود متکلم شد که او را وارث جمیع موجودات قرار داد و بوسیله او عالمها را آفرید؛³ که فروغ جلالش و خاتم جوهرش بوده و به کلمه قوت خود حامل همه موجودات بوده، چون طهارت گناهان را به اتمام رسانید، به دست راست کبریا در اعلیٰ علیین بنشست،⁴ و از فرشتگان افضال گردید، بمقدار آنکه اسمی بزرگتر از ایشان به میراث یافته بود.⁵ زیرا به کدامیک از فرشتگان هرگز گفت که «تو پسر من هستی. من امروز تو را تولید نمودم» و ایضاً «من او را پدر خواهم بود و او پسر من خواهد بود»؛⁶ و هنگامی که نخست زاده را باز به جهان می آورد می گوید که «جمیع فرشتگان خدا او را پرستش کنند»⁷ و در حق فرشتگان می گوید که «فرشتگان خود را بادها می گرداند و خادمان خود را شعله آتش»⁸ اما در حق پسر: «ای خدا تخت تو تا ابدالابد است و عصای ملکوت تو عصای راستی است»⁹ عدالت را دوست و شرارت را دشمن می داری. بنابراین خدا، خدای تو، تو را به روغن شادمانی بیشتر از رفقای مسخ کرده است»¹⁰ و (نیز می گوید:) «توای خداوند، درابتدا زمین را بنا کردی و افلاک مصنوع دستهای تو است»¹¹ آنها فانی، لکن تو باقی هستی و جمیع آنها چون جامه، مندرس خواهد شد،¹² و مثل ردا آنها را خواهی پیچید و تغییر خواهی یافت. لکن تو همان هستی و سالهای تو تمام نخواهد شد»¹³ و به کدامیک از فرشتگان هرگز گفت: «بنشین به دست راست من تا دشمنان تو را پای انداز تو سازم»؛¹⁴ آیا همگی ایشان روح های خدمتگذار نیستند که برای خدمت آنانی که وارث نجات خواهند شد، فرستاده می شوند؟

تشویق به توجه

2 لهذا لازم است که به دقت بلیغ تر آنچه را شنیدیم گوش دهیم، مبدا که از آن ربوده شویم.² زیرا هر گاه کلامی که بوساطت فرشتگان گفته شد برقرار گردید، بقسمی که هر تجاوز و تغافل را جزای عادل می رسید،³ پس ما چگونه رستگار گردیم اگر از چنین نجاتی عظیم غافل باشیم؟ که در ابتدا تکلم به آن از خداوند بود و بعد کسانی که شنیدند، بر ما ثابت گردانیدند؛⁴ درحالتی که خدا نیز با ایشان شهادت می داد به آیات و معجزات و انواع قوات و عطایای روح القدس برحسب اراده خود.

عیسی، مشابه برادران خود

5 زیرا عالم آینده ای را که ذکر آن را می کنیم مطیع فرشتگان نساخت.⁶ لکن کسی در موضعی شهادت داده، گفت: «چیست انسان که او را بخاطر آوری یا پسر انسان که از او تفقد نمایی؟⁷ او را از فرشتگان اندکی پست تر قرار دادی و تاج جلال و اکرام را بر سر او نهادی و او را بر اعمال دستهای خود گماشتی»⁸ همه چیز را زیر پایهای او نهادی. پس چون همه چیز را مطیع او گردانید، هیچ چیز را نگذاشت که مطیع او نباشد. لکن الان هنوز نمی بینیم که همه چیز مطیع وی شده باشد.⁹ اما او را که اندکی از فرشتگان کمتر شد می بینیم، یعنی عیسی را که به زحمت موت تاج جلال و اکرام بر سر وی نهاده شد تا به فیض خدا برای همه ذائقه موت را بچشد.¹⁰ زیرا او را که بخاطروی همه و از وی همه چیز می باشد، چون فرزندان بسیار را وارد جلال می گرداند، شایسته بود که رئیس نجات ایشان را به

دردها کامل گرداند.¹¹ زانرو که چون مقدس کننده و مقدسان همه از یک می باشند، از این جهت عار ندارد که ایشان را برادر بخواند.¹² چنانکه می گوید: «اسم تو را به برادران خود اعلام می کنم و در میان کلیساتو را تسبیح خواهم خواند»¹³ و ایضاً: «من بروی توکل خواهم نمود» و نیز: «اینک من وفرزندانی که خدا به من عطا فرمود»¹⁴ پس چون فرزندان در خون و جسم شراکت دارند، او نیز همچنان در این هر دو شریک شد تا بوساطت موت، صاحب قدرت موت یعنی ابلیس را تباه سازد،¹⁵ و آنانی را که از ترس موت، تمام عمر خود را گرفتار بندگی می بودند، آزاد گرداند.¹⁶ زیرا که در حقیقت فرشتگان را دستگیری نمی نماید بلکه نسل ابراهیم را دستگیری می نماید.¹⁷ از این جهت می بایست در هر امری مشابه برادران خود شود تا در امور خدا رئیس کهنه ای کریم و امین شده، کفاره گناهان قوم را بکند.¹⁸ زیرا که چون خود عذاب کشیده، تجربه دید استطاعت دارد که تجربه شدگان را اعانت فرماید.

برتری پسر بر موسی

3 بنابراین، ای برادران مقدس که در دعوت سماوی شریک هستید، در رسول و رئیس کهنه اعتراف ما یعنی عیسی تامل کنید،² که نزداو که وی را معین فرمود امین بود، چنانکه موسی نیز در تمام خانه او بود.³ زیرا که این شخص لایق اکرامی بیشتر از موسی شمرده شد به آن اندازه ای که سازنده خانه را حرمت بیشتر از خانه است.⁴ زیرا هر خانه ای بدست کسی بنا می شود، لکن بانی همه خداست.⁵ و موسی مثل خادم در تمام خانه او امین بود تا شهادت دهد بر چیزهایی که می بایست بعد گفته شود.⁶ و اما مسیح مثل پسر بر خانه او. و خانه او ما هستیم بشرطی که تا به انتها به دلیری و فخر امید خود متمسک باشیم.

هشدار علیه بی ایمانی

7 پس چنانکه روح القدس می گوید: «امروز اگر آواز او را بشنوید،⁸ دل خود را سخت مسازید، چنانکه در وقت جنبش دادن خشم او در روز امتحان در بیابان،⁹ جایی که پدران شما مرا امتحان و آزمایش کردند و اعمال مرا تا مدت چهل سال می دیدند»¹⁰ از این جهت به آن گروه خشم گرفته، گفتیم ایشان پیوسته در دلهای خود گمراه هستند و راههای مرا نشناختند.¹¹ تا درخشم خود قسم خوردیم که به آرامی من داخل نخواهند شد»¹² ای برادران، باحذر باشید مبدا در یکی از شما دل شریب و بی ایمان باشد که از خدای حی مرتد شوید،¹³ بلکه هر روزه همدیگر را نصیحت کنید مادامی که «امروز» خوانده می شود، مبدا احدی از شما به فریب گناه سخت دل گردد.¹⁴ از آنرو که در مسیح شریک گشته ایم اگر به ابتدای اعتماد خود تا به انتها ساخت متمسک شویم.¹⁵ چونکه گفته می شود: «امروز اگر آواز او را بشنوید، دل خود را سخت مسازید، چنانکه در وقت جنبش دادن خشم او»¹⁶ پس که بودند که شنیدند و خشم او را جنبش دادند؟ آیا تمام آن گروه نبودند که بواسطه موسی از مصر بیرون آمدند؟¹⁷ و به که تا مدت چهل سال خشمگین می بود؟ آیا نه به آن عاصیانی که بدنهای ایشان در صحرا ریخته شد؟¹⁸ و درباره که قسم خورد که به آرامی من داخل نخواهند شد، مگر آنانی را که اطاعت نکردند؟¹⁹ پس دانستیم که به سبب بی ایمانی نتوانستند داخل شوند.

آرامی قوم خدا

² و تعلیم تعمیدها و نهادن دستها و قیامت مردگان و داوری جاودانی را.³ و این را به جا خواهیم آورد هر گاه خدا اجازت دهد.
⁴ زیرا آنانی که یک بار منور گشتند و لذت عطای سماوی را چشیدند و شریک روح القدس گردیدند⁵ و لذت کلام نیکوی خدا و قوای عالم آینده را چشیدند،⁶ اگر بیفتند، محال است که ایشان را بار دیگر برای توبه تازه سازند، در حالتی که پسر خدا را برای خود باز مصلوب می کنند و او را بی حرمت می سازند.⁷ زیرا زمینی که بارانی را که بارها بر آن می افتد، می خورد و نباتات نیکو برای فلاحان خود می رویند، از خدا برکت می یابد.⁸ لکن اگر خار و خشک می رویند، متروک و قرین به لعنت و در آخر، سوخته می شود.

⁹ اما ای عزیزان در حق شما چیزهای بهتر و قرین نجات را یقین می داریم، هر چند بدینطور سخن می گوئیم.¹⁰ زیرا خدا بی انصاف نیست که عمل شما و آن محبت را که به اسم او از خدمت مقدسین که در آن مشغول بوده و هستید ظاهر کرده اید، فراموش کند.¹¹ لکن آرزوی این داریم که هر یک از شما همین جد و جهد را برای یقین کامل امید تا به انتها ظاهر نمایید،¹² و کاهل مشوید بلکه اقتدا کنید آنانی را که به ایمان و صبروارت وعده ها می یابند.

اعتماد به وعده استوار خدا

¹³ زیرا وقتی که خدا به ابراهیم وعده داد، چون به بزرگتر از خود قسم نتوانست خورد، به خود قسم خورده، گفت: ¹⁴ «هرآینه من تو را برکت عظیمی خواهم داد و تو را بی نهایت کثیرخواهم گردانید.»¹⁵ و همچنین چون صبر کرد، آن وعده را یافت.¹⁶ زیرا مردم به آنکه بزرگتر است، قسم می خورند و نهایت هر مخاصمه ایشان قسم است تا اثبات شود.¹⁷ از اینرو، چون خدا خواست که عدم تغییر اراده خود را به وارثان وعده به تاکید بی شمار ظاهر سازد، قسم در میان آورد.¹⁸ تا به دو امر بی تغییر که ممکن نیست خدادر مورد آنها دروغ گوید، تسلی قوی حاصل شود برای ما که پناه بردیم تا به آن امید می که در پیش ما گذارده شده است تمسک جوئیم،¹⁹ و آن را مثل لنگری برای جان خود ثابت و پایدار داریم که در درون حجاب داخل شده است،²⁰ جایی که آن پیشرو برای ما داخل شد یعنی عیسی که بر رتبه ملکیدصق، رئیس کهنه گردید تا ابدالابدان.

ملکیدصق

7 زیرا این ملکیدصق، پادشاه سالیوم و کاهن خدای تعالی، هنگامی که ابراهیم از شکست دادن ملوک، مراجعت می کرد، او را استقبال کرده، بدو برکت داد.² و ابراهیم نیز از همه چیزها ده یک بدو داد؛ که او اول ترجمه شده «پادشاه عدالت» است و بعد ملک سالیوم نیز یعنی «پادشاه سلامتی». ³ بی پدر و بی مادر و بی نسب نامه و بدون ابتدای ایام و انتهای حیات بلکه به شبیه پسر خدا شده، کاهن دایمی می ماند.
⁴ پس ملاحظه کنید که این شخص چقدر بزرگ بود که ابراهیم پاتریارخ نیز از بهترین غنایم، ده یک بدو داد.⁵ و اما از اولاد لای کسانی که کهنات را می یابند، حکم دارند که از قوم بحسب شریعت ده یک بگیرند، یعنی از برادران خود، با آنکه ایشان نیز از صلب ابراهیم پدید آمدند.⁶ لکن آن کس که نسبتی بدیشان نداشت، از ابراهیم ده یک گرفته و صاحب وعده ها را برکت داده است.⁷ و بدون هر شبهه، کوچک از بزرگ برکت داده می شود.⁸ و در اینجا مردمان مردنی ده یک می گیرند، اما در آنجا کسی که بر زنده بودن وی شهادت داده می شود.⁹ حتی آنکه گویا می توان گفت که بوساطت ابراهیم از همان لای که ده یک می گیرد، ده یک گرفته شد،¹⁰ زیرا که هنوز در صلب پدر خود بود هنگامی که ملکیدصق او را استقبال کرد.

کهنات عیسی بر رتبه ملکیدصق

¹¹ و دیگر اگر از کهنات لای، کمال حاصل می شد (زیرا قوم شریعت را بر آن یافتند)، باز چه احتیاج می بود که کاهنی دیگر بر رتبه ملکیدصق مبعوث شود و مذکور شود که بر رتبه هارون نیست؟¹² زیرا هر گاه کهنات تغییر می پذیرد، البته شریعت نیز تبدیل می یابد.¹³ زیرا او که این سخنان در حق

4 پس بترسیم مبدا با آنکه وعده دخول در آرامی وی باقی می باشد، ظاهر شود که احدی از شما قاصر شده باشد.² زیرا که به ما نیز به مثال ایشان بشارت داده شد، لکن کلامی که شنیدند بدیشان نفع نبخشید، از اینرو که باشنوندگان به ایمان متحد نشدند.³ زیرا ما که ایمان آوردیم، داخل آن آرامی می گردیم، چنانکه گفته است: «در خشم خود قسم خوردم که به آرامی من داخل نخواهند شد.» و حال آنکه اعمال او از آفرینش عالم به اتمام رسیده بود.⁴ و در مقامی درباره روز هفتم گفت که «در روز هفتم خدا از جمیع اعمال خود آرامی گرفت.»⁵ و باز در این مقام که «به آرامی من داخل نخواهند شد.»

⁶ پس چون باقی است که بعضی داخل آن بشوند و آنانی که پیش بشارت یافتند، به سبب نافرمانی داخل نشدند،⁷ باز روزی معین می فرماید چونکه به زبان داود بعد از مدت مدیدی «امروز» گفت، چنانکه پیش مذکور شده «امروز اگر آواز او را بشنوید، دل خود را سخت مسازید.»⁸ زیرا اگر یوشع ایشان را آرامی داده بود، بعد از آن دیگر را ذکر نمی کرد.⁹ پس برای قوم خدا آرامی سبت باقی می ماند.¹⁰ زیرا هر که داخل آرامی او شد، او نیز از اعمال خود بیارامید، چنانکه خدا از اعمال خویش.¹¹ پس جد و جهد بکنیم تا به آن آرامی داخل شویم، مبدا کسی در آن نافرمانی عبرت آمیز بیفتد.¹² زیرا کلام خدا زنده و مقتدر و برنده تر است از هر شمشیر دودم و فرورونده تا جدا کند نفس و روح و مفاصل و مغز را و ممیز افکار و نیت های قلب است،¹³ و هیچ خلقت از نظر او مخفی نیست بلکه همه چیز در چشمان او که کار ما باوی است، برهنه و منکشف می باشد.

رئیس کهنه عظیم

¹⁴ پس چون رئیس کهنه عظیمی داریم که از آسمانها درگذشته است یعنی عیسی، پسر خدا، اعتراف خود را محکم بداریم.¹⁵ زیرا رئیس کهنه ای نداریم که نتواند همدرد ضعفهای ما بشود، بلکه آزموده شده در هر چیز به مثال مابدون گناه.¹⁶ پس با دلبری نزدیک به تخت فیض بیابیم تا رحمت بیابیم و فیضی را حاصل کنیم که در وقت ضرورت (ما را) اعانت کند.
5 زیرا که هر رئیس کهنه از میان آدمیان گرفته شده، برای آدمیان مقرر می شود در امور الهی تا هدایا و قربانی ها برای گناهان بگذراند؛² که با جاهلان و گمراهان می تواند ملائمت کند، چونکه او نیز در کمزوری گرفته شده است.³ و به سبب این کمزوری، او را لازم است چنانکه برای قوم، همچنین برای خویشتن نیز قربانی برای گناهان بگذراند.⁴ و کسی این مرتبه را برای خود نمی گیرد، مگر وقتی که خدا او را بخواند، چنانکه هارون را.⁵ و همچنین مسیح نیز خود را جلال نداد که رئیس کهنه بشود، بلکه او که به وی گفت: «تو پسر من هستی؛ من امروز تو را تولید نمودم.»⁶ چنانکه در مقام دیگر نیز می گوید: «تو تا به ابد کاهن هستی بر رتبه ملکیدصق.»⁷ و او در ایام بشریت خود، چونکه با فریاد شدید و اشکها نزد او که به رهانیدنش از موت قادر بود، تضرع و دعای بسیار کرد و به سبب تقوای خویش مستجاب گردید،⁸ هر چند پسر بود، به مصیبت هایی که کشید، اطاعت را آموخت⁹ و کامل شده، جمیع مطیعان خود را سبب نجات جاودانی گشت.¹⁰ و خدا او را به رئیس کهنه مخاطب ساخت به رتبه ملکیدصق.

تشویق به استواری

¹¹ که درباره او ما را سخنان بسیار است که شرح آنها مشکل می باشد چونکه گوشهای شما سنگین شده است.¹² زیرا که هر چند با این طول زمان شما را می باید معلمان باشید، باز محتاجید که کسی اصول و مبادی الهامات خدا را به شما بیاموزد و محتاج شیر شدید نه غذای قوی.¹³ زیرا هر که شیرخواره باشد، در کلام عدالت ناآزموده است، چونکه طفل است.¹⁴ اما غذای قوی از آن بالغان است که حواس خود را به موجب عادت، ریاضت داده اند تا تمییز نیک و بد را بکنند.

6 بنابراین، از کلام ابتدای مسیح درگذشته، به سوی کمال سبقت بجوئیم و بار دیگر بنیاد توبه از اعمال مرده و ایمان به خدا نهیم،

وی گفته می‌شود، از سبط دیگر ظاهر شده است که احدی از آن، خدمت قربانگاه را نکرده است.¹⁴ زیرا واضح است که خداوند ما از سبط یهودا طلوع فرمود که موسی در حق آن سبط از جهت کهنات هیچ نگفت.¹⁵ و نیز بیشتر مبین است از اینکه به مثال ملک‌صدق کاهنی بطور دیگر باید ظهور نماید¹⁶ که به شریعت و احکام جسمی مبعوث نشود بلکه به قوت حیات غیرفانی.¹⁷ زیرا شهادت داده شد که «تو تا به ابد کاهن هستی بر رتبه ملک‌صدق.»

¹⁸ زیرا که حاصل می‌شود هم نسخ حکم سابق بعلت ضعف و عدم فایده آن¹⁹ (از آن جهت که شریعت هیچ چیز را کامل نمی‌گرداند)، و هم برآوردن امید نیکوتر که به آن تقرب به خدای جوییم.²⁰ و بقدر آنکه این بدون قسم نمی‌باشد.²¹ زیرا ایشان بی‌قسم کاهن شده‌اند ولیکن این با قسم از او که به وی می‌گوید: «خداوند قسم خورد و تغییر اراده نخواهد داد که تو کاهن ابدی هستی بر رتبه ملک‌صدق.»²² به همین قدر نیکوتر است آن عهدی که عیسی ضامن آن گردید.²³ و ایشان کاهنان بسیار می‌شوند، از جهت آنکه موت از باقی بودن ایشان مانع است.²⁴ لکن وی چون تا به ابد باقی است، کهنات بی‌زوال دارد.²⁵ از این جهت نیز قادر است که آنانی را که بوسیله وی نزد خدا آیند، نجات بی‌نهایت بخشد، چونکه دائم زنده است تا شفاعت ایشان را بکند.

²⁶ زیرا که ما را چنین رئیس کهنه شایسته است، قدوس و بی‌آزار و بی‌عیب و از گناهکاران جدا شده و از آسمانها بلندتر گردیده²⁷ که هرروز محتاج نباشد به مثال آن روسای کهنه که اول برای گناهان خود و بعد برای قوم قربانی بگذرانند، چونکه این را یک بار فقط به‌جا آورد هنگامی که خود را به قربانی گذرانید.²⁸ از آنرو که شریعت مردمانی را که کمزوری دارند کاهن می‌سازد، لکن کلام قسم که بعد از شریعت است، پسر را که تا ابدالابد کامل شده است.

رئیس کهنه عهد جدید

8 پس مقصود عمده از این کلام این است که برای ما چنین رئیس کهنه‌ای هست که در آسمانها به‌دست راست تخت کبریا نشسته است،² که خادم مکان اقدس و آن خیمه حقیقی است که خداوند آن را برپا نمود نه انسان.³ زیرا که هر رئیس کهنه مقرر می‌شود تا هدایا و قربانی‌ها بگذرانند؛ و از این جهت واجب است که او را نیز چیزی باشد که بگذرانند.⁴ پس اگر بر زمین می‌بود، کاهن نمی‌بود چون کسانی هستند که به قانون شریعت هدایا را می‌گذرانند.⁵ و ایشان شبیه و سایه چیزهای آسمانی را خدمت می‌کنند، چنانکه موسی ملهم شد هنگامی که عازم بود که خیمه را بسازد، زیرا بدو می‌گوید: «آگاه باش که همه چیز را به آن نمونه‌ای که در کوه به تو نشان داده شد بسازی.»⁶ لکن الان او خدمت نیکوتر یافته است، به مقداری که متوسط عهد نیکوتر نیز هست که بر وعده‌های نیکوتر مرتب است.

⁷ زیرا اگر آن اول بی‌عیب می‌بود، جایی برای دیگری طلب نمی‌شد. ⁸ چنانکه ایشان را ملامت کرده، می‌گوید: «خداوند می‌گوید اینک ایامی می‌آید که با خاندان اسرائیل و خاندان یهودا عهدی تازه استوار خواهیم نمود.»⁹ نه مثل آن عهدی که با پدران ایشان بستم، در روزی که من ایشان را دستگیری نمودم تا از زمین مصر برآوردم، زیرا که ایشان در عهد من ثابت نماندند. پس خداوند می‌گوید من ایشان را واگذاردم.¹⁰ و خداوند می‌گوید این است آن عهدی که بعد از آن ایام با خاندان اسرائیل استوار خواهیم داشت که احکام خود را در خاطر ایشان خواهیم نهاد و بردل ایشان مرفوق خواهیم داشت و ایشان را خداخواهم بود و ایشان مرا قوم خواهند بود.¹¹ و دیگر کسی همسایه و برادر خود را تعلیم نخواهد داد و نخواهد گفت خداوند را بشناس زیرا که همه از خرد و بزرگ مرا خواهند شناخت.¹² زیرا بر تقصیرهای ایشان ترحم خواهیم فرمود و گناهانشان را دیگر به یاد نخواهم آورد.»

¹³ پس چون «تازه» گفت، اول را کهنه ساخت؛ و آنچه کهنه و پیر شده است، مشرف بر زوال است.

فرائض قدس دنیوی

9 خلاصه آن عهد اول را نیز فرائض خدمت و قدس دنیوی بود.² زیرا خیمه اول نصب شد که در آن بود چراغدان و میز و نان تقدیمه، و آن به قدس مسمی گردید.³ و در پشت پرده دوم بود آن خیمه‌ای که به قدس‌الاقداص مسمی است،⁴ که در آن بود مجمره زرین و تابوت شهادت که همه اطرافش به طلا آراسته بود؛ و در آن بود حقه طلا که پر از من بود و عصای هارون که شکوفه آورده بود و دو لوح عهد.⁵ و بر زبر آن کروبیان جلال که بر تخت رحمت سایه‌گستر می‌بودند و الان جای تفصیل آنها نیست.⁶ پس چون این چیزها بدینطور آراسته شد، کهنه بجهت ادای لوازم خدمت، پیوسته به خیمه اول درمی‌آیند.⁷ لکن در دوم سالی یک مرتبه رئیس کهنه تنها داخل می‌شود؛ و آن هم نه بدون خونی که برای خود و برای جهالات قوم می‌گذرانند.⁸ که به این همه روح القدس اشاره می‌نماید بر اینکه مادامی که خیمه اول برپاست، راه مکان اقدس ظاهر نمی‌شود.⁹ و این مثلی است برای زمان حاضر که بحسب آن هدایا و قربانی‌ها را می‌گذرانند که قوت ندارد که عبادت‌کننده را از جهت ضمیر کامل گرداند،¹⁰ چونکه اینها با چیزهای خوردنی و آشامیدنی و طهارات مختلفه، فقط فرائض جسمی است که تا زمان اصلاح مقرر شده است.

مسیح کاهن و فدیة ابدی

¹¹ لیکن مسیح چون ظاهر شد تا رئیس کهنه نعمتهای آینده باشد، به خیمه بزرگتر و کاملتر و ناساخته شده به‌دست یعنی که از این خلقت نیست،¹² و نه به خون بزها و گوساله‌ها، بلکه به خون خود، یک مرتبه فقط به مکان اقدس داخل شد و فدیة ابدی را یافت.¹³ زیرا هر گاه خون بزها و گاو و خاکستر گوساله چون بر آلودگان پاشیده می‌شود، تا به طهارت جسمی مقدس می‌سازد،¹⁴ پس آیا چند مرتبه زیاده، خون مسیح که به روح ازلی خویشتن را بی‌عیب به خدا گذرانید، ضمیر شما را از اعمال مرده طاهر نخواهد ساخت تا خدای زنده را خدمت نمایید؟

¹⁵ و از این جهت او متوسط عهد تازه‌ای است تا چون موت برای کفار و تقصیرات عهد اول بوقوع آمد، خواننده‌شدگان وعده میراث ابدی را بیابند.¹⁶ زیرا در هر جایی که وصیتی است، لایداست که موت وصیت‌کننده را تصور کنند،¹⁷ زیرا که وصیت بعد از موت ثابت می‌شود؛ زیرا مادامی که وصیت‌کننده زنده است، استحکامی ندارد.¹⁸ و از اینرو، آن اول نیز بدون خون برقرار نشد.¹⁹ زیرا که چون موسی تمامی احکام را بحسب شریعت، به سمع قوم رسانید، خون گوساله‌ها و بزها را با آب و پشم قرمز و زوفا گرفته، آن را بر خود کتاب و تمامی قوم پاشید؛²⁰ و گفت: «این است خون آن عهدی که خدا با شما قرار داد.»²¹ و همچنین خیمه و جمیع آلات خدمت را نیز به خون بیالود.²² و بحسب شریعت، تقریب همه چیز به خون طاهر می‌شود و بدون ریختن خون، آمرزش نیست.

²³ پس لازم بود که مثل‌های چیزهای سماوی به اینها طاهر شود، لکن خود سماویات به قربانی‌های نیکوتر از اینها.²⁴ زیرا مسیح به قدس ساخته شده به‌دست داخل نشد که مثال مکان حقیقی است؛ بلکه به خود آسمان تا آنکه الان در حضور خدا بجهت ما ظاهر شود.²⁵ و نه آنکه جان خود را بارها قربانی کند، مانند آن رئیس کهنه که هر سال با خون دیگری به مکان اقدس داخل می‌شود؛²⁶ زیرا در این صورت می‌بایست که او از بنیاد عالم بارها زحمت کشیده باشد. لکن الان یک مرتبه در اواخر عالم ظاهر شد تا به قربانی خود، گناه را محو سازد.²⁷ و چنانکه مردم را یک بار مردن و بعد از آن جزا یافتن مقرر است،²⁸ همچنین مسیح نیز چون یک بار قربانی شد تا گناهان بسیاری را رفع نماید، بار دیگر بدون گناه، برای کسانی که منتظر او می‌باشند، ظاهر خواهد شد بجهت نجات.

قربانی یگانه مسیح

10 زیرا که چون شریعت را سایه نعمتهای آینده است، نه نفس صورت آن چیزها، آن هرگز نمی‌تواند هر سال به همان قربانی‌هایی که پیوسته می‌گذرانند، تقرب جویندگان را کامل گرداند.² والا آیا گذرانیدن

به ایمان

11 پس ایمان، اعتماد بر چیزهای امید داشته شده است و برهان چیزهای نادیده.² زیرا که به این، برای قدما شهادت داده شد. ³ به ایمان فهمیده‌ایم که عالم‌ها به کلمه خدامرتب گردید، حتی آنکه چیزهای دیدنی از چیزهای نادیدنی ساخته شد. ⁴ به ایمان هابیل قربانی نیکوتر از قائن را به خدا گذرانید و به سبب آن شهادت داده شد که عادل است، به آنکه خدا به هدایای او شهادت می‌دهد؛ و به سبب همان بعد از مردن هنوزگوبنده است. ⁵ به ایمان خنوخ منتقل گشت تا موت را نبیندو نایاب شد چراکه خدا او را منتقل ساخت زیرا قبل از انتقال وی شهادت داده شد که رضامندی خدا را حاصل کرد. ⁶ لیکن بدون ایمان تحصیل رضامندی او محال است، زیرا هرکه تقرب به خدا جوید، لازم است که ایمان آورد بر اینکه او هست و جویندگان خود را جزا می‌دهد. ⁷ به ایمان نوح چون درباره اموری که تا آن وقت دیده نشده، الهام یافته بود، خداترس شده، کشتی‌ای بجهت اهل خانه خود بساخت و به آن، دنیا را ملزم ساخته، وارث آن عدالتی که از ایمان است گردید. ⁸ به ایمان ابراهیم چون خوانده شد، اطاعت نمود و بیرون رفت به سمت آن مکانی که می‌بایست به میراث یابد. پس بیرون آمد و نمی دانست به کجا می‌رود. ⁹ و به ایمان در زمین وعده مثل زمین بیگانه غربت پذیرفت و درخیمه‌ها با اسحاق و یعقوب که در میراث همین وعده شریک بودند مسکن نمود. ¹⁰ زانرو که مترقب شهری بابنیاد بود که معمار و سازنده آن خداست. ¹¹ به ایمان خود ساره نیز قوت قبول نسل یافت و بعد از انقضای وقت زایید، چونکه وعده‌دهنده را امین دانست. ¹² و از این سبب، از یک نفر و آن هم مرده، مثل ستارگان آسمان، کثیرو مانند ریگهای کنار دریا، بی‌شمار زاییده شدند. ¹³ در ایمان همه ایشان فوت شدند، درحالیکه وعده‌ها را نیافته بودند، بلکه آنها را از دور دیده، تحیت گفتند و اقرار کردند که بر روی زمین، بیگانه و غریب بودند. ¹⁴ زیرا کسانی که همچنین می‌گویند، ظاهر می‌سازند که در جستجوی وطنی هستند. ¹⁵ و اگر جایی را که از آن بیرون آمدند، بخاطر می‌آوردند، هرآینه فرصت می‌داشتند که (بدانجا) برگردند. ¹⁶ لکن الحال مشتاق وطنی نیکوتر یعنی (وطن) سماوی هستند و از اینرو خدا از ایشان عار ندارد که خدای ایشان خوانده شود، چونکه برای ایشان شهری مهیا ساخته است. ¹⁷ به ایمان ابراهیم چون امتحان شد، اسحاق را گذرانید و آنکه وعده‌ها را پذیرفته بود، پسر یگانه خود را قربانی می‌کرد؛ ¹⁸ که به او گفته شده بود که «نسل تو به اسحاق خوانده خواهد شد.» ¹⁹ چونکه یقین دانست که خدا قادر بربرانگیزانیدن از اموات است و همچنین او را درمثلی از اموات نیز باز یافت. ²⁰ به ایمان اسحاق نیز یعقوب و عیسو را درامور آینده برکت داد. ²¹ به ایمان یعقوب در وقت مردن خود، هریکی از پسران یوسف را برکت داد و بر سر عصای خود سجده کرد. ²² به ایمان یوسف در حین وفات خود، از خروج بنی اسرائیل اخبار نمود و درباره استخوانهای خود وصیت کرد. ²³ به ایمان موسی چون متولد شد، والدینش او را طفلی جمیل یافته، سه ماه پنهان کردند و از حکم پادشاه بیم نداشتند. ²⁴ به ایمان چون موسی بزرگ شد، ابا نمود از اینکه پسر دختر فرعون خوانده شود، ²⁵ و دلیل بودن با قوم خدا را پسندیده تر داشت از آنکه لذت اندک زمانی گناه را ببرد؛ ²⁶ و عار مسیح رادولتی بزرگتر از خزائن مصر پنداشت زیرا که به سوی مجازات نظر می‌داشت. ²⁷ به ایمان، مصر را ترک کرد و از غضب پادشاه نترسید زیرا که چون آن نادیده را بدید، استوار ماند. ²⁸ به ایمان، عید فصح و پاشیدن خون را بعمل آورد تا هلاک کنندۀ نخستزادگان، بر ایشان دست نگذارد.

آنها موقوف نمی شد چونکه عبادت‌کنندگان، بعد از آنکه یک بار پاک شدند، دیگر حس گناهان را در ضمیر نمی داشتند؟ ³ بلکه در اینها هر سال یادگاری گناهان می‌شود. ⁴ زیرا محال است که خون گاوها و بزها رفع گناهان را بکند. ⁵ لهذا هنگامی که داخل جهان می‌شود، می‌گوید: «قربانی و هدیه را نخواستی، لکن جسدی برای من مهیا ساختی. ⁶ به قربانی های سوختنی و قربانی های گناه رغبت نداشتی. ⁷ آنگاه گفتم، اینک می‌آیم (در طومار کتاب در حق من مکتوب است) تا اراده تو را ای خدا بجا آورم.» ⁸ چون پیش می‌گوید: «هدایا و قربانی‌ها و قربانی های سوختنی و قربانی های گناه را نخواستی و به آنها رغبت نداشتی،» که آنها را بحسب شریعت می‌گذرانند، ⁹ بعد گفت که «اینک می‌آیم تا اراده تو را ای خدا بجا آورم.» پس اول را برمی دارد، تا دوم را استوار سازد. ¹⁰ و به این اراده مقدس شده‌ایم، به قربانی جسد عیسی مسیح، یک مرتبه فقط. ¹¹ و هر کاهن هر روزه به خدمت مشغول بوده، می‌ایستد و همان قربانی‌ها را مکرر می‌گذرانند که هرگز رفع گناهان را نمی تواند کرد. ¹² لکن او چون یک قربانی برای گناهان گذرانید، به دست راست خدا بنشست تا ابدالاباد. ¹³ و بعد از آن منتظر است تا دشمنانش پای انداز او شوند. ¹⁴ از آنرو که به یک قربانی مقدسان را کامل گردانیده است تا ابدالاباد. ¹⁵ و روح القدس نیز برای ما شهادت می‌دهد، زیرا بعد از آنکه گفته بود: ¹⁶ «این است آن عهدی که بعد از آن ایام با ایشان خواهم بست، خداوند می‌گوید احکام خود را در دلهای ایشان خواهد نهاد و بر ذهن ایشان مرقوم خواهد داشت، ¹⁷ (باز می‌گوید) و گناهان و خطایای ایشان را دیگر به یاد نخواهم آورد.» ¹⁸ اما جایی که آموزش اینها هست، دیگر قربانی گناهان نیست.

تشویق به پایداری

¹⁹ پس ای برادران، چونکه به خون عیسی دلیری داریم تا به مکان اقدس داخل شویم ²⁰ از طریق تازه و زنده که آن را بجهت ما از میان برده یعنی جسم خود مهیا نموده است، ²¹ و کاهنی بزرگ را بر خانه خدا داریم، ²² پس به دل راست، در یقین ایمان، دلهای خود را از ضمیر بد پاشیده و بدنهای خود را به آب پاک غسل داده، نزدیک بیاییم؛ ²³ و اعتراف امید را محکم نگاه داریم زیرا که وعده‌دهنده امین است. ²⁴ و ملاحظه یکدیگر را بنماییم تا به محبت و اعمال نیکو ترغیب نماییم. ²⁵ و از با هم آمدن در جماعت غافل نشویم چنانکه بعضی را عادت است، بلکه یکدیگر را نصیحت کنیم و زیادتر به اندازه‌ای که می‌بینید که آن روز نزدیک می‌شود. ²⁶ زیرا که بعد از پذیرفتن معرفت راستی اگر عمد گناهکار شویم، دیگر قربانی گناهان باقی نیست، ²⁷ بلکه انتظار هولناک عذاب و غیرت آتشی که مخالفان را فرو خواهد برد. ²⁸ هرکه شریعت موسی را خوار شمرد، بدون رحم به دوپا سه شاهد کشته می‌شود. ²⁹ پس به چه مقدار گمان می‌کنید که آن کس، مستحق عقوبت سخت‌تر شمرده خواهد شد که پسر خدا را پایمال کرد و خون عهدی را که به آن مقدس گردانیده شد، ناپاک شمرد و روح نعمت را بی حرمت کرد؟ ³⁰ زیرا می‌شناسیم او را که گفته است: «خداوند می‌گوید انتقام از آن من است؛ من مکافات خواهم داد.» و ایضاً: «خداوند قوم خود را داوری خواهد نمود.» ³¹ افتادن به دستهای خدای زنده چیزی هولناک است. ³² ولیکن ایام سلف را به یاد آورید که بعد از آنکه منور گردیدید، متحمل مجاهده‌ای عظیم از دردها شدید، ³³ چه از اینکه از دشمنان و زحمات تماشای مردم می‌شدید، و چه از آنکه شریک با کسانی می‌بودید که در چنین چیزها بسر می‌بردند. ³⁴ زیرا که با اسیران نیز همدردی بودید و تاراج اموال خود را نیز به خوشی می‌پذیرفتید، چون دانستید که خود شما را در آسمان مال نیکوتر و باقی است. ³⁵ پس ترک نکنید دلیری خود را که مقرون به مجازات عظیم می‌باشد. ³⁶ زیرا که شما را صبر لازم است تا اراده خدا را بجا آورده، وعده را بیابید. ³⁷ زیرا که «بعد از اندک زمانی، آن آینده خواهد آمد و تاخیر نخواهد نمود. ³⁸ لکن عادل به ایمان زیست خواهد نمود و اگر مرتد شود نفس من باوی خوش نخواهد شد.» ³⁹ لکن ما از مرتدان نیستیم تا هلاک شویم، بلکه از ایمانداران تا جان خود را دریابیم.

18 زیرا تقرب نجسته‌اید به کوهی که می‌توان لمس کرد و به آتش افروخته و نه به تاریکی وظلمت و باد سخت،¹⁹ و نه به آواز کرنا و صدای کلامی که شنوندگان، التماس کردند که آن کلام، دیگر بدیشان گفته نشود. 20 زیرا که متحمل آن قدغن نتوانستند شد که اگر حیوانی نیز کوه را لمس کند، سنگسار یا به نیزه زده شود. 21 و آن رویت بحدی ترسناک بود که موسی گفت: «بغایت ترسان و لرزانم.»²² بلکه تقرب جسته اید به جبل صهیون و شهر خدای حی یعنی اورشلیم سماوی و به جنود بی‌شماره از محفل فرشتگان²³ و کلیسای نخستزادگانی که در آسمان مکتوبند و به خدای داور جمیع و به ارواح عادلان مکمل²⁴ و به عیسی متوسط عهد جدید و به خون پاشیده شده که متکلم است به معنی نیکوتر از خون هابیل. 25 زنهار از آنکه سخن می‌گوید روگردانیدند، نجات نیافتند، پس ما چگونه نجات خواهیم یافت اگر از او که از آسمان سخن می‌گوید روگردانیم؟²⁶ که آواز او در آن وقت زمین را جنبانید، لکن الان وعده داده است که «یک مرتبه دیگر نه فقط زمین بلکه آسمان را نیز خواهم جنبانید.»²⁷ و این قول او یک مرتبه دیگر اشاره است از تبدیل چیزهایی که جنبانیده می‌شود، مثل آنهایی که ساخته شد، تا آنهایی که جنبانیده نمی‌شود باقی ماند. 28 پس چون ملکوتی را که نمی‌توان جنبانیدمی یابیم، شکر به‌جا بیاوریم تا به خشوع و تقوا خدا را عبادت پسندیده نماییم.²⁹ زیرا خدای ما آتش فروبرنده است.

نصایح پایانی

13 محبت برادرانه برقرار باشد؛² و از غریب‌نوازی غافل مشوید زیرا که به آن بعضی نادانسته فرشتگان را ضیافت کردند.³ اسپران را بخاطر آرید مثل همزندان ایشان، و مظلومان را چون شما نیز در جسم هستید. 4 نکاح به هر وجه محترم باشد و بسترش غیرنجس زیرا که فاسقان و زانیان را خدا داوری خواهد فرمود.⁵ سیرت شما از محبت نقره خالی باشد و به آنچه دارید قناعت کنید زیرا که او گفته است: «تو را هرگز رها نکنم و تو را ترک نخواهم نمود.»⁶ بنابراین ما با دلیری تمام می‌گوییم: «خداوند مددکننده من است و ترسان نخواهم بود. انسان به من چه می‌کند؟» 7 مرشدان خود را که کلام خدا را به شما بیان کردند بخاطر دارید و انجام سیرت ایشان راملاحظه کرده، به ایمان ایشان اقتدا نمایید.⁸ عیسی مسیح دیروز و امروز و تا ابدالابد همان است. 9 از تعلیمهای مختلف و غریب از جا برده مشوید، زیرا بهتر آن است که دل شما به فیض استوار شود و نه به خوراکیهایی که آنانی که در آنها سلوک نمودند، فایده نیافتند. 10 مذبوحی داریم که خدمت گذاران آن خیمه، اجازت ندارند که از آن بخورند.¹¹ زیرا که جسد های آن حیواناتی که رئیس کهنه خون آنها را به قدس الاقداس برای گناه می‌برد، بیرون از لشکرگاه سوخته می‌شود. 12 بنابراین، عیسی نیز تا قوم را به خون خود تقدیس نماید، بیرون دروازه عذاب کشید.¹³ لهذا عار او را برگرفته، بیرون از لشکرگاه به سوی او برویم. 14 زانرو که در اینجا شهری باقی نداریم بلکه آینده را طالب هستیم.¹⁵ پس بوسیله او قربانی تسبیح را به خدا بگذرانیم، یعنی ثمره لبهایی را که به اسم او معترف باشند. 16 لکن از نیکوکاری و خیرات غافل مشوید، زیرا خدا به همین قربانی‌ها راضی است. 17 مرشدان خود را اطاعت و انقیاد نمایید زیرا که ایشان پاسبانی جانهای شما را می‌کنند، چونکه حساب خواهند داد تا آن را به خوشی نه به ناله به‌جا آورند، زیرا که این شما را مفید نیست. 18 برای ما دعا کنید زیرا ما را یقین است که ضمیر خالص داریم و می‌خواهیم در هر امر رفتار نیکو نماییم.¹⁹ و بیشتر التماس دارم که چنین کنید تا زودتر به نزد شما باز آورده شوم. 20 پس خدای سلامتی که شبان اعظم گوسفندان یعنی خداوند ما عیسی را به خون عهد ابدی از مردگان برخیزانید،²¹ شما را در هر عمل نیکو کامل

29 به ایمان، از بحر قلزم به خشکی عبور نمودند و اهل مصر قصد آن کرده، غرق شدند. 30 به ایمان حصار اریحا چون هفت روز آن را طواف کرده بودند، به زیر افتاد. 31 به ایمان، راحاب فاحشه با عاصیان هلاک نشد زیرا که جاسوسان را به سلامتی پذیرفته بود. 32 و دیگر چه گویم؟ زیرا که وقت مرا کفاف نمی‌دهد که از جدعون و باراق و شمشون و یفتاح و داود و سموئیل و انبیا اخبار نمایم،³³ که از ایما، تسخیر ممالک کردند و به اعمال صالحه پرداختند و وعده‌ها را پذیرفتند و دهان شیران را بستند،³⁴ سورت آتش را خاموش کردند و از دم شمشیرها رستگار شدند و از ضعف، توانایی یافتند و در جنگ شجاع شدند و لشکرهای غربارا منهزم ساختند.³⁵ زنان، مردگان خود را به قیامتی باز یافتند، لکن دیگران معذب شدند و خلاصی را قبول نکردند تا به قیامت نیکوتر برسند.³⁶ و دیگران از استهزاها و تازیانه‌ها بلکه از بندها و زندان آزموه شدند.³⁷ سنگسار گردیدند و با اره دوپاره گشتند. تجربه کرده شدند و به شمشیر مقتول گشتند. در پوستهای گوسفندان و بزها محتاج و مظلوم و ذلیل و آواره شدند.³⁸ آنانی که جهان لایق ایشان نبود، در صحراها و کوهها و مغاره‌ها و شکافهای زمین پراکنده گشتند. 39 پس جمیع ایشان با اینکه از ایمان شهادت داده شدند، وعده را نیافتند. 40 زیرا خدا برای ما چیزی نیکوتر مهیا کرده است تا آنکه بدون ماکامل نشوند.

تشویق به پایداری و پذیرش

12 تادیب الهی بنابراین چونکه ما نیز چنین ابر شاهدان را گرداگرد خود داریم، هر بار گران و گناهی را که ما را سخت می‌پیچد دور بکنیم و باصبر در آن میدان که پیش روی ما مقرر شده است بدویم،² و به سوی پیشوا و کامل کننده ایمان یعنی عیسی نگران باشیم که بجهت آن خوشی که پیش او موضوع بود، بی‌حرمتی را ناچیز شمرده، متحمل صلیب گردید و به دست راست تخت خدا نشسته است.³ پس تفکر کنید در او که متحمل چنین مخالفتی بود که از گناهکاران به او پدید آمد، مبادا در جانهای خود ضعف کرده، خسته شوید.⁴ هنوز در جهاد با گناه تا به حدخون مقاومت نکرده‌اید، و نصیحتی را فراموش نموده‌اید که با شما چون با پسران مکالمه می‌کنند که «ای پسر من تادیب خداوند را خوار شمار و وقتی که از او سرزنش یابی، خسته خاطر مشو.»⁶ زیرا هر که را خداوند دوست می‌دارد، توبیخ می‌فرماید و هر فرزند مقبول خود را به تازیانه می‌زند.⁷ اگر متحمل تادیب شوید، خدا با شما مثل پسران رفتار می‌نماید. زیرا کدام پسر است که پدرش او را تادیب نکند؟⁸ لکن اگر بی‌تادیب می‌باشید، که همه از آن بهره یافتند، پس شما حرام زادگانید نه پسران.⁹ و دیگر پدران جسم خود را وقتی داشتیم که ما را تادیب می‌نمودند و ایشان را احترام می‌نمودیم، آیا از طریق اولی پدر روحها را اطاعت نکنیم تا زنده شویم؟¹⁰ زیرا که ایشان اندک زمانی، موافق صوابدید خود ما را تادیب کردند، لکن او بجهت فایده تا شریک قدوسیت او گردیم.¹¹ لکن هر تادیب در حال، نه از خوشیها بلکه از دردها می‌نماید، اما در آخر میوه عدالت سلامتی را برای آنانی که از آن ریاضت یافته‌اند بار می‌آورد.¹² لهذا دستهای افتاده و زانوهای سست شده را استوار نمایید،¹³ و برای پایهای خود راههای راست بسازید تا کسی که لنگ باشد، از طریق منحرف نشود، بلکه شفا یابد.

هشدار در مورد بازگشت به گناه

14 و در پی سلامتی با همه بکوشید و تقدسی که بغیر از آن هیچ کس خداوند را نخواهد دید.¹⁵ و مترصد باشید مبادا کسی از فیض خدامحروم شود و ریشه مرارت نمو کرده، اضطراب بار آورد و جمعی از آن آلوده گردند. 16 مبادا شخصی زانی یا بی‌مبالات پیدا شود، مانند عیسوکه برای طعامی نخستزادگی خود را بفروخت.¹⁷ زیرا می‌دانید که بعد از آن نیز وقتی که خواست وارث برکت شود مردود گردید (زیرا که جای توبه پیدا نمود) با آنکه با اشکها در جستجوی آن بکوشید.

گرداناد تا اراده او را به جا آورید و آنچه منظور نظر او باشد، در شما بعمل آوردبوساطت عیسی مسیح که او را تا ابدالابد جلال باد. آمین.

²² لکن ای برادران از شما التماس دارم که این کلام نصیحت آمیز را متحمل شوید زیرا مختصری نیز به شما نوشته ام.²³ بدانید که برادرما تیموتاوس رهایی یافته است و اگر زود آید، به اتفاق او شما را ملاقات خواهم نمود.

²⁴ همه مرشدان خود و جمیع مقدسین را سلام برسانید؛ و آنانی که از ایتالیا هستند، به شما سلام می‌رسانند.

²⁵ همگی شما را فیض باد. آمین.

یعقوب

1 یعقوب که غلام خدا و عیسی مسیح خداوند است، به دوازده سبط که پراکنده هستند. خوش باشید.

تجربه ها

2 ای برادران من، وقتی که در تجربه های گوناگون مبتلا شوید، کمال خوشی دانید. 3 چونکه می دانید که امتحان ایمان شما صبر را پیدا می کند. 4 لکن صبر را عمل تام خود باشد تا کامل و تمام شوید و محتاج هیچ چیز نباشید. 5 واگر از شما کسی محتاج به حکمت باشد، سوال بکند از خدایی که هر کس را به سخاوت عطامی کند و ملامت نمی نماید و به او داده خواهد شد. 6 لکن به ایمان سوال بکند و هرگز شک نکند زیرا هر که شک کند، مانند موج دریاست که از بادرنده و متلاطم می شود. 7 زیرا چنین شخص گمان نبرد که از خداوند چیزی خواهد یافت. 8 مرد دودل در تمام رفتار خود ناپایدار است. 9 لکن برادر مسکین به سرافرازی خود فخرنماید، 10 و دولت مند از مسکنت خود، زیرا مثل گل علف در گذر است. 11 از آنرو که آفتاب با گرمی طلوع کرده، علف را خشکانید و گلش به زیر افتاده، حسن صورتش زایل شد. به همینطور شخص دولت مند نیز در راههای خود، پژمرده خواهد گردید.

12 خوشبحال کسی که متحمل تجربه شود، زیرا که چون آزموده شد، آن تاج حیاتی را که خداوند به محبان خود وعده فرموده است خواهد یافت. 13 هیچ کس چون در تجربه افتد، نگوید: «خدا مرا تجربه می کند»، زیرا خدا هرگز از بدبها تجربه نمی شود و او هیچ کس را تجربه نمی کند. 14 لکن هر کس در تجربه می افتد وقتی که شهوت وی او را می کشد و فریفته می سازد. 15 پس شهوت آستن شده، گناه را می زاید و گناه به انجام رسیده، موت را تولید می کند. 16 ای برادران عزیز من، گمراه مشوید! 17 هر بخشندگی نیکو و هر بخشش کامل از بالا است و نازل می شود از پدر نورها که نزد او هیچ تبدیل و سایه گردش نیست. 18 او محض اراده خود ما را بوسیله کلمه حق تولید نمود تا ما چون نوبرمخلوقات او باشیم.

عمل به کلام خدا

19 بنابراین، ای برادران عزیز من، هر کس در شنیدن تند و در گفتن آهسته و در خشم سست باشد. 20 زیرا خشم انسان عدالت خدا را به عمل نمی آورد. 21 پس هر نجاست و افزونی شر را دورکنید و با فروتنی، کلام کاشته شده را بپذیرید که قادر است که جانهای شما را نجات بخشد. 22 لکن کنندگان کلام باشید نه فقط شنوندگان که خود را فریب می دهند. 23 زیرا اگر کسی کلام را بشنود و عمل نکند، شخصی را ماند که صورت طبیعی خود را در آینه می نگرد. 24 زیرا خود را نگر نیست و رفت و فور فراموش کرد که چطور شخصی بود. 25 لکن کسی که بر شریعت کامل آزادی چشم دوخت و در آن ثابت ماند، او چون شنونده فراموشکار نمی باشد، بلکه کننده عمل پس او در عمل خود مبارک خواهد بود. 26 اگر کسی از شما گمان برد که پرستنده خدا است و عنان زبان خود را نکشد بلکه دل خود را فریب دهد، پرستش او باطل است. 27 پرستش صاف و بی عیب نزد خدا و پدر این است که یتیمان و بیوه زنان را در مصیبت ایشان تفقد کنند و خود را از آرایش دنیا نگاه دارند.

پرهیز از جانبداری

2 ای برادران من، ایمان خداوند ما عیسی مسیح، رب الجلال را با ظاهربینی مدارید. 2 زیرا اگر به کنیسه شما شخصی با انگشتی زرین و لباس نفیس داخل شود و فقیری نیز با پوشاک ناپاک درآید، 3 و به صاحب لباس فاخر متوجه شده، گویند: «اینجا نیکو بنشین» و به فقیر گویند: «تو در آنجا بایست یا زیر پای انداز من بنشین»، 4 آیا در خود متردد نیستید و داوران خیالات فاسد نشده اید؟ 5 ای برادران عزیز، گوش دهید. آیا خدا فقیران این جهان را برنگزیده است تا دولت مند در ایمان و وارث آن ملکوتی که به محبان خود وعده فرموده است بشوند؟ 6 لکن شما فقیر را حقیر شمرده اید. آیا دولت مند بر شما ستم نمی کنند و شما را در محکمه هانمی کشند؟ 7 آیا ایشان به آن نام نیکو که بر شما نهاده شده است کفر نمی گویند؟

8 اما اگر آن شریعت ملوکانه را برحسب کتاب به جا آورید یعنی «همسایه خود را مثل نفس خود محبت نما» نیکو می کنید. 9 لکن اگر ظاهر بینی کنید، گناه می کنید و شریعت شما را به خطاکاری ملزم می سازد. 10 زیرا هر که تمام شریعت را نگاه دارد و در یک جزو بلغزد، ملزم همه می باشد. 11 زیرا او که گفت: «زنا مکن»، نیز گفت: «قتل مکن». پس هر چند زنا نکنی، اگر قتل کردی، از شریعت تجاوز نمودی. 12 همچنین سخن گویند و عمل نمایند کسانی که برایشان داوری به شریعت آزادی خواهد شد. 13 زیرا آن داوری بی رحم خواهد بود بر کسی که رحم نکرده است و رحم بر داوری مفتخر می شود.

ایمان و عمل

14 ای برادران من، چه سود دارد اگر کسی گوید: «ایمان دارم» وقتی که عمل ندارد؟ آیا ایمان می تواند او را نجات بخشد؟ 15 پس اگر برادری یا خواهری برهنه و محتاج خوراک روزینه باشد، 16 و کسی از شما بدیشان گوید: «به سلامتی بروید و گرم و سیر شوید»، لیکن مایحتاج بدن را بدیشان ندهد، چه نفع دارد؟ 17 همچنین ایمان نیز اگر اعمال ندارد، در خود مرده است. 18 بلکه کسی خواهد گفت: «تو ایمان داری و من اعمال دارم. ایمان خود را بدون اعمال به من بنما و من ایمان خود را از اعمال خود به تو خواهم نمود». 19 تو ایمان داری که خدا واحد است؟ نیکو می کنی! شیاطین نیز ایمان دارند و می لرزند! 20 و لیکن ای مرد باطل، آیا می خواهی دانست که ایمان بدون اعمال، باطل است؟

21 آیا پدر ما ابراهیم به اعمال، عادل شمرده نشد وقتی که پسر خود اسحاق را به قربانگاه گذرانید؟ 22 می بینی که ایمان با اعمال او عمل کرد و ایمان از اعمال، کامل گردید. 23 و آن نوشته تمام گشت که می گوید: «ابراهیم به خدا ایمان آورد و برای او به عدالت محسوب گردید»، و دوست خدا نامیده شد. 24 پس می بینید که انسان از اعمال عادل شمرده می شود، نه از ایمان تنها. 25 و همچنین آیا راحاب فاحشه نیز از اعمال عادل شمرده نشد وقتی که قاصدان را پذیرفته، به راهی دیگر روانه نمود؟ 26 زیرا چنانکه بدن بدون روح مرده است، همچنین ایمان بدون اعمال نیز مرده است.

رام کردن زبان

3 ای برادران من، بسیار معلم نشوید چونکه می دانید که بر ما داوری سخت تر خواهد شد. 2 زیرا همگی ما بسیار می لغزیم. و اگر کسی در

سخن گفتن نلغزد، او مرد کامل است و می‌تواند عنان تمام جسد خود را بکشد.³ و اینک لگام رابر دهان اسبان می‌زنیم تا مطیع ما شوند و تمام بدن آنها را برمی‌گردانیم.⁴ اینک کشتیها نیز چقدر بزرگ است و از بادهای سخت رانده می‌شود، لکن با سکان کوچک به هر طرفی که اراده ناخدا باشد، برگردانیده می‌شود.⁵ همچنان زبان نیز عضوی کوچک است و سخنان کبرآمیز می‌گوید. اینک آتش کمی چه جنگل عظیمی را می‌سوزاند.⁶ و زبان آتشی است! آن عالم ناراستی در میان اعضای ما زبان است که تمام بدن را می‌آلاید و دایره کائنات را می‌سوزاند و از جهنم سوخته می‌شود!⁷ زیرا که هر طبیعتی از وحش و طیور و حشرات و حیوانات بحری از طبیعت انسان رام می‌شود و رام شده است.⁸ لکن زبان را کسی از مردمان نمی‌تواند رام کند. شرارتی سرکش و پراز زهر قاتل است!⁹ خدا و پدر را به آن متبارک می‌خوانیم و به همان مردمان را که به صورت خدا آفریده شده‌اند، لعن می‌گوییم.¹⁰ از یک دهان برکت و لعنت بیرون می‌آید! ای برادران، شایسته نیست که چنین شود.¹¹ آیا چشمه از یک شکاف آب شیرین و شور جاری می‌سازد؟¹² یا می‌شود ای برادران من که درخت انجیر، زیتون یا درخت مو، انجیر بار آورد؟ و چشمه شور نمی‌تواند آب شیرین را موجود سازد.

حکمت از بالا

¹³ کیست در میان شما که حکیم و عالم باشد؟ پس اعمال خود را از سیرت نیکو به تواضع حکمت ظاهر بسازد.¹⁴ لکن اگر در دل خود حسد تلخ و تعصب دارید، فخر مکنید و به ضحک دروغ مگویید.¹⁵ این حکمت از بالا نازل نمی‌شود، بلکه دنیوی و نفسانی و شیطانی است.¹⁶ زیرا هر جایی که حسد و تعصب است، در آنجا فتنه و هر امر زشت موجود می‌باشد.¹⁷ لکن آن حکمت که از بالا است، اول طاهر است و بعد صلح‌آمیز و ملایم و نصیحت‌پذیر و پر از رحمت و میوه‌های نیکو و بی‌تردد و بی‌ریا.¹⁸ و میوه عدالت در سلامتی کاشته می‌شود برای آنانی که سلامتی را بعمل می‌آورند.

اطاعت از خدا

4 از کجا در میان شما جنگها و از کجا نزاع‌ها پدید می‌آید؟ آیا نه از لذت‌های شما که در اعضای شما جنگ می‌کند؟² طمع می‌ورزید و ندارید؛ می‌کشید و حسد می‌نمایید و نمی‌توانید به چنگ آید؛ و جنگ و جدال می‌کنید و ندارید از این جهت که سوال نمی‌کنید.³ و سوال می‌کنید و نمی‌یابید، از اینرو که به نیت بد سوال می‌کنید تا در لذات خود صرف نمایید.⁴ ای زانیات، آیا نمی‌دانید که دوستی دنیا، دشمنی خداست؟ پس هر که می‌خواهد دوست دنیا باشد، دشمن خدا گردد.⁵ آیا گمان دارید که کتاب عبت می‌گوید روحی که او را در ما ساکن کرده است، تا به غیرت بر ما اشتیاق دارد؟⁶ لیکن او فیض زیاده می‌بخشد. بنابراین می‌گوید: «خدا متکبران را مخالفت می‌کند، اما فروتنان را فیض می‌بخشد.»⁷ پس خدا را اطاعت نمایید و با ابلیس مقاومت کنید تا از شما بگریزد.⁸ و به خدا تقرب جوید تا به شما نزدیکی نماید. دستهای خود را طاهر سازید، ای گناهکاران و دل‌های خود را پاک کنید، ای دودلان.⁹ خود را خوار سازید و ناله و گریه نمایید و خنده شما به ماتم و خوشی شما به غم مبدل شود.¹⁰ در حضور خدا فروتنی کنید تا شما را سرافراز فرماید.¹¹ ای برادران، یکدیگر را ناسزا مگویید زیرا هر که برادر خود را ناسزا گوید و بر او حکم کند، شریعت را ناسزا گفته و بر شریعت حکم کرده باشد. لکن اگر بر شریعت حکم کنی، عامل شریعت نیستی بلکه داور هستی.¹² صاحب شریعت و داور، یکی است که بر رهنابیدن و هلاک کردن قادر می‌باشد. پس تو کیستی که بر همسایه خود دآوری می‌کنی؟

فخر نکردن درباره فردا

¹³ هان، ای کسانی که می‌گویید: «امروز و فردا به فلان شهر خواهیم رفت و در آنجا یک سال بسر خواهیم برد و تجارت خواهیم کرد و نفع خواهیم برد»،¹⁴ و حال آنکه نمی‌دانید که فردا چه می‌شود؛ از آنرو که حیات شما چیست؟ مگر بخاری نیستید که اندک زمانی ظاهر است و بعد ناپدید می‌شود؟¹⁵ به عوض آنکه باید گفت که «اگر خدا بخواهد، زنده می‌مانیم و چنین و چنان می‌کنیم.»¹⁶ اما الحال به عجب خود فخر می‌کنید و هر چنین فخر بد است.¹⁷ پس هر که نیکویی کردن بداند و بعمل نیاورد، او را گناه است.

هشدار به دولت‌مندان

5 هان ای دولت‌مندان، بجهت مصیبت‌هایی که بر شما وارد می‌آید، گریه و ولوله نمایید.² دولت شما فاسد و رخت شما بیدخورده می‌شود.³ طلا و نقره شما را زنگ می‌خورد و زنگ آنها بر شما شهادت خواهد داد و مثل آتش، گوشت شما را خواهد خورد. شما در زمان آخرخانه اندوخته‌اید.⁴ اینک مزد عمه‌هایی که کشته‌های شما را درویده‌اند و شما آن را به فریب نگاه داشته‌اید، فریاد برمی‌آورد و ناله‌های دروگران، به گوش‌های رب الجنود رسیده است.⁵ بر روی زمین به ناز و کامرانی مشغول بوده، دل‌های خود را در یوم قتل پروردید.⁶ بر مرد عادل فتوی دادید و او را به قتل رسانیدید و با شما مقاومت نمی‌کند.

صبر در زحمات

⁷ پس ای برادران، تا هنگام آمدن خداوند صبر کنید. اینک دهقان انتظار می‌کشد برای محصول گرانه‌های زمین و برایش صبر می‌کند تا باران اولین و آخرین را بیابد.⁸ شما نیز صبر نمایید و دل‌های خود را قوی سازید زیرا که آمدن خداوند نزدیک است.⁹ ای برادران، از یکدیگر شکایت مکنید، مبادا بر شما حکم شود. اینک داور بر در ایستاده است.¹⁰ ای برادران، نمونه زحمت و صبر را بگیرید از انبیایی که به نام خداوند تکلم نمودند.¹¹ اینک صابران را خوشحال می‌گوییم و صبرایوب را شنیده‌اید و انجام کار خداوند را دانسته‌اید، زیرا که خداوند بغایت مهربان و کریم است.

دعای ایمان

¹² لکن اول همه‌ای برادران من، قسم مخورید نه به آسمان و نه به زمین و نه به هیچ سوگند دیگر، بلکه بلی شما بلی باشد و نی شما نی، مبادا در تحکم بیفتید.¹³ اگر کسی از شما مبتلای بلایی باشد، دعا بنماید و اگر کسی خوشحال باشد، سرود بخواند.¹⁴ و هرگاه کسی از شما بیمار باشد، کشیش‌شان کلیسا را طلب کند تا برایش دعا نمایند و او را به نام خداوند به روغن تدهین کنند.¹⁵ و دعای ایمان، مریض شما را شفا خواهد بخشید و خداوند او را خواهد برخیزانید، و اگر گناه کرده باشد، از او آمرزیده خواهد شد.¹⁶ نزد یکدیگر به گناهان خود اعتراف کنید و برای یکدیگر دعا کنید تا شفا یابید، زیرا دعای مرد عادل در عمل، قوت بسیار دارد.¹⁷ الیاس مردی بود صاحب حواس مثل ما و به تمامی دل دعا کرد که باران نبارد و تا مدت سه سال و شش ماه نبارید.¹⁸ و باز دعا کرد و آسمان بارید و زمین ثمر خود را رویانید.¹⁹ ای برادران من، اگر کسی از شما از راستی منحرف شود و شخصی او را بازگرداند،²⁰ بداندهر که گناهکار را از ضلالت راه او برگرداند، جانی را از موت رهنانیده و گناهان بسیار را پوشانیده است.

اول پطرس

خدا که زنده و تا ابدالابد باقی است.²⁴ زیرا که «هر بشری مانند گیاه است و تمام جلال او چون گل گیاه، گیاه پژمرده شد و گلش ریخت.²⁵ لکن کلمه خدا تا ابدالابد باقی است.» و این است آن کلامی که به شما بشارت داده شده است.

2 لهذا هر نوع کینه و هر مکر و ریا و حسد و هر قسم بدگویی را ترک کرده،² چون اطفال نوزاده، مشتاق شیر روحانی و بی‌غش باشید تا از آن برای نجات نمو کنید،³ اگر فی الواقع چشیده‌اید که خداوند مهربان است.

سنگهای زنده و قوم برگزیده

4 و به او تقرب جستنه، یعنی به آن سنگ زنده رد شده از مردم، لکن نزد خدا برگزیده و مکرم.⁵ شما نیز مثل سنگهای زنده بنا کرده می‌شوید به عمارت روحانی و کهنات مقدس تا قربانی های روحانی و مقبول خدا را بواسطه عیسی مسیح بگذرانید.⁶ بنابراین، در کتاب مکتوب است که «اینک می‌نهم در صهیون سنگی سر زاویه برگزیده و مکرم و هرکه به وی ایمان آورد خجل نخواهد شد.»

7 پس شما را که ایمان دارید اکرام است، لکن آنانی را که ایمان ندارند، «آن سنگی که معماران رد کردند، همان سر زاویه گردید»،⁸ و «سنگ لغزش دهنده و صخره مصادم»، زیرا که اطاعت کلام نکرده، لغزش می‌خورند که برای همین معین شده‌اند.

9 لکن شما قبیله برگزیده و کهنات ملوکانه و امت مقدس و قومی که ملک خاص خدا باشد هستید تا فضایل او را که شما را از ظلمت، به نور عجیب خود خوانده است، اعلام نمایید.¹⁰ که سابق قومی نبودید و الان قوم خدا هستید. آن وقت از رحمت محروم، اما الحال رحمت کرده شده‌اید.¹¹ ای محبوبان، استدعا دارم که چون غریبان و بیگانگان از شهوات جسمی که با نفس در نزاع هستند، اجتناب نمایید؛¹² و سیرت خود را در میان امت‌ها نیکو دارید تا در همان امری که شما را مثل بدکاران بد می‌گویند، از کارهای نیکوی شما که ببینند، در روز تفقد، خدا را تمجید نمایند.

اطاعت از حکام و آقایان

13 لهذا هر منصب بشری را بخاطر خداوند اطاعت کنید، خواه پادشاه را که فوق همه است،¹⁴ و خواه حکام را که رسولان وی هستند، بجهت انتقام کشیدن از بدکاران و تحسین نیکوکاران.¹⁵ زیرا که همین است اراده خدا که به نیکوکاری خود، جهالت مردمان بی‌فهم را ساکت نماید،¹⁶ مثل آزادگان، اما نه مثل آنانی که آزادی خود را پوشش شرارت می‌سازند بلکه چون بندگان خدا.¹⁷ همه مردمان را احترام کنید. برادران را محبت نمایید. از خدا بترسید. پادشاه را احترام نمایید.

18 ای نوکران، مطیع آقایان خود باشید با کمال ترس؛ و نه فقط صالحان و مهربانان را بلکه کج خلقان را نیز.¹⁹ زیرا این ثواب است که کسی بجهت ضمیری که چشم بر خدا دارد، در وقتی که ناحق زحمت می‌کشد، دردها را متحمل شود.²⁰ زیرا چه فخر دارد هنگامی که گناهکار بوده، تازیانه خورید و متحمل آن شوید. لکن اگر نیکوکار بوده، زحمت کشید و صبر کنید، این نزد خدا ثواب است.²¹ زیرا که برای همین خوانده شده‌اید، چونکه مسیح نیز برای ما عذاب کشید و شما را نمونه‌ای گذاشت تا در اثر قدمهای وی رفتار نمایید،²² «که هیچ گناه نکرد و مکر در زبانش یافت نشد.»²³ چون او

پطرس، رسول عیسی مسیح،

1 به غریبانی که پراکنده‌اند در پنطس و غلاطیه و قیدوقیه و آسیا و بطانیه؛² برگزیدگان برحسب علم سابق خدای پدر، به تقدیس روح برای اطاعت و پاشیدن خون عیسی مسیح. فیض و سلامتی بر شما افزون باد.

امید زنده

3 متبارک باد خدا و پدر خداوند ما عیسی مسیح که بحسب رحمت عظیم خود ما را بواسطت برخاستن عیسی مسیح از مردگان از نوتولید نمود برای امید زنده،⁴ بجهت میراث بی‌فساد و بی‌آلایش و ناپژمرده که نگاه داشته شده است در آسمان برای شما؛⁵ که به قوت خدامحروس هستید به ایمان برای نجاتی که مهیا شده است تا در ایام آخر ظاهر شود.⁶ و در آن وجد می‌نمایید، هرچند در حال، اندکی از راه ضرورت در تجربه های گوناگون محزون شده‌اید،⁷ تا آزمایش ایمان شما که از طلای فانی با آزموده شدن در آتش، گرانبها تر است، برای تسبیح و جلال و اکرام یافت شود در حین ظهور عیسی مسیح.⁸ که او را اگرچه ندیده‌اید محبت می‌نمایید و الان اگرچه او را نمی‌بینید، لکن بر او ایمان آورده، وجد می‌نمایید با خرمی‌ای که نمی‌توان بیان کرد و پر از جلال است.⁹ و انجام ایمان خود یعنی نجات جان خویش را می‌یابید.

10 که درباره این نجات، انبیایی که از فیضی که برای شما مقرر بود، اخبار نمودند، تفتیش و تفحص می‌کردند¹¹ و دریافت می‌نمودند که کدام و چگونه زمان است که روح مسیح که در ایشان بود از آن خبر می‌داد، چون از زحماتی که برای مسیح مقرر بود و جلالهایی که بعد از آنها خواهد بود، شهادت می‌داد؛¹² و بدیشان مکتوف شد که نه به خود بلکه به ما خدمت می‌کردند، در آن اموری که شما اکنون از آنها خبر یافته‌اید از کسانی که به روح القدس که از آسمان فرستاده شده است، بشارت داده‌اند و فرشتگان نیز مشتاق هستند که در آنها نظر کنند.

مقدس باشید

13 لهذا کمر دل‌های خود را ببندید و هشیار شده، امید کامل آن فیضی را که در مکاشفه عیسی مسیح به شما عطا خواهد شد، بدارید.¹⁴ و چون ابنای اطاعت هستید، مشابه مشوید بدان شهواتی که در ایام جهالت می‌داشتید.¹⁵ بلکه مثل آن قدوس که شما را خوانده است، خود شما نیز در هر سیرت، مقدس باشید.¹⁶ زیرا مکتوب است: «مقدس باشید زیرا که من قدوسم.»¹⁷ و چون او را پدر می‌خوانید که بدون ظاهری بی‌رحسب اعمال هرکس داوری می‌نماید، پس هنگام غربت خود را با ترس صرف نمایید.¹⁸ زیرا می‌دانید که خریده شده‌اید از سیرت باطلی که از پدران خود یافته‌اید نه به چیزهای فانی مثل نقره و طلا،¹⁹ بلکه به خون گرانبها چون خون بره بی‌عیب و بی‌داغ یعنی خون مسیح،²⁰ که پیش از بنیاد عالم معین شد، لکن در زمان آخر برای شما ظاهر گردید،²¹ که بواسطت او شما بر آن خدایی که او را از مردگان برخیزانید و او را جلال داد، ایمان آورده‌اید تا ایمان و امید شما بر خدا باشد.

22 چون نفسهای خود را به اطاعت راستی طاهر ساخته‌اید تا محبت برادرانه بی‌ریا داشته باشید، پس یکدیگر را از دل بشدت محبت بنمایید.²³ از آنرو که تولد تازه یافتید نه از تخم فانی بلکه از غیرفانی یعنی به کلام

هستند که شما همراه ایشان به سوی همین اسراف اوباشی نمی شتابید و شما را دشنام می دهند.⁵ و ایشان حساب خواهند داد بدو که مستعد است تا زندگان و مردگان را داوری نماید.⁶ زیرا که از اینجهت نیز به مردگان بشارت داده شد تا بر ایشان موافق مردم بحسب جسم حکم شود و موافق خدا بحسب روح زیست نمایند.

⁷ لکن انتهای همه چیز نزدیک است. پس خرداندیش و برای دعا هشیار باشید.⁸ و اول همه با یکدیگر بشدت محبت نمایید زیرا که محبت کثرت گناهان را می پوشاند.⁹ و یکدیگر را بدون همه مهمانی کنید.¹⁰ و هر یک بحسب نعمتی که یافته باشد، یکدیگر را در آن خدمت نماید، مثل و کلاه امین فیض گوناگون خدا.¹¹ اگر کسی سخن گوید، مانند اقوال خدا بگوید و اگر کسی خدمت کند، برحسب توانایی که خدا بدو داده باشد بکند تا در همه چیز، خدا بواسطه عیسی مسیح جلال یابد که او را جلال و توانایی تا ابدالابد است، آمین.

زحمات بخاطر مسیح

¹² ای حبیبان، تعجب ننمایید از این آتشی که در میان شماست و بجهت امتحان شما می آید که گویا چیزی غریب بر شما واقع شده باشد.¹³ بلکه بقدری که شریک زحمات مسیح هستید، خشنودشودید تا در هنگام ظهور جلال وی شادی و وجدنمایید.¹⁴ اگر بخاطر نام مسیح رسوایی می کشید، خوشبحال شما زیرا که روح جلال و روح خدا بر شما آرام می گیرد.¹⁵ پس زناهار هیچ یکی از شما چون قاتل یا دزد یا شریر یا فضول عذاب نکشد.¹⁶ لکن اگر چون مسیحی عذاب بکشید، پس شرمند نشود بلکه به این اسم خدا راتمجد نماید.¹⁷ زیرا این زمان است که داوری ازخانه خدا شروع شود؛ و اگر شروع آن از ماست، پس عاقبت کسانی که انجیل خدا را اطاعت نمی کنند چه خواهد شد؟¹⁸ و اگر عادل به دشواری نجات یابد، بی دین و گناهکار کجا یافت خواهد شد؟¹⁹ پس کسانی نیز که برحسب اراده خدا زحمت کشند، جانهای خود را در نیکوکاری به خالق امین بسپارند.

نصیحت به پیران و جوانان

5 پیران را در میان شما نصیحت می کنم، من که نیز با شما پیر هستم و شاهد بر زحمات مسیح و شریک در جلالی که مکشوف خواهد شد.² گله خدا را که در میان شماست بچرانید و نظارت آن را بکنید، نه به زور بلکه به رضامندی و نه بجهت سود قبیح بلکه به رغبت؛³ و نه چنانکه بر قسمت های خود خداوندی بکنید بلکه بجهت گله نمونه باشید،⁴ تا در وقتی که رئیس شهبانان ظاهر شود، تاج ناپزمرده جلال را بیابید.⁵ همچنین ای جوانان، مطیع پیران باشید بلکه همه با یکدیگر فروتنی را بر خود ببندید زیرا خدا با متکبران مقاومت می کند و فروتنان را فیض می بخشد.⁶ پس زبردست زورآور خدا فروتنی نماید تا شما را در وقت معین سرفراز نماید.⁷ و تمام اندیشه خود را به وی واگذارید زیرا که او برای شما فکر می کند.⁸ هشیار و بیدار باشید زیرا که دشمن شما ابلیس مانند شیر غران گردش می کند و کسی را می طلبد تا ببلعد.⁹ پس به ایمان استوار شده، با او مقاومت کنید، چون آگاه هستید که همین زحمات بر برادران شما که در دنیا هستند، می آید.¹⁰ و خدای همه فیضها که ما را به جلال ابدی خود در عیسی مسیح خوانده، است، شما را بعد از کشیدن زحمتی قلیل کامل و استوار و توانا خواهد ساخت.¹¹ او را تا ابدالابد جلال و توانایی باد، آمین.

تحیات

¹² به توسط سلوانس که او را برادر امین شما می شمارم، مختصری نوشتم و نصیحت و شهادت می دهم که همین است فیض حقیقی خدا که بر آن قائم هستید.¹³ خواهر برگزیده با شما که در بابل است و پسر من مرقس به شما سلام می رسانند.¹⁴ یکدیگر را به بوسه محبتانه سلام نمایند و همه شما را که در مسیح عیسی هستید، سلام باد آمین.

را دشنام می دادند، دشنام پس نمی داد و چون عذاب می کشید تهدید نمی نمود، بلکه خویشتر را به داور عادل تسلیم کرد.²⁴ که خود گناهان ما را در بدن خویش بردارتمحمل شد تا از گناه مرده شده، به عدالت زیست نمایم که به ضربهای او شفا یافته آید.²⁵ از آنرو که مانند گوسفندان گمشده بودید، لکن الحال به سوی شبنان و اسقف جانهای خود برگشته آید.

زنان و شوهران

3 همچنین ای زنان، شوهران خود را اطاعت نمایید تا اگر بعضی نیز مطیع کلام نشوند، سیرت زنان، ایشان را بدون کلام در یابد،² چونکه سیرت طاهر و خداترس شما را ببینند.³ و شما رازینت ظاهری نباشد، از بافتن موی و متحلی شدن به طلا و پوشیدن لباس،⁴ بلکه انسانیت باطنی قلبی در لباس غیر فاسد روح حلیم و آرام که نزد خدا گرانهاست.⁵ زیرا بدینگونه زنان مقدسه در سابق نیز که متوکل به خدا بودند، خویشترن رازینت می نمودند و شوهران خود را اطاعت می کردند.⁶ مانند ساره که ابراهیم را مطیع می بود و او را آقا می خواند و شما دختران او شده آید، اگر نیکویی کنید و از هیچ خوف ترسان نشوید.⁷ و همچنین ای شوهران، با فطانت با ایشان زیست کنید، چون با ظروف ضعیف تر زنانه، و ایشان را محترم دارید چون با شما وارث فیض حیات نیز هستند تا دعاهای شما بازداشته نشود.

زحمت کشیدن برای عدالت

⁸ خلاصه همه شما یکرای و همدرد و برادر دوست و مشفق و فروتن باشید.⁹ و بدی بعوض بدی و دشنام بعوض دشنام مدهید، بلکه برعکس برکت بطلبید زیرا که می دانید برای این خوانده شده آید تا وارث برکت شوید.¹⁰ زیرا «هر که می خواهد حیات را دوست دارد و ایام نیکو ببیند، زبان خود را از بدی و لهای خود را از فریب گفتن باز بدارد؛¹¹ از بدی اعراض نماید و نیکویی رابه جا آورد؛ سلامتی را بطلبد و آن را تعاقب نماید.¹² از آنرو که چشمان خداوند بر عادلان است و گوشهای او به سوی دعای ایشان، لکن روی خداوند بر بدکاران است.»

¹³ و اگر برای نیکویی غیور هستید، کیست که به شما ضرری برساند؟¹⁴ بلکه هرگاه برای عدالت زحمت کشیدید، خوشبحال شما. پس از خوف ایشان ترسان و مضطرب مشوید.¹⁵ بلکه خداوند مسیح را در دل خود تقدیس نماید و پیوسته مستعد باشید تا هر که سبب امیدی را که دارید از شما بپرسد، او را جواب دهید، لیکن با حلم و ترس.¹⁶ و ضمیر خود را نیکو بدارید تا آنانی که بر سیرت نیکوی شما در مسیح طعن می زنند، در همان چیزی که شما را بد می گویند خجالت کشند،¹⁷ زیرا اگر اراده خدا چنین است، نیکوکار بودن و زحمت کشیدن، بهتر است از بدکردار بودن.¹⁸ زیرا که مسیح نیز برای گناهان یک بار زحمت کشید، یعنی عدالی برای ظالمان، تا ما را نزد خدا بیاورد؛ در حالیکه بحسب جسم مرد، لکن بحسب روح زنده گشت،¹⁹ و به آن روح نیز رفت و موعظه نمود به ارواحی که در زندان بودند،²⁰ که سابق نافرمانبردار بودند هنگامی که حلم خدا در ایام نوح انتظار می کشید، وقتی که کشتی بنا می شد، که در آن جماعتی قلیل یعنی هشت نفر به آب نجات یافتند،²¹ که نمونه آن یعنی تعمید اکنون ما را نجات می بخشد (نه دور کردن کثافت جسم بلکه امتحان ضمیر صالح به سوی خدا) بواسطه برخاستن عیسی مسیح،²² که به آسمان رفت و بدست راست خدا است و فرشتگان و قدرتها و قوات مطیع او شده اند.

زندگی موافق اراده خدا

4 لهذا چون مسیح بحسب جسم برای ما زحمت کشید، شما نیز به همان نیت مسلح شوید زیرا آنکه بحسب جسم زحمت کشید، ازگناه بازداشته شده است.² تا آنکه بعد از آن مابقی عمر را در جسم نه بحسب شهوات انسانی بلکه موافق اراده خدا بسر برد.³ زیرا که عمر گذشته کافی است برای عمل نمودن به خواهش امتها و در فجور و شهوات و می گساری و عیاشی و بزمها و بت پرستیهای حرام رفتار نمودن.⁴ و در این متعجب

دوم پطرس

۱ شمعون پطرس، غلام و رسول عیسی مسیح، به آنانی که ایمان گرانها را به مساوی مایافته‌اند، در عدالت خدای ما و عیسی مسیح نجات‌دهنده.

۲ فیض و سلامتی در معرفت خدا و خداوند ماعیسی بر شما افزون باد. ۳ چنانکه قوت الهیه او همه چیزهایی را که برای حیات و دینداری لازم است، به ما عنایت فرموده است، به معرفت او که ما را به جلال و فضیلت خود دعوت نموده، ۴ که بوساطت آنها وعده های بینهایت عظیم و گرانها به ما داده شد تا شما به اینها شریک طبیعت الهی گردید و از فساد که از شهوت در جهان است، خلاصی یابید.

جد و جهد روحانی

۵ و به همین جهت، کمال سعی نموده، در ایمان خود فضیلت پیدا نمایید ۶ و در فضیلت، علم و در علم، عفت و در عفت، صبر و در صبر، دینداری ۷ و در دینداری، محبت برادران و در محبت برادران، محبت را. ۸ زیرا هرگاه اینها در شما یافت شود و بیفزاید، شما را نمی گذارد که در معرفت خداوند ما عیسی مسیح کاهل یا بی‌ثمر بوده باشید. ۹ زیرا هرکه اینها را ندارد، کور و کوتاه نظر است و تطیهر گناهان گذشته خود را فراموش کرده است. ۱۰ لهذا ای برادران بیشتر جد و جهد کنید تا دعوت و برگزیدگی خود را ثابت نمایید زیرا اگر چنین کنید هرگز لغزش نخواهید خورد. ۱۱ و همچنین دخول در ملکوت جاودانی خداوند و نجات‌دهنده ما عیسی مسیح به شما به دولت‌مندی داده خواهد شد.

اساس ایمان ما

۱۲ لهذا از پیوسته یاد دادن شما از این امور غفلت نخواهم ورزید، هر چند آنها را می‌دانید و در آن راستی که نزد شما است استوار هستید. ۱۳ لکن این را صواب می‌دانم، مادامی که در این خیمه هستیم، شما را به یاد آوری برانگیزانم. ۱۴ چونکه می‌دانم که وقت بیرون کردن خیمه من نزدیک است، چنانکه خداوند ما عیسی مسیح نیز مرا آگاهانید. ۱۵ و برای این نیز کوشش می‌کنم تا شما در هروقت بعد از رحلت من، بتوانید این امور را یاد آورید. ۱۶ زیرا که در پی افسانه های جعلی نرفتیم، چون از قوت و آمدن خداوند ما عیسی مسیح شما را اعلام دادیم، بلکه کبریایی او را دیده بودیم. ۱۷ زیرا از خدای پدر اکرام و جلال یافت هنگامی که آوازی از جلال کبریایی به اورسید که «این است پسر حبیب من که از وی خشنودم» ۱۸ و این آواز را ما زمانی که با وی در کوه مقدس بودیم، شنیدیم که از آسمان آورده شد. ۱۹ و کلام انبیا را نیز محکم تر داریم که نیکومی کنید اگر در آن اهتمام کنید، مثل چراغی درخشنده در مکان تاریک تا روز بشکافد و ستاره صبح در دلهای شما طلوع کند. ۲۰ و این رانختن بدانید که هیچ نبوت کتاب از تفسیر خود نبی نیست. ۲۱ زیرا که نبوت به اراده انسان هرگز آورده نشد، بلکه مردمان به روح القدس مجذوب شده، از جانب خدا سخن گفتند.

انبیای کذب

۲ لکن در میان قوم، انبیای کذب نیز بودند، چنانکه در میان شما هم معلمان کذب خواهند بود که بدعتهای مهلک را خفیه خواهند آورد و آن آقایی را که ایشان را خرید انکار خواهند نمود و هلاکت سریع را بر خود خواهند کشید؛ ۲ و بسیاری فجور ایشان را متابعت خواهند نمود که به سبب ایشان طریق حق، مورد ملامت خواهد شد. ۳ و از راه طمع به سخنان جعلی

شما را خرید و فروش خواهند کرد که عقوبت ایشان از مدت مدید تاخیر نمی کند و هلاکت ایشان خوابیده نیست.

۴ زیرا هرگاه خدا بر فرشتگانی که گناه کردند، شفقت نمود بلکه ایشان را به جهنم انداخته، به زنجیرهای ظلمت سپرد تا برای داوری نگاه داشته شوند؛ ۵ و بر عالم قدیم شفقت نفرمود بلکه نوح، واعظ عدالت را با هفت نفر دیگر محفوظداشته، طوفان را بر عالم بی‌دینان آورد؛ ۶ و شهرهای سدوم و عموره را خاکستر نموده، حکم به واژگون شدن آنها فرمود و آنها را برای آنانی که بعد از این بی‌دینی خواهند کرد، عبرتی ساخت؛ ۷ و لوط عادل را که از رفتار فاجرانه بی‌دینان رنجیده بود رها نمود. ۸ زیرا که آن مرد عادل در میانشان ساکن بوده، از آنچه می‌دید و می‌شنید، دل صالح خود را به کارهای قبیح ایشان هر روزه رنجیده می‌داشت. ۹ پس خداوند می‌داند که عادلان را از تجربه رهایی دهد و ظالمان را تا به روز جزا در عذاب نگاه دارد. ۱۰ خصوص آنانی که در شهوات نجاست در پی جسم می‌روند و خداوندی را حقیر می‌دانند.

۱۱ و حال آنکه فرشتگانی که در قدرت و قوت افضل هستند، پیش خداوند برای ایشان حکم افترا نمی‌زند. ۱۲ لکن اینها چون حیوانات غیرنطاق که برای صید و هلاکت طبع متولد شده‌اند، ملامت می‌کنند بر آنچه نمی‌دانند در فساد خود هلاک خواهند شد. ۱۳ و مزد ناراستی خود را خواهند یافت که عیش و عشرت یک روزه را سرور خود می‌دانند. لکه‌ها و عیبها هستند که در ضیافت های محبتانه خود عیش و عشرت می‌نمایند وقتی که با شما شادی می‌کنند. ۱۴ چشمهای پر از زنا دارند که از گناه بازداشته نمی‌شود، و کسان ناپایدار را به دام می‌کشند؛ ابنای لعنت که قلب خود را برای طمع ریاضت داده‌اند، ۱۵ و راه مستقیم را ترک کرده، گمراه شدند و طریق بلعام بن بصور را که مزد ناراستی را دوست می‌داشت، متابعت کردند. ۱۶ لکن او از تقصیر خود توبیخ یافت که حمار گنگ به زبان انسان متنطق شده، دیوانگی نبی را توبیخ نمود.

۱۷ اینها چشمه های بی‌آب و مه های رانده شده به باد شدید هستند که برای ایشان ظلمت تاریکی جاودانی، مقرر است. ۱۸ زیرا که سخنان تکبرآمیز و باطل می‌گویند و آنانی را که از اهل ضلالت تازه رستگار شده‌اند، در دام شهوات به فجور جسمی می‌کشند، ۱۹ و ایشان را به آزادی وعده می‌دهند و حال آنکه خود غلام فساد هستند، زیرا هر چیزی که بر کسی غلبه یافته باشد، او نیز غلام آن است. ۲۰ زیرا هرگاه به معرفت خداوند و نجات‌دهنده ما عیسی مسیح از آلاپش دنیوی رستند و بعد از آن، بار دیگر گرفتار و مغلوب آن گشتند، اواخر ایشان از اوایل بدتر می‌شود. ۲۱ زیرا که برای ایشان بهتر می‌بود که راه عدالت را ندانسته باشند از اینکه بعد از دانستن بار دیگر از آن حکم مقدس که بدیشان سپرده شده بود، برگردند. ۲۲ لکن معنی مثل حقیقی بر ایشان راست آمد که «سگ به قی خود رجوع کرده است و خنزیر شسته شده، به غلطیدن در گل.»

روز خداوند

۳ این رساله دوم رای حبیبان الان به شما نویسم که به این هردو، دل پاک شما را به طریق یادگاری برمی‌انگیزانم، ۲ تا بخاطر آریدکلماتی که انبیای مقدس، پیش گفته‌اند و حکم خداوند و نجات‌دهنده را که به رسولان شما داده شد.

۳ و نخست این را می‌دانید که در ایام آخرمستهلزئین با استهزا ظاهر خواهند شد که بر وفق شهوات خود رفتار نموده، ۴ خواهند گفت: «کجاست وعده آمدن او؟ زیرا از زمانی که پدران به خواب رفتند، هر چیزی به

و آن را بشتابانید که در آن آسمانها سوخته شده، از هم متفرق خواهند شد و عناصر از حرارت گداخته خواهد گردید.¹³ ولی بحسب وعده او، منتظر آسمانهای جدید و زمین جدید هستیم که در آنها عدالت ساکن خواهد بود.¹⁴ لهدای حبیبان، چون انتظار این چیزها رامی کشید، جد و جهد نمایید تا نزد او بی داغ و بی عیب در سلامتی یافت شوید.¹⁵ و تحمل خداوند ما را نجات بدانید، چنانکه برادر حبیب مایولس نیز برحسب حکمتی که به وی داده شد، به شما نوشت.¹⁶ و همچنین در سایر رساله های خود این چیزها را بیان می نماید که در آنها بعضی چیزهاست که فهمیدن آنها مشکل است و مردمان بی علم و ناپایدار آنها را مثل سایر کتب تحریف می کنند تا به هلاکت خود برسند.¹⁷ پس شما ای حبیبان، چون این امور را از پیش می دانید، باحذر باشید که مبادا به گمراهی بی دینان رבוده شده، از پایداری خود بیفتید.¹⁸ بلکه در فیض و معرفت خداوند و نجات دهنده ما عیسی مسیح ترقی کنید، که او را از کنون تا ابدالابد جلال باد. آمین.

همینطوری که از ابتدای آفرینش بود، باقی است.⁵ زیرا که ایشان عمد از این غافل هستند که به کلام خدا آسمانها از قدیم بود و زمین از آب و به آب قائم گردید.⁶ و به این هردو، عالمی که آن وقت بود در آب غرق شده، هلاک گشت.⁷ لکن آسمان و زمین الان به همان کلام برای آتش ذخیره شده و تا روز داوری و هلاکت، مردم بی دین نگاه داشته شده اند.⁸ لکن ای حبیبان، این یک چیز از شما مخفی نماند که یک روز نزد خدا چون هزار سال است و هزار سال چون یک روز.⁹ خداوند در وعده خود تاخیر نمی نماید چنانکه بعضی تاخیر می پندارند، بلکه بر شما تحمل می نماید چون نمی خواهد که کسی هلاک گردد بلکه همه به توبه گرایند.¹⁰ لکن روز خداوند چون دزد خواهد آمد که در آن آسمانها به صدای عظیم زایل خواهند شد و عناصر سوخته شده، از هم خواهد پاشید و زمین و کارهایی که در آن است سوخته خواهد شد.¹¹ پس چون جمیع اینها متفرق خواهند گردید، شما چطور مردمان باید باشید، در هرسیرت مقدس و دینداری؟¹² و آمدن روز خدرا انتظار بکشید

اول یوحنا

درباره کلمه حیات

از شهوت جسم و خواهش چشم و غرور زندگانی از پدر نیست بلکه از جهان است.¹⁷ و دنیا و شهوات آن در گذراست لکن کسی که به اراده خدا عمل می کند، تا به ابد باقی می ماند.

ظهور دجالان

¹⁸ ای بچه ها، این ساعت آخر است و چنانکه شنیده اید که دجال می آید، الحال هم دجالان بسیار ظاهر شده اند و از این می دانیم که ساعت آخر است.¹⁹ از ما بیرون شدند، لکن از ما نبودند، زیرا اگر از ما می بودند با ما می ماندند؛ لکن بیرون رفتند تا ظاهر شود که همه ایشان از ما نیستند.²⁰ و اما شما از آن قدوس، مسح را یافته اید و هرچیز را می دانید.²¹ نوشتنم به شما از این جهت که راستی را نمی دانید، بلکه از اینرو که آن رامی دانید و اینکه هیچ دروغ از راستی نیست.

²² دروغگو کیست جز آنکه مسیح بودن عیسی را انکار کند. آن دجال است که پدر و پسر را انکاری نماید.²³ کسی که پسر را انکار کند، پدر را هم ندارد و کسی که اعتراف به پسر نماید، پدر را نیز دارد.

²⁴ و اما شما آنچه از ابتدا شنیدید در شما ثابت بماند، زیرا اگر آنچه از اول شنیدید، در شما ثابت بماند، شما نیز در پسر و در پدر ثابت خواهید ماند.²⁵ و این است آن وعده ای که او به ما داده است، یعنی حیات جاودانی.²⁶ و این را به شما نوشتنم درباره آنانی که شما را گمراه می کنند.²⁷ و اما در شما آن مسح که از او یافته اید ثابت است و حاجت ندارید که کسی شما را تعلیم دهد بلکه چنانکه خود آن مسح شما را از همه چیز تعلیم می دهد و حق است و دروغ نیست، پس بطوری که شما را تعلیم داد در او ثابت می مانید.²⁸ الان ای فرزندان در او ثابت بمانید تا چون ظاهر شود، اعتماد داشته باشیم و در هنگام ظهورش از وی خجل نشویم.²⁹ اگر فهمیده اید که او عادل است، پس می دانید که هرکه عدالت را به جا آورد، از وی تولد یافته است.

فرزندان خدا

³ ملاحظه کنید چه نوع محبت پدر به ما داده است تا فرزندان خدا خوانده شویم؛ و چنین هستیم و از این جهت دنیا ما را نمی شناسد زیرا که او را نشناخت.² ای حبیبان، الان فرزندان خدا هستیم و هنوز ظاهر نشده است آنچه خواهیم بود؛ لکن می دانیم که چون او ظاهر شود، مانند او خواهیم بود زیرا او را چنانکه هست خواهیم دید.³ و هرکس که این امید را بر وی دارد، خود را پاک می سازد چنانکه او پاک است.⁴ و هرکه گناه را بعمل می آورد، برخلاف شریعت عمل می کند زیرا گناه مخالف شریعت است.⁵ و می دانید که او ظاهر شد تا گناهان را بردارد و در وی هیچ گناه نیست.⁶ هرکه در وی ثابت است گناه نمی کند و هرکه گناه می کند او راننده است و نمی شناسد.

⁷ ای فرزندان، کسی شما را گمراه نکند؛ کسی که عدالت را به جا می آورد، عادل است چنانکه او عادل است.⁸ و کسی که گناه می کند از ابلیس است زیرا که ابلیس از ابتدا گناهکار بوده است. و از این جهت پسر خدا ظاهر شد تا اعمال ابلیس را باطل سازد.⁹ هرکه از خدا مولود شده است، گناه نمی کند زیرا تخم او در وی می ماند و او نمی تواند گناهکار بوده باشد زیرا که از خدا تولد یافته است.¹⁰ فرزندان خدا و فرزندان ابلیس از این ظاهر می گردند. هرکه عدالت را به جانی آورد از خدا نیست و همچنین هرکه برادر خود را محبت نمی نماید.

¹ آنچه از ابتدا بود و آنچه شنیده ایم و به چشم خود دیده، آنچه بر آن نگریستیم و دستهای ما لمس کرد، درباره کلمه حیات.² و حیات ظاهر شد و آن را دیده ایم و شهادت می دهیم و به شما خبر می دهیم از حیات جاودانی که نزد پدر بود و بر ما ظاهر شد.³ از آنچه دیده و شنیده ایم شما را اعلام می نمایم تا شما هم با ما شراکت داشته باشید. و اما شراکت ما با پدر و با پسرش عیسی مسیح است.⁴ و این را به شما می نویسم تا خوشی ما کامل گردد.

سلوک در نور

⁵ و این است پیغامی که از او شنیده ایم و به شما اعلام می نمایم، که خدا نور است و هیچ ظلمت در وی هرگز نیست.⁶ اگر گوییم که با وی شراکت داریم، در حالی که در ظلمت سلوک می نمایم، دروغ می گوییم و پرستی عمل نمی کنیم.⁷ لکن اگر در نور سلوک می نمایم، چنانکه او در نور است، با یکدیگر شراکت داریم و خون پسر او عیسی مسیح ما را از هر گناه پاک می سازد.⁸ اگر گوییم که گناه نداریم خود را گمراه می کنیم و راستی در ما نیست.⁹ اگر به گناهان خود اعتراف کنیم، او امین و عادل است تا گناهان ما را بیامرزد و ما را از هر ناراستی پاک سازد.¹⁰ اگر گوییم که گناه نکرده ایم، او را دروغگو می شماریم و کلام او در ما نیست.

² و اوست کفاره بجهت گناهان ما و نه گناهان ما فقط بلکه بجهت تمام جهان نیز.³ و از این می دانیم که او را می شناسیم، اگر احکام او را نگاه داریم.⁴ کسی که گوید او را می شناسم و احکام او را نگاه ندارد، دروغگوست و در وی راستی نیست.⁵ لکن کسی که کلام او را نگاه دارد، فی الواقع محبت خدا در وی کامل شده است و از این می دانیم که در وی هستیم.⁶ هرکه گوید که در وی می مانم، به همین طریقی که او سلوک می نمود، اونیز باید سلوک کند.

⁷ ای حبیبان، حکمی تازه به شما نمی نویسم، بلکه حکمی که آن را از ابتدا داشتید؛ و حکم کهنه آن کلام است که از ابتدا شنیدید.⁸ و نیز حکمی تازه به شما می نویسم که آن در وی و در شما حق است، زیرا که تاریکی در گذر است و نور حقیقی الان می درخشد.⁹ کسی که می گوید که در نور است و از برادر خود نفرت دارد، تا حال در تاریکی است.¹⁰ و کسی که برادر خود را محبت نماید، در نور ساکن است و لغزش در وی نیست.¹¹ اما کسی که از برادر خود نفرت دارد، در تاریکی است و در تاریکی راه می رود و نمی داند کجا می رود زیرا که تاریکی چشمانش را کور کرده است.

¹² ای فرزندان، به شما می نویسم زیرا که گناهان شما بخاطر اسم او آمرزیده شده است.¹³ ای پدران، به شما می نویسم زیرا او را که از ابتدا است می شناسید. ای جوانان، به شما می نویسم از آنجا که بر شریر غالب شده اید. ای بچه ها به شما نوشتنم زیرا که پدر را می شناسید.¹⁴ ای پدران، به شما نوشتنم زیرا او را که از ابتداست می شناسید. ای جوانان، به شما نوشتنم از آن جهت که توانا هستید و کلام خدا در شما ساکن است و بر شریر غلبه یافته اید.¹⁵ دنیا را آنچه در دنیاست دوست مدارید زیرا اگر کسی دنیا را دوست دارد، محبت پدر در وی نیست.¹⁶ زیرا که آنچه در دنیاست،

محبت به یکدیگر

نجات‌دهنده جهان بشود.¹⁵ هرکه اقرار می‌کند که عیسی پسر خداست، خدا در وی ساکن است و او در خدا.¹⁶ و ما دانسته و باور کرده‌ایم آن محبتی را که خدا با ما نموده است. خدا محبت است و هرکه در محبت ساکن است در خدا ساکن است و خدا در وی.¹⁷ محبت در همین با ما کامل شده است تا در روز جزا ما را دلاوری باشد، زیرا چنانکه اوهست، ما نیز در این جهان همچنین هستیم.¹⁸ در محبت خوف نیست بلکه محبت کامل خوف را بیرون می‌اندازد؛ زیرا خوف عذاب دارد و کسی که خوف دارد، در محبت کامل نشده است.¹⁹ ما او را محبت می‌نماییم زیرا که او اول ما را محبت نمود.²⁰ اگر کسی گوید که خدا را محبت می‌نمایم و از برادر خود نفرت کند، دروغ‌گوست، زیرا کسی که برادری را که دیده است محبت ننماید، چگونه ممکن است خدایی را که ندیده است محبت نماید؟²¹ و این حکم را از وی یافته‌ایم که هرکه خدا را محبت می‌نماید، برادر خود را نیز محبت بنماید.

ایمان به پسر خدا

5 هرکه ایمان دارد که عیسی، مسیح است، از خدا مولود شده است؛ و هرکه والد را محبت می‌نماید، مولود او را نیز محبت می‌نماید.² از این می‌دانیم که فرزندان خدا را محبت می‌نماییم، چون خدا را محبت می‌نماییم و احکام او را به‌جا می‌آوریم.³ زیرا همین است محبت خدا که احکام او را نگاه داریم و احکام اوگران نیست.⁴ زیرا آنچه از خدا مولود شده است، بر دنیا غلبه می‌یابد؛ و غلبه‌ای که دنیا را مغلوب ساخته است، ایمان ماست.⁵ کیست آنکه بر دنیا غلبه یابد؟ جز آنکه ایمان دارد که عیسی پسر خداست.

⁶ همین است او که به آب و خون آمد یعنی عیسی مسیح. نه به آب فقط بلکه به آب و خون. و روح است آنکه شهادت می‌دهد، زیرا که روح حق است.⁷ زیرا سه هستند که شهادت می‌دهند،⁸ یعنی روح و آب و خون؛ و این سه یک هستند.⁹ اگر شهادت انسان را قبول کنیم، شهادت خدا بزرگتر است؛ زیرا این است شهادت خدا که درباره پسر خود شهادت داده است.¹⁰ آنکه به پسر خدا ایمان آورد، در خود شهادت دارد و آنکه به خدا ایمان نیاورد، او را دروغ‌گو شمرده است، زیرا به شهادتی که خدا درباره پسر خود داده است، ایمان نیاورده است.¹¹ و آن شهادت این است که خدا حیات جاودانی به ما داده است و این حیات، در پسر اوست.¹² آنکه پسر را در حیات را ندارد و آنکه پسر خدا را ندارد، حیات را نیافته است.

گفتار پایانی

¹³ این را نوشتیم به شما که به اسم خدا ایمان آورده‌اید تا بدانید که حیات جاودانی دارید و تا به اسم پسر خدا ایمان بیاورید.¹⁴ و این است آن دلیری که نزد وی داریم که هرچه برحسب اراده او سوال نماییم، ما را می‌شنود.¹⁵ و اگر دانیم که هرچه سوال کنیم ما را می‌شنود، پس می‌دانیم که آنچه از او درخواست کنیم می‌یابیم.¹⁶ اگر کسی برادر خود را ببندد که گناهی را که منتهی به موت نباشد می‌کند، دعا بکند و او را حیات خواهد بخشید، به هرکه گناهی منتهی به موت نکرده باشد. گناهی منتهی به موت هست؛ بجهت آن نمی‌گویم که دعا باید کرد.¹⁷ هر ناراستی گناه است، ولی گناهی هست که منتهی به موت نیست.¹⁸ و می‌دانیم که هرکه از خدا مولود شده است، گناه نمی‌کند بلکه کسی که از خدا تولد یافت خود را نگاه می‌دارد و آن شریب او را لمس نمی‌کند.¹⁹ و می‌دانیم که از خدا هستیم و تمام دنیا در شریب خوابیده است.²⁰ اما آگاه هستیم که پسر خدا آمده است و به ما بصیرت داده است تا حق را بشناسیم و در حق یعنی در پسر او عیسی مسیح هستیم. اوست خدای حق و حیات جاودانی.²¹ ای فرزندان، خود را از بتها نگاه دارید. آمین.

¹¹ زیرا همین است آن بیغمی که از اول شنیدید که یکدیگر را محبت نماییم.¹² نه مثل قائل که از آن شریب بود و برادر خود را کشت؛ و از چه سبب او را کشت؟ از این سبب که اعمال خودش قبیح بود و اعمال برادرش نیکو.¹³ ای برادران من، تعجب مکنید اگر دنیا از شما نفرت گیرد.¹⁴ ما می‌دانیم که از موت گذشته، داخل حیات گشته‌ایم از اینکه برادران را محبت می‌نماییم. هرکه برادر خود را محبت نمی‌نماید در موت ساکن است.¹⁵ هرکه از برادر خود نفرت نماید، قاتل است و می‌دانید که هیچ قاتل حیات جاودانی در خود ثابت ندارد.¹⁶ از این امر محبت را دانسته‌ایم که او جان خود را در راه ما نهاد و ما باید جان خود را در راه برادران بنهیم.¹⁷ لکن کسی که معیشت دنیوی دارد و برادر خود را محتاج ببیند و رحمت خود را از او بازدارد، چگونه محبت خدا در او ساکن است؟¹⁸ ای فرزندان، محبت را به‌جا آوریم نه در کلام و زبان بلکه در عمل و راستی.¹⁹ و از این خواهیم دانست که از حق هستیم و دلهای خود را در حضور او مطمئن خواهیم ساخت،²⁰ یعنی در هرچه دل ما، ما را مذمت می‌کند، زیرا خدا از دل ما بزرگتر است و هر چیز را می‌داند.²¹ ای حبیبان، هرگاه دل ما ما را مذمت نکند، در حضور خدا اعتماد داریم.²² و هرچه سوال کنیم، از او می‌پاییم، از آنچه که احکام او را نگاه می‌داریم و به آنچه پسندیده اوست، عمل می‌نماییم. و این است حکم او که به اسم پسر او عیسی مسیح ایمان آوریم و یکدیگر را محبت نماییم، چنانکه به ما امر فرمود.²³ و هرکه احکام او را نگاه دارد، در او ساکن است و او در وی؛ و از این می‌شناسیم که در ما ساکن است، یعنی از آن روح که به ما داده است.

روح‌ها را بیازمایید

4 ای حبیبان، هر روح را قبول مکنید بلکه روح‌ها را بیازمایید که از خدا هستند یا نه. زیرا که انبیای کذب بسیار به جهان بیرون رفته‌اند.² به این، روح خدا را می‌شناسیم: هر روحی که به عیسی مسیح مجسم شده اقرار نماید از خداست،³ و هر روحی که عیسی مسیح مجسم شده را انکار کند، از خدا نیست. و این است روح دجال که شنیده‌اید که او می‌آید و الان هم در جهان است.⁴ ای فرزندان، شما از خدا هستید و بر ایشان غلبه یافته‌اید زیرا او که در شماست، بزرگتر است از آنکه در جهان است.⁵ ایشان از دنیا هستند از این جهت سخنان دنیوی می‌گویند و دنیا ایشان را می‌شنود.⁶ ما از خدا هستیم و هرکه خدا را می‌شناسد ما را می‌شنود و آنکه از خدا نیست ما را نمی‌شنود. روح حق و روح ضلالت را از این تمییز می‌دهیم.

خدا محبت است

⁷ ای حبیبان، یکدیگر را محبت بنماییم زیرا که محبت از خداست و هرکه محبت می‌نماید از خدا مولود شده است و خدا را می‌شناسد،⁸ و کسی که محبت نمی‌نماید، خدا را نمی‌شناسد زیرا خدا محبت است.⁹ و محبت خدا به ما ظاهر شده است به اینکه خدا پسر یگانه خود را به جهان فرستاده است تا به وی زیست نماییم.¹⁰ و محبت در همین است، نه آنکه ما خدا را محبت نمودیم، بلکه اینکه او ما را محبت نمود و پسر خود را فرستاد تا کفار را گناهان ما شود.¹¹ ای حبیبان، اگر خدا با ما چنین محبت نمود، ما نیز می‌باید یکدیگر را محبت نماییم.¹² کسی هرگز خدا را ندید؛ اگر یکدیگر را محبت نماییم، خدای ما ساکن است و محبت او در ما کامل شده است.¹³ از این می‌دانیم که در وی ساکنیم و او در ما زیرا که از روح خود به ما داده است.¹⁴ و ما دیده‌ایم و شهادت می‌دهیم که پدر پسر را فرستاد تا

دوم یوحنا

۱ من که پیروم، به خاتون برگزیده و فرزندانم که ایشان را در راستی محبت می‌نمایم و نه من فقط بلکه همه کسانی که راستی را می‌دانند،^۲ بخاطر آن راستی که در ما ساکن است و با ما تا به ابد خواهد بود.
 ۳ فیض و رحمت و سلامتی از جانب خدای پدر و عیسی مسیح خداوند و پسر پدر در راستی و محبت با ما خواهد بود.
 ۴ بسیار مسرور شدم چونکه بعضی از فرزندان تو را یافتم که در راستی رفتار می‌کنند، چنانکه از پدر حکم یافتیم.^۵ و الان ای خاتون از تو التماس دارم نه آنکه حکمی تازه به تو بنویسم، بلکه همان را که از ابتداء داشتیم که یکدیگر را محبت بنماییم.^۶ و این است محبت که موافق احکام اوسلوک بنماییم و حکم همان است که از اول شنیدید تا در آن سلوک نماییم.

۷ زیرا گمراه کنندگان بسیار به دنیا بیرون شدند که عیسی مسیح ظاهر شده در جسم را اقرار نمی‌کنند. آن است گمراه‌کننده و دجال.^۸ خود را نگاه بدارید مبادا آنچه را که عمل کردیم بر باد دهید بلکه تا اجرت کامل بیابید.
 ۹ هر که پیشوایی می‌کند و در تعلیم مسیح ثابت نیست، خدا را نیافته است. اما آنکه در تعلیم مسیح ثابت ماند، او هم پدر و پسر را دارد.^{۱۰} اگر کسی به نزد شما آید و این تعلیم را نیاورد، او را به خانه خود می‌پذیرید و او را تحیت مگویید.^{۱۱} زیرا هر که او را تحیت گوید، در کارهای قبیحش شریک گردد.
 ۱۲ چیزهای بسیار دارم که به شما بنویسم، لکن نخواستم که به کاغذ و مرکب بنویسم، بلکه امیدوارم که به نزد شما بیایم و زبانی گفتگو نمایم تا خوشی ما کامل شود.
 ۱۳ فرزندان خواهر برگزیده تو، به تو سلام می‌رسانند. آمین.

سوم یوحنا

خواهم آورد زیرا به سخنان ناشایسته بر ما یاوه‌گویی می‌کند و به این قانع نشده، برادران را خود نمی‌پذیرد و کسانی را نیز که می‌خواهند، مانع ایشان می‌شود و از کلیسا بیرون می‌کند.
¹⁰ ای حبیب به بدی اقتدا منما بلکه به نیکویی زیرا نیکوکردار از خداست و بدکردار خدا راندریده است.¹¹ همه مردم و خود راستی نیز بردیمتریوس شهادت می‌دهند و ما هم شهادت می‌دهیم و آگاهید که شهادت ما راست است.
¹² مرا چیزهای بسیار بود که به تو بنویسم، لکن نمی‌خواهم به مرکب و قلم به تو بنویسم.¹³ لکن امیدوارم که به زودی تو را خواهم دید و زبانی گفتگو کنیم.
¹⁴ سلام بر تو باد. دوستان به تو سلام می‌رسانند. سلام مرا به دوستان نام به نام برسان.

۱ من که پیرم، به غایب حبیب که او را در راستی محبت می‌نمایم.
² ای حبیب، دعا می‌کنم که در هر وجه کامیاب و تندرست بوده باشی، چنانکه جان تو کامیاب است.³ زیرا که بسیار شاد شدم چون برادران آمدند و بر راستی تو شهادت دادند، چنانکه تو در راستی سلوک می‌نمایی.
⁴ مرا بیش از این شادی نیست که بشنوم که فرزندانم در راستی سلوک می‌نمایند.⁵ ای حبیب، آنچه می‌کنی به برادران خصوص به غریبان، به امانت می‌کنی،⁶ که در حضور کلیسا بر محبت تو شهادت دادند و هرگاه ایشان را بطور شایسته خدابدرقه کنی، نیکویی می‌نمایی زیرا که بجهت اسم او بیرون رفتند و از امتها چیزی نمی‌گیرند.⁷ پس بر ما واجب است که چنین اشخاص را بپذیریم تا شریک راستی بشویم.
⁸ به کلیسا چیزی نوشتم لکن دیوترقیس که سرداری بر ایشان را دوست می‌دارد ما را قبول نمی‌کند.⁹ لهذا اگر آیم کارهایی را که او می‌کند به یاد

یهودا

1 یهودا، غلام عیسی مسیح و برادر یعقوب، به خواننده‌شدگانی که در خدای پدر حبیب و برای عیسی مسیح محفوظ می‌باشید. رحمت و سلامتی و محبت بر شما افزون باد.

هلاکت مردمان بی‌دین

3 ای حبیبان، چون شوق تمام داشتم که درباره نجات عام به شما بنویسم، ناچار شدم که الان به شما بنویسم و نصیحت دهم تا شما مجاهده کنید برای آن ایمانی که یک بار به مقدسین سپرده شد. 4 زیرا که بعضی اشخاص در خفا درآمده‌اند که از قدیم برای این قصاص مقرر شده بودند؛ مردمان بی‌دین که فیض خدای ما را به فجور تبدیل نموده و عیسی مسیح آقای واحد و خداوند ما را انکار کرده‌اند.

5 پس می‌خواهم شما را یاد دهم، هر چند همه چیز را دفعه می‌دانید که بعد از آنکه خداوند، قوم را از زمین مصر رهایی بخشیده بود، بار دیگری ایمانان را هلاک فرمود. 6 و فرشتگانی را که ریاست خود را حفظ نکردند بلکه مسکن حقیقی خود را ترک نمودند، در زنجیرهای ابدی در تحت ظلمت بجهت قصاص یوم عظیم نگاه داشته است. 7 و همچنین سدوم و غموره و سایر بلدان نواحی آنها مثل ایشان چونکه زناکار شدند و در پی بشر دیگر افتادند، در عقوبت آتش ابدی گرفتار شده، بجهت عبرت مقرر شدند. 8 لیکن با وجود این، همه این خواب بینندگان نیز جسد خود را نجس می‌سازند و خداوندی را خوار می‌شمارند و بر بزرگان تهمت می‌زنند.

9 امامیکائیل، رئیس ملائکه، چون درباره جسد موسی با ابلیس منازعه می‌کرد، جرات نمود که حکم افترا بر او بزند بلکه گفت: «خداوند تو را توبیخ فرماید.» 10 لکن این اشخاص بر آنچه نمی‌دانند افتراء می‌زنند و در آنچه مثل حیوان غیرناتق بالطبع فهمیده‌اند، خود را فاسدمی‌سازند. 11 وای بر ایشان زیرا که به راه قائل رفته‌اند و در گمراهی بلعام بجهت اجرت غرق شده‌اند و در مشاجرت قورح هلاک گشته‌اند. 12 اینها در ضیافت های محبتانه شما صخره‌ها هستند چون با شما شادی می‌کنند، و شبانانی که خوبستن را بی‌خوف می‌پرورند و ابرهای بی‌آب از بادهارانده شده و در ختان صیفی بی‌میوه، دوباره مرده و از ریشه‌کنده شده، 13 و امواج

جوشیده دریا که رسوایی خود را مثل کف برمی‌آورند و ستارگان آواره هستند که برای ایشان تاریکی ظلمت جاودانی مقرر است. 14 لکن خنوخ که هفتم از آدم بود، درباره همین اشخاص خبر داده، گفت: «اینک خداوند با هزاران هزار از مقدسین خود یهودا آمد 15 تا بر همه داوری نماید و بر تمامی بی‌دینان راملزم سازد، بر همه کارهای بی‌دینی که ایشان کردند و بر تمامی سخنان زشت که گناهکاران بی‌دین به خلاف او گفتند.» 16 اینانند همهمه‌کنان و گله‌مندان که بر حسب شهوات خود سلوک می‌نمایند و به زبان خود سخنان تکبرآمیزی گویند و صورتهای مردم را بجهت سودمی پسندند.

دعوت به پایداری

17 اما شمای حبیبان، بخاطر آورید آن سخنانی که رسولان خداوند ما عیسی مسیح پیش گفته‌اند، 18 چون به شما خبر دادند که در زمان آخر مستهزئین خواهند آمد که بر حسب شهوات بی‌دینی خود رفتار خواهند کرد. 19 اینانند که تفرقه‌ها پیدا می‌کنند و نفسانی هستند که روح را ندارند. 20 اما شمای حبیبان، خود را به ایمان اقدس خود بنا کرده و در روح القدس عبادت نموده، 21 خوبستن را در محبت خدا محفوظ دارید و منتظر رحمت خداوند ما عیسی مسیح برای حیات جاودانی بوده باشید. 22 و بعضی را که مجادله می‌کنند ملزم سازید. 23 و بعضی را از آتش بیرون کشیده، برهانید و بر بعضی با خوف رحمت کنید و از لباس جسم آلود نفرت نمایید.

ستایش پایانی

24 الان او را که قادر است که شما را از لغزش محفوظ دارد و در حضور جلال خود شما را بی‌عیب به فرحی عظیم قائم فرماید، 25 یعنی خدای واحد و نجات‌دهنده ما را جلال و عظمت و توانایی و قدرت باد الان و تا ابدالابد. آمین.

مکاشفه یوحنا

مقدمه

1 مکاشفه عیسی مسیح که خدا به او داد تا اموری را که می باید زود واقع شود، برغلامان خود ظاهر سازد و بوسیله فرشته خود فرستاده، آن را ظاهر نمود بر غلام خود یوحنا،² که گواهی داد به کلام خدا و به شهادت عیسی مسیح در اموری که دیده بود.³ خوشبحال کسی که می خواند و آنانی که می شنوند کلام این نبوت را، و آنچه در این مکتوب است نگاه می دارند، چونکه وقت نزدیک است.

تحيات و ستايش خدا

4 یوحنا، به هفت کلیسایی که در آسیا هستند.
5 و از عیسی مسیح که شاهد امین و نخست زاده از مردگان و رئیس پادشاهان جهان است. مر او را که ما را محبت می نماید و ما را از گناهان ما به خون خود شست،⁶ و ما را نزد خدا و پدر خود پادشاهان و کهنه ساخت، او را جلال و توانایی باد تا ابدالابد. آمین.
7 اینک با ابرها می آید و هر چشمی او را خواهد دید و آنانی که او را نیزه زدند و تمامی امت های جهان برای وی خواهند نالید. بلی!
8 «من هستم الف و یا، اول و آخر،» می گوید آن خداوند خدا که هست و بود و می آید، قادر علی الاطلاق.

رویای یوحنا

9 من یوحنا که برادر شما و شریک در مصیبت و ملکوت و صبر در عیسی مسیح هستم، بجهت کلام خدا و شهادت عیسی مسیح در جزیره ای مسمی به پطمس شدم.¹⁰ و در روز خداوند در روح شدم و از عقب خود آوازی بلند چون صدای صور شنیدم،¹¹ که می گفت: «من الف و یاو اول و آخر هستم. آنچه می بینی در کتابی بنویس و آن را به هفت کلیسایی که در آسیا هستند، یعنی به افسس و اسمیرنا و پرغامس و طیاتیرا و ساردس و فیلادلفیه و لائودکیه بفرست.»

12 پس رو برگردانیدم تا آن آوازی را که با من تکلم می نمود بنگرم؛ و چون رو گردانیدم، هفت چراغدان طلا دیدم،¹³ و در میان هفت چراغدان، شبیه پسر انسان را که ردای بلند در بر داشت و برسینه وی کمربندی طلا بسته بود،¹⁴ و سر و موی او سفید چون پشم، مثل برف سفید بود و چشمان او مثل شعله آتش،¹⁵ و پایهایش مانند برنج صیقلی که در کوره تابیده شود، و آواز او مثل صدای آبهای بسیار؛¹⁶ و در دست راست خود هفت ستاره داشت و از دهانش شمشیری دودمه تیز بیرون می آمد و چهره اش چون آفتاب بود که در قوتش می تابد.

17 و چون او را دیدم، مثل مرده پیش پایهایش افتادم و دست راست خود را بر من نهاده، گفت: «ترسان مباش! من هستم اول و آخر و زنده؛¹⁸ و مرده شدم و اینک تا ابدالابد زنده هستم و کلیدهای موت و عالم اموات نزد من است.¹⁹ پس بنویس چیزهایی را که دیدی و چیزهایی که هستند و چیزهایی را که بعد از این خواهند شد،²⁰ سر هفت ستاره ای را که در دست راست من دیدی و هفت چراغدان طلا را. اما هفت ستاره، فرشتگان هفت کلیسا هستند و هفت چراغدان، هفت کلیسا می باشند.

به کلیسای افسس

2 «به فرشته کلیسای در افسس بنویس که این را می گوید او که هفت ستاره را بدست راست خود دارد و در میان هفت چراغدان طلای خرامد.² می دانم اعمال تو را و مشقت و صبر تو را و اینکه متحمل اشرار نمی توانی شد و آنانی را که خود را رسولان می خوانند و نیستند آزمودی و ایشان را دروغگو یافتی؛³ و صبرداری و بخاطر اسم من تحمل کردی و خسته نگشتی.

4 «لکن بحتی بر تو دارم که محبت نخستین خود را ترک کرده ای.⁵ پس بخاطر آن که از کجا افتاده ای و توبه کن و اعمال نخست را بعمل آوروالا بزودی نزد تو می آیم و چراغدانان را از مکانش نقل می کنم اگر توبه نکنی.⁶ لکن این راداری که اعمال تقولویان را دشمن داری، چنانکه من نیز از آنها نفرت دارم.

7 «آنکه گوش دارد بشنود که روح به کلیساها چه می گوید: هرکه غالب آید، به او این را خواهم بخشید که از درخت حیاتی که در وسط فردوس خداست بخورد.

به کلیسای اسمیرنا

8 «و به فرشته کلیسای در اسمیرنا بنویس که این را می گوید آن اول و آخر که مرده شد و زنده گشت.⁹ اعمال و تنگی و مفلسی تو را می دانم، لکن دولت مند هستی و کفر آنانی را که خود رایهود می گویند و نیستند بلکه از کنیسه شیطانند.¹⁰ از آن زحماتی که خواهی کشید مترس. اینک ابلیس بعضی از شما را در زندان خواهد انداخت تا تجربه کرده شوید و مدت ده روز زحمت خواهید کشید. لکن تا به مرگ امین باش تا تاج حیات را به تو دهم.¹¹ آنکه گوش دارد بشنود که روح به کلیساها چه می گوید: هرکه غالب آید از موت ثانی ضرر نخواهد یافت.

به کلیسای پرغامس

12 «و به فرشته کلیسای در پرغامس بنویس این را می گوید او که شمشیر دودمه تیز را دارد.¹³ اعمال و مسکن تو را می دانم که تخت شیطان در آنجاست و اسم مرا محکم داری و ایمان مرا انکار نمودی، نه هم در ایامی که انطیپاس شهید امین من در میان شما در جایی که شیطان ساکن است کشته شد.¹⁴ لکن بحث کمی بر تو دارم که در آنجا اشخاصی را داری که متمسکند به تعلیم بلعام که بالاق را آموخت که در راه بنی اسرائیل سنگی مصادم بیندازد تا قربانی های بتها را بخورند و زنا کنند.¹⁵ و همچنین کسانی را داری که تعلیم تقولویان را پذیرفته اند.¹⁶ پس توبه کن والا بزودی نزد تو می آیم و به شمشیر زبان خود با ایشان جنگ خواهم کرد.¹⁷ آنکه گوش دارد، بشنود که روح به کلیساها چه می گوید: و آنکه غالب آید، از من مخفی به وی خواهم داد و سنگی سفید به او خواهم بخشید که بر آن سنگ اسمی جدید مرقوم است که احدی آن را نمی داند جز آنکه آن را یافته باشد.

به کلیسای طیاتیرا

18 «و به فرشته کلیسای در طیاتیرا بنویس این را می گوید پسر خدا که چشمان او چون شعله آتش و پایهای او چون برنج صیقلی است.¹⁹ اعمال و محبت و خدمت و ایمان و صبر تو رامی دانم و اینکه اعمال آخر تو بیشتر از اول است.²⁰ لکن بحتی بر تو دارم که آن زن ایزابل نامی راره می دهی

خود کشیده بینایی یابی.¹⁹ هرکه را من دوست می‌دارم، توبیخ و تادیب می‌نمایم. پس غیور شو و توبه نما.²⁰ اینک بر در ایستاده می‌گویم؛ اگر کسی آواز مرا بشنود و در را باز کند، به نزد او درخواهم آمد و با وی شام خواهم خورد و او نیز با من.²¹ آنکه غالب آید، این را به وی خواهم داد که بر تخت من با من بنشیند، چنانکه من غلبه یافتم و با پدر خود بر تخت او نشستم.²² هرکه گوش دارد بشنود که روح به کلیساها چه می‌گوید.»

تختی در آسمان

4 بعد از این دیدم که ناگاه دروازه‌ای در آسمان باز شده است و آن آواز اول را که شنیده بودم که چون کرنا با من سخن می‌گفت، دیگر باره می‌گوید: «به اینجا صعود نما تا اموری را که بعد از این باید واقع شود به تو بنمایم.»² فی الفور در روح شدم و دیدم که تختی در آسمان قائم است و بر آن تخت نشیننده‌ای.³ و آن نشیننده، در صورت، مانند سنگ یشم و عقیق است و قوس قزحی در گرد تخت که به منظرشاهت به زمرد دارد⁴ و گرداگرد تخت، بیست و چهار تخت است؛ و بر آن تختها بیست و چهار پیر که جامه‌ای سفید در بر دارند نشسته دیدم و بر سر ایشان تاجهای زرین.⁵ و از تخت، برقها و صداها و رعدها برمی‌آید؛ و هفت چراغ آتشین پیش تخت افروخته که هفت روح خدا می‌باشند.⁶ و در پیش تخت، دریایی از شیشه مانند بلور و در میان تخت و گرداگرد تخت چهار حیوان که از پیش و پس به چشمان پر هستند.⁷ و حیوان اول مانند شیر بود؛ و حیوان دوم مانند گوساله؛ و حیوان سوم صورتی مانند انسان داشت؛ و حیوان چهارم مانند عقاب پرنده.⁸ و آن چهار حیوان که هر یکی از آنها شش بال دارد، گرداگرد و درون به چشمان پر هستند و شبانه‌روز باز نمی‌ایستند از گفتن «قدوس قدوس در لباس سفید با من خواهند خرامید زیرا که مستحق هستند.»⁵ هرکه غالب آید به جامه سفید مجلس خواهد شد و اسم او را از دفتر حیات محو نخواهم ساخت بلکه به نام وی در حضور پدرم و فرشتگان او اقرار خواهم نمود.⁶ آنکه گوش دارد بشنود که روح به کلیساها چه می‌گوید.

به کلیسای ساردس

3 «و به فرشته کلیسای در ساردس بنویس این را می‌گوید او که هفت روح خدا و هفت ستاره را دارد. اعمال تو را می‌دانم که نام داری که زنده‌ای ولی مرده هستی.² بیدار شو و مابقی را که نزدیک به فنا است، استوار نما زیرا که هیچ عمل تو را در حضور خدا کامل نیافتم.³ پس بیدار آورچگونه یافته‌ای و شنیده‌ای و حفظ کن و توبه نما زیرا هرگاه بیدار نباشی، مانند دزد بر تو خواهم آمد و از ساعت آمدن من بر تو مطلع نخواهی شد.

4 «لکن در ساردس اسمهای چند داری که لباس خود را نجس نساخته‌اند و در لباس سفید با من خواهند خرامید زیرا که مستحق هستند.»⁵ هرکه غالب آید به جامه سفید مجلس خواهد شد و اسم او را از دفتر حیات محو نخواهم ساخت بلکه به نام وی در حضور پدرم و فرشتگان او اقرار خواهم نمود.⁶ آنکه گوش دارد بشنود که روح به کلیساها چه می‌گوید.

به کلیسای فیلاذلیه

7 «و به فرشته کلیسای در فیلاذلیه بنویس که این را می‌گوید آن قدوس و حق که کلید داود را دارد که می‌گشاید و هیچ‌کس نخواهد بست و می‌بندد و هیچ‌کس نخواهد گشود.⁸ اعمال تو را می‌دانم. اینک دری گشاده پیش روی تو گذارده‌ام که کسی آن را نتواند بست، زیرا اندک قوتی داری و کلام مرا حفظ کرده، اسم مرا انکار نمودی.⁹ اینک می‌دهم آنانی را از کنیسه شیطان که خود را یهود می‌نامند و نیستند بلکه دروغ می‌گویند. اینک ایشان را مجبور خواهم نمود که بپایند و پیش پایهای تو سجده کنند و بدانند که من تو را محبت نموده‌ام.¹⁰ چونکه کلام صبر مرا حفظ نمودی، من نیز تو را محفوظ خواهم داشت، از ساعت امتحان که بر تمام ربع مسکون خواهد آمد تا تمامی ساکنان زمین را بیازماید.¹¹ بزودی می‌آیم، پس آنچه داری حفظ کن مبادا کسی تاج تو را بگیرد.¹² هرکه غالب آید، او را در هیكل خدای خود ستونی خواهم ساخت و دیگر هرگز بیرون نخواهد رفت و نام خدای خود را و نام شهر خدای خود یعنی اورشلیم جدید را که از آسمان از جانب خدای من نازل می‌شود و نام جدید خود را بر وی خواهم نوشت.¹³ آنکه گوش دارد بشنود که روح به کلیساها چه می‌گوید.

به کلیسای لائودکیه

14 «و به فرشته کلیسای در لائودکیه بنویس که این را می‌گوید آمین و شاهد آمین و صدیق که ابتدای خلقت خداست.¹⁵ اعمال تو را می‌دانم که نه سرد و نه گرم هستی. کاشکه سرد بودی یا گرم.¹⁶ لهذا چون فاتر هستی یعنی نه گرم و نه سرد، تو را از دهان خود قی خواهم کرد.¹⁷ زیرا می‌گویی دولت مند هستم و دولت اندوخته‌ام و به هیچ چیز محتاج نیستم و نمی‌دانی که تو مستمند و مسکین هستی و فقیر و کور و عریان.¹⁸ تو را نصیحت می‌کنم که زر مصفای به آتش را از من بخری تا دولت مند شوی، و رخت سفید را تا پوشانیده شوی و ننگ عریانی تو ظاهر نشود و سرمه را تا به چشمان

کتاب و بره

5 و دیدم بر دست راست تخت نشین، کتابی را که مکتوب است از درون و بیرون، و مختوم به هفت مهر.² و فرشته‌ای قوی را دیدم که به آواز بلند ندا می‌کند که «کیست مستحق اینکه کتاب را بگشاید و مهرهایش را بردارد؟»³ و هیچ‌کس در آسمان و در زمین و در زیر زمین نتوانست آن کتاب را باز کند یا بر آن نظر کند.⁴ و من بشدت می‌گریستم زیرا هیچ‌کس که شایسته گشودن کتاب یا خواندن آن یا نظر کردن بر آن باشد، یافت نشد.⁵ و یکی از آن پیران به من می‌گوید: «گریان مباش! اینک آن شیری که از سبط یهودا و ریشه داود است، غالب آمده است تا کتاب و هفت مهرش را بگشاید.»⁶ و دیدم در میان تخت و چهار حیوان و در وسط پیران، بره‌ای چون ذبح شده ایستاده است و هفت شاخ و هفت چشم دارد که هفت روح خدایند که به تمامی جهان فرستاده می‌شوند.⁷ پس آمد و کتاب را از دست راست تخت نشین گرفته است.⁸ و چون کتاب را گرفت، آن چهار حیوان و بیست و چهار پیر به حضور بره افتادند و هر یکی از ایشان بریطی و کاسه‌های زرین پر از بخور دارند که دعاها را مقدسین است.⁹ و سرودی جدید می‌سرایند و می‌گویند: «مستحق گرفتن کتاب و گشودن مهرهایش هستی زیرا که ذبح شدی و مردمان را برای خدا به خون خود از هر قبیله و زبان و قوم و امت خریدی¹⁰ و ایشان را برای خدای ما پادشاهان و کهنه ساختی و بر زمین سلطنت خواهند کرد.»

11 و دیدم و شنیدم صدای فرشتگان بسیار را که گرداگرد تخت و حیوانات و پیران بودند و عدایشان کرورها کرور و هزاران هزار بود؛¹² که به آواز

زبولون دوازده هزار؛ و از سبط یوسف دوازده هزار؛ و از سبط بنیامین دوازده هزار مهر شدند.

گروهی عظیم با جامه های سفید

9 و بعد از این دیدم که اینک گروهی عظیم که هیچ کس ایشان را نتواند شمرد، از هر امت و قبیله و قوم و زبان درپیش تخت و در حضور بره به جامه های سفید آراسته و شاخه های نخل به دست گرفته، ایستاده اند 10 و به آواز بلند ندا کرده، می گویند: «نجات، خدای ما را که بر تخت نشسته است و بره را است.» 11 و جمیع فرشتگان در گرد تخت و پیران و چهار حیوان ایستاده بودند. و درپیش تخت به روی درافتاده، خدا راسجده کردند 12 و گفتند: «آمین! برکت و جلال و حکمت و سپاس و اکرام و قوت و توانایی، خدای ما را باد تا ابدالابد. آمین.» 13 و یکی از پیران متوجه شده، به من گفت: «این سفیدپوشان کیانند و از کجا آمده اند؟» 14 من او را گفتم: «خداوند تو می دانی!» مرا گفت: «ایشان کسانی می باشند که از عذاب سخت بیرون می آیند و لباس خود را به خون بره شست و شو کرده، سفید نموده اند.» 15 از این جهت پیش روی تخت خدایند و شبانه روز در هیكل او وی را خدمت می کنند و آن تخت نشین، خیمه خود را برایشان برپا خواهد داشت. 16 و دیگر هرگز گرسنه و تشنه نخواهند شد و آفتاب و هیچ گرما بر ایشان نخواهد رسید. 17 زیرا بره ای که در میان تخت است، شبان ایشان خواهد بود و به چشمه های آب حیات، ایشان را راهنمایی خواهد نمود؛ و خدا هر اشکی را از چشمان ایشان پاک خواهد کرد.»

مهر هفتم

8 و چون مهر هفتم را گشود، خاموشی قریب به نیم ساعت در آسمان واقع شد. 2 و دیدم هفت فرشته را که در حضور خدای ایستاده اند که به ایشان هفت کرنا داده شد. 3 و فرشته ای دیگر آمده، نزد مذبح بایستاد با مجمری طلا و بخور بسیار بدو داده شد تا آن را به دعاهای جمیع مقدسین، بر مذبح طلا که پیش تخت است بدهد، 4 و دود بخور، از دست فرشته با دعاهای مقدسین در حضور خدا بالا رفت. 5 پس آن فرشته مجمر را گرفته، از آتش مذبح آن را پر کرد و به سوی زمین انداخت و صداها و رعداها و برقها و زلزله حادث گردید.

هفت کرنا

6 و هفت فرشته ای که هفت کرنا را داشتند خود را مستعد نواختن نمودند 7 و چون اولی بنواخت نگرگ و آتش با خون آمیخته شده، واقع گردید و به سوی زمین ریخته شد و ثلث درختان سوخته و هر گیاه سبز سوخته شد. 8 و فرشته دوم بنواخت که ناگاه مثال کوهی بزرگ، به آتش افروخته شده، به دریا افکنده شد و ثلث دریا خون گردید، 9 و ثلث مخلوقات دریایی که جان داشتند، بمردند و ثلث کشتیها تپاه گردید. 10 و چون فرشته سوم نواخت، ناگاه ستاره ای عظیم، چون چراغی افروخته شده از آسمان فرود آمد و بر ثلث نهرها و چشمه های آب افتاد. 11 و اسم آن ستاره را افسنتین می خوانند؛ و ثلث آنها به افسنتین مبدل گشت و مردمان بسیار از آنها ای که تلخ شده بود مردند. 12 و فرشته چهارم بنواخت و به ثلث آفتاب و ثلث ماه و ثلث ستارگان صدمه رسید تا ثلث آنها تاریک گردید و ثلث روز و ثلث شب همچنین بی نور شد. 13 و عقابی را دیدم و شنیدم که در وسط آسمان می پرد و به آواز بلند می گوید: «وای وای بر ساکنان زمین، بسبب صداها دیگر کرنا ای آن سه فرشته ای که می باید بنوازند.»

9 و چون فرشته پنجم نواخت، ستاره ای را دیدم که بر زمین افتاده بود و کلید چاه هاویه بدو داده شد. 2 و چاه هاویه را گشاد و دودی چون دود تنوری عظیم از چاه بالا آمد و آفتاب و هوا از دود چاه تاریک گشت. 3 و از میان دود، ملخها به زمین برآمدند و به آنها قوتی چون قوت عقربهای زمین داده شد 4 و بدیشان گفته شد که ضرر نرسانند نه به گیاه زمین و نه به هیچ سبزی و نه به درختی بلکه به آن مردمانی که مهر خدا را بر پیشانی

بلند می گویند: «مستحق است بره ذبح شده که قوت و دولت و حکمت و توانایی و اکرام و جلال و برکت را بیابد.» 13 و هر مخلوقی که در آسمان و بر زمین وزیر زمین و در دریاست و آنچه در آنها می باشد، شنیدم که می گویند: «تخت نشین و بره را برکت و تکریم و جلال و توانایی باد تا ابدالابد.» 14 و چهار حیوان گفتند: «آمین!» و آن پیران به روی درافتادند و سجده نمودند.

گشودن شش مهر

6 و دیدم چون بره یکی از آن هفت مهر را گشود؛ و شنیدم یکی از آن چهار حیوان به صدایی مثل رعد می گوید: «بیا (و ببین)!» 2 و دیدم که ناگاه اسبی سفید که سوارش کمانی دارد و تاجی بدو داده شد و بیرون آمد، غلبه کننده و تاغلبه نماید. 3 و چون مهر دوم را گشود، حیوان دوم را شنیدم که می گوید: «بیا (و ببین)!» 4 و اسبی دیگر، آتشگون بیرون آمد و سوارش را توانایی داده شده بود که سلامتی را از زمین بردارد و تا یکدیگر را بکشند؛ و به وی شمشیری بزرگ داده شد. 5 و چون مهر سوم را گشود، حیوان سوم را شنیدم که می گوید: «بیا (و ببین)!» و دیدم اینک اسبی سیاه که سوارش ترازویی بدست خود دارد. 6 و از میان چهار حیوان، آوازی را شنیدم که می گوید: «یک هشت یک گندم به یک دینار و سه هشت یک جو به یک دینار و به روغن و شراب ضرر مرسان.»

7 و چون مهر چهارم را گشود، حیوان چهارم را شنیدم که می گوید: «بیا (و ببین)!» 8 و دیدم که اینک اسبی زرد و کسی بر آن سوار شده که اسم او موت است و عالم اموات از عقب او می آید؛ و به آن دو اختیار بر یک ربع زمین داده شد تا به شمشیر و قحط و موت و با وحوش زمین بکشند. 9 و چون مهر پنجم را گشود، در زیر مذبح دیدم نفوس آنانی را که برای کلام خدا و شهادتی که داشتند کشته شده بودند؛ 10 که به آواز بلند صدا کرده، می گفتند: «ای خداوند قدوس و حق، تا به کی انصاف نمی نمایی و انتقام خون ما را از ساکنان زمین نمی کنی؟» 11 و به هر یکی از ایشان جامه ای سفید داده شد و به ایشان گفته شد که اندکی دیگر آرامی نمایند تا عدد همقطاران که مثل ایشان کشته خواهند شد، تمام شود. 12 و چون مهر ششم را گشود، دیدم که زلزله ای عظیم واقع شد و آفتاب چون پلاس پشمی سیاه گردید و تمام ماه چون خون گشت؛ 13 و ستارگان آسمان بر زمین فرو ریختند، مانند درخت انجیری که از باد سخت به حرکت آمده، میوه های نارس خود را می افشانند. 14 و آسمان چون طوماری پیچیده شده، از جا برده شد و هرکوه و جزیره از مکان خود منتقل گشت. 15 و پادشاهان زمین و بزرگان و سپه سالاران و دولتمندان و جباران و هر غلام و آزاد خود را در مغاره ها و صخره های کوهها پنهان کردند. 16 و به کوهها و صخره ها می گویند که «بر ما بیفتید و ما رامخفی سازید از روی آن تخت نشین و از غضب بره،» 17 زیرا روز عظیم غضب او رسیده است و کیست که می تواند ایستاد؟»

مهر کردن بندگان خدا

7 و بعد از آن دیدم چهار فرشته، بر چهار گوشه زمین ایستاده، چهار باد زمین را بازمی دارند تا باد بر زمین و بر دریا و بر هیچ درخت نوزد. 2 و فرشته دیگری دیدم که از مطلع آفتاب بالا می آید و مهر خدای زنده را دارد. و به آن چهار فرشته ای که بدیشان داده شد که زمین و دریا را ضرر رسانند، به آواز بلند ندا کرده، 3 می گوید: «هیچ ضرری به زمین و دریا و درختان مرسانید تا بندگان خدای خود را بر پیشانی ایشان مهر زنیم.» 4 و عدد مهرشدگان را شنیدم که از جمیع اسباط بنی اسرائیل، صد و چهل و چهار هزار مهر شدند.

5 و از سبط یهوذا دوازده هزار مهر شدند؛ و از سبط روبین دوازده هزار؛ و از سبط جاد دوازده هزار؛ 6 و از سبط اشیر دوازده هزار؛ و از سبط نفتالیم دوازده هزار؛ و از سبط منسی دوازده هزار؛ 7 و از سبط شمعون دوازده هزار؛ و از سبط لاوی دوازده هزار؛ و از سبط یساکار دوازده هزار؛ 8 از سبط

دو شاهد خدا

11 و نی‌ای مثل عصا به من داده شد و مراگفت: «برخیز و قدس خدا و مذبح و آنانی را که در آن عبادت می‌کنند پیمایش نما.»² و صحن خارج قدس را بیرون انداز و آن را میپیماز که به امت‌ها داده شده است و شهر مقدس را چهل و دو ماه پایمال خواهند نمود.³ و به دوشاهد خود خواهم داد که پلاس در بر کرده، مدت هزار و دویست و شصت روز نبوت نمایند.»⁴

4 اینانند دو درخت زیتون و دو چراغدان که در حضور خداوند زمین ایستاده‌اند.⁵ و اگر کسی بخواهد بدیشان اذیت رساند، آتشی از دهانشان بدر شده، دشمنان ایشان را فرو می‌گیرد؛ و هرکه قصد اذیت ایشان دارد، بدینگونه باید کشته شود.⁶ اینها قدرت به بستن آسمان دارند تا در ایام نبوت ایشان باران نیارد و قدرت بر آنها دارند که آنها را به خون تبدیل نمایند و جهان را هر گاه بخواهند، به انواع بلایا مبتلا سازند.⁷

7 و چون شهادت خود را به اتمام رسانند، آن وحش که از هاویه برمی‌آید، با ایشان جنگ کرده، غلبه خواهد یافت و ایشان را خواهد کشت.⁸ و بدنهای ایشان در شارع عام شهر عظیم که به معنی روحانی، به سدوم و مصر مسمی است، جایی که خداوند ایشان نیز مصلوب گشت، خواهد ماند.⁹ و گروهی از اقوام و قبایل و زبانها و امت‌ها، بدنهای ایشان را سه روز و نیم نظاره می‌کنند و اجازت نمی‌دهند که بدنهای ایشان را به قهرسپارند.¹⁰ و ساکنان زمین بر ایشان خوشی و شادی می‌کنند و نزد یکدیگر هدایا خواهند فرستاد، از آنرو که این دو نبی ساکنان زمین رامعذب ساختند.¹¹

11 و بعد از سه روز و نیم، روح حیات از خدایدیشان درآمد که بر پایهای خود ایستادند و بینندگان ایشان را خوفی عظیم فرو گرفت.¹² و آوازی بلند از آسمان شنیدند که بدیشان می‌گوید: «به اینجا صعود نمایید.» پس در ابر، به آسمان بالا شدند و دشمنانشان ایشان را دیدند.¹³ و در همان ساعت، زلزله‌ای عظیم حادث گشت که ده‌یک از شهر منهدم گردید و هفت هزار نفر از زلزله هلاک شدند و باقی ماندگان ترسان گشته، خدای آسمان را تمجید کردند.¹⁴ وای دوم درگذشته است. اینک وای سوم بزودی می‌آید.

کرناى هفتم

15 و فرشته‌ای بنواخت که ناگاه صداهای بلند در آسمان واقع شد که می‌گفتند: «سلطنت جهان از آن خداوند ما و مسیح او شد و تا ابدالابد حکمرانی خواهد کرد.»¹⁶ و آن بیست و چهارپیر که در حضور خدا بر تختهای خود نشستند، به روی درافتاده، خدا را سجده کردند.¹⁷ و گفتند: «تو را شکر می‌کنیم ای خداوند، خدای قادر مطلق که هستی و بودی، زیرا که قوت عظیم خود را بدست گرفته، به سلطنت پرداختی.»¹⁸ و امت هاخشمناک شدند و غضب تو ظاهر گردید و وقت مردگان رسید تا بر ایشان داوری شود و تا بندگان خود یعنی انبیا و مقدسان و ترسندگان نام خود را چه کوچک و چه بزرگ اجرت دهی و مفسدان زمین را فاسد گردانی.»¹⁹ و قدس خدا در آسمان مفتوح گشت و تابوت عهدنامه او در قدس او ظاهر شد و برقها و صداها و زلزله و تگرگ عظیمی حادث شد.

زن و ازدها

12 و علامتی عظیم در آسمان ظاهر شد: زنی که آفتاب را دربر دارد و ماه زیرپایه‌ایش و بر سرش تاجی از دوازده ستاره است،² و آبستن بوده، از درد زه و عذاب زاییدن فریاد برمی‌آورد.³ و علامتی دیگر در آسمان پدید آمد که اینک ازدهای بزرگ آتشگون که او را هفت سرو ده شاخ بود و بر سرهایش هفت افسر؛⁴ و دمش ثلث ستارگان آسمان را کشیده، آنها را بر زمین ریخت. و ازدها پیش آن زن که می‌زاید بايستاد تا چون بزاید فرزند او را ببلعد.⁵ پس پسر نرینه‌ای را زایید که همه امت‌های زمین را به عصای آهنین حکمرانی خواهد کرد؛ و فرزندش به نزد خدا و تخت او ر بوده شد.⁶ و زن به بیابان فرار کرد که در آنجا مکانی برای وی از خدا مهیا شده است تا او را مدت هزار و دویست و شصت روز بیورند.

خود ندارند.⁵ و به آنها داده شد که ایشان را نکشند بلکه تا مدت پنج ماه معذب بدارند و اذیت آنها مثل اذیت عقرب بود، وقتی که کسی را نیش زند.⁶ و در آن ایام، مردم طلب موت خواهند کرد و آن را نخواهند یافت و تمنای موت خواهند داشت، اما موت از ایشان خواهد گریخت.⁷

7 و صورت ملخها چون اسبهای آراسته شده برای جنگ بود و بر سر ایشان مثل تاجهای شبیه طلا، و چهره‌های ایشان شبیه صورت انسان بود.⁸ و مویبی داشتند چون موی زنان، و دندانهایشان مانند دندانهای شیران بود.⁹ و جوشنها داشتند، چون جوشنهای آهنین و صدای بالهای ایشان، مثل صدای ارابه‌های اسبهای بسیار که به جنگ همی تازند.¹⁰ و دهها چون عقربها با نیش‌ها داشتند؛ و در دم آنها قدرت بود که تا مدت پنج ماه مردم را اذیت نمایند.¹¹ و بر خود، پادشاهی داشتند که ملک الهاویه است که در عبرانی به ابدون مسمی است و در یونانی او را اپلیون خوانند.¹² یک وای گذشته است. اینک دو وای دیگر بعد از این می‌آید.¹³

13 و فرشته ششم بنواخت که ناگاه آوازی از میان چهار شاخ مذبح طلایی که در حضور خداست شنیدم¹⁴ که به آن فرشته ششم که صاحب کرنا بود می‌گوید: «آن چهار فرشته را که بر نهر عظیم فرات بسته‌اند، خلاص کن.»¹⁵ پس آن چهارفرشته که برای ساعت و روز و ماه و سال معین مهیا شده‌اند تا اینکه ثلث مردم را بکشند، خلاصی یافتند.¹⁶ و عدد جنود سواران، دویست هزار هزار بود که عدد ایشان را شنیدم.¹⁷

17 و به اینطور اسبان و سواران ایشان را در رویا دیدم که جوشنهای آتشی و آسمانجونی و کبریتی دارند و سرهای اسبان چون سر شیران است و از دهانشان آتش و دود و کبریت بیرون می‌آید.¹⁸ از این سه بلا یعنی آتش و دود و کبریت که از دهانشان برمی‌آید، ثلث مردم هلاک شدند.¹⁹ زیرا که قدرت اسبان در دهان و دم ایشان است، زیرا که دههای آنها چون مارهاست که سرها دارد و به آنها اذیت می‌کنند.²⁰ و سایر مردم که به این بلایا کشته نگشتند، از اعمال دستهای خود توبه نکردند تا آنکه عبادت دیوها و بتهای طلا و نقره و برنج و سنگ و چوب را که طاقت دیدن و شنیدن و خرامیدن ندارند، ترک کنند؛²¹ و از قتل‌ها و جادوگریها و زنا و دزدیهای خود توبه نکردند.

فرشته زورآور و کتابچه

10 و دیدم فرشته زورآور دیگری را که از آسمان نازل می‌شود که ابری دربر دارد، و قوس قزحی بر سرش و چهره‌اش مثل آفتاب و پایهایش مثل ستونهای آتش.² و در دست خود کتابچه‌ای گشوده دارد و پای راست خود را بر دریا و پای چپ خود را بر زمین نهاد؛³ و به آواز بلند، چون غرش شیر صدا کرد؛ و چون صدا کرد، هفت رعد به صداهای خود سخن گفتند.⁴ و چون هفت رعد سخن گفتند، حاضر شدم که بنویسم. آنگاه آوازی از آسمان شنیدم که می‌گوید: «آنچه هفت رعد گفتند مهر کن و آنها را منویس.»⁵

5 و آن فرشته‌ای را که بر دریا و زمین ایستاده دیدم، دست راست خود را به سوی آسمان بلند کرده،⁶ قسم خورد به او که تا ابدالابد زنده است که آسمان و آنچه را که در آن است و زمین و آنچه را که در آن است و دریا و آنچه را که در آن است آفرید که «بعد از این زمانی نخواهد بود،⁷ بلکه در ایام صدای فرشته هفتم، چون کرنا را می‌باید بنوازد، سر خدا به اتمام خواهد رسید، چنانکه بندگان خود انبیا را بشارت داد.»⁸

8 و آن آوازی که از آسمان شنیده بودم، بار دیگر شنیدم که مرا خطاب کرده، می‌گوید: «برو و کتابچه گشاده را از دست فرشته‌ای که بر دریا و زمین ایستاده است بگیر.»⁹

9 پس به نزد فرشته رفته، به وی گفتم که کتابچه را به من بدهد. او مرا گفت: «بگیر و بخور که اندرون‌ت را تلخ خواهد نمود، لکن در دهانت چون عسل شیرین خواهد بود.»¹⁰ پس کتابچه را از دست فرشته گرفته، خوردم که در دهانم مثل عسل شیرین بود، ولی چون خورده بودم، درونم تلخ گردید.¹¹ و مرا گفت که «می‌باید تو اقوام و امت‌ها و زبانها و پادشاهان بسیار را نبوت کنی.»

18 در اینجا حکمت است. پس هرکه فهم دارد، عدد وحش را بشمارد، زیرا که عددانسان است و عددش ششصد و شصت و شش است.

بره بر کوه صهیون

14 و دیدم که اینک بره، بر کوه صهیون ایستاده است و با وی صد و چهل و چهار هزار نفر که اسم او و اسم پدر او را بر پیشانی خود مرقوم می‌دارند.² و آوازی از آسمان شنیدم، مثل آواز آبهای بسیار و مانند آواز رعدعظیم؛ و آن آوازی که شنیدم، مانند آواز بریطنوازان بود که بریطهای خود را بنوازند.³ و درحضور تخت و چهار حیوان و پیران، سرودی جدید می‌سرایند و هیچ‌کس نتوانست آن سرود را بیاموزد، جز آن صد و چهل و چهار هزار که از جهان خریده شده بودند.⁴ اینانند آنانی که با زنان آلوده نشدند، زیرا که باکره هستند؛ و آنانند که بره را هر کجا می‌رود متابعت می‌کنند و از میان مردم خریده شده‌اند تا نوبت برای خدا و بره باشند.⁵ و در دهان ایشان دروغی یافت نشد، زیرا که بی‌عیب هستند.

سه فرشته

6 و فرشته‌ای دیگر را دیدم که در وسط آسمان پرواز می‌کند و انجیل جاودانی را دارد تا ساکنان زمین را از هر امت و قبیله و زبان و قوم بشارت دهد،⁷ و به آواز بلند می‌گوید: «از خدا بترسید و او را تمجید نمایید، زیرا که زمان داوری اورسیده است. پس او را که آسمان و زمین و دریا و چشمه‌های آب را آفرید، پرستش کنید.»

8 و فرشته‌ای دیگر از عقب او آمده، گفت: «منهدم شد بابل عظیم که از خمر غضب زنای خود، جمیع امت‌ها را نوشتاند.»⁹ و فرشته سوم از عقب این دو آمده، به آواز بلند می‌گوید: «اگر کسی وحش و صورت او را پرستش کند و نشان او را بر پیشانی یا دست خود پذیرد،¹⁰ او نیز از خمر غضب خدا که در پیاله خشم وی بیغش آمیخته شده است، خواهد نوشید، و در نزد فرشتگان مقدس و در حضور بره، به آتش و کبریت، معذب خواهد شد،¹¹ و دود عذاب ایشان تا ابدالابد بالا می‌رود. پس آنانی که وحش و صورت او را پرستش می‌کنند و هرکه نشان اسم او را پذیرد، شبانه‌روز آرامی ندارند.»¹² در اینجا است صبر مقدسین که احکام خدا و ایمان عیسی را حفظ می‌نمایند.¹³ و آوازی را از آسمان شنیدم که می‌گوید: «بنویس که از کنون خوشحالنند مردگانی که در خداوند می‌میرند. و روح می‌گوید: «بلی، تا از زحمات خودآرامی یابند و اعمال ایشان از عقب ایشان می‌رسد.»

درو کردن زمین

14 و دیدم که اینک ابری سفید پدید آمد و برابر، کسی مثل پسر انسان نشسته که تاجی از طلا دارد و در دستش داسی تیز است.¹⁵ و فرشته‌ای دیگر از قدس بیرون آمده، به آواز بلند آن ابرنشین را ندا می‌کند که داس خود را پیش بیاور و درو کن، زیرا هنگام حصاد رسیده و حاصل زمین خشک شده است.¹⁶ و ابرنشین داس خود را بر زمین آورد و زمین درویده شد.

17 و فرشته‌ای دیگر از قدسی که در آسمان است، بیرون آمد و او نیز داسی تیز داشت.¹⁸ و فرشته‌ای دیگر که بر آتش مسلط است، از مذبح بیرون شده، به آواز بلند ندا در داده، صاحب داس تیز را گفت: «داس تیز خود را پیش آور و خوشه‌های مو زمین را بچین، زیرا انگورهایش رسیده است.»¹⁹ پس آن فرشته داس خود را بر زمین آورد و موهای زمین را چیده، آن را در چرخش عظیم غضب خدا ریخت.²⁰ و چرخش را بیرون شهر به پا بیفشردند و خون از چرخش تا به دهن اسبان به مسافت هزار و ششصد تیر پرتاب جاری شد.

هفت فرشته و هفت بلا

15 و علامت دیگر عظیم و عجیبی در آسمان دیدم، یعنی هفت فرشته‌ای که هفت بلایی دارند که آخرین هستند، زیرا که به آنها

7 و در آسمان جنگ شد: میکائیل و فرشتگانش با اژدها جنگ کردند و اژدها و فرشتگانش جنگ کردند،⁸ ولی غلبه نیافتند بلکه جای ایشان دیگر در آسمان یافت نشد.⁹ و اژدهای بزرگ انداخته شد، یعنی آن مار قدیمی که به ابلیس و شیطان مسمی است که تمام ربع مسکون را می‌فریبید. او بر زمین انداخته شد و فرشتگانش با وی انداخته شدند.

10 و آوازی بلند در آسمان شنیدم که می‌گوید: «اکنون نجات و قوت و سلطنت خدای ما و قدرت مسیح او ظاهر شد زیرا که آن مدعی برادران ما که شبانه‌روز در حضور خدای ما برایشان دعوی می‌کند، به زیر افکنده شد.¹¹ و ایشان بوساطت خون بره و کلام شهادت خود بر او غالب آمدند و جان خود را دوست نداشتند.¹² از این جهت‌ای آسمانها و ساکنان آنها شادباشید؛ و ای بر زمین و دریا زیرا که ابلیس به نزد شما فرود شده است با خشم عظیم، چون می‌داند که زمانی قلیل دارد.»¹³ و چون اژدها دید که بر زمین افکنده شد، بر آن زن که فرزند نرینه را زاییده بود، جفا کرد.¹⁴ و دو بال عقاب بزرگ به زن داده شد تا به بیابان به مکان خود پرواز کند، جایی که او را از نظر آن مار، زمانی و دو زمان و نصف زمان پرورش می‌کنند.¹⁵ و مار از دهان خود در عقب زن، آبی چون رودی ریخت تا سیل او را فرو گیرد.¹⁶ و زمین زن را حمایت کرد و زمین دهان خود را گشاده، آن رود را که اژدها از دهان خود ریخت فرو برد.¹⁷ و اژدها بر زن غضب نموده، رفت تا با باقی ماندگان ذریت او که احکام خدا را حفظ می‌کنند و شهادت عیسی را نگاه می‌دارند، جنگ کند.

وحشی از دریا

13 و او بر ریگ دریا ایستاده بود.² و آن وحش را که دیدم، مانند پلنگ بود و پایهایش مثل پای خرس و دهانش مثل دهان شیر. و اژدها قوت خویش و تخت خود و قوت عظیمی به وی داد.³ و یکی از سرهایش را دیدم که تا به موت کشته شد و از آن زخم مهلک شفا یافت و تمامی جهان در پی این وحش در حیرت افتادند.⁴ و آن اژدها را که قدرت به وحش داده بود، پرستش کردند و وحش را سجده کرده، گفتند که «کیست مثل وحش و کیست که با وی می‌تواند جنگ کند؟»⁵

و به وی دهانی داده شد که به کبر و کفر تکلم می‌کند؛ و قدرتی به او عطا شد که مدت چهل و دو ماه عمل کند.⁶ پس دهان خود را به کفرهای برخدا گشود تا بر اسم او و خیمه او و سکنه آسمان کفر گوید.⁷ و به وی داده شد که با مقدسین جنگ کند و بر ایشان غلبه یابد؛ و تسلط بر هر قبیله و قوم و زبان و امت، بدو عطا شد.⁸ و جمیع ساکنان جهان، جز آنانی که نامهای ایشان در دفتر حیات بره‌ای که از بنای عالم ذبح شده بود مکتوب است، او را خواهند پرستید.⁹ اگر کسی گوش دارد بشنود.¹⁰ اگر کسی اسیر نماید به اسیری رود، و اگر کسی به شمشیر قتل کند، می‌باید او به شمشیر کشته گردد. در اینجا است صبر و ایمان مقدسین.

وحشی دیگر از زمین

11 و دیدم وحش دیگری را که از زمین بالامی آید و دو شاخ مثل شاخهای بره داشت و مانند اژدها تکلم می‌نمود؛¹² و با تمام قدرت وحش نخست، در حضور وی عمل می‌کند و زمین و سکنه آن را بر این وامی دارد که وحش نخست را که از زخم مهلک شفا یافت، بپرستند.¹³ و معجزات عظیمه بعمل می‌آورد تا آتش را نیز از آسمان در حضور مردم به زمین فرود آورد.¹⁴ و ساکنان زمین را گمراه می‌کند، به آن معجزاتی که به وی داده شد که آنها را در حضور وحش بنماید. و به ساکنان زمین می‌گوید که صورتی را از آن وحش که بعد از خوردن زخم شمشیر زیست نمود، بسازند.¹⁵ و به وی داده شد که آن صورت وحش را روح بخشد تا که صورت وحش سخن گوید و چنان کند که هرکه صورت وحش را پرستش نکند، کشته گردد.¹⁶ و همه را از کبیرو صغیر و دولت‌مند و فقیر و غلام و آزاد بر این وامی دارد که بر دست راست یا بر پیشانی خود نشانی گذارند.¹⁷ و اینکه هیچ‌کس خرید و فروش نتواند کرد، جز کسی که نشان یعنی اسم یا عدد اسم وحش را داشته باشد.

زن سوار بر وحش

17 و یکی از آن هفت فرشته‌ای که هفت پیاله را داشتند، آمد و به من خطاب کرده، گفت: «بیا تا قضای آن فاحشه بزرگ را که بر آبهای بسیار نشسته است به تو نشان دهم،² که پادشاهان جهان با او زنا کردند و ساکنان زمین، از خمر زنا و مست شدند.»³ پس مرا در روح به بیابان برد و زنی را دیدم بر وحش قرمزی سوار شده که از نامهای کفر پر بود و هفت سر و ده شاخ داشت.⁴ و آن زن، به ارغوانی و قرمز ملیس بود و به طلا و جواهر و مروارید مزین و پیاله‌ای زرین به دست خود پر از خبثت و نجاسات زنا خود داشت.⁵ و بر پیشانی‌اش این اسم مرقوم بود: «سرو بابل عظیم و مادر فواحش و خبثت دنیا.»⁶ و آن زن را دیدم، مست از خون مقدسین و از خون شهدای عیسی و از دیدن او بی‌نهایت تعجب نمودم.⁷ و فرشته مرا گفت: «چرا متعجب شدی؟ من سر زن و آن وحش را که هفت سر و ده شاخ دارد که حامل اوست، به تو بیان می‌نمایم.⁸ آن وحش که دیدی، بود و نیست و از هاویه خواهد برآمد و به هلاکت خواهد رفت؛ و ساکنان زمین، جز آنانی که نامهای ایشان از بنای عالم در دفتر حیات مرقوم است، در حیرت خواهند افتاد از دیدن آن وحش که بود و نیست و ظاهر خواهد شد.»

⁹ «اینجاست ذهنی که حکمت دارد. این هفت سر، هفت کوه می‌باشد که زن بر آنها نشسته است؛¹⁰ و هفت پادشاه هستند که پنج افتاده‌اند و یکی هست و دیگری هنوز نیامده است و چون آیدمی باید اندکی بماند.¹¹ و آن وحش که بود و نیست، هشتمین است و از آن هفت است و به هلاکت می‌رود.¹² و آن ده شاخ که دیدی، ده پادشاه هستند که هنوز سلطنت نیافته‌اند بلکه یک ساعت با وحش چون پادشاهان قدرت می‌یابند.¹³ اینها یک رای دارند و قوت و قدرت خود را به وحش می‌دهند.¹⁴ ایشان با بره جنگ خواهند نمود و بره بر ایشان غالب خواهد آمد، زیرا که اورب‌الارباب و پادشاه پادشاهان است و آنانی نیز که با وی هستند که خوانده شده و برگزیده و امینند.»

¹⁵ و مرا می‌گوید: «آبهایی که دیدی، آنجایی که فاحشه نشسته است، قومها و جماعتها و امتها و زبانها می‌باشد.¹⁶ و اما ده شاخ که دیدی و وحش، اینها فاحشه را دشمن خواهند داشت و او را بینوا و عریان خواهند نمود و گوشتش را خواهند خورد و او را به آتش خواهند سوزانید،¹⁷ زیرا خدا در دل ایشان نهاده است که اراده او را به‌جا آرند و یک رای شده، سلطنت خود را به وحش بدهند تا کلام خدا تمام شود.¹⁸ و زنی که دیدی، آن شهر عظیم است که بر پادشاهان جهان سلطنت می‌کند.»

انهدام بابل عظیم

18 بعد از آن دیدم فرشته‌ای دیگر از آسمان نازل شد که قدرت عظیم داشت و زمین به جلال او منور شد.² و به آواز زور آورنده کرده، گفت: «منهدم شد، منهدم شد بابل عظیم! و او مسکن دیوها و ملاذ هر روح خبیث و ملاذ هر مرغ ناپاک و مکروه گردیده است.³ زیرا که از خمر غضب آلود زنا و همه امت هانوشیده‌اند و پادشاهان جهان با وی زنا کرده‌اند و تاجر جهان از کثرت عیاشی او دولت‌مند گردیده‌اند.»⁴ و صدایی دیگر از آسمان شنیدم که می‌گفت: «ای قوم من از میان او بیرون آید، مبادا در گناهانش شریک شده، از بلاهایش بهره‌مند شوید.⁵ زیرا گناهانش تا به فلک رسیده و خدا ظلم‌هایش را به یاد آورده است.⁶ بدو رد کنید آنچه را که او داده است و بحسب کارهایش دوچندان بدو جزا دهید و دریپاله‌ای که او آمیخته است، او را دو چندان بیامیزید.⁷ به اندازه‌ای که خویشتن را تمجید کرد و عیاشی نمود، به آنقدر عذاب و ماتم بدو دهید، زیرا که در دل خود می‌گوید: به مقام ملکه نشسته‌ام و بیوه نیستم و ماتم هرگز نخواهم دید.⁸ لهذا بلایای او از مرگ و ماتم و قحط در یک روز خواهد آمد و به آتش سوخته خواهد شد، زیرا که زور آور است، خداوند خدایی که بر او داوری می‌کند.⁹ آنگاه پادشاهان دنیا که با او زنا و عیاشی نمودند، چون دود سوختن او را ببینند، گریه و ماتم خواهند کرد،¹⁰ و از خوف عذابش دور

غضب الهی به انجام رسیده است.² و دیدم مثال دریایی از شیشه مخلوط به آتش و کسانی را که بر وحش و صورت او و عدد اسم او غلبه می‌یابند، بر دریای شیشه ایستاده و بر بطنهای خدارا بدست گرفته،³ سرود موسی بنده خدا و سرود بره را می‌خوانند و می‌گویند: «عظیم و عجیب است اعمال توای خداوند خدای قادر مطلق! عدل و حق است راههای توای پادشاه امت‌ها.⁴ کیست که از تو نترسد، خداوند! و کیست که نام تو را تمجید ننماید؟ زیرا که تو تنها قدوس هستی و جمیع امت‌ها آمده، در حضور تو پرستش خواهند کرد، زیرا که احکام تو ظاهر گردیده است.⁵ و بعد از این دیدم که قدس خیمه شهادت در آسمان گشوده شد،⁶ و هفت فرشته‌ای که هفت بلا داشتند، کتانی پاک و روشن دربر کرده و کمربشان به کمر بند زرین بسته، بیرون آمدند.⁷ و یکی از آن چهار حیوان، به آن هفت فرشته، هفت پیاله زرین داد، پر از غضب خدا که تا ابد آباد زنده است.⁸ و قدس از جلال خدا و قوت او پر دود گردید.⁹ و تا هفت بلای آن هفت فرشته به انجام نرسید، هیچ‌کس نتوانست به قدس درآید.

هفت پیاله غضب خدا

16 و آوازی بلند شنیدم که از میان قدس به آن هفت فرشته می‌گوید که «بروید، هفت پیاله غضب خدا را بر زمین بریزید.»² و اولی رفته، پیاله خود را بر زمین ریخت و دمل زشت و بد بر مردمانی که نشان وحش دارند صورت او را می‌پرستند، بیرون آمد.³ و دومین پیاله خود را به دریا ریخت که آن به خون مثل خون مرده مبدل گشت و هر نفس زنده از چیزهایی که در دریا بود بمرد.⁴ و سومین پیاله خود را در نهرها و چشمه‌های آب ریخت و خون شد.⁵ و فرشته آنها را شنیدم که می‌گوید: عادلانی تو که هستی و بودی‌ای قدوس، زیرا که چنین حکم کردی،⁶ چونکه خون مقدسین و انبیا را ریختند و بدیشان خون دادی که بنوشند زیرا که مستحقند.⁷ و شنیدم که مذب می‌گوید: «ای خداوند، خدای قادر مطلق، داوریهای تو حق و عدل است.»⁸ و چهارمین، پیاله خود را بر آفتاب ریخت؛ و به آن داده شد که مردم را به آتش بسوزاند.⁹ و مردم به حرارت شدید سوخته شدند و به اسم آن خدا که بر این بلایا قدرت دارد، کفر گفتند و توبه نکردند تا او را تمجید نمایند.¹⁰ و پنجمین، پیاله خود را بر تخت وحش ریخت و مملکت او تاریک گشت و زبانهای خود را از درد می‌گریزند،¹¹ و به خدای آسمان به سبب دردها و دملهای خود کفر می‌گفتند و از اعمال خود توبه نکردند.¹² و ششمین، پیاله خود را بر نهر عظیم فرات ریخت و آبش خشکید تا راه پادشاهانی که از مشرق آفتاب می‌آیند، مهیا شود.¹³ و دیدم که از دهان ازدها و از دهان وحش و از دهان نبی کاذب، سه روح خبیث چون وزغها بیرون می‌آیند.¹⁴ زیرا که آنها ارواح دیوها هستند که معجزات ظاهر می‌سازند و بر پادشاهان تمام ربع مسکون خروج می‌کنند تا ایشان را برای جنگ آن روز عظیم خدای قادر مطلق فراهم آورند.¹⁵ «اینک چون دزد می‌آیم! خوشبحال کسی که بیدار شده، رخت خود را نگاه دارد، مبادا عریان راه رود و رسوایی او را ببینند.»¹⁶ و ایشان را به موضعی که آن را در عبرانی حارمجدون می‌خوانند، فراهم آوردند.

¹⁷ و هفتمین، پیاله خود را بر هوا ریخت و آوازی بلند از میان قدس آسمان از تخت بدرآمده، گفت که «تمام شد.»¹⁸ و برقها و صداها و رعدها حادث گردید و زلزله‌ای عظیم شد آن چنانکه از حین آفرینش انسان بر زمین زلزله‌ای به این شدت و عظمت نشده بود.¹⁹ و شهر بزرگ به سه قسم منقسم گشت و بلدان امت‌ها خراب شدو بابل بزرگ در حضور خدا بیاد آمد تا پیاله خمر غضب آلود خشم خود را بدو دهد.²⁰ و هر جزیره گریخت و کوهها نایاب گشت،²¹ و تگرگ بزرگ که گویا به وزن یک من بود، از آسمان بر مردم بارید و مردم به سبب صدمه تگرگ، خدا را کفر گفتند زیرا که صدمه‌اش بینهایت سخت بود.

ایستاده، خواهند گفت: وای وای، ای شهر عظیم، ای بابل، بلده زورآورزیرا که در یک ساعت عقوبت تو آمد.

¹¹ «و تجار جهان برای او گریه و ماتم خواهند نمود، زیرا که از این پس بضاعت ایشان را کسی نمی خورد. ¹² بضاعت طلا و نقره و جواهر و مروارید و کتان نازک و ارغوانی و ابریشم و قرمز و عود قماری و هر ظرف عاج و ظروف چوب گرانبها و مس و آهن و مرمر، ¹³ و دارچینی و حماما و خوشبویها و مر و کندر و شراب و روغن و آرد میده و گندم و رمه‌ها و گله‌ها و اسبان و ارابه‌ها و اجساد و نفوس مردم. ¹⁴ و حاصل شهوت نفس تو از تو گم شد و هر چیز فربه و روشن از تو نابود گردید و دیگر آنها را نخواهی یافت. ¹⁵ و تاجران این چیزها که از وی دولت مند شده‌اند، از ترس عذابش دور ایستاده، گریان و ماتم‌کنان ¹⁶ خواهند گفت: وای، وای، ای شهر عظیم که به کتان و ارغوانی و قرمز ملبس می بودی و به طلا و جواهر و مروارید مزین، زیرا در یک ساعت اینقدر دولت عظیم خراب شد. ¹⁷ و هرناخدا و کل جماعتی که بر کشتیها می‌باشند و ملاحان و هرکه شغل دریا می‌کند دور ایستاده، ¹⁸ چون دود سوختن آن را دیدند، فریادکنان گفتند: کدام شهر است مثل این شهر بزرگ! ¹⁹ و خاک بر سر خود ریخته، گریان و ماتم‌کنان فریاد برآورده، می‌گفتند: «وای، وای بر آن شهر عظیم که از آن هرکه در دریا صاحب کشتی بود، از ناپایس او دولت مند گردید که در یک ساعت ویران گشت.

²⁰ «پس ای آسمان و مقدسان و رسولان و انبیاشادی کنید زیرا خدا انتقام شما را از او کشیده است.»

²¹ و یک فرشته زورآور سنگی چون سنگ آسیای بزرگ گرفته، به دریا انداخت و گفت: «چنین به یک صدمه، شهر بابل منهدم خواهد گردید و دیگر هرگز یافت نخواهد شد. ²² و صوت بریطنزان و مغنیان و نی‌زنان و کرناوازان بعد از این در تو شنیده نخواهد شد و هیچ صنعتگر از هر صنعتی در تو دیگر پیدا نخواهد شد و باز صدای آسیا در تو شنیده نخواهد گردید. ²³ و نور چراغ در تو دیگر نخواهد تابید و آواز عروس و داماد باز در تو شنیده نخواهد گشت زیرا که تجار تو اکابر جهان بودند و از جادوگری تو جمیع امت‌ها گمراه شدند. ²⁴ و در آن، خون انبیا و مقدسین و تمام مقتولان روی زمین یافت شد.»

هللویاه

19 و بعد از آن شنیدم چون آوازی بلند از گروهی کثیر در آسمان که می‌گفتند: «هللویاه! نجات و جلال و اکرام و قوت از آن خدای ما است، ² زیرا که احکام او راست و عدل است، چونکه داوری نمود بر فاحشه بزرگ که جهان را به زناي خود فاسد می‌گردانید و انتقام خون بندگان خود را از دست او کشید.»

³ و بار دیگر گفتند: «هللویاه، و دودش تا ابدالاباد بالا می‌رود!»
⁴ و آن بیست و چهار پیر و چهار حیوان به روی درافتاده، خدایی را که بر تخت نشسته است سجده نمودند و گفتند: «آمین، هللویاه!»
⁵ و آوازی از تخت بیرون آمده، گفت: «حمدنماید خدای ما را ای تمامی بندگان او و ترسندگان او چه کبیر و چه صغیر.»

⁶ و شنیدم چون آواز جمعی کثیر و چون آوازهای فراوان و چون آواز رعدهای شدید که می‌گفتند: «هللویاه، زیرا خداوند خدای ما قادر مطلق، سلطنت گرفته است. ⁷ شادی و وجدنماییم و او را تمجید کنیم زیرا که نکاح بره رسیده است و عروس او خود را حاضر ساخته است. ⁸ و به او داده شد که به کتان، پاک و روشن خود رابیوشاند، زیرا که آن کتان عدالتهای مقدسین است.»

⁹ و مرا گفت: «بنویس: خوشباحتال آنانی که به بزم نکاح بره دعوت شده‌اند.» و نیز مرا گفت که «این است کلام راست خدا.»
¹⁰ و نزد پایهایش افتادم تا او را سجده کنم. او به من گفت: «زنهار چنین نکنی زیرا که من با تو همخدمت هستم و با برادران که شهادت عیسی را دارند. خدا را سجده کن زیرا که شهادت عیسی روح نبوت است.»

کلمه خدا

¹¹ و دیدم آسمان را گشوده و ناگاه اسبی سفید که سوارش امین و حق نام دارد و به عدل داوری و جنگ می‌نماید، ¹² و چشمانش چون شعله آتش و بر سرش افسرهای بسیار و اسمی مرقوم دارد که جز خودش هیچ‌کس آن را نمی‌داند. ¹³ و جامه‌ای خون آلود دربر دارد و نام او را «کلمه خدا» می‌خوانند. ¹⁴ و لشکریایی که در آسمانند، بر اسبهای سفید و به کتان سفید و پاک ملبس از عقب او می‌آمدند. ¹⁵ و از دهانش شمشیری تیز بیرون می‌آید تا به آن امت‌ها را بزند و آنها را به عصای آهنین حکمرانی خواهد نمود و چرخشت خمر غضب و خشم خدای قادر مطلق را زیر پای خود می‌افشرد. ¹⁶ و بر لباس و ران او نامی مرقوم است یعنی «پادشاه پادشاهان و رب الارباب.»

¹⁷ و دیدم فرشته‌ای را در آفتاب ایستاده که به آواز بلند تمامی مرغانی را که در آسمان پروازی می‌کنند، ندا کرده، می‌گوید: «بیاید و بجهت ضیافت عظیم خدا فراهم شوید. ¹⁸ تا بخورید گوشت پادشاهان و گوشت سبیه سالاران و گوشت جباران و گوشت اسبها و سواران آنها و گوشت همگان را، چه آزاد و چه غلام، چه صغیر و چه کبیر.»
¹⁹ و دیدم وحش و پادشاهان زمین و لشکریهای ایشان را که جمع شده بودند تا با اسب‌سوار و لشکر او جنگ کنند. ²⁰ و وحش گرفتار شد و نبی کاذب با وی که پیش او معجزات ظاهر می‌کرد تا به آنها آنانی را که نشان وحش را دارند و صورت او را می‌پرستند، گمراه کند. این هر دو، زنده به دریاچه آتش افروخته شده به کبریت انداخته شدند. ²¹ و باقیان به شمشیری که از دهان اسب‌سوار بیرون می‌آمد کشته شدند و تمامی مرغان از گوشت ایشان سیر گردیدند.

هزار سال

20 و دیدم فرشته‌ای را که از آسمان نازل می‌شود و کلید هاویه را دارد و زنجیری بزرگ بر دست وی است. ² و اژدها یعنی مار قدیم را که ابلیس و شیطان می‌باشد، گرفتار کرده، او را تا مدت هزار سال در بند نهاد. ³ و او را به هاویه انداخت و در را بر او بسته، مهر کرد تا امت‌ها را دیگر گمراه نکند تا مدت هزار سال به انجام رسد؛ و بعد از آن می‌باید اندکی خلاصی یابد.

⁴ و تختها دیدم و بر آنها نشستند و به ایشان حکومت داده شد و دیدم نفوس آنانی را که بجهت شهادت عیسی و کلام خدا سر بریده شدند و آنانی را که وحش و صورتش را پرستش نکردند و نشان او را بر پیشانی و دست خود نپذیرفتند که زنده شدند و با مسیح هزار سال سلطنت کردند. ⁵ و سایر مردگان زنده نشدند تا هزار سال به اتمام رسید. این است قیامت اول.
⁶ خوشحال و مقدس است کسی که از قیامت اول قسمتی دارد. بر اینها موت ثانی تسلط ندارد بلکه کاهنان خدا و مسیح خواهند بود و هزار سال با او سلطنت خواهند کرد.

محکومیت شیطان

⁷ و چون هزار سال به انجام رسد، شیطان از زندان خود خلاصی خواهد یافت ⁸ تا بیرون رود امت‌هایی را که در چهار زاویه جهانند، یعنی جوج و ماجوج را گمراه کند و ایشان را بجهت جنگ فراهم آورد که عدد ایشان چون ریگ دریاست. ⁹ و بر عرصه جهان برآمده، لشکرگاه مقدسین و شهر محبوب را محاصره کردند. پس آتش از جانب خدا از آسمان فرو ریخته، ایشان را بلعید. ¹⁰ و ابلیس که ایشان را گمراه می‌کند، به دریاچه آتش و کبریت انداخته شد، جایی که وحش و نبی کاذب هستند؛ و ایشان تا ابدالاباد شبانه‌روز عذاب خواهند کشید.

¹¹ و دیدم تختی بزرگ سفید و کسی را بر آن نشسته که از روی وی آسمان و زمین گریخت و برای آنها جایی یافت نشد. ¹² و مردگان را خرد و بزرگ دیدم که پیش تخت ایستاده بودند؛ و دفترها را گشودند. پس دفتری دیگر گشوده شد که دفتر حیات است و بر مردگان داوری شد، بحسب اعمال ایشان از آنچه در دفترها مکتوب است. ¹³ و دریا مردگانی را که در آن بودند

جلال خدا آن را منور می‌سازد و چراغش بره است.²⁴ و امت‌ها در نورش سالک خواهندبود و پادشاهان جهان، جلال و اکرام خود را به آن خواهند درآورد.²⁵ و دروازه هایش در روز بسته نخواهد بود زیرا که شب در آنجا نخواهد بود.²⁶ و جلال و عزت امت‌ها را به آن داخل خواهندساخت.²⁷ و چیزی ناپاک یا کسی که مرتکب عمل زشت یا دروغ شود، هرگز داخل آن نخواهدشد، مگر آنانی که در دفتر حیات بره مکتوبند.

نهر آب حیات

22 و نهری از آب حیات به من نشان داد که درخشنده بود، مانند بلور و از تخت خدا و بره جاری می‌شود.² و در وسط شارع عام آن و بر هر دو کناره نهر، درخت حیات را که دوازده میوه می‌آورد یعنی هر ماه میوه خود رامی دهد؛ و برگهای آن درخت برای شفای امت هاست.³ و دیگر هیچ لعنت نخواهد بود و تخت خدا و بره در آن خواهد بود و بندگانش او را عبادت خواهند نمود.⁴ و چهره او را خواهنددید و اسم وی بر پیشانی ایشان خواهد بود.⁵ و دیگر شب نخواهد بود و احتیاج به چراغ و نورآفتاب ندارند، زیرا خداوند خدا بر ایشان روشنایی می‌بخشد و تا ابدالابد سلطنت خواهندکرد.⁶ و مرا گفت: «این کلام امین و راست است و خداوند خدای ارواح انبیا، فرشته خود را فرستادتا به بندگان خود آنچه را که زود می‌باید واقع شود، نشان دهد.»⁷ و اینک به زودی می‌آیم. خوشبحال کسی که کلام نبوت این کتاب را نگاه دارد.»

⁸ و من، یوحنا، این امور را شنیدم و دیدم و چون شنیدم و دیدم، افتادم تا پیش پایهای آن فرشته‌ای که این امور را به من نشان داد سجده کنم.⁹ او مرا گفت: «زنهار نکنی، زیرا که همخدمت تا تو هستم و با انبیا یعنی برادرانت و با آنانی که کلام این کتاب را نگاه دارند. خدا راسجده کن.»¹⁰ و مرا گفت: «کلام نبوت این کتاب را مهر مکن زیرا که وقت نزدیک است.¹¹ هرکه ظالم است، باز ظلم کند و هرکه خبیث است، باز خبیث بماند و هرکه عادل است، باز عدالت کند و هرکه مقدس است، باز مقدس بشود.»¹² و اینک به زودی می‌آیم و اجرت من با من است تا هر کسی را بحسب اعمالش جزا دهم.¹³ من الف و یاء و ابتدا و انتها و اول و آخر هستم¹⁴ خوشبحال آنانی که رختهای خود رامی شویند تا بر درخت حیات اقتدار یابند و به دروازه های شهر درآیند،¹⁵ زیرا که سگان و جادوگران و زانیان و قاتلان و بتپرستان و هرکه دروغ را دوست دارد و بعمل آورد، بیرون می‌باشند.¹⁶ من عیسی فرشته خود را فرستادم تا شما را در کلیساها بدین امور شهادت دهم. من ریشه و نسل داود و ستاره درخشنده صبح هستم.»¹⁷ و روح و عروس می‌گویند: «بیا!» و هرکه می‌شنود بگوید: «بیا!» و هرکه تشنه باشد، بیاید و هرکه خواهش دارد، از آب حیات بی‌قیمت بگیرد.¹⁸ زیرا هر کس را که کلام نبوت این کتاب را بشنود، شهادت می‌دهم که اگر کسی بر آنها بیفزاید، خدا بلائی مکتوب در این کتاب را بروی خواهد افزود.¹⁹ و هر گاه کسی از کلام این نبوت چیزی کم کند، خدا نصیب او را از درخت حیات و از شهر مقدس و از چیزهایی که در این کتاب نوشته است، منقطع خواهد کرد.

²⁰ او که بر این امور شاهد است، می‌گوید: «بلی، به زودی می‌آیم!»

آمین. بیا، ای خداوند عیسی!

²¹ فیض خداوند ما عیسی مسیح با همه شما باد. آمین.

باز داد؛ و موت و عالم اموات مردگانی را که در آنها بودندباز دادند؛ و هر یکی بحسب اعمالش حکم یافت.¹⁴ و موت و عالم اموات به دریاچه آتش انداخته شد. این است موت ثانی، یعنی دریاچه آتش.¹⁵ و هرکه در دفتر حیات مکتوب یافت نشد، به دریاچه آتش افکنده گردید.

اورشلیم جدید

21 و دیدم آسمانی جدید و زمینی جدید، چونکه آسمان اول و زمین اول درگذشت و دریا دیگر نمی‌باشد.² و شهر مقدس اورشلیم جدید را دیدم که از جانب خدا از آسمان نازل می‌شود، حاضر شده چون عروسی که برای شوهر خود آراسته است.³ و آوازی بلند از آسمان شنیدم که می‌گفت: «اینک خیمه خدا با آدمیان است و با ایشان ساکن خواهد بود و ایشان قوم های او خواهند بود و خود خدا با ایشان خدای ایشان خواهد بود.⁴ و خدا هر اشکی از چشمان ایشان پاک خواهد کرد. و بعد از آن موت نخواهد بود و ماتم و ناله و درد دیگر رو نخواهدنمود زیرا که چیزهای اول درگذشت.»

⁵ و آن تخت نشین گفت: «الحال همه چیز را نومی سازم.» و گفت:

«بنویس، زیرا که این کلام امین و راست است.»

⁶ باز مرا گفت: «تمام شد! من الف و یاء و ابتدا و انتها هستم. من به هرکه تشنه باشد، از چشمه آب حیات، مفت خواهم داد.⁷ و هرکه غالب آید، وارث همه چیز خواهد شد، و او را خدا خواهم بود و او مرا پسر خواهد بود.⁸ لکن ترسندگان و بی ایمانان و خبیثان و قاتلان و زانیان و جادوگران و بتپرستان و جمیع دروغگویان، نصیب ایشان در دریاچه افروخته شده به آتش و کبریت خواهدبود. این است موت ثانی.»

⁹ و یکی از آن هفت فرشته که هفت پیاله پر از هفت بلای آخرین را دارند، آمد و مرا مخاطب ساخته، گفت: «بیا تا عروس منکوحه بره را به تونشان دهم.»¹⁰ آنگاه مرا در روح، به کوهی بزرگ بلند برد و شهر مقدس اورشلیم را به من نمود که از آسمان از جانب خدا نازل می‌شود،¹¹ و جلال خدا را دارد و نورش مانند جواهر گرانها، چون یشم بلورین.¹² و دیواری بزرگ و بلند دارد و دوازده دروازه دارد و بر سر دروازه‌ها دوازده فرشته و اسم‌ها بر ایشان مرقوم است که نامهای دوازده سبط بنی اسرائیل باشد.¹³ از مشرق سه دروازه و از شمال سه دروازه و از جنوب سه دروازه و از مغرب سه دروازه.¹⁴ و دیوار شهردوازده اساس دارد و بر آنها دوازده اسم دوازده رسول بره است.

¹⁵ و آن کس که با من تکلم می‌کرد، نی‌طلاداشت تا شهر و دروازه هایش و دیوارش را ببینماید.¹⁶ و شهر مربع است که طول و عرضش مساوی است و شهر را به آن نی پیموده، دوازده هزار تیر پرتاب یافت و طول و عرض و بلندی اش برابر است.¹⁷ و دیوارش را صد و چهل و چهارذراع پیمود، موافق ذراع انسان، یعنی فرشته.¹⁸ و بنای دیوار آن از یشم بود و شهر از زر خالص چون شیشه مصفی بود.¹⁹ و بنیاد دیوار شهر به هر نوع جواهر گرانها مزین بود که بنیاد اول، یشم و دوم، یاقوت کبود و سوم، عقیق سفید و چهارم، زمرد²⁰ و پنجم، جزع عقیقی و ششم، عقیق وهفتم، زبرجد و هشتم، زمرد سلقی و نهم، طویاز و دهم، عقیق اخضر و یازدهم، آسمانجونی و دوازدهم، یاقوت بود.²¹ و دوازده دروازه، دوازده مروارید بود، هر دروازه از یک مروارید و شارع عام شهر، از زر خالص چون شیشه شفاف.

²² و در آن هیچ قدس ندیدم زیرا خداوندخداي قادر مطلق و بره قدس آن است.²³ و شهراحتیاج ندارد که آفتاب یا ماه آن را روشنایی دهدزیرا که